

پست جلد اول کتاب مجمع الجوامع و ذخائر الترکيب لمحمد بن کثیر

اول در بیان غذا و دوا و ذوات الحیة
 و ذریر و سم و دواهای مهمل و ملین و
 فصل دوم در بیان مرکب القوی و الخاف
 و تاثیر هر یک از آنها ۱۱
 و تاثیر فاذر و شریاق ۱۲
 و در تریاق الافاحی ۱۳
 فصل سوم در بیان مزاج و قسام مزاج
 و معرفت درجات آنها ۱۴
 فصل چهارم در بیان طریق معرفت
 مزاج ادویه و اغذیه بجز و قیاس ۲۰
 فصل پنجم در بیان احتیاج ترکیب ادویه ۳۱
 فصل ششم در بیان کیفیت ترکیب ادویه
 و استخراج مقدار شربت آنها ۳۴
 فصل هفتم در بیان معرفت درجات مزاج
 ادویه مرکبه و طرق استخراج آنها ۳۹
 فصل هشتم در بیان طریق استخراج مقادیر
 بعضی ادویه مفروده ۴۲

بالاجمال والاختصار
 فصل نهم در بیان زمان ادراک و مدت
 اعمار ادویه مرکبه ۴۵
 فصل یازدهم در بیان سبب اختلاف
 اقوال اطباء در ماهیت و خواص ادویه ۴۴
 فصل دوازدهم در بیان طریقه اتخاذ و
 حفظ و صیانت آنها ۴۴
 فصل سیزدهم در بیان ادویه طعام خوردن
 و آب نوشیدن و اطعمه که جمع آنها با هم
 مناسب نیست ۴۹
 فصل چهاردهم در بیان حساق ادویه
 و تمیض و تشویه و قلی و تدبیر و غسل و حکام
 آنها ۵۲
 فصل پانزدهم در بیان معرفت افعال
 ادویه مفروده و خواص آنها و بعضی اصطلاحات
 طبیه ۵۴
 فصل شانزدهم در بیان بعضی اصطلاحات
 فصل هجدهم در بیان حدود امراض و ترتیب
 حروف الهجی ۴۸

۱۹۲	رب حب الاس ورماد گش	فصل چهل و نهم در بیان اوزان و مکایل و سنا
	فصل در بیان نسخه سفوفات حب الاس	و کبار شمع عینه و اهل ایران و هندوستان
۱۹۳		و طبیه و تطبیق آنها با هم
۱۹۳	فصل در بیان نسخه شربت های حب الاس	فصل نوزدهم در بیان بعض امور متعلقه بنجوم
۱۹۵	فصل در بیان نسخه ضما حب الاس	و طبیهات
۱۹۶	فصل در بیان نسخه طلا نامی حب الاس	فصل سیم در بیان سنا و طب خال و الی راجد
۱۹۷	فصل در بیان نسخه اقراص حب الاس	سولف
	فصل در بیان نسخه معاجین حب الاس ایضا	کتاب الالف
۱۹۸	فصل در بیان نسخه قطرات حب الاس	باب الالف مع الالف در تعریف ابابار
۱۹۹	تعریف اس بری	دستور عمل ابابار ایضا
	تعریف مورد و اسفرم	دستور غسل ابابار
	عرق الاسو	فصل در بیان شیافات ابابار
	تعریف الطریالی و سنجون می	طلای سرب مریم ابابار
۲۰۲	تعریف السن النفس و شراب آن	فصل در بیان ابرنات و دستور فرا گرفتن آنها
	باب الالف مع البار الموحده در تعریف ابابار	۱۴۹
۲۰۳		تعریف ابجر
	تعریف ابرهمیه	و بن ابجر
۲۰۵	تعریف ابریشم	تعریف ار و توله
۲۰۶	بیان طریق استعمال ابریشم در شربت	تعریف ازاد وخت
	دستور احراق ابریشم	مریم ازاد وخت
	فصل در بیان نسخه خمیه	تعریف اس
	فصل در بیان	فصل در بیان نسخه جوارشات حب الاس
	فصل در بیان	فصل در بیان نسخه اودمان و ورق حب الاس

۲۲۰ سفوف اترج
فصل در بیان نسخ اثر به حاض اترج
۲۲۱ ووق آن
فصل در ذکر نسخ عرقهای اترج
۲۲۲ فصل در بیان نسخ اقراص حاض اترج
۲۲۳ فصل در بیان نسخ مربیات اترج
۲۲۴ محمل قشر اترج
باب الف مع التاء المشبهة وتعرف اثلث
۲۲۵ نسخ جوارش و شراب و طنج شرانل
۲۲۶ نسخ قرص شرانل
۲۲۷ تعرف اثنه
دستور احراق اثنه و دستور تشویه و دستور غشال
۲۲۸ و برود اثنه
۲۲۹ فصل در نسخ جواهر سدره
۲۳۰ فصل در بیان اکنال اثنه
۲۳۱ محمل الجواهر
۲۳۲ نسخ اشیر الملوك
باب الف مع الجیم در تعرف اجاص
۲۳۳ ذکر اجاصیه
۲۳۴ آتش اجاص و رب اجاص و سکنجین سفوف اجاص
۲۳۵ فصل در بیان شربانی اجاص

۲۲۲ طریقی مقرض ساختن ابریشم
۲۲۳ عرق ابریشم
۲۲۴ فصل در بیان نسخ منفرحات
۲۲۵ تعرف ابوخل
۲۲۶ دهن ابوخل و نسخ قیروطی و مرهم آن
۲۲۷ تعرف اهل
۲۲۸ فصل در ذکر نسخ جوارشات و حب اهل
۲۲۹ دهن و سفوف و ضماد و لعوق و معجون اهل
۲۳۰ باب الف مع التاء المشبهة الفوقانیة و تعرف
۲۳۱ اترج
۲۳۲ تعرف اترجیه و الوان آن
۲۳۳ دستور حل نمودن لولو و در آب اترج
۲۳۴ تریاق کشف الهموم
۲۳۵ تریاق حب اترج و اقراص تریاقی حاض اترج
۲۳۶ فصل در بیان نسخ جوارشات قشر اترج
۲۳۷ سلوای اترج
۲۳۸ فصل در ذکر نسخ ادرمان و قشر اترج
۲۳۹ رب و سکنجین اترج

۳۱۱	صفت خل لیمو	۲۴۱	طبخ و قلبه و مربای و مزوره اجاص
۳۱۲	عرق و مربا و مطبوخ اسطوخودوس	۲۴۲	مطبوخ و معجون اجاص
۳۱۳	معجون اسطوخودوس	۲۴۲	فصل در بیان نقومات اجاص
۳۱۳	تعریف اسفناج	۲۴۳	باب الالف مع الذال
۳۱۸	تعریف اسفیداج	۲۴۳	تعریف اذراقی و حب آن
۳۲۰	تعریف اسفنج	۲۴۴	نسخ سحاجین اذراقی
۳۲۰	دستور تعریض و دستور عرق و دستور غسل	۲۴۵	تعریف اذخر
۳۲۱	و دستور سفید کردن اسفنج	۲۴۸	باب الالف مع الراء المهمله
۳۲۲	تعریف اسفندان	۲۴۸	تعریف ارجوان
۳۲۲	تعریف اسفیداج	۲۴۸	تعریف ارز
۳۲۳	اسفیداج الجاصین و دستور اتخاذه اسفیداج	۲۸۸	فصل در بیان نسخ ارجبه
		۲۹۳	عجیر مایه و مید
۳۲۴	خوردن اسفیداج و مداوای آن	۲۹۳	تعریف ارنب بری
۳۲۵	دستور غسل اسفیداج		دستور عرق ارنب و دین ارنب و طبع آن
۳۲۶	برود اسفیداج و ذرور اسفیداج	۲۹۴	باب الالف مع سین المهمله تعریف ارنو
۳۲۶	فصل در بیان نسخ شایقات اسفیداج	۲۹۴	
۳۲۸	فصل در بیان نسخ مرهم اسفیداج		نسخ جوارش و شراب و عرق اسارک
۳۳۰	تعریف اسقیل	۲۹۹	
	طریق خضی کردن و طریق مشوی کردن		نسخ اسرار الاطبا
۳۳۲	اسقیل	۳۰۱	تعریف اسطوخودوس
	فصل در شناخت خل اسقیل و کنجین اسقیل	۳۰۳	فصل در بیان نسخ حبیب اسطوخودوس
		۳۰۴	دین و شراب اسطوخودوس
۳۱۵	ذکر خل اسقیل		

فصل در بیان دوائی اسفیل ۳۴۱
فصل در بیان نسخ اوان اسفیل ۳۴۳
فصل در بیان نسخ سلجین با اسفیل و خواص آن ۳۴۴
فصل در بیان شرابهای اسفیل ۳۴۵
فصل در بیان نسخ غره های اسفیل ۳۴۶
فصل در بیان نسخ اقراص اسفیل ۳۴۷
فصل در بیان نسخ احوقات اسفیل ۳۴۸
فصل در بیان نسخ معاجین اسفیل ۳۴۹
تقریف منفقور ۳۵۰
فصل در بیان نسخ جوارشات منفقور ۳۵۱
فصل در بیان نسخ معاجین منفقور ۳۵۲
تقریف اسود سیاح ۳۵۳
درین درماد و طبع اسود سیاح ۳۵۴
باب الالف مع الشین البعجه و تقریف اشتر غار ۳۵۵
سلجین خل اشتر غار و عرق اشتر غار ۳۵۶
تقریف اشق ۳۵۷
فصل در بیان نسخ مراحم اشق ۳۵۸
تقریف اشنه ۳۵۹
دستور کوبیدن اشنه و جوارشش آن ۳۶۰

بیان دین اشنه و عرق اشنه ۳۶۱
باب الالف مع الطاء المبهله و تقریف الطرته ۳۶۲
باب الالف مع العین و تقریف اغبره ۳۶۳
باب الالف مع الفاء ۳۶۴
تقریف افادیه و حب آن ۳۶۵
درین افادیه و شراب آن ۳۶۶
عرق افادیه و قرص افادیه ۳۶۷
تقریف افیتون ۳۶۸
فصل در بیان نسخ حبوب افیتون ۳۶۹
فصل در بیان نسخ سفوفات افیتون ۳۷۰
فصل در بیان نسخ سنگینیه افیتون ۳۷۱
شراب افیتون و قرص آن ۳۷۲
فصل در بیان نسخ مطبوخات افیتون ۳۷۳
نقوع افیتون ۳۷۴
ماء الحین افیتون ۳۷۵
فصل در بیان نسخ معاجین افیتون ۳۷۶
فصل در بیان نسخ مغلیه های افیتون ۳۷۷
تقریف افریون ۳۷۸
فصل در بیان نسخ حب افریون ۳۷۹
فصل در بیان نسخ اوان افریون ۳۸۰
شیاف افریون ۳۸۱
فصل در بیان نسخ ضادات افریون و طلائی آن ۳۸۲

فصل در بیان نسخه قیر و طیات فربون ۴۱۲
 فصل در بیان نسخه معاجین فربون ۴۱۴
 فصل در بیان احوال طاریه بر کسی که از مقدار مقرر فربون زیاده بخورد ۴۱۵
 خواه مفید و خواه مضر ۴۱۵
 تعریف فستین ۴۱۶
 دستور اخذ عصاره فستین ۴۱۹
 فصل در بیان نسخه اودمان فستین ۴۲۰
 فصل در بیان نسخه شراب نامی فستین ۴۲۱
 فصل در بیان نسخه نمادات فستین ۴۲۳
 عرق فستین و غرغره آن ۴۲۳
 فصل در بیان نسخه قرصهای فستین ۴۲۳
 فصل در بیان نسخه مطبوعات فستین ۴۲۴
 معجون فستین ۴۲۴
 تعریف فستین ۴۲۴
 تعریف افنی ۴۲۵
 فصل در بیان علامات افنی کنیده و مدارک ۴۲۵
 سسم آن ۴۲۶
 فصل در بیان تریاق الافاعی ۴۳۸
 فصل در بیان ترکیب نمودن این تریاق و نگه داشتن و زمانیکه بعد از ساختن آن می توان استعمال نمود ۴۳۸

فصل در ذکر نسخه معتبره این تریاق ۴۵۲
 اخلاط این تریاق به نسخه دیگر شیخ ریس ۴۵۴
 فصل در ذکر اقراص ستمه در تریاق افکار و جمله از منافع و خواص آنها ۴۵۴
 فصل در بیان نسخه اقراص اندر خوردن مستعمل در تریاق فاروق ۴۶۱
 فصل در ذکر منافع و مقادیر شربات این تریاق در هر علت و منفعت آن در هر مرض ۴۶۲
 فصل در بیان مزاج این تریاق ۴۶۳
 فصل در بیان امتحان این تریاق و فوق میان طری و قوی و عتیق و ضعیف و حید و ردی و صحیح و غیر صحیح آن ۴۶۴
 فصل در ذکر شروط استعمال تریاق الافاعی ۴۶۴
 فصل در بیان جبوب اقراص الافاعی ۴۶۸
 دهن الافاعی و رمادان و طلیح آن ۴۸۰
 ماء اللیم و مرقه افنی و معجون قرص آن ۴۸۱
 تعریف افیون ۴۸۲
 فصل در بیان ماییت و طریق اخذ و طبیعت و خواص و روایت و منافع و مضار افیون ۴۸۲
 فصل در بیان بهضرت مای افیون ۴۹۵

فصل در بیان دفع مضرت های افیون بقدر
امکان ۴۹۴

فصل در بیان مقدار شربت آن ۴۹۸
فصل در بیان علامات و معالجات کسیکه
افیون مقدار قابل خورده باشد ۴۹۸

فصل در بیان سبب نشاط افیون و کیفیت آن
و منشأی اعتیاد بدان ۴۹۹

فصل در بیان طریق خوردن افیون در بیماریها
و شبیهاتی ماه مبارک رمضان و خوردن آن
قبل از طعام و یا بعد از آن ۵۰۰

فصل در بیان دفع عادت افیون و تحلیض
آن با دوی پیغره و مرکب ۵۰۰
فصل در بیان حالائیکه بعد از ترک آن محتاجین
عارض میگرد ۵۰۰

فصل در بیان معالجات این احوال بطریق
۵۰۸

فصل در بیان تبقاضی قوت افیون و طریقی
نکاه داشتن آن ۵۰۹

فصل در بیان کیفیت استعمال افیون در ترکیب
و اکمال ۵۱۰

فصل در بیان ابدال افیون ۵۱۰
فصل در بیان مقدار مرکبات افیون در حکما
ما تقدم است و طریقی ترکیب آن ۵۱۰

فصل در بیان مرکباتی که اصل و عمد در آنها افیون است
و از آن جمله اقلام اثنا سیا و ارسلون و اسو
و اصغر سلیم است ۵۱۱

و از جمله مرکباتی که اصل و عمد در آنها افیون است
افلونیا است ۵۱۰

و از آنجمله در ذکر النفس التی اکیب است ۵۱۱
و از آنجمله در ذکر باد مبرج است ۵۱۲

فصل در ذکر نسخه شش ۵۱۴
و از آنجمله در ذکر بزرگ داروست ۵۵۲

و از آنجمله در ذکر ترکیبی که اصل و عمد در آنها افیون است
بیهوشه دار و است ۵۵۳

فصل در تریا قاتی که اصل و عمد در آنها افیون است
۵۵۵

از آنجمله تریا قی بر الساعه ایضا

اقراص قوفیون ۵۵۸

تریا قی کبیر سمی بهبوطی ۵۵۸

اقراص قر قوما ۵۶۱

تریا قی کبیر سمی شیشا ۵۶۵

در شیشا ۵۶۵

تریا قی کبیر سمی به غرزه ۵۶۷

در ذکر قرص اندر و خورون ۵۷۰

قرص اسقیل ۵۷۰

تریا قی الاسنان ۵۷۱

فضل در ذکر دوامانی که اصل و عمد در آنها افیون
است و از انجمله دوامانی است ۵۹۹
و از انجمله شش زامه اناست ۴۰۰
از انجمله سفوف افیونی مسکن و جع است ۴۰۳
از انجمله شوم و شیان افیونی است ایضاً
از انجمله ضاوا تیکه که اصل و عمد در آنها افیون
است ۴۰۴
از انجمله ذکر طلا ما است که اصل و عمد در آنها
افیون است ۴۰۵
از انجمله ذکر غمزده و قیللهای افیونی است
۴۱۱
و ایضا فریاد رست ۴۱۲
از انجمله ذکر فیروز نوش است ۴۱۳
از انجمله ذکر اقراص است ایضاً
و ایضاً از انجمله ذکر قطرات افیونی است ۴۱۴
از انجمله ذکر قنطارغان است ایضاً
از انجمله ذکر کاسکینج است ۴۲۳
و از انجمله در ذکر فحله منوم افیونی و لطوانات
است ۴۲۴
ایضاً در ذکر محمودی جواهر است ۴۲۵
ایضاً در ذکر مروج افیونی است ایضاً
از انجمله در ذکر جاجین افیونی است ایضاً
در ذکر نسخ صفحات افیونی ۴۳۴

تریاق الارض ۵۷۲
از انجمله در ذکر مرکباتی که اصل و عمد در آنها
افیون است قفایه صنوعه و قفایه صنومیه است ۵۷۲
شیر و حار و جوارش طبایث افیونی و جوارش
عالج افیونی ۵۷۳
فضل در ذکر نسخ جبوب افیون ایضاً
از انجمله در ذکر جبوب جد و است ۵۷۴
حب جوز بوی افیونی ۵۸۴
حب انزیر و حب سعال افیونی ۵۸۵
حب سحر جل ۵۸۶
حب شاپور و حب الشفا ۵۸۷
حب عطانی و حب قابض و حب قدرت ۵۸۸
طریق صافی نمودن کبریت ۵۸۹
حب مرقد و حب سبت و حب صفا و حب منشط ۵۹۰
حبوب نزل ۵۹۱
حبوب نشاط ۵۹۳
حبوب انفت الدم ۵۹۴
حب بندی ۵۹۴
حب بخیه و از انجمله در ذکر نسخ و صرنا است ۵۹۵
و از انجمله درع السجده است ۵۹۷

۴۵۱	دستور احراق اقلیمیا	۴۳۵	مصل در بیان مرکباتی که اصل و عمد در آنهاست
۴۵۲	طریق شستن اقلیمیا و دستور بروردن اقلیمیا	۴۳۶	خشنخاش و دانه خشنخاش است
۴۵۳	ذره و اقلیمیا	۴۳۷	وارانجمله در ذکر بنجر مخدره و تریاق الذر
۴۵۴	فصل در ذکر شیان اقلیمیا	۴۳۸	رب خشنخاش
۴۵۵	باب الالف مع الکاف اکسیر	۴۳۹	سقوط خشنخاش و شراب آن
۴۵۶	فصل در ذکر اکسیرین	۴۴۰	لنخض و طلا و عرق خشنخاش
۴۵۷	تعریف اکلیل الملک	۴۴۱	اقراص خشنخاش
۴۵۸	وین اکلیل الملک و مطبوخ آن	۴۴۲	امانه طولونیه و لوقیات خشنخاش
۴۵۹	تعریف الوالی	۴۴۳	مرهم کونا رحبت زخم شمشیر و سرطان
۴۶۰	باب الالف مع المیم و تعریف المیم	۴۴۴	و ناصور
۴۶۱	فصل در ذکر قسام انوش دارو	۴۴۵	باب الالف مع القاف و تعریف اقحوان
۴۶۲	فصل در ذکر جوارشانی که اصل و عمد در آنها	۴۴۶	وین الاقحوان
۴۶۳	اطمیه است	۴۴۷	نطول اقحوان
۴۶۴	حب و دین و سفوف و شراب و محلول و مربای اطج	۴۴۸	تعریف اقط
۴۶۵	مطبوخ و معجون مغج اطج	۴۴۹	تعریف اقلیمیا
۴۶۶	فصل در بیان مفرحات اطج	۴۵۰	
۴۶۷	بنید اطج	۴۵۱	
۴۶۸	تعریف امروسیا		
۴۶۹	باب الالف مع النون و تعریف النون		
۴۷۰	ذکر اب فشرده انج		

۴۹۶	اچچور و اموتیه و چینی اینج	۴۲۵	تفویع انبر باریس
۴۹۷	حلوائی اینج و خوشاب و شراب و فشج اینج	۴۲۶	تعریف انجبار
۴۹۸	ذکر عرق آب اینج خام	۴۲۷	حب انجبار و سفوف انجبار
۴۹۹	قرص ستر اینج و قلیه و مخلل اینج	۴۲۸	فصل در بیان نسخ شرابهای انجبار
۵۰۰	مر بائی اینج	۴۲۹	طبیخ انجبار و قرص و حقوق انجبار
۵۰۱	تعریف انجات	۴۳۰	نسخ مغلی انجبار
۵۰۲	تعریف انبر باریس	۴۳۱	تعریف انجندان
۵۰۳	ذکر اغذیه متخذه از انبر باریس	۴۳۲	فصل در بیان نسخ جوارشات انجندان
۵۰۴	انبر باریس	۴۳۳	نسخ دین و سنگ انجندان
۵۰۵	اصباح و البان انبر باریس	۴۳۴	مخلل سیاق انجندان و همچون انجندان
۵۰۶	انتشرج انبر باریس	۴۳۵	اقرع انجن
۵۰۷	جواهرش و حب و خوشاب و خمیره و دوائی قشر	۴۳۶	تعریف انزروت
۵۰۸	انبر باریس	۴۳۷	دستور تشویه انزروت و حب انزروت و
۵۰۹	رب انبر باریس	۴۳۸	دواء الانزروت
۵۱۰	فصل در بیان نسخ سفوفات انبر باریس	۴۳۹	فصل در بیان نسخ ضرورت انزروت
۵۱۱	فصل در بیان نسخ کنجینات انبر باریس	۴۴۰	فصل در بیان نسخ شیاقات انزروت
۵۱۲	فصل در بیان نسخ شرابهای انبر باریس	۴۴۱	ضماد و فقیله و قطور انزروت
۵۱۳	عرق انبر باریس	۴۴۲	مرهم انزروت
۵۱۴	فصل در بیان نسخ اقرص انبر باریس	۴۴۳	تعریف الفحه
۵۱۵	نسخ انبر باریس	۴۴۴	حب الفحه و دواء الفحه
		۴۴۵	سفوف الفحه و همچون الفحه

۸۱۰	فصل در ذکر اثره المیلج	۴۴۷	فصل در بیان نسخه انکباب
۸۱۱	عرق المیلج	۴۵۰	تقریفات انیسون
۸۱۲	فیروز نوش و قرص بلبله	۴۵۱	دستور آشوبه انیسون
۸۱۳	فصل در بیان نسخه کلکلا سجات	۴۵۲	نسخه جوارشش انیسون
۸۲۰	مار الحیوة		سب انیسون و دهن و سفوف و عرق انیسون
۸۲۱	مار الفواکه و مضغ	۴۵۳	
۸۲۱	فصل در ذکر نسخه مطبوخات المیلج	۴۵۴	فصل در بیان نسخه اقراص انیسون
۸۳۸	فصل در ذکر نسخه معاجین المیلج	۴۵۵	معجون انیسون
۸۴۰	معجون راحت و معجون زبیب		باب الالف مع الواد و تقریفات اوز
۸۴۱	معاجین سهیل	۴۵۶	دین اوز
۸۴۳	معاجین منفخ	۴۵۷	امال از جمله اغذیه است
۸۴۴	معار الابدان		باب الالف مع الهاء و تقریفات المیلج
۸۴۴	فصل در ذکر نسخه مضغرات المیلج	۴۵۸	در بیان احراق المیلجات
۸۴۴	فصل در ذکر نسخه معاجین بنجام	۴۵۹	فصل در ذکر نسخه المیلجات مر با
۸۴۴	فصل در ذکر نسخه نفوعات المیلج	۴۶۰	فصل در ذکر اطریقیات
	باب الالف مع الیا المثناة الختانیة و تقریفات		خواص و منافع اطریقیات
۸۵۲	ایرسا	۴۶۱	فصل در ذکر نسخه قسام اطریقیات
۸۵۴	جوارشش و بید و دهن و قرص ایرسا	۴۶۲	فصل در ذکر نسخه جوارششات المیلج
۸۵۵	لعوق ایرسا	۴۶۳	فصل در ذکر نسخه حبوب المیلج
	کتاب البار الموحدة باب البار مع الالف	۸۰۳	فصل در ذکر نسخه اودان کلکلا سجات
۸۵۵		۸۰۵	رب المیلج
	تقریفات باوز هر حیوان	۸۰۶	فصل در ذکر نسخه سفوفات المیلج
۸۵۵		۸۱۰	معجون المیلج

باب الباء مع التاء المثناة فوقانية وتعرف	فصل در بیان کیفیت پیدا شدن فاو زهر در
۸۸۰	ولایت فارس ۸۵۷
باب الباء مع التاء المعجمة	فصل در بیان جودت و روات باو زهر
۸۸۰	۸۵۹
فصل در بیان نسخه جوشاب	فصل در بیان مزاج و کیفیت باو زهر و خواص
۸۸۱	شبه الحار ه آن و مقدار شربت و بدل
۸۸۷	آن ۸۶۰
فصل در ذکر سردوات	فصل در بیان دستور خوردن جگر التیس
باب الباء مع السين المهملة وتعرف بسبا	۸۶۱
۸۸۷	فصل در بیان نسخه باو زهر حیوانی
۸۹۱	۸۶۷
فصل در بیان نسخه جوارشات بسبا	مفرح شاهی ۸۶۸
دواء البیاسه و دهن و حب سبزه	تقریف باو زهر ففندی ۸۶۹
۸۹۲	فصل در بیان باو زهر معدنی ۸۷۰
فصل در بیان نسخه معاجین بسبا	بیان مزاج و طبع آن ۸۷۱
۸۹۳	بیان منافع و خواص آن ایضاً
تقریف بسبده	فصل در بیان نسخه جوب باو زهر معدنی ۸۷۲
دستور احراق بسبده	سفوف باو زهر ۸۷۳
۸۹۴	تقریف باو زهر نجوی ۸۷۳
فصل در بیان نسخه اقراض بسبده	شرب باو زهر نجوی ۸۷۴
۸۹۵	عرق باو زهر نجوی ۸۷۵
تقریف بسفایج	فصل در تقریف باو زهر جگر
۸۹۶	فصل در ذکر نسخه باسلیقونات
حب و سفوف و شراب بسفایج	فصل در بیان نسخه پاشویه با
باب الباء مع الصاد المهملة	۸۷۸
تقریف بصل	
۸۹۷	
حب و بصل و دواء و قیر و طی و لحوق بصل	
۸۹۸	
مرهم و مخلل بصل	

۹۱۷	عرق بلادر و مزید العمر	۸۹۹	باب الباء مع الطاء المبهلة
۹۱۸	لبانته الطولونية و سجون بلادر	۸۹۹	تعریف بط
۹۱۸	تعریف بلسان	۸۹۹	و بن البط و طریق ساختن آن
۹۲۰	سجون بلسان	۹۰۰	تعریف بطیخ بندهی
۹۲۱	تعریف بلوط		شراب بطیخ و مریمی پوست بندوانه
۹۲۲	فصل در بیان سفوفات بلوط	۹۰۰	
	فصل در ذکر معاجین عطاسی که اصل و محمود و در آنها	۹۰۱	باب الباء مع الغین المجمعة
۹۲۳	بلوط هست	ایضاً	تعریف بغرا
ایضاً	باب الباء مع النون و تعریف بن	ایضاً	باب الباء مع القاف
۹۲۹	باب الباء مع النون	ایضاً	تعریف بقله الحمقا
ایضاً	فصل در بیان بنادق البزورات	۹۰۲	حریره و حلوانی بنزرا بقله الحمقا
۹۳۰	بنادق یقون	ایضاً	باب الباء مع اللام
۹۳۰	تعریف بنفج	ایضاً	تعریف بلادر
۹۳۱	جوارش بنفج	۹۰۳	دستور اخذ غسل بلادر
ایضاً	فصل در ذکر نسج حبوب بنفج	۹۰۴	طریقه خوردن بلادر
۹۳۲	و بن بنفج و دوار البنفج	ایضاً	بنجور بلادر
۹۳۴	رب بنفج		فصل در بیان مرکباتی که اصل و محمود و در آنها
۹۳۴	فصل در بیان نسج اشتر بنفج		غسل بلادر هست و از انجمله القرو یا هست
۹۳۵	فصل در ذکر نسج اقراص بنفج	۹۰۵	
۹۳۸	فصل در بیان معونات بنفجی		فصل در بیان جوارش تیکه اصل و محمود و در آنها
۹۳۹	فصل در ذکر نسج معاجین بنفج	۹۱۰	بلادر هست
۹۴۰	تعریف بنج	۹۱۵	حلوانی بلادر و دل بنزه بلادر
۹۴۰	و بن بنزرا بنج	۹۱۷	دوار اسنود و بن بلادر

۹۵۲ تعریف قبول که غمرازل نیست
فصل در بیان عرفانی تانبول ۹۵۵
باب التاء مع الراء الهامة و تعریف تریب ۹۵۵
طریق مدبر نمودن تریب و جوارش آن ۹۵۶
فصل در ذکر نسخ جنوب تریبی ایضاً
فصل در ذکر نسخ دوا التریب ۹۵۷
فصل در بیان نسخ سفوفات تریب ۹۵۸
فصل در ذکر شرابهای تریب ۹۵۹
فصل در بیان نسخ معاجین تریب ایضاً
تعریف ترنجبین و دوا التریجین ۹۶۰
نسخ شراب ترنجبین و معجون آن ۹۶۱
فصل در بیان تیاقات که در آنها ایفونیت ۹۶۱
طریق کشتن سیاب ۹۶۲
تعریف ترخوانه ۹۶۱
تعریف ترینه ایضاً
باب التاء مع الشین المعجیه در تعریف تشمینج ۹۶۲
و ستور مشر نمودن تشمینج ۹۶۲
فصل در بیان ضرورتیکه اصل و معمود در آنها ۹۶۳
تشمینج است ایضاً
سفوف تشمینج و قطور و کل تشمینج ۹۶۳
باب التاء مع الفاء در تعریف تفاح ۹۶۴

باب الباء مع الواو ۹۶۰
فصل در ذکر نسخ انواع بوره ایضاً
باب الباء مع الیاء المشناة التحتانیة و تعریف
بیش ۹۶۱
در بیان احوالی که بعد از خوردن هر یک از انواع
قوی آن طاری میگردد ۹۶۲
دستور مدبر نمودن بیش ایضاً
دستور خوردن بیش ۹۶۵
ترتیب لنگ ایضاً
ترتیب بیش ایضاً
حسب بیش و حب جوارانکس ۹۶۶
معجون بیش و معجون بر جلی ایضاً
معجون روشن و مفرج و گلشنای بیشی ۹۶۷
تعریف بیض ۹۶۷
طریق تخلیص شراب بیض و حلوائی زرده بیضه
۹۶۹
و بن البیض و رشته بیض ۹۷۰
تعریف شش رنج ۹۷۱
فصل در ذکر نسخ عجمه ایضاً
تعریف کوکو و صفت نیم رو ۹۷۲
نیم بست ۹۷۳
کتاب التاء المشناة الفوقانیة ۹۷۳
باب التاء مع الالف و تعریف تانبول ایضاً

۹۹۳	دوار التودین	۹۷۵	بلخین تفاح
ایضاً	تعریف توتیا	۹۷۵	فصل در بیان جوارشات تفاحی
۹۹۴	دستور غسل توتیا		نسخ خلوصی تفاح و خمیره کل سبب تفاح و
	طریق تشویه توتیا و دستور پروردن توتیا	۹۷۷	سکنجبین تفاح
۹۹۶	فصل در ذکر نسخ خوب توتیا می بندی	۹۷۸	فصل در ذکر شرابهای تفاح
۹۹۷	دوار التوتیا	۹۸۰	عرق تفاح و مربای آن
	فصل در بیان فرور تیکه اصل و محمود و در آنها توتیا	۹۸۱	باب التاسع المیم و تعریف شر
۹۹۷		ایضاً	تعریف تمره و دلی
ایضاً	فصل در بیان مرهم توتیا	۹۸۲	دوا البثور و رب بسر و مربای مر
۹۹۹	تعریف توبال	ایضاً	تعریف تمره می
	باب التاسع الیاء المئاة التحانیة و تعریف		نسخ جوارش تمره می خلوصی بزر تمره می و خیار
۹۹۹	تیزاب فاروقی	۹۸۳	تمره می
۱۰۰۰	تعریف تین		نسخ شراب تمره می و مربا و چون تمره می
۱۰۰۱	فصل در بیان نسخ شراب تین	۹۸۴	
۱۰۰۲	نسخ لعوق تین	۹۸۵	باب التاسع النون و تعریف تنباکو
۱۰۰۳	نسخ نارالتین و محمل و مطبوخ تین	۹۸۶	نسخ حب تنباکو و دودغن تنباکو
ایضاً	تعریف تیواج	۹۸۷	عرق تنباکو و تعریف کوزاکو و طریق استعمال آن
۱۰۰۴	جوارش و حب تیواج	۹۸۸	مرهم تنباکو و معجون آن
۱۰۰۵	سفوف و مرهم تیواج	۹۸۹	فصل در ذکر نسخ تنزوا
ایضاً	کتاب التاء المثلثة	۹۹۱	قرص تنزو
	باب التاسع العین المبهلة و تعریف ثعلب	ایضاً	باب التاسع الواو و تعریف توت
ایضاً		۹۹۲	رب و شراب توت و تعریف توابل
۱۰۰۵	البنین طبعه ثعلب	ایضاً	تعریف تودری

۱۰۰۳ باب الحیم مع الراء المعجزه در تعریف جزر
 ۱۰۰۲ حلوانی جزر
 ایضاً فصل در ذکر نسخ اشتر به جزر
 ۱۰۰۴ عروق جزر
 ایضاً فصل در ذکر الوان الطعمه جزری
 ۱۰۰۵ بنید جزر
 ایضاً باب الحیم مع اللام در نسخ جلاطی
 ایضاً تعریف جلنار
 ایضاً سفوف جلنار
 ۱۰۰۶ فصل در ذکر نسخ اقراص جلنار
 ۱۰۰۸ باب الحیم مع الیم
 ایضاً تعریف جد
 ۱۰۰۹ تعریف سنج پدوده و شراب جهور
 ایضاً تعریف نجم
 ۱۰۰۰ مرابی نجم
 ایضاً باب الحیم مع النون
 ایضاً تعریف جنطیانا
 ۱۰۰۱ دستور اخذ عصاره جنطیانا
 دواء الجنطیانا و دهن و سفوف و شراب جنطیانا
 ایضاً ضماد جنطیانا و میچون آن
 ۱۰۰۲ ایضاً تعریف جندبیدستر
 ۱۰۰۳ دوا جندبیدستر

۱۰۰۴ بنجور شلب
 ایضاً باب الناریع الواو در تعریف نوتم
 ۱۰۰۵ ذکر تریاق النوم
 ۱۰۰۶ دهن النوم و عروق نوتم و خلل و میچون نوتم
 ۱۰۰۷ میچون شیر
 ۱۰۰۸ کتاب الحیم باب الحیم مع الالف در تعریف چائی خطائی
 ۱۰۰۹ مطبوخ چائی خطائی
 ۱۰۱۰ طریق طبخ چائی
 ۱۰۱۱ قرص چائی خطائی
 ۱۰۱۲ باب الحیم مع الدال المبهله در تعریف جدوار
 ۱۰۱۳ در بیان جودت و در دات جدوار و فرق میان
 ۱۰۱۴ خالص و منقوش آن
 ۱۰۱۵ فصل در بیان مزاج و کیفیت و منافج جدوار
 ۱۰۱۶ دستور خوردن جدوار خطائی
 ۱۰۱۷ فصل در بیان جوی که اصل و عمود در آنها جدوار
 ۱۰۱۸ فصل در بیان جوی جدواری که اصل و عمود
 ۱۰۱۹ در آنها جدوار است و اینون در آن داخل نیست
 ۱۰۲۰ دهن جدوار و مریم جدوار
 ۱۰۲۱ فصل در ذکر نسخ سماجین جدواری
 ۱۰۲۲ فصل در بیان نسخ مغزحات جدوار

حب چند میدستر و دهن چند میدستر و جوارش

۱۰۵۴

۱۰۵۵
فصل در ذکر نسخ معاجین چند میدستر

۱۰۵۵

فصل در ذکر نسخ سنجینیا

۱۰۵۸

باب الیخیم مع الواد

فصل در بیان جوارشات غیر سهله

۱۰۶۳

فصل در بیان جوارشات سهله

۱۰۶۵

جوار سهله اعلی

فصل در بیان چوب چینی و خطائی و

سلهتی و بنگالی و ماییت و کیفیت بدو و

اطلاع بران و جید و مختار و مزاج و خواص

۱۰۷۵

و منافع و طرق استعمال آن

فصل در بیان شر الیاض و ریه استعمال

چوب چینی قبل از شروع و درین اوج

۱۰۸۵

اتمام آن

بیان طرق استعمال چوب چینی

۱۰۹۲

حلوائی چوب چینی

رساله حکیم عماد الدین محمود در تعریف چوب چینی

۱۰۹۸

فصل در تحقیق طبیعت چوب چینی

۱۱۰۰

فصل در بیان منافع چوب چینی

۱۱۰۴

فصل در بیان طه خور و چوب چینی

فصل در بیان تفاوت امریه در خوردن چوب چینی

۱۱۱۰

فصل در مقدمات خوردن چوب چینی

۱۱۱۲

فصل در ترتیب خوردن چوب چینی

۱۱۱۳

فصل در استعمال چوب چینی

طریقه استعمال چوب چینی حکیم یاشم طهرانی

۱۱۱۴

فصل در دستور مقدار خوردن چوب چینی

۱۱۱۷

طریقه استعمال مطبوخ چوب چینی

۱۱۲۳

طریق استعمال چوب چینی اهل سلهتی

۱۱۲۵

طریق استعمال بامول عم عالیقدر

۱۱۲۶

طریق استعمال چوب چینی بطریق قهوه

۱۱۳۰

طریقه اولی

۱۱۳۳

طریقه ثانیه

۱۱۳۴

طریقه ثالثه

۱۱۳۵

فصل در بیان استعمال چوب چینی بطریق سفوف

۱۱۳۷

سفوف چوب چینی

۱۱۳۸

نسخ شرابائی چوب چینی مسکو و غیر مسکو

۱۱۴۲

نسخ عرقهای چوب چینی و طریقه اشتامیدن

۱۱۴۳

آنها

فصل در بیان دستور استعمال چوب چینی بطریق

۱۱۴۴

مبجول و فوج

۱۱۴۸

۱۱۷۸	نسخه ساجین چوب چینی	طلایی چوب چینی دروغن احت
۱۱۷۰	مضرح چوب چینی	۱۱۷۵
۱۱۷۱	استمال چوب چینی بعنوان نقوع	۱۱۷۶
۱۱۷۲	خرید چوب چینی و حسن چوب چینی	۱۱۷۷
۱۱۷۳	خمیره چوب چینی	۱۱۷۸
۱۱۷۴	نخلوانی چوب چینی	۱۱۷۹
۱۱۷۵	فالوده چوب چینی	۱۱۸۰
۱۱۷۶	قرص چوب چینی و لوزینه چوب چینی	۱۱۸۱
۱۱۷۷	ومر بائی چوب چینی	۱۱۸۲
۱۱۷۸	مضغ چوب چینی	۱۱۸۳
۱۱۷۹	فصل در بیان طریق استعمال چوب چینی	۱۱۸۴
۱۱۸۰	در مراسم دروغنها و غراغرا و اطلیه و غراغرا	۱۱۸۵
۱۱۸۱	ان	۱۱۸۶
۱۱۸۲	نسخه مرهم چوب چینی	۱۱۸۷
۱۱۸۳	نسخه ز و غنهائی چوب چینی	۱۱۸۸
		۱۱۸۹
		۱۱۹۰
		۱۱۹۱
		۱۱۹۲
		۱۱۹۳
		۱۱۹۴
		۱۱۹۵
		۱۱۹۶
		۱۱۹۷
		۱۱۹۸
		۱۱۹۹
		۱۲۰۰
		۱۲۰۱
		۱۲۰۲
		۱۲۰۳
		۱۲۰۴
		۱۲۰۵
		۱۲۰۶
		۱۲۰۷
		۱۲۰۸
		۱۲۰۹
		۱۲۱۰
		۱۲۱۱
		۱۲۱۲
		۱۲۱۳
		۱۲۱۴
		۱۲۱۵
		۱۲۱۶
		۱۲۱۷
		۱۲۱۸
		۱۲۱۹
		۱۲۲۰
		۱۲۲۱
		۱۲۲۲
		۱۲۲۳
		۱۲۲۴
		۱۲۲۵
		۱۲۲۶
		۱۲۲۷
		۱۲۲۸
		۱۲۲۹
		۱۲۳۰
		۱۲۳۱
		۱۲۳۲
		۱۲۳۳
		۱۲۳۴
		۱۲۳۵
		۱۲۳۶
		۱۲۳۷
		۱۲۳۸
		۱۲۳۹
		۱۲۴۰
		۱۲۴۱
		۱۲۴۲
		۱۲۴۳
		۱۲۴۴
		۱۲۴۵
		۱۲۴۶
		۱۲۴۷
		۱۲۴۸
		۱۲۴۹
		۱۲۵۰
		۱۲۵۱
		۱۲۵۲
		۱۲۵۳
		۱۲۵۴
		۱۲۵۵
		۱۲۵۶
		۱۲۵۷
		۱۲۵۸
		۱۲۵۹
		۱۲۶۰
		۱۲۶۱
		۱۲۶۲
		۱۲۶۳
		۱۲۶۴
		۱۲۶۵
		۱۲۶۶
		۱۲۶۷
		۱۲۶۸
		۱۲۶۹
		۱۲۷۰
		۱۲۷۱
		۱۲۷۲
		۱۲۷۳
		۱۲۷۴
		۱۲۷۵
		۱۲۷۶
		۱۲۷۷
		۱۲۷۸
		۱۲۷۹
		۱۲۸۰
		۱۲۸۱
		۱۲۸۲
		۱۲۸۳
		۱۲۸۴
		۱۲۸۵
		۱۲۸۶
		۱۲۸۷
		۱۲۸۸
		۱۲۸۹
		۱۲۹۰
		۱۲۹۱
		۱۲۹۲
		۱۲۹۳
		۱۲۹۴
		۱۲۹۵
		۱۲۹۶
		۱۲۹۷
		۱۲۹۸
		۱۲۹۹
		۱۳۰۰
		۱۳۰۱
		۱۳۰۲
		۱۳۰۳
		۱۳۰۴
		۱۳۰۵
		۱۳۰۶
		۱۳۰۷
		۱۳۰۸
		۱۳۰۹
		۱۳۱۰
		۱۳۱۱
		۱۳۱۲
		۱۳۱۳
		۱۳۱۴
		۱۳۱۵
		۱۳۱۶
		۱۳۱۷
		۱۳۱۸
		۱۳۱۹
		۱۳۲۰
		۱۳۲۱
		۱۳۲۲
		۱۳۲۳
		۱۳۲۴
		۱۳۲۵
		۱۳۲۶
		۱۳۲۷
		۱۳۲۸
		۱۳۲۹
		۱۳۳۰
		۱۳۳۱
		۱۳۳۲
		۱۳۳۳
		۱۳۳۴
		۱۳۳۵
		۱۳۳۶
		۱۳۳۷
		۱۳۳۸
		۱۳۳۹
		۱۳۴۰
		۱۳۴۱
		۱۳۴۲
		۱۳۴۳
		۱۳۴۴
		۱۳۴۵
		۱۳۴۶
		۱۳۴۷
		۱۳۴۸
		۱۳۴۹
		۱۳۵۰
		۱۳۵۱
		۱۳۵۲
		۱۳۵۳
		۱۳۵۴
		۱۳۵۵
		۱۳۵۶
		۱۳۵۷
		۱۳۵۸
		۱۳۵۹
		۱۳۶۰
		۱۳۶۱
		۱۳۶۲
		۱۳۶۳
		۱۳۶۴
		۱۳۶۵
		۱۳۶۶
		۱۳۶۷
		۱۳۶۸
		۱۳۶۹
		۱۳۷۰
		۱۳۷۱
		۱۳۷۲
		۱۳۷۳
		۱۳۷۴
		۱۳۷۵
		۱۳۷۶
		۱۳۷۷
		۱۳۷۸
		۱۳۷۹
		۱۳۸۰
		۱۳۸۱
		۱۳۸۲
		۱۳۸۳
		۱۳۸۴
		۱۳۸۵
		۱۳۸۶
		۱۳۸۷
		۱۳۸۸
		۱۳۸۹
		۱۳۹۰
		۱۳۹۱
		۱۳۹۲
		۱۳۹۳
		۱۳۹۴
		۱۳۹۵
		۱۳۹۶
		۱۳۹۷
		۱۳۹۸
		۱۳۹۹
		۱۴۰۰

تمام شد فصحست جلد اول
کتاب قرا با دین کبیر

يُؤْتِي الْحِكْمَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا
سنة ١٢٤١



درع المطابع واقع دہلی ہما حافظ نیا احمد طبع شد
جری ۲

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE3194

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي تخيرون ادراك كنه ذاته المقايضة العقول والاوهام * وتلاشي عند قرب لمحجته جلالة
وجلاله العلوم والاوهام * ابداع المجرورات والاديات العلويات والسفليات الروحانيات الجسمانيات
واختراع الاتسام البساط والكميات وجعل العناصر مادة الكائنات الفاسدات * وصير
الكون الفساد سببا للمولدات * فخلق منها الانسان في احسن تقويم * وشرفه بقشر ليفت
فيه من روحه الذي هو نشاء الوحي والالهام والتعليم * وشكره شكر الشاكرين * وذكره الذكر
بلسان الجبر والتقصير * انه هو اسمع البصير * والصلوة والسلام على جيب القلوب
واليبيب النفوس الذي ارسله بالهداية العظمى والشفاعة الكبرى محمد المصطفى وآله الذين اجبتهم
الله تعالى وظهرهم تطهيرا * وجعلهم شمساً وقراً وسراجاً منيراً * اما بعد * لعرض براء وران
ايماني وخلان روحاني ميرساند بنده عاصي بيج كم از بيج ابن السيد السند الاستاذ المرحوم محمد
باقر العقيلي العلوي الخراساني ثم الشيرازي الشهير بـ جليل محبت بادرخان محمد حسين غفر الله
لذنوبها وستره بها كما عدي مددا شتياق اين داشت كه كتابي در طب جمع و تاليف نمايد
كه عاوي و شامل باشد اكثر اخراص و مطالب هر پنج فن آن را وليكن بيشب ايضا عني فخر و ما

و فقط ان علم عمل و عدم تحصیل تجربه و غیره از موانع و عوائق از قوه بفعل نمی آید و لیکن
 شهر و ظمور الحی یافت و چند خبری از فن سوم در امراضی رأس نوشته بود که اتفاقاً جزای
 چند متفرق از مسودات خال و الداجیه مخفور و میر و محمد با ششم الخ طیب بحکم معتمد الملک که سید
 علویخان بن حکیم محمد اوی العلوی قدس الله سره بابت تریب حروف تہجی بدست آمد از ان
 معلوم کردید که شروع بجمع و تالیف قرابادینی نموده بودند بدین نسق که اولاً بعضی از او را
 مشهوره را ذکر نمایند و در ذیل هر یک از آنها مرکباتی که آن دو اصل و عموم است از آنها
 نیز تریب حروف مذکور سازند و استطراد بعض مرکبات را بدون ذکر مفردات نیز آید و نهایتاً
 و با تمام نرسیده بود که جناب استغنی الاقواب حضرت ارشاد بآلی پیرویش تحقیقی جمعی جناب استغنی
 ولیہ مد اللہ ظلہ الافاضاتہ و افاداتہ کہ حسب نسب صورتی و مخومی آن جناب بحضرت سرور و باریا
 و سند اصفا و حضرت سید اولیا و پیشوای اقیانیا بالولایۃ الحسینۃ صلوٰات اللہ علیہم پیدا مینمودند کہ این
 نسق این را جمع کن و با تمام رسان جیف است کہ منتشر ضائع گردد و شاید بکار بنده از بندہ کان
 ندای تعالی آید و ذخیره باشد برای تحقیقی امتثالاً لامرہ الاشراف الاعلی و دین او ان کہ مدت یکبار
 و یکصد و ششاد و پنج از ہجرت حضرت ختمی نبایی صلی اللہ علیہ و آلہ کہ شہادت با وجود کمال نادانی
 کمالی فی ید الکاتب متوجہ جمع و تالیف آن کردید و آنچه را یافت از قرابادین کتاب موسوم
 بجامع الجوامع از تالیف آن مرحوم مخفور و کتب دیگر از قرابادینات و مفردات اصول
 الت ترکیب و غیرہ کہ تفصیل اینها بطولی دار و انشاء اللہ تعالی در فرس علیحدہ مذکور خواهد شد و
 تحقیقاتیکہ از جناب ارشاد بآلی دام ظلہ العالی مسووع ملکیت و مشاہدہ می شد و نسخہ خبری کہ بدست آمد
 و سخن تحقیقی کہ شنیده و یاد رکشتہ رسائل معتبرہ بنظر می رسید الحاق می نمود و در ضمن مقدمہ سبب
 و سبب کتاب بعد حروف تہجی و در ہر کتابی چند باب و در ہر بابی چند فصل و خانہ و کسی
 بقرا بادین مجمع الجوامع و ذخائر الت ترکیب گردانیدہ اند از توفیق موفق حقیقی قدس و تعالی
 و اما وجناب حضرت سول فخر و آلہ الاخیار الابرار الاطہار علیہ و علیہم صلوٰات الملک العفا
 و یمن برکات الفاس نفیسہ بہر کہ و بہر کہ عالیشان جناب دام فیضہ آنکہ با حسن و جمعی صورت تمام
 سبب اختتام پذیرد و توقع از کلام ان ورین اوراق منتشرہ و سخنان پراکنده و مجموعہ متفرقہ

و ترکیب غیر نفیجیه و مؤلفه غیر متوافقه آنکه هر جا سهوی و لغزشی و خطائی بیند حمل بر جمل و نادانی این است
نمود و بدلیل عفو و در پوشش و قلم اصلاح در آن بکشتند و در مقام خرد گیری و زیانند و ناقص نگذارند و
هر گونه توان و عوا و اندیکه در بیان از فصل او بهی شانه و آن حضرت است عدم و یمن دولت ملازمست و تیش خدات
و برکت هدایت و ارشاد و توحید و ارشاد بانی مظهر العالمی و روح مطهر آن هر دو حقوق و میر و روانه و این عالمه
را بدعای مغفرت یاد آورند و التوفیق من الله العلی الاعلی لاجل لاقوه الایمانه فی الدنیا و الاخره قطعه
غرض نقشی است که میاید و ماند که هستی انی بنیم بقالی که مگر عا بهی و زنی حیرت کند بر حال این بکین و دعا
مقدمه در بیان امری چند که اطلاع به آنها پیش از شروع در تفسیر و توضیح است در ضمن بیست و فصل و در بیان

فصل اول در بیان غذا و دوائی خاصیت
فصل دوم در بیان مرکب القوی و دوائی خاصیت
فصل سوم در بیان مزاج و اقسام ازجبه
فصل چهارم در بیان طرق معرفت ازجبه ادویه و اغذیه
فصل پنجم در بیان احتیاج به ترکیب ادویه
فصل ششم در بیان کیفیت ترکیب ادویه
فصل هفتم در بیان معرفت درجات ازجبه ادویه مرکبه
و طریق استخراج آنها
فصل هشتم در بیان طریق استخراج مقادیر شربیات
فصل نهم در بیان اعمار بعض ادویه منفرد و مرکبه و خواص آنها
فصل دهم در بیان زمان درک و مدت اعمار بعض
ادویه مرکبه
فصل یازدهم در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا
در ماهیت و خواص ادویه
فصل اول در بیان غذا و دوائی خاصیت از غذا و دوائی
و یمن و اقسام هر یک * یاد نگار

فصل دوازدهم در بیان طریق استخراج ادویه و حفظ آنها
فصل سیزدهم در بیان ادویه طعام خوردن آب و شربیان
و اطعمه که جمع آنها با هم نامناسب نیست
فصل چهاردهم در بیان مزاج بعض ادویه و تمیض
و تشویه و قلی و تدبیر و غسل آنها
فصل پانزدهم در بیان معرفت افعال ادویه منفرد و خواص آنها
فصل شانزدهم در بیان اقسام لطایف طبیه
فصل هیجدهم در بیان حاد و امراض به ترتیب حروف تہجی
فصل بیستم در بیان اوزان مکانیل و صغائر و بکار شریعه
و طبیه اهل ایران و هندوستان و تطبیق بعضی با بعضی
فصل بیست و یکم در بیان تحویل بعضی و زمان به بعضی و معرفت آن
فصل بیست و دوم در بیان بعض امور متعلقه به نجوم و طبیهات
فصل بیست و سوم در بیان اسناد طب خال و الد
مال و الد مؤلف و مؤلف *

فصل اول در بیان غذا و دوائی خاصیت از غذا و دوائی
و یمن و اقسام هر یک * یاد نگار

چون متفرست نزد کل ملوک الف اهل دانش و پیش که علت غائی و مقصود اصلی از ایجاد کل افرینش انسان است که فرد کامل و نسخی جامع و منتخب شامل کل عوالم است و اولاد بی و روحی است و روح او از عالم مجرد و تقدس و امر ب است تقدس و لغائی و بدن او از عالم تجسم و اسفل و خلق حادث از عناصر و اختلاط و اینها او را روحی است جسمانی همانا از بخار و مایه حی و صافی لطیف و متین و در تجویف ایست قلب که روح طبعی نامند مرتبط با آن روح حیات ایصال فیض آن عالم بدین عالم و رسانیدن کمالات حاصله این عالم بدان عالم و بدن با صفتا تر که سبب و تجسیم لاحاله و اتم و در تغییر و تبدیل و تنزیه و تنافض و شمول و شمول و استیصال است و بدین سبب اتم محتاج به بدل و استیصال و مدد و معینی است از خارج تا آنکه زمانی چند با گذر کمالات لائقه بحال خود را که انسایت و بقای او بدان است تحصیل نماید و ما بالقوة او بالنام بتدریج افضل آید و نیز قولید مثل برای بقای نوع از و حاصل گردد و روح دوم تابع به بدن نیز به سبب تغییر بدن متغیر شود و آن روح اولی هر چند مجرد است اما تعلق و ارتباطی میبدان دارد بواسطه آن روح طبعی و غذا و مواد و احساس و مدارک بدن می یابد همچنان که روح طبعی و آن بدل سبب تغذیه و طعام است و امر بکلیه او را شریک و او نهی از و لا تشربوا و کریمه تلیک نظر الانسان الی طعامه بطریق عموم نازل و شامل هر دو است هر چند غذای حقیقی روح مجرد امری و دیگر است که ادراکات کلیه و اعمال حسنه و معارف حقه و ملکات مرضیه باشد که ما به الامتیاز انسان از سایر مخلوقات بدان است و لیکن تحصیل آنها توسط آلات بدنی و قوی و ارواح و مدارک است و بدین اینها نمی توان حاصل نمود زیرا که بدن حکم مطبوعه و بار بر داری دارد آن روح را و غذا و طعام لا بد از نباتات و حیوانات از مولدات ثلثه خواهد بود زیرا که جمادات صلاحیت و قابلیت آن ندارند که غذا را از انسان شوند و آشامیدن آب از برای ترقی و برتر و رسانیدن غذا است با اعضایی هفقه و اعناق بدن بزودی و انسانی و حیثیت ترطیب بدن نه بجهت تغذیه زیرا که به سبب بساطت خود قابلیت تغذیه ندارد و جزو بدن نمی شود و نیز چون بدن به سبب عوارض و موانع چند از اعمام مراعات قوانین کلیه حفظ صحت و قوام است نه ضروری و تجا و از حد لاکتی و واجب از مزاج اصلی خود منحرف می گردد که سبب مرض و دواست محتاج نمی گردد بدفع و رد آن بحالت اصلی خود و بجا و مدت غذا و دوا و غیره را از برای جویان دیگر آنکه بدان من حیث الیوم و از اعضا و ارواح و قوای و غیره با حکم طبیعت و

و طبیعت سلطان حکم در آن که جمیع اجزای بدن را در قبضه تصرف خود مستحکم دارد و حافظ آنهاست
و یک ستروی از قبضه تصرف او بیرون نیست آنچه وارد بدن میگردد و از داخل و یا خارج بدان مطلع
است حتی المقدور در دفع آن میگوید و آن اوقع می نماید مگر آنکه عاجز آید به سبب ضعف خود و یا
بغایه و قوت و اراده که درین هنگام محتاج میگردد به معاونی و مدد از خارج و معاون عبارت از طبیب
است خواه طبیعت خود طبیب باشد یا الهام یا به تحصیل علم و عمل و کثرت تجربه و یاد دیگر که به دستور
و مدد عبارت از غذا و دارو است باقسام خود که خواهد آمد انشاء الله تعالی پس اگر آن طبیب جانق
است یعنی متصرف بعلم عمل و تجربه کار و صاحب ملکه است هوای بیرون غالب نیست ولی مرض غرض
است مدد و افاق و نافع و بحسب مطلوب بقدر حاجت باو میرساند و الا کمتر و یا زیاده و یا مخالف معاند
مضر و اکثر البتة خلل می رساند و زیادت ضرر و فساد به تحصیل ثمره مخالف و یا بیار قوی و یا مست
و یا خود ستم مطلق باشد که با کمال بد تصرف و حفظ طبیعت را معطل و مختل و مغرول می دارد و خود در بدن
تصرف با فساد و اقامی نماید * و بدانکه غذا و همچنین و اوصا جان ماده و کیفیت و صورت ماده
ماده و صورت هر دو جوهر اند و کیفیت عرض و عرض یا عارض صورت است آن حرارت و برودت
است که از کیفیات فاعله اند و یا عارض ماده و آن رطوبت و پیوست است که از کیفیات منفعه اند و تولید غذا
از ماده است تا اثر و از کیفیت است را اکثر احوال و گاه بصورت و گاه بهر دو است و خاصیت البته از صورت
است که عبارت از صورت نوعیه باشد و غلبه و تاثیر یا یکی از آن امور ثلثه است بتهنهای میابد و از آنها و یا بهر سه
بحسب ترکیب یا تساوی ایشان با هم و یا بحد مساوی مثلاً در دوائی مطلق قوی و غالب و از اندکی کیفیت *
است و دو امر دیگر مغلوب و ضعیف و در دوائی خاصیت صورت قوی و غالب و از اندک است و بر همین نسبت در
غذای دوائی و غذای دوائی و غیره و بجهت اشاره بدین معنی آن را مصداق دیگر نموده غذای دوائی و دوائی
غذای دوائی و دوائی را دوائی می نامند * و دوائی خاصیت یا موافق و مقوی و منفعه
و حافظ مزاج اصلی و حرارت غیر نری و قوی است و یا مخالف و منفه و فانی کننده آنها و اول با فاد و بر تریاق
و ثانی را سسم می گویند چون این مقدمات بالا جملا دانسته شد * پس بدانکه آنچه
وارد بدن انسان گردد و خالص از آن نیست که تاثیر آن با ماده فقط است و آن را غذای
مطلق نامند و کیفیت فقط و آن را دوائی مطلق و یا ماده و کیفیت هر دو آن را

تغذای دوائی و یا بکیفیت ماده هر دو و آن را دوائی غذائی و یا بصورت فقط و آن را ذو
 الخاصیته گویند و این با موافق و دافع مضار است یا محالفت احداث کننده مضرت و فساد و هر یک
 از اینها منقسم بچند قسم میگردد اما آنچه موافق است پس تاثیر آن یا بصورت فقط است و آن را فادزهری یا
 بماده و صورت هر دو و آن را غذای فادزهری یا بکیفیت صورت هر دو و آن را دوائی فادزهری
 و یا هر سه از ماده و کیفیت و صورت آن را غذای دوائی فادزهری خوانند و آنچه تاثیر آن بخالفت است
 مضادات باشد نیز بر چند نوع است یا بصورت فقط است آن را اسم طلق نامند و یا بکیفیت و صورت
 هر دو و این نیز بترتیب است اگر در کمال قوت است آن را دوائی سمی گویند و اگر در کمال قوت نیست و آن نیز
 بر دو نوع است یا با آن قوت مهمل است آن نیز بر سه نوع است یا قوی است یا متوسط و یا ضعیف اما قوی
 را تاثیر بصورت و کیفیت است با هم و آن را دوائی مهمل و یا الخاصیته نامند و اما متوسط را تاثیر بکیفیت و
 سمیت است این را دوائی مهمل گویند و اما ضعیف اکثر تاثیر بکیفیت ماده و صورت هر سه است و لیکن
 هم ضعیف و ناقص خصوص صورت این را دوائی ملین خوانند و معنی و تفصیل این اجمال آنکه غذای
 مطلق آن است که تاثیر و تاثر آن در بدن بماده فقط باشد نه بکیفیت و صورت بدین قسم که چون وارد
 بدن گردد تاثیر و اثر آن نماید بتوسط کیفیت که لازم آن است بدن از آن متاثر و متغیر نشود و از مزاج
 اصلی خود نگیرد بلکه در آن تصرف نموده بالقوه آن را بفعل آورد و آن را متغیر و متبدل از صورت غذا
 بصورت خلطی سازد و مستعد اینکه ببرد و بخورد و بر قطار ثلثه آن بهیضاید و فائض گردد و بران صورت
 عضوی از بدن ایا فاضل جل شانه با استعداد قریب مانند آب کوشتهای لطیف و زوده تخم مرغ نیم پخت
 و یا لعاب مانند گنیم و سایر حبوب و بقول و غیره و کیفیت حاصله از آن خلط منافی و غالب بر کیفیت
 اصلی بدن و اعضا نباشد و دوائی مطلق آن است که تاثیر آن در بدن بکیفیت فقط باشد و ماده آن
 قابلیت غذا است و خبر و بدن شدن نداشته باشد بدین قسم که چون وارد بدن گردد و حرارت غیر نری در آن
 تصرف نماید متاثر و متغیر نگردد بلکه ثانیاً و تصرف در بدن نماید و آن را متاثر و متغیر بکیفیت خود سازد
 از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و غیره و یا مرکباتی فاعل و زنجبیل و نیلوفر و کافور و سبز را زایانه
 و امثال اینها * و غذای دوائی آن است که تاثیر آن در بدن بماده و کیفیت هر دو باشد بهمان نحو خلطی
 ماده که بقی تاثیر و تاثر از آن خلطی حاصل گردد که خبر و بدن تواند شد و بان اندک کیفیت و مزاجی باشد

غالب بر کیفیت و مزاج اصلی بدن و تاثیر مالمی در بدن نماید کیفیت خود از کیفیات اربعه مانندی منسوب است
و خیار باد رنگ و کدو و هندوانه و خربزه و انگور و بقله الحما و اسفناخ و بابونه و شنبلیله و زرد که چقدر
و کلم و ماش و عدس و نخود و لوبیا و غیره و دوائی غذائی آن است که تاثیر آن در بدن کیفیت مالمی را
باشد با غلبه کیفیت و بدن را متغیر سازد و تاثیر مالمی و ثانیاً بدن در آن تصرف نماید و از آن خطای بسیار
کمی حاصل گردد که قابلیت غذا نیست و چون بدن شل و قوی و در صورت عضوی داشته باشد یا قوی
غالب بر مالمی باشد که مالمی و تغلیظ و برگ کاسنی و عنب الثعلب و سیب و پیاز و قوت و آلو و اکثر و
و زرد مانند خیار و خربزه و هندوانه و غیره و بد آنکه ادویه و اغذیه را افعال کلیه است و با شایسته
تسخین و تفریق مالد و نیز در تکلیف بار و تولید و بیلان رطب و تینس و صلابت و اسهال که با این
از ادویه را صفات مخصوصه است که مشابه افعال کلیه آن است مانند تسخین و تسخیر و رنج و تحلیل
و اشمال اینها و اغذیه مفرد را صفات مخصوصه است در هر یک از اینها که غذا آنگاه می باشد مالمی
الکیموس و یا فاسد الکیموس و اول آن است که متولد شود و از آن خون الطبیعی حاصل می گردد و با شایسته
بأن اغذیه و دیگر مگر اندکی بقدر احتیاج و ثانی بخلاف آن است و هر واحد از این هر دو قسم می شود
لبسه قسم لطیف و کثیف و متوسط بینها و باز لبسه قسم دیگر کثیر غذا و قلیل غذا و متوسط بینها کثیر غذا
آن است که از آن خون بسیار تولید یابد و قلیل غذا العکس آن و متوسط بینها پس اقسام اغذیه هم
می شود و بضرر سه در شش و میان دیگر آنکه غذا یا رقیق لطیف است مانند اسفناخ و یا غلیظ است مانند
پیر و یا معتدل است مانند آبگوشت بر غلظت و هر واحد از آن هر دو یا جید است مانند آب گوشت چوبه
مرغ و بیضه مرغ و ماهی ریزه و یا معتدل است مانند آب گوشت بر غلظت و نخود و نان تازه و یا بد
است مانند خردل و سیب و پیاز و هر یک از اینها یا کثیر غذا است مانند زرد و بیضه نیم پزشت و یا معتدل
الغذا مانند مرغ و یا قلیل غذا مانند سبزی و قلیل

لطیف صالح الکیوس کثیر غذا مانند زرد تخم مرغ نیم برشت یا برشته گوشت کبوتر شتر	لطیف صالح الکیوس قلیل غذا مانند انار و سیب و کاهو	لطیف صالح الکیوس متوسط غذا مانند نان کندم پاکیزه جید	لطیف فاسد الکیوس کثیر غذا مانند شش حیوان و کبوتر بچه	لطیف فاسد الکیوس قلیل غذا مانند پياز و هر چه تیز و تند باشد	لطیف فاسد الکیوس متوسط غذا مانند نان و طحیر روغن الطبخ
کثیف صالح الکیوس کثیر غذا مانند تخم مرغ برشته کرده در روغن	کثیف صالح الکیوس قلیل غذا مانند بنیر ساز و غیر کهنه	کثیف صالح الکیوس متوسط غذا مانند گوشت بچه کاهو	کثیف روست الکیوس کثیر غذا مانند گوشت کاهو	کثیف روست الکیوس قلیل غذا مانند گوشت قدید	کثیف روست الکیوس متوسط غذا مانند کلم
معتدل صالح الکیوس کثیر غذا مانند گوشت بره یکساله	معتدل صالح الکیوس قلیل غذا مانند شلغم	معتدل صالح الکیوس معتدل غذا مانند گوشت بچه شتر	معتدل روست الکیوس کثیر غذا مانند کلم روست	معتدل روست الکیوس قلیل غذا مانند زردک	معتدل روست الکیوس متوسط غذا مانند ماهی خشک کرده

و ذوالخاصیت آن است که تاثیر آن در بدن یکفیتی و امری و راسی کیفیات و امور نظام حسیه و جسمیه باشد بلکه بنا بر سبب طبیعتی و امری لب ال لطیف رقیق خفی مانند جذب مقناطیس و کاهر با آهن و کاه را و تاثیر فاد و غیر
و هم در بدن که تغییر از آن بصورت نوعی نیز نموده اند و لیکن جذب مقناطیس و کاهر با آهن و کاه را لطیف و ادق
و خفی است از تاثیر آن هر دو بلکه این نمونه است از تاثیر نفوس بعض اشخاص انسانیه بر بعض دیگر از محبت
و عداوت ایشان به سبب مناسبت محالست نفوس و ارواح هر یک با هم و صام مناسبت مسافرت ایشان
از یکدیگر تفصیل آن طوی دارد و محل کنایش آن ندارد * بدانکه ذوالخاصیت اگر تاثیر آن بموافق است
آن را فاد و زهر و تریاق نامند و الا سیم و فاد و زهر و تریاق آنست که تاثیر آن در بدن و حرارت غریزی و
و قوی و ارواح بطریق موافقت و محافظت و تقویت اعانت آنها بجای باشد که بر دفع و دفع نکایت و آفات
سم و هوی یاری و مقاومت نماید چنانچه تفصیل انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و آنکه افیون را

تیرای می مانند مجاز است بجهت آنکه حافظ القوه است و درین امر بر تیرای حقیقی اشتراک دارد و غذا و
ذو الخاصیه آن است که تاثیر آن باده و صورت هر دو باشد بنحوی که کور از فعل و انفعال و تاثیر و تاثر آن در
کوسفتند و کما و شیر با منفر که در کان مانند آنها که با وجود تقریبیه احداث تقریر و دفع سمیت می نماید و دوا
ذو الخاصیه آن است که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد مانند باد در بره و الی و جود و در حباب الخار
که با وجود تیرا قیت و دفع سمیت و اذیت تمام احداث حرارتی غالب بر مزاج اصلی بدن نماید و غذا و دوا
ذو الخاصیه آن است که تاثیر آن باده و کیفیت صورت هر سه باشد مانند تفاح و خرکه با وجود تغذیه و احداث
اندک کیفیت غلبه بر بدن تقریر و سرور می آورند و سیم مطلق آن است که تاثیر آن در بدن مختالف و
تاثیر فایز بر باشد و بنودی و بلا حملت تصرف در بدن نموده تصرف طبیعت اسطخل دارد و حرارت غیر تری
و از رواج و قوی را فاسد و فانی سازد و فرصت فعل و انفعال در بدن پیش و شرب حراره افج و مار ای تو
و کزیدن آنها که فی الفور هلاک اند و دوا می سیم آن است که تاثیر آن بکیفیت صورت نوعی هر دو باشد
و بلج تاثیر و تاثر بر حصول اثر سمیت احداث کیفیت اصلی بدن نماید مانند پنچ سیم و غذا
سیمی آن است که تاثیر آن باده و صورت هر دو باشد و بلج فعل و انفعال با حصول تغذیه و بسط و سطوح و احداث
سمیت نماید و امثال این در خارج کم متحقق است زیرا که اشیا سیمی کیفیت از کیفیات نمی باشند و با در را
بعض غذا سیمی گفته اند و چنین نیست و غذا می دوا می آن است که تاثیر آن باده و کیفیت و صورت هر
باشد و بلج تاثیر و تاثر بر حصول غذا است و کیفیت غایب احداث سمیتی نماید مانند لوم افاعی و سائر لوم سیمی که با
سیمی و دوا می سهیل و الخاصیه آن است که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد و آن نیز قوت سهیل
بود و کمال قوت و شدت تاثیر و برای که قوت محتاج با صلاح و تیرا از تشویه و غیر باشد و بلج اصلاح و ورود
در بدن و تاثیر و تاثر نفوذ و سلیمت در افندیه و سطوح و حروق و اعماق بدن نماید و مختلط و متشبه با خلط و بطوبات
رقیق و غلیظ که در اکثر آنها را به تجزیه و ترقیق و تنوید و تقطیع و غیر هادف سازد و بعضی به تحلیل و روانه شدن
که بکیفیت نمود و حرارت بصورت نوعی دفع صفرا و بلغم می نماید و همچنین سائر ادویه سهیل قوت مانند مازنیون و
دند و خرباق و غیره و دوا می سهیل آن است که تاثیر آن با آن مشابه نباشد بلکه در فعل از آن اندک ضعیف
تر باشد و محتاج اصلاح بسیار نباشد مانند سنکلی و تربد و بلیمجات و امثال اینها که با احتمال باورد آمو
یعنی سانی با گل سرخ و جرب نمودن تربد و بلیمجات بار و غن بادام کافی است و دوا می ملین آن است

که تاثیر آن از آن هم ضعیف تر باشد و متشبه با خلط و رطوبات موجوده که حاضره در مجامع و اما محاذی
 آنها گذشته و دفع گردان و با آن قوت انفاذ چنان نباشد مانند فلوس خیارشیر و نه بنجین و شیرخشت
 و شکم سرخ و ترشندی و اجاص و امثال اینها و لیکن خالی از قوت جالیه نباشد و از اینها نیز بعضی محتاج
 بانکه اصلاحی اند مانند فلوس خیارشیر که باید بروغن بادام بکلی سرخ چرب مذکوره شود برای دفع تشبث
 و پس بیاورد به سطح امعاء و احداث قرح و سحج و زخیر و بعضی نیستند محتاج بدان مانند بنجین و شیرخشت و
 سایر مایعات مذکوره در کتب و بدانکه چنان هر فرد و فرد از اشخاص انسانیه را اطلاع و تعرف بر مزاج خود
 و اثر هر یک از احوال طایفه بر آنها آنا فانا و کیفیات و خواص و منافع و مضار و مقادیر شربات و طرق استعمال
 بر یک از ادویه مفروقه و مرکبه در هر مرض و شخص و اوقات و از زمان و اسنان و فصول و بلدان
 متماثله تضاده و مراعات حفظ صحت و تقویت اعضا و ریه و قوی و ارواح نیست مگر مستحکم و قلیل
 که حروف و موسوم بلبلانند و ذکر ادویه مرکبه و مفروقه و اغذیه و غیرها و قرابادینات و غیرها برای تذکره و یادآوری
 او نشان است و نیز این بلبلان را بر دیگران لازم است که بدانند الاحتیاج و حدودت عارضه بخداق آن طایفه
 رجوع آوردند و با مدد و نفع او نشان از بر سر نه و استعمال ادویه و اغذیه و غیرها عمل نمایند و از پیش خود خود را بهما آنگینند
 و هلاک سازند و بر اجابا نیز لازم است که با ایشان کمال حسن خلق و محبت و شفقت نمایند و ایشان را بسجای
 ذوی الحقوق و برادران فرزندان و عیال خود دانند و نظریه یاد اشش علی مال و منال و ملک ایشان بنیان
 و بر ایشان منت نه نهند بلکه بر خود منت دارند و ایشان را باعث استکمال و آله علم و موضوع صناعت
 خود دانند و نیز باید که متوجه معالجه بر بیماریا و اوسان احوال تخمه کشی اطباء و مجربین گشته نشوند و خود را بدانند
 و در محل خطر و هلاک ندانند و چون متوجه معالجه مرضی گردند و زمانی قلیل و یا کثیر مدا و انمان را و او را
 بصحت نیاورد باید که از کمال شفقت و مهربانی از خود خوار شوند و به گویند که تلبیب دیگر رجوع آورد شاید شفا
 یابست و مقدر باشد و ابرام بسیار و معالجه نمایند و نیز باید که مغرور و بعلوم و عمل خود نگردند و اطمینان
 از درگاه جناب شافی حقیقی غرضان نباشند و منقطع نباشند و در هر حال خود را مقصود بنمایند و نیز در پی تحقیق
 و تکذیب و تعبیر طبای دیگر نباشند و بر ایشان تقوی بنحوی و خود را بهتر بنمایند و از افعال و اعمال
 ایشان تنبیه گردند بر منافع و مضار ادویه و اغذیه و نباتات و معین و مددکار خود دانند و بنشیند و الله اعلم
 فصل دوم در بیان مرکب القوی و خواص و تاثیر هر یک از آنها و بدانکه مراتب قوی ادویه

* اما مرکب القوی دوائی آنست که مرکب باشد جوهر آن از اشیا ی چند که هر یک را براسه مزاجی خاص باشد
 میان یغیری و بعد ترکیب در شئی واحد و پوشیدن لباس و صورت و حیالی امتزاج تامی نیافته باشند
 که بعد ورود در بدن از هم متمایز نماند گشت و تاثیر واحد نماند نمود مانند اشیا یکه از عناصر اربعه ترکیب یافته اند
 و بر مجموع آنها مزاجی و صورتی واحد فالحض گشته و زمانی محتمل می توانست حفظ صورت نوعیه خود نمایند و اینها را
 نام ترکیب ثانی و آن را ناقص ترکیب یعنی بعد ورود در بدن اجزای آن از هم جدا گشته هر یک تاثیر و احداث
 کیفیت خاص نمایند و منشای آثار متضاده میگردد بعضی نوعی بعضی بدیری بحسب ترکیب امتزاج
 و لطافت و کثافت مواد اجزای خود چنانچه تفصیل انشاء الله تعالی خواهد آمد مانند حجر العیون و جد و ارد و چوب
 چینی و زرد احم و ما و الورد و اکثر ادویه فاد زهریه و تریاقیه و کل ادویه باسیه مثل شقائق و بهمنین و بوزیدان و جوز لویا
 و زرا و نطویل و صحر و زنجبیل و زربناد و مانند اینها و در این چنین دوائی نباتی اکثر طوبت فضلیه غالب بر طوبت
 اصلیه آن می باشد و لهذا بزودی آنرا گرم می خورد و تپا میگیرد و بدانکه طوبت فضلیه عبارت از طوبتی است
 که در تمام اجزای آن شئی که این شئی متمایز نگشته باشد و بدانکه زمانی بعضی از آن بتخلیل رود و جرم آن را منشق سازد
 و بعضی بتحصین صورت گرمی یافته جرم آن را بخورد و رفته رفته تمام آن را فانی گرداند و آناد و الناحیه به آنکه
 خاصیت با صطلح افعال آثار ثانوی را نامند و راسی کیفیات اولی از حرارت و برودت و رطوبت و خشکی
 که از شئی ظاهر گردانند لطافت و سرعت نفوذ و ترقیق و اذابة و تحلیل و امثال اینها و افعال آثار ثانوی و انشاء
 ر اینز نامند مانند تقویت حصاة و تقویت ارواح و قوی و دفع سمیت اگر موافقت و مناسبت
 فراج و اطرار و حیات باشد فاد زهر و تریاق نامند و اگر بمضاد عدم مناسبت باشد سم نامند و ضد آن افعال
 و آثار از آن گردد و به بیان دیگر آنکه ذوالخاصیه چیز ی را نامند که تاثیر آن بکیفیت باشد بلکه بصورتی بود که آن
 چیز بآن صورت متماز از سایر اشیا یافته نوعی خاص گشته باشد و باین جهت این صورت بصورت نوعیه نامند
 که بآن نوع نوع از هم جدا گشته هر یک تاثیر ی و رای تاثیر دیگر می نمایند و اما اشخاص هر نوع نوع در آن تاثیر متماز
 مانند جناب مقناطیس آهن را و کاهر با کاه را چنانچه ذکر یافت و مانند تاثیر حجر العیون و حجر الحی و جد و ارد و حبه التمار
 و تریاق فاروق و قشر و لطوس و امثال اینها از ادویه فاد زهریه و تریاقیه و مفروه و مرکبه و رسوم حاره و بارده
 و امراض متضاده اگر موافقت و مناسبت باشد آن را فاد زهر نامند و الا سم زیرا که ذوالخاصیه بر نوع
 است فی الحقیقه مرجع بابا کیفیه و مرکب القوی و ذوالخاصیه و بابا الطبع و التحقیق و التفریق قریب به یک

امر است و آن نیست مگر اثر طبیعت که آن اثر طبع و نفس و الطباع و غیره و فکلی آن است در اجسام بر حسب الایات که
 تاثیر را با کیفیتی ضعیف و غیرت تاثیر مرکب القوی از آن زیاده و متکثر و تاثیر ذوالخاصیه از آن بیشتر و باطل
 و تاثیر با الطبع از آن زیاده و تاثیر نفس کلی و اشمل و از همه قوی و ارفع و اعلی است زیرا که نفس از جسم مفارق
 و جدا است پیوسته بفعل فعال است با عقل و محفل بعقل است و الله اعلم و اما تاثیر فاذر و تر یاق پس بدانکه
 تاثیر فاذر از جهت مرکب القوی بودن آن است هم از جهت مناسبت و جذب نمودن آن سیم البسوی خود
 و سیم البسوی آن هم از جهت تضاد و دفع و الباطل افشای آن اثر سیم را از خود و از مناسبت مضاد
 خود که حرارت غیریه قوی و ارواح باشند هم از جهت امور مذکوره و فاذر از جهت تفتیح مجاری و سرعت نفوذ
 و غوص در اعماق بدن و جذب سیم از همان بهمان جهت چون اجزا و طبیعت قوی و ارواح بدن هم با هم متصل
 و متجانس اند اتصال اتحاد و اتصال و طبیعت مدبره بدن نفس حیوانی قابض و حافظ و جمیع کل اند با جمیع
 واحده اند و در بدن تاثیر آن تمام بدن میرسد چنانچه در حین ضعف و کسرتگی بسیار بجز در و در
 دوائی مقوی و غذای صالح و صالطه دفعه تقویت حاصل میگردد و اما تاثیر و احداث غذا و تقویت
 بدن را دفعه واحده بجز در و در و در دو وجه است یکی آنکه اجزای لطیفه از آن بواسطه رطوبات باشد
 و حرارت قوی و ارواح و اتصال اتحاد ایشان با هم دفعه تمام بدن میرسد باعث تقویت قوی و ارواح
 می گردد و دوم آنکه طبیعت مدبره و حاکمه بدن آنچه از غذای ماده و ذویه نگذاشته است که اندک اندک
 صرف بدن نماید هنگام تقاضای آن پس چون غذای تازه دارد بدن شود و مطمئن گردد آن را زیاده و بیشتر
 می آورد و موجب تقویت بدن میگردد و تاثیر تر یاق و تر یاقیات در سرعت نیز تدبیر و الله اعلم
 و اما در تر یاق و الاغای و آنچه در آن لحوم افاسه است شاید با آن امور مذکوره امر دیگر نیز باشد و آن جذب
 اللحم افعی است سیمت را بسوی خود و از این جهت است که تاکی و مبالغه بسیار نموده اند که در هنگام
 گرفتن افعی و حین قطع سر و تنب آن باید که اذیت یا و تر یاق و تر یاق و لاغ و گردد و در هنگام کمال قوت آن را
 بغضب را و روتا تمام زهر آن بسرو تنب آن آید و سرعت تمام و یک ضربت آن هر دو را جمع نموده قطع
 نمایند که دفعه منفصل کردند و سیمت مطلقا در بدن آن سرعت نه نماید و علت این یعنی جذب سیمت
 نیز مناسبت اللحم آن است به سیم آن باشد جذب جرم عصارات رطوبات و لطائف معصومات و ادیان
 را برودی بسوی خود و این امری است بین و محسوس و لهذا فرموده اند که ای از طبع مطبوعه خاسته است

اجرام آنها بر دوی صافی نمایند و لطائف جواهر را از کثیف اجرام آنها جدا کنند و الا باز آنها ناخود
می کشند نیز بجهت زیادتی تاثیر و تقویت اعانت بر امور مذکوره تخمیز اجزای تریاقات خصوص
تریاق الافاعی بجز عندهی نماید تا بسبب تمام نفوذ و غوص در اعماق بدن نموده سمیت اجزاء
دفع نماید لهذا ایضا اول آن را با بدن گرم میگرد و بعد از آن عرق لرج بدو دفع میشود و اکثر آن است
که بول و براز نیز بدستور مذکور بدو می باشد و نیز از جهت امور مسطوره استعمال فاد زهرات تریاقات
و سایر ادویه قوی را نیز در عجم حاجت ضرورت منع نموده اند که مضرت می بخشد و عند الحاجة نیز زیاد
از مقدار مطلوب و قدر شربت حین لائق از برای هر سم و هر علت علت نیز قاطعه بدانند که بعضی
گفته اند که الطلاق فاد زهر را دوی مفروده مطبوعه و جریه که در جوف حیوانات مانند گیس و کاک و کوی و
سیمون غیرها متکون گردد و بر مایعات نیز و تریاق پرا دوی نیاتیه مفروده مانند جاد و ارواح باغفار
و ادویه مرکبه متعین تریاق الافاعی و مشرد لیس و تریاق ثمانیه و اربعه و غیرها که فراج ثانوی ترکیبی
یا قه اندام اولی و النسب می نماید و بعضی با اشتراک گفته اند یعنی الطلاق یکی بر دیگری به اثر و مستعمل است
و العاقل و اما تاثیر سم با امور مذکوره بمضاد قهر و غلبه آن است بر طبیعت و تصرف تمام در بدن و اخذ و الطلاق
و افقای حرارت غریزیه و قوی و ارواح در طوبات است و گرمیز آنها بر باطن الضد بسوی بدن و نیز
خود که قلب است و اخذ و خاموش شدن آنها در انقباض مجاری و افضیه لهذا در ان جین رنگ بشره و
سائر بدن زرد و رفته رفته کبود و سیاه و حرارت آن مبدل بر سردی می گردد و صاحب اخوان الصفا
نوشته که سموم و انواع اند حاره و بارده اما سموم حاره پس فعل آنها در بدن بعنوان اذیه در طوبات و فاعلی نمودن
آنهاست و در سبب آنها مانند عفران است در آب که در یک لحظه تمام از رنگین میگردد و متغیر بسیار
و اما سموم بارده پس فعل تاثیر آنها در بدن بعنوان تجید و انعقاد خون در طوبات و ارواح لطیفه اعضا است
که قوام حیات و صحت مزاج بدان است و در سبب آنها مانند الفحه و مایه است که چون بر شیرینند آن را منعقد
بسته سازد و رنگ زلالی و فعل تاثیر زهرات تریاقات بر عکس آن است و در سبب آنها مانند ریمان شیرین
است بر رنگ عفران که بر دوی آنرا فاسد بسیار و باطل میگردد و فعل آنرا اما تاثیر سائر ادویه از مسهل و غیرها
با اکثر امور مذکوره تشبیه اجرام آنهاست با خلاط فاسد و قریب به جاده و معاوی نیز بر ساینه طبیعت مدبر بدن
قوی و لطائف آنها را با اعضای عجیه و ضعیفه المجاری و نیز بخیل اعضا است آنها را بسوی خود و زیاده

اثر آنها بر دوی در تمام بدن باعتبار اتصال اجزای بدن در رطوبات است با هم جزو جز و در سیدن تا بالعموم
 مخصوص و مرض خاص خاصه آنکه آن دو اینر مخصوص بان عضو و آن مرض باشد تا اثر بهر نوع که باشد از قبض و
 جمع و از خاف و تقطیع و تقصیر و ترقیق و تقطیع و تحلیل و دفع و شفت و التریق و اسهال و ادرار و غیره و البته اعلم
فصل سوم در بیان مزاج و اقسام مزاج و معرفت درجات آنها بدانکه مزاج مصداق بقی متمزج با هم
 مقبول است و آن بالاجمال عبارت است از کیفیت عنصریه متوسطه حاصله از کیفیات بسیطه متضاده
 و بالتفصیل عبارت از کیفیت ثانویه مشابهه متوسطه حاصله از کیفیات از لبعه و امتزاج عناصر اربعه است هنگامیکه
 بسیار ریزه ریزه شوند اجزای آنها با هم متصل و مختلط گردند و فعل و انفعالات نهان بجایکه صورت هر واحد صورت
 و حرات دیگری را بشکند و صورت حالی بهم رسانند که از هم متمایز نگردند و عناصر که ارکان و اسطقس و اصل نیز
 نامند چهار انداختن و هوا و آب و خاک و کیفیات نیز چهار انداختن حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و کیفیت
 از آنها که حرارت و برودت باشند فاعله اند و دیگر که رطوبت و یبوست باشند منفعله و هر یک از ارکان براد و
 کیفیت است یکی فاعله و دیگری منفعله مثلاً آتش حار و یابس است و هوا حار و رطب و آب بار و رطب و خاک بار و
 و یابس و هر واحد از اینها باید که یک نسبت با فوق خود و هم نسبت با تحت مناسبت داشته باشد از هر دو هم
 ضدیت و عام مناسبت مثلاً هوا با آتش باعتبار کیفیت حرارت خود مناسبت داشته باشد و آتش با رطوبت و برودت
 رطوبت ضدیت و با آب بسبب کیفیت رطوبت خود مناسبت دارد و باعتبار حرارت ضدیت همچنین سایر ارکان و همیز
 علت انقلاب امیزش آنهاست باید که یک تا اثر و تاثر و ظهور و آثار مختلفه از ایشان و الا انقلاب امیزش و غیره مستصفا
 نبودی و بدانکه اقسام مزاج بحسب استقرانه است یک معتدل و هشت غیر معتدل و برای این صورت در دیگر
 مستصفا و متحقق نیست و مراد از معتدل که میزان مقیس علیه غیر معتدل است یعنی بان می سنجند انحراف مزاج را
 و معتدل فرضی طبی است که یعنی کثافت و نساوی مقادیر اجزای عناصر است و متمزج بالفرض و بالنسبه نه حقیقی
 و واقعی زیرا که تحقق معتدل حقیقی در خارج متعین است بجهت میل و توجه هر یک بر خود به سبب عدم مانع و قاس و غلبه
 و زیادتى هر یک مانع و قاس و دیگری است و خارج از اعتدال یا از جهت غلبه و زیادتى یک کیفیت است از کیفیات
 اربعه و متمزج از آنچه سزاوارست که در معتدل باشد و آن چهار است یا حرارت غالب است پس آن احراز
 مایه غنی باشد و یا برودت آن ابر و از مایه غنی و یا رطوبت و آن اطرب از مایه غنی و یا یبوست و آن ایس از مایه غنی
 است و یا از جهت و کیفیت است و آن نیز چهار است یا حرارت و یبوست غالب است پس آن احراز و یابس باشد

جملہ اول

و یا حرارت و رطوبت و آن است و رطوبت بود و یا سردی و رطوبت و آن است و رطوبت و آن است و رطوبت و آن است
سرد و آید بر از مایه‌های باشد و اینجا ایرادی دارد و هست و آن این است مثلاً اگر کسی گوید که اشیای مرکب اند
از عناصر پس اگر غالب بر شئی مرکب ممتزج عنصر ناست باید که بران شئی حرارت و یوست غالب باشد
و اگر عنصرها غالب است باید که حرارت و رطوبت غالب باشند و همچنین پس چگونه است که سیگویند فلان چیز را سرد
مایه‌های است و یا سرد و یا رطوبت یا ایست احداث گرمی و یا سردی و یا تری و یا خشکی بسیار می نماید جواب آن است
که آنچه مرکب است یعنی احد و ایست یا احد و رطوبت یا سرد و رطوبت یا سرد و ایست در هر یک از آنها یک عنصر غالب است
و دو کیفیت آن عنصر یکی فاعله و دیگری منفعله باشد از ان بروز و ظهور می نماید مثلاً اگر در ان ممتزج عنصر نار غلبه
است پس آن احد و ایست مایه‌های است و اگر عنصر هوا غالب است احد و رطوبت ان خواهد بود و همچنین و اما آنچه
در ان یک کیفیت غالب است که فرد باشد و عنصر غالب است مثلاً در احد مایه‌های و عنصر غالب است که نار و هوا
باشد و دو کیفیت منفعله ان سرد و کی یوست و رطوبت باشد با هم فعل و الفاعل نموده بحکم اذا تعارضتا ساقطا فعل
و اثر هر دو مرتفع گردد پس باقی نماند مگر دو جزو حار از ان سرد و پس آن شئی ممتزج احد مایه‌های خواهد بود و هر چند حرارت
بسیار بالعرض احداث پس بنماید به سبب شدت تحلیل و لقیع خود و لیکن ان پس در جنب حرارت کمتر است
زیر که آن بالعرض است نه بالذات و بر همین قیاس نمایند سرد و رطوبت و ایست مایه‌های را کالایه‌های و بدانند که
کیفیت بخارات از جهت منقرضه الاجزا و جسم است که تصور و ادراک آن موجب تصور و ادراک امری
خارج از ان نباشد و نیز اقتضای قسمت یا نسبت را جزائی حامل موضوع خود نه نماید یعنی قسمت پذیر نباشد
و اما کیفیت معرفت درجات او و به مراتب انها بدانکه آنچه وارد بدن انسان بحتدل المزاج و یا قریب بقدر
حوان فلی الحس با دراک گردد و حرارت غیرزی او در ان تاثیر نماید و کیفیت کامنیه بالقوه آن را بر وز و فصل آدم
آن کیفیت صحاحیه اگر حاصل کیفیت بدن آن است به تکرار استعمال و تکرار مقدار شراب تاثری و احداث کیفیتی
غالب زمانه بر مزاج اصلی ان نکند و ارواح و قوی را متغیر نسازد و کیفیتی از کیفیات اربعه ناقص و مختل نماید
فعلی از افعال را ان نامستقل نامند و الا خارج از اعتدال خروج آن اگر محرمه است که بمقدار کم آن در بدن ان
احداث کیفیتی غالب نماید و مقدار بسیار و تکرار استعمال آن تغییر کمی نماید اما ناقص و مختل نسازد و فعلی از افعال
را ان را درجه اولی گویند و اگر مقدار کم آن احداث کیفیتی غالب نماید و زیادتی مقدار و کثرت استعمال
این بسبب ضرر و فساد و آن نه بسا نزد درجه ثانیه گویند و اگر آن بسبب ضرر و فساد و نقصان و اختلال

محل اول بیان مزاج اقسام آنجه ۱۸ و معرفت درجات آنها

لیکن ممکن باشد آن را درجه ثالثه نامند و اگر ضرر بسیار عظیم در او رواج و قوی نماید و بسبب حرکات رسا و همکام
باشد آن را درجه رابعه نامند و نیز مراتب اولیه و تاثر کیفیت غالبه آنها را بدین پنج بیان نموده اند که چون بدن
مستقل است بر افضیه مانند معده و بر مجاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره در عروق و بر طوین ثانیه محصوره
در عروق و قوریات سواقی و بر اعضا و روح که در جمیع اعضای مذکوره ساری است پس هر چه بمقداری تنالی
از اخلاط و قوریات وارد بدن گردد بیرون از ان نیست که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدنی تاثر در هواست
شما علی افضیه کرده منقوه و لاثر میگرد و دیالیزی از ان باقی میماند و اول متغیر است و ثانی اگر تاثر ان منقوض در روح
مجاور مجاری است تجاویز از ان نمی تواند نمود پس آن درجه اول است و اگر تاثر در روح و اخلاط فقط نماید درجه
دوم و اگر در روح و اخلاط و طوین تاثر نماید درجه سوم و اگر تاثر ان در هر سه باشد و کل اعتدال را شامل گردد درجه
چهارم باشد که نهایت تاثر است و بدانکه هر یک از درجات را سه مرتبه قرار داده اند و روح عن اول و وسط و آخر و کیفیت
غالبه در اول آن درجه بالنسبه به وسط آن کمتر محسوس میگردد و در وسط از ان زیاده و در آخر از همه زیاده
و درجه را البته هر مرتبه از کیفیات را در طول هم گفته اند و آن شی را سعی مگر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقی باشد
و آنچه از دست و میست آن در اول آن درجه باشد قابل اصلاح است و آنچه در آخر آن بود و اصلاح پذیر نیست
و این تقسیم و مراتب و درجات چندان اصلی ندارد و کلی نیست بلکه اکثری است و نیز این تقسیم و لغو و بر مراتب نظر
بکیفیت استقرار است تحقیقی است قائم به آنکه قهر است تزدحما که شی حار طرب بخا و زمینی کن حرارت
آن از درجه اولی است آنکه اگر حرارت آن زیاد شود برین مقدار انالی بنسازد و طوینت آن را پس برای این است که
نمی باشد و ای گرم و در درجه دوم و سوم و اگر فکر با پس و هر چه که حار و درجه سوم و چهارم باشد البته این است ان
درجه و تاثر حیات اکثر لطیف و نوعیه شود است که خاصیت می نامند بهمان گشتی که مذکور شد نه کیفیت
مستحق و یا آنچه که برفت و اکثر از وی قاذر و قوی گرم و خشک یا سرد و خشک می باشد و همچنین سوم حیوانات سعی که
تاثر هر یک از اخلاطی که حرارت و سردی باشد یا یوس بسیار و قوی می باشد و یا طوینت کم و ضعیف و لهذا
حرارت تار و سنگ گرم کرده شده قوی می باشد از حرارت هوا و آب گرم کرده شده و برودت این زیاد
و برودت این است که در شش و تار و نیز مزاج را به سمت اولی و دوم و فرار داده اند یکی اولی اصلی طبیعی
و حاصل از امتزاج عناصر اولیه و غلبه بعضی بر بعضی و مغلوبیت آن گیر و دو قسم ثانوی صناعتی حادثه از ترکیب
و یوس و یا ترکیب در درجات مختلفه این ترکیب شامل کیفیت و صورت هر دو است یعنی چنانکه کیفیت آن

اصلی می باشد تا نوی صنایع نیز می باشد چنانچه ذکر یافت و همچنین بحسب صورت نیز بر دو نوع است یکی اصل
و دوم صنایع و نیز هر یک بر دو نوع است تمام ترکیب قوی مستحکم و غیر تمام ترکیب ناقص ضعیف و غیر مستحکم
اما تمام ترکیب آن است که اجزای بسیار لطیف و متفرج آن بسیار لطیف و غیر صافی باشد و با هم
فعل و انفعال تمام نموده کیفیت و صورت و حال را یافته باشند و یک حرارت غیر یزی بدنی بلکه حرارت غریبی
نارسی نیز اجزای لطیفه آن را از کیفیت جدا و متفرق نتواند نمود تا از هر یک اثری و کیفیتی و خاصیتی خاص ظاهر
گردد و یا که کیفیت و خاصیت در احدی از اعم از آنکه معتدل باشد و یا غیر معتدل از آن صادر و ظاهر گردد و مانند ذرات و یا
بشماره آن انداخته و تقریباً مانند سایر فزات و متفرقات و اما غیر تمام ترکیب ناقص ضعیف و غیر مستحکم نیز بر اقسام می باشد
چون بعضی از آن را تفریق اجزای بسیار سهل می باشد مانند گرده و نم که بعضی نیز چنین نیست و یا آن که آنکه ناقص
ترکیب بسیار ضعیف است که تاب غسل و شستن ندارد مانند کاسنی و اکثر بقول و یا طاقت طبع بسیار مانند
افیمون و عدس اشال اینها دارند که بجز شستن و طبع بسیار اجزای حاره و لطیفه لطیفه و طاقت آنها ندارد
نموده تحلیل یافته اجرام باره و غلیظه و کثیفه مسدوده و ثقیله آنها باقی میماند و لهذا نمی تواند شد و است اجتناب
حضرت شارح صلی الله علیه و آله و از اطباء نیز در باب شستن کاسنی و امثال آن از جهت جدا شدن آن اجزای از هم
و باطل شدن افعال مختصه با آنها مانند گوشت مرغ و عدس و ترب و کلم که جوهر لطیف جالی بورقی مسهل اینها
از ماده ارضی و کثیف و قایلین از طبع در آب جای میگیرد و در آب می آید و باقی میماند و ماده ارضیه فایده آنها را
اشامیدن مرقه آنها ملین طبع است بخلاف جرم آنها که مسدود و قایلین است و نیز استعمال بعضی آنها مانند کلم
و ترب و عدس از خارج محل و منضج است بخلاف داخل از آنها قوی بسیار و سیر است که استعمال آنها در خارج منضج
و مفرح است خصوصاً با بخت و میر خام و وجه تاثیر سیر و پیاز در خارج از تقرح و الفصاح و غیره بخلاف داخل
شاید آن باشد که چون در خارج بچکان ساکن و مستقر می ماند و رطوبت بوقیه و حاره جالیه و حرارت آن تاثیر و رطوبت
بدن که مانع می نماید لهذا باعث الفصاح و تقرح میگردد و در داخل به سبب عدم استقرار و سکون که طبیعت با بره
بدن آن را دائم در حرکت و تقلب افعال و کسر و انکسار می دارد و صورت اصلی و سورت آن را برقرار نمی دارد
و لهذا نمی تواند تاثیر و منفعتی که بخت شده باشد و در خارج از حرارت ناریه با آب و از رطوبت بورقیه جالیه و حرارت
آنها نیز به تحلیل رفته باشد و دیگر آنکه چون اکثر آن است که سطح معده مخلو و غشیه بلغم و رطوبات می باشد و
هم آنها حاصل و مانع می آیند از تاثیر آنها و نیز آنها منور و مخلوط با آن بلغم گشته و حرارت بدنه در آن تاثیر نموده و کسر

جلد اول بیان طرق معرفت به افرجه ادویه و اغذیه

آنها می شود لهذا تاثیر نمی تواند نمود و اگر محرور المزاج یا لبس که در معده او فضلات و رطوبات بنا شده بخورد خصوصا
 خام آنها را البته باعث سحر و قفر میگرد و همچنین سرد و او غذای حار و حاو که در بلد آن باره رطوبه صاحبان افرجه
 باره رطوبه بلغمیه تناول می نمایند بدان جهت موافق است با افرجه ایشان و ادویه و اغذیه باره رطوبه که بکمال از
 حاره صاحبان افرجه حاره حاو که دسویه صغریه تناول می نمایند و از این منع میگرد و البته منافع و منفعت
 در مقابل آنها را و بسیاری از ادویه است که تناول آنها تیرید بسیاری می نماید و قضیب آنها تسخیر و تحلیل مانند کشنده و آرد
 جو خصوصا مخلوط با هم جهت آنکه جرم آنها مرکب است از جوهر ارضی مالی شدید التیرید و جوهر لطیف محمل که بر و رود
 در معده و تصرف حرارت غریزی در آن جوهر لطیف محمل تحلیل میرود و باقی میماند جوهر ارضی شدید التیرید بخلاف
 و خارج و لهذا به تحلیل میرود و ارام صلیبه باره را مانند بنار و ارام حاره را نیز و با آنکه ضعف و رخاوت آن باین
 مرتبه نباشد مانند شبت و امثال آن که از غسل و طبخ اجزای لطیفه آنها از کثیف جدا میگردد و تحلیل نمی یابد و
 بعضی از ادویه می باشد که صاحب جوهر مختلف و اجزای متضاده الکیمیات اند از غیر ترکیب تمام مستحکم و اجزای
 از آنها ظاهر و محسوس اند مانند اترج که تخم و قشر زرد آن گرم است و جمود و لب آن سرد و با خفی اند و این نیز قطره
 که قشر رقیق بالای آن و تخم آن گرم است و لب آن سرد پس اگر درست بپاشا مندی به سبب لب لعابی باره آن
 تیرید میکند و قشر و تخم آن تحلیل نمی یابد که اثری از آن ظاهر گردد و چون کوبند و پاشا مندی بلصق بسطوح اعضا
 باطنی گشته متفرد می گرداند و لهذا در خارج چون گویند که آن را بطریق ضما و بر ارام و دما میل بگذارد باعث
 تحلیل و دفعه و انقباض آنها می گردد و ناگوبیده درست آن باعث عدم الضایع و خامی و البته اعلم و اما مرکبات صنایعی
 مانند تریاق فاروق و مشرود لیطوس و سایر مواجین که با روجوارشات و جویب و اکثر ادویه فاو زهریه و تریاقیه و غیره
 مانند حجر التیس و جد و ارجطیا و اوز و راوند و شتاق و امثال آنها از قبیل ثانی و غیر تمام الطیب اند که بعد و رود و در آن
 و تصرف طبیعت و آنها اجزای آنها از هم جدا گشته از هر یک اثری و فعلی و کیفیتی و خاصیتی علمی ظاهر میگردد و چنانچه در
 مرکب القوی و ذوات خاصیت ایما می یابان کرده شد و بیان هر یک با لاجمال در اماکن خود و تریاق الافاعی و باد زهر و جد و ارج
 و چون چینی و مویالی و غیره را انشاء الله تعالی خواهم آمد و به تفصیل در کتب قوم مستور است و الله اعلم فصل چهارم
 در بیان طرق معرفت افرجه ادویه و اغذیه به تجربه و قیاس بدانکه دانستن افرجه ادویه و اغذیه یا به تجربه است و یا
 بقیاس و در تجربه چند شرط مرعی باید داشت تا اعتماد بر آن تواند نمود و اول آنکه باید که آن و داخلی باشد
 از کیفیات ملکیتیه خارجیه مثلا آب دام که گرم باشد احداث حرارت می نماید و چون حرارت عارضی آن را مل

شود بنزاج اصلی شود که برودت است بر سیکر و در احداث برودت می کن و همچنین هوا و سائر اشیا می بسطیده منفرد
و مرکبه و ورم آنکه باید تجربه را بر اشخاص معتدل المزاج جوان با جس و ادراک و با سخای شتی از قلت مقدار
و کثرت آن و در اراضی مختلفه مستفاده و اوقات و ازمان و فصول و انسان بنایینه نمایند تا درست آید
و آنچه ظاهر شود از حرارت و برودت و رطوبت و یسوت حکم بران کنند که آن دو ادیا آن غذا استکیف است
بآن کیفیت که از ان ظاهر گشته سوم آنکه باید قوت آن تفاوت با قوت علت تواند بود یعنی مقدار آن
و کیفیت و ثبوت و شدت و ضعف مساوی مرض باشد که کمتر زیاده از ان زیرا که بعضی از ادویه گاه است که عاجز
می آید از قهوه است با خدا خود و در ان تاثیر نامی نمی تواند بود پس اولی آن است که مجرب اگر خواهد که کاربرد
تشکیل نشود باید که اولاب علت ضعیفی و مقدار کمی تجربه نماید و بتدریج در علت قوی و مقدار زیاده ترقی نموده
قوت آن را معلوم نماید هم به تنهایی و هم با معین سبب رقی آن و چهارم آنکه مراعات زمانی نماید که فعل
و اثر دو ادویه اند و در ان ظاهر سیکر و در اول استعمال از ان فعلی و اثری ظاهر نگردد و در آخر ظاهر شود
آن دو را قوی و اند و مرکب بقوی مانده چوب چینی و اکثر ادویه قویه و یا آنکه در اول استعمال از ان فعلی و اثر
خاص ظاهر گردد و در آخر فعلی و اثری دیگر مانند افیون و ادویه منیره و دیگر که اولاب سبب تخدیر و سدا مسام
احداث حرارت می نماید و در آخر احداث برودت و یا مینقوی و ارواح باخدا و حار غریزی و بتجدید و تخفیف
طبیعیات اصلی پس باید که فعل اول بالعرض داند و ثانی را بالذات و نیز در بعض ادویه و اغذیه ممکن است
که آنچه اول از ان ظاهر شود بالذات بود و آنچه در آخر بالعرض مانند اکثر ادویه کثیره حرارت حاده محرقة که
اولا اختلاط را گرم می سازد و احداث گرمی می نمایند و ثانیاً به سبب سوختن و بسبب حرارت رسائیدن
آنها احداث برودت بالعرض می نمایند پنجم آنکه باید که استمرار فعل و عدم آن را مرعی دارد یعنی باید که ملاحظه
نماید فعل آن را اگر دائمی و یا اکثری است آن را ذاتی و بالذات داند و الا عارضی و بالعرض ششم آنکه
باید که حکم کند بر دو القیاس با بدن نوعی که آن دو را در ان تجربه نموده نباید ان انواع دیگر مثلاً اگر بدن انسان
تسخین نماید حکم کند که آن دو اگر گرم است در بدن انسان و بعضی در سائر حیوانات حکم گیر می نمایند زیرا که بسیار
است که دو آنیکه در بدن انسان خاصیتی دارد و در ابدان سائر حیوانات خاصیتی دیگر می نماید مثلاً اگر
بفوس یکدانه بادام و یا خرما بخوراند احداث گرمی بسیار در ان می نماید و عرق بسیار می کند و همچنین اکثر
حشائش و ادویه سمیه حاره شدیداً حراره و البروده که غذای اکثر حیوانات است چون شوکران که غذای جانور

جلد اول بیان طرق معرفت ۲۲ افرجه و ادویه و اغذیه

است که آن را از زور گویند و خریق که غذای جانوری است که آن را سمانی خوانند و بیش که غذای جانوری
 است که آن را موش بیش نامند و مار که غذای اکثر حیوانات است مانند بزگویی که در جوف آن باد زهر
 مکنون می یابد و طائوس نیز و همچنین کل اینها نسبت به بدن انسان مضر و ستم قاتل و مهلک اند و بد آنکه
 چون در تجربه ملاحظه بسیار است چنانکه حکیم کبر است تا بالقرط اشار به بیان نموده زیرا که بسیار است که بدو
 مراعات شرائط و یا غفلت موجب هلاک میگردد و بجهت آنکه می تواند بود که آن دوا از سموم قاتله مطلقه باشد که
 بحدو استعمال اندک آن هلاک گرداند و لهذا اطباء با تقییم و صییت نموده اند که دوا یک را ده تجربه آن داشته
 باشند باید که پیش از تناول و لا ملاخذه را حقه و طعم آن نمایان اگر گویی بسیار ناخوشی و یا طعم کریه داشته باشند
 که آن دوا خالی از مضرتی نخواهد بود و یا به سبب تمام آنرا استعمال نمایند و نیز اگر نفرت بسیاری از آن طبیعت
 یابند البته آنرا استعمال ننمایند بدون تجربه و باید که عند تجربه اول با بحیوانی که افرجه آنها قریب بمرزاج
 انسان باشد مانند بوزینه و غیر آن که خوراک آنها از دویه سمیه از گیاهها و حیوانات سمی نباشد بخورانش
 و تا سه روز نزد خود نگاهدارند و طعام و شراب لائق با او بدهند و اگر مگر چنین کنند بهتر است پس انسان
 بتدریج از مقدار کم به زیاده روند و اولاً با شش خاص قوی البینه غلیظه الطبع بلغی کبیر السن متعاد با یون
 و افونیات و امثال آن دهند و یا اولاً بواجب القتل بحسب حکم شرع شریک بخوراند پس بدگر آن و در جبهه
 کیفیت و خاصیت و قدر شربت آن را معلوم نمایند و نیز بیاید دانست که طریق معرفت افرجه و ادویه و اغذیه
 و خواص و منافع آنها بعنوان تجربه مشهور را آنچه ذکر یافت نیست بلکه با سخای دیگر نیز یافته اند و لا بالا جمال و نمایان با تفصیل
 و از آنجمله یکی اتفاق است مثلاً شخصی که مرض عارضه بجای دارد و شود و یا آنکه از برای او دوائی و غذائی
 آورند و او آویزه آن نداند کیفیت آن را و بخورد و باعث شفا و صحت او گردد پس آن شخص خود را آویزه
 و یا حکما و اطباء متقن گشته در تجسس و امتحان آن در آیند و کیفیت و خواص و مقدار شربت آن را معلوم
 نمایند و دوم آنکه میل و خواهش طبیعت او بر تناول ووائی و یا غذائی که کیفیت آن را نداند به تقریب یا بدون
 تقریب شود و اثر بسیار دارد و بخورد و باعث شفا و صحت او گردد و مانند میل و خواهش در غبت سستی یا یوس العاج
 بخورد و ملغم جو شایند و ملغم و خریدن از ملغم فروش و خوردن و شفا یافتن از آن چنانچه در مازیر لون انشاء الله
 تعالی مذکور خواهد شد و خوردن مجزوم یا یوس العلاج شیر قوی گرده افشی و یا شراب که مار در آن افتاده مرده
 بی الطلاع و شفا یافتن از آن و طبایبی بدان بردن و حکایت آن مشهور است و در بیان بدو ترتیب تریاق

جله اول بیان طرق معرفت ۴۴ افرجه ادویه و اخذیه

فاروق حکایتی میوید این خواهد آمد انشاء الله تعالی سوم آنکه بکراه و یا اجبار و یا شخصی از راه عداوت یا او بجز
 بخوراند که مضر و مهلک باشد بقصد هلاک و آن شخص اتفاقاً مرضی مزمن داشته باشد و یا بخیزد و دفع علت
 او گردد و مانند خوراندن زرنخ و سم الفار و بیش بصاحبان امراض بارده و ربطه و هر دوی محترقه از صنایع النفس و سرفه
 کهنه و جذام و غیره است و اینها به سبب مخطو سالی و غلا و یا سیر و میاحت و غیره اتفاقاً دوالی و یا غالی
 بخورد که گاهی ندیده و نخورده باشد از قبیل ادراق کبابها و کلهها و ترها و پنجه و آن باعث شفا و صحت و تقویت
 و فربهی او گردد چنانچه در کیفیت اطلاع بر پنج چینی و جای خطائی گفته اند و از قبیل است اطلاع بر موسیالم
 و یاد زهر و انشاء الله تعالی هر یک بجای خود مذکور خواهند شد و بعد از آن بی بحقیقت و کیفیت و قیمت
 آن بر نرود و اقف آن گردند به قسم از وجوه تجربه آنکه باشاره و ارشاد انبیا و اولیا علیهم الصلوٰه والسلام که او شان
 بالهام و اطلاع با هر حق غرضانه فرموده باشند یافته اند و لا بالا جمال و تعلیم و تصدیق و حسن ظن و ثابته با ^{التقصیل}
 و التحقيق هشتم آنکه بالهام و اتفاقاً در قلب نزد احتیاج و ابتلا و تجربه و در ماندگی مثل شخصی و رمزی و مرضی خود را ند
 و نداند که چه تدبیر باید کرد و چه باید خورد و آرد و یا غذا ناکاه و در آن حال در دل او در نهد که فلان تدبیر باید نمود و یا
 فلان دوا و یا فلان غذا را مفرداً و یا مرکباً این نحو باید استعمال نمود و چون او بعل آورد و آن را چنانچه افاشده
 است ظاهر گردد و یا آنکه در همان حال بخواب رود و در خواب بیند تدبیر آنرا و چون بیدار شود و بعل آورد همچنان
 بود که دیده بود و پس در شخص و دریافت آن افتد چنانچه این دو سه وجه از تانج الحکما ملا احمد قلی و تذکره بدو ظهور
 ابطاء و ترکیب تریاق فاروق و پیدایش باد زهر و از برون و موسیالم مذکور است و در اماکن خود انشاء الله تعالی
 ذکر خواهم یافت هم آنکه از مشاهد و عمل بعض حیوانات در محالجات خود بالهام خالق انام حل و غز در یابند
 مانند آنکه عمل حقه را جالینوس از طایری اموصت چنانچه در حرف الحار و حقه خواهد آمد و مشهور است که مار
 چون در ایام زمستان در زیر زمین بنهان میباشد بدان جهت چشم او تاریک کم نور می شود و بعد از انقضای ایام
 زمستان و کسورت سردی هوا که بر می آید رفته گیاه را زیاده را می خورد و بر چشم خود می مالچشم او بدستور روشن
 و نورانی میگردد و گویند که مار چون در جوف خود در دوی در می یابد طایری را که بیونالی و یقوس می نامند صید کرده
 جگر آن را میخورد و همچنین اکثر چیزها از اکثر حیوانات نقل کرده اند که از آنها حکما و اطبا اتفاقاً نموده و بکار
 و کنکار استحال کیفیات و خواص و منافع چند دریافت نموده و در کتب خود با صحت کرده اند و الله اعلم و انما طریق
 اسحرف افرجه ادویه و اغذیه بقیاس که از امری یا مرضی دیگری بر دل علت و سبب امری حاصل بر آید دیگر نمودن

جله اول بیان طرق معرفت ۲۴ افزوده ادویه اغذیه

و حکم کردن است که اقلترین است پس آن بچند وجه است از آنجه سرعت استحاله و بطور آن است و سرعت
جمود و بطور آن و طعم و رائحه و وزن آن و دریافت سرعت استحاله و بطور آن بدین نحو است که آنچه دارد آتش گردد
مثلاً چون در آتش اندازند اگر دگر گرم و یا تسخیل بدان گردد گرم خواهد بود و نسبت با آنچه دیرتر گرم و تسخیل بدان گردد
بشتر آنکه جرم آن هر دو مساوی باشند و تخلیل و تکثیف و رخاوت و صلابت و رقت و غلظت که اگر
فخفاف باشد حکم نتوان کرد بر آن زیرا که آنچه تخلیل و یا رخاوت و یا رقیق است زود تسخیل میگردد بخلاف آنکه او
اینها و هم بدین قیاس سرعت جمود و بطور آن است یعنی باید که در او را و در آنکه با هم مساوی باشند و در صورت
تساوی آنچه زودتر از برودت متاثر گردد و تسخیل شود و یا دیر است و آنچه دیرتر بر آب سردی آن کمتر زیرا که
فاعل تخلیل و او را به احرار حرارت است و فاعل التقاد و انجماد و قبض و جمع و تکثیف برودت و در آن تاثیر هر یک
که قوی تر باعث شدت ظهور و ابقا و ثبات آن باشد یا بس است و الا لطیف جهت آنکه اصلها علیاً نیز
را با پیوسته عمل قوی تر است و با رطوبت ضعیف تر یعنی هر چه قوی الحراة و قوی البرودة است و یا شدید
الصلابة و تکثیف یا بس است مانند اجزاء و آنچه بخلاف آنهاست رطوبت اندک علیاً بجقائلی الا بهیالاً طعم
که اقوامی کل اولی جمیع آن طعم است پس کلیات آن بحسب استقرار است حرارت و مرارت و ماوحت و
حموضت و قحوضت و دسومت و ملاوت و لغا است که مسیح نیز مانند یقین میم و کسرین جمله
و سکون بای شتات تحتانی و خاسی مجر و بعضی لغا است اشامل طوم نگردانیده و اصول طوم رشات
گفته اند و مساوی اینها را که اینها اند و خواه ظاهر بدین محسوس باشد و با خفی غیر محسوس مرکبات آنها را و در حقیقت
و اختلاف طوم باعتبار اختلاف مواد و قوی و دایره و فواعل آنهاست زیرا که گفته اند خالی از آن نیست که جوهر
حامل شیئی ذی طعم یا لطیف است یا کثیف ارضی و یا متوسط میان آن هر دو و قوت و مزاج آن با جار است و یا بارو
و یا معتدل در میان آن هر دو جوهر لطیف اگر جار است حرلیف میگردد و اگر بارو است حامض و اگر متوسط و حرارت
و برودت است سم جوهر کثیف ارضی اگر جار است مر و اگر بارو است عطف و اگر متوسط است و حرارت و برودت خلو
و جوهر متوسط و رطافت و کثافت اگر جار است ملو و اگر بارو است قابض و اگر معتدل است لغو و مسیح و بیابان
و دیگر آنکه خالی از آن نیست که مواد که عبارت از قوایل و محال اند یا لطیف اند یا کثیف یا متوسط بینها و فواعل حرارت
اند یا برودت یا کیفیت معتدل بینها و حاصل الضرب سه و سه و سه است مثلاً حرارت قوی هر گاه تاثير در ماده لطیف
نماید احداث حرارت می نماید و آن را حرلیف میگرداند و در ماده کثیف احداث حرارت و آن را مر می نماید و در ماده

جلد اول . بیان طرق معرفت افرجه ادویه و اخذیه به تجربه و قیاس

۲۵

مقتضی احداث بلوغ می نماید و آن را مایع می سازد و برودت قویه برکات تاثیر نماید و ماده لطیفه احیاء جمیع می نماید و آنرا خاص می گرداند و ماده کثیفه مخصوص آن را عقیص بسیار و در ماده معتدله متوسطه و صفت آنرا قالیسن می گرداند و حرارت معتدله چون تاثیر در ماده لطیفه نماید احیاء در سمت می نماید و شی را دسم می گرداند و در ماده کثیفه احداث خلل است و آن را حلوی می نماید و در ماده معتدله احداث قفایت و آن را القهید یا زلیس سریف است بطعم منفرد اشیای حاره است بجز از آن هر دو بجز از این احوال و طعم منفرد اشیای بارو است و بجز از آن عقیص بجز از آن قالیسن و دسم محتال ترین انواع اشیای معتدله است بجز از آن خلل و بجز از آن قفایت و این جدول جامع اقسام علوم بحسب خواص و مواد است اکثر این مراتب را اکثر ائمه و صاحبو آنها پس و ظاهر می گرداند اگر بر ماده آنها رطوبت و لطافت غالب باشد مانند انگور و انبه و امثال این هر دو که در این القهید پس قالیسن می باشد با عقیص و کثیفه ماده و عقیص تاثیر حرارت در آن کاسین و بجز از آن که اندک لطافتی یافتن و حرارت و آنها اندک زیاده تاثیر نموده عقیص مایع می شود و صفت می گرداند و رفته رفته جمیع صفت می افزاید و عقیص صفت می گاه و چون فریب عتال رسید

فصل اول	حرارت	برودت	قوه معتدله
لطیفه	حریف	سامض	دسم
کثیفه	مر	عقیص	خلو
معتدل	مالح	قالین	لقه

می بلبل و برودت می نمایند و آهسته آهسته خلل است می افزاید و جمیع صفت می گاه تا آنکه شیرین می گرداند و اگر رطوبت در آنها بسیار و واقف باشد بجز از این صفت نام چون حرارت منقبضه اصلیه ناقص گردد و حرارت غریبه و آنها تاثیر نماید باز خاص می گرداند و اگر ماده آنها چندین لطافت نداشته باشد و حرارت غریبه قوی باشد می گرداند آنها را عقیص و بار و در این مراتب را اکثر طعم مشابهه شده و هم بین قیاس اشیاء دیگر با اختلاف مواد که قالیسن و حرارت و برودت که فواید اندوبه تفاوت تاثیر و آنها متفاوت و مختلف می گرداند چنانچه ذکر یافت و باید آنکه بعضی طعم با هم مشارک اند و لیکن در شریات و صفات اختلاف ماده و تاثیر فاعل متفاوت مانند سریف که مشارک است لاکه و حریف لطیفه و ظاهر و تاثیر فاعل زیاده ظاهر است و در مرکز و نیز مایع با هم مشارک اند لاکه و غیر فاعل در زیاده است از مایع و لهذا چون در حرارت زیاده از احتیالاتی تاثیر نماید و لطافت بلوغ آنرا

میل بخلل و برودت می نمایند و آهسته آهسته خلل است می افزاید و جمیع صفت می گاه تا آنکه شیرین می گرداند و اگر رطوبت در آنها بسیار و واقف باشد بجز از این صفت نام چون حرارت منقبضه اصلیه ناقص گردد و حرارت غریبه و آنها تاثیر نماید باز خاص می گرداند و اگر ماده آنها چندین لطافت نداشته باشد و حرارت غریبه قوی باشد می گرداند آنها را عقیص و بار و در این مراتب را اکثر طعم مشابهه شده و هم بین قیاس اشیاء دیگر با اختلاف مواد که قالیسن و حرارت و برودت که فواید اندوبه تفاوت تاثیر و آنها متفاوت و مختلف می گرداند چنانچه ذکر یافت و باید آنکه بعضی طعم با هم مشارک اند و لیکن در شریات و صفات اختلاف ماده و تاثیر فاعل متفاوت مانند سریف که مشارک است لاکه و حریف لطیفه و ظاهر و تاثیر فاعل زیاده ظاهر است و در مرکز و نیز مایع با هم مشارک اند لاکه و غیر فاعل در زیاده است از مایع و لهذا چون در حرارت زیاده از احتیالاتی تاثیر نماید و لطافت بلوغ آنرا

فانی سازد و ماده آن را کثیف گرداند از اثرات نیز می گرداند مانند بلع و بلع طعام و تخمین قابض با عفن و عفن
 با حامض و حامض با قه مشاک و اندر و طهور آثار و افعال هر یک نیز بهمان نسبت براتب می باشد و الله اعلم اما
 حرارت بکبر و برای مهلتین و دوم از آن هر دو مشدود و سکن با می غشاه تختانی و فاکه بفارسی نیز و تند مانند آن است
 که در جین چشیدن زبان را بگز و اجزای آن در زبان نفوذ کند و از افعال آن جلا و خراشیدن سطح جلا و غوص
 نمودن در آن و تقطیع و ترقیق و تلطیف و تقطیع و تحلیل و تنقیه و منع تقصیر و تسخین و احراق است به سبب شدت گرمی
 و لطافتی که در جوهر آن است مانند طفل و خروار هر چه تیز و روان تری باشد بر آب خود اما بر لضم می کشد و برای
 همه که بعضی تلخ است آن است که سطح ظاهر زبان نفوذ کند و غوص در آن نماید و سطح آنرا خشن سازد و طبیعت را از آن
 که است و نفرت بود و طبیعت را بر هم زند و از افعال آن جلا و تلطیف و ترقیق و تقطیع و تسخین و منع و
 تقصیر است اما کمتر از حرارت به سبب حرارت و ارضیتی که در جوهر آن است و در سایر افعال ضعیف تر از حرارت است
 الا در تحقیق و منع تقصیر که زیاده از آن است بسبب ارضیتی که در جوهر آن است مانند هر یکی و جوهر تلخ و در آن تلخ
 است نیز بر آب خود و اما تلخ که بعضی شور است آن است که نفوذ کند بر سطح زبان بدون گزیدن و جلا و بر سطح آنرا
 و از افعال آن تقطیع و تلطیف و تحلیل و جلا و تقطیع و تقصیل و منع عفونت و تسخین با اعتدال است به سبب اعتدال
 جوهر خود و در سایر افعال قریب بر است و از آن ضعیف تر مانند املاح و آنچه در آن ملوحت و شوری است نیز
 بر آب خود و اما حامض و حموضت که بعضی ترش و ترشی است آن است که سطح زبان را اندک بگز و نفوذ در آن
 نماید و آب در دهان آید حتی از لثه و آن و از افعال آن تلطیف و تقطیع و تنقیه و ارخا و تقطیع و جاری و سار و جلا و احداث
 برودت و رطوبت است به سبب برودت و دامت و لطافت جوهر خود مانند سرکه و آب میوه های ترش و آب
 است و آنچه در آن ترشی است نیز بر آب خود و اما عفن و عفن عین و طعم و کسوف و صا و مملکه که بعضی زخمت است آن است
 که اجزای زبان را بر هم کشد و جمع و خشن و کثیف و صلب سازد و از افعال آن تکثیف و تصلیب و عسر و روع
 و تخشیر و تیرید است به سبب برودت و ارضیت و کثافت جوهر خود مانند ماز و جندت با و و آنچه در آن عفن است و در آن
 باشد نیز بر آب خود و اما قابض که بعضی گیرنده است آن است که اجزای زبان را بهم آورد و چندان خشن سازد
 که عفن بسیار از افعال آن تعلیل و تکثیف و قیض و تحقیق و تقویت اشتها و عسر و سهل و تیرید است به سبب
 برودت و ارضیت جوهر خود و در سایر افعال ضعیف تر از عفن است به سبب کمی کثافت جوهر خود و شدت بان مانند
 فوغل و آنچه در آن قویست است نیز بر آب خود و اما کسوف و عفن عین و طعم و کسوف و صا و مملکه که بعضی زخمت است آن است

جلال بیان طرق معرفت ۲۰ از مجله ادویه و اغذیه

چرب چیزی است آن است که سطح زبان را ملایم و منبسط و مستوی سازد و از افعال آن ترطیب و تلکین و ارخا و از لاف و انضاج و استحاله بخلاط غالب و تسخین لکلی است به سبب لطافت و هواست و با سبب جوهر سرد و نازک و همان و اسباب و اشیا می دهنی چرب و اما خلوه بضم حای مهمله و سکون لام و واه و حلاوت که بعضی شیرین و شیرینی است آن است که سطح زبان را نرم و ملایم و منبسط و مستوی سازد و طبیعت مادره که بدان آغز و دست دارد و قوت جاذبه کبیریه آن را بزودی بخود جذب نماید و شتاق بدان باشد و از افعال آن جلا و ارخا و انضاج و تلکین و ترفیق و اذابة و استحاله بخلاط غالب و تسخین لکلی است به سبب حرارت و لطافت جوهر سرد و نازک و شکر و عسل و دو شتاب نگر و قوت و خرد و انجیر و انبه و باجمله آنچه در آن شیرینی و شیرین و املات و شکر و تلکین لکلی است آن در شت کندی و سطح زبان و معطش است مانند شکر سرخ و بعضی انواع عمل حاد و کندی میخوش آمده و اما تلکین لکلی است قوت قایمه و کسره فادها که میخوش نیز مانند لکلی است و کسره سیرین مهمله و سکون یای شتاق و تخمیه و خای میخوش است که بعضی بی مزه و بی مزگی است آن است که سطح زبان را بسیار نرم و ملایم و منبسط و مستوی سازد و مرغوب طبیعت نباشد و از افعال آن تسکین حرارت و عطش و رفع خشونت و قبوضت و امثال اینها است اگر بارطوبت باشد و باجمله شدت وحدت طعم و لالت بر حرارت می کند و اعتدال و ملائمت آن دلالت بر اعتدال خشونت و قبوضت و عفو صفت بر یسوست و رخاوت و ملائمت تلکین بر رطوبت و بر همین قیاس و نسبت از ترکیب آنها می توان دریافت بود کیفیت اشیا می مرکب را و گاه است که شئی مرکب از دو چیز یکی بار و یکی طعم و دیگری حار یا طعم می باشد بار و بواسطه غلبه جوهر خود بر جوهر را پس درین نوع می باشد طعم آن مرکب غالب سبب جوهر حار و فعل آن برودت سبب غلبه جوهر بار و مانند اقویار که تلکین آن از جوهر حار و تاثیر برودت آن از جوهر بار و آن است و این چنین شئی را مرکب القوی می نامند و امثال آن بطریق صناعت آن است که چون اندکی صبر را در بسیاری از دو نوع ترسین حل نمایند آن را البتة آن را تلکین بسیار و اما مزاج آن را گرم نمی نمایند پس هرگاه بطریق صناعت ممکن باشد که چیزی طعم چیزی را منحرف گرداند و مزاج آن متغیر نسازد پس طریقی از مزاج و ترکیب طبیعت بطریق تجارز است بدانست لال بطحوم کلیه نباشد زیرا که گاه است در بعضی جاها مخالفت با مطلوب می نمایند و گاه مجتمع می گردند و طعم در جرم شئی واحد مانند حرارت و قبوضت مجتمع در حصن و این را بیش و بشاعت می نامند و مانند حرارت و ملوحت و در ارضی سینه و آب و زبانی شور و این را از عوقت و دعای می نامند و مانند حرارت و قوت

19

که فلان را آنکه مسکن حرارت و طراوت بخش و مانع است از آنکه یلوه قرازه و پدید خمار تازه و فلان را آنکه هیچ حرارت خشک کننده مانع است از آنکه خشک و خجالت بیست و قفل و تجنیل و شونیز و امثال اینها و از اول استلال بر برودت و رطوبت کیفیت لطافت ماده کرده می شود و از ثانی بر حرارت و بیست و باجمعه بر آنکه سار و حاره موافقه و یا الم و لالت بر حرارت بیست و کیفیت و لطافت ماده و هر آنکه قویه کریمه و لالت بر حرارت و بیست و کثافت ماده و هر آنکه ملایمه مسکنه حرارت و نفس منفرح قلب روح و مرطبه و مانع و مشومه بعضی از اینها و لالت بر اعتدال حرارت بخلاف رطوبت لطافت ماده می کنند و بعضی بر برودت و رطوبت و لالت اعلام و مالون که جمیع آن الوان است پس بدانکه استلال اینها بسیار ضعیف و مشوش و مضطرب تر از رواج است و همچنین کلی نیست اکثر آن است که تخلف می گردند و باجمعه وجه استلال اینها آن است که لون بیاض اکثر و لالت بر برودت و رطوبت می کنند جهت آنکه برودت سفید میگرداند و رطوبت را چنانچه در پنج برف مشاهده کرده می شود و لون سواد برایت خود و لالت بر برودت و بیست می کنند جهت آنکه برودت سیاه میگرداند و بعضی را بر چنانچه مشاهده کرده می شود و در اینجا ریا بسید و میوه های خام نارس یا پس بی آب که چون سرکه بسیار با آنها رسیده بخرم آنها تمکلف و خشک و سیاه میگرداند و فعل حرارت را آن برود و بعکس این است یعنی میگرداند بنی رطوبت یا سیاه چنانچه میگرداند بر سر تر از خم و جسم یا پس سفید مانند آنکه میگرداند و فهم را در مادیها گفته اند هرگاه افروغ و احدا زده ای خاص مثلا اگر مختلف شوند یا اصناف آن در رنگ که بعضی مائل به بیاض و بعضی مائل به حرمت و بعضی مائل به صفت و بعضی مائل بسواد باشند پس مائل به بیاض اگر باشد طبیعت نوع آن بارد مانند صندل ابیض پس آن ابر و اصناف خود است و مائل به حرمت مانند صندل احمر و سردی اذان کمتر و مائل به صفت نیز اذان کمتر و اما مائل بسواد از همه سرد تر است و در بیست مائل به بیاض کمتر از همه اصناف خود و بی اذان صفر و بی اذان حر و بی اذان از همه گرم تر و بی اذان سرد و بیست اگر طبیعت آن در میان بحر است یا شایین حکم آن بر عکس است مانند سفید و سرخ و سبز که عسل سرخ و سبز عیاشند بسیار گرم و مائل به سفیدی عیاشند گرین اذان سرد و کمتر و در بطیخ سبزی و انبه نیز بر حکم بالعکس است اکثر اینها و آنه و اینه و خربزه زرد و قالی تنگ شیرین تر و بهر عیاشند از سرخ و سائر الوان مرکب از سرد و اند و الوان دیگر چون مرکب از لالت آنها نیز بحسب کیفیت غلیظ آنهاست بعضی اصل کل الوان بیاض و سواد است و سائر الوان مرکب از آن سرد و اند و بدانکه هر سواد از علامات حرارت و البته اند و هر بیاض از علامات برودت و هر سرخ را علامت اعتدال هر سبز را علامت برودت و بیست و هر زرد را علامت حرارت و بیست پس بدلیل

جله اول در بیان طرق معرفت بسم امر به ادویه و اخذیه

سواد و حرارت را که اقیون می باید گرم باشند سرد و آنکه گفته شده که تا لول استلال بالوان ضعیف مشوش
و منضبط و لالت آنها کمتری است نه کلی جهت آن است که اکثر شیهه واقع می شود و مثلاً چون خلط کرده شود
در یک طل شیر و مشغال فربون باین حیثیت که بگردان هر دوشی واحد و محسوس نگردد اجزای فربون جدا
اد شیر و مزاج ثانوی جماعی بهم رسانند با وجود آنکه رنگ آن متغیر نگشته می باشد بسیار گرم و همچنین است حکم
در طعم و راسخه نیز مانند اقیون و کافور که با وجود آنکه بسیار با دانه تلخ و تند اند بحدیکه غالب می آیند بر اکثری
از طعمها و بویهای قوی مانند فلفل و زعفران و چندین سرد و غیره و مشک و غیره ایضی در ترکیبی و متمزجی که اقیون
یا کافور باشد غالب است و این طعم و راسخه هر یک از آن هر دو بر کل اجزاء همچنین است لال بعثت استحال و بطول آن و غیره
و لول بالوان نیز نسبت پس استلال با موجود نسبت نهائی بدون تألیف تجربه و تکرار و تکرار استعمال ناقص و ناتمام است
و حکم بالجزم نمی توان نمود باینجه کیفیت ادکیفات اربعه و یقین بعضی ظن غالب حاصل نمی گردد از آن زیرا که
می توان نام بود که شئی متمزج مرکب بار باشد و یا سحر و طعم و راسخه و لون آن هر یک جدا جدا و لالت نه باشد
آن نمایند و از حیثیت اجتماعی برخلاف آنها جهت آنکه ممکن است که ترکیب آن از اجزای مختلف باشد و جزو
نوی طعم و راسخه و لون قوی و غالب بر دیگر اجزاء باشد و در متمزج آن ظاهر گردد و چنانچه در ترکیب
اقیونیه و یا فطرانیه و بارلوندیه و یا کافوریه راسخه اقیون و کافور و لون اقیون و قطران که سواد و لون راوند
که زرد است مشابه و ظاهر می گردد و همچنین رواج و الوان دیگر طعم نیز و اما اقیون و کافور که لون آن بر دو
و لالت بر دو است مانند وحدت راسخه و طعم آن هر دو و لالت بر حرارت می کنند بحدیکه منشأ توهم بعضی گشته که
آن هر دو را حار دانسته اند می توان توفیق و جمع بین الراین بدین طریق نمود که آن هر دو از جمله ادویه مرکب
القوی اند که در آنها در وجود غالب است یکی لطیف حار حاصل راسخه و باعث صداد افعال حرارت گشته
و دیگری کثیف ارضی بار که موجب لون و صداد افعال برودت شده و بجا رود و بدین جزو لطیف
حار آن بسبب سبیل و افعال طبیعت اثر خود نموده برودی تجلیل می رود و زائل میگردد و باقی میان جزو
کثیف ارضی بار و آن مدت مدید و افعال برودت از آن صادر می گردد و او را که هر یک از موارد کوره تفصیل
در شرح قانون و کتب مبسوطه این فن مذکور است و چون اینجا کنیایش ذکر آنها بنود بین مقدار آنکه نام
و اما استلال خود و افعال و اجزاء آن است که آنچه در آن قتیح و قبض باشد حار و یا بس است با برودت
ایضی مرکب القوی است با غلبه حرارت و آنچه در آن تحلیل و لزج است بود و در آن ناریت و رطوبت غالب

هست آنچه قوت آن بسیار لطیف و ضعیف باشد و یا قابل گویدین نباشد مانند سفوف یا فایک شستن نباشد
 دلال آن است که جزو حار تاری آن بسیار قلیل و ضعیف است و جزو ارضی بار و کثیف بسیار و بر همین قیاس
 است. لال بر احوال دیگر باید نمود و لا یحکم حقایق الامور کما هی الا فاعلمها و خالفها محل شانه فصل پنجم در بیان
 احتیاج ترکیب دویه او باید دانست که چون یافته نمی شود و دومی مفروضه که بتنها می مقابلهت و مقابلهت
 نمود هر مرض من یعنی در کیفیت و خاصیت خود شکافی باشد دفع و رفع آن را در اکثر خصوص در اراض
 مرکبه و متضاده پس ناچار است از ترکیب مرکب هر چه قلیل الاخر و ضعیف باشد بهتر است از کثیر الاخر و قلیل زیرا که
 دومی مفروضه است بطبیعت از مرکب آنکه از مفروضه مقدار شربت نام کامل در اکثر مستعمل میگردد و بخلاف ترکیب
 و قایده که بر شربت نام کامل مترتب می گردد البته دانستیم است از غیر نام کامل پس بالا اجمال بدانکه علت ترکیب
 و اکثرت اجزایا بجهت تقویت و است و یا بجهت حفظ قوت آن و یا بجهت دفع اذیت و تکلیف آن
 و یا بجهت بدر قه شدن و نفوذ فرمودن آن یا بجهت رفع کراهیت بشاعت طعم در آنجه آن یا امثال اینها از اجزای
 و اغراض آن و یا اکثرت اراض پس در چند این امور زیاده شود اجزای ترکیب زیاده خواهد شد و بالتفصیل آنکه
 علت کلی و غرض اصلی از ترکیب دویه عدم وجدان دومی مفروضه شکافی است و دفع و رفع مرض مطلوب را بدو
 جهت اول آنکه در آن کیفیتی و وصفی قوی و غالب زیاده باشد از مقدار مطلوب و یا آنکه منصفه ناقص
 بود و یا مضادات و منافاتی ببعض از اعضاء و قوی و ارواح و یا بعض اراض داشته باشد و دوم آنکه مرض
 و علت مرکب باشد از چند مرض و آن دوا بتنها می مقابلهت دفع آنها تواند کرد پس درین صورت ناچار است از ترکیب
 و بدانکه بالغذائی دوائی توان معالجه نمود بدوائی غذائی نباید پرداخت و باید دوائی غذائی اصلاح حال مزاج
 و دفع مرض توان نمود متوجه بدو نباید شد و تا از دوائی ضعیف لقوه سهل الموده رفع احتیاج شود بدوائی قوی
 و دونه را نباید رجوع نمود و همچنین تا معرق و در دفع احتیاج و تنقیه شود ملین نباید داد و تا ملین قضای حاجت
 و دفع غائله و تنقیه شود ملین نباید پرداخت مخصوص با و در مسهل قوی و بی منفع و لضعف که اعتدال قوام مواد
 و قابلیت دفع است سهل نباید داد مگر نزد ضرورت عدم فرصت زیرا که طبیعت وجود و البته مضادات و مخالفه
 و منافات دارند با طبیعت وجود و در ارواح و قوی و در صورت احتیاج دویه مرکبه مجرب است و از حکما و طبکا
 ما تقدم و ما تأخر و آنچه تجربه طبیب خود داده و مکرر استعمال نموده در اشخاص از تجربه و از زمان و استان متذکره
 متذکره بهتر از جمیع غیر مجرب است و بدانکه مراد از مرض مفروضه آن است که طبیعت در معالجه آن محتاج

جلد اول بیان طرق معرفت از جبر ادویه و اختلاط به تجربه و قیاس

۳۲

بیک برین بنشیند و یا تسخیر و یا ترکیب و یا تبیین و یا تحلیل و یا اسهال صفرا و یا بلغم و یا سودا و یا سرف
و امثال اینها و اگر بچند ابر باشد ترکیب است نه آنکه اگر مرص مرکب از چند جنس مرص از سودا و قرقا و قرقا و قرقا
و مرص ترکیب نیست مفروض است الا مرکب بر آنکه می تواند بود که مرص از جنس واحد باشد و در آن محتاج بچند نوع
از مصالح باشد مانند قروح طبعی که از جمله قروح الصلوات و در آنکه آن محتاج بدو ای فنیست و علم و جمالی فنی
و در سطح فاشط و طبقات آمده اند و اگر در آن علم عصب فاشط باشد بدو ای کامل نیز و فنیست اما اول از عمل اصطلاح
ترکیب دوائی است که در آن کیفیت و وصفی قوی و غالب زانیا باشد پس آن شش قسم است اول از آنکه
آنکه قوت و کیفیت آن غالب بر قوت و کیفیت مرص باشد و یا ضعیف و ناقص از آن مثلاً صاحب است
شود که کیفیت و حرارت آن سبب جزو باشد و یا قه شود و دوائی موافق مطلوب که حرارت آن چهار جزو
باشد پس ناچار آن را ترکیب یا بنمود و یا آنکه در دو و جزو از حرارت باشد که بنی یکا و فعل و اتصال
در سبب جزو از حرارت بماند مانند ترکیب امتراج بسیار گرم با آب نیم گرم و یا بدو ای که در یک جزو از حرارت
باشد مانند امتراج آب بسیار گرم از آب سرد و همچنین در دوت و ترکیب یا در دوا و یا در طب یا در طب
و یا پس یا پس یا در طب و هم از اینها آنکه در آن دو صفتی و حالتی غالب باشد که مخالف منافی باشد
خو حق مطلوب را بدین نحو که مثلاً بسیار شدیدا بالقوة باشد مانند ایفون و فریون کافور و امثال اینها
و یا سیرج النفوذ باشد و غرض کمتر از آن حاصل گردد مانند زنجار و کباریت و زراخ و نوره و امثال اینها که
بسیب کانی قوت و وحدت محتاج اند بخلط و ترکیب دوی و مصلح مغیر به از چه کاسره قوت و حیات اینها مانند زعفران
و جناب و ستر یا ایفون زعفران با کافور و کثیر و صمغ با فریون و او بان موم و سفید و تخم مرغ با زنجار و
کباریت نوره و از این قبیل است امتراج کثیر یا بسیار محرق و امثال آن و سفرجل و مبطل و بطاشیر و عود و مشک
در اراضی معاده و کبار و عروق و نواح آن هر دو با ستمو یا و غار لیقون اما آنکه آن هر دو را نگارند و در معده
و کبار عروق و نواح آن تا فصل خود را که فنیست یا نه و اینجای صفرا است و از این بلغم است اما آنکه آن صفت ستمو یا و غار لیقون است
سرمعت نزول یا معاد و بسوی خارج و نیز آن ادویه محافظ قوی و در اوج و اعظمای ریلک شریفه و عامه المنافع اند که ترکیب
و کبار و داغ و معده باشد از ضرر و غائله آن هر دو یعنی ستمو یا و غار لیقون زیرا که ادویه مسهل قوی و غالی از ضرر و
غائله نیست و اینها در صمد کتاب ذکر یافت و نیز از این قبیل است امتراج و ترکیب ادویه مغیر یا النعمی و حدیث
و سرمعت و نفوذ و در دوا کثیر و صمغ عربی و ایفون با ادویه قوی حاده سرلیقه النفوذ و المر و دمانند زراخ و

جلد اول بیان کیفیت ترکیب دویه و استخراج مقدار شربت آنها

۳۳

و بوق و نوسا در شور و مانند اینها آنکه زمانی مقدار در شانه بمانند و فعل و اثر خود را بچند و مزر و غایله
 بان رسانند و اینها از انجمله است اختلاط دویه مسهله شدید و قویه با مصلمات و جرب نمودن بر و غن
 با دام و کاد و مانند ترید و بلبلجات معطر طوس خیار شبنم و تمبیر و قویه بعین آنها مانند حب السلاطین و حب الملوک
 و ماز و یون و مقویات و زروت و سایر دویه مسهله قویه و نیز از ان جمله است استخراج سرکه باشکر و با عسل و دیگر گلیکین
 برای کسر سورت و سرعت نفوذ سرکه و نور ان و پس جان صفر و سودا را جهت آنکه ترشی حاد محض هیچ صفر و
 سودا است و نیز شکر و عسل بسبب لزوم جتی که دارند مانع شدت نفوذ و کاسر حدت سرکه اند طبیعت و قوت
 کبدی بسبب کمال رغبت و میل شیرینی آنها بر دوی جنب می نماید و افعال مطلوبه از ان از شکستن حدت
 صغیرا و نفوذ و جمع مساک و مجاری و آفتق سدد و غیره اکایدنی صادر می گردد و نیز اختلاط دهن و دیسکه
 جهت منافع و فوائد مذکوره است و اینها استخراج شیرینی با زنجبیل و بلبلجات و انج از ساختن برای آنها
 و نیزه باشکر و با عسل ازین جهت است نیز ازین قبیل است ترکیب دویه بطیة النفوذ با دویه سرائقه النفوذ مانند
 تخم ازبان و کرکس و انیسون و کثوت و دهن بلسان و امثال اینها که بسبب کمال قوت نافذ خود قرار دارند
 و عضو مخصوص نمی نمایند که افعال مطلوبه از آنها کاملاً بپنجه صادر گردد و از انجمله سدد و تحلیل مواد و غیره با پس
 ناچار است از ترکیب آنها با دوائیکه جاذب آنها باشد بسوی خلاف جهت کبد تا آنکه در کبد قرار یابند
 و بطرف دیگر نفوذ نمایند مانند تخم ترب که جاذب بسوی فم معده است و امثال اینها از دویه حار که
 حاد و سرائقه النفوذ مانند دهن بلسان که محتاج بسوی ترکیب با دویه ملایمه بطیة النفوذ مانند شمع انار
 سوم از آنها آنکه آن دوائی النفوذ را ضعیف القوه و اثر باشد که پیش از رسیدن اجزاء مطلوب قوت
 و فعل آن باطل و ذائل و یا ناقص و ضعیف گردد و باینکه آن دوا بسبب ضعف قوت خود یا بسبب بیاضافت
 عضو معلول و یا بسبب عدم اختصاص آن بان عضو و بدین راه متفرق و منتشر گردد و نامی قوت آن بعضو مخصوص
 نرسد و باینکه اختصاص آن عضو داشته باشد و لیکن تنهایی نتواند رسید پس درین مورد محتاج است
 بر ترکیب با دوائی سرتاج النفوذ مختص بان عضو تا آنکه باعث نفوذ و مانع انتشار او گشته بر دوی قوت
 و اثر آن را بعضو مخصوص برساند مانند ادخال زعفران و اقراص کافور و دویه قلیه مخمخین کافور و دوائی
 تا آنکه بسبب اختصاص که زعفران و کافور قلب دارند بر دوی اثر بر دوی کافور و سایر دویه را بقلب
 رسانند بدون کسر و آنکه بسیار و نیز از خاصیت زعفران است که بعد از رسیدن اثر دوائی بقلب تمام قوت

ببان کیفیت ترکیب ادویه استخراج مقابله شربت آنها

جرات خود و هم با الخاصیة و فعل و الفحال و با طبعیت خامیست و اثر آن زائل و باطل می گردد و باقی
می ماند اثر و قوت و او از این جهت است که مقدار از عطران را در اقراص کافوری کمتر از وزن کافور و کافور
را در ادویه تلخه کمتر از وزن ادویه دیگر می نمایند تا غالب بر آنها نیاید و معین و مبدق آنها باشند
و نیز از این جمله است ادخال سرکه در ادویه مخصوصه لطیفه و ایضا از این جهت داخل کرده می شود و زعفران را سرکه
با سفوفیاد و غار یقون تا آنکه آن هر دو قوت این هر دو را بدماغ و عروق آن برسانند و این هر دو کما یبغی فعل
خود نمایند و ایضا برای آن است داخل کردن ادویه قویه عطره قالیضه مفتحه و منقیه و فصول را ادویه فحشیه و ارام
کبه و بدماغ و معده و کرده و مشابه و انتدین مانند مصطلی و عود و هندسی و ووداجم و مکون و با مسهلات معده
تا و شکم و مصطلی و سفرجل و با مسهلات کبه و ووداجم و با مسهلات دماغ و سنبلی الطیب و با مسهلات آنتیز
مکون و همچنین از این قبیل است ادخال در ارجح جهت اختصاص آن بکیده و مشابه با ادویه مدره نافع
اعراض کرده و مشابه تا آنکه قوت آنها را بر وی بلا نقصان و نصف بآن هر دو عضو برسانند و نیز از آن
قبیل است ادخال سرکه درین در انجده و الملبه و بابونه نیز در انجده و ادویه مشروب جهت آنکه در بابونه و قوت
است یکی محله و دوم قالیضه که بقوت محله اثر و رقص عضو می نماید و بقوت قالیضه مزج و سید صجاری
و مسام و منع انقباض مواد و بیان عضو می کند و همچنین آنکه در سرکه سه قوت است یکی سفوف و دوم نافع و سوم
قالیضه و درین در و نیز سه قوت است یکی مفتحه و دوم محله و سوم بلینه مرغیه بلکه اندک قوت قبضی نیز دارد و ایضا
از آنجمله است استخراج زنجبیل با تریب جهت آنکه تریب بصرافت خود و تقطیع و ترفیق و دفع مواد بلخیه و غلیظه که
بغنی بدون اعتانت با زنجبیل نمی تواند نمود مصطلی برای تقویت معده و کبه است و همچنین است ترکیب
بعض ادویه مسهله یا بعض دیگر برای زیادتی تقویت و اعانت بر دفع و قطع مواد و ترکیب استخراج
شراب ریسانی صافی رقیق با مالایا لیم برای صاحب غشی حوالی و صاحب دق کافور با مالایا الشیراز است
و فوق جهت آنکه مالایا لیم بسبب نزدیکی دار و مجاری و مسالک می چسبند و نیز وی اجنه و مقصود و اعانت بدن
نمی رسد و شراب بسبب شدت نفوذ خود و نیز وی آن را می رساند و خود نیز غذا ایت دارد و کافور نیز نزد
اثر مالایا الشیراز را بقلب می رساند جهت اختصاصه که بقلب را در و نیز تریب قوی می نماید و از این جمله است
ترکیب مرغبات محله بار و ادویه نر و تریب و ادویه تریب که طبعیت مدبره بدن با وزن خالصا جلا سیمه فعلی است
هر یک را بجای لاکن خود می رساند و از آن این امور غریب و بلینه است امور قویه خفیه عطایه و تریب

بسیار از آن صادر می گردد زیرا که خلیفه عقل و نفس است در عالم اجسام چه چهارم از آنها آنکه منافات
و مضادات داشته باشند با روح و قوی و بعضی اعضا مانند افیون و سایر ادویه قویه سیه و غیر سیه
و غیر سیه که محتاج بجا فطریه و مصالح اند مثل افیون که در ادویه عین بدون زعفران و در اقراص و نثریه بنا به احوال عقل
و بنده و شک و همچنین در ادویه قلبیه بدون آنها تنهایی استعمال آن جائز نیست برای آنکه مقتضی ارواح
و قوی و مطلق حرارت غیر نری است و همچنین ادویه قویه و مسهلات سیه که بدون مصالحت و حفاظات قوی
و ارواح و اعضا مخصوص اعضای ریه عموماً الفع مثل قلب کبد و دماغ و معده و کبد و مثانه مانند پیوسته
و غایقوان امثال آن هر دو با صانع و کثیر و غیرها از منبریات و عملیات تشویه و تدریس و ادویه حافظه ارواح قوی و نیست همچنین بنجار
و امثال آن بدون موسوم و او آن چنانچه ذکر یافت پنجم از آنها آنکه آن و اگر بهیمه الراحه و بالبع الطبع باشد طبیعت آن را قوی
نمایانند طبیعت و جوهر خیارشور که محتاج اند آن هر دو با اختلاف و استخراج ادویه خوشبو و نیکو طعم از قبیل زعفران و عسل و خیارشور
با کمال زیادت و قبل طبیعت عدم نفرت که سورت و رفع غلظت و غذای آنها اگر در دوشم از آنها آنکه عضله سبب شراب و اطفال و
شدت و کای حس و برداشت ادویه و نهاده و آنکه گویند داشته باشند و این قلب دماغ و عین و فم معده که بجهت که حیات آنها محتاج اند
بر ترکیب ادویه که کاسه حیات آنها و با تکیه عضله باشند و اندک کثیر و العبه افیون و نیر الیغ و ادویه مقویه حافظه آنها را ادویه ماکو و مشرب و غیر
و او بان موسوم و سقیمه سیفیه مرغ و افیون در اطلیه و اضماره و قویطیات و حرامهم مانند مرهم و گوار و سیدیات قویا و نور و امثال
اینها که بسبب از وجبت و انحاء و تخمیر و غیرها مانع آیند از شدت تاثیر و ادراک به المانع و نفوذ و کاهش و تقطیع و احوال و غیرها و این
قبیل است استخراج شیره های مقویه قلب کبد و فم معده طبیعت الراحه مانند گل قند و شراب سیب و جوارش حدود و اراکس
و امثال اینها با ادویه نهاده که بهیمه الراحه بطعم مانند جلیت مرکبی و صفت امثال اینها و اکثر این امور با هم سازگارند و اما دم که
احالت نکوب و ادویه یکب مرض باشد و آن که هست احوال آنکه مرض مرکب از دو خلط باشد و دوائی مفروض و نهایی نتواند و رفع
آن هر دو نمود و مانند شکر الخب که غلب غیر خالص نرمانند که ماده آن از صفر و بلغم است محتاج می شوند در معالجه آن بر ترکیب سها
صفر با بلغم مانند سقمونیا یا شحم خطل مثلاً اگر مرکب از نسود باشد یا جحر ارمنی و یا لال از و و مانند اینها مثلاً و نیز
ترکیب کرده می شود و دوائی کاسه حیات و قوام و دفع ماده صفر با دوائی محلل و منضج و مقطع و واضح بلغم مانند
سکر و شکریه و بزر و مناسب در سکنجین بزر و دوائی و شراب بزر و امثال آن هر دو و مانند دوائی قروح متوجه سکر
محتاج اند و آن به تفتیه و شمع و چرک و قطع لحم زائده و نباتات لحم صالح و فقدان دوائی مفروض و نهایی پس بنا بر ترکیب
چهارم آن را با ادویه که چرک و و سحر را در نماید و یا در آنکه گوشت بر رویا مانند را تیغ باز بخار و در مرهم بنجار

جلد اول بیان کیفیت ترکیب دویه و استخراج ثمرات آنها

۳۶

و در اورام باره صلبه حادثه در استخراج اند در علاج آنها باید و اینکه در آن الفضل و تحلیل و تقطیع و قسری باشد و دوائی مغروجه فی یافت نمی شود پس با چهار اند به ترکیب و غلط علیه برای الفضل و فستقین برای تقطیع و زعفران برای تحلیل و در احمر برای قسری و حفظ قوت و حفظ زیر که بسبب الفضل و تقطیع و تحلیل مواد آنها سهولت دفع می شوند و بسبب قبض و حفظ قوت ماده تازه بر آن منصف است که در دیگران که اگر قبل از الفضل محملات استعمال کرده شود لطیف ماده تحلیل می شود و کیفیت آن متحرک می شود و در بطول می انجامد و آنکه اگر در اورام باره صلبه که از غیر انتحال از درم حار و البسبب لیس و در طریق میان کبد و طحال باشد و مجتج گردد و در کبد اختلاط غلیظه شود و او به که طحال جذب می کرد آنها را و حال بسبب لیس و ادنی تواند جذب نمود پس مخارج اند به ترکیب او و مقویه مجاری نیز در درم حار و دمای و با صغرا و بی نیز که مرکب است سو مزاج و قوت اتصال در مرض ترکیب است مخارج اند بسوی ترکیب بدوائی باز برای زوال سو مزاج حار و بسوی راح برای منخ و باز در شستن ماده تازه از انصباب و نزول بدان عضو و بسوی محل برای تحلیل ماده منصفه حاصله در آن عضو و بسوی مقوی قیاض تا آن ترکیب جرد و قرح با صندل و بایونه و افاقی که مرکب برای فائده و غرضی ترکیب مذکور و به همین فواید است ترکیب اعروم آنکه یافته شود و دوائی مفردی که در آن دو قوت باشد یکی از آن هر دو قوت و دیگر منصف تر برای مرض مرکب از دو علت آن دو با آن هر دو علت بطرف خود متوازن و مقابلهت و مقادست نماید زیرا که یک قوت خود قوی و غالب می آید بر یک مرض و قوت دیگر ضعیف و ناقص از مرض دیگر پس با چهار اند به ترکیب آن با و اینکه تعدیل هر دو قوت آن نماید مانند بایونه که قوت تحلیل آن بیشتر است از قوت قبض پس هرگاه که مقصود قبض باشد باید ترکیب نمود آن را بدوائی فالبضی تا مقصود حاصل گردد و اگر سو هم آنکه یکی از دو جز در من اقوی از دیگری باشد و دوائی مفردی که هر دو قوت آن تکافی و تساوی آن هر دو جز در من باشد و رشدت و منصف یافت نشود پس درین صورت نیز محتاج اند به ترکیب آن بدو آنکه بر تقویت یکی از آن دو قوت بیفزاید و از دیگری بکاهد تا مقصود نماید مانند مثال مذکور که پیچری بر بایونه باید افزود و قوت تحلیل آن را کم نماید و پیچری که قوت قبض در دوع آنرا بیفزاید اگر منظور زیادتی قبض و دوع باشد و الا پیچری که عانت بر قوت تحلیل نماید تا مساوی و مساوی مرض گردد و مانند ما و الشیر در قرحه و دوق که بر دوت خود به تنهایی و قیاضی حرارت نمی تواند نمود و اما بقوت جلای خود تکافی است قرحه بر او اما در آخر به ناقص است قوی که بیشتر از جلای مخوم در قرحه به بالضرورت و کافور و رقی اضافه نماید و تا مقوی قوت قشریه و برودت

جلد اول بیان کیفیت ترکیب ادویه و استخراج مقدار شربت آنها

۳۷

آن شده و فایده و دفع حرارت و قیحه نماید و اضافه یک دو ادر و دورتی است که مرض مقرر باشد مستحکم
 باشد و اما در صورت ترکیب و استحکام پس محتاج اند بسوی جمع و ترکیب ادویه مستعد و هر چه ترکیب
 مرض نیلده باشد ترکیب و این نیز باید تا آنکه مدعا حاصل آید و از جمله آنها مزاجی و صورت نوعیه خاصه که
 متعادل است و اندک و در دفع مرض و شغل باشد بر فواید کثیره که یافته نشود در دوا و مفرد هم رسد تا بتواند که دفع
 اراضی و غوائل بسیار از آنها نماید تا تریاق فاروق و امثال آن از مجامید کبار و صفار و غیره با آن ادویه مرکبه
 نماید که بدانکه مقدار شربت را بعضی نسبت با نزع سالیقه و جمیع قیاس معادل المزاج و طالع قدرتی مضبوط
 داشته اند که کمتر از آن مؤثر نباشد و گردهی مقدار اگر اعتدال نموده اند که زیاده از آن نتوان احتمال نمود
 و کمتری نسبت بضعف المزاج و قوی موافق قوی المزاج قدری مجامید ساخته اند و ادویه مزاجات
 حدود وسط و اعتدال است و الله اعلم **فصل ششم** در بیان کیفیت ترکیب ادویه و استخراج مقدار
 شربت آنها بدانکه ضابطه درین چنان است که چون ترکیب کنند ادویه چند که برای هر واحد و احد
 غرضی تمام و منفعتی معین باشد باید که نسبت مقدار شربت هر یک از آنها بمقدار شربت از دیگری باشد نسبت
 و غرض مطلوب از هر یک باشد مثلاً اگر غرض تشنای باشد و اسم از آنکه مقادیر شربات آنها مساوی باشد
 یا مختلف باید که بگزیند از هر یک از آنها بنزد مقدار شربت کامل آن بقدر مرض و حاجت مطلوب بحسب
 عدد ادویه یعنی جزو مخبر از آنرا مانند خمس از خمس و ربع از ربع و ثلث از ثلث و نصف از اثنين و بر همین قیاس سایر
 هرگاه احتیاج شود ترکیب و ادویه ای دفع و تعلق فتح بلا غم و حبله لقرص و سایر دیدان از بزرگ کبابی و بزرگ
 سفید و قبیل و لسان العصافیر و شیخ ارمنی و در مثله ترکی است و عدد ادویه پنج باشد باید خمس مقدار شربت
 تمام کامل از هر واحد و احد گرفت و ترکیب کرد و مجموع را یک شربت نمود و بدانکه شربات تمام هر واحد و احد اگر
 و ترکیب کرد و پنج قسمت پنج شربت تمام نمود بدین قسم که از بزرگ کبابی و قبیل و شیخ که مقدار شربت از هر واحد و احد دو
 در هم است و از تربید و لسان العصافیر که از هر یک سه در هم است جمع و ترکیب نمود و پنج شربت تقسیم کرد و
 یا آنکه خمس هر واحد و احد اگر قیاس یک شربت کامل نمود و پنج واحد آنکه اصح آنست که معینات و مبدعات و
 مصطلحات مانند بنجیل و کثیر و عن بادام و عسل و شیرین نبات و قند و غیره محسوب در تقسیم نیستند و اکثری محسوب
 داشته اند و چون اراده کرده شود و تالیف و ادویه ای دفع حفر و بلیغ از صبر و تالیف و شیخ حنظل و صغیر
 که چهار واحد است و مقدار شربت تمام از غار یقون و در هم و از صبر و شیخ حنظل هر یک دو ثلث و در هم و از صغیر و

جل اول بیان کیفیت ترکیب ادویه و استخراج مقدار شربت آنها

در علم

نیم دریم و مجموع سه دریم و پنج سدس دریم است بل آن که بالغین یک سدس که یک دریم می شود مقدار یک شربت نام آن باشد. و اگر احوال مساوی نباشد بلکه بسوی بعضی زیاده از بعضی بود بهمان نسبت بر او از آن آن بعضی بفرمایند و از بعضی دیگر بکاهند مثلا اگر عرض اسهال مدتی زیاده از بلغم باشد باید که صبر مقوی را زیاده از غار لقون و تخم حنظل بنود و ازین هر دو کاست و با بالعکس بر همین قیاس و ترتیب باید ترکیب نمود و مقدار شربت آن را معلوم کرد مثلا اگر سفت و دایم باشد و از هر یک یک ربع گرفته باشند آن یک مقدار شربت است و اگر تمام گرفته باشند بهفت شربت بچینان اما در صورت تفاوت و زیادتی و کمی اجزای اولی آن است که بر سر هم حساب کنند و مقدار شربت را اخذ نمایند تا سهیل و آسان گردد و چه قیاسی باید داشت که آنچه بود و باشد از مفردات آن مرکب اصل معمور در ترکیب باید که آنرا بدل و تفاوت و زیاده و کم نمایند تا اینکه ناقص و باطل وضعی نگردد و نهاده و غرض مطلوب از ترکیب فوت نشود مانند گوشت فنجی در تریاق فاروق و حب التمار در تریاق اربابه و صبر و رایاج قهیر و خرق و رایاج لونغا یا بچینان بلکه باید که کمی المقدور اجزای سایر ادویه مرکبه دیگر را نیز تغییر و تبدیل و کم و زیاده نمایند تا اینکه غرض مطلوب فوت نگردد و اما معلیات و مبررات و اشغال آنها از لواحق تمهات یعنی اشیا نیکه داخل کرده می شود تا مقتضای ثانوی پس در زیادتی و کمی آنها مختار اند بلکه در حذف بعضی آنها نیز ضرورت عدم شدت حاجت و ضرورت بسیار و یا عدم وجود آن آنها نیز باید که ادویه مضربه و باطل کنند و تضعیف قوی و خواص آنها را خصوص صبر و اعظم و اصل معمور را داخل نمایند. مانند بلاد که مضربه و محوم و مضیف اکثر ادویه تریاقیه است تریاق فاروق و ترکیبی که در آنها محوم و یا ادویه تریاقیه فاو زهریه داخل است نکنند و در ترکیب افیون و مخدره و بدیشمیه نیز در ادویه تریاقیه فاو زهریه مانند فم زهر حیوانی و محالنی و جد و وار و ادویه مضعفه و مبطله فعل آنها مانند افیون و بدیش داخل نمایند اما مقدار کمی برای کسر حدت و ضرر و نهاده آنها داخل نمایند. همچنین در ترکیب مسهل مفتحه ادویه قافیه مسد و حلیه و بالعکس و باطل باید که بطیب مرکب مراعات این امور گامی نبینی کرده ترکیب یا بحسب علت علت مزاج مزاج و فصل فصل و صفت صفت و مراتب اسنان و اخلاط و اعضا و قوت و ضعف و شدت حاجت و عدم آن نمایند تا غرض مطلوب حاصل گردد و نیز باید که عارضات و تناسای ادویه یعنی جیب و روی و تریاقی و سخی و خالص و غیر خالص آنها باشد تا خطا و کارش واقع نشود مانند غار لقون سیاه و جنیدید شترانجر و حلیت ازرق و سور بخان سیاه و زرد و بیش مجول مشبهه بجد و دار و مانند اینها که استعمال آنها جایز نیست مشروفا و نیز در انما مزاج و کیفیات و خواص و منافع و مضار ادویه بطریق استعمال

آنها باشند و تفصیلاً که در کتب مبسوطه مسطور است زیرا که علم بقوایین ترکیب و غیره با اجل علوم و اشرف صنایع
 این فن است اولی است از نقل و جمع نسخ خشو بی فائده و در از قوانین و در قرابا دینات و الله اعلم بحقایق
 المفردات و المركبات و الاستخراجات **فصل سیم** در بیان معرفت درجات افزجۀ ادویه مرکبیه و طرق
 استخراج آنها چون خوانند که کثرت ادویه مرکبیه را معلوم نمایند که بکدام درجه است از کیفیات اربعه حرارت
 و برودت و رطوبت و یبوست و یا مستعمل است طریقۀ آن است که بگردانند آیا مقادیر شربات اجزای آنها
 متساوی اند یا نه و در صورت اول آیا همه حار اند یا یبوست یا همه بارند یا رطوبت یا همه بارند یا یبوست یا همه بارند
 اند یا رطوبت و یا مختلف اند جمع نمایند اجزای حاره و بار و رطوبه و یا یبوست و تقسیم بر عدد ادویه نمایند که هر چند
 یسعی عدد ادویه است پس خارج قسمت را اخذ نمایند که همان درجه مزاج آن مرکب است و در صورت
 تفاوت اسقاط نمایند اقل را از اکثر و باقی را بر عدد ادویه تقسیم نمایند و بگیرند بجز و سیمی عدد ادویه را یعنی مزاج
 آن را که درجه کیفیت و مزاج آن مرکب نیز همان است مثال متفق در مقادیر شربات متحرک و کیفیت حرارت
 و یبوست مختلف در مراتب آن هر دو تریاق اربعه است که اجزای آن موافق نسخه اصل که حسب الفار
 و خطیانا و مرکبی و زرا و ند طولی است همه متساوی در مقدار اما حسب الفار و مرکب گرم و خشک و در دو و خطیانا
 و زرا و ند طولی گرم و سرد و خشک و در دو و اند پس در جارت حرارت ده و یبوست هشت شد ندوده را که بر
 چهار قسمت نمایند خارج قسمت دو و نیم می شود و هشت را که بر چهار قسمت نمایند خارج قسمت دو می شود پس
 آن مرکب در دو درجه و نیم گرم و در دو درجه خشک باشد و مانند تریاق نمایند که مرکب از حسب الفار و خطیانا و
 و مرکبی صافی و زرا و ند طولی و ریوند چینی و پوست یخ کبر و قسط تلخ و عروق الصفر است اجزای همه متساوی
 در مقدار و اند و خطیانا و قسط هر سه گرم و در سوم و خشک و در دو و پوست یخ کبر و عروق الصفر هر یک
 گرم و خشک و سوم و حسب الفار و مرکبی هر دو حار یا پس در دو و زرا و ند گرم و در اول و خشک و در دو و اند پس اجزای
 حاره بیست و اجزای یالیه هره شند و خارج قسمت بیست و نیم می شود و هر ده بر هشت و در ربع بیست و
 پس این مرکب گرم و در دو درجه و نیم و خشک و در دو درجه و ربع درجه باشد و مثال متقی الوزن مختلفه کیفیت تلیل الاجزا
 تریاق الطین است که مرکب از حسب الفار و طین محقوم هر دو متساوی الوزن و حسب الفار گرم و خشک و
 در دو و طین محقوم بار و در اول و یا پس در دو و پس اجزای حاره آن دو بار و ده یک و یا یالیه چهار باشد و
 چون یک بار و از دو حار ساقط نمایند یک جز و حار می ماند و یک را که بر دو که عدد ادویه است قسمت نمایند

سه راج و رجه و نصف عشر و راج عشر بارومی شود بالتقریب و یا یلبه را که تقسیم نمایند سه رجه و راج و نیم میشود
 بالتقریب پس این مرکب در دو درجه المانصف عشر و راج عشر بار و یا یلبه در سه رجه و راج و نیم و خمس ثمن باشد
 بالتقین و مانند این مفرج بار و سؤلف از گل سرخ و نیل و فراز هر یک ده درم و مر و اریده و بسا و کمر و کمر و بسا از
 الثور و طباشیر و صندل سفید و صندل سرخ و خشب الکدر از هر یک سه درم و نیم و بهمن سفید و بهمن سرخ و تخم
 و زنجشک و تخم کاسنی و تخم خیار بادونک و تخم خیار زده از هر یک دو درم و کافور نیم مثقال است که جمله بنفشه
 و و باشد و اما ازجه اولیه پس گل نیل و فر و تخم خیار بادونک و تخم خیار زده هر یک بار و رطل و دو درم و مر و اریده
 و یا یلبه در دو درم و صندل سفید بار و در سوم و یا یلبه در دو درم و طباشیر و صندل سرخ هر یک بار و دو درم و یا یلبه
 در سوم و بسا بار و در اول و یا یلبه در دو درم و کافور بار و یا یلبه در سوم و گل سرخ و خشب الکدر هر یک گرم
 در اول و زنجشک در دو درم و بهمن و فر و زنجشک هر یک گرم و زنجشک در دو درم و لسان الثور حار و رطل در اول
 و تخم کاسنی مائیک بکارت یا یلبه در دو درم و کافور یا یلبه در دو درم و بقولی بار و در اول است و اما مقادیر
 شرببات آنها پس از گل سرخ پنج درم است و ده درم آن دو شربت باشد و از گل نیل و فر سه درم است
 پس سه شربت و ثلث باشد و از مر و اریده نیم مثقال است پس تقریباً چهار شربت باشد و از بسا یک درم است
 پس سه شربت باشد و از لسان الثور دو درم یک و نیم شربت و از کافور نیم مثقال تقریباً چهار شربت و از طباشیر
 یک درم سه شربت و از صندل سفید یک مثقال تقریباً سه درم آن دو شربت باشد و از صندل سرخ
 نیم مثقال است تقریباً چهار شربت باشد و از خشب الکدر یک مثقال است تقریباً دو شربت باشد
 و از بهمن سفید و بهمن سرخ هر یک یک درم است پس هر یک دو شربت باشد و از زنجشک دو درم است
 یک شربت باشد و از تخم کاسنی دو درم است یک شربت باشد و از خیار بادونک و خیار زده هر یک پنج درم
 است و نیم ثلث شربت باشد و از کافور یک انگ است سه شربت باشد پس اجزای حاره چهارده و نیم
 و باره چهل و نه و رطله نه و یک سانس سدس و یا یلبه هفتاد و نه شانه و عده شرببات سی و هشت و نیم و چون اجزای
 حاره را که اقل است از باره که اکثر است وضع نموده شود باقی سی و چهار و نیم باره می ماند و همچنین اجزای
 رطله که اقل است از یا یلبه که اکثر است چون وضع نموده شود هفتاد و یا یلبه باقی می ماند و چون اجزای
 بار دو باقیه را بر عده شرببات تقسیم نموده شود و خارج قیمت بالتقین یک درجه المایک عشر میشود و همچنین اجزای
 یا یلبه باقیه که بر سی عده او دیه قسمت کرده شود و خارج قسمت دو درجه المایک عشر و رجه می شود و بالتقین پس

این مفرح بار و در یک درجه الایک عشر و ربع یکین دو درجه الایک عشر بالتحین بالیس باشد و بر همین قیاس
و ترتیب هر مرکبی را که خواهند در جات کیفیات آن را معلوم نمایند و بدانکه چون امر خدا در شراب است
ادویه اکثر تخمینی و قلت و کثرت آن بحسب ندرت اشخاص در قوت و ضعف و استن و فصول و بلدان مختلف
می باشد لهذا شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا رحمه الله تعالی در مفردات قانون و دیگر اطباء می متذکرین متوجه
قید و ذکر آنها نشده اند و بهترین تحقیق درجات کیفیات آنها نیز والله اعلم بحقائق الامور و فصل هشتم
در بیان طریق استخراج مقادیر شرابات مرکبات و بدانکه هر مرکبی را که خواهند مقدار شراب آن را معلوم
نمایند باید که اول تحقیق و تشخیص از آن و حدود شرابات آن نمایند و خبری از وزن مرکبات نمایند که نسبت
آن جزو و مجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعد از آنکه آن مثلا اگر وزن مجموع مرکب سی درم باشد
و عدد شرابش ده پس واحد را اخذ نمایند زیرا که نسبت آن ده که عدد شرابات است چون نسبت سه است
پس که وزن ادویه است یعنی نسبت عشری است پس مقدار شراب آن سه درم و نیم باشد و اگر بالعکس باشد
یعنی عدد شرابات سی باشد و وزن مرکب ده مقدار شراب آن ثلث درم باشد زیرا که ده را با سی نسبت
نمایی است و بیان دیگر آنکه مقادیر او را وزن دریم او و یک مرکب را بر عدد و شرابات آن تقسیم نمایند
خارج قسمت همان مقدار شراب آن باشد مثلا عدد شرابات موافق مثال مذکور و فصل قبل چهل و نیم باشد
و او را از ادویه پنجاه و هفت دریم بالتقریب خارج قسمت پنجاه و هفت به چهل و نیم یک دریم و ربع و ثمن و نیم دریم و ربع
عشر می شود بالتحین پس مقدار شراب آن مفرح مذکور همان یک دریم و ربع و ثمن و نیم دریم و ربع عشر باشد و اگر او را از
ادویه چهل باشد مثلا و عدد شرابات پانزده پس مقدار شراب آن مرکب یعنی خارج قسمت آن دو درجه و ثلث
و ربع باشد و بالعکس یعنی اگر او را از ادویه پانزده و مقادیر شرابات چهل باشد خارج قسمت که مقدار شراب
مرکب است یک ربع و ربع و ثمن می شود جهت آنکه نسبت دو و ثلث به پانزده که عدد شرابات است همچون نسبت
پانزده است چهل که او را از ادویه است بر همین قیاس و ترتیب مقدار شراب هر مرکبی را که خواهند استخراج نمایند
و الله اعلم بحقایق الامور و فصل نهم در بیان اعمار بعض ادویه مفرد و بالاجمال و الاختصار و بدانکه ادویه
مفرد از سه جنس بیرون نیست یا معدنی اند یا نباتی یا حیوانی پس معدنی مخلقی می شود و معدنی است
انواع و اصناف آنها بحسب غرافت و خست و نام ترکیب و تملذذ الاخر و لطیف بودن اجرام و جواهر آنها
و صدم آن مانند سب و حجر لاس و یاقوت و زمرد و امثال اینها از معنیات که در فی مدیه بانی می مانده است

نمی گردد و اما متفرقه و معدنیاتی که بدان مشابه نباشند یعنی ناقص التركيب باشند مانند مس و آهن و اسرب و غیرها
بسیار باقی نمی ماند و بزودی فاسد و تانی می گردند و خصوص که در آب و گل دفن نمایند و مدتی در آن بمانند
و اما زنجار پس ناقص میشود و قوت آن تا یک سال متفاوت باطل می گردد و سفید آب قوت آن تا شش سال
می ماند و مرکب که در اشک باشد قوت آن تا سالها می ماند و همچنین اقلیبا و قریشی و قونا و اما حجر
خاوه زهر یعنی با دوزخ یعنی خطائی و قضا و هاری و انواع خوشترنگ و خوشبو و المان نیز مدتی قوت آن باقی
می ماند اما لؤلؤ مدت بقای قوت آن از آن کمتر است و اما اطمیان طبیعه الروح مانند طین و غستانی و
مختوم و آنچه بدان برود و مانند بقا و قوت آنها از لؤلؤ کمتر است و کل اجزاء و اطمیان با چوب نرسایند و مدتی بر آنها بگذرد
قوت آنها ضعیف و زایل می گردد و زرقه رنگه مثل اجزاء و اطمیان دیگر میشود و بحسب مراتب خود و آنچه صاحب
راحت است مادام که راحه بآن باقی است قوی است پس بدستور ضعیف باطل می گردد و مثل سایر اجزاء
و اطمیان میشود و الله اعلم و قاعدی بدانکه اکثری بر اینند که ماده و بساطا و قطرات زیق و کبریت است پس
هرگاه هر دو در نهایت خوبی و صفا باشند و کبریت و قوت تاریک صاف و غالب باشد صورت زهری بر آن
مرکب از بیند ارفاض جل ذکره فالقن می گردد و در هب تنگوان می یابد و اگر زین غالب باشد با قوت بوده
صورت قنضی می یابد و فضا تنگوان می گردد و چون اجزای روی الجوهر باشند و کبریت کمتر و با قوت مایه باشد
صورت قنضی می پذیرد و هرگاه روانست جوهر آن بیشتر باشد صورت اسرلی می یابد و اگر زینق جید الجوهر بود
و کبریت روی الجوهر که مانع ظهور اسباب صاف باشد یا تمام هر چند آن اسباب و افر باشند صورت نحاسی
می یابد و چون باین حال اگر پیوسته شد بدیه بر آن غالب باشد صورت روی تو به که خالصیتی نامند می پذیرد
و اگر کبریت جید الجوهر و زینق روی الجوهر باشد با عایم اسباب صفت صورت عید می یابد و فالقن می گردد
و اهل صنعت کیمیا را عقیده آن است که انقلاب بعضی با بعضی با اعمال مخصوصه و نه در کتب خود که رافع به
جوهر هر یک شود و مکن است اما شاید این سخن قوی باشد بنا شد زیرا که انقلاب صفاتی محال است و همچنین اجزاء
انفیس غیر مطرقة مانند قوت و الماس و درم و غیره نیز اصل و ادویه بساطا و زینق و کبریت است باختلاف
مراتب از صفات و درت و غیره و الله اعلم و همچنین اگر زینق جید و نیکو باشد و لیکن کبریت نا صاف باشد
ترکیب محکم و حافظ صورت نوعی خود است مدتی نمی تواند بود و اگر بر وجهی و صافی باشد محکم التركيب گردد و حافظ
صورت خود است مدتی نمی تواند بود و اما ادویه بنامه پس آنها را از قبل صوغ و عصا رات و با زهر

و قلع و یا البان و تنوعات و یا اوان و یا اوراق و یا بز و یا اغصان و یا اصول و یا قشور و یا مثال اینها اند
پس صمغ مدت بقای قوت آنها تا سه سال است و عصاره ات از آنها کمتر و اما ازهار و قلع که گله و شکوفه ها
باشند و اوراق بحسب قوت و ضعف خود یک سال نهایت تا دو سال قوت آنها قوی باشد پس ضعیف باطل
می گردد و اما البان و تنوعات مانند سفوف و فرفیون و افیون و اشال اینها پس سفوف تا قوت آن نایست
سال می ماند و البان از آن ضعیف می گردد و زعفران باطل میشود و فرفیون تا چهار سال و افیون پنجاه سال قوت
آن باقی می باشد و زیاده نیز گفته اند و باطل اکثر البان قوت آنها تا قریب ده سال باقی می ماند و اما اوان
پس باره آنها بزودی فاسد می گردد و خصوصاً رطبه آنها که در یک دو سه اسبوع و حاره رطبه بلبه آنها بر آید
یک سال تا دو سال پس فاسد و مشکب می گردد و اما در لبان پس آن از قبیل البان است و قوت آن مدت مدید
باقی می ماند و گفته اند هر چند که نه تیره شود و قوی تر می گردد و همچنین در کافور و در فلفل و در سال و اما بزور
پس آنها مختلف می باشند آنچه از آنها کثیرالذین مانند کنگر و گان و بادام و پسته و جلغوز و زنجبیل و کنجد و خشخاش
و خیار و هندو و آمله و خرزیزه و کبوتر اشال اینها است تا یک سال و آنچه قلیل الذین مانند جلیه و حرث و خردل
و از اینج و اشال اینها است و دو سال تا سه سال ^{خط} و گاه سهالی از نرم و رطوبت و خاک و باد و غیره باقی نمی ماند
و اما اغصان و لحا و اصول و قشور پس مختلف می باشند بقای آنها بحسب قوت جوهر آنها در صلابت و رخاوت
و ضعف پس آنچه مانند قسط و زراوند و وچ و در وچ و در وچ و واد چینی و قرفه و سیلیمه و زنجبیل و اشال اینها قوت آنها
تا ده سال باقی می ماند و خربق از آنها باد و مگر آنچه در آنها رطوبت تشبیه باشد مانند بجز چینی و زنجبیل و در بناد و زراوند
مدد حرج و پنبین و بودیدان و شفاقل و اشال اینها که بزودی گرم می خورد و ضعیف و فاسد می گردند و اما آنچه
از لحا و عوقی سهیل باشد تا سه سال قوت آنها باقی می باشد پس بتدریج باطل می گردد و اما ادویه حیوانیه
مانند شحم و مراره و الفیه و قرن و حافره و ظلف و ذبل و بعروم و اما شحم که پدید باشد هرگاه بگیرند و نمک سود نمایند
تا یک سال قوت آن باقی می ماند و لیکن مستعمل در مراسم و بعضی تر یکد و دیگر بعضی از این خواهر بود و اما مراره که
زهره حیوان باشد پس مدت بقای قوت آن بیشتر از شحم است و اگر خوب خشک کنند و نیکو محافظت نمایند سالها
می ماند و اما الفیه که پنبه را به نامش یعنی شیردان حیوان پس مدت بقای قوت آن یک سال تا دو سال است و اما
قرن و حافره و غیره که عبادت از شاخ و سم و ناخن باشد پس قوت آنها سالها باقی می ماند و اما ذبل و بعروم که عبادت
از سر کین و پیشک و خون حیوان باشد مانند سر کین سگ و گهتار و حمار و بز و غنیمت تا یک سال و همچنین خون آن

و اما جناب ستر بس قوت آن تا ده سال باقی می ماند و الله اعلم **فصل پنجم** در بیان زمان اوراک مدت
اعمار او وید مرکبه **و** اما زمان آنکه مرکبات یعنی زمان حصول کیفیت و مزاج ثانوی ترکیبی آنها پس تریاق
فاروق بعدش سال و در سال هفتم استعمال می توان نمود و با بعضی متاخرین استعمال آن را بعد از شش
ماه بپایز داشته اند **و** اما سائر مرکبات دیگر بحسب اختلاف آنها منقسم به چهار طبقه می گردند طبقه اولی
مجا بن کبار آنکه در تریاق فاروق اند مدت اوراک آنها شش ماه باشد و در دهم با هفتم استعمال توان
نمود مانند آناسیا کبری و صغری و یاربجات کبار و انحر سلیم و باد مهرج و برشتا و برشهای دیگر و تریاق الطین و
نیار و لیطوس و صغری و اکبر و حمر ناکه در آن مردارید داخل نباشد و در اهران و ثلثیا و فریادرس و قسطانغان و صغری و اکبر
و میجوان و عین و میجوان قباد الکک و میجوان کبوتر و میجوان هرمن و ارسطون و افلوینا فارسیه بقول صاحب
کامل الضاعه و با یکله هر ترکیبی که در آن افیون باشد و صاحب کفایه تریاق اربعه و حمر ثابا لول و اقراص
سکوب و دوا الکک که کبیر و صغیر و دوا الکک کبیر و صغیر از طبقه اولی شمرده اند و در کناس یوحنان سرایون از طبقه
ثانی شمرده اند **و** طبقه ثانی مرکباتی اند که نهایت زمان اوراک آنها سه ماه باشد مانند میجوان و عین و میجوان
اصطیخون و اقراص لک و اسقیل و سائر ساجین متوسطه در ده اول و مانند اینها به طبقه ثانی شمرده مرکباتی اند
که زمان اوراک آنها دو ماه باشد مانند مروسیا و تریاق و جوز و دوا الکک حلو و مرو فنجون و میجوان **و**
خطا طیف و امثال اینها **و** طبقه رابعه مرکباتی اند که استعمال کرده میشود و در زاول و دوم ترکیب مانند
جوب و ادیان و سفوفات و دورات و اشتریه و ضادات و اطیله راه وید مسنه و اقراص خفیه و اکمال و شبنامات و
تقالی هر اسم و امثال اینها **و** اما مدت اعمار او وید مرکبه پس بدانکه اینها نیز بحسب مراتب خود منقسم به چهار طبقه اند
اما تریاق فاروق پس تا سی سال قوی میباشد بعد از آن ضعیف می گردد و چنانچه تفصیل انشاء الله تعالی در تریاق
فاروق خواهد آمد **و** طبقه اولی مرکباتی اند که مدت عمر آنها پنج سال تا ده سال باشد و بعد از آن ضعیف گردند
مانند مشرو و لیطوس و ابارج و نغزیا و ابارج ارکانغابلس و ابارج جالینوس و افلوینا فارسیه و برشتا و سائر
برشها و ثلثیا و امثال اینها طبقه ثانی او وید مرکبه ایست که مدت عمر و بقای قوت آنها سه سال تا چهار سال
باشد مانند مروسیا و ارسطون و انحر و یاربجات و تریاق الطین و تریاق غوره و اهران و دوا الکک
و دوا الکک که و صغریا و سولیر و میجوان و میجوان و عین و میجوان و امثال اینها **و** طبقه ثانی او وید
مرکبه ایست که مدت عمر و بقای قوت آنها تا ده سال باشد مانند اشتریه و اطریلات و جوارشات و اقراص مانند

قرص کوب و قرص استقل و کلکلا پنج و ربوب و مساجین صفار و اما بقول جالینوس ربه و شراب به ما دایم
که طعم و رائحه آن باقی باشد و متغیر نشده باشد تا هفت سال قوت آن باقی می باشد بطریق که را لایحه مرکباتی است
که قوت آنها از دوا دانه تا شش ماه و نهایت تا یک سال باقی می ماند تا جویب و او همان و ذر و ران و سفوفات
و ضادات و مرهم و آسفوف متقدما و آسفوف حب الرجم و اشمال اینها همچنین سفوفات که با آب گرم یا سرد است
تا نین پس از وقت ساختن آنها تا ده ماه به نور قوت آنها باقی می ماند و اما کمال و شایعات پس قوت آنها زیاده
می ماند از ذر و ران و آسفوف صابا و سلیفون مانند آن و بادا و کلمه هر چند حفظ و حراست آنها بقوانین مقررده بهتر و بیشتر
نماید یعنی از حرارت و یبوست بسیار و برودت و رطوبت و نمدار و نیز محفوظ دارند و همچنین از کل آفات و ادویه
آنها بسیار غیر که مناسب و همچنین عمل و یا قوی و یا نبات و یا آنچه بد آنها سرشته می شوند تازه و بهتر باشند و ترکیب کنند
و نیز نه آنها صاحب و قوت تر باشد و نسبت بقای قوت و عمر آنها زیاده و بیشتر خواهد بود و بالعکس کمتر و اندک علم
فصل یازدهم در بیان سبب اختلاف اقوال اطباء در ماهیت و خواص ادویه مدد مخفی نماید که جوان اکثر ادویه
بسبب امان و فصول اربعه و خشکی و ترایی و نازکی و کثیف و خامی و کمال رسیدگی و اشمال اینها مضاعفه الصوره
و اما بهیته می باشد پس هر گاه شخصی مثلاً و بلدی و در بلدی و یا فصلی و در فصلی و باد و جهان نازکی و باد و
زمان خشکی و باد و رقت خامی و نازکی و باد و شکام بخکی و رسیدگی و اشمال اینها و اما را مشاهده نماید
و بحسب دراک خود بیان شکل و رنگ و طعم و رائحه و غیر اینها از آن نماید و دیگری در غیر آن اوقات و احوال مذکوره
ملاحظه نماید و بیان ماهیت آن را موافق محسوس خود ذکر نماید و همچنین پس احوال مذکوره هر یک را محاله مخالف یکدیگر
خواهد بود و اما طبع بر جمیع احوال و مراتب هر چیز مقدار و شخصی و احد نیست و همچنین هر یک خاصیت و نفع و ضرر
آن را بحسب طبع خود ذکر خواهد نمود و ظاهر است که امور مذکوره منحصراً در آن نیست و بحسب اوضاع فلکی و
ارقی تغییرات و اختلافات در آنچه و خواص ادویه واقع می شود و باعث اشتباه و راهیت و قوت و ضایعیت
اکثر ادویه ای می شود که در این **فصل دوازدهم در بیان طریقه اخذ ادویه و حفظ و حیانت آنها** اما با طبع
بدانکه اهل و ائین آن است که ادویه فوری و مشهور و هر چه که در آنجا قوی و بهتر می شود و از جاهای دیگر آن همان بسیار
زمان و فصلی و نهایت ادراک نشود و نازکی و کمال نفع و رسیدگی آن اخذ و تقاطع نماید مانند آنکه اهل زمان را و در
یازدهم شش ماه اول از ماه رومی و سقوط نیار انجیل را نگاهداری و بایچه اگر بقول استاده ابرار که عالمی و اهل مرصع
بعضاً قیصر و بلده عمل نموده معالجه باد و به محققه بهان باد و مملکت نماید بهتر است چرت آنکه به سبب نفع آن

در طبیب فائده و صحت نیز برای اهل آن بلاد و مملکتان و دیو مملکت دیگر و با تفصیل بدانکه آنچه معانی و از
قبیل اجبار و اطمینان است بهتر آن است که از میدان معروفه و مشهوره آن و اوایل زمستان اخذ نمایند
یعنی در بهار و مملکت و هر کان که بهتری شوند نه از غیر آن مانند قلعایس از قبرس و زاج از کرمان و لاجورد از
کاشغر و نیزه از نیشابور و لعل از بخشان و یا قوت از بیکو و مانند اینها هر چند رنگین تر و صاف تر و شفاف تر
و آباد از تر و خالص تر و بزرگ تر و بی غش تر باشند و نیزه و متققت و آنچه بجز بجزی دیگر از خاک و غیره نباشند
بهتر است و نیز باید که رنگ و طعم و رائحه مختصه به یک باشد و از هر اطمینان برقرار و در کمال خوبی باشند
ما و الزم حاج و مستور و شناختن آن است که بگیند به حاج صافی و قطعی را با سوبه و روبرو نگه داشته و بکنند و آنچه مانده
کف بر روی آن باشد بردارند که ما و الزم حاج است و آنچه بنامی است با ستوری یعنی آنچه اوراق و از بار است
باید که بگیرند از ماکن مختصه به یک و فصل و زمان و وقت لایق بهر یک و بعد رسیدن به کمال خود و پیش از افتادن
از وقت و پرمروگی و شیر شدن هیات و رنگ و بوی آن و در سایه با حیدات تمام خشک کنند و از بخار و رطوبت
و غیره محفوظ دارند مگر آنچه را آفتاب ضعیف نکرده اند و نوعی کمال خشکی آن باشد که در آفتاب کمال احتیاط خشک
نمایند و آنچه از قبیل بزور باشد و احیای است که بگیرند آن را با جداسیدن و محکم شدن بهر خشک و رطوبت آنها
بسیار احتیاط و از اهل شدن خامی و روبرو و پرمروگی آوردن اوراق آن و بدستور در سایه خشک نمایند
و از گرد و بخار و احتیاط با شنای غیره رسیدن هم در رطوبات و گرمی و خشکی بسیار محفوظ دارند چنانکه او و
بنامیه و است کیفیات مخففه مغروره و مرکبه در بلدان مشرقه الکلیف و در ارضی صلبه بهتر یافت می شوند و همیشه در
دران بلدان و در ارضی اقوی می باشند و لهذا او و یه جلی و رطوبی و بوی اقوی اند از بستانی و در اکثر امور و او و یه
بار و در بلدان جاریه و بالعکس نیز کیفیت آنها در اکثر امور شاید بر دقوی تری باشد و او و یه معتدله و بلدان معتدله
و رطوبه و بلدان رطوبه پس اخذ آنها از ان بلدان و در ارضی اصلی از غیر آنها است آنچه از قبیل قصبان و قشور است
بدستور باید که بعد از رسیدن کمال لایق بهال آن پیش از روبرو پرمروگی و خشکی و کمی و پیچیدگی اخذ نمایند و بدستور
خشک نموده محفوظ دارند و آنچه از قبیل اصول است بعد از اخذ ثمر و هنگام ریختن برگهای از ریختن
تمامی آنها اخذ نمایند بلکه آخر فصل خراشت بهتر است و بدستور خشک نمایند و آنچه را تمامی اخذ باید نمود و باید که
در هنگام کمال پرمروگی و پرمروگی و عدم نقصان اخذ نمایند و بدستور خشک کنند و نگاهدارند تا بمصرف
الایق آید و آنچه از قبیل آنها باشد تیره بدستور بعد کمال نفخ و رسیدن و قبل از روبرو شدن و افتادن خود بخود

از درخت اخذ نمایند که منظور و مطلوب خام آن باشد یا نیمه و س و آنچه را از آنها درست و با پوست
خشک باید نمود همان قسم درست خشک نمایند و آنچه را مستقر و یا ورق باید نمود پوست کندن و ورق کردن خشک نمایند
و آنچه را بر پستان باید کشید بر پستان کشیده در سایه یا آفتاب کمی با صفا تمام خشک نمایند از گرد و غبار و نم و رطوبت
و نم و ست و تکی و فساد و خوردن کرم و غیره محفوظ دارند و با بچه باید که کل او را به تایتیه را در کمالی هنگام رسیدن
و نداشت و پیش از روختن و پز مردگی و صفت و نقصان آوردن بخند نمایند و در هنگام صفا و گرمی و خشکی هوا بهتر
است از هنگام کدورت و برودت و رطوبت آن و آنچه را از آن خورده و قریب العباد آن باشد خفیف است
و او را به بیه حشرات قوی اند از بستانه و حجم و ضخامت آنها کمتر است و اگر چه بیلید قوی اند از بیه و از کوفه
و گلهای آنچه را باید تر و خوشبو تر و سنگین تر و پز مرده نشود باشد بهتر است از مخالفت آن مگر گل سرخ که قبل از
تمامی خشک شدن بهتر است بدست و بستانه آن و همچنین از بیه که با بچه ضخیم تر و خوشبو تر و تازه تر باشد بهتر است
و از قصبان و اصول آنچه کمی و پز مردگی آن کمتر باشد و از بیه بزرگتر و قوی تر و پز مردگی و سنگین
تر باشد بهتر است و از آن که آنچه شاد و آب تر و برگوشت تر و سنگین تر باشد و لون و طعم و راسخ هر یک
از آنها که بهتر و زیاده و قوی تر باشد قوی است از مخالفت آنها و آما بن شرم هرگاه تازه آن بهتر است
بطریق مقررین از آن اند نمایند و الا اگر تازه آن بهم نرسد که شیر از آن گرفته شود بدست و سائر ثمرات
پوست تازه آن را بشوید و با خشک آن را در آب گرم بخیسانند و در آفتاب بگذارند تا غلیظ و لزج گردد
پس آب آن را جدا کرده خشک نمایند و لبن خشناس را که افیون است از خشناس مصری یا کادرونی در
مصر یا کادرون بشرطیکه در افیون انشاء الله تعالی خواهد آمد و همچنین لبن بلبان و سائر البان را در
اماکن خنجره و از زمان لافقه و با بچه در هر جا که خوبه و قوی القوه گردانند نمایند از جایی که ضعیف
القوه باشند و اما صنیع پس واجب است که اخذ و جمع نمایند آنها را هنگام ریختن شکوفه و اول رو
قبل از طلوع آفتاب و آخر روز بعد از غروب و باید که هوا صاف و معتدل باشد و پیش از خشک شدن
بسیار که سفرک و منفعت گردان یعنی خود بخود از درخت جدا و ریزه ریزه شده بریزند و اما عصاره است
باید از او به چه جاییه از اوراق و شمار و اصول و غیره با اخذ نمایند و با آتش بطبخ نمایند بلکه به او آفتاب خشک
نمایند و از گرد و غبار و اختلاط اشیای غریبه که فقط کندن نمایند و آفتاب و عصاره آن بطبخ و انبر بار پس
غیر از هنگام استعمال نیز مگر سفوف ناکند و آن نشویه استعمال آن جائز نیست و اما او را به بیه نیمه پس واجب است

جلد اول بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و الطبع که جمع آنها با هم مناسبست

۷۹

که گرفته شوند از حیوانات و از اجزای تمام الحاقه و الاعضاء و در زمان بهار یا بهارهای صیف و پیش از و بهارهای
 و پیری و ضعف و نقصان آرد و در مقدار و نوع و زکوة آنها از انجمله خون بز حیوان و بز بی عیب و نقصان
 چهار ساله است که بسبب شدت آن در علاج سنگ گرده و مثانه مؤثر میباشد گشته و اینچنان است که اول
 تابستان که هنگام رنگ گرفتن انگور باشد از آنرا فوج نمایند و خون اولی و آخر آن را بگذارند که بریزد و خون وسط
 را در دیگ و یا ظرف سنگی یا سفالی بگردانند و بگذارند تا بجمد گردد پس بریزد کرده بر پارچه کریاس یا کی پهن نمایند
 و پارچه نازکی برای محافظت از گرد و غبار بر آن بپوشانند و در آنجا خشک نمایند و عند الحاجة مقدار
 یک مثقال آن را با آب کرفس جلی و یا شراب و امثال آن بپوشانند و با جملہ چیزهای را بشویند و مقررده آن را کال شام
 حفظ و ضبط نمایند تا بیکار لایق خود آیند و دستور حفظ زهره حیوانات که تازه مانده باید که محل قطع و جراحی
 آنرا بخیط محکم بسته و در شیشه که غسل در آن آنمقار باشد که او را بپوشانند انداخته نگاهدارند و لیکن این
 در جاست که حرارت و رطوبت بر هوای آن بلاد غالب نباشد و الا از و تر باعث فساد آن میگردد مگر آنکه غسل
 را خوب بقوام آورده با دست و حفظ نماید و مخرج حیوانات که متعفن نگردد نباید که در محل چپ و در بنیاد اند
 و بی از آن شسته خشک کرده در لته کنائی پیچیده در سایه آویزان و بدست و بر گاه در ظرف قلعی ضبط کنند متعفن
 نمیکرد و دستور حفظ سایر ادویه بعضی را با هم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد مثل کافور یا فلفل و
 براده آهن یا تین ربا و تخم مرغ ربا نمک و ساق ربا از نجیل و اما معالجات با باغیر جنس آن بناید جمع نمود
 عوارات و صندل و در ظرف قلعی و لقره نگاهدارند و قهوه یا ماه حاره را در شیشه ضبط کنند بعد از شستن
 و یا در ظرف نج و یا در وی قویا و عروق بهار در ظرف مس بهتر میباشد و عروق و قنقل و در شیشه و عجز در ظرف رصایی
 اسزلی و مجموع اوراق و پنجه و گلها را از جای نمناک و آفتاب تند و بیاورد و اشت در ظرف قلعی جهت خشک
 و اکثر ادویه مرکبه و مفرد بهتر است و البته علم فصل سنیر و هم در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن
 و طبع که جمع آنها مناسب نیست بدانکه بر صاحب حفظ صحت لازم است که بخورد و نهنگام گر سنگی و نشنگی طعام
 و شراب بخورد و بنامشاده آن هم بقدر ضرورت احتیاج که در چهار امثال و تخم زرد که مکروه و منفرست و نهنگام مثلا
 و سیری و سیرلی طعام بخورد و آب ننوشد و در نهنگام گر سنگی بسیار و عطش منقرط بیکایقه طعام و شراب
 بسیار و سیر نیز بخورد و بنامشاده و همچنین بعد از بیاضت و حرکت شده منقرطه استیلا گرمی بسیار بر ترم مگر ترم
 و وقت آنکه آنرا که خصوص آنکه طعام نفیض یا غیر عادی معاد و یا آب اگر گرم یا بسیار سرد یا خنثی آب غلیظ نفیض یا بسیار گرم

بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن

جلد اول

۵۰

و یا بسیار سرد و روز نهم جناب حضرت امام ثامن امام رضا علیه و علی ابائمه و اولاده الثناء و السلام می فرمایند
 اعلم یعنی بدان بدرستی که جسد بشر از زمین طیب پاک است هرگاه که نهم نمایند آن را ببارت و آب و آن بفرمایند
 و یاد دین باشد بخور که غرق گردد و در آن و نه که باشد بخوریکه ناقص و نشسته ماند و خشک گردد و بلکه بخور احتیال و قد
 حاجت بود همیشه بنزد و خورم و آباد می ماند و روز بروز ترزاید و اگر غافل مانند ازان فاسد می گردد و نمیرد یا
 اگر گدای ناکاره پس جسد بتا پیرا غریب و اشتهر سالم و صحیح و نیکو می باشد پس باید که ملاحظه نمائی در چیز که موافقت
 ببدن و معاد تو داشته باشد و تقویت بدن و منقسم و استمرار طعام نماید پس اندازد آن غذا را بگیرد و بگردان
 همان مقدار غذا می خورد و نیز می فرماید که اعلم یعنی بدان بدرستی که هرگاه از طبل اوست بداند چیزی را
 که ششاک طبل جسد نشان باشد پس باید که بخوری چیزی را که مشکلی آن است و هر که زیاد از قدر حاجت
 تناول نماید غایب نمی داند و بدان و هر که بمقدار می که نه زیاد و نه کمتر از حد اقل باشد تناول نماید نفع می بخشد
 او را پس طریق صاحب حفظ صحت آن است که صرف نماید طعام را بقدر کفایت و صحت بدن خود و شبانه روز
 و هنوز قدری میل و خواستن او بطعام باقی باشد که دست از خوردن بکشد پس بدین سبب که این اصل است
 برای سعادته بدن و تو و عذبه که عقل تو و سبکتر است برای جسد تو و تنهائی که خواهی که صحیح و سالم و سبک باشد بدن او
 باید که شب طعام را کمتر بخورد و قلیل نماید و پیران را شب چیزی نخوردن خصوص که گرسنه باشند بسیار مضر
 است زیرا که فوت می شود و از ایشان قوی که تدارک آن ممکن نیست و خطاب بامون کرده فسر مودع بخورد
 غذا می خورد و لیکن اگر در زمستان و معتدل رود و فصل دیگر که بهار و پاییز باشد بقدر برداشت قوت
 و تناولش خود و ابتدای آن طعام سبکترین اغذیه که می خوردی آنرا بقدر حاجت و بحسب طاعت و نشاط بدن خود
 و وقتیکه واجب و ضرور باشد و باید که خوردن تو در هر روز نهنگام گذشته شش ساعت از روز باشد یک دفعه و یا آنکه
 در هر روز شبانه روز و صبح و بعد از شش ساعت که روز اول صبح و شب بعد از شش ساعت از روز گذشته و
 باز شب چیزی نخوردی در روز دیگر صبح و بنور اول تناول نمائی همچنین امر بنویسند حضرت محمد صلی الله علیه و سلم
 حضرت علی بن ابیطالب عم را در هر یک روز و یک مرتبه در روز و یک مرتبه نیز بقدر حاجت و باید که شراب
 تو از عصب طعام شراب صناعی که نه که حلال باشد و بهر بهتر از آنکه صبح کنی میان خوردن تخم مرغ و مرغی با هم در
 یک وقت زیرا که مولد نفوس و قوی و بواسیر و وجع اضر است و شیر باند که کسی که می آشتا مانند بیدار است
 آنکه مولد نفوس و برص است و او دست خوردن تخم مرغ مورث کلفت در صورت و طحال و مولد برص و در صورت

و بر خوردن پیش که جوین داده مورث ربو و بهر بعضی تنگی نفس و گرفتگی و انقطاع آن است و خوردن چیزهای شور
و کوشتهای قوی و ماهی نمک سود شور و بعضی فساد و جفاست عارض می گردد و از آن بهیچ و چرب و خوردن گرد و
گو سفید باعث کثافت شانه می شود و خوردن گوشت خام باعث تولد کرم است در شکم و بسیار خوردن گوشت
حیوان و ششی و کما مورث تغییر عقل و حیرت فهم و تبلد ذهن و فراموشی بسیار و دواست بر آن باعث تولد پیش میشود
در بدن و خوردن آب سرد و بالایی طعام گرم یا شیرینی سفرا شست با سنان و باعث افتادن آنهاست انهی
کلامه صلواته الله علیه و باید آنکه شراب حلال نگذرد از مولف و دریب ذکر خواهد نمود انشاء الله تعالی و واجب
است که ظرف طعام برابر و باشد که به موازات تناول شود و نه لطرف راست و چپ که منحرف باید بشود و نیز لقمه باید
کوچک بردارد و یکبار مسطح نماید و در تناول سنان او اکل روز و در زمستان او اسط آن و در شبانه روزی او مرتبه
یا یک مرتبه اگر هر روز سه مرتبه خورد و بهر است چنانچه در ترجمه حدیث شریف ذکر یافت و باید که بسیار طول
ندید زمان اکل را و داخل نکند یعنی طعام جای دیگر طعام غیر منضم سابق نخورد و دام که ثقل در معده و سینه و جفا یعنی
آزوغ طعام آید طعام تناول نکند و با بیکه هر وقت که خوب گرسنه شود و تشنه گردد و باید که طعام بخورد و آب بیاماند
و تسکین وقت بمرات آن اکثری و برای متوسطین است و الا اطفال و جوانان محروم المزاج و قوی الهضم و پیران
و ضعیف و باره المزاجان هر یک بنوعی خاص باشند و حکم و احادیث به جاری نمی تواند بود و واجبتاب نماید از خوردن
نان گرم و آشامیدن آب سرد بلافاصله بر آن بجهت آنکه احداث عفونت و بخرمی نماید و مضرت با سنان
می رساند و از اجتماع طعام لطیف و شیرین و از شیرینی بالایی طعام کثیف مانند خربزه و گوشت و همچنین بر کرم
صالح الیکموس بالائی لطیف الهضم و الیکموس و یا شیرینی و امثال اینها زیرا که طبیعت غذای لطیف و شیرین
سریع الهضم و از وی استحاله می دهد و منضم می نماید و با فی می ماند مخالف آنها و باعث گرانی و مرض می گردد
و همچنین جمع نباید نمود میان دو طعام که هر دو گرم باشند و یا هر دو سرد با فضل و یا بالقوة و یا هر دو لزج و یا هر دو منفتح
و یا هر دو قابض و یا هر دو غلیظ و یا هر دو مرغی و از خوردن سرکه بعد از برنج و از ماست با تراب یا بعد از تراب و از
گوشت مرغ با ماست ماهی و از شیر با گوشت مرغ و از شیر با ماهی و از انار با بهر لبه و از انگور با کاه گو سفید
و از سرکه با عسل و یا با ماسن و خربزه با عسل و موثر با عسل و خربزه با انبه و امثال اینها و از آب گرم بعد از
طعام شود و از آب سرد بعد از میوه مخصوص میوه تر و جلوه طعام گرم و شیرین و بعد از خواب و جماع و هر حرکت
منفرط و مضطرب و ریاضت بسیار و در بدن خواب و در خلای معده یعنی ناشتا و در حمام و مستحسن است جمع میان

جلد اول بیان احراق ادویه و تخمیس و تشویه و قلی و تدبیر و غسل و احکام آنها

۵۲

اطعمه و میوه یا نیک بعضی آنها اصلاح بعضی دیگر ناپاخته یا ناپخته شیرین یا طعم ترش و چرب یا شور و نیز و قلی
 با محلول و شیرین و لغصه اگر آن است که حارتر است جمع میان هر نوع غذا که باشد جهت آنکه البتة آن هر دو
 تشابه اند یا متضاد اگر تشابه اند پس گوید که یک نوع طعام خورده شده اند که بیشتر و اگر متضاد اند یک
 دفعه مضرت و دیگر فایده تحصیل حاصل میشود و کلی بودن این امر خود به هم غلط و باطل است چنانچه اندک بود
 که آن هر دو غذا متخالف یکدیگر باشد هیچ یک مصلح دیگری نباشند و از جمیع ایشان مضرت حادث گردد
 نه تحصیل مانند آنکه بعضی و بعضی با تشابه یا تشابه باشد و بران موضع نیز خبرت گذارند البتة متناقضی و متضاد خواهد
 شد و میتواند بود که در شمی تشابه باشد و هر یک از آن هر دو مصلح دیگری باشد مثلاً یکی لطیف غلیظ
 و دیگری کثیف غلیظ و یکی تقویت دیگری نماید و همچنین دینر میتواند بود که در شمی تشابه ضرر کنایه باشد کثیف
 که عارض هر دو باشد و تمایزی که لازم اجتماع و ترکیب است و اصل آنست که اینها بحدود و قوت و
 ضعف و لطافت و کثافت مزاج هر یک در دوا اند و علم فصل چهارم در بیان احراق ادویه و تخمیس و تشویه
 و قلی و تدبیر و غسل و احکام آنها با آنکه احراق ادویه و احتیاج بدان از برای چند فایده است یا از برای
 انتقال طبیعت آنست بطبیعی دیگر و یا از برای نقصان قوت زکری حاد است آن است مانند مزاج
 و قطار و مرجان خصوص در ادویه عین و یا از برای تقویت یعنی زیادتی قوت و حاد و شدت نفوذ و انتقال مزاج
 آنهاست بران چیز که از آنجا نوره و بسا و صدف و برگ ترب و تبن و کوب و اشغال آنها از امالی مضبوط و مراد است
 و جوهر ادویه مانند جوهر حسی بدان غیره و یا از برای تلطیف جوهر آنهاست مانند املاح و یا از برای تنقیح و دفع
 اجزای غریبه آنهاست مانند اثر و باده و سرطانات و شلج ایل و امثال اینها و یا از برای همیا قایل بحق
 گردیدن آنها و یا قیست طلا و نقره و ابریشم و مانند اینها و یا از برای آنکه باطل کرده دواست و جفا باشد و
 سبب جوهر آنها مانند مغرب جهت استعمال در تعذیب مزاج و حیوة اضعی و اسود سالیخ برای جزام زیرا که ادویه
 یا حاد و لطیف یا سرد یا معتدل هر دو نوع چون سوخته شوند قوت آنها ضعیف و حادیت و حرارت آنها کم می گردد
 بسبب تحلیل جوهر حار ناری حاد آنها مانند ادویه مذکوره و یا کثیف و جوهر غیر حاد و یا نادر و بسبب احراق و کسب حرارت
 ناری قوت میابند و در حادیت و حرارت مانند قلیات و جوهر نوره و یا آنکه صلیب نماید و در آنها طبعی شستنی
 از جهت اسبب احراق و طبعی اسبب تنقیح از جهت آنها کم و فانی میگردد و این سهولت و آسانی و نزدی ساینه و دیگر
 مانند اجزاء و ابریشم و یا آنکه در آنها دواست و جفا باشد و جوهر آنها و بسبب احراق که در آنها ناپاخته

جلد اول بیان احراق ادویه و تخمیس و تشویه و قلی و تدبیر و غسل و احکام آنها

۵۳

عقرب و یا آنکه اخرازی غریبه آنها را زایل گردانند نظرون و بیا آنکه جسم اگر برنجی باشد که اعراض مدر که جسد را
اعمال ترک نکند هر آنکه مستمر الطبع خواهد بود و اگر مغارقت و ترک کن پس اگر سخیف الجسم و متخلخل باشد سبب
احراق میل برودت کند و از غایت احراق که بحد مادیت صدد یا کفله جدا نشود زایل گردد و اگر کثیف
الجسم و غیر متخلخل باشد از برودت میل بحرارت نماید و القابدا آنکه در احراق ایشان شرط است که در جنس مختلف
را با هم نسوزانند مثل نمک و نوره و در احراق اجزای مختلفه نمایند بخلاف نباتات و حیوانات و آحاد و صومع
و مانند اینها را ادنی احراقی کافی است و هرگاه مراد برید جسم محرق باشد این احراق آن را با بایست و الباقی
تصویر استحال نمود و تکلیف از کس است باطلی اهل مصر که بخارسی آنک نامند و آن سرخ السحق میباشد
پس بر جسم صلب که قابل ساینده نباشد و بسبب احراق قابل سحق گردد و آنرا مکلس نامند اما ایشان
که قابل احراق اند و بدون احراق استحال بعضی آنها جائز نیست پس از آنجمله است ابریشم و اندر و صلب اللم
و ارنب و بسدر و صامص که ابار است و ذهب و اسود و سلیخ و سرطان و طلق و عقرب و عود و کبریا و یاقوت و
هر یک از آنها در رسوم خود و انشاء الله تعالی ذکر خواهند یافت و بعضی درین جایگاه آورده می گردد و احراق بوق
که بوره باشد آن است که طرف سفال را بر آنکه گذارند و آن را در آن اندازند و بگردانند تا آنکه سوخته شود
و یا آنکه تاشق آهنی را گرم نمایند و بوره را از یزه ریزه کرده در آن اندازند و حرکت دهند و همچنین چنانچه
تاشق را گرم نمایند و سنجی یا نایند تا آنکه سوخته شود و بگردانند تا گستر احراق جمیعین و زبد البحر و مانند این برود
که مسیحی بکلیس است آنست که بگردد بر مقدار از هر یک که خواهند و باب و نمک پاک بشویند و خشک نموده در
کوزه مطین بطین حکمت کرده در کوزه آجر بزی و باطون خام و یا توره بسیار گرم بر روی خشتی بگذارند تا آنکه
سوخته و سفید گردد و مادام که سفید نگشته کامل نیست مگر در آن عمل باید نمود و احراق چه که ما باشد آنست که بگردد
با رختانگی را در دست و زنده در کوزه کرده سر آن بپسته و بطین حکمت کرده در کوزه و رفته و رفته و بسیار گرم میکشند بگذارند
پس بر آورند که خشک شده خواهد بود سحق نموده بازیت خمیر کرده بر خنایر ضا و نمایند احراق خطاطی که خفاش
و بغارسی پرستوک نامت آن است که بگردد با توره و سنجی نموده و پراکنده و خشک آن را بجا کرده آنچه در پیش
آن است بر آورده و در نمایند و پاک شسته و نمک بر آن پاشیده در کوزه کرده سر آن را بگل حکمت بسته و در
توره یا در باج غ پرانند که گذارند تا محرق گردد و احراق زجاج که بغارسی آبیکنه و شیشه نامند آن است که بگردد
بجای صفای سفید شفاف خالص بگردد از سنگ ریزه و خاک و غبار و نرم ساییده و در کوزه مطین یا پسته کرده سر آن را

محکم بسته در طون حمام یا تنور بسیار گرم بگذارند تا آنکه سرخ گردد و در آنجا و با زنجار و خاکستر آن بهتر آن است که
 زنجار را در کفچه آهنی خوب گرم نمایند و در آب قلی اندازند و آنچه از آن مکلش شده باشد جدا نمایند و با زنجار
 را گرم نموده در آب قلی اندازند و همچنین تا آنکه تمام مکلش گردد پس نیکو سحق نمایند که مانند بیا و بنهار گردد و در تنور
 از آن مقدار ششقالی باد و از ده مثقال آب گرم برای لغتیت حصاة قوی الفعل است احراق زرنیخ
 آن است که بگیرند در ریخ اعلی خالص صافی را در تیره ریزه مانند نخود و با تملانوده و در کوزه مطین بطین حکمت
 کرده سر آن را محکم بسته و در وسط سر آن سوراخی برای برآمدن بخار بگذارند و بر آنکه گذارند و با دامن که
 از آن بخار بسیار می آید ناقص است و چون بخار آن سفید آید سوخته و کامل خواهد بود احراق سلفه آن
 که شک سلفه یعنی سنگ پشت را شکافه احتش را انگنه و پاک شسته در کوزه مطین کرده سر آن را بسته و در تنور
 یا در آو جانغ آن مقدار بگذارند که سوخته و سفید گردد احراق شنج و صدف آن است که بگیرند شنج سفید
 ابلس را و بطین حر خالص بگیرند و در تنور را خاک بگذارند تا سوخته گردد و علامت سوختگی آن است که سفید گردد
 و اگر بیکایه سوخته نگردد مجدداً بطین مذکور گرفته و در تنور بگذارند تا آنکه سوخته گردد و صاف و امثال آنرا نیز بدین
 طریق احراق نمایند اخراق حقیق و زئیب و یا قوت و امثال اینها آن است که در آتش سرخ نموده و در
 آب سرد اندازند و مکرر چین کنند تا آنکه آب آن سوخته خشک و شفتت و قابل سحق گردد احراق فضه آن است
 که بگذارد لفره خالص را در بوطه که را سح قلعی در آن باشد یعنی بوطه را در سفید آب قلعی آلوده باشد و مکرر بگذارد
 تا قابل سحق گردد و نوع دیگر آن است که لفره را براده نموده و با آب و یک ظرف آهنی با آتش تند بسوزانند و اگر
 خوب سوخته نشود قدری گوگرد بر آن بپاشند و بسوزانند تا سوخته گردد و اما نکلیس آن بطریق حکمای
 هند است که چند تبه آن را در فصل رقیقه نموده بگوگرد و سرکه آلوده با آتش تیا بند و چند بار دیگر در بوطه
 بسفید آب قلعی آلوده بگذارند پس سوزان کرده در ظرف آهنی با آب و نمک بسیار بسوزانند تا نمک آب
 بتحلیل رود پس گوگرد بر آن بپاشند و بر هم زنند مکلش گردد احراق قطران جهت سنوات آن است که بگیرند
 قادی مطین بطین حکمت و در آن قطران کرده بر آتش گذارند تا آنکه بگذارد و نصف رسا پس بگیرند چوبی یا سنج
 از آن در آن فرو برند که بدان آغشته گردد پس بر آوند و در هوا بدارند اگر منعقد و بسته گردد سوخته
 شده است و الا با زرنیخ گذارند تا بر آن چوب و با سنج منعقد گردد و آنگاه فرو آورند و بکار برند احراق لیشم و
 سوی آدمی آن است که پاک شسته از صابون و غیر آن شانه کرده بمقراض ریزه ریزه نموده و در ظرف سفالی

جلداول بیان احراق ادویه و تخمیس و تشویه

۵۵

یا این کرده بر روی آتش گذارند و چند آن بر سیم زنند که قابل سحق گردد و اما تشویه و تخمیس و تشویه
 بدانکه این سه لفظ بالا شتر که را از احوال یعنی بریان نمودن است و بالتفصیل آنکه تشویه آن است که آنچه را
 بر بریان بیاورند و در جوش چیزی دیگر از قبیل خمیر و یا گل و یا سیب و امثال اینها گذاشته و زتنور گذارند و یا در زیر
 آتش و یا خاکستر گرم و فن نمایند که بنهار پخته و تشویه بیاورند اسفصل و انزروت و سقونی و حب سلاطین و
 انیسون و امثال اینها و هر یک از اینها انشاء الله تعالی در اماکن خود ذکر خواهند یافت و بدانکه گویند با غسل شسته
 در لئه بسته بگل گرفته و زتنور و سقونی یک شب بگذارند پس بر آورده بکار برند مانند انیسون و ثمره الطرنا و امثال اینها
 جهت سسوفات و غیره و تخمیس آن است که نظری را بر آتش بگذارند که خوب گرم شود پس آنچه را خواهند در آن
 بر بزنند و حرکت دهند بر سخت تمام که آن همه مساوی و بقدر حاجت بریان گردد و تشویه و مانند تخم بارنگ و
 ریسمان و مرد و ششاش و کشیز خشک و زیره و بزر قوطا و یا بیکه هر بزرگی از بزرور را که خواهند بهترین ظروف از برای
 این امر تنگی و یا سفالی است و در وسط تخمیس آن است که ازان چیزی نوی بر آید و اندک سرخ و برشته گردد و تشویه
 آن است که در روغن بریان نمایند بحدیکه بوی بر دارد و سرخ گردد و مانند بزرور و یا بقدر آنکه بشکافد و بزرگ بماند و
 غصص و یا بحدیکه تخمین دانند که بریان شده مانند جفت اسفید و امثال اینها و اما تیسر که اصلاح نیز مانند پس آن
 یعنی تربیت و پرورش دادن لجن ادویه است که در آنها صحت و بار داری و غایب باشد تا آنکه کم و زیاده
 گردد مانند انزروت که بشیر اللع باید سرشته و بچوب کز آلود و مانند کباب بریان نمود یک مرتبه اگر بریان زیاده
 و بهتر خواهند و مرتبه که در هر مرتبه به شیر سرشته بریان نمایند بهتر است حب لاک که در روغن بادام و یا بشیر کباب
 روزیایا خیسایند و در آنکه حب سلاطین است و سرگین گاو باید بر نموده و قریب که خراشید و بر روغن بادام چرب
 باید کرد و جربش کو بیابان بخیل استعمال باید نمود و تشمینج که در لئه بسته در سرگین اللع جوش باید داد و مازنیون که در
 شبانه روز در سر که باید که بخیسایند و تیسر یک نیز تفصیل انشاء الله تعالی خواهد آمد تدبیر فوراً در صبح که بزرگ الکتک
 و قسمی از سسی است بلغت اصغفانی آن است که باید چند بار و آن را زنده در کوزه کرده و سر کوزه را با لئه کتانی بسته
 محکوس بر بالای بخار سر که بآتش بچوشد و بارند تا از این کشته و پرورده گردد و آنگاه ساییده استعمال نمایند تا به
 سلاطین که عبارت از بول بزرگویی است که در مسکن اوج می شود آن است که اثر او ظرف نوی کرده بر آن
 آب خارشک و بول گاو آن مقدار بریزند که او را به پوشانند و در آن قیایا بآتش گرم کرده بدست بان در صاف آنرا
 در ظرفی کنند و بیست و یک روز در آن قیایا بگذارند مانند حاصل غلیظ گردد و اصلاح ششم آن است که آن را بگویند

جلداول بیان احراق ادویه و تخمید و تشویه و قلی و تدبیر غسل و احکام آنها

۵۶

و یک شنبلیله و زور شیر بخسانند و در عرض آن سه بار شیر را تغیر دهند پس خشک نمایند و هرگاه بهمت او را مویسد
 احتیاطی اصفر و اسپال بلغم و سودا استعمال نمایند این را در برورش بیشتر سه روز و یک در آب کاسنی و آب عنب الثعلب
 و آب رازیانه بخسانند و خشک کنند و بکار برند و با قوالیق صرفه استعمال آن بجائز نیست اصلاح ادویه
 جهت نشاط ماندن ریخ شنبلیله ریخ شوکران و اشمال اینها که در رعایت بیوست و یا سمیت باشند آن است که نیم
 کوفته سه شبانه روز در شیر گاو بخسانند و مکرر بتجدید شیر نمایند پس خشک کرد و در روغن بادام دیار و روغن تخم کدو و بار بخت
 بشکافند و به پیروزند و بکار برند و اگر آن چیز حار باشد و در روغن های باره و بارور و در روغنهای حاره پیروز کنند
 و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند طریق دیگر که حکیم میر محمد مؤمن نوشته که معمول من است ولی غایب مشاهده نموده
 آن است که ادویه مکلفه را باینکه دو سه روزه در آفتاب با عرقهای مناسبه خیسانند یا باشند بچوشانند و آب
 آن جهت معالجه با عمل بچوشانند تا بقوام آید ادویه آن بمحجور را با آن آب بشویند و هرگاه در جویب استعمال کنند یا با
 بالصلیله ادویه آن حب که از جوش دادن رفع قوت آن نگردد بچوشانند تا بهمه آنها را بجا ببرد بخود کنند آنگاه با ساسا
 ادویه سرشته حب سازند و بد آنکه مراد از شیر درین مواقع شیر بز تازه و میشه و یا شیر گاو تازه و میشه است
 و اولی شیر نه است اصلاح دین آن است که این از آنکه دانه آن را بر آوروه باشند در هاوان باقی بماند ریخ
 زیتون و اشمال آن مخلوط نمائید و بگویند یا ساسا را ادویه که همان شناسید داشته باشند و همچنین است اصلاح
 جمیع ادویه شیر و در چسبیده و هرگاه دلق را با دوا بنگاه در آن ترکیب کنند بلویب و مغزها باشند احتیاج بدان عمل کرد
 روغن نیست بآنها بگویند و بهترین مغزها جهت اصلاح دین مقروند به باد بخر است و اما آنچه را با باد بخیس نمود
 که تصویب عبارت از آنست پس بد آنکه فائده غسل با تربید و یا تطیف از اشای غریبه و بهر نشه و یا تخیل
 و بارق حرارت ناریکندتیه از احراق و یا رفع لیساعت و عفشان است هر یک با افراد یا مجموع مانند اکثر ادویه چرخ
 از لطافت و شفافیت و بسند و لا جورد و جحرار منی و آنچه شنبیه با جحر است مانند رانج و اقلیم و شخرف و مردک
 و سفید آب ایلان لک و موم و زفت و صبر و ادیان سوایق و شیر رج و اشمال اینها طریق آن آنست که آنچه حار
 یا شنبیه یا آنها باشد یا بسیار نرم ساینده و در هاوان و اشمال آنکه در آب بران ریخته یا به سنگی برهم زنند تا آنچه نماند
 بخار یا شنبیه آب مخلوط گردد پس آنرا با هستکی و زطف دیگر ریخته و در آن را با زسائمه و بدستور آب داخل کرده
 نرم آنرا بگیرند و در آن را با زسائمه یا مجموع مثل بخار گشته با آب مخلوط شده در آن ظرف دیگر رود و باین ازان
 روی آنرا بپوشانند تا عصاره داخل نشود و نه نشین گردد پس آب بالای آن را ریخته ته نشین را خشک کرده

استعمال نمایند و غسل سیرق و صبر و لا جور و ولک و مرداسنگ و موم و زهره و سرکه و را مان کن خود الشاء الله تعالی
 ذکر خواهد یافت اما غسل اطمینان آن است هر گلی را که خواهند بشویند و در آن مقدار آب که او را خوب بشویند
 بلکه سه چهار انگشت بالای آن آید بنحیثی که پس از پارچه کرباسی بگذرانند و بگذرانند تا نه نشین شود و نه نشین را
 خشک نموده بکار برند **از غسل اوها** که لطیفه نامند بدانکه هر دو غنیکه منکر و گفته و طعم آن
 تند باشد و خواسته که زائل و تازه کنند آن را آن است که آن روغن را در ظرفی کنند و بخ یا برند در آن بزنند
 و برهم زنند تا بخ یا برت بخشد و پس از روی آب بردارند اگر بخ یا برت باشد با آب بسیار سرد نیز خوب است
 و اگر بیک دفعه با صلاح بناید و سه دفعه تکرار عمل نمایند و یا کباب نیز همین اثر دارد و روغن گاو و گوسفند را
 با روغن گاو ترش جویند و در حین جوین آرد میله گندم بر آن باشند آن تا روغن سوخته گردد اما روغن
 نسوز و نیکو است **غسل شیرج** که روغن کبوتر باشد آن است که با آب نمک بسیار برهم زنند و با آن
 بچوشانند پس از آب نمک جدا کنند و با آب صاف نهالص بسیار برهم زنند و بچوشانند پس آب را از آن جدا کرده
 بکار برند **غسل زفت** و امثال آن مانند موم و موسیاضی و عجن آن است که که انخته و آب صاف
 نیم گرم بریزند تا که در آن ته نشین گردد و آنچه بر روی آب آید بردارند و بخ یا برت بکار برند **غسل**
 یا اثر و هم در بیان معرفت افعال ادویه منفرد و خواص آنها و بعضی اصطلاحات طبیعه بدانکه ادویه را از افعال
 یخنده و بخریزه و افعالی چند شبیه یکدیگر است و افعال یکله مانند تسخین و تبرید و تطیب و تبخیر و امثال اینها
 است و افعال جزئی مانند منفعت آنها در مرضی و وقتی و صافی خاص مانند منفعت در مرض سرطان و بواسیر
 و سرطان و طحال و سنگ کرده و شانه و امثال اینها و افعالی است که شدک افعال یکله اند مانند منفعت در اسهال
 و ادرار و حبس و امثال اینها و این افعال هر چند بخری اند و لیکن چون امور اند که نفع آنها عام است بجهت
 و همچنین ضرر آنها نیز عام است لهذا مشابه یکله اند و نیز افعال یکله بعضی آنها اولی اند و بعضی ثانوی و افعال اولیه
 همان افعال اولیه اند و مانند آنها و ثانوی بعضی از آنها همان افعال اندلیعنه و لیکن مقدار بقیاس دیگر
 بطرف زیادتی و یا نقصان مانند احراق و صفوت و انجماد و مانند اینها که بعضی تسخینات و تبریدات اند و لیکن
 مقدار و بقیاس دیگری و نیز افعال دیگر صادر می گردد از آنها مانند تحمیر و تخم و جذب و الزاق و نفخ و فقر و
 تقطیع و تسخین و غیره و در اینجا ذکر کرده میشود افعال مشهور بجهت آنها را با بعضی اصطلاحات این فن و صفات بعضی
 ادویه و اطعمه قبل ازین ذکر یافت و در ما هم تیر خواص و افعال بعضی ادویه تیر خواص اما خواص ادویه افعالی

یعنی خراشیده بپوست و جدا کننده آن و آن دوائی را نامند که بسبب شدت تشنگی خود بجای آورد و بهر دو پوست تناسل
مضمون را مانند قسط و زراوند هر چه نفع و فایده بخشد بهین و کلفت را و مانند این هر دو را *** ک * کاوی سیفی**
و این گفته و سوزنده و مراد از آن دوائی است که جلد را بسبب شدت اسهال و تحقیر خود بهم و او را دو چهار سه
اختلاف را اسهال و سوز و سوز و سوز را بنده کند و مضمون اگر داند مانند خف و گرم بریان و این کرده شده مانند زنج و قندیل را *** ک ***
کاسر الریاح یعنی شکسته و دفع کننده ریاح و آن دوائی را نامند که قوام ریاح غلیظه محققه را بقوت حرارت و
تجفیف خود رقیق ساخته و دفع نماید و یا به تجلیل بر داند بنهم سداب *** ل * لا قرح یعنی** گویند و آن دوائی را نامند
که بقوت حرارت و شدت و نفوذ خود و در بعضی فرو رود و تفریق افعال در منافذ کثیره قریب بهم احداث نماید که اجزای
بالفراوان محسوس نگردد مانند استعمال خردل یا سرکه و یا سرکه به تنهایی *** ل * لرج** یعنی سبزه و این دوائی را نامند که
یا بفعل و یا بالقوه در میان تاثیر حرارت مزاجی در آن قابل است و گذشته اجزای آن از هم منتقل نگردد مانند بنار و
هم *** م * میسر و آن** دوائی را نامند که بقوت مبرزه خود احداث برودت نماید مانند کافور *** م * میس** یعنی بیکت آوند
قوت با هم و زیاده کننده و ماده آن و آن دوائی را نامند که تولید ماده منی و ریاح منقطه نماید بسبب حرارت معتدله و رطوبت
فضلیه حیوانه و مجاری اعصاب عضلات تناسلی و محرک او شود مثل بهمنین و بوزیدان و زردک و مانده اینها
بمحقق یعنی خشک کننده و آن دوائی را نامند که بقوت مجففه خود احداث تجفیف و خشکی در عضو نماید و رطوبات
آن را لطیف نماید و تجلیل بر داند سندر و س *** م * محمد** یعنی بسته کننده و آن ضام محالی است و آن دوائی را گویند
که بسبب قوت برودت و قسطن خود منجبر گرداند اختلاط و رطوبات را مانند بزرابنج *** م * محرق** یعنی سوزنده و آن
دوائی را نامند که بسیار گرم و خشک بود و بسبب شدت قوت حرارت و نفوذ خود اجزای لطیفه رطوبات مضمون را
به تجلیل برودت احداث و تامل نماید مانند فریون و زرنج *** م * محسک** یعنی خارش آورنده و آن دوائی را
نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود جذب نماید اختلاط از اعصاب که را بسوی مسامات جلد و بهر حد قرح می رساند مانند
کیک و اجزیه *** م * محمل** یعنی تجلیل برنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود جلد نماید و خراج گرداند اختلاط را
از موضعی که چسبیده و فراریافته اند و آن جدا اگر داند اجزای آن را از هم و بجا و دفع کند بجز و مانده باقی نماند
از آن چیزی مانند چسبیده *** م * محمر** یعنی سرخ کننده و آن دوائی را نامند که بقوت گرمی و جذب خود گرم گرداند
عضو را و این ملاقی و متصل است بدان از خون و جذب کتا بسوی آن عضو جانی قوی و بهمان سبب سرخ کرده
ظاهر از فعل این قریب است بفعلی که و داغ مانند خردل و ابخر و فوج *** م * محذ** یعنی چسب کننده و آن دوائی را

جلد اول بیان معرفت افعال او ویه مفروضه و خواص آنها

۶۰

نامند که بقوت برودت و پیوست و قبض خود میگردانند و خلط را در او سدا نمایند مساوات عفو او مانع آید از نفوذ روح نفسانی در آن و آنرا کبلی حس گردانند و حرکت باز مانده و آنکه روح نفسانی حساس متحرک را کثیف گردانند که احساس و حرکت آن کم گردد و مانند قیون و لهذا اکثر مخبرات سرد و خشک میباشند **مختص** یعنی زبردت است کثیفه سطح عضو و آن دوائی را نامند که بقوت قبض و تخفیف خود دیگر داند سطح عفو را مختلف الاجزا اعم از آنکه کثیف نماید اجزای ربطه مله آن را و یا تقریب دهد اجزای آن را از یک یک دیگر و با بسبب شدت جلا و تحلیل خود تحلیل نماید اجزای ربطه مله آن را مانند تحلیل الملک و خردل * مله یعنی او را آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و ملطیف اخراج و دفع نماید بابت اغذیه و فضول بسیار را بول و حیض و عرق و شیر * مله یعنی اندام آورنده و اصلاح کننده هر مروج و مروج و آن دوائی را نامند که خشک و کثیف گردانند و رطوبتی را که در خل و مفرج و میان اجزای جراحت که مجاور یک دیگر اند و بگردانند فو ام آن رطوبت را غلیظ از ج متری تا اینکه بپسیند یک و دیگر مانند دم الاخوین و صبر و کثیر او صحن عمل و امثال اینها * مر حقی یعنی سست کننده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و رطوبت خود دیگر داند توام اعضای کثیفه المسام را نرم و مساوات آن را و بیخ تا آنکه بهسوت و تسالی منافع گردد از آنها و فضول جمعه مجیده در آنها مانند ضا و شبت و بزرگدان * **مرطب** یعنی رطوبت افزاینده و آن دوائی را نامند که بسبب زیاده شدت رطوبت خود احداث رطوبت نماید مانند اجبه باره * **مرفق** یعنی رقیق کننده خلط و این در برابر مغلظ است و با قوت نافذ و حرارت و رطوبت می باشد مانند الجبه حاره * **مفرق** یعنی یعنی لغز انداختن و فضول و خلط و آن دوائی را نامند که بقوت یلنه و رطوبت فرقه که دارد و ملین سطح عضو نماید بحدیکه بلغم از اجنه را در آن محتس است و تحریک آن نموده دفع نماید مانند آلو بخارا * **مسد** و یعنی آنچه باعث تشدید و منع گردد و آن دوائی را نامند که بسبب پیوست و کثافت خود و یا بسبب تخریه احداث سده نماید مانند کثیرا **مسلن** یعنی ساکن کننده و آن دوائی را نامند که خلط را در واج را از حرکات غیر طبیعی باز دارد مانند شیر و تخم نهارد وانه و کاه و کوه * **مسهل** یعنی اسهال کننده و آن دوائی را نامند که بقوت مسهل و حرارت و نفوذ و جلا و تفریق و تجذیب و دفع نمودن اذ آفا صی و منافذ بدن خلط فاسده و فضول معذیه را اخراج و دفع نماید بطریق امحاشه **مشی** یعنی اشتها آورنده طعام و آن دوائی را نامند که تحریک طبیعت نماید بخوابن غذا * **مصلح** یعنی اصلاح کننده و آن دوائی را نامند که اصلاح حال ماکول و مشروب نماید خواه دفع ضرر آن نماید و یا مساوت فعل آن کند و یا حفظ قوت و یا کسر حدت آن نماید و یا بدفعه آن شود بهجت و حصول آن با اعضای فیته بعینه * **مصلح** و دوائی را

جلد اول . بیان معرفت افعال او ویه مسفوره و خواص آنها

۲۱

مانند که بخواهد عصب و اموات را عصبیت سخت گرداند بسبب برودت و پس و قوت جمع و تکلیف خود و این در مقابل مرغی است
 مسطح یعنی نشاندن ده سوران و حدت اخلاط و آن دوائی را نامند که بقوت برودت و با اعتماد ال خود شکند
 حدت و سورت اخلاط حاده حاره را و یا سور مزاج چهار سازج را **معرق** یعنی عرق آورنده و آن دوائی
 را نامند که بجزارت و تلطیف و ترقیق خود و رطوبات مجسسه در جلد و اعضای قریبه بان را بعرق دفع سازد و اخراج
 نماید **مسطس** یعنی عطسه آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود و تخریک سواد دماغی نماید بجهت
 خیشود و بعطسه دفع سازد **مسطش** یعنی عطش آورنده و آن دوائی را نامند که بطبیعت را اشتاق ترویج سازد و اسم از آنکه
 ترویج باب شود مانند مسحه و جگر و یا هوای بار و مثل دل و ریه و مراد از عطش عطش صادق است نه کاذب مغزی
 یعنی تفریه کننده و آن دوائی را نامند که در آن رطوبت لزجه باشد که بچسبیدن نافذ و فواید منافذ و سدا کند و
 مانع سیلان گردد مانند آبک شسته و هر دوائی از جزیال مزاج چون حرارت در آن تاثیر نماید می گرداند آن را **مفرج**
 سوادها پس مسفن بدو گردانده و آن دوائی را نامند که بجزارت غریبه خود قاسد گرداند مزاج عصب و رطوبات
 و ارواح آینه بسوی آن متعفن گرداند و تمام آن را به تحلیل برده و باقی را قابل اینکه بگرداند جزو عضو گردد و اندوینز
 بسر ساحت احراق و تامل نرساند بلکه بگرداند آنها را نامند و بصرف حرارت غریبه در آنها منقض مانند زرنج و نافیا
 سخطط یعنی غلیظ کننده و این ضیال مطلق است به مفتت یعنی شکند و باره باره کنند و شکریزه و آن دوائی
 را نامند که در آن قوت حاده نافذ باشد که چون با خلط لزجه متحجره برسد ریزه ریزه گردد و آنرا اجزای آن را
 مانند جرم البهره و سنگ سرهای و رما و گرم و رما و غریب و غیر آنها از او میفتند خصا **مفتح** یعنی کشایند و آن
 دوائی را نامند که بمرکت و راور داده و راکه داخل مجاری و منافذ و تجاويف اعضا مانند یا بشاید بسوی خارج تا آنکه
 مفتح گردند مانند فراسیون و فعل مفتت افوی است از فعل بهالی برای آنکه فعل این به تلطیف و تحلیل است و یا
 به تلطیف و تحسین پس هر جزو حریف مفتح است و هر جزو لطیف مفتح و هر لطیف بیال مفتح اگر باشد اهل بسوی حرارت
 یا مستمال و هر لطیف مانع مفتح **مفتح** یعنی خام کننده و آن دوائی را نامند که بقوت برودت خود باطل گرداند
 فصل حرارت غریبی و غریبی را نیز و اخلاط را خام و هم نامند از اقص سازد و این در مقابل منضج و اضم است
مفرج یعنی فرج آورنده و آن دوائی را نامند که تحلیل مزاج و تلطیف اخلاط و روح حیوانی و نفسانی نماید و
 بنسب سازد و آنها را از اهل سازد و اولی را قوت دهد و حواس را بیاورد و درین راه صافی سازد و کسالت
 را دور کند مانند شراب **منفشی** یعنی پراکنده کننده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود متفرق و پراکند

جلد اول بیان معرفت افعال او ویه مغز و خواص آنها

۶۲

ساز و ریا جبهه را و قایل دفع گرداند ^{مقطع یعنی جدا کننده} و آن دوالی را نامند که بسبب قوت حرارت و انقباض و لغو و لغو و لغو نماید این مخلط لایح و سطح و عضو ملاصق دیان و دفع نماید آن را بدین معرفت در تمام آن مانند یکسبب و خردل ^{یعنی قوی آورنده} و آن دوالی را نامند که بقوت حرارت خود ترقیق نماید انقباض و جبهه را و جراحی غذا و معده را و بعضی دفع نماید مانند تخم ترب ^{مفترج یعنی زخم کننده} و هر که آورنده و آن دوالی را نامند که بقوت حرارت و لغو و جذب خود به تحلیل بر و دوالی ساز و ریا بانی را که بیان اجزای جلد است و تفریق و غیر اجزای آنرا و جذب کن مواد و ریه را بسوی آن و اسهات قوی نماید بلا در ^{یعنی قوت بخشنده} و آن دوالی را نامند که تحلیل قوام عضو و مزاج نماید تا آنکه بالغ آید از قبول فضول متعصبه بسوی آن و اذا قاتل ^{ارزانی که تریار نماید} مسخر را و تسخین نماید بر و رانما ^{درین درد و یا پانچامینیه یا ممتی که در آن است مانند بلین مخوم و ملطف یعنی لطیف} کننده و آن دوالی را نامند که بقرارت مستعد که خود ترقیق گرداند و یا غلیظ را اما خدا شاش ^{بلین یعنی نرم کننده} و آن دوالی را نامند که بقوت حرارت مستعد که در طوین شود و اتزان نماید آنچه در سوره و امعا است و این اعم از منفع و مزاج است مانند مغز فلوس خیار شبنم و نرمند ^{در شریک است} و منفع یعنی اعتدال دهنده قوام انقباض و مواد و آن دوالی را نامند که تحلیل قوام انقباض نماید و قایل دفع ساز و دانه را اعم از آنکه رقیق را غلیظ ساز و مانند منفعش و بالعکس که غلیظ را رقیق نماید مانند بلین حاشا و یا منجد را نرم بسال گرداند مانند حلیه ^{منفع یعنی نفخ} آورنده و آن دوالی را نامند که در جبهه آن رطوبت غریبه غلیظه باشد که چون فعل نماید در آن حرارت غریبه تحلیل بنیاد برعت بلکه تحلیل برین گردد و مانند لوبیا و پد ^{چون در آن نفخ است معده و مغز این است} و اذا غلیظ و او ویه آنچه تحلیل با رطوبات آن در منضم اول و ریح و نفخ آن در حده باشد انقباض آن نیز در همان جا باشد و یا در امعا و آنچه رطوبت فصلیه در آن باشد و آن ماده نفخ و ریح آن بود نفخ آن در معده و امعا به تحلیل نمی رود و بالتام بلکه باقی می ماند و جثیری ازان در عروق اعضای تناسل میرود مانند زنجبیل و نیز جریه و این منقبض است و باعث انقباض همان ریح است ^{موسخ قوی یعنی هر که آورنده در زخمها و آن دوالی مرطبی را نامند که مغز را گرد و ریه را با تمام} و آنهار از باد مگرداند و مانع تشنگ شدن و جفاف شدن آنها آید مانند موم و عسل ^{میشد که طعم نماند یعنی} روپانده گوشت و آن دوالی را نامند که بگرداند مزاج خود تکیه و ارد جراثیم می شود و محال و مجتهد تا آنکه منجیل بگوشت گردد و منعقد شود و رانجا گوشت جدید حاصل ^{فصل ششم و بهم و بیان بعضی اصطلاحات}

حرف الالف ^{انجام یعنی بی داراست} ^{چون آن کرم} ^{بهر روزن} ^{انهم نام رنگ}

فراخ روح بجای کند که روح نمر نماید باین اسم نامند و گویند تریاق مخصوص به مضامین است و آنکه ایشان را
 را تریاق می نامند بجهت حفظ قوت آن است که درین امر تریاق اشتراک دارد و تصدیق آنست که شراب
 با آب تصفیه اجنبی بالمش اجزای آن را صحو و فرمایند و لطیف آن را تخفیف کنند و تعلیق او بچنان چیزی بگردان
 و بسا آنرا صفا کنند یعنی بی مزه و او طعمی است که نالذیذ باشد و نه کرب و تاثیر آن در تبیین و از خای بسیار
 و تولید بلغم باشد و تکرر بفراری یا و گویند و آن متغیر شدن طعم است یا لون یا هر دو و تکیس یعنی نما روح
 کردن و عقن چیزی و سیراب نمودن و بهره برداشتن آمده و مراد از آن هب یا ساسا عقن بعضی از او و است بجهت
 نفوذ سرعت تاثیر و رفع کردن ثقل و کثافت آن خواه با حرارت باشد و یا بعل دیگر **حرف التام**
 ثقیل یعنی گران و یعنی گران آمدن بر طبع که بر فعل بود و سرج الزوال باشد و تریاق است مثل خوشه
 میوه و امثال آن و تمش لغت یونانی است و مراد از آن هر چه از نباتات یا بدن درخت گیاه باشد
حرف ایچیم بهر کسر عضو شکسته را البقیه و جرحه برای جمله زین شکستگی جرحیش نیم کوفته که ملبور نامند
 جفات خشک و خشکی و جفت بفتح اول و ثانی گرد آمده و جمع شده و بسته شده و جزو چیزی است **حرف الحاک**
 حاکم یعنی تریاق حاد یعنی تند است و آن مرکب از طبعی و حرارت است و فعل آن مثل افشال اجزای آنست
 حسب آنچه در غریبان روی خلافت بود مثل گنیم و جوهر حرکت یعنی گزیده که اجزای آن و زبان فرو رفته
 بسیار بگز و و تفریق اجزای آن نماید و خفیش گیاه خشک و شبیه خشک شده و گویند مخصوص نباتی است که بر روی
 زمین پهن نبوده و با سان باشد و بجا نشن ترسد و حکما که آنچه از ساینده و بجز جاد شود و حاکم سترده حلو یعنی
 شیرین و آنچه زبان را منبسط سازد و اندک حرارت در آن احوال کند و لذیذ باشد شیرین نامند حلیب
 شیرین و آنچه زبان را منبسط سازد و شیرینا زده و شبیه است و مثل بار نباتات است اسم از شر و مشابه **حرف الحاء**
 نمائند آنچه اجزای خلط را بهم آورد و غلیظ گرداند و خرو و سرگین بطور و غیره حقیقت یعنی نیک و آنچه بر طبع
 احتمال آن آسان بود و ستر از الزوال باشد و خلط سرد و زدن سر استخوان از دندان خود و خلط اسم صبیح است
 صبیح است و غل یعنی پخته است و در او و هر چه شبیه به برن بر سطح ظاهر آن باشد مانند آنچه بر دهن می باشد
حرف الدال و دال یعنی بجهت لزوم و جهت کثیفه و بدست بجهت مثل و بقی و قسم هر چه زبان را نرم سازد
 و اجزای آن را منبسط سازد و لی احوال حرارت و با فرسی چرب نامند و لو که یعنی بالبدن است و مراد از آن
 آنچه از سنونات از انگشت بر دندان بالند و دالی غذائی آنکه تاثیر کیفیت آن زیاد و بر اثر کثیفه ماده آن باشد

دو الی سبی که کیفیت تاثیر آن موافق مزاج بوده باخاصیت گشته باشد مثل افیون و الی مطلق آنکه تاثیر
کیفیت کند و جزو بدن نشود و همتی آنکه در جسم او جری موجود باشد و باعث اشتعال او گردد مثل
منغز یا یا تخمها و چوب صندل و این و دیو دار و عود هندی و مانند اینها **حرف الدال** در و ر اینچه
سایه بلی المانی بر عضو بالند و یا پاشند و فرید بولی و و الخ صیغه اینچه تاثیر بصورت نوعیه خود
کند اسم آنکه تریاق باشد از هر **حرف الراء** ر ا و ع اینچه سواد را ملخ و یختم بعضی و شانه اعضا
قابل در و دان سازد و روح متقابل جذبات است **برجیح فضله** که هضم اول انسان **رقص** بفتح اول و ثانی
بنار پرورده و در او و هر چه نازک و زود شکن باشد **رخو نرم** و دست **روی الیکموس** اینچه ازان
اخلاط غیر مختل القوام و الکلیف متکون شود **زین** آریسه در دیر بار و در او و اینچه در شانت
و خوش جوهری تمام باشد **رسوب** ته نشین مائعات و اینچه در مائعات اندازند بر روی آن نه اینها
آن را راسب نامند **رمص** بطوبت غلیظ را تا آنکه در اطراف پلک چشم جمع شد و چسبند یا شاد و ش
سرگین جوانات روز و مالی شراب تنه از اعضا که کل سرخ است **بعض** **حرف الزای** **زنجوقه**
طعم بسیار گرم و مرکب از حرارت و بلوحت است **مغیب** اول موی که بر بدن حیوانات بر آید و اسم کجوت
است که مازی باشد و در او و اینچه بر سطح و چیزی شبیه بموی تازه برآمده باشد **مغیب** نامند **زهر**
شکوفه و کل باشد **حرف السین** ساحل کناره رود یا سائیل اینچه اجزای آن در هر جهت حرکت کند
اعم از آنکه اتصال اجزای او منقطع شود یا نشود مثل آب در و غنها **سباح** شوره زار سبکی که سحوق
اینچه بسیار نرم باشد و باشد سم **لغیمین** و نشد یا میم اینچه لغاری زهر نامند بسبب ضایت کیفیت و خاصیت
خود مزاج را قاصد سازد مانند پیش **سئون** اینچه بدن را پاشند و یا بالند و مقوی جوهر آن باشد **سک**
بدلوشان گوشت و بد بوی عرق که از بدن آید که لغاری سمیت نامند **سلی** زمین نرم **حرف الشین** شایخ
کوه بلند **شستر** بفتح اول و کثر ثانی در بدن پلک زیرین چشم **شجر بنالی** که با شلخ خشبی باشد و کامل و آنکه اجزای
تسعه نباشد و آن **فروق** و لیف و صغ و بزر و قشر و اصل و عصاره و حب است مثل درخت خرما
شلیخ سر شکستن و فراخی و سیفای روی است **شلیخ** عضل یعنی از هم باز شدن و گسیختن عضل است
شلق بفتح اول و سکون ثانی فراخی گوشه دهان **شرف** بضم اول و فتح ثانی نگه ها است **شرا**
اینچه در اطراف دو زانو بر آید و گاه آشته باشد **شرف** نامند مانند سر از **شطب** بضم اول و ثانی **الرا**

قانون الادب جوهر تشبیر و فتح اول و سکون ثانی از تمام موسی اللغه جدا اگر ایدن و دور شدن و پوست
 باز کردن و دور او و بر هر چه باین صفات باشد شطب گویند شمیمه آنچه بود که حرف الصا و صلیح الکیوس
 آنچه از خون متولد گردد بهیچ جهت آنکه اطفال داشته سائر اطفال مخلوط با آن اجداد طبیعی باشد و خلط یا از
 بهم نرسد سحر بر زمین سنگستان صفت اول و ثانی آیه که بر اویم یا مشک نیز بر نرسد پس زرد گردد و قیست
 طوف و کنار و در بنات آنچه چین دارد و باز روی و میل بطرفی داشته مستقیم باشد مصنف نامند مصنف
 پوست درشت و مستحکم یافته شده **حرف الصا** و **صا** در آنچه غلیظ القوام که مایع و نرم باشد بر عضو
 بالان و بیابری و بیندند اسم از آنکه موم و روغن داشته باشد و یا نداشته **حرف الط** طافی آنچه بر روی
 آب است جلیغ آنچه جو شایسته آب آن را استعمال کنند طحن خوردن و طامونه که آیه باشد بسی با هم لازم
 است طری ناز است طما آنچه التیق القوام باشد بر عضو بالذ و نام فومی از شراب است طیب
 سکون ثانی تشبیه و تشدید آن پاکیزه **حرف العین** عین بضم اول و سکون ثانی گناه است
 عصاره و بعضی عصار است اما در آنچه بالمش و یا با قیاب منقذ کرده باشد استعمال نمایند عصار آب
 افشاده از بنات که نموده باشد عطر بالفتح بوی خوش و بکبر خوشبوی و مخصوص بکبر فاطمه زهرا
 که زبان را درشت سازد و اجزای آن را سبب برودتیم آورد و فعل آن تریه و تکثیف و تقصیب
 و تخشع در مع است عتق و خوشه بنات و عناقید جمع آن است **حرف الخ** خ خنجره یعنی اواز
 مخملنه است که از خلق برآید و مراد از حرکت دادن مالتات است در خلق و فرو بردن آن و با فرو بردن و خنجر
 آن عضو بضا و معی نارس از بنات مخملنه یعنی کثیف است و در اندام بیشتر متداول است استعمال لفظ کثیف در
 او و بر **حرف الف** و **ف** تراب نیم گرم فیکه یعنی شافه که مخصوص بدبر باشد فرجه شافه که قبل و در مع
 و مخصوص بدبر باشد فریضی یعنی رنگ بنفش است فتح از هم جدا شدن **حرف القاف** قاف بضم
 طعم گیرنده را نامند که اجزای زبان را بهم آورد و درشت سازد و فعل آن تریه و تخفیف و تقویت است
 سف و در غیر طعم مراد از آن شیئی حالبس است که سبب بهم آوردن اجزای عضو حبس و استساک نماید
 قصبان شافه بی ساق است و قصب و احسان است قطره آنچه در گوش و در اعضا بیگانه
 قینه بضم اول و ثالث و سکون ثانی قنای خوشه کشت **حرف الکاف** کافر الخا و آنچه اکثر مقدار
 او جزو بدن شود کثیف بخلاف لطیف و آن چیزی است که اجزای او جدا شود و قول الفحال از کثیف

بدنی کند و نفوذ در اجزای بدن تسریع نماید کما و آنچه گرم کرده بر عضو بنشیند مثل یک سوس گندم *
 کیموس آنرا طشوله از هضم کیدی است کیلوس کشکالی است که از هضم معده بهم رسد و بنشیند
 بکشتک خلول و در آب حروف اللام لکنه آنچه با انگشت در نظر نمی آید بر هم زنند و بگویند کشتک و بنشیند
 باریک بنات الزاق و لصوق آنچه بر عضو چسباند و یا چسبندگی باشد لطیف یعنی اندودن چیز
 است بر عضو که از طلا غلیظ تر و از صند در قیق تر باشد لطیف آنچه از شان او باشد که بعد از او رود و در
 بدن متقسم گردد و اجزای بسیار صغیر و نفوذ در جمیع اجزای بدن تسریع کند مثل زعفران لعابی آنچه از غده های
 آن در آب اجزای آن مخلوط بر طوبیت شده چیزی از جرم بهم رسد و چون برشته کنند الزاق آن رقیق شود
 احوص یعنی انگشت پیچ است که از مجنون رقیق تر باشد لیث آنچه از اصول و بجای بنات
 روید و باریکه از لحار باشد حروف المیم مالی عمل است مالی حرارین و دار القارین ما الصل و اند
 مالح آنچه صند بجا می آید و سیلان کند و رقیق القوام باشد میسر و و آنچه بسویان خود کرده باشد حروف بعضی
 طح در هر چه بسط ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و یا اگر اهیست بود و طبع را بر هم زند و فعل آن تسخیر
 و بلاء منع لغض است مرمخ بالیدان چیزی را بر اعضا مرآت پرانند نسبت آنچه خواب آورد و با منوم
 مراد است مسکری بر مستی آورد اسم از آنکه با تقویج باشد یا نباشد مسوح آنچه در مالیدان آن
 بر بدن مبالغه و در لک عضو کند مسیح بی زره و بآله مراد است موصول آنچه در سوسن بجای آید
 نرسد مضغ غاییدن چیزی است مصفیه بر بالعی که در بدن حرکت دهند مصف غاییدن که شده *
 مفسول آنچه در شستن آن مبالغه کرده باشد مفرق بفتح اول و کسر ثالث تارک سرور انار و گلهای
 هر چه سر آن هموار نبوده و زوایا داشته باشد مفرق گویند منقن بدو منخول آنچه پیچیده باشد حروف النون
 ناشف آنچه جذب رطوبات باشد که اسم از آنکه منافذ او مرئی نباشد مثل آب نایده و یا مرئی باشد چون
 اسفنج و ناشف را فصل تر نماید بنطی در لغات مراد از لغت قومی است و در ادویه مراد گیاه خود رو که
 است که نکشته باشد نخج بنات بی ساق است که بر زمین پهن شود که بقارسی بیاه گویند نشاره آنچه
 بسویان و دم آره بر زده شده باشد نشوق آنچه بر سینی کشند و بویج بجای هله و بجای مجمه نر آمده
 جمع آن لغوات آبی و آبهای خوشبو را نامند که بر بدن باشند و اسم خوشبوی است مرکب که از انار
 حرمین شریفین مستعمل دارند و در مرکبات و در حروف النون انشا الله تعالی خواهد آمد بطول هر چه را خواهد شد

جلد اول بیان حدود و اعراس به ترتیب حروف تہجی

۶۸

و آب آن را بر اعضا می بریزند و یا شویہ منعی اذان است لغای هر چه در آن رطوبت غریبه باشد
 و از حرارت بدنی تخلیل نیافته مستحیل برباح شود و خواه در معده و اما مثل میوه و خواه در عروق باشد
 مغزها و اکثر تخمها و قسم ثانی را فصل تقویت یا ه است نفوخ پنج از ادویه بانیله سالیمه بی مانع و پنبی
 و منہ نفوخ و نفیج پنج خیسایند و بدون جوش صاف نموده استعمال کنند **حرف الواو** و ش
 جستن از جای وانی گزیده و غره کینین معجزه دین سخت و قوی و برافروختن آتش و این سستی حرف **لهاو**
 با ضم نجر اعانت طبیعت بر طبع و گواریدن غذا و خلط کند و سبب قبول بهضم آن شود مثل **سبب شک**
 باره شمان آتش پنج گرم آن سست ریزند با شاد و با اندک فشرودن ریزه شود مثل صبر نویی غاریون
حرف الیا که تا فتح بین **سر فصل** هفتم در بیان حدود و اعراس به ترتیب حروف تہجی آورده الف
 و ضم دال و سکون را هر دو جمله و ا دره بضم الف و سکون دال و فتح را و با و خصیصه و درم یکی آن است
 که خصیصه بزرگ شود از حد طبیعی و علامه گفته اگر مرطوب متشوق شود و فرو آید در آن چیزی از فوق آن
 یا سویی یکی از دو خصیصه آن را آورده و قیله و فتح نامند و ا دره مالی که دوالی نامند و ریحان رطوبات
 بسیار است بعروق خصیصین و پنخ گفته که اگر انصباب بحدی بود که از مسالک گذشته بخصیصین
 آید آورده و قیله نامند و مساوی آن را فتح با ضم عام و صاحب هندی گفته که ا دره بضم الف و خصیصه است
 و بفتح قیله که بفارسی و به خوانند آن **حرف** بد الف و کسر خای و فتح دال هر دو معجزه و با مرادف خود است
اکله بد الف و کسر کاف و فتح لام و با تحقن و ناکل است که در اعضا بهم رسد و د و سرایت کند اما فساد
 فساد آن زیاد از انتشار آن باشد و بظاہر بصورت قریب باشد و بفارسی آن را خورده نامند **اکله**
 انغم مرضی است که در صورت شبیه بقرص است و در اندک زمانی سرایت کند و بسیاری از دبان
 را فرو گیرد و بدیو باشد به سبب عفونت **آمه** بد الف مدوده و فتح میم مشدود و با تفرق انصالی است
 که در سوراخ شود و تا داغ برسد **ایر** قلسا بفتح الف و بای موحده و سکون را و جمله و فتح قاف و سکون
 لام و فتح سین جمله و الف یاخت یونانی اسم نوعی از صرع آب و هر یک اول و سکون بای موحده و کسر را
 و فتح دال هر دو جمله و با فتور لیست در جناح که مردان را حادث گردد از غلبه بیروت و رطوبت به سبب
 کمزرت طبع هیزه آن در اصل نیک است **ایر** ش بفتح اول و سکون بای موحده و فتح رای جمله و سکون
 شین بفتح طحا ای سفید است که در صورت و بیان بهم میرسد **ایر** به خزان است **الیطر** و **س** و **س**

بفتح اول و سکون بای موحده و ففتح طاء و کسر را بر دو مهله و سکون بای ثناء تخمنايه و فتح طای مهله و الف
 و ضم و او سکون هم بلغت و تا بانی شطر الخیار را نامند و آن تب صغرا و می و یغنی متینتر از یکدیگر اند
 که یک روز و نوید صغرا و یک روز و نوید بلغم باشد البته بضم بهره و سکون بای موحده و فتح نون و هاء می
 است که حادث می گردد و در آن را خصوصاً که شکر در مزاج ایشان افزون شده غالب باشد عادت
 کرده باشند که مردان بایشان مقابلهت در نمایند که جمیع را مابین دو اینین خود به بینای ایشان را منی و
 شهوت بسیار است اما غیر متحرک شود و بخود و بدان سبب بجرکت در می آید و دو نوع می باشد یکی جلی تخلی
 طبیعی و دوم حادثی آنجا جلی با از قبیل البون است که پدید آید و با لون بوده و یا آنکه با ما در او بسیار متعارفست
 و در ویر مخصوص در حال حمل را از خارج میکرده که سبب است بدان کرده و یا از بهت حصول مزاج
 الفی است در خلقت او و بدانکه التناسل این یا لون نسبت بای دیگران غایب مایل باندرون و کوچکتر
 می باشد و در هنگام و فور و زیادتی منی و خدغه در آن می باید و او لی صورت اگر چه در است اما بجز از آن
 بدتر است و اما حادثی اگر به سبب اعتقاد بدان است و احوال ایشان مختلف می باشد بعضی بجهن
 مجامعت لذت می یابد و بعضی با نزال منی در در و اسکا ایشان و تشنگی حدت آن از وصول منی و بعضی
 خود نیز در آن حال انزال میکنند و از این قبیل حالات دیگر ابلور سما بفتح اول و ضم بای موحده و سکون
 و او و فتح را و سکون سین بر دو مهله و فتح یم و الف و نون نیز آمده بجای بای اول لغت یونانی است
 بعضی سیلان و با اصطلاح ابلور می است حادث از خون در بروج و ابو بلعیا بفتح اول و ضم با
 موحده و سکون و او و فتح بای موحده و سکون لام و کسرات و سکون سین مهله و فتح بای ثناء تخمنايه
 و الف فابجی است که شامل تمام پروش بین باشد سواى صورت ایلیمیا بفتح اول و کسر بای موحده و سکون
 بای ثناء تخمنايه و کسر لام و سکون بای ثناء تخمنايه و کسر یم و فتح بای ثناء تخمنايه و الف بعضی گفته اند نوع
 از صرع است بعضی گفته اند تشنجی است که بالفص و حرکت باشد. **التشنج** بالف و فتح نای ثناء تخمنايه
 و شین بجه و کانه ضعی است که حادث میگردد از سودای محرق یا متفص که بواسطه غلیان و انفصال اجزا
 آن از هم طبیعت آن را دفع بظاهر جلد و یا باطن بسوی عضوی از اعضا که تشنج و یا ضعیف قریب و یا بعد
 یا بیدار نماید و یا بسوی اکثر اعضا مجب فلت و کثرت ماده حتی باستخوان و اعصاب تر خواهد عضو متورم گردد و در
 بعضی خرج و یا نگر دو و اول آن بسیار می باشد و نوع زبان آن منجور و عضو را می اندازد آن را اگر نوزاد

جلد اول بیان حدود امراض به ترتیب حروف است

نمایند بعد معالجه اثر آن در تمام بدن بعضی اندکی و بعضی را مدت العر می ماند و با آن مفاد اصل را
متورم می سازد و از حرکت باز می دارد و سنگینی در عروق بهم میرسد با جراحتی و ایمنی و بعضی نفع آن
با سوزش بسیار می باشد که گویا اشک آتش بر آن عضو گذاشته اند و می سوزد و لهذا آتشک نامند و آبله
نورنگ نیز نامند جهت آنکه ابتدای ظهور آن از نورنگ بوده و با آن نواح آن برای آنکه به ارادشان بیشتر
بر اغذیه غلیظه که بهیم سودا و به است مانند گوشت گاو و خنزیر و مرغابی و امثال اینها و شرب شراب و کم
استوچه تنطیف بکنج شوند بعضی دیگر آن و ارمتی دانه نیز گویند جهت آنکه اولاً از بلاد ارمن ظاهر شده و اکثر
حدوث آن اولاً بر اعلا بدن مانند صورت و سر می باشد با اعتبار غلیان مذکور و صعود انچه آن و یا با ساقین
مخصوص حوالی اعضایی ناسل جهت نقل ماده آن که سودا است با سفل بیجان بسیار باشد ماده آن و با کینه شود
در جلد و کرم و اوتار و اعصاب و عضلات حتی استخوان نیز بهم میرسد و در اعضایی با طینت تر بخلاف امراض
جلدیه دیگر از اقسام هرب و بنجام و بیدری و غیره و دانه های آن در ابتدا کوچک و سترتر به آب بدو آن
آنکه بسیار سرخ و یا بلید باشد اطراف آن بلکه چوار و برابر می باشد با بدن و یا مدت و سوزش بسیار بیشتر
آید و چون متفرج گردد و پیرک و رطوبت آن بهر عضو که برسد تر متفرج گردد و با اعتبار دانه ماده و بنجام
و نفس صاحب آن نیز با اعتبار کمال جفاست سرری و بعضی از جبهه لطیفه را مضراست حتی پوشان جامه صاف
آن و نوعی اذان از بسیار تبا زمان فواش بر قصبه اولاً بهم میرسد و این نیز اصناف می باشد بعضی از آن
بر تیره روی است که بزودی قصبه اگر خبر نگردد و بمعالجه آن نه پردازند با قطعی گرداند و به تفصیل در رساله
آتشک بیکم میرعادالدین محمود قدس سره مذکور است **الاسراع** کبر اول و تالی ثباته نوبانیه مشدود
و قح بین مهره الف و جین مهره ص می است که کنده می گردد در آن عصبیه مجوفه چشم و سوزش نیز بقول صاحب
است با و علامات زیاده از حد طبیعی و بعضی گفته اند **الاسراع** ثقیه یعنی است زیاده از وضع طبیعی و اختلاف نموده
اند اطباء در آن و در اعتبار بعضی مخصوص است با **الاسراع** را با **الاسراع** عصبیه مجوفه و انتشار را با **الاسراع** ثقیه و بعضی
بعکس این گفته اند و از کلام متعاین ترا و قه و با هم ظاهر میگردد و تحقیق آن است که **الاسراع** در برده غلیظه
و بادور ثقیه می باشد و انتشار نیز لازم آن است و **الاسراع** مرضی است و انتشار عرض و تفرق میان پرد
آن است که در **الاسراع** ظاهر نگردد و نور منتشر در اینها می بین و در انتشار را می گویند که عارف بدان نیستند می نمایند
که گویا چشم او سیاه شده است **احتمال** احقان و اجزاء مواد است و بدن و لازم و متعالی هر دو

جلد اول بیان حدود و اراضی به ترتیب حروف الهجی

۷۱

می آیند و اعتبار است از این قبیل است استخوان از رطوبت علی القلب مرضی است که انسان در می یابد که گوشت او در آب شنا می کند بجهت آنکه در می یابد سردی در رطوبتی را که فرا گرفته است دل را در حرکت می کند برای دفع آنها از خود پس گوشتها می کنند در آن و این مرضی می باشد مگر بفرست معده اما اختلاج کبکسر بنزد و سکون خای مجمر و کسرتای شفاء فوقانیه و فتح لام و الف و جیم جستن عضوی است غیر معین از بدن که مهبای حرکت انبساطی باشد سرعت و بی در پی بپای ابراه برای دفع ماده ریحی محسوس در آن عضو و نرو دی ساکن شدن آن اگر ماده اندک و رقیق باشد و الا باز اگر ماده در آن مجتمع گردد و آن حرکت نیز صعود نماید همچنان اگر غلیظ بسیار باشد باشد و می یابد و کثرت امتداد آن مندر بامراض است مثلاً اگر شامل تمام بدن باشد مندر بسکته و کزاز و فاج و رعشه و استرخا است و اگر در وجه باشد مندر بالقوه و اگر در مرق باشد مندر بصبر و مایل نحو الا و اگر در شریف باشد مندر باورام صدر و اختلاج لب مندر یقی و در ابتدای لقوه و صرح اختلاج لازم و متعدیه آن است و فرق میان آن و رعشه آن است که رعشه در اعضای آلیه یعنی ریه می رسد و حرکت آن بی اراده و مایل باشد می باشد و سرعت حرکت تسکین نمی یابد و نرو دی بازعود نمی کند بخلاف اختلاج که حرکت با وجود عدم انقباض به جهت مایل بقوی است و بدو ائمه اختلاج در اعضای بسیار نرم مانند مخ و مغز و در اعضای بسیار صلب نیز مانند استخوان می باشد بلکه در اعضای متوسطه و نرمی و صلابت عارض می گردد و اختلاج القلب حرکت ناخوش آیند دل است به سبب فراط امتلا اختلاج المعده حرکت شبیه خفقتان است که در معده حادث می گردد و لیکن از قبیل اختلاج که در اعضای عضلاتی هم می رسد نیست اختلاط العقل آفتی است که در افعال فکری هم می رسد که در آنها بقدر تشویشی رومی و در ابسحر بطلان و زوال نمی رسد و الا بخون نامن الا اختلاط کبکسر اول و سکون خای مجمر و کسرتای شفاء فوقانیه و فتح لام و الف و فاسهال پی در پی و اسهال دو کرا نیز مانند و گاه بعضی اختلاط الدم نیز آمده اختلاط الدم گاه مراد از سح امعاست و گاه اسهال کبدی و فرق میان آن هر دو این چند وجه است اول آنکه کبدی بسیار بدوی باشد بسبب حرارت و رطوبت کبد بخلاف امعائی و دم آنکه کبدی مقدار آن بسیار می باشد به سبب بسیاری خون در آنجا بخلاف معوی سوم آنکه در کبدی اولاً برادر دفع می شود و بعد از آن خون به سبب در کبد بخلاف معوی که خلوط با خون می باشد چهارم آنکه کبدی بی بی درج می باشد به سبب عدم احساس کبد بقول جمهور و کمی درج بقول مسیحی بخلاف معوی که قوی البوجه است به سبب قوت احساس آن الا اختلاط کبکسر اول و سکون خای مجمر و فتح نون و الف و فاف

44

در لغت بمعنی خسته شدن و با اصطلاح اطباء عبارت از نرسیدن نفس است بسوی ریه و قلب و یا رسیدن آن
انکه اندک بدشواری و جمیع اصناف خوانین با تنگی نفس و عصر بلع می باشد و اگر سبب و منجره باشد نفس بیشتر
می باشد و اگر در ری باشد بالعکس **اختلاف الرحم** مرضی است شبیه به عرق و غشی که ابتدای آن از رهم
و انتهای آن بدماغ و دل بواسطه حجاب و عروق ضواریب و غیره می باشد و اما مشابهت آن بعرق از جهت
اودار و سقوط و تشنج بعضی اعضا مانند ساق و غیر آن است و اما مشابهت آن انقباضی از جهت آن است که
صاحب آن می شود و نریا و او که از غیره را و ازیر و اطراف و زردی رنگ و مضار و متغیر نفس و نفس در اکثر احوال
و گاه در آن نفس خفیم می باشد و بیجا از انفاقه زیاده است و می باید بسبب القیاب ماده و در آن بین و اما مشابهت
آن بالا شترک بصور و غشی از جهت تعدیل اکثر قوای محرکه و حساسه است و رهم در آن کشیده می شود و بواسطه نفوذ
و گاه اکل یکی از دو جابت راست یا چپ می باشد بسبب استرخا و جفن طث و منی استخوان و س بفتح اول
و کسر قای میوه و سکون بای ثباته تختانیه و ضم نام و سکون و او و میان مملای مرضی است که در موق النبی چشم
بهیم می رسد و **اللسان** کبر اول و سکون و ال مرحله و فتح لام و بین مملای بزرگ شدن زبان
است بر تیه که در دهان بچنگ و بیرون آید و شیخ الرئیس از جمله او را ام و البته و بعضی از تیر بینش او را ام گفته
اربعان بضم اول یا امیر الفتن است و بفتح اربعان که نوعی از ماهی است از لقاش مرضی است شبیه
به تشنج که حادث می گردد در اعضای آتیه یعنی مرکه که متحرک باروده اند و فرق میان این و اختلاج بدان است
که اختلاج دفعه حادث نمی شود و نیز دفعه اول می گردد و بخلاف لقاش و در ار لقاش عضو میل بطرف باین میسکین
بخلاف اختلاج که متوجه بهیج جهات و بالا و انا می باشد و گاه در قعیه ریه بهیم رسد و کلام مرتعش نماید
و ام تم ناسب آن باقی است و در عینه که عارض بران گردد بسبب ضعف قوت ایشان و اکل گردد از ایشان
الغلق رهم و رین است **ارتقان** در لغت بمعنی بر تان است و مار و ق و میروق شخصی است که او را
بر تان باشد **ارتقاع الخصیمه** بالا رفتن یک از آن هر دو است یا هر دو از یکس نو و بسوی عانه و مانع آید از
اکثر حرکات و بلل بدشواری و قطره قطره آید و سبب آن استیلا ی برودت و ضعف است بران اگر ضعف باشد
که بجهت و کشیده شود و نفس خود چنانچه در حال خوف بسیار و فرو رفتن در آب سرد و بهیم میرسد و اگر سبب آن
قوی باشد بخیفه تمامی بالا رود بسوی مراق و غایب شود و گاه با سبب اندک و ریه قعیب بیشتر تمامی بالا میرود و بیشتر
مرضی است عصبانی که ضعیف و سست می گردد و در آن عضله اعصاب حرکت و عاجز می آید از تحریک عضلات

جداول در بیان اسماى امراض

۷۳

و بدان سبب اعضاست و آماده مى باشد و مطاوعت و حرکت القباضى نمى نمایند و مخصوص بعضى است
و اکثر لازم فایج است و تزد و تدا م ا د ف فایج است و اما نزد متاخرين پس فایج عبارت از استرخاى حوادث
در يك شق بدن است و استرخا مخصوص بعضى است استرخا را الجفن بفتح جیم و سکون فادون سى
است که در رءاها بهم رسد و در يك بالای جیم بسبب سستی عضله کشنده آن بسوى بالا از غلبه رطوبت بر آن
استرخا الشرج بفتح شین معجزه و راد جمله و جیم در آخر مرضى است که برادر و ریلح از متعده بیرون مى آیند
بسبب نقی که در عضله مطبقه مسکه آن بهم مى رسد و یا بسبب نسیان سرگردان و یا تخریب آن و طویات را
استسقا و لغت بمغنی طلب آب است استسقا مای اصفر را دشکم نیز گفته اند و باطلح اطباء مرضى است
که اکثر حوادث مى گردد از ماده بار و غریب که داخل خلل اعضا گردد و اعضا را برآمده دارد و آن با مفرد مى
باشد یا مرکب و مفرد از سه نوع بیرون نیست زیرا که ماده آن یا رقیق است یا غلیظ قوام دارد و رقیق دو نوع
است یکی آنکه شامل جمیع ظاهر بدن باشد که در خلل و فرج اعضا داخل شده آنها را برآمده دارد و اکثر ابتدا از قیطن
و سابقین و سرین و شکم و زیر چشم کند و بعد از آن پر پشت و سته و خضار با پس بسائر اعضا و این را الحی نامند
و دوم آنکه شامل جمیع اعضا باشد بلکه در مواضع نهائیه نواحى اعضاى مبره غذا و انحطاط باشد
فضای بطن که عبارت از محله و کبد و امعا است مابین صفاق و ثرب و یا ثرب و امعا ماده متخلل گشته
شکم را برآمده و منتفخ دارد و این را بطلى نامند و غلیظ کثور است و ماده آن نیز در بطن صفاق و ثرب و یا مابین
ثرب و امعا درآمده شکم را بزرگ دارد و این را زرقى نامند و وجه تشبیه هر یک بسبب مشابهت آن است
بدان زیرا که الحی مشابه بفره بى و جافى بدن بسبب با و لى گوشت است و بطلى به سبب مشابهت شکم
آن است بطلى که چون دست بر آن نه تنها مانند بطلى از آن آواز آید و زرقى بسبب مشابهت آن بخنک
بر آب است که چون حرکت دهند آواز آید از آن آوازین را بدترین الزار گفته اند و استسقا مرکب چهار
نوع است زیرا که مرکب از دو نوع است ثرب و جیم و زرقى و یا از الحی و بطلى و یا از
هر سه اسر البول بضم الف مراد از آن جناس بول است استسقا از لاق جنین است از رحم و
برآمدن آن بغير تمام اسنان الفا را اسم نوعی از مرض تشقق اطفال است اسهال مرضى را
نامند که سادش شود در مواد بادیه و حرکت کند معائى مستقیم و دفع گردد از آن فضول زیاد از مقدار طبیعى

جداول در بیان اسهالی امراض

۴۴

منسوب بدان می دارند مانند معوی و معدی و کبدی و مزاجی و دماغی و طحالی و ماساریقی و بدنی و همچنین
از هر خلط که باشد موسوم بدان مانند معوی و صفراوی و بلغمی و سوداوی و اگر آن را در او اوقات معین
باشد آن را دوری نامند و اسهال معوی گاه با سح و گاه بدون سح می باشد و بی سح را از لقنی نامند لهذا
مراد از مطلق معوی سحی است و نیز اسهال کبدی و ماساریقی می باشد و فرق میان کبدی و ماساریقی
آن است که کبدی متغیری باشد بآن رنگ بول نیز بخلاف ماساریقی و فرق میان آن هر دو و معوی آنست
که خلط منافق از کبدی بسیار می باشد و غیر مخلوط بآن بلکه خلط بعد از برادر دفع میگرد و بدون منحل سح
و مرات آن کم بخلاف معوی که با منحل سح و در دو اندک اندک متصل بهم اسهال المد معوی اگر
از انفجاح عرقی باشد از عروق معای و قاق اول غلظت دفع گردد پس خون رقیق آید باریج و قراقر
و زبده اگر از معای غلظت باشد اول غلظت یا خون بر آید پس بے خون و با آن علامت بواسیر نباشد
و اکثر بسبب سح اخلاط ماده حر لیه و یا اسهال بسیار باشد که خراشید و شود سطح معادین با عطش بسیار
و خلوط بظاهر غلظت باشد اصن یفتح اول و صداد مهمل و نون باشد و بولوی زیر لبتل و صنان نیز
نامند اطریعنا یفتح الف و سکون طای مهمل و ضم رای مهمل و سکون و و و کسر غین مجهم و فتح یای
شناه مخماتیه و الف لاغزی بدان است بسبب تیا فتن غذا استحقال عند الاطلاق مراد بته شاد
نیز بدان است باین جهتی که تا در بر کلم نباشد و عند التقیاء بطبیعت یا بطن یته شدن شکم است اسهال
الذکر شیع و کشیدگی ذکر است و میل کردن آن همیشه بیک طرف ایما بکسر نه کمال و ماندگی بسیار
است که عارض من مفاصل و عضلات گردد و بعرف آنرا لعیب نامند و آنچه از غیر حرکت باشد و بسبب
آن معلوم نباشد مقدمه مرصن است و بعضی گفته اند ایما چون اشتداد یا باد قشر بر به هم رسد چون
زنا ده گردد ناقص کجا عارض گردد و بر چند نوع است آنچه توسط حرکت عارض گردد آن را ایما
رباضی نامند و آنچه بواسطه فرج آن را قرحی و آن آنست که سر بدان درو نماید نزد دست گذشتن
بر آن و آنچه بواسطه کشیدگی اعضا اثر آمدی و آنچه بواسطه درم بعض اعضا آن را دورمی و آنچه
بواسطه پیوست و خشکی اعضا باشد آن را قشقی نامند اسخای بکسر الف و سکون غین مجهم و فتح یسم
و لطف مدوده ضعف قوی قلبی را نامند یعنی سببش حادث اذ ان و صرع خفیف را نیز نامند و خلط
بالف مکرره و فای ساکنه و کسر طای مهمل و ضم رای شناه تحتانی و او ساکنه و سین مهمل لغت یونانی است

جلد اول در بیان اسمائی امراض

۷۵

بمعنی حمی دق اقلطیس و اقلطیس و اقلطیس بکبر الف سکون قاف و کسری طای مهمله و سکون یای تنان
تحتانیه و ضم عین مهمله و سکون و او و سین مهمله و بلغت دیگر بیدل عین قاف و حذف و او و بلغت دیگر
بیدل عین قاف و حذف و او و بلغت دیگر بنون بجای قاف اول هر سه بمعنی حمی دق است اقلطیس و
بفتح الف و سکون قاف و ضم عین مهمله و سکون و او و فتح میم و الف قرحه است که با تشک ریشه باشد و در تنقیه
آن مخاطره بود و اغشیه را بخورد و چشم را فاسد سازد و التواء بکبر الف سکون لام و کسری نای شمه فو تانیه و فتح
و او و الف تارده زوال و بر انداختن فقرات است بطرف راست یا چپ المتصاق ایچمن چسپیدن جنین
تصل است و یا چسپیدن جنین اعلی یا سفل الس بفتح اختلاط عقل است چنانچه گفته می شود که به تحقیق الس
الریل یعنی مردمانوس است یعنی جنون است الم بفتح نزه و لام گفته اند مراد از صبح است قرشی گفته اند
بر من ظاهرا شاه آن است که الم اعم از صبح است جهت آنکه الم اوراک منافی است بهر قوی از قوی که باشد
و صبح اوراک بحسب است و مولانا نفیس گفته هر چند نقص کردم و کلام متفاین و متاخرین فرق میان الم و صبح
نیافتم در موارد استعمال نشان و صاحب بحر الجواهر گفته که مسیحی نیز فرق میان الم و صبح باطن نه نموده موقوف گوید
که اگر الم خربان و شدت و ضعف باشد بوجه است و بدون آن الم و نیز در تعریف الم گفته اند که بر انداختن از
حال طبیعی است بسوی حال غیر طبیعی الا مثلا عبارات از پیروی بدن است از اخلاط و مشرف بودن بر هر
و گاه اطلاق می نمایند بر دوات اخلاط بحسب کیفیت و این را استلجاب بحسب کیفیت می نامند و گاه اطلاق می
نمایند بر کثرت کثرت اخلاط و ادراج بجای که بر کنند و عیبه و المئه خود را و بکنند اعصارا هر چند بحسب کیفیت صالح
باشد و این را استلجاب او عیبه نامند بر هر که هر گاه از مکان بخیری بر شود البته غرض آن می افزاید که از طول
آن میکا هتجه همین باعث کشندگی در طول و انقباض اطراف خود است و در حق و گاه به بربری معده از طعام و
شراب نیز اطلاق می نمایند امتلاسی غلاف القلب عتله بر شدن غلاف قلب از رطوبات منجره
از راس بر شدن عروق آن است از خون غلیظ که از غده ای قلبی بر می ماند و با آن غلظت بنفش و سوسنی
و انقباض و انتشار متعین و مانند اینها در دمو و ابله و بنفش و تراخی و اختلاف آن در طولی می باشد اسم الدم
تغیر القصابی است که در شیران بهم رسد و سایدی گفته تفرق القصاب اگر در شیران واقع شود و طعم نکند و
بخون از آن جاری شود و نقصانی که در اطراف است بر نزد و بر کنند آن را چون بشارند آن نصار را اگر در
آن خون باز بسوی شیران این را ام الدم نامند و قوم اطباء را فقار شیرانی را ام الدم می گویند ام الدم بیا

مرحی است که عارض اطفال میگردد از همین ولادت تا چهار پنج سالگی و این اکثر صفراوی و با تب حاد و مرق تشنگ
 تشنگی باشد چون اطفال را بیشتر عارض میگردد و لهذا آن را ام الصبیان نامیدند و بعضی ریح الصبیان را
 نیز همین میدانند و آن را ام الشیطان فرزند الشیطان نیز نامند **امیاریوس** تشنگی الف در سکون میسر
 نمیشود مگر در فوج یا ی شاة تخمائیة و الف و کسرای مهله و سکون یا ی شاة تخمائیة و ضم ذون و سکون و او و سکن
 مهله حی بلقیة داغره است بلخت یونانی **ام** مله کم کبریم ثانی و سکون لام و فتح ال مهله ویم یعنی بخی است
اموریدوس تشنگی الف و ضم میم و سکون و او و کسرای مهله و سکون یا ی شاة تخمائیة و ضم و ال مهله و سکون و او
 و سکن مهله یونانی یعنی جریان خون از بوابیل است **امیوسیمیا** بلخت متوج و نون ساکن و بای مضوم و او ساکن
 و سکن کسور و یا ی شاة تخمائیة ویم متوج و الف یونانی یعنی سلاق است **انتشار** ال الهاب بنای سه
 تقطع بختای شاة فو قانیة ریختن مرگان است بسبب جمع شدن رطوبت در آنها و یا فاسد شدن خدای آن
 و میل نمودن بسوی حرارت و حرارت انتشار کبیر تره و سکون ذون و کسرای شاة فو قانیة و فتح شین جهه
 و الف و رای مهله مرضی است که کشاده می گردد در آن سوراخ برده یعنی چشم زیاده از مقدار طبیعی و بدان سبب
 نور با صره تخطی مستقیم بر نمی آید و قشری گردد و برائی نمی رسد **انتصاب النفس** مرضی است که در آن
 قادر نمی باشد انسان که نفس بکشد مگر آنکه راست بنشیند و گردن را راست بدارد و سر را بالا کند **انتفاح**
 کبیر تره و سکون ذون و کسرای شاة فو قانیة و فتح و الف و خای مجر زیادتی است که در عصب و بهم هله بسبب آمدن
 ماده ریجی در آن با خارش هرگاه مطلق ذکر نمایند و مقید با شغل بطن و یا غیر آن را و زیادتی حاصل از ماده زنجیری
 و غیر آن است که در آن عصب و بهم رسد **انتفاح العین** زیادتی است که از ماده بار و خلطی و یا ریجی عارض
 چشم گردد با خارش **الطباق المرئی** مرضی است که حادث میگردد و در هر یک از استرخا و سستی عضله مسکه
 آن گویند از سستی عضله بنسب آن است که صاحب آن نمی تواند چیزی را فرو برد از آب و غیر آن از انشای
 رفیق سائک و لیکن نفه جرک و انشای غلیظه فیکله و فرو می رود بدون مشقت **النجار الیم من الاذن** بشار
 شدن خون است از گوش بسبب بحران و یا بریده شدن رگی از رگهای آن و یا انشای که مودی با شغلان
 و انشاع گردد و یا بر سکن ضربه و صدمه بدان **الفلارع الاذن** بر آمدن گوشش است از جای خود
 بسبب خندیتوی از آن قتی که بدان رسد و یا در می و ریجی که بفشارد آن را و از جای خود بر دست کند
 از جهانب بگر **الفلاب** بختی مرضی است که میل می کنند در آن مرگان بسوی اندرون صدق و کبریا

الْقَلْبُ الْمَعْدَرُ مرضی است که انسان طعامی را که می خورد بعد نفهم شدن آن را نمی شناسد و وجه تسمیه آن بدان جهت منقلب شدن و برگشتن اسفل آن باعلای آن است و یا از جهت انقلاب فعل ماده و الحکاس آن است از متغیرهای طبیعت خود و فرق میان آن و الماوس بدان است که آنچه در انقلاب معده واقع میگردد متعین نیست و در قی تشویر رقیقه می باشد و نیز خوردن محصولات و جوش شربت می نماید بخلاف الماوس القهار لیس و بقیع نمره و سکون نون و کسراف و سکون بای شفاة تخماینه و فتح میم و الف و کسراف می نماید و ضم بای شفاة تخماینه و سکون داد و سین و ماله تپ یعنی نایبه است که هر روز آید القهار لیس بقیع نمره و سکون نون و کسراف و فتح میم شفاة تخماینه و الف و ضم لام و سکون داد و سین ماله تپ یعنی بومی است که بان برودت و باطن و حرارت در ظاهر باشد انکسار الماوس شیخ نجیب الدین سمرقندی گفته شکسته شدن غضروف گوش است بیکایه درص ظاهر نگردد و بعضی گفته اند انکسار را بر تفرق اتصال غضروف اطلاق نمی نمایند بای آنکه غضارفت نرم و قابل انعطاف است و انکسار را قبول انکسار می کنند بلکه قابض رص و کوفته شدن اندام و فیهما لیس اول و سکون و او و کسراف و ماله و سکون بای شفاة تخماینه و فتح میم و الف و ضم لام و سکون داد و سین است که جوان دست بران گذاردند در دو و در بر بحال اصلی آید و بلند شود و درنگ آن سفید باشد و یا آن حرارت و الم بنا شد و به تارت با آن اندک بجای باشد و او را طبعین هم الف و سکون داد و فتح را و ماله و الف کسراف می نماید و سکون بای شفاة تخماینه و سین و ماله بلعش یونانی یعنی شترناق است او را ام الماوس و رمی است که در بنا گوش از بیرون صاف هم رسد و این در اکثر خطرناک است و لهذا در کردن آن ممنوع است به جهت آنکه جای ریختن فضول رویه و مایعیه است مانند ورم زیر بغل که جای ریختن فضول رویه و مایعیه است و ورم کبچ را آن که جای ریختن فضول کبچیه است و اینها را او را ام مغیان نامند ایفلوس بالف مضموه و او ساکنه و فای کسره و یا شفاة تخماینه ساکنه و لام مضموه و او ساکنه و سین و ماله و رمی است که در موق النسی چشم بهم رسد و منفجر گردد و چون منفجر گردد آن را خوب نامند ایلاوس کسراف اول و سکون بای شفاة تخماینه و فتح میم و الف و ضم داد و سین و ماله علامه گفته که وجهی است که در معای علیا که دقین است بهم رسد و منع کند نفوذ فعل را بسوی معای سفلی که غلیظ است بیکه تا جاز از دهن بر آید و تفسیر آن را جالیونوس در اخلاق برب الرحم و لیسارطه المستأمنه کرده در تفصیل خود گفته که چون حادث شود در قوی مستعاض منه قوی و فواقی و اختلاف فیهن پس آن دلیل بر حال حریض است و نیز در آن فضول گفته که شخصی با حادث شود و قلیطیر البول و در قوی لیس بایلاوس

جلد اول در بیان اسامی امراض

۸۵

این شخص در هفت روز می میرد حرف الباء الموحدة الباء و ش نام بفتح با و الف و دال
 مهله و سکون شین معجمه و وزن الف میم شکره آینه است تشبیه با تندی بخار که در صورت و دست
 و پا می میرد مخصوص در هنگام سردی هوا و زمستان و گاه با آن فرو می باشد البثور بهضم با و نای مثلثه
 و سکون دا و و رای مهله انهای کوچک است که در ظاهر بدن میست رسد و احمد آن بفره و بشر است
 البثور فی الحلق و انها لیست خار سوزنده که گاه در حلق بر می آید و بیشتر بر می جهت آنکه قابل مواد
 زباده است از حلق و گاه بر قصبه میثرات السعال سرفه که سیدیا آن بر آمدن بشور باشد و در ریه
 بشور الف الف و الف السبک که در بیتی بهم می رسد تشبیه با الیل می باشد البثور الخربیه و انهای
 کوچک سفید است که بنا برت و شند و ذردیدن بر می آید و دو نوع باشد انچه بر خ آنها صلب مانند خار و دو
 آن که و سر آنها براف می باشد بر سبب چرک آن اذات الاصل می نامند و آن یا منقلب می شود و بزرگ میگردد
 مانند دل و یا بر صلابت و کوچکی خود می ماند و این اسباب رذات ماده آن است و بعضی و انهای صلب کوچک
 سرخ رنگ می باشد که بی درد و بعضی درد و بعضی از بدن ظاهر میشود و پس مخفی گردد و دو موضع دیگر بر می آید و
 چند نوع دیگر نیز می باشد یکی راسب که به بگری البثور اصاب و دیگری را البثور القاری نامند و البثور البلیغ
 بر روی است با و انها که در بدن ظاهر می شود و از آن چرک آب می آید و بر آن نمشکد تشبیه بسیار می بنند و
 و با آن خفان و غشی میباشد و از جنس سفید و زرد است طبعه از آن جهت نامند که در بلوغ بسیار بهم میرسد و اکثر
 اینها از جمله امراض سریره است که بگیری بسرست ممکن بشور اللینه بفتح لام و یای موحده و کسرون و قریب
 ثمانه تخمینه و دانه های سفید ریزه است که بر صورت و بینی بر می آید تشبیه به نقطه های بشور چکیده بر عضو چون
 آن را بفشارند از آن چرکی تشبیه بشور میخورد و در غن غلیظ بر می آید البحران بهضم با و نای موحده و سکون حا و فتح
 را هر دو مهله الف و وزن تحت یونانی است یعنی فصل الخطاب و آن روز مجاریه طبیعت با مرض است
 و باطلال احاطا تیز بدنی عظیم است که دفعه حادث می شود با بسوی صحت یا بسوی مرض و یا بسوی ناخوشی
 حال و پاک و بحران یا تمام حید است و یا نام روی و یا ناقص حید و یا ناقص روی و تشبیه کرده اند مرض را با تشن
 یاغی بر مینه بدن و طبیعت را با باد شاه حافظ آن مدینه و بحران بروز قتال میابین پس اگر باد شاه طبیعت بر
 مرض حاد و غالب آید و او را از مینه بدن بیرون کند آن را بحران نام حید نامند و بالعکس بحران نام روی
 و اگر یک دفعه سبک بر دیگری غلبه نام نیاند و محتاج بقنال دیگر باشند آن را بحران ناقص گویند و در نه صورت

جلد اول در بیان اسماى امراض

اگر غلبه از طبیعت باشد آن را بحران ناقص چنانند و الا ناقص ردی بچوخته الصوت بعظم اول و دوجای
 مرحله اول مضموم و دوم مفتوح و میان آن هر دو واسطه و تا غلظت و سنگینی و اگر فکلی آواز است به سبب یختم
 مواد غلیظه در مجاری آن خواهد بود و می باشد و خواه بلغمی البخر بفتح اول و سکون تنهای مجهره و رای همایند
 و گنگی و آن است و بدلولی و آن و دندانها با رطوبت معده بخر الالف بدلولی یعنی است و آن بابه
 سبب بلواسیر متخفنه در آن است و یا بر سبب بخار ردی و بدلولی از خشک بینی البروده بخر یک باور او و ال
 هر دو مهله و با رطوبت غلیظه است که بنجر و متحرک گردد و در پلک چشم و رنگ آن مالک بر سفیدی باشد شبیه برده یعنی
 حسب تمام که بفارسی ژاله نامند البر سام بفتح اول و سکون را و فتح مین هر دو مهله و الف نیم لفظی مرکب
 از فارسی و یونانی است و آن درمی است که عارض میگردد و در یافزغا که حجابی است میان کبد و معده
 و حائل است میان آن هر دو متصل است اجمالی که میان قلب و معده است و القالی یکی در پرده و مانع که
 با حس است دارد و بدین سبب در دو وجه آن حجابی مانع می رسد در آن اعراض سرسام ظاهر می گردد و این بنا بر
 قول شیخ نجیب الدین است و اما بنا بر قول مولانا نفیس درمی است که در نفس حجاب حاضر بهم رسد آن حجابی
 است که فاصله است میان قلب معده البر ص بفتح باورای مهله و شین معجمه نقطه های دینره سیاه است
 بقدر و آنه بکنه که بر صورت بهم رسد و گاه مالک بر حنی و کدورت تیر می باشد و بفارسی کنه که نامند البشم
 بفتح بای موحده و سکون شین معجمه یعنی ختمه است البر ص بفتح یک باور او و مهله آن را اول
 ابر ص نیز نامند بزیا و فی الف مفتوح و در اول داعیهای سفید با معنی است که در ظاهر بدن بهم می رسد و روز
 بروز بهین می شود و سرایت بیاطن نیز میگذارد گاه در بعض اعضا و گاه در تمام بدن باشد این حقیقت که تمام
 بدن را فرا گیرد و وسیله گردد و این را بر ص منتشر نامند و در ابتدا به شواری را اهل می شود و در انتها و شمول
 تمام بدن معالجات آن از قبیل بخارات و خوارق عادات است از جمله امراض مسیره است و متواتر نیز
 بر ص الاسود و کلهای سیاه است که در ظاهر جلای بهم می رسد و با معنی می باشد و بعض مواضع بدن یا
 در تمامی آن و این تیر و بروز سرایت می نماید یعنی بدن و بهین میگردد و پوست بدن خشن و مانند فلز می
 ازان خشک ریشها جدا میگردد و به سبب آنکه ماده آن سودای فاسد مخزن است و از جمله امراض مسیره
 است و متواتر نیز و این را قوبای منتشر نیز نامند بر ص العین بفتح فتن برده یعنی است و میل
 نمودن بر سوی سفیدی به سبب غلبه رطوبت بر آن بر ص الاطفال نقطه های سفید کوچک است

مجلد اول در بیان اسماء امراض

کبریا ناهن ظاهر می گردد بطلان الذوق و مشا و مفرغ ذال مجه و سکون و او و قاف بر طرف شدن شش
ذوق است که محل آن زبان است بحدی که صاحب آن در نیابد تفرقه و تمیز نتواند نمود میان خیر گرم و سرد
البطم بضم اول و سکون طای فطره و مهم و انهای بزرگ سیاه رنگ است که در ساق باهم می رسد و ازان هر یک
آب سیاه بر می آید بر کاریه و یا بیطس است بکم بضم بای موحده و سکون کاف و مهم عدم قدرت بر تکلم
است و صاحب آن را ابلکم و بکم نامند بنات اللیل و انهای کوچک خشن است که در ستری و او شبها
بر می آید و خارش میکند و تشکین می یابد و باز شات می کشد. البواسیر زیادتی و دانه است که بر دهان و گاه
مقعد از خون سوداوی غلیظ بهم می رسد و انواع آن بسیار است گاه مخفی می باشد و گاه ظاهر و گاه ازان خون
بجاری می گردد و گاه بناید باشد و گاه یکدانه می باشد و گاه چند دانه شبیه لیسر پستان و گاه ازان رطوبتی سیف
الرج طراوش می نماید و تنگام به جیس خون آن در طبیعت قبض و نفخ و قراقر بسیار در شکم می باشد و آنچه
از آن خون جاری می باشد آن را دایمی و آنچه غیر دایمی است عینا نامند و واحدا آن با سوراخ است و از بنای
امراض مسریه است بواسیر الریحی عبارت ازین غلیظ عسر التحیل است که احداث و جع نماید در اعضا
مانند قویج و گاه بطرف پشت و شرا سیف و تاشانه بالا رود و گاه فرو آید بطن و گرده و انشین و قضیب
و حوالی محده و قراقر در شکم بناید و گاه میل بمفاصل دست و پا نماید و فرقه و آواز در انگشتان و مفاصل
در تنگام قیام و قعود بناید و گاه اسهال الدم و غیر آن نیز احداث نماید و گاه بواسیر غیر ریحی جمع گردد و یا
بواسیر ریحی زیادتی می باشد بواسیر الالف طی است زائد که در اندرون بینی می آید و مقلد آن را
تنگ بنسازد و گاه سفید و نرم بی وجع می باشد و این سهل العلاج است و گاه سرخ رنگ با کبودت
و وجع بسیار و علاج این دشوار بواسیر الشفیه زیادتی و نظیر تی با کبودت بقدر دانه انگور است که
در لب پایین بهم میرسد و منشق میگردد و اندر وسط آن را وجع می کشد و شبیه بوش شامی می باشد و بی وجع و گاه
تجاو از ازان بلب بالای کند و آن را نیز فرا می گیرد و گاه تا نصف صورت تیر می رسد بواسیر الرحم زبانی
است که در عنق رحم از قلع سوداوی بهم میرسد و بکس لمس و با بصر توان دریافت و ازان رطوبتی شبیه بادر و تی
می آید البواسیرین مرضی است که از چپ و بچپ در هر اندک زمانی چند قطره آب و بازمی آید البواسیرین اول
و سکون باورای مهم علتی است که در شش بهم می رسد که صاحب آن نمی تواند در تنگام سکون میان و کس
ساکن ماند بلکه بی اختیار بی در پی نفس می کشد و بعضی بواسیر این را یک مرض دانسته اند و بعضی غیر علامه گفته

که فرق میان پردو بدین نحو بیان کرده اند که ماده برود در داخل عروق محض می باشد و آلات سینه نخش و
 ماده بهر در شرائین و سینه نرم می باشد و در وقت سرفه رنگ روستخ نگیرد و در ماده الایوبه سبب اجتناب
 اینجور دختانه در شرائین و جوهری گفته که بهتر تابع یعنی بی در پی کشیدن نفس است بول الدم بر آمدن
 خون است از مهر بول اگر اندک اندک آید از انفاج دهن حرقی باشد و اگر دهنی بسیار آید از اشتقاق رگی
 باشد و خون صرف تازه باشد و به سبب ضربه و یا سقطه و یا تناول ادویه حار و حریفه و یا سیمه و یا متماطل شدن
 عرقی حادث میگردد بول الدم می آن است که ظاهر شود خون در بول و خون صرف نباشد **البول**
فی الفراش بول کردن انسان است و در خواب و بیشتر اطفال مرطوبین را عارض می گردد و
 بولیموس بضم بای موحده و سکون دال و کسر لام و سکون یای ثنائه تخنیه و ضم هم و سکون وادین
 کیونانی بمضی جوع بقری است **البهت** به تحریک لکهای سفید رقیق و یا سیاه رقیق بی محق است که در ظاهر
 بدن بهم می رسد و بتدایج بهم گردد و در سیاه آن پوست بدن نخش می باشد و فرق میان این و برص
 آن است که برص غوص و نفوذ و خور و عمق جلد و لحم و عظم نیز می باشد و بطی الزوال بخلاف بهت و
 سبب حدوث آن ضعف قوت دافع و نقول و خوردن اشیای غلیظه کثیفه است **البهت** بضم بای موحده
 و فتح حاد و ی ثنائه ثو قایمه باقی ماندن انسان است بهوت ساکت لایعقل **البیاض** سفید است
 که در طبقه قرینه چشم بهم میرسد از آن آنچه رقیق و بر ظاهر قرینه است آن را اثر و غام و سحاب و آنچه در باطن
 آن است آن را بیاض مطلق نامند و اسمی دیگر ندارد و بیشتر از قرصه و رمدا و آله بهم میرسد **البیضه** بفتح با و
 سکون یای ثنائه تخنیه و فتح ضاد مجمره و در دسری است سفید تر منج ای که تمام سر را فرا می گیرد که
 در هیچ وقت تسکین نمی یابد و روشنی آفتاب و چراغ خوش حتی آید و بدشوائی داخل می گردد و ماحوز است
 از بیضه سلاج که در وقت جنگ بر سر می گذارند برای محافظت و تمام سر را فرا میگیرد و شیخ الرئیس گفته آن
 صاعی است لایت ثابت مزمن که بهیچان می آید صعبیت آن هر ساعت باندک سببی و صاحب آن تلخ و
 نمی دارد صداد و روشنی و مخالطه با مردم را و دوست می دارد و تهی و تاریکی و بر پشت خوابیدن را و در می نماند
 هر ساعت که گویا سر او را بر طبقه می گویند و می کنند آنرا و شقی می کنند **حرف التا و الثناء** الفوقایمه
التا کل بفتح تاء ثنائه ثو قایمه و نهزه و کاف مشدده مقصوره و لام غائی کردن و خوردن اجتراس
 محض است به سبب ریختن ماده حاد و کالیدن آن هر عضو که باشد مانند دندان و غیر آن پردو **التا و**

بطل اول در بیان اسامی امراض

۸۲

نفخ اول دمای منقبضه و الف و ضم و او بای موحده واضح مناسب نفخ تا وقتی مسئله و همزه مشدده و بای
 یک نقطه است که بدون و او حالتی است که منقبض می گردد انسان که دهان خود را بکشد یا بسبب صمغ و غیره
 برایش غیر منقبضه سر لیه تحلیل از معده بوی سر و عقلمت دهان و از جنس تشنجی است که در عضلات شکم
 عارض میگردد و بزرگی را اکل میشود و در حدیث وارد است که عطسه از رحمن و ثواب از شیطان است
 التجر نفخ تا وای ممل و تشنه یا جیم و رای ممل و یا دتی بخیر طبیعی است که در بدن ظاهر می شود و صواب
 می گردد و نیز اطلاق می نمایند خاصه بر ورم کوچک صلب که حادث گردد از ماده غلیظه در پلک چشم و غیره
 متجسس و التجهیه بضم تا و نفخ خای بخیر و میم را عبارت از نام منقبضه طعام است و معده و ماندن آن
 در آن غیر منقبضه بحال خود و یا مستحیل بخیر و غریب و کیفیت غیر صلیح گردیدن و جنابای بد بوزن و گاه
 بوی طعام از آن آمدن و تند و لعل و سوزن معده و یا باطلان بطریق است واقع شدن ان التجهیه است
 الشاذله انداره و آن تجنی نمودن انسان ناظر است مثلا اشکال و الوان مختلفه را در هوا بیند که در شش
 از دور پیش چشم او بلند می شود و بالامی رود و منتشر میگردد و بعضی آن منقبض بفرول آب است و چشم
 و علامت آن آنست که با گردورت باشد و اندک اندک هر روز زیاد گردد و بعد از سه سال و هنگام گرسنگی
 تر کم شود و **التریل** نفخ تا و رای ممل و ضم بای مشدده و سکون لام انشاهی است که عارض اطراف
 بدن میسند و دست و پا و غیر آن می گردد و بسبب بخان بضم رقیق حاصل از ضعف هضم خیا بخیر و استقاد او
 بعضی حیات و اسهالات عارض میگردد و گفته می شود زمین سربل شد یعنی سبزه گشت و بر آن گیاه رفته
 بعضی شکمی وزن سربل گشت یعنی گوشت بدن او زیاده گشت و فربه شد **التریل** نفخ تا و ثنای فو تاینه
 و رای ممل و ضم بای مشدده و سکون لام نرمی و مستی گوشت بدن است و املی گفته که انتفاشی
 است که حاصل می شود در اطراف و اعضائی قلیله الدم بسبب تنگیه باضم رقیق و ضعف هضم آن **التریل**
 نفخ تا و رای ممل و ضم حای مشدده در او و جهله حرکتی است که در معای مستقیم جهت دفع منقبضه عارض گردد
 و بالافاضای اندک چیزی دفع گردد و گاه بآن اندک تونی نیز باشد و سبب آن انقباض غلط مراری و
 یا طویلی که ملج باشد که با معای تر و آن را بگردد و محتایه نماید و یا فطنی در آن محبس گردد و که خروج آن شود
 بود و مرانی بود که بمعده رسد و آن را قبض جمع نماید **تر عزع** الدمان نفخ تا و و زای تجبه
 اول مفتوح دوم مضوم و در عین ممل یکی در میان و وزای بجهت جانی است که در می یابد انسان و در بعضی

آن را بخدام اظهار نرمانند **قلب النفس** غیاض دل برهم زدگی لازم را گویند و گاه بر طرف شدن
 شهوت طعام را نیز نامند **التهار** و شیخ نجیب الدین گفته کیشدگی عصب است از هر دو جانب یعنی هم
 از بسیار و هم از مقابل آن و لهذا در آن عصب استاده می ماند و میل بجای نمی کند و خدا تشنج است و
 شیخ الریس گفته مرصی است آلی که منع میکند قوت محرکه را از قیض اعضای که از شان آنها است
 منقبض شدن و بر تعریف نجیب الدین ایراد نیست جهت آنکه تعدد بنا بر آن مرکب زد و تشنج می شود
 پس خدا تشنج نمی باشد و بنا بر تعریف شیخ خدا تشنج می شود و جهت آنکه مانع انقباض است چنانچه تشنج
 مانع انقباض **التمطی** بفتح تاو میم و طای حمله و یا صالتی است که انسان مضطرب می گردد که خود را در آن
 می کشد و دستهار اباد کند و راست یکسبب سبب است اینچه غیر منضمه و یا انقباض نندول و یا سبب
 اینچه آنها بعضیات بدن و کثرت آن دلیل امتلا می بدن و مقادیر مرض است **التمکمل** بفتح لول و میم
 و سکون لام و ضم میم و لام و عمل بخار میم دوم نیز آمده عدم استقرار بدن است در رخت خواب سبب
 وجع و غیر آن که گویا سبب وجع استقرار نمی یابد و بر خاک گرم خوابیده تناسل الشعرا افتادن موی
 است بسبب ضحک رویان و یا قلت ماده آن و آن اکثر در عقب امراض شده و له می باشد و فرق
 میان آن و تمرط آن است که درین موی اندک اندک متفرق می ریزد و در تمرط بسیار و از یکجا و کشاده
 مانند ابرو التخلیه و اراکیه **التنفس** و حرکت ارادی اندک میان آنها و سکون باشد برای جاذب نسیم
 سرد از بیرون در سالتان بدل از جهت تفریح آن و دفع بخار حار و خالی ازان **تنفس الصعدی** بفتح
 صا و سکون عین و فتح دال هر سه جمله و الف محذوره نفس کشیده به و طولانی است **التنفس بط** بفتح تاو
 نون و ضم قای شده و طای مولفه جمله و آنها می جالی آید است که در بدن هم رسد مانند جیالی که از
 سوختن آتش بهم میرسد بسبب جوین آمدن خون رقیق مائی تمرط به تحریک و ضم رای شده و طای
 بر دو جمله یعنی تناثر و ریختن موی است **توتیه** بضم تاو سکون و او و فتح نای ثناء فوقانیه و یا شیخ نجیب الدین
 گفته نثر یا متفرج است که در عمق صورت و پیشانی بر می آید و علامه گفته غده بسیار است و گفته اند غده
 بزرگ است مفروض در اخرا می علای عرق **التوتیه** بضم تاو سکون و او و فتح نای ثناء گویا
 سرخ مائل بسیاری آید و شبیه توت است که از خون فاسد در یک پایین چشم هم رسد و گاه در یک
 بالا و گاه در ملحه و ابتیای آن از فوق البرزخ شال ظفره و گاه دایمی می باشد که خون سرخ و سیاه ازان

جاری میشود و گاه عیال و گاه در جمعی رخساره پیشانی و گاه در فرج و مقعد و نیز برمی آید تهیج الاجفان
نفخ نام ورمی است که در غده و جیم ورمی ریخی و برآمدگی بلکه ای چشم است به سبب داخل شدن براح
در آنها و فرق میان آن و نفخ و ورم آن است که تهیج رغو و نرم می باشد و چون دست بر آن گذارند
فرد میروند و باستانی بخلاف نفخ و ورم التورم نفخ نام ورم و او شده و عین مصلحت حرکت کردن است
است برای دفع چیزی که در بطعات آن وارد شده از راه دهان بدون حرکت کردن آن چیز برای
دفع و از غیر دفع شدن چیزی یعنی یکسری ثنایه قوتانیه و سکون یای ثنایه تختانیه و کسرون و یکسری
است که در اجفان عارض میگردد و شبیه بدانه انجیر در صورت یا در شق و آنرا یونانی طاس و قوشش نامند
و نیز نام نوعی از بواسیر است **حرف الثنا و المثلثة** **المثالیل** نفخ نامی ثنایه و الف و کس
لام و سکون یای ثنایه و لام و دانه ای بسیار کوچک است بلند و راست مانند آنکه نخود کوچک
تر از آن که بر ظاهر جلده بر آید مخصوص برآمدنیکه پوست آنها صاف متکلفت باشد و آن بر چند نوع
است بعضی از آنها معکوس است یعنی سر آنها بطرف اندرون گویا فرو رفته و ثنایه و در گوشت و گفته
اند که او نیست که با رخ و صاحب ریشها باشد و بعضی از آنها بزرگ و مدور و متشقق باشند و بعضی
از آنها آویخته و بعضی مساری یعنی سر آنها بزرگ شبیه پنجه و پنج آنها باریک اندرون و عضو فرو رفته
و بعضی طولانی برگشته و این را قرون نامند و بعضی متعرج که حرکت زیر آنها می باشد و این را طرسون
یغت یونانی نامند **حرف الحکم** **الحجا** و رسیه دانه ای کوچک شبیه بجادوس و آبلهای
متفرق است که بر بدن بر می آید و پنج آنها سرخ و سر آنها سفید و گاه با آنها وجع و لذت شدید و ورم
و سیلان چرک آب می باشد و گاه نه و از اصناف نعل است **حرف العین** بضم جیم و حای مهله و سکون
داو و طای مجمه بزرگ شدن چشم و برآمدن آن است از حدده **حجام** بضم جیم و فتح حای
مهله و الف و یم مرضی است که در آن چشم ورم می کند **الحجاری** بضم جیم و فتح دال و کسر راه و
مهله و یاد دانه ای ریزه و بزرگ بقدر عسل و در و آید است که با تب و حادت و خارش بر می آید و
هنگام بر آمدن سرخ و رنگ و بسیار ریزه مانند پشه گزیده می باشد و با حاد از نفخ سفید و بزرگ و پس
شکل ریش می آورد و انواع آن بسیار پیدا شد از حی و روی و مختص بعضی نوعی دون و بعضی بیست
و چهاره آن فصولی طبعی است که در بدن مانده است هر وقت که استخوانی او بپزد دفع میگردد و از امر حق

مسیر است بر عت در رساله جاری اختصار به تفصیل مذکور است **بجرب قلب** بفتح جیم و سکون
 ذوال بجه و بای موحده مرضی است که در می باید در آن ریش که گویا دل و در ایضاً باین می کشند یا بجه
 بفتح جیم و فتح ذال معجمه و الف میتم مشتق از جهیم یعنی قطع است جهت آنکه در آخر این مرض اعضا ریخته و
 منقطع و از هم جدا می گردند بسبب آنکه حادثه از سودای فاسد غیر طبیعی است در بعضی اعضا و یا در جمیع
 آنها و در ابتدا و انهای سرخ تیره می باشد و بدن در فته تیره تیره و سیاه میگرد و از آن چرک آب و
 رطوبات لزج دفع میگرد و در انتها اعضا را فاسد می گرداند و می اندازد و لهذا آن را بفارسی منوره نامند و اگر
 صفو نشود بسیار کند و بخار آن بقلب سار موجب تب می گردد و اگر بسوی بجه بریزد و برقان بهم میرسد و از این
 مسیر است و بزودی بدیگری سرایت می کند و از امراض متواتر نیزه **بجرب حوض** بکسر حیم و تفرقه اتصالی را
 نامند که در لحم واقع شود و تازه باشد که بچرک نیامده باشد **بجرب** بفتح جیم و رای موله و با بفارسی کرنی
 بکاف بجه و خارشی نامند و انهای کوچک است که بر بدن بر می آید و در اول سرخ رنگ می باشد و خارش
 بسیار می کند به سبب آنکه ماده آن اختلاط عفت فاسده بوریه است که طبیعت آنها را بطرف برون دفع
 می نماید و آن دو نوع است یا لیس و رطب یا لیس آن است که دانه های آن بسیار ریزه و پوسته پوست
 بدن باشد و خارش بسیار کند و چرک تیار و در رطب آن است که چرک آرد و از آن رطوبات لزج
 و چرک آب فقی دفع گردد و اگر در آن چندان خفاشت و رداوت نباشد بزودی با صلاح آید و الا از آن خون
 سیاه و چرک غلیظ آید و اجنانا در آن کرم نیزه های سفید و در بسیار کوچک شبیه بندیان که بفارسی تخم شیش
 نامند و تولید یابد و در اعضا دای داخلی مانده کرده و مانند نیزه جرب بهم می رسد و در چشم نیزه و انواع آن چهار است
 یکی آنکه در اندرون چشم خشونت می بهم رسد با حرمت و خارشی و این را جرب منسط نامند و دوم آنکه اندرون چشم
 دانه کوچک بصورت خفیف که سر آن سفید باشد و آن قشور نازک جدا گردد و سوم آنکه بصورت ثمر انجیر
 بعضی آن چپاییه بعضی و نیزه آنها مستدیر سر آنها نیزه و ازین جهت این اتنی نامند و چهارم آنکه سیاه با خشک باشد
 باشد و این ردی ترین همه است بدیگری و دشواری علاج می یابد و از جمله امراض مسیر است **بجرب العین**
 خشونت است که عارض اندرون بک چشم می گردد و با خارش بسیار و چهار نوع می باشد و از همه آنها چرک
 از چشم می آید **بجرب الکلیه** منفرشتن دانه های کوچک است که در گرده از اختلاط کرای بودنی بهم
 رسیده باشد **جرب الاحقان** بفتح جیم و فتح سین موله و الف محدود و مرضی است که در اجفان بهم نیزه

که با شواری بنده می توان کرد چشم را با وجع و سرخی بی رطوبت و طراوتی حیاء و المیة والیک
 و الطحال بضم حیم و سکون سین مملو و فتح هز و تا غلظت و سختی است که بسبب یخنت و یا داخل شدن
 غلظ غلیظ و یا سوداوی در جرم معده و یا کبد و یا طحال و یا در عضلات معده بهم رسد بدون تورم و متضاد
 و او تار و عروق آنها را کشیده دارد و فرق میان حیاء لغش معده و عضلات موضوعه آن آنست که حیاء
 و سختی معده مستایر می باشد و ضعف در افعال آن ظاهر می گردد و گاه در می یا با علیل در می و در معده شکم
 فرو بردن نغمه بخلاف حیاء عضلات آن که مستطیل و یک طرف آن غلیظ و طرف دیگر رقیق مانند دم موش
 و افعال معده در ابتدا سالم و گاه حیاء در جانب قریب بحال می باشد و این بسبب حیاء طحال و سردی
 مزاج آن جانب و یخنت موضعی است که بران تکیه می کنند الجش و بضم حیم و فتح شین میخ و الف مدونه
 بفارسی از رخ نامند و آن حالتی است که بسبب فتح کردن معده ریح را از راه دهان بهم میرساند
 جفاف الالف بضم حیم و فتح فا و الف فا خشکی بینی است ابجره بضم جیم و رای جهیه و سکون میم
 در میان دها و دهنای سرخ است بجز و یا متفرق که بریدان می گردد و با حادت و سوزش بسیار که گویا انگور
 آتش بران گذاشته اند و روز بروز فشره برین می گردد و اطراف خود را فرا میگیرد و گوشت میگذارد و بسبب
 آنکه ماده آن خون شود و گاه که وی سخی است و بعضی نار فاسی را و بعضی آتشک را نیز یکدسته اند
 و تحقیق آنکه هر یک جدا اند جمود بضم حیم و میم و سکون و او دال مملو غلیظی است که دفته عارض می گردد
 و انسان بر حالتی که هست بهمان حال می ماند از قیام و قعود و نوم و غیره و آن را اخذه و فتح و سکن مدر که
 و قاطو خن نیز نامند و در آن حص بر طرف می شود و خصوصاً حص لس که تعلق بطن مؤخر و ملخ دارد
 ابتدا بر طرف می گردد و بعد از آن بواسیر دیگر و این مرض در اکثر امور مشابه سکنه است فرق میان این
 و سکنه آن است که چیزی در حلق صاحب جمود داخل نمی شود بخلاف صاحب سکنه که اندک چیزی رقیق داخل
 می شود و مسکوت نمی باشد مگر مستقی بر پشت بخلاف جمود که گاه چالشی قائم و یا نائم و غیره می باشد و نیز
 جمود خفیف مشابه سرسام بلغمی یا سبات است و فرق میان این و آن بدان است که صاحب سبات
 ممکن است که بفریاد بسیار و ضعف و دشواری لکیم نماید و مانع تنفس نیست و بتدریج حادث می گردد
 و تنویم نوم ثقیل بخلاف جمود و جمود یکدسته آن جمود است باندک مدتی منقضی می گردد و خصوصاً اگر اتفاق
 افتد و او را تیر نیکی جمود و الصاد بضم حیم و میم و سکون و او دال مملو سرد شدن و اینها و یا تنفس غلظت

جلد اول در بیان اسمای امراض و در بیان حصه و جدری

۸۸

سینه و جگر و باوریه است که منبسط و منقبض می گردد برای جذب هوای سرد و دفع هوای دغالی و در فتنه و
از حرکت می ماند و بر مجرای طبعی نمیتواند حرکت نمود و حالتی شبیه تمدد و بتشدن آب در گلاب و انسحاب
نفس بهم میرسد و گاه است که بسبب کمال انقباض و سرد شدن دل و یا نرسیدن هوا مطلقا دفعه پاک میگردد
جمود الدم و اللبن و المعده و الامعاء و انقباض آن هر دو و بسبب برودت موضع است و احتمال
فنی جهات آن علامت انقباض آن غشی و عرق سرد و گاه ناقص قوی در اعضا و جمود لیس بسیار اطفال را
عارض میگرداند و آب جگر و بضم جیم و فون و سکون و او و فون در آخر بقاری و دیوانگی نامند و آن عرضی است
که از استراق خطا فاسده هر خطی که باشد بهم می رسد و حواس مختل میگردد و عقل از اندیشه بلی باز
می دارد و معتزل بسیار و چمن و السبحی جنوبی است که صاحب آن امانت بیج و رنگی با خود و یا
بفر و حرکات رویه فاسده بهم رسد و جوع البقری اگر سنگی اعضا است با سیری معده و صاحب آن
مانند کاه می خواهد که بسیار بخورد و بیونانی این را بر لیوس نامند و سبب آن مایه و برودت مغز است
بضم معده که فوت بجای آن فوت شود و بدن بسیار محتاج بخور باشد و جوع الکلبی مقابل جوع البقری
است یعنی اگر سنگی معده است با سیری اعضا و سبب آن سوء مزاج بارد و کف است که عارض نم معده
گردد و آب جگر بضم جیم و سکون و او را می هله علی است که صاحب آن روزی بیند و شب می بیند و سبب
آن رقت و یا ضعف و یا نقصان نور باصره است که در نور آفتاب منتشر و متلاشی می گردد و بمرئی غیر رسد
شب بسبب سردی هوا انقباض و اجتماع یافته بمرئی میرسد مانند نفاس حرق الحما و المله و غیره
الحله به بضم حا و سکون و ال مهله و فتح یایی موحله و یا بر آفتان فقرات پشت است بطرف قدام و یا خلف
و یا بجانب یمن و یا صخره الحین بضم اول و سکون را می مهله و فتح قاف و تا سوزن چشم است
بسبب ریختن خطا حاده بدان و یا از ارتعاش بخارات الحصبه بفتح حا و سکون صاد مهله و فتح ثانی
موحله و یا در آخر بقاری سرخک نامند و آن دانه های سرخ متفرق شبیه بجادر است که در بدن بمرئی
از فقراتی مرکب بخون و در ابتدای نه گام بروز مانند پشه گزیده میباشند با خارش بسیار و سوزن پس
بقدر جادر پس بزرگ شده و مانند بچه فرو می نشینند و بر طرف دیگر و دیوانه آنکه بخته گردد و تشنگی آورد
الحصه بفتح حا و سکون صاد مهله و فتح فا و دانه های کوچک ستریز است که بر ظاهر بدن بر می آید و متفرق
می گردد و اکثر تجریک چرکی است زرد رنگ و یا سیاه رنگ و یا بنرنگ که در پای و نالان جمع می گردد

جلد اول در بیان اسامی امراض و فصل حیات

۸۹

و متفرج می شود و شبیه غریب و زود شکن می باشد حکاک المرئی بکسر اول مرضی است که در آن مرضی
صبر نمی تواند کرد که بخار و گلوئی خود را بتخنج و یا بتخنج و یا سرد کردن را بکنج نمودن و سبب آن نفس است
تخلط غلیظ و لذاز است بری حکمة المالت مرضی است که صاحب آن در می یابد و در بینی خود
هنگام استنشاق هوای سرد و سوزشی و لذیذی که تابدا رخ او می رسد و از بزم آید آب بجای دیگری
و نگاه در می یابد شوزن بدن استنشاق هوای سرد نیز حکمة الرحم مرضی است رحم را که زن از
جراح میزند و در جنبها او غماست کثیر شوق و خواهنش او زیاده گردد سبب القیاب تخلط و
بودن در آن الحمة بضم حاء سکون میم و فتح رای بهله و یا بغاسی سرخ باد و تا سرد و درم حار صغیر
است که از جلد بسیار بدن نشود و سرخ شکفته روشن براق یا شاد و چون دست بر آن گذارد
سرمخی آن برود و چون دست بر او اندازد و خود کند الحمة بضم حاء سکون میم و قاف مرادف بر حوت
است و در عرف را از انشاء الله تعالی خواهد آمد اگر می بضم حاء فتح میم شده و یا بغاسی تنگ
سر را بی غریب باشد که در قلب مشتعل گردد و ارواح را گرم گرداند و از اینها بواسطه شرایین بسیار
اعضا را برانگیزد شود و جمیع بدن را گرم نماید و با فعال طبیعه ضرر رساند و این خاص عالیه آن است
است حتی دق و حتی یوم و حتی عفن جهت آنکه اجزای ترکیب بدن را برانگیزد و جهت اعضا و ارواح و
اعضا را پس اگر او لا حرارت قلقل بجز اعضا گیرد و از آنها را گرم گرداند مانند قلب مثلاً پس ارواح
بواسطه شرایین منتشر سازد اعضا گشته گرم گرداند آن را حتی دق نامند جهت آنکه بنای بدن
را دقیق و لاغر و خشک می گرداند و اگر او لا حرارت قلقل با ارواح گیرد و آنها را گرم گرداند بواسطه
شرایین قلب سرد و قلب را گرم سازد و بنای بواسطه شرایین با طرافت نشر گردد و همه بدن را گرم سازد
آن را حتی یوم نامند جهت آنکه در آن اقصای آن اکثر یک روز یا دو روز و نهایت مکث آن
تا بهفت روز می باشد و چون از هفت روز بگذرد البته انقلاب تب و دیگر می نماید و اگر او لا حرارت
با خطا گیرد و آنها را گرم و متعفن سازد پس ارواح را بواسطه شرایین قلب رسد و از قلب بسیار
اعضا آن را حتی عفتی خلطی نامند خواه آن عفن در داخل بدن باشد و خواه در خارج یعنی در انقبیه
حوالی قلب یا کبد یا معده و یا اعضای دیگر و از آنها بواسطه شرایین قلب رسد و این در عروق است
پیشتر می باشد و این جهت آن را حتی لازم می نامند یعنی تا دام که خلط متعفن در عروق باقی است

جله اول در بیان اسمائی حیات و تفصیل آنها

40

حی مفارقت نمی نماید و آنچه در خارج عروق هست با نوبت می باشد و آن را حی نامیده میجو اند و بنوبه اجتماع
 هر خطی از اعلاط اربعه یعنی صفرا و دم و بلغم و سودا در ستونند و مکان و وضعی اجتماع و هنگام نوران خود
 می نماید و باشتاد آن اشتداد و با نقصان آن انقاص و با تمام آن منقضي میگردد و همچنین تا تمام آن منقطع
 و زایل گردد و هر خطی را نوبه خاص است مثلا نوبه خون به سبب کثرت مقدار هر روز به شبیه بدانی است
 و نوبه صفرا یک روز در میان و نوبت سودا بسبب غلظت و قلت و بیس اقل آن دور در میان یا
 سه روز در میان و یا چهار روز و همچنین و هر یک نامی خاص دارند اما حی یوم انواع آن بسیار است بعضی از آنها
 منسوب به احوال نفسانی اند و بعضی به بدنی و بعضی به امور خارجی اما منسوب به احوال نفسانی بسیار اند از جمله
 سهری است که از بیداری بسیار بهم می رسد و غشی که از غفلت طبع بسیار و همچنین غمی و فزعی و کزبی
 و فکری و فومی و راحتی و بی که از بسیاری از هر یک اینها بهم می رسد و اما منسوب به احوال بدنی نیز بسیار است
 از جمله استفراغی و قی و یبوی و جوعی و راحتی و سدی و شربتی و عطشی و غذائی و غشی و قشنی و جوعی و یبوی
 است که از هر یک اینها و یا مانده اینها بهم می رسد و اما امور خارجی مانند احتراقی حادث از احتراق شمس
 است و یا از قرب آتش و استحسانی حادث از برودت هوای بسیار سرد و یا بسیار گرم و یا آب سرد و یا آب
 گرم و استحمام آبهای قلیع مانند شبنم و زاجی و امثال اینها خواه هر یک بتنها یا و یا ترکیب بعضی با بعضی
 باشد و اما حی دن که رسیدن گرمی غیر طبیعی است باعضای اصلیه خصوصاً دل و گرم نمودن آن را اولاد
 رطوبه است که بتدریج فانی کردن چنانچه ذکر یافت و گفته اند که آن حرارت غریبه ایست که در بدن
 حادث شود بواسطه حدوث آن در اعضای اصلیه و اما حی عفن چهار نوع است حی دموی و صفراوی
 و بلغمی و سوداوی اما حی دو نوع است نوع اول را حی مطبوعه نامند و این تب دموی است که تعفن
 ماده آن داخل عروق باشد و مادام که منفع نگردد و تعفن آن باقی باشد تب دایم و لازم شبانه روزی باشد
 و فتوری نیاید و این سه نوع باشد یکی متزاید یعنی روز بروز زیادتی بود تا آنکه منقضي گردد و از بدن مفارقت
 نماید و سبب بدین یا آن است که آنچه تعفن می یابد زیاده است از آنچه به تحلیل میرود و یا آن است که ماده آن
 بسیار است تعفن یک چیز و سبب ایت باجزای دیگر نمی گنجد روز بروز و یا آن است که کثیر الرطوبت است و یا
 بران غالب پس بزودی سبب میکنی عفنونت آن بسا اثر اجزای آن و یا بسبب ضعف قوت مایه
 بدن است از حفظ آن از عفنونت و دوم متناقصه است یعنی روز بروز کم میشود و این مقابل متزاید است

جلد اول در بیان اسمای جمیات و تفصیل آنها

41

و اسباب این نیز بعد از آن و سوم متساویست یعنی برابر است بسبب تساوی اسباب مذکوره و بدترین همه متزایده است و نوع دوم از جمی و موی سوختن است و آن تب و موی است که بسبب گرم شدن و جوش آمدن خون باشد بدون نقص و آن جمی صفراوی و آن سه قسم است یکی جمی حرقه و آن تب صفراوی است که اخفین ماده آن داخل عروق باشد مخصوص عروق حوالی قلب و کبد و گرمی و حدت و عطش و قلی و اضطراب آن بجدی باشد که گویا صاحب آن می سوزد و آرام ندارد و لهذا حرقه نامند و دایمی است که بدوام نقص بقای ماده آن در میان او رعاقت از لوازم آن است و دوم از صفراوی جمی غیب است و این تب صفراوی است که ماده در خارج عروق یعنی در انقباض داخل اعصاب و قلب و کبد و یا معده و غیر اینها نقص یافته و از اینجا بواسطه غیر این قلب رسیده و از اینجا بسائر اعضا و یک روز در میان آید یعنی یک روز که روز نوبه و اجتماع و نوران آن است تب آید و روز دیگر که سکون آن است نیاید و همچنین و آن دو نوع است غیب لازم و غیب دایم و هر یک یا خالص اند یا غیر خالص خالص آن است که از عفونت صفراوی محض باشد بدون مختلطه خلط دیگر و در خارج عروق یعنی در انقباض حوالی قلب و فرج و خلل اعضا و این با ناقص و قشری و سردی بسیار آید و بلعوق دفع گردد بسبب رقت ماده و زمان مکت این از چهار ساعت تا نه ساعت و زیاده از دوازده ساعت نیاشاید بحر این در چهارم نهایت هفتم باشد و دوره این بمنزله یک روزی است پس در چهار دور با هفت دور منقصب گردد و آنکه ماده آن مختلط است اگر اختلاط آن جدی است که از هم دیگر جدا نگردد و آن را غیب غیر خالص نامند یعنی همیشه یعنی باشد و لیکن یک روز در میان شدت میکند و اگر اختلاط و امتزاج آن نام نیست بلکه از هم جدا شده و یک روز نوبه صفراوی یک روز نوبه بلغمی است نوبه صفرا شدید تر و نوبه بلغم خفیف تر آن را شرط اجتناب و بیونانی طریقا و نامند پس برای شرط غیب و نوبه باشد و این تب گاه طول می باشد تا شش ماه و گاه منجز تر پس بدین و بزرگی بزرگتر و سوم از صفراوی جمی ناقص است و آن جمی است از صفراوی که با آن بدن میلزد و می جهد و حرکات غیر ارادی می نماید و دیگر جمی بلغمی است و آن نیز انواع است و ماده آن نیز با داخل عروق است و یا خارج عروق و اینجا آنچه داخل عروق است یعنی جوف نقص عروق یاخته دایمی است و آن را جمی لثقه نامند برای لثوق و تشبث این میدان بسبب آنکه ماده آن را طب بلغمی طب بلغمی است و از لثوق بکسر یعنی تری و بسیار شیبه جمی دایمی است بلا مدت و اینجا خارج عروق است یعنی نقص آن در بیرون عروق و تجاویف اعضا هم میرسد آن را جمی دائره نامند و مواطیه نیز و از آن جهت آنکه نوبت آن همیشه

جلد اول در بیان اسامی حمیات و تفصیل آنها

۹۲

ساعت است و در می نماید یعنی بعد از افتنای یک نوبه نوبه دیگر می آید یا فاصله و موافق نوبه ازین جهت است
و جهت آنکه هر روز در بطریق مقرر می آید و مدت دوره این سیمده است و تقبیر آن شش ساعت و قریب
بدان می باشد بحسب کثرت و از وجبت و غلظت ماده و نوع دیگر از آن بلغمی نمی آید یعنی سیمکه بیشتر آید
و نوبه آن شب باشد و روز گذارد و نیاید و دیگر نمی آید یعنی سیمکه بر روز آید و شب را نکند و ماده این در
بلغم متعفن و در خارج عروق است و لیکن بهاری زبون تر از بلبل باشد و دیگر نمی آید الا اقل اوس است بزبان یونانی
یعنی نمی آید که در آن برودت بسیار در باطن و حرارت در ظاهر و اقل بسیار است بلغم متعفن و بلغمی
در خارج عروق و قهقر بدن و احقاق آن و لهذا با آن تشنگی و اطلب نباشد و دیگر نمی آید یعنی یونانی
یعنی که در آن حرارت در باطن و برودت در ظاهر باشد و ماده این بیشتر بلغم غلیظی است که تعفن در باطن یافته باشد
و نگاه از صفه ای بسیار غلیظ تر می باشد و دیگر نمی آید یعنی غلیظه است و آن نمی آید که با آن غشی ناراض گردد و لازم
آن باشد و آن دو نوع است غلیظه غلیظه غلیظه غلیظه غلیظه و سبب اول بلغم نام بسیار متفرق و در بدن حاصل
از تخم و سبب دوم کیموسات رقیقه بلغمیه و یا صفرا و دیگر نوبه سیمه باشد و این سبب بسیار گرم و دردی و خطرناک
است و لهذا بیض و قوت درین در نوبه اول یا دوم ساقط می گردد و بسیار است که تا چهار قوت و تمامی کند
و مکنش و دیگر از حمیات عقیقه نمی سودا و این است و آن نیز از نوع است و تعفن آن نیز زیاد داخل عروق است یا
خارج آن آنچه داخل عروق است نمی ریح و این است و آن نمی آید که تعفن ماده آن در داخل عروق بود و دیلی
باشد و در چهارم یعنی در روز دینمان اشتداد نماید جهت آنکه نوبه اجتناب و دوران سودا از چهار روز کمتر نمی باشد
و آنچه تعفن آن بیرون عروق باشد از نوع است از اسفله نمی ریح و اگر است که بیونانی طریقا و سن نامند
و آن سبب سوداوی است که تعفن ماده آن در خارج عروق باشد و دوره آن بر بلع آید و نمی ریح و اگر است
جهت نامند که ابتدای نوبه دوم آن روز چهارم باشد از ابتدای نوبه اول در اوایل یا نصف اندک آید
بسبب غلظت ماده پس تدریج زیاد گردد و بسبب رقت ده آن یعنی هر چند که رقیق تر گردد و ناقص آن زیاد
شود و یاد می آن از علامات سیمده است و بالعکس علامات ردیه و یا اعضا شکنجی و سردی بسیار و یا اینکه
گویا اعضا و راحی کویند و چیز بسیار سنگینی بر استخوان و مفاصل او افتاده و این بیشتر در خریف آید و گفته اند
مدت نوبه آن سبت و چهار ساعت است و دوره آن هفتاد و دو است و دیگر نمی آید یعنی جنس بکری می خورد و سکون
سیمه یعنی سبب سوداوی است که نوبه آن سه روز و در میان باشد و در پنجم روز دوران آن باشد و عوارض آن

94

در آن روز استنداد باید و همچنین حی سدس است که چهار روز در میان آید و روز ششم نوبه اوزان آن باشد
و حی سب و حی ثمن و امثال اینهاست هر چند بدشور بالا رود و ماده آنها همه خارج عروق است حی لیسطی
است که ماده آن یک خلط باشد و پس حیات ساده پنهانی اند که ماده آنها همه حدت و تند ی داشته باشند
و عوارض آنها شدید و مدت بقای آنها اندک باشد یعنی منقضی شوند و بسیار مانند حی صالیه تب گرمی
است که در آن لرزه و سرما نباشد حی مبتدا لپتی است که نوبه یکی بدل بنوبه دیگری شود یعنی نوبه یک تب
چون باخورد سد نوبه تب دیگر رسد و آنان را ظاهر گردد حی متداخله پتی است که هنوز نوبه آن باخورد رسیده
که نوبه تب دیگر آید و علامات آن ظاهر گردد حی مشار که پتی است که بابت دیگر بطریق اشتراک ظاهر شود
مانند آنکه جمعی جلدی با غلبه از دیابلیخی دار بر جمع شود حتی مثله شب غلب است و مذکور شد حی مختلفه
یتی است که با فترات و مسیمات غیر منتظمه آید و نوبه آن را مقرر نباشد حی دبابیه پتی مختلفه شب ارواح
است پس با خلط لیسیا هوا بهر پی از اسباب که باشد چنانچه بعضی های مهمله و فتح میم و سکون یا بی نشانه
تحتانیه و فتح قاف و الف مقصوره بفارسی یاد آید نامندی است که با آن دانه های بزرگ سفید آباد بر
بدن برآید بزرگ تر از دانه های جلدی در روز اول تب یا دوم نهایت تا سوم و این باین جلدی حصیه
باشد و عوارض این ازان هر دو کمتر تحت خطی نوع از بشوریست که بر پیشانی شکل دانه گندم برمی آید
لنا اسمی و مشوب بدان گفته حول بفتح های مهمله و ذوالام کج نشان چشم است و آن خفگی
است یا عارضی بسبب تشنج اغشیته دماغ و جذب آن طبقه صلبه را و یا پوست و یا حرارت مغرط و یا
مقاسات اعراض حاده و یا بسیار نظر کردن میکلف و یا بهم رسیدن ام العیسان و این مرض
هر دو سبب اخیر اطفال را بیشتر عارض می گردد **حرف الخاء و المجهمة** **حبث النفس**
بضم غای میم و سکون بای موحد و نای مثلثه و فتح نون و سکون ناو بیان مهمله بهم رسیدن منجر و غم
و اندوه بی سبب ظاهر است **الخبط و الخطاط** بفتح خا و سکون بای موحد و فتح طای مهمله و او یکسر
خا و فتح پا و لغت ط حالتی است مانند حیرت و هیجان و زان است صداع خطبی و بعضی ز کام نیز آمده
و گفته می شود فلان را بخط عارض گردید یعنی ز کام الجمل بخجل بخبر یک بعضی بخیر و دشت و چرا گردن
است و آن کیفیتی نفسانی است که بتجسس آن روح و حرارت غریزی میل بداخل نماید و الا پس نتایج
و ازین جهت زرد می گردد و رنگ بدن صاحب آن او لا پس سرخ میگردد **حرف الدال** یک نما و دال

جلد اول در بیان اسامی امراض

۹۴

و سکون رای هر دو مهمله علتی است آلی که در حسیس بهم می رسد و با آن بر طرف میگرد و در میان ناقص میشود
حس لمس و بار عتشی میباشد اگر ضعیف باشد و یا استرخا اگر مستحکم باشد اما اگر در پا باشد صاحب آن در آن
چنین نمی تواند که بخوبی را درود و اگر در دست باشد نمی تواند چیزی را در دست بگیرد و بفارسی آن را
نخاید که دستش اندام نامند و صاحب آن در عضو و محدود در می یابد که گویا مورچه را میبرد و
و یا سوزن فرو می برد و بدن آنکه ادراک دردی نماید و گاه خدات بدون عجز حرکت بهم میرسد و سبب آن
ساده باشد که در عصب واقع شود و از خلط غلیظ که مانع نفوذ روح قهسائی گردد و شخ الرئیس گفته اگر خند و اوم
یابد و عضو ای با ستفراغ زائل نگردد و از عصب آن دو ابرهم رسد و بسکته است خراج بضم اول و فتح
را سه همایه الف و جیم با صطلح جهو و اطبا هر در می است که بزرگی بخت شود و بچرک آید خواه گرم باشد
و خواه سرد و بعضی گفته اند که خراج مخصوص باورام حاره است چون ریح و چرک آورد و بخلاف بار و
مولانا نفیس گفته که خراج ورم گرم بزرگی است که در اندرون آن موضع یعنی کیسی باشد برای ریختن مواد در آن
و بچرک آید و حرا حلا بضم اول و فتح رای همایه الف و طای مؤلفه مهمله رطوبتی است که از جرم امعا جدا گردد و دفع
شود و آن رطوبت چنان باشد که چون منعقد شود و جوهر امعا گردد و خرب بخر یک خا و زای هر دو و مجرب
و بای موحده تجمی است که در صورت و جلد بدن بهیات بدن بهم رسد و با آن درد نباشد و چشم بفتح اول و
سکون نشین مجرب و بیم بر طرف شدن قوت شامه است که صاحب آن بوی چیزی نشود و خفش بفتح اول
و سکون ناوشین مجرب مرضی است که در پرده قرینه و عنبیه بهم می رسد که صاحب آن صورت مرئی را خوب تمام
نمی بیند چنانچه هست و می یابد جهت آنکه در آن مرض آن هر دو پرده شفاف یعنی نازک وضعیت می گردد و در
ششخ آفتاب در آن هر دو نفوذ می کند و پراکنده می سازد و نور با صره را که تمامی بمرئی می رسد و اما در نهنگام
خود آفتاب و روز ابر صورت درست بنظر می آید و سبب آن در آن در نهنگام و با صطلح این را ضعیف
چشم نامند و با آن همیشه پلکهای چشم آن ترمی باشد و خفقان بفتح خا و قاف و الف و نون حرکت اختلا است
که عارض قلب گردد و جهت دفع مؤذی که بدان ایندازد از مواد و ریه عفن فاسد و یا رسیدن بخارات آنها
بدل مراد از حرکت اختلاجی حرکت ارتعادی است که عارض اعضا میگردد و نزو نافض نه حرکت عضلانی که حادث
از اجتناس ریح میگردد و همچنانکه اعضا حرکت می کنند و نزو ریختن ماده ریه عفنیه بسوی آنها بچنین قلب حرکت میکند
نزو رسیدن مؤذی بسوی آن حرکت ارتعادی بی در پی و خفقان چون مفرط گردد و غشی آورد و چون باز فراط نماید

موجب موت گردد و تحقیقه الکبد بفتح خا و سکون فاد و فتح قاف و هاء اضطراب و حرکت اختلاجی بسیارست که صاحب
آن در می یابد که گویا منتقار بر سیکر او میزند و یک لحظه ثابت می ماند پس بر طرف میگرد و گاه در میاید و روی او قشیل
تند و نزو و ال آن بخاری گرم که بالامی رود بسوی سر او گاه یحرق میاید در آن عین و این مرضی غیر قابل الوقوف
است بسبب بهم رسیدن سده در وقتی که باز عروق آن و بدان سبب سوراقتینه که مقدمه استسقا است بهم میاید
مخلع بفتح خا و سکون لام و عین مهله بر آمدن استخوان و جاشدن انهدام آلت از جای خود و نیز استحال و جورت
و شدن آن از صورانی بصورتی دیگر رانامند و نیز فاجی را که شامل یک شی از بدن صورت هر دو باشد گویند مخلع المشا
زوال آن است از مکان خود بسبب ضربه یا سقطه یا رطوبت رخیه و هر یک از اینها بواسطه استرخا و پاره شدن برابط
است از رباطی که به پشت متصل گشته خلفه یکس و سکون لام و فتح فاد و هاء مرضی است که طعام در شکم بقدر محتاج
مفری نماند بلکه دفع گردد و یک دفعه بزودی و یک دفعه بدیری و یک مرتبه اندک اندک دفعات و کم کم و یک مرتبه منتهض یک
مرتبه غیر منتهض و این از اسهال استعد است و بعضی فرق میان این دو بزرگ کرده اند و این جهت نزد بعضی خلفه
مراود اختلاف است لیکن جمهور تخصیص نموده اند اختلاف را با اسهال معدی دوری و خلفه را با اسهال بالوان
مختلف باشد جمیع از بعضی خا و فتح میم و الف درای مهله عبارت از عدم انضمام شراب است با تمام بلکه از آن
فضله در معده بماند و چون مخاط بر طوبیت معده گردد و نقل سرد صدمع احداث نماید و چون مخاط بصفر گردد
هنوع و فی آورد و همگی بصرف عبارت از ضعف و سقوط آن است ختم از سر دوری است تشبیه سلیمه که با گوسفند پیوسته
و صلیب متعدد باشد و بیشتر در گردن و پنج ران بهم رسد و بیان دیگر آنکه او رام صغار صلیبی است که در موضع خود
شکل باشد و در اکثر احوال حرکت نکند و بزنگ ببدن باشد و از موضع خود حرکت نکند و زائل نگردد و مانند سلیمه در اول
امر و بیشتر در تخم و خصوصاً در گردن بهم رسد و اکثر چند و پنج و چوبه است بهم می یابند در یک کیسه و گاه هر یک در کیسه
علیه مانند سلیمه این را خنا نیز از آن جهت نامند که خنا نیز بیشتر بهم می رسد و گردن صاحب آن مانند گردن
خنزیر میگردد و گاه قوسل بین و گاه میل به یسار می کند خنق بفتح خا و فتح نون و الف قاف نفوذ نکردن نفس
و آب و غذا است بریده و دل و مری بسبب هم نوزین و عضلات بیرونی حلقوم و خنجره و مری خواه صفراوی باشد
و خواه دموی و خفه شدن با خنق و خنق الکلی عروق آن حالت است بهیچ عضلات داخلی و
نیز خنقی را نامند که از بر آمدن فقرات گردن بهم رسد و بی اختیار صاحب آن دایم وین را کثاده و زبان را
بها آورده و از درختانچه عادت سنگ است و ازین جهت کسی بدان گشته و خنقین هر خنق روی را خنق است

خیالات بکبر خاستگاه زنگارنگ است که صاحب آن در جوها میزند بسبب ضعف قوت بصرو باصعود
 اخیره غذایه بدان خیمه لان بکبر خاد سکون یا فی قناته تحتانیه و فتح لام و الف لزان جمع خالی است و آن احتمالی
 سیاه مائل بزردی و با سحر و پاکد و با جرم بر آند و درست که بر بدن بر می آید **حرف الدال المهمله**
 وای الا سده جذام است و در جیم مذکور شد و در وجه لیمه آن گفته اند که بنابر آن است که بر صاحب آن مرض بخیر
 می آید و مانند جرم بر بدن انسان گفته اند که طبیعت او مانند طبیعت شیر منقح می گردد و حیثیهای او مانند چشم شیر مدور
 و نیز گفته اند که چون این مرض شیر بسیار بهم می رسد لهذا دارالاس نایمده اند و از امراض میر است و **دارالاس**
 اقادن موی سر و یا بر و یا ریش و یا خیر آن است اکثر در شکل بسبب یخ کردن و یا صفراوی و یا سوداوی مخلوط الصفر
 و یا رسیدن اخیره آن بدان و دارالتخلیب زان جهت نامند که رو باه را این مرض بسیار بهم میرسد که موی آن
 ریزد و بدن آن متفرد می گردد و اگر اکیحه مرضی است که در سر بهم میرسد از مواد سوداوی و اخیره دریا از طبع
 شور و می افتد موی آن جدا میگردد پوست آن مانند جدا شدن پوست مار و ازین جهت آن را دارالینا نامند
 و یا از جهت آنکه این مرض مایل بسیار بهم میرسد و فرق میان این و دارالتخلیب بدان است که موی اقادن
 از دارالتخلیب بکچر و پیچیده می باشد و چون راست کند شبیه بهار می باشد و پرچم و دم و طول بخلاف دارالتخلیب
 و شیخ نجیب الدین گفته که دارالتخلیب و دارالکیمه هر دو اقادن موی است و در تمام بدن بهم می رسد و در سر
 و ریش و در بیشتر دست و پیر شکل و غیره است و شکل به باشد و قول شیخ نجیب الدین رد قول اول است و **دارالکیمه**
 بقاری قیل یا نامند و آن زیادتی است که در قدم و ساق پا و زانو و پرچم نان نیز بهم می رسد چنانچه قرنی که در وقت
 آن مختص بقدم نیست بلکه در ساق نیز بهم می رسد که پای صاحب آن شبیه پای تمیل میگردد و جامع
 او را در درنگها آنچه مشاهده کرده آن است که در یک پا اکثر و در هر دو بلند است و بر کعب و حوالی آن غلای
 بر پیات بر می آید و بعضی را بی عده نیز و در دست نیز بهم می رسد و تا مرفق بیشتر و تا شانه کمتر و آن در می است
 صلب که را بقدر البضی یا باندک در دو تنی عارض می گردد و در اوقات سیحان اشتداد نیز تب بالرز به هم میرسد
 و ماده آن بیشتر خون سوداوی است و ماخون غلیظ و یا نیم غلیظ لزج محترق و آن را در الغیل از جهت شام
 پای صاحب آن پای قیل نامند و از جهت آنکه این مرض قیل را بهم میرسد و **دارالکلب** جنونی است
 بسبب صاحب آن را ضحک مخلوط بلع و یا زنی فاسد و غضب و افیت مخلوط بهر بانی و افیت و اب و حیات
 و حکم کردن بر مردم می باشد چنانچه فصلت یگان است و ازین جهت مسمی بدان گشت و چون متاد **دارالکلب**

کسی را بگذرد و هلاک می گردد آن کس مانند سنگ یوانه گزیده و سیله الکبد بضم دال و فتح بای موصوفه و سکون بای
 نشانه تحتانیه و فتح لام و با اکثر آن مرض بعد از درم حادث میگردد و در لیس بر پشت می تواند خوابید و آن
 بفتح دال و الفت و کسر بجای مجر و سکون سین مهله ورم گرمی است که قریب بنا خفیه بهم میرسد و با وجع شدید و خفیه
 قوی و تند و گاه ساقط می گردد در آن انگشتان و بسیار است که احداث تب می نماید و بغارسی آن را گزیده
 نامند و با به بفتح اول و دو بای موصوفه در میان الت آخر با هم نوعی از قلاع روی است و سیله بضم دال و فتح
 بای موصوفه و سکون بای نشانه تحتانیه و فتح لام و با بضم فی ورمی است بزرگتر از دل و مدور که در بدن بهم میرسد و رنگ
 آن و در جوف آن موضعی یعنی کیسی میباشد که در آن ماده آن میریزد و تسخیل چرک می گردد و گاه از آن چیزی
 مانند رزی زیت و خاک خم و کچ سفید و زینخ و حیدره ناخن و سوی و امثال اینها از اصناف اجسام صلبه اند
 شرف و سنگ و دل و ریزهای چرب نیز بر می آید و بعضی گفته اند که سیله دل بزرگی است که آن را دانه های
 بسیاری باشد و بغارسی فکر که نامند و بعضی گفته اند که سیله سحر و سیله غارسی است یعنی دو کیده اردی که در جوف
 دیگری و در میان کیده بروی چرک رقیق و در اندرون چرک غلیظ منجمدی باشد و این مخصوص بعضی نیست بلکه
 با بعضی از نظایری و باطنی نیز مانند معده و کبد و گرده و غیره بهم میرسد و آنچه قریب با بعضی از رقیب باشد بلون
 است و نوعی از آن معروف به سیله منکوسه است و آن سیله است که زور فته و عین می باشد از جمله این در
 اکثر قال است در موضعی غیر بسیاری جریان آن است و شب بضم دال و سکون شین مجر و غم بای موصوفه
 و سکون دال مهله و بکسر دال با زائده چیزی است شبیه بغضوف که بغضوف و بر استخوان نیز می رود و هنگام
 شکستن آنها گاه اطلاق می نمایند بر چیزی که بر جراحت می رود و از جوهر غرض نیست و ق الشیخ و تخته است
 و شکی بسیار است که عارض بدن میگردد و صاحب آن بصورت مدقوق می نماید و ظاهر می شود و از آن احوال
 شبیه پیش از رسیدن آن و ازین جهت و یا از جهت آنکه چون پیران را بیشتر از جوانان و جوانان را بیشتر از
 عیسایان بهم میرسد سی بالک گفته و لبع بفتح دال و سکون لام و فتح عین مهله بر آمدن زبان است و بر آوردن
 آن لازم و متعدی هر دو آمده است و معده بفتح دال و سکون میم و فتح عین مهله و مرضی است از امراض چشم
 که همیشه چشم صاحب آن ترمی باشد و ظاهر از آن رطوبتی قاطع نماید پس اگر بسبب مرض دیگر باشد مانند حرکات
 و خشونت و فوری و غیره منقلب پس آن معنی است که مرضی و اگر بدون اینها است مرضی و مل بضم دال و فتح میم
 و لام و انهای بزرگ غنویری شکل سرخ رنگ که از جنس خراشهاست که بر بدن بر می آید و در ابتدا در میان دست و

می شود اجد پخته شدن و و از رضم دال و فتح داد و الف درای مهله مرضی است که بالان گردش سر لازم است
و محال میکند صاحب آن که گویا تمامی ایشان در او می گردند و بدن و دماغ او نیز می گردند و قدرت بر آنکه خور و
نابت دارد ندارد و از قبیل تسبیح شمی با سم لازم آن است و و الی بفتح و ال و و او و الف کسر لام و یا مرضی است
که کشاده می گردد و آن رگهای ساق و قدم بسبب بسیاری ریختن خون سوداوی و یا خون غلیظه یا بلغم لزج
در آنها و فرق میان این و و الی الفیل بیان است که ماده و و الی غلیظه مجتمعه عرق می باشد و ماده و و الی الفیل رقیق
و از عرق انباشته بلغم میکند و لحم آن را شرب می نماید مانند شرب خدا و و الی بفتح و ال و کسر و او و او در وقت
صدایست که مفهوم نشود و از آن چیزی بلکه مانند صدای کس و زینر غسل باشد و با صطلح اطباء صدای ایست
نرم و غلیظه که صاحب آن بشود و در بیرون نباشد بلکه آنچرخه و ریاح باشد که در اندرون گوشش در حرکت نمایند
و ویران بکسر و ال و سکون یابی ثمنه آینه و فتح دال مهله و الف و نون جمع و و است و آن که مهای اند که
در اما حوا و لید یا بند بسبب رطوبت فتنی که در آنها ماند و متعفن گردد و بطول نکشد و قایم حرارت در آن و سه قسم پیش
آنچه طولانی است بقدر یک بشود و یا در آن در اما حوا علیا که با یک اندیم می رسد و با آن مخمس و شعث نفیس
و برودت اطراف و سرفه خشک و کسالت اعضا و انتقال شکم و دیگرهای باشد و در وقت خواب صاحب آن
و دندان بهم می رسد و آب از دهن او بر می آید که بالمش او ترک می گردد و در وقت خلای محده بحرکت می آیند و گاهی بسبب
حرکات موزیه و ارتعاش بخارات عفنیه اعراض رویه شبیه به صرع و سقوط و تشنج و التواء مانند آنها عارض میگردد و آنچه چون
اسکل حبابه قرع باشد و ممتد غلاظ که قو لون و اعور اند و تولدی یابد و آنچه باریک که چک مانند که می رسد و سر که باشد
و و و الف نامشده و زرد های بالین قریب بخرج بهم می رسد و صاحب آن خارش در مقده و و غده در آن می
یابد و در مطلق آن لب صاحب آن در روز خشک و شب تری باشد و بیشتر اطفال و مرطوبین و کسانی که بیالته و طهارت
باب فی نمایند بهم می رسد و حرف الف الذال المعجمه ذوات الاصل نوع ثوری است که در طبقه قریبه
بهم می رسد و ذوات الجنب بفتح جیم و سکون نون و بای موده و دم سار و دماکی است که در انواع سینه بهم
پس اگر در غش سینه خصوصاً عضل داخلی آن و یا در حجاب اخلاص طرف داخلی باشد آن را شون نامند و اگر در
غشای مسبطه سینه باشد آن را بر سام و اگر در حجاب حایر میان قلب و معده باشد آن را ذوات الجنب الاصل
ذوات الجنب با سم نامند و این در هر دو جانب بهم می رسد و آنچه در جانب راست باشد نیمه از جانب چپ است و آن
تسبیح و امین و نیک و الفس متواتر باشد ذوات الکرم و در می است و می و یا نفرای که در نیمه ذوات

در می است که در حجاب قسمت کننده سینه بر طرفین که موضوع برقص است بهم میرسد و اگر بر طرفی
که موضوع برقرار است باشد آن را ذات الجنب یا سم عام نامند و صاحب آن از فم معده خود تا فم
منخرن را رد که سوزان و فزونی بر نند و توانند که سر بالا و پایین کنند و بر پشت و پهلو بخوابند و صاحب خیره گفته که ذات
جمع آمدن بجرک است در فضای سینه ذات العرق در می است که در حجاب تا سیم در که از جانب قطن
است از جانب فقرات قفاحات گردد و صاحب آن حی میانشان را در یابد و بر پشت نوازند و این ذات الابد
بیمارت از نورم کبد است خواه از ماده حار باشد یا بارد و ببالی بضم بر آمدن طبقه عنبیه است نزد شکافه شیان
قرینه بسبب قرصه و یا بخرابی که در آن بهم رسد اگر زیاده از سر مورچه و بقدر سر مکن باشد و بالی نامن جهت نشأت
آن در شکل سیر مکن و بجهت بضم ذال و فتح بای موعده و حای مهله و باد عامه لیسکون یا میخوانند و در می است گرم
که در عضلات هر دو جانب حلقوم که بان بلع می باشد بهم می رسد بسبب غلبه خون و استملاای عروق آن
و بعضی گفته اند که درم لوزین است و بعضی گفته اند که درم عضل موضوع بر فم مرئی و حلقوم و بطانة آن است
و نگاه اطلاق در بیمه بر اختناق نیز می نمایند و شیخ الرئیس فرق میان درم عضلات هر دو جانب حلقوم افتخار
نگذاشته و در سبب بفتح ذال و رای مهله و بای موعده اسهال معده است بسبب سستی معده نرمی معده از
سوی مزاج رطب آن و یا کثرت رطوبات مجتمعه در معده و یا انقباض مواد نثری معده و از معده با معا
یا انزلاق فضول و این را اسهال و یا معنی نامند و یا بسبب وقوت بخار که کبد که غذا را از معده تواند جدا
نمود و درین مفعول مختلف الالوان سبز و در و سفید باشد و یا بر طرف شدن خلل معده بسبب اورام و یا غیر آن
و درین طعام بضم نایافته دفع گردد و بعضی گفته اند که جاری شدن شکم بی در پی متصل بهم است و بعضی دیگر
گفته اند بضم نایافته طعام در معده و معاست و زرییدن و نفوذ نکردن در جمیع بدن بلکه بطریق اسفل و بعضی
بچند دفعه متصل بهم است و بعضی مرادف خلفه دانسته اند و ببال بفتح ذال و و او و بای موعده و الفه و
که اختنق و لا غوشدن بدن است و یا بلانی گفته که اسهالی است که از ضعف کبد بهم رسد و آن را از دست طار
بضم ذال مع و سکون و و او و فتح سین مهله و سکون لون و فتح طای مهله و الفه که برای مهله و فتح بای شاة
تخاینه و الفه نامند و دست طار یا کبدی اسهالی است که از ضعف کبد بهم رسد و اگر خون حرف باشد
از استملاای خون بود و یا تفرق انفالی که ورکیده و یا بسبب قطع دست و یا بهم رسد و اگر صدید و یا شبیه بدری
آید از اختراق و م و صفر باشد و اگر قح و بجرک آید از انقباض و یا باشد و اگر غشالی یعنی شریک باشد و یا باشد

بود و نیز از انبار و سبکه کبد باشد و وسط طاریا مسوی اسهال و سوی است که از انفتاح رگی از رگهای داخلی
 امعاء بهم رسد و اقمرالی گفته که لفظ و وسط طاریا مسوی را بنابر اسهال با سحج اطلاق می نمایند و اعم از آنکه خون
 بر آید یا چرک یا خراطه و مولانا نفیس گفته که لفظ و وسط طاریا در لغت یونانی بمعنی قروح امعاءست و علمای
 طب اطلاق می نمایند آن را بر آن معنی فقط و بعضی اطلاق می نمایند بر لازم آن که اسهال خون باشد
 مطلقا لکن آنکه از ریح باشد خواب ما و الا کسان مرضی است که در دندان بهم میرسد که صاحب آن
 نمی تواند که چیزی صلب را بدندان بشکند و بخاید و تحمل آب سرد و گرم ندارد و یابیطس بفتح ذال معجیه و یا
 شناة تخمائیة و الف و کبرای موحده و سکون بای شناة تخمائیة و ضم طاو سین هر دو مهله مرضی است که صاحب
 آن همیشه تشنه می باشد چون بیاضا مد او را سیرا حاصل نشود که در وقت صحت می شد و بزودی اراده بول
 کند و آن آب بصراقت خود بی تغییر یا اندک تغییری دفع گردد که بآب خالص مخالفت بسیاری نداشته باشد
 و یابیطس یونانی بمعنی دو لایب است و بجهت مشابهت آنکه از یک طرف آب کشد و از یک طرف دفع
 می کند بدان نام مسمی کرده اند و مولانا نفیس گفته که آن سلس البول نیز گویند و صاحب بحر الجواهر گفته
 که این غلط است بجهت آنکه خروج آب و سلس البول بی اراده می باشد و در یابیطس باراده و تحقیق آن
 است که کلام مولانا نفیس به اصل نیست بلکه باعتبار ببول و لواخر امر و هنگام کمال ضعف و بردت آلات
 بول است که جسم اساک نمی تواند کرد و حرف الراء المهملة بر لحن کبر او سکون بای موحده و سین
 مهمله تب سوداوی است که در دوزخ میماند و این معنی نیز اخذ آن یک روز و نوبه ترک آن و در روز باشد و یابیطس
 بفتح را و بای موحده و او کسب بجهت بدین گفته مرضی است تحقیق بر این که صاحب آن چون حرکت کند و یا پایا
 رود نفش او تنگ و متواتر گردد و در هنگام سکون میان دو حرکت نتواند که ساکن ماند و نفش نکشد بلکه بے
 اختیار بی بلی نفش کشد و آن با هر نیز نامند و صاحب بحر الجواهر نیز بهر دو گفته است و فرقی که در میان هر دو نمود
 و بر هر دو کور شد رلق بفتح را و سکون بای شناة فو قانیة و قاف علقی است که در فرج یا رحم عارض می گردد و آن
 می آید از جماع و بر آمدن خون حیض و سبب آن یا عدم منفذ است یا تخلفه و یا بهم رسیدن چیزی زائد شبیه
 بعضی و یا غشای غلیظه بر فرج آن که باره گردد و باقتضای و یا الیقام یا قرحه و صاحب آن را رقیقا نامند
 رجبا بفتح را و حیم و الف احوالی است که بعضی زنان را بهم میرسد شبیه باستانی از تغییر رنگ اجینا سطلست
 و انضمام فرج و گاه سفیدی و احسان بحر کتی مانند حرکت جنین بین و یسار و جمعی مانند حجم آن نیز در می یابند و آنرا

آبستنی کاذب پیدا می‌شود و صاحب آن خواهش دارد که او را آبستنی صادق بهم رسد و سبب آن ماده بلغمی لزج است که در رحم او بریزد و چون در آن حرارت بسیار است آن را منعقد نماید بصورت قطعه بلغمی مدور و ازال آن آثار آبستنی ظاهر گردد و گفته اند که قطعه بلغمی است که یونانی مولی نامند و مولی اسمی است بجای مهبل پس یونانیان صحیح ریحی است بخانه ریحانیم و وجه تشبیه آن با بجهت مدور بودن آن و با بجهت نفوذ آن است مانند ریحی که سستگاه آبی است ریحی را و تشبیه ریحانیم و وجه تشبیه شدن غضروف و در عنق الف از آن قبیل است اطلاق کبر تر از اتصال غضروف بدون قطع بر سبیل مجاز است ریحانیم بضم اول و فتح عین مهمله و الفی فاعول زینتی آمدن آن نامشبه سبب انفصال فوقی از حدت غوان و یا از کثرت و یا از پیری عنق و یا از بحران و یا از جوار و یا از غیر اینها از اسباب غلیظه و یا از ریحیه ریحانیم که سست و سکون عین و فتح دالی مهملین و یا اسم ارتقا است یعنی اضطراب زدن و متعده ریحانیم است ریحانیم که سست و سکون عین و دو مهمله و فتح شین معجمه و مرضی است آلی که حادث می گردد و آن بجز قوت محرکه از تحریک عضل بر سبیل اتصال یا ساکن و ثابت نگذاشتن آن نیز بر سبیل اتصال از جهت متفاوت بودن فنی و مانی که داخل شده و شده است و میل میدهد آن بسوی استیلا حرکت غیر ارادی پس متعده میگردد و سوکات ارادی با حرکات غیر ارادی با ثبات ارادی یا تحریک غیر ارادی و فرق میان ریحانیم و اختلاف است که حرکت اختلاف ظاهر میگردد و خواهه و متحرک باشد و خواهه ساکن بخلاف ریحانیم که موقوف بر حرکت عضلات است و سبب این سه و مزاج بارد و مادی بود و یا ساده که عارض غصب گردد و یا مزاج او کسایک همیشه شراب می آشامند و کسائی را که آب سرد با ریاضت و حرکات غلیظه و امواتن نفسانیه بسیاری آشامند بهم میرساند و محو است بضم ر و عین و دو مهمله سکون و فتح نون و یا بلغمی حقیقی است ریحانیم را و میم و وال مهمله نزد متاخرین نام گرم و موی است که در تخمیه بهم رسد و گاه بارد بلغمی نیز می باشد و متعده عین غیر عارض و موی را از نشانه بکشد که ریس گویند ریحانیم و مهمله جری است منجمد که در گوشه چشم بهم میرسد ریحانیم الا فرسده بفتح الف سکون و و کسر و فتح سین بر دو مهمله و یا فنی از حدت است و آن بر آمدن فقره است از فقرات پشت از موضع خود به سبب احتیاج ریح غلیظه در زیر آن که بکشد آن را بر آورد و فرسده ریحانیم نام ریحی است که در عنق در آید و آن را بایک گردانند و اطلاق اطباء فرسده را بصیغه جمع خط است زیرا که جمع آن فرسات آمده اند فرسده ریحانیم البوا سیر ریحی است غلیظه که بشواری به تحلیل بود و صاحب آن در روده خود مانند صج قورنچ و جی دریا و گاه بالا رود و بطرف پشت پهلوی و نشانه ریس و گاه فرود آید بسوی قطن و حوالی مقده و خستین و قضیب ریحانیم استغلاخ المانیه است

ریج الکلیه وجه و تمدی است که محسوس گردد در حوالی ظهر در محل کرده بدون ثقل و بدون تحریک حصاة و
 هنگام افراط منتشر گردد و بطرف معالیه آن ریج البواسیر نیز نامند و مذکور شد ریج الکرم ماده نفاخته است
 که در رحم به سبب اجتماع رطوبات از جبهه رسد ریج الشو که بفتح شین بجهه و سکون و او بفتح کاف و با ماده حادی
 است که در استخوان ریزد و فاسد زود بشکند آن ریج الصیدیان ریج غلیظی است که در اندرون سرفال
 بهم میرسد و میکشد آن را بحدیکه کشاده می گردند شون الکلی آن و حالتی شنیه بصریع عارض میگردد و او را ریج غلیظ
 میگویند که مدتی طویل در بخا و عین بدن بماند و غلیظ گردد مانند غلیظ شدن هوا نیکه مدتی در قنات و چاهها و آب
 انبارها جفتن اند **حرف الزا و المعجمه** ریج زحیر بفتح زاء که جای مہله و سکون یا می ثنائة تخانیه درای مہله
 است در معای مستقیم برای دفع فضولی که در آن جفتن شده و اندامیرسانه بکثرت و یا بکفایت و یا بهر دو و مختص
 به معای مستقیم است و در غیر آن نمی باشد و زحیر حق می باشد و با خون و لی خون و زحیر حق آن است که به سبب
 گرم گرم روده مستقیم یا بختن خلط صفراوی حاوی بدان و یا بلغم شور و لور قوی و یا بسیار شستن بر زمین سلبت نماند
 بهم رسد و باطل آن است که ادا جتناس ثقل یا بختن شک باشد و قبل از ان چیزی های یا لیق فالبن خورد و باشد و وزن
 میان و زحیر حق و باطل آن است که در زحیر باطل گرانی شکم و درد پشت و مختص می باشد و دفع نمی گردد مگر به وزن
 آمدن چیزی و با آن خواش طعام کم میباشد و چون بزور مایه نشوند و بر نیاید دلیل اجتناس است و زحیر با خون یا
 به سبب خراش روده و یا کشوده شدن رگی از رگهای آن است به سبب مرور فضول یا بختن بران و یا غیر آن
 و زحیر حق خون یا با خراج رطوبت سطح باشد یا اندک ریجی و یا خراج بر از رقیق تر رفته بضم ذاء سکون رای مہله و ثنائة
 و ثانی ثنائة قوتانی میل نمودن سیاهی چشم است باز رقیق خواهد بود بسیار لی نور با صره و یا بسبب صفاء نور است
 آن و یا بسبب بزرگی جلدیه و یا بسبب برآمدگی آن و خواه به سبب رطوبت بیضیه و یا بسبب صفائی آن و
 خواه به سبب قلت سیاهی عینه باشد و خلقی آن لا علاج له است زکام بضم ذاء و فتح کاف و الف میم ریختن
 فضول رطوبی است از روده و بطن مقدم و مانع بهنجرین و ازین می دفع شدن و گاه زکام را بر خطه نیز اطلاق نمایند
زلق الامعا بفتح زاء و سکون لام و قاف بقول شیخ نجیب الدین مرضی است که یعنی مانند طعام در اما بکلمه میلتخه
 و منفرج می گردد بزودی از ان خواه به سبب رطوبت مزلقه باشد که بواسطه آن ثقل معالکت نکند و بیرون آید
 و خواه به سبب برآمدن ثوری و سطح داخلی آن از مواد حاده باشد که چون بکزند آن اخلاط امحار را با چارامعلاط
 نکند چیزی را که در آنهاست هضم نیاقت و یا قلیل الهضم و گاه باندک جرکاب رقیق دفع گردد و در امحار نیز در روده

و جی محسوس شود و پس کسی که بالا رود بسوی سر و صورت و چون آب سرد بیانشان را تسکین یابد و بقول سقراط
نقدمان یا بطلمان بنظم معنی است و آن از لایق از ان جهت نامند که لازم آن است حرف السین المله
سببات بنظم اول فتح بای موحده و الف تائی ثناء فوقانیه درخت یعنی خواب است اصل آن راحت
است چنانچه حق سبحانه تعالی در کلام مجید خود می فرماید و جعلنا نومه سباتا و با صطلاح اطباء خواب بسیار نفس
عزق طولانی است که صاحب آن به خوابی بسیار شود و آن را الفارسی آسودگی نامند سببات سهری خواب گنگ
است که با آن بیداری باشد بسبب آن ورم بلغمی است مخلوط با صفرا که در دماغ بهم رسد و مقابل این سهر سباتی است یعنی بیداری
با خواب و بسبب این ورم عفروای است مخلوط با بلغم یعنی از اجتماع اسباب سهر و سببات با هم که تیز و زایل هم رسد و
این بر دو علت سر سائی است مرکب از سر ساء بارد و حار اول از بارد و حار دوم بالعکس سبب اول بکسرین مملو و
فتح بای موحده و الف طای مهمال می نافع را نامند بسبب تشریک سین و بای موحده و سکون لام شیخ الیمن
گفته که غشا و یعنی پرده است که در چشم بافته می شود و از گهای ظاهره بر سطح ملتحمه و قرنیه شبیه بر خان و علامات این
گرمی در ابرو ها و سرخی در دوز و جانب رخسار و جهندی بسیار در گهای شقیقه ظاهر است و یاد در گهای ظاهر که از
داخل تحف آمده اند و علامت این با آن علامات عطسه و سوزش و ضربان در دماغ است و شیخ نجیب الدین بر
تعریف شیخ افزوده که شبیه بغضای سفید رقیقی است و مولانا الفیس گفته بر این نظر است جهت آنکه سبیل دو نوع
است یکی آنکه در عروق ملتحمه باطنیه باشد پس دیده می شود درین پرده شبیه میرده عینک است دوم آنکه در عروق ظاهر
آن باشد پس دیده می شود که پرده سیاهی مانند دخان پوشیده است آن را وظاهر است که پرده سیاه شبیه بر خان
سفیدی باشد و باطله پرده است که از اطراف چشم ظاهر می گردد و بتدريج زیاده می شود بسبب امتدای عروق آن
و خون غلیظ سببه تشریک سین مملو و بای موحده و باز دال عقل است از پیری که خرافات مانند سحج بفتح سین و حاء
بر دو مملو و حیم خراشیده شان جلد است و حقیقه تیز و اطباء عبارت از تفرق اتصال منبسط در سطح عفو است که بر طرف
می شود و پیری از سطح آن و مجازا بر تفرق اتصال سطح باطن اسما اطلاق می نمایند همین مشهور نزد اطباء است
و عند الاطلاق مراد این است مگر آنکه متعذر دارند بر جلد و غیر آن سبب و بنظم سین و فتح دال اول و سکون
دال دوم هر سه مملو بند شدن مجاری و عروق حقیقه بدن است هر مجری و هر عرقی که باشد به سبب اختلاط ریح
و یا غلیظه که در مجاری عروق حقیقه پدید و منع کند خواه تام که مانع آید نفوذ غذا و فضلات و اختلاط را با تمام
مانع نفوذ ریح و برقان و یا ناقص که مانع آید بعضی را یعنی غلیظ را سبب نماید بدون رقیق مانند بول رقیق چنانچه میگویند

جلد اول در بیان اسمای امراض

۱۰۴

که ولایت بر سده می کند و علامه گفته که اندک اندک از اجزاء غیر سده است جهت آنکه اندک اندک از اطلاق می نمایند
بر این مقام افواه عروق و سام جلد و گاه اطلاق می نمایند سده را بر سختی که بر سر حواصت بهم رسد و بمنزله پوست
و خشک ریشه گردد و السدق فی الحقیقه هم آن چیزی است که بند می شود در اندرون و منعی میکند نفوذ
پذیری را از خلق بسوی بینی و از بینی بسوی خلق سده را بجز یک سین و دال و اهر سه مهله حالی است که صاحب
آن بهوت می نماید و در سر خود سنگینی بزرگی و در چشم خود تاریکی در می باید و گاه طنین آوازی در گوشهای خود
در می باید و گاه زانگی می گردد و آن عقل او بسبب صعود بخیره سوداویه بدماغ اذالسر سام بفتح سین سکون
را و فتح سین هر سه مهله و الف و میم و گویند یکسر سین اول اصح است نقلی است مرکب از فارسی و یونانی زیرا که
سر فارسی یعنی راس است و سام یونانی یعنی مریض و ترکیب هر دو یعنی مریض سر است و فتح گفته که سام
درم است یعنی درم سر و بیان مریض مشهور است و آن حقیقی و غیر حقیقی است حقیقی درمی است حار که در یک از دو
حجاب و مانع یعنی رقیق متصل بخف یا غلیظ متصل بکاسه سرد یا در سرد یا در جود مانع و یا در همه آنها بهم رسد
و سه نوع است و موی و آن را قرایطس خالص و بلغمی و آن را بشرعش نامند و سوداوی را اسم خاص نیست
و غیر حقیقی عبارت از اختلاف عقل حاصل بدون درم است بلکه بسبب صعود بخیره و اخیره است بدماغ چنانکه
در جهات حاده و اوجاع ضعیفی باشد و اطلاق سر سام را بر درم جاری نمایند و پس میگویند نفس مانع و درم
نمی شود و این بر دو قول باطل است بقول شیخ الرئیس یا و که قاطعه سرطان بفتح سین در او ظاهر سه مهله و الف
و نون در می است سوداوی منولد از سودای سوخته از صفرای صرف که بریزد بسوی عضو و پر کند عروق و حوالی
آن را و این نوع متفرج می باشد و باید سوخته که با آن صفرای سوخته تر باشد و این بیشتر متفرج میباشد و گاه
متفرج نیز که عفونت و جفاست و فساد می در آن بهم رسد و از سودای صرف در وی ته نشین بهم نمیرسد و این را
سرطان از آن جهت نامند که درم آن شبیه پوست سرطان عروق آن شبیه بدست پای آن است مریخ و بر
وینچی در اندرون شبیه بشکم سرطان مدوری دارد و بعضی گفته اند که سرطان از آن جهت نامند که چسبیده می باشد
مانند چسبیدن سرطان سرطان اگر هم سرطانی است که در رجم بعد از اورام بسبب آنکه بکلی پاک نشده باشد
بهم رسد و متفرج شود سحقه بفتح سین و سکون عین هر دو مظهر فتح فاو و اقرومی است که در سرد و صورت بهم رسد
و گاه در تمامی بدن نزدیک منابت می رسد و نفوذ می باشد خشک و تر خشک آن در ابتدا و انهای خشک سبک
متفرق در مواضع بسیار و سرخرنگ باشد پس بجزک می آید و خشک ریشه مانع است نمی آورد و داده آن مانع خواهد بود

جلد اول در بیان اسامی امراض

۱۰۵

با خون است نیز از آن چرک آب می آید و آن را بشیرنج که معرب شیرنگ فارسی است و سفته ایلمه نیز نامند
و سبب آن قسملات غلیظه عصبه فاسده لذا سده سیدیه است که بطرف بملدی از یزد و غلیظ آن در زیر پهلوی
مختلص می ماند و درم بهم می رسد و در قیق آن منتشر می گردد و جلد را مجروح و فاسد و متاثر بسیار و بسبب حرارت
و تا کل خود پس جاری میشود از آن چرک آب لذاع و بیشتر اطفال را بهم می رسد بسبب بسیاری رطوبت ابدان
و مانع های ایشان و بسیاری بخار بسبب بسیاری حرارت و رطوبت بدنهای ایشان و ضعف اعضای
ایشان از دفع قسملات و سفته ایلمه آن است که از آن چیزی جاری نگردد و سعال بضم سین و فتح عین هر دو
مهمه و الف و لام حرکت قصیده ریه و آلات سینیه است برای دفع چیزی موی و افزینی که از آن رسیده
و اعضای متصل بدان سقوط الالهامة بفتح لام و با و الف و تا افتادون ملازمه است بسبب بخن بخن غلیظه
بختک و الهامة خواه گرم باشد خواه سرد سقیم و کس بفتح سین مملو و کسوف و سکون بای فضا ته تانی
و ضم رای مهمه سکون او و سین مهمه و رم صلب سوداوی و یا بلغمی است پس اگر ماده آن سوداوی صرف فالهر
باشد آن را خالص نامند و اگر با بلغم مخلوط باشد آن را غیر خالص نامند **سکته** بفتح سین و سکون کاف و فتح
تای فضا ته فوقانی و با معطل و باز ماندن اعضا است اگر حرکت بسبب سده تامی که در تمامی بطون
و مانع بهم رسد و مانع آید نفوذ و رسیدن روح حیوانی را بدماغ و سایر اعضا و همچنین روح نفسانی را نیز و اعضا
از حسن و حرکت حتی از تنفس باز دارد و دفعه خارصن گردد و مسمی گشته با سم لازم خود که سکوت است و فرق
میان این و جمود در جمود مذکور شد مسکری بضم سین مهمه و سکون کاف و رای مهمه حالتی است که عارض می گردد
انسان را از تمکلی شدن دماغ او از انحراف متصاعده بسوی آن و معطل میگردد و عقل او و تینیه میان امور
حسنه و قبیحه نمی تواند نمود و بعضی گفته اند که سروری است که غالب آید بر عقل مباشرت بعضی اسباب موجب
آن پس منع کند انسان را از عمل کردن به موجب عقل خود از غیر آنکه عقل را اهل گردد و مسل بفتح سین مهمه
تشدید لام شکافتن پوست بدن است بطول شیرمان و مکشوف کردن اطراف آن جبریدن آنچه حوالی آنست
و انداختن قلبی بر زیر آن و کشیدن بیرون و بریدن آن مقدار سه انگشت و بسبق هر دو سر آن بران درازا
تا طلع خون با شیمان و درم های رویافته گوشت گذاشتن و ملتئم ساختن و بعضی گفته اند که بعد از
مکشوف نمودن اطراف شیرمان آلتی آبی املس که سران در و در وسط آن شبیه بدایر ها و تیر باشد که اصطلاح
سلاله نامند بر آن کرده و شیرمان و با آن آلت بلند کرده و یکی از آن دو را انداخته و دهنده تا بریده گردد

پس بقیم سازند و دستور سل شیران تفصیل مذکوب مطهر است سل العین بفتح سین مهمل و ضم لام مشدده
 که چون چکان شدن بر چشم نشستن و کشته شدن و فرورفتن چشم است بسبب که رطوبات و تشنگی طبقات آن
 بر هم در طرف شدن و یا کم شدن رطوبت پیغمه بسیار و کم شدن نور یک بر می گرداند فضا های طبقات او که
 شدن با آنکه بلکه حاجی چشم هم افتد و گاه بینائی بر طرف میشود و چشم فرو می نشیند و اینها از اسباب اختله
 اند و خارجی مانند چشم و از حد قدر آوردن و یا سوراخ کردن و رطوبات آن را کشیدن و غیر آن مسل بکسر
 سین و تشدید لام قرصه است که در ریه هم رسد بسبب یخچن نزله سارحاد بدان و لازم آن است چنانی و لا ع
 بدن و در لغت سل معنی نزال است از قبیل تسبیح با سیم لازم سلاق بضم میم و فتح لام و الف قاف
 غلظت بسطی و سخی است که در پیکهای چشم از ماده بونی هم میرسد و مزگا میسرند و مودی بقرصه شفا
 و فضا و با صره نیز میگردد و بعضی گفته اند که آن درخت است که در رخ زبان و یا در جلد زبان هم میرسد سل البول
 بفتح سین و کسر لام برآمدن بول است بی اراده و بعضی بر رویا بیکس نیز اطلاق می نمایند با اعتبار آنکه در او اثر
 و یا بیکس منجر بسکون البول میگردد و شلح بضم سین مهمل و لام و عین مهمل شقای بار انا منده چهار نوع می باشد
 صمیمه و حسیله و از دالیه و شیرازیه و وجه تشبیه آنها برای احتوائی آن است بر مانند این است و شخصی و عملی محرو
 است و اما دالیه ای صوی غلیظه است که از آرد و روغن تازه متخذ از کوه ترتیب می دهند و شیرازیه منسوب بشیراز
 است که نان خورشی است که از نبات می سازند سلحه بفتح سین و سکون لام و فتح عین مهمل و با و بکسر سین نیز آمده
 ورمی است که از ماده غلیظه و ریشائی مانند کس هم میرسد و آینه خیمه غیر چسبیده بگوشت بدن از همه اطراف می باشد
 بلکه می توان آن را بدست گرفت و چنانچه در آن در اول بقدر برخوردی می باشد و بعد بر چ تانابخی و بزرگتر
 ازان میشود و گاه شبیه با شتوان چیزی در آن تگون می یابد سوو القیمیه بدانکه قنیه بکسر قاف و سکون نون
 و فتح یای ثناء تخمینه و با تزد حکما معنی ملک آن بودن شی است بچینی که محیطا آن باشد و با شتال آن منتقل
 گردد و آن را فساد مزاج نیز می نامند بسبب آنکه فساد و تغییر مزاج و اخرا فی است که از فساد و سوء مزاج کبد هم
 میرسد و تمام بدن اجماعا این اسم باستقفا البق و اخض است ولیکن اطباء مختص باین مرض که مقدمه آن است
 داشته اند سوو البهضم عبارت از عدم انقسام طعام است بهضم تام و تغییر یافتن طعام است در محله است
 بعضی کیفیات رویه سوو حیحی بضم سین مهمل و سکون و او و کسر یای موحده و سکون یای ثناء تخمینه و کسر
 حای مهمل و یا ورمی است که در عضل داخل حلق یا مری هم می رسد سوو مزاج عبارت از غلبه یکی از کیفیات

اربعه است بر مزاج اصلی عضوی از اعضا و یا اکثر یا کل بدن که قادر باشند آن عضو که عمل نماید عملی که ازان
صادر میگشت در حالت اعتدالی که داشت و آن یاستوی است و یا مختلف و ابطا اختلاف نموده اند و تفسیر
آن بر دو لفظ جالینوس صاحب مختار گفته اند مستوی سوز مزاجی است که شامل جمیع بدن باشد و مختلف آنکه
مختص بعضوی خاص باشد و در بعضوی و اوستیل مسیحی و رازی گفته اند که سوز مزاج هر گاه یک باشد
و ازان از بی نرسک محتاج نیست قوت دافعه که آن را دفع نماید جهت آنکه در استوای نرسک مستوی اصلی است
است و شیخ الرئیس گفته مستوی آن است که استقرار و وجود عفو نموده و حکم مزاج اصلی هم رسانیده باشد بجهت
طبیعت مدبره بدن محتاج بمقاومت بآن نباشد و مختلف آنکه چنین نباشد پس همه عفن باین تفسیر سوز مزاج
مختلف است و بجهت سبب صاحب کامل و آنچه از کلام جالینوس مفهوم می گردد مستوی است و برص بحسب
تفسیر شیخ مستوی است و بنا بر آنچه گفته شد مختلف برای آنکه در بعضوی و در بعضوی است در اکثر امراض و شیخ
مستقر استوی ازان جهت نایده که مشابه مزاج اصلی است در عدم ظهور الم و جالینوس و من تبع آن عام است
از جهت شمول و جریان آن بر تمامی بدن و مانند مزاج اصلی در ایجاب الم نایده و جالینوس سوز مزاج کائن
در بعضوی و در بعضوی را مختلف نایده از جهت آنکه مخالف مقتضای مزاج اصلی است از عدم عموم و شمول
و نیز گاه سوز مزاج خلطی باشد و گاه عارضی پس خلطی چیزی است که در آن مزاج اصلی خلطی غیر معتدل باشد
و این را مزاج غیر فاضل نامند و عارضی آنکه مزاج در اصل خلط معتدل باشد لکن متغیر گردد و از اعتدال
بسبب سوز تدبیر و سوز مزاج متفق سوز مزاج مستوی است سوز تونس حی و موی غلیظانی بدون تعفن
است سهرتجربیک در لغت بعضی بیداری است و در اصطلاح اطباء بیداری بسیار بیرون از مجرای طبیعی
است بسبب امر اختیار از اشتغال بامور خارجی و یا غیر آن و یا بسبب عارضی و مرضی مانند هم و خوف
و فرغ و فکر و یا سوز مزاج یا بس و یا سوز مزاج حار یا بس یا سوز مزاج بار و یا بس مادی سوز مادی و یا
حار یا بس مادی صفراوی و یا صفراوی غیر منقسمه حاره و یا غیر اینها از اسباب و آن را سهار بقسم سین و فتح
های شده و الفه را نیز نامند **حرف الشین** المجهه **سشق** بفتح شین و بای موحده و فاف
شدت شهوت و مبالاته آن است که تجاوز از حد طبیعی نماید و تجاوز هر چیز از حد طبیعی و از اطران البته
مرض است ششمره بفتح شین و نای شناه قوتانیه و رای مملو و یا بچسبگی پاک باین جنم است بحدی که خوب
هم نیاید و یا لای طبیعی نرسد بسبب بریده شدن پاک و یا براندن غده در آن و گاه جنس بالا متعلق میگردد

جلد اول در بیان اسمای امراض

۱۰۸

بطرف بایتن و خلقی آن را بر نیست و بیشتر در رخت بختی نقصان جنین است شیخ حسن بنفشی و ظاهر و موه
وسکون و او و صادمه مرضی است که دفعه عارض می گردد و صاحب آن بهر حال که باشد ایستاده و بنشیند
و یا خوابیده بهمان حالت بماند و قدرت بر تغییر آن نداشته باشد و چشمها او باز ماند و نتواند که بر هم گذارد و آن را
بحود و آنچه نیز تا منتهایان جهت و سبب آن سده است که از خلط غلیظ در مخرج و مانع که مثبت است
است بهم رسد شیخ بنفشی و سکون دال مایل و خای مجتمه تفرق الصبالی است که در طول اعصاب طبع شود
و بیشکستگی که بر استخوان سر واقع شود و نیز اطلاق می نمایند مشرق بنفشی و سکون برای مایل و قاف و قفل
چیزی در بنجره و قصبه ریست و بیشتر در چیزی ای سیال می باشد و می گویند که آب رنگداری صاحب آن بند
شود و سرش می در پی می کند تا آنکه برگردد و بر آید چیزی که در آن هر دو رفته است جهت آنکه بنجره و قصبه را که هر دو
از آلات تنفس اند می گذارند که چیزی عین آن داخل شود و فرق میان این دو غده آن است که غده بزرگ
چیز است در مری اعلا و آنکه غلیظ باشد یا سیال و مشرق غیر آن چنانچه ذکر یافت و غده مفرد است جمع آن غده
آمده مشرقه الکلب عبارت از آنست که بدن آب سرد است و اشتها تنگ میاید که گرم شده باشد از ریاضت
عیف و یا کسبی و قبحی که بدان رسیده باشد و یا بعد از حمام و یا خواب و یا بین آن و یا بعد از رفتن بر بلندای
و امثال اینها و این مرض سرخ احوال است اگر تبیری شد ارکان بزودی بحسب لایق نمایند و از علامات
آن بهم رسیدن جمع شده است و در کبد که صاحب آن را بی طاقت سازد و اگر غلط کرده شود در تبیر میسر باشد
و یا در کبد که در مشرق بکشد و سکون ای مایل و فتح نون در الف قاف جمیع شیخ حسن بنفشی است که در
پلک بالای چشم بهم می رسد و آن را سنگین و سست می دارد و مانند سله متحرک می باشد بلکه چسبیده باشد
و بین فرق است میان این سله و سبب این رطوبت غلیظی است که می ریزد و در پلک ازین جهت اطفال
و مرطوبین را بهم میرسد مشرقی بنفشی و در ای مایل و بای مقصوده و اتمای است بعضی که چاک و بعضی
بزرگ بهین مایل بنجره غرض و کرب بسیار که دفعه ملامتی گردد و در تمام بدن و یا در اکثر اعضا بسبب بخار دم
عصاره ای و گاه با بخار شش بسیار می باشد و از آن رطوبت ترجمه می آید و سبب این بنجره بورقیه رطوبه است
شطر العتب بنفشی اول و سکون طای مایل و ضم ای مایل تب مرکب از صفرا و بلغم است چنانچه در حرف الح
ذکر یافت شطر الحقلب بنفشی و سکون عین و ضم را هر دو مایل موی است که برگشته بر پلک چشم
می رود و سران باندرون می باشد و در چشم می خلد و سبب آن رطوبت عفن باشد در اجفان و اشجار

شده و بفتح شین و کسرین مهله و سکون بای شنه تخانیه و فتح رای مهله و او می مهله است که بر طرف چشم نزدیک ترگان
 بخود شکل بهم میرسد رنگ پاک بلباب و قضایه غلیظه تحرقه و موی و نه یک بهم میرسد ترنگ خوار زاده و موی و آن را
 عودین مانند ششکاف بفتح شین و فتح ضین هر دو وجهی و الف و قاف معنی است که در زیر اثر اسهت بهم می رسد
 شقاق بفتح شین و دو قاف در میان هر دو الف و معنی است که در آن موی میریزد و ترش است و جلد آن
 و دست و پا و صورت و غیره از سردی و یا بغیر آن الملاق می نمایند و بعضی گفته اند عبارت از تشنق شرج است
 شقاق کس بفتح شین و قاف و الف و فتح قاف و منم لام و سکون و او و بین مهله و می است که از خون غلیظه
 که در خاص نخو ایستد و شرا بلین و یا به هم می رسد و جیس و فتح می نماید و روح حیوانی را از رسیدن بدماغ پس قاف
 می گردد و مزاج آن و ناسد می گرداند و حضور را و می میراند آن را در آخر امر و نیز گفته می شود و شقاق کس و یوت
 عرقه و باطل شدن حس آن و ناسد می گرداند آن است شقیقه بفتح شین و کس قاف و سکون بای شنه تخانیه
 و فتح قاف و یا جی است که در یکی از دو جانب سر بهم میرسد بای و سلطان یعنی شون همی بسبب صعود بخار است و یا
 انحلال حاره حاده و یا بار و در طبع بدماغ شود بفتح شین و سکون و او و صاد مهله و جح فرنس است شوه صه
 بفتح اول می است که در جانب که در انضام پشت است زیر حجاب حاجه بهم می رسد بسبب در آمدن بیاخ در انضام
 و این بسیار شایع می باشد و صاحب آن نمی تواند از هیچ وجه که بخود حرکت نماید شود که سرخی است که در صورت
 و سید بهم رسد و شدت آن مرفض است شیرین و شهنید سخته بر طبع است و از امر ارض منسویه و در کورش رجه
 شهوه الکلی زیادتی شیه و طعام داشتند آن است سید که صاحب آن از اغذیه بکثره مختلفه سیر نگردد و در
 او بر ماکولات و مکالمه او بر آنها باشد مانند سگان و سبب آن سوء مزاج باطله مکفی است که عارض فم صاده گردد
 خصوصاً هنگامیکه مزاج سائر اعضا گرم باشد شیرازیه صنفی از سله است شیلوم می از بشور و غریبه است حروف
 الصا و المهله صا الیه بفتح صاد و الف و کلام و فتح بای موحده و حاجی حار بغیر نافض است صبا
 بضم صاد و فتح بای موحده و الف و فتح رای مهله و بالفت سیرانی است معنی آن جنون مغرطی است که با سر سام
 صفر اوی بهم رسد و گویا مگر کب زبایا و قرائط است صدام در وی است که در اعضای سر بهم رسد و زبایا
 بسیار و نارسا در در سرتا منده صدام الحرقه ضربانی است که در عین چشم محسوس میگردد که گویا سوزن فرو
 می برند و یا فشار دهند و ضربان آن همیشه باشد و گاه در وقتی غیر وقت دیگر مانند شقیقه سرو این را شقیقه صلیح
 نیز مانند صدهای بر وزن ایمر بطوبی است سال که مسجل می گردد و میان خون فاسد و آن را بفاسی می گویند

نامند صریح نفخ صداد و سکون او عین هر سه مهله در تحت بعضی افتادن است و در اصطلاح اطباء سه مهله غیر تامة است
که در بطون مانع و مجاری اعصاب آن بهم رسد و مانع آید اعضای نفسانی را از افعال طبیعی خود منع نمایند
و صاحب آن بتفقد و کفایت بر وزن او و دو سه تهای آن بچید که در سبب نفخ اعصاب و فرق میان این
و اختناق رحم مذکور شد و آن مرکب از صریح و غشی است بحکم ظهور علامات آن بر دو دران بخلات اختناق
رحم صریح الا انسان نفخ صداد و سکون بای شفاة تحتانیه و رای مهله و از سایدن آن
است بهم در وقت خواب و این اکثر صیدان و زنان و مشلخ را بهم می رسد بسبب طوبات غلیظه فطریه
و یا بلخ غلیظه دوران و یا دیدان صغیر الانشین که چک شدن آنهاست و سبب آن ضد سبب عظم
آن است و انشاء الله تعالی مذکور می شود الصغیر بصاد و قاهر و مفتوح و رای مهله و صغیر بضم صداد
و فتح فالق و رای مهله مضی است که در کبد و شراستیف افضل بهم می رسد و سبب آن بدن انسان
بسیار زرد می گردد و گاه است که میکش آن را و گاه اطلاق می نمایند بر جمع شدن آب و رشک چنانچه بر سبب
را حار صریح می گردد صلابه الا اختناق سختی است که در بلکهای چشم بهم رسد و مانع آید آنها را از باز کردن
و پوشیدن آن صلیح نفخ صداد و سکون و عین مهله بر طوت شدن موی پلین سر است فقط و صاحب آن را
اصح نامند و پیش در شفا گفته که زنان و خضیان را صلیح بهم غیر سبب کثرت رطوبت مزاج ایشان
ضمیم تحریک یعنی کری است و با اصطلاح اطباء قدان تحریف صلیح است صنان بضم صداد و فتح فون
والف و لون بدلولی زیر بغل و کش ران و شکم شکم و غیره است و این عام است و در خاص صور
نفخ صداد و سکون شش است صیدان بکسر صداد و سکون بای شفاة تحتانیه و فتح بای مومده و الف و لون
و اینها یغیب و در بسیار چید و بهیج موی است و ماده آن قریب ماده قل است و بفارسی رشک و خیم
شیش نامند حرف الف و المجهیه صفا غوطه کا بوس است صغیر تحریک فلق و اضطرار
حادث از غم است و بکسر اول نیز آمده ضربان تحریک حرکت شدید ضربان است صغیر صداد و فتح
و سکون عین بر دو مهله کند شدن دندان است از اسباب خارجی مانند خاییدن اشیای حامضه و قالیقه
و عصفه و نگاهداشتن آنها در دهان و با از اسباب داخله مانند رسیدن بلغم ترش و سودا بدندانها از فواح
آنها و یا از مده و ضعف البصر علتی است که صاحب آن اشیاء را بقدری دلتی و صفی که هستنیتام
آنها و در خواه از نزد یک خواه از دور و یا از نزدیک خواه از غلبه خون باشد و یا از غیر آن صغیر الا انسان

گاه بعضی ذهاب مادرالاستان است که ذکر یافت و گاه بعضی بودن آنهاست قابل ضرر و اوقات و گاه بعضی
ضعف پنج آنها و عدم استحکام که بسبب کندی شوند نیز آمده **ضعف المعدة** مولانا الفیس گفته که
مفهوم از لفظ آن است که مختص بقوت خاصی نیست ولیکن عادت اطباء چنین جاری شده که اطلاق
ضعف معده را بر خلل بهضم می نمایند و میگویند عضوی را که ضعیف شده مگر آنکه در فصل آن اقی بهم رسد
و فعل آن محدود بر جزو نباشد مگر بهضم پس ضعف آن ضعیف بهضم است **ضعف الهضم** عدم
استحاله غذا است بقوام و مزاجی که سزاوار است که بدان باشد تا قابل مهیا باشد که قوت میخورد و آن بر
مجرای طبیعی تصرف نماید و آنچه بعضی افاضل گفته اند ضعف بهضم عبارت از عدم انحرار و گذشتن طعام است
از معده بزودی بلکه مدتی در آن ماندن زیاد از عادت و این از لوازم معنی اول است که عبارت از
ضعف میوه باشد **ضعف الشهوة** بی رغبتی و عدم میل بسوی طعام است **ضعف الکبد**
عبارت از ضعف قوت آن است بانجام یا بعضی و این فی الحقیقة تابع جمیع امراض کبد است همچنین است
ضعف گروه و مثانه و سایر اعضا **ضعف القلب** بفتح ضاد و سکون عین بر و بوجه و ضم طای مهمل
مرضی است سوادی که عارض قلب گردد بسبب ترشح نمودن اندک خلط سوداوی بدل و اجتماع
و انقباض آن در آن و لهذا صاحب آن درمی یابد که گویا دل او را می فشارند و از عقب آن او را
اندک غشی عارض می گردد و از دهن او لعاب بر می آید **ضعف العین** بفتح ضاد و مرضی است که می یابد
علیل در وسط چشم خود و جمعی که گویا می فشارند و منع می نماید آن را از حرکت و در بعضی موضع و محل این رطوبت
بنظر می آید **ضعف اللسان** بفتح ضاد و سکون فاء و فتح و ال و عین بر و و مهمل غنه صلیبی است که در
زیر زبان شبیه بقیع می رسد و گاه ماده سبب آن بخار و صلیب گردد و چنانچه حکیم محمد ابراهیم معروف
بحکیم ارزانی در ساله حدود الامراض خود نوشته که مرا صدیقی بود او را این مرض بهم رسید و آنچه
دو اشفع نمی شد تا آنکه من آن را بشکافتم از آن بنگ صلب طولانی خشن بوزن سه درم برآمد و صحت یافت
ضمیمه تحریک و عین مهمل اعراب خلقی را نامند **ضمور** بضم ضاد و میم و سکون و او را می مهمل نزال و ضعف را
نامند ضعیف بکسر ضاد و سکون یا بی ثنایه و قاف تنگ شدن نفقه یعنی است زیاد از قدر محتاد
و جمع شدن نور با صوره و ضعف آن است بدان سبب اگر جمعی و خلقی است چندان رد اوئی ندارد و اگر مرضی است
ردی است جهت آنکه ضعف بصری او و خصوصاً که از نقصان رطوبت بیضیه باشد ضعیف النفس بکسر ضاد و سکون

و سکون یای شانه تختانیه و قاف تنگ شدن مجرای نفس است و نرسیدن هوای مستشق از بیرون و
 همچنین در وقت اخراج از اندرون خواه از سبب رطوبات باله مستخرجه باشد و خواه از حرارت مجفقه نابضه
 و این گاه سرایت دیگری باعتبار اشتقاق نفس کند و این مراد است **حرفت لطا** و **الهامة طلیح**
 حی حاد و انامند طاسر طاول من حی ریح را نامند طاسو قوس به سبب جفج است که منشق گردد و سوسو قوس
 نیز نامند طاعون بفتح طاء و الف و ضم عین هر دو جمله و سکون و او و ا و ن و در می است بزرگ بقدر بهی و تی و
 بزرگتر از آن و یاد آنه کوچکی است بقدر باقلا و کوچکتر از آن که با لیس سوزش بسیار در اعضای غدهی حساس مانند غده
 لیسان بلبل و رخ زبال بنام و یا جگر ساس بهم میرسد و اطراف خود را سیاه می گرداند اگر ماده سسی باشد عضو را
 قاسد گرداند و بر سبب کیفیت و بهیمیه آن قلب از راه شرايين و موجب پناک گردد و گاه اطباء می نمایند بر
 ورم حار حادث در آن مواضع و بر ورم قتال نیز **طحال** بکسر طاء و فتح حاء می موله و الف لام و در می است که در
 پسر زهرم رسد **طحنا** بفتح طاء و حاء می موله و الف لام و در می است و در حدیث وارد است
 که هرگاه کسی بپاید دل خود طحانی باید که سفر جل بخورد و طرا سحر و طلیس بفتح طاء و رای می موله و الف لام و در می است
 می موله و سکون و او و ضم و ال می موله و سکون و او و کسر طای می موله و سکون یای شانه تختانیه و میان می موله و بارش
 از جرب شدید باخشونت است که در باطن جفن بهم می رسد و آن را طاسو قوس نیز نامند طرفه بفتح طاء
 و سکون راه و در می موله و فتح فا و با فقهه ایست از خون تازه سرخ رنگ و یا خون کهنه مرده خاکی رنگ و یا سیاه
 که بسبب قتل بعض عروق چشم برآمده در زیر مژه مانده باشد از هر چیزی که باشد خواه ضربه و یا سبلی و خواه پری
 عروق و خواه بخوش آمدن خون و خواه متغیر شدن در می پیش از نفع و خواه لثره و فربه و بسیار زدن و خواه
 حرکات خفیفه و مانند اینها و این است **شق** از طرفه ای لطمه یعنی سبلی که بر چشم واقع شود و سرخی در ملتحمه بهم رسد
 از قبیل تسمیه شیء باسم لازم **طرش** بفتح طاء و راه و در می موله و شین می موله نقصان قوت سامع است گاه اطباء
 می نمایند بر افتک بدان رسد و بر بطالان آن و بر فقان تجولیف صلیخ بر بیدل مجاز و برین تقدیر بر طرش قش
 و هم مراد است بهم اند و اصح آن است که و قر بطلان سمع است و طرش نقصان آن و ضم فقان تجولیف صلیخ
 و بعضی اختصاص نموده اند و قرار با آنچه طویل العهد مزمن باشد و طرش را بقریب الهی حدیث **طنین**
 بفتح طاء و کسرتون و سکون یای شانه تختانیه و نون آوازی است بسیار باریک تنده می شود و صاحب آن در
 گوش خود به سبب حرکت انحراف غلیظه و یا انصباب فضول در آن و فرق میان این دو وی آن است که او این

جلداول در بیان اسامی امراض

۱۱۳

بار یک و چهارم است که از دوی نرم و بلند و غلیظ است و از تخم و او و نون و حای جمله در بین
 جمله در میان بر دویانی شانه تختانیه جرب سیاه است که بالائی تشنگ ریشه باشد و آن اشده الف و جرب
 و صعب ترین آن است **حرف الظاء المعجمه** و **خطب طاب** بفتح و طای مجرور میان آن
 هر دو بای موحده و بعد خطای دوم الف و بای موحده بزره ایست که در حین بهم رسد و بعضی گفته اند
 المی است یعنی و بخی است و بعضی گفته اند عینی است که در جلد بهم رسد **ظفره** بفتح ظا و فادرای جمله و او
 مشهور و رفیع خطا و سکون فاست زیادتی می باشد المی است بنیه بناخن سفید صلب از موق البرخی کج چشم می رود
 از ماده بلغم غلیظ و رخ می کشد تا آنکه سیاهی آن را می پوشد و بلغم و بدن میشود و آن را بقارسی بخشنه
 نامند و گاه از هر دو موق ابتدای کند و سه نوع است یکی غشای است یاقق سفید و غیر مانع بصر و ابتدای
 آن مختص بوق نیست و این مشابه سبل است در بیماریات و ابتدا و فرق میان هر دو بدان است که سبل در
 جیب جوانب چشم است مستطیل و حوالی قرینه و ظفره ابتدا از جانب موق می کشد از بین یا لیساید از هر دو جانب
 یا از فوق یا از تحت و بعد از آنکه ظفره گاه ابتدا از سودای می نماید و حقه را می پوشد و در اکثر احوال تجاوز از آنکس
 می نماید و گاه مضاعف و باطفاقی می باشد یعنی باطفاقی ای ابرو و آستر و این بدترین اصناف آن است
ظلمت بضم ظا و سکون لام و الف و تاء یکی و نقصان باصره است **حرف العين** المهمله و **عاصه**
 بفتح عین و الف و ضم صاد و همزه و سکون واو و رای جمله نقل و ثور المی است که در می یابد انسان پسینه نمود
 در سید ای چنانکه در می یابد و در کمالش شگام خواب **عاقو** بفتح عین و الف و ضم قاف و سکون واو و فتح
 نون و الف اختلاف ذکر و تمددی است که عارض آن می گردد در رجال و در نساء عارض فم و جسم
 بجزه بنیه عین و سکون جیم و فتح رای جمله و با چشمی است که در جبهه مجتمع گردد مانند سله و عقده و گفته اند که بجزه
 نوعی از سحفه است عارضه بزره ایست شبیه بگوشت که در موضعی از بدن بر می آید از جنس طاعون می کشد
 عاصب نمود و در اکثر گاه اطلاق بر بجزه عین می نمایند و بجزه عین و سکون ذال مجیم و فتح رای جمله و او
 و جمعی است که در حلق می میرسد از غلبه نمون و تسبیح مرصن با سم موضع علت است جهت آنکه ندره اسم آن موضع
 است غده لوز طایفه عین و سکون ذال مجیم و فتح رای شانه تختانیه و سکون او و طایفه مهمله مرضی است که در
 وقت مجامعت از صاحب زنی اختیار از دفع گردد و قادر بر ضبط خود نباشد بسبب سستی زنی و غلبه سستی
 مستعد و آن را بقارسی در پنج حدت کردن نامند و گاه در زمان را بجزه عارض می گردد و این مرض بیشتر کهانی

را که شوق بر ایشان غالب باشد و از جمیع بسیار لذت یابند و منی ایشان بسیار تند و بوقیق باشد و مقعد
 او نشان رنج و عضلات آن شست باشد بهم می رسد عوج بخر یک عین رای مهله و جیم ظاهر شدن بخور و نقصان
 بر قوت پاست که عاجز آید صاحب آن از رفتار که بفارسی لنگی نماند و صاحب آن را عوج و لنگ
 عروق الدم بخر یک مرضی است که بجای عرق خون از مسام بر آید و پنهان گاه بر آید از چشم بجای اشک
 خون به سبب کمال غلبه و رقت و لطافت و حدت خون عروق الدم بکسر عین و سکون رای مهله و قاف
 و نفخ میم و دال مهله و کسوف و بای غناة تحتانیة مرضی است که در بدن بهم میرسد بسبب آشامیدن آبهای
 بسیار غلیظ یا گمانده و اخذ غلیظ و آن مختص بعضوی و دال عضو نیست و اولاد بدن و آنه بجایی بهم
 و بخرک می آید پس شگافه می شود و از میان آن چیز بسیار باریک شبیه به عرق سفید رنگ بر آید و در پشت
 آن تار باریک مانند موی سب می باشد و میان پوست آن عرق و آن تار را خنی جوف آن رطوبتی لرز
 می باشد که اگر آن گسخته گردد و آن رطوبت بهر جا که رسد زخم کند چنانچه به تفصیل در کتب قوم و در رساله عرق
 طلی که از مولف است مذکور شده و اگر در اعضای کخی ظاهر گردد با سانی بر آید بخلاف آنکه بر مفاصل و
 و اعضای قلیقه اللحم باشد و آن ایما نا در زیر پوست مانند گرم نیز حرکت می نماید و آن را بفارسی
 رشته و پیومی نامند عروق النساء و نفخ خون و عین مهله و الف و جی است که در عرق و بریدی که آن عروق
 نامند بهم میرسد و ابتدا از مفصل درگ گردد باین می آید از طرف مخفی و بران کشیده تا زانو و کعبه انگشت
 خضر میرسد و سبب آن متلای آن رگ است از خون غلیظ فاسد سیاه و بارطوبات ملی که از خون جدا نگشته
 و بارطوبات بلخی خام و گاه می باشد که آن اختلاط بسبب حبس بودن کیفیت ردیه سیم بهم میرساند عسل الف
 عین و عین مجریه و الف مقصوده مرضی است که شب قوت با صره ضعیف و باطل گردد و بعد که چیزی دیده
 نشود و صاحب آن شب پیوری را نه بیند و آن را بفارسی شب کوری نامند و سبب آن همود و اخذ غلیظ
 است بر مانع و چشم و گردانیدن نور با صره را غلیظ عیش بکسر عین و سکون شدن معده قاف بعفسی گفته اند مرضی
 نقصانی است و از سوط گفته که عدم ادراک حسن و کوری چشم محب است از دیدن عیوب محبوب و اطباء از جهای بالیه
 و مرض سوداوی دانسته اند و می گویند و سواسی است که کوسه انسان را بر فکر صورت خوب و غمایل نیکو
 می وارد و ایم او را مستغرق ادوا و افکار دیگران میسازد حتی از خوردن خواب و اینها و بجهت سوداویست و
 برودت و پیوست ماده روز بروز او را ضعیف و لاغری گرداند و عیش با خور و صفت او عشفه که گیاهی است

بر سر درختی که می چید آن را خشک می گردانند عصبیه بکسر عین و فتح صادره و الف و فتح بای و حده و ها
و جی است که در ابروها و نگاه و در یک ابر و متصل بفضل پیشانی و استخوان گوشه چشم در موضعی که عصبیه
می بنشیند بهم میرسد و بدین جهت مسمی بدان گشته و سبب آن ریگی است غلیظ مجتسب بدان اعضا عظام
بضم عین و فتح طای مهله و الف و بدین جمله حرکتی است خاص در دماغ برای دفع خلطی و یا مودی دیگر که بدان
رسد از داخل یا خارج با ستانت هوای مستشق از راه بینی و دهان عطر سه برای دماغ مانده سرفه است
برای ریه عطر اسن بهمان وزن با شین معجزه مرضی است که صاحب آن به چند آب یا شامه سیلری او را
حاصل نگردد و عطش بفتح عین و طای مهله و شین معجزه شدت احتیاج طبیعت است با شامه سیلری آب چیز
سرد و تر عظم انحصار بکسر عین و فتح طای بجمه و میم بزرگ شدن خفیه تین است نه بر سیل ورم
بلکه بر سیل جافی و فریبی مانند بزرگ شدن پستان و در آن هنگام نفیست آن کوچک و تنگ می گردد و
لهذا فی بسیار و کما یبغی تولید نمی یابد عسل بخر یک عین و فاد لام خیری است که بر می آید و فرج زن
بادره که در خفیه مرد هم می رسد و آن را عفا مانده و تعیل معالج آن را عفت بفتح عین و فاف
و فاد و اند غلیظی است که بر مفاصل اطراف می روید و طولانی برگشته می باشد عقد ه بضم عین و سکون
فاف و فتح و ال مهله و اقل و کلفت و گرفتگی زبان است عقر بضم عین و سکون قاف و رای مهله از
امراض ارجام است و آن حالتی است عارض میگردد و رحم را که قبول البسینی نمی نماید و لطفه و مال
بستگی بهم نمیرساند اگر به شوای بهم رساند بزودی لغزیده ساقط می گردد بسبب سوء مزاج بارد
کلفت بهم آورده و فواد و فاد آن ویاس و فزج گرم مفسد سوزنده منی و یا سوء مزاج بارد و طب سحر
علمه الدخا شیه بضم دال و فتح خای بیجه و الف و کسه نون و فتح بای نشانه تخمینه شده و یا مرضی
است که می یابد در دل خود صاحب آن که گویا دخالی از آن بر می خیزد و رقیع می گردد و سبب آن امر
اختلاط است و قتیکه بسیار گردن این مرض مورث غشی و افکار فاسده است بکسر عین و میم و
شین بجمه عبارت از ضعف بصر است و سیلان اشک از چشم علی الدوام بدون سبب ظاهری و صاحب
آن را اعش نامند عجمی بفتح عین و میم و یا مقصوده باطل شدن فعل حاسه بصر است با کل مجدی که
صاحب آن چیزی را نمیبیند و بغاری کوری نامند عجمی بکسر عین و فتح نون و کسه بای موحده
و یا بر آمدن طبقه عنبیه است نزد باره شدن و شکافته شدن قرینه بسبب قرحه و شور و زنده و ان عنبیه

جلد اول در بیان اسامی امراض

۱۱۶

و مشهور بر سر است حرف الخین المبحر به غا غا یا بفتح و غین در میان آن هر دو
الف و نون و فتح رای هله و الف و یای شناه تختانیته و الف مقایسه شفا قلوب است که ذکر یافت آن
در می است که از شان آن باشد فاسد سانه و عضو یا اما با آن حس باقی باشد و چون استیحا می باید و عضو
حسین نیز بر طرف سازد بسبب عقوبت اخلاط رویه فاسده که ماده آن است غشایان بفتح غین فای
مثله و یای شناه تختانیته و الف و نون حالتی است که معده را عارض میگردد بسبب انصباب خلطی
لذا عید آن که گویا آن را می فشارند برای دفع بیزه که در آن است و آن حالت اگر دائمی است سبب آن
در نفس معده است و الا در موضع دیگر که در هنگام انصباب خلط است و عارض میگردد و غده و بضم غین و فتح
و ال هله و باز باقی می است صلب که در بین گوشت و پوست بهم می رسد و نیز اطلاق می نمایند بر زیادتی
لحمی که در گوشت چسبند که موق اگر نامین بهم میرسد زیاد از مقدار طبیعی و چون بزرگ شود مانع از انقباض
فصلات چشم بنظرین و مانع تحلیل آنها بر مصل و دمه گردد و چون بسیار بزرگ شود مانع البصار گردد و
و سبب آن انصباب نفول رطبه دمویه است بدان عضو و مقادیر غریب است خوب بفتح غین و سکون
رای هله و یای موحده فاصوری است که در موق الشی بهم رسد و بی اختیار اشک از چشم برآید و لا یقطع و
و غوب و رخت یعنی سیلان دمه است و تشویه مرض با هم لازم است و بعضی گفته اند آن نزل که کوچک است
که در الحان بکسر لام و فتح حای هله و الف طای مجحه که بغاری گوشت چشم نامند بهم میرسد چون قلع یا بد و در اکثر
ناصور می گردد و غشی بفتح غین و سکون شین معجبه و یا حالتی است که عارض میگردد بسبب حصول انجره و اخنه
و انلاط فاسده خلفه و غیر آن و یا ضعف قلب یا انفصال روح حیوانی قلبی با استقرار و یا تحلیل بجا یک
بسبب کبر از مودی و یا قلت آن در دل که معدن و منبع آن است مجتمع گردد و قبول تقسیم و نفوذ بسوی
اعضا ناکند مانند آنکه در ابتداء ای بعض حیات و یا بعد استقرار نام و اعراض انسانیه از غضب و طیش و
غم و حران بسیار عارض می گردد و غشاوه بکسر غین و فتح شین حجه و الف و فتح و او و یا بر و البست که بالای طایفه
بهم میرسد و خلقت بصیر نیز نامند و تحصنه بضم غین و فتح صاد هله و یا عبارات از ابتداء آن طعام و شراب است
در خلق و یا مری که و زنی میان این و شرف آن است که مذکور شد در شرف و تحصنه و اکثر احوال از ایشان
مناسک می باشد و نیز اطلاق می نمایند خطیه بر زبان که شایع را اگر و جمیع آن غصص آمده غصص بضم
غین و ضاده هر دو مجیه و یای موحده کیفیت انسانی است که بان حرکت روح بسوی خارج بدن باشد و است

طالب انتقام از ختم و به تبعیت آن خون نیز بجزکت آید و بعد از استئصال آن را متعلق بسیارست از برای بدن
و افراط آن روی ترین امراض انسانیست خلط الا جفاف کبک عین و لفتح لام و غای معجیه و الف
لام و فتح الف و سکون حیم و فتح فاء و الف و نون غلطیست که در جفن اعلی هم رسد بجاییکه متوهم شود که جز
بهم رسانیده و چون جفن را بر گرداند صفاد دیده شود و مختص بصحن اعلی است بخلاف صلابت که هم در
جفن اعلی هم اسفل و در هر دو نیز بهم می رسد و نیز لازمه آن صلابت و وجع دست چشم است شوام عبارت
از بیاض رقیق است که در چشم هم رسد تخم بفتح عین میسم شده کیفیت انسانیست که بد صابحت آن
روح حرکت کند بسوی داخل بدن از جهت خوف موزی که واقع شده باشد و جمع آن محمود آمده و فرق میان
این دو هم در عرفان الهما انتشار الله تعالی خواهد آمد سرف الفاء قاج بفتح فاء و الف و کسر لام و
جیم استرخائی است عام شامل یک شق بدن از سر تا قدم در طول السبب القیاس موافق باره رابطه بالربنبت
اعصاب آن شق و این محنی موافق لغت است زیرا که می گویند فلجات الشی قلبا ای شن نمردم آن را بدو
و بعضی گفته اند استرخائی یکی از دو شق بدن است سوای سرو صاحب کامل بین است و قد ما فرق نگذاشته
اند میان آن و میان استرخام چون فالج را یعنی استرخائی مطلق بگیرند پس گاه می باشد از آن نوعی که عام
و شامل هر دو شق بدن است سوای اعضای رأس که آن را نیز عام و شامل باشد سگته خواب بود چنانچه
نوعی از آن استرخائی است که مخصوص به یک انگشت باشد فتوح بفتح فاء و سکون نای ثناء فوقانیة و طواف
در لغت بمعنی تفرق اتصال و دوری اجزای است از هم و نیز دالبا عبارت از شکافته شدن صفاق با
سلامت مراقبست و بر آمدن جسمی که نخستس بود در داخل آن پیش از انشقاق و یا عبارت از کشاده شدن
و مجرای است که بالای انشین است پرو و مجایا یکی دون دیگری و فرو آمدن و رکس چیزی از برون آن
الواع است آنچه بسبب کشاده شدن مجرای انشین از بالای آن و آمدن امعا یا ثرب یا حجاب و کرسی مل
رج غلط بلواسری و یا غیر آن است آن را قبله نامند و فتق علی الإطلاق و بطبیعه مخصوص داشته اند قله را
با پنجه بسبب السباع مجرین بغیر خرچ باشد بهشت آنکه قیام الزام احض السباع مجاری شوره اند فقط و فتق را
از امراض تفرق اتصال نقطه و آنچه ذکر یافت اصح اقوال است و آنچه بسبب القیاس بطریبات مالی و یا
وموسی و یا غیر آن است آن را آورده نامند و آنچه بسبب شکافته شدن صفاق و آمدن ثرب و یا معا است
در اینجا آن را اثر لی و اسمعی یعنی اگر ثرب آمده است فوق ثربی و اگر معا است امعالی نامند و همچنین

قبیله ثربی و امعانی و مانی و براندگی بالایی عانه و یا مائل بطرف کفشان در زیر پوست معلوم می گردد
و ثربی بی فراق می باشد و سبب این بیشتر جستن و فریاد زدن و حرکات عینیه است و قبیله که سبب آن
ماوه غلیظ باشد آن را قروح می نامند و نیز وجه و اطباء آورده و قروح متراکم اند و بعضی اختصاص داده اند
آورده را قبیله که نازل ثرب و یا امعانی باشد و قروح را اگر نازل رطوبات مانی و باد موی و یا غیر آن باشد
و قروشی از انجم است و ظاهر است ازین بیان که قروح عام است و قبیله خاص بنا بر مذہب اصح و آورده یا مرد
قبیله است و یا مقابل آن و یا شمی ازان و قبیله انسانی که بسبب تسامح می باشد اطفال را بسیار بهم می رسد
بسیب بسیاری رطوبت از مجرای دنازی اغشیه و ملحفه اعضا و بسیاری حرکات عینیه و جستن و
خیز ایشان و از اسباب نفق و قبیله مساک نمودن منی است و قروح جراح و صرع و زن بر مرد و جراح بر استخوان
معدود و جستن و فریاد بسیار قوی زدن و برداشتن چیز سنگین و با جگر چه ازیت بعضا قروح رساند و بدترین
اصناف قروح فتنی است که در حوالی سره واقع شود و امعانی دقاق بر آید نیز جلد جهت آنکه بیشتر موجب
اعراض ایلاوس است نحوه بالند و قروح مرقع لیلان را بیشتر از مردان بهم می رسد و چون شناخت
و ادراک این مراتب موقوف به معرفت و ادراک تشویر لیلان بود لهذا در کلمه در شرح آن بیان می نماید
تا آسان گردد بر طالبان بدانکه احشای معده و امعانی آنچه در شکم است پیچیده شده در سجایب و
عضلات جلد است برای محافظت آنها و حجاب اول که متصل احشاست آن را ثرب بفتح ثای مثلثه و
سکون رای همه و بای موحده و بیونانی ابلیس بفتح الف و کسر بای موحده و سکون بای شناه تخمینیه و ستم
لام و سین مهیا مانند ترجمه آن طافی و حاروی است و حجاب دوم بالایی ثرب است و آن را صفاف نامند که بر
صاف مبله و فتح ف و الف و قاف و بیونانی باریطاردون بفتح بای موحده و الف و کسر بای مهیا و سکون
بای شناه تخمینیه و فتح طای مهله و الف و ضم رای مهله و سکون و او و لون و ترجمه آن نموده کشیده شده
است و گاه الف رای دوم را حذف می کنند و باریطون می گویند و این پرده کشیده شده است از بالا شکم
تا خاصه و از این موضع و مجرای تنگ قرار داده شده است فرد آمده است آن پرده را خصیتین پس
کشاده شده است و چسبیده شده است بان بر و پس بر و یک شده و در خصیتین چسبیده شده است
مانند کیلیس هرگاه کشاده شود یکی ازان دو مجرای و یا هر دو چیزی البته در کیلیس آنچه ذکر یافت آن
بر و مجرای را بریطاردون نامند و عضلات آن بالایی صفاف است و چهار زوج می باشد یکی از آنها در طول

و دوم در عرض و این نیز تقاطع صلیبی مورب تقاطع نموده اند و حجام سوم بالای عضلات زیر جلد است
و آن را مولانا نفیس مراق نامیده و اقسری طانی و اما پوست شکم حاوی برهیمه است و آنرا نیز مراق
نامند و شیخ الرئیس گفته مراق پوست شکم است باغشا و عضلات و بعضی گفته که مراق عبارت از صفاتی
است و اصح آن است که مولانا نفیس گفته و بعضی گفته اند هر موضع رفیق جلد بطن تسمی به مراق است
و رنگ بفتح فاء و رای مهمله و سکون نون و کاف بشو ر حنیث رومی است و مشهور بآیه رنگ است و قد
آن را ذکر کرده اند و شاید از جمله شور غیبیه باشد و بدانکه حدود امراض بسبب حصول اخلاط رویه شده است
و حصول اخلاط از اغذیه مرکبه کثیره متفنه است و در قدیم الایام این همه تراکیب تفنن اغذیه و اختلاط آنها
با هم نبوده که درین زمان است و لهذا اگر امراضی که حال بهم رسیده سابق نبوده و الله اعلم قریبوس
بفتح فاء و کسر رای مهمله و سکون یای ثنائه تحتائیه و کسر سین مهمله و ضم میم و سکون واو و سین مهمله مرهنی است
که با آن نحو ظاهر بسیار شنیده و ذکر دایم الیاده می باشد با شهوت و بدون شهوت و بعد جماع نیز خواه منی
کثیر المقدار آید و یا قلیل و بسا است که تقصیب در آن بالیده و طولانی می گردد و سبب این غیر منی و لیج
آن است و آن بلغت یونانی بمعنی صورتی است که بشکل انسان کوچک الیاده ذکر میسازند و بجهت
مشابهت مسمی بدان نموده اند و نیز مجازا بر شدت خواست زن و رغبت آن بر جماع اخلاق می نمایند
و فریاسیموس نیز آمده بزیداتی یا ی ثنائه تحتائیه و الف باحاز را فرج به تحریک فادزای
مجموعه و عین مهمله کیفیت نفسانی است که بمصاحبت آن روح نیز حرکت کند بسوی داخل بدن از جهت
خوف از مودی در واقع و یا بخیل مودی و بفارسی آن را ترس و ترسیدن نامند و فرج الصبیان
یعنی الصبیان است و بعضی ام الصبیان و الله اند فساد الشم علی است که عارض توت شامه می گردد که بدان
سبب صاحب آن جمیع بویهای رایک بومی شوند و تفرقه میان آنها نمی تواند گذاشت فساد و الشهوت عبارت
از بهم رسیدن خواهشهای رویه فاسده است و معده مانند خواست کل خوردن و در حال و کج و اشیای حریفه و حاده
و امثال آنها و غیره زنان عالمه را بهم می رسد بسبب اجتماع مواد فاسده باغذیه رویه و در معده ایشان و آن عام از قیوم
است بجهت آنکه و تخم شهوت و رغبت و اطعمه رویه الکلیفه است فقط و بعضی میان آن هر دو فرق نگذاشته اند
فساد و الهضم تغییر یافتن طعام است و معده بسوی بعضی کیفیات رویه و فرق میان آن و تخم است که درین
بعضی است چنانچه فاسد است بخلاف تخم که در آن فهم نیست اصلا تخم یکسره فاسکون کاف و رای مهمله تر قیوم

بودن در خلوت و وحدت مقابر و ارباب و این قرار و آرام در موضعی بیش از یک است نادر و بلکه همیشه
تر و می نماید مختلف الفصح و پیدا اند که بجا میسر و مانند حیوانی که چنگ که بر روی آب حرکت می کند حرکات
سریعه غیر مختلفه غیر منظم و حرکت در آب فرو می رود و بر می آید و فرار و آرام ندارد و آن را قطر بشمارند
قلل مع بضم قاف و انهای است که اندرون دهان بهم میرسد آنچه ازان متعفن و متفحرج گردد آن را اكله و
فروج خبیثه نامند قلل مع الاذن شقاقی است که در پنج گوشن بهم میرسد و ازان در آب و چرک آب
ترش می کند و اطفال را بیشتر بهم میرسد با اعتبار کثرت فضول بطبع که در او منتهی ایشان می باشد قلع بفتح
قاف و لام و حای مهله زردی و چرکی است که بر بالای دندان مجتمع گردد قلع بفتح یک حالتی است
که موجب عرت انتقال انسان از هیلانی به یلانی گردد قلع بضم قاف و تشدید میم و لام و مقام بفتح و قاف
و میم ساکن در میان و الف و میم نوعی از قلع است که چسبیده بجن و مسام و فرو رفته در آن می باشد بجا
چون نظر کنند خیال میکنند که گویانج نوی است که اندک درم کرده بسبب عدم حرکت آن و لیکن چون گرم
شود و یا آب نیم گرم بر آن ریزند سر خود را بر آورد و ماده این غلیظ تر و سرد تر از ماده قلع است و فرق میان
این هر دو آن است که مقام را با پای بسیاری باشد بخلاف قلع القل فی البدن بفتح قاف و کون
میم و لام حیوانی است سفید کوچک و بخصی یا رنگ که بفارسی شپش نامند که در بدن بسبب کثافات
خارجیه و بدن را ناشستن و لطیف نگاه نداشته شدن و یا ماده بلیغیه عفته نفیجه است که طبیعت از داخل آن اوج
بطرف جلد و مسام می نماید و حرارت غیر طبیعی آنها را بصورت شپش میگرداند قلع الاجفات پیدا شدن
شپش است در پلکهای چشم بسبب ماده بلیغیه عفته نفیجه که طبیعت آن را بطرف جلد دفع می کند و حرارت
غیر طبیعی آنها را بصورت شپش می گرداند قلع قلع قاف و میم و سکون و او و ای مهله کلل و مانند است
که در بصر بهم میرسد بسبب عاومت نظریه و پنج و چیزهای سفید و رویشهای بسیار و براق و صاحبان
چیزهای این توانند دید و یا از نزدیک می بیند و از دور نمی بیند بسبب روح با صره و چون نظر کند بسوی الوان
خیال میکند که گویا بر آن بیاضی است بسبب استقرار و سوخ بیاض و قوت تخیل آن به آن جهت مذکور
قوب یا بضم قاف و سکون و او و فتح بای موحده و الف و اصل در آن حرکت و او است صاحب قلوب کس گفته
قد لا یفرق قلوب سکون عین نیاند مگر قوبار و قشار و اصلها قوبار و قشار است و آن خشونت و درشتی است که در ظاهر
بجاست بدن بهم می رسد با خارش بسیار و ازان قشور داریم جدا میگرد و تا صحت یابد و در ابتدا آن اندک جلی می رسد

می شود و باد اخفی و خارش بسیار میکند و بعد خارش بسیار اندک آب لزجی از آن تراوش میکند روز بروز بیشتر زیاد می گردد و از امراض سرریز است و در و فروع می باشد سرخ و سیاه سرخ آن نادر و خارش آن کمتر و سیاه آن ضخیم تر و خارش آن بیشتر و ماده سرخ خون فاسد رقیق مائی بودنی است و ماده سیاه سوداوی غیر طبیعی فاسد روی خواه از خون سوخته باشد و خواه از صفرای سوخته و خواه از سودای سوخته که بطرف جلد ریزد و گاه در عمق بدن بهم میرسد و بدین طور خارش بسیار می کند و از آن پوست جدا میگردد و روز بروز منتشر میشود و بسیار آن خصوصاً سیاه فنیخ و آنچه از آن رطوبت صمدی لزج عفن لذاع تراوش نماید و روز بروز منتشر و اطراف خود را منفرد و فاسد سازد و بسیار روی و مقدمه خدام و مندر بدان است و قوبای منتشر را بر برص اسود اطلاق می نمایند و گاه قوباد و باغ ظاهر می شود و علامت و سبب آن قریب بعلاصت و سبب حره و باغ است و لازم آن حکم باغ است قور لبح بضم نون و سکون و او و فتح لام و سکون نون و جیم رضی است آلی که در معای غلیظ بهم میرسد با وجع و درد بسیار که دشوار گردد و بر آمدن فضولی که بالطبع بر می آید و دفع می گشت و گاه است که بسبب شدت وجع پاک می گرداند بخلاف مصلع که شدت آن هملک نیست و اسم قور لبح منشق از قولون است و ازین جهت شیخ الرئیس گفته که قور لبح حقیقی آن است که در حای قولون تولید یابد و گفته شد که در مصلع غلظت تولید می یابد بجهت کثرت وقوع آن در آن و آنچه در معای و فاق تولید می یابد آن را ایلاوس می نامند و مذکور شد و سبب قور لبح یا باغ غلیظ رجحانی و بسیار می لبح مخلوط با الفضال و با رج غلیظ مجتس محقق در با و و طبقه روده و یا در جوف آن و یا در یخنتن صفرا بمجمه است و گاه بندرت از دم بلغمی و گاه بسبب التوای روده و گاه بسبب بسیاری او را بر بول و گاه بسبب خشکی امعاء و گاه از حرکت عینیه و کثرت جماع خصوص بر پی محده بهم میرسد و یا غیر آن از اسباب و گاه مشبهه بمخس میگردد و در فرنیان پرو و بدان است که وجع منحص اکال و لذاع است اگر بسبب خلط اکال لذاع باشد و بعد محض و لذع طبیعت اجابت می کند خصوصاً که آب بسیار گرم بنوشند و وجع قور لبح سنگین سیل یا سفلی دارد و بسبب فضل ماده محبسه و وجه و گاه مشبهه بوج کرده می گردد و در فرنی میان پرو و بدان است که صاحب آن در می یابد که گویا یسخنی فرو برده اند در قطن او و با آن بول گاه بند میگردد و یا اندک اندک می آید و چون می نماید تشکین می یابد و وجع قور لبح بهم میگردد و یا لا یمرود و بطرف راست و چپ می گردد برای آنکه روده قولون از طرف بالا آمده و میل بسیاری بطرف راست کرده پس برگشته بطرف چپ رفته رویا یلین پس برگشته باز بطرف راست رفته بسوی پشت

و از فقره قطن در گذشته و جالینوس گفته که معای قولون رسیده است به چهار جهت بطین یعنی بطرف راست و چپ بالا و پایین و ازین جهت اوجاع آن را فرامی گیر و همه جهات شکم را و درین اجتماع اول می باشد هنگام اشتداد آن غشی و عرق سرد عارض میگردد و بعد از تسکین بخوابد بلکه زیاده شدت بیناید بسبب تحریک مواد و گاه مشبته بوج رحم و کبد و طحال میگردد و فرق میان شان بوضع علت است می بفتح قاف و یا حرکت معده است برای دفع چیزی که در آن است از راه دهان یا حرکت منقب بسبب حرکت معده و الا آن را تهوع نامند و شئی خارج و منقب مضاف بسوی آن است مانند فی الدم و غیر آن قحی الدم بر آمدن خون است از معده و لزاج آن بقی بسبب کشوده شدن دین رگی از رگهای معده یا هنگامی که باریده شدن آن بسبب مثلا با ضربه یا صدمه و غیره بقیام الکبدی بکثر قاف و دستار یا بکسیت و قیام یعنی برخاستن است و چون صاحب آن اکثر باید که برخیزد و بیدار باشد لهذا مسمی بدان گفته اند بقیل تشبیه شئی با سم لازم و اسهال کبدی النوع است غشالی مانند آب گوشت شسته و یا قحی است یا کوی و یا صفراوی و یا صمدیدی و انواع دیگر است و معمولی را از دستار یا کبدی نامند و فرق میان اسهال کبدی و غیر آن در کتب قوم مذکور است تفصیل و عدم وجع لازمه این اسهال است و گاه اندک و جوی در نواحی کبد محسوس گردد و قحی بفتح قاف و سکون یا ی شانه تختایه و حای مظهری است غلیظ سیال که از فرجه براید و مخاط و خون نباشد قیده بکثر قاف و سکون یا ی شانه تختایه و فتح لام و ها و بدون باز آید از جوی آب و یا جسم غریب و بگرد کس سینه است و بزرگ شدن آن زیاده از حد طبیعی و آن نوعی از قحی است و در قحی مذکور شد حرکت الکاف کایه بفتح کاف و فتح هزه و سکون آن و یا ی موحده و یا غیر نفس است بانکه اروا قدا و گی از شدت هم و غران کایه بوس بفتح کاف و الف و ضم و یا ی موحده و سکون و او و سین مظهری است که ادراک می کند صاحب آن در حالت خواب مخصوص که بر پشت خوابیده باشد ضایعی و صورت سنگین که بر او می افتد و می فشارد او را و نفس و تنگ میشود و صدای او منقطع می گردد و از حرکت باز میماند و هر چند خواهد که حرکت و فریاد بر آورد و نتواند چون تنفسی گردد و یا حرکت کند و یا نفس کشد و فتحه پیدا اگر کرده و با قاف آید اما او را مانگی تاملی بهم رسد و بسبب آن بخار است غلیظه غیر منفضیه است که مقدم مانع که محل خیال است صحو و نایب و در اینجا باز غلظت یافته تنفس گردد و لهذا آن را کایه کس نامند مشتق از کس یعنی سخن و از جهت آنکه می فشارد و جوهر مانع را از آن را خطا نموده و اعصاب حس و حرکت را از فعال خود باز میدارد و کما و

بکسر کاف و فتح بای موحده و الف و دال مهله در عوف گفته میشود بر جین اعطال کبد و نزد اطباء عبارت از بلع
 رطوبت است در عروق کبد بحدیکه منع کن را نشامیدن آب را و بسیار کم می گردد و در آن عطش و علامت آن
 قحط عطش و سنگینی و بوج کبد در آخر هضم و بلودن قاروره سفید خج غلیظ و بر بالای آن کف بسیار کثرت الشبه
 بسیاری خواش بر جمیع است و سبب آن امتلاای بدن و بسیاری خون و منی و یا صحت منی و لزج آن و با
 بسیاری رطوبات متبینه و منقلبیه منی و با خارشش و شور است که در او عینه منی بهم رسد و یا بسیاری نفخ و دریا
 منقبضه کرب نفخ کاف و سکون رای مهله و بای موحده و تخریک را بر آورده و کرب به بضم کاف و سکون را و فتح با
 معنی است که نفس را عارض گردد و بفارسی آن را اندوه نامند کرب و کرب به معنی حالتی است که عارض معده
 گردد و صاحب آن در خود معنی دریا بدو خواهد که انتقال نماید از شکلی شکله و از هیئاتی هیئاتی و گاه با آن غشیان
 نیز می باشد که از او کرازه بضم کاف و دو وزای میجه و در میان هر دو الف تشنجی را نامند که ابتدا از عضلات
 تر قوه نماید و بکشد تا بطرف سینه و یا پشت یا هر دو جهت و گاه بطریق تقیم بر هر تدوی اطلاق می نمایند و گاه
 مختص به تمدد حادث از سردی نمجد کننده رطوبت از داخل باشد آشامیدن ایقون آب بسیار سرد و یا از خای پانند
 رسیدن سردی بسیار به بدن از برف و یا بوی سرد و فرو رفتن در آب بسیار سرد از یک جانب و یا از دو جانب
 میدارند و تشیم مرض با سم لازم آن است زیرا که کرازه در تحت بعضی القباصن و عین است و آن را بفارسی
 کزک نامند کرب و تخریک ثقل و ایضا است که محسوس گردد و در اعضا پس اگر بی سبب ظاهری باشد مندر
 بر من است خصوصاً حمی و غلیظه خون یا بغم کشح نفخ کاف و شین مجوی حای مهله و جج جنب بی ورم است
 کلال نفخ کاف و لام و الف و لام بمعنی ایما و آفت است کلفت نفخ کاف و لام و فالتیرا فتن
 رنگ صورت است بسیار بی و بهم رسیدن آثار کبودت و گاه در غیر صورت نمی باشد و مزق میان آن
 و بهیق اسود آن است که کلفت الطس باشد بخلاف بهیق که با اندک خشونت می باشد و کلفت و بهیق نه
 دانه کبج است گفته بضم کاف و سکون میم و فتح نون و با آن را اطباء با اشتراک لفظ بر چند معنی اطلاق می نمایند
 گاه بر حالتی که در چشم بهم میرسد که ضعیف می گردد و قوت با صره و متغیر میگردد و رنگ بلغات آن و مانند بلی
 و بطی الحریکه میشود و می یابد صاحب آن که گویا چشم او بزرگ شده است از مقدار لاکن طبیعی می باشد و شیا
 را گویا غبار آن و در دو خان اند و آن را خارش بسیار بهم میرسد و سنگین نمی یابد مگر بستن باب گرم و
 شنب آن انچه غلیظه سودا و بهیجه است که در زیر طبقات محض گشته و اطباء این را از امراض بلغمه

صفر اوی حادث در کبد اطلاق نموده ولیکن در عرف طبیبی که اکثر متأخرین بر آنند بر مردم حادث از خون و صفراوی
مرکب در صورت اطلاق می نمایند مایلینجو لیا بفتح میم و الف و کسر لام و سکون یای ثنائة تختمانیه و ضم خای
مجمعه و سکون و او و کسر لام و فتح یای ثنائة تختمانیه و الف لغت یونانی است و بنون بعد از لام اول نیز آمده
و آن تغییر یافتن خلطون و فکر است از مجرای طبیعی بغیر طبیعی و ضار و خوف بسبب آنکه ماده آن سودای غیر
طبیعی غلیظ تاریک و محسن رطوبت و ترساننده آن است بخلاف جنون سببی و تشیمیه آن با سم سبب آن است جهمت
آنکه معنی آن یونانی خلط سیاه است که سودا باشد و نوعی از آن مایلینجو لیا را مرقی نامند و آن مایلینجو لیا بی است که
بشکر است مرقی هم رسد و معنی مرقی در فنی مذکور شد و مراد از آن اینجا صفاق است مایلینجو لیا بفتح میم و الف و کسر
نون و فتح یای ثنائة تختمانیه و الف با لغت یونانی یعنی جنون سببی است و دارا الکلب که مذکور شد گویا از
مسامیر بفتح میم و سین مهمله و الف کسر میم و سکون یای ثنائة تختمانیه درای مهمله دانه های کوچک بسیار است
است که سر آنها بزرگ و بیخ آنها باریک می آید از اندرون عضو مانند منجنیق باشد و ماده آن سودای غیر طبیعی غلیظ
فاسد است مخصوص بفتح میم و سکون غین و صداد مهله پیش و وجه امعا است بسبب احتیاس ریج یا
فصول یا پس خشک و یا تناول اطعمه حار و حر لیه و یا ریختن خلط بلع بدان بعضی گفته اند و وجه معا است
مطلقا خواه با قبض و یا اسهال در معای وفاق باشد و یا غلظت و اگر با جبر و یا قوی و یا سبب نباشد پس
آن رغن است و اگر باشد عوض لازم آنها مصفیض بفتح میم کسر ضاد و مجموعه و سکون یای ثنائة تختمانیه و ضا
مجمعه و جی است که در لثه هم می رسد مانند خار شنی میله بفتح میم و دو لام اول مکسر و دوم مفتوح و در بیان هر دو
بای ثنائة تختمانیه بر وزن صحیفه و در عرف محی را نامند و با مصطلح طحجالتی است مثل محی و ایلاتی گفته حاتی
است که مخا الطان حرارت است و لیسر محمی نرسیده و آن اعیای و کسل سیداری و اعراض مختلفه باشد
مور سرج بضم میم و سکون او و رای مهله و فتح سین و را بر دو مهله و جیم بر آمدن طبعه یعنی است نزد شکاف دندان
قرینه بسبب بزه و یا قرحه و یا خراجی که در آن واقع شود پس اگر اندک بر آید مانند سر مورچه آن را مور سرج
که معرب سرور است و اگر زیاده بر آید بقدر سر و یا ب آن را دوبا لی نامند و اگر بیشتر از آن بر آید بقدر
دانه انگور کوچکی آن را جینی نامند و اگر زیاده بر آید که از اخضار بگذرد و ساییده شود بمرگمان و بلع
بر هم بر آمدن چشم باشد آن را تقامی گویند و چون تقامی مزمن گردد و بر آن گوشه بر وید و بشکاف فایز
را مساری و فلکی نامند و فرق میان مور سرج و میان بشور است چشم آلت که رنگ مور سرج یعنی

می باشد در سیاهی و شملت و زرق و بر اطراف پنج آن چیزی سفید برآمده که اقطار فونیه باشد که شکاف
 شده است بخلاف بنور که چنین نیست **موقان** بضم میم و سکون و او فتح تائی ثنائه فوقانیه و الف
 و لون نرواجا عبارت از امراض است که عارض گردد و بسبب فساد هوا و قینکه هوا قاتل باشد و نزد
 اهل لغت موقی است که در مواشی واقع شود موم بضم میم و سکون و او ویم نوعی از جدری است که
 و اینهای آن بصورت و سینه و شکم زیاده از ساق و قدم برآید **سحوف النون** به نون الفارسی
 بفتح نون و الف و رای مهله بعضی گفته اند که حمه است بحای مهله و مذکور شد و بعضی گفته اند که ضدها آن
 یعنی ماده این صنف را وی فیل التفن مخلوط با اندک سودا است آن دانه است برآمده از جنس غله و سعی
 می کند یعنی سرایت باطراف خود می نماید تا آنکه خشک نشود و با هلیب بسیار و در اول خطوط سرخ یا
 طاوسی رنگ می باشد مانند دانه آتش شکامیکه بلند شود و ازین جهت آن را نار نامند بخلاف حمه
 که ماده آن سودا و غلیظ خالص در بدن است و بسیار برآمده و بلند نمی باشد از عضو و سیاه می گرداند
 بعضی را و بعضی گفته اند که آتشک است و حق آن است که غیر آن است چنانچه ذکر یافت و فارسی
 از آن جهت نامند که اول آن مرض در بلاد فارس بهم رسیده و یا آنکه در بلاد فارس بسیار بهم می رسد
 تا سوره پنج لوز و الف و قسمین مهله و سکون و او و رای مهله و ناصور بصا و مهله قرحه نرمنی است که آن
 غرور و محقق باشد و از آن پنج و صد بهر همیشه آید و مولانا نفیس گفته اند ناصور را بر قرحه اطلاق نمی نمایند مگر آنکه
 کهنه شده و سستی بران گذشته باشد از شکام الفجاران و اقل آن چهل روز است نتو بضم نون تائی ثنائه فوقانی
 و او ساکنه و همزه ارتقا ع عضو است از مکان خون و برآمدن آن و قیوم جراح است شور را هم بضم نون و تائی
 ثنائه فوقانیه و او و مشد و برآمدن رحم است از مزج و یا برگشتن آن از هیات اصلی بحقیقی که برگردد باطن
 آن نهامی بظاهر و فتنه آن بهم زد و این را انقلاب هم نامند و یا عنق آن کج گردد بدون انقلاب و درین یک نام
 فتنه آن باقی می ماند و تصور هم را عقل و قرن نیز نامند و صاحب آن را اعتلا و قرنا تصور السره بضم سین مهله
 و فتح رای مشد و و یا تجارت از بلند شدن آن است و آن یا از سوء تدبیر قابله است و یا باره شدن صفات
 آن موضع و این را فتنی مرق بطن نامند و یا بسبب رطوبت بلخی که در اینجا جمع گردد چنانچه در استسقا
 زنی می باشد و یا بسبب ریخی که در آن بهم رسد چنانچه در بطلی می باشد و یا بسبب رویدن گوشت زیر پوست
 آن و یا بسبب شکافه شدن شریانی در آن پس چون از آن برآید و در آن موضع جمع گردد و نرسد **الشم**

بفتح نون و سکون زای مجروح با جاری شدن خون است از جراحت و غیر آن در هر موضع که باشد از داخلی یا خارجی نیز که بفتح نون و سکون زای مجروح و فتح لام و هاء یختن فصول ربطه است از و بطن مقدم و ملغ بخلق و لبع من مخصوص بریده و یا سینه و بعضی عام و البته اندر بهر عضو یک بریزد و این حق است نزول الماء بضم نون و زای مجروح و اولام و فتح میم و الف محدوده مرضی معنی است و آن عبارت از ایتاده شدن رطوبت غریبه است در ثقبه عینه میان رطوبت بیضیه و صفای قرینه و متکبر شدن آن مانند تکریم مرئی و آب غور پس بدان جهت مانع از نفوذ اشباح را بسوی بصیر و بایر اندن نور را از بصیر بسوی مبصر است تا بر اختلاف مذکور انطباق و خروج الشعاع و امتناع آن یا تمام است بیکشتی که تمام ثقبه را می پوشد و یا ناقصی که بعضی آن را خواه اطراف آن را و خواه وسط آن را و باقی لکثوف باشد و بهمان مقدار دیده شود و باقی لکثوف گفته اند عبارت از غلظت رطوبت بیضیه است و اهل اختلاف نموده اند و تفسیر آن پس جماعه انظار آن رفته و گفته اند عبارت از غلظت جوهر آن است و محققین اهل گفته اند عبارت از حصول رطوبت غلیظه غریبه است که در بیضیه که از آن اندک اندک ترشح نماید و از ثقبه بعضی برآید و بالای ثقبه زیر قرینه ایستد چنانچه بعضی گمان کرده اند که جوهر بیضیه با تمام غلیظه و منجمدی گردد به سبب برودت و نوعی اذان را زای رفیق نشتر نامند و صاحب آن می بیند و زخم های بسیار سطح و اجسام برآق را به سبب رقت آن و گفته اند از سه نوع می باشد یکی آنکه فرو می آید و بسیار عینه و عنکبوتیه می آید و بصارت را باطل می گرداند و در حقیقه که درت ظاهر میگردد و درنگ آن اکثرا نماند سخام می باشد و این محالیه پذیر نیست و دوم آنکه می ایستد میان قرینه و عینه و این همان است که ذکر یافت و سوم آنکه در عصبه محوفه می ایستد و این هنگام ظاهر نمیکردد و در رقی و متغیر می گردد و در حقیقه که بسیار اندک و بندرت و این را ماد اسود می نامند و قائل این قول فرق میان ماد و سده عصبیه نکرده مگر بر سبیل عموم و خصوص و قوم اطلاق نمی نمایند مگر اگر بر سده عصبیه و بدانکه مار گاه با سده عصبیه می باشد و گاه بی سده و فرق میان هر دو روشن است و آنچه گفته اند فرق آن است که اگر کشاده گردد و یکی از هر دو حقیقه هنگام برهم گذاشتن یک چشم و آلات بر عدم سده می کند در عصبیه صحیح است ولیکن کلی نیست جهت آنکه هر گاه مار بسیار غلیظ باشد بر چند سده نباشد حقیقه در آن کشاده نمی گردد به سبب برهم گذاشتن یک چشم چنانچه ذکر یافت و فرق در نفس مار و میان سده منفرد و ظاهر است جهت آنکه اهلان بصارت با صفای حقیقه و یا باندک تغییر می لازم سده است و که درت حقیقه واجب است در مار و اهلان بصارت نشتر از آن نیست بلکه محال بصارت اسامی با اختلاف می باشد

بجوب وقوع و ضعف و کبر و غلظت و رقت آن چنانچه مذکور شد و قمر بسیار است مانند غمامی و زبیدی و صهی
و آسمان خونی و منتشر رقیق و زجاجی و آبین بر دی و احقر و اصفر و آحمر و قوسی و اذرق و اسود و نزول مال
و بحقیق عبارات ادر یخن خلط عا دیال است در عقب صبح و درم لازم آن است بسبب اجتماع آن خلط
در اینجا نسیان بکسرون و سکون سین مهله و فتح یای ثناته تختائنه و الف و نون یعنی فراموش کردن آن
انچه را یاد داشته و یاد گیر و این به سبب فاسد شدن قوت ذکر و یا فکر و یا تحیل است اما فساد ذکر باطل شدن
قوت حافظه است و یا ناقص شدن آن و اما فساد تحیل خیالی کردن است چیزی را که در خارج موجود نباشد
و یاد بدن امور چند است که در خارج وجود نداشته باشند و یا ضعیف و ناقص گردیدن امور تخیله است که تحیل
امری که بیغنی تواند نمود و خواب و احلام نمیند مگر اندک در آن را فراموش کند و همچنین فراموش کننده صور
محموسات را و نتواند که تحیل کند آنها را چنانچه فراموش کرده نفاس بکسرون و فتح ف و الف و سین مهله
خونی است که در وقت ولادت با چنین و بعد از آن دفع می گردد و نفاس طات بفتح نون و ف و الف و طای مهله
بشاید و الف تاسی ثناته فوقانیه و انهای جبالی است که از ماده رطوبی مالی متجسس در زیر جلد و بدن حادث میشود
نفاس ثنات بفتح نون و ف و الف و فتح خای سحیح و تاسی ثناته فوقانیه شور جبالی است که از ماده ریحی غلیظه متجسس
در زیر جلد و در ظاهر بدن هم میرسد و گاه اطلاع می نماید بر شور مالی نیز بسبب مشابهت آن بدان در رنگ
و بوی و قوت و غیره عبارت از اشتیاق بطن است و ابدا گاه اطلاع می نماید بر درم ریحی نیز و اصناف بهر
عضو که در آن معلق شود و در وی شود مانند نفخ بکد و رحم شش الدم بفتح نون و سکون ف و تاسی مثله
بر آمدن بخوان است از راه دهان اگر یا براق دفع گردد از اجزای دهان است و اگر با تنج از حلق و خروج آن
و اگر با تنج از قصبه ریه است و اگر بطریق سرفه دفع گردد و از ریه و یا از سینه و اگر بطریق قی باشد از فم معده و یا بکد
است و شش الف که در فم دفع و ال مهله مشدود و با بر آمدن چوک است از راه دهان اگر با سرفه باشد از نوز
معده و بحقیق و ریه است و اگر با قی باشد از القهار و بیله معده و یا بکد نفس الانتصاب نفس تنج بکد انتصاب
بکسرون و سکون نون و کسری ثناته فوقانیه و فتح ص و الف و با عبارت از حالتی است که صاحب آن
می تواند که نفس بکشد مگر آنکه است نشیند و گردان را راست ندارد و سر را بالا نکند تا آنکه عروق آن کشاده
گردد و نفس بر آید بسبب غلظت است که جذب کننده آنرا از معده و احتیاجت تخلخل و سخانت و استغنی
نمود و بر آمده گردد و چهار نوعی است که نماید و یا از دماغ بدن ریزد و چهار می و منواضع میوار که با اصطلاح نخستین

[illegible]

بهر عضو که باشد حرف الواو + وافده بفتح واو و الف و کسر فاء فتح وال مهله و با علنی است که مختص
 بقلب نوح آن است و با و بفتح واو و بای موحده و الف مدوده و بمقصود تیز آمده مرضی است عام که از
 فساد جوهر بهو السبب اسباب مساوی و یا مرضی حادث گردد و بای و طماحون بهم رسد و لیسش تیر یک
 واو و بای موحده و شین مجرجه سفیدی است که بر ناخنهایم رسد و حرج آن او با سن است و لی بفتح واو و
 سکون نای مثله و یا لفرین یافتن و بر آمدن استخوان است از مونس شود بدون بر آمدن تمامی آن
 و جاک و کسر واو و فتح جیم و الف مدوده کو بیدن خصیصه حیوان نر است سجد یک که شهبوت جلع آن بر طرف گردد
 و حرج بفتح واو و جیم و عین مهله ادراک و احساس منافی است از ان حیثیت که منافی است و مراد الف است
 و قرنی اعراض از ان و النسه و بد آنکه و جمع برد قسم است یکی آنکه او را نامی مخصوص است و مشهور از ان پانزده
 نام است و وجه تسمیه هر یک بصفت و بیات و جمع آن است اخشن بخنا و شین مجرجه و نون الا نفع بفتح لام و الف
 و کسر ذال مجرجه و عین مهله ۳ خدری بفتح خای مجرجه و وال مهله و کسر رای مهله و یای ۴ اعصابی بکسر الف و سکون
 عین مهله و فتح یای ۵ ثنائة تختائیه و هنزه و یا ۶ حکاک بفتح حای مهله و تشدید کاف و الف و کاف ۷ تاخس بفتح
 نون و و الف و کسر خای مجرجه و سین مهله ۸ حرجی بضم میم و سکون رای مهله و کسر خای مجرجه و یا ۹ کاسر بفتح کاف
 و الف و کسر سین و راهرو و مهله ۱۰ ضا غط بفتح ضا و مجرجه و الف و کسر عین مجرجه و سکون طای مهله ۱۱ امفخ بضم
 میم و فتح فاء و کسر سین مهله و خای مجرجه ۱۲ اشربانی بفتح ضا و مجرجه و فتح رای مهله و فتح بای موحده و الف و کسر نون و یای
 ثنائة تختائیه ۱۳ اقبل بفتح نای مثله و کسر فاء و سکون یای ثنائة تختائیه و لام ۱۴ اثاقب بفتح نای مثله و کسر فاف
 و یای موحده ۱۵ اسلی بکسر میم و فتح سین مهله و لام ششده و یای ثنائة تختائیه ۱۶ مد و بضم میم و فتح حای مهله
 و کسر وال مهله ششده و وال مهله و فتح دوم آن را نامی مخصوص نیست و اختصاص بحمل و رواج و عضو یک دراز
 بهم رسد یا بلند و جمع خاصه و ظهور فواد و غیره و جمع الخاصه بفتح خای مجرجه و الف و کسر صاء و فتح را
 هر دو مهله اگرچی است که در هیچگاه از اسباب مذکوره بهم میرسد و جمع الظاهر جمعی است که در فقرات پشت از سه
 فراج بار و سانج و یا مادی بلغم خام یا از قلب حرکات بسیار و یا از بسیاری جماع و یا از ضعف کرده و امراض
 آن بهم میرسد و جمع الفواد بضم فاء و فتح واو و الف و وال مهله و جمعی است که در رزم موده بهم میرسد بسبب
 سوزان آن و بجهت قربانم موده بقلب که فواد است مجازا اسمی بدان گشته و جمع المفاسل علامه گفته
 اطباء جمعی که در مفصل بدین و رگبستن باشد آن را و جمع مفاسل نامند و جمع مفصل و رگ را و جمع الوک

هر چند آن نیز وجع مفصل است و مندرجه حرق النسا و شیخ نجیب الدین گفته که وجع مفصل درمی است
 که در مفصل اعضا بهم رسد از ماده غلیظه مخاطی بسبب ضعف مفصل خواه آن ماده صغیر باشد و یا خون
 و یا بلغم و یا سودا اما بلغم اکثری است و سودا اقلی و بندرت و یا ترکیب از آنها و آن وجع اگر در مفصل قدیم
 باشد مانند مفصل کبک و انگشتان خصوصاً ایهام آنرا فقرس نامند و بی درم را سانج و وجع الورك
 بفتح واو و کسر راوکاف قرشی گفته که وجعی است ثابت و مستقر و ورک که انتقال بعرق النسا کنند و ایلامی گفته
 که سبب آن ماده فاضله مجتمعه در مفصل است و آنچه در مفصل با باشد آن را فقرس و آنچه در مفصل ورک باشد
 و یا این نباید بران مگر اندکی آن را وجع ورک و آنچه پائین آید از طرف بیرون دران و نرسد تا کعب انگشتان
 پان را عرق النسا و آنچه در مفصل دستها و زانوها باشد آنرا وجع مفصل نامند و حم بقع و او و حای معله
 و میم شهور اطعمه رویه کثیفه و یا دویه قویه الظم است و خم و و خم اول بقع و او و حای مجیه و دوم بکسر و او
 و فتح خای مجیه و الف و میم فساد و سفیم مله نام را نا مایه و گاه و خم بحتی و یا نیز آمده از جهت آنکه همچنانکه فساد و باعام
 و ضرر آن شامل تمام بدن است این مرض نیز بجهان است و دو قبه بقع و او و دال معله و قاف و یا و رمی است که
 که در ملتحمه شبیه بدانه سفید که گویا پارچه پنبه است بهم میرسد از ماده بلغمی و رقیق مائی و موی و گاه سرخ رنگ
 می باشد اگر ماده آن دموی باشد و مواضع بزرگ و ظهور آن مختلف می باشد گاه قریب بهون اعصر
 و گاه زیر چین و گاه حوالی اکلیل و گاه دانه های بسیار ریزه مانند مروارید برشته کشیده و فرق میان این دو
 سرخ بدان است که مور سرخ در قرینه بهم میرسد و این در ملتحمه و روی پنج بقع و او و سکون را و کسر دال بود
 معله و سکون بای نشانه تخمینه و فتح نون و سکون جیم درمی است که در چشم در پرده ملتحمه بهم میرسد بخدی که
 قرینه را می پوشد و شیخ نجیب الدین گفته رمی است عظیم که درم می کند دران سفیدی چشم بخدی که مانع بند
 کردن چشم میشود و صاحب تذکره الکمالین گفته که آن درم دموی و یا صفراوی است که در چشم بهم میرسد شیخ ایثار
 فرموده که آن مانع طبقه ملتحمه است و سبب آن کشنده شدن رنگی است یا یک متصل به ملتحمه و ریختن ماده دران
 و یا به پلک چشم و درم کردن آن و رم به تحریک و او و رای معله و میم زیادتی غیر طبیعی است که در عضو بهم رسد
 بسبب داخل شدن ماده دران و اقسام آن شش است چهار بحسب چهار خلط و پنجم مائی و ششم ریجی و
 گاه مرکب از اخلاط نیز می باشد و بعد آنکه ریج حادث از بخار لطیف اگر تاریت آن مغارقت ناکرده
 داخل جوهر اعضا گردد و آن را ورم ریجی نامند و اگر مغارقت کرده و غلظت یافته داخل جوهر اعضا نگردد

بلکه در یکجا مجتمع گردان را نفخ و انتفاخ نامند ورم و نیز بدانکه ورم بسیار است و یا بار و اکثر اطباء ورم
 حار را بالذات از ماده حار میدانند مانند ورم صغراوی و رموی و اما شیخ الرئیس اطلاق می نماید
 ورم را بر آنچه ماده آن عفن باشد خواه حار بالذات باشد و یا بالعرض حاصل از عفونت ماده بارد ورم ورم
 ورم سفید نرمی است که حرارت و جرح با آن نباشد و گاه اندک در وی کند و لیکن نه آن است که مطلقاً
 در آن درد نیست زیرا که بلغم نیز بسبب برودت و امتلا و تمدد بیکه لازم آن است مولم است هر چند نسبت
 با خلط دیگر کمتر ورم بلغمی را یونانی اذی نامند و شکمین بفتح و او سکون بخین مجبه و کسکراف و سکون یا
 ثناء تختائیه نوعی از جدری است که سبز رنگ و در آن خطوط سفید باشد ورمی خوردن چرک است
 جوف را و صبح بفتح و او وضاد مجبه و حای مہلہ شیخ الرئیس فرموده که بهق ایض است و همین بفتح و او
 و سکون یا و لون و وحی در و است که در استخوان و آنچه متصل بدان است بهم رسد بسبب ضرب و یا سست شدن
 آنکه تفرق القال و ان شود حروف الها با هاشمه بفتح و او الف و کسرتین مجبه و فتح نیم و یا شکسته شدن تنه
 سر را نامند هر ب الاون بسیار متاخری شدن است از صدای عظیم و بلند و الم یافتن از ان هزار
 بکسر یا و از ای مجبه و الف و لام که اخن گوشت بدن و لاغ شدن آنست و هزار کرده عبارت از لاغی
 و کمی گوشت آن است **هلاس** بضم ه و فتح لام و الف و سین مہلہ عبارت از تحطیل بضم ع و وفی است
 و بدن البته غدا نمی یابد و لاغ میشود هم بفتح ه و او تشدیدیم کیفیت فساد است که تابع آن حرکت روح
 و حرارت غریزی است بسوی اخل و خارج بحدوث امری متصور خواه خیر متوقع باشد و یا شر متظیر آن
 مرکب از خوف و رجاست و هر کدام که غلبه نماید بر فکر نفس بسوی آن حرکت می نماید در تیر بسوی خارج و در تیر
 بسوی باطن و ازین جهت گفته اند آن جهاد فکری است و هم بکسر یا شیخ فانی را نامند هواس بضم ه و فتح و او
 و الف و سین مہلہ مشتق از هوس یعنی فی است و هوس و فی ذکر یافت هواس بفتح ه و سکون و او و لام حتی
 خوف و امر شدید و از ان است مرضی باکل یعنی شدید بیستیمه بفتح ه و سکون یا می ثناء تختائیه و فتح ضاد
 مجبه و حرکت کردن مواد فاسده غیر منقسمه است برای جدا شدن و بر آمدن از معده و اما بقی و اسهال
 باشد و عفت از قوت دفعه و سبب آن یا تغییر یافتن و یا فاسد شدن طعام است بصغرا و یا بلغم بسبب
 رذالت کیفیت و قبول کردن احتراق را و دفع طبیعت آنچه را لطیف طاقی بر فم معده است بقی و آنچه
 غلط و سنگین در قعر معده است با سهل و گاه بسبب خوردن طعام غیر منقسم و یا آشنا میدان آب بسیار

جلد اول بیان اسما امراض و بعض در بیان اوزان و کبار شرعی و اهل ایران هندوستان و طبعیه

۱۳۵

و یا خوردن میوه تر بالای طعام غیر منقسم خصوصا که بسیار خوب باشد و یا بودن غلط فاسد در معده و خوردن طعام بسیار بران و یا بودن بريح بسیار در معده و غیر اینها از مفسدات و چون همیشه مختلست گردد و ماده آن سی باشد سمیت آن سرایت بقلب و مانع و سایر اعضا نموده مایک میگردد و اندر حرفت ایلیا و کبج یرقان بفتح یای و رای مهله و قاف و الف و نون یخیز یافتن رنگ بدن است خصوصا سفیدی چشمها بزرودی و یا بسیاری و آن دو لون است اصغر و اسود و سبب اصغر مافض طبعیت است صغرا را بسوی جلد و ظاهر بدن از قبیل بحران خصوصاً در روزها سحر و لیکن اگر قبل از سعال باشد بدست و خطر ناک چیست آنکه آن از دفع طبعیت نیست بلکه از غلبه و کثرت و ثوران خود است و ضعف طبعیت و یا بودن سده در کبد و یا از سوزن ج حار کبد و یا سوزن ج حار کمراره و یا حرارت جمیع بدن و یا ورم کبد و یا ورم مراره و یا سده میان سحر مراره و روده و یا ضعف مراره و یا استسقاء بافتن بعضی اختلاط بمره صغرا و یا فتنه و یا بسیاری گرمی هوا و یا کثرت حیوان بی و یا شامیدن و ای قبال است و بول درین بسیار رنگین و برآز سفیدی می باشد و سبب یرقان اسود و یا بسیاری گرمی کبد و یا ضعف جاذبه طحال و یا ضعف ماسکه آن و یا ورم طحال و یا سده فیما بین کبد و طحال و یا میان طحال و فم معده است و گاه بول و براز هر دو درین سیاه می باشد و فرق میان کبدی و طحالی آن است که کبدی قلیل السود و بان سوزحال کبدی باشد و طحالی شدید السود این شمع بفتح یای و نون و عین مهله ورم عظیم و رطوبه با احتفال است اگر در مردم کبار بهر سده و اگر در صغرا بهر رسد و در پنج نامند پنجاه در حرفت الوا و نون که شد و تمام شده و در الامراض فصل سجد هم در بیان اوزان و مکایل صغار و کبار شرعی و اهل ایران و هندوستان و طبعیه و تطبیق آنها باهم بدانکه اوزان هر بلدی و در مسکو که آن نیز بحسب تفاوت ازمان و تبدل و دل و تجدد سلطنتها و سلاطین و معروض تحویل و تبدیل و تغییر و مصطلح هر قومی چیزی و پیمانه خاصی است و چون مقصود درین کتاب اوزان طبعیه است اوزان شرعی را برای زمین و تبرک و اوزان هندوستان و ایران نیز چون در بعض جاها وارد شده است در اکثر نسخ و برای تطبیق باهم نیز ایراد نمود و از آنها آنچه را جناب مستطاب مستثنی الاقاب پرور شد حقیقی مد ظله العالی در رساله که در اوزان شرعی و اهل ایران و هندوستان و تطبیق آنها باهم تالیف فرموده اند و محقق و جامع و شامل کل است از اینجا انتخاب نمود و آنچه را نیافت از قانون شیخ الریث و تحفه المومنین حکیم میر محمد مؤمن و اصول التراکیب خجندی و قرابادین خلانسی و غیر اینها از کتب معتبره معتدیه و دیگر بوالله التوفیق و الا عاونه اما اوزان

جلد اول در بیان اوزان مسکایک شرعی و بعضی اوزان مخصوصه بلاد هند

۱۳۶

متعارفه شرعیه به قیاس عبارات از نصف عشر مثقال شرعی است که یک جزو از بیست جزو آن بود و بوزن سه جزو و سه ربع جو متوسط باشد و الف که بقارسی و آنک نامند عبارت است از مسکایک دریم شش که بوزن بیست جو متوسط باشد و دریم شش و الف است که بوزن چهل و بیست جو متوسط است بحسب مثقال لیس و خمس مثقال شرعی است مثقال بیست قیراط است که دریم یک دریم و سه ربع دریم و بوزن بیست و بیست جو چهار ربع جو متوسط باشد و نینا ربعینه مثقال شرعی است بلا تفاوت در طل عراقی یک صد و سی دریم است که نزد و یک مثقال و بشیرات شش هزار و دو صد و چهل جو متوسط باشد و آن در ثلث مثقال مدنی بود در طل مدنی یک صد و نود و پنج دریم شرعی است که بمثقال یکصد و سی و شش مثقال و در ثلث مثقال و بشیرات نه هزار و سه صد و شصت جو متوسط باشد و آن یک و نیم رطل عراقی بود در طل مدنی نصف یعنی دو چند رطل عراقی است که دریم و دو صد و شصت و دریم شش و بمثقال یک صد و شصت و دو مثقال باشد مدربع صاع است که بحسب دریم و دو صد و نود و دریم و نیم و بحسب مثقال دو صد و چهل مثقال و سه ربع مثقال است و آن در طل و ربع رطل عراقی است که یک رطل و نصف مدنی باشد صاع چهار دریم است که دریم یکبار و یک صد و بیستاد و دریم و بمثقال بیست صد و نوزده مثقال و آن برطل عراقی نه رطل و برطل مدنی شش رطل و یکی چهار دریم و نیم رطل بود قنطار شش من است که بحسب رطل یکبار و دو صد و رطل عراقی و بیست صد رطل مدنی و شش صد رطل است که بحسب اداد بالصد و سی و سه مد و ثلث مد و بحسب صاع یک صد و سی صاع و سه ثلث صاعی و دریم یکصد و پنجاه و شش هزار دریم شرعی و بمثقال یک صد و نه هزار و دو صد مثقال شرعی باشد اما اوزان متعارفه مخصوصه بلاد هند به شرح که عین الیک باشد و بیست که اینک یکی نامند سه جو متوسط است و از قیراط سه ربع کمتر است مدنی که تخم کل چاندنی باشد چهار جو متوسط است مائش بیست مدنی است و بحسب حیرات سی و دو و شیره و بحسب برنج شصت و چهار برنج آنه و پنج مدنی است که شاتر دریم حصه روپیّه هندی است و آنه روپیّه سکه یک برنج از ده مائشی زیاده است که پنج مدنی و یک برنج باشد تا ننگ چهار مائش است و بقولی بیست چهار سرخ لقوله متعارفه بنگاله و از ده مائش است و بحسب لقوله و شش مدنی و دریم شرعی نه دریم و بمثقال شش مثقال و ربع مثقال و ربع خمس مثقال و لقوله متعارف شاهجهان آباد ده مائش است بدانکه روپیّه که فقره مسکوک بلاد هند و بنگاله است بر دو قسم است یکی ده مائشی متعارف شاهجهان آباد و اکثر بلاد هند و دیگر روپیّه متعارف بنگاله و این ده مائش و دو مدنی

جلد اول در بیان وزان مخصوصه ببلاد هند

۱۳۵

است و معروف بر روپیه سکه است مهر یعنی اشرفی هندوستان و بنگاله که عبارت از طلائی سکه که آن
 بلاد باشند و آن کامل الوزان دارد و ناقص الوزان کامل الوزان آن در کل مالک هندوستان از نه ماشه
 و شش ربع و بحسب بنگاله و هشت ربع و بحسب درهم شرعی هشت درهم و یک ربع و دریم و شصیره و بحسب
 شتال پنج شتال و یک شتیره و یک شتیره است زیاده نیست و ناقص آن از نه ماشه و چهار ربعی کمتر نمی باشد
 پیوسته عالم گیری که از من تعارف در زمان قدیم هند و بنگاله است بعینه توله بنگاله است که دوازده ماشه باشد
 پیوسته متعارفین زمان و ماشه و نیم است و اصبع ناک است که بیست ماشه باشد و سیرالم گیری شش و
 چهار توله است توله بنگاله و بحسب درهم بالقد و شتال و شش درهم شتیره و بحسب شتال شش چهار صد و شتال
 و یک جنس شتال من عالم گیری چهل سیر است که بحسب توله دوزار و پانصد و شصت توله و بحسب
 ماشه سی هزار و هشت صد و بیست ماشه باشد و در هر شتیره بیست و سه هزار و چهل درهم و شتال شرعی هشت
 هزار و یکصد و بیست و شش شتال اما وزان متعارف ایران و ارژ که بفارسی برنج نامند یعنی
 ارژ متوسط و بزرگی و کوچکی بوزن دو خردل بری است جسم از شتال و شتیره است که چهار ارد باشد
 قیراط از شتال چهار شتیره و یک ربع شتیره است که هشت ارژ و نصف ارژ باشد و الفنج که بفارسی
 دانگ گویند بیست و یک شتیره است و یک ثلث که چهل و دو ارد باشد و دو ثلث از شتال صیرفی
 گفته اند که بیست و چهار قیراط است و گفته اند یک صد و چهل و شش جو و ربع است که سه درهم شتیره و دو جو
 و ربع جو متوسط و یک شتال شش ربع شتال شرعی باشد و دانگ در شتال صیرفی اختلاف بسیار است
 حکیم میر محمد مؤمن در هم نام جدید گفته که سه ماشه میشود موقت گوید که مقرر است که دو غازی چهار شتال است
 و روپیه ده ماشی هندی دو شتال نیم چنانچه غازی را بار روپیه سکه بنگاله وزن بوده شد یک روپیه و نه
 آنه کامل شد که یکصد و بیست و هشت ربعی که شانزده ماشه باشد و ربعی هم مقرر است که چهار جو متوسط
 است پس بین تقدیر باید که شتال صیرفی یکصد و بیست و هشت جو متوسط باشد و یک صد و چهل و
 هشت بر کسب شتال صیرفی سی و دو ربعی باشد که چهار ماشه است که دو درهم و دو ثلث و دریم شتیره و شتال
 الاثن شتال شرعی است تخمینا غازی یک و دو شتال صیرفی است که هشت ماشه باشد و غازی چهار
 شتال است که شانزده ماشه باشد یعنی یک توله و چهار ماشه سیر نزد اهل خراسان پانزده شتال است که پنج
 توله باشد و ده نارس و هشت شتال و نیم است که دوازده توله و نیم باشد پنج نارسه شتال و

جلد اول در بیان میزان مختصه بایه و بعضی بیان میزان متعارفه طبعیه صفار و کبار

۱۳۸

ربع مثقال است که شش توله و سه ماشه باشد و در نیم تار نصف آن است که نه مثقال و سه شش مثقال باشد که سه توله و یک نیم ماشه است من تبریزی شش صد مثقال است که یک صد و پنجاه دو غازی باشد که دو صد توله که سه تار و هشت توله که شش آنار است می شود و بدین شرح یک هزار و هفت صد و نود و نه و بنمثال شریعی که هزار و دو صد و شصت مثقال است نیم من تبریزی سه صد مثقال است که یک صد و توله باشد که یک آنار و نیم چهار توله است یک چهار یک ربع من تبریزی است پنجاه عبارت از هشت حصه یک من است که نیم چهار یک باشد سیصد عبارت از شانزدهم حصه یک من است پانزده و نصف سیم است و آن را در اصبعان ده نازک نمایند **شش** می که هزار و دو صد مثقال است که سه صد و غازی باشد که دو من تبریزی است پس بحساب هندی شش آنار و شانزده توله که یک ربع آنار است میشود و اما اوزان متعارفه طبعیه صفار و کبار آنها را اصغارا آنها بترتیب حروف ابراد می باید اولو و ابوالس نزد بعضی یکدنگ مثقال و نیز بعضی یکدنگ دریم و یوحنا بن سلبیون گوید سه قیراط است او و یوحنا بن ابوالقوس یکدنگ اند استار چهار مثقال و نیم است بوزن ذهب و بوزن فضه شش دریم و سبج دریم و شش الریش رحمه الله تعالی شش دریم گفته و خذ ان اطباء ان را چهار مثقال دانسته اند پس آن بحساب چهار مثقال و نیم که هر مثقالی بقول خجندی یک صد و بیست شیعه باشد بحساب هندی سی رتی میشود که سه ماشه و شش رتی باشد پس چهار و نیم مثقال شانزده ماشه و هفت رتی بود که یک توله پنج ماشه و هفت رتی باشد و بنمثال شش هشت مثقال و چهار شیعه و بصیر فی چهار مثقال و ربع الاثنی عشر مثقال بود اکسوفافن بحسب کیل هشت دریم و بحسب وزن هشت قیراط است زیرا که مستعمل در هر دو است و بقول شیخ الریش رحمه الله تعالی هزاره در خمی است او قیه که و قیه نیز نامند بوزن فضه ده دریم و پنج سبج دریم و بوزن ذهب هفت مثقال و نیم است بمثقالی که ذکر یافت در استار که سه ماشه و شش رتی باشد و توله و سه ماشه و شش رتی و بنمثال شریعی سیزده مثقال و نیم و بنمثال صیر فی هفت مثقال الا هشت شیعه که دورتی باشد که ربع مثقال می شود و ابولالات نه قیراط است او نقوس یک او قیه با قلا را از اوطان آن و از باقلائی یونانیه نیم دریم و بقولی دو شامون و بقولی شش قیراط است با قلا استگند ریه نه قیراط با قلا مصر به چهل و هشت جو متوسط است که یک دریم باشد که دوازده قیراط است که یک ماشه و نیم هندی باشد که دوازده رتی است برادر صغیر یک دریم برادر کبیر مانند ملحقه است و آن از غسل و شوی مائع چهار مثقال از سبجون

و ادویه خشک و و متقال است و بقول یک متقال بر سه و و قراط است بند قه یک هم و نذر بعضی یک
 متقال است تر سه و و قراط متقال است بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر و و نذر متقال این بحر بحر
 ششامیه یک قراط حوض چهار متقال حوزه از مطلق آن مرادند درخی و نذر و شش الریش چهار و ششامون
 و نذر و بعضی چهار متقال است حوزه بنطیم یک متقال حوزه ملکینه شش و رخی است حامای حصیر
 و و متقال حامای کبر سه متقال حیره از دریم و نیم ارز است تخمینا و از متقال چهار ارز است که دو شیعه
 باشد حوض سه بجای مهله و زای بجهت زن فریب شش متقال و بعضی چهار متقال گفته اند و گویند
 آن مقدار است که کف دست را محو سازد و بکنج میان ابرام و سبابه که سر آنها بر هم گذارند و از حنا کش یک
 قبضه است که یک سینه نامند که قبضه در اندک حصه چهار جو یک ربع جو باشد و مساوی قراط بود و خرما
 یک انگشت و نیم خرما از مطلق آن مواد یک قراط است خرما و ششامیه چهار جبهه قضی و سه جبهه فیهی
 است و التی که بفارسی دانگ نامند از دریم و قراط چهار طبع شش جبهه ششامون و ارز است و از متقال سه
 قراط و یک جبهه که چهار طبع بجهه و جبهه و بار از چهار ارز باشد که متقال طبع موافق اوزان هندیه سه رتی و سه ربع
 رتی و بصیر فی پنج رتی و یک ربع رتی و شش ربع رتی و سه ربع رتی و از دریم رتی و از صیرفی
 چهار رتی و از شرعی دوری تخمینا بدینود و رخی یک دریم است و شش الریش یک متقال گفته که شش
 ابولات که پنجاه و چهار قراط است باشد دریم گویند معرب درخی است تخمینا می گوید که آن نامی دارد و نا
 و دریم تمام که در قدیم الایام متعارف بوده شش دانگ و ناقص آن که جدید مقرر شده است شش دانگ
 است که دوازده قراط باشد و به طبع بیت و چهار طبع و بجهه چهل و شش جبهه پس آن نود و شش شش و شش
 که سه داشته است باشد و دریم ناقص چهار دانگ و نیم است و از دریم طبعی مراد این است که در شش
 و و و رتی هندیه باشد زیرا که آن هفتاد و دو شیعه است که نود و رتی باشد و از کلام شش الریش که فرموده
 اند و المن یكون اربعین استار و الرطل عشرين استار و الا استار ستة و اربع و اربعه متناقل
 پس متقال هفتاد و دو شیعه می شود بقول ایشان چنانچه انشاء الله تعالی در بیان متقال خواهد آمد و دریم
 بران حساب چهل و پنج شیعه و ثلث شیعه میشود که یازده رتی و یک شیعه و ثلثی که یک مائه و سه رتی
 و یک شیعه و ثلث شیعه باشد و دیگران هر یک چیزی گفته اند و عمل بقول تخمینا می نماید مساوی
 یک غراما و نیم است که ده متقال و نیم باشد سکر جبهه از مطلق آن نذر و شش الریش مراد شش است

در بلع استار و نوز و بعضی شش استار و چهار دانگ استار است سکر چه کبیره نه اوقیه سکر چه صغیره
اوقیه است شغیره و دوازده است که چهار خرد له بر نه باشد صدقه کبیره چهارده سامون است صدقه
صغیره هفت سامون است صدقه بوزن سکر چه کبیره است طسوج از درهم و وجهه از مثقال و وجهه نیم
و دوازده است طول سه مثقال و نیم و سه قیراط است عر مار بلع مثقال نایک مثقال و در مفتاح الطاب
بلع و درهم تار و دانگ است سحر می بعین هله هفت اوقیه است سحر اما بعین مجر از یک دانگ و نیم تار و دانگ
و نایک مثقال است قلیجی از یک لمحه قلیجی ازین یک و در می نیم است قو طیل مثقال و دوازده مثقال است
قوا شوش شش مثقال و از درغن و دوازده در حنی است و از شراب یک اوقیه و نیم قو طولی هفت اوقیه
قیما هفت مثقال است قیراط از مثقال سیر فی چهار شغیره است یک سکر بلع شغیره که میسه شامیه بلع درهم
تار بلع مثقال و نوز و بعضی یک غراما و نیم است و نوز و بعضی سه قیراط و یک جم است که شش مثقال است
و آن را بیضه نیز گویند کناس شش درهم است و نیم است مثقال طبعی چندی گفته که بعضی گفته اند
خفالت شده است آن در سابق و لاحق زمان و بر یک قرار است و آن از طلا یک درهم و سیب و درهم
است که نیم مثقال خمس آن باشد زیرا که به تجربه در یافته اند که طلا از نقره این مقدار در حجم زیاد است
پس آن بحسب دانگ شش دانگ و بحسب قیراط بیست قیراط و بحسب طسوج بیست و چهار طسوج و بحسب شغیره
شصت و بحسب شغیره یک و بیست شغیره و بحسب ارباب دو صد و چهل ارده است و دوازده آن مثقال سه قیراط و یک
و چهار طسوج و دو وجه و بیست ارده و قیراط از آن سه وجه و دوازده و طسوج آن وجه و هفت و عشر ارده و وجه
از آن چهار ارده و دوازده و خردل بری است و این شهر است و نوشته که دریم در بعضی از کتب قدیم عبارت است
که دلالت بیک و برین که مثقالی یونانی دو قیراط از این مثقال متعل درین زمان کمتر و دریم آن نیز سدس و نیم
از درهم متعارف کمتر بود پس بدین حساب مثقال که یک صد و بیست شغیره باشد بوزن شرعی یک مثقال
و سه بلع مثقال از یک شغیره ده بند و سه شش شده و شش شود و بعضی فی سه بلع مثقال و سه بلع بلع مثقال میشود و شش
مثقال را در حنی فرموده و گفته و در حنی شش ارباب است و هر اربابی سه قیراط و هر قیراطی چهار شغیره و این
حساب در حنی که مثقال باشد بنقاد و دو شغیره میشود و چنانچه سه قیراط و هر قیراطی چهار شغیره پس بدین حساب
در حنی که مثقال باشد بنقاد و دو شغیره میشود و چنانچه صاحب میزان الطلح نیز دانسته و بوزن شرعی
یک مثقال خمس مثقال را و خمس شغیره میشود و چهار شغیره از مثقال طبعی کمتر بود و نیم مثقال و نصف

جلد اول در بیان اوزان متعارفه طبعیه صغار و کبار آنها

۱۴۱

مشقال صید فی و دو ماشه و دورتی بندی و مساوی درهم ناقص است که درهم طبعی نامند بقول خجندی و
 بقول ابو غفران باب بیست و پنج رتی و سه جنس رتی میشود که سه ماشه و یک رتی و شش رتی باشد
 تخمیناً زیرا که نوشته اند که چهار مشقال صید فی پنج مشقال طبعی است و اطلای دیگر بر یک چیزی گفته اند
 و اکثری وزن مشقال را صریح ذکر نکرده اند شاید بشهرت حواله نموده باشند الحاصل عمل بقول ابو غفران
 غفران باب و یا خجندی اقرب بصواب نماید العلم عند الله ملحقه از عمل چهار مشقال و از او ویه خشک
 مراد یک مشقال و دو مشقال نیز گفته اند مسطرون کثیر سه اوقیه مسطرون صغیر وزن نوزده ملکه بود که شش
 در حنی است من اسکندرانی سه اوبولواست ناطل و نطل و استار است و نوزده خجندی و دو اوقیه
 و در مشقال الطب هفت درهم نوا و دو دانگ مشقال است و نوزده بعضی نیم درم فسی است و سیحون
 و مشقال و نیم است هاین پنج استار و بیست و هشت و چهار اوبولواست یمنی سه برع اوقیه است
 و اما اوزان کبار طبعیه نیز به ترتیب حروف الفبائی است و من است و نوزده بعضی
 رطل طالیقول یک صد و پنجاه رطل است که هر رطلی دوازده اوقیه باشد الطالیقی هشت جوهین است
 که هفت هزار و دو بیست مشقال باشد ایاب از عمل و رطل و نیم است و از رطل یک من و نیم جره
 از مطلق آن مراد بیست و چهار قسط و نوزده اسرائیل چهل و چهار قسط جره صغیر چهار قسط جره الطالیقی
 چهل و هشت قسط جوز و جو سقا هر یک سه رطل اند جو هین شش قسط بقسط رومی که نه صد مشقال
 باشد رطل مراد از مطلق آن نزد اطلای رطل بغدادی است که عراقی نامند که دوازده اوقیه باشد
 و با سائر بیست استار و بنایقل نود مشقال که بحساب خجندی بنندی بیست و هشت توله و چهار ماشه نیم
 می شود و بدرهم یک صد و بیست و هشت درهم و چهار سبج درهم این سراجون گفته رطل عمل نسبت بر رطل
 شراب بقدر ربع زیاد است و نسبت بر وزن بقدر نصف زیاد و رطل شراب نسبت بر وزن بقدر ربع زیاد است
 و وزن مطلق یک کیله است و بقولی دو قسط که هشت رطل باشد و بقول شیخ ریلی سه رطل و گفته اند بیست
 اوقیه است برای آنکه هر اوقیه دوازده درهم باشد و وزن الطالیقی شش قسط است با قساط رومیه
 و بقولی هشت جوهین است ستمطیس صغیر است که چهار قسط باشد صلیح چهار من است آن بقول
 خجندی که انشاء الله تعالی در بیان من خواهد آمد و بنندی دو صد و بیست و پنج توله میشود که سه استار و نیم
 و یک توله باشد و بحساب نواب مرحوم که نیز در میان خواهد آمد سه استار و یک ربع از آنر میشود بقول

شیخ الریثی منتقال برادر محمی گفته که بنقما و دو شیخه باشد و آثار الایک شین آثار میشود و اگر منتقال بر منتقال
صیرفی گیرند مساوی آنچه آن مرحوم فرموده اند می شود زیرا که ایشان نیز من ایک صد و شصت منتقال فرمود
انکه المن یکون اربعین استار او الاستار اربعة مقابل طایقون ایک صد و بیست و پنج رطل است
قطر روحی نه رطل و نصف سدس رطل است که بیست اوقیه باشد و قسط الطایق یکی رطل است
و نزد بعضی ایک رطل و نیم و در کمانش ساهر و در رطل و نیم است و از رومن بزرده اوقیه و از شراب هشتاد رطل و از غل
بقول شیخ الریثی و طایق قفیز از کیل بیانه است که بوزن بیست و پنج کیله باشد و گویند بیست و چهار کیله
است قوطی بیانه است که هفت اوقیه باشد و گویند از شراب ده اوقیه و از زیت نه اوقیه و از غل
سینره ده اوقیه و کیله بیانه است که یک من و هفت نمن من باشد کیله سه صد و درهم و کسری است مشیر
شن استار و ریح استار است مکوک سه کیله است من از مطلق آن برادر و در رطل است که چهل استار
باشد و بوزن ذهب یک صد و هشتاد منتقال باشد و بوزن نقره دو بیست و پنجاه و هفت درهم و بیست و پنج
و نواب مرحوم نوشته اند که من طبری یک صد و شصت منتقال صیرفی است و هر چهار منتقال صیرفی پنج منتقال
طبری است پس بحساب نجدی پنجاه و شش توله و سه ماشه میشود و بحساب نواب مرحوم پنجاه و سه توله و چهار
ماشه اگر استار را چهار و نیم منتقال اخذ نمایند و بحساب شیخ الریثی که در درهم صغنا و در منتقال صریحا ذکر یافت
سی توله می شود اگر مراد از منتقال مذکور در استار فرموده اند و هو اربعة مقابل در آخر بیان مقدار من همان
منتقال باشد و اگر مراد منتقال صیرفی باشد پس مساوی آن است که قدس سره فرموده اند من طبری یک صد
و شصت منتقال است من روحی بیست اوقیه است که صد و پنجاه منتقال باشد من مصری و الطایق
شانزده اوقیه اند که یک صد و بیست منتقال باشد من اسکندرانی سی اوقیه بود من قطری بیست
و دو اوقیه و نزد شیخ الریثی رحمه الله تعالی یک صد و بنقما و منتقال است و خیل در بیان تحویل بعضی اوزان
بعضی و حضرت آنها تحویل درهم منتقال آن است که از درهم نصف و خمس را جمع نمایند که آن عدد مقابل است
مثالین خواستیم دانسته شود که پنجاه درهم چند منتقال است از پنجاه نصف که بیست و پنج باشد و خمس
آن که ده و مجموع سی و پنج شد پس دانسته شد که پنجاه درهم سی و پنج منتقال باشد تحویل منتقال درهم
آن است که چون بر عدد درهم سه صبح افزوده شود مراد حاصل میگردد مثالین خواستیم دانسته شود که چهل
و دو منتقال چند درهم است پس افزودیم بزره را که سه صبح چهل و دو است بر عدد مقابل مذکوره و دانستیم

جلد اول ذیل در بیان تحویل بعضی اوزان بعضی معرفت آنها و فصل در بیان بعضی امور متعلقه بنجوم طلیسیا

۱۲۳

که چهل و دو مثقال شصت و دریم است **تحويل** مالدون دریم بادون مثقال آن است که بجه در آورند و من
آن را بنید از ملبس آنچه بماند جبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه پرسند که چهار دانگ دریم چه قدر مثقال
می شود باید بجه حساب نمود و آن سی و دو وجه محسوس میگردد و چون من را وضع کنند بیست و هشت جبه بوزن
مثقال می ماند و آن نیز قیراط و یک جبه از مثقال است **تحويل** مالدون مثقال بادون دریم آن است که بدینور
مذکور بجه در آورند و بر آن سح آن افزایند مجموع آن جبات دریم خواهد بود مثالش بخون پرسند که دو قیراط و نیم
مثقال چه مقدار از دریم است باید که آن را بجه در آورند و آن سی و یک جبه و نیم میشود و چون سح آن را که بجه
جبه و نیم است بر آن افزایند سی و شش جبه دریم خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم دریم است **تحويل** اوزان
دیگر با اوزان هندی بدانکه هر روزی را که خواهند تطبیق با اوزان هندی و هندی معلوم نمایند که چه مقدار از اوزان
است باید که اگر مالدون دریم و یا مثقال است بشیعه برند و شیعه را بر برقی و برقی را با ماشه و مقدار وزن آن را
دریا بند که چند برقی و یا چند ماشه است مثلاً چون خواهند که بدانند دریم چند برقی و یا چند ماشه است و همچنین
مثقال بدستور یک ترقیم یافت دریا بند و در ضمن دریم و مثقال نیز ذکر یافت و اگر مالدون دریم و مثقال است مقدار
هر یک از اوزان هر دو را بحساب هندی در یافته حساب نمایند که چند ماشه است و هر دو داده ماشه را یک توله
محبوب دارند و هر شصت و چهار توله را یک سیر و هر چهل سیر را یک من تا آسان و واضح گردد و ان شاء
تطبیق بعضی اینها با جالبطریق دستور العمل نیز ذکر یافت و با بحال آن بنا شیعه را بر برقی و برقی را با ماشه نیز
اینجا ماشه را بتوله و توله را با تانار و تانار را بمن برند **فصل نوزدهم** در بیان بعضی امور متعلقه بنجوم طلیسیا
بدانکه مولدات ثلثه که جماد و نبات و حیوان موجودات این عالم باشند مکنون و متربک از امتزاج عناصر
اربعه آتش و هوا و آب و خاک اند بنائیر کوکب سبعة سیاره در حل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و قمر
با عانت اوابت نظرات هر یک با یکدیگر به تحریک فلک و دار با مر بر در و کار جل و عز و هر یک از اینگان برادر
طبیعت است چنانچه سبعة سیاره خصوصاً علوبات و شمس اودنوت است یکی فاعله و دیگری منفعله فاعله
حرارت و برودت و منفعله طوب و بوس است چنانچه ذکر یافت و در جدول منوبات کوکب نیز خواهد آمد و سه
کوکب دیگر تالیع و مشارک علوبات اند زهره مشارک شمس و عطارد و مشارک زحل و قمر مشارک شمس و نیم
کوکب و روحانیته علوبات و شمس یلسان شمس هر یک معبر و مسی بلکه از علامت نظام اند مثلاً روحانیته نیز حل را
عزرا یسل ملک الموت فالصی ارمواج نامند و روحانیته شمس را میکائیل ملک از راق و روحانیته مریخ

جلد اول در بیان بعض امور متعلقه بنجوم و طبیعیات

۱۴۴

را اسرافیل نافع صور و روحانیه شمس را جبرئیل حامل وحی و تنزیل و الهام و انجی درین عالم سلخ و واقع می گرد و بحکم حق جل شانّه از تاثیر آنهاست خواه در قعر زمین و جبال و سواحل باشد از ترکیب زیرین و کبریت که ماده معدنیات است باختلاف مراتب آنها از لطافت و کثافت و صفای و کدورت نشادی هر دو با قوت و کثرت یک دیگر چنانچه در فصل نهم ذکر یافت و یا نیز در یک سطح زمین خواه بی تو سط بر و تخم و تواتر و اعمال آدمی اودان دخل و تصرف نباشد که گیاهها و اشجار خود را است و با و دخل و تصرف نباشد که انواع از اعضا و غرض اشجار و ترکیب بعضی انواع با بعضی است که نباتات باشند و آینه کریمه و انی هدایه و فی السما و ز قلم و ما لود و درون یک سنی اشاره بدان است زیرا که بدون نزول ابران و تاثیر آفتاب و سایر کواکب بر ارضی انواع نباتات و حیوانات که غذای حیوان و انسان است بهم نرسند و نزول رحمت و برکت و فیض و بهشت نعم موعوده آن باعتبار رفعت و علو شان و منزلت معجز از سواد و سافون آن است یا بر روی زمین خواه در سوراخهای زمین و جبال و خاکها و در پنهانهای تنگ و کوهها و غیره یا در امثال اینها بی نتایج و جمع نر با ماده که انواع هوام و حشرات باشند و یا به نتایج که بعضی اینها و انعام و در آب سهلی و حبلی و املی و حشی باشند و یا بتعل و صنعت انسان که جفت نماید بعضی و انواع را با بعضی دیگر مانند آنست که از جمع الانج با فرس است و یا بر املی یا بر حشی باشند و کاه و املی با کاه و حشی و ازین قبیل و یا بعضی بعضی دیگر که انواع حیوانات باشند باختلاف اصناف و یا در هوا یعنی پرواز نمایند خواه صغیر الحیثه باشند و یا کبیر الحیثه و بر اشجار و شکاف دیوارها و کوهها استیانه و خانه سازند که انواع طیو ها باشند باختلاف اصناف خود و یا در آب نگویند خواه بطریق نتایج یا بدون آن که انواع حیوانات مائی باشند باختلاف اصناف خود و یا در اصداف و حلزونات و کدنهها و سنگ مغلس و غیر مغلس و غیره از اصناف حیوانات مائی و هر یک این مولدات ثلثه را اعضا و غذائی است که حاصل میوسط تاثیر کواکب و جوائی که حق جل و عز و بهر یک ازین انواع ثلثه بقدر احتیاج و قابلیت عطا فرموده از جاف و به و ماسکه و یا صند و دانه و غافیه و نایمه و مولده و چون این قوی سحج در جادات بسیار ضعیف اند و تمیز نامی ندارند لهذا آنها را صاحبان قوی میدانند و در نباتات چون قوی قوی تر نام دارند صاحب آنها را قوای نباتیه گفته اند و غذای نباتات از الطائف البهزای مایه و ترانه و غصه با هم است که ریشه و تنه گیاه و شجر جذب نموده نشو نامی یا بدو بند ریج بواسطه غرض و بویست

می پرسند و آن را بارس نامیده می نامند و یا بنحیثیت مانند نخل و نارجیل و فوفل که چون سرد و خست
 آنها را برند و دیگر بنشینند و ناگزیر درخت نخل نور با ده که نخل و فوفل گویند نرسند نخل با ده نرسد
 بنشیند و وسیله می نماید سر نخل نرسد و نخل با ده و چون تمام پوست تنه کمال اشجار را جدا کنند خشک می گردند
 و نباتات انواع و اصناف اند بعضی از آن قبیل اند که در یک روز می رویند و در همان روز بر طرف دیگر رویند
 و بعضی در چند روز تکون می یابند و بکمال می رسند و چند روزی می مانند مانند ریاحین و گلها و بعضی بکثر از
 سه ماه تکون نمی یابند و بشجر نمی آیند مانند خیار و بادرنگ و بقول و خضر اومات و بعضی زراعتها و بعضی اجد
 از چهار ماه مانند هندوانه و خربزه و کدو و پلوان اشغال اینها که بیلده دارند و ساق ایشان در ندارند و بعضی اجد از
 نه ماه مانند اکثر حبوب و نیزه و مانند جو و گندم و برنج و ذرت و دخن اشغال اینها مانند تکون چنین در جسم و اندام اکثر
 غذای انسان از این حبوب است و اما در ملک بنگاله و بلادیکه حرارت و رطوبت بر آن غالب باشد از اقلیم
 دیگر بکثر از ایام مذکور تکون و انشام نمی یابند و پیدا نمیکند هر یک از اجزای نباتات و بشجر نیزه معوض می آید
 از اعضای حیوان مثلاً شیخ در ایستة بنزله سروا معصاب و عروق آن است و با اعتباری بنزله که آن است
 و تنه و درخت بنزله طهر و پشت آن و پوست و عروق آن بنزله پوست و عروق حیوان و شاخها و اوراق
 آن بنزله دست و پا و انگشتان و کل و مژگان بنزله لطفه و قیبه و اولاد و عظام آن بنزله شلغ و ناخن و منقار
 و اول مرتبه حیوان حیوانات ضعیف اند مانند کرمها و هوام و حشرات که از قوای دوازده گانه حیوان بکثر
 حس ظاهر و پنج حس باطن و قوت شهوی و غضبی است بهره بسیاری دارند بلکه بعضی صاحب قوت و بعضی
 چهار قوت و بعضی پنج قوت اند و همچنین تا تمام آنها با آن هفت قوت بناتیه مذکوره یعنی تا تیرج حیوان
 تمام قوای کامل صاحب آن دوازده قوت رسد که مسوخت ثانیته باشند از تحس و میمون و فیل
 و غیره و از انواع انواع حیوانات بعضی که آن را انسان جنگلی می نامند یعنی انسان که بنهیدی بن مانس
 نامند بسیار با حس و ادراک و شعور میباشند الا آنکه لطف و حکم ندارد و با شاره اگر چنین بار می فهماند و میطلبد
 و این حیوانات در اقل مرتبه حیوانیت اند و پیوسته با اول مرتبه انسانیت که انسان ضعیف الخلقه اند و از
 شرافت و غریت انسانیت و بعضی که جناب اقدس آبی زیاده بر کل مخلوقات با و عطا نموده
 که بنزله فضل و بالایت از آن است از حیوانیت و غیره که لطف و ادراک کلیات و افعال را می فهمد و دیگر بنزله
 مافی الضمیر دیگری است و معرفت صلی جل ذکره بهره بسیار کم میدارند و کالین ایشان بهتر نام و افرمانند

جلد اول در بیان بعض امور متعلقه بحجم و طبیعات

۱۴۷

انیا و اولیا صلوات الله علیهم وکما استحبیه نمودند جهادات را با انسان خوابیده بلکه مرده و نباتات را
 با انسان خوابیده معکوس سر نیز بر زمین و با پایرون و بالا و حیوانات را با انسان مدیونش چهار دست
 و پا زنده و انسان را با حیوان هوشیار و با عقل و تمیز و بد انکه آن کوکب مذکور بعضی سعد اکبر اند
 و بعضی معدا صغر و بعضی نحس اکبر و بعضی نحس اصغر و بعضی متوسط تالیج آنها پس هر یک از این است
 مولدات ثلثه مذکوره تر یا قیه و از هر یک نافع و خیره فاضله منسوب بسعد اکبر و اصغر و هر سنی مفید منقسم ملک
 بخش آنها بر است و متوسط اینها متوسط آنها اند خصوص که در خانه و بیت الشرف و اوج و سعادت و حظوظ خود
 باشند و یا نظرات سعد و یا آنها باشند و بخلاف اینها که در غایت و هبوط و بی حظ و نظرات نحس با آنها باشد
 بدتر یعنی هنگام تکون هر یک از مولدات که کوکب سیده مری آنها اند و آنها منسوب بدین یا اگر در
 خانه و بیت الشرف و اوج و حظوظ خود اند و نظرات سعد و یا آنها است در کمال سعادت اند و الا در سعادت
 کمتر و ناقص و همچنین کوکب منجوسه و تکون منوبات آنها و بد انکه بعضی طالع با بعضی مناسبت و الفت دارند
 چنانچه بعضی کوکب یا هم مانند ذیق با ذهاب حجر مقناطیس با حدید و کاه با کاه که چون با هم رسند
 حکم عاشق و محشون دارند که بی عالتی و مالتی و جدا کننده از هم جدا نگردند و بعضی قاهر بعضی اند مانند
 سنگ سبزه که بواسطه آن جمیع اجار را می ساینند و می تراشند و مانند آهن آبدار که اکثر اجار و فلزات
 را بر تراشند و سوهان میکنند و حجر مقناطیس را با الت مسی میسرنند و می تراشند و بقلع لاس بر جمیع اجار
 نقش میکنند و آنچه را میخوانند و کبریت که سیاه کننده و سوزاننده اکثر چیزهاست به سبب رطوبت کوری
 ازج منجمد خود که بجزارت آتش گداخته بهر چه میرسد میسوزاند و آن را با خود میسوزاند و مکلس می سازد و
 طبیعتی معین طبیعتی است مانند تنکار که معین سبک و گدا و طلا و فقره است و کبریت که معین نکلس اکثر
 فلزات و اجار و منغیسا و قلی معین گدا از سنگ ریزه و رمل است که بواسطه آن گداشته شیشه صافی
 می سازند و طبیعتی نریب طبیعتی است مانند تو شادر که مخصوص می نماید در اعاق اجساد و تنقیه اوسان آنها
 نموده و زینت بخشد آنها را و بوره و شیوب و زاجات اطلاق مدیره که بد آنها تصفیه و جلای فلزات می نماید
 و طبیعتی مفسد طبیعتی است مانند سرب که مفسد و سبب است و زین مفسد کل فلزات و طبیعتی که زینت
 طبیعتی است مانند حجر با غرض الحلی و طبیعتی مانع است مانند تاثیر آذویه و اغذیه و در غایت
 علیله و صیور بدن حیوان و انسان که هر عضوی از اعضا و دای مخصوص بعلت خود و غایب است

بحال محمود را بناسبت جذب می نمایند با ستانست قوت مدبره بدینه و قوت ماسکه عضویه و قوت
 و افتر من و قوت غازیه و نایمه و مولده و همچنین سایر طبالی و چون این امور بالا اجمال دانسته شد
 پس اگر در هنگام اخذ و القاط هر یک از مولدات مناسبات و بودن کوکب منسوبه بدانها را در زمانه
 و بیت الشرف و خط و اوج خود و بودن فطرات صعود و بانها مراعات نمایند اولی است و همچنین در هنگام
 اعطای دیگر می تو سعه وقت و در هنگام صیقل و ضرورت بالی نیست و در مراعات آنها و بداند که بر
 جمادات ترابیت و پیوست و بر بنا اثرات بیست غالب است یا هوا نیت و حرارت صغیره و حیوانات
 هر چهار قریب اعتدال و در انسان با اعتدال فرضی طبعی و بداند که بعض نباتات اجبارا با اعتدال کیفیت
 خود منسوب بدو کوکب اند مانند پیاز که بحرارت و حدت بیخ و بر طوبیت نبره منسوب است و افیون به
 بر دوت و بر حل و بر پیوست هم بدو هم بطارد و بسا است که یک چیز بچند کیفیت منسوب بچند
 کوکب است مانند چوب چینی و جدوار و فاد و نیز و پروای مرکب القوی و گاهی بیباشد که یک جسم
 و یک نوع بحسب کیفیت و نوعیت منسوب بیک کوکب است و بحسب اختلاف اوصاف و اشکال
 و غیره با کوکب دیگر نیز نگاه می باشد اجزای بعضی اشجار و نباتات با اعتبار اختلاف کیفیات
 و انواع و خواص منسوب بچند کوکب که بیخ آن منسوب بکوکبی و پوست آن بکوکبی و خار و برگ و گل
 و سر و تخم و لحم و آب آن هر یک بکوکبی مانند انج و نارنج و شفتالو و ابنه و انار و امثال اینها و بداند که
 مکنون تاریکی و کائنات چون نیز از تاثیر کوکب مذکوره است بر ارضی و بحار و انهار و صعود و انحره
 و اخته آنها بحسب اختلاف مواد و قابلیت بیه و اراضی مثلا آنچه در هوا قریب زمین که بسبب
 خلط است هوا مانند تارهای باریک از هم متفرق و با مجتمع و در هم بافته شده در سفوف و کنج دیوارها
 و در وادها و بین شاخها و برگهای اشجار و مخارات حیال و غیره مکنون با بدان رانج و تاریکی و
 مانند آنچه صعود نماید بالا رود اگر اندک و لطیف و بران رطوبت غالب است بسبب اندک سردی
 مانند سردی اکثر شبها و صعود صا سردی شبهای زمستان رطوبت کشته با هوا نزول نماید آن را طل
 و صقیع و یقین نامند و این نیز بحسب طقت و کثرت ماده کم و زیاد می باشد و در ارضی قریب بدیا
 و رطوبت زیاد و در بعد کمتر و اگر صعود نماید بکوه و در بر سر کوه اگر بران رطوبت و بخار است
 غالب است بسبب تری که متراکم گشته و فقه فرود آید از سطح کوه و آید آن را بیلج و تیراج و حرکت آید

جلد اول در بیان بعض امور متعلقه نجوم و طبیعات

۱۴۹

و این نیز بحسب کثرت مقدار و قلت ماده آن و سرعت فرود آمدن و بطوی آن موجب کثرت
و قلت در آن مختلف میباشد و سبب طوفانها و باد های عظیم این است و با آنکه بعضی اجزای آن انحراف
و اینر مشتمل بر باد گرم و دهنند البرها می خشک نمی بارد و با آنکه گرمی بسیار بر طوبیت بخار و اینر رسد
و دفعه نایست بسیاری منقلب بهوایست گردد و بتوج و حرکت در آید و سبب بخور و مدد دریا نیز
بیک وجه انقلاب نایست بسیار بهوایست و هوایست بسیار نایست گفته اند و آن انحراف نیز که
را سحاب و اینر نامند و چون متفاخر گردد و فرود آید سطر و باران اگر بعد تقاطع و جدا گشتن درین
راه سردی بدان رسد و منجمد گشته فرود آید آن را بر د و مکرک نامند و اگر قریب بانفصال
سردی بسیاری بدان رسد و منجمد گردد و فرود آید آن را برف و برف گویند و اگر د خایت میس آن
غالب است زیاده صعود نماید و بالاتر رود و بکوه زمهریریه رسیده بسبب سردی سطح ظاهر آن تمام
گردد و سخارات که در آن ادخنه در باطن آن بهجایان و جولان و حرکت آید و از حرکت آن صدای آید
سطح ظاهر خود را شکافته بر آید با و آزی شد بدان انداخته نامند و اگر در آن اندک دهنیت و کبریت در
چین شکافن محرق گردد و در آن روشنی ظاهر شود آن را برق نامند و اینها نیز بحسب کثرت
و قلت ماده مختلف می باشد در زیادتی و کمی و اگر با آن انحراف و ادخنه کثیره دهنیت و کبریت غالب
باشد بصعود و تراکم و ایجاد حرارت کامنه در آن اشتغال یافته آن را محرق کرده اند و آن روشنی
و صدای ظاهر گردد و حرم سوخته کیفیت آن ببقیه با بخاری گرم کبریتی که بهر جا برسد بشکند و در زمین
فرود رود و بخار آن بهر که برسد متغیر و مدبوسش کرده اند و اینجا ناله ها که ساز و دآن را در اجسام صلبه
ثقیله تاثیر زیاده است از اجسام رخوه خفیفه چنانکه اگر بشیر در خلایف رسد خلایف آن را نسوزانند و بشکند
و تنخ آن را سوراخ کند و بخار شد و بریدره زر که برسد بدره را نسوزانند و زر را بگذارد و آن روشنی را
برق و آن جرم ثقیل کیفیت افاده با صدرا صاعقه نامند و اگر آن انحراف و ادخنه لطیف و پاکیزه است
و دهنیت و خلطت بسیار است و نقل و ارضیت ندارد بسیار با لاصعود نموده و بتاثر حرارت و منجمد یک
افلاک محرق گشته با شکل مختلفه ظاهر گردد بحسب قلت و کثرت ماده آن را اینا زک و نیز شهاب
و ذوات الاذتاب و ذو ذویه و سیاره و بناله و ارمثال اینها گویند و اگر زیاده آن بسیار خلطت
و کثرت دارد و ذودی با تمام نرسد و حرکت شبانه روزی فلک الافلاک حرکت استیلاعی نماید و ظاهر

و خوب کند و مدتی بماند تا آنکه با شام رسد و اگر هوا است بسیار رطوبت آنکه بر آن غالب باشد
قدری صعود نموده بطرف افق و خطهای منحنی شکل قوسهای کمی بالای دیگری بالوان مختلفه ظاهر گردد
بسبب تاثیر شعاع آفتاب در آنها و تفاوت محاذات هر یک از آنها آن را قوس فرج نامند مانند
ظهور الوان مختلفه از شبیه بونگون در رویت و قوس فرج اکثر در ایام بربح و خریف که باران کم یا غیر
باشد اوایل و آخر و ظاهر می گردد و کوه زمهریر به حسب اختلاف مناسبات اراضی مختلف باشد
در قرب و بعد و انحراف متکونه مجتمعه در جوف زمین و خلل و فرج آن جوان بسیار گردد و راه بدر شدن
نماند اما محاله سطح زمین را بشکافد و بدر آید و از صدمه شکافتن آن اراضی متصله به آن حرکت در
آیند و بلز نزد مخصوص که زمین صلب و خشک باشد و یا دامن کوه بود و در اراضی صلبه و دامن کوهها
بسیار واقع می شود و در اراضی رطوبه رخوه کتر و اگر در نهایت کثرت است و صدمه آن در کمال
شدت متوالی و متواتر بعض عمارات و مغریه ها و شهرها خراب گردد و خفت شود و فرود و آن را
زلزله و خفت نامند و این جا بدین مقدار هر یک از مطالب متعصب منصرفه
و بنجوم و طبیعه متعلقه بمبائل طبعه اشاره نموده

جدول منوبات کواکب بسیار متعلقه بعلم طب

جدول نسبوات کواکب سیارہ متعلقہ لعلوم طب

۱۵۱

زحل	مشتری	مریخ	شمس	زہرہ	عطارد	قمر
طباع سرد و خشک بافراط	گرم و تر باعندال	گرم و خشک بافراط	گرم باعندال	سرد و تر باعندال	سرد و خشک بافراط	سرد و تر باعندال
کیفیات ابرد و آشن اشیا	اعتدال انہم اشیا	احد و احد اشیا	الطف والکل اشیا	انعم و جلیل اشیا	منزع از کیفیات	اعتدال و کثف واطرب اشیا
کیفیات ابن و اقبض و اعفص اشیا	الطيب و اللس و احلا و اذیم اشیا	حراقت و مرار و ملوحت و زعوقت	اعتدال در طعام	الذ اشیا کوار و تر شیرین تر	منزع از طعوم	هشتری تفہ و بی فزہ خام
قوت قوت لاسک	قوت نفسانیہ و غاذیہ و ناییہ	قوت غضبیه	قوت حیوانیہ	قوت شہوانیہ	قوت تفکرہ یعنی فکریہ	قوت طبیعیہ
الوان سیاہ و رسا و صبی	سفید بازرد و گند کم در خشان	سرخ تیرہ	نارنجی و خشان براق و گشتہ زنگ آن بزرگ	زرد و مائل سفید و سورت گندم کون و خضر زنگ سردا	لؤلؤ و زرق و جہا من و زردی مانند خیز خالص از حمر و صفر	صاحب رایز گشتہ و آسمان جوشنے
عناصر خاک	ہوا	آتش	آتش و قریب ہوا متکلف بر ان	ہوا قریب آب منزع ب ان	خاک منزع ب آب	آب و ہر جہ برودت و رطوبت بر ان غالب باشد

جدول مشروبات که اکسیر بسیار متعلقه لعل طرب

۱۵۲

زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
اشحلاط سودا و بلغم خام	دم طبیعی صافی و قوی و مغز	صفرائی حاد	صفرائی معتدل و حرارت غریزی	رطوبت غریزی	سودا و اشحلاط بلغم و هر چه بلغمی باشد خالیه باشد	
مرنگ جیث احدید و جی صلبه سیاه و سیاه رنگ	مرنگ جیث و کبار و جی و جگر مراره البقر و رنگ سفید زرد	متشاپیر و شانج و زنجفر و زجاج و زعفران و زفت	لاورد و نند و رخام و کباریت و زجاج و زعفران و زفت	منغیا و کل * * *	نوره و زنج و کبریا و زین *	و جاج و جی و احجار شفه و هر سنگ و دهنه
فلزات	ابدر رصاص و شبنم والاس	حسید و زنج و نحاس و گران خالص و زین	بواقیت و زنج و نحاس و گران خالص و زین	لوک و زین و زنج و نحاس و گران خالص و زین	فیروزه و زنج و نحاس و گران خالص و زین	لوک و زین و زنج و نحاس و گران خالص و زین
شکر و کور و خفتی و زنج و زنج	مذکر و جی خفتی و زنج و زنج	مذکر	مذکر و جی و زنج	مذکر	مذکر و جی و زنج	مذکر و جی و زنج
نهار و لیلی شمالی و جنوبی	نهار و لیلی و زنج	نهار و لیلی و زنج	نهار و لیلی و زنج	نهار و لیلی و زنج	نهار و لیلی و زنج	نهار و لیلی و زنج
سعادت و خوشبختی	سعادت و خوشبختی	سعادت و خوشبختی	سعادت و خوشبختی	سعادت و خوشبختی	سعادت و خوشبختی	سعادت و خوشبختی
مقدار	مقدار	مقدار	مقدار	مقدار	مقدار	مقدار

[illegible]

زحل	مشتر	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
فلفل ملطوط زیتون و زرد زرد و درالغ خام مض و گلمان و عدس و البلیج و عفتس و ابیج بدینها مانند	مریان حلو المسی قفاح و ذرة و حصص و همسم	لوز مر و حبه اخضره و بلیط و خطه و سلت و شغیر و حلیله	اتج و عین و عنب و تمر و بلیط و خطه و سلت و شغیر و حلیله	تین و تمر و عنب و و شغیر و حلیله و کز بره	باقلی و لوبیا و ماش و کزیا و کز بره	شعیر و دخن قنار و بخار و هند و اند و کدو و شمر و دغشیکه بزرین این نمود
جیوان سبزه رنگ و چرم زرد زمین خنایه سبزه و باشد مانند شکر و بر بوع و مار و عقرب و حشرات و سوام و حشرات و براغشت و کاه و بزر و سوار و گریه و نجاب	مر و دم و بهایم ابلی و حلیله خف مانند کاه و کوسفند و شکر و جیوان و حشرات رنگ حلال گوشت جیوان معل شکاری ماند لک و بزر و جیوان و حشرات	شیر و پلنگ و گرگ و کفتار و خنزیر و ببر و گله یوانه مار گزنده و ببر سیح جذیت و مار اسف	غنم و انچه و کبش و شیل و تمساح و غواب الفح و حشرات	هر حیوان صاحب سم و سفید و زرد حشرات	سگ و شکار و اسر و دریا و خرگوش و هر حیوان کوچک شکاری و آبی	بقر و ایل و شاة و دهر جیوان مانوس شکاری و آبی
طیور	طیور	طیور	طیور	طیور	طیور	طیور
طیور و آبی و طیور و آبی و و خطاف و نور و شوره و کبوتر و دران و خر و سبزه و طائوس	هر مرغ و مستح المنقار که نور آن جیب دانه باشد سبزه و کبوتر و دران و خر و سبزه و طائوس	جول و طیور که شکار که خوراک آنها گوشت باشد و هر طایر سبز رنگ و زینور	عقرب و جاز و قمر و دبا سی و در اشین و یام و ساق و یام و ساق و یام و ساق و یام و ساق	فاخته و عقرب و جاز و عقرب و انچه و در مرغ آبی و بیضا و عقرب و حشرات و عقرب و حشرات و عقرب و حشرات	هر مرغ و آبی و در رنگ که بر آن منقش باشد و عقرب و حشرات و عقرب و حشرات و عقرب و حشرات	بط و کز و کز هر مرغ و آبی و هر مرغ و کبک و و طوا و صر و سوام و عقرب و حشرات

جلداول جدول منسوبات کو اکب سب سے زیادہ متعلقہ بعلم طب

۱۵۵

زحل	مشترک	مریخ	شمس	خمس	عطارد	قمر
اعضای بیطبعه جلد و شعر و غلظت و ریش و بنوعی غلظت و قرن	لحم اورده منخ	دماغ و عظام و جانب الین از بدن	شحم و عین توت و درک السر از بدن	اعصاب جلد و شعر ظفر و جانین السر از بدن	جلد و شعر ظفر و جانین السر از بدن	جلد و شعر ظفر و جانین السر از بدن
اعضای مرکبه الحال و الیان و استخوان و اسرار اعضا از دیر و مصلحت و تیراز	کبد و معده و کلیه و استخوان غذا و خلق و خفین	ساقان و مراء و کلیه و استخوان و دل و شش و پهلوی و دمان و دندانها	سینه و سینه و دل و شش و پهلوی و دمان و دندانها	زبان و چشم و گوش و بینی و پا	غنی و دست و پا	غنی و دست و پا
آلات حس و گوش را را نیز گفته اند	لب و گوش شحم و شعر ایمن را نیز گفته اند	لب و چشم راست را نیز گفته اند	آلات استنطاق و منخر الی سر نیز گفته اند	ذوق و لسان را نیز گفته اند	چشم و چشم السر را نیز گفته اند	چشم و چشم السر را نیز گفته اند
امراض انقرس و علت های با سطنه و سوداوی	صحت و اعتدال مزاج	حمی و امراض حاده حارّه صفراویّه دموی و یرقان و بلواسیر و رعاف و در اطلت و علل حم و اسقاط و جنین	امراض بارده رطبه بارده رطبه یا یسه نه با فراط	امراض بارده رطبه بارده رطبه یا یسه نه با فراط	امراض بارده رطبه بارده رطبه یا یسه نه با فراط	امراض بارده رطبه بارده رطبه یا یسه نه با فراط

جدول ۱۵۶ جدول منووبات کو اکسجہ سیدہ متعلقہ لعلیلم

۱۵۶

ادویہ نبائیہ منسوبہ نیر حل

آلف	آس	آبوس	اذان الفاء	ابوقانس	ابرون فروع من الحاکم	اشل
اچامس	اذخر	اراک	الحدس	افستین	اقاقیا	ادوسیا
امسوخ	امضیلان	انبرایس	ابدا الزینا	آلبا	بردک	برسیاوشان
برطانی	بسیلاج	بقس	بقسم	بقلمی حامضہ	بقلمی ہودیہ	بلج
باوط	بلیلج	بنج	بنومہ	بنطافن	بولامونون	سہ
بیسم	اتار	ترشندی	اتار	ثام	ثیل	آبجیم
جار النہر	چنار	جلبان	جوز الجہر	جوشیما	جیدار	الحار
حسک	حشیشتہ الزجاج	حصم	حفض	حلقا	حلق	حلاب
حاضن	حفیض کہ بقلمی حامضہ	حامم	حفا	حی العالم	انخار	خائق النمر
خائق الکلب	خروب	خان کہ فطی ہست	ختم	خندریلی	خندروس	خنرران
خائق الذب	الذال	دینی	دخن	دردار	دردقینون	دلب
دلم الاخون	الذال	ذرة	ذنب الخیل	ذنب البع	الذرا	ریباس

بجمله اول جدول منسوبات کواکب بسیار متعلقه بعلم طب در بیان ادویه منسوبه برحل

۱۵۷

الزرا	زربب الجبل	زعرور	زیتون	زیتون الار	زیت	زیتار
الشین	ساده و ان	سامان گاه صبر	سدر	سرو	سحر	سفرجیل
ستور و قدیران	سک	ساق	ساق البان	سندریس	سوسن	الشین
شاه صبی	شاه سفرم	شاه بلوط	شوکران	الصاد	صندل	الضاد
ضمیر که جوز البر است	الطار	طالیسفر	طباشیر	طرا	طرائث	طلح
طلح که فزرا ست	الطار	ظفر القبط	الین	عدس	عذبه	عصی الراعی
عفص	علیق	عنب الدب	الین	غیرا	غرب	غوشنه
الفار	فاغوه	فطر	فقع	فوقل	القاف	قراصیا
قرظ	قرقمان	قصب	قطب	قطن	قنا	قنب
الکاف	کافور	کرم	کزبره	کشت برشت	کفری	کاه
کویل	اللام	بلاب	لحیه النیس	لسان الحل	لنجیطس	لوسیانجوس
یع	یع البحر	یلمو	المیم	ماینا	ماش	مرسطس
نزار الراعی	منط النول	مقل کی	النون	لوارس	نیل	تیاج

جلد اول فسو باکو اکسیر سیار متعلقہ تعلیم طب و دبیان ادویہ مناسبتہ فیصل ادویہ منسوبہ شتری

۱۵

الھار	برطان	ہفت پہلو دوسرے اضلاع	حلیج	ایار	یروچ	مینہ
وہرچہ باردیاں	سب منسوبہ فیصل است	***	***	***	***	***
ادویہ منسوبہ شتری						
الالف	السن	ابراز	انوال اللتب	ارجوان	اسٹریٹھوس	اسلخ
اسرار	افیمون	افسون	اکلیل الملک	اومالی	امریان	اشلیس
الغرا	الفت الجمل	اندرھاردن	ایسارالوطا	البار	بابونج	بادرخبویہ
بادآورد	برنجاسف	برطانیقی	برسیانا	بسر	بسفانج	بشندین
بطم	بطیخ	بقشوقرن	بقلہ الاجماع	بلسان	بلوطی	بلسکی
بنک	بولامونون	بہار	انار	نانبول	ترمس	ترنجبین
تفاح	تمر	توت	نین	الجیم	جزر	جنجل
جورجندم	الحار	حب السنہ	حربث	خرنبل	حلیہ فارنیہ ایچوان نیز نماندہ	حلفا
حمص	حنطہ	حورکہ حورالعبر نیز گویند	الحار	خصی الکلب	خنشی کہرہ نیز گویند	خمار شبنم
المدال	دیشمان	دستنبویہ	دوسر	دینساوس	الذال	ذنب القط

طداول جدول غسوبه کواکب سیاره متعلقه بعلم طب وادویه غسوبه بمشتری

۱۵۹

زنب الخبز	الراء	رافند	ربل	رجل الغراء	الزراء	زرب
زفت	السين	سستان	سکر	سکر العشر	ساق	سلمايون
سسم	سوسن	سلمان	النين	شاهدره	شجرة ابى الملك	شترش
شظيه	شقاقل	شلجم	شل	شليم الاكره	الصا	صا صلي
صمغ	الصا	ضغابين	اطار	سلمايون	العين	عنب
عنب الثعلب	عنا	عود الحيه	يعون البقر	الفين	غار	القار
فستق	فضه	القاف	فاطانيقي	قاقل	قاون	قرصحه
قصص السكر	قطن	قرط	قلقل	قنار	قنب	قسط
قوطلبيرون	قوطلا	الكاف	كاكج	كادس	كثيرا	كرب
كرات	كرسنه	كزوان	كسوتا	كثوث	كشمش	كف الصنج
كف آدم	كف اله	كفري	كلز	اللام	الباب	السان الثور
لاز	لوبياء	الميم	مطب	مخلصه	مرو	مراحموز
فرا الرعي	مناث	ميسن	النون	نابرجيل	نارمشك	فسرين

جلد اول جدول مشوبات کو اکسبہ سیارہ متعلقہ بعلم طب و دویہ منسوبہ بمشتری

۱۶۰

نفل	نوارس	الہار	ہاسیمونا	ہلیون	ایار	یاسمین
***	ادویہ منسوبہ بمشتری					***
الافت	آطر لیل	آذریون	ازادخت	ازیدیرید	ابوقاس	اراک
ارمین	اسلج	اشق	اشتر غار	اشخیص	اشراس	اشنان
اقیمون	ایفوس	اتخوان	ایلیس الجبل	الوین	انجدان	انیسون
انافالس	انزروت	ادنوماکہ کو ارض الحار	البار	یلمون	بخور الاکراد	برنگ
بشمہ	بصل	بقشوفرن	بقلہ البرای	بلختہ	بلادر	بوزیدان
بونیون	بیش	بیش ہون	التار	ترید	التار	ثافیا
نوم	الحیم	جاوشیر	جدوار	جہانک	ججم	خطیاء
جوزبوا	جوزاکوئل	اکار	حاشا	حاشیش	حب النیل	حب الزلم
حرم	حرف	حرمہ	حلیت	حاما	خنظل	الخار
خانی الکلب	خاماسوقی	خردل	خرامقان	خصی الکلب	خولنجان	خیرلوا
خیری	الدا	دارنفل	وبیداریا	درونج	دروبطار	دقلی

جدول منوشاخو اکسجیہ سارہ متعلقہ لعل طبع بریان ادویہ منسوبہ برتخ

۱۹۱

دند	دوقس	دیودار	الذال	ذاتنور	ذنب العقب	الراحو
رازیانج	رتم	رعی اللیل	رعی الخیر	ریحان الجواهر	الزائر	زبیب الجبل
زعفران	زنجبیل	زنجبیل اککلاب	زوفایا لبس	زوفرا	زدوان	السیین
سافج	سداب	سرخس	سطرونون	سطاخینس	سعد	سحوط
سقمونیا	سکینج	سیخه	سکسبویه	سولان	سمینبر	التین
شبرم	شرین	شقایق	شل	شونیز	شیبہ	شیطرج
الصا د	صیترہ الجدی	صقتر	الضاد	ضجاج	الطار	طباق
طراغیون	طریقان	طریقویون	الطار	خضره	الین	حافر قرحا
عشق	عظیمنا	عنصل	عینون	الین	غار	غالیفس
الغار	فاشرا	فانشترین	فجیل	فریون	فرجشک	فشغ
فانسل	فانسل مویہ	فانسل الار	فانسل السودان	فو	فودنج	القات
قرنفل	قرنفل البنبل	قسط	قسطرون	قبیل	قلب	قلقونیا
قلی	قطوریون	قیصوم	الکات	کاشمیری	کبر	کبکج

جلد اول جدول منسوبات کوکب سیار متعلقہ بعلم طب فی بیان ادویہ منسوبہ برنج و اجنبی منسوبات اعظم

کشم	کراث	کروبا	کف الفصیح	کف الہر	کمون	کندس
کندری	اللام	لاغیہ	لامی	لبن السودان	لخینس	لسان اللابل
ایلم	ماہودانہ	ماہی زہرہ	مازیلون	مٹان	مرزنجوش	مراینہ
مراہوز	مریح	میدہ	النون	ناخوہ	نام	الواد
وج	خوشنرک	ولب	الہار	ہلک	ہیوناریون	ایار
یتوع	تے تے تے تے	تے تے تے تے	تے تے تے تے	تے تے تے تے	تے تے تے تے	تے تے تے تے
تے تے تے تے	منسوبات نیرا عظیم و کوکب معظم شمس حیاضیای عالم					
الالف	ابزار	اذخر	اریطون	ارالک	اسارون	اسطوخودوس
اصابع الصخر	ایفقطس	النج	انجرہ	انتلہ	ابرسا	البار
بادرنجبویہ	بادرموج	بان	برنجاسف	برنوف	بسفاج	بطم
یقلہ الاوجاع	بلبوس	بلوط الاجن	بل	پشکشت	بہن	التاد
توری	الجیم	جشاث	جعدہ	جشتافید	جل شربن	جوزبوا
جوزالقح	جوزالحس	جوزالشکر	جوزارقم	جوشیمصا	الحاد	حب الکلی

جدول مشروبات کو الکب سب سے زیادہ متعلقہ بعلم طب

۱۶۳

حب السمہ	حب المنسم	حرشف	حراۃ	حسل	جلہ	جلیب
جلاب	النار	خروع	خصی الیک	خلنج	اللال	دار چینی
دار شمشان	دادی	دامام	دو یا انخوا	اللال	ذنب الخروف	الرا
راوند	الزرا	زرنب	زراوند	زہر بنی مرزا	النین	سہیل
سیسالی	سفادیکس	سفیدیلون	سنار	سہیل رو	سہیل جلی	پستان
سیسارون	الشین	شہیت	شہناید	الصاد	صامریوا	صبر
الضاد	ضرو	ضریح	الطاء	طرخون	العين	عیشران
عروق الصفیر	عود	الغین	خاریقون	الفار	قنابل الرسان	فراسیون
فسق	القاف	قائدہ	قنار الحمار	قوة العين	قرطم	قصب الزریہ
قنہ	قیقہر	الکاف	کبابہ	کماذیلوس	کندر	اللام
لسان الجملہ	الیم	محب	مرورینہ	سنجلمہ	مو	النون
انخار	الواو	ورس	الہار	ہر اوہ	ہر شفہ	ہشتمان
ایبار	یا سیمین	***	***	***	***	***

جدول منسوبه کواکب سیاره شمس و کواکب منسوبه باین اعظم و زهره و عطارد و زهره اصغر قمر ۱۹۴

منسوبات زهره

الالف	الجزء	البار	بصل الدبر	الحار	خصیة الثعلب	السین
سوسن سفید	النون	نرگس	نیلوفر	الواد	ورد ابیض	**

منسوبات عطارد

الالف	اقطی	البار	بابونه	الجیم	جوز	الحار
حشیشة الجبل	حندوقا	الراء	ریق	العين	عرعر	**

منسوبات زهره اصغر قمر

الالف	استفراج	جمیندون	البار	باقلا	بزر قطونا	بقعه الحماقار
بطخ رومی	بنفج	لوش و بندی	الحار	نخازی	خس	خشخاش
خللات	خلال	خوخ	الراء	رمان	الطار	طلح
القاف	قنار	قرع	المیم	شمش	النون	نیلوفر
الهام	هند بار	**	**	**	**	**

و هر چه سرد تر است منسوب تر است و بدانکه آنچه درین جدول نوشته شده هم تحقیقی نیست محتاج

جلداول در بیان اسناد طب ذکر ابار یعنی رصاص بیان دستور عمل ابار

۱۶۵

تباکل است در منسوبیت این ادویه به یک ازین کواکب مذکوره و لهذا گفته اند طب محدوم بود بقدر اطباء
 آورد و مرده بود و جالینوس زنده کرده متفرق بود و محمد زکریا جمع ساخته ناقص بود و خواجہ ابوعلی سینا
 به تکمیل آن پرداخته **فصل بیستم در بیان اسناد طب خالص الداجد مؤلف و والد**
قدس الدجدرها و مؤلف بدانکه سند خالص الداجد حکیم میر محمد باشم المصطفی طب حکیم
 محمد الاولی سید علوی خان بود و او شان او شاذ الاطباء و سید الحکما میر محمد دای العلوی و از او شان
 با شاذ الاطباء و اسوایه الکما میرزا مسیح الد میرزا محمد تقی موسوی قدس الله تعالی سرار هم و از میرزا
 بوسا لط باطباء ی خوز و طبرستان و از او شان باطباء حرا و از حرا نیاان به بقدر اطباء حکیم و از او شان
 با سقینوس و از او بحضرت سلیمان بن داود بن خیر علی بنیسا و آله و علیها السلام میرسد و فقیر از والد
 ماجد و والد ماجد از حکیم میر محمد تقی و حکیم میر محمد تقی از والد ماجد خود و هم از میر محمد هادی علوی
 بلا واسطه قدس الله تعالی سرار هم و نیز فقیر از جناب ارشاد بابلی میر محمد علی الحسینی مد ظله العالی
 اخذ نموده و القایافته و باینجا رسانیده مقدمه را پس شروع نموده ذکر ابواب و فصول کتاب بعون الله
 الملک ابواب توفیق و صلی الله علی رسول محمد و آله و ابوابه الطیبین الطاهرین **کتاب الالف**
باب الالف مع الالف ابار اسم رصاص اسود محرق است و یونانی امولیتون نامند
 و گویند که امولیتون اسم رومی آبار است و چین اسیرج و مرداسج نیز از سوخته رصاص اسود
 حاصل میشود و نیز عم شیخ الرئیس آبار اسم رصاص اسود است و بالجماعه رصاص اسود محرق سرد
 و خشک است و در درمضول آن جهت حرقت چشم و جوشش آن و جراحات خصیه اعصاب
 بواسیر و زخمهای کهنه و ظمائی آن بار و عن کل سرنج جهت قروح سفیده و تحلیل عسلاب و ابرام
 و با سور و غیره باین اسم که آن مقدار رسانند که غلیظ گردد و اگر در ظرف سرب یا آب کشنیر تازه بماند
 بهتر است و با سرب که جهت تحلیل در مهای حاره نافع و بدین اسیرج و نور دینش کشنده و ایشاف آبار
 از ادویه مقرره چشم است **دستور عمل** ابار یعنی رصاص اسود محرق که آن را بقاره ای سرب
 نامند بگردانند آن را در پهن کرده صفحه ای باریک سازند و بر بالای پهنیده بر روی هر صفحه قدر
 کبریت باشند و قدر کبریت باید ازادی هر صد مثقال پنج دانگ زیاد و نباشد پس آتش کرده با
 پارچه آهنی بر هم زنند تا خاکستر شود چیزی از سرب نماند و از بخار آن محترز باشند که باعث

جلد اول در بیان دستور عمل ابار یعنی صا ص

۱۹۶

غشی و هلاکت می گردد و بعضی بجای کبریت سفید میکنند عمل ابار به نسخه دیگر گیرند تا باهن
و بر روی آن جوهریزند و بر باشند بر بالای آن جوهریت سحوق و بگذارند بالای آن کبریت
صفلاح رصاص اسود را برافروزند در زیر تابه آتش تا مشتعل گردد کبریت و حرکت دهند
باستطام از آهین صفلاح رصاص را تا نیکو محرق شود و بگردانند خاکستر پس جدا کنند ابار
را از راه و فم شعیر و چند مرتبه آن را شسته نگاه دارند و لیسقورید و س گفته که منرا واران است
که فرا گیرند صفلاح بر رصاص اسود را در آهین کنند در تابه آهنی و برافروزند در زیر آن آتش قوی
تا محرق شود و بگردانند زرنج ابوریحان گفته که این نوع بهترین انواع ابار است عمل ابار
به نسخه دیگر بگیرند تابه آهنی و بگذارند در آن صفلاح رصاص اسود و بپاشند بر آن صفلاح قدری
کبریت سوده و بگذارند تابه را در کوره و سرتابه را بسپاروش سفالی که بر آن سوراخی باشد پیوستند
و بنابند کوره را تا بسوزد رصاص پس برآورده نگاه دارند و شسته بکار برند عمل ابار به نسخه
دیگر بگیرند درم آبار را در ریزه ریزه کنند و تنگ سازند و در تابه آهنی بر روی هم چینند و قدری سفید
آب مسح بر آن افکنند و در قضا جوهر و زیر تابه آتش کنند و باهن برسم زنند تا سرب سوخته
گردد و اگر سرب تمام نسوزد باز قدری جوهر زیاد کنند و آتش دهند آن مقدار که تمام سوخته
گردد پس شسته بکار برند نوع دیگر عمل ابار که در ادویه شین متعل است بگیرند اسر صیان حالش
و با قدری گوگرد بگذارند پس در بوتله آهنی کرده در کوره حدادان گذاشته چندان بدمند که خوب
خاکستر شود و بکار برند نوع دیگر که قتل اسرب نامند بطور اهل هند بگیرند از اسرب خوب
مقدار شصت مثقال و مثقال هارند پس شش مثقال گوگرد و در و مثقال سیاه را باهم محلی
کنند بوی که سیاه در گوگرد آمیخته شود و تنگهای اسرب را بگوگرد و سیاه ملأ کنند و در ظرف
سفالی گذاشته سران را بطرف سفالی دیگر محکم نموده در آتش سرکین گدا و محرابی بگذارند و چندان
آتش بکنند که خوب سوخته شود پس برآورند و بار دیگر شش مثقال گوگرد و در و مثقال سیاه را بطریق اول
در هم محلی نموده با خاکستر اسرب در هم بیا میزنند و باز دستور اول آتش دهند پس برآورده در
نمایند و برابر خاکستر اسرب زرنج سیخ خورده مثقال گوگرد کوفته نیمه بخش کنند و برابر یک بخش
را با خاکستر اسرب آمیخته باب خالص صلایه نمایند و در آفتاب گذاشته خشک نموده بهمان

جلد اول در بیان دستور عمل ابار و دستور غسل ابار و بعضی در نسخ شیا فات

۱۶۷

دستور آتش دهند و باز بخش دیگر را بدستور اول صلامیه نموده آتش دهند پس سوم را نیز بطریق
 سابقین ساینده و این مرتبه آتش را بنوعی کنند که خوب خاکستر گردد و بکار برند و باید دانست
 که طریق کلی در کشتن و تکلیس فلزات و اجساد آن است که خوب خاکستر شوند و آتش را از نایی
 و جدی و مقداری معین نیست چندان آتش باید کرد که خاکستر شوند و اجساد مفتوک و بیرون
 آب قرار گیرند و نه نشین برودی نگردد بلکه بپرسی بسیار و از بعضی شنیده شده که هرگاه خواهند
 که هر یک از این اجساد سبزه را خوب خاکستر سازند و در تریاحل آورند باید که آن را در بونته از کل
 حکمت ساخته یا در شیشه محکم که بکل حکمت گرفته باشند کرده و سر شیشه را محکم نموده شیشه را در بیان
 دیگر سفال بگذارند و دیگر را از ریگ پر کنند چنانچه سر شیشه در زیر ریگ پنهان شود پس
 دیگر را بر دیگران محکم نموده اول آتش را نرم کنند و رفته رفته آتش را تند کنند و چندان
 آتش را تند کنند که مثلاً آنچه در ده روز آتش باید کرد در یک روز یا در روز نهایت ناسه روز
 کنند تا برودی با تمام رسد و بعد از آنکه اهل بند را عقیده آن است که خاکستر اسرب گرم است
 و میگویند هر که بخورد آن اسرب کشته مداومت کند زود بسیار بهم میرساند و نیز بر قوی می شود
 و مقدار شمرنی از اسرب کشته تا یک قیراط است و دستور غسل ابار بگریه ابار بود
 پیاله آب ریخته بر هم زنند و آب بر هم زده را در پیاله دیگر بریزند و آنچه در پیاله ماند باز بر شنگ
 صلامیه با آب بسایند و آب داخل کرده در پیاله بریزند و بر هم زنند و در پیاله دیگر کرده تا نشین
 آن را باز صلامیه نمایند و آنچه در کاسه دوم است بگذارند تا نشین شود آب آن را دور کرده خشک
 نموده بکار برند و باز دردی این را بهمان دستور عمل نمایند و صاف آن را بپزند و خشک نمایند و در
 آن را در آخر دور نمایند و او را الرصاص نافع از برای جرح بوا سیر و رفع درم و دانه آن
 صنعت آن بگیرند رصاص سود یعنی سرب را و آب کنند تا بسایند و قدری روغن گل
 سرخ داخل کرده استعمال نمایند مگر فصل در بیان شیا فات شیا فیکه جهت رفع آثار
 و انجام فرجه چشم مجرب است صنعت آن اسرب سوخته نخاس محرق سمره اصفهانی
 تو بنای هندی یعنی تو بنای که پریه که غیر تو بنای اختصار است که بپزند و بپزند و تا مانند صغ غلی که از
 هر یک شست منتقال اقلید از پی سفید آبله از هر یک چهار شغال افیون مرکبی صافی از هر یک یکصد گرم

جلد اول در نسخ ششای ابار و در بعضی نسخ طلاهای ابار

۱۶۸

کند پنج دریم باب ششای سازند و بکار برند ششای ابار مستعمل در دبیله کلمه بعد از فصد اسهال
 کشیدن بنیان ایضاً فیونی صنعت آن سفید آب قلعی ابار سوخته مس سوخته اقلیمای دریم
 اصنافی صغ عربی کثیر از هر یک هشت درم مرکب صافی افیون از هر یک یکم کوفته بایران سسته
 ششای سازند عدد دویزه هشت ششای ابار نافع است از برای قروح چشم و گوشت در قروح
 میرد باند و پاک میکند اثر قرحه را و دافع بنور مورسج است صنعت آن ابار مغسول اقلیمای
 نوی مغسول نونیای کرمانی مغسول نه محرق مغسول کندر سفید از هر یک درم مرکب صافی صبه
 سقوطی افیون از هر یک یک درم انزروت سفید بد بر یک درم و نیم در نسخه دیگر یک درم است اما چون
 یک درم و در نسخه دیگر درم است کوفته بخته باب ششای سازند ششای ابار کندری
 صنعت آن اقلیمای محرق مغسول و سنج از هر یک یکم کوفته آنک محرق مغسول چهار شقال
 اشهد صفهانی بیست شقال نشاسته صغ عربی کثیر از هر یک یکم کوفته افیون کندر شعل محرق مغسول از
 هر یک پنج شقال برستور مقرر ششای سازند ششای ابار دیگر قلعی محرق مس سوخته بار سوخته سره
 اصنافی نونیای کرمانی صغ عربی کثیر از هر یک هشت درم افیون بندرم بد ششای سازند
 عدد دویزه هشت ششای ابار نافع از برای مورسج و در عصب که در چشم واقع شود
 صنعت آن اقلیمای محرق مغسول ششای درم سفید ششای هفت درم سرب محرق مغسول چهار درم سره محرق مغسول
 ششای کثیر نونیای کرمانی مرکب کل کولک از هر یک چهار درم افیون سه درم ادویه کوفته بخته برستور مجروح را
 با هم آمیخته ششای سازند و کل کوب کل شاموس نیز گویند کلی است سفید و سبک که بر زبان بچسبد و در آب
 داخل میشود و در بلاد لوان از جنزیره قبرس خیزد و در خواص نزدیک است بکل مشنوم طلاهای
 سرب جهت تحلیل خنازیر و اورام صلیبه صنعت آن یکم نداسر سیاه و کل کربسایند که غلط
 و سیاه گرد پس طلا نمایند مرهم ابار به نسخه این جزله در منهلج البدان نافع از برای رویانیدن
 صنعت آن سرب سوخته یکم زنی با کبریت ساخته رو سنج کندر کمر سفید آب از زیر در سنگ اقلیمای
 مرصافی اصطرک جاد شیر مصطکی از هر یک دو درم پیه کرده گادرا اینج عاک البطم روغن موردموم
 سفید از هر یک دوازده شقال شکوف کلان فارسی از هر یک چهار درم آنچه کوفتی است بکوبند و با
 ادویه را در سر که نجیسانند و در هم آمیزند در نسخه دیگر بجای اصطرک و کلانرا ششای صغ عربی است

جلد اول مراجم الابرار و میل سرب و فصل در بیان آن بزرگوار دستور فر اگر غرق آنها

۱۴۹

مراجم الابرار دیگر سله را تحلیل در صنعت آن جهت الرصاص از نرم سوده بار و غن زیت تمامی گفته
بر آتش منروج نموده ملک الانباط را در آن گذاشته بکار برند میل سرب نافع از برای خوار چشم
صفت آن بگیرند سیرا و آب کرده در میان آب بینند که کبابی بپزد و آب بخیل تر و تازه که در یک
کوبند و بول کا واده و عمل مشیر کا و مشیر بزرگه بلیله و بلیله و آله و قرقفل و طباشیر سفید در آن خیسانیده
باشند هفت مرتبه سرد نمایند و هر مرتبه آنها را تجدید نمایند و باید که مقدار آنها بقدر باشد که سیر در آن
غرق شود و کم نباشد پس از آن میلها ساخته هر روز و هر شب سه چهار مرتبه در چشم کشند **فصل در بیان**
آب زرات و دستور فر اگر غرق آنها بداند که آب زرات با صطلح اطباء عبارت از شستن و نشاندن
مریض است در آب خالص یا در آب مطبوخ خستایش بارده یا فشرده آنها یا مطبوخ خستایش حاره
آب مطبوخ بعضی حیوانات بنامه یا بعضی حسه و لحوم آنها با دمان مناسبه یا بدون آنها نیم گرم یا گرم بقدر
حاجت چنانچه هر یک به تفصیل انشاء الله تعالی خواهد آمد و یا در جوف مسی و یا غیر آن و یا قاری بقدر گنجایش
مریض کرده اولاً مریض در آن بنشیند پس آنرا نیم گرم یا گرم بقدر برداشت و حاجت بر عضو مریض
اگر علت در یک عضو خاص باشد مانند قویج و ریج کرده و مثانه و یا بر اعضا اگر عام باشد از بالا بریزند
که تا بعد مطلوب رسد مانند آنکه تاناف و یا بالاسی آن یا تا سینه یا تا گردن رسد و حتی المقدور و برداشت
در آن آب بنشیند و آن عضو یا اعضا را بلایست بالاند و چون دریا بنده صفت و سستی و درخندگی دل طمان
ظرف بر آید و بدن را تشنگ نموده لباس بپوشند و از مزه البقدیر حسیلج احتیاط نمایند و اگر احتیاج بیکبار
باشد بعد از پنج زمان جلوس در آن بنشیند و مرتبه اول چنان بکشند که ضعف عارض گردد و گاه اطلاق بزرگ
را بجزاز بر آید و آن بلبس که حیات از قویج باشد از برای امراض بارده و رطبه مانند فالج و استرخا و استقا
مینمایند چنانچه مذکور میشود آبریزن یا لبس جهت استفا و فالج و استرخا و سایر امراض مطبوی صفت آن
بگیرند قاری کشاده مثل قمار کاران که نه آن در کشادی مثل سران باشد و در میان آن گرمی
ساخته که نو اند کشند بر آن انسانی و از برای آن قمار سر پوشی سازند و و باره و در وسط هر دو
نصف جانی که هر دو نصف بهم ملاقات میکنند سوراخی باشد بقدر گنجایش کردن انسان پس
در زمین کمی کشند بقدر وسعت آن اجانه یعنی قمار مزبور در عمق و کشادی پس
بگذارند در آن کواجان را و و گذارند از اطراف قمار وقت در یک ذراع از زمین بکشند

جلد اول در بیان نسخ آبنبات و دستور آنها

۱۰۰

دور دور آن جفوه مدوری مقدار در اعمی از زمین در کشادی پس هرگاه احتیاج شود بسوی این
آبنزن آتش برافروزند درین جفوه که برگرداگردا جانه است تا برسد گرمی آن به تغار و نگردد چنانچه
بسوزانند پس داخل شود انسان در جانه و به نشینند بر کرسی که در تغار است و بسوزند سر آن را به پلوش
مزبور و در پارچه بر وجهیکه سر آن شخص بیرون باشد از جانه و دندانک کند تا عرق ریزد از آن پس
به تدریج بیرون آید و محافظت کند خود را از هوای بار و آتش میدن آب مخصوص آب در آبنزن
در طبعیت امراض مسمی صنعت آن فراگیرند جوفی از مس یا فقره یا غیر این دور آن جوفی عمیق
باشد بمقدار قامت انسان پر کنند آن جوفی را از آب گرم یا از آب سرد یا از آب حنائش بارده یا
از آب حنائش چهاره بحسب احتیاج و به نشینند علیل در آن آب و سرین بیرون باشد از آن و بگذاردند بر سر
طبقی اندام سر جوفی و در وسط آن سوراخی باشد بقدر سر انسان که هرگاه در آن نشیند و به پلوش را بر سر
آن گذارند سر آن از آن سوراخ بیرون باشد و مدت احتیاج در آن جوفی بکشد کرده پس بیرون آید
آبنزن حنائش بارده رطبه از برای تبرید و ترطیب بدن و دفع حرارت و پیوست در جوفی غیر آن
صنعت آن گل بنفشه گل نیلوفر کشیند تر تخم کاهو تخم خرفه کوبیده برگ کاهو تخم خیار
جراوه قرح تر تخم خشخاش کوبیده پوست خشخاش نیکو فته برگ گلستان افروز برگ بارتنگ گل
خطمی سفید شاه سفیر جو مقشر نیم کوفته همه را جو شایند و بریزند در جوفی مذکور و غیره و در جوفی بنفشه
در آن داخل کنند و باید که این آبنزن نیم گرم باشد و به نشینند در آن علیل و ایم آب آن را بر گرفته بر سرین
بریزند اگر حرارت و مسمی در دماغ داشته باشد و الا نشینند تنها در آن کافی است احتیاج بر سرین نیست
آبنزن حنائش بارده رطبه دیگر از برای تبرید و ترطیب مزاج و در امراض مذکوره صنعت آن
برگ کاهو و جراوه کاهو و تر جراوه خیار جراوه بادرنگ تخم کاهو برگ کاهو تر تخم خشخاش برگ خشخاش تر
پوست خشخاش شاه سفیر گل نیلوفر گل بنفشه گل خطمی برگ بزر قوطی با جو مقشر نیم کوفته اطراف خلاف همه را جو شایند
صاف کرده و در جوفی بنفشه روعن نیلوفر و در جوفی تخم کاهو در آن داخل کرده علیل در آن نشینند و اگر علت
در سرین باشد و ایم از آن آب بر سرین ریزد و الا نشینند تنها کافی است آبنزن حنائش چهاره
که از برای امراض بارده به سبب سخنان و تحلیل مواد دفع است صنعت آن گل یا بونه اکل الماک
تمام مزین جوین اسطوخودوس برنج سفید زرد فاخته سیوس گندم بوره شیخ ارمنی جو شایند و صاف

جلداول در بیان نسج آبزیان و دستورات آنها

۱۷۱

نموده روغن قسط داخل کرده علیل در آن نشیند و اگر علت در سینه نباشد از آن آب گرم دایم بر سینه بپزند و آن نشیند تنها کافی است آبزن نافع از برای مایه‌های و منوی چون استعمال کرده شود و بعد از فصد و استغفر غبطه بخورند صفت آن گل نیلوفر سر بنفشه برگ کاهو جو مقشر نیم کوفته پوست خشخاش بایه گل سرخ در آب بسیاری بپزند و در طشتی باریک سر کشادی که علیل در آن تواند نشست ریخته که آن طشت در حمامی معتدل باشد و روغن بسیاری از بنفشه داخل کرده علیل در آن نشیند و دایم از آن آب بپزند و بپزند و چون از آن آبزن بر آید بهمانند سر و بدن او بر روغن نیلوفر و روغن کدو و آنچه مشکل این دو باشد آبزن نافع از برای جرح مفصل و نقرس و خدر و درد اعضا نشیند در آن صفت آن بگیرند از نب زنده را و دست و پای او را بسته در فرغان آب جوشان که در آن آب قدری نشیند داخل کرده باشد اندازند و بجوشانند تا مهر اشود و مرلیض در آن نشیند بعد از آنکه حرارت آن شکسته فایده کرده باشد آبزن نافع از برای تشنج حادث از بلس و جفان صفت آن برگ بید جو مقشر کل بنفشه گل نیلوفر کدو تراشیده خیارین تازه ورق کرده همه را در آب یا در گلاب یا در روغن بید بجوشانند تا مهر اشود آب بنده و نه و شیر گاو و یا شیر بز تازه دو شیده قدری معتدل به داخل کرده نیم گرم علیل در آن نشیند و صبر کند تا سه روز شود روزی دو مرتبه صبح و شام آبزن مرطب دیگر که همین منفعت دارد صفت آن جو مقشر گل نیلوفر تراشیده کدوی تازه خیارین تازه پاره پاره کرده برگ بید بنده و نه پاره پاره کرده برگ خرفه تر همه را در آب بسیار بپزند تا مهر اشود و روغن بنفشه بسیار در آن انداخته نیم گرم علیل در آن نشیند تا سه روز شود روزی دو مرتبه صبح و شام آبزن مرطب دیگر که همین منفعت دارد و نافع است از برای نمد و کزاز یا بس صفت آن تراشیده کدوی شیرین تر بنده و نه پاره پاره کرده خیارین تازه همه را با آب بسیاری بجوشانند و روغن بنفشه مقداری بسیار داخل کرده علیل در آن نشیند لیکن باید نیم گرم باشد تا مسترخ گردد و جلد و مسامات و اشپوند و تشرب کنند از آن اعضا رطوبت بسیاری و چون سه شود بر آید آبزن مرطب دیگر نافع از برای تشنج بوسی صفت آن گل بنفشه برگ کاهو جو مقشر نیم کوفته برگ خطمی برگ بید تراشیده کدوی شیرین برگ گل نیلوفر همه را در آب عذب بسیاری بجوشانند و روغن بنفشه یا روغن کدو و شیر حلیه بسیاری داخل کرده علیل در آن نشیند و فتنه نیم گرم باشد آبزن مرطب دیگر صفت آن بابونه گل بنفشه

برگ کجند گل نیلوفر برگ کا هو در آب عذب بسیاری جو شایند و در طشت بزرگی کرده که آن طشت عمیق
باشد و روغن گنجد بسیاری داخل کرده نیم گرم علیل در آن نشیند ابنزن مرطب دیگر صنعت آن برگ
کا هو تازه برگ که در کل منقشه تر گل نیلوفر خطی سفید برگ خشک شش برگ چند خرقة ترا سفیاج و رب
بسیاری بر پزند و نیم گرم علیل در آن نشیند ابنزن قلمی فرموده اند که از استنباط بنده هندی است
رب رحمن غلو بنجان هست و نیست مثل این ابنزن دوائی در ازاله تشنج میسکمی بوده باشند اطباء از
علاج آن مایوس و باین ابنزن حکیم قادر در در کردن آنرا و صحت بخشد صنعت آن با چوبای بزرگاله سفید
و سرای خضار ششما به و جو منقش نیم کوفته و برگ کا هو خرقة تر و برگ بید و گل منقشه گل نیلوفر و
سفیاج و کدوی تر استخیده و خیارین و عناب و پستان و بزر قطونا و حب سفید حل و با بونه و گل
سفید در آب بسیاری جو شایند تا صبر شود صافی نموده تخم خرقة منقش منقش کند و منقش تخم بند و اند
خشک شش سفید از هر یک بیست مثقال در ده رطل عرق نیلوفر منقش کرده در دو کاره آنجوری از آن
شیره را برداشته علیل و بکارند و تیره را در مطبوخ مذکور داخل کرده روغن منقش بسیاری داخل
کرده نیم گرم نموده علیل در آن نشیند و متصل از آن در افتاده کرده بر سر او ریزند تا آنکه
سرد شود پس از آن بر آید یک پیاله از آن دو پیاله را بنوشند و ابنزن را بکارند داشته آخر
روز گرم کرده بدستور مزبور علیل در آن نشیند و بر سرش نطول نمایند بعد از سرد شدن بر آید
کاسه دوم را از شیره بنوشند و آبهای ابنزن را در دیک کرده بجوشانند تا تمام آب رفته روغن بماند
صافی نموده بکارند و بآن ترنج نمایند و اگر درین مطبوخ بجای روغن منقش روغن نیلوفر داخل نمایند
نیکوست ابنزن نافع از برای تشنج میسکمی صنعت آن جو منقش گل نیلوفر جدا کرده و بی تازه خیار
تازه برگ خرقة تازه بند و اند ریزه کرده بجوشانند و بگذارند تا خاتمه شود بلکه مایل بسردی پس روغن
بادام شیرین روغن خرتمه که دو داخل کرده علیل در آن نشیند ابنزن از برای تشنج میسکمی صنعت آن که در
حل با بزرگاله را در آب بر پزند تا صبر شود و بگذارند که خاتمه گردد و فوری مایل بسردی و علیل در آن نشیند ابنزن
و دیگر نافع از برای حشره حادث از بیس و جفای قلمی فرموده اند که این از استنباط اختر عباده است
محمد با ششم هست و میراب الفی صنعت آن با چوب بزرگاله بیست عدد و کله بره پنج عدد و مای تازه صبی عدد
سه طایر نهی بیست عدد جدا کرده و می شیرین خیار شیرین خیار باد رنگ نهند و اند از هر یک یکین

جلد اول در بیان نسخ آیزنات و دستور آنها

۱۴۴

خلاصی ازین علت باشد باین آیزن خواهر بود و اگر ازین خلاصی نیافت ممکن است صفت
 آن کل نشسته گاوزبان کل با بونو قریح کل کل بنیه جبراده کدوی شیرین خیارین از هر یک یک تنه و آن تازه پاره پاره
 کرده نیم سرجه مقشر نیم کوفته یک رطل سرطان شهرتی است حد و پاره بنز غالب است عدد بنیه کرده بنز پهل شغال
 غناب سبتان از هر یک یک پهلده کل با بونو پنج شغال همه را در آب بسیاری بجوشانند تا مابها شود باقی
 نموده در آب زنی کرده روغن بنفشه روغن کدو از هر یک یک رطل داخل کرده نیم گرم مخدر و در آن نشین بقدر
 یک است چند روز صبح و شام این عمل کنند و از آیزنات نافع از برای امراض مذکوره حادثه اندک نیست و صفات
 نشسته در شیر نریا گاوخالص یا مروج یا زیت روغن کبچیا بهر دو یک خالص یا مروج با هم یا روغن زیت
 یا کبچیا که آب افزوده کدوی شیرین یا خیار یا باد رنگ در آن جوشانیده باشند که وقتی از رطوبت آنها
 در آن باقی باشد و تمام خشک و منجذب نشد باشد آیزن دیگر را دستنایان معتد و بر و را ز برای
 کزاز و جلد امتهالی صفت آن چهای کفتار و چهای لعلک یا زنده در آب پخته تا مابها شود پس بیت
 بسیاری در آن داخل کرده علیل در آن نشیند و قیقه گرم باشد و بکر کند تا مابها شود و تو قیقه بسیاری کند
 بلکه هنوز قدری گرم باشد که بر آید و آخر روز و نیز باین دستور پس آن مرقه را بجوشانند و نقدار که تمام آب
 رفته روغن یا بنفشه روغن نیم بدن نماید آیزن شش از عقاقیر حاره نافع از برای تشنج امتهالی
 بلغمی هر گاه استعمال کرده شود بعد از تنقیه صفت آن کل قیصوم برگ قیصوم سح کوفی قصد بال برده
 برگ غار در آب بسیاری پیزند و علیل در آن نشیند و بعد آنکه طول مدت مقام در آیزن صاحب تشنج امتهالی
 را مضطربست بهر چیز که باشد بسبب از خای اعصاب و ضعف قوت پس باید که گردانیده شود بسیار
 مرات آن بدل طول مدت پس باید نشانند او را در آب زنی روزی دو مرتبه آیزن دیگر نافع
 از برای تشنج امتهالی بلغمی صفت آن با بونو صفت ثبث الکلی الک مجموع از آب بسیاری پخته
 روغن قیصوم یا روغن سید انجیر داخل کرده در قیقه نیم گرم باشد علیل در آن نشیند آیزن دیگر نافع از برای
 تشنج امتهالی بلغمی صفت آن با بونو الکلی الک برگ غار خردل حمر ثبث بود و در آب بسیاری
 جوشانیده در حالت گرمی بقدری که طاقت نشستن در آن باشد علیل در آن نشیند و سه روز و بر
 در آن و طول مدت نشستن را در آن بلکه زود بر آید آیزن دیگر نافع از برای تشنج امتهالی
 صفت آن قیصوم بود و نه صغالی حمر برگ غار سح کوفی در روغن ثبث از هر یک قدری

جلد اول در بیان نسخ آب زنگنه و دستور آنها

۱۴۵

و افزون بر آب بسیاری بجوشانند تا مهربان شوند و به نشیند علیل در آن روزی دو مرتبه و طول عمر به
مقام برادران و این آب زن تشنج امتحالی را نافع است لیکن درین وقت روزی یک مرتبه کافی
است آب زن و دیگر از استنطاق آن مرحوم مجرب النفع از برای تشنج امتحالی بلغمی صنعت آن
حشیش بر بنجاست و محل آن و برگ غار و برگ اترج بهار نارنج بابونه اکلیل الکک مرزنجوش اسطوخودوس
نام چوب چینی ریزه کرده افخوان صغره فارسی شیخ ارمنی حوصله عشته مغربیه ریزه کرده از هر یک سه
گفت بپزد در آب بسیاری بجوشانند پس بگیرند گفتار نم یا ثعلب یا ارنب هر کدام که باشد و زنده آن را بپسته
در آن اندازند و به پزند تا مهربان شود پس زیت و روغن شبت از هر یک مقدار سی کثیر در آن اندازند
و در آب زن کرده اول مرتبه سر و گردن و اعضا منی تشنج را بپزند آن بدارند تا عرق آید پس علیل در آب
آن که گرم باشد نشیند صبح و شام و لعل آن را گرفته گرم کرده بر اعضا منی تشنج که انداخته اند آب آن را
بار و غنما که در آن انداخته اند به پزند تا آب رفته روغن بماند و ایم ترنج بآن نمایند آب زن و دیگر نفع از
برای اصحاب قلع بلغمی صنعت آن بگیرند گفتار نم یا ارنب یا وعل را دوست و پاهای آن را محکم
بسته در آب بسیاری بجوشانند تا آب به نلث رسد پس مثل آن زیت کهنه داخل کرده باز بجوشانند
تا مهربان شود پس علیل در آن نشیند و باید که آن حیوان دنده باشد و در آن آب بپزد تا آنکه خوش نرود
که حرارتش کم گردد و همچنین است آب زن منجذ از ثعلب و حمار و حش و کلک و طبع و این آب زن تشنج
بلغمی در این نافع است آب زن نافع از برای قلع بلغمی هر گاه استعمال کرده شود بعد از تنقیه بلغم صنعت
آن برگ غار و مرزنجوش حوصله بابونه گل خطمی نسخ اکلیل الکک برگ اترج سداب است
شیخ ارمنی مقوم فنج شکست اجزای مساوی چند بیدستره نصف یک جزو در آب بسیاری به پزند تا آب نصف
رسد پس داخل کنند در آن مثل آن زیت کهنه و علیل در آن نشیند حال که نیکه گرم باشد آب زن و دیگر که همین
صنعت دارد صنعت آن زیت را گرم کرد و چند بیدستره و اندکی افزون و قلیلی ادموم در در آن
داخل کرده در حالیکه گرم باشد بقدریکه علیل طاقت آورد در آن نشیند و جبب کند تا سرد شود آب زن و دیگر
نافع از برای قلع و تشنج امتحالی بلغمی صنعت آن بگیرند ارنب یا ثعلب یا حمار و حش و ارنب و ارنب
یا کلک یا طبع یا وعل هر کدام که باشد و پاهای آن را محکم بسته زنده در آب بسیاری که تک بسیار
و شبت داخل کرده باشند انداخته آن مقدار به پزند که مهربان شود پس مانی نموده در آب زن کرده علیل در آن نشیند

آن مقدار از زمان کلان آب در گرد و دین یکی را روز اول و یک روز و وسط ماه و سه روز آخر ماه بجا آورد و در روزی
دو مرتبه یک مرتبه صبح و یک مرتبه شام و یک طبع را پیش از سر روز استعمال نکند و اگر ضعیف تر باشد بهتر است
و از این نهامی مفیده از برای اصحاب تشنج امتلائی نشستن است در زیر نقاب و ضیاع و حار و شتر
و وعل و بچه سنگ صفت آن بکیزد آب بسیاری و بپوش آورد و جوش قوی و هر که نام از حیوانات مرده
که باشد زنده بسته در آن اندازند و بپوشانند تا مهربان شود و در وقت جوشانیدن قدری شبت و نمک
داخل نمایند پس بعد از مهربان شدن صفائی نموده زیت بسیاری یعنی ثلث آب در آن اندازند و در آب زنی کرده
علیل در آن نشیند و آن کرم باشد و توقف نماید تا سرد شود و می باید که استعمال کرده شود این ابنن در اول
ماه سه روز و در وسط ماه سه روز و در آخر ماه سه روز و هر روز دو مرتبه صبح و شام و نباید که استعمال
شود این ابنن هر مرتبه که تجدید میکند زیاده بر سه روز گفته شده که گفتاری که در این بپخته می شود
می باید که بوده باشد از این نافع جهت تشنج امتلائی یعنی حادث مضامین صفت آن بایون و صلبه
اکلیل الملک در آب بپخته دادم صفائی تشنج میباید در آن نهند این و دیگر نافع از برای عشه
امتلائی یعنی از استتباط آن مرحوم صفت آن از خرکی اسطوخودوس و سفا و اینا از هر یک یک اوقیه در
بسیاری بپوشانند و صاف نموده پس بکیزد یک عدد و گفتار نزد دست و پائی آن را بسته در آن اندازند
در حین جوش اگر بجای گفتار رتب باشد نافع است بلکه نافع و بپوشانند تا مهربان شود و در وقت جوشانیدن
دو سه دست شبت تازه و قدری نمک و برک کلم داخل نمایند و صفائی نموده و قنیکه معتدل الحار باشد و علل
در آن نشیند و صبر کند تا سرد شود و اگر بعد از ثلث آب زیت کهنه داخل نمایند نافع است و نایک هفتعال
این ابنن نمایند این استتباط آن مرحوم نافع از برای فالج و استرخا صفت آن بکیزد آب کیرتی است
چون من تبریزی و اگر نباشد آب فراح داخل کنند در آن بایون اکلیل الملک مرزنجوش برک خار از خرکی
برک نارنج اسطوخودوس پنج سوسن چهار نارنج اقا قلیل یا سین هفید نام و ج ترکی قوه الصباغین بودند
برای بود و نبیلی نفع برک صنوبر پوست پنج صنوبر عشب مغربیه برک سد اب خوب چینی اجڑ
مست و می بپوشانند ثلث آب برود و دو ثلث باند پس بوزن ثلث آب زیت داخل کرده
ارنب یا ثعلب یا ضبوع عر ج یا وعل هر کدام که باشد زنده در آن به پزند تا مهربان شود پس صفائی
نموده در آن نشیند کرم آن معتد از کرمه که علل را طاق نشستن در آن باشد

آب بزرگان مثل رطوبات قریبه بجلد که مقوی اعصاب و اعضا است و این آب بزرگان به نهایت نافع است از
برای نالجه و استرخا صنعت آن درق غار مرز بخوش حرمل بابونه اکلیل لاک خطم سفید برگ استرچ
سذاب اسپست فیهوم فنجنگشت شیخ ارمنی از هر یک جزوی چند بید ستر نیم جزو به پزند در آب
بسیار زان به صفت رسد صافی نموده و اضافه آن نمایند بوزن ثلث آنچه باقی مانده ازیت و بنشینند
در آن علیل و فیکه گرم باشند و چون سرد شود بر آید آب بزرگان دیگر که همین منفعت دارد صنعت آن برگ
استرچ بابونه مثبت حاشه تمام مرز بخوش مجموع در آب به پزند و علیل در آن نشینند و تریخ جاناب علیل
از بر آمدن از آب بن بنفشه و عنق مسطور و عنق نار دین و روغن مغز کردگان کهنه نمایند آب بزرگان
نافع از برای ریاح غلیظ در تمام بدن و قولنج و دشواری بول صنعت آن بابونه انجوان برنجاش
کشک نیم کوفته اکلیل الکام مرز بخوش گل خطمی بزرگ از یانه سبوس گندم پر سیاوشان چوبه چینی
گل بنفشه از هر یک یک کف در آب بسیار بجوشانند آن مقدار که ثلث آب بماند روغن نار دین درون
انجوان داخل کردیم گرم علیل در آن نشینند آب بزرگان نافع از برای درم بارد کلیه مستعمل بعد از تنقیه
ماده بلعوق چهار شنبه صنعت آن بابونه اکلیل الکام کشک چوب سبوس گندم بزرگ جوشانیده
در آن نشینند آب بزرگان دیگر که زجیر بلخی را سفید است صنعت آن مثبت تخم کنان حلیه خطم در آب
بجوشانند و در طبقه وی که نیم گرم باشد بنشینند آب بزرگان دیگر که زجیر و رمی را نافع است صنعت آن
حلیه بنفشه تخم کنان بنج خطمی در آب بسیار به پزند و روغن گل و زرده تخم مرغ آمیخته نیم گرم آب بزرگان نمایند
آب بزرگان نافع از برای احتباس ریم و در کلیه و قرح آن صنعت آن حاک پر سیاوشان سبوس
گندم برنجاش سف سرگین کبوتر اجزا مساوی جوشانیده علیل در آن نشینند و پیچوهای را آن را
بر روغنهای با سمن چرب نمایند آب بزرگان مثل در او رام مثانه صنعت آن حلیه بزرگان بابونه و زعفران
سعد کوفی سبیل الطیب حاماق و مانا جوشانیده صاف نموده در آن نشینند آب بزرگان نافع از برای حیات
کلیه و مثانه صنعت آن حاک بابونه اکلیل الکام مرز بخوش کرفس کرنب مثبت برگ خطمی پر سیاوشان
اجزای مساوی جوشانیده در آن نشینند آب بزرگان نافع از برای عسر البول که عقب بول آید و پیر
آید صنعت آن بابونه شیخ نام مرز بخوش اطراف الکرنب رطبه زرق الحکام بجوشانند و در آب وی
برایض را به نشاند و مدرات بول در همان وقت بنوشانند و نقل آردیه را بر عانه او ضا نمایند ماده

152

دخونی را که در مثانه بسته و موجب عسر شده بگذارد و بول بکشد آیزن نوع دیگر که سنگ کرده و مثانه را نافع است صنعت آن برگ کرب برنجاسف رطبه فوخر زرق الحام مغر خشک دانه در آب بچشانند و آیزن نایند و مقدمات بیاشامند و بدانند که استعمال آیزن در توسیع مجاری و تحلیل ریح بهترین تدبیر است در امراض کرده و مثانه و وقت حاجت بدان کوتاهی نه نمایند و اگر اودیله دیگر موجود باشد آب گرم فقط کافی است جهت آیزن آیزن قابل صنایع از برای بول الدم صنعت آن برگ مورد تر مازوی سبز گلنار فارسی جود السه و پوست انار گل سرخ جو شاییده صافی نموده در آن نشینند آیزن نافع از برای بول در فرائض صنعت آن برگ مورد جفت بلوط کزبانج عدس مقشر پوست انار مازو سبز کوفته و آب جو شاییده مرصع در آن نشیند آب زن نافع از برای سرعت انزال که سبب آن سخت و تیزی منی باشد صنعت آن برگ مورد و عوج گلنار فارسی ساق منقح لویه آیزن شوره الطراف پوست انار جو شاییده و آب سنگ یعنی آیزن نایند و ضادامی خشک برگ کزبانج و منحل و کلاب و کافوریه بویند و غلای های ترش و اودیله بارده بخورند آیزن مستعمل در سرعت انزال السبب یزوت و رطوبت هرگاه بکار برده شود و بعد از استقرار نعیقی متواتر و اسهال بحسب شیطیج و حسب المنقح تحقیق و لغزیه بلعوم بریان و غلای مطبوعات و حلوی عسلی نمایند صنعت آن برگ مورد و زنجبیل سبب پوست انار جفت بلوط سعد کوفی قرص لعل جو شاییده در آن نشینند چنانکه ناکره در آب آن باشد آیزن نافع از برای تحلیل ریح و این آیزن تحلیل ریح رحم کند و معین است بر حل صنعت آن برگ بجمان برگ چغندر اسفناخ برگ بنفشه برگ خطمی تخم جنجاری برگ بارتنگ برگ سداب برگ بوجوش برگ مورد رشک برسیا و شان غنبل الغلب مشکطراشع تخم خطمی تخم خربزه نیم کوفته فیصله تخم کثوث تخم ایون تخم کرفس تخم جنجاری نیم کوفته گل خطمی عدس مقشر فستق بیون و دقن گل سرخ شنبلیله گل زکس کل زنبق جو شاییده صافی نموده در آب آن نشیند که بامر الله تعالی نافع است آیزن که لرزد در شکم نگاه دارد تا مفضل از ولادت بیرون نیاید صنعت آن گل سرخ هفت درم گلنار فارسی مازو از هر یک نیم درم برگ مسک چهار درم شب بامانی پوست انار از هر یک سه درم همه را نیم کوفته در ده من جو شایند تا پنج من بانه صاف کنند و در عطشت ریزند و حامله را در آن به نشاند آیزن که خون بآید و خون طث مغر بلز و در صنعت آن آب برگ بارتنگ بستانند و مرصع و در آن به نشاند و در پنج

جلداول در بیان نسخ آبریزنا و بعضی در بیان ضما و آن

۱۷۹

فوالصن و دیگر بد سنو آب زن نافع و معجز که بر جل صنعت آن ثبت با بونه اکیلیل الماک سر تر بخوش
 جو شایند صاف نموده آب زن نمایند آب زن نافع جهت زنان حامله که حیض بند و عادت ایشان
 نباشد صنعت آن حدس مقشر پوست انار گلزار ماز و جفت بلوط و آب پنجه در آن نشیند آب زن
 که چون زن اجد از ازاله بکارت بلا فاصله در آن نشیند همیشه فرج اوصیق و گرم باشد صنعت آن
 بگیرند شراب انگوری قالیقن و در آن بعضی شامی قالیقنه و عصفه و عطر مذکوره مناسب چون داده
 و طشتی کرده در آن نشیند و شراب صرف هم خوب است اگر چه بد مزه و ضعیف و لغج مزه و ضعیف تر آمده
 خشت فرا گرفته از طین حراست که پنجه باشند و آن دو قسم است یک قسم آبر سفید است که در کوره
 آتک پزی آن را میزنند و این بهتر است در اعمال طب و قسم دوم آبر سرخ است و آن را در کوره
 آبر پزی باین طریق میزنند که خشت خام خشک کرده را نه بته چیده باین سرد و تری بای چوب
 رز یا چوب دیگر و یا سر گین گا و غیر آن که آشته آتش کشید بپزند تا تمام چوب یا سر گین که باین آبر
 است سوخته شود پس میگذارند تا سرد شود پس برداشته بخرج در می آورند و آبر گرم است در دویم
 و خشک است در چهارم ضما و آن با آب غوره جهت شری و منع ظهور آن و یا نمک و سکه جهت
 خراز و یا سر گین کا و جهت اورام و بنور بلغمی و استسقای لخمی و زنی و سود القینه و در در آن
 جهت قطع خون جراحات و جلوس بر روی آبر گرم جهت دیر رطوبی و بارد و ریجی بخر خضو
 که روغن کل بر آن ریخته باشند و نیز مسکن و جمع بواسیر است و چون آبر سفید آب ندیده را در آتش
 سرخ کنند تا مثل اشک شود و در آب و یا شراب اندازند آن مقدار که بخوش آید و سر بخار آن
 بداند محرق فوی است و در تخلیل مواد بارده و یا عینه و نزلات فرسوده و در سر سیدیل و مجرب
 و چون خشت و پنجه و آب ندیده و یا قطعه از آن را خصوص آبر سفید با آتش گرم کرده خد ری آب
 یا شراب بر آن پاشیده در غدی یا پارچه پنبه داری پیچیده بر عضو که وجع بارد و یا ورم بارده
 داشته باشد و بر موضع بواسیر که وجع شدید داشته باشد که آید نمایند موجب عرق کردن آن عضو
 میشود و تسخین و تخلیل مواد بارده که موجب وجع و درم است میکند و تخلیل میبرد و وجع و درم آن
 تسکین می یابد بعون الله تعالی و اطمینانی هند را زعم آن است که اگر آبر یا ریزه کرده در دروغ
 گا و اندازند و یک شب بگذارد صبح صافی نموده آن دروغ را بنوشند و فرجه فرسوده را نافع است

جداول در بیان نسخ دهن ابر لعنی هن المبارک و ارد تولد

۱۸۰

دهن آجران را دهن المبارک و دهن منقذ نیز گویند از مضررات ابل و تان و نهایت گرم است
و سیرج النفوذ محلل و معرق و ملطف و آشامیدن آن جهت نفیست سنگ مثانه مجرب و بدلول
و نافع از برای سایر امراض بارده مثانه و کشته که گرم امعا و معده است و بجهت نفی بار و بلغم
و نفخ باطنی و ظاهری و سموم بارده و کزیدن عقر و فالج و لقوه و رعشه و خدر و استرخا و عرق النساء
و مفصل و تحلیل خون منجمد و با شراب زوفا جهت ضیق النفس و دفع فضلات ریه مفید است و اکثرا
آن جهت تحلیل آب نازل در چشم بی نظیر و حمل آن جهت کشودن خون بواسیر اسقاط و آن در رفع
کرمهای مقعده و فرجه آن جهت کشودن حیف و اخراج جنین زنده و مرده و شیشه سیرج الاثر و سقوط
آن جهت صرع و نسیان مؤثر و دلوک آن کشته که گرم دندان و مسکن الم آن و طمائی آن جهت زخم
آتشک بی عدیل است و چون بالند آن را بر میخورد و باغ نافع است از برای نسیان و آشامیدن
آن از برای صرع و ایجاد وی گفته که چون بچکانند از آن چند قطره در بینی نافع است مصر و عوا
استنشاق بآن نافع است از برای فالج و نیز آشامیدن آن نافع است از برای فالج الفعی بالغ
زهر آوی گفته که دهن آجر نافع است از برای لقوه سقوط کردن بآن و آشامیدن و تدبیر بآن
و قطور آن جهت ثقل سامعه و تشوق آن جهت امراض بارده یعنی و دماغ و ضا و آن با استنشاق
جهت ورم سینه نهایت مفید است و قدر شربش از یک شقال تا دو شقال مضرب است بعد از معطر
سکه که مضرب است بکرده و مصحح آن کثیرا صنعت آن آجر سفید آب ندیده تازه را ریزه ریزه کرده
بقدر یک درهم و اندک زیاد و کم و در آتش سرخ نموده در روغن زیتون اندازند پس آن را در قرق
معکوس روغن کشند و در شیشه نگاهدارند لشیخ و دیگر آجر سرخ آب ندیده باشد و در هم با هر قدر
که خواهند ریزه ریزه کرده در آتش سرخ کنند و در روغن زیتون اندازند تا روغن را جذب کند پس
از روغن بیرون آورده کوبیده در قرق مطین بپزند و کلوی قرق را بلیف خرماد و اشمال آن بگیرند و
کوره و طبقه ترتیب دهند باین صورت که وسط طبقه بالا القبه و آشته باشد بقدر یک کلوی قرق
معکوس از آن بیرون آید پس قرق را معکوس در طبقه بالا نصب کرده قابله را در طبقه ختانیه بکن
قرق در آورده آتش بر اطراف قرق برافروزند تا روغن از قرق بقابله جکد و این را استخراج بطریق
تکلیف مانند ارد و تولد صاحب برهان قاطع گفته بضم فوقانی و سکون و او فتح لام آشی باشد

جله اول در تعریف آزاد و خست یعنی بکاین

۱۸۱

مانند کاجی که انوار برهنه و بیشتر سرد و رویش و فقیر بخورند و آن را بحر بی سینه گویند آزاد
و خست درختی است غنیمت غرضش شبیه بزغ در زرد رنگ و باخوشه تخم مثل تخم زغ و یک
عدد و دینار دارد و در آخر بهار می رسد و دانه های آن در دشت می ماند و بر کن سبز
و املس مانند سیاهی و ستره دار اندک طولانی و خزان نمی کند و آن را بهندی بکاین نامند
و بلغت تنکابن جبلی دارد و یونانی دارد و آن و نیز در بانزس و باخت جرجانی زیر زمین و
اهل بازندان آن را سیسان و بحر بی شجره الجره و ایضا سریطه تشدید را گویند و بعضی
مردم را ظن آن است که آن را بهندی نیست که نیم نیز گویند مانند و این محض توهم است و
زیر آنکه نیست در غیر بنده دیده نشده مگر در بعضی بنادر دریای فارس یکد و درختی و آزاد و خست
و جمیع مالک ایران و مردم بسیار است و غیر از این آن را قوس نامند و گلش سرخ و بنفش
کرنک و بنایمت خوبه است طبیعت گل آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک است افعال خواص
آن گل آن مفتوح سد های دماغی و صالح است از برای مشایخ و میرودین سواد برگ آن را ضا
کردن بر سر کشته قتل و دراز گرداننده موی است و عصاره برگ آن در بهار و پاییز مستعمل
و با عسل و بامیه می خوردند نافع از برای قورچ و مفتوح و مدربول و حصص نافع است از برای سموم
بارده و تخمیل خون بخورد در مثانه و سقوف النبا و استرخای انبیه و قدر شربت تا سه درهم است
و عصاره شاخ های آن با عسل یا پیچ می خوردند سموم و بر کن سم چو اناث و نثر آن مضرب
و معده و کرب و چون آنگار کرده شود عارض میگرد صاحب آن را غشی و قوی صفراوی و تنگی
نفس و غشاوه و بصرد و دارو علاج آن مانند علاج کسی است که فزیه و ن یا با در خورده باشد و در بلاد
و فزیون انشاء الله تعالی خواهد آمد و یکدر هم از تخم آن کشته و عصاره آن مفتوح حصصات و
مانع غشیان و ضا و برگ و شاخ آن محلل خنازیر و طول آن مسکن صداع باره و نثر و برگ آن ^{منقح}
قروح منقحه و چون آب برگ نازده آن را از ده مثقال تا بیست مثقال با آب و تخمیل تازه منقح
که بهندی ادرک نامند از پنج مثقال تا ده مثقال بحسب بجاخت و برداشت طبیعت و برداشت
نزل جن و دو سه روز ناشتا بخورد و جمیع رحم و جنس طست آن را نافع است و زنی که بار نگیرد و بار
او نماند باعث حمل و مانند او میگرد و اکثر بزرگوار و محروم الزاج را چند آن موافقت ندارد و فقط آب

جلد اول در تعریف آژاد و درخت و بعضی صنعت آن و بعضی در تعریف اسب مورد

۱۸۲

برگ نازده آن در بینی رافع صداع بارد و طب است و در گوسن دفع رطوبات و دوی و طینین
 حادث از ریاح بارد و بدل آن در دراز کردن سوی برگ شهادت و برگ مورد و برگ کنار است
 و طینین بوسه و فشر آن نافع است از برای قیهای لبنی صنعت آن بگیرند پوست ریشته
 و درخت آن و شانه از یک پنج درسم و بلبله سیاه ده درم و همه را نیم کوفته بچوشانند و صاف
 نموده بنوشند هر سم از او درخت نافع از برای کچله و سحفه و رویانیدن سوی سر و قروح آن و
 دفع قمل صنعت آن بگیرند عصاره برگ و ثمر آن را و مرداشنگ بآن بسایند و بار و غن
 شکل سرخ درسم سازند و چند روز متوالی بر سر ببالند و هر روز یکبار بخند بکنند و بهر سه روز یکبار
 بشویند و بعد از حمام بدستور نیز ببالند و سر را بلباس خفیفی بپوشانند اسب بد الف و سکون
 سبب مملک سیرانی آسا و بغار سی مورد نامند و گویند آن را بپند می او پیره و جب آن را بکام
 نامند و بنگ اس را عمار گویند جب الاس را قیطس و نیز قطوس نامند و گویند که قیطس بنگ
 آس است و مرسیا یا رس بونانی اسم آس استانی است و منظر اسم بنگ آس است و درختش
 چون درخت انار میشود و برگش سبز است و خزان نمی کند و ثمرش ابتدا و سبز است و چون
 رسید سیاه رنگ میشود مرکب القوی است و جزو بار در آن غالب در اول سرد و جزو چهار سن
 کتر است و اندک حرارتی دارد و آن بسبب ارضیتی که دارد و آبش و قابض است بپوشش تا و دریم است
 و محفف القوی است برگ و بیخ و ثمر و کل و جرم آن را نسبت بیک دیگر در مراتب برودت و حرارت
 و بیست متفاوت است و آس بسبب عطریات را که ملایم روح است و بسبب قبض و تلطیف نیز ملایم
 روح پس موجب تقویت و متانت و اضار و انارت روح میگردد و بارش با مذکوره و بالخاصیت
 مقوی قلب و دفع خفقان است و ثمرش با قوت تریاقیت و متولد میگردد و از آن غذای اندک
 از برای بدن دآن سرد خشک و مقوی معده و حالب طبیعت یعنی صفتی که آن را پیدا شد و صالح است
 از برای نفث الدم و نافع باشد از برای سرفه نیز یعنی که آن را پیدا شد و همچنین رب آن و شراب
 آن و در شرابها شربنی که جس طبیعت کند و نافع باشد از برای سرفه نیست مگر شربت حبلا لاس
 و شربت خشناس و بلوی مورد و مقوی و مانع دفع است از دماغ ابخره حار را و اما حبلا لاس
 پس بر جزو سن غالب است برودت و بیوست و اگر چه مرکب از قوت های مختلفه است و اما اجزای

جلداول در تعریف آس یعنی مورد منفعت آن

۱۸۳

حامله رايحه آن پس نيست غالب بر مزاج آنها بر وي پس اگر چه پيدا سازند نیز مرکب القوی و شناخته شده ترکیب قوت های آن بقیاس و تجربه اما قیاس پس نباید داشت که می باشد در آن اجزای حاره که میرسد بحاسه ششم و لایه است که بوده باشند آن اجزاء از لطف آنچه در ششم است اما تجربه پس آن حدت رايحه و کمی التذاذ نفس است و تسکین نفس بسوی آن چنانچه ملتذ میگرد و بنشیند ریاحین بارده و رايحه آن طیب باشد پس ممکن نیست که بوده باشند اجزاء حامل رايحه باطل باعتدال اما سایر اجزاء آن پس قاطع خون و نفث الدم و مقوی دل و اشتها و معده اند و حالبس اسهالات و عرق و گویند سوا محبوب آس هیچ جذام است و ضداد بر کن جهت ضربه و سقوطه نهایت مفید مخصوص و قتیکه برگ آن را کوفته با مغاث بپنیدی که آن را امید لکری نامند سوخته بزرده تخم مرغ سرشته روغن گل سرخ داخل نموده نیم گرم ضداد نمایند و ضداد برگش به تنهای جهت درم خضیه و بوا سیر و نمله و حمزه و شری و ضربه و سقوطه و صبح پاشنه با و قدم و طلای آن جهت درم حار و فروج و ضداد تخم آن جهت سیاه کردن مو و با شراب جهت فروج با و کعب نافع است و چون فرا گیرند از برگ آن با عقیص بزر و عدس و گل سرخ و اناقا ضادی و ضداد کنند بر اعضای ضعیفه و اعصابیکه و بن و سشی با آنها عارض شده باشند نهایت مفید است و چون ربل از آب برگ آن را بار و روغن کجند بنوشند مسهل قوی بغیر است و جلوس در طلیخ آن جهت فروج و بزر و مقعده و رحم و سیلان رحم و سستی اعضا نافع و شستن موی با آب آن جهت منع ریختن آن بسیار موثر و قطور آب او جهت چرک گوش و خاکستر او در رفع ناخن و سلاق و منع قوی تر از تویتا و جهت کاف و بخور آن جهت رفع و با و دفع هوام و سقوطه و انقباض و سیر مفید و در ساق درخت مورد کربی بهم میرسد شبیه بکف دست و آن را بنگ آس می نامند و جمیع افعال قوی تر از برگ و غیر آس است و قدر شش تا سه دریم و از عصاره آن ناسه اوقیه ویدیش در اجتناس بطن اناقا و در او را ام حنظل و گویند بدش مطلقا برگ قوت است و مضربا و کام و مصدح محررین و مورد سینه خوی و مصلحش نبشته امر احسن الراس به الصبر و ورق آن در نهایت نفع است از برای صداع حادث از ضربه و سقوطه برای قطع جلد سر و فحش آن و خنجر نمودن یا بس مسح آن و طلا کردن و لطوخ آن با مالعی موافق چون برگ مورد را با اندکی از اناقا و را مک کوفته با آب سفر حل سرشته بر سر ضداد نمایند نافع است از برای

جلد اول در تعریف انس و منفعت آن

۱۸۷

صداع و درم حادث در سر از ضربید و سقوطه و اگر برگ سر در اگفته بکباب سرشته اندک کافور
 قیصری و اخل کرده خرفه کنای را با آن الوده کرده بر معده ضا نمایند می باشد نافع از برای
 صداع مبتدا که سده بسبب غلبه صفرا بر معده و چون به پزند و در آب شرب و بگویند و ضا
 نمایند بر سر نافع است از برای صداع بلغمی و صداع صفراوی از این سرد در ازل میگرداند و
 چون بگیرند آب برگ انس را و صندل سرخ سوده و عرق بید و رزم نموده و ریخته بچکانند نافع است
 صداع را و اورام الراس و این انس نافع است از برای اورام حادثه در سر السبات
 نافع است از برای سبات حادث از بخار تصاعده بسوی سر و تب و در غریب چون ترخ نمایند
 بدین انس بجهت آنکه مقوی دماغ است و مانع بخار و محال انجم شده در دماغ از بخار السهر
 بوییدن اوراق و اغصان و مداومت بآن محدث سهر است و مصلح آن سوسن و گل بنفشه
 سهر است الدوار و السدر برگ سر و دماغ صندل و انجیر است بسوی دماغ و قبول دماغ را
 بوییدن آن و حب الاس نیز مانع صندل و انجیر است بسوی سر و دماغ و از این جهت این سردی
 باشد نافع از برای دوار و سرد حادث از انجیر متصاعده بسوی سر از بدن و معده چون
 بگویند برگ سر در او مخلوط بر روغن کل و زرد و تخم مرغ نموده ضا نمایند بر سر نافع است از برای
 دوار و سرد عارض از ضربید و سقوطه بر سر این زهر گفته که مورد نافع است از برای دوار و سرد
 حار بوییدن آن و ضا کردن آن بر سر صاحب زنده گفته که غرق نمودن سر بر روغن سر در
 ابتدای صداع سرد و دوار حادث از انجیر متصاعده از معده بسوی سر چند روز ابتدا
 حلت بعد از تنقیه بقی و استعمال یاربجات میباشد نافع از برای آن نقی ظاهر پس بعد از ابتدا
 باید که مزوج کرده شود بر روغن بابونه و عرق کرده شود بر آن امراض العین و الاذن و الفم
 و الصدر و القلب ضا برگ آن سکن بر دوار و رافع بر اندکی چشم و طبع آن با جو و درم حار
 آن نافع است فرما و آن را و دانه و سلاق و مخته و نیز از انجیر است قطره آب برگ آن قروح گوسفند و بزرگ آن
 و شرب آن جهت است که آن را و سخته آب برگ آن قروح و استرخان و زبان نافع و شرب آن سر و دماغ
 و نفث الدم را مانع و حالبش که و چندی بر آن مقوی قلب و صفقان امین است نفث الدم از نو که نافع از برای
 نفث الدم حب الاس است المعده و الاسعا و آلات البول و المعده و الرحم

جلد اول در تعریف حب الاس و بعضی بیان شجر جوارشات حب الاس

۱۸۵

و حب الاس مقوی معده و حالبین بطن و اسهال مراری و مانع سیلان فضول است مخصوص
 رب آن و غذا در کیش بر زیر ناف اسهال مراری را میفکد و گاه حب الاس بسبب قوت قبض و
 حبس و مساک خود اذرا بول مینماید و شتر آن نافع است قرحه شانه و حرقه البول و در بول مانع جریان
 حیض و بواسیر و سیلان رحم و خروج مقعده و رحم است شرب طلیح آن الزهیه طلیح برک و شتر آن
 مقوی بیخ و مانع افتادن آن و باعث رویدن و بلند و سیاه شدن آن است و نیز مانع عرق
 و مصلح سحر عادت از عرق اثل که بفارسی گزنا منسج و سحج های دیگر و همچنین مناد برک
 آن و زرد برک آن مانع بد بولی زیر بغل و کچ را ن و دواخس و جراحات است و خاکستر آن منقی
 و ز اثل کننده کلف است السوموم شتر آن دافع سموم است خصوص ریتلاد و عقرب بخصوص با شتر
فصل در بیان جوارشانی که اصل و محمود در آنها حب الاس است
 جوارش حب الاس به نسخه سمرقندی نافع از برای ضعف استخوان و اسهال حادث از آن
 در طب است بعد صنعت آن حب الاس پوست پیلله کالی پوست پیلله شیر آله منقی از هر یک
 است درم فلفل در فلفل زنجبیل از هر یک ده درم قرقر فلفل قرقره الطیب خیر و واجب بلسان از هر یک
 دو از ده درم سطلی فردانه گز و یا انیسون زیره کرمانی سنبل الطیب سیلخه قافله کبار قسط از
 هر یک شش درم جوز بولونا ناخواه خشم کرفش از هر یک پنج درم سافج هندی حاما از هر یک چهار
 درم کوفته بیخته بعسل مصفی سه و دین مجروح ادویه بستر شدند شترتی یک درم و در نسخه حکیم
 معصوم حب الاس خود درم است جوارش حب الاس الضایفه شترتی درم و در این در امراض معده و فلفل
 از برای استخوان و اسهال با حرارت صنعت آن حب از بید مسحق مانند سر و در ظل
 حب الاس مسحق نیم رطل حزنوب بطلی گلنار فارسی کند و ذکر کز مانج ناخواه از هر یک ده درم
 کوفته بیخته اشک صافی یا بعسل کف گز قرحه کبیر شترتی چهار درم جوارش حب الاس
 خوزی نافع از برای استرخای اعضا هر گاه بوده باشد با آن استرخای معده نیز چون استعمال
 کرده شود بعد از تقیه جوارشات مسهلات مانند جوارش شهر باران و جوارش نار مشک صنعت
صنعت آن قسط تلخ سیلخه قرقره الطیب حب بلسان سنبل الطیب از هر یک ده درم جوز بولونا
 پنج درم خود قمار فلفل قافله کبار قرقر فلفل انیسون اکلیل الکاک نار مشک شیطج هندی از هر یک چهار درم

جلد اول در بیان نسخه جوارشات حب الاس

۱۸۶

بسیار برنگ کابلی بیشتر از هر یک است درم و در نسخه دیگر بجای برنگ کابلی پوست برون است
 است در او اندر هر چه دار چینی است از هر یک درم و در نسخه دیگر کوفی از هر یک است استار پوست
 بلبله یا نروده عدد و قصب الذریر و قفل سیاه و از قفل از هر یک پنج درم پوست بلبله کابلی و استار
 حب الاس بودن مجموع ادویه اجزا گرفته پیخته یا سده وزن مجموع ادویه غسل سفید شود و صفت
 همچون سازند شربت سه درم و به آنکه استار چهار مثقال طبعی است سرفندی در اصول اثر اکیب
 گفته که گاهی فرا گرفته میشود جوارش را از افادیه ساره قابضه و داخل کرده میشود در آن حب الاس
 و گردانیده می شود آن را غالب بر اجزای دیگر تا باشد اصل محمود در آن ترکیب و شسته میشود
 بشیر نبات و این جوارش را جوارش خوزی کبیر گویند و منسوب است بادل کبیر که این جوارش را فرا
 گرفته و این جوارش صاف است از برای اسهال معده ای حادث از سردی مزاج جوارش
 خوزی صغیر متخذ از عجم زریب سفید و حب الاس و خر نوب بنطی و کلان فارسی و دفاق کند
 و ناخواه بهر لیس که همچون سازند بشیر نبات یا شراب به شیرین از برای اسهال معده یا حرارت
 مزاج و باید که گردانیده شود مقدار عجم زریب و درین جوارش از جمیع اجزا و زیاد حب الاس
 را بسبب مناسب این هر دو در اعضای غذا را بسبب غذا استی که درین هر دو میباشد و بسبب
 بسیاری منفعت این هر دو پس سایر ادویه باید که اقل ازین هر دو مقدار کند و ناخواه از نیمه کمتر
 باشد و بسیار باشد که محتاج باشیم بگردانیدن این هر دو را کثیر تا آنکه طبع شوند بطبیقه که بیاندیشد
 این دو در وزن و فیکه حرارت مزاج که باشد جوارش حب الاس خوزی از اطباء فارس
 نیکو است از برای خرمی طبیعت و قوی که بسبب بغم و رطوبت و سودا و هضم که از ضعف معده باشد
 و معده را قوت دهد و جماعت آن حب الاس رسیده چیده خشک کرده یک من بلبله یا بلبله
 بلبله آنکه شقی طایفه از هر یک است درم و قفل سیاه و از قفل از هر یک درم و درم صفت که روی
 قرومانا کرد یا انیسون زیره کرمانی در بر قسط فاقله سفید الطیب سلطیه از هر یک شش درم و درم و از آنکه کفر
 ناخواه از هر یک پنج درم سانج هندی همانا از هر یک چهار درم گرفته بجمیل سفید صفتی سه وزن
 ادویه بشیر شربت سه درم و این جوارش گرم است و باد و اسطوخودوس و اولی خشک است و در آنکه کفر
 سوم و در نسخه دیگر حب الاس نیز و مثقال است و شسته اولی و شربت جوارش حب الاس

جلد اول در بیان نسخ جوارشات حب الاس

۱۸۴

دیگر از اطباء خود صنعت آن حب الاس سیده مجید خشک کرد و یک کلبه نیم سنبیل الطیب
 اوقیه جوز بواچینیم رطل قرنفل قاقله اینسون بوداده تخم کرفس بوداده آشنه از هر یک دو اوقیه
 بمبسانه یک اوقیه نیم سلیقه چهار اوقیه پوست بلبله کابلی پوست بلبله آمله شقی از هر یک سه اوقیه
 اوویه را در شراب ریحانی یک جوشن داده پس خشک کرده مرته ثانی در آب یک جوشن داده
 در سایه خشک کرده کوفته بخته به بدیه بسترند شربت سی شقال با شراب سیل و این جوارش معتدل
 است در گرمی و سردی و خشک در اول درجه اول و بعضی اطباء ای اسلام گفته اگر اجزاء این جوارش
 را در ماء الحسل بدل شراب ریحانی جوش دهند بهتر است آن هجوم میفرمایند که اگر در سرکه انگوری
 بدل شراب جوش دهند و بدل فیبه رب سفرجل کنند با قدری گلاب بهتر است جوارش حب الاس
 دیگر از اطباء خود یعنی اطباء فارس نافع از برای ضعیف معده و کبد و برودت معده و کبد
 و استطلاق بطن و سودا سرد و از برای سودا القیده و کسانیکه ایشان را خوف استفا باشند و شکو
 است از برای طحال و از برای صفت آن ترفه الطیب سنبیل الطیب بسان سلیقه سیاه
 از هر یک ده درم جوز بواچینیم قاقله قرنفل اینسون شیخه اکلیل الکک نارمشک از هر یک
 چهار درم لبسانه درم بنگ کابلی مقشر شست درم و در نسخه دیگر بجای بنگ کابلی درونج
 عسقرنی سدوم داخل است زراوند طول بریونید صینی آشنه از هر یک دو درم و در نسخه دیگر بجای
 زراوند طول زراوند مرچ است و این شهر است بلبله سیاه پوست بلبله کابلی از هر یک ده استار
 بلبله دو عدد حب لاس بوزن مجموع اوویه همه را کوفته بخته با عسل و طبرزد که گلاب گداخته فوام
 آورده باشند بسترند شربت از آن بمقدار نازوی با آب سرد و در نسخه دیگر زنجبیل استار داخل
 است و در نسخه ماسرخ سودا کوفنی سنده استار قصب الذریه فلفل از غفل از هر یک پنج درم حب الاس
 دو از ده استار داخل است گفته که این جوارش نافع است از برای استطلاق بطن و سودا سرد و
 وضعف معده و برودت معده صنعت آن قسط طه ترفه الطیب سنبیل الطیب حب لسان
 سلیقه سیاه از هر یک ده درم جوز بواچینیم قاقله قرنفل اینسون اکلیل الکک شیخه سندی از
 هر یک چهار درم لبسانه بنگ کابلی مقشر از هر یک سه درم زراوند مرچ آشنه از هر یک
 ده درم سودا کوفنی زنجبیل از هر یک پنج درم بلبله سیاه دو استار بلبله دو عدد حب لاس نصف قنبر

جلد اول در بیان نسخه جوارشات حب الاس

۱۸۸

چند شب الود در نسخه دیگر قانون نامی است یعنی نارشا که درم ریوند چینی و درم داخل است
و این نسخه اصح است زیرا که درین جوارش که در کتب دیگر مذکور است این دو جزو داخل است
سید اسماعیل در ذخیره گفته که استاد احمد ابو الفرج در کفایه الطب که از مولفات اوست بجا
بزرگ کمالی پوست اترج آورده و مر این صواب آمده و نیز گفته که درین جوارش سیاه بلیله را بهر
کرده داخل نمایند و این جوارش مائل بر اترج و خشک است و در اول درجه دوم صنعت جوارش است
خواری به نسخه دیگر که در کتب معتبره شیرازی که نوشته نافع است از برای جمیع اعراض و امراض که ذکر شد و از برای
امراض بارده و نامی مخصوص از برای الفه که در وقت ضعف معده و معده و بخار معده بدین
حادث شود مخصوص و قیله با نصف معده بلیله طبیعت باشد قطره سیاه بلیله سیاه بلیله سیاه بلیله
حب بلسان از هر یک ده درم جوز بوی پنج عدد فاقله که با قفل اندون اکیل الکاک شیطیج بندی نار
از هر یک چهار درم سیاه در پنج عفری از هر یک دو درم و در نسخه دیگر از هر یک سه درم
است ریوند چینی در اند مدح از هر یک پنج درم بلیله سیاه پوست کمالی بروغن بنون
بریان کرده از هر یک دو درم و در نسخه دیگر از هر یک بیست درم است زنجبیل سعد
کوفی از هر یک چهار درم قصب الذریه فلفل دار فلفل از هر یک پنج درم پوست بلیله سه
درم حب الاس بوزن تمام ادویه حب الاس را در گلاب بخینا کنند و بچوشانند و بپالایند و باسل
مصفی سه وزن ادویه بقوام آورند و ادویه را با آن بشینند و بعد از دو ماه استحصال نمایند شربت
یک شقال و در نسخه دیگر جوز بوی از زنجبیل سعد کوفی قصب الذریه فلفل دار فلفل داخل نیست
و بلیله ده عدد است و گفته که اجزای را با نبات یا عسل سفید بگلاب حل کرده بقوام آورده حب
مزاج و اعراض ترکیب نمایند شربتی از دو درم تاد و شقال است بضعف و قوت مزاج صنعت
این جوارش حب الاس به نسخه دیگر اکیل الکاک انیسون فاقله صغار قفل شیطیج بندی نار
مشک از هر یک یک شقال و نیم اشنه ریوند چینی زراوند طویل از هر یک یک شقال شیطیج
سنبلیله قرقه الطب حب بلسان سیله سیاه سعد کوفی بلیله سیاه پوست کمالی
از هر یک چهار شقال جوز بوی شش شقال قصب الذریه فلفل سیاه دار فلفل پوست بلیله از هر یک
دو شقال سیاه سه شقال و نیم بزرگ کمالی مقشر سه شقال حب الاس بوزن مجموع ادویه کوفه

جلد اول در بیان نسخ چهار شات حب آس

۱۸۹

لجسل بقوام آورده سه وزن او و به سیر شد شربت یک مثقال جو ارش حب آس و به سیر شد
 مسهم بن ذکر یا که در کفایه منظوری ذکر کرده نافع است از برای ملاست معده و امعاء و زلق معده
 و امعاء و قراقر معده و امعاء و این جو ارش رطوبات معده را دور گرداند و ضعف معده و ضعف هضم
 را نهایت نافع است و تخفیف رطوبات غلیظه کند و جهت اسهال مزمن سودمند باشد صنعت آن است
 زبیب مسوق مانند کل ربع رطل حب آس مسوق نیم رطل خرنوب بنطی و اندیرون کرده گلنار فارسی
 کند رکن مزاج ناخواه از هر یک ده درم او و به را کوفته بخته بشیر کینات بقوام آورده لجسل مصفی بشیرند
 و در ظرف چینی با مرتبان سبز رنگا بهارند شربت چهار درم جو ارش حب آس به نسخه نو دیگر صنعت آن
 دانه سویز بریان کرده مسوق مانند کل نو و مثقال حب آس جید چهل پنج مثقال کزناج خرنوب
 بنطی گلنار فارسی کند رکن ناخواه از هر یک ده مثقال عسل مصفی سه وزن او و به دستور مرتب باشد
 جو ارش حب آس به نسخه قلاتی صنعت آن است سویز که در سر که خیاسانده خشک کرده نرم شده
 چون سمرقه درم حب آس بریان کرده صنعت درم خرنوب گلنار فارسی کزناج از هر یک پنج درم و در
 نسخه دیگر و درم است کند رناخواه مصطک سعد کوفی سنبل الطیب از هر یک پنج درم کوفته بخته کینات
 سفید بقوام آورده با عسل سفید بسیر شد شربت از سه درم تا چهار درم و این جو ارش ماکل برودت
 خشک است در آخر درجه ثانیه و در نسخه حکیم مومن در نسخه جوز بواد و درم داخل است جو ارش
 حب آس دیگر از اطباء یخوز منقول از ذخیره خوارزم شاهی صنعت آن حب آس سه من سه
 کوفی نیم من نقل و استار زنجبیل سنبل الطیب از هر یک پنج استار خولجان ده استار کوفته بخته با عسل
 سفید مصفی سه وزن او و به دستور مقرر ترتیب نایند جو ارش حب آس به نسخه سفالی به سفید
 و اسهال معده را و قتی که از بلغم و رطوبت باشد باز دارد و نافع بود صنعت آن حب آس نو و مثقال
 بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی طالسفر از هر یک بیست درم مصطک قدما کر و بالاندون زیره کرمانی
 سنبل الطیب سیاه قاقله مسط از هر یک شش درم جوز بواد نیم کرفس ناخواه از هر یک پنج درم ساغج بهبه
 سما از هر یک چهار درم کوفته بخته لجسل بسیر شد و در نسخه دیگر فلفل دار قفل و زنجبیل از هر یک
 ده درم داخل است و وای حب آس نافع از برای اسهال کودکان و وقت بیرون آمدن
 دندان صنعت آن حب آس نیم شش من سفید کند رکن سعد کوفی از هر یک نیم درم کوفته بخته با عسل

تخم مرغ با سر برب حب الآس بر بند فصل در بیان دمای نیکه اصل و محمود در آنها ورق
 حب الآس است + و هین الآس تعلیمی فرموده اند که از اقترار حضرت عکرم والد مابعد
 حقیقه کس است نافع از برای درم حار و صدام سادش از ضرب و سقطه بر سر چون ضا کرده شود
 بر سر بعد از فصد صنعت آن آب موچول شغال گلاب و سکر که انگوری از هر یک ده شغال روغن گل
 سنج بخت شغال مجموع را در قدر مضاعف بپوشانند تا آب سرد و روغن باند و برگ مورد و شغال
 عود الصلیب مغاث بخت لای کلز که آن مغاث بند است و در بندگی آن را میبده لکری ناسید
 از هر یک شغال کوفته بحر پیخته مضبوط و روغن مذکور نموده در باون بدسته بالند تا نیکو مزوج گردند با چنگا
 را بان آلوده نموده بر سر ضا نمایند و هین الآس دیگر از باون با سوسین نفع در آخر ترزاید و درم و صدام
 ضا و شغال از ضرب چون ضا کرده شود بان بعد از فصد قشال صنعت آن آب برگ مورد و جزد آب
 برگ سر و تر آب برگ بید تر اجزا کو بیده آب آن را بر آورد و نصف وزن آنها روغن سوزن داخل
 کرده در قدر مضاعف بپوشانند تا آنها سوخته روغن باند با رجه ندی را بان ترک کرده بر سر ضا نمایند
 و هین آس از لوسف کاهر صنعت آن برگ مورد و بست شغال آب برگ سر و تر آب برگ اهل
 آب برگ بید از هر یک ده شغال برگ باند کو بیده فشرده آب آنها گرفته روغن گل سنج روغن سوسین
 از هر یک ده شغال داخل کرده در قدر مضاعف بپوشانند تا آنها سوخته روغن باند برگ مورد و ورق گل
 سنج خشک کرده قشال کنند از هر یک شغال کوفته بحر پیخته داخل کرده در باون بدسته بالند و یک
 در تخم مرغ خام داخل کنند و بپزند آن بالند که چون مرهم شود برگ ماییده بر سر ضا نمایند و هین الآس
 مستعمل در ضرب و سقطه و دیگر صنعت آن برگ مورد و برگ سر و تر از هر یک دو گت در پی
 شغال بروغن سوسین بپوشانند پس صافی نموده لادن یک شغال در آن حل کرده اکلیل الکات
 قصب الذریره گل ارغنی شب بیا از هر یک یک شغال کوفته پیخته بان بپوشند و در باون بدسته بالند
 تا چون مرهم شود بر بارجه ندی ماییده بر سر ضا نمایند و اگر آب برگ مورد و برگ سر و تر بپاشند خشک
 آن را از هر یک سکه گرفته شب در آب بخیسانند و صبح در روغن بپوشانند آن مقدار که آب سوخته
 روغن باند صافی نموده روغن را در آن داخل کرده و پیچ خشک سوده داخل نمایند و هین الآس
 به شنبه حکیم صالح خان رحمه الله تعالی صنعت آن برگ مورد و شغال تخم مورد و پیچ شغال کنند

جلد اول در بیان تشخا و دمان حب الاس

۱۹۱

و کبر بسیار و شلای آله منقی لادن از هر یک شغال و عن کبند بیت شغال اجزا را سوای کندر
 نیم کوفته شب در ششاد شغال آب بخسایند و صبح بخوشانند تا نصف رسد ببالایند و روغن را
 داخل کرده بخوشانند تا آب رفته روغن بماند پس کندر را داخل کرده جبهه کنند تا گداخته شود پس
 صافی نموده در شیشه نگاه دارند و حسن الاس نافع از برای بدبایندن موی و سیاه کنند
 آن و سخت کننده و متوی اعصاب است صنعت آن آله منقی در آب برگ مورد یک هفته چنانچه
 مساکو آن نفوس روغن کبند داخل کرده بخوشانند چنانکه آب رفته روغن بماند و حسن الاس بنفشه برگ
 صنعت آن بگیرند برگ مورد یا حسب الاس هر کدام که باشد و نیم وزن آله منقی یک هفته در آب برگ
 مورد تر بخسایند پس روغن کبند بوزن نفوس داخل کرده بخوشانند تا آب برود و روغن بماند صافی
 نموده در شیشه نگاه دارند و بکار برند و حسن الاس دیگر سرخسک است و قابض معوی اعضا
 و مانع قبول مواد جهت التهام زندها و قروح سر و نور و شقاق و سحج و استرخای مفصل و شوخی آنش
 و تقویت موی و سیاه کردن آن و منع بسیاری سیلان عرق و منع بخار و درم بواست نافع است
 صنعت آن بگیرند آب برگ مورد تازه و اگر نباشد آب مطبوخ برگ مورد خشک هر کدام که باشد
 و یا مثل آن روغن زیتون بخوشانند تا آب برود و روغن بماند و حسن الاس دیگر که
 نافع ریختن موی در علت آتشک است و جهت دار الثعلب سفید است چون موی سفید از موضع
 دار الثعلب روید استعمال این روغن موی سیاه رویاند حکیم پیر محمد یونس گفته که این دهن
 محراب حقیر است صنعت آن برگ مورد پانزده شغال برگ و سیم سیاه سه شغال در چهار شغال
 آب بخوشانند تا نصف سد صافی نموده بایکد و بیت شغال روغن زیتون بخوشانند تا آب
 رفته روغن بماند لادن شش شغال در آن حل کرده استعمال نمایند و حسن الاس بنفشه برگ
 نافع از برای صداع حادث از ضربیه و سقوطه زمانی که غرض شده باشد صنعت آن برگ مورد
 تر و کف برگ مورد برگ خطمی تراکلیل الک از هر یک کفی آب هم را بگیرند و اگر تر نباشد خشک
 آنها را در آب جوشانند و بفشارند و آب آنها را بر آورند و آب باشد پس روغن سوسن نصف
 وزن آنها و شراب کهنه داخل کرده و چند جوشیده داده و قصب الذریر و گل ارمنی شیبانی
 کوفته و خرزقه کتانی بسته بآن بخوشانند و دست مالند و بفشارند تا آنچه در آن است بخار و روغن

جلد اول در بیان خرم الاس و سبب الاس و مایه حب الاس

۱۹۲

شود و پس کیسه را دور انگنده خرقه را باین دهن تر کرده بر سر ضاوت نمایند و بد آنکه دهن الاس نافع است
از برای سببات حادث از بخارات متصاعده بسوی دماغ و رتب و غیرتپ تند بین سیران بجهت
آنکه مقوی دماغ و مانع بخار و محمل انجیره حاصله در سینه است و نیز چون آن را انحطاط بکباب و سمر که نمایند
و غرق کنند سر را بآن در صرع و ماسخی که بوده باشد با آن علامات غلبه خون بعد از قصه و اشتراف
بطلین بلبل تقویت میکند و نافع است این نوع صرع را و نیز نافع است صرعی را که بوده باشد بسبب
صعود انجیره بسوی سینه بجهت آنکه مانع و رادع و محمل انجیره است و اگر درین وقت بجای گلاب و غیر
گل سرخ فرا گرفته از زیت اتفاق باشد دیدار قوی و التفع و همین الاس نافع از برای
رعشه است و از کثرت شرب نیز اسباب آنکه مقوی دماغ است و با وجانس کلین گفته که تبیین بر آن نام است از برای
رعشه است و از بسیاری آنکه شاید نفع است اسباب گفته که تغریق سینه برین اس نفع و بسیار است که نافع است از برای
رعشه است و از کثرت شرب نیز این نوع قوی گفته که تقویت دماغ برین اس نافع است رعشه حادث از فساد سبب
کثرت شرب نیز اسباب سببی گفته که هرگاه بوده باشد رعشه حادث از کثرت شرب نیز باید که منع کرده
شود از شرب شرب طلقا و تقویت مانع کرده شود برین اس نفع و بقایه از سمر که خمر نیز تمیز برین اس نافع است از برای
استرخاش گفت که قیوح برین اس نافع است از برای استرخاش اعصاب و مقوی اعضا و شرب
است آن که بگزید و تر و بکوبند و عصاره آن را بگیرند و انداخته آن نمایند روغن بجز باریت
اتفاق در هر سه رطل از عصاره دو رطل دهن و در نسخه دیگر در هر دو رطل عصاره یک رطل دهن
است و بجز شاند در قدر مضاعف و تا چهل روز در آفتاب گذارند تا تمام آب برود و روغن بماند به
نسخه دیگر روغن کنجد تازه چهار رطل و بیست رطل مورد خشک مورد را بکوبند و در شراب عینی یا بنیند
زیب و غسل داخل کرده یک شب تا روز بگذارند پس روغن را داخل کرده به پزند تا روغن بماند
و کسیکه خواسته باشد قوت وی زیاده شود آب معصور مورد تر داخل نمایند و به پزند پس صفائی نموده در
شیشه نخلها را در حب الاس سکنج و دافع خار و مانع صعود بخارات بدماغ و مانع از برای
خفقان و سرفه و اسهال غریب و مودر بری سح و نفث الدم صنعت آن آب حب الاس رطب
بگیرند و به پزند تا بقوام آید و اگر حب الاس رطب نباشد حب الاس خشک را در آب به پزند تا مایه را
نفوذ و بجا لایند و بالوده آن را با نر به پزند تا بقوام آید و اس نافع از برای دمه و ظفر

جدول در بیان نسج سفوف حب الاس و سولق حب الاس و نص در بیان شربت حب الاس

۱۹۳

و سماق بوجهت کلفت نیز سفید است صنعت آن بگیرند انحصار تازه گمان و در کوزه نوری کرده سر
آن را بگل حکمت نمک نموده در تنور تافته بگذارند تا بسوزد و دور ماو گردد و آن را ماد قوی تر است از
توتیا در نفع از برای امراض مذکور **فصل در بیان سفوف قاتمه اصل و عمود و راهها**
حب الاس است به سفوف حب الاس نافع از برای اسهال بلغمی منتقل از
قربادین الشیخ صنعت آن حب الاس مسحوق شاه بلوط تخم ششخاش خرنوب شامی از هر یک
و ده درم صمغ عربی بریان پنجم درم کوفته بیخته ششتر سه درم **سفوف حب الاس** نافع از برای
اسهال اطفال و غیر اطفال را نیز نافع است صنعت آن حب الاس بریان و انار دانه بریان
که این هر دو را نیکو سحق نموده باشند طباشیر سفید صمغ عربی بریان کثیرا گل ارمنی مصطک
رومی گل سرخ منزع الاقاع اجزا مساوی کوفته بیخته با اطفال و بزرگان بکنتقال تاد و منتقال
بارب به شیرین و یارب سیدب شیرین پدیدند **سفوف حب الاس** نافع از برای بول در فاشتر
صنعت آن حب الاس زیره کرماتی بد بر هر دو مساوی کوفته بیخته هر صمغ دو درم آن بخورند
سفوف حب الاس نافع از برای سعال که محتاج باشد بنفت غلیظ یا باده باشد باختره
در صورت و سرفه با حرارت شدید در صدر و لپن بطن صنعت آن حب الاس مسحوق
شاه بلوط ششخاش سفید باده خرنوب شامی منقر تخم خیارین اجزا مساوی صمغ عربی نیم جزو
کوفته بیخته سه درم آن را با آب بنوشند سحوط اس نافع از برای صداع حادث از ضرب و
سقطه با سر سام صنعت آن آب برگ مورد و عرق بید صندل سرخ سوده در هم مخلوط کرده در پیچ
بچکانند **سولق الاس** صاحبان اسهال بلغمی و زلق الامعاء و رطوبی را نافع است چون بخورند
شود با بعضی رطوبت تالفه صنعت آن بگیرند حب الاس رسیده جید را خشک نموده
بسیارند و به پزند و عند الحاجة بقدر ضرورت بکار برند **فصل در بیان شربت های که**
اصل و عمود و راهها حب الاس است شربت حب الاس نافع است صنعت معده را
ولایت جلع را و سقوی است احتشار او قطع میکند سیلان رطوبات را بسوی معده و امعاء
میکند جبین را و علاج است از برای قروح عارضه و باطن بدن و سیلان رطوبات از رحم
آن بگیرند عصاره حب الاس را با این که چموشانند آن را تا بخته شود پس صاف نموده عصاره

جلد اول در بیان نسخه تریب حب الاس

۱۹۴

مصنعی داخل کرده طنج دهند تا بقوام آید و بعضی میگیرند و عصاره آن را بدین قسم میگویند تا ناز
آن را و فشرده آب آن را میگیرند و میجو شانند تا غلیظ شود و به ثلث رسد پس عسل مصفی
داخل کرده بقوام می آورند و بعضی میگیرند حب الاس را و خشک میکنند و می گویند و داخل
میکند و در آن آب و شراب که نه از هر یک بیست و یک اوقیه و جوین داده صاف میکنند و با
عسل بقوام می آورند شراب و روق الاس نافع از برای فروغ رطبه عارضه و سرخو ر
و تخاله در آن پودا سترخای نشه و وجع گوسن که خارج میشود از آنها چرک و قطع میکند عرق را با
صنعت آن بگیرند اطراف و روق الاس اسود بابرک و حب آن و بگویند و بگیرند از آن ده من
و بنید از نذر آن سه ارطال از آب انگور و به پزند تا هر دو یک ثلث و دو ثلث یا تا ناپس صاف کنند
و میجو شانند تا بدی از عسل مصفی بآتش ملایم تا بقوام آید و در ظرف چینی نگاه دارند و استعمال
نمایند شراب و روق الاس و دیگر که تقطیر البول و بول الدم را سود دهد صنعت آن برگ
مور و خشک برگ شبست برگ خیار مرنگی صافی کنند و گلاب فارسی به بلوط از هر یک جزوی
با ستراب انگوری یا آب میجو شانند و صاف نموده هر صبح مقدار یک اوقیه بنوشند شراب
حب الاس که در افعال قریب است برب آن و نافع از برای تهلیل نسج معده و اقسام بواسیر
و اسهال خون از معده و اما صنعت آن بگیرند حب الاس ناز یک من و در ستراب به
پزند تا ناپس رسد بآتش ملایم و ببالایند و بالوده آن را با نیم من نبات سفید بقوام شراب آید
صنعت این شراب به نسخه دیگر بگیرند حب الاس و نیم کوفته در چهار مثل آن آب بخشد
پس میجو شانند تا بر لع رسد پس آن را مالیده صافی نموده بوزن صافی آن نبات سفید داخل
کرده بقوام آورند شراب حب الاس دیگر زجیر و نفت الدم را و نوزف الدم از هر عضو یک
باشند نافع است صنعت آن حب الاس نیم کوفته بلیست ورم صندل سفید بگلایب سوده ده ورم
تخم خنثاش سفید بلیست ورم همه را نیم کوفته و در و رطل آب یک شب بخشد و صبح میجو شانند چون
ثلث بماند صافی نموده باقی سفید نیم رطل بقوام آورند و در ظرف چینی نگاه دارند شبست یک
اوقیه شراب حب الاس قابض اسهال و ذوق الامعاء را مجرب است خصوص و قیحه
با سفوف قابض بنوشند صنعت آن آب به شیرین آب امرو و آب سیب شیرین آب انار شیرین

جلد اول در بیان نسخ شرب الاس و بعض در بیان نسخ ضما و شرب الاس

۱۹۵

از هر یک یک کپل گرفته مقدار چهل مثقال حب الاس نیم کوفته در آن نجیبا ندیس بچوشانند
تا نصف رسد صافی نموده باز بچوشانند تا شش ملائم تا بقوام آید و استعمال نمایند و اگر اسهال ملغی
باشد اول مرتبه که اثر اجوش میدهند در کیسه کنانی مصطکی رومی خود هندی سنبل الطیب
سک المسک از هر یک دو مثقال کوفته داخل کرده سر کیسه را بسته و ایم کیسه را با مالند تا قوت
بشرب باز در چون آبها نصف سد کیسه را مالیده شیوه آن را بر آورده بفشارند و کیسه را دور
کرده آن را صافی نموده بقوام آورند شرب حب الاس به نسخه شفا صفت
آن اما شفا یک مثقال حب الاس دو مثقال پوست بجنج اخیار گلار گل سرخ تخم حاض بری
از هر یک دو درم رب به شیرین گلاب از هر یک بیت مثقال شرب صندل سی مثقال
به شور مقر شربت به پزند شرب حب الاس موسوم بشربت مورد اطفال از قشر عا
صاحب لاهوت النجارب تب و سرفه و اسهال که با هم عارض ایشان گردد و عظیم النفع و عجیب
و از موده صنعت آن بگیرند تخم مورد بخته رسیده در روخت دو جزو او و نیم بخته یک جزو
هر دو را نیم کوفته در آب چندان بچوشانند که حل شود پس بدست بالند و با لایند و با قدر
قد سفید بقوام آورند و بعضی اندکی گلاب اضافه کرده اند شربتی مقدار بر داشت طبیعت
آن بدهند و داخل کردن گلاب اولی است فصل در بیان ضما و ایتکه اصل و عموم
در آنها حب الاس است به ضما و حب الاس نافع از برای اسهال که صنعت
آن سک اصلی زعفران از هر یک یک درم است نه دو درم مصطکی هفت درم سعد کوفنی بخدرم
قصب الذریره سه درم راک ششدرم تخم کرفس حب الاس مازوی سبز از هر یک یک درم
کوفته بخینه بشرب قابض سرشته بر شکم ضما و نماید ضما و از برای صداع حادث از ضرب و سقط
و شجه صنعت آن اطراف مورد ترکوبیدار و جوگل ارمنی عصاره ماینا عصاره انجبار ارد حدس
صفتش یکی از اقاقیا صندلین باب برک بارتنگ سوده باقی او و به کوفته بخینه با صندلین و اطراف
مورد کوبیده سرشته ضما و نماید ضما و دیگر که همین منفعت دارد صنعت آن برک مورد و کف
گیر یا اندک از اقاقیا و راک کوفته بخینه باب سفرجل سرشته بر سر ضما و نماید ضما و دیگر که همین
نفع دارد صنعت آن برگ مورد و کف کبیر یا اندکی گلار فارسی و پوست آن را نیم کوفته بکسر که شرب

جلد اول در بیان اسباب ضایع الالبان و بعضی در بیان طلاهای حب الالبان

۱۹۹

انگور سی و آب خالص به پزند تا مبراشود پس قدری سبک اصلی و عود دهند و قصب الذریر
و مغشای هندی کوفته بخیته در آن داخل کرده در باون سنگی بار و عن مور و بدسته بمانند تا چون
مرهم شود بر سر ضاود نمایند ضما و دیگر قلی فرموده اند که از حضرت اسنادی والد ماجد فقیر است
فدکس و از برای صداع و درم حاد و در سبب ضرب و سقطه و شجه صحت آن آب برگ
مور و گلاب از هر یک یک پست شغال و روغن گل و روغن گل سرخ از هر یک ده مثقال سرکه انگوری
بیخ مثقال آب برگ از هر یک پنج مثقال همه را در هم بچوشانند تا آب برود و روغن بماند و را با شکر
مقشره اگر میدهند از هر یک یک کف عود و صلیب مغشای هندی مغشای هندی که آن را کافور
بهندی میدهند لکری نامند از هر یک یک مثقال کوفته بخیته بآن سرشته بارچه کشانی را بآن آوده
کرده بر سر ضاود نمایند ضما و ساسر نافع از برای صداع حاد و از ضرب و سقطه استعمال بعد
از فصد و تنقیه خون و تبیین طبیعت بشیافات و قندها و مسهلات ملینه منفعت آن آب برگ
مور و تر و آب برگ سر و تر و آب برگ ابل و آب برگ بیدتر که این همه را کویده فشرده آب
گرفته باشند و روغن گل سرخ و روغن سوسن و روغن مور و داخل کرده در قدر صفا عفت به پزند تا آب
رفته و روغن بماند برگ مور و خشک برگ گل سرخ قشار کنند و کوفته بخیته بآن سرشته در باون پخته
بمانند تا چون مرهم شود بر سر ضاود نمایند ضما و دیگر قلی بضماد ساهرا از این ماسویه نافع اگر برای
صداع حاد و از ضرب و سقطه صحت آن آب برگ مور و تر برگ سر و تر برگ بیدتر همه را کویده فشرده
آب آنها را بگیرند و روغن سوسن در آن داخل کرده با شراب مطبوخ کهنه به پزند تا قدری اکل الالبان
و مرکبی صافی و قصب الذریر کویده پس چون نیکو بخیته شود شب یا بانی گل ارمنی کوفته بخیته
بآن مخلوط نموده در باون سنگی به دسته بمانند چون مرهم شود ضاود نمایند فصل در بیان طلاهای
که اصل و عود در آنها حب الالبان است طلای حب الالبان لکافوری نافع از برای ضاود
بهضم سبب شور معد صحت آن حب الالبان برگ سبب گل سرخ گلنار فارسی مازوی سبز
صندل را مک قرص سابق اتمان رمان حامض از هر یک نیم درم کافور قیصری نیم درم بارب
برگ مور سرشته به معد طلا نمایند و اگر بیک درم زعفران و دو درم عود دهند از برای تقویت
اصنه داخل کنند بهتر است طلای نافع از برای صداع حاد و از ضرب و سقطه صحت آن مویسای

حکله اول در بیان عصاره حب الاس و اقراص نشتر معاجین حب الاس

۱۹۷

بر رغن گل سرخ یا رغن قسط حب و فستق و مزاج کد اخته برگ سور کوفته داخل نموده بر سر
ضماد نمایند عصاره حب الاس نفث الدم و قرحه شانه و حرقة البول و اسهال مزمن و صعود
شمارات بسر و سرقره رطوبی و قوی و تشنگی و سرقره حار و فرب را نافع است صنعت آن بیکه حب الاس
رسیده جمید را و افشوده آب آن را گرفته خشک نمایند و عند الحار است بکار برند مفت در شربت
آن تا سه اوقیه است اگر کشید یا القینش خواهند از خام آن اند نمایند فصل در بیان اقراص
که اصل و عموم در آنها حب الاس است قرص حب الاس مستعمل در پیغمه که قوی و اسهال
بسیار شود آن هر دو را باز دارد و معده را قوت بخشد صنعت آن حب الاس سان کز لاج
حل از منی بلوط نشاسته بریان مقل کلی از هر یک ده درم پوست انار مازوی سبز از هر یک پنج
درم کوفته بخیته یا آب مورد سرشته اقراص سازند شربت یا بکشفال تا دو درم قرص حب الاس
نافع از برای سعال با سهال صنعت آن حب الاس تخم خشخاش سفید بوداده از هر یک پنج مثقال
پرسیاوشان سه مثقال صمغ عربی دو مثقال نبات سفید گشاسته بوداده از هر یک دو مثقال کوفته
بخیته با عاب بزر قطن و ناولعاب حب السفرجل شسته اقراص سازند هر قرص سه درم یک قرص مالوا الشیخ
یا شرب حب الاس بنوشند قرص حب الاس مطلقه حرارت نافع از برای اسهال با حرارت
و سعال صنعت آن حب الاس ده درم پرسیاوشان مغز تخم خربزه از هر یک پنج درم بکسور
صمغ عربی بوداده از هر یک یک درم و نیم کوفته بخیته یا آب شیرین یا آب خالص شسته اقراص
سازند شربت یا سه درم فصل در بیان معاجینی که اصل و عموم در آنها حب الاس است
معجون حب الاس خوزی به نسخه محمد بن زکریا رازی در اسهال معده زایل کننده قوت
هاضمه بسبب رطوبت که واسطه شود میان معده و غذا ضعیف شده باشد باید استعمال نمود
بعد از قوی و دفع رطوبت یا باج فقیرا و جوارش نار مشک صنعت آن دانه انگور که آن انگور
را در سرکه کداخته باشند و دانه را از سرکه بیرون آورده بریان نموده نرم کوبیده و در حب الاس
شصت درم خراوب بنطی گلابا فارسی مازوی سبز از هر یک دو درم کند زکریا نان خواصه
کوفتی مصطکه روی سنبل الطیب از هر یک پنج درم کوفته بخیته یا بشکر بقوام آورده با عسل سفیدی
بسرشد شربت یا از سه درم تا چهار درم و در نسخه دیگر حب الاس بریان کرده است معجون حب الاس

جلد اول در بیان نسخ معاجین آلاس و فصل در بیان بطوح آلاس

۱۹۸

خواری به نسخه عیسی بن صهارخری است آن قسط قرقره الطیب بلسان سنبل الطیب
 سیلخه از هر یک ده درم زنجبیل ده استار جوز بوا پنجاه عدد قاقله قرقره انیسون اکلیل الکاب
 شیطیج هندسه از هر یک چهار درم ریوند چینی زراوند طویل آشنه از هر یک دو درم لبنا سه
 کابلی مقشر هشت درم نارنگی قصب الذریره فلفل دار فلفل از هر یک پنج درم بلبله
 کابلی منقی از نوزی و داستار بلبله ده عدد حب آلاس بوزن مجموع ادویه و در نسخه دیگر زنجبیل
 ده درم سعد کوفی ده استار است کوفه و بیخته یا شکریه قوام آورده با عسل مصفی سه وزن ادویه
 بسرشد همچون حب آلاس نافع از برای ضعت ماسکه معده بسبب زیادتی رطوبت
 و از لاق طعام چون اشتعال کرده شود بعد از قی و اسهال یا یا پیچ فیهرا صنعت آن حب آلاس
 منقی از دانه ده استار سونبر بیان نیم من خرنوب بنطی گلنار فارسی کندر و کزک زانج از هر یک
 ده درم نان خواه دوازده درم کوفه بیخته لعسل بسرشد شربتی از سه درم پانچ درم همچون
 حب آلاس نافع از برای اسهال کبدی کتبیب جاذبه کبد و این همچون جاذبه کبد را
 قوت دهد صنعت آن سیلخه سنبل زعفران از هر یک سه درم قصب الذریره و بلسان
 سعد کوفی تخم کرفس از هر یک پنج درم جوز بوا پنچ عدد قاقله قرقره انیسون نشاسته و در نسخه
 دیگر بجای نشاسته لبنا سه است و این اصح است کندر و کزک از هر یک دو درم آشنه لادن از هر یک
 دو درم و نیم قرومانا سه درم سکه سیلخه چهار درم دار شیدشان سه درم نان خواه چهار درم حب آلاس
 بریان کرده منقی از آسته درم کوفه بیخته بیخته شربت همچون سازند شربتی چهار درم همچون
 حب آلاس نافع از برای تقطیر بول صنعت آن حب آلاس ده درم پوست بلبله کاب
 آله بریان کرده از هر یک هفت درم قشاکر کینه پنج درم همه را با آب آهنگران چند مرتبه به پزند و
 خشک نمایند پس نرم گویند و بارب مورد همچون سازند همچون حب آلاس که همین صنعت از
 صنعت آن حب آلاس یک جزو لادن ربع جزوی کوفه بخرمای پیرونی منقی از نوزی و جزو
 شربت همچون سازند شربتی شش مثقال فصل در بیان نطولانی که اصل محمود
 و را آنها حب آلاس است نطول ورق آلاس نافع است از برای کسالت و از ضربه و
 سقطه و منقوی دماغ صنعت آن برگ مورد و جزو پوست آمار ساق گلنار فارسی عدد ساق

جلد اول در بیان لطول آس برخی مورد اسفرم و عرق آس

۱۹۹

کل سرخ از هر یک جزوی کوفته باب پنجم صافی نموده نقل آن بر سر مناد نمایند و خرقة را
 باب آن ترک کرده بر سر کاد نمایند **لطول مقوی** سر نافع از برای صدمه عادات از
 ضرب و سقطه نفع آن برگ مورد گلزار فارسی عدس ساق منقی پوست آنار و ورق گل سرخ
 مغاش بغدادی کوفته کفی در آب جو شاییده آب آن را بر سر لطول نمایند و نقلش را بر سر
 ضما و نمایند **آس برسی** آن را اسهال و اسفرم ناسند و بلعربی رندگویند و ریحان القبور نیز
 ناسند و یونانی مرسیا اغریا گویند مورد و اسفرم اسم فارسی مورد برگ است و نوهم کرده یک
 گشته اذخر است بفارسی مورد بری گویند برگ زرد تر و عویضه از لبستانی است و طرف آن تنه
 شبیه بستان و چوبش صلب تر و قدش کمتر از درعی و غرضش نهایت سرخ و مستی و از وسط
 برگ میرود و شاخهای بسیار از یک اصل میرود و در زمستان برگ آن نیمی زرد و بسیار
 مایل به بلویندن آن نافع است از برای رطوبات و باغ و شایمیدن آن نافع است از برای
 و آشنایمیدن مغز و برگ آن با شراب سفید حصاة مثانه و بجهت تقطیر البول رطوبی و یرقان
 و اسهال و رفع ادرار شیر و تقویت جگر و معده و دماغ شراب و جهت اخراج کرم معده حمولا
 و بجهت دفع رطوبات و دماغ و صدمه بلغمی نافع است این ماسه جویه قوت آن را مثل باد آورده
 میدهد و بعضی قولش را مثل قوت **العشقیق** دانسته اند و این تلید جهت ضرب و سقطه که بر اعضا
 واقع شود بالخاصیت مفید دانسته **عرق** اسولفت هندی است و با اصطلاح اطباء
 ستاخرین بند عرق شکر مظهره را اسونا منده و نزه و متقدین بالشان بنید سگری مفوه را اسو گویند
 و منزل عرق سگری در او اخذ در جلد و نیم گرم است اما هرگاه آن را با آن ادویه دوباره عرق
 کنند میگرد گرم و تریا آنکه بسا باشد که برسد حرارت آن با خرد و برجه سیوم استوائت اطباء میهند
 نهایت مقوی باه و مقوی جمع قوت باو بدن است و نشاط آور و منفع و حسن لون است و صفت
 آن در وک یک من قند سیاه نیم من گل دهاوه دو سیر و از چینی نیم سیر کباب چینی نیم سیر زردک
 را پاک کرده استخوان آن را دور کرده نرم بگویند و باقی ادویه را نیم کوفته با قندی آب در
 خم نمایند و باید که خم کهنه و مستعمل باشد و در زیر توده خاکستر است و یک روز دفن نمایند پس
 بر آورده و باید لایند و در شیشه نگاه دارند و هر چند کهنه شود بهتر است **شرقی** نیم پال تا یک پال

جلد اول در بیان شرح عرق آسو

۲۰۰

عرق آسو از نرگسب آرد به جرم نافع است از برای سعه و بکیده باره و مفید است در
انفجیه باره و امراضی برده مانند بالینجیا و وجع سعه و ضعف کرده و مثانه و اختناق جم
و او جاع متغایر باره و نرسنه و استسقا و قاطع بلغم است و واقع سودا و اشتهای طعام آورد
بضععت باه را که از برودت و بلغم باشد به نهایت نافع است حتی آنکه احاد کوباه کسانی که با آب
شده باشند از آن میکنند و نشاط و سرور می آورد و رنگ رو را نیکو میگرداند و مقوی بدن است
و بسط نفس میکند و لو حسن را از ابله سیگرداند بسبب ترقیق خون و روح و مرطوبی مزاج را نافع است
و گرمزاجان را مضر است و بسبا مانند که در امتزجیه البشام موجب احتراق خون و سایر اخلاط شود
و موجب امراض متولده از احتراق اخلاط و امراض سودا و متولده از سودای محترقه تولید صغیر
و حیات صغیر او میگرد و در مصلح آن گلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان و عرق شامبیره
و عرق نیلوفر و عرق کاسنی و عرق بید است از برای شمع تولید سودا و جوان و شربت ریاس
و شربت رامین و شربت بدترین و سنگنجید و سفرجل و سنگنجید به لیمونی و شربت فواکه ترش
و شربت زعفران و امثال اینها است از برای منع تولید صغیر صفت آن قند سیاه و دانه
من تبریز و عود و زنجبیل و پسته و دخت مغیلان سمن تبریز پوست ایامه کالی یک
چهار یک من تبریز آله ششم هفتاد و پنج مثقال برگ بنبول برگ نارنج از هر یک با نصف عدد دهم را
را یکجا کرده و در خمی مستعمل کرده آن مقدار آب بر روی آن کنند که ثلث خم خالی بماند و اگر آب
گرم باشد بهتر است پس آن خم را در سرنگین آب و فن کنند اگر زمستان بسیار سرد باشد چهارده
روز تا بیست و یک روز را لاکمه تا جوشش خور و دو کف بر سر آورد و کف آن را بگیرد چون از
جوشش فرو نشیند رسیده باشد پس آن را از خم بر آورد و عرق کشند و در آن عرق خولجان دانه
سیلانی انیسون از هر یک دوازده مثقال و نیم پنچ لعل نرگسب سفید پنچ نفث نزدی که پنچ مو جه
چکله است از هر یک پنچ مثقال نان خوا به بیست و پنچ مثقال بادام هفتاد و پنچ مثقال بقیسه که
معمول اطمای بند است و در صحت باز کرد میشود هشتاد مثقال اوید را نیم کوفته عرق مذکور
را بر روی آن کرده یک شبانه روز بگذارد پس عرق کشند بطریق گلاب اگر ساده خواسته
باشند همین را ده مثقال پیش از غذا و ده مثقال بعد از غذا بنوشند و اگر خواهند و میزین

جلد اول در بیان نسخ عرق آسود

۲۰۱

را داخل کرده مرتبه ثالث عرق کنند و آدینه این است گوشت بره املاک بزرگاله فربه که
استخوان و چربی آن را جدا کرده باشند از هر یک نیم من تیریز و در نسخه دیگر گنیم است گوشت
سرخ جوان پنج قطعه گوشت در راج گوشت کبک از هر یک هفت قطعه گوشت قطا که بفارسی
سنگ خوار و بهند لوه گویند پانزده قطعه گوشت کبوتر و مختلف تازه پرواز آید پنج قطعه گوشت
کر و املاک ده قطعه گوشت کبک نر خانگی پنجاه قطعه مجموع را از چربی و استخوان جدا کرده گوشت
خالص آنها را در ورق درق کرده و در چینی بسیار خشک کنند ل سفید قر نعل عود هندی
عود الصلیب گل سرخ صغیر فارسی زیر که کرمانی جو زرد و از هر یک ده مثقال کوفته بران گوشتها
باشند و در یک نفره یا مسی تازه قلعی یا تشن لایم اندکی بود هندی که گوشت با شروع به پس
دادن آب نمایند و آن را طوبت خشک نشود پس عرق مذکور را بر روی آنها کرده بهمن سرخ
بهمن سفید شقال مصری عود هندی عود الصلیب بهار نارنج زربنا و بسیار بهمن سفید الطیب پنج
هندی سیلخه دانه سیل قره الطیب از هر یک پنج مثقال گل سرخ گل سفید سسی کلیم و رو صینی
که بفارسی گل مشکین و بهندی سبونی نامند از هر یک نیم من تیریز داخل کرده عرق کنند و بستر
اشب زعفران از هر یک دو مثقال و نیم در ته مشرب بهر یک گذارند تا عرق بر روی آن بچکد
عرق آسود نایف آن در حوم موافق گرم مزاجان تفریح تمام آورد و در شفا و جوش و احباب
سودای محرقة و مالینویای مراقی را به نهایت نافع است منتهت آن تمندیست و چهار
من تیریز پوست درخت مغیلاان سه من تیریز در گرم کرده آب بر روی آن کنند آن مقدار که شل
ختم خالی باشد پس ختم را در سر کلیم چوب دفن کنند و بگذارند که جوش خورد و از جوش فرو نشیند و بر
پس آن را بر آورده از عرق کنند و آن عرق را در ظرفی کرده و صندل سفید سو مان کرده
بست مثقال گل نیلوفر چهل مثقال گل گاوزبان یکصد و بیست مثقال ختم کاسنی نیم کوفته
ختم خمره مقشع مغز تخم خیارین کوفته از هر یک دو صد و چهل مثقال مغز تخم که در نیم کوفته دو صد
مثقال کتب بید و بهار بید سک اصلی پوست هلیله کالی از هر یک سه صد مثقال پوست بلبله املاک
مشتقی از هر یک یکصد مثقال ختم کاهو یکصد و بیست مثقال گل سرخ چهار من تیریز خشک
بیست مثقال همه را در عرق مذکور یکشنبه روز پنجشنبه و عرق کنند و در وقت عرق کشیدن

جلد اول در بیان الطریال و همچون الطریال و النفس النفس

۲۰۲

و در متقال عنبر اسهیب در نه مشرب به بگذاردند الطریال بدل الفی سکون طامی و ما لغت حیر
 است بمعنی رجل الغراب و حیث آن را بر لبی حیثیته الارض نامند و جزو الشاطین نیز گویند
 حکیم میر محمد موسی گفته که خلال و آن نوعی از الطریال است و خلال جلیل بنابه الطریال است
 و این هر دو نوع هم است و نیز گفته که رجل الطیر و رجل الزرزور و در رجل الحقیق و در رجل العقاب
 و در رجل الغراب و در رجل الزانغ اینها همه نباتات الطریال است و برکی نباتات الطریال را آغاز آب
 نامند و در کهستان و لرستان پای زاغان نامند و بپندای کاکد جنگلی یعنی پای زانغ پند
 و مسی نیز گویند و مستعمل آن است و آن بسیار دیر و تیره رنگ مایل کبودی و طولانی و نباتات
 تند و تلخ با حراف و نندی بود خوب و اندازه سنگین آن است و گیاه او بنحیه شبیه است و گاهی
 و برکنش متفرق و ساقش مربع و در آخر چهار می رسد و آنچه سبز تیره شبیه بر ازیان است
 از دو قوس است و تخم خلال گویند و بهترین آن مصری است گرم و خشک است و در سیوم محلل ریح
 و جالی و در رطوبات و منفتح شده و منقی کرده و نشانه و یکدم آن با عسل تب است دفع ریح و
 ایاد اس جرب است و ضاد آن را مل کند که آنرا جلد و برص ابریش و ضاد آن را متاقل
 بلغم است و طامی آن چغندر قروح است و قدر شربش از یکدم ناسه و درم با عسل یا شراب
مجموع الطریال نافع از برای برص صنعت آن الطریال یکدم عاف و قرحا تب
 سیف و بنجیل از هر یک و انگلی با سه وزن او و بر صسل بیشترند و بعد از تنقیه به سکه یا شام
 و در آفتاب نشینند و موضع برص را کشوف دارند تا آفتاب بر آن افتد و عرق کند در روز
 اول نهایت تار و زبوم موضع برص آبله کرده بعد از رفع زرد آب بالکله بر طرف می شود
مجموع الطریال ساده از برای برص صنعت آن بگیرند الطریال پهل و پنج متقال کولته
 بخینه با عسل یکصد و پنج متقال شسته تا پانزده روز دوا ده و درم آن را که شش متقال منیم
 و انگ صیفی است تناول نمایند یقینا برص را از اهل میگردد و قلمی فرموده اند و آنچه کترین
 و در بدل الطریال یافته و بر برص ضاد او طلا و و شراب دای هند می است که آن را با بچی
 گویند با طین مغزه النفس النفس نباتی است ریعی شبیه به جیر و برگش بی شتر لیب
 و گلش مانند تره ترکان یعنی حرف زرد و برگهای سفید و حلقه بر گل آن دارد و با حرکت

جلداول در بیان شراب النّفس و بعض در بیان ابازیر

۳۰۴

آفتاب میل کند و مانند شادانه با عدم حرکت هوا حرکت نماید و ساقش مربع مایل بسیار می دور
 سر و اطراف شام بسیار است و در مجاری آبها می رود و چون جوان شیر دار از آن بخورد
 شیرش زیاد میشود و خوردن آن شیر باعث نشاط و سرور می گردد و گرم است و در وجه
 دوم و در پوست معتدل و در افعال نایب مناب شراب است و در فضیلت یعنی احوال شیر و
 میوه و عرق و متوقی جو اس است و طبع آن در از آنکه هموم و تفریح مثل شراب است بدون سحر
 و خمار و اندکی کثیر بنشیند و دارد و خلل بعقل شیر سازد و متوقی حافظه است قطره صافه آن چه است
 بیاض شبنم سفید است و چهار دم از تخم آن با آب پیچیده یا با شیر کوسه پیچیده باه است حتی در شخص صدد
 ساله شلج است و رنگه زرد خاکی را بنفشه و سبز گردانده و بدن را نرینه سازد و برقان را ازایل کند
 و مضر کرده است و شلجش محل اکثرش مورت در و سنان مل و شیرینش باغ و در هم است و در صفا
 طبعش تا به دم و بد لسن آب نگو و طبعش با در چینی در عطران شراب النّفس النّفس نافع
 جهت بالینو لیا و مواد سوداوی صنعت آن بگیرند برگ تر آن را در آب بکوبند و آب آن را بکوبند و در
 یک من آب آن نیم من نبات سفید داخل کرده قوام آورند باب الالف ملجوع الیها
 الموصدة ابازیر بر وزن افاجیل ادویه و مصالح طعام است و بعضی گفته اند که
 است از ادویه و مصالح و تا بل و حوائج طعام و بقول و این قول اقرب بصواب است و بسبب
 انداختن قوایل و ابازیر در طعامها و دیگرها سبب اینج امر است و فیصل لطافت و نفاست
 طعام است تا آنکه بگرداند آن را صاحب طعمی که قوایل کنند طبیعت آن را و میل کند بسوی آن
 و فهم نمایند آن را از آنکه پلا و مرکب است از گوشت و مرغ و روغن و این هر سه می باشند
 تغه و بی رایحه اند پس چون ابازیر در آن اندازند و طعم و رایحه هم رسانند قبول میکنند آن را
 طبیعت و رومی آورده بسوی آن و فهم میگردد اند آن را و یا سبب انداختن آن در طعام
 زهومت و کراهت رایحه طعام است تا آنکه بگرداند رایحه آن را طیب بگرداند آن را بچینی که
 دوست دارد طبیعت آنرا و با برودت مزاج طعام است پس داخل کرده میشود و در آن ابازیر
 حاره از برای تغذیل مزاج و اصلاح آن و میل دادن آنرا بسوی اعتدال و با عظمت
 و دشواری فهم آن است تا آنکه بگرداند آن را لطیف و آسان گردد فهم آن و با آنکه بگرداند

جلد اول در بیان اباریز و نام طعام یعنی ابراهیمی

۲۰۴

طعام را لطیف و ملطف و منقح مجاری و صالح است از برای کسیکه جمع آمده باشد در بدن او
 و فصول بلغمی غلیظ از رخ غام پس باین است باد اغراضی که نه او را آن است که بسیار کرده نشود
 و طعام جهت آنکه هرگاه بسیار کرده شوند میگذرد آلات غذا را آن الکتیکه میبرد و میگذرد غذا را آنها
 و نیز بسیاری اباریز را خداست میکند در یکس کیفیت حادثه حریفه و بسیار باشد که بگذرد سبب
 قروح و اورام و امراض معده و ازین سبب باشد مقدار کیفیت خون بسبب گردیدن او کیفیت
 نسبت به مزاج آن شخص زیاده از مقدار آن بنیادنی کمیت پس اصلح آن است که در غذا داخل
 کرده نشود مگر مقداریکه حاصل گردد و بآن مقدار را عوامل مذکوره و غرض آخر از غرضهای
 خمسة شبه لعل است چه یکیکه موافق باشد او را اغذیه ملطفه اشبه است به یار از اصحاب پس از این
 جهت استعمال اباریز حاره درین غرض میباشد که زیاده از غرضهای دیگر باشد و اما اباریز
 مخرقه نیز از طباطبائی نامک است و سرکه و آب گامه و قنقل و قنقل و دارچینی و قنقله و خولجان و غیره
 کرمانی و کشنیر خشک و کروی و صندل و انجدان و کاشمش و ناخواه و بادبان و شبت و عطران
 و اشتر غار و زنجبیل و قنقل و شونیز و ماهیت و مزاج و افعال و خواص و مضار هر یک در
 موضعش ذکر کرده میشود ان شاء الله تعالی و اما اباریز و افادیه که جهت ابراهیه در اغذیه داخل
 کرده میشود پس آن جریده است و تخم شلغم و تخم کنان و حب الرشاد و جوف بالبی و زعفران و زنجبیل
 و دارچینی و بوبیدان و لسان العصافیه و نووری و سرج و نووری و زرد و بهمن سرج و بهمن سفید و
 خولجان و لب حب القرط و مغرب القطن و بیاضیم محتاج بخلاط این او و در اغذیه باید از
 برای ادا کردن ابراهیمی طعامی است مرکب از تند زهر باج الا آنکه بعضی سرکه درین آب خورده
 میکنند یا سرکه را منقطر نموده داخل مینمایند صنعت آن بگیرند گوشت بره را و قطعه قطعه نموده
 بایکد و عدد پیاز و نمک بقدر حاجت در آب بپوشانند و گفت آن را با تمام بگیرند پس آنرا از آن
 آب بیرون آورده بار و عن گاو یا گوسفند سرخ کرده با مصالح گرم و پیاز پس آب و نمک بقدر
 حاجت داخل کرده زیره کرمانی و دارچینی و دانه سیل کشنیر خشک از هر یک قدری و پاره
 کنانی بسته در آن اندازند و بپزند بعد از آن آب غوره و یا سرکه منقطر و قدری قند سفید
 بمقدار یک چاشنی آن اندازند و در معتر با دام شیرین ریزه کرده در آن داخل کرده چند جوش بکشد

جلد اول در بیان تعریف ابریشم

۲۰۵

و داده کشیده بانان و یا با جلا و بخورند این غذای معتدل است مانند زیرباج و موافق
 معده و کبد است و مقوی قلب و مغز و باد و یخ حار و این غذا اندکی عود هندی را داخل میکنند
 از برای زیادتی تقویت معده و قلب بعضی گفته اند که ابریشم شسته است که با آب خورده شود
 و عود هندی و ادویه حار و مغز بادام و گلاب و گوشت مرغ و یا بزغاله ترتیب دهند و نزد
 اطباء این غذا مغز و مقوی معده و دل و بکتر است ابریشم بکسر فتح بهره و سکون بای و صده
 و کسر رای مهله و سکون بای مثانه تخمینه و فتح و ضم شین مجملغت عربی سریر و قز و بغاری ابریشم
 و بزرگی ایک و یونانی بر بی و بکتریشم و بکسر بای شتار بانا منند و مراد از آن دوا و دویه پیلایست
 که گرم آن را سوراخ نکرده باشد که بیرون رود بهترین آن پیلای بزرگ بالیده در رنگ پر
 ابریشم است که شکل رطب کوچک فربهی باشد و آنچه در آب پنجه و نخ از آن کشیده باشند
 بحر بی سریر گویند و فراسم گوا از ابریشم است که گرم آن پیلای سوراخ کرده بیرون رفته باشد و کیفیت
 قز و رای این نیست بلکه نوعی دیگر است که گرم ابریشم در بعضی درختها مانند کنار و توت خاتمه
 مویله ساز و آنچه در آفتاب گذارند تا گرم آن ببرد آن را ابریشم خام گویند و ابریشم خام حار
 و یابس است و در ریجه اولی و بعضی گفته اند که معتدل است و خشکی و نری و مقوی قلب نهایت
 و از مفرحات است و تقویت بخش بالخاصیت و معین است بر خاصیت آن حرارت و پیوست
 معتدلان که موجب لطیف و شرف رطوبت روح است پس روح را نورانی و مستعجذ و بسیار
 و تقویت ابریشم نیست مخصوص بروحی و دل روحی و حالی و دل حالی بلکه در همه احوال ملایم
 جمیع ارواح است حتی آنکه تقویت روح کبدی کند که بجمارت از روح طبیعی است و روح و ماغی
 که بجمارت از روح نفسانی است و روح قلبی که بجمارت از روح حیوانی است و مقوی قوت حافظه
 و ذهن و باه و جهت خفقان و ضعف معده و ریه و شین بدان نافع است پارچه حریر محض
 قمر نری را چون نخون رعان تر کرد و خشک نمود و بسوزانند و بنا کستر آن در بینی و مندر جان
 را باز دارد و تجرب است و شراب آن که آنرا در آب پنجه و یا شکر سفید بقوام آورده باشند
 مفتوح سد ها و مقوی قلب و نیکو گرداننده رنگ رخسار است و محرق آن ضعیف نراست
 از مقرض آن در انشربه لیکن نافع است از برای فرجه و دمع و سلاق و جربش و قدر بیشتر

جلد اول در بیان تعریف ابریشم و طریق استعمال ابریشم و دستور احراق ابریشم

۲۰۶

از یک درم تا سه درم و بدینش مردارید محرق مغسول است و لباسهای بافته ابریشم و حریر و حریر
گرم و لطیف است و بپوشیدن آن ملایم و نرم و فربه میگردد اندکین را و موجب سردی است لیکن
بوست بدن را رفیق میگردد و اندک اصله اش آن است که باز بسیار پنبه آمیخته بافته پوشند و بپوشند
ممزوج با ریشمان را بعزلی قطنی و بفارسی الجبه و پندی سوتی نامند و اکثر مشهور و مشهور است
باقسام آن محمد بن زکریا گفته که لباس ابریشمی گرم و نرا از کتان است و موجب صلابت بشه
است و لباس کتان برعکس این است و ثیاب فز که آن را گرم سوت نامند و لطیف است
و بپوشیدن آن پیرانرا نافع است و مزاج های سرد و زنان را در به و اوای سرد و خون را گرم
میگردد و اصله اش آن است که با پنبه و پنبه بافته لباس خسته بپوشند و از خاصیت لباس
ابریشمی آنست که مرغ تویش بیش است و در بدن کسی که آن را بپوشد بیان طریق
استعمال ابریشم در مشروبات گفته اند که بهترین طرق استعمال آن آنست که آن
بنهایت نرمی مفروض نموده فرضی بلخ و باجو ابریشم را در آب و کبر با و بسد و سائید و با و در
منفرخ قلب خشک بدون سفی مایعی مانند آب و گلاب بر روی سنگ ساق سائیده و بکار
برند و گاهی استعمال کرده میشود و در آید و نه کالو محرق آن یا آنکه پیله ابریشم را که ابریشم از آن جدا
مکده باشد گرفته و ابریشم را از آن جدا نمایند که مانند پنبه نمایی کرده شده باشد و قدری آبی
نموده در میان نقره و یا سنگی یا آهنی یا برنجی که اطراف سته آن شکسته نشده باشد که در میان
برنج داخل ابریشم گردد و بکوبند و چون در جین کوبیدن تخمه گردد و باز قدری بریان نمایند و
بکوبند و چون باز بکوبند و باز بریان نمایند و بکوبند که تا تمام کوبیده و نرم گردد و در آب بار چته تنگ
گذرانند و باجو ابریشم نمایند زیرا که تقریباً آن در نهایت ریزگی بسیار دشوار است و اگر
در وقت کوبیدن قدری خود در میان معشر داخل آن نمایند و زودی کوبیده و بسیار نرم بشود و بعد
آنکه قدری کوبیده شود و در پارچه تنگی کرده مکرر حرکت دهند تا آنچه آرد نخ و ممزوج آن است رفته
ابریشم نیم کوفته بماند بعد از آن آنرا نرم کوفته بچینه باجو ابریشم سائیده استعمال نمایند و دستور
احراق ابریشم آنست که یک درم ابریشم خام را در ریزه ریزه کرده در ظرف سفالی با طبق
آهنی پاکیزه کرده بر آتش آهک گذارند و دایم بکفجه آهنی یا چوب صندل بر هم زنند تا قابل

جلد اول در بیان دستور احراق ابریشم و بعضی در بیان تخمیرهای ابریشم

۳۰۴

ساییدن شود پس آنرا سوده در معاجین و مفرجات و خمیرها و اشربه بکار برند و مکرری گفته
که احراق ابریشم مانند احراق صوف است و احراق صوف را چنین بیان نموده اند که بگیرند
صوف نفی را و شانه کنند و مقدار بند انگشت بچینند و در یک کس سرج یعنی قلعی نازده بر
سر آن طبق سفالی که سوراخی در وسط آن کرده باشند گذاشته و اطراف آن را بگل حکمت
کرده بگذارند بر آتش تا سوخته شود و علامت بلوغ آن آلت است که از سوراخ طبق دو دیبانه
بیرون نیاید می فرایند که طریقه اول بهتر و السبب و محرق مغزول آن چون استعمال کرده شود در
ادویه چشم نافع است و نیست غیر محرق آن استعمال در ادویه موضعیه چشم فصل در بیان
خمیرهای نیکه اصل و محمود در آنها ابریشم است و هم خمیره ابریشم که تقویت اعضا
ریشه و ارواح و قوی نماید صنعت آن ابریشم گنایم برقع بکشد و پنجاه مثقال ابریشم
مقرص پنجاه مثقال طباشیر سفید و مثقال یا قوت رمانی لعل بدخشی مروارید ناسفته هر یک
شش می لید ورق لقره یشب سبز تخم خرفه مغشاه از هر یک پنج مثقال ورق طلا سه مثقال
شریت سیدب شیرین شربت بنفشه از هر یک یک مثقال پنجاه مثقال قند سفید یک من تبریزی
عجینر شهبه مثقال یک مثقال و مقرص مرتب نمایند یعنی یکصد و پنجاه مثقال ابریشم را در کتاب
و آب باران طلا تاب و لقره تاب و و شبانه روز خیسایند پس جو شایند و نیل و مایده
صاف نموده با شربت ها و قند بقوام آورده او و دیگر کوفته بخته بان بسترند خمیره ابریشم
و دیگر نافع از برای تقویت ارواح و مانی صنعت آن ابریشم برقع سه صد مثقال طلا
عرق بید مشک عرق شاهزاده عرق گاوزبان از هر یک دو مینا یک مثقال آب سبب شیرین
آب آنار شیرین از هر یک یک مثقال خولجان قرفل و اینچنی ورق طلا محلول از هر یک
یک مثقال مثقال عنبه شهبه ورق لقره محلول یا قوت رمانی مروارید ناسفته از هر یک دو
مثقال قند سفید نیم من تبریزی نبات سفید یک من عسل مصفی نیم من شاه بدستور مرتب
نمایند خمیره ابریشم از انحرار آن مقهور که بجهت محمد شاه ابن سلطان جهان شاه
ابن شاه عالم پادشاه معظمین پادشاه غازی محمد از رنگ زیب عالم گیر گور کاس
ترتیب داده مقوی قلب جار است و دفع و سواس و خفقان سوادش از اخلاط محترقه

جلد اول در بیان نسخ خمیره بای ابریشم

۲۰۸

سودا وید و لغزیم و لثا و سرد راورد و مقوی جمع اعصابی ریخته و یکله معده است
و اصلاح حال کرده نمایند و گرمی کرده و عطش مفرط و ذیابیطس را از اهل گردانند و جرب
و منافع بسیار دارد و بسج ضرر ندارد صنعت آن ابریشم خام از پیله جدا کرده و مخ نموده یک
صد مثقال در آب یاران طلا تاب و من و عرق بید مشک و گلاب از هر یک یک مثقال
یکتنی نیریزی عرق گاوزبان عرق یمنو فراز هر یک نیم مثقال عرق سیل عرق صندل عرق کشر
عرق گاه کل از هر یک پنجاه مثقال و ویشا نرود و بنجیسانند پس بجوشانند آن مقدار که
وزن آب رفته وزن عرقها بماند و بقتارند و انفال آن را دور کرده عرق آنها را صاف
نموده نبات سفید نیم من نیریزی غسل مصفی پنجاه مثقال شربت نو که شیرین شربت سیب
شربت ریواس شربت امرو و شربت انار شیرین شربت بنفشه شیرین شربت انج از هر یک
پنجاه مثقال داخل کرده بجوشانند و کف آنرا بگیرند و بقیه را دورند پس بگیرند یا فوت رانی
مردار بدنا سفته بشتب بنر باو زهر سعدنی مرجان فروزی کربای شمعی از هر یک دو
مثقال و نیم عمل بخشی از مرد اصلی از هر یک یک مثقال و یکد انگ و نیم اجار را با گلاب
بر روی سنگ ساق صلایه کرده تصویل نموده خشک ساخته وزن نمایند و ورق طلا
و ورق لغزه از هر یک دو مثقال و نیم برد و را بعسل مصفی حل سازند ابریشم مفر من
کحل گاوزبان کشتنر خشک مفر صندل سفید غنچه گل سنج بهمن سفید بهمن سنج طلا شیر سفید
لثا سته تخم خرفه مقشر از هر یک پنج مثقال مختر تخم کدوی شیرین مختر تخم بند و انداز هر یک
هفت مثقال و نیم عود قاری غرق و دو مثقال زعفران یک مثقال پس و خمیره مرتب
نمایند و در نصف آن خمیره یک مثقال کافور مقصوری ساییده داخل نمایند نصف
دیگر بخیر کافور باشد شربتی از و درم نادر مثقال خمیره ابریشم دیگر از اقترح آن
مجموع بجهت نواب جهان بانی شاهزاده و الا قدر رضا فلی میرزا بکست رفع تو حسن و حسن
و و ساوس فاسده و در طبوت معده و مانع تولید طویات و مانع خیالات سودا وید
و مانع تولید سودا و احتراق خون مقوی باه صنعت آن ابریشم خام از پیله جدا کرده
با نروده بمر شاه جهانی گلاب عرق بید مشک عرق گاوزبان عرق یمنو فراز هر یک

جلداول در نسخ خمیره ابریشم

۴۰۹

یکین حرق صندل حرق سیل بواوق زر دک از هر یک نیم من نبات سفید نیم من غسل مصفی نیم من شراب ککه
 شیرین شراب سیب اصفهانی شراب امرو و شراب آنار شراب سفر جلال از هر یک شصت
 مثقال صیرفی مرداریدنا سفته کبرای شمی از هر یک سه مثقال لعل بدخشی زمر و اعلی از هر یک یک مثقال و نیم ورق
 معدنی خطائی از هر یک سه مثقال لعل بدخشی زمر و اعلی از هر یک یک مثقال و نیم ورق
 طلا محلول ورق نقره محلول از هر یک سه مثقال ابریشم مقررین یا کوبیده با جواهر صلابه
 کرده چنانچه در صدر بیان شد گل گا و زبان کشنیز خشک متقشر صندل سفید بگلآب سوده
 بهمن سرخ بهمن سفید مثقال مصری غنچه گل سرخ طبا شیر سفید از هر یک پنج مثقال غولخان
 لکودر کلکون تخم فربخشک عود هندی خام بادریغیوی پودر از هر یک دو مثقال زعفران
 مشک ترکی غیر اشهب از هر یک یک مثقال و نیم بدستور مقرر خمیره سازند شری از هر یک یک مثقال
 ماد و مثقال خمیره که بر لیشم دیگر از اقترح آن مغفور حجر و المراج را موافق و در نفوس قلب
 و کبد و وایح بی نظیر است حکمت آن ابریشم این یله جدا کرده خام رفیع بخواه مثقال بگلآب
 و عرق پیاد مشک و عرق گلوزبان از هر یک دو صد مثقال آب آهن تاب بقدر حاجت
 یک شبانه روز در تابستان و در زمستان دو شبانه روز بخسانند پس بجوشانند آن مقدار
 که وزن عرقها باقی ماند بمانند و بفشارند پس صافی نموده آب انار شیرین آب به شیرین آب
 سیب شیرین آب امرو و از هر یک سه اوقیه من تبریز که هر اوقیه شش من تبریز است و
 من تبریز بوزن شصت مثقال صیرفی است آب نیشکر قند سفید از هر یک یک چهار یک
 من تبریز غسل سفید خوشبوی حید مصفی نیم من تبریز مجموع را یکجا کرده بجوشانند و سفیده
 تخم مرغ بر آن زده کف آن را بگیرند چون دیگر کف نیار و آن را صافی نموده بقوام آورند
 باقوت ربانی مرداریدنا سفته کبرای شمی از هر یک سه مثقال بادریغی صافی و مثقال
 و نیم لعل بدخشی زمر و اعلی از هر یک یک مثقال صندل سفید گل گا و زبان غنچه گل سرخ مثقال مصر
 بهمن سرخ بهمن سفید طبا شیر سفید کشنیز خشک متقشر از هر یک دو مثقال و نیم ابریشم مقررین
 و پنج مثقال غیر اشهب ورق طلا محلول از هر یک یک مثقال زعفران یک مثقال و یک
 دانگ و نیم تخم فربخشک مثقال مشک تنی چهار دانگ ورق نقره محلول و مثقال بدستور

جلد اول در نسخ خمیره ابریشم

۲۱۰

مقر مرتب نمایند خمیره ابریشم تالیف حکیم عماد الدین محمود منقول از خط و لدا رشده مقر
 الیه حکیم محمد باقر معروف بنیز از بزرگ قلم نموده که این نسخه معمول من است صنعت
 آن ابریشم خام رفیع اعلی یک من عرق کاو زبان عرق بید مشک عرق شایسته کلاب
 از هر یک یک من آب سبب شیرین آب انار شیرین آب امرود چینی آب به غیرین از هر یک
 دو صد مثقال ابریشم را در عرقها بنجینانند شبانه روز پس آب میوه را در پاتیل نقره بجوشانند
 تا ثلث بماند و در حین جوشانیدن آدویه که ذکر کرده میشود در کیسه کنانی کرده در آن اندازند
 و آن کیسه را به تبر همچون سازی که از چوبستال باشد بماند تا قوت آدویه با آنها باز داده شود
 و آدویه این است مصطک سبیل الطیب از هر یک نیم مثقال و آنه سبیل بواقر نعل از هر یک
 یک مثقال و ابر چینی سیلانی سه مثقال عود قاری خام غرق سافج هندی از هر یک یک مثقال
 جوز بوا بسا سه از هر یک نیم مثقال زعفران یک دانگ مجموع را نیم کوفته در کیسه کنانی کرده
 در آن اندازند بعد از آنکه ثلث عرقها و آبها بماند کیسه را بکنایه باند و بشارند و همچنین
 ابریشم را پس هر دو را در کنند پس نبات سفید و قند مکرر از هر یک دو من غسل مصف
 نیم من داخل کرده بقوام آورند و از آتش بر گرفته غبار شهب چهار مثقال ورق طلا یک
 مثقال ورق نقره یک مثقال و نیم مشک خالص یک مثقال مجموع را در آن داخل کرده
 تبر بزنند تا خمیر شود و در ظرف چینی بکاهد دارند و اگر خواسته باشند در آخر مصطکی رومی
 زعفران درونج عقری بهمن سرخ بهمن سفید قر نعل سک المسک عود قاری خام و آنه سبیل
 صندل سفید سوده از هر یک یک مثقال کوفته بخته داخل نمایند مناسب و اقوی است
 خمیره ابریشم دیگر از قدمای اطباء نافع است از برای تقویت قلب و جمع اعضای
 و از برای خفقان بارد و بواسیر و قوی سود آدویه و اقسام بالجو لیا و از برای تقویت ماه و شهین
 بدن صنعت آن ابریشم مقرض سه صد مثقال کشیا نرود و در یک هزار و سه صد مثقال
 آبی که آهین یافته چند بار در آن سرده کرده باشند بنجینانند پس بجوشانند تا به ثلث رسد
 ابریشم را فشرده بیرون آورند پس بکنیزند کل کاو زبان بیست پنج مثقال بادرنجبویه پانزده
 مثقال در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل رسد پس آنرا بیالایند و اضافه آب

جلد اول در نسخ خمیره ابریشم

۲۱۱

ابریشم نمایند و با صندل و مشکال قند کمر ابریشم آورند و بیکرند و عینر اشوب و ورق طلا محلول از
 هر یک یک مثقال و نیم ورق نقره محلول مروارید ناسفته صلایه کرده و معصک رومی از هر یک
 دو مثقال در آن داخل کرده به تبر همچون سازی برهم زدند تا خمیره شود و در ظرف چینی
 نگاه دارند خمیره که ابریشم دیگر اصحاب برودت مزاج و کسان را نافع است صفت آن
 ابریشم خام پنجاه مثقال بکلاب و عرق بادرنجبویه از هر یک یک مثقال بکلاب و عرق بادرنجبویه
 پنجساند پس بجوشانند و بمانند و بکشانند و پس لایند شبست و آنکه شیرین تر شود و به نبات سفید
 غسل مصفی از هر یک سه چهار یک من نیز نیمه را در آب ابریشم داخل کرده بجوشانند و کنتارا
 بیکرند و بقوام آورند پس بیکرند مروارید ناسفته با قند و عرق بادرنجبویه از هر یک دو
 مثقال و نیم لعل بدخشی بادرنجبویه اصل طبعی آنی از هر یک یک مثقال همه را بر روی سنگ
 ساق بکلاب صلایه نموده که با ی ششبی سه مثقال و ابریشم عود قاری خام سلفج پشیدی
 زرباد و مرغ محقر ملی زربنب پنجه کل سرخ عود الصلیب بسبایه جوز بوا بهن سرخ بهن سفید
 کونجان دانه هیل اسطوخودوس و فوج ترکی بادرنجبویه اسارون بزر سیسیلیوس از هر یک
 چهار مثقال و ورق طلا محلول پنج مثقال عینر اشوب مشک بتنی خالص از هر یک یک مثقال
 زعفران دو مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند و سه حصه نموده یک حصه را نیم مثقال چندید ستر
 داخل نمایند و چون از برای کیسکه این شراب را تالیف نموده معادیه منط بود و حصه دوم
 را یک مثقال چندید ستر و پنج مثقال چرس اول داخل نمایند حصه سوم را بغیر چندید ستر و
 و چرس نکاهد از اند غرضی از حصه که بغیر چرس و چندید ستر است و دوم و از آنچه با چند است
 یکدر هم و نیم و آنچه با چرس است نیم درم نیاکدر هم خمیره ابریشم و بیکر ابریشم از پیله جدا کرده
 یک ضد و پنجاه مثقال قند سفید نبات سفید از هر یک یکصد و پنجاه مثقال غسل مصفی است
 خصال کلاب عرق بید مشک از هر یک یک مثقال قند نقل سانج هندی و ابریشم و مرغ
 عفری از هر یک نیم مثقال زعفران یک مثقال صندل سفید و مثقال عینر اشوب پنج مثقال
 ورق طلا دو مثقال ورق نقره پنج مثقال آب سیب شیرین آب به شیرین آب امرو و آب
 انار شیرین از هر یک پنجاه مثقال و اگر نباشد بلوب بدل آن اشوبه فو که داخل نمایند و الا بغیر

جلد اول در نسخ خمیره ابریشم

۲۱۲

نحوه که تریاقان ساخته اند برینم را بریزد کرده در کلاب عرق بید مشک و دوشناروز
 نجیسه اند پس با سر بنها و بانبات و یا قند بوزن آنها بقوام آورند و ادویه را بدستور مقرر
 آن بسر شد شترخی از هر یک شقال نادودرم خمیره ابریشم دیگر که نفوت قلب نظیر آن
 و منافع بسیار دارد و صنعت آن ابریشم خام پنجاه شقال کلاب چهار رطل عرق بید مشک دو
 رطل ابریشم را در عرقها سه شبانروز نجیسه اند و با آتش ملایم بجوشانند پس خوب بماند و پشاند
 و صاف نموده با قند و عسل از هر یک پنجاه شقال بجوشانند و کف آنرا بگیرند و صاف نموده
 بقوام آورند پس بکیند عینرا شنب چهار شقال ورق طلا سه شقال ورق نقره یک شقال در آن حل
 کرده ابریشم مفرغ کل کاو زبان طباشیر سفید غنچه کل سرخ عود قاری خام صندل سفید سوخته
 از هر یک دو شقال مصطکی یک شقال برادرید ناسفته و شقال کلبر جان قرمز از هر یک یک
 شقال هر سه را بر مشک سیاق صلایه کرده مشک خالص یک شقال بنه ادویه را کوفته بخته در قند
 و عسل بقوام آورده مخلوط کرده برهن زنند و در ظرف چینی نکاهند شترخی یک شقال خمیره
 ابریشم از متاخرین سده در اول و جاک قوت و هدر و خفکان و غشی و توش را زایل کرده اند
 و نشاط و سرور آورده و شکم بند و صنعت آن ابریشم خام پنجاه درم در آب آهین تا با طلا
 ناب نجیسه اند پس بجوشانند و بان و بشارند و ابریشم را در کرده پس بکیند کاو زبان و غنچه کلکها را
 در مشک صندل الطیب غنچه کل سرخ آشته از هر یک دو شقال در کلاب نجیسه اند و بجوشانند و
 پالایند و صافه ابریشم نمایند و در ویک کنند و بانات سفید بقدر حاجت داخل کرده بقوام
 خمیره آورند پس کترای شکمی عود برید ناسفته شنب از هر یک دو درم با قوت را مانی بکدرم
 همه را با کلاب صلایه نموده صندل سفید کلاب سوخته درم ورق طلا ورق نقره محلولین
 عینرا شنب مصطکی از هر یک یک درم ابریشم مفرغ چهار درم زعفران مشک نباتی کلاب سوخته از هر یک
 نیم درم در آن داخل کرده بتبر بچون سازی برسم زنند تا نیکو مخلوط شود و در ظرف چینی نکاهند
 شترخی دو شقال خمیره ابریشم دیگر صنعت آن ابریشم مفرغ یک ادویه عود قاری
 صندل سفید ورق نقره عینرا شنب از هر یک یک شقال آشته صندل الطیب ورق طلا
 از هر یک نیم شقال زعفران چهار دانگ آب سیب سیبین آب انار شیرین آب به شیرین آب بره

جلد اول در نسخ خمیره ابریشم

۲۱۳

شیرین عرق بید مشک عرق کاوزبان کلاب از هر یک پنجاه مثقال فند سفید نیم من نبریزند
و آبها و عرقها را بقوام آورده ادویه را داخل کرده تیز کنند تا خمیره گردد و در ظرف چینی نگاه
دارند شربت از یک مثقال نادر مثقال خمیره ابریشم منافع بسیار دارد و در لغویت قلب
بی نظیر است صنعت آن ابریشم مفرض خام پنجاه مثقال کلاب چهار رطل عرق بید مشک
و در رطل ابریشم راسه شبانه روز بخیسانند پس با آتش ملایم بجوشانند تا قوت ابریشم بجز قه باز داده
پس بالند و بشارند و صافی نموده بگیرند و در رطل فند سفید و یک رطل عسل صافی داخل کرد و بجوشانند
و کف آن را بگیرند و بقوام آورند پس بجنه اشب چهار مثقال ورق طلا سه مثقال ورق نقره
یک مثقال در آن حل نمایند پس ابریشم مفرض کل کاوزبان طباشیر سفید و بنجیه کل سرخ حدود
هشتاد سی خام صندل سفید از هر یک دو مثقال مصطکی رومی یک مثقال مروارید ناسفته و مثقال
کبر بای شمع مر جان قرمزی از هر یک یک مثقال هر سه را بر سنگ ساق بکوبند و بموده مشک بر که
یک مثقال ادویه را گرفته بنجیه در فند سفید و عسل بقوام آورده بپزند و هر دم زنند تا بنیکو مخلوط
شود و در ظرف چینی نگاه دارند شربت یک مثقال خمیره ابریشم و یک کبره مغوی قلب و داغ
و کبد است و منافع دیگر نیز دارد صنعت آن ابریشم خام ده مثقال یک شبانه روز در آب
باران بخیسانند و کاوزبان یک رطل خشک و بادریخویه از هر یک یک مثقال در سی مثقال کلاب
و بانزده مثقال عرق بید مشک نبر بخیسانند پس هر یک را با آتش ملایم جوش دهند تا نصف
رسد بایده صاف نمایند نبات سفید و عسل مصفی از هر یک پنجاه مثقال در آن آبهار ریخته
با آتش ملایم بقوام آورند و بعد از آنکه کف آن را گرفته باشند و از آتش بر گرفته چهار مثقال
ابریشم مفرض و از هر یک کل کاوزبان مروارید ناسفته بکلاب با عرق بید مشک سوده بجنه
اشب دو مثقال کبر بای شمع مر جان شب برک و بنجیه مصطکی از هر یک یک مثقال عود هندی
غرق خام صندل سفید مشک اعلی خالص ورق نقره و ورق طلا محلولین از هر یک نیم مثقال
بان بپزند شربت بنیکو شربت و در مثقال با کلاب و عرق بید مشک بقدر حاجت و اگر
از برای محروم الزاج تربیب دهند بجنه ریشم مثقال نمایند خمیره ابریشم حکیم صالح خان
صنعت آن ابریشم خام هفتاد و پنج مثقال و ربانده مثقال کلاب بیست و روز بخیسانند

جلد اول در نسخ خمیره ابریشم

و هر روز دست بالند تا کباب ابریشم تمام برآید پس کلاب را با ابریشمی که در آن خیسانیده اند بچو شانه و بالند و بفتش دارند و صافی نموده باینات سفید صند و بیت پنج شقال بقوام آورند و بمسواطینیکو برهم زیت و کل کا و زبان برک با در بخویه صندل سرخ از هر یک دوازده شقال قر قزل دانه هیل بوا سنبل الطیب آشته عود فارسی خام از هر یک شش شقال زرشک شقال و دوازده شقال عنبر اشهب مشک بتقی از هر یک نیم شقال ورق طلا و ورق نقره محلولین از هر یک یک شقال بکس نو منقریان بسپارند و به مسواط برهم زنند تا خمیره گردد و در ظرف چینی نگاه دارند خمیره ابریشم حکیم محمد رضا صنعت آن ابریشم خام بیت پنج شقال در سه صد و هفتاد و پنج شقال آبیکه مکرر آهین را کرم کرده در آن سو کرده باشند یک شبانه روز بخیسانند پس در دیگ سنگی کرده بچو شانه تا بنصف رسد پس چهار صد شقال قند سفید داخل کرده بچو شانه تا بقوام آید خوبانجان و ج ترکی مصطکی روحی از هر یک سه شقال زعفران یک شقال کوفته بخته با آن بسپارند و بمسواطینیکو برهم زنند تا خمیره شود و در وقت حاجت بکار برند غریبی چهار شقال خمیره ابریشم با مویسایان که آن مرحوم بجهت رای خوشحال چند دیوان خالصه شریفه تالیف نموده اند صنعت آن عود هندی عود الصلیب سنبل الطیب مصطکی روحی و اچینی قر قزل جو زلبو آبیکه چینی قاقله کبار دانه هیل سعد هندک انوخر یکی پوست زرد اتیج تخم بادرنخویه تخم بادرنخویه رازیانه مرزنجوش خام زنجبیل دار قفل از هر یک بیست و پنج درم مرادارید تا سفته بسد که با از هر یک بیست و پنج درم با قوت ربانی بجهده درم لعل بدخشی دوازده درم بهین سفید بکس سرخ زر بناد سلانج هندی درونج از هر یک بیست و چهار درم مشک خالص مویسایان ابرجدی عنبر اشهب از هر یک سه درم ورق طلا و ورق نقره محلولین از هر یک دوازده درم ابریشم خام نیم من ابریشم را در کلاب یک من و آب آهین تاب و آب طلا تاب از هر یک دو من یک شبانه روز بخیسانند پس بچو شانه در سنبل بالند تا بیکمن آب برسد فرو آورده سرد کرده نیکو بالند و بفتش دارند و قفل آنرا در گنبد پس غسل بدارند مر با سه وزن ادویه داخل کرده بقوام آورند و جواهر را با کلاب صابون کرده و عنبر اشهب و مویسایان را در قدر مضاعف بچو شانه در خمیره مویسایان مذکور خواهد شد انشاء

باروغن پسته یا چلو زه یا بادام کداخته و باقی ادویه را کوفته و بخته یا آنگه بویایی و عنبر را
 در روغن بلبان یک توله کداخته بدستور مقرر همه را با غسل مذکور یکس نماید خمیره ابریشم
 از اقترح آن مغفور میر و ریخت رضا قلی میرزا و لدا رشید نادر شاه صنعت آن ابریشم
 خام از پیله جدا کرده باز ده یسر من تبریز کلاب عرق صندل عرق سیل عرق بید مشک عرق
 کاوز بان عرق نیلوفر از هر یک یک مینای یک منی نبات سفید چهار یک من تبریزی غسل
 مصفی شراب ثواب اگر شیرین شربت سیب شربت امرود و شربت انار شیرین شربت به شیرین از هر یک
 شصت مثقال ابریشم را باب باران سه بشان روز بخورند و چو شانند ثلث آب بماند
 ابریشم را نیکو آید و بفشارند و آب صافی نموده عرقها و شربت را داخل کرده بقوام آورند
 پس تیز زنند تا قوام نریب آن شکسته شود و عنبر اشهب شکستنی از هر یک یک مثقال و نیم
 با نبات سفید داخل کرده بر هم زنند پس زعفران یک مثقال بکلاب سوده داخل نمایند پس ق
 طلا و رق نقره از هر یک سه مثقال بغسل حل کرده داخل نمایند پس مروریدنا سفته و فادر هر
 مدتی یا قوت رانی که برای شیمی شب کافوری مرجان قرمزی اصل بخشی زرد از هر یک
 یک مثقال و نیم ابریشم مقرر من کل کاوز بان کشیده شک صندل سفید غنچه گل سرخ بهمن سرخ
 بهمن سفید مثقال مصری خصیة العلب مصری طباشیر سفید از هر یک پنج مثقال عود بنه
 بادرنجویه از هر یک دو مثقال بایه شسته احوالی یک مثقال کوفته بخته بان بستر شند شربت قی و مثقال
 خمیره ابریشم قرمزی صنعت آن ابریشم خام از پیله جدا کرده پنجاه درم آب سیلاب شیرین
 بنقاد و پنج درم نبات سفید یکصد درم اجزا را سوای نبات بخورند تا بکلی رسد پس بالا بپای
 و نبات را گویند و داخل نمایند و بقوام آورند پس بکیزند مرجان قرمزی مروریدنا سفته لا جور
 مخلوط از هر یک دو مثقال عنبر اشهب سه درم عود هندی قرینه الطیب از هر یک یکدرم رقی
 طلا نیم درم مشک ربع درمی بدشور بان بستر شند شربت قی یک مثقال تاه و مثقال فصل در
 بیان سفوف آینه اصل و عود و در آنها ابریشم است و سفوف ابریشم کوهی
 از اقترح آن مرحوم مغفور که ریخت بندگان از باب جلا نباتی شانزده و الا که تالیف کرده
 مفرج هست و سودا را دفع کند و معده را قوت دهد و خون را صافی گرداند و مانع تولید سودا

جلد اول در نسخ سفوف ابریشم

۲۱۶

و اینست و اعصاب را قوت دهد و متقوی اعضای ریش و اعضای تناسل است و
 متقوی باه صنعت آن ابریشم خام مقرر هن دو شقال و ورق کل سه رخ مردارید ناسفته صندل
 سفید طیارشیر سفید کل کاو زبان کشیده خشک مقشر جیب آلاس مرجان قرمزی از هر یک یک شقال
 باد بختیویه یک شقال و نیم کل مخموم عود قمارسی خنم قر لعل مشک ترکی کهربای شمعی بختی
 شهاب از هر یک نیم شقال جد و از خطائی زعفران ورق طلا و ورق نقره مایه اشتراعی
 از هر یک دو دانگ علی الرسم سفوف سازند شترتی و در رم آن را بجمع با شیره شتر با باعوق کاو زبان
 و شربت سید شیرین با با شرب ریحانی مخرج باعوق کاو زبان بنوشند سفوف و دیگر
 متقوی قلبه خفقال حار و لو حش را از اکل کند صنعت آن صندل سفید صندل سه رخ طیارشیر
 سفید کشیده خشک مقشر مرجان قرمزی آله منقی از هر یک یک شقال مردارید ناسفته دو شقال
 از هر مهر خطائی نیم شیشم کاو زری لعل بدخشان زرد اعلی عقیق بینی ورق نقره محلول
 از هر یک نیم شقال و ورق طلا محلول طین مخموم هر یک ربع شقالی اجار را جدا جدا بر سنگ
 ساق با کلاب و بید مشک صلایه نموده سه شقال ابریشم مضر من در غایت تقریظ با جواهرات
 خشک بدون مالعی بکجا باز صلایه نموده در آخر باقی او دویه را بان ضم کرده قدری صلایه
 نموده و در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند شترتی یک شقال با کلاب و عوق بید مشک و عوق کنب
 بید و عوق نیافر از هر یک پنج شقال تخم بالنگونیم شقال برز قوطو نایک شقال بران باشد
 بنوشند سفوف ابریشم و دیگر نافع از برای خفقال بار و لو حش و صنعت قلب را از اکل کند
 و دماغ را قوی گرداند و منافع دیگر نیز دارد صنعت آن یا قوت رمانی یا قوت زرد مرجان
 قرمزی لعل بختیویه عقیق بینی کهربای شمعی از هر یک یک شقال کل کاو زبان دانه سیل و بختیویه
 از هر یک یک شقال نیم هر یک کاو زبان و شقال قر لعل صطکی عود غوقی خنم از هر یک یک شقال و ربع شقالی زعفران
 یک شقال عنبر شهاب مشک بختی ورق طلا و ورق نقره از هر یک نیم شقال دویه کوفیه بختی جواهرات
 بر روی سنگ ساق با کلاب صلایه نموده ورق طلا و ورق نقره را حل کرده ابریشم مضر من در نهایت با کلاب
 چهار شقال با جواهرات با بر روی سنگ ساق خشک ساییده و در آخر باقی او دویه را بان مزج کرده قدری
 نموده و در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند شترتی یک شقال با کلاب و شترتی باقی مناسب تناول نمایند

جلد اول در بیان شراب ابریشم

۲۱۵

فصل در بیان شراب های که اصل و عموم در آنها ابریشم است به شراب
 ابریشم جهت تقویت قلب و جمع اعضای ریشیه و قوی و ارواح و معده نافع صنعت
 آن ابریشم سفید شفاف خام یکصد و پنجاه مثقال کلاب عرق بید مشک از هر یک دو دنیا
 قند سفید نبات سفید عسل مصطفی از هر یک صد و پنجاه مثقال مصطکی زعفران ساقی چند
 قر نفل در آب زینبی در مخ عقری از هر یک نیم مثقال صندل سفید ده مثقال عنبه اشهب پنج
 مثقال ورق طلا محلول دو مثقال ورق فقره محلول پنج مثقال آب سیب شیرین آب به شیرین
 آب انار شیرین آب امرو و اگر آب میوه ها نباشند رلوب و یا اشربه آنها را داخل نمایند و
 اگر آنها نیز نباشند لیمو آنها با نبات و عسل مرتب نمایند و ابریشم را چون بقدر نیم بنداشت
 ریزه ریزه کرده در کلاب و آب باران و اگر نباشد عرق آب بخینسانند و او به نیم کوفته سوای
 مصطکی زعفران و عنبه و ورق طلا محلول و ورق فقره محلول در بارچه کنانی بسته در آن اندازند
 و یک شبانه روز بخینسانند پس بچوشانند چون آب برود و وزن عرقها با ندان را صافی کرده
 خمر تهله داخل نموده کیسه او به را در آن اندازند و بچوشانند تا بقوام آید و متصل کیسه را
 محکم بایند و فشرده و در کنند و عنبه مصطکی را در آن داخل کرده پس ورق فقره و ورق طلا
 محلولین در عفران محلول در کلاب داخل کرده برهم زنند و فردا آورده تیر بزنند تا اینکه نرم
 شود سرد کرده نگاهدارند شراب ابریشم ساقه از اقتران لوزاب عفران آب زینبی
 حکیم سید محمد با شتم مخاطب بحکم محتدا لک بسد علو بخان محمد شاهای نافع از برای جمیع امراض
 سوداوی و بلخی و جمیع امراض قلب و خفقان و امراضیکه بمشاکت قلب باشد مانند و
 بسد ساقه امراض سوداوی قلب و دماغ صنعت آن ابریشم خام ثلث یک رطل در
 غش رطل کلاب دو شبانه روز بخینسانند و بچوشانند تا بچهار رطل رسد پس ابریشم را نیکو بماند
 و بقتارند و در کنند و باز ثلث رطل ابریشم خام ریزه کرده در آن اندازند و روز دیگر
 بخینسانند پس بچوشانند تا سه رطل باقی بماند بمانند و ابریشم را در کرده سه رطل نبات
 سفید داخل کرده بقوام آورند و در آخر دو مثقال عنبه اشهب و نیم مثقال مشک بتنی
 خالص سوده داخل نموده برهم زنند تا نیکو مخلوط شود و در مرتبان چینی کنند بعد سرد شد

جلد اول در بیان نسخ شراب ابریشم

۳۱۸

نکاه از دست برنجی یک اوقیه با عرق کاذب زبان ده مثقال تخم فرخ مشک یک مثقال بنوشند
 و بجهت دوا و سد رو کشنده خشک متشتر را در عرق کاذب زبان شیره کشیده در آن شربت
 داخل کرده بخوشانند شربت ابریشم و دیگر که بهمان منافع دارد صنعت آن ابریشم
 تمام است و شربت مثقال کلاب عرق بید مشک از هر یک یکصد و بیست مثقال عرق کاذب زبان
 عرق شانه از هر یک شصت مثقال ابریشم راسه شبانه روز و روزها بخیشانند و در روز
 آخر ابریشم را نیکو بخوشانند و بمانند و بفشارند پس یکصد و شصت مثقال قند سفید و سی پنج
 مثقال عسل مصفی داخل کرده بقوام آورند و در انشای طلح صندل سفید سوده ده مثقال
 قرقرل سنبل الطیب و ابرجینی مصطکی و انیسون سیل عود و سنگ تمام سارنج هندی زعفران از هر یک
 یکدرم نیم کوفته در یکصد گدازه کوفته در آن اندازند و دایم کیسه را بمانند تا بقوام آید پس فرود
 آورده زعفران سه مثقال مشک ترکی یک مثقال و روق فقره محلول دو مثقال داخل
 کرده تبریز کنند تا زعفران و مشک در آن محلول گردد و شراب ابریشم و دیگر تالیف
 متقدیم نافع از برای تقویت قلب و جمیع اعضای ریشیه و رفع خفقان بار و دیلو و اسهال
 و توشش سوداوی و اقسام بالیخ و لیا صنعت آن ابریشم خام سه صد مثقال در یک هزار و
 سه صد مثقال آبی که آهن تافته مکرر در آن سوز کرده باشند یک شبانه روز بخیشانند پس
 بخوشانند تا به ثلث رسد پس ابریشم را نیکو مالیده و افشاده و بیرون آورند پس بکیرند کل کاذب زبان
 یکصد و بیست و پنج مثقال باور بخوبی بپا نژده مثقال و در سه رطل آب و دیگر بخوشانند تا به یک
 رطل رسد پس بپالانند و اضافه آب ابریشم نمایند و با سه صد مثقال قند سفید بقوام
 آورند پس آخر عینر اشهب و روق طلا محلول از هر یک یک مثقال و نیم و روق فقره محلول
 هر دایم ناسفته بکلاب صلایه کرده مصطکی رومی از هر یک دو مثقال در آن داخل کرده
 بعد از سرد شدن در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند شراب ابریشم منسوب این
 زهر دل و بکرواحش و دماغ را قوت دهد و نشاط آورد و منافع است از برای سدها و صنعت
 باه و استقامت صنعت بکرواحش جمیع امراض بار و اسود و در صنعت آن به نسخ شربت
 انطالی بکیرد ابریشم خام اعلی رفیع دو اوقیه و در سه رطل آب آهن ناب آب بکیرد آن یا آب بکیرد

سرخ شراب ابریشم

کثیر از ده مرتبه این تافه را در آن سر زکړه باشند بچینه چیسایند پس داخل کنند و آن
مضطکی رومی چهار درم خوبنجان قرقل از هر یک سه درم زعفران صج ترکی از هر یک دو درم
و بچوشانند با ولشت آب رفته ثلث مانند پس نیکو بالند و با لایند و با عمل مصفی یا نبات
سفید بقوام آورند نافع باد صحت این شراب به نشو و سبب زعفران ششالی ابریشم
خام پنجاه درم آب آینه که آن سه شبانه روز بخیسانند و در یک سنجی بچوشانند با نیمه
رسد پس با لایند خوبنجان و صج ترکی مضطکی از هر یک سه درم زعفران یک درم صلیب کمره
داخل نمایند و با یک من قدر سفید بقوام آورند شربت چهار درم و بعضی از متأخرین درین
شراب در آخر جنبه اشهب و مشک بتنی مقتضای مزاج بجهت زیادای تقویت داخل
میکنند شراب ابریشم تالیف سید حکیم عماد الدین محمود شیرازی مذکور در رساله
افونیة مخری الیه تقویت بدن کند و بدن را از فربه گرداند و ستوی قلب و دماغ و کبد و
احشاء معده است و فقر روح آورد و لوحش را از اکل گرداند و سواس سوداوی مانچو یا
و جنون را دفع است و سفید است صداع بمشارکت قلب بسبب خلط سودا در ابر مزاج قلب
چون آشایده خود با عرق کاو زبان بعد از تنقیه سودا باء الجبن یا اقیهون و نبات
مقوی باده است و منافع بسیار دارد و صحت آن ابریشم خام رفیع یکصد شقال صندل
سفید بکلاب سوده دو شقال پوست زرد اترج سینل الطیب قرقل مضطکی رومی آنه
پسل بوا سانج هندی از هر یک یک شقال مجموع را نیم کوفته در کیسه کتان کنند و درین طلا
و درین فقره جنبه اشهب مشک بتنی از هر یک یک شقال عرق کاو زبان کلاب عرق
بید مشک آب سیب شیرین مصفی آب ابرو مصفی آب آنار شیرین مصفی از هر یک چهار
یک من تبریز نبات سفید قدر سفید از هر یک نیم من تبریز عسل سفید خوشبو کف کوفته یک
چهار یک طریق ساختن این شراب آنکه ابریشم را با آب باران دو من تبریز سه شبانه روز
بخیسانند و بچوشانند با نصف رسد و ابریشم را نیکو بالند و بفشارند و در کنند پس کلاب
و عرقها و آب میوه را در آن داخل کرده کیسه او به را در آن اندازند و بچوشانند تا کثیر
وزن نیمه آب برود و لجه لکجه بکشد و با لایند و بفشارند که تمام قوت او به بازده شود پس

کیسه را با اند و بفتانند و بخلاب شسته آن کلاب را در مطبوخ داخل نمایند و یکسره را دور
 کنند و قند نبات و عسل مصفی را داخل کرده بقوام آورند و از آتش فرود آورده غیر شرب
 و ششک را با قدری نبات کوبیده داخل نمایند و ورق طلا و ورق نقره را محلول کرده
 داخل نمایند و نیکو برهم زنند تا خوب مخلوط شود و چون نیکو سرد شود و در ظرف چینی یا نقره
 یا طلا که بودهندی و کشته و حصی بدان دود کرده خوشبو نموده باشند کرده که بعد از ثلث ظرف
 خالی باشد نگاه دارند و هر روز دو مثقال آن را با کلاب و عرق بید مشک و عرق کاو زبان
 و تخم فرخ ششک بنوشند شرب ابریشم حکیم جلالاتر و نیکو صنعت آن ابریشم خام یک صد
 مثقال دو شبانه روز در آب آهین تاب بخسایند پس بخوشانند ثلث بماند پس ابریشم را نیکو
 بالند و بفتانند و دور کنند و یکمیز کل کاو زبان هفتاد و دو گرم باد بخوبی پنج مثقال در نو مثقال
 آب بخوشانند تا سی مثقال بماند این آب با آب ابریشم یک جا نموده صد مثقال رب بنفشه
 داخل کرده با آتش ملایم بقوام آورند پس بغير شرب ورق طلا محلول از هر یک یک مثقال
 مرور در ناسته ورق نقره محلول از هر یک یک مثقال اضافه نموده تبریز کنند تا نیکو
 مخلوط شود سرد کرده نگاه دارند و باید دانست که این شرب ابریشم همان شرب ابریشم
 شریفین است باندک نصرفی در اوزان و بجای نبات رب بعد داخل است شرب ابریشم
 حکیم با قمر می ازا و لاد هیته الله و حدائی قلمی نموده که این موافق است با کثر انزج و در دفع
 امراض سودا و ید و اقسام الخویا و فحش و دفع هموم نهایت مؤثر است و مغوی قلب و
 جمیع اعصابی ریخته است و خفقان را نافع است و معده را قوت دهد میفرمایند که گویا ماخذ
 این نسخه شرب ابریشم همان شرب ابریشم حکیم عماد الدین محمود است صنعت آن ابریشم
 خام اعلیٰ فیح سه صد مثقال سه روز در عرق کاو زبان و کلاب و عرق بید مشک و عرق
 شامه از هر یک یک من تبریز که شش صد مثقال صیرفی باشد آب سیب شیرین آب
 امروا آب آمار شیرین آب بنفشه از هر یک دو صد مثقال بخسایند و بعد از آن بخوشانند
 تا برنج رسد و در حین جوشانیدن مصطکه رومی سبیل الطیب جوز ابو الباسه زعفران از
 هر یک یک مثقال سیل بواقره فصل عود قمارسی خام سانج هندی از هر یک یک مثقال

جلد اول در بیان شرب ابریشم

۲۲۱

و نیم دارچینی سه مثقال همه را کو بیده در کیسه کتانی کرده در آن اندازند و بجوشانند بعد از آنکه
 آبها برنج رسد ابریشم و کیسه او و پیرا بنکو بالند و بفشارند و با قدری کلاب بشویند و در مطبوخ
 داخل نمایند و ابریشم و کیسه او و پیرا در کنند و مطبوخ را صافی نموده فند سفید یک من تبریز
 عسل مصفی و صد مثقال داخل کرده بقوام آورند و بنفشه و ورق طلا از یک یک مثقال
 ورق فتره سه مثقال مشک بتنی خالص نیم مثقال و ران داخل نمایند و اگر قوی تر خواهند
 مصطکی رومی زعفران در رنج عقرنی بهمن سنخ بهمن سفید قرقفل عود هندی دانه رسیل صندل
 سفید کوفته بخته بعد از طبع داخل نمایند و در یک نسخه نبات سفید و من تبریز است که یک من
 شاه باشد و عسل سه صد مثقال که نیم من تبریز است و نوشته که زعفران را پنجوشانند بلکه
 بعد از قوام داخل نمایند بجهت آنکه زعفران از جوشیدن ضعیف الاثر میگردد و شراب ابریشم
 اطلای فارس که بجهت فرمان فرمای مالک ایران شاه عباس ثانی صفوی موسوی ترتیب
 داده اند در تقویت قلب و جمیع اعضای ریکه و تبین بدن و تقویت باه و آوردن نفع
 و سه و دفع و سواس و یالخیلیا و سودا و جمیع امراض سوداوی و تقویت معد و جمیع اقسام
 ضعف قلب و خفقان را نافع است نهایت نفع صنعت آن ابریشم خام سرفه یک صد
 و پنجاه مثقال و کلاب و عرق کافور بان و عرق نیلوفر و عرق بید مشک از هر یک دو دینار
 عرق شاه تره نیم دینار سه شبانه روز بخینانند و قطعه صندل سفید بزرگی بر روی آن بگذرانند
 و روز چهارم آن مقدار بجوشانند که ثلث عرقها بماند و بالند و بفشارند و با کلاب و عرق
 بید مشک قدری بشویند که قوتش تمام گرفته شود پس آب سیب شیرین آب به شیرین
 آب امرود از هر یک نیم من با هم بیا میرند و فند سفید و نبات سفید از هر یک نیم من تبریز عسل
 مصفی سیت مثقال داخل کرده بجوشانند و کف آن را بگیرند و صافی نموده در عرقها و آبها
 داخل کرده در با تیل پاکیزه کرده باز بجوشانند و کف آن را بگیرند و صافی نموده و بیکه ذکر
 میشود نیم کوفته در کیسه کتانی کرده در آن اندازند و دو ایم کیسه را بدست و پاپشت کفچه
 بالند و بفشارند که تمام قوت او و پیرا ببار داده شود و او و پیرا این است دانه اسیل و
 سبیل الطیب عود قاری خام سانج هندی قرقفل در رنج عقرنی و ابریشم نیم مثقال

جلد اول در بیان نسخ شراب ابریشم و طریق مقرر ساختن ابریشم

۲۲۱

مصطکی رومی زعفران از هر یک یک مثقال صندل سفید و ه مثقال و چون بقوام آید کبسه را بر آورده خوب مالند و تیرا دوید را بر آورده کبسه را بپاشارند و بکباب گشته آن کلاب را در شراب داخل نمایند پس از آتش فرو آورده بجز آب شیب چهار مثقال مشک بنی درق طلا و ورق نقره معلولین از هر یک یک مثقال داخل کرده در ظرف چینی یا نقره یا طلا کرده بنگا دارند و در سماعت خوب این شراب را مرتب نمایند و چند روز اوایل ساختن این شراب شبها که ساعت خواب باشد منظر را کشاده و زیر آسمان گذازند و پشت بام خانه تا قوت سماوی بر کوفه فاضل شده تاثیرش بیشتر شود و شیرتی او و مثقال مانند این شراب بتر شراب ابریشم حکیم عمار الدین مجذوب است شراب ابریشم میرزا محمد باقر حکیم باشی از اب شمس شاه سلیمان صفوی موسوی صنعت آن ابریشم تمام شفاف مائل بزردی یکصد و پنجاه مثقال کلاب عرق بید مشک عرق کاذب از او از هر یک دو مینا عرق نیلوفر یک مینا عرق شاهتره نیم مینا قند سفید یک صد و پنجاه مثقال محمل مصفی بیت مثقال سنبیل الطیب حدود هشتاد و نه سیل مصطکی رومی سافج هند قی قفل و ابرجینی و رنج حشری از هر یک نیم مثقال زعفران یک مثقال صندل سفید و ه مثقال بجز آب شیب مشک بنی درق نقره از هر یک پنج مثقال درق طلا و ه مثقال آب سیب آب انار شیرین آب ابرو و آب به شیرین اگر حاضر باشد داخل کنند و الا شربت فواکه میوه ای داخل شود و اگر کفایر سیب شیرین در آب به شیرین نمایند نیز خوب است و اگر مطلق نکنند و نبات و محمل بدل آن کنند هم جائز است طریق ساختن آنکه ابریشم را مقرر ض نمایند بقدر نیم بندا گشتی و در کلاب و عرقها و آب حدادان و یا آب باران بچوشانند بان ادریه که نیم کوفته در کبسه کنانی کرده در آن انداخته باشد در وقت طلوع دویه با آنها باز داده شود که صافی نموده با قند و محمل بقوام آورند و درق طلا و درق نقره و بجز مشک داخل نمایند شراب ابریشم مقوی قلب و باغ و کبد و معده صنعت آن ابریشم خام هفت مثقال کاذب از بان باد بجز بویه پوست بلبله کابلی از هر یک چهار مثقال آمله مقشر رنج مثقال دار چینی کشیده خشک از هر یک ده مثقال اول ابریشم را در هفت من آب صاف بخیدانند هفت شبها روز و هر روز هفت فوت آب این پاک را با آتش سرخ کرده در آن خاموش کنند پس بچوشانند

جلد اول در بیان لیس شراب ابریشم

۲۲۳

تا به نشت آید ماییده صاف کنند و اجزا را جدا جدا جو شاییده صاف کرده با قند سفید و
 من تبریز بقوام آورند پس مصطکی هفت مثقال مشک و دو مثقال عنبر پنج مثقال صندلین
 از هر یک هفت مثقال زعفران و دو مثقال طباشیر و دو مثقال عنبر را بکتاب حل کرده مصطکی
 صندل طباشیر را نیکو صلایه کرده داخل نمایند ورق طلا و صد عدد ورق نقره یکصد عدد حل
 کرده اضافه نمایند و به تیر مجنون سازی خوب مخلوط نموده در ظرف نقره و یا چینی نگاه دارند تا شکر
 نماند و مثقال شراب ابریشم با مویهای از استنطاق آن مرجم مقوی و مانع است
 حال و مانع را نیکو گردانند و قنیه بوده باشد مزاج آن مائل بر سردی و طوبیت و ذهن و فکر و حافظه
 را قوت دهد و مانع بود از برای رعونت و جمیع عارضی و بلاد و بلاهت عارضی را از ازل
 گردانند صنعت آن ابریشم خام اعلی از پیله جدا کرده بخواه مثقال در آب جدا دان و دو شبانه روز
 بخیسانند پس بچوشانند آنقدر که نصف آب بماند و اوایم ابریشم را بماند تا قوتش تا باب باز داده
 شود پس بپاشانند و ابریشم را دور کنند و غسل سفید خوشبوی صافی در ازل در آن داخل کرده پس
 بگیرند اسطوخودوس زرنبا و بادرنجبویه و ارچینی زنجبیل سبیل الطیب صغیر فارسی عود قناری
 خام از هر یک دو مثقال کوفته در کینه کتانی کرده در آن اندازند و آتش بسیار ملایمی در زیر آن
 کنند و اوایم کینه را بماند تا قوت آن بحبل باز آید و شیر که آن کشیده شود و شراب بقوام آید
 پس فردا آورده کینه را نیکو بماند و بکتاب غسته بپاشانند و در آن داخل کرده کینه را دور کنند و
 یک لحه دیگر آن را بماند تا قوتش نهاده که طوبیت کتابت را بفاضل نسا زد پس بگیرند عنبر اغشوب مویهای
 دارا بجزوی از هر یک یک مثقال مصطکی رومی عکاک الانباط عکاک الطم را پنج از هر یک دو مثقال
 در روغن بلبان حل کرده در آن داخل نمایند پس مشک ترکی جدا و از خطائی از هر یک نیم مثقال ابریشم
 مفرغ چهار مثقال ورق طلا محلول ورق نقره محلول از هر یک یک مثقال بان مزج کرده نیکو
 برهم زنند و در شیشه بگذارند شربت سه مثقال شراب ابریشم از استنطاق آن مغفوف و شکر
 که جمیع اشرف ابریشم باشد نفع از برای مایه لیا و این نسخه اقوی از همه است درین فصل
 نیز مجرب است برای تقویت سردی و مانع و قلب و کبد و تقویت جمیع بدن و باده صنعت آن ابریشم
 خام از پیله جدا کرده بخواه مثقال در کتاب عرق کاذب زبان عرق بید مشک عرق بادرنجبویه عرق

جلد اول در بیان عرق ابریشم

۲۲۴

عرق فرخ خشک از هر یک یک رطل سه شبانه روز بخیسند پس بچوشانند تا بنصف رسد و ابریشم را
 نیکو بمانند و بشارند و عرقها را در شیشه نکاهارند پس بکیزند آنگاه منقی پوست پلایه کابلی پوست زرد
 اترج زرشک منقی فرخ خشک بادریخویه کاو زبان کل کاو زبان پوست پنخ کاو زبان ورق کل سرخ
 کل نیلو فراز هر یک پنج مثقال زرباد بهمن سرخ بهمن سفید درخ عقربی خیر نو اقاقله کبار صندل سفید
 بکلاب سوده عود هندی از هر یک سه مثقال اجزائیم کوفته با ابریشم مزبور درودن آب حدادان
 بچوشانند تا ثلث رسد صافی نموده قند سفید یک من محصل صافی شراب سیدب شراب شیرین
 شراب ریاس شراب لیمو شراب کاو زبان ساده شراب بادریخویه ساده از هر یک نیم رطل داخل
 کرده عرقها را نیز داخل نمایند و با آن ملایم بپزند تا بقوام دیسر بچند اشبه شک ترکی و عطران از هر یک
 یک مثقال در آن داخل کرده در شیشه نکاهارند شربت شش درم بدانکه در هر نسخه از نسخ خیره
 ابریشم و شراب آن که مسطور است که ابریشم سفید را بمقدار بند انگشتی مفرغ من نمایند شاید ابریشم
 جوهری و اوغ کرده بود و در جایی باشد که ابریشم خام بدست نیاید زیرا که ابریشم خام سفید طولا
 ثقی باشد بلکه پیله است چنانچه ذکر یافت عرق ابریشم تالیف آن مرحوم نهایت مقوی قلب
 هست و بجهت تقویت باه و سایر اعضای ریه مفید است طبع آن ابریشم خام ریزه کرده
 پنجاه مثقال کل کاو زبان بادریخویه فرخ خشک صندل سفید از هر یک ده مثقال بهمن سرخ بهمن سفید
 خولجان سافج هندی از هر یک پنج مثقال ورق کل سرخ هفت مثقال لباسه در چینی دانیمیل
 از هر یک سه مثقال لغاع خشک شش مثقال زعفران بچند از هر یک یک مثقال آب سیدب
 شیرین آب به شیرین آب امرو و کلاب عرق یه خشک عرق ورد چینی از هر یک نیم من بتریز
 ورق بان یعنی تا بنول یکصد عدد بدستور مفرغ عرق کنند **فصل در بیان مفرغ حایتیکه**
اصل و محمود در آنها ابریشم است مفرغ ابریشم جهت اصلاح اخلاط سودا و
 و باغم لزج و قلیح سده و تنقیه و باغ از اجزیه و تقویت حواس و زیادهای سرد و روشناط بالذات
 و بالعرض و تحلیل ریاخ غلیظه و زیادهای هضم نافع گرم و اول بود و پوست صندل و قوتش تا
 سه سال باقی است و قدر شربش تا دو درم و نیز این مفرغ نافع است از برای خفقان و عجز
 و سقوط قوی و صدمع مزمن و توحش و مایو لیا و امراض کبد و نههای بلغمی و این مفرغ خون را

جلد اول در بیان نسخ مفرح ابریشم

۲۲۵

را صافی گردانند و کسل و بلاوت از اهل کند صنعت آن بگیرند و فیتمون قرطبی اسطوخودوس حبس سال
 سیلخه اسارون قرنفل از هر یک چهار مثقال زرد باد و درم پنج معقربی مروارید ناسفته غلطان بزرگ
 دانه کبر بای شمع میوه جان قرمز میوه بن سنج بهمن سفید سانج بهندی سبیل الطیب قاقلیه کبر
 قرقه الطیب از هر یک سه درم ابریشم محرق و دو درم ریخیل و از قنفل مشک ترکی از هر یک یک درم
 تخم بخیان تخم بادرنجبویه از هر یک چهار درم باد زهر معدنی خطائی سه مثقال عنبر اشهب مثقال
 ورق طلا یک مثقال ورق فقره دو مثقال جواهر اصلایه کرده با کلاب ورق طلا و ورق فقره
 بعسل حل کرده و عنبر را در روغن لبان بار و عن مغز پسته کداخته باقی ادویه را کوفته و بخته پس
 بگیرند آب سید شیرین بیست رطل و در آن آهن نافه و فقره نافه و طلا نافه بقدر مقدار
 سر و کرده پس بگیرند و قنفل بسبب به فیتمون قاقلیه کبر صندل سنج از هر یک چهار دره مثقال کوفته
 در بار چو کتانی بسته ابریشم مفرغ خام صنعت مثقال در آن داخل کرده و در روز بگذارند و هر روز
 کیسه را مالیده و بفشارند و اگر هوا گرم باشد و خوف فساد آب سید باشد کمتر بگذارند و ادویه را در
 کلاب و عرق بید مشک بخیدانند و در روز آخر آب سید را اضافه نمایند پس بچوشانند و کیسه
 و ایم مالند و بفشارند تا بپس رسد صافی نموده عسل مصفی یک رطل و نیم داخل کرده بقوام آورند و ادویه
 مذکوره را بان سرشته معجون سازند مفرح ابریشم و بکمره قدس که در جمیع امراض قلبی را نافع
 است و در حال نفوین قلب و جمیع قوتها نماید صنعت آن ابریشم خام مفرغ صید و مثقال ورق
 بادرنجبویه کل کا و زبان فر خشک از هر یک هفت مثقال بهمن سنج بهمن سفید از هر یک پنج مثقال
 مروارید ناسفته کبر بای شمع میوه جان قرمز میوه بن سنج بهمن سفید سانج بهندی سبیل الطیب قاقلیه کبر
 مثقال سندروس مصطکی از هر یک سه مثقال بادرنجبویه خشک نضاع خشک از هر یک دو مثقال عود
 قماری خام عنبر اشهب مشک ترکی و عنفران بسیار از هر یک یک درم زرد البغ سفید و زرد خبیله
 و خشک کرده نیم درم کوفته بعسل مصفی و رب سید شیرین قند اوی سه وزن ادویه بهر شدت
 دو مثقال مفرح ابریشم و بکمره قدس و نفوی و مرغ و قلیت و ذین را و کی گردانند و حفظ
 بنفشه اید و خفقان و ضعف قلب بار در ابر و دی زائل گردانند صنعت آن ابریشم مفرغ خام
 پوست بلبله کالی پوست بلبله از هر یک ده درم بهمن سنج از هر یک اسارون اسطوخودوس

جلد اول در بیان نسخ منفرج ابریشم و بعضی ابوخلسا

۲۲۰

باور بخوبی فرغ خشک ابر سا بندگان حب لبسان مصطکی دار چینی زنجبیل صغیر فارسی از هر یک
 پنج درم تخم فرغ خشک اسبابه جوز بود از عطران کند را از هر یک سه درم لعل چغنی و روق افتره و روق
 طلا چند بیدستر جد و از خطای مشک ترکی عینر اشب ابریک یک درم و نیم عمل مصغی سه وزن
 او و بدستور مقرر مرتب نمایند شربتی یک مثقال منفرج ابریشم و یک این منفرج سرور می آورد
 و مقح سه دمنغی و باغ از انجروه و مقوی قوتها و نافع است از برای سقوط قوت و رعشه و جوش
 صحت آن که بنظر رسیده این است که یکبار یکبار کرده باشند در آن زبیب و فضا و جده بنظر
 ده رطل پس یکبار قریض انیسون اسبابه قافله یکبار صندل سرخ صندل سفید صندل زرد از هر
 هفت درم کوفته و یکبار کتانی کرده باسی درم ابریشم جدا کرده از پیله خام و آب مزبور بخپسایند
 بگذارند تا ده روز پس بچوشانند تا بر لعل رسد و وایم یکبار را با لند تا شیر و قوت نام او و یکبار در آن
 است بیرون آید پس یکبار را و ابریشم القوت نام بفشارند و دو رکعت و نبات سفید آب سیب
 اصغیان یا شیر آب سیب اگر زبان سیب تازه بنا شود به پزند تا بقوام مطلوب آید پس باشند
 بران تخم زبجان و تخم بالنگ از هر یک ده درم و نکاه داشته بکار برند و قلمی فرموده اند که اگر درین
 منفرج بجای تخم زبجان و تخم بالنگ او و پزویل را داخل نمایند بگرد و در افتحال طوره قوی داد
 این است باور بخوبی پوست زرد از ترنج اسطوخودوس ابر صاحب لبسان بن لبسان زربنا و در منفرج
 عفری مرورید ناسفته زبجان فریزی که باز مرد و بن سرخ بهمن سفید قافله یکبار زبیر بوا سافج سبک
 فزقه الطیب چند بیدستر از هر یک شش درم فرغ خشک کل کا و زبان انیسون اسارون سیلین قریض
 از هر یک هشت درم ابریشم مقرر من ده درم فاو زبیر معدنی خطای سسه درم مشک ترکی جد و از خطا
 زنجبیل عینر اشب از هر یک دو درم و روق افتره سه درم و روق طلا یک درم جوهر با کلاب و عرق با
 نایخ صلا یکبار عینر را در روغن لبسان حل کرده و روق طلا و روق افتره را حل نموده باقی اجزا را کوفته
 بچوب ریخته بدستور مقرر بران بپزند شربتی یک مثقال ابوخلسا الف بزه و نسیم با موحده و
 و سکون او و دفع خای مجوه و سکون لام و دفع سین جمله الف اسم یونانی است و بهر بی خار
 انقول خمس الحما و رجل الحما تا سنده و بنجار چیم نیز گویند که معرب خشک را یکبار است که بهر
 عاقر شمع و حالم و نماند و کلا و کجلا بهر بی هر یک نوعی از ابوخلسا را بهر طوره و هر نوعی نیز باشند

و بی فیوس نیز کیند و بقارسی هر جویه و بهندی رتن بخت کومند و آن چهار قسم میباشد قسم
اول بنانی است شبیه سیرک کاه و باریک تر و بافتنوت و سیاه رنگ لاهق و زرد و ساقش
درخشان و کلفتی اش قدر دانه آن سیاه و بخش بقدر انگشتی و سیاه و سرخ و این قسم را عوام فدا و عرق
نارنج و بعضی لغات فیضون بقا و نون و صیم و بای غناه و کشا نیم و واد نون و بغیری جیم را بسبب
بسیار سرخ بودن آن نامند و نونش ناچار سال باقی بماند کرم و خشک است و اول درجه بود
محلل اختلاط مراری و مالج و فالض اسهال و مد حیض و دماغ معده و صفت و شرب عصارة آن
یا از طبع آن جهت در دسبزد و بکدر نفوس و در کرده و حصاة و برقان و تنهای کینه و طلای آن
با سکه جهت بهین و سوختنی آتش و جراحات و تحلیل خنایر و با آرد و جوهر است حمزه که بقارسی یا
سرخ کومند نفع و مصدع و مصلحش روغن بنفشه و روغن که و و قدر شرفش تا و در هم است و حمل
آن و به سوز حول بخش با ازاله العسل خارج چنین و در جمع افعال ریخ آن قوی الاثر است قسم
را بیک بزرگتر خوشن و برشته لبوی ریخ و ساقش در آرد و شش و بر شنبه و کلفتش مثل پیچشی و برزه
و قبضش از قسم اول زیاده و ضاوش جهت حره و منع عرق النفع و بسیار حالب طبع و قسم ثالث
را بربان برزه ترا و اول را با شش و شش و شش و شش در آرد و سرخ و شش
طعم ترا همه و جهت کزیران افی و و شغال از ریخ آن با شراب بهترین او و به است و ضا داد
بر موفع نهش افی و تعلیق آن ملغ کزیدن هوام است اما این شبیه بقسم ثالث و از آن کلفت
برزه و و بغایت سرخ کرم و خشک است در آخر و دم یک شغال و نیم و با مثل آن زود فاشی
و قروما با جهت حب الفرج و سار کرم اسبابه نهایت نفع و ضاوش با پیله بزیایه خوک جهت خنایر
و نفوس و اورام صلبه و عصارة آن با عسل جهت فلاح و حمل و جلوس و طبع آن جهت
صلب رحم و اجناس حیض و خارج چنین و سوط آن جهت تنفیه و دماغ و رنق آثار و خلط طبع
چشم و با سکه که شرب و ضاوش جهت بهر ز مفید و کلفتش در جمع افعال قوی تر از بیک آن است
و آشنایه در ریخ و کل و تخم آن بقدر یک شغال بغایت مد حیض و پیچ چنین زنده و در ده
و بالو خلا جز و اعظم بعضی مرا هم است و صاحب امامیه القاب دم الاغون را عصارة البه خلصا
نوشته و مشهور اند و این هر جویه که شبیه هر جویه کومند آن است که آن را در روغن انداخته

جلد اول در بیان دهن ابوخلسا و مرهم هرچویه و مرهم شنجار و مرهم ابوخلسا

۲۳۸

باتش ملایم بچو شانند که شیره سرخ ازان بیرون آید و سن ابوخلسا جهت دگوش و
 نقل سامعه بهترین دواهاست قطور را بجالی بیاض خشم و محلل در صفاست صنعت آن بکیرند
 قسم رابع ابوخلسا را در آب بچو شانند تا مظهر شود پس در روغن بچو شانند تا آب برود و روغن
 بماند صافی نموده در شیشه نگاه دارند و بوقت حاجت استعمال نمایند قیر و طی تخدا پنج قسم
 اول ابوخلسا نافع از برای سوزشکی آتش صنعت آن بکیرند پنج آن را در آب بچو شانند
 تا مظهر شود و روغن داخل کرده بچو شانند تا آب برود و روغن بماند صافی نموده ازان روغن
 با موم قیر و طی ساخته استعمال نمایند قیر و طی دیگر که مایه بدان بر دست و پا جهت شقاق و بیدوشکی
 دست و پا و سوزشکی آتش بکیرند صنعت آن بکیرند ابوخلسا را با ساق و پنج و برک و بچو شانند
 و صافی نموده در روغن کنجد و بیه بزبار بچو شانند تا بیه که اخته شود و صافی نموده قدری موم
 کافوری داخل کرده بچو شانند تا آب برود و موم در روغن بماند استعمال نمایند مرهم هرچویه
 زخمهای بدخیمیت و اورام و تشنج و تپید و جراحات را نافع است صنعت آن موم در روغن شغال
 و در نسخه دیگر چهار مثقال است بروغن کنجد تازه پنج مثقال که اخته ابوخلسا مقدار یک مثقال
 کوفته بجنه بعد از افزودن ازان آتش در آن حل کرده در مایه بدسته بماند تا بیکو مخلوط شود
 نگاه داشته بکار برند مرهم شنجاری که آن را مرهم هرچویه نامند و این مرهم ابوخلسا است صنعت
 آن روغن کنجد هشت مثقال موم صاف بقدر حاجت هرچویه دو مثقال هرچویه را کوفته بجنه در
 روغن بچو شانند صاف نموده موم را در آن که اخته بکار برند مرهم ابوخلسا نافع از
 برای تشنج و تپید و جراحات صنعت آن موم بیه مغسول چهار مثقال روغن کنجد
 پنجاه مثقال برسنود مفر مرهم سازند و استعمال نمایند مرهم شنجاری نافع از برای فروغ مزمنه
 و بولایه و لوازیم صنعت آن ننه موم سفید از هر یک ده مثقال شنجاری یعنی هرچویه ده مثقال
 کینه از ننه کوسمند که اخته از هر یک بیست مثقال برسنود مرهم سازند مرهم هرچویه زخمها را زود
 با صلاح آورد و گوشت بر و ماند صنعت آن هرچویه دو درم انزروت سفید آب از هر یک یکدم
 روغن کنجد ده درم موم سفید سه درم ادویه کوفته سیصد موم را در روغن کنجد بکند از ننه
 را در مایه بدسته بماند نسخه دیگر که بهمان تقع در صنعت آن دو درم هرچویه پنج مثقال

229

[illegible]

جلد اول و بریان نسخ حب ابل و سن ابل و سفوف ابل

سهم

و بنوعی لهای ران چکانده و پشت و تپیکاه را بر روغن تثبیت و روغن بابونه مالیده باشند
 آن ابل را چینی از هر یک یک درم سیلخه سفت درم قرقه الطیب مرصافی زراوند مرچ قسط
 ملخ از هر یک پنج درم میخه ساکیده و درم افیون یک درم مشک یک دانگ و نیم کوفته بخته حب ساق
 شربتی سه درم باد و او نیمه شراب کهنه حب ابل و یک که همین منفعت دارد صنعت آن
 ابل ده درم سداب خشک پنج درم تخم هزار اسپند چهار درم حلیت اشق ثوة الصیغ از هر یک
 سه درم کوفته بخته حب زنده شربتی سه درم باطنج ابل و مشکطرا میخ و ثوة الصیغ یا در طنج لوبیا
 سرخ یا در عصاره سداب تر حب ابل و یک که همین منفعت دارد صنعت آن ابل دو درم
 حلیت نیدرم جمله یک شربت باشد حصول ابل در حرف الیاد حصول نشاء الله تعالی خواهد آمد
وسن ابل نافع از برای ترش صنعت آن یک درم شصت عدد و ابل را و دیکر رطل روغن
 کعبه یا روغن زیتونی یا روغن زیت هر کدام که باشد بریان کنند تا ابلها سوخته شوند پس روغنهارا
 مصافی نموده و در وقت حاجت و خالی بودن معده از طعام اندک آن را گرم نموده چند قطره در
 کون بچکات و سن ابل و یک قطره آن در کوشن کری نازده و کهنه را باغ است صنعت
 آن یک درم ابل را و نیم کوفته در روغن زیتون بچکاتند تا روغن سیاه شود و سن ابل را که
 نافع از برای تخلیل براح منولده از رطوبات غلیظه چون بعد از استعمال ماده استعمال کرده شود
 و از برای اوجاع طهر بلغمی و ریجی و از برای عرق النساء و فالج و استرخا و امثال اینها از امراض بلغمی
 و ریجی صنعت آن ابل نیم ارمنی چود المهر و یک مورد عاقر قرحا مرزنجوش فرومانا اکلیل الکک
 از خرکلی سیلخه اجزاء مساوی نیم کوفته یک شبانه و زو آب مصافی بچکاتند پس بچکاتند
 تا و حصه آب برود و یک کاسه بماند پس بالند و مصافی نموده و روغن سداب بوزن آب داخل کرده
 در اوان برسته بالند تا بکانه بخار شود و در شبانه نگاه دارند **سفوف ابل** نافع از برای بواسیر
 و براح آن صنعت آن ابل منقی از نوی را کوفته و آب کنند تا خیسایند و در ساقه مشک نمایند
 پس یک درم از آن ده درم حرمل بچکاند از زیره کرمانی حرف میخند جمله ناخواه از هر یک دو درم
 کوفته بخته سوای حرف و حرمل را که این هر دو را بر روغن بادام شیرین یا روغن مغز استه زرد
 الو بریان کرده و هم را بچکاتند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی از یک شغال ناد و شغال

جلد اول در بیان تشخص اهل ابلق اهل حق و اهل باطل

۲۳۱

ضماد اهل که جذب بهر افعی و مار از بدن نماید صنعت آن اهل حبیب لغار با بونه و استقبال
 مشوی و قبضی که سسته از هر یک جزوی کوفته بخیمه بشمار ششته ضما کنند **لعوق اهل**
 نافع از برای بر بود و بواسطه صنعت آن بکیر نمیک او قیسه آن را و کوفته آن را با نیم او قیسه روغن کاه
 و هر یک کرده بیک او قیسه و نیم عمل صافی سرشته تا یک پسته بان مداومت کنند جهت بر لوی مجرب است
 مقدار ششتریش تا سه درم است **معجون اهل** نافع جهت درد کاساقل بدن و بوی اسیر و اوان
 و رفع اضمحلال کرم اما بغایت لطف صنعت آن بکیر نه و درم اهل را و دانه آن بیرون کرده
 بر روغن کاه آن مقدار که از روی آن بر کرد در بیان نمایند تا روغن را جذب نماید پس از آن شرب
 گرفته نرم ساینده با ده درم نمایند بهر صبح و دو درم آن را با آب گرم بار و الزاج بپوشند
معجون اهل دیگر نافع از برای فالج و اسهال و اسهال کاسریلج و محلل مواد بلغمیه و حب است
 صنعت آن اهل نامخواه کند روح نرکی را چینی را از بانه اجزای متساوی کوفته بخیمه کعبه
 سه وزن او و ششته **معجون سازند شربتی و دو درم باب الفتح مع التاء المشاة**
الغوق قانیه در ترج بضم الف و سکون نای ثنائة قو قانیه و ضم رایی مهله و سکون جیم و
 لغاری با درنگ و بالتک و ترج نامند و بهر یاقی اطوار و غا و بهر یاقی بجزیره و بلغت و یکلان
 را تا مسفت و نیز آن را افلاج مالی نامند و بلغت مصره ترج را رجحان النضج و ابر بی مشک و بیونانی
 مار سیدقا نامند و جمیع اجزای درخت آن در طبست عمل است اما آن چون الطلاق لفظا ترج نمایند و از
 میوه آن است و پوست زرد آن کرم است در اول خشک است در دویم و ششم آن که در زیر پوست
 زرد است و آن را آبست کوبند و معروفست به پوست بالتک است در اول سرد و تر است و کوبند و معتدل
 و خشکی و تری و ماضی آن یعنی ترشی آن در آخر دویم سرد و خشک است و برگ و شکوفه آن در
 آخر دویم کرم و خشک و برفق محلل و لطیف اند و اما پوست زرد آن مشکو قلب و مانع و معده و کبد
 سرد و احتشاد صالح از برای غشایان و محوشب و کفنه بوی دمان و لطیف و محلل ریلج و معین
 بر هضم است مادام که اکثر در خوردن آن بشود پس اگر اکثر کرده شود و نیم که دو هضم نیز از هضم
 تریاقیه است و حرارت آن معین بر خاصیت آن است و لطیف پوست زرد و خشک آن بسکون
 فی صفراوی است و مضع پوست آن خوشبو کننده نگهت و محرور الزاج باید که بخورد و شرب

جلد اول در بیان باب الاطعمه مع الاشارة الفوقانية وارج

۲۴۲

ربا بجزئی از شجر و حاتم آن و عصا رده پوست و گوشت آن که با هم کوفته باشند جهت کزیدن
افعی نازک برست و بچلین ضاد آن باین اثر دارد و طلای خاکستر محرق پوست آن جهت برص
میسند است و چون غیر محرق آن را در جامه که از نمد بالغ گرم کردن آن است و چون پوست یک
عدد اترج را در شراب اندازند در ساعت ترش کنند و سر که سازد و مضر جگر حار و دمل غلظ
است و مصلحتش غسل و اما شحم آن که باخت مغیری آبست کوبند و مراد گوشت آن است که شنبه
به پوست بالنگ است باشد که لفظ والا غیر آن است در مضموم غلظت است بسبب صلائی که آنرا
بپاشد و حاصل بشود از آن غذای بسیار از برای بدن اگر مضم شود و مضر است بحرارت بخور
معه و مانع صعود بخارات بدماغ و محدث قولنج و مصلحتش غسل است و یا شکر اگر آن را در غسل
و یا شکر مرده بی بخت بخورند بهتر است و میگرد و خوش طعم و لذیذ و اما حاتم آن یعنی ترشی آن پس
نیست در ترشی آن غذا نیست و لکن از مقوبات ملک الملزاج است و قاطع صفرا و مانع یخچین
صفرا با سعاد معده و مانع از برای خفقان حار و تقویت معده و جگر و مسکن حرارت احشاء
و مانع است از برای یرقان و مسکن تشنگی و اسهال صفراوی و کبدی و تشنگین خمار و صداع
خاری و شراب آن نافع از برای دوار و سدر بخاری حادث از ابخره صفرا و خون مرده
بسوی سر و یخچین نان منقوع در آب اترج یا شراب آن مسکن صداع و دوار حادث از خواص
است و از خواص شراب آن است منع صعود ابخره بسوی موقع آن بسبب فوت قضی که در آن است
و نیز خاص اترج حالب طبیعت و منبه شهوت طعام است و در آن تقطیع و جلا می باشد و طلای
آن ذائل میگرداند قوما و کلفت را و مزبل یرقان است و ضاد آن جهت کزیدن بخرتب پرنده
و مار شاخه از نافع و طلای آن جهت قلع زنگ سیاهی و مرکب از جامه سفید و قطور آن جهت
یرقان که در چشم پاشد نافع و یخچین الکحال بآن غوغه بطبخ آن در سر که جهت اخراج دلو که در
حلق مانده باشد میسند و مضر است بسبب و مصلحتش شراب خشخاش است و شراب تین و
بدلش آب نانچ و آب لبو است و چون جواهر و در و در آب اترج بخشد مصلحت سازد و خوردن
غذا ای که در آن آب اترج باشد نافع است از برای مایه یخچین حادث از سوای حمة قه و صفرا
و خون و حزن حادث از ابخره سودا و بخره از دم و صفرا و مایه یخچین ای مراقبه لیکن بسبب شیت

جلد اول در بیان نسخ لون

۲۳۳

حیوانیت مضطرب است با صاحب سودا پس باید که اصلاح کرده شود و بشکارد اگر سفر و استعمال نمایند
شکار داخل کرده افشرد و ساخته بنوشند و اما تخم آن پس نیست صلاح از برای خوردن بعین و کرم
و شک است و در ویم محلل و مجفف است و مقادیرست جمیع سبب گند خوردن و ضا و کردن آن و
یا قوت سهله و دو مثقال از مقشر آن قایم مقام تر یاق فاروق است و در جمیع سبب حیوانیت
و قوی تر از تر یاق کبیر است و گفته اند که دو مثقال مقشر آن تر یاق جمیع سبب مذهب و مشرب است
و با آب و یا با شیر حیوانیت کزیدن مغرب مجرب و بدست و آتشا بدن آن و ضا و کردن آن و کیدیم
مقشر آن بغایت مدحیض کشنده و جنین و منجنج آن است و طلاء آن حیث تحلیل در دم بلغ و سنون آن
چهارم تقویت لثه مفید بر آنکه چون لحم یعنی سفیدی اترج بالحکم الکاس و خواص برابر است مثبته
نوشته شده و شهرت یافته و الا فشر در اترج را بالکاف فی الجملة لقادری است و در خواص و اترج
کو چک و هر دو طرف آن باریک و مدی و منفر آن ترش میباشد بخلاف الکاس که بزرگ و در آن
بیشتر باشد بلکه یک طرف آن نسبت بطرف دیگر باریکتر و منفر این شیرین می باشد اما چنانکه
که فر گرفته میشود و از اجزای اترج بر آنکه نر جیه بر چند لون است **اول** مثل ابراهیمیه
است در صورتیکه بوضوح آب غوره آب اترج داخل کرده چاشنی آنرا از قند سفید گرفته
استعمال نمایند و این لون در خواص مانند ابراهیمیه است و از آن در تسکین جدت صفرا و
تقویت قلب قوی است و در وقتیکه از برای تقویت قلب مرتب نمایند اندکی از عطران
داخل نمایند **لون دوم** مرتب نموده میشود از برای حیوانات صفرا و به حاد و صنعت آن
برنج را به تنهایی و یا با ماش پزند چون یکویخته شود آب اترج و قند سفید قدر یک چاشنی آن
موافق مزاج شخص باشد و بشیر با دام شیرین مقشر داخل کرده چند جوش دیگر داده بکشند
و اگر قبض و طبع باشد اسفناخ و کدی شیرین داخل نمایند و اگر حرارت باشد ت بناسند و
غالب باشد گوشت خروس بجه یا بزغال داخل نمایند باین طریق که گوشت را قطعه قطعه نموده بکند و
عد و پیاز و نمک بقدر حاجت داخل کرده در آب بجوشانند و کف آن را بگیرند و به پزند تا
مهر آید و پس برنج به تنهایی یا با ماش هم داخل کرده به پزند و در آخر آب اترج و قند و شیر با دام
داخل نموده چند جوش دیگر داده استعمال نمایند و اگر خواسته باشند اسفناخ و کدی و اما تامل نمایند

جلد اول در بیان نسخه اول و ستور حل نمودن مزاج و نسخه تریاق کشف الهموم

۲۳۹

و اگر نباشد اول مرتبه مرغ بچه و گوشت بز خاله را قطعات نموده در آب نمک پیاز بقدر حاجت
 با چند برگ شنبلیله به پزند و گوشت آن را بیکدیگر ندیساند و گوشت را در روغن کاه و سرخ کرده و مصالح حار
 چون دارچینی و زیره و میسل و کشمش و قرفة الطیب و بارچه کنانی بسته در آن اندازند و آب و نمک
 و پیاز بقدر حاجت داخل کرده به پزند تا ماهر شود پس برنج در آن داخل کرده به پزند و در آخر
 آب انجیر و قند سیفید داخل کرده و سه چوب و دیگر داده و فرود آورده بکشند و استعمال نمایند و درین
 تلیه اگر خواهند برنج داخل کنند و بغیر برنج نخسته با چلاد و بامان بخورند و اگر خواهند بجای برنج از
 بقول و ادویات و فوکه چون کدو و اسفناخ و جعفر و یک کلمه یا شلغم یا زردک یا باد پیچان یا سیب
 شیرین یا به شیرین داخل نمایند و هر یک رنگی علیحده میشود با چلاد و بامان بخورند و کاه پی از آب
 انجیر و قند انجیر چلاد و یا مطبوخ چلاد ساخته استعمال نمایند و استعمال انجیریه و انجیر چلاد و مطبوخ چلاد
 و آب انجیر و قند در وقت گرمی و حرارت مزاج موافق است و ستور حل نمودن لوله و در آب
 انجیر بطریقیکه پیش داود ذکر کرده بیکدیگر اندازند و در شیشه کرده و مزاج را سفینه سوده در آن
 داخل کرده و در حمام بگذارند تا بآنکه حل گردد و مطلق در آن جرم لوله نماند و این محلول نافع است
 از برای جمیع سموم و امراض اعضای ریشیه و جهت زیجر مجرب است چون با انشیریه مناسبه
 نباشد و اگر مزاج سرد و در مفرحات را این ستور حل نمایند و همچنین سایر جواهرات را بهتر است تریاق
 کشف الهموم معطل مائل بحاروت و قولش تا بیست سال یا بیست و غیره شش تا سه شقال است
 منعی و مانع و با دوزهر سموم و مقوی باه است و جهت جنون و صرع و البخار یا با آب مرزنجوش استعمال
 نمایند و جهت فالج و نفوسه و امراض بارده و ماسخی و عسل البول و سنگ مثانه با آب بزرگر فوس
 و آب ترب و جهت ضیق النفس و سرفه نفث الدم و خفقان و ضعف معده که از حرارت باشد
 با آب کاسنی تازه و اگر بر دوت باشد با کلاب و جهت استسقا و صلابت طحال و برقان و قولنج با آب
 مطبوخ یا بنسون و جهت بواسیر و امراض معده با آب عتاب و جهت مناسصل نفوس با آب مطبوخ
 پنج کبر در از یا نه جهت سموم و جلد اسم یا شیره تازه و دوشیده و جهت بهمن و برص با آرد السمل نباشند
 و طلا و امراض مذکوره و جهت ادرام نافع است و جهت آن پوست زرد انجیر تخم شمشیر انجیر برگ
 انجیر از هر یک ده شقال حب الفار خیطا سیفیل الطیب بر با فلن که خربزبل است بخورند و نهندی از هر یک

جلول و نسخ تریاق حربنج و اقراص تریاکو بعض و نسخ جوارش اترج

۱۳۵

هفت مثقال زرب درونج عقری اطر بلال بهین سفید زینسون از هر یک سه مثقال و در
 ناسفته چهار مثقال زرب و کهنه کبرای ششی از هر یک دو مثقال با دهر معدنی خطائی و مثقال
 یکدانه کد آب و دهریست و شش مثقال کلاب بسایند و با دهر را آن صلابه کرده هفت
 روز بگذارد و در وید و جواهرهایش را در شیشه کرده آب ترنج رسیده بر روی آنها کرده سر آنرا
 محکم نموده در حمام بگذارد تا حل شود و بعد از حل شدن در دهر و با دهر اندک اندک ریخته بر هم زنند
 و بعد از آن با صمغ اودی و به و عسل سفی ایوان آورده که بر سر آنش باشد و اخل کنند و آتش آن مقدار
 باشد که بخوش نیاید پس فرو آورده و ظرف آفره یا چینی نگاه دارند و شش ماه و هر گز داشته پس
 استعمال نمایند **تریاق حربنج** جهت سوم مشهور به و ولد و غه مشتمل الفم است صنعت
 آن تخم اترج مشوره مثقال کوفته بخیه وزن کرده با بنجر کوبیده آن مقدار که بآن بسوزند شش
 شربت ده مثقال اقراص تریاقی تمام آن اترج جهت صنعت او تشنگی منقرض و قطع فی و دفع موانع
 است صنعت آن نبات سفید کوبیده اندکی آب داخل کرده بر آتش بسیار ملایم گذارند تا کداخته
 شود پس اندک آب ترنج ناره داخل کرده تا جاشنی که خواسته باشد درست شود و بقوام آید بربک
 یا سبزی مس نازه قلعی کرده یا فقره بریزند تا بسته شود و به برزند و نگاه دارند و بکار برند و اگر خواسته
 باشند و هر یک رطل از نبات سفید مقدار یک مثقال و درید ناسفته و آب ترنج بر سوزند که در حل
 کرده از آن آب ترنج جوارش سازند و یک مثقال عنبه اشب در روغن بسته کداخته داخل نمایند
 بپاشند اقوی در تقویت و دفع سوم **فصل در بیان جوارشائیکه اصل و عود**
و را نهاقشتر و اترج است جوارش اترج مقوی معده است و طعام را
 بهضم کند و اشتهاهای طعام آورد و بر مایه را دفع کند و بوی دمان خوش سازد و نافه است از برای
 لقوه صنعت آن پوست زرد اترج خشک کرده سی گرم فرقل جو زبل و ادراقل خیر بودا و چینی و خنجر
 زنجبیل از هر یک یک گرم مشک بنی خالص یکدانه و در نسخه دیگر مشک دو دانه است بکسر
 سه وزن اودی بهجون سازند این نسخه از شیخ رئیس است و در نسخه دیگر لعل و در اقل
 داخل نیست و وزن مشک دو دانه و در نسخه این جزله وزن پوست اترج سه درم است
 و این صمغ است شربت و درم مزاج تخم شیخ رئیس گرم و خشک است و در اول درجه سوم

جلد اول در بیان نسخ جوارش اترج و بعضی در نسخ حلاوانی اترج

۲۳۹

جوارش پست زرد اترج منقول از فرابادین نرکی افندی صالح چلبی نقوی با صند و
اعضای ریه و معده و مجمل ریح است صنعت آن پوست زرد اترج بیست درم
قرنفل و دهنی بسیار خولجان از هر یک دو درم زنجبیل فاقه از هر یک یک درم پوست
خربزه سی به دستبوی که پندی کچری و عوام گرمی نامند دو درم مشک بتنی خالص ندرم
عسل مصفی بقدر کفایت به شود و بر جوارش سازند جوارش اترج متقوی دل و معده
و دفع سودا و معین بر هضم کیوس است صنعت آن پوست زرد اترج پوست بیرون بسته شیط
پندی کباب چینی عود خوشی خام از هر یک دو درم قرنفل و اچینی سیلانی کل فلفل سیلخه سیاه
دانه فاقه صغار دانه فاقه کبار عود بلسان تخم فرخ خشک از هر یک یک درم مشک بتنی خالص
ورق لیمو محلول از هر یک یک مثقال زعفران یک درم و نیم عسل سفید سه وزن مجموع ادویه
عسل را بقوام آورده ادویه کوفته بخته آن شسته به جوش سازند شیرینی تا دو درم جوارش
اترج غلیظ فرموده اند که از استنای طینه مخفی الففضل رب الغنی محمد با ششم العلوی است متقوی
اعصاب و دماغ و معده است و مجرب النفع است در جمع امراض عصبی خصوصاً از برای
استرخا و قیاح صنعت آن یک درم زعفران مشک سی مثقال و یک شب و در عرق بهار نارنج و عرق
فرخ خشک از هر یک یک درم بخواه مثقال بخسانند و روز دیگر بجوشانند تا مبراشود و از پالایش
بگذرانند و عسل مصفی سه مثقال داخل کرده بقوام آورند پس بکوبند پوست زرد اترج و مثقال
افخر کی اساردن انیسون ناخواه بهمن سفید و اچینی سعد کوفی طالیسفر فلفل سیلخه ورق
کل سرخ فاقه کبار سیل بواقره الطیب کا ششم کند مصطک رومی از هر یک سه مثقال
جوز بواد از فلفل فلفل سیاه سبیل الطیب عود الصلیب عود دهنی قرنفل از هر یک دو
مثقال زعفران بجز اشوب مشک نرکی از هر یک یک مثقال چندید زعفران خطا از هر یک چهار
دانه کوفته بخته آن شسته شیرینی یک مثقال تا دو درم حلاوانی اترج بهترین حلاوانی
است متقوی احشاء و موافق محمودین است صنعت آن پوست اترج تازه یا خشک کرده را
بعد از دور کردن زردی بیرون و دفع بقیه تلخی آن اگر باقی مانده باشد به جوشانند
در آب کمر و نرم بگویند و بلع نمایند با آب و قدری ککاب تا مبراشود و آب آن خشک کرد

جله اول در بیان تسخیر و من حب الاترج

۱۳۷

پس قند سفید و عسل مصفی با آب و قدری کلاب لاخل کرده و صفا نموده و بجوشانند تا غلیظ شود
 و اگر چاشنی دار خواهند قدری آب انج را بلیمو بر آن در آخر بطبخ پاشند تا جذب رطوبت آن
 شود و اگر نخواهند سبب باشند مغز بسته بوداده گرفته داخل نمایند و اگر پوست انج نباشد و مریای
 آن باشد و نخواهند که حلاوازان مرتب نمایند آن را بگویند و بهمان دست بطبخ دهند و اگر
 نگویند و آن قد بطبخ دهند که همراه شود و بهتر است و اگر از پوست زد و انج خواهند آن را شیرین
 کرده بطریقیکه مذکور شد پس بطبخ نموده حلاوا مرتب نمایند و طریق بودادن مغز بسته و با دایم جهت
 حلاویات آن است که با سوسن کنند و یا اگر بکنند در وی کمی برشته کنند و بهر جهت نام برهم زنند
 که مغزها نسوزد و بوی او در پس از سوسن پاک کرده استعمال نمایند **فصل در ذکر ادویه**
حب الاترج و قشر آن و همن حب الاترج نافع است از برای ابواسیطه کردن
 و آشامیدن آن و منفع سه کوش و سیرج النفوذ است در اعضا و محال و مطلق است
 و کسیکه ندیدین کند آن گویند عقر بآن نزدیک میشود و و مجرب صنعت آن حب الاترج را غلیظ
 کرده منقشر نمایند و بگویند در آب بپزند و کف آن را بگیرند و چون دیگر کف نیارد آب آن را
 دور کرده و کفها را با آتش ملایم بپزند تا آب بر و دور و عنق باند صافی نموده در شیشه نگاه دارند
 و سهرش را محکم بندند و در وقت حاجت بکار برند و همن حب الاترج بقسی دیگر صنعت آن
 حب الاترج را خشک کرده بگویند و بطریق روغن بادام روغن کشند و همن قشر انج کرم
 و خشک است و محال ندیدین بآن جهت امراض عصب و امراض بارده عصب آورده و در مغال
 و دفع لرزیدن در شب راجع و کزیدن عقر بآن است و ندیدین بآن با سفلی قدم جهت دفع
 برودت هوادر اسفا رفته ندیدین آن بریدن جهت اسهال و فالج و رعشه و لقوه و احتیاج و
 عرق النساء آورده و مثانه جهت رویا بیدن موی و خوشبو کردن عرق و سوسن آن
 جهت درد سوسن و علل بودای و درد شقیقه و منقشره بآن جهت رو دندان و چکانیدن
 آن در بینی از برای شخص از برای صرع و چون همن قشر انج را نگاه دارند در ظرفیکه بخور
 کرده باشند آن ظرف را بشک و بجز و عود قاری بکریب بار در آن عطریت بهم میرسد
 بوییدن آن نافع است از برای فالج و اسهال و موی اعصاب است و گفته شده

جلد اول در بیان نسخ و سن اترج

۲۳۸

که روغن فرا گرفته از پوست زرد اترج چنانکه آن در نسخ نافع است از برای مایه الخویا
و امراض سوداویه درد مایه و بعضی اطباء گفته اند که روغن پوست زرد اترج نافع است
از برای مایه الخویا حادث از سودای محرق از بلغم از سودای محرق از سودای طبعیه
فتوح کردن آن صنعت آن بکیر پوست زرد اترج شش عدد و آن را ریزه کرده در روغن
زیتون در روغن خنجره ای از هر یک یک رطل باور در و رطل روغن
بجذ انداخته بهر شش بهانه زیتون آورده بفتش بازند و در کنند پوست شش عدد اترج
و یک داخل کرده بعد از شش بهانه زیتون و یک بیرون آورند تا سه مرتبه و اگر تا پنج مرتبه این عمل نمایند
بیکدر دقوی **در سن اترج** منخذ از پوست و رخت آن نافع است از برای استرخا صنعت
آن چون برسد اترج زرد و گرد پوست آن تیغ زیتون های آن را و جمع کنند و اترج
می کنند از پوست آن تر با چنانچه می کنند روغن لسان را این جز که گفته که در سن اترج
نافع است از برای برودت اعصاب و استرخا صنعتش آن که فرا گیرند اترج را و قشقه
رسیده باشد بکیر در روغن آن را بدین نحو که تراشند پوست آن را و قشقه درخت
باشد و بکیرند آنچه را تر شمع می کنند از بالای پوست آن و جمع کنند بغدادی گفته که در سن
اترج نافع است از برای فالج و استرخا صنعتش آن است که بکیرند روغن زیتون با روغن خنجره
از هر یک یک رطل یا از هر یک یک رطل و بکیرند پوست زرد و بالای شش عدد اترج
را که خالص باشد از سفیدی و در آن اندازند و هر سه روز پوست اترج را بدل کنند
تا سه مرتبه این مرتبه و قومی بکیرند پوست اترج را در و قشقه سبز باشد و داخل میکنند
در آن روغن کلاب میزنند آن را با لاش ملاجیم تا آن پوستهای سبز سفید شود و قشقه
آنچه در آن است بیرون آید در آن روغن پس فرود آورده یک بشان روز میگذرانند پس
صافی نموده داخل میکنند مشک ترکی و سکه اصل و بکار میبرند و قشقه را میگذرانند قطعه
بینه و در روغن بکیرند فرود آورده میمالند بر اترج رسیده که در درخت باشد در روزی سه
مرتبه و همچنین با چهل روز پس آن را از درخت چیده بلعقه فقره یا طلا آن را تراشیده
آنچه بیرون آید از آن روغن جمع میکنند و قومی بکیرند را در پوست زرد اترج می پرورند

جلد اول در نسخ رب اترج و سکنجین اترجی

۲۳۹

چنانچه در کمال باسین که بپند ی چینی و با در کل میل کجدر ابر و ده می کنند و با دام را در بقسته چند
روزی و بدل میکنند پوست اترج را چند مرتبه تا بکیر و کجند قوت و بوی آن را پس از آن کج
روغن میگیرند و قومی بجای پوست اترج بهار اترج را بر روی کجند کرده و چند بار مکرر میکنند تا
کجند بوی بهار اترج را بکیر و مطلق بوی کجند معلوم نشود پس از آن روغن میگیرند و قومی
میگیرند اترج را و قیقه رسیده باشد و مستحکم باشد و یک شب در روغن می گذارند و روز دیگر بر
می آورند از آن روغن و بیشتر اشند آن را اثر اشیدنی لطیف که روغن آن بیرون آید و خسته
رسد بان که بیرون آید مایه است آن در آن روغن و جمع میکنند از آن آنچه ممکن باشد جمع
کردن آن و بنحیر میکنند ظرفی را بشک و عود و قاری و عینر غیب بخوری مکرر و بسیار
و مسمن را در آن ظرف نگاه میدارند و این روغن عطری خوش بوی لذیذ نافع از برای
و مانع و اعصاب و ماغی است و قومی بر می آورند مسمن را از جبه اترج بچنانکه بر می آورند روغن را
از مغز با دام و مانع آن بعضی شرح قانون مثل صها بخت و مسجی و شریف و نسبی گفته اند که
مسمن را اگر گرفته از قشر زرد و قبی اترج و همچنین مسمن فرا گرفته از حب اترج نافع است از برای
فالج و اختلج و شرباد از برای بیرون و اعصاب طلا کردن بر قهای سر و گردن و قشر اترج
میفرمایند که مسمن قلع اترج و مسمن قشر اترج و مسمن حب اترج هر سه نافع اند از برای فالج و اختلج
شیرا و مرد و خام و مسمن ادویه آخری و مسمن فرا گرفته از قشر زرد اترج نافع است از برای لقوه
آن و قشر بر آن چکانیدن آن در بنبت اعصاب از برای رطاس نیز نافع است آشنایند مسمن
بان از برای اختلج و بیرون و اعصاب رب اترج و قشر اترج از رب جهم است و جهت غایب
صفر و تشنگی صفر و قطع قوی دفع سم و ابرام البصیان و آن صریح است که حادث میگردد و بصیان با
باید حرارت صفت آن اگر چه در بلوب شربا نموده اند که آب خالص از آبچوشان تا بر لب رسد و یک کف
آید که در بعضی مایه از آنها رسد اگر چه بشود قدری شیرینی ضرورت است اصل نمودن بالقوام آید و رب اترج از آنجا که
باید که در آب اترج که بغیر شیرینی بالقوام نمی آید بمقدار عشر آن یا قدری زیاده نبات میفرماید اصل
نماید و آبش بسیار ملائم بخوشاقت تا بر لب رسد و فرو داده و سه و کرده و در ظرف چینی یا بجای
نگاهد از دو در وقت حاجت بکار برند سکنجین اترجی قاطع صفر از سکن غلیان خون

حد اول در بیان نسخ سفوف اترج و بعضی نسخ حماض اترج و ستر حماض اترج

۴۵

و غلبان و اکثر امراض صفراوی و دوسوی را نافع صنعت آن بکینه قد سفید شکر سیلما با عسل
در شتاب یا سیلان رطب هر کدام که خواسته باشند و باربع آن سرکه انگوری در و یک مشکلی یا
نقره یا گلی بوسی تازة قلعی بقوام آورند و کف آن را بگیرند پس آن را بر آتش انگار گذاشته آب
اترج بقدریکه طبیب داند که می باید داخل کرده بخوشا کنند تا بقوام آید پس فرو آورده سرد کرده نگاه
دارند **سفوف اترج** سفیر میند که از استنای سنده محتاج بفضل و توفیق رب کریم محمد شمس
حکیم است مفید از برای قلیح و استرخا چون آن آشامیده شود بعد از تنقیه با ارجات صنعت
آن پوست زرد اترج با و پنجوبه قلع از خزانة منقی پوست بلبله کالی از هر یک پنج مثقال سارون
پهن سنج بهمن سفید و اچینی سلیمه فرومانا از هر یک سه مثقال جد و اخطائی مجرب مشک
ترکی بمنتر اشوب چندید ستر از هر یک نیم مثقال ورق طلا که دوزیوس از هر یک چهار دانگ
جوز بواز را و نطویل بسفایج فستقی را زیاده با و ان خطائی زنجبیل تخم سداب که با سندر و س
عود و قمار سی خام سبیل الطیب شط تلخ فا و انیا بزر رسیدا لوس اسطوخودوس از هر یک یک
مثقال صخره فارسی دو مثقال خارک جهر می با نرود و مثقال کوفته بخته هر دو یک مثقال آن
صبح با و مثقال عرف بلاد پنجوبه بنوشند **فصل در بیان اشتریه حماض اترج و**
ورق آن و شراب اترج نافع از برای ضعف معده و خفقان صنعت آن
بکینه بزرگ اترج پنجاه عدد و یکین را از بخار پاک کرده بخرقه گانی یا غیر آن و شراب جهور
بشت رطل در آن داخل کرده بکفته بگذارند و در جای گرم پس صافی نموده و در رطل عسل
کف گرفته در آن اندازند و بر هم زنند برهنه زنی نیکو و در شیشه و یا در ظرف چینی بگذاهند و
بوقت حاجت بکار برند **شراب حماض اترج** مسکن و مبر و مطفی حرارت نافع است
از برای حیات حاره و یویه صفراوی و دفع فی صفراوی و مسکن عطش و رافع سهموم است
و نافع است از برای اصحاب صداع دوسوی و صفراوی هرگاه ایشان را نیست طبع باشد
و متقوی شهوت طعام و نافع خفقان حار است الا آنکه مضر است بسینه و دیده بسبب جوشنی
که دارد و متقوی معده و جگر و قلب حار است و نافع است از برای صداع بشارکت قلب و
سوزن از صفراوی قلب و جمیع افعال حماض اترج را در دو مضار آن ندارد و صنعت

جلد اول در بیان نسج عرق کفری و نسج دیگر آن شراب رن اترج

۳۳۱

آن بکیرند آب اترج و باد و نمکشان آن نبات سفید و در دو یک انقرو با سنگی بجوشانند تا بقوام آید
و اگر خواهند بجای قند عمل مصفی با دو شاب انکور می کنند و بعضی الجا آب اترج و شیرینی
را با لمانا صفت می کنند و گفته اند که شراب اترج بهترین اثر بر است از برای تسکین صداع
خاری مخصوص و قند که با کلاب با عرق کفری بنوشند و شراب اترج که از برای صداع
نوشته اند یک من قند است و پنجاه مثقال آب اترج عرق کفری که با این شراب بنوشند
آن است که کفری یعنی غلاف طلع نخل را ریزه ریزه کرده بطریق کلاب عرق کنند و شیرینی
شراب اترج از برای اصحاب صداع یک ادویه تا دو ادویه است با یک چهار یک من بنوشند
عرق کفری یا کلاب و نیز این شراب نافع است صداع حادث بشمارکت قلبه بسبب
غلبه مره صفر ابر مزاج و آشامیدن شراب حاصل اترج بعد از قند نافع است از برای
صداع دموی و نیز آشامیدن آن نافع است از برای دوار حادث از ضعف قلب و سقوط
قوت چنانکه این قسم دوار عارض می گردد و نا فیهین را فرشی گفته که شراب اترج نافع است
از برای دوار صفر اوی بخت آنکه حاصل اترج بسبب آنچه از میسر میکند بسبب عصر و صبح
آن طریق بخار را بسبب قوت فالصه که آن را می باشد نسج دیگر آن که مقوی
قلب حار و نافع است از برای خفقان حار و صفر بشکند و ماده را قوت دهد و منع و رمع
بخش حار و نه از بقیه شراب که در معده مانده است از صحو و بسیر میکند بسبب آنکه مقوی قوت
معده است و شربش منع لقضا عدا بخمره و ترفعه بسیر میکند صنعت آن آب اترج پنجاه مثقال
قند سفید یک من بقوام آورند شیرینی تا دو ادویه فرشته گفته که آشامیدن آن بالباب
بزر و قطوانا نافع است از برای صداع چون با قبض طبیعت باشد شراب و رن اترج یعنی
خر آن مقوی قلب و مانع است و نافع است از برای مالتجولای مرا فی که با بروست مرات
و معده و آن ریا ج بارده مانع باشد صنعت آن برک اترج برکت انبول از هر یک پنجاه
بر کهار تمام از غبار سحره پاک کرده و در شراب ریجانی با نزه رطل با نزه روز دستوالی
بخش یا تند پس صافی نموده چهار رطل عمل مصفی داخل کرده در آفتاب گذارند و یاد نوبه
بسرکن اسب و فن کنند و این بهتر است و یک هفته بگذارند پس در مشکته کرده بکافور

جلد اول در بیان شرح اجزاء از جنس و بعضی از ذکر عرقهای پوست زرد انج

۲۸۲

و در وقت حاجت بکار برند شربتی بنیم رطل شراب حاصل انج مقوی قلب
و دماغ است و نافع است از برای مایخو لیای حادث از احتراق صفرا و احتراق خون
و این آب القح اودیه است از برای مایخو لیای مراقی و مایخو لیای حادث از احتراق
بنغم هرگاه آتشابده شود با شراب اسطوخودوس بجهت آنکه شراب انج تقطیع باغم می کند
و شراب اسطوخودوس با آنکه در نهایت نفع است از برای این قسم مایخو لیای مصلح شراب
انج است و نیز شراب ترنج مصلح شراب اسطوخودوس است صنعت آن آب انج بیکرطل
بنات مفید یکن با آتش ملایم در دیک تنکی یا نقره بقوام آورند شراب انج را
نسخه قدما جهت ضعف دل و خفقان و ضعف معده بنایت نافع است صنعت آن بیکر
انج پنجاه عدد در شراب کنیره یا جهوری بقدر شش قسط که سر قسطی صد و پنجاه مثقال است
هفت روز بخینساند پس صافی نموده با صد و پنجاه مثقال عسل کف گرفته بقوام آورند
و بعضی از پوست انج بدستور مسطور نزدیک می دهند و بعضی بیکرطل پوست انج را
در رویت و پنجاه مثقال آب خینسانده چون داده صاف کرده تا بثلث رسد بیکرطل
عسل مصفی بقوام آورند **فصل در ذکر عرقهای پوست زرد انج**
عرق پوست زرد انج ساده که مقوی قلب است و معده دران نریاقت گوشت
و رطوبات فاسده را دفع کند صنعت آن بیکرند پوست زرد انج یک من در چهار من آب
بصره و انیسون عرق بکشند و با این طریق که چنانکه بر سر دیک بندند و طاسی دران بعد از آنکه
آب و پوست انج را در دیک کرده باشند و سرپوش معکوس بر سر دیک بپزند که قیحه و
نکته آن در اندرون دیک باشد و اطراف آن خمیر گیرند و در میان سرپوش آب سرد
بر کنند و آتش ملایم دهند چون آب بکرم شود و بردارند و آب سرد تازه داخل کنند و چون آتش
که ماس پر شده سر دیک را با در کرده آن را بردارند و اگر دانند که در پوست هنوز نفوذ
بانج است قدری آب داخل کرده مکرر عمل نمایند شربتی ازین عرق تا دو اوقیه یا شربت
سیب یا شربت کاهوز بان یا قند سفید بنوشند و بدانکه چنانکه بکرم جیم فارسی و اوایاد
نقدان شمایند و چون بنوشند می است و آتش چهار است از لیسمانی است که در اندرون حلقه

جلد اول در بیان سحر و جادو و اقسام آن

۲۴۴

بسته و از اطراف آن ریسمانها برآورده سه یا چهار و آن حلقه را دو سطر و یک آویزان کرده
و ریسمانی دیگر بر کردن و یک بسته آن ریسمانهای اطراف حلقه را بر اطراف ریسمانها بر کردن
و یک بسته بسته و در میان آن حلقه طاس و یا غیر آن ظرفی میگذارند محاذی نمک سپروش
بلکه باید که نمک آن در آن باشد تا در آن عرف بچکد **عروق پوست زرد** اترج مرکب که در تقویت
اعضای ریزنده و رفع امراض سودا و یمیلی لطیف است صنعت آن پوست زرد اترج بادرنخوی
کل کل و زبان فرخ شک مندل سفید افیتون شاهتره بفسیلخ فستقی فغناغ خشک از هر یک
پنجاه شغال و رقیق بان یعنی تا بول پنجاه عدد بهمن سرخ بهمن سفید و آنه سیل بسیار است و اینچنینی
قرقه الطیب کوله بر که انجدان است صغیر فارسی ناخو اده اسطوخودوس ابریشم خام از هر یک
پنج شغال قرقل کباب یعنی عود هندی اوخر کی سافج هندی از هر یک سه شغال سکر
انگوری خالص کا و زبان عرق بادرنخویه کلاب از هر یک دو من بر روی کرده به سحر عرق کشند
عروق پوست اترج سگری که در نهایت تفریح است صنعت آن پوست زرد اترج دوازده
سیر شکر سرخ یکین بقدر کمر آب بر روی وی کرده در خم کرده در زیر سر کین اسپن خم را دفن
کنند پس از رسیدن یعنی جوش خوردن و از جوش فرو نشستن آن را از خم بر آورده چند
روز بگذارند و بعد از آن با ده سیر دیگر پوست زرد اترج عرق کشند و اگر ده سیر کل سرخ
داخل نمایند بهتر است **عروق چهار اترج** قریب بعرق بهار نارنج است و از آن ضعیف تر
فصل در بیان اقراض قندی حاصن اترج قرض حاصن اترج
نافع است از برای اصحاب یرقان صنعت آن بکینند قند سفید و بقوام آورند و آب اترج
بمقدار یک آن را از آن یعنی بنجوش و چاشنی دار کردند داخل کرده و پسینی بریزند و بهر برند و استعمال
نمایند رنگ دیگر شکر سفید را بقوام آورند و سفید و تخم مرغ پران زده تریزند تا سفید گردد
آب حاصن اترج بقدر حاجت اندک اندک داخل کرده اندکی آتش ملایم بدهند و باز تریزند چون
نیکیو سفید گردد بطریق قرض بر روی کرباس نیک زده بچکانند چون سرد شود بر دارند این را
بهندی بتاسه چاشنی و از آنست **فصل در بیان مریات اترج** مریای
پوست زرد اترج مقوی قلب و دماغ و کبد بارد و منفرد است و ششینی طعام صنعت آن

جدول در بیان نسخ مرای اترج

۳۴۴

پوست زرد اترج را نازک تراشیده باریک و کوچک بریده در آب نمک شیرین نمایند یا در
 کیسه تنگی کرده در آب صابون کنند یا برنج یا درگاه آن چند جوش داده هر مرتبه تبدیل نمایند تا
 شیرین شود پس در آب خالص جوش کمی داده شسته در آب آهک بگذارند تا شکسته شود
 پس شسته در آب خالص طعم داده در شیر نبات یا قند سفید رقیق با کش ملایم طبع دهند تا
 غلیظ شود و اگر در آخر قدری کلاب داخل کرده چند جوشی داده فرو آورند می گردد اقوی مشبو
 و اگر در شیر جوش نهند بلکه بعد از طبع آب آن را فشرده و از پارچه صافی آب آن را خوب
 شست نموده شیر نبات سفید یا قند یا عسل بسیار غلیظ کرم بر آن ریزند و بگذارند تا شیر در آن
 منجذب گردد و در طوبت خود را در آن شیر پس دهد پس آن شیر را گرفته باز جوش داده کرم
 کرم بر آن ریزند و یا شیر تازه دیگر بر آن ریزند تا آنگاه که دیگر رطوبت پس نهد و شیر را
 رقیق کنند بهتر است و شکسته تر و خوشتر خواهد بود و مرایای آبست که عبارت از
 گوشت اترج است عبارت فارسی و شحم اترج عبارت عربی چنانچه ذکر یافت نافع است از
 برای تقویت معده و قلب صنعت آن بکیرند گوشت بالنگ را یکدو جوشی داده آب آن را
 بریزند تا تلخی کمی که دارد دور شود پس در آب طبع دهند تا ماهر شود از آب برآورد و بشارند
 که در آن آب باقی نماند و به پارچه پاکیزه خشک کنند و در شیر نبات سفید یا عسل مصفی مربی
 سازند و اگر قدری کلاب را آخر داخل کرده چند جوشی داده فرو آورند بهتر است **مرای**
 اترج بکیرند اترج درست را بوسه با انگلی ببالند که قدری از قشر زرد آن ساییده گردد
 پس پارچه پارچه نموده دوسه ساعت را بیکه در آن قدری زاج ساییده حل کرده باشند
 بگذارند تا تلخی آن زایل گردد پس برآورده با آب خالص بشویند اگر شیرین شده باشد
 بهتر الا مرتبه دیگر در آب زاج تازه چند ساعت بگذارند پس در آب آهک بگذارند و برآورده
 پاک شسته طبع نمایند و مرای سازند و اگر پارچه های آن را خارهای بسیار بزرگند که از روی
 دیگر آن بگذرد و در آب شیرین یک بشانند و بگذارند و هر دوسه ساعت آب را تبدیل
 نمایند نیز شیرین میگرد و بچوش و ادون در آب شیرین خالص مکرر و هر مرتبه تبدیل نمودن
 آب نیز تلخی آن زایل می گردد پس بطریق مسطور مرایه بپزند و اگر اترج درست را خواسته

جلداول در بیان نسخ مر برای اترج

۲۴۵

باشند شیرین کنند پوست زرد آن را از شک پانصد ری ساییده و در آب زجاج بخیسانند
پس در آب خالص یک جوش داده آن آب را بریزند و دوسه مرتبه چنین کنند پس زمانی
در آب آنک بگذارند تا شکم کند کرد پس شسته و پخته را ترتیب دهند و اگر در آب زجاج بگذارند
و بجای جوش آب گرم بشویند نیز کافی است ولیکن باید درین قسم در شیرین کردن بمالند نه
در سنن آن تا اثر زجاج در آن نماند مر برای اترج به نسخه مسعود بن محمود بنجر صفت آن
بگیرند اترج تازه را چهار باره کرده ترشی آن را دور کنند و در تقارن غالی لعاب را در آب
عذب و نمک یک هفته بخیسانند پس کاهفته دیگر در آب شیرین بغیر نمک بخیسانند تا رنگش تغییر
شده سفید گردد و ظاهرش بزرگک باطنش شود پس آن را بشویند در آب شیرین تا شوری
در آن نماند در یک پاکیزه کنند و عمل شکو یک جز و دو از آب دو جز و بر سر آن ریزند تا مقیاس
که از روی پوست اترج بر گردد و باید که پارچهای اترج را بجلال جوبی سوراخ سوراخ نمایند تا شیر
در جوش آن نفوذ کند و بچوشانند مقدار دوسه ساعت بخومی پس آن اترج را از آب غسل
بر آورده و یک شب بر روی کرباس نخی بپاشند تا آتش خشک شود پس بپزند آن را
در غسل کف گرفته و فرو آورند از آتش و پاشند بر آن افادیه سوده و مقدار افادیه باید
که با دای هر یک اترجه زعفران قاقا که کبار سیل بوا از هر یک یک شقال قرنفل دارچینی از
هر یک نیم شقال مشک یکدانه و نیم باشد پس آن را در مرتبان چینی کرده سر آن را محکم
بندند هر چند هوا سرد و تر باشد مر با بهتر میشود و گفته اند اگر نمک را در آب داخل کرده بپوش
اترج را در آن انداخته و بخ در آن داخل کرده بیست روز بدارند پس از آب و نمک بر آورده
چهل روز دیگر در آب پنج بگذارند و هر روز آب پنج را تازه کنند و بشویند آن را صبح و شام
و از جمیع آنچه رسیده بآن از لعفن و نامل پس بعد از چهل روز بر آورده و بفشارند و یک
شبان روز بر کرباس نخی بپاشند و بپزند آن را بستر سوری که مسفر کردیم و بکار برند مر برای
اترج درست اگر خواهند اترج درست را مر با سازند صنعتش آن است که اترج را اندکی
بشک پاپوست بیرون آن را ساییده خار زتن آن مقدار که از لحم آن نگذرد و بطریق
مذکور در آب و نمک و است با سبوس یا کاه جو و کندم و برنج در آب زجاج شیرین نموده

جلد اول در بیان شرح حاصل اترج

۲۴۲

نست به آب خالص یا نه چون داده که کیفیت ملک و زاج و راجحه کاه و سبب و سبب آن را نامی کرد
 پس در آب آنکه یکدست است بگذارد و کپش بسته به پزند و خارهای بلند بر آن زنند تا بستر آن
 برسد و در شیره نبات یا قدری قین یا عسل مصفی و اگر خواسته باشند کلاب داخل کرده چون
 دهند تا بقوام آید نوع و دیگر صنعت آن اترج درست را بطریق مسطور شیرین کرده در آب
 آنکه کذا شد حل پس برآورده شسته سر آن را قدری بریده جوف آن را خالی کرده باز در جوف
 آن مغز اترج که ختمها و پرده های آن را دور کرده باشند پیر کرده سر آن را مسدود نموده از
 همان پارچه که بریده اند و پخته در شیره نبات یا عسل اندازند و بپزند تا بقوام آید و اگر حاصل اترج
 نتوانسته باشند که و یا زردی یا بیاضیت یا چیز دیگر بپخته کرده و جوف آن کرده و بطریق مسطور
 بپزند **مخلخل** قشر اترج مقوی معده و مسکن صفرا است صنعت آن بکیزند پوست اترج را
 و سبب آن را از آدم کاره در نمایند و لوزهای بار یک سطل لانی بریزند و در آب نمک یا سبوس
 کنند شیرین نمایند چنانچه ذکر یافت پس باب خالص نیگو بشویند و یکدست در آب آنکه
 بگذارد پس برآورده شسته آب شیرین خالص طبع دهند و پخته کرده لیکن مضمحل نشود پس
 برآورده آب آن را بکریاس نازکی شفت نموده در عرق سرکه یا سرکه انگوری تمذاذ نمایند
 و چند دانه قرنفل و خرما خارا خشک ورق کرده و قدری سیاه دانه و چند برگ نعناع تازه
 در آن اندازند و در آفتاب گذارند تا مزاج گیر و متماثل نمایند و اگر خواهند چاشنی دار شود
 قدری بقدر مطلوب کم و زیاده شیره نبات یا قدری سرکه اندازند و پوست اترج را بعد از
 شیرین نمودن و پختن در آن اندازند و چند جوشی داده و در شیشه با ظرف چینی گنجا دارند
 تا دویه مذکوره داخل نمایند تا برسد و احتمال نمایند **مخلخل** اترج نوع دیگر یعنی ترشی بر آورده
 بکیزند صنعت آن اترج درست را در نمک چند روز بگذارند و هر روز برهم زنند پس قدری
 آب داخل کرده در آفتاب گذارند و چون لخی آن در شود از آب نمک برآورده چهار پارچه
 نموده در آب خالص بپزند تا ملایم شود پس بکریاس پاکیزه آن را خشک سازند و بگذارند
 خشک شود و در سرکه تمذاذ نمایند و بگذارند تا سرکه و جرم آن جذب شود و متماثل
 نمایند قوی معده و کبد و سبب مسکن صفرا است و اگر چند دانه قرنفل در آن فرو برند

جلد اول باب الالف مع التاء المثلثة وبعض در اثل

۲۴۷

و چند شاخه لغت و ادویه که در نسخه قبل ذکر یافت داخل نمایند که در اقوی و اطیب
باب الالف مع التاء المثلثة اثل بفتح الف و سکون تاء می مثلثه
 و لام بفارسی شوره کز کوبند نوعی از طر فاست در کنار و دانه های بار می روید و بکند جها و
 ناسنه نبات آن مایه شیر و گیاه و برکش ریزه خشن و شمرش بی شکوفه بقدر بخوردی
 و بزرگتر و تیره رنگ و مائل بزردی و در جوف شمرش دانه هایست بهم چسبیده و آن را عذبه و
 بهندی تنه می یابین و چھوٹی مائین نامند و اثل در اول سرد و در دوم خشک است و با قوت قابضه
 و اندک ملوحت و حرارت و جالی و مفتوح و مطبوع پنجم و شاخ و برگ آن جهت جذام و سردی و درم
 سبزه و منع سفیدی موی و در سردی و شراب آن مقوی اجک و ملین و درم آن و مضغه آن
 جهت در دندان و ضا د آن جهت خلیل و درم جگر و بخور آن تا بهفت دفعه جهت سقوط دانه های
 جد ری و بلوایه و جوشهای ریزه که آب از آن تراوش کند و خاکستر آب طلیخ آن جهت
 خروج مقعده و تقویت موی نافع و در قطع خون سینه اعضا خاکستر آن مجرب است و قدیر است
 از طلیخ آن تا چهل و پنج مثقال و از عصاره آن تاسی مثقال و مضغه معده و مصلحتش
 صمغ عربی و بدین جوز السیر و شمرش سرد است در دوم و خشک سوم و تو هم کرده که یک
 گفته کرم است در دوم قاطع اسهال و سیلان خون و راجع مواد مقوی معده و جگر و سبزه
 و اعصاب است و آشناییدن آن جهت نفث الدم و بر لود منع الصباب نزلات اسهال
 صفراوی و رطوبی و بوداده آن با کل خوردنی و بیستور باد و در هم و نیم کلان که دوسه دفعه
 هر دفعه یکین مقدار بخورند جهت قطع اسهال مجرب است و در سس سیلان خون بسیار مفید
 و طلیخ یک اوقیه آن و خیساینده اش در آب کرم که با شکم بنوشند جهت یرقان و کزیدن
 رتبه او جرب رطوبت رجم و در زجاج اطفال جهت رفع رطوبات متعفن نافع و چون
 نقیح آن را سه روز یا سفت روز بنوشند و از غلبه آن دوع و آن بسده تناول نمایند
 باعث فریبی بدن و خوبی رنگ رخسار و مقوی معده و منقی رطوبات فاسده است
 و چون در کلاب خیساینده در چشم چکانند جهت روج مواد و تقویت اجفان
 و حدت البصر مفید و ضا و نثر آن موجب تشدید اعصاب است و سوز آیدن خوب

جلد اول در بیان نسخ جوارش اثر امل و شیر اثر امل و طبع اثر امل

۲۳۸

امل در فتن و دود و بخار آن نافع است مثلاً قوه را و خشک کننده دانه های جدری
است در او آخر و ذر و در آن جهت قطع خون جراحت و برودن گوشت زیاد و غسل آن
جهت جرب طبع نیکو کردن رنگ و شماره و دفع قمل و حمل آن جهت رفع رطوبت رحم
و فرج و بیدار کردن ارحام نافع و مضمضه طبع آن و بیک نور خاییدن آن جهت تقویت لثه
و تامل دندان و ضماد بطبوح آن در سکره و آب جهت درم سبز نافع و مضمضه است بیک مصلح و دفع
است و قدر شیرش از سایرین آن دو درم تا چهار درم و بدلتش بوزنش عفو است
باشم رمان جوارش عذبه که اثر امل است مقوی معده و مبعث اشتها و طعام و دفع
بخور که بسبب بخار معده باشد و اسهال و نفث الدم و عت اثر امل و او را رندی و دودی
است و نافع صحو و بخار بدین صفت آن عذبه بلوطه صطکی رومی از هر یک پنج درم و الاچیز
چهار درم پوست زرد اترج سه درم عود بیک غرق کرد یا از هر یک دو درم برک مور و دوازده
درم اول برک مور در یک شب در آب بخیسانند و صبح بآتش ملایم بجوشانند تا مبر شود
صاف نموده باینم سیر کنند سفید بقوام آورند پس او پیرا کو فیه بخیه بان بکشند و بر نخه
یا شک مسطح یا سینی مس تاز فلهی کرده قدری روغن بادام یا بسته یا لبه پس کنند چون
سرد شود و لوز یا بریده نگاهدارند شش درم از دو درم تا چهار درم و اگر جهت سیر و الاچیز جان
یک درم عنبر اشهب نیم درم مشک و یکد انگ ورق طلا و جهت محر و الاچیز جان طلا شیر سفید
و سر و اید مسوده از هر یک یک درم ورق فقره بنم درم اضافه نمایند اولی است نشوینة الاچیز
والطر فاجبت سنوات و غیره آن است که گوینده با غسل شسته در لثه بسته لثه را بکحل
گرفته یک شب در تنور بگذارند پس بر آورده استعمال نمایند شراب اثر امل یعنی
عذبه جهت تقویت اعضای غذا و اعصاب که سیر زنی عدیل است و جهت مخص
نافع صنعت آن بیکه اثر امل را و با صندل و اسنتین از هر یک پنج مثقال در و طل آب بجوشانند
آن مقدار که دو ثلث آب ریخته بشی بماند صافی نموده با شکر سفید یا قند بیکر طل بقوام آورند
شیرینی یک اوقیه طبع اثر امل فایم مقام حبث بیق است در از الة قروح جیشه و انگشک
نمک و آکامه صنعت آن اثر امل بازوی سبز پوست انار و آب جوشانیده صافی نموده

جلد اول در بیان نسخ اقراص اثل و انثر

۲۴۹

نبودند و آشامیدن آن هر روز مقدار سه اوقیه دست است و از نفع است لقوه را قرص
 اثر اثل که کز مانج است پسر زرا یک از دو از ترا یک با لینوس است گفته که من این قرص را
 سه روز متوالی بختربری خورایندم بپن چهارم شکم او را شکافتم طحال او را یافتم صنعت آن
 کز مانج چهار مثقال فلفل سفید سنبل الطیب اسارون اشق از هر یک دو مثقال اشق را
 در سرکه غنصل حل کرده و باقی ادویه را کوفته بخیته آن شسته اقراص سازند شربت یک مثقال
 با سبجین قرص اثر اثل دیگر که بن خاصیت دارد صنعت آن کز مانج ده درم فوة الصبغ
 پنج درم اسقو لوقند ریون پوست یک از هر یک هفت درم حب البان حب الفقد جده زرا و نخل
 از هر یک شش درم ادویه کوفته بخیته اقراص سازند شربت یک مثقال با سبجین بزوری
 قرص اثر اثل دیگر که همین صنعت بخشد به نسخه حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود حسینی
 شیرازی بجهت اذابت طحال منقول از بیاضن مجربات معری الیه بخود ایشان صنعت آن
 کز مانج اسقو لوقند ریون پوست یک از هر یک هفت مثقال حب البان شش مثقال زرا و نخل
 طویل فوة الصبغ از هر یک پنج مثقال جده حب الفقد از هر یک دو مثقال ادویه کوفته بخیته
 اقراص سازند شربت یک مثقال با سبجین بزوری اشق یکسر سزه و سکون نامی
 شلشه و کسر نیم سکون دال مهله لغت نری است و آن را کحل و کحل اصفهانی و کحل سیلابی
 و کحل جلانیز نامند و لغت سی سرمه و برومی کوخلن و یونانی ططارس و بلاطین نیز کسیر
 صمدیه انا سند و آن را معادن بسیار است از انجمله در اصفهان و مغرب مصر و غیره از بلدان
 و بهترین آن اصفهانی است که از لواحق قهپایه خیزد و بعد از آن غربی در دوم سر و در سوم
 خشک قاطع نرغ الدم کل اعضا و قالبض و مجفف و مقوی اعصاب و جهت تقویت باصره
 ویران حفظ چشم و دفع حرارت و رطوبت قروح چشم و اندمال آن و با آنکه مشک مقوی باصره
 و محرق آن که با پیشتر بر آتش گذاشته باشند که شعله در شده باشد لطیف است و
 منقول آن الطلث از غیر مشغول و با مر و ارید و سرکن سرد و نده نبات سفید جهت خشک
 و بیاض چشم و با حفض ساق جهت و مد و جرب مجرب است و حکایت آن کسیر سیلابی
 باب کشینز تازه و یا آب برکت تازه که سسته ام بخندان و یا آب انارین مخصوص ترش معصوم

جلد اول در بیان نسخ اقراص شمائل و اشده

۲۵۰

باشم در ابتدا ای حدوث آبله در چشم و گوش مانع بر آمدن دانه ابله است و در آنها و مالیدن
آن بر پشت چشم و پلکها و پرده های بینی و بر کلو و سیننه نیز آن عمل دارد و بعد بروز و ظهور دانه
آن در چشم و محلول آن با آب کشتنه تازه با اندک کافور و یا محلول با کلاب محلول آن است
و با آب سماق نیز مفید است و بعضی از اجمارا شند قبل از ساییدن سیاه تیره براق اندک مال
بسنه و بعضی بنایه که رنگ بعضی جوئی رنگ نیز دیده شده لیکن این همه سیاه مال سنه و بلبه از آن سیاه تیره
براق و بلبه از آن جوئی رنگ بعد از آن سیاه که رنگ آلت است و سفید سرخ نیز دیده شده و شکستنه آن
براق شبیه قطعان ملوک رنگ لاهوری و زرد رخ و رقی است و لیکن از آن صلب تر و شاید در قوت
تراز کل اقسام نمودار برای محرومین نافع باشد سرخ آنرا از رنگ آردند و بعضی کینه سفید آن را نیز سفید است
و بعد از آنرا کاه و شامانه یعنی شبیه پندار کاه و لولس گوید که چون بکیند از آن کیند و از آن قلیما مثل آن هر دو را نرم
سجی نموده مخلوط نمایند پس کف گرفته قوی و احتمالی آن نمایند زائل میگرداند و اندک صمغ را و کفته سوزان آن است
که کشیده شود و چشم از جانبی که صمغ است و قاطع نرف خون است از هر موضعی که باشد و
منقی چون زخمها و گوشت دیاده است و جهت حفظ صحت چشم و تقویت باصره بی نظیر است
و همچنین رفع گرمی چشم و طوبت قروح و اندام مال آن و نافع است از برای قروح اعضا و
محول آن جهت قطع جریان چشم و قروح مقعده و فساد آن بر پیشانی و نصف به جهت قطع
رعاف از مجرای چشم و نافع مخصوص با آب برک ام غیلان تازه رسته و به دستور محلول و آرام است و با پیچ
تازه جهت سوختگی آتش و طلا کردن آن بار و غنها بر بدن جهت قتل شپش و زور و آن جهت
جواحت تازه و جیس خون آن و قروح و ذکر و خصیه و طبقه قرص چشم بغایت مفید است و محقق
آن لطیف و مغسول آن الطف و بل آن و اما راض چشم آبار است و اغدر ا قوت سمیت است
و مضرب شپش و مفاصل و خوردنش کوبیده قاتل است بسبب سمیتی که دارد و مصلحت کثیر است
صنعت احراق اشده آن است که بکیند اشده را و قطعات چون پسته و باغلا و بادام کرده در پیچ
بنیچیند و بر آتش گذارند تا شعله ور گردد و بسیار سوز و پس در شراب یا کلاب یا شیر الان سوز
کرده بسایند و بشویند و بکار برند به آنکه فائده احراق اغده لطیف و بر طرف شدن اجزای
کبریه است که در جوهر آن است صنعت احراق آن بخوبی که صاحب اختیارات بدیعی

جلد اول در بیان نسخ احراق اشده و مستور اند و برود اند

۲۵۱

ذکر کرده آن است که اشده را ریزه ریزه کرده چنانکه ذکر شد پس آن را در آتش افکند انداخته آنرا
بسوزانند تا زائل گردد و آنچه در جوهر آن است از لفظ سیاه پس استعمال نمایند بعد از غسل
آن بخوبی که آغش را غسل میدهند احراق آن بصنعتی دیگر اندر انرم صلاهی نموده و با
پیه تازه خمیر کرده در ظرفی بر روی افکند چندان بگذارند که شعله ور گردد و شعله و دود
آن بر طرف گردد احراق آن به نسخه دیگر بکنند اشده را بر روغن کاه چرب نموده بسوزانند
انگلی که بیرون رود و زائل شود و آنچه می باشد در جوهر آن از لفظ سیاه پس استعمال نمایند
آن را بعد شستن آن چنانکه بیان کرده می شود و مستور تشویه اند بکنند اشده را ریزه
ریزه نموده با پیه بزیاده گو سفند شده و در خمیر کینه و بر آتش نهند تا سوخته گردد پس سرشته
خمیر را از آن جدا کرده در شیر زنیکه بسوزانیده باشد و یا به بول حسیان یا بشراب کهنه سر
نمایند و بعضی از اطباء را اعتقاد آن است که اشده احتیاج با صلاح ندارد و مستور غسل
اشده آن است که آن را نرم صلاهی کرده آب بر روی آن کرده بر هم زنند و بگذارند تا ته نشین شود
و آب آن را که مخلوط است با آن اجزای کبریتی و در کنند و مرتبه دوم همچنین کنند و چون غلظت
جمع دهند که اجزای کبریتی تمام دور شد پس آن را مرتبه دیگر با آب بسایند و در پیاله کرده بر هم
زنند و آنچه از اشده مخلوط با آب است در پیاله دیگر کرده و آنچه ته نشین است مرتبه دوم بسایند
بطریق اول غسل نموده و ته نشین را با آب بر روی آن کرده بر هم زنند و مخلوط آب بر روی
آبهای سابق کرده ته نشین را با آب داخل کرده بدستور دیگر بعمل آورند تا زمانی که باقی
نماند و مرتبه پیاله مکرر اجزای جبری و رطبی پس آنها را دور کرده آنها را بگذارند تا ته نشین شود
آب آن را ریخته و با بجز حلقه گرفته ته نشین را در ظرفی کرده سران پوشیده بگذارند تا
خشک شود پس ساینده نگاه دارند و بعضی متاخرین سه آن را در آب پیچ و یا بر روی پاکیزه
چرمی یا بناجی کرده در نخل چند روز می گذارند تا اگر بقیه از حرارت محترقه در آن باشد
به برودت آب هوای آن موضع منطفی گردد و سرد و اشده را من روغن صلاهی و در غلظت و خشک
و ابتدای نزول ما در آن دفع و مقوی بصر و ناشفت رطوبات است صفت آن سه مرتبه صفت
شش درم پوره یکدرم سافج هندی نیم درم فاسطه دو درم مانده بسیار سوده استعمال نمایند

برودا داتمد دیگر اکثر امراض عین را مفید است تقویت چشم بخت منقول از کمال
الصناعة صنعت آن سرمه اصفهانی شش درم استه خرمای محرق سافج هندی از هر یک
یک درم ششاسته دو درم اجزانم سوده مانند سیاه و بخار استعمال نمایند و سائر نسخه برودات
در حرف الباء انشاء الله تعالی تذکور خواهد شد **فصل در بیان جواهر سرمه**
جواهر سرمه غلیظی بنوده اند که از تالیف قندها و الکیمیا و اسما و الاطباء میر محمد بادی و الدای
حقیرند کس هست صنعت آن مردار بدنا سفتی یا قوت ربانی یا قوت زر و جوی آب بنوس
محرق سافج هندی توپنای کرمانی مغسول فر لعل زرد البجر از هر یک یک مثقال یا میران چینی
دهنه فزنگی اقلیمای قضی از هر یک یک مثقال توپنای هندی بریان کرده نیم مثقال ستر
اصفهانی محرق ده مثقال بطریق معمول کسل سازند و مراد از توپنای هندی حجر کبیری
است که توپنای قلم باشند توپنای اخضر که هندی نیله توپنای نامند و اگر خواسته
باشند در هر یک مثقال دو دانگ دوده که غلیظ میگردد داخل کرده نیکو سحق نمایند که مخلوط
نمود و بچشم کشند بهتر است صنعت آن حصی لبان انشی موم سفید کافوری زیت انفاق
روغن بلسان روغن بزرگتان را اینجی نشا رنه آب بنوس صندل سفید برک سوز و ادویه کوفته
را کوفته بخیته بار و غنما و موم حصی لبان یک جا کرده با تشن لایمپ یا ریچو شانند تا نیکو مخلوط
کرد و بارچه کنانی را با بان آلوده کرده فیتله با ساخته فیتله باراد و روغن کاذ استه روشن کرده دوده
بگیرند پس بگیرند برک مورد پوست لیمو کالی و در کلاب جو شانند آب انار شیرین آب دایانه
نارزه آب ساق آب آمله نارزه و اگر نباشد آب مطبخ آمله خشک همه را بجای کرده قطره قطره
بر دوده بچکانند و بسانند تا نام آبها تسقیه کرده شود و آبها خشک کرد و دوده چربی
نماند در جواهر سرمه داخل کرده استعمال نمایند و در نسخه دیگر این جواهر سرمه آن است که بارچه کنانی
را در آب رازیانه نارزه و آب برک مورد و کلابیکه در آن پوست لیمو جو شانند باشند و آب
انار شیرین و آب ساق و آب آمله نارزه مکرر کرده خشک کرده فیتله ساخته و موم و روغن
که اخته را بران ریخته و دوده کشند و چون کم شود باز از آن روغن را بران ریزند **جواهر سرمه**
دیگر نوشته اند که از حضرت علامه عزیزی الیه است صنعت آن لعل بخشی فیروزه نیشاپوری

جلد اول در بیان نسخ جواهر سرمد و بعضی حملات و شایانند

۲۵۱۳

مرقیشای فیهی ورق فرب بکلاب محلول و نهفته فزنگ صمغ عربی کثیرا با میکران چینی
 اشب از هر یک یک مثقال مروریدنا سفید یا قوت ربانی از هر یک شش مثقال یا قوت
 زرد شاد و پنج عدد سی مغسول بونیای کرمانی در آب غوره پرورده اتفاقا مغسول تحضض کلی
 هندی که هندی ربوت نامند پوست بلبله زرد از زروت سفید مدبر بشیر خرا از هر یک چهار
 مثقال نبات سفید و مثقال انند مدبر مغسول چهل مثقال انند ابر سنک ساق تابلیت روز
 بکلاب بسیارند پس جواهر را به دستور مقرر جدا جدا صلیا کرده باقی او ویرا کوفته بجزیره همد
 مخلوط کرده و برع مجموع از دوده مذکور در نسخه قبل داخل کرده همه را مخلوط کرده بکار برند و در
 نسخه دیگر این جواهر سه مسطور است که چهار مثقال شمشیرج را که هندی چاکسونا مانند و کلبه
 کنائی کرده در آبیکه در آن سرکین چهار داخل کرده باشند بچوشانند آن مقدار که پوست
 آن نمایم کرد و ساییده داخل نمایند جواهر ستر تا لعل خال آن قد کس ه حکیم محمد رضا و له
 و لیدر عنایت الله غفر الله لها صنعت آن لعل بخشی فیروزه بنشاپوری شاد و پنج عدد سی
 مغسول مرقیشای فیهی سفید آب قلعی شسته نشاسته از هر یک یک گرم مروریدنا سفید
 و درم یک محرق مغسول یک گرم و نیم طباشیر سفید و نهفته فزنگی اتفاقا تحضض کلی از هر یک
 یک و نیم گرم انزروت مدبر و درم و نیم پوست بلبله زرد و سه درم کافور قیصوری یکدنگ
 انند اصفهانی تاب غوره پرورده و مثقال بسنور مقرر کحل سازند جواهر اربعه نسخه حکیم
 عطاء الله از بیاض مجربات استخوان خود سیزده محمد باقر ولد حکیم عماد الدین محمود نقل نموده
 و آن قدس سره از خط حکیم عطاء الله نقل نموده اند صنعت آن انند اصفهانی مدبریت
 مثقال یا قوت ربانی یا قوت زرد یا قوت کبود از هر یک سه مثقال لعل بخشی چهار مثقال
 زرد و مثقال درق طلا محلول درن نفقه محلول عنبه اشب شکستنی از هر یک نیم
 مثقال سرکین خطایف مرجان قرصی مروریدنا سفید و نسخه از هر یک زرد و مثقال
 فیروزه بنشاپوری لاجورد مغسول بونیای کرمانی مغسول از هر یک پنج مثقال لعل الصب
 یک مثقال کوفته بجزیره بسنور مقرر کحل سازند حمل انند انند الله تعالی در حرف الحاق
 و جمولات خواهد بود شیاف انند نافع از برای افراط آمدن جیض بسبب کثرت تخلل

جلد اول در نسخ قرص شد و بعض در بیان کحل الجواهر

۲۵۴

استعمال کرده شود بعد از فصد صنعت آن اندک کلمه فارسی جفت بلوط کوفته بخیته
 باب برک مورخه شش ماه سازند و در اند قرص اشک به نسخه صاحب خیره
 قوی الدم را نافع است صنعت آن سه ماه صفا شود پنج عدد سی مغسولین دم الاخون از
 هر یک سه درم کلمه فارسی مازوی سبز از هر یک دو درم شاخ کوزان سوخته مغسول آن قوی
 مغسول از هر یک یک درم لادن زعفران از هر یک نیم درم پرسیاوشان یک درم و نیم کوفته بخیته
 باب لسان الحمل اقراص سازند شترتی دو درم و در نسخه دیگر سه درم کهرای شحمی دین قرص
 داخل است و گفته که با آب باران نجساند و یک شب بگذارند و روز دیگر دو درم این
 قرص در آن داخل کرده بیاشامند قرص کحل نافع است از برای قروح معاذ و منطاری
 و نفث الدم از سینه قوی الدم و افراط طث و با بخل نفث الدم از هر موضع که باشد و حفظ
 کند چنین را از استقراط صنعت آن به نسخ شش زینس کحل اصفا می شود پنج عدد سی مغسول
 دم الاخون از هر یک سه استار پرسیاوشان یک استار لادن سبک اصلی زعفران
 از هر یک دو درم کوفته بخیته باب برک بازنگ و آب عصی الراعی شش اقراص سازند و
 استعمال کنند بر سه وجه و جهت اول از برای سیلان خون از اسفل بحقه و وجه دوم از برای
 افراط طث بر دوزن آن را در قبل با بارچه بلغمی و وجه سوم بیاشامند آن را بالعصاره
 اترج و آب عصی الراعی و از برای نفث الدم از سینه با آب بقا الحفاد و از برای
 و منطاری باب مغسول فصل در بیان الحما لیکه اصل و محمود و در آنها اند
 است کحل الجواهر که حافظ صنعت جبهه است دروشنایی چشم بیفزاید صنعت آن اند
 اصفا می رود و از بدنا سفته با میران قوی فاکمی که مانی مغسول از هر یک سه مثقال لعل جشی
 یا توت مانی از هر یک نیم مثقال شاخ مغسول و مثقال زعفران یک مثقال نبات سینه
 پنج مثقال بخت و مفر کحل سازند کحل الجواهر و دیگر که همان صنعت دارد و صنعت آن
 مردار بدنا سفته مرجان فریزی انلیسیای ذبی انلیسیای فضی پوست هلیله زر و دونه
 فزکی انرا اصفا می عیش محرق مغسول از هر یک دو مثقال مرجان سفید با میران جانی
 فیروزه بدنا پوری لعل پختی و از غفل صغ عربی حنظل کبی زعفران شاخ پنج عدد سی مغسول

جلد اول در نسخ کحل الجواهر و طریق داخل کردن روسیم

۲۵۵

از هر یک یک مثقال بدستور مقرر نمایند کحل الجواهر دیگر که همان لفع باشد صنعت آن ستر
اصفا فی محرق مغسول قوتیای کرمانی مغسول از هر یک ده مثقال و در نسخه دیگر بجای قوتیای
کرمانی قوتیای گیلانیست که مراد از آن نه قوتیای هندی حروف است بختی که آن اهندی
باشد نه و نه نامند که در کمال حدت است بلکه مراد از آن قسی از قوتیای است که مثل قوتیای کرمانی
است که آنرا اهندی قوتیای گیلانی نامند و اینکه بعضی این کحل را و سایر کما لیکه را از قوتیای
هندی است از آن دو اسی حاد می سازند انواع ضرر را چشم می رسانند و قشیشای هندی مرجان
قرمزی و دهنه قرمزی را با مغسول روق طلا محلول و روق نقره محلول که هر دو را اول مرتبه مکس نموده
باشند و میران چینی فلز سفید اقلیمای هندی قوتیای نخاس از هر یک چهار مثقال و مرجان
بحری محرق مغسول شش مثقال با قوت رمانی و در مثقال عقیق یا بی مروارید یا سفید یا زرد
از عفران از هر یک دو مثقال شادنج عدسی مغسول شش مثقال طریق داخل کردن روسیم
یک قسم آن است که نگلیس این هر دو را بدستور یکدیگر ریختن در با قوتی خود ذکر کرده داخل
نمایند و دوم آن است که بصمغ عربی باشد و بدست نمایند و یا بروی سنگ ساق بسیار
چند آنکه مکس شود پس داخل نمایند حکیم محمد باقر بن حکیم عاوالدین شیرازی گفته که
این طریق ثالث معمول من است صنعت این کحل به نسخه دیگر است اصفا فی محرق و به
بخ یا برت روح قوتیای مغسول از هر یک ده مثقال و قشیشای هندی یا میران چینی فلز
سفید اقلیمای هندی را با مغسول روق سنج و از فلز از هر یک دو مثقال طلسمان
بحری محرق مغسول دهنه قرمزی از هر یک سه مثقال شادنج عدسی مغسول سه مثقال با قوت
رمانی یک مثقال مروارید یا سفید مرجان قرمزی عقیق یا بی و روق طلا و روق نقره پوست تخم
منع سوخته از هر یک دو مثقال نیم پستور مقرر کحل سازند کحل الجواهر که آن رویم
در وقت مراجعت از ایران و مکه و معظمتها ببرد و در محله آباد برای التوا باشد هاست بنک
و دیوان صوبه بخاله ترتیب داده اند با صره را قوت دهد و حفظ صحت آن نماید و معالجه
را بسیار نافع است صنعت آن مروارید یا سفید با قوت رمانی با قوت زرد قوتیای کرمانی
و از هر یک سه مثقال یا میران چینی ساق هندی اقلیمای گیلانی از هر یک یک مثقال شادنج

جلد اول در بیان نسخه کاجل و بعضی کحل الجواهر

۲۵۶

اصفهان ده مثقال سرمه را پارچه پارچه کرده مثل نخود و با قناد و رننه و مسن تازه درق
 کرده با تیش آنکه سوزانند و رننه سوخته شود و سرمه بحد احتراق نرسد پس در کلاب یا شیره
 خر سه و نهوده کوفته بخیته تا ده روز بکلاب صلایه نمایند یک یا سه هفته در آب بخ بپورده نمایند
 و اگر زیاده نمایند بهتر است پس از آب بخ بر آورده خشک کرده با سائر ادویه ترکیب نمایند
 یعنی جوار اترت را جدا جدا بر سنگ سماق صلایه نموده باقی ادویه را کوفته بخیته مجموع را بکجا
 بالای سنگ سماق صلایه نموده بیکو میسوزش شود پس در سرد و جزو ازین جزو کاجلی که فله میگوید
 داخل نموده بچشم کنند تا آنکه کاجل با صطلاح اصل هفت در سه و ده را نماند خواه خالص یا
 با روغن شیره چشم کشند **نسخه کاجل** موم سفید هفت نیم مثقال بروغن تازه کشند
 سه هفت و نیم مثقال غطر صندل بیست و یک مثقال که چهار نیم مثقال در آن گذار
 که خسته با مجموع را در چراغ کرده فنیله از پارچه کنان در آن گذار بطریق معمول و ده بکیر پس
 آن دوده را با کلابیکه در آن برک سوز و جو شاییده باشند در باد آن شکلی بالند و قطره قطره
 داخل نمایند تا تمام تسفیه کرده بیکو میسوزش و اگر در دلبین سه مستور مزوج نموده بکار برند **کحل الجواهر**
 دیگر که مغوی با صره است صنعت آن سرمه اصفهانی یا قوت ربانی قریششای فیه
 شایخ عدسی فلفل از فلفل از هر یک و مثقال اصل بخشی لاجورد مغسول از هر یک یک مثقال
 مشک بنقی خالص یکد آنک تو نیای کرمانی مغسول بعد الصب از هر یک چهار مثقال مستور
 مقرر مرتب نمایند صنعت این کحل به نسخه دیگر یا قوت ربانی قریششای فیه فلفل از فلفل از
 از هر یک دو مثقال اصل بخشی لاجورد مغسول از هر یک یک مثقال تو نیای کرمانی مغسول
 شایخ عدسی مغسول بعد الصب از هر یک چهار مثقال با غدا اصفهانی بد بر شش مثقال
 ترکی یکد آنک به مستور مقرر مرتب نمایند و این نسخه اصح است **کحل الجواهر** دیگر که بخشی
 فیروزه بنشالوری قریششای شایخ مغسول سفید آب فلهی مغسول که ناسته از هر یک یکد
 رو اید تا سفید و درم بسکدرخ انزروت سفید مدبر از هر یک یکدرم و نیم طباشیر سفید سه
 ترکی اتفاقا هضم یکی هضم هندی عصاره مایه اوست بیلد زردا فلیسای فیهی اقلیمای
 فضی سلطان بگری سوخته از هر یک نیم درم غدا اصفهانی یا سبغوره پیرو دوده درم کافور

جلد اول در بیان نسخ محل

۲۵۷

قیصوری دود آنک برستور مفر کحل سازند و در نسخه یو یک اقلیمای فنی داخل نسبت به کحل
آن زنجبیل است و در نسخه میرزا شفیق این ادویه اضافیه است یا قوت سرخ را مانا لاجورد و مغسول
از هر یک یک گرم زیر جندیم درم و ورق نقره دود آنک و ورق طلا یکد آنک ما میران جینی نیم درم
کحل مفید از برای انتشار اهداب که پیش هوا و غلیظه باشد صنعت آن سه مرتبه اصفهانی
فلطط از زنجبیل عسل شسته بسوزانند پس نرم ساییده چشم کنند کحل دیگر که
مزرگان ریخته را بر و باند و آنچه مانده باشد قایم کنند خواه طفل و خواه بزرگ صنعت آن اند
اصفهان قلعی سوخته از هر یک یک گرم قوبال مس زعفران کل سرخ مرکبی صافی سبیل بندی
کنند و در طفل از هر یک یکد آنک و نیم استخوان خرما لوزن کل اجزا استخوان خرما را در
سفال نوبسوزانند و با سائرا و بیکویند و بقدری روغن بلسان جرب نموده بکار برند کحل
نافع از برای دمع بار و طب صنعت آن فلطط سیاه بندی از هر یک یک گرم و در طفل دود درم کف
در باند درم اند اصفهانی سوزان مجموع ادویه بدستور مفر کحل سازند کحل که چشم را سیاه
و صاف کند و سفیدی اکثره را بپوشد صنعت آن سه مرتبه اصفهانی سه درم مس و این
ناسفته یکدرم مشک ترکی کافور قیصوری از هر یک دانه کی دود و چراغ زیت دود درم زعفران
یکدرم بپوشد مفر کحل سازند و عدد او پیش من است کحل حافظ صحت جبین و نیز این کحل
طالع است از آنکه چشم بزودی قبول نزلات کند صنعت آن بیکر نماند اصفهانی زبیل غسل و بند
آن را در باون چند مرتبه پس بسایند آن را با آب باران و بهین عمل به قوتیای کرمانی کنند
پس بگیرند از آن اند بیست درم و از آن قوتیاد اقلیمای زبسی مغسول از هر یک دود از دود درم
و از مر قیشای زبسی مغسول بیست درم و در ایند ناسفته صلایه کرده بسد محرق مغسول از هر یک
دود درم سانج بندی زعفران از هر یک یکدرم کافور قیصوری ثلث درم مشک ترکی یکد آنک
اجبار اجماع کرده بعد از سحق سه روز با آب باران بسایند و باقی ادویه را کوفته چخته با اجبار
یکجا کرده و همه را سحق بکنند و در ظرف جینی نگاه دارند و صبح و شام چشم کنند کحل الجواهر
حافظ صحت چشم و مغوی قوت با صره است صنعت آن لعل چغنی فیروزه غیشا پوری از
هر یک دود درم و در ایند ناسفته سه درم سانج عدد سی مغسول یکدرم بپوشد محرق مغسول از هر یک

کرمانی طباشیر سفید از هر یک یک مثقال دهنه فزنی یک مثقال قشیشاد و درم افاقیا حصف
 کلمی شیان ماینا سلطان بحری محرق مغسول اقلیمیا از هر یک یک درم عصاره حصم بنجدرم سفید
 آب قلمی شنه نشاسته از هر یک و درم انزروت مدبر چهار درم سرمه اصفهانیست و درم
 پوست بلبله زرد و سدرم کافور قیصری یک و آنک طباشیر سفید یک مثقال بزنجبیل یک و آنک
 بستور مفر کحل سازند کحل الجواهر و یک درم قلمی فرموده اند که منقول از خط امیر عظمی و الله
 غفر الله له است صنعت آن اند اصفهانی بدیده مثقال لعل بخشی فیروزه یک شایبوری است
 فزنی زعفران از هر یک مثقال عصاره ماینا طباشیری مایران جنبی مرداریدنا سفید حصف
 هندی قرص سافج هندی از هر یک یک مثقال بستور مفر کحل سازند کحل الجواهر
 و یک درم قوی و جالی بصره و حافظ صحت عین است صنعت آن اند اصفهانی ششدرم یا فو
 سنج لاجورد مغسول زعفران تو بال نخاس از هر یک ده درم نوبتای هندی و درم عصاره
 ماینا مرجان قرمزی دهنه فزنی عقیق یاقی مایران جنبی لعل سفید دار فلفل اقلیمیا فیسی
 اقلیمیا فیسی رود سنج از هر یک چهار درم طبلان بحری محرق مرداریدنا سفید شایب عدسی
 مغسول از هر یک ششدرم مجموع را بدین مفر کحل سازند و در وقت حاجت با میل طلا یا
 نقره کشند صنعت این کحل به نسخه دیگر سرشته اصفهانی نوبتای کرمانی مغسول از هر یک و
 درم قریشا مرجان قرمزی دهنه فزنی عقیق یاقی ورن طلا و ورق نقره مایران جنبی لعل
 سفید دار فلفل اقلیمیا فیسی رود سنج از هر یک چهار درم طبلان
 بحری محرق مرداریدنا سفید شایب عدسی مغسول از هر یک ششدرم یا فو رمانی لاجورد
 مغسول زعفران تو بال نخاس از هر یک و درم جواهر ابا کلاب بر شک ساق صلابه بنو
 ورق طلا و ورق نقره و اصل نموده بانی او و در کوفه بجزئی مخلوط نمایند کحل الجواهر و یک
 با صره را فو و در صحت چشم را نگاه دارد و در مکان برواند صنعت آن اند اصفهانی نفت
 درم قریشا بنجدرم اقلیمیا فیسی مغسول مرداریدنا سفید از هر یک سه درم زعفران بسدرم
 مغسول از هر یک نیمدرم سافج هندی یک درم قریشا شک یک قیر اطمشک ترکی یک طسوج
 بستور مفر کحل سازند به نسخه دیگر اقلیمیا فیسی مغسول و درم و در نسخه سیاه سیاه

جلد اول در بیان نسخ کحل الجواهر

۲۵۹

بسیار درم است و سازج هندی و دو درم و نیم درم مشک بستی و داخل است بدستور مقرر کحل
سازند کحل الجواهر نسخه دیگر منقول از ابن الیاس شمس اصفهانی شش درم توینای
کرمانی چهار درم بسد محرق مغشول مر قشیشا از هر یک دو درم و دریدنا سفته سفید و درم سازج
هندی یک درم مشک ترکی طسوجی بدستور مقرر کحل سازند و بسیل طلا چشم کشند کحل الجواهر
به نسخه دیگر سرمد اصفهانی شش درم قشیشا چهار درم زعفران نیم درم قشیشا یک قیراط
سازج هندی اقلیمیای فی سی از هر یک دو درم و دریدنا سفته یکد آنک و نیم یک درم بدستور مقرر
کحل سازند و بسیل طلا چشم کشند کحل الجواهر دیگر که روشنا چشم بفراید و صحت بصیرت حفظ
نماید صنعت آن سرمد اصفهانی توینای هندی از هر یک ده درم قشیشا مرجان سرخ در
نوکمی عقیق سرخ و رقی طلا و رقی نقره روی سوخته یا سران چینه فلفل سفید و از فلفل اقلیمیای
طلا اقلیمیای نقره از هر یک چهار درم طردان بحری مرواریدنا سفته سازج هندی از هر یک شش درم
باقوت سرخ لاجورد مغشول زعفران تو بال مس سوخته از هر یک دو درم صلایه کرده احتمال نماید
کحل الجواهر بار و منقول از قبادین کو تو الی حافظ صحت چشم و افزاینده نور بصیرت
و بخارات روید را از چشم روع نماید و خیالات بسبب آنچه در از چشم باز دارد چشم را قوت
صحت آن سرمد اصفهانی محرق مغشول دو درم قشیشا فی سی اقلیمیای از هر یک یک درم
کبریا فی شمع مرواریدنا سفته بسد محرق مغشول از هر یک یک مثقال لعل بدخشی نیم درم بدستور مقرر
کحل سازند و بسیل فی سی چشم کشند کحل الجواهر که خواجگان طبیب خواجه ابوسعید و خواجه
ابوبکر و خواجه ابوطاهر و خواجه اسماعیل قدس الشرف اسرار هم جهت سلطان کریم تر قیاده اند
روشنی چشم را بفراید و با صره را قوت دهد و حافظ صحت چشم است و حرارت چشم را ساکن گرداند
و خیرگی و ظلمت چشم را ببرد و بادای چشم و بخارات چشم را منع کند و خیالات که بسبب آنچه
زائل کند و چشم را جلاد و صنعت آن سرمد اصفهانی یا نروده دو درم قشیشا فی سی اقلیمیای
فی سی اقلیمیای فی سی کبریا فی شمع بسد محرق مغشول مرواریدنا سفته توینای هندی فی سی
کبریه عصا ره مایینای ربیانی سرطان بحری محرق مغشول نشاسته از هر یک دو درم
پوست پلید زرد و دو درم و نیم توینای بصری توینای کرمانی باب خوره و آب انار ترش و غیره

و آب با دیان تر پرورده شایخ عددی مغسول از هر یک سه درم رو سنج سفید آب قلعی مغسول
صنم جوبلی کثیر از هر یک یک درم و نیم یا میران جنبی فیروزه نیشاپوری از هر یک یک درم آمله
منقی سبیل الطیب بر سقوطی از هر یک نیم درم قفل و دوانک کا قور قصوری و دوانک
بستور مغسول سازند کحل الجواهر کبیر که منافع بسیار دارد از آنجمله قوت باصره
نمایند و قنوت بخش آن را و از آفات نکاه دارد صنعت آن کحل صفائی شش و مثقال
قوتی کرمانی مغسول نیم مثقال و قنوتی زهری و هشت قهرسی عقیق یمانی سرخ مرجان قرمز
و هب مکلن لقره مکلن یا میران جنبی قفل سفید و قفل اقلیمیای زهری اقلیمیای فضی و سنج
از هر یک دو مثقال کحل نجر مغسول مروارید ناسفته شایخ مغسول از هر یک مثقال
یا قوت سرخ لاجورد مغسول و عفران قنات نخاس از هر یک یک مثقال بستور مغسول سازند
کحل الجواهر صغیر مغسول بصیرت و روشنائی چشم را زیاده کند و حافظ صحت عین است
صنعت آن اندک صفائی به قندرم قنوتی زهری نیم درم اقلیمیای فضی اقلیمیای ده
مغسول به قنوتی مغسول از هر یک سه درم شایخ عددی مغسول و درم بستور
مغسول سازند کحل الجواهر که جان منافع دارد و صنعت آن مروارید ناسفته مرجان
قرمز اقلیمیای زهری اقلیمیای فضی پوست بلبله زرد از هر یک دو درم اندک بخندرم مرجان سفید
یا میران جنبی فیروزه نیشاپوری لعل بخشی دار قفل صنم جوبلی حصص یکی زعفران شاد رخ
مغسول از هر یک یک درم و هشت قهرسی نیم درم بستور مغسول سازند و بیل فیمبی چشم کشند و
کحل الجواهر مغسول از عادی صغیر حافظ صحت عین است و مغسول قوت باصره
چشم را جلاد و قوت باصره را حدت بخش صنعت آن اندک صفائی به قنوتی زهری
بخندرم اقلیمیای زهری مغسول و از ده درم مروارید ناسفته درم لعل بخشی زعفران از
هر یک بخندرم شایخ عددی دو درم شک ترکی خالص نیم دوانک کوفته نیمه بنگو سخی نمایند و
چشم کشند و صنعت یک مرتبه یا دو مرتبه به حاجت کحل الجواهر که مغسول باصره بود و جلای
نام بخش و صحت چشم را نکاه دارد و صنعت آن سه مثقال صفائی شش درم قوتی زهری
دو درم یا میران قرمز و هشت قهرسی عقیق یمانی یا میران جنبی قفل سفید و قفل اقلیمیای

جلد اول و بیان نسخ محل الجوامع

از بی و هفتاد و یک شهر یک چهارم در هر یک از بی و هفتاد و یک شهر یک چهارم در هر یک از بی و هفتاد و یک شهر
 ششصد و هشتاد و یک شهر یک چهارم در هر یک از بی و هفتاد و یک شهر یک چهارم در هر یک از بی و هفتاد و یک شهر
 اجماع را بر سنگ سابق جدا جدا از هم صلا می نمود پس مجموع را یک جا کرده باز صلا می نمود و بنا بر
 مندرج کردن وقت حاجت با میل طالع می کشیدند محل الجوامع را یک جا کرده باز صلا می نمود و بنا بر
 درم توپنای این چهارم بعد از قیاس از هر یک دو درم مروارید ناسفته می کشیدند و بنا بر
 یکدم مشک یک شمع صلا کرده چنانچه در رسم تباکیل طالع استعمال نمایند محل الجوامع را یک جا کرده
 شصت و هشتاد و یک شهر یک چهارم در هر یک از بی و هفتاد و یک شهر یک چهارم در هر یک از بی و هفتاد و یک شهر
 سی جز و طفل دو جز و مروارید ناسفته کشف سوخته توپنای کمرانی در هر شهر و صفا می کشیدند
 محرق از هر یک یک جز و مجموع را در آب یک و از تمام شصت و هشتاد و یک شهر یک چهارم در هر یک از بی و هفتاد و یک شهر
 یکار برند محل منسوب بحضرت امام محمد باقر علیه السلام جهت بیاضی صحت
 آن توپنای هندی اقلیمای و بی و هشتاد و یک شهر یک چهارم در هر یک از بی و هفتاد و یک شهر
 یکدم مجموع را صلا می نمود و چنانچه در رسم تباکیل طالع استعمال نمایند محل الجوامع را یک جا کرده
 و صحت بصورت و حال غلط اجفان صفت آن را نهند و صفا می کشیدند و بنا بر
 از هر یک دو درم و نیم محرق شمع محرق از هر یک دو درم اقلیمای طالع اقلیمای بصورت
 شاد رخ عددی محمول از هر یک یکدم مروارید ریزه و از قشور نخاس از هر یک دو درم
 تا از الزاج و حاج فرعون از هر یک یکدم مروارید ریزه و از قشور نخاس از هر یک دو درم
 خالص و یک غیر اطروشک خالص داخل کرده باز سخی نموده بایران کشند و بنا بر
 سازند و در سبای خشک نمایند و عند الحاجة آب در صدف سبای کشند و از آن توپنای
 آب را از پانده آب در بخورن هر یک دو مرتبه همان خاصیت دارد محل غیری را در هر شهر
 است صفت آن را نهند و صفا می کشیدند و بنا بر
 اقلیمای قضی از هر یک چهار درم و نیم مروارید ناسفته یک محمول کمرانی
 از هر یک سه درم توپنای بصری محمول بخورن شاد رخ عددی محمول توپنای هندی
 پوست بلبل از صفت کئی انا قیاس فی آبنامی شصت و هشتاد و یک شهر یک چهارم در هر یک از بی و هفتاد و یک شهر

دو درم صمغ عربی یک مثقال سافور هندی روغن از هر یک یک درم و نیم صمغ قطری نو
 مرکبی صافی بسین الطیب زعفران طباشیر سفید گسار بخری محرق مغول شنبخت
 رومی مسول از هر یک یک درم و هشتاد و چهار دانگ کافور قیصری دو دانگ مشک
 ترکی یک درم و نیم و در نسخه دیگر توینای هندی طباشیر سفید از هر یک چهار دانگ است
 اجزاء از هر یک یک علیحدگی گرفته بجزیر خجسته وزن نموده پس همه را یک جا کرده سحق نموده در سر
 دان چینی یا زجاجی کرده بچشم کشند کحل غریزی به نسخه شفا فی البصر را نیز کرده اند و نابکی
 چشم برود و معده و سبیل را نافع باشد صنعت آن سرکه اصفهانی سوخته پنج درم ابلیسیا طلا
 و نقره شایخ عدسی مغشول طفل دار فلفل نو شاد و صبر حنظل کبی توینای هندی زعفران
 گسار بخری از هر یک یک درم و نیم بخیل نمدانک مشک سحبه قر فلفل دو دانگ صلیب
 کرده و در چشم کشند کحل انصافین و هو کحل الرمانین نیز کرده اند بصبر را و نقویت دهد آن را و کلت
 آن را در و کرده صنعت آن پوست بلبله کابلی ریزه ریزه کرده در آب انارین فشرده و با بوی
 بخندانند آن قدر که از روی آن بگذرد و بگذارد سحر روز و خشک کنند و در سایه و در موضعی
 که نرسد باد بخای پس سحق نموده بکیرند از آن ده درم و اضافت کنند بر آن سرکه اصفهانی
 توینای هندی صولین تو بال خاص مغشول از هر یک سه درم تخم بلبله کابلی محرق یک مثقال
 خضف هندی صبر سقوطری مایه ان چینی از هر یک یک درم او وید را سحق بلیغ نموده با آب انارین
 شسته و در سایه خشک نمایند پس نیکو بسایند تا چون بخار گردد و در نگاهدارند و وقت حاجت بکار
 برند کحل که جلاد هر عین را صنعت آن سرکه اصفهانی یک مثقال مروارید ناسفته
 یک درم مشک خالص یک قیر او کحل را سوخته ساییده مصول نموده و مروارید را ساییده
 شسته خشک در آن حاصل کرده خشک نمایند و باز باب از یانه ساییده خشک نمایند پس
 بسایند تا چون بخار شود و استعمال نمایند کحل جلاد و ستور مسی بهارستان صنعت آن انده
 مصول یک او قیة فلفل دار فلفل یک اندرانی زید البجر از هر یک یک درم کوبیده بخته پس سحق نموده
 مانند بخار برداشته استعمال نمایند کحل دیگر که در خزانه حضرت سلیمان بن داود علی
 بنیاد آن و علیها الصلوة والسلام پس منتقل شد بسوی الاثیر و آن ملک کسری پس منتقل شد

جله اول در بیان اسلح کحل و بعضی در بیان اشیر الملوک

۲۶۳

بسوی سید مامولای ماعلی بن ابی طالب علیه السلام و بود مخفی از چشم همایون و این نادر و
از اسرار است و این نسخه یافته نشود و نزد اطباء و حکما صنعت آن بکینند و بویای کرمانی بکدم
کحل اصفهانی دو درم و نیم و از آن ربع مثقال زعفران نیم قیراط کافور یک حببه پوست بلبله و
بلبله پنجه انگب پس بخیسانند پوست بلبله و بلبله را در آب آن مقدار که پوشه آنرا بپزند از آن
در آن ادویه را و جوش دهند تا آنکه ربع آب بماند و صاف کنند آن را بنحوی که خشک کنند
و بسایند ساییدی بنکونه تا آنکه مثل غبار گردد و استعمال نمایند در چشم وقت غروب قیاس هم را کمال
توت بخشد اگر چه بدنها باشد که صنعت او را عارض شده باشد چون الله تعالی کحل مشغول
از ارشاد معروف بدو او الکاتب جبهت حفظ صحبت چشم و شرف رطوبات و تقویت بصیرت صنعت
آن سر اصفهانی مربی با آب باران و دو درم شفاف یا بشا بزرگ و از هر یک یک درم بلبله
زرد و نیم درم کافور و آنکی با آب غوره سایند کحل سازند و کحل دیگر حبت سفید بیاض و دونه و حکمه
و صنعت با صره که حکیم مهدی در رساله شجره خود نوشته که از تالیف استاد من است صنعت آن
کحل یا بنیاد تر و ت سفید و دیگر ششیم زج مقشر یا میران چینی از هر یک پنج مثقال سر سکه چهار
مثقال اجزا کوفته بچینه مانند غبار استعمال نمایند کحل که نافع است از برای غشا و بیاض
عین صنعت آن اند محرق مشغول اجزا بود و نبات سفید کلاب صلابه نموده و چشم کنند
اشیر الملوک بفتح همزه و کثر نای منادی و سکون یای مناده و تخانیه و غشای همایون است
از برای ناموشی بوی و بان دو درم کلو و فرو و آمل ملازه و جوشش و بان و کلو صنعت آن
نشاسته پنجه درم طباشیر سفید مازوی سبز ساق از هر یک دو درم زرد و سه درم زعفران
قافله از هر یک یک درم نبات سفید خرم خرمه عدس مقشر از هر یک چهار درم کافور قیصری و دیگر
کوفته بچینه در هم آمیزند و در بان بپاشند اشیر الملوک دیگر نافع است از برای بنجر و اورام
حلق و سقوط الهامه و قلاع صنعت آن حاشا پنجه درم طباشیر سفید مازوی سبز غیر مغشوب باقر
منقی از هر یک دو درم زرد و سه درم قافله یک درم زعفران یک درم شکر طبرزد عدس مقشر خرم
خرمه از هر یک چهار درم کافور قیصری و دو دانگ اجزا کوفته بچینه در بان و حلق بپاشند
و این مرکب باز ده جزو است و در آن مجموع اجزا هیست هشت درم و دو دانگ است

جلد اول در بیان نسخ اجا صیبه

۲۶۵

و مصلحت غناب و مفر است بعده و مصلحت کلقتند و در مبرودین مصلحتی و کند و غسل و قدر
 شتریش تا نیمه طل و بدلیش نمرندی و اما اجا صیبه بکلی پس آن مجفف است و مصلحت آن در
 کلاب قاض و صمغ آلو که آنرا الفارسی صمغ فارسی نامند گرم تر از صمغ عربی و بیشش کمتر
 از آن است و مفت حصاة و جهت شتر تافع و احتمال آن جهت صحت بصیر و ضاوان با سکر
 جهت قوبا و جوشش بدن اطفال مفید اجا صیبه غذای موافق است از برای مجربین و
 اصحاب صفرا و فی صفراوی و تشنگی و تبهای صفراوی اصحاب صداع و خارش بدن و بیابید
 دانست که اجا صیبه اقسام است قسمی آن است که برنج را در آب به پزند و آلودی تیرا آلودی
 خشک هر کدام که باشد بچوشانند و صافی نموده آب آلود را با شیرین بادام شیرین اضافه
 نمود و چند جوش دیگر داده بکهار بزند و اگر اسفناخ یا خرفه تریا که و داخل نمایند بهتر است و اگر
 ماش مقشر یا برنج نیز باشد خوب است و این مزوره اجا صیبه را در وقت حمی و شدت حرارت
 استعمال باید نمود قسمی دیگر آن است که گوشت بره یا بز غالیه یا گوشت طیور یا مرغ بچه یا خروس
 بچه و چون مرغ و خروس جوان یا در اج و کبک و مهور و اشال اینها قطعات نموده در آب
 درمک و پیاز بقدر حاجت جوشانیده و کفت آن را بکیزند پس آن گوشت را از آب بر آورند
 بار و غن کاد و پیاز حلقه کرده و قدری از مصالح حاره چون دارچینی و زیره و سیل داخل
 نموده نسخ نمایند پس آب بقدر حاجت داخل کرده و در بارچه قدری دارچینی و کشنیر خشک
 و دانه سیل و فرفه الطیبیه در آن اندازند و به پزند چون گوشت و میب پیخته شدن پس
 آب آلود بقدر حاجت داخل کرده پزند تا بقدر حاجت بچته شود و فرو آورده بانان و با با
 پیلا و بخورند و اگر خواهند ترش یا شیرین شود یعنی چاکشنی دار مقدار یک چاشنی آن مطلوب است
 زرد الوی خشک کرده که آن اقبصی نامند با انجیر داخل نمایند و اگر خواهند فی الجمله سبک
 بهم رسانند کنفی برنج را کوبیده در اول طخ داخل نمایند و اگر اندک زعفران داخل نمایند
 برای آوردن نفیرج موافق است و اگر خواهند درین اجا صیبه از بقول مثل اسفناخ و خرفه
 تازه و ترش و برک چغندر و ریح چغندر و رقی کرده در وقت طخ داخل نمایند مناسب است
 و این غذا موافق است از برای انزبه و صفراوی و ملین طبع است و سکین مریه و صفرا میزد

جلد اول در نسخ اجاصیه بزرگ یک و آتش اجاص و راجاج و سکنجین سفر جلد

۲۶۶

محمد بن زکریا در کتاب اغذیه المرضی گفته که هرگاه صداع حار ساکن شود و قوت در بدن
بسیار باشد بکن تغذی با اجاصیه با گوشت و راج و طبع و چون مرغ که در آن سبب و به
داخل کرده باشند اجاصیه بزرگ و دیگر که ملین طبع است و مطلقه صفر او کاسر
حدت خون و نافع برای حمیات حار و صنعت آن بکیزند آلوده ترش و در آب بجوشانند
و بمانند و پس با این پالایش اخل کنند و در آن ابازیر مقلوب و غن با دام شیرین و کشیز خشک کوفته
بر آن پاشند و تناول نمایند و این اجاصیه نافع است صداع بشارکت قلب را بسبب سود
مزاج و موی قلب چون استعمال کرده شود بعد از فساد آتش اجاص صحت آن کوفته
را قطعان نموده با آب نمک و قدری پیاز بجوشانند و کف آن را بکیزند پس با قدری روغن
کما و آن را سرخ نمایند و آب داخل کرده به پزند تا گوشت بپخته شود و قدری برنج که آن را
شسته و خیسایند باشند نیز داخل نمایند و چون برنج بپخته شود آب آلوده تازه در آب بپخته
یا آب آلوده خشک در آب بپخته پالوده با قدری نفع از تازه و نمک بعد از حاجت داخل کرده
آن مقدار بجوشانند که ترشی آلوده جرم برنج نفوذ کند پس فرو آورده کشیده بخورند و رب
اجاص سرد و تر و ملین طبع و مسکن حرارت و تشنگی و تپهای کرم صفر اوی و التهاب
مواد و در سایر آثار مثل آب اجاص است صنعت آن بکیزند آب آلوده تر و با تیشی بسیار
ملایم به پزند تا بقوام آید و احدی را کنند بوقت طبع که هنوز دو بکار برند و اگر قدری شکر سفید یا
قندی نبات داخل نمایند عند الطبع بدینست و در حیالاتی که در غایت فصری نباشند در
حدت که بجز آن آنها بپزیم و باز و نرم است باید که بعضی غذا را شرب غذا به دهند چون رب
اجاص و مانند آن سکنجین سفر جلی اجاصی نافع است از برای صداع بالیس و قتی که
با حرارت مزاج باشد بجهت آنکه درین علت تقویت معده واجب است از برای تقویت معده
بجهت آنکه اگر معده قوی باشد غذای بسیار از برای بدن متولد می شود و کثرت غذا به
ترطیب است پس ضرورت در ادویه ایشان چیزی مثل آب سفر جلی یا رب آن پس اگر
این قبض باشد ناچار است از ملین پس ضرورت است که ادویه مثل اجاص یا ترندی با
و ازین جهت سکنجین سفر جلی و اجاصی نافع است ایشان را صنعت آن بکیزند آلوده

جلد اول در بیان نسخ شراب اجاص

۲۶۷

سیاه نیم من و بشویند در دو رطل آب و دو اوقیه کاکای شب بخیسانند پس بجوشانند
 تا یک رطل آب بماند صافی نموده یک رطل شکر صافی و یک رطل آب به شیرین داخل کرده
 بجوشانند و گفت آن را بکیرند پس باز صاف نمایند تا در دوشکر نماند پس پنج استار من تبریزی
 سرکه انکوری داخل کرده در یک سنگی بآتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده
 سرد کرده در شیشه نگاه دارند شربت دو اوقیه فصل در بیان شرابهای نیکه اصل
 محمود و آنها اجاص است **شراب اجاص** ساده سرد و تر
 و بلین طبع و مسکن تشنگی و صداع صفراوی و درد های حار و اسهال است و ششی گفته که این
 شراب طبع است صداع حار را لیکن باید که استعمال کرده شود با شراب نیلوفر یا شراب بنفشه
 بجهت آنکه دماغ از ترشی آن متضرر نشود که موجب زیادتی صداع شود پس لازم است که
 ندارد که ضرر آن چیزی که در آن تلیدین و لر و جبت و مسکن صداع حار باشد کرده شود و نیز گفته
 که آشناییدن شراب اجاص با لعاب بزرقطونادر حالت قبض طبیعت نافع است صداع حار را
 و محمود بن الیاس گفته که آشناییدن شراب اجاص با کلاب می باشد سفید مر صداع حار را و
 بسا باشد که در علاج صفراوی غیر مستحکم کافی باشد آشناییدن شراب اجاص به تپهای یا
 با نخل سفید نیاید نبوده باشد محتاج به دوا می دیگر صنعت آن بکیرند آلودی سیاه بالوی بخار را
 هر کدام که باشد شسته در آب بخیسانند پس بجوشانند تا مبراشود صافی نموده قدری ککاب
 و بوزن آلو قند سفید داخل کرده بقوام آورند و در ظرف چینی نگاه دارند **شراب اجاص**
 تپهای حاره و درد سرد و برقان نافع و بلین طبع و مسهل صفرا است صنعت آن آلودی بخار را
 را در آب بخیسانند و بجوشانند تا مبراشود صافی نموده نبات سفید بقدریکه خوش طعم گردد
 داخل کرده بقوام آورند و اگر قدری محسوده شود شوی اخلا نمایند قوی الفعل می شود و محمد
 بن زکریا در کتاب اغذیه المرضی گفته که نافع است اصحاب صداع حار را می را باید که بکیرد
 شیرینی از شراب اجاص ساده وصل کند در آن در آن قیر اطلی تا دافعی از سفید نیاید باشد
 و نافع است از برای اصحاب قوی و نافع حار آشناییدن شراب اجاص ساده **شراب اجاص**
 که بلین طبع است صنعت آن به نسخه حکیم مظفر الدین شغالی آلودی سیاه یک صند نمیشد

جلد اول در بیان نسخ شرباب جاحص عاده

۲۴۸

منقعی از حب لب و قشر یک چهار یک من تبریز ترید نیم کوفته سه بنفشه از بر یکایت و دم هم
را در کیسه کنائی کرده و برنج من آب بخشانند پس بجوشانند تا یک من رسد پس کیسه
را مالند و بلفشانند تا آب را صافی نموده یک من شراب بچین خراسانی باک کرده از تخم خاشاک
در آن حل کرده باز صاف نموده بجوشانند و کف آن را بگیرند و چون دیگر کف بیاید و در صفا
نموده باز پائیل کرده بقوام آورند پس فرو آورده مقدار یک مثقال سفوف یا مشوی نیم
مثقال عفران در آن حل کرده و نکاهدارند شرابی نادره و اوقیه شراب جاحص مهمل اینج
حکیم سید که در شرح موجز قرشی ذکر کرده مهمل صفر او بقم رفیق است و نافع است از برای جاحص
ساره و امراض صفر اوی و بلغمی صنعت آن آلودی سیاه جید فرب یک صد عدد و غصاب
جرجانی فرب بزرگ جید سی هد و خرندی منقعی از قشر و لب و حب سی درم کل بنفشه خشک
بست درم فرب پیفید محو فرب پیست درم فرب راکوفته و کیسه کنائی کرده با مجموع او و به رادر
آب یک شب بخشانند و روز دیگر بجوشانند و صافی نموده پس بگیرند یک رطل ترنجبین باک
کرده از خاشاک و تخم دیگر رطل شکر سفید و این هر دو را با قند ری آب بجوشانند و سفیده تخم
سرخ بر آن زده کف آن را بگیرند و چون دیگر کف بیاید و در صافی نموده و در بطریخ مذکور
داخل نموده بقوام شراب آورند و از آتش بر گرفته سفوف یا الطاک مشوی یک مثقال عطر
نیم مثقال سفوف و نیار آب به شیرین یارب به شیرین حل کرده زعفران را با کلاب سوده هر دو را
داخل کرده و بنگو بهم زنند و نکاهدارند شرابی از ده درم تاده مثقال و بعضی گفته اند تا بیست
درم استعمال نمایند شراب جاحص ساوه مسکن صفر و نافع است از برای صواع
صفر اوی و دمای بسبب آنکه سرد است و لیکن و مزلق بعد از تنقیه تام هرگاه بوده باشد
طبیعت فصب نافع است از برای تسکین سوزی مزاج مختلف از صفر او دم صنعت آن
بگیرند آلودی سیاه و بشوند در آب باک کرده و بگیرند و در یک سنگی کرده بریزند بر آن آب بقیه که
چهار انگشت منفرج از روی وی بگیرند و پس بجوشانند تا آب بنصف رسد پس صافی نموده
باز در همان یک کتله بجوشانند تا بنصف رسد فند سفید بقدریکه مزه آن را خوش گردانند
داخل کرده بقوام آورند و اوقیه و کفته اند سحر افکار آن است که بوده باشد وزن

جلد اول در بیان نسخ شراب اجاص

۲۶۹

قند نصف وزن الالماس که اراده کرده شود که ببرد و محل آن قوی در اسهال صغیر استوار است
که بدل کنند قند را به زنجبین و یا شیر خشک هر کدام که باشد مثل وزن قند و بقوام آورند و در
وقت خوردن نیم دانگ سفوف نیامی مشوی داخل نمایند و بعضی بیک دانگ گفته اند و اگر در وقت
طبخ بقدر برنج آب کلاب داخل نمایند می کرد و اتوی شراب اجاص در این نسخه
سید اسطیقل در ذخیره صنعت آن آلودی سیاه یک عدد و عناب بحر جاسی عدد و تمر بنده
منقی عدد و قیقل بیفش خشک نر بر سفید مجوف مدبر از هر یک ده اوقیه نر بر اینم کوفته در کیسه
کنالی کرده همه را در پنج من آب بجوشانند و کیسه را متصل نمایند تا نلث آب بماند صافی نموده
سی استار زنجبین خراسانی و نیم من شکر سفید در آن انگند و بجوشانند و سفیده تخم مرغ
بر آن زنند و کف آن را بگیرند چون دیگر کف بیاورد صافی نموده بقوام شربت آورند
و یک گرم سفوف نیامی و نیم زعفران بکلاب سوده بعد از فروود آوردن انداختن در آن داخل نمایند
و کلاب دارند غیر شتی از ده گرم ناده و شغال شراب اجاص سهیل صغیر و نافع مرصداغ
صغیر اوی را هرگاه بود باشد با آن یک بالغ از استعمال مسلمات بعصر است اما وقتیکه
با آن صغیر شایسته از بلغم باشد استعمال نمایند صنعت آن آلودی سیاه که آن را شسته بیاگیرند
شده باشد یک عدد و تمر بنده منقی از حب و لیف نیم رطل نر بر سفید مجوف مصغ
مد بر جوشیده از هر یک بیست گرم نر بر اینم کوفته با بنفشه در بارچه کنالی بسته مجروح را
در و یک کنگی کرده و در رطل آب بر روی دی کنند و بجوشانند تا در رطل بماند پس کیسه را
بیکو باند و بفشارند و در کنند و بطبخ را بگذارند تا نه نشین شود و آن را صافی نموده
تا به شکی نماند در آن داخل نشود و بانه جهان دیک کرده بقوام آورند پس فروود آورده یک
شغال سفوف نیامی مشوی سوده داخل کرده برهنند تا نیکو مخلوط شود در ظرف چینی کباب از
تمر جوی و اوقیه نیم شراب اجاص شغال مرصداغ خامی شغول از قرابادین قلاش
صنعت آن آلودی سیاه تمر بنده منقی از حب و لیف از هر یک در رطل عناب خراسانی
سین پنجاه عدد و در شش رطل آب بجوشانند تا در رطل صد صاف نموده آب انار شیرین
آب انار ترش آب سیب شیرین آب سیب ترش آب انار از هر یک نیم رطل بماند سفید

جلد اول در بیان نسخه شراب اجاص

۲۷۰

یک رطل داخل کرده بقوام آورد پس فرود آورده در ظرف چینی نگاه دارند شربت و دوا
شراب اجاص ساده نافع از برای سنگین خمار و صداع بشارکت قلب
 بسبب سویی مزاج صفراوی قلب صنعت آن بکنند آلودی سیاه بزرگ فارسی و پاک شوند
 که بخار و خاکستری که در آدن شکک کردن می افتد و در کرد و در رطل و در پنج رطل آب
 بچو شانند و در رطل نیم باند صافی نموده و در رطل و نیم نبات سفید داخل کرده بقوام آوردند
 شربت از یک و قیقه و او قیقه و اگر نصف وزن نبات کلاب داخل نمایند می گردد نافع
شراب اجاص نافع است جهت سیم و موی متعطل بعد از فصد صنعت آن آلودی سیاه
 آلودی بخارانی از هر یک پنجاه عدد تمرهندی منقی از جرب قشر و لیف یک چهار یک من تمرندی
 همه را در یک من آب یک شب بخیسانند و صبح صافی نموده و یک من ترنجبین پاک کرده
 در آن داخل کرده یک جوش داده بآلوده صافی نموده و دوا قیقه کلاب داخل کرده بقوام
 آورند و تلین لطن باین شراب نافع است از برای سحر حادث از صفرا چون آشامیده
 شود بعد از فصد در دوازده موی نرم بیکراند بطبع را و نافع است از برای آن و قومی
 گفته اند که هرگاه بوده باشد و در دوازده صفرا غالب میباشد آشامیدن شراب اجاص
 بالعباب بزرگ فظونان نافع جهت آنکه تلین است و فرد می نشانند آنچه را و دفع بیناید سحر
 گفته که گاهی بچسبند در میباشد صرع از صفرا و در نیست که بوده باشد آن نوع از صرع که می
 است بام البصیان و حادث نمی شود این علت مگر آنکه با آن تب باشد و علاجش بشرب
 اجاص تمرهندی است از برای استفرغ صفرا و نسخه که در جنب نسخه اول ذکر شد
 و این شراب را باید با آب سرد صاحب این علت بخوراند **شراب اجاص** نافع
 از برای قرانیط صنعت آن آلودی سیاه آلودی بخارانی تمرهندی از هر یک ده است و آب
 بخیسانند و صبح صافی نموده ترنجبین خراسانی یک رطل و نیم داخل کرده یک جوش داده
 بماند و صافی نمایند و در یک سنگی بقوام آوردند شربت و او قیقه با مار الفوا که شراب
 اجاص صفرا براند و پتهای صفراوی را نافع بود و جوانان و مزاجهای گرم را سود
 دارد صنعت آن آلودی بخارانی تمرهندی از هر یک بیست و دم ترنجبین شیر خشک

جلد اول در بیان طبع اجاص و قلیه آلود برای اجاص و مزوره اجاص

۳۷۱

از هر یک تازه درم مجموع را بچینانند و صبح صاف نموده بچوشانند و با یک چهار یک من
قند بقوام آورند و در آخر دو دانگ سفوف نیا سوده اضافه کنند و لوقت حاجت مقدار است
درم این شربت اباده درم کلاب نیکرم یا شامند طبع اجاص ساده مسئله بی
اذیت است و موافق سینه و مثل سایر ترشها مضر بکبد و مضر نیست صنعت آن
آلوی سیاه یا آلوی بخارانی هر کدام که باشد نیم رطل آن را در یک رطل نیم آب بچوشانند
تا نیم رطل باقی ماند صافی نموده قند سفید و او قیده داخل کرده بنوشند طبع اجاص مسئله
بجست و بی اذیت و موافق سینه است مثل سایر ترشها مضر بکبد نیست صنعت آن
آلوی نیم رطل عناب جرجانی است عدد و یک رطل آب بپزند تا نصف بسد صافی نموده بکفند
آفتابی خیمه بکشد از هر یک ده شقال در آن حل کرده صافی نموده بنوشند قلیه آلود
محور الزاجان صفراوی و دومی را غذائی نیکو و لذیذ و مسکن جهت و نوران آن
هر دو است صنعت آن بکیزند گوشت بره یا بزغال و قطعات نموده با پیاز و نمک در آب
بچوشانند و کف آن را بکیزند پس بیرون آورده بار و غن کا و سنج نمایند و مصالح
مانند دایچینی و دایمیل و قرقه و قرقفل داخل کرده آب بپزند چون خوب بچخته شود آلوی
تیر یا آلوی خشک را در آب بپزند و ببالانند و داخل کرده بپزند و اگر مصالح را در پارچه
کتابی بسته در آن اندازند بهتر است و نمک بقدر حاجت و چند طاقه نعناع تازه
داخل نمایند و اگر چاشنی داخا همین نمایند اندک قند داخل نمایند که چاشنی دار شود
پس تناول نمایند **مر برای اجاص** موافق امزجه حاره و سفیدانه برای صلح
بشاکت قلب سبب سوء مزاج صفراوی قلب صنعت آن آلوی بخارانی هر قدر که خواست
باشند یک شب در آب کمی بچینانند و صبح بچوشانند چون قریب کرد بهمراشدن بیشتر
شکر یا نبات سفید داخل کرده بقوام آورند و اگر خواستند ترش تر شود قدری آب لیموی
تازه در وقت بلخ داخل نمایند **مزوره اجاص** نافع از برای ماستر و صمغ راس
صنعت آن بکیزند اجاص عناب و سفیر حل و بپزند و مر قیده باسن که با طلا و که و نیز در آن
داخل کرده باشند و چون خوب مبراشود مطیب نمایند آن را بر و غن با دوام شیرین و فوود

جلد اول در بیان مطبوخ اصاصی چون جاص و بعضی نفوץ اصاص

۲۷۲

آورده در ظرفی کشید. خوردند و کاهنی اخل کرده می شود و اصاص در مطبخات و مطبخین بپاوه
و بگویند که **مطبوخ اصاص** که صفراوی فخر معده را دفع کند صنعت آن آلودی
سبزه بیت عدد ششصدی شقی از حبسایت و قنبر بیت درم کل سرخ ده درم تخم کاسنی
پنج درم بود نه ترد و شاخ در کلاب جو شایسته صافی نموده ترنجبین و درم در آن عمل کرده
صافی نموده بر لونه چینی سوده و دو آنک بر آن پاشیده بیا شاستند **مطبوخ اصاص**
منقول از تذکره الطباکی سهیل جمیع اخلاط حاره و مختلعه میوه و اجزاء و مواد و حییات
و عطش است صنعت آن بکیر نیم رطل آلودی بخارانی و مثل آن ترنجبیدی و هر یک از عتاق
و سببشان سوزن شقی سی شقال بلبله زرد تخم کثوث افسنتین بنفشه از هر یک بانزد و شقال
کل سرخ ده شقال تخم خطمی و خبازی راز یا نه صندل زرد از هر یک چهار شقال و در آب
بخنه صاف تا بعد و باسی انتقال ترنجبین و یک و وزن او ویه شکر بقوام آورند و طباشیر کثیرا
صمغ عربی مقوی یا شاستند از هر یک پنج شقال اضافه کنند و اگر خواستند که در اسهال
قوی تر شود ترنجبین و دو وزن او ویه و مقوی یا را اضافه نمایند و قدر شکر بقیش است **مطبوخ اصاص**
فصل در بیان نفوץ عالی که اصل و عموم و در آنها اصاص است نفوץ
اصاص ساده و مطبوخه است و جهت غشای و فی صفراوی میفند و مزین و ملین و سهیل
صفراوی رفیق و مسکن حرارت است که جهت تنهائی کرم و صداع حار صفراوی و خارش
بدن میفند است صنعت آن آلودی سبزه یا آلودی بخارانی بیت عدد و یک یا سه آب بمقدار
خوراک پنجیا شند یک شب صمغ صافی نموده بی آنکه دست بالند قدری شکر سفید ترنجبین
باشی خشت بقدر پانزد و شقال در آب حل کرده باز صافی نموده بیا شاستند و بیا شاستند
که کافی باشد در علاج صداع صفراوی غیر مستحکم آشنا بسدن این نفوץ خصوص آنکه بعد از
صافی نموده آن آب آلودی آب شکر میسرین نموده بیا شاستند و محتاج به آلودی و یک یا شاستند
و نیز آب نفوץ با جلاب شکر یا شربت نافع است از برای صداع بشارکت معده
بسیب غلبه صفراوی و آن نفوץ اصاص که ملین طبع و نافع است از برای حرارت
مزاج و نپ صفراوی و ترنجبین صنعت آن آلودی بخارانی بیت دانه عناب و ده دانه

تمرین می ده درم شب در آب بخیسانند و صبح صافی نموده شربت بنفشه یا شربت نیلوفر
از هر کدام که باشد درم داخل کرده بنوشند و غذا با شربنج با آب تمرین می استقام
و شیر بادام بخورند نفوق اجاص و یکا فوی از اول در بلین طبع صنعت آن آوی
بخارانی آوی سیاه از هر یک ده دانه تمرین می ده درم عناب ده دانه شب بخیسانند
و صبح صافی نموده شربت خراسانی ترنجبین از هر یک بانزده درم در آن حل کرده صاف
نموده بنوشند نفوق اجاص نافع از برای صداع و سوء هاضمه و صداع حاد
از او رام حاره سوء صداع حاد از حیضات و موی و از برای سسرم حار و چون بنوشند
بعد از فصد قیفال و اگر فصد را مانعی باشد بعد از حجامت فصد یا حجامت بین الکفتین
صنعت آن آوی بخارانی آوی سیاه عناب از هر یک ده دانه در آب گرم یک شب
بخیسانند و صبح صافی نموده فلوک خیار شربت ترنجبین از هر یک بانزده درم در آن حل کرده
صافی نموده و روغن بادام شیرین یک مثقال در آن داخل کرده بیاشامند و طعم غذای
با شربنج بخورند باب الف مع الذال المعجمه و اذ ا را قی بفتح همزه و فتح
ذال معجمه و الف و فتح و همزه و الف و فای آخر حرف لغت سیرا و بعد از فای فاعل الکلب
و حب الغراب نیز و لغاری و بندگی کجله و کجوله نامند و درخت آن بقامت درخت
نارنج بزرگ و درخت بیل بندی و در آن بقدر نارنجی با پوست سرخ رنگ بی بود و چون
آن دانه های کجلمی باشد و لجم چندی ندارد و برک آن تنبیه برک بیل و آن تخم بسیار تلخ
خشک و نهایت صلابت تا آخر سوم کرم خشک است سم حیوانات دم دار و بالخاصیت
مبطل مزاج بسیار سرد است بمزاج طبعی بدون اخراق اخلاط و جهش فالج و استرخا و سائر
امراض بارده اعصاب امراض عصبانی و در کمر محراب نشسته اند و صناد آن جهت کلف
و جرب قوای و عرق النساء و مفاصل امراض بارده مفید است و مسک و مشوشن و بن است
و مصالحش شکوای و بیهوش است و قدر بنشش از یکدانه که ناد و دانه است و یک
منقال آن کشنده و اطباء نه خواص بسیاری برای آن ذکر کرده اند حسب اذ ا را قی
نافع از برای در ب صنعت آن اذ ا را قی بار چیده در آب بخیسانند آن مفید است که

جلد اول در بیان معجون اذراقی

۲۷۴

و آنکشت بر بالای آن آید پس بچوشانند آن مقدار که تمام آب بخشنه شود و اذراقی
 سیاه کرد پس بکوبند و با فیون و فلفل و کل ارمنی از هر یک شناسه سحق بلغم نمایند و بچوب
 بنند نه چربی بقدر خرد که شربت یک حبث تا صبح برای درد کوش نیز نافع است که باب کبر
 تا ببول حل کرده قطور نمایند و برای تب بلغمی یا شیرۀ زیرۀ سفید بخورند و برای درد
 دندان نیز مفید است که در زیر دندان موکم گذارند معجون اذراقی مسمی سبیل الزلزم
 از نالیف پیر محمد مؤمن در مرکبات گفته که جهت قطع عادات افیون بقایب جرحیست و در
 دفع استرخا و فالج و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النساء و سلس البول بقایب نافع
 است صنعت آن سه شقال اذراقی که بجا نماند و در شیر خفیا نیده پوست آن را جدا
 کرده بسویان ریزه نموده بعد از آن نرم ضلایه نمایند کل کا و زبان کثیر از رینا و غیره تا خیل
 مقتدر شود و پس مغز جلعوز سه شقال از هر یک سه شقال سبیل الزلزم و هندی صندل
 سفید فلفل از هر یک یک شقال آله منقی پوست بلبله سیاه از هر یک پنج شقال اجزا
 کوفته بختیه با سه وزن او و به عمل مصفی ششتر معجون سازند شربت یک شقال تا دو
 شقال به او مست نمایند معجون اذراقی دیگر که از اطباء می باشد جهت تقویت
 باه و رفع درد کوفالج و استرخا و جلاع مفاصل و پران سرد مزاجان را بسیار موافق
 صنعت آن بکیرند اذراقی را سه قدر که خواهند هفت روز در شیر خفیا نهند و سر روز صبح
 و شام شیر را بنده بل نمایند و بعد از هفت روز مقشر نموده نیم پاؤ آن را در بارجه بسته در
 دیگی که تخمینا در آن دو آنار شیر تازه دو شیده باشد و سر مقدار اذراقی مقشر زیاده باشد
 شیر را نیز برمان مقداری زیاد کنند و معلق در آن آویزان کرده بالش تلایم جوش دهند تا آنکه
 شیر غلیظ مانند چوب شود پس بر آورد به باب کرم پاک شسته خشک کرده سویان نموده نرم کوفته
 فلفل سفید فلفل سیاه و ارجینی جوز بولالبیاسه مصطکی عود و بلسان سعد کوفی آله منقی
 فائده سبیل الطیب عود قناری زیر خلیل ناخواه را زیاده صندل سفید زعفران از فلفل
 اجزا مساوی که مجموع بوزن اذراقی باشد بعد کوبیدن و بچین و با چسبند کل اجزا عمل
 مصفی مقوم ششتر بدین دستور که اول اذراقی را داخل نمایند و بعد از آن سائر

جلد اول در بیان ازخسر

REC

ادویه را شربتی دو درم بیت یوم تا بهل یوم بخورند و در آن ایام وجع درون بعد از ان
از ترشی و بادی و حرکات نفسانی و بدنی اجتناب نمایند و خنجر یکسره و سکون
ذال معجمه و کسه خامی همچو سکون اسی مهله و آن در نوع است بلکه نوع او خبر بری است که آنرا
بصر بی تن که و خلخال با مولی و بلغت رومی سحول و جیحوس و جینس گویند و بعضی اطباء گفته
اند که سجینس یونانی است و آن را الجربی طبیب القریب نامیده و آنرا ساییده و راغول
نامند و پهنندی او خرابکن نیست و کند بیل نامند و گویند او خرابانندی گفتول مسوندی
در روس و الفارسی کو رکاه و گاه که و گز نه و شتی برای مجمر و لون گویند و تصحیف خوانده
کسی که آنرا کرپه و شتی خوانده برای مهله و بای موحده و آن بناتی است بسیار شاخ و
باریک بخش غلیظ و برگش ریزه تر از کولان و از آن در حجم و قد کوچکتر و ماثل بسرخمی و زرد
و فقیل الرائحه و شکوفه آن بسیار و ابنوه سفید و با عطریست و تند طعم و گزنده و قسم دوم آن
او خراب جامی است و آن گیاهی است که از ریخ آن در پشت سخانه می سازند و یکاوش در شکل
شبیه باو خبر بری است ولیکن گیاه آن نیست خوشبو چون او خبر بری است و بخش خوشبو
و باریک و بسیار دواز است قریب پذیراعی و آن را الفارسی ریخ والا نامند و اما او خبر بری
گویند که صنفی از آن می باشد غلیظ و تخم آن منحد است او خبر بری معروف کرم خشک
است در وجه دوم و محلل و منفج و مدبر لول و حیض و فضلات و مقطع اخلاط و منفج و مفت
حصاة و مسکن ابوجعل بارد و باطن و مقاوم سهوم هوام و جهت ورم جگر رسد و آن ورم
فهم معد و دفع نفث الدم و باد و جهت استفاد علل کرده و برنه و شدخ عضل و باصطکه
جهت تنقیه فضلات و ماخی و باز تجبین جهت صلابة سپر نیک متقال آن با فضل وزن
آن جهت رفع غلیان مجرب دانسته اند و جهت از الیه خون نافع است و نماد آن جهت
ورم یار و جگر و مثانه و معده و سپرز و یا حجب اعضا و جلوس مرطوب آن جهت ورم رحم
و درد مفاسل نافع و مضغه سنون آن جهت در دندان و تقویت لبه و عمود و رفع طوبا
و در آوست شاید آن طبع آن جهت مفصل بار ده نهایت مفید و پاکنجین جهت او اخر
چهارم باخمی مجرب است و خوردن او خراباصطکه منفی فضول و ماخی است و نمایدن ریخ

جلد اول در بیان فقاخ اذخر و دهن صحاح اذخر و دهن تهر اذخر

۲۷۶

آن نافع از برای فالج و همچنین خابیدن آن با مصطکی و علك البطم و همچنین آشناییدن
 یک مثقال آن نافع است از برای فالج و لقوه تشنج رطب امتدائی و منقی فضول و باغ
 و رحم است و چون آشناییده شود هر روز مقدار ربع مثقالی از آن با انگشت میباید نافع
 از برای تشنج رطب امتدائی و لوطول بطیخ اذخر و ضماد جرم آن نافع است از برای خدر و
 قضیه بآن برنیت اعصاب نافع است از برای استرخا و فالج و فقاخ اذخر یعنی شکوفه
 آن که بپندی سندی کوبند لطیف تر در افعال بهتر از حشیش آن است و نافع است از برای
 لقوه و فالج و لبیان و نیکو میگردد انداختن سرست از فضلات روده و رطوبات باطنیه
 و مضه است بکوبه و بسبب تدرار و مضه بحر وین و مصدع است و مصالحین کلاب عون
 بنا و فرو صندل قدر شش از نیم مثقال تا یک مثقال به لبش راسن و فسط و فقاخ آن قضیه
 است و دهن فقاخ اذخر در سوم کرم و خشک است و با قوت قابضه و آشناییدن آن جهت
 تحلیل او را مبادیه باطن و طلای آن جهت دردهای بارده و برص و رویانیدن آن کوکبا و انواع
 خارشن اعضا و دفع مانندی و دلوک آن جهت در دندان و درم لته و جوشیدن دهن
 نافع است و چون این دهن را بر سر بماند نافع است از برای کابوس حادث از برودند
 که برسد بر سر و دفعه تر و خواشیش ریش گفته که بدین باین دهن مخصوص بر سر و اصول اعضا
 نافع است از برای سکنه بلغمی بجهت آنکه مقوی روح نفسانی و جوارح اعصاب است و محمل
 فضول باغ و فضول اعصاب از غیر نشفت مخصوص و قیتا که در قوی از زوفا و صغیر
 و فودنج و حاشا و مانند اینها صنعت آن بکیند فقاخ اذخر تر را و در شیشه کرده زیت بقدریکه
 آن را بپوشاند بر روی آن کرده دو ماه در آفتاب گذارند و درین مدت سه چهار بار صافی
 نموده بهر بارش کوفته تازه داخل نمایند پس از آفتاب برداشته نگاه دارند و در وقت حاجت بکجا
 برند و اگر داخل نمایند درین دهن قدری زوفا و صغیر و حاشا و فودنج میکرد و اقوی آن
 زمان دهن فقاخ اذخر مرکب خواهد بود و دهن تهر اذخر نافع از برای برص و انواع حکه
 عامه و گاه خلط کرده میشود و داد و بید که میبندند اعیان صنعت آن بکیند فقاخ اذخر را بپوشند
 با آب ناخنچه شود و بعد از آن روغن کبچد تازه یا روغن زیت داخل کرده بپزند تا آب فته

جلد اول در بیان شراب خرو عرق از خرساده و قرح از خرمسجول از خرم

۲۷۷

روغن باند و اجینا و اکنت که نسوزد و استعمال نمایند شراب از خرم نافع است از برای
 کبد و دود باور بیاخت متولد در معده و شتر اسیف و بخت مغض و یرقان و ابتداء ای استفا
 منقول از خط حکیم محمد باقر که از منهلج الک کان نقل نموده صنعت آن از خرم کی مصطکی و
 اصل السوس از هر یک نیم اوقیه سیلین سیاه اسارون و ارجینی پوست کبر زیره کرمانی
 کزباز و فانی خشک را زیاده تخم کرفس از هر یک دو درم عود و لبان انشد از هر یک دو درم
 فانی که با ترافله صنداز از هر یک مثقال تخم خطمی نیم اوقیه ادویه نیم کوفته و چهار رطل آب یک
 شب بخیسانند و صبح بخوشانند تا بنصف رسد صافی نموده و در رطل شکر سفید صافی
 و در رطل عسل سفید خوشبوی جید داخل کرده بقوام آورند شربت یک اوقیه عرق از خرم
 ساه و مقوی معده و محلول و مفشی ریا و مفتوح سد ادبی عدیل است از برای قوی و لجم
 و نهایت لطیف است با قوت تریاقیت و در بلول و حیض و مقطع اخلاط و مسکن راجع
 بارده باطنی جهت ورم جگر و استفا و عمل کرده و فم معده و ریا و نفیست حصاة و بنای
 باغی میفد و عرق قرح از عرق الطف از عرق نبات آن است و مصدع و محررین و مصطکی
 کلاب صنعت آن بکینه از خرم کی یک من و سه رطل آب و اطل کرده بطریق کلاب عرق کنند
 و اگر از قرح از خرم عرق کنند نیز بهین طریق است فرص قرح از خرم اسهال باز
 دارد و استفا فی فی که با حرارت و اسهال باشد سود دارد و صنعت آن طباشیر
 سفید کل سرخ کلنا رفا رسی زرشک منقی سماق منقی از حب کزبانج تخم حاص بریان
 تخم کاسه تخم زنجشک خرقه مقشر بریان از هر یک یک درم سعد کوفی قرح از خرم نیمون
 سنبیل الطیب با و نه چینی لک مغضول پوست کبر فیون از هر یک بندرم کافور یکد آب
 ادویه کوفته بجنه بدست و اقرص سازند شربت از یک مثقال تا دو درم معجون از خرم
 نافع است کسی را که بواسطه در معده طعام فی کند صنعت آن پنخ از خرم سعد کوفی از
 هر یک یک درم اشسته فلفل لبلکه کند زناخواه از هر یک بندرم مصطکی عود خام از هر یک
 دو درم آب قرح از خرم کی و اکی زنجبیل و ارجینی سیلین بودند از هر یک رطل درمی
 مویر یاد اند و چند همه ادویه اولاد انهای مویر را بر آورده بسیار نرم ساییده پس

جنت تعصی و کثرت آن مصلح حال بدن و درنگ رخساره و مولد خلط صالح و موجب و بدن خواب
 های خوب و آشامیدن آب مطبوخ آن که چون باو الشیخ طبع دهند مسکن لذت حدت اخلاص
 مراری معده و امعاءست و با شیر ناز و پنجه با الما صدف که تا ده روز خورد و شود جهت اول
 منی مجرب است و گفته اند از یعنی برنج حبیبی خفیف غذا و نیکو و حسن الاستراحت است و صالح
 است اکثر طبالغ را و جمیع اوقات غذا است برنج از کندی کمتر است اما مزاج برنج پس بر آن
 اطباء منفق اند و پیوست آن بعضی گفته که یا پس درجه دوم و اختلاف است میان ایشان
 در حرارت و برودت آن بعضی گفته که بار دهن در اولی و دیگری گفته که چهارم است در اولی و
 دیگری گفته که قریب است با اعتدال هر سه قول صحیح است زیرا که مرکب لغوی است آن اجزای
 بار و از ضمیمه می باشد که چون در آب بجوشانند و آب مطبوخ آن را بکیرند و در جرم آن بار
 در اولی و آبیکه در آن از پنجه شده باشد چار در اولی است و جوهر از مرکب است ازین جوهر
 جز و پس معتدل است و سمرقندی در کتاب اغذیه گفته که بزعم قومی از زمی باشد سخن مجرب و کثر
 و این قول معقول است بحسب تجربه و قیاس بجهت آنکه پیوست و لزوم جنی که برنج را باید باشد
 بر کاه عمل کند در آن حرارت قوی که در ابدان محرومین است موجب زیاده و پیوست و
 لزوم آن میگرد و مزاج آن گرم بجهت آنکه چیزهای لزج که رطوبت بآب پس بزودی قبول
 تسخین با حترق میکنند از حرارت قوی و مشاهد می کنیم از حال چیزهای لزج بآب پس بر آتش
 مانند ناطف و سخا آن از اطعمه لزجه غلیظ پس برنج در حال حرارت قوی در مزاج تسخین میکند
 بسبب آنکه تناسبات حرارت را از آن ابدان حاره و بسبب آنکه حداث آن سده در عروق
 با سار یقیه بجهت لزوم تبیسی کم دارد و می چسبد و عروق لب یا رشتک و مانع رسیدن آب
 میشود و بکبد پس گرم میگرد و اند مزاج محرومین را بالذات و بالعین و اما در مزاج معتدلی
 و مرطوبین پس کم میگرد و لزوم پیوست آن بسبب شدن آن در رطوبات پس میل
 میکند مزاج آن از اعتدال بجهت برودت و میگرد و از آنچه می باشد بر یکی از دو
 رای پس تردید میکند و موافق ترین اوقات از برای خوردن برنج وقتی است که بوده
 باشد هوا رطوبت بوده باشد و در نهایت شدت شہوت طعام و آن بطبی الیهضم و جالب است

جلد اول در بیان مریجات و برزخ و برزخ

۳۸۰

است و مصلح آن مسکن تازه و شیرینی بسیار و نمک معتدل و خنایندن آن در آن حال
 کنندم یک ب و چنان آن بالجب لفظ و آنچه میباشد معین برامساک و قوی مسکن و
 پس آن را آن است که بکیند غیر معقول آن را و اختیار نمایند از اقسام آن برنج
 سرخی را که بهندی سبب می گویند و اندک آن را بودهند و مخلوط کنند آن چاوس بقشر
 و بپزند و بجای و غن پیاده کرده و داخل کنند اما هرگاه بوده باشد برنج سفید بپزند آنرا بعد از شستن
 یک بوی سفید و غن از آن آنچه مخلوط با نیست از قشور رقیق و روغن بادام شیرین یا سمن بپزند
 و داخل نمایند یا روغن کنجد یا دیند یا شکر آنرا افعالی در حبس طبیعت و چون آنرا با شیر تازه
 و پیاده و آب بپزند مسکن و طعامی است و کثیر غذا معتدل در طبیعت و پس بجهت آنکه طویلت شیر
 مسکن و مخلوط بپوست برنج پس مسکن و اندک آنرا معتدل و در بنجالت می افزاید منی را و فربه مسکن و اندک آن
 و تازه و نیکو مسکن و اندک آنرا مخصوص آنکه آن شیر برنج باشد که در روغن بادام شیرین خورده شود
 و برنج از برای کسیکه عادت بهم رسانیدن قوی و داشته باشد بهت و چنان از برای
 کسیکه معنای بجز من سده باشد و نافع است از برای سحج صفراوی و قروح امعاء و
 درین حال لازم است که آن را اول بریان کنند پس بپزند تا ماهر شود و بکودمانند کشت شیر
 و مانند حسو و خورده شود و کبابی خورده میشود و برنج مطبوع با ساق و یا کشک بریان بقصد
 عقل لطن و کبابی می پزند آن را با راب از برای لطیفه و شکین عطش و حرارت مزاج
 بعضی اطباء گفته که برنج با الحاضیت محدث حرارت در مجرور و برودت در میرود است و
 ازین سبب است که قدیمی اطباء مزوره برنج را بر مرضی نفرموده اند و اغذیه متخذه از
 برنج را مخصوصا صحرای داشته اند چه در مرض احداث کیفیت ضد و در اصحاب احداث کیفیت
 مثل مطلوب است میفرمایند تحقیق درین امر آن است که در یوان درم برنج بسیار کم بوده و
 برنج خوب پیده نمی شد لکن آنچو از آن نفرموده اند چون در بلاد فارس و هند بسیار
 است و برنج خوب یافت می شود و اطباء فارس و هند بنحو مزورات برنج از برای
 مرضی بسیار کرده اند و گفته اند چون از غذای مرکب القوی است و در بریدن احداث
 کیفیت موافق کیفیت آن بدن میکند و بدان سبب متضرر نمی گردند پس طبیعت لازم است

جلد اول در بیان مر برای زهر ارجوان

۲۸۱

که در هر مزاجی اصلاح کیفیت آن موافق آن کنند تا کیفیت صند آن مزاج در آن اثر کرده و موجب
اصلاح آن مزاج گردد و خوردن برنج پاک میگرداند و فرجه را و بیه و مانند گوشت را پس نافع
است از برای اصحاب سسل خصوص چون بچته شود از آن شیر برنج از شیر خر و خورده
نشود و قنیکه نبوده باشد شب بعضی و اغذیه لزجه قالفیه مانند از زبایه کوده بر و عن
با دام شیرین بوداده باشد نافع از برای سحج و الفع است ازین آنچه با فندق بو
داده ساخته باشند و بچنین الفع است ایشان را برنج بوداده که بچته باشند با کاع
و نافع است از برای اصحاب لول الدم عصبه فرافیه از آرد برنج هرگاه خورده شود
بعد از نقای قار و راه خون و لیکن پیش از نقای قار و راه خون صالح است ایشان
را اغذیه قالفیه حامیه مانند سماق و نافع است صاحب عسولادت را آشامیدن
ما از شیرین کرده با برنجین و حقه باب مغسول آن جهت سحج و فرجه اسعاف نافع است در جملا
و اولن جوهر مخصوص مرواریدی عدل و آب بخال آن در آن فعل قوی تر است و طلاء آن
با نرس جهت کلف و آثار مفید و بچنین طلای آرد برنج با آب خمریزه و ضاد آن با بیه
کشودن دل و زورین جهت جراحات تازه و آشامیدن آرد برنج که بسیار بچته
باشند با بیه کرده بزجهت افراط اسهال مرضی اسهال دوالی و سحج نهایت نافع و گفته اند
که چون برنج را بریان کنند آن مقدار که سرخ بیره شود و سیاه نشود و نشوز و مقدار
پانزده مثقال آن را در چهل مثقال آب همان قسم درست شب بخیا کنند و صبح آب
صاف آن را بنوشند از برای دفع کرم معده و غنجان که از رطوبت و حرارت
باشند نافع است و گفته اند که چون برنج سفید را در آب بخیا کنند پس بالند و آب صاف
آن را با شامنه جهت اسهال و هیضه مفید و ساییده آن با گیاهی که بیهندی
پورنده و دوب نیز مانند که آن گیاه با برک و برکهای باریک و برزین مفروغن میباشد
با آب و اندک نبات شیر و کشیده میاشامند جهت نفث الدم نافع است و آب مطبوخ شکوفه
مسقط جنین و پوست شلنگ که بسیار نرم صلایه کرده باشند از سهموم است و گویند یک
مثقال آن کشته است و معوطا کرد برنج که در حین کوبیدن بهم میرسد فاطع رعان

جلد اول در بیان برنج بریان و بخنی پلاؤ

۲۸۲

است و بدل برنج آر و جو مغسول است برنج بریان انواع میباشد یکی آن است که برنج را
 بطریق پلاؤ که بحدی خشک نامند بخرجه خشک نموده در میان رمل بریان نمایند و درین
 قسم بعضی بعد بریان نمودن قدری آب نمک بر آن پاشیده بر آتش خشک نموده نگاه
 میدارند و بعضی بی نمک و این را بهندی ممره می نامند نوع دیگر آنست که شک
 را اندک جوشی داده خشک نموده بارمل در ظرف سفالی بریان می نمایند و این را بهندی
 کھولی و کبیلی نیز گویند و این نوع بسیار سبک و لطیف است و از برای مرضی و اسهال
 بهمنافع خشک خوردن و یاد راندن شربت نبات مطبوع کلابیات بیدمشک یا عرق بهار یا
 کادوی نوع دیگر آن است که شلنوک را در آب اندکی جوش داده با اندک رطوبتی قدری برآورد
 نموده که ماکرم بملا نیست میگویند تا دانه های او پهن و سب و ملان جگر گردد و این را بفارسی
 کمک و بهندی چخروه نامند و این نوع اندک سنگین و نفخ است خیسایند آن با آب
 که اندک کلاب بران زده و آب پهل کوبیده و با قند یا نبات پاشیده بخورند مصلح نفخ آن
 و لذیذ است و برنج بریان حضرت مطولین است و ازین است که اهل هند درجی می کنند
 خصوص اطفال را پلاؤ از اطعمه جدیده است و آن را اقسام بسیار است و تزد استعمال
 این لفظ مطلقا بغیر قید مراد قبولی است بخنی پلاؤ و قبولی آن است که گوشت با چربی بکر
 مانند ماش بخته و یا بخود و یا گز و یا امثال اینهارا با پیاز حلقه کرده بر روغن گاو سرخ نموده
 و مصالح جاره ایچ در کار باشد داخل کرده برنج شسته نیم بخته بر روی آن کرده دم دهند
 و بخنی پلاؤ آن است که گوشت بره الملك یا بزغالک یا مرغ جوان را با آن و قدری پیاز
 پاک کرده حلقه نموده بخنی کرده که آب کمی در آن باند علیحده این بخنی را نگاه دارند و گوشت
 فربه را نیز بپزند تا مملو شود و مرقه آن را بگیرند و برنج پاک شسته خیسایند و بر روی آن
 بخنی کرده و یاد جوف برنج در و یک گذاشته با ابازیر جاره مانند نمک و زیره و فلفل و افادیه
 مانند دارچینی و فلفل و سیل بو او برک سازج هندی همه درست ناکوفته از هر یک بقدر
 حاجت داخل کرده و آن مرقه را بقدر حاجت بخورون آن دهند و دم دهند و روغن بقدر
 مطلوب باغ کرده بران ریزند و صبر کنند تا روغن در جرم برنج نفوذ کند پس کشیده بخورند

جلد اول در بیان نسخ افتام پلاؤ

۲۸۳

و بعضی قدری عفران با سوده با ماست مزوج کرده بر آن گوشت بخنی کرده می مالند و این
بخنی پلاؤ حافظ صحت و غذای موافق است از برای اصحاب اعتدال مزاج و در بلاد
معتدله پلاؤ لطیف و مقوی قلب و باغ است نافع است اصحاب صداع را بمشاکت قلب
بسبب غلبه سودا بر مزاج قلب چون استعمال کرده میشود بعد از تنقیه سودا و اقسام پلاؤ
و از زیر بریان جاشنی پلاؤ و از آب غوره و سرکه و آب لیمو و انج و کونند و قوت شایه و میان
وز رشک و آلو بالو و آلو سیاه و بخارانی و ترسندی و انار و فاسه جامونی امثال اینها چنانکه
باشند گرفته آن است که بعد طبع برنج هر یک از آبهای مذکوره را که خواهند بخورد آن میهند
بخوید و آن را سخت و یا نرم نگردانند و همچنین کلم پلاؤ که کلم قرمیت است و یا غیر آن از اقسام
کلم و غیر آن است که آن را پوست کنده ورق کرده با گوشت پخته و یا جدا و رقیق را پخته با
پساز و اندک روغن سرخ کرده آن را با گوشت بخنی کرده در زیر برنج یا در جوف آن می گذارند و دم
میهند و آن را کلم پلاؤ و یا غیر آن بنام چیزیکه در آن اخل میکنند می نامند و همچنین اقمه
پلاؤ که از انواع سنبله یا از کلم و زردک و پیاز تازه و سبزه تازه خام یا برک و شنبه پلاؤ و
و امثال اینها ترتیب میهند و نیز شنبه پلاؤ و بابونه پلاؤ که شنبه یا بابونه هر کدام
که خواهند گرفته پاک کرده از خاک و غیره شسته قیمة نموده و در پارچه کرباس یا کوزه کرده
اندکی شسته و دم دادن با برنج آینه طبع نموده و مرتب می نمایند و اگر با قلا پلاؤ خواهند
قدری با قلا می قشر را در آب گوشت پخته در وقت دم دادن نیز با برنج و شنبه یا بابونه
می آمیزند و در هند که با قلا هم نمیرسد بدل با قلا سیسم می توان کرد و همچنین به پلاؤ و سید پلاؤ
و لیمو پلاؤ و نارنگی پلاؤ و انبه پلاؤ و کونند پلاؤ و اناس پلاؤ و زردک پلاؤ و باد بخان پلاؤ
و امثال اینها هر کدام که خواهند خام آن را پوست تخم جد کرده قطعه قطعه نموده پخته با
اندک جاشنی به طعام و دم دادن بگذارند و لیمو و نارنگی و کونند هر کدام که خواهند
پوست آنها را اندک شیرین کرده بفسمی که در اترج ذکر یافت و بعد شیرین شدن از
میان دو پارچه یا زیاد از منقش با خمال چوبی تخمهای آنرا بر آورده پخته با اندک جاشنی
وقت دم دادن به طعام می گذارند و همچنین مرغ پلاؤ که شکم مرغ را از رشک منقی و آلو

جلد اول در بیان نسخ جلا و حلوای آر و برنج

۳۸۴

و شستن و یا غوره کشیدن یا الوبالودانی بیرون آورده بر کرده نه طعام گذارند و دم دهند
و بچندین شکم امک را که بچه بزرگ باشد تازه زائیده است یا آنکه از شکم مادر بر آید بعد از زنج
آن و طبع نیز بدین قسم بر نموده زیر برنج گذاشته دم دهند و مایه ناز و نیز بر سوز
چسبند و که بپزند خشک نامند بسیار سبک و لطیف و کثیر الغذاء و زود هضم است
صنعتش آن است که بکوبند برنج را و نیکو شسته در آب بخيسانند بقدر و سه است و یا زیاده
که امک بخشد پس از آب بر آورده در آب گرم جوشان ریخته بپزند آن مقدار که مغز برنج
پخته شود پس آب آن از پالایش مسی که پاسبان بکوبند و برنج را دم داده بخورند با
پستی و یا با یکی از فعلیات و یا با قلابا یا با کبابها و فورمها و امثال اینها و اگر اندکی روغن
و انغ کرده در زیر آن جلا و بریزند و آب و نمک بقدر حاجت داخل نمایند و در وقت دم دادن
بیکر و دانه و بیان صنعت پستی و اقسام دالها و مشکوچی در حرف المیم در بیان ماسن کر
خواهد یافت انشاء الله تعالی حلوای آر و برنج کثیر الغذاء است صنعت آن بکوبند
آر و برنج را و آب طبع دهند و در آخر شکر سفید یا فند سفید نیم وزن که و برنج یا کثیر یا زیاده
بقدر خواست در آب حل کرده اضافه نمایند و طبع دهند تا غلیظ گردد و پس قدری روغن
کا و تازه و انغ کرده یا روغن بادام شیرین یا بسته در آن ریخته بریان نمایند و در آخر قدری
زعفران بکباب بسته و در آن ریخته فروج نموده در سینی تازه فلجی کرده با بروی تخم پسته پس کرده
بطریق لوز بریده تناول نمایند و اگر قلیلی مشک یا عنبه نیز داخل نمایند بیکر و دالطیب و اگر
خواهند مغز بادام مقشیه یا بنه مقشیه را فاشهای باریک بریده بر روی آن پهن کنند
و دست بگذارند که بدان چسبند قبل از بریدن لوز بخن و دانه است حلوای برنج مشهور
بخان احمدی است مقوی قلب است بدن را فریاد کند و اصحاب ضعف معده را نافع ببرد و
صنعت آن برنج سفید کرده شسته را یک طل آب بپزند تا مصلح شود و پس قند سفید
یک رطل بکباب و عرق کا و زبان و عرق صندل و عرق بید مشک از هر یک و شغال
حل کرده روغن کا و دانه کرده نیم رطل همه را داخل کرده بپزند تا چون تر حلوای شود و پس
مغز بادام مقشیه مغز پسته از هر یک ده شغال داخل کرده زعفران یک شغال بکباب

جلد اول در بیان جلوائی برنج مشهور در پشت و حصار و خبار از

۲۸۵

سود و نیز اضافه نمایند و پزند تا زمانیکه شروع بپس دادن روغن نماید و این چینی دوم
 و آنه بپیل و دوم چوب بود و عدد نرم کوفته اضافه نموده از آتش برگیرند و در ظرف چینی
 برآورند و تناول نمایند بعضی در آخر زعفران بکباب حل کرده و بعضی مشک و زعفران
 بکباب حل کرده داخل بنمایند پس بلبوب اخل نمی کنند و بعضی در روغن کمی تخمه در ظرف
 برآورده و روغن بسته و با بادام شیرین بر آن تخمه تناول می نمایند و این را با لوده بنامند
جلوائی برنج مشهور در پشت سر مع الاخذ اگر کثیر الغذاء الطیف الکیوس موافق
 اکثر از هر جهت و جهت ناقصین و ضعیف الاحشاء مفیدترین جلویات است صنعت آن
 برنج گوئیده اند که بوداده را که سی و سفت شقال باشد در بانیل کرده و هفتاد و پنج شقال
 قند سفید را در اندک آبی حل نموده با شش صد شقال از آب و کلاب و عرق بنفشه
 در بانیل کرده با شش نرم بچوشانند تا القوام پالوده شود و حصار از آن نافع است از برای صفا
 سعال صنعت آن بکیزند برنج مغسول با مثلین تخم خشاش سفید گوئیده پزند با شیر گاو
 و بخورند بی شک با آنکه شکر سفید و کاهی درین جلب لبوب قویه دماغ و قلب چون
 بغیر بادام شیرین مغشور بسته و مغشور جلیغوزه و مغشور فندق داخل میکنند و این غذا
 موافق است از برای اصحاب صداع بشارکت قلب بسبب غلبه سودا بر مزاج آن
 چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه سودا جسم سرد از زردنالی برنج و پرمضم بطی الخروج است
 نسبت بخمر حظه و واقف گردیدند مردم برین معنی به بخمر پس نمی خورند آن را که با
 مصلحت باشد از شبای الحامه و مرقهای الحوم و سبب چیزهای چرب بر روغن و با شیر و با نون
 و این بسبب آن است که هرگاه بخورند بی آنچه مذکور شد می بایند از آن ضرر عظیم حاد
 میکرد و از آن فوایح سفلی میجی و اگر کسی جرأت کند بخورد آن با آب غوره یا با مضیه
 و مانند این و بی زودی تولید سده در کبد و طحال میکنند و دفع ضرر آن خوردن آن است
 با کاه کبر و کفر و سداب این ضرر مخصوص برنج سرخ از برای است که طبع نیکو یافته باشد برنج سفید
 که نیکو طبع یافته باشد تنفس که آنرا جلا و بخمه خشک نمود و اگر در آب گرم خیره نمود یک ساعت
 گذاشته بعد از آن نان پزند و با آنکه جلا و بخمه بر روی تخمه صافی با سنگ سانی نرم

جلد اول . در بیان سولق برنج و شور بای برنج

۳۵۴

سوده که مانند خمیر گردد و از آن نان بپزند و این قسم لذیذ و لطیف میباشد و قسم دیگر آنکه
برنج را آرد نموده در وقت طلوع اندک اندک در آب جوشان بپزند و برهنند تا طلوع تمام
یابد و مانند خمیر گردد و از آن نانهای نازک بپزند محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم
از محمد بن عیسی زیلولی از ابی الحسن رضا ع روایت میکند که بدرستی که آن حضرت
ع فرمودند داخل نمیشود در شکم مسلول طعامی الفع مرا و از آن نان برنج و در حدیث
دیگر از حضرت ابی عبد الله ع مروی است که بهترین طعامی بطون با برنج است بدرستی که
آن بدفع معده است و کثرت آن از است سولق برنج بفارسی است بکبرای فارسی
و سکون سین مهله زار و تلخان خرو و ترکی قاوت و بهندی جاول کاسونامند بار دو
قالبض و مسکن حرارت است صنعت آن برنج را جلا و که بهندی خشکانه نامند بختک
نموده اندک بریان کرده ساییده آنگاه دارند و عند الحاجة بقدر مطلوب آب فروج
نموده و قلیلی نبات یا قند یا قندریانه و القند آن را شیرین کردند داخل نموده بپوشند و اگر
خواهند به بید مشک و یا کلاب طیب نمایند شور بای برنج غذای موافق است
از برای صداع بشارکت کلبه و مشانه هرگاه علامات حرارت ظاهر باشد بد آنکه شور با
برنج و قسم است قسمی آن است که برنج و ماش را در هم بپزند و طیب بروغن بادام شیرین
و قلیلی افایه و فلفل و زیره کرمانی نموده بخورند و این شور با برنج و ماش مقشر ساده
یا با گوشت طیور بری که ترش نموده باشند بمحوضات قابضه یا ملینه مانند آب انار
و آبغوره و آلو و تمر بندی نافع است از برای اصحاب صداع یا بس سافج و قنی که با حرارت
باشد و قسمی دیگر افیمه شور با گوشت شور بای برنج نیز ناسند و این قسم آن است که گوشت
را ریزه ریزه کرده در آب جوشانند و کف آن را بگیرند پس اندک پیاز سرخ کرده در روغن
مسکه کا و و نمک و مصالح آنچه ضرر نباشد داخل کرده در آب بپزند چون نیکو بخت شود برنج
در آن داخل کرده نیکو رفیق بپزند و تناول نمایند و گاهی چند برگ اسفناخ و دوسه
قاشی آنکه وی سفید شیرین با برگ خرفه بحسب حاجت نیز داخل می نمایند و همچنین گاه
چند پارچه سیب بخورن یا ترش یا به میخوش یا ترش یا اندک شیرینی جهت چاشنی نیز

جلد اول در بیان شیر برنج و قلیه برنج و مر عفر

۲۸۵

داخل می کنند شیر برنج که آن البرقی از ملین نامند غذای معتدل است و در
 رطوبت و یبوست و حرارت و برودت و چون با شکر یا عسل شیرین کرده بخورند متولد
 میگردان در بدن غذای بسیار و سریع الهضم و مکنز منی و مقوی باه است و شیر را
 زیاد و کند و نیست موافق مر اصحاب سده و مشک کرده و مثانه را صنعت آن بکیر برنج
 را و نیکو شسته با بطنخ و هند چون نیکو بخته شد شیر داخل کرده باز بطنخ نمایند تا بهر قوامی که
 خواهند آمد و این در صورتی است که شیر کم خواهند داخل نمایند و الا برنج را نیکو شسته در
 و شیر مقدار ربع یا ثلث آن آب ریخته برنج را در آن بآتش ملایم بطنخ نمایند و مقدار شیر
 مختلف است بحسب اغراض از چهار چند برنج گرفته تا هر قدر که خواهند و نزدیک فرد
 آورده آن اگر قلیلی مشک با کلاب سوده صاف کرده داخل نموده یکد و جوشی داده فرد آورند
 میگردان طبیب و در ظرف چینی کرده قند یا نبات کوبیده یا عسل بر آن با شسته تناول
 نمایند و اگر خواهند شیرینی را در آخر بطنخ داخل نمایند قلیه برنج با اصطلاح قدما طبیبان
 اهل فارس پلاوی را گویند که گوشت آن را بار و غن و پیاز سرخ کرده پس آب بر آن
 داخل کرده بپزند تا بخته شود و آب در آن بقدری بایند که برنج در آن بخته شود
 پس برنج را شسته در آب خیسانیده بر روی آن کرده دم میدهند و بعضی برنج را
 اول مثل آنکه چلاومی بپزند در آب بخته و آبکش نموده بر روی آن قلیه کرده دم میدهند
 و این غذای صالح است از برای حفظ صحت و نافع است از برای صداع و مفاصل
 قلب بسبب سود مزاج بلغمی یا سوداوی قلب چون بعد از تنقیه مفاصل خورده شود و نیز
 غذای موافق است از برای صداع حادث از آنجمله متصاعده از معده مادر الارز
 که بهندی هیچ گویند آن است که برنج را شسته بپزند در آب و آن اصاف کرده چون
 مادر الشعیر سر کرده بخورند مسکن لذع و وحدت اخلاط را می معده و امعاءست و مر عفر کثیر
 افند است و بهی و مسمن بدن و مولد منی صنعت آن بکیر برنج را و در آب بخته و در
 آخر قدری شکر و کلاب و زعفران و روغن مسکه کا و داخل نمایند و دم داده کشیده
 بخورند و اگر آن را نرم بپزند شاید مر عفر و اگر مثل پلاوی بپزند مر عفر پلاوی گویند و هر قسم

حداد اول در بیان مزعفر و فصل در بیان نسخ ارکجه

۲۸۸

مزعفر نافع است از برای صداع بشارت قلب بسبب غلبه سودا بر مزاج قلب چون خورده شود بعد از تنقیه و شله مزعفر نافع است از برای صداع یا بس سافرج و قیحه یا برودت مزاج باشد و آنچه بپندی گاهنی گویند آن است که برنج را مانند جلا و پزند بغیر از آنکه آب آن را بکشند چنانچه جلا و را آبکش می کنند بلکه آن را در جان آب بپزند دوم دهند تا چون جلا و بسپار نرم شود و روغن کا و داخل نموده بخورند نفس را نافع باشد و چون برنج را در آب پخته و روغن یا آب زرشک یا آب سماق یا آب انار دانه و یا آب انار و یا غوره و یا قوت شامی و یا الو با و یا جامون و یا فاله و یا شمال آن و یا سید یا پیچوش و یا ترش با اندک شیرینی جهت چاشنی و گاهی در آب گوشت نیز پخته که با رجمای گوشت نازک در آن باشد و گوشت را کوفته ساخته نیز در آن می اندازند و بخند روسید یا به و یکلی از میاه مذکوره داخل نموده چاشنی دار ساخته تناول می نمایند و آنرا شله و روغن و شله سماق و شله انار دانه و غیر آن بنام آن چیز نامند مسکن حرارت است بلی گوشت آن نافع است از برای اسهال صفراوی و دسوی و تشنگی مفراط فصل در بیان نسخ ارکجه بدانکه ارکجه بقیع بنزه و سکون امی مهله و فتح کاف و صبی و فتح جیم عربی و یا بلغت هندی یعنی غالیه اعلی است یعنی طبیب اعلی ارکجه که از اغالی است نافع است از برای تقویت قلب و دماغ صنعت آن خود قمار غلام و عفران هر یک دو درم صندل سفید یک کلاب سوده و قمار الطیب الحباب هر یک دو درم عنبر اشهب یک درم مشک ترکی ندرم به با کلاب سوده و روغن زیتون یعنی روغن با سمن سفید که از اینست چینی نامند روغن با سمن هر یک ام که باشد از کلاب سوده و یا سنگی سخی نمایند تا بنک و بخار شود متاخرین درین ارکجه عطر عود دهند و عطر صندل و عطر کلاب و عطر عنبر اشهب مجموع با بعضی بناد داخل میکنند ارکجه و دیگر که از اغالی است صنعت آن عود هندی حب الحباب هر یک دو درم صندل سفید قمار صی الطیب هر یک دو درم عفران و غیره از هر یک یک درم و دو درم کلاب عرف بهار نارنج سوده و روغن زیتون یا روغن بان

جلد اول در بیان نسخ ارکجه

۲۸۹

داخل کرد و بکار در آمد و اگر درین غایب مشک و عطر کلاب و عطر عود و بند می عطر صندل که نام
که باشد داخل نمایند می کرد و ابعاد و اقوی ارکجه و دیگر از برای اینات شعر صنعت
آن روغن بآن مطیب که نسخه آن را در آن مرکب نه گویند می شود و بکیرند از آن هر قدر که خواهند
بسیار داخل کنند در آن عود قمار می آن مقدار که آن را غلیظ کرد اند پس حل کنند در آن مشک
و عطر محلول نیکو برهنند و بکار برند ارکجه شاخهای بسیار خوش بو لذیذ است
صنعت آن صندل سفید با کلاب سیاه چهل و هشت مثقال عود غرقنی خام سوده دو
مثقال بنج بنفشه سه که کتور که کند مالتی نیز گویند و دای بند می خوش بوست اظفار
الطیب بسا از عطران عطر اشوب مشک ترکی خالص و آنه سبیل از هر یک دو جبه
از جبات سرخ که بند می گویند و روغن یاسمین که بند می چینی که گویند
مثقال جوهر عود بند می ربع یک مثقال دو و آنکه بند می اکسیر گویند چهار سرخ عرق بهار
نارنج کلاب صندل زرد که بند می ملا که گویند از هر یک دو و از ده مثقال در هم نموده
استعمال نمایند ارکجه شاخهای به نسخه دیگر صنعت آن عود غرقنی سه ماشه صندل
سفید سوده بانزده ماشه اکسیر که آشته سفید است مشک خالص عطر اشوب جوهر اگر
غرقنی از هر یک دو و ماشه اظفار الطیب بریان کنول بنج بنفشه شاخ شسته از هر یک یک ماشه
بسیار فایده صغارا از هر یک سه سرخ کافور و قیصری نیم سرخ عرق بهار و توله روغن چینی
ربع دوام کلاب بقدر حاجت دو و نیم نرم کوفته بخت با کلاب و عرق بهار ساییده مرتب نمایند
و با استعمال آورند ارکجه اکسیر شاهی صنعت آن صندل بکلاب سوده شش مثقال جوهر
اکبر که عود بند می است سه مثقال بنفشه کتور از هر یک سه مثقال کافور خام چهار جبه بکلاب
چهل و هشت مثقال بستور و صفر مرتب نمایند ارکجه جهان گیری صنعت آن صندل
بسیار خوش بوا علی سه توله مشک کشمیر جوهر عود خاصه اگر غرقنی خام از هر یک یک توله
عطر اشوب شش ماشه شاخ شسته اظفار الطیب کتول از هر یک دو و ماشه بنج بنفشه چهار
ماشه کافور جوهر اند یک ماشه روغن چینی دو و دوام اجزاء بکلاب و عرق بهار نرم و
از بار خیز گذرانیده استعمال نمایند ارکجه دیگر خاصه است با و شاخهای از ده جبه عظم

جلد اول در بیان نسخ ارکجه

۲۹۰

سناه بسیار خوشبو و نیکو است صنعت آن صندل سفید ساییده عود هندی سرخ خام
از هر یک یک نوله عنبه اشوب عنبر بایه زرد و از هر یک یک ماشه مشک خالص پنج بنفشه
اکسیر جووه عود خالص از هر یک نیم ماشه بسیار صغیر از هر یک سه سرخ اطفا الطیب
سرخ کبیده و سرخ کافور خالص نیم سرخ روغن چینلی شش ماشه عرق بهار و نوله
صندل اولاد کلاب پنجساند پنج بنفشه را با کلاب رقیق بسایند و باز در همان
کلاب کبیده را باز قافله را و صندل را و باز کافور را و جووه و عود داخل کرده و عنبه بایه
را با کلاب ساییده باز اطفا الطیب با و با سه مشک و عود را و همه را یکجا باز بسایند
و عنبه را باز در روغن چینلی و اندک کلاب که اخته داخل نمایند و همه را در هم نموده از پارچه
دولالی بگذرانند و عرق بهار اندک اندک داخل کرده می باشد تا تمام از پارچه خوب
بگذرد و دوسه ساعت بگذرد آشفته تا فی الجمله مزاجی گیرد و استعمال نمایند و اگر عطر کلاب
و عطر عود هندی اضافه نمایند میگرد و الطیب ارکجه سرکار بادشاهی بنوع دیگر صنعت
آن صندل سفید بکلاب سوده نه مثقال عود غرقنی خام دو درم عنبه اشوب پنج بنفشه
از هر یک نیم مثقال مشک خالص ربع مثقال دواله اکسیر و مثقال جووه عود هندی دو
جبه کافور یک جبه روغن یاسمین که بپند می چینلی کوبند یک مثقال کهور ربع مثقالی بستور
مفر مرتب نمایند ارکجه خاصه سرکار بادشاهی صنعت آن صندل سفید بکلاب
سوده سه مثقال اطفا الطیب بریان کنوله ایرسا از هر یک ربع مثقالی جووه عود هندی
دواله پنجه مشک خالص عنبه اشوب از هر یک نیم مثقال کافور و جبه عود غرقنی خام یک درم
روغن یاسمین دوازده مثقال کلاب عرق بهار از هر یک چهار مثقال بستور مقطر
نمایند ارکجه بابت بادشاه یکم صنعت آن صندل سفید بکلاب سوده جمل و شست
مثقال روغن یاسمین خوشبود دوازده مثقال عنبه اشوب یک مثقال مشک خالص نیم مثقال
پنج بنفشه دواله از هر یک یک مثقال اطفا الطیب جووه عود اگر خالص از هر یک یک درم
بکلاب بقدر احتیاج مرتب نمایند ارکجه دجش خانی صنعت آن صندل سفید
بکلاب سوده عنبه اشوب مشک خالص جووه عود از هر یک نیم مثقال عود غرقنی سه

جلد اول در بیان نسخ ارکجه

۲۹۱

مشقال بنج بنفشه دوازده هر یک ربع مشقالی بپاشد و آن هیل عطران از هر یک شش
مشقالی عطر کلاب نیم مشقال روغن یاسمین خوشبو یکدوم زردی کل تاکیسر و زردی کل
سرخ از هر یک قدری بدستور مرتب نمایند ارکجه دلاور خانی صنعت آن عطر
عود غرق از هر یک ربع مشقالی مشک خالص بپاشد و آن که بپندد ملائکه گویند
چو وده عود خالص که نور از هر یک و وجه اطفار الطیب چهار جبهه اکبر و نیم وزن صندل
سفید و وزن اجزا با کلاب شش مشقال بدستور مرتب نمایند ارکجه دلاور خانی
به نسخه دیگر صنعت آن عطر شنبلیله که بپندد ملائکه گویند از هر یک چهار سرخ مشک
خالص چو وده اگر خالص اطفار الطیب از هر یک سه سرخ ایر سا که بنج بنفشه است بزبار
هیل ابوالهک از هر یک و سرخ کافور یک سرخ روغن یاسمین که بپندد ملائکه گویند
توله عود غرق خام یک وزن کل ادویه صندل و وزن ادویه علی اگر سم مرتب نمایند ارکجه
موسو بخانی که خوشبو و نیکوست صنعت آن صندل سفید سوده عود غرق خام از هر یک
ده ماشه مشک خالص ماشه چو وده عود قسم اول قاقه صغارا از هر یک نه سرخ عود شنبلیله
کل کامه یک و نیم ماشه که یا اطفار الطیب بپاشد از هر یک چهار سرخ کافور بهیم سینی نیم
سرخ روغن چینی بنج بنفشه از هر یک شش سرخ بدستور مرتب نمایند و کلاب و عرق بهار
هر قدر که خواهند اضافت نمایند ارکجه دلاور خانی صنعت آن صندل ده ماشه اگر
غرق شش ماشه مشک خالص عطر شنبلیله کل کامه از هر یک یک ماشه بنج بنفشه اطفار
بریان کرده بپاشد و نقل قاقه صغارا چو وده عود هندی از هر یک چهار سرخ روغن چینی
نهدام کافور خالص نیم سرخ کل کامه یک ماشه عطر کلاب یک ماشه کلاب یک شنبه عرق بهار
و نیم سیر شاهی بدستور مرتب نمایند ارکجه دلاور خانی که بپاشد و صنعت
آن صندل سفید عود هندی از هر یک یک توله صندل زرد که ملائکه گویند شش ماشه عود
عنه نهی مشک خالص فرد از هر یک دو ماشه اکبر بنج بنفشه دوازده هیل کلاب
روغن چینی عطر کلاب عطر فتنه عطر ناکیسر عطر عینه از هر یک یک ماشه کافور خالص عطران
خوشبوی خالص عطر کلاب عطر کرنا از هر یک نیم ماشه کلاب عرق بهار از هر یک یک

جلد اول در بیان نسخ ارکجه و عنبر مایه اکبیر کونیه

۴۹۲

حاجت اخل کرده بمسئور مقرر مینمایند ارکجه و دیگر به نسخه عطاران مینهند صنعت
آن ملاکیشن باشد عود هندی حب المجلب از هر یک سه ماشه اطفار الطیب پنج بنفشه از
هر یک دو ماشه قرقل چهار نسخ اکبیر از سهیل لباد و یعنی از هر یک یکگانه کافور قهوه
دو نسخ مجموع را بکتاب صلابه نموده عطر فتنه یکبار شده و نیم جووه نمود هندی نیم ماشه
روغن زیتون کینوله بان مخلوط کرده بکار دارند ارکجه و دیگر که عطاران مینمایند بر ارکجه
شلمانی مینهند صنعت آن صندل سفید مقاصری نه نوله مشک تبرکی خالص اکبیر از هر یک
یک نوله روغن جینبی ده درم اطفار الطیب چهار ماشه و نیم حب المجلب غبر اشهب جووه عود
غرفی خام پنج بنفشه از هر یک ماشه باد شنبه چهار ماشه و نیم عود غری بکتوله و نیم کافور قهوه
یک ماشه کلابه دو سنا عروق بهار یک سنا حصی لبان که آن را بعبری صمغ صندل
سه نوله عطر فتنه یک نوله ستور سه پالار کجه سازند و بطریق عطر بکار بندار کجه و دیگر
که عطاران مینمایند آن ارکجه قسم دوم نامند صنعت آن صندل سفید مقاصری سوده عطر
کل مواله سری میحاز هر یک سه نوله دانه سهیل لباد چهار نوله قرقل و نوله عود هندی مینوله است
صمغ صندل که جوهر حصی لبان مصلح آن است بسبا عطر کلاب خالص عطر مجموع از هر یک
بکتوله کلاب وزن مجموع او به بمسئور مینمایند و ست بکجه جوهر چیر و مصلح آن نامند
ارکجه و دیگر به نسخه عطاران مینهند صنعت آن طباشیر یک سنا ملاکیر یعنی صندل نه
سایه و نیم سنا صندل سفید مقاصری بکتاب سوده سه باوا استا کنه رکبور کجری
ناکر مونه از هر یک باوا سنا برلی کتوله از هر یک نیم باوا سنا کج که سیلحه است پنج استا کنه
یعنی اطفار الطیب لایچی خو و یعنی قاقله صغار قرقل صمغ صندل و مصلح سبایه از هر یک
دو درم عطر کلاب عطر فتنه از هر یک یک نوله کلاب مصلح از یکا دو و میان ارکجه نوله آن است بمسئور
مقرر مینمایند عطر که اکبیر کونیه صنعت آن آن است که بکینه نام بجهای کوچک
و سیر آن را به برند و جوف آن را تمام خالی کنند بحدیکه سفیدی در آن نماند و در هر
چهار سیر چهار نارنج یک سیر لادن غبر و نیم سیر بنبل الطیب و باو سیر و والد لادن را
کوبیده و سائر اجزا را از جنس خاک پاک نموده بریزند و بکوبه و در ظرف چینی رکاب آینه

جلد اول در بیان نسخ عنبر یا بعض در بیان سحر و تعریف ارب

۲۹۱

که بالایی او ویه آید بخسایند و یک شب بگذارند پس در نایبها بر کنند و سر آنها را از همان
 قطع ها که بریده اند مستحکم نموده در یک سنگی یا فقره یا مس نازده قلعی که در نه آن قدری
 خس ریخته باشند نه بر تخته چهار طبقه چیده کلاب بر روی آن ریخته سر آن را با طر
 آن را بکل حکمت یا آرد ما سن هندی محکم نمایند بنحویکه بخار آن مطلقا بیرون نرود و پاش
 ماییم طنج و مهند کوش بر آواز آن دارند چون آواز جوشن کم کرد و دانند که کلاب کم باشد
 و یک را افزوده آورده بگذارند تا اندک سرد کرد و بخار آن را ازل شود سر آن را باز نموده بخار
 را بر آورده آنچه در جوف آن خفاست بر آورده در ظرف چینی پهن نمایند تا خشک کرد و در سر
 سیر ازین یک پیله صندل سفید خوشبو بکلا سوده و د و نوله مشک سوده و داخل نموده و در
 چینی نکاه دارند و بعد از یکماه استعمال نمایند عیسر مایه و یکم از آن اقوی صنعت آن اگر
 غرق خام اشنة سبیل الطیب لادن عنبر صندل اعلی بجا نارنج از هر یک یک آنارنج بنفشه نیم آنار
 مشک چهار نوله کلاکیت شیشه عرق بهار و شیشه او ویه آنچه کوبیدنی است جو کوب نموده
 بدستور باد وین زغال طنج دهند و بکار برند میس که مایه بعض عطر است صنعت
 آن اگر غرق بجا نارنج لادن عنبری اشنة خالص از هر یک یک آنار مشک خالص چهار
 نوله کلاب بقدر آنکه در آن ریخته شود او ویه را جو کوب نموده علی اگر سم مرتب نمایند
 ارب بر شمی معرب اربنا سیرانی است بعربی منور بنون ورامی همایه و لغاری شکر
 و برکی خوششان و بهندی سدا و سسته کهره و سونانی فرو سیهون نیز ارب انووس
 و غوساوس بسیرانی لاغوسی نامند و آن حیوان معروف است بچته اگر به با سوهامی نرم و کل
 زن آن جیص بیند و گویند منقلب میگردد و در آن باده و بالعکس و اصلی ندارد و یک سال
 نر آن آب بارست میگردد و یک سال ماده آن و سیاه و سفید بکرتک و ابلق نیز می باشد
 و بهترین آن سفید است گویند چون آن را بسیار ترسانند و فرج نمایند بسببش خوف
 خون از منجج آن بر نمی آید و مدت حمل آن بقادر و زهت و زیاد هم گفته اند و
 اول سوم کرم و در دوم رطبت و بر عم قومی سیاه آن آب است و سفیدشکی آن آب سیاه
 کرم و خشکی آن کمتر می باشد پوشش بدن پوست آن سخن بدین معادل اخلاط بارده

و او مانا کل آن فاطع بواسیر و مانع تاثیر بر دوت در بدن موسی محرق آن و غیر
 محرق آن حامل خون به اعضا و خوردن خون برشته آن جهت اسهال و قرحه امعاء
 رفع سموم و طمائی خون تازه کرم آن جهت کلفت و بهمن و بنور یک آب سفید از آن
 ترشح کند و جوشش خشکی که در سرباشد و مسکن در دهای که نه است و مغز سر آن که مشوی
 باشد جهت رعشه مرضی و ولو که آن جهت اصلاح امراض است و در آن اعانت بر زمین
 و دندان اطفال طمائی پیدان مانع اشتقاق سو و ریختن آن است احتیاج و ارباب شناول
 انودان مغز سر کوشن با مار العسل نافع است از برای اختلاج و ارباب شناول
 مرض و بریان کرده آن نافع است از برای ارباب شناول و از برای بیماری اشتابیدن
 شراب و رعشه مرضی خصوص و قینکه با فلفل و خردل خورده شود و مغز سر از برای چون
 با سرکه و روغن زیت بچوشانند و بر بدن بماند حشرات الارض از آن شخص برب نمایند
 و زردی که او نمایند و ترشح او و گفته که چون هفت روز و جبهه مغز سر آن را با او و او به شیر
 تازه بنوشند منع سفیدی موسی کند و خاکستر و مانع آن با پیله خرس و با مار العسل و آب
 پیاز عنصل جهت دفع و او الثعلب پیله یار آن را چون بقدری قیر اطمی نانیم مشقال با سرکه
 انکوری بنوشند جهت معرق و تجلیل شیر منجمد و معده و کزیدن افعی و او و قاتله و بالجملة با دانه
 جمیع سموم است و سقیر اطال با شراب جهت دفع تب راجع مجرب شده اند و کونیکه یکدم
 پیله یار آن نایک مشقال چون با آب نخود بخورند نافع است از برای اجناس بلبل بسبب
 جود خون و رماند و اگر یکدم افعی ارباب با یک درم شب سوخته یکجا کرده پس بکیند با بون
 و سداب و در آب جوشانده صافی نموده و این را در اجند روز بخورند با سبطیخ مذکور
 خون بسته بکشاید طمائی آن جهت سرطان عجیب الفحل و و مشقال آن را چون جوشند جهت
 رفع سیلان طوبات جسم و شکم و اشتابیدن و حمل آن بعد از طهر سه روز هر روز نیم
 مشقال مانع حمل زنمان و زهره آن را تا شیر یکس پیله یار آن است چون بازیت خلط
 کرده شود و جلاوس و بر طبع آن جهت اقرس و مفاصل و چون بیا شامند افعی آن را با
 مسکه کا و بار و عن کاه و با سرکه انکوری و همچنین هرگاه اشتابیده با مسکه یا روغن

جلد اول در بیان تعریف ارب

۲۹۵

با عسل مصفی محلول نخل خمر نافع است از برای صرع و بعضی گفته اند چون قدری قند ملی از انجور
 آن را بطفل بیاشامند از من میگرد و از حد و شرع و چون انگلی از انجیر ارب است
 بطفل که فزع کند در خواب بدهند دفع میگرد و اند فزع آن را اولی که باید که بسیار باشد
 و شیر در معده او نباشد زیرا که موجب جمود شیر در معده میشود و خوردن گوشت آن
 مولد خون غلیظ و بخترا زخو بنکد از گوشت کاه و و بز و بیش لحیم میرسد جهت بول و رفرش
 و سلس البوال و غش و فالج و امراض بارده نافع است اصلاح آن چغندر آن است بخار آب
 و بار و غن شربت و مغر است بجز و المزاج و صلیح کاسته و سرکه و انار سیخوش است
 صرع گوشت آن را چون بریان نموده بخار آب کرم یا با شربت پنجه پنجه نافع است از
 برای صرع شیخ الرئیس گفته که گوشت خرگوش از اغذیه جیده است از برای اصحاب
 صرع و فالج و لقوه و استرخاشی گفته اغذیه متخیر از گوشت آن خصوصاً کباب میشود
 مینر با ابازیر جاره مقویه مانند تخم شبت و دوا صینی و فلفل و صغیر و خردل که نرمش کرده باشد
 آنهارا بر روی نافع اند از برای اصحاب فالج و استرخاء و لقوه و امراض بارده و صلیح عصب
 و خوردن گوشت بریان کرده آن نافع است از برای خدر و ارتعاش و چون بزرگداشت
 ارب تا ماهر شود مانند علو پس بگویند وضاد نمایند بر سر نافع است از برای لقوه و فالج
 گوشت با مغر تر آن با مصالح جاره و الکامه غذای صالح است از برای اصحاب فالج و هرگاه
 بوده باشد با سعال نفث بسیار بلغمی لزج باید که بوده باشد غذای صاحب آن میشود
 و قایمهای اگر گوشت ارب بر روی آن محدث سحر است مصلح آن با زیر است سحر قندی گفته
 که لحوم ارب می باشد کرم و خشک مولد خون عکس سوداوی موجب غشاش و اسهال شکم اند و در
 بول و مدفوع هر که کسی محتاج به تدبیر محففت باشد و یکنند موافق هر کسی را که محتاج باشد
 به تدبیر لطیف مطب و اصلاحش آن است که چرب باشد و زنده و روغن بسیار و بریان نمایند آن
 به بخار آب کرم و گفته شده که گوشت حیوانات خوش نامش بدست الا هویره که اجماع
 آنها بدیش گفته است و بعد از آن هر که بدی گوشت ارب و واجب است اصلاح و معال
 را بخت از خوردن جمیع لحوم و اگر ناچار باشند از خوردن لحم پس باید که بخورند از گوشت

جلد اول در بیان تعریف ارب

۲۹۶

ارب امثال آن چون طوطی و آهو و بوم و هر کوشی که قلیل الفضول باشد جهت آنکه عمده
در علاج ایشان بقلیل غذا است فرموده اند اگر گفته شود که مشهور آن است که ارب
بار و المزاج است پس چگونه می باشد غذا می نافع از برای مغالوچین و اصحاب امراض
بارده و آبیکه ازین سوال داده اند آن است که مزاج جملة ارب بارده است لیکن کوشش آنها
حار است از کوشش غزال و حیوانات است که نیست مزاج ارب بارده چنانکه مشهور است و سبب
این شهرت افعال آن است که خوف جنین باشد و سبب درین امر نیست برودت مزاج آن
چنانکه فوهم کرده اند بلکه چون مزاج آن از برای سرعت حرکات که آن را بسیار شبیه بار کرم
خلق شده و از لوازم حرارت جرات و جلاد و اقدام بر ضرب است و آن جانوری خورد
است که این لوازم حرارت با او نباشد بزودی از جنگ و غزاهلاک می شود باری تعالی
بحسن تدبیر و حکمت بالغه قلب آن را شیب بدن و بسیار بزرگ خلق کرده پس حرارت غیر از
و روح جوانی و دفعای قلب آن متفرق شده ضعیف می گردند و موجب جنین و خوف
او میشود و هر چند اصل حرارت غریزی او قویست نیز حرارت اصلی مزاج آن با حرارت
حارضی از غضب یا خوف مجتمع گشته باعث انقمار و ضعف آن میگردد و چون بکینه مراد از
را بپوشند با آن کند و رسد اب و حبیب خسته بیاشامند و در وقت نشامیدن شراب خواب
آورد و اگر اراده کرده شود خداوند از آن بیاشامند سر که کهنه پس در سببیکه موجب شفای او
می شود باینسان گفته که چون زهره آن را بنوشند خواب بمریته بر شراب آن غلبه کند که تا
سرکه به دهند و مستشاق نفرمایند بهوش نیاید لقوه مولف جامع الادویه گفته که چون
خصیئه آن با نمک تلخ و روغن کک سود نموده و دانه آن را اسعوط نمایند جهت لقوه مجرب
است خوردن آن با روغن سداب جهت اخراج میوه آن نموده است و گویند چون زن فرج آنرا
بخسته بخورد و حال البستن کرد و همچنین جمول سرکین آن درین باب بسیار مؤثر دانسته اند
و ضماد خاکستر سخوان آن محلل خضار و سرکین آن مقدر ارنیم درم یکدرم شراب است
سلس البول اول در فراش نافع و قطور بول آن در چشم جهت حدت باصره مفید است
و چون مجموع آنرا و نظری بسوزانند و بار و روغن کل سیرین طلای نمایند جهت رویانیدن موی

جلد اول دستور احراق ارنب و طینخ ارنب و تعریف اسارون

۲۹۷

سر موثر است دستور احراق ارنب چست سنگ مثانه آن است که بکند ارنب
برای را و بعد از قیج از پوست احشا پاک کرده و در کوزه سفال مطین کرده در تنور یک
شب بکند ارنب پس بر آورده بکار برند و هسن ارنب نافع است از برای مفاصل و فقرن
و خدر و درو اعضا تشستن در آن و تدبیرین بدان صنعت آن بکند ارنب از نه
و دست و پای آن را بسته قزغالی را ازیت بار و عن کچد کرده بخوش آورند و ارنب را
در آن اندازند و بخوشا نند تا محمر شود پس فرود آورده در لیض در آن نشیند بعد از آنکه
حرارت او کم شده باشد که تواند در آن نشیند و قهوه می را از برای تدبیرین نکند از نه
طینخ ارنب نافع است از برای کسیکه و هسن ارنب نافع است از برای آن مذکور
شد و از بنات غذای نافع از برای امراض بارده مانند فالج و رعشه و سلسل البول
و بول و فراس و درو مفاصل بار و درو یانیدن موسی سرد این نوع غذا معمول تر کانت
صنعت آن بکند ارنب و قیج نموده پاک کنند پس آن را در آب نمک و شبت و پیاجوشند
و کف آن را بکند پس آن را از آب بر آورده با آب سرد بشویند و بخار آب به بزنند
و در وقت بخن ماست و روغن و مصالح حاره و ادویه مقویه دایم بر آن بمالند تا زایل
خوب پنجه شود پس آن را فرود آورده بخورند و پوستین فر گرفته از پوست ارنب پلی
منوسط است و گرمی میان پوستین سمور و پوستین پوست بره که آن را قلایانند و از
پوست بره زیاده و از پوست سمور گرمیست کمتر است **باب الف مع سین**
المهمه اسارون بفتح همزه و سین مهمه الف و ضم رای مهمه و سکون او و آن
بلغت میرانی نخ سنبلی بری است که آن را اسارون بری نیز نامند و یونانی میرایون
و یندی نکرنامند و آن نخ کیاهی است بر کرده و در آن دو بار یک و کوچ و از زر و چوبه یک
و قوی تر هم نیز دیده شد و با آنکه عطریست و تندی و سفید مائل بر روی بارش شباب بار
باریک که از اطراف آن برآمده و شبت آن جنگله اوکیه آن منبسط بر روی زمین و
برکش شبیه به برگ نیل و بلبلاب و از آن کوچکتر و مائل با سنده اریه و گلشن نفیس و در
برگ شبیه بگل بلخ و تخمش مثل تخم کا و چهره که عجارت از قسط است و از آن را ساق

جلد اول در تعریف سارون

۲۹۸

بقدر زوئی و مدور و برکنش مثل برک قطره یون فیق و اعلاهی ساق آن بر شعبه بعضی
بر بالای بعضی و در اطراف شعبها مثل این که گندم و در جوف آن چیزی زغبی و بخش لبیطری
خشنه و کم کره و خوشبو و خوش طعم و قسمی را برک مثل قسم اول و انچه و صفت شاخهای
آن برکنده و باریک و گلشن بزرگ و بخش و شمش مثل ترکیب و در جوف او بخشی مثل
خطمی و برانجاری می بچید و بخش ساری در تحت ارض و پر کره و قوی الراحه و تلخ
و لذایع و این قسم خاص و صفت در رفع سهوم و کنیدن مارها و قسمی را برک از همه اقسام بزرگ
تر و شاخهای او لبیطری و زین و گلشن بخش نرم و بیکره و زرد و تلخ و با عطری
و نسبت آن کوههای ساده و این قسم ضعیف ترین اقسام اربع است و صفت آن در آخر دوم
کرم و خشک و بهترین آن قسم اول است که از فرنگه افریقیه و شام خیزد و خوشبو و تند
بارک باشد که زبان را بوقت خاییدن بکزد و دست عمل رخ آن است لطیف و محال و در رفع
و منقعی معده و جگر و سبزه کرده از احتیاط بارده و سه شفال آن بامار العسل سهل قوی بلغم
خلیطه مجتمع در سر و باقی اعضا است و جهت حفاة کرده و مثانه و تشکین درد آن و
عسل البول و اجتناب حین و در دورک و مفاسد و عرق النساء و نفوس نافع خصوصاً که دو
ماه در آب انکو خیسایند باشند و باید که باز اسی هر سه شفال آن آب انکو چهار رطل
و نصف باشند و با شیه شتر و کوسفند میخ قوی میرود و مرطوب و مسخن و مقوی معده و کبد
و منخج رطوبات فضلیه آن در دوار است و جهت تشکین درد های باطنی و استسقاء و یزان
س می و درم سدی و درم رنج و سبزه و تنقیه آلات بول از رطوبات مزاجه و امراض
بارده و طبعه و مانع مانند صرع و لثوه و فالج و استرخا و تشنج استلالی و خدر و مقوی و مانع
و اعصاب است شاییدن آن و شمش از آن سه شفال است بامار العسل و داخل کرده
می شود و در او نیمه صداع و مشارکت رحم از برای تقویت سر و مانع و رحم و او را از قبول
رحم و آن کرم میکند و مانع را و نافع است از برای نسیان جن و خصوصاً فیکه بامار العسل باشد
و جهت الکلیه و حرارت و بیوست مجفف رطوبات و مانع است که آن رطوبت می باشد و ضعف
و مانع و جهت شاییدن و سخن آن و ایم نافع است نسیان او که حال آن جهت امراض

جلد اول در تعریف اسارون و نسخه شراب اسارون و عرق اسارون

۲۹۹

طبیعتی دریند و در آن جهت گریز آید از آن محرق و ضاوت آن با شیره ناز و در شیده و بر کنج
 ران و پشت زهار جهت لغو طلب یا بر مجرب است و مضرر و مصلحش موثر و گفته
 اند بحضت اعصاب است و مصلحش موثر است بیرون کرده جو شایسته و بر و عن بادام
 است و قدر شترش از یک مثقال تا سه مثقال و بدش و ج مثل وزن آن باز خجیل
 است یا نصف آن خولجان و نصف آن و ج حکما میهند را اعتقاد آن است که چون قبل
 از آنکه بخرم آن با بنید برنج بنوشند آبله بسیار کم بر می آید و مجرب پیدا اند جوارش
 اسارون مقوی اعصاب اعضای عصبانی و نافع است از برای فالج و لقوه و
 اشتراک صنعت آن اسارون شاه قنقاز از خربسبیل الطیب و سیاه از هر یک دو
 قسط تلخ و اچینی از هر یک یک درم با عسل سفید سه وزن او و به چون سازند شربت یک
 مثقال شراب اسارون مدبرول و نافع از برای استسقا و یرقان و علل که بر جمع
 و رک دریده و معده است صنعت آن بکشد اسارون و مثقال بنید از زرد و ناز و
 قوطولی از عصیمه عنب و بکند از سه ماه پس صاف نموده استعمال نمایند عرق اسارون
 ساده مفرج و بخشنده سور و مقوی قلب است صنعت آن بکشد اسارون و سه
 من آب داخل کرده بطریق کلاب عرق کنند شربت ده مثقال اسرار الاطباء و طیف
 شمس الدین بن هلال اردبیلی این ترکیب معجون لبوبی است که باین اسم سسمی ساخته
 بنجایت مقوی ماه است و دل و دماغ و رزک و خناره را بیکو گرداند و ضعیف را محکم کند
 و مداومت کنند آن بل از جاع و بعد از آن این باشد از عرق النساء و قمر و نقصان
 منی و اعضاء عصبانی و قدر شترش از دو مثقال تا سه مثقال است صنعت آن شفاقل
 مصری خولجان خضبه الثعلب مصری بهمن سرخ بهمن سفید و ج ترکی تو در سی سرخ
 تو در سی سفید لسان العصافیه سه قسط قور از هر یک سه درم حب لسان حب لسان و
 در نسخه و دیگر بعض حب لسان خود و لسان است فلفل سفید و خمر تخم خمر زره و خمر تخم خیار
 تخم شلغم تخم پیاز تخم بونجه صحرایی خشتی سفید و دو قوطی حب القرطم تخم زره و تخم
 تخم زردک تخم شبت تخم کندنا تخم پایون حاک مر از هر یک دو درم و تخم زره و تخم زردک تخم

جلد اول در بیان فسخ عرق سارون

بادام شیرین مقشعه مغز چغوزه مغز حبه الخضر مغز حب القطن کنج مقشعه از هر یک هفت
درم و ارچینی قر قفل سارون سنبل الطیب با سه کبابه چینی سعد کوفی قر قفه الطیب
و ار قفل جوز بو انار مشک عود قمار سی عنبه اشهب زعفران از هر یک یک مثقال مشک
ترکی یکد آنک و نیم زنجبیل بوزید ان قسط شیرین مغز حب الزلم و رنج عقری از هر یک دو
درم غسل مصفی سه وزن ادویه برب و زعفران معجون سازند حکیم میر محمد مؤمن گفته که من
معناد بن افیون را در بن معجون زعفران سه مثقال پیرایه شتر اعرابی پنج مثقال افیون ده
مثقال بزرا البنج سفید و مثقال اخل کرده و بدل سره سقنقور باهی رویان نهایت
موافق یافته قدر شربت از افیون دارا از نیم مثقال تا یک مثقال و در نسخه دیگر از ای
که افزوده شده زعفران سه مثقال افیون هشت مثقال بزرا پنج سفید یک مثقال است
و بعضی اطباء بعض بزرا البنج و افیتمون ورق القنبه مثقال میکنند و بعضی بعض
ورق القنبه چرس میکنند و اگر سره سقنقور بنا شد بدل آن باهی رویان پنج مثقال
کنند و اگر حسک مربی بنا شد حسک غیر مربی داخل کنند اسرار الاطباء نسخه دیگر
منافع بسیار دارد و در سه بابی نظیر است در تقویت دل و دماغ و آوردن نشاط و حکم
نمودن خصیبه اگر بعد از جماع استعمال نمایند از عرق النساء و مفاصل و نفوس نقصان شنی
و از همه بیماریهای عصبانی این گرداند و این نسخه بجنس نسخه قبل است با اندکی تفاوتی
در عده ادویه و بجای درم مثقال است صنعت آن خولجان شقال خصیبه الشلب
مصری بهمن سرخ بهمن سفید و ج ترکی نو درمی سرخ نو درمی سفید لسان العضا فیه شانه
از هر یک سه مثقال حب لسان عود و لسان قفل سفید تخم خرفه مقشعه مغز تخم خربزه مغز
تخم خیار مغز تخم که و تخم پیاز تخم شلغم تخم خشتخا سن تخم شبت انیسون تخم یاسون حسک مربی از
هر یک و مغز تا جیل مغز چغوزه مغز کبینه مغز کنجد مقشعه از هر یک هفت مثقال ارچینی
و قفل سنبل الطیب سارون لب با سه کبابه چینی قر قفه سعد کوفی و ار قفل جوز بو انار
عود قمار سی عنبه اشهب زعفران از هر یک یک مثقال مشک تبنی یکد آنک و نیم زنجبیل بوزید ان
قسط شیرین مغز حب الزلم و رنج عقری از هر یک دو مثقال با سه وزن ادویه غسل مصفی

71

ششبر معجون سازند شربتی از دو مثقال تاسه مثقال است اگر کیف خواهند زعفران را
سه مثقال کنند و افیون هشت مثقال و بر الیچ سفید یک مثقال صافه نمایند اسرار
الاطیب کبیر کرم و قوی گرداند و منی میفزاید و پشت را محکم کند و نشاط آورد
و باه را زیاده کند و دل و دماغ را قوت دهد و بدن را فریاد کند و رنگ را اینکو سازد
و اعصاب را محکم کند و لغوظ آورد و در امر جماعت نظیرندار و صنعت آن مغز بسته مغز
فندق مغز بادام مغز جبهه الحضره مغز گردکان مغز چلغوزه مغز حبه البطم خولجان ماهی و بیان
شفاقل همین سرخ همین سفید نووری زرد نووری سرخ زنجبیل کبیا به قشره و ارجینی از هر یک
پنج درم سبیل الطیب سعد کوفی قر لقل کبیا به چینی حب القلقل تخم کز تر تخم شلغم
تخم ترب تخم پیاز تخم اسپست تخم بلبلون لسان العصافیه و روخ عقری زربناد از هر یک
سه درم جوز بوا البساسه و والدار فاضل از هر یک دو درم حصینه الشعب ناجیل تازه
مغز کبرنج خشک زرخشاش از هر یک ده درم قضیب کا و سوده سوربخان بوزیدان بختاع
خشک از هر یک پنجاه درم بایه شتر اعرابی زعفران مدطک از هر یک دمی عود خام دو
درم ورق طلا سی عدد ورق نقره پنجاه عدد و بجنه اشعب مشک خالص از هر یک نیم
مثقال عسل سه وزن ادویه بطریق معهود معجون سازند اسرار الاطیب اسی صغیر
منی زیاده کند و کلیه و مثانه را قوی گرداند و بیان را نافع باشد و رنگ رو را اینکو
گرداند و دماغ را قوت دهد صنعت آن مغز بادام مغز گردکان مغز جبهه الحضره مغز چلغوزه
مغز حبه الزلم مغز فندق مغز بسته مغز ناجیل تازه مغز حبه القلقل خشکاش سفید نوورین
کبیا به قشره تخم چیر تخم پیاز تخم شلغم اسپست همین زنجبیل دار فلفل کبیا به قشره و ارجینی شفاقل
خولجان تخم بلبلون مساوی کوفته بجنه بعسل سه وزن ادویه معجون سازند چنانچه
رسم است شربتی دو درم اسطوخودوس بضم بنزه و سکون بین مهلو و ضم
طاسی مهلو و سکون و او و ضم حامی مجره و سکون و او و ضم دال مهلو و سکون و او و بین مهلو
گفته شده که لغت یونانی است و معنی آن حلقه الارواح است یعنی انس بد الف
و همسک الا و اح و ضم بضم ضا و مجره و سکون اسی مهلو و ضم الف و همسک الا و اح و ضم

جلد اول در بیان اسطوخودوس

۲۰۲

و بسیار بی سخاوت و ناسند و آن نام جزیره ایست که از انجामी و رند و در بعضی لغات
آن را کشته و بختی و بار و در بنگاله تنبیه ناسند و آن گیاهی است ریعی در جهان
نمناک بسیار میروید و برکش شبیه برگ صغیر و از آن در از تر و بار یک تر و گلش باطل شبیه
و یک سان دارد و بار یک بیساق و شاخدار نیز دیده شده و در بلندی کمتر از شتری
و بقدر ذری نیز دیده شده و قبیه آن متراکم مخروطی طولانی شبیه سحر و مائل به ریخی و تنفسی
تنه طعم و رایحه و با آنکه تلخی و خشم آن زرد رنگ تیره شبیه به رزن خور و اندک بهی این
ماسوی گفته که اسطوخودوس انجمنی است که چون بدست بالند و بویند بوی کافور از آن آید
و طعم آن تلخ و تیز و مزاج آن گرم است در اول خشک در دوم و مرکب است از جوهر ارضی
و ناری و تقویت جوهر ناری خود و تقویت سده نماید و لطیف مواد کند و رفع عفونات نماید
و همه اندام اندرونی را تقویت بخشد و آنچه نوشته درست است چنین مشاهده شده
اسطوخودوس در بعضی بلاد نیز می شود و لیکن آنچه درین بلاد به هم می رسد بعضی
سیاه خاکتری رنگ و بعضی سفید خشن بی زغب و بی رائحه و کم طعم و بی تخم و ضعیف
الخاصیت آنچه در بلاد دیگر می شود نرم با آنکه زغب و تصف باوصاف مذکوره گرم
و خشک است در درجه اول و گویند در اول درجه دوم و این تمیز گفته که بالست در دوم و
گویند مرکب القوی است و اجزای بارده آن کمتر و این قول بلکه قول دوم اقرب بصواب
است محلل و ملطف و جالی و مفتوح سده با با قوت قاطبه و مقوی بدن و دل و احتیاج جمع
قوی ظاهری و باطنی نافع است از برای عفونت اخلاط و طبع آن ناسه و درم در امر
سینه و سعال و نثرات از زوفامی خشک قوی تر و مفرج و مسهل بلغم و سودا و غلیظه
و مقوی آلات بول و با قوت تریاقیه و خاصیت آن القیاح و اسهال مره سودا است از
قلب و مانع و بی عدیل است رین امر مخصوص مانع و بسبب تصفیه روح این دو عضو تقویت
این دو عضو می کند و نیز تقویت قاطبه که آن را بیست قبض جمع جوهر ارواح
میکنند و مانع از تحلیل آن میشود و شیخ الرئیس میگوید که اعتقاد من آن است
که بوده باشد اسطوخودوس خاصیتی خارج ازین وجوه و در تقویت قلب و مانع

جلد اول در تعریف اسطوخودوس

م. م.

بسیب آنکه شدید الفع است و نقویت قلب ترکیه فکر و آشناییدن بکدرم از ان
به نهای جبهت رعشه دماغی و در جزو آن بایک جزو شیخ کبر که با عسل شیر باشد
جست برودت معده و بواسیجیات مفید است و ضا و خنجه آن جست در مفاصل و فقرش نفوذ
مبطونج آن جست استسقا و درم بارد و جگر تنقیه کرده طحال امراض متعده و با شرا جست نفوذ
در اعضا صافی و اصلاح مسموم مشور نافع و مفید است بصفه دوی تراخ و عطش و مغشی و کبر
صبر و رین و صلاحت کجین گویند مفید است بر شش و هضم کثیر و صغیر عربی است فوید
شیرش از دو درم تا پنج درم و بدلسن و آلات تنفس فراسبون و در تنقیه سودا و هیون
است و شیخ یوسف بغدادی گفته که خاصیت اسطوخودوس اسهال سودا و از دماغ
است و شیرینی از ان بکدرم تا پنج درم و اصلاح آن بکثیر است و چون با سکنجبین
خورده شود محتاج بصلح دیگر نیست و بعضی اطلاق گفته که مصلح شراب آن شراب لیمو
و مفتوح سد های دماغی و مسهل سودا و بلغم از دماغ است و بالجملة اسطوخودوس و حار و تر
و دماغ است یعنی پاک میکرد اند سر را از جمیع فضول بلغمیه و سوداویه غلیظه و محلول و
ملطف و منقی آن است و بعضی گفته اند مسهل صفرا و بلغم و سودا و هر سه است و مفتوح
سد های دماغی و مقوی نوای دماغی است ترکیه و هین و تر و غریغ و دماغ شکو
بیکرد اند هین را موجب ترکیه آن است و آشناییدن بکدرم از ان با نادر الغسل
جست تر غریغ و دماغ از ضرب و سقطه نافع است و وار و سد را نافع است از برای
دوار و سد را بار و آشناییدن آن و نیز از برای دوار و سد رجاء از ضرب و سقطه
فرشی گفته که هرگاه بوده باشد دوار و سد را از بلغم و معده نافع است آن آشناییدن
شراب اسطوخودوس و با شراب لیموی ساد و جبت آنکه با وجود آنکه مقطع و مصفی است
جس از بخره و نقویت معده میکند صرع و مایخو لیا اما و مست آشناییدن طبع آن
و همچنین اسهال بآن نافع است صرع و مایخو لیا را تقوی بلغم و زایل میکرد اند از
ابجست اسفراغ و تنقیه آن مرفضول دماغی را و نقویت آن مرد دماغ بسبب از الة
آن مرطوبات مزیه را دافع سودا و غم و سودا و سواس سودا و می و موجب تفریح است

جلد اول در تعریف اسطوخودوس و حب اسطوخودوس

م. م.

چون کل از امربلی سازند بشکیرا بعسل مصفی یا شامند از آن هر شب مقدار یک بود یا شامند از آن
از کل اسطوخودوس مقدار یک شغال مد او مت کرده شود بآن مزیل سودا و غم و سودا و سودا و
بالکلیه موجب تفریح است تفریح قوی خون لبیان مجب و شش و صرع شامند آن نافع است از
برای خون سودا و می لبیان و صفا و نمودن آن بر نافع است برای لبیان مجب و شش و صرع
و آشامیده میشود بجهت صرع عاقر و حایج و چون بنید از بند شش قوی اریس از عصیر غیب یکم از
اسطوخودوس نیم گرم کرده بکند از شش ماه که آن شراب سبزی شامند صرع از آن با عاقر و حایج و سبکی
منتفع یکد از آن که کاهی لغوض عصیر غیب سرکه میکنند و درین حالت یکا که در سرکه آن را
مخلل نمایند استعمال میتوان کرد میفرمایند که ازین سرکه سبکی بین سرکه می یا عسلی سازند
و از آن سبکی بین یکا و قیه یا و او قیه با عاقر و حایج استعمال نمایند بهتر است و
جالیئوس گفته که چون سخن نمایند اسطوخودوس را تا بگرد و مانند عینار و پد مند و رینی همدم
نافع است او را و موجب افاقه او میشود و گفته شد که چون بگیرند از آن یکدم و نرم
بسیارند و بعسل مخلوط کرده بآن سوط نمایند تنقیه و مانع میکنند تنقبه قوی و نافع است
از برای صرع سوداوی و بلغمی و شش الریش گفته که هرگاه بوده باشد صرع بشارت
افوق او و یا برای استفراغ الشان اسطوخودوس و شحم خنظل است و احتمال باید نمود آن را
در سالی چند مرتبه و بعد از تنقیه منعی بقوت معده الشان شوند و نیز گفته شده که
هرگاه بوده باشد صرع بلغمی پس استفراغ با اسطوخودوس نافع است آن را و همچنین هرگاه
بوده باشد صرع سوداوی و مانع عفونات انصباب نوازل است با عصاب و نفوی
و سخی انصباب بارده است و نافع است از برای خدر و رعشه فصل در بیان حبوبیکه
اصل و عمود و زانها اسطوخودوس است حب اسطوخودوس با صبر
بسخه متقدین نافع از برای مالبخولیا و صرع و امراض سوداوی و بلغمی و دار الثعلب
صفت آن پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی از هر یک یکچم درم ترب سفید بفت درم
و نیم و در نسخه دیگر بفت درم است صبر سقوطری شش درم اسطوخودوس غایقون
سفید نیمون بیفاج فستقی از هر یک سه درم شحم خنظل یکدم و نیم قر قنقل نو و نیم چلی

جلد اول در بیان نسخ حب اسطوخودوس

۳۰

از هر یک یک گرم کوفته پیخته بر روغن بادام شیرین بقدر کفایت چرب نموده چنانکه بر جوی
بقدر رنخود کوبی شربت سی درم باب نمکرم حب اسطوخودوس سه مال بلغم سودا و
صفرا کند جمیع امراض بلغمی و سوداوی و صفراوی را نافع باشد و صالح است از
برای امراض طهر و جمع و رک و او جلاع مفاصل و مانند این امراض و گفته شده که
این جنس آب مناسب توانایا است بلکه از آن بهتر در عمل صنعت آن غار یقون منش
سفید شحم حنظل زرد سفید مجفوف تراشیده مرغوض بر روغن بادام شیرین چرب نموده از
هر یک با توده مثقال پوست بلبله زرد بلبله سیاه فلفل ازرق بسفنج فستقی از هر یک
هفت مثقال سیکنج اشق سفونیا غار یقون هشت سفید حب الینیل فنیمون بلخ لفظی
وج ترکی کثیر اسطوخودوس از هر یک پنج مثقال ایارج فیر ابوزن مجموع ادویه صمغ
را و آب کرم حل کرده و باقی ادویه را کوفته پیخته آن شسته خوب سازند شربت و دو
مثقال کاهی زیاد میکنند درین حب قرنفل و فودنج و کاه و زبان از هر یک پنج مثقال
صبر سقوطری پانزده مثقال تابست مثقال لاجورد مغسول و مثقال و در نسخه دیگر
اسطوخودوس سه مثقال خربق سیاه دو مثقال است و درین حال قوی الفحل است و در
امراض سوداوی و امراض که تغلق بسبب داشته باشد حب اسطوخودوس و سیکنج الکلی
نافع از برای رعشه صنعت آن اسطوخودوس سوده یک گرم ماد و درم ایارج فیر یک گرم
حب ساخته فرو برند و بالاسی آن ماد الفحل نبوشند حب اسطوخودوس حکیمیت
کازرونی بنقی بلغم و سودا از بدن و دماغ است و نافع است از برای صرع و النجوبیا صنعت
آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کبابی از هر یک پنج گرم فنیمون اسطوخودوس بسفنج فستقی
از هر یک سه درم غار یقون سفید یک گرم و نیم خربق سیاه نمک لفظی از هر یک درم قرنفل
بودنه کوبی شحم حنظل از هر یک یک گرم و نیم ایارج فیر ده درم کوفته پیخته آب شسته است
را بر روغن بادام شیرین چرب نموده حب سازند شربت و در نسخه دیگر بلبله سیاه
پنج درم داخل است حب اسطوخودوس قوی الفحل و تنقیه بدن بسیار سودا و نافع
است از برای جمیع امراض و ادوی خصوص آنچه متعلق بسبب صنعت آن پوست

جلد اول در بیان فستق حب اسطوخودوس

بلبله زرد بلیله سیاه مثل ازرق بسفایج فستقی از هر یک هفت درم اشق سبک سقویا
 مشوی حب الینس افیمون ملح لفظی وج ترکی کثیر ای سفید اسطوخودوس از هر یک
 پنج درم قرقل خودیج کا و زبان از هر یک پنج درم صبر سقویا پانزده درم در نسخه
 دیگر بیست درم است لاجورد مغسول و دو درم و در نسخه دیگر سه درم است خربین سیاه
 و دو درم صمغ را با یک درم حل کرده باقی او وید را کوفته بخته بان شسته حبوب سیاه زنده
 حبی بقدر نخودی شربنی و دو درم ناسه درم باب نمکرم فرو برند حب اسطوخودوس
 منقول از کامل النساء که عین منافع دارد صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله
 کامل و بلبله سیاه صبر سقویا بسفایج فستقی از هر یک سه درم غار یقون مش سفید
 چهار درم اسطوخودوس افیمون از هر یک پنج درم تخم خنظل و دو درم و نیم خربین سیاه
 و دو درم کوفته بخته بختن بادام شیرین چرب ساخته باب باور بخیوه شسته حبوب
 سازند هر حبی بقدر نخودی شربنی و دو درم ناسه درم باب نمکرم فرو برند حب
 اسطوخودوس نافع از برای مینا و ادوا الکلب صنعت آن اسطوخودوس ده درم فستق
 مصری بسفایج فستقی از هر یک پنج درم حجر ارمنی پوست بلبله کاملی از هر یک یک درم نمک
 پند سی تخم خنظل از هر یک چهار درم پوست بلبله آله منقی حاشا خربین سیاه از هر یک سه
 درم نرید سفید بیست درم کوفته بخته بلیله بلیله غسلی شسته حبوب سازند شربنی و دو درم
 و هس اسطوخودوس جهت وجع کوش و نقل ساسمه نافع صنعت آن بکیر اسطوخودوس
 نچید و با مثل آن افستین یک بشانه روز و آب باران بخیسانند پس باقش ملایم
 بجوشانند تا نام فوت آن بایاز داده شود پس فرود آورده مالیده صاف کرده چهار
 وزن آن روغن کل باقش ملایم بجوشانند تا آب رفته روغن بماند لیکن اجتناب نمایند که
 نسوزد پس ز طرف شیشه کنگار دارند و عند الحاجة شیر گرم نموده دوسه قطره در کوش
 بچکانند و اگر نیم وزن آن زربخوش نیز اضافه نمایند میگوید اقوی شراب اسطوخودوس
 ساده نافع از برای الخویا بخت آنکه تقویت و تنفیة فضول غلیظه و اخلاط کزجه بلغمیه
 و سوداویه و صفراویه میکند بدانکه شراب اسطوخودوس نافع است از برای صداع

جلد اول در بیان نسیم شراب اسطوخودوس

۳۰۵

بار و چون آشامیده شود با آب گرم از برای تعدیل مزاج بار و بسبب حرارت عرضی
و حرارت بالقوه که این شراب را می باشد و بسبب آنکه اطلاق طبیعت می کند و بسبب
ارزخای معده و تر کردن ثقل و از لایق که آب ایبا باشد و نیز بسبب رخامی باشد مسکن
عطش و اگر خوف عطش بسیار باشد بسبب حرارت اسطوخودوس با یک خورده شود و با شراب
لیموی سکنجبین تا تعدیل یابد حرارت آن و نیز سکنجبین لقمه بلغم و تلطیف آن حبس ابخره
و تقویت معده می کند و نیز شراب اسطوخودوس نافع است از برای صداع سودا و اسهال
پیش از تنقیه از برای نفخ سودا و بعد از تنقیه از برای تعدیل مزاج و تنقیه لقمه ماده
از آن و تقویت سر و قلب و نیز نافع است از برای صداع رطب بجهت آنکه تنقیه دماغ
می کند از رطوبات خاصیت و محلل و مجفف آن است و نیز چون شراب اسطوخودوس
را با شراب لیمو تعدیل نمایند شراب اسطوخودوس بنح شفا و شراب لیمو شفا باشد
و نیز نافع است از برای دوار و سرد بلغمی بجهت آنکه با وجود آنکه مستقی لطف است حبس
ابخره و تقویت معده می کند و نیز شراب اسطوخودوس نافع است از برای صرع بجهت
تسکین مذکوره و تقویت آن دماغ را و نیز نافع است صرع حادث بشمارکت فدیمن و
ساقین را هرگاه آشامیده شود و غیره وقت نوبه آن بجهت آنکه تنقیه بدن می کند
از بلغم و فضیل غلیظه و سودا و رجه که پییده باشند بجز عروق و موجب دماغی شده
و نیز مقوی دماغ و مسخن آن است و محلل آنچه در سینه باشد از ابخره و ریاح که موجب
صرع و نیز نافع است از برای لقوه آشامیدن آن بجهت تنقیه سودا بلغمی از دماغ بالطبع
و وسواس سوداوی ابالغ النفع خصوص فتنه که با شراب انجیر یا شراب لیمو یا سکنجبین
شود صنعت آن بکینه اسطوخودوس خشک بر لع رطلی و در رطل آب و بر لع رطلی کلاب
یک شب بخیسانند و صبح بچوشانند تا بنصف رسد بک رطل قند سفید با عسل سفید
مصنوعی بجهت حاجت اخلاص کرده بقوام آورند شربت یک اوقیه و اگر اسطوخودوس در شراب
آن را بکوبند و آب آن را گرفته صافی نموده در یک من آب اسطوخودوس ترکیب
من قند سفید و بر لع من کلاب اخلاص کرده بقوام آورند شربت یک اوقیه شراب

جلد اول در بیان نسخ شراب اسطوخودوس

۸۰

اسطوخودوس به نسخه قدما صنعت آن بکبره میکنند اسطوخودوس در ششش قواریس
عصیه غنی داخل کرده در خمی کرده شش ماه بگذارند که برسد پس صافی نموده نگاهدارند و در
قواریسها و در وقت حاجت بکار برند شراب اسطوخودوس این میل که در مختار ذکر
کرده و گفته که مجرب است از برای تخم عارضی و سدهای و ماعنی و صرع صنعت آن به
اسطوخودوس و درم بسفلیج فستقی پوست تراشیده کاو زبان بادرنجبویه از هر یک پنجم
بریه و در یک رطل آب بچوشانند تا بنصف رسد پس پیالایند و بیکرطل شکر سفید را آن
کنند و بچوشانند تا بقوام آید سرد کرده و در شب نشسته نگاهدارند شربتی یک اوقیه شراب
اسطوخودوس که حکیم سدید در شرح موجز قرشی ذکر کرده و گفته که این شراب از من
است و من سدید کاو زونیم و این شراب منفعی مواد سودا و سی بلغمی ملین و سودا و
بلغمی است خصوص مواد ماعنی صنعت آن اسطوخودوس برسیا و نشان از هر یک ده
درم عود الصلیب کاو زبان تخم کرفس تخم خطمی تخم رازیانه اصل السوس منقش از هر یک
پنجم درم کل نبشته کل سرخ منزع الاقلع کل کاو زبان بادرنجبویه از هر یک هفت درم
سپستان سی عدد مویز منقی بهست درم مجموع را بچوشانند و پیالایند و سه رطل
شکر طبرزدیا غسل مصفی بحال داخل نمایند و بقوام آورند و نگاهدارند شربتی
از ده درم تا پانزده درم باب کرم بیاشامند صنعت این شراب نسخه سید مظفر الیز
شفائی مساوی نسخه رمزور است و راجحه الا انکبه بجای تخم کرفس پنج کرفس است و در
اوزان تفاوت دارد و نسخه آن این است اسطوخودوس پردسیا و نشان عود الصلیب
از هر یک پنجم درم اصل السوس پنج کرفس کاو زبان رازیانه تخم خطمی کل نبشته غنچه کل سرخ
از هر یک سه درم مویز منقی پانزده درم سپستان پانزده درم و بچوشانند و پیالایند
و بایک بن قند سفید بقوام آورند صنعت این شراب به نسخه حکیم معصوم مساوی
نسخه شفائی است الا انکبه مویز منقی و سپستان از هر یک پنجاه عدد است و در نسخه
و بیکر سپستان هفتاد عدد است مویز منقی یکصد و پنجاه دانه و وزن قند بیکرطل است
و باقی مساوی نسخه شفائی است و در قرا با این شفائی مسطور است که این شراب نافع

جلد اول در بیان نسخ شراب اسطوخودوس

۹۰۳

است از برای تسخیر و فلاح الی ما یجولیا و صداع بار و جمیع امراض بارده و مانع است
 و مانع شراب اسطوخودوس تألیف میرزا محمد باقر ولد میرزا محمد حسین حکیم
 صنعت آن اسطوخودوس بر سیاوشان اصل السوس از هر یک هشتقال عود الصلیب
 کل کاو زبان بادرنجبویه تخم خطمی از هر یک پنج شقال کل نبشته کل سرخ از
 هر یک هفت شقال ویز منقی بیست دانه سپستان سی دانه باشکر و عسل از هر یک
 پنجاه درم به تو مقرر مرتب سازند شراب اسطوخودوس دیگر صنعت آن
 اسطوخودوس اسفناج خشتقی پوست تراشیده انیمون افریطی کل نبشته کل سرخ
 کاو زبان بادرنجبویه از هر یک پنج شقال عود الصلیب سه و نیم شقال بر سیاوشان
 اصل السوس هشتقال از زیانده تخم خطمی دو شقال اسپستان
 سی دانه مویز منقی چهل دانه یافتند سفید یک و پنجاه شقال علی الرسم شربت سازند
 شراب اسطوخودوس تألیف حکیم میرزا محمد مؤمن نقوی و مانع بار و مده بار و است
 و سه های مانع بکشد و صرع و سبات و سکه و کابوس را نافع باشد صنعت آن
 اسطوخودوس زوفای خشک بر سیاوشان تریه سفید اصل السوس از هر یک
 ده درم فادانیا عود قمارسی خام کل کاو زبان پوست پنج را زیانده تخم کرفس
 غنچه کل سرخ ایز سا از هر یک پنجاه درم بادرنجبویه کاشمش سنبلی الطیب از خرکالی انیسون
 قطور بون و فین از هر یک سه درم مویز منقی سی عدد و همه را در آب بجوشانند
 چنانکه مقرر است و پیالایند و داخل کنند در آن یک عدد و پنجاه شقال عسل
 مصفی مثل آن کل فندک شکر و کافور را اینکو ببالند پس بکیند سافج هشتقال نقل
 دانه پیل بو اسنبلی الطیب از هر یک و درم و ارجینی زنجبیل فسنجین و می از هر یک
 سه درم مصلح بکیرم همه را کوفته در بارچه بسته در آن اندازند و در آتش ملایم بپزند
 و لمحیه بارچه ادویه را ببالند تا شیرۀ آن بر آید و بفشارند و چون بقوام آید
 بارچه ادویه را بر آورده ببالند و بفشارند پس آنرا با قدری کلاب بنویند و باز
 در آن کلاب ببالند و بفشارند تا تمام شیرۀ آن بر آید و آن کلاب داخل کرده یک

بهداول در بیان نسخ شراب اسطوخودوس

۱۰۰

دو جوشنی میگرداده فروداورند و پیالایند و بعد از سرد شدن در شیشه یا مریبان
چینی نگاهدارند و قدر شربتش هر روز از زده متقال تا بانزده متقال است و باید دانست
که عمده منافع این شراب نفق از برای صرع است تخم کرفس در نهایت ضرر است
از برای صرع پس لازم است که تخم کرفس در آن داخل نباشد شراب اسطوخودوس
دیگر منفع و منفی اختلاط بلغمیه و سوداویه از جمیع بدن خصوص از سرد دماغ است لایسما
از برای لیسر غش و صرع و این شراب نافع است از برای صداع بمشاکت قلب
به سبب غلبه بلغم یا سودا بر مزاج قلب چون چند روز زبان مداومت کرده شود نیز این
شراب نافع است از برای صداع بمشاکت طحال مداومت آن صنعت آن اسطوخودوس
سناکی بسفلیج خستنی از هر یک ده درم ورق کل سرخ شیشه تریسفید پر سیاوشان
از هر یک شش درم همه را در سه من آب یک شب بخندسانند و صبح بخوشانند چون
یک من رسد پیالایند و با یک رطل قند سفید بقوام آورند شربت سی شانزده درم یک
گرم یا کلاب حل نموده بنوشند و اگر دوطبع قبض بسیار باشد نیم متقال تا یک گرم غار قیون
هش سفید موئنه نیز در آن داخل نمایند شراب اسطوخودوس قلمی نموده
اند که از اقتران احقر عباد الله کلیه استان امیر المومنین عدم سید محمد ششم مخاطب حکیم
معتد الملک سید علونخان است و مجرب است در رفع از برای نفیج مواد سوداویه بلغمیه
خصوص مواد دماغی و از برای نفیج سد های دماغی و امراض بارده اعصاب و از
برای صرع و فالج و لقوه و از برای امراض بارده دماغ و منافع بسیار دارد صنعت
آن اسطوخودوس با ورنجویه بسفلیج خستنی پر سیاوشان از هر یک ده درم کاو زبان
بز رسد یا بوس فوقه قطور یون فبق غنچه کل سرخ منزع الاقناع از هر یک هفت درم
اصل السوس پوست بک بر خطیانیخ انجدان فاوانیا بر سا از هر یک پنج درم و از
سارون عمود هندی از هر یک سه درم عمود بلسان حب بلسان نقاح از خربا و یان
خطائی از هر یک چهار درم قر نعل بلسا سه از هر یک یک درم نیم کوفته موئنه سرخ خطائی
منفی از حب بیت درم انجیر زرد بیت انجیر مجموع را در سرکه غنصل که لیو و در آن مخلوط

جلد اول در بیان شراب اسطوخودوس صنعت حل لیمو

۱۱۱

منوده باشند و در طول آب خالص چهار رطل یک شبانه روز بچسباند و روز دیگر
در یک سنگی یا تنی ملایم بجوشانند تا دو ثلث برود و نلشی بماند پس بمالایند و همکار
منوده آن غسل مصفی و در چینی مربی باقند از بر یک و رطل داخل کرده یک شب بگذرانند
و روز دیگر بمالند بقوت تمام و بفشارند و بمالایند و بجوشانند تا بقوام آید فرو آورده
سر کرده و در شبانه نگاها دارند شربت یک و قه تاد و اوقیه با عرق بادرنجبویه و عرق کافور
و کلاب بنوشند صنعت حل لیمو که مخمل لیمو در خل اسفیل است صنعت آن بکیرند لیموی
رسیده خالی از داغ و فشار و سه روز در آب و نمک بگذرانند پس از آب یک بگردان
آورده نیکو بشویند که شوری آن و کرده و به پارچه کرباسی نم آن را بگیرند و یک روز بگذرانند
که بقیه نمی که در خل و فرج لیمو باقی است هوا نشکند و مطلق نم آید لیمو با نمک اندیس
آن لیمو با راجمال چوبی سوراخ سوراخ نمایند چنانکه در هر لیمو زیاد به پنجاه سوراخ باشد
پس لیمو را در مرتبان چینی یا ظرف زجاجی کرده خل اسفیل بصفندی که در باب اسفیل
و کرمی شود بر روی آن لیمو بکنند آن مقدار که از روی لیمو با بر کرده و چهل روز
بگذرانند و بعد از آن سرکه را جده کرده استعمال نمایند شراب اسطوخودوس و دیگر
منقول از مجربات حکیم ائمه هدی اوحدانی از اولاد حکیم ابوالبرکات اوحدانی تا فاع از
برای امراض سوداویه و مالبخولیا صنعت آن اسطوخودوس کا و زبان را زیاده بسفای
فستق از هر یک ده مثقال و نیز منقی از عجم سی وانه صندل سفید سه مثقال طباشیر سفید
دو مثقال بادرنجبویه پانزده مثقال فندک سفید یکصد سی مثقال پستور منقر شربت پزند
شربت از پنج مثقال تا هفت مثقال شراب اسطوخودوس از اسبناط آن مغفورا فاع
و مجرب از برای خدر بعضی صنعت آن اسطوخودوس بادرنجبویه اسارون ایرافیتیمون
حب بلسان جعد حلیه شاد و رنج عفرنی از هر یک و مثقال سوای افیتیمون اجزاء را بجوشانند
در سه رطل آب تا یک رطل بماند و افیتیمون را در کیسه کرده مطبوخ را بر روی آن
صافی نمایند و مکرر کیسه را بمالند تا تمام شیر و قوتش بیرون آید و مطبوخ سرد شود
پس کیسه را بقوت ببالند و بفشارند و در کنند و مطبوخ را صافی نموده کافور و عسل

جلد اول در بیان نسخ عرق اسطوخودوس و برای اسطوخودوس و مطبخ اسطوخودوس

۱۲

رطل در آن حل کرده و جوش داده فرو آورند و بالند تا بشیر و قوت کل قند بر آید
پس بیالایند و یکصد مثقال کلاب داخل کرده بالنش ملایم بقوام آورند شربتی بکافیه
عرق اسطوخودوس ساده منقح شده با مقوی روح و مانعی و نافع است از برای
عفونت اخلاط و منقح سودا و بنهایت نفع است از برای نزلات بلغمی مزاج و سوداوی
مزاج را نافع است و پیران را موافق و رعشه را زایل کرده و در مفاصل را میفکند
است و بجهت صداع مزمن نافع و از برای صرع و لثیمه است صنعت آن اسطوخودوس
یک من در سه چهارم آن را داخل کرده بدستور یک کلاب بکشند عرق بر آورند برای اسطوخودوس
خود و دوس چون در شش مثقال خورده شود و مداومت آن کرده شود و قشر می آورد و مانع سودا
است صنعت آن بکینه کل ناز آن را و باد و خون قند سیفید را عسل بدستور کل قند
برای سازند مطبوخ اسطوخودوس جهت امراض مانعی و سوداوی از مایه نخل و
امثال آن و تنقیه اخلاط محترقه سوداوی و از مانع نافع صنعت آن بکینه اسطوخودوس
و افیمون از هر یک پنجم و در یک رطل آب بجوشانند باین طریق که افیمون را در
کنان بسنه نگاهدارند و اسطوخودوس بجوشانند تا بنصف رسد فرو آورده صاف
نموده صده افیمون را در آن انداخته تمام شب بگذارند صبح گرم کرده صور را مالیده فشرده
و در کنند مرتبه دیگر صافی نموده یک دقیقه بکنجین ده داخل نموده بنوشند و اگر از برای
نزلات باشد بجای افیمون و فای خشک و بجای بکنجین بنوشند یا شرب منضج و نخل
نمایند مطبوخ اسطوخودوس منقول از تذکره شیخ داود الطائفی نافع از برای
اخلاط سوداوی و اخلاط محترقه و صلابات و سواس جنون و مایه نخل و عرق النساء
و مفاصل صاف نمودن خون و کدورت حواس و افکار فاسده و موجب است صنعت
آن بسفایخ فستقی مغز حبه لقمه غنای منقی از نوی سیستان منقی از نوی از هر یک
مثقال اسطوخودوس کل مایه نخل و منظر یون فستقی افیمون از هر یک چهار مثقال
سوربخان و مثقال مایه نخل او و یه آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صافی نموده بنوشند
و اگر باد و سرفه تصاعد بخارات و یه سوسه مانع باشد اینخیز زوده و این پیرا

جلد اول در بیان نسخ اسطوخودوس و تعریف اسفناخ

م ۱۴۴

صغیر مزاج خوش کثیر از هر یک سه مثقال اضافی مطبوخ نموده بعد از صافی نمودن سه
مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند اگر ریاح غلیظه باشد یا ضعیفی ارجار
بول هفت مثقال کل قند آفتابی بیفزایند نافع باد معجون اسطوخودوس نافع از
برای صرع بلغمی صنعت آن اسطوخودوس اقیمون عاقر قرحا بسفنج خشکی اجزای مساوی
کوفته بخیته بویز سرخ استه بیرون آورده بپزند و تناول نمایند از آن هر روز شل
حوزه ناشنا پس بدستیکه در یک هفته رفع صرع میکند معجون اسطوخودوس چون
هر شب از آن خورده شود وقت خواب و مداومت بآن کرده شود چست نفع نزلات و
رد و ربو و تربل و نقل سامعه و ضعف باصره نافع است صنعت آن اسطوخودوس نه
مثقال کشمش سه مثقال مزاج خوش و مثقال دراع مثقالی مصطکی رومی پوست
بلبله کاکلی کندر که از هر یک یک مثقال کوفته بخیته با پنجاه و دو مثقال عسل مصفی همچون سازند
شیرینی و مثقال معجون اسطوخودوس نافع از برای معده و بواسیر نهایت نفع
صنعت آن اسطوخودوس چهار مثقال پوست کبر و مثقال کوفته بخیته لعسل مصفی
بانه و مثقال شسته هر روز یک مثقال آن را با ده مثقال عرق اسطوخودوس با
ده مثقال کلاب بنوشند اسفناخ بکسر نمره و سکون سین مهله و فتح فاوالفت فتح لون
والفت خامی معجون باریسی اسفناخ و یونانی سوماخوس و نیز سومان فوسوچون نامند
و برومی برینا و بجندهی بالک بالک هندی قطف است که اسفناخ رومی باشد و آن
بری و بستانی پیداشد و بستانی معروف و مستعمل است و در آخر اولی سرد و تر و غذای
آن نیکو و محمود الکیموس است و قانع صدف او خون است گویند که معتدل است و در گرمی
و سردی و ازین جهت موافق است محرومین و مبرودین الا آنکه اوفن از برای خردین
آن است که فرا گرفته شود با کشک جو و روغن بادام شیرین و درین حالت پیداشد نافع
از برای تنهائی گرم و سرد و یالین اجس لطن و اما مبرودین اوفن از برای او است
که فرا گرفته شود با گوشت قرمز و برنج با فاو و پیرس باشد مر آن را آنچه پیداشد اکثر
بقول از لطف و کثرت بلغمیت در خون و ملین طبع است بسبب قوت جالیه و قوت

جلد اول در بیان اسفناخ

۱۳۱

غسله آن را بپاشند و در او ع و سیراج البقم تر و کم نفخ تر از سایر بقول است جهت
 التماس نشکنی و پنهانی کرم نافع و عصاره آن با شکر جهت برقان و حصاة و عسل بول
 حرقت آن و در و کمر و لذع اخلاط مراری و صفاد بخند آن جهت و در منفاصل حار و اورام
 حاره و احتباس بول که از حرارت نباشد و صفاد خام آن جهت ورم فلفله و بی و کزیدن زنجیر
 و انقباض رمل و طمسی مطبوع با سفید آب جهت بشور مفید و مضر بارد المزاج و صمد و صمد
 بخشن آن بر و عن بادام یا مسکه یا وودار جینی و آب کاهمه است و قدر شربت از عصاره آن
 نادر و متفاله بدلتن خرد و قطف است غوره آب آن نافع است از برای در و کلو لهما
 و تخمین جهت جمع فواد و در احتشاق و تجماسی حاره و شیرین آن جهت تب و ق و ل مجرب و صفاد
 بخند آن جهت جمع فواد و در احتشاق و تجماسی حاره و شیرین آن جهت تب و ق و ل مجرب و صفاد
 و قدر شربت و در ورم است صمد اسفناخ بخند نافع است از برای صمد اع حار بر کاه و در
 صمد اع سافج طبیعت بالیس باشد نافع است صاحب آن را و خوردن از بقول آنچه
 بوده باشد بلین طبع چون اسفناخ که با آب بخند طیب بر و عن بادام شیرین نموده باشند
 و اگر خواستند آب لیمو یا آب غوره یا آب اجاص را آن داخل نمایند و در وقت طبع
 اگر سرفه نباشد و جهت آنکه این هر سه پیدا باشند مسکن صمد اع و اگر قدری شکر نیز اضافه
 نمایند تا چاشنی وارش و شاید بد نباشد زیرا که ترشی صرف محک صفا و سودا است
 و کاهی استعمال کرده میشود این مزوره را با گوشت چوز و مرغ یا گوشت بره و فینک یا نموده
 باشد با صمد اع تب بوده باشد خوف ضعف یا ضعف موجود باشد و نیز اگر تب باشد
 اسفناخ را بخند یا مسکه یا وودار و عن بادام شیرین سرخ کرده بخورند و در زمان غلط
 گوشت تهوع داخل نمایند و نیز گفته شده که غذای صالح است از برای صمد اع و فینک طبیعت
 قبض باشد اسفناخ بخند مطیب که محض آب آلو یا بقرص مطبوع آنخواه آلوئی تر باشد
 یا خشک مزوره اسفناخ که شربت تر در آن داخل کنند نافع است از برای اصحاب
 صمد اع حار از سور مزاج مختلف و همه غذای اصحاب صمد اع خفاری مزوره اسفناخ
 ترش نموده است یا آب لیمو یا آب سماق یا آب غوره و نیز اسفناخ از اغذیه صالح

جلد اول در بیان اسفناخ

۳۱۵

است از برای صداع بشارکت قلبی سبب سود مزاج صفراوی چون آن را در آب پنجه مطیب بسک که گویار و عن بادام نموده بخورند فخر الدین سرفندی در میان خود گفته که اسفناخ پنجه در مرقه و جاج مسمن که روغن بادام شیرین را آن انداخته باشند غذای نافع است از برای صداع و نیز گفته شده که باید داخل کرده شود و در غذای صفا صداع حار سافج اسفناخ و امثال آن از بقول آن اگر بوده باشد ایشان اسهال بخورند ایشان اسهال و مسمول از اسفناخ و امثال آن مانند برک کاه و ارام حاره فی الراس گفته اند که اصحاب سسجم حار را در ابتدا می علت غذا و ادون ایشان منع است و در انتها علی باید اسفناخ با آب پنجه مطیب بروغن بادام شیرین نموده بخورند سرفندی گفته که اصحاب سرسام صفراوی را در ابتدا منع غذا کنند و بعد از سوم غذا را ایشان اسفناخ و آب پنجه مطیب باده بادام شیرین باشد سیدی می میسی نیز چنین گفته اند و گفته اند که غذای صالح از برای اصحاب سرسام صفراوی اسفناخ و آب پنجه ترش کرده لبیکه که چاشنی آن با اندکی شکر کرده باشند یا ترش کرده با آب آلود یا آب نمزند و آنچه شبیه باینها باشد میسی گفته که سزاوار آن است که بوده باشد غذای اصحاب سرسام صفراوی در زمان تزیاد مار الشیعه و در زمان انتها اسفناخ و امثال آن از بقول در انخطاط جوب بار و چون ما من مقشر و جومقشر که شیرۀ بادام در آن داخل نموده باشند و در او اخرا خطاط و زوال تب کمک منجی و حوزۀ مرغ و رین داخل نمایند مولانا القیس گفته که اگر مریض در زمان تزیاید سسجم حار برداشته باشد منع غذا نمایند و اگر برداشت آن نباشد پس لا علاج اسفناخ و آب پنجه با شیرۀ بادام شیرین بخوراند و اما اصحاب سرسام سوداوی لازم است که بوده باشد غذای آب آن مرتب چون زورۀ فرا گرفته از اسفناخ و ما من مقشر و جومقشر با شیرۀ بادام شیرین یا روغن بادام شیرین و شیرۀ تخم خشخاش و در انتها می علت و انخطاط خروس خصی یا مغز سبز غاله و رین غذا داخل نمایند سهر چون اسفناخ را با بکۀ دوبرک کاه و بکۀ دوبرک خشخاش با گوشت مرغ فربه و یا مختلف که می تواند

جلد اول در بیان اسفناخ

۱۶۳

بروز آید و گوشت بزغالبه پزند شیرۀ تخم خشخاش و شیرۀ بادام شیرین داخل کرده
 مطیب بکند و کاو نموده بخورند می باشد غذای مرطب و مانع از برای سحر حادث
 از پوست و مانع و گفته شده که مزوره اسفناخ با کدو و کشنیزه نریامش مفید میباشد
 نافع از برای سحر حادث از حرارت پوست و مانع مایه خویا چون اسفناخ را در
 پنجه مطیب بند بروغن بادام شیرین یا مسکه کاو یا با بوم جیده مانند گوشت بره پنجه
 و بخورند نافع است صاحب مایه خویا را سبب علیل گفته که احتمال کرده می شود اسفناخ
 در مایه خویا حادث از سده از کبد از اخلاط چون آن را پنجه تنهای یا با کرفس بخورند
 و آب آنرا گرفته یا شامشخ رئیس گفته که اسفناخ از بقول غیر مضره است صاحب
 و سواس الجنون و القطر الماینا و دوا الکلب چون پزند اسفناخ را در آب مطیب
 و بریان بکند کاو یا بروغن بادام نمایند و بخورند یا شد غذای صالح از برای صاحب
 جنون و قطرب و مایه های حادث از سودای صفراوی هرگاه با حرارت شدید باشد
 و نیز چون آنرا در آب پنجه پس بریان کنند یا مسکه کاو یا بروغن کشنیزه یا بروغن
 بادام شیرین و یا پزند آن را در گوشت بره پس قلیه کنند یا بروغن کاو تازه
 و بخورند می باشد نافع از برای قطرب و نیز چون اسفناخ را با پارچه بره یا با رچه
 بزغالبه پزند و بخورند یا شد نافع از برای اصحاب دوار و سرد و تغذی بمزور
 اسفناخ نافع است از برای دوار و سرد و حرارتش چون اسفناخ را در آب
 پنجه مطیب بروغن بادام شیرین نموده خورده شود غذای صالح است از برای پنجه
 بیسی این لباس شیرازی گفته که اسفناخ در آب پنجه مطیب شیرۀ بادام غذای
 صالح است از برای تنجیم سبب الرکام و التزله چون اسفناخ را با با فلان پنجه بخورند بجهت
 رکام و نزلات حاره مفید است هرگاه رکام و نزلات بسبب حرارت خارجی چون
 حرارت آفتاب آتش باشد نافع است صاحب آن را تغذی با اسفناخ که در
 آب پنجه مطیب نموده باشند بروغن بادام یا مسکه کاو غذای صالح است از برای
 اصحاب صداع یا بسبب حادث از کثرت غم و هم خواب و این صاحب خناق را بقول لینه

جلد اول در تعریف اسفناخ و بر بیان غذای اسفناخیه

۳۱۷

چون اسفناخ غذای موافق است هرگاه آن را در آب بخیته بروغن بادام شیرین مطیب
 نموده بخورند و اگر آنرا در مرقه عدس بخیته بخورند بهتر است و آنرا الجنب و امراض الصدر
 و الریه و السعال تغذیه بآن نافع است از برای جمیع امراض سینه و امراض ریه و سبل
 و سرفه و از بقول موافقه الینه مراصحاب ذات الجنب و از ابتداءی مرض اسفناخ
 است که در کشاکش شعیره و ماسش متفشیه بخیته بخورند و چون ایند بکند و دیگرند محتاج برفع
 و تقویت قوت پس باید اسفناخ را با جوزه بخیته بخورند بجهت آنکه این غذا القویت قوت میکند
 و رفع میدهد و رم را قوی بکنج و حبس البول و حرقة البول مرقه اسفناخ باروغن بادام و
 روغن کنجد غذای نافع است از برای اصحاب قوی بکنج حاره هرگاه بایس ثقل باشد
 بسبب تلین و از لافیکه آنرا بدیاشد و همچنین نافع است اصحاب حبس البول حرقة آنرا
 جمعات پنجمی حاره که بنوده باشند شدت وحدت آنها را بلکه در مرتبه دوم از حد باشد
 که بجران آنها در باز هم بچهاردهم می شود نافع است ایشان تغذیه با اسفناخ بخیته مطیب
 بروغن بادام شیرین و امثال آن از بقول اسفناخیه غذای نافع است از برای
 عطش صداوق و از اغذیه بالغه از برای بکد حار اسفناخیه است که بآب و روغن بادام
 شیرین بخیته در آبند و بعد از ابتدا اسفناخ با جوزه مرغ فربه و شکو و روغن بادام
 شیرین و یا مسکه کا و غذای جید است بر ایشان را و از برای اصحاب حرقة البول
 لون و یکر اسفناخیه صالح است از برای شوصه و وجع جوف ضربه و بواسله و جم
 نشانه صنعت آن بکیزند اسفناخ را و پاک نمایند از قصبان و بکیزند برکهای آن را
 و ریزه کنند و پیاز را ورق ورق کرده و آب از بر را گوینده بریان نمایند باروغن کاه
 باروغن کنجد نازه پس بریزند بر آن آب بچوشانند تا وقتیکه بخیته شود و پس داخل نمایند
 در آن اندکی آب کرفس معصور پس بپاشند بر آن کشیز خشک سوخته و اندکی از
 نمک اندرانی آن مقدار که آنرا خوش طعم گردانند و اگر اراده تلین لطن باشد
 گفته قدری آب چغندر ریزه کرده در اول با اسفناخ داخل کرده بپزند پس نان در آن
 ریزه کرده بخورند لون و یکر اسفناخیه ترش نموده با آب لیون یا ساق یا آب غوره

جلد اول در بیان غذای اسفغانا خیمه تعریف اسفید باج

۱۵۸

یا انار با گوشت در باج غذای نافع است از برای اصحاب خمار و صداع خمار می براند
 از خیمه ایشان باید که لطیف باشد و ترش که مسکن اینجور مسکوه است و نیز اسفغانا خیمه با
 کشنیز صالح است ایشان را لون و یکر اسفغانا خیمه که غذای صالح است از برای
 محور و میسر و معدن صنعت آن اسفغانا خیمه را در آب پنجه با پیاز حلقه کرده بپزد
 بروغن کاه و سرخ نمایند و در چینی و انگار داخل کرده فرو آورند و بخورند اسفغانا خیمه
 با اجاص یا آب نارنج در ترش معدن و شحم غذای صالح است از برای اصحاب صداع
 حار صفراوی و دوسوی هرگاه طبیعت قوی باشد اسفغانا خیمه با گوشت بزغال با گوشت
 در باج یا چوره مرغ و طیور بپزد غذای صالح است از برای اصحاب صداع حادث از
 بخار است تصاعده از حده بسوی کچین اسفغانا خیمه با ماهی رضر اضنی بسیار باشد
 صالح از برای این شتم صداع اسفید باج بفارسی شور با نمک از برای خیمه است
 و آن مرقی است که از گوشت مرغ و بزغال و غیر آن از گوشهای خفیف لطیف بقول
 و غیر آن که طعمی غالب است بپزد و او به چاره مناسبه ترغیب دهند و آن
 غذای است لطیف و طبعی الح و کیموس مولد خون صالح و در دم گرم و تر نافع از برای اکثر
 امراض مثل سسکم حار و یا غولیا و جنون و اسهال سوداوی و سوداوی مزاجان خندام
 و سرد را بسیار و افق صنعت آن بکیرند گوشت بزغال با مرغ بچه یا بوی خفیفه از هر کدام
 که مناسب باشد و میس آب و با چوب پاره کرده در آب جوش دهند و کف آن بکیرند
 و طبع دهند پس در آن از جویب و بقول پنجه مناسب است ریزه ریزه کرده داخل کرده و نیزه
 یا پنجه کرده و پس چیزی از زوایل چاره مناسبه کشیند و معده ملکه در آن ریخته شدن
 را بکنند تا لایق بابد پس فرو آورده کشند و بخورند و به نهای و یا با قدری جلا و اگر قدر
 قلیل برنج در وقت طبخ داخل نمایند بدینست که با گرم با قاشق خور و آن بنحو که بخار
 آن بر سر و گردن برسد از برای اصحابی که کام و سعال بسیار نافع است امراض اکثر
 سرسام حار باید که لوده باشد غذای اصحاب سرسام حار و اوایل و اختلاط حلت
 اسفید باج متغذ از ماش مفشه و جویب رود چون جو مفشه بکند و چون برسد زمان آخر

جلد اول در بیان اسفید باج

۳۱۹

و انحطاط و خروج از عروق و علت خروجی کثیر در اسفید باج ایشان لحوم خفیفه و اخل می
توان نمود و سبب است از اغذیه نافع از برای اصحاب سبب است اسفید باج متخذه از گوشت
کنجشک بادراج یا فطاة یا جوان مرغ است که بوده باشد مشوبل سفوفه بدراجینی یا مشواه
و کر و یا وزیره و قرف و قفل و صغره و قوم و حلیت اختلاط الذهن و الرعونة
والحمق و البلاء و البلاءه تغذی اسفید باجات فرا گرفته از گوشت مرغ و گوشت بره
مشوبله بتوابل حاره مانند دارجینی و خولجان صغره صالح است زیرا برای عونت و صحت و بلاء
و بلاست حادث از برودت و بیوست بسبب آنکه مشول میگرداند از این غذا اخوی گرم
و تر و میگرداند و مانع را گرم و تر و بسبب آنکه با الخاصیة این غذا اینگونه میگرداند عقل را
سحر خوردن اسفید باج کم نمک متخذه از سمک رضر اخصی لحوم خفیفه لطیفه نافع است
از برای سحر حادث از اجتماع رطوبت بورقیه طالی در دماغ جالینوس گفته که اسفید باج
غذائی است نافع از برای سحر حادث از برای پیران چون بزرندوران برک کاهو و بود
باشد مشوبل بدارجینی و گفته شده که اسفید باج فرا گرفته از گوشت و جاج فریه و کبه و تران
تازیه پرواز آند و گوشت بزغال که بخت باشد در آن که دو اسفغانخ و برک کاهو و
شیره تخم ششخاش و شیره بادام در آن داخل کرده و طبیب کرده باشند بسکه کاهو و تخم
نافع است از برای سحر حادث از بیوست مانع مالتیولیا باید که غذای اصحاب مالتیولیا
بعد از فصد تا چند روز بوده باشد اسفید باجات فرا گرفته از گوشت بره و مالتیان
فریه و دراج و سمک تازه رضر اکابرین نوع قمری گفته غذای صحیحان مالتیولیا و فصد
تا چند روز باید که بوده باشد اغذیه متوسطه معتدله جید الکیوس از برای تقویت بدن
و استراحت مانند اسفید باجات با گوشت بزغال یا گوشت بره یا چوزه مرغ یا ماهی
تازه کوچک صخری پس استعمال مسهل اسوداناید جنون باید که بوده باشد صاحب
جنون مشاهد به آشناییدن مرقه معمول از خروس پیر که فرا گرفته باشند از ان اسفید
باج باشند و نمک بسفایج نیمه گرفته و مغز جالینوس و مالتیولیا سبب مالتیولیا گفته که نقد
یا اسفید باج مشوبل بدارجینی و در قفل و خولجان با اندکی حلیت نافع است از برای

سپیان بار و سافج سکنه ابو سحل مستحی گفته بداید که بوده باشد غذای صاحب
سکنه بلف برگاه او را افاده حاصل شود اسفند باج فرا گرفته از گوشت کنج خشک
نزد گوشت چکا و گوشت مخلف کبوتر ناخن و اسکا بوس این ماسویه گفته اسفند باج
فرا گرفته از گوشت بره یا جوان مرغ نافع است از برای اسکا بوس حادث از اخلاط
و ریاح بار و صرع تغذی با اسفند باج و سم فرا گرفته از گوشت جوزه مرغ یا ماکیان
جوان مرغ با گوشت بره نافع است از برای صرع سوداوی فالج و استرخا و لقوه از
اغذیه صالح از برای اسکا بوس استرخا و لقوه و اسفند باج فرا گرفته از گوشت مخلف
کبوتر تازه بره و از آمده و گوشت کنج خشک نزد گوشت چکا و گوشت خشک صاحب تقویم الا دیه
گفته تغذی با اسفند باج منی از ارکا راج جدا و حلال که با اسفند باج و روغن بادام بخیه باشند
صالح است اسکا بوس منی مؤلف گوید که اسفند باج با جات و سمیه منی از گوشت بزغاله
و گوشت بره یا گوشت جوزه مرغ و مسکه کا و میباشند از اغذیه مفیده از برای اسکا
تشنج یا بس اسفنج یکم اول و سکون سلبن مهله و فتح فاع و سکون نون و جیم لغاری
بر مرده و ابر کهن و لشکر و کازران و جندی مو ابادل و تبرکی بلوط و بعلی زید الطری
و سحاب البحر و غامه و غیم و نشافه و صوف الحی امین و هر شفه و بیونانی صیفونا مند و آن
چیز نیست که بر روی سنگهای کنار دریا سکون میشود و قسمی از آن که متخلخل و وسیع الثقب
است و نرم شبیه بند و بر سوراخ ماده گویند و شبیه که با صلابت ثقیلهای صغیر است
نزد آن گرم است در اول خشک است در دوم محلول و مجفف قروح عمیق و او را مبلغمیه و لیشیا
و سوخته آن با قوت جاذبه است چون تازه آن با بکر منروج تاب نر نموده یا با شراب تر کرده بر
جراحات تازه بگذارند و لنایم و نه بالنا صیبت قطع نرفا دم کند و مطبوخ آن با عسل یا
آب خالص صیبت لنایم زخمها و زور و خشک آن مجفف قروح عمیق و همچنین گذاشتن
بارچه درست خشک آن اگر چه بقهر زخم نرسد جهت آنکه اسفنج را با وجود قوت مجففه
قوت جاذبه نیز است و سوخته آن جهت منع نرف الدم قوی تر است و جهت رید
یا بس و جلا با صره و قشکه تازه آن را با پنجهای یا با پنبه و یا با لیشیا که کتان سوخته باشد

جلداول در فسخ دستور تقریض اسفنج و دستور غسل اسفنج

۳۲۱

و مسطح افواه عروق مضموه و جراحات جاسبه و محزون مغسول آن بود و عین نافع
 است و چون قطع آن بقدریکه توان فرو بردن یا طایفه برایش می مضبوط بستیغ نماید
 و سرخیاط را بدست بگیرند و لوله صبر کنند جذب رطوبات کرده یا لبه کرده و بعد از آن
 جناسط را بکشند تا از کلویرون آید و در اخراج زلوتها که چسبیده باشد بعدیل است
 و چون ریزه ریزه نموده بمقراض بروغن زیت چرب نموده بکند از نداموش بخورد و می
 کشند او را و چون باره اسفنج خشک را که در آن مطلق نرمی نباشد بقدر البهو یا بزیت
 آلوده کرده یک سر آن را با نش فروزند و سر دیگر را بر موضع قطع یا لبط که خون از آن بند
 نشود بکند از نکه حرارت آن بر آن موضع برسد و در آن کشند آن را و خاک تر آن
 نیز بر آن ریخته شود و در ساعت بند می کند خون را به سبب چسبیدن گرفتن آن افواه
 عروق را و همچنین بخاکستر سوخته و چرب نموده آن بروغن زیت نور و راوشه با جهت لغت اللحم
 و اخلاص خارجی میفند است و در مصره کار از آن را در آب میخند و آب آن را گرفته و در
 جامه میمالند و اسفنج مضرا حشا و مصالح آن را بخوره یا ریاس سنگها که در جوف اسفنج
 بهم میرسد و رفیقیت حصاة موجب است و چون خواهند که بیاشامند اسفنج را باید
 که مقررین کرده بیاشامند و دستور تقریض آن به دستور فرض ابریشم است
 که نهایت ریزه فرض نموده بکار برند زیرا که در ها و ن کو بیده نمی شود و دستور فرض
 اسفنج آن است که آن را مقررین نموده در کف دست آهنی کرده بر سر آتش بکند از نکه و بکف آهنی
 بر هم زنند تا قابل سحق شود پس سحق نموده ششمال نمایند و دستور غسل اسفنج محزون
 آن است که محزون آن نرم ساییده در پیاله آب کرده برهنند پس آن را در پیاله دیگر
 کنند و آنچه نشین باشد باز سحق نموده بدستور مذکور غسل نمایند اگر آن تیره در سحق
 نیاید خشک کرده باز آن کی بسوزانند و سحق نموده بدستور مذکور غسل نمایند و آبهای
 پیاله دوم را بکند از نکه نشین شود و از غبار محافطت نمایند و چون نشین شد
 بجز غلاف آب آن را بگیرند و مغسولی اثر اقرص ساخته خشک نمایند و در وقت حاجت
 بکار برند و دستور سفید کردن اسفنج جهت زینت چشم ماده تازه آن را با آب

جله اول دستور سفید کردن اسفنج و ذکر اسفندان

۲۲

نکرده و اگر آب ریلا آبی مادی باشد بهتر است و روزها در آفتاب بشوید و بپاشید
 گذارند و مکرر این عمل کنند تا سفید گردد و برای غیر از اینست با آب خالص باید شست
 با مالخ خوب نیست امراض الاذن چون فرا گرفته شود از اسفنج فتنه و جنب در
 کوسن گذاشته صبح بپرون آورند بسیار نافع از برای وجع اذن حادث از رفتن
 آب در کوسن بجهت آنکه اسفنج خیزد بیکند آب را بخود و چون آورند آن را آب اینترنا
 بخود بپرون می آورند و در دو و دو میکرد و اسفندان شرابی کثیر المنافع است صنعت
 آن خیر بواجوز بواجب چینی بسا سوچ ترکی اشنة سنبل الطیب کوفی فلفل دار
 فلفل زربینا و مسطط تلخ قر قفل زعفران مصطک رومی کباب چینی و روج عقربی قافله
 شفاقل پوست زردا ترچ حب بلسان از هر یک سه درم کوفته در کیسه کنانی کرده
 در دو صد من شراب یا زیاده اندازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند اسفند باج
 معرب سفید آب فارسی است و بعبری باروق و یونانی سمونیون و یونانی کوبند
 و بعبری بارون و بلبانی اسقطیقا و بندی سفیده نامند و کرمان ترکی اسم
 اسفند باج است و آنچه از قلعی ترقیب است آن را سفید اب می و سفید اب کاشع
 نامند و بهترین قسام سفید آب آن است که متخذ از رصاص صیقلی که قلعی است
 باشد و نرم و سبک باشد و بعد از آن از رصاص اسود که آبار باشد و دستور اینها از
 سفید آب باخا است و ذکر کرده خواهد شد افشا الله تعالی و دست و غسل آن نیز و
 اسفند باج سه دست و در پنج سوم و در دوم نیز گفته اند خشک است و درجه دوم و غسل
 او غلط است تا لطیف و محقق بی اثر شود و آن بر دو مسدود و غمری قالد کوشش باد
 و مدخل قروح و نافع از برای سوختگی آتش با بیاض صیقلی که پارچه را بدان تر کرده بر موضع
 سوختگی اندازند و چون خشک گردد و تبدیل نمایند و با سرکه و روغن گل سرخ و بنفشه
 جهت در و سر و با شیر جهت در نه های حاره مفاصل مجرب است و جهت در جبهه و تقاطع
 سفل و در چشم و بنور آن و بیاض رقیق چشم حیوانات و با شیر و ختران و سفید کا
 تخم مرغ جهت در حاره و آب غلبه و ادعای جهت باد سرخ و بنور و نور العظم

جلد اول ذکر اسفنداج و دستور اتخاذا سفیداج

مقدمه

و حکم دورم حار و حرق النار و حرق آب گرم و چون آن را بکوبند و بنفشه کباب
 کرده خشک نمایند در آفتاب جهت در چشم حار نافع است و در مرهم با بلبلیا و آب
 پنجه جهت منع رویندن موی مجرب است البته اندوختن و جهت منع بدلولی زیر بغل و کتف از آن
 و حصول آن جهت منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و آشنا شدن آن مورث خناق
 و نفع حیض و حمل و چون بر سبب غرق بجزی تنین بجزی بمالند نفع می بخشد آن را و
 زمان بر پیشانی و جاکها بیکه خواهند موی آن را بکنند بایده موی را نرم میکنند
 پس میکنند با سالی بیدر و و الم و زیاد و از یکد رم آن کشته است و بدیش ابار و اسهال
 است اسفنداج الجا صلیین الفارسی سفید آب یزدی ناسند آن است که
 براق صفی است که در یزد و فواحی اصفهان از سعدن کج و امثال آن حاصل
 میشود و آن جالی مغری در افغانا جرب صافی کشته بشود و قاطع نرف الدج احا
 ناز و رعاف طلاسی آن با آب جهت با و سبب و او را م حار نافع و خوردن آن
 کشته است دستور اتخاذا سفیداج اقسام است تسبی تعین است و آن
 چنان است که بکوبند صفی و سرب را و آنکور را با دانه آن کوبیده بر آن مالیده
 و ظرفی کرده در مکان نمناک گذارند تا بکوبن کل کرده و با صفتی و سرب را سوراخ
 کرده با آنکور کوبیده آغشته و خم سکه بیاورند و هن خم را محکم کنند که بخار سکه
 بیرون نرود و بجز چند روز آنچه از سطح آن صفی سفید آب کشیده و سکه اخل شده
 باشد باید گرفت و باز آنکور کوبیده بر آن صفی مالیده گذاشته تا همه آن سفید آب
 نشود و باید که در تحت قطعات آن در خم سکه ظرفی نصب کنند تا هر چه از آن ریخته شود
 در آن ظرف جمع گردد و تسبی و بکوبن آنکه صفی و سرب را در ظرف مشبک سفالین گذاشته
 آن ظرف را در ظرفی که سکه آنکوری بسیار شده کرده باشند بگذارند و ظرف مشبک
 را در سکه معلق بیاورند تا تمام سفید آب شود پس از سکه جدا کرده در آفتاب
 خشک کرده بپایند و هر چه سفید آب نشده و ساییده نشود باز باید تکرار عمل نمود
 طریق دیگر در اتخاذا سفیداج تعین که آن را سفیداب کاشغری و سفیداب

جلد اول دستور اتحاد سفیداج و اعراض خوردن سفیداج و مداوای آن

۳۲۸

رومی گویند آن هست که بکند صفیاج قلعی را و با نکور کوبیده با استه اغشته نموده
بر روی هم گذارند و در ششم سرکه در ظرفیکه سرکه داشته باشد نهند و ششم را محکم
بندند که بخار سرکه بیرون نرود و قلعی بر و را با بام از بزم ریزد و سفیداج شود پس از آن
طرف بیرون آورده خشک کنند و بسایند و آنچه باقی ماند در آن همین عمل را بکر
کنند تا همه قلعی سفیداج شود پس آن را غنسل دهند تا ترشی آن دور گردد و اجزا
استه انکور از آن دور شود و اما اتحاد سفیداج بطریق احراق مذکور می شود و اگر میانه
در احراق آن شود و اسیر میگرد و دستور اتحاد سفیداج بطریق احراق آن است
که رصا همین را بسیار پس کرده و صفیاجی بسیار نازک ساخته بر بالای هم حید بر و
هر صفیاج قدری کبریت سوده بپاشند و سفیداج را که در باید با زامی هر صده مثقالی بخدا یک
زیاده نباشد پس آتش ملتهب کرده با پارچه آهنی برهنند تا خاکستر شود و چیزی
از سرب و قلعی نماند و از بخار آن محترز باشند که باعث غشی و هلاکت میگردد
و آنچه از رصا اصل اسود است ابار کوبیده و چون بیشتر بسوزانند اسیر می شود و قسم
دیگر قلعی یا سرب را و در ظرف سفالی که اخته با کفچه آهنی برهم زنند نمانند
خاکستر که در پس در و یک یا کوزه سفالی مطمئن کرده کیز آتش و زیر آن کنند تا سفید
شود و هرگاه خوب سفید نشود باید قدری سرکه انکور می که نه بر آن بپاشند و یک هفته
بگذارند و قسم دیگر عمل سفیداج بطریق احراق باید قلعی یا سرب را و در ظرف سفالین
صفیاج کرده در نون و یا در تنور احراق نمایند خوردن سفیداج و اعراض
طاریه بر آن بد آنکه عارض میگردد و شراب آن را اولاً اقل در زیر ناف و بجمع معده
و ثمة اعضا و قوای قوی خشکی دهان و خلق و سقوط اشغاف و سفیدی زبان و خشک
و تشه و احساس روی و در و ماغ و عرق غیر مستوی و کسل و استرخاشی اعضا و تشه
خشک و کرب و فواق و خناق و در فرب موت و مداوی آن اولاً غوره بن
مغز نان کرم و کبچد مقشع با طلا است که نوعی از شراب است پس خورائید و با عسل
مطبوع با انجیر و خباز می فی مغز مودن فی بلع نجاسته خوب انکور یا انکور و انکور

جلد اول مداوی خوردن اسفیداج و دستور غسل اسفیداج

۳۲۵

یا بشکوفه سوسن آسمان بخونی یا بنفشه شفتالوی کوبیده بطیخ روغن سوسن یا شیر کبوتر
یا شراب صمغ اکو یا رطوبت درخت بون یا آب کرم و تساهست که انتفاع می یابند
نخور ایندن عصاره ثانی یا ولین بنفون یا باماد العسل و تخمین بچین لینه بارده معتدل
پس نوشیدن طبع بزرگ فرس و اینسون و راز یا نه و فستقین و فی فرمودن بانیها
نیز باماد العسل یا آب خطمی تازه و خیار سی و لعاب ختم گتان و روغن بادام شیرین و بوی
حلو و دانه صمغ عربی و روغن بنفشه و شیر و شور بای چوب خور ایندن و در آب کبر و فشانیدن
و هر لحظه روغن گل یا کافور و کلاب ادنیاضه بارده و طبع بر دل و جگر ماییدن و
بعد و از بوی و فاد زهر حیوانی و مانند اینها با روغن تازه گاوی آسایشیدن و
سویل جو و سیب شیرین و انار شیرین خور ایندن و اسهال نمودن بدو و آنکه محسوس
باجلاب بسیار مسهلات و هرگاه منجر بشنخ شود و بعلاج آن مبادت نمایند با نچه در موی
کلیه سهوم مذکور شد و صاحب خیره خوار زم شاهی گفته که بعد از فی برع و برع و برع
باماد العسل بپزند و بعد از آن عصاره فستقین و سایر درات باماد العسل و خمر
و نشن اسفیداج نه کیفیت است بلکه بدو مخصوص در اعصاب و این افعال و مصنوع
از سر که آن زیاد است و اعراض و احوال تدابیر ایا و اسنخ و زنجار خور و در فرب
بدین است دستور غسل اسفیداج بد آنکه اسفیداج را باید که مغسول استعمال
نمایند بچند سبب اول آنکه ترشی آن زائل شود و آنچه را از سر که نزدیک بپزد و دم آلود
حرارتی که از احراق و ران بهم رسیده از غسل زائل شود و تا میرد و مجفف بی لایع شود
آنچه را با احراق نزدیک آوده اند سهوم آنکه هر دو قسم از شستن لطیف و سریع الفعل میگردد
صنعت آن آن است که اسفیداج را نرم سایند که در پیاله کنند و آب بر سر آن ریزند
و بر سر آن آب در پیاله بگینند که آنچه مخلوط آب باشد در پیاله دوم رود و آنچه در ته
پیاله اول بماند باز بسایند و همین عمل کنند و مکرر نمایند تا دیگر در ته پیاله چیزی نماند
پس آنهار را بکنند از نه تا نشین شود آب آن را بچرخه کبر و سفیداب را از اوص
ساخته در پیاله خشک نموده استعمال نمایند و اگر مکرر همین طریق بشنوند بهتر است

جلد اول نسخ برو سفیداج و ذرور اسفیداج و نسخ شیا ابیض سفید

۳۲۶

برو اسفیداج نجیبی کن حرارت چشم است صنعت آن اسفیداج فلعلی شش پنج
 شغال با قشیشا صمغ عربی عافج هندی مروارید نافه از هر یک شغال و پنج
 شسته چهار شغال کافور فیضوری نیمه انک مشک ترکی نیم سلوج بستور مفر مرتب
 نموده بستور دارود چشم باشد سرو و یک فرجه و مورسج را نافع باشد صنعت
 آن سفید اب ارزین پانزده درم اقلییا ده درم صمغ عربی هفت درم و نیم شادنج
 مغسول روی سوخته شسته افیون از هر یک ده درم صلابه کرده استعمال نمایند و رور
 اسفیداج مورسج و بقره و قروح رطبه نافع است صنعت آن سفید اب شش درم
 اقلییا ای فقره دو درم و دو انک صمغ عربی یک درم و دو انک شادنج صمغ عربی مغسول چهار
 و انک کوفته ریخته استعمال نمایند فرو ربار و گرمی چشم را نشانده صنعت
 آن اسفیداج رضا شادنج مغسول مروارید با قشیشا از هر یک سه درم صمغ عربی
 دو درم و شش پنج چهار درم مشک کافور از هر یک طبوچی کوفته ریخته فرو ر نمایند
 فصل در بیان شیا فایک اصل و عمود و را آنها اسفیداج است
 شیا ابیض که در ابتدای بد با شیر دختران ساینده استعمال میشود صنعت آن
 سفید اب فلعلی شسته شش درم صمغ عربی چهار درم و نیم و نشخه و یک ریخته گرم کثیر افیون
 از هر یک یک درم ساینده سفیده تخم مرغ شسته شیا فایک سازند و در ساختن شک کرده
 در وقت حاجت بکار برند و بعضی نسخهها اقلییا ای فقره یک شغال داخل است و در
 نشخه و یک ریخته افیون نیمه است شیا فایک ابیض که در آنها ای رید استعمال
 کرده میشود صنعت آن سفید اب شسته شش درم انزروت مرپی بشیر خرد کثیر افیون
 از هر یک یک درم صمغ عربی چهار درم سوده با بلبلان شسته شیا فایک سازند شیا ف
 ابیض انزروتی افیونی به نشخه و سمرقندی نافع از برای رمد و حمرت و چشم و خارش
 و سوزش که از گرمی بهم رسیده باشد و قروح و جوششی که در چشم واقع شود و از اهل
 کنند صنعت آن سفید اب فلعلی شسته درم انزروت سفید جید بد بر سه درم نشخه
 کثیر از هر یک یک درم افیون نیمه درم کوفته ریخته شیا فایک سازند و در وقت حاجت بشیر

و خمر آن سوده و چشم بکشد شیاو ابیض کند می شعله در بیا ملتحمه در زمان
اختطاط بجهت پاک نمودن قروح اعضا می مذکوره از بر یک صنعت آن سفید اب قلمی
که کاشغری گویند شسته هفت درم از زروت مدبر کثیر افیون از هر یک یک درم صمغ
عربی چهار درم کند زدن کزیدرم کوفته بخته باید بار آن شسته شیلک سازند عدد
شش است شیاو ابیض اقلیمای مستعمل در قرحه قرینه بعد از فصد ملین
طبیعت جهت پاک نمودن قرحه از هر یک صنعت آن سفید اب قلمی چیدرم صمغ عربی کشید
نشاسته از هر یک یک درم اقلیمای فقره محرق مغسول افیون از هر یک یک درم پستور
شیاو سازند عدد اویش شش است شیاو ابیض اقلیمای دیگر سفید اب
قلمی شسته چیدرم افیون اقلیمای سیم از هر یک یک درم صمغ عربی نشاسته کثیر از هر یک
دو درم کوفته بخته شیاو سازند شیاو ابیض نافع از برای رمد و مسکن
او جاع عین است بعد از تنقیه از برای قروح عین و قروح اذن قطور آن از برای
قروح مجرای حلیل با بشیر و خمر یا بشیر خمر سوده و رمرز قوه کرده در حلیل بکاشند
صنعت آن از زروت سفید سوده بشیر خمر کیده بچوب کر بچسباند و با کش
ملایم بریان کنند پس بگردان و مشقال صمغ عربی کثیر از هر یک سه مثقال
حشمتی که نشاسته سفید اکاشغری از هر یک یک مثقال کوفته بخته بلباب
بزر قطونا شسته شیاو سازند هر یک بقدر جوی و لکها دارند و بوقت حاجت
بکار برند شیاو ابیض افیونی در همین شیاو مذکور بختقال افیون داخل
نمایند شیاو ابیض اقلیمای که همین منافع دارد صنعت آن صمغ عربی کشید
نشاسته از هر یک دو درم اقلیمای فصد محرق مغسول افیون از هر یک یک درم سفید
شسته شش درم مجموع را نیکو صلایه کرده سفید خمر مرغ شسته شیاو سازند و در
وقت حاجت بشیر و خمر سوده استعمال نمایند شیاو ابیض و روی که بعد از
تنقیه در قروح اعضا می مذکوره بکار آید صنعت آن سفید اب قلمی شسته اقلیمای
فرسی مغسول صبر زرد سقوطری مغسول از هر یک ده درم کل سفید تانده که آن را

جلد اول نسخ ضما و اسفنداج و نسخ مرهم اسفنداجی

۳۲۸

نفا رسی کل مشکلی و بھندی کل بونی و بھربی و دھنی کو بندہ شصت رم نشا شسته
سی رم اینون ده درم کنیز ابیست رم صمغ عربی چهار درم سوده باب باران
شسته شیا فها سازند ضمنا و اسفنداج بنزد کند تبریدی بلغم شیخ الرئیس
دکس فرموده که این ضمنا و عجیت و زبرید آنچه واجب است بنزد آن صنعت
آن بکند سفید آب قلعی و منجا و کند آن سرکه و آب گستی زده و ضمنا و نمایان
بر موضعی که بنزد آن مطلوب باشد طلا می سفیداج در اطلالیه الشا الله تعالی
نکوز خوا شد فصل در بیان مرهمی که اصل و عمد و در آنجا اسفنداج
است مرهم اسفنداج به نسخه شیخ الرئیس نافع جهت سوختگی التشنج
و جده شدن پوست صنعت آن سفید آب بنجد درم مرو اسنگ یک درم موم سفید
بنجد درم روغن گل و او فیه موم را در روغن کد اخته و اسفنداج و مرو اسنگ را
نرم سوده در آن داخل کرده پیش از آنکه سرد گردد در باون سنگی کرده یک عدد
سفید تخم مرغ داخل کرده بدشته بمالند تا مستوی گردد و مرهم اسفنداج دیگر به
نسخه شیخ الرئیس صنعت آن موم سفید یک اوقیه و رسنه اوقیه و روغن گل کد اخته
بنجد درم اسفنداج و دو درم مرو اسنگ و یک مثقال خبث فضه و یک درم کثیر انرم کوفیه
و بحر بر خفته و آن داخل کرده در باون بسته بمالند مرهم اسفنداج با سرکه بنسخه شیخ الرئیس
صنعت آن اسفنداج مسحوق مغسول بکین و روغن زیت داخل نمایند و برهم
زنند و ده رطل سرکه انگوری خالص اندک اندک داخل نمایند و برهم میزدند باشند
تا منعقد گردد پس در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند و استعمال نمایند مرهم اسفنداج
دیگر قروح الف و بیثور و خشک لیشه آن را و لقا خات منفه و قرحه و موله را که از حرق
نار و حرق آب کرم و حرق روغن کرم و آبک بهم رسیده باشند سفید است صنعت
آن موم سفید یک جز و روغن گل سرخ چهار جز و موم را در روغن بکند از بد پس از
اکتش فرو و آورده سفید آب قلعی شسته نیم جز و داخل کرده قدری سفید تخم مرغ
اضافه نموده سدس جزوی کاغذ فیضوری بر آن افزوده در باون بسته بمالند

جلد اول مسح مر اسفنداجی

۳۲۹

نامستوی کرد پس در ظرف جینی نکاه داشته استعمال نمایند مرهم اسفنداج
 تابستانی گوشت برویاند صنعت آن سفیداب از زیر سینه رم دم الاخوین از روت
 صبر زر و کند زکراز هر یک دو درم سه درم موم را بر روغن بکند ازند و دار و هار
 کوفته بچینه بان مزوج سازند و در لیم بایند تا مرهم شود و مرهم اسفنداج
 کافوری دیگر صنعت آن موم سفید و درم روغن کل سرخ چهار درم موم را در روغن
 بکند ازند پس سفیداب قلعی شسته نشسته درم داخل نمایند و در حالت شدت حرارت
 نیمه آنک کافور قیصری افزایند مرهم اسفنداج دیگر صنعت آن موم سفید
 کافوری هفت مثقال و روغن کل سرخ چهار و هشتقال که اخته سفیداب قلعی شسته
 مرد اسنگ زهر یک بخیرم سحی نموده اضافه کرده بدستور مرهم سازند مرهم اسفنداج
 کافوری دیگر نسخه این جز که گفته که این مرهم حرارت را سودا رود و سر و کند حرارت
 است و گوشت برویاند صنعت آن موم سفید سفیداب از زیر سینه رم و روغن کل
 نقد زحاموم و روغن بادیارند و سفیداب را در آن داخل کنند و بپزند اگر حرارت باوه باشد
 اندک کافور زیاده کنند تا برای خشکی آتش و ختم حرارت مرد اسنگ بخیرم زیاده کنند مرهم اسفنداج
 که بسیار خیره در فوج اذن برای تخفیف فوج که کرده صنعت آن سفیداب از زیر سینه رم و اسنگ سحی
 از هر یک بخیرم یک نیم درم آمیخته بر سر آتش نهند و روغن کل اندک اندک داخل کنند و
 بجوشانند تا بقوام آید و مرهم اسفنداج نسخه حکیم مؤمن جهت مزاج حار و رویدان گوشت رفع خور
 بلخیه امثال آن بایست نافع صنعت آن مرد اسنگ پنج مثقال که بسیار بپزند و روغن کل نسقی کنند
 تا غلیظ گردد و پنج مثقال سفیداب قلعی سسته و کافور نرم سو و اضاف نمایند و بکار بند مرهم اسفنداج کافور
 نسخه حکیم مؤمن تمامی فروع حار و خشکی آتش و جیره و ناریا جهت صنعت آن موم موم را در روغن
 و در روغن کل که اخته با سفیداب قلعی شسته درم کافور قیصری یک درم بسیار نرم سو و بیکو مزوج نمایند
 و بکار بند مرهم اسفنداج فاع از برای فروع رمی و آلهما که از ختن آتش و آب گرم مرهم صنعت
 آن موم سفید مصلی بر روغن کل سرخ که اخته سفیداب قلعی داخل کرده از آتش فرو
 آورده بر مرهم زنند و چون سو شود سفیده تخم مرغ داخل کرده سحی نمایند

جلد اول شرح مرهم سفیداجی و تعریف اسفیل

مسموم

تا علیل شود و گاهی دارند که با بی اندک کافور داخل کنند مرهم سفیداج و دیگر نافع از برای
حرارت مفرط و احتراق و قروح در اعضای عصبانیته برگاه بوده باشد با حرارت
صنعت آن سفیداج قلعی بچند رم مرد اسنک سفید کرده بچند رم موم سفید یک اوقیه
روغن گل سرخ شش سیر بستور مفر از مجموع مرهم سازند مرهم سفیداج مشهور
بر مرهم سیاه که حکیم عیسی قرطبی برای عالم گیر پادشاه آورده جهت خشم کشنده و کار و دشمن
و غیره او مل مجرب است صنعت آن سفیداج قلعی جدید است و چهار مثقال فینه که بپزند
کنند به روزی که بپزد در موم زرد پانزده مثقال روغن کنجد تازه چهل و شش مثقال
اول روغن کنجد را در ظرف مسی سرخ فی قلعی گرم کنند و در آن سفیداج را داخل نمایند
و بچوشتانند تا خوب سیاه شود و بچوب نیم حرکت میداده باشند و علامات خوبی سفید
آن است که بار روغن خوب مزوج گردد و دوده نشین نشود بعد از آن فینه و موم را داخل نمایند
و بالمش ملایم طرح دهند و برهنه تا بقوام آید یعنی چون سرد شود و منجمد سیاه باشد
پس برداشته در ظرف چینی یا فخره نگاه دارند و عند الحاجة قدری از آن به پاچه
صفیق پیچ کنند و بر زخم گذارند و هر روز تبدیل نمایند و اگر هر روز تبدیل نکنند نیز خوب
است لیکن باید که آن اصاف کرده باشند از ریم و آلایش و گرم کرده بر موضع جراث
نهند و روز سوم البته تبدیل نمایند و اگر هر روز تبدیل نمایند بجزیره سیرج الاثر است و باطل
مرهم پنجمه و هم مشغور هم بلیم می گردانند و قروح و جروح را از ابتدا تا انتهای نافع است مرهم
سفیداج کاکور می صنعت آن سفیداج کاشغری مرد اسنک است پند می شسته
موم سفید از هر یک از دوه مثقال روغن زیتون روغن کنجد از هر یک سی مثقال و در نسخ
و دیگر از هر یک شصت مثقال است موم را در روغن ها که اخته اجزا گرفته بخیته آن مزوج
نموده در هاون سنگی بدسته نیکو صلایه نمایند و در آخر کافور و قیصری سه مثقال سفید
تخم مرغ هفت عدد اضافه نموده باز بدسته بالند تا یکسان گردد و استعمال نمایند
استقیل لغت یونانی است و اسفیل اسفیلانیز کوبند و در بعضی لغات اطیطون و لبر
بصل العنصل و بصل الفار و بصل البر و از غنصل و غنصلان نیز و فارسی پیاز و شنبلیله

جلد اول در تعریف اسفیل

۳۳۱

سوی حق جهت آنکه گشاده موش است پهنی کند ری ناسند و آن کثیر الوجود است در اکثر بلاد و نسا جان هند اکثر لعاب آن را چست استحکام بر پیرمان می مانند و آن پیاز زیست بزرگ تا بوزن نیم رطل و زیاده نیز میشود و برک آن شبیه برک زنبق و سوسن و زکس و کند ناو ساقش بی تجویف و سبز مائل برودی و گلش مائل بسای و بعضی سفید و اندک خوشبو و تخمش مانند تخم پیاز بزرگ و بهترین آن امرودی شکل زرد مائل به سفیدی براق شیرین طعم با حدت و تلخی متوسط و ریزگی و کوچکی گرم در سوم و خستگ در دوم با رطوبت فضا بسیار و لزوجت محرق و مفرح جلد لیکن بعد طبع و تشویه شدت حدت آن را ازل میگرد و جاذب خون است بظا هر جلد و جهت صرع و مالتخو لیا و شقیقه و در سربار و و نسیان و تقویت با صره و حدت آن و منع نزول آب و چشم و درد گوش و قوی الدم و تقوی معده و باضم طعام و دفع اب تا دایر طعام بر سر معده و اعضا و جالی مفتوح و محمل و ملطف خلط از حبه غلیظه و جهت یرقان و استسقا و صلابت طحال و عرق النسا و در مفاسل و جمع آن تقویت بدن و حفظ صحت آن و ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو و خشونت سینه و مقوی حلق و زهر هوام و سنگ مثانه و عسبر لول و او جاع اعصابا و در ارجیف و اسفاط چنین و قروح باطنی و مسهل اخلاط غلیظه است خصوصا مشوی آن که باشش مقدار آن ناک و قدری و عن شسته مقدار یک مثقال نیم آن اناشته بخورند اسهال نکومی فرماید چون بر فوالیل و شقاق عارض از سردی هوا بمانند زائل میگرداند آن را و چون باد و چند آن غسل کف و کفش بپزند جهت ربو و کف و کفکی آواز نافع است و چون تشویه نمایند و بیضه مرغ را در جوف یک غنصل بکند از دنا نفع یابد پس بخورند آن بیضتین با اسهال می آورد و زائل می گرداند و من ایضی زمین گیر شدن از مرض را و چون غیر مشوی آن را با نظرون بقدر ربع آن کوبیده در پارچه بسته موضع داء الثعلب یا آن چند آن بمالند که چون آلوده گردد موی بر رویاند و اگر محتاج به تکرار عمل باشند بعد از رفع جراحت تکرار عمل نمایند و مالتخو غنصل غیر مشوی را بر بدن باعث قرحه و اذیت اوست و اصلاح

جلد اول در تعریف اسقیل

۲۳۳

آن ببالیدن مرد اسنک ساینده باب نمایند و آشناییدن قیر اطآن که در غسل بخته
باشند در احتباس بول و در معده و سوپه و تقویت معده و برقان سرفه کننده و بلو
و نفث لدم و نفث بده ریه و مغضل فح و گفته اند که اگر نه قیر اط اسقیل مشوی را با بادا^{لغسل}
بخورند جذام را نافع است و آب برک آن را که باد و چند آن غسل بقوام آورند جهت
بلو و ضیق النفس نافع و پاشیدن آب پنخ آن در خانه و بدست و تعلیق آن جهت طرد
حشرات و هوام مؤثر است و چون یزه یزه کرده بروغن زبنق بچوشانند تا پیاز
خشک شود طامی روغن بزوبو جهت چبود اطراف از سرازوکی و درد مفاصل و نفرس
و درد کون سیده آن مؤثر و با موم و قلیلی کبریت جهت قروح شهنیه و جرب متفرج
و یابس و حله و خراز و بازفت و خنا جهت بشور یا بسیرا طفل مفید و یک قیر اط غصیل
و ریشهای آن که با سیم کوبیده باشند متفنی و ضما و بخته آن با سرکه جهت کزیدن فنی
نافع است و کوبیدن بوسی آن کشنده مکسهای کزیده است و بالخاصیت قاتل موش
در ساعت چون از آن بخورد و دوا شدن آن با خود یا در مکان موجب هر سباع
و هوام و مار و قمل و مورچه و نکس است چون آن را کوبیده و فشرده و با آب آن کرسنه
را خیمه بنوده بنوشند جهت استسقا مفید است و کوبیده که خشک و زائل میگرد و در یک روز
وید بونیشود و آب زو جاری نمیکرد و چون مغر غصیل را با سرکه کوبیده و در حمام برهن
بمالند بجهتی که هیچ دوا زائل نشود زائل سازد و موجب است و چون غصیل را زائل
نکال غرس نمایند انگور را با صلاح آورده و غرس آن در پای درخت آنار و سفیر حل
بالغ ریختن شکوفه آن است و اصلی ندارد اما اصل الراس لیش غرس مسیحی و شیخ الریش
و دیگران گفته اند که چون اسقیل را بر شک صلایه ساینده بر سر صاحب لیش غرس
تنهای و با باخل خمر و یا با مثلث شسته ضما و نمایند نفع یمنی آن را و تحلیل میدهد
و رم را و اگر ضما و نمایند بر هر دوساق او و جذبه نماید باده را با سفلی سباتین
نوح گفته که چون ضما و نمایند اسقیل صلایه کرده باخل خمر شسته بر هر دو پا و مخدین و
اساقین صاحبان موجب تنیه او میگرد و دوا رسد و صرح و مایه خور و لیا خوردن

جلداول در تعریف اسفیل

مقدمه

اسفیل مشوی مقدار یک مثقال نافع است دوازده صرع و مایه نچولیا را جهت آنکه
 مقوی معده و قوت باضمه و ملطف و محلل انجره و فضول است و بالضرورة چون بضم
 و تضج کامل شد فضول انجره و ادخنة البته کم میگردد و اندیس ازین جهت نافع است از برای
 امراضی که سبب آنها فضول غایظه و انجره و ادخنة باشند از آن جمله امراض مذکوره
 اند و همچنین با شراعی غسلی یا با غسل شسته آن بسیار نفع بر اسفیل است که سبب
 بآتش گرم کرده آن مقدار که لذت و صحت آن کم گردد نافع است بسیار بآب تنهائی یا با جیره
 دیگر مانند کی خطی و قد قلیل فستقین و صبر مرکب و مصطک اجزا منساوی و در مقدار یا غیر متساوی
 بقدر حاجت و باید که اسفیل پوزن جمیع باشد و امر نمایند که نیغ زنند بر ساقین و چسب
 مجبیه بر ساقین قدین یا تخمین و یا بکنند و و بعد از آن بمالند بر آن اسفیل کوبیده گرم
 ننوده بنهائی یا باین او و چغندر فارسی و بونج از سر بکشد و درم برک خردل ترکیب شده که چکی
 اشته شده و درم همه را بکجا جمع کرده بیا بکوبند و بار و غن یا سیدین بار و غن سوسن بار و غن غار
 و راهون بدشته بسایند تا چون مرهم شود و بر قدین و ساقین او عناد نمایند بسیار نافع
 است جهت آنکه هرگاه اسفراغ کرده شود داده از ساق و قدم البته منجذب میگردد و انجره
 حاصل است و روغ از ماده بسوی اسفل برای ضرورت خلاد و جهت مشا رکنه بسیار
 ساقین و قدین بد باغ استر خا و فالج و تقوه آسانیدن مشوی آن تنهائی یا معجون
 و یا غسل نافع است از برای امراض مذکوره و تخم آن ملین طبع است و جهت منفس و در
 مقعده و در چشم نافع و چون کوبیده با سرکه خمر جها سازند و بکشد آن را در پستان
 انجیر کذاشته یک و در میان غسل رفیق خفسانده بیرون آورند و انجیر را بکنند و بعد
 از آن بر اثر آن آب گرم بنوشند یا اینکه در آن بوره جو شایند یا باشند یا شاستند و دفع
 قویج صعب نماید و اسفیل مضر محروین و مرکب منفر عصب صیح و مصطک آن حماهاشته
 و مصدع و مورش غثان و منفرج و مقطوع و مصلح قند و نبات و بعضی گفته مصطک آن
 سکنجبین است و بعضی گفته شیر تازه و دوشیده و بعضی گفته شرابیکه بکشد و گفته داغ
 کرده باشند و ربوب نوا که اسفیل که تنهار و شده باشد در زمین بکشد یا الحار و رت

بند دوم رقیق بن رقیق سوزی نمودن سماع حل سبیل

۴۴۴

حاد و قتل است و مداوی آن نفی فرمودن است بای مانگوره و زده تخم مرغ در سر که
بخته و عیان و سفوف و بز و رولوبات و مسکه یعنی زرد و سفوف متعینا است و قدر
شریت اسفیل تا دو درم است بدین گویند بوزن آن اسفیل و بوزن آن است که بیهضه
باشد و فرمان نیز و مثل آن دلت آن و ج و دلت آن حمام است طریق خاصی
کردن اسفیل چون اسفیل از زمین بیرون آورند نیزه آن است که آنرا خسی کرده
کنند و دارند و طریق خاصی کردن آن است که ساقی که در میان آن است بکشند که از
جوت آن بیرون آید پس قطعه خرفی را با آتش سیخ کرده سر آن را داغ کنند بخوبی قوت
آن باطل نکند و دو کنجا دارند نشویه اسفیل را آنکه نباید اسفیل غیر مشوی را در شربت
استعمال نمود مگر آنکه مطبوخ آن را استعمال نمایند که اوقات احتیاج به نشویه آن است
صفت نشویه آن است که اسفیل را بخیمر آرد که سینه بگیرد پس بروی آن خمیر کل
زرد بگیرند و در تنور کرم بگذارند که نشویه باید و بخته کرد و دو علامت خشک آن است که بگوید
شود و پوست آن جدا گردد و هشتم دیگر آنکه اسفیل را بخیمر بگیرند و در تنور کرم بالای اجری
بگذارند تا خیمر برشته شود و نصف یا بدو مشوی کرد و نشویه معتدلی پس بیرون آورده
کل خمیر و پوست آن دور کرده بکار و جوی رقی کرده بر لبه مان علف کنان کشیده
چنانکه قطعات بهم چسبند و در سایه بیاویند تا خشک گردد و حکیم میر محمد مؤمن گفته
که طریق نشویه او آنست که اسفیل را پاک کرده بخیمر گرفته در تنور بالای آجر بگذارند
تا خیمر برشته گردد و دیگری گفته که دستور نشویه آن آن است که در خیمر گرفته در زیر آتش
کنند تا خیمر بخته شود و مانند نان پس خیمر را از آن دور کرده استعمال نمایند طریق
مشوی کردن اسفیل مستعمل در معاجین که بهترین طریق است آن است که آنرا در
کل حکمت با خیمر بگیرند و در زیر آتش بگذارند تا مشوی گردد پس بیرون آورند و کل خیمر
را دور کنند و بی آنکه کار و بران برسانند پوست آن را دور کرده مغز آنرا پاره
پاره نموده در رشته کنان کشند بجهان طریق و در سایه که باد و کور و بران نشیند
خشک نمایند پس نرم گویند و داخل معجون سازند فصل در سماع حل سبیل

جلد اول در ذکر سکنجبین اسفیل

۳۲۵

و سکنجبین اسفیل به آنکه خل اسفیل که خل غنصل لغاری سکره غنصل نامند و سکنجبین
سکنجبین منصفی از آن مقطع اخلاط غلیظه لریجه و دافع هوا و سودا و یدیه حادثه از اثر آن
بلغم و امراض حادثه از آن و مقوی معده و دماغ است و امراض مایعیه مانند النجس لیا
و جنون و سواس سوداوی و صرع و سدر و دوار و سبات بیشتر غش و تبیان و فالج و لقوه
و سکت و اسهال شرب و طلاء و اوجاع اذن که با قرحه نباشند و نقل سامعه اقطر و امراض
فم و لثه و دندان را از سحر و لقص آنه و سحر که اسنان سستی گوشت باین اسنان و جریان خون
سائل از عروق زانفع است به قطن بلکه به شرف رطوبات از آن و طبیب نکبت و جملای دندان
شیر و امراض مضطربه و امراض صدر و قصبه ریه را از کربنکی آواز و سرفه بلغمی و بول و ضیق النفس
به تنقیه اخلاط الریجه و شرف رطوبات از آنها شرب و امراض کبد را از یرقان و سودا و القشر
و استسقا و جسا و طحال نفیت سنگ شانه و عرق النساء و احتناق رحم و تقویت اعضا
ضعیفه مستخرجه و حیات ذهن و بصیرت تقویت با ضربه یک طعم در معده او بهضم نشود و شرب
و برای رفع سموم شرب و طمائی مفیده و مقدر شرب آن از قلیل تا دو اوقیه و نیم است
که بتدریج اضاف نمایند و در هر علت و مزاج بقدر لائق آن دهند امراض الراس
و غیر غش مسیحی گفته ستر او را آن است که علاج کرده شود و بیشتر غش را بجهت حاده و چون پاک
شود و بلغم و فرد و آید بلغم از سر به اندر برسد و ساق آن سکره اسفیل و غرغره فرماید صاحب
آن را سکنجبین فر گرفته از سکره اسفیل به تنهایی یا با یابرج فیه را بن سکره چون گفته
که طلاء کردن سکره اسفیل بر سر صاحب بیشتر غش و شرب و روز چند مرتبه نافع است آنرا
بشیخ الرئیس گفته که چون ضما کرده شود و غنصل بر سر صاحب بیشتر غش خصوص آن
نفع می شود و بآن بسیار و نیز گفته اند که چون صاحب بیشتر غش نبوده از آن تا جمل
روز بدین قسم که ابتدا از دو درم نماید و اندک اندک بیفزاید تا به است درم برسد از آن
علت می نماید و غرغره غنصل با عسل نافع است از برای بیشتر غش چون استعمال
کرده شود و نیز از انتهای مرض بعضی اطباء گفته که چون اسفیل را بر صلائیة حرمی صلائیة
کنند و مخلوط نمایند و خل خیر یا نبات و ضما کنند بر سر صاحب بیشتر غش تحلیل درم میزند

جلد اول در ذکر سکنجبین سفید

۹۱ علم

و اگر ضما و کنند بان بر دوساق او را جذب ما و با سفل میکنند بماند و دوار و سرد
 این نوع گفته که چون اسفیل را سحی نموده بسرکه ششتر صناد نمایند بر دوار و سرد و فتنه
 و بر دوساق صاحبیات موجب نمیند و است و نافع است صاحبیات را آشایند
 سرکه آن اندک مانند قهوه و غرغره نمودن بان و مالیدن آن مخصوص آنکه حادث
 از اجتماع بلغم در معده باشد و نیز گفته اند که نافع است شاییدن و مالیدن آن مطلق بسیار
 بلغم را و نیز نافع است از برای سبات بعد از تفتیه استعمال غرغره سکنجبین عنصلی سما
 یا با بارچ فیفا و بصل اسفیل مشوی نافع است از برای دوار و سرد و خل آن نیز نافع است
 باره آن بر دوار و سکنجبین و شراب آن بالینو لیا و جنون خوردن اسفیل مشوی نافع
 است از برای بالینو لیا بجهت آنکه از خاصیت آن نفوت معده و نیکو نمودن هضم
 و تحلیل فضول و انجیره است پس البزورت نافع است از برای امراضی که بوده باشد بسبب
 آنجا بسیاری فضول غلیظه و انجیره و اوخته و از جای آنها بالینو لیا است و گفته شده که
 اسفیل نافع است از برای بالینو لیا سوداوی و دوسواس خصوصاً سرکه آن و سکنجبین
 منخذ از سرکه آن چون سرکه عنصل را اندک اندک ناشنا بطریق قهوه بنوشند نافع
 است از برای بالینو لیا حادث از سوداوی محترق از بلغم و سرکه آن نافع است از
 برای جنون عارض از سودا صرع چون اسفیل ملطف و محلل انجیره و مقوی معده و
 قوت با صفت است و ظاهر است که هرگاه با صفت قوی باشد غذا نیکو هضم میگردد و تولید
 فضول و انجیره و اوخته کم میگردد پس البزورت می باشد نافع از برای امراضیکه بوده
 است سبب آنها بسیاری فضول و انجیره و اوخته و صرع از انجمله است این جز که گفته
 که آشاییدن آن نافع است از برای صرع و مقدار را بخور از آن یک شقال است و این
 بلیند گفته که چون اسفیل چار و بالینو است و رسوم نافع است از برای صرع و آشاییدن
 خل آن نیز نافع است از برای صرع و غرغره کردن آن سکنجبین از سکنجبین آن به
 نندامی و یا با بارچ فیفا نافع است از برای صرع و بسیار اسفیل مشوی معجون بصل
 مصفی نافع است از برای صرع نفعی بین و هرگاه گمرفته شود از اسفیل مشوی مقدار

جلد اول در ذکر سکنجبین اسفیل

ص ۳۴

یک شقال نرم کوبیده یا شامند با شرب علی نافع است از برای صرع نفی بدن و نیز
 حسو نمودن لبه که اسفیل و ناشتا خوردن آن نافع است از برای صرع شیخ الرئیس گفته
 که از ادویه نافه از برای صرع سکنجبین است مخصوص آنکه یا شامند و زرنسان هر دو
 مفید است شقال با آب کرم و در تابستان با آب سرد و سمرقندی گفته که اگر بوده باشد صرع
 بشمارکت قدین یا ساقین یا هر دو دست از ریجی بار که مرتفع کرد و از این اعضا بسو
 و مانع غلا جش و زحالت نوبت لبستن فوق آن موضع است و کرم کردن آن موضع تا دفع کرد
 سردی آن خلط و عضو و اما در حال غیر نوبت تنقیه بدن است از بلغم و تقویت سرد و مانع
 و تخمین آن با شامیدن سکنجبین اسفیل یا شرب اسطوخودوس بطریقی در کنارش خود که
 میسوم است بمعالجات بقراطی گفته که هرگاه بوده باشد صرع بشمارکت معده باید که علاج
 کرده شود اول مرتبه بفضله کفن در وقتیکه بوده باشد میان آن وقت و میان صرع بعد زمانی
 که ممکن باشد پس فی بقربانید اورا بعد از قصد اگر باشد آن شخص از کسانیکه ممکن باشد
 اورا قی کردن و فوت نیز حضرت دهد قی کردن را باین قی که ذکر میکنم که ابتدا کنند
 بخورایند آن ترب با نمک و خردل پس بخورایند اورا مراده اسفیل با جی که بخته باشند
 در آن شبت بسیار ترب پس مرا کنند اورا با شامیدن سکنجبین با آب کرم یا غشیان
 حادث شود پس پر مرغی را بر و غن اسفیل حریب کرده با آب ابرج فیهرا آلوده در حلق او فرو برند
 و قی کنند بقوت تمام تا استفصا و قی حاصل شود و در روز متوالی قی فرمایند اورا
 روز اول با نخه ذکر شد و روز دوم به سکنجبین غصلی و آب کرم و آب شبت و آب ترب
 که هر روز را با غسل و نمک جو شامیده باشند پس بعد از قی استراحت فرمایند اورا
 چند روزی و بر سیز فرمایند اورا از چیزهای مضر و بی کفایت و حکیم علی گفته که اسفیل
 نافع است از برای صرع خصوص سکه که آن و گفته شده که آشامیدن سکه غصلی نافع
 است از برای صرع چون آشامیده شود از آن چهل روز نمره او را آن است که ابتدا
 کرده شود با شامیدن و درم از آن تا برسد به بیست درم که هر روز اندک زیاده افز
 شود ملاطی در مجربات خود ذکر کرده که استعمال کرده شود و خل اسفیل در مرغی که از بلغم

جلد اول در ذکر سکنجین اسقیلی

۸۳۳

گویند نسیان سرکه غصیل سکنجین آن میباشد نافع از برای نسیان بلغی طبری گفته
که هرگاه بالنسیان جمعی مویج و اندک صداعی باشد یقین کن که علت آن مرکب است پس
اگر بوده باشد با علت نسیان ورم و در داغ امر کن اورا بقصد و بعد از آن بیاشامان اورا
سکنجین اسقیلی ساده بخت آنکه این سکنجین ملطف و محلل رطوبات غلیظه است و غصیل
خاصیت در تحلیل رطوبات غلیظه است هر قسم که استعمال کرده شود حتی آنکه اگر طلا کرده شود
بآن و اورا الثعلب را موجب تحلیل آن رطوبات محتبسه تحت جلد است و نیز نافع است از
برای نسیان حادث از ارتکاب بلغی رطب و داغ آشنا بسدن آن و سر قندی گفته که خل
اسقیلی نافع است از برای نسیان از استیلا بر دوت و رطوبت بر خورد داغ و نیز نافع
است از برای حدث هین و تقویت بصر و سرکه غصیل سکنجین آن نافع است از برای این
علت نهایت نفیع و کامی صناد کرده می شود بر سر صاحب نسیان اسقیلی نرم کوبیده باش
باز داشته آن مقدار که لذع و حدث آن بخیل نکشته و کم شده باشد به نهائی یا با چیر با
دیگر مثل اندکی خطمی و قدری بسیار کم آستین و صبر و مرکب و کسطل که فر گرفته میشود ازین
اجزاء متساوی و یا متفاوت غیر اسقیلی که واجب است که بوده باشد مثل جمیع اجزاء
و این صناد بسیار نافع است خطا نیست در فعل آن و نیز امر کن صاحب این علت را
خصوص آنکه بوده باشد اورا نیز خفیفی که بزنند بر ساقین و بچسباندند بچسب ساقین و هر دو قدم
او و یا بقیض و رگبه اول بعد از استفرغ تام بعصل کوبیده به نهائی و یا باین ادویه بگیرند
عصیل آنش باز داده شده که لذع و حدث آن بسیار کم شده باشد و بوداده باشند
نیم گرم یک رطل صغیر فارسی مویج از هر یک و ورم بر یک خردلی نزدیک سه کوچکی آشته سه
ورم همه را جمع کرده بکوبند کوبیدنی نرم تا اجزای آنکو مخلوط گردند پس فراموش موم روغنی از
موم و روغن یا سمین یا روغن بنوسن یا روغن غار و در باون انداخته ادویه را بان مخلوط
کرده بهشت بمالند تا یک سان شود پس بر هر دو قدم و بر هر دو ساق او صناد نمایند
و آنچه گفته اند قدما می اطباء که تضییع ساقین و قدیمین با دویه محله موجب جذب اخلاط
است از سراسر اسافل بدن بخت آن است که هرگاه استفرغ کرده شود از ساق و قدم

جلد اول در ذکر سکنجبین اسفیلی

۹۴۴

جذب کرده می شود از دماغ آنچه حاصل است در آن بسوی اسفل بضرورت خلاص
زیاده کرده اند برین وجه این معنی را نیز یعنی طریق مشارکت میان دو قدم و میان
دماغ بطریق عصب پس در سبب مشارکت میان این دو قوی است بقراط گوید که
ریختن آب سرد بر هر دو قدم مرطب دماغ است خصوص بعد از خروج از حمام بسبب
آنکه می باشد میان دو قدم و دماغ مشارکت پس ازین جهت امر کرده اند اوائلی اطباء
بضماد قدیم در امراض دماغی و گفته اند که اسفیل مضرب است بعصب سلیم و مصلح آن حمام
است استرخا و فالج و لقوه و سکنه آشنا بیدن آن نافع است از برای استرخای مرضی
خصوص سرکه و سکنجبین آن و دهن عقیق آن می کند فعلی که سرکه آن حاصل میشود با
زیادتی از غیر اضرا بعصب چون بپاز آن را مشوی نموده بعسل معجون کرده باشد
نافع است از برای فالج و سرکه آن نافع است از برای فالج و نیز گفته شده که سرکه متخذ
از بصل اسفیل مضرب است بعصب سلیم و نافع است از برای فالج و لقوه و استرخا و سکنه
و تقویت اعضای ضعیفه و متعزیه و شراب عنبض نافع از برای فالج و استرخا و آشنا بیدن
سکنجبین ساده آن با مغلی اسطوخودوس و بزرگرفن و رازیانه و اصل السوس از
منضجات جیده است از برای فالج و سکنجبین آشنا بیدن آن با مغلی منفع و غرغره
نمودن سکنجبین عنبضی که مخلوط کرده باشند با نرغیسل سوخته نافع است از برای لقوه
و سکنجبین غرغره نمودن سکنجبین عنبضی به تنهایی نافع است از برای اسهال و فالج و سکنجبین
امراض الاذن الصدر والرئه و الطحال و المثانة و الرحم و عرق النساء قطور آن بر کوش
جهت رفع کرائی ساسمه و در کوش که بان فرجه نباشد و آشنا بیدن آن جهت تقیته
سینه از بلفم لزج و سرفه بلفم ربو و ضیق النفس و برقان طحال و تقیت سنگ مثانه
و اختناق رحم و عرق النساء سفید است اما صنعت خل اسفیل نافع جهت امراض مذکوره
قبیل آن است که بکیرند اسفیل سفید را بیک و بخ و پوست آن را پاک کرده و بکار و
جوبی و یا از قطعه زجاجی ورق کرده بر لبمان گشان کشیده بخو یک قطعه باخی آن
طالعق بیک دیگر نشوند و چهل و دو روز در سایه بپاویزند تا خشک گردد و دیگر طل

جله اول در ذکر خل اسفیل بنوع دیگر

۵۴۴

ان را در هفته طلیم سرکه انگور می کهنه انداخته سر ظرف را بنهایت محکم نموده دو ماه در آفتاب گذارند پس انشوده صافی نموده بکار برند خل اسفیل بنحوی دیگر که صنعت آن اسفیل تازه را بکار و چوبی رن کرده بدون آنکه خشک کنند و سرکه انگور می کهنه اندازند و سر آن را بکینند و بعد از شش ماه صافی نموده بکار برند و قومی نیز اسفیل را خشک نکرده آن را بخلال چوبی سوراخ سوراخ کرده می اندازند و دره من سرکه انگور می بکین من از نرا و سر ظرف را بنیکو مستحکم نموده بعد از شش ماه استعمال نمایند و این نوع خل اسفیل خشک نکرده قوت اسهالش زیاده است از خل اسفیل خشک کرده خل اسفیل به نسخه دیگر بکینند اسفیل را و از کار و چوبی سوراخ آن را بکینند از نرا و از پوست پاک کرده در چهار چند اسفیل سرکه انگور می کهنه اندازند و سر آن را بکینند و بعد از چهل روز بر آویند و صافی نموده خل را خشک کرده باند و سرکه تازه اندازند و تا چهل روز دیگر در آفتاب گذارند پس بکار برند و اگر مرسته سوم یا زور سرکه اندازند بهتر است و بعد از آن اگر غرض از اسفیل را بریزه بریزه کرده و در چوبی کهنه انگور می بکینند تا مقدار که بنصف صافی نموده بکار برند محکم خل اسفیل را و خل اسفیل لیموی که از آن بکینند اسفیل از برای لیمو لیمای امر سازند صنعت آن بکین لیموی رسیده زرد بی راغ و فساد را و سه روز در آب نمک بگذارند پس در آن آورده بنیکو بشویند و با کرباس آبی خشک کرده و سه روز بگذارند که هوا نشفط شود پس آن کهنه پس آن را در بریان کرده سرکه غصص آنقدر که از روی آن چهار انگشت بر گردد و چهار روز بگذارند پس از آن سرکه سکنجبین غصصی سازند خل اسفیل لیموی محلول از صناعت آن هر قوم صنعت آن بکینند لیموی رسیده خالی را در اغ و فساد را و سه روز در آب نمک بگذارند پس از آن آب و نمک برین آورده بنیکو بشویند که شوری آن دور گردد و با چه کرباس آبی نم آن را بکینند و یک روز بگذارند که بقیشی که در خل و فنج آن است دور گردد و هوا نشفط آن کند و مطلق نم آب و را نماید تا نماند پس آن لیمو را را بخلال چوبی سوراخ سوراخ نماید چنانکه در هر لیمو قریب پنجاه سوراخ بهم رسد پس لیمو را را در لغار سبزی کرده سرکه غصصی که ذکر شده بعمل آورده باشد بنیکو بشویند لیمو که آن مقدار که از روی بر گردد و در چهل روز در آفتاب

جلد اول در ذکر حل اسفیل و دوا الاسفیل

الم ۳۳

بگذارند و سر آن را بپوشیده و دارند پس سرکه از لیو جود کرده بکند و بگذارند و بوقت حاجت استعمال نمایند خل اسفیل مستعمل در سکنجبین غرضی صنعت آن بکند اسفیل متوسط در بزرگی و کوچکی و آن را پاک کرده با کار و چوبی و رقی کرده و بر لبسان کتان کشیده به نحو یک طلعین بیک و بیکر نشوند و چهل روز در سایه بیاویزند چنانکه بر زمین و دیوار ملصق نگردد و بعد از چهل روز که اسفیل خشک شود یک من آنرا در لغاری کرده پیچیده رطل سرکه انگوری جید بر روی آن کنند و در نشسته و بیکریک من آنرا در بیست و هشت رطل سرکه انگوری کهنه در ختم کنند و شصت روز در آفتاب بگذارند و سر آن لغاری با خمر بپوشند که گردد و بخار بر آن نه نشیند پس بر آورند اسفیل را و بفشارند و بپالایند سرکه را از اسفیل بپارچه کرپاس صغیری و در شیشه یا ظرف چینی بکند و بپوشانند و عند الحاجة بکار ببرند و قومی در هر یک من اسفیل خشک کرده نه رطل و نیم سرکه انگوری می کنند و قومی هفت رطل و نیم شفا می گفته که بر روی هر یک من اسفیل خشک نه من سرکه خمر کنند و محمود بن الیاس گفته که در هر یک من اسفیل خشک ده من سرکه انگوری بکنند و قومی در یک من غصیل سه و نیم من سرکه انگوری کهنه میکنند فصل در بیان دواهاییکه اصل و عمد و در آنها اسفیل است دوا الاسفیل شیخ رئیس گفته که این دوا از جمله ادویه الیست که در نهایت نفع است از برای صرع صنعت آن بکند اسفیل تازه و از پوست خشک و ریشنه پاک کرده در لغاری خضر لعاب دار کرده سرکه انگوری کهنه تند بر روی می کرده سر آن را بسپربوشتی بسته پوست سبطری بر روی سپربوشت انداخته چهل روز بگذارند که اول طلوع شهری باشد و تا بیست روز لغاری را در آفتاب بگذارند بطرف جنوب و در هر زمان که آن را بپوشانند تا آنکه حرارت آفتاب که باین میرسد متشابه الاصول باشد با جزای آن پس سر آن را بکنند و در آن حالت می گرد و اسفیل مانند مطبوخ محراب پس اسفیلها را ببالند بقوت و بفشارند و بکینند افشوده آن را و در کنند فقل آن را و مخلوط کنند بان افشوده غسل مصفی هر روز یک ملحقه آن را تناول نمایند و اگر زود خواسته باشند اسفیل را با آب و سرکه بپزند تا ماهر شود و ببالند و بپالایند و با غسل لغاری آورند

جلد اول در لیس دوار الاسفیل و دوا سی جالینوس

۲۴۴

قوام سکنجبین در روز یک اوقیه آن را صبح ناشتا تناول نمایند و بدانکه دوا الاسفیل از شائش لطیف مواد و تحلیل انجیره و تقویت معده و بنکونودن هضم است و ظاهر است که هرگاه هضم نیکو نشود و تولید فضول و ریح و انجیره و اوخنه بالضرورت کم می باشد پس تحقیق می باشد نافع از برای امراضی که سبب آنها بیاری ریح و انجیره باشد و صرع از ان امراض است پس دوا سی اسفیل می باشد بالغ النفع از برای صرع صنعت آن دوا الاسفیل نسخه طبری در کتاب مسمی به معالجات ابقراطیه بکیرند غصص بزرگ نر و تازه و پوست نازک خشک ریشهای سفید آن را دور کنند بدست و اجزای آنرا از هم جدا کرده ریزه ریزه نموده و در بالالین کنند و اگر بالالین فقره باشد بهتر است و بالالین را بر ~~نار~~ کذارند که در ان ظرف سرکه انگوری کهنه باشد بنحویکه فاصله میان سرکه و بالالین زیاده بر عرض یک انگشت نباشد پس سر سره دو بکیرند و اطراف آن خمیر و گل محکم کنند و ظرف را در موضعی مخفی در زمین دفن کنند و سر کین اسب با بکیرند و یاد رخا کنند و از همه بهتر خاکستر است و بکذارند تا بانه روزه روز پس بیرون آورند بدستگاه اسفیل تمامش که اخته و سیلان کرده در سرکه داخل شده و باقی مانده از ان بگر چیری اندک که نیست در ان تری و ند اوت پس آن سرکه را گرفته جوشی داده صافی نمایند و در ان شکر سفید مصفی با عسل سفید مصفی طبعت علیل کرده بقوام سکنجبین آورند و مداومت با شامیدن آن نمایند اصحاب صرع هر روز و افتقار نمایند از غذای برالطف آنچه ممکن باشد از غذایه دوا سی جالینوس و حقیقت این دوا دوا الاسفیل مرکبی است که از پیاز اسفیل ترتیب داده که اصل و عمود در ان مرکب اسفیل است و این دوا نافع است از برای صرع و بکیراز امراض صنعت آن بکیرند پیاز اسفیل و پوست خشک و ریشهای سفید آن را دور کنند و آنرا بدست بغیر کار و جدیدی ریزه ریزه کرده و در قمار سبز لعاب دار با چینی کرده سرکه انگوری کهنه بر ان ریخته سر آن را بکیرند بکذارند در آفتاب در موضعی جنوبی در روزهای گرم که طلوع میکند و در ان روزها شعری در پای کنند چهل و ز پس بنید از نذر ان اسارون شامی یک گرم و قیسم قلع یا نروده در قیسم ریا

جلد اول نسخ دوا می اسفیل و دهن اسفیل

ص ۱۰۰

چند بید شتر از هر یک یک درم طبع می یابیم در میان خواجگان چند درم بلبان شدم و در خنوق و دود و در غسل
 و در طبل شراب مقدار یک کبر و در لعون و دوا می جید از برای صرع صنعت آن قرص اسفیل چند
 بید شتر از هر یک یک مثقال بزرسیا ایوس مثقال حلقه شغال را و دود حج اول دنیا
 از هر یک یک مثقال کوفته بخیه لعسل صافی سه وزن و دویه بسترند و هر روز یک مثقال اسکنجبین
 بخورند و دوا می سبب سینه سیخ زمان و الد با حد آنم خود قدس ستره مجرب از برای صرع صنعت آن
 قرص اسفیل قرص نقل جوز بو اسطوخودوس و صعود الصلیب بزرسیا ایوس از هر یک یک درم چند بید
 جد و از خطالی از هر یک دو فیراط کوفته بخیه اسکنجبین غنصعلی و شراب سطوخودوس از هر یک
 یک اوقیه شسته و دهنه نمایند یک صبح با غسل پنج مثقال و کتاب عرق شستین حل کرده
 نوشند و حوضه دم را آخر روز با کتاب مثقال نبات سفید و دود و تخم قوچ شکاف نوشند و دوا می
 دیگر از آن قدس ه نافع برای عزم من صنعت آن قرص جوز بو اسطوخودوس و صعود الصلیب ترکی
 زینا و چند سیر قسط طاج اجزا مساوی کوفته بخیه کبک غنصل شتره روغن نار و دین خلک کرده اند از آن کثر
 نفع است و بلی ابرو را بکافور و صندل و بلبان اصل و عود و در این اسفیل است و دهن اسفیل که چون کف
 هر دو با آب مالند و کف با آب صلیح بزریمین بگذارند لغو تمام آورد اگر نایک فیه همین عمل کنند عاده ده
 یا دین کند اکثر مجربین مجرب است اند و بجهت جو طرا و ستره و دود و مفاد و فترت و دوش و ستره
 نیز نافع صنعت آن بکثرند اسفیل را و کار و جوی رقی کرده باک دویه در چهار اوقیه بیت جو شانه تا بپزد
 پس آن روغن را صفا نموده شیشه نگاه دارند و بکار برند و دهن اسفیل ترکیب نافع از برای شکاف و سبب
 و فالج و اسهال چون بستر را گردن پشت بعد از تقیه مالند و چون عرض مستخرجی مبداء عصبان بعد از تقیه
 بمالند بجهت نافع است از برای دگرگون نمودن عروق انسانی نافع است و اگر آن را برای عسر البول و وجع
 و معد و سواسترا و جنای عامه صنعت آن اسفیل تازه و قی و چهار اوقیه یکین را و لیج پزند
 آن مقدار که چون بدست بمالند مضمحل شود پس خوب بمالند یا لایند عاقره و جید شتر
 خردل قسط طاج و قیون از هر یک یک مثقال شکاف ترکی نیم مثقال سایند و اضافه نموده نیکو مخلوط
 نمایند و نگاه دارند و دهن اسفیل تازه و ترنج را سبب نافع از برای سکنه و بدین
 باین دهن نافع است از برای فالج مخصوص عینی آن صنعت آن بکثرند

جلد اول در سنجیدن اسفیل

۳۴

اسفیل تازه را ورق کرده در زیت اندازند و چهل روز در آفتاب گذارند پس بگیرند از آن مقدار سی که سر را بآن چرب توان ساخت در آن اندکی موم زرد که اخته بر سر سنج نمایند و به نسخه دیگر بگیرند اسفیل تازه و بکار و چوبی ورق کرده در آب زیت کهنه بپزند تا ماهر شود و آب و زیت تا نهد پس صافی نموده در شبانه گها هارند و بگیرند از آن هر روز بقدر سی که سر را بآن چرب توان نمود و اندکی موم زرد در آن که اخته بر سر سنج نمایند **فصل در بیان سنجیدن آنی که اصل و عمود و رانها اسفیل است** *
خواص سنجیدن اسفیل از قول شیخ رئیس غیر ایشان از اطبا گفته اند که غرغره سنجیدن اسفیل به تنهایی بیا راج فیه بعد از تنقیه نافع است بشرط صبات و صرع را و نیز تنهایی و یا با ریجیل سوده ممزوج نموده نافع است استرخا و فالج و لقوه و او آتشا میدان آن بالخلیا و صرع و نسیان بلغمی و استرخا و فالج و لقوه را و شیخ الریش گفته از ادویه نفعه از برای صرع سنجیدن غصلی است خصوصاً آنکه بیاشامند در زمستان هر روز ناشتا مقدار یک بشقال باب کرم و در تابستان باب سرد و سمرقندی گفته که اگر بوده باشد صرع بشارکت قدیمین یا سابقین یا هر دو دست زریجی یا بر دکم رفع کرد از این اعضا بسوی دماغ علائش در حال نوبت بستان فوق آن موضع است و کرم کردن آن موضع نافع کرد و سردی آن خلط و عضو و اما در حال غیر نوبت تنقیه بدن است از بلغم و لقویت سرد و دماغ و تسخین آن با شامیدن سنجیدن اسفیلی یا شراب اسطوخودوس طبری در کنش خود که موسوم است بمعالجات بقراطی گفته هرگاه که بوده باشد صرع بشارکت معده باید که علاج کرده شود و اول مرتبه بقصد صافن در وقتیکه بوده باشد میان آن وقت میان صرع بعد زمانی که ممکن باشد پس فی البفرانید او را بعد از قصد اگر باشد آن شخص را کسانیکه ممکن باشد او را کردن و وقت نیز خصصت هر قی کردن را مانند باین معنی که ذکر می کنم بدین نحو است که بخورد نرب بانک و خردل و پس بخورد مرغه اسفند باجی که بخته باشد در آن شب بسیار و نیز پس امر کن در آب شامیدن سنجیدن باب گرم تا غشیان حادث شود پس بر مرغی را بر مرغی اسفیل چرب کرده بیا راج فیه را آلوده در حلق فرو برد و قی کند بقوت تام و استقصا و قی

جلد اول نسخ سنگبین اسفیل

۴۴۵

شود و در روز متوالی فی فرمایند و از اول با پنجه ذکر شود و در روز دوم سنگبین اسفیل را گرم
و آب شربت و آب ترب که سرد و با غسل و نمک جوشانیده باشند پس بعد از قی شربت
فرمایند و در چند روزی بر سر فرمایند و از اجزای مضر و می بکشد و بیترافع است از
برای امراض دهان چون مضغه کنند آن و قطع میکند خون سائل از دهان را و
بجهت آنکه قبض و تشف رطوبت از اعراض میکند و مستحکم بگرداند و دانه را که بجرکت آمده
باشد و خوشبو میکند و دهان نکند و او نافع است از برای بجز و آشامیدن آن نافع است
از برای سردی چون باشد از آن جلا میدهند و قصبه ریه را و سستی رخاوت آنرا از آن
میکند و صلب میکند و دهانی میکند و اندک صوت را و نفیبت صوت می کند و صالح است
از برای کسیکه بود باشد از اجزای معده از برای کسیکه طعام در معده او بقیه شود و از برای صرع و سردی از برای
کسیکه غالب شد از برای اجزای معده و از برای اختناق رحم و صلاب طحال و عروق النساء و نفیبت عضو
مستخری و لغزش و رنگی را نیکو میکند و صالح است از برای آنچه مذکور شد هرگاه پیاپی باشد
از آن هر روز ناشنا آنکه اندک و بندریج زیاده کنند تا برسد بقدر یک اوقیه نیم و نیز
صالح است از برای استفا و بیماریهای احشاکه از سردی باشد و ربو و تنگی نفس
که از بلغم رنج باشد سنگبین اسفیل نسخ شیش الریش نافع از برای فالج و استرخا
و جمیع امراض بارده بلغمیه عصبیه صنعت آن مغز پیا از غصص پاک کرده و در ظل سنگبین پیا پیا
انبسوس زیره که مانی نیم آن فلاح او خرقه خرقه از خرقه فاسی خشک بود و نه صحر
نفعی خشک از هر یک یک اوقیه فلفل و ارفلصل تخم کرنس از هر یک دو اوقیه و دو قوناخواه
کاشم سافج بندری از هر یک نیم اوقیه فرو مانده در هم برک سداب شیش اوقیه اجزای نیمگو
ببندازند و در شش فسطاس که غصص و دو فسطاس سفید جید مصفی و یک فسطاس شلخته همه
را در حصین نر لعابدار کرده یا در خم چینی بکافند و آفتاب بگذارند پس صافی نمود و بطیخ
کرده در ظرف چینی از جاجی نگاه دارند و جائز است استعمال این سنگبین پیش از
طعام و بعد از طعام سنگبین اسفیل نالیف آن مرحوم مجرب از برای فالج و استرخا
و جمیع امراض بارده بلغمیه و عصبیه مجرب است صنعت آن پیا از غصص پاک

نسخ سنگجین اسفیل جلد اول

۶۳

کرده بکار و چوبی ورق کرده یک برطل بر راز یا پنج اینسون تخم کتوت تخم کرفس نفاج
 او خراستو خود و ساقیتمون و وفای خشک زربناد زراوند حرج افستین برومی
 بادرنجوبه بود نه صحرایی بوست زرد اترج عاقرقره حازیره کرمانی محروث لغناغ خشک از
 هر یک پنجم غفل و از غفل سارون شامی عاشاد ارجینی و ارشیشان بر ریسایک
 شک طعام را سبب شفاقل بهین سفید بوست بلبله کابلی آبله منقی قنطوبون و فنیق از
 هر یک ده درم شیطج هندی صغیر فارسی فادانیا قد مانا قرنه الطیب و فلفل و قمار
 جوز بواک شمش از هر یک سه درم دو قورق غار برگ سدایا نخوابیل و باقافا که بار از
 هر یک شش درم عنبر اشجیب و از خطائی مجرب چند بیدستر زعفران از هر یک یک درم او پی
 سوامی عنبر و جد و ارجند و زعفران بنیکو کوفته در سرکه غنصل و از ده برطل و غسل
 مصفی شش برطل و سبلان خربا و پنجین از هر یک سه برطل و بهر از خرم غلظت بر چینی کرده سر
 آن را بسته دو هفته در آفتاب گذارد و هر روز و مرتبه آن را بریم زنند پس آن را
 بنیکو بالند و صافی نموده و بالاش گذارند و عنبر اشجیب بقدر مضاعف حل نموده و جد و از
 و چند بیدستر و زعفران را اسوده و داخل کرده بنیکو برهنند و فرود آورده و ریشش با
 در مریهان چینی نگاه دارند شربتی یک و قیه سنگجین غنصلی ساده شیخ ربیع گفته که حمد
 کرده شده از برای اصحاب اینجولیا آنکه نبوشند بهر شب قدری سرکه کهنه خضو صا سرکه
 غنصل گفته که اما من میسرسم از غلظت سرکه درین مرض مگر آنکه بوده باشد و فوق اعتقاد
 بر آنکه ماده آن بتولد از صفرا می محرق باشد و بوده باشد ماده جار پس می باشد
 سرکه نافع از برای آن خصوص سرکه اسفیل و اما سنگجین فرا گرفته از سرکه اسفیل پس
 آن نفع است از سرکه خالص از سرکه غنصل نیز این سنگجین نافع است از برای ایشان
 بلغمی شناسند آن گفته که هرگاه مخلوط کنند باین سنگجین یک مثقال چند بیدستر و
 و بر نیز بخلق مسکوت نافع است او را صنعت آن بگیرند سرکه غنصل نیم برطل و در نسخه
 و دیگر برطل است شکر سفید مصفی یا غسل سفید مصفی هر کدام که باشد یک سن و بر نیز تا
 بقوام آید پس آن را از آتش فرود آورده سرد کرده و در ظرف چینی باز با جی نگاه دارند

جلد اول نسخ سنگبین اسفیل

کلمه ۳

شربتی یک و نیم این جز که گفته باید که بوده باشد وزن هر که غصیل سادری زن شکر
 با عسل هر که ام که بوده باشد و در شکر دیگر شکر و یکس از هر یک من صافی ده بهر هر که
 غصیل داخل است سنگبین غصیل مرکب از استنای آن مغفور و محب از برای النجولیا
 و وسواس سوداوی خاصه و قینه که مشارکت طحال باشد صنعت آن افیتون کای و زبان
 جعه بادریخوید و زراوند و طول قنطاریون فوق بسفیل و سفیل و رقی کل سرخ از هر یک شش
 مثقال و پنج مثقال خشک بر سیاوشان اصل السوس ریوند چینی بر سیا از هر یک
 سه مثقال پوست پنج کبر چهار مثقال خمر نرد و میست دانه اجزا اسوامی افیتون بسفیل
 ریوند چینی از آنجا آنجا کوفتی باشد نیم کوفته بسفیل را کوفته و ریخته کنانی کرده همه
 را در سرکه غصیل و آب خالص از هر یک دو رطل یک شبان روز پنجسانند و افیتون
 را در ریخته کنانی کرده نگاهدارند پس چنانچه را بچوشانند آن مقدار که وزن آب برود
 پس فرود آورده مالیده صاف نمایند و کیسه افیتون را در آن اندازند و یک شب بگذارد
 و صبح کیسه را نیکو بمالند که نام شیر و قوتش بر آید پس بطبخ را گرم کرده و کیسه افشرد
 دو رکند و چهار رطل شکر سفید و عسل مساوی یعنی از هر یک دو رطل داخل کرد
 بقوام آورند و از آتش فرود آورده ریوند چینی را کوفته بخته آن مخلوط کرده بر سر زنند
 و بگذارد تا سرد شود و در ظرف چینی از جاجی نگاهدارند شربتی از یک او نیمه نایک او نیمه
 و نیم سنگبین غصیل و جمیع افعال مذکوره از غصیل و شربتی نافع است خصوصاً
 از برای النجولیا که ماده آن سوداوی بلغمی باشد و غرض نمودن بآن بعد از تفتیه
 نافع است از برای شربتی صنعت آن بگیر غصیل سرکه مذکور را و با یک رطل عسل سفید
 بقوام آورند سنگبین غصیل دیگر مستعمل در معده های سرد و در مشلخ و رطوبت
 لزج و دفع کند صنعت آن بگیر پوست پنج را زیاده سیر و در سرکه غصیل مذکور نیم
 من و آب خالص نیم من چنانچه پس بآتش ملایم بپزند تا نصف رسد صافی نموده
 عسل سفید صافی نیم من داخل کرده بقوام آورند شربتی و دو او نیمه با پنج بهر سنگبین
 اسفیل ساده مستعمل در النجولیا که بهر شش سوداوی مخبرق از بلغم خالص یا بلغم ساد

جلد اول نسخ سنگجین

۸۴

مخلوط باشد و نیز این سنگجین نافع است سبب بلغمی را چون ران یا بارج حل کرده امر
کنند علیل را بغرغره کردن آن گرفتار در بغرغره کردن باشد صنعت آن سرکه اسفیل
یک چهار یک من غسل مصفی بکین علی الرسم بقوام آورند سنگجین اسفیلی ساوه چون
در صداع بار و ماوی اراده نسخین و حرارت باشد و اصلاح خلطی که سبب صداع
است باید که سنگجین اسفیلی آب گرم بپاشانند صاحب آن تاکبر و موجب لطیف
آن خلط غلیظ و نافع است از برای صدر آشفته بدن آن و جالی قصبه ریه است و پیشینه
را صافی نماید و صالح است از برای ضیق النفس و ربو و سرفه بلغمی از برای بخار و از برای
اصلاح معده که یک ساعت باشد بوجع معده و کسیکه سقیم نشود غذا در معده اقرار برای
صرع و سرد و غلبه مفرود و اختناق رحم و صلابت طحال و عرق النساء و نیکو کردن
زنگ بدن و قوت بصره صنعت آن غسل سفید مصفی بکین سرکه محض یک چهار یک
بقوام آورند و سرد کرده و شیشه نگاه دارند صاحب اختیارات بدیعی گفته که اگر قند
سفید و غسل سفید مصفی با لاینا صفی با هم کنند و سنگجین اسفیلی بنسخه عیسی بن ماسویه
نافع از برای استسقا و بیمارهای بارداکشان و ربو و ضیق النفس بلغمی و مفتوح سدای
است صنعت آن سرکه محض و قند سفید و مساوی هر دو را و یک سنگ بآتش بپا
بپوشانند و کف آن را بکیند و چون بقوام آید از آتش برگیرند و بکند از آتش و در
شیشه نگاه دارند سنگجین اسفیلی بنسخه بغدادی نافع از برای حبابه که طحال
و قلعج سه با و قلعج اخلاط غلیظه و نافع از برای ضیق النفس و سعال عارض از
رطوبت صنعت آن بکیند اسفیل سفید بکیرطل و نیم و بکار و جوی یا از قطعه زجاجی
حلقه کنند و بیندازند بر آن از سرکه سرکه صافی پانزده رطل و به پزند آتش ملایم
تا اسفیل مضر شود پس بپالایند و داخل کنند در یک رطل از آن بکیرطل و نیم شکر طبرزد
و در یک سنگی بآتش ملایم بپزند و کف آن را بکیند تا بقوام آید پس از آتش فرود آورده
سرد کرده و در ظرف زجاجی نگاه دارند سنگجین اسفیلی معروف به سنگجین محض
ترکیب نافع از برای اسهال و در و بملود و در معده و سودا و استرا و جنای حامض

و جمع علل اعضای عصبانی و امراض بارده منزه صنعت آن بگیرند اسفیل پاک کرده
 و در طبل نجیب را زیاده انیسون ریخ انجدان عاقر قرص خافق او خمر بود نه نهری نخل
 خشک از هر یک یک اوقیه فلفل دار فلفل تخم کرفس از هر یک یک اوقیه فردمانا
 و دو درم سدایش اوقیه تخم کزبربری ناسخاوه کاشمش سافج هندی از هر یک نیم
 اوقیه نیم کوفته در شش قسط از سرکه غصص و دو قسط غسل مصفی و دو قسط میسج و در قنار
 سبزه پاکیزه کرده هفت روز در آفتاب گذارند پس بیالایند و در یک سنگی کرده به پزند و در
 طرف چینی یا زجاجی نکاهد از غده شیری یک اوقیه این سنگین را پیش از طعام و بعد از
 طعام نوان خورد صنعت آن بکنجین به نسخه این الد و که در جامع خود ذکر کرده و بکینه
 بیاز اسفیل سفید پاک کرده یک طبل نیم و یکارد چوبی و درق کنند پس بگیرند زنجبیل ریزه
 کرمانی عاقر قرص خاچ انجدان و فامی خشک بود نه نخل خشک از هر یک پنج مثقال
 فلفل ده مثقال تخم کزبربری کاشمش از هر یک و مثقال نیم فردمانا و مثقال سد اب
 شش مثقال سافج هندی سه مثقال اجزاء را نام نیک و قیة غصص و در بازنده طبل
 سرکه انگوری نجیبانند پس بچوشانند و بیالایند و باز از می هر طبل یک طبل و نیم شکر سفید
 یا غسل مصفی داخل کرده بچوشانند تا بقوام آید سنگینی اسفیل مرکب به نسخه محمود
 بن الیاس شیرازی نافع از برای استسقا و امراض بارده احشا و ربو و جنین النفس
 و انتصاب نفس و سعال مزمن بلغمی و قیح سدهای کبد و طحال و اسقاط جنین زنده و
 مرده و فالج و لقوه و سکر بلغمی معروف به لیسر غس و از برای تبان بلغمی آشامیدن
 آن صنعت آن سرکه غصص ده من غسل مصفی سه من شکر و من این مجموع را مخلوط کرده
 پس بگیرند اسفیل پاک کرده یکارد چوبی ریزه ریزه کرده یکمن زنجبیل از زیاده حلیت عاقر
 بود نه بری از هر یک ده درم تخم کرفس ریزه کرمانی گرد و یا از هر یک پنج درم نیم کوفته و در
 سرکه غصص مذکور انداخته یک هفته در آفتاب گذارند پس بیالایند و در طرف چینی
 یا زجاجی نکاهد و در نسخه دیگر سد خشک فلفل سیاه از هر یک ده درم داخل است
 سنگنجین اسفیل بلغم به نسخه شیخ الرئیس صنعت آن بگیرند سرکه غصص یک

رطل آب خالص در رطل پس نجیسانند و در آن پوست پنج را از یانه پنج کرفس پوست پنج
 کبر تر بر سفیدد بر از هر یک سه درم یک شنباز و ز پس بچو شانه آفتقدار که در حصه
 برود و یک حصه بناند پس بهالایند و بوزن آن غسل مصفی داخل کرده بچو شانه در
 و یک سنگی نماند و یک بقوام رسد پس کبریز مغز حب السلاطین و مغز خشک دانه آن مقدار
 که داند صلاح است از برای قوت شخص و هر دو را ساییده و کیسه کنانی نازکی کرده در آن
 اندازند و کیسه او را این ایم بهالند تا آنچه در آن است برآید و چیزی در آن نماند پس
 چون بقوام آید برداشته شود کرده و در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند و در وقت حاجت
 استعمال نمایند یک اوقیه آن او در نسخه دیگر قانون بجای دهند چینی که حب السلاطین است
 را بوی چینی داخل است سنگ چینی است قبلی سهیل لغیم به نسخه دیگر صنعت آن یک در سر که
 غرض فصل بکیر طل آب خالص و در رطل و نجیسانند و در آن پوست پنج کرفس پنج بایان از
 هر یک ده درم مخم کرفس تخم بادبان از هر یک دو درم و نیم یک شنباز و ز پس بچو شانه
 و بهالایند پس کبریز مغز حب الفرم مقدار پنج استاده و بکوبند و در سر که مذکور نشکر شده
 و بوزن سر که مذکور غسل مصفی داخل کرده بچو شانه و در وقت طبع مقدار بیست درم
 تر بر سفیدد کوفته بخته در کیسه کنانی کرده و در آن و یک سنگی اندازند و لایحه کیسه را بهالند
 و بفشارند تا کیسه خالی گردد و بقوام آید شیری از ده درم تا پانزده درم سنگ چینی است قبلی
 سهیل لبف حکم به محمد بن سرفرغنه و ضیق النفس و سوء بلغم و سودای و سده احشا
 را نافع است و نفویت معده کند و بجهت امراض نازده اعضا می عصبانی و دماغ نافع
 و نفویت دماغ کند صنعت آن پیاز غصیل پاک کرده بکار و جوی ریزه ریزه کرده
 ده مثقال از دماغ خشک اصل السوس کا و زبان برسیاوشان سطوخ و دوس غایقون سفید
 از هر یک پنج مثقال را از یانه نفع خشک ابرسا از هر یک سه مثقال در یکصد و پنجاه مثقال
 سرکه غصیل و چهار صد و پنجاه مثقال آب لکس شنباز و ز نجیسانند پس بچو شانه
 تا نصف رسد و بهالایند و با سه مثقال قند سفید بقوام آورند و هر روز پنج مثقال
 ناده مثقال آن را با آب طبعی برسیاوشان و امثال آن بنوشند سنگ چینی

اسفیل که کرده را از ریم پاک کرده اند صنعت آن باز اسفیل منوی را از باغ اسفیل
 صمغ البطم قطب لدریره برک علیق را خشک اجزار انسادی در نیم من سکه یک
 من آب بزرگانه نیم من برسد و بماند و ببالاند و ببالاند و ببالاند و ببالاند و ببالاند
 شربتی بهیت دوم سنگنجین سفید زوفای نافع از برای صرع صنعت آن زوفای
 خشک صغر فارسی بزرسیا الیوس از هر یک سه مثقال شب در سرکه اسفیل سه برع
 رطلی نجیسانند و صمغ چوشانده صافی نموده و غسل مکرر طل داخل کرده و بگوام آورند
 شربتی یک و فیه آن لوح قرنی گفته باید که بیاشانند اصحاب صرع را در زمستان این
 سنگنجین پس بر سینه زائل کرده اند صرع جمعی کثیر را بجهت آنکه مقطع اخلاط از ج غلیظ
 است و نمی گذارد که متولد گردد و در معده و سینه خلط غلیظ و این بسبب آن است
 که درین سنگنجین سه فوت می باشد که باین قوتها تنقیه طوایب میکنند بجهت آنکه شربتی و جالی
 است و مگر آنکه ملین بطن است سوم آنکه در ریه و باید که آتش بسوزد شود این سنگنجین
 در فصل زمستان اما در فصل تابستان باید که بیاشانند سنگنجین غصلی ساده را با شرب
 استنین و هرگاه لطیف شد خلط باین تدبیر پس بی در پی اسحال آن خلط نماند
 به سعال سودا اگر سوداوی باشد ابو سهل مسجی گفته که سنگنجین غصلی عظیم النفع
 است از برای صرع زوفای آن در زمستان و ساده آن با شرب استنین در
 تابستان سنگنجین اسفیلی زوفای مرکب دفع از برای صرع صنعت آن زوفای
 خشک صغر فارسی استنین رومی اسطوخودوس از هر یک پنج درم در آب سرکه غص
 بچوشانند که آب برود و سرکه بماند صافی نموده بگیرند از آن مطبوخ و از غسل مصفی
 و شکر سفید مصفی از هر یک یک رطل که مجموع سه رطل باشد و بچوشانند تا بگوام سنگنجین
 آید شربتی یک و فیه سنگنجین اسفیلی زوفای مرکب شنبه و بکر صنعت آن
 زوفای یا لب اصل السوس گا و زبان پر سیا و شان اسطوخودوس غار یغون
 پس بنفشه از هر یک پنج درم نفع خشک انباز ابرسا از هر یک سه درم همه در یک رطل سرکه
 اسفیل و سه رطل آخالص نجیسانند و در تابستان و در زمستان سه روز پس بچوشانند

ملت براند صافی نموده در رطل شکر سفید مصفی داخل کرده باقیش ملائم بقوام آورد و در ظرف
چینی باز جاجی نکند و از شرابی یک اوقیه سبکچین اسفیل یا آشامیدن آن را بسته
فواج و خصوص عرق بادیان ملطف بلغم است مستعد می گرداند غلظت را از برای دفع و تر
نافع است از برای استرخا و سایر امراض بارده عصبی صنعت آن بکینند سرکه اسفیل
و در رطل غسل مصفی سه رطل مثلث در رطل همه مخلوط نموده پس بکینند پیاز اسفیل پاک کرده و در
رطل نجیل از زیاده حلیت عاقره جالوده نه بری از هر یک پنج درم تخم کرفس بیره کرمانی گردید
اسطوخودوس از هر یک درم نیم میانه بکوفته در سرکه غسل و مثلث مذکور داخل نمایند
و در تابستان بکوفته در آفتاب گذارند و در زمستان و سفینه پس صافی نموده و در ظرف چینی
باز جاجی نکند و از شرابی یک اوقیه فصل در بیان شرابهای که اصل و عود را نکند
اسفیل است شراب اسفیل تالیف آن مرحوم از برای سکنه مجرب صنعت آن جب بلسان
حرمل برسان چغلیا نامی است پنج درم اگر آن را شجره البق گویند سبیل الطیب قنطاریون
و فین صندل فارسی شونیز و ج ترکی عود الصلیب فوة الصباغین از هر یک و مثقال همه
بر این کوفته یک شب ربیت آثار سرکه اسفیل و دمن و نیم آب بنمایانند در روز دیگر بخوشانند
باب نصف سد صافی نموده بویز سرخ منزع و الجیم بیست پنج مثقال داخل کرده باز بخوشانند
تا محض شود و ببالین یا لایین پس حلیت جا و شیر بکینج ببالین کریمه ملکه از هر یک یک
مثقال در بنید زریب و غسل با آب و العسل رفیق نیم کرم حل کرده صافی نموده در بطبق داخل
عسل مصفی بکین اضافه نموده باقیش ملائم بپزند تا بقوام شراب آید و فرو آورده سرو کرده
و همیشه نکند و هر روز صبح ناشتا یک اوقیه آن را با عرق باد بخواه بنوشند شراب
اسفیل منقول از کمال الصنائع نافع از برای حملات سپرز و جگر و قیحه سده و تقطیع اخلاط
غلطه و رفع ضیق النفس شکر کهنه که از بلغم و رطوبت پانصد صنعت آن بکینند پیاز غصص
یک رطل نیم و یکار در جوی ریزه کرده یا پانزده رطل سرکه انگور سی باقیش ملائم بخوشانند تا محض
شود پس صافی نموده در هر یک رطل از آن یک رطل نیم شکر سفید داخل کرده بقوام آوردند
و این الدواء جمیع نقد ما بن ادویه را اضافه این شراب نموده اند و نجیل بیره کرمانی عاقره

جلد اول در نسخ شراب اسفیل و غرغره اسفیل و اوارض اسفیل و تریاق فاروق

۳۵۳

نخ اندان و فای خشک و زخم خشک و خشک زهر یک پنج مثقال فلفل سیاه سه مثقال تخم
جزر بری کاشم ازهر یک و مثقال نیم فرومانا دو مثقال سدایش مثقال سابع سه
سه مثقال عسل و زهر که نجیسانند و بچوشانند و درین صورت جهت عمل عصبانی و امراض
بارده مزمنه نجیسانند است شراب اسفیل شقول زفر اباوین معصومی سرفه کهنه
و ضیق النفس را سود دارد و طبع را نرم کند صنعت آن بخیز رویتعت عد اسفیل مشوی
هفت نیم درم سوزنی آن پانزده درم اینون سد درم همیاد و در فوری آب سکه نجیسانند
قناسه روز یکبارند و پس از سه روز یک من یک آب صاف داخل کرده بچوشانند تا آنکه اجزا
محل شود و بیالایند و بارطبی عسل صاف بقوام آورند شراب اسفیل نایف حکیم میر محمد بن
نافع از برای سرفه کهنه و ضیق النفس و مواد سوداوی بلغمی مسده احتشاق و لقوب معده
و دماغ صنعت آن پیاز غنصل و فای خشک اصل السوس کل کا و زبان پر سیا و شان اسطوخودوس
غاریقون بن سفید ازهر یک پنج مثقال لغنا خشک رازیانه پنج سوس کیو فرومانا ازهر یک
سه مثقال در یک صد و پنجاه مثقال سکه که آنکوری کهنه چهار صد مثقال آب دو سه روز
نجیسانند و بچوشانند تا نصف سد پس صافی نموده با سه صد مثقال شکر بقوام آورند
و هر روز ازین شراب از پنج مثقال داده مثقال آب طویخ پر سیا و شان امثال آن
نبوشتند فصل در تریاق غرغره بالی که اصل و عموم در آنجا اسفیل است
غرغره نافع از برای لقوه صنعت آن مرزنجوش صغره عاقر قرق خا خردل بوسنج کبر
انار دانه جامض زنجبیل نیم کوفته بچوشانند صافی نموده سکنجین غنصل داخل کرده غرغره
نمایند غرغره دیگر نافع از برای لقوه صنعت آن مرزنجوش صغره فارسی عاقر قرق خا
خردل و فای خشک سوزنج زنجبیل فلفل ازهر یک دو درم حب اریان جامض اریان
کرده ده درم کوفته سکنجین غنصل شسته باب نیم گرم حل کرده غرغره نماید فصل در تریاق
افراصل اسفیل مستعمل در تریاق فاروق صنعت آن به نسخه شیخ ربیع گفته
که واجب است اخذ را اسفیل رطب که مستحکم و مشکب باشد و نبوده باشد بسیار
کوچک نباب بار غنصل بخت آنکه انچه بسیار خرد است در وی رطوبت برآورد و خشک

باشد و آنچه بسیار بزرگ است در روی طوبت فضلی بسیار باشد و آنچه متوسط معتدل است
 و باید که نظایر آن میل بسرخ داشته باشد یا بنفشه پس آنرا کوفته سحرین آنرا بکار و
 جوی در کرده بخیمه بگیرند و بناید که آن را بکل بگیرند و مشوی کنند آن را در یکی از نور
 که گرم تابیده و خاک کنند آن را بیرون آورده باشند بر روی خشتی بگذارند و تا به نان
 بزی تانضج باید پس بیرون آورند و بیکه ندر مغز آن که نرم است پوست بالای آن که سخت
 است و در کنند و نرم گویند بخوبی که بر هم کرده و مخلوط کنند بآن آرد کرسنه و غیره در حش
 نانی آرد کرسنه اسماوی سفید میکنند پس چون مخلوط کنند اسفیل مشورا بدین کرسنه
 باید که بسیار از آن افراص نازک و دست را بر و عن کل سرخ جرب نمایند در حین افراص
 ساختن جهت آنکه نیز می سفید باز دارد و خشک کنند آن را و لکها دارند و منفعت
 مخلوط کردن آرد کرسنه بآن آن است که طوبت آنرا شست کند و نکند آرد که متعفن شود
 شیخ داود گفته افراص سفیدی که واقع میشود در تریاق فاروق نیز نافع است از برای
 سهم و در بود و غش و حیت جبر و کسره اشتغالی عدیل است و اند روی قوی است که گرمی
 در رود و بالو لکند پاک سازد و بکشد آنرا را و مضرت زهرهای زبان کار را دفع کند
 صنعت آن بنسخه شیخ داود الطاکلی غرض است و بچین بگویند و مثل آن آرد کرسنه
 بآن مخلوط کرده بیشتر باشند و افراص سازند بعد از آنکه دست ابرو عن کل جرب نموده باشند
 و بعضی گفته اند که این فرص البعد از دو ماه استعمال نمایند و قولش ناد و سال باقی می
 ماند و بعضی بل شراب مثلث کرده اند فصل در بیان الحوقانی که حاصل و عود
 در آنها اسفیل است به الحوق اسفیل است بود ضیق النفس بار و بلغمی جهت
 بلغم غلیظ لزج لغایت مفید است صنعت آن پیاز اسفیل مشوی فراوان بخ سوسن
 بود با عسل صفی الحوق سازند و آب طبع حاشا و فودنج جیلی و برنجاسف استعمال
 نمایند نافع باد الحوق اسفیل که سید عیسی در ذخیره ذکر کرده سینه از اخلاط
 غلیظه پاک سازد و در بود و سرفه بلغم ضیق النفس نافع باشد صنعت آن بگیرند اسفیل
 آرد سوسن و پوست سخت آن را بکار و جوی در کنند و در پائیل سنگی یا تفره یا مسی تازه

بخلا اول در لعون اسفیل و معجون اسفیل

۴۵۵

قلعی کرده با هم چند آن غسل مصفی با آنش نرم چند آن بپزند که اسفیل مبراشود هر صبح
 یک کفجه از آن بخورند لعون اسفیل اقوی از اول صنعت آن اسفیل شوی
 خشک کرده سه گرم ایر سادو درم فراسیون زو فای خشک از هر یک یک گرم کوفته
 بجنه لعبل سرشته لعون سازند و هر صبح ناشناشش درم لعون نمایند لعون غنصل
 منقول زقا لون نافع از برای عصب نفس و لغت و جمع جنین و صمد صنعت آن بکیر
 عصا غنصل و غسل کف گرفته برابر و پزند و سفید سازند و قبل از طعام و بعد از طعام
 هر وقت که خواهند لعون نمایند غنصل در میان مجامین که حاصل و عمو و در آنها
 اسفیل است با معجون اسفیل که مختص است بعلاج صرع صنعت آن بگیرد و
 سکی و اسطوخودوس از هر یک پنج درم و کوفته پس بکیرند اسفیل طب و کوبیده آب آن
 را بکیرند و داخل نمایند در آن مثل زن آن غسل سفید مصفی با آنش ملایم پزند تا بقوام
 آید پس بکیرند از آن سه زن او و معجون سازند با آن ادویه را و استعمال نمایند از آن
 هر دو مثل بنده متوسط صنعت این معجون به نسخی می فرستند می رقر با دین خود بلع
 از برای صرع نوشته بکیرند اسفیل و کوبیده آب آن را بکیرند و داخل کنند در آن
 غسل سفید مصفی با آنش ملایم بقوام آورند پس بکیرند عاقر قرحا بزره سیالیوس اسطوخودوس
 از هر یک ده درم غار بقون پس سفید پخته درم قدمانا تاز و حرث با با جلی حلیت طب
 زراوند و صمغ حب بلسان عود بلسان از هر یک دو درم و نیم شنی که رخ آن سریش است
 ده درم کوبیده بجنه در سه زن مجموع ادویه غسل بکورشسته استعمال نمایند معجون
 اسفیل مقوی باه منقول از خط عماد الدین محمود شیرازی صنعت آن اسارون در چین
 سنبل الطیب شسته و ادویه سیل مغز تخم خیارین از هر یک و شغال مصطکی زعفران به
 بوزید آن با شتر اعابلی زنجبیل بودری زرد و پیا غنصل شوی تخم ترب تخم نیاز تخم
 تیره نیز که جوز بوا البسابه از هر یک شغال پس سرخ بهمن سفید لسان العصیا
 از هر یک پنج شغال خصیه الشلب مصری خولجان مغز چغوزه مغز ناچیل مقشر
 مغز کردکان مقشر از هر یک شغال ادویه را کوفته بجنه با سه زن ادویه غسل مصفی

جلد اول در بیان اسقنقور

۳۵۶

مرتب نمایند و هر روز دو شغال آن باباشکر و پاشیر کا و بین نبات بخورند اسقنقور
بکسر سمره سکون سین و فتح قاف و سکون لون و ضم کاف و سکون مع او و رای مهمله آن را
سقنقور و سقنقس نیز گویند و بعضی در آن می و پندی بانی کی کوئی نامند و آن حیوانی
است از بزرگترین و بدست و بادارد و شیخ الرئیس نوشته که آن درل است که درخت
بهم میرسد که صید کرده می شود و در بعضی کمان کرده اند که از تیاج منساج است و قشکه
در خشکی تخم بگذارد و نشو و نما بیرون آب و خشکی نماید و الواقاسم بن عبد الرحمن بیان نموده
که در بلاد هند مشاهده کردم طولش بقدر دوزخ سوامی بنا و عرضش زناده از نیم فرج و طول
مائل بزرگی است و موکف شفا و الاسقام خضر بن عیسی مصری مخصوص به بله فوم
و دبار مصر داشته و بعد از آن در قاهره نیز گفته فرق میان آن و درل آن است که درل
در صحرا می باشد و اسقنقور در کنار دریاها می رود و قریب بان و دیگر آنکه پوست درل صلب
و خشن است از پوست اسقنقور و از اسقنقور نرم تر و خوراک اسقنقور سم از دریا است از
ماهیان و هم از خشکی حیوانات و دیگر مانند عضایات و امثال اینها و این جمیع گفته مشاهده
کردم و درودهای آن بعد از شگافتن شکم آن عضایات رست و خضام نایافته بود و اکثر
اطبایان نموده اند که در کناریسل فلزم و بلاد هند می باشد و آن مرحوم قدس سره فرموده
اند غلام آستان امیر المومنین ع خود در بلاد هند در یامی گنگا صید آن نموده و ماده آن را
رمل سواصل تخم خود پنهان میکند و زیاد از بیست بچه متکون می شود و آنچه حقیر صید کرده
بود و بطین آن زیاد از سی تخم بود و گویند که ماده آن را دو فرج و نر آن دو ذکر و خصیه
آن شبیه است بخصیه خروس و خواص جنس نر آن است پس باید که در بهار وقت بیجان
نوت قبل از جفت شدن بماده صید کنند بلا توقف تاخیر فرج نمایند زیرا که اگر تاخیر کنند پشه و
گوشته آن گداخته و لاغر میشود و ضعیف میگردد و قوت آن و سر قدری از دبال آن را بنظر
و دبال آن را تمام بریدن خوب نیست زیرا که گوشت قریب بدبال آن لب یا قوی الفعل
می باشد و شکم آن را از احشا سوامی کرده و خصیه شحم پاک کرده و نمک پاشاشته و دوخته
در سایه در مکان معتدل معکوس و ریخته و از گرد و غبار محافظت کرد و خشک کنند و باید

جلد اول در نسخ جوارش اسفنجفور

۲۵۷

که در سبید با نخل کذاشته بیاورند که موش را با شحم آن مجتبیار است و اگر
 آن را او نیز آن نکند خود را رسانیده هم که آن می خورد و باید که آن مکان بایه دار باشد
 که آفتاب فوت آن را نیز تغییر عظیم می نماید تازه غیر نمک سود آن کرم در دویم نیز در اول
 و نمک سود آن در سوم کرم و در اول خشک و بغایت بهی است خصوص کوشش سره
 و حوالی کرده و پیه آن و گفته اند بعد سی مقوی باه است که بسبب شد لغو و او را ریشه
 شاید بر تبه لاک رساند خصوص آنکه با طبع عدس و عسل میل نمایند و اطعمای آن بجا فور
 و تخم کاهو بیکند و جهت فالج و نفوه و عشته و خدر و کزاز و نفوس و اوجاع مفاسد و امراض
 بارده اعصاب و تسخین بدن مفید و مضر بر و برین مصلحتش را بوب حامضه و تخم کاهو
 و کافور است و معین فعل آن طبع عدس و عسل و شراب و بنید زبید ازین جهت
 کوشش غیر تمام تازه آن را با یکی از اینها می خورند و طبع آن اکوبیده بزرده تخم مرغ نیم برشت
 یا تخم جیر ساییده باشد می خورند و گفته اند که سفقور انسان را می گرد و طلب
 آب میکند اگر آب را یافت در آب میرود و اگر نیافت بول می کند و در بول خود غلطه
 پس هرگاه که چنین کرد و ساعت آن انسان می میرد و اگر انسان بخت کرد و در آب
 فرو رفت قبل از فرو رفتن سفقور را در بول خود غلطه سفقور می میرد و انسان صحت
 می یابد و شترنش ناسه در هم و بدکن سکه صید او و فنیب خشک کاهو که هست جمعی
 خصیة الثعلب مصری را بدل آن دانسته اند و اصل ندارد و صحر بارس گوید که طلاق
 خون آن با لیل و آینه تغییر رنگ وضع و برص میکند و چون نمک سفقور از خصوص نمک است
 و سره آن را با دار چینی سوده بزرده تخم مرغ نیم برشت باشد بخورند تقویت باه می کنند
 نفوتی عجیب یاده از کوشش و پیه آن روغن گفته که خوردن کوشش آن مسخن بدن است
 و نافع است از برای مغلوبین و ملقون و مبرودین بعضی اطباء گفته که بلع از کوشش آن نافع
 است از برای فالج و بالجملة کوشش آن نافع است از برای امراض بارده اعصاب
 و اعصابی عصبانی خوردن آن فصل در بیان جوارشانی که اصل معهود
 و را آنها اسفنجفور است و جوارش اسفنجفور قوت باه بنفزا بد و پروت کرده

جلد اول در نسخ جوارش اسفوقور

۵۸

وسر از ازل کند صنعت آن سه اسفوقور بخردم تخم بلبلون تخم پیاز تخم شلغم است
 تخم کندنا تخم جبر تخم انجبه مغز حبه الخضر لسان العصاره کجند اسفوقور تخم ترب
 حب الصنوبر کبار اسپندان از هر یک سه درم شقاقل مصری زنجبیل خولجان
 دار فلفل از هر یک بخردم دار چینی جوز بواهیمن سفید بهمن سرخ قصب کاو کوی
 خشک کرده براده نموده از هر یک دو درم خصیه الثعالب مصری ده درم اسفیل مشوی
 سه درم فانیذ بوزن مجموع ادویه را کوفته بخیته وزن نموده درم نموده با سه وزن مجموع
 عسل مصفی بقوام آورده بشند شربتی دو درم ناشتا با مثلث یا بشیر یا شکریا یا با ازل
 بخورند جوارش اسفوقور دیگر از برای کسیکه شعوت جماع او زایل شده باشد بی
 نظیر است بغایت بھی بود و لغو و تمام آورد صنعت آن اسفوقور عسلک روی قسط شیرین
 از هر یک یک نیم مثقال چند قوفا شقاقل مصری تخم شلغم تخم زردک تخم پیاز سفید
 تخم کرسته ثعلب از هر یک دو نیم مثقال فلفل سفید کجند اسفوقور دار فلفل زنجبیل
 زعفران از هر یک یک مثقال مغز سرخ خشک و مغز سرخ غاله شیر خواره از هر یک پنج
 مغز فندق ذکر کاو خشک کرده سوپان نموده از هر یک ده مثقال اسفیل مشوی پنج
 مثقال و در بعضی نسخها اسفیل اخل نسبت بهتر آن است که اسفیل را داخل نکنند که بسیار
 تلخ می شود و ادویه کوفته بخیته مغز باراجدا کوفته و نرم نموده بهر با عسل خاص چند آن
 بسروشند و در ظرف کرده محکم کنند و اگر ظرف شیشه باشد بهتر است بعد از چهار روز
 که در میان جوکذاشته باشند مقدار دو درم تا چهل روز یا بشیر کاو یا باکا و بیش یا با
 مار العسل یا مثلث تنا و دل کنند و غذا بنک با تخم و پیاز و نوا بل بخیته باشند بخورند
 و از خصوصیات و بقولات بارده ملاحظه کنند جوارش اسفوقور دیگر صنعت آن
 سه اسفوقور تخم بلبلون شقاقل مصری بهمن سفید بهمن سرخ لسان العصاره از هر یک
 بخردم زنجبیل تخم شلغم تخم بونجه تخم ترب تخم جبر تخم پیاز تخم کز تر تخم کندنا
 خولجان جوز بواهیمن فلفل بوزیدان پیاز اسفیل مشوی از هر یک سه درم
 تخم انجبه ده درم فانیذ بوزن جمیع ادویه کوفته بخیته بعسل مصفی دو وزن ادویه بشند

جداول در نسخ معجون اسفغوره

۳۵۹

شیرینی و درم تاسه درم فصل در ذکر نسخ معاجینی که اصل و عمد و در آنها
 اسفغوره است **معجون اسفغوره** از اکلیل محمد بن و کبریا بخت تقویت باه
 صنعت آن سه اسفغوره درم نیم تخم بیا ز تخم جریب تخم شلغم تخم بلبلون شقاقل
 رنجیلین همین سرخ همین سفید نووری سرخ نووری زرد تخم کرب لسان العصاره فیما قبل
 مشوی بر شیم مغرض خرفه غوزه از هر یک پنج درم به کرده اسفغوره درم نیم زرا لاجره
 هفت درم جوز بوا بسا قفل از هر یک چهار درم زعفران سه درم کنجد مقشر نیست درم
 کوفه پیخته لعسل سفید خوش بوی مصفی سه وزن ادویه شسته معجون سازند شیرینی بقدر خنک
 با عرق جوز بوا معجون اسفغوره نسخه معین الدین طبیب باه را قوت دهد و نشاط زیاده کند
 و کرده و پشت و دل و باغ را قوت دهد و لغوظ تمام آورد و صنعت آن سه اسفغوره
 پانزده درم شقاقل همین بوزیدان و رنجان بسا سه قفل قضیب کا و خشک کرده و مان
 نموده جب الزلم مغر جلفوزه مغر حبه الخضر مغر نارجیل لسان العصاره فیما قبل و نایک
 فر خشک صندلین خشک سفید کا و زبان و رن کل سرخ بادرنجویه تخم بلبلون سارون
 درونج عقربی دانه هیل جوز بوا اشته عود خام از هر یک چهار درم زعفران خضه الثعلب
 مصری از هر یک سه درم کبابه چینی سعد کوفی زنجبیل زرب تخم بادرنجویه زرب ناد
 مصطکی رومی تخم شنب سافج هندی جریب کبریا لیس زرب محلول سیم محلول
 از هر یک سه درم مر و ایدنا سفید پنج درم عنبر شنب دو درم مشک شکی بکدر رمل
 دو درم یا قوت زرد یک درم رائد المسکه که خوب بوده و پیخته باشند صد درم اجزا کوفه
 حوا بهر ابرینک بهماق نرم صلایه نموده بطریق مشهور بشن و بقدر حاجت نهال نمایند
معجون اسفغوره نوع دیگر منی بفرزاید و کرده و پشت و کمر را محکم سازد و شانه را
 پاک و لغوظ تمام آورد و دل و باغ را قوت دهد و صنعت آن اسفغوره پانزده درم مغر شنب
 مغر فندق مغر جلفوزه مغر حب الزلم مغر اردکان مغر حب القنقل کنجد مقشر و ار
 چینی شقاقل همین سرخ نووری سرخ و سفید مغر کبریا کبریا با بونه خشک برود
 مغر نارجیل مقشر از هر یک پنج درم خضه الثعلب مصری همین سفید از هر یک

جلد اول نسخ معجون اسفنجی

۴۰

ده درم زرب زربا و شش دانگ سفید بخیل قرقر لک با تخم بادرنجبویه از هر یک سه درم
 خونجان قضیب خشک کرده سویمان نموده ورق نقره محلول از هر یک دو درم عنبه
 اشپیک دو درم مشک ترکی بنیدرم عود خام دو درم اجزا کوفته بخیته بستن و تعارف با
 جیره آن قدر و غسل کف گرفته بستر کنند و در وقت حاجت مقدار دو درم استعمال نمایند
 و باید که نیم ساعت قبل از مجامعت بخورند **معجون اسفنجی** بر لخته دیگر در تقویت
 باه عظیمه نافع است فعلی عجیب و غریب رطوبت و نفوذت که مجامعت از خوردن این
 معجون ظاهر میشود صنعت آن سره اسفنجی را نروده درم پنبه شش دانگ قرقره بوزیدان
 لک آلبا و بخیل خونجان لسان الصافی و قاقا کبار و صغیر سنبل الطیب خشک
 قرقره مضطکی رومی سافج هندی عنبه شهب رواید ناسقه از هر یک سه درم خطبه الغلب
 مصری ده درم قضیب خشک کرده سویمان نموده بنیدرم عود خام تخم بلبلون و عطران
 از هر یک چهار درم سعد کونی زخیل لک کهر با از هر یک دو درم مشک ترکی بنیدرم
 لعل یک درم و نیم با قوت زد و یک درم زرخول نقره محلول از هر یک نیم درم جزو اعظم
 سووده و نرم بخیته سنی شقال و عین بادامه شقال اجزا کوفته بخیته با سه چندان غسل
 و قند کف گرفته معجون سازند مقدار شربت از یک درم نادر دو درم است اسود و صالح
 نام مار سیاه است و بهنگام کالانگ نامند در آخر گرم خشک است و در غایت خفیف گفته
 اند آنچه در هنگام بودن آفتاب بروج حمل مخصوص از دهم تا آخر آن میدهند و با شده
 نشاید استعمال نمود بخیته قوت سمیت آن زیرا که حمل از بروج ناریه است بوسبب
 شدت آن را بروج مله شب نامند و اعمالیکه در آن کرده شود نیز او را در آن تاثیر
 آن بسیار است و غلبه چندام قوی الاثر است ببالیدن پوست سوخته آن با روغن تخم گمان
 که چند روز مفرغ نموده کده آشته باشند جهت بواسیر که نه بشود و آشته اند قطور مطبوخ
 پوست آن که در شراب جو شاییده باشند جهت درد گوش و مضطبه جو شاییده
 آن در سر که جهت در دندان تعلیق و دندان آن که در حال حیات کنده باشند
 و بستر تعلیق دل آن جهت رفع تب ریح نافع و اظهورش و ذمی مقرر اطیس گویند

جلد اول نسخ دهن اسود و طنجیر اسود

۳۹۱

که چون شکم را از ستراد بناله شکافته احتشای آن را بیرون آورده از شاه سفرم خشک
که با آب خیسایند نرم کرده باشند مملو ساخته محل شق را دوخته در آتش آویزند تا بخت
شود پس آن شاه سفرم را بر برص صناد نمایند بعد از یک شبان روز بکشایند تا بکلیه
زایل کند و مجرب است و روغن کبوتران و دندان مار و سوزهره آن جوشانیده باشند
طلای آن جهت جذام و فایس سیرج الاثر است این الدوله از محمد بن احمد نقل میکنند
که استعمال سوزهره مار و سیرج امری خوب نیست و از سموم قناله است تعلیق شاخ مار شاه
جهت رفع تب غیب مؤثر است تعلیق سانه الحجه که عبارت از پوستی است که مار هر
سال می اندازد بر ورگ زبان موجب سرعت ولادت است و بخور آن مستطین
و محقق دانه لواء سیر و تخم مار را چون با سرکه و لوره ساییده طلا نمایند جهت رفع برص تازه
مجرّب است اندوختن پیه یا رافع نرول است دهن اسود سانه نافع جهت جذام
و تحلیل خنازیر و رویا بندین سود را از گردن آن و دفع قوبا و استرخای سفلی مجرب است
اند طلای آن را صنعت کن بگیرند و عدد مار سباه را و با چهار رطل روغن بنون
یا کجند در ظرف مس کرده سر آن را سب و دو کنند که بخار آن بیرون نرود و بچوشانند تا
محصرا شود پس صاف نموده اعمال نمایند را و اسود سانه طلای آن با روغن
بنون جهت تحلیل خنازیر و با سرکه جهت ادرار و الحجه و الکحال آن با عمل
بغایت مفیدی بصره است صنعت آن بگیرند با سیاه خانگی را و زنده و کوزه گرد مس
آن را محکم نموده در نون حمام گذارند تا محرق شود پس بر آورده استعمال نمایند طنجیر
اسود سانه طلا کردن آن بر بدن جهت جذام مفید است صنعت آن بگیرند اسود سانه
را و بکشند چنانچه افغی امی کشند پاک کرده در روگ نهند و پشت و قیه خل خمر
و یک و قیه آب روی کنند و شیطرح و پنج لوف از هر یک دو و او قیه روی افکنند تا ستر
سرم بپزند تا محصرا شود پس با لایند و موی سر روی را تراشیده سید و زاین طنجیر را
طلا کنند بعد از آنکه او بیکه در آن گوشت افغی باشد خورده باشند و قطع این طلا
آن است که پوست نباه شده را در و می کنند و پوست و گوشت درست می بپزند

جلد اول باب الف مع الشين المعجم واشترغار

باب الف مع الشين المعجم: واشترغار معرب اشتغار فارسی است
و یونانی اناریون بنامی مثلثه و فرافیون د ابل مصرفاح و عبرانی بنجیل
العجم و بنجیل الفارس و شوکه الجمال که تاویل اشتغار است و آن بنجی است شبیه
باجند آن خراسانی و غیره بنجی آن است قریب باجند آن است در طبع گرم خشک است
در آخر درجه سوم جرم آن بطی الهضم مغشی و لاذع دردی است از برای معده و
دیر می ماند در آن و بهترین آن سرکه پرورده آن است آن جالی معده از رطوبات
است و منقی آن دمنه اشتحای طعام و مفتوح سد ها و در بلول با قوت نریاقیه و مسخن
معده و مشحی است که چون بر باد قریب بنجیل غصص میگرد و در خاصیت خوردن و خجتهال
از جرم آن در بلول و جهت تب رلع که از ماده بلغمی غصص باشد با بلغم غصص مخلوط بسودا
و نافع بود و مسخن معده و جالی رطوبات آن و دافع یرقان و اسهال را رسی و خلفه و غیر
سوم بارده و جمع مفاصل است و گفته اند که بنبت آن خراسان و پنج ارک و کوستان
موصول و بغداد و اذربایجان است بهترین آن خراسانی و بهترین خراسانی آن جانی
باریک خالی اند و می سیاهی قلیل المراره معتدل الجرم کم کره با اندک نیز می باشد
و مغشوش می نمایند آن را به رخ اجند آن و بنجی می مشابه آن چون یاده از آن خورد
شود نفی می آرد و به سبب برسی هضم رابحه آن بچشنا ظاهر میشود و بعضی گفته اند که ظهور
رابحه آن بچشنا تا مدتی به سبب بطور هضم آن نیست بلکه به سبب نفوذ و غوص قوت
آن است و در جرم معده یخ داود گفته و دو قسم می باشد طویل و غیر طویل آن معروف
بشارب عنبر است و این دمی است و فرق میان آن و میان باد آورده آن است
که تخم آن کوچک مشهور نزد ما بعصیفه است می خوردند و تازه آن اما نه خض و تخم آن
رود و سفید می باشد و آن را خاها می طولانی و در آن تلخی و قبض میباشد و بهترین آن
آنست که از برزده می آورند و طلای آن با سرکه جهت تحلیل او را م بارده و تسکین
درد و عرق آن جهت علل کبد و کرده و طحال نیکو است و شربت آن از جرم تا دو درم
و از سرکه آن پنج مثقال از عرق ناسه و قیده بل جرم آن اجند آن و بل سرکه آن اسکنجین

جلد اول نسخ سلنجین عرق اشتیغار و اسفنج

۴۴

و منصف است بگوده و منشی و مصلح آن سلنجین و شراب غوره و شراب بیاس است
صنعت خل اشتیغار بگیرند اشتیغار را ریزه ریزه کرده در سرکه انگوری اندازند
و چهل روز در آفتاب بگذارند پس انجمال نمایند و این سرکه بهتر از سرکه بخیض
است سلنجین خل اشتیغار نافع است از برای برودت معده و احتیاج و هضم
طعام و دفع ریاح و نفخ و تریاق سموم بارده و در طشت زائل کننده برودت و هم
و صلابت طحال است و از برای حیيات بارده بلغمیه و حمی ربع و بالجمله منافع بسیار دارد
صنعت آن بگیرند عسل سفید خوشبو و می فائق دو رطل و چهار رطل نیم آب در آن
ریزند و بجوشانند و کف آن را بگیرند تا دیگر کف نیاید و دیگر رطل خل حمر که اشتیغار
در آن پرورده باشد بطریق مذکور در آن ریزند و باقی ملائم بقوام آورند پس
سرو نموده و در شیشه ها کرده و سر آنها را بسته عند الحاجة بکار برند و شری و ده دم
عرق اشتیغار جنت کرده سپهر و جگر نافع است صنعت آن دو قسم است فاسد اول
که اشتیغار را ریزه ریزه کرده شب در آب بخیسانند و صبح بطریق کلاب عرق کنند
قسم دوم آنکه اشتیغار را در سرکه پرورده پس از آن سرکه و جرم اشتیغار بطریق تفصیل مقرر
نمایند و این عرق سپهر را به نجات نافع است اشتیغار معرب شده و منفع باشد و بد جیم
نیز آمده که معرب باشد از شته فارسی و فارسی و شته و کلیانی نیز و بیوانی از آن تقوی
بنامی مثلثه بعد از سهره و نیز امونیا فن و بعضی گفته بر لفتش و بلغت مصر قنار و شوق
و کلخ نامند شیخ الرئیس گفته که آن صمغ طرثوث است لذائق الذیاب می نامند و گفته اند
نرم می گرداند آن را مانند تنکار و لغد اوی گفته که تو هم غلط کرده شخصی که آن را صمغ
طرثوث دانسته و آن صمغ دشتی کوچک است منابت آن اکثر بلادی است که حرارت
و برودت در آن غالب باشد مانند شام و دیار روم و انطاکی گفته و خست آن باین نبات
و شجر و ساق آن باریک و مرغی است و گل آن باین سرخی و زرق و در
جبال کرج میشود و شام و یزدون نیز حاصل می شود و بهترین آن سفید صاف خالی
از چوب و سنگ بزه نرم سیاه الا سخلال است و قشوش به سلنجین می نمایند و در

جلد اول در بیان اشق

۴۴

بزرگ روی ناک مغشوش است و بکایت نیز و فرق بوسی آن است و خالص آنها می
بزرگ متکاثر است و طبع گرم قریب بوسی جندی باشد و آن کرم در اول ناله و
و خشک در آخر اول با قوت تحلیل و تحفیف نوی و لذت کمی و قیچ بسیار جدی که
جاری می کند خون را از افواه عروق داخل کرده میشود و مسهل است جهت اصلاح
اعمال آنها زیرا که با قوت تبیین و جذب از عمق بدن و جالی و مفتوح شده و بکرم سپرد و افوا
عروق است و اکثراً آن با این خنثی است جفان و جرب و جالی بیاض و شعیره و جالب طبع
و فروغ غائر و عین را سفید خوردن یک شغال آن با مارا الشعیر بطریق لعوق اندک
اندک و با عسل جهت بر او و عسل نفس و نفس انتصاب خنثی نافع و لعوق نمودن با
مارا الشعیر نیز منقح قروح و حجل و مرقه سودا است و نیز با عسل جهت صرع و فالج و خدر و
تغییر رطوبات میند و عسل بول و دفع ضرر او و به مسهل و خنثی کننده مقدار نیم گرم یک گرم
آن در رطوبات مناسبه و در آب کرم بنجای جهت درد و بیگاه و در کین و کرم و عروق
النسا و تحلیل ریح معده و صلابت طحال و کبد و اسهال بلغم غلیظه لزج و مارا صغیر
و نفیست حصاة و اخراج چنین و کشتن کرم معا و حب القرع و او در فضلات رطوب
نافع و با سرکه جهت سبزو ضما و آن جهت تبیین صلابات مفاصل و با سرکه و نظرون
جهت تنایز و صلابت تحلیل صلابات و با عسل و زفت محلل خمر مفاصل و با سرکه و بوره
در روغن جهت ایمانی مثلاً و عروق النسا حادث از مواد بارده و با سرکه جهت شعیره
پاک چشم و قوبا و بازیت جهت کلفت و بهی و زار جلد و نیز با سرکه جهت ورم جگر و سبزو
و استسقا و صلابت انبساط و شوق الریس گفته که خوردن آن با طلا و مرکب با و زهر
سموم است خصوصاً سی که آن را الطبع چون می نماند و غوغه آن با آب کرم جهت تحلیل
رطوبات و بلا غم از و باغ و خشک و خنجره و خنثی سودا و می بلغمی و مرسم آن جهت تحلیل
اورام و نفیج آن و خوردن گوشت زاید فاسد نافع و حمل آن جهت اخراج چنین و او در
طشت و اختناق رحم نافع و با لجه مفاصل بسیار دارد و هم مفقود و هم مرکب با او و به شنبه
و اکثراً آن مورش بول الدم و او در خون مضر بعد از علاج آن با نیسون بگوده و صلب آن

ز وفا و کم استعمال نمودن آن و شترش از نیم شغال تا یک شغال و بدل آن یک گنج است یا
 جاوشیر یا بر موم شیخ الرئیس گفته اند بدین آن طارد هواست و چون خلط کرده
 شود بسعد و زیت و فرب کزده شود بهوام می کشد آنها را از اراضی الراس الله
 و السدر و الصرع و الفالج و الاسترخاء و اللقوه و التشنج و الخدر شیخ الرئیس و دیگران
 گفته اند غرغره اشق محلول در آب گرم فرو داود در بلاغم بسیار از دماغ و اعصاب و غای
 بسوی آن تخلیل میدهد و طبوبات بلغم را از دماغ لهند نافع است امراض دماغی بارد
 رطوبت از آنجا که دارو سد و فالج و استرخاء و لقوه و آنچه جاری مجرای اینهاست
 و آشامیدن یک شغال آن با ماد الشیخ و نحس بدن و همچنین با ماد العسل جهت
 صرع یا عسل جهت فالج و فالجی که آن میل میکند کردن بسوی شربت و همچنین برای
 تشنج رطوبت متدای و خدر جهت آنکه اسهال بلغم می نماید و مواد آنها را دفع می سازد
 و شیخ الرئیس گفته که مقدار آشامیدن از آن اقویار یک شغال متوسطین یک گرم و
 ضعفار ربع درمی قریب بآن آشامیده می شود و از آن مقدار کر سده چهار و نیم اوقیه
 عسل مصفی و کاه می آشامیده می شود و در شیخ زوفا یا طینخ انجودان پس نفع می بخشد تشنج
 رطوبت استلانی را و مقدار شربت آن برای خدر و درم است فصل در بیان
 نسخ مرهمی که اشق اصل و عمود است در آنجا مرهم اشق جهت بردن گوشت
 زائد و رویانیدن گوشت تازه نهایت مفید است صنعت آن یکیز آتش و شغال
 و نیم کوفته در سرکه انگوری نجسیانند و در باون شکی بدسته بالان و صافی نمایند پس بگیرند
 موم زرد غیر مستعمل و در روغن کنجد که خسته اشق را داخل کرده و در باون بدسته بماند تا سوار
 شود و استعمال نمایند مرهم اشق فروخته را نافع بود و گوشت فاسد را بنجورد و فروغ
 گوشت را نهایت مفید است صنعت آن اشق کند راز هر یکی شستن در م زنجار عراقی
 سه درم پوره از منی بنجد مرهم عسل مصفی بطریق معمول مرهم سازند و بر زخم گذارند
 و در فروغ گوشت فاسد را بآن آلوده کرده در کوسن گذارند و اگر فقیله بر موضع خضم
 رسد و با عسل حل کرده بر فوق نموده در گوشت جگانه مرهم اشق تا لیفه شود

الاطبا السید السند والید آن مرحوم قدس سره جمیع جراحات حدیثه و قدیمه مرمنه
 لرفع صنعت آن اشق کثیرا از هر یک چهار درم و نیم کوفته بجنه بیکه انگور خجی بیاورد
 در باون برسته بالند تا هموار شود کافور و فیضوری م الاخوین مردانک کل افاری
 اقا فیاض من کلی شجر فویتیامی کرمانی مغول از هر یک یک مثقال کوفته بجنه سه
 مثقال موم پیچیده اول بیت مثقال دروغن کدو که اخته او بیان شده دو عدد
 سفیده تخم مرغ داخل کرده در باون کل برسته بالند تا هموار شود و بکار برند مرهم اشق
 و بیکر فضول اردو یکم زاید را بخور و صنعت آن بگیند اشق یک او قیو نیم و در سرکه انگور سی
 بخیسانند حاصل شود پس در باون کل برسته بالند تا مثل لعوق گردد و زنجار صنوبر از سرکه
 نه از نو شاد و زرد که زنجار صنوبر از نو شاد و متفرج است نرم شود داخل نمایند تا بگرد و مثل
 قوام مسکه استعمال نمایند مرهم اشق منقول از مجربات حکیم علی کبکالی جهت الفصاح مایسل
 عینه الا الفصاح خنایر و تحلیل اورام صلبه صنعت آن اشق کبریت زرد خالص تخم انجیر
 زرد و نخل اصل از زرق اجزائش اوی منقل و اشق را در روغن زیتون بکنارند و باقیرو و طی
 که از موم زرد و روغن زیتون ساخته باشند بیا میند و او به را بان منفرج کرده و بکنارند تا هم
 نشود و نوشته که گاهی اشق و منقل با عصا بر که خطمی سبز حل میکنیم و او به را بان خلط
 می کنیم و تحلیل صالوات رحم امثال آن بجا بیفتد قوی العمل جهت اذابت
 و تحلیل اورام طحال بجای عصا بر که خطمی سرکه انگور سی تنیدی نایم و مجمل این مرهم
 نظیر خود ندارد جهت تحلیل ریاخ جنسیه اکثر قروح و جروح مثل زخم کلوه و غببار و پیشه
 و کار و امثال اینها نیز مفید است اشنة بضم هیره و سکون شین عجمه و فتح لون
 و الغت علی است و بفارسی الد و الک والی یونانی ابر یون و ابر یون بنیدی
 چهار بره چلی و الی و گفته اند که بنیدی سنج و بصری شنبه العجز و مسک القرو ذامند
 و آن چیزی است بنیدیه بر لبها نهای باریک و بهین با هم پیچیده و در هم بافته و بر شاخها
 و دشت باطل و صنوبر و سار و زخمها مشکون می شود و بهترین آن سفید خوشبوی تاز
 و یون ترین آن سیاه است شخ المریش گفته در آن برودت کم فائز است و فصل اعتدال

جلد اول در بیان کوبیدن آشفته و جوارش آشفته

۳۹۷

و بعضی گمان کرده اند که در اول کرم خشک دوم است و جالبینوس معتدل در گرمی مری
 و آشفته و آنچه از درخت بلوط به هم می رسد سر است مجموع آن با قوت فایده و محله آشفته
 است خصوص صنوبری آن و مفتوح سده رحم و در حیض و مقوی باه و مفرج و مقوی معده
 و دل و جگر ضعیف است جهت دفع غشای خفقان و حفظ روح حیوانی و اثر الیه ایجاد
 سنگ ناشایسته و بسبب عطری که دارد ملائم جوهر روح و مقوی آن و بسبب قوتی که دارد
 موجب مناسبت روح است به لطافتی که دارد و در ذود و تقویت قلب پس باین اسباب نیز
 بالخاصه مقوی قلب است آشفته بدن طبع آن موجب سرور نفس و تقویت روح
 حیوانی و مناسبت و حفظ آن است و زائل می گرداند خفقان را و تشنگی و طبع آن
 تسکین درد پا و اورام حاره و صلابت مفاصل و جمع رحم و اورام و درون حیض و ضمای
 مسخ و خسیانده آن در آجیت تقویت اعضا ضعیفه و مسترخیه و لحوه لینه تند بنا
 کوش و کنج ران و زیر بغل و مابین کتفین در رفع الام حاره آنها و بلبین صلابت شروع
 اورام و تقویت جگر و دفع بد بولی زیر بغل و با سر که جهت سپرز نافع و تنهات منوم
 اطفال است و چون در غشای مناسبه ایجاد نماید و با جو شانه و بالند جهت دفع
 ایجاد تحلیل اورام و در وران جهت بد بولی زیر بغل و امکان آن جهت تقویت چشم
 و قنوط رقیق آنچه از درخت بلوط باشد جهت حرمت و حرارت چشم مفید و بخور آن جهت
 اختناق رحم لغایت نافع و مفرج بواسطه ملخش آشفته و قدری تیش ناسور و بوم پیش
 فردمانا بوزنش و داخل خوش بولی او و کچه و غالبه می نمایند امراض لراس الصداع و آشفته
 و السحر و السکته و الصرع و اختناق الرحم بخور کردن آن نافع است از برای صداع و شقیقه
 و چون بخسانند آن را در شراب یا شامند آن شراب خواب غرق می آورد و تکرار
 گرفتن دو دان در بینی نافع است از برای صرع و سکته و در رحم برای اختناق آن کوبیدن
 و آشفته بدن آن نیز نافع است از برای صرع و دستور کوبیدن آشفته چون اراده
 کرده شود کوبیدن آن نیز و اگر آن است که آن را با آب کرم تر کرده پس بکوبند تا کوبیده
 شود و الا خشک آن کوبیده نمی شود و جوارش آشفته منقول از حکیم جعفر نافع از برای

جلد اول دهن استنوخ استنه باب الف مع الطار المهمله

۳۶۸

بواسیر تقویت معده و دفع ریاخ و تقویت باه و تعریج مزاج صنعت آن استنه
 سنبل الطیب بهمن سنج بهمن سفید فاقه کبار فاقه صفار زربنا و زرقه سافج هندی
 و اجینی از هر یک پنجه گرم کوفته بخته با سه وزن دو به غسل مصفی سرشته معجون سازند
 شربنی از یک گرم نادریم اگر در مزاج ضعیف باشد و اجینی و چوب چینی از هر یک دو
 ماشه تا چهار ماشه اضافه نمایند و پس باشد گرم است جمیع امراض بارده و اعیاد را
 نافع صنعت آن استنه تازه خوب شست مثقال در نیم من آب صاف باک نشان روز
 بخیسند این بخوشا نیک یک نیک باشد بخوبی اند و صاف نموده روغن چینی خوشبوی
 تازه چهار چند او به اخل کرده بخوشا نیک باشد با نشانی با روغن باند و آب بسوزد پس این
 را نرم سوخته داخل نمایند مشک خالص را و شسته عطر کرنا که بهار نایب است از هر یک سه
 مثقال عین شهاب کافور خالص از هر یک یک مثقال عطران شش مثقال لادن عینری
 شسته شانزده مثقال در شیشه نگاه دارند و عند الحاجة بکار برند و پس استنه و بکر
 که همان منافع دارد صنعت آن استنه سنج است تا قسط تلخ و درم سلیقه قصبه الذریره
 از هر یک سه درم ماحوز و درم میعه سائله پنجه گرم روغن مورد سوده یکرطل و نیم و شسته
 و بکار بجای روغن مورد و روغن کنجد یا زیت لفاق است بوزن روغن مورد او به را نیم کوفته
 و در سرکه انگوری بخیسند و سه درم نوالی بکندارند پس صاف نمایند و روغن ادران داخل
 کرده بخوشا نیک تا سرکه رفته روغن باند و شیشه نگاه دارند و نریخ باین دهن نافع است
 از برای فالج و اسهال عروق استنه سوده صفر و مقوی قلب و باه و سیرک النفوذ
 است قلب و موجب سرور و مقوی روح حیوانی و مزیل خفقان است صنعت آن بکند
 استنه بکند و پس آب اخل کرده عرق کشند به سوزیکه در انرج و کرسند و ده مثقال آن را بنوشند
باب الف مع الطار المهمله اطریه بفتح همزه و سکون طای مهمله و کسه
 را می مهله و فتح یا می شناه تخمینا و با بفارسی آسن آرد و آتش رسته نامند محسنه و
 سنج می گفته که اطریه طعاسی است متخذ از عین که بریده باشند آن اباریک باریک
 و آن را بفارسی رسته نامند و اطریه از اغذیه معروفه است و شامل ما به رسته و بفر

جلد اول و نسخ اطریه

۳۹۹

او غیر از اقسام آن است غذای صالح است زیرا که حار المزاج و کسیکه محتاج به غذای متین باشد و نافع است از برای سعال هرگاه نبوده باشد به سبب خلطی و آن اول است اگر از آرد گندم خالص سازند بدین قسم که آرد را با نمک بقدر ضرورت آب نیمه سخت نموده بر روی تخته پهن کرده رشته های بسیار با یک طولانی از دم کار در بزنند و هر قدر که خواهند آب گرم جوشان با آب یخنی گرم جوشان یا در آب قلیه جوشان بپزند و طبع نمایند تا بختی گردد و طعم خالی آن اکل گردد و مصالح حاره و فاویه بقدر ضرورت داخل کرده فرو آورند و تناول نمایند و آن را بفارسی آتش رشته و نرکی اویاج نامند و اگر آن را در روغن یا روغن و یا با شکل دیگر بریده بجهان قسم طبع نمایند آن الفارسی نرکی و یا پیچ و بجزا و غیره با و ترکی طبع گویند و اگر خمیر آن را از آرد سبزه اندک نرم ساخته از قلع سوراخ تنگ بکند رانند بدین قسم که خمیر را در جوف قلع پر کرده بدست یا بالتی زور نمایند تا از سوراخهای قلع مثل خراطه خمیر با یک شده بیرون آید یا آنکه بخت هر دو دست لایده مثل تارهای خراطه با یک سازند و خشک نموده عند الحاجة بکار برند و این را بعرابی شیره بپزند بی سونگین نامند و این را عند الحاجة اولاد و ن و غن فی نظر فی بریان می نمایند تا اندکی سرخ و برشته گردد پس آبقدر ضرورت داخل کرده دم دهند تا بخت شود پس بر روغن گاو تازه برشته نموده شیره تازه دوشیده جوش داده بران بختی قدر بران شبید می خورند و گاهی از آرد جو نیز بقسم اول با دو م برامی با جهان جیات حاده و قی و سل بی گوشت با خالص قلع میسند و دو قسم اول گرم و اول با رطوبت بسیار است بی گوشت آن را که آتش لویان گوشت جهت مرضی با گوشت جهت اصحاب بعضی امراض که خوردن گوشت در آن مناسب است ضرر ندارد شنبه باشد لیکن بطبی الهضم و الاخذ است جهت فطیر بودن خمیر آن نزد بعضی بی خمیر یا به آن سبب است و نیست چنین قسم دوم آن زلف اول سنگین و بطبی الهضم تر آن است و مصالح آن هر دو فلفل و روغن بادام شیرین است و چون انهمضام باید غذای بسیاری از آن بهم میرسد و جهت سرفه و وجع سینه و خشونت آن و خلط و قوطع امعا و مثانه و لاغری کرده نافع و مرخمی محده بارده چون ران برگ خرفه یا اسفناج یا روغن بادام

جلد اول در فسخ الطهریه

بجمله باشند جهت امراض مذکوره موافق تر و ملین بطن است آنچه از آن در جو سازند هر دو با
 رطوبت بسیار از همه لطیف الهضم و الانحدار و قلیل الغذاء و گاهی نیز در وقت اول از
 برای صفراوی مزاجان و یا جهت زیادتی لذت بعضی زحمات منافیانند کثک یا تا
 و یا سرکه و آب لیمو یا غوره و یا انار و یا آلو و یا زرشک و یا امثال اینها با اندک شیرینی
 چاشنی گرفته ترتیب میدهند این قسم آتش فاقوق منی منبسطی الهضم تروسته و مولد
 بلغم غلیظ است و مصلحتش نوم و ادویه حاره است و بعضی جهت رفع اسهال و حبس طبیعت یا در
 فالبضیه مثل آب سماق و یا ترش و کثک بریان امثال اینها ترتیب می دهند و گفته اند که طریقه
 بنی از خمیر آرد گندم صالح است از برای حار المزاج کسیکه محتاج لغذای متین باشد و نافع
 است از برای سعال هرگاه نبوده باشد سبب آن از اخلاط و آنچه با گوشت باشد کثیر الغذاء
 و مرطوب مسمن برین است همچنین با شیر و شیرینی آن مولد غلط غلیظ و آنچه از آرد برنج سازند
 سبک سیرج الهضم و قابض نوع دیگر که آن را بفارسی رشته قطائف رشته خطائی نامند
 و آن از آرد برنج یا سفاسه سازند بدین نحو که آرد برنج یا نشاسته مخلوط با آب کرده صاف
 نموده و وقتی که سوراخهای لاریکته اشته باشد کرده و یا تبیل مسی یا سینی مسی یا بر آتش گذاشته
 که خوب گرم گردد پس آن نوع را بیکدست گرفته و عصاره تمام بران بفاصله یکبشیر یا کمتر بگرداند
 تا مانند رشتههای لاریک از آن برآید و در یک بسته شود و ملازمت بگرداند و آنچه بسته شده است
 بردارد اگر بکثافتش باشد و اگر دو کس باشد و با طرف نزدیک باشد یکی بریزد و دیگری بردارد و آدم
 که بر مقدار که خواهند پس آنرا در ظرفی کرده و نقره گردگان بریان و مغز بادام بریان و مغز پسته
 بریان کوفته و بجلاب سکری قدری انبه سیل سوده بر روی می کرده بخورند و بعضی بجلاب
 سکری آلوده سکری رفیق که آن را بفارسی با قوت رفیق گویند بر روی کرده می خورند
 و آنچه از آرد ترتیب دهند سبک سیرج الهضم و قابض و آنچه از آرد دیده یا نشاسته می سازند
 کثیر الغذاء و لطیف الهضم است از نشاسته ساخته آن سبک ترو و قابض ترو و بدو ایت اقرب
 صداع از اغذیه از برای اصحاب صداع خصوص صفراوی و صداع یا بس سافج
 خصوص و فیکه سبب آن غم و هم باشد اطعمه نفیضه لطیفه صالحة الغذاء است و طریقه از انچه

جلداول باب الف مع الغین المعجزة و اعجم

۳۷۱

است یا نخل لیا از اغذیه صالح از برای اصحاب یا نخل لیا نرود جراحت و پس اطریه است بسبب
 آنکه متولد می گردد از خون بلغمی که مقادیرت میکند با سودای احتراقیه بنسب بر نرود بطلب
 و متولد نمی گردد از آن سودا و انحراف و منخر نیز نمی گردد و باید دانست که غذا های لطیفه گاه
 باشد که ضرر نکند بجهت آنکه زود محرق میگردد و نیز اطریه و امثال آن را در یا نخل لیا و قتی
 باید خورد که قوت هاضمه قادر بر هضم آن باشد بجهت آنکه نرود ضعف قوت هاضمه فاسد میگردد
 امثال این اغذیه در معده فساد غذا از اضر اشیا است از برای اصحاب یا نخل لیا و اکثر امر این
 الزکام و التریه نافع است از برای کام و نرود لبار و تغذیه با طریه با غسل لغت الدم نافع است
 از برای لغت الدم هر چیزیکه بوده باشد آن خاصیتی در جس خون از غذا ها مانند اطریه
 خصوص فیثکه بختی باشد در آن حدس کل از اغذیه مناسبه از برای اصحاب سیل طریه
 است بول الدم نافع است از برای اصحاب لول الدم تغذیه با طریه بیان گفته اند که تغذیه
 با آتش متولید بر اینچنینی باندکی دار فلفل و خولجان یا با انکی حلیت نافع است از برای نیساز
 بار و سافج و گفته اند باکی نسبت ز خوردن برای زنجبیل و امثال آن و مثلث الای
 آن برای ابدان امرجه بارده رطبه و معد های رطبه گاهی جهت اصحاب زیادتی
 لذت نخود در دست و چند را ریزه کرده در آن بخته می خورند و گاهی سبب و چند
 داخل میکنند و گاهی گوشت کوفته ساخته داخل نمایند و جماع شهای آردینه اکثر مشعل
 اهل خراسان و هراة و نوران است بعد از آن اهل ایران سائر بلاد دیگر کمتر باب
 الالف مع الغین المعجزة اعجم بدانکه اعجم بفتح هجره و سکون غین معجمه و فتح با
 موحده رای مهاده وائی مرکبی را نامند که نافع باشد جرب عین و او از قبیل فرور و برود
 است اعجم نافع از برای درونج و برش حقیق بعد از استعمال صفر کبریا و تراش باید
 که بچشم کشند صنعت آن فوتیهای کرمانی مغسول و بر صدف سوخته مغسول است
 و در م نبات سفید بچرم بدستور در و رسازند و این در و جرب سول نیز نافع
 و در نسخه که حکیم عطار الله از بیاض مجربات نواب حکیم محمد باقر ولد حکیم عماد الدین محمد
 شیرازی نقل نموده بجای صدف سوخته مدبر شمع محرق مغسول است و وزن هر دو در

اول درم و وزن نبات بنجدرم است انجمر لوی جریب یا سره و بل شرفاق و
طفره را نافع است صنعت آن تو بنای کرمانی مغسول شیخ محرف مغسول از هر یک
دو درم سرور بدنا سفته شش درم نبات بنجدرم صلابه کرده استعمال نمایند انجمر بگر
فروج جسم و بل جریب سود دارد صنعت آن تو بنای کرمانی مغسول شیخ سخته مقصود
بنات سفید از هر یک بنجدرم از زوت سفید پرورده عصاره ما بنای سبانی از هر یک
یک درم صلابه کرده استعمال نمایند باب الف مع الفاء افافویه اهم ادویه
خوشبو است که اطعمه اش بره می کنند محمود سنجر می گفته که افافویه عطره طینه الراحه است
مانند فلفل و دارچینی و سیل بو او غیر آنها حب افافویه سیل نافع از برای ضعیف معده
حادث از بلغم و از برای کسی که کاره از نوشیدن یابرج باشد صنعت آن حب لسان
عود و لسان از چینی سلیمه مصطکی سبیل الطیب سارون زعفران لسانیه فلفل جوز
بو از هر یک یک درم و نیم غار یقون دو مثقال ترب سفید ده درم و در نسخه دیگر ده
مثقال است سقمونیا دو مثقال زنجبیل دو درم کوفته بخته آب کرفس حب سازند
شرابی دو درم و نیم تا سه درم حب افافویه امراض سوداوی صفراوی و بلغمی را که در
معده باشد و خشنی حادث از آن از ناخوشی حال معده را نافع است صنعت آن از چینی
فصل الثیریه حب لسان ققاح از خر سلیمه قرقه الطیب از هر یک ده اوقیه کوفته و در شش
من آب باران بپزند تا بنصف سد پس بگیرند صبر سقوطری نیم من و در آن بپزند و
همدر آن آب بخوشانند و صافی کنند و دوبار سه بار که هیچ چیزی از دروی در آن نماند
و باقیاب نهند تا خشک شود پس زعفران مرکی صافی مصطکی از هر یک یک اوقیه بخته
و در آن بپایزند و چهار درم جری بقدر نخودی در سایه خشک کنند شربتی مثقالی باب نیم
گرم فرو بپزند و در نسخه معصومی اقرقه الطیب از هر یک سفت درم و نیم است و گفته در یک چهار
یک است آب باران بخوشانند تا بنصف آید و وزن معده ده درم زعفران و مصطکی و مرکی
از هر یک یک درم شربتی یک مثقال حب افافویه دیگر که در جوی بوم به سبب ناگواری بدن
طعام بکار آید و بخت نیمین طبع زمانی که نقل از طعامهای غلیظ رسیده باشد

مانند شاید نباشد عرق افادیه هر یک از افادیه را که خواهند عرق کنند تا نهند
 و قریض و در چینی ناخته و میل و بپاشد و جوز بوا و بنال الطیب و سافوج هندی باید که چهار
 یا زیاده اگر سبک خواهند مثل وزن آن آب داخل کرده بطریق کلاب عرق کنند و آنرا
 لعالی عرق هر یک علیحدگی و در اماکن خود ذکر خواهند یافت قرص افادیه نیز فعلاً
 خلفه و قروح اسهال و اسهال و عشت صنعت آن بگیرند زعفران بنال الطیب و بنال
 از هر یک چهار مثقال صبر سقوی و روم و عصاره بنج و القس حشمت هندی اقایا که برای مع
 مازوی سبک تر و فلفل سفید از هر یک دو مثقال بگویند نرم و بپزند و با شراب شکر آرد
 سازند هر قرصی بوزن نیم مثقال شکر بنی بقرص و در نسخه دیگر افیون خالص و مثقال نیز
 داخل است و کبریا داخل است افیتمون بفتح اول سکون فاک و کسری نامی شانه قوفایه
 و سکون نامی شانه نخانیه و ضمیم و او و او و لون لغت یونانی است یعنی دو البخون
 و شعر القس نیز نامند و بسیاری سکون و کسری است که اسهل و امریل گویند و آن بنا
 است رخ رنگ و ربی و نامی صفت نرمی مانند قروح آن مانند جفاطه و برکهای بسیار
 ریزه و کله شخ تیره و تخم از خود لیزه تر و سرخ مایل بزروری و بر نباتات و ایشای
 که نزدیک باشند می تند بخش شبیه است بزرک و نامدی و زریزین می مانند و نصاری
 گویند که در حوالی اجزای میروید و طعمش تلخ مانند کی تند می بعضی گفته اند که بیخ ندارد و گلش
 تر بختم می بندد و شیخ الرئیس گفته قوت نبات آن مثل قوت حاشا است و بعضی گفته
 اند که از جنس حاشا و بجزین آن سرخ و قریطی یا مقدسی است که از جزیره مقدس و یا
 افراطی و درند و هر چند سرخ تر و تند بو تر و بار یک تر باشد بهتر است ببالینوس گرم و خشک
 در سوم میداند و چنین دیگر اطباء گرم در سوم خشک است اول و نیز بعضی خشک در دوم است
 محال و ملطف و سهیل و سودا و بلغم است و با بنفشه سهیل صفر نیز جهت امراض مانعی و عصبانی
 و ادجاء مفاسل و نفخ و صرع و بالبخولیا و جنون خدر و سرطان منقرح و بالخاصیه جهت
 امراض سوداوی تنقیه سودا و تفریح قلب سبب تنقیه سودا بی عدیل است و چون بنفشه
 هر روز در دم آنرا بایتم رطل نیز تازه و شسته و بپاشند و با بانه و مثقال سبک بخمین

بنوشند و سرخ خفان و نوحش و مالخو لدا و تسنج مجرب است اند و تسنج الرئیس گفته که چون
 چهار درم ایتیمون اسامه با قدری عسل و قلیلی نمک بخورند اسهال سودا و بلغم بقوت
 میآید و بعد اوی قلیلی سرکه نر درین ترکیب گفته و چون ایتیمون لطیف و ضعیف است
 است بسیار جوش نباید داد بلکه بکاه و جوش اکفا باید نمود زیرا که جوش مطلق آن است
 و ایتیمون بضر صفراوی و شبان و مجروح و المزاج و مورت کرب غشی و عطش و مصلح آن بنفشه
 و کثیر است گویند بضر ریه و بلغم صغری کثیر است موافق مبر و المزاج و کهولان
 است قدر شربش از جرم نر و تسنج الرئیس چهار مثقال نر و بعضی ناسه مثقال است
 و دو درم گفته اند و در مطبوخات تاده و رم و بدکن لا جور و دوجر از منی یک و زن نیم
 آن جاشما یا مثل آن جاشما و دوانگ نر بسفید و برست تخم آن را نرم نباید کوبید
 و بروغن بادام چرب باید نمود که مصلح آن است و رغص اگر در غر مطبوخ است و الا بران
 باید چکانند و مقدار شربش آن چهار درم و باغ آن چهار درم است و گفته اند چون ده
 تخم آنرا در پارچه کنانی بسته و در وثاق رطل شراب انگوری کیشب بنجیاستند و در زیر
 آسمان گذارند و روز دیگر افشرد و صافی آنرا گرم کرده باد و اوقیه شربت بنفشه و یک اوقیه
 شربت روکر و با شتقال و غن بادام شیرین بنوشند اسهال مره سودا در نهایت قوت
 کند بدون مضرت و احداث ضعف و جهت مالخو لدا و وسواس سوداوی نیز نافع است
 و اگر یک و قویه مغز فلوس خیار شنبه نر اضافه نمایند بضر است اعفاء الراس گفته اند
 چون ایتیمون سهل بلغم سوداوی محرق از دماغ است نافع است از برای امراض حاد و
 ازین دو خلط در راس و دماغ و شربتی از آن در مطبوخ است از پنج درم بقدرم از جرم
 آن از یک درم تاده و در نفوع از دو درم چهار درم و تا شش درم است و سزاوار
 آن است که هرگاه جرم آنرا استعمال نمایند و غن بادام شیرین باید که چرب نمایند و صلیح چون
 شش درم ایتیمون او قدری از شیر کوسفند داخل کرده یا شامند نافع است
 از برای صداع سوداوی و بنفشه سودا و بعد از رفع منضجات مناسبه شربش در هم
 آن باد الجبین نافع است صداع حادث بشارکت قلبی یا سبب مزاج سوداوی

جلد اول در نسخ افيتمون

۳۷۹

قلب باليخوليا و ماينا و جنون کابوس و سودا و سوس و فرستنی و رسامل و غير او از اطبا گفته اند
که نافع است از برای ماليخوليا خصوصاً مثل افستين و چون کبيرند از افيتمون شش درم و باوده
مویز منقعي بخوشانند جو شایند في خفيف و صافي نموده بپاشانند نافع است از برای ماليخوليا
حادثه از آتشا ميدن خمير بسيار و ادمان بران اگر اضافه نایند بسوی طبع آن سر بنفشه و
اصل السوس می باشد نافع و چون اضافه نایند بسوی همه مفرجی مانند بادرنجبويه کافور بان
بپاشند بلغم و نافع است از برای سواس و دوی پچدين با مار الجبن نافع است ماليخوليا را و
در مویز گفته که چون کبيرند از افيتمون مزن بشند دم و پاشانند با شير بر تاز و دو شنبه
و شکر سفيد می باشد نافع از برای ماليخوليا و ماينا و کابوس و جنون اکثر امراض سودا و سوس و
شيخ الرئيس گفته است سفر غ موده ماليخوليا و سودا و سوس و افيتمون با شحم خطل اندکی سفيد نیايد
از قصد و نفع موده بسا باشد که موجب سنگاری شود و اگر اين دوا موجب سنگاری نگردد
بايد که استعمال ارجح باشد بغير مویز باين نحو که اگر گفته شود از آنها بقدر حاجت و حسب
فرد برند سيمد بمعل جرجانی گفته که چون افيتمون را کوبیده و مویز منقعي شسته و صفت نموده
از ان پنج درم ناده و درم نافع است از برای ماليخوليا و سوس و چون هفت درم افيتمون کوبیده
را با الجبن سانچ شغریا شامند اسهال سودا و نفوت بکنند و تنفیه طحال میکنند و نافع است
از برای ماليخوليا و سوس و جنون نیز و از می غیره گفته اند که چون بر بنفشه کبيره ازین
ترکيب خورده شود می باشد نافع از برای ماينا و ماليخوليا و جنون و جمع امراض حادثه از سودا
مخرق از سودا هرگاه بوده باشد موده مائل بر دوی نوشيدن افيتمون با مار الجبن پنجين بشيره
قرطم نافع است از برای ماليخوليا و ماينا و جنون و سواس سودا و سوس و کابوس و سوزان است
که بوده باشد شير و دمل و مغز حبه القرم کوبیده و استرم و آن او شير نيگرم بالند و بکندارند
تا بانه شود بگردن پيرس آن ابد نور تفریح کنند و آب آن با شش درم افيتمون بنوشند طحال
در مجربات خود آورده که دیدم خلقی کثیر را از اصحاب ماليخوليا و ماينا و جنون و سواس سودا و سوس
که افيتمون مخلوط با فستين و سوس و دوی پچدين با شحم خطل با نهداده پس زائل گردید ماليخوليا و سواس
سودا و سوس ایشان را و نفع دواي افيتمون و از برای اصحاب ماليخوليا و از برای سودا و

جلد اول در نسخ حب اقیتمون

۳۷۷

و چون هفت گرم تخم انار و شیر تازه و دوشیده اخل کرده بخورند یا شند نافع جنون و سواس
سوداوی و این مالکویه گفته که چون اقیتمون و آب یکم و جوشی داده آن را با لند و فشا رند
و آب را صافی نموده بگفتند در آن حل کرده باز صافی نموده بیا شند تنقیه معده می کند
از اخلاط فاسده سوداوی نافع است از برای کابوس حادث از انحراف سوداوی بر فک از معده
لبوی سرد با مال الجبن بر کابوس سوداوی صریح و فالج و لقوه و تشنج و خدر را شایسته اقیتمون
نافع است صریح سوداوی بلغمی فالج و لقوه و تشنج استلالی و خدر را بجهت آنکه منقی و مانع است باید که
بوده باشد مخاط به بعضی از وی مخصوص تنقیه مانع مانند اسطوخودوس و این جز که گفته که آن
منقی و مانع است از سودا و بلغم و نافع است از برای تشنج و استلالی و خدر و مقدار شربت
از آن یک گرم است تا دو گرم که بروغن بادام شیرین چرب نموده بنوشند و اگر بوده باشد در
سبطوخ محتاج بروغن بادام نیست بعد ازی گفتند که چون بگیرند از اقیتمون شش گرم ناده در
و بخوشاند و بپخته جوشانند بی رقیق و با لند و فشا رند و بنوشند نافع از برای تشنج استلالی
و خدر و بعضی اطباء گفته که چون بگیرند از آن هر روزه درم پنج یا شش و یک من شیر بر نازد
دوشیده و صافی نموده اضافه نمایند مقدار باز روزه درم یک یا دو صاف و الحوضه نابریه
شود و بچکاند بیا شند و این فصل است و در شوالی لعل آورند از برای تشنج و خدر
نافع است فصل در بیان جوبی که اصل و عمده و در آنها اقیتمون است و حب
اقیتمون که اسهال سودا از بدن و دماغ کنند نافع است از برای الجولیا می حادث از سودا
مخفف از سودای طبیعیه آن اقیتمون درم غار یقون شش سفید بخیل منقی
بلیا سیاه از هر یک پنج درم یا راج فیه هفت گرم نیم لاجورد سه درم و نیم سیمینا می لطاکی
شوی یک گرم نیم کوفیه نیمه بروغن بادام شیرین پنج درم چرب نموده با حب سازند شربتی
از سه درم یا چهار درم حب اقیتمون یک گرم سهیل سودا است نافع است از برای الجولیا
صنعت آن اقیتمون چهار منی از هر یک سه درم نمک لفظه دو درم کوفیه نیمه یا کلسنی
نازه شش جوبی از هر جوبی بقدر نخودی شربتی و در متعال آب گرم فرو برند حب
اقیتمون و دیگر نافع از برای الجولیا می حادث از سودای مخفف از بلغم صنعت آن اقیتمون

جلد اول در نسخ حب افیمون

۳۷۸

و در دم بسفاینج فسق غار بقون پس سفید از هر یک یکدرم نمک هندی خربق سیاه
از هر یک نیمدرم ایاچ فیقر ایکه دو نیم اسطوخودوس سن ثلث درمی کوفته بخته باب حبک زنده
جمده فشرتب کمال است حب افیمون بیکه که اسهال سودا کند و نافع است از برای مالنجولیا
صنعت آن افیمون اقراطی بسفاینج فسق از هر یک سه درم حجار منی خربق سیاه از هر یک
یکدرم تربد سفید نیمدرم کوفته بخته باب شش جوین زنده شیرینی و درم باب گرم فربند
حب افیمون بیکه که اسهال سودا کند و نافع است از برای مالنجولیا هرگاه استعمال کرده
شود بعد از آنکه چند روز ایاچ جالینوس خورده باشند صنعت آن افیمون غار بقون ایاچ
فیقر شحم حنظل سفید نایمی شوی از هر یک مقدار سی که فقدان حال حلیل و حال مرض و
وقت و عادت سن بالجملة موقوف بر برای طبیست کوفته بخته باب حبک زنده و باب گرم فربند
برند حب افیمون خففت نافع است از برای مالنجولیا سی حادث از سودای ملل بر دوت
صنعت آن افیمون شحم حنظل و اندکی سفید نایم صاحب سازند و باب گرم فربند و اگر
این حب موجب رسته کاری نشود پس باید که زیاده کرده شود و در آن لاجورد و حجار منی
بی خوف غائله خربق سیاه یا خوف غائله حب افیمون که بخته سودا کند و نافع است
از برای نسیان و دواوی چون استعمال کرده شود با بطبوخ افیمون بعد از لضع منضجات
سودا مخصوص مغلی منقول از حضرت استاد الاطیبا سلسله سند قدس سره که بجهت همین علت
نالیف فرموده اند صنعتش اینست گاوبان ماهیه بسفاینج فسق با در پنجویه اسطوخودوس
کل نقشه از هر یک و درم عود الصلیب و درم عناب خراسانی ده دانه مویز طالق فسق
از حب بیست و نه افیمون در کنان بسته پنجدرم اجزا سوای افیمون جو شاینده صاف
نوده افیمون و در کنان بسته شش ان اندازند و بگذارند و صبح گرم کرده بآلند و بفتارند
و یکسره او در کرده با بطبوخ گرم با بر روی پنجین با تروده منقال صافی نموده بنوشند پس
چون لضع ظاهر شد اسهال سودا نمایند حب افیمون با بطبوخ افیمون حب افیمون
خنین سودا را از بدن پاک کند و نفع بر رانفع باشد صنعت آن افیمون اقراطی و درم
شحم حنظل و درم نمک لفظی یکدرم فربند یک منقال اجزا را کوفته بخته حب سازند شیرینی

جلد اول در نسخ حب افیمون

۳۷۹

دو درم و نیم باب بکرم فرو برند حب افیمون بکرم نافع از برای جسی ربع صنعت آن افیمون
 ایلک کالی از هر یک چهار درم عصا رة غاف عصا رة افندین از هر یک دو درم صبر یک درم
 بایک رازانه در آن خوشایند صاف کرده باشند جهای بزرگ بسازند قدر شربت دو
 درم ناسه درم حب افیمون بیکر که نفع سودا زدن سر کند و جمیع امراض سوداوی
 مخصوص النحول و اسهال سوداوی را بنجاست نافع باشد صنعت آن افیمون افریط
 ده درم غاریقون پن سفید از آرد و پنیر مویکن گذارینده شش درم ایلک سیاه پوست ایلک
 کالی پوست ایلک زرد آما شقی پوست ایلک از هر یک دو درم گل سرخ منزع الا فماع سناکی
 اسطوخودوس لاجورد مغسول از هر یک دو درم و نیم کوفته بخته بروغن بادام شیرین جرب
 نموده باب از بانه شربت حب از ندر شربت حب از ندر شربت حب با جلاب ساده نیم گرم
 حب افیمون نافع از برای جسان سوداوی صنعت آن افیمون افریطی ترب سفید
 بسفلیج فستقی از هر یک و مثقال غاریقون سفید لاجورد مغسول حجر ارمنی از هر یک
 مثقال کوفته بخته گلاب شش درم حب از ندر شربت حب از ندر شربت حب از ندر شربت حب
 گلاب و عنق کاوزان فرو برند حب افیمون استعمال در النحول ایلک بیل مطبوخ افیمون
 است صنعت آن افیمون ده درم بسفلیج فستقی غاریقون پن سفید از هر یک یک درم
 خربق سیاه نمک هندی از هر یک یک درم اسطوخودوس چهار دانگ ایلک ایلک فیه یک درم و نیم
 بسفلیج فستقی از هر یک یک درم و شربت نام است بخته قویا و اگر مر لفضیف یا صغیر باشد
 سه شربت حب افیمون استعمال در سوسی مزاج سوداوی قلب خفقان حوات از سودا
 منواله از بانه صنعت آن افیمون ترب سفید مدبر از هر یک یک درم غاریقون سفید شحم حنظل
 حجر ارمنی مغسول از هر یک یک دانگ و نیم سفونمای مشوی ملح نفلی متعل از رزق از هر یک
 یک دانگ خربق سیاه نیم دانگ اسطوخودوس و دانگ کوفته بخته بروغن بادام شیرین جرب
 نموده حب سازند جلی یک شربت حب افیمون و بیکر شعل درین عات
 و قیاسه سودا از صغیر باشد صنعت آن افیمون ترب سفید مدبر شش دانگ شربت از هر
 یک یک درم و پوست ایلک زرد یک درم و دود و دانگ صبر سفوطری زرد و دود و دانگ جورد

جہانگیر

مفسول دولت جزوی مصطلکی بکچر و دود انگ گل سرخ دولت یک جز و کوفته نیمه
حب سازند شربنی چهار درم باب شیرین حب افیمون نافع از برای صداع سودا و
دسائر امراض سودا و صنعت آن افیمون پوست بلبله سیاه غار یقون سفید از
هر یک دو دانگ ملخ لفظی بسفنج فستقی حجر ارشی مفسول خربق سیاه از هر یک یک دانگ
کوفته نیمه بروغن ادام شیرین چرب نموده آب شکر حب سازند حب یک شربت است
صنعت این حب نسخه دیگر افیمون بخیرم بلبله سیاه چهار دانگ غار یقون سفید و دانگ
ملخ لفظی بسفنج فستقی حجر ارشی خربق سیاه از هر یک یک دانگ کوفته نیمه بروغن ادام شیرین
یک شفال چرب نموده آب سازند هر حی بقدر نخودی جمله کثیرت است حب
افیمون سهیل سودا و فستقی بدن سحر است از ماده سودا و غلظه و سفید است از برای النجولیا
و صداع سودا و صنعت آن افیمون و درم غار یقون سفید اسطوخودوس تربید سفید
درب بسفنج فستقی از هر یک یک درم کوفته نیمه آب از یانه شکر جو حب سازند حب یک شربت
است حب افیمون سهیل سودا و غلظه صنعت آن افیمون بسفنج فستقی از هر یک
سه درم خربق سیاه حجر ارشی مفسول از هر یک یک درم تربید سفید و درم کوفته نیمه
باب حب سازند شربنی و درم حب افیمون نافع از برای صداع بشارت معد
بسبب اجتماع سودا و مده چون احتمال کرده شود بعد از تصحیح ماده و این حب منفی بدن و معد
و دماغ است و نافع است و ارسد و سودا وی را نیز صنعت آن افیمون افریطی اسطوخودوس
بسفنج فستقی بلبله سیاه غار یقون سفید حجر لا جور حجر ارشی مفسول از هر یک یک دانگ
و نیم سفید و ناشوی کثیر از هر یک یک دانگ کوفته نیمه آب با و بنجویه حب سازند حب یک
شربت است حب افیمون سهیل سودا و نافع است از برای سیرام سودا و صنعت آن
افیمون افریطی تربید سفید و درم از هر یک درم غار یقون سفید شش درم بلبله سیاه پوست
بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله آله شقی از هر یک و درم غنچه گل سرخ
منتر و الا فاع اسطوخودوس لا جور و مفسول از هر یک و درم و نیم کوفته نیمه آب از یانه
مازه شکر حب سازند شربنی از چهار درم تا هفت درم با حب ابله و ده با آب نیم گرم

جلد اول در نسخ حب افیتون و سفوف افیتون

۸۵

حب افیتون بیکه که صنعت دارو صنعت آن افیتون از طریق البیاض فستقی غاریفون
 پس سفید نمونای مشوی شحم خطل حجر لاجورد و سفوف حب بلبلان از هر یک بقدر
 حاجت کوفته بخته باب کاسنی تازه سرشته حب سازند شترتی و در شغال صبح
 عرفی گاوزبان فرو برند و غذا طعم دار الشعیر یا تخود آب بخورند حب افیتون که از او
 مسهل است و نافع است از برای البیض و بعضی اوقات ملطیخ افیتون داده می شود و
 مرضی که باشد شاید ملطیخ افیتون که گفته شد که این حب نافع است از برای البیض
 حادث از سودای خرق از سودای طبیعی و جدا صنعت آن افیتون است درم بلبلان
 سفیده درم خربل سبزه نمک هندی از هر یک پنج درم اسطوخودوس سفید درم المارج
 فیهرا با نزه درم و در شحم و دیگر پنج درم است و در نسخ و دیگر جای المارج فیهرا سه درم و در نسخ
 داخل است نسخ مسیحی موافق نسخ اصل است الا انما غاریفون سفیده درم داخل است
 اجزا را کوفته بخته حب سازند شترتی از سه درم تا چهار درم صنعت این حب نسخ این المارج
 افیتون است درم المارج فیهرا البیاض فستقی از هر یک دو درم اسطوخودوس سفید درم غاریفون
 سفید پنج درم نمک هندی سه درم کوفته بخته باب حب سازند شترتی سه درم آب بکرم
 فصل در بیان سفوفانی که اصل و عمد و در آنها افیتون است و سفوف
 افیتون مسی بسفوف سودا فیهرا سفوف باین سفوف با ماء الجبین نافع است از برای
 البیض و تنقیه سودا که صنعت آن از صنعت آن افیتون درم بلبلان سبزه پوست لیمو
 کابلی از هر یک یک درم نیم غاریفون پس سفید یک ربع درم خربل سبزه دو درم کوفته بخته
 بروغن بادام شیرین حرب کثوده شترتی از دو درم تا سه درم سفوف افیتون مسی بسفوف
 سودا منفول زقرشی گفته که فیهرا سفوف سودا باین سفوف با ماء الجبین و در علاج
 البیض و در تنقیه کیمیا به مجرب النفع است صنعت آن افیتون اسطوخودوس غاریفون
 پس سفید لاجورد و سفوف حجر الماسی مشوی از هر یک مقدار یک درم
 طبیب مرضی اقتضا کند کوفته بخته نگاه دارند و سفید کیمیا سه درم آن را با ماء الجبین
 بنوشند سفوف افیتون مسی بسفوف البیض و غایط و قطع البیض و اس

تجلد اول در نسخ سفوف افیمون

۳۸۲

و دشت خست نفس و خون در این سفوف مقوی سرفطاب معده است صنعت آن
 افیمون افریطی شش در پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آمله
 منقح افیمون تخم ریحان ترب سفید بدینام بودند از هر یک چهار درم کهر باقی شش می مرجان
 قمری تخم خرفه قطره بر شش مقرر من مرادینا سفته کشید خشک مقرر کل ارمنی
 عود قمری غلام درونج عفری از هر یک سه درم مشک بتنی سقیمه کوفته بخینه نکاه دارند
 شبرنی و دو درم و نیم تا سه درم و اگر اضافه کرده شود باین سفوف بوزن مجموع ادویه نبات
 سفید بعد از آنکه اجزاء ابروغن باو ام شیرین جرب نموده باشند می باشد و رقیق اسرع دین
 حال شبرنی از آن بخیزد است با کلاب یا آب زرشک شیرین کرده بشریت گاو زبان
 یا شربت نیلوفر اگر در مزاج حرارت باشد میفرمایند اگر درین سفوف بجای ترب سفید بدین
 لاجور و مغسول یا جوارین بوزن ترب کرده شود می باشد و بالنجولیا القح و افوس
 سفوف افیمون برونش نافع از برای قطب فعل با مار الجبن چون آشامیده شود
 بعد از وضو و اخراج خون بمقداری که قریب کسی رسد صنعت آن افیمون افریطی
 بلبله سیاه پوست منقح بسفایج فیقه پوست تر ایشده لاجور و مغسول از هر یک
 بمقداری که رامی طبیب آن قرار گیرد کوفته بخینه مقدار و دو درم از آن با مار الجبن نوشند
 سفوف افیمون مهمل سودا که چون با مار الجبن خورده شود نفیقه سودا کند و خصوص از
 صنعت آن افیمون ده درم بلبله سیاه غار بقون سناکی ربو پنچینی بسفایج فستقی
 از هر یک دو درم کوفته بخینه سفوف سازند و مقدار استعمال از آن از سه درم تا چهار درم
 است سفوف افیمون سبع تنقیه تمام بدن از سودا کند و نافع است از برای انجولیا
 و قسکه سودا در تمام بدن باشد صنعت آن پوست بلبله کابلی بلبله سیاه افیمون افریطی
 از هر یک دو درم بسفایج فستقی حب لیل سناکی از هر یک سه درم ترب سفید نصف مجموع
 ادویه کوفته بخینه قدر استعمال از آن از چهار درم تا چهار شقال باشد سفوف
 افیمون مهمل سودا این سفوف اسهال خلط سودا کند و نافع است از برای امراض
 حاد و از اخلاط غلیظه صنعت آن بسفایج فستقی افیمون افریطی از هر یک جزوی

جلد اول در سنگنجین افیمون

۳۸۳

شکر طرز و دوز و کوفته بخینه چهار درم آن را کف کنند و بعد از آن جلاب کبری بنوشند
 و چند نسخه دیگر را در الجبن در حرف اللام در البان مذکور میگردد و انشاء الله تعالی فصل در
 بیان سنگنجینانی که اصل و عمود در آنها افیمون است سنگنجین افیمون
 ساده به نسخه حکیم محمد باقر موسوی رح حکیم باشی شاه جمجاه سلیمان صفوی صنعت
 آن افیمون اقربطی پنجاه درم در کیسه کتانی کرده در دمن آب بجوش آورده انداخته
 دو سه جوش بدهند و دیگر از آتش فرود آورده خندان کیسه را ببالند که تمام قوت افیمون
 آب باز داده شود پس کیسه افشوده و در نمایند و سرکه انگوری کهنه پنج سیر من نیز بزنند
 سفید بکین و نیم نیز داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید شربتی پانزده مثقال سنگنجین
 افیمونی ساده به نسخه دیگر نافع از برای بالینخویا و اصحاب و سواس و حشمت جمیع
 امراض سوداوی صنعت آن بکیزند افیمون پنجاه درم و دره سرکه انگوری و آب
 بقدر حاجت بخیسانند پس داخل نمایند در آن قند سفید صافی و دو جوش داده فرود آورند
 و کیسه افیمون را ببالند تا تمام قوتش بیرون آید و شیره اش کشیده شود پس کیسه را
 افشوده و در نمایند و بقوام سنگنجین آورده شربتی پانزده درم یا ماد الجبن بیاشامند
 سنگنجین افیمون البف شیخ الریش رحمه الله منقول از نسخه ابن ابی صادق
 صنعت آن افیمون اقربطی بسفلیج فستقی از هر یک ده مثقال خربق سیاه یک مثقال
 خربق را نیمکوفته یک شانه و در سرکه انگوری کهنه یک رطل که یک رطل آب خالص در آن
 داخل کرده باشند بخیسانند پس آتش ملایم بجوشانند و ببالند از در آن خرقة کیسه
 باشند در آن بسفلیج فستقی پوست تراشیده نیمکوفته را تا نصف سد پس افیمون را در
 خرقة کتان بسته در آن اندازند و دو جوش دیگر داده از آتش فرود آورند و خرقة افیمون
 را ببالند پس از جمیع قوت افیمون آب از آید پس خرقة دیگر را نیز ببالند و بقتارند
 و هر دو خرقة را دور کرده سه رطل شکر سفید صافی داخل نموده آتش ملایم بزنند تا بقوام
 آید پس از آتش فرود آورده سرد نموده در شیشه نگاه دارند سنگنجین افیمونی اصل
 سودا البف شیخ الریش رح صنعت آن بکیزند غسل مصفی یا شکر سفید مصفی و سرکه

جلد اول در سنگین افیمونی

م

بمنوریکه در سنگین سادۀ رخ الریش گرمی شود پس گیرند افیمون آن مقدار که خواسته
 باشند و بسفایج فستقی و خربق اسود و هر دو را نیمکوفته و هر سه را جدا جدا در صرکتانی
 کرده سر آن را محکم بسته و یک اندازند و بپزند چنانچه در سنگین سفیمونی در رسم
 سفیمونی ذکر میشود و این نسخه باشد بنی ابی صادق یکی است و تفاوت صنعت است
 صنعت این سنگین به نسخه دیگر بسفایج فستقی پوست ترابنده نیمکوفته سی درم خربق سی
 نیمکوفته چهارم افیمون افریطی سی درم هر یک علیحدۀ در صرۀ کتان منتهیل السج کرده
 و باید که نیمه هر یک از صرۀ باغالی باشد پس بگیرند سر که انکوری یکصد درم آب خالص و در طل
 در و یک سنگی پاکیزه کرده بچوشانند و دو صرۀ بسفایج و خربق را در آن اندازند و بچوشانند
 و زمان بزمان صرۀ را بماند و چون نصف است افیمون را در آن اندازند و دو صرۀ دیگر
 داده از آنش بگیرند و کیسه اینک و مالند و بفشانند تا تمام قوتها می و با بمان باز داده شود پس
 کیسه را فاش کرده دور کنند و در طل شکر سفید صافی داخل کرده بقوام آورند پس از آنش فرود
 آورده سرد نموده در پیشۀ با طرف چینی نکاهدارند و شربتی بسبت درم و وقت حاجت بکار
 برند سنگین افیمونی دیگر منقول از رشع الریش رخ کافور برای الصفا و حش سودا و کما
 و صرۀ بالخیو با و حشاق سودا و سی و این سنگین منضج مواد سودا و سی است و نیکه ماده علت
 بر فتن میکند و نیز بعد از شغال این سنگین متفرغ مواد امراض مزبور به سبب ما خفیفه میتوان
 کرد صنعت آن افیمون افریطی ده شغال کا و زبان باز و ده شغال تخم کاسخه اصل السوس
 ترابنده مروضن پوست بچ کاسنی از هر یک و دوازده شغال بسفایج فستقی پوست ترابنده
 نیمکوفته تریه سفید پوست ترابنده مروضن از هر یک شش شغال حاشا زونای خشک
 کما فیطوس از هر یک چهار شغال پسیاوشان پنج شغال تخم باورچو تخم باورچو تخم فخر شنگ
 زرد باد و روغ غفری بهمن رخ بهمن سفید بنیل الطیب قاقلیه از هر یک سه شغال و نیم
 تخم کشوث دوازده شغال قند سفید بقدر حاجت کل قند آفتابی یوزن جمع ادویه
 ادویه را یک شبان و زور سر که گفته بخسانند آن مقدار سر که از روی آن ادویه بر کرد
 و بعد از آن چهار طل آب خالص داخل نمایند و به آتش ملایم بچوشانند تا آب برود و بماند

جلد اول در سنگین اقیهونی

۳۸۵

حل فنداقبالی ادران حل کرده صافی نموده فند سفید داخل نموده بقوام آورند غریبی پانزده
 شقال بهتر آن است که این سنگین با مارالچین نبوشند سنگین اقیهونی منقول از
 اوویه فایده شیر الریش و این سنگین همان نسخه قبل است با الچین تفاوتی صنعت
 آن اقیهون افریطی و درم بسفاج شقی پوست تراشیده یکم گرفته شش درم گاو زبان
 گیلانی پانزده درم حاشا زوفای خشک کما فیلوس از هر یک چهار درم پرباوشان نجدیم
 تخم فرخ خشک تخم بادرنجویه تخم بادرنج و تخم عفری همین سه سفید فاقا سیلج
 هندی سنبل الطیب از هر یک سه درم و نیم تخم کثوث تخم کاسنی اصل السوس تراشیده
 مخصوص پوست چ کاسنی از هر یک دو از ده درم کلقد سگری بوزن تمام اوویه و
 را نیم گرفته در پنجطل آب خالص و درطل سرکه انکوری گندیده با نش ملایم در و یک سنگی
 بجوشانند تا نصف زن سرکه باقی ماند و اگر آب زیاده باشد بهتر است پس سرکه اصافی
 نموده داخل کنند در آن شکر سفید صافی مقداری که بگرداند طعم سنگین را مگر اگر احیناج
 باشد و کلقد کفایت بخند و با نش ملایم بقوام آورند و فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاه دارند
 غریبی پانزده درم نایست درم و ده روز استعمال نمایند و فیکه ماده سودا در بدن بسیار
 باشد و در نسخه دیگر این سنگین تر سفید درم و نیم داخل است تخم فرخ خشک و زربناد
 و در پنج داخل نیست در نسخه که بعد ازین ذکر میشود و این اوویه داخل است کن این
 برو نسخه اختلاف دارد سنگین اقیهونی مذکور به نسخه دیگر صنعت آن اقیهون ده جزو
 بسفاج شقی پوست تراشیده نیم گرفته تر سفید محاکم مخصوص از هر یک شش جزو گاو زبان
 پرباوشان ایرسا تخم کاسنی اسطوخودس تخم کثوث پوست چ کاسنی از هر یک پنج جزو حاشا
 ورن گل سرخ کما فیلوس از هر یک چهار جزو تخم بادرنج و تخم بادرنجویه تخم فرخ خشک بادرنجویه
 زربناد و در پنج عفری همین سفید سفاج هندی سنبل الطیب فاقا کبار از هر یک سه جزو
 مجموع را در آب و سرکه چینی مانند یک شانه و زین بجوشانند آن مقدار که وزن سرکه
 باقی ماند کلقد اقبالی بوزن مجموع اوویه دران حل نمایند و صافی نموده اگر احیناج
 باشد قدری شکر سفید که طعم آن را مگر داند داخل کرده بقوام آورند و فرود آورده سرد

در سکجین افیمونی

جلد اول

۳۶

سر کرده در شیشه نگاه دارند سکجین افیمونی که قدس موسوم بلبا نافع از برای
 جمیع امراض سودا و بخصوص قیتکه آشامیده شود بامارالجین صنعت آن افیمونی فو
 بسفایج فستقی سناکی از هر یک و درم گافد زبان شاتره گل کاو زبان اسطوخودوس باورخوب
 تخم خیارین پوست پیچ کاسنی پوست پیچ رازیانه اصل السوس محکوک مرصوص گل نشسته
 کل نیلوفر قشور یون فبق از هر یک پنجم غراب پنجه زرد از هر یک ده دانه پستان
 بیست اندودیه را سوا می افیمونی در یک عدد و دو درم سرکه انگور می بقصد درم آب بخشد
 پس بچوشانند مقدار که در صندرم از سرکه و آب باقی ماند پس افیمونی در صندره کنان بسته دران
 اندازند و در جوشن بگذارد و فرود آورده و در کندی با مالند و بشارند و در کندی و صافی
 نموده بگریزند بچین خراسانی بقاد و پنجم درم شکر سفید مصفی درم گلفند آقبالی شگری
 پنجاه درم دران حل کرده صافی نموده بقوام آورند شربتی دوا و فیه بامارالجین بوشند
 صنعت این به نسخه دیگر قریب نسخه قبل کاو زبان شاتره بسفایج فستقی گل کاو زبان
 کل نشسته گل نیلوفر غراب ثعلب پرباوشان اصل السوس باورخوب تخم کاسنی تخم خیارین
 تخم خمر زره تخم کنوت تخم افیمونی پوست پیچ کاسنی پوست پیچ باو زبان اسطوخودوس کاس
 فبطوس از هر یک پنجم سناکی افیمونی از هر یک ده درم پنجه زرد غراب پنه هر یک با نروده عدد
 مویز شقی پستان از هر یک سی عدد و پنجه کوفنی است بکوفته تمام ادویه اسوامی افیمونی
 در یک رطل سرکه انگوری و سه رطل آب بخشد بکاشان و زو افیمونی را علی و در خرقه
 کنان بسته بکتاب دارند پس ادویه را بچوشانند تا ملت آب و سرکه باقی ماند صندره افیمونی را
 و اصل کرده بکد و جوشنی بگذارد و فرود آورده کینه افیمونی را و ایم بیست با اندانام و
 آن با آب زرداده شود و نشسته و در کندی و ادویه اصافی نموده خشت خراسانی ترنجبین از
 هر یک بقاد و پنجم درم شکر سیما بقصد بیست پنجم درم گلفند آقبالی است و پنجم درم دران
 حل کرده صافی نموده بچوشانند و کف آن را بگریز و مرتبه دیگر صافی نموده بچوشانند
 با بقوام آید پس فرود آورده نموده در شیشه نگاه دارند شربتی از صندره شقال با ادویه
 بامارالجین بوشند سکجین افیمونی بگریز نافع است از برای امراض سودا و می

جلد اول در سنگین افیمونی

۳۸۵

و خصوص از برای کف چون با مارالین نوشتند صنعت آن گل کاو زبان شاهره را زیاده از
 هر یک پنج درم افیمون بسفنج فستقی سنایلیه سیاه از هر یک درم اجزا پنج
 کوفتی است نیم کوفته در پنجاه درم سرکه انگور سی کهنه و دو صد درم آب خالص سوای
 افیمون بخیسانند و افیمون او در کیسه کتان بسته او در برنج شانه نالت آب سرکه
 بماند پس کیسه را افیمون او داخل کرده و در جوشن بگیرد او را فرو در آو زند و کیسه افیمون را متصل
 مالند تا تمام قوت افیمون آب باز داده شود پس فشانند و در کنند و مطبوخ را صافی نموده
 با یکم قند بقوام آورند و گاهی بجای گل کاو زبان اسطوخودوس بجای لیلیه سیاه پوست
 لیلیه کابلی می کنند شربت از یک اوقیه طبی ناد و اوقیه و نیم آن است که با مارالین شوره
 سنگین افیمونی به نسخه حکیم صالح خان خال آن مرحوم صنعت آن افیمون افریطی
 بسفنج فستقی از هر یک چهار مثقال خربق سیاه مثقال ازبانه مثقال تخم کاسه نیت
 مثقال و نیم همه را بنمازده علیحده در یک کتان کرده یکش با ترو زور یک صد
 پنجاه مثقال سرکه سفید و پنج مثقال آب بخیسانند پس بجوشانند سوای یکم افیمون با
 وزن آب برود پس یک چهار اینکو بالیده و در کنند و کیسه افیمون را در آن انداخته
 یکدو جوشی دیگر دهند و دایم مالند تا تمام قوت آن بر سر که باز داده شود پس فرو آورده
 همه حریطها را مالند و فشانند و در کنند و سه صد مثقال قند سفید داخل کرده بقوام آورند
 و سرد کرده در شیشه نگاهدارند و وقت حاجت بکار برند شربت ناد و اوقیه سنگین افیمونی
 به نسخه حکیم داود مرحوم برادر حکیم صالح خان خال آن سفور صنعت آن افیمون افریطی
 پنج مثقال نیم اسطوخودوس ازبانه شاهره از هر یک پنج مثقال بسفنج فستقی پوست
 شمشیر نایلی پوست لیلیه کابلی از هر یک چهار مثقال و نیم اوقیه نیم کوفته یکش و سرکه
 انگور سی بنفاد و پنج مثقال آب خالص یکصد و دو ازده مثقال بخیسانند و صبح بجوشانند
 تا وزن آب برود صافی نموده قند سفید بنفاد و پنج مثقال داخل کرده بقوام آورند
 و فرو آورده سرد کرده در شیشه نگاهدارند شربت ناد و اوقیه سنگین افیمونی دیگر
 نافع از برای امراض سوداوی صاحب اختیارات بدلیجی گفته که این سنگین افیمون

جلد اول در سنجین اقیهون

۳۸۸

من است صنعت آن تخم کاسنی تخم رازیانه اقیهون قریطی از هر یک هفت درم نیم اقیهون
 ادویه را نیم کوفته در سه که انگوری یک چهار یک من و آب بقدر حاجت یک شبانه روز
 بخیسانند پس بجوشانند و بدست بالند و در آخر اقیهون در گتان بسته در آن اندازند
 و یکدو جوش داده فرو آورده و ایم بالذات تمام قوت اقیهون باز داده شود پس کبسه را
 بفشارند و در کوفه مطبوخ اصفافی نموده فند سفید را داخل کرده بقوام آورده فرو آورند
 و سروده در شب نشسته نگاه دارند شربت و دو اوقیه لسنج و یکدین سنجین قوی از لسنج قبل
 است صنعت آن تخم کاسنی رازیانه تخم کرفس افسنتین از هر یک سه درم تخم خیارین نیم کوفته تخم
 خربزه نیم کوفته از هر یک پنج مثقال پوست کرفس پوست پیچ رازیانه اقیهون از هر یک هفت
 درم اجزا را سوای اقیهون در سه که و آب یک شب بخیسانند و اقیهون را در گتان بسته
 اول اجزا را بجوشانند و در آخر اقیهون را در آن اندازند و فرو آورده و ایم کبسه اقیهون
 را بالاند بالبدنی قوی بفشارند و در کوفه مطبوخ اصفافی نموده یکس شکر سفید داخل
 کرده بقوام آورند شربت باز زده درم سنجین اقیهون دیگر به لسنج و میر محمد موسی حکیم نافع
 از برای جمیع امراض سوداوی فیکه در علاج حرارت باشد مستعمل با آب جین صنعت آن
 اقیهون قریطی بسفلیج فستقی تخم کاسنی از هر یک هفت مثقال تخم کرفس پنج ادیان پنج کاشی
 از هر یک و مثقال تخم خیارین نیم کوفته پنج مثقال ادویه را سوای اقیهون در نو و مثقال سه که
 انگوری و نو و مثقال آب بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد اقیهون او را کبسه کنانی
 بسته در آن اندازند و دو جوش دیگر داده فرو آورند و کبسه اقیهون ابدست بالذات تمام
 قوت اقیهون بیرون آید پس کبسه را فشرده و در کوفه مطبوخ اصفافی نموده و دو صد و پنجاه
 مثقال فند سفید داخل کرده بقوام آورند و فرو آورده سروده در شب نشسته نگاه دارند
 از چهار مثقال ناشش مثقال سنجین اقیهون به لسنج و سبیل و زوخره مستعمل در
 مارا لجن در امراض سوداوی و حمی ربع صنعت آن اقیهون قریطی بسفلیج فستقی از
 هر یک ده درم لسان التور پنج درم بادرنجبویه سه درم خربزه سیاه و درم اقیهون را علی
 در بارچه کنانی بسته و بسفلیج پوست تراشیده و خربزه یک علی و نیم کوفته و خرزهره

جلد اول در سنگجین افیمونی

۴۸۹

کنانی بتیجه را سوای افیمون در یکصد درم آب یکصد درم سرکه انگور می جلا
 کرده و بجو شانه تا نصف رسد افیمون را در آخر داخل کرده یکدو جوش دیگر داده فرو
 آورده و ایم پست بالند و فشارند و دو کرده پس مجموع او به را مالیده صافی نموده
 یا لیکن قند سفید بقوام آورند سنگجین افیمونی دیگر از سیب جمل در زنجیره گفته که این
 سنگجین نافع است برای التیج لیا سرگاه است فراع کرده شود و بهاء البین بتخت ازین سنگجین
 صنعت آن نمک هندی افیمون بلبله سیاه شکر سفید به درم سرکه انگور می کهنه و آب
 بنحیستامد و از آن سنگجین زنده پس از آن سنگجین باء البین فراگیر سنگجین افیمونی
 دیگر نافع از برای امراض سوداوی صنعت آن افیمون افریطی ده مثقال سفیاج فستقی پو
 سرشیده نیم گرفته اسطوخودوس از هر یک پنج درم کاو زبان کبدانی باورنجوبه از هر یک سه درم
 افیمون اعلی و در بارچه کنانی متبایل النجی به باقی او به را یک ششانه و دو چهار یکس سرکه و
 لیکن بنحیستامد و روز دیگر بجو شانه تا به ثلث رسد پست بالند و فشارند و پالا لاند پس قند سفید
 سیب یکس داخل کرده با نش ملایم بجو شانه تا قریب بقوام رسد پس صره افیمون را داخل
 کرده یکدو جوش دیگر داده متصل کیسه افیمون را بدست بالند و فشارند و دو کرده سنگجین
 در شیشه کرده لکهارند شربت ده مثقال در شیشه دیگر ازین سنگجین خربق سیاه یک مثقال داخل
 است سنگجین افیمونی دیگر صنعت آن اسطوخودوس رازانه تخم شانه از هر یک پنج
 مثقال افیمون افریطی سناک سفیاج فستقی پو است بلبله از هر یک ده مثقال او به را سوای
 افیمون نیم گرفته در سرکه انگور می بنجاه درم دو و صد درم در آب یک روز و یک شب بماند پس
 بجو شانه و صافی نموده قند سفید یکس سرخ داخل کرده بجو شانه چون قریب بقوام رسد افیمون
 را گویده و در کیسه کنانی کرده سنگجین را فرو آورده کیسه بالند تا قوت شیره آن تمام بر آید
 بسنگجین پس کیسه را بکتاب بسته فشارند و دو کنند و سنگجین با نش گذاشته بقوام آورند
 سر و کرده در شیشه لکهارند و اگر بعد از قوام آوردن کیسه را بدست و در آن بالند تا شیره آن
 بر آید و چون تمام شیره آن بر آید فشارند و دو کرده سنگجین را لکهارند بهرست سنگجین
 افیمونی مستعمل در ربع باله البین صنعت آن افیمون سفیاج فستقی از هر یک ده درم لسان

جلد اول سکنجبین افیتونی

۳۹۰

پنج درم بادریجوبه سردرم خربق سیاه دو درم افیتون ادر کیه کتند و خربق نیکوفته و بسفایج
نیمکوفته را در کیه دیگر و جارا در یکصد درم سرکه الگوری دو و صد درم آب بنزد تا نصف رسد
و کیه افیتون را در آن وقت افکنند و فرو داده و ایم کیه افیتون را با لندنا نشود پس صافی
نموده با یکین فند سفید سکنجبین بنزد سکنجبین افیتونی بکستعل در مالینو یا با الجین و قسم موی
بعد از قصد لبت و در وقت نمودن بعد از قصد لکراستعداد تمام باشد و الا پس از قصد صنعت
آن افیتون بسفایج پوست ترشیده مضمون زیر یک درم خربق سیاه نیمکوفته یک مثقال
هر یک علیحد و در کیه گمان کرده باشد باز روز و سرکه الگوری نیم من بخیا تند و روز دیگر نیم من
آب داخل کتند و صرّه افیتون را بر آورده همه را با لندنا نیم بجوشانند تا نصف رسد پس صرّه
افیتون داخل کرده یک جوش دیگر دهند و از آتش بر گرفته صرّه بار بار دست بسیار با لندنا
و بفشارند و و کتند و یکس فند شک و داخل کرده بقوام آورند سکنجبین افیتونی و دیگر که تنقیه
سودا کنند و نافع است از برای مالینو یا دیگر امراض سوداوی از برای او حسن و صرّه سوداوی
صنعت آن افیتون تخم کثوت تخم کاسنی رخ کاسنی اصل السوس از هر یک پانزده درم
ترید سفید بسفایج فستقی از هر یک شش درم برسیا و شان پنج درم کا و برمان پانزده درم
حاشا زرفای خشک کما فی طوس از هر یک چهار درم تخم بادریجوبه تخم فرخ خشک زربنا و درونج
عنبری میانج بندی همین سفید بصل الطبق فاصفا از هر یک درم اوویه را آنچه
کوفتنی باشد بگویند و مجموع را یکش باز روز و سرکه الگوری که نه مقدار هفت طل بخسانند
و روز و دم هفت رطل و یک آب در آن داخل کرده با لندنا نیم بجوشانند چون مقدار نیمه بمانی
ماند با لندنا و کتند و آفتابی کیه بیست درم و همین مقدار شکری سفید و در آن حل کرده مکرر صفا
نمایند و آتش نیم گرم بقوام آورند مقدار شعل از وی نازده درم و در روز نفع عظیم ظاهر
گردد سکنجبین افیتونی منقول از مجربات حکیم ابوسیمی ابن حکیم شکر حکیم محل شاه سلیمان
صنعت آن افیتون سکنجبین سفید فستقی پوست بلبله زرد از هر یک دو مثقال نیم اسطوخودوس
را با نه تخم شانه از هر یک پنج مثقال نیمکوفته یکش سه سرکه الگوری که تخم یک چهار
یکس نیز زنی باشد بر روی می کرده باشد باز روز و نیمه اندیس بجوشانند و صافی نموده یک چهار

جلد اول در قرص افیمون و مطبوخ افیمون

۳۹۱

بکثیر تر و سفیدتر اخل کرده بقوام آرد و زهری از یک کوزه و فیه شراب افیمون یعنی زهر
افیمونی به نسخه قدما نفع از برای التیاج اوجیمع امراض سوداوی صنعت آن بکثیر از افیمون
یک رطل و در چند کیسه گمان کرده همه یک چهار او رطل و عصاره عینی اخل کرده در خم کنند و شش
بکند از قطار سبب استمال نمایند و فله رطلی قرص افیمون که آشنایده می شود با
ماده الاصول از برای سببصال قولنج صنعت آن افیمون افریطی ده درم تربید سفید
آن کفنج پنجم درم این اجزا را تمام ده قرص نموده هر روز یک قرص را با این ماده الاصول بخورند
صنعت آن ماده الاصول پوست کاسنی نیم کوفته عصاره روم مخم کاسنی پنجم مخم کثوفت شش درم
عنایبیت عدسستان شش درم و در نسخه دیگر شانه زده درم است او و در او چهار رطل
آب بخور شانه تا نصف سبب استمال ایند و در نسخه زیبا شانه فصل در میان مطبوخانی
که اصل و عمد در آنها افیمون است به مطبوخ افیمون است عمل در صرع و نسیان
سوداوی باید که بوده باشد متخذه از امثال این او و صنعت آن افیمون اسطوخودوس شانه
پوست بلبله کالی تربید سفید سیفاج لسان الثور مغوی بشمل بارج فیفر او غار یقون مجاری
و جبر لا جورد و غدا و را با م نوشیدن این مطبوخ خود آب کوشت فربه منوبل و مقوه بشمل
زیره و دوا چینی و فرائض و خردل و در غذا های او باید که نباشد به مطبوخ افیمون
غار یقونی منقول از کامل الصناعت سهیل مغر و سودا است نافع است از برای صرع و صداع
حادث بمشاکت به بلبلین و بدین و بسبب بلبلین غلیظه خفته فاسده که از این عصاره و مغر و فایده
کرده و مویب شده شود و صرع بهر سه و اگر در تحت غشا حلال قحط آب صداع حادث شود
آن پوست بلبله زرد هفت مثقال پوست بلبله کالی نیم مثقال بلبله یا پوست بلبله آما نیقی
از هر یک مثقال مویب نیقی است دانه آلو بخارا می ده دانه کل گاو زبان کباب چینی غاف
با در بخور و اسطوخودوس از هر یک و درم سیفاج نیقی یک درم و نیم تربید موصوف بدبر یک درم و نیم
رطل آب بخور شانه تا یک رطل بماند صافی کنند و ده مثقال افیمون افریطی در صرع و بستره اخل
کرده و در جوش دیگر او فرو آورده افیمون را نیکو مالند و بفشارند و در کنند و غار یقون
یک مثقال و در آن حل کرده سه حصه نمایند و هر روز یک حصه را بنوشند و باید که غار یقون یک مثقال

جلد اول در نسخ مطبوخ افیتیمون

۳۹۲

بصل شیرین است و بخت صبا جنون بالینولیا صبر سقوطی نیم شغال خربق سیاه دو
 دانگ اضافی نمایند و بخت اخراج بلغم لزج غلیظ سحای صبر و خربق شحم خطل و دانگ اضافی
 نماید مطبوخ افیتیمون غار بقوی منقول از جامع امین الدوله قوی از نسبی کامل الصانع
 صنعت آن پوست لیلیه زرد پوست لیلیه کابلی از هر یک هفت شغال لیلیه سیاه پنج
 شغال لیلیه مدنی از هر یک شغال آقوی بخارانی حبیبی اندر نهند می متقی از حبیبی
 هفت شغال میوز متقی حبیبی اندر سناسکی چهار شغال کل سرخ افندین و می گیاه غش
 و اگر بنا شد کل آن خوب است شجاعی و آورده از هر یک شغال سطوخ و دوس کما فی طوس
 کما فی یوس از هر یک شغال کل کاوزبان بادرنجبویه از هر یک شغال قرقل سافج هندی
 از هر یک یک شغال تخم قرچمشک بادرنجبویه از هر یک یک گرم رازیانه انیسون از هر یک
 یک شغال بسفلیج متقی و شغال خربق سیاه نیم شغال نرید سفید و هر یک شغال در
 شش شعل آب بجوشانند تا ربع بماند افیتیمون هفت شغال داخل کرده فرو درند و این
 افیتیمون را بالند اما مطبوخ سرد شود پس بقیه سازند و در کنند و مطبوخ را صافی نموده بقیه
 پس سفید صبر سقوطی از هر یک نیم شغال نمک لفظی الجور و غیر مغسول از هر یک دو دانگ
 شحم خطل که دانگ نیم شکر سفید هفت شغال مجموع را کوبیده در آن حل کنند و سه حصه نمایند
 و هر روز یک حصه را نیم گرم بخورند و اگر خواهند اخراج صفر کنند شمع بنای مشوی و دانگ نیز
 داخل نمایند مطبوخ افیتیمون شعل در سیم سوداوی از برای اسهال سودا صنعت
 آن افیتیمون قرطبی شش درم سناسکی و رقی کل سرخ از هر یک چهار درم شکر کل بنیافه مطبوخ
 از هر یک سه درم تخم کاسنی اصل السوس پیراوشان از هر یک درم آقوی سیاه غش از
 هر یک دانگ کاوزبان شانه زرد و رنجویه تخم کثوث از هر یک شغال بس نور مقرر و مطبوخات
 بنزد و صافی نموده خلوص بخار شیر سازند و درم گل قند آقایی و دو درم در آن بالیده بایندنی
 قوی و مرتبه دیگر صافی نموده بکاشند در آن روغن بادام شیرین بوزن دو درم و نیم گرم
 بنوشند و سزاوار آن است که با شامند صاحب این خلط را و از ایام منصف و مسهل
 آخر روز بجلا بی فرا گرفته از شربت کاوزبان یا شربت بادرنجبویه یا گلاب عرق بید مشک

جلد اول در نسخ مطبوخ افیتون

۳۹۳

و تخم ریحان و تخم بالنگو یا پسرزه و تخم فرخ خشک و یا شامند در روز سهیل آرد و در حلال آب نبات
محلول در کلاب و عود کا و زبان با تخم ریحان و تخم بالنگو مطبوخ افیتون سهیل سودا
است و نافع است از برای دوار و سردر سوداوی و چون آشامیده شود بعد از نصف
نام و نیز نافع است از برای بالینو لیا صنعت آن پوست لیلیه زرد و درم پوست لیلیه
کالی لیلیه سیاه شاهره کشتیه خشک از هر یک چهار درم بسفنج فستقی پوست ترشیده
نیم کوفته سه درم ترب سفید بدرو درم سوزنی از حبّه درم آوای سیاه ده عدد افیتون
بازده درم افیتون را در پارچه کنانی بسته او به رابستور مقرر طرح نموده در آخر افیتون را
در آن اندازند و بگ رافرو و آورده یکبار او را کلان تا تمام قوت افیتون بر آید و چون مطبوخ
سودا و کینه افشاده و در کنند و مطبوخ را صاف نموده به سر سقوطی زر یک درم در آن
اخل که در نیم گرم بنوشند مطبوخ افیتون ترشی نافع از برای بالینو لیا ای حادث از احتراق صفرا
و بالینو لیا ای حاد و از حرارت صنعت آن نمایانزده و آنه پستان بیست آنه آوای
سیاه قریب هفت آنه ترشیدی منقی از حبّه لیت ده درم کل نیلوفر سه عدد کل نقشه پنج درم
سنکلی پوست لیلیه از هر یک پنج درم تخم کاسنی یک مثقال لیلیه سیاه از رشک منقی تخم سطی
سفید از هر یک چهار درم بسفنج فستقی پوست ترشیده هر دو بخش شد درم افیتون از
چهار درم نافع درم بدرو مقرر طرح نمایند و ببالا نید بروی ترنجبین خراسانی پاک کرده
بیست درم فلوین خیابنیز بازده درم و ببالا نید و روغن اوام شیرین و ربون چینی
سودا از هر یک یک درم اخل کرده بنوشند مطبوخ افیتونی که یکبار زاده است نفقش از برای
بالینو لیا ای حادث از سودای محرق از صفرا صنعت آن پوست لیلیه زرد و درم پوست
لیلیه کالی پنج درم بسفنج فستقی پوست ترشیده نیم کوفته سه درم اسطوخودوس کل نقشه از هر
یک چهار درم افیتون شش درم پوست لیلیه زرد کالی بسفنج زرد شش درم آب ترنجبین یک
درم فلوین سه درم اسطوخودوس و بنفشه اداخل کرده بانه چون دهند تا یک درم رسد
پس افیتون او را کیسه کنانی کرده سر آن بسته در آن اندازند و در جوش دیگر داده فرو
آورند و کیسه را خوب بمالند تا شیر و قوتش بر آید پس ببالا نید و او بنفشه آرد و در کنند و مطبوخ

در نسخ مطبوخ افیتمون

جلد اول

۳۹۴

را صافی نموده اول مرتبه غار یقون سفید و ثلث در می صبر سقوطی یکم نمک سندی
 بنم درم خرین سیاه بلع در می کوفته بخیله آب کبری شست و جب خسته فرو برند و بعد از دو ساعت
 مطبوخ را نیم گرم بنوشند و این مطبوخ و جب عمل مثل از مطبوخ منسوب است محمد بن زکریا گفته
 که نه از آن است که شناسیده شود مطبوخ و جب بعد از نصف ماده و بعد از آن شناسیدن
 آن سه روز استراحت کرده شود و درین سه روز مفرحات مرکبات تناول نمایند و بعد از آن
 مطبوخ و جب عمل نمایند باز سه روز استراحت نموده مفرحات مرکبات استعمال نمایند باز مطبوخ
 و جب بکار برند و همین طور تا قلع ده بکلی شود مطبوخ افیتمونی دیگر نفع از برای بالینو لای
 حاوش از خلط سودای حقیقی مثل سیر و ویتیا حاد از سودای بلغمی صنعت آن بلایه سیاه
 ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مخصوص بخور درم سنا یکی مفت درم تربد سفید برآید
 مدبر چهار درم اسطوخودوس و درم مویر طافنی و اندک سیر و آن گروه افیتمون از هر یک ده
 درم مجموع را در سه طل آب بخوشانند تا نصف رسد پس افیتمون با در یکسره کنانی کرده
 در آن اندازند و دوش و دیگر داده فرو آورند و یکسره او ایم مالند که قوت و شیر آن بر آید
 و زبانی که مطبوخ سر شود کیسه افشوده و در کنند و مطبوخ را گرم کرده صافی نموده سه ساعت
 قبل از نوشیدن مطبوخ حبث کور و رنسخه قبل آب گرم بخورانند و بعد از سیاعت مطبوخ
 را نیم گرم بنوشند مطبوخ افیتمونی دیگر اسهال سودا کنه صنعت آن بلایه سیاه هندی
 پوست بلایه زرد از هر یک ده درم شاه هره مفت درم سیاه درم افیتمون و می بسفایج
 فستقی تربد سفید مدبر مخصوص خشیش عافث برگ شاه سفرم تخم بادرنجبویه تخم فرخمشیک
 تخم کاوز بان کما فیطوس کلور یوس از هر یک دو درم خرین سیاه مخصوص بخور درم مویر فستقی
 از حبث بیست درم مجموع را در سه طل آب بخوشانند تا یک طل و ربعی رسد پس داخل کنند در آن
 افیتمون کوبیده چهار درم و از آتش فرو آورده مالند و صافی نموده بنوشند از آن
 و ثلث رطلی پس اگر قوی شود ستمه بنوشند و باید که قبل از آن شناسیدن مطبوخ بدو ساعت
 حبث بود و رنسخه محمد موس بن زکریا فرزند باضافه یک گرم لاجورد و فصول مطبوخ
 افیتمونی دیگر که نفع آن از برای بالینو لای حاوش از احتراق صفرا زیاد است از سایر

حلد اول در نسخ مطبوخ افیتمون

۳۹۵

اقسام آن صنعت آن پوست بلیله زرد پوست بلیله کالی بلیله سیاه از هر یک چهار درم بسفلیج
 فستق سه درم ترب سفید درم مخصوص و درم مویزطالقی استه بیرون آورده شده و موی
 سیاه قریه فارسی دهانه افیتمون افریطی پانزده درم بدور مقرر طبع نموده صافی نمایند و اول
 مرتبه حب مذبور در مطبوخ افیتمون محمد بن زکریا فروزند و بعد از سه ساعت مطبوخ
 را بنوشند مطبوخ قلیمون یکدفعه از برای جمیع اقسام مایه نخلیا صنعت آن پوست
 بلیله کالی اسطوخودوس افیتمون از هر یک درم بسفلیج فستق استه نیم کوفته پنج درم
 ترب سفید درم چهار درم مویزطالقی استه بیرون آورده ده درم و در نسخه این مطبوخ سنا
 هفت درم داخل است بدور مقرر طبع نموده صافی نمایند و پیش از آشامیدن مطبوخ
 ساعت حب مذبور در نسخه محمد بن زکریا فروزند و بعد از سه ساعت مطبوخ را
 بنوشند مطبوخ افیتونی مستعمل در مایه نخلیا حادث از خرق خون از احتباس خون که
 معاد بود و جریان آن چون حقیق خون بواسیر برگاه آشامیده شود و بعد از قصد اکل
 یا بعد از قصد باسلیق یا بعد از قصد صافن اگر سبب احتباس طبع احتباس خون
 بواسیر باشد صنعت آن افیتمون افریطی ده درم پوست بلیله زرد پوست بلیله
 کالی اسطوخودوس منقی از هر یک دو درم بسفلیج فستق شانه سنا یکی از هر یک پنج
 درم اجرا اسوامی افیتمون سه درم رطل آب بنزند تا بیکرطل رسد پس افیتمون را در آن
 اندازند و دو جوش بکند واده فرو و آورند و کیسه افیتمون را متصل بالند تا شیر و قوتش
 بیرون آید و چون مطبوخ سرد شود کیسه افیتمون را در آن فرو کنند و مطبوخ را صافی نموده
 بشکر سفید شیرین کرده یا شامند و کاهی سردار و این مطبوخ میکند هرگاه سودا غلیظ باشد
 و بوده باشد محترق از دم لغبی بکند درم غار یقون سفید و درم ترب سفید بروغن بادام
 شیرین جرب نموده و درم طبر سقو طری و نیم گرم بنوشند و اگر خواسته باشد اجزای
 سردار و را کوفته بجلا بکری سرشته حب خنثی اول مرتبه فروزند و بعد از دو ساعت
 مطبوخ را بنوشند مطبوخ افیتمون مسخجی نافع از برای مایه نخلیا و موی صنعت
 آن افیتمون ترب سفید پوست بلیله زرد از هر یک چهار درم چوشا بنده صافی نموده یا شامند

مطبوع اقیتمون که مخرج سودا کند و نافع است از برای الخویا و نیز نافع است از برای قوا و جرب و هق سودا و صفت آن بلبله سیاه است و خود و سبوی طائفی است بیرون آورده اقیتمون افریطی از هر یک ده درم بسفنج فستقی پوست تراشیده و منقوض سنابل از هر یک ده درم ترب سفید و بر چهار درم مجرب و اسوامی اقیتمون در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد پس اقیتمون را انداخته یک جوش بکزد و آورده فرو و آورده و بالند تا شیر و قوتش بیرون آید پس کیده اقیتمون را بفشارند و دور کنند و مطبوخ را گرم کرده صافی نمایند پس بکشد غار یقون سفید و ثلث درمی نمک هندی نیم درم خرب و سیاه ربع درمی کوفته خنجره حبه اول مرتبه فرو برند و بعد از سه ساعت مطبوخ را بیاشانند و اگر خوف از غلظت خربن نباشد آن را دور کرده و عوض آن لاجورد و جوارش را داخل نمایند مطبوخ اقیتمون را بکشد از برای الخویا و جمیع امراض سوداوی مانند جرب قوا و هق اسود و سودا و خدام و آنشک و جنون و صفت آن بلبله سیاه ده درم بسفنج فستقی پنج درم سنابل اسطوخودوس از هر یک هفت درم و رقی کل سرخ چهار درم کاوزبان بادرنجبویه از هر یک سه درم اقیتمون را زیاده از هر یک ده درم ترب سفید و بر یک درم زنجبیل نیم درم پستور منقر جوشانیده در آن اقیتمون افریطی هفت درم در کیده گمانی کرده سه آن را البته در آن اندازند و فرو آورده کیده اقیتمون را در آب نمک بالند تا تمام قوت و شیر آن بیرون آید پس کیده را فشرده و در کشته و مطبوخ را صافی نموده بکشد خرباق اسود غار یقون هشت سفید لاجورد مغسول نمک لفظی از هر یک دو درم نمک و اگر خواسته باشد مذاقوی شود و بیفزایند میزان اجزاء بر سقوطی شحم غلظل از هر یک دو درم نمک جزا کوفته بجلا بسکری حبه خنجره پس از مطبوخ به دو ساعت فرو برند و بعد از آن مطبوخ را بیاشانند مطبوخ اقیتمون بکشد صفت آن پوست بلبله کابی نیم کوفته اسطوخودوس سبوی منقعی از هر یک چهار درم بسفنج فستقی سه درم ترب سفید و بر نیم درم زنجبیل یک درم اقیتمون افریطی چهار درم پستور منقر طبع نموده صافی کرده بنوشند مطبوخ اقیتمون بکشد سه درم اسود و بلغم و صفای مخترق و نافع است از برای سواس سوداوی و الخویا و جنون سائر امراض سوداوی

جلد اول در نسخ مطبوخ اقیتمون

۳۹۷

صنعت آن پوست پلایه زرد پوست پلایه کابلی پلایه سیاه از هر یک است گرم پوست بلبله
 آمانی منقی از هر یک پنج گرم مویر طالق منقی از حب ده درم آوی سیاه ده دانه کاوزبان
 بادرنجبویه حبش غافق اسطوخودوس هر یک چهار گرم بسفاج منقی پوست تراشیده بکوفته
 سه درم مجموع را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث رطلی باقی ماند پس بکوبند
 اقیتمون با نروده درم و در پارچه کتان بسته در آن اندازند و فرو آورده کیسه را دریم
 بمالند پس چون قوتش بر آید کیسه افشوده و در کنند و مطبوخ را صاف نموده اضافه آن کنند
 یک درم غاریقون منقون بیاشامند مطبوخ اقیتمون دیگر اخراج سوداوی محرق از
 بلغم کند و نافع است از برای بالینجولیا و کاذب از آن صنعت آن رازانه پیون
 از هر یک یک درم بلبله سیاه پوست بلبله کابلی از هر یک درم پوست بلبله آمله از هر
 یک چهار درم آوی سیاه قرصه سیست اینه تر سندی منقی از حب و لب ده درم مویر طالق
 منقی از حب نیم درم اقیتمون و می برک غافق کاوزبان بادرنجبویه تخم بادرنجبویه تخم خشک
 از هر یک چهار درم سنگا سخت درم و ورق گل سرخ پنج درم اسطوخودوس کافی کلوس
 بسفاج منقی از هر یک درم سانج سندی قرفل از هر یک یک درم اجزا را راخه کوفتی
 است نیم کوفته در سه رطل آب بجوشانند پس بجوشانند تا یک رطل و نیم رسد پس شش درم
 اقیتمون را در کیسه کتان کرده سر آن را بسته در مطبوخ اندازند و یک جوش داده
 فرو آورند و دریم کیسه بمالند تا تمام قوتش بمطبوخ باز داده شود و شیره اش بر آید پس
 کیسه افشوده و در کنند و مطبوخ را صافی نموده غاریقون سفید جبر سقوطری لاجورد سول
 از هر یک دو دانه تخم خطل یک دانه نیم کوفته بخیه بکلاس کری شسته حب ختم پیش
 از اشامیدن به وساعت فرو برند و سحر مطبوخ را بشکر سفید و اوقیه شیرین کرده
 بیاشامند مطبوخ اقیتمون دیگر سهیل سوداوی محرق از صفرا و بلغم نافع است از برای
 امراض سوداویه خصوص بالینجولیا و وسواس سوداوی صنعت آن بشکر کاوزبان
 گل نیلوفر شاهانه بادرنجبویه اسطوخودوس پسیاوشان از هر یک درم بسفاج منقی
 اصل السوس پوست پنخ رازانه از هر یک و درم و ورق گل سرخ چهار درم سنا کلی

جلد اول در نسخ مطبوخ افیتمون

۴۹۰

پنفت درم پوست بلایه کابلی پوست بلایه زرد پوست بلایه سیاه هندی از هر یک درم پنج
 طالعقی منقی از حبس پستان از هر یک سی از مجموع را در سه طل آب بچوشانند تا نصف
 رسد پس کبریز افیتمون بخورم و در کلبه کنانی کرده ستر از آب بند زود در مطبوخ انداخته
 بعد از لجه مطبوخ را فرو و آورده کلبه افیتمون را دایم بالند تا تمام قوتش مطبوخ آید
 و شیره اش بر روی پس کلبه را فشرده و در کلبه و مطبوخ را گرم کرد و بر روی فلوس خا شنبه
 و ترنجبین و کلفند افقانی از هر یک پانزده درم صافی نموده بالند و بالاند و درم روغن
 بادام شیرین داخل کرده نیم گرم نبوشند مطبوخ افیتمون دیگر بالنجویا و اراض
 سوداوی را نافع است صنعت آن افیتمون کنان بسته پوست بلایه زرد پوست بلایه
 کابلی اسطوخودوس مویر منقی از حبس هر یک چهار درم بسفای منقی شتره رزم ترید سفید بر نیم
 درم ترنجبین کدبانگ سنابل بخورم مجموع را سوای افیتمون در دو طل آب بچوشانند
 تا دو حصه برود و یک حصه بماند پس افیتمون را در آن اندازند و یک جوش دیگر داده
 فرو و آورند و ستر افیتمون را دایم بالند تا تمام قوتش مطبوخ باز داده شود پس فشرده
 و در کلبه و مطبوخ را صافی نموده نیم گرم نبوشند مطبوخ افیتمون کب سبب عاجل
 در ذخیره و ربای بالنجویا ذکر کرده صنعت آن افیتمون پوست بلایه کابلی اسطوخودوس
 مویر منقی از هر یک درم بسفای منقی بخورم ترید سفید بر چهار درم و کبابی
 از برای تقویت اسهال آن سنابل بخورم و داخل کرده میشود مجموع را در یک
 و نیم من آب بچوشانند تا نیم من بماند صافی نموده مقدار شربت بعد از معالجت است
 مطبوخ افیتمون افستین نافع از برای بالنجویای مرقیه صنعت آن کاوزبان باونچوق
 افیتمون افستین رومی از هر یک راجب بزید ستور مقرر و بر روی فلوس
 خا شنبه مقدار بیست درم صافی نموده بالند بقوت و بالاند و یک مثقال روغن
 بادام شیرین داخل کرده نیم گرم نبوشند مطبوخ افستین به نسخه دیگر اقوی زاول
 در نفع از برای بالنجویای مرقیه صنعت آن پوست بلایه زرد پوست بلایه
 کابلی افستین رومی از هر یک و نیم ترید سفید بر بخورم آلوی سیاه پانزده عدد

جلد اول در نسخ مطبوخ افیتمون

۳۹۹

فترسند می منقی از حب و لعنه درم همه آورد و در رطل آب بچوشانند تا بیک طل
رسد پس بگیرند افیتمون دو درم و در بارچه کنان بسند و ران اندازند و جوشی دیگر
داوه فرود آورند و صده افیتمون با مالند تا تمام توش بمطبوخ آید پس بفتشاند و در کشت
و مطبوخ را گرم کرده بر روی فلوس خیارشبنزه مثقال تریجین پاک کرده باز در شغال
صافی نموده بمالند بقوت بالا آیند و دو درم روغن بادام شیرین مخ اخل کرده بنوشند
مطبوخ افیتمون غار بقون شغل در اسقراغ ماده مالنجولیا و قنیکه سبب آن سودای
مشکل در سبب شد بعد از رفع ماده آن صنعت قن پوست بلبله زرده درم پوست
بلبله کابی بلبله سیاه پوست بلبله آمله منقی از هر یک هفت رم مویز سرخ منقی از
عجمه درم آلومی سیاه ده دانگه و زبان بادریجویه برک غاف اسطوخودوس از
هر یک چهار درم بسفنج فستقی سه درم مجموع را در پنج رطل آب بچوشانند تا یک رطل و ثلث
رطل بماند پس بگیرند پانزده درم افیتمون و در بارچه کنانی کرده و ران اندازند و فرود
آورده کیسه افیتمون را دایم بمالند تا تمام قوت آن بمطبوخ بر آید پس کیسه افیتشاند
و در کشت و مطبوخ را گرم نموده بمالند و صاف نمایند غار بقون سفید یک درم اخل کرد
نیم گرم بیانشاند مطبوخ افیتمون فواکھی سهال اخلاط سوخته کند و نافع است
از برای مالنجولیا از سودای محترق از صفرا و خون صنعت آن پوست بلبله زرده
بلبله سیاه از هر یک درم آلومی سیاه ده دانگه و زبان بادریجویه درم مویز سرخ از عجمه دو
استار فترسند می منقی از حب و لعنه درم شاهره چهار درم بسفنج فستقی شش درم افیتمون
اسنادون افیتنن بومی سناکی از هر یک درم پوست مویز سرخ جوشانیده صافی نمود
و بر روی تریجین پاک کرده و اسنادون خیارشبنزه مثقال تریجیه بمالند و
بالا آیند و بچکانند بران یک مثقال روغن بادام شیرین و بیانشاند و اگر اراده قوت
سهال آن باشد باید که قبل ازین مطبوخ بدو ساعتی که فرا گرفته باشد از
غار بقون نیدرم نر بد سفید بر ابراج فیر از هر یک مثقال کثیر یک دانگه
فریورند و بعد از آن مطبوخ را در سحر نیم گرم بنوشند مطبوخ افیتمون دیگر

جلد اول در نسخ مطبوخ اقیهون

۳۰۰

مسهل سودای محترق از بلغم است و نیز بلغمی لایبی حادث از آن صنعت آن پوست
 بلبله کابلی شاهره مویر منقح از سفیاج فستقی سناکلی اقیهون از هر یک بقدر چنانچه
 جو شاییده صافی نموده شکر سرخ بیست درم در آن حل کرده تریب سفید خراشیده بمقدار
 با دهم شیرین چرب نموده غار یقون هشت سفید از هر یک یک درم کوفته بر آن پاشیده
 بنوشند مطبوخ اقیهون نسخه سید مظفر الدین شقایق صفرائی سوخته و بلغم سودا را
 دفع کند و امراض سودا را نفع باشد صنعت آن سناکلی هشت درم کل سرخ چهار درم
 اقیهون گمان بسته پوست بلبله زرد بلبله سیاه از هر یک پنج درم سفیاج فستقی اصل السوس
 از باز از هر یک درم اسطوخودوس سیاه و شان شاهره کا و زبان بوزنجویه بنفشه نیلوفر
 از هر یک درم مویر سرخ منقح پستان از هر یک سنی اند و رسه رطل آب جو شاییده
 آید و صاف کرده کافور آفتابی ده درم مغز خیار شبنم بروغن کا و چرب نموده تریخین از
 هر یک پنج درم در آن حل کرده بنوشند مطبوخ اقیهون نافع از برای قطرب مایه
 و دار الکلبه جمیع اقسام جنون و سواس جمیع امراض سودا و یه چون را فاسام آن
 نوشته شود بعد از قصد و این مطبوخ مسهل اخلاط محترقه است صنعت آن سناکلی
 هفت درم کل بنفشه خشک کل نیلوفر تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک چهار درم کا و زبان بوزنجویه
 از هر یک درم پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه از هر یک هفت درم پوست
 بلبله آیه منقح سفیاج فستقی پوست تراشیده همه اینم کوفته اسطوخودوس از هر یک درم
 تریب سفید بدرو درم اصل السوس پوست تراشیده سه درم تخم کثوث شاهره از هر
 یک سه درم کل سرخ شروع الا فاع اقیهون از هر یک هفت درم مویر منقح از حبه
 درم مجموع را سودای اقیهون در شش رطل آب پیز نابد و رطل یک صافی نموده
 پس اقیهون بر کتمان بسته در آن اندازند و یک جوش و یک داده فرو آورند و بگذارند
 تا گرمی آن ساکن باشد پس کمی اقیهون را بنگو باند تا فوشش باله برون آید پس
 آن را بقوت مانده بفتانزد و در کفند و مطبوخ را صافی نموده گرم کرده بر روی خاک
 خیار شبنم تریخین و تریب سفید از هر یک بیست درم ریخته باند و بخورده مسهل النسخ

جلد اول در نسخ مطبوخ افیتمون

۴۰۱

بیا لایند چکانند بران وزن یک مثقال روغن بادام شیرین و نیم گرم سیانامند
مطبوخ افیتمون که منج سودا است بنگو است از برای مالیدن و فواید جرب و بهش
اسود و سایر امراض سودا و صنعت آن بلبله سیاه اسطوخودوس و مویز منقعی از حب افیتمون
از هر یک ه درم بسفلیج فستقی بخورم سناسکی بفتند روم ترب سفید چهار درم مجرب را سوای
افیتمون رسه طل آب بجوشانند تا یک پل رسد پس صافی نموده بخیدانند در آن افیتمون
و یک شب بگذارند و روز دیگر صبح بالند و مرتبه دیگر صافی نموده تقویت آن نمایند این
غار بقون سفید و ثلث رومی صبر سقوطی روی یک درم نمک هندی یک درم خرب سیاه
ربعی درمی کوفته بجای آب گرمی شسته پیش از مطبوخ ساعت فروزند و بعد از سه
ساعت یک پل مطبوخ را بنوشند و اگر خوت از غایب خرب سیاه سودا باشد آنرا مطلق
داخل کنند یا فایم مقام آن جگر منعی اخل کنند مطبوخ افیتمون دیگر نافع از برای
مالیدن لیا سی حادث از دست شرب خر صنعت آن افیتمون چهار مثقال کلک و زبان
کل نقشه اصل السوس باورنجی و یغنی کل سرخ سناسکی از هر یک دو مثقال مویز منقعی
بست دانه ادویه سوای افیتمون در دور طل آب بجوشانند تا ثلث باند صافی نموده
افیتمون را در کیسه کنان تا کی بسته در آن اندازند و یک شب بگذارند و صبح گرم نمایند
چنانچه بچوش نیاید و کیسه را مالیده بفشارند و در کرده برنجین باشکهر که ام که باشد بازند
مثقال اخل کرده بنوشند مطبوخ افیتمون دیگر از برای اسهال سودا مستعمل در
صداع سودا و بعد از رفع ماده صنعت آن افیتمون بسفلیج فستقی اسطوخودوس
باورنجی و شایسته از هر یک چهار درم مویز منقعی بست آنه جوشانیده فلوین خارشتر تخمین
از هر یک ده مثقال در آن داخل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین یک درم بران
چکاننده اول مرتبه لا جور و مغسول و دواکب بجای آب گرمی شسته یک ختمه فروزند
و بعد از آن مطبوخ را بنوشند مطبوخ افیتمون قوی القمع از برای اسهال
بلغم سودا مستعمل در صداع حادث از اخلاط غلیظه بلغمیه سودا و صنعت آن افیتمون
بفتند روم مویز منقعی بست عدد و یکین آب بنزن تا ثلث رسد صافی نموده چهار درم

ایا برج ارکا غایبش یکدم نکات عام در آن حل کرده بنوشند مطبوع افیتمون قلمی
فرموده اند که از اقترح سید الحکماء و استاد الاطباء میر محمد ادبی و الله باجد فخرست قلم
سره مسهل سودا فخر اخلاط میر محترقه و نافع از برای جمیع امراض سودا و پنهانند یا بنحو باد و سوس
و جنون و صرع سودا و فی و غیر اینها صنعت آن افیتمون در کینه ان بسته نامکی از هر یک
هفت درم کا و زبان شایسته بسفایج فستقی پوست ترشیده نمکوفه اسطوخودوس و عسل و صلیب
قنطاریون و قیق بادرنجبویه کل نفیسه کل نیلوفر عنب الثعلب بر سیاوشان پوست پیخ
کاسنی پوست پیخ با دایان اصل السوس تخم کاسنی تخم خیار بن تخم خربزه پوست هلیله زرد
پوست هلیله کالی هلیله سیاه کل صرخ منزع الاقاع از هر یک ده منتقال عنایه دانه
سپستان بلبیت دانه اجزای را آنچه کوفتی است نمکوفه مجروح را سوا می افیتمون در سطل
آب بجوشانند آنقدر که یکصد درم آب باقی ماند صافی نموده صره افیتمون را در آن نهد
مطبوع گرم باشد در آن اندازند و یک شب بگذارند و صبح صره را بنکوبانند و بفشانند
و در کنند و مطبوع را در حکم نموده فلوس خیار شیر ترنجبین از هر یک دوازده منتقال شیر
خشت خراسانی کلفند سگری آفتابی از هر یک ده منتقال در آن حل کرده صافی نموده
روغن بادام شیرین یک منتقال بر آن چکانند بنوشند اگر خواهند که در اسهال قوی باشد
وقت خواب لا جوردی منتقال سوده بروغن بادام شیرین یک منتقال چرب نموده همچون
بخاخ دو منتقال شیر حبث خسته بوقی نقره پیچیده با آب گرم فرو برند و صبح مطبوع
را بنوشند و غذا و وقت ظهر بخورند آب یا قهوه شور با و شب قند چایا و باشد مطبوع
افیتمون که بعد از نفیج ماده اسهال بآن نافع است از برای صلاح سودا و فی صنعت آن
افیتمون از برای کوزبان شایسته بسفایج فستقی بادرنجبویه اسطوخودوس هلیله سیاه از
هر یک منتقال سنکلی چهار منتقال سوزن منقی بلبیت دانه افیتمون او صره کتان بسته
نخاع ارند و باقی او و برادر در و رطل غیم آب بجوشانند تا ثلث بماند صره افیتمون را
در آن انداخته بماند و فرود آورده معسل صره بماند تا سرد شود پس صره را فشرده و
کنند و مطبوع را باز گرم کرده بر روی فلوس خیار شیر ترنجبین بک کرده از هر یک پانزده

جلد اول نسخ مادر الجبین افیتمون و معجون افیتمون

۴۰۴

مشغال کرده بالذات تمام شیر و خیار شبنم جدا شود پس با لایند و یک مثقال روغن بادام
شیرین اول مرتبه لاجورد مغسول و دودانک کباب کبری شسته حب خسته فرو برند و از عقب
آن مطبوخ بکوبند و بنوشند تقویم افیتمون منقول از قدما می اطباء سهیل مرده سودا است
در نهایت قوت بی ضرری که موجب ضعف شود صنعت آن بکیر تخم افیتمون ده درم
و در پارچه کن فی بسته در دو ثلث رطلی شراب انگور می بکیشند بخیسانند و صبح کسبه را
بالند و فشرده دور نمایند و شراب صافی نموده با هر یکی از شراب بنفشه و شراب کمر
یک و قهوه روغن بادام شیرین بکوبند و با شامند و غذا قیمه و شوربای گوشت جوان مرغ
باشد و الطباکی از قدما چنین نقل کرده که بکیر یک رطل تخم افیتمون را در سی رطل شراب
انگور می بخیسانند و بکند از دنا چهل روز بگذرد پس هر روز دو ثلث رطلی از آن بنوشند
و این نسخه الطباکی بهتر است مادر الجبین افیتونی بکسور قدما بداند که قدما می اطباء
در کتب خود قلمی نموده اند که چون بکهنه هر روز ده درم افیتمون را در نیم رطل شیرین
نازه دو شده بکیشند بخیسانند و صبح بالند و بنفشه از دنا صافی نموده با نره و مثقال
سکینجین صادق الحوضه داخل کرده چون بریده شود در کرباسی اندازند تا تمام آب
آن بکشد پس آنرا بنوشند جهت رفع خفقان مالبخولیا و جنون و امراض سوداوی
و تشنج نهایت مفید مجرب است نیز نافع است از برای صداع سوداوی فصل
معاجینی که اصل و عمود در آنها افیتمون است معجون افیتون برکی
این معجون اعی از نجاشه بخت چینی بر یکی تالیف نموده نافع است از برای مالبخولیا
و سودا و فرغ صنعت آن افیتمون اسطوخودوس از هر یک ده درم و در نشی و دیگر
افیتمون نازده درم است بلبله سیاه هندی بیست درم خربق سیاه حمرل گاو زبان
شاهسفرم از هر یک پنج درم و نقل و دودرم با در بخوبی پوست زرد انج و خرچمشک از
هر یک درم خربق سفید سبک اصل از هر یک یک درم و در نشی و دیگر بجای خربق سفید
وسک اصلی جوز بود و سک المسک بهمان وزن است مجموع را کوفته کیش و غسل
مصنعی معجون سازند شربتی و و مثقال معجون افیتمون را زنی نافع از برای

جلد اول در نسخ مغلی و افریونی

۴۰۴

با لیلای سودای صنعت آن افیتون درم کوفته و درسی مردم مویر منشی بسرشد و بگویند
 هر روز پنج درم تا ده درم تا اول ثانیه معجون افیتون سودا و بلغم و فضول برده را از بدن
 و دماغ پاک کند و با لیلای و خون و بهوشی و نسیان را مفید است صنعت آن افیتون
 غار یقون سفید سفیاج فستقی ستاکی ترید سفید دراز بر یک پنج درم اسطوخودوس سیان
 الثور از بر یک سه درم بادریجوبه بر یک کابلی مقشره و خشک جگر ارمنی لاجورد از بر یک و
 درم خربز سبزه یک درم مجموع را کوفته بخیه لعسل صغری بسرشد شربت بیست درم تا ده درم
فصل در بیان مغلی با نکه اصل و عمد و در اینها افیتون است
 افیتون نافع از برای لیلای مغلی مراقبه هرگاه مزاج بسیار گرم نباشد صنعت آن کازبان
 بادریجوبه یسنین برومی از بر یک دو درم جوشاننده در آخر سه درم افیتون ادر صحر کتان
 بسته در آن اندازند و فرو آورده کیسه با مالند و بفشارند و دور کنند و مغلی را گرم کرده برومی
 فلوس خیار شنبه بیست درم صافی نموده روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده بپاکی می شود
مغلی افیتون در صمداع سوداوی از برای نفیج ماده سودا که چند روز صبح
 بنوشند تا آنکه نفیج در قاروره ظاهر شود پس بهلات مناسبه اسهال سودا نمایند صنعت آن
 افیتون در صحر کتان لبه کازبان سفیاج فستقی شاتره اسطوخودوس بادریجوبه از بر یک
 دو مثقال مویر منشی بیست عدد الوی سبزه بزرگ و انیسون و انیسون در یک بطل آب خیس
 و صبح بخوشانند و بر اسوامی افیتون تا آب به نصف رسد برومی افیتون صافی نموده
 شنبه بگذارند و صبح نیم گرم نموده کیسه نیکو با مالند و بفشارند و دور کنند و ترنجبین خراسانی
 پانزده مثقال در آن حل کرده صافی نموده نیم گرم بنوشند چند روز برین مداومت نمایند
افریونی نفیج الیه قحط فاسکون ای مهله و کبیری موصوفه و ضمیم ای شفاة تخانیة سکون
 و ادونون ان را بر بیون و افریون و فرقیون نیز گویند و برومی فستقین بدونون وین
 فونین یا ای شفاة تخانیة و عبری اصل نفیج و قاتل بنفشه و نیز بعرلی حافظ النخل و حافظ
 الاطفال و کروش الغنم و یونانی خالاش و تا کوبانیر گویند و نزد اکثرین السودا و لیشانه
 اسهال خربی افریونی است آن منشی است خاکستری رنگ مائل بزردی با طعم و بوی تند

جلداول در شغل و افریون

۴۰۵

و بنات آن شبیه بکا هو کاسنی شیر دار و آن دو قسم است قسمی از آن برگ آن سفید نباتات است و نباتات آن سفید است قسمی از آن برگش سیاه و خارش تند و بار بکتر و شیر آن بیشتر و از بلاد الهند و حبش و سودان خرد و به سبب می حدت بوی تیز آن اهل آن بلاد از دور و در زیر نباتات آن شکسته و سفند را پاک شده و در ظرفی انجیر کرده و بیکد از آن بعد از آن از دور جبهه مانند نیره و غیر آن بآن میرسانند تا حدت بوی آن بنام نرسد یک فعه شیر بسیاری از آن فرو ریخته در شکسته جمع میشود خشک است استعمال می نمایند و بهترین آن صاف تازه خاکستری رنگ مائل نرودی می تند بوی با حدت تیزی که چون بر زبان بگذارد نر زبان را بکند و تمام فی لنج آن باقی ماند و هر چند تند بود تر و تریاشد بختن و تازه تر است و زود در آب و روغن زیت که ریخته شود و بسک زدن متعادل باشد و کهنه آن سرخ رنگ شکر که زود که ریخته نشود و اووندی ملذع آن کم می باشد و مغشوش آن که با نر روت صمغ بسیار نر و نیست اوصاف مذکوره از حدت و لذت و زود که ریخته و غیر با گویند اگر بخار آن در وقت که فتن و معده اند آنها برسد میریزند آنها را پس باید که در آن وقت دهان را به بندند و اول کیسکه پی برده باین صمغ نو باس ملکی نیمه است و آن گرم و خشک است تا اول درجه چهارم و بعضی خشک و در درجه سوم گفته اند و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند و بعد از آن ضعیف میگردد و تا ده سال باطل میشود و جالی و ملطف و محرق و حاد و هر چند تازه تر باشد اوصاف مذکوره در آن نر است حتی آنکه از جلیست که حاد ترین صفتها است زیاده است مسهل بلغم لزج و زرد آب متقی مضمول بلغمی از اعصاب بااد وینه با سه جهت تقوه و قولنج و سوزی کرده و استسقا و پیر و عرق النساء و مفاصل و دفع خرم خرم و در در و رگ و کر که از بلغم باشد نهایت نافع و شرب آن مستطو چنین و فرزند آن باعث بهم آمدن فم رحم و مانع مستطو چنین و آنحال آن با غسل حیت نزول آب میف و حدت و حرمت و سوزش آن در چشم و شمد می ماند و سقوط آن با آب جغند حبس بل و دمه و حرمت چشم و تقیه مانع و ضما و آن بر استخوان باعث نقش آن باید که محافظت نمایند استخوان را از آن طلای آن دفع گوشت زیاده و بر زخم سکت یوانه گزیده و لذت

بهوام وافع سمیت آن بار و غنای جیت فالج و لقوه و خدر و امراض عصبیه و مفصل
و باز عفران و افیون جیت تسکین و منام ضربان مفید و مول آن بقدر یکجهت و دو سه جه
درادر اجیف و جیس مجرب اگر احداث سوریش نماید و روغن گل سنخ رافع آنست و کجه
آن با ساسا ساید باشد و فرجه آن در اعانت بر حمل و تصدیق فرج و تقویت رحم و دفع
بدلوی آن نافع و بدست زبرای اصحاب مزاج کرم و کسیکه بر مزاج او خون غالب باشد
سرا و از نیست که به تنهای بنوشد و مضرا معای سفلی است و مصلح آن بمقل زرق و
ورب السوس و افایه مانند و ارجینی سنبلی الطیب و سیانج و کثیر و صمغ عربی و روغن بادام
شیرین است گویند مضربان شین است مصلح آن روغن کل و مضرب رحم و بهم آورنده و فم
آن مجید که ادویه مستطه چنین نتواند اسقاط آن شود و قدرشش و دویرا و بدیش
و استقما نازریون است و در قوی بوزن آن و دو چند جدید تر و قسم سیاه آن قتال
و این مولف گوید اگر فریبون افیون و در شیشه کنند هر یک و یکری افانی اگر و اندر خنجر
از سرخ کدام شری باقی نماند و بعضی گفته اند که افریبون که صمغ و درخت نازریون است
و اصلش ندارد و زیاده آن سدر کم شده است گفته اند که چون افریبون با باقلا انکاه
در صمغ و فستقوت آن اصل نمیکرد و امراض الراس کشته تعطیل با فریبون نافع است
از برای سکه و همچنین بوسیدن آن جیت انگیرا که آن مسخن و مانع و ملطف بلغم و مرق
و مسهل آن است کابوس چون بیاشامند از آن زن برع در می باد و در شایسته
نافع است از برای کابوس جمود و شخوص علاج جمود و شخوص بلغمی مثل علاج سبب است
الا که باید که بر بزرگ بر شیر لسان و روغن با سیم که در هر یک طل از آن یکت قبل از فریبون چکیده باشد
نافع است اصحاب شخوص جمود را طلا کردن شیر لسان با فریبون چند سیر سود چکیده و در روغن
با سیم صرع چون نرم ساینده بدیند و برینی ایشان بیاشامد نافع از برای صرع چون چل کنند
با آب کرم و غوغه نماید بان صاحب صرع بیاشامد نافع مراد را شین الریش گفته اند که افریبون نافع است
از برای صرع میدان آن در مینی تنهای باد و دویکه و نیز گفته اند که صرع بشاکت اطرا بصمغ و ریام مسعر
از اطرا السوس و مانع هرگاه طلا کرد و دافرسون و تافسیا و امثال اینها و ادویه و مخدره محلا سودا و فخر

جلد اول نسخ مفصله افیتون

۴۰۶

عضو بر موضع که میگذارد از آن صعود بخبره در حال صرع نافع است از او لازم است که
 طلا کرده شود با مثال این دو و بعد از بستن بالای آن موضع که صعود میکنند از آن موضع
 ریاح مصر عصاره فالح و استرخا اکثر بوییدن بفریبون نافع است از برای فالج بجهت آنکه تنفیه
 و باغ میکند و میل میدهد مواد را از جهت تخلع بجانب بینی و چون بگیرند از فریبون و چون
 یک شمشیر وصل کنند با آب مرزنجوش یا با آب بنامشده چغندر یا با آب افشرده سیرتر و سوط
 کنند بآن تنفیه باغ می کند و میل میدهد مواد را از جهت تخلع بسوی بینی پس میباشد نافع
 از برای فالج و آشنا بیدن آن نافع است از برای فالج و استرخا و چون بگیرند از آن
 مقدار یک انگ و ساییده باشند بر یکدیگر زرده تخم مرغ نیم برشته میباشد
 نافع است از برای استرخانی اعضا نفی بلع و چون بگیرند از آن ربع در می و از برای
 یک سبک بخند و اشق نصف در می حبسته فوری نافع است از برای استرخا و جالینوس
 و ابن جریر صاحب منهاج غیر آن گفته اند که چون فریبون داخل کنند در روغن زیتون
 بآن نمایند نافع است از برای فالج و سایر امراض بارده عصب و سزا و نیست بسیار نمودن
 از فریبون در مریخ بلکه باید که بوده باشد سه درم از آن در مریخ و اقلش سه روز
 است چون مخلوط نمایند از آن بقیه و ملی که شکسته باشند حدت افربون ابرو و غنم مرغ بآن
 نمایند و فالج نافع است از آنجهایت و سزا و نیست اکثر در مریخ آن بلکه باید که بوده
 باشد سه درم از آن در مریخ و زعفران و زعفرانی گفته اند که چون بگیرند از فریبون
 فلیلی محل کنند بر روغن قسطا و روغن غار و کرم نموده نمیدین بآن نمایند نافع است از برای فالج
 و استرخا بجهت آنکه سبک عصب و ملطف و محلل بلغم و سحلی بسجی گفته اند که چون بگیرند از فریبون
 و زین یک و قیو نرم صلایه نموده در یک لطل زیت که در آن موم و ده دقیقه گذاشته باشند
 و داخل کرده در باون بسته باندند چون مرهم شود و مریخ کرده شود چیزی از آن میباشد
 نافع از برای فالج و استرخا نفی بین لقوه افربون نافع است از برای لقوه آشنا بیدن
 شیخ الریس در از می گفته اند که صعود کردن با مقدار حب عدسی محلول بشیر و خمر نافع است
 از برای لقوه ابن بطالان گفته اند که چون حل کنند آن را در روغن جنبه الخضراو باندند بر

جلد اول در نسخ تشنج و حب افریون

۴۰۸

صاحب لقوه نافع است اورا سفیان بن ذی الحسین گفته که چون بکیرند از آن ربع درمی واز
سکینج و مقل البه و دانش از هر یک نیم درم و فروبرد صاحب لقوه زائل می کرد و لقوه
آن بزودی تشنج هرگاه مخلوط کرده شود و افریون را بعضی از ادیان چهاره مانند روغن
قسطور و روغن سداب می باشد نافع از برای تشنج بلغمی تریخ بان سیخ الرئیس گفته که از
چیزهای بسیار نافع است از برای تشنج املاقی ضا و کردن با فوریون است باین طریق
که زیت کهنه کیرطل موم سرخ دواوقه افریون تازه یک اوقیه موم و زیت در هم کدخته
افریون اسوده بان مخلوط کرده در باون برشته بماند تا یکسان شود و استعمال نمایند و هرگاه
بکیرند افریون مثل آن از هر یک چند ستر و عاقر قریح و بسیار نرم سوده مخلوط نمایند
در روغن قسطور و روغن سداب یا هر دو نه ملین نمایند بان نافع است تشنج رطبتانی
را خدر هرگاه فرا گرفته شود از آن زن بکدرم مخلوط کرده شود و لوزن ده درم زیت کهنه نافع
است از برای خدر تریخ بان چون حل کنند آن را بر روغن دارچینی نافع است از برای خدر
اشا بیدن آن تریخ بان چون درم آنرا با سی درم روغن مغز فوج نموده شش روز
بان مریخ نمایند نافع است خدر را و چنان چون مخلوط نمایند بقیره و طی نیم گرم بان مریخ
نافع است خدر را بنهایت نفع و نیز چون حل کنند آنرا بر روغن قمار الحار یا روغن جادو بکیر
نافع است از برای خدر تریخ بان اشا بیدن آن رعشه اشا بیدن افریون با دود
مناسبه نافع است از برای رعشه بلغمی دوار و سرد رطبتس بان بعد از تقیه نافع است از برای
دوار و سرد و بلغمی تشوق بان با روغن مناسبی نافع است از برای دوار حادث از کیوس ارد
طبری گفته که بوییدن آن نافع است از برای دوار حادث از اخلاط بار و فصل و ربیان
حبوبی که اصل و عمود را بنها افریون است حب افریون سکندری نافع
از برای فالج و استرخا و لقوه و صرع و رعشه و خدر صنعت آن تخم حنظل سقونیامی مشوی
خربق اسود و مقل ازرق از هر یک یک پز و افریون نظرون از هر یک نیم جز و کوفته بخیاب
کرب تشنج از شدت تری بکدرم حب افریون دیگر لکنت بان را زائل کرد و اند
چون زیز زبان نکاهانند آب آن ابریزند و فرو بیزند صنعت آن از شیشعان کل

جلد اول در نسخ حب افریون

۴۰۹

سرخ از هر یک جزو اخرکی افریون قرنفل از هر یک نیم جزو بالادون اعجاز مویسای کدوم
 که باشد شش جوب سازند حب افریون دیگر که در وقرس اور ساعت ایشان صنعت
 آن فریون زنجبیل از هر یک چهار درم مصطلی شش درم سوربخان نه درم انیسون پیره
 کرمانی فلفل سفید و قرنفل مغز حب القرطم سلیم سیاه از هر یک دو درم کوفته بخته آب از این
 جوب سازند شربتی دو درم حب افریون دیگر نافع از برای فالج و رسته و استرخا و لقو
 صنعت آن افریون مصطلی رومی انیسون از هر یک چهار درم و نیم و بنای شوی غاریقون سفید
 عصا زده آفتابین از هر یک یک درم شحم خنظل سه درم صبر سقوطری اقیسوان سنبلیط
 از هر یک ده درم نمک هندسی یک درم و نیم و از فلفل دو درم کوفته بخته آب کرب شسته
 چوب سازند جری بقدر فلفل شربتی دوازده حب نایند درم پیش از غذا و بعد از غذا توان
 خورد و این حب با آب گرم فرو برند و گفته شده است که بلبه آشنا بسند این
 آب بنوشند و این نیز نافع است از برای سودا الفین و اخراج مایه صفر و نافع است از برای
 وجع و رک و وجع ظهر و قرس بار و حب افریون تالیف محمد بن زکریا از برای قطع بلغم
 خام از اعصاب که نافع است از برای بلع صنعت آن افریون شحم خنظل قطره یون فلفل
 عصا زده فشار الحمار بر اجزا مساوی کوفته بخته بر وغن بادام شیرین چرب نموده جوب
 سازند شربتی یک درم حب افریون نافع است از برای رسته و فالج و برص و هر صفت
 از بلغم بوده باشد صنعت آن افریون غاریقون یک درم شحم خنظل مقل از رزق از هر یک شش
 مثقال صبر سقوطری و مثقال جز کوفته بخته سکنج و مقل از رزق را و آب کند حاصل کرده
 دوا را بنوشند حب سازند شربتی از یک درم تا یک مثقال نظیر نفوت و رجن حب
 افریون دیگر فالج و استرخا نافع بود و اخلاط خام که در اعصاب باشد بر اند صنعت آن افریون
 سکنج مقل از رزق غاریقون شحم خنظل از هر یک یک درم صبر سقوطری زرد و دو درم اجز کوفته
 آب کرب شسته حب سازند شربتی دو درم تا سه درم آب نیم گرم حب افریون
 سهیل جیت که سکنج تواند سهیل بلع خورد و دوا خوردن آن عاجز باشد صنعت آن افریون
 کوکودنکا افریون اجزا مساوی کوفته اول کوکودن و سیاه با هم خوب سحق نمایند بعد

جلد اول در نسخ دهن افریون

از آن تنگارد افریون اداخل نموده باز خوب سخن نمایند که مثل غبار کرد و قدری آب
صمغ داخل آن نموده خوب بر دانه غفل بنهند شربنی نه دانه یا بیشتر با کبر محبت
خراج و ضعف آن آب سرد بالای آن اگر احتیاج شود یک فنجان بنوشند و از آب کرم
و از هر چیز گرم حیاط نمایند و در صورتیکه خواهند فعل آن کم شود پس آب کرم بخورند که
عمل آن بر طرف میگرد و هرگاه در عمل تعویق رود در لعاب بحدانیه با لعاب سفول سرد بخورند
و اگر هیچ بسیار معلوم شود قدری روغن بادام بنوشند و اگر سوزشی بر تشنگی زیاد معلوم
گردد و بر روغن کل یا غیر آن مکان مخصوص را چرب نمایند و بعد از ظهر بخواب را خوب سرد
کرده که اثر گرمی در آن نماند باشد بخورند و شام سرد بپا و آب قلیکم روغن باجلا و بخورند
و وقت خوردن خوب چون اندکی سوزشی دارد باید که خوب را در چند دانه مویر شقی یا
کشش یا غیر آن پیچیده فرو برند که جلق نرسد و این جب نافع است جهت امراض مزمنه
و در مثل عرق النساء و میاض و برص و یمن و جذام و قروح خفیه مانند آتشک و انواع
جرب و قوبا و کهنه و غیر اینها از امراض روی خفیه بشرط آنکه بعد از منضج و احتیاط و تقاضای
بدهند و باید که جرأت در دادن این حبس هرگز نه وقت و هر مرض نمایند و قاضی و رت بسیار
و اعی نشود و مرکب آن نشوند و نزدیک آن نروند که دمای عظیم خالی از غایب نیست و بعد
از آن تیرید نمایند و اجماعا اگر عمل بخند ضرر عظیم متصور است اصلاح آن بیدوات و البیاض و غیر
بادام نمایند فصل در بیان ادوایی که حاصل و عمد و در آنها افریون است
دهن افریون نافع از برای صاحب صداع بلغمی بعد از تنقیه چون بر سر باشد
آن افریون پودنه کوی از هر یک و شقال چند ستر عاقر قرحا از هر یک یک شقال نیم
گرفته یک پال آب خوری آب و می کرده بخوشانند تا بصف رسد فی نموده زیت یا
روغن کنجد چهل شقال داخل کرده چند آن بخوشانند که آب فته روغن بماند و شیشه
نگاه دارند و دهن افریون دیگر مستعمل در صداع بلغمی و قیحا که شده باشد و سر
و کرده باشد مزمن صنعت آن قسط طلع مضطرب سیره عاقر قرحا از هر یک و در نم کوفته
در یک پال آب یا در آب یک شب بخیسانند و صبحش با یک پال زیت یا روغن کنجد

بچو نماند و قدر مضاعف تا آب و در روغن بماند صافی نموده هفت درم افریون سوده
 در آن داخل کرده در باون تنگی بر بسته بماند تا نیکو مخلوط شود و ریشنه نگا در آن زد و در وقت
 حاجت بر سر بماند و دهن افریون که منحل در سکنه بلغمی است و خامه را و جمیع امراض باره
 و اعشی و عصبی قوی از تنجهای قبل منقول از سبدا معجل در دخیله صنعت آن صدا بتازه
 بگویند و یکس آب آن آبکیزد و ده استار روغن بهوسن اضافت کنند و با نش ملائم آن مقدار
 بچو شاند که تمام آب سوخته شود و قسط تلخ عاقره حاجت بیدتر از هر یک و درم افریون چا و شیرین
 از هر یک یک مثقال نرم ساییده در روغن کرم بریزند و بسته بماند تا نیکو مخلوط شود و اگر روغن
 بلسان خاخیر باشد درم داخل کنند و الا بدل آن روغن ترب اخل نمایند و بر مهربانی شبت
 و عقیب کردن صاحب کینه بماند و دهن افریون دیگر نافع از برای شیخو صنفی عجیب صنعت
 آن بگیرد روغن با همین یکطل اخل نمایند در آن افریون تازه یک و قیه اطراف غریب اخل بچو گیرند
 و این روغن با بر سرش بریزند و کرم با پا چدرایان روغن تر کرده بر سر صاحبش نخلد ازند
 و دهن افریون تریخ فترات و اعضای علیله آن بعد از استفرغ کلی و منقیه اعضا با از
 رطوبات بلغمی و ظهور علامات بر نافع است از برای فالج و استرخا و لقوه و لیکن می باید اول
 عضو از خرقه خشتی بماند پس تریخ باین دهن نمایند صنعت آن بگیرد زیت یکانی یکطل
 موم زرد و غیره مغسول یک اوقیه موم را در زیت بکند ازند و در باون انداخته یک اوقیه افریون
 تازه سوده در آن اخل نمایند و بسته بماند و بایند تا یکسان گردد و پس ریشنه نگا در آن زد و
 عن الحاجة استعمال نمایند البوجه گفته فالجی که بوده باشد حادث از جراحت آن را نافع است
 تدبیر دهن افریون باید که تریخ کرده شود و آن موضع علت را و ایم این اسوی گفته که تریخ
 آن نافع است از برای استرخای حادث از خرقه سقطه و نیز این دهن نافع از برای تشنج
 تریخ آن صاحب مناج گفته که دهن افریون نافع است از برای خد بلغمی تریخ آن بعد از
 از اسهال بسبب بلغم و چون مخلوط کنند باین دهن افریون چند بیدستر عاقره و جابون
 افریون که هر دو آن نرم ساییده باشند و تریخ جسد و منابت اعصاب باین نمایند و ایم
 نافع است از برای خد عارض از برودت خواه یا شامند یا تریخ باین نمایند و صاحب

در نسخ دهن افریون جلد اول

۴۱۲

افلاج نیز چنین گفته روفس ابوسهل مسیحی گفته اند که بعد از تنقیه با سهال بحسب طبع موجب
منقن به نشاند صاحب عشته بلغمی را و اوقاب تا عرق کن پس تریخ نماید عضو مرعش را
و مخرج عصبان از فقرات بدن افریون نافع است مر آن را قلعی هویدا و هین افریون
تالیف شیخ الریسمی نافع از برای جمیع درد های که از سردی باشد خصوصاً درد های که عصب
باشد از برای عرق النساء و جمع ظهر و بصل و از برای فالج و لقوه و اسهال خاصیت آن قسط
طبع ده درم چند یکدینج درم او نه خشک دوازده درم عاقر قرحا صفت گرم کند ش چهار درم
مویخ سه درم چهار رنگوفه در چهار صد درم شربتی یکبار روز و یک شب بخمساند پس نش
علامه بنزد اکثر از کشت شربتی یکبار پس از آن نش فرو د آورده بگذارد تا سوسود و بالند بالندی
شدید و بالاند و داخل کنند و در آن نصف وزن آن روغن کنجد یا روغن خیر می از بچونانند
تا آنکه شرباب برود و روغن باند پس از برای سوده درم روغن ده درم از افریون سفید تازه
بسیارند چون غبار شود و مخلوط کنند روغن و باز بر آتش گذارند و یکجسین دیگر دوده از
آتش بردارند و در شیشه کرده سر آن بسته نگاهدارند و بوقت حاجت بکار برند و هین
افریون به نسخه دیگر صنعت آن زیت عتیق یکطل موم زرد بیست درم افریون تازه ده درم
زیت آگرم نموده موم را در آن بگذارند و صافی نموده فریون را صلایه کرده در آن داخل کنند
و در همان سنگی بسته بالند تا بیکو مخلوط شود و در شیشه نگاهدارند و در وقت حاجت بکار برند
و هین افریون به نسخه دیگر صنعت آن قسط طبع ده درم عاقر قرحا صفت گرم مویخ سه درم
جمله را رنگوفه در چهار صد درم شربتی پزند تا بر لع باند پس چهل درم روغن خیر می داخل کرده
بچونانند تا شرباب برود و روغن باند پس از آن روغن ده درم فریون سوده داخل کنند و آتش
فرو گیرند و هین افریون دیگر نافع است جمیع اوجاع ظهر و کمر و از برای حاد و از برای طبات فلفله
و بلغم غلیظ و از برای ریح النساء و اسهال و سکنه و لقوه و اوجاع منفاصل و رگ
و بلغمی صنعت آن به نسخه که سید اسمعیل در ذخیره در جمع ظهر ریخی ذکر کرده فلفل سفید
چند یکدینج درم عاقر قرحا صفت حلیت اجزاء مساوی از مجموع ده درم یک
طل روغن سید با داخل کرده آینه که گفته و اوقاب بنهند و هر روز و هر مرتبه به هم زنند پس بالاند

جلد اول در نسخ شیافریون و ضما و افریون

۴۱۳

و مرتبه دیگر در مین ادویه را داخل کرده بکهنه پیستور و آفتاب گذارند و هر روز و بیشتر
 بر هم زنند پس از سه هفته بالا آیند و مرتبه ثالث پیستورده در مین ادویه را داخل کنند و بعد
 از سه هفته بالا آیند استعمال نمایند شیاف افریون ضعف نشان و سلس البول رفیق را
 نافع است و باه را قوت و صنعت آن مغزنا چیل مقشر مغز حبه صنوبر الکبیا رجب الحلب
 مقشر مغز بادام تلخ گرم و از حب الزلم از هر یک دو درم فریون چند بید تر سداب از
 هر یک دو درم مقل از روقه دو درم مقل او را آب کنند داخل کرده باقی ادویه را جدا جدا نرم گویند
 وزن نموده بآن شیره شیافا سازند فصل در بیان ضما و اتی که اصل و عموم و انما
 افریون است ضما و افریون منحل در فالج که اعصاب را نرم کند و این ضما و از
 بولس است صنعت آن افریون یک و قیه عاقر قرحا مرزنجوش مویزج از هر یک یک اوقیه
 نظرون خردل از هر یک یک اوقیه فلفل یک درم چند بیدستر چهار اوقیه کوفیه پیخته روغن جیب الثمار
 داخل کرده در باون بسته ببالند تا چون مرهم شود بر مضرهای پشت و عقب کردن
 ضما نمایند ضما و افریون دیگر مستعمل در فالج صنعت آن افریون تازه ده درم ساینده
 موم زرد بشت درم در زیرت کهنه نیم من گذاشته فرو آورده هنوز گرم باشد که فریون
 را داخل کرده در باون سبکی بسته ببالند تا بهر او گردد و بر مضرهای پشت و عقب کردن ضما
 نمایند ضما و افریون منحل در شنج استمالی صنعت آن افریون چند بیدستر میوه سانه
 نرم ساینده موم زرد و فلفل دهن بزر در روغن سوسن گذاشته ادویه را داخل کرده در باون
 سبکی بسته ببالند تا چون مرهم شود ضما نمایند ضما و افریون نافع از برای صمداع
 مرین صنعت آن افریون و شفال کوفیه باب مرزنجوش شیره بعد از تراشیدن سیر بر سر
 ضما نمایند و اگر و ایمنه زیادتی حرارت باشد سیفیه تخم مرغ و روغن کل سرخ و اندکی سرکه
 داخل نمایند ضما و افریون به نسخه دیگر صنعت آن افریون یک درم چند بیدستر دو درم هر
 دو را نرم ساینده زیرت کهنه یک و قیه داخل کرده در باون بسته ببالند تا یکسان شود
 و استعمال نمایند طلای افریون نافع جهت فالج و استرخا صنعت آن افریون ده درم
 عاقر قرحا مرزنجوش مویزج از هر یک یک درم خردل فلفل سیاه جوز بوا از هر یک یک و نیم درم

جلد اول در نسخ طلای افریون و فیروطی افریون و معجون افریون

۴۱۴

حب انار سه گرم چند پدید شود نیم گرم مشک اصل نه گرم اجزا را با گلاب سنگ صلا نیکو سازید
گرم نمود طلای نماند و اگر قدری روغن قسط داخل نمایند میگذرد قوی طلای افریون بگرید
همین منفعت دارد و تشنج امثالی را نیز مفید است صنعت آن افریون چند پدید شد سریعاً
قسط تلخ زرد و طویل جد و از خطای اجزا مساوی بسیار نرم ساخته با گلاب با عرق
دارچینی گرم نموده طلای نماند و درین طلا اگر بعضی از او آن مثل دهن سوسن یا قسط یا انجری
و یا امثال اینها داخل نمایند بد نیست فصل در بیان فیروطیاتی که احتیاج و عمود
در اینها افریون است فیروطی افریون مستعمل در صداع مزمن صنعت آن
افریون دو گرم کوفته موم نرم روسی درم روغن شبت یک صدقه بهم کداخته افریون
را داخل کرده فیروطی ترتیب داده بر سر بالند فیروطی افریون دیگر مستعمل در فالج و اختلاج
صنعت آن بکندر روغن قسط یا روغن غار یا هر دو گرم نموده بگذارند در آن قدری موم زرد که
بکرواند روغن بر آبی الجله غلیظ پس دریا و آن انداخته قدری افریون تازه را سخی نموده در آن داخل
نمایند و به شعله بالند تا بکمان شود و استعمال نمایند فیروطی افریون بولس گفته نافع است
از برای فالج و استرخاشی حاد و شل زنج و رضع عضل صنعت آن موم زرد یک گرم روغن
سوسن روغن زرد یک گرم درم افریون تازه چهار درم موم او روغن غار یکدانه و مخلوط کنند
بآن افریون سوده و بالند بر موضع ضیق و رضع فیروطی افریون مستعمل در فالج و لقوه و صداع و
صنعت آن افریون سه گرم چند پدید شد یک گرم کوفته شبت پنج مثقال موم را در پنجاه درم
روغن شبت و سی گرم روغن قسط و بیست گرم روغن کل کداخته و در آن آمیزند فیروطی ترتیب
و بر سر و مهرهای کردن بالند و از بهر احتیاط نمایند فصل در بیان معاجینی که اصل
و عمود در اینها افریون است معجون افریون چیست فالج و لقوه استرخاش و عیسه
و خند و صرع بلغمی نافع صنعت آن افریون شش مثقال سفوفیامی شوی غار یقون بن سفید
حب سنفوطی از هر یک سه درم مصلک روسی یک درم قیون سفید الطیب از هر یک سه درم یک
هندی می نقل از هر یک یک درم دار فلفل یک درم ادویه کوفته بخیه بروغن بادام شیرین چرب
نموده با سته زن او و عسل کف گرفته بشند شیری یک درم یک مثقال با آب گرم معجون

جلد اول در نسخ معجون افریون

۴۱۵

افریون مسهل که همان نفع دارد صنعت آن افریون مصطلک رومی ایسون از هر یک درم غلیظ
 هشت سفید عصاره سفیدین سفونیا می شودی از هر یک شش درم تخم خنظل چهار درم
 صبر سقوطی افیون افریطی سفید الطیب هر یک هشت درم غلیظ دار فلفل از هر یک
 درم مقل ازرق یک درم ادویه کوفته بخته بروغن ادام شیرین جرب کرده با سه وزن
 ادویه غسل مصفی لغوام آورده بشیرند شیرینی یک درم تا یک مثقال معجون افریون
 دیگر اقوی از دوشنبه قبل صنعت آن افریون تخم خنظل قطور یون فیق عصاره قند الحما
 سفونیا می شودی غاریقون هشت سفید ترب سفید معجون خمر شیده در سفید الطیب
 مقل ازرق از هر یک دو درم صمغ عربی یک درم کثیر انیم درم ادویه کوفته بخته با سه وزن
 ادویه غسل مصفی معجون زنده شیرینی از یک مثقال تا دو مثقال آب گرم معجون
 افریون مسهل که گزاف جهت فالج و عشه و لقوه و برص هر امر اضی که از بلغم و رطوبت باشد
 صنعت آن افریون تخم خنظل غاریقون سیکنج مقل ازرق ترب سفید معجون خمر شیده
 سفونیا می شودی از هر یک پنج مثقال صبر سقوطی یک و نیم مثقال صمغ عربی کثیر
 سفید الطیب از هر یک یک درم صمغ را در آب کند تا نجیسا تند و حل کرده صاف نمایند
 و باقی ادویه با کوفته بخته بروغن ادام شیرین جرب کرده با سه وزن ادویه غسل مصفی کف
 کرفه لغوام آورده بشیرند شیرینی تا دو مثقال آب گرم با آنچه مناسب باشد معجون افریون
 که نفرین عن النساء و جلل ظواهر و مفاصل را نافع است صنعت آن افریون ترب سفید
 به بران هر یک یک درم سه درم مصطلک چهار درم سوربخان سفید هشت درم ایسون غلیظ
 دار فلفل سیاه زیره کرانی از هر یک یک درم مغز حب القوط چهار درم ادویه کوفته بخته بروغن
 با دام شیرین جرب شود با غسل لغوام آورده سه وزن ادویه بشیرند شیرینی از دو درم با سه
 درم آب را زبانه نیم گرم فصل در میان احوال طاریه بر کسی که از مقدار مغز افریون
 زیاده بخورد خواه مغز او خواه مرگ باشد آنکه از مقدار دو درم تا سه درم آن کشنده
 است بعد از سه روز از احوال طاریه اعراض آن درد و انزع معده و اسهال و کرب الهباب
 بسیار و فوق و اسهال مغز و بعضی را قبض با سهال تدارک و تسکین آن بخوراند

جلد اول در فلسفه

۴۱۶

سکندر و غن کاوانا زه پس مار الشیخ و سوبی و سوبی سبب یاف و یخ سر کرده و بپزند
 در آب سرد و خورایند آن آب سرد و جرحه جرحه و پشم خورایند آن آب فواکه طبله بارده باشند
 انا ریحون و سبب سنجوش در میان اندکی کافور و روغن و مانند اینها و شیر نرا کوسفندنا
 کاوانا زه و ششیده و جود و ارفا و زهر معدنی بر می اسپریا اما فی باد و غ و شیر شایسته
 و تحقیق تحقیقاتی بارده و لینه نمودن مانند این تدابیر است افسستین بفتح هجره و سکون فای
 و فتح سین و سکون نون و کسری شایسته فو قایمه و سکون بای مثله تخمین و نون لغت
 یونانی است بحر بی خرق بجای مجر و نامی نموده فو قایمه و راسی مملو و فای کونید و
 مصدر نوع زبون افسستین را و سبب نوع چلی افسستین باربل کونید برای مملو و گفته اند
 که ربل نوعی از برنجاسف است و گویند که افسستین را سینون نامند و آن را گوشت روی
 نیز گویند و افسستین ایندی مجری و شتار و تیر نامند و آن اسم بنانی است باین
 شیخ و گیکاه شبیه با بونه کا و چشم و برکش مانند صخره غبارناک سفید شایسته شل برنجاسف
 و ساقش بلند و کلش مانند کل با بونه و از آن ریزه تر و خشن شبیه با سفید تلخی و قبض
 و بوی آن با عطر است قبلی شیخ الریش گفته که چنین گفته که افسستین چند نوعی باشد
 خراسانی و سمرقانی و آنکه از کوه الکام می آورند و سوسمی طر سوسمی غیر آن معتقدین اصناف
 آنرا پنج قسم دانسته اند طر سوسمی سوسمی بطلی و خراسانی و رومی بطلی با عطر است
 و صنف بطلی آن قوت قبض و تحلیل آن زیاده و حرارت آن کمتر و ازین جهت سهل
 بلغم نیست هر چند بلغم در معده باشد و فقیه چندان در اسهال بلغم ندارد و صنفی که برک
 مثل برک زردک و سفید و کل آن زردی و راق و سفید و در صدد میده نامند زبونترین
 اصناف آنست با الجا و راق و قوت است سهال و قوت قبض و وجود هر است جوهر
 لطیف که باعث سهال و تفتیح است و جوهر راضی که سبب قبض و آن نیز از اصناف شیخ
 و ازین جهت بعضی حکما آنرا شیخ رومی نامیده اند و مختار و بهترین اصناف آن
 سوسمی و طر سوسمی سفید رنگ باز غلب است که چون بشکند خوب آن را بوی صبر
 از آن آید و طعم آن با حرافت و تلخی و قبض باشد گرم اول و خشک و سرد و بعضی گفته

در شرح اسمین جلد اول

۱۰۱

در اول دوم و چنانکه آخر دوم گفته اند و این اصح است تقوی و ملطف شیمی تقوی و ملطف
و قبض آن اقوی و زیاده از تقوی آن و سهیل صغیر و ما را صغیر و سائر اخلاط معده و تقوی
عروق سینه و شش و بافتن و سهیل شقی سودا و جهت عصبه و سکنه رفع و تقوی بدن
و معده و ششها و بکسر و بیرقان طحال و مدبول حیض و شیر و عرق و کشنده اقسام
کرم و نریاق سموم مشهور و مله و غده و محلل ریل غلیظه و با نار وین جهت در معده و شکم
کننده رنگ خسار و جهت از التهاب و الیه و از الی و انار و نفیجی رنگ زرد چشم و غیر آن
و تحلیل صلابات باطنیه شربا و ضما و جهت رده کینه خصوصاً بنطی آن چون ضما و کرده
شود و زرد چشم و جهت غشا و ده با پیچ و سکن ضربان چشم و ورم آن است و شرب
بلعج آن جهت نفوی معده و آوردن شتهای طعم که زائل شده باشد عجیب الفضل
است و جهت امراض بارده حمی و غن نهرین بخارات فاسده و اوجاع جنین و خاصره و
مفاصل امراض معده و سموم خصوصاً عقرب مقوی احشاء شقی صدر و ریه و ابجه
در عروق است از اخلاط صغیر و چون بیاشامند با سیمسایوس یا نار وین اقلیظه
تحلیل میدهد و تقوی و سائر اوجاع معده را و همچنین چون بیاشامند چند روز هر روز
مقدار بیست شقال از آب مطبوخ آن جهت رفع سقوط اشتهای که از طوبی باشد
و چون بیاشامند هر روز مقدار زائل نمی گرداند بیرقان را و ورم آن جهت کینه
عقرب عجیب النفع است جهت سم شوکران و با سکر که جهت قطر نافع است جهت
بو اسیر و شقاق مقعده اخراج اخلاط حاره که سبب وید مشرب و بکدر معده به سیمیده
باشد بسیار مؤثر و قطور آن باز هر روز و روغن با دانه جهت امراض آن و کرمی و من
قدیم مجرب شرب آن پیش از شرب جهت رفع خمار و شراب آن جهت تند و زرد و شرب
و بو اسیر و شقاق مقعده و فترت بعد از آن با عسل در حیض و حمل آن با سموم جهت القرح
و ضما و آن با آب جهت شش و بخار طبوخ آن و در شراب جهت در و کون و طلا
مطبوخ آن در پیچ جهت در چشم و ورم آن و و و و با عسل جهت زکام و نفیجی
تحت پاک چشم و در و سر جهت مفاصل حار و ساینده آن با سموم روغن کل سرجه جهت

در دهن نگاه و در دیگر و در معده کهنه مجرب محل صلابت جهت از اشغال و از الحام
 و لوایح صلابت رحم و درم سپرز ضا و نافع و اکتحال آن جهت معده غشاده استرخامی
 جفن گذاشتن آن در میان متاع مانع کرم و آمیختن آن با مرکب باعث منع ارضه از
 کتابکیان مرکب کتابت کرده باشند و طامی آن بازیت بریدن مانع مقاربت
 نشسته و زور آن جهت کز زبندن بهوام با شیدن آب طنج آن کشنده یک شیم البر
 و صاحب شفا الاسقام گفته اند که حشیش افسنتین از اوقی او و یهست از برای معده
 و تقویت آن عصاره آن مضعفت است بجهت آنکه در عصاره آن نیست قوی قوی
 که مجتسب در حشیش آن و نیز صاحب شفا الاسقام گفته که بجا نیست استعمال آن قبل از
 نضج اخلاط بجهت آنکه ضرر آن در آن چین بیشتر از نفع آن است بجهت قبض آن
 و افسنتین مصدع مجفف مانع است شخ الریس گفته که عصاره آن مصدع است
 و گمان می برم من که این بسبب مضرت آن مرصده را است و مصلحتش انیسون و در
 محو و شربت انار و قدر شربش از یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ از پنجم تا ده
 و درم و اگر سفوف آن را استعمال نمایند باید که جهت فاع قبض و حبس آن بر وزن دوام
 جرب نموده و بدلش جهت معده بوزنش اسارون و نصف آن لیلیه زرد جهت جگر
 عصاره فانت و جعه و قیصوم نیز بدل آن است امراض الراس صداع چون افسنتین
 را با شخ ارشی در آب بجوشانند و آب آنرا استنشاق نمایند خصوص آنکه قدری با بروج
 فیهرا در آن حل کرده باشند نافع است از برای صداع حادث از دندان متولد و در
 مقدم سر سبات آشامیدن نفع افسنتین نافع است از برای سباب بلغمی و دوار و سرد
 چون در مطبوخ افسنتین هم بر سقوط طری ضافه نموده بنوشند نافع است و در سرد را
 که بوده باشد حادث از صفرا و بلغم مایه خویا آشامیدن افسنتین با اقیمون نافع است
 مایه خویا را و نیز خمر و دو اوقیه از آب طنج افسنتین هر روز نافع است مایه خویا را و یا
 حل کنند هر روز و قیرا از عصاره افسنتین را در آب یا شامند اگر بوده باشد با و
 مایه خویا مائل بر صفراوی و اگر بوده باشد مایه خویا بشکر کت مراق و بوده باشد

جلد اول در بیان دوا و احصاء اسهال

۴۱۹

در مراقب ریح بارده نافع و بنوده باشد در آن ورم و اسهال یا ترنقیه آن ننود طبع افسنتین
یا عصا افسنتین بنجیکه ذکر شد سکه چون عصا افسنتین را بکلو می مسکوت بریزند
نافع است اورا کابوس و صرع و فالج و لقوه و اسهال غا اشیاء بدن طبع افسنتین به تنهایی یا
با عسل نافع است این چهار علت را بجهت آنکه فردومی آورد و اخلاط مزمنه را از اعضای
عصا بنده و استفراغ آنها بکنند بول بالعرض تبریدی کند بسبب اخراج اخلاط حاده
را باینکه حاصل شده باشد و دعه اصحاب فالج به سبب شرب دویه حاده لقوه اشیاء بدن افسنتین
و غرغره بطبوخ آن نافع است لقوه را امراض العین صاحب دومی صنفه گفته اگر بکند شستن
افسنتین را و ساینده در خرقة کنانی بسته در آب کرم جو شان فرو برده بکشد و چشمی که طوف
و آتش باشد و درنی طول کشید نمایند نافع است آن را بدستیکه جذب بکند خون را و می آید
خون در آن صده بحدی که اگر بقتلند آن را خون از آن برمی آید امراض اذن چون افسنتین
را در آب پنجه کوش را به بخار آن بدارند نافع است و جمع آنرا و چکانند عصا افسنتین
در کوش نافع است جمع حاد در آن افسنتین را و ریح بجهت آنکه فانی در آن و محل
ریح است یعنی اندکی گفته قطور افسنتین بطبوخ در روغن بادام تلخ بحدی که تمام
قوت آن در روغن آمده باشد با قلیلی زهره بر محل ریح و منقی جراحت و رافع کرمی
آن است و عت امراض الغم و الحلق چون بگویند افسنتین را و با نظرون و عسل سخته
از خارج بر حلق طلا نمایند نافع است ورمی را که عارض شده باشد عضلات و اخلاط
و همچنین غرغره بطبوخ آن یا عصا افسنتین یا با دویه مناسبه نافع است آن را
و طحال آساید طبع آن به تنهایی یا با عسل و دویه مناسبه است استفراغ و با افسنتین طحال
و ضما و کوبیده افسنتین و نظرون و و فو شلیم نافع است استفراغ و طحال اعیان افسنتین
اندکی گفته ندیدیم تخریج بدین متخذ از کل افسنتین نافع است و صنعت آن مانند
او همان از بار دیگر است دستور اخذ عصا افسنتین بکند افسنتین تر را و بگویند
و بقتلند و بکند آب آن را و در آفتاب گذارند تا خشک شود و پس داشته بکار بریزند
و عصا افسنتین در افعال قویتر از جرم آن است و منفع سده های جگر است جهت تنهایی که

جلد اول در نسخ حبسین و دهن سین

۴۲۰

و مرکب و تقویت ه و ادرا بول و حیض و جهت امراض سپرز و بول و فتنه سد و بر کجاست
 است با و تقویت هضم و از آنکه از و نفع باطن نافع است حبسین بیمار بهای سرد
 کبد استفا و بهای مزمنه را سود دارد و سخت آن افستین برومی پوست بلیله در و مصطلک
 زعفران بپزند حبشی لک مغسول بپوشانند بهر ایا راج فیقر اجزا انداوی باب غلبه
 شسته جو سب زنده شربتی بوقت خواب بکشفال فصل در بیان ادوای که اصل و
 عموم و را نه افستین است و دهن سین تا لیت بوختابن ماسویه مقوی موی
 و سیاه کننده آن برودت اعصار را میقد است صنعت آن افستین برومی لا دن جلتا
 اجزا را کوفته و کینه کنانی کرده بچفته و روغن مور و اندازند و دست بالند تا شیر آن
 بر آید و بفتشاند و نکا هارند و دهن سین و یکم نشخه بچی بن عیسی ابن جبر صنعت
 آن افستین برومی لا دن جلتا را زهر یک یک جز و جز السرد و جز و اجزا را کوفته بچند و صره
 کنانی کرده و در روغن آن انداخته یک هفته در آفتاب بگذارد پس بالند که خام شیر
 آن بر آید و بفتشاند و روغن را در شیشه نکا هارند و دهن سین چست جمع اذن و نقل
 سامع نافع صنعت آن افستین اسطوخودوس مرزنجوش از هر یک مشغال یک است بانه و
 بخمسایند پس بچوشانند و صاف نموده باسی مشغال روغن کل با روغن زیت بچوشانند
 باقی ملائم نا آب برود و روغن باند بپوشانند و زسی سه چهار مرتبه نیم گرم نموده هر مرتبه
 چهار قطره در کوش بچکانند و دهن سین که در حی بوم کینیب نا کوار بدن طعام بهر
 بعد از باز ایستادن اسهال بکار آید و جگر و جمیع اعضاء را قوت و صنعت آن افستین
 برومی باز بپشت رکابی و قدحی کنند و در دگ بر آینه و بچوشانند نا آب رفته روغن
 بالند که پاره آن آلوده کرده بفتشاند و نیم گرم نموده بهر مرتبه بگذارد و دهن سین متین معده و
 جگر و جمیع اعضاء را آسان میدن بالیدن آن ثوت هر دو روغن را بچکانند آن را اکل کنند
 صنعت آن بکیرند افستین تازه چنانکه خواهند بوزن آن اسطوخودوس و نیم وزن آن
 مرزنجوش و در شیشه کنند و روغن زیت یا روغن بادام تلخ یا روغن کنج یا زنده هر کدام
 که سب آید برومی آن کرده در آفتاب بگذارد و بعد از چهل روز استعمال نمایند و پاک

جلد اول دهن افستین و شراب استین

۴۲۱

در چهار وزن آن آب نجیسانند و بجوشانند تا آب قدر روغن بماند و هفتین مرتبه و یک
 و سیم اعصارا قوت بر صنعت آن بگیرند افستین تازه و دوسبر و نیم و در غیثه کنند
 و نیم من روغن زیت بار و روغن بادام تلخ بار و روغن جوز بار و روغن تخم زرد آلودی تلخ بر روغن
 آن کنند و چهل روز در آفتاب گذارند و استعمال نمایند و هفتین و دیگر نافع از برای
 برو دختلها و بطن بدین آشامیدن بخیرم آن بخت رفع یرقان و سده جگر و سده
 سبز و خضه و با سنگینی غشلی و جهت نفویت معده رفع اجتناس حیض و سقم فطر و اخراج
 گرم معده و خوردن آن قبل از شراب تلخ سکه مستی و بعد از آن دفع خمار و طول آن
 در کوشش مخصوص از هر که گاه جهت گرم و بیاغ آن و طلای آن جهت درد چشم
 و باقیه و طی جهت نفویت معده و در آن صنعت آن بگیرند افستین تازه و در هر یک رطل
 آن چهار رطل روغن بنون بار و روغن کنجد تازه داخل کنند و چهل روز در آفتاب گذارند و بعد
 از آن استعمال نمایند فصل در بیان شرابها و منافع شرابهای است که اصل
 عمد و در آنها افستین است به شراب افستین نافع از برای صرع و بطبخ زوفای
 یابس و معتد فارسی به تنهای نافع است از برای صرع بمشارکت معده شخ الریش گفته
 که از شراب نافع از برای صرع شراب استین است که هر صبح ناشتا یا شام یا بنوعی
 گفته که نافع است شامیدن آن معده و عین و اورا بامه است مان با سکنجبین غشلی او سهل سی
 گفته که شراب استین هرگاه بازوفای یابس یا شامد می باشد نافع از برای صرع و در
 رستان سید حیل گفته که شراب استین نافع است از برای صرع معده و جهت آنکه شقی
 و نفوی معده است صنعت آن هفتین و می ده درم و روغن گل سرخ حبیب درم تریب سینه
 مدبر چهار درم سنبلیط درم مجموع را در چهار رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و صافی
 نموده یا شامد از آن هر روز سی درم یا یک و قویه شکر سیف یا سکنجبین غشلی یک او قویه
 و کاهسی زیاده کرده میشود و بر اجزای این شراب تلخ و می افروخته کی ساقچ بندی صغیر طری
 از هر کدو درم غار بقون سقیله زهر یک چهار درم نر و حاجت با آنها شراب استین نفع
 و دیگر صنعت آن هفتین و می ده درم و روغن گل سرخ حبیب درم تریب سینه غار بقون

جلد اول در شرح شراب شبتین

۴۲۲

از هر یک چهار درم سبیل الطیب و درم مجرب و گرد چاه و درم آب پیروز نایب نصف درم صافی
 نموده مقداری است و بیست درم شکر سفید داخل کرده پیروز نایب و اماید و اگر بکزد اندوزن
 سبیل الطیب را چهار درم می گرد و دافوی شراب شبتین یعنی خمر آن در بول و حبض و متع
 جگر و جبهت نهایی کهنه و مرکب و تقویت معده و جبهت امراض جگر و کبد و زردی و نفخ معده
 برای تخمین شبتین و تقویت پیضم و از آن که از زولفج باطن و رفع کرم معده و هموم حیوانی مشرب به
 نافع و مانع و با وجود احوال آن است صنعت آن بکند و نود و شتین و در شستن هزار
 شتال آب که داخل کرده چندان بخوشانند که لذت آب ندین و رخ کرده ماه بکند از بدین صافی
 کرده استعمال نمایند شراب شبتین و بکند یعنی خمر آن صنعت آن بکند شبتین سبیل الطیب را در چینی
 سبیل الطیب را از هر یک یک نود و شتال نیم کوفته در ده هزار و شت صد شتال شراب
 مخلوط کرده در ختم کرده سر آن محکم نموده بعد از دو ماه صافی نموده استعمال نمایند شرابی
 پسندیده است شراب شبتین کمان این است که از جالینوس باشد و بعضی را طین آنست
 که از لیسقوریدوس است بالجماع این شراب و مزاج را سود دارد و معده کافوت و دم و سقوط
 شهوت طعام را و در سبزو جباد و کبد و طحال و فساد مزاج کبد و طحال و نافع و سودا
 بکشاید و اسهال طین کند و صند و دفع نمایند صنعت آن بدستخه شتخ الریش که اصح نسخه های این
 شراب است بکند شراب کهنه چهار قسط غسل مصفی یک قسط و در شتخ و دیگر و قسط است پس بکند
 فستقین و می بفتد درم صطکی قسط تلخ از هر یک چهار درم و از خر کلی ساغ بندگی غنچه گل سرخ
 منزع الاقناع سبیل الطیب بر زرد قوطری غار یقون شش سفید از هر یک و درم و غفران
 یک درم او به را کوفته در بار چکنانی بسته و شراب غسل که در قمار لعا بداریا مرتان چینی
 کرده باشند اندازند و در البستان هفت و زده آفتاب گذارند و هر روز چند مرتبه خرقه را بکند
 و بفشارند پس استعمال نمایند شربتی یک قینا شت با نوشند و در شتخ حبش بن حسن قناری
 که در کفایه الطب آورده بجای شراب کهنه پیچیده است به قسط و وزن غسل مصفی سه درم
 است و وزن شبتین چهار درم و باقی موافق نسخه شتخ الریش است و نکته که ادویه را کوفته
 در خرقه کتانی بندند و با پیچیده و غسل در قنوج چینی کنند و شش را پوست ندید بکند و در آفتاب

جلد اول در نسخ شراب استین

جلد اول

در نسخ شراب استین

بگذارند و هر روز خرقه را ببالند تا آنچه که اخته باشد از او ببرد و پس در شب نشسته بگذارند
 و در نسخ محمود بن الیاس که در حاوی صغیر ذکر کرده بعضی نسخ بنید زبیب یا بنید عسل هر کدام
 که باشد بخیر طل و وزن عسل مصفی و در طل است و باقی او به موافق نسخة تعلیسی نسخة
 اسمعیل که در قرابادین ذخیره آورده بعضی نسخ شراب کهنه سه من و وزن عسل مصفی
 یک من است باقی موافق نسخة تعلیسی است و این گفته که اول مرتبه شراب عسل امزوج
 کرده جوشی چند بدهند و گفت آن یکمیز پس در ظرف چینی یا زجاجی کرده صده او به او را نماند
 و بدستور بر مرتبه بنید شری یک انه فیه اندکی نبات سفید و نسخ حکیم معصوم مساوی نسخ
 سیچیل است سوای آنکه وزن ششین هفت درم است و نسخ حکیم یک درم و شش درم و جوشی
 آورده مساوی نسخة تعلیسی است سوای آنکه بعضی نسخ شراب کهنه است بوزن هفت رطل
 و وزن عسل مصفی سه رطل نیم است و وزن ششین هفت درم و وزن عنفران یک شقال
 و گفته که بهترین است که این شراب بامان است اخته شود و هفت روز در آفتاب گذارند
 و هر روز خرقه را چند مرتبه ببالند و بفشازند تا آنچه که اخته باشد برآید و بعد از هفت روز
 در شب نشسته بگذارند و سیچیل در ذخیره در سوز مزاج بار و کب این شراب باین
 صنعت ذکر کرده صنعت آن ششین رومی هفت درم قسط طبع مصطفی رومی از هر یک چهار
 درم و درن کل بهر غار بقون بن سفید صبر قوطری سافج هندی سنبلی الطیب از هر
 یک درم و عنفران یک درم و نیم مجموع او به را نیم گفته و در کیسه کنائی کرده و در وزن عسل مصفی
 و چهار من شراب الکوری کهنه که در هم آسیخته باشند از داند و هر روز چند مرتبه کیسه را
 ببالند و بفشازند بعد از آنکه در آفتاب گذاشته باشند و روز هفتم کیسه را نیکو ببالند و بفشازند
 و دور کنند و مرتبه دیگر او به نازه نمایند و در آن افکنند و هفت روز دیگر در آفتاب گذارند
 و بدستور هر روز کیسه ببالند و بفشازند و چون روز هفتم شود کیسه را نیکو ببالند و بفشازند و دور
 و مرتبه سوم او به نازه را نیز در کیسه کنان فراخ بستور و مرتبه خبر لور نموده و در آن اندازند
 و هفت روز دیگر در آفتاب نهند و هر روز چند مرتبه کیسه ببالند و بفشازند و دور و روز آخر که روز
 بیست یکم است کیسه ببالند و بفشازند و دور کنند و شراب را در زوایای جاجی بگذارند شریقی

جلد اول در نسخ شراب نیتین

۴۲۲

پس درم گفته که این شراب سوی مزاج بار وادی کبد بعد از استفراغ و در سود مزاج
 بار و سازج آن بدون استفراغ بکار دارند که باذن شد نفع نافع است شراب نیتین دیگر
 که منسوب است بجالینوس معده را از صفرا پاک کند خصوص و فنی که با حب ابارج نبوشند و چون
 صاحب اینجولای می را فی را غصه کرده و مسهل خورایند با شی و بقیه بران گذشت باشد
 باید که با شامانی و شراب نیتین بجهت آنکه تبقیه معده می کند صنعت آن نیتین رومی
 پنج درم غنچه کل سبز حببت درم و یکم آب بنفشه تا برین رسد پس با لایند و با کبرطل قند
 سفید بقوام آورند و در نسخ دیگر منقول از جالینوس چنین است و درم است که بعد از بالودن این
 مطبوخ را در شیشه کنند و بکار دارند و هر روز چهل درم آن با باده درم نات سفید یکم طماج
 فبقرا نبوشند و در نسخ دیگر منظر الدین شفا فی ده درم ترب سفید و برین شراب داخل است
 و گفته که با یک من قند سفید بقوام آورند شراب نیتین منسوب بجالینوس نسخه سید جمیل در
 فخره که در علاج عجب غیر خالص ذکر کرده و گفته که این شراب درین علت بعد از طهیه و تفسیح
 بکار آید و نیز این شراب معده را از اخلاط فاسده پاک کند صنعت آن نیتین رومی
 پنج درم ترب سفید پوست خربشیده و درم سنبل الطیب یکم درم غنچه کل سبز با ترو و درم
 در سه من آب بچوشانند یا یکمن بر سه من با لایند و هر روز صبح چهل درم آنرا باده و درم شکر
 بخورند و بعضی دقات یکم درم صبر سقوطری درین شراب داخل نمایند شراب نیتین
 کسبیه که شیخ الرئیس رحمه الله تعالی در زوایا وین قانون ذکر کرده معقومی معده و عصبان
 و دماغ و بیکر و مفتوح است با وسهل صفرا است صنعت آن غنچه کل سبز منزع الا فاع است
 درم غار بقون پس سفید چهار درم صبر زر و سقوطری و درم مصطکی رومی نیم گرم کرفس انحرکی
 انیسون از هر یک یکم درم تغایر شکست نیتین و می اصل السوس است تراشیده حاشا از هر یک
 سه درم بود و با غی شکست یکم درم نیم زعفران نیم گرم کرفس پوست بخیخ و از زیاده از هر یک یکم درم
 مجموع را درم رطل و شراب الکوری یکصد و هشت رطل بچوشانند تا نصف رسد
 پس با لایند و با کبرطل نیم عمل مصفی بقوام آورند و درم آورده بکار دارند و هر روز
 بکار دارند شرابی یک دقیقه و او فیه شراب نیتین کبیر نسخه سید جمیل که در ذخیره

جلداول در شرح شراب بنشین

۴۲۵

در علاج غلبه خالص ذکر کرده صنعت آن بنشین رومی سفید روم مصطلکی رومی فخر کی سانج
 هندی صبر زرد سقوطی سبیل الطیب ریقون هشت سفید کل سرخ از هر یک دو روم عفران
 نیمه روم همه آورد و من آب بنزد تا به نصف سد پس بالا بیاورد و با یک فن سفید با عمل سفید
 منصفی یا ترنجبین خالی از خاکشاک و تخم لقوام آورند و بعضی درین شراب بود خشک و بنج را ریا
 و سرخ کرفس از هر یک یک روم انیسون از یازده سارون از هر یک نیمه روم داخل نموده اند صنعت
 این شراب بنشین حکیم سید محمد موسی که در قرابادین تحفه الیونین آورده و گفته که موافق نسخه قدما
 بنشین رومی چهار مثقال غار ریقون هشت سفید مثل آن غنچه کل سرخ هشت مثقال صبر سقوطی
 سرخ کرفس حاشیخ رازانه از هر یک و مثقال مصطلکی رومی انیسون تخم کرفس از هر یک +
 سارون شامی سبیل الطیب سانج هندی از هر یک یک مثقال نیمه لغای خشک اصل السو
 از هر یک مثقال بود خشک زعفران از هر یک یک مثقال نیمه راد و هشت مثقال شراب بنشین
 بچوشان تا به نصف سد و با یک رطل نیمه غسل مصفی لقوام آورند و اگر بجای شراب بچوشا عسل
 شکر کنند روا باشد فیکر گوید که اگر عسل بحال باشد و بجای شراب سرکه منروج آب ریحانی
 مازده کنند بهتر است حرمت ندارد و موافق است بقول بعضی قدما چنانچه ذکر خواهد شد +
 شراب بنشین صغیر النجولیا ای مرانی و ضعف معده که از برودت باشد و ضعف کند و
 القینه بار و رانافع است و این شراب تصفیه خون می کند و منقح معده است نافع است برای
 جمیع اقسام النجولیا صنعت آن بنشین رومی ده مثقال غنچه کل سرخ منزع الانواع بیست
 مثقال ترب سفید چهار مثقال غار ریقون هشت سفید چهار مثقال سبیل الطیب و مثقال همه یکمونه
 و چهار صد مثقال آب بچوشان تا به نصف سد پس بکشد بیست مثقال شکر سفید صافی
 بعد از آنکه مطبوخ را صافی نموده باشند داخل کرده بچوشان تا بقوام آید و اگر خون تری باشد
 مثقال سبیل الطیب چهار مثقال بنشین را بیست مثقال کنند قوی تری کرده و کاسی نباده
 کرده می شود و بر اجزای این شراب بحاجت مصطلکی از هر یکی سانج هندی صبر سقوطی
 از هر یک مثقال شراب بنشین صغیر نسخه دیگر صنعت آن بنشین رومی ده و غنچه کل
 سرخ منزع الانواع سی و روم ترب سفید و بر هشت روم سبیل الطیب چهار روم همه نیمه کوفته

جلد اول در شرح شربتین

۴۲۶

در شربتین رطل آب بخوشانند تا دور رطل باند صافی نموده با کبرطل قند سفید بقوام آورند شراب
 فستقین این ماسویه معده و کبد و آلات غذا را بنهایت نافع است امراض این اعضا
 را دفع کند و ریاح نخلیل نماید و جمیع اخلاط بارده را دفع نماید و امراض معده را نفع عظیم دارد و صنعت
 آن شربتین رومی پنجاه درم و ورق کل سرخ بجمده درم سنبلیله هفت درم و درم شراب ربجانی
 عصا به شربین از هر یک یکصد و پنجاه درم و دویله نیم کوفته در شراب عصا مذکور چهار
 ساعت بخیسانند پس بخوشانند و صافی نموده شکر بقدر حاجت اخل کرده شراب اقی بنزند
 شراب شربتین اینست که این جزله در منہاج صناد و نراج ضعف معده فساد طحال و تبک آنرا نافع
 است صنعت آن مصطکی رومی سنبلیله الطیب تا فاکه کبار در چینی سیل بواعود دهند و از هر یک
 یکدرم شربتین رومی درم اجزا نیم کوفته در رطل آب بخوشانند تا بیکرطل سد صافی نموده
 با کبرطل قند سفید بقوام آورند شراب شربتین اینست که این جزله صنعت آن مثلث یا بنید
 زنجبیل هفت رطل غسل مصطفی سمن زعفران چینی باز جاجی کرده مصطکی رومی قسط تلخ
 فستقین رومی از هر یک چهار درم و آخر کلی سافج بپند و سنبلیله الطیب کل سرخ صبر قوطری
 غار بقون سفید از هر یک دو درم زعفران یکدرم و دویله نیم کوفته در شراب اقی کرده در شراب
 و غسل اندازند و شراب را استوار نموده هفت شبانروز در آفتاب گذارند پس آن کیسه را
 مالیده و در کنند و شراب را در شیشه نگاه دارند شراب شربتین منقول از بابا وین شفا فی معده
 ضعیف جگر سرد و طحال اسود دارد و طبع را نرم کند و باد های روده را دفع کند صنعت
 آن شربتین رومی پنجاه درم انیسون گل سرخ سیلینا سارون از هر یک ۵۰ درم مصطکی رومی
 سنبلیله الطیب هر یک یکدرم اجزا را بنیم مصطکی در دوس آب بخوشانند تا بنصف صافی نموده
 یا بکیم نیم قند سفید بقوام آورند و بعد از آن مصطکی را نرم صلا نموده آن مخرج کرده نگاه دارند
 شراب شربتین منقول از خطبیر امیر الدین طیب برادر حکیم احمد موسی قلمی نموده که
 این شراب شربتین من است صنعت آن شربتین رومی سنبلیله الطیب از هر یک ۵۰ درم تربد
 سفید بد غار بقون هشت سفید از هر یک چهار درم و ورق کل سرخ بیست درم اجزا را بکیشانه
 روز و چهار رطل آب بخیسانند پس بخوشانند تا بنصف سد صافی نموده با کبرطل

جلد اول در نسخ شراب هشتین

۴۲۷

درم فندقی در اخل کرده بقوام آورند پس غار یقون را از پشت غزال موئین بیرون آورده
 در آن اخل کرده تبریزند تا نیکو مزوج شود و در شیشه نگاه دارند شربت می ده دم شراب
 افستین بکر معده را از اخلاط فاسده پاک کند و قوت دهد و طبع انرم گرم کرد و ریاح را
 دور کرد و اندوختن بر اسفند است صنعت آن هشتین و می بخورم تخم کرفس سه درم
 سیاه و درم انیسون رقیق کلک سرخ اساروشن می از هر یک ده درم سبیل الطیب
 درم همه اینهمه کوفته در دو من آب بجوشانند آنقدر که نیم من آب بماند صافی نموده بایز
 قند باقیش بایز بقوام آورند و در آخر صفت درم مصطلکی سوده در آن حل کرده نگاه دارند
 شربت می از ده درم تا پانزده درم شراب هشتین دیگر که سید اسمعیل در ذخیره در باب قوارج
 ذکر کرده و گفته که این شراب را با بشکند و قوارج بخشد و در دو ساکن گرداند صنعت آن
 افستین و می بخورم تخم کرفس سی درم سیاه و سبیل درم نیم کوفته در دو من آب نیز تا نصف
 رسد صافی نموده بایز بقوام آورند شربت می از ده درم تا پانزده درم سبیل
 افستین دیگر مشغول از ذخیره سید اسمعیل صنعت آن هشتین و می بخورم تربید فندقی بر دو درم و نیم
 سبیل الطیب بکر درم رقیق کلک سرخ پانزده درم در سه من آب بجوشانند بایز صافی
 نموده هر صبح چهل درم آن را با ده درم شکر سفید دیگر درم صبر قواری بنوشند شربت هشتین
 دیگر مهمل حضرت ابوغفر است معطر باک سازد از اخلاط فاسده و سوزن را گرم را زایل گرداند
 صنعت آن هشتین و می بخورم رقیق کلک سرخ صفت درم شسته ده درم آگوی بخارانی
 آگوی از هر یک بیست انده و نیم مشقی بیست درم نمربندی مشقی از قشور و لیف و حب ده درم
 و در شیشه دیگر بیست درم همه مجموع را در دو من آب نیز تا نصف سبیل پالانند و بایز شکر
 سفید مصفی بقوام آورند و هر صبح سی درم بخورند و در شیشه دیگر شربت می ده درم است بایز صبر
 زرد و در قواری چندین مستطورت که اجزای این شراب بدون شکر و برنج طل آب
 بجوشانند تا بیکر طل سبیل پالانند و نگاه دارند و هر صبح چهار اوقیه آن با یک و درم صبر
 سقوطی بنوشند و این شراب مخصوص مجربین است شراب هشتین حکیم گوین گفتند که این
 شراب از عجرات من است ضعف معده و جگر را که بایست طبع و حرارت مزاج باشد

جلد اول در نسخ شراب نشین

۴۲۸

بشاید نافع و پنهانی صفراوی را در آخر مفید است صنعت آن نشین و موی و متقال ورق
کل سرخ چهار متقال تر سندی منقعی از قشر ولیف و حب متقال تر نجین خراسانی سی
متقال بچو شامند و پالاند و یا شامند بچو یک شربت است شراب نشین نالیف
شرخ رئیس رحم المفقوی معده و نافع است از برای ضعف شهوت طعام بسبب سرد
مزاج حار و عاوت شده باشد صنعت آن نشین رومی یک صدر دم در سه من آب بچو شامند
مالیسی استار رسد پس بالند و پالاند و آنقدر که ضرر باشد از به شیرین و نیم کیرند و در
زیر آتش ملایم مشوی نمایند پس از زیر آتش بیرون آورده بکوبند و بفتلارند و صاف نمایند
و از آب فشرده صافی نموده آن مقدار ده استار در آب نشین بیامیزند و دو استار عسل سفید
مصفی و پانزده استار شراب بجائی جدید اخل کرده آتش ملایم بقوام آورند شربنی از یک لقمه
تا دو اوقیه و این شراب نافع است از برای صداع خاومی منع خاومی کند اگر در وقتی که
اراده آشامیدن شراب کند پیش از آن خورده شود شراب نشین که در علاج غب
غیر خالص بعد از ظهور رضح بکار آید و معده را از اخلاط فاسده پاک کند صنعت آن
نشین رومی پنج درم تر بد سفید تر شیده مروض و درم سنبیل الطیب یک درم غنچه کل سرخ
بانه درم در سه من آب بپزند تا بیکس برسد پس صافی نموده هر صبح مقدار چهل درم
با ده درم شکر سفید بخورند و بعضی وفات یک درم صبر سقوطری و یک شربت داخل میکنند
شراب نشین به نسخه دیگر صنعت آن نشین رومی شربت درم مصطلکی از خرگی سافج هندی
سنبیل الطیب صبر سقوطری غار یقون کل سرخ از هر یک دو درم زعفران نیم درم مجموع را
در دو من آب بپزند تا نصف سد صافی نموده با یکس عسل مصفی یا شکر سفید مصفی یا شیرین
مصفی داخل کرده بقوام آورند و بیکس معصوم نوشته که او ویرانیم کوفته و در صره بسته و در سه من
شراب کهنه و یک من آبکین مصفی بچو شامند و یک درم زعفران در آن اخل کرده در قرابه
کنند و در آفتاب بپزند و صره را مالند فشرده دو رکند و شراب را در شیشه نگاهدارند
شربنی یک اوقیه بوقت حاجت بخورند و در نسخه دیگر پوست بچ را زبانه پوست بچ
گرفس بود و خشک است هر یک یک درم انیسون را زبانه اسارون از هر یک نیم درم در مطبوخ

جلد اول در شرح شراب هشتین

۴۲۹

این شراب اصل است و اصل این نسخه همان شراب هشتین کبیر به نسخه سید محمد علی است که در ذخیره
در علاج عجب خالص ذکر کرده و قبل ازین تر قییم یافته شراب هشتین ششعل در بالینو لایای مرا
و غیره صنعت آن هشتین دومی درم کل سرخ بیست درم ترب سفید تراشیده مرغوض رخ
با دام شیرین چرب نموده چهار درم سفید الطیب درم در و من آب چندان بپوشانند که
نصف کسدر صبح سی درم آنرا با مقدار سی کطیب معدن نماید شکری طرز سوده بخورد و بعضی
اوقات بحسب اقتضای وقت معطلکی از سرسافج هندی صبر فوطری از هر یک و غم را بقوت
بش سفید چهار درم اضافه کرده می شود شراب هشتین ششعل در صنف معده بارور
صنعت آن هشتین دومی پنجم درم کل سرخ پانزده درم ترب سفید و نیم کوفته و دو درم سفید الطیب
و ده درم در و من آب بنزد تا نصف رسد پس صافی نمایند و هر صبح بیست درم آنرا گرم کرده
با سفوف لغزاع اولوی بنوشند صنعت آن سفوف لغزاع اولوی لغزاع خشک کبرای بریان
گروه بسد مخوف غیب مانی مخوف بعد کوفی از هر یک سه درم زرداوند مدحرج و روغ از هر یک نیم درم
مشک شکرکی یکد آنک سفید الطیب مر و ایدنا سفید از هر یک یکد درم شکر سفید بیست درم
شیرینی سه درم با بیست درم شراب هشتین مذکور صنعت این سفوف به نسخه دیگر لغزاع خشک
کبرای بریان شب مانی مخوف از هر یک درم زرداوند مدحرج زرداوند روغ از هر یک نیم درم مر و ایدنا
سفید یکد درم کوفته شیرینی سه درم با شش درم شراب هشتین به نسخه جالینوس
کباب با بلج بیست پاک کردن معده از صفرا و اوده می شود صنعت آن هشتین دومی پنجم درم
کل سرخ بیست درم و یک من آب بنزد تا برنج بماند صافی نمایند و باین حبلی بلج بنوشند صنعت
آن بلج فلفل یکد پوست بلبل زرد و دو درم کشمش آنک کوفته پاک سنی تازه حبس ازند
صنعت این حبس به نسخه دیگر بلبل یکد پوست بلبل زرد و غنچه کل سرخ از هر یک نیم درم با
پاک سنی تازه حبس ازند شراب هشتین و شایع که صفرا بر مجتمع و معده و جمیع اعضا را دفع
کند صنعت آن هشتین دومی پنجم درم کل سرخ هفت درم شایع و ده درم آغوش سیاه بیست
موز منقعی ترندی منقعی از حب لیف و قشر از هر یک بیست درم سه من آب بنزد تا بقدر
دو بیست درم برسد پس صافی نموده و هر صبح چهل درم آنرا با ده درم شکر سفید یکد درم صبر فوطری

جلد اول در شرح شراب آیین و ضما و اسهالین

مهم

زرد بنوشند و در نسخه حکیم معصوم کل سرخ هفت درم و فستقین هفت درم و شانه بانز و درم
و باقی اجزاء برابر است شراب فستقین نافع از برای سوزی مزاج بار و مادی کید مستعمل بعد
از استغفار غما و هفت آن فستقین رومی هفت درم و قطران مصطلک از هر یک چهار درم کل
سرخ دو درم غار بقون پنجاه صبر سقوطی سافج هندی سبیل الطیب از هر یک و
درم و عطران یک درم نیم و دو من محمل مصفی و چهار شش شراب انگوری و درم نیم و دویه رادر
کینه فراخی کرده در آن اندازند و هفت روز در آفتاب بپزند و با سه مرتبه بخندید و دویه دوان
آفتاب یک شربت از سی درم و چهار درم شراب فستقین یک یعنی خمر آن صنعت آن فستقین
رومی سی شقال در چندی سبیل الطیب سیلخه نیم کوفته از هر یک شقال و ریز از شقال شراب
محلول کرده و شکر را محکم نموده بعد از دو ماه صافی نموده استعمال نمایند شراب فستقین
و یک نافع از برای مالیدن و صبر بخت آنکه تصفیه خون می کند و متقی معده است صنعت
آن فستقین رومی ده درم و ورق کل سرخ سی درم و تره سفید هشت درم سبیل الطیب چهار درم
در شمش رطل آب بچوشانند تا به و رطل رسد صافی نموده و در صافی آن یک رطل شکر سفید
داخل کرده بقوام آلودند شربت یک اوقیه و در نسخه دیگر غار بقون سیف چهار درم داخل
است و گفته که اگر درین سبیل الطیب نیز چهار درم کنند می گردد و اقوی فصل در بیان
ضما و آلی که اصل و عمود و را بنها فستقین و فستقین نافع از برای سبیل معده
نمایند کفوت با ضمه سبیل طبعی که واسطه شود میان معده و غذا ضعیف شده باشد
صنعت آن فستقین رومی یک اوقیه و شراب فستقین یک شانه بانز و ریز بخیا اند و روز دیگر
آب برک مورد ترا صاف و شراب کنند و دوان و را مک در آن حل نمایند و خر قه آن تر
سازند و نیم گرم بر معده بپزند ضما و فستقین نافع از برای رمی که در آخر آن صنعت آن یک درم
فستقین رومی و با مثل آن اکلیل الالک بچوشانند و ریز ضما و آن نمایند ضما و
فستقین نافع از برای دیدان صغار مقده صنعت آن فستقین رومی صبر سقوطی شش خط
کوفته نیمه قطران نه هره کا و داخل کرده بر قه ضما و فستقین نافع از برای رمی و
صلبیه و صنعت آن فستقین رومی سبیل الطیب هر یک یک درم نیم و عطران صبر سقوطی

جلد اول عرق فستقین و رومی اسسین

اسم

از هر یک یک گرم کوفته بخیاب شسته گرم نموده ضاوا نمایند عرق فستقین بهترین افعات
 و جمیع عرقهاست از برای استسفا صنعت آن فستقین رومی یکین من آب چهار من
 داخل کرده عرق کشند بطریق کلاب و هرگاه آب یا رشته شوند یک پیا له قهوه خوری
 از آن نوشند غرغره فستقین نافع از برای اسهال مراری و ماعنی صنعت آن فستقین
 رومی باب جوشانیده صاف نموده سنگین سگری ساده داخل کرده غرغره نمایند فصل
 و ربیان قرصهای که اصل و عمود و رانها فستقین است و قرص فستقین منقول
 از قرابادین قانان از برای کبد و طحال و معده و غب غیر خالص و پنهانی مرکبه کهنه صنعت
 آن فستقین رومی اسارون شامی تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر مصطکی رومی سنبیل الطیب
 از هر یک یک مثقال ایسون و شقال صبر سقوطی سراج هندی از هر یک یک مثقال
 و نیم عصا غاف کثافت کثافت کوفته بخیاب شسته افراص سازند و در سایه خشک نمایند شربتی
 یک مثقال قرص فستقین منقول از کامل الصاعه ترکیب من نافع از برای صنعت جگر
 صنعت آن فستقین رومی ایسون اسارون از هر یک یک مثقال تخم کرفس کثافت صبر سقوطی
 عصا غاف از هر یک یک مثقال مغز بادام تلخ مقشر مصطکی سنبیل الطیب سراج
 هندی از هر یک یک مثقال و نیم کوفته بخیاب شسته افراص سازند شربتی یک گرم قرص فستقین یک
 نافع از برای شخصی که چون طعام خورد بعد از دو عت او در معده او بهم رسد و باقی نماند
 و چیزی ترش بر نیاید آرام نیابد و این قرص را قرص بلا و ص نیز نامند صنعت آن فستقین
 رومی ده گرم ایسون تخم کرفس از هر یک یک پندرم سلیمه ورم فلفل مرکبی صافی افینون
 از هر یک دو گرم نیم کوفته بخیاب شسته افراص سازند هر قرصی بوزن رومی شربتی یک قرص شرباب
 پودنه و مانند آن قرص فستقین منقول از نهج این جزئیات نافع از برای پنهانی کهنه و تشنج
 سداقیستی کثیر و در فضول مشبهی طعام و مفتوح سدهای طحال و با ساریقا و کبک فیریل
 سردی معده و جگر و عسر البول و در حیض است صنعت آن فستقین رومی اسارون
 ایسون تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر از نهج اسارون کوفته بخیاب شسته افراص سازند
 و در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال گفته که بعضی زیاده نموده اند بر اجزای این قرص

مسئله سنبلیطی که یک نیم جزو فصل ششیم بقول زنده سید سیمیل نافع از برای جوی
 گشته و جمیع حیات خلطی مزمن و متع سد با و نریل سردی و جگر و متع سد های کبد و طحال
 و ما را بقا است صنعت آن منبتین و می اسارون انیسون تخم کرفس مغز بادام تلخ فلفل
 شکامی و آرد و عصا غاف مسئله سنبلیطی که یک نیم جزو فصل ششیم بقول زنده سید سیمیل نافع از برای
 سازند شربت یک مثقال یا کفله اقبالی یا اسکنجین ساده عسل یا اسکنجین بزوری حار یا
 معطل حبس مزاج بنوشند قرص ششیم بقول زنده سید سیمیل نافع از برای جوی
 و جگر و بزرگوار و پخته آن انیسون و مثقال اسارون تخم کرفس مغز بادام
 تلخ فلفل سنبلیطی که یک نیم مثقال صبر و فلفل ساوج هندی از هر یک یک مثقال نیم
 عصا غاف یک مثقال بستر و افراص سازند قرص ششیم بقول زنده سید سیمیل نافع از برای جوی
 مزاج باردادی کبد و از شتران معطل است مخفف صنعت آن منبتین رومی انیسون
 را زیاده مغز بادام تلخ فلفل شکامی و آرد و عصا غاف یک مثقال یا اسکنجین بزوری یا اسکنجین
 با اما الاصول است و الاصول یا اسکنجین بزوری یا اسکنجین بنوشند قرص ششیم بقول زنده
 شربت دیگر حیات بلغمی و عسل و بروت جگر نافع باشد و سد و طحال و کبد را بکشد
 صنعت آن منبتین تخم کرفس اسارون مغز بادام تلخ مسامی کوفته بخینه با آب خالص بشند
 و افراص سازند قرص ششیم بقول زنده سید سیمیل نافع از برای جوی یا اسکنجین بزوری یا اسکنجین
 با اما الاصول است و الاصول یا اسکنجین بزوری یا اسکنجین بنوشند قرص ششیم بقول زنده
 و در مسطی تخم کرفس از هر یک یک گرم کوفته بخینه بکتاب شربت افراص سازند شربت یک گرم
 قرص ششیم بقول زنده سید سیمیل نافع از برای جوی یا اسکنجین بزوری یا اسکنجین بنوشند قرص ششیم
 و در مسطی تخم کرفس از هر یک یک گرم کوفته بخینه بکتاب شربت افراص سازند شربت یک گرم
 فصل و بیان مطبوخانی که اصل و عمد و در آنها فستقین است به مطبوخ
 فستقین رخ آرد نافع در علاج غلبه خالص است اسهال آده بعد از الفج نام صنعت
 آن منبتین رومی غاف پوست بلبله کالی از هر یک نیم جزو فصل ششیم بقول زنده سید سیمیل نافع از برای جوی
 تخم خیار تخم کرفس از هر یک و در مسطی تخم کرفس از هر یک نیم جزو فصل ششیم بقول زنده سید سیمیل نافع از برای جوی

جلد اول در نسخ مطبوع هشتتین

و این هشتتین سی انداخیز زردوده دانه جو شاییده صافی نموده در یکصد درم آن کل شد افکند
 بانزده درم فلو خشیل رشتنه یک تار حل کرده باز صافی نموده نیمه اندک ستغویای سوده
 داخل کرده بنوشند مطبوع هشتتین که صفرای فخر معده را دفع کند صنعت آن هشتتین
 رومی پنجه درم کل سرخ بیست درم و در نسخه دیگر شش درم است ترمیم می منقی اجوب
 ولیف و فشر بیست درم همه را در چهار صد درم آب پیر نذایع بانز پس صافی نموده مقدار
 سی درم ترمیم منقی از خاکشاک و تخم در بقا و درم درین مطبوع داخل کرده صافی نموده یک درم
 صبه مقوی زیر دایا بارج فخر یک درم در آن داخل کرده بنوشند مطبوع هشتتین که شش
 از جالینوس نقل کرده و گفته که اگر بوده باشد در الیخو لای مرا قیه مراق را ریا ح بارده
 و فخر و نباشد در مراق و درم و اسهال پس باید که تقیه آن نموده شود باین مطبوع و نیز گفته
 که این مطبوع نافع است از برای ریا ح بارده نافه بلغمیه و سودا وید در معده و مراق و طحال
 سیم جیل گفته که تقیه معده باین مطبوع نافع است از برای الیخو لای معده و نیز
 گفته که اشامیدن این مطبوع هر روز مفید است صاحب الیخو لای طحالی را خصوص
 اگر آشناییده شود اول مرتبه بارج فخر پس بعد از آن بیاشامند این مطبوع را صنعت
 آن از یانه انیسون تخم کرفس سارون نخ اواخر هشتتین رومی از هر یک جزوی بنوشند
 در آب و صافی نموده بنوشند بقدر حاجت مطبوع هشتتین و دیگر نافع از برای الیخو لای
 حادث بشاکت طحال صنعت آن هشتتین رومی انیسون اسارون حشیش
 غاف اذخر یکی سبیل الطیب هر یک سه درم شایره پنجه درم پوست بلبله زرد پوست
 بلبله کالی از هر یک سه درم بلبله سیاه نه دانه موثر سرخ دانه بیرون کرده ترمیم می منقی از
 حب ولیف از هر یک ده درم غنای دانه بقا فون مقرر طبع نموده صافی نماید بر روی
 منقر فلو خشیل رشتنه منقی از حب یا نزه مشقال و بالند و بالاند و یک مشقال و عن دوام
 شیرین بران یکجا ننند پس یک تار بارج فخر او غار فون سفید از هر یک یک درم و با
 شکنجین حب زرد و زرد و برند قبل از مطبوع به وساعت مطبوع نیم گرم بیاشامند همچون
 هشتتین جهت در معده و وجع نوا که از مواد سودا وید باشد نهایت نافع است

جلد اول شرح معجون افستین و بعض افشرج و عرق سلطانی

۴۳۴

صنعت آن اینست که فلفل از هر یک پنج مثقال افستین و می هفت مثقال سلیخه حبیبیه
 افیون از هر یک مثقال و در لشنه دو یک سلیخه و در رم است ادویه کوفته پنجه بستور و فلفل
 سازند معجون افستین و دیگر که فربس القع است بدان صنعت آن افستین و می هفت
 تخم کرفس سلیخه حبیبیه و ستر اجزا برابر با عسل مصفی و دو وزن مجموع ادویه را به سوزن مقبر
 معجون سازند و در لشنه و دیگر افیون نیز داخل است معجون افستین در دمه و جگر که از
 سرد می باشد و اسهال را نافع بود و صنعت آن افستین تخم کرفس سارون اینسون و فلفل با دام
 بلخ اجزا مساوی کوفته پنجه بستور و فلفل معجون سازند شربت و در رم افشرج بفتح اول
 و سکون فاضل شین مجمه و فلفل و می هفت و آن معراشته شده است که لعربی حبیبیه نامند و
 آن مخصوص آب میوه است محمود و پنجه کفنه که افشرجات عصاراتی است که فرا گرفته
 باشند از نباتات انما یعنی میوه یا تنگ بوده باشند در آنها آبی که مالیده افشرد و یا کوبیده افشرد
 آب آن آبگیرند و در آفتاب بگذارند تا غلیظ شود و درین زمان افشرج عبارت است
 از آب میوه های حامض یا سرکه انگوری که آب و فند داخل کرده با طعام بخورند و با عرقهای
 سرش چون عرق فلفل و سرکه سفید قطره یا غیره مقطر که فند داخل کرده با طعام نبوشند
 و با الحامیه شربت شری که در آب حل کرده با طعام بخورند و افشرد و از افشرجات
 فیه عرق سلطانی است که مقوی معده و محرک شهوت نام و با ضم و کوارنده طعام است
 صنعت آن کوله بر لعل خشک پوست روتاج بادرنجن و پنجه خشک تا تخم سافرج
 هند می ارچینی زعفران الطیب و زعفران خشک از هر یک یک سیر من فربزی قرقر فلفل بسیار
 عود هندی بادیان کشنده خشک کباب چینی بهار نارنج اشته از هر یک است مثقال سرکه انگوری
 پنجه من فربزی همه در سرکه داخل کرده بطریق کلاب عرق کشنده شربت سیت رم فند سیفند آب
 بتعداد یک خون طعم کرده و داخل کرده با طعام نبوشند عرق سلطانی و دیگر مقوی معده
 و ارواح و مشبهی و بهی مفرح است صنعت آن سبیل الطیب زبلو بسیار به و ارچینی معده کوی
 قرقر فلفل عود هندی عرق خام فافا کباب شفاقل مصری اسارون شامی بهار سنج از هر یک
 شش مثقال در سرکه انگوری نند یک من فربزی فلفل تازه است مثقال اجزا جو کوب نمود

دور سر که شیبان و زنجیر است پس در یک کلی با سنگی بامس نازده قطعی کرده عرق کنند و بمشغال
 عجز از شیم مشغال مشک خالص بر سر نیچه بندند اگر مقدر سر که زاده و من کرد و انداخته
 است و در نسخه عرق سلطانی در مری خواهد آمد انشاء الله تعالی افعی اسم عبرانی
 قسمی از حیات است و چله جسم حس است و افعی ایوانی احدا و احاد با نامند و انشاء
 حیات را اسمی الوان بسیار می باشد بزرگ و کوچک پاه مائل بزودی مایل لبخ
 و مائل بگری و ابلق و غیر آنها و بهترین افعی اشقر مائل لبخ می است و ماده آن را چهار
 دند ان می باشد و نر از او دندان و باید که مستعمل در تریاق فاروق این نوع خوب
 ماده جوان آن باشد و علامت جوانی آن سرعت حرکت همیشه سر را بلند داشتن
 است و نیز باید که چشمش مائل لبخ می و سرش عریض و پیش فراخ کشا و جبهه من
 صلب و مائل باریکی بود و از آب و عمارات جنگل و شوره زار و در باشد و در آخرها صید
 شود و بعد از صید بی امتداد زمانی سر و دنباله آن را قطع کنند بدین قسم که سر و دنباله آنرا
 یکجا جمع نموده بیک ضرب ببر و غیر آن از سر بکشد از چهار انگشت ببرند و هر چه کم خون
 و بعد از قطع سر و دنباله بی حرکت باشد استعمال نباید کرد پس از قطع باید پوست و جوف
 آن را انداخت و آب و نمک مالش کنند تا مال شود و بعد از می گفتند که سر و دنباله آن را
 بسبب آنکه در گوشت نیست می اندازند و استعمال نمایند بسبب پیروی که عوام نمیده
 اند که در آن سمیت است و نیز باید که از اصناف رویه آن اجتناب نمایند مانند مفرقه که از
 گردن آن خون از مسام منافذ مسوع آن جاری میگردد و دست که فرو میرود و در مائل و شنا
 میکند در آن مثل ماهی در آب ملکیه مکه الاس که طول آن نهایت ششبر می باشد و سر آن نیز
 و گفته اند بمالند که به نفس و صغیر خود می کشد و هر که قطره او بر آن افتد می میرد و کسی که نزدیک
 مرده آن رود و او نیز می میرد و افعی که گراو کنده و گردن او بار یکت سه او پنهن و اغیر از قطعه
 باسی که در بلوطی می ماند و بدوست و کسی را که بگز و بدوست آگس جدا میکرد و در مطاش
 که عارض میکرد و مسوع آنرا حرقت التهاب دائم آب می نوشند و بسیار بلی کرد و تا
 اینکه ببرد و نر آنکه می کشد باین خود و بوی آن و سایر انواع رویه آن و مزاج افعی

جلد اول در بیان علامات افعی کزیده و مدارک سم آن

۴۴۹

بنهایت گرم خشک مجفف محلل است و چون با آب اندک نمک شپت و روغن زیتون بر آتش
 آنکه بلا مینب طبع نمایند تا مضر شود و گوشت آن را با کنده ناسا دل نمایند مواد غلیظ را بطرف
 جلد دفع کرده بخلسیم و در مجذوم بن معنی به تجربه رسید که بعد از خوردن آن به آن او
 منقشر شده و از آن مثل فلس مایه جدا شده و از آن مرض شفا یافت و نیز از خوردن بسیار
 آن بدن منقرض شده مثل فلس مایه پوست از آن میریزد و کم آن اخلاط متعفن لطیفه را
 مستحیل لقبی که لطیفه را به نقشه جلد دفع می کند و نیز خوردن گوشت پنجه آن به نحو که برای
 تریاق فاروق نیز به جهت دفع سموم شمرده و به ملذوم و ضعف بعور و در عصبیت ص منق
 زبادی خنار بر حنظل جوانی و نفویت قوت های جوانی و حواس و نیکو کننده و این و کبر و جهت نفوذ
 و رعشه طول عمر موثر است هرگاه هر سال یک بار به نیت تناول نمایند و به نفویت بدن شرمع
 بر و بدن گوشت تازه در بدن بایکد اعانت نمایند بر و بدن گوشت و جلد و حفظ نمایند
 عضلات را با لیدن مراهم و سوم روغنهای مناسب که تازه و آتشا بدن شراب مادر اللحم
 و کوم لطیفه شده و به و امثال اینها و غذا و گوشت خام آن جهت رفع سمیت افعی کزیده
 و اقسام مارهای بنهایت نافع و به جهت واد اشعلب و دارا کیم و خنار و پروا و جاع و خنار
 باره نافع است اکثر آن محرق اخلاط و معده و معده و معده شیر تازه و دوشیده و آب فوا
 است چون بهفت عدد افعی ابریسمانی که از چشم سرخ از غوائی خورده و با زامی هر یک کبری
 بزنند بشن آن بر بسمان بگردن و صاحبان بجهت رفع علت بالخی صیده مجرب است
 و نمک افعی که جوف آن پر کرده باشند و افعال ضعیف تر از گوشت آن است و نحو که
 و در جبهه خنار و گوشت در آن پنجه باشند و افعال مجرب است بقرص افعی فصول در بیان
 علامات افعی کزیده و مدارک سم آن به و انکار از جملة علامات کزیده و افعی است
 که از آن موضع او لا خون روان میگردد و بدن از آن خون آب صیدیک متعفن و زرد آب
 پس از آن بر نمک زیتی در نگاری متعفن پس بعد از آن بخند بر اعضا و زوال عقل و نوم
 و التهاب احشا و حمی نافض و عرق سرد و فساد رنگش به مائل است به سیر کو و از ترقق فوا
 خشی پس ملاک اکثر آن است که در همان و نه ملاک میشود و اگر ملاک دوم و یا پنجم و اگر از پنجم

جلد اول در بیان علامات نفی گزیده و تدارک سیم آن

۳۳

احتمال بر اینست که سیم آن بر ستوری است که در فواید یکدیگر بر بستر با بجملة بسین الای
آن عضو است سخت و محکم و گذاشتن مجرای آن موضع و یکیدن بی و بی نفوت تمام بکند
و فعه بلا شرط و بعد از آن با شرط و یکیدن برین نیز خوب است بدین قسم که شخصی قوی
القوة جوان که روزه نباشد و داند اینها می آن کرم نروده باشد و علنی در نشسته و فرم او
نباشد و برین خود را پاک بشود و روغن مالید بر لبها و دهان خود و نفوت تمام بکند و آنگاه
را و آنچه از سیمیت جذب کند ساعت شب بیدار از او و بعد از یکیدن مجرای برین موضع
بکند از دهن و نیز در آن خوردن و خوردن تر باقی فاروق و روغن کهنه با غسل و بشیر و شراب
کهنه و تکراری بود و مشغال حلیت با شراب و بشیر بایند مهره مار و بسین آن بر موضع کرد
و بشیر مایه خرگوش و غیر آن که تازه باشد با سیم که منفرج کرده یا آب مطبوخ و روغن الغار
و فاشه او اسپند و تخم بونجه و بونجه و عینک و بونجه کاشمش و زراوند و طویل و زراوند و حرج و کرفس
کوبی و فلفل و تخم بطبل و نیری و زنجبیل با بشیر انسان و الاغ مفید است و این دوا
در سیم نفی مانند تر باقی کبیر و انشاند صفت آن انیسون ده درم فلفل سه درم و نیم زراوند
مدرج جذبید و تر باقی یکدرم و نیم کوفته بختی با پنبه شسته بقدر جوی بخورند و
نجا بیدن فلفل قدری معده و گفته اند مادام که حدت فلفل محسوس نشکند و سیم برین
باقی است و چون دفع کردید محسوس می کرد و این علامت آن است و امتحان آن و
خوردن آبی که در آن بل حل کرده باشند تا بقدر یکدرم و بسین جرم آن برین موضع
از مچرات است و گذاشتن مرهم متخ از یکینج و چند سیت و حلیت با کبریت زرد و فلفل
حمام و خود بخ و مشکطرا شیخ اجزا مساوی کوفته بختی بازیت و زفت شسته بر موضع نشسته
بکند از دهن و ادویه جذابه سیم و سوزاننده آن مانند زفت و فرقیون و جاش و شیره و پیاز خرد
پیاز غصیل و سرکه کین کو و تر و فو و کبریت و قوم بری و خاکستری و پیاز ببول انسان سرکه
انگوری شسته برین موضع و اطراف آن با بیدن نافع است مراره افی و شربین
در سیمیت مانند بدین است و در اعراض کشته از تواتر نفس و غشی و کرب و لهناب و غیره
چنانچه در پیش انشاء الله تعالی خواهد آمد و تدارک آن نیز در ستور تدارک آنست مکرر

جلد اول در بیان تریاق الافاعی

فی فرودن آب کرم و روغن کبچدانه و مسکه یا بکرم خورایندن فادزهر فایق و مسخن
 و تریاق فاروق اصلی و مشهور و بطوس و دوا اسک و ماء اللحم و کوشنبا به مرغ بغدادی
 مشک خشک و شیر بز یا کوسفند و پاکوانزه و دوشیده مانند اینها و استعمال ادویه مشتبه که النفع و جمع
 سموم نافع اند **فصل در بیان تریاق الافاعی** بدانکه تریاق یکسر اول معرب
 از لغت یونانی که نریا و نامم روده باشد و نریا و لغت یونانی یعنی نافع است از برای کزین
 جانوران سمی و فادزهر دران لغت یعنی نافع است از برای ادویه مشهور و بعضی پس این نریا و لغت را
 مرکب کرده معرب شده تخفیف داده تریاق نامیده اند و نیز آن اعرابان و ریاق و دریاق و
 دران به نشدیده را نامیده اند و درین لغت سموم بحکم اول نریا بر اسم و بفتح نیز در کل لغات آمده است
 و نیز گفته اند که مرکب و مخفف از نریا یوق است که نریا یعنی سموم است مطلقا و یوق یعنی مقایم
 آن پس هر دو را مرکب مخفف کرده اند یعنی مقایم سموم و نریاق و نریاق و و نریاق و نریاق و نریاق و نریاق
 و سموم نیز گویند و گفته اند که معرب از نریاک فارسی است که عبارت از افیون است اصطلاح
 کرده اند اطباء ثانی را برای هر دو که فادزهر است اشتباه است که نریا صفت سموم و رفع نکاح است
 او کند و محافظت نماید روح را از فساد و فتن خواه حدوث آن سموم در بدن از کزین جانوران
 باشد و از آنجا که سموم است و سموم یک خاصیت است و سموم انواع و اقسام و روح حیوانی
 و فادزهر است و نریا به نریا و ادویه به نریا که کیفیت مزاجی این عمل کنند بر نریا که دوائی که بکشد به
 کیفیت مزاج دوائی سمی است سموم را فساد و اختلاط و طوایف و فضول و ارواح بدن باشد
 سموم و کیفیت غریب سمی به نریا از اسباب با از فساد و عفونت هوا باشد سموم و کیفیت غریب
 سموم که محدث و باد طاعون و سایر امراض و اعراض حادثه از سموم شوند اعم از آنکه آن
 دوائی که رفع سموم می کند نریا باشد مرکب بعضی اطباء تریاق را مخصوصی است که نریا
 که این عمل کنند و اما فادزهری که این عمل کنند پس آن را فادزهر نامند و این وضع ثالث است
 بعضی استعمال تریاق را بر هر دوائی کنند که آن را نریا صفت عظیم سموم قوی باشد
 اعم از آنکه نفع آن از برای سموم باشد یا غیر سموم از آنچه ضرر با فعال من رساند و بدانکه
 بدون اطلاع کرده شود و لغت تریاق می خوانند از ان تریاق افاعی که مرکب منزع آن اند

جلد اول در بیان تریاق الافاعی

۱۷۳۹

نمود و ماخض اول است بجهت آنکه هرگاه نفوذ عام مطلق مذکور شود می گردد و منصف بسوی فرد کامل
و کامل تر از تریاق افاعی تریاقی بلکه تریاقی و نایبند مرکبی نیست مثل آن و لهذا آن را تریاق
ایک و تریاق کبیر نیز نامند بسبب آنکه بسیاری منفعات خاصیت این مرکب تریاق فاروق
نیز نامند بسبب آنکه میباشند این مرکب فاروق میان موت حیات و یا آنکه فاروق است
میان هم طبیعت انسانیه در وقتیکه استعمال کرده شود و بجهت هموم یا کزید جان نور آن است
و یا آنکه فاروق است میان صحت نام مرض قوی و ضعیف و موت می باشد آن امدادی برای آنکه
هدایت می کند طبیعت را بسوی صحت غالبین نامند برای آنکه مسکن بجان هموم و امراض
قوی است و منفذ تر نامند برای آنکه با نفع است از سموم بلکه دمانند آنها و گاه می نامند
آنها بخلص کبر برای آنکه می رسانند بدن را از آفات عظیمه و مفید حیات و بحفاظت صحت است
آنکه چون دفع غایب هموم کرد و کویا حیات بخشد و حفظ نمود و صحت را صاحب موس گفته که مرکب این
تریاق ماغنیس است و تمام کرد آن را اندر و ماخض بنیزاده کردن لجوم افاعی بر آن نامیده
آن را تریاق فاروق شیخ داود در تذکره آورده که ترکیب کرده آن اندر و ماخض نیم و یکمیل
ترکیب آن نمود اندر و ماخض ثانی بعد از یکصد و پنجاه سال اما آنچه ملا احمد قزوینی در
تاریخ الحکما از بدو ترکیب تریاق فاروق و انتهای آن و کیفیت یافتن حب الفاروق
گوشت افغنی نوشته بدین وجه است که ذکر می یابد از عجایب اتفاقات آنچه در پیدا شدن تریاق
فاروق اندر و ماخض اول اروسی نموده و همچنین آنچه در پیدا شدن لجوم افاعی اندر و خض
ثانی که ششم و مکمل تریاق فاروق است ظاهر شده و از کتب محققین اطباء ظاهر می شود است
که تریاق فاروق سبعی و انتهای آن کس از حکمای کبار که عبارت از اندر و ماخض اول و ثانی
و فلاغورس و فزاقلیس و فم ناغورس و مارینوس و ماغنیس و اندر و ماخض ثانی و جالینوس
و اندر و ماخض چهارصد و شصت و نه سال تمام رسید و هر یک از این حکما غیر از جالینوس
در این تصرفات بنیادنی بالقصان کرده اند و جالینوس اگر چه در این نصرت نربادنی
و نقصان نکرده است بواسطه آنکه اندر و ماخض ثانی او را بر مرتبه تمام و کمال رسانیده بود
اما اطهار منافع و مفاد و تعیین مقادیر و ثبات آن در هر مرضی و امثال این امور

جلد اول در بیان تریاق الافاعی

که از قبیل محبت نابود از فضا بر شد لهذا او را نیز در تمام و اکمال آن اخل داشته اند و مفصل
 این مجمل آنکه ابتدای تریاق فاروق چنین بود که اندر و ماخس نیم که با سفلیتوس نیز مقب
 است و در سن سبیت سالکی بسفری میرفت در انشای او به وضعی رسید که درخت غار در اینجا
 بسیار بود و هنوز از آن موضع نگذشته بود که نظرش بر پیری افتاد که در پنج دیو اکشته
 شکسته نشسته بود می کرد نگاه ماری از سوراخ آن دیو بر بیرون آمد و انگشت ابرام پای
 آن پسر را بگریز پسر فی الحال را را بضرر تنگ بکشت و متوجه درخت غار شد و قدری
 حب الغار از آن درخت بر گرفت و دور و بان درخت بجای او فرو برد و القیبه حبه الغار
 را خورده متوجه او شد اندر و ماخس از مشاهده این حال متعجب گشته بجای پیر توجه نمود و
 از وی پرسید که ای پسر ترا ما که نیکو و بیخ از از بنو تر رسید پس گفت اگر من حب الغار نمی خوردم
 هلاک می شدم اما چون خوردم از زهر پاکتی ندارم اندر و ماخس گفت تو این را از روی چه
 میسکونی و از که آموختی پس گفت پدر من همیشه این کار می کند که حب الغار را کوفته با عسل
 مجنون بسیار دود و هرگز ماری و یا عقرب نمی گزیده باشد با و میسد و ایشان از مضرت آن
 ایمن میشوند چون اندر و ماخس این حکایت از آن پرسید و عدم مضرت او را از آن بار
 مشاهده نمود و مقاوم بنحو حب الغار شده و آن در دفع سموم ماری که چاک عقاب
 و سایر هوام نفع بسیار یافت بنا برین بعد از مدتی بخاطرش رسید که اگر با این حب الغار چند و او
 دیگر که در دفع سموم آنها را نیز دخلی باشد مزید آن کرد تا معین و مقوی او باشند و ترکیبی
 ساخته شود یعنی که قوتش در دفع سموم بیشتر خواهد بود پس این جهت سه دومی دیگر که
 عبارت از جنطیانا و مر و مسطح تلخ باشد آن ترکیب ساخته آن تریاق اربعه نام کرده و تخصیص
 این سه دوا بنا بر آن بود که جنطیانا تلخ و اقوی دویست در دفع مضرت لسع حیات بلکه لسع
 اکثر هوام و دفع عض کلب کلبه تلخ و مسطح تلخ و اقوی دویست در دفع مضرت لسع
 عقارب و تریا و مسطح تلخ تلخ ترین دواهاست در دفع نهش جمیع هوام سیما افاعی
 و ابرادار و فوائدیکه بر مجموع این مرکب یعنی تریاقی اربعه مرتب است همچون ذکر علل
 آن متناسبین مقام نیست فمن اراد الاطلاع علیها فلیطلع الکتب الکبار الطبیة و بعد

جلد اول در بیان تریاق الافاسه

۱۴۴

از آن نامی برید این تریاق اربعه شائع و ذائع بود و هیچ تغیر و تبدیلی نیافت تا آنکه اندر و ماخوس
 در سن چهل سالگی وفات یافت بعد از وی هشتاد سال و ربلا دیوان بر اقلیدس شهریار
 و ریاست حکما باو تعلق گرفت و او بر اجزای تریاق اربعه چهار جزو و دیگر که عبارت از
 فلفل سفید و دارچینی و سیلخه و زعفران است اضافه نمود که نادور گردانند ضرر سوم را از
 قلب و حمایت کنند آنرا و بفتح نمایند سهارا و او را در فضیلت نمایند و اصلاح صدر
 کنند و قیوح و تنویم آورند که بسبب تنویم احساس بضرر کم کرده نشود و در وای اول از آن
 قبیل اند و زعفران منفرج و منوم است آن را تریاق صغیر و تریاق ثمانیه لقب گردانند
 فواید تریاق ثمانیه بیشتر از آنرا تریاق اربعه ظاهر شد و چون بر اقلیدس بعد از آنکه مفتاح
 و دو سال از عمر او گذشت داعی حق را اجابت نمود بعد از وی چهل و هفت سال و
 فلان طریقی ظاهر شد و صفت فضیلت و دانائی او در بلاد دیوان اشتهار یافت او نیز اختیار همان
 هشتاد و دو نمود و بدل کرد فسطح را بر رتب بعد از نخال و چهل و هشت سال فضا غورس حکیم
 پیدا شد و صفت انامی او در بلاد انتشار یافت راسی او بعد تا اهل و غیره و تریاق صغیر بر آن قرار
 گرفت که چند دوائی غذائی برین ترکیب اضافه نماید و با واسطه الفت غذا نیست طبیعت باو
 اقبال نماید و اعضا جذب او مبادرت نماید و اثرش بیشتر ظاهر شود بنا برین پیاز غنصل
 و دوفیق کر سنه از ماده کرده و بعضی غسل اخرا می عشره و شراب معجون ساخت چنانچه غنصل
 با وجود غذا نیست و کثرت منافع در لسع افاسی و لزج هوام دفع تمام دارد و لهذا قسم فانی اکثر هوام
 است ناجی یکدیگر و بسفور بدوس منقول است که اگر پیاز غنصل درست را بر در خانه بیاورند
 هیچ نوع کرمه از هوام و غیره بآنان خانه و جایند و اگر باشند بجهت وضعی که توانند بیرون روند
 با واسطه صندنی که طبیعت ایشان با پیاز غنصل مرکوز است بخوردن و ضماد کردن و چسبیدن
 همچنین دوفیق کر سنه با وجود غذا نیست و فواید بسیار خواجه در کتب طبست طور است که او را با پیاز
 معجون ساخته بر موضع پیش افاسی یا عضو ککلب یا عضو آدمی صامع ضماد نمایند ککلب است
 همه را و دفع می کند و شراب نیز با وجود سرعت نفوذ قوی قوای او و بر با افاسی برین میرساند
 و در لسع هوام و دفع نکایت سموم قاتل ناقص تمام دارد و دوائی بدین ترکیب است بود و منفعت

بسیار از فوطا بر می شد و چون قلاغورس حکیم بعد از انقضای سی و پنج سال که از عمرش گذشت
در عین جوانی سفر آخرت اختیار فرمود بعد از فوت وی بصدوده سال صیبت فضیلت
و حکمت فراقلیس در بلاد یونان منتشر گشت و قدوه حکما می زبان خود شد و او بحث فهم فوت
حدس از سایر حکما می آن روزگار متناوب بود و لهذا چون عامل قند بر رویه قلاغورس نمود حکم
بفساد و نقصان آن کرد اما نقصان بواسطه اسقاط عسل بود چه عسل بواسطه لطافت و لطافت
نموده و برابا یکدیگر متزاج و اختلاط تمام می شد بهر نوعی که آنکس بپایات و حدانی پیدا می کند و بان
پایات و حدانی مظهر آثار چندی می گردد و قوت دویه نگاه میدارد و بشاعت طعم او دویه را نیز راضی
می کند چنانچه طبیعت با و اقبال می نماید و با وجود آن منقح سینه و جگر است و در سعه هوام و غرض
کلب کلب و دفع نکایت او دویه سینه بارده مثل خشناس سیاه و پنج سیاه و فطر لفع تمام دارد
و اما فسادش از آن جهت است که چون او دویه را با شراب همچون ساخته شود و بسبب پستی که
شراب را بسیار متذرع و ضعیف و لغرض این نخواهد بود و لهذا اجالیوس می فرماید که شراب
باید که کهنه شود و او قلش باید که سه سال باشد تا مایست از وی کلیه به تحلیل رفته باشد و موجب
تغیر و تعفین نشود و بنابرین امور مذکوره و فراقلیس حکیم عسل را باز اعاده نمود و بیاز غصیل و
آرد کرسته را با شراب کهنه مزوج ساخته و در صحنی که الحال بقبرص اسبقیل شهر دارد راست کرده
و آن بعد از یک یا شش یا هشت یا یک جزو اعتبار نموده داخل گردانید و چون صد سال از عمر حکیم
فراقلیس گذشت او نیز داعی حق را اجابت نمود بعد از فوت وی بیست سال فو ناغورس طبیب
ظاهر شد و آوازه حکمت و در بلاد یونان انتشار یافت و باست اهل علم آن زمان با و تعانی
گرفت و او بعد از تامل قند بر تمام در نصرفات حکمای اربعه سابقه اصل تریاق اربعه را در حمال
را پسندید و با چون قند و بر طبیعت نزدیک می بود و در بعضی فطر را و نده داخل خشناس چه را و نده
در سموم هوام و او دویه سینه قلا لفع تمام دارد و الان این تریاق اربعه متعارف است و اول
است و چون فو ناغورس طبیب سن پنجاه و سالگی وفات یافت بعد از وی هفتاد و سال
دیگر بارینوس حکیم پیدا شد و صیبت فضائل و کمالات او در اطراف اکناف بلاد یونان
است و نامش یافت و بعد از تامل قند بر باریزه دوا می دیگر که عبارت از سنبلیله و سنبلیله و سیون

و فاضل سیاه و در اطفال و ففاح از خرد و طفل از ررق و جربل و اسطوخودوس و مشکطرا شمع باشند
بترکیب فراقلیس اضافه نمود و مجموع او و یه مفوده هفده شد و با قرص اسفیل و آرد کرسنه
سجده اگر آن بر دور ایک جزو اعتبار کنند و اگر اجزای قرص اهریک علییه اعتبار نمایند با
شرباب است جزمی شود و با غسل نیست و یک جزو خصوصیات هر یک ازین ادویه
که ماریئوس حکیم اضافه کرده بر واقف اسرار طب مخفی و ستور نخواهد بود و معجزه در کتب ادویه
ب تفصیل سطوریست اما سبیل الطیبین سبب آنکه متفح است مشکطرا شمع بجهت آنکه در قوی
حتی آنکه متخرج چنین است و از خرد و افح سم و مقوی معده است اسطوخودوس منقح و دماغ و دافع
سم و مقوی دماغ و معده و قلب است و باقی ادویه بعضی ممد و بعضی مصلح و نیز انهارا اثری در
رفع سبب تقویت اعضای ریه و حفظ اروح و قوی است و چون از ماریئوس صابون
گذشت او نیز بحکمای سابق پیوست بعد از فوت او بدو بیست سال صیت حکمت و کمال و در آن
ما غنیص حصی عالم را فرا گرفت و رای دور اندیش او بعد از ازل و ندر بر تر بایق ماریئوس برین
فرا گرفت که قرص اندر و خورون که یکی از حکمای یله اندر و خورون که جهت دفع سموم ساخته
و از آن نفع بسیار یافته بود بر تر بایق ماریئوس اضافه کند لیکن چون در آن قرص بعضی ادویه
تر بایق ماریئوس بود ما غنیص وزن آن ادویه را از قرص کم کرد و آنچه در آن ترکیب نبود
وزن آن را فرو بر هفده ادویه مذکور به بیست و ای می گزید که آن تخم کرفش و کافیطوس و میوه مالک
و اخیسون و حماما و نارین و قلقطار محرق و ایرسا و تخم شلجم و زوفای یالس و ورد و ابلس و صمغ
البطم و فطر اسالیون و زنجبیل و جعبه و داشق و سوربخان و قورمانا و جابا و شیر و دوق و با شانه اضافه
کرد که مجموع ادویه سی هفت باشد با قرص اسفیل که مرکب دو جزو است سوای عسل و از اینجا ظاهر
شد که آنچه از بعضی حکمای متاخرین مثل ابن حبل که در مختار خود آورده که مبدع این تر بایق
ما غنیص است که او را ما غنیوس نیز مینویسند و منتم و مکمل آن اندر و با خن و چین در ذیل مسائل
حنین بن سحاق که از ملحقات خواهر زاده او خنش بن اشم بن اعظم است نیز ابراع این تر بایق
را به ما غنیص منسوب داشته سهو محض است منشای آن عدم شمع و لکخص نام است چنانچه
ابن ابی صادق در شرح مسائل حنین تصریح بان نموده و چون از ماریئوس نفع و سال گذشت

جلد اول در بیان تریاق الافاعی

همه

او نیز نصرت آخرت اختیار کرده بسیار آن باقی بپوش بعد از او بجهت نیست مالی اندر جان
 نمانی که منعم و محمل تریاق فاروق است رزمان از مسکنه ذوالقرنین ظاهر شد و در بخت
 سالکی نسبت کمال او عالم افرو گرفت و او بعد از آنکه در تمام در تریاق مذکور بخواه بخواه کتب
 معینه قدما چنین معلوم می شود که اندر و ما خمس سال است پانزده سال در باب نصف تریاق
 مذکور بهائیه فکر می بود تا آنکه بعد از پانزده سال کیرایش بر آن قرار گرفت که گوشت افعی را
 بواسطه نخر چپ که درین مدت درادرباب گوشت افعی حاصل شده بود چنانچه مختصر تبصیر
 مذکور خواهد شد باسی سه دوا می بگر که عبارت از قند و سود و ج و اسقور دیون و طین مخموم و رب
 السوس و تخم رازیانه و فاخته و ورق سافج هندی و صمغ عربی و حب لبسان و روغن لبسان
 و نخل کبر و هوفار یقون و مصطک و سیسالیوس و کاذبوس و حرب ابلی و فودنه که بوی خوش است
 و هوفانسیله اس و دیون و غار یقون و شیخ جلی و سکنج و اقا قبا و کنه و اقبه و ن فودنه و عصاف
 لیجه النیس و چند بیدستر و فقر البه و قسطوریون و قیق است اضافه باید کرد و مجموع او و میفرود
 به مقدار می شود و غیر از اقراص ثلثه که عبارت از قرص اسفیل و قرص اندر و خورون و قرص
 افعی است که اندر و ماخض نمانی آن را اضافه نموده و غسل و چون اندر و ماخض نمانی به فود
 سالکی رسیده فوت شد بعد از او بجهت پنجاه سال جالینوس ظاهر شد و او هر چند خواست که در
 تریاق فاروق نصرتی زیاده و با نقصان کند از خوف آنکه مبادا که بعد از تصرف بر آن
 آثار یکدیگر الحال بر آن مترتب است مختل گردد و نتوانست تصرف کرد اما مظهر شافع او
 جالینوس بود که بخواهی صاعده اندلسی طبقات الاسم اظهار منافع آن را نیز نسبت به استاد
 جالینوس الیائوس حکیم می کنند و میگویند که در زمان الیائوس استاد جالینوس در مدینه
 انطاکیه روم طاعون جاوش کشت چون الیائوس در انطاکیه بود بسی مردم تریاق فاروق
 از بیم آن طاعون خلاص نمود چه هر که پیش از مرض تریاق فاروق خورد بود مطلقا آسیبی
 ناپدید یافت و آنها که بعد از مرض خوردند بعضی خلاص شدند و بعضی چون مرض ایشان
 استیلا یافته بود هلاک شدند و چون جالینوس شستاد و هفت سالگی وفات یافت بعد از او
 ابن زمان سیح احدی را مجال تصرف تریاق فاروق نبود تا به و دانست که اندر و ماخض

جلد اول در بیان تریاق الافاعی

۴۴۵

ثانی را در باب دخان گوشت افغی پسین تریاق سه تجربه حاصل شده بود که از آنجا بروی این
 شد که گوشت افغی در دفع سموم نهایت قوت دارد و چنانچه سمی دوی دیگر در آن باب باو
 نمی تواند رسید یکی از آن تجربهات ثلاثه آن بود که برادر اندر و ماخذ ثانی سردیاس و سیاه
 بود اتفاقاً در زمی در آنجا میسر و چشمتی خواب بر و غلبه کرد و در پایم رختی خواب رفت
 ناگاه افغی از سوراخی برآمده دست او را بگرفت و او از هول هر چه تمام تر بیدار شده داشت
 که او را افغی کزیده غشی اضطراب عظیم عارض او شد و با وجود آن حالت تشنگی بروی غلبه کرد
 نگاه کرد و دید که نزدیک بان در جنت کوی است که قدری آب صاف در آن جمع شده از
 شد تشنگی رفته قدری از آن آب نوشید و آب خوردن قلاق و اضطراب او تسکین یافت
 و بحال اصلی از آنجا بچگونه بگریزید و او را از آن حال متعجبانند و گفت
 آیا درین آب چه خاصیت بود که یک جرعه از آن دفع زهر این چنین ماری نمود و بنا برین چو
 برداشت و آن آب را برسم زد و دید که دو افغی را بیم آویخته در آن آب مرده اند و از شدت
 گرمای آفتاب مدهاشده اند چون از آنجا برگشت و این حکایت را به برادر خود و اندر و چش
 نقل کرد و اندر و ماخذ متعجب شدند که گوشت افغی مقاومت بسم خود می کند و او را از اعضایی
 ریکه آدمی در می نماید و هم از تجربهات ثلاثه که اندر و ماخذ را دوی نمود و آن بود که اندر و ماخذ
 از برای جماعتی از مزارع خود هر روز طعامی یک سبب شراب میفرستاد که ایشان در کار
 جلد باشند و بسیار کار کنند اتفاقاً در زمی چون آن مزارع آن طعام خورده شو و چشمتی شراب
 شد و چون بپوراکش او دیدند که افغی در میان آن شراب قناده مدهاشده بنا برین
 ایشان از آن شراب شکر شده یا یکدیگر گفتند که صلاح در آن است که این شراب با قدری
 از طعام از برای این مجذومیکه در بیرون قریه قناده و مردم او را از قریه خود بیرون کرده اند
 بهرستم تا او ازین غدا بخلص شود پس آن شراب را با باره طعام پیش صاحبش ام
 گذاشتند و او بعد از تناول طعام از آن شراب بسیار بخورد و بعد از ساختن او را بخورد
 و بهوشی حاصل شد و چون بهوش آمد دید که تمامی پوست او را زوی جدا شده و انفک
 آب عفن از مسامات بیرون آمده که فوق آن منصف و ریشته از آن مرض با یکبار خورده

جلداول در بیان تریاق الافاعی

یافت چون این خبر باند روم ماخس رسید انست که گوشت افعی در امثال این امراض نیرفع تمام دارد و در تجربه سوم که اندر روم ماخس اروی نموده آن بود که پادشاه آن زمان غلامی داشت که بصفت غازی مصوف بود از جمیع مردم سعادت غمازی می کرد و بواسطه غمازی و اعلام اخبار پیش آن پادشاه کمال تقرب بهم رسانیده بود چون بواسطه غم و سعادت او مردم از بسیار بیدار گشتند و بیکدیگر قتل و متفق شده او را بر سر صحنه افت پیانغ برده مقدار دو درم افیون در شراب و از چون ساعتی بود که شدت آن غلام بیوش افتاد چنانچه همه حاضران را یقین شد که او مرده بنا برین باتفاق بیکدیگر در آن خانه را متفصل ساخته متوجه ملازمت پادشاه شدند که او را خبر کنند که غلام در اثباتی صحت بقیه بمرده و هنوز ایشان اینغنی را بعضی پادشاه رسانیده بود و ندکه نگاه بانان آنخانه متفصل شدند که افعی از پیانغ برآمده متوجه آن خانه نیست چون افعی بآن خانه درآمد بعد از ساعتی از اندرون آواز غلام برآمد که فریاد میکرد که دروازه را بکشاید که مرا افعی بکزیه بنابرین مردمان دویده دروازه بکشید آن غلام بیرون آمد و سرش تشویشی نداشت چون این خبر باند روم ماخس رسید انست که قوت حرارت سم افعی با برودت افیون مقابلهت نموده دل او را از تکلیت و نگاهداشت برودت افیون بواسطه تغلیط خون سم افعی از سیرت در اعضا مالت آمد القیانه رومال بعد از مشاهده این مرد مخامخ تحقیق و تجربه گوشت افعی شد بعد از آن مالت و بددت باز نه سال از گوشت افعی فرصی که الحال بقصر افعی شتهار و او ساخت بشرطی که در کتب مسطورست و درین باب می آید انشاء الله تعالی و داخل تریاق فاروق ساخت و آن ترکیب آن فرص مریضه کمال یافت فوائد از او بطهور رسید اینجا نقل کلام صاحب تاریخ الحکما بود باضافه بعضی فوائد از کتب دیگر و بعضی گفته اند که اندر روم ماخس قدیم که مشهور است عقیده و از اعظم حکمای فلاسفه است اول کسی است که گفت که در بعلم طب حکامی بیکدیگر منسوب باو یند مثل افلاطن و ارسطو و غیر اینها و آن اتمه کرده ترکیب این تریاق بعد از آن که گذشت برین بیت سال که مسافرت می کرد و تجربه می آموخت بحسب الفار و معرفت او و تجربه حبل لغا بدین چه حاصل شد که در سفری بسری با او بود شته پیانی یواری بول

جلد اول در بیان تریاق الافاعی

می گرد پس بگنیزد انگشت بهام با پای او را ماری می آن سپرد رفت بسوی رحمت غار و خور و حب الغار
مقداری پس سوال کرد اندر و ما حن از آن سپید که چه چیز ترا برین داشت که بعد از کزیدن مار
رفته از حب این درخت خوروی جواب داد که قبائل من استحال می کنند این حب از برای دفع
ضرب کزیدن مار و دیگر آن از بهوام زهر دار و پدر من آنرا کوفته با هم وزن آن غسل سه شنبه
پروم میداد از برای دفع ضرر سموم مقدار چهار شغال پس اندر و ما حن بیکان خود رجوع کرد
اضافه نمود حب الغار را به جیطیا تا بسبب نفع آن از برای سموم و مرصافی قسط تلخ و باقی ماند
این مرکب بر همین چهار جزو که تریاق اربعه باشند پس بعد از مدتی شروع شد باضافه نمودن
برین چهار جزو آنچه دور کرد اند ضرر سموم را از قلب حمایت کند آنرا جزو سموم و نفیج سدما
کند و او را ر فضلات نماید اصلاح ضرر کند و نفیج آنچه در صدر است از اعضا نماید و
مفایده کند اختلاف انواع سموم را مانند سم فعی که حار است و سم عقرب که بار دشت محافظت جمید کند
فساد و بعضی چون استوریون که پاشیدن آن بر جسمیت حفظ میکند آنرا از فساد نفیج و همچنین لیخته آرا
غول و آنکه بوده باشد زهر و دوا چیز که مقابل هر سم باشد مانند قردمانا و سیلیخ و دوا چینی و آنکه اصلاح
کرده و بعضی از این دوا بعضی دیگر باشد بطور خود و س که حضرت یسجد بخار بنیون مطین مخوم کلبی
است بدو اینکه نفوذ نماید آنرا مانند سیلیخ و دای کمال حار باشد لفظ طار بار دما تا نفیج و آنچه معین
چهار جزو اول باشد و با آنچه دفع ضرر آنها کند مانند زراوند از برای قسط پس زیاده گردید
چهار جزو قلیدس طیب لعل سفید و دوا چینی و سیلیخ سیاه و زعفران از برای آنکه دفع سموم
اند و تفریق عفونات می کنند و بسبب آنکه زعفران مفرح و منوم که بسبب تنویم نافع است از احسا
بالم سم و قلیدس این جمله را که چهار جزو اول باشد و چهار جزو که خود بران اضافه نموده که مجموع
هشت جزو است تریاق صغیر نماید که تریاق نماید باشد و سحر بود این تریاق نازمان
فیلا غورس پس فیلا غورس زیاده کرد بر تریاق قلیدس عنصل مکرسته و غسل را ببل شراب
گردید ایل آن که در شراب غذا است است و بدن محتاج است و در زمان استعمال سم بخیر گردد
داشته باشد اما عنصل پس بسبب آنکه منع بهوام می کند بجزو که دشمن در خانه مانده رسد
تا شما بدن مضاد کردن با آن و کر سنه مفتح است و سحر بود این تریاق نازمان او را پس

جلد اول ترکیب و تدوین این تریاق و نکات در اشتقاق و زمانیکه بعد از ساختن آن میتوان استعمال نمود

طبیعت پدید آورده که در بر آن غسل را از برای دفع عفونت حدت و حفظ و تقویه و دفع سمیت مسموم
بارده با آنکه می باشد آنرا قوی که دفع سموم می کند و خطیه که در کسی که خدش غسل کرد
آنکه شراب نهائی مفسد ترکیب است مخصوص فنی که زیاده بر یکسال نهایت سال
بر آن مرکب بگذرد پس کرده اند عضل و کرسته افراس و مستمندان مرکب تا زمان غیثا خورد
پس او اختیار برشت جزو اول که مسمی تریاق صغیر است نمود الا آنکه بدل کرده و قطار بر نرسد
ماند این مرکب آنکه از زمان ریوس پس او افزود و بر آن او و به جز و دیگر مشکطرا مشع
و سبیل الطیب نامخواه فرسودن فلفل سیاه و از فلفل قفاح او و در عقل از رن و مشعل
و سوط خود و پس پس گردید سجده جزو او را مشکطرا مشع پس سبب آنکه در رمی نماید و راری قوی
حتی آنکه اخراج چنین می کند و سبیل الطیب سبب آنکه منفع است و او خربا آنکه نافع است از
برای سموم نفوس سجده می کند و سوط خود و پس با آنکه دفع سمیت می کند و نفوس صغیر است
و مستمندان این مرکب آنکه در باغینس حصی پس او افزود و بر آن مسجده جزو است و جزو
و دیگر که قبل ذکر یافت پس کرد بد اجزای آن چهل جزو یاد و فرس که افراس اندر و خوردن
و افراس سبیل باشد الا آنکه کم کرد از اجزای تریاق بقدر آنچه در افراس است از عقاقیر
و استمرار یافت بودن آن برین حال تا آنکه آمد اندر و ما حسن ثانی پس او زیاده کرد بر آن
افراس نافع می دود و ای که چنانچه ذکر یافت پس کرد بد اجزای آن هفتاد جزو و سوطی
افراس شراب و غسل هفتاد و پنج جزو و استمندان یافت میان مردم از غیر لغیر و تبدیل
تا آنکه رسید پس نسخه بایوس پس او لغیر و او آن را بحسب آن و او ضلع چنانچه نشاء
الله تعالی در بیان نسخ آن مذکور خواهد شد فصل در بیان ترکیب نمودن
این تریاق و نکات در اشتقاق و زمانیکه بعد از ساختن آن می توان استعمال
نموده اول باید دانست که واجب است بر کسی که ترکیب تریاق فاروق همچنین کل
او و خصوصاً کبار را نه می کند مهارت و شناخت بر یک از سرفروان آن را در جمیع
بلاد از اول روز یک می روید تا روز بلوغ آن بلکه تا روز فساد آن بحسب آنکه عقاقیر متغیر میگردد
اطوار آنها و بسیار دیده شده که کسانی را که می شناختند کباب را بکل آنها فقط پس بکاه

جلد اول در بیان ترکیب تریاق و فایده و ادویه مرکبه و ذکر اصول نسخه اندروماخس

۳۱۴۹

موسم کل اینا میرفت تا ازل می گردید معرفت ایشان بر آن دواها را باید که اختیار کرده شود
عقاقیر تازه جید مختار هر یک را از مکانی مخصوص که مختار است درین ترکیب چون بری
و نهری و بستانی و جبلی و از بلاد مخصوصه بدانها چون مرکلی و خطیابا و می ریوند چینی و
کل سرخ فارسی و سبیل سندی و نار و بن قلیطی چنانچه در ذکر ادویه مفروضه تفصیل مختار
هر یک از ادویه را ذکر کرده ایم و باید که بنا شد ادویه این ترکیب که به سوسیده فاسد
شده چون این معنی معلوم شد پس بدانکه محتاج است اجزای این مرکب سیوی مزاجی حکم
پس واجب است تدقیق نظر و تفریق بیان دوائی که مخل کو بیدن بسیار باشد مانند زنجبیل
و سیان آنچه تمحل کو بیدن بسیار باشد مانند بنز و بسبب لطافت آنها و همچنین هر یک از صمغ
و کندر پس هر یک از ادویه را موافق حال آن باید که کو بید و غیره بدانکه آن اجزای اصول اند
خشک یا بزور و اوراق و از باقی اینها بدانکه در ادویه مرکبه بعضی از ادویه می باشند که آنها نیز که
عمود و اصل اند از برای آن مرکب که اگر حذف کرده شوند باطل میگردد و فایده آن مرکب
و عمود و اصل درین تریاق بر نسخه اندروماخس ثانی که بالفعل شده اول است بیان اطبا
لحم افاعی است و لهذا سسی تریاق الافاعی گشته و اما پیش از اندروماخس ثانی عمود و اصل
در آن جب الغار بوده چنانکه بیان کرده شد پس اگر در تریاق اندروماخس ثانی لحوم افاعی را
حذف کنیم مطلقا و بایل کنیم بدوائی دیگر و با داخل کنیم در آن دوائی که مفسد لحوم افاعی باشد
چون عسل ملا در که مفسد هر لحوم است و بسبب فساد لحوم افاعی که اصل و عمود است درین
تریاق فاسد میگردد و هیچ اجزای این ترکیب چه هرگاه یک بخرد فاسد و راید در اجزای
صالحه بیه فاسد می گرداند و باطل می گردد و عمل فائده آن و ادویه دیگر که اصل و عمود نیستند
اگر حذف بایل کرده شوند و یا زیاده و کم گردانند آنها را ضرر بعید و اصل نمیرسد چنانکه استلا
اگر زیاده کنیم درین تریاق جوز بوارا هرگز نمیشد جز به عظیم و اگر چه اولی از آنست درین تریاق
آن است که هیچ خود در آن نه در عمود و در سائر اجزا و در او از آن ادویه نیز باقی و نقصان نشود
اندروماخس ثانی نصف کرده شود و بکلیه اجزای آن ابراهان ثانی که نوشته مرشک نمایند
بدون آنکه مجموع را بر همان نسبت زیاده کنند یا کم کنند چه شاید که این مزاج ترکیبی که بر آن قابض

جلداول ذکر و وصل نسخه تریاق اندر و احسن

۴۵۰

شده است با معین اجزاء البیدیا بن اوزان مخصوصه باشد چون خواص طلسمان بلکه در جمع مرکبات بکارند کوره از فدا می حکم که اکثر آنحضرت البوم البان را حاصل شده هیچ نخود در آنها نغیزی باید که راه نیابد و اگر چه بسیار باشد که بعضی تصفات بکشد بسوی قائمه و لیکن موقوف است به تجربه صحیح و بقیاس مستقیم و اما بدون تجربه آن را استعمال نمی توان نمود و طریق کوبیدن آنها آنست که اجزاء را از هر یک جدا جدا در باغی که باطن آن گرمی باشد و سرد آن تنگ آن مقدار که همین دست در آن داخل تواند شد و سطح به سطح با سطح باطن باطن هم با هم باشد بخوبی و از آن بکوبند که از اجزای مسخوف در چین کوبیدن کرد به تجربه و بریناورد و از آن باطن ناکرد آن ساکن نشود پس بپزند و از آن در تخلی که از مویان فانی باشند و دو در وسط منخل باشد که اگر گرمی از آن بر خیزد باز در منخل نشیند نه آنکه بیرون رود و بپزند و از آن بجز کنی لطیف بر روی نبطی معتدلیست و زمان دوید که محتاج اند کوبیدن و چین مگر بعد از گرفتن و چین بسیار باشد که محتاج بکذاشتن و ابعد از کوبیدن در آفتاب باشند بسبب گرم و طوبی که داشته باشند پس چوب خشک شود آن را نرم بکوبند و بپزند به سوزند و کور و باید که محافظت جمیع این امور را بعد از امکان بکنند و چیزی از آنها را امهمل معطل نگذارند و اما سرکه بوده باشد آن را جزا عصاره را به بلوب صمغ پس با پس آنها را سه روز قبل از ترکیب باید که بکوفند و در آب با غسل صغی را آنچه آنها در آن حل شوند بچسباند و روز چهارم که روز ترکیب است به بالا بند که خشک و چیزی که مخلوط با آنها باشد جدا کرد و اما طیب آنها را در روز ترکیب حل کرده یا لایند قلع طار محرق را در روز ترکیب با شراب سخن نایب که محلول کرد و اما اجزای باقی آن که غسل و شراب و روغن بلیان است در پانزده نفره یا طلاء کرده یا مس نازده قلعی کوه بر روی آتش اخگر طلا بکند از هر دو روز ترکیب مخلوط شوند پس آنها را از پانزده بر آورده اجزای مسخوف را در آن پانزده کشند و نسقیه آن نایب با دوید محلول و غسل مخلوط با شراب و روغن بلیان و آفتاب و مسواطی که از چوب سید باشد و روغن بلیان چرب کرده باشد بر پخته تا مستحکم شود و مانند ورنهایت است حکام و سبطی پس روی آن را بصوفی یا سندی بپوشند و بترند بر آن هر روز و عدد ضرب بعد از آنکه در آفتاب گذاشته باشند تا گرم شده باشد و بعضی گفته اند که

جلد اول ذکر عموم و اصل نسخه تریاق اندروماخس

۲۵۱

هر چهار روز و جالینوس گفته که هر هفت روز یا چهل و دو یا دو ماه پس از آنکه اندروماخس
قوتهای او بر ساقط نشود و که در خشک شدن سعال بی لعاب و ظرف جوهری سکه کرده اند
آن را بسبب حرارت چون ظرف چینی مزاجی بهترین ظروف از برای نگه داشتن آن ظرف
طلماست پس ظرف نقره پس زجاجی و اگر ظرف چینی یا گره سفال لعابدار باشد باید که مدام آنرا
بچیزی که از برک نریزید و آن بافتنه باشد پیوسته و هر دو ماه یکبار در سوزان آبکش
مانند روغن شیم بار و بان برسد حسن فواید بسیار می نماید آن فنی بظهور می رسد که صبر کنند بر آن
اما اجزای منتهج مزاج ثانوی پیدا کنند و فعل کنند و اما بعضی در بعضی و هر یک از اجزای قوت
خود را عطا کنند بدیگری و هر یک از اجزای اصل کند در دیگری پس بر مجموع نیکی عقاید آن
زیاده باشد محتاج است در پیدا شدن مزاج ثانوی در آن بدنی اکثر از برای فعل و انفعال
و نماخل اجزا و شک نیست در آن که مزاج گرفتن اجزای این تریاق زیاده است بر سایر
هر یک از بسبب کثرت اجزا و ایندانی کرده اند و ماخس آنرا استعمال آن پس از ده سال
شش ماه و بعضی از اطباء بخوبی آن آن در سال چهارم کرده اند و بعضی گفته اند که سال پنجم
استعمال آن جایز نیست و اما جالینوس متاخرین تا این زمان استقرار یافته برای ایشان
بر آنکه چهار سال است استعمال آن بعد از شش ماه و بعضی متاخرین گفته که آن را بعد از شانزده ماه
استعمال توان کرد و شیخ الرئیس که بعد از چهار سال استعمال توان نمود و محمود بن الیاس گفته
که قومی استعمال می کنند این تریاق را بعد از که شش سال از ترکیب آن و بهتر است
که استعمال کرده شود بعد از ده سال و جهت آنکه افعال قوتهای آن طایفه می گردد و تمام
می شود بعد از که شش سال زمان لیکن متاخران است که استعمال کرده شود و بین آنکه شش
هفت سال بر آن بد را کین فلاسفی گفته که او را که تریاق فاروق چنانچه صاحب کامل
الصناعة کرده اند که شش سال بعد از ده سال و اولش بعد از هفت سال است بعضی بعد از
پنج سال گفته و اما اطباء زمان بعد از هفت ماه یا هشت ماه تجویز کرده اند و بعد از آنکه
اند مزاج اخلاط اجزا را بعد از که به بدن محل کردن باشد ماضی از برای غذا و نگه داشتن آن
در ظرف مذکور باشد قوت ماسکایه اعضا را در او بواسطه اعضا مدتی که فعل قوت می نمود و آن

جلد اول ذکر عموم و اصل نسخه تریاق اندر و احسن و بعضی دیگر نسخ معتبر این زبان

۲۵۲

نام شود و بگوید مستعد از برای حصول صورت عضوی در آن ترک و در آن ظرف می
جست آنست که انداختن یا انداختن در یکدیگر فعل نمایند و منفعل کردند از یکدیگر و حاصل کرد
آن را از اجزای دیگر غیر مزاج اجزا که بآن مزاج مستعد فیضان صورت نوعیه یا نوعیه شود که از آن
صواب با فعال و خواصی که متوقع است بظهور رسد و بدانکه مزاج ثانوی این همچون تاسیال
بسیار گرم است مانند جوانان پس میگردد مانند کحل تا شصت سال پس می گردد قوت
آن ضعیف مانند شیوخ و درین حال مانند معاجین کبار است شیخ الرئیس گفته که از برای تریاق
فاروق زبان طفولیت شروع و شباب و کهنه است و شیخ و موت می باشد پس می گردد
طفل بعد از شش ماه تا یک سال پیش می شود شروع و تریا بد پس میرسد یا اول سن قوت
بعد از ده سال بلدان چهارده و بعد از شصت سال بلدان پانزده پس با مخطاط می رسد بعد از
بیست سال بعد از چهل سال پس حکم تریاق فاروق از آن منسلح می گردد و با بعد از شصت
سال پس می گردد مانند یکی از معاجین کبار که درجه قوت آن از تریاق فاروق بیست
و در حقیقت است که بیانش مد کسی که آنرا اضعی کرده باشد از نازده قوی آن و در سایر مواضع
جائز است استعمال غیر نازده قوی آن و محمود بن ابی اسیر از سی گفته که تریاق فاروق بیست
مانند شباب قوی است در افعال خود تاسی سال و بعد از آن چیده است در افعال خود آن
افعالیکه محتاج به سیم باشد تا شصت سال و کونای در افعال آن راه نمی یابد درین مدت
و بعد شصت سال ضعیف می گردد و نمی آید از آن افعالیکه مطلوب است از آن از دفع
سموم و نهوش و اگر عمل کند غلی ضعیف خواهد نمود و می گردد مثل معاجین کبار و نفع میدهد
از برای امراضی که نفع میدهد از برای آنها معاجین کبار و هر چند گفته شود ضعیف تر
می شود و نافع نزدیک به یک سال میرسد آن زمان هیچ افعال از آن نمی آید و می گردد مثل
بیست اما حدیث قوی وی استعمال کرده می شود از برای حسن افاع و حیوانات و کلب و کبک و کبک
اوام و خردون سموم و او وین قناله بخت آنکه مغفرت حادث از اینها شدیم پس این
جست می باشد محتاج به دوی بسیار قوی در غایت قوت فصل و ذکر نسخه معتبر
این تریاق و بد آنکه نسخه این تریاق که شیخ الرئیس در فرا باین قانون ذکر کرده و در

انوار ابدن بارستان عسکری شاپور که تالیف عجیب است آورده که این نسخه را جالینوس از اندر و سار
 ثانی نقل کرده این است صنعت آن افواص اسقبل حمل و سهشت شقال افواص افاعی
 بیست و چهار شقال افواص اندر و خورون فلفل سیاه آفینون جید از هر یک مثل وزن
 افواص افاعی یعنی بیست و چهار شقال در چینی یک نسخه دوازده شقال و بنسج دیگر
 بیست و چهار شقال غنچه گل سرخ شروع الاقلع دوازده شقال تخم شلغم بری اسقوریلون
 یعنی نوم بری سرخ سوسن آسمانجوتی یعنی ایرسا غاریقون شش سفید انشی رابوس
 بروغن بلسان از هر یک بوزن کل سرخ یعنی دوازده شقال مرصافی یکی زعفران
 زنجبیل ریزند چینی بنطافیلن فودنج کوهی فراسیون فطر اسالیون اسطوخودوس قسط
 تلخ فلفل سفید دار فلفل و نقطه ماشن یعنی مسکطرا شمع کند رفقاج اذخر صمغ البطم
 سلیج سیاه سنبل سندی جید از هر یک شش شقال سیجیه سائله تخم کرفس سیسیلیون
 تخم تالسقیس که آن را عبری حرف ابیض گویند و بیارسی تخم سپندان سفید ناخواه
 که از بوس که فیطوس عصاره هیوفا قسطید اس یعنی عصاره لیمونه الطلیس سنبل
 رومی سارنج سندی سوجیطیا نابزر را زیانج طین محتوم قاقطار حرق حماما و ج ترکی
 حب بلسان هیوفا ریقون قو صمغ عربی فردمانا انیسون افاقیا از هر یک چهار
 شقال دو قوبار زوقه البه و جاد شیر قسطوریلون و فینق زراوند طویل جید بیدشته
 سکنج از هر یک دو شقال و بروایتی بدل زراوند طویل زراوند مدحرج است اما
 جید بیدشته و سکنج از هر یک بروایت دیگر چهار شقال است عسل صافی ده رطل
 شراب عنبق بریحانی حاد و دو قسطا حله و دو پیه این نسخه شصت و چهار جز است و ای
 عسل و شراب سه جز و مرکب که سه قرص باشد و شصت و یکجز و منفرد و گفته شده
 که این نسخه جالینوس است که تصحیح کرده و حذف کرده از نسخه اصلی اندر و با حسن ثانی
 نه جز و که آن حب الفار و مثل ازرق و عود بلسان و اشق و سورنجان و حرمل
 و صمغ طلی و بنج کبر و شیخ ارمنی است و ظاهر است که جایز نباشد حذف چیزی از آنها
 و بعضی اطباء حذف سوائی سورنجان اجایزند اشعه اند مخصوص حب الفار

چنانکه سابق معلوم شد که آن اصل و عمود کل اجزای این تریاق است سایر اجزای تریاق
که اصل و عمود است افزوده شده و اما این نه جز و پس وزن حب الغار شش مثقال
و مصطکی و شیخ ارمنی و مقل ازرق و عود بلسان از هر یک چهار مثقال و اشق و بنر حرمل
و پنج کبر از هر یک دو مثقال است و اگر سور بخان داخل کنند وزن آن یک مثقال
این است اجماع قول در اجزای تریاق افاعی که تلخیص کرده شد از فریب به پنجاه
کتابه و شیخ الریش رحمه الله تعالی گفته که بهترین نسخه های تریاق افاعی نسخه اصلی
اندر و ماحض ثانی است که ذکر یافت و بسیاری از اطباء مثل جالینوس و غیره از یادشها
و که سایر نسخه اند و ماحض کرده اند نه از برای خود و نه برای دیگران که واجب گردانیده باشد
ایشان را بران و نه از برای حاجتی قوی که محتاج ساخته باشند ایشان را بران
امر و لیکن داعی شد ایشان را بران آنکه ذکر و نام ایشان بلند شود و از برای آنکه
باقی ماندند ایشان اثری در تریاق فاروق همچنانکه باقی ماند از اندرو ماحض ثانی پس
گفته که اعتقاد من آن است که حرکت نباید و چیزی را که بحسب تجربه بهنج باشد
بسیب آنکه شاید آن مزاج حادث از ان اوزان مقرر و مقتضی خاصیتی باشد که به تجربه
از ان یافته شده پس هرگاه حرکت داده شود از وزنیک آن وزن مقتضی مزاجی خاص
بود که بلع آن مزاج بود و خاصیتی خاص که به تجربه از ان یافته شده بر آید آن خاصیت
خاص که بلع آن اوزان است خواه اید مانند کمال الخفی احسن لاط این تریاق به نسخه
دیگر شیخ الریش و مقلان ذکر کرده افراص اسقیل چهل و شش مثقال اقراص افاعی
اقراص اندرو خوردن فلفل سیاه دار فلفل از هر یک بیست و چهار مثقال و عنجه کل سرخ
خشک نزع الاقراص اصل السوسن رخ سوسن آسمانکونی یعنی ایرسا و تخم شلغم بری
و استوردیون افیون خالص حبید از چینی غار یقول پش سفید انشی از هر یک دوازده
مثقال عود بلسان از رخ بلسان از هر یک ده مثقال فلفل سفید ربون و چینی مرکبی صاف
مسططح زعفران سیاه فراسیون خشک طر امیش سفید الطیب قلع اذخر و نوج
جسی کنند و ذکر جمده بسط خود و س فطر اسالیون و آن تخم کرفس کوهی مایه و نونی است

صمغ البطم مصطکی و فی جنجیل و دخمسه الاوراق از هر یک شش مثقال تخم کرش برار از این پنج طین
میعه سالکه منو حمانا روین یعنی سنبل رومی طین مخموم فو محذور یوسک سافج هندی فلفط
محرق جنطیانای رومی اینسون عصاره و فافسطیکه اس یعنی عصاره الحیة القین برار از این پنج
حب بلسان افاقیا صمغ عربی فردمانا سیسالیوس حرف ایض سیوفاریقون سبکین
ناخواه از هر یک چهار مثقال چند بیدستر از آن و در طول دو قوفقرا الیه و جواو شیر قطور یوسک
دقیق بارزد یعنی قند از هر یک دو مثقال و در لشنه دیگر وزن چند بیدستر چهار مثقال است
بستور یکدگر یافت با عسل محجون سازند و این لشنه سوای عسل شصت و پنج خرد است
سه قرص مرکب و شصت و دو چیز و مفرد اخلاط این تریاق به لشنه سوم که شیخ الریسی
قانون ذکر کرده اقراص اسقیل سبیت شصت مثقال اقراص افاعی اقراص اندر و خور
فلفل سیاه افیون جید از هر یک بیست و چهار مثقال ثوم پری تخم شلغم پری غنچه
گل سرخ منزوع الاقلع ایرسا غاریقون شش سفید رب السوس روغن بلسان
و ارچینی از هر یک دو وزده مثقال مرکلی صافی قره سیون عطران ار فلفل رنجیل
پودنه کوبی فطر اسالیون فطنا فلون و آن دخمسه الاوراق است راوند چینی فسط
لش سفید اسطوخودوس فلفل سفید مشکطرا مشع ققاج اذخر عکاک البطم لبان و کمر سیلیخ
سیاه سفید الطیب از هر یک شش مثقال جنطیانای لاف بیس یعنی حرف ایض یعنی
و آن میعه سیاه است سیسالیوس سنبل اقلطی که آن ناروین است ناخواه که فیطوس
که در یوس سیوفافسطیکه اس سافج هندی اینسون فو مخموم کرش برار از این پنج طین
بحره که آن طین مخموم است فلفطار مشوی حمانا سیوفاریقون و ج که حب بلسان
اقاقیا صمغ عربی فردمانا از هر یک چهار مثقال و فو قوفقرا الیه و جواو شیر قطور یوسک
و دقیق زراوند مدحج چند بیدستر از هر یک دو مثقال و گاهی زیاده کرده می شود
بر این لشنه ادویه که در لشنه عجمی تالیف شاپور ثبت است و آن این است جوق نهی
که آن را بفارسی پودنه لب جو گویند کثیر اعطینا مصطکی رومی زراوند طولی سبکین
سفید از هر یک دو مثقال و این لشنه مفرد جزو است سوای عسل و وزن عسل ضعف ادویه

است و می باشد جمل آنچه درین تریاق است بکند از دو چهار صد و سی و چهار شغال بد آنکه یک دو
از اصل نشین بر وک است باید که صمغ را نیم کوفته یک شب در شراب یا در طلای مطبوع
بخسانند و زعفران را علی بن لب ایند و عسل کوفته را در روغن بلبلان بگذارند و قلع طای
راشته ها و همچنین سایر ادویه را نرم کوفته از غبار مال موئن تنگ سورخ با آب لیمو تافه
بیخته و با عسل مصفی مقوم در بانیل طایله انقاره یا مسن نازه قلعی یا مسواط جویست بقوت نام
بکشند و بگویند تا خوب مفرج و ممتد گردد و پس سرد کرده در ظرف طلا یا انقاره یا چینی بکند
اندر و آن روغن بلبلان مالیده باشند بر دارند و باید که مقدار ثلث ظرف خالی باشد
و بعد از چهار سال بکار برند شربتی کامل از آن مقدار یکدربیم با آب گرم و اگر بدستور یکدربیم
صد روز که بافت که هر چند روز یک مرتبه در آفتاب گذارند تا گرم شود و به مسواط قدری بر بیم
زنند و بگویند پس در ظرف مذکور بشوایط مسطور نگاه دارند بهتر است فصل در ذکری
افراس مستعمدا در تریاق افاسی و جملة از منافع و خواص آنها احوال افاسی
مستعمل درین تریاق بنشیند شیخ الرئیس رحمه الله تعالی صنعت آن باید که صید کنند
افعی را در آخر فصل ربیع در و آردن تابستان موافق رای اطباء و اگر ربیع شتایی
باشد یعنی در سردی و باد و بارش شبیه باشد به شتاتوقت باید که در تاملحق شدن قیطانی
گرمای تابستان و افعی قسمی از حیات است که سر آن عریض و بزرگ و بر سبب است مثلث
و قاعده آن سه جانب گردن اومی باشد و گردن آن بسیار باریک و دوشن کوتاه گویا بریده
شده که بغارسی کلام گویند و می باشد فحاحه و کشا شده از فیجیم بفتح فاء سکون بای شناه
تختانیه در میان دو حای مهله اول از ایشان مگسور که بمعنی آواز نفس افعی است اگر شیش
بفتح کاف و سکون بای شناه تختانیه در میان دوشین مجله اول از ایشان مگسور که بمعنی
آواز پوست اوست در وقت رفتار و بیج قسمی دیگر از حیات این خواص ندارد و باید
دانست که صلاحیت این فرص که واقع نمی شود درین تریاق همه افاسی ندارند بلکه باید از
برای این کار اختیار کرده شود افعی ماده اشقر و ایل بسری که رنگ چشم او سرخ باشد
و علامت داده بودن افعی آنست که از برای آن دوشین است از برای کیش از کج و بان

جلد اول در نسخ تریاق افامی ذکر اقسام مستعمله و منافع آن

۴۵۴

یعنی نایب از هر طرف ماده را زیاد از دو نیش است یعنی بهای هر طرف دو و لازم است که اجتناب
 کرده شود از افامی مفرق یعنی شمشاد را و رقم یعنی ابلق و مرفش یعنی دو رنگ و آنچه و صاحب
 خالها و واجب است که صید کرده نشد باشد از زمین شور و زار و از کنر رودخانه ها و نهرا
 و دریا ها و نه از جای که ریختن بسیار در آنجا باشد پس بدینست که در آنها افامی بلوطیه خفته بود
 معطش میباشد یعنی افامی که خوردن گوشت آن عطش بسیار و که هر چند آب خورده شود تشنگی
 عطش او نمی شود بلکه باید که صید کرده شود از مواضع دور از نم و تری و باید که افامی را که صید می
 کنند از برای این فرض نبوده باشد صیقل گرفته و در وقت رفتار سر خود را بر زمین کشیده و نه
 بلکه باید که صید کرد افامی قوی را که در وقت رفتار سر فرشته برود و نیز واجب است که چون
 صید کرده شود نکند از نیک بماند اگر ممکن باشد پس قطع کنند از هر دو جانب سر و دم آن مقدار
 چهار انگشت یک ضربت بر دو را بچاقو جمع کنند پس اگر سیلان کنند از آن خون بسیار بوده
 باشد حرکت آن دوران حال قوی و بسیار و موت آن دیر پس آن مختار است و اگر خون
 کمی از وی آید و حرکت آن بعد از قطع سر و دم تحلیل باشد و زود بمیرد پس ردی و بدست و نیز
 از علامات جودت آن آن است که حرکت آن سریع باشد و دیدن آن بطرف شخص دیدن
 بجز آن و اقدام باشد و بوده باشد مخبر قتل آن و فوج آن نزد آخر دم آن و چنین است
 مختاری را به دستور برزبور فوج یعنی سر و دم آن را قطع نمودن بعد از آن باید که برآورند پوست
 و تمام احشا خصوصاً ماره آن را که ستم قائل است زیرا که اگر بماند در آن با شکافه شود و در آن
 حال می گردانند تمام گوشت آن را ستم قائل پس بعد از بر آوردن احشا و ماره آن غسل دهند
 بآب و نمک غسلی استقصا که خوب پاک شود پس بپزند آن را در آب مقدار که از روی
 افامی برگردد و اگر قدری نمک و اندکی شربت در آن آب باشد بهتر است پس بپزند آن مقدار
 که مدها شود و بپختنی که آسان گردد جدا ساختن گوشت آن از استخوانها پس جدا کنند گوشت
 را از استخوان چنانچه هیچ مقدار از استخوان در آن گوشت نماند پس آن گوشت خالی از
 استخوان را در باون سنگی کنند و بگویند که خوب نرم شود و جویت کرده اند کسانی را که توجو
 طنج و جدا ساختن گوشت استخوان و گوشت آن و اقسام سخن آن می گردانند که استغشاق

جلد اول در نسخ تریاق افاعمی و ذکر اقسام مستعمله و منافع آن

۵۵

بروغن بلبلان نمایند و چرب کنند دست انگشتان را بدان چین توجیه این اعمال پس چون آن را نیکو گویند به باشند مخلوط کنند با آن کعب بنا بر بعض نسخهای مختلف و در نسخ اصل اندر و ماض ثانی کعب به فله پس بسیارند اقراص پهن نازک و در سایه خشک نمایند و بنجر بکنند آن را در جابهای که محل بنجر به آن است و واجب است که واقع نشود برین قرص افتاب البته نه پیش از خشک شدن آن و نه بعد بجهت آنکه آفتاب می سرد قوت به مخصوصه گوشت افاعمی را که مقاوم سموم همیشه و سموم مشرب به است این بود نسخ شریخ الریش که در قانون آورده و فایده این قرص درین تریاق اگر که تریاق فاروق است آن است که اخراج می نماید سم و فصول اعضای داخل و اعضای خارج بدن را از داخل بسوی خارج و نیز دفع می کند سم و فصول را بعروق و ازین جهت است که هرگاه تناول کند از گوشت افاعمی انسانی که در بدن او فصول بسیار باشد متولد می شود در بدن او سپیش بسیار و اما آنکه باید که اختیار کرده شود افاعمی ماده پس بسبب آنست که سمیت افاعمی ماده کمتر است از افاعمی نرجه ماده بر جوانی که در افعال و قوئهای مخصوصه بان حیوان ضعیف تر از آن حیوان است و اختیار کرده شده افاعمی انقصر یعنی حساسی رنگ و بعضی گفته اند بغنی با این سیاهی و سفیدی با عامل سیرخی بسبب آنکه این رنگ افعمی معتدل می باشد بخلاف افعمی سیاه که قوی است سمیت آن و باین سبب غالب است این کار نیست افعمی سفید ضعیف و بواسطه ضعیفی این کار را نشاء و آنکه می باید که قوی الی که باشد و در وقت رفتن سر بر زمین نکند بسبب آن است که افعمی خنثی جوان و نند رست می باشد چه علامت جوانی افعمی قوت و سرعت حرکت آن است و نشان نند رستی آن آن است که در وقت رفتن سر خود را افراشته دارد و آنکه می باید که از اینها و آنکه نار با درین آنکه و اما که بسیار درخت و بر باشد بسبب آنست که افعمی خنثی اما که ضعیف و کم قوت می باشد و آنکه باید از زمین شوره و سیاههای کم آب تر نباشد بسبب آن است که افعمی این اما که سمیت آنها قوی می باشد بلکه باید که صید کرده شده باشد از کوهستان یا از زمین پاک خالص خالی از نم و تری و آبها و انجبار که قدری آب در آن زمین باشند آنکه سیاهانی باشد که مطلق آب در آن نباشد و آنکه می باید که در او اخر فصل رسیع یا اوایل صیف

جلد اول در نسخ تریاق الافا عی و ذکر افراسی و منافع آن

۴۵۹

صید آن کشته بخت آن است که در آن فصل رطوبات فصلی که در دست تا در بدن انفعی جمع شده
تخلیل رفته و چیزی از آن در بدن او نمانده که قوت آن را ضعیف گردانند پس اگر پیش از
انتهای ریح صید کرده شود قوت آن گوشت بسبب یاری رطوبات فصلی ضعیف میماند
و اگر بعد از تابستان صید کرده شود نمی باشد گوشت آن بسبب تخلیل گرمای تابستان و
قوتهای آن را ضعیف در افعال مخصوصه بان و انگه می باید در حالی که صید کردند بلا توقف
سر و دم آن را قطع نمایند بخت آن است که از راه خطای چشم آلودگی و حرکات بسیار که شکام
جست نماید ضعیف بیمار و رنجور می گردد و بد آن می باید که سر و دنباله آن را بهم متصل سازند
و بر بالای تخمه مسطح بگذرانند و باقیته بخاری که بسیار می نهند و تیر باشد بکوبند سر و دنباله
آن را جدا سازند و چیزی که مطابق چیزی وصل نمایند بین قسم که قیسه بخاری را بر موضع قطع
نهند و سینه قیسه را بدست گیرند که المی پیش از قطع با فنی نرسد که خشم آلود شود پس طریاق
بقوت تمام عقب بقیسه را بکوبند یک یک سر و دنباله آن جدا گردد و باید که احتیاط تمام نمایند
که سر و دنباله آن یکسوی نرسد که هلاک می کنند آنرا اگر گسیه محاذی آن دارند که در آن افند بهتر
است پس پوست از وی بکشند و آن را پاکیزه نمایند و طبع دهند بدستوریکه ذکر شد و او را
سازند و بعضی گفته اند که بعد از آنکه پوست آن را کشیدند و شکمش را پاک نمودند و زهره اش
را دور نمودند گوشتش را با خاکستر خوب ناک و نیک بشویند پس آب شیرین نیاک بشویند و در
دیگ سنگی با سفالی با مس تازه قلعی کرده نموده و بعضی گفته اند که قطعه قطعه باید نمود و باطله
صافی آنقدر که آب بسیار نماند و کم هم نباشد که خام بماند و با لبوز و زعفران و قند و ریخت و چند
شاخ شربت تازه با لادن بپاییم بپوشانند تا ماهر شود و اگر انگشت چوب بلوط باشد بهتر است
پس دیگ را از آتش برگیرند و سر آن را بپوشند و بگذارند تا سرد شود و انگاه افنی را از دیگ
بر آورده گوشت آن را تمام از استخوانها جدا سازند و آب آن را خشک کنند بنحویکه مطلق
استخوان و آب و رطوبت در آن نماند پس ربع گوشت نان میده پاکیزه که نیمه آن رسیده باشد
و سرش کشته بلکه قریب بقطعه باشد و بریان و خشک شده باشد کوفته و گوشت را بان
آمیخته در هاون سنگی خوب بکوبند که چون مریم شود و گوشت نان از هم مترا نشویند پس از همان

جلد اول در نسخ تریاق الافاعی ذکر افراسی و منافع آن

۴۴

گوشت قدری اخل کرده بپزند و دست بپروغن بلبان چرب نموده افراسی از نه هر و صی
بوزن یک مثقال در پشت غزال پس کرده در سایه خشک نمایند و از غبار انگار دارند و تا
بیکام خشک شدن همیشه آن را صبح و شام رو برو بگردانند و بعد از آنکه خوب خشک شده باشد
و نیم در آن باقی نباشد و ظرف چینی یا زجاجی نگاهدارند و وقت حاجت استعمال نمایند و چون
آنکه در افراسی نان مخلوط می کنند آن است که رطوبت آن را تخفیف کند و گوشت را آنکه از
گنداسه شود بپزد و سبیل در ذخیره گفته که می باید که پشت و شکم آن افعی صلب باشد چه صلاست
آن است که در وی رطوبت فضلیه کمتر است و آنکه باید که مقدار چهار انگشت از سر و دنبال
آن بیکضرب انداخت آن است که گوشت را از جانب سر او می شود و گوشت فضول از جانب دنبال
آن پس بر دو عضو را بیک ضرب دو برابر کرد تا سمیت فضول جمع بدن آن نشتن نگردد پس
از قطع سر و دنبال باید که گوشت افعی اجد کرده چشام و مراره آن را بر آورده باب صفائی و اندک
نمک بسیار بشویند پس بپزند تا آنکه نیک که شور نگردد و خوش طعم شود و شامی چند از شب بپخت
نمایند و اما شربت انداختن از هر آن است که چون شربت تخمیل کننده است و قلهای بد که
در آن مانده است تخمیل نماید حکیم میر محمد مؤمن گفته که افراسی گرم و خشک است در اول
درجه سموم ملطف و مبهی و تقوی حرارت غریزی فاو در هر سموم قتال و از برای بیهایی بخرام و
رفع آن و تخمیل خلط حرق بطریق دفع لطیف هر چند دفع و قوتش تا دو سال باقی است و بعد از
شش ماه استعمال باید نمود شیخ داود گفته که افراسی افاعی نافع است از برای سموم مطلقا
و از برای اخلاط سوخته و بیهایی بخرام و سموم قوتش تا دو سال باقی است و بعد از دو ماه
که از ساختن آن گذشته باشد استعمال نمایند صنعت آن قرص افاعی بپوشید و او
بگندافعی که بوده باشد حرکت کن قوی چهار دندان پیش داشته باشد از هر طرف دو عدد بگذرد
و نخل آفتاب بیرج حمل یا بیرج نور و لیکن بیرج چو زانشاید و بعد از رسیدن آن بی فاصله قطع
کنند سر و دنبال آن را از هر طرف مقدار چهار انگشت پوسته پس پوست آن جدا کنند و
احشای آن را دور کرده بیکو بشویند پس بپزند آن را با آب صفائی و اندک نمک و شربت و
چون جهر شود آنرا بعد از سرد شدن از آب بر آورده استخوانهای آنرا جدا کرده برع وزن گوشت

جلد اول در بیان نسخه افراس اندر و خورون کیمین و مقادیر شراب

اردیبه و اخل کرده و در ماهن سنگی که بجهت مخرج شود و قرص سازند بر قوسی یک مثقال
بعد از آنکه دست در بر روغن بلبان چرب شود و با سببند و اگر روغن بلبان نباشد گفته که
روغن زیتون نیز خوب است و اما تا ممکن باشد غیر از روغن بلبان نباید که باشد و بعد از خشک
شدن آن افراس را در شیشه نگاه دارند و بعد از دو ماه که از ساختن آن گذشته باشند در
وقت حاجت در زیر باق فاروق بکار برند اقر اصل اسفیل ستمل در باق الا قامی یعنی زیر باق
فاروق در بشت اسفیل در بیان افراس آن مذکور شد از اینجا طلب نمایند فصل در بیان
اقر اصل اندر و خورون ستمل در باق فاروق این افراس می باشد تاغ از برای
کزیدن بوم و سوم مشروب و او وید و قنار و تفتیه سده از اعضای ریش می کند و سودمند
است جهت ضعف جگر و استسقا و یقین سده و شش آن مختلف است و شش الریش در قانون
نسخه این زیر باق را ذکر کرده و در ذیل هر سه نسخه یک نسخه از این افراس را آورده هر یک
با دیگر می نمایند و در صنعت آن به نسخه اول و ستمل و در شششان اقوان سفید و
مصطلک قصبه لذیره قططیخ و بلبان اسارون حماما از هر یک شش مثقال قلع اذخر
راوند چینی دارچینی سلیسیاه از هر یک بیت مثقال مرکب صافی بیت و چهار مثقال
سنبل الطیب سافج هندی از هر یک شانزده مثقال زعفران دوازده مثقال مجموع را
کو فشرخته با شراب ریحانی که طعم آن شیرینی از دسترسند افراس سازند و در سبب خشک
کرده در شیشه یا در ظرف چینی نگاه دارند و در وقت حاجت بکار برند اقر اصل اندر و خورون
به نسخه دوم که شش الریش در قانون ذکر کرده صنعت آن عیدان و شششان قصبه لذیره
قططیخ سفید اسارون عو بلبان حماما سو فو مصطلک و می اقوان سفید از هر یک سجد و مثقال
زعفران سنبل الطیب سافج هندی از هر یک دوازده مثقال مرکب صافی بیت و چهار مثقال
مجموع را کو فشرخته با شراب ریحانی که طعم آن شیرینی از دسترسند افراس سازند و افراس
اندر و خورون به نسخه سوم که شش الریش ذکر کرده صنعت آن دار شششان سنبل الطیب
فوا سارون عو بلبان مصطلک و می عیدان از هر یک شش مثقال قلع اذخر زعفران از هر یک
دوازده مثقال حماما دارچینی مرکب صافی از هر یک بیت و چهار مثقال اقوان سفید شش مثقال

جلد اول در بیان نسخ افراص اندر و خوردن و کرم منافع و مقادیر شراب

۴۴۴

سنبیل سندی شناخته شده متقال کوفه نیمه بشر است و بدستور یک ذکر شد افراص سازند و این
 نسخه به جهت و نسخه بیمارستان چند شاوور سبیل سازون مصطکی و مرکلی صافی و قوآن و سنبیل
 و جده داخل ندارد و باقی مساوی نسخه سوم شیخ الرئیس است و نسخه اختصار چند جده و سنبیل سندی
 داخل ندارد و گفته که باید دست را بروغن بلبان جرب کرده این افراص سازند و صاحب کامل
 الصناعه از چند نسخه ذکر کرده که مساوی است با نسخه سوم شیخ الرئیس الا آنکه وزن جده در آن
 شش متقال است و گفته که با شراب یا بنید عسلی یا بهوری افراص سازند و دیگری برین نسخه
 سوم شیخ الرئیس مقل از رزق شش متقال افروده است و سنبیل سندی جده داخل نکرده و گفته
 که با شراب ریحانی یا با العسل شسته افراص سازند و نسخه دیگر از جمله اجزای این فرص سوم
 که شیخ الرئیس ذکر کرده آنچه وزن آن شش متقال است هر یک دوازده متقال آورده و بنابر
 هب جده داخل ندارد و باقی مساوی نسخه شیخ الرئیس است این خبر در منہاج الادویه
 این نسخه را ذکر کرده و از جمله اجزای که شیخ الرئیس آورده حماما و در جینی و مرکلی صافی و سنبیل
 سندی جده داخل ندارد و باقی مساوی نسخه شیخ الرئیس است و گفته که بماند شش افراص
 سازند هر قوسی بوزن یک متقال و بوقت فرص ساختن دست را بروغن بلبان جده جرب
 نموده افراص سازند و خشاک کرده در شیشه نگاهدارند و قوتش تا دو سال باقی می ماند و قبیل
 در ذکر منافع و مقادیر شراب این تریاق در هر علت و منفعت آن در هر مرض
 مرض بد آنکه تریاق الافاعی بزرگترین و افضل ترین ادویه طبایعی یونان است از راه
 بسیاری منافع مخصوصا از برای سموم و کزیدن افاعی و سایر اقسام حیات ذوات السموم
 و عقارب و رنجه و سنگ دیوانه و سموم شر و بقتل او با کجمله تریاق جمیع سموم و جانوران گزنده
 سمی است خواه آشامیده شود از آن نایک متعال خواهد فذری بر موضع گزیدن آنها بالند و حال
 در در اساکن کند و منفعتی عظیم باشد و از برای جمیع هواهای سمی و با و طاعون و قتیق سنده و قتیق
 ارواح و اعضا و منافع قوت اخلاط و دفع اخلاط متعفن و تنقیه فضول و رطوبات و جذب از
 اعصاب بدن و تحلیل فضول و اصلاح مزاج بدن و تقویت و امراض باغمیه و سوداویه از جمیع بلغمیه
 و سوداویه و ریا و جبنه و استرخا و قوه و فالج و سکه و سبات و سد و رخت و صدراع

جلد اول در بیان نسخ اقراص اندر و خوردن و کرمها و مفاد و اثرات

۳۴۴

و شقیقه و بالینولیا و سواس و قرع و جنون و دفع اخلاط از سینه و ری و صندق النفس و بوی و بوی و خرق
سوداوی و بلغمی و سودا و قنیه و استسقا و یرقان و خفقان و حبس نفث الدم و تقویت معده و
شبهت طعام و باه و محرک جمیع شهوات و تزکیه حواس و صمغ و نارنگی چشم و در و مفاسل که از بلغم
و سودا باشند و از برای جوع بقدری و قوی و نفیحه سد های جگر و طحال و بیضه و اسهال و شبهت
کلیه منافذ حیرات بلغمیه و سوداوی و اوجاع کرده و مثانه از هر سببیکه باشد و تقویت سنگ مثانه
و ترویج اسهال و اسهال الدم و صمغ باطنی خصوصاً صلابت که در معده و طحال و دفع مواد آنها
با و را و جدام و برص و بیق و شجاع گردانیدن دل و تقویت آن و اورار بول و حیض و عرق
و شیره و اخراج کشیده و جنین و با بجملة دفع است از برای جمیع امراض الا آنکه از برای بعضی
امراض مشروط بشرط است و از برای بعضی بلا شرط چون آتشا بسدن آن با جنیرهای سنگ
بر مرض و مقدار می تعیین و بعضی اخراج از نفیقه یا با رجات مانند یا راج شبادر بطوس و با راج و غایب
و تنقیه مواد امراض و با بلغم و سوداوی و استعمال بطریق مشروب یا طلاء یا سحوط یا قطور
به تنهایی یا با جنیرهای مناسب استیم رئیس گفته که اگر استعمال کنند این تریاق را در حال
ضرر نمی رساند با و سموم و برابری نمی کنند با آن آفات و این می شود از امراض و بایسته
و طاعون و حیرات و بایسته و نزلات مایه و این افعال را بنجاصیت و صورت ثابته و بر مزاج
حادث از مزاج اجزایش می کند و بسبب آنکه مغوی روح و حرارت غریزی است طبیعت
بأن استعانت می جوید بر دفع مضادات بار و دوحاره جامع او را قگوید که محرک المزاج
دموی و صفراوی را و کسی که بر مزاجش این دو خلط غالب باشد یا مرضه است و بحال
صحت و برای حفظ صحت خوردن آن بدون دفع ضرر نمی مرضی مملکت مانند جدام و امثال
آن و بعد دفع سم و علت اگر احتیاج نبرد نشود نبرد نمایند دفع غایب آنرا چنانچه شخصی جوان
برای حفظ صحت و توانائی شروع کرد خوردن آن و چند روزی بهیم بخورد و آخر الامر تمام بدن
او مجروح شد و هیچ تدبیری سودمند نیفتاد و بهمان علت بود و اما مقدار و تریات
آن پس بدانکه بسیار باشد که محتاج شود کسی که آن را افنی گزیده باشد به اعمال نیمه متعال
از نازه قوی آن تا یک متعال و نیز عم بعضی شربت کمال از آن بکدرم است بعضی گفته اند که

جلد اول در بیان تشخیص اقراض اندرون و خورون و دیگر منافع و مقادیر شراب

۴۴

شراب که بل از ان برای سموم مفید است و بعضی گفته اند که شراب که بل از ان
از برای کزیدن ان فی از یک مثال نام و مثقال است با شراب با مثقال از برای دوا می سی
چون انیون و فرفیون و ذرا ریج و شوکران از نیم مثقال تا یک مثقال با یک قهقهه که انکو
کهنه و از جهت کزیدن سنگ دیوانه و امثال آن یک مثقال و زیاده از ان با خا کستر
سرطان نهی و از جهت کزیدن عقرب نیم درم با شراب یا با بنید زنبوب و از جهت کزیدن
نیم نور نیم مثقال با سرکه و ضماد کردن از ان سموم بهر که انکو ری اقراض از اس الیخولیا و
اختلاط عقل شرط است حال آن در الیخولیا و اختلاط عقل آن است که بعد از تنقیه خورده
شود از ان مقدار بنده نصف مثقال گفته شد و از انست که آشامیده شود بعد از تنقیه
با جهل روز و سهو کرده شود بان هر روز و طاک کرده شود از ان بر سر و معده مراقب الوهسل
سبحی گفته که نروا ران است که در الیخولیا عمده توجیه طبع از تنقیه با مر قایب باشد پس
بهر تنگی نفویت قلب عظیم النفع است در امر قزع و وسواس سوداوی و این با شامیده
ترباق فاروق می شود با شامی که خیساینده باشند در ان گاوزبان و بادرنجبویه سیاه
گفته باید که نفویت صاحب الیخولیا ی بار و نمود بعد از فصد و اسهال سوداوی رخ ریش گفته
هرگاه الیخولیا حادث از سود مزاج با کسافج باشد کافی است در علاج آن استعمال
به تخمین قلب منقبضات حاره و ترباق فاروق بعضی طبایا گفته هرگاه غرقه شود از ترباق که
مقدار یک انگ و آشامیده شود با خمر عنبی که خیساینده یا جو شامیده باشند در ان گاوزبان
و بادرنجبویه با شامیده شود با خمر عنبی که داخل کرده باشند در ان شراب گاوزبان با شراب
بادرنجبویه با شراب عنبی مزوج بعرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه و رعایت الیخولیا بعد از تنقیه
بایارجات اصلاح مزاج قلب و دماغ می کند و نافع است آن را فطرس بنج الریش حرم الله گفته
که نفویت قلب صاحب قطریب این ترباق و انچه جاری مجرای این باشد بعد از استقرار
ماده و ترباق مزاج از لوازم است و لیکن بیاضیم محتاج به تخمین قلب ایشان با پنجه
مقوی قلب باشد چون ترباق فاروق و مغرعات حاره و تربیب بدن تویم ایشان
با شامی باره و رطبه و می زده چون ماده الشیر باشد اشتیاقش تا زیاده نگیرد و احتیاج به تخمین

جلد اول در نسخ اقراص اندر و خور و ن و در کس نافع و مفاد بر سر این تریاق

۴۵

امثال این ادویه بسبب کثرت بیداری می فرمایند که تریاق فاروق نو که زیاده بر شش ماه تا یک سال بر آن نگذشته باشد چون آنرا تنویم قوی است بهر جهت از برای ایشان از متوسط آن که اقوی است در حرارت و تنویش ضعیف است روغن گفته که این تریاق انفع ادویه از برای اصحاب قطرب است پس اگر احداث بیداری زیاده نماید باید که گذارند شود بر سر ایشان پارچه کشانی نر کرده بشیر و خمر آن و روغن بنفشه تا در مانع ایشان نباشد حاصل شود و جنون و اختلاط عقل و سنواس و سیان و سکنه و نیز این تریاق نافع است از برای جنون و اختلاط عقل مقداری پس بعد از تنفیض بمثل ابارج لوغان و یا و ابارج ثیاب و بطوس شیخ الریش گفته که از ادویه مرکبه نافع از برای سواس و جنون تریاق فاروق است نیز نافع است از برای سیان بلغمی بلغمی گفته که هرگاه زایل نشود سیان بلغمی باشد ابارج لوغان و یا و سیان نیز بر سر ایشان آن را اگر مر جیش سرد داشت داشته باشد و وقت نیز نافع نباشد اندکی بعد از اندکی تریاق فاروق و امر فرمائی صاحب آن را که اندکی از این تریاق بر جگر یک ادویه و این تریاق را نیز و نیز نافع است از برای سکنه و فیتکه ممکن باشد فرو رفتن چیز بگلوی صاحب سکنه چون مقدار نیم مثقال آنرا در مار العسل و دگلوی وی بزنند محمد بن ذکریا گفته که داده می شود از آن برای صاحب سکنه از نیم مثقال تا یک مثقال آب مطبوخ سه باب این نوع قمری و ابن الیاس و جریر و آهن و رازی و ابن بطالان و ابوسهل مسجی گفته اند که نافع است اصحاب سکنه را ریختن بخلق ایشان بافع بعد از فصد اگر واجب باشد بعد از حقه و استعمال عطریات چند مرتبه هر مرتبه نیم درم تا نیم مثقال فیکد روم نماید مثقال از تریاق فاروق و یا شش و دو بطوس محلول در مار العسل و اگر مار العسل حاضر نباشد باب مطبوخ انیسون و مصطکی تنها یا با زیره که مالی که حل کرده باشند در آن پنجین عسل یا بی پنجین اگر حاضر نباشد باب گرم ترشی گفته که هرگاه ممکن باشد صاحب سکنه را بلع برایشان او را اندکی تریاق فاروق یا تریاق اربعه محلول در مار العسل سمرقندی گفته که از معالجات حبه از برای صاحب سکنه بلغمی ابراز تریاق کبیر است یا شش و دو بطوس یا مخلص اکبر در حلق صاحب سکنه بلغم یا غیر قمع و اگر این تریاق یافت نشود بدل بر یک از اینها مطبوخ انیسون و زیره که مالی

جلد اول در بیان اقراض اندروخورون و ذکر منافع و مضار تریاق

۴۶

و مصطلکی است که حل کرده باشند در آن چنانچه علی مصافی کرده در حلقی او بر نیز نشخ ریختن گفته که چون ممکن باشد بعد از استنفارغ فرو رفتن چیزی بحلق صاحب کتب پس باید که بر نیز نذر و مقدار بند و از تریاق اکبر یا مشهور و بطوس یا شلیکنا یا الفود یا سبجربا و آنچه شنبه یا نهیا باشد صرع و نیز این نافع است از برای صرع هرگاه آشناسیده شود بعد از تنقیه بمثل ایارج ثیاد و بطوس و ایارج جالبیوس و غوغه کرده شود بحلول آن در کنجبین غصلی و همچنین آشناسیدن آن با کنجبین غصلی و لازم است که اولاً بعد از تنقیه غوغه کرده شود با آب پس نوشیده شود از آن مقدار ربع مثقالی تا نصف مثقالی یا کنجبین غصلی محلول آب گرم و گفته شده که باید آشناسیده شود و این تریاق از برای صرع مقدار از سه تا آب گرم حکیم و در قرابا و این تخفیف المومنین گفته که مقدار شربتی از آن از برای صرع یک شنبه است تا نصف مثقال که تا چهل روز بخورند و سحر و کتب بیان نیز بر روز و طلا کنند بآن نیز بر حکیم معصوم در قرابا و این خود آورده که باید آشناسیده شود و از این تریاق از برای صرع مقدار نیم درم تا یک درم با مارا العسل رازی گفته که عطا کرده می شود و از این تریاق از برای صرع مقدار نیم مثقال تا یک مثقال آب مطبوخ سداب نیم ریختن گفته که او نیمه مرکه نافع از برای صرع این تریاق است بولس گفته که هرگاه بوده باشد صرع بیا رتوی پس علامت آن است بوزر استنفارغ همچون بخاخ آشناسیدن تریاق اکبر است پس بر سبک نیست عدلی مرا اثر دارد نفع از برای این علت خصوصاً از برای صرع بشمار کتب بین و سابقین و رحم و بین سبب داده بارده و یارج غلیظ تر نفع از آن اعفای لبوی و مانع قرشی گفته که لباسا باشد که صاحب صرع بعد از استنفارغ محتاج باشد لبوی تبدیل مزاج اگر باز مانده باشد لبوی مزاج ردی یا غلظت تریاق فاروق و در کفای طب ندبور است که نیست وانی مثل تریاق اکبر از برای صرع حادث از بنش زدن و غریب عصبی یا و استرخا و نیز این تریاق نافع است از برای فالج چون آشناسیده شود بعد از تنقیه بمثل ایارج فبقرا یا اطریفیل و سحر و کردن باین تریاق با روغن شونیز بعد از تنقیه نافع است از برای فالج و چون خورده شود از این تریاق بعد از تنقیه از نیم مثقال تا مقدار نیمه چهل روز متوالی و سحر و کرده شود بآن هر روز و طلا کرده شود و بر اعضایی مسترخیه و قفای سحر و قفای نافع است از برای فالج و استرخا و گفته شده که این تریاق عظیم النفع است از برای فالج و استرخا

جلد اول در بیان نسخ اقراص اندر خوردن و فکرم نام و مفاد و شرب این تریاق

هرگاه استعمال کرده شود بعد از نیت و استغفار تمام شرب این تریاق لوغافیا و یا ایاچ جالینوس و یا ایاچ
شیا و ریاطوس و سنو و آران است که شاید شود این تریاق از برای افلاج با مطبوخ رازبان
و تخم کرفس و انیسون و بسفاج بار و عن حب الخروع و یا انکه داده شود از آن هر روز از یک گرم تا یک گرم
بما را الاصول شیخ الرئیس گفته که در یکم کرده شود بر صاحب فالج یا شاید این تریاق از
یکد انگ پس زباده کنند اندک و زیاده نختند از یک گرم و گاهی خلوط می کنند آن را با کینه مقشر
و مشک و غیر گفته که نیست و دوائی از برای صاحب فالج و استرخا مانند این تریاق ابو سهل سچی گفته که
هرگاه برسد زمان انحطاط فالج پس لازم است استعمال این تریاق بآبی که جوشانیده باشند
در آن خود مانا و ناخن و تخم سداب از برای تبدیل مزاج این نوع فطره نقل کرده از ابی منصور که
گفته سنو و انیسون است اعمال سهولات فوری در فالج تا چهار روز و اگر مرض صاحب باشد تا هفت
روز بجهت آنکه مسهل قوی می افزاید و علت بلکه باید که استعمال کرده شود حقیقتهای حاد و بیانشان
اوراد و به ملطفه خلط و ایم مانند تریاق فاروق یا بیکه جوشانیده باشند در آن شربت
وناخن و انیسون و خود مانا و تخم سداب مصطلک و بعد از یک هفته یا شش ماهند او را مسهل میسرند
که این قول خلاف قول جمهور اطباء است چه ایشان در فالج بلغمی بیش از تنقیه سهولات منع
کرده اند استعمال این تریاق را قرشی گفته می باید که استعمال کرده شود این تریاق بعد
از تنقیه ماده مرض بجهت آنکه قوی الحار است سیدان می می دانند و در بدن است از مواد پس
اگر نبوده باشد بدن پاک از اخلاط خوف حرکت موادمی باشد بهمان سبب چون مواد غیر منضجه
و غیر قابل دفع حرکت کنند با ضرورت قبول کنند آن مواد را اعضای ضعیفه و درین مرض ضعف
اعضای اعصاب است پس لازم می آید از باد و علت نیز تر عدم نقای بدن این تریاق
بسبب قوت حرارت تحلیل میدهد لطیف ماده را و زیاده می گردد باقی غلظت پس نمیکند قبول التفح
کما یفنی و این قول مناقض قول ابی منصور است و مدلل و صحیح است و تیر قرشی گفته که لازم است
طبییب بعد استعمال این تریاق بعد از استغفار و تنقیه مواد هر روز نیم گرم تا یک گرم مرض کمال
را نسل شود و اما اگر سبب فالج سوء مزاج بارد و سافج باشد یا خوردن او و به سیمیه یا داده
پس مندره پس علاج آن تعدیل مزاج و اصلاح سیمیه آن او به است به تیر نیم درخت حار

جلد اول در بیان اقراص اندر و خور و ن در کرم نافع و مفایر شربات

۴۸

و استعمال این تریاق در آنچه گفته شد که نافع است این تریاق از برای استرخای بلغمی چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه با آب مطبوخ شربت این الیاس گفته که آنچه نافع است فالج و استرخای اینهاست سرعت بعد از تنقیه خوردن این تریاق است مقدار یک مثقال در شربت یا در بخوبی ده درم آزادی گفته که دیدم در کشاکش که مولف آن معلوم نبود و علاجی از برای فالج که موجب زوال آن میسر است آن نیست که با شامانده صاحب آن را تریاق افامی بخوراند آن را غذا تا روز بینه شود پس بخوراند آنرا فحل با عسل و نان تخم و تا عصر پس بخورد نان بازیره و شونیز و شکربازیت که آن را شرب نموده باشند و یا شامانده بران بنید عسل و سه هفته این تدبیر نمایند اصل می گردد فالج آن در تریاق باین تریاق با لفظ سفید بعد از تنقیه در استرخای بلغمی و در ابتدا در استرخای حوادث از بردوت و رطوبت سافج نافع است آن را القوه و استرخای تشنجی و نیز این تریاق نافع است از برای القوه استرخای چنانچه نافع است از برای استرخای مفصل مذکور شد و از برای القوه تشنجی که در تشنج ذکر کرده می شود و ذکر از بلغمی و نیز این تریاق نافع است از برای تعدد و کزاز بلغمی با سیرجوه گفته که چون آشامیده شود این تریاق با آب گرم بعد از صبح برای نافع است از برای بلغمی و سرد است که استعمال کرده شود درین علت بعد از تنقیه بمثل ابارج لوغابا و ابارج شباد و ریطوس تشنج استلافی بلغمی و نیز این تریاق نافع است از برای تشنج استلاف آشامیدن آن با طبع زوفا با طبع انجدان با طبعی که از استنطاق است و صفتش این است دیر ساد و آورد اصل باد آورد اصل السوس زوفا می خشک جطیها تا گل خطمی خطویو و فتن کز دیوس با در بخوبی پنج بنات فطن انجدان از هر یک دو مثقال فینون افریطی در گتارن بسته هفت درم او وید را سوای فینون در آب جوشانیده صافی نموده افینون را در آن انداخته یک شب بگذارد و صبح گرم کرده کیسه را با لند و بفتارند و در کنند و در آن آب مطبوخ چنانچه پیشتر عسل ده مثقال حل کرده صافی نموده تریاق را فرو برند و از عقب آن این مطبوخ را بنوشند و این تریاق نافع است این علت را چون استعمال کرده شود بعد از بلغمی بمثل ابارج فیکر او ابارج شباد و ریطوس بعد از تنقیه نام و سه طاکت

جلد اول در نسخ اندر خوردن و ذکر منافع و مقادیر شرابات این تریاق

۴۶۹

باین تریاق محلول بروغن بنفشه و زردین علت گفته شده که چون این تریاق را هر روز مقدار
 بنده و تا نیم مثقال یا چهل روز بعد از تنقیه بخورند و سحوط نمایند بآن پرو زوطلا نمایند بر اعضا
 متشنج نافع است تشنج استلابی بلغمی را اختلاج و نیز این تریاق نافع است از برای اختلاج
 چون آشناسیده شود بعد از تنقیه بمثل اباج لوغاذ یا اباج شیا در بطوس مقدار خوراک
 آن از برای این علت یک بندقمه است و باید که آشناسیده شود چند روز متوالی با آب که در
 باشند در آن زیره کرمانی و انیسون خدر استلابی و لیسع حیوانات سمیده رده و شراب دو بار
 مخد و نیز این تریاق نافع است از برای خدر استلابی آشناسیدن آن سحوط کردن بآن و طلا نمود
 بر اعضای مخدوره مولانا نفیس کرمانی گفته که این تریاق نافع است از برای خدر حادث
 از سموم بارده و از لیسع عقرب حفر گوید که این تریاق عام النفع است بانی حیث از برای خدر
 حادث از جمیع سموم اعم از آنکه بوده باشند بارده مانند افیون بزرالنج سیاه و بابوده باشند حا
 چون بیش از جمیع نهوش اعم از آنکه سم آنها بارده باشد چون عقرب یا حار باشد چون افی
 رعش و نیز این تریاق نافع است از برای رعشه هرگاه استعمال کرده شود بعد از تنقیه
 بمثل اباج لوغاذ یا اباج شیا در بطوس مطابق استعمال این تریاق در رعشه آن است
 که اول مرتبه لظول کنند اطراف صاحب رعشه را با آب گرم پس بپاشانند و این تریاق
 مقدار بندقمه یا اراصول باین لباس گفته که این تریاق نافع است از برای رعشه حادث
 از گرمی حیوانات سمی چون بپاشانند یا شراب بادرنجوبه و غذا نخورده باشد چگونه
 میوه من گفته که مقدار شش تا سی سال درند او میوه من از یک بندقمه یا یک مثقال است و از
 سی سال تا شصت سال از یک مثقال تا سه مثقال است بحسب ضعف و قوت سموم و گفته بود
 که از سی سال نگذشته باشد و در امراض استعمال نباید کرد و اگر استعمال کنند از اقل مقدار شش تا
 نکتند و از جهت نافض در پهای بارده مقدار دو دانگ است تا نیم مثقال باب گرم و از برای
 سعال فرسن و امراض و اوجاع ضد وجنب از بادهای غلیظه و مواد بارده مقدار دو دانگ
 بامداد الحسل یا باجلاب سکری اگر بوده باشد تب بخت جذام و برص و اختلاط غفل و فالج
 و لقوه و تشنج و اختلاج و صرع و دفع سموم و وسوسه و سوداوی بعد از تنقیه مقدار بندقمه یا نیم

جلد اول در نسخ اندر و خورون و فوکر منافع و مقادیر شرابات این تریاق

۴۰

مشغال بنده ناچهار روز بر روز بان سحوط نماید و طما کتبه بجهت اخصاف رحم و اخراج جنین
 است یکبار فلان از این بطنج سداج مشک طامشع و امثال آن و جلاب داده شود و از
 جهت نفث الدم ناچار دانگ بار و عن کجا و آب و برای لقیقت حصاة کلیه و مثانه ناچار
 دانگ باطنج کرفس و در او رام باطنی و عدس البول تا نیم مشغال با سکنجبین و غصلی و بجهت تخمین آن
 بقدر باقلای در بطنج انستین و از جهت گرم اسهال تا نیم مشغال با عسل بنده شغالی گفته
 که از جهت گرمیدن مار و افعی و سنگ دیوانه و در بنای یک مشغال در شراب و از برای نافض حبس
 بلغمی و سوداوی مقدار یکتر مساباب گرم یا شراب و در قونج و قنچ مسده و مفصل ریحی و مستطوط نهشت
 طعام و بلو در صحن الفطالع صورت مقدار یک تر سیاه بار العسل و شراب و در صرع و صدمع
 و شقیقه یک تر مسده راب گرم و خداوند یزید او و دانگ در شراب سبب شیرین و در جمیع اخر
 اقل غرضش یک تسبیح است اکثرش یک مشغال و حکیم محمد تقی و نیز ان الطباع گفته که از برای بار
 گزیده یک مشغال با چهار اوقیه شراب و کسی که سنگ دیوانه گزیده باشد یک مشغال از ان
 بایکدم سرطان نهی محرق در یک اوقیه شراب و از برای خداوندان سعال بلغمی و در
 سینده و در پهلوی یک تر مسده در سه اوقیه شراب از برای خداوندان نافض و ریب که گرم
 نمی شود بیکدم اندر آب گرم دهند و حکیم معصوم گفته که صاحب صرع و سکته و فالج و نفوذ را بیکدم
 نایکدم با مار الاصول و حی و دم و بر صحن خداوند و اداری و داء الثعلب را مقدار دو دانگ نایکدم
 با مار الجبن و بجهت حبس لقرع و حیات یک دانگ تا نیم درم با آب بطنج فیه و صاحب خنده را
 یک دانگ با آب سبب شیرین با رب سبب شیرین با رب سبب شیرین و سستق را دو دانگ در
 شراب بنور و صاحب دمسده را دو دانگ با شراب صرف و با شراب انستین و در قونج
 و سده طحال و کبد مقدار دو دانگ با الزور و در لقرس و اوجاع مفاصل باره از نیم درم نایکدم
 باطنج سورجیان و در گزیده ای مار و افعی و عقر بن زینا و سنگ دیوانه و جمیع خستات از دانگ نایک
 مشغال با شراب و زینور گزیده را نیم دانگ با سکه بنده و قدری بران موضع بمالند و کسی که
 ذریع خورده باشد یک مشغال با شراب و از برای رفع ضرر او و فیه قتاله چون افیون
 و شوکلان یک دانگ تا نیم مشغال با شراب از برای هر قدر زکام و در سینده و ضیق النفس که مژمن

جلد اول در شرح اندر خوردن و ذکر و منافع متعادل شراب این تریاق

اعلم

شده باشد مقدار دو دانگ ماد العسل یا سرکه که مختل شیخ داود گفته که از برای سعال مزمن
و امراض صدر مقدار باقلانی در طنج عناب پستان و اصل السوس پاشا کنند و از برای انقباض
و اثر و سردی و در ابتدای دوره تب مقدار یک نرسه از آن با آب یا شراب که افضل مقدار
آن شراب است و فیه باشد و اگر مزاج چهار اوقیه و نیم و از برای حیضات مقدار باقلانی با طنج حله
و مار الزریق دهند و وقت استعمال اصحاب حیضات مزمن این تریاق را بعد از نفیج است و از
برای نفیج و نفخ معده و مختل آشامیده می شود و از آن مقدار یک نرسه یا ماد العسل
یا جلاب سگری و بعضی گفته اند که عبت نفیج معده و اما مقدار دو دانگ یا آب یا طنج زیره
و از برای سقوط شهوت مقدار یک نرسه است و در آب یا شراب که آتش سه اوقیه و اکثر شر
چهار اوقیه و نیم باشد و از برای برقان سدی و سده طحال مقدار نرسه در طنج اسارون
و از برای استفراغ امثال آن از امراض کبد پیش از طعام مقدار نرسه از آن قدر بر شر
و یا با مقدار یک اوقیه و نیم سرکه مزوج با آب یا شامه و بعضی گفته اند که از برای استفراغ
شندی با سرکه مزوج با آب و از برای نفث الدم و قنیکه مرض قریب الیه باشد مقدار یک
شقال در سرکه مزوج با آب و اگر مرض کهنه باشد مقدار یک شقال در طنج مسقوطون
صبح و شام و مسقوطون نوعی از می العالم است و بعضی گفته اند که سه مسقوطون بعت است
راس است و سه مسقوطون بقیه نوعی از قودنج است و از برای انقطاع صوت مقدار باقلانی
در ماد العسل یا آب عنب الثعلب یا نگاه و اگر اثر در زیر زبان و جهت صرع باید که اولاً
غوره کرده شود بآن پس آشامیده شود از آن مقدار ربع شقالی تا نیم شقالی در آب
گرم و سکنجبین غصصه و همچنین در صداع و شقیقه و آما از برای فروج اسهال و اسهال
ناقص شقالی با آب سماں و از برای تعینت حصاه و حرقت بول مقدار باقلانی در طنج
کرفس و در جوع کلی مقدار بندوبه باشد با آب مزوج با آب و از برای اوراد و اسهال و جین مقدار
نرسه در طنج مشک طراشع یا در طنج سداب یا در طنج اهل و از برای عسر النفس یا نیم
شقال یا سکنجبین غصصلی و از برای امراض طحال و صلابت آن مقدار باقلانی با
سکنجبین غصصلی و از برای کرم اسهال شقالی با عسل و همچنین از برای اسهال

جلد اول در نسخ اندر خوردن و در کرم منافع و مقدار شراب این تریاق

۴۴۲

هر مرض با ردی بالجملة این تریاق گرم و خشک است بنابراین نافع است از برای هر مرضی که نبوده باشد محض از حرارت و یبوست لیکن باید که گرفته شود در امراضی که شدید البرودة باشد با مطبوخهای گرم و یا با ماء الغسل و در غیر امراض شدید البرودة با آب خالص و یا ری و بنده آن را با دوائی مخصوص آن مرض خواه مطبوخ باشد خواه غیر مطبوخ و بجا و زنگنه فقط صحت در استعمال آن از مقدار یک مثقال و آن هم وقتی که بوده باشد حافظ صحت در سن پنجم و ششم تا یک سالگی که گفته که مقدار شربت از این تریاق در گردن افنی حیات کلب کلک مثقال است و در گردن عقرب بندرم و در گردن زنبور یک انگشت نیم با سر که و در خوردن سهوم از نیم مثقال و در مثقال و یک و نیم و شنبه باشد و سعال خرم و در دمه و احما و احشا و شهوت کلبی و نافض بی تب و در دانه و در صرع و سکنه و تقوه نیم مثقال تا یک مثقال با آب مطبوخ سداب و در قورنج بندرم و در اسهال مثقال و در اسهال مفروض اسعاده گرم با آب سماق و در ضیق النفس یک انگشت نیم با سکنجبین عنصلی و در جذام یک مثقال با مطبوخ کاذوبان و انیتون و در حصاة کلبه و مثانه نیم مثقال با آب مطبوخ کرمش و در سیفیه یک انگشت نیم با شراب و ضعف شهوت طعام و شهوت کلبی یک مثقال با شراب و در اجتناس طشت یک مثقال با مطبوخ مشکطامشع و گفته که این تریاق ندرستی را بر مردم نگاه میدارد چون در هر پایی یک گرم از وی بکار برند و شربت از این تریاق یک گرم با بیشتر یا کمتر بقدر قوت علت و قوت علل است می فرمایند که باید دانست که اگر چه مقدار شراب از برای تریاق افغانی یعنی تریاق اکبر معروف به تریاق فاروق و ادویه مناسبه آن ذکر کرده اند اما طبیب چون خواهد که این معجون را بکسی بدهد باید اجتناف فصل و بلد و سن و عادت و سخته و مزاج اصلی و مزاج عارضی و علت و کیت و کیفیت هر مرض مرض را و میزان را ملاحظه نموده پس بقدر حال مقدار یک یا مناسب حال آن مرض و مریض باشد اختیار کنند که اول شربت آن یک طنج است که نماند و از اکثر مقدار شربت از آن که بقول شهر یک مثقال است نزد بعضی دو مثقال یا سه باشد و در چیزیکه موافق حال مرض و مریض باشد و اصل ساخته به فایده بدانکه شیخ الرئیس در ادویه قلبیه گفته که تریاق فاروق

یعنی تریاق الافاعی هیچ ترکیبی در دفع غیر سرد سوای مشرود و بطوس که قویست آن در ملائمت
 بمزاج النسائی و تقویت آن و تقویت دل و ازاله توحش و مقادیرست جمع سموم و عقلائی
 اهل نظر که بدایت بافته اند بنالیف این دو با مزلج و عنایت او سبحانه امری است که بوی
 یا شبیه بوی باشد و منافع و خواص آن از صورت ثانوی آن است که بالغ مزاج ترکیب
 صنایع است نه بسبب اجزا و بسایط آن چه اگر بسبب اجزا و بسایط آن بودی بالیستی که تازه
 آن از کهنه النفع بودی و حال آنکه برعکس است چه نفع تازه آن اندک است و نفع کلی در محضر رسید
 آن است و تخمین آن نزد متاخرین بعد از ده سال است و نزدیک البیوس بعد از بیست سال
 و این تفاوت ظاهر بحسب تفاوت بلدان باشد و سردی و گرمی و تری و خشکی و بعضی
 گفته که بعد از شش ماه نفعی که از آن منظور است ظاهر میگردد و اما کمال قوت آن بعد از
 ده سال است یا دوازده سال یا بیست سال یا سی سال یا چهل سال و بعد از چهل سال تا شصت سال
 و قوت قوت آن است و بعد از شصت سال ضعف می گردد و کسی که این همچون را ترکیب کرد
 هرگز در گمان آن نبوده که این قسم منافع برین ترکیب بعد از امتزاج متدرج خواهد گردید
 و چون بالهام وحی ساخته شده بعد از تجربه از آن نفعی که مامول منوقع نبود ظاهر گردید
فصل در بیان مزاج این تریاق بعضی اطباء را اعتقاد آن است که در تریاق
 فاروق یعنی تریاق افاعی و مشرود و بطوس حرارت زیاده از حد اعتدال است و در استعمال
 نصف مشغال از آن توقف دارند و در استعمال چهار مشغال جوارش کمونی و فاعلی توقف
 نمی نمایند و این اعتقاد غلط است بجهت آنکه اجزای بارده در تریاق افاعی یعنی تریاق
 فاروق می باشد چون افیون و اقایا و عصاره لیمه التیس که بعد از امتزاج و کسره نکسار
 می شکنند قوت حرارت بسایط آنرا می گردد و مزاج در حرارت کمتر از حرارت بسایط آن
 و آنچه ظاهر می گردد آن است که مزاج ثانوی آن در یکدم جو نیم قریب یا و آخر و جزء دوم است
 در حرارت و مشرود و بطوس در حرارت مزاج اندک کمتر است از حرارت مزاج تریاق
 فاروق و آنکه تریاق فاروق اندکی از مشرود و بطوس قوی است در افعال و آثارش و فی
 نیست بسبب است حرارت بلکه بسبب خاصیت فایضه بران از سببه قیاض است

جلد اول در بیان امتحان این تریاق

بسم الله الرحمن الرحیم

واقعی که این تریاق صادومی شود بدین اعلی است قریب به آن در رفع شر و دیطوس
 و ترکیبی دیگر از ترکیب طبای یونان این دو مرکب رسد و اگر انسان معتدل المزاج در
 اوقات و از آن معتدلیه بارده مقداری معتدل ازین معجون استعمال کند بشرط آنکه بصر
 نواز و کثرت نرسد البته در تقویت قلب و منفعت عظیم بخشد و مستعمل آن محفوظ می ماند از
 عفونات و بای و حرکات روئیة اخلاط و هیچ یک از سموم را در وی اثری چندان نخواهد بود
 و قوت تمام خواهد یافت عمرش دراز خواهد شد کسی که از اجتناب حار باشد و یا در فضول بلایان
 حاره باشد تجویز استعمال آن از برای او در حفظ صحت نشده و همچنین جمیع معایر
 و جواریشات حاره بعد ازین تریاق و شر و دیطوس در رفع دوار المسک مر است که
 موافق است از برای اصحاب ازج معتدله و دوار المسک که موافق است را منزه بارده
 دوار المسک در تقویت قلب این تریاق کثرت نیست نباید در تقویت و دفع نیز از آن کثرت
 و همچنین در تقویت تمام اعضا و مقاومست با جمیع سموم نمی کند بلکه مقاومت می کند با سموم
 جاری مجرای بلین باشند و فائده وی در نهوش و دفع و حیوانات سیمه کثرت است از
 فایده تریاق در سموم و بعد از دوار المسک در رفع و دفع کبرانه و بعد از آن معجون
 بنجاح فایده دیگر آنکه این تریاق را بحسب ارباب آن آثار و قوتهاست و بحسب رنگه بر آن
 فائض شده از تخم آن سلی که حاصل شده در آن مزاجی ثانوی صنایع آثار و قوتهاست
 که شاید جمله آن آثار و قوتها می نوی و افضل باشند از قوتهای هر یک از بسا ارباب آن و
 بسا لطافت بقول ارباب که تریاق فاروق تقع میسد بدان برای فلان مرض بسبب سبب
 و از برای فلان مرض بسبب مرکب نافع است بسبب اینها لیکن عمده و اصل صورت است
 و اتفاق است بدانکه صورت آن باریک است و منفعت عظیم است در خاصیت ممکن نیست را
 که اشاره کنیم بسوی آن و بسوی تناسب آن در افعال آنرا اشاره روشن که بحسب
 این منافع و آثار از آن صادومی گردد و فصل در بیان امتحان این تریاق
 و فرقی میان طری و قوی و عقیق و صعیف و جید و ردی و صیح و غیر صحیح آن بدانکه از
 جملة امتحانات این تریاق یکی آن است که بیا شامانند انسانی را مسهل قوی نمیزد و سحر

جلد اول در تشم اند و خورون و ذکر منافع و مقادیر شراب این تریاق

۴۷۵

و ششم حطل و صید کنند تا آن مهبل شروع بعمل کند پس ششها مانند اورا ازین تریاق پس اگر
جس که در عمل اسهال آنرا تازه و قوی و جید و صیحه است و الا فلا و مقدار یک از برای تجزیه
و امتحان داده میشود وزن بندیم است چنین گفته که دلیل بر آنکه تریاق فاروق حدیث
قوی جید صیحه است جس دوی مهبل است یعنی برگاه دوی مهبل نوشیده باشند و
نیست حاجت این تریاق آنکه جس اسهال کند ولیکن جس اسهال دوی مهبل میکند
بسیب آنکه ضعیف میگردد و اند فو ت دوی مهبل را بجهت آنکه او به مهبله را قوت میدهد
و این تریاق باطل میکند قوت آنها را شیخ داود و الظالمی گفته که امتحان کرده میشود آن
تریاق در کسی که مغنی قوی مثل جوز القی خورده باشد پس اگر در اول عمل این تریاق
با و خورایند و قطع عمل آن متقی نمود صیحه است و الا فلا و بعضی اطباء گفته که همچنین است
در قطع انزال یعنی کسی که جماع کند چون زمان انزال قریب شود نبوت داین تریاق
پس اگر منع انزال نمود صیحه است و الا فلا و نیز از امتحانات آن است که افمی را بر حیوانی
مسلط سازند که بگزوان را پس بخوراند آنرا سه مثقال ازین تریاق پس اگر قطع
آن رسم از آن کرد و آن حیوان زنده ماند صیحه است و الا فلا و نیز از امتحانات آن است
که خون کشته را بگذارد و نیز از امتحانات آن استخانی است که جالبه نوزی که کرده و آن
این است که صید کنند خروس بری که مزاج آن احروا پس است از خروس ابل و مسلط
سازند جانوری سمی گزنده را بر آن پس بخوراند نیم درم این تریاق پس اگر زنده ماند
این تریاق جید است و الا فلا چنین گفته که دلیل بر آنکه اخیسار کرده شده از برای تجزیه
خروس بری که احروا پس است و تجزیه کرده نمی شود در خروس ابل است که خروس ابل
گوشت آن نرم و نجف است بعد از کزیدن شالیند آن نمی ماند زمانی که تجزیه صیحه کرد بلکه
میگذارد سم از آن بزودی و میرسد بسوی اعضای شریفه آن و الا خروس بری که طبع
آن ابل است و گوشت آن صلب پس جاری نمیکرد و در آن سم بزود و نیز از امتحانات
این تریاق آنست که بخوراند آنرا یکسی که چیزی از سم موم خورده باشد پس اگر دفع
مضره سم از او کرد و آن شخص زنده ماند جید است و صیحه و الا فلا شیخ ریلس گفته که گمان از

جلد اول در ذکر شروط استعمال تریاق الافاعی

۴۷

آن است که باید امتحان کرده شود بر کسی که افیون و شوکران و مانند آن خورده باشد و اما اگر پیش از امتحال آن خورده باشد پس منفعت این تریاق از برای او قلیل است همین است که در دفع موت کند به علت واقعی و متبصر باشد که انفع جمیع فادیهات از برای پیش خورده و از برای دفع مصرت آن جد و اریست و از امتحانانی که ذکر شده از برای علم بحقیقت قوی این تریاق از قیدیم ضعیف و کامل التزکیب آن است که قدری از آن او در گلوئی ناری اندازند پس اگر آن مار مرد آن تریاق حدیث قوی حید کامل التزکیب است و الا فلا و نیز از امتحانات آن است که کسی را مار واقعی و ککلیب و عقرب و ریتلا و امثال اینها گزیده باشد بخوراند یا مقدار کمی ازین تریاق که بمقدار است از برای دفع مضار هر یک از اینها پس اگر دفع مصرت آنها از بدن کرد و آن شخص خلاصی یافت خوب است و الا فلا و بعضی اطباء گفته که باید که امتحان کرده شود در امراضی که بدوای دیگر علاج پذیر نباشد چون شهوت بکلی و سعال فرس و در فمعه و امثال اینها مقداری که مناسب حال آن شخص و آن مرض باشد با چیزی که مقرر است که استعمال آن با آن جنس در آن مرض کرده شود پس اگر او در مرضی از آن مرض شفا یافت خوب است و الا فلا و شنبه شده در امتحان آن که اگر شیر را بنجین گود انداختن با آن شد خوب است و الا فلا پس چندان اعتنای نباشد زیرا که فعل غسل و بعضی او به دیگر نیز همین است باید دانست که تریاق فاروق را مادام که امتحان و تجربه نکنند و قوت و ضعف آن را ندانند و خوبی و بدی آنرا تحقیق ننمایند باید که مرکب استعمال آن نشوند چون خاطر از امتحان و تجربه آن جمع گردد و در زمان احتیاج بقدر مقرر از آن از برای هر مرض و مقدار یک مزاج آن شخص برداشت داشته باشد بهین که فایده تمام و سود و اکلام و نفع عظیم باون شافی حکیم جل اسمی بخشد فصل در ذکر

شروط استعمال تریاق الافاعی در دفع از برای حلا امراض با چیزی خاص مقداری معین که شرط است در دفع از برای آنها باید که سبق ذکر یافت که این تریاق حید و نافع است از برای جمیع امراض و محفوظ است الا آنکه استعمال آن گاه می باشد بلا شرط و ذکر کرده شده منافع مطلقه بلا شرط آن را و گاه میباشد بشرطی خاص و با چیزی خاص و مقدار

جلد اول در ذکر شروط استعمال تریاق الافاعی

۴۴۴

معین پس بدانکه باید که استعمال کرده نشود و در مثل خدام و برص اختلاط عقل و فالج و لقوه
 و استرخا و رعشه و تشنج و تمد و صرع و خدر و اختلاج و سوزی و سقمی که بعد از تنقیه تمام
 بشل ابارج لوغاذیا و ابارج ثیادریطوس و باید که مجزوم بعد از تنقیه تمام در اول روز
 و آخر روز بآب کرم بپاشند ناشتا تا چهل روز و در ایام خوردن آن طلا کنند آنرا بر پی
 در شبها و سحر و طلا کنند از آن در اوائل روز و هرگاه خدام مستحکم شده باشند باید که سلوک
 این قوانین را تا یک سال مرعیه دارند مگر در سحر که در هر پانزده روز یک مرتبه بآن سحر کند و
 بعضی گفته اند باید که آشامیده شود و از برای خدام بمرقه افاعی یا باطلنج لسان الثور و بخت
 آنکه این بهتر است از برای نیکو شدن رنگ و رفتن بوی و صاحب برص بخورد آن را
 بهیچانکه ذکر شد از برای خدام و بخراشد موضع برص را و طلا کنند از آن بر آن موضع و
 صاحب فالج بپاشد یا باطلنج را از زمانه و گرفتن و بسفنج فستق و روغن حب الخروع و بسیار
 سحر کنند بآن بار و روغن شونیز و همچنین صاحبان لقوه و تشنج و استرخای مفلوج به لفظ سفید
 کرده بآن نه زمین نمایند و صاحبان بالخیولیا و اختلاط عقل و وسواس و تو حش بعد تنقیه یا
 شمر آب که در آن کا و زبان و باد و بخوبی چینه اندیده باشند و صاحب خجرا استعمال آن کند
 مدت زیادی نور فرغخواه بخورد و خواه طلا کنند و از برای این معامه مقدم باید داشت بر
 استعمال آن استعمال حقنهای مناسبه و در قولنج بسداب و زیره و در علات اختناق رحم
 باید مزوج نمود بآن مثل آن از هر یک از سقمونیا صمغ عربی و بعضی بجای سقمونیا شمر
 گفته اند و در رعشه پیش از استعمال آن باید که لظول کند بر اطراف آب کرم و در و از انبیل
 باید که مقدم داشت بر استعمال آن لظول کردن بآب سرد و بعد از فصد عرق کعبه بپاشد
 و بدان با پوستیخ انار و قصب الذریره و زیت و در هوم با مطبوخ غسل باید که بکشد و بخوابد
 تریاق را در غسل پنجم و از برای درد دندان نگاه دارند آنرا بر وی دندانانی که در و دارد
 دهان و از برای درد گوش آنرا بر روغن بادام تلخ حل کرده در گوش بچکانند و بعضی
 گفته اند که آب کرم حل کرده در گوش بچکانند و این حطاست و در اوجاع رحم بخور کنند
 بآن با فودنج و همچنین در مثانه باز بادنی مفل ازرق و همچنین در عیبات مطلقا هرگاه

گرمیده باشد مزمن و شقایق گفته که زنبور گزیده را در سرکه دهند و در سرکه حل کرده بنوشند
 لثیم بحالند و از جهت مضر است او و سیمین مثل انقیون و شوکران و فرفیون و ذرا بجم و امثال آنها
 در شراب بنهند و از برای فالج و استرخا و لقوه و رعشه در مار الاصول و سینه از برای خدام و در
 مار الجبس و خداوندان حب القرع و دیدان را در طبع فیصوم و ضیق النفس با سکنجبین
 و از برای اجناس طشت و اخراج جنین است و طبع اهل با در طبع مشک طرا میسج یا با
 طبع سده اسب کیم محمدی در قرا باین خود گفته که عقیق گزیده را در شراب دهند
 و خداوندان شوت کلی را در مفرار سده اوقیه شراب دهند و خداوند صرع را اندر سکنجبین می
 دهند و سده سکنجبین غصلی حل کرده غوغه نمایند و خداوند بر صرا اندر مال اهل و خداوند
 قوی را در طبع بادبان و زیره کرمانی و خداوندان حب القرع و دیدان را در طبع زیره و خدا
 در دگرده و مثانه را در طبع کرفس و صاحب سبال خون را در صاحب قروح امعاری
 با آب سماق بدیند شیخ الرئیس گفته باید که خورده شود این تریاق از برای قفیت حصا
 کلیه و مثانه با طبع کرفس فصل در بیان جویب اقراص الافاعی فصل اول
 بنهاییست مقوی باه و مسک منی است و جمیع اعضای ریشه اقوت و در صنعت آن
 اقراص افاعی است مثقال تخم خرفه مقشر تخم خشخاش از بر یک ده مثقال جد و اخطا
 موجب و مثقال فاو زهر حیوانی بری اصطبلانی یکد انگ عنبه شیب مویسالی دارا بجدی
 مشک بتنی خالص از بر یک نیم مثقال عود قماری و از چینی قرقل خیر لوباکل سنج مثمر و افاع
 شقایق مصری سعد کوفی از بر یک و مثقال صندل سنج مروارید ناسفته دار
 قلقل همین سنج از بر یک پنج مثقال از بر یک و همین سفید بنیل الطیب حصیه الثعلب مصری
 از بر یک سه مثقال صمغ عربی یکد انگ نیم فینون سه مثقال زعفران هفت مثقال پوست
 تخم مرغ مکلس مثقال کوفیه نیمه بشپه نبات مسکینه جها سازند هر حبی بقدر خودی
 بورق لفره یا بورق طلا پیچیده و بورق طلا بتدریج کجا بدارند شربتی و در حب صفت
 این حب به نسخه دیگر اقراص افاعی است مثقال حصیه الثعلب مصری تخم خرفه مقشر تخم خشخاش
 تخم خشخاش سفید از بر یک ده مثقال صندل سفید مروارید ناسفته دار قلقل همین سنج همین سفید

از هر یک پنج مثقال جد و از خطائی مجرب ارجینی فرقل وانه سبیل ورق کل سرخ شفاقل مصر
 سعد کوفی ابرسا شفاقل از هر یک دو مثقال فاو زهر اصطبایانانی حیوانی یکد انگ عین
 اشب مشک بتی خالص از هر یک نیم مثقال موبدائی دارا بجدی صمغ عربی از هر یک
 یکد انگ و نیم عود قماری خام زربناد سبیل الطیب افیون از هر یک مثقال کوفیه نیمه
 بشیره بنات سرشته جویب سازند هر جی بقدر نخودی صنعت این حب نشسته و دیگر
 فرص افعی بست مثقال تخم ششاش خضیه الثعلب مصری از هر یک ده مثقال سفید
 مروارید ناسفته جد و از خطائی جویب پهن سرخ پهن سفید زعفران از هر یک مثقال
 زربناد و ارجینی ابرسا شفاقل مصری سبیل الطیب از هر یک مثقال عود قماری فرقل
 فلقل دار فلقل غنچه کل سرخ سعد کوفی از هر یک دو مثقال تخم خرفه مقشره پوست
 تخم مرغ مکلس از هر یک یک مثقال عین اشب مشک ترکی از هر یک نیم مثقال صمغ عربی
 یکد انگ و نیم باو زهر حیوانی مجرب یکد انگ کوفیه نیمه بشیره بنات سفید بقوام آورد
 شسته جویب سازند هر جی بقدر نخودی بورق طلا بچیده خشک کرده نکاه دارند
 شربت کبک حب ناسفت حب حب فرص افعی افسه کس در تقویت باه و اسماک
 و تقویت اعضائی ربسته آوردن نشاطی نظمه است صنعت آن جوز بواجب و مباد
 آنها را اخالی کرده از افیون گا و زرونی پر کرده آنها را بخیم گرفته در روغن کاه و برمان نمود
 پس خمیر را از آنها جدا کرده افراص افاعی هفت مثقال جد و از خطائی مجرب سفید
 پهن سرخ پهن سفید شفاقل مصری خضیه الثعلب مصری از هر یک پنج مثقال عود قمار
 غرق زربناد و رنج عفرنی کباب چینی کل کاه و زبان زعفران لسان العصاره اسرار
 سبیل الطیب فرقل و ورق کل سرخ ابرسا قاعل سیاه سبیل بواقایه کباب سیاه
 باو زهر بنات سرشته تخم بلبلون و ارجینی مغر حب السمنه مغر حب الزلم مغر حلقوزه مغر
 نار حبیل مغر حب القطن از هر یک دو مثقال بایه شتر اعابی صمغ عربی کثیرا تخم
 ششاش سفید تخم خرفه مقشره از هر یک پنج مثقال عین اشب مشک ترکی ورق
 طلا و ورق لغزه از هر یک نیم مثقال بنات سفید ده مثقال صمغ عربی کثیرا در آب

جلد اول در بیان جمیع تریاق الافاعی

۸۰

حل کرده ادویه کوفته بخمیر حبس از نه چوبی بقدر نخودی بوق طلا و نقره بچیده خوشک کرده
نگاه دارند شربتی و در حبس حبس قرص افعی منقول را بکامل محو زکریا در تقویت باه فی نظیر است
صنعت آن حقیقته الثعلب مصری خوبان خردل سنخ از برکت شغال یا به شتر است
قرص افعی بخیل کشن خرم از هر یک یک شغال کوفته بکباب شتر حبس از نه دوسن الافاعی
نافع است از برای سموم و تحلیل مواد بارده از جلد و برای جذام و جلا آثار جلد مانند قوبا و
در الثعلب و سفوفه و استرغاف و همین بآن چند روز پی هم ساقط می کردند گفت بواسطه و جوب
و از برای تقویت باه بسیار مفید است صنعت آن بگیرند مرقه افاعی را که افاعی با از برای
اقراص بپستور و زبور نخته و گوشت آنرا بر آورده باشند از برای ساختن اقراص و بوزن آن
مرقه روغن زیتون داخل کرده در وی یکی پاکیزه چندان بچوشانند که آب برود و روغن بماند و در
شیشته کرده نگاه دارند و بوقت حاجت بکار برند و سن الافاعی موسوم بدین المفاصل صبا
خلاصه التجارب گفته که از مخترعات اطباء است ثبت تحلیل در مهای غایت خصوص از مفاصل
صنعت آن بگیرند افعی سیاه و سفوفه و آنرا بخیل کنند و شکم آنرا پاک کنند و با چوبه کرده
در روغن ثبت اندازند و چهل روز در آفتاب یا سایه برورند و اگر در آب ثبت بچوشانند تا
مضمحل گردد و بپالانند و روغن بکشد بر آن افکنند و با نش ملائم بچوشانند تا آب برود و روغن
بماند پس بکار برند بهتر است را و افعی در خواص و منافع مانند ماد اسود و سالح است و دستور
احراق آن نیز بدستور آن ذکر یافت طبع افعی در جذام و بسیاری از امراض خصوص
در سقی برهم و نش موم بسیار نافع است صنعت آن بگیرند افعی مختار که در بیان افعی مذکور
شد و در اقراص افاعی در تریاق نیز و سرد و دم آن را قطع کرده پوست آن را جدا نموده
اجزاء واره آن را بپروان آورده آنرا با آب نمک و آب خالص بشویند تا پاکیزه شود پس با
نخود و کند نافه در می ثبت نمک و آب بسیاری بپزند تا ماهر شود پس استخوان آن را
جدا کرده بان کنند پاکیزه ترید کرده نان را بخورند و شور بای آنرا بپاشانند و اگر از گوشت
آن نیز قدری خورده شود نیست و اگر خواهند که طعم آن نیکو شود پاکیزه بچوبه بپزند و در آب
شفعت این شور باطاس بر نشود و لیکن بعد از چند روز بدوی آید و گاه باشد که در ابتدا

عقل را مل کرد پس شفا یابد و وقت باز ایستادن از خوردن طبعی افغی زمانی است که صاحب
 ورم کند عقل او را مل شود پس پوست او جدا شود و صحت یابد ماد الله تعالی جدام و امراض
 سوداویه و بلغمیه را نافع و مقوی باه میبرد المزاج است صنعت آن گوشت افغی سرد دم قطع
 نموده و نیکو شسته بطریق مذکور معمول مقدار نیم آن را گوشت بره فریه یا بز فریه یا خسی بر که ام
 که باشد و خواستند یک آن را مرغ جوان فریه سه قطعه بسفلیج فستق بادرنجویه از هر یک چهار مثقال
 افیمون کا و زبان از هر یک ده مثقال ربارچه نازکی بسته با چند طاو شفت در آن اندازند و باش
 آن را آب عرق کشند شترخی از ده مثقال نامبست مثقال پاشا مانند اگر قوی تر خواستند یک
 و کبوتر چرخ از هر یک سه قطعه لوم طیور از هر یک پنج شش قطعه و کنجشک خاککی نیمست قطعه
 و ارچینی قرنفل جوز بوباس از هر یک دو مثقال سیل بوبابوست پنج مثقال بوزیدان شفاقل
 بهنین از هر یک سه مثقال نیکو فته اضافه نمایند و دو مثقال نعفران و یک مثقال غیر شرب
 و ربارچه نازکی بسته بهر پنج بادرنجویه اندازند و عرق را سرد نموده در شیشه نگاه دارند مرقه
 افغی که آنرا شور بای افغی گویند و در حقیقت همان طبعی افغی مذکور است و این مرقه شعل است
 و در مرض جدام صنعت آن بهستور طبعی آن است و دستور آنرا بمسدن و وقت باز ایستادن
 از آن بعینه همان نوع است همچون قرص افغی بکیت تولد و تناسل مجرب و نهایت بهی و مقوی
 و موافق اصحاب برودت مزاج و پیران و حافظ صحت الشان و بکیت امراض عصبانی
 و رقت منی و نیکو کردن بدن زنک و خساره و تقویت باضه و نفرتح و دفع وحشت سوداوی
 نافع است صنعت آن خصیه الثعلب مصری خمیل ارچینی از هر یک شش مثقال کباب چینی قنفل
 و قرنفل از هر یک یک مثقال مغز بسته مغز بادام شیرین مقشع مغز ناجیل مقشع از هر یک و مثقال
 ابرشیم مغز اشنه اجدان پیر یا شتر احوالی تخم کرفس تخم کراث تخم بونجه تخم لیون تخم کندنا
 تخم شلغم تخم خیار تخم قنطاریه تخم حیر بوزیدان جدام و خطائی مجرب مغز جلعوزده خولجان حب الصنوبر
 الکباب تخم ترب قوفه الطیب تو دری سرخ تو دری سفید بهمن سنج بهمن سفید تخم زردک مغز
 حب القنفل مغزین قنفل لسان احصافه خردل بصل اسفیل مشوی خشک مربی عا قرقر حار
 بریک یک مثقال غیر شرب شک نازکی از هر یک ده مثقال نعفران ده مثقال و رون فقره

حاله اول در بیان خواص و منافع و مضار افیون

۴۸۲

و در متقال فوقه یک مثقال فرص افیون غمیر جمع او و به با عسل مصفی و وزن او و به معجون سازند
 شربتی یک مثقال صنعت این شرباب به نسخه شاه غیاث الدین شیرازی جد حکیم سلیمان بن سوسو
 غفر الله له حصیه الثعلب مصری ارجینی بنجیل از هر یک شش مثقال کباب حصی و زعفران
 و زعفران ابریشم مفرص انشه انجدان بایه ششراغالی تخم کرفس تخم یونجه تخم بلبلون تخم کندا
 تخم ترب تخم جرجیر تخم کلم تخم شلغم تخم پیاز بوزیدان حب الصنوبر الکباب حب الصنوبر الصغیر حب الار
 خطالی خولجان فودری سرخ فودری سفید فودرة الطیب پس سرخ بهمن سفید تخم خرزله تخم کاکج
 حب القمل حب الخضر القمل لسان العصافیر یا غرضل شوی بسیار حبک مربی تخم
 خردل عاتر فودرة از هر یک یک مثقال متراود و شیرین مقشقه مقشقه مقشقه متراود حبیل مقشقه
 مقشقه و مقشقه از هر یک دو مثقال فرص افیون غمیر مجموع اجزا مشک ترکی نیم مثقال کوفته
 ریخته به عسل سفید و شوی مصفی سه وزن او و به سه شش معجون سازند شربتی یک مثقال تاود
 ورم افیون بفتح هزه و سکون فاعظم بای شاه خندان و سکون و او و لون محریب بیون
 یونانی است و معنی آن سبب است یعنی لبس الخفاش و مرقد و سر بری تریاق و بلبلیانی
 و عیان بیون شقیقل یعنی میراننده اعضا و بفارسی نریاک گویند و نریاک که رستم
 از کیکاوس طلبیده که بهر آب خوراند گویند افیون بوده چه نسبت وای در او جاع شده
 حاصل بیان مرایض موت سوای آن چون در آن فوت سمیت می باشد با آنکه وای سمی
 شدید الفاعله است و باعتبار چنان نفی حکمای اطبا محتاج بودند به استعمال آن و نداشتند
 چاره از آن لهذا ترکیب نمودند از ابا معلماست چنانچه هر یک از آن ساخته و بقلع
 مفید و در اصلاح آن کوشیده تا بهین از غائله آن متضرر نگردد و فوائد آن عالم بیان کرد
فصل در بیان مایه است طریقی و اخذ و طبیعت و وجود و در است خواص و منافع
 و مضار افیون اما مایه است آن را آنکه افیون اطلاق کرده میشود بر سبیل ششتر اک بر چیز
 اول بر صمغ خشناش مطلقا خواه خشناش سفید باشد خواه سیاه و اهل مشرق و مغرب بریز
 متفق اند و دوم بر صمغ خشناش سیاه این ترقه بای اطبا است جهت آنکه در آن اوقات زرع
 خشناش نبوده و از خشناش سیاه صحرایی صمغ میگرفتند و پستانی آن بسیار کمی بود مگر

جلد اول در بیان خواص و منافع و مضار ایفون

سم ۸۴

در ارض مصر تنها و از انجا باطراف میسره اند چنانچه می گفته که در هیچ زمین نه در شرق و نه در غرب
ایفون نمی باشد مگر دو بار مصر خاصه در صعيد مصر خاصه در موضعی مخصوص که عربی با شش و سی و
انرا با بسیار بلاد و نیز سوم بر عصاره خشخاش سیاه چنانچه در بقوریدوس گفته که ایفون صمغ
درخت خشخاش سیاه است یا عصاره آن و شیخ الرئیس رحمه الله فرموده که ایفون عصاره
خشخاش مصری است که آنرا با قناب گذارند تا غلیظ و منجمد گردد و نیز فرموده که از خشخاش
گاه ایفون می سازند و آن نیز خمر است اما ضعیف و گفته اند که از شقایق النعمان ایفون می
گیرند و آن قوی الاثر است مثل آنکه صمغ خشخاش شش می گیرند و لیکن بسیار قلیل از آن بعل
نی آید اما طریقی از ایفون از خشخاش آن است که چون کل خشخاش ریخته شد و خشخاش دانه
بست و فربان رسید که رطوبت و طراوتش کم شود و خشک گردد و اطراف ظاهر آن را آخر
روز سه چهار شیخ طولانی غیر غایر که باندرون آن نرسد و سوراخ نکند زده شب بگذارند تا نشسته
و رطوبتی که از آن صمغ بیرون می آید بسبب سردی هوای الجبله جودی و انعقادی بهم رساند
پس یک یک را صبح با انگشت از آن برگیرند و برکنار صدفی یا پیاله چینی باندند تا نشسته جمیع
خشخاشهای تنیق زده جمع گردد و همچنین زمانی صبر کنند تا آنچه بتدریج تیر بر آید جمع گردد و در
همان روز تیر بردارند و گاه باشد که روز دوم تیر چیری بیرون نرود و آنرا تیر بردارند و اگر
یک مرتبه دیگر تیر تنیق بدینست تا آنچه در آن مانده است بر آید و همان طریق بردارند
و همچنین تا آنکه مقدار صدفی جمع گردد پس مجموع را بر روی سینی مسی بپاشند و بدست نیکو باند
و از آن اقراص یا قتیلهها اندک پس و یا بشیل بپاشند مرغ بازند و در سایه خشک کرده
نکاه دارند و عند الحاجة بکار برند اما تعیین زمان مذکور جهت آن است که آثار تغذیه تنها
از مسامات عروق نمی کنند بلکه از مسامات ضعیفه خفیه که در ظاهر آن است نیز جذب طریقات
میکنند خواه رطوبت آب و خواه رطوبت شبنم و یا رطوبتی که در هوای انعامی باشد و کسانی که
تعبدا حوال بنات می کنند در می یابند این معنی او بهترین رطوبات رطوبت شبنم
است که در تغذیه بنات شبیه است بطل که از اقواء عروق بیرون می آید و بر ترسایر
اغصان می پیچد و آن رطوبت اکثر در زمستان او را و اهل بهار می باشد تا چند آنکه

جلد اول در بیان منافع و مضار ایفون

۴۸۲

حرارت روز تحلیل آن کند پس بر پوست ششاش ازین نوع رطوبت بسیاری نفوذ می کند
و در بسیاری تلون که از بسیاری رطوبت وضعف حرارت نفع نیافته مانند لبن که شبنم است
بغذای نبات کامل نشده بلکه رطوبت سبز رنگ می باشد که خام و ناملاکیم است پس از آنکه آن
رطوبت رنگی حاصل و قوام معتدل گیرد و قبل از آنکه غذای فشر شود و انتها از فرصت می باید
نمود و استخراج و معد آن گردد آن زمانی است که اوغبین کرده که حرارت افتاب رطوبت آنرا
تخفیف کند از ظاهر فشر و بواسطه بسیاری ظاهر و باطن آن نفع را قبول کند و هرگاه بدین مرتبه رسد
که تخفیف رطوبت ظاهر کند قوت حرارت نیز چند آن خواهد بود که رطوبت باطن را نفع دهد و این
در واسطه فصل ریح است و اینکه شوق را بکار دهم بکنند چیست آنست که ناموضع بیرون بدن
لبن بسیار شود زیرا که اگر چیزی دیگر سوراخ کنند بملان نام نمی یابد و اما سبب آنکه باید که شوق
آن غایب نباشد آنست که تا باندرون نفوذ نکند و لبن آن در باطن نیز دو اما سبب آنکه باید
که مشعب نشود و از برای آنست که لبن از یک موضع بدو موضع مختلفه متفرق نشود زیرا که
هر چند بیشتر از مواضع کم بیرون آید آسان تر است اتقاط آن از آنکه کم از مواضع معتده
متفرق بجهت آنکه چیزی که مقدار آن قدر باشد که از یک موضع بخوبی تواند برآمد چون از
مواضع متعدد متفرق برآید ناچار اندک می باشد و گاه است که دشق متقارب گشته هر دو از
یکجا بنزد یک موضع نصف کم می یابند و یک سر آن یکی باینزد و یک آن برسد و در وسط فریب
بمحاذات هم باشد تا آنچه از باین باشد از یکی بیرون آید و آنچه از با باشد از دیگری و اما
سبب آنکه با گفت باید که برآند آن است که اگر انشغال کار دو باشد آن بردارند از هر م فشر
چیزی مبتدا شد و از اجزای کفیفه داخل آن میشود و اما سبب در صدفه یا یا لجنی یا شیش جمع
کردن بواسطه آن است که اینها تمام لبن را باز می بندند و چیزی در آنها نفوذ نمی کند خصوص
صدفه و در آنکشت هم چیزی نمی گذارد بسبب تیزی خود بخلاف خرف و خشک برک و مانند اینها
و اما سبب آنکه روز اول باید که بردارند و روز دوم نیز میتوان برداشت آن است که لبن
مذکور که از موضع شری بیرون می آید همانجا منعقد میگردد و تا بر افواه منافذ این لبن است از آنچه
لبن است از بیرون بدن ممنوع است هرگاه که برگرفته افواه منافذ کشانده شود و دیگر باره بیرون می آید

جلد اول در بیان مابین طبع و اخلاق و طبیعت و در بیان خواص و مضار افیون

۴۸۶

سفید باطل حرکت کمی باشد یعنی چون آنرا بشکند محل شکستن آن به آن صفت باشد چه آنکه در طعم او مرارت و قیض باشد و این نیز بقایه معلوم میشود که اول افیون خالص را بچشم انداخته از آن آنرا و یا آنکه طعم آن را از قبل دریافت باشند ششم آنکه سنگین و رزین باشد بسبب آنکه آنچه خالص است و صفائی است اجزای او منزه است و آنچه غیر صفائی و مغشوش است اجزای آن متخلخل و سبک است و همچنین است حال آنچه از عصاره است یعنی متخلخل و سبک است بنفتم آنکه چون در آفتاب گذارند نرم و گداخته شود هشتم آنکه چون در آتش اندازند و یا نزد چراغ بر نهند زود مشتعل و فروخته گردد و در آن جرم بسیار مانند نیم آنکه شعله آن مشابهاست و نیزه نباشد و هم آنکه چون خاموش کنند بوی آن تند و قوی باشد و اما صفات مغشوش آن صند بن صفات است و گفته اند که آن را مغشوش بمایه یا عصاره خضری جمع آن می نمایند و آن شناختن این بر سه آن است که آنچه مخلوط باشد با مایه یا مایه است هرگاه در آن مخلوط سازند بوی آن ضعیف گردد و ملمس آن خشن باشد و آنچه از عصاره خضری می سازند سبک بی مغز باشد بچیت آنکه در طبیعت عصاره غلیان است هر چند آن را بطیخ و شنبلیله چنان سازند که غلیظ شود و از غلیان باز مانند مایه الحامی در آن غلیانی حادث میشود که موجب خلل و خفت زن و عدم رزانت آن است و آنچه در وعده می امثال آن کنند همچنین رزانت بوی آن کم است و آنچه در آن جبر و مر داخل کرده باشند طعم و رایحه آن غیر طعم و رایحه افیون خالص است و این نیز بقایه طعم و رایحه افیون خالص معلوم میشود چنانچه قبل ذکر یافت و آنچه گفته اند بایده که بوی آن موجب خواب باشد و جهت آن است که افیون سبب است و هرگاه در رایحه آن این معنی باشد معلوم می شود که در کمال قوت است و آنچه گفته اند بایده که در آب زود بگذارد و جهت آن است که در صمغیت آن لزوجی نیست که بواسطه آن آب در آن نفوذ نتواند کرد که بعضی آن برسد بلکه از قبیل سائر البان نباتات جذبات بزرودی میکند و می گذارد و آنکه رطوبتی در آن تأثیر می کند حتی آنکه چون در بجای منکال گذارند نرم شود و هر آنچه در آن صمغ باشد براق و صاف است و آنچه در آن کنیز او مانند آن میا خیرهای که در آب میگذارد و داخل است چون در آب گذارند

جلد اول بیان طبیعت و خواص و منافع و مضار ایفون

۴۸۷

ظاهر آن نرم و باطن آن سحجان صلب مانده و آنچه گفته اند که باید در آب نرم شود و در آتش مشتعل گردد و چراغ داغ روشن شود بسبب لطافت اجزای آن است و شی دیگر را این لطافت و تاثیر نیست بسبب غلبه بر صفت بران و از علل آنکه بدان مردم متعارف است آن است که نرم آنرا بد و انگشت اتهام و بسیار بیکدیگر است با انگشت سبب باید بماند اگر مانند روغن در دست پس شود و فتنه نشود و چسبند و بطرز غسل و خرابان باشد آن خالص است و الا مغشوش و دیگر آن است که چون در جای مشکال بگذارد نرم شود مانند موم این سحجان نیز و یکبار متخانی است که گذشت و آنچه شیخ الرئیس رحمه الله آورده که از صفات مذکور در کتاب دلیقوریدوس که از برای جودت و خالص بودن ایفون ذکر کرده این است که رزین و حاد الرایحه و سهل الاغلال در آب باشند و زود منعقد نشود و بعد از گذاختن در آب آبی شعله شود و شعله چراغ را بنزد و مظهر نکند بر گاه که مشتعل سازند و اینها همان اموری است که ذکر یافت و اما ایفون زرد رنگ که آب را رنگ کند و ناهموار باشد و ضعیف الرایحه که اوصاف مذکوره در آن نباشد مغشوش است اما مزاج و طبیعت ایفون پس بدانکه در مزاج ایفون اختلاف بسیار شد و جمهور اطباء یونان آنرا سرد و خشک میدانند و برودت آن در نهایت مراتب میدانند که چهارم است و در آن نیز اختلاف است بعضی در اول چهارم میدانند و بعضی او را وسط و بعضین است قول در یوست آن اکثری بر آنند که یا پس است و در سوم و بعضی گفته اند یا یوست آن قوی است و جمهور اطباء یونان را گرم و خشک دانسته و مشاخرین اطباء فارسی تابع اطباء یونان اند اکثری آن را سرد میدانند و بعضی گرم نیز گفته و هر یک دلیل است و آنچه بالفعل مشهور میان اطباء است که متخ از خشناس سیه بری است بار و یا پس است در اول چهارم و متخ از خشناس سیه ایستانی بار و یا پس است در آخر درجه سوم و متخ از خشناس سفید ایستانی بار و یا پس در اول سوم و متخ از کوه شقایق اکثر آن را گرم میدانند و بعضی سردی آن قائل اند فقیر را عقیده آن است که ایفون با جودت برودت مرکب القوی است یعنی نیست خالی از جزوی حار لطیف با جزو بار و کثیف از صفت غالب که آن جزو حار می باشد علت تلخی طعم و حدت رایحه و سرعت اشتعال و صمد و زوال

جلد اول بیان طریق این علم و طبیعت و حرارت و سردی و خواص و منافع و مضار این فنون

۸۸

حرارت در بدن یعنی خورد و در بدن و فعل و انفعال در آن اولاً از آن اثر حرارت ظاهر میگردد
و بدن را گرم میسازد و ثانیاً یعنی بعد از آن که آن جزو حار لطیف به تحلیل رفت تا آنکه آن جزو باقی
ارضی غالباً احداث برووت می نماید و اما آنکه گرم دانسته اند و دلیل از قیاس و تجربه آورده اند
ادله و احوط آنها بلا اجمال این است اما اول قیاس آنها سه است اول مراد طبع آن است
زیرا که فاعل مراد حرارت است و دلیل دیگر حدیثی است که با مرارت ران پیدا شده و دلیل دیگر
قیاس ایشان کلام شیخ الرئیس است که فرموده الحرارة فی الرطب فعل السواد و فی ضده البیاض
و البرودة فی الرطب فعل البیاض و فی ضده السواد و معلوم است که فیون پس شش است
با عصاره آن و هر حال متلون بسواد شده است پس ازین معلوم میشود که فاعل آن حرارت
خواهد بود و اما تجربه خود مبین و ظاهر است که فیون اولاً احداث حرارت میکند و بواسطه همین
مردم در برووت هوا و زمستانها و زیاده برف و یخبندان و بسیار سرد است بیشتر استعمال میکنند
و برووت یکدانه یا از آن صادر میگردد و می گویند بنا بر آن است که مواد حاره بدن را تحلیل میدهد
و بالعرض برووت احداث می کند و هرگاه دو امر متضاد از شی واحد ظاهر شود یکی بالذات
باشد و دیگری بالعرض و البته بالذات مقدم خواهد بود و بالعرض مؤخر است آنکه در حکمت طبیعت
مبهرین شده که ذرات مقدم اند بر عینات پس چون حرارت از فیون اولاً ظاهر شود
و بعد از آن برووت پس از آن ذاتی خواهد بود و برووت آن عوضی جواب ازین آن
که قیاس موقوف برین نیست برای آنکه نمیتواند بود که در شی امری باشد غیر ظاهر برین و در
آن بالکمال موجب صدور امری گردد که بالفعل آن امر ظاهر نباشد مانند جوش چینی
و زین و آن امر فی الحقیقت قوی باشد از آنکه ظاهر باشد و در حقیقت آنکه تمثیل کرده اند
بدو متغال از فیون محلول در یک طبل از شیشه تازه دو شیشه که بحسب لون ظاهر آن که بیاض است
لازم می آید بدان دلیل که بار و باشد و حال آنکه در کمال حرارت است و همچنین در فیون قرمز
میتواند بود که چیزی باشد که طعم آن نفع باشد و فعل آن قوی باشد از فعل فاعل مرارت
و حدت و جواب از دلیل دیگر که در شش بقول شیخ گفته اند نزدیک است بهین جواب و آن
این است که نمیتواند بود که امری دیگر باشد که مقتضای آن خلاف مقتضای حرارت باشد

جلد اول بیان سبب این اخذ و طبیعت و اثرات و خواص و مضار افیون

۴۸۹

و آن قوی باشد و اما دلیل از تجربه که آورده اند جواب آن آنست که لاشعور که فعل افیون اولاً
حرارت است بلکه اولاً بر بدست و ثانیاً بالعرض و تسخین و ثالثاً بالذات باین جهت و دیگر
مقدمه که دعوی کرده اند که هرگاه دو امر منفعت دار شئی واحد صادر گردد و واحدی بالذات منفعتی
بالعرض اما بالذات مقدم است باین منفع است زیرا که میتوان بود که امر بالعرض در قوت برتر
باشد که بر بالذات باقی و غلبه نماید مانند تسخین آب گرم اولاً و نیز بدان ثانیاً که اولاً بعضی
است ثانیاً بالذات و معیناً تسخین آن مقدم است بر برترید و اگر گویند که افیون صنعت است و
شیخ الرئیس گفته که کل صنوع حار اند پس او نیز حار باشد گوئیم که شیخ با وجود این حکم کرده است
که افیون بار و دیالین است و درجه را بعین بنوا اند بود که در اصل طبیعت صنوع حار و
بالین باشند و بواسطه مانعی از آن بفعل بناید مثل آنکه از بنای آنی که از آن بیرون می
آیند قوی استفاده کنند که مخالف مقتضای طبیعت باشد و دیگر آنکه این لبن است نه
صنع و وزن است میان لبن و صنع و بالجمله این اجوبه بر قوی ندارد باین منافع و مضار آن
از قول حکما و اطباء که باین آن نافع است از برای صداع بوشیدن و طلاء کردن آن بر
سر و آشفیدن آن بقدر یکجه فخر الدین سمرقندی در بیمار خود گفته باید خدر نمود
از استعمال افیون و مخدرات قوی در صداع مگر آنکه بوده باشد صداع در نهایت شدت
بحیثی که طاقت برداشتن آن نداشته باشد و اما هرگاه صداع باین شدت نباشد
پس جائز نیست استعمال آن بحیث آنکه ماده را بلید و غلیظی کند و ضرب بخواس میرساند
و ارام الحار و فی الدماغ و حجب البراس جالینوس در کتاب نریاق لبوی قیصر و ج نموده
که اعطای کرده می شود از افیون مرصاحب را بنطس را من در می و تبدرج بر لبع درم رینه
میشود و بار الشبعر لب نفع میدهد و او را موجب شکاری او میشود و شیخ الرئیس گفته است و او
آن است که چمد کرده شود از این خواب مرصاحب مرصام صفراوی را اگر چه بالبدن افیون
باشد بر چین و یعنی او اگر بوده باشد قوت آن قوی و الا باید بر سیر نمایند کمال بر سیر
ازین عمل بحیث آنکه موجب لاک علیل میگردد و سیر نمایند گاه باشد که نفع کند بوشیدن
افیون باشند از زعفران و داخل کردن در نخل نموده در سر مرصام حار خصوصاً صفراوی

حالات بیان سیرت و احوال و خواص و منافع و مضار افیون

۴۹۰

و مانند آن از بسیار اجزای فطر محبت من زکریا گفته که خوانده ام من در غیر یک موضع از کتب
متقدمین آنکه افیون بسیار نافع است از برای سلم حاد فی السهر شیخ الرئیس گفته بسیار
باشد که مضطرب گردیم در صاحب هر منظره البید فی الحلال قوت آن باشد پس مقدار
یک فراط و کثر از آن از افیون تا خوابش برود و در کتاب نریاق لبوی قیصر جالینوس
درج نموده که هرگاه خورده شود از افیون مقدار کر سنه خواب می آورد و ساکن میگردد و اندوخت
محمد بن زکریا گفته چون فرا گرفته شود از افیون مقدار یک انگ و از عصاره پیروج و غفران
از هر یک دو درم و آنک در سر سینه حل نمایند در روغن بنفشه و طلا نمایند بر چه خواب می آورد و خواب
نیکو و نیز گفته که هرگاه بوده باشد سهر قوی غالب شخصی یا کی نیست که میاشاید بقدر قوی
از افیون و بیوپر افیون ادا بکنم تا او را خواب آید و نیز جالینوس گفته که چون خورده از افیون
مقدار کر سنه و طلا کرده شود بر چه نیز گفته که چون آشامیده شود از افیون ربع درمی در
ماده الشیر خواب می آورد و خوابی نیکو شیخ الرئیس گفته که بسیار باشد که منتفع شوند از صاحب
سهر در حیات بخورون مقدار کر سنه از افیون بوسف بنده ای گفته که مقدار از مقدار آنک
افیون چون آشامیده شود مرقد است و احتمال فتنه از آن در مضغه منوم است و گفته
اند که اگر آشامیده شود قدری بسیار اندک با مخلوط زعفران خواب می آورد و خوابی معتدل
پس اگر از آن اندکی زیاده کنند خوابی غرق می آورد پس اگر از آن نیز اندکی زیاده کنند موجب
سبات میگردد پس اگر از آن نیز چیزی قلیل اضافه کنند احداث سباتی غرق می کنند
بترتبه که باشد صاحبش مانند مسکوت پس اگر از آن نیز اضافه کنند میسکند و سبب تویم
افیون فراط نیز بر و فتنه از آن است مروج را و غیر حرکت آن لبوی خارج و لبوی
اعضای حواس ظاهره که آن سمع و بصره و شمع و ذوق و لمس است پس چون روح دماغی
زیاد لبوی این اعضا باطل میگردد و حواس این اعضا خواب عیارت از همین تعطل
حواس است و اگر حل کنند افیون را با اندکی زعفران در روغن گل سرخ و طلا نمایند بر
باطن الف میگردد و موجب خواب چنانچه چون حل نمایند افیون را با چند خالص در
روغن بنفشه و مانند بر مقدم سر خواب می آورد و نافع است از برای سهر منظره قوس

جلد اول بیان سبب این احوال طبیعی و حدوث خواص و منافع و مضار ایفون

۴۹۱

که ابطا از معالجات آن چشمه دیده باشد همسایه و الدین و الجنون القطر بسیار امواد و الکاح و الیایا
 هرگاه بوده باشند ان بسیار گرم مزاج ناری بختی که بوده باشند ارواح انضالی او
 بسبب بسیاری حرارت مشوش الافعال مستعد تحلیل باونی سببی و حرکتی از حرکات فکری
 پس آنرا نافع است استعمال قلیلی از ایفون و ایفونیات که بیاشاماندکی از آنها را
 و ازین جهت است که می باشد ایفون مفید از برای جنون و صبار او قطرب و نیز مان
 سبب می باشد نافع از برای سرسام خارجنا که مذکور شد شیخ الرئیس که گاهی می خوراند
 صاحب قطرب را ایفون از برای ساکن گردیدن طبیعت آن و ساکن گردیدن فکر را
 او بعضی اطباء گفته اند که ایفون را نفع بسیار است از برای قطرب خواه بخورند خواه
 بپوشند خصوص فقیه که در روغن گل سنخ حل کرده اندکی زعفران داخل کرده بپوشند حکم
 علی در شرح قانون گفته که ایفون در نهایت نفع است از برای مایا و جنون قرشی
 گفته که از جمله علاج جید قوی از برای واد الکلب و مایا آن است که بیاشاماند صاحب
 آن را بنمردم ایفون در مارا الشعیر نزد قوت اختلاط عقل و غلبه حرارت پس بسا باشد که
 و در گردان مایا واد الکلب را در یکدیگر بجهت آنکه سرد و مانع و مزیل حرارت فخر و
 مسکن اضطراب جنگ در زدن باشد و می بخشد دماغ را مزاجی مضاد مزاج
 حادث از سودای مخزن و دودای قوی است در دفع غایبه سودای مخزن و حد آن
 و خواب می آورد پس موجب راحت میگردد و نزد خواب از تخلیط و بسا باشد که نزد قوت
 حرارت و استیلائی مرض احتیاج با عاده آن شود چند مرتبه تا بگرد و بسبب طول مدت
 قوی در تائیر و حنا گفته که هرگاه بوده باشد سهر طویل پس نافع است آنرا سوط بخیری از
 ایفون محلول با اندکی زعفران و گفته شده که تمام علاج قطرب است ایبریت که خواب آید
 صاحب آنرا پس بداید که بیاشاماند او را گاهی ایفون از برای خوابیدن انیما
 زکام و نیز که چون آستامیده شود از ایفون مقدار جبهه شیعیه نافع است از برای کلام
 و نیز که در انتها لیکن مضرب دماغ است مصلح آن چند بیدتر و زعفران است و گفته شد
 که مصلح آن از تحلیل است می فرمایند اصلاح ضرر آن بدماغ هیچ چیز مثل جد و انمی کند

امراض اذن چون ایفون را بار و غن با دوام با دهن حلق که دهن زعفران است حل کرده
در گوش بچکانند ساکن میگردد و اندر او آنرا و چون آنرا باد و وجه چند بیدستر سوده در شیر ختران
حل کرده در گوش بچکانند تسکین میدهد و در آن را مولانا القیس گفته که هرگاه وجع اذن از
ریاح و بخارات حاره حاده باشد نافع است از برای تسکین آن و قیتیکه وجع شدت داشته
باشد چکاندن ایفون محلول شیر و ختران در گوش و استعمال قطره ایفون در گوش وقتی که
با بکاز شدت وجع خوف تشنج و اختلاط عقل و غشی باشد که در آن حالت تسکین بوجع بخیر
مثل ایفون واجب است و با وجود این مداومت آن بناید کرد که موجب تسکین سامعه است هر چند
گفته که مداومت ایفون از او بیسکنه وجع اذن است و نافع است از برای قرجه اذن بجهت آنکه
مخیر است و تخفیفش زیاده از تخفیف نفس ایفون است و هرگاه استعمال کرده شود با چند بستر
نیست آنرا ضرر ایفون پیدا است تسکین گفته که چون ایفون و زبر النج سفید را مساوی از هر دو
بقدر عدسی صلابه کرده در روغن بنفشه داخل کرده بشکوه مخلوط ساخته در گوش بچکانند نافع
است از برای درد گوش حادث از حرارت و چون بک قیرط ایفون را و شیر نازه و بستر
حل کرده نیم گرم در گوش بچکانند نافع است از برای شور گوش و قیتیکه با ضربان باشد خوردن
سفیدار کرسنه از آن انعامی و جاع را ساکن گرداند و خواب آورد و چون باز رده نیم مرغ
پران کرده باز زعفران مزوج نموده بر حمره بجای مهمل و خراجات بنجای میگذارد نافع است آنرا
و باز زعفران و شیر و ختر جهت نفوس نگذاشتن فیتله مزوج بآن در مقعده باعث تسکین
و وجع آن و مورث خواب است و از منافع ایفون آن است که مقاومت بابر و خابجی
می کند اگر قهریکه مهملک نباشد بخوردند سرچند آن اثر نمی کند چنانچه جناب رشاد مائی
نظایر العالی نقل فرمودند که از هندوستان مراجعت بایران شده بود در رستان اتفاق
سفری شد و درین راه شخصی ملاقات شد که او هم از هند آمده بود و بسبب بسیار متنازع
بود و نزدیک بود که بی طاقت شود و بزودی خود را با او رسانیده قدری ایفون با دوام
که بخورد و بخوردن فی الجمله با فایده و نوازش است که خود را بمنزل رساند و حکایت حکیم
میر عماد الدین محمود شیرازی رح و محافظت نمودن خود در میان شمع و برف تمام شکر بود

جلد اول در بیان خواص و منافع و مضار ایفون

۴۹۳

ایفون اندک اندک مشهور است این بسبب احداث سخونت بالعرض آن است و بسبب بد
مسامات و بالغ آمدن از تاثیر برودت هوا و بطریق و اجتماع حرارت و قوی رباططن و
پیچ و دای دیگر را خواه مفرد و خواه مرکب این فعل نیست و آخر الامر ایشان را بقوی حکم
مزبور افواج عارض شده و این بابت برودت ذاتی ایفون و اقامی حرارت غیر
است که لازم آن است و با سبب دیگر منفعت دیگر تویم است چنانچه ذکر یافت و آن
بسبب تولید و تغلیظ روح است منفعت دیگر بیداری است لهذا مسافران در شب بیدار
میخورند تا خواب بر ایشان غالب نشود و انبی خوابی نیز سفر نشوند و این نیز بسبب تخیر
و احداث پس آن است و منفعت دیگر جد و نشاط در کار است بواسطه قوت روح و
رسیدن او با اعضا و اشتغال حرارت بدنی که مقدار افعال بدان است و این نیز بسبب
تخیر و اجتماع حرارت و قوی است رباططن و ازین جهت عباد و لشاک و اهل خلوات و جهات
جهت بیداری شب استعمال نمی نمایند و پیاده روان و ارباب اعمال شاقه صعبه و دقیقه لطیفه
مانند کاتبان و نقاشان و طالع کشان بآن رغبت تمام دارند و این نیز بسبب افعال
مذکوره است و منفعت دیگر از آن غم و هم است و این نیز بسبب انباشت او است مرا و روح را
و اجتماع آن بسبب توجه بسوی باطن است ازین جهت اکثر مردم مرکب بآن می گردند
تا بواسطه انقلاب روزگار غم و هموم بایشان دست نهد و جهت دیگر آنکه بسبب ضعف
کردن او و مفکره و مقدمات و امور مخموم و مهموم را وجد کردن نتایج از مقدمات نزدیک
مدد از خارج بآن بسبب بد و تعطیل حواس ظاهره فی الجمله و متوجه بامر دیگر شدن لازم ماند
و فراموش می کند هموم و غموم را و منفعت دیگر حبس و قبض طبیعت است در اسهالی و لغتی
که پیچ و دای و تاثیر کند بغلی از ایفون آن برقع می گردد چنانچه در کتاب علاج اسهال
نوشته اند که بعضی ادویه است که اسهال قوی را فی الحال حبس میکند و عمده آن او و ایفون
است و باقی مصلحات مغویات او مثل چند بیدسته و غلغل و زعفران و دانه چینی و مانند
اینها و به تنهایی استعمال نباید نمود و منفعت دیگر از آن که آرام حاره و کوع آن است طلاء
و منفعت دیگر دفع سعال است بعد ملاحظه سبب و دانستن محال مقدار معین نفع

جلد اول در بیان خواص و منافع و مضار ایفون

۱۹۲

فی الحال آن است و این بچند وجه است یکی بسبب منع نزله از انصباب بسبب سینه دوم
 بسبب تحلیل و ترقیق هوا و بسبب تحنن بالعرض آن و دیگر بسبب دفعه ششم قبول
 نکردن اعضای صدر مواد را منفعت دیگر منع پنهانی محض است خاصه در اقراص
 طباشیری منفعت دیگر منع پنهانی نیز از ربع و خمس و غیره پیش از آمدن نوبت است
 بسبب تغلیظ ماده و منع انصباب و برستوفد غفونت نیز بسبب تضعیف و ترقیق و تحلیل آن
 زیرا که گفته اند ایفون منقسم سواد است و تضعیف عبارت از اعتدال و تهیه قوام ماده است از
 برای دفع و آن ترقیق و تغلیظ و ترقیق و تقطیع لایح باشد و این افعال بسبب احداث
 حرارت بالعرض آن است و منفعت دیگر خفیف قروح است بسبب مین و تخدر یکدیگر در وجود
 انگلی از آن در مری و داخل نایه منفعت دیگر از آله اثر مسکرات و دیگر است مثل خمر و
 منفعت دیگر در ربو و خنق النفس است و چندی کس دیده شده که علاج آنها منحصرا در
 ایفون و ایفونیات بود و بعد از استعمال آن شفا یافتند منفعت دیگر از آله نایه و با است
 و بسیاری از مردم تمخصیص کس یکم احتیاج بان نبودند از خوردن آن از طاعون بجا
 یافتند و معنای این بعضی که مزاج ایشان ضعیف و قوای ایشان تحلیل رفته بود که خلاص
 و بجات یافتند منفعت دیگر منع احتلام و سرعت ترال است بسبب تحنن و تغلیظ و پس آن
 و خفت نرم منفعت دیگر تنزیل و لاغرمودن شین و فربهی باطرا است که حرکت سکون بسبب
 آن دشوار باشد منفعت دیگر تسهیل مزول مجرور المزاج است بسبب برودت فانی خود و
 منفعت دیگر دفع اوجاع مجاری بول از کرده و مثانه و احلیل و دفع حرقة البول و قرحه
 و سوزش آن است بسبب تحنن و طوبی تعدیل حدت اخلاط و منع احتراق و تخذیر و
 قلت و منع احساس منفعت دیگر تقویت قلب و روح است بسبب اجتماع اجزای قلب و جمیع ارواح
 در باطن و ازین اجتماع لامحاله قوتی حاصل میشود منفعت دیگر مصداق بر رجوع و عطش
 است و قدرت بر اکتساب طبع تم تحلیل و این اگر چه در نفس الامر مضرت عظیم است اما بسبب
 که احتیاج کلی بآن واقع شود مانند اسفار و ایام روزه و زمانهای قحط و غلای آب و طعام
 و این نیز بسبب تخذیر و عدم دورا که به اتفاق شای نفس و تخمید حرارت است منفعت دیگر دفع

استنان است بل شفت و این تیرنی الحقیقت مضرت عظیم است مگر گاه گاه احتیاج آن واقع شود
و آن بعد از وضع کافور و عافور و حاد و امثال آن عده است منفعت دیگر کمی به است و این
تیر هر چند فی الحقیقت مضرت است اما در بعضی مواضع مطلوب است و این بچند وجه است یکی
بتقلیل حس و عدم ادراک به دغدغه دوم بتقلیل تنی بواسطه انجماد و تحقیق که لازم آن است
سوم آن که سخونت منی که از آن دغدغه حاصل شود چهارم منع نفوذ که تیریک و دغدغه است
و آن بواسطه التیاس روح و روح نافحه عروق است منفعت دیگر حفظ صحت بدن است از بسیار
از امراض اگر اعتدال بآن مرعیه دارند و متغیر نشدن از ادنی چیزی منفعت دیگر منع ترا
وز کام است منفعت دیگر منع الضیاع ده است با بعضی منفعت دیگر منع وجع فوج
است و این اگر چه مفارن مضرت بسیار است که فیض باشد اما چون شدت وجع محل
روح و مهلاک است بحکم رفع الغند با لاحتی بعضی اشرا بول من بعد شکین آن را با ایفون که
بیخ چیز بآن تیرسد بالضرورت می نمایند با مصلحات آن مثل چیدید سر و عطران و ستیونا
چنانچه در افلو نیارومی است و باذن خالقها هر کانه او و به کار خود می نمایند و تا تیر خود می
بخشد منفعت دیگر علاج زحیر است که آن را بر لسانی مالیده و قدری از آن خالی می کنند
و بکار می برند که قدری خالی بیرون باشد پس دفع احتیاج بیرون می آورند و خوردن خود
فایلی آن نیز درین امر مفید است و این بسبب بعضی انجماد و انجماد حرارت و رطوبت است
و از خواص آن آنست که چون در سر که یا در شراب محل کتند و در بینی خرج چکانند فرج او بسیار
شود و زیاد بسیار کند و چون در مقعد او ملاک کنند آن فریاد و فرج ساکن شود و فصلی در
بیان مضرت های ایفون بدانکه مضرت های آن اکثر من شخصی است و قطع
نظر از مضرت های دیگر این کم نیست که در مواضع که قطع از آن متوقع است اگر نه بطریق متفر
قدر شراب لایق و ثمرات ساده و بدون ترکیب با مصلحات استعمال نمایند مضرت کلی
بسیار است و بعضی را بهر حال بسیار از او جهل مضرت های آن اضران لازم نمودن است بواسطه
سنگات آن بقوی و ارواح مضرت دیگر تضعیف قوی و ارواح و بتقلیل تغذیه و تقویت
مضرت دیگر حدوث کزاز است و در کلام اطباء آمده است پورث الصرع و الا فیون

یوزن اکثر از این بسبب برودت اعصاب متناهی شدن و گریختن آنهاست از ضربه
 بموضع و گز از تشنج است که در عضلات چیره کردن حادث شود و آنرا منجمد سازد بقایم یا
 بخلف باز بر دو جانب اکثر اطلاق گز از برین نوع تشنج است و انواع دیگر نیز گفته اند و از
 جمله مضربهای ایمن احداث دق است هر دو نوع خود حار و بارور و در هر دو که اختن و لا
 شدن اعصاب است و آن بسبب حرارت بالعرض و برودت و یوست ذاتی آن است
 و مراد از دق بارور تشنج است و از جمله مضربهای آن تقلیل فهم و اضاعت فکر و ساق
 قوای طبعیه و البطلان حس و استدلالی دماغ و کندی قوت باصره و نقل سامعه و تضعیف شمع
 و تخیر جنس و عدم ادراک آن و کج خلقی و اکثر اوقات منجمد و محزون بودن و مانند کجیری
 خائف بر سر اسان شدن و نیز از مضربهای آن ضعف معده و بک و قلب و دماغ و نقص
 طبیعت و ضعف بفهم و عدم اتحاد از رطوبات و انجذاب تخمیل آنها و احداث تقو و قوت
 و عدم البول و خشکی دماغ و الف و کندی دمان و گریختن آواز که بجه الصوت نامند و جبن و بخل
 و ضعف باه و تقلیل نسل و حب و حدت و تنفر از حضور مجالس و محافل و تعاس و تجواری
 و کدورت حواس ظاهره و باطنیه و بهت و خبط و کسالت و کمالی در جمیع افعال ظاهر و باطنیه
 و غیر اینها از مضربهاست **فصل در بیان دفع مضربهای ایمن بقدر امکان**
 علاج ضعف بین و قلب و دماغ و تقلیل و تضعیف قوای حیوانیه و حرارت و جبروت و تقویت
 آن است بقدری امکان و استعمال مغویات بدن و در رواج بفرجانی که جوهر روح را زیاده
 کنند و تقویت دهند آن را و صفاد و شراق و نورانیات بخشد مثل مغرقات یا فونی
 معتدل و جوارشات مانند جوارش عود و عین و ابریشم و شیر به مغویه مانند شراب ابریشم
 و عود و کاوزبان و خمیره آنها و خوردن فادز و حیوانی و بعد از خطائی مجرب ساینده با هر یک
 جدا با کلاب و عرق کاوزبان و عده در اصلاح بدن وقت استعمال ایمن است قبل از غذا
 یا بعد از آن و علاج گز از قبل از وقوع استعمال دواء المسک شیرین و زریاق و رابعه و زریاق
 فاروق و شرد و بطوس و مخلصه کبر و مانند اینهاست و چندید ستر مزوج بان نمودن آنها
 از وقوع آن است و شربنی که مرکب از کاوزبان و بادرنجبویه و اسطوخودوس باشند بسیار

جلد اول در بیان دفع مضرت های افیون بقدر امکان

۴۹۷

نافع است و احتیاج از اغذیه مرطبه و منبره است خصوص قبول و لایات و سایر تدبیر مذکوره
در کتب علمای کرام از مرغی و اشتغال علاج و فین مذکورین باغذیه می باید نمود و تریخ افیون
بمضررات و مقویات قلب و دواست حمام مرطبه و قطبب خاطر را دور از الاین قسم قبول
در خل نام است و علاج تقلیل فهم و اعتداف فکر و مانند آن بمصلحات افیون است از آنچه
در آن بسط و تطبیق باشد مانند زعفران و منسل الطیب و نقل و سیل و اولیسیاسه و عود و غیره
و در این چنینی و حتی که در باب ترک افیون مذکور است درین بابت خل نام دارد و علاج از آن نقل
سمیع روغن ترب و زریاق اربعه ماهه و فین لکلاب سینه و بیار و عن بادام تلخ و فیلد بآن
آلوده کرده و در کوسن گذاشتن است علاج روایات اخلاق تقلیل و تعدیل بوسه دماغ
است باغذیه و اشربه و اطایره و اتفاق و ملاقات با مردم موافق و بعضی نشا و ترک اعتیاد
خاصه با کسانی که از اعتیاد ایشان اورا انقباض کمرسد و چین انحطاط کیف آن علاج انقباض
اعضای بیسته و معده تقویت ارواح و اعضا و تریخ معده بمصلطه و کینه و بیار و عن بآن
هر دو وجود و روز ربناد و سایر مقویات معده است علاج خفایان و این از دوا و امر واقع می شود
یکی بزبادنی مقدار شربت آن بعد از طعام با فوطا و دم بوجه انحطاط فاسده مغشیه بسوی
معده و اینکه از بوجه انحطاط مغشیه است او را دوری مضبوط میباشد اول تقلیل و ارتعاب
آن در وقت دوره مناسب جناب از وقت غیر مناسب جناب از وقت دوره مناسب
دوم تقویت معده است با قبول انقباض و او کند مثل شربت لیمو و صندل مغوره و اناناس
و منفع و جوارشیکه در آن پوست نریخ و مصلطه و عود منبدی و آب ریاس باغوره بازر شک
و مانند اینها باشد و جوارش خود و نریخ و غذای غلیظه و غیره مثل بنفشه و آب لیمو و غیره
و پیا از حلقه کرده و در نریخ خشک بانان خوردن مانع قی است علاج قبض طبیعت نریخ و آب و غسل
خسپانده بناشا قریب هفت دان و خوردن و کینه و منفع باغوره و اناناس و غیره و غسل
و کز آب گیس و شویای حرب مثل سفید و اجاج اشیا بسدن و اگر زیاده ازین خواهند شربت
بنفشه یا غیره بنفشه و اگر اینها سودی نبخشند حتی از بنفشه و دانه گی از سکنجبین و دانه گی محمود
ساخته فرو برز و در شغال شربت بنفشه لکلاب حل کرده و دانه گی نهن بنوشند علاج نیست

طبع غالب بواسطه اسهال کبدی که مراد مختلفه در مدت عده معین شده بجز منجر میشود
و بجز آن را از خود دفع می کند و این اسهال نام اسهال است و اصعب امر امن طاریه بر
ایشان و دیگر اگر قوت ایشان اکثر ضعیف باشد و اسهال با ضعف قوت خطری پیدا شد و دیگر
طبیعت ایشان بافیون که قبضه او به است معتاد شده اگر از غلظت نمودی ظاهر نشدنی بالجملة
بهرین ادویه در اسهال ایشان بیون چینی است ادویه مناسبه اقراص بزرگباریس و کبریا و ورد
و سایر ادویه مفره مسطوره و کتب است فصل در بیان مقدار شربت آن بدانکه
مقدار شربت آن از یک سست چهار قیراط و زباده از یکدنگ است و در دم آن بدون عسل
کشند است فصل در بیان علامات و معالجات کسی که فیون مقدار قاتل خورده باشد
بدانکه از علامات آن دوارد سرد و سست و اختلال حواس است شمام بوی فیون از دهن و
بدن او چون بخار و نمودن و نعلی نفس و نوا و نبض شدن زبان و نفوذ قن چنان و تارکی آن
و کموت ناخنها و کزاز و خارش بسیار در تمام بدن و جریان عرق سرد و سردی اعضا و کموت
آن مخصوص است و با معالجات آن فی فرمودن باب مطبوخ شربت و عسل است
و با آب گرم و بوره و نمک طعام و با نمک هندی با سبک ساقیه دیگر و با شامیسن است سسی
با سبک ساقیه با آب لبو یا شیر تازه و و شیده گاوی شیرار و عن گاویا کوسقند و مشک با چند سست
و جود و از خطائی مجرب با شیر گاوی یا بتهای زعفران با جلاب و یا نارجیل و یا بای ساینده یا شیر
گاوی و هر یک مفرد و مرکب بکنجین با نمک و عسل و یا با الاصول و یا روغن گل و سرکه که فستقین و یا
در آن خوشایند باشد از اینها و شرب یک و یا چینی و عا عا فرجا و چند سست ساینده و در آن
ریخته باشند و حقه های حاده و آنچه و خزل خوراندن هر چه از اینها که بیشتر و یکسبک شیرشای
مسوخه و عطسه فرمودن و خوراندن ترباق از ربعه با ترباق فاروق و یا سنجونا و ترباق الطین
و شرب و بطوس یا مقدار بنده از این معجون سسی ترباق فیون از مولفات جامع این اولاف
صنعت آن چند سست و در مجرب و یا چینی عا فرقا زعفران غلظت سبک ساقیه
مشک خالص اهل اجزا و سادوی نرم ساینده با سه وزن آن عسل سبک ساقیه مضمون مضمون
فیون سازند شربت بگذرد در دم یا آنچه مناسب و اندک یا شامیسن باشد و خوراندن مقدار

جلد اول معالجات ایفون خورده فصل در بیان سبب نشا ایفون

۴۹۹

بلکه وجهی بنفیدی که با فاضله مرغ می باشد محلول در آب باعث می فرستد آن است و همچنین
خوراندن برک بیدار بخیر آب آن مکرر و فی فرمودن بدان و بورق آب فودج یا آب
نجا کشته و تخم سداب بری یا سداب فلفل باطل که عبارت از نوعی حشر است و فلفل با چند پسته
و سکنجبین و حلیت و سق باطل باخته و خوراندن چند بیدستر بقدر ایفون بلکه انگلی از آن زیاده
و بنس و منکر و گمان و استنشاق چند بیدستر و حلیت و زعفران و بنهین سر و بدن بر روغن
های حاره مانند نار دین و سوس و مانند قن و در آن برن مرطب گرم نشاندن و شور با و
مرقهای کوشتهای چرب طعمهای چرب شیرین با شک و زعفران فلفل سیاه و حلا با آن
قبیل بعد از فی و نقا خوراندن و باید که اورا نگذارند که خواب کند و اگر بخواب رود بیدار
کنند و استخام آب گرم فرمایند و نگذارند بدن اورا بچیزی که بشکند خارش بدن او بعد
از استخام خوابی چرب بخوراند و سائر تدابیر که در کتب مسطور است بجا آورند و بهتر آن است که
آب مطبوخ فلفل سیاه کوبیده مکرر و فی کردن بدان و در اندن و حرکت فرمودن در بین
بهر نحو که باشد و اگر طاقت نداشته باشد در مثل کپوره و ارجو و چرمی نشاندن و حرکت
دادن و چرخاندن نامی آید و همچنین با و ام که راحه ایفون از دهن آدمی آید بسیار مؤثر است
و اهل هند آب زنجبیل تازه که ادرک نامند با شیر منجور کنند و اگر ایفون بعد از افاضل خورند
و از عقب آن روغن کنجد یا روغن تلخ بپاشند و همچنین سرکه و باست ترش و سائر
ترش بهای نرمی کوبند که علاج پذیر نیست و محدث فوج عظیم است درین هنگام اگر سودند
باشد خوراندن شیر تازه دو شبده گاوی یا چند بیدستر بقدری که زیاده از مقدار ایفون
که خورده فی فرمودن بهین سی و نجوی که ذکر یافت و تحقیق بجهنمای مناسب است و جمیع
احوال شفا بدست اوست جل شانه فصل در بیان سبب نشا ایفون و کیفیت
و نشای اعتدال بدان بدانکه هر دو که وارد بدن انسان می گردد و الا حرارت بدن را
ناشیر میکند خواه فعل آن حرارت و خواه بیروت و خواه با طبع و بالقوی دیگر باشد
و ایفون که وارد جوف می گردد و بعد از افعال از حرارت بدنی کیفیت بیروت و پوستی
که با طبع و بالی صفت دارد ظاهر میشود و عیض می گردد و در جوف و اطراف بدن با طبیعت

جلد اولی در بیان سبب طیفون و طریق خوردن افیون

حامی و محافظ و قایلین اجزای بدن اکثر از این مجموع حرارت غیر قوی اصل و منشأی قوی
که قایل و مانع است منع میکند و باطراف بدن میرساند بواسطه استغنی که با برودت آن است
و منشأی و حرارت غیر قوی و قوی ارواح است بالذات بالطلع و تنفر یک طبعیت بالطلع این
دارودان برودت اطراف و ظاهر بدن را شبیه آفتاب میسازد و بسبب آنجا نفی که لازم برود
است حرارت از آن هوا منع میترسد و میل میباید می نماید و در مسووفه خود جمع میشود و بسبب
القباض ظاهر و اجتماع حرارت در باطن خاصه در دل که انبساط حرارتها از اینجا است بالفور
عند الانقباض و الفزار عن الظاهر و عین تیریدان با خواهر بود و ازین اجتماع قوی و انتعاش
در آن حرارتها حادث میشود و بواسطه آن انبساط تمام بظاهر بدن می یابد و اثر آن بر مانع
و سایر بدن برودی میرسد و این حالت را انشاد و نشاط می نامند و فی الحقیقت این انبساط
و قوی است با لعمریه است آنکه فوج بالذات تقویت و انتعاش و انبساط حرارت و روح است
بسیار بدن بنا سبب و محالست ذاتی نه بالعرض و بواسطه انقباض ظاهر و اجتماع حرارت
در باطن زیرا که این سخونت نیز سخونت عرضی است نه ذاتی که لا یخفی و اما سبب اینست
بدان نسبت که چنانچه ذکر یافت در آن برونی و سیتی قوی است و بالفور از آن تعلیل
روح دوم و سائر سخونات و سخونات بدیهه لازم می آید و ازین جهت ضعف در قوت رو
میدهد و برودت غالب میشود و در روز و از آنکه استعمال اینجالت زیاده می گردد و افعال
چنانچه باید از حد و مرز می گردد و فتور بسیاری در آنها و میدهد و ازین است که معنادین
بافیون از اکثر کارها باز می مانند و میل بحركات ندارند پس ناچار در تضعیف تر از این
روز بروزی کوشند و هر چند زیاده می نمایند ضعف در قوت و حرارت زیاده میشود و گفته اند
که اگر خواهند که بسط و تفریح زیاده گردانند که قدری است تازده و یا بیشتر بحسب القدر که بایستد
فصل در بیان طریق خوردن افیون در میان بسیارها و چندی ماه مبارک رمضان و
خوردن آن قبل از طعام و یا بعد از آن بدانکه چون مزاج معنادین بافیون از طریق
اعتدال بیرون است پس اگر امر احسن ایشان از نفس امر احسن حاره حاده باشد تعلیل
مقدار افیون ایشان نمایند و داخل آن مثل صندل و نیلوفر و تخم خیار و خرزهره و بنه و آن

جلد اول طریق خوردن ایفون

۵۰۱

و که ولی مقتدر و طبیب شریف و در جبات بزرالنج بهائی و یا با دوی مستوره و در امراض از دمانه خندید
و عاقر قرحا و فرنیون و فلفل داخل نمایند و از مقدار آن بکاسند و در امراض ناپسند قبل از آمدن نوبه
به نیم ساعت بخورند بحال آنست که نوبه را بر طرف سازد و جهت آنکه اختلاطیکه در آن زمان حرکت
می آیند از حرکت باز دارند و محض میشوند و در مستوفد عفونت نیز بزنند و اگر کمی عفتی باشد و رضا اگر بر
طرف نشود تخفیف در شده اند و عوارض و نایب در زمان نوبه آن البته خواهد شد و در سایر امراض
ملاحظاتی و اوقات در تقدیم و تاخیر نمایند و اما در شبها طبعی مبارک رمضان بیدار بچون بواسطه تقدیم
و تاخیر اضطراری که درین ماه مبارک واقع می شود مضرتها بسیار می رسد و بسیار کسان مبتدیان
بایفون در بعضی میشوند و جمعی از ایشان افطار را بر خود واجب دانسته افطاری نمایند و بگویند و مستور
بیان کرده میشود که چون آن عمل نمایند شاید از اکثر بیماریها و افطاری نمودن محفوظ مانده اند و آنکه
معنا و این بایفون سه قسم اند یکی آنکه در شبها نزدیک به رنجورند و دوم آنکه دوبار سوم آنکه سه بار و چهارم
و اما قسم اول بر طبق آن خواهد عمل کند و در اذیتی نمی رسد و اما قسم دوم می باید چند کند که ماه مبارک
و شعبان وقت بگذرد و با اول روز و آخر روز از او بگذرد پنج ماه مبارک رمضان اول شب
و آخر شب نزدیک بوقت افطار و سحر بخورد که درین هنگام او نیز باسانی روزه را میتواند که
برادر و اذیتی نمی باید و اما قسم سوم را البته لازم است که عادت خود را بدو وقت اندازد و با سحر
قبل از رمضان تا رختی نیابد و از جمله تدابیر برای دفع اذیت آن آنست که شبها که کرب جنبید
و ایفون بالنسبه باشد بصلح عینی یا کثیره اسرشته فیتکه را بآن آلوده کرده فیتکه را بر بسیاری
محکم بندد و بخورد و در دنا و فیتکه خواهد بعد از آن بیرون آورد البته باید که بسیار کند و در که اشتن آن
بسیار مضرتهای کلی می رسد از سبب تری آنکه عضله مفعده که مانع بیرون آمدن افعال ریح است
از کار می افتد و حفظ و محافظت نمیتواند نمود پس چند آنکه ضعیف گم کرد و اندک فشا طبعی حاصل شود
نخا بهار و در چند بیدتر مصلح مضرت آن است اما با کمال غایت از آنرا نعل نسک و اندک بیدر دیگر آنکه
جسی از ایفون صورت یابد و دیگر ایفونیه که محتا و بایفون آن مداومت دارد و در غذائی مترب
و هند تا آن حبب معده او در و منحل نشود بلکه تا آخر روز بماند بدین نحو که موم را با قدری روغن
یادام بگذارد و آن حبب بآن آلوده سازد که تمام ظاهر آن فرا گیرد و آخر شب فرو برد و آنجا

طریق خوردن ایمن

تکلیف آن هر سه چهارم از آن احوال اوست و متحصصی که در روزی چند بار بخورد و صبح
 سوم و شب چهار با غلاف موم مزوج بقند و حب خرد و زراغ و لاف موم که اخته در روز
 بر دهر سه یا یک دفعه بی هم آخر شب تا بتدریج هر یک یک قوت خود منحل گردد و اگر حب غلف
 نه جای آن را سوراخها نمایند تا زودتر منحل شود و قشوریشی نه بیند بهتر است و اما
 را موسی کند خوردن ایمن را اندر بر آن همان ترابیر اول از بر و اشتن قبله
 فبون و چند بیدتر است و اگر بیکه فقه کفایت نشود و فعات اما زود و زود بر آورد تا
 بسیار دمی نشود و مرکب آن نکود زیر که ضرر عظیم دارد و چنانچه ذکر یافت اما طریقی خوردن
 از طعام یا بعد از آن بدانکه اقسام مختلفه آن پنج است زیرا که با طعام منجور و یا جدا
 ازین دو قسم یا قبل از طعام است یا بعد از طعام و قسم خامس آنست که در اثنای
 خوردن اول در تقدیم و تاخیر مطلق سخن گوئیم بعد از آن هر یک از اقسام مخصوص
 تقدیم بسیار است اول آنکه محفوظ می ماند قوت آن از انگسار با خنلاط طعام دوم
 اهل طبیعیه منقسم میشوند بحسب اقسام مقبولات جهت آنکه فاعل احد است اگر فاعل
 باشند فعل اول نسبت با آنها منجز می و منقسم خواهد شد و اگر قابل نیز واحد باشد و فعل
 آن باشد پس اثر آن بسیار ظاهر میگردد پس هرگاه افیون را جدا از طعام بخورد طبیعت
 پاو میشود و اعمال افعال او با تمام بظهور میرسد و این هنگام مینویسند و بود که بقایای آنکه نامای
 ف آنکه با طعام باشد که در آن هنگام عده توجیه طبیعت بسوی منقسم طعام است بواسطه
 است ذاتی و اهل طبیعی که بآن دارد و بر تقدیر آنکه تفاوتی نگذارد و پاره از توجیه منصرف
 ب طعام و پاره منوجه افیون باشد اغلب آنست که درین صورت هر دو ناقض می مانند
 اگر عمل کل اتم است از عمل جز و چنانچه ذکر یافت سوم آنکه غذا بواسطه ملائمتی که دارد با طبیعت
 جت در و منصرف می کند و اول از این که او را منقسم نماید و از منصرف افیون بازمی ماند جهت منافرت
 آن و آن در طعم و رائحه و قوت غذا تاثیر می کند و آن را تلخ و نامقبول و نامرغوب بسیار زد و بدین
 حسب طبیعت در آن غذا اثر منصرف که باقی نماند و بر طبیعت کل بار میشود و هر چند مقدار افیون
 اندک باشد غذا ناقض طعام می ماند و از نقصان و خالی آن بسیار از امداد من از تلخ و دیر

جلد اول طریق خوردن افیون و فصل در بیان مع عادات افیون

۵۰۳

و قهرا و تولید بلاغم و در طبوبات و سدد و جبات بسبب تعقیب بلاغم و در طبوبات و غیره با ازامراض بار و طبوبات
 بلغمیه و زردی رنگ بدن و سستی اعضا و اعصاب حادث می گردد و چهارم آنکه چون اجزای طعام
 مختلط شد بعضی اجزای غلیظه و کثیفه که در طعام هست اکثف و اخلاط میگردد و نظایر است که نشان
 این اجزای است بدست و مضرت آن بهر دو است که موجب قوی و استغناء و برقران و غیره است پنجم
 آنکه بواسطه عدم تصرف طبیعت در غذای طعام و در اعمالی غیر معده می ماند و بدین سبب پس خشک
 میشود و نشنگ عارض میگردد و بخارات آن بسبب محاذات و مشارکت ببلغم بزودی میرسد و بدین
 امور مضرت های بسیار است از آنجمله جفاف و خشکی دماغ و سده و در مجاری و بطون آن و نیز سبب پس
 خشکی دهان است زیرا که تراوش و ترطیب دهان از تراوش و ترطیب دماغ است و خشکی خود را
 آب بسیار درین صورت موجب رحمت انحلال و اختلاط و انبساط آن میگردد و در سایر اجزای غذا
 ششم آنکه کیفیت نشأ از و در نرسد زیرا که طعام حاصل میگردد و بسان او و بسان معده و غیر این از مضرتها
 و اما دلائل ناخبر اول آنکه چون از او بهیمیه است اولی آنست که سموم موخر باشند از طعام تا اذیت
 ایشان از معده دور باشد و دوم آنکه چون قوی القوت است هیچ یک یکی از سموم قتاله منقره است
 پس باید که قوت آن منکسر شود و مثل طعام باشند اذیت او کم گردد و فصل در بیان دفع
 عادات افیون و نقولین آن باد و دید دیگر از مسفوره و مرکبه بد آنکه چون افیون از او به
 سیمیه و منافی روح و حرارت غیر نیست بهر دو کیفیت خود را و باقیو با سبب عینا و بان و رانها
 و دهن رو به پس البته عیال که ترک آن نماید و اما چون ترک آن فتنه و احوه موجب ضرر عظیم
 است حالا و ارتخاب آن مستلزم ضرر اندک است لایس ارتخاب که مستلزم ضرر فظیل است مالا
 اولی است از ترک با حیل و فتنه که موجب ضرر عظیم است حالا بکم شر القلیل ایون من ضرر اکثر زیرا که
 اکثر معنادین با فیون را دیده شده که ترک نمودن آن فتنه و احوه با مراض صعبه مانند اسهال
 و زجر و سقوط اشتها و غیره مبتلا شده اکثر لاک شده اند پس باید که بتدریج اندک اندک کم کنند و با
 نقولین نمایند و بد مسفوره اعم از آنکه بار و خنده باشند مانند بزرا لیمو و زنجبیل و تخم
 خشخاش و تخم کاه و جو زایل مانند اینها و یا غیر خنده حاره مانند جندبید و سر و جو زبوا و ناخواه
 و امثال اینها و یا بخریدن آن فتنه و اما نقولین آن بهر از لیمو بهترین و اوفی و دو بهر است و چون یکی آنکه

جلد اول در بیان دفع عادت افیون

۵۰۴

بزرالینج معدل پوست افیون است برهمنی که دارد و نیز افیون مغوی فعلی بزرالینج است لهذا
که ترکیبی است که در آن افیون باشد و حکما هموزن باد و چندان بزرالینج داخل نگرده باشند
دیگر آنکه دهنیت بزرالینج مانع تخلیل قوت برودت افیون است مانند دهنیتی که در جوز بوا است که بواسطه
که حرارت است و در بدن متعادل آن نیز جهت آنکه حرارت بر طوبیت دهنیت منکسر شود
لذا جو زکنده که دهنیت او کم شده باشد حرارت و در بدن قوی است من حیث الکلیفیه از تازه آن
زیرا که تا فیتر احدی الفا علیتین که حرارت و برودت باشد با طوبیت اقل و اضعیف است از آنکه
بایست باشد اما من حیث الاستداد اقل و همچنین است دهنیت بزرالینج و این خود ظاهر و مشاهد
است کیفیت افیون و ترکیبی که بزرالینج داخل ندارد کمتر است و ترکیبی که اندک داخل است از آن
زیاده و در ترکیبی که بسیار است بسیار باشد اگر کسی کوید ازین لازم می آید که عمر ترکیبی که در افیون
صرف باشد کمتر باشد از آنچه در بزرالینج نیز باشد و حال آنکه امر برعکس است جواب گوئیم که حکم
ترکیب در بدن غیر آن است که در خارج و ازین که او را در بدن صنعتی و کیفیت باشد لازم می آید
که در خارج نیز همان صفت کیفیت باشد دیگر آنکه تا فیتر کیفیت بزرالینج عاجلا ظاهر شود و چنانکه
بقا و دوام و نبات ندارد بخلاف افیون که اجلا و بتدریج و با اندک بقا و دوام و نبات است
و اما وجه آنکه بزرالینج را در ترکیب افیونی داخل می نمایند آنست که در قدیم الا بام از خشخاش
صحرائی سیاه افیون می گرفتند و آن بسیار قوی بوده و محتاج بسجی نبوده و حال که بسبب ورود
ابام و کم شدن خشخاش صحرائی و کثرت زراعت خشخاش استانی و گرفتن افیون از آن کم
بودن قوت آن ناچار شدند از ترکیب انضمام شئی معین بآن که باعث تقویت قوت آن
گردد و نیز بزرالینج قدری از نباتت و را بچه افیون را که می گردانند تا میل طبیعت بآن زیاده شود
و نیز بزرالینج فی نفسه قایم مقام افیون نمیتواند شد و چندان منفردی ندارد بخلاف او و به منجره دیگر
مانند شوکران و پنجه تفت و غمره لفتح و پنجه آن و جوز مائل و قنب و کچا و دارا شکسته و حب البصل
و مانند اینها که هیچ یک از اینها خالی از منفردی و غایب نیست چنانچه به تفصیل در رساله افیون
حکیم میر عاالدین شیرازی قدس سره مبیطور است و تدبیر دیگر نقولین آن است که جو زکنده
که نارجیل است بهترین تعویضات است و طریق آن این است که بگزیند نارجیل خام نمیرس را

که قدری مغز در آن بسته و آب بسیار در آن باشد با پوست بر خاج و سر آن با سوراخ کرده مقدار
 پنجاه شصت مثقال افیون خالص را قیله کرده در آن اندازند و سر آن را محکم نموده پنج شش
 ماه نگاه دارند پس بر آورده بوسه های آن را با لکله در نموده مغز آن را با آب آن و افیون
 نیکو سخن نموده خوب بند بند چربی بقدر حاجت و تناول نمایند و این نیز چگونگی دیگری است از برای
 رفع پس و ضرر افیون و چون چند مدت بر آن گذشت تا جیل دیگر مرتب نمایند که ناشی از رفع
 مقدار افیون از آن کمتر باشد و همچنین تا آنکه مقدار افیون نماند و اگر خواهند در هر چند یوم قدری
 مغز را جیل ساده با آن تا جیل بر اول بپذیرند تا آنکه بهین مغز را جیل ساده مانند نیز خوب است
 و تدریج دیگر تغییر وقت و فاصله نمودن از وقت معتاد است و تدریج بدین منتهی که مثلاً اگر
 هر روز اول صبح بخورده باشند دقیقه نماند و همین قسم بویافو یا یک دقیقه بپذیرند تا آنکه یک ساعت رسد
 و چون یک ساعت بسید یک ساعت تا نیمه نماند و تدریج تا دو ساعت و سه همچنین تا آنکه طبیعت فراموش
 کند عادت بر طرف شود و اما قانون ترک عادت افیون بعد از آنست که تدریج هر روز بقدر دانه خشک
 یا بیشتر از قد خوراک افیون کم نمایند و بقدر آن هر روز جدا و اضافی نمایند تا بهر ایام جدا و تنها و از یاد
 بقدر خوراک افیون و صرف میل نمایند و اگر خواهند که جدا و از این ترک نمایند باز تدریج همان مقدار روزی
 از جدا و کم نمایند تا هیچ نماند و این قانون بهترین قوانین ترک افیون است و باستانی
 میتوان ترک نمود و موجب ضعف و سستی نیگردد جهت آنکه جدا و از بسبب تر یافت کیفیت
 حرارت جمیع قوئهای بدنی و حرارت غریزی را قوت میدهد و چون حرارت غریزی قوت
 یافت کمال زیادتی بهم میرساند و بدان سبب میل لطیفی نماید و انبساط تمام حاصل میگردد
 و اثرش بر باغ و سایر اطراف میرسد و در شش و ریه و کبد و کلیه اعضا و باطن و کمال تمام حاصل میگردد
 بلکه بهتر از آن باشد که کیفیت جدا و از ذاتی و افیون عوضی است چنانچه در سبب افیون
 ذکر یافت و دیگر آنکه افیون بسبب برودت بر و ایام حرارت غریزی را کم میگردد و از لهند
 بدن و قوتها و اشتها را ضعیف میکند و بشیره را از روده و از رونی و صفای اندازد و بخلاف
 جدا و از آنرا که بانی که تعویض افیون این میتوان بود بسیار است یکی از آنها این ترکیب
 است که حکیم عماد الدین محمد شیرازی گفته در رساله افیونیه خود آورده اند که از وضع حکم

جلد اول در بیان دفع عادت افیون

۵۰۶

فرنگ است و در بلاد روم مشعل و مجرب باینان است عمده اجزای آن قطران و خورم
کیاه است و نسخ آن این است عفران حب البیسل از هر یک نیم مثقال خرم کیاه بیست مثقال
بزرالنج سفید ارجینی جوز بوا کچا از هر یک مثقال لسان العصار فیترنج دوازده مثقال قطران
چهل و پنج مثقال غسل سفید مصفی بفساد مثقال علی الرسم معجون سازند و چون التفع
اجزای این ترکیب خرم کیاه است که بیگانه شد اگر بواسطه حرمت آن را بدل بشایدانه
کنند النسب است چنانچه ما چنین کردیم در کمال خوبی بود و طریق ترک افیون بدین چنین است
که بقدر نخودی یا جوی از افیون ترک کنند و نیم مثقال از ترکیب مذکوره فرو برند و چند آنکه تواند
از وقت مقرری خوردن افیون تاخیر نمایند و مرتبه دیگر که خوردن قدری نیز از مقدار آن کم نمایند
و بر معجون و تاخیر زمان معناد نیز بفرمایند و همچنین بتدريج از افیون کم نمایند و بر معجون و تاخیر
زمان معناد و بفرمایند تا بحدی که مثلاً یک نوبت صباح با ککل بر طرف شود و بایک در شبانه روز
مقدار یک مثقال و نیم نخود شود و این ترکیب از مجربات است و شاید دواي التفع از این
نباشد و دیگر ترکیبی است که یکم مسطور قدس لعل کرده که یکی از جلا غار زبان رولو
بهند فاده و از مجربین اینجا این دوا معلوم کرده و بدار دوی معالی آمده و بسی مردم را از
عادت افیون خلاصی داد و بدین ترتیب آنجا نیز اکثری را بجات بخشید و برادر زاده او
جوانی بود در سن بیست سالگی برین نسخه مطلع شده بشیر و آن آمد در زمانی که حضرت نیرنجا بود
و جمعی که معناد بود زبوا اسطه آن ترکیب خلاصی یافتند و بدین مقدار آمد که نسخ را اعلام میکنم اما
باین شرط که با حقیقت باشد و از طب علاج چیزی بیابند چون عقل تمام نداشت حقیقت قول ننمود
و در آن اوقات مولانا حاجی محمد و متعالی که سن او بیست و دو رسیده بود اینجا آمد و او قریب پنجاه
سال بود که مرتکب افیونیات شده و در شبانه روزی قریب یک مثقال بخورد و این پسر او را بسا
کرد که از این ترکیب بخورد که من علاج می کنم ترا و قریب بظهر بود که مثل عصاره از آن نوشید و رفت
و روز دیگر آمد و گفت که تا قریب به نصف شب که وقت معناد بود اصلاً بیاد نیامد که افیون
خورده یا نه و بدین چنین نقل کرده که عمده اجزای این حریل است که بروغن و بنه چنان بر بیان
کنند که قریب بسوختن شود و با لسان العصار فیترنج و شفاقل ترکیب کنند و غسل و دیگر حب کچا

است که اذراقی نامند چنانچه حکیم مسطور قدس سره در همان رساله مذکوره آورده که آن عوض
ایفون میشود و در آن حرارت و بیوست قوی است و از مردم بسیاری معلوم شده که خوردن
آن سلیم العافیت هست مقدار معتدل او قاتل نیست و شکلی در آن نیست و میان خلیات
نفس آن در روح و ترک اشتها تمام دارد و درین اوقات جهت ترک ایفون نفع آن ظاهر شده
و مردم ببط آن را استعمال می کرده اند و درین اوقات یکی از اکابر و اولاد اشرف که مدتها
مغذایفون بود یکی از افاضل اطباء جمعی است آن ترکیب نمود که عده اجزا کچک بود و بعضی از صندل
و مقویات و از ایفون صرف آنرا منتقل بآن حب نمود و بعد از اندک زمانی ترک آن حب
هم نمود و مدتی تارک بود و باز بدان مبتلا شد اجزای آن حب عود هند و سنبلیله الطیب
مصططک رومی و عنفران میش جد و از حطائی و امثال این ادویه بود و دیگر از ترکیب مشهوره
و اقوی آنها بلکه اقوی از کل ترکیب تریاق فاروق است چنانچه ترکیب شریط استعمال
آن به تفصیل در افغنی ذکر یافت و حب جوزمانل که مشهور بحب الشفا است و در حرف الجیم
در جوزمانل خواهر آمد و دیگر حب بل ایفون و حب جد و ارفلونیا و بر شفا و برین اوقات
و سایر انواع بر شها و ترکیب افیونیه و شربت خشتی است چنانچه انشاء الله تعالی
عقرب در همین باب به تفصیل مذکور خواهد شد فصل در بیان حالات نزدیک بعد از ترک
آن معادتیون را عارض میگرد و پوشیده نمائند که این حالات نزدیک است به نظر
که در ارتکاب آن رومی نماید اکثری را از انچه حالتی است که نفس او بر نمی آید و می بیند که دل
او در افغنی موضعی است در بدن او که حصول هوای مستشق بر آن دشوار است و نیز می بیند
که دل او در موضعی است که نفس او را با و راه نیست همچنین خروج سوار مدخلی و نیز می بیند
که بر روی سینه او سنگی نهاده اند و نمی گذارند که استخوانهای سینه و شریک او بلند شوند
و نیز می بیند که گویا دل او را بر زیر یکبسته و غنط القلب که فتنه دل است و نقشه قلب
که پندارند که گویا پوست دل او را جدا میکنند و می کشند و آمدن اشک سوزان از چشم
و عطسه بسیار و بی خوابی و در اعضا و کسرات آن سقوط اشتها و بیچیدن ناخ و غش
و در پشت و در کمر بر تپه انجم که گویا می ترکد و جدا می کنند آنرا و در دوسر و سرفه خصوصاً

در رستان برین آمدن اواز و گرفتن سینه و اسهال و تریز و قلیق و اضطراب غیر اینها از
احوال دیده و امراض مهملکه است و اکثر اینها بسبب ترک عادت خوردن طبعیت بیان
است اگر چه موزی بود که العاده کمال طبیعت انسانیته و اجتماع و اجتماع و انجماد مواد و
انجماد و اختناق آنها و ضیق مجاری بسبب بیخود خوردن ایون و چون آن عائق و مانع
بر طرف شدن اندک اندک مواد و مخبئه بنجمه به تخریک و ترفیق درمی آیند و باعضا و اطراف
میریزند و این احوال طاری میگردد و صعود و بدماغ می نمایند و از اینجا نیز منصف بیان اعضا می
و باعث این امراض میگردد و وجه دیگر نیز دارد چنانچه مفصلاً در رساله افیونیه
حکیم عماد الدین محمود حسینی قدس سره و سائر کتب مسطور است فصل در بیان معالجات
این احوال بطریق اجمال اما معالجه حالت اولی تقویت قلب است بمثل مفرحات
و باقربیات و دودار المسک حلوا و مشرد و لیلوس و زباق و مخلصه اکبر و سائر مقویات قلب
و آثره به شراب کاوزبان و ابتر شیم عنبری و سیب به باصنخل و کلاب و بید مشک و
عرق کادی با تخم بادرنجبویه و قرح خشک و بالنگو و یا شربت معمول از نبات و یا قند و عسل
با کلاب و بید مشک و عرق بهار و کادی و کاوزبان و وروچینی که بفارسی کل مشکین و
بهندی سیگومان با بزر و زرد کوره و یا شربت لیمو و فواکه منجوش و شربت عود و یا خیمه اینها
بجسب مزاج و وقت اما علاج عطش بار و آمدن اشک گرم شوزان از چشم سوط بر و غن
بنفشه و بادام نمودن و لوبیدن ایون و خوردن تخم خشخاش و شربت ان با پوست و ضاد
پوست خشخاش و همچنین تخم کامو مخصوص باده آن بر پیشانی و مقدمه و دماغ و تپیدن بهرین
خشخاش و القح چیر با خوردن مقدار یک عدد پیچ لغت یزدی است و اما علاج بی خوابی
سعی کردن در آنکه خواب بیدار تپیدن دماغ و کف دست با خوردن غذای لذیذ که خواب
و خوردن ماست در تنوع خاص که نان در آن نریزند اثر تمام دارد و اما علاج رفع اجساد
او جاع بخور ایندن خشخاش سفید و تخم کامو و شاید آنه و مغز تخم خربزه و آرد نخود و کنجد
برشته و قند سفید از هر یک بقدر لایق و مناسب است اما علاج درد اعضا است
بعضی بخور ایندن بزر الیخ و پیچ لغت و تخم تا توره از هر یک بقدر عدسی تا نیم تخم مجوز

جلد اول در بیان مدت بقای قوت افیون و کیفیت استعمال و اثرات و کمال

۵۰۹

است تا این که در سورت بخان مجوز بود و سطین و مغناط و جد و از خطای بار و عن بابونه و روغن
کل سرخ و کلاب بر آنها مفید است اما علاج اسهال شراب حب الاسج حواری آن
و حبث الحیدر و بنجوش و حب آن و حب و روغن شیر و کبریا و لولو و مرجان و اسفنا
اینها و حواریات و معاجین قاضیه اگر اراده ترک بالمره باشد و الا با نکی از افیون باقیونیا
بسیار مفید است و سایر معالجات هر یک بحسب این عمل و درون فصل در بیان مدت بقای
قوت افیون و کیفیت نگه داشتن آن بدانکه مدت بقای قوت افیون مثل سقمونیانجه سال
گفته اند زیرا که گفته اند مطلقا صنوع و عصارات را مدت طویل قوت آنها باقی می ماند اما درین
مدت طویل یک منوال قرار نیست بلکه در احوال حال که رطوبت فحش در دست که حقیقت صفت
تخیر و قوت تبرید از دست آن فعل قوی و انهم است و رفته رفته رطوبت نقصان می نماید و
و در اوسط متوسط و در آخر ضعیف و گاه که مانند آرد اجزای او از هم جدا و منفک گردد و تماسک و
صورت نوعی و باقی نماند در آن زمان اثری نخواهد داشت و اما کیفیت نگه داشتن او آن است
که در جای محفوظ دارند که کیفیت رطوبت برودت و حرارت بی پوست خارجی و هوا با چندان تاثیر می
کنند که آن را از صورت نوعی خود بگرداند و ضعیف گرداند زیرا که تاثیر کیفیات خارجی در احوال
و زوال صورت نوعی شبیه اثری تمام دارند و لهذا اشیای صلبه را مانند با قوت و جریثه که خواص
زود قابل سخی گردد در آتش سوخت گرم کرده در آب سرد می اندازند و در اندک زمانی و چند دفعه چنان هم
می گرد که به سولت تمام سوده می شود و فصل در کیفیت استعمال افیون در شراب کبک کمال
بدانکه چون خواهند افیون را در ادویه عین و الکمال استعمال نمایند باید که آن را صاف نمایند اگر صاف
و خالص نباشد بریان کرده با عملیات بکار برند تا از غلظت آن امین باشند و مضرت او کم شود و دستور
تثویه افیون بدانکه دیسفر بر دهن بعد از آنکه در خند یعنی سفال ماره نهند و بر آتش گذارند
و رو بر بگردانند و بکار برند و شیخ الرئیس گویند که افیون را بر روی آتش بریان کنند تا سخی شود و بپزد
و دستور دیگر که افیون برشته در آن داخل است باید بریان نموده داخل نمایند و اگر رما
افیون محرق در آن را خواهند زیاد و تثویه نموده و در کوزه سطین بپزد و در سوزن یا و طرخ
بسوزانند تا سخته گردد پس بر آورده بکار برند و در ادویه مسکن جمع آردن و قوت آن و در سنان

جلد اول فصل در بیان ابدال افیون فصل در تعداد مرکبات افیون در طریق ترکیب

افیون قبل ذکر یافت فصل در بیان ابدال افیون بدانکه بدل آن بقول صهبو وزن
 یاسه وزن آن بزرالنج سفید است زیرا که بزرالنج سیاه از سموم است و بعضی گفته اند بدل آن مثل
 وزن آن تخم افح یا پوست نج آن عصاره آن است و بعضی نودری سفید گفته اند مثل آن و هم وزن
 آن عصاره گنجینه افس و در حبس الوم طباشر و طبن منخوم و کافور و کبریا و در کلام شیخ الرئیس آمده
 که بدل آن سه مثل آن بزرالنج و مثل آن تخم افح است و سنجری نیز چنین گفته عصاره افح را نیز و
 سه قندی بدل آن را بر روی آورده فصل در تعداد مرکبات افیون در آن که از حکامی باقی
 است و طریق ترکیب آن آنانا سیاه کبری آنانا سیاه صغری ارسطون کبر ارسطون صغیر اسود سلیم
 که مشهور بچون ابوسلم است اصغر سلیم افلا نیافاری افلا نیارومی باد مہج بر شعثا بزرک دار و
 تر یاق فاروق تر یاق غزله و حمرتا و دار الکبریت زمران کبر زمران صغیر که زمران نیز نامند سنجریا
 کبر سنجریا صغیر شلتا فیروز فوش قطلانان که قطلانان نیز سنجریا مشرق و بطوس مخلص کبر که سوطی نیز نامند
 سنجون ابراط سنجون ابو مابر سنجون ارسطو ماحض سنجون اسود که سنجون اعظم نیز نامند و صاحب کامل
 المضاعفه آنرا با سم گذری ذکر کرده و سنجون بوس سنجون ربیع سنجون صغیری سنجون حکما
 سنجون قباد الملک سنجون فیض سنجون کاکج سنجون برس اما طریق ترکیب اینها چنانست
 که در تر یاق فاروق ذکر یافت که ادویه صیحه جدیده تازه گرم نخورده فاسد و بوسیده نشود
 تحصیل نمایند که در آنها غل و فوش و تغیر و تبدیل نباشد و هر یک را جدا جدا بکوبند بجان و ستور
 به پزند و وزن نمایند و افیون و سایر صمغ را در ایلی مناسب بخیسانند و اگر محتاج اصفاف نمودن
 باشد صاف نمایند و غسل و یا نبات را بخواهم آورده در آن ریزند و با نگر رطوبت آن را
 خشک نمایند که نسوز و پس فرو آورده و پس از فاخته گردیدن حرارت آن سار آورده
 را بان بسببشند و در ظرف نقرئی یا چینی بدستور بخابدارند و اگر افیون یا صمغ دیگر محتاج بریان
 نمودن باشد بدستور مقرر بر بیان نمایند پس حل نموده داخل نمایند و اگر در کوئن بعضی
 ادویه را با هم بکوبند پس باید اجزائی که در میخافت و کثافت و صلابت نیز و یک بهم باشند
 با هم بکوبند مانند کل ششخ و گاوزبان و نیلوفر و سورخجان و بوزیدان و مانند اینها با هم
 و در چینی و تو لجان و قرقفل با هم و همچنین این قاعده را مرعید آورند اما در بصورت باید که قبل

جلد اول فصل در بیان مرکباتی که اصل و عمد در آنها فیون است

۱۱۱

از کوبیدن هر یک از ادویه را جدا جدا وزن نمایند فصل در بیان مرکباتی که اصل و عمد
در آنها فیون است و از آن جمله قشام اثاناسیا و ارسطون و اسود سیلم و
اصفر سیلم است اما معنی و تشخ اثاناسیا بدانکه معنی آن نقد یعنی سجات دهنده است چه
این معجون موجب رستگاری از جمیع اوجاع و قویج می شود بدینکه را بنده و خلاصی کننده است
از جمیع امراض چون افلونیای رومی طرسوسی که معروف است بر شفا یعنی بر الساعه و بعضی
گفته که معنی آن دوار الذنب است جهت آنکه از اجزای آن کبد و شکم است لهذا اسمی به دوار الذنب
و کبد الذنب شده اثاناسیا الکبری المسموله بکبد الذنب گویند مشهور است که از تراکیب جالینوس
است و بنوع قوی اقدم از جالینوس است و بهترین آن معتدل القوام است که را که شراب داشته باشد و در
کرده می شود بر شفا یعنی به افلونیای رومی طرسوسی و شناخته می شود بطعم و رائحه شراب شیخ و ادویه
الطباکی گفته که این معجون کرم است در اول درجه دوم و خشک است در آخر درجه دوم یا در اول
سوم و صاحب میزان الطباکی گفته که این معجون سرد است در ربع دوم اولی و خشک در آخر درجه
دوم میفرمایند که چون فقیر میزان این دوار گرفت بدستور معروف میان اطبا که غسل را محبوب
منسب دارند معلوم شد که کرم است در دوشلث درجه اولی و خشک است در آخر درجه دوم و اگر
غسل نیز محبوب گردد کرم است در او آخر وسط درجه دوم و خشک است در او آخر دوم و خواص این معجون
میباشد نافع از برای جمیع اوجاع چون معجون افلن معروف با فلونیای رومی مشهور و نافع خصوص از برای اوجاع
کبد و جاع معده و امعاء خصوص قویج و مغص و اوجاع طحال خصوص وجع شکم و اوجاع
صدر و حبسین و کلیتین و مثانه و از برای ریاخ معده و کلیتین و مثانه و
البول و قوی و اختلاف بلغمی و ضعف کبد و استسقا و ذوسنطاریا و از برای
صداع و منقی سینه و نافع است در او آخر سل و از برای ربو و سرفه مزمن و از برای امراض معده
اشامیدن و طرا کردن آن و از برای بواسیر هرگاه چون مرهم بر آن نهند و از برای خسر
و بالخاصیت موجب استخلاص از جمیع سموم مشرب و به است و باید استعمال
کرده شود از برای استسقا بآب مطبوخ کرفس و از برای سموم
مشرب و به با شیر کا و از برای استسقا بآب مطبوخ شنب و از برای عسر البول

[illegible]

جلد اول نسخ اثنا سیه و احسن نسخ ارسطونات

۵۱۳

زعفران قسط تلخ بنیل الطیب لیمو از هر یک چهار درم غاف بشت درم و در نسخه دیگر عصاره
 غاف بشت درم است اصل السوس دوازده درم غسل بقدر کفاف پیستور معجون سازند
 شربت می مقدار بندی با آنچه موافق باشد از اشربه و در نسخه دیگر دوازده افزوده شده و آن بر
 و عود بلسان است از هر یک چهار درم و نسخه اول سوای غسل بشت جزو است و نسخه دوم و جزو
 و وزن ادویه نسخه اول چهل و چهار درم است و نسخه دوم پنجاه و دو درم است حبس اینان الطیب
 آورده که مزاج این معجون سرد است و در شکر و در جزا اولی خشک است و از درجه دوم پخته باشد
 که صبح آن است که حار است و در وسط و درجه دوم و خشک است و از درجه دوم اثنا سیه احسن
 به نسخه شیش و او و انظار کی صنعت آن میوه سالک یا فیون زعفران بنیل الطیب اقرو و خاشاک اسب
 قسط تلخ عود بلسان از هر یک چهار درم غاف بشت درم اصل السوس نریشیده دوازده درم
 اخرا کوفته بخیه در شراب یا مثلث یک هفته چندانکه باره زن مجموع ادویه غسل مصفی معجون سازند
 و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربت می بقدر بندی و این نسخه سوای غسل و شراب یا مثلث ده جزو
 است اثنا سیه اصغری نسخه این جزو گفته که نافع است از برای کبد و ادیاج آن معده
 و قروح سینه و سعال ریاح و سهرم صنعت آن میوه سالک یا فیون زعفران بنیل الطیب
 مرکبی صافی سلیمه عبدان با بونه از هر یک یک جزو عصاره غاف و جزو اصل السوس بر کشیده
 سه جزو کوفته بخیه با سه وزن مجموع ادویه غسل مصفی معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
 شربت می بقدر بندی **احسن** فیون و فیون و صنعت آن فلفل سیاه هفت مثقال
 بزر الیخ سفید سه مثقال اچینی قرقر نقل زنجبیل و انیسون مصطکی ریون چینی یوزبدان خصبه الثعلب
 سوربخان مصری سارون عافره حاکل ارمنی مقبول پوست بلبله کابلی طباشیر سفید از هر یک
 یک مثقال و نیم اسطوخودوس بر نیم مقرص زعفران از هر یک مثقال عین شرب یک مثقال و نیم
 و رن طلا یکصد عدد و ورق نقره یک صد سی دانده ادویه و کوفته بخیه و در آخر بزر الیخ را با تخم کشکول
 بگویند آن قدر که بروغن نشیند و ادویه بروغن با دوام چرب نموده زعفران و فیون را در کلاب
 حل کرده با غسل سفید مصفی بقوام آورند و آن را ادویه را با آن بشیرشند و در ظرف چینی کرده و در جوی
 دارند و بعد از سه روز نایکه روم و درم بکار برند و اما نسخ ارسطونات از اسطون آنرا

ارسطون نیز گویند لغت یونانی است و ترجمه آن فاضل است و این معجون را بسبب فضیلت و دوائی
 باین اسم مسمی نموده اند شیخ داود گفته که معنی آن رب الطف است و نام نهاده شده
 باین اسم بحیث لطافت قوت آن بعضی توهم کرده اند که تالیف ارسطون حکیم است
 و لهذا باین اسم مسمی گردیده و بدانکه اصح آن است که ارسطون بر دو قسم است که ارسطون
 کبیر که جالینوس از برای جاریه رئیس و بر الملک از بلاد روم که شکایت کرد در ریسن کمالینوس
 که او را جاریه محبوبه است و حادث شده او را وجعی در رحم که مانع است از مباشرت
 پس جالینوس این معجون را برای او تالیف کرد و چون ظاهر گردید که جلیل القدر و مرموم
 الاثر و فاضل المنفعت است او را باین اسم مسمی گردانید و این معجون نافع است از برای
 برودت رحم و وجع آن و اوجاع آلات بول و از برای در شکم و قوی و تحلیل ریح
 و از برای نفوس و اوجاع مفاصل حاره و عرق انس و در جوانان و از برای سفل و
 حمیات مختلطه و همی ریح و حالبس خون است از هر جا که آید و نافع است بعد از و دو بار بار و
 را چون بایشانند از آن یکدرم و از برای ضعف کبد و ابتدای استقرا و مقدار شش بی از آن
 یکدرم است تا یک مثقال و قوتش تا چهار سال باقی میماند صنعت آن افیون زعفران
 سیلیمه سما و فریون افاقیا قسطلج مرکبی صافی سنبل الطیب صمغ عربی مغرب الخروع تخم
 خندقوتی تخم انجوره تخم جرجیر متلی ازرق کندر و لبن مقشر سماق منقذ از حب کبریت زرد مسینه
 سائله فضل سفید از هر یک پنجدرم عاقر قزح تخم عوطینا گل سرخ خشک کرده تخم سداب تخم
 کرفس تخم اترج ناخواه تخم طر شقوق از هر یک چهاردرم تخم بادروج یکدرم بنزد البیج
 سفید و و درم و در نسخه دیگر ده درم است حب قرطم مقشر ریجیل از هر یک دو درم و در نسخه دیگر
 فلفل سیاه و و مثقال چهار و آنکس نیز داخل است اجزاء را آنچه کوفتی باشد نرم کوفته بنحیه بعد از آن
 وزن کرده و آنچه ترکردنی باشد بشرباب ریجانی تر نمایند و اگر شرباب ریجانی نباشد شرباب جمهور
 یا مثک یا بنید عسل و زربب خیسانیده حل نمایند و در عسل صمغ بقدر حاجت داخل کرده مقدار
 یک او قیر روغن بلبلان نیز بر آن اضافه نموده و در یک تنگی کرده بر آتش ملایم نمند و دو سه جو
 داده از انش فرو گیرند و او را بآن سرشته معجون سازند و در ظرف چینی یا زجاجی

یا لقرنی یا رصاصی نگا دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شترتی کامل از آن بکدم و بعضی گفته اند
 تا یک شغال طبعی و این همچون هر چند که نه تر شود و می باشد الفع قناده سال قوتش می باشد قوی و بعد از ده سال
 قوتش ضعیف میگردد و این همچون بنا بر نسخه اصل سوای غسل و غمر و یحانی دروغن بلبلان می شود
 جزو است و وزن مجموع این سی و سه جزو و بنا بر نسخه که وزن بزرگ البنج و دو درم است یکصد و چهل
 چهار درم است و بنا بر نسخه که وزن بزرگ البنج ده درم است و وزن مجموع یکصد و پنجاه و دو درم است
 و در نسخه دیگر وزن بزرگ البنج پنج درم است و بنا بر این نسخه وزن مجموع یکصد و چهل و هفت درم
 می شود و این نسخه اصح است و بنا بر نسخه که فلفل سیاه داخل است عدد ادویه سی و چهار میشود
 و دو مثقال و چهار دانگ و وزن اصل می افزاید و مزاجش گرم است در وسط درجه دوم
 و خشک است در وسط درجه سوم و بعضی اهلای این دوا را بالعسل نمی سرشته بلکه گفته اند
 که اجزای را بصمغ مخلوط بشراب یحانی دروغن بلبلان باید شربت و اقراص ساخت و گفته اند
 که قوت این اقراص ناسه سال باقی میماند ارسطون صغیر بنا بر قول جنین و شیخ الرئیس
 نافع است از برای جمیع امراضی که نافع است از برای آنها ارسطون کبیر و ظاهر این است که
 این نیز از ترکیب جالینوس باشد صنعت آن به نسخه شیخ رئیس افیون یک اوقیه
 و چهار درم افاقیه فلفل از هر یک یک اوقیه عاقر قرحا فرنیون زعفران از هر یک سه
 درم حماما پنج درم سیلخه سیاه چهار درم کبریت زر و سنبل الطیب از هر یک یک اوقیه
 ادویه کوفته پیخته بعسل مصفی بقدر حاجت سرشته معجون سازند ارسطون
 صغیر به نسخه معصومی گفته که در رفع مساوی است با ارسطون کبیر صنعت آن افیون مصری
 یک درم افاقیه فلفل از هر یک چهار درم عاقر قرحا زعفران از هر یک سه درم سنبل الطیب دو
 درم و بعضی نسخه کبریت زر و نیز یک درم آمده اجزاء کوفته پیخته یا سه چندان غسل غصغیه بصمغ
 شترتی کینقال اسود و سلیم عمود و اصل و رین دواتیر افیون است که تقویت کرده شده با ادویه پنجاه و یک
 اصلاح کرده شده بمصلحات بزرگ و داخل کرده شده و وزن ادویه و ادویه و ادویه و ادویه و ادویه و ادویه
 تریاقیه و نامیده شده این کبر با این اسم سمی است بلکه مشوب است سلیم بن داود و کبیر عبد الله بن
 ابی بکر خلیفه که جامع این دوا است و چون درین دوا فطران داخل است و رنگ این دوا

سبب آنکه ایندانه را اسوسلیم گویند و این دو نافع است از برای جمیع اوجاع و امراض
 بارده و امراض سوداویه و بلغمیه و از برای فالج و صرع و لقوه و مره سودا و بخت سوم و کزین
 جانوران سمی صنعت آن نسخه شیخ الرئیس تخم اسپند یکصد بیت درم جاوشیر بقناد درم
 شویتر قناری از هر یک شصت درم و ج ترکی بلغمی شوق زراوند طویل خردل سفید نقل
 از رقی زراوند هر چه خربق سیاه خدبید شربوبست پنج کله شیخ حنظل کبریت زرد تخم حبه
 قنچکشت سداب کوبی از هر یک چهل درم ایفون بزرالنج سیف اصل شایرک که پنج لعل باشد
 اصل پنج که شوکران باشد قلقل سفید فرفیون کندیش نمک هندی سنج نمک لعلی سیاه
 عاقر قرحا هر یکی صافی صبر سقوطی لبان شیطج هندی از هر یک بیت درم مصطکی رومی
 سبیل الطیب زینبنا درونج عقرنی از هر یک شصت درم زعفران سه درم ادو خشک را کوته چینه
 وزن کرده و صمغ را در قطران شامی بقدر کفایت خیسایند پس در راون بسته باند تا نرم
 شود و اندک اندک قطران بر آن چکانند تا نیکو شسته شود و در ظرف چینی پاکیزه کرده پس ادو
 خشک را تمام در آن داخل کرده بستر شسته شستن شید و نیز اندک قطران بر آن چکانند و چون
 نیکو شسته شد در سبزه اخضر پاکیزه یا چینی کرده در خاکستر دفن کنند بعد از آنکه سعی در حکم بسین
 سزان بچه نهاده باشند پس بعد از چهل روز استعمال نمایند شربت از آن از برای افویا سه
 شغال از برای واسطه و شغال از برای ضعف ایک شغال از برای رضع مثل فلفل گفته
 شده که شربنی این معجون از برای صاحب لقوه یکدرم است جیش قلیسی گفته شربنی ازین
 دو ایکدرم است تا دو درم بقدر قوت بیماری و بیمار و قوت این دو تا چهار سال باقی می ماند
 و این دو احار و بالیس است صاحب نیران ابطالع آورده که گرم است و یکدرم سه و سه ربع و ج
 خشک است رو و درجه و ربعه درجه صفر سلیم منسوب است سلیم وکیل عبدالشیرین ابی بکر که او جامع
 این دو است و بسبب زردی رنگ آن بخت وقوع زعفران در آن آن را اصغر سلیم نامیده اند
 نافع است از برای جمیع اوجاع خصوص اوجاع رحم و از برای مره سودا و ریاح و ففکان
 و صرع و اوجاع صبیان بلبری در کنش خود گفته از سعاجینی که اختیار کرده ایم ماکه امر کنیم
 با دمان آن در صرع حادث بمشارکت معده اصغر سلیم است صنعت آن فلفل سفید بخیل

نمک هندی قسط تلخ از هر یک شش درم افیون فرقیون چند بیدستر قنقل زعفران صطلی عاقر قرحا
 از هر یک پنج درم فاشمی فاشترستین سحر کوفی زربناد و روج عقر بی زراوند طویل از هر یک
 دو درم روغن بلسان مار الکافور از هر یک چهار درم ادویه خشک را کوفته بنجته صمغ را بشرباب
 ریحانی خیساییده حل کرده مجموع را با عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور مسقر شسته بچون
 سازند شربت از برای هر کس بحسب قوت و مزاج او و صاحب میزان لطایع گفته که این دوا
 گرم است در یکدرجه و سه ربع و خشک است در دو درجه و نیم و نیز از جمله مرکباتی که اصل و عمود
 در آنها افیون است افلونیاست بدانکه افلونی لغت رومی است و آن را فلونیای غیر مزه نیز گویند
 و آن عمده و اصل ادویه مرکبه ایست که اصل و عمود در آنها افیون است و اصل افلونیاد و قسم است
 رومیة فارسیه و اصل و مقدم ازین هر دو افلونیارومیه است که منسوب است بافلین حکیم رومی
 طر سوسی و او را فلن بغیر یا نیز گویند و اصل نشئه افلونیارومیه بر عظم شیخ ابوعلی بن سینا رج که در
 قانون ذکر نموده معجونی است که بالفعل معروف است بر شعثا و بعد از نسخ افلونیای رومیة فارسیه
 و افلونیای تصدیف متاخر بن نشئه شیخ را در رسم بر شعثا ذکر می کنیم افلونیای رومیة بنشئه
 شیخ داود الطائکی و ابن جزله و سید اسمعیل و صاحب اختیارات بدیع و اکثر اطباء صنعت
 آن زعفران پنج درم فلفل سفید بزرالنج سفید از هر یک بیست درم افیون ده درم فطر اسالیو
 چهار درم تخم کرفس بنطی سه درم سفیل الطیب چهار درم سافج هندی سلبه عاقر قرحا صاحب بلسان
 فرقیون از هر یک یک درم کوفته بنجته بروغن بلسان جرب نموده با سه وزن ادویه عسل سفید مصفی
 خوشبو معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربت مقداری نخودی با آب مطبوخ کرفس
 بنطی و جده بنوشند و قوت این دوا تا سه سال فی است و در نشئه ابن جزله بجای فلفل سفید فلفل
 سیاه است و بعضی اطباء درین افلونیای بجای تخم کرفس بنطی جده و داخل نموده و دیگری بجای
 کرفس بنطی دو قودا داخل نموده و اجزای این دوا سوای روغن بلسان و عسل دوازده جزو است
 و وزن اجزای سوای روغن بلسان و عسل بقا دو یک درم است مزاج این معجون سرد است در
 سه ربع درجه اولی و خشک است در آخر درجه سوم و در نشئه منظر الدین شقایق دار فلفل بیست
 درم داخل است و اما منافع این افلونیاسککن اکثر دردها و نافع است از برای قولنج و عسر البول

و سنگ کرده و مشانه و اوج طحال و کبد و پهلوی و سینه و اسهال و تشنج و قاطع نرف الدیم و نافع
 است از برای صداع مرکب از خون خلطی از چون بغم و سودا هرگاه خورده شود بعد از قصد و
 شسته آن خلطی که سبب صداع شده و شترتی مقدار نخود است با آب طنج کرفس شطی و جعده و منظر
 بعضی گفته اند که این دوا را بعد از سه ماه استعمال توان نمود و تسهید استعیل گفته که این
 افلونی دوا می مبارک است نزلات را باز دارد و همه بیماری ها و در دوا را ساکن گرداند خاصه در د
 قولنج و از برای نرف حبص و پیغره و امفید است صاحب خدیجات بدیع گفته که از جمله خواص
 این دوا آنکه مسکن در دندان است شرب باو گداشتن بر آن سرفه و خناق را زایل کند و بعضی گفته
 اند که نافع این دوا زیاده از حد و حصر است و از آنجمله نفع است از برای خفقان و سرفه کهنه و سیلان
 مزمن رحم و اختلال مره صفرا و سودا و نافع از برای تشنج حادث از شدت وجاع و آلام شایسته
 آن و شترتی ازین دوا مقدار یک نخود است از برای قولنج و در دوا کرده باب کرفس سیب طنج و در
 و خیره گفته که شترتی ازین همچون از نیم مثقال تا یک مثقال است بجهت قولنج و در آب طنج شبت
 و از جهت درد و جگر با طنج جعده و بجهت درد معده با طنج بادیان و بجهت بازداشتن خون با طنج
 سماق و تسهید نظار الدین شغانی گفته که شترتی ازین همچون از یک درانگ است تا نیم مثقال و بجهت
 درد معده و طنج انیسون از برای رططال با کجنین از برای قولنج و در طنج شبت و از جهت
 درد کرده و مشانه و در طنج را زیاده و از جهت حبس خون و در طنج سماق افلونیای رویه بنسخه
 حکیم سید محمد یون و در تحفه المؤمنین گفته که نافع این افلونیای مثل نافع افلونیای فارسیه است
 لیکن نافع است در قولنج و همه بول سنگ کرده و مشانه و ضیق النفس و تشنج و سل و خوائق
 و نزلات و فساد دمان و در آن و اسهال و ضعف جگر و این احوال پس است و هر دو مفسد ذهن
 اند مگر آنکه اکثر در اطع جاده و سینه نمایند صنعت آن فلفل ابیض نر و البیض سفید از هر یک است و
 پنجم ریم افیون خالص طین مخوم قوه الصبیغ تخم کرفس ابل سارون ناخواه را زیاده سبیل است
 و سبب تلخ مغز با دایم تلخ از هر یک با نروده درم سلیخه یک درم سماق هندوی یک درم روغن لبان
 پنجم درم مغز تخم شربزه پنجم درم شوق مدور درم شوق را بشرب جینا بنده حل کرده با غسل لغوام
 آورده و در زبان بپوشد و در طنج و در بکر زعفران پنجم درم مرکب صافی عاقر قرحا و فیون از هر یک

و در رم از بناد و روح عطری مروارید ناسفته حشک مربی از هر یک یکدرم کاغذ تصویر یکدانه
و نیم داخل است و در نسخه دیگر بجای حشک مربی مشک ترکی است و در نسخه دیگر چند پسته کبریا
مرجان قرمزی ایریشیم مفرغ از هر یک یکدرم نیز داخل است افلونیای روحی طوسی بنسخه
دیگر صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هر یک ده مثقال فیون کاغذی خالص زعفران
از هر یک پنج مثقال فریون مغز گردکان از هر یک دو مثقال سنبیل الطیب یسوان رازیانه از
هر یک یک مثقال عاقر قرحا سوربخان زنجبیل از هر یک نیم مثقال کنجد منقش چهار مثقال و نیم غنیم
نیمه انگ مشک بتی یکدانه رقی طلا و ورق نقره از هر یک یکدانه و نیم کلاب بقدر حاجت
محسل صافی سه وزن مجموع بدستور مقرر همچون سازند افلونیای رومیه نسخه دیگر صنعت
آن زعفران مایه شتر اعابلی و اچینی خضیه الثعلب مصری جد و اخطائی عود قماری خاک جوز
مغز جوز سافج هندی از هر یک پنج مثقال فلفل سفید بزرالبنج از هر یک بیست مثقال فیون بزر
مثقال فطر اسالیون سنبیل الطیب از هر یک چهار مثقال تخم کرفس کل و اغشته از هر یک سه
مثقال سلیخه عاقر قرحا فریون از هر یک یک مثقال غنیم شیب یا قوت رمانی مروارید ناسفته
کبریا از هر یک دو مثقال کوفته بنجیه سروغن بلسان جرب نموده با سه وزن او و محسل صافی همچون
سازند شنبی از یک قیرا تا یکدانه افلونیای رومیه نسخه حکیم لطف الله خال آن
مرحوم صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید هر یک چهل مثقال فیون کاغذی بیست مثقال
زعفران ده مثقال فطر اسالیون سنبیل الطیب از هر یک بیست مثقال تخم کرفس شش مثقال
سافج هندی عاقر قرحا سلیخه فریون حب بلسان از هر یک و مثقال او ویدرا کوفته سروغن
بادام شیرین جرب نموده محسل سه وزن مجموع او وید بدستور مقرر شنبیه همچون سازند شنبی
از یک نخود تا یکدانه افلونیای دیگر که بعضی اطباء آن را با ستم افلونیای رومیه ذکر کرده
و نوشته اند که بر عسم احقر از ترکیب آخرین است صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از
هر یک ده مثقال فیون کاغذی زعفران از هر یک پنج مثقال فریون مغز گردکان از هر یک
دو و مثقال سنبیل الطیب یسوان رازیانه از هر یک یک مثقال عاقر قرحا سوربخان زنجبیل
از هر یک نیم مثقال کنجد منقش چهار مثقال و نیم غنیم شیب نیمه انگ مشک ترکی یکدانه و در

طلا ورق نقره از هر یک یکد انگ نیم کجا الفیید رجاحت عسل سفید مصفی سه وزن دو به سبزه
 مغر معجون سازند افلونی و دیگر که بعضی اطباء این را نیز با سم افلونی ای رویه ذکر کرده و نیز
 نوشته اند که بزعم مولف نیز از تالیف متأخرین است صنعت آن فلفل سفید بزرالنج سفید
 از هر یک سبست مثقال فیون پانزده مثقال زعفران مایه شتر اعابی و ارجینی خصیة الثعلب
 مصری جدا خطالی عود قاری جم جوز بلو و منخل پخته سه سانج می از هر یک پنج مثقال فطر اسالیون ^{طیب} بل
 از هر یک چهار مثقال تخم کرفس کل دغست از هر یک مثقال سلیخه عافو قرقا و فیون از هر یک یک مثقال عنبر ^{طیب}
 یا قوت رانی مر و اردنا سفته که باقی می از هر یک مثقال جز را انچه صلبه کردنی آن جز را صلبه نماید و بنم
 و روغن بلبان گداخته ادویه را کوفته بخته بآن روغن بلبان چرب نمایند و با سه وزن ادویه
 عسل سفید مصفی خوشه و بقوام آورده معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی
 از یک قیرا نا یکد انگ افلونی و دیگر که قریب با فلونی ای و میه است در اجزا و دفع صنعت
 آن فلفل سفید بزرالنج سفید فیون عافو قرقا سبیل الطیب از هر یک یک مثقال زعفران
 دو مثقال کوبیده بخته با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند افلونی ای فارسیه
 شیخ داود الظاکی در جزو ثانی تذکره در حرف نهمه این دوا را ذکر کرده و گفته که این افلونی
 اشهر از رویه است و مرکب آن یکی از بنجاشعه است می فرمایند شاید در زمان او این افلونی
 اشهر بوده و لیکن درین زمان فلونی ای و میه اشهر است و صحیح آن است که این ترکیب قدم از
 بنجاشعه است صنعت آن به نسخه شیخ الرئیس که در قانون ذکر کرده فلفل سفید بزرالنج سفید
 از هر یک سبست درم افیون طین محتم از هر یک ده درم زعفران پنجم درم فیون مرکی
 صافی عافو قرقا سبیل الطیب از هر یک دو درم چند بید شتر یکد درم زرباد درونج عقری
 مر و اردینا سفته مشک خالص از هر یک نیم درم کافور قیصوری یکد انگ نیم عسل سفید مصفی بقدر کفا
 به سبزه معجون سازند و در نسخه اصل مرکی داخل نیست شربتی یکد درم با انچه موافق باشد از اشتر
 و باید که استعمال کرده شود این دوا بعد از گذشتن شش ماه از ساختن آن و این نسخه سوای عسل
 چهارده جزو است و وزن اجزا بقصد و چهار درم و یکد انگ و نیم است و هر شش درم است
 و نیم درم و خشک است و در دو درم و نیم و در نسخه دیگر در بین افلونی مشک داخل نیست

و گفته که مقدار شش از یکد انگ تا نیم مثقال است اما منافع و خواص آن نافع است از
 برای نفوذ طشت و بواسیر و اطلاق طبیعت و اسهال خون و از برای زمان آبستن که حیض
 نبیند و از برای ریاح عارضه و در رحم و حافظ جنین است و محکم میگردد اند فم رحم را سیاه نظر الیه شیخ
 گفته که این افلویا نافع است از برای استرخا و در هر عضو که باشد و نزف الدم از جمیع اعضا باز
 دارد و در رحم را قوت دهد و نافع است برای خفقان و حافظه را قوت دهد افلویای فارسیه
 شیخ داود الظاکی گفته که این معجون بسیار نیکو و کثیر النفع است خصوصاً در جربس خون و تقویت اعضا
 و حفظ جنین و از باب صداع و سعال و ضعف معده و بیخوابی و قوت این معجون با چهار سال
 باقی می ماند و جایز نیست استعمال آن پیش از شش ماه و جایز نیست که خورده شود از این معجون
 زیاده بر یکدرم صنعت آن فلفل سفید بزر را پنج سفید از هر یک است درم و در نسخه دیگر است و
 پنجدرم است ایفون کل مخوم تخم کرفس جوز ابل سارون ناخواه فسطج راز یا نه سنبلی الطیب
 مغز بادام تلخ از هر یک ده درم و در نسخه دیگر از هر یک پانزده درم است مغز تخم خرزهره پنجدرم
 اشق سه درم اشق را در شراب ربجانی خیسایند حل کرده باقی ادویه را کوفته آنچه چینی است
 بنیجه همه اجد اجد اوزن کرده با جسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و گفته که گاهی زیاده
 کرده می شود بر اجزای مزبوره زعفران پنجدرم مرکی صافی عاقر قرحا فرفون چند بیدستر
 مرجان سرخ کهر بای شمع از هر یک یکدرم افلویای فارسیه بنیجه دیگر که قریب است
 در اخلاطه بنیجه شیخ داود الظاکی صنعت آن فلفل سفید بزر را پنج سفید از هر یک است و پنجدرم
 ایفون طین مخوم قوه البصغ تخم کرفس جوز ابل سارون ناخواه راز یا نه سنبلی الطیب تلخ
 مغز بادام تلخ از هر یک پانزده درم مغز تخم خرزهره پنجدرم زعفران پنجدرم اشق سه درم
 مرکی صافی عاقر قرحا فرفون از هر یک ده درم چند بیدستر مرجان قرمز کهر بای شمع از هر یک
 مفرض از هر یک یکدرم زرباد و روغن عقیق مروارید ناسفته مشک کتبه خالص از هر یک
 نیدرم کافور فیضوری یکد انگ نیم اشق و مرکی را در شراب انگوری ربجانی خیسایند
 حل کرده باقی ادویه را کوفته بنیجه مجموع را با جسل مصفی سه وزن ادویه بنیجه معجون ساخته
 و در ظرف چینی کرده بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یک درم افلویای فارسیه

از ابن ماسویه منقول از قرا باین اندی مصالح چلی طبیع بر اسیم سلطان فیض روم حابس
اسهال مغون بوا سیر و جفن است و قدر شمش یک درم صنعت آن فلفل سفید زبر النج سفید
از هر یک بیست درم افیون کل مخوم کل ارمنی مغول شادنج عکسی مغول زعفران از
هر یک پنجدرم چند بیت ترا فریون عاقر قرحا سنبل الطیب مروارید ناسفته که با می شمع زربنا و
در پنج عقری را یک از هر یک یک درم کافور قیصوری ثلث درمی با غسل سفید مصفی بدستور مقرر
معجون سازند اقلونیا می فارسیه بنسخه محمود بن الیاس شش براری قریب است به نسخه
شیخ الرئیس صنعت آن فلفل سفید زبر النج سفید از هر یک بیست درم چند بیت ترا فریون عاقر قرحا
عقری از هر یک یک درم مروارید ناسفته مشک قتی از هر یک نیم مثقال و در نسخه دیگر از هر یک یک
مثقال است افیون ده درم زعفران پنجدرم مکی صافی سنبل الطیب عاقر قرحا فریون از هر
یک دو درم کافور قیصوری یک دانگ و نیم کوفته بنجته لعسل مصفی سه وزن او و معجون سازند
شربتی یک درم بعد از شش ماه استعمال نمایند اقلونیا می فارسیه بنسخه یوسف بغدادی
صاحب مالایسع الطیبی که گفته که این مرکب نافع است از برای قوی و نزف الدم زنان
و ریاح رحم و نافع است از برای زنا نیکه جنین ایشان ساقط میگردد و محکم می گرداند فم رحم
را و تقویت آن می کند و صالح است از برای امتلا و قوی و صالح است از برای بدن بدست
از برای دماغ و ذهن صنعت آن فلفل سفید زبر النج سفید از هر یک بیست درم افیون ده درم
و بعضی بر اجزای مزبور طین مخوم زعفران از هر یک پنجدرم افزوده اند اجزا کوفته بنجته
باسه وزن او و لعسل مصفی معجون سازند اقلونیا می دیگر از اختراع اطباء می متاخرین
در افعال مثل اقلونیا می فارسیه است و در تقویت باه اتوی از آن است صنعت آن فلفل
سیاه افیون از هر یک بیست درم زبر النج سفید مصطلک زعفران نیم گرم خضیه الثعلب صحر
از هر یک پنجدرم عاقر قرحا فریون از هر یک یک درم سنبل الطیب حب بلسان زربنا و کسبا
ریون چینی دار چینی خود فاری سافج هندی اشند از هر یک دو درم مشک خالص نندیم
ورق لقره پنجدرم ورق طلا یک دانگ اجزا کوفته بنجته بروغن بلسان چرب نموده با سه وزن
او و لعسل مصفی معجون سازند شربتی از یک نخود تا یک دانگ اقلونیا می دیگر از متفهمین

جلد اول در بیان نسخ افلونی

۵۲۳

و معلوم نیست که از اقترح کدام طبیب است لیکن نسخه بسیار خوبی است جامع جمیع فواید افلونی
رومیه و فارسیه است صنعت آن فلفل سفید بزرالنج سفید از هر یک بیست درم ایون
زعفران از هر یک ده درم تخم کرفس مصطکی رومی از هر یک پنج درم زرباد و عود هند
صندل دارچینی قرنفل آشنه سافج هندی سنبل الطیب و ارخطای حب بلسان از هر
یک دو درم عاقر قرحا افریون از هر یک یک درم کوفته بخته بعل مصفی سه وزن ادویه
معجون سازند افلونیای محمودی تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازی منقول از خط امیر
الیه قریب است در منافع بافلونیای فارسیه صنعت آن فلفل سفید بیست مثقال بزرالنج
سفید ده مثقال ایون پانزده مثقال زعفران پنج مثقال دانه بیل سنبل الطیب قرنفل
مصطکی رومی ریون چینی بسا سه سارون شامی ایونون افریطی دارچینی زنجبیل از
هر یک دو مثقال کل سرخ منقی از اقحاع کشیده خشک مقشر تخم کرفس از هر یک شش مثقال
کوفته بخته بروغن بادام شیرین ده مثقال چرب نموده با عسل مصفی معجون سازند و در نسخه
منقول از خط امیر مغالدین برادر حکیم احمد وزن روغن بادام شیرین پانزده مثقال و
وزن عسل سه وزن مجموع ادویه است افلونیای دیگر منقول از خط معزی الیه قلمی
فرموده که در جمیع افعال مخصوص در امر باده بی نظیره است صنعت آن فلفل سفید و افلفل
مصطکی رومی قرنفل از هر یک پنج مثقال دارچینی عود قاری قره الطیب قله صغار زرراوند
مخرج سنبل الطیب درونج عقری جوز بواب با بوزیدان پوست بیرون لسته پوست زرد انج
ورق کل سرخ تخم قرچک کباب چینی سلنج سیاه سعد کوفی سافج هندی عاقر قرحا صندل
سفید مغرب الزلم و اریدنا سفته بسد که با مشک بتنی خالص عنبر اشهب بر شیم مقرر
از هر یک دو مثقال زعفران ده مثقال ایون پنجاه مثقال زنجبیل چهار مثقال آمله منقی و ریون
ورق نقره خصیه الثعلب معری از هر یک یک مثقال ورق طلا بیست عدد و چند بیدستر
سه مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر ترکیب نمایند و به فواید این اطباء
یونان ابن ترکیب مشوش است زیرا که ایشان جمع میان ادویه قلبیه سوای زعفران
و ایون را جان نمیدارند افلونیای دیگر منقول از حکیم عماد الدین محمود صنعت

آن سور بخان هفت مثقال بوزید ان خصیه الشعب مصری مروارید ناسفته از هر یک پنج مثقال
غار یقون هشت سفید یک درم مثقال مصری تخم کرفس عاقر قرحا سنبل رومی یونجه چینی جوز بواجند شیر
از هر یک دو مثقال همین سرخ همین سفید خولجان زنجبیل قرنفل طباشیر سفید کل کا و زبان تخم بالنگو
صندل سفید ترب سفید محوف مدبر بسانه از هر یک چهار مثقال قنفل سیاه دار قنفل مصطکی رومی
سعد کوفی درونج عقری بادرنجبویه سنبل الطیب مایه شتر اعالی کل سرخ لسان العصافیر شنبه سیلخه
عود الصلیب تودری زرد تودری کلکون قاقله صغار ورق نقره از هر یک سه مثقال زعفران بانزده
مثقال زبرالنج سفید بیت مثقال غیره اشهب مشک بتی از هر یک یک مثقال ابریشم مقرر هفت
مثقال فیون کا زرونی یک و فیه تبریزی عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بستور مقرر همچون سازنده
و شولیش این نسخه زیاده از نسخه سابق است چه نزد طبای اوزان جمع میان ادویه قلبیه و افیون
جائز نیست چنانچه گذشت و جمع میان ادویه قلبیه و مسهلات را نیز جائز نداشته اند و درین نسخه
هر دو شده افلوینای محمودی تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازی صنعت آن با قوت رانی
مرجان قرمز لبه محرق جد و از خطائی غیره اشهب ورق نقره عود هندی قاقله صغار دار چینی
قرنفل زنجبیل و ج ترکی درونج عقری سارون سنبل الطیب تخم کرفس فوج هندی از هر یک
دو مثقال مروارید ناسفته کبریا همین سفید همین سرخ زرباد از هر یک سه مثقال لعل بخشی ورق طلا
مشک خطائی از هر یک یک مثقال خصیه الشعب مصری پنج مثقال مصطکی رومی زعفران از هر یک
بانزده مثقال قنفل سیاه زبرالنج سفید از هر یک بیت مثقال فیون سی مثقال عسل مصفی سه
وزن ادویه بستور همچون سازنده افلوینای دیگر از حکیم عماد الدین محمود شیرازی صنعت
آن قنفل سیاه زبرالنج سفید از هر یک بیت مثقال زعفران مصطکی اسطوخودوس ابریشم مقرر
مغر تخم خیارین مغر تخم خربرزه از هر یک پنج مثقال مروارید ناسفته لبه محرق کبریا اشهب شنبه با قوت
رانی جد و از خطائی محرب ورق طلا لعل بخشی قرنفل دانه هیل زنجبیل دار چینی دار قنفل سارون
شامی زرباد درنجویه خولجان عود بلسان حب بلسان پوست بیرون بسته بوزید ان اشنه
از هر یک دو مثقال مشک بتی خالص فریون عاقر قرحا از هر یک یک مثقال ورق نقره عود هندی
سعد کوفی سافج هندی سنبل الطیب مایه شتر اعالی درونج عقری جوز بواجب با سه تخم بادرنجبویه

جلد اول در بیان نسخ افلوینا

۵۲۵

عجنه شنبیل سفید کل وزبان کل سرخ تخم کرفس نانخواه پوست زرد اترج حصیه الثعلب مصری
 بهمن سفید تووری گلگون تووری زرد از هر یک مثقال شقال شقال مصری زرباد ولسان العصا
 از هر یک چهار مثقال مغز ناچیل مقشر مغز جلفه زده مغز گردگان مقشر از هر یک ده مثقال فیون
 شقال غسل سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند افلوینای محمودی که معمول است
 سلسله حکیم محمداقرا ولد ارشد حکیم عمادالدین محمود دست صنعت آن فلفل سفید فیون از هر یک
 بیست مثقال انیسون دارچینی سنبیل الطیب یونجه چینی اقیقون قرطبی سیاه مصطکی رومی سارون
 زنجبیل از هر یک دو مثقال زعفران تخم کرفس ورق کل سرخ از هر یک شش مثقال عجنه شنبیل
 یک مثقال ورق طلا بیست عدد ورق لقره پنجاه عدد مشک یک مثقال غسل مصفی سه
 وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند افلوینا تالیف حکیم عمادالدین محمود چینی شیرازی منقول
 از بیاض مجربات حکیم قاسم مشهور بمیرزا بزرگ بخط مغزی الیه صنعت آن ورق طلا محلول مشک
 بتنی خالص از هر یک یک مثقال ورق لقره لعل شش باقوت رمانی مروارید ناسفته مرجان
 قرمز زرد کهنه کربابی شش حقیق یاقوت لبه محرق مغسول جدوا خطائی مجرب عجنه شنبیل
 عود قاری خام زرباد درونج عرق بی سنبیل الطیب قیچ هندی فلفل دانه سیل بودا سارون
 شامی زنجبیل تخم کرفس دارچینی سفید سفید از هر یک دو درم حصیه الثعلب مصری پنجه دم
 زعفران پانزده درم فلفل سفید بزرالنج سفید از هر یک بیست مثقال فیون چهل مثقال غسل
 صافی سه وزن تمام ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربت تالکد انگ افلوینای محمودی
 به نسخ دیگر صنعت آن فلفل فلفل زنجبیل سیاه مصطکی کل سرخ دارچینی سنبیل الطیب سارون
 ریونجه چینی اقیقون از هر یک دو مثقال فیون کازرونی شش مثقال زعفران پنج مثقال وخن
 بنفشه بودا ده مثقال غسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربت تالکد
 افلوینا تالیف حکیم محمداقرا معروف بمیرزا بزرگ ولد ارشد حکیم عمادالدین محمود شیرازی منقول
 از بیاض مجربات بخط مغزی الیه صنعت آن جدوا خطائی عود هندی از هر یک
 دو مثقال سفید ورق کل سرخ منزع الاقماع دانه سیل سنبیل الطیب فلفل دارچینی فلفل
 سفید جوز بوالسیب مصطکی رومی درونج عرق بی خوبان زرباد سعد کوفی لبه محرق مغسول

جلد اول در بیان نسخ افلونی

۵۲۶

مروارید ناسفته ورق کل سرخ مرجان قرمز شیب بزرگ با ورق نقره ورق طلا از هر یک یک
 مثقال ربناد زعفران از هر یک پنج مثقال اسطوخودوس شش مثقال بریشم مقرض ده مثقال
 یا قوت زمانی مشک تبکی از هر یک یک مثقال افیون بزرگ پنج سفید از هر یک بیست مثقال عسل
 سفید خوشبوی مصفی نبات سفید بالما صفت سه زن ادویه معجون سازند افلونی یا خاصه تالیف
 حکیم عماد الدین محمود شیرازی معروف بفلونی محمود کهن قول از خط حکیم سلیمان موسوی شیرازی نافع
 از برای ضعیف و در تقویت باه بی نظیر است و نافع است از برای ضعیف قلب و خفقان
 و شک تمام آورد و فوائد بسیاری از برای این فلونی نقل کرده و مختصر نمودیم و در آخر گفته
 که این افلونی جمیع امراض را نافع است صنعت آن یا قوت زمانی مروارید ناسفته کبر باقی شیمی
 فاد از هر حیوانی جد و از خطائی مجرب موسیائی معتقد دارا یجودی از هر یک و درم در پنج عفرنی
 شفا قل مصری سفید از هر یک چهار درم زربناد طباشیر سفید دار فلفل آله متقی غنچه کل
 سرخ پوست بیرون پسته بزرگ و درم صابون الفار حب الزلم حب السودا عود هندی انیسون یا نخود
 رازیانه قاقاقیه صغار قاقاقیه کمار قرقه الطیب براسالیون مرکبی صافی چندید سده سعد کونی عاقود
 اسارون یا شتر اعرابی قسط شیرین سافج هندی سنبل الطیب از هر یک پنج درم شش سفید
 مصطکی رومی جوز بواخصیه الشعلب مصری بیا سبب باغی ربونند چینی مغز چلغوزه مغز نا جیل منقشه
 مغز بادام شیرین منقشه بزرگ پنج سفید از هر یک ده درم فلفل سیاه بیست درم زنجبیل سفید هفت
 درم پوست بلبله بهمن سرخ بهمن سفید بریشم مقرض تخم پیاز پوست زرد انج تخم کند حاجب
 بلسان عود بلسان جنطیان نارومی ماهی رو بیان از هر یک سه درم عجنه اشهب و دو درم
 مشک تبکی یک درم کند رد و دو درم زعفران سی درم مغز تخم خر بزره سه درم ورق طلا یک درم
 ورق نقره دو درم افیون کازرونی پنجاه درم نبات سفید یک ص درم عسل مصفی سه وزن
 مجموع ادویه پودر مقرض معجون سازند شتر از یک نخود تا یک انگ و گاه باشد که شخصی معناد
 بافیون باشد که تا یک درم توان داد افلونی یا خاصه تالیف حکیم محمد باقر و له حکیم عماد الدین محمود
 شیرازی که جمیع امراض موافق است صنعت آن بزرگ پنج سفید فلفل زعفران مصطکی از هر یک
 بیست مثقال جد و از خطائی مجرب عجنه اشهب مشک تبکی شیب کافوری مروارید ناسفته

جلد اول در بیان نسخ افلوینا

۵۲۷

وزق طلا با قوت رمانی بسند لعل بر خشی عاقر قرحا فیهون تخم بادرنجبویه پوست زرد اترج
 بوزیدان بهمن سفید و قویا در نجبویه کند رز ذکر و ج ترکی پوست یرون پسته از هر یک دو
 مثقال کبر با ورق نقره زرباد در و ج عقر بی لب با سه از هر یک چهار مثقال عود قماری
 سازج سندی اسطوخودوس قرقل زنجبیل اسارون دارچینی اشنه حب بلسان عود
 بلسان خولجان سعد کوفی زرب قسط بحری جوز بلو اسان العصاره خصیه الشعابیه یونجینی
 و از فلفل سیلنج بهاه حماما فطر اسالیون مرکب میوه سالیله غار یقون شش سفید از هر یک سه
 مثقال بر ششم مفرض صندل سفید سبیل الطیب تخم کرفس کل سرخ خشکی شش سفید مغز خجسته
 مغز نارچیل مقشر مغز تخم خیار مغز تخم خربزه از هر یک ده مثقال افیون یکصد مثقال عسل
 سه وزن ادویه بدستور معجون سازند افلوینا می خاصیه نشسته دیگر از حکیم عماد الدین محمود
 قریب بنسخه سابق باقی الحما فوافی صنعت آن با قوت سرخ رمانی شش بزرگ جود مغسول
 کبر با می شمع بدمحق ورق طلا سبیل الطیب می اشنه کبابه یونج و ج ترکی زرباد سازج
 سندی زرد اترج حرج زرب جیطیا ناعود بلسان نودری کلکون نودری زرد اسارون
 کاو زبان کل کاو زبان سیلنج تخم قرحه شک اسطوخودوس چندید سترافیتون کل سرخ تخم
 شاهتره از هر یک مثقال لعل بر خشی عقیق بانی زعفران جد و از خطائی مجرب بادرنجبویه
 تخم الکوفه الطیب تخم شربی از هر یک دو مثقال مروارید ناسفته ورق نقره عود قماری صندل
 سرخ صندل سفید مایه شتر اعالی زنجبیل سوربخان مصری در و ج عقر بی بهمن سرخ بهمن سفید
 پس اسند ناخواه تخم کرفس غار یقون سفید مقل ازرق رازیان طباشیر سفید کل نیلوفر یونجینی
 مغز حب السمیه قاقیا ر مغز حب الزلم مغز لبسته مقشر مغز نارچیل مقشر مغز بادام شیرین مقشر
 مغز فندق مقشر مغز حبه الخضر مغز انجلیک مغز گردکان تخم کاسنی مقشر مغز تخم که و مغز تخم
 خیارین مغز تخم خرفه مقشر از هر یک پنج مثقال عنبر اشهب مشک متخالیص از هر یک یک مثقال
 خصیه الشعاب مصری فلفل دارچینی از هر یک ده مثقال مصطکی تخم خشکی شش سفید از هر یک
 هفت مثقال افیون کاو زرقی سی مثقال کلاب یکصد مثقال نبات سفید نیم من نیز بر عسل
 سفید مصفی بقدر حاجت بدستور معجون سازند شربی از یک فیراطا یکد تا صنعت

جلد اول در بیان نسخ افلونی

۵۴۸

ابن افلونی خاصه به نسخه دیگر از مسودات نواب غفران مآب سید محمد بن محمود شیرازی
فارسه یا قوت سرخ رمانی لعل بخشی عقیق بمانی لب محرق مغسول شیش بزرگ سفید
که باقی شمع و ورق طلا جود و از خطای محرب بوزیدان سور بخان عاق و قحازا و نه در حرم ترم
نخمش شلغم از هر یک دو مثقال مرورید نافسته مرجان قرمزی و ورق لقره عجزه انبشک بقی
نخل صنبول الطیب و پنج عقیق با در بنجوبه کا و زبان ابریشم مقرض لب با سلسان العصا
شیرین از هر یک مثقال عود هندی صندل سفید یا شتر اعرابی خولجان تخم خرده مصطلک
غنچه کل سرخ و از فلفل و از چینی عقیق سعد کوفی و فلفل و انیسون از هر یک پنج مثقال خطی شعلاب
مصری زر بناد نووری سرخ نووری زر و بهمن سرخ بهمن سفید مغر و مغر بناد ام شیرین
مغشقه مغر کردکان مغر حبه الحضره مغر حبه الفطرم تخم خشخاش مغر تخم خرزهره مغر تخم بنارین تخم
بلون ماهی رویان بزرگ کنان از هر یک ده مثقال غفران بزرگ بنج سفید از هر یک چهل مثقال
فلفل سیاه پنج مثقال حب کا کچ سی عدد و افیون یکصد مثقال نبات سفید و صند و پنجاه مثقال
کلاب عرق بید مشک از هر یک یکصد مثقال آب سیش شیرین آب انار شیرین رب شیرین
از هر یک پنجاه مثقال عسل خفنی دو وزن و نیم مجموع ادویه بستور مغر ترکیب نایب افلونی
خاصه بلیف حکیم عماد الدین محمود مغر و بهمن دیگر گفته که این افلونی جامع امراض را مواءم
است صنعت آن بزرگ بنج سفید چهار مثقال فلفل مصطلک جود و از خطای محرب عجزه انبشک
ترکیب شیش بزرگ و از بناد نافسته ورق طلا یا قوت سرخ رمانی لب محرق مغسول لعل بخشی
عاق و قحاز فیون تخم بادرنجوبه پوست زرد انرج بوزیدان بهمن سفید کندر و کرج ترکه
پوست بیرون بسته از هر یک دو مثقال که باقی شمع و ورق لقره زر بناد و در پنج عقیق لب با
عود قماری خام اسطوخودوس کافور هندی و فلفل بنجیل سارون و از چینی است عجب بلسان
خولجان قسط بحری جوز بلسان العصافیر ریوند چینی خضیه الشعاعی اریون شش سفید و از فلفل
فطر اسابلون مرکب صافی سیاه از هر یک مثقال ابریشم مقرض صندل سفید صنبول الطیب
نخمش کل سرخ خشخاش بنج سفید مغر حبه الفطرم تخم خشخاش مغر تخم خرزهره مغر تخم بنارین تخم
یکصد مثقال عسل سوزن ادویه بستور معجون سازند افلونیای محمودی منقول از تحفه المیزان

جلد اول در بیان نسخ افلونی

۵۲۹

صنعت آن افیون فلفل سفید از هر یک بیست مثقال سفید الطیب سارون لبیا سه لیه سبیل
 دارچینی مصطکی ریوند چینی زنجبیل افیتون از هر یک دو مثقال تخم کرفس زعفران کل سرخ
 از هر یک شش مثقال مشک ترکی نیم مثقال عنبه اشهب یک مثقال ورق طلا و ورق نقره
 از هر یک پنجاه عد مجمل سه وزن مجموع او و به دستور مقرر معجون سازند شربت از یک قیراط
 نادر و قیراط افلونی حکیم سلیمان موسوی شیرازی گفته که این افلونی را جمیع منافع افلونی
 محمودی که قبل ازین ذکر شده می باشد مع شئی زائد صنعت آن با قوت ربانی لعل بخشش ورق
 نقره جد و از خطائی مجرب عود قماری خام غرق صندل سفید صندل سرخ بایه شته اعرابی زنجبیل
 سفید سوربخان مصری بهمن سرخ بهمن سفید ریوند چینی غار یقون بهش سفید مقل از ورق
 چند به شتر حلب منقعه از لم مغز تخم کدوی شیرین کشنیه خشک مقشقه مغز فندق مغز
 تخم خیارین مغز گردکان مقشقه مغز تاجیل مقشقه تخم کاسنی مقشقه تخم خشتخاش از هر یک پنج مثقال
 مروارید ناسته مصطکی رومی از هر یک هفت مثقال چربش یک نور لاجورد مغسول که بای
 شمع بسجده محرق عقیق بانی عنبه اشهب مشک خالص زعفران اشته سبیل سندی سبیل رومی
 خصیه الشلب مصری کیمیا بهینی وج ترکی زربناد سافج سندی زرداوند سرخ زربن شام
 خطبای نای رومی عود بلسان نووری کلکون نووری زردا سارون شامی در و ج عقیق
 باور نجبویه تخم بالنکو کاو زبان کل کاو زبان کل سرخ لبیا سه باغی قزوه الطیب لیجه سودا
 نان خواه تخم کرفس تخم فربخشک اسطوخودوس افیتون اقریطی طباشیر کل نیلوفر تخم شانه
 تخم بادروج از هر یک سه مثقال ورق طلا چهار مثقال فلفل دارچینی نافله از هر یک ده
 مثقال مغز چلغوزه مغز بادام شیرین مقشقه از هر یک بیست مثقال فیون کاو رونی یکصد
 و بیست مثقال روغن بنفشه بادام پنجاه مثقال کلاب بکین تبریزی بنات سفید نیم من
 عسل مصفی دو وزن مجموع او و به دستور مقرر معجون سازند شربت از یک نخود و یکدانه
 افلونی بای دیگر از حکیم سلیمان گفته که اکثر امراض را نافع است صنعت آن جد و از
 خطائی مجرب عنبه اشهب مشک تینی صندل سفید سبیل الطیب از هر یک دو مثقال
 عود قماری خام غرق بهمن سفید بهمن سرخ تخم کزک زبان تخم باور نجبویه کل سرخ زعفران

جلد اول در بیان نسخ افلونی

۵۳۰

فلفل سیاه دار فلفل سعد کونی زنجبیل سفید دار چینی تخم ترب حبک کج از هر یک پنج مثقال بایه
 شته اعرابی سور بخان مصری بوزیدان نوذری زرد نوذری خرچ درونج عقربی عافوق حار و او
 مرجع قرفل فاقه لسان العصافیر تخم بلبلون افریون از هر یک یک مثقال خضیه الثعلب مصری
 مصطکی رومی جوز بوالب با سه مغز پسته مغز فندق مغز کدو کان مقشع تخم خشخاش
 سفید تخم شلغم از هر یک ده مثقال زرباد و بادرنجویه از هر یک یک مثقال چهار مثقال زربالنج
 سفید بیست مثقال فیون کارونی سی مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه را کوفته پیخته
 بروغن بادام شیرین بقدر حاجت جرب نموده لعسل مصفی بدستور مقرر معجون سازند شیرینی از
 یک نخود نیکه انگ افلونیای دیگر نالیف حکیم احمد منقول از خط میرزا رحیم حکیم بانشاهی
 سلطان حسین صنعت آن فلفل سیاه مصطکی رومی سنبل الطیب فیتمون دار چینی ریونسیه
 قرفل صندل سرخ زنجبیل سفید بلبلون سفید با سه تخم خرده مقشع خضیه الثعلب مصری دانه
 بیل تخم خشخاش از هر یک هشت مثقال عینج کل سرخ بیست و دو مثقال کل ارمنی چهار
 مثقال پوست بلبله کالی پنج مثقال زعفران دو وزده مثقال زربالنج پانزده مثقال فیون
 سی یک مثقال عسل مصفی بیست و هفتاده پنج مثقال بدستور معجون سازند افلونیای
 احمدی دیگر نالیف حکیم احمد ولد ارشد حکیم سلیمان موسوی گفته که این ترکیب جرب است از برای
 نقویت قلب و دماغ و شاکل و آرد و قویت باه و اساکل و نظیر است صنعت آن فلفل سیاه پنج
 مثقال زربالنج سفیدی مثقال دار چینی زنجبیل قرفل مصطکی دانه بیل ریونسیه بوزیدان خضیه الثعلب
 مصری سور بخان مصری اسارون عافوق حار کل ارمنی صندل سفید پوست بلبله کالی
 بادرنجویه سنبل الطیب بایه شته اعرابی کل سرخ لسان العصافیر شیشه سلیمه عود الصلیب نوذری
 زرد نوذری کلکون فاقه صغار ورق نقره از هر یک یک مثقال زعفران پانزده مثقال زربالنج
 سفید بیست مثقال عینج شهاب مشکب از هر یک یک مثقال فیون کارونی چهار مثقال
 عسل سفید مصفی یکصد و شصت مثقال زربالنج و تخم خشخاش را به نهایت نرم کوبیده باقی
 ادویه را کوفته پیخته بروغن بنفشه بادام چرب نموده زعفران و فیون را بکتاب حل کرده مجموع
 را بعسل بقیه ام آورده بپزند و در ظرف چینی بکاهدارند و بعد از چهل روز استعمال نمایند

جلد اول در بیان نسخ افلونی

۵۴۵

شربت از یک گالیکانک افلونی ای احمدی دیگر تا لیف حکیم احمدی در دست حکیم سلیمان موسوی که
 بهجت خان احمد ترکیب فرموده صنعت آن فلفل سیاه است و پنج مثقال سبیل الطیب افیمون
 افریطی ریون جینی صندل سرخ زنجبیل طباشیر سفید و ارچینی لبیاسه تخم خرفه مقشر تخم خشخاش
 سفید خصیة الثعلب مصری مصطکی رومی قرنفل وانه سبیل از هر یک هشت مثقال و ورق کل سرخ
 بیست و دو مثقال کل ارشی چهار مثقال پوست بلبله کابل پنج مثقال زبر النرج سفید پانزده
 مثقال فیون سبیل یک مثقال زعفران دوازده مثقال و ورق لقره دو مثقال عسل سفید مصفی
 هفت صد و هفتاد و پنج مثقال تخم خشخاش و زبر النرج را نرم باید که بید و بانی او ویرا کوفته
 پیخته برستور مقر رجون سازند شربت یک قیراط تا نیم دانگ افلونی می دیگر منقول از
 مجربات حکیم احمد موسوی که خود تناول می فرموده اند صنعت آن عود قماری خام پانزده مثقال
 فلفل سفید مصطکی رومی از هر یک هشت مثقال ارچینی سبیل الطیب سید ستر مروارید ناسته
 عسل شهب از هر یک ده مثقال قزو نیست مثقال زعفران پنجاه مثقال وانه سبیل قرنفل
 در و پنج عقربی زربناد عاقر قرحا بن سرخ مویانی دارا بجدی جد و اخطالی مشک بیست
 بلبله کابل کهر بای شمع ابریشم مقرض و ورق کل سرخ صندل سفید تخم کاسنی کاو زبان بادرنجبویه
 پوست زرد انج شقاق مصری خصیة الثعلب از هر یک پنج مثقال کاو قرقصوری نیم مثقال
 زراوند مرچ دو مثقال و ورق لقره و ورق طلا از هر یک صد عدد جوز بواکبایه جینی از هر یک
 پنج مثقال آمله منقی ده مثقال فیون دویست و بیست مثقال شربت نار شیرین شربت به
 شیرین شربت سیریشیرین از هر یک بیست مثقال عرق کاو زبان عرق بید مشک از هر
 یک یکصد مثقال کلابه صد مثقال عسل سفید مصفی سه وزن مجموع او و به پتور مقر رجون
 سازند افلونی از استیاضه الفضل اعلامه العلماء میر محمد باقردا مودق کسره این افلونی را
 سه بطیة الارواح نموده و فرموده که این افلونی جامع جمیع فوائد افلونیای رومی و فارسیه
 و تریاق الکبریت باز بادنی در حفظ صحت تقویت ارواح و قوی و اعضا و ازاله جمیع
 امراض حاره و بارده و شرعی طویل از برای این دو انوشته و تحفه ترقطی شده و الی دیگر
 فرستاده صنعت آن فلفل سیاه است مثقال فلفل سفید و ارچینی سبیل از هر یک ده مثقال

جلد اول در بیان لیس افلونا

۵۴۲

ار از ایند اشته سفید نعل الطیب از هر یک ده مثقال نیمجیل یا نروده مثقال پوست زرد انرج
 سناج هندی کاو زبان کیدانی از هر یک هفت مثقال کل کاو زبان کل سکون آزاد بسناج
 فردمانا تخم بادرنجبویه پوست نارنج از هر یک پنج مثقال ورق بادرنجبویه بلبله سیاه شیطیج
 از هر یک هفت مثقال آله منقی پنج مثقال تخم شلغم بری نعلنج خشک پوست بلبله بهمن سفید
 پوست بیرون بسته نووری سرخ سعد کوفی ناسخو حبل الغار لسان العصاره اسارون شا
 کات مغسول کل سرخ اسطوخودوس قسط سفید بجزی پوست بلبله زرد پوست بلبله کابی شفاقر
 مصری صندل سفید کشته عینین از هر یک هفت مثقال جوز بوالبسا سنج کند زرد کرمج
 ترکی رب السوس درونج عقرنی مرصافی دانه بیل بوافرقل یونید چینی نبرالنج سفید از هر یک ده
 بهمن سرخ نووری زرد حاشا مغاش بغدادی نوم بری نارشک زرنب قصب الذیفر
 تخم فرخیشک قافله کرا کاو زربوس کل فیطو حب لبسان عود لبسان فنیون قریطی غاریقون
 بش سفید زراوند طولیل زراوند و جرج سکنج صمغ عربی مغل ازرق کثیر افزه الطیب لیم سیاه
 افریون اینسون عافور حاشا لیمجان مشکط اشیر جنطیانا می رومی صندل سرخ موسیانی دار
 بجدی قفر البهود مروارید ناسفته طباشیر سفید زرشک منقی فاو زهر حیوانی اصطیبا ناتی
 الاجورد مغسول عنبر اشهب ورق فقره از هر یک پنج مثقال کباب چینی مشک فنی خالص از هر یک
 شش مثقال مصطکی رومی سی مثقال زربنا و خصیبه الثعلب مصری ارفلفل عود هندی خام
 جد و از خطائی مجرب ابریشم مقرض کل ارمنی مغسول از هر یک دوازده مثقال تخم کرفس است
 مثقال نعفران شصت شوش مثقال بسد محرق کبریا ورق طلا از هر یک چهار مثقال باقو
 رماتی زمره کهنه از هر یک مثقال نرجه شفاف دو مثقال و عن لبسان سی و دو مثقال
 میعه سائله و عن ناچیل از هر یک است و دو مثقال فنیون کاو زرقی یکصد و پنجاه و پنج مثقال عرق
 بکار نارنج کباب از یک من نر نری عرق بید مشک گلاب از هر یک دو لیست و پنجاه درم
 عرق فتنه یکصد و بیست درم عرق کاو زبان یکصد و پنجاه درم عرق قیرقل پنجاه درم عرق
 دارچینی هفتاد و پنج درم نبات سفید یکصد و پنجاه درم عسل سفید مصفی چهار وزن او
 طریق ساختن این دوا باین نحو است که صمغ را سوای مصطکی در عرق بکار کاو زبان عرق

جلد اول در بیان نسخ افلونی

۵۴۴

بید مشک و گلاب بنجیسانند و اندک عسل داخل کرده یکبار بگذارند و بنهر را عسل بگذارند
و بنجین موسیائی و قفر را جدا جدا و عسل بگذارند و افیون را در عرق دارچینی و عرق قرقر
و عرق فتنه بنجیسانند و مشک و زعفران و جد و ارفاد و زهر را جدا جدا بگویند و جواهر را نرم
کوبیده بر روی سنگ ساق یا کلاب ساقی بلیغ نموده بنحویکه در زیر دندان نیاید و ابریشم را
نیکو مقرر نموده از پارچه نازکی بگذرانند و باقی ادویه را کوفته بنجیه بروغن بلسان و دروغ
نار جیل و سبزه سالی که چرب نموده و چون عسل را بقوام آورده باشند و از آتش فرود آورده
اول مرتبه صمغ را در آن حل نمایند پس جواهر را اصلاح کرده ابریشم را داخل نمایند بعد از آن
عنبر که اخته و موسیائی و قفر را که اخته و فاد زهر و جد و ارفاد و افیون و زعفران باین ترتیب
که ذکر شد داخل نمایند پس ادویه چرب کرده را پس مشک استخاه ورق طلا و ورق نقره پس جید
و مبالغه نمایند که اجزا خوب هم مخلوط شوند و آن قدر تبریز کنند که هیچ جزوی از آن متمنا از
جزو دیگر نباشد پس در ظرف چینی کرده نگاهدارند پیش از نشش ماه استعمال نمایند و شیری
از این معجون از نمدانک تا نیم مثقال و معتاد با فیون را تا یک مثقال نیز جائز است و این دوا
بغیر عرقها و عسل و نبات یکصد و دوازده جزو است و فرا جش کرم است در اول درجه
اول و خشک است در اول درجه سوم میفرمایند بر عارفان قوانین ترکیب مخفی نیست که
بحسب قوانین ترکیب این ترکیب مشوش است و اگر چه میر عمده فضلا اند لیکن لازم است
که عارف قوانین ترکیب باشند افلونیای حکیم عماد الدین محمود که از جهت اعتماد بر آن
سبب محمودی نموده اند صنعت آن فلفل سیاه سنبل الطیب و نقل سیل و بواسطه که رومی
ریون چینی سیاه سارون بزرگ سفید تخم کرم و روغن کل میخ افیون از چینی از هر یک
دو مثقال فیون خالص زعفران از هر یک پنج مثقال ادویه کوفته بنجیه بروغن بنفشه دوم
چرب نموده با سه وزن ادویه عسل مصفی مفهوم بشیر شربتی از یک خود ناد و خود افلونیای
دیگر منقول از طب سبب صنعت آن فلفل سیاه بزرگ سفید از هر یک است و درم افیون
ده درم زعفران پنج درم سنبل الطیب قرقر خا فیهون از هر یک دو درم چند سبب ترکیب
زربنا و دروغ عرقی مشک خالص مر و ایدنا سفته از هر یک نیم درم عسل مصفی نو مثقال

جلد اول در بیان نسخ افلوینا

۵۳۴

علی الرسم معجون سازند شربتی بکد انگ افلوینای دیگر صنعت آن بوند چینی بپاشند زبنا و عود
 هندی از چینی قرفل شده سافج هندی سنبل الطیب لیلیان از هر یک دو درم حصه الثعلب
 مصری بزرالنج زعفران تخم کرفس از هر یک پنج درم فلفل سیاه افیون مصری از هر یک بیست درم
 مصطکی رومی پنج درم عاقرقرا فریون از هر یک یک درم مشک ترکی بندرم ورق طلا دانگی
 ورق لقره بندرم اجزا کوفته بخیمه بروغن بادام چرب کنند و با سفید آن غسل صاف کنند گرفته
 بشیرند و بعد از شستن ماه بقدر قوت مزاج استعمال نمایند افلوینا منج الله من صنعت آن زعفران بخور
 عاقرقرا فریون سنبل الطیب از هر یک یک درم فلفل سیست درم بزرالنج سفید بیست درم افیون
 یک درم با غسل صافی سه وزن ادویه بخون سازند افلوینای دیگر بعضی گفته که از تالیف نسخ این
 است مسکن و اوجاع است و نافع است از برای قولنج صنعت آن فلفل سفید بزرالنج سفید از هر یک
 بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران نیم مثقال فریون سنبل الطیب عاقرقرا از هر یک یک مثقال
 غسل صافی سه وزن ادویه بخون سازند افلوینای این با سه جود جهت نزلات و اوجاع
 معده و ریاح و قولنج با مطبوخ یا بارب استعمال نمایند جهت تشنج و فالج با مطبوخ جوز الطیب
 و جهت سرفه و صیق النفس با مطبوخ زوفای خشک و جهت سنگ کرده و مثانه با آب کرفس
 و جهت تروم الدم جمع اعضا با آب برک نارنگ که در شربت یک نخود است و این نسخه نیز از
 قرا بادین افندی صالح حبیبی بر اسیم سلطان قصیر روم نقل شده صنعت آن فلفل سفید افیون
 بزرالنج سفید زعفران از هر یک پنج درم سنبل الطیب عاقرقرا چند بیست درم از هر یک یک درم با غسل
 سفید بدست و مقرر بخون سازند افلوینای دیگر منقول از قرا بادین افندی صالح حبیبی
 نهایت مخدر و مسکن و اوجاع است صنعت آن فلفل سفید بزرالنج سفید از هر یک دو درم افیون
 و از چینی از هر یک یک درم تخم کرفس تخم مقدونس که فطر سالیون است دو قوا از هر یک ثلث درم
 زعفران نیم درم سنبل الطیب عاقرقرا زبنا از هر یک یک درم رومی پنج جبه فریون قسط تلخ
 از هر یک یک درم اجزا با غسل صافی بقدر حاجت بخون سازند افلوینا تالیف مرحوم
 حکیم سید محمد رحیم یاشی منقول از خط ایشان بحیث در اعضا و قولنج و تقویت باه و اعضا
 از این نسخه نافع صنعت آن عذرا شهاب قوت سرخ مرادید با سفید از هر یک دو مثقال یا بیشتر اعراض

جلد اول در بیان نسخ افلونی

۵۳۵

خصیة الثعلب مصری حد و از خطائی فاد زهر حیوانی و از چینی عود قماری مغز جملخو زهر جوز بلور از عفران
مازندرانی از هر یک پنج مثقال فاد زهر معدنی سه مثقال فلفل سفید بزر را پنج از هر یک یک
مثقال افیون مازندرانی یا نوزده مثقال فطر اسالیون چهار مثقال تخم کرفس سه مثقال
سافج هندی سلبه عاقر قرحا فریبون از هر یک یک مثقال سنبل الطیب چهار مثقال ادویه
را باروغن لبان جرب سباده با غسل سه برابر ادویه معجون سازند افلونیای حکیم صالح خان
خال آن مرحوم صنعت آن فلفل سفید بزر را پنج سفید زهر یک مثقال نیم درونج عفرنی سنبل الطیب
خصیة الثعلب مصری جنطیانا مثقال ازرق تخم شلغم بری تخم جز رشک ترکی خالص از هر یک و
مثقال مصطکی رومی طباشیر آمله منقعی عین شهاب از هر یک یک مثقال سیاه و انیسون تخم بالنگو
افیتون کل کا و زبان صمغ عربی را زیاده دار فلفل صندل سفید بکلاب سوده مغزنا رجیل مقشره
مغز بادام شیرین مقشره مغز پسته بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک سه مثقال فلفل شست مثقال و
کل سرخ و از چینی سبیلانی از هر یک شش مثقال زنجبیل عاقر قرحا و ج ترکی جوز بلور بنا و از هر یک
چهار مثقال زعفران ده مثقال تخم کرفس نه مثقال حبثا رده مثقال سافج هندی پنج مثقال
افیون کا زرونی به نقاد و پنج مثقال عسل سفید مصفی بهفت صد و پنجاه مثقال کلاب جمل مثقال
بدستور مقرر معجون سازند افلونیای تالیف صدر الشیریه مولانا عبد الرزاق لاهیجی صنعت
آن افیون کا زرونی دو از ده مثقال درونج عفرنی مر و اریدنا سفنه سنبل الطیب ریون
فلفل سیاه عود قماری خام و از چینی مرجان فرمزی کهربای شمشیری ابریشم مفرض زعفران کا و زبان
اسطوخودوس افیتون فریطی تخم فرخشک تخم کاسنی مقشره صندل سفید سوده بلبله سیاه فلفل
ازرق فلفل سفید انیسون از زیاده خصیة الثعلب مصری فاقا جوز بلو ابسیا سه فلفل شقال مصر
خولجان بوزیدان بهمن سرخ زنجبیل طباشیر سفید رشک ترکی خالص از هر یک یک مثقال و
طلا ورق نقره از هر یک یک عدد و لا جور و غسول سه مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور
مقرر معجون سازند افلونیای سعیدی از اختراع حکیم محمد سعید قلی اوحدانی که این افلونیای
در برابر افلونیای حکیم میر عماد الدین محمود و افلونیای حکیم احمد ترکیب نموده و بنا بر ایشان
افلونیای خود را به محمودی و احمدی موسوم نموده اند و نیز افلونیای خود را به سعید موسوم نموده

جلد اول در بیان نسخ افلونیای

۵۳۱

و جمیع منافع و خواص که مغزی ایها بجهت افلونیای خود ذکر کرده اند حکیم محمد سعید مع شتی
 زائد از برای افلونیای خود آورده صنعت آن بلبله سیاه پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی پوست
 بلبله طیار شیر سفید سیاه یک کشته خشک مقطر از هر یک است مثقال کهر برای شمع شیب بزرگ سرخ
 پوست زرد اترج از هر یک دو مثقال سطوخودوس ریون چینی پوست پیخ لعل مصطکی
 رومی عود قمارنی عفران صندل سفید از هر یک مثقال طاق مخلوب یک مثقال نیم عاقر قرحا
 یک مثقال دارچینی ده مثقال بزرالنج سفید پنج مثقال افیون ده مثقال جزار اکوفته پیخته بر وزن
 بادام شیرین چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه غسل سفید مصفی معجون سازند و بعد از شستن
 استعمال نمایند افلونیای تالیف میرزا محمد حکیم صنعت آن فلفل سفید بزرالنج سفید افیتون
 زعفران از هر یک است مثقال مصطکی سطوخودوس بر ششم مقرض از هر یک پنج مثقال
 مروارید سفته لبه کهر یا شیب سبز با قوت رمانی مشک بتنی جدو از خطائی و برق طلا از هر یک
 دو مثقال سعد کونی و رن لقره عود قمارنی خام یا به شته اعوانی سنبال الطیب باج هندی
 درون عقیق بنی جوز بوالسبب سه کا و زبان تخم بادرنج و یک سرخ تخم کرفس نان خواه پوست
 زرد بیرون اترج از هر یک است مثقال خضیه الثعلب مصری شقاقل زربناد لسان العصی
 از هر یک چهار مثقال قرقل دانه سیل زنجبیل دارچینی دار فلفل اسارون زرب بادرنج و پیچ
 خولجان حب بلبلان پوست بیرون بسته بوزیدان آشنه از هر یک دو مثقال عاقر قرحا و پیچ
 از هر یک یک مثقال بهن سفید قودری سرخ قودری سفید مغز نازجیل مقطر مغز تخم خیار
 مغز تخم خرپره مغز بته مغز گردکان از هر یک پنج مثقال غسل مصفی سه وزن ادویه
 به دستور مقرر مرتب نمایند و مخفی نماند که این ترکیب نیز نهایت مشوش است و از قواعد
 کلیه ترکیب خارج افلونیای دیگر که بجهت قولنج بی نظیر و بادا بشکن و طبع را نرم سازد
 و مسکن جمیع دردها است و خواب آورده صنعت آن فلفل فیون بزرالنج سفید بیرون
 ناخواه برک سداب قودنج زیره کرمانی چند بیدسته حب لغار از هر یک یک کج و سقمونیای
 مشوی ثلث خردی کوفته پیخته لعل مصفی سه وزن ادویه لیسر شسته شتی نایکد رم
 و این دو ایازد چیز است و مزاجش فریادعال در گرمی و سردی بلکه ناکل دیگر مخفی خشک

است در درجه سیوم افلو نیای دیگر قریب است با فلو نیای قبل لیکن سهل است دوا ی جدید
 جمیع درد ها را فرو نشاند و باد ها بشکند و قوت لجم را مانع باشد صنعت آن فلفل ناسخاوه شونیزب افکار
 چند بیت زیره کرمانی افیون بزرالنج سفید بروج اجزا مساوی کوفته بخیه بعسل مصفی سه وزن
 ادویه معجون سازند افلو نیای دیگر از تالیف متأخرین به بنا بر شفع و قریب است با فلو نیای
 حکیم سلیمان موسوی شیرازی قلمی گردیده که جمیع امراض را موافق است صنعت آن بزرالنج سفید
 چهار مثقال فلفل مصطلکی رومی جد و اخطائی عینر اشهب مشک کبک لیسب نمبر و اریدنا سفته
 یا قوت رمائی لعل بخشی لبد محرق مغلول ورق طلا عاقره قرقا فریون تخم بادرنجبویه پوست
 زرد اترج بهمین سفید بوزید آن کندر پوست بیرون بسته و ج ترکی از هر یک و مثقال که برای
 شمعی زربنا و ورق نقره در روغ عقری لب با سه عود قمارسی خام سانج هندی سطر خود و کل
 قوت فلفل زنجبیل سارون شامی ارجینی اشبه حب بلسان خولنجان سعد کونی قط بجرى جوز بوا
 لسان العصافیر خضیه الثعلب مصری ریون دجینی غار یقون شش سفید از فلفل سیاه فلفل سیاه
 مرکبی صافی میوه سالک از هر یک مثقال بر شیم مقرض صندل سفید سیبیل الطیب تخم کرفس
 کل سرخ منروع الاقلع تخم خشنی شش سفید مغز تاجیل مغشیه مغز تخم خرنبره از هر یک و مثقال
 افیون یکصد مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بستور مقرر معجون سازند شرفی از یک خود تا
 یکد آنک افلو نیای دیگر از متأخرین صنعت آن مرواریدنا سفته که برای شش سیاه
 سنبیل الطیب و تخم کبک ابر شیم خام از هر یک مثقال لبد محرق زرد کهنه عقیق رمائی طباشیر سفید
 و ارجینی سارون شامی سانج هندی صندل سفید زرشک منقی ریون دجینی تخم قرقاشک عینر
 اشهب مشک کبک ورق طلا و ورق نقره جد و اخطائی مجرب در روغ عقری بادرنجبویه کل
 کا و زبان پوست زرد اترج از هر یک و مثقال لعل بخشی یا قوت رمائی از هر یک که مثقال
 فلفل سفید چهل مثقال مصطلکی نیست مثقال عفران ده مثقال افیون چهل مثقال تخم کرفس
 پانزده مثقال جوز بوا لب با سه خولنجان اسطر خود و س مایه شتر اعزالی از هر یک پنج مثقال
 عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بستور مقرر معجون سازند افلو نیای دیگر از متأخرین
 صنعت آن یا قوت سرخ رمائی یا قوت زرد یا قوت کبود لعل بخشی ورق کل سرخ سانج هندی

علی الرغم معجون سازند شربتی بکشد انگ افلونیای دیگر صنعت آن بوند چینی بسیار زبنا دود
 سندی ارچینی قرقر نقل شده سافج هندی سنبلی الطیب لیسان از هر یک دود درم صفت الثعلب
 مصری بزرالنج زعفران تخم کرفس از هر یک پیچیدرم فلفل سیاه افیون مصری از هر یک بیست درم
 مصطکی برومی پیچیدرم عاقرقرا فریون از هر یک یکدرم مشک ترکی بندرم ورق طلا دانگی
 ورق لقره بندرم اجزا کوفته بخیچه بروغن بادام چرب کنند و با سببند ان غسل صاف کف گرفته
 بشیرشند و بعد از شش ماه بقدر قوت مزاج استعمال نمایند افلونیای جالینوس صنعت آن زعفران پیچیدرم
 عاقرقرا فریون سنبلی الطیب از هر یک یکدرم فلفل سبب درم بزرالنج سفید بیست درم افیون
 یکدرم با غسل مصفی سه وزن او و به معجون سازند افلونیای دیگر بعضی گفته که از تالیف شیخ الرئیس
 است مسکن اوجاع است و نافع است از برای قولنج صنعت آن فلفل سفید بزرالنج سفید از هر یک
 بیست مثقال فنیون ده مثقال زعفران نیم مثقال فریون سنبلی الطیب عاقرقرا از هر یک یک مثقال
 غسل مصفی سه وزن او و به دستور معجون سازند افلونیای این با سبب جهت نزلات و اوجاع
 معده و ریاح و قولنج با مطبوخ یا بارب به استعمال نمایند جهت تشنج و فالج با مطبوخ جوز الطیب
 و جهت سرفه و صیقل النفس با مطبوخ زوفامی خشک و جهت سنگ کرده و مثانه با آب کرفس
 و جهت نزول الدم جمیع اعضا با آب برک نازشک قدر شربتی یک نخود است و این نسخه نیز از
 قرا بادین افندی صاحب جلی طیب ابراهیم سلطان قصیر روم نقل شده صنعت آن فلفل سفید افیون
 بزرالنج سفید زعفران از هر یک پیچیدرم سنبلی الطیب عاقرقرا چند پیچیدرم از هر یک یکدرم با غسل
 سفید بدستور مقرر معجون سازند افلونیای کبیر منقول از قرا بادین افندی صاحب جلی
 نهایت مخدر و مسکن اوجاع است صنعت آن فلفل سفید بزرالنج سفید از هر یک دودرم افیون
 دارچینی از هر یک یکدرم فلفل تخم کرفس که فطر اسالیون است دود از هر یک ثلث درم
 زعفران نیمدرم سنبلی الطیب عاقرقرا زبنا دود از هر یک دود درم بزرالنج سفید فلفل سیاه
 از هر یک یکدرم اجزا را با غسل مصفی بقدر حاجت معجون سازند افلونیای تالیف مرحوم
 حکیم محمد رحیم حکیم بامشی منقول از خط ایشان جهت درد اعضا و قولنج و تقویت باه و اعضا
 ریسه نافع صنعت آن عذیر شهب یا قوت سرخ مروارید با سبب از هر یک دود مثقال تالیف شهاب

خصیة الثعلب مصری جد و از خطائی فاد زهر حیوانی و از چینی عود قناری مغز جلفوزه جوز بوز از عطر
 مازند رانی از هر یک پنج مثقال فاد زهر سعدنی سه مثقال فلفل سفید بزرالینج از هر یک بیست
 مثقال افیون مازند رانی پانزده مثقال فطر اسالیون چهار مثقال تخم کرفس سه مثقال
 سافج هندی سلیقه عافرقه فریون از هر یک یک مثقال سنبل الطیب چهار مثقال دویه
 رابار و عن بلسان جرب نموده با عسل سه برابر ادویه معجون سازند افلونیای حکیم صالح زنج
 خال آن مرحوم صنعت آن فلفل سفید بزرالینج سفید از هر یک مثقال نیم درونج عطر فی سنبل الطیب
 خصیة الثعلب مصری جنطیانا مثقال ازرق تخم شلغم بری تخم جز رشک ترکی خالص از هر یک و
 مثقال مصطکی رومی طباشیر آمله منقی عنبر اشهب از هر یک یک مثقال بیاسه انیسون تخم بانکو
 افیمون کل کاو زبان صمغ عربی رازیانه و از فلفل صندل سفید بکلاب سوده مغزنارجیل مقشر
 مغز بادام شیرین مقشر مغز بسمه بکربن سرخ بهمن سفید از هر یک مثقال فلفل شست مثقال ورق
 کل سرخ و از چینی سیلابانی از هر یک شش مثقال زنجبیل عافرقه حاج ترکی جوز بوز از هر یک
 چهار مثقال زعفران ده مثقال تخم کرفس نه مثقال خالصا رده مثقال سافج هندی پنج مثقال
 افیون کازرونی هفتاد و پنج مثقال عسل سفید مصفی هفت صد و پنجاه مثقال کلاب چهل مثقال
 بدستور مقرر معجون سازند افلونیای تالیف صدر الشیراز مولانا عبد الرزاق لاهیجی صنعت
 آن افیون کازرونی دوازده مثقال درونج عطر فی مروارید ناسفته سنبل الطیب فیون
 فلفل سیاه عود قناری خام و از چینی مرجان فریزی کهربای شغلی ابریشم مقرر فی زعفران کاو زبان
 اسطوخودوس افیمون از لبطی تخم فرخشک تخم کاسنی مقشر صندل سفید سوده بلبله سیاه فلفل
 ازرق فلفل سفید اسالیون ازبانه خصیة الثعلب مصری فاقا جوز بوا بیاسه فلفل شقال مصر
 خولجان بوزیدان بهمن سرخ زنجبیل طباشیر سفید رشک ترکی خالص از هر یک یک مثقال ورق
 طلا و ورق نقره از هر یک سه عدد لاجورد مغسول سه مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور
 مقرر معجون سازند افلونیای سعیدی از اختراع حکیم محمد سعید قتی اوحدانی که این افلونیای
 در برابر افلونیای حکیم میر عطاء الدین محمود و افلونیای حکیم احمد ترکیب نموده و چنانچه ایشان
 افلونیای خود را به محمودی و احمدی موسوم نموده اند و نیز فلو نیای خود را به سعید موسوم نموده

طرف چینی گاه از د و بعد از سه ماه و یا بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی بقدر نخود تنی نیم
 دانگ فرو برد افلونیای حکیم موسی در نسخه المتوسلین فکر کرده و گفته که مزاجش قریب با اعتدال
 موافق است و از مزاجه بارده چهاره را صنعت آن برالنج سفید ایفون کا زرونی از هر یک هشتال
 زعفران کشته خشک منقشر از هر یک پنج مثقال صندل سفید طباشیر سفید سبیل الطیب درونج
 عطر بی بسیاره عود قماری سافج هندی حب بلسان عود بلسان سعد کوفی زرب قسط بحری جوز
 بوالسان العصاره افلفل سلیمه سیاه اسارون فوفل نجیل اسپرینج بهمن سفید تخم بادرنجیو بوزیدان
 از هر یک و مثقال از چینی کل سرخ تخم خشک شش مغز جلفوزه مغز نارچیل منقشر زرباد کل کا و زبان
 از هر یک مثقال آله منقی در شیر گا و برورده هفت مثقال مشک بتی نیم مثقال کبرای شعی
 مروریدنا سفید یا قوت رمانی لعل بدخشی لب محرق مر جان فریزی عقیق یانی ورق طلا
 غیرا شهب از هر یک یک مثقال جواهر را برنگ ساقی بکلا لایه بنوده و باقی ادویه اکوفته بجه
 بعسل مصفی سه وزن جمع ادویه شش مجون سازند می فرمایند باید دانست که درین پنج شش شش
 اخیر از متاخرین عایت نوامین بکلیه ترکیب نیز نشود و با عقدا بنده خالی از مضار می نیستند
 افلونیای مسی بجافظ الارواح جمیع منافع افلونیای فارسیه و افلونیای حکیم عداد الدین محمود
 که حکیم سلیمان موسوی از مغزی الیه نقل کرده اند برای این افلونیای فکر نموده و این افلونیای متاخرین
 است و نقش معلوم نیست صنعت آن برالنج سفید ایفون کا زرونی از هر یک بیست مثقال شیر خشک خراسانی
 صندل سرخ صندل سفید و از چینی طباشیر سفید سبیل الطیب کل سرخ شروع الا قلع تخم خشک شش سفید
 مغز جلفوزه مغز نارچیل منقشر مغز جنارین مغز تخم خربزه از هر یک پنج مثقال ایفون زرباد
 درونج عطر بی کل کا و زبان لب بسیاره عود قماری خام حب بلسان از هر یک چهار مثقال صندل
 رومی زعفران از هر یک مثقال سافج هندی خولجان سعد کوفی قسط بحری جوز بوالعود و بلسان
 باقشر حاماسلیمه فطر اسالیون اسارون نجیل از یازده ایفون تخم کرفس و نقل از هر یک مثقال
 افیوین پوست زرد انج پوست بیرون لیته ورق نقره مشک بتی بهمن سفید اسپرینج دو قو تخم
 بادرنجیو بوزیدان از هر یک و مثقال جز اکوفته بجه بعسل مصفی سه وزن ادویه شش شسته
 میجوان سازند و در نسخه دیگر یا قوت سرخ رمانی لعل بدخشی کبرای شعی و ورق طلا غیرا شهب از هر

از هر یک دو مثقال مروارید ناسفته یک مثقال لید مرجان قرمزی عقیق یاقتی از هر یک سه مثقال اذخر
 است جواهر بر یک کلاب صلایه نموده ورق طلا ورق نقره را بجسل حل کرده عذره را بر روغن بلسان
 که اخته باقی ادویه را کوفته بچینه بستور مقرر همچون سازند شربتی از یکدانک تا نیم درم افلوینا
 مسکه بجا قسط الارواح نالیف حکیم میر محمد مؤمن گفته که این افلوینا قریب به عدال است و موافق
 جمیع امراض است صنعت آن نیز از پنج سفید فلفل سفید از هر یک سه مثقال زعفران پنج مثقال کشنیر
 پنج مثقال صندل سفید از چینی طباشیر سفید صندل الطیب کل سرخ خشخاش سفید مغر چلتوزه مغر تازیانه
 منقشه کل کاو زبان از هر یک سه مثقال زربینا دو روغ عقری لبیاسه عود قماری حب بلسان
 سافج هندی عود بلسان سعد کوفی زرنب منط بحری جوز بوالسان العصاره دار فلفل سیاه
 اسارون فلفل زنجبیل از یانه اینسون قرنفل فریون کچور و تریج پوست بیرون بسته ورق
 نقره بهمن سرخ بهمن سفید و ج ترکی تخم بادرنجیویه پوزیدان از هر یک دو مثقال آمله بشیر پرورده
 هفتاد مثقال مشک ترکی نیم مثقال عسل سه وزن ادویه بستور همچون سازند و بهجت بعضی این ادویه
 اصنافه شده مروارید ناسفته که با از هر یک سه مثقال یا قوت رمانی لعل بخشی ورق طلا عذره
 اشهب از هر یک دو مثقال لید مرجان قرمزی عقیق از هر یک سه مثقال و نیز از انجمله الفس
 الترکیب است الفس الترکیب نالیف میرزا ابراهیم ولد حکیم فلفل نقل از بیاض مجربات
 او مخط مغزی الیه قلمی نموده اند که این ترکیب من است و سوای این اسم بیافتم اسم لایق از
 ترکیب را بسبب بیماری منافی که مشاهده نمودیم ازین ترکیب لاسیما از برای اعانت
 بر مضم و تقویت باه و تقویت قلب جمیع اعضا می یسه و با وجود این فعال بسیار گرم نیست و بیشتر
 از یکدانک تا دو دانک نیم مثقال است صنعت آن لبیاسه قاصه صغار قره الطیب زنجبیل
 دار فلفل از چینی سارون شامی از هر یک یک مثقال فلفل سفید مروارید ناسفته زعفران ریون چینی
 از هر یک دو مثقال کشنیر خشک منقشه شش مثقال طباشیر سفید پنج مثقال عصاره زرنک
 ده مثقال باد زهر معدنی افیون کا زرونی از هر یک سه مثقال قاقله کباب پنج مثقال قرنفل
 یک مثقال و نیم شکر سفید هفتاد مثقال من منصفی یعنی عسل مصفی هفتاد مثقال بستور مقرر همچون
 سازند و اگر اضافه کرده شود باین همچون عذره اشهب ورق نقره از هر یک یک مثقال ورق طلا نیم

جلد اول و بیان نسخ افلونی و فصل در ذکر نسخ بر شعنا

۵۴۲

متقال می گردد افوی متفرمایند که اگر دین همچون بعضی فادز بر معنی جد و از خطائی کنند و ملحقیات
داخل انداخته باشد معجونی نفیس است فادز بر معنی بی بطل فعل افیون است چیر جمع میان ادویه قلیه
و افیون را جایز داشته اند اطباء یونان با آنکه افیون را داخل نمایند و باقی ادویه ملحقیات داخل شده
و نیز از آنجا که باد مریح است و آن معرب از باد مریح فارسی است یعنی تریاق الریح چون زیر مریح که معنی
تریاق السم است و بعضی گفته اند که باد مریح ترجمه دهرنا است اسحقی گفته که باد مریح معجونی مبارک است
باد های غلیظه که در معده و احشای است تجلید در سده های کج طحال را بختیاد و برودت رحم را برود
و حیض را آورد و در پیچ رسو و در ضلوع و برقان سدی اثر خانی عصاره الفع بزرگ دارد و شیخ رئیس گفته که منام
باد مریح منافع دهرنا است منافی که برای دهرنا ذکر کرده و بعد منافی است که اسحقی از برای باد مریح ذکر کرده
صنعت آن به این است که زرد بنادور و پنج عفری افیون چند بیتیر عاقره قرحا سیله سیاه هوام البحر و زرد بنادور
افیون قلیه باقی عفران از هر یک شش درم بزرگ جله شش درم مروارید ناسفته بارز درم یک صافی
زیر یک دو از ده درم ادویه را کوفه پیخته و بعد صافی سه وزن ادویه پیخته همچون سازند و در نسخ
شفائی هوام البحر داخل است و وزن مروارید دو درم است و وزن عسل و وزن مجموع ادویه
است و در نسخ معصومی هوام البحر داخل است و وزن مروارید دو درم است و گفته که حساب
کامل الصناعات بعضی از بزرگان آورده و در نسخ شیخ رئیس فلفل و زرد بنادور از هر یک شش درم داخل
است و وزن مروارید دو درم است و نسخ شیخ رئیس بهتر است و این دو را در ظرف چینی نگاه دارند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند و قوت این دو تا دو سال باقی می ماند شربتی نادر و دانگ و نیز از جله
مربطاتی که اصل و عمود و راهها افیون است بر شعنا است فصل در ذکر نسخ بر شعنا
و آن لغت سیرانی است و معنی آن بر شعنا است این شمس که سیرانیون اطلاق کرده اند بهر
که آن دو افیون است و آن معروف است افلونیای و میوه و ذکر افلونیای و میوه بل ازین میوه
و لیکن افلونیای رومی و میوه نسخ شیخ رئیس که سیرانیون آن را بر شعنا نامیده اند و در اینجا ذکر نشده
پس لازم است که در اینجا ذکر شود با تصراف اینکه بعد از جالیوس ران کرده اند و صنعت هر یک
را ذکر نمایم و بعضی اطباء بر شعنا قدیم را با افلونیای رومی اصل یکی نمی دانند و این غلط است
ایشان از راه عدم مطالعه کتب تقدین واقع شده و کتب تقدین بلکه قانون شیخ رئیس صریح

است باین معنی که افلوینیای رومی بر شعنائی قدیم است اگر چه نسخ بر شعنا را ذکر کرده لیکن نسخ افلونیای
 رومی را ذکر کرده همان دوائی است که دیگران بنام بر شعنائی قدیم ذکر نموده اند و نسخ دوا و
 انطاکی گفته که بر شعنا که درین زمان معروف است از ترکیب پیر است و اکثر اطباء بر آنند که از ترکیب
 او حدالدین همیت الله است که مشهور است باطباء برکات طبیب که از دین یهودی اسلام آورد
 و سلسله اطبای قلمش حکیم محمد سعید و حکیم محمد باقر از اولاد او است حق تعالی او را برکت داده که همیشه
 از اولاد و اطبای حاذق می باشند و باز نسخ دوا و گفته که من دیدم در کتابی که تالیف شده در خواص
 بر شعنائی صفات و افعال آن که این ترکیب جالینوس است و آن مرحوم می فرماید نسخ ابوعلی علیه
 السلام در قانون آورده که جالینوس گفته که من خواب دیدم این مرکب را که گفت من دوا فیلین
 رومی طرسوسی ام و فیلن که از خلفای اینیای نبی اسرائیل بلکه از خلفای حضرت سلیمان است
 و نسخ این را با سیم فلونیای رومی ذکر کرده و بالفعل این بیان اطباء مشهور بر شعنائی قدیم است گفته
 که این دوا نافع است از برای بسیاری از امراض خصوص از برای قولنج و مسکن جمیع اوجاع
 است و بعد ازین میگوید که جالینوس حکایت کرده که دیدم در خواب دوا فیلین را و گفت که
 من از استنباط فیلن رومی طرسوسی طبیب ام و منفعت من از برای کسی است که قسمت شده باشد
 او را موت به سبب شدت اوجاع مہلکه و امراض مہلکه منفعتی عظیم و نیکو است هم از برای بسیار
 از اوجاع شدید عارضه و بسیاری از امراض مہلکه منفعتی عظیم و از انجمله آنکه اگر حادث شود در
 قولنج و جمع شد بیک آن وجع را قولنج نامند پس بخورد و جفا و جمع از من بکیر نه ساکن میگردد و جمع او
 و اگر چنانچه باشد مرا بکیر بوده باشد او را عجم بول سنگ کرده و مثانه که فویت رساند بآن شخص نفع
 میدهد از برای او و زائل میگردد و اجماع طوائف اولیاض انصاب موذی و کل نسخ را و در پهلوی که با آنها خون
 هلاک باشد اگر آشامیده شود مرکب آنکه نفث الدم داشت باشد یا قوی الدم حایل میشود میان او و موت
 و پیرده موت و میگردد و ساکن میگردد و هم به وجع را که حادث شود در اعضا و استخوان و سعال و خفا و نفوذ
 و نزله های نمد را و سر او گفته شده که خوردن آن بعد از فصل بهار در صدم مرکب از خون و خلطی بارد
 چون سودا و بلغم به نهایت نافع است و در او را در ساعت فروخته نشاند و این
 معجون نافع است از برای نسخ از شدت وجع خوردن آن

و آنچه از برای در گوشت خوردن شود یک قیرا تا نیم دانگ چون مقدار جزئی از این بر شیر خزان
 حل کرده در گوشت بچکانند ز ازل می گردانند در گوشت او از بعضی و ابیات از مجرب صادق علیه السلام
 چنین استنباط می شود که این دوا از ادویه سماویه و حیوانیه منزه بطریق وحی الهامیه است صنعت
 آن نسخه شیخ ابوعلی بن سینا رحمه الله فلفل سفید بزر را پنج سفید از هر یک است متقال ایفون
 ده متقال زعفران پنج متقال افریون سنبل الطیب قرقرها از هر یک یک متقال اجزا را کوفته
 بخیچه با عمل مصطفی بقدر کفایت معجون سازند و بعد از گذشتن شش ماه از ساختن این دوا
 استعمال نمایند شربتی مقدار خودی با آب گرم نبوشند و این نسخه بیست و دو وزن اجزا
 پنجاه و هشت متقال است گفته که مزاجش سرد است در درجه اولی خشک است در آخر درجه سوم
 و اجزای این دوا به نسخه شیخ رئیس مطابق است با اجزای مروری که در حدیث فارغیاس وارد
 شده زیرا که فاساره است بفلفل ایض و القبا فیون و زعفران و عین لجاق قرقرها و بانیبر
 و القثانی با فریون و سنبل الطیب شیخ داود از کتابی که تالیف شده در صفات و خواص
 و منافع بر شعنا می قدیم نقل کرده عبارت می در وصف آن که صورت عبارتش این است انی
 لم ار قطعا و اجود من المعجون النخ من الاخوان الشا بن لر و معی الریحی و دمعته الراس المشر
 و اخویه و شعور السقالبه و شعرا بسط الطیب و البارد الحار المقطوع اذا جمعها بالشرب الدمی قد
 جمعه الرنجه و انکه در اخوان شایین و معنی زنجی فلفل سفید فلفل سیاه است که تازه باشند که شتاب
 کنایه از تازه بودن آنها است و میان این هر دو اخوت است چه سبب یا به سبب آنکه هر دو
 شکر یکدخت اند یا شکر دو دخت اند که از یک شمس اند یا آنکه هر دو از یک زمین خیزند که هندوستان
 باشد بلکه فی الحقیقت در اکثر هر دو یک اند یکی مقشر و یکی غیر مقشر و می کنایه از سفید و زنجی کنایه
 از سیاه است و مراد از دمعته راسش و ایفون است که دمعته ششخاش است که ششخاش مشرف
 است یعنی لنگره دارد و مراد از دو برادران ایفون یکی افریون است باعتبار رنگ و صورت
 و فعل و برودت و فخری بودن آن هم دمعته درختی و دوم بزر را پنج است باعتبار فعل و تخیر و
 تخدیر که با ایفون درین فعل بلکه در اکثر افعال و خواص مشارکت و برادری دارد و موتهای
 سقالبه کنایه است از زعفران که شبیه بموی سقالبه در سرخی رنگ و شعرا بسط الطیب سیاه است از

جلد اول در نسخ بر شعثا

۵۴۵

سنبیل الطیب حار مقطوع بار و کمایه است ز عاقر قرحا که مرکب تقوی است از قوت حار و مقطوعه
و از قوت بار و مخدیره و شترانی که جمع کرده آنرا از بنو عسل است و درین نسخه فلفل سیاه بر نسخ
شیخ اضافه شده و نسخ داوود گفته که گمان آن است که جالینوس جمع کرده باشد این معجون را
بس فراموش شده باشد بسبب غفلت کسانی را که کتب جالینوس را از یونانی ترجمه کرده اند
یا بسبب اعراض مردم از استعمال آن چنانکه از بسیاری نظم کتب و ابواب کتب تجدید ذکر آن کرده
باشد و نسبت از شهرت مر آن شده باشد و نسبت از اطباء که چنانند اند این معجون را از جالینوس
و حال آنکه او پیش سر کرده قوم است و حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی در رساله امینویه صفت
آنرا این صفت آورده که بشما خبر رسیده باشد که در بلاد هند و بلاد برکوک شمشاد در شکل مشاوه
در مقدار بسیار یکی از ایشان پری حبشه و دیگر جوانی است رومی بکیر از جوان رومی مقدار
معاوم و وزنی محدود و از تخم سفید کبکاهی که آن را اخذ از الرجال گنیم یعنی فربس هند مردان
مقداری مساوی اول و از دمنوع جاریه از ویده سیاحان مثل وزن دو و اول بعد از آنکه این را
از آن مقداری که اگر آن مقدار را اضافه کنند مثل آن مساوی وزن دومی اول شود و از
شعور سقالبه اگر چه در لواحق ایشان نیر وید مقداری که نسبت آن مقدار ثانی از قبیل نسبت
مقدار ثانی است با اول از دو اینکه در شکبه کوسفندی نهند بود و لیت و آن را حافظ الاطفال
نامند و از این کبابی که کیفیت آن گرم است فعل آن و زربان انسان ضد فعل آنست در سایر
بدن و از اینجی که بر آن دروغ است ایند و خوشبوی است از هر دو مقداری که اگر اضافه کنند و بار
و ضرب کنند در پنج مساوی مقدار اول میشود که مفروض بود و از چیزی که نه جاد است و نه نبات و
نه حیوان و مشترک است میان نبات حیوان مقدار طول شهر یا مروج و اخلاص بعد از آن بود و لیت نهند
جمله را در ظرفی که صلیق المسام باشد و باطن آن اطلس و سران را نیک پوشند و بعد از شش ماه استعمال
نمایند شترعی از یک نخود تا دو دانگ بعد از آن میگاوید که مراد از ویده و فلفل سیاه و فلفل سفید است
و از خذا عه الرجال بزرالنج است چون آن عسل را می برد و آنرا خدع گفته و دمنوع جاری را از
جشیا مان فیون است و شعور سقالبه زعفران است و دو اینکه در شکبه کوسفندی نهند تا محفوظ
ماند و متاخر نشود و فریون است عن حبلی عاقر قرحا است و اصل کذب علیه سنبیل الطیب و آنچه

جلد اول در نسخ بر شعنا

۵۴۶

نجماد است نه نبات و نه حیوان محسوس است و اما وزن اول که فلفل است پس آن سبب نرم است
و دوم که بزرالنج است مثل اول است سوم که افیون است و درم که چون ده دیگر بر آن افزایند سبب
می شود و چهارم که زعفران است وزن آن پنجم درم است نسبت آن بنانی که افیون است
از قبیل نسبت افیون است با اول که فلفل باشد و چون بزرالنج بوزن فلفل است اعتبار کرده
و باقی ادویه را بوزن از هر یک یک درم است که در تضعیف اول دومی شود و در تضعیف دوم چهار
و چون چهار را در پنج ضرب کنند نسبت می شود این نسخه موافق نسخه شیخ رییس است که نسخه چهارم است
صنعت بر شعنا ی قدیم بنسخه شیخ داود الطحاکی فلفل سیاه فلفل سفید بزرالنج سفید از هر یک یک
درم افیون ده درم زعفران هفت درم سبب الطیب سلطان العصاره عاقر قرحا فلفل سیاه از هر یک یک
منقال محسوس می شود وزن ادویه یک تومر مقرر همچون سازند و درین نسخه دود و اب بنسخه شیخ الرییس
زیاده شده و در وزن اجزاء تفاوت است گفته که معجون مذکور معجون عظیم النفع است و این معجون
بالغ النفع است و بتضعیف طویات غریبه باله و قطع نزلات و زکام و اصلاح امراض مرطوبین و قلع
دمه و بخارات و صداع کهنه و آمدن آب از دماغ و استسقا و اسهال مزمن و ترفل دم و نفث
الدم و کدورت حواس و کسالت و اعیاض و معوی حواس است نشاط می آورد و تقویت قوت
مفکده می کند و نافع است از برای بهر دفع عسر انزال میکند و بر می گرداند انزال منی را و تسکین
جمیع اوجاع است و در دندان راساکن می گرداند چون بر رو کنند و عظیم نافع است از برای قوی
چون نیم درم آن را با آب گرم فرو برند اثر تمام باز دارد از برای تسکین وجع قوی و متفاوت است
قوت آن در افعال زانی که صفت کرده شود فعل آن بسوی زمان پس بداند که گفته اند که قطع اسهال
می کند در یک ساعت و صداع را در یک روز و اوجاع مفاصل و بخار را در یک ماه و استسقا را در یک سال
پس از شش ماه که از سابقین آن گذشته باشد و قوتش تا بیست و یک سال باقی می ماند و در شعنا را لا یتقام
مستور است که قوتش تا پنج سال باقی می ماند و این معجون مضرب است بخداوند صفرا و کثایت ضرر
بهر ساند بخداوند سودا و بزودی و مداومت آن فاسد می گرداند بدن و عقل را و ساقط میگردد و اند
اشتهای طعام و شهوت باده را و افناد رنگ می کند و ضعیف میگردد اند و قوتها را و جایز نیست از
برای اصحاب شمال آن زیاده بر گیرند و رفته و نه غش از یک نخود تا دو درم است و باید داشت

جلد اول در شرح بر شعنا

۵۴۷

که می افند مردم این عصر بر کما و می پند از ان مضربهای عظیم غالی و آن درین زمان چیست
که ایون بر اینج و آن زیاده می کنند و قبل از گذشتن شش ماه استعمال نمایند و هر روز از ان
می خورند و میفرمایند که بلکه جمله مضار آن درین زمان آنست که اطباء در ان و در افلونیای فارسیه
تصرفات نموده اند که ترکیب آن بشوش و مضرب ساخته چنانکه در ذکر افلونیان گذشت و بعنوان اعینا و
هر روز از ان ضعف مضاعف از وزن شربت آن می خورند و شیخ داود گفته که مصلح ضرر شیخ
بر شعنا شرب یکجائی جید است حلوانای سگری مرغ فربه و قایم مقام آن است ایون یعنی چون قوت
استعمال آن برسد و حاضر نباشد آن و حادث گردد و حقیقان و ساقط شود قوتها و نفس مزید پیچیده
شود و دیگر قایم مقام ایون است بر شعنا چون قوت اخلاقیون در آید و حاضر نباشد و حالات
مذکوره عارض گردد و دوستی بسیار و شخص را استعمال بر شعنا از استعمال قطران شامی ایمن و
معجون عود و حب مراره و مراره بقره و اسود سلیم بر شعنا می قدیم نسخه معمول که بهترین نسخه است
صنعت آن فلفل سفید بزر را پنج سفید از هر یک یک است رم ایون ده درم زعفران بنجد رم عاقر قرحا
فریون و ارچینی سبیل الطیب از هر یک یک درم عسل مصفی سه وزن او و یکد نیم نور مقر معجون سازند
و این نسخه همان نسخه افلونیای شیخ رییس است باضافه و ارچینی بر شعنا می قدیم نسخه دیگر
صنعت آن فلفل سفید بزر را پنج سفید از هر یک یک است متقال ایون ده متقال زعفران پنج متقال
عاقر قرحا فریون سبیل الطیب و ارچینی چند نیم از هر یک یک متقال کوفه بنجه بعسل سفید خام
بشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و این نسخه نیز همان نسخه قبل است الا آنکه چندید ستر زیاده
داخل دارد و وزن او و بجای درم متقال است بر شعنا می قدیم نسخه محمود بن الیاس نسخه از
صنعت آن فلفل سفید بزر را پنج سفید از هر یک یک است رم بزر را پنج سفید ایون کا زرنی از هر یک ده
درم زعفران بنجد رم فریون سبیل الطیب عاقر قرحا از هر یک یک متقال کوفه بنجه بعسل مصفی یکصد
و پنجاه درم معجون سازند و در ظرف چینی کرده چهار ماه در جو کذا رند پس استعمال نمایند شربت یکب
متقال و شاید اینکه قلی شده مطلقا که شربت یک متقال سهوا از کاتب باشد یا از مصنف چه اکثر
مردم را یک متقال آن کشنده است و اگر کشنده نبرد های عظیم میرساند پس چگونه صحیح باشد آنکه شربت
از ان یک متقال باشد بر شعنا می قدیم متقول از ترویج الارواح صنعت آن فلفل سفید ایون

از هر یک هفت گرم بزرالنج سفید بخودرم زعفران دو درم فرفیون عاقوقه جاسنبل الطیب هر یک یکدرم غسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه بسوزد و سوزد چون سازند و در ظرف چینی کرده در جو
وفن سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند بر شغشای قدیم به نسخه دیگر صنعت آن فلفل سفید بزرالنج
سفید از هر یک یکست و درم افیون ده درم زعفران بخودرم عاقوقه جاسنبل الطیب هر یک یکدرم
افیون را در شراب حل کرده باقی ادویه را کوفته بخیته بآن بشیرند و در سایه خشک کرده باز سوده
با غسل سه وزن و دو چون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از یک نخود تا یکدوم بحسب
عادت بر شغشای ابوالبرکات به نسخه این جزا نافع است از برای امراض قلب معده و امراض
مرامی سوداوی و سواس و البیضا و بلی خوابی و استسقا و این جزا منافع بسیار از برای این
بر شغشای ذکر کرده که ذکر آن موجب تطویل است اگر اراده اطلاع بر آنها باشد در منهای مطالعه
آن نمایند صنعت آن فلفل سفید فاشری فرخ شکاف بزرالنج سفید از هر یک درم زعفران راوند
طویل حبیطا نامی رومی غنصل مشوی حدود از خطائی از هر یک چهار درم حبیطا را فایون هر یک
صافی از هر یک هفت درم عاقوقه جاسنبل الطیب سنبل و می چندیدتر از هر یک دو درم فرفیون
یکدرم کوفته بخیته با سه وزن مجموع ادویه غسل مصفی همچون سازند و بعد از شش ماه بکار برند
و در نسخه دیگر این بر شغشای و ایدنا سفته هفت درم داخل است و وزن چند تیر یکدوم بر شغشای
ابوالبرکات به نسخه دیگر صنعت آن فلفل سفید بزرالنج سفید از هر یک درم افیون پنج مثقال حبیطه
یک مثقال عود و بلسان و مثقال زعفران دو درم و نیم عاقوقه جاسنبل الطیب سنبل الطیب ربنا و
سلیقه یا بهر سوزن هفت سفید از هر یک یکدرم شغشای سفید نیم مثقال فرفیون یکدرم کوفته بخیته
بروغن بلسان یا روغن زیتون چرب ننوده با غسل مصفی سه وزن ادویه همچون سازند بر شغشای
ابوالبرکات به نسخه دیگر هر چه مؤمن گفته که این همچون را کمتر خواص بهتر از شغشای و بطوس است و بجهت
تبایع مکرر بر بخر بر سیده صنعت آن میغده سایه مرکی که در یوسن زعفران حبیطا نامی از هر یک یک
مثقال طین مخوم افیون سنبل الطیب صغ عربی چندیدتر غار بقون سفید از هر یک مثقال قافیا
هوفار بقون فطر اسالیون از هر یک مثقال قصبه بزره دار شغشای حبیطا رعدا و بلی الطیب
از هر یک یکدرم مثقال راوند طول ربوید چینی سارون حما جده روغن بلسان از هر یک مثقال اگر

روغن لبسان نباشد بدل آن زیت کهنه دو وزن روغن لبسان کنند و ادویه را کوفته بنجته لبان چرب
 نموده با دو وزن مجموع عسل سفید مصفی معجون سازند بر شعشای ابو البرکات به نسخه حکیم میر محمد
 مؤمن منقول از تحفه المؤمنین صنعت آن دار فلفل سیاه جویا ناز هر یک و مثقال و ارجینی
 سه مثقال چندید ستر چهار مثقال ققاج اوخر زر را وند طول سبیل الطیب و نجیل بود و خشک از هر
 یک هفت مثقال افیون ده مثقال زعفران ده درم ایسون تخم کرفس بزر الیچ سفید از هر یک
 ده مثقال نیم روغن لبسان با روغن کل سرخ هر کدام که باشد ده مثقال عسل سفید مصفی بقدر کفایت
 به تئور مقرر معجون سازند بر شعشای ابو البرکات منقول از خط شیخ بهاء الدین طیب صنعت
 آن افیون فلفل سفید از هر یک بیت مثقال زعفران بزر الیچ سفید از هر یک ده مثقال فربون
 دو درم و نیم عافور قحاد و درم عسل سفید مصفی سه وزن ادویه به تئور مقرر معجون سازند
 بر شعشای محمد بن زکریا دارازی صنعت آن سبیل الطیب ققاج اوخر زعفران را وند طول از هر یک مثقال
 و ارفلفل جویا نای رومی سیاه و ارجینی چندید ستر از هر یک چهار مثقال نجیل بود و خشک از هر
 یک هفت مثقال افیون پانزده مثقال عسل سه وزن ادویه کوفته بنجته بروغن لبسان با روغن
 کل سرخ هر کدام که باشد ده مثقال چرب نموده با عسل به تئور مقرر معجون سازند و در نسخه
 دیگر وزن افیون ده مثقال است به شعشای دیگر صنعت آن مصطکی رومی ارجینی
 کند از هر یک و مثقال فلفل سفید یک مثقال زعفران نیم مثقال افیون پنج درم ادویه کوفته بنجته
 با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند بر شعشای دیگر صنعت آن دار فلفل جویا
 رومی چندید ستر سیاه از هر یک چهار درم سبیل الطیب عفران ققاج اوخر زر را وند طول
 از هر یک ده درم افیون پانزده درم ایسون تخم کرفس بزر الیچ کرفس از هر یک بیت درم فلفل سی
 درم قسطاط فوا سارون از هر یک ده درم نجیل بود و خشک از هر یک هفت درم روغن لبسان
 ده درم عسل مصفی سه وزن ادویه به تئور مقرر معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و این
 مرکب اندکی تفاوت معجون عجمانی است و معجون عجمانی در معاجین افیونی ذکر خواهد شد
 بر شعشای ابو البرکات به نسخه دیگر گفته اند که این نسخه بهترین نسخهای بر شعشای است و بکثرت
 دفع سموم نایب مناسب باق فاروق و نافع است از برای زکام و نزلات کهنه و در و اعضا و

و اعصاب زحیر و اسهال و قولنج و اجناس لول و در شقیقه و استفا و در رحم و اجناس حوض
و تقطیر لول منافع بسیار دارد و شرح آن موجب تطویل است صنعت آن خطبای نامی سلجیه دار
فلفل از هر یک مثقال سنبل الطیب یک لیس از خرزراوند طویل از هر یک مثقال میون مثقال
زعفران یک مثقال میون تخم کرفس بزرالنج سفید سارون از هر یک پانزده مثقال فلفل سیاه
بیست و دو مثقال قسط شیرین قوه الصنع از هر یک پانزده مثقال زنجبیل پودنه خشک از هر یک
و پنج مثقال دویه را کوفته بختی بر روغن کل سیخ پانزده مثقال چرب کرده بعسل مصفی چهار صد و پنجاه
مثقال بست و مقرر معجون سازند بر شعنا به نسخ حکیم لطف الله شیرازی فلفل آن مغفول صنعت
آن فلفل سیاه بزرالنج سفید از هر یک سه و هفت مثقال و نیم میون زعفران از هر یک پانزده مثقال فلفل
عاقور سنبل الطیب از هر یک شش مثقال عسل سفید مصفی سه وزن ادویه عسل البقوام آورده و لول
مرتب میون را انگلاب حل کرده پس با آبی ادویه را بان شسته معجون سازند شربت از قیراطا تا
یکه انگاب بر شعنا به نسخ دیگر صنعت آن فلفل سفید از فلفل پوست سیخ اینجا را از هر یک
بیست مثقال عاقور قرحا و و مثقال و نیم سنبل الطیب زعفران از هر یک مثقال میون کا زرد
هفت مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند بر شعنا ای ابوالبرکات
مستول ز شقه المومنین که معزی الیه قلمی نموده که مولانا طاهر الدین فارسی کشی کرد ابوالبرکات او حدیث
می فرماید که این نسخه را از خط ابوالبرکات نقل نموده ام بهترین نسخ بر شعنا است از برای دفع سموم
حیوانی و نباتی و بیحیت و دوار و سرد و ظلمت بصرد و صدای کوش و زکام و نزله و نفوذ و فالج و غشه
و سیلان اعصاب از دهان و زکامی قلب و قوت حافظه و دفع لسان و کد اخن بلغم و تصفیه صوت و
سکسجه و سبب سهری بخت قولنج و بیخوش و برودت معده و جگر و قیخ سد های جگر و تقویت جگر بر
طبع خون و اخلاط صالحه جهت ربو و انواع استفا و سستی بدن و کثرت عرق و بوی بدن و تقویت
جماع و زیاد می کند حرارت غریزی را و زائل می گرداند حرارت غریبه را و کسل و تشاوب و تمطی
و استرخا و انواع اعجاز جهت تقویت سنگ کرده و مثانه و ادرار را بول و ریگ مجتمع را منفرد و
منحدر می سازد جهت دفع و سهولت سودا و معنی خوشتر است سوزن را ج بار و در معده و در بیض شدن
طعام و دفع مواد فاسد و قدر شتر من به نهایت کثرت یک مثقال است و فلفل یک تخم و صاحب

مقدار خودی با آب گرم بهینکه وقت خواب کشند در زمان بار دانه زده و زرد زمان حار هر
روز یک بار با آب گرم و بر وزن بادام شیرین و بنات و حذر نمایند در مزاج خشک و سحوط آن
مقدار جنبه باب کرم و بر وزن بادام شیرین و بنات شیرین نمایند در مزاج خشک و سحوط آن مقدار
جنبه باب مرزنجوش صاحب دایع بار دانه نافع است و همچنین سحوط نمایند صاحب لقوه و در امر خل
حلق مقدار جنبه بهان گرفته آبش را فرو برند و در سرفه کهنه و تازه بلغمی بصیر مرزنجوش مقدار جنبه است
ضیق النفس و ربوبان بیره و اصل السوس در دفع وجع فواد و معای باب طبله اگر منع را باشد یا
بطبیخ زیره و جهت وجع سپرز باء الورد و خل خمر و جهت درد پهلو و جنبه باء الورد و جهت
و عمل هرگاه از مواد بارده باشد و اگر از سده باشد باء الاصول و جهت مبطون باء الاصل و نگاه
ضبط شکم خود نتواند کرد و جهت درد پهلو باء الورد و جهت درد پهلو باء الورد و جهت
نیکم و جهت تنهائی لرزه هرگاه با آن وجع فواد باشد با آب نیم گرم و جهت تنهائی مرکبه بطبیخ
انیسون و جهت خیر بلع باء الورد و جهت خیر بلع باء الورد و جهت خیر بلع باء الورد و جهت
بیماری که با آن سهر باشد بطبیخ خنک و جهت بواسیر با آب کند و جهت ثقل لسان با آب سماق
بر زبان لطیف نمایند و جهت غم فی سبب با آب کاسنی تازه با آب لسان الثور و جهت تقویت
باه با آب نخود و جهت فقر سر و زرد و جهت زردی که بزرگ و فاسدش قطع شود
با آب حله و جهت کسی که کافور بسیار خورده باشد بطبیخ عود و قماری باء الورد و جهت با آب حرم
و جهت کسی که ایفون خورده باشد بطبیخ دارچینی و جهت کسی که او را عرق کزیده باشد با عمل و
جهت کسی که او را افنی کزیده باشد جنبه بر روز و زرد و جهت زردی که بزرگ و فاسدش قطع شود
علامت درین آنست که افنی کزیده وقتی که پاک شود از سم خواش می برد و همچنین در هضم قسا
و جهت ماده در گرده بهم رسیده باشد بطبیخ نخاله و زرد و جهت جبن یا دنی خون حیض با آب سماق
و جهت جناس خون حیض بطبیخ عناب و مویز و جهت فوایج بطبیخ اصل السوس صنعت آن دار
فلفل دارچینی جنطیانا سیلخه چند بیدستر از هر یک چهار درم و در نشو و یک از هر یک شغال است
سبیل الطیفیلح او خرز را و نطویل از هر یک ه درم و در نشو و یک از هر یک هفت شغال است
ایفون یک شغال و یک انگیم نیم زعفران یک درم انیسون نیم گرم کرفس نیم درم سیفید از هر یک ده شغال

و در نسخه دیگر افیون یک مثقال یکد انگ نیم هست نیون باز زده مثقال فلفل سیاه بیست و مثقال
 و نیم فلفل طبع و اسارون از هر یک ده مثقال نیم نیمیل فودنج خشک از هر یک یک مثقال و نیم روغن بلبلان
 بار و روغن کل سرخ هر کدام که باشد ده مثقال غسل سفید جید خوشبو صافی مقدار چهار صد و پنجاه
 مثقال پیوسته مقرر مرتب نمایند و بعد شش ماه استعمال نمایند بر شعنا می ابو الککات دیگر که یک نیم وزن
 در تخمه المونین ذکر کرده و قلمی نموده این نسخه منقول است از خط ابو یوسف که مغزی الیه ز خط است تا خود
 نواب کیم محمد باقر بن حکیم عاود الدین محمود شیرازی نقل کرده و قلمی فرموده که بهترین جمیع بر شعنا است
 صنعت آن بزرگوار الفلفل سفید فلفل سفید از هر یک یک مثقال درم افیون ده درم زعفران یک درم چند بیدستر
 و در مثقال عاقر و حار سنبیل الطیب خود سندی سلیقه زربنا و کهن سرخ بهین سفید از هر یک دو درم
 عود و بلبلان چهار درم خشکاش سفید و فویون از هر یک نیم مثقال روغن بلبلان پنج مثقال و اگر
 نباشد بل آن روغن زیتون که کهنه کنند پیوسته مقرر با غسل مصفی سه وزن او و به معجون سازند
 بر شعنا از امای بهار و الدین طیب صنعت آن افیون ده مثقال فلفل سفید بزرگ الفلفل سفید
 از هر یک یک مثقال زعفران پنج مثقال سنبیل الطیب عاقر و حار فویون از هر یک یک درم غسل مصفی
 سه وزن معجون او و به پیوسته مقرر مرتب نمایند بر شعنا به نسخه دیگر صنعت آن فلفل سیاه پنج
 مثقال بزرگ الفلفل افیون از هر یک ده مثقال عاقر و حار زعفران فویون سنبیل الطیب هر یک چهار
 مثقال غسل مصفی سه وزن او و به پیوسته مقرر مرتب نمایند بشرقی یک مثقال تا دو درم با آنچه
 مناسب باشد از اثر به پیش از مخمرات صاحب لاصه القمار بغایت مفید است
 صنعت آن مصطلکی کند و در چینی از هر یک ده مثقال فلفل سیاه یک مثقال زعفران ربع جزوی
 افیون خالص نیم درم اجزا کوفته پیخته با سه چند آن غسل مصفی مقوم بهر شد و نیز از آنجا بزرگ دارو
 است بدانکه آن لغت فارسی است و ترجمه آن دوار الکبیر است و این دوا از کبار ادویه اطباء
 فرس و مختار جمیع اطباء است در هر مرضی که نافع است مگر آنرا باق اکبر و افلونا و شلیتا شیخ رئیس
 گفته که صنعت این دوا بزرگ است در فو لنج محمود بن ایاس گفته که بزرگ مبداء شند ملوک
 عجم شان این دوا و شبیه است در اکثر افعال تبریاق فاروق و از تبریاق کبار است و نافع
 است از برای درد کوش حادث از برو د و از ریح باره و غلیظ خوردن آن صنعت

آن به نسخه شیخ الرئیس رالنج سفید عفران از هر یک یک تنار افیون افیون از هر یک یک تنار
سنبل الطیب لبنی از هر یک دو تنار سافج هندی قرنفل از هر یک چهار درم فلفل سفید دو
درم مروارید ناسفته نوشادر تخم سداب بری شک تبی خالص کافور قیصوری قافله دار چینی سیاه
سیاه از هر یک یک درم قسط تلخ هشت درم بزر محمل یعنی تخم اسپند عاقر قرحا و قرنفل از هر یک
چهار درم سیکنج چند بید تر جاو شیر از هر یک دو درم زربناد و روغن عفرنی روغن بلسان از
هر یک هشت درم و در نسخه سیرانیه نسخه عجیبه مرکب کافور قیصوری از هر یک چهار درم داخل است
ادویه خشک را کوفته بخیه صمغ را در مثلث چسبیده حل کرده مجموع را بعسل کف کوفته سه زن
مجموع ادویه مجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه که کهنه شود استعمال نمایند
شربتی مقدار بندقی با آب نیم گرم و به نسخه اصل مسیت هفت جزو است به نسخه سیرانیه عجیبه
بسیست هشت جزو است و مزاجش گرم است در دو درم و روغن خشک در او و خورد به سوم سبب بعسل
جرجانی و زعفران گفته که شربتی از این دو از یک درم هشت یک شقال بزرگ دارویه نسخه
جیش بن الحسن صنعت آن بزرالنج سفید زعفران از هر یک سه درم افیون افیون از هر یک
دو درم سنبل الطیب لبنی از هر یک شش درم مروارید ناسفته نوشادر تخم سداب بر سه
شک تبی قافله دار چینی سیاه از هر یک یک درم قسط تلخ زراوند طویل در روغن عفرنی روغن
بلسان از هر یک چهار درم تخم اسپند عاقر قرحا و قرنفل سافج هندی قرنفل از هر یک دو درم سیکنج
چند بید تر جاو شیر قفل سفید از هر یک یک درم ادویه را کوفته بخیه با عسل مصفی سه زن ادویه مجون
سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه شربتی مقدار چهل غوزه باب یگر نم ناول نمایند
و قوت این دو تا شش سال می می باشد و بعد از آن می گردد ضعیف و به آنکه تفاوت میان این
نسخه و نسخه شیخ این است که درین نسخه کافور داخل نیست و بجای زربناد و زراوند طویل است سافج
و قرنفل درین است و در نسخه شیخ نیست باقی موافق نسخه شیخ است و نیز از انجمه ترکیبی که اصل معجون
در اینها افیون است بهوشی دارو است بدانکه آنرا العبرلی دوائی مرقه و دوائی مسیت ناسه یعنی
دوائی که موجب خواب نیکی طبعی و خواب نیکی غیر طبعی گردد و این بهوشی دارو نافع است از
جهت شخصیکه خواسته باشند که عضوی از اعضای فاسد او را قطع کنند یا جراحتی را که بشکافند

یاسل باطن شیرین کنند و امثال اینها و قهقهه او را در بیهوشی باری و استنشاق نباشد صنعت آن افیون
 کار زرونی بزربالنج سفید پودر خالص بریان کرده زعفران اجزا مساوی کوفته بخته آب جوی
 ماش خمیر کرده سه روز زیر برگ گردکان گذارند پس آنرا در سایه خشک کرده باز بسایند و بهر شخص را
 موافق مزاج و قوت و ضعف اعتدال و بغیر و عدم اعتدال نهایت یکدنگ بخوراند بیهوشی دارد و
 دیگر که بهین منفعت دارد و دفعی خوابی منفرط می کند صنعت آن افیون کار زرونی بزربالنج سفید پودر خالص
 جوی ماش که آن را بهندی و ستوره نامند تخم کامو طیار بر نیم کوفته بچوشانند و از استری بسیار بسایند
 پس بکبر قدری کنند و در آب آن مطبوخ بخیسانند و بگذارند تا تمام آب را بحد کثیف خشک کنند
 آن کنندم را در سایه و بدستور مرتبه دوم او را بگذارند بچوشانند و همان کنندم را مرتبه ثانی در آن
 بخیسانند و خشک کنند و در سایه بگذارند پس عمل کنند تا پنج مرتبه پس بسایند و در شیشه بگذارند و بوقت حاجت
 یکدنگ آن را در دو دنگ آن را بخورند و چون خواهند بیهوش آید چند قطره سرکه انگوری برینی آن بچکانند
 و بهیند تا اثر آن باقصی الفت و بدماغ او رسد و بافت آید بیهوشی دارد و دیگر که بهین منفعت دارد
 صنعت آن افیون کار زرونی پنجم تخم ششپایه سیاه ده درم تخم کامو بیهوشی درم مجموع را در سه
 رطل آب بچوشانند تا بیک رطل رسد پس بر رطلی کنندم در آن بخیسانند پس بچوشانند تا آب خشک
 شود پس آن را در سایه بهین کنند تا خشک شود و در شیشه بگذارند و بوقت حاجت یا شفا از آن
 بسایند بخورند که بیهوشی در او دیگر از برای اثر بیهوشی و دیگر اعمال شنبه الوجه
 استعمال نمایند تا شخص بیهوش گردد و بعد از فراغ چون خواهند که بیهوش آید سرکه و کلاب سیاه
 کل سیخ و کافور بر سر و کف و دست های او بمالند و آب برف و سرکه و کلاب بخوراند صنعت
 آن بزربالنج سفید تخم خشک شده تخم کامو سیاه پودر خالص تخم جوز ماش افیون از هر یک یک درم پوست
 گاو که نارنج نروده درم سه و در شش رطل آب بخیسانند چون بنیم رطل رسد بر رطل و رطل و رطل
 القیاب ده درم چرس خالص در آن سه شش خشک زنده بعد از آن بهخت نوبت در شراب مرقطه نود
 تر کرده خشک سازند پس چهار درم جوز بوا چهار درم زعفران سوده در آن سیاه میزند شربتی یکدرم
 از برای کسی که معاد بافیون و بنک و غیره باشد که او را بیهوش گردانند و کسی که معاد به کیفیت میغیر
 باشد زیاده بقدر لطافت او و بیهوشی دارد و تا بلیف بنسخ ریوس که بسیار نفوی است صنعت آن

جلد اول فصل در ذکر نسخ تریاقات که اصل و عمود در اینها ایفون است

۵۵۵

ایفون جوزمانی کافور قیصری از هر یک یکدرم ورق الغنیم نیم درم مشک شنبه نیم درم زبرالنج شغال
 خربق سفید دو درم جلایه را کوفته سیخته در بول حار زکرده که از انداختن شود انگاره صلابه نموده مقدار
 جوی در دماغ هر که بالذبی پوش کرد و چون از شیشه بیرون آورد با مشک صلابه کند و در خرقه محکم
 کند و در وقت حاجت دماغ خود را بر سر که بالذکر در وی اثر نکند **فصل در تریاقاتی که اصل**
و عمود در اینها ایفون است تریاق بر الساعه از مولانا طهیر الدین فارشاکرد ابوالبکرات که
 مرموز نوشته و آن مرحوم قلمی فرموده اند از کتابیکه فقیر نقل نموده تصحیح نموده بود که به نسخ خط مصنف
 مقابله کرده ام صنعت آن قفل سفید قفل سیاه زبرالنج سفید از هر یک است شغال ایفون ده
 شغال زعفران پنج شغال فریون سبیل الطیب از هر یک بمشغال محس دو وزن ادویه بدستور
 مقرر مرتب نمایند و این تریاق جهت منجم جوفانی و بنانی و جهت دوار و سرد و ظلت و تب و دوی
 و آوارگوش و زکام و ترکه و لقوه و فالج و رعشه و سیلان لعاب از دماغی دکای قلب قوت حفظ و دفع
 نسیان و که اخن بلغم و صفای صوت و جهت سحر سبک و سبات سحر می قوی و پیش و برودت معده
 و جگر و کشودن سده جگر و تقویت جگر بر تلخ خون و جهت ربو و انواع استفراغ بالجمیع منافع
 که در بر شغای ابوالبکرات منقول از خط مولانا طهیر الدین عماد الاسلام مذکور است دارد و طریقی
 استعمال مثل بر شغای است آنچه استعمال تواند نمود و مزاجش بالکل بجزارت است بایستغلاب
 تریاق بر الساعه دیگر از مولانا طهیر الدین عماد الاسلام فارسی ابوالبکرات او حدادی که حکیم مومن در
 تحفه المومنین ذکر کرده و قلمی نموده که مکرر به تجربه فقیر رسیده و در خواص بهتر از مشهور و بطوس است
 و جهت تسبیل مکرر به تجربه رسیده صنعت آن بیست و سه گانه که در یونس صفای زعفران حرف خطیانا
 از هر یک پانزده جزو طین مخموم ایفون سبیل الطیب صغ عربی چندید شتر غار ایفون هشت سفید از هر یک
 سبزه و آقا قیاسیو فار ایفون فطر اسالیون از هر یک و جزو قصبه ریره دار شیشهان جالبه و عصا
 کجینه النیس از هر یک پنج جزو زراوند طویل ریونید چینی اسارون جاما حده روغن بلسان از هر یک
 دو جزو نیم غسل مصفی دو وزن مجموع ادویه بدستور معجون سازند و اگر روغن بلسان نباشد
 بدل آن زیت عینق کنند اما تریاق کبیر سبیل به مشهور و بطوس تریاق کبیر سبیل به مشهور و بطوس تریاق کبیر
 سبیل به مشهور و بطوس تریاق غوزه و تریاق کبیر شیخ الرئیس و تریاق اعظم حکیم به مشهور

و ترکیب الفع هر چند ایمن در آنها اصل و محمود نیست بلکه برای حفظ مزاج ترکیب متعادل از برای
حفظ ترکیب است این کبار و سایر مرکبات داخل است طر و اللباب و درین جای که می باید ترکیب
فاروق مسمی ترکیب الافاعی و ترکیب اکبر و ترکیب کبیر در افعی مذکور شد و آنچه در آنها ایمن
داخل نیست در حرف تا ذکر خواهر یافت و نشاء الله تعالی ترکیب کبیر مسمی بمشروع و لیطوس نیم داد
گفته که معنی مشر و لیطوس بخات دهند از ضرر است آنکه نام ملکی از ملک و م است بعضی گفته اند
نام حکیمی است که یقیناً مرکب نموده و در کتابی از کتب یونانی که مؤلف آن معلوم نبود دیده شد
اینچه دلالت بر اول اردیعی نام ملک می است و اندر و ماخشی حکایت کرده که از پیشانی حکیم
است بعضی گفته اند از تالیف فیثاغورس است که یکی از اجداد معلوم است و چون شیخ یافت
بن ترکیبیم می دانستند یونانیون قدر آن را تا آنکه منتقالی از آن را یافت منتقال طلا میفروختند
و همچنین بود ناظر شد ترکیب اکبر مسمی ترکیب فاروق پس آن بزرگتر از مشر و لیطوس است
در منافع و دفع سبوم و مشر و لیطوس ثانی است درین امر و بزرگتر از جمیع معاجین کبار است
و نیز بعضی از اطباء مشر و لیطوس افضل از ترکیب اکبر است در دفع سبب و تحلیل و اورام جاسیه
و اورام صلبه که در مفاصل باشد و در تحریک شهوت باه شیخ ربیع گفته که مرکب شفاعت مشر و لیطوس
جلیل القدر است نام نهاده شده با اسم و تالیف کرد این مرکب از او و یحیی بر دفع سبوم و بر
اعراض دیگر نابوده باشد جامع و منفعت آن از برای سبوم مختلفه و اغراض مختلفه دیگر پس بود این
مرکب ترکیب اکبر در آن زمان پس اتفاق افتاد از برای اندر و ماخشی ثانی که آگاه شد بر منفعت
لحم افغانی و غیر آن از او و یحیی قادیان و دیگر پس زیاده کرد و در آن اقراض افغانی و غیر آن از
او و یحیی اندکی زیادتی و نقصان بعضی از او و یحیی ناپیدا آنچه را خود در آن تصرف کرده بود و ترکیب
اکبر آن الفع است از مشر و لیطوس و یک سبب که آن سم مار است مادر سایر منافع کمی ندارد
مشر و لیطوس از ترکیب اکبر کمی معتد به بلکه مشر و لیطوس زیاده ترکیب فاروق است در دفع
و بجان دارد و بر آن در فواید و منافع بسیاری و طویل کلام و ذکر منافع آن نمی نایم بجهت آنکه
منافع این ترکیب منافی است که از برای ترکیب اکبر ذکر کردیم ولیکن مقدار شریک این ترکیب
آنکه از ترکیب اکبر زیاده است و قیاس این احتمال این ترکیب مثل فوائده استعمال ترکیب اکبر است

جلداول در ذکر تریاقات که اصل محمود در آنها افیون است

۵۵۷

ولیکن مدت که اشتن این از برای گرفتن مزاج از اندامی ساختن تا زمان استعمال نیست مثل تریاق
 فاروق بلکه شش ماه است و قوت مشردیطوس زیاده برد و از ده سال باقی می ماند و بعضی گفته
 اند که قوتش زیاده بیست سال باقی نمی ماند و شیخ رییس گفته که مشردیطوس قوی فاضل است
 از برای حصاة کلیه صنعت آن به نسخچه چوبی که شیخ رییس در قرا با دین قانون ذکر کرده بکیر نذر عفران
 مرصافی غار یقون است سفید زنجبیل و ارجینی کثیر از هر یک ده درم سبیل الطیب کندر حروف بابلی
 او خرمکی عود بلسان سلطوخ و دوس سیالیوس قط سفید تلخ کما فیطوس قندهارک البطم دار فلفل عصاره
 لجنه النیس چند بیدستر سافج هندی میوه سیالجا و شیر از هر یک هشت درم سیالجه سیاه فلفل سفید فلفل سیاه
 سوربخان جعه اسفودرون و دو تو اکلیل الملک جنطیانا حب بلسان اقراص فریون مغل ارزق
 از هر یک هفت درم سد ابی درم اشق سبیل رومی مصطکی رومی صمغ عربی فطره اسالیون عود مانا
 تخم بادیان از هر یک پنج درم انسون روح ترکی سکنج اسارون از هر یک سه درم ونیم افیون غنچه کلنج
 مشکطه امشع از هر یک پنج درم فواقا فاسره سفقورایی و بیان سیو فار یقون از هر یک چهار
 درم ونیم شراب بیهانی گفته قدری که صمغ بارادران حل کنند غسل مصفی بقدر کفایت و در نسخچه
 دیگر قانون غسل مصفی دو وزن مجموع او ویه است بدستور تریاق فاروق معجون سازند و بکار دارند
 و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربت بقدر بنده با آنچه مناسب است از شیر و این نسخچه پنج درم
 جزوه است سوای اقراص فریون و شراب غسل و این نسخچه تمام ترین نسخها است درین نسخچه سیو
 جزوه است که در نسخچه جالینوس نیست آن غار یقون است و سوربخان و سد ابی بوس اشق و سکنج
 و اسارون و کثیرا و سلطوخ و دوس کما فیطوس و اکلیل الملک و عود و بلسان مغل ارزق و فلفل سیاه
 و در نسخچه جالینوس و جزوه است که درین نسخچه نیست و آن سمنون و نمک است و در نسخچه تریاق
 یک دو است که درین نسخچه نیست و آن برسد اب است و وزن جنطیانا و در نسخچه تریاق
 پنج درم است حکیم میر محمد مؤمن گفته که اگر بجای شراب که گوی می کنند شاید و بدل ای سفقور
 رو بیان بوزن آن با سکه صید کنند و میفرمایند که فقیر قرص افی را بهتر میداند و باید شش
 اعرابی چون حب بلسان عود بلسان روغن بلسان بافت میشود حب بلسان الجنا نیم وزن آن بل عود
 بلسان زرافه بل نیم وزن آن بل روغن بلسان روغن زبرجیل سبکی کرده اند و نهایت مشربافه و حکیم

جلد اول نسخ قرص قوفون و نسخ تریاق کبیر

۵۵۸

معصوم گفته که بعضی از طبایا که پیروی شرع نموده اند بجای شراب عرق مخلص یا عرق دارچینی بجای
برده اند و در نسخه صاحب کامل الصناعة و نسخه صاحب شکره و نسخ اکثر متأخرین وزن علك البطم
دو درم و بجای حرف باقی خردل اصغیر و رایج نیست درم داخل است و بجای برک سدایت برسد اب
شش درم و بجای کل سنج کل نقشه است و در نسخه دیگر کل سنج و کل نقشه هر دو داخل است این
اشهر است و وزن قوفون و سارون از هر یک درم است و انیسون داخل ندارد و صاحب شکره
گفته که صمغ را در شراب بجای اصل سازند و باور سر که مصعد و باور شراب بخوری که قدری عفران
داشته باشد پس بدینست که آن در رفع مثل شراب است و باید که او را با سده وزن آنها غسل مصفی همچون
سازند و در نسخه دیگر و وزن مجموع او و غسل مصفی داخل است و اجتماع است بر رفع این تریاق و اقلیم
سبع لیکن هر جا که اقصایالی آنجا نسبت بجایهای دیگر اقصا باشد و عرض آن زیاده بود پس رفع این
تریاق آنجا زیاده است و طبایا میهند این تریاق را با آب کرفس میهند و طبایای نریج و حبث بالبن
حلیب طبایا میهند و نواح آن با آب بادبان و غیر آنها به تنهایی محمود است ایاش شیرازی گفته شری ازین
تریاق بچشمه افراس قوفون متصل در شراب و بطوس محمل و منقی و مطلق و منقح احتشا است و
بجهت امراض بارده اعصابی ریسک نافع و با قوت تریاقیه است صنعت این نسخه شریعی که در زمان او
قانون فکر کرده و پیروان پیروان آورده چهار درم دارچینی مقل از ربق اخطار الطیب کلید لاک نسخه
سیاه سبیل روی سعد کوفی حلیب را از هر یک درم علك البطم است چهار درم و از هر یکی مرکبی صافی از هر
یک و از ده درم نصب لذیر برده درم زعفران یک درم فقر البه و دو درم و نیم و این نسخه شریعی است
سهل است و در آن فقر البه و زیاده کرده و در نسخه سارون و از شمشان دو درم و نیم زیاده برین
نسخه است و در نسخه دیگر سارون و دو درم زیاده کرده شده و در نسخه حکیم مؤمن وزن علك البطم چهار
درم است و این سببی است از زیاده از کاتب نسخه او و صمغ این اقراص را باید که در شراب یا امثال شراب
بجفاسند و باقی او را کوفه بختی آب برشته و اقراص سازند و بعضی از قداما اجزای این اقراص را
با سده وزن او و غسل مصفی همچون کرده اند میفرمایند که اگر این مرکب را از برای جزو مشرو و بطوس
ترکیب نمایند باید که اقراص سازند بدون غسل و اگر از برای استعمال آن به تنهایی باشد بهتر است
که با غسل مصفی برشته همچون سازند تریاق کبیر سببی ابو طیار که معروفه بخلص اکبر است بدانکه سوطیرا

لغت یونانی است و معنی آن مخلص الکبر است و از تریاقات کبیر است از صناعت استادان طب است
 از برای فیلبوسن ملک صوری صفری و متفق اند با طبای جمیع بلاد بر آن که این تریاقی است که شکر
 آن مصون العافیه است و جلیل النفع و عظیم القدر و قریب النفع است تریاق فاروق سامری از
 ثابت بن قزوه نقل کرده که این تریاق مستغنی بسیار از شخص را از جمیع ادویه ماسوای خود و گفته که این
 سری است باید بیکو نگا داشت و یا بجماع این تریاق جامع النفع است شیخ الریس گفته که این مجول
 نافع است از برای جمیع اوجاع حادثه در دماغ و چشم نزلات و مفید است خصوص از برای صرع
 و دور و صداع کهنه و رعشه و القطاع صوت و فالج و وسواس و در دندان و گفته که من بایدم بزربال
 مغلوجی بر هر دو جانب زبان او ازین تریاق پس بعد از سه روز خلاصی یافت از آن علات
 و نافع است از برای درد چشم و قلع میکند بیاض چشم را چون با شیر و خمر آن و چشم چکانند و سودمند
 است از برای زردی و پهلوسینه و دندانها چون بیاشا منب یا نار العسل و نافع مواد است
 از آن جلای بجانب چشم و کاهی اکتحال کرده میشود بآن بعقب قبح آب چشم پس منع میکنند عود
 آبرو چشم و نافع حدوث است چشم و نافع است از برای قی الدم آشامیدن آن بآب
 برک بارنگ و رب عصی الراعی و از برای ریح در معده و اوجاع آن و از برای برقان و
 تصفیه رنگ روی می نماید و میبرد افکار رویه را و زایل میگردد اند علل مفاصل را و شفا دهنده
 قروح مثانه و امراض امعاء است نافع است از برای منخض معافه کردن بآن و نافع است از
 برای اورام مثانه و امعاء و قروح این اعضا و از برای اورام طحال و اورام فصول کلیه و مثانه
 میکند و قوی میگردد اند قضا و طلا کرده میشود بآن بر قضا پس بچرکت می آورد شهوت را و شیخ
 گفته که حکایت کردم از کسی که قوت جلیت او ضعیف شده بود و او امر کرده بودم او را با بدن مخلص
 الکبر بزرگ خود در وقت جماع گفت سوائی آنکه قوت داد بر جماع بعد از فعل یافت لذتی عظیم و نافع
 است این چون از برای اوجاع مفاصل فقر و تشنج و از برای جمیع سموم گزندگان و سموم
 مشروب و نافع است از برای حیات حقیقه که با آنها و زهره لرز و سر باشد و محلل و آرام است
 و اطلاق بطن میکند و تسهیل جریانی در ذخیره از محمد بن زکریای رازی حکایت کرده
 که داخل کردم و این تریاق نزد استعمال لاجور در استعمال کردم از برای کسی که صداع مزمن

جلد اول در ذکر تریاق کبیر

۵۹۰

عقیق داشت پس رفع شد صداع آن شیخ داود گفته که من نیم مثقال نر و آب مر با فلن که
 خربل است حل کردم و دادم بمسجومی که مایوس بودم از و پس در حال افاقه آن شد و استعمال
 کرده میشود این تریاق بعنوان آن شاییدن بامار العسل و طلا کردن و سقوط نمودن و بخت کشیدن
 و استعمال کرده میشود این تریاق از برای خدام با شیر حلیم و از برای اسفقا بامار العسل و از برای
 خفقان با آب رازیانه تازه و این همچون مذکوره ذین می کند و دو دیگر داند بسیار را و حفظ
 چنین میکند و بالجملة این تریاق دوائی است که نظیر ندارد و بیشتر از شش ماه که از ساختن او گذشته
 باشد استعمال نماید کرد و شربت از آن از یک درم تا یک مثقال و قوش تا هفت سال باقی است صنعت
 آن نسخه شیخ ربیع که در فرابادین قانون ذکر کرده دیگر مرصافی سلیمه سیاه از هر یک یک
 اوقیه و نیم چند بیدستر فطر اسالیون که آن تخم کرفس کوهی است از هر یک پانزده مثقال تخم کرفس
 دو اوقیه بزر رسدالیوس یک مثقال قسط سفید تلخ و ارچینی و افراص و قرقومع و میوه سیاه
 اسارون از هر یک شش مثقال انیسون ده مثقال فلفل سفید و دوازده مثقال و افلفل سنبل
 الطیب و مار عفران از هر یک چهار مثقال افیون ده مثقال ادویه کوفته بخت با عسل کف گرفته
 همچون سازند و در ظرف مناسب نگاهدارند و بعد از شش ماه در وقت حاجت بکار برند
 و این نسخه سوای افراص قرقومع و عسل بزرده جزو است و نر و جن که مرست در یک درجه و نیم
 و خشک است و در درجه و نیم و در نسخه دیگر مرصافی و سنبل الطیب اصل نیست و در نسخه جوامع
 سنبل الطیب مقدار پنج مثقال است صنعت تریاق کبیر مسی بسوطیه این نسخه شیخ داود انطاکی چند بیدستر
 فطر اسالیون از هر یک پانزده مثقال تخم کرفس استانی بوزن فطر اسالیون و بعضی و ادویه گفته اند
 در یکی مرصافی سلیمه سیاه از هر یک یک از هر یک چهار مثقال انیسون فلفل سفید افیون از هر یک یک مثقال
 قسط سفید تلخ و ارچینی و افراص قرقومع و میوه سیاه اسارون از هر یک شش مثقال حمار عفران و افلفل
 از هر یک چهار مثقال بزر رسدالیوس یک مثقال سنبل الطیب هفت مثقال و در نسخه دیگر فلفل و دوازده
 مثقال است و بعضی افیون را حذف کرده اند شیخ داود گفته که نزد من حذف افیون صواب نیست
 ولیکن اولی آن است که چهار مثقال باشد میفرایند که چهار مثقال افیون حفظ ترکیب این همچون
 تواند نمود بلکه واجب است که ده مثقال باشد و در نسخه شیخ داود که از شیخ نقل کرده که از ادویه قلبیه دارد

پس هر چند افیون در آن کمتر باشد بهتر است بلکه اولی آن است که در آن نسخه افیون نباشد اجزا یک
 شیخ داود گفته که شیخ الرئیس بر سوطیه افزوده ولیکن احقر را معلوم نشده که از کدام کتاب شیخ نقل
 کرده این است عود هندی شش مثقال مروراید مسفته که برای شش مرتبه در قمری ابریشم مقرر
 طباشیر سفید زرنب و رومج عقری بهین سرج بهین سفید از هر یک چهار مثقال مشکک اصل عشب
 از هر یک یک مثقال افیون ربانی طلای محلول نقره محلول از هر یک نیم مثقال افرومها متصل
 و سوطیه بدانکه بعضی گفته اند که افرومها هزه و ضم قاف سکون ای مهیا و ضم قاف ثانی و سکون او
 بمعنی زعفران است بلغت ثانی است معاً بمعنی نقل است یعنی افرومها نقل زعفران و در یک نسخه
 قانون افرومها را بهر بنظر رسیده و در نسخه دیگر در و مع و در نسخه از تذکره افرومها اندرو
 معاً مرقوم شده و در اکثر نسخهها افرومها معاً مسطور است این مشهور است صنعت آن به نسخه
 شیخ الرئیس گیرند اما در شیخ عثمان قسط سفید تلخ و قصب الذریره و نقل فلفل سفید ناخواه از هر یک
 مثقال و ارجینی مصطکی رومی زعفران از هر یک شش مثقال فوبک مثقال سنبیل الطیب فوج هندی
 از هر یک مثقال مرصافی شش مثقال کوفته بخجه با شرباب بجائی یا غیر آن از مایعات مناسبه
 افرومها سازند هر قریب یک مثقال و در سایه خشک کرده استعمال نمایند و این نسخه چهارده جزو
 است و مزاجش گرم است و در اول درجه سوم خشک است و آخر درجه دوم افرومها افرومها
 معاً به شیخ داود الطائلی گفته که بمعنی افرومها زعفران است گفته که این افرومها نافع است از هر
 خفقان و ضعف معده و کبد و صداع کینه و اورام باطنی و غم را دور میکند صنعت آن سنبیل الطیب
 سا فوج هندی از هر یک هفت مثقال و ارجینی زعفران از هر یک شش مثقال قسط سفید حاما
 و ارشیعان فلفل سفید قر نقل از هر یک سه مثقال قصب الذریره ناخواه از هر یک یک مثقال کوفته
 بخجه با شرباب بجائی شسته افرومها سازند هر قریب یک مثقال و در سایه خشک نمایند صنعت این قریب
 به نسخه ابن خزله در مهنج الادویه حاما قسط تلخ فلفل سفید و ارشیعان قصب الذریره و نقل
 ناخواه از هر یک مثقال کوفته بخجه بثلث شسته افرومها ساخته و در سایه خشک نمایند و در ظرف
 آگینه نگاه دارند میفرمایند که ظن فقیر آن است که این نسخه را ابن خزله موافق نسخه شیخ الرئیس
 ذکر کرده ولیکن از کتابانی جزای نسخه شیخ الرئیس ترک شده است حرف نادریین فصل

مذکور خواهد شد تریاق کبیر سیمی شلیکنا نامیده می شود این بابا بهیله فی سیه چیست که اهل از جلد او به
عمود به آن است و بعضی گفته اند که شلیکنا بزبان یونانی یعنی بنده الله تعالی و فاذر الله الکبریت شیخ التکریر
که این ترکیب از طبای فرس است و خاص شده اند از طبای فرس از آن بهر نفع را و نیز در کتب
این افعال عجیبه خواص غریبه است و گفته که من ندیدم از آن اثری کثیر مگر در کفایت و استرخای لبان
و اما اطباء گفته اند که تریاق کبیر سیمی شلیکنا نافع است از برای جنون و امراض بارده سوداویه و بلغمیه
و فالج و صرع و سکت و لقوه و وسواس و خبت نفس و از برای ضرر قطر و نهوش و سموم و شیر یکدیگر باطن منجمد
شده باشد و از برای صداع و شقیقه و تبیان و مالتویلیا و برودت و مانع و رعشه و خفقان و حفظ جنین
می کند و نافع است از برای منع اسقاط و اوجاع رحم و ریاح آن از برای تقطیر لول و از برای استرخای
زبان و دوار و غم و برای اوجاع بارده مزمنه و اسهال می شود از برای هر مرضی با انچه لایق بان
مرض باشد پس از برای برود شدید در آلت ریشنه و بعضی گفته اند که در خمر نافع است و از برای سدهای
باطنی با دار الاصول و از برای اوجاع رحم با آب مطبوخ اینسون و از برای اوجاع اعالی بدن با
مرزنجوش یا دار الاصول و از برای اطفال بار و غن نبضه بن بود انچه ابله گفته اند پس شکر ریش
گوید که نزد من این دو امشوش غیر مرتب ترکیب است و محرق خون و اخلاط و کوفهای دارد و در فواید
و خواصی که از برای آن ذکر کرده اند صنعت آن نسخه شیخ الیریس و رقابا بن قانون مشک نبی
خالص کافور قیصری عنبر شهب از هر یک درم مروارید ناسفته زعفران زهر یک درم و ورق
طله محلول ورق نقره محلول زهر یک نیم درم هاما تخم حرمل فریون اشنان شطی اشنه تخم کرفس تخم سداب
سکین کاو کوبی کبریت زرد خربق سفید لبنی سعد کوفی مارچوبه یعنی ایوان نخ اسفند یعنی اصل
حرمل ابض امیران جلینی حب محلب عود بلسان هزار چنان سبند ان از هر یک دو درم فجاج افخر
سافج بنی جوز و اجند بید تر تخم حبه حبه تخم کز از هر یک ده درم زربن معطلی نراج کفشگردان
شونیر سرکین روبا به پنج کبر از هر یک نیم درم ابریشم خام مقرض تخم شبت و باج شبت زربنا و درم
عقربنی زنجبیل آتسان العصافیر تک هندی عاقر قرحا سبده محرق فقر الیود فو بن زرقطونا از
هر یک چهار درم قرقل غنبل الطیب سارون مشطوخ سفید سلیب سیه فا کبریا پر سیاوشمان
از هر یک شش درم سیب سار از هر یک درم فجاج یا لبس میت و درم عود سلیب نیم درم تخم زربانه

زوقای خشک از هر یک درم صغره فارسی صغره خوزی از هر یک چهار درم بادآور و وعده های بی
 بوسیده در دوا را بار یونجه بی از هر یک درم فلفل سفید فلفل سیاه و فلفل افیون را و نود طویل
 را و نود حرج بر زنجبیل سفید از هر یک بیست درم جوز هندی و دو درم و چهار دانگ رومی بهار بید بو
 بنج کاسنی خشک هم الجوس حبه عصاره ابرسا و ایشیسان مقصوم از هر یک مقدر یک درم انجدان
 سیاه چهار درم و ربع و رومی اکلیل الملک چهار درم و چهار دانگ درمی شعراغول نکشت زردی
 اصابع صغره نکشت بر کشت خلقت طیب جلا و شیرینک از هر یک و درم خاک چهار راه چهار درم پس
 شیخ رئیس گفته که آنچه بنظر آمده از ادویه که داخل کرده شده و شیشا و زکزا و بادین اصول عجمه زیاده
 بر آنچه در نسخه مذکور است این ادویه است زرنب اسفند سفید از هر یک و دو درم بنج خیری تل چهار
 درم کل حنا و دو درم قرچ خشک که آن قرنفل لبنانی است چهار درم قودنا یک درم ریوند سیاه
 حب بلسان عود بلسان حب آلس مصری کل سنخ کل مخوم حردا و خلعت منمن از هر یک و دو درم
 خیر الواسه درم حب البان مقشر چهار درم طباشیر سفید یک درم تخم کثوث که بای شمع مور و اسفرم
 جفت آفرید جوز ابل مرکبی مغاث بغدادی مراخور همین سرخ همین سفید از هر یک و دو درم انجدان
 سه درم نمک طبرزد نمک طعم یعنی ملح العجین و دو قوطر اسالیون عصاره اصل السوس عصاره
 غاف از هر یک درم پوست زرد پیرن اترج خشک کرده عود فاوینا از هر یک چهار درم کوردان
 بنجدرم مقطاطیش شد درم فلیقال و آن جنجیلی است مغز بادام تلخ مقشر از هر یک هفت درم
 ادویه خشک را کوفته بیخه عصارات و صمغ را بشراب جید بنده حل سازند و مجموع را بجعل
 جید صغری سه وزن ادویه معجون سازند و در کره اخضر یا جینی نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال
 نمایند شربت مقداری خودی با آب نیم گرم صنعت آن نسخه دیگر که شیخ الریثی در قرا بادین قانون
 آورده و گفته که نسخه سلیم است بکیر خشک تنی خالص حبه دو درم مروارید ناسفته ده درم زرنب
 مسخول فضه مسخول از هر یک نیم درم بنج شهباز درم زرنب درم بر بنج محرق با مقراض غیر
 محرق چهار درم بنج سوسن آسمانخونی یک درم مصطکی رومی نیدرم سافج هندی ده درم حب
 بلسان نیم درم سیاه یک درم فلفل ده عدد و بعد از آن سیاه از هر یک بنجدرم فلفل سفید
 زنجبیل بنج شفت از هر یک چهار درم قسط سفید تلخ سه درم جوز باده درم چند بید ترده درم

انفریون بکدرم قفاح او خورده درم تخم شبت جنطیانا بهار لسان العضا فیه از هر یک چهار درم قافله
 هشت درم تخم رازیانه شش درم زاج کفنگران نیم درم اشتان بنطی اخضر تخم کرفس تخم سد ابشانه
 کبریت زرد از هر یک دو درم عیدان پرسیاوشان هشت درم نمک چهار درم شونیز نیم درم صغره قفاح
 چهار درم نوشش درم باد آورده هفت درم سرکین کا و کوبی دو درم تخم حیریه درم ابل چهار
 درم فلفل سیاه دار فلفل بزرگ سفید از هر یک بیست درم عافیه چهار درم افیون بیست درم
 زرا و فوطیل بیست درم زراوند مدحرج چهار درم خاک چهار راه یک درم ربون چینی هفت درم تخم زعفران
 ده درم بنفشه هندی چهار درم مغر تخم چنار چهار درم و یکد انگ درم قفاح البه چهار درم کافور
 قیصری خربق سفید خربق سیاه سعد کوفی میوه سنایله یا میران چینی تخم بلبلون از هر یک دو درم
 بهشکان اصابع الصغره شعیر الغول تخم کاسنی کشت بر کشت از هر یک دو درم عود بلسان جلیطان
 از هر یک دو درم مازا السوسن را الشوک از هر یک یک درم حبس الحاکم یک درم اسفند سفید که آن خردول
 سفید است و دو درم عقد های کاهی کند و دیوار با بوسیده باشند هفت درم سرکین ربوبه نیم درم
 پوست بخر کبر نیم درم نیز از چشمان اسفند ان از هر یک چهار درم ادویه یا لیس اگونیة بنجیه و آنچه
 جنبانیدنی باشد در شراب سیحانی جنبانیده حل سازند مجموع را با غسل مصفی همچون سازند
 و در کره سبز لعاب اریاطرف چینی نکا برارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی مقدار نخودی با
 مطبوخ پوست بخر کاسنی در شش و یک پوست بخر رازیانه بدل بخر کاسنی است و پنج کرفس سوطا کرد
 قیصری و بآن مقدار دانه کند می باب شام هاج و با آب مرزنجوش تازه و با آب برکه چغندر صنعت
 شلیک نماید شش صاحبک الی الصنایع بگیرند مشک است و دو درم مروارید اسفند ده درم ورق طلا
 ورق نقره از هر یک نیم درم زرنج حبس بلسان از هر یک نیم درم ابر نیم مقرض چهار درم زعفران ده
 درم و فلفل بنبل الطیب از هر یک هشت درم ابر سا یک درم حبابا دو درم مصطکی سه درم دلق سا فخر هندی
 از هر یک ده درم لبیا سه یک درم لغج بیست درم فلفل سفید زنجبیل پنج شبت از هر یک چهار درم
 قسط تلخ مرصافی از هر یک هشت درم جوز بواجبید شتر از هر یک ده درم فریون دو درم قفاح
 او خرم تخم شبت جنطیانا شکوفه لسان العضا فیه از هر یک چهار درم جوب پرسیاوشان قافله
 اسفند از هر یک هشت درم مکسیدی صغره فارسی از هر یک چهار درم رازیانه زوفای ششک از

جلد اول در ذکر نسخ شلیتا

۵۶۵

هر یک شش درم زنجبیه شونیز از هر یک نیم درم استخوان بظلی اخضر تخم سداب تخم کرفس
 شسته کبریت زرد از هر یک و دو درم سرکین بزرگویی باد آورده از هر یک هفت درم فلفل سیاه دار
 فلفل بزرگ پنج سفید افیون از هر یک هشت درم زراوند صحر جوار درم دیونید چینی هفت درم زرد
 ده درم بزرگ قطونا بسد محرق از هر یک چهار درم و دو دانگ قفر البهود چهار درم کافور قصور
 خربق سیاه خربق سفید سعد کوفی سیعده سانه یا میران چینی تخم بلبلون از هر یک دو درم اصباح صفر
 برگ پر سیاوشان روح ترکی تخم کاسنی کشت بر کشت از هر یک ده درم حب لمحد و دو درم ماد الکسیر
 مار الشوک از هر یک هفت درم عقد های گاه بوسیده و لوار با هفت درم سرکین سیاه بندرم پو
 یخ کبر نمیدرم نیز از چنان سفید ان از هر یک چهار درم اجز کوفه بنجیه با سه وزن مجموع ادو عسل
 مصفی معجون سازند و بعد از شش ماه انحال نمایند شری مقدار خودی شلیتا بنفشه
 استعمل در ذخیره خواصی که شیخ از اطباء از برای این معجون ذکر کرده آورده و گفته که قطور آن
 در کوش و بینی با آب مر بنخوش نافع است از برای صرع صغیر آن مشکبته خالص غیر اشوب
 کافور قصوری حما حریل فریون استنان بظلی شند تخم سداب خنمای بقبر جمالی کبریت احمر کبریت
 اخضر خربق سیاه بلبلنی سعد کوفی عود بلبلون حرمل سفید یا میران چینی حب لمحد نیز از چنان
 سفید ان جلوز سفیدی شعر الغول انگشت زرد کشت بر کشت حلیت طیب کینج جا و غیره قلع
 حنار یونید چینی حب بلسان عود بلسان حب اس مصری مخموم الملک حجر دود و حلیت منتن
 کثوت که را مورد اسفرم جفت افید جوزا بنل مغاش بغدادی مرا حوز بهمن سفید از هر یک ده درم
 مروارید ناسفته زعفران فلاح اذخر تخم رازیانه زوفای بالبل از هر یک ده درم زرد مسحق سیسم حوق
 زردین کیهان فلاح اس کف شونیز خرد و الثعلب پوست کبر سلیم عود قماری خام از هر یک نیم درم ابر ششم
 خام مقصر تخم شبت اصل شبت زربناد و ریح عقمی زنجبیل حبیطا ناروی لسان العصافیر تک
 بندی عاقر قرحا بسد قفر البهود و بزرگ قطونا صغیر فارسی صغیر خوزی خاک که چهار راه پنج خیزی سرخ
 و نخب حب البان مقشر پوست زرد اترج خشک کرده فاو اینا از هر یک چهار درم فلفل سفید بلبل الطیب
 اسار و دن قسط النج پرباوشان فاقا از هر یک هشت درم لیسایلیه رساق قلع بید پوست بخت کانی
 بهوم المجرس حبه عصاره ایرسا در ششعان فردا اطباء شیر سفید از هر یک یک درم فلاح بالبل فلفل سفید

جلد اول در ذکر نسخ شلیقا و میان نریاق کبیر

۵۶۶

فلفل سیاه دار فلفل افیون زراوند طویل زراوند مدحرج بزرالنج سفید از هر یک یک شدرم بود آورده و عقد
 کاه بوسیده که در دیوارهای باشت جبین جلی مغز بادام تلخ معطر از هر یک یک شدرم انجدان سیاه
 چهار درم و ربع درم اکلیل الاک چهار درم و چهار دانگ درم شیروانی و انیسون شیخ ارمنی نمک طبر
 نمک طعام دو قوطر اسالیون رب السوس عصا غاف از هر یک سه درم کوردان پنجدرم
 جرمقناطیس شدرم ادویه خشک را کوفته بخیه و صمغ را در طلا ای جید بخسایند و حل کرده با وزن
 ادویه غسل مصفی بپزند و در ظرف جینی یا زجاجی بنگاه دارند و بعد از شش ماه مقدار نخودی یا بگرم
 استعمال نمایند اخلاط شلیقا با نسخ این جزله صاحب شلیق الا و چه صنعت آن مشک خالص حماما عود
 بلسان افیون شنان خضر نطی تخم کرفس تخم سداب شکر کبریت زرد سرکین کاه یا سرکین بزکوی
 کافور خربق سفید خربق سیاه میوه سالیامیران جینی تخم بلبلون اصل صفر پوست پنخ کاسنه
 حب الحلب حب دل سفید از هر یک دو درم و در این اسفند زعفران سافج هندی و بقی سلیقه سیاه
 غیره معطر بود و اجند بید شتر فلفل از هر تخم هر چه زرد و در از هر یک ده درم سوده زرد سوده سیم
 زرنب حب بلسان زاج کفشکاران شوینر سرکین رو باه پوست پنخ کبر از هر یک یک درم ابر شکر خام
 محرق مقرر فلفل سفید زنجبیل پنخ شکر تخم شکر حب طیارا شکوفه لسان العصاره نمک است
 صغره فارسی عاقره جانبدق هندی زراوند مدحرج استقیل فقر الیهود نیز اچشان از هر یک چهار درم
 قوئل سنبل الطیب تلخ حرمل جوب برسیا و شان قافله از هر یک شش درم اصل السوس آسمان
 کونی که ایرسا است بسیار خال که چهار راه مال شوکر از هر یک یک درم مصطکی سه درم لعل حب
 عدد تخم زراوند زوفای خشک از هر یک شش درم فلفل سیاه دار فلفل بزرالنج سفید زراوند طویل
 افیون از هر یک یک درم اکلیل الاک چهار درم و نیم بر قوطا اب محرق از هر یک دو درم و
 دو دانگ دو خشک را کوفته بخیه و آنچه خیسایندنی باشد و شکر بخسایند و حل سازند و مجموع را با
 سه وزن ادویه غسل مصفی معجون سازند و بعد از شش ماه مقدار نخودی یا آب دیان یا آب بطبخ
 پنخ کرفس یا شیانند نریاق کبیر مسمی تریاق غوزه این تریاق تالیف حکیمی است که با اسم آن
 معروف شده و این تریاق خلیفه و قایم مقام تریاق فاروق است یوحنا گفته که این تریاق
 نافع است از برای کزیدن جمیع جانوران سمی و باد بای غلیظ احشا و اوجاع کبر و احشا و طحال

جلد اول در ذکر نسخ نریاق کبیر

۵۶۴

و صرع و جنون و متفان لقوه و فالج و اگر سچ در شکم مادر مرده باشد یا مشکلی از این چون کینفقال زین
نریاق فرود بر آسان زاید و جمیع امراض بارده سوداویه و بلغمیه را منقعت دارد و صنعت آن
بدنسخه شیخ رئیس که در فرا باین قانون ذکر کرده بکیر تمام مکی صافی سبیل نهدی سافج بندگی
لک منقی معقول عصاره بابنا فضل ریون چینی طین قیو لیا قسط سفید تلخ جنطیانا اذخر کک
از هر یک دو وزده متقال فلاح اذخر عصاره هیوفا قسطید اسنج عصاره لیجه النیس منقل
از رزق از هر یک بست متقال عافو قرحا داریجینی تخم رازیانه کبیر بست زرد تخم شبت کبک بالکی اسارون
فرودمانا افریون افیون ناروسن اقلیطی که سبیل رومی است فلاح گرم و رود فلی یعنی کل خرد سهره
ایسون فوا از هر یک شش منقل زعفران سی و شش منقل فطر اسالیون و آن تخم کرفس
کوبی است دو فو و آن تخم جز را قلیطی است و بزعم قومی دو فو تخم جز بربری است از هر یک است متقال
و در نسخه دیگر فلاح سبیل اقلیطی از هر یک سه متقال داخل است کثیر سفید تخم خشخاش سفید فضل سیاه
از هر یک است متقال برسا یعنی اصل سوسن آسمانخونی بازده متقال لبان ابیض بزر ابیض سفید
از هر یک بست و بست متقال سلیخ سیاه عجز کل سنج منزع الاقاع اقواص اندر و خورون از
هر یک است متقال تخم سداب یک متقال حب انج مقشه سماق منقی از حب از هر یک است متقال
رودغن بلسان بیت و چهار متقال فلاح و چهار متقال و نیم عصاره ارطینا و ارطینا و ارطا
ملسیا نیز برنجاسف است که آن را بقصوم بری گویند پوسنخ کاسنی از هر یک بست متقال
برک اترج سیزده متقال صمغ رایتم کوفته در شراب صافی جید الجوهر که آن را شراب اصل نامند
یا جمهور ی یا مثلث یا بنید زریب و غسل بخیساند و حل سازند و بانی اوویه را کوفته بختی بان
داخل کرده مجموع را با غسل صفی سه وزن دوویه همچون سازند و در ظرفی چنانکه در نریاق فاروق
ذکر شد بکاهد از بعد از شش ماه تمام استعمال نمایند ستور استعمال نریاق اکبر و بعضی از اطبا
قدری اشق درین نریاق داخل کرده اند و رای قومی آنست که اشق نباید داخل نمود و چنانکه
منه است بعده و این نسخه شیخ الریلس سوامی غسل و شراب و اشق که بعضی اطبا داخل کرده
اند پنجاه و یک جز و مفرد و یک جز و افراص اندر و خورون و وزن مجموع پانصد و هفتاد و هفت
متقال و نیم است و مزاجش گرم است و راول درجه دوم و خشک است در آخر درجه دوم

جلد اول در ذکر نسخ نریاق غوزه

۵۶۸

و چون بنام سرابون اکثر متاخرین ادویه که درین نسخه بوزن شش شش مثقال است بوزن سه
 مثقال باقی را در وزن مساوی این نسخه و بعضی ورد و فلی ورد با فلی آورده اند و اینسون
 فو و از خرکی و لبان بیهین و تخم بادیان و کبریت زرد و تخم شبت و کبد مالکی و اسارون فو و
 و کل سرخ و ایرسا این دوازده دوا داخل نگرده نسخه صاحب اختیارات و در بوزن مثل
 نسخه یوحنا است و از ادویه نسخه مذکور از شیخ رئیس از خرکی و کبد مالکی و فلاح گرم و ورد و فلی
 و اینسون و فو و زعفران و فطر اسالیون و ورد و لبان و ایرسا و فربون و فلاح سنبلی قلیطی
 و اصل مذکور و بجای فیون فیهیون قلیطی و تخم کرمش بر ادویه نسخه شیخ رئیس افزوده و نسخه محمود
 بن ابیاس شیرازی نیز در وزن موافق نسخه یوحنا است و از ادویه نسخه شیخ رئیس از خرکی
 و اینسون و فو و کبد مالکی و فلاح سنبلی قلیطی و ریوند چینی ایرسا و لبان داخل ندارد و بجای
 فلاح سنبلی قلیطی فیهیون و بجای ورد و فلی ورد با فلی و بجای دارچینی ذکر کرده
 و گفته که صمغ را در مثلث حل سازند و باقی ادویه را کوفته بجهت بیه وزن مجموع ادویه غسل مصفی
 معجون سازند و در ظرف چینی بکاهند و بعد از شش ماه تمام استعمال نمایند شربت از آن تا
 یک مثقال بحسب حاجت بکار برند نریاق غوزه به نسخه دیگر شیخ رئیس در فو با دین قانون ذکر
 کرده اما هر یکی صافی از هر یک پنج اوقیه عذوق فجاد و اوقیه و نیم از خرکی چهار اوقیه لبنی شش اوقیه
 و نیم نسخه سبباه دوازده اوقیه و نیم فو یک نیم اوقیه زعفران دوازده اوقیه فطر اسالیون یک اوقیه
 و ورد و رم ایرسا و اوقیه و نیم تخم را زایه مقفل از رن از هر یک چهار درم و نیم لبان نه اوقیه کثیرا
 ده اوقیه عصا ره میوفا قلیطی اس یعنی عصا ره لویه النیس سه اوقیه حبس طرح مقش یک مثقال تخم
 شبت کبد مالکی عبدان صغیر یعنی عروق صفر که آن را بفارسی زرد و جو به گویند از هر یک و مثقال
 بنز را پنج سفید کبرطل تخم شخا بن و در طبل سنبلی الطیب اوقیه سداب خشک یک اوقیه و ورد و رم ساق سه
 اوقیه اسارون اینسون فو و مانا از هر یک چهار اوقیه فیون دو اوقیه و یک درم و نیم فیهیون دوازده
 و نیم فلفل یک اوقیه و نیم و فکل سرخ چهار اوقیه ساق هندی حبس بلسان از هر یک سه اوقیه غسل
 بلاد و و اوقیه و نیم لک منقی پنج اوقیه از چینی چهار اوقیه و اوقیه سنبلی الطیب قلیطی نه اوقیه
 کبریت زرد چهار اوقیه عصا ره مانیان خاص ریوند چینی شط سفید پنج از هر یک چهار مثقال برک

جلد اول در بیان نسخه اقراص اندروخورون و ذکر تریاق کبیر

۵۶۹

انچه پنج مثقال اقراص اندروخورون سه مثقال و غن لبان هفت مثقال عصاره قندوم یک مثقال لبان
 هفت اوقیه خضخض شش اوقیه قرفل و پنج اوقیه عسل مصفی بقدر کفایت پستور معمول مرتب نمایند
 این تریاق حلیفه و نایب مناب تریاق فاروق و در جمیع منافع و همه مورثی است اقراص
 اندروخورون مستعمل در تریاق غزه شیخ داود انطاکی و تذکره گفته که این قرص تالیف صاحب
 تریاق فاروق است و واقع می شود در تریاقات و معاجین کبار و منافع است از برای سوسا و تعلق
 و صمدی حار و حکیم مؤمن گفته که مؤلف این قرص را با سم بادشاه عصر خود اندروخورون ملک بیده
 و لهذا این قرص اقراص اندروخورون ملک خوانند و جزو اعظم تریاق غزه و معاجین کبار است این
 قرص مقوی معده و دماغ و جگر است و در آن قوت تریاق قوی است و جمیع علل بارده اعضا
 را تسکین می دهد صنعت آن به نسخه شیخ زید بن ابی علی بن سینا که در قانون ذکر کرده بگوید با بونه سرخ
 و با بونه سفید سماق اینسون مرکبی صافی از هر یک یک درم اسارون مسیت درم اشنه قصب لذر بره عود
 لبان اجزا مساوی کوفته بخیه بشه اصحابی جید البویه یا جهوری یا بنید زبیب و عسل مصفی با
 بشه و سه روز بگذارد و هر روز صبح و شام از هر یک نیم زنند و اگر خشک شده باشد یکی از شرابها
 مذکور را داخل کنند پس روز چهارم اقراص سازند هر قرصی بوزن یک مثقال و در سایه خشک کنند
 و نسخه شیخ داود داشته در اصل نسخه داخل ندارد و گفته که در نسخه دیگر کل سرخ اشنه مصطلکی بوزن با بونه
 داخل است و باکی نسبت بداخل کردن این ادویه در نسخه دیگر با بونه سرخ با بونه سفید سماق اینسون مر
 صافی از هر یک یک درم اسارون مسیت درم اشنه قصب لذر بره عود لبان از هر یک نیم درم است
 و در اکثر نسخه قانون وزن نامی اجزا مساوی است و قوت این اقراص تا دو سال باقی می ماند
 تریاق کبیر از صنعت شیخ ابی علی است که مفعول تریاقی نیز گویند صاحب خیره یاب عسل گفته که من
 این تریاق را ساخته ام و آن مودم فایده بسیار مشاهده کردم دل افوت و دوباره را زیاده کند و دفع
 ضرر سوم کند و در دفع معاجین کبار مساوی است صنعت آن پوست ترنج بنطیان حلیه لبان
 مرکبی صافی عود لبان تخم بادرنجبویه برگ بادرنجبویه تخم فرنج مشک زرباد و در پنج عقرنی از هر یک
 چهار درم مشک خالص غیر اشنه هر یک یک مثقال کا و زبان سیاخی نیم مثقال عود و بونه
 بزربنجویه تخم شلغم تخم کندالسان العصاره مغر حلیه نقل از هر یک دو درم و در نسخه دیگر از چینی و جگر

جلد اول در بیان نسخ تریاق صغیر و تریاق اعظم و قرص اندر و خورون و قرص اسفیل

۵۷۰

از عطران نارون ایون اسفیل از هر یک درم فومو فطر اسالیون از هر یک درم نیم کافور خالص
 نیم مثقال دو به را کو فنه پنج چنانکه رسم است با غسل بپوشند و بعد از شستن ماه شربتی با مثقال
 تریاق صغیر شیخ الرئیس رحمة الله صفت آن جب بلسان قسط طلع مر خطبانا نادا چینی فلفل سفید
 عود سندی فطر اسالیون از هر یک یک و شش خالص نلث یک و خند بیدستر ربع جزوی است و
 با غسل بپوشند و استعمال نمایند تریاق اعظم که حکیم میر محمد موسی در مقابل تریاق کبیر شیخ الرئیس
 تالیف نموده و گفته آنچه از او پیشتر گفته در بابیت آن اختلاف شده بدل کردیم و غیره شنبه را بعینه
 داخل نمودم و بدل قرص افعی قرص حلال داخل کردم چه تصریح نموده اند که لجوم باعث فساد ترکیب است
 و حرمت لحم افعی بی شبهه است و چون جدو در سه ابواب بهتر از آن است و فاد از هر معدنی که عبارت
 از حجر المسم باشد در جمیع خواص اولی از آن فیروزه و نازجیل بحری در رفع سموم افوی است لهذا
 اقراض حلال را از اجزای مذبوره ترتیب دادم بدین صفت جدو از خطائی اعلی بازده مثقال
 فاد از هر چهارده مثقال نازجیل بحری سه مثقال فیروزه نیشاپوری دو مثقال که مجموع ترکیب
 مثقال باشد و عدد او چهار باشد مثلث باشند قرص اندر و خورون باین نسخه ترکیب دادم
 و از شیشکان قصب الذریره اسارون عود بلسان جبهه بلخه مصطکی پنج سبیل که فو است از
 هر یک یک مثقال نیم قلع آخر از عطران از هر یک مثقال در چینی حمانا مرصاف شش مثقال
 افخوان پنج مثقال سبیل الطیب چهار مثقال مثلث قرص سازند و مجموع این ترکیب پنج مثقال
 است و عدد او دویست و پانزده قرص اسفیل باین صفت ترکیب دادم بسیار غنصل یعنی مشوی
 محفف و دوز و آرد که سنه یک و پانزده مثقال ششتر اقراض سازند اما دوی غیر شنبه فلفل سیاه ایون
 خشک که نه قرص اندر و خورون از هر یک بیست چهار مثقال قرص اسفیل چهل و بیست مثقال
 قرص حلال سی مثقال گل سرخ بزرگ شکر بزی اسقود و دیون پنج سوس آنرا بخوبی غار بقون سفید
 رب السوسن از چینی از هر یک و دانه مثقال از عطران از چینی ریون چینی اسطوخودوس قسط طلع
 دار فلفل شکر طراش کندر قلع آخر فطر اسالیون صغیر البطم سفید سبیل الطیب صغیر
 الفار از هر یک شش مثقال ریخته سیاه سیاه بوس مقشر حرف ناخواه نارون سافج خطبانا نارازیان
 و مجموع خوبی فردمانا ایون فوکو پنج سبیل چلی سو که ریشته و آلا است تا فایا سبیل عود مصطکی از

جلد اول در بیان نسخ تریاق الاسنان

۵۷۱

هر یک چهار شغال پنج کبر و دو قوفه شغال از رزق جادو شده قطور یون دقیق زراوند مطبوخ از هر یک یک
 شغال اما دوی که بدل او داخل ترکیب نبود باور بخوبی بدل بنطافن اسارون ل فرایون او برادر
 چهار شغال بدل کما فریون شش تن چهار شغال بدل کما فیطوس طین و غستانی بدل طین مختوم شش تن
 باین بدل اما سعد بدل حب بلسان تخم مصلح بدل هونار یقون شش بانی بدل فلفلس محرق است
 اما دوی که بدل او را اولی دانسته داخل نمودم زیرا که کمانی بدل فلفل سفید روغن تربس بدل
 روغن بلسان بز جند قوفه بدل بز کرکض حاشا بدل انیسون عصاره شیل که ترکیب بیدان اودی نامند
 بدل عصاره لیجه القیس و بانی بدل فقر صمغ کوله بر که حلیت طیب است بدل جند درونج عفری بدل
 سنور بخان زراوند مدحرج بدل اشق زربناد بدل عود بلسان مجموع اودی و باقر اص هفتاد است
 و وزن آن با شش شغال و باطریق ساختن آن آنست که غسل کف گرفته بقدر وزن اودی
 با دوزن شش بقوام آورند صمغ و افیون را در شلخت حل کرده بآن بسینند تا چهل روز صبح و شام
 بر روی خاکستر گرم گذاشته تا سه صد شماره هر روز بر سر زنند و چون بقوام بلند شود و نتواند بر سر زنند
 رفت قوام بقدر احتیاج آب انکو بر روی خاکستر گرم بخور دود بپند پس در ظرفی کرده تا ماه
 اقله سر آن را بناید کشود و استعمال آن بعد از یکسال جائز است و اگر اودی را با غسل کف گرفته
 شش شلخت را بدون قوام آوردن اضافه نمایند درین وقت محتاج باو خال آب انکو جهت تریق
 قوام بخورده باشد باطریق استعمال آن به صورت تریاق کبیر باید در هر موضعی با اودی موافق آن بپند بهتر
 است و الا نه بانی نیز اثر از آن ظاهر میگردد و نوشته که این ترکیب در جمیع امور قوی تر و وسیع اثر
 از تریاق قدما است و در دفع سم مین مجرب است بخلایف زمان حروف و در امراض متضاده به تجربه رسیده
 و در دفع سم افی و هوام و سموم بنانی و معدنی و سنگ یوانه که به عجیب اثر است قدر شربش از یکدک
 تا یک شغال است اما دوی مناسبه و مضاد آن بر موضع کزیده هوام رافع الم آن نج مانع ورم عضو افتش
 سموم است بسیار اعضا تریاق الانسان در دندان که از رطوبت بود و ریختن نزالات و حلق
 و سفینه باشد نافع است و فایده دهد هرگاه قدری بر دندان درونک بگذارد در لحظه در و ساکن کند
 صنعت آن جند بید تر حلیت فلفل زنجبیل سیاه فیون از هر یک جزوی همه سادی چنانکه رسم
 است کوفه بخت با غسل بسینند و بهنگام حاجت مقدار خودی بخورند و نیز دندان گذارد تریاق

جلد اول در بیان تسخیر باریق العنق و دیگر تفاحه مصنوعه و تفاحه منومه

۵۴۲

الرفع واقع مضرت جمیع زیاده است فویج و فبالج و لقوه و استرخا و اختلاط و اختلاط و در او رام جامه ایست که جمیع
 را نافع و چشم را روشن کند و مقوی باد و مفت حصاة و در رسو داوی را نیکو باشد صنعت آن لفضل سفید
 نور چشم شک فاشتر از هر یک و درم افیون حسب لغار از هر یک بمقتدرم خطبانا و رمی قویون عاقر قرحا از
 هر یک و درم چندید بیشتر که درم کوفته بخیه بروغن بلسان چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی
 معجون سازد و در جویند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربت زین تریاق بوزن یکد انگ مثقال
 است تریاق العنق سنگ دیوانه کزیده را نافع بود مثقال زخا صه التجارب از نفعات حساب
 آن صنعت آن جبهه چشم سلطان چنگاکیا که از هر یک یکجز و زرنج کشته نیمه را با سگ بنیر یاب
 و هو سلطان محرق فلفل قرص و اجینی شک از هر یک و جز و خطبانا با جگر سگ دیوانه از هر یک شش جز و
 زعفران یکد انگ و نیم افیون عشر حله در ارنج دست دیوانه اخته بیست عدد ماش مقشہ مقابل وزن
 آن خاک لانه حسن که و در برابر مجموع نخست ذریع را با ماش و افیون قرص زعفران و در چینی و جبهه چشم
 نیکو بکوبند و نرم بپزند و خاک لانه حسن که و در آب حل کرده یک شب بنگاه دارند تا ته نشین گردد و صاف
 آن را گرفته و در آب ان خمیر کنند پس با بکشته و چنگاکیا و فلفل و مشک را با هم بکوبند و نرم بپزند
 و بان بشیرند انگاه بنیر یاب و سلطان محرق و جگر سگ و خطبانا و چشم سلطان را با هم بکوبند و نرم
 بپزند و با آب گور بشیرند پس جگر را با هم درق و بحق نیکو بالان انگاه خشک نموده باز بکوبند و با خون
 بنما خور بشیرند و قوص با ساخته در ساینه تنگ نایند شربتی یک مثقال اخر عینی یا آب یا شیر گاو تازه و دو
 یا تنه و درن چیری و باید که بعد از چهل روز که از ساختن آن گذشته باشد استعمال نمایند و نیز از حله
 مرکباتی که اصل محمود در این افیون است تفاحه مصنوعه و تفاحه منومه است تفاحه مصنوعه سفید
 از ربانی صانع حادث از برودت چون ایم بپوشد آن صنعت آن افیون زعفران و فویون شک
 ترکی با آب مرزنجوش نشسته و شک تفاحی ساخته و ایم بپوشد و غرض از بس قلع خنجر و تسکین در وقت
 و اگر برای بعضی سبب حال و فراج عین تر اصفافه نمایند خوب است تفاحه منومه استعمال در سبب غلط
 و در الام صنعت آن بلنجه این فویون بپوشد نیمه و ج آرد جو زعفران صمغ عربی از مجموع
 تفاحه ساخته و ایم بپوشد تفاحه منومه محمد بن زکریا صنعت آن میوه سیاه یا سیاه بپوشد نیمه و ج
 زعفران از مجموع تفاحه ساخته و ایم بپوشد که خواب می آورد و مسکن الام است تفاحه منومه این هر

جلد اول در نسخ جوارش افیون و حب افیون

۵۷۴

صنعت آن افیون جوارش را با پوست بونج لعل زعفران سیلیم صافی افیون صمغ عربی آرد جوارش هر یک
جزوی کوفته بخته آب نیل و فرشته قفاحه ساخته و ایم برونیکه خواب می آورد و تسکین و حار و نافع
بهت و درد مفصل بارد و آرد و مفصل جوارش و دویه بارده استعمال میتوان کرد و صنعت آن لبان ذکر
سوربخان مریخوش کل خطی اکلیل الکک از هر یک ده مثقال خولجان شیاف ناینا مغشای بغداد
آرد جوارش هر یک پنج مثقال پوست بونج لعل زعفران افیون از هر یک ده مثقال کوفته بخته آب برگ
حناشه اقراص سازند جوارش طباشیر افیونی ترب اسهال صمغ اوی رانافع باشند و شکر
به نشانده صنعت آن طباشیر سفید حب الاس کل سیخ از هر یک ده درم تخم حاض صمغ عربی از هر
یک هفت درم خرغوب شامی کلنار سماق عصاره لیمو القیل از هر یک شش درم زعفران افیون از
هر یک دو درم کوفته بخته آب شکرین بپزند شربتی سه درم و در شکر شفا می خورد و بخت
درم است جوارش علاج افیونی که معین بر چهل است صنعت آن فشاره علاج میوه سیاه مصطلکی سنگ
و ارچینی از هر یک پنج مثقال پوست زرد تاج سعد کوفنی خود قماری خام نار مشک فرغل از هر یک
چهار مثقال عود الصلیب کل سیخ سا فنج هندی افیون مصری از هر یک سه مثقال عنبر اشهب
مشک خالص از هر یک نیم مثقال نبات سفید برابر نام آرد و به غسل و برابر آرد و به بطریق مقرر
جوارش سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال فصل در ذکر جوی که اصل و عمود
و جزو اعظم اینها افیون است حقیق این اصطلاحات که بدل افیون استعمال کرده میشود
صنعت آن افیون کازرونی یک مثقال زعفران غلغل سفید فرغل از هر یک نیم مثقال عافیه حار
مصطلکی رومی خندبیه تر بنیل الطیب از هر یک پنج مثقال فریون یک تیرا افیون را در گلاب
کرده بانی دو دویه را کوفته بخته آن بپزند و خوب سازند جوی بقدر طفلی شربتی از برای غیر مقادیر افیون
یک حب و از برای معاد و مقدار افیون متناوب افیون نافع از برای اسهال معده بسبب طوبت
حاصل میان غذا و جرم معده صنعت آن افیون خندوس مرکی صافی زعفران اجزای شادی کوفته
بخته خوب سازند جوی بقدر نخودی شربتی یک حب تا دو حب حب افیون که اکثر اوقات جهانگیر
بادشاه هندوستان میل میکرد و نافع از برای ضعف معده و قوت اعصابی از ریشه و حدت من
و تصفیه حواس و ضرر افیون را در و میگرداند و قهقری می آرد و اسهال منی میکند و مفوی ماه است

صفت آن افیون صاف کرده خالص شش مثقال عفران دو مثقال مصطکی رومی و دولت مثقال
 عنبر شنب نیم مثقال ریح مثقال عود غرق خام دارچینی از هر یک و شش مثقال جندبید ستر ثلث مثقال
 فلفل سیاه نیم مثقال پوست سیرن پسته پوست زرد اترج از هر یک یک مثقال و سدس مثقالی اجزا
 کوفته بخیه با گلاب سرشته خوب سازند هر جی مقدار خودی و فلفل شترتی یک حب تاسه حب
 افیون دیگر که در ساعت شکم بندد صفت آن افیون یکدرم اقاقیه و دو درم کل کره سماق حب
 از هر یک چهار درم کوفته بخیه با یک درم صمغ عربی خیسانیده باشند سرشته خوب سازند شترتی نیم
 مثقال حب افیون دیگر که اسهال الدم بازدارد صفت آن باز و گزنه راج افیون مساوی کوفته بخیه
 با بزرک باریک سرشته خوب سازند اگر پوست بجز انجبار و بید و کبر با اضافت نمایند خوب و لغوی
 حب افیون دیگر که اسهال بلغمی بازدارد صفت آن مرکبی صافی از خربزه یک قند جندبید ستر افیون
 مساوی الوزن کوفته بخیه با آب خالص سرشته خوب سازند هر جی مقدار فلفل شترتی از یک حب تاسه حب
 حب افیون دیگر که اسهال بواسیری بازدارد صفت آن افیون مصری حنظل یکی صمغ عربی
 مقل از رقیق نشانه عصاره لحیه القیس از هر یک یک مثقال کوفته بخیه برزده تخم مرغ سرشته حب
 سازند هر جی مقدار خودی شترتی سه حب فرو برند و از عقب آن آب برگ باریک نیر زیره کرمانی بدهند
 آب عذاب بریان که نو درمی و تخم شترتی و باریک کوفته از هر یک یکد انگ بر آن باشند باشند
 حب افیونی دیگر که اسهال بلغمی را بازدارد صفت آن افیون بزرگ سدر و س کندر و گزنه عفران
 اجزا مساوی کوفته بخیه خوب سازند هر جی مقدار خودی شترتی دو حب حب افیونی دیگر که اسهال
 رطوبی را نافع و حالب طین است صفت آن افیون مصری جندبید ستر مرکبی اجزا کوفته بخیه خوب سازند
 هر جی مقدار ماشی و نصف ماش کالین برابر ماش اطفال نصف ماشی حب افیونی دیگر که اسهال
 اطفال و غیر اطفال که از نزله باشد نافع است صفت آن جوز بواکند و میان آنرا خالی کرده افیون
 مصری با کازرونی پر کرده سر آنرا با پارچه جوئی بند نمایند و بچگرفته در زیر آتش بریان نمایند پس آورده
 خمیر راجد کرده مجموع را در تاون سنگی نرم بپایند و جهای بسیار که حب مقدار کشیز و فلفل سازند شترتی
 اطفال را یک حب و جوان را دو حب تاسه حب و اگر از آن اقوی خواهند آن جوز افیون پر کرده را
 در جوف انار خامی که جوف آنرا خالی کرده باشند بپایند و مانده وی سبز کنداشته بدستور خمیر بپزند و بریان

کرده خوب سازند و اگر اطراف چو ز و ما ز و را بر سریده گریانی و یا زیره سبز پرنمایند و بعد بریان تریان
 و دور کردن خمیر انار را با آنچه در آن است نرم سائیده آب برگ بازنگ سرشته خوب سازند بهتر از قوی است
 حسب ایفونی که اسهال بطوبی مزمن و بواسیر را نافع بود صنعت آن ساق منقش کشته خشک بریان چند
 سفید شود زعفران که باز هر یک یکا نشه ایون خالص در آن یکا نشه او و یکوفته بخته آب سرشته خوب سازند
 هر جی بقدر نخودی و قلعی شترنی اطفال و ضعیف المراجان را یک حسب کوچک و جوانان و اقویار یک حسب
 کلان و متادین با فیون را دو حسب تاسه و اگر دو ماشه حنظل هندی اضافه نمایند بدینست حسب
 ایفونی که روز مقدره را نافع باشد صنعت آن ایفون مصری حنظل کمی از هر یک برنج و انگ مقول از روغن
 یک نخود کوفته بخته باب صمغ عربی حل کرده فرو برند و از صفت آن آب برگ بازنگ و آب برگ گندما و آب برگ
 غرضه بنوشند حسب بدل ایفونی حکیم عابد الدین محمودی شترانی صنعت آن زرنبا و در روغن عقیق
 سنبل الطیب وانه پیل بواد و چینی زعفران تخم کرکس از هر یک دو مثقال اسارون یک مثقال زرنبا ساقه
 هندی سعد کوفی کباب چینی زنجبیل ایفون از هر یک سه مثقال جوز بو اسهال سه از هر یک دو مثقال و نیم کوفته بخته
 بگللاب سرشته و در آن گلاب قدری صمغ حل نمایند که خوب بسته شود هر جی مقدار نخودی و هر روز از این خوب بخورند
 مست و ایفون بخورند حسب بدل ایفون دیگر نسخه حکیم عابد الدین محمودی بپخته بپخته قبل صنعت آن زرنبا و اسارون
 و روغن عقیق زعفران زرنبا سنبل الطیب سعد کوفی ساقه هندی کباب چینی زنجبیل پوست بچ کرکس از هر یک سه
 مثقال وانه پیل بواد و چینی قرفل فلفل دار نافع صمغ کرکس از هر یک پنج مثقال جوز بو اسهال سه ایفون از هر یک سه
 مثقال ایفون و زعفران را بگللاب حل کرده باقی او و یکوفته بخته بآن سرشته خوب سازند حسب
 بدل ایفون دیگر از اطباء هندی نافع از برای ترک ایفون و از برای دور کردن مزمن و غیر مزمن دور
 سر بار و بجهت امراض بارده و حاره و حمیات مزمنه و تاسه و در حمیات نایبه قبل از وقت نوبت باید واداد
 تسکین و جوی قوی بجهت و مداومت بآن بپزیدنی میرساند و حافظ صحت است صنعت آن تخم جوز ناش و دانه
 درم بر لونه چینی است درم زعفران ایفون زنجبیل صمغ عربی از هر یک دو درم ایفون و زعفران و صمغ را
 در آب حل کرده باقی او و یکوفته بخته بآن سرشته خوب سازند هر جی بقدر نخودی شترنی یک حسب
 بدل ایفون بجهت دفع علالت خوردن ایفون صنعت آن کله جوز بو اسهال سه از هر یک پنج مثقال تخم کرکس سه مثقال جوز
 ایفون از هر یک سه مثقال کوفته بخته بروغن کرکس بریان نموده خوب سازند غذا شیر برنج با فند نخورند و بعد از دو هفته

جلد اول در بیان نسخ حب جد و ارفیون

۵۷

رفع خوردن ارفیون پیش و طبیعت قوت میگیرد و مقدار شربتی قلمی نموده طاهر بمقدار ارفیون
 معناد باید خوردن و نیز از آنجا خوب جد و اربست که اصل معمود و جزو اعظم در این ارفیون است و
 جد و اربست اصلاح است حب جد و اربل ارفیون صنعت آن جد و اخطائی محجب و متقال
 فلفل سیاه بزرالنج سفید از هر یک هشت متقال سفید لطیف بنا و تخم کرفس بری عود قماری و پیر
 ریون چینی از هر یک سه متقال زعفران پنج متقال فرقیون عاقر قرحا صمغ عربی از هر یک یک متقال ارفیون
 کازرونی ده متقال کوفته بخیته بگلایب ششتره جو بیا زنده چری بقدر نخودی حب جد و ارب
 حکیم عاالدین محمود شیرازی صنعت آن جد و اخطائی محجب تخم کرفس سفید لطیف زربنا و پیر
 عود قماری ریون چینی از هر یک سه متقال زعفران ارفیون صمغ عربی از هر یک پنج متقال فرقیون
 عاقر قرحا از هر یک یک متقال فلفل بزرالنج سفید از هر یک دو متقال کوفته بخیته بگلایب ششتره جو ب
 سازنده چری بقدر نخودی حب جد و ارب حکیم محمد باقر ولد ارشد حکیم عاالدین محمود شیرازی صنعت
 آن جد و اخطائی محجب بزرالنج سفید فلفل از هر یک دو متقال زعفران پنج متقال عود قماری
 خام و ارب چینی سفید لطیف زربنا و تخم کرفس ریون چینی از هر یک سه متقال عاقر قرحا فرقیون از هر
 یک یک متقال ارفیون کازرونی پانزده متقال صمغ عربی اندکی صمغ را بگلایب حل کرده باقی
 ادویه را کوفته بخیته بگلایب ششتره جو بیا زنده چری بقدر نخودی یک حب جد و ارب
 بقدر کسسه موسوم به لی بدل ارفیون صنعت آن جد و اخطائی محجب طلی رومی طباشیر سفید بسیار
 بزرالنج سفید پنج فلفل دار چینی زعفران صمغ عربی از هر یک سه متقال نبات سفید ده متقال
 فیون کازرونی هشت متقال ورق طلا و ورق نقره از هر یک یکدانه نیم پستور حبها سازند
 بمقدار حبهای ارفیون معناد و بدل حبهای ارفیون ازین جو ب استحال تا به حب جد و اربل
 ارفیون ایضا بقدر کسره موسوم به لبا این حب بیل ارفیون نیز مقوی است چنانکه قلمی نموده اند که شخصی که
 این حب را برای و تالیف نموده بود میاوس بود از انگار و بعد از استعمال این حب انگار جدی میگردد
 و ازین نخاع جدی بپران بهم رسیده اند و این حب نشا ط آورو مقوی و مانع است صنعت
 آن بگیرد ارفیون کازرونی خالص که یکسال را تخافد آن گذشته باشد آن را بر سفال آب ندیده اند
 بر بیان نایب پس عروق دار چینی حل کرده و صفاتی نموده با غش و زن آن زعفران خالص چمن و زن

جلد اول در بیان نسخ حرب و افیون

۵۷۷

آن جد و اخطائی بحرب و مخرج کرده در میان مغز ناریل مقشر ز قشر نازکی که بر بالای آنست
که سر آن را سوراخ کرده باشند پ کرده سوراخ آنرا بقطعه ناریلی محکم نموده ناریل را با بخیر گرفته
در سه من نریزی شیر گا و بچوشانند تا تمام شیر مثل چرب شود و بحد سوختن نریس پس روغن کا و
بر آن ریزند آن مقدار که از روی ناریل بر کرده و باقی ملائم آن را بریان کنند تا بجای که خیره
بالای ناریل سیاه شود و لیکن ناریل نسوزد پس از روغن بر آورده خیره را از آن جدا کرده آن
ناریل را با بخیر در میان آن است بسایند تا چون مرهم شود پس در پیست منقال از آن مسحق بسایند
پس سرخ بهمن سفید بادرنجویه یا به شش اعرابی خولینان زنجبیل از هر یک یک مثقال مغز بادام
شیرین مغز جلعوز مغز پسته مغز حاک تخم خرفه مقشر از هر یک یک مثقال نیم طباشیر سفید
صمغ عربی کنیر از رابنج سفید سرخ لاج جوز بو اکبر باقی شمع از هر یک پنج انگار روغن لبسان
دو مثقال نبات سفید و مثقال اجزا را کوفته بخت بر روغن لبسان چرب کرده بآن مسحق بکباب
شسته در باون سنگی بسته بماند تا بکوه مخلوط شود و چهار سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا و
ورق لقره پیچیده در سایه خشک نمایند و در شیشه نگاه دارند شربت از دو حب تا سه حب یا خیره
کا و مسحق جد و اذنه کسمه موسوم به لثا به نشخ و دیگر این حب بل افیون و غیر مقوی
یا هست چنانکه نوشته اند که شخصی که برای او این حب تا لایف نموده بودم بابوس بود از خود و
بعد از استعمال نکاحی جدید کرد و او را ازین منکوحه جدیده سکه پشدر صنعت آن افیون کار زدن
خالص صاف نموده با عشر وزن آن زعفران خالص خمس وزن آن جد و اخطائی بحرب
سود و مخرج کرده در میان ناریلی که مقشر کرده سر آن را سوراخ کرده باشند پ کرده سوراخ
آنرا بقطعه ناریلی بنده نموده ناریل را با بخیر گرفته در سه من نریزی شیر گا و بچوشانند تا تمام شیر مثل
چرب شود و بحد سوختن نریس پس روغن کا و بر آن ریزند آن مقدار که از روی ناریل بر کرده و
باقی ملائم آن را بریان کنند بجای که خیره بالای ناریل است سوخته شود پس
از روغن بر آورده خیره را از آن جدا سازند و پوست سیاهی که بر لب ناریل است جدا
کرده آن ناریل را با فیونی که در میان آنست بسایند تا چون مرهم شود پس در پیست
مثقال از آن لبسان بهمن سرخ بهمن سفید بادرنجویه از هر یک یک مثقال نیم طباشیر سفید

صمغ عربی کثیر از بزرگترین فلفل و از هر یک چهار انگشت روغن لبان نبات سفید از هر یک و مثقال
 کوفته به نیمه روغن لبان چرب نموده مجموع را بخواب سرشته در مایه سنگی بدسته بالند تا نیکو مخلوط شود
 جها سازند هر چه بقدر نخودی بوق طلا و ورق نقره پیچیده در سایه خشک کرده و بخارند و شترتی از هر یک
 حسب تاد و حسب و باید که وزن انیون ربع باشد و وزن نار جیل متشتر باشد و سوراخ نار جیل را بقطعه نار جیلی
 بنزد نمایند و خیال به بر نار جیل به چند مستحکم که عند الطبخ سوراخ نار جیل باز نگردد و نار جیل مذکور را در خمیر کبریز
 و بدستور مزبور طبع و بریان نموده و ترکیب حسب سازند و اگر درین حسب مرورید یا سفته کثیف یا قوت را فز
 زرد و سبز کنه از هر یک نیم مثقال الشب سبز شیب کافوری مرجان قرمزی از هر یک ربع مثقال عنبه شربشک
 خالص ورق طلا و ورق نقره مخلوین از هر یک نیم مثقال اضافه نمایند و در هر یک بیست مثقال نرسیدگی و اقوی
 و اگر خواهند عمل بخشانی یا قوت زرد و حقیق یا فی از هر یک نیم مثقال و از برای زیادتی قوت باه ربع مثقال
 موسمی و از بجزدی و ریک های کثیف و امثال آن از او و به پایه نیز اضافه نمایند بدینست حسب جد و ار
 و بگردل انیون که مقوی اعضای سیه است صنعت آن زرد باد و در پنج عمرتی گل گاوزبان گل سرخ
 بادرنجبویه کبر از هر یک سه مثقال بهمن سرخ بهمن سفید و عود الصلیب سورنجان کبابه چینی البور و مشک
 پایه شتر انیون نار شیب حسب لبان عود و لبان قافله کبار خولجان سنبل الطیب مرورید یا سفته یا قوت
 را فی عمل بخشانی و ورق طلا و ورق نقره لباسه عود وندی خام وانه بیل بوا غلغل از هر یک ده مثقال
 طباشیر سفید صمغ عربی جد و ار خطائی جرب جوز بله از هر یک پنج مثقال الشب سبز بالنگواز از هر یک سه مثقال
 بزرگترین سفید بیست مثقال انیون کازرونی پانزده مثقال عنبه شربشک شکر از هر یک نیم مثقال حنظل
 سفید زعفران از هر یک پنج مثقال مصطکی رومی مرجان قرمزی از هر یک سه مثقال نبات سفید شصت مثقال
 گلاب بقدر که اجزاء را آن بسرشد و در نسخ دیگر ابریشم مقرفی سه مثقال داخل است و وزن مرورید یا سفته
 سه مثقال و وزن فلفل ده مثقال است و وزن جد و ار سه مثقال بدستور حسب سازند هر چه بقدر نخودی
 شترتی تاد و حسب حسب جد و ار حکیم حسن خان و له حکیم صالح خان خال آن مرحوم صنعت آن
 جد و ار خطائی جرب خبیثه شلب مصری واپشتنی نار شیب کلسون از آن پایه صمغ عربی کثیر سفید از هر یک شتر
 ورم وانه قافله کبار وانه قافله صغار خولجان لباسه سنبل الطیب که کوفی ابله پایه شتر انیون یا قوت زرد
 انیون تخم بلبلان بزرگترین سفید عنبه شرب مرورید یا سفته یا قوت را فی کبرای شمع لب از هر یک چهار درم و درم

قرنفل ورق گل سرخ از هر یک پسته روم فلفل سیاه دار فلفل مصطکی عود قاری زعفران تخم کرفس سیاه
دو درم افیون گازرونی دو انزده درم فرخنده مشک ترکی از هر یک دو درم جوهر اب گلاب صلابه
باقی ادویه را کوفته بنجته مجموع را بگلاب سخته خوب سازند هر چه بقدر فلفل خشک کرده و سخته
نکاه دارند شربت در حبس چهار حکیم محمد امین ساوی صنعت آن جدوار خطای مریب استقال عطر
راسن اسارون منقل از رقیق همین سفید همین سحر آب سبزه پودنه باغی انیسون پوست پسته زردان
هر یک یک مثقال سنبل الطیب فریون زراوند مدحرج ربون خطای مصطکی سیلینیه منزه اوم شیرین
مردنجوش مرکبی صافی منقل سرخ منقل سفید صندل فارسی زبیده کرمانی از هر یک یک مثقال دار فلفل
زرباد از هر یک دو مثقال قاقله صغای ربع مثقالی بزرگ سفید درونج عطر ابیاب
عاقرة حاتم کرفس عود قاری قرنفل تخم بلبلون کاو زبان حب الاسس
تخم شلغم ورق گل سرخ مرقه تخم خربزه زرد و تخم حمله شیرین مشک تخم
راز یا نه چوب چینی خولجان از هر یک ربع مثقالی دار سیچنه باور سیچنه
الشعاب مصری از هر یک یک مثقال و ربع مثقالی افیون پنج مثقال خندب
یکه انک مرقه پلوزه مروارید ناسفته بید از هر یک ربع مثقالی مشک ترکی نیم مثقال
بدستور مرقه خوب سازند هر چه بقدر نخودی شربت تاد و حب حب چهار حکیم
عماد الدین محمود شیرازی که بجهت مرتضی قلیخان شالمو تالیف نموده صنعت آن
جدوار خطای از موده نعل بدشته یا قوت رمانی از هر یک دو مثقال افیون گازرونی
پنجاه مثقال عنبر شهب یک مثقال ورق لقره مشک ترکی خالص جوهر بود از هر یک
سه مثقال فلفل هشتاد مثقال بزرگ سفید شصت مثقال زعفران بیست مثقال
فریون سنبل الطیب عاقرة حاتم از هر یک چهار مثقال ناسخوه ملک البطم دار سیچنه
از هر یک ده مثقال مصطکی رومی تخم کرفس سیلینیه پوست بیرون پسته اسارون از هر یک شش مثقال زرباد
عطر ابیاب صغای ربع مثقال نبات سفیده استار که هر ستاری چهار مثقال و نیم است که در چهار
و پنج مثقال باشد اجزا را انچه صلابه کردنی است صلابه نموده باقی ادویه را کوفته بنجته بگلاب سخته خوب سازند
هر چه بقدر نخودی شربت تاد و حب حب چهار حکیم محمد امین شیری

جلداول در نسخ حرب جدوار

۵۸۰

صنعت آن جدوار خطانی مجرب فریون از هر یک یک مثقال زعفران پنج مثقال فلفل بزرگ سفید
 سبیل الطیب از هر یک دو مثقال تخم کرفس زرد بناد و ارچینی عود هندی خام ریون چینی صمغ عربی از
 هر یک مثقال افیون پانزده مثقال کوفته بنجته بگللاب شسته خوب سازند شربتی از یک حب تا
 دو حب حرب جدوار خان احمد کیلانی صنعت آن جدوار خطانی مجرب زعفران جوز بولسا سیاه
 بزرگ سفید شسته مصطکی خضیه الثعلب مصری سبیل الطیب صمغ عربی از هر یک مثقال عنبر شهب
 مشک ترکی از هر یک نیم مثقال فلفل از فلفل از هر یک مثقال فیون عاقور حرا از هر یک یک مثقال
 افیون ده مثقال کوفته بنجته لعسل شسته خوب سازند حرب جدوار منقول از خط حکیم جلالات اولاد
 حکیم ابوالبرکات اوصدانی مشهور بحکیم جلالاتی حکیم حرم شاه سلیمان صفوی صنعت آن جدوار خطانی مجرب
 چهار مثقال عنبر شهب مشک ترکی از هر یک یک مثقال زرد بناد و ریون عقیبی سفید مرورید
 ناسفته لعل بخشی عود بلسان سافج هندی لسان العصا فیروزه خولجان لیسایه بن سفید
 سرخ عود الصلیب کباب چینی بوزیدان نودری کلکین نودری نوری کل سرخ فرخ مشک دو قو
 عاقور حرا از هر یک دو مثقال کل کا و زبان خضیه الثعلب مصری شقاق مصری جوز بولسا صید از
 هر یک پنج مثقال صمغ عربی هفت مثقال افیون کارونی ده مثقال عود هندی سبیل الطیب قله کبار
 دارچینی ریون چینی قرنفل بایه شتر اعوانی پوست زرد اترج از هر یک سه مثقال فلفل سفید بنات سفید
 از هر یک بیست مثقال بنات صمغ رادر گلاب حل کرده باقی او وید را کوفته بنجته بان شسته خوب سازند
 برچی بقدر نخودی و در نشود و دیگر جدوار سه مثقال است حرب جدوار حکیم شمس فی صنعت آن جدوار
 خطانی مجرب چهار مثقال عنبر شهب رقی طلا منور چلو زه کنج نقشه عاقور حرا از هر یک یک مثقال
 مشک ترکی چهار دانگ و رقی نقره لیسایه صمغ عربی همن سفید از هر یک دو مثقال مرورید ناسفته پنج
 مثقال فیون بزرگ سفید از هر یک ده مثقال فلفل سفید شقاق نان خواه عود هندی خام مصطکی
 رودی زرد بناد زعفران سبیل الطیب جوز بولسا از هر یک سه مثقال خضیه الثعلب مصری چهار مثقال کوفته
 بنجته بگللاب شسته خوب سازند برچی بقدر نخودی حرب جدوار زالیف نواب غفران آب حکیم
 محمد باقر موسوی شیرازی منقول از خط ولد ارشد مخزی الیه نواب میرزا محمد رحیم حکیم باشی شاه سلطان
 حسین حسینی صفوی قلمی فرموده که قدوی تصوف در نسخه اصل نموده ام صنعت آن جدوار خطانی

جله اول در نسخ حب و بار

۵۸۱

موجب زعفران فیون از هر یک هفت مثقال زبرالنج سفید فلفل سفید از هر یک ده مثقال عود صندل
رومی خضینه الثعلب مصری از هر یک پنج مثقال سنبل الطیب نیم کرفس زنجبیل درونج عسجری صمغ عربی
عجبره اشهب کینه دارچینی از هر یک ده مثقال کل کاو زبان صندل سفید بکباب سوده ریون چینی جوز بوا
مایه شتر اعرابی از هر یک سه مثقال ورن نفره یک مثقال نبات سفید دوازده مثقال بطریق معمول
حب سازند و گفته که در نصف این وزن یک مثقال طلای مکلس داخل نموده احم حب جد و احکیم
عمادالدین محمود برار می صنعت آن جد و از خطائی محرب فلفل سنبل الطیب نیم کرفس زبرینا دودارچینی
عود هند ریون چینی زبرالنج سفید از هر یک ده مثقال زعفران فیون صمغ عربی از هر یک پنج مثقال
فریون یک مثقال عاقر قرحا دودانگ مجموع را کوفته بخته بکباب شتر خوب سازند هر حبی بقدر خودی
حب جد و اوله قدس که فلی فرموده اند که این حب را بنده درگاه از برای قطب الاکاب بعد از
خاق و زیر مالک بند و ستان مالک نموده و به نهایت موافقت نمود در مزاج مغزی الیه از برای تقویت
اعضای رئیس و زکام و نزله سعال و حفظ صحت صنعت آن جد و از خطائی محرب مایه شتر اعرابی
رومی یمن سرخ طلا شیر سفید با صمغ عربی جوز بوا زنجبیل زبرینا دودارالنج سفید پنج لفتح از هر یک چهار
دانگ شقاق مصری دارچینی از هر یک یک مثقال و نیم زعفران یک مثقال نبات سفید و مثقال
افیون سه مثقال دودانگ ورن طلا بیست و پنج عدد و بسو معمول خوب سازند هر حبی بقدر خود
شربتی از یک حب تا دو حب یا عرق دارچینی پنج مثقال فرد بر نافع با حب جد و احکیم محمد حسین
مسلمی بحسب قدرت صنعت آن جد و از خطائی محرب قافله کبار سعد کوفی قافله صغار فلفل سیاه ورن
کل سرخ و فلفل کنند و از چینی جوز بوا کباب چینی لباسه نشانی زنجبیل خولجان از هر یک
اساردن زبرینا دودان سوزنجان برگ مخلصه صمغ عربی کثیر از هر یک دو مثقال مرکه
صافی یک مثقال فیون ده مثقال عود قناری خام یک مثقال و نیم مصطک رومی سه مثقال زعفران
شش مثقال ابر سا چهار مثقال عود البصل یک مثقال مرورید یا سفید یک مثقال مشک ترکی خالص
عجبره اشهب از هر یک یک دانگ اجزای را کوفته بخته با شیر که آمله میرا شتر خوب سازند هر حبی بقدر
نخودی شربتی از یک حب تا دو حب حب جد و اوله اب غفران باب حکیم محمد باقر موسوی
شیرازی حکیم ابی شاه سلیمان صفوی منقول از خط میرزا علی نقی از نبی اعمام معزی الیه

جلد اول در نسخ حب جدار

۵۸۲

تعالی صنعت آن جد و اخطائی مجرب است مثقال زعفران نفل سفید صمغ عربی خصیة الثعلب مصری از هر یک
 پنج مثقال عود قناری زر بناد و ورق کل سرخ تخم کرفس فرنیون دارچینی سنبل الطیب مصطکی رومی
 ریون چینی عاقر قرحا از هر یک شش مثقال زنجبیل ده مثقال نبر الینج سفید بیست مثقال ورق طلا
 ورق لقره از هر یک سه ریونیون هفت مثقال کوفته پنجه بگلایب شش حبه حب سازند هر چی بقدر
 نخودی حب جدار و موسیائی فاد زهری صنعت آن جد و اخطائی مجرب دارچینی نفل و آن
 سیل بوسعد کوفی ورق کل سرخ شقایق مصری ایر ساز عفران از هر یک و مثقال فاد زهری و آن
 یکد انگ عنبه شنب مشک ترکی از هر یک نیم مثقال موسیائی دارچینی صمغ عربی از هر یک انگ
 و نیم عود هندی خام زر بناد و سنبل الطیب از هر یک مثقال صندل سفید مروارید نافه دار نفل بهمن
 سرخ بهمن سفید از هر یک پنج مثقال فرس فعی خصیة الثعلب مصری تخم خرفه مقشر تخم خشخاش از
 هر یک ده مثقال پوست تخم مرغ مکمل بکثقال فیون کازرونی سی مثقال اجزا را به نوز محمول
 بشیره نبات شسته خوب سازند هر چی بقدر نخودی شربتی یک حب حب جدار دیگر صنعت
 آن جد و اخطائی مجرب دار نفل دارچینی نارمشک رازیانه صمغ عربی کثیر از هر یک سه مثقال
 فاقه کبار خولجان فاقه صغار لباسه سنبل الطیب سیل سفید کوفی خصیة الثعلب مصری بایه شتر
 اعرابی پوست زرد ترنج تخم بلبلون نبر الینج سفید عنبه شنب مروارید نافه یاقوت ربانی کهر با
 بس از هر یک و مثقال جوز بو اقر نفل و ورق کل سرخ ورق لقره از هر یک چهار مثقال نفل مصطکی
 عود هندی زعفران تخم کرفس از هر یک پنج مثقال اینون مشک تخته و نمک از هر یک نیم مثقال
 فیون کازرونی برابر مجموع ادویه و پوست و زهر محمول با کلاب شش خوب سازند هر چی بقدر نخود
 شربتی تاد و حب حب جدار دیگر منقول از خط آقا ابوسعید او حدانی صنعت آن جد و ا
 خطائی مجرب نفل سیاه تخم کرفس زر بناد عود قناری و آن خیر بو خولجان دارچینی از هر یک یک مثقال
 زعفران نبر الینج سفید عاقر قرحا فرنیون از هر یک یکد انگ و نیم مصطکی سنبل الطیب قر نفل از
 هر یک دو مثقال فیون کازرونی صمغ عربی مرگی از هر یک سه مثقال پرسیا و نشان دو مثقال
 رب السوس تخم جنازی از هر یک دو مثقال کل عظمی سفید یک مثقال و چهار انگ کوفته پنجه بگلایب
 شش خوب سازند هر چی بقدر نخودی شربتی و حب حب صواب سعال و نزلات و درد کوش و آن نیم

جلد اول در بیان نسخ حب و ادر

۵۸۴

و صید را از گوش مفید است حب جد و ادر دیگر فرج آورد و مقوی مانع قلب است و رفع نزلات کند
و فیکه نرسیده باشد و سرعت انزال را از ازل گرداند و اسهال را مفید باشد و نافع است از برای
صداع بشارکت قلب بسبب غلبه بلغم مزاج قلب چون بعد از تنقیه بلغم بحب ابراج آخرهای
روز یک حب آن را با عرق بادرنجویه فرو برند صنعت آن بزر را بلنج سفید یک شب
در شیر گاؤ صیقلیده پس خشک کرده سوده بروغن بادام شیرین چرب نموده فلفل سیاه و قیون عاقر
دارچینی و انبه خیره بود فلفل عود قاری خام جد و ادر خطائی محراب مصطکی برومی صمغ عربی سنبل الطیب جوز
نر بنداد درونج عقربی حب لغار تخم کرفس سعد کوفی و ورق کل مسخ افیون زعفران از هر یک قدر
کوفته بخته بکباب شش خوب سازند هر جی بقدر بخودی شربتی یک حب جد و ادر دیگر
استقول از خط آقا ابراهیم او حدائی صنعت آن جد و ادر خطائی محراب بزر را بلنج سفید فلفل
نر بنداد از هر یک مثقال فیون زعفران پنجیل از هر یک پنج مثقال سنبل الطیب عود قاری خام
مصطکی ریون چینی تخم کرفس کل مسخ دارچینی از هر یک مثقال عاقر قرقافیه فیون از هر یک
یک مثقال کوفته بخته خوب سازند هر جی بقدر فلفل شربتی دو حب ناس حب جد و ادر
حکیم عابد الدین کا شعری صنعت آن جد و ادر خطائی محراب بنفش دو مثقال زعفران بزر را بلنج سفید
عاقر قرقافیه فیون تازه از هر یک یک مثقال فلفل تخم کرفس زربناد و عود قاری خام و انبه سیل بود ادر
چینی از هر یک دو مثقال مصطکی فلفل سنبل الطیب از هر یک چهار مثقال قیون بخته صمغ عربی مرکب
از هر یک شش مثقال پرسیاوشان چهار مثقال خولجان کچینقال و چهار دانگ رب السوس تخم خبازی
مخم خطمی از هر یک چهار مثقال اجزاء کوفته بخته لعسل شش خوب سازند و این حب نافع است نزلات
و سوز و درد گوش و آدن صید و بریم از گوش را خواه بخورند یا ساینده در گوش چکانند و بر اطراف
گوش بالند حب جد و ادر که مقوی اعضای ریشیه است صنعت آن زربناد درونج عقربی کل کوزبان
کل مسخ بادرنجویه کبریا می شمع از هر یک سه مثقال کبریا می صمغ عربی سفید عود الصلیب سوربخان کباب
چینی لاجورد مشول یا شتر اعوانی نارس حب بلسان عود بلسان قانله کباب خولجان سنبل الطیب
مروارید ناسفتیه اوت رانی لعل بخشی ورق طلا و ورق لقره بلسا سه عود سندی خام و انبه سیل بود
فلفل فلفل از هر یک دو مثقال طبا شیر سفید صمغ عربی جد و ادر خطائی محراب جوز بود از هر یک پنج مثقال

جلد اول در بیان نسخ حب جدوار

۵۸۴

ایشب بزخم بالنگ از هر یک متقال بزربالنج سفید است متقال افیون پانزده متقال غبیه ششک
 ترکی از هر یک یک متقال سفید زعفران از هر یک پنج متقال مصطکی سه متقال مرجان سرخ سه متقال
 نبات سفید شصت متقال کلاب بقدر یک اجزا را بان خمیر کنند و خوب سازند و در نسخ دیگر از بنیم
 مقصرض سه متقال اصل است و وزن مرورید و جدوار سه متقال و وزن فلفل ده متقال حب
 جدوار بنسخ دیگر نافع از برای زکام و نزله و سرفه که بجهت عبد الله خان وزیر اعظم تالیف نموده به مزاج
 مغزی البیه موافقت کرده و مجرب است صنعت آن جدوار خطائی مجرب مصطکی رومی بسیار صمغ عربی
 بزربالنج سفید طباشیر سفید پوست پنج لعل از هر یک یک گرم و نیم داجینی سه گرم زعفران دو گرم نبات
 سفید چهار گرم افیون شش گرم و چهار دانگ ورق طلا است و پنج عدد و اگر بعضی ورق طلا نگیرد
 طلای مجلس کنند بهتر است بدستور فخر خوب بنوازند و هر خبی بقدر نخودی شربتی یک حب صنعت این
 حب بنسخ دیگر که مغوی باه و مفرج و مسک منی است و نزلات مزمنه نافع و این نسخ را بجهت قطب الملک
 وزیر الملک بنده وستان تالیف نموده جدوار خطائی مجرب طباشیر شتر اعرابی مصطکی بهین سرخ بهین سفید
 طباشیر سفید بسیار بزربالنج سفید پنج لعل از هر یک چهار دانگ متقال مصری داجینی از هر یک یک
 متقال نیم زعفران صمغ عربی از هر یک نیم دانگ افیون کا زرونی نبات سفید از هر یک سه متقال
 و دو دانگ ورق طلا است و پنج عدد و ورق نقره پنجاه عدد بدستور فخر خوب سازند و هر حبی بقدر یک
 شربتی از یک حب تا دو حب این همان نسخ سابق است اندکی تفاوتی در عدد ادویه حب جدوار
 منقول از مجربات حکیم مهدی فریب با اعتدال صنعت آن جدوار خطائی مجرب دو متقال سنبلیله
 عود قماری از جینی زربناد از هر یک سه متقال افیون صمغ عربی از هر یک پنج متقال بزربالنج مدبر
 فلفل سیاه از هر یک بیست گرم عافیه قرچا یک گرم و کاه زیاده کرده می شود و بجهت ام و حاجت بن
 دوید زعفران ششک بنیم ورق طلا و ورق نقره از هر یک بقدر حاجت حب جدوار دیگر منقول از
 مجربات مذکور نائل بجز است صنعت آن جدوار خطائی مجرب فلفل بنخیل داجینی فلفل و فلفل
 تخم کرفس را زبانه ایسون ناخواه بهین متقال سعد خضیه الشعلب مغر تخم حیار تخم خربزه زعفران
 مصطکی کثیر صمغ عربی از هر یک است درم نبات سفید و وزده درم افیون پنجم درم کوفیه پنجم
 علی لرسم حب سازند حب جوز بود افیونی حب اسهال کننده نافع است صنعت آن بیان جز

جلد اول در بیان تشخیص حباب از غیر حباب فیون

۵۸۵

حالی کرده افیون بر کرده در زیر کف در زیر آتش بزند چون خوب بچینه شود بر آورند و خمیر را دور کرده
 کوفته چوبک زنده بر جی بقدر بخودی شربتی از یک حب تا سه حب و اگر تخفیف کمتر مطلوب باشد
 در روغن گاو ناز بریان نمایند این نیز همان نسخه است که در چوبک فیون است اسهال اطفال غیر
 اطفال ذکر یافت حب الریح که زحیر و اسهال کهنه را نافع باشد و قهقه حرارت و تب نباشد
 صنعت آن افیون نیم دانگ اقا قضا محض کمی نشاسته صمغ عربی از هر یک یک دانگ کوفته
 پیخته بزده تخم مرغ شسته چوبک زنده نصف آن اول و زده نصف دیگر آخر روز فردا بر زده و از عقب
 آن نشاسته بریان طباشیر سفید کوفته بدفع آهن تاب کرده پاشیده بنوشند و اگر برف یا بخ
 سرد کرده بنوشند بهتر است و از آنجمله چوب سعال افیونی است حب سعال افیونی نافع از
 برای سعال کهنه صنعت آن غیر تخم کدو صمغ عربی بزرنجبین پاک کرده ورق کل سمج از هر یک بیست
 پنج مثقال کل نیلوفر بیست مثقال سه شفته سفید ده مثقال عناب پخته ده مثقال کشمش خشک
 مقله شربت مثقال مغز بیدانه افیون از هر یک هفت مثقال طباشیر سفید کثیرا باد بزرنجبویه از هر یک
 پنج مثقال صندل سفید کافور ریاحی از هر یک دو مثقال مصطکی عود قماری تخم کل رنمی از هر یک
 دو مثقال و نیم زعفران نیم مثقال کوفته پیخته لعرق بید مشک شسته چوبک زنده بر جی بقدر
 شربتی تا دو حب حب سعال افیونی دیگر صنعت آن بزرالنج سفید رب السوسن تخم کاهو
 صمغ عربی بسیار مصطکی کثیرا شکرتغال آرد با قلیخ قلیخ مغز بادام شیرین تخم خشخاش افیون
 زعفران از هر یک یک پونز و بنات سفید پنج جزو کوفته پیخته بکلاب شسته چوبک زنده بر جی بقدر
 بخودی شربتی یک حب تا دو مثقال حب سعال مستعمل در سرفه که بیش از نصبات ترلالت عاده
 باشد بسینه که در آن خوف کشیدن بسبب است و این حب ماده را غلیظا گردانند و منع انقباض
 ماده بسینه نماید صنعت آن خشخاش سفید بزرالنج سفید تخم کاهو مقله مغز تخم کدو و شیرین مغز
 تخم خیار بن نشاسته کثیرا صمغ عربی کل ارمنی کل و غستانی افیون زعفران اجزا بوزنی که
 رای طبیب اقتضا کند کوفته پیخته بلعاب حب السفرجل بالعیاب بر روطونا شسته چوبک زنده
 بشکل عسل پاشیده و ایم درد بان نگا بد از حب سعال دیگر صنعت آن رب السوسن کثیرا
 افیون زعفران مغز بیدانه طباشیر سفید آرد با قلیخ اجزا مساوی کوفته پیخته آب پوست کوفته

جلد اول در بیان نسخ حرب منفرج حرش باور و حرب شفا

۵۸۷

سر انرا بجای خود گذاشته آن را بنجر گرفته پس لک لک گیرند و در زهر گدازند تا بخت شود و وضع تمام با پس
از تنویر بر آورده کل خمیر را از آن جدا کرده بگویند تا چون سبزه شود و جو بسازند هر جی بقدر ماستی
و این حسب جهت ضعف معده و زهر و اسهال و بواسیر نافع است حسب منفرج حل بدل افیون و البین
حکیم جمالا فرمودی صنعت آن افیون شش مثقال زعفران جوز بوالسبب از هر یک یک مثقال
کوفته بخت یک عدد منفرج حل اگر فته بجهت آن را بر آورده پوست آنرا دور کرده وزن نمایند که سخت
مثقال باشد و اگر زیاده باشد زیادتی را از میان آن بر آورند و او برادر میان آن کرده سر آن را
ساده از آن که از سر آن برداشته باشند پوشند و بدو سیخ از چوب قایم گردانند و سبب حل بنجر گرفته
در زیر خاکستر گرم آن را بنزد پس از آنش بر آورده خمیر آن را دور کرده بنجا از سر آن بر آورده
نرم بگویند و چهار سازند هر جی بقدر نخودی بوزن طلا بچیده نگاه دارند شربتی از دحب با چهار
حرب است حرب باور فایح و استرخا و تسخج حادث از غلبه رطوبات و برودت را نافع و جهت
تقویت اعضا و برداشت سخایت این ماسویه گفته که این حرب را در دو فصل معتدل استعمال توان
نمود و صنعت آن زهره فیل سد رم زهره گنگ عدس تلخ مرکبی صافی افیون زعفران صنعت شویتر
از هر یک نیم درم کنین باشند رم شکر طبرزد چهار درم کوفته بخت باقیام شسته خوب سازند هر
جی بقدر فلفلی شربتی از یک مثقال نادر درم نیز و لازم است که دو روز قبل آن و دو روز بعد
آن بر بنیز نمایند و نیز از انجلی حسب الشفا است حرب الشفا از تراکیطیای بنگ گفته اند که این حسب
حمی بیل و سایر تریبهای فرسوده را نافع است و جهت زهر مزمن و دردها و جمیع امراض حار
و بارده نافع است صنعت آن افیون تخم جوز مثل از هر یک یک مثقال بونند چینی بچکانگ و رقی
گل سرخ زنجبیل گل ارغنی از هر یک دو دانگ و نیم زعفران دو دانگ اجزا را کوفته بخت باقیام
در آن شیره خشک حل کرده باشند شسته خوب سازند هر جی بقدر نخودی از برای تسکین پس از
وقت نوبت نیم ساعت سه عدد آنرا با آب گرم فرو بند و از برای امراض دیگر صبح ناشتا و بعد
فرو بند و حسب الشفا بنسخه دیگر صنعت آن زنجبیل و مثقال افیون یک مثقال بونند چینی پنج
مثقال دو و یک کوفته بخت یا شیره خشک دو مثقال شسته خوب سازند هر جی بقدر ماستی شربتی و در
حرب فرو بر حسب الشفا منقول از خط نواب غفران آب حکیم میر محمد باقر موسوی که قلمی فرموده اند

جلد اول در حبس و حبس می در حبس حب قدرت

۵۸۸

که این حبس نایف است و می است که بان است و حکمت من است و این حبس ترکیب نموده بخبره در
 او در نماز برای فوق و مسلوم نزلات حاره و تعویث قلب حار صنعت آن مروارید صلا یک
 یک مثقال شکر مثقال مغر تخم خیارین صمغ عربی از هر یک شش درم گل نیلوفر یک مثقال تخم خطمی سفید
 یک درم کثیر اسفند مغر تخم کد و تخم بستان افروز مغر بیدانه نشاسته طباشیر سفید صندل سفید تخم خرفه
 مقشرب السوس غیر شنب از هر یک دو درم کافور قصوری یکد انگشت نیم افیون زعفران از
 هر یک نیم درم کوفته بنجینه بلعاب بیدانه شسته حبس از بند هر جی بقدر نخودی شربتی پنج حب و اگر در
 محرو و المزاج رب السوس یک درم و غیر بنیدرم کنند بهتر است حب الشفا نایف میرزا محمد حسین
 حبیبی طبیب محل پتهای دمووی و صفراوی و فوموده اند که این حب درین تپها و سایر امراض
 حاره نفع عظیم است صنعت آن صندل سرخ صندل سفید از هر یک پانزده مثقال طباشیر سفید نشاسته
 از هر یک پنج مثقال زلال بنج سفید پانزده مثقال کافور قصوری زعفران از هر یک یک مثقال افیون
 نیم مثقال کوفته بنجینه بلعاب بیدانه شسته حبس از بند هر جی بقدر نخودی شربتی پنج حب
 و نیز از آن حب عطائی است حبس می به شش حکیم میر محمد مؤمن که در تحفه ذکر کرده و گفته که این
 حب نایف جدین حکیم میر عطاء الله است غفر الله له نافع است از برای سرفه رطوبی و ضیق البصر
 و سیرج الاثر است صنعت آن علك البطم یک مثقال میخ ساکنه زرد کرملی صافی از هر یک یک مثقال
 زرا و نده حرج افیون از هر یک یک مثقال کوفته بنجینه حبس از بند شربتی از یکد انگشت نیم مثقال طباشیر
 موافقه حب عطائی دیگر صنعت آن میخ ساکنه کند را از هر یک یکد انگشت نیم تخم
 زعفران طسوجی کوفته بنجینه بگللاب شسته حبس از بند هر جی بقدر نخودی وقت خواب یک
 حب در دهان نگاهدارند حب قلابض حبس شکم ناید و بارد المزاجان را بسیار سفید است
 صنعت آن مرکبی صافی چند بیدستر افیون اجزا مساوی کوفته بنجینه حبس از بند هر جی بقدر
 و نصف ماشی شربتی جوان را بقدر ماشی و طفل را بقدر نیم ماش و ایضا حبس است
 حب قدرت که در امراض بلغمی کثیر النفع است صنعت آن نخل سفید است و مثقال
 هزار البنج سفید فردمانا کند را از هر یک دو از ده مثقال سلیون برگ سداب ناز از هر یک است
 مثقال افیون زعفران از هر یک ده مثقال جد و از خطائی چند بیدستر دار فلفل قسط

جلد اول در طریق صافی نمودن کبریت و حبه رت

۵۸۹

تک ز را و ند حرج فرغیون بوستنج لافح از هر یک منتقال کبریت زرد صافی نمود که منتقال اجزا
کوفته بخیه عسل آن مقدار که ادویه را بان توان جریست شسته خوب سازند هر چه بقدر نخودی
بورق نقره پیچیده نگاهارند شریکی یک تادوب بحب فستق مزاج طریق صافی نمودن
کبریت بجهت این جاست که یکیزند کبریت زرد صافی هر قدر که خواهند و ظرف سسی را برابر
شیر کاو کرده پارچه کرپاس نوی را بر سر آن طرف بندند و کبریت را در میان آن پارچه ریخته ظرف
مسفی بگردانند از آتش کرده بروی کبریت گذارند که آنچطیف باشد آتش ده داخل شیر شود و پس ف
آتش را از دبر دارند که پارچه هنوز دلبس آن شیر را بگذارند تا سرد شود و کبریت صافی را که بروی
آب باشد مانند عطر از روی آن برگیرند و نگاهارند و داخل آن نمایند و اگر خواستند باشند اجزا
این جاست با سه وزن مجموع ادویه عسل سفید صافی همچون سازند نیز خوب است حبه رت
دیگر مغوی فلک است و حافظ قوتها و اشتها آورده و نشاط افزاید صنعت آن فاد ز هر حیوانی
اصطهباناتی و فاد ز هر معدنی خطائی مروارید ناسفتیه قوت ربانی بسیار با نعی درونج عفرنی کباب
چینی از هر یک دو مثقال عینر اشهب یک مثقال مشک کی خالص نیم مثقال دارچینی زعفران از
هر یک پنج مثقال جوز بوداده مثقال ایفون کا زرونی پانزده مثقال اسارون شامی دانه
هیل بوخافا کبار مصطکی رومی بهمن سفید خصیه الثعلب مصری صمغ عربی کثیر اشفاقل مصری سعد
کونی از هر یک سه مثقال ادویه را آنچ کوفتنی باشد کوفته بخیه آنچ صلا یه کردنی باشد با گلاب
بر سنگ سماق صلا یه کرده ورق نقره محلول یک عدد و ورق طلا محلول سی عدد مجموع را با گلاب
شسته خوب سازند هر چه بقدر نخودی در سایه خشک کرده بورق نقره و طلا پیچیده خشک
نموده نگاهارند شریکی یک تادوب بحب فستق مزاج طریق صافی نمودن کبریت زرد صافی نمود که منتقال اجزا
صنعت آن عینر اشهب فاد ز هر حیوانی از هر یک یک مثقال مروارید ناسفتیه قوت ربانی بسیار
با نعی مشک ترکی خالص رومج عفرنی کباب چینی دارچینی دانه هیل بو اسارون شامی
زعفران شفاقل مصری سعد کونی صمغ عربی از هر یک دو مثقال فاد ز هر حیوانی خطائی
فرغیون قانق کبار مصطکی رومی بهمن سفید بهمن سرخ خصیه الثعلب مصری کثیر از هر یک سه
مثقال جوز بوداده و مثقال ایفون کا زرونی پنج مثقال ورق طلا و ورق نقره از هر یک پنجاه

عدد صغری کثیر است و در این کتاب معلوم کرده بانی ادویه را آنچه صلاح بگردانی است صلاح کرده و آنچه
کوفتی است کوفته بخفته و درین طلا و ورق نقره را حل کرده همه را مخلوط نموده بیکو بشیرند و جمیع سازند
هر چیزی بقدر بخودی بوزن نقره و طلا بچیده در سایه خشک نمایند شربتی یک حب ادویه حب بنفشه
که نابالغ این دو حب از فواعت ترکیب راجع است بجهت آنکه منع استماع میان ادویه قلبیه
افزون قطع نظر ازین تصریح نموده اند مقرر آن فواعت ترکیب که در مرکب دود و اگر احدی باطل
فعل مطلوب از دیگری باشد مخصوص و اسکا ابطال فعل آن میشود و عموم اصل باشد در آن مرکب و
فعل آن مطلوب لذات باشد جمیع میان آن دو وجار نیست و عموم اصل درین حب افیون است و
فادز هر معدنی باطل است بلکه پس این دو وجه این حب قدرت میشود از ترکیب است حب
حکیم جعفر استخاره دیگر صنعت آن در این حبی سعد کوفی فاقد کبار و ادویه پس فلفل سیاه کباب چینی و درین
مل سرخ لبیا سیاه و فلفل کند و زنجبیل خوب لختان از خرمکی اسار و ن شامی زربینا و مورچان بوزن
دار فلفل و درین مخلوط شده مصطکی رومی و در این سفته شیر آله شقی جدد و از خطائی از هر یک
دو مثقال ایریا چهار مثقال صغری کثیر افیون زعفران از هر یک دو مثقال مرکب صافی عود
بندی عود الصلیب شک ترکیب عین شنبه فادز هر جوانی از هر یک یک مثقال کوفته بخفته بکلاب
شبه حبوب سازند هر چیزی بقدر بخودی بوزن طلا است عدد بچیده در سایه خشک کرده نگاه دارند
شربتی و حب حب مرقبار و مسکن جمیع اوجاع حاره است صنعت آن تخم گاهو پوست شمشیر
باقلی مقشر تخم خرفه مقشر تخم کاج از هر یک دودرم افیون یک طسوج کوفته بخفته حب سازند بجلد و
شربت است و اگر معاد افیون باشد شک شربت نماید مسیت حار قوی از برای صمد ع
و شقیقه و جمیع اوجاع بارده صنعت آن تخم شبت دودانگ افیون یک طسوج زعفران مرکب
صافی از هر یک دودانگ رالنج بنفشه سیاه از هر یک یک مثقال فلفل کوفته بلعاب حلب
شربت سازند حب مسکه مسکه رافع بود چون یک حب وقت خواب فرو برند و زکام و نزل را
نافع باشد و منع سیلان نمی کند صنعت آن مصطکی رومی زعفران از هر یک یک طسوج و افیون گاز و زنی
پما و جزو کوفته بخفته حبوب سازند هر چیزی بقدر بخودی شربتی یک حب شطابین حب
اساک می کند و دفع عورت از آل و معدود و نفوت و بد و باه را بفرزاید و نشاء آورده دل

جلد اول در حب فستق و حب نرله

۹۱

دو باغ را فوت دهد و بوی آن را خوش کند صنعت آن بزرگوار بنج سفید پنج مثقال مصطکی رومی
 صندل الطیب از چینی از هر یک دو مثقال اسان العصاره سه مثقال پنج شبی ده مثقال صمغ
 عربی یک مثقال زعفران دو مثقال کل سوسن سفید زرد و افیون از هر یک یک مثقال کوفته بنج
 بلعاب بزرگ قطونا که با کلاب بر آورده باشند شش حبه خوب سازند هر چی بقدر فلفل بوزق نقره
 پیچیده در سایه خشک کرده بعد از هفت شربی و حب فستق دیگر تا لایف حکیم میر محمد مان
 صنعت آن اسار و بنل الطیب عفران مصطکی از هر یک دو مثقال زربنا و حب رعا و قرق عاقل
 صمغ عربی از هر یک یک مثقال بزرگ الفلفل از هر یک سه مثقال فیون پنج مثقال فریون نیم
 مثقال تخم کرفس دار چینی ربون چینی لیس اسه از هر یک دو مثقال کوفته بنج با کلاب شش حبه خوب
 سازند هر چی بقدر ماشی شربی از یک حب تا دو حب حسب نافع جهت سهال صنعت آن افیون
 چند بید شرب دو مساوی کوفته بنج با آب کوکنا شش حبه خوب سازند هر چی بقدر بخودی و فلفل شربی
 از یک حب تا شش حب و اگر بزرگ الفلفل و تخم ششاس سفید و اندک زعفران اصافه نمایند و از برای
 تقویت و باغ قدری مشک خالص بگردد و قوی و خوب نرله است حسب تره فلفل نموده اند که
 از قندهار حکما و استاذ الاطبا حکیم میر محمد هادی و اولاد با حد من است قدس و صنعت آن
 بزرگوار بنج سفید مصطکی رومی کل رشی مغسول کشیر اکبر یا شمع صمغ عربی رب السوسن نشانه کل کافور بال
 تخم ششاس مغز تخم خیارین از هر یک دو مثقال افیون چهار مثقال و در نشه دیگر وزن افیون
 نیز دو مثقال است بنج لعل زعفران از هر یک یک مثقال ربون چینی یک مثقال نیم کوفته بنج با آب
 پوست کوکنا شش حبه خوب سازند هر چی بقدر فلفل شربی و حب حسب تره حکیم محمد اولاد
 محمود شیرازی حقه احمد صنعت آن بنج لعل بزرگوار بنج سفید نشانه کشیر افیون زعفران تخم کافور صمغ
 عربی اجزا مساوی کوفته بنج با آب پوست کوکنا شش حبه خوب سازند هر چی بقدر فلفل شربی
 یک حب حسب تره حکیم احمد صنعت آن افیون بزرگوار بنج سفید نشانه تخم کافور تخم ششاس سفید
 صمغ عربی از هر یک یک مثقال بنج لعل نیم مثقال و در نشه دیگر وزن بنج لعل نیز یک مثقال
 است زعفران دو دانگ کوفته بنج با آب شش حبه خوب سازند هر چی بقدر فلفل شربی و حب
 حسب تره حکیم احمد صنعت آن بزرگوار بنج سفید مثقال زعفران تخم کافور بنج ششاس

از هر یک چهار مثقال عسکریغال صمغ عربی کثیر سفید نشاسته پوست بخیخ لعلاف افیون صافی نموده از
 هر یک پنج مثقال کوفته بخیخه باب ششتره جویب سازند هر حبی بقدر فلفلی شترنی تا دو حب و در نسخه
 دیگر بجای نشاسته بیدانه است حب نزل حکیم محمد باقر موسوی صنعت آن تخم کامه موقش بر رالینج
 سفید صمغ عربی کثیر افیون زعفران نشاسته از هر یک هفت مثقال پوست بخیخ لعلاف دو مثقال کوفته
 بخیخه باب ششتره جویب سازند هر حبی بقدر فلفلی شترنی یک حب تا دو حب حب نزل به نسخه دیگر
 صنعت آن تخم کامه موقش عربی زعفران بر رالینج سفید افیون بخیخ لعلاف رب السوس نشاسته اجزا مساوی
 کوفته بخیخه باب ششتره حب سازند و این حب بعضی از حکیم محمد باقر موسوی نقل کرده و حق آنست که این
 نسخه از حکیم محمد باقر و حکیم عابد الدین محمود منقول است از اقترح حکیم عابد الدین محمود شیرازی است حب
 نزل دیگر صنعت آن صمغ عربی کثیر زعفران نشاسته سفید الطیب افیون تخم کامه موقش بر رالینج سفید
 پوست بخیخ لعلاف اجزا مساوی کوفته بخیخه باب ششتره جویب سازند هر حبی بقدر فلفلی شترنی یک حب
 تا دو حب حب نزل دیگر صنعت آن بر رالینج سفید افیون زعفران تخم کامه موقش نشاسته کثیر صمغ
 عربی کوفته بخیخه باب ششتره جویب سازند هر حبی بقدر فلفلی شترنی یک حب تا دو حب حب نزل دیگر
 صنعت آن بر رالینج سفید افیون زعفران تخم کامه موقش نشاسته صمغ عربی تخم خشخاش فلفل سیاه
 از هر یک مثقال ورق طلا یک مثقال صمغ عربی و افیون را باب بر شیرین حل کرده ورق طلا را
 حل نموده باقی او به کوفته بخیخه در نیم ششتره جویب سازند هر حبی بقدر راشی حب نزل دیگر صنعت
 آن بر رالینج سفید تخم کامه موقش نشاسته تخم خشخاش صمغ عربی کثیر از هر یک یک مثقال پوست بخیخ لعلاف
 نیم مثقال زعفران دو دانگ افیون دو مثقال کافور فیوری نیم مثقال کوفته بخیخه باب پوست
 کوکنا ریشتره جویب سازند هر حبی بقدر راشی شترنی دو حب و در نسخه دیگر این حب چند بید شتره دو
 دانگ داخل است بقیه را بید که اگر بیدل چند بید شتره جدا و از خطای مجرب کنند بهتر است و حرام نیست
 حب نزل دیگر صنعت آن نشاسته تخم خشخاش صمغ عربی افیون از هر یک یک مثقال بر رالینج سفید
 پوست بخیخ لعلاف زعفران از هر یک یک دانگ و نیم کوفته بخیخه باب پوست کوکنا ریشتره جویب سازند
 هر حبی بقدر فلفلی در سایه خشک نمایند شترنی از یک حب تا دو حب حب نزل دیگر صنعت آن
 افیون تخم خشخاش تخم خبازی کثیر رب السوس نشاسته اجزا مساوی کوفته بخیخه لعلاب بر رطونا

جلد اول در بیان حب نزل و حب نشاط

۵۹۴

حب سازند حب نزل هرگاه با نشاط باشد صنعت آن مغربید از تخم کاه و نشاسته زربالنج سفید
رب السوس کثیر صمغ عربی مصطکی رومی شکر نیغال آرد باقلانخ لعل ایون زعفران مغربادام
شیرین تخم خشخاش از هر یک یک مثقال نبات سفید پنج مثقال کوفته بخته حبوب سازند حب نزل دیگر
موجب صنعت آن صمغ عربی کثیر نشاسته داچینی از هر یک پنج مثقال رب السوس و مثقال حب سبزه
قرنفل از هر یک یک مثقال و نیم ایون سه مثقال زعفران یک مثقال کوفته بخته آب شسته جبهها سازند هر
جی بقدر فلفل شربتی یک حب حب نزل دیگر زکام و نزلات را نافع بود و سرفه را زایل کند چون
وقت خواب بکشد و آنرا فرو برد صنعت آن ایون چهار درم زعفران مصطکی جد و ارضطانی از
هر یک یک درم کوفته بخته حبوب سازند هر جی بقدر فلفل شربتی یک حب حب نزل دیگر که سد
نزل کند و تقویت باه نماید صنعت آن لسان العصا شیرین جوز بوا بسیار مصطکی رومی پوست
بیرون بسته میل بود و قنفل سفید الطیب زربناد و در پنج عقرب بی پهن پنج بهمن سفید سعد کوفی از هر
یک دو درم فلفل سیاه زربالنج سفید از هر یک دو درم کل سرخ منزع الاقلع داچینی سانج
افیتمون از هر یک سه درم عود سندی غنی خام عافرقط از هر یک یک درم ایون مصری لعل
سدس درمی اجزا کوفته بخته ایون و زعفران را بگللاب حل کرده با صمغ عربی محلول شسته
حبوب سازند هر جی بقدر تخودی در سایه خشک نموده شربتی یک حب حب ناسه حب و شیرین
نشاط است حب نشاط تا یلف حکیم میر محمد مؤمن سرفه و نزلات و سل را نافع است و با صمغ
قوت دهد و نشاط آورد و مقوی باه محو درین است منع اسهال کند و معدل مزاج سودا و است
صنعت آن صمغ عربی کثیر رب السوس نشاسته از هر یک پنج مثقال فیون کا زردنی و مثقال
و در نسخه دیگر و مثقال است حب الحلب مر و ایدنا سفید کبریا شیمی با قوت ربانی از هر یک یک
مثقال کوفته بخته بلعاب السقر حل شسته حبوب سازند حب نشاط دیگر که همان نفع دارد
صنعت آن اسارون سفید الطیب زعفران مصطکی رومی تخم کرفس داچینی ریون و حبیبی از هر یک
دو مثقال زربناد حب الغار فیون قرنفل بسیار صمغ عربی از هر یک یک مثقال زربالنج
سفید فلفل از هر یک سه مثقال فیون کا زردنی پنج مثقال کوفته بخته آب شسته حبوب
سازند هر جی بقدر تخودی بورق طلا پیچیده نگاه دارند و در وقت حاجت بکار بر حب

لغت الیم افیونی صنعت آن که با شیمی شادنج عددی خصول شب بانی مازوی سبز دار چینی
 و مالاخوین کندر گنا فارسی پنج انجبار از هر یک یک انگ افیون زعفران از هر یک یک راسی
 سوده حب ساخته فرو برند و بعد از آن شیر و تخم خرفه منقشه شیر و جو منقشه از هر یک یک تنال و من طبع
 طباشیر کافوری شیر و سرطان بخری از هر یک یک تنال شربت و باقود ایک و قیر عرق بر شتاب
 ده متقال نبوشند صنعت این حب است که دیگر که حکیم میر محمد مؤمن در خفا اندکی تصرف در آن نموده با
 خود ذکر کرده کثیر اصنع عربی رب السوس نشانه از هر یک پنج متقال فیون هفت متقال الجلب
 زعفران مروارید ناسفته باقوت رمانی از هر یک یک متقال کوفه بخته بلعاب حب السفرجل
 شسته خوب سازند هر حبی بقدر راسی شیمی دو حب تیر از آن جمله است حب نواب شرف
 اعلی شاه جنت ایشان صاحب طما سب موسوی صفوی بن حب حکیم عابد الدین محمود شیرازی
 بجهت بندگان اشرف ترکیب نموده و بسیار موافقت بزاج بندگان اعلی نموده صنعت آن
 فلفل و فلفل کشیل حب لسان برجان فرغنی جنطیانا عاقر قرحا رب السوس کثیر از نشانه صمغ
 عربی زربنا و در و پنج عقری مصطلکی رومی زعفران عود دهند بی از هر یک دو متقال قفسه
 الطیب تخم کرفس پوست زرد و ترنج فلفل از هر یک سه متقال سفید الطیب یک متقال فیون بازده
 متقال کوفه بخته بکلاب شسته خوب سازند هر حبی بقدر تخم دی بوق طلا یک صد عدد پیچید
 نکا هارند شیمی یک حب و دو حب گردق طلا راحل کرده و داخل نمایند و بر بالای حب هم
 قدری چینه بهتر است حب نواب شرف اعلی شاه عباس موسوی صفوی که طبایا اتفاق بجهت
 بندگان اقدش نموده موافقت بزاج جنت مکان نمود صنعت آن متقال سفید صمغ
 رومی اسارون قصب الذریره مشک خالص عود فارسی خام غبار شهب کثیر از هر یک
 یک متقال دار چینی بسیار فلفل سفید فیوم قرطی حقیقه النعلب بخری زعفران از هر یک دو متقال
 فیون بزرالنج از هر یک سه متقال کوفه بخته بکلاب شسته خوب سازند هر حبی بقدر تخم دی بوق طلا
 پیچیده نکا هارند شیمی یک حب ناد و حب حب مسکن او جاع بطن و غیره صنعت آن مصطلک
 حب انار مرکب زعفران فلفل قرطی حقیقه سفید عاقر قرحا از هر یک یک متقال مشک
 و انگلی فیون یک متقال نیم بکلاب حب ناز حب بی این حب از ترکیب طبایا میهند است گفته

که نافع است از برای در سرد و ضعف بجز صنعت آن ایفون دانه جوزمان از هر یک بمشغال بمشغال دو
 مشغال ریون چینی سه مشغال کوفته بخته جهاسا زنده بر جی بقدر نخودی شربتی از یک حب تا
 سه حب حب پیغمبر در صورتیکه فی یا سهبال یا سرد و بنده نشود و دانند که تنقیه نام شده و از برای
 قی و اسهال خوف هلاک است استعمال نمایند صنعت آن فلفل بزرگ از پنج از هر یک بیست درم فیون
 ده درم زعفران پنج درم چند بیدستر یک درم زرباد در پنج عقربی از هر یک نیدرم مشک تنکی حاصل
 مروارید ناسفته محلول از هر یک دو نعلت درم و دو قیر اوجده و غلطائی از سروده سه درم عود وندی
 خام و دو درم کندر چهار درم و ورق طلا پنج عدد و ورق نقره ده عدد و هر دو را حل نموده ادویه کوفته بخته
 بگللاب شسته خوب سا زنده بر جی بقدر ماشی شربتی یک حب تا دو حب و ایضا از انجلیه دحمر تا
 است بد آنکه دحمر تا بفتح و ال سکون حای مملو و فتح میم و سکون رای مملو و فتح ثانی مثلثه و الف
 مقصور بلغت حمیری است و دحمر تا و دحمر تا بر تفسیر نموده و تفسیر آن حاد و است یعنی دو اینکه
 موجب نمرای طعام است یعنی دوی منکر کننده فصول دارد این اولی است بعضی گفته اند که آن
 فرد آورنده چمن و هر کند و رباح است و بعضی حواشی قانون منظر رسیده که بعضی با و مخرج
 و حبابی ابو العباس معجمی این معجون را با اسم معجون اختلاف ذکر کرده اند با وجود آنکه لفظ
 دحمر تا لفظ حمیری است این معجون را منسوب نموده اند بحالینوس بودن دحمر تا حمیری لغتی بودن این
 معنی از هر یک جالبینوس نسکند زیرا که ممکن است که معجم این معجون یکی از اطباء حمیری باشد که
 اسم یونانی آنرا بلغت حمیری نقل نموده چنانکه بر شعا که گفت سیرا است و مرکب آن فلفل و
 است که اطباء سیران فلونیا را چون از کتب جالبینوس ترجمه سیرانی نموده اند از اسمی باسم سیرانی
 نموده اند و بالجمله دحمر تا معجون قوی التخفیف است و منع اسهال مضطرب کند با آنکه در افضول اول
 و حبص می کند و نافع است از برای تحلیل رباح غلیظه متولده و احتشاد از برای قولنج و اوجاع مقعد
 و از برای سدای کبد و طحال و برودت رحم و اوجاع آن و از برای سعال رطب تب رباح
 و تبهای که از مواد بارده باشد مانند مواظبه و از برای ضیق النفس و انقطاع النفس و صوت و
 از برای سرفه سدی اشترخای اعضا مخصوص اشترخای معده و امعا و این معجون گرم است
 و در رجه نایبه و خشک است و در رجه نالته و مضطرب بحر و رین بعضی گفته اند که صداع می آورد

و مصلح آن کجاست شریخی زان یک مثقال و نولس تا یک سال باقی می ماند صنعت آن به شش
 شش الریش در خوابا وین قانون بر هر حمل کهن و نیم لیان ذکرده درم ریون و چینی زراوند و طویل
 از هر یک بیست درم زربناد و در پنج عقربی از هر یک چهار درم مصطکی رومی حب بلسان عطران
 اکلیل الکاسنبل الطیب از هر یک ده درم افیون زنجبیل قسط تلخ سیلینیه ریاه از هر یک استار سده
 کوفی ده استار فلفل ده درم صبر قوطری چهار درم فلفل شش درم خربق سفید غنچه گل سرخ
 منترج الاقاع شویتر از هر یک شش درم ادویه را کوفته بخیه لعسل مصفی سه وزن ادویه شسته در کره
 سنبه با طرف چینی کرده نگاه دارند و در وقت حاجت تعمال نمایند و در نسخه سرافیون وزن زنجبیل
 و قسط و سیلینیه از هر یک دوازده درم است و فلفل داخل نیست پس وزن این سه دو ایدین نسخه از نسخه
 شش کلمه است زیرا که سیب چهار مثقال و نیم است و سه استار بوزن مثقال سیزده مثقال و نیم و بوزن
 در هم نوزده درم و کسری باشد و وزن قسط ده استار است و در نسخه دیگر از هر یک از آن چهار
 دو اکا و وزن آنها هر یک سه استار است دوازده درم است و در نسخه صاحب ذخیره که در نسخه صاحب
 لسان ذکر کرده وزن صبر بیست چهار درم است و باقی موافق نسخه شیخ الریش است و حرم ثابله نسخه
 شیخ داود صنعت آن بر هر حمل پنجاه درم زراوند طویل زراوند حرج ریون و چینی از هر یک
 بیست درم مصطکی رومی سنبل الطیب بلسان زعفران اکلیل الکاسنبل از هر یک ده درم افیون
 زنجبیل قسط تلخ سیلینیه سیاه فلفل خربق سفید و رن کل سرخ شویتر طبعه کوفی از هر یک شش درم زربناد
 در پنج عقربی از هر یک چهار درم و در نسخه دیگر با این ادویه صبر قوطری چهارده درم است
 و داخل است و در نسخه دیگر بیست درم است و کوباد و در نسخه اصل ده درم باشد لعسل مصفی سه
 وزن ادویه بستور معجون سازند و حرم ثابله نسخه قوس بن یحیی بن علی صنعت آن زربناد
 در پنج عقربی افیون چند بیست مثقال از فلفل سیلینیه سوم البخوس بزرالنج سفید قسط شیرین سنبل الطیب
 جواد شیرینیه ساطع زعفران از هر یک شش مثقال حله سه مثقال مدواریه تاسقده و مثقال از زرد
 مسکی صافی از هر یک دوازده مثقال مجموع را کوفته بخیه با عسل مصفی بستور معجون سازند
 و بعد از شش ماه استعمال نمایند شریخی دو درم و قوت این معجون تا سه سال باقی می ماند و حرم ثابله
 با دلیگانه و سه که جگر و سپهر زنجباید و سر قلیغی و ضیق النفس و برقان که از سده باشد و قوطری را

نافع بود و او را در حیض نماید و فوائد بسیار دارد و صنعت آن تخم هزار اسپند کیمین و تخم کندر و ذکر و دم
 زراوند طول و مدور و ریون چینی از هر یک بیت درم زرنبا و در و ریونج رومی از هر یک چهار درم
 مصطکی حب بلسان زعفران اکلیل الملک سنبل الطیب افیون خالص زنجبیل قسط تلح سیلینج فراسیون از
 هر یک ده درم سده سیرطبی صبر سقوطری چهار ده درم قرنفل شسته درم غرقین سفید کل سرخ
 شونیز از هر یک شش سیرطبی فلفل ده درم و در نسخه دیگر فلفل بیت درم است ادویه کوفته بخته
 با سه چندان غسل کف گرفته بستر شد شربت از یک درم تا دو درم و جگر تا به نسخه شقایق با دانا بکنند
 و قویج را نافع باشد صنعت آن هزار اسپند طبله از هر یک سی درم و ریونج عقری فلفل سیاه و قرنفل
 عاقر قرحا سارون سیلینج سودا قسط تلح افیون زنجبیل زعفران از هر یک دو درم کوفته بخته بمسل
 سه وزن ادویه بستر شد شربت دو درم و نیز از انجمله درج الصنعت است به نسخه حکیم مجرئی که در میزان
 الطبلان ذکر کرده و گفته که حضرت علامی قدوة الحکام میر محمد باقر داماد این مجری از تالیف کرده و نسخه
 آنرا بایک وزن مجون ساخته برسم بدید پیش قطب شاه والی حیدر آباد فرستاده بودند و گفته
 که من این نسخه را از خط مغربی الیه نقل نمودم میفرمایند که حضرت میر علیة الرحمة این مجون را در برابر
 شریانی اکبر تالیف نموده اند این را اکبر از ان سمرده اند صنعت آن مخلصه اصطبلانانی اقراص اسفل
 از هر یک بیت و شش مثقال اقراص اندر و خورون فلفل سیاه و ریون چینی از هر یک بیت چهار
 مثقال زعفران سی مثقال آمله شنی پوست بلبله کابلی ابریشم مقراض عود قاری خام مصطکی رومی
 روغن بلسان روغن نارچیل از هر یک بیت مثقال افیون مصری پنجاه و شش مثقال فلفل سفید
 و ریونج عقری از هر یک دو از ده مثقال زرنبا و شیرین چهار ده مثقال تخم شلغم برسی پوست
 انج حصیه الثعلب مصری ریون چینی غار لغون شش سفید انشی زنجبیل چینی بهمن سفید و انشیل بوا
 و رن کل سرخ از هر یک دو از ده مثقال تخم بادرنجیو پیشش مثقال لسان الثور کیلانی از
 هر یک هزده مثقال کل کاو زبان کیلانی شش مثقال شسته سفید خوشبو تخم فرنجشک حدود ترکی
 لسان الصغیر شیرین قاقه کبار قرنفل از هر یک ده مثقال جد و از خطانی موجب چهار ده مثقال
 جود بوا با سه بهمن مسخ فراسیون از هر یک ده مثقال مرکب صافی دو از ده مثقال حب الحار سیلینج سیاه قره
 الطیب فخری خشک خولجان کندر ذکر از هر یک ده مثقال سعد کوفی سنبل الطیب از هر یک ده از ده مثقال فلفل

متقال تا خواه را زیاده اسارون اسطوخودوس ابرسا اصل سوسن سفید آزاد شیطخ هندی کوریا
 فاشد افانستن ارمل عاقوق و قنطاریق فصبالبه ریره زرنب جبطانا رومی شقاق مصری قنقاج
 اوزخ کبابینی سافج هندی پوست بیرون بسته مشکطرا شیخ نارشک بزرالنج سفید در شیر تر بود
 طباشیر سفید زرشک منفی فطر اسالیون از هر یک شش مثقال کثیرا صمغ عربی از هر یک ده مثقال
 میوه سیاه ببت و چهار مثقال ب السوسن و از ده مثقال کما فی طوس کما فی یوس صندل سرخ
 صندل سفید و دارید ناسفته بسد محرق کبرای شمع طین ارمنی طین مخوم قفر البهود مقل از رنق از
 هر یک شش مثقال موسیائی دارا بجدی لک مغسول از هر یک هفت مثقال مغاث بغدادی انقیون
 افریطی سیاه یوس لاجور و مغسول سنگین قنده و رنق نقره از هر یک پنج مثقال تخم کرفس حب بلسان
 پوست عود بلسان در او ند و حج زراوند طویل حما حروف با ملی صمغ بری حلیت طبیب کثیر ششک
 قزقون دو قوا از هر یک چهار مثقال عصاره الخیثه النیشه مثقال شش یا قوت سرخ زمره و عقیق بانی
 از هر یک سه درم زبرجد اعلی و ده مثقال فاد زهر جوانی اصطیپانانی عنبه اشهب مشک ترکه
 از هر یک هفت مثقال ورق طلا چهار مثقال نبات سفید چهار یکمن تبریز عرق جد و اخطائی
 عرق مخلصه اصطیپانانی عرق زربنا و شیرین از هر یک بمقدار حاجت عرق بهار عرق قنده عرق
 دارچینی عرق قرقل از هر یک بمقدار پنج مثقال گلاب کمر عرق بید مشک صغیانی از هر یک یکصد درم
 غسل صفی سه وزن مجموع او و بر روغن بادام شیرین روغن بادام تلخ بمقدار حاجت صمغ عربی سیاه
 مصطکی در عرق مخلصه و عرق جد و او عرق زربنا و پنج باشد و اندک غسل در آن داخل کرده یک
 شبانه روز بگذارد و عنبه را علیحد در غسل بگذارد و همچنین موسیائی اجداد و غسل بگذارد و میفرماید
 که بهتر آنست که عنبه موسیائی را در یکی از روغنهای این مرکب در قند مضاعف بگذارد و او به
 را کوفته و پیخته بر روغن بلسان میوه سیاه و روغن نارچیل و روغن بادام شیرین و تلخ چرب باشد و مشک
 را جدا بکوبند و همچنین زعفران جد و او را علیحد علیحد بکوبند و بعد از آن فاد زهر را بگلاب صیلا به
 نمایند و انقیون را در عرق قرقل و عرق دارچینی و عرق قنده نجیستند و چون غسل بقوام آمده
 باشد از آنش فرود آورده او را صمغ برادران حل کنند پس جواهر را که خوب صلا به کرده باشند
 بعد از آن بر ششم مقرض پس عنبه موسیائی که اخته او فاد زهر و جد و او را فون و زعفران این

که مذکور شد بعد از آن او به چرب نموده بعد از آن مشک که ورق طلا و ورق نقره بمجاول بعد
از آن جعبه و مبالغه نمایند که اجزا خوب مخلوط شوند یعنی که بزنند تا خوب مخلوط شوند پس در ظرف
چینی کرده بگذارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شش ماهی از این همچون از یکدنگ تا یک شتال
و تا دو شتال تری مجوز است و این ترکیب یک صفت است و چهار جزو است سوای نبات و کلاب
و عوف با و عسل و وزن اجزا یکجزار و ده است و صفت شتال صاحب سبت در آن اطلال
گفته که مزاج این مرکب حرارت برودت معتدل مثل بحر است و مشک دل درجه ثالثه فصل
در ذکر دوائی که اصل و عمود در آنها افیون است از آنجا که دوائی سبت است
دوائی سبت که آن را بفارسی بهوشی دارد و گویند صنعت آن افیون ده درم تخم ششاس
سیاه بیست درم تخم کاه بوجله درم پنخ لعل پنج درم مجموع را در شش رطل آب بپزند تا به رطل
رسد پس صافی نموده در صافی آن نیم رطل گندم پاک کرده بپزند تا بش ملایم تا تمام آب را جذب
کند پس در سایه خشک نمایند و کوفته بخته بمقتال آن موجب نبات می شود و دوائی سبت دیگر
افیون پنج سوسن برابر کوفته بخته در طعام کبکد خواص بسیار پیش شود سیاه میزند تا بخورد
بهوشش کرد و گفته اند که جربست و نسخ بهوشی دارد و در همین باب ذکر یافت و نیز از آنجا
است دوائی نافع از برای جمع اذن که وصف کرده آن را غالیس حکیم صنعت آن مرکب
صافی صیفی قطری از هر یک چهار شتال کنند سه شتال و در نسخه دیگر یک شتال است افیون
زعفران از هر یک شتال مغز بادام تلخ سی عدد بارزد و دو شتال جزا را سخن نموده بکسر
انگوری بپزند بقدری که بگردد مثل عسل سطر و در شیشه نگاه دارند و در وقت حاجت سه
قطره آنرا در گوش بچکانند و به نسخه دیگر نفع از برای جمیع اوجاع و قروح اذن صنعت
آن مرکب صافی یک شتال کنند سه شتال زعفران چهار شتال افیون دو شتال مغز بادام
تلخ مقلبت سبت عدد هبه کوفته بکسر بپزند افراس سازند و در سایه خشک نمایند و در وقت
حاجت اگر بگردد باشد و گوش بکفرص آن را بر روغن گل سرخ حل کرده سه قطره آن را در
گوش بچکانند و اگر بگردد باشد نقل در سما معیه که انگوری کنند سه قطره در گوش بچکانند و دوائی
و دیگر نفع از برای درد دای که گوش و از برای ادرام اذن و از برای بده و فتح کاذر

کوش آید صنعت آن ترس شامی مقرر از جمیع قشور شب بانی غافل سفید نظرون زعفران افیون
پوست انار مرکبی صافی کند رسبل الطیب از هر یک دو درم چند بیدستر بکند درم کوفته بنیمه بکند
انگوری و عمل بکند و در شش و دیگر وزن عمل شش درم است دوسه قطره از آن در کوش
چکانند و وائی بر خط الکس که بین منافع دارد صنعت آن زعفران مرکبی صافی رسبل الطیب از هر یک
نیم مثقال شمس محرق نصف و ثلث مثقالی افیون نیم مثقال چند بیدستر ثلث مثقالی شنب بانی
شب بداد از هر یک یک مثقال کوفته بنیمه پس اگر در کوش درو باشد این دوا را بروغن گل برخ
سسته در چهار قطره در کوش چکانند و اگر در کوش صد بد باشد این دوا را بطبوخ مثلث اتحال
نمایند و اگر در کوش گرم باشد باید مخلوط کرد با جزای این دوا خربق اسود و مثقال و در آب
بریک مثقال مخلوط کرده سه قطره در کوش چکانند و الاغیا از آن جلد دهن نافع از برای درد کوش
که از گرمی بود صنعت آن روغن بادام شیرین چند درم سرکه کهنه سه درم افیون یکد انگ
سرکه و روغن را در هم بچشانند تا سرکه برود و روغن بماند پس افیون را در آن حل کرده دو قطره
از آن در کوش بچکانند و نیز از آن جلد نسخ را مبراثات است را مہرن که این معجون از تراکیب
اطبای ہند است و در بعضی نسخ قانون مہرن نام ہن بر وزن ای بنجہ در اول و در اکثر نسخ را مہرن
برای مہلہ و در بعضی نسخ را مہرام برای مہلہ و میم در آخر بدل نون دیدہ شدہ مانند
قرابادین معصومی بچکل کہ این میم باشد اصل آن رام مہرام بودہ کہ را مہرام شدہ
نافع است از برای سور مزاج بار دواز برای صنعت معده و زیادہ میکند باہ را و مفید است
از برای دسواس و مودا و صالح است از برای حرکات بدن حفظ جنین
و کلیہ و مثانہ کند و نفیت حصاء کلیہ و مثانہ نماید صنعت آن پشہ پشہ رخس
کہ در قرابادین قانون آورده و ج ترکی قسط تلخ تراوند مدحرج تراوند طویل از
ہر یک ستہ استار و ہر استاری چہار مثقال و گفہ شد کہ چہار مثقال و نیم است
دار فلفل رنجیل از ہر یک پنج استار تخم کرفس ناخواہ کہ دیار از یا نہ تخم رطبہ تخم خرفہ
مقشہ حرم قودری سفید قودری گلگون اذان الفار زیدہ کرمانی بد بر تخم شبت از ہر یک شش
استار قر فلفل شہ نصیب الذریرہ عود بلسان از ہر یک ستہ استار سلجہ بسیارہ قافہ قرۃ الطیب

اکلیل الک شک شیخ زرنجب بلسان از هر یک چهار پوست بلبله زرد پوست بلبله شیرا مله
منقی از هر یک هشت استار افاح خشک خرق سفید مجرب مورد و در ماهوز بزر الیج بری بزر الیج
بستانی شیطرج بندی زرنشک منقی حشک بستانی مورد و اسفرم حب نرج منقش زرد و در سبز اس
بندی بهمن سرخ بهمن سفید لسان الصفا از هر یک چهار ده متقال و در نسخه دیگر بیست و چهار
متقال است جوز بواسی عدد اصول قناری تخم فخنکشت از هر یک سه استار تخم خبز حما از هر
یک ششش درم افیون فرنیون چند بیدستر از هر یک سه درم بلبله سیاه چهار درم سافج بندی
سطیه مورد و قوطر اسالیون ریوند چینی از هر یک ششش درم مجرب راکوفه سیخته فانیذ سحری سفید
بوزن مجموع ادویه کوبیده در روغن کا و بوزن مجموع ادویه فانیذ و عسل مصفی بوزن همه
ادویه معجون سازند این دستور که فانیذ را کوبیده در سه رطل آب حل کرده بچوشانند
تا که اخته شود و غلیظ گردد و بقوام عسل آید پس داخل کنند در آن عسل مصفی را و چند جوش دیگر
داده و کف آنرا بگیرند پس ادویه کوبیده به سیخته بروغن کا و داخل کرده چرب نموده بعسل فانیذ
بقوام آورده که در پاتیل بزرگی باشد ادویه کوبیده را بر آن بپاشند و به تیر حلوائی بر هم زنند
تا مستوی گردد پس در سبوحه سبز احبار که مدتی در آن عسل باشد از عسل خالی کرده آن
معجون را در آن کرده شش ماه بگذارند پس استعمال نمایند شربت می مانند از وی در اول ماه و دو
و آخر آن سه روز آب گرم یا با بعضی بنشیند و افضل آنکه از برای این امر بنشیند عسل
است و این نسخه شصت و چهار جزو است وزن آن هشت صد و ده درم و چهار دانگ است
و مزاجش گرم و در یک درجه و نیم خشک است در یک درجه و ربع درجه را که اصل آن به نسخه دوم شیخ
رئیس که در قبادین قانون آورده هشت آن وج تنگی قسط طبع زرد و نود طول زرد و نود مدرج از هر یک
سه شمار و در غلظت بنجیل از هر یک پنج استار و در نسخه دیگر از هر یک دو استار است تخم که فسن تا نخواه که در باره
تخم اسپست تخم خرقه منقش تخم مجرب تخم مرزنجوش تووری سفید تووری سرخ اوزان الفار زرد و کافور
تخم شبت از هر یک شش استار و قنصل شده قصبه زرد و بلسان از هر یک سه استار سیخه نیاه قافله اکلیل الک شک زرنجب لسان
بلسان و در هر یک چهار پوست بلبله زرد پوست بلبله منقی از هر یک هشت استار افاح خشک مورد و خرق سفید مورد و در سبز
بندی بهمن سرخ بهمن سفید لسان الصفا از هر یک چهار ده متقال و در نسخه دیگر بیست و چهار متقال است جوز بواسی عدد اصول قناری تخم فخنکشت از هر یک سه استار تخم خبز حما از هر یک ششش درم افیون فرنیون چند بیدستر از هر یک سه درم بلبله سیاه چهار درم سافج بندی

شغال جوز بواسی عدیغ فی بری تخم فنجکنت از هر یک سه استار تخم خرمای از هر یک شش درم
 ایون فریون چندید ستار از هر یک سه درم بلبله سیاه چهار درم سافج بندی جلعه فطره سالیون
 دو قور یون چینی از هر یک شش درم ادویه را بعد از آنکه کوبیده و بخته باشند هر یک را علییه وزن
 نموده فایند سفید بوزن مجموع ادویه بر وزن گاو ناز و بقدر حاجت روغن را گرم کرده ادویه را
 بآن شسته فایند را اصل کرده بقوام آورد و غسل مصفی داخل کرده و جویش دیگر بند پس ادویه چرب
 نموده را بآن بپزند و در ظرف چینی نگاه دارند شربت و درم بخت قویا و از برای صغیف مزاجان
 کتارین و در نسخه دیگر بجای زعفران و بجای بنج فی بری بنج قناری است و این نسخه
 صحیح است و در بعضی بجای تخم فنجکنت و خشک است را حهران صغیر و بخت در منافع امهران
 کبر صغیر آن نیز بنج الیش و ج ترکی را و در جرح قسط تلخ زرافه و بلبل از هر یک سه استار
 حب ارشاد تخم حل از هر یک دو استار فلفل و فلفل تخمیل از هر یک پنج استار تخم کرفس کروی یا سعد گو
 تخم شمشاد تخم پست تخم یاز تخم جیر زعفران و جیر قوری سفید قوری سنج تخم کند ناز بکنان
 بنجید قور از زیاده ناخواه حب انسج مفسر تخم خرفه مفسر بودنه ناریک و احلیه تخم مرغ خوش زبیره کافلی
 تخم شبت تخم خرمای از هر یک ده درم و نقل خیر بواشته سافج بندی فافک کبار فرفه الطیب را سن
 جوز بواصصاب الذبیره زرب کلیل الکلی با حوزب باسان از هر یک هشت و چهار درم تخم گل سنج
 شروع الا قاع خشک کرده بنج درم بلبله سیاه پوست بلبله کالی پوست بلبله آله منقی از هر یک سه استار
 بنج الیش سفید ایون فریون از هر یک سه درم چندید ستار از هر یک سافج بندی خشک زربا و بن
 سنج همین سفید ریون چینی در پنج عقربی خوبان صغیر ساک از هر یک سه استار فایند سفید بوزن
 مجموع ادویه را علییه و علییه کوبیده و بخته وزن نموده مخلوط کرده بر وزن گاو ناز چرب نموده غسل
 مصفی و وزن ادویه بپزند شربت بکشتال باب گرم و این نسخه شصت و بنج و هشت سوای فایند
 و روغن گاو و حل و فزایش گرم است و در آخر درم دوم و خشک است و در اول سوم را امهران به
 نسخه سید استیل که در ذخیره در مرض نفوس ذکر کرده نافع است از برای شتر خای اعصاب
 و اوجاع مفاصل و نفوس صنعت آن بلبله کالی پوست بلبله آله منقی قوری زرد قوری
 سنج همین سنج همین سفید تخم کرفس بر از زیاده ششین برومی یا عصا و آن حج ترکی فطر تلخ

جلد اول شرح سقوط و شیموم و شیاف

۶۰۴

مرزنجوش زراوند مدحج تخم فستق فلفل صغیر اکلیل الملک گل سرخ زبرالنج سفید بلبخانیان
اجزاء مساوی کویده و بختیج عسل معنی بسیند شربی دودرم از انجمله نیز سقوط مسکن و جمع
است مستعمل در قروح کایه صنعت آن افیون کازرونی نیم دانگ زبرالنج سفید یک دانگ مقعر تخم
خیارین دودرم تخم کاهو مقشره یکد رم تخم غزنه مقشره دودرم حبه بعضی از مزج یک شربت است
و در بعضی دوشربت با چهار شربت است سقوط فیکه خون را از کیکه و شانه و مقعد و هر جا که باشد
باز دارد صنعت آن کپوی شعی گل ریشی افیون کلنا فارسی کند راجز مساوی افیون ربع جزو
کوفته بختیج شربی یکد رم باق ایضا از انجمله شیموم شیموم مفید از برای صداع احترا
و فیکه با سپهر منقرط باشد صنعت آن افیون نعفران از هر یک یک دانگ در روغن تخم کاهو
و عرق بید مشک و عرق نیلوفر از هر یک یک اوقیه حل کرده و در شیشه کشایدی کرده و ایم بپوشند
شیموم دیگر فقیح سده با جاشیم نماید و صداع را نافع است صنعت آن افیون نعفران حبه المصططیس
هر سه مساوی بر سنگ سماق با آب سوخته پیازچه آلوده بر یا فنج گذارند و اگر پیازچه کاغذی مدور
چیده بسوزن سوراخ نموده بر یک روی آن بیالایند و بر صند غین بچسباند نیز سودمند است
و نیز از انجمله شیافانی است که اصل محمود در آنها افیون است شیاف افیونی چون بر
پلک های چشم طلا نمایند در و ساکن سازد و درین عمل عجیب الفعل است
صنعت آن افیون خالص شادنج عدد سی خصول از هر یک یکمقال صمغ عربی کثیر از هر یک
ثلث مقال کوفته بختیج باب باران شسته شیا فهای اندک طولانی بزرگ سازند و در سایه
خشک نمایند و عند الحاجة بآب کشیده تازه با سفیده تخم مرغ ساینده بر پلک های چشم طلا نمایند
شیاف افیون دیگر نافع از برای خیر و در ناک صنعت آن کندر ذکر نعفران حنظل
صمغ عربی از هر یک جزوی افیون ربع جزوی شیاف ساخته استعمال نمایند شیاف دیگر
اقوی از آن صنعت آن نعفران چند بید شیرینج افیون اجزاء مساوی بر سنو شیاف سازند
شیاف دیگر مستعمل از مجربات حکیم عماد الدین محمود بن خط مغزی الیه نافع از برای زجر و
آدن خون بسیار که سبیش برودت امعا باشد و نافع است از برای سده و صد و صنعت آن
کندر ذکر مرکبی صفانی از هر یک جزوی افیون نعفران از هر یک نیم جزو نیم کویده و شیموم

سازند که در طرف آن خط ابریشمی باشند پس دار دین شیان را صاحب گیر که حاضر النفع است
و چون در دساکن شود نود و بر آورد و الا ضرر دیگر خواهد رسانید شیان دیگر نافع از برای
قوی ریجی صفت آن چند بیستر زعفران مرکبی صافی از هر یک دو جزو افیون یک جزو بدستور مقرر
شیان ساخته استعمال نمایند شیان فکمه جراحی که از کزشتن سنگ بر مجرای بول بهر سیده باشد
چون بچکانند در مجرای بول بعد از فصد جراحت را بر ویاند و لطم سازد صفت آن سفید آب قلی
شسته کل مخموم کند روم الا خون اجزا مساوی افیون عشر جزوی شیان سازند و در وقت
ساحت با آب لسان الحمل یا گلاب سائیده بمجاری قضیب بچکانند و انواع شیان بیض افیونی
کافوری و غیر آن نافع از برای امراض عین در سفید اج مذکور شد و الاضای از آن فاسد است
ضماد و اتیکه اصل و نموده و آنست اصفا نافع از برای شقیقه صفت آن دم الا خون صغ عربی
زعفران افیون گرفته به سفیده تخم مرغ شسته بر پاره کاغذی مالیده بر شقیقه بچکانند بدانکه استعمال
کرده میشود در اضمه و اطلیه اقسام صداع بسبب شدت جع افیون را از برای تشکین و جع تجذیر آن و لیکن
بسبب شدت تبرید و تخذیر افیون باید که استعمال کرده شود با مصلح آن مثل چند بیستر زعفران
و جدوار و مشک امثال اینها از مصلحات افیون که ذکر کرده شده بجهت آنکه اگر بدون مصلح استعمال
کرده شود بسیار باشد که احداث بلائای عظیم مثل ظلمت بصر و سکه کند و گاه باشد که فلک گرداند علی
رأس چون مصلح آن مثل چند بیستر زعفران و جدوار و مشک داخل کرده شود میکرد
ضرر آن کم بالغی صفت و بجزارتی که اینها را میباشند ولیکن در اقسام صداع حار
زعفران بهتر است بجهت آنکه زعفران اگر چه حار است اما حرارتش از جدوار و چند بیستر
و مشک کمتر است که این هر سه بسبب حرارت مفرط ممکن است که ضرر بصاحب
صداع حار رسانند و نیز زعفران مقوی جوهر روح است و جوهر اعضا بقوت قابضه
پس حفظ روح و جوهر دماغ و اعصاب و سایر اجزای سه می کنند و می باشد
مانع اثر افیون در آنها و نیز آن اعضا و ارواح قبول اثر افیون کمتر میکنند
با آنکه نیست آنرا حرارت مفرط و نیز بالغی صفت فادز هر مانع ضرر افیون است
و نیز زعفران منوم است و نوم نیکوترین تدابیر است از برای جمیع اوجاع بجهت آنکه

جلد اول نسخ ضما و طلا

۴۰۵

تا به احساس و جمع نیک و پس گیر و طبیعت قوی بر دفع آن زیر که در حال حساس و جمع و او تمام شود
 آن عضو میگیرد و موجب زیاده و جمع است و عدم قدرت طبیعت بر دفع آن ضما و نافع از
 برای صداع حار و منقول از محمد بن زکریا از وی صنعت آن تخم که پوشیدان مایه صندل سرخ
 صندل سفید فلفل افیون زعفران بگللاب و سرکه کشمش پانچ کثانی را با آن نموده بر سر نهند و چون
 که ششم اعاده نمایند ضما و دیگر منقول از طبری از برای صداع حار حادث از احتراق شمس
 صنعت آن تخم که پوشیدان سرخ صندل سفید گل سرخ گل بنفشه از هر یک سه درم گل نیلوفر چهار درم
 شیان مایه و درم پوست بخیخ لعل یک درم و نیم زعفران یک درم افیون یک درم کوفته بخیخ باب که با
 تازه و آب کشیده تازه و آب عنب الثقلب و سرکه انگوری شسته بر صدغین ضما و نمایند و در
 نسخه دیگر شغالی درین ضما و وزن افیون دو درم و وزن سرخ لعل یک مثقال است و در نسخه دیگر
 این ضما و بجای تخم که پوشیدان سرخ است و در نسخه دیگر بجای گل بنفشه که در آن پنجه درم است
 این ضما و بنسخه محمود بن الیاس صندل سرخ صندل سفید گل نیلوفر گل سرخ تخم که با و از هر یک درم افیون
 بزر را بخیخ لعل از هر یک یک درم زعفران یک درم شیان مایه و درم کوفته بخیخ باب که با
 تازه شسته بر پیشانی طلای نمایند صنعت این ضما و بنسخه دیگر صندل صندل صندل صندل صندل صندل
 بعد از تنقیه هرگاه جمع باقی باشد از برای تعدیل مزاج و تسکین وجع صندل سفید صندل سرخ
 بگللاب سوده کل سرخ با بون شیان مایه فلفل تخم حرقه از هر یک یک درم و افیون نیم حرقه و زعفران
 ربع جزوی کوفته بخیخ بگللاب و اندکی سرکه انگوری شسته بر مقدم سر ضما و نمایند ولیکن باید بر خذر
 باشند از استعمال مخدرات تا که با خطا بر بحث استعمال نمایند و چون استعمال نمایند با عملیات
 آن مثل زعفران و با بون استعمال نمایند چنانچه در سر ذکر یافت و نیز از آنجا طلایانی است که اصل
 و محمود در آنها افیون است طلای افیون پس صداع و وجع شقیقه که به بنایت شدت داشته باشد
 و شخص را بی طاقت کرده باشد صنعت آن صندل سرخ صندل سفید تخم که با و گل نیلوفر از هر یک سه
 درم شیان مایه و درم افیون پوست بخیخ لعل از هر یک یک مثقال کوفته بخیخ بگللاب و آب
 عنب الثقلب و آب کشیده تازه شسته بر پیشانی و شقیقه طلای نمایند طلای دیگر از برای صداع حار
 و شقیقه بارده این طلا اسکن جمع و جمیع بارده است صنعت آن شک ترکیب که درم بهر موطوری

جلد اول نسخ طلا

۴۰۶

فرغون جنبید ستر صمغ عربی عود سندی زعفران از هر یک دودرم ایفون یکد رم و نیم باب
 کرفس طلا نماند طلای حید برای شقیقه صنعت آن زعفران صمغ عربی ایفون سوده پیغده تخم
 مرغ شتر بر دو باره کاغذ که بر آنها از سوزن سوراخ بسیار کرده باشند مالیده بر دو صمغ چب مانند
 طلای لا ذوقیه بیت شقیقه از حضرت علای والد مابدان مرحوم قدس صفت آن برگ
 مورد و مکی صبر قوطی حفض مکی حفض سندی صمغ عربی لثاسیه از روت سفید مسک لیسک
 کثیر افول قنار کند رگ کنار فارسی افاقیادوم الاخوین شیان مایشا از هر یک یکد رم و نیم
 زعفران نیم جزو کوفته بختیاب برگ مورد شتر افواص سازند و در وقت حاجت بکف صمغ البقیه
 تخم مرغ سوده بر پارچه کاغذی بشکل نیاری چیده بسوزن سوراخ بسیاری در آن کرده و دوار
 بر آن طلا کرده بر شریان صمغ چب مانند طلای دیگر از برای شقیقه حار و صمغ حار صنعت آن
 بزرالنج سفید تخم کاهوشیان مایشا برگ گل سرخ صندلین فوخل پوست پنخ افلاح ایفون کوفته بختی
 بکلاب و سرکه شتر بر شقیقه طلا نماند و بر بالای آن خرقه کنانی که بکلاب و سرکه نکرده باشند
 گذارند و اعاده کنند چون گرم شود بچکانند این دوار دیرینی و گوشش بار و عن کل سرخ و اندکی
 سرکه بگوری پس اگر لوده باشد جمع شدید اصناف و پند بوره نمایند از روت و بچب مانند بر
 صدغین بچب مانند بر بالای آن قطره سرب قیون و بکند از دندان شک شود منع بنفش نریان کند و
 این را از وزن نماند طلای دیگر که جهت صمغ حار نافع است منقول از فرابادین شغالی صنعت
 آن صندل سفید صندل سرخ تخم کاهو از هر یک سه درم کل نیلو فکل سرخ از هر یک چهار درم زعفران
 یکد رم ایفون شیان مایشا از هر یک دودرم پنخ افلاح بکثقال با آب بملک کاهو تازه ساییده
 بر پیشانی و صدغین طلا کنند طلا سیله چون بر پیشانی بماند رفع صمغ حار صنعت آن ایفون
 زعفران فرقل صمغ عربی اجزاساوی در آب بر کلبوی کاغذی باب لیوسا بیده بر پیشانی
 باله جوبست طلای دیگر از برای شقیقه صمغ حار که در دوار ساعت ساکن کند صنعت آن سرخ لقا
 کند زعفران صبر قوطی از هر یک یکد رم بزرالنج دودرم گل رمنی یکد رم و نیم صمغ عربی از روت
 سفید و مکی صافی از هر یک یکد رم ایفون دانگی کافور قیوری جب کوفته بختیاب شتر بر شقیقه
 و پیشانی و محل در و طلا نماند طلای دیگر از برای شکستن و جمع صمغ حار صمغ عربی ستر بعد از تنقیه

جلداول نسخ طلا

۲۰۴

صفت آن مخم که هویر الیغ افیون زعفران کا فور قیصوری سوده باب کشینه تازه شسته بر سر طلا
نمایند طلای نجیبی این طلا را نجیب الدین سمرقندی در قرا با دین خود ذکر کرده و گفته که نافع است
از برای صداع و موی هرگاه بوده باشد با آن صبران بخشی که بر داشت از آن آشفته باشد چون
استعمال کرده شود بعد از قصد قیغال صنعت آن صنلین فوغل کل از منی شیاف مایشا از هر یک
ده درم پوست منج لفلج زبر الیغ افیون زعفران کا فور قیصوری از هر یک یک درم همه کوفته و پیخته
بجکاب و قدری سرکه شسته با ریخته کانی را بان آلوده کرده بر سر گذارند و در مبدی از روانی مذکور بر سر
بجکانند که خشک نشود طلای دیگر نافع از برای صداع حار هرگاه بوده باشد وجع شش پیچشی
که علیل بر داشت آن را آشفته باشد این طلا در در ساعت تسکین میدهد صنعت آن از در
سفید نیم خرد و صندل و جز و فیون کس نخ و زعفران مثل فیون کوفته پیخته بصماریه کا بهوشسته
بر صد غین طلا نمایند طلای دیگر از برای تسکین صداع حار هرگاه از اندام و دیگر تسکین نیا صنعت
آن صندل منج صندل سفید از هر یک یک درم افیون زعفران از هر یک انگه کوفته بصماریه
کشینه تر و عصا ره کا هویر تر و عصا ره عنب الثعلب تر شسته بر مقدم سر طلا نمایند و گاهی اضافه
کرده میشود درین طلا اندر دم زبر الیغ سفید هرگاه احتیاج زیاده ای نخند بر باشد و در شسته دیگر وزن
افیون نیم درم است و زبر الیغ داخل نیست و در شسته دیگر وزن افیون دو دانگ و زبر الیغ نیم درم
است و گفته که بجکاب و آب کا هویر تازه شسته طلا نمایند شسته دیگر این طلا صندل منج صندل
سفید از هر یک پنج درم از در و سفید درم افیون یک درم سوده باب کشینه تازه و آب کا هویر
تازه شسته طلا نمایند طلای دیگر که در در حار را در ساعت تسکین میدهد صنعت آن افیون زعفران
از هر یک یک طسوجی پوست خشخاش یک درم افیون زعفران با آب برگ کا هویر تازه حل کرده پوست
خشخاش کوفته پیخته با آن شسته بر مقدم سر طلا نمایند طلای دیگر منقول از قرا با دین شغالی
نافع از برای صداع حار هرگاه بار طوبت باشد صنعت آن افیون مرکب زعفران زبر الیغ
اجزا مساوی کوفته بجکاب شسته بر صد غین طلا نمایند طلای سایر جهت صداع بار صنعت
آن چندید سر افیون فلفل خردل کوفته پیخته کهنه شسته بر سر و صد غین طلا نمایند حکم محمد باقر
در مریجات خود این طلا را ذکر کرده ولیکن نقل و زعفران داخل کرده طلای دیگر نافع از

برای صداع بارد صنعت آن مکی افیون بخورانند و صمغ عربی قسط تلخ صبر مقوی چند سینه
از زروت سفید قشاکر کند و کوفته بخیته با پنجه مناسب باشد از لعاب بات شسته بر سر و صدغین طلا نمایند
طلای دیگر که برین منفعت دارد صنعت آن مشک ترکی صبر مقوی چند سینه صمغ عربی افیون
عود و هندسی قاف و اینا زعفران زهر یک و دو انگ افیون یک انگ و کوفته بخیته باب کرفس تازه
یا آب مرزنجوش شسته بر دو پاره کاغذ مالیده بر سر و صمغ عجم چنانکه طلای مخدر افیون
مستعمل در صداع حادث از قوت حس و باغ صنعت آن تخم کاهو پوست خنکاش زعفران
افیون زلالنج سفید برگ قنب کوفته بخیته آب برگ لعل شسته طلا نمایند لیکن مخدرات قوی بسیار
که مورت بلاهای عظیمه کردند مانند طلسمت بصیر و غیره خواست گاه باشد که مودی بجهلاک شوند پس
چون طبیب مضطر گردد با استعمال آنها باید که اندک استعمال نمایند و بر حذر باشند چون دریا بد
که متغیر باشد احوال آن علیل و متغیر گردد و خواست او عدول کند از آن تدابیر و تدبیر آن نماید بطول
آبیکه بر سر آن که در آن با بون و زعفران و برگ غار و جود و ارجو شایسته باشد طلای دیگر
مستعمل در سحر حادث در حیات شیخ رئیس گفته که از چیزهایی که مخرب کردیم درین قسم سحر
آنست که قرار گرفته شود و افیون و سلیقه و زعفران ساییده داخل نمایند در روغن گل سرخ و بالند
بر بینی صاحب این سحر طلای مخدر که اسهال خون باز دارد صنعت آن افیون زلالنج سفید
از هر یک جزوی جفت با یک کلنار فارسی اقا قشاکر کند از هر یک پنج جز و سوده با عصا
خنکاشش با طبع آن شسته بر شکم طلا نمایند طلای مسکن و صمغ عجل در او رام نشانه صنعت
آن افیون یک انگ و نیم در روغن نفثه بادام بختعال حل کرده طلا نمایند طلای مخدر مسکن
و جمع صداع صفراوی هرگاه استعمال کرده شود بعد از شقیقه صفرا در ساعت و جمع را فرو نشاند
صنعت آن پوست نیچ لعل کند زعفران صبر مقوی از هر یک یک گرم زلالنج دو گرم گل ار
یک گرم و نیم صمغ عربی مکی صافی از زروت سفید از هر یک نیم گرم افیون یک انگ کافور و قیصر
یک با صمغ کوفته بخیته آب شسته بر پیشانی طلا نمایند طلای مخدر نافع از برای صداع
بشارکت کلیه و نشانه صنعت آن مکی صافی افیون زعفران کافور و قیصری سوده بر سر که
انگوری شسته روغن یا سیم داخل کرده بر سر طلا نمایند طلای محجب از برای سحر حادث

از اوجاع صنعت آن افیون سلیمه زعفران سوده بر وزن کل سرخ شسته درینی طلا نمایند طلای
منوم منقول از مجربات حکیم محمد باقر موسوی بخاطر مغزی الیه که از مجربات حکیم احمد نقل نموده صنعت آن
افیون بزرالینج سفید پوست سرخ افلاح زعفران سرخ کاهو کوفته با آب طنج خشخاش کشته بر پیشانی و
صندغبین و بنی طلا نمایند طلای دیگر جهت نزول آب در سر عضو که باشد صنعت آن ریون بدینی
بکج و افیون ربع جزوی باب حل کرده طلا نمایند طلای نافع جهت نزول مار در کبکس بیضه
صنعت آن سرخ که بنید می بیند و زنا سندا فیون قسط طبع که بنید می کت گویند اجزا مساوی
کوفته با آب شسته گرم نموده طلا نمایند و اگر چند از غلظت سیاه اضافه نمایند و بجای آب تامل آب
مطبوخ پرسیاوشان با آب مطبوخ رازیانه یا شبث نایه بهتر است طلای نزولی قلی فرموده
اند که از حضرت سینه ولی نعمی استاذی میگردی حکیم قدس است نافع است از برای اورام
حار که در غیر بغا بن باشد صنعت آن صندل سرخ صندل سفید گل ارشی عصاره کاهو یا شاربانی بوش
در بنده ی طین مقبول یا طین شاموش طین مغز سفید آب تلخی شاد بیضه منقش که حفص سندی آقا
اجزا مساوی کوفته و ریخته با آب شسته اقراص سازند بشکل مهر ای نرد در سایه خشک نمایند و
بوقت حاجت بکفر صلیب زباده بنقد از حاجت باب کاسنی زنده و آب برگ کشفیه تازه و آب بک
عسل لعل آب برگ کاسه نازه و آب برگ خیار و آب خیار و مسکه که انکوری و کلاب مجموع
یا برگه ام که باشد سائیده طلا نمایند و از برای تشکین وجع پوست گوشت روغن لب بزر فطوما
داخل نمایند و اگر وجع بسیار شدید باشد که باب گوشت تشکین نیاید افیون بزر الینج سرخ افلاح از هر
یک عشته جزوی زعفران خمس جزوی بر اجزای قرص پیغز آینه و اگر در رم حار در جلد سیر باشد
عود الصلب نصف جزوی آرد ماخن و جزو بر اجزای اصل قرص پیغز آینه و اگر در رم و نه بین باشد
آرد با طلا آرد مشوق گل خطی آرد و جزو بر اجزای قرص پیغز آینه و در آبها که قرص را می ساینند اجزاء
شنبه و آب برگ عا پیغز آینه و اگر در رم و در معده باشد صندل سینه عود و نندی و صندل مسک
راک گل سرخ بر اجزای اصل شنبه پیغز آینه و در آبهای که قرص ابان می ساینند آب کشیرین
آب کشیرین پیغز آینه و اگر در رم و در کبد باشد منیل الطیب ریون بدینی لک مغشول از هر یک جزو
زعفران خمس جزوی بر اجزای اصل قرص پیغز آینه و اگر در رم حار در طحال باشد پوست بونج

که در جوی نانو بر قیاس گشت بر اجزای اصل قرص پیچانند و در آبها که قرص ادران می باشد که
 عضل و سر که بجای سر که خاص کنند و اگر درم و بر پیشین باشد آرد و با قلا آرد و مشوق بیهوشنگ
 پشت سنگ سرابی بر اجزای قرص پیچانند و اگر درم حار با حرارت شد بدین صفت و بیت و البته
 بسیار است باشد کافور و قیصری از عطران از هر یک خمس جزوی بر اجزای قرص پیچانند و
 در عصاره ای که افراس را بان می نمایند آب خارشتر و آب عصی الراعی و آب خرفه تازه و آب
 برگ بازنگ و آب برگ کیمیا و زرد قطن و آب باد رنگ و آب جوده که در مجموع با هر چه پیشتر
 نمایند و بعد از این قرص درین عصاره ادران و جویز قطن و ادران داخل کرده بر عضو ورم دار
 ضا و نمایند و اگر درم حار و وفاصل باشد سوربخان استخوان بوسیده سوخته بختی فارسی از
 هر یک جزوی بر اجزای قرص پیچانند و اگر درم بسبب کزیدن زنبور و جوده و امثال اینها از
 حیوانات سمی حاره باشد حجر یا زهر معدنی خطائی گل مخموم گل سیاه شده پای چنباض از الصخر
 که در جوی است که بر دیوارها و جای نمناک در آب بام بارش پیدا میشود از هر یک جزوی بر اجزای
 قرص پیچانند و در عصاره ای که افراس را بان می نمایند آب برگ سبب و آب قیصره که عبارت
 از کشته صحرائی باشد و آب طر خشق که عبارت از کاسنی بری باشد داخل نمایند و اگر درم
 حار و جوش طراوش صید و آب زرد باشد بر اجزای اصل قرص سفید اب زرد پشت و دانگ
 لونیای کرمانی شسته آفاقا عصاره لیمو و لیمو دم الاغ وین پوست که و گلزار فارسی سرخ شسته بختی
 شده و امثال اینها از هر یک جزوی داخل نمایند و کافور و قیصری و زعفران از هر یک شش جزو
 و البته بر اجزای اصل پیچانند و در عصاره ای که افراس را بان می نمایند آب برگ عصاره داخل باشد
 و اگر درم در رحم باشد گل بابونه خا خماک گل لکاس پر سیاوشان مرکی از هر یک جزوی بر اجزای
 اصل قرص پیچانند و همچنین درم و بر عضو که باشد ادویه مناسب آن عضو بر اجزای اصل قرص
 پیچانند و همچنین درم بار و در هر عضو که باشد ادویه مناسب آن عضو بر اجزای اصل قرص
 پیچانند و طرای نزدی مقول زیاض میرات حکیم حسین برادر کوچک حکیم محمد باقر بن حکیم
 محمد الدین محمود نافع از برای او رام حاده حاده در غیر مغایر صفت آن صندل مسخ کل زنی
 عصاره بابونه خا خماک گل لکاس پر سیاوشان مرکی از هر یک جزوی بر اجزای اصل قرص

جلد اول فسخ طلا و نقره و اوقاش

۹۱۱

ریوند چینی از هر یک جزوی فیون پنج لقا از هر یک نیم جزو کوبیده و یک پانزدهم از هر یک کلا بکشد که
و امثال اینها شش اقرص نزدی سازند طلای نزدی به شش دیگر صنعت آن صندل سبز
کل از منی عصاره امثال حفض یکی بوش در بندی صبر سقوی زرد و اوقاش از هر یک جزوی فیون
زعفران از یک عشر جزوی کوفته بخته باب عنب الثعلب شش اقرص نزدی سازند و در وقت
حاجت با هر عصاره که مناسب باشد سوده طلا نماند طلای نزدی را در پنج بصل در جمع او را در
حاره در هر عضو که بوده باشد سوای او را در حاره مغاس یعنی عقب گوش و بر فضل و پنج دان
که درین اعضا استعمال را در مطلقا جائز نیست و این طلا را در وقت باید که در آب نهانی تر اند
در حالیکه جائز است استعمال آن طلا کرده شود صنعت آن صندل سبز کل از منی شیدان امثال
حفض یکی بوش در بندی سفید آب از زیر پنج لقا از هر یک چهار شقال فیون دو شقال
زعفران نیم شقال کوبیده و بخته اقرص شکل مهرای نزدی سازند و در وقت حاجت بقدریکه احتیاج
باشد باب کاسنی تازه و آب شنب الثعلب تازه و آب برگ بازنگ و آب برگ بزر و فطونا
و آب عصی الراعی و قدری سکه که انوری و گلاب ساییده طلا نماند و بارچه کشانی را بان آلود
کرده بر آن گذارند و پی در پی بارچه را با دوید مذکوره تر سازند که خشک نگردد و انشاء الله تعالی
نافع است طلای نزدی مسمی بنده ی کبره منع النصاب مواد بچشم کند و مسکن اوجاع و در وقت
مواد بچشم است صنعت آن زراج سفید محرق که شقال فیون زعفران از هر یک طسوجی
مرد اسنگ نیم شقال کوبیده باب لیم و رظف آهنی کرده بر سولش طلایم یا خاکه کبره گرم به نهان
و به نهانی بسایند نسیاه شود و برد و چشم طلا نماند که داخل چشم نشود و کاهی بوض آب
لیمو آب برگ نرندی میکند و نیز از انجلی غمزه است غمزه و اتالیف میرزا محمد علی از نازده
مسحط طیب کن جمیع اوجاع و آلام است و از فطونیا و بر شفا درین فعل اقوی است صنعت
آن فیون و از چینی از هر یک ده شقال زبرالنج سفید پانزده شقال زعفران سه شقال
قرنفل یک شقال کوفته بخته بروغن تخم ششک چرب نموده بصل مصفی سیزده زن او و به
بسته شربت از یک تخم و ناد و نخود است و نیز از انجلی فیون است فقیه که رعاف
باز در وقت آن کلنا کرد و آب یا ماز و از هر یک نیم جزو فیون انگلی کوفته و بخته لعصاره

جلد اول نسخ قیله و فیرادرس

۹۱۳

سرکین الاغ بپوشند و بتارخانه نمک بپاشند و درین می نهند بعد از آنکه بینی را بجلاب بسته باشند قیله نافع برای ورم و چرک کوشش صنعت آن مرکبی صافی افیون کارزونی چند بیدار عصا نه دانه کوفته قیله را با وینک آلوده کرده در کوشی که سیلان میکند از آن قیج و بلوده باشد در آن او را م نازده بگذارد قیله حالبس که جریان دم از مقعده و زجیر را باز دارد صنعت آن مرصافی افیون کند و در کوشی آن بالسویچه جدا کوفته بجزیر بخت با آب برگ کشیده تر مشتمل قیله سازند و در وسط آن خطی ابریشم بگذارند و بپارند و بعد تشکین بزودی برآورند قیله نافع از برای حرق مجاری بول و فرجه که آنرا بفارسی سوزاک گویند و از برای قیج کلبد و مثانه و مجاری بول و رحم قطع مده قیج کند و فرجه را الی تمام ده چون قیله باریک بان آلوده کرده در سوراخ اخیل گذارند یا قیله از آن در فرج نهند و نیز نافع است از برای نواصیر چون در سوراخ نواصیر نهند و نیز نافع است از برای حلقه فرج و حلقه مقعده چون قیله موافق نماز آن در فرج و مقعده نهند صنعت آن افیون کارزونی زرد و نوتیای کرمانی مغول سفید اب قلعی شسته بگذارند فارسی کل را در بینی مغول موی سر آدمی سوخته فشار کنند و جزا مشاوی کوفته و بجزیر بخت با آب کشیده تازه شسته قیله های موافق سازند فیرادرس است و ایضا فیرادرس است و این معجون را بچون ابو سلیم تر گویند و مخر و مسکن جمیع امراض است و گفته که چون بیکه انگ آنرا بعد از مقعده و مقیله خلط غالب در صداع مرکب از خون و اخلاط دیگر استعمال نمایند مسکن درد است و جمیع اوجاع حادثه از اخلاط مرکبه را بعد از مقیله تمام صنعت آن افیون بزر را ببنج سفید از هر یک ده ورم افیون زعفران سفید الطیب حافرقه سوربخان مصری قاقا و اقلقل از هر یک پنج ورم کوفته بخت با سه وزن مجموع ادویه غسل صفتی معجون سازند و در سبزه چینی اخضر لعاب ادر کنند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و اگر جوز ماشل در تخمیل در یون بچینی از هر یک دو ورم اضافه نمایند چنانچه است و بقول بعضی بعد از چهل روز استعمال توان نمود و در نسخه دیگر وزن افیون و بزر را ببنج سفید از هر یک دو ورم است فیرادرس به نسخه دیگر صنعت آن افیون کارزونی بزر را ببنج سفید از هر یک دو ورم مثقال فربون زعفران قاقا که با سفید الطیب قاقا

جلد اول نسخ فیروزنوش و اقراص افیون

۶۱۳

دار فضل از هر یک شش مثقال سوربخان مصری سفید و ده مثقال کوفته پیچیده بعسل سفید سه وزن مجموع
 ادویه بس نور سقر را بیشترند و نیز فیروزنوش است به آنکه طبای افراس این لفظ را استعمال
 میکنند بر دو نوع از معاجین اول بر معجونی که بوده باشد مرکب از افیون که آنرا باغراستی نوش دارو
 نامند چنانکه گفته شده که نوش داروی که رستم از کجسته و طلبیده بود افیون بود و دوم بر ادویه
 دیگر که بوده باشد مصلحات افیون و مراد ما در اینجا از فیروزنوش این نوع است و نیز استعمال
 میکنند بر فخنوش که آن معجونی است که عمود در آن بلبلایه و بلبلایه و آمله و خبث الحیدیه و عسل است که پنج
 نوش باشد چنانچه این نوع را در باب بلبلایه و خبث الحیدیه ذکر خواهیم کرد و ان شاء الله تعالی شش فیروزنوش
 بعضی اول نافع از برای آنچه نافع است از برای آن بر شغنا و معنی فیروزنوش فرب است
 بعضی بر شغنا چه به شغنا بمعنی بر الساعه است و معنی فیروزنوش دوائی فیروزی و رسککاری
 ده از اوجاع و امراض است از برای جمیع اوجاع مخصوص قوا و مغض ریحی و امراض زنان حامله
 که بسبب ریح و برووت باشد و گفته اند که لسیان را نیز نافع است و ریح را دفع کند صفت آن
 افیون نیرالینج سفید از هر یک است مثقال و در شش دیگر از هر یک ده مثقال است افیون عافور و حار
 زعفران سفید الطیب از هر یک هفت مثقال کوفته پیچیده بعسل سفید صنفی جدید منزع الرغوه سه
 وزن ادویه معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از یک طسوج نمایند آنکه بعضی
 گفته اند شربتی از یکد آنکه نمایند هم است و نیز از انجماله اقراصی است که اصل و عمود در آنها افیون
 است قرص افیون بل تیز و خطائی قلمی نموده اند که مالبف حاج محمد حسین از نمانده حضرت
 ابویوم کسسه الغریز است مستعمل در اورام حاره و این قرص القبرص مبارک موسوم ساخته صفت
 آن صبر سقوطی زرد بزرگ چنانکه نصف کی صندل سرخ کافور قیووری زعفران کل سرخ از هر
 یک سه مثقال پوست بلبلایه زرد و قاقا کل رستی آرد و عیس عصاره مایه از هر یک پنج مثقال افیون
 پنجاه مثقال زرد جو به و در خطائی از هر یک دو مثقال ادویه را کوبیده و آب مایه چند مرتبه
 خمیر کرده خشک سازند پس قرص ساخته نگاه دارند و در شش دیگر از هر یک پنج مثقال داخل است
 و عصاره مایه ده مثقال است قرص اما زوفش قلب معهه فرب بحالت ایلا و من الثباب
 معهه و فخن و ریح آن و امراض مزمنه باطنیه و شخصی که طعام در معده او فرازگیر و بقی دفع کنند نافع

جلد اول نسخ اقراص افیون

۶۱۸

است صنعت آن تخم کرفس افیون از جنین زهر یک شش مثقال فستقین رومی مصطکی رومی از هر یک
چهار مثقال طفل مرکی افیون جنبه ستر زهر یک هشتقال و دو کوفته بخته باب شش اقراص سازند
شربت معتدل برای صاحبان ضعف معده که مثقال ابشراب مزوج قرص بزور افیونی منقول
از فرابادین قانون نافع از برای اسهال طبیعت و قروح امعاء و قیام دم و از برای کسی که غذا
در معده او بهضم نشود و از برای مغششید و زجیر و از برای ریح بوا سیر و آمدن خون از بواسیر
و از برای زرق طشت زنان بی در پی و بیوقت صنعت آن حب الاس از زبانه افیون ناسخو
تخم کرفس زبانه پنجه و دو فواز هر یک یک و دو افیون شش درم کوبیده و پنجه ابشراب ریحانی
شش اقراص سازند هر قرصی بوزن بندرم و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربت کفرص با پنجه
مناسب باشد از مایعات قرص افیونی با راس صنعت آن تخم خشخاش تخم کاهوراسن از
هر یک چهار درم سکه مسکه تخم خیار باد رنگ مغز تخم خربزه مغز تخم کدوی شیرین از هر یک درم
افیون زبانه پنجه سفید نشاسته کثیرا گل سرخ متروغ الاطع طباشر سفید تخم خربزه متغش از هر یک دو
درم کافور قصوری صندل سفید سکه از هر یک بکثقال کوبیده و پنجه بگلایه شش اقراص سازند
شربت یک درم و اگر دو درم سماق منقی با یک درم زرد افیون افیونی شود و قرص افیونی با آن
دیگر صنعت آن افیون پنج لفلح از هر یک یک و راس فلفل قرص سکه از هر یک سه جز و عطران دو
جز و کوفته پنجه باب شش اقراص سازند شربت بندرم با یک درم با شش خشخاش قرص زعفران نافع
است از برای شقیقه و عمل میکند علی قوی چون طلا کرده شود بر شقیقه و سه مرتبه از صندل ماصدغ
دیگر و طلا کردن این قرص که بسایند با عصا که خشخاش یا با گلایه که پنجه باشد در آن پوست
خشخاش یا باب آب برک کاهوریه و مینی و نافع است از برای سهر حادث و حیات صنعت
آن عطران با نروده درم گل قنده مثقال مرصافی شب بانی افیون عصا که حصص خشک کرده
فلططار از هر یک مثقال صمغ عربی با نروده مثقال مجموع را سخی نموده ابشراب یا بص شربت با ریح
نموده و اقراص ساخته نگاه دارند و در وقت کفرص را با یک که مزوج باب سوده بر چانه صندغ
ناصدغ دیگر با لند قرص شقیقه یعنی قرص نافع از برای وجع شقیقه منقول از جربان حکیم محمد
باقر ولد حکیم عا و الدین محمود صنعت آن مرکی صافی افیون لا دن کافور قصوری از هر یک پنج درم

جلد اول نسخ اقراص طرائف و اقراص طریفان

۶۱۵

کنند و ذکر از روت از هر یک یک انگ کوفته بکباب شتر اقراص سازند و قرص طرائف خون آمدن از
 جمیع اعضا مخصوص بواسیر و نفث الدم باز دارد صنعت آن طرائف شیرین چهار درم خرگوب
 بنطی پوست پنج انجبار از هر یک سه درم زرد کنگار فارسی اقا قیام الامون لبه حرق منقوش
 صندل حرق منقوش هر یک درم زرد کنگار شش حرق منقوش کثیر از هر یک یک درم افیون خالص زعفران کافور
 قیصوری از هر یک یک انگ کوفته به بیاض بزر قطونا نشسته اقراص سازند بر قرصی یک درم شربتی
 یکم صاب برگ نارنگ آب برگ بزر قطونا قرص طریفان این قرص از ترکیب فدا می اطباء ی
 یونان است و معنی آن قرص مثلث است و این قرص را قرص منوم نیز نامند و نسبت به این قرص تقریب
 مثلث بجهت آنست که این قرص را مثلث بسیار در بخلاف اقراص دیگر که آنها را دور و بسیارند
 و وجه آنکه این قرص را مثلث بسیارند آنست که اقراصی که از برای خوردن است هرگاه حاجت
 باستعمال آنها شود کوبیده بانی شش بخورند پس هر شکلی که باشد در سهولت کوبیدن تفاوتی چند آن ندارد
 و چون اسهل اشکال از برای ساختن شکل مدور است که کردی و بهترین اشکال است لهذا آن را دور
 می سازند و اما این قرص که از برای طلا کردن است باید که بشکلی باشد که حک آن بر محک با ماعنی
 سهولت باشد و شکلی که چنین است با شکل مخروطی است با شکل مثلث و آنچه مخروطی است آنرا لبه
 انگشت گرفته قاعده آنرا بر محک با ماعنی می مانند تا ساییده شود و آنچه مثلث است دو قطر به
 مثلث ساییده و انگشت گرفته و قطر سوم را که قاعده مثلث است بر محک می مانند و آنکه این دو شکل را
 اختیار کرده اند بسبب آنست که چون شکل مخروطی نسبت بشکل مثلث ضعیف می باشد و ضعیف بودن جرم
 قرص شکل مثلث سبب آنست که ظاهرش خشک شود و باطنش تر ماند و نرمی باطن آن سبب فساد
 آنست بخلاف شکل مثلث که رفیق می باشد و باطنش بزودی خشک میشود پس این می باشد از فساد و
 لهذا اطباء یونان اقراص ابر بنادق اختیار کرده اند مگر آنکه آنها حافظ ترکیبی چون عمل افیون باشد
 که اقراص نمودن بر سر است شیخ داود و انطاکی و زنده آورده که این قرص را شکل مثلث باین سبب
 می سازند که مناز با شتر اقراص دیگر که بجهت خوردن بسیارند که باین اعتبار خدر کرده شود و آنست
 آنها بخوردن بجهت آنکه خوردن این قرص مضر نکند اگر قدری زیاده خورده شود و بمک است و
 بعضی طبای گفته که وجه آنکه این قرص را مثلث بسیارند آنست که حکمای مانع هم چنین یافته اند

که شکل مثلث باشد و در این اثر است و بالجملة این قرص مسکن در اقسام صداع حار و شقیقه
 و ضربان و موجیب خوب است صنعت آن به نسخه شیخ الرئیس افیون زعفران بزرالینج سفید مرکبی
 پوست بخیخ لعل اجزا مساوی کوفته بخیخه آب برگ کا هو نازه شسته و افراس سازند و در وقت حاجت
 آب سوده بر صدغین طلا نمایند و نسخه قدسی مطابق نسخه شیخ رئیس است الا آنکه گفته که در وقت
 حاجت یکقرص آب کشفه نازه و آب کا هو نازه سوده بر صدغین طلا نمایند مولانا فیض
 کرمانی گفته که قرص مثلث که در آن افیون بزرالینج و بخیخ لعل باشد چون بگللاب سوده بریشانی و
 صدغین بطوخ نمایند و مسکن مرجع و منوم است بسبب تخذیر قوی که در آن میباشد قرص مثلث به
 نسخه ابن جریر در مصلح الادویه و این قرص را قرص صداع نیز گویند یعنی جهت درد سر حار و شقیقه
 نافع است چون بر سر و شقیقه طلا نمایند صنعت آن افیون مسکن صافی لادن کافور قیصوری از
 هر یک پنج درم کند و دیگر از زروت سفید اکلیل ارمنی از هر یک درم زعفران بزرالینج سفید پوست
 بخیخ لعل از هر یک پنج درم کوفته بخیخه افراس مثلث سازند و در وقت حاجت یکقرص را بگللاب
 و آب برگ کا هو نازه و سرکه انگوری سوده بریشانی و صدغین و شقیقه طلا نمایند قرص مثلث
 به نسخه دیگر قریب به نسخه ابن جریر صنعت آن افیون مسکن لادن کافور قیصوری زعفران بزرالینج
 سفید پوست بخیخ لعل از هر یک پنج درم کند و از زروت سفید آمله متقی گل ارمنی کوفته بخیخه بگللاب
 شسته افراس مثلث سازند و در وقت حاجت بگللاب سوده طلا نمایند قرص
 مخدر الطولس طبیب نافع از برای صداع صنعت آن حب الفار قیصوری افیون صافی عصاره
 حصرم از هر یک چهار مثقال تخم کرفس نیم از هر یک مثقال کوفته بخیخه سرکه انگوری
 بقدر کفایت شسته افراس سازند و در وقت حاجت بسره که انگوری یا با مالغی دیگر مناسب
 سوده بریشانی از صدغین ناصنع و یا طلا نمایند قرص مسکن اوجاع منقول از بیاضن مجربات
 میرزا محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود بن محمد مغزی الدین صنعت آن تخم کا هو ناره و باقلا پوست +
 قشقاوی تخم خرفه مقشر حب کا کینج از هر یک یک درم افیون زعفران از هر یک طسوجی کوبیده
 و بخیخه لعلاب بزرالینج ناصنع افراس سازند مجموع یک شربت است قرص منوم بارد صنعت
 آن تخم قشقاوی تخم کا هو ناره و باقلا مقشر تخم خرفه مقشر حب کا کینج از هر یک یک درم افیون کطیج

کوفته پیخته بلعاب بزر قطوناشته اقراص سازند و شب وقت خواب بر خنک خاش بچرخند و در سینه نانی
 بجای تخم خنک خاش پوست خنک خاش است و گفته اند این یک شربت است با آب نیم گرم بخورند و قرص
 منوم حار صنعت آن تخم شنبلیله دو درم زعفران بزر رالنج افریون از هر یک یکدراگ افیون
 یک طسوج کوفته پیخته بلعاب حله پیخته اقراص سازند هر قوسی بخورم شربت یک قرص و دو پیخته دیگر
 بجای افریون پوست پیچ بیرون قیراطی اخل است قرص منوم حار دیگر صنعت آن تخم شنبلیله
 دو درم کل شنبلیله مرکلی صافی بزر رالنج سفید پیخته سیاه زعفران از هر یک یکدراگ افیون
 یک طسوج کوفته پیخته بلعاب بزر حله پیخته اقراص سازند قرص منوم مسکن و جمع صنعت آن
 مرکلی صافی افیون بزر رالنج سفید زعفران پوست پیچ لعل کوفته پیخته با آب برک کا پیخته
 اقراص سازند و یک قرص ابر حله غین و عصاره صاحب و جمع طلا نایند قرص منوم از اسباط
 شیخ الرئیس نافع از برای جمع اوجاع افون چون در روغن کل سرخ حل کرده در کوش چکانند
 صنعت آن زعفران چهار درم کندر ذکر لفظون از هر یک یک درم افیون دو درم مرکلی یکدراگ کوفته
 پیخته لعل که انکوری پیخته اقراص سازند قرص منقول زعفران بزر رالنج سفید لعل نافع
 از برای صداع بار و شقیقه بار و در کوش بار و صنعت آن چند بید شتر فنیون افیون
 میوه سیاه فلفل برگ سداب فودنج خردل اجزائش را میوه پیخته است و در مفر اقراص
 سازند و در وقت حاجت یک قرص او در روغن که مناسب باشد حل کرده در کوش چکانند و در
 جانبی که جمع است با پیخته کنه و بر پیشانی و شقیقه طلا نایند قرص نافع از برای صداع حار که در
 رادر ساعت شنگین میوه و زائل میگرداند حرارتی را که در سر از احتراق شمس حادث شده باشد
 صنعت آن چندل سرخ چندل سفید از هر یک پیچدرم افیون یکدراگ زعفران یکدراگ انزروت
 سفید سدوم کوفته پیخته یک شنبلیله تازه پیخته اقراص سازند و وقت حاجت با آب کشیده تر و آب
 کا پیخته سوده بر سر طلا نایند قرص نافع جهت سرد و اسهال اخون صنعت آن کینه لعل پیخته
 سفید نشانه صمغ عربی کنار فارسی کل سرخ زعفران تخم مورق شاخ کوزان سوخته خربوب
 شامی تخم حاضرم الاخون از هر یک دو درم افیون خالص یکدراگ پوست پیچ اینجا رگل انبی
 آرد کنار سازد از هر یک یکدراگ نیم ادویه کوفته پیخته با آب برک با رنگ پیخته اقراص سازند

جلد اول نسخ اقراص منزله بند

۹۱۸

شربت نیم مثقال البجاب بهد اند و البجاب بزرقطو نابوشند و قرص سخی که در جمیع اورام از مود
 است صنعت آن صندل سبز فلفل شیان مایه سنفلیاب قلعی کل از منی بزربلنج مرداب گ
 حضض کلی بوش در بند ی دیو بند چینی از هر یک جزوی پنج لطف افیون از هر یک نیم جز
 زعفران کافور خالص از هر یک ربع جزوی باب برگ کشنده نازده سبزه شته بیضات مهره نو
 ساخته خشک نمایند و عند الحاجة باب کشنده تر و گلاب و سه که و مانند آن ساییده طلا نمایند
 و در امراض بارده و برای مبرود الم از جان کافور داخل نمایند و بدل آن چند بید شتر و فلفل
 کنند قرص منزله این قرص نولات بارده را نافع است و مانع الضباب میباشد باعضا خصوصا
 بعد صنعت آن قرفل اسن ترقه الطیب سبک اصل از هر یک جزو زعفران و جزو افیون پوست
 پنج لطف از هر یک یک جزو سوده باب شته اقراص سازند شربت ی ندرم یا شربت خاش قرص منزله
 بند طلعی فرموده اند که از نالفت حضرت ابویم قدس است مانع الضباب نولات از بزر اعضا
 است صنعت آن دم الاغویان از زروت حضض سندی نشاسته صمغ عربی مرکبی صافی صمغ قطری زرد
 سبک اصل را تک کلنار فارسی آقا فلفل شیان مایه سنفلیاب از هر یک یک گرم افیون زعفران از
 هر یک یک گرم جزا کو فیه پیخته آبی که در آن برگ مورد جوشانیده صافی نموده باشند شته اقراص
 سازند و در سایه خشک نمایند و در وقت حاجت یک قرص بسفید و تخم مرغ سوده بر سه باره کاغذ که بشکل
 دراهم چیده و بسوزن آنهارا سوراخ بسیار نموده باشند مالیده بر پود و شیران دو صمغ و بریا فوخ
 بچب مانند صنعت این اقراص نسخه دیگر از امای حضرت اسنادی ابویم قدس و حضض سبک
 بوش در بند ی شیان مایه سنفلیاب از هر یک دو دانگ از زروت سفید مرکبی صافی صمغ عربی و دم الاغویان
 برگ مورد از هر یک یک دانگ افیون فلفل از زعفران طسوجی کوبیده و پیخته بسفید و تخم مرغ شتره اقراص
 سازند و در سایه خشک نمایند هر قرصی مقدار اگلی و بست و نسخه قبل چهار بر مذ قرص منزله بند دیگر از
 مقصدین که منع الضباب نولات از هر یک یک گرم کوش و حلق و سینه و شش معده کند صنعت آن صمغ
 ستوطری زرد چهار دانگ افیون زعفران از هر یک یک دانگ مجموع را کوبیده و پیخته باب برگ مورد
 شته اقراص سازند و در وقت حاجت یک قرص بسفید و تخم مرغ ساییده بسوزند و کوبیده و کوبیده
 قرص منزله بند دیگر که بمنافع است در صنعت آن برگ مورد آقا فلفل و دم الاغویان از زروت فشار کنند

جلد اول نسخ اقراص نزلک بند و قطورات افیونی

۲۱۹

شیاف مایه از هر یک دو مثقال شکر یا فی بختیقال افیون زعفران از هر یک یک دانگ کو به بیخته بسفیده تخم مرغ شسته اقراص سازند و بوقت حاجت بکفرص الیکه یک دانگ باشد بسفیده تخم مرغ سایند و بسور بعد غین و بانوج بچ باشند و فصل نزلک بند و بگز از متفصیل که همین منفعت دارد صنعت آن از روز دوم الاخوین صمغ عربی انا قیما شیان مایه از هر یک بختیقال کل از شی چهار دانگ بزر بالنج خضر بندی از هر یک دو دانگ افیون زعفران از هر یک دو طسوج کو به بیخته بسفیده تخم مرغ شسته اقراص سازند و در سایه خشک کرده و در وقت حاجت بکفرص بسایند و بسور زبور صبر غین و بانوج بچ باشند و الاضما از انجمه قطورات افیونی است قطور مسکن صداع اخرا فی هر گاه بالهذاب و حرقت شدید باشند صنعت آن افیون زعفران کا فور قیصوری از هر یک طسوج و در آن خلاف حل کرده و برینی و کوشن بچکانند و در لسنه دیگر این قطور زعفران داخل نیست صنعت این قطور بلسنه دیگر افیون کا فور قیصوری از هر یک شعیبه در روغن کل سرخ و بشیر دختران حل کرده و برینی و کوشن بچکانند و در لسنه دیگر این قطور که در صداع دمووی ذکر شده زعفران بکشیجه داخل است قطور نافع از برای درد کوشن که در دراد رساعت ساکن کند صنعت آن عمل صفی ده درم افیون زعفران از هر یک یک درم هر دو را نرم سوده در غسل حل کرده سه قطره در کوشن بچکانند قطور دیگر مسکن درد کوشن صنعت آن افیون یک درم شیان ابیض سه درم در روغن کل سرخ و مسکه که کهنه از هر یک سه درم حل کرده یک گرم سه قطره در کوشن بچکانند صنعت این قطور بلسنه دیگر افیون کا زرونی یک درم شیان مایه ماد و درم شیان ابیض سه درم سوده بشیر دختران حل کرده یک گرم سه قطره از آن در کوشن بچکانند قطور دیگر مسکن درد کوشن که از سردی باشند و نافع است در آنرا صنعت آن افیون کا زرونی چند بید شتر از هر یک دو درم و در روغن آب پیژند تا بقوام آید و در شیشه نکاه دارند و در وقت حاجت روغن سوسن داخل کرده سه قطره در کوشن بچکانند صنعت این قطور بلسنه دیگر افیون چند بید شتر از هر یک دو درم و در روغن پیژند تا بقوام آید و در شیشه نکاه دارند و در وقت حاجت دو قطره آنرا در روغن سوسن داخل کرده بکوشن بچکانند و نیز از انجمه قطور رغان است بد آنکه لفظ قطور رغان بفتح قاف و سکون فا و فتح طای نهله و الف و را و غین معجود الف و نون معرب کفطار کان است منسوب بسوی کفطار که شمع است این

معجون را به قضا رغان که نامیده اند جهت آنکه در غسل استعمال در آن مرقه کفار داخل است که برای
 آنکه اجزای آن بسیار است و گفته اند که از ترکیب طبایع هند است و حاصل آنکه نزد طبایع هند نامی
 از آن نیست و شاید قبل ازین بوده حال متروک شده باشد و فی الحقیقه معجون است غریب از
 شلینا غریب تر و غریب تر و اکثر خدای طبایع و کتب خود ذکر کرده اند و منفعت ها برای آن
 نوشته اند هر چند درین متروک است قضا رغان که به نسخه شیخ الیثمن منقول از فوایدین
 قافون گفته که این دوائی هندی نافع است از برای اسهال و جیندن و اوجاع زنان را نافع است
 و نیز مرضی که عارض کرد و ایشان را صنعت آن فیون چهار استار و چهار دانگ و فیون
 بسته درم افوق پنج استار و دو درم و دو قلمت درمی حماما مصطلک رومی از او درم و جرج سلفج
 هندی از هر یک استار و چهار دانگ فسطاطی ابریشم مفروض تخم کرفس مقل از رقی برک مورد
 حب بلبلان قصبه لایبره سیلخه سودا از رینا درونج عقرنی قویة الطیب منیطج هندی
 از هر یک دو استار و فلفل سیاه بهمن سفید بهمن سنخ از هر یک دو استار و چهار دانگ عاقور
 فضله محرق کل سنخ خشک منزوع الافلاع مشک خالص پنج کاکج و ارجینی از هر یک
 شش درم فاشه و آن هزار چشمان است و فاشه سترن و آن سپند ان است تخم سداب
 ناخواه قحاح او خرقه کرم اسارون خولجان پنج قحاح از هر یک چهار درم و نیم سفید استار
 و دو درم صنف عربی پوست پنج کرفس پنج سوسن سباجونی از هر یک سه درم و دو درم و نیم سفید استار
 دو استار و نیم مقلع مقلع استار و کبریت زرد و فلفل کرک و فلفل سفید از هر یک
 پنج استار و نیم سبانه استار و دو درم و چهار دانگ کندر و کبرنج استار و دو درم و چهار
 دانگ بق مقلع و نیم استار و چهار دانگ فو و اما شش استار قافا یا بقصد و از صبیح و فلفل انشی
 سه استار و فو و بجان دو استار و دو درم و درایدنا سفید بهمن درم و استار و یک درم
 زراوند طویل استار و فو و امرا و بقرا از هر یک یک درم و سفید و استار و دو درم و طویل
 که اسم نه است بوزبار از هر یک دو از ده درم و بوزبار که نار مشک است و استار و دو
 درم و چهار دانگ زهره کرک زهره خمر سنخ بره خواب از هر یک یک درم ازین ادویه پنجم
 که غنی است گفته پنجم و پنجمه سیاه فی است هفت روز در شراب انکور می بخشد

جلد اول نسخ قطارغان کبیر

۶۴۱

بعد از آن بیالایند و اوویه گرفته را در آن حل کرده مجموع را بپشت لب و لعل کف گرفته و زدن اوویه
و روغن بلسان سیه ستاره و بایک که بوده باشد مقدار شراب انگوری که صمغ رانی چنانکه گفته اند
که بگویند بعد از داخل کردن اوویه در آن مانند لعوق پس مجموع را در دیک سنگی و باد یک گلی کرده و
سج شش جوش داده از آتش فرود آورده سرد کرده و در ظرف زجاجی کنند و بعد از آن بکیز
کف را ماده پر چهار دست و پای آن محکم بند بیکدگر و یک نخاسی کرده بپزند بر آن ترس
سفید شامی و کشت زهر یک کفی و آب خالص کبیر را حاجت سرد بایک گرفته اطراف سر آن را بخیم
محکم کنند که در وقت بلخ بخار بیرون نرود و آتش ملایم بپزند تا مهر شود و بعد از آن از آتش فرود
آورده بیالایند و بکیز جلد و غش و شمع آن او در نمایند و مرق آن باز در دیک کیز کرده و پیش
در آن روغن بلسان ج و روغن نارون زهر یک یک کیز و بآتش ملایم بجوشانند تا ثلث آن بماند
پس داخل کنند در آن عسل نفود مرق و روغن ها که در آن باقی مانده است و بپزند تا غلیظ گردد و بعد اتمام
عسل زرد پس داخل کنند در آن بجمون موصوف را و برسم زنند و سرد کنند و در ظرف بکینه نگاهدارند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند و پس از شش ماه استعمال کنند که یک یا شش پیش از آن سم قاتل قطارغان
کبیر و بکیز شش بن علی بن جز گفته که این دوا ای هندی است و نافع است از برای جمیع
امراض بارده و از برای اوجاع زنان اسقراطین صنعت آن افیون سبت ورم فریون شش
ورم اتفاقا بیست و دو مثقال همانزده ورم عاق و فریون شش ورم نیراجان فاشر شین
از هر یک چهار ورم ابریشم خام مقراض بیست مثقال فنه محرق شد ورم غم سه ابله نخواه قلع
کرفس از هر یک چهار ورم غنچیل سنخ متروغ الاطاع شکسته پنج کالج از هر یک شد ورم غم کرفس
مثل ازرق حب بلسان فصب لذیره سلینر سودار زرباد و روغن عفری شیطیح هندی از
هر یک بیست مثقال بزبالنج سفید پنجاه و چهار ورم پوست سنخ کرفس نوزده ورم غم خرفه مقننه چهل
مثقال حب الخروع مقننه سی و دو مثقال کبریت زرد بیست مثقال صمغ عربی میوه ساینه از هر یک
نوزده ورم چندیدست پنجاه و چهار ورم دین مقننه بیست مثقال فردا نایست مثقال *
سافج هندی بیست مثقال فاقه کبار صمغ یا نشد عدد و فلفل و کبریت مثقال فلفل انشی ده مثقال
نخ ریحان سیزده ورم فلفل حری قرقه الطیب ورم وارید ناسق پنجاه ورم لیه محرق دوازده ورم

و نیم زعفران زهره گاه و از بر یکدوم زرد و مد طول سی و سه مثقال تخمیل لعل سفید از هر یک بیت
 مثقال الطوط و آن کثمت است بوزیدان از هر یک دو وزده و درم زهره گرگ زهره خرس زهره غراب
 از هر یک یکدوم او و به کوفتی سا کوفته و بخته صمغ رادر شراب انگوری خید بهفت شبانه و زنجیر مانند
 بونجی لایند و او به کوفته را داخل کرده در یک سنگی کرده چند جوش بپزند تا چون لعوق شود پس از
 آتش بر گرفته سرد نموده در ظرف چینی نگاهدارند پس مرقه کفتار را به یکسوزند و در لخته شیخ ریخت
 در روغن بلسان او و غسل سه و نه و او به داخل کرده بقوام غسل او زرد و زوای فک او را داخل کرده
 معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند قطارغان صغیر بن معجون تیر از ابلای هفت بیت
 و در خواص منافع و تیر قطارغان اکبر است صنعت آن به لخته شیخ ریخت به بلسان و درم زعفران
 و درم مشک کنی و دو آگابن ایض مقرر چهار درم انبه بن پانزده و درم کدش و درم فلفل سیاه
 و درم ابیشیم خام مقرر یکدوم زرد الیچ سفید و درم فرقیه بن هفت درم حمال الفاح پوست سیخ لعل
 از هر یک دو درم افشینه سلیمه اشق لبان سیخ سوسن عود بلسان تخم حنظل تخمیل سلیمه و اچینی جادو شیر جادو
 هزار چنان شش بنان شیطج سندی از هر یک دو درم حنظل و فلفل سیافج سندی پیکر کدین مراره
 قیل از هر یک چهار درم و به خول افشینه سنجول از هر یک یکدوم آگابن زرد و درم عرق بنی کافور و صندل
 از هر یک سه و درم صندل الطیث و درم قسط تلخ چهار درم کر و یاد و درم زرد و درم حنظل یکدوم زعفران و جادو
 قمار سی اصل و فواحب کبر از هر یک یکدوم قاتل ابیه شکر حب غار و درم انبه و طر از هر یک دو درم زهره
 سندی شنان فکرا از هر یک دو درم کبریت زرد و جری یکدوم برنگ کابلی لعل سفید از هر یک دو درم
 چار غنیه پاک کرده از قصب حب قیلول طالیسفر صول شاد رانج از از هر یک یکدوم اچینه کوفتی پاد
 کوفته و بخته صمغ رادر شراب بپزند و بیالایند و مجموع را یکجا کرده غسل کنند گرفته و زن او و بیاید
 و بن از شش ماه استعمال نمایند قطارغان صغیر بن تخمیل کبیری بن عیسی بن خیر له صنعت آن حب
 بلسان کدش حمال پوست سیخ لعل سلیمه سوز لبان فکرا اصل السوسن خراشیده عود بلسان
 ششم حنظل تخمیل کبیری جادو شیر و اچینی چند بیت ستر هزار چنان شش بنان شیطج سندی
 سیخ کابلی قر قنقل فکرا و باز را و درم حنظل ابیه شکر حب غار و درم الاخرین از هر یک دو درم
 زعفران لعل سیاه زرد الیچ سفید از هر یک دو درم فرقیه بن هفت درم سندی و درم قنقل شش

جلد اول نسخ کابینج و الخلاء و الطورخ

YFN

جلد اول نسخ محمودی جواهر و مروج افیونی و معجون البومهر

۶۲۵

مربع و یکسپاشنه بر صندغ و نیم محمودی جواهر دار است صنعت آن با قوت کافی در جان مری بسجده و در
خطای غلبه اشبهت درون فقره و نقل محو و مندی اضماع قافله صناد و ارجینی از تجلیل حسک برادر و پنج
عقرب فی سارون سبیل الطیبان و مندی تخم کرفس از هر یک دو مثقال العسل بد خشی و ورق طلا شکسته
از هر یک یک مثقال و او را به ناسفته بزرگ دانه آبدار غلطان که بای شعی همین سرخ زر بناد از هر یک
سه مثقال خضیه الثعلب مصری و شنبقال مصطکی و منی عفران از هر یک یک نذرده مثقال فلفل سیاه بزر الیهم
سفید از هر یک یک مثقال منون کازرونی مثقال عسل مصفی سه وزن و وید پتور و غیر مرتب نمایند
و الايضاً مروج افیونی است مروج نافع از برای سحر مفرط صنعت آن نمکی از افیون و عفران را
در روغن بنفشه حل کرده برین صندغین مروج نمایند مروج نافع جهت جرب و جروح صنعت آن
افیون نیم مثقال سرخ ربع مثقالی آبکس و شنبقالی اجزا کو بیده در روغن شنبقال شش
مثقال مخلوط نموده مروج نمایند و یا بطریق رسم ساخته بر عضو جروح بکند ازند و نیز از انجاسه همین
افیون دار است معجون البومهر سیمی تریاق جهت فروغ کرده و مثانه و مجاری بوال اجناس آن
و خرقه البول زمین و امراض رحم بسیار نافع و در جیف و سکس و دمای اعضای تناسل مانع
صعود انجیره بدایع و مقوی اعضا است و قدر شترش در اول علت یک مثقال است و فیه شیر الاغ و
سفید رسم بار العسل و در خرقه بسیار با شربت و رب عوزه و در وسط علت و مثقالی است و سفید رسم
آب برک باریک طبع و پنج رسم بار العسل و در آخر علت که چرک پاک شده باشد و طوب آب یک
مثقال و ربع با شربت مورد و یا رب عوزه و امثال آن جهت ادرار جیف با آب نخود منقوع و مانند
آن از اوید جیف صنعت آن گل مخموم مخموم مخموم مخموم مخموم مخموم مخموم مخموم مخموم مخموم
خبر بزه مخموم که وی شیرین مالاخوب از هر یک پنج مثقال طین قیر کازرونی مثقال طین ارمنی فلفل
و ده مثقال و در محرق شناع کاو کوبی سوخته بید مراد از هر یک یک مثقال و نیم عصاره
الحیدر فی فطراسا لیوان و فای خشک صنعت تخم کرفس سیوان از هر یک یک مثقال صندغ ضر و کس که کثیرا
جرب نقلت که بیهی نامند حب العذو و جرب نوب بطلی متغیر با دم کوبی متغیر با دم شیرین
منقشر از هر یک یک مثقال سماق منقش غوره خشک طین ارمنی که کل شیر از نهی است برین چینی
راکاب طلق محلول شش سفید سیاه بزر الیهم از هر یک یک مثقال حب الککاج چهل عدد و افیون

جلد اول نسخ معجون

۴۲۴

از هر یک دو مثقال اعسل کف گرفته شده زردی و یک با نصد و بنفاد مثقال باشد علی الرسم معجون سازند
 معجون اختلاف نشسته شقایق اسهال نفی اسودمند بود صنعت آن چند بیدستر سیه سیالک بیه البیج
 ایون زعفران مرکلی تخم کرفس سلیج سنبیل الطیب گل ارمنی کلان فارسی انیسون کرویجی
 عربی اجزای مساوی الوزن گرفته و بخیته با سه چند آن عسل کف گرفته بشنند شربت مقداری بر م یاربت
 یارب مورد و بیدستر که نافع است معجون اسطوخودوس و بعضی کتب معجون رطیناخن نظر رسیده
 عجیب الفیض است برای سعال نفث الدم و قرحه ریه و ده مجتمعه در صدر و ریه و خرق عضلات و اطعام
 و مینفیه خلفه و عمل شانه و اختناق رحم و عیبات نایب که خورد شود پیش از وقت نوبت یک ساعت نیز
 نافع است و است مزاج را و موم ملایمه و شکر بر صنعت آن از چینی قسط باز و چند بیه ترافون فلفل سیاه
 دار فلفل سیه یا لکه از هر یک یک اوقیه عسل صغری یک قسط که بکشد و شکر دوزم باشد و ویا که بیده و بخیته
 باز در او عسل حل کرده صافی نموده بقوام آورند و او در آب آن بشنند و در شیشه نافه بچینی
 نگاهدارند شربت بقدر مرستی با او العسل بود و قو و سوس که با بخت در آن قطر و روغن کچکچایند به
 و این ترکیب است جزو است و وزن آن شبت اوقیه مزاج آن گرم است و در بده رجه خشک است و در
 و رجه و نیم معجون اسود زجیر و اسهال کتب را نافع است صنعت آن ایون مصری چند بیدستر سیه سیالک بیه البیج
 زعفران سارون مرکلی تخم کرفس سلیج انیسون سنبیل الطیب گل ارمنی اجزای مساوی الوزن گرفته و بخیته با سه
 وزن مجموع او و عسل صغری بشنند و در ظرف چینی نگاهدارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند اگر جزو مال
 نور تجبیل و یون چینی از هر یک از این سه جزو دوزم اضافه نمایند جانز است بقول بعضی بعد از چهل روز
 استعمال توان نمود و در شیشه دیگر وزن ایون بزرالبیج از هر یک دوزم است معجون اعظم و آنرا معجون اسود
 نیز نامند و صاحب کل الصناعه آنرا با سم کند ری ذکر کرده زجیر و اسهال و زمین به نهایت نافع است صنعت
 آن چند بیدستر ایون رالفیض سفید کند که بیده یا مرکلی سارون عودان نخواه اجزای مساوی حل بشنند
 و در کمال الصناعه جلایر و طبع ارمنی و تخم کرفس سلیج و اصل کرده و نشسته شقایق سیاه و نشسته کمال الصناعه است
 الا که کند و نخواه داخل در معجون ایونی حکیم عماد الدین محمود شیرازی از بهایت اعتقاد این
 معجون آن است که بترکیب سودی نموده و در خواص مثل الفلونیای فارسی است صنعت آن فلفل سیاه
 مثقال آنر میل بر او فلفل سنبیل الطیب صغری بود و چینی سیاه سارون ایون تخم کرفس در سه حلقه

افیتون پنجبیلک فوریتورنی عفران زهریک و دوشغال سق کل سرف سق شغال زهرالنج سفید پنجبیلک
افیتون کازرونی بانزده شغال دوی را کوفته بخت بر وزن گاو یا باد هم شیرین چرب ننوده بعسل سفید بخور
مصفی سه وزن دوی به بشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربت می خورد مصحح افیتونی نافع از برای
اسهال معدی از رطوبت حاصل میان غذا و جرم سده صنعت آن افیتون کازرونی زهرالنج سفید
چند بیدستر میوه سالیانه عفران زهرلسان الحبل اسارون کند زناخواه اجزا مساوی کوفته بخت با چوبه
دوی بعسل صنعت شربت شکر بخت می معجون افیتون شغال زهر خط حکیم عاوالدین محمود زهرالنج سفید
مغزی البیه نافع از برای زهری سبب طبع است اما که با آن خون بسیار باشد و نیز نافع است از برای ده
صدید صنعت آن چند بیدستر شش از زهریک پنج بدم ناخته و ج ترکی افیتون زهریک و دوی کوفته بخت
بعسل سه وزن دوی به بشند شربت دوی دانگ معجون افیتونی صنعت در فو لنج خواب آور و دوی را
ساکن گرداند و فو لنج را بخت با صنعت آن فلفل ناخته سداب فو لنج خشک بیدستر زهر کرانی جبت لغار
از زهریک سه گرم افیتون زهرالنج بروج الصنم زهریک یک گرم محمود کوفته مشوی یک گرم کوفته بخت بعسل سفید
سه وزن مجموع دوی معجون سازند شربت یک شغال معجون بار زهرافیتونی دندان را بچسب کند
و وجع آنرا تسکین دهد هرگاه از حرارت باشد و علامت آن استراحت از آب زهر است صنعت
آن بار زهرالنج افیتون میوه سالیانه زهریک دوی فلفل انگوزه شاهتره از زهریک یک گرم کوفته بخت
باد و شاب انگور می شسته اندکی بر دندان گذارند که وجع دارد معجون بدل افیتون حکیم عاوالدین محمود
بجست شخصی که مفاد با فیتون بود و استغافنی داشت تالیف ننود صنعت آن فلفل سیاه بخت شغال
قر فلفل تخم کرفس و ج ترکی زهریک شغال تخم خربزه تخم کاشمش زهریسیا الیوس زهرالنج سفید از یک
بخت شغال حب الفار بر کس داب رب السون زهریک و دوشغال زعفران شغال افیتون بانزده شغال
ریوز چینی یک شغال کوبیده بخت بعسل مصفی سه وزن دوی معجون سازند و جوش افیتون و چند وزن
افیتون از این معجون خورده شود صنعت این معجون شش زهریسیا الیوس زهرالنج سفید از یک
بزرگ اسارون و ج ترکی قوه الصباغین دار چینی قر فلفل تخم کرفس از زهریک ده شغال فلفل
بخت شغال مغز تخم خربزه کاشمش زهرالنج سفید الیوس زعفران از زهریک شغال حب الفار
برک سداب رب السون زهریک و دوشغال ریوز چینی یک شغال افیتون بانزده شغال از یک

جلد اول معجون نریم آراشاهیجانی و معجون بولس معجون ربع

۶۲۸

بیتجه ناسه وزن دو مجلس معجون سازند معجون نریم آراشاهیجانی بسیار مفید و منسلط و
مفوی قوی فی ارجاع و اعضای نیمه و آلات تناسل است صنعت آن مردارید ناسفته بهین سفید سکنجیه
پوست زرد انج عود فارسی جوز بولس با سنجیم انگار نیم قرمشک و ورق نقره عین شهاب از هر یک دو
تولید با قوت رانی که با سبب بهین سنج کباب چینی سافج پوست بیرون سبب کل سنج صندل سفید عاقره حاج
الفتح تازه روشن بلسان مغز تخم خیار بن مغز جلعوز و مغز بادام مقشر مشک از هر یک یکتولید الشب لعل بر
از هر یک نیم تولد و نقل سبب فلان با صندل و داجینی سجد کوفی زنجبیل اسارون و صندل کوفی بونان مصر
خصیه الثعلب از هر یک نیم تولد و نقل مقشر زعفران از هر یک پنج تولد و زعفران سفید فیون مصری خلص
بمعجون از هر یک چهار تولد و ورق طلا هفت تولد کلاب یکشتی شیربت فواکه قرص عین مسروق از هر یک نیم
سیرکری قند سفید یک سیرکری عسل مسجود سیرکری بدستور یک درم است ترکیب نیک شربتی
نحیر معنادین فیون را نیم شغال و بمقادین فیون را از اخور عادت بعد از چهار یا هفت میل نماید و با هفت
مسال خوش باقی بماند معجون بولس عاقله راقوت و هوسیان را نافع بود صنعت آن بلاد و
فیون از هر یک شش شغال و شطرنج اب فلفل سفید از هر یک بیست شغال و عسل چهار یک
بطریق معجون سازند معجون ربع از مجربات حکیم عماد الدین محمود شیرازی فرموده که روز
نوبت تب در ساعت قبل از تب و دو خود تا نیم شغال آن را تناول نمایند البته در سه نوبت قطع کند
این معجون مکی بحب اولو است صنعت آن چند بیت حلیت و نقل داجینی عود شونیز مکی صابونیک
از هر یک سه درم فیون سداب فلفل از هر یک یک درم عسل بوزن مجموع ادویه را کوفته بیتجه لعل
جنوب سازند و بوزن نقره و طلا هجده نگارند معجون ربع محمد بن زکریا رازی او نیز فرموده که
زبادی از چهار نوبت احتیاج نمی افتد و قد شربش بقدر سابق است صنعت آن فیون کارز و
کند صنعت درم زعفران قند مکی عاقله از هر یک چهار درم سبب حلیت از هر یک دو درم و عین سبب
سبب الطیب از هر یک هفت درم شطرنج سه درم عسل بوزن مجموع ادویه بدستور بولس و ربت نمایند
معجون ربع حکیم محمد بن قاسمی فرموده که از میر اسناد و الدین حکیم باقر است و در قطع ربع بی حد است
و وقت استعمال و قدر شربش یک تور معجون سابق است صنعت آن اسارون شامی کند و ذکر
مکی چند بیتجه سبب سبب سبب فیون اجزا متساوی عسل معنی بوزن مجموع ادویه بدستور سابق

حصیه الثعلب چغوزه از هر یک پنج مثقال عفران فیون یک سنج و سفید عود خام از هر یک سه مثقال
 عافیه صندل الطیب لسان العضاویه از هر یک دو مثقال انیمه شربانی جد و از هر یک یک مثقال خربا
 کوفیه بختیه با سیم چند ان عسل معجون سازند شربتی دود انگ نامیم مثقال معجون قباد و لاک جهت و جمع
 مفاسل و فقر و تشنگین در و آنها جهت منع حدوث شدن در و مفاسل و فقر و جهت سپهر و بادامی
 است غلیظ و پنهانی که نه دور و دور و کثرون سده و گداختن سنگ کرده و مثانه و جهت عسله النفس و
 سرفه و قروح و معالجات یکی چشم و در و کلوهم گاه دور و زبوشند و نافع جهت خط و صحت بدن نافع است از
 حادث شدن بسیاری از امراض صفت آن تخم سداب و کسب و فیون است و قوت و ریون و فیون و فیون
 جاد و بی خطر و نارونی و سطون و دوس فر و ناما سیمه یا لاله از هر یک پنج مثقال قسطا لمر عفران فلفل سفید و از هر یک
 سبیل الطیب و فیون قشور اصل الفلاح اشق فخر و جلی تخم را زبانه تخم جز بر بی کل سنج ناروین
 اقلطی که سبیل رومی است حب البلسان از هر یک سه مثقال دار چینی شبت مثقال سلیخه مانزه
 مثقال عصافه غافث کاشمیر چند و قوا صمغ اللوز قویه از هر یک چهار مثقال زبرالنج لایمیل فیون
 از هر یک شش مثقال دویه را کوفیه و بختیه است و بختیه نمایند فی است در شراب بجانای یا جهوری یا بنیدیه
 زریب و عسل مصفی خصلانیده با سه وزن دو و عسل کف گرفته باشند و استعمال نمایند و در وقت
 حاجت بعد از شش ماه شربتی بکند رم با آب گرم و جهت سنگ مثانه و گروه با آب کرفس و از این جهت
 و در معده و کبد با ارا اصول و جهت فقر و مفاسل بقدر یک نخود و هر روز قبل طعام با آب گرم معجون
 قدرت معقول از بیاض حبهات میرزا معز الدین بن میرزا محمد رضا بن حکیم سلیمان شکر از این معجون
 و اکثر امراض مغنی کثیر النفع است میفرمایند که این نوع از افلاکونبای است که این اسم مسمی نموده
 صنعت آن فلفل حبیب و دو مثقال زبرالنج سفید قودا نکند از هر یک دو و زده مثقال سلیخه بزرک
 سداب از هر یک بیست مثقال فیون عفران کبریت زر و صا از هر یک یک مثقال ار فلفل قسطا طخ زر و زنده
 در جرج فیون پوسیده شش الفلاح از هر یک سه مثقال عسل مصفی سه وزن دو و یعنی چهار صد و بیست و سه
 مثقال بیه و فقر معجون سازند شربتی بقدر نخود و دویه و باده بحسب مزاج و عادت طریق صافی
 نمودن کبریت و کبرایت معجون قیصر از تراکیب فیلیوس و می است که از برای قیصر روم ترکیب نموده
 نافع است از برای خفقان بار و در صرع و اوجاع بار و در معده و اعصاب و عفتون خون و در چشم

شدن غذا و عسل و فواف شد به نفع آن چند بجز رب اسون و تلخ سلیقه فلفل سیاه و دار فلفل میوه
 سایه فیون عفران سبیل الطیب زهر یک و درم جاوشیر یک درم مشک یک انگ زربناد و روغن
 عسبری مروریدنا سفید از هر یک یک درم مکی صافی نه درم اوویه را کوبیده و پیچیده و عسل مصفی سه وزن
 اوویه معجون سازند و بوقت حاجت استعمال نمایند از آن مقدار خودی شیخ داود گفته که شربتی ازین
 معجون یک درم است و قوتش تا دو سال باقی میماند سبیل طیب یک انگ که شربش یک درم است و به انگ این
 معجون شامزده جزو است و وزن اجزای او دو درم است و چهار انگ زربناد و روغن کرم است و در آخر
 و بجه دوم و خشک است و در اول و بجه سوم و گفته شده که شربتی از یک انگ مادود انگ است شیخ داود
 گفته این معجون اطفال وقت که نرسیده اند استعمال توان نمود و بعضی اطفال گفته که بعد از شربش ماه باید
 استعمال کرده شود معجون مهبی منی مغز اید و لغو اید و در کرده و کمر را قوت دهد و به نهایت مهبی اید
 و اگر قوت مجامعت بر طرف شده باشد از خوردن این معجون بحال آید و اگر پیران بخورند این معجون
 مداومت نماید قوت جوانی و در خودی بانه صنعت آن مروریدنا سفید با قوت سرخ با قوت زرد و عسل
 ایشب زهر یک و درم قرص افنی باد زهر جوانی است با انگاره شک خالص زهر یک یک درم
 بوزیدان زنجبیل و دار فلفل و فلفل لسان العنبر از هر یک سه درم شقاق خضیه الشعاب سه
 قضیب کا و سوهان کرده تخم بابونه کا کج مغز کشتک خانه خروس مارچوبه از هر یک پنج درم فلفل
 سفید و ارچینی زربناد تخم جیرجیر تخم کرفس تخم کندا تخم اسبست از هر یک هفت درم مایه رو بیان
 مغز زاجیل مغز حب الزلیج مغز حب الصنوبر مغز بیه مغز بادام مغز فندق مغز حبیه المغضرا مغز
 منق از هر یک ده درم جد و از خطا حجب افیون مصری چند به ستر عاقر قرحا از هر یک دو درم
 مغز حب الحلب کبخی مغز زهر یک پنج درم خولجان خرفه بهمنیدان زهر یک و درم عفران حمال پزده
 از هر یک ده درم زرده تخم کجک ده عدد سیاه جوز بودا قاقا کباب از هر یک پنج درم عسل شرب
 و دو درم و رقی طلا بخورم و رقی نقره یک درم نبات سفید و سفید اجزا عمل صاف سه چندان اوویه
 اجزا را کوفته پیچیده و چنانچه رسم است معجون شامزده شربتی مقدار دو درم پیران را و جوانان را یک درم
 معجون لاک از اختراع جالینوس است از برای لاک صفا که نفوس داشت و از خوردن این
 معجون شفا یافت و دوائی است نیکو از برای حفظ صحت از ابتداء مرض قوتش تا هفت سال باقی میماند

و از شش ماه که از ساختن آن بگذرد استعمال توان نمود و مقدار شش شش از یک شقال ناسه شقال
استحق گفته که مضر است بعده و معالجش عذاب است و بالغ النفع است از برای جمیع امراض بارده
و حرارت و یبوست این معجون بدرجه سوم است و نافع است از برای چلج خلق و صدر و طحال و
جمیع براج بارده و سنگ کرده و مثانه و حبابات و ظلمت ابصر و عت آن سلبه شانزده و درم
و از چینی مرشقه رطوبت یون بر رالنج سفید لک خشول از هر یک شش درم سدک بر سر سیون که فی طور
جاء و غیره خطبانا اسطوخودوس فردا ناسه سالیله از هر یک پنج درم عصاه خافک کاشم بر خند قوفا
صنع عربی مغربا و ام شیرین از هر یک چهار درم زعفران شطرنج اخضر سفید از هر یک سبیل الطیب
و یون بوسنج نافع اشق بوده کوهی را زیاده کرم کر بر بری و رقی کل سرخ نار دین اقلیطی لبیان
از هر یک سه درم و در قو ابا دین کبیر جالینوس غلایقون سور بخان از هر یک دو درم داخل است
و نایا است از این دو و او هر گاه ریح اشتداد داشته باشد و هر گاه جمع و نفاصل باشد و الاستوخودا
بناید داخل نموده و اگر بلغم قوی باشد مخصوص بلغم خام که زیاده کرده شود بر اجزای سطور بر سفید
از خبیل از هر یک بوزن غلایقون و در بعض نسخ این معجون با ده کرده شده کشفیه خشک بریان
مرزنجوش از هر یک شش درم و این نیکوست از برای اصلاح بصر پس گرمی قوی باشد باید که
زیاده کرده شود بدل مرزنجوش طباشیر صمغ را در شراب پخته انداخته تا حل شوند و باقی او و پیرا کوبیده
و پیخته هم با سده و زن دو و محصل معجون با زنده صابون کمال الصنائع گفته شده شری ازین
معجون بکدرم سبب آب گرم و از برای عصاه کاید و مثانه با آب کرمش معجون معیه اسهال گفته
و زجیر اسود منده بود و صنعت آن چند بیدستر اسارون فیون بیعه سالیله بر رالنج کند را جزا
مساموی کوفته بخینه با سه چند اعجیل شده شری ازین نموده تا یک شود معجون مشقول از فیاض السبیل
این معجون از استنباط اسناد البقا است نافع است از برای فالج و لقوه و خدر و راشه خا و دفع
رطوبات غریبه است صالح است از برای مبر و بین و مشلخ و مردمان فربه اصلا عظیم و محمل براج
و جفت قروح و زائل کننده قروح و جرب و قو باور سفته و اوجاع مفاصل و ظهیر کاه از رطوبت باشد
و انواع استسقا و ضعف باه و بیوم و صداع قدیم خوردن طلا نمودن با سکه که کوبی و در سطر بعد از
مشیدن سر و از برای اوجاع آدن قنطور آن در کوش با دهن نافع با روغن لبیان و از برای روده دان

جلال اول نسخ مفرج و فصل در بیان مرکباتی که در این بوست خفاست

475

و نیز بر روی چینی صندل سفید نیل و فیهیله اشب تخم زرد که یک سنج طین مخلوط نمود و عود فارسی یک گشته
خشک از رشک به اندازه هر یک شغال چندید ستر طباشیر سفید زربنا و خولجان عود الصلیب
سندل جوزبو از تخمیل در چینی قاقلیه کبار سعد کوفی اسطوخودوس شش گشته لعلی خشک فودنج قش
انرج فرخ خشک مرزنجوش ابریشم مقررص همین سفید بسیار حامانقل از هر لسان العصاره و ورق
شبیسی قرقر لعل سفید ششقی زراوند گرد زراوند طویل انیسون تخم کاسنی تخم کرفش فیتیل شامی
در پنج عطر فی مصطلکی روحی تاخواه کل سرخ از هر یک شغال فلفل سیاه فلفل سفید از لعل آله منتشر بود
بلبله کابل از هر یک هفت شغال عفران ده شغال مشک خالص جد و در از به و عافینون
مصری کاو زبان بادریج بود تخم کل سرخ از هر یک دو شغال و ورق طلا و ورق نقره فادنه هر
سیوانی سافج هندی کافور قیسوری از هر یک یک شغال نیم و بعضی کافور یک گرم کرده اند موسکا
کافی یک شغال نبات سفید نصف نام اجزاء گرفته و بنویسند با سچند ان غسل سفید صاف کرده بقوام
آورده سرد نموده چنانکه دستور است ادویه را در آن آمیزند و بنفشه و در ظروف چینی کیده بعد از سیاه
سفید و در شغال میل نمایند و از عقیق آن بیاله چای یا عرق کاو زبان یا گلاب یا شامه که نفع
بناظر می شود انشاء الله تعالی فصل در بیان مرکباتی که اصل و عموم در آنها پوست
خشک است و دانه خشک است و از آنجمله بخور مغر است بخور نافع از برای نزلات
و مسکن او جاع سرد و دندان کوسن شقوال زجاج حسین از لاند و لاند واحد آن هر دو مقدس شد
صنعت آن بزرگالنج سفید پوست خشک اصل السوس کل روانه پوست پنج لعل کل بنفشه چهار
کل خطی غلب اشعلب از هر یک جزوی و اگر نزلات بارده باشد مرزنجوش نام با بونه اسکلک
از هر یک جزوی و اندکی چند به تدریج داخل نمایند و در آب بخوشانند و در دهان و گوش را به بخار
آن بدارند پس صافی نموده قدری از آب آن را مضغه نمایند و نقل آنرا بر سر ضما کنند ایضا
تریاق الذرب است جهت در بضعف معده و امعاء و قبض شکم و تقویت اعصابی ریخته به جیل
است صنعت آن برادرید مرجان که با عقیق لیش بزجاج طباشیر طریش کشنیر خشک گیان
صندل سفید بهین فلفل سعد زبره کرمانی در مصطلکی کر و یا باز و سبک کل از منی شاد نده
صنعتی آن را در کونار آرد و بنجد حب الاس غلبه دانه غلب بریان کرده پوست برین است و ع

جلد اول نسخ تریاق الزلزله و خشنخاش و حلوای خشنخاش

۲۵۴

زیرب از هر یک درم و زرن نقره یک درم تخم زرد بریان بزر خشنخاش سفید دانه انگور از هر یک چند درم
 و دو خام زرد بالذ از هر یک دو درم رب شیرین رب برب شیرین رب مور و بالسیه و و چند یا سه
 چند سده ادویه او و بر اگفته سیخته باشد برشته به چون سازند شربت با اندام با اشبه به مناسب شود
 تریاق الزلزله است که در منع انقباض بود و در رفع سرفه مجرب است صنعت آن تخم کاهوده درم
 بزر الیخ سفید پوست خشنخاش از هر یک با نروده درم تخم خشنخاش سفید پوست درم گل کازیان تخم مورد
 کشیده خشک از هر یک چند درم اسطوخودوس و بنیدرم جلاد را در آب نجیبانند و بچوشانند و بنات سفید صند
 و پنجاه درم اضافت نموده بقوام آورند پس گل سرخ کشیده خشک با سوسن شسته صمغ عربی کثیره امر صاف
 از هر یک دو درم نرم سوده بان بنامیند شربت یک بخور و حب خشنخاش نافع از برای اسهال خون
 و زحیر و اسهال کبدی و معوی و دماغی صنعت آن باز و سبز کزنجار پوست خشنخاش سفید صمغ عربی
 اجزا مساوی کوفته و سیخته بالعباب بزر فطونا که آب با رنگ برآورده باشد شسته به خوب سازند شربت
 مقدار خودی بقدر قوت مزاج از یک یا پنج حب اگر قدری حب الاس می بخور اجبار داخل نمایند بهتر است
 و حلوای تخم خشنخاش است معوی دماغ و سمن بدن صنعت آن شیره تخم خشنخاش سفید صمغ قزل
 بنات سفید پنج قزل روغن گاو تازه سه قزل اول شیره خشنخاش را در و یک کرده با نش ملائم چند جو
 و سبب پس روغن دانه کرده و بنات گداخته در آن بزنند و بریم زنند تا غلیظ گردد و بقوام آید پس بظرفان
 بستن از هر یک یکماشته با گلاب ساییده داخل نموده فرو و آورند و سده کرده ناشتا بخورند و بکشته است
 اقویا را و ضعف را و شربت و حلوای گوکنا را از اطباء می نهیست از برای نزلات نافع است و
 نشاط آورده و سحر است از برای نافع بود صنعت آن گبر خشنخاش شمع نازده با تخم نیمیت عدد و یکو بند
 و یک شب در آب ران نجیبانند پس بشارند و نقل آن را در و نمایند و دیگر کنند در آن آب بخورند
 تا تمام آب آن اجذب نماید پس در ساید خشک نمایند و آرو کنند و آن را در و روغن بریان کرده و سده
 قند سفید و یک بر عسل مصفی را در آب حل کرده بچوشانند و کف آن را بگیرند و داخل آید و روغن
 مذکور کرده با نش ملائم بزنند تا شروع پس و اون روغن نماید و بخورادام شیرین مقله ده درم زنجبیل
 درم زعفران بنیدرم نرم کوبیده داخل کرده از آنش برگیرند و در لنگری چینی بهین نمایند و بطریق
 حلوای بوزیرند و هر کس بقدر ابر داشت طبیعت خود بخورد و خمیره خشنخاش است خمیره خشنخاش

نافع است از برای نزالات و در سینه و سرفه و سسل و تسکین اوجاع صنعت آن بگیرد پوست خشتخاش تیغ
 نروده یکصد و پنجاه مثقال نیم کوفته در سینه و سینه و چغندر مثقال آب بچوشانند پس در خرطیله انداخته بچکانند
 تا مطلق تلخی در آن پوست نماند پس بگیرد تخم خشتخاش مقدار سی و سفت مثقال نیم نرم صلابه کرده در آن
 آب چکیده پوست کونک را بشوید و بشوید پس آن را با سه صد مثقال سفید بقوام آورند پس بگیرد زعفران
 سه مثقال و کلاب ساییده در آن داخل نمایند و یک جوش آورده پس بگیرد عنبر شهب نیم مثقال و با سفید
 بکوبند و در آن داخل نمایند و برهم زنند تا نیکو مخلوط شود از آنش فرود آورده و اندر میل سفت مثقال نیم
 دار چینی با نروده مثقال کوبیده و بخیته در آن داخل کرده بمسواط آن مقدار برهم زنند که خیر شود و قرصها سازند
 هر قرصی دو مثقال و بخاها درند و در وقت حاجت یک قرص از آن بخورند خمیره و مسک شش چون قیل
 از جاع به وساعت بخورند امساک نمی کند و سرعت نزال اناض باشد صنعت آن بگیرد تخم خشتخاش تیغ
 نروده با تخم نیم رطل نیم کوفته و سفت من آب حاد آن بچوشانند چون آب به ثلث رسد ببالند و ببالا
 پس با یک رطل نبات سفید بقوام خمیره آورند پس فرود آورده و بخیل سیت درم جوید و او درم
 افیون یک درم زعفران نیم درم کوفته و بخیته داخل کوبید و بر زنند تا نیکو مخلوط شود و خمیره کرد و در ظرف
 چینی یا شیشه نگاه دارند و عند الحاجة شرب می از بخورند تا یک درم و یک مثقال نیز تمام نمایند خمیره
 خشتخاش مالیف زعفران آب نواب حکیم محمد هاشم العلوی قدس سره صنعت آن تخم خشتخاش سفید
 تخم خشتخاش سیاه مغربا و ام شیرین مغر قدق مغر لسته مغر نارچیل به مقشر لسته کثیر از هر یک در
 نیم مثقال و اندر میل و مثقال عود الصلیب چهار دانگ زعفران دو دانگ بهمن سنج بهمن سفید
 کبریا شمع از هر یک دو مثقال و در آنجا دیگر کبریا داخل نیست لبوب تخمها را صلابه نموده باقی آورد
 را کوفته و بخیته شربت گاوزبان شربت اسطوخودوس شربت سیب شیرین شربت به شیرین از هر یک
 شش مثقال و در آنجا دیگر شربت بختیه نیز داخل است و از هر یک این شربت ها هفت مثقال نبات
 سفید سیت مثقال همه را بعرق به شکر بقوام آورده او به را بان بشوید و خمیره سازند و بر وزن
 پنج مثقال نزال نمایند خمیره خشتخاش ایضا مالیف آن مغر و بر وزن صنعت آن تخم خشتخاش سفید
 تخم خشتخاش سیاه مغربا و ام شیرین مغر قدق لسته مغر لسته کثیر از هر یک دو مثقال و نیم درم
 سیت دو مثقال عود الصلیب چهار دانگ زعفران یک دانگ بهمن سنج بهمن سفید کبریا شرب

منقار جیل نازده منقش از هر یک دو منقال و نیم کوب و نیز در لازم صلابه نموده باقی او ویه را گوشت
و پیخته شربت اسطوخودوس شربت گاوزبان و شربت آنار شیرین و شربت بیشیرین و شربت بنفشه
از هر یک هفت منقال و نیم نبات سفید پانزده منقال مجموع را با عرق بید مشک چهل و پنج منقال بقوام
آورده او ویه را با آن شسته خمیره سازند شربت بنفشه منقال و اگر یکد انگ عنبه شربت داخل نمایند بهتر
است و نیز از انجلیک و یا قوذا است بدانکه و یا قوذا الفتح دال ملو و فتح بای نقاهه تخمینه و الف و ضم
قاف و سکون او و فتح دال معجبه الف بخت یو ابی بعضی شراب ششاش است و یا قوذا اکثر تر لالت
ساره و نیز خشک را سفید است و نیمه و خلق را نیز گرداند صنعت آن گینه خند ششاش تیغ نزده با تخم
بیسبب و تخم غطی سفید کثیر اسفید صمغ عربی تخم جنار می بحدانه بیشیرین از هر یک پنج درم اصل السوس
بیسبب درم بر رطل نوا ده درم و در رشتو دیگر بیست درم است مجموع را در شش رطل آب باران
و کوبه با نه روز بنجیساند تا نرم شود پس بالنش لایم بزند تا مضر شود و آب بنصف رسد پس با لایم
و با یک فن سفید بقوام آورند شربت بنفشه منقال و در رشتو دیگر این و یا قوذا بجای فن سفید
پنج من است سبب سبب گفته و زخمیه خود که بعضی اطباء فن سفید نیم من و پنج من نیم من میکنند و بعضی
پنج من نیم من و غسل معنی نیم من میکنند و اگر بجای برود و شک گفته رود باشد میفرمایند که اگر
بجای همه یکین فایده بخوری با یکین بر یکین باید و از هر یک نیم من کنند بهتر است و یا قوذا دیگر
که در منافع مثل است صنعت آن ششاش تیغ نزده با تخم و ششاش سیاه تیغ نزده با تخم از
هر یک ده منقال کل بنفشه صمغ عربی از هر یک پنج درم اصل السوس سه درم رب آنار شیرین
بیسبب منقال فن سفید یکصد درم به شربت بنفشه شربت بنفشه منقال صنعت این و یا قوذا
به شربت دیگر ششاش سفید تیغ نزده با تخم و ششاش سیاه تیغ نزده با تخم از هر یک ده منقال کل
بنفشه صمغ عربی از هر یک یک منقال اصل السوس درم آب آنار شیرین بیست منقال فن سفید
یکصد درم به شربت بنفشه شربت بنفشه شربت بنفشه منقال صنعت این و یا قوذا که منافع و سرفه را نافع
بود و خواب آورده و دفع را قوت و صنعت آن ششاش سفید ششاش سیاه با پوست تیغ
نزده از هر یک ده عدد و خواب خراسانی بیست عدد و سوزنی منقی دوازده منقال و نیم بر رطل بنفشه
یک منقال یکد انگ و نیم اصل السوس دوازده منقال و نیم تخم غطی سفید سه منقال بنفشه نزده وانه

ایر ساد و شغال نیم پر سیا و شان اسطوخودوس زوفا خشک از هر یک دو شغال مجموع را در آب
 باران و اگر یافت نشود در آب حدادان مقدار سفت رطل یک شانه و زنجبیل و روز دیگر جو شانه
 آنقدر که ثلث آب بماند پس بپزند و بیالایند و با شکر سفید یکم بقوام آورند پس بگیرند و خطی را روی
 مرکب صافی اقا قبادی از عفران رب السوس از هر یک نیم شغال کوبیده و پیچته آن بشنند و شترتی
 نیکو شترتی سه شغال و یا قودا منقول از خط حکیم احمد موسوی قلمی فرموده اند که این شربت را
 بهجت فرزندانم ساخته آزموده مجرب افتاد و مختصر آن فقیر است صنعت آن پوست خناش شیخ زوفا
 بنفشه گل سح اصل السوس از هر یک دو شغال عناب خراسانی تازه بیست عدد و پستان سه
 عدد و کل خطمی سفید زوفای یا پس از هر یک یک شغال تخم خبازی نیم شغال موریطا لقی منقی از
 حب خبث شغال تخم خناش سفید چهار شغال جو شانه صافی نموده قند سفید یکم داخل کرده
 بقوام آورند و بوقت حاجت اگر ضرور باشد صمغ عربی شکر شغال از هر یک دو دانگ کوبیده
 بر آن پاشید و بپزند و یا قودا دیگر نالیف حکیم احمد موسوی صنعت آن موریطا لقی و انیسرون
 کرده سه شغال تخم خطمی سفید صمغ عربی زوفای یا پس تخم خرده متفشه تخم خبازی بهدانه اصل السوس همکوک
 از هر یک دو شغال خناش شیخ زوده با تخم پانزده شغال ایر ساد یک شغال در آب جنبانیده و جو شانه
 چون به نصف رسد صافی نموده با شکر سفید بقوام آورند و اگر صرفه بلغمی و یا کهنه باشد اندک انگبین یا شکر
 نیز داخل نمایند و یا قودا دیگر اصحاب نزلات و خداد و زسل او کسی که سرزد داشته باشد و یا سینه قوی
 بر آید نفع بود صنعت آن خناش سفید تخم زوده با تخم خناش سیاه با تخم از هر یک پنجاه درم کاهو
 متفشه زرا لیم سفید از هر یک سه درم و نیم کوفته با باغچه درم آب صافی جو شانه تا بیست درم بماند
 بیالایند و پنجاه درم لعاب بزرقطونا و یکصد درم پیچ و اصل کرده بقوام آورند شترتی یک آذوقه و یا قودا
 به شترابن با سوز که الفع از نسو قبل است و در نافع مذکور صنعت آن خناش سفید بیست درم خناش
 سیاه ده درم تخم خطمی سفید کثیر صمغ عربی مغز تخم خبازین مغز بهدانه از هر یک پنجاه درم اصل السوس
 بیست درم بزرقطونا پنجاه درم اوید را سوازی بزرقطونا نیم کوفته مجموع را سوازی بزرقطونا و خطمی
 در و من آب باران بخینان یک شانه و زوفا و خطمی را لعاب بزرقطونا و صمغ عربی و کثیرا
 را خطمی و زوده سیراب باران حل کنند پس جو شانه تا نصف رسد پس بیالایند و لعاب بزرقطونا

وضع عربی حل کرده بانیم من شکر صافی نموده بقوام آورند شربتی یک اوقیه و یا قوذا دیگر که حکیم
 احمد موسو در مجربات خود از والد ماجد خود حکیم سلیمان موسوی نقل کرده صنعت آن خشنخاش سفید
 تیغ نژده با تخم نیم من در سه من آب باران یک شب بماند و زنجبیا نند و روز دیگر بچوشانند تا به نصف رسد
 صافی نموده بانیم من تخم نیم من شکر سفید بقوام آورند و اگر در سینه خلطی باشد بدل شکر انگبین کنند
 و یا قوذا منقول از خط میرزا معز الدین محمد موسوی صنعت آن تخم خشنخاش و تخم شنبلیله از هر یک
 هر یک بیست درم بچوشانند و بیالایند و با پنجاه درم قند سفید بقوام آورند شربتی ده درم با آب نیم
 گرم و یا قوذا دیگر منقول از خط میرزا معز الدین موسوی صنعت آن خشنخاش سفید اصل السوس از
 هر یک بیست درم خشنخاش سیاه ده درم تخم خطمی و کنیز اصمغ عربی تخم خباری بزر قطونا از هر یک پنجم
 همه را در پنج رطل آب باران بچوشانند تا به نصف رسد صافی نموده و در رطل سلافة عنب مع عصیر
 عنب پنجه و یک رطل فانیند داخل کرده بقوام آورند و یا قوذا دیگر مجرب از برای امراض صدر و ریه
 و سعال صنعت آن خشنخاش تیغ نژده با تخم سی عدو حل بنفشه گل نیلوفر کا و زبان از هر یک سه مثقال
 اصل السوس خشنخاش عنب پستان از هر یک ده دانه و دویه را بچوشانند صافی نموده بنات سفید
 لیکن داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه و یا قوذا دیگر منقول از ذخیره سلیمه تعلیل جرجانی
 در زکام و نزله بسیار و در بار دیگر که رفیق باشد استعمال کرده میشود صنعت آن یکمیزه خشنخاش
 تیغ نژده یکصد عدد با پوست و تخم کوبیده و در هفت من آب باران یک شب بماند و زنجبیا نند و روز دیگر
 آن مقدار بچوشانند که به نصف رسد بیالایند و با یکم قند سفید و یکم تخم بقوام آورند شربتی هفت
 درم با مارا الشعبه و بعضی طبایا فاقه یا زعفران مرکبی صافی کلنا فارسی عصاره الحمة العیش صمغ عربی
 از هر یک یک درم کوبیده پنجه داخل میکنند در تمام آن شربت و بعضی باز ای هر رطلی از این شربت
 این ادویه را با این مقدار داخل می نمایند و یا قوذا مالیف آن مرحوم نافع از برای سلسه و صمغ بر فخر
 صدر و ریه که از تیرالات حاره باشد و اسهال مزاجی و فو و بانی و فست الدم صنعت آن خشنخاش
 سفید تیغ نژده با تخم بیست عدد خشنخاش سیاه تیغ نژده با تخم ده عدد نیم کوفته بهانه بشیرین
 تخم خطمی سفید صمغ عربی کنیز اصل السوس محلوک در فوضه سرطان نهی که اطراف آنرا دور کرده
 شکر آنرا شکافتند اول مرتبه با آب خاکستر خوب طرفا دهند که نکاشته نشود پس با آب خورش نشویند که اثر

جلد اول در شراب خشنخاش و سفوف خشنخاش و شراب خشنخاش

الم

خاک و نمک و در کرد و از هر یک پنج مثقال جمله را در کین بریز آب باران یک شانه و از زنجبیل نیم شانه
 بپزند تا به نصف رسد بماند و بر آید و لعاب بزر و قطره داده مثقال قند سفید نیم شانه داخل کرده بقوام
 آورند پس بگیرند آقا قیام عصاره لیمو الیس طباشیر سفید از هر یک یک مثقال زعفران بزر را پنج سفید از
 هر یک دو دانگ که با روغن بادناصفه از هر یک نیم مثقال داخل کرده بیکو بریزند تا خوب مخلوط شود
 و در ظرف چینی نگاه دارند شربت می پنج مثقال و رب خشنخاش است از تالیف قدماست جهت
 نزلات حاره بغایت لفع دارد صنعت آن کوکنا ربع تخم دولیت عدد یک و یک و یک شانه و از زنده مثقال
 آب نجیبانند و چو شانه تا به نصف رسد پس صاف نمایند و با عدد و پنجاه و روم شکو با عسل با مثلث
 بقوام آورند که لعوق شود بعد از آن آقا قیام زعفران بزر و لیمو الیس از هر یک و رومی کوفته نیم شانه
 در آن بشنند و بدانند که رب زنده و طباشیر است که نباتات و اثار را کوفته آب آن را بگیرند با جوش
 داده آب صاف طبع آن را با شانه پس این آب را پنج را بنیز فقط که غلیظ شود و باید که چون نصف
 رسد قدری شیرینی نیز داخل نمایند و بقوام آورند و آب بعضی از آن که بعضی شیرین از بسکه با نبات و طبا
 دارند عند الطبخ همه هوا میگرد و غلیظ نمی شوند تا که بان شکر نیاسند و یا آنکه می سوزند بخلاف
 شراب که شیرینی در آن با نباتات ابتدا داخل می نمایند و طبع سید بند تا غلیظ گردد و بقوام آید
 خواه آن مائع عصاره باشد یا طبع یا غیره آن و این فرق است بدان آن هر دو و نیز سبب
 تجویز احدی را بر دیگری الطمان می نمایند و در جوف را در و تحت ربوب انشاء الله تعالی خواهد
 آمد و سفوف خشنخاش است سفوف خشنخاش نافع از برای نزلات حاره و سعال و خشونت
 صد صنعت آن تخم خشنخاش سفید پنج روم صمغ عربی شش دانگ بریان تخم خطمی سفید کثیرا سفید تخم خشنخاش
 از هر یک دو روم تخم خرفه مقشر سه روم طباشیر سفید یک مثقال غریبه دانه رب سوس از هر یک دو
 مثقال کوفته و بجهت شیرینی دو مثقال با شیره زان یا شیره بزر یا شیره خرباشانند سفوف دیگر که جع
 کلیه را نافع باشد و در در اسکیون و به صنعت آن بزر را پنج سفید یک دانگ انیون قیامی مقدر تخم که و
 خرفه مقشر از هر یک یک روم کوفته باشد خشنخاش نبوشند و الاضداد از انجمای ابعای
 خشنخاش است شراب خشنخاش ساده نفع نزلات کند و قروح صدر و ریه را نافع بود
 و بی خوابی را مفید باشد صنعت آن خشنخاش سفید بزرگ تیغ زنده یک عدد و با تخم نیم کوفته

جلد اول شهاب خشتخاش

۶۴۲

با تخم نیم کوفته باد و من آب باران به پزند و بیا لایند و بابک من و نیم
 قند سفید بقوام آورند شربت می ناده و درم و اگر خواهند شربت خشتخاش از تخم بی پوست مرتب نمایند
 مقدار بیست مثقال تخم خشتخاش را بگویند و بپزند و بابک من قند سفید بقوام آورند و اگر تخم خشتخاش
 از خشتخاش تیغ نزنده باشند بهتر است شربت خشتخاش به بنفشه الیسی ملغ اخذ از نرلات و
 مباد و دماغی است رسیده را نافع است و ملغ فی الدم و اسهال مزمن است صنعت آن گیدند خشتخاش
 رسیده تیغ نزنده متوسط و برزکی و کوبه کلی و دود عدد و کنگره سدر آنها را و جوب پایان آنها را و در
 کنند و در آب باران یا نرود و رطل شنبلیله و زنجبیل و پنبه شانه تا به نصف رسد پس بقیه بپزند
 و افضل آنها را در کنند و آب را بیک صافی نموده وزن کنند از آن چهار رطل و نیم و از عسل سفید مصفی
 خوشبو و از سلاطین و عیب از هر یک یک رطل و نیم و بپزند تا بقوام آید پس افاقیا و زعفران و درم یک صافی
 کلنا رفا سی عصا ره لجنه الیسی از هر یک یک درم کوبیده و بخیته بآن مخلوط سازند و در ظرف چینی
 نگاهدارند حکیم میرزا الدین موسوی گفته که درین شربت برای نفث الدم و ام الاخون و
 طراشیت شیرین و صمغ عربی نیز میتوان داخل کرد و دیگری درین شربت بجای هر یکی صافی
 عقیص و کلنا رفا سی هر دو داخل نموده و گفته که این شربت را با پنجاه درم شکر سفید یا عسل
 مصفی یا مثلث مرتب یا بنود و دیگری گفته که این شربت را با عسل مصفی بقدر ضرورت مرتب یا بنود
 و او و بکه در آخر داخل میکنند همین افاقیا و عصا ره لجنه الیسی آورده و این نسخه را برای اسهال مزمن
 انب است و دیگری گفته که در هر رطل از شربت مذکور یعنی بعد از آنکه بقوام آمده باشد افاقیا و بیک
 سماق و عصا ره لجنه الیسی و کلنا رفا سی و کثیر از زعفران از هر یک چهار درم باید داخل نمود و در
 نسخه دیگر که از برای اسهال دماغی بسیار نافع است بعد از آمدن بقوام الیون گل سرخ صمغ عربی از
 هر یک یک درم تخم خشتخاش سفید تخم خشتخاش سیاه که هر دو را بیان کرده باشند از هر یک یک درم
 رب السوس نشاسته کثیر از هر یک چهار درم زعفران یک درم داخل است شربت می و دو درم شربت
 خشتخاش و یک صنعت آن پوست خشتخاش سفید تیغ نزنده چهل مثقال تخم خشتخاش و دود و چهل
 مثقال هر دو را یک با نرود و زعفران رطل آب باران بخیسانند پس بپوشانند تا به نصف رسد
 و بالاند و بقیه بپزند و صافی نموده قند سفید و دود و چهل مثقال داخل کرده بقوام آورده نگاهدارند

جمله اول شراب خشخاش

۴۴

شراب خشخاش در کبر تخم خشخاش پوست خشخاش بیغ نروده از هر یک یک سوزم نیم کوفته در سه
 من آب باران بجوشانند و چون کپزل آب باندیا لایند و با یکرطل قند سفید بقوام آورند شراب
 خشخاش دیگر جهت مسهلین و صاحبان نفث الدم و کسی که با سینه خون از سینه او آید و از بواسه
 اصحاب سعال صعب که شب بی فراری داشته باشند و خواب علل نه صنعت آن خشخاش سفید
 با تخم خشخاش سیاه با تخم که آن را بیغ نروده باشند از هر یک یک سوزم نیم کوفته در سه من آب باران
 یک سوزم سبزه یا با یکصد درم آب باران یک شش باز و زنجبیل پخته با یکصد درم آب باران
 و بیا لایند و پنجاه درم لعاب بز و قطونا و یکصد درم میخج و اخل کرده باز بجوشانند تا بقوام آید و در
 آخر دو درم زعفران داخل کرده و در ظرف چینی نگاهدارند شراب خشخاش مرکب منافع بسیار
 دارد صنعت آن پوست خشخاش بیغ نروده با تخم یکصد و پنجاه عدد و کنکره و چوب آن را دور کرده
 یک شش باز و زرب چندانیده و اگر بجای آب کلاب و عرق بید مشک کنند بهتر است و این دو درم
 نیم کوفته و با چوب عسل و عسلیده در آب و با کلاب و بید مشک بخیدانند همان قسم یک شش باز روز
 پس هر یک را جدا جدا بجوشانند و بالیده صاف نموده با سه چندان نبات بقوام آورند و در این
 است عود هندی غرق خام و در چینی قو قفل انده سیل سافج هندی از هر یک یک مثقال سبب الطیب
 سه مثقال و بعد بتاری عنبر شمشک خالص صطکی زعفران از هر یک یک مثقال اضاف
 نمایند و باید که در سی نبات تخمینا دو صد و شصت مثقال باشد شراب خشخاش دیگر نافع
 از برای امراض صدر و ریه و ترالات و سعال صنعت آن خشخاش بیغ نروده با تخم سی عدد
 گل بنفشه گل نیلوفر کا و زبان کل کا و زبان از هر یک سه مثقال صمغ السوسن پنج مثقال عناب
 سیستان از هر یک ده دانه و جوشانیده صافی نموده شکر سفید بیست و پنج مثقال داخل کرده بقوام
 آورند شربتی پنج مثقال شراب خشخاش دیگر که تریب بدن کند چون با آب الشعیریه پخته شود
 دق و حیات اقسام را نافع باشد صنعت آن نیلوفر ناز و آب کد و ناز و آب گل بنفشه
 ناز از هر یک نیم تخم خشخاش سفید یکصد درم تخم خشخاش را نرم کوبیده و در آب با داخل
 نموده با شکر سفید بعضی بکین بقوام آورند و بعضی از آبها نیز را بنج سفید و آبهای مذکور
 سه شش بخیدانند پس صاف نموده تخم خشخاش سفید را نرم کوبیده داخل کرده با نافع بقوام

۱ و رند میفرمایند که این خوب نیست زیرا که بزرالنج یا بوسه لب یا بوسه و این آب با سبب لطافت ناسه روز فاسد می شود شربت خشناس صندلی سفال یا لیلین طبع را سوزاند است صنعت آن پوست خشناس نیم خشناس از هر یک ده درم حب الاس بیت درم صندل سفید صندل مسخ از هر یک پانزده درم همه را در کلاب و عرق بید مشک از هر یک یکین شش بانروز بخندسانند و چون بکین رسد ببالا بند و با نیم من رب پشیمین و نیم من نبات سفید قوام آورند پس بنورم عنبه اشهب را با دو مثقال نبات سفید نرم کوبیده داخل نمایند و خشناس از محمد بن زکریا است نافع از برای اوجاع انون اسنان و تحقیق صنعت آن گل بنفشه خشک با بونه اکلیل الکاک کل خطمی سفید آرد و جو تخم خشناس پوست خشناس از هر یک کفی نیم کوفته آب بپزند تا مهر شود و در باون سنگی بکوبند در روغن گل بهر خ داخل کرده بپزند تا بماند تا چون در هم شود بر کوش و لیو و شقیقه ضا و نایند و طلامی خشناس است چون برود چشم بالند آب آمدن و در اعان آن را زائل گردانند صنعت آن یکید و پوست خشناس را در آب برک عنب اشعب ساعت بخسانند پس الیه صافی نموده در آن حفص بند می نیم وزن رو چوب یک وزن ساییده شیر گرم نموده طلامی و عرق خشناس است و این در خواص قریب بعرق افیون است صنعت آن بگیرند کوزه خشناس شیخ بازده افیون ناکر فته با تخم هر قدر که خواهند و پارچه نموده بکش بماند و در آب آنقدر که از روی آن بگذرد بخنسانند پس با چهار وزن آن آب بطریق متعارف با کش طلامی با ترس و این عرق کشند و اگر قوی خواهند باز در آن عرق قدری پوست خشناس شیخ بازده بدستور خنسانند عرق کشند عرق پوست خشناس مرکب در رفع افوی از سادده آن است صنعت آن بگیرند پوست خشناس محووف نیم من نبر بزرالنج سفید و مثقال پنج لنگ خشناس تخم خشناس بیت مثقال پس سمن بهمن سفید بوزیدان شقایق مصری زراوند و حرج زراوند طولی و ارچینی و فلفل جوز بولبوسا از هر یک چهار مثقال برک بادرنجبویه برگ و پنجه شک برک گاو زبان گل کاه زبان از هر یک هفت مثقال زعفران سه مثقال چند بیدستر عنبه اشهب مشک خالص از هر یک دو مثقال ادویه لاسوای زعفران و چند بیدستر و عنبه اشهب جو کوب نموده در آن مقدار آب را در آن که از بالای آن دو سه انگشت بگذرد بکش بماند و بخنسانند پس چهار وزن آن آب داخل کرده

در دیک عرق کشی بست و مقرر عرق کشند و زعفران بچند و مشک عنبه را سوده و بر پارچه نازکی
 بسته در تخته مشتمه و به انداز دندان عرق بر آن کشیده شود پس سرد کرده و در شیشه نگاه دارند و عند الحاجة
 بقدر بر داشت طبیعت بیاشامند و این عرق بر آن صاحبان امراض ماغیه بارده و معتادین
 بگوشتن را بسیار نافع است و اقراص خشتخاش است قرص خشتخاش نافع است از برای قروح سینه
 و ریه و در سینه و ذات الریه و ذات الحجاب و حرقه البول و بول الدم و قرحه کرده و مثانه و نفث الدم
 و اسهال خونی و سرفه و تب و صفت آن غنچه گل سرخ متروخ الاقلاع صمغ عربی از هر یک چهار درم خشتخاش
 رب السوس از هر یک دو درم تخم خشتخاش سفید تخم خشتخاش سیاه از هر یک سه درم طباشیر سفید
 پنج درم زعفران دو دانگ کوفته و بخیته باب شش از اقراص سازند شربت از یک درم تا یک مثقال
 باشد آب خشتخاش و قوشتن ناشنیده باقی است و بعد از آن ضعیف میگردد و در شیشه حکیم محمد باقر که در
 مجربات خود نوشته نشسته داخل است و گفته که شربت از یک مثقال تا یک مثقال نیم است باشد آب خشتخاش
 و در موضع دیگر از همان بیاض مجربات خود نوشته داخل است و گفته که شربت از یک درم تا نیم درم
 است باشد آب خشتخاش قرص خشتخاش که باید بخیل و زود خیره و رعایت قرحه ذکر کرده و گفته که این
 قرص از برای قروح کلیه و مثانه و مجاری البول و از برای رو باندن گوشت تانه و برین
 قروح بکار آید هرگاه استعمال کرده شود بعد از سکون و جمع و ایستادن ریم صنعت آن تخم خشتخاش
 سفید تخم خشتخاش سیاه از هر یک دو درم کنیز صمغ عربی نشاسته گل ارمنی طین قهرسی گل مخنوم
 غنچه گل سرخ متروخ الاقلاع کلنا فارسی سماق منقح از هر یک یک درم طباشیر سفید که با از هر یک
 یک درم و نیم که زعفران ربون بجنی دو دانگ کوفته و بخیته باب بارنگ نازده اقراص سازند شربت
 از یک مثقال تا دو درم یا یک مثقال یا یک مثقال بیاشامند و اگر درین قرص دم الاغوبین جالب است
 و سرطان محرق زیاده کشند قوی تر میگردد و در تب و نفث و در قروح و بر و در ایدنا سفینه از
 برای قروح مثانه هرگاه این قرص سخته شود باید که زیاده کرده شود و قرص خشتخاش بخیل و دیگر قرحه
 و جرب مثانه و سوزش البول نافع باشد صنعت آن تخم خشتخاش سفید و سیاه از هر یک یک مثقال
 نشاسته کنیز صمغ عربی از هر یک یک مثقال زعفران سفید پنج مثقال ربون بجنی یک مثقال اجزا کوفته و بخیته
 باب لسان الحشمته قرص سازند شربت دو درم یا یک مثقال یا یک مثقال بیاشامند و اگر درین قرص
 دم الاغوبین جالب است و کوکمار معطر است

صنعت آن پوست خشنخاش سیاه تیغ ترویه یا زوده متقال جوز بو اول فضل از هر یک دو متقال
و نیم بسیار یا نخواه با دیان از هر یک یک متقال و نیم و اچینی یک متقال و نیم متقال همه را نیم
کوفته بطریقی متعارف بچکانند شنبی خشنخاش و لبانه طول و نیم است لبانه که معین بر تقویت باه
و بطول انزال است صنعت آن پوست خشنخاش تیغ ترویه پنج لقاخ شونیز جوز بو از هر یک پنج درم
سعد کوفنی قورقفل بسیار از هر یک نیم درم کوفته و بخیته با چهار وزن او و بعل مصفی بقوم شش درم
معجون سازند و دو ساعت قبل از مقاربت مقدار یک درم تا یک متقال تناول نمایند لبانه دیگر
که همان منفعت بخش صنعت آن پوست خشنخاش تیغ ترویه خولجان جوز بو اکسیر شک و ورق جوز
اقاقیا فستقین زرد می پوست بیرون پسته جاوید از هر یک یک درم و با سویه قسطا هندی میبعه یا لبه
سندروس صفت تخم سداب از هر یک نیم درم و مغز لبانه مقشره لوزن کل با سه وزن مجموع ادویه
عسل مصفی علی الراس شش درم معجون سازند و عند الحاجة و سه ساعت قبل از ان مقدار یک
متقال نادر و متقال تناول نمایند و از انجمله لعوقات خشنخاش است لعوق خشنخاش از هر یک
حکیم شش درم منقول از خط ولدا رشید حکیم بر اسیسم قلمی نموده که با این از مر ضعیهای بسیار خلاصی یافته
و که با نیکه میل کرده بودند از مزجه ایشان بمقدامات سسل مبتلا بودند و از ان نجات یافته صنعت
آن ایر ساز عصاره ان سطو خود و س از هر یک یک متقال از زیاده غری السک از هر یک سه متقال
بر ساد و شان بخشنخاش گاو زبان هفت متقال اصل السوس گل خطمی سفید از هر یک سه متقال
تخم خشنخاش سفید بیه متقال تخم اسفناخ زوفا خشک از هر یک ده متقال پوست خشنخاش
پانزده متقال مغز فندق خام مقشره سی متقال عذاب سی دانه سپستان سی دانه کراکبین سفید
پنجاه متقال فانیه یکصد متقال نبات سفید یکصد پنجاه متقال بیه و رقر لعوق سازند شنبی
و دو متقال آب کرم لعوق خشنخاش که در اراضی نرلی قایم مقام شده است خشنخاش است صنعت آن
خشنخاش تیغ ترویه با پوست تخم پنجاه عدد و در یک بر آب بچوشانند تا به نصف رسد صفا نموده
فند سفید و عسل مصفی از هر یک پنجاه متقال داخل کرده بقوام آورند و پیش از منقرضه
و شیره حاک شیره حب القطن نشانه از هر یک و دوازده متقال داخل کرده باز بچوشانند تا
بقوام آید بکار برند و اگر دانه پمیل و صمغ عربی و رب السوس از هر یک شش متقال زعفران

یک مثقال کوفته و نیمه مزوج نمایند بهتر است و در ظرف چینی بگذارند شربت یک و قیة لعوق خشنخاش
که امراض نزله حار مزمنه را نافع است صنعت آن مغز تخم جنارین پنجدرم مغز بادام شیرین
ششدرم صمغ عربی سه درم زعفران یکدرم نرم ساینده پستان سی وانه اصل السوس پوست
خشنخاش پنج نژده از هر یک هفتدرم و راب جو شاییده چون به ثلث رسد بیالایند فانیده و درم
شکر طبرزدیکرطل داخل کرده بقوام آورند و ادویه کوبیده را داخل کرده برهم زنند و در ظرف چینی بگذارند
شربت یک و قیة بعضی در عین بختن فلوس خیار شنبه نژده و درم و کل بنفشه خشک پنجدرم عناب جرجا
نیزرگ بیت دانه داخل نموده اند و در وقت سر شدن اجزا را در باخلاده درم و روغن بادام شیرین
درم داخل می نمایند لعوق خشنخاش که در کسسه موسوم به نافع از برای امراض مذکوره صنعت
آن پوست خشنخاش سفید تخم خشنخاش سفید از هر یک سی مثقال کل بنفشه اصل السوس ملوک تخم
جنارین تخم خطمی سفید کثیر از هر یک پانزده مثقال در دو نژده رطل آب باران در بشان و جو شاییده
بجو شاینده تا به نصف رسد پس صاف نموده با دو رطل نبات سفید بقوام آورند شربت شش مثقال
لعوق خشنخاش سل و قیة ریة و امعاء و زوف الدم و سه قیة بلغمی را نافع باشد صنعت آن پوست
خشنخاش سفید پنجاه و درم و دو رطل آب بجو شاینده تا به نصف رسد و یکرطل قند اصناف نمایند و
بجو شاینده بقوام آید بعد از آن رب السوس و مغز تخم که از هر یک پنجدرم کوفته آن مزوج نمایند
شربت ده و درم بایند لعوق خشنخاش بنوع دیگر که در کسسه اساکن کند صنعت آن تخم خشنخاش سفید
ده و درم نشاسته کثیر صمغ عربی از هر یک چهاردرم مغز تخم که و مغز بیدانه از هر یک سه و درم کوفته
بگللاب شسته لعوق سازند لعوق خشنخاش نزله گرم را نافع باشد و ماده را در وقت گرد آمدن صنعت
آن تخم خشنخاش سفید ده و درم پوست خشنخاش سفید پنجدرم نیم کوفته و بنفشه ساینده و جو شاینده و نبات
نموده با قند بقوام آورند و نشاسته و کثیر او صمغ عربی از هر یک سه و درم آن بشوید و لعوق
کند و لعوق خشنخاش را سبباً از آن محوم که در امراض نزلی قایم مقام ریش خشنخاش است صنعت
آن خشنخاش سیاه پنج نژده با تخم پنجاه عدد در یک سیر شاهجهانی آب باران بجو شاینده تا نصف
رسد صافی نموده نبات سفید غسل معفی از هر یک پا و شیر که مغز چلنوزه شیر که حب القطن
شیر که کشیده خشک نشاسته از هر یک چهار قیة داخل کرده بنزد بقوام آید پس دانه پیل

صنع عربی رب السوس از هر یک دو توله از عفران است ماسنه سوده داخل کرده نیکو بر هم زنند و در وقت حاجت شربت بنی بختقال تناول نمایند لعوق لبوب در لغت است باه و امساکنی و سعیت انزال بنی نظیه است و تقسیر و نشاط تمام آورد و صنعت آن ختم خشتاش سفید مغز بادام قشمر مغز کزک لم مغز حب الفطن مغز حب السمنه مغز تخم خیارین از هر یک چهار مثقال مجموع را بر روی سنگ باشد که وصلایه نموده با چون بر هم شود پس بکینند پوست کوکنا ریتخ نزده شش مثقال بزرالنج سفید مغز سمنه تر سمنه می قشتر از هر یک دو مثقال پنج لعل و سعد کوفی که بپندنی پنج موته گونید از هر یک نیم مثقال حبک ربی چهار مثقال مجموع را در سه برشته گاویش بچوشانند تا بثلث رسد پس مالند لعوق و بیالایند و نبات سفید یک سیر داخل کرده بقوام لعوق آورند پس لبوب ساییده را داخل کرده تریزند تا نیکو مخلوط شود و زایش فرو آورده شقاق مصری و اریجینی سبک بکین پس سنج بهین سفید از هر یک دو مثقال خصیه الثعلب مصری شش مثقال عفران عذبه شهاب مشک نرکی از هر یک نیم مثقال کوبیده و بخیته آن بشیند و در ظرف چینی نگاه دارند و هر روز صبح یک مثقال معصوم کینقال آنرا تناول نمایند و مرهم کوکنا ریت حبت زخم شمشیر و سرطان و ناصور نافع است صنعت آن کوکنا روده توله دوم الاخوین سده صفهانی زرد چوبه شلخ کوزن سوخته زاج سفید از هر یک یک توله مر و استنگ شش نشانه موم سفید و روغن کبجد باریون از هر یک شش توله اول روغن راجوش داده موم را در آن بکند از پس او به لاکوبیده و بخیته در آن اندازند و مرهم سازند و وقت حاجت بکار برند باب الالف مع القاف بهو افخوان بضم اول سکون ثانی و ضم حای مهلو و او و الالف و نون لغت عربی است و آن را احداق الرضی نیز گویند و منه صغیر آنرا اهل شام عین الحبل نامند و بفارسی بابونه کا و چشم نامند و قسمی از افخوان را که انبوت الرضی انبوت الالک نیز گفته اند که آنرا یونانی و افریقایی حکیم میر محمد یونان گفته که خیر الغراب افخوان است و مشهور آن است که خیر الغراب که بکار آن نان کلاغ است و سرخپازی است و مشهور اصح است و نیز لعربی رجل الدجاج و عار و عین البقر و عین الاعلی و لعربی حیفا بقا و لعربی فشا و تیر افخوان را فزانیون نامند و نزد بعضی کافور به اسم افخوان است و آنرا کرکیش و کرکاش نامند و آن دو قسم میباشد صغیر و کبیر را بهار گویند و یونانی انقلین و آن دو نوع است بری و بستانی و شانهایی او باریک و برکنش ضخیمه بر گشت نیز و از یانه و کلش زرد

مدر و رطافت آن بر کبای نبره سفید و ارنگ بالونه بزرگ تر و قلیل الریح و بانه که تلخی و فی الحما
صفی از بالونه است و فرق آنست که بالونه تخم سیدار و این ندارد و تر و طایق مراد کل
آنست که رم است در سوم و خشک در دوم و سخن قوی محلل خون میجو در مثانه و منقح سده جگر و افواه
عروق و ماطف و در عروق و بول و حیف و مسقط جبین و باقوت و بایق و معتت جماعه جهت ورم
مقعد و در مثانه و صلابت پیر و استفا و فرسوده پاکچین و بانگ سهیل سودا و بلغم و لغون
آن جهت ربو و سرفه و نفث الدم و جلوس و رطیح آن جهت صلابت رحم و طلای آب تازه آن
بر غشیم و قضیب کچر آن مقوی باه و جماع و ضا و آن جهت التوامی عصبیت با موم روغن جهت
ورم صلب و شرب نیم مثقال آن با کنجبین جهت برنگینستن استهائاف و در زجه آن در حیف
و شقی رحم و اکثر آن مصدع و مصلح سکنجین و کرب معده و مصلحش بقیقه و انیسون و قدر
شده بیش تا دو مثقال و بدلش بالونه است و قسم صغیر آن در دوم گرم و در اول خشک و در افعال
ضعیف تر از اول و باشد جهت نیکوئی رنگ رخساره و تحلیل ورم صلب و کحال خشک آن
جهت تقویت طبقات چشم و ظلمت بعد و جلای آثار فروج و دفع نزول آب نافع است و خاکستر
گل افخوان نافع است از برای غوب و زور آن بر تن و انگباس بآن و هر دو صفت افخوان
بیاض و قوی امراض الراس و کهر بوبیدن افخوان خواب می آورد و سببات بسیار
بوییدن افخوان محدث سببات است مالتیو لیا افخوان منخج سودا و بلغم است و اختراغ بآن
نافع است از برای اصحاب فرج جالینوس گفته که آشناییدن خشک آن نافع است صاحب
مالیخو ایارا مانند افنبون صریح اختراغ با افخوان نافع است از برای صریح جهت آنکه منخج بلغم
و سودا است محمد طبری گفته که چون از اصول آن هر روز یک مثقال باطنج فا و اینا تا سی روز متوالی
بخورند نافع است از برای صریح و زایل میگردد و اند صریح را استحق گفته که چون شامند از افخوان هر
روز دو درم باشد بر بختی بیست و پنج روز متوالی نافع است صریح را از سی گفته که چون بر شامند
صاحب صریح را از پنج افخوان هر روز دو مثقال تا سی روز متوالی نفع میدهد و او را نفع عین +
راوس گفته که چون آشناییده شود از پنج افخوان هر روز یک مثقال نافع است صریح حاوش
از خلط سودا و ای القوه مطبوخ افخوان با نطول نمودن بر سر نافع است از برای القوه و حسن الافخوان

جهت تصفیح جراحات اعضای عصبانی و التوای عصب روم اسافل من و مقعد و مملکت
 رحم دور و گوش و لقیح مسلمات و او را عرق موثر است شبانه و بپنا و قطور او را شامیدن بخود
 آن بدر عرق و جهت دفع قولنج مفید و نافع است احتشاق این دهن بعد از استفراغ بحبل بارج
 از برای سهر یکده بوده باشد سبب آن طوبت بورنی در دماغ پس بدست بیکه خواب می آورد خوابی
 نیکو و لا انقبض گفته که تغریق سیران نافع است از برای این قسم سهر رازی گفته که دهن را فحوا
 نافع است از برای سهر حادث از برای مشایخ سهو کردن بان و نیز نافع است از برای لقوه
 تیرنج و طلا کردن آن بر سر و آن گرم است صنعت آن بگیرد کل آنرا یکرطل و در چهار رطل زیت
 بار و عن کنجد داخل کرد و چهل سوز و آفتاب گذارند پس استعمال نمایند و گاه ترکیب کرده میشود
 بالعض و دیوید حار که عطره مطفیه برای باده کرد ایندن تسخین و فصل آن نطول افحوا نافع
 است از برای سهر حادث مرپیران را فرموده اند به آگاه علاج این قسم سهر صعب و دشوار است
 لیکن سوز و آفتاب که استعمال نماید صاحبش بر شب بن نطول پس بدست بیکه خواب
 آورد خوابی نیکو صنعت آن افحوا جو مقشره با بونه و آب عذب جو شامیده و روغن اربا
 داخل کرده بر سر نطول نمایند و در کشنده دیگر بجای شعیبه صفت است و نام یکچون و نیز داخل است
 اقط بفارسی بنویس و کشک نیز و تبرکی فروط نامند و آن چیست و غمی است که از طبع منجر گردانند
 پس چکاننده بعد از رفع مایه تراویخته خشک کنند و در خشک است و در بر فم و فالبض
 و مبر و در بریان کرده آن جهت سهال مژمن نهایت نافع و ضار سوخته آن جهت دار التعلب
 و رفع نزف الدم و بواسیر مفید و بالشم سوخته بالسویه جهت خرا از جرب باین طور که اول سهر را
 بروغن گل منجرب کرده بعد از آن طلا نمایند و مولد رباح و بلغم غلیظ خام و مسدوست
 و اصلاح حسن بخوار شات و کلفند است ابن الیاس گفته که هرگاه بود صرع بسبب بدان بخورده
 شود او دیه فائده دیدان و از برای دفع سبب آن بپایه که بوده باشد غذا در آن روز نازا الا
 با قوم بسیار صنعت آن اقط بگیرد و روغن را و بکند از غذا چسبیت آن تسخین شود آب آن
 جد اگر چه چسبیت آنرا بچشانند تا منعقد گردد و آنگاه در آفتاب بکند از غذا خشک شود و بعض
 اوقات از برای منعقد شدن آن بزودی اندکی کشک شعیبه کشک کند مداخل میکنند

جلد اول تعریف اقلیمیا و قلیما و دستور احراق اقلیمیا

۶۵۱

اقط را گرفته شده از راب می باشد در آن قوت محلی زیاد و ضررش بجهه که از فر گرفته از
جنبت و این را برتری فرا قوط نامند و از جنبت را قوط و در البان نیز انشاء الله تعالی خواهد
اقلیمیا و قلیما بغیر بنده و راول نیز گویند و آن را قلیما نامند و آن یونانی اسم چیری
است که از که اخن اجساد منظره مانند ذوب و فضا و مس و قشیش مثل کف و در و بر روی
و تحت آن منجر کرد و در آنجه و تحت بهم میرسد باز کف آن است که بعد از که اخن و بهم رسیدن
بسیب حرکت آن فلز بعضی لطیف تحت نیز جمع می شود و گویند تحت فلزات اقلیمیا است یعنی
جنبت و راب قلیما می ذوب تحت منفذ اقلیمیا می فضا است و بعضی اطلبا گفته که تحت فلزات غیر اقلیمیا
و قول اول اصح است و بهترین آن طلای است و آنچه در زنگ شبیه باصل آن فلز باشد و طلای
مائل بسنبری و فضی سفیدی و سیاهی طلای از غلبه بوزر است که بر طلای زرد و گویند
اقلیمیا سعدنی نیز می باشد و قشیش نیز است و پیرشم اقلیمیا مثل اصل است و طبع و پوست بر آن
غالب است و محف و قوی با صره و منقی جراحات و جنت بردن گوشت زیاده رویانیدن
گوشت تازه و دفع نقص قروح و از آنکه با صحن عین و بهین و جرب سهل ناخن و دمه و غشاوه
و نزول آب و طلا آن را دوع اورام و بجالی کلف آثار سیاه و نافع از برای صلابت سبزه
و باقیون و زعفران و روغن نافع از برای مفاصل نفوس خوردن بکیقیر اطرا طلای آن
جهت خفقان و نقوبت دل نافع و شغل از آن محرق مغشول آن است و بدیش مرد استنگ
محرق مغشول است و دستور احراق اقلیمیا بگینه آنرا و نرم ساییده و رگوزه مطین بطین
حکمت کرده بکشد و نور تابیده با تون حمام تابیده بکند و صبح بر آورده بکار برند احراق
اقلیمیا به نسخه محمود سنجر می گیرند اقلیمیا و بشکنند آنرا قطعهای ریزه ریزه و حاصل شده در
کوزه گلی کتند و دهان آن کوزه را بگل حکمت بگیرند و در وسطه پوشش آن سوراخی کنند
تا بوده باشد از برای دودی که از آن متصاعد میگردد و منفذ یک از آن دو و بیرون آید
پس آن کوزه را در وسطخم بر افروخته گذارند پس چون شروع کند اقلیمیا بسوختن نظر
باید کرد بدو آن که از آن سوراخ متصاعد میگردد و پس دایم که آن دو سیاه است باید که است
دو از آن بسوزد پس چون دو سفید شود کوزه را فرو و آورده اقلیمیا را از آن بیرون

آورند و شرب آن روز ندان مقدار که سر شود و طریق تسنن اقلیسیا آنست که آن از صمد صلا بکند
و باب صاف بسیارند تا نیکو نرم و منبرج باب گرد و در کاسه ریزند و از آن کاسه بکاسه دیگر ریزند
و اجزای درشت که در کاسه اول نشین شده است باز بسیارند و همان دستور عمل نمایند و دیگر نشین
نشود پس کاسه را بسته که بخار در آن داخل نشود بگذارت تا نشین شود و آب را دور ساخته اجزای
بزرگ را خشک نموده استعمال نمایند و غسل واقف او و دیگر بپایند با قوت شادنج و غیره نمایند
و دستور است دستور درون اقلیسیا آنست که بگیرند آنرا و نرم بسیارند و در ظرف چینی کرده آب
باران یا عرق یا بید شکار آب سماق یا آب غوره هر کدام که مطلوب باشد بخدا تان روز و هر روز
آن چهار نازده گفته و روز و سه یا یکی از آن آبها بر روی سنگ سماق نرم بسیارند مثل بخار و بسیارند
خشک نموده و در ظرف خشک نگاه دارند و عن الحاجة بکار برند و دستور درون هر سه و فواید و طریقات
تیر بدین قسم است در و در اقلیسیا که ابتدا می رسد و نافع باشد صنعت آن اقلیسیای نقره صمد سقوط
از هر یک ده درم کثیر است درم صمغ عربی چهل درم شناسک سه درم افیون دو درم مجموع را کوفته
بخفته آب بادیان پرورده و در نمایند و در و دیگر در نافع صنعت آن اقلیسیای فضی سفید
از هر یک صمد سقوطی از هر یک ده درم صمغ عربی چهل درم گل بخفته صنعت درم شناسک سی
درم افیون ده درم کوفته و بجز بختیاب را از بانه تازه شسته خشک نموده و در نمایند و در و دیگر
رمد گفته نافع است صنعت آن اقلیسیا صمد سقوطی از هر یک ده درم صمغ عربی چهل درم افیون دو درم
بر کایت درم و نیم کثیر است درم صمغ عربی چهار درم افیون نیم درم و در نافع صنعت درم شناسک سی
نشان از هر یک چهار درم کوفته بختیاب در و در نمایند صنعت این در و در بختیاب اقلیسیای فضی
سفید اب قلعی از هر یک ده درم شادنج مغسول مس سوخته از هر یک ده درم و نیم کثیر است درم
رومی سوخته از هر یک چهار درم صمد کوفته و صمد که ده درم نمایند و در و در برای بیاض صنعت
آن اقلیسیای فوسی بجز الغیب زبالبهرس کوفته و بختیاب در چشم کشند فصل در ذکر شیافا تا اقلیسیا
شیافا معده و فواید این در مکان بر آورده و معده را باز دارد و روشنی چشم را نگاهدارد و صنعت
آن اقلیسیای زرد کوفته بغسل بپوشند و در کوزه سفالی کنند و با رجه سفالی که در میان آن بقدر
جوال و زعی سوراخ کرده باشند بر سر آن نموده و کوزه را با گل چسبند و آن سوراخ باز باشد و کوزه

جلد اول. بیان نباتات و ابدال الف مع الکاف بدوا کسیریه

۶۵۳

را بر فحم ناخته بکند از نه تا آنچه در کوزه است بسوزد و دوازده آن سوخت را بر وزن آید پس سفال را از سر
 کوزه بردارند و شراب انگور بر آن مقدار که دوا اثر گردد داخل کنند و از کوزه بیرون آورند و بشویند
 بشویند و بکیزند از آن کیز و از سر نه محرق مغسول یک جزو از روی سوخته محرق مغسول یک جزو نیم
 و بسایند و استعمال نمایند شیاو اقلییا که طرود و جرح چشم که از حرارت باشد ساکن کن صفت
 آن اقلییا فنی هندی است سوخته از هر یک ده درم و دم الاخوین بسوزد و از نه تا سفید از هر یک چهار درم و نیم
 مرکب صافی زعفران آفاقا نشانه زرد چوبه از هر یک دود انگ زریخ شکر طبرزد از هر یک پند درم
 شیاو سازند شیاو اقلییا استعمال در دملطخه که بعد از فصد و اسهال و کشیدن شیاو
 و بیض فیونی بکار آید صفت آن اقلییا فنی محرق بدستور نسخه اول هشت درم مس سوخته شتر اصفه
 شلخ کوزن سوخته مغسول مرکب آفاقا از هر یک ده درم و فیون سه درم و باب باران شتر شیاو
 سازند و دو پیفت است شیاو اقلییا فنی در یک صفت آن اقلییا فنی هندی اقلییا فنی سفید
 اقلییا فنی سوخته شادنج عدسی شسته صمغ عربی سبیل الطیب هر یک شش درم و مرکب فیون چند بسته
 حصف کله از هر یک دو مثقال خزار البیاض نرم صلا به بنود و یک مثقال فند و باب سد اب نازه
 حل کرده همه جز را با آن غیر بنوده شیاو سازند شیاو اقلییا برای شور و قروح که در
 طبقه فربه واقع شود و از برای مورسج نافع است منع الصباب مواد از چشم کند صفت آن
 اقلییا سوخته در آب انداخته شانه و دقتال سفید آب طلعی سوخته هشت مثقال زعفران چهار
 مثقال کنیز و مثقال باب باران شیاو سازند و با سفید تخم منع و چشم کشند شیاو
 اقلییا انار قروح غلیظه را بر دقتال آن اقلییا فنی سوخته شسته آفاقا از هر
 یک شش درم صمغ عربی سر از هر یک درم صبر زرد و ناز و زنگار چند بسته حصف کله سبیل الطیب
 زعفران فیون مرکب کلک سفید آب شاره آبنوس از هر یک یک درم و نیم علی رسم شیاو سازند
 و چند نسخه دیگر انشاء الله تعالی در حرف الشین در نباتات خواهد آمد باب الالف مع الکاف
 اکسیریه منقول از فزاد بن اقدسی بالغ چلی حکیم باشی سلطان ابراهیم قیصریه و هم که به ترکی
 نوشته ترجمه آن از الفارسی درین کتاب درج نمود اکسیر جاع مسهل خلط فاسده است
 در هر مزاج و متوی حفظ است صفت آن بونید یعنی غار لیون مرش سفید از هر یک شش درم و

سنبلی الطیب الی در جینی زنجبیل از هر یک یک درم مخوفان و چهل پانزده سفید مدبر سور بخان
از هر یک دو دانه درم بسفایج شسته و سارون پوست خربزین سیاه از هر یک شانزده درم
پوست زرد و تریج کل کاو زبان سنگا تخم کافیشه از هر یک هشت درم مجموع را کوفته بخیته بگیرند و
اینون چهار صد درم و تقطیر نمایند و ادویه را بان مخروج نموده بکھفنه بگذارند پس صافی نموده
و با سفید ده تخم مرغ مخروج نموده تقطیر نمایند تا بهفت نوبت قدر شربش یک قاشق و مخوفان
و چهل پانزده و از ادویه جدید است که از ارض جدید می آورند و بیان آن در خاتمه انشا الله
تعالی خواهد آمد اکسیر الحیوة جهت امراض دماغی و تقویت ارواح و دفع سودا و نافع از برای
مالجولیا و امراضی مصلحه و جبات و کبد و حافظه صوت زیاد کننده و عمر و بطبی شیب و از اسهال
است صنعت آن از چینی بیت و چهار درم و نقل کباب چینی قاقلی حب الفار جوز الطیب سیاه
و ج ترکی خولجان از هر یک چهار درم پوست خربزه و او قلا و قلاطیل الجبل کل سرخ خشک
منزوع الاغلاخ از هر یک شانزده درم ادویه را سخی نموده در عرق اینسون بکھارند و
درم بکھفنه بخیسانند بلکه در همان عرق سخی نموده یک هفته بخیسانند پس تقطیر نمایند و در حین
تقطیر این ادویه را سخی نموده در صره بسته در دمان ابلیق بندند از این است اصل
لاون از هر یک چهار درم و عود هند یک درم و نیم عنبر اشبیش خشک چینی از هر یک یک درم بعد از تقطیر
بنات سفید بکھد درم در آن حل کرده بکاه از مقدار شربش نیم قحان اکسیر و الی صیغه است
امراض دماغی و تقویت ارواح و ضعف قلب سینه بقیه است و دفع نفخ املاط است و ارواح
و هوا و قدر شربش سه درم است صنعت آن صبر قوطری بر کلی صافی زعفران متساوی و عرق
کیریت زرد و بعد از یک از روی می برگرد و خیسانند بعد از چهار روز برفق صافی کنند و باز اعاده
عمل نمایند و بقیه پس تقطیر نمایند و استعمال کنند اکسیر که مایه عطر است و در بند و اکثره که به شعل
است و در اکثره که ریافت فصل و زوکر اکسیرین و بداند که اکسیرین بکسر نه و سکون کاف و کسین
میل و سکون بی غنا و تخم انبه و کسر ای هله و با و وزن و بعضی بحدف بای من اول معلین اکسیرین
و بعضی بجای بای ثانی الف اکسیرین خوانده اند و گویند نام پادشاهی است از پادشاهان روم
که این دو جهت او ساخته شده و بنام او شهرت یافته و گویند یعنی اصل کل است چاکسیر و اکسیر

اصل کار را گویند و گویند و دوا می بنیت لحم و زفروح و لیسوق جراحات است و به آنکه این از ادویه عین
است و دست و صنعت ادویه عین آنست که بسیار نرم مانند عنبر ساخته استعمال نمایند و این
از قبیل برودات نافعه است از برای رمد های گرم و جرب و فز و دامن رطوبات غلیظه بسوی چشم
و فزوح آن هر چند گفته شده باشد ظلمت چشم خفیف و ضعف بصیرت عین این بنسخه شش و او سفید است
قلعه مشیت در ممشا و پنج عدد سی مغسول سه درم صمغ عربی از زروت از هر یک یک درم فشانسته اقلیسیا
اقلیسیای فنی سرمه صفتی در ممشا و پنج عدد سی مغسول سه درم صمغ عربی از زروت از هر یک یک درم فشانسته اقلیسیا
کرده و در چشم کشند و این در زور بار دایس است و در و پنج سوم استعمال کرده میشود و در دامن حار
رطوبت پس از این جهت موافق تر است از برای اطفال و کسانیکه حدو ایشان ضعیف باشد
وزمستان فعل این نور را ضعیف میکند و اندکی زما نیکه بارش و باران باشد که و البس طوب است
پسوانم بهم رساند خواه این بارش در زمستان باشد خواه در ربیع و خواه در تابستان چون برسات
هند و کتان و خواه و زهر لیم مانند کزناک و در نسخه شفافی مرقشیا و بس در داخل نیست اکسیرین
به نسخه دیگر که دمای گرم و او جاع حار چشم و قرح و مور و صمغ را نافع است صنعت آن سفیداب
قلعی هستند درم اقلیسیای نقره صمغ عربی از هر یک چهار درم فشانسته افیون از هر یک دو
درم روی سوخته یک درم علی السهم صمغ کرده استعمال نمایند و در نسخه دیگر و زن روی سوخته
و دو درم است و یک درم سرمه صفتی و شافنج مغسول شافنج شده اکسیرین به نسخه محمود
بن ابیاس صنعت آن شافنج عدد سی مغسول مرور به ناسفته بس تو بال نخاس محرق مغسول
اقلیسیای فنی از هر یک دو درم سرمه صفتی مرقشیا کف و بر باد از هر یک یک درم کوفته
بحریر بنجیه خوب صمغ کرده مانند سرمه چشم کشند اکسیرین به نسخه مسیح صنعت آن شافنج عدد
مغسول سه درم فشانسته اقلیسیای نقره مغسول سرمه صفتی افیون از هر یک یک درم صمغ
عربی از زروت سفید از هر یک چهار درم و در نسخه دیگر و دو درم است سفیداب از زروت است
همه را کوفته بحریر بنجیه خوب صمغ کرده و در چشم کشند اکسیرین همه که نافع از برای فزوح
چشم و از برای جرات شده بدان قطع میکنند از چشم طوبی را که فرو آید و چشم از کثرت
رطوبات و فصول و قطع بردای چشم می کنند صنعت آن به نسخه شش و او فزوح شافنج

جلد اول تعریف اکلیل الملک و دهن اکلیل الملک مطبوخ اکلیل الملک

۴۵۴

مفعول روی سوخته نشاسته از هر یک شکر روم سفید اب قلنجی صفت و چهار درم قلیبیابا
 یست و شکر روم صغ عربی چهل و هشت درم شادنج و روی سوخته را علیحدہ آب با بند
 پس جمیع او وید را مخلوط بان کرده سعی کنند حال کو بنیکه خشک باشد پس بچشم کشند چنانکه
 سه سه چشم می کشند و در سوخته دیگر نظر رسیده که با سر مد و چشم کشند اکلیل الملک از این مصالح
 الملک نامند و ملکانیز و گویند که آنرا بنهندی اسکیچر گویند و بقاری گیاه و قیصر و بیو با جالینوس
 و آن بنانی است برگش مدور و بقدر در هر یک شمشای آن باریک و درشت و صلب و بعضی
 بنسب طبر روی زمین و بعضی را ساق بقدر زورعی گلشن زرد و ورز و بعضی نقش و بعضی سفید کمره
 و درش مثل غلاف تخم ترب بلالی شکل در غلاف تخم مدور و ورز و اندر دل میباشد و بعضی را
 تخم سفید بکله و بعضی را غلاف غیر بلالی است و باریک تر مرکب لغوی است و حرارت و میوت
 و در آن غالب محلول و شفیع و قابض و محفوف و ملطف و مقوی اعضا و طبع او سرد و تر است و جهت مصالح
 و شقیقه و صین و زلات و در و جگر و معده و سپرز و امراض مقعده و در چشم شکر با وضاد و جهت تحلیل
 فصول باطنی نافع و طلای نخته آن با پنج جهت او را در مرکبه و حاره چشم و درم و مقعده و چشم
 و مطبوخ آن با آب و شراب جهت قروح شهیدیه سه و با اسنتین جهت ورم جگر و سپرز و معده
 و قروح عصاره آن جهت درد گوش و آشامیدن سه درم آن با تخم آن با پنج جهت ورم شمشای
 نافع و عصاره آن با زعفران و رنگین کل ضربان مجرب و طبع آن جهت ربو و نفیست حصاة
 و حفته آن جهت نفویست امعا و تنقیه و تسکین درد امعا مفیده و آشامیدن آن مغیر با نشین
 و مصالح غسل انجیر و مویز است و قدر شربش تا دو و شغال از عصاره آن میوت درم است
 و بلبش با بونه است و دهن اکلیل الملک زمین بان نافع است از برای صداع حاد و از ضرب و
 سقطه صنعت آن بکیرند آب اکلیل الملک تر و در طلع و کطل زیت تفان داخل کرده و در قد و عفا
 بچو شمشای آب برو و روغن بانه بکار برند و باید آن بر سر نافع است از برای صداع حاد
 از ضرب و سقطه وقتی که صداع خفیف باشد مطبوخ اکلیل الملک مشعل و روم بلغمی معده صنعت
 آن اکلیل الملک پوست بنج را زینا از هر یک دو درم و در چهار رطل آب بنزند تا برنج برسد پس چهار
 از قبیل آن را با دو درم روغن میدا بنج و سه درم روغن بادام شیرین بعد از گذشتن هشت

جلد اول ذکر صداع و النجولیا و فالج و تدوکر از تشنج و اختلاج و تعریف الومالی

۲۵۷

روز از ابتدای علت که هر روز آب را زیاده نازده و آب گرفتن تازده اند هر یک دو اوقیه بادو
 ورم روغن بادام شیرین خورده باشد منفعالت کنند اما ضل الیاس صداع نطول کردن سر
 با مطبوخ الکلیل الکک نافع است از برای صداع دوار و سرد و این فوج قمری گفته که طبع آن نافع
 است از برای دوار و سرد بار و السبب چون سر بخاران بازند و آب مطبوخ آنرا گرم
 بر سر نطول نمایند و در روز شب و نیز این فوج است و دوار و سرد را که از مرار باشد
 اختلاط الزهراء و الرغوة و الحرق و البلاء و البلاء و السالیوس گفته که چون خورده شود از الکلیل الکک
 و دودرم با پنجم عسل مصفی نیکو میگردد و من را ما النجولیا چون بیاشامند از الکلیل الکک
 و زن بکنقال با پنجم عسل مصفی نیکو میگردد و سواس سوداوی را چون بنهند آن را
 و آب بریزند آب مطبوخ آنرا و حمام بر سر صاحب دواس سوداوی در سه روز یک مرتبه پس
 به سیکه زائل میگردد علت آن را و السالیوس گفته که گاه آشنایده شود و از الکلیل الکک و دودرم
 با پنجم عسل مصفی بیاشامد نافع از برای نسیان نیکو میگردد و حفظ را سکنه چون الکلیل الکک
 را و آب پنجه بر سر صاحب نطول نمایند نافع است و ارفالجه داشته خاضا کردن الکلیل الکک
 بر بعد اعصاب عفو منتهی نافع است استرخا آن عضو القوه این را بیون گفته که شکر اکثر
 به بخار آب مطبوخ آن نافع است از برای القوه را زنی گفته که وین الکلیل الکک من عصب
 است و نافع از برای القوه همین آن تدوکر از نطول کردن مطبوخ آن در آب نیم گرم
 بر سر و بر مده نافع است از برای تدوکر از بلغمی تشنج هرگاه به جو نشانه الکلیل الکک را
 و آب به تخمائی یا بادویه مناسبه بگردانند با بونه و صغره و ثبت و نطول نمایند مطبوخ آن نافع
 است از برای تشنج استوائی اختلاج نطول کردن طبع الکلیل الکک زائل میگردد اختلاج را
 آلومالی به لام نه برای ماله چنانچه بعضی گفته اند بیونانی بعضی عسل تخمین است و عسل او و نیز
 مانند برای اینکه اول کسی که آنرا یافت بدو مثناسا بنده او بود و نامیده بنام خود و
 آن رطوبتی غلیظه صافی شبیه میوه سائده است که از ساق درختی در ترمر حاصل میشود و بهترین
 آن صافی بران شیرین غلیظه است گرم و روم و خشک و راول و گویند در دوم تر است سه قویه آن
 بانه اوقیه آب سهل فضول خام و مره صغره و اختلاط رویه است و جهت جرب فروغ و در مفاصل نافع

جلد اول میان اقسام انوش اروا

۲۲۹

و حدت فکر و تقویت و تسهیل بلغم رفیق است مخصوص سرد و داغ و محقق طوبات و باین سبب بسیار
 مقوی اعصاب و حواس و داغی و نافع است بالبخولیا را مخصوص مراقی و حادث از سفر محترمه
 را و نیز مقوی معده است بلکه مقوی جمیع اعضا و اجزا و ارواح است و نافع است از برای
 تسبیان و فالج و استرخا و لقوه و گفته شده که چون خورده شود باطل با عمل تقویت و داغ میکند
 و می افزاید در فهم و چون آشامیده شود تقوی آن منع صفو و آنچه از معده بسوی سر میگذرد بختی
 است برای عملی آن فصل در ذکر اقسام انوش و اروا ۴۰۰ بدانکه انوش دار و لغت
 فارسی و معنی آن اروای نامعوم است و وجه تسمیه این معجون بانوش دار و انشت که جمیع
 انوشه اروا از جوارشات است یعنی کوارنده طعام و بعضی گفته که معنی انوشه اروا عطیه
 است یعنی دوا اینکه حق تعالی عطیه کرده ببنده گان خود و بعضی گفته که انوش دار و اسم است
 از برای آله و بلیله و بلیله و خشت الحیدر و غسل لهند امچو نیکی مرکب ازین پنج جزو باشد آنرا
 پنج نوش گویند و معجون آله را نیز تسمی با اسم انوشه اروا نموده اند بجهت آنکه اصل عمود و روان
 آله است که آن عمده این پنج نوش است پس معنی دار و دوا را لالچ است انوشه اروا روی
 ساده معجونی است مشهور نزد اطباء و از تراکیب بیکه اهل هند است و این از جوارشات مفرجه است
 و باین سبب از امچون مفرجه نیز نامند نافع است از برای سرد مزاجان و با صید قوت دهد و
 اشتهای طعام آورد و مضغ و مقوی اعضای زبیه است یعنی قلب و دماغ و کبد و اصحاب
 بالبخولیا را به نهایت نافع است مخصوصا بالبخولیا را مراقی چون استعمال کرده شود بعد از شقیه
 بدن و مراقی و دماغ و مقوی معده است و بوی و بان را نوش کرده اند و صرع و خفقان را میفید
 باشد و مقوی بدن و جمیع اعضا است و نافع است از برای سرد را و شکرک معده بسبب
 اجتماع فضل و طبیعه بلغمیه در آن چون ناشتا خورده شود و چند روز بان مداومت نمایند بزرگ
 را میگوگرداند و زردی رنگ را به بر و بوی عرق را نوش سازد و دفع آن از برای کینه بسیار
 است و فوائد بسیار دارد و شیخ ریض گفته که این معجون را هیچ ضرری نیست و پیش از طعام
 و بعد از طعام بتوان خورد و شربتی ازین مابین بکشتال آرد و منتقال است شیخ داود انطاکی
 گفته که این معجون گرم و خشک است در درجه سوم و بهر دین و مرطوبین را نافع است و از

برای ضعف قلب که از برودت و رطوبت پائین است به نهایت سودمند است و نیز گفته که حکایت
 کرد از برای من عارفی از ملک هند که طبیبان آنجا استقامی جویند باین معجون از برای
 و جمادات خواه حاره باشد و خواه باره و آنکه ایشان مجزوع میکنند بچیل آن پیش از آنکه ادویه
 را بآن بپزند زرده تخم مرغ که راس و ران داخل کرده بر هم زده باشند و درین حالت بسیار
 نافع از برای آنچه مذکور شد و بالجملة اگر نبی بود این ترکیب باین میبود و در نهایت نفع و نیکویی
 و اولی آنست که بعد از چیل روز که از ساختن آن گذشته باشد استعمال کرده و قولش تا
 دو سال باقی می ماند و شربش از بختقال ناسته شقال است و نذر او آنست که محرور و المراج
 بعد از آن کنجبین یا شرباب نقشه بخورد و صاحب مبران الطبايع گفته که این النوش ارو
 گرم است و راول درجه دوم و خشک است و در دو درجه و ربع درجه سوم و تحقیق آنست
 که مزاج این مرکب گرم است و در نصف درجه اولی و بدرالبدین قلاشی گفته که مفرح معروف
 بانوشد اروتالیف کنده است و معتدل است و دفع قرح و غم و هم نماید و نافع است از
 برای خفقان و فواق چون مداومت بآن نماید موجب نشاط نفس است تا مجده که مستعمل آنرا
 شبیه بر عونت پیدا میشود و از بسیاری قرح و خنده و مقوی قلب است و رنگ رو را نیکو
 میگرداند و مقوی معد است صفت آن آنست که شیخ الیریس که در قرا بادین قانون ذکر کرده غنچه
 گل سرخ منزع الاقلع شش درم سعد کوفی پنج درم و نقل مصطکی سنبیل الطیب اسارون از
 هر یک سه درم و فرقه الطیب زرب زعفران بسیار قافله کبار سیل بواجوز بود از هر یک
 دو درم و دو بهر که کوفته و پیخته هر یک عاییه وزن نموده مخلوط کنند خلطی محکم بسجین پس بگیرند
 آنرا منقی جید تازه بیک رطل عرق که نود و شقال است و در نه رطل آب بپزند تا ثلث آب بماند
 و در ثلث برود پس بیالایند پس آن پالوده را باز در یک کنند و فایند سجری دو رطل داخل
 کرده بخوشاشند تا غلیظ گردد و بگرد و بقوام لعوق غلیظ پس از آتش بگریخته ادویه را بران
 بپاشند و بمسواط که لغاری نبر حلوا می گویند که فرا گرفته شده باشد آن مسواط از چوب
 بید یا چوب سندن بر هم زنده بر هم زدن نیکو که مستوی گردد پس چون سرد شود در ظرف
 چینی کرده بخام ارند شربتی بکثیف نادر و شقال می فرمایند که اگر درین وقت را بکثیف نادر

در فی طلا محلول داخل نمایند بگوید و اقوی در جمع افعال دماغی و قلبی و اگر فایده یافت نشود بگوید
یک رطل عسل سفید مصفی و یک رطل قند سفید بوض آن و در نسخه این انوشدارو که شیخ داود ذکر کرده
سنبل الطیب داخل است بوض آن را و اگر چینی ذکر کرده و وزن ابیکه الله را در آن طبع می
کنند شش رطل شکر کرده و گفته که بعد از طبع و تصفیه الله اگر این همچون از برای مضر ساخته شود
مثل الله سبطوخ شکر سفید داخل کنند و اگر برای مبر و المراج باشد و مثل آن عسل داخل کنند
و بقوام آورده و ادویه را بان بسینند و در طرف حسنی نگا دارند و میفرمایند که سنبل الطیب بهتر
است زیرا که مصلح الله است در مبر و دین و بعضی گفته که الله را کشتن از دوزخ و شکار و خنسا
بسر نباشند و بانه رطل آب بچوشانند تا مبراشود و از پشت غریال بگذرانند و باقیمه و عسل الملبا
یکصد و هشتاد مثقال بقوام آورند و ادویه را بان بسینند و بعضی گفته که قند و عسل با هم باید
که سه وزن مجموع ادویه این همچون باشد و شیخ رئیس در قانون بعد از ذکر این انوشدارو بدو نسخه
همچون بندی ذکر کرده و آن بعینه همین انوشدارو است الا آنکه اختلافی در وزن بعضی اجزا
واقع است چنانچه درین همچون موسوم همچون بندی وزن سعد کوفی هشت درم است و وزن
قرقه و زرنب و زعفران از هر یک دو درم است چنانکه در نسخه انوشدارو است ولیکن اجزا
بعد ازین سه جزو تا آخر از هر یک یک درم است و وزن ابیکه الله را در آن طبع باید کرد و مفت
رطل آن گفته که آن مقدار بچوشانند که چهار رطل آب سوخته و سه رطل بماند و با فایده شکر
بقوام آورده همچون سازند شربتی یک مثقال و نیم صاحب خست عبارات بدیعی گفته که بعضی
از اطباء افزوده اند بر اجزای این مفرح و فرخ شک و در دارند ناسفته و ساذج بندی از هر یک
دو درم و گفته که شربتی ازین مقدار دو مثقال و نیم است یا یکی از اشته به مناسبت انوشدارو
به نسخه بدر الدین طلائسی که در قرا یا دین خود از کندی نقل نموده صنعت آن غنچه
نزع الاقماع شش درم سعد کوفی بهمن سفید پوست بلیله گل گا و زبان گیلانی از هر یک
پنج درم قر نقل سنبل الطیب اسارون با در نیمه بهمن سرخ از هر یک سه درم قرقه الطیب
زرنب مصطکی فاقه کبار نو دری سرخ نو دری سفید خولجان از هر یک دو درم است و
سبل و از عفران جوز و از هر یک یک درم و غیره اشبه به درم الله شربتی نیم من الله را در

آبیزند تا غش بماند پس فرود آورده بدست بمالند و بیالانند پس بگریزند فایده سنجر است
 حکم کرده کف از آب بگریزند و نمزدانان گداخته مطبوخ آله را داخل کرده بالش ملایم بقوام
 آورند پس او به را کوفته بخت در آن داخل کرده همچون سازند شری یک شقال و نیم
 را خرا مر در دینا سفید سوده کشنر خشک مقشر و سافج هندی و بنفشه از هر یک دو درم
 افزوده و کفته که شری ازین نادر و شقال است و میفرمایند که اگر درق طلا و ورق
 مخلوین و پیش سبز صلابه کرده از هر یک یک درم بپزایند میگردد انفع و این انوشدارو است
 انوشداروی هندی است که کندی در آن تصرفات نموده و الحق که بسیار ترکیب خوبی
 بلکه بهتر از انوشداروی هندی است صنعت این انوشدارو تصرف بعضی شناختن به
 نسخ دیگر درق کل سرخ نه شقال سعد کوفی شش شقال در قفل مصطکی رومی زعفران
 شامی از هر یک چهار شقال دانه قاقله صغارا قاقله از هر یک سه شقال و نیم حوزو الباسه
 قوه الطیب سنبل زرن از هر یک سه شقال آله منقی یکصد و بیست شقال آله را یک شقال در
 شیر کا و مقدار یکصد و پنجاه شقال در ظرف چینی و یا کلی بنفشه بعد از آن چند مرتبه آنرا
 از آب عذب بشویند که زخمگی آن برود پس بپوشانند تا مضر شود در پالایش منی باز قلعی کرد
 بیالانند و قلعش را دور کنند پس بگریزند فایده سنجر است شش شقال و بقوام آورده آله بالود
 را داخل نمایند و یک جوش دیگر داده فرود آورند و نیز بزنند تا بکوبد مخلوط شود پس باقی او به را
 کوفته بخت بدستور مقربان بسپارند و در نسخه دیگر وزن آله یکصد و بیست شقال و نیم است
 و طریقی دیگر آنست که آله را بعد از طبع و بالودن در کبسه که پاشی کنند و بیالانند و پس
 برود با فایده بقوام آورده و با سائر او به بسپارند صنعت این انوشدارو تصرف حکیم
 جلال الدین مولف همچون جلالی از انوشدارو و تصرف کندی به نسخه بدرالدین قلاسی
 که ترست و هر لغتی که برای آن ذکر کرده این نیز دارد و طار المزاج و بار المزاج را مکتب
 است صنعت این درق کل سرخ شش درم سعد کوفی در قفل و بست بیرون بسته زرنک
 بیدانه مصطکی رومی اسارون تخم خرفه مقشر کاسنی مقشر کا و زبان کشنر خشک طابا شریف
 دانه قاقله کبار دانه بسل اوکل نیلوفر از هر یک سه درم صندل سفید مقاصری شش درم قوه داری

سنبل الطیب جوز بوازرنب لبیاسه زعفران از هر یک دو درم دو اله سه درم شیر آله منقی بکر
 شیر آله را در نه رطل آب بچوشانند تا سبه رطل رسد فردا آورده بدست مالند و بیالایند و یک
 سن فانیذ در آن حل کرده با شش لایم بچوشانند و کف آنرا بگیرند و صافی نموده آله مصفی را
 داخل کرده بقوام آورده آدویه را کوفته بجهت بان لیسند و قدری شک خالص اضافه نمایند
 و اگر مراد ازید با سفینه و سافج هندی و تخم زنجشک از هر یک دو درم اضافه نمایند بهتر است
 شیرینی از آن دو شقال انوشدارو می دانند و قلی فرموده اند که از مالیف حضرت استاد
 و یسین قدس سره است معوی سده دالات غذا است و گوارنده طعام و لیسنت بواسری
 و غیر از آنافع است صنعت آن آله منقی است و بکنقال طیب شیرین کشتی زنجشک است
 بیرون بسته از هر یک سه شقال غنچه کلک شروع الاقباع پنج شقال سعد کوفی و نیم شقال
 قرقل مصطکی اسارون سنبل الطیب از هر یک سه درم قافله صفار قافله کبار زرنب لبیاسه
 جوز بوازرنب زعفران پوست زرد و اترنج بابونه از هر یک دو درم آدویه کوفته بجهت بان
 نبات با لیسنا صفا سه وزن آدویه بطریق مفرده لیسند شترتی از یک شقال آله و شقال
 نسجه دیگر عود است غرقنی خام کا و ز بان از هر یک سه درم خرد اخل است انوشدارو
 به نسجه تصرف بعضی متاخرین صنعت آن کل سرخ شروع الاقباع شش شقال
 سعد کوفی پنج شقال قرقل مصطکی سنبل الطیب زنب زعفران جوز بوازرنب لبیاسه
 قافله صفار قافله کبار دارچینی سیلخه سیاه عود قماری خام عود بلسان حلستان
 سافج هندی زنجبیل از هر یک دو شقال شیر آله منقی شصت شقال اصل مصفی
 سه وزن آدویه بدست مفرده تر نمایند انوشدارو می دانند و قلی فرموده اند که از تصرف متاخرین
 آن غنچه کل سرخ سافج هندی از هر یک شش شقال سعد کوفی قوفه الطیب
 از هر یک پنج شقال قرقل دانه بیل بوازرنب لبیاسه از هر یک سه شقال قافله کبار
 جوز بوازرنب زعفران زرد و اترنج از هر یک دو شقال شیر آله بکر طبل نبات نصید کل مصفی
 از هر یک دو رطل شیر آله را در نه رطل آب بپزند تا سبه رطل رسد صافی نموده
 نقش را در کنند و نبات و عمل داخل کرده بقوام آورند و آدویه را بان شترتی بپزند

سبحون سازند شربت دو درم تاسه درم انوشدارو و تالیف یکی از اطباء صفا
 شافع ان قریب منافع انوشدارو می بندد نوشته باز یاد فی نفع از برای سده های کبد
 و استفراغ و جمع هر کس صنعت ان سعد کوفی غنچه کلک سحر منزع الاقحاح اسارون
 حبیبان سنبل الطیب رو بند چینی از هر یک دو مثقال کل قیث دو درم مصطکی رو
 زرنب لباسه باغی جوز بو از رنبا و زنجبیل سافج بندد او خرمکی از هر یک
 یک مثقال دار چینی فوه بکدرم آله منقی شش مثقال ادویه راسوای آله منقی کوفه
 بیخته بروغن لبان چرب نموده آله را یک شبار و در شیرکا و خیسانده پس در
 هفتاد مثقال آب در دیگ سنگی تالش ملایم بجوشانند تا باقی شغال آبانی بماند بماند
 و بیا لایند پس گل قند آفتابی بوزن تمام ادویه و در مادن سنگی نرم صلابه بنانید و عمل
 مصفی دو وزن ادویه مجموع را در آب مطبوع آله بالوده داخل نموده بقوام آورند و
 ادویه را بان شربت سبحون سازند انوشدارو می کشد منقول از مجربات حکیم احمد
 حکیم سلیمان موسوی خطایر از سغردین برادر حکیم احمد صنعت ان غنچه کلک سحر شش
 جزو سعد کوفی پنج جزو نقل سنبل الطیب مصطکی اسارون از هر یک سه جزو قریب
 زرنب از هر یک دو جزو لباسه زعفران دانه هیل بو با قافله کبار جوز بو از هر یک
 جزو اجزا را علاصه علاصه کوفه بیخته وزن نموده بگیرند باز گری و شش مثقال از
 ادویه یک رطل آله منقی و در هفت رطل آب بنزد تاسه رطل بماند پس بماند و صفا
 آنرا در دیگ کرده مقدار یک رطل فانیه بنفشه صافی داخل کرده بنزد تا بقوام آید
 پس ادویه را داخل نموده بنکوبشند و نکاهد از شربت دو مثقال و نیم انوشدارو
 گوئیم مفرحی است قوی دل و دماغ و معده و جگر را قوت بخشد و اشتها آورد و
 و طعاب بکوارد و بیمارها که از مشارکت معده و جگر بود سود دهد و لذت طبع و شکم آورد
 صنعت آن مر و از بناسفته جبر لبس سعد کوفی از خرمکی از هر یک دو
 مثقال حود خام طباشیر سفید سافج بندد سنبل الطیب کل از نیم انوشدارو
 مقروض از هر یک سه مثقال زعفران درونج رومی بهشتین شنه از هر یک دو مثقال

نسخه

شیر آله شقی سی شغال زرشک بیدانه انار دانه از مرکب شغال زرشک انار دانه را با
وصاف نمایند و با سه جندان او به قند و عسل لقوام آورند و بطریق معمول معجون سازند
و دو درم تا دو مثقال تناول نمایند الوشدار و لولوی دیگر قریب النفع بدان
صنعت آن ورق کلسرخ سه درم سعد کوفی قرنفل مصطکی رومی عطران اسارون
بسل بواقره و داریدنا سفید که با مرکب دو درم ابریشم مفرض حشر کش کافور
صندلین درونج رومی بهمن گل رمنی کل مخوم طیار شیر سفید پوست برون بسته از مرکب
یک درم و نیم جوز بواقره که با کرب خشک از مرکب یک درم شیر آله شقی نچاه شغال آب
زرشک آب انار ترش از مرکب پانزده مثقال غیر اشخب یک درم شکرت کی پودرم
ورق طلا سی عدد ورق نقوه نچاه عدد قند و عسل سه جندان مجموع ادویه بر سنور کشند
مقدار شربتی دو درم باشد الوشدار و لولوی تالیف حکیم اشرف قمی شغول از
خط مغزی النیه صنعت آن عود هندی طیار شیر سفید سنبیل الطیب کل سرح متزوع الا قی
سافج هندی ابریشم مفرض از مرکب چهار مثقال مصطکی زرشک شقی کل رمنی مغول
اسارون سعد کوفی از خرمکی دار چینی زعفران از مرکب سه مثقال لباسه جوز بواقره نقل
درونج عطر فی لب که بای شقی دانه بیل فاقه که با کرب سبزی در داریدنا سفید
یا قوت ربانی از مرکب دوشه آل شک سبزی خالص یک و نیم مثقال ورق نقوه یک مثقال
ورق طلا نیم مثقال آله شقی هفتاد و پنج مثقال قند سفید یکصد و نچاه مثقال عسل سفید
مصنعی شش صد مثقال پیروز مفر تر که بید شربتی از یک مثقال تا یک مثقال و نیم
الوشدار و لولوی نصرت حکیم عابد الدین محمود حسینی شیرازی مفرج و مقوی
قلب و دماغ و کبد و معده است و سوس و غم و هم و فرح و از ایل سازد و فرح و سرور
آورد و اقلام بالینو با خصوص مراتی و معده را به نهایت نافع است و امراض سودا
و دماغ و قلب را زایل گرداند و منافعی بسیاری بحسب این مرکب ذکر کرده و ما مختصر کردیم
صنعت آن دانه بسل بواقره و زرب دار چینی و زربا و سنبیل الطیب و لباسه
قرنفل درونج عطر فی کل رمنی مغول کل مخوم مصطکی رومی زعفران و ورق نقوه زرشک

شکست بنی خالص طیار شیر از هر یک یک شقال مردارید با سفید یک شقال و نیم کلیم سرخ
 منزوع الاقلع سعد کوفی صندل سفید بکلاب سوده تخم خرفه مقشہ تخم کاسنی مقشہ از هر یک
 دو شقال ورق طلا نیم شقال شیر آله مقشہ نو و شقال کلاب آب به شیرین آب سبب برین
 آب انار شیرین آب امرو و عرق بید مشک از هر یک یکصد و نسبت شقال اول مرتبه آله را
 یکشب در شیر کا و نجیند و صبح بشویند و بانه رطل اسجوشانند تا سه رطل آب بماند پس فرود
 آورده بمالند و بیالایند و در صافی آن نبات سفید و قند سفید و عسل مصفی از هر یک
 یکصد و نسبت شقال کلاب عرق بید مشک سیونای مسطور داخل کرده بقوام آورند
 پس آتش فرود آورده بگذارد که حرارت آن شکسته گردد و بکلاب مالند پس شود آرد
 آنچه صلا به کردنی است حل کرده و اسجوخه کوبیده بیست کوبیده بخته بدست زبانه شسته
 همچون سازند و در ظرف چینی بکاهد از اند شری از یک شقال تا دو شقال انوشداری و
 لولوی تا لیس حکیم احمد صنعت آن مردارید با سفید یک شقال بهر سعد کوفی
 مصطلک از خرکی طیار شیر سفید تخم خرفه مقشہ ساوچ بندگی سنبل الطیب طین ارمنی
 ابریشم مقرض کل سرخ منزوع الاقلع از هر یک دو شقال عود و شقال سوده
 سه شقال و نیم زعفران عنبر اشهب از هر یک یک شقال ورق طلا و ورق نقره از هر یک
 یک و نیم شقال شیر آله سی شقال عسل حید سفید قند سفید بالمنا صفت سه وزن او و به آله
 را یک شبانه روز در شیر کا و نجیند پس شیر را دور کرده آله را آب گرم بشویند تا از شر
 شیر نماند پس بکلاب اسجوشانند و بیالایند و با عسل و قند سفید بقوام آورند انوشداری و
 لولوی دیگر صنعت آن مردارید با سفید یک کرباسی شمعی شیک فوری از هر یک سه
 شقال و نیم سعد کوفی صفت شقال و نیم سنبل الطیب عود قناری قند الطیب زرب
 به با سه دانه بیل دانه فاقه کبار دار چینی سیلانی جوز بوا پوست بیرون بسته در روغ
 عقرنی صندل سفید کل ارمنی از هر یک سه شقال آله در شیر پوره مقشہ نسبت
 دو شقال و نیم عنبر اشهب یک شقال و نیم ورق طلا محلول ورق نقره محلول از هر یک
 یک شقال رب سبب شیرین نو و پنج شقال نبات سفید پنجاه و صفت شقال عسل

مصطفی بنفاد و پنج شقال جواهر ابا هفتاد و پنج توله که دو صد و بیست و پنج شقال شیر
 است آب لیمو یک صلابه کرده نبات را بکلاب که اخته بارب سبب غسل بقوام آورند
 اول جواهر را داخل نمایند پس غیر را بر و غن با دام شیرین که اخته داخل نمایند
 پس باقی ادویه را اندک اندک داخل کرد
 برسم زنند و زعفران را بکلاب حل کرده ورق طلا و ورق نقره را الحسل حل کرده و خنما
 و مسواط برسم زنند و در ظرف حسینی نگاه دارند شربت بنفشال تا دو درم نوشدار و
 گوئوشی که بجهت بندگان نواختن بستان مکان شاه عباس صفوی بولوی حسینی یکی از
 اطباء سی که کار ترتیب داده و ظاهر است که بالیف عمده الاطباء حکیم محمد رضا ولد
 حکیم سلیمان باشد و منافع بسیاری بجهت آن نوشته صنعت آن ورق ککسرخ
 ششدهم سعد کوفی چهار درم و نقل مصطکی فاقه کبار اسارون شامی دانه سیل بوا
 از هر یک دو درم بسیار فرقه الدار حسینی جوز بوا سنبلی الطیب زنب کل مخوم به
 محرق را از بانه پوست بیرون بسته از هر یک یک درم و نیم زعفران سیاه و پنج بند
 طباشیر سفید مر و از بانه سفید کشتیر شک مقشر ابریشم مقراض پوست زرد از ترج کل
 کا و زمان تا در بخوبیه از هر دو درم و نیم غیر اشبه ورق نقره از هر یک دو درم شک
 خالص ورق طلا از هر یک یک درم شیر آله منقی ایک رطل آب سیب شیرین نجا شقال
 عمل مصطفی قدس فید بالمساده سه وزن ادویه بدستور مرتب نمایند شربت بنفشال
 پیش از طعام و بعد از طعام توان خوردن نوشدار و می دیگر منقول از بحر باب
 حکیم احمد ولد حکیم سلیمان بخط صفوی الیه صنعت آن مر و از بانه سفید شش کافوری
 سد محرق مقبول سعد کوفی از خرکی زعفران از هر یک دو شقال عود قمارنی خام
 سه شقال و نیم طباشیر سفید سافج هندی سنبلی الطیب ابریشم خام مقراض طین
 ارسی از هر یک سه شقال شیر آله منقی سی شقال عمل مصطفی قدس فید لقه خور
 بدستور مقراض معجون سازند و قلمی فرموده اند تصرفی که کمترین درین نسخه نوشدار
 نموده و تجربه کرده نافع اند این است مر و از بانه سفید سد شش سد سعد کوفی

نسخ انوشداری

جلد اول

۲۶۸

مصر

مصطکی از طب شیر سفید تخم خرفه سفید سافج بندی طین ارمنی سنبل الطیب ابریشم
 ورق کل سرخ از مرکب و شقال عود قماری خام سه شقال و نیم زعفران یک شقال و ورق
 طلا و ورق نقره غیر اشکب از مرکب نیم شقال شیر آله سی شقال قند سفید عسل صنفی
 بالمشا صنفی نقد خرد و اول مرتبه آله را در شیر بخساند یک شبار زربین بکرم
 بشویند و آب خالص بچوشانند تا ماهر شود و از پالایش بگذرانند و قند و عسل را در حل
 کرده لقوام آورند و ادویه را کوفته بخیته بان سجون سازند و در نسخه دیگر وزن غیر
 اشکب یک شقال است وزن قند و عسل سه وزن مجموع ادویه و قلمی نموده که آله را
 بعد از شستن بکرم با کلاب بچوشانند تا ماهر شود و از پالایش بگذرانند و عسل
 و قند لقوام آورند و ادویه را بدستور مقرر بان بسجند انوشداری و ادویه
 دیگر که بخت بندگان حضرت نواب پادشاه شاه جمجاه سلیمان صفوی سوی
 حسینی حکیم محمد باقر غفر الله له که از اعیان آن مرحوم است تصرف نموده و در نسخ
 مثل منافع انوشداری و لولوی تالیف حکیم عماد الدین محمد شیرازی حکیم بابی حضرت
 نواب شاه طهماسب صفوی موسوی حسینی ملکه از ان اقوی است صنعت
 آن بر وارد ناسفته یا قوت مانی که بابی شمع غیر اشکب ابریشم مقرر غنچه کل سرخ
 سنبل الطیب طب شیر سفید زعفران مصطکی رومی از مرکب درم یک شست سبز مرغان
 قرمز درونج عقربی دانه سیل بوا تخم بادرنجبویه از خرگی اسار و آن شامی سادج درونی
 سعد کوفی عود بندی صندل سفید تقاصری پوست زرد انج زرد شکا بدانه رویند
 چینی از مرکب دو درم شکب تبی خالص ورق طلا و ورق نقره از مرکب یک درم آله تبی
 ایش کایر و ده نیم رطل قند سفید نبات سفید عسل سفید صنفی متساوی سه وزن مجموع
 ادویه بدستور مقرر سجون سازند شربتی از یک شقال نادر درم و در نسخه دیگر بعضی رویند
 چینی دار چینی آورده انوشداری و لولوی محمول حکیم محمد باقر حسینی و حکیم
 عماد الدین محمد غفر الله لهما منقول از خط مغزی الیه قریب در افعال به نسخه و الله
 مغزی الیه صنعت آن ابریشم مقرر طب شیر سفید سنبل الطیب زعفران مصطکی رومی

کبر باقی شمع می بردارید با سفید ورق کل سبز از هر یک سه مثقال اسارون و آنرا سبیل
 رو بنزد چینی خود قاری خام پوست بیرون بسته صندل سفید پوست زرد و آنرا
 سعد کوفی سافج هندی مرجان فرمزی لیش سبز تخم بادرنجوبه عنبر اشهب
 مشک سیسی ورق طلا ورق نقره محلولین از هر یک یک اوقیه زرشک منقی
 اذخر یکی از هر یک دو اوقیه یا قوت ربانی یک مثقال شیراله منقی شصت مثقال
 نبات سفید غسل مصفی با ملنا صندل سه وزن مجموع ادویه اگر دوزن مجموع ادویه بکند بهر است اول مرتبه
 آله را گیشباز روز شنبه غصه که تر گردد پس از شنبه شسته با کلاب حق بید مشک بچنانکه مقداره هر
 پس از شنبه آرد نیز سولی بگردانند و با نبات و عسل کف گرفته داخل کرده لغوام و در
 و او دیه را بدستور بان شسته همچون سازند شربتی لقیال در نسخه دیگر با عنبر اشهب از هر
 دو درم و زرشک منقی و اذخر نیز دو درم و مشک یک درم و ورق طلا دو درم است
 انوش روی لولوی دیگر که بجهت نواب اشرف اعلی شاه عباس با خ
 ترکیب نموده صنعت آن بردارید با سفید کبریا لیش سبز و کادری بسد محرق مغول
 یا قوت ربانی اصل بدخشنی عنبر اشهب مشک سیسی ورق طلا محلول نه سبیل بواقره قفل و درج
 عقرنی فاقله کبار از هر یک دو مثقال خود قاری خام مصطکم و می دار چینی سنبل الطیب
 سعد کوفی ابریشم مقرض از هر یک چهار مثقال جوز بواله سافج هندی طبایر
 سفید ورق کل سبز زعفران طبر از منی زرشک منقی اسارون اذخر یکی از هر یک
 سه مثقال ورق طلا محلول یک مثقال شیراله منقی بمقادیر مثقال قند سفید غسل
 سفید مصفی از هر یک دو است مثقال بدستور مقرض چون سازند شربتی از دو درم تا سه درم
 انوش روی لولوی منقول از خط سبزه امجدیم حکیم بانسی شاه سلطان حسین
 قلمی فرموده اند که جد مغزی الیه حکیم محمد رضا بن نوشد در اوجیت نواب اشرف
 اعلی شاه عباس ثانی تالیف نموده صنعت آن عودهای مصطکی رومی دار چینی
 سنبل الطیب سعد کوفی ابریشم مقرض از هر یک چهار مثقال جوز بواله سافج
 سافج هندی طبایر سفید زعفران عنجه کل بهر نوزخ الا قاصط طایر است

مغسول زرشک منقعی اسارون اذخرکی ازهریک شش شغال قرقل درونج عقری
 قاقله صغار مرداریدنا سفته شست سبز که بای شعی لبه محرق مغسول یا قوت رمانی
 غیر اشهب شک منقعی ازهریک دو شغال ورق طلا یک شغال ورق نقره دو شغال
 شیر آله منقعی شصت شغال قند سفید غسل مصفی ازهریک دو صد شغال بقانون مقرر
 معجون سازند شربتی از یک شغال آله دو شغال انوشدارو و تصرف میزبان
 موسوی صنعت آن غنچه کل سرخ متروغ الاقناع شش شغال سعد کوفی لباب غصه
 ازهریک پنجم شغال قرقل شنبلیله الطیب اسارون سافج بندی ازهریک شغال
 شک منقعی لاص قند الطیب ازهریک نیم شغال جوز بوا بفت عدد دانه سیل
 دانه قاقله کار ازهریک دو شغال زرنیاد دار چینی دار قفل ازهریک دو شغال
 ونیم شیر آله منقعی صد شغال غسل سفید مصفی دو وزن مجموعه ادویه قند سفید یک وزن
 مجموع ادویه بدست بر مقرر معجون سازند شربتی دو درم و این نوشدارو انوشداروی
 کندی است فسخه کنده می بهتر است از برای تقویت قلب انوشداروی
 لولوی که مغفرت اه حکیم محمد باقر موسوی ترتیب داده و بعد آن معمول حکیم محمد حسین دله
 مشار الیه بود و این نسخه است یک نسخه خار و یک نسخه بارد نسخه خار این است
 اگر شش مقرر طباشیر دارد یا سفته که بای شعی کل سرخ سبیل الطیب زعفران
 مصطکی غیر اشهب ازهریک شغال عود فاری خام پوست زرد از زنج
 بادرنجوبه دانه سیل درونج عقری اسارون اذخرکی شش شغال زرنیاد دار چینی
 شک خطائی ورق نقره ریوند چینی سافج بندی سعد کوفی زرشک منقعی
 یا قوت رمانی ازهریک شغال آله منقعی شصت شغال قند سفید نبات سفید غسل مصفی
 ازهریک برابری مجموع ادویه المار الکلاب و عرق بید مشک بچوشانند و از پشت غربال
 بیالایند و قند و نبات و عسل را صافی نموده داخل کنند و بعد از آن غیر در آن حل کنند
 و بعد از آن شک و زعفران بعد از این در قبال پس باقی اجزا را داخل نمایند و نسخه دوم
 کاربرد است اگر شش مقرر طباشیر سفید کل کا و زبان کل سرخ مرداریدنا سفته غیر اشهب

درق طلا و ورق نقره که برای شمع صندل سفید زرشک منقعی از هر یک سه مثقال شیب سبز
 مرجان قرمز ریونید چینی از هر یک دو مثقال یا قوت رمانی زعفران تخم بادرنجبویه
 سنبل الطیب مصطکی از هر یک یک مثقال اسارون سعد کوفی دانه سیل درونج عقیق
 پوست زرد انج اذخر یکی سازج بندی از هر یک یک و نیم مثقال عود بندی غری
 یک مثقال آله منقعی شصت مثقال بابیات و قند و عسل از هر یک مثل مجموع اجزا
 مرتب نمایند شربت یک مثقال تاد و درم نافع باد انوشداری لولوی تالیف
 زین الدین بسود و شیره ازی صغیر آن مردارید با سفته بسد محرق مغسول شیب سبز
 که برای شمع کل سبز شمع الاقلع زعفران قاقله صفرا اذخر یکی خولنجان
 بادرنجبویه کل ارثی مغسول ریونید چینی لباسه دار چینی از هر یک دو مثقال سعد کوفی
 بهن سبز بهن سفید سازج بندی اسارون مصطکی رومی شقاقل از هر یک دو مثقال
 سنبل الطیب یک مثقال و نیم عود قماری چهار مثقال زرشک منقعی سه و نیم مثقال
 ابریشم مقرض سه مثقال شیر آله پنجاه و چهار مثقال اجزا را کوفته بچینه قند سفید
 پنجاه مثقال عسل سفید جید خوشبوی نصفی یکصد و پنجاه مثقال قند و عسل را بکلا
 حل کرده بقوام آورده ابریشم مقرض را بران پاشیده ادویه باید ستور مقرض
 بان سه شته همچون سازد شربت یک مثقال تا یک مثقال نیم انوشداری لولوی
 لولوی قلمی نموده اند که این از تصرف بنده اتم میر محمد باشم المحتاج الی غفران
 رب الرحمن مخاطب حکیم معتمد الملوک سپید علونجان است اعضای رتبه و سده را قوت
 و نور چشم را بفراید و مانع انصباب سودا است معده و اسهال و غلظت اظلاط و تعفن
 و اظلاط سودا بروح و غلبه سودا و مقوی باه و محضف رطوبات معده و اسهال و دماغ و
 اعصاب باضم و شتهی طعام است بوی دمان خوش کند و فرج و سرد را در دو
 دماغ و مالخو لبها و سایر امراض سوداوی اناغ است و منافع بسیار دارد و مجرب است
 این نسخه بلکه جمیع انوشداری لولوی و لاسیما انوشداری لولوی حکیم زین الدین
 محمودی باشد مقوی معده و اعضای رتبه و نافع از برای اصحاب سواس

جلد اول نسخ انوشداری لولوی

۶۴

والیو لیا خصوص از برای اصحاب الیو لیا یی راتی و سعدی و سبب باشد در نهایت
 نفع مرانرا صنعت آن غنچه کل سدرخ نزع الاقناع چهار شقال مرورید ناسفته
 شش سبز لبه محرق منقول کربابی شعی از هر یک دو شقال طباشیر سفید ساوچ سبزی
 پوست برون پسته پوست زرد اترج فاد ز سر سعدی خطانی کل ارمنی منقول
 کل دغستانی ابریشم مقروض صندل سفید بهمن سدرخ بهمن سفید شقال مرورید
 خولجان از هر یک سه شقال سعد کوفی سیل بواسنبل الطیب زرب از هر یک
 یک شقال نیم زرب شک منقی هفت شقال تخم خرفه سفید چهار شقال عنبر طلای محلول
 از هر یک نیم شقال زعفران درق نقره محلول از هر یک یک شقال شیر آله منقی نفاذ و نج
 شقال فانیه سنجری عمل سفید صنفی خوشنویات سفید سه وزن ادویه یعنی از هر یک
 بوزن مجموع ادویه آله را یک شبال زرد و زرد شیر کاه و تخم شاندریل پس شبنم و شکو دان را
 باز زرب شک منقی در نه رطل آب خالص بچوشانند تا به رطل برسد پس مالایند و فانیه
 و عمل و نبات را بکلاب حل کرده با شش بلایم بچوشانند و کف آنرا بگیرند و چون دیگر
 نیار و صافی نموده در بطیوخ آله داخل کرده بقوام آورند و ادویه را بان بدستور
 مقرر بسته بچون سازند شربتی از یک شقال تاد و شقال انوشداری لولوی
 لولوی یا قوی نیز از اترج آن مرحوم صنعت آن مرورید ناسفته یا قوت آتانی
 شش کافوری عقیق میانی لبه محرق منقول مرجان قرمزی زرد کینه فاد زرب شک
 خطانی درق طلا درق نقره عنبر اشهب کهر با قفاح اذخرکی از هر یک چهار دانگ
 سنبل الطیب درق کل سدرخ سعد کوفی پوست برون پسته پوست زرد اترج طباشیر
 سفید صندل سفید کل مختوم کل ارمنی ابریشم مقروض ساوچ سبزی وانه سیل از هر یک
 یک شقال شیر آله منقی بست شقال آب امرو و آب بهمن شربن از هر یک چهل شقال
 نبات سفید عمل صنفی از هر یک پنجاه شقال دستوشانند آنکه شیر آله را در یک
 رطل کلاب بپزند تا مدها شود پس مالایند و با لایند و فانیه را در کینه و آب امرو و آب بهمن
 و نبات و عمل قدری آب خالص داخل کرده بچوشانند و کفش را بگیرند و در بطیوخ

اسارون تخم بادرنجبویه از هر یک دو مثقال زعفران بصلکلی طباشیر سفید کشته خشک
 ورق کل سرخ ابریشم مقرض صندل سفید و قماری خام از هر یک سه مثقال
 قرنفل مشک تنبی خالص عنبر اشب ورق طلا محلول از هر یک یک مثقال
 شیر آله منقح شفت مثقال قند سفید غسل مصفی بالمناصفه سه وزن مجموع ادویه
 به دستور مقرر محون سازند شترتی از یک مثقال تا یک مثقال و نیم نوشند و
 لولوی دیگر نیز از تالیف ان معذور که همان منافع دارد صفت ان غنی
 کل سرخ شروغ الاتماع چهار مثقال مروارید ناسفته بسد محرق شیب سبز کربا
 شمعی از هر یک دو مثقال طباشیر سفید ساذج بندی پوست بیرون بسته پوست
 زرد انرج حجر فادر هر سعد فی کل ارسنی مقبول ابریشم مقرض صندل سفید از هر
 سه مثقال سعد کوفی دانه بیل بوا از هر یک یک مثقال و نیم زرشک سده اینفست مثقال
 تخم خرفه منقح چهار مثقال عنبر اشب طلای محلول از هر یک نیم مثقال زعفران ورق
 نقره محلول از هر یک یک مثقال شیر آله سفید و پنج مثقال فانیه سنجرعی غسل مصفی
 نبات سفید بر سه وزن ادویه یعنی از هر یک یک وزن ادویه مجموع اله را
 یک شانه وز در شیر کا و بخیساند پس بشویند نیکو و بانه رطل آب آنرا در زرشک
 بخیسانند تا آب رطل برسد پس ببالانند و فانیه و غسل و نبات را داخل کرده بقوا
 و شیرینی از یک مثقال تا دو مثقال نوشند و لولوی نیز از تالیف ذاب
 زعفران ماب یعنی حکیم محمد باشم ابن محمد بادی العلوی غفر الله له نبات مفوی
 ریشه است و از برای خفقان و مایه کوبایی مراقی و ضعف دماغ و کبد نافع
 است و بوی دمان خوش کند و نشاط آورد و دشتهی است و شام بسیار دارد و میرب
 صفت ان غنی کل سرخ چهار مثقال سعد کوفی سه مثقال مروارید ناسفته شیب کافوری
 یا قوت زانفی عقیق نیانی بسد محرق مرجان قویری زمره کهنه لعل بدجستی حجر باذر
 خطائی عنبر اشب ورق طلای محلول ورق نقره محلول کربای شمعی و در پنج پوست
 بیرون بسته زعفران ققاج او خرز زرب اسارون بسیار باغی از هر یک یک مثقال

پوست زرد از زنج و از چینی طباشیر سفید صندل سفید سافوج بنده کل محمول کل
 محمول ابریشم مقرض و آنه سیل بود از هر یک یک شقال و نیم شیر آله شصت شقال
 منقی استقال آله و زرشک را در نه رطل آب بچوشانند تا بلبه رطل رسد پس
 فرو داده ببالند تا بکوبد ببالند پس فانیه سنجر و نبات سفید و عمل مصف
 و رب به شیرین و رب امرو و از هر یک بوزن مجموع ادویه داخل کرده بقوام آورند
 و با سایر ادویه بدستور مقرر معجون سازند و در ظرف چینی نکاه دارند شربنی استقال
 نادر و شقال الوشدار و می لؤلوی به نسخه دیگر صنعت آن با قوت ربانی
 مر و دریدنا سفینه شیش سبز لبه محرق محمول که با بای شمع پوست زرد از زنج و از
 سلیمه سیاه سافوج بنده سینبل الطیب در پنج غفرانی چینی و آنه سیل درق فقره محمول
 سعد کوفی اسار و نخم بادرنجبویه از هر یک دو شقال زعفران مضطکی طباشیر
 کشنیر خشک بریان مغشور کل سیخ منزع الاقناع ابریشم خام مقرض عود و غار
 صندل سفید از هر یک سه شقال و نقل شکستنی عنبر اشعث درق طلای محلول
 از هر یک یک شقال شیر آله منقی شصت شقال قند سفید و عمل بالسیوسه وزن مجموع
 ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند شربنی از یک شقال تا یک شقال نیم افوشدار و
 لؤلوی که از سفرحات است و مقوی دل و معده و مرق و دماغ است و دفع غم و
 فرح و دوسو اسکنند و با لخوا لیبای مراقبی را بنهایت سودمند باشد و باضم طعما
 است و بوی دمان خوش کند و اشتهای طعما آورد و شکم به بندد و بهر بیماری که بشا
 معده باشد نافع است و صنعت آن غنچه کل منزع الاقناع چهار شقال سعد کوفی
 از هر یک مر و دریدنا سفینه لبه محرق محمول شیش بکر که با بای شمع پوست زرد و شقال عود و غار
 غرق خام سه شقال و نیم طباشیر سفید سافوج بنده سینبل الطیب کل از بای ابریشم مقرض
 از هر یک سه شقال عنبر اشعث زعفران از هر یک نیم شقال شیر آله منقی شقال و طریق
 شیر آله آن است که به مقدار آله را که خواسته باشند با دو وزن شیر کا و بچوشانند یک
 شبار و پس بشویند و می شقال آن را با دو صد و هفتاد شقال آب خالص بچوشانند

انمقدار که نوشمال آب در آن بماند پس عمل مصفی و قند سفید متساوی کیند و بشما و
 داخل کنند و بچوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده ادویه را بدستور بمان کشند
 و در نسخه دیگر این افوشد ارد غیر اشبه داخل نیست و وزن زعفران و نوشمال آب
 و این اجزا برابر اجزای اصل افرو است که با درونج عقری بهین سفید بهین سرج
 اشبه از هر یک دو شقال شیرالکله سی شقال چنانچه در نسخه اصل بود و باز رشک
 و انار و انداز هر یک دو از ده شقال در آب بچوشانند و از بالا لیش بگذرانند و با حنظل
 مجموع ادویه قند سفید و عمل مصفی ترکیب کنند شری از دو درم تا دو شقال
 افوشد آرومی دیگر شقال از خط سیادت آب عمده الاطبا سیرا محمد رحیم حکیم
 باشی و له ارشد حکیم محمد باقر بن حکیم محمد رضا برادر حکیم احمد فرموده اند که این افوشد ارد
 بخت نواب اشرف جنت نکالی شاه عباس صفوی موسوی تالیف شده است
 صنعت آن عود هندی مصطکی رومی سنبل الطیب سعد کوفی و ابریشمی از هر یک
 چهار شقال جوز و البسانه سادج هندی طباشیر سفید کل سرج زعفران کل ارشی
 زرشک منقی اسارون از هر یک شش شقال قرقفل درونج عقری قاقلم صغار
 مرادید یا سفید که با لیش سبز لید یا قوت سرج غیر اشبه شک شبی از هر یک
 درق طلاکیت شقال درق نقره و دو شقال الکه منقی شصت شقال قند سفید عمل مصفی
 از هر یک دو لب شقال بدستور مقرر نمائید افوشد آرومی نو لوسی دیگر
 منافع بسیار دارد و نهایت مقوی قلب و معده است صنعت آن مرادید یا سفید
 بسد محرق لیش سبز سعد کوفی فلاح از هر یک چهار شقال طباشیر سفید سادج
 سنبل الطیب ابریشم مقرض کل ارشی از هر یک شش شقال عود قاری خام هفت شقال
 غیر اشبه شقال شیرالکله منقی شصت شقال عمل مصفی قند سفید یا لیش
 سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر نمائید افوشد آرومی نو لوسی دیگر صنعت آن
 مرادید یا سفید بسد محرق لیش سبز طباشیر سفید سادج پندی سنبل الطیب ابریشم
 مقرض شیرالکله از هر یک سه شقال سعد کوفی زعفران غیر اشبه سیرا

نسخ انوشداروی لولوی

جلد اول

۹۰

یک مثقال قند سفید غسل مصفی از هر یک نو و مثقال بدستور مرتب نماید انوشدارو
 لولوی منقول از بیاض مجربات حکیم احمد بن موسی بن خطا مغزی الیه صنعت ان
 مرداریدنا سفته لبه مخوف مغول شب سبز مخوف مغول مصطکی رودی از هر یک
 سعد کوفی از هر یک و مثقال خود قماری خام بکلاب سوده سنبل الطیب طباطبائی
 سفید ساذج بندی کل ارمنی مغول ابریشم خام منقرض از هر یک و مثقال
 عنبر اشعث زعفران از هر یک یکدرم مشک شنبلیلی یک درم اکاک شیرازه منقی شصت
 مثقال نبات سفید غسل مصفی برابر بقدر حاجت بدستور منقرض معجون سازند
 و بعضی الحادین انوشدارو مشک خطاسی و مثقال مرداریدنا سفته صلا کرده
 و دو درم نیم فرغ خشک ساذج بندی از هر یک و مثقال عنبر اشعث یک مثقال و
 اند و بعضی اطباء آله را یک شب در شیر می خیسایند از آب گرم شسته که اثر
 شیر برود و در آفتاب خشک کرده کوفه بخته و داخل نمایند و قطعی فرموده اند که
 این قسم بهتر است بحسب طعم از آنکه آله را بخته از بالا لیش سردن می کنند که بای
 مزه ششی بیکرد و شیرینی نیم مثقال انوشدارو و لولوی دیگر منقول از
 بیاض مجربات حکیم احمد بن خطا مغزی الیه صنعت ان مرداریدنا سفته لبه مخوف
 مغول شب سبز سعد کوفی از هر یک زعفران از هر یک چهار مثقال خود قماری
 خام ده مثقال طباطبائی سفید ساذج بندی طبرن ارمنی مغول سنبل الطیب از
 هر یک شش مثقال عنبر اشعث لاجورد مغول از هر یک و مثقال صندل سفید بکلاب
 سوده سه مثقال آله صنعت مثقال قند سفید کصده و ششاد مثقال غسل مصطکی
 حاجت آله را یک شب در شیر خیسایند پس آب گرم بشویند و بکلاب بنزد ما میرانند
 از بالا لیش بکزدانند و با غسل و قند لقوام آورند داد و دید را بآن شسته معجون سازند
 و فرموده که این دستور بهتر از سقوط است انوشدارو و لولوی دیگر منقول از
 خطا مغزی الیه صنعت ان مرداریدنا سفته شب سبز لبه مخوف مغول مصطکی رودی
 سعد کوفی از هر یک و مثقال خود قماری خام بکلاب سوده سنبل الطیب ساذج خام

طبا شیر سفید کل ارسی بر لبش مقرض از هر یک سه شقال غیر اشعث زعفران از هر یک یک ریم
یکه اکاشه شیر آله منقی سی شقال نبات سفید عمل سفید مصفی بالمناصفه بقدر حاجت بپزد
مرت نماید شربتی یک شقال تاد و شقال لولوشداروی و دیگر منقول از باب
محرمات سوزی آله صفت آن مردار بدنا سفته سعد کوفی قرفل اسارون صطکی
از هر یک سه شقال قاقله صفار قاقله کبار سبابه جوز باقره الطیب زعفران
سنبلی الطیب از هر یک دو شقال ورق کل سرخ پنج شقال شیر آله منقی هفتاد و پنج شقال
غیر اشعث یک شقال مشک شبنمی یکه انگه در خشک سه شقال سافج هندی
دو شقال و نیم عمل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرض چون سازند شربتی از دود
تاسه درم لولوشداروی لولوی محمول حکیم محمد باقر موسوی منقول از خط مشهور
صفت آن بر لبش مقرض طبا شیر سفید سنبلی الطیب زعفران صطکی رومی
که بای شبنمی مردار بدنا سفته ورق کل سرخ از هر یک سه شقال اسارون دانه سیل بوار بپزد
عود قاری خام پوست برون بسته صندل سفید پوست زرد اترج سعد کوفی
سافج هندی مرجان قرقری لیش بنز تخم بادرنجبویه غیر اشعث مشک شبنمی ورق
درق نقره از هر یک یک اوقیه زرشک منقی از هر یک یک اوقیه بایقوت رنگانه
یک شقال شیر آله منقی اشعث شقال نبات سفید عمل مصفی بالمناصفه سه وزن ادویه
بدستور مقرض چون سازند اگر شربتی و وزن ادویه کنند بهتر است اول مرتبه آله را
از شیر شسته با کلاب عرق بید مشک بچوشانند تا مهر اشود از بالا لیش یکدراشد و نبات
و عمل بقوام آورده همچون سازند شربتی از یک شقال تاک یک شقال و نیم
لولوشداروی لولوی مفرغی شبت قویدل و دماغ و معده و جگر باقوت
بخشد و اشتها آورد و طعام بگوارد و بیمار بچارا که از مشارکت معده و جگر بود سود
و نفع و شکستگی آورد صفت آن مردار بدنا سفته جد و در خطائی مجرب لیش سبز
سعد کوفی از هر یک که با از هر یک دو شقال عود خام طبا شیر سفید سافج هندی سنبلی
کل ارسی بر لبش مقرض از هر یک سه شقال زعفران در پنج بهمنین شسته از هر یک دو شقال

جلد اول لسخ انوشدارومی لولوی

449

شیر آله منقی سی شغال زرشک پیدانه انار دانه از هر یک ده شغال زرشک دانه از
 با آله بوشانند و صاف نمایند و با سه خندان ادویه قند و عسل لقوام آورند و بطریق
 معمول سحون سازند و شربت در دو درم نادر شغال تناول نمایند انوشدارومی
 لولوی تالیف حضرت استاد ویسینعی حکیم سید محمد باوی خان قدس سره
 جامع این ادراک معقوی اعضای زنده و معده و مضمة است و اسهال رطوبتی و اسهال
 سفید صنعت آن شیر آله منقی چهل پنج شغال مردار بدنا سفید غلطان لبد محرق
 مغفول شیب کبرهای شمع کوفی از هر یکی ده شغال عود غرقی خام یک
 سفید سافج بندی سنبل الطیب کل ارمنی ابریشم مقروض از هر یک چهار و نیم شغال
 زعفران سه شغال غیر اشخب یک شغال شربت شیرین شربت سیب شیرین از هر یک
 هست شغال عسل و نبات با لبا صنفه وزن ادویه علی الرسم سحون سازند و در
 نشسته دیگر قرقل پوست زرد کونله و یا پوست رز و اترج مصطکه رومی فاقله کبار از هر یک
 سه شغال جوز بود و شغال مشک خالص نیم شغال داخل است انوشدارومی
 لولوی دیگر صنعت آن ورق کل سنج سه درم سعد کوفی قرقل مصطکه زعفران سارون
 دانه بیل بواقره آله اچینی مردار بدنا سفید که بای شمع مرجان قرقری از هر یک دو درم
 جوز الطیب فاقله کبار با سه کثیر خشک مقشر غیر اشخب از هر یک یک درم ابریشم مقروض
 شیب سبز لسان الثور صندل سفید صندل سرخ در پنج عقرب بیمن سرخ بهمن سفید
 گل ارمنی کل مخدوم طباشیر سفید پوست بیرون لبد از هر یک درم و نیم شیر آله منقی
 در شیر شربت زرشک شربت انارین از هر یک پانزده شغال مشک بستی خالص نیم درم
 زرد محلول فضا محلول از هر یک دو دانه با سه وزن ادویه قند سفید و عسل مصفی بدستور
 سحون سازند شربت از یک شغال با سه درم انوشدارومی لولوی دیگر صنعت آن
 مردار بدنا سفید صندل سفید قاصری ورق فقره ابریشم مقروض سعد کوفی تخم خرفه
 مقشر کثیر خشک مقشر از هر یک هفت درم غنچه کل سنج شروع الا قلع قرقل
 مصطکه رومی سنبل الطیب قرقه الطیب سارون شامی از هر یک شش درم طباشیر

از هر یک سه شقال جوز بجا غیر استنب از هر یک دو شقال درق طلا درق نقره از یک شقال
 مشک خالص نیم شقال قند سفید و غسل مصفی بالمناصفه سه وزن ادویه بدستور مقرر
 همچون سازند شربت یک شقال انوشداری لولوی یا قوتی صنعت آن مرد
 ناسفته یا قوت رمانی شب که فوری کبر بای شمع بدم محرق پوست زرد انجیر
 سیلونه سیاه سافج سندی سنبل الطیب درج عرقی دانیه سیل و درق محلول سعد کو
 اسارون تخم بادرنجبویه از هر یک دو شقال زعفران مصطکی طباشیر سفید کنیزک
 بریان بقشه کل سرخ شتر مرغ الاقحاع ابریشم مقرر عود قماری صندل سفید از هر
 سه شقال قرص شکسته خالص غیر استنب درق طلای محلول از هر یک یک شقال
 شیر آله منقی صنعت شقال قند سفید و غسل مصفی بالمناصفه دو وزن
 مجموع ادویه بدستور مقرر همچون سازند و در ظرف خیسینی نگاه دارند شربت
 از یک شقال تاک شقال و نیم انوشداری لولوی عنبر یک
 صنعت آن ابریشم مقرر سنبل الطیب مر و از ناسفته کبر بای شمع زعفران
 طباشیر سفید غنچه کل سرخ شتر مرغ الاقحاع از هر یک سه شقال اسارون
 سافج سندی عود قماری عرقی خام سعد کوفی دانیه سیل و پوست پیر و درق
 پوست زرد انجیر از شک منقی صندل سفید مصطکی رومی و یونیز صینی عنبر
 مشک شبنمی خالص مرجان قرمز لیش شیر و درق طلا درق نقره بادرنجبویه
 از هر یکی از هر یک یک شقال شیر آله منقی نسبت شقال قند سفید و وزن نام
 ادویه غسل مصفی دو وزن مجموع ادویه بدستور مقرر همچون سازند انوشداری
 عنبری لولوی دیگر صنعت آن مر و از ناسفته لبه محرق لیش سنبل طباشیر سفید
 سافج سندی سنبل الطیب ابریشم مقرر از هر یک سه شقال سعد کوفی
 زعفران عنبر استنب از هر یک دو شقال عود قماری خام دو شقال و نیم کل از
 یک شقال شیر آله منقی نسبت شقال غسل مصفی قند سفید از هر یک دو شقال
 آله را در سه رطل آب جوشانند تا یک رطل رسد قند و غسل را در آن خلطه بپاشند

جلد اول نسخ انوشدار و لولوی فصل در نسخ جوارش الملعج

482

آورده پس خبرادران داخل نمایند پس باقی ادویه را کوفته بخیته باین شسته سجون سازند
 و در ظرف صینی نگاه دارند شسته بی یک شقال انوشدار و می عنبری
 لولوی سقوال از سخته المومنین که سوزی البیه از بیاض محرابا نواب حکیم سر محمد باقر
 سخته سوزی البیه نقل نموده و قلمی فرموده که بهترین نسخه های انوشدار و می لولوی است
 و کبر رنج بر شده و بجهت تقویت اعضای رگه و ضعف معده بدن و تقاضاست
 بر این چنین است تمام صنعت آن طباشیر سفید البشیم مقرر من مصطلکی زعفران سفید
 مردارید با سفته که با کل سرخ از هر یک شقال با قوت زمانی رو بند خطائی اسارون
 سعد کوفی خود بند می از خرکی صندل سفید پوست زرد اترج سافج بندی بید شیرین
 بادرنجوبه در پنج عنبری و انیسل و از رشک منقعی عنبر اشک و رقی طلا و ورق نقره از هر
 دو شقال رشک ترکی یک شقال شیر آله منقعی نو و شقال المله را با کلاب نو و شقال آب
 باران بنجر طل بچشانند تا مبراشود از پرویزن بگذرانند و با یک وزن و نیم مجموع ادویه
 قند سفید و مثل آن عسل سفید خوشبوی مصفی را بقوام آورند ادویه را بدستور مقرر با
 سجون سازند انوشدار و می لولوی عنبری نصف حکیم رکن الدین سوسو شیراز
 صنعت آن مردارید با سفته سفید الطیب شقال مصری لباب از هر یک شقال
 غنچ کل سرخ شروع الاتاق بهر سرخ بهر سفید از هر یک شقال سعد کوفی طباشیر سفید
 صندل سفید زرشک منقعی از هر یک شقال اسارون زعفران فاقه کبار فاقه صفا
 جوز بوا و لیمان دار صینی بادرنجوبه سافج بندی کثیر رشک سفید از هر یک شقال
 رشک تبتی خالص عنبر اشک از هر یک نیم شقال شیر آله منقعی یک رطل فایند
 بنجری نیم رطل مصفی یک نیم رطل بنجری شقال تپو مقرر کثیر بنجری شقال فایند
 فصل در بیان جوارشانی که اصل و نمودار آنها المله است جوارش الملعج
 تالیف حکیم علاء الدین منصور طبیب مشهور معده را قوت دهد و شترهای طعام آورد و سحر
 معده را ببرد و مقوی قلب و کبد و مفرج است خفقان باد و از ابل کند صنعت آن شیر الملعج

جلد اول نسخ جوارش الملیح

۴۹

پوست بیرون لبته درم صمغی رومی سه درهم پوست انجیر زرد شک پیاده خود قماری از هر یک
سه درم غنبر اشبه یک شقال نبل الطیب دو درم قند سفید یک من و نیم قند را بقوام آورد
ادویه را کوفته بخت بان شسته بر روی سنگ ریزند و بطریق لوزیات بریده نکند و بریزند
جوارش الملیح قلمی فرموده اند که از تالیف بنده درگاه محمد باشتم فحاطب حکیم محمد
علو بخان محمد شایبی است که در سینه کنیز ار و یکصد سفده سحری در و الفتح ابعین بخت
شایزاده و الانسب محمد بیدار بخت محمد اعظم شاه بن اوزنگزب عالمگیر کورگانی تالیف
نموده نهایت سفید آمده این جوارش محد را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و سوار
کبره را تسکین دهد و متقوی محده طارر طیب است و دل را قوت دهد و مفرح قلب است
و اسهال مزاجی را تسفیت دهد و سده را با صلاح آورد و صفت آن شیر آله شقی دوازده
شقال طباشیر سفید صندل سفید ساق زرد شک منقعی بادرنجویه کل سرخ مفرح الاقمار
پوست بیرون لبته از هر یک یک شقال کثیر خشک منقش سرخ غم خود منقش از هر یک و شقال
مروارید با سفته چهار دانگ غنبر اشبه و برق طلا و برق نقره از هر یک و دانگ یک
رب به شیرین از هر یک و وزن ادویه بدستور بنمایند جوارش الملیح نو لوی
و یک تالیف آن مرحوم بخت منافع مذکوره صفت آن شیر آله شقی هفت توله زرد شک پیاده و
توله در آغاج لصل کلاب و حرق کا و زبان و آب انار شیرین و آب انار ترش و عرق
بیدر شک و عرق بادرنجویه از هر یک ده توله از بارچه یا لابند پس کثیر نبات سفید
داخل کرده بقوام آورد پس مروارید یا قوت مانی که بای شقی دار صینی مصطفی
از هر یک ششما شده و نه هل و اطباشیر سفید از نیم مفرض صندل سفید کل کا و زنا
کثیر خشک منقش از هر یک و برق طلا و برق نقره از هر یک باشد پوست بیرون لبته
نه باشد غنبر اشبه نه باشد بدستور بان پس شش شش باشد جوارش
آله ساده که همین منافع داید صفت آن شیر آله است درم پوست بیرون لبته شش
زرد شک پیاده صندل سفید از هر یک درم حلال کل سرخ مفرح الاقمار خشک
کرده از هر یک دو درم قند سفید یک من و نیم کلاب یک من و نیم بریزد بدستور مزب از

در بنک یخته بطریق لوزبات بریز جوارش آلمج لوی دیگر صنعت ان الکه مفر
 چهارده شقال آب رشک آب سماق از هر یک شقال صندل سفید ابریشم شکر
 کل کما وزبان دانه سلی بوا بادر بنجوبه دار صنی مروارید ناسفته از هر یک شقال
 کل سرخ خرقه مفر از هر یک شقال عنبر انیسون شک خالص ررق نقره ورق طلا
 از هر یک یک شقال زعفران شش باشد نبات سفید سی و هفت شقال رب آکو
 رب سبب و لایمی رب شیرین از هر یک شقال کلاب عرق بید رشک عرق کاوزان
 از هر یک یک شقال و پنج شقال اجزا را کوفته بخیته مروارید را صلایه نموده نبات را در
 عوقیات بقوام آورده ربوب با داخل کرده تیز نند تا چون سحون شود وقت فرود
 شک و عنبر مروارید و ورق طلا و ورق نقره داخل نموده تیز زده فرود آورده در ظرف
 صنی نگاه دارند خوراکی از ششماشته تا بکته با عوقیات مناسبه بنجوبه جوارش آلمج
 معده و قلب قوت دهد و خفقان را از ابل کند و قوت تمام آورد و کبد اقوی گردد
 و این جوارش آلمج بسیار است صنعت آن آب به اصفهانی آب سبب اصفهانی
 آب اترج آب انار شیرین آب امرو و آب سبب ترش آب لیمو آب رشک بنفشه
 آب سماق از هر یک دو او قبه نبات سفید کین کلاب عرق بید رشک از هر یک یک شقال
 شیر آلمج درم شیر آلمج در آب پیژد نامهر شود و بیالایند و آبها و عوقیات حاکر ده
 بقوام آورند پس صطکی و عود خام زعفران طباشیر سفید سنبل الطیب خرقه دار صنی
 از هر یک دو درم پوست بیرون لپته پوست اترج حب کلاس از هر یک دو درم کوفته
 بخیته بان سه شسته جوارش آلمج ساژند و زیاده نمودن اجزا دلم کردن بحسب مزاج و علاج
 بعهده طبیب است که بحسب مزاج شخصی اضافه دکم نماید و اگر ضعف قلب باشد و در مزاج
 حرارت نباشد عنبر انیسون شک خالص دو دانگ اضافه نمایند و اگر وزن
 آب سوده درم کنند و با آلمج پیژد نامهر شود و پس سیالایند بهتر است و اگر خواسته باشند آلمج
 بنجوبه ملکه با ساژند و کوفته بخیته بعد از آنکه نبات و آبها و عوقیات بقوام آورده باشند
 و داخل کنند چنان است و اگر درم عنبر کل سرخ نزع الاقلام عروق داخل نمایند صواب باشد

جلد اول

لسح جوارش المبح

۴۸۵

جوارش المبح که آن مرحوم بجهت نوابه کان عالی متعالی شانه زاده آلاء رضاقلی میرزا اوله
 نادر شاه صاحب قرآن نوشته صنعت آن بلبله مر با کسید و بنجاه شتقال کلاب نیم سن
 و آب یکین سیرند تا مهر شود و از بالا لیش بیرون کرده قند سفید یکین عمل مصفی نیم سن
 داخل کرده بقوام آورد پس یکین شیر آله منقی بست شتقال پوست بیرون بسته
 مصطکه رومی خار خشک دار صینی خود سندی خام ابریشم مقرر از هر یک بست شتقال
 زرشک منقی پنج شتقال عنبر اشک درق طلا و درق نقره از هر یک بست شتقال داخله
 معجون زند و اگر خست الحدید بد بر رفت شتقال درین جوارش داخل نمایند بهتر است
 جوارش المبح دیگر آب لیمو سماق از هر یک ده درم قند سفید نیم سن بقوام آورده آله منقی
 بنجدرم خود قماری خام سه درم مصطکی دو درم عنبر اشک نیم شتقال کوفته پنجه بدستور
 جوارش سازند جوارش المبح دیگر مقوی سحر حار است و اشتهای او در و طعام مضیم کند
 و اسهال صفراوی باز دارد و دماغ را قوت و خفقان طایفه دهد و بوی بان خوش کند
 صنعت آن شیر آله منقی بست درم زرشک منقی صندل سفید از هر یک بنجدرم کل منج
 شروع الاقمار سماق پوست زرد انج حب الاس پوست بیرون بسته از هر یک درم
 مصطکه یکدرم شکستی یکدالک عنبر اشک نیم دالک قند سفید یکین کلاب یکین قند
 بکلاب حل کرده بقوام آورند و اجزا کوفته پنجه بان باشند شیرینی از آن سه درم
 جوارش المبح دیگر تالیف آن مرحوم که بجهت رضاقلی میرزا اوله ارشد نادر شاه تربیت
 ادرمه اوت دهد و اشتهای طعام آورد و نفوت قلب نماید و تخفیف رطوبات غریبه نماید
 و شوارا دفع کند و مفرح است و نافع است از برای سواس و خفقان و فرجه شانه
 شانه که نه را سفید است و منافع بسیار دارد و مجرب است صنعت آن بلبله کالی مر با منقی از نو
 یکصد و بنجاه شتقال کلاب نیم سن شیر و آب یک من شیر سوزشاند تا مهر شود و از بالا لیش یکین
 و نقل از او در کند پس قند سفید یکین عمل مصفی نیم سن داخل کرده بقوام آورد پس یکین
 شیر آله منقی بست پنج شتقال پوست بیرون بسته پوست انج مصطکه خار خشک دار صینی
 خود سندی ابریشم مقرر کل کا و زبان صندل سفید از هر یک بست شتقال زرشک منقی پنج شتقال

عنبه شنبه و طلای محلول در قهوه ملول از هر یک ششغال بدستور مقرر مرتب نمایند و اگر شنبه الحید
 در درین جوارش داخل نمایند بهتر است جوارش ایلج لو لوی اقتراج آن معفور
 ایضا که سمیت نندگان مغزی البه ساخته و نفع بسیار بمزاج ایشان نموده از برای ایلج
 مذکور قبل صنعت آن المله منفی است شغال در کلاب و عرق بید مشک و عرق خیار
 و عرق کاه زبان از هر یک نیم من عسل با در بخوبیه ده سیر در یک نفره یاد یک سخی بخوانند تا آنکه
 بهر شود و بمالند و بیالایند پس آب بفرجل حلوا به سبب شیرین آب انار آب بامد و شراب
 انرج شراب آلبالو شراب زرنک از هر یک است شغال نبات سفید سی سر عسل مصفوی
 همه با داخل کرده بقوام آورند پس بگردمر دارند تا سفته ابریشم مقرر صغیر خشک
 دار چینی عود سندی بوست زرد و انرج از هر یک دو شغال کل کاه زبان سه شغال سافج
 سندی طباشیر سفید عنبه شنبه و عرق نفره از هر یک شغال و عرق طلا شک زکی صد و ا
 خطابی از هر یک نیم شغال بدستور مقرر زبان شنبه جوارش سازند شربی یک شغال
 جوارش ایلج حکیم عسل اندک مخاطب حکیم الماکک صنعت آن آب انار شیرین آب
 آب انار ترش قند سفید از هر یک یکصد و پنجاه درم آب بغضازه سی صفت درم و نیم
 شیر آله منفی پنجم بود برودن بسته بوست زرد و انرج مصطلک رومی سنبیل الطیب
 فافله کبار دانه بیل بوطا طباشیر سفید زرد و کشتن خشک از هر یک نیم درم عود سندی خام و ج
 از هر یک یک بدستور مرتب نمایند شربی شورم جوارش ایلج لو لوی خاصه نادر شاه
 از مالکف آن معفور قلمی فرموده اند که این جوارش را فوائد بسیار است و از جمله فوائد بسیار
 التبع است از برای بالیخو لیای مرقی و سودا و خفقان شوادی و صداع سوداوی صنعت آن
 شیر آله منفی چهارده شغال زرنک منفی شش شغال صنبل طباشیر سفید کل کاه زبان یک
 منفی دانه بیل یا در بخوبیه ابریشم مقرر دار چینی از هر یک دو شغال کل سنج چهار شغال
 نیم خرقه منشستر شغال مر و اردنا سفته عنبه شنبه و عرق طلا و عرق نفره از هر یک یک شغال
 نبات سفید یکصد و سی شغال شراب آلبو بیت و چهار شغال شراب انار بیت شغال بدستور
 مرتب نمایند شربی دو شغال و در وقتیکه برودتی در مزاج اشرف مسوس شود یا قبضی

عود بند ی پوست زرد اترج از هر یک سه مثقال شک بیتی یک مثقال برادویه افزوده و در
 ترنجبین خراسانی پاک کرده از تخم و خاشاک سی مثقال و نیم من کلاب افزوده تا فاع با جوارش
 الملج و دیگر از تالیفات این مروج به جهت شخصی که حرارت مغرطه در مزاج خصوص کرده باشد
 و بسبب حرارت کرده و یا بطین داشت و اورالینت در طبع نبرود و ضعف قلب و خفقان
 و تبیان نبرد و است صنعت آن آله منقح ده مثقال زرشک منقح پنج مثقال کافور قیصر
 زعفران از هر یک نیم مثقال غنچه کل سرخ سه مثقال طباشیر سفید باد زهر خطائی صندل
 کل و اغستانی که بایستی شعی کل از منی مغسول است منبر صندل سفید ابریشم مقراض گراج
 از هر یک یک مثقال کشنیر خشک مقشقه تخم خرده مقشر از هر یک سه مثقال انچه را صلا یا بکند
 با کلاب بکشد سماق صلا یا نموده باقی ادویه را کوفته و بخته بر آب شیرین رسیده بپزد
 از هر یک پنجاه مثقال سه شند شیرینی دو درم جوارش الملج و دیگر که اکثر حوم بهجت
 عالیجاه لطف علیان بر این کار نشاء تالیف نموده اند که از از خرده شانه قدیم و ضعف
 و بواسیر و ضعف باه داشت و لب بد اوست باین جوارش در امراض مغزی که تخفیف بکند
 صنعت آن شیر آله منقح با نرود مثقال زرشک منقح پنج مثقال فاد زهر معدنی خطائی
 که بایستی شعی کل و اغستانی کل از منی مغسول طباشیر سفید صندل سفید گراج صمغ عربی
 نرود ابلنج سفید تخم بلون غنچه کل سرخ طراشیت شیرین غیر اشک از هر یک یک مثقال
 حک مر باد و مثقال کشنیر تخم خرده مقشر تخم خیارین تخم خرده از هر یک سه مثقال
 مائه شتر اعرابی نیم مثقال نبات سفید یک صده مثقال رب شیرین رب سبب شیرین کلاب
 عرق بد شکر از هر یک است و پنج مثقال بنور مقدر مرین بایند جوارش الملج
 کندی در حقیقت این جوارش همان انوشداروی شهید است که بسبب تصرفی سببی جوارش
 منفرح ساخته و افعال و منافع و خواصش همان است که کندی گفته که این جوارش تا فاع است
 از برای حزن و تقویت بدن و معده و نیکو کردن رنگ رخساره و دفع بوی دمان و عرف
 صنعت آن کل سرخ شش مثقال سعد کوفی پنج مثقال نفل مصطکی رومی اسار و ان
 سنبل الطیب از هر یک سه مثقال قره الطیب زرب از هر یک دو مثقال لیسانه

جوزبوا قافله کبار از هر یک شغال آله منفی نوزن مجموع ادویه یعنی سی و یک
آله را در سه رطل آب بپوشانند تا به غلیظت رسد از هر وزن بیرون کرده با کمره طل قد سفید
بقوام آورده بپزند و جوارش آله صفر ح قلمی نموده اند که تا لطف حاج حسن
تأذیه ابوم قدس سه شمع نافع از برای بالبو لیاپی مراقی صفت آن آله منفی
جاسی غلطانی با درنجوبه طباشیر سفید از هر یک سه شغال از عفران جوزبوا سادج بندی
قرنفل سباسبه دانه هیل بوا عود قاری خام از هر یک دو شغال پوست زرد اترج
پوست بیرون بسته از هر یک سه شغال قند سفید نبات سفید از هر یک دو شغال کلا
هفتاد و شغال آب زرشک پنجاه شغال آب لیمو شصت شغال آب سبب شیرین
سبب شش آب انار آب صفر جل از هر یک هفتاد و پنج شغال بدستور مقرر ترکیب نمایند
شش گاه و درم ماسه درم جوارش کل کابده محمد حسین شیر آله منفی زرشک منفی کلا
عرق بید شش قن شاخه عرق کا و زبان از هر یک یک سبب باخشیان با هر شود
و بمالند و از بالا شش بیرون کنند پس بکبر نبات سفید یکصد و شصت شغال شربت
آلو شربت انار از هر یک بست شغال دانه کله ده بقوام آورند پس بکبرند کل کا و زبان
لسفنج با درنجوبه غنچه کل سرخ از هر یک سه شغال مصطکی نفع طباشیر صندل سفید
دارچینی زرشک منفی از هر یک شغال ابریشم مقرر شش گاه از هر یک دو شغال
لا جورد مغول نیم شغال بان شسته بدستور مجموع سازند جوارش آله از اقتراج
حضرت دینعلی شهادی جامع این کتاب حکیم محمد با و دینان قدس سره موقوفی
و دماغ و معده است و با ضمه قوت دهد و اشتها می طعام آورد و صفت آن شیر آله
منفی برگ کا و زبان از هر یک شغال درق کل سرخ طباشیر پوست بیرون بسته
شش خرفه مشقه پوست نورد کونله از هر یک شش شغال کبریا بر جان قمری مراد بن
از هر یک چهار و نیم شغال صندل سفید دانه هیل قافله کبار قرنفل جوزبوا دارچینی از هر یک
سه شغال ابریشم مقرر با کوبیده پنجاه شغال مصطکی سه و نیم شغال زعفران دو و شغال
غنبر اشهب شش بستی خالص درق نقره محلول از هر یک شغال درق طلا محلول هم

جلد اول شرح حساب المیج و دمن سفوف و شیر آب و مباح

۲۸۴

باقی و عمل صفی بالمناصفه چهار وزن اودیه علی الرسم معجون شیر آب از یک شقال و دو منقال
حساب المیج جبهه اسحال بواسیری و غیر آن نافع و صنعت آن آله منقعی از آب
بر دو سادی الوزن در روغن بادام بار و غن کا و تازه بریان کرده خوب سازند
بر جی مقدار خودی شربت از نیم درم تا چهار درم و اگر سفوف نموده کف نمایند
و بالای آن آب بعضی شیرهای مناسب بنوشند نیز مناسب است و دمن المیج موسی را
کند و قوت دهد و سفوی بدن و اعضا است صنعت آن آله منقعی بر یک مورد پوست بخ
صنوبر اجزا استسادی نمکوفته در آب یک شبا نردوز نجیسانند و بار و غن زیتون در یک
مضامف بترند تا آب برود و روغن بماند سفوف المیج اسهال معده را باز دارد
و سفوی معده و کمر است و صنعت آله منقعی سه شقال مصطلکی رومی عود قمارخی خام
روند صینی غنچه کل سدرخ منزوح الاقحاح زیره کرمانی در بر کر و یاد بر رب السوسن نیم حین
نضاع خشک اجزا استسادی کوفته پیخته شربت یک شقال با گلاب شرب آب المیج
در تقویت معده بی نظیر است و صنعت آن بگیرند آله منقعی است شقال نهندن بر
ده شقال یک شرب در گلاب آب از هر یک یک برطل نجیسانند و صبح بخورند تا معده
رسد یا لایند و بطل شکر سفید داخل کرده بقوام آورند شربت یک آب او قیله
مخل المیج سفوی قلب جارد و شبه اشتها و باضم طعام است صنعت آن بگیرند
آله نیم رس و یا رسیده را بر که ام که خوانند و خا را زده در آب آله زبانی لایند
پس بر آورده پاک شسته در آب شیرین خالص چند جوشی نموده که نیم بخته گردد
پس از آب بکافوده آب با الکل ششف نموده سرکه انگوری نند و نمک لایند
بر آن ریزند و بکافارند تا رسد و تناول نمایند و اگر سرکه مقطر یا عرق نعناع باشد
و چند دانه قرنفل و فلفل و سیاه دانه در آن اندازند بهتر است و اگر چاشنی در
خوانند قدری نبات و چند دانه خرمای خارک را ورق نموده در آن اندازند
هر با المیج سفوی قلب و معده و نافع است صنعت آن بگیرند آله های سر سفید
بزرگ دانه و خا های بسیار بر آن ریزند و در آب آله صاف قدری بکافارند

بر آورده بنکوشسته در آب صاف شیرین طبع نموده و مطبوع آنرا از پاجیه که پیش از آنست نمایند و
 شکر سفید صاف نموده و با غسل مصغی که بسیار غلیظ نباشد و از خلط کرده با بشناییم طبع
 دهند تا آنکه در جرم آنها شیر نفوذ نماید و غلیظ گردد پس فردا آورده سرد کرده
 در مرتبان چینی یا مسبوچه لعابدار نموده نگا در آن و بعد بکفنه یا زیاده ملاحظه نمایند
 اگر رطوبتی از جرم آنها تراوش نموده و شیر را رقیق ساخته باز چند خوشی داده
 بدستور نگاهدارند و عند الحاجة بکشد و تا دو عدد از آنها تکلیف شسته یا آنچه مناسب باشد
 از طباشیر و صطکی و دانه سیلی بوا و کشیر خشک و غیره تا دل نمایند مطبوع الج
 نافع است از برای بالیخولیا ی حادث از احتراق صفرا صنعت آن آله منفی پوست
 بلبله زرد و پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله سنائی از هر یک بخورم غلاب
 خراسانی ده دانه آلودی سیاه تر سندی از هر یک بپست دانه اصل آلودی پوست
 تر اشیده پنج درم همه را با قانون مقرر جوشانیده صافی نمایند بر روی چهار شیر
 مینق از حب و ترنجبین یک کرده از هر یک ده مثقال و سگو مالند و با لایق
 بر آن دو درم روغن بادام شیرین تازه و نیکرم سیاه شده نافع باد معجون الج
 نافع از برای بالیخولیا ی مرانی و در دار منقول از خط نجیب الدین سمرقندی صنعت آن شیر آله منفی
 ابریشم قرض پوست بلبله کالی کل گاو زبان با درنجوبه کل سرخ همین سفید همین سرخ کشیر خشک
 اینها اندکی کوفته بخت بر سبب شیرین سه وزن مجموع او و به شسته معجون سازند شرفی
 سه درم و در نسخه دیگر بجای پوست بلبله کالی بلبله سیاه داخل است معجون مفرح
 الکیمی سمرقندی در اسباب علامات در علاج بالیخولیا گفته که بعد از قصد و تنقیه سودا
 مژاوار است که نقوبت کرده شود باین معجون طب و معده و دماغ را مولا تا نفیس و شرج
 آورده معجون مفرح به نسخه محمد بن زکریا این است صنعت آن کل سرخ شسته هم سعد کوفه
 بنجدرم قرقر صطکی روی سنبیل الطیب اسارون از هر یک سه درم قرقر الطیب زرد
 زعفران از هر یک دو درم سیاه جو زرد از هر یک یک درم و در نسخه دیگر از هر یک دو درم
 اجزاء را کوفته شیر آله منفی یکریطل در هفت و طل آبی نیزند تا سه رطل بماند پس مالند و با لایق

جلد اول فصل در نسخ مفرحات اللمحی

۴۹۱

و نیم رطل عسل مصفی در آن داخل کرده بنزد تا بقوام آید اود بر امان بایزند لجه از و دواور
از آنش در ظرف چینی نگاه دارند و بدانکه این میان همچون بند نیست معروف بانوس دارد
که ذکر یافت **فصل در بیان مفرحات اللمحی** بمفرح اللمحی که لونی تالیف
جایسنوس این مفرح را از برای فبصر و دم تالیف نموده و ناسیده از اسطوخودوس
خبار القلب جهت خفقان عار و سودا و منع صعود اجزیه بدماغ و سرد و دوار و صبح
و شقیقه و مالخولیا خصوص ارقی و حمی تشنگی و قطع خون و نکایت سموم نافع است و گویند
سرد است در درجه دوم و خشک است در اول و صنعت اللمحی در شیر کاه تازه و
ضمایند بکفته نشو اما که هر روز شیر را تازه کنند پس از شیر بر آورده سه روز کلاب بخیدانند پس
بنزد با شیر آب عافین و شراب سیب و شراب ریاس و کلاب و عرق بد تشنگ از هر یک دو صد
مشقال تا آنکه مدهاشود و باز در دیگر کرده مالش لایم بنزد تا بقوام لایق آید پس از آنش فرود
آورده بکیرند کل رخ مزروع الافناع کل در زبان تخم خرفه مفتر از هر یک شست مشقال صندل
سرخ صندل سفید صندل زرد پوست خراز یا نه سنبل الطیب از هر یک ده مشقال بهین سفید
و اچینی کشمش خشک مفتر طبایع سفید پوست زرد اترج پوست زرد نارنج از هر یک شش
که با از هر یک شش مشقال مرجان قمری مرادید یا سفید غلطان زرد که دانه از هر یک سه
مشقال و رقی طلای محلول و قرقه محلول یا قوت رمانی زرد و سبز از هر یک و مشقال سفید
آب لیمو یا آب ترنج حلو و در قرق طلای و در قرقه را با عسل حل کرده و باقی اودیه بکوفند
بیخته عنبه آتش درم بروغن لسته بار و غن بیان که شده بدستور مقرر با شیر آب
نذیر همچون سازند و در ظرف طلا یا چینی نگاه دارند شری بکمشال تا دود درم مفرح اللمحی
نافع از برای اصحاب الخولیا صنعت آن آنکه صنعتی سفید و پنجدرم پوست بلبله کاه
پنجاه درم برد و در دوسن آب بنزد تا مدهاشود نیکیو مالند و از بالایش با از شست
غوال مونی بکشد پس نیم رطل سفید خوشبوی مصفی داخل و بقوام آورند پس بکیرند
با در بخوبی پوست زرد اترج قرقه صطک قرقه الطیب جوز بوا فلفله نارنگ بهین سفید
بهین سرخ زرد نهاد در و پنج عطری زعفران تخم بالنکون تخم زنجشک از هر یک دو درم و نیم

سنگ یکدنگ نیم کوفته بنجته باین بشیند و در طرف چینی نگارند صفت این مفرج بهنجته
 در فو بادین نافع از برای مالنجولیای مرقی بلبله سیاه آله منقی کاوزبان بادرنجوبه کل
 شتر و الاقلع همین سنج بهمن سفید ابریشم مفرغ کشنر شک مقشر از اسفادی کوفته
 بنجته بر سبب شیرین سه وزن او و به بشیند و در طرف چینی نگارند شترتی سه درم بوی
 کاوزبان مفرج ابلج بار و از اقرا ح لکن مرموم مقوی قلب است و نافع است از برای حقان
 حار و از برای ناقصین از امراض حاره و سکن حرارت و نیزل دوار و سدر است صفت این
 آله منقی سی درم در شیر کا و نازه و دوشیده بنجیند پس از شیر آرد و در کلات بنجیند
 پس از اب کلات و عرق کاوزبان و عرق بدین شک و عرق صندل از هر یک یکصد مثقال بنجند با
 شود و در بالایش نقره یا غریبال موسی یا لایله و شراب سیب یکصد و بیست مثقال داخل کرده
 بقوام آوردند پس بکمرند و در دانه یا سفته بزرگ دانه غلطان که با سیب منقی ابریشم مفرغ
 و رقی نقره محلول از هر یک یکصد مثقال بنجند کل سرخ ده مثقال زرشک منقی صندل سفید صندل
 فلفل طیار سفید کل از سنی منقول بادرنجوبه پوست بیرون لپته پوست زرد اترج از هر یک
 سه مثقال کشنر خشک مقشر تخم خرفه مقشر کل کاوزبان از هر یک بیست مثقال بادرنجوبه
 خطامی و رقی طلا از هر یک یکصد مثقال بنجند و در شغال بدستور مقرر با شراب سیب آله مذکور
 همچون سازند شترتی از دو درم تا سه درم بسیند ابلج استنها آورد و دفع رطوبات
 معده کند و نافع صعود بخار از معده است صفت این آله منقی شش استار باداکی کشنر
 از هر یک سه استار شکر سرخ یک من در خم کنند و بقدر مقرر آب روی دی کرده سه روز بگذرانند
 پس بمانند و بقدر ده مثقال این بنوشند امر و سیالفت یونانی است و در اصل یعنی طار التواء
 است نام نهاده شده باین همچون که ذکر کرده میشود بحجت آنکه نافع مواد امراض است و نافع
 امراض این همچون از استسناط افضل الحکما و استناد الاطباء البقراط است از برای ملک
 که شکوه داشت از ضعف معده و این همچون نافع است از برای ضعف معده و کبد و طحال
 و از برای اورام صلبه این اعضا بحجت در دنده از سردی و تقوی باضمه است و کاسر ریا
 و دفع در دنده از ریا ح و ضیق النفس و روبرا که سببش ریا ح غلیظه باشد و دارد و از برای

جلد اول تعریف نسخ امرویا و تعریف ابنه

491

صفت کرده و تقویت یاب و تقویت شهوت طعام سفید است و مفتوح سدنا و در بول و سخت است
 است و جهت استسقا عظیم النفع و دافع جمیع امراض بارده است و بدن را قوی میگرداند
 مزاج این معجون گرم است و در دو م خشک است و در سوم به صنعت آن به نسخه شیخ التبریز
 رحمه الله تعالی ذوق و آن تخم جزر است زیره کرمانی قردانا عودلسان سلجیه سیاه ققاج
 تخم کرفش از هر یک یک گرم فلفل سفید از فلفل قطعه از هر یک نیم گرم مرکب صافی سه درم
 حب الخارده صد و دوج ترکی زعفران از هر یک دو درم مجموع را کوفته بخینه عسل سفید
 خوشبوی صافی سه وزن ادویه معجون سازند شربت مقداره فندقی باب کرم شیخ داود گفته
 که احوط آن است که بعد از دو ماه که از ساختن آن گذشته باشد استعمال نمایند و فواید آن
 معجون تا چهار سال و نیم می ماند و شربش تا دوشمال است با طایب گفته شده که توش
 زیاده بر یک سال و نیم نمی ماند و دیگری گفته که توش تا سه سال باقی می ماند و شربش از یک شال
 تا پنج شقال باب یک گرم و در نسخه دوم اسارون شامی دو درم داخل است باب اول
 مع السون اینج بفتح تمیزه و سکون و فتح با سحر حد و سکون جیم موب ابنه است که بندی
 آب گویند و در اکثر بلاد هند و سهند و کسن و بعضی سواحل دریای شور و بین عمان و سیل
 و سبانات که مشهور میباشند و از توابع لاری است و غیره از اماکن دیگر نیز می شود و درخت این
 بزرگ و از درخت گردگان بزرگتر و بعد از چهار پنج سال تا بیست سال از نشاندن آن
 تخم می آید بحسب اختلاف اماکن و در البتای نمران میرسد و در بعضی جاها بعضی درختان نام
 سال می رسیدند ولیکن در غیر البتای که موسم است نمران خوب و لذیذ و شیرین و ساداب
 نمی باشد و تا چهل و پنجاه سال می رسد و بعد از آن شروع به نقصان می نماید و در آن شبیه
 برگ ساذج می باشد و از آن طولانی تر و بزرگتر و پخته و از آن عریضتر و بزرگتر و چهار آن
 که بندی بول مانند فی الجمله شبیه کبک است و نمران بزرگ و کوچک و اشکال مختلفه و طعم
 متفاوته می باشد و بزرگی تر سخی و بوزن نیم تا یک تا و سیلیک آثار می باشد
 که قریب به صد شقال صیرفی باشد تخمینا دیده شده و تا یک تا و نیم و زیاده تر شنیده
 شد و بعضی اسکال آن اندک صرط فی الجمله طولانی سروه آن کج هر یک بطرقی که بندی است

جلد اول تعریف انبه

۴۹۸

مانند یعنی رنگ آن شبیه رنگ صندل و شکل آن مانند کوسه می باشد زیرا که جند نام صندل سفید است بهند و کچن کوسه نیز مانند و کچن بلغت ایشان معنی طلاست یعنی رنگ آن مانند رنگ طلاست و این در اکثری ریشه و آبدار و خوش طعم و رایحه می باشد و اکثر اندک شبیه شکل دیات گرده جوان است بهترین آن شیرین و آبدار خوشبوی بی ریشه است و در این ترش بی آب بر ریشه و بعضی بطعم و رایحه کافور و بعضی مانند سوسن و غیره دیده شد و نیز از بدترین انواع آن پر تیوح ضخیم پوست آن است که در زیر پوست آن تیوح باشد و بهترین آن باوصاف مذکوره نازک پوست کم تیوح که در پوست آن چسبندگی نباشد و نیکو ترین پوست خوردن آن است که سه آنرا بریده نازکی و دو طرف آن را برده تناول نمایند و زود اهل بند بهترین اطوار خوردن آن است که رسیده آبدار اند و این است نرم کنند و سر آنرا بریزند تا به قهقه در ستر آن جای اتصال شاخه می باشد و در شود و تمام آب صافی آن کشیده شود و در ریشه آن خورده نشود زیرا که ریشه آن تقبل و تقاطع است و رسیدن تیوح آن بر لب و کام و زبان و خلق باعث سوزش و جراحت آن میگردد و اگر بی ریشه و آبدار آن را بدان قسم که اولاً ذکر یافت در ریشه و آبدار آن اندک نم تناول نمایند اولی است و ترش ریشه دار شیرین کم آب لخمی آن و همچنین سایر انواع دیگر زبون آن هر یک خالی از مضرت و فلفل و لیمو و ادوی اعتبار از آنهاست اینج نصیح شیرین گرم و خشک است در دوم و خام آبدار آن در دوم سرد و خشک زیرا که نصیح آن مولد خون سوداوی غلبه است و آدنار سید ترش آن مولد سودا و محدث امر اخضر مخمره و سوداویه است و نباشد تا خوردن آن ممنوع است خصوصاً نچه در پوست آن تیو عجت باشد زیرا که مؤثر ضیق النفس و سرفه است و بیجان حرات خاصه محرور المزاجان را و مصلح آن با لیمو و مار الشیر و لحاب بزر قطونا و بهدانه و رسیده شیرین آبدار آن حاصل اخلاط الزحیه و اندک ملین بطین و در بول و مقوی قوی و ارواح و اعضا پریده و کرده و شانه بارده مان و نیکو کننده زکریا و بوی دمان و دافع خفقان و سرفه و ضیق النفس و در دسره بارده و طبعه و مقوی مری و آلات تنفس و غذا و اسهال و بواسیر و اسهال و اسهال و اسهال

حادث از ضعف سعه شده با دافع و رب و معادین تقویت را نافع و مسکن عطش در حق
 اعیان و مانند کی و بدن افزیه کند و بجز خوردن تقویت و تغذیه بخشد و بی ترس
 دهن را از ابل کند و مضر محرورین و صغیر اوی میزاجان و اطفال و امراض دهن
 و لثه و دندان و محرک ریاح بواسیر و کرده مخصوص شیرین لخمی بی آب سبزه آسما
 زبون آن مورت حله و جرب و قوبا و امراض موسمی و سوزاوی و مصلح آن آب و دغ سرد
 کرده و آب سرد و ابل سبزه گویند که مصلح دافع نفخ آن ترنجبیل است و بر آب
 و برای تقویت ماه و بدن و فربهی شیر تازه و دوشیده و گویند مضعف حر و مصلح آن بوز
 است و شاید زرشک یا شکنجین بهتر باشد و مغز است و همچنین کل آن حائض اسهال است
 چون سفوف نموده با نبات و یا با آرد و به سناسه بقدر حاجت بیاشامند و خاکستری خوب
 آن جهت نرمی الدم و طلاهی آب برای نازک آن جهت دراز کردن سوسوی و ماه و شیرین
 و منع اسقاط آن نافع و متوجع آن عادیالس در این شنبه یا بچینه یا بخرما مار س که بکشد
 بن و شیرازی نبشته ناسند و در ماستینه و آب و غ و اخل کرده پیخورند و اگر متوجع از آن
 گرفته بدین قسم که چوب سران ادر شکامیکه خام است شکسته در ظرفی جمع نمایند و
 قطره از آن را در آب و دغ داخل نمایند بعبینه طعم در آنچه آن تربت نبشته خواهد بود
 و برک و پوست نمر و چوب درخت آن نیز بهمان رایجه است و مصلح متوجع آن
 چوبها و شیرازی نبشته است بد آنکه این به خلتانی که در طعم در رایجه و خواص
 این نبوه یافت میشود در هیچ نبوده دیگر نیست بسیار خوب آن ترنجبیل را اگر سبزه دارد
 و به آن نیز زبون ترین کل سیوهاست آب انشوده آنکه که بپزند و آمر می گویند
 زیرا که رسب زبان سندی آب معصوم با خود از نشی را مانند نافع است از برای طحال و بران
 اشتها و مضاف آن فریب است بنا فاع آن غوره و لیکن این هیچ سودا و امراض سوزاوی
 است زیرا که مزاجش بار و یالین است و کثافت بر جوهرش غالب صنف آن بکبرند
 انبه خام شاد آب پوست آن را در کهنند و بگویند در باون سنگی یا چوبی و آب از لطف
 و صاف نموده در شیشه کنند و قدری نمک آن بچینه در آفتاب بگذارد چون در آن نشین شود

جله اول تعریف انبه و محجور و امونبه و چینی انبه

444

صاف کرده صافی از او ریش می کشند و در او را دور نمایند و همچنین تکرار نمایند تا دیگر در وی
نماند و لیکن باید که شیشه خالی نباشد و پر باشد و بالای آن اندک روغن کل یا روغن کنجد
تازه کنند تا مانع تصرف هوا باشد و فاسد نشود و الا زود فاسد میگردد و در هرگاه خواستند
استعمال نمایند روغن بالای آن را تمام از پنجه و یا پرچه کر یا سن نازک پاکیزه گرفته استعمال
نمایند و افشوده این بدون شیرینی خوب لذیذ نمائیند و در جوش سرد در اول دوم
و خشک در آخر دوم است محجور یا اصطلاح اهل هند انبه خام نارس پوست و خسته جدا گردد
و دو حصه نموده خشک کرده را نماند مانند پوست بالنگ و آن را چ که از برای مری با خشک
نمایند و عند الحاجة هر مقدار آن که خواهند در الحبه در صحن طنج می اندازند ترش
و لذیذ میگردد و آن را مانند سبب به ترش خشک کرده امونبه یا اصطلاح اهل هند شیر
انبه شیرین رسیده است که گرفته از صافی که زرا شده بر روی برگ بوز بهین کرده خشک
نمایند عند الحاجة تناول کنند مانند شیره زرد آلو خشک کرده و از برای این امر آب
بسیار شاداب و خوب نیست بلکه انبه لخمی شاداب است تا آنکه نو و خشک گردد و فاسد نشود
حشمتی انبه خام لذیذ و ماضی طعام و مغشی ریاح است صفت آن بگیرند انبه خام می
و اگر پوست بالایی و خسته آن نه بسته باشد بهتر و پوست دهنده آن او در کرده و در هر یک
سندی با پوست و خسته که بعد از جدا کردن هر مقدار که بماند در حبیل تازه که پهنی او در ک نماند
نیم مار پوست از جدا کرده بر سنگ صلابه پاکیزه هر دو را جدا جدا نرم نمایند و در وقت
ساییدن اگر آبی زیاده از آن هر دو بر آید در ظرف چینی نگاه دارند و بعد ساینده هر دو را در هم
نموده آن آب در آن ریزند و نمک بقدر آنکه ذایقه از آن بکشد و اندک از هر یک از این چینی و فصل
و نفع خشک و فلفل سیاه سرخ سندی و خردل سفید و قافله کبار و سیاه دانه کوفته نیمه نیمه
کنیز خشک کوفته نیمه نیمه با و آنرا سندی عرق نعناع و اگر نباشد سرکه انگوری یا شبنم بخود یک آن
داخل نموده در مرتبان چینی کنند و در آفتاب که از آن و چون طوبت آن کم گردد عرق نعناع باز
داخل نمایند و اگر شبنم بخود بسیار نباشد نصف یا ربع آنرا داخل نمایند و در بلدان رطبه مانند
بنگاله عرق نعناع یا سرکه نیم مار کافی است و عند الحاجة بقدر مطلق با طعام تناول نمایند

و در این چهاره فلفل سرخ نصف ابرج وزن آن اخلت نماید خلوصی اینج بی روغن
 صفرا و سفوی قلب چار و کبد و مسکن عطش و لذیذ است صفت آن بکبریت خاک نار پس
 رشته پوست سبز خسته آن را دور کرده با قدری آب طبع نماید تا مبردا گردد و از صفا
 بگذراند بقیه که غلیظ القوام باشد پس بکبریت وزن آن و نامد و وزن شکر سفید و صافی
 نموده بقوام نبات و قند آورند و بر سر حوض سازی بر هم زنند و بمالند و اندک اندک
 سفید و بیضه مرغ نمزج بآب آن بپاشند تا سفید و لپاته گردد و آنجا که انبه بپاییده
 بد آن نمزج کرده دانی بر آتش آکنند تا قشقرق طوبت آن گردد پیش روی عود
 و قلیلی مشک با کلاب سوده صافی کرده بد آن نمزج کرده فرو آورند و در ظرفها
 کشیده تناول نمایند و اگر قرص خواهند زیاد نشف و طوبت
 آن را نموده بدستور زعفران و مشک داخل کرده نشف
 و طوبت کلاب انبه نموده بر تخمه پن کرده بطبرق
 کوزیند بسترند و اگر خواهند ورق طلا و لفته بر آن زنند
 و از انبه شیرین رسیده نیز اگر خواهند بدین
 دستور وزن نمایند و اگر خواهند درین نمزج بادام و پوسته تقش اضافه نمایند و بار و غن
 بدستور طلایات دیگر نیز نمایند و شایه اینج قریب شربت غوره بکبریت انبه خام
 نارین و پوست و انبه آن را دور کرده و بحلال جوی سوراخهای بسیار در آن کرده در
 جلاب شکر بپاشند تا جلاب ترش شود و بقوام آید پس جرم آن را دور نموده و بر سر
 و عند الحاجة بقدر احتیاج تناول نمایند **نسخ** و بخت اینج و بخت اینج و خاص و فعال
 آنکه سودا و آب برین حال است صفت آن آب انبه خام را گرفته بکوش داده فرو آورده
 بگذرانند و در آن ته نشین شود آب صافی آنرا بکبریت و دروش را دور کرده در دو پاره
 آن یک رطل قند سفید آن مقدار که دایقه آن را گرداند داخل کرده بقوام آورند و شایه
 اینج سفوی شنبلیله و طبیب نقش و سفح است صفت آن بکبریت انبه خام را دور نموده
 آن دور کرده ریزه نموده در آب صافی داخل کنند و از سیه چهار ساعت تا آب ترش شود و صاف

جلد اول نسخ عرق الیچ و دمنه الیچ و طایفه خل الیچ

۹۹۸

نبات سفید بقدریکه از این خوش گرداند داخل کرده بپاشند عرق الیچ خام در خواص لطیف تر از آب افشره آن است صنعت آن آنست که بکندانه خام شاد آب رس ماژ قرح و آب سقنقره با دیک سفالی و سرسویس معکوس عرق کشند و در شیشه نموده قدری داخل کرده به افتاب گذارند و بر بالای آن قدری گلاب تازه بکشند تا از هوا محفوظ گردد و این معده نشین شدن دور نمایند و عذمت الحاحت بدستور آب لیمو قدری شیر نبات یافتند و داخل کرده افشره سازند و باین شیرینی باندک نمک اگر خواسته باشند جاشنی طایفه و طعمها از این میتوان نمود و فصل سسته الیچ قابض و مقوی معده و خوشبو کننده دهان است صنعت آن بکند استه استه خشک را و پوست بالای آن را دور کرده سوراخها را بکوبند و قدری نمک در خنجر خشک کوبند و داخل کرده باب لیمو خمیر کرده قرحها ساخته خشک کرده استعمال نمایند و اگر سحای آب لیمو عرق خوره کنند و آب آن را ترش بهتر است و اگر بیکد فیه خوب ترش نکرد و باینجا آرای لیمو و یا خیر آن خمیر نموده اقراص سازند اگر اولاً معده را بشیراد آب لیمو نمک برورده نمایند بهتر است طایفه الیچ و دو پیازه و ترش آن لندید و مرغوب بسیار است صنعت آن مانند صنعت طایفه و دو پیازه و ترش سفرجل و قنار حایض است که از آن به نارس تر تبخیرند و آب آن را و سطیفات و پلاوای حاشنه را چون آب خوره و آب نارنج و لیمو داخل کنند و آن به خام را بر پاشند و به ترش و غیره با در زیر طعمهای که از آن و گاسیکه حاشنی دار خواهند قدری شیرینی نیز اضافه کنند و خل الیچ نافع است از برای صلابت طحال و بر آید خنجر آشنه و قنیت حصاة کلیه و مثانه و اگر این صورت حکم و جرب است صنعت آن بکند آن به نارس طلاف استه تابسته بی رسته بود آن را دور کرده شق کنند و سسته که در میان آن است بر آورند و بودند و بسیار اند و بکند و آنه و قنفل و خنجریل تازه و درق کرده و چند و آنه سیرقش بجای آن بر کرده و و خلها لهما حکم نموده و باین روشه بار یک سده در سرکه نندازند و گذارند تا برسد و اگر سحای سرکه آب آن به نارس یا آب لیمو یا عرق قنار کنند تا سسته را اگر خواهند درین قدری نبات داخل کنند تا جاشنی دار شود و در صورت نمک کم داخل کنند آن مقدار که کافی

آید از فساد آن نگرند و خواهند که کوبک آن را رنگ نموده سرخ و یا سبز یا زرد و در سه مقطر
 تا برسد و بعد از رسیدن آن را تبدیل کنند و سرکه مقطر جدید بر آن ریخته تا دل تمایز داند
 از اشتقاق کوب بر آن خردل مقشر و نمک مالیده و یکدور در آفتاب میگذارند و بعد از آن آب
 گرم بر آن میریزند آن سفدار که از روی آن برگرد و پس قدری روغن سرشت تازه بر آن
 ریخته آن سفدار که از روی آن برگرد و نامانع آید از فساد و کرمه لبتن و در آفتاب میگذارند
 تا برسد و در وقت استعمال از آن برآورده و بار چوب کوبک با کمی روغن از اشفت نمود
 با کمی و طعام میخورند و این را اجاری میگویند و بکنوع دیگر است که پوست آنرا
 و دیگر کرمه بر آن قدری خردل مقشر و نمک مالیده در آفتاب سه چهار روز میگذارند تا آنکه
 نرم گردد و پس روغن سرشت تازه بر آن میریزند آن سفدار که از روی آن برگرد و در آفتاب
 میگذارند تا برسد و عند الاستعمال از روغن برآورده از پارچه باکی روغن از اشفت
 کرده میخورند بعضی پوست آن را دور کرده و این عمل می نمایند و این بهتر است و این نوع را
 اصطلاح از اجاری میگویند زیرا که مطلق محلول را اجار و روغن بزور را نیل میباشند
 و بعد از آن است که میگویند انبه خام را پوست آنرا دور کرده ریزه ریزه شکل لوز بر
 قدری خردل جدید مقشر و زرد چوبه کوبیده و نمک و چند دانه فلفل سرخ و سیرای کوبک
 مقشر و بخیل نرنگ می اندک کوبیده و در آن داخل کرده و آن در صری کوزه
 بسته در شیشه درب بسته و یا مرتبان صنی کرده بر روی آن روغن سرشت تازه خاص
 که روغن خردل ابيض است میریزند و شیشه آنرا تا برسد و عند الحاجة بعد از احتیاج
 از صره برآورده با طعام میخورند و اگر خواهند سحابی روغن سرشت نرنگ بر روی آن می کشند
 و بعضی در صره مالیده آنرا ریزه کرده بهمان دستور در شیشه و یا مرتبان کرده و روغن باکی
 بر آن میریزند و آن قسم در صره بسته را بهندی اجاری و بلی قسم در صره بسته را کچنیر میگویند
 و جمعی بره در کچنیر میگویند و نیز تخم نارنگ از اعلی و یا با انبه در شیشه کرده سرکه
 بر آن میریزند و میگذارند تا برسد و این کوبه و قابض و نافع برای اسهال است مرئی انج
 سفید و سفوی نفس و دافع خفقان است صفت آن کچنیر انبه خام و پوست آنرا جدا

جلد اول تعریف انجات

۷۰۰

کرده است نه از بیرون آورده و در آب یک اندک زمانی گذارند تا نسکند که در پس آورده
 یک شسته و در آب چند جوشی داده بر آورده آب آنرا نشف کرده در نبات بقوام آورده داخل
 کنند و چند جوشی دیگر داده به دستور مرابی پوست از ج و آله و سبب و به و غیره و در نظر
 کرده عند الحاجة بخار برند و بعضی آنرا رنگ نموده چنانچه در ترشی آن ذکر یافت مرابی
 بسیارند و چون مرابی آنرا در بندند اول و کثیر استعمال است از آنجا با طراف نیز میزنند
 مرابی آله و بلبله و زنجبیل و بیل و غیره لهذا جمیع مریات را انجات می نامند تعلیقا به این
 اسم اقسام مریات است چون آنرا در زنجبیل مراب و بلبله مراب و آله مراب و غیره آنها و مرابی
 هر جزو ذیل آن ذکر کرده می شود ان شاء الله تعالی و سخن دیگری گفته که انجات یعنی مریات است
 و آن چیزهای است که ترتیب کرده باشند آنها را بعل و غیره و بعضی از فاضل الهی گفته که
 انجات چیزهای است که مختلط و ترتیب نمایند آنها را با عسل و یا شکر که با هم متحد گردند مانند عسل
 مرابی است که ترتیب نمایند آنها را با عسل تا آنکه هر یک از دیگری کسب کیفیت نمایند و مختلط
 با هم گردند و اتحاد آنها را از برای تقیه رطوبات و فصول آتیه از غذای منقذ و باز برای
 خوشبو نمودن رایحه دانه است و تقویت باه چون مرابی زنجبیل و با استعمال آن *
 از برای محض لذت است چون مرابی که دو پوست بندد آنرا انبر باریس و انبر باریس نیم
 نیز آمده و آن باریسی نزدیک و راجع نیز نامند و اعراب اهل ادب آنرا انبر باریس نامند و
 مثلثه و اهل مصر آنرا عهده و گفته شده که فراقا طمبوه است که آنرا با عسل و قالی نامند
 و آن نوعی از انبر باریس است دیگری گفته که قرانیا و قالی است که نوعی از انبر باریس است
 و قاقا نیست نوعی از انبر باریس معروف و استعمال انبر باریس منقذ از دانه است و باید
 و آن سرد و خشک است در دوم شیخ الرئیس در آخر سوم گفته و با قوت قابضه و مقوی معده
 و جگر و دل و مانع از یخ کردن مواد با اعضا و قاطع صلبه و تشنگی و سکن حرارت معده و جگر و طمان
 سیلان خون از اسفل و بواسیر و رفع سیلان رحم که مریض شده باشد و بادویه طاره خوشبو باشد
 منبیل الطیب و امثال آن منفتح شده جگر و مقوی جگر و سرد و تر و سایر احشاء و جهت اسهال که
 از ضعف جگر و سردی احشاء باشد و جهت استسقا و بادویه طاره جهت سردی و دین و با

و حدس نیز صالح است مرا صفا صلیع باشد که کت قلب را به جیب بی مزاج و سوسوی قلب و کاه شود
 با صلیع حار نیست و طبع باید که بوده باشد غذای صاحبش از نارسیه و اشتال آن از خنیر یا کنگره
 محضت و عفو صفت باشد و نیز نافع است از برای استسقا بر کاه با حرارت مزاج باشد و باید که
 اقتضای کند صاحبش مزوره انبر یا ریس یا کاسنی تازه بقدریکه حاصل شود مراد از خنیری و انبر یا کاسنی
 در هر حال غذای جدید است از برای اصحاب استسقا از حرارت و چون کاسنی تازه و کاه سوسوی
 تازه را پنجه مطیب زرشک میانه غذای نیکو است از برای اصحاب قان قی و اسهال
 صفراوی و کبدی و غرضی حادث از حرارت سده و کمد و بالجه انبر یا ریس صلیع جز است
 از برای اسهال مراری بر کاه بریزد و مرقه صفرا سوسوی سده از کبد و انبر یا اصباح و اولان
 است صلیع آن است که نافع است از برای کبد نر و ضعف و حرارت مزاج آن صفت
 آن نیکو و جود مرغ یا داج ما از زرشک سید اند با اندک کشنیر بر کرده نیز یا کاسنی تازه و دیگر
 عنب الثعلب و بخور بنولون دیگر که نافع است از برای اسهال صفراوی صلیع صلیع
 بنارکت کبد تب صفرا و اجره و سوسوی و صفراوی از کبد سوسوی سرزیرا که می باید که بوده باشد
 غذای ایشان غذا لطیف خفیف مانند زرشک صلیع دیگر آن است که بگیرند بر سرخ را و در آب
 بنزد دانه شک تازه یا آب زرشک ضعیف یا بنده و قدری نبات که آن آلوده گرداند یا بنده با دام
 شیرین یا روغن بادام شیرین داخل کرده بکار برند و اگر اسهال مزاج یا خفیه تر یا کد و در غلظت
 مناسب است و اگر نمانش نقشه یا برنج داخل نمایند خوب است و این مزوره زرشک یا در روغن
 حی عاده و شدت حرارت استعمال باید بنولون دیگر از زرشک نافع از برای اسهال صفرا
 بر کاه صفت غالب بود و خوف صفوطا قوت باشد صفت آن بگیرند گوشت مرغ جوان شیر
 در آب قنطاری آن دور کرده زرشک به شیرین مطلق و کشنیر خشک بسیار داخل کرده بنزد
 نامهر شود و بوده یا کاه یا کاسنی بریان کرده بخورند صلیع دیگر از انبر یا ریس صلیع از برای
 اسهال صفراوی که بوده باشد از کبد صفت آن بگیرند بر سرخ زرشک در باریان کرده آب در آن
 داخل نمایند پس زرشک سید اند و حب الرمان حاضض سرود و بر آب داخل نمایند از برای
 ترابی قلعه الحقا و بر کاه بنزد و مطیب سازند کشنیر خشک سوده و روغن بادام شیرین

و بخورند و آن گوشت که گوشت بزغالہ یارہ یا گوشت طوطی خفته چون بچه مرغ و بچه خردک
و مرغ و خردک و کبک و طوطی و جوان را قطعات نموده در آب نمک و پیاز بپزد
حاجت بپزند و کف آنرا بگیرند پس آن گوشت را از آن بیرون آورده بار و عن کاد و پیاز
قطعه نموده و قدری مصالح حاره چون دارچینی و فلفل و کشر خشک و سیل و فلفل و زبزه
که مانی در کنار کی بسته در آن اندازند و بار و عن سرخ مانند پس مصالح را با آب گوشت
در آن اندازند و بپزند چون گوشت پخته شود آب زرشک و قند سفید بقدر حاجت داخل کرده
بپزند و فرو آورده بآنان با جلود بخورند و اگر خواهند بعد از بختن گوشت قدری برنج و خلک
بپزند تا پخته شود پس آب زرشک و قند بقدر حاجت داخل کنند و یکد و جوش و یکد داده و فرو
آورند و تناول نمایند و اگر درین طبه انبر باریس اندکی زعفران از برای تقویت قوت اعظم
بهرت و اگر خواهند درین زرشک از بقول مثل اسفناج و خرده ناز و ترشه و برگ خضر و
برنج خضر و روق کرده و کدو و اسفناج آن در وقت طلوع داخل نمایند بر نیست و غده ای موافق است
از برای انبره صفراوی و دوسویه و تقویت معده و کبد و ری کبد و کبد دیگر آن است که بپزند برنج را
در آب تا مبراشود پس آب زرشک و قند سفید و مسکه بقدریکه بکروند آنرا خوش طعم و لذیذ
داخل کرده و جوشی داده و فرو آورده بخورند و مصالح در آن قدری و چند برگ فلفل و
و سبب حاجت شورما می باشد و از بقول چون اسفناج و کدو و خرده و سرساق و
این مزره انبر باریس نمایند و اگر تقویت و زیاتی غذا نیست خواسته باشند گوشت بره یا
بزغالہ را بپزند پس در آن برنج داخل نمایند و در عن بقدریکه بکروند آنرا طیب الطعم و بپزند
تا برنج مبراشود پس آب زرشک و قند سفید داخل کرده چند جوشی داده و فرو آورده بخورند
و کاسی داخل می کنند زرشک بیدانه و رقیولی و در شکم مرغ و در مرغ پلا و در مرغ کباب
و در شکم بزغالہ و بره اسبک در دم بخت نیز خجانی و یا با کشمش سبز از برای جاشی آلی
اششرح انبر باریس نافه است معده و کبد عار را و آستهای طعام آورد و دواخت
معده کند صفت آن بگیرند انبر باریس میت شقال و در صفاد و پنج شقال آب نمک
و صافی نموده پانزده شقال نبات سفید داخل کرده و بپزد و پنج سر و کرده بنوشند و اگر خواست

ابهر بارین یارب یا شراب از ادواب حل کرده افشرد ساخته بر فیاخ سرد کرده بنوشند
 نیکوتر است و دیگر استساج به شیرینی نثار جوارش ابهر بارین ساده مسکن حرارت
 و مقوی کبد است صنعت آن نبات سفید القوام آورده آب زنگ و اظفره بقیه
 آورده بر روی سنگ بریزند و به برند مانند نوزیات و بقدر حاجت تناول نمایند
 جوارش ابهر بارین دیگر اسهال معده و معوی را نافع بود صنعت آن زرد شک
 سماق حب الاسوداده از کناره ناخته از حبیل از هر یک بخورم کوفته بخیه بارین
 و قدری قند بقوام آورده بشنود شربتی سرد درم ابهر بارین نافع از برای امراض کبد
 صنعت آن زرد شک سفیدی بفت مشقال تخم کاشنی تخم حرقه مقشر تخم خارین مقشر از هر یک
 یک و نیم مشقال در حق مسرور و دو نیم مشقال ربوید صینی سنبل الطیب از هر یک ششقال کوفته
 و بخیه بواج بر قطونا سرشته جو سازند شربتی یک مشقال با آنچه مناسب باشد جوشانند
 ابهر بارین مقوی معده و کبد حار است و نافع است از برای حمیات حاره و سوء مزاج
 حار کبد صنعت آن کبرند شک سفید و به سوز قراران اصافی نمایند و در یک من آن نیم
 آب زرد شک یا زرد شک با دانه تر و تازه پاک شسته افشرد و داخل نموده بخوشانند
 تا بقوام کلاب اصافی نموده در ظرف صینی یا شیشه نگاهدارند در وقت حاجت و دافیه
 آن را با یک سیاله آب سرد حل نمایند و بنوشانند و اگر ویلای سرد نباشد بهتر است و آن
 شراب ابهر بارین است فی الحقیقه خمر ابهر بارین مقوی معده و کبد حار است و اشتها
 طعام آورده صنعت آن زرد شک سفیدی یک من دیاب یکت باروز جویانند و صبح
 دیگر مالیده صافی نموده با یک من قند سفید بقوام خمیره آورند و صطکی و انیسون نیم من
 سنبل الطیب قاقه کبار قاقه صغار از هر یک دو شقال کوفته بخیه و اظفره تیریزند و جوشانند
 شود و در ظرف صینی نگاهدارند شربتی مشقال نافع بود و دوی در صین ابهر بارین نافع از برای
 اسهال اطفال و تشنگی بهیج در با و صورت آنها بهم رسیده به صنعت آن زرد شک یک من
 نیم دانه شک سفیدی یک دانه حصن یکی افاقه از هر یک یک طسوج کوفته برت شیرین
 بخورم شسته تناول نمایند و بعد از آن کلاب بمشقال بنوشند و واصل ابهر بارین دیگر

افزون

جله اول شرح انبر باریس و عمل سفوفات انبر باریس

۴۰۹

نافع از برای اسهال ذوبانی که بسیار باشد و موجب سحج و زهر باشد و صفت آن قرص
 زرشک کا فوری سوده یک مثقال شیرینج انجبار شیرین و آنه پهل زرشک کا یک از هر یک
 یک مثقال شیرینج تخم خرفه بریان شیرینج تخم کاسنی رب به شیرین از هر یک پنج مثقال باغیان
 کاه کل نباشند و اینها را نافع از برای تعدیل سود مزاج حار و رطب بسوی بعد از اسهال
 و حاصل شدن علم با کله باقی نمانده در بدن غلبه موجب صمداج و نیز نافع است از برای
 اصحاب خمار و صمداج خاری صفت آن کبیره آب انبر باریس را و جده قله به شیرین
 و مان اندازند و در یک سینی با کشن لایم نیزند تا اقوام آید شیرینی دوا و قله رب
 انبر باریس دیگر سده و دیگر اسود منند و دخی با دارود التماس و مغز و زرشک کا
 و سحج را نافع بود و شکم به بند و صفت آن آب زرشک کا زده را گرفته و در یک سینی
 بالش لایم سحر شانند تا بر ج رسد و اقوام آید و این رب افوی است در عمل خود و چون
 در وقت طبع قدری قند سفید داخل کنند که مدد الطف و لیکن در فعل خود و صفت
 می شود و قریب بیکر دلت آب انبر باریس ساده و کاهی اضافه کرده میشود و آب زرشک
 طباشیر سفید و صمغ عربی بریانی و کل مخوم حبشیت حاجت بسوی تیرم و قبض کاهی
 داخل کرده میشود در آن ادویه مقویه کبد و سده مثل حود سندی و دار سینی
 و غنچه کل سرخ و صمغ طکی و طباشیر سفید و صندل سفید و مانند اینها کاهی داخل میکنند
 و مان ادویه قلبیه تیرم حکام حاجت با آنها مانند قله و پهل بوا و غر قفل و در غنچه
 و سنبل الطیب مانند اینها و نسکافه ای از داخل کردن این ادویه مانند مزاج مزاج
 و می باید که از این ادویه سفیداری داخل نمایند که بیرون خبر و طعم به از طعم اصلی خود است
 همیشه باشد که نره این ادویه بر آن غالب باشد بلکه نره رب غالب باشد فصل در بیان
 سفوفات انبر باریس سفوفات انبر باریس نافع از برای دهم حار کبد و حرارت کبد
 را ساکن کند و از آن نماید و سده باشد صفت آن عصاره زرشک کا حار و دهم به شیرین
 دیگر یک مثقال است تخم خندل منو تخم خربزه از هر یک تخم کاسنی تخم کشمش طباشیر
 سفید از هر یک دهم راز با نه تخم کرفس اندک از انبر باریس دهم و در نسکافه و کرب السوکه

دوم کت مغسول جبار داکت زعفران سنبل الطیب مصطکی استین و می از هر یک دو درم کافور
 قیصر و دو داکت داخل است و اگر سرف بسیار باشد صمغ عربی و کثیر از هر یک یک درم
 داخل کنند در اوایل و با شیر تخم خرفه منقش و سنگین ساد و بند و در او را با سنگین
 سرف ابرار پس معده و جگر را قوت دهد و شکم بدیند و احشای را گرم کرده اند صفت
 آن نحوه زنجبیل سماقی منقش زرشک شفته انار دانه ترش بریان کرده آرد کنار از هر یک
 دو درم قد سفید است درم کوفته بختی که دارند شترتی یک مثقال **سرف ابرار پس**
 نافع از برای اسهال کبدی صفت آن زرشک منقش کت مغسول از هر یک درم کل
 نزع الاقماع شش درم قوه البصغ طباشیر سفید صندل سفید نشاسته صمغ عربی
 از هر یک ده درم روغن صنی کدرم و نیم تخم خاضر درم زعفران یک درم کوفته بختی شترتی
 با روغن آبن تاب بدیند فضل در و کسح سنگین **سرف ابرار پس**
 سنگین ابرار پس سفر علی له قدس سره موسوم به لے سفید سد ماد مسکن حرارت آن حرار
 معده و قلب و نافع است از برای حیات صفرا و نه جمی محرقه و التهاب کرب معده و معده
 قوت دهد و اشتها می طعام آورد و طعام بکشد و دفع خا ر نماید و او را ر بول کند و این
 سنگین نافع است از برای صمداع یا پس و فستیکه با حرارت باشد جهت این سنگین مسکن است
 و تقویت معده و در بیمار واجب جهت معضم غذا از یک معضم غلبه طریقت و او تشنگی این
 سنگین که از غذا است و سرگاه بالینت طبع بد قبض ضرور است جهت اصرار
 است در امراض الب پس ابرار پس که درین سنگین است موجب قبض و عقل طبیعت
 صفت آن زرشک منقش ربع من تری در و در طل آب و دافنه کلاک کتب
 بخشانند و صبح از غیر بالیدن زرشک آب صافی آنرا بکشد و در طل شکر سفید
 و از خلک در دیک سنگی بچشانند و قدری سفید تخم مرغ در آب مخلوط کرده بر نیم زنند
 تا کف بکشد بر آن کف از یک زنند تا مانیکه دیگر کف نیار و پس از آنش فرو آورده بکشد
 تا در شکم فرو نشیند بارجه صفتی صافی نموده باز در جان دیک کنند و پنج استار تری
 سرکه انگری و نیم من آب سفر حل داخل کرده با شش ملام بچشانند تا لغو ام آید پس آرد

جله اول شرح سلجینیات انبربارسی و فصل شراب انبربارسی

۴۰۰

سر کرده نگارند شرنجی دوا و قیبه سلجینیات انبربارسی ایضاً که قدس سره موسوم به لب
منفع سده جلوه و سکن حرارت کبد و سده و قلب است و نافع است از برای حمایت
صفرا و بهرحمی محرقة و التهاب و کرب سده و سده راقوت و بدو اشتهاهای طعام
و طعام را بگوارد و دفع خمار کند و صداع خمار را نافع است صنعت آن بگردد
ز رشک شفقی از حب نصف رطل و دورطل آب صافی و دوا و قیبه کلاب بر روی می کرده
یک شب بخساند و روز دیگر از غیر مالیدن از اصناف نموده از بارجه کشتار داده تا تمام
آب صافی آن براید پس در آن دورطل قند سفید داخل کرده و در یک سکنجین بپوشانند
و سفید یک عدد تخم مرغ از آب داخل کرده برهم زنند تا کف بسیار برآورد پس آن
کف را بر آن زنند تا کف برسد آورد و آن کف را تمام بگیرند و دوا و قیبه بکنند تا دوا
آن تشرین کرد و بسیار به صفت می نمود باز در همان و یک سده و پنج استار سرکه انگوری
که بر استادی پنج شقال باشد در آن داخل کرده تا کف ملایم بپوشانند تا بقوام آید پس از
آتش زد و آورده سده کرده در شیشه نگارند شرنجی دوا و قیبه و کبابی اضافه کرده
می شود درین سلجینیات آب به آب سب و آب نار و بسیار باشد که داخل کرده شود درین سلجینیات
سفوی سده و کبد دوا و قیبه سفوی قلب که در انبربارسی ذکر شد لب و طی که در آب انبربارسی
گذشت سلجینیات انبربارسی منقول از سیاض مجربات میرزا ابراهیم حکیم باشی این اتفاق
ارشد تا لبف میرزا محمد باقر حکیم باشی صنعت آن آب از ترش آب انار شربت
از هر یک یکصد و پنجاه شقال هر که نمک کینه یکصد شقال آب زرشک یک کباب از هر یک صد شقال
نبات سفید ششصد شقال دستور مقرر سلجینیات نیز در شیشه از یک اوقیه دوا و قیبه
فصل در بیان شرابها ای که اصل و محمود در آنها انبربارسی است
شراب انبربارسی تر یا قی جهت رفع سیم قاله و خفقان و کوب و غشیان و ضعف
اشتها و بر این خنجر آن و گردن افی مجرب است صنعت آن آب زرشک آب سمیتش
آب سبب شیرین از هر یک یک رطل آب لیمو نیم رطل نبات سفید بقدر حاجت تقویم
آورند و اگر آب ترنج نیم رطل و مر و ازین ماسفته محلول و شغال اضافه کنند و اگر

امراض فایم مقام نزاع فایم است شراب انبر بار پس سفر علی له قدس سده سوم یانام
 اندامی صاحب اصناف صفا و سی برگاه لیب حرارت و کینت طبع ایشان باشد صفت آن
 نازک رنگ تاز و کطل و اگر ز رنگ تر باشد نیم رطل ز رنگ خشک دود و رطل آنست
 بخساند پس دوز دیگر خوش اندامند اگر که گشت بیاض پس نیم رطل آب بر نیم رطل قند
 داخل کرده بقوام آورند شربتی دوا و قیه با شیر و تخم خرفه منقش شراب انبر بار پس ایضا
 قدس سده سوم بیاض سود مزاج خار کبد و حده و قلب را نافع است و استنهای طعام آورد
 و اعاده شهوت طعام زانکه از حرارت کینه باقیین امراض خار که بقیه از حرارت ساذجه در
 مزاج ایشان باشد نهضات سودمند است صنعت آن ز رنگ منقش از حب انزده و شغال آنکه
 منقش است شغال یک شب در مهفاد و پنج شغال آب میریخت شغال کباب بخساند و
 صبح بخوشاند تا آنکه کباب نصف صافی نموده آب در پنج شغال آب شیرین را سبب
 شیرین آب تا بار شیرین آب انار و آب سبب برش آب غوره از هر یک تانده شغال مر قاری
 محلول در آب ترنج و دو شغال قند سفید مهفاد و پنج شغال داخل کرده بقوام آورند شربتی
 دوا و قیه شراب انبر بار پس دیگر نافع از برای جمع امراض خار و دیوبه و صداع و کوب
 و از برای با شیری صفت آن ز رنگ منقش از حب نیم رطل غصاب جرجانی بزرگ شصت
 دانه کل مسکه درم همدار و در رطل آب و یک رطل کباب بخوشاند تا یک رطل رسد
 با لایند و با یک رطل قند سفید بقوام آورند شربتی دوا و قیه شراب انبر بار پس زردی
 شغال از خط حکیم احمد بن موسی که در رساله مخربات خود ذکر کرده از برای تقطیع سدا و
 وسور القینه و برقان و حمیات فرسوده سفید است صنعت آن ز رنگ منقش یک او قیه زردی
 انیسون تخم کرفس تخم کشمش رخ ناز یانه زخمیل زرباد و پنج کرفس و دوا صلیب و منقش کعبه
 از یک رطل و شغال تخم کاسنی بیست و دو شغال نیم کوفته در سه بیاض آب بخوشاند تا یک رطل
 بقیه بر نیم بیاض صافی نموده با نیم رطل قند سفید بقوام آورند و شیر و کرده و شیرین کباب از
 شربتی یک او قیه دوا و قیه شراب انبر بار پس دمانی از اختراع میرزا محمد باقر بخور
 که در انزجه اطفال خصوصاً از برای حمیات و ضعف کبد و سدا و ابتدای استسقا و دیوبه

نافع است صنعت آن سارون شامی را زیاده انیسون بسفایج لستنی تخم کنشوت کل سرخ
 سزوع الاقماع از هر یک دو مثقال ریوند چینی لک مغسول عود قماری خام از هر یک
 یک مثقال دانه بیل بوا مصطکی از هر یک دو مثقال سنبل الطیب یک مثقال و نیم تخم خرزبه
 سفید سه مثقال قند الطیب یک مثقال دار چینی دو مثقال زعفران صندل سفید از هر یک
 یک مثقال آب رشک سنفی یک اوقیه سن تبریزی قند سفید بقدر حاجت او وید را
 نیکو فته جوشانده صاف نموده آب رشک و قند سفید بقوام آورند و در آخر مصطکی را
 سوده داخل نمایند شربت یک اوقیه طبعی و قلمی فرسوده اند که تجربه شده در طفلی که آزار او
 نامموت چیزی باقی نمانده بود و تب بیکرد و شکم او درم کرده و سخت شده بود و هیچ
 اطراف بهم رسیده روز بهین شربت را نوشید خوب شد شربت انیسون را پس قلمی فرسوده
 که از اقتران احقر محمد هاشم المخاطب حکیم ستمد الملوک سید علونجان است نافع از برای
 سوزی مزاج حار کبد و معده و قلب و معده را قوت دهد و شتهای طعام آورد و اعلا
 شهوت را ایله از حرارت کند و تقویت کبد نماید و قفس سینه را آبی آن کند و نافعین
 از امراض حاره که بقیه از حرارت ساذجه در انچه ایشان به نهایت سوزند است
 صنعت آن زرشک سنفی بیت و پنج مثقال یک شنب آب تخمیانند و باید که در
 آب دو صد مثقال باشد و صبح بخوشانند تا به نصف رسد صافی نموده پس بکشد آب
 شیرین آب انار شیرین آب ترش آب انار ترش آب سبب شیرین آب سبب س آب سرد
 آب زعفران سرکه انکوری از هر یک پنجاه مثقال همه را یکجا کرده در ظرف سفالی بپزند
 و سه جوش داده فرود آورده بکزدند تا ته نشین شود آب صافی آنرا گرفته جابجیه
 در داخل آن نشود پس یک رطل قند سفید داخل کرده بقوام آورند شربت را
 شربت انیسون را پس قلمی فرسوده اند که این شربت استعمل قدوة العلماء و الدما
 فقیر است قدس سره مفتوح سدهای کبد است و نافع است از برای حیات مرده و سوز
 و استسقاء و یرقان صنعت آن زرشک سنفی پانزده مثقال را زیاده انیسون
 تخم کنشوت تخم کاسنی پوست تخم زرازیانه پوست پنجه کرفس دانه بیل بوا و زنجبیل

از هر یک دو مثقال مجموعه را در دو رطل آب بخساند پس بچوشاند و صافی نموده یک رطل
 قند سفید داخل کرده بقوام آورند شربت یک اوقیه و اگر در وقت قوام آوردن آ
 سه مثقال ریوندر چینی را کوبیده در کیسه کتانی کرده در آن اندازند و لیمو نیمه بمالند
 تا بقوام آید بهتر است و اگر خواهند ریوندر انرم کوبیده بعد از قوام آمدن داخل نمایند
 نیز خوب است بلکه اقوی است و در نسخه دیگر اصل السوسن پوست بجز کبر و زرنباد
 و عود الصلیب از هر یک دو مثقال داخل است و ریوندر داخل ندارد و در نسخه دیگر
 بجای شکر سفید دو صد مثقال قند سفید داخل است **شرب ابهر بارسیس** دیگر حرارت را
 ساکن گرداند و دفع قطن نماید و صفرا سازد صنعت آن زرشک منقح تر شنبلی
 از قشر و لیمو نوئی از هر یک چهل مثقال آقوی بخارا آقوی سیاه از هر یک یکصد
 گل کاه زبان سرفشته شایسته از هر یک ده مثقال مجموعه را در دو رطل آب یک شب
 بخساند و صبح بچوشاند تا به نصف رسد بمالند و شیر خشک خراسانی یکصد مثقال
 ترنجبین پاک کرده از خاشاک و تخم یکصد و پنجاه مثقال در آن داخل کرده در یک
 سنگی چند جوش دیگر داده تا بقوام شربت آید و فرود آورده صافی نموده نگاه دارند
 مجموع ده شربت است هفتصد و یک و یک شربت آنرا با کلاب حل کرده نوشند
شرب ابهر بارسیس ساده از اشربه بطعنه خون و مسکن حرارت با قوت قابضه و مفتح
 از برای صداع و سوزی که آنکه بوده شد سرفه مفتح استحال ترشیدات و نیز این شربت
 نافع است از برای اصحاب صداع و سوزی بعد از تنقیه تام و از برای سوزی مزاج
 حار و طب مختلف از خون هرگاه آشامیده شود مانند شیره تخم کاه و شیره کشمش خشک
 از هر یک سه مثقال صنعت آن گیند آب زرشک یکم و اگر زرشک نباشد زرشک
 خشک از یکم آب چهار اوقیه کلاب بخیند یک شب و صبح بچوشاند تا به نصف
 صافی نموده نیم سب نبات داخل کرده بقوام آورند شربت دو اوقیه **شرب ابهر بارسیس**
 ساده دیگر از اشربه نافع است از برای تسکین خمار و صداع خمار و صنعت آن
 یکم زرشک سیدانه ترد اگر سیدانه نباشد دانه دار نیز خوب است و بفساد آب آنرا یکم

جله اول نسخ حق انبر بار پس فصل در بیان اقراص انبر بار پس

۱۱۱

یک جوش داده فرو آورده بکند از نادر و آن چنین شود آب لال از گرفته و در دیگ
 آتش ملایم جوشانند تا نعلت آن رفته و نعلت آن بماند پس در آن زرشک باقی مانده نبات
 و قدری کلاب داخل کرده بقوام آورند و اگر زرشک تنه باشد زرشک خشک باشد که کم
 بروی وی کرده آن مقدار که چهار انگشت از روی آن برگردد و یک شنبک بکند از نادر و صبح
 نموده نصف وزن آن نبات داخل کرده بقوام آورند و عرق انبر بار پس متصفی و حرارت
 و قاع صفرا و شتهای طعام آورد و صنعت آن زرشک سه تن بر زرشک شنبک شنبک شنبک
 گرم بخسانند و مقدار هر هفته شغال قنصل کوید داخل نمایند و قدری سرکه انکووی که زیاد
 برنج زرشک نباشد داخل کنند و به سوز عرق کشند و اگر قدری خاک نموده داخل نمایند و غلیظ
 فصل در بیان اقراصی که اصل و عمد در آنها انبر بار پس است: قرص
 انبر بار پس نافع جهت حمایت بلغمیه عصاره ادرام کبک ادرام و صنعت آن عصاره زرشک
 مغز تخم خیار بن مغز تخم خرزله از هر یک شغال غنچه کل سرخ متروحه الاقناع ترنجبین خالص
 کرده از هر یک شغال تخم کشوت رب السوسن طباشیر سفید تخم کاسنی مصطک رومی عصاره
 غاف سنبل الطیب فوه البصغ عود کل رب یونجه انبر بار پس و شغال زعفران یک درم
 کوفه بخیه باب شسته اقراص سازند شربتی یک شغال قرص انبر بار پس شغال زربار
 مهربان حکیم محمد باقر حسینی بخط سخی الیه از شغال نقل کرده که صاحب بفتح از مهربان
 ذکر یاد کرده نافع از برای حمایت مرکبه و سه کبک و سود القند استسقا صنعت
 عصاره زرشک لک مغسول دار چینی کل سرخ عصاره کاسنی خشک کرده تخم کشوت
 از هر یک دو شغال رب یونجه کبک شغال کوفه بخیه باب شسته اقراص سازند شربتی و در
 با سنجبین و آب کاسنی تازه و غنچه شغال رب انبر بار پس دو شغال از مهربان مغزی
 الیه نافع قرص قبل را دارد صنعت آن زرشک شنبک شنبک شنبک شنبک شنبک شنبک شنبک
 مغز تخم خیار بن مغز تخم خرزله از هر یک شغال مصطک عصاره غاف فوه البصغ لک
 مغسول سنبل الطیب سارون عصاره استتین فلاح از خر تخم شاستره تخم کاسنی
 تخم کشوت رب یونجه حسینی زعفران طباشیر ترنجبین مغزی از هر یک دو شغال ترنجبین با کلاب

حکمه صافی نموده بانی ادویه را کوفته بجنه بان شسته اقراص سازد شترتی از یک شقال تا
دو درم قرص انبر بار پس دیگر منقول از ایضاح نافع از برای حمایت جاره و در دو حکم
صفت آن عصاره زرشک و درم غنچه کل سیخ طباشیر سفید از هر یک یک درم تخم کاسنی
منقه تخم کاهو منقه مغز تخم کدوی شیرین تخم خرفه منقه تخم خیار از هر یک یک درم در آب
یک درم کوفته بجنه بان شسته اقراص سازد و در سایه خشک نماید شترتی از یک درم تا یک شقال
و تا دو درم با کنجبین قرص انبر بار پس نالیف قدوه المحققین شیخ رئیس ابو علی بن سبکی
رحمه الله نافع از برای اورام اوج کبد و مفتوح سدای کبد و نافع از برای حمایت مریه
و تب ربع که ماده آن محترق از صفر باشد صفت آن عصاره انبر بار پس یک درم عصاره
غاف طباشیر سفید از هر یک دو درم و نیم زعفران یک درم کوفته بجنه بان کاسنی نازده شتر
اقراص سازد و در نسجه سید اسمعیل در ذخیره که از شیخ فکله کاسنی تخم کاشوت تخم خرفه منقه
از هر یک دو درم و نیم داخل دارد قرص انبر بار پس دیگر صفت آن عصاره زرشک
لک منقول استنبین رومی عصاره غاف از هر یک یک مثقال سیخ کل سیخ پاک کرده
از اقلع سنبل الطیب سارون صمغ عربی کل ارمنی کثیران استه مصطکی رومی رب السوس
تخم کرفس بادیان این سو تخم سور در بوند چینی از هر یک دو مثقال طباشیر سفید چهار شقال
افزونی زعفران افاقیا از هر یک یک مثقال کوفته بجنه باکلاب اقراص سازد شترتی یک مثقال
با شراب دینار یا کنجبین بزوری تناول نماید قرص انبر بار پس منقول از ابواب
قانون نافع از برای تب سرفه و وجع کبد و تسکین عطش صفت آن شراب کسین
دوازده درم مغز تخم خیار زده مغز تخم خیار با در ناست صمغ کلکی طباشیر سفید از هر یک یک
شش درم لک سنقی ربوند چینی از هر یک یک درم کل سیخ پاک کرده از اقلع شش درم
زعفران عصاره غاف رب السوس ترنجبین خراسانی از هر یک شش درم ترنجبین را
بکلا حل کرده صافی نموده بانی ادویه را کوفته بجنه بان شسته اقراص سازد شترتی
از یک شقال تا دو درم قرص انبر بار پس منقول از قانون مجرب برای تسکین سدای
بکدر لحال که از حرارت باشد و بجهت تها و امراض جاره معده بعد از است صفت آن

جلد اول شرح اوضاع انبر بارلس

۱۴۷

از شک منقعی رب السوس کل سرخ مغز تخم خیار مغز تخم بند وانه تخم کثوث تخم کاشنی بیک
سه شقال صمغ کی سنبل الطیب عصاره غافث از هر یک دو شقال فوة الصنع ربوند
چینی زعفران از هر یک یک شقال قدری ترنجبین اباب ملکوده صافی نموده ادویه را
کوفته بخیته باب سه شته افراص سازند هر یک یک شقال شته بی یک قرص اگر مقدار
ربوند را دو شقال کنند بهتر است قرص انبر بارلس دو شقال از ذخیره
استعمل نافع است از برای آماس معده و جگر گرم و پهای گرم صنعت آن از شک منقعی
رب السوس کل سرخ مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه تخم کثوث از هر یک سه درم
صمغ کی رومی سنبل الطیب عصاره غافث از هر یک دو درم فوسور ربوند چینی طیار
سفید از هر یک یک درم ترنجبین شته ترنجبین اباب کاشنی تازه حل کرده ادویه کوفته بخیته همان
شته افراص سازند شترتی یک شقال با سنجبین فوج قرص انبر بارلس
بارد نافع از برای درم حار کبد دسوی بعد از فصد صنعت آن از شک منقعی
ده درم کل سرخ طباشیر سفید از هر یک یک درم مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز
تخم کدو تخم خرفه منقش تخم کاشنی از هر یک سه درم رازیانه دو درم کوفته بخیته
افراص سازند شترتی دو شقال با سنجبین شکر و اگر حرارت بسیار باشد دو دانگ
کافور فیصوری اضافه کنند و با شیره تخم خرفه منقش دهند و در او اخر علیک
مغسول در ربوند چینی از هر یک دو درم داخل می کنند قرص انبر بارلس بارد
نافع از برای او طبع حار کبد دسود مزاج حار کبد دسود حادث از برای
دک کبد و از برای استسقای حادث از حرارت ویرقان اصفر حادث از حرارت
صنعت آن عصاره زرشک که ذاکر فته شده باشد بدستوریکه ذاکر فته می شود
ربا بلبل و اگر عصاره زرشک نباشد زرشک منقعی هر کدام که باشد ده درم کل سرخ
آس کرده طباشیر سفید از هر یک پنج درم تخم کاشنی تخم خیار مغز تخم کدو تخم خربزه
سفید از هر یک سه درم رازیانه یک درم افراص سازند شترتی دو شقال با سنجبین
و بسا باشد که داده آب کاشنی تازه و آب عناب النخل تازه قرص انبر بارلس بارد

نافع از برای سوز مزاج مادی گرم کبد و حمیات حاده چون بعد از تنقیه استعمال کرده
 شود و بدون اسهال در سوز مزاج حار سازد کبد نافع است منقول از ذخیره
 سمعیل صنعت آن عصاره زرشک یا زرشک منقح هر کدام که باشد ده درم
 کل سرخ منزوع الاقماع طباشیر سفید از هر یک پنجم درم تخم کاسنی سوز تخم خیارین
 سوز تخم خربزه تخم خرفه مقشره از هر یک درم کوفته بجنه اقراص سازند شری
 و دو شغال با یکجین و شیر تخم کاسنی و اگر خوف سده باشد یک درم از یانه بر اجزا
 بفرانید قرص انبر باریس بار و دیگر نافع از برای اورام حاره دسوی کبد و حمیات
 حاره بعد از تنقیه ماده دسوی مزاج حار سازد کبد را سفید است در درم حار دسوی
 کبد بعد از ضد سوز مزاج حار سازد بغیر تنقیه مبهطلات و فصد منقل است صنعت آن
 زرشک منقی از هر یک ده درم کل سرخ طباشیر سفید از هر یک پنجم درم سوز تخم خیارین
 تخم کدو تخم خرفه مقشره تخم کاسنی از هر یک پنجم درم از یانه دو درم کوفته بجنه باب
 اقراص سازند شری و دو شغال با یکجین و اگر درم کبد و حمیات با سرفه باشد دو درم
 کثیرا و سه درم رب السوس زیاد کنند و اگر حرارت بسیار باشد دو دانگ کافور
 قیصوبه زیاد کنند و با شیر تخم خرفه مقشره بپاشانند و بعضی اوقات درین قرص ک
 مغشول در یون خطای اضافه می کنند قرص انبر باریس بار و دیگر نافع از برای امراض
 حاره و حرارت کبد و حمیات صفراویه و دسویه و حمی محرقة و غب خالص صنعت آن
 زرشک منقی از هر یک پنجم درم رب السوس یک درم و نیم سوز تخم خیار بار و رنگ تخم خرفه مقشر
 از هر یک دو درم و نیم کوفته بجنه بکلاب سه شسته اقراص سازند شری و دو شغال
 یکجین آب غلبه تلخ تازه قرص انبر باریس بار و نافع از برای صداع حار مبتلاست
 کبد شیب صغیر و انجیره دسویه و صغیراویه از کبد سبوی سرچون استعمال کرده شود از برای
 اصلاح کبد بعد از باسلیق و اسهال منقول است صنعت آن زرشک منقی ده درم تخم کافور
 پنجم درم از هر یک پنجم درم سوز تخم خیارین ده درم طباشیر سفید کل سرخ از هر یک سه درم رب وند جینی دو درم
 و نیم از یانه انیسون تخم کشوث مصطکی از هر یک یک درم زرشک را در کلاب آب را بنین

جلد اول شرح احوال انبرباریس

۷۱۵

بنحیث پس مالند تا نرم شود و او پیرا کوفته بخیته بآن بسه رشتند و در مایون سبکی بدسته بمالند و
 اقراض سازند شترتی یک شقال تا دو درم با سکنجبین زویری بار و یا معتدل یا آب کاسنی
 مروق یا کافور محلول در آب کاسنی و کلاب یا با سکنجبین سفر جلی و شیر تخم کاسنی
 و عرق بدشک بجهت مزاج و دقت و سن احوال و تقویت کبد و دماغ این قرص
 صبح تناول کنند و آخر روز آب زرشک و کلاب و عرق بدشک و عرق کاسنی با خمر و آب
 بخورند قرص انبرباریس چار نافع از برای او جامع کبد از برودت صنعت آن زرشک
 سنغی پنجدرم لک مغسول ریونذ چینی عصاره غافث سنبل الطیب انیسون مصطکی از
 بریک یکدرم اقراض سازند برقرصی یک شقال یک قرص را با طبعی بزور بیات مانند
 قرص انبرباریس طارک امراض بارده کبد و استسقا را نافع است رسده بکشد
 حمیات بارده را مفید بود صنعت آن زرشک سنغی پنجدرم ریونذ خطائی لک مغسول عصاره
 غافث سنبل الطیب انیسون مصطکی از بریک یکدرم کوفته بخیته بآب اقراض سازند شترتی
 یک شقال قرص انبرباریس چار دیگر تالیف حکیم علی کلبانی شارح قانون برودت
 کبد و استسقا را نافع است قتهای سرفه غشی و مرکز از بلغم و اخلاط دیگر که بلغم یا سودا غلبه
 باشد سودمند است صنعت آن زرشک سنغی سه شقال غنچه کل سرخ مغز و الاقما
 کل غافث عصاره غافث سنغی پنجدرم کاسنی از بریک دو شقال سنبل الطیب انیسون
 از خرکی انیسون ریونذ چینی طباشیر سفید از بریک نیم شقال کوفته بخیته بآب اقراض
 برقرصی یک شقال شترتی یک قرص قرص انبرباریس نافع از برای علل کبد از حرارت باشد
 و از برای عطش و حرارت مزاج و زردی رنگ و فساد مزاج از حرارت صنعت آن
 زرشک بیدانه ده درم تخم کاسنی هفت شتر تخم خیار تخم خرفه شقال از بریک درم کلاب
 طباشیر سفید از بریک پنجدرم ریونذ چینی تخم کرفس از بریک یکدرم سنبل الطیب پنجدرم
 کوفته و بخیته اقراض سازند برقرصی یک شقال قرص را با سکنجبین سگری برش یا
 آب انار ترش و آب انارین مغز و نبوشند قرص انبرباریس به تسخیر دیگر که همین
 صنعت دارد صنعت آن زرشک سنغی لک مغسول ریونذ چینی کل سرخ مغز و الاقما

عصاره طلسمی کاسنی تخم کشوت که از اجزای متساوی ترنجبین قدری بکلا حله
صافی نموده اجزا را کوفته بخته بآن شسته اقراص سازند قرص ابر بار پس نافع از
غلب غیر خالص زمانی که صفرا و بلغم مساوی باشد و سده و کبد ضعیف باشند
صفت آن عصاره زرشک چهار درم کل سرخ دوازده درم اصل السوسن
غافل نمونم خیار نمونم خیار بادرنگ شسته کثیرا صمغ عربی طباشیر سفید و کبر
تخم خرزجه مقش از هر یک دو درم لک مغسول ریونذ چینی سنبل الطیب از هر یک یک درم
کافور قیصری نیم درم ترنجبین صافی چهار درم ترنجبین را در آب حل کرده صافی نموده
بافی اودیه را کوفته بخته بآن شسته اقراص سازند قرص ابر بار پس دیگر که درین
زمانی که سده یکید درم کرده باشند مستقل صفت آن زرشک منقح رب السوسن
کل سرخ تخم خرزجه از هر یک سه مثقال مستقل سنبل الطیب عصاره غافل از هر یک
دو درم فوکه آب صمغ ریونذ چینی زعفران از هر یک دو درم تخم کشوت تخم کاسنی
از هر یک سه درم طباشیر سفید یک درم و نیم ترنجبین یک حله کرده صافی نموده اودیه را
کوفته بخته بآن شسته اقراص سازند هر قرصی که مثقال ششتری یک قرص قرص ابر بار
مغسول از قراب دین کو تو الی حیات حار را سفید است و گرمی آن کین دیر و جگر حار را
نافع و استسقا را که از گرمی باشد سود دارد و سرفه حار را نافع بود صفت آن نمونم
خیارین نمونم کدوی شیرین از هر یک سه درم ابر بار پس منقح چهار درم کل سرخ
نمونه الاقلع تخم خرزجه مقش تخم خشخاش سفید تخم کاسنی طباشیر سفید
صمغ عربی از هر یک دو درم ریونذ چینی چهار دانگ کوفته بخته بآن شسته اقراص
سازند و در سایه خشک نمایند ششتری سه درم قرص ابر بار پس مغسول از بیاض مجربا
نواب حکیم محمد باقر بن حکیم حماد الدین محمود حسینی نافع از برای آماسس حله و سده و
از برای حیات مرگبه و تقشیر سه نای کبد و از برای صفت کبد صفت آن عصاره
ابر بار پس ده درم تخم کاسنی پوست سیخ انجبار تخم خرزجه مقش از هر یک سه درم کل سرخ
نمونه الاقلع دو مثقال ریونذ چینی یک درم سنبل طیب عصاره غافل از بیاض مغسول

جلد اول صح او اصل برابر لیس

۷۱۷

از هر یک دو درم سنبل الطیب نیم درم اقراص سازند شربت کبشقال قرص برابر لیس
از برای جمیع امراض کبد و امراض حاد و بشارکت امراض کبد و بشارکت
یا اخلاط از کبد صفت آن انبر بار لیس سفیدی ده درم تخم کاسنی مغز تخم خیار بادرس
مغز تخم کدوی شیرین از هر یک پنج گویان اینسون تخم کشوت مصطکی از هر یک دو درم
اصل السوس کدیرم طباشیر سفید و رقیق کل سرخ از هر یک سه درم ریوند چینی دو درم
نیم انبر بار لیس و در کلاب یا آب انارین خسانده مالیده صافی نموده و ادویه انارین
اقراص سازند شربت از کدیرم نادو درم و اگر زیاده باشد تسخین باشد بجا تخم
کدو دو درم تخم کرفس دو درم و نیم سنبل الطیب داخل نمایند قرص انبر بار لیس دیگر
نافع از برای غلبه خلص و ضعف کبد و معده منقول از ذخیره سید علی حرجا بن
صفت آن عصاره انبر بار لیس چهار درم کل سرخ پاک کرده دوازده درم اصل السوس
عصاره عافت مغز تخم خیار و تخم کدو و تخم کاسنی و کثیر اصنع عربی طباشیر سفید زعفران
تخم خرزفه متفقه از هر یک دو درم کل کشول ریوند چینی سنبل الطیب از هر یک یک درم
کافور قیصر نیم درم ترنجبین سفیدی چهار درم ترنجبین را در آب حل کرده صاف
باقی ادویه را کوفته بجهت آن سه شته اقراص سازند شربت کبشقال قرص
انبر بار لیس و نافع از برای غلبه خلص و حرارت کبد و معده و ضعف کبد
و معده تسبب حرارت و درم جگر منقول از ذخیره سید علی حرجا بن
انبر بار لیس سفیدی رب السوس کل سرخ شروع الاقلع مغز تخم خیار مغز تخم خرزف
از هر یک سه شقال مصطکی سنبل الطیب عصاره عافت از هر یک دو درم و نیم
ریوند چینی زعفران از هر یک دو درم تخم کشوت تخم کاسنی از هر یک سه درم
طباشیر سفید یک درم و نیم ترنجبین سفید درم بدستور مقرر قرص سازند شربت
یک شقال قرص انبر بار لیس دیگر کدیرم و معده را قوت دهد و چون بعد از سه روز
استعمال نمایند استشفای زنی را که از حرارت باشد مفیدست و حیات مرکب را
نافع است صفت آن زرد شک سفیدی رب السوس کل سرخ مغز تخم خیار از هر یک

طباشیر سفید و دوم و نیم مصطلکی رومی سنبل الطیب عصاره غافق ریوند چینی
 نوقه البصغ زعفران هر یک نیم گرم کنش تخم کاشنی از هر یک یک گرم ترنجبین منفی ششده نیم گرم
 در کلاب طلرده صافی موده ادویه را با آن بسرشته و اقراص سازند شربتی
 یکمقال به سکنجبین ساده یا آب انار شیرین قرص انبر بارلسن تالیف سنجبین الدن
 سمرقندی نافع از برای حمیات حاره و اکثر امراض حاره کبد صنعت آن زرد
 منفی ده درم تخم کاشنی تخم خرفه مقشتر تخم خیارین از هر یک سه درم
 کل سرخ طباشیر سفید از هر یک یک درم ریوند خطائی تخم کرفسک مغسول از هر یک
 یک درم سنبل الطیب یک درم کوفته بجنه پاشیده اقراص سازند شربتی یکمقال
 به سکنجبین ساده یا آب انار شیرین بیاض اسند قرص انبر بارلسن تالیف سکنجبین
 منفی مغزی البه در حمیات مرکبه یا آب برگ کبد صنعت آن عصاره زرد شک
 لک مغسول انشین رومی عصاره غافق از هر یک یکمقال کل سرخ سیلینیه
 سنبل الطیب بارون صمغ عربی کل ارمنی شانه کثیر مصطلک ربالسوس
 تخم کرفسک و دیان انیسون حب الاس ریوند چینی از هر یک دو مقال طباشیر سفید
 شغال از خرگی زعفران آقا قیا کوفته بجنه کلاب سرشته اقراص سازند
 شربتی دو درم با آب برگ بید و شایب دیناری و سکنجبین زردی بنوشط طریق
 کرفتن آب که میداشت که گیرند بر گهای تر آن او بکوبند و آب آنرا بگیرند
 و یک جوش داده در پیاله چینی کنند و شب بگذارند و صبح آب لال آنرا
 گرفته در دوش را دور کنند و پانزده مقال از آب لال آنرا یک اوقیه شرب
 دیناری با یک اوقیه سکنجبین زردی داخل کرده و باد و درم اقراص سازند
 بنوشند قرص انبر بارلسن ریوندی ساده باشد و او جاع کبد را و صلابت
 آنرا نافع و از برای حمیات مرکبه فزیده مفید است صنعت آن زرد شک
 کل سرخ باک کرده از هر یک یک درم لک مغسول ریوند چینی عصاره غافق

سنبل الطیب انیسون مصطکی از هر یک یکدرم کوفته بخته باب سه شته افراص سازند و در او جاع
 از سود مزاج حار کبد با نخجین بزوری بار و در لای او جاع باره کبد با نخجین بزوری
 حار باشد و قرص انبر بار پس قابض از اقترار اب و مویش غلیم نافع از برای حار
 و اسهال و وج کبد صفت آن زرشک منقی طباشیر سفید عود قاری خام تخم حاص
 بریان مصطکی رومی اسارون یک اصل از هر یک یک مثقال کل سرخ سرخ شفا کوفته
 بخته یکبار سه شته افراص سازند و قرص انبر بار پس قابض به نسخه دیگر صفت آن زرشک
 منقی ورق کل سرخ طباشیر سفید از هر یک یکدرم لک مغسول ریوند صنی زعفران صمغ عربی
 کثیران سه شته رب السوسن از هر یک یکدرم کوفته بخته افراص سازند شیرینی بمقتال
 قرص انبر بار پس قابض نافع از برای حرارت کبد و تشویه باجمی کینت طبع باشد
 صفت آن زرشک منقی ورق کل سرخ طباشیر سفید از هر یک یکدرم لک مغسول
 چهار دم تخم خرفه مقشقه و خخاش و کاه و کاسنی از هر یک یکدرم رب السوسن
 دو دم اضافه نمایند قرص انبر بار پس قابض نافع در اسهال کبدی و موی هرگاه
 خون در وی و متعفن و کف ناک و سبب از یک باشد صفت آن زرشک منقی کل ارمنی
 طباشیر سفید شاه بلوط تخم حاص کل سرخ منزع الا قلع سرطان شوی صمغ عربی
 بوداده رب به شربن شکر سه شته افراص سازند شیرینی یک مثقال و دو مثقال قرص
 انبر بار پس کافوری حیات صفرادی و دوی مانع است و سود مزاج حار کبد با سود
 و مقوی کبد حار است صفت آن عصاده انبر پس عصاده غافله تخم خیار بن
 ترنجبین از هر یک چهار دم ورق کل سرخ رب السوسن شسته کثیرا صمغ عربی طباشیر سفید
 تخم خرفه مقشقه لک مغسول از هر یک دو دم کافور قوی نیم درم ترنجبین در آب حل کرده صافی نموده باقی او در کوفته
 بان سرشته افراص سازند شیرینی بمقتال با شیره تخم خرفه مقشقه قرص انبر بار پس کافوری برای گرمی و
 سودا و صفت آن زرشک منقی رب السوسن طباشیر سفید از هر یک یکدرم سنبل الطیب یکدرم تخم
 خیار بن نیم کل سرخ شربن نیم تخم خرفه مقشقه زعفران شسته کثیرا از هر یک دو دم کافور قوی نیم درم
 بخته افراص سازند قرص انبر بار پس قابض نافع از برای حار کبد با سود مزاج حار کبد با سود

جلد اول شرح اوصاف انبرباریس

۴۰

منفی از اقلع تخم کاسی رب السوسن از هر یک دو دانگ مغز تخم کدو چهار دانگ
منفی تخم خیارین کثقال دو دانگ کافور قیصر دو قراط کوفته بنجیه
بزرگ قطونا سرشته اقراص سازند جمله دو شربت است با سنجین سگری و آب گلاب
نازه نوشند قرص انبرباریس کافوری دیگر نافع از برای یرقان با سنج و حرارت
صفت آن زرنشک منفی طباشیر سفید تخم کاسی مغز تخم خیار
مغز تخم کدو تخم کابوی مغز تخم خرفه مغز صندل سفید از هر یک یک درم کوفته بنجیه اقراص
سازند بر قرص یک مثقال بر روز یک ص با یک قراط کافور قیصر با آب گلاب
و شیرین نوشند قرص انبرباریس کافوری دیگر که قریب به نسخه اول درادویه و خواص
صفت آن زرنشک منفی چهار درم کل سرخ شرب الاقلع ده درم صل السوسن دو درم
عصاره غاف مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرناسه کثیر اصمغ عوز عفران تخم خرفه
مغز از هر یک سه درم یک مغز لایون خطائی مصطکی سنبل الطیب از هر یک یک درم طباشیر
سفید دو قراط قیصر یک درم بنجین زاده کلاب حلزنده صافی نموده باقی ادویه اکوفته
بنجیه بان شسته اقراص سازند شری دو درم قرص انبرباریس کافوری
دیگر قریب به نسخه قبل صفت آن انبرباریس کافور قیصر عصاره انبرباریس از عصاره
غاف مغز تخم خیارین سنجین خراسانی از هر یک چهار مثقال نشانه غنی کل شرب الاقلع
رب السوسن کثیر اصمغ عوز طباشیر سفید تخم خرفه مغز صندل سفید از هر یک دو مثقال زعفران
ریون چینی سنبل الطیب از هر یک یک مثقال کافور قیصر نیم مثقال بنجین زاده آب حلزنده
صافی نموده اخرا را کوفته بنجیه بان شسته اقراص سازند قرص انبرباریس کافوری
قلبی فرموده اند که این قرص شعل بده الحکماء است و الاطباء میر محمد بادی قدس سره و
ماجدین است در حیات محرقه و غیب خالص امراض حاره تنگد و خده صفت آن
زرنشک منفی المه منفی طباشیر سفید کل سرخ منفی از اقلع از هر یک دو مثقال تخم کاسی
منفی تخم خیارین مغز تخم کدو شیرین تخم خرفه مغز تخم کابوی مغز صندل سفید
از هر یک یک مثقال کافور قیصر یک درم قیصر قیصر کلاب بنجیه اقراص

جله اول نسخ اقراص

۷۲۱

و در پشت غزال بن کرده در سایه خشک نمایند شربت یک مثقال قرص انباریس کافوری نیم
 در مسحه و بکرا که از گرمی باشد سود دارد و لکن کمی به نشاند و خداوند یرقان غلیظ
 را نافع بود صنعت آن زرشک سفیدی طباشیر سفید کل سرخ منقوش الاقاع از هر یک
 به مقدار نیم تخم کاهویی شش تخم کاسنی از هر یک نیم تخم تخم خیار شتر تخم که وی شیرین
 از هر یک نیم صندل سفید بلسول از هر یک دو درم کثیر اسه درم کافور قیصو
 یک درم کوفته بخیه بلعایت رقوط نامشده اقراص سازند شربت دو درم بکنجبین و در
 قرص اما در شفاغی این قرص مذکور با هم قرص زرشک کافوریت و در نسخه دیگر
 این قرص تخم خیار و تخم که وی شیرین و صندل داخل نیست قرص انباریس
 کافوری حقیقی غلبه خاص حرارت کبده و مسحه را نافع است
 به نشاند و التهاب اساکن گویاند صنعت آن زرشک سفیدی منقوش تخم خیزه تخم
 خیار بن منقوش که وی شیرین منقوش بند وانه از هر یک سه مثقال طباشیر سفید
 کل سرخ صندل سفید از هر یک یک مثقال و نیم ریوند حینی یک مثقال لک معسول
 شفاغی تخم زرشک کافور قیصو از هر یک سه مثقال زعفران یک درم کوفته بخیه
 آب کثوت شربت اقراص سازند و در پشت غزال بن کرده در سایه خشک نمایند
 شربت یک مثقال قرص انباریس کافوری دیگر که همان شافع دارد صنعت آن زرشک
 سفیدی درم و نیم تخم حرقه شربت بلسول صمغ عربی کثیر اسنبل الطیب بسته
 از هر یک سه مثقال و نیم طباشیر سفید کافور قیصو زعفران از هر یک درم
 کوفته بخیه اقراص سازند شربت یک مثقال قرص انباریس کافوری دیگر صنعت آن
 آن زرشک سفیدی هفده مثقال منقوش خیار بن منقوش که وی شیرین از هر یک مثقال
 منقوش بند وانه منقوش خیزه از هر یک دو مثقال طباشیر سفید کل سرخ منقوش الاقاع
 ریو جینی پوست خ کرفس لک معسول از هر یک یک مثقال و نیم کافور قیصو زعفران از هر یک
 دو درم کوفته بخیه بانی که در تخم کثوت چنانچه صافی نموده باشند سرشته اقراص
 سازند شربت یک مثقال قرص انباریس کافوری نافع از برای تبهای کثالت کافوری

جلد اول نسخ آواص انبر باریس

۴۲

واللهاب ضعف اعاد و بکری باشد منقول از ذخیره خوارزم شاهی صنعت آن عصاره
 چهار درم کل سرخ دوازده درم اصل السوسن و درم عصاره غافق نمو تخم خیار نمو تخم
 بادرنک نشاسته کثیر الصمغ عربی طباشیر سفید زعفران تخم خرفه سفید از هر یک یک درم
 کک منقول یک درم خوب اربعه سنبل الطیب از هر یک یک درم کافور قیصری یک درم تخمین
 چهار درم کوفته بخیته با آب اقرا اصل سازند شترتی یک مثقال و سبز امجد با فودر ذیل
 این نسخه نسخه قلبی فرموده اند که مرعوم عوام میفرمایند از این نسخه زاز و ذره
 خوارزم شاهی نقل نموده و بسیاری از صاحبان اسهال کبدی را با این قرص علاج
 فرموده اند قرص انبر باریس کبیر منقول از قبادین قانون نافع از برای حمیات
 عصاره درم کبیر صنعت آن عصاره زرشک و اگر نباشد زرشک منقی چهار درم
 نمو تخم خیار یک مثقال طباشیر سفید از هر یک دو درم کک منقی چهار درم ربود خطانی
 از هر یک یک درم ورق کل سرخ دوازده درم زعفران یک درم سنبل الطیب اصل السوسن
 عصاره غافق تخمین از هر یک چهار درم ترنجبین یک درم کلاب حل کرده صافی نموده
 او ویرا کوفته بخیته با آب اقرا اصل سازند شترتی یک مثقال و سبز امجد با فودر ذیل
 با این نسخه صلوات باشد از اشربه و بعضی زیاده نموده اند از برای این قرص عصاره انگشتین
 دو درم اسرارون تخم کرفس از برای از هر یک یک درم فودر خطانی زعفران
 از هر یک یک درم تخم کاسنی تخم کنوشت از هر یک سه درم طباشیر سفید یک درم تخمین
 شش درم ترنجبین و در کلاب حل کرده صافی نموده باقی او ویرا کوفته بخیته با آب
 سرشته اقرا اصل سازند شترتی یک مثقال قرص انبر باریس کبیر نسخه محمود بن الحسن
 شیرازی که در حادی صنف ذکر کرده نافع از برای حمیات بلغمیه عتیقه و از برای خراش
 کبد و درم کبد و حده شفا سی گفته که این قرص شفا را نیز نافع است صنعت آن
 عصاره انبر باریس نمو تخم خیار نمو تخم خرفه و در نسخه دیگر بجای نمو تخم خرفه
 تخم خرفه سفید است از هر یک یک درم کل سرخ شترتی الاقلام ترنجبین منقی از هر یک
 شش درم تخم کنوشت رب السوسن طباشیر سفید تخم کاسنی صمغ عصاره غافق از هر یک

جلد اول نسخ اوراق انبر بارین

علم ۴۴

دو درم فوة الصبیغ لک مغسول ریونده خطائی از هر یک دو درم زعفران بکیرم ترنجبین
 کلاب حلکده صافی نموده باقی او دیر را کوفته بخیته بآن سرشته اوراق سازند شربتی
 یکس درم تا کیشقال و در نسخه دیگر از کیشقال دو درم است صاحب اختیار
 بدلیجی گفته که این مولف گوید بعضی درین فرص درم استنین و می افزوده اند و صا
 نهج الاودیه این جز که گفته که قوت این فرص تا شش ماه قوی است و بعد از آن
 ضعیف میگردد و فرص انبر بارین کیر منتقال از کامل الصناعة و نهج اخربله و قوام این
 فلانی این فرص نهجای کینه و نهجای بلغمی دو درم بکیرد و درم معده را نافع نیست ضعیف
 آن عصاره انبر بارین تازه غصه تخم که دی شیون مخم خورده مخم خورده مخم خورده مخم خورده
 منتقال غنچه کل سرح منزوع الاقاع ترنجبین خراسانی از هر یک شش منتقال رب السوس تخم
 کشوت طباشیر سفید تخم کاسنی مصطکی و می سنبل الطیب عصاره غافث از هر یک دو منتقال
 فوة الصبیغ لک مغسول ریونده خطائی از هر یک یک منتقال زعفران یک منتقال ترنجبین را در آب حلکده
 صافی نموده او دیر را کوفته بخیته بآن سرشته اوراق سازند و در شربت غریب در سایه خشک بک
 شسته یک منتقال فرص انبر بارین کیر دیگر نافع از برای حیات بلغمه و حیات کبره
 و امراض باره مر کبه کیده و معده و چون استسقا و برقان تهیدی و او را تم بارده و مر کبه
 کیده و معده و امثال این امراض صفت آن عصاره زرشک لک مغسول استنین
 عصاره غافث از هر یک یک منتقال سلیمه سنبل الطیب سارون غنچه کل سرح منزوع الاقاع
 صمغ عربی کل رنی شسته مصطکی رب السوس تخم کرفس از بانه انیسون تخم کشوت و لاس
 ریونده صنی از هر یک دو منتقال طباشیر سفید چهار منتقال از خرمی زعفران افاقا از هر یک
 یک منتقال کوفته بخیته کلاب سرشته اوراق سازند شربتی یک منتقال شرباب بنار یا سنجبین
 زردی فرص انبر بارین ضعیف به نسخه اسمعیل که در ذخیره ذکر کرده و گفته که این فرص
 نافع است از برای بیماری جگر گرم و تپهای گرم را سو دارد صفت آن انبر بارین دو درم
 تخم کاسنی تخم خورده مخم خورده مخم خورده مخم خورده مخم خورده مخم خورده مخم خورده
 یک درم ریونده صنی بکیرد و می سنبل الطیب یک درم کوفته بخیته بلبل بزر فوطه شسته اوراق

جلد اول شرح اوصاف انبرباریس

۴۴

در پشت غزال پهن کرده در سایه خشک نمایند شربتی بکشتال باد و در دم با کجین و قوشن با
ششماه باقی است و در نسخه محمود بن الیاس که در هادی صغیر ذکر کرده وزن انبرباریس
پانزده درم و وزن سنبل الطیب یک درم است و گفته که شربتی از این قرص بکشتال است
صفت آن نسخه منقول از بیاض مخرات نواب حکیم محمد باقر حسینی بخط مغزی الیه
از سنگ منفی از حب بختقال تخم کاسنی تخم خرفه مقشر تخم خیارین از هر یک
مشتقال کل سرخ شروع الاقلاع بختقال ربوند چینی سنبل الطیب از هر یک بختقال
کوفته بختی بلعاب زرد قطونا سرشته اقراص سازند قرص انبرباریس صغیر فوسفی منقول
از قرا با دین راستانی استاد الاطبا ابو الرکات او حدانی نافع از برای حیات
و او را مکیه و معده صفت آن انبرباریس منفی از حب السوس در قی کل سرخ
تخم خیار تخم خرفه از هر یک سه درم مصطکی عصاره عافیه سنبل الطیب
کک خصول عصاره انشتین سارون ققاح از خر تخم شادرو تخم کاسنی کک خصول
زعفران طباشیر سفید از هر یک چهار درم کوفته بختی بابیکه ترنجبین در آن حل کرده صاف
نموده باشند سرشته اقراص سازند و در پشت غزال پهن کرده خشک نمایند شربتی و در دم
قرص انبرباریس کک دار منقول از خط میرزا محمد رحیم حکیم حبیب منفی که ثبت طبع
دست شده باشد و جهت بیخاچی مرکبه مزمنه و یرقان نافع است صفت آن عصاره زرشک
یا زرشک منفی هر کدام که باشد کک مغضول از هر یک در اشتغال انشتین بومی عصاره عافیه
از هر یک بختقال سلیمه طباشیر سفید کل سرخ سارون سنبل الطیب صمغ عربی بریان
کک از منی بوداده ککیر بوداده ککیر بوداده از هر یک در اشتغال مصطکی زعفران
ترمس شامی شیرین کرده اقافیا از هر یک بختقال ربالسوس از خرکی سازنده انسون
حب الاسس ربوند چینی از هر یک در اشتغال بدستور مقرر اقراص سازند هر قرصی بختقال
ککین ص را با کجین در پی بایند و بیاری بنوشند و اگر سرفه داشته باشد با شرب
حب الاسس بنوشند و مخرج انبرباریس از لونی خفقان حار را نافع بود و قلب و بدن را
فوسفی و در دهر و الزاج را موافق بود صفت آن زرشک منفی ده درم روانه باخته

نسخ نفوق انبر بارلس و بعض در تعریف انجبار

جلد اول

۴۲۰

که بای شمع زعفران کافور قیصری از هر یک نیم درم عسل یک مثقال طباشیر سفید گل کاذبان
 همین سفید کشته خشک شده صندل سفید از هر یک یک مثقال نیم تخم انبر بارلس یک مثقال کدوی شیرین از هر یک چهار درم
 تخم خرفه نیم مثقال سدر نبات سفید یکصد درم آب سبب شیرین پنجاه درم عرق بید
 مشک کلاب از هر یک مین و پنج درم پس سوزن چون سازند نفوق عسل بارلس
 نافع از برای غلبان خون و امراض قوی و صفت آن عذاب خراسانی است نه بیرون
 آورده بیکرطل از خشک تازه بیدانه بیکرطل تخم کشت کف تخم کاسنی کفنی ریوند صنی نیم
 نیم کوفته در طرف چینی کرده آب گرم آنقدر که آدویه را پوشند بروی وی کرده
 و آب تان سه روز در آفتاب بگذارند و در زمستان چهار روز و در روز یک فوج
 از آن را انداخته و کای درین نفوق ده درم شراب عنباب داخل کرده آسانید
 میشود صفت شراب عنبابی که با این نفوق آسانیده می شود و عذاب خراسانی که
 کشته خشک درم حدس سقتر کفید درم بیج کاسنی یکدسته سحر را در سرکه انگور
 سه روز بخیسانند پس بخیسانند جو شانه نی قوی و صفاتی نموده از آن سبب
 با نبات سفید انجبار تخم آنرا شش بشین و خای جمتین و ال مصله گویند
 و بیخ از عرق انجبار شش از جبر و آن با این نبات و شجره شش برکشید بر یک طبقه
 با آنکه زخمی شل غبار و شاخهای آن قویتر از شاخهای رطبه مائل به خشک و خار دار
 بقدر قاشقی و اکثر علق می پیچد و کاشش سنج و ترشش مزاج بسکلی خسته اند از افتاد
 ایشانند بعد اومی و انطاکی گفته اند که بعد ریختن کل علاقه های کوچک
 از دهم بپرسد و در آن تخمهای ریزه می باشد و بخش بخشی پوست بیخ آن سنج
 دستقل پودنه تازه است در لپهای بار یک آن که بهای انجبار گویند و آن سبب
 در درجه سوم و جاکینوس گرم خشک دانسته و قاطع خون جمیع اعضاست خصوصاً
 و کوبید و حالب اسهال مزمن و نزلات از غیر اذیت و سکن فی و مقوی اعصاب
 و جهت تسکین التهاب صفرا و غلبان خون و ضعف استنها و بول الدم و سده تازه
 مزمن و دفع سوم و انقح افواه عروق مقود و سل تازه و مزمن حتی زیول

جلد اول تعریف انجبار و حب سفوف انجبار

۶۴

و ضماد آن آتش سینه جهت سحر و اسحاق کبدی و شکم کی اعضا و کوفتی عضل و فتح
و تنگ آن دوز درش جهت رو باندن گوشت و قطع زرق الدم زخمها نهایت
نافع و قدرش شش کنتقال و از عصاره کدو یک گرم و از برکش خردم و مضر برودن
و صلبش بخیل و بدکش مثل آن رشک است و ربع آن کل ریشی و عصاره
آن در اکثر افعال اقوی از پوست و پنج آن است صنعت آن است که بکیند پوست
پنج آن را و بکوبد و آب آن را گرفته در طبق سفالی گسند و در آفتاب گذارند
و تیر روز سه چهار مرتبه بر هم زنند و شبها در زیر سقف گذارند که شنبم از آفتاب بگذرد
و چون بجای رسد که قرص تو آب گرد و قرص نموده در آفتاب خشک کنند و نگارند و در وقت
خشک کردن از بخار محافظت نمایند و رنگ آن سرخ تیره باشد قوت بسیار است
جهت نفث الدم و زرق الدم از هر عضو که باشد نافع است صنعت آن پوست
پنج انجبار و درم که با مرجان قرمز و دم الاخوین طین مخوم مروارید یا سفید از هر
یک گرم کوفته بخته با آب برک یا رنگ سرشته جوید از هر حی مفید از خودی
تبریزی یا هفت حب یا آنچه مناسب است ایند حب انجبار و دیگر اقوی از اول
آن پوست پنج انجبار سه درم بسد محرق مغسول که با بی شیمی مرجان قرمز
یا سفید دم الاخوین طین ارمنی طین مخوم طباشیر سفید یا سسته از هر یک یک گرم مروارید
یا سفید سائیده دو درم کوفته بخته با آب برک یا رنگ سرشته حب بند شترزی
یک گرم یا آنچه مناسب است سفوف انجبار صنعت آن انجبار حب الاس
شاه بلوط خرنوب بنیلی خشیاش پوست میرون پسته از هر یک پنج مثقال بلوط دانه بونیر
از هر یک سه مثقال حود بندای هشت مثقال کوفته بخته سفوف زرد سفوف انجبار
از برای اصحاب نفث الدم صنعت آن پوست پنج انجبار دم الاخوین مروارید یا سفید
که با بی شیمی مرغی السمک معود الصلایب السوسل اندکی سرطان محرق یا سسته بر
شاذنج صد سی مغسول کل ریشی صمغ عربی کثیرا بنوا و ام شیرین از هر یک یک مثقال طین
از غیر آن از هر یک شش مثقال کا فو فیضوی نیم مثقال کوفته بخته مجموع را چهار ده

حصه نموده بر روز صبح یک حصه را با شیر الاغ یا شیر بز که نارنگ است داخل کرده باشند بنوشند
 و شام حصه دوم را با آب برگ نارنگ ده درم بنوشانند **فصل در بیان نسخه‌های**
انجاری **شربت انجاری** حکیم سید به کازرونی که در شرح سوجو ذکر کرده
 چسب خون بیکند از هر موضع که باشد چسب اشغال خون و زرد خون و آندن خون از راه
 و منفه میگذرد و مقوی معده و کبد که کم است و نافع است از برای تفریق اتصال واقع
 در سینه در نه صفت آن پوست پیخ انجاری شامی صفت اشغال قرطاشی پیخ شفا
 صندل سرخ صندل سفید کلاب سوده از هر یک چهار مثقال کبودیه را نیم کوته کباب
 در آب بخیسانند و صبح بخوشانند و ببالانند و دو روز طلایات سفید داخل کرده بقوام
 آورند شربت ده درم تاده مثقال باب سدر و آب برگ نارنگ شیر خنجره
 مشقه و شیر گشیز خشک بحسب اقتضای حال و وقت و مرض و در نسخه دیگر این
 نبات یک رطل است حکیم سید الدین ولد حکیم محمد باقر سوسوی گفته که این شربت
 از برای نفث الدم باب برگ نارنگ یک او قه و کبودیه و دم الاثون و صمغ عربی
 از هر یک نیم مثقال کافور فیصو یک دانه بخورند و گاهی یک قیراط افیون بنوشند
 اضافه می کنند با یک طسوج زعفران صفت این شربت به نسخه حکیم محمد بن سلطان
 ولد حکیم صالح خان حال آن مغفور رحمه الله پوست پیخ انجاری صفت اشغال
 صندل سرخ سوده صندل سفید سوده از هر یک نیم مثقال آقا قباد و مثقال انجرا
 نیم کوته در آب بخیسانند و صافی نموده نبات سفید سه صد مثقال داخل کرده بقوام
 آورند صفت این نسخه حکیم سوسوی که در قرابادین تحفه المومنین ذکر کرده است
 پیخ انجاری صفت اشغال خرفه شامی نیم مثقال صندل سرخ سوده صندل
 سفید سوده حب الاس از هر یک و مثقال مجموع را یک شهاب زرد در آب صودا و
 بخیسانند و روز دیگر بخوشانند و ببالانند و با یک رطل شکر سفید صافی بقوام آورند
 پس فرود آورده سدر کرده در شیر بنگارند **شربت انجاری** دیگر نافع
 از برای نفث الدم و آندن خون از هر موضع که باشد صفت آن پوست پیخ

جلد اول شرح تریب صبیح و وصف لعل و انجبار

انجبار پانزده درم کلزار فارسی طرانتی خنوب از هر یک شش درم صندل
سود و افاقیا از هر یک درم اخرا نیم کوفته در دو رطل آب یک شب بخشد
و صبح بخوشاند چون شلش آب بماند صافی نموده و دوشک رطلی قند سفید
داخل کرده بقوام آورند پس فرو آورده سحر کرده در شب نشسته بخارند و شنبی
یک اوقیه شراب انجبار دیگر پوست سیخ انجبار سی درم خنوب نیم رطل طرانتی
شیرین از هر یک بیست درم نیم کوفته یک شانه از آب صافی بخشد و شنبی
و بیالاند و با یک سقند سفید بقوام آورند و صبح انجبار جهت نفث الدم
نافع صنعت آن کینه بکشتال پوست سیخ آنرا و بکوبند و بخوشاند آب و با
قدری قند و سیب خنوب یا شاشند و نیز زرق الدم از هر عضو که باشد قطع نماید
قرص انجبار سنقول از خط نواب نیز از محمدرضا بنی از بیاض حراب مغزی البه
نفث الدم و سیخ و قروح اسعا و کثرت طشت و آهن خون از بواسیر یا فح
است صنعت آن پوست سیخ انجبار شامی چهار درم کل سیخ منزع الاطاع
صمغ عربی کثیرا که بای شمع از هر یک درم نشاسته گل رمنی بسطط شیر سفید
رب السوس کلزار فارسی از هر یک دو درم افاقیا یک درم و نیم کوفته بخته رب
سور و شسته اقراص سازند و در سایه برشت عبدال بهن کنند تا خشک شود
شیرینی بکشتال لعل و انجبار جهت نفث الدم و نفث المده و سل و بواسیر و
نافع صنعت آن پوست سیخ انجبار چهار درم که بای شمع مرجان قرمز بسطط و قروح
منقول طین مخوم طین داغ شسته طین رمنی دم الاخون کثیرا نشاسته مر و اید بنافه
از هر یک دو درم مخوم که دوشی شیرین مخوم خیار بن مخوم بیدانه از هر یک درم
طباشیر سفید صمغ عربی از هر یک درم اخرا کوفته بخته بار خنوب و حب الاس
و عصاره انجبار از هر یک بقدر احتیاج شسته لعل سازند و اگر رب خنوب
و رب حب الاس و عصاره انجبار نباشد با شراب آنها تمام یا هر کدام که باشد
و اگر هیچ کدام نباشد با قند که با آب یک بار تنک بقوام آورده یا شنبی و یا انجبار

جلد اول نسخ مغلی و تعریف انجدران

۲۹

مناسب دانند لکن فرمایند **مغلی** انجدران سمنی مغلی مبارک صاحب شفا را الا شفا
نوشته که از اطلال استادین است جهت اسهال اموسی و زجیر و قیام صفر و دی نافع
صفت آن پوست سح انجدران تازه یک شقال رخ غطی با پوست پوست خشتان
از هر یک نیم درم عود قافله صندل مغایری از هر یک نیم درم سمنی ربع
طبعه زرد حب الاس از هر یک یک درم زرد شک منقعی ساق منقعی از هر یک یک درم نیم
صاف نموده تخم خرفه بریان سه درم در آن شیر کشیده طباطبائی یک درم سوده بر آن
پاشیده اشرا در د و شراب سمنی جام دو اوقیه با لقا صدف داخل کرده تخم باز کند
و تخم حاضر بریان از هر یک نیم درم کف نموده بالای آن بپاشانند انجدران
معرب انکه آن فارسی است و باز نذر آن کوله بپاشانند و ساق انجدران را برتری
پالدر خان نامند و کوله بر اسم فارسی انجدران طیب است و بحدوث بوجی اسمی
انجدران است و چون سطلی مذکور شود مراد از آن تخم آن است و نباتش مجوف و سلب طبع
از قاست میشود و در کشت شبیه برک کلمه از آن کو چکتر و کاشن خنثی شل شبیه
نرخش بعد از رسیدن سفید و مدور و پهن شبیه برهم و بسیار خوشبو و صفت
طبعی نامند و قسمی از آن نرخ بسیار بد بو است و برکش مانند صدف سوخته بر
سورخ و ساقش ضعیف تر از قسم سفید و صفتش بسیار بد بو و از احلیت سمنی و
حلیت خنثیانی و فارسی انگوزه و عوام انکشت گفته و بپندی رنگت نامند و کشت
را اشتر فار و کماه آن را کماه نامند و در بلاد فارس کوه سفیدان را بگیاه آن میخوانند
بنحایت نرمه میگویند و لیکن کوهت آنها بد بو میشود و طبعی طیب بهتر از شمنی است
انجدران سفید در دو گرم و خشک است و سیاه شمنی در سوم و قوی سطلن انجدران
گرم و خشک در دو گرم گفته اند و آن غلیظ الحرم و در نیمه و در معده و مجرب و بخت
رطوبات و لطیف طعام و غیره ایچ و مان و در بول و جیش و شیر و مسخن کرده
و روده و محرک باه و مقوی سعه و تقطیع بقم و محلل ریح و جهت عسر البول
بعضی و بر آن خنثی است و تقویت ناضجه و دفع ضراغذیه غلیظه و اخلاط غلیظه و ادویه

جله اول تعریف انجودان

مکمل

سببه نافع و مفادوم سوم و نافع است از برای در مفاصل حادث از بردن دست
 سبزه و جذب بود بطریق مکیکه چون گذارند بر آن جنبه قوی و ستراداران
 که انجودان را محلل نموده سکه که آنرا استعمال نمایند و سکنجبین آن که با سبزه
 جهت تب ریح و پنهایی بلغمی مرکبه نهایت نافع است و جهت در دینه و عروق
 و مفاصل و استسقا و یرقان و رفع فواق بلغمی مجرب و با شربت در اخراج جنبین
 قوی الاثر و ضما دشمن با سوم و دغن جهت خنار بر و جراحات و عرق النساء و مثال
 آن و بار و دغن زیون جهت مکنه سخت عین و طلای مطبوخ آن با برکه و پوست
 انار جهت بواسیر و زرد برک آن جهت آکله نافع و بونیدن آن آبی فواق و گفته
 که انجودان از توابع استعمل در اغذیه اصحاب فالج و استرخا و لقوه است و منضرا
 بشانه و مصلحتش تخم خربزه و منضرت با سح و مصلحتش صمغ عربی است و قدرش شش
 تا دو مثقال و بدش محروث بوزن آن و طلیت دو دانگ و گویند بوزنش و ذرا
 و این نسبت است و منضردین و مصلحتش شش انار و سکنجبین و هیچ آن در فعال
 قوی تر از سایر اجزای آنست و طلای آن محلل ادرام و نافع زیاده شدن خنار بر
 و لخم زخمها است و قدرش شش نیم مثقال و گویند منضرتش است و معده و بطبیض
 و مصلحتش عمل است و سیخ داودا لطای گفته که گویند چون آن بعد از حوض طایفه
 بر روز کدرم انجودان بخورد تا یک هفته هرگز آبستن نشود و تخمضناده که
 سیاه آن باشد یا سفید امر اضل که اس و دوار و سدر طبری گفته
 که کاهی ضما کرده میشود انجودان اسود با حطی گفته و آرد کرسنه بر سر در سدر
 حادث از اخلاط بارده مجتمعه در و نافع رعونت و محقق و بلاد است
 و نسبان ردفس گفته که خوردن انجودان نیکو بیکر داند و بن را و نسبان باریل
 سیکر داند و حفظ را می افزاید و بیا که موجب تعجب نشود آنکه انجودان و اشال آن
 از دار جنبی در تخمیل و اشتتر عار دمانند آنها از ادویه بایسته وجود آنکه محلل نفخ
 اند و نافع اند متوکه سیکر و داز آنها تقوی اند که و جاری که موجب انفاط سیکر و

جلد اول

[illegible]

دو درم اکند ان با نژده درم تا نخواه تخم کرفس از هر یک دو درم کوفته بنفشه
سفید خوشبوی صفتی لبه شترتی دو درم تاسه درم جو ارشال نجدان
نافع از برای نفخ طبع و معده و ذرات و در مع غلیظ صنعت آن فلفل تخم کرفس
از هر یک دوازده درم انجدان اسود چهارده درم فطر اسالیون هشت درم
کاسنیسم سیزده درم کوفته بنجیه لعل کف کرفته نشسته و در ظرف چینی با کاشی کرده
در وقت حاجت استعمال نمایند از اجتناب کرم و خشک است در اول درجه ثالث
جو ارشال نجدان نوع دیگر صنعت آن فلفل تخم کرفس از هر یک دوازده درم
انجدان سیاه فطر اسالیون مایران فودنج حاشا سیالیوس از هر یک هشت درم
انجدان سفید سیزده درم بکونند و با انگبین بپزند و بهین انجدان است خیار
و خجرات و عرق النساء و کرفس و ادویع مفصل و تخم اورام و ریاح و حب
عسل البول بلغمی در ریاح کرده و شانه و بر انگبین است و تقویت باضمه و دفع ضرر ادویه
سمیه و اخذ نه غلیظه و اخلاط لریجه و سده سیر نافع صنعت آن کینه انجدان
هر قدر که خواهند جو کوب نموده با بشت در آن آب باران یک شیشه از زنجبیل
پس بپزند تا برنج رسد مالیده صاف نموده بار و عن کینه یا زیت یا شکر یا مایه سوسن
تا آب رفته و عن بناید پس در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند و عند الحاجة بکار
سج جو ارشال نجدان نافع از برای حمی ربع و امراض طحال و امراض باره
سوداویه صنعت آن کینه از انجدان که آنرا محروث ناسند و یک کوفته یک سب
در سه که انکوری آب اصل از هر یک نود و شقال بخسایند و روز دیگر بپوشانند تا نصف
پس صافی نموده با دوشاب انکوری کیصد و بیست شقال بقوام آورند و سر ز
ده شقال آنرا با آب بشاشه تازه یا با بشیره تخم کرفس بپزند و اگر حرارت غالب
باشد با آب کاسنی تازه و استال آن بپزند این نسخه از عایم میر محمد موسی است
که اگر بجای مطبوخ محروث در سر که خل محروث فلفل در سه که انکوری نود و شقال
و بجای دوشاب انکوری غسل طر فاکه آن را اگر انگبین ناسند کنند بختی است

جلد اول نسخ محال و معجون انجدان و تعریف انجدان و انزروت

علم علم

مخلل ساق انجدان و اصل انجدان که آنرا محروث گویند بسیار گرم و خشک و جاسده و معطر اخلاط غلیظه فایده از برای برودت و رطوبت معده و تب ریح و سقوط اشتها و سوء هضم غذیه و لیکن محرق اخلاط و سورث تشنگی و التهاب است و صلیح کاه و سرکه و دیش مخلل اشتها را است صنعت آن که برود ساق یا سبج انجدان که آنرا که خورسته باشند و ساقش را از سبج ببرند و بهش را یک هفته در آب نمک بگذرانند پس در آب خالص بپوشانند که شوری نمک از آن دور شود پس آنرا برودن آورد و در بار چید که باسی اندازند تا آب آن برود پس آن را بر روی بار چید که باسی بپوشانند که بهوشش رطوبت آن کند پس سرکه انگوری آن مقدار که از روی آن برود و بر روی آن بپوشانند و اگر خواسته باشند چاشنی دار باشد قند یا نبات در آن داخل کنند و بگذارند که سرکه در جوهر آن جذب شود پس بکار برند و سرکه ساق و اصل انجدان مخلل نافع است از برای صلابت طحال معجون انجدان انجدان که میهای شکم را بکشد صنعت آن انجدان سبج انجدان از بریک ششده گرم شیخ ارمنی دو درم کوفته بخیته با سه وزن ادویه عمل کنند معجون انجدان دیگر اقوی از آن و استسقا طحال را سفید است صنعت آن انجدان و سبج آن و پوست پنج کبر لسان العصاره فی تلخ از بریک هفت درم شیخ ارمنی بابی ز سرخ قنبل از بریک سه درم سبج مصطکی زنجبیل از بریک یک درم برنگ کابلی بلا سس یا به از بریک چهار درم علی الرسم با سه وزن ادویه عمل میکنند شربت از یک درم ناسه در معجون باطلح اهل بنند و دوانی را مانند که در چشم کشند برای تقویت و روشنایی و دفع امراض دیگر مانند احوال و شایفات و غیره انجدان که چون در چشم صاحب جمعی غشی که بپندگی بسیار مانند کشند با فاقه آید و از ترکیب اطباء بنی هند است صنعت آن ترکیب اینی بنی هند است امله انقوزه یعنی طست شستن و ج ترکیب شکم شرف زرد که تخم سرس جله بسیار نرم مانند سبزه و غبار صلایه نموده با بول بز یا گاو میشن شسته خوب با شایفات ساخته خشک نمایند و عند الحاجة آب بپاشند و در چشم کشند انزروت و سرکه

از غمزوت است و بفارسی اصطفاکان گفته و اگر دهک و شیرازی که در و بوز
 کمال فارسی و کمال کرمانی و بهندی لانی نامند و آن صمغ درخت خار داری است
 به طبعی دوزخ و برکش شبیه برک سوز و در یک درخت گند و نسبت آن بلاد فارس
 و بنگستان است و سرخ و سفید با گل بزرگی می باشد و بهترین آن قسم اخیر است که
 در بالیدگی مثل گندر صفار دزد و دشمن طعمش تلخ با اندک شیرینی باشد گرم است
 و راز و دوم و سنگ است و راول دوم و محف بی لذع و بهترین مسهل بلغم غلیظ
 است و بالعموم مسهل صفرا و محلل ریا ح غلیظه و مفتوح سده و مسهل خن و گرم است
 و اسهال است و جهت مفصل و وجع درک و عوق النساء بالخاصه و جاذب بلغم غلیظ
 از عمق بدن است خصوص با ترید و بلبله و کبکینج و امثال آن و در تسهین مغزول بقا
 سوز چون بخورم آنرا با سه قیراط حجر البقر که عوام آنرا انزروترا گویند و ده دوم
 از جیل مخلوط کرده چهار حصه کنند و چهار روز بعد از حمام و بعد از خوردن چند
 عدد زرده تخم مرغ نیمه تر نشسته باعث تسهین عجیب گردد و بعد ازی گویند که
 جان صرا زروت را در آب بنده و اندک نصف روز خیسانیده به جهت تسهین
 درم آنرا می آشناند و گویند بخورم ساسنده آن لبیب در مسام چسبیدن
 آن با شش کشنده است خصوص با طلق محلول و از اسرار مکتومه شمرده اند و محضر
 صمغ عربی و روغن بادام است و مرکب مفرد استعمال نمایند باید که روغن بادام
 بآن ده چند الی باشد و قدر بیشتر نشود و از نیم مثقال تا دو مثقال و مرکب با سایر
 سهولات یک مثقال است بدانش و بزنش صبر است و استعمال آن در خارج جهت
 التحام و زیاده کردن گوشت و خوردن گوشت زیاده پاک کردن جراحت زخمها و
 قطع سیلان خون و رفع آثار جری و با نظرون جهت ورم شبیه بخنار که در حق
 بهم میرسد و با عمل شسته و بفتله آلوده کرده در گوش گذاشتن بجهت پاک کردن
 چرا که گوش بسیار سوزش است و اکتال آن خصوص ضایعه اذنا که در شیر الانخ پائیر
 و خزان برورده باشد جهت بد چسبیدن و دفع نزلات و جرب سلفان

جلد اول تعریف انزروت و دستور تشویه و دوا و الانزروت فصل در انزروت

۴۵

سفید و چون با مر و ارید و مرجان سوخته و نبات بالسویه زرد و سازند جهت از آن
 بیاض صین مولف تذکره مجرب بشمارده است تشویه آتشین انزروت و تشویه
 حب الخروج و یکسایه تشویه را امر اضدادین چون بیاضی را خالی کرده جوف انزروت
 از انزروت سفید پر کرده به آتش نهند تا بپوش آید پس از آن گوشت بچکانند
 دره گوش را ساکن میکرد اند و دستور تشویه انزروت بکیزند انزروت سفید را
 و با شیر الاغ یا شیر و خمر خیز کرده بر شاخهای چوب بچکانند و در تنور معتدل
 بپاویزند تا خشک شود و اندکی بریان شود اگر بار دیگر سائیده با سفید تخم مرغ شسته
 بر چوب بچکانند تشویه نمایند با حنظل قویق میکرد و حسب انزروت و تشویه
 تنقیه بلغم از تمام بدن می کند خصوص از اعضای صدر و سرفه بلغمی و ضیق
 النفس را نافع است صفت آن انزروت سفید دو درم و ربع درمی عاقه و خا
 نیم درم غار بقیون هشت سفید ترد سفید مدبر از هر یک سه درم اصل السون
 شحم خنظل ایارج فیضه از هر یک دو درم کوفته بخیته آب حب سازند قدر استعمال از
 از دو درم تا چهار درم دوا و الانزروت و تشویه سهل خفیف نافع جهت اولیج
 مفصل و عرق الفساد نفوس است صفت آن انزروت سرخ سوره بخان
 سفید از هر یک سه درم کوفته بخیته بر و غن یکصد عدد دگر دکان حب بنوده
 با آتش اشت بپاشانند بر سینه که عجیب النفع از اسهال از غیر تعب و خف
 فصل در بیان دوز و رانی که اصل و عمود در آنها انزروت
 است و دوز و رانی که است نافع از برای رص و در مدراخ و
 حیرت چشم صفت آن بکیزند انزروت سفید چیده و بر آن شیر و خمر آن اندازند
 و در سایه گذارند تا خشک شود و پس از آن اسوده بکیزند آن ده درم نشسته و
 درم و بان بسایند و در سایه گذارند تا خشک شود و نگذارند و در نسخه دیگر چنین است
 که پسند از آن در آن وزن دو درم افیون و نیم درم کافور و در انزروت
 دیگر که زیاده قطع رص میکند صالح است و دوز و رانی که است مدراخ بنوده با خد

نسخه دوزرات انزروت

جلد اول

۴۴۴

صفت آن انزروت بدو بشیر خرد درم زبد الحریک درم نبات سفید کسوده در و رسا
 در و رانزروت سسی بذر در صفر نافع از برای طبع ششم و درم و در و صلیح
 است استعمال آن در او آخر مدلسین سپرد بقیه مریخی که در چشم باشد و آب که از چشم
 آید و خشک میگردد اندک طوبیت بلکهای چشم را و پاک میکرد و اندک مصلحت آن
 انزروت سفید بدو بشیر خرد درم صبر سقوطی زعفران حنظل یکی از برای
 و درم مریخی یک درم کوفته بجزیره استعمال نمایند و به نسخه دیگر انزروت مریخی
 و درم شیا فایستاسه درم حنظل یکی صبر سقوطی از برای یک و درم زعفران یک
 و درم البهر خرد درم کوفته بجزیره استعمال نمایند در و رانزروت دیگر نافع
 از برای قروح چشم که ترشح کند از آن ماده صفت آن انزروت مریخی است
 از برای یک سه درم سفید آب قلعی شسته دو درم کوفته بجزیره مخلوط شیا فایستاسه
 نمایند نافع باد در و رانزروت دیگر نافع از برای جربا جفان و تنگی بینی و
 غلظت در اجفان صفت آن انزروت مریخی بشیر خرد درم زرد تخم مرغ خشک
 کرده در آفتاب دو درم مریخی صافی با سیران چینی از برای یک سه درم زعفران نبات
 با سیران از برای یک دو دانگ مجموع را کوفته بجزیره ببلک چشم در و نمایند
 در و رانزروت دیگر نافع جهت رمد و بیاض عین صفت آن انزروت
 مریخی چهار مثقال توپای کرمانی مغسول دو مثقال با سیران چینی دو درم زبد الحریک حنظل
 یکی صبر سقوطی از فضل پوست لیل زرد از برای یک یک درم صمغ عربی یک مثقال
 کوفته بجزیره در و نمایند در و رانزروت دیگر در وینج و ابتهای رمد را نافع باشد
 صفت آن انزروت بشیر خرد درم نبات سفید سادی کوفته بجزیره
 استعمال نمایند در و رانزروت دیگر که رافع بیاض است صفت آن انزروت
 سفید بدو بشیر خرد درم از برای یک چندی لوره ارسی ربع خرد کوفته نرم بجزیره
 استعمال نمایند در و رانزروت مریخی به در و ابتهای صفت آن بجزیره
 سفید دسحق نموده بشیر خرد درم داخل کرده سایه بگذارد تا خشک شود پس آنرا نرم کرده

از آن ده درم دانه است و درم و نیم سخی نموده بکار برند و در و رانزروت
 بر و درم صنعت آن انزروت سفید بر شغال صبر سقوطی زعفران خضخ کی از هر یک شغال نرم صلا
 نموده در و نمایند و در و رانزروت جالینوس جالبس دم جاری از جراحت
 هر عضو که باشد صنعت آن انزروت و د شغال کلزار فارسی کند و دم الا خون
 از هر یک شغال اجزارا کوفته بخت بر جراحت پاشند و بالای آن ر فاده بند
 و در و ر اصغر بن بخت و دیگر صنعت آن انزروت پرورده ده درم عصاره مایه
 بخدرم صبر زرد تخم کل از هر یک نیم درم افیون چهار دانگ درمی کوفته بخت بخت بخت
 در و نمایند و در و ر اصغر بن نسخه حادی صغیر از برای او جاع عین از رطوبت
 صنعت آن انزروت سفید مربی شیر خرد بخدرم عصاره مایه مایه درم صبر زرد و کوه
 زعفران افیون از هر یک یک درم کوفته بخت استعمال نمایند و در و ر اصغر سقوطی از
 شتخ که همین نفخ دارد و صنعت آن انزروت مربی هفت درم مایه مایه چهار درم صبر
 نیم درم افیون صبر سقوطی زعفران از هر یک یک درم کوفته بخت در و ر سارند
 و در و ر اصغر صغیر در پنج و ابتدای رمده و او جاع عین را نافع باشد صنعت
 آن انزروت مربی ده درم صبر سقوطی مایه مایه از هر یک دو درم کوفته بخت
 استعمال نمایند و در و ر اصغر کبریا نافع آن مثل نافع در و ر ابیض است و در و ر
 سیلان رطوبات و تجلب فضول و شمع نوازل نافع است و در و ر عتیق را نهایت سود
 و در و ر صنعت آن انزروت پرورده یک جز و صبر زرد زعفران زرد و از هر یک
 دو جز و افیون دو دانگ یک جز و عصاره مایه مایه یک جز و کوفته بخت در و نمایند
 و در و ر اصغر کبریا ر جیانش کوی که این در و ر ابیونانی اوقا اطباء خوانند
 در و ر های چشم را سود دارد و در و ر کشته را زایل کند صنعت آن انزروت سفید ده درم
 شیا ف مایه مایه نیم درم صبر سقوطی زعفران از هر یک نیم درم افیون دو دانگ نیم درم
 کوفته بخت بخت وقت خواب بپشت خوابیده در چشم کشند و در و ر اصغر نافع است
 از جهت کشته المده و در و ر چشم را که سبب آن رطوبت باشد صنعت آن انزروت

جلد اول نسخ درورات انزروت

۱۳۱

پنجدرم شیاق یا سیاه و درم صبر زعفران تخم کل از هر یک پنجدرم افیون چاه و آنک
 کوفته بخته استعمال نمایند در ورا انزروت از بهت در چشم اطفال نافع
 باشد صفت آن انزروت مربی چشمینج از هر یک دو درم مایه ان دم الا خون
 از هر یک دو درم کوفته بخته استعمال نمایند در ورا انزروت قرصه را پاک ساز
 صفت آن نشاسته سه درم انزروت مربی اسفیدانج رصاص از هر یک دو درم کوفته
 بخته در ورا سازند در ورا راجعه کوشت برویاند و خون رفتن از جراحت باز دارد
 در عاف را نافع باشد صفت آن انزروت مربی مرکبی دم الا خون کند رسا و
 کوفته بخته استعمال نمایند در ورا دیگر که همین خاصیت دارد صفت آن انزروت
 دم الا خون کند کلنار کل از منی از هر یک نیم درم حدس مقلد یک درم کوفته بخته در ورا
 سازند در وری که کوشت فاسد شده را بخورد و در جراحت را بپند و دست کند
 در وقت به شدن در ورا اول سه جراحت بکشاید و تری بچسبند و کوشت برویاند
 صفت آن انزروت چهار درم دم الا خون دو درم کل مخموم مرد اشک کند را بپند
 بکدرم و نیم کل از منی شیاق یا سیاه از هر یک یک درم و نیم بوره از منی صبر سفوفی زرد
 مد حرج از هر یک دو درم کوفته بخته استعمال نمایند در ورا رسی بملکا یا به نسخه دیگر
 اقوی از نسخه اول صفت آن انزروت مد بده درم شکر طبرزدن سنده از هر یک یک درم
 کف در بایند درم به ستور مقرر مرتب نموده استعمال نمایند و در نسخه دیگر عودق صفر و کشینز
 داخل است در ورا بملکا یا نافع از برای آما سر چشم که صاحب تکره انرا در وینج
 ناسیده بعد از ضد و با حجامت و تکبیر طبعیت بمطبوخ ابلج و اعتر از ازاد و به مقویه
 و بکانه ان شیر و قدر چشم و طلا کردن شیاق ابیض محلول با شیر و ختران و ضا کرد
 کشینز و اکلیل الملک قدری زعفران و زرده تخم مرغ و کد نشین سه روز اول
 از کوفت استعمال نمایند صفت آن انزروت مد برن نشین شکر طبرزدن و صغ عربی
 اجزای مساوی هم سائید و بکار بند در ورا بملکا یا دیگر به نسخه عادی صغ عربی
 ادجاع همین صفت آن انزروت مربی شیر خرن سسته نبات سفید شیاق یا سیاه کوفته بخته

سح در ورات انزروت

۷۲۹

استعمال نمایند در ورات انزروت سمنی بزرگ را صفر صغیر که در اول انخطاط درم
 استعمال است صنعت آن انزروت سفید برده درم شیا ف با سیب و درم
 نشاسته چهار درم کوفته بخیته استعمال نمایند در ورات انزروت سمنی بزرگ
 کبیر که در اول انخطاط درم حنظل استعمال است صنعت آن انزروت سفید برده
 بهفت درم شیا ف با سیب و درم صبر سقوطی ایفون نشاسته زرد و دار بزرگ
 نیمم عرقان کلی صافی از هر یک یک نیم بستور مقرر در و ساخته استعمال نمایند
 در ورات صفر دیگر انزروت سفید برده درم شیا ف با سیب و درم درم
 صفر کبیر درم نشاسته چهار درم کوفته بخیته استعمال نمایند در ورات
 سمنی بزرگ ورنیمیم که بعد از گذشتن بکفته از ورنیج و اورام حنظل بکار آید
 صنعت آن در ورات و سلکایانیدرم در ورات صفر صغیر خیر درم درم کرده
 استعمال نمایند در ورات انزروت که غیب از ایل کند صنعت آن انزروت
 سفید قشار کند سوخته صبر سقوطی زاج شیا ف با سیب و درم کوفته بخیته
 استعمال نمایند در ورات انزروت که جهت بیاض چشم نافه است صنعت آن
 انزروت سفید برده و ایدنا سفید مرجان قرمزی محرق نبات سفید اجزا متساوا
 کوفته نرم بخیته در ورات سازند در وری که خون رفتن از جراحت باز دارد و گوشت
 برویاند صنعت آن انزروت دم الاخوین کند نشاره عاج ایفون کات بند
 اجزا با بر صلایه نموده در محل زخم بپاشند در وری که گوشت فاسد بخورد
 و گوشت نوبر و یاند جراحت را منحل سازد صنعت آن انزروت درم
 دم الاخوین مردانک محلول کند از هر یک یکم و کل از منی شیا ف با سیب و درم
 زراوند کرد از هر یک نیم جزو کوفته و نرم بخیته صلایه نموده در ورات سازند در و
 دیگر که سمنی نقش دارد صنعت آن صبر زرد انزروت دم الاخوین بخار را سخ
 اشق اجزا متساوی نرم صلایه نموده در ورات سازند در وری که آمدن جگر
 و ریم از زخم بر طرف کند صنعت آن صبر زرد انزروت کلنا نیمه متساوی

جلد اول نسخ و زور و فصل در شایفات انزرو

۴۰

کوفته بیخته استعمال نمایند در وری که آهن چرک و ریم از گوش بر طرف کند
 صنعت آن صبر زرد انزروت دم الاخوین زنجار خشت الحید از هر یک جزوی
 نرم کوفته بیخته بسکه حل کنند و متیلید بعل الوده کرده درین ذر و بهیالانند
 گوش کذارند و در وری که جراثیم و کوش را با صلاح آورد صنعت آن
 انزروت دم الاخوین زرد البهر پوره ارسنی مرکبی شایف با بیشتر از هر یک جزوی
 کوفته بیخته بفضله که بعل الوده باشند یا بشبه در گوش کذارند و در وری که
 در خشک ریش زخم تازه ملغ بود و زرد بکند صنعت آن دم الاخوین سم کوفته سوخته
 زاج سوخته انزروت حب الرمان از هر یک جزوی کوفته بیخته زخم را بدان پر کنند
 سمنه انزروت سمن بدست صنعت آن بکیرند انزروت سفید بنجر دم و مخطوط
 کنند بان حجر البقره قیاط منز تا ر جل مفرده درم و هم را نرم کوبیده چهار حصه نماید
 و چهار روز بعد از حمام و بعد از خوردن چند عدد زرده تخم مرغ بیشتر نوشند با آب
 تسهین کرد و فصل در بیان شایفات انزروت و سبب
 ملکا انزروتی نافع از برای کسند مده سخت قرینه استعمال بعد از تنقیه بدن و دماغ و چنان
 لعاب حله در چشم کشیدن شایف ابض انزروتی و شایف ابض کندی صنعت
 آن انزروت سفید شق از هر یک بنجر دم کند روه درم زعفران دو درم کوفته بیخته لعاب
 حله نشسته چشم کشیدن شایف انزروت سمنی شایف دیزج ماده سحر زاید را نیز
 بر دو در سلاق و جرب بنزن و سبل سفید است صنعت آن انزروت سفید بر درم صمغ
 سفید اب قلجی کثیر اقلیمیای محرق مغلول مرکبی صافی صبر سقوطی زنجار زنج نخل قطا
 سوخته پس سوخته فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل شادنج عدسی مغلول نشسته زرد حبه
 تو مال نخاس سوخته سکه العشر از هر یک دو درم دم الاخوین افاقیا از هر یک یک درم و نیم تو یا
 حنظل کی سنبلیط با زو سوخته از هر یک یک درم حد و کل اجزا بیت و پنج است
 بهر را ساینده پس یک درم بار زرد را با آب سداب تر و ترشی اترج حل کرده او دیر را با آن
 شسته شایف با کوبک کوبک سازند و عند الحاجة با سفید تخم مرغ ساینده در چشم

فصل از زروت معروف است ایضا که فوری افیونی صنعت آن از زروت سفید
 بشیر خرمیگر کرده چوب کینچ تا آبش ملایم بریان کرده بکشتال شفاف مایه ساز عطر
 از هر یک چهار دانگ کثیر ادود از کاکا فوری قیصر افیون از هر یک یک دانگ کوفه
 بیخه باب غلبه شسته شفاف سازند و در وقت حاجت بسفید تخم مرغ
 سوده در چشم بچکانند یا در چشم کشند **فصل** بر روی ماه که روع ماده رسد کند و در
 ساکن کند و در یک روز محل چشم باشد چون بعد از فصد و تلین طبیعت بچشم کشند
 صنعت آن از زروت سفید مدبر شفاف مایه ساز از هر یک هشت درم زعفران دو درم
 کثیر ایکدرم افیون نیم درم کوفه بیخه باب از آن شسته شفاف سازند و در وقت
 حاجت بسفید تخم مرغ حل کرده در چشم کشند **ضما و** از زروت بهجت الفجار داهیل نافع
 صنعت آن تخم مرو از زروت سفید کثیر از هر یک دو مثقال منقح استه قمرنی
 مغرب الخروع از هر یک چهار مثقال خمیران هشت مثقال کوفه بشیر کافور زرد تخم
 مرغ دو عدد در عن کل سرخ ده مثقال سوم پنج مثقال ریوند چینی زهره کاه از هر یک
 یک مثقال سرکن کبوتر دو مثقال صابون عافی دو مثقال دانگلر ده سائیده نیکم بر صغ
 و سل ضما و نایب فسیله از زروت نافع از برای قروح اذن و مده سائیده از آن طبیعت
 آن فستید از کاغذ خطائی نیل ساخته بصل در زده تخم مرغ آلوده کرده از زروت سفید
 سفید آب قلعی دم الاخون صبر سقوطی اجزا متساوی کوفه بجز بر بیخه بران باشد
 شب در گوش که از زروت و بهمان طرفت فطور از زروت نافع از برای قروح اذن
 و مده سائیده از گوش صنعت آن از زروت سفید صبر سقوطی کفت دریا بوره ارکشی
 دم الاخون کند و مرکبی صافی ز نیکار خبث الحمدید مدبر جمله متساوی بسد که انکورب
 سخی نموده اول مرتبه با مار الحسل در گوش چکانند و پاک کنند گوش را از آن پس این
 دو را با بچکانند بهر آنکه این دار الب که سائیده سائیده فی بلع لیس خشک کرده نرم سوده
 فستید از کاغذ خطائی ساخته بصل آلوده کرده و دار آن پاشیده در گوش نهند
 که لئون الله شفا یابد و فطور مسحوق مدبر به تنهایی با شیر الاغ یا شیر زمان جهت امراض

جلد اول نسخ مسمم انزروت و تعریف الفحه

۷۴

مذکور و نافع و مجرب است هر مسمم انزروت اکثر قروح و جروح و ناصور و نافع است
 خصوصاً ناصور عین صنعت آن انزروت سفید بر سوده ده جزو در عمل مصفی
 حل کنند تا همچون برسم شود پس در ظرف چینی نگاه دارند و بوقت حاجت بمحال
 نمایند هر مسمم انزروت دیگر از محرم ذکر یا رازی جهت التهام فواصیر مجرب است
 و قروح را نیز نافع است صنعت آن انزروت سفید برده درم اشق دوم
 کدر قه زنگار از هر یک یکد رم مجموع را نیم کوفته بخیته یا غسل بشینند و بکار برند و اگر
 با قلیلی سوم دروغن زیت یار و عن کل سرخ یا یکی از ادمان مناسبه دیگر علی الرغم
 مسمم زند و بکار برند بدست الفحه بکسر بنزه و سکون نون و فتح قاضی ممله
 و نالفت عربی است و بقارسی پشیر یا و پهنه چسته نامند از هر حیوانی خاصیت دیگر
 دارد و بالجمعه مجموع آن کرم و خشک است در درجه دوم و گفته اند تا درجه سوم کرم
 خشک است و ملطف و محلل خون بنجد و شل بنجد در سده و با قوت تریاقیت و محدد
 کل دانه مذاب کل مجروش خون و شیر که در اعضا دمده بنجد شده باشد و مانع غشای
 و حالبس سهال مزین و سح و زرق الدم و نفث الدم و سیلان رحم و دافع اختیاق
 رحم و در دشک در دوده و با سرکه محلل خون بنجد در سده و الفحه کرده خود بزکوی دانه
 و کوسفند و فیل بقدر نخودی نهایت بهی است و آنرا خاصیت در تقویت قلب و تفریح
 است الا آنکه بسیار سخن است و میل میدهد مزاج روح را با غضب زیاده بر فرج بردن
 آن بفرجه معین بر حل است و آسانیدن آن نافع حل و نافع است از برای صرع و در
 و شیخ الکریس و مهندس و حکیم علی گیلانی گفته اند که نافع از هر حیوانی که باشد چون آتش
 شوند با سرکه و یا با سرکه یا با حل بسیار نافع از برای صرع یعنی الا آنکه الفحه از زیت در نیاب
 اقوی است و صبیان چون بخوراند از آن نافع این سیکر دند از صرع و چون نیم درم صرع
 از زیت در سرکه انگوری حل کرده بنوشند نافع است صرع را و سمرقندی گفته که الفحه
 بچه است نافع است از برای صرع و بعد از وی گفته که الفحه حیوان بحری مسمی بقوسه و
 آن حیوان در بحر دوم خاصیت و قوت آن مانند جند بدست است و آسانیدن آن نافع

اصحاب صرع را دانا میدن تمام اناخ سیاه نافع از برای نمد و دکر از بلغمی در دهان
خالص آن است که انداخته شود بر آن الفقه بر حیوان دیگر که باشد پس اگر که اخته
شود خالص است و الا فلا حسب الفقه جل اعرابی که قدس سوره که تحت
رضاقی میرزا ابن نادر شاه تالیف نموده اند از برای تقویت اعصاب
تجفیف رطوبات و تقویت اعضای پس اعضای تریه تقویج و دفع فیال
بی نظیر است و تجربه آمده صنعت آن بومیانی دار ایجودی و دوشمال برین
منزله و دروغن نار دین از هر یک به ششمال که اخته صافی نموده جد و ارجح
موجب زعفران از هر یک به ششمال فادز بر حدنی خطانی زهر البنج سفید
مروارید ناسفته صندل سفید کربابی سمعی عنبر اشک درق طلا محلول صمغ عربی
از هر یک یک ششمال نایه شتر اعرابی یک ششمال دینم فادز بر حیوانی اصطهبانات
نیم ششمال کل کما و زبان طباسیر سفید کل مختوم ابریشم مقراض بهمن سرخ بهمن سفید
ششمال مصری عنبر کل سرخ درق نقره محلول از هر یک دو ششمال مغز جلعوز
مغز خبثه الحضر مغز اجک مغز لسته مغز بادام شیرین مقش از هر یک
ششمال بدستور بر جویب از دهر جویب قدر سخودی ششمالی از پنج حبه بابر
کاویش و دوا الالفحه در یک روز اسهال کودکان که در وقت دندان
ببردن آوردن بهم میرسانند باز میدار و صنعت آن دانه مویر سائیده استخوان
سوخه شاه ملوط سفید کشیر خشک بایان سماق منقح خرنوب تخم کرفس زرد کرا
مهرجک شطمانخواه اجز استادی پنیر بایه خرکوش پنیر بایه زبانی پنیر بایه آبوهر کلام
که باشد نیم خرد کوفته بخته هر ساعت قدری بخوراند در شش ساعت شش درم
دوا الالفحه دیگر که ربم و خیل لسته در شان بکداز و صنعت آن پنیر
خرکوش طلیت از هر یک یک جز و دو قوی بود و خشک از هر یک نیم جز و کوفته بخته
ششمال در یک روز سه بار یا چهار بار باشد که یا خمین جامض یا شامند
دوا الالفحه نبات ستوی به است و لغو آورد و صنعت آن نبات است

جلد اول نسخ نفوس الفحه معجون الفحه فصل اول بیاسخ الکباب

الفحه کوسفید الفحه بز الفحه کا و فضیلت کا و خشک کرده سومان نموده خولجا
 بزنجبیل تخم اسبست از هر یک خردی کوفته بخت در عسل صاف مقوم شده
 معجون سازند شربتی بکدرم سفوف الفحه که اسهال صمد اما ز دارد
 اگر حرارت عظیم نباشد صنعت آن پیرایه خرکوش افیون از هر یک دودانک
 مازدی سبز کند از هر یک بکدرم کوفته بخت شربتی یک الکاب یکد نیم
 معجون الفحه که در تقویت باه بی نظیر است و خورنده آن تواند که شب
 سه چهار از آله بکارت نماید و بخت سعت انزال غیر سفید است صنعت آن
 سنبل الطیب قرنفل جوز بودا و ارچینی زنجبیل بایه شتر اعرابی عاقر قرحا خولجا
 دار قنفل از هر یک دو مثقال شک خالص یکد الک سعد کوفی مصطکی عفران عود
 جد و از خطای مایی سقنقور از هر یک دو مثقال عسل نیچاه درم بدستور معجون
 سازند شربتی یک مثقال معجون الفحه دیگر که در تقویت باه بی نظیر است و بخت
 انزال از هر سفید صنعت آن بایه شتر اعرابی سنبل الطیب قرنفل جوز بودا و ار
 زنجبیل عاقر قرحا خولجا دار قنفل سعد کوفی مصطکی عود سندی عرقی خام و
 خطای مجرب مایی سقنقور زعفران از هر یک دو مثقال شک تبخی خالص
 اشوب ورق نقه محلول از هر یک دودانک ورق طلا محلول یکد الک اجزائش
 بخت با سفید و مثقال عسل مصفی بقوام آورده بشند شربتی یک مثقال و اگر بایه
 شتر اعرابی رایج مثقال نیند بهتر است الفحه و با بلادر است و در رسم با بخت
 و خواص جمیع تر الکباب آن ان الله تعالی بذکره خواهد شد فصل در بیان
 نسخ الکباب بد آنکه الکباب لغت معنی در و افتادن
 و میل کردن و باطل و علاج اطبا سر را خم کردن و بخار گرفتن خواه چادر می داد
 بر سر گرفته بسمد یا نه الکباب نافع از برای صداع حادث از بخار غلیظه
 چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه به نقیع صبر یا صبر یا راج صنعت آن مزه
 بابونه بودند در آب بنیزند و سر را به بخار آن بدارند و چند مرتبه استعمال این الکباب نمایند

تا بخار غلیظه به تحلیل رود الکباب نافع از برای صداع حادث از ریاح باره
 غلیظه کاسه در سه صنعت آن شیخ ارمنی قیصوم صغر مزخوش در آب بنجته
 سه به بخار آن بداند الکباب دیگر نافع از برای صداع ریجی صنعت
 آن را از یانه مزخوش تمام برنجاسف جو سائیده سر به بخار آن بداند
 و آب آن را گرم نموده بر سه نطول نمایند الکباب از برای صداع حادث
 از اخلاط بارده غلیظه و سودا و به صنعت آن بابونه مزخوش بودند دشتی
 الکلیل الملک قیصوم شیخ ارمنی شبت اقحوان تمام برک غار تر آجوبینی و آجوب برک
 ذکر مجموع را در آب جو شانند و علیل روانی بر سه گرفته سر به بخار آن بداند و چون
 عرق آب آن را گرم بر سه نطول کند و فاش را بر سه ضا د نماید الکباب دیگر
 از برای این قسم صداع خواه یکی از این خلا باشد یا سبب آن مرکب باشد و غلط باشد
 صنعت آن بابونه الکلیل الملک مزخوش قیصوم تمام برک غار نه فنی صغر فارسی
 اقحوان شیخ ارمنی برک مورد در آب جو شانند تا مهر شود پس سر به بخار آن بداند
 و آب آن را گرم کرده در آفتاب بکنند و بر سه نطول نمایند یا پارچه نموده
 بآن تر کرده بر سه بکشد و چون سه شود باز گرم کنند و باید دانست که هرگاه
 اراده کرده شود تحلیل خلط با از سرد دماغ بمحلات لابد است از اضافه نمودن چیزی
 قابض بحسب آنکه محلات بسبب تحلیل ضعیف میگردد سرد دماغ را پس باید که در غنچه
 و اطلیه الکباب و نطولات محله امراض بارده سرد دماغ باز و چیزی قابض مقوی
 دماغ مثل برک مورد و سفرجل داخل نمایند الکباب این سر امون نافع از برای
 دوار حادث از ریاح غلیظه صنعت آن بابونه الکلیل الملک برنجاسف صغر فارسی
 مزخوش شیخ ارمنی برک غار مجموع را در آب جو شانند و سر بخار آن بداند الکباب
 طبری نافع از برای دوار حادث از اخلاط بارده هرگاه درین نطولات عطوی است
 بعد از استعمال حقن و آسائیدن ایار جات بعمل آمده و علت زایل شده باشد صنعت آن
 بابونه الکلیل الملک شیخ ارمنی قیصوم از هر که کفیه صغر مقوی مرکب از هر یک اندکی بسوزان

جلد اول شرح الکباب

۴۶

کنند مگر طعام اندر یک یک گفت بگیری منکر دکان دو عدد جوز بواسه عدد سه و در
 یکوفته همه را در آفتابه با آب کرده سر آن را بسته بچوشانند تا مهر شود پس را به بخار
 آن بدارند باین نحو که قتی بر سر آفتابه بگذارند بخار آن را از لوله قمع بگیرند و با در
 طشتی بریزند و در دای بر سر گرفته بخار آن را بگیرند و چند دفعه این فعل را بگویند
 پس باز آب آن را گرم کرده بر سر نطول نمایند **الکباب** استحقاق این
 سدر صنعت آن با بونه اکلیل الملک شیخ ارسی سداب همه را در آفتابه بچوشانند
 تا حشایش مهر شود پس بر بخار آن بدارند و آب آن بر سر نطول نمایند **الکباب**
 ثابت بن قرقه نافع از برای سدر سوادی صنعت آن صغیر قلم زنجوش بر یک غار
 شیخ ارسی بدستور مقرر در آب بچوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب آن را بر سر
 نطول نمایند و این عمل را اگر نمایند **الکباب** و خابین سدر بیون نافع از برای
 دوار حادث دماغ صنعت آن با بونه اکلیل الملک مرزنجوش تمام سداب
 با آب در آفتابه بچوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب آنرا بگویم بر سر نطول نمایند
الکباب نافع از برای دوار و سدر بلغمی صنعت آن با بونه اکلیل الملک
 صغیر فارسی تمام مرزنجوش غلبه الشک با آب در آفتابه بر سر بچوشانند و سر به بخار
 آن بدارند و آب آنرا بگویم بر سر نطول نمایند **الکباب** نافع از برای دوار و سدر
 بلغم صنعت آن با بونه اکلیل الملک صغیر فارسی مرزنجوش فیضوم تمام شیخ ارسی
 شامه سدر بر یک غار بر یک زیتون با آب در آفتابه بر سر بچوشانند و سر به بخار آن
 بدارند **الکباب** نافع از برای دوار حادث از اخلاط با زده رقیقه صنعت آن
 با بونه ریحان صنعت بر یک غار اکلیل الملک شیت در آب بچوشانند و سر به بخار آن بدارند
 و آب آنرا بگویم بر سر نطول نمایند **الکباب** نافع از برای دوار حادث از اخلاط
 محتبیه بیون دماغ هرگاه دوار گردد از قصه امهال شحال سودا و عطوس صنعت آن بکثیر
 بچوشانند یکوفته دو کف سبوس کنند مگر کل عطشی از هر یک مثل جو قشر کل منقذه کفی همه را
 در آفتابه بر سر بچوشانند تا حشایش مهر شود پس بر سر نطول نمایند **الکباب** نافع از برای

باد طشتی کرده رودانی بر سه گرفته سر به بخار آن بدارد و یا فمعی بر سه آفتاب بگذاشته
 مشکوس از لوله آن بخار بگیرد و آب آنرا بیکرم بر سه فطول نماید چند مرتبه تکرار این عمل نماید
 بعون الله تعالی نافع است **انکباب** قلمی نموده اند از استنباط احقر است نافع
 برای لقوه استلانیه و بلغمیه چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه بدن بجهت باد و اسهال
 مشرب و به تنقیه سر لغز و عطوس و سحوطات و این انکباب لطیف بقای فضا
 است از دماغ و اعصاب صنعت آن بر کمال و پوست بیخ آن فشر آن کلیل الملک
 حمل بر یک سد اشباح ارمنی فیصوم مرزنجوش مرا جوذ عاقره قاصع فارسی بر یک غا
 حب الفار عشته بخوبی ریزه کرده خوب صغیر بر ریزه کرده از هر یک کف گیر همه را
 در آفتاب به سینه بزنند تا ماهر شود چند بید ستر یک شقال سوده بر دهن یا سمن تر و عن
 نار وین از هر یک یک او قیده اخل کرده سر به بخار آن بدارد و آب آنرا بر سه فطول
 نمایند و نقل آنرا گرفته بر موضع علت ضا و نمایند **انکباب** السجیل سبخی نافع
 برای لقوه سنفعل بعد از تنقیه بسطلات صنعت آن صغیر فارسی سد اب عاقره قاصع
 شبح ارمنی بر یک غار بابونه فیصوم حمل اسطوخودوس جوشانیده سر به بخار آن بدارد
انکباب نافع از برای لقوه صنعت آن شبح ارمنی بر یک غار فیصوم حمل اسطوخودوس
 جوشانیده سر به بخار آن بدارند **انکباب** دیگر نافع برای لقوه صنعت آن
 نام مرزنجوش صغیر سرخ شبح ارمنی مرا جوذ چند بید ستر جوشانیده سر به بخار آن
 بدارد بعد از تنقیه نام و این محلل بقای فضا و دماغ را و اعصاب عضل است
انکباب نافع از برای در دگوش و صنعت آن بابونه اکلیل الملک کل خطی
 پسیا و شان از هر یک کف بر باد آب جوشانند و دگوش را به بخار آن بدارد
انکباب نافع از برای در دگوش حادث از سوی مزاج یا بس سافنج
 صنعت آن سنفه بر یک بنفشه کل بنفشه قلم خبازی بر یک کلم اخرا استادی در آب
 به نرند تا ماهر شود شیر کا و در دهن بنفشه داخل کرده یک خوش دیگر داده و شیر کوش
 را به بخار آن بدارند **انکباب** دیگر نافع از برای دوی و طنین در دگوش حادث

جلد اول

صحاح الکباب

۵۴۸

از ریح و صنعت آن مرز نجوش هستند و می بودند صفت فارسی چو شانه سر و گوش
 را به بخار آن بدارند **الکباب** دیگر نافع از برای درد گوش حار و در گوش
 حادث از انجیره صفراوی حاده حاره و صنعت آن برک کدوی تر خراده کدوی
 شیرین برک کاهوی تر تخم کاهو برک خشخاش تر تخم خشخاش پوست خشخاش **الکباب**
 سفید شامه فرم کل بنویز سرشته اطراف خلط در آب پیچند تا مبراشو برسد و گوش را
 به بخار آن بدارند و آب آنرا بر سر نطول نمایند **الکباب** دیگر نافع از برای
 درد گوش حادث از حرارت و یبوست صنعت آن کل بنفشه کل بنویز شیرین تخم کاهو
 برک خرفه تر و برک بید جواده کدوی شیرین خبازی برک خشخاش تخم و پوست
 خشخاش برک بستان افزود برک بار بیک بریز فطونا کل خطمی سفید شامه فرم
 نیم کوفته بمبراد در آب پیچند تا مبراشو و شیر و خربای شیرین و روغن بنفشه داخل کرده
 گوش را به بخار آن بدارند و آب آنرا نیم گرم بر سر نطول نمایند و قطل آنرا نرم کوبیده
 بر خارج گوش ضاوت نمایند **الکباب** نافع از برای صداع بار و این الکباب
 سررا گرم گرداند و ملل مواد و داغ است و منفعت سدی داغ و درد گوش حادث
 از ریح بارده غلیظه صنعت آن با بونه اکلیل الملک مرز نجوش تمام سبک کند
 کل خطمی نمک طعام بر نخاسف بودنه شیخ ارسنی چو شانه سر بخار آن بدارند
 و آب آنرا نطول نمایند و قطل آنرا ضاوت کنند و در نسخه دیگر نمک داخل ندارد
الکباب دیگر که بمرد و مرطب و داغ است و صداع حار و قرانطس را نافع
 است صنعت آن تراشه کدوی تر تخم کدوی تر تخم کاهو تخم خشخاش کل سبک
 بنفشه کل بید ورق بید شامه فرم مجموع را بنویز در آب پیچند تا مبراشو و سر بخار آن
 بدارند و آب آنرا نطول نمایند و قطل آنرا بر سر ضاوت کنند **الکباب** نافع
 از برای درد گوش و سبک و تلطیف مواد و تصفیه سده خشموم صنعت آن مرز نجوش
 تمام شیخ ارسنی اکلیل الملک بر نخاسف هستند و می با بونه رازیانه نفع از دقا
 خشک تخم بنفشه صفت کبریت زرد بنویز کوفته چو شانه سر گوش را به بخار آن

بدارند انکلباب سبرد و مرطب دماغ و نافع از برای حرارت و یوست دماغ
 و از برای یخوابی و قرا نیلس و صداع حار یا البس صنعت آن کل منفشه کل نیلو
 کشنیز تر تخم کابو خرفه تر برک بید کل بید جواده کدوی تر جواده بخار بر تخم
 خشخاش پوست خشخاش برک و کل لبان افروز برک بازنگ کل خطی
 شا هسفرم جو قشر نمکوفه مجموع را در آب بجوشانند و فردا آورده شیر ذر
 و روغن بنفشه و بادام بر آن ریخته سر را به بخار آن بدارند و آب آن را بر
 نطول نمایند و فلش کل رسد رضا و کند صنعت این انکلباب لیخته دیگر کل
 بنفشه کل نیلو و کل خطی سفید جو قشر بر کهای نازک اطراف بید ترهای خطی تر
 کدوی شیرین مجموع را در آب بپزند و قدری روغن بنفشه داخل کرده سر بخا
 آن بدارند و بچوب آب و روغن را بر نیم زنند و بخار بسیار بر بخیزد و بسوی سر
 مرتبه دوم و سوم گرم کرده استعمال نمایند و در قریب چند مرتبه استعمال نماید صنعت
 این انکلباب لیخته تر قندی در کتاب قرا بادین از خمه مغزی البیه برک کدو جواده
 شیرین برک کابو تر تخم کابو تخم خشخاش پوست خشخاش کل منفشه کل نیلو و زیتون
 شا هسفرم اطراف خلاف در آب بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب آن را
 بر سر نطول نمایند انکلباب نافع از برای صداع بار و حادث از سر و
 و هوای زیستگاه یا غسل آب سرد یا مصادقه نکون صنعت آن اقحوان یا بونه
 اکلیل الکلیک برز بخوش حماما شلغم تراشه چوب چینی تراشه چوب صنوبر حب النفا
 جوشانیده اندکی روغن اجودا داخل کرده سر به بخار آن بدارند انکلباب
 نافع از برای صداع حار صفراوی چون استعمال کرده شود بعد از تنفیذ تمام
 ماده و قشیکه بوده باشد آن صداع سهر مفرط صنعت آن سر بنفشه جو قشر نمکوفه
 جواده کدو برک بزر قطن و خرفه تخم خطی سفید شا هسفرم پوست خشخاش پوست
 یخ لفاح تخم کابو ترهای نازک بید کل سدرخ اجزا استیادی سر را بجوشانند
 تا همه هرا شوند پس در طشتی ریخته بریزند بر آن قدری روغن بنفشه و شیر زنی که در صحت

و سر بخار آن بدارند و دایم بر هم زنند تا بخار آن زیاد شود و بسند دماغ رسد پس آن را
 نیم گرم بر سه نطول نمایند و تفلس را بر سه ضما کنند **انگباسب** نافع از برای سرد
 خیشوم و زکام بارد و دماغ لطیف و صفت آن با بونه اکلیل الملک مزه بخوش و ذکا
 خشک تمام شیخ ارمنی بر بخار صفت نخستین و می صغیر فارسی را از یانه لغواع خشک
 بوده خشک تخم شبت کبریت نخله و فلفل مشرق جو شانه سه و دینی را بخار آن بدارند
 ششایش حار و کثیف و جمع امراض بارده دماغی لبیب اسحاق سیر و کل
 و او ده صفت آن با بونه اکلیل الملک تمام مزه بخوش سپهر کندم مقصوم کل خطی
 اسطوخودوس شبت پودنه شیخ ارمنی تراشیده چوبی و استه چوب صنوبر مجموع را
 در آفتاب بر سه تیره خوب جو شانه و سر بخار آن بدارند و آبش را بر سه نطول نمایند
 انگباسب خشایش بارده و رطوبه سرد و طبع دماغ است نافع است از برای صداع
 حار یا بس و قرانطوس یا بر امراض عاده دماغی و امراض یاسه دماغی و بخوالی را
 مفید است صفت آن بر که گدوسی جراوه که در طبع جراوه خار بر که کاهو تخم
 بر که خشاش تخم خشاش پوست خشاش شانه سفرم کل غنچه کل نیلوفر اطراف خلا
 در آب بخته سر بخار آن بدارند و آب آنرا بر سه نطول نمایند و تفلس را بر سه ضما
 کنند **انگباسب** نافع از برای صداع حادث از اخلاط غلیظه بارده بلغمیه و
 و سوا و ده صفت آن با بونه مزه بخوش در آب بخته سر بخار آن بدارند و تفلس را
 بر سه ضما و نمایند **انگباسب** دیگر نافع از برای زکام و نزله بارد و صفت آن
 کل با بونه اکلیل الملک مزه بخوش پوست خشاش جو شانه سه و دینی را بخار آن بدارند
ایسول بخار سی بادبان دومی و زیره دومی و بوی نیر را از یانج المردی
 و الشامی و حب الحلو و کون حلو و بندی زردی ناسند تخم باقی است بلند
 از ذری و ساقش مربع و بار یک و یک کشتن با یک و خوشبو و گلشن نایل سفید
 و تخم در غلاف لطیف طوبی و از رازانه کوکب تر و بنز نایل به سفیدی و زردی
 گرم و خشک است در آخر دوم در بول و حیض و شیر و عرق و محلول ریاح سحر و ساق

جلد اول تعریف انیسون

۷۵۱

اعضا و بهی قیاض طبع خصوصاً بسته کرده آن و مقوی کرده و مفتوح شده و جگر و سینه و جالی مجاری نفس در ریه و سینه و ضیق النفس و اعیا و استقفا و حیات و تب بلغمی و سوء القطنیه و قطع سیلان رحم و از آنکه فندول نافع و با قوت تر باقیه و از قوت استعلا در اغذیه اصحاب فالج و استرخا و لقوه است بخورشن چنانچه بنشیند و سنون آن جهت جلای دندان خصوصاً محرق آن و دفع بد بوی دهان و آلتیال آن جهت سبیل کینه مجرب البته اند و خائیدن آن جهت نفغان و طلاء می مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل ادرام و کشتن قمل و طبع آن با شکر جهت دفع زردی خسارین زائده نافع و مضرا بعا و صلاحتش را از بانه و مصدر محروم و صلاحتش سکنجبین و قد شترش از دو درم تا پنجم درم و بدیش تخم شبت و ریح آن را زبانه و در لغوت باه مثل آن انجوره است و توره استویه انیسون جهت سنونات و غیره آن است که آنرا بصل شده در لته بسته لته را بکحل کوفته در توره سفید لکیت شب بکذارند پس بر آورند و بکار برند **صداع انیسون** نافع است از برای درد سر و شقیقه و بخور آن دفع درد سر است و چون بخور کرده شود در زیر بینی بسیار نافع از برای صداع بار و وزلالت بارده و بخور کردن و سقوط نمودن از آن نافع است از برای صداع بار و زکام و **وزلالت بخور انیسون** نافع است از برای وزلالت بارده و چون انیسون آب که آنکوری تر کرده خشک نموده بود داده در گمان نبلی بسته و ایم بویند نافع است از برای زکام و وزلالت بارده **لیشر غسن** و چون بگیرند از انیسون نیم درم از صطک بکذارند و کوفته در ده درم کلیندر شده بخورند و چند روز باین مداومت نمایند بعد از استغراق بلغم نافست از برای لیشر غسن جهت آنکه بدل مزاج و مقوی سعه است پس تولید نمی کند بلغم را که سبب لیشر غسن است سیات چون دو درم انیسون را در آب بپوشانند و صافی نموده درم طنجبین عسلی در آن حل کرده صافی نموده بیاشانند نافع است از برای سیات حادث از برد عار جی و سیات حادث از آتش سیداد و به بخورده مانده

افسون در سزاوار است که کسی این فعلی را بیانشد باید که بوده باشد خدای او خوش است
 گوشت خردس جوان ستول با بازیر حاره یا طلیت و مغرب القرطم سید سید
 گفته که نافع است از برای سبب یعنی بعد از تنقیته نام تقویت معده پدید آید
 آشامیدن انیسون و صمغی با کفشد سگری دوار و سدر چون انیسون را در
 آتش بریزند که دو دو کند و استغناق دو د آن کنند ساکن سیکر داند دوار بار در آب
 تحلیل شود بعد از آن بن چیریل گفته که بوبیدن بوداده آن نافع است از برای دوار
 و سدر و بخور کردن آن سحوط نمودن آن مایه خولسا چون انیسون را کوید سحوط
 نمایند و یا کوید بکشد شیره بخورند و یا جوشانند به تنهایی بوشند و یا بکشد در
 حله کرده صافی نموده بوشند نافع است از برای مایه خولسا خصوص مراقی آن
 کابوس چون انیسون بوز آن دو قوباهیم در آب جوشانند و صافی نموده با
 مار افسل بیاشانند نافع است از برای کابوس صریح سزاوار است که انداخته
 شود در قند در اصحاب صرع افسون و اشال آن از بازیری که نبوده باشد در آنها
 حراف فاج و استرخا و لقوه از نو ابل ستمله در قند در اصحاب
 فاج و استرخا و لقوه افسون است سیخ الرسیف گفته انیسون نافع است از برای
 استرخا ضاد کردن بآن بر اعضای سترخه سبب آنکه می نماید در آن حرارت بادنی
 قبضی که بآن قبض تقویت عضو سیکند را از می گفته که سزاوار است که اقتصار کنند
 در اول فالج تا چهار روز و یا تا بهفت روز تا بیکه جوشانیده باشند در آن انیسون
 به تنهایی و باخل کرده باشند در آن یک آوقیه حلنجین حله امراض
 اذن چون انیسون را نیکو سخی نموده مخلوط بر وزن کل سیخ نموده در گوش بچکانند
 ساکن سیکر داند و جمع اذن را و قطور روغن کل که در آن انیسون جوشانیده باشند
 در گوش بچکانند و نقل سامعه مفید است جوار سانس انیسون سقول از قرا با دین
 افندی صالح جلی مصلح ریح و بغم لرج و اخلاط غلیظه و سفت کننده است صفت
 آن انیسون میست و هم اصل السوس سطلی از هر که میست درم کرد یا از یانه

بسیار به خولجان و تخم سیل و از صندل از برک یک پنجم فلفل سیاه فلفل سفید و از فلفل صاف و قوام
از برک دو و درم فلفل کباب چینی زعفران شنبلیله از برک یک کدو نیم و نیم فلفل
شانه و درم عمل مصفی نقد کفایت بدستور جوارش سازد جوارش انیسون
و یک که همان نفع دارد و صفت آن زخم سیل فلفل سفید مصطکی جوز و از برک سه
شقال انیسون رومی و از حبسین ناخواه کون کرمانی از برک شش شقال شنبلیله
الطیب فلفل از برک دو و شقال تخم زازیان پنج شقال عمل مصفی سه وزن او و در
بعض اطباء سداب و از فلفل از برک دو و درم اضافند و ده اند حب انیسون
کاسریای و تخم صندل و تخم شنبلیله و درم ریحی نافع است صفت آن انیسون
مصطکی تخم کرفس مل زعفران یکسینج منقل ارزق از برک یک کدو نیم بلبله سبزه
پوست بلبله آنکه سفیدی از برک دو و درم فلفل سیاه کون فقاح از خر قسط تلخ
زرباد و دالوج از برک یک کدو نیم از خر کوفته نیمه آب سداب حب سازد بر حبس
بقدر نخودی شربت یک کدو نیم دهن انیسون نافع است جهت استسقا خصوص
استسقای طبعی و داده می شود با ماء اللبهم و بعضی از مطبوع مناسبه و منع می کند
نوازل و ضیق نفس را و محلل ریح معده است و خالی میگرداند معده را از آب
صفت آن بگیرند انیسون دو درم و تخم شنبلیله درم و نیم آب گرم با دو اوقیه
نیم مدنی پس بقرع و آب بنیق تقطیر نمایند و دهن را از آب جدا نمایند و نکند از
و عند الحاجة بکار برند منقول از طب کیمیای براکلسیوس و نوع دیگر
آن است که مانند دهن انجان اخذ نمایند و بکار برند و آن ذکر یافت سفوف
انیسون بادامی معده را دفع کند و معده را از اخلاط غلیظه پاک کند صفت آن ناخواه
و تخم کرفس از برک یک کدو نیم چهار درم فقاح از خر قسط مصطکی از برک سه درم
سفوف انیسون و درم کوفته نیمه با فلفل کباب چینی نیم درم و تخم انیسون
کدو و خشک و لطیف و محلل ریح و کاسر آن و دهن معده را در اکثر احوال و
خواص از چرم خود بهتر است مفتوح شده و کدو و کاسر آن و دهن معده را در اکثر احوال و

اعیان و جهت سود القنیه و استسقا و فالج و لقوه و تحلیل فضول و ترفیق آن در امر
 بارده نافع و صنعت آن بکشد انیسون هر قدر که خواهند با شش خندان آفتاب
 صافی بکشند از بخپانند پس در یک گسند و بطریق سفاراف عرق کنند ششتری از
 هفت مثقال ماده مثقال و ز ماده هم بطریق برداشت طبیعت مرخص استوان داد
فصل در بیان شرح اقسام انیسون قرص انیسون بنقول از
 قرا بادین قانون مفتوح سدای کبد و مصلح حال کبد و مقوی آن است و نافع است
 از برای ضعف کبد و ملین طبع است و تبهای کمنه را از ایل کند و تبخ در آخر
 بار بار مفید است صنعت آن انیسون سه درم استنین رومی اسارون شا
 تخم کرفس مغز بادام تلخ منقشه سافج نندی سنبل الطیب مصطکی رومی تخم شبت
 از هر یک یک درم غاف سه درم صبر سقوی طری چهار درم و نیم کوفه بخیه باب شستین
 رشته افراص سازند بر قرصی یک درم ششتری یک قرص سنجبین بزوری بندند
 قرص انیسون نافع از برای بزغان سدای صنعت آن انیسون غاف از هر یک سه درم
 صبر سقوی از زونج درم غار یقون سفید دو درم استنین رومی اسارون تخم
 کرفس تخم شبت مصطکی رومی سنبل نندی مغز بادام تلخ منقشه از هر یک یک درم
 کوفه بخیه طبیعت استنین رشته افراص سازند ششتری از یک درم تا دو درم قرص انیسون
 به سینه اسمعیل در ذخیره صنعت آن انیسون چهار درم اسارون ششتری
 سافج نندی حصاره غاف از هر یک سه درم استنین رومی مغز بادام تلخ منقشه
 صبر سقوی سنبل الطیب از هر یک چهار درم مصطکی تخم کرفس از هر یک یک درم کوفه بخیه
 افراص سازند بر قرصی یک مثقال ششتری یک قرص سنجبین و دیگری درین قرص
 یک درم ششتری افروده و در نسخه دیگر دو درم غار یقون شش سفید را خرازی نسخه
 اصل ضافه شده و بعضی گفته اند که این قرص را با سنجبین بند و دیگری گفته
 که خرازی این قرص را با سینه رشته افراص سازند ششتری از آن یک درم با سنجبین
 و باید دانست که ششتری این قرص را در قرا بادین قانون با سیم قرص عشر ذکر کرده و ادویه

جله اول

شرح اقراص انیسون

۵۵

نسخه شنبلیله رئیس با ادویه ذخیره مساوی است و اختلاط درین دو نسخه در اوزان ادویه
و در نسخه شنبلیله رئیس که با سبب قشقرق عشره آورده باین اوزان است انیسون چهار درم
مصطکی اسارون ساون هندی استنین رومی تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر سنبلیله طبیب
از هر یک یک درم صبر سقوطی دو درم عصاره غافث چهار درم کوفته بیخته بطبیخ استنین
سرشته اقراص سازند و آب گرم بوشند و گفته که این قرص نافع است از برای تب
ربع کنه و دفع وجع و ترهل و استسقا و تبخیر و بیش از قرص عشره شنبلیله قرص دیگر را
کرده که لعینه همین قرص است الا آنکه استنین داخل ندارد و در اوزان ادویه
اختلافی دارد آن قرص باین اوزان است انیسون تخم کرفس از هر یک چهار درم اسارون
مغز بادام تلخ مقشر سنبلیله طبیب ساون هندی از هر یک چهار درم عصاره
غافث صبر سقوطی از هر یک یک درم کوفته بیخته اقراص سازند قرص انیسون دیگر
مداوندتهای بلغمی را سود دارد و معده را قوت دهد و طعام بکوارد و در یاج غلیظه را
لطیف گرداند و سد بابکاید و ترهل و تبخیر حادث بعد از تهیای بارده را از ایل
گرداند صفت آن انیسون تخم کرفس از یانه از هر یک سه درم لغز خشک قاطع گلاب
خبره از هر یک دو درم عصاره غافث عصاره استنین قلع از خور عفران
ریوند چینی فطر اسالیون مصطکی سنبلیله طبیب و بنی کل سبب از هر یک یک درم کوفته بیخته
اقراص سازند هر قرصی چهار دانگ است سبب بی بخور ص با مار الاصول قرص انیسون
به نسخه شفای تب بلغمی و بجز ضعیف را نافع بود صفت آن انیسون استنین مغز بادام
تلخ سنبلیله صبر از هر یک چهار درم عصاره غافث ساون هندی اسارون از هر یک
سه درم مصطکی تخم کرفس از یانه از هر یک یک درم کوفته بیخته بکلات خوش سازند شرفی
یک درم با طبخ استنین سبب انیسون استسقا بلغمی را که او حرارت نباشد نفع دارد
صفت آن انیسون فطر اسالیون جب الخار شونیز سعد کاشم جدید ستر قردان سنبلیله
الطیب بلسان جاد شیر حلیم استخدا ان اسارون زعفران از هر یک یک درم سبب
وج مغز بادام تلخ سداب خشک زیره کرمانی گرد با منخواد معطر و دو قوخلی و قوخلی

جمعه بخمسایل غار یقون حاکم کب کو ساله یا کا و سوخته از هر یک دو درم کوفه پیچیل سیر
باب الف مع الواو: اوزیر کبیر نمره دفتح داد شده و زای سجه
 موی است و در نیز گویند بکار قازنا و مرغابی نیز گویند دهند سی و نسل ناسند و بسیار است
 از نو ناسند و گویند اسم جنس مرغابی است و لیکن نزد اطباء مراد نوع کبیر است
 که قاز ناسند و گفته اند که جمیع اصناف آن دو درم کرم و تا آخر دو درم تر غلیظ القفا
 و در پیضم است و گویند که چون پیضم شود سمن بدن و محرک باه است چون با
 مصالح حاره نیرید بهتر است و مصلح آن آب گامه و آب ناز است و گفته اند که
 از اخذ نه نافع است بکبر و دوت کبره و او جاع حادثه مر آن را که از بر دوت
 باشد و مشوی لطون آن با ابازیر حاره چون فلفل و دار چینی و زیره و اشال آنها
 و قانصه آن لذیذ است و غلیظ و بطبی الاخصام و لیکن چون پیضم شود متولد سگود
 از آن غذای بسیار و کبد آن اندک کبد با است و غذای آن از جمیع کبد بیشتر و کبیر است
 از بطون و جراح آن صالحم است و پیضم و غذا و گوشت آن شد الطراد و الطوطی و شیر الفضول و بطی البضم هم
 و نرودی از خورد گوشت آن جاذب یکد و چهار نیست گوشت آن را غذا نیست از گوشت گاو اوزیری
 بهتر از او نه ابل و گوشتش ملائم تر است و پیه آن محلل اورام مابوده است و طلائی مغز
 سر آن جهت درم مقفده از سوده است و پیه آن جهت صلابت مقفده و شقاق آن
 و شقاق جلد و نقش آن دوار العقب و دوار الحبه و جهت رفع اذیت آبی که در کونش
 باشد و ما آرد با قلا جهت درم لیسان با نیما صیغه نافع است و زرده تخم نیم برشت آن
 باه و منتط و جهت افزونی عقل نافع و فلفل و آن بازیت نیکرم در رحم جهت حساب
 حیض نافع است و گوشت آن که مبرایخته باشد جهت استیام فتون و زیاده
 کردن پیه کرده و ریزانیدن مکرک کرده و نمشانه اکلا و نمشانه امثر است صاب
 جامع الادویه گفته که خون آنرا چون با آب نمک نوشند جهت درد نمشانه و
 حصاة بسیار نافع و پیمنه و ذبل آن جهت سرفه خشک است و پوست تخم
 آن جهت اسهال موسی بهترین ادویه است لیسان و تعدد و اکثر و نافع

مهربار من گفته خوردن میض اوز موجب دگای زمین و حفظ فوت طما و نفیل
 و گفته که خوردن اوز نافع است از برای نشان و ذکی می گرداند حفظ را و قوت
 بهیم اوز که اخته نافع است از برای تند و کراز و تشنج استلانی و همچنین
 آشامیدن آن برای تشنج دهن اوز یعنی روغن کاز منقول از طبیب
 از برای وجع مفاصل مزمن گفته که مجرب است صنعت آن بگیرند آنرا و بوج کز
 باک نمایند از پروا حشا و اسعایس الیفا قوس مرز بخوس اسطوخودوس
 بر یک کفی اشق منقل از روی از بر یک شش منقال از خرگی جوز و اسباب
 قنقل سورنجان از بر یک منقال روغن خراطین که نوشته می شود در
 حرف الدال مع الهاد و امان الله تعالی سی و شش منقال او دید را
 گویند بر روغن خراطین شسته و شکم آن کنند و بدوزند بعد از آن سیخ کنند و شش
 انگشت کباب نمایند در تنور و ظرفی را بر آید که آگوری کرده در زبان بگذارد
 نار و عن از آن در سر که بجلد در روغن را چند آن بچوشانند که سر که تحلیل
 رود و عن بماند در شیشه که ده نگارند و اگر قاز نباشد از اردک و
 جو اصل نیز می توان ساخت و بهر خواص دارد بلکه صنوع از جو اصل آوی
 است اهل از جمله اغذیه است و آن مرق گوشت و بقول مطبوخه است
 که صافی نموده می آشامند و بعضی در صین طبع ترشی داخل می نمایند و جو
 آن تابع بقول استال آن است باب الف مع الحاء المیلج
 بدانکه المیلج را بقاری بلبله و هندی پرنه نامند قری است هندی خوشه دار
 و انواع است و انبه تحقیق شده همه ترکیب درخت است که از ابتدای ظهور
 شکوفه تا انتهای پختگی و کمال فصیح بر مرثیه را نامی گذاشته اند شکوفه مشک آن
 که مثل زیره است بلبله زیره و از آن اندک بزرگتر و اگر بقدر جو است بلبله جو
 و از آن بزرگتر که سیاه بود سیاه است بزرگ و بلبله زنجی و بلبله هندی است و
 و اینها هم است به نسبت اند و از آن بزرگتر که سیاه بود سیاه است بزرگ و بلبله زنجی و بلبله هندی است و

از آن رسیده تر از زرد و البلیج اصفر و کبکال رسیده زرد مایل سبزخی طس اکا.
 و در اکثر جایا از بلاد بنگاله و هند و دکن بهم میرسد مثل برهسوم از بنگاله و بن
 و کجرات و غیره از همه بهتر بیرشته و بالیده زرک است که چک بجزاتی است که
 کابلی نامند جهت آنکه اکثر از آن سمت به بلاد دیگر میبرند و همچنین از برهسومی موسوم
 بدانت نامند چینی و لصری و غیره و همه انواع آن در اول سرد و در دوم
 خشک و گفته اند که خشکی کابلی از سایر انواع کمتر است و سهل لعصر صفر اولی
 رفیق است بحب را شب و در وقت ضعف و تقوی عده و دماغ و مفتوح است و مطبوخ
 و منقوع آن بهتر از جرم است و بلخ بسیار باعث ضعف قوت است و جرم
 آن محدث قولنج است لیس دفع نمودن خلط رفیق و باقی ماندن غلیظ لهذا
 در حمیات قبل از رابع عشر منع نموده اند و گفته اند که بلیجات را به گاه با
 سهلانی که عمل آنها نه مانع و لذت است چون نفث و خیار شنبتر که گشته
 خیابان باید ترکیب کرد که قوت کمی مصداق و منقوع و سطل قوت و کبری نشود
 مانع تاثیر آن گردد و نیز گفته اند که سزاوار است که استعمال کرده شوند بلیجات
 بر ضوض یعنی نیکوخته نه سحوق بسیار نرم تا اینکه باطل شود فعل آنها البلیج
 اصفر بلید زرد است و بهترین آن بالیده زرد است چنانچه مذکور شده در
 آخر اول سرد و در دوم خشک مقوی حواس و بین و جهت خفقان و صداع
 و غشیان و جذام و حمیات مرکبه و در سرد استسقا و ریاح و اسهال و منقوع
 بخار دماغ و تصفیه کت رخسار و اطفای نایره سودا که از احتراق صفر ابا
 نافع و بعضی در حمیات مطلقه منع کرده اند و این قول درست نیست بیکر آنکه ماده
 بسیار غلیظه باشد که پیش از تصفیه و ترفیق جابر نیست و بدینور در حقنه مانع نمود
 اند و در شرح اسباب در قواعد کلیه علاج سهام صفرادی مذکور است
 که بلیله در حقنه باید داخل کرده شود و این بلیله است و علت منع حصر آن
 و این صورتی ندارد چه حقنه را اثر در افضلیه سهام که باعث انقباض

سودا و غلیظ در آنها کرده خصوصاً که با دویه بلیله و سفید جاذبه اصناف آن باشد و عصاره خشک بلیله قوی و فصل و در در بلیله زرد جهت و معده و خفیف بطوبات و در شکر نافع خصوصاً هرگاه در خمیر گرفته بسوزانند و به ستور قطور بر آب خیسانیده آن بمن آثار دارد و سنون دانه آن جهت تقویت لثه و خون رفتن از بن دندان و در وایند گوشت آن سفید و منضج و مصلحتش غناب و سیستان و مصلح قبض لازم و عصر آن در بام و قند و ترنجبین و قدر شربت از جوشن تا پنجم درم و در مطبوعات و سقوط از بخت درم ناده درم و بدیش در غیر اسحال پوست آماره گویند عصاره بدل او است و اما بلبل بندی که اسود نیز نامند و بفارسی بلیله سیاه و بهندی زنگی بر دانه بقدر سیاه و صلب سیدانه است چنانچه ذکر یافت گفته اند در دوم خشک و در وسط اول سرد و سهیل سودا و منقی خون و روح از خلط سوداوی و جهت بواسیر و تقویت اشتاد در و سپرز و رطوبت معده و جدا هم و بوداده آن جهت اسحال سفید و کاهیدن او در دمان باعث سیاهی سوس و تقویت آن و تقویت لثه بغایت موثر و گویند منضج حکم است و مصلحتش عمل و قدر شربت از جوشن تا دو شقال و در مطبوعات تمام شقال و بدیش بلیله کابلی و در قبض نصف و در شش عصاره خمس آن تخم مورد است و اما بلیله کابلی بهترین آن بالیده و پخته کم ریشه است که کجاست و مایل به سحر است بعضی از او را بر دوت معتدل و در اول خشک و بعضی از او بلیله سیاه را گرم باعتدال میدانند سهیل ملغم و سودا و صفای فحلو با خلط و مدر بول و بهتر این اقسام و در افعال قویتر از بلیله زرد سیاه در مجموع خواص که در بلیله زرد مذکور شد و گویند چون یک سال هر روز یک عدد از آنها دل نمایند سوس سفید نشود و بعضی این خاصیت را مخصوص بلیله بندمی و بعضی مخصوص بلیله پرورده کابلی دانسته اند و با لحاظ جهت رفع خزر آنها و بسیار خوردن آب دفع دانه بلیله مدر بول است و در و در آن جهت قطع خون بواسیر و زرق الدم اعضاء و تقویت دندان و لثه و هر چه از جوشن تا سه شقال و در مطبوعات تا هشت شقال و بدیش سیاه است و طریقی آن که در

از کبالت و کز نشسته باشد مقوی معده و دماغ و مفتوح شده بلغمی مقوی گردد و حواس
 و اما این صفتی گفته اند از صفت کابلی است در دماغ لسنری و سیاهی و کوبیدن
 درشت دانه و کم گوشت و دماغ سرد و ریز و ضعیف الغضل مجدی که با وجود سایر
 بلیجات از استعمال نباید نمود اما ضرره ناگزیر است گفته شده که بلیله کابلی مستحضر
 بر نهضت عسل است منافعه لکن اسرفی امر اضربه بلیله کابلی ناقص است
 حواس و دماغ حرارت سرد و نیکو کنند حال دماغ و عقل است و صلیح
 سیکرداند ذهن را خصوص مایه آن و گفته شده کسی که بر روز یکصد دستگیرین کرد
 اندر او در دماغ نگه دارد و تا در دماغ نخیسد و آرد آن قوت آنرا بکشد و آرد آن را بکشد
 و او را با این فعل کند سیکرداند حال دماغ را و از منافعه ششتر که بیان جمیع
 اقسام اربعه بلیجات تقویت حواس و زیاده کردن ذهن است و حفظ و لیکن
 نسبت بلیجات دیگر بلیله صینی درین افعال بکشد و جمیع افعال ضعیف است
 و بلیله صغری مقوی دماغ و صدراع آشاسیدن بلیله کابلی نافع است از برای
 صدراع و لکن بلیله کابلی نافع است جمیع حواس را خصوص ذرا برای حفظ
 الدوار و الک و بلیله ذرا نافع است برای دوار و سرد و آشاسیدن
 و احوال آن و سرکه صفوف کرده شود پوست بلیله کابلی را و چون آن گرفته شود
 بکشد آن را با شکر صفوف سازد نافع است از برای دوار و سرد و بلیله کابلی
 گفته که استفراغ بلیله کابلی نافع است از دوار و سرد بلغمی و لکن بلیله کابلی
 نیکو سیکرداند حال دماغ را و نافع است از برای بلیله و سواس و بیمار قوی ضعیف
 که آن ضرر است تربیت آن با شکر با عسل دافع ضرر آنست و جمیع اصناف
 بلیجات یک سیکرداند خون از سودا و صفائی سیکرداند از دماغ را و نافع اند
 از برای مایه لبا و سواس سودا و لکن سودا بندی درین فعل اثر بهم قوی است
 سودی گفته که چون فرا گرفته شود از بلیله سیاه بندی بخورم و از حجر ارغنی مغسول
 بکندرم و از سقمونیای شوی انطاکی ربع درمی و حساب خسته با باد و الجین و زرد نافع است

از برای مایه خویا ترک هستی گفته که لیلی کابلی سجون بعسل مصفای نافع است از برای نسیان
 اشامیدن آن و لیلی سیاه هندی می افزاید و رقت حفظ و نافع است از برای نسیان
 و مقوی خواص است الصرع اشامیدن الیچ کابلی با عسل نافع است از برای صرع شیخ اکثر
 گفته که سهال فرمودن سودا و لیلی پنهانی و باد و دیه دیگر مثل سفایح فستقی
 و سوط خود و سس و حجر از نسی و حجر لاجورد و اقیقون نافع است از برای صرع سوداوی و کرم
 گفته که نافع است از برای صرع صفراوی پوست لیلی زرد و متقوع در آب و مانین محصور با تخم
 اشامیدن آن حجت آنکه میباشد سهیل صفرا لقوقه ابن بطلان گفته که چون صاحب لقوه
 هر روز یک و الیچ کابلی را بسپین و ن کرده در دهان گیرد و بجای و تا تمام شود و آب
 آن فرو برد نافع است او را محمد بن ذکریا گفته که سنا داران است که بگذار صاحب لقوه
 در دهان جانب یال کعید و لیلی کابلی را بولس گفته که چون بپزند لیلی کابلی کو بیده را بعسل
 سه وزن لیلی و سجون و از آن صاحب لقوه هر روز یکبار یک جوز با کول نافع است آن را
 شیخ رئیس گفته که از مصنوعات مجرب از برای صاحب لقوه جاویدن لیلی سیاه هندی است
 و واجب است نگاه داشتن آن در دهان در شق علیل و در طب الامه عم منقول است از محمد بن سنان
 از علی بن موسی الرضا علیه السلام که گفتند شنیدم موسی بن جعفر علیه السلام را که تحقیق
 شکایت کردند از مرض پس اندک اطباء و توصیف کردند برای آنحضرت عم عجایب او و بیه
 پس فرمودند آنحضرت این یدیه بکم عیسین جرا و در میر و ید افتصار بکنید پس رسید این
 او به عیسین الیچ و راز بانج و شکر در ابتدا که ماسته ماه متوالی در هر ماهی سه روز متوالی
 و در پیش آمدن زمستان همین قسم بگردانید بجای راز بانج مصطلک در زمستان
 بدرستیکه مریض نمیشود مگر مرض موت احراق الیچات از برای ذرورات
 عین خصوص لیلی زرد و محرق و از برای ذرورات قاطع خون بواسیر و نزف الدم و لقوه
 دندانها و لیس خصوص الیچ کابلی محرق درین امور مجرب است صفت آن بکیر الیچ را از هر
 نوع که خواستید و در خمیر گرفته بر روی خسته بگذارند و در تنور نهند تا سوخته شود
 پس از تنور ببردند و آورده خمیر را از آن جدا کرده الیچ محرق را ساییده بکار برند

تثویه و تعلیه الیلیلجات خصوص الیلیلج اسود در سفوفات قابضه و غیره است که
 الیلیلجات را که ذوات نوری باشند آنرا را بیرون کرده و دانه های غیر صاحب
 نوری را بیکوفته در آب بچشانند تا آب را جذب کنند پس بتریت اتفاق یار و عن بادام
 یار و عن گاو تازه چرب کرده برشته کنند و احتیاط نمایند که بلیله نشود و اما تعلیه
 الیلیلج اسود پس آنرا در روغن گاو بریان نمایند تا بحد یک روغن مایل بسیار شود
 و احتیاط نمایند که بلیله نشود پس از روغن بیرون آورده کوبیده بکار برند
فصل در بیان الیلیلجات مر با الیلیلج مر با معده را قوت دهد و طعام هضم
 کند و خل معده را محکم کند و اشتتهای طعام آورد و نفخ معده را تحلیل دهد و دایغ
 معده است و دفع میکند بعضی فضول رطبه مختلفه از هضم باقیه از غذای منقسم در معده
 و اسهال را و از خجسته ادمان آن مانع سفید شدن موی حسن لون است و نافع است
 از برای بواسیر و اصحاب سودای متولد از بلغم مداومت بان و نافع است از برای
 رطوبت و مانع و حمن خصوص آنکه مداومت کرده شود بان بعد از تغذیه بلغم و سودا
 بجهت آنکه مقوی معده و دماغ است و تا شفت رطوبات فضلیه و نافع است خوردن
 بلیله مر با در زمان انحطاط صداع صفراوی و دموی چون آنرا بگلایسته کشید خشک
 سوده بران پاشیده خورده شود بجهت آنکه مقوی معده و مصلح مزاج و دماغ و مانع
 صعود اجنه نبوی است و دماغ است و مداومت آن نافع است از برای صداع
 حادث از شاکت معده بسبب بخار از معده بدماغ و از برای صداع و شقیفه و اطریفل
 ضعیف قوی از الیلیلج مر با است و مانع است درین فعلها تمام از آن الا آنکه اطریفل ضعیف مفضل
 منی است و نیز الیلیلج مر با خصوص عسل آن نافع است از برای افسیان مداومت بان
 و بواسیر اسود است و در و شنای چشم بفراید و سد بایکثایید و در سر که از بخار
 باشد زایل کند و اگر قدری کشید خشک سوده با وی خورده شود بهتر است و رطوبت معده
 را دفع کند و طین طبع است و جهت ضعف جگر و دماغ و ریاح بواسیر سوداوی و سودای
 مخترق نافع خوردن آن در اواخر صداع دموی معینه زیرا که تقویت معده میکند

و صلح مزاج و مانع است صفت آن اگر ابله نر نازده بهیم رس بهتر است و باید که انزال ابله
یا شیر نبات مر یا سازند و اگر بلبله دریافت نشود پس بهتر تر متب که معمول آن
قدس است است که بگیرند بلبله کالی نیز که فر به بین بی دافع بی سوراخ غرقه را
که بنه اب رود و کودی و زمین ساخته بلبله را یک یک بر روی رمل چیده و چنانکه متصل
بیکدیگر نباشند و اطراف آنها خالی باشد پس رمل را بر آن ریزند و باید که آن رمل
از رودخانه اب عذب خوش باشد پس در روزی دوسه مرتب اب خوش بر آن
ریزند بعد از دوسه روز بلبله را از رمل بر آورده رمل نازده در آن کوه کرده بدستور مذکور
روزی دوسه مرتب اب بر آن ریزند و بدستور بعد از دوسه روز رمل نازده نمایند
و انبساط را زیاد کرده روزی که پس بلبله را بیرون آورند آن زمان بلبله شل
بلبله تر خواهد گردید پس بشویند بلبله را با آب خوش سه چهار مرتبه تا خوش تر شود
پس یک سعه که فی بازاری چیده عدد بلبله منتقال مخرمای چیده است و پنج منتقال
و در آب بار بچوشانند و بلبله را در آن آب بطبخ اندازند و با آتش ملایم بجوشانند
پس چون نیم بپخته شود از آب بر آورده اب را دور کرده مرتبه دوم بدستور در آب بطبخ
سعه کوفی و خرما بجوشانند تا خوب بپخته شود پس بر آورده با آب برین بشویند شش مرتبه
پاکیزه پس یک سعه غسل چیده سفید و کف آنرا بگیرند و یا شیر نبات را در آب بسیار داخل کرده
بلبله را در آن اندازند و بپزند و کیهافویه را که ذکر کرده شد و سه مرتبه آنرا بپزند در آن اندازند
و آفادیه این است در چینی قرضل از حیل اب با سه زنجبیل و عصاره مشک تبتی
کوفته در کفاتی بسته در آن با تیل اندازند و بجوشانند و دانه کیهافویه بماند تا قوت
ادویه باز داده شود و چون شیرینی واجب گردد در بلبله از آب بر آورده
بر روی دسترخوان کر با س پاکیزه پس بپزند و دوسه روز بگذرانند تا رطوبتی را که چیده
کرده هوا شفاف کند پس در مرتبان چینی کرده غسل سفید بمصغی بقوام آورده و یا شیر
نبات بقوام آورده در آن مرتبان اندازند و بپزند که از روی بلبله برگردد و بپزند روز
در خاکستر با شش دفن کنند پس بیرون آورند و اگر غسل یا شیر نبات آن بسبب رطوبتی

که در جرم ابلجها مانده رقیق شده باشد آن غسل و شیره نبات را دور کرده غسل
سفید تازه بتمام آورده و یا شیره نبات سفید بتمام آورده تازه بروی وی کرده
نگه بدارند و اگر خواستیم این افادیه را کوفته بخیته بر غسل آن یا شیره نبات آن
افشانند و از چینی قرقه الطیب قرقط زنجبیل جوز الطیب عود هندی در هر یک صد
عدد ابلج از هر یک دو درم مشک تبنی نیم مثقال زعفران یک مثقال همه را کوفته بخیته
بر آن افشانند و سراندا گرفته بعد از چهل روز استعمال نمایند و هر روز بیرون ظرف را
بآب و بشویند انشاء الله تعالی نافع است ابلج مربا به نسخه محمد بن سعد بن جعفر
صنعت آن بگیرند ابلج کابلی اعلی یکصد عدد و در برین کوی کنده در موی صغری
نمناک ربلی در زمین عذیبس بر زمین این کور مل از رودخانه غلب ریخته و بر روی
آن ابلجها چیده و بر روی ابلجها بر مل ریخته بپاشند بر آن آب و بعد دو روز
ابلجها را از مل بزدن آورده و ابلجها را دور کرده بطریق مذکور در مل تازه دفن
کنند و دو روز دیگر بگذارند و در روز چهارم بر آن آب بپاشند و باز آورده
ابلجها سابق را دور کرده در مل تازه دفن کنند و باین دستور تا ده روز که ابلجها با ابلج
و تر گردند پس سه مرتبه آن ابلجها را با آب خوش بشویند یا چهار مرتبه پس بکوبند
و در آب و افروختنشانند و ابلجها را در آن آب ببلوچ جو اندازند و باقی ملایم بچینند
تا ابلجها بخیته شوند پس بشویند ابلجها را شستن نیکو پاکیزه پس بکوبند غسل نیکو بشویند
و بچوشانند و کف آنرا بگیرند و ابلجها را در آن بچوشانند و بگیرند این افادیه را زعفران
قافله میل بود از هر یک دو مثقال قرقط و از چینی از هر یک یک مثقال مشک نیم مثقال
کوفته و در کیسه کنایه کرده در آن اندازند و ساعت بساعت کیسه مالیده بپاشانند
تا قوت تمام باز داده شود پس ابلجها را بر آورده در ظرف زجاجی یا مرتبان چینی
کرده غسل گرفته بتمام آورده بر آن ریخته مشک تبنی زعفران عنبر شنب باقی نه
بر آن پاشیده و سه مرتبان را بخیته عند الحاجة استعمال نمایند و هر چند که نه
شود بهتر میباشد ابلج مربا به نسخه دیگر بگیرند ابلج کابلی بزرگ یکصد عدد و در ابلج کابلی

جلد اول فصل در ابلج مر با و فصل در ذکر اطر لفلات

۷۶۵

اثر ابلج نشانند بخسایند و بچاه درم خاکستر خوب مالک بران ریزند و هر سه روز یکبار آب و
خاکستر تازه سازند و بعد از نه روز بلیله را بشویند و با قدری آب که از ابلج بپوشند و
یک کف جو مقشر بپزند چون بپزد بلیله را از آب و آن آورند و خشک کنند و با سرکه
هر عددی را چند سوراخ کنند و با غسل کف گرفته بقدر فر اگر فتن آن در ظرفی کنند و بست
روزی بگذارند و غسل تغییر دهند و اگر آن غسل را چند جوش داده بران ریزند نیز خوبست
و تجدید اولی است و همچنین تا خاطر جمع گردند که بطوبی از آب پراشته بود دیگر در آن
نماند پس با غسل مصفی تازه بقدر یک اثر ابلج نشانند در ظرفی نگاهدارند و اگر خواهند اتومی گردد
بازای هر یک سه عدد بلیله از هر یک ازین ادویه از پی زنجبیل قر قفل دانه بیل جوز بوا
از هر یک سه مثقال شک ترکی یکد انگ کوفته بخیته اضافه نمایند ابلج مر با بدستور
اطباء هند صفت آن بگیرند از ابلج القدر که خواهند و در تغار سبزی کرده و چند آن آب
بران ریزند که بلیله را بپوشاند و بعد از آن بچاه درم خاکستر خوب بلوط دران ریزند
و هر سه روز یک مرتبه آب و خاکستر را بدل کنند تا دوازده روز که چهار مرتبه آب خاکستر بدل
شده باشد بعد از آن بچند آب بلیله را بشویند هسته که پوست آنها جدا نشود و بعد از آن
در باتیل اندازند و انقدر آب که از سران بر گردد و دو کف جو دران کرده بپوشانند
تا چون کشاب شود پس بار دیگر برآورده بشویند بقسمی که پوست آن جدا نشود و هر بلیله
را بخاری مانند سوزن جوال و چند سوراخ زده و دو سه روز بگذارند تا با هوا خشک شود
آن کنند پس در سبزه سبزی کرده غسل گرفته یا شیر نبات بقوام آورده بران ریزند
و شش روز اگر گفته نگاهدارند فصل در ذکر اطر لفلات بدانکه اطر لفل سحون تنخیز از
سه میوه است یعنی ابلج و بلیج و ابلج محمود سحری گفته که اطر لفلات حاوین تنخذه از بلیله
خست و آن بلیله کابی و بلیله زرد و بلیله سیاه و بلیله آله است سرفندی در اصول
الترکیب گفته که اطر لفل سرفست از لغت هندی و واقع میشود بر ابلج و ابلج و بلیله این
سه میوه خاصیت اطر لفل تقویت اعضای عصبی و دباعث آلات غذا از فضلات
مجموعه دران و ترکیب کرده شده ازین سه میوه بسیار کثرت اسهال و منخفت و تقویت

بعضی اینها بعضی دیگر را در گذشته اند و از آن آنها را متساوی بپوشانند و قوتها و منافع
 آنها و اصل الشک را اقتضای کرده شود و از بلبلات جلیله کابلی و بلبله و آله و گاهی اضافه
 کرده میشود بر این سه بلبله زرد بلبله سیاه بمثل وزان هر یک از آن سه بجهت آنکه این
 دو مقوی آن سه میباشد در مزاج و منفعت از تقویت و تقیه پس میگردد و اقل و اقوی
 در فعل بعضی اطباء گفته اند که اطر فیل معرب از لغت یونانی است و معنی آن سه بلبله است
 و گفته شده که این معجون از ترکیب اندر و ماخس اول است و این ماسویه گمان کرده که از
 مخترعات جالینوس است شیخ داود گفته که نیت چنین که این ماسویه قوهم کرده زیرا که اسحق
 بن یوحنا از جرجس والد مخمیشوع طبیب عباسین که نقل صناعت طب است از لغت یونانی
 بلبله میخلی آورده که اطر فیل لغت یونانی دو امیت مرکب از بلبلات از دست
 آورده و هر اول بعضی دیگر را گمان است که از ترکیب طبای هند است و معرب تری
 به طای هندی است یعنی سه میوه که بلبله و بلبله و آله است قلاسی گفته که اطر فیل معرب
 از لغت هندی است و معنی آن سه بلبله است ولیکن در عرف اطباء اطلاق کرده میشود
 و این هم بر مرکب از بلبلات خمس یعنی سه بلبله مشهور و بلبله و آله و یا شیر که آن
 اطر به زرده در شیهت چنانچه در املج ذکر یافت از برای از آله تخفیف آن و باید دانست
 که اولی آنست که شیر اطر در مخفات داخل کرده شود و آله غیر پرورده و در شیر در اطر فیل
 این بود اقرار اطباء در نیاب میفرمایند که در کتاب کافی از کتب اربعه حدیث شیعه
 از محمد بن یحیی از محمد بن عیسی از سعید بن جناح مروی از ابی عبد الله امام بحق
 ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت کرده اند که آنحضرت فرموده اند که
 موسی بن عمران علی بنینا محمد و آل و اصحابه الصلوٰه و السلام شکوه نمود به پروردگار خود
 غر و جل از زیادتى رطوبت و بخت پس امر کرده پروردگار عالمیان که گیر طبیب از بلبله
 و آله را پس معجون ساز بنهارا بعلل مصنفه و فراگیر ازین دو و این حضرت امام علیه السلام
 فرمودند که اینند و اهلالت که شما آنرا اطر فیل نامید و بنا بر این نیست اطر فیل از بلبله
 اندر و ماخس و نه از ترکیب جالینوس و نه طبای هند بلکه از ترکیب ماسوی مندرج در

است لیکن ممکن است که اندر دوا مخس اول اسم اطریفل بران گذاشته و بان شهرت داده و یا
 اطبای هند از تری بهلا که سرب ان اطریفل است نام گذاشته و بان نام در میان ایشان
 شهرت یافته باشد و در کتاب فردوس که از کتب حدیث است و جماعت نقل کرده از ابن
 عباس که ان روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله اصحابه و سلم که آنحضرت
 فرمودند که بلبله سیاه و بلبله کابلی منقی و بلبله زرد و منقی و بلبله و آله منقی را کوفته پیچیده بروغن
 گاو چرب نموده بعسل مصفی همچون سازند و این اطریفل است انتهی و نیز باید دانست
 که اطریفل انتر اطبای نسخ بسیار است و اصل همه اطریفیات اطریفل صغیر است و آن مرکب است
 از بلبلجات جسمی یعنی پوست بلبله زرد و پوست بلبله کابلی و بلبله سیاه و بلبله منقی و آله منقی
 اجزا است و سی و بعضی بلبله صینی منقی را نیز بوزن یک جز و داخل نموده اند اجزا را کوفته
 پیچیده بروغن گاو یا بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل همچون سازند و سزاوارست
 که داخل کرده شود و عمل در اطریفیات دو چیز مجموع ادویه و قهقیه اراده کرده شود و اینها
 تمام و کمال افعال آنها و گاهی داخل کرده میشود و عمل صفائی سه وزن مجموع ادویه تا آنکه
 بگرد و لطیف تر و بگرد بدی و بشاعت طعم ان کمتر و همچنین است حکم صابون دیگر و عمل
 احر و احد و اقرب بدو است میباشد از عمل کف گرفته و عمل مطبوخ کف گرفته حدتش
 کمتر از ان و در بنجال سزاوارست که داخل کرده شود و در ان اب اول مرتبه و بجز شانه تا
 بقوام آید هرگاه اراده طبع عمل باشد و بعد از دو ماه استعمال نمایند شریقی و در شقال
 و باید دانست که انجمون الفخ ادویه است نزد اطبای روم و یونان و فرس و است
 و باید دانست که از اطریفیات گاهی اراده کرده میشود و تقویت و گاهی اراده کرده میشود
 از ان نفی پس در قهقیه اراده کرده شود و از ان تنبیه باید که اضافه کرده شود و بان مثل سر پیچ
 مدبر و گاهی اراده کرده میشود و از ان منع سیلان خون از بزرگسیر و در بنجال باید که بخلاف
 کرده شود و بان دواهای حالب خون مانند طمر باومر و ارید و گشاد فارسی و صندل و صندل
 و عذیه ناخواه مدبر و بده و مانند اینها و باید که از ان آنها کمتر از دوزان بلبلجات
 باشند و قهقیه بده باشد برای ادرار بول و لیس طبعیت و سیلان خون در بنجال

باید که بلیله و آله را در روغن بریان نموده با شکرسته شود و قوت اسهال آنها بگردد و عصر آنها
 بمبدل تبخیر و نیز حفظ نماید و هن قوت آنها را تا پس بدیو اضع بعیده و روغن گاو بهترین
 ادیان است از برای بریان نمودن آنها در آن و غسل نباید در آن داخل گردد و بجهت آنکه
 در غسل حدت و معاونت بر سهال است بلکه جزا را بمقتل محلولی آب گند تا باید سرشت لبیب
 اختصاص مقل بدو اسیر و حبس آن مرخون را در حب ساخت خوب کوچک تا با سانی فرد
 برده شود و حل گردد و نزول با سفل نماید و این را حب مقل نامند و گاهی زیاده کرده شود
 بر اطر فیل و اما بیکه اصلاح حال معده میکنند و مقوی اند و اثر آن نزد سو و مزاج معده و
 اجتماع اخلاط در آن پس نزد سو و مزاج بارد و طب معده زیاده کرده میشود و مصطلک و
 زنجبیل و فلفل و دار فلفل و عود دهند و باید که بگردانند مقدار این ادویه را در عدد و
 اوزان بر مقدار سو و المزاج بحسب قوانین مقسره در اصل ترکیب پس باید که نسبت
 جمیع این ادویه معده که زیاده کرده شده است بحسب سو و مزاج بارد و معده باشد و بگو
 آن و نزد سو و مزاج حار و صغرا باید که زیاده کرده شود سنکلی و گلشن و ادویه را
 بر روغن بادام شیرین چرب نمایند و بشیند بشراب نرمنندی و یا شیر خشت و شراب و
 و از برای جرب اقتصار کرده بر سه میوه اول و داخل کرده شود در آن سنا و شاهتر و
 شسته شود و بکشتن لبیب رطوبت آن و کمی گرمی آن و نزد حاجت منع بخار از سر داخل کرده
 شود در اطر فیل صغیر شیر خشک و نزد احتیاج به استفراغ سودا ترکیب کرده شود و بغلی
 و لبغایج و تر بد و افیتون و سطوخ و دوس و زیاده کنند این پنج را با زای آن پنج پس
 بگردانند اوزان اینها را متساوی لبیب و سی منافع اینها و تفاوت قوای اینها
 بر نصف از اوزان ادویه اطر فیل بسبب شدت قوت اینها بقیاس قوت ادویه اطر فیل
 و بسا باشد که زیاده کرده شود و تر بد بر جود اینها بقدر یک واقع شود در هر چند گرم از جمیع
 ادویه یک گرم تر بد سفید یا بریاد شش گرم از ادویه یک گرم تر بد سفید نزد زیادنی سودا و
 بلغم در حالیکه بوده باشد اراده تقویت قوت سهال آن و می نامند آنرا مبحون بخاخ
 و گاهی زیاده میکنند بر آن سنکلی و سطوخ و دوس و غیر اینها بحسب مزاج و گاهی

زیاده کرده میشود و بر اجزای اصل مویات معده جالینوس گفته که ادویه اطریفات و جوارشا
 را بسیار نرم نباید که بیدار نماید تا اینکه سطح معده را بطبیعی مقام خود در آن خشن گرداند و زرد
 مسخه نگیرد و باید که اجزای را بعد که بیدار بر و غن گاه تازه یا بر و غن با دام شیرین تازه جز
 نموده شود تا شکسته شود و سورت پیوست آنها و اصلاح یابند بجهت آنکه به سورت مفراط اجزا
 مضرت بقوت با ضمه هرگاه که تجا و زکند از حد تقویت مرآت غذا را و از بخت است که
 آدمان نوشیدن اطریفات مورت نهال است و در و غن گاه بهتر است بجهت آنکه قوی تر
 موافق ترین ادیان است مزاج انسان اگر زرد و قریب بساختن استعمال کرده شود و اما اگر
 در استعمال آن تاخیر واقع شود پس و غن با دام بهتر است بجهت آنکه سمن بقوی بزدی شود
 پدید میآید و متغیر میگردد و فاسد میشود و فاسد میگردد و فاسد میگردد و فاسد میگردد و فاسد میگردد
 اطریفات و ترکیب دیگر که بر و غن با دام یا غیر آن از و غن گاه و بلسان و غنشه و با دام
 و غیر اینها چرب میکنند باید که قبل از مزوج نمودن و شستن آن با عسل و غیر آن چرب نموده
 بکف بالند و زمانی بگذارد تا اجزای قوت و مزاج و غن را بنحو جذب نماید و کسر کیفیت آن
 ادویه از بیس یا حدت یا شدت نفوذ گردد پس با عسل یا غیر آن بشویند شیخ داود انطاکی
 گفته که اصل اطریفات اطر فیصل صغیر است و آن مرکب از بلبلجات است یعنی بلبله زرد کابلی و
 بلبله سیاه و بلبله سبز صینی و بلبله و آله و گاه اکثفا کرده میشود و بسجود باقی و گاهی از
 شش خبر و نه کور بلبله و آله انداخته میشود و اکثفا کرده میشود و چهار بلبله و گاهی اضافه
 میکنند بر شش خبر و نه کور شش خشک و وقت غلبه بخارات و آنرا اطر فیصل کشمیری میگویند
 و باکی نیست افزودن تخم ششخاش و تخم کرفس بر آن پس و یک کوفته بجهت بر و غن گاه و دیا
 و غن با دام شیرین چرب نموده بعسل معجون میسازند و گاهی اضافه میکنند به بلبلجات
 مذکوره اسطوخودوس و فادانیا و عاقر قرع از هر یک مثل یک جز و از بلبلجات و یا نصف
 یک جز و معجون میسازند باز به سیر و ن کرده و این را معجون زمییب و اطر فیصل
 زمییب میگویند و گفته که انیم چون زمییب از صنایع ششخاش رئیس است و لیکن من دیدم در قرا با و این
 رومی که انیم چون را ذکر کرده و فضل به زن حشیش آورده یعنی گفته که حشیش را بسیر و ن آورده

جلد اول تعریف و منافع اطریفلات

بجای حب ان کیده فلفل سیاه گذاشته اجزا را نرم کوبیده بخته بروغن بادام شیرین
چرب نموده زربب مذکور را با دانه های فلفل نرم کوبیده اجزا را بان شسته معجون سازند و
این اطریفل سسی است بمعون زربب و نافع از برای صرع و المایخولیا و بردت کلیه مثانه
و قطنیه بول و کاهای اضافه کرده میشود و پیراجرای اطریفل صغیر افیتون و تربد و انیسون
از هر یک نصف کپچ و از بلبلت و از اطریفل افیتونی میامند پس میگردد دفع آن بزرگ در
امراض حادث از اخلاط بارده خصوص سودا پس گفته عمده نفع اطریفل صغیر در امراض
وماغیه قطع انجره و تقویت اعضا و دماغ و معده و بواسیر و نزکیه ذهن و رعونت و
حمق است خواه سبب ان بغم باشد و خواه سودا مداومت بان بعد از تعدیل در مرض در امر
ساقیه بعد از تنقیه در مادیجهت آنکه تقویت مینماید معده و دماغ را و نیکو میگرداند هضم را
و نشف رطوبات فضلیه میکند پس متولد میگردد در بدن خونی پاکیزه لطیف صافی از رطوبات
بلغیه و از دردی سودا و لکند اجهور اطباء تصریح کرده اند با آنکه ادمان اکمل اطریفل صغیر بالغ
سفید شدن بوی و تقوی دماغ و مصلح رطوبات صدیدیه است ولیکن کاهی ادمان ان تولید
تولج میکند زیرا که اسهال تقی اخلاط میکند و غلیظ انحصار مانده مورت تولج میکند و واسی گفته که
اطریفل صغیر مضرت بطحال و مصلح ان شریف میفرماید که گمان حقرا نیست اصل در اطریفل
صغیر هلیله کابی و بلبله آمله باشد و از برای تقویت و زیادتی فعل بلبله زرد و بلبله سیاه را
افزوده اند و بعضی بلبله سبز صینی را نیز زیاده کرده اند و سبب اغراض و اعراض و
دیگر نیز افزوده اند هر یک را سسی بدان نموده اند بآنچه تفصیل انشاء الله تعالی
مذکور میگردد خواص و منافع اطریفلات امراض الراس الصداع
و الشقیقه چون اطریفل شقیقه سرد دماغ و نافع اند امراض الراس خصوصاً کشتنیر
انها بسبب قطع رطوبات و منع صعود اخلاط و انجره از معده و سایر بدن بسوی مایع لهذا
نافع است آن از برای صداع بمشارکت معده و طحال و شقیقه را نیز مداومت بخوردن اطریفل
کشتنیر السبات و المایخولیا و سور الفکر خوردن اطریفلات حاره نافع اند
سبات و المایخولیا و سور فکر بارد رطوبت را و اطریفلات بارده حاره و مویه انحصار را

جلد اول تعریف و منافع اطریقات

۷۷۱

الدوار والسهم گفته اند هرگاه بوده باشند آن هر دو فرمن و حادث از اخلاط البلیغ
 و رطوبات و رایج و ایخه متصاعده از معده و سایر بدن لبوی سه و از مشارکت معده
 علاج آنها بعد از کشودن طبیعت بختنه با و تقیه تمام معده و بدن بقی بکنج و آب تر با تقیه
 دیگر و یا اسهال یا یارباجت از انضاج ماده استعمال اطریقات موافق سبب من
 از برای تقویت معده و دماغ و تجوید هضم و اسهال بلغم بعصر و تشف رطوبات باقیه و منع
 صعود ایخه و رایج لبوی سه و تولید بلغم و رطوبت در معده و سایر اعضا و تنیه گفته اند
 بسا باشد که در علاج آن هر دو علت محتاج باشند بخوردن اطریفل صغیر به نهائی هر صبح
 ناشتا و و منتقال و آخر روز شراب اسطوخودوس شراب لیمون بعرق بادرنجویه غدا کتبا
 بخورند و یا رایج فقیر اگر بوده باشد بلغم بسیار و عقل طبیعت زیاده و تنیه نافع است اطریفل
 صغیر به نهائی سه حادث از ضرب سقطة را بجهات مذکوره از تقویت دماغ و منع صعود ایخه
 بدماغ و غیره و نیز خوردن و و منتقال اطریفل کشنیری خصوص وقت خواب باب گرم نافع است
 و و حادث از ایخه غلیظه صفراویه را الشیالان تعاده بخوردن اطریقات نافع است
 المالیخولیا و الوسواس السوداوی گفته اند که چون هر هفته از اطریفل صغیر سه
 درم و افیتون مسحق و و درم و ایارج فقیر ایند درم در نیم شب سه حبساخته بوق نقره حبسیده
 وقت خواب باب گرم فرو برند نافع است آن هر دو را این فوج قرمی گفته تدبیر المالیخولیا
 است اگر واجب باشد و تربط مزاج و انضاج سودا و اسهال آن باد و یه مناسب در
 ایام راحت باید که داده شود و صاحب آن هر روز چیزی از اطریفل صغیر با ثلث وزن
 آن افیتون مسحق و سدس آن ایارج فقیر اشخ الریس گفته که استفراغ ماده المالیخولیا بعد
 از تربط و وضع ماده هر هفته یک مرتبه باید نمود و بجای لطیف متوسط در قوت و ضعف و مابین آن
 استعمال اطریقات باید نمود و با نصف که بکند اطریفل صغیر سه درم و افیتون مسحق
 یک درم و ایارج فقیر ایند درم در نیم شب سه حبساخته باب گرم فرو برند و هر ماه یک مرتبه تنفط
 باد و یه قویه نمایند مانند ایارجت و وجوب ر قویه تا زمانیکه زایل گردد علل و اطریفل
 صغیر با افیتون مجرب است از برای المالیخولیا اگر بوده باشد خوف ضعف قوت استعمال داده

جلد اول تعریف و منافع اطریقیات فصل در بیان نسخ و سهام اطریقیات

۷۷۲

مسهل قوی سید اسمعیل جرجانی گفته که چون ابدان صحاب مایخو لیا میباشند بسیار
ضعیف پس باید که استفراغ ایشان نمود باطریفل صغیر سه درم و افیتمون دو درم و
ایارج فیقرا یک درم و جمیع یک شربت قرشی گفته که نقاد استفراغ در مایخو لیا بعد از هر چند
روزی بعد از تربیب بدن الضاج ماده باطریفل صغیر مقوی با افیتمون باین نحو که در هر سه
درم از آن یک درم افیتمون مسحوق در هم شسته بخورند و این نیز بسیار مفید مخصوص در
صفت مایخو لیا که سبب آن در نفس مانع باشد بجهت آنکه آن سهل بلغم و سودا است بعضی متوکل
و مانع است میرزا ابراهیم در منهاج الادویه آورده که چون گرفته شود در مایخو لیا مایخو لیا
ما را بجنین در هر چند روز که از هفته متجاوز نباشد از اطریفل صغیر دو درم و ایارج فیقرا یک درم
و افیتمون مسحوق دو دانگ مجموع را در هم شسته باخته فرو بردن دفع میبخشد از انقباض مین و اگر
قوت را بدست باشد زیاده کنند برین دو ششم خطل مسحوق و همچنین اطریفل اسطوخودوس
و افیتمون السکه گفته اند که چون صاحب که غیر دموی را فاقه حاصل شود و نتواند
دوا خورد و نافع است او را خوردن اطریفل صغیر مقوی با اسطوخودوس و ایارج فیقرا +
الصراع قرشی گفته که استفراغ بلغم باطریفل صغیر مقوی با ایارج فیقرا و حجر ازنی از هر یک
یک درم نافع است از برای صرع بلغمی مخصوص آنکه بشمارکت معده باشد و تفتیه سودا باطریفل
صغیر مقوی با ایارج فیقرا و حجر ازنی از هر یک یک درم نافع است از برای صرع سوداوی +
الفالج قرشی گفته که در فالج بلغمی استفراغ باطریفل صغیر مقوی با اسطوخودوس و ایارج فیقرا
در هجوع ثالث نافع است از او گفته اند که در فالج دموی بعد از قصد و استعمال حقنه سطل
نافع است اطریفل صغیر با ایارج فیقرا اللقوه شیخ الریس گفته که چون صبیان را در آخر فصله
لقوه غارض گردد باید که تا هفت روز هر روز بخورند ایشانرا اطریفل صغیر و غذای ایشان
باید که نخود آب باشد و حج الاون خوردن و انتقال از اطریفل کشنیه نافع است در
گوش حادث از بخارات معده را سلس البول مداومت باطریفل کشنیه نافع است
انرا بجهت آنکه مقوی اعصاب اعصاب عصبانیة و ناشف رطوبت فصل در بیان
نسخ اقسام اطریقیات اسطوخودوس و تفتیه اخلاط غلیظه بلغمیه و سوداویه از بد

و دماغ کند و نافع است از برای صرع سوداوی و بلغمی و از برای توده و این اطریفل از سنباط
 المرحوم است صنعت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آمله منقعه
 سنکلی تر بد سفید مدبر بسفنج فستق اسطوخودوس اقیقین از هر یک پنج مثقال غار لقون شش سفید
 مصطکله رومی فاوانیا بزرسیا لیوس حجار منی منقول از هر یک دو مثقال و نیم سوز سرخ
 منقوع العجم ده مثقال ادویه را کوفته بخیخته بروغن بادام شیرین سی مثقال حرب نموده نموده مویز
 را کجلا ب بنهرند تا مهران شود پس ببالایند و با سه وزن ادویه غسل بقوام آورده ادویه را با آن
 بشنند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربت از ان تا چهار درم و از برای سهال تا شش درم
 اطریفل اسطوخودوسی دیگر نافع از برای صرع صنعت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی
 بلبله سیاه پوست بلبله آمله منقعه سنکلی تر بد سفید مدبر بسفنج فستق اسطوخودوس از هر یک
 مساوی کوفته بخیخته بروغن بادام شیرین نصف وزن مجموع اود به چرب نموده بکسل
 سه وزن ادویه همچون سازند شربت دو مثقال گاهی اشامیده می شود در صرع بلغمی
 این اطریفل مقوی بایاچ فیکرا تک درم و گفته شده که اطریفل نافع است از برای فالج و
 مقیدارش به پیش بخت فالج چهار مثقال است و بد آنکه اطریفل اسطوخودوسی طین طبع و مقوی
 دماغ است و بسیار برای بلغمی سوداوی و زائغ دماغ و معده را از اخلاط پاک کند و صرع و بالیو لیا و
 بهق و برص مفید است و امراض چشم و گوش و بینی را و نافع است خوردن چهار درم آن به تنهایی
 و یا مقوی بایاچ فیکرا یک درم از برای صداع بلغمی بخت آنکه سهال بلغمی ممکن است که استعمال آن در ده و بخت فنج اطریفل
 اسطوخودوسی دیگر ثقیه دماغ از اخلاط غلیظه میکند و نافع است از برای بالیو لیا خصوص
 صنفه که از احتراق بلغم باشد و بد اوست بان مانع سفید شدن موی است و رطوبات دفع کند
 صنعت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آمله منقعه سنکلی تر بد سفید
 مدبر بسفنج فستق اسطوخودوس مصطکله رومی اقیقین از هر یک شش سوز سرخ منقوع العجم ده مثقال
 بنج مثقال کوفته بخیخته بروغن بادام شیرین مقدار است و بخت مثال حرب نموده پس مجموع را بکسل
 مصنفه سه وزن ادویه همچون سازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربت چهار مثقال
 اطریفل اسطوخودوسی به نسخه دیگر طین طبع است و مقوی دماغ و از برای امراض چشم

و گوشش ناف است صفت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله
 آمله منقی اسطوخودوس از هر یک شش مثقال کوفته بخیته بروغن بادام شیرین بست و بمشغال چیز
 نموده بکشمش سبزه مثقال و عمل مصفی سه وزن ادویه بدستور مفرعون سازند و بعد از
 چهل روز استعمال نمایند شربت از یک مثقال تا چهار مثقال و در نسخه دیگر وزن کشش شش مثقال است
 و در نسخه دیگر بسفاج نیز داخل است اطریض اسطوخودوس سهیل تقیه بلغم سودا کند
 و ناف است از برای مالینو لیا و صرع خصوص و قتیله ماده متصاعده از اعضا مانند رحم و معده
 و غیر این اعضا بدماغ باشد صفت آن پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آمله منقی
 اسطوخودوس افیتون چهار منی بسفاج شسته از هر یک ده درهم ایاج فیرا تر بد سفید مدبر
 از هر یک بست و درم غار قون بشش سفید کما فیتوس از هر یک پانزده درهم شحم حنظل شست و درم
 نمک هندی چهار درهم کوفته بخیته بروغن بادام شیرین سه درهم چوب نموده بسل سفید کف
 گرفته سه وزن ادویه مفرعون سازند شربت بعد از چهل روز از سه درهم تا چهار درهم اطریض
 اسطوخودوس بد نسخه دیگر ناف از برای اصحاب مالینو لیا و دسواس سوداوی و افکار فاسد
 و از برای صرع و سایر امراض سوداوی و بلغمی صفت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله
 کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آمله منقی از هر یک ده درهم شیطج هندی فشتین رومی سنا
 اسطوخودوس افیتون بسفاج شسته تر بد سفید مدبر از هر یک پنجم درهم سنبل الطیب مصطکی و غیر
 جوز بوا از هر یک دو درهم گاوزبان شاهره و خنجشک لاجورد و جوار منی خشکین بادرنجبویه
 از هر یک چهار درهم اینون دو درهم کوفته بخیته بروغن بادام شیرین چوب نموده با سه وزن
 ادویه غسل سفید مصفی یا موزیه بسته بیرون آورده یا هر دو یا هم مفرعون سازند شربت دو
 مثقال اطریض اسطوخودوس تالیف انزوم که بنهایت متفوی و مانع باردت و ناف است
 از برای نسیان باردت و حافظه را قوت دهد صفت آن پوست بلبله کابلی بلبله سیاه
 آمله منقی از هر یک ده مثقال پوست بلبله زرد پوست بلبله چینی پوست بلبله اسطوخودوس
 و ج ته کی سعه کوفنی بادرنجبویه از هر یک شش مثقال عود الصلیب تخمیل اسارون شامی شیطج هندی
 اید ساکل بالونه از هر یک و از چینی فضل سفید مصطکی کند و از فضل از هر یک مثقال فاقر قرع

و نقل بودند و منتهی جده از هر یک یک مثقال و نیم مویز سرخ منسوج البعم کلغه اقبالی از هر یک
 نو و مثقال عمل مصفی یکصد و هشتاد مثقال مویز را شب در عرق بهار نارنج و عرق افرنج شک
 از هر یک یک رطل عرق گل مشک عرق عود قناری عرق صقر فارسی عرق اذخر از هر یک نیم
 رطل بخینساند و صبح با کلغه در دیگ پاکیزه نموده بجوشانند تا مهر شود از انش فرو داد و ده
 ساله و بختارند و صافی نمایند پس در عمل مصفی داخل کرده بجوشانند و کفش را بگیر و بخواهم آورند
 پس ادویه کوفته بر روغن بادام شیرین حل مثقال چوبیده بان بشیند و بعد از چهل روز
 استعمال نمایند شربت و دو مثقال اطریفل افیمونی به نسخه امین الدوله ابن تکیه معده و نوا
 انرا پاک سازد و تفتیه دماغ کند و سودا و بلغم را دفع کند و مالخو لیا را نافع باشد و خط موی
 از سفید شدن کند صنعت ان پوست بلیله زرد پوست بلیله سیاه پوست بلیله آلمنتی انیسون
 از هر یک مثقال افیمون اقویطی ترب سفید از هر یک هفت مثقال کوفته بخته بر روغن بنفشه و بادام
 بست مثقال چرب نموده مسک سفید نو و مثقال گلاب گاو زبان از هر یک مثقال بخواهم آور
 ادویه چرب نموده را بان شسته معجون سازند شربت چهار مثقال و در نسخه دیگر انیسون
 داخل نیست و گفته اند که شربت از دو مثقال آسسه مثقال است اطریفل افیمونی دیگر صنعت
 ان پوست بلیله کابلی شیطان هندی بسفایج فستق انیسون از هر یک سه مثقال شک
 هندی دو مثقال پوست بلیله آلمنتی از هر یک ده مثقال سنکلی افیمون اقویطی ترب سفید
 از هر یک مثقال زنجبیل مثقال کوفته بخته بر روغن بادام شیرین بانزده مثقال چرب
 نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربت
 چهار مثقال اطریفل افیمونی به نسخه دیگر بیاریهای سوداوی و بلغمی را نافع است و سیاهی
 را نکا بدارد و نگذار و که زود سفید شود صنعت ان پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی بلیله سیاه
 پوست بلیله آلمنتی از هر یک ده درم سنکلی ترب سفید مدبر افیمون اقویطی از هر یک
 پنجاه درم شیطان هندی سه درم بسفایج فستق یک درم انیسون شک هندی از هر یک ده
 درم اجزا را کوفته بخته بر روغن بادام شیرین چهل درم و در نسخه دیگر بست مثقال چرب
 نموده بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربت از یک مثقال تا چهار مثقال فنی

گفته اند که از یک مثقال تا سه درم است و این الیاس گفته که سه سبی ازین اطریفل اشتیاقات
و صاحب میزان الطبایع گفته که این اطریفل گرم است و در اول درجه دویم و خشک است و در آخر
درجه دویم و در سنجه دیگر درین اطریفل پوست بلبله زرد و بلبله سیاه داخل است و درین
بسفایج دو درم است و وزن روغن بادام شیرین پنجاه درم و گفته که بعد از چهل روز است
نمانند شربت تا چهار مثقال اطریفل اقیتمونی دیگر بهی سفید را بر طرف زد و سودمند بود
صفت آن بلبله سیاه بلبله آله منقی سنکلی از هر یک ده درم و دو قوبت درم مصطلک
سه درم اقیتمون رومی پنجم درم و ج ترکی دو درم مونیز منقی شتی درم اجر اکوفه بنجیه با سه
چندان عمل بقوام آورده کف گرفته بشیند اطریفل اقیتمونی دیگر بهی سیاه را بر طرف
کند و فایده دهد صفت آن بلبله کابلی بلبله سیاه بلبله اقیتمون از هر یک شتی کو فنیجیه
با مونیز منقی بشیند مقدار شتی سه درم باشد اطریفل اقیتمونی دیگر قوی از سنجه قبل
آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی بسفایج فستق مطبوخ
تر بد سفید از هر یک شتی درم اقیتمون ایاج فیکر از هر یک ده درم غاریقون شش سفید
پنجم درم تنک بندی دو درم کوفته بنجیه روغن بادام شیرین جرب نموده بعسل مصف
سه وزن ادویه بشیند شربت از سه درم تا پنجم درم بات گرم بخورند اطریفل اقیتمونی
که قدس ه این اطریفل قسام مالینولیا را به نهایت نافع است و عجبت صفت آن کافور
مونیز منقی عمل مصف از هر یک یکصد و نود و درم همه را در گلاب و عرق کاذر بان و عرق
دار چینی و عرق فرنجشک از هر یک رطل حل کرده با شش ملایم بچوشانند و بماند نیکو و
بفشارند و بیالانید و بقوام آورند پس گیرند پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه
پوست بلبله آله منقی زرشک منقی از هر یک ده درم کاذر بان اقیتمون اقوی مطبوخ و
شاه تره شستین رومی فرنجشک با در بنجیه سنکلی از هر یک شتی درم بسفایج فستق تره
تر بد سفید مدیر حجر ارمنی لاجورد مغسول را شش غطل ریو ند چینی نیون زرا و نمد حرج
سنبل الطیب از هر یک پنجم درم غاریقون شش سفید سه درم حب بلسان قاذو نیا دار چینی
مصطلک رومی نازشک تمام بود نه نهری سلخه از هر یک دو درم کوفته بنجیه روغن بادام شیرین

چهل گرم حرب نموده بان بشنند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی و و منقالت اگر خواسته باشد
 که در سهال قوی باشد یک گرم ایارج فیه در یک مقدار شربت آن شربت حبه خسته بابت گرم فو
 اطریقیات که نافع از برای برودت معده و ریاح بواسطه شیرین لادن و زیاده نمودن باه صنعت
 آن پوست بلبله کابلی پوست بلبله آله منقی فلفل و ارغفل از هر یک یک گرم زنجبیل بوزیدان شیطاح
 بسیار شقاق از هر یک سه گرم تو دوری زرد تو دوری شیخ لسان العصاره حب القفل
 از هر یک دو گرم بهین شیخ بهین از هر یک یک گرم کنجد مقشر نبات سفید از هر یک یک گرم کوفته
 بیخته لعسل مصفی بوزن مجموع ادویه بشنند و بعد از چهل روز استعمال کنند شربت سه گرم اطریقیات
 تری بدی طبع را نرم گردانند و معده را از صفرا و بلغم پاک گردانند و تپهای مرکب و بلغمی را مفید است
 صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی پوست بلبله آله منقی از هر یک شش مثقال
 غنچه کلک اصل السوس پوست تراشیده از هر یک شش مثقال ترب سفید محجوف مدیر چهارده
 مثقال زنجبیل و مثقال قره الطیب چینی قاقله جوز بواز از هر یک مثقال شاه تره شش مثقال
 اجزا را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین شش مثقال حرب نموده لعسل مصفی سه وزن ادویه
 معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربت از دو مثقال و نیم تا چهار مثقال و در شربت
 دیگر شربتی هفت گرم است باب گرم نافع است انشاء الله تعالی اطریقیات تری بدی به شیخ
 میرزا حکیم منقول از خط مغزی الیه حب امراض بارده دماغی صنعت آن پوست بلبله کابلی پوست
 بلبله زرد بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر یک شش مثقال ترب سفید مدبرده درم فیتون
 پنجم درم انیسون یک مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چهل مثقال حرب نموده غسل
 سه وزن مجموع ادویه کلاب بن کا و زبان از هر یک یک رطل غسل با کلاب بن کا و زبان
 بقوام آورده ادویه را بان بشنند و در ظرف چینی نگاه دارند شربت بعد از چهل روز که از
 ساختن گذشته باشد چشمتال اطریقیات جوز جندم خواش کل خوردن و جنهای بیدار قطع
 کند صنعت آن پوست بلبله کابلی پوست بلبله آله منقی جوز جندم مصطلک قاقله کبار تا نخاه
 زنجبیل اجزا متساوی کوفته بیخته لعسل مصفی بشنند شربتی مقدار جوزی پیش از طعام و بعد
 از طعام میتوان تناول نمود و جای گل نشاسته بانگش کرده بخورند و یا جوز جندم را

منشور ساخته بخورند و غذا را منحصراً بکباب بلکه بکباب مرغ بچنه نمایند اطریفل خرب الیحدید که
 نافع است از برای ادیاج بواسیر و استرخای مثانه و از برای جمیع امراض حادثه از زکوة
 و بلغم و از برای ضعف باض و ضعف کرده و یردوت آن صفت آن بنسخه شیخ رئیس کرده
 مقاله سیوم از جمله اولی از قرا بادین که در جوارش است ذکر کرده و معلوم نیست که مؤلف کتب
 پوست بلبله کابلی پوست بلبله آله منقی تخم کرفس کوهی ناخواه صقر فارسی از هر یک یک اوقیه
 حماما سنبل الطیب و انه هیل بواج ترکی از هر یک یک درهم خبث الیحدید مدبر سکه اوقیه دار صینی
 چهار درهم فلفل سفید فلفل سیاه دار فلفل نارغیت یعنی نارنگ شک نک هندی از هر یک نیم
 اوقیه خردل یک اوقیه و نیم نوشادر نیم درهم ادویه اگر کوفته و زن کرده همه را بر دغن بادام
 شیرین جرب ملوده بصل سفید مصفی سده وزن مجموع ادویه معجون سازند و بعد از چهل روز که
 از ساختن آن در گذشته باشد استعمال نمایند شربت بنی یک مثقال صاحبخانه ان الطبايع گفته که
 این اطریفل گرم است در دو درجه و نیم و خشک است در آخر درجه سیوم و این تو هم است از آن
 چه حرارت و بوی خوش هر دو از آنچه گفته کمتر است و در نسخه دیگر این اطریفل شیطح هندی
 یک اوقیه داخل است اطریفل خبث الیحدید منقول از قانون سور الیضم و یردوت معده
 و امعاء و بواسیر و مثانه را نافع بود و باه را قوت دهد صفت آن پوست بلبله کابلی پوست
 بلبله بلبله سیاه آله منقی تخم کرفس حبله شیطح هندی ناخواه صقر فارسی از هر یک یک
 اوقیه سنبل الطیب هیل بواج ترکی از هر یک یک درهم دار صینی چهار درهم فلفل سیاه و سفید
 نارنگ شک نک هندی از هر یک نیم اوقیه خردل سفید یک اوقیه نوشادر نیم درهم خبث الیحدید
 مدبر سکه اوقیه جز اگر کوفته بر دغن بادام جرب کرده باشد چندان عمل گفته گرفته باشند
 شربت بنی دو درهم اطریفل خبث الیحدید دیگر منقول از قانون شیخ رئیس نافع از برای
 اصحاب هسه سرد بواسیر و ریح بارده و زکاد و اصابی گردانند و اشتهای طعام دور
 و طعام را مضمک صفت آن پوست بلبله کابلی پوست بلبله آله منقی تخم کرفس حبله شیطح
 عود قناری خام جوز بواسک صنی گسغ منسروع الاقماغ سنبل الطیب خرملی مصطک
 رومی از هر یک ده درهم شک بنی یک درهم براده خبث الیحدید منسروع و شراب ریجانی

هفت روز پس از هفت روز بکشد از او سحر نماید سحر بلخ و در تابا بهی بریان کنند و بکشد از آن
 بوزن مجموع ادویه و مخلوط کنند باقی ادویه کوفته بخیته بروغن بادام شیرین چرب ملوده و مجموع
 را با عسل مصفی سه وزن ادویه بپزند اطریفل خبث احمدیه منتقول از جامع الادویه ریحانی که همین
 منافع دارد صفت آن پوست بلبله کابلی پوست بلبله آلمه منقی پنج سوکن زنجبیل عمده و قمار سی
 خام جوز بواسک صلی گلشن سنبل الطیب از هر یکی مصطکه از هر یک ده درم خبث احمدیه بصیری
 که هفت شبانه روز در سه که ضیاسینده و بعد از آن خشک کرده و بریان ملوده صلایه کرده باشند
 مجموع ادویه را کوفته بخیته بروغن بادام شیرین چرب ملوده و بانیات سفید قوام آورده باشند
 شربت دوم اطریفل خبث احمدیه به نسخه عیسای بن یحیی بن جبرائیل صفت آن بلبله سیاه
 پوست بلبله آلمه منقی فلفل زنجبیل سود کوفنی شیطج هندی سنبل الطیب از هر یک ده درم خبث احمدیه
 مدبر یعنی کوفته بخیته که چهارده شبانه روز بسره که نگوری نر کرده پس خشک ده بریان کرده باشند
 یکصد درم جلادویه را کوفته بخیته یک یک را علیحه وزن ملوده بهم میهند و بروغن بادام چرب
 ملوده و درم مسک ثقی خالص سوخته در آن کنند و با عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بپزند
 و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربت بی از دو درم نادر و منقال اطریفل خبث احمدیه جوز حب
 مطبوخ نافع از برای راج بارده و وجع طهر و فساد ملت و بواسیر و زک و در اصفانی گردانده
 و اشتباهی طعام آورد و در تقویت باه بی نظیر است و کاسه راج بارده معده هت و مقوی
 معده و رحم و مثانه باره است صفت آن پوست بلبله کابلی پوست بلبله آلمه منقی حبث بلوط
 پوست کرفس از هر یک درم تخم کرفس رازیانه و دقوانیون فطر اسالیون تخم که تخم کندنا
 تخم پیاز تخم شلغم تخم ترخیم اسپست ناخواه تخم انجیره حبه انجیره انجدان فلفل تخم شبت
 نر لکمان زیره که راکی کشیده خشک از هر یک ده درم زرباد و روغن عقری بهین سرخ بهین
 تووری سرخ تووری از جوز بواسک و در چینی خولجان زنجبیل سود کوفنی سنبل الطیب
 سید نر از هر یک چهار درم آشته شیطج هندی اسارون انطا قصب الذریره لسان
 العصافیر نارنگ صفر فارسی راسن قاقایه خیره اصفندل سفید قره الطیب باده از هر یک
 پنجاه درم جوز جندم حرف بابی مصطکه رومی غنچه گلشن مرما حوز قنار کنند و بفضای خشک

از هر یک هفت درم خبث السحید گرم کرده بالتش لیس فینیه بجای سر در کرده مراستیار بوزن
مجموع ادویه ادویه ابانید علف به بر نه تا غلیظ شود و از آنش برگرفته بیالایند و
مقدار یک اوقیه هر روز ناشتا با مدا و دیگر کم نموده بخوشند و میان روز غذا اسفید باج
یا گوشت پخته باشد و بجای آب فینیه صرف بیاشامند و مدت یک هفته تا که دو هفته باین
مدومت نمایند اطریفل خبث السحید مطبوخ به نسخه شیخ الرئیس صالح بحبت ضعف معده
و حرارت مزاج ان صفت ان خبث السحید بصری مدبر پوست بلبله زرد و بلبله سیاه پوست
بلبله آله منقی گیس منوع الاقناع کلنار فارسی از خرگی اجرامتساوی همه در شراب ریخته
بجو شانند تا غلیظ شود پس بیالایند و نگاه دارند و هر روز مقدار سدا و قیه بیاشامند
اطریفل خبث السحید دیگر منقول از قزاقا بدین قلاشی که بحبت معده گرم موافق است صفت
ان پوست بلبله کابلی پوست بلبله آله منقی پنج سوسن گیس از خرگی از هر یک ده درم
خبث السحید مدبر مثل مجموع ادویه پیش کر طبرزد و المقدار که ادویه بان شسته نشود و شکر طبرزد
را بکند از نه و بقیوم آورد و ادویه را بان بشنند شربتی و درم با شراب سبب و امثال
ان و بدانکه این اطریفات خبث السحید در اکثر نسخ باسم جوارش خبث السحید مسطور است
اطریفل دیدان که مهای بزرگ و کوچک و حب القرع را بکشد و بیرون آورد و متقیه فصول
فاسده غلیظه از معده و امعاکنه و اخراج بلغم نماید صفت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله
کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر یک ده درم برنگ کابلی متشربست و پنجه درم
ترید سفید حب النیل فطال از هر یک پنجه درم قنبیل ترس شامی فستقین رومی درمنه ترکه
افیتون اقریطی خردل نکافطی شحم حنظل سعد کوفی راسن از هر یک ده درم کوفته بخته با
سه وزن مجموع ادویه غسل سفید مصفی بعد از آنکه اجزا را بر روغن بادام شیرین چرب نموده
باشند بستر شربتی از دو مثقال اجبار مثقال اطریفل از بیب به نسخه شیخ رئیس تافع از
برای صرع صفت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی
اسطوخودوس از هر یک ده درم فاوانیا پنجه درم غافرق حاسه درم کوفته بخته بر روغن بادام
شیرین چرب نموده بمویر نسخ دانه بیرون کرده کوبیده بشنند و استعمال نمایند و در نسخ

دیگر اسطوخودوس پنجم است و پنجم افیمون افزوده کرده شده و عاقر قرحا داخل ندارد و در
 نسخه دیگر افیمون و عاقر قرحا داخل نیست و بانی اجزا و البیلیات در وزن متساوی و وزن بزرگ
 یوزن تمام ادویه است ششتری تا یک مثقال و نیم اطریفل زمانی که حکیم محمد مومن در نسخه ذکر نمود
 و گفته که تالیف پدر من حکیم محمد زمان است و در نسخه دیگر است که تالیف من است که باسم پدر خود
 گردانیده ام سهیل صفر و بلغم و سودا است و تقیه معده و دماغ کند و مداومت آن قطع نزلات
 نماید و دماغ صعود بخارات بدماغ است و سهیل است و اگر بعد از طعام خورد مضرت نمیرساند و جهت
 بالینو لیا خصوص مراقی و قولنج نافع و قوتش تا دو سال باقی میماند و قدر ششتری جهت اسهال اخلاط
 از چهار مثقال است تا شش مثقال و چون مداومت بان کنند و هر روز یک مثقال تا دو مثقال
 تناول نمایند و موافق جمیع امور جهت صفت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه
 کلپش خشک سفونیامی منوی از هر یک مثقال تر بدفعید بدگرشینه خشک از هر یک است
 مثقال پوست بلبله آله منقی طیار شیر گل نیلوفر از هر یک مثقال صندل سفید کثیر از هر یک
 سه مثقال روغن بادام شیرین سی مثقال ادویه لاکوخته پنجه بدان چرب نموده عذاب
 سببمان از هر یک یک عدد و کلپش ده مثقال جو شانیده صافی نموده شیر و بلبله مراب
 یک عدد و هشتماد و یک مثقال عسل مصفی یک عدد و هشتماد و یک مثقال د اخلاط ده بقوام آورده
 ادویه بان بشیند اطریفل سناسکی مجرب است از برای چرب و ملکه و سفه صفت آن پوست
 بلبله زرد پانزده مثقال پوست بلبله آله منقی سناسکی از هر یک مثقال ریون چینی پنجم مثقال
 کوفته پنجه بروغن بادام شیرین چرب نموده لعسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه کثیر
 ششتری تا پنجم مثقال اطریفل سناسکی دیگر بادشنام را سودمند بود و صفت آن بلبله زرد و وارده
 درم بلبله سیاه هفت درم بلبله آله از هر یک پنجم درم سناسکی شاه تره از هر یک شش درم گل
 سرخ پنجه تخم کاسنی از هر یک دو مثقال جزا کوفته پنجه بروغن گل چرب کنند و با عسل شیرین
 و مقدار ششتری چهار درم باشد اطریفل سناسکی دیگر که دسواس و دیوانگی و اندیشه های
 فاسد را نافع باشد و بواسیر را سود دهد و طبع را نرم کند صفت آن بلبله کابلی بلبله آله منقی
 از هر یک ده درم فستقین و می سناسکی شیطان هندی افیمون بسفایج تر بدفعید بطور خود

از هر یک پنجم سرم سنبلیله مطبوعی جو زرد از هر یک درم کاو زبان قرمچینک لاجورد مغسول
 جوار منی مغسول بادرنجبویه از هر یک چهار درم تخم کرفس منبوت از هر یک دو درم اجزای کوفته پیچیده
 بروغن بادام چرب کرده بادو جندان ادویه غسل صاف و صده درم مویر پوت از دانه بیدون
 کرده نرم کوفته بدست و متعارف باشند اطریفل شاهره جرب و حله و سفوف و شندی را
 نافع است طفت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه شاه تره خشک از هر یک
 سی درم پوست بلبله آله منقی سناسکی از هر یک سی درم ریوند چینی دو درم جوب که دو درم آله
 کوفته پیچیده بروغن بادام شیرین جرب ملوده کیش سیر کوبیده بستر شد شربتی چهار درم و در نسخه
 صاحب شتات بلعی وزن بلبله و آله و سناسکی از هر یک ده درم پت و نسخه اول بهتر است
 صاحب میزان الطبایع گفته که مزاج این اطریفل گرم است در یک درجه و نیم و خشک است در
 او آخر درجه دویم آن قد کس ه میفرماید که در خشک این اطریفل شکر نیست لیکن شربت
 در او آخر درجه اولی یا اوایل درجه دویم و بعضی گفته اند که کشش درین اطریفل بوزن مجموع
 ادویه باید و این اطریفل با طبع غناب باید و ادویه شربتی مقدار جز که چهار مثقال باشد
 و بعضی گفته اند که شربتی ازین اطریفل از چهار درم تا پنجم درم است اطریفل صبیحه تالیف
 آن قد کس یعنی حکیم مقیم الملک سید علونجان سهل است و اسهالش لطیف است و سبب باشد
 که روز دوم سها کند و مواد از اعالی و احقاق بدن جدا کند و تشویه معده و کشش از اخلاط
 و نافع است از برای امراض مخصوص امراضی که از بخارات معده باشد و صداع و کرامی گوشه
 و ادویع مفاصل را سودمند است صفت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست
 بلبله آله منقی از هر یک مثقال صبر قوطری است درم غار قیون شش سفید سورنجان مصری
 از هر یک مثقال سنبلیله مطبوعی زعفران طلسان عود و طلسان دار چینی مصطک سلیمه
 اسطوخودوس افیون قرطبی کلسرخ منسوخ الاطلاع از هر یک یک درم کوفته پیچیده بروغن
 بادام شیرین سی درم جرب ملوده غسل مصطفی وزن ادویه معجون سازند شربتی
 چهار درم تا چهار مثقال حساب شده بوزن لقره پیچیده وقت خواب فرو برند و از عقب آن آب
 بپزند بر آله بپوشند ان شاء الله تعالی نافع است اطریفل صبر بستر شربتی صفت آن

پوست بلیله گالی امله مفتی پوست بلیله کوفته سینه اجزاست و سی بر و عن کا و چرب نموده بعد غسل
صافی معجون سازند نافع است از برای رطوبت معده و استرخای ان و غلبه طوبات در بزرگ
و راج بواسیر و نیکو کردن زکام خساره و چون اطریفل صغیر را به تنهائی یا مقوی با یارح فیکرا
و اسطوخودوس که دو مثقال نرا با یارح فیکرا و اسطوخودوس از هر یک گرم شش مثقال ساخته
فرو برند و دوائی نافع است از برای اسهال و صدماع بلغمی بشرط آنکه استعمال کرده شود بعد از نفیج
ماده و نیز خوردن چهار درم اطریفل صغیر مقوی با یارح فیکرا و فارلقون مفید و اقیقون از هر یک
یک درم نافع است از برای صدماع سدی و از ادویه نافع از برای است که وقت خواب در چهار
درم اطریفل یک درم یارح فیکرا بر و عن بادام شیرین چرب نموده شش مثقال است و نذوبات
گرم فرو برند و قوت این اطریفل تا دو سال باقی میماند و فراتر است در درجه اولی و
خشک است و در درجه ثانیة شفا می گفته که شش مثالی از این اطریفل و درم است و صاحب حلی صغیر
گفته که شش مثالی است و بعضی گفته اند که شش مثالی در سه هلات چهار مثقال است میفرمایند
که بهتر است که پوست بلیله زرد و بلیله سیاه یا اجزای این اطریفل بغیر اینند و بر و عن بادام
شیرین چرب نموده با سه وزن ادویه غسل معجون سازند اطریفل صغیر کشتنیری نافع است
مرا آن که نافع است اطریفل صغیر و قتیله بخار غالب بود شفا می گفته که اطریفل کشتنیری معده
را قوت دهد و در دوسه و در دگوش و در چشم که بخیب معده باشد نافع بود و مداومت
با طریفل کشتنیری نافع است از برای صدماع بیش از آنکه معده بصحیح و اسجود از معده بپزد و بر
صدماع حادث از بسیاری اکل چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه معده بجوارش شهر باران
و جوارش سفر حلی سهیل چون آن غذا از معده مندر شده باشد صفت آن مثل اطریفل صغیر
است الا آنکه اصناف کرده میشود با آن کشتنیر خشک بوزن یک و از بلیله با بعضی متاخرین کشتنیر
خشک را بوزن همه اجزا داخل میکنند و در نسخه حکیم موسی بوزن نصف مجموع اجزا است و گفته که
این اطریفل بجهت منع بخارات از دماغ و ریختن سودای سوخته بمعده و تقویت حواس نافع است
و بعضی اطباء بوضع غسل شش مثالی و یا مویز طالیفی آبیته و ن آورده داخل میکنند و شش
از اطریفل کشتنیری یک مثقال است تا چهار درم و بعضی از یک مثقال تا دو مثقال گفته اند صفا

میزان الطبایع گفته که درین اطریفل اگر اجزا بعسل سبب شد مزاجش سرد است و در نصف درجه اول خشک است و در آخر درجه سیوم و اگر کثمتش بشود سرد است در یک درجه و خشک است در درجه سیوم و بعضی گفته که این اطریفل را بعد از پانزده روز جایز است استعمال نمودن شربتی از آن از دو درم تا شش درم اطریفل صنمیتلی در علاج بواسیر بعد از فصد و تنقیه بکار آید صنعت آن پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر یک ده درم مقل رزق سی درم با عسل سبب شد شربتی چهار درم اطریفل عرق مدنی چون باین اطریفل ده روز مداومت کند ماده عرق مدنی که بفارسی شده و بلاری پود پهنی نارد و نامند از بدن پاک کند صنعت آن پوست بلبله زرد و بلبله سیاه و بلبله کابلی پوست بلبله آله منقی تر پد سفید موصوف زنجبیل قلیل از هر یک شش قیل کوفته بجسته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی با فانیذ سبزی که ام که باشد سه وزن کل ادویه باشد شربتی سه مثقال و در نسخه شقای که بنام اطریفل قسبله ذکر کرده و در نسخه که حکیم میر محمد موسی که از پدر خود ذکر کرده بلبله زرد داخل ندارد و قلمی نموده اند که ادویه را با سه وزن اینها بعسل مصفی معجون سازند **اطریفل** فارلقون نافع از برای امراض حادثه از رطوبات در بدن خصوص در سردی معده و صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر یک یک درم فارلقون شش سفیده درم اجزا را سوای فارلقون کوفته بجسته فارلقون را از پشت آرد پیزر موسی بگذرانند و همه را در بست درم روغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی کصده و پنج درم معجون سازند و بعد از چهار روز هر روز پنج درم آنرا با آب نیم گرم تناول نمایند **اطریفل** غددی علایق خنازیر و خوانیق را نافع است و جمیع امراض سوداوی را سودمند و منافع بسیار دارد صنعت آن بلبله سیاه پانزده درم پوست بلبله آله منقی تر پد سفید مدبر غدد که در گردن گوشت میباشند خشک کرده از هر یک نیم درم افقیقون اقریطی ده درم بسفایج فستق اسطوخودوس سماکی از هر یک هفت درم شیطرح هندی نوشاد در فارلقون شش سفیده از هر یک سه درم انیسون مصطکه خیر بوا سبل الطیب از هر یک دو درم کوفته بجسته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند شربتی پنج درم و در نسخه دیگر بسفایج داخل ثنیت و زرد نباد سه درم و جوز بوا و قرفل از هر یک دو درم داخل است

اطر ایفل غده دی دیگر جهت اماس گلو که بنده سی کیهکها نامند نافع است تسخت ان در نجیب است
 بلبله زرد از هر یک شش مثقال جوز بواب با سه و اربعینی از هر یک یک و نیم مثقال غده گردون
 گاو میش چهار عدد و غده درادرسایه خشک نموده با سایه دو و نیم گرم کوفته با سه چندان
 عمل شسته معجون سازند شربت یک درم تا یک مثقال و اگر این ادویه را بطریقی سفوف
 راج مثقالی بخورند بهتر است اطر ایفل فارسی منقول از قرا بادین فنی صلیح چلبی حکیم باشی
 ابراهیم سلطان فیضیه و جهت حمیات نافع و جمی راج را مفید و نافع بود و بلغم باطنی و مقوی
 دماغ و بصیر و قاع عطش و مقه سد و جهت احتراق اخلاط نافع و قدر شربت شست درم است
 صنعت ان عصاره غلب الثعل عصاره بوند با عصاره کرفس عصاره بلبل از هر یک یک
 صد درم گل بنفشه سه درم غار یقون شش سفید شست درم سنکلی شانزده درم آلوچ عدد و نیم کشت
 چهار درم پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه بر و غن گل سنخ هر سه بریان کرده از
 هر یک درم افیتون چهل درم سنبل اندی نیم درم سخی نموده با سه عصاره ان نصف جو شده
 صافی نموده در نصف ان جو شانزده است و چهار درم تر اندی و سی و دو درم فلو خشک شسته
 و دوازده درم ترنجبین و یک صد درم شسته بنفشه طلک ده صافی نموده و در نصف دیگر کسید
 درم قند سفید و یک صد درم شکر سفید و سه که انگوری یک است درم داخل کرده بقوام آردند
 و ریو ندینی شانزده درم پوست بلبله زرد شست درم پوست بلبله آله منقی از هر یک دو درم
 تخم شاه تره گل کس لب با سه مصطلک کبابه چینی طباشیر سفید صندل سفید از هر یک یک درم لبوب
 بارده از هر یک یک درم و نیم سنبل الطیب دو درم سخی بلغم نموده بشکر قوام آورده مزبور
 شسته و در ان نصف دیگر را نیز شسته معجون سازند و مراد از عصاره لبوبشاید طباشیر لبوب
 جو بشاید اطر ایفل فیوفی مسهل زرد آب و بلغم است و امراض عصبیه از خال و لقوه
 و استرخا و او حای مفاصل و عرق النساء و وجع درک و غیره و استنقا و طحال را نافع
 ان پوست بلبله کابلی پوست بلبله زرد بلبله آله منقی از هر یک پانزده مثقال فرقیون ترنجبین
 مدبر باز یون مدبر یا یاج فیف از هر یک مثقال رب السوس مثل کثیر از نجیب و برق گل کس
 مصطلک از هر یک مثقال اسطوخودوس ریو ندینی غار یقون شش سفید بر سنکلی شانزده

دو درم ادویه کوفته بجزیره بروغن بادام شیرین چرب نموده یا سه دوزن کل اجزا عسل مصفای
 مقوم بشیند و بعد از یک ماه شش بنی از دو مثقال تانسه مثقال بانچه منار باشد از معنیات و مبد رقا
 مانند مار الشب و مار الاصول بیا شامند اطر لعل قنبله لی الحلیج و اقسام دیدان کبار و
 صغار را بکشند و دفع نماید و متقیه فضول غلیظه فاسده از معده و سایر بدن نماید و امراض رطوبه
 و بلغمی و اوجاع مفصل را نافع بود و صنعت ان پوست بلبله کابلی پوست بلبله زرد بلبله سیاه
 پوست بلبله آله متقی از نوئی از هر یک دو از ده درم قنبله چهار درم برنگ کابلی مقشر است
 درم ترب سفید مد بشیند درم الب لاطین مد بر سه درم قسط تلخ ریوند چینی سوخا بن مصری سفید
 لسان العصافیر تلخ از هر یک درم ترب شیمی افستین رومی درم ترکی فتمون افریطی
 خردل شک لعلی تخم خطل سعد کوفی راسن شیخ ارمنی پلاس با پیره برگ سنائی از هر یک چهار
 درم زیره کرمانی از بخیل انیسون مصطلک کلسه منزه و الاقناع از هر یک درم کثیرا رب
 السوس از هر یک دو درم ادویه کوفته بجزیره بروغن بادام شیرین چرب نموده یا سه
 دوزن مجموع ادویه عسل مصفای بقوام آورده علی الرسم بشیند شش بنی از دو مثقال تا چهار
 مثقال اطر لعل قنبله لی دیگر که استیصال حب القرع و دیدان نماید صنعت ان پوست
 بلبله کابلی یا نژده مثقال پوست بلبله زرد بلبله سیاه پوست بلبله آله متقی از هر یک ده درم
 قنبله بنجد درم برنگ کابلی مقشر است درم کبسو که برگئی است که از حبشه می آورند و برای حلقه
 مستعمل خوش است و در بنگاله برگئی که از اجریتا مورمکی نامند و از مورمکی می آورند بنفشه
 بانست دو از ده درم زنجبیل سه درم ترب سفید مد بخیل درم لسان العصافیر تلخ هفت درم
 پلاس با پیره که دوائی بدل از ان نباشد بند است شیخ ارمنی پوست پنخ انار از هر یک نیم
 درم کثیرا زیره کرمانی از هر یک دو درم و نیم ادویه کوفته بجزیره بروغن بادام شیرین چرب
 کرده یا سه دوزن کل ادویه عسل مصفای بقوام آورده علی الرسم بشیند شش بنی از دو درم
 تا پنجد درم باب کرم اطر لعل قنبله لی سیر به اطر لعل کبیر عمده اطر لعلات و نافع است از
 برای سوزن مضمر و برودت معده و امعا و استرخای معده و تقوی معده و احشاست
 و طعام مهضم کند و بالجماع نافع است از برای جمیع امراض معده و استرخای مثانه را مفید است

و یا به راز داده کند و او جامع طهر را سودمند بود و داخل بواسیر و راج بود و رنگ رو را نیکو
و صافی گرداند و در صراع مبتلایان گرده و مثانه بعد از اصلاح حال گرده و مثانه و از برای
تغذیه و گرده و مثانه استعمال آن باید بود و صنعت آن به نسخه شیخ الرئیس که در مقاله سیوم
از جمله اولی از قرا باین قانون که در جوارش است آورده بلبله زرد بلبله سیاه آمله متقی پوست
بلبله دار فلفل سیاه از هر یک یک جز و بوزیران شیر آمله شیطان هستی شفا قل مصر
بجیل از هر یک یک جز و به نسخه دیگر بسا سه کجند داخل است تو دوری سفید تو دوری سرخ لسان فیض
بزرگ مانیری یعنی حب القفل و بعضی گمان کرده اند که شهدانه بری است و آنرا بسیار در این گوشت
و بفارسی ناسفا گویند و کجند مقشر و شکر طرز که معروف است به نبات از هر یک یک جز و بهین سرخ
بهین سفید خشکاش از هر یک نیم جز و اجزای خشک را هر یک غلیظه که فوخته کجند و تخم
خشکاش و حب القفل را غلیظه نرم صلایه نموده مجموع را وزن کرده مخلوط نموده بر روغن گاو
چرب کرده بعمل سفید مصفی نه وزن او و به معجون سازند و در ظرف چینی نگا هارند و بعد از دو
ماه منتقل نمایند و بعضی درین نسخه بجای روغن گاو روغن بادام شیرین آورده اند و این
خوب است و این نسخه بغیر روغن گاو و عمل نوزده جز و است سواى بسا سه و بان است جز و است
صاحب ندان الطبا لیه گفته که این اطریفل گرم در او آخر درجه دوم و خشک است در وسط درجه
دویم و شربتی ازین اطریفل یک مثقال نادر و مثقال اطریفل کبیر به نسخه شیخ الرئیس که
در مقاله اولی از جمله اولی از قرا باین قانون که در ذکر معاجین کباب است آورده و گفته که این
اطریفل ضعف معده و ماضه و ضعف گرده را که از برودت باشد و امراض عاده از رطوبت
بلغم را نافع است صنعت آن پوست بلبله کالی پوست بلبله آمله متقی بوزیران بسا سه شیطان هستی
شفا قل از هر یک یک جز و تو دوری سرخ تو دوری زرد لسان العصاره بهین سرخ بهین سفید
از هر یک نیم جز و مجموع را کوفته به روغن گاو چرب نموده بعمل مصفی معجون سازند
و این نسخه دوازده جز و است صاحب ندان الطبا لیه گفته که این اطریفل گرم و خشک است
در یک جز و نیم محمود بن الیاس این اطریفل را در حاوی صغیره ذکر کرده و بهین در داخل
و گفته شربتی ازین یک مثقال و بعضی اطبا گفته که این اطریفل را بعد از گذشتن دو ماه از ساختنش

باید استعمال نمود اطر لعل کبیر به نسخه حکیم سید کاظمی که در شرح موجز قرنی آورده
و این همان نسخه اول شیخ رئیس است بآنکه تفاوتی در ادویه و اوزان صنعت آن پوست
بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی فلفل دار فلفل از هر یک یک جز و پنجیل بوزید آن سیاه
شیطیج هندی تو دوری سرخ تو دوری سفید تخم خشتخاش سفید شکر طبرزد بهمن سرخ
بهمن سید از هر یک یک جز و کو فنجیته بروغن بادام شیرین یاروغن گاو چرب نموده لعسل
معجون سازند سته درم تا سته مثقال بعد از دو ماه از ساختن آن استعمال نمایند اطر لعل
کبیر به نسخه شیخ داود افطاکی این نسخه اول شیخ رئیس است با قدری تفاوت
صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی پوست بلبله چینی بلبله سیاه بلبله آله منقی
فلفل دار فلفل از هر یک یک جز و پنجیل بوزید آن شیطیج هندی لب با سه شقال مصری تو دوری
زرد تو دوری سرخ لسان العصاره حبه الطقل کعبه مقشورات بهمن سفید بهمن سرخ از هر یک یک
جزوی و گفته که شیخ رئیس افزوده برین جزا مصطکله رومی کباب چینی دار چینی از هر یک
ربع جزوی و این زیاده حسن است اجزا را کوفته بجنه بروغن گاو یاروغن بادام شیرین
چرب نموده لعسل سفید مصفی معجون سازند و گفته خطا کرده که یکد داخل کرده درین اطر لعل
موریه میفرمایند که وجه خطا ظاهر میگردد مگر آنکه مرادش این باشد که یکد لعوض غسل
درین اطر لعل موریه داخل کرده چنانچه بعضی کرده اند خطا است زیرا که این اطر لعل از معاجین
کباب است و لازم است بودن غسل در آن از برای حفظ ترکیب تا زمانیکه مزاج گیرد و گفته که طبای
را درین اطر لعل نسخهای بسیار است از روی خطا و غلط و نسخه معتمد علیه همین است اطر لعل کبیر
تالیف ابن باسویه منقول از قرا بادن فندی صالح چلی طبیب ابراهیم سلطانیه
روم که به ترکی نوشته مقوی معده و کبد است و مصفی لون و مزاج خلط فاسده معده و دفع
رایج غلیظه و حافظ صحت و مقوی مباحثه و دافع بواسیر و قدرتش یکد درم است
آن پوست بلبله کابلی پوست بلبله زرد بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر یک یک جز و پنجیل
سته درم شقال کباب چینی تخم کرفس فلفل سنبیل الطیب قاقله کبار قاقله صفار سلیقه شیطیج
هندی سید کوفی لسان العصاره بهمن سرخ بهمن سفید زنجبیل از هر یک یک درم سنبیل الطیب

جوز بوا بسا مفرح بقل از هر یک درم مغز بادام شیرین معشر مغز بادام تلخ معشر از
هر یک یک درم عود زراوند مسج را زیاده مصطک رمی از هر یک دو درم تخم فلفل حبث
خشک از هر یک درم و نیم اجزا را کوته بخت با چهار وزن مجموع اودیه غسل مصفی معجون سازند
اطریفل کسیر به نسخه دیگر نافع از برای امراض کلیتین و مثانه و امراض سرد و معده و صداع
عادت بشمار گشت مثانه و کلیتین و تقویت سرد و دفع امراض کلیه و مثانه و مادت بان صنعت آن
پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی فلفل دار فلفل از هر یک درم زنجبیل بسا مفرح
شیطج هندی شتاقل مصفی تو دری سرخ تو دری زرد لسان العصافیه مغز حبث فلفل کبجیه معشر
خشتا شش سفید شکر طبرزد بهمن سنجید از هر یک ده درم کوته بخت بروغن گی و یا بروغن بادام شیرین
چرب نموده با سه وزن مجموع اودیه غسل مصفی معجون سازند و بعد از دو ماه استعمال نمایند شکر
از دو درم تا چهار درم اطریفل کسیر به نسخه حکیم مومن که در قرابادین تحفه المومنین آورده است تقویت
دماغ و قطع ریاح بواسیر و نفخ معده و برص مهبق و اصلاح خلط سوداوی نافع است صنعت آن
پوست بلبله کالی پوست بلبله آله منقی بزرگ کفسر کالی از هر یک شش درم شیطج هندی ناخواه
صغیر از هر یک دو اوقیه سنبل الطیب جامادانه پیل و ج ترکی از هر یک سه درم دار چینی دو درم
فلفل ابیض فلفل سودا نازک تلخ هندی از هر یک نیم اوقیه خشک الحیدیه سه اوقیه خردل کایه قیه
و نیم نوشادر نیم درم اودیه را کوته بخت بروغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن اودیه غسل
مصفی بشند شترتی یک مثقال تا دو مثقال اطریفل کسیر دیگر کسیر پوست بلبله کالی بلبله
سیاه هندی پوست بلبله آله منقی از هر یک پنج اوقیه جو کوب نمایند و بگیرند تر به سفید محو
خراشیده بسفنج منقی حب و ند معشر برفتمون غار قیون تخم شاهتره از هر یک سه اوقیه
و نیز جو کوب نمایند و بلبلات را بانج رطل آب بش ملائم طبع دهند تا نصف درین بماند و صاف
نمایند و بریزند در آن عقاقیر جو کوب نموده را و یک شمانه در بگذارند تا غایت شرب نمایند
پس خشک نمایند در سایه و بگیرند فودج حب و نهی آستین بزرگ و نطویل و مخرج قسط شیرین
فلفل دار فلفل از هر یک یک درم و جو کوب نمایند و پسندند در پنج رطل آب تا یک رطل و نصف آب
و صاف نمایند و بریزند بر عقاقیر مسطور و گیرند و یک شمانه بگذارند تا تمام مایه را نیز شرب کنند

پس گیرند تا خواه بر کرک من میون از هر یک شش درم پوست سنج کرفش پوست سنج را زایانه سنج
 او خرد و قوا از هر یک یک درم سنج غافس سنج میون سنج حلیق پرسیا و شان از هر یک بازده
 درم اصل السوس مقشر شده او قیه جمع را جوکوب ملوده در پنجوطل ایک شبانه و زنجیساند بلبلش
 ملایم جوشند تا بیک طل و نیم اید پس فشرده صافی نمایند و بریزند بر عقاقیر مذکور و بدستور
 بگذارند تا تمام نشف مایت کند و خشک گردد و بگردد در چینی و سیلیمه سیاه و اسارون جوز بوا
 بسبب آن فصل مصطلک سافج هندی طبع هندی از هر یک شش درم ریح درمی ریون چینی لک
 منقی خام قافله کبار و صفرا از هر یک یک او قیه جهان شمس در پنجوطل آب جوشند هند و عقاقیر را در
 ان جخیسانند تا تمام مایت باقی مانده از طبع را نشف نماید پس خشک ملوده بگویند و پزند به جری
 و چرب نمایند به پنجدرم روغن بلبلان و بعد رکفایت روغن بادام شیرین و بگذارند که در یک
 شب پس بروی منخل یا پارچه بسیار تنگی بین کنند و بقیه در دست بدو و عود هندی پس دارند
 و با غسل بقدر رکفایت بدستور معمول بشیند و بعد از چهل روز استعمال نمایند و اگر ترید و بسفنج
 و حب و درد و غیره را در آب جوشانده بلبلات را جخیسانند و همین قسم تا آخر شاید خوب باشد
اطریفل ششیم که در منهلج در باب فصل سامه صغراوی آورده صنعت ان پوست بلبله کباب
 پوست بلبله مله منقی از هر یک ده درم کشنیز خشک غنچه گل سرخ از هر یک یک درم کوفته پیخته بر روغن
 بادام چرب ملوده با غسل معجون سازند ششیم یکی انتقال و بعضی کشنیز را بوزن یک جزو از بلبلات
 که ده درم است و بعضی بوزن تمام ادویه میکنند و این اطریفل نافع است صداعی را که بوده باشد
 بمشاکت طحال چون آنرا تناول کرده بعد از آن شراب اسطوخودوس محلول در عرق بادام
 بنوشند اطریفل هان و در نسخه دیگر اطریفل هان و بنظر رسیده بر ص بوق را نافع است
 و سیاهی موی را نکاه دارد و امراض بلغمی با سود دارد صنعت ان پوست بلبله کبابی است درم
 پوست بلبله آمله منقی از هر یک ده درم بزرگ کبابی مقشر با توده درم زنجبیل شیطج هندی سعد کوفه
 از هر یک انتقال سافج هندی پنجدرم بسفنج فستق اسطوخودوس از هر یک هفت درم
 غار بقون شش شش درم قسط سده درم مصطلک ایسون کند خربزه بوا جوز بوا از هر یک ده
 درم فلفل نارنگ از هر یک یک درم کوفته پیخته با غسل سفید خوشبو صنفی معجون سازند ششیم

از سه درم تا چهار درم و در نسخه محمود بن الیاس شیرازی دار فلفل چهار درم نیز داخل است و در
نسخه دیگر دار فلفل و حاشا از هر یک چهار درم داخل است صاحب میزان الطبایع گفته که مزاج این اطریق
گرم است در یک درجه و سه ربع و خشک است در اول درجه سیوم و بنا بر نسخه که دار فلفل و حاشا دارد
گرمی آن قریب است به دو درجه و در نسخه حکیم مومن وزن بلبله کابلی ده درم است و وزن بزرگ
بنجدرم و وزن زنجبیل و شیطرح و سعد کوفی از هر یک سه درم و وزن بسفایج و اسطوخودوس
از هر یک یک مثقال و وزن مصطکه و انیسون و کندر و خیر بوا و جوز بوا از هر یک ششدرم
است و شش درم قر فلفل و چهار درم دار فلفل نیز داخل دارد و گفته که مقدار شش پیش از سه
درم تا چهار درم است اطریق متوسط بیماری های حادث از صفرا و بلغم و سودا را نافع
است و صداع و دوار و کابوس و خلط لصر که بخارات غلیظه باشد که از معده متصاعد گردد
به نهایت نافع است و گفته که این اطریق جمیع انواع کابوس را نافع است صنعت آن پوست بلبله
کابلی سی درم پوست بلبله زرد چهل درم بلبله سیاه پوست بلبله مله منقی از هر یک یک درم شاه تره
پانزده درم عنجه کشک یک تا سه تا کی ده درم انیسون مصطکه از هر یک یک درم کوفته بنجینه
بروغن بادام شیرین چرب نموده با غسل مصفیه چون سازند و اگر رطوبت غالب باشد ششدرم
تر به سفید مد بر بفرمایند و اگر سفیدی بقدر حاجت بان ببار کنند بهبال صفر ایشتر کنند و این
اطریق در گرمی و سردی معتدل است و خشک است در او اسطوخودوس دوم اطریق مختصر
نافع است سوخته هم را و در معده و مثانه و ان هر دو راقوت و صنعت آن بلبله سیاه
پوست بلبله کابلی پوست بلبله مله منقی زنجبیل کنجد مقشر نبات سفید اجزا مساوی کوفته به برتن
بادام شیرین یا روغن گاو چرب نموده با غسل مصفیه سه وزن مجموع او و میوه چون سازند
و این نسخه سوای روغن گاو یا روغن بادام و غسل مصفیه نهفت جزو است و بعضی درین
اطریق کنجد و نبات داخل نکرده اند و بجای این هر دو پوست بلبله زرد و فلفل داخل نموده
و گفته که این اطریق نافع است از برائی استرغای سیه و رطوبت آن و بواسیر را دفع
کند و بوی دمان را نیکو کند و سلس البول نافع بود و شربتی از یک مثقال تاد و مثقال
بعد از دو ماه که از ساختن گذشته باشد استعمال نمایند و قوتش تا دو سال میماند اطریق

مسهل اسهال اخلاط مله کند و سد با کج نماید و محلل ایلج و تقوی معده و دماغ و جگر است صفت
 ان پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله مله منقی تر بد سفید مدبر سناکی از هر یک
 پنج مثقال غاریقون شش سفید چهار مثقال افیمون دو مثقال اسطوخودوس مثقال و نیم ریوندرینی
 هفت مثقال کوفته بخینه لعسل صغیری سه وزن ادویه بعد از آنکه ادویه را بر و عن بادام شیرین
 چوب نموده باشند معجون سازند **اطر فیض** مسهل منقول از تحفه المومنین که شارب الیاذ
 خط نواب حکیم محمد باقر نقل نموده جهت بهن و برص و جذام و دوار الفیل و خجسته امراض
 و سوداوی نافع صفت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله مله منقی افیمون صبر ستوری یا بجم
 قیصر شاهره از هر یک درم بسفنج فستق سناکی از هر یک هفت درم تر بد سفید مدبره
 درم حاشا سه درم اسطوخودوس نیم درم اینسون یک درم سقمونیای مشوی پنج درم بانه وزن
 ادویه عسل مصفی معجون سازند شنبه پنج درم تا پنج مثقال **اطر فیض** مسهل نالیف حکیم
 مومن جهت امراض عاره و مواد سوداوی بعد از انضج و حبت قولنج بسیار نافع است و قدرش تریش
 تا پنج مثقال است صفت ان پوست بلبله کالی بلبله سیاه از هر یک لب مثقال کوفته بروغن بادام
 شیرین چوب نموده سناکی کلفتش از هر یک مثقال کلسج بسفنج فستق از هر یک پنج مثقال
 عسل دو وزن ادویه باینکه سناکی ده مثقال کلسج شرفش بلبله سیاه از هر یک ده مثقال پوست
 بلبله کالی لب مثقال حاشا نیمه بالوده باشند داخل کرده بقوام آورده معجون سازند و معری
 الیه قلی نموده که این معجون نافع است از برای قولنج و غافل است از بخیگی که استعمال بلبلجات منع است
 در قولنج و عمو و در نیم معجون بلبله است **اطر فیض** محلی بواسیر و شقاق مقوده و وجع از ان نافع
 است و ضعف باضه و ضعف کرده را که از برودت و سفید است و با بجمه جمیع امراض حادثه از برودت
 و رطوبت و بغم رانافع است صفت ان پوست بلبله کالی پوست بلبله مله منقی اینسون مصطکی
 ردی از هر یک ده درم ناخواه پنج درم ادویه کوفته بخینه بروغن مغز استه شفا لوجر بلبله ده
 یک یک نیم مثقال از رق لب مثقال و در آب یا نیلده در باون سنگه بدسته بالند و ادویه
 را بان معجون سازند و اگر در نیم معجون با مقل از رق بون جمیع ادویه عسل مصفی داخل کرده معجون
 سازند بهتر است شنبه سه مثقال بعد از ان تری اب یک گرم بنوشند **اطر فیض** محلی

دیگر جهت بواسیر و ادم مقده نافع است و باد با بشکند و خون بواسیر باز دارد و صنعت
 ان پوست بلبله کابلی پوست بلبله مله منقی تخم سپند ان سفید تخم کند نا تخم ریحان از هر یک پنج مثقال
 مقل از رزق پنجاه مثقال مقل را در آب گند نا حل کرده در غسل مصطفی دو وزن ادویه داخل کرده
 ادویه را بان معجون سازند و بعضی درین اطر فیض غسل داخل نه نموده اطر فیض مقل صغیر نافع
 است از برای بواسیر و اسهال بواسیری چون بعد از مضه و تنقیه استعمال نمایند صنعت
 ان پوست بلبله کابلی پوست بلبله مله منقی از هر یک ده درم مقل از رزق سی درم مقل باب گرم
 حل کرده با غسل بقوام آورده شسته باقی ادویه را کوفته بخیته بروغن بادام شیرین یا روغن
 چرب نموده بان بشنند شربت چهار درم در کشیک که حکیم موسی در قرابادین نسخه المتون آورده
 بلبله کابلی در روغن بادام یا روغن کاد داخل ندارد و گفته که مقل باب گند نا حل کرده با صنعت
 مثقال غسل مصطفی بقوام آورده معجون سازند اطر فیض مقل صغیر که همین صنعت دارد و تحلیلش
 زیاده است صنعت ان پوست بلبله کابلی پوست بلبله مله منقی از هر یک یک رطل مصطفی دو وزن
 و نیم مقل از رزق ده استار زعفران و زوقا از هر یک دو اوقیه مقل را در آب گرم حل کرده در باد
 بسته بآلند تا هموار شود و باقی ادویه را کوفته بخیته بروغن بادام چرب نموده و اول
 مرتبه مقل با غسل سه وزن ادویه بشنند تا نیکو مخلوط گردد پس باقی ادویه را بان بشنند و بعضی
 غسل داخل نمیکند اطر فیض مقل که بای که جهت قطع خون بواسیر مجرب است صنعت ان پوست
 بلبله کابلی پوست بلبله مله منقی از هر یک ده مثقال که بای شمی لبه محرق مغسول از هر یک
 پنج مثقال قرن ایل محرق مغسول پنج مثقال زاج سفید محرق تا سخا از هر یک ده مثقال مقل از رزق
 است مثقال مقل را در آب گند نا حل کرده باقی ادویه را کوفته بخیته با هم فدا و پنج مثقال غسل
 مصطفی بشنند شربت و دو مثقال اطر فیض مقل طمین طبع را نرم دارد و بواسیر را نافع است
 صنعت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله مله منقی اقیهون مطبوخ
 از هر یک پنج درم غسل خیانت مقل از رزق از هر یک سی درم مقل و غسل و خیانت را بآب
 گند نا حل کرده بآلند و در غسل بقوام بآید آورده داخل کرده که بعد از داخل کردن آن بقل
 معجون آید پس شسته را کوفته بخیته بروغن بادام شیرین یا روغن بادام بشنند شربت از هر یک

منقال تا چهار منقال و در شش دیگر بسفایج پنج درم و او زان ادویه تا اسطوخودوس از هر یک
 ده درم است اطریض منقل ملین افیتمون تا لیت افاضل الاطبا بخند سی نافع از برای امر
 سوداوی مخصوص بواسیر و دالغ معده و آلات غذا است و ملین طبع و متقوی احشا صنعت
 ان پوست بلبله کالی پوست بلبله زرد بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی افیتمون افریطی از هر یک
 ده منقال منقل از رزق ترید سفید از هر یک شش منقال تا خواه مدبر در سرکه مصطکه رومی از هر یک
 عود قماربی خام تخم شاه تره ورق گلستر از هر یک سه منقال کشمش خشک مقشر یا زده منقال
 اجزا را سوای منقل کوفته بخیمه بروغن بادام شیرین یا زوغن گاو هر کدام که باشد بست منقال
 چرب نموده قند سفید غسل مصطفی بالمناصفه از هر دو نیمه وزن ادویه منقل را در آب نازل نموده
 بیالانید و در باون بسته بماند تا قوام پیدا کند پس غسل بقوام آورده منقل را بان
 بسرشد پس ترید بر لب باقی ادویه و در ظرف حبیبی نگاهدارند در میان جوتا جلد و زایل از جو
 بیرون آورند و استعمال نمایند شربتی از منقال تا ده منقال اطریض ملین دیگر بواسیر را فایده
 دهد و طبع را نرم دارد صنعت ان پوست بلبله کالی بلبله زرد بلبله سیاه آله منقی از هر یک
 پنج درم ترید سفید تراشیده مدبر سخت درم مصطکه سه درم منقل بست درم منقل را در آب نازل
 حله کرده اجزا را کوفته بخیمه بروغن بادام چرب نموده با سه جذا ان غسل بقوام آورده معجون
 سازند مقدار شربتی و منقال خداوند بواسیر را مدوست همچون بغایت نافع باشد
 اطریض ملین دیگر که شکم اصحاب بواسیر را نرم کند و راجع را تحلیل و صفت ان منقل از
 سی درم پوست بلبله کالی پوست بلبله آله منقی از هر یک ده درم ترید سفید مدبر بست درم سکنج
 پنج درم امینون مصطکه از هر یک پنج درم منقل را در آب نازل نموده باقی ادویه را کوفته بخیمه با سه
 وزن آن غسل بقوام آورده بشند شربتی سه درم اطریض ملین دیگر طبع را نرم کند و بواسیر
 سودا و صنعت ان منقل از رزق خلوص خیاب شنبه از هر یک سی درم بلبله کالی پوست بلبله
 بلبله سیاه آله منقی افیتمون اسطوخودوس از هر یک ده درم منقل خلوص را در آب نازل
 کنند و باقی ادویه کوفته بخیمه با سه وزن ادویه غسل بقوام آورده بسرشد بعد از آنکه بروغن
 بادام چرب نموده باشند شربتی از سه درم تا پنج درم اطریض ملین این اطریض ملین طبع

و سهل صغرا سودا است و نافع است از برای نوار و سدر حاد و از اجزای غلیظه صنعت ان پوست
 بلبله زرد چهل گرم پوست بلبله کابلی سی درم بلبله مله منقی بلبله سیاه از هر یک یک درم شاه تره تازه پاره
 درم سناکی ده درم و رقی کسرخ یک تنار اینسون مصطکی از هر یک یک درم کوفته بنجیه بروغن
 بادام شیرین چهل گرم چوب منوره بصل مصفی سه وزن ادویه بشیند و اگر بوده باشد بلغم غالب
 باید که بنفشه ایند برین اجزا اثر بد سفید بد بشیند و اگر احتیاج با سهال صغرا زیاده کرده شود
 بر اجزای اصل ستمو نیابقدر حاجت و اگر احتیاج با سهال سودا زیاده باشد باید که بنفشه ایند
 بر اجزای اصل قلیتمون ده درم شربت و دو منقال باب گرم این اطریقیل حار در اوایل درجه
 و یا بس در او آخر درجه دوم است اطریقیل ملین تالیف نواب غفران مات حکیم محمد الملوک
 سید علو بخان قدس سره محمد شاهی نافع از برای نزلات بلغمیه منده صنعت ان غناب
 انجیر زرد از هر یک بست دانه اصل السوس زوفای خشک گل بنفشه اسطوخودوس سیاه
 بنفشه کبک خسته فراسیون از هر یک دو منقال و نیم مونیر سرخ استه بیرون کرده بست و
 پنج منقال مجموع را در سه چهار یک من شمر بر آب لجن بجز شانه تا بنصف رسد ببالا ایند
 و غسل سفید صغری یک صد و پنجاه منقال داخل کرده بقوام آورند پس پوست بلبله زرد پوست
 بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله مله منقی اسطوخودوس شش نیر خشک مقشر از هر یک پنج
 منقال راز یا نه اینسون مصطکی بلسان از هر یک دو منقال و نیم غار بقون اسفند
 سه منقال فلفل سیاه نیم منقال تخم خشخاش سفید دو منقال و نیم روغن بادام شیرین
 دوازده منقال و نیم ادویه کوفته بنجیه بروغن بادام شیرین چوب منوره بصل منوره
 بشیند شربت از یک منقال تا سه منقال باب نیم گرم تناول نمایند اطریقیل ملین بنجیه
 حکیم مومن نافع از برای بواسیر صنعت ان پوست بلبله کابلی پوست بلبله مله منقی
 از قوی بلبله سیاه افقین اسطوخودوس از هر یک ده منقال تر بد سفید هفت منقال
 متقل از رقی سی منقال فلو س خیال شنبه سی منقال متقل فلو س خیال شنبه باد را ب گندنا
 حله کرده صافی نموده با غسل بقوام آورند و ادویه کوفته بنجیه بروغن بادام شیرین چوب
 منوره بان شسته استعمال نمایند اطریقیل ملین بگر غناب خراسانی پستان از هر یک

بست دانه سر نقشه غنچه گلشن سنخ از هر یک ده مثقال باب جو شانه صافی نموده
 عمل مصفی یک صد و پنجاه مثقال و در سنخ دیگر دو صد و هفت و مثقال است داخل کرده
 با تش ملایم بقوام آورند پس یک زرد پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی طباشیر سفید کشتنیر
 از هر یک ده درم بلبله سیاه بست درم پوست بلبله آلمه منقی پنج بلبله از هر یک پنج درم
 غنچه گلشن صندل سفید از هر یک مثقال تری پد سفید مدبر لوتی چینی از هر یک ده مثقال سقمونیا
 مشومی پانزده مثقال اجزا را کوفته بخته بروغن بادام شیرین بسته و بمختل چرب نموده
 با عمل نه بوز معجون سازند شربتی از یک مثقال تا چهار مثقال اطریفل ملین دیگر طبع را
 نرم دارد و معده را از یغم و صفرا پاک گرداند صنعت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله
 کابلی بلبله سیاه آلمه منقی از هر یک ده درم اصل السوسن قشقرق گلشن از هر یک
 پنج درم تری پد سفید محجوب مصنع مدبر بست درم شیطان هندی زنجبیل از هر یک ده درم دارچین
 قزوه دانه بیل بوا از هر یک دو درم شاه تره ده درم لعسل سفید مصفی بدستور معجون
 سازند شربتی از دو درم تا دو مثقال اطریفل ملین دیگر از حکیم است فنی صنعت
 ان پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه آلمه منقی پوست بلبله تری پد سفید از هر یک
 چهل مثقال اول مرتبه تری پد را نیم کوفته در کیسه کنانی کرده در پنج من آب بجوشانند تا نصف
 رسد صافی نموده یک من بن بریز عسل صافی داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید او به پاک کوفته
 بخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بان معجون سازند اطریفل معلوم فله
 نموده اند که از سید سند فوده العلما سید الاطبا والد ماجد منت قدس ه این اطریفل
 را معروف معلوم نموده اند تا از اطریفات ملین دیگر متمیز باشد و این اطریفل از برای
 درد سرد در چشم و درد گوش که لب ابخره محده با در نهایت نفع است و اسهال
 کند و معده و کسرا از اخلاط صفراویه پاک کند و گرم مزاج را موافق باشد صنعت ان
 پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آلمه منقی از هر یک ده درم از برای
 مصطلک و می هلو خود و سقمونیا مشومی روتی چینی از هر یک پنج درم کوفته بخته بروغن
 بادام شیرین چرب نموده لعسل مصفی تری پد از برای شربتی معجون سازند شربتی چهار مثقال

باب گرم تناول نمایند اطریفل ملین منقول از ارشاد جهت قطع اخلاط بارده و فضلات
 بضمیه و در اجین نافع و نیز این اطریفل برنگ در انیکو میگرداند و برص مفید است چون
 سه روز بی هسم بنجدرم سهقال نمایند و قطع کنند پس بعد از چند روز دیگر عود کنند و وقت سهقال
 خوب است که قمر شروع به نقصان کرده باشد صفت آن پوست بلبله کابی پوست بلبله آله منقی
 افقیمیون اقریطی و دو قواز هر یک پنجمقال قرفه و ارفضل از هر یک چهارمقال جوز بوا عا قرقه
 شیطه بندی از هر یک و سهقال با سه وزن ادو عسل مصفای معجون سازند اطریفل ملین
 به پنجه دیگر صفت آن عناب خراسانی پستان از هر یک یکصد دانگ کنبه فیه ده مثقال
 جو شامیده صافی نموده عسل مصفای دو لبست مثقال داخل کرده بقیام آورند پس پوست بلبله زرد
 پوست بلبله کابی تر به سفید مدبر غار قیون می شودی از هر یک ده مثقال بلبله سیاه آله منقی پوست
 بلبله طباشیر سفید کثیف خشک گلستان گل نیلوفر از هر یک پنجمقال صندل سفید بگلآب سوده
 سه مثقال کوفته بجهت بر و عنج بادام شیرین پنجاه مثقال چرب نموده با عسل مذکور معجون
 سازند شش بی چهار مثقال اطریفل نافع مراکز امراض دماغی حاث از اخلاط مکره را
 و از برای طشش و و قرفه نقل سامعه بی نظیر است صفت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله
 کابی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر یک دو درم سنکمی تر به سفید مدبر غار قیون از هر یک
 هفت درم اسطوخودوس سفاج فیه گلستان سفید می شودی از هر یک پنجم درم غار قیون
 هشت سفید مصطلک از هر یک درم کنبه خشک با نژده درم کوفته بجهت به لبست درم روغن
 بادام شیرین چرب نموده با سه وزن عسل معجون سازند شش از سه درم تا بنجدرم معجون
 از خط حکم عبد الرحیم قزوینی اطریفل دیگر نافع از برای امراض سوداوی صفت آن
 پوست بلبله زرد پوست بلبله کابی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر یک مثقال السبقاچ
 اسطوخودوس قیون تر به سفید مدبر غار قیون شش سفید از هر یک مثقال عسل مصفای سه وزن
 ادویه پستور معجون سازند اطریفل دیگر مقوی معده و دماغ باردست صفت آن
 پوست بلبله زرد پوست بلبله کابی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر یک مثقال
 عود هستی زنجبیل از هر یک پنجمقال فلفل دار فلفل از هر یک مثقال کوفته بجهت بر و عنج

جلد اول نسخ اطریفات و فصل در بیان نسخ جوارشات الیلمی

۶۹۸

بادام شیرین چرب نموده با سکه وزن ادویه غسل معجون سازند اطریفل دیگر از برای
سکیزه و دمویش سفید شود صنعت آن پوست بلبله کابی بلبله سیاه آمله منقح از هر یک
درم پوست بلبله کندر از طباشیر سفید از هر یک نیم صندل سفید کلاب سوده تخم کاسنی از هر یک
سه درم فلفل دو درم و نیم زنجبیل کلسرخ منزه از الاطعمه و ج ترکی از هر یک یک درم و نیم
کوفته بخیته لعل بلبله کابی مر با سه وزن ادویه بشیند نر بنی سه درم پس بستور یک قطعه
میکند از موسی سفیدی را و لنگاه میدارد سیاهی را اطریفل مقوی قوت حافظه و دفع نسیان
تالیف حکیم سدید کازرونی صنعت آن پوست بلبله کابی بلبله سیاه آمله منقح از حبثی و ج ترکی
از هر یک نیم درم پوست بلبله سعد کوفی از هر یک چهار درم زنجبیل فلفل دار فلفل کندر از هر یک سه
درم مغر بیه تا جیل از هر یک شش درم موسی منقح از حبثی ده درم ادویه را کوفته بخیته با موسی
معجون سازند و هر صبح دو مثقال آنرا ناشتا تناول نمایند اطریفل دیگر چشم را روشن
کند و معده را از رطوبت پاک سازد و طبع را نرم دارد و بواسیر را سودمند بود صنعت آن
پوست بلبله کابی بلبله آمله منقح بلبله سیاه فلفل دار فلفل قطور بون باریک از هر یک جزوی
اجزاء مساوی کوفته بخیته بر روغن کاه و ج کنگ و با سه وزن ان غسل بشیند مقداره شش بنی دو مثقال
فصل در بیان نسخ جوارشات الیلمی در جوارش الیلمی انجور اش از
اطیامی است طعام کوارد و اشتها می طعام آورد و بواسیر را نافع بود و باد شکند
طبع آن گرم و درنگ را سیکو دارد صنعت آن پوست بلبله کابی بلبله سیاه منقح نمائند
بر روغن بادام چرب نیمه مروض زنجبیل فلفل دار فلفل موسی زرب از هر یک چهار درم نارنگ
دو درم فلفل موسی شش درم سافج سندی یک درم دار حبثی سنبل الطیب از هر یک ده درم
فانید سه برابر مجموع ادویه بستور مغر و رب نمایند شش بنی از یک مثقال تا دو درم جوارش
شناهی تالیف آن در دم الیخولیای مرانی را بنی نظیر است و مقوی قلب و معده است و نفرخ آورد
صنعت آن اطریفل بلبله از هر یک هفتاد و پنج مثقال از آسته بهرون کرده از شک منقح کلاب
عرق بید مشک از هر یک هفتاد و پنج مثقال همه را بهرند تا ماهر اشود و الیه بهالانید پس به
انار مرش شراب انار شیرین نبات سفید شربت نارنج شربت بهر شربت آکوان از هر یک است

جلد اول نسخه حافظ العقل و فصل در بیان جوهریکه اصل و عمود دران الیچ است

۷۹۹

بمقتضای سنجیدن سه و بمقتضای داخل کرده بقوام او در بدن ابرشیم مقروض و رقی طلاء و رقی
 مقرر و مر و اید تا سفته از هر یک سه مقتضای غیر شهاب و مقتضای کل کار زبان عنجه کلسرخ از هر یک
 بمقتضای کوفته بختیه بان بشند شربنی و دو درم حافظ العقل نیز انجمن از اقترح
 انزوم است و مجرب است در حفظ حواس ظاهری و باطنی و تقویت آنها و ترکیه عقل و ذهن و
 فکر و مانع نشویش عقل است صفت آن شیرامده مقتضای پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی
 بلبله سیاه پوست بلبله از هر یک بمقتضای طباشیر سفید صندل سفید ابرشیم مقروض است در
 باد رنجبویه بنام غصه نار جیل مغربسته اسطوخودوس گل بابونه از هر یک یک مقتضای
 کوفته بختیه بروغن بادام شیرین است مقتضای جرب منوده موزینه منقی عمل مصفیه نبات سفید
 از هر یک چهل و بمقتضای اول مرتبه موزینه البرق افر بجمشک بپزند تا ماهر اشود و بمانند و
 بیالانید و نبات و عمل را داخل کرده بقوام او رند و او را دو یا بان بشند شربنی و مقتضای
 فصل در بیان جوهریکه اصل و عمود در آنها الیچ است حب بلبله نافع
 از برای دوار صفراوی حادث از چیره اخلاط حاره صنعت آن پوست بلبله زرد پوست
 بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله مله منقی کشنیر خشک از هر یک دو دانگ سنابلی نیم مقتضای
 کوفته بروغن بادام شیرین جرب منوده یا بشند شربنی حب باخته فرو برند جله آب شربت
 حب الیچ نافع از برای سردی سبب امتلاهی دماغ و سر و جمیع بدن از اخلاط صغیر
 آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه از هر یک دو درم اسطوخودوس سبب
 افتقیرن زرد سفید خراشیده بروغن کلسخ جرب منوده از هر یک درم و نیم شرفقه خشک
 دو درم ایسون یک درم کوفته بختیه آب راز یا نه یا شربت حب از ند و گفته شده که حب یک شربت
 است سحر فرو برند و از عتب آن جلاب کرمی ده درم یا نیم یک گرم حله که نهوشند حب
 الیچ مله کلسه محب للما لنحو لیا الحادث من السودا و الحمة من صفه از صنعت آن
 پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله مله منقی از هر یک دو دانگ
 سنابلی لا جور و مقبول افیتمون غار قیون سفید کثیر از هر یک دانگ کوفته بختیه بروغن
 بادام شیرین جرب منوده موزینه طایفی منقی شسته حب باخته با عرق کا و زبان نیگرم که در

جلا بگری ده درم حل کرده باشد فرو برند جلدها که برشته میگردند بکیرتیه این جویب
استعمال نمایند تا زمانیکه بالیخو لیا زایل شود حب الیلج نافع از برای بالیخو لیا و حاد
از سودای محترقه از صفرا صنعت ان پوست بلبله زرد و شکر درم پوست بلبله اوله منقعه
درق گلشن نمک کنی از هر یک دو درم ایاج فیکرا بچندرم شاهره سقویای مشوی عصاره
فسنتین از هر یک سه درم تخم کرفس نیم درم غار لقون شش سفید چهار درم کوفته بختیه بروغن بادام
شیرین جرب نموده باب کاسنی تازه شسته حب از دند شری از دو درم و نیم ماسله درم و در کشته
صاحب ذخیره خوارزم شای گلشن و نمک هندی و تخم کرفس داخل نیت و وزن پوست بلبله
هفت درم است میفرمایند که چون سقویای اسله یافت نمی شود اگر بدل آن بچندرم سکه
داخل کنند بهتر است حب الیلج این عارضت مجرب است از برای بقی فاحش و از آلان مسکینه
در سته روز و نیز این حب نافع است از برای حمی و ریاح و ادخال مفاصل هر مرض لطیفه
و سودای صنعت ان پوست بلبله زرد بلبله سیاه پوست بلبله کابلی صبر سقوی از دند
سقیه منقل سنج شمع غفل سکنج از هر یک پنج درم حرف این صقر فارسی شونیز زیره کرمانی
نمک طبرزد مصطک رومی از هر یک یک چیز و صمغ غار در ظرف مسی با آگنه با بقدری که آدود
بان خمیر توان کرد بخسایند دور و ز پس حل کرده باقی ادویه را بان شسته شستن حب
و حبها سازند هر جی بقدر فلفلی و در سایه خشک نمایند شری یک مثقال اب بیکرم دو روز
قبل از استعمال بحب از جمیع اشیا سوای نان و زبر باج پخته نمایند حب الیلج
این بهره ظاهر النفع است از برای بواسیر و مطلق ریاح خصوصاً ریاح بواسیر و از برای
صفرا و بلغم خام و بیق و حکم میتوان شناسید هر روز و هر شب تا بستان و زستان صنعت
ان پوست بلبله زرد بلبله سیاه پوست بلبله از هر یک دو از ده مثقال و منقعه شمشیر
شیطنج هندی دار فلفل از هر یک پنج مثقال جوز بوانمک دارانی از هر یک یک مثقال تخم
تر بد سقید مجوف مصنع مدبر صبر سقوی از هر یک مثقال کوفته بختیه بروغن بادام جرب
نموده باب سرشته بصورت شمع ساخته در سایه یا بالند پس باز کوبیده باب سرشته
جویب از دند هر جی بقدر از خودی حب الیلج نافع از برای اخراج مره صفرا و سودا

از سر و سایر بدن و کمر تجربیه شده و بسیار نافع است و بجا که صنعت ان پوست بلبله زرد
 پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی سنکلی از هر یک دودانگ ستقونیای
 مشوی یک دانگ کوفته بخت بر وزن بادام شیرین چرب ملوده بلو زردانه بپزدن
 اورد و بخت حب ساخته بوق لغره پیچیده و کت خواب فرو برند بعد از ان آب نیم
 گرم پیاله بنوشند و کاسی اضافه کرده میشود بر اثر ای پنج از برای تقویت سهال
 مرمره سودا را لااجورد و حب النيل از هر یک دانگ حب الیلیل و یک صنعت ان
 پوست بلبله کابلی ایاج فیکرا تر بد سفید مدبر از هر یک در منقال غار یقون سمن سفید
 از آرد پس نموی بیرون کرده صمغ عربی کنیز امصطک رومی انیسون زنجبیل کنگر
 از هر یک دو منقال صمغ سقطری شحم حنظل از هر یک یک منقال کوفته بخت حب
 سازند حب الیلیل و یک صنعت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی ایاج فیکر
 تر بد سفید مدبر از هر یک دو منقال حب النيل غار یقون سفید انیسون صمغ عربی از هر یک
 یک منقال شحم حنظل کنگر از هر یک دانگ کوفته بخت بابت راز مانده بخت حب
 سازند حب الیلیل و یک طبیعت را نرم دارد و مزاج معتدل را مناسبت صنعت
 ان پوست بلبله زرد بخت سفید ریون جینی از هر یک دو درم ستقونیای مشوی
 نیم درم عصا ره انستین رالبوس از هر یک یک درم کوفته بخت حب سازند شریقی
 از دو درم تاسه درم حب الیلیل حنین منقول از اختیارات حنین منقلب خفیف
 صنعت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی
 از هر یک یک درم غار یقون سپید نیم درم ستقونیای سفید قیاط کنگر سی دو قیاط کوفت
 بخت بابت حب از شریقی سه درم حب الیلیل علمی ملوده
 اند که معمول حضرت استاذی ابو یحیی قدس سره است در جمیع امراض صفراوی
 و دموی و سوداوی محتسبه صنعت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله
 کابلی بلبله سیاه سنکلی پوست بلبله آله منقی از هر یک دودانگ
 سوده پیر و عن بادام شیرین چرب ملوده حب ساخت

باب گرم فرو بردن حب الہلیج اصغر کہ تفتیقہ معده از صفرای مخلوط بکند بہر گاہ
استعمال کردہ شود بعد از فی صنعت ان پوست ہلیجہ زرد یکدم و نیم سقمونیایکہ اگر صبر سقوط
زرد و دانگ غاریقون سفید نیم درم کوفتہ بختہ باب عن الثعلب شہ حب سازند
حب الہلیج نافع از برای حک و جرب و تش صنعت ان پوست ہلیجہ زرد صبر سقوطی
از ہر یک درم سقمونیای منسوی کلکس از ہر یک ربیع درمی کوفتہ حب سازند جملہ
یک شربت حب الہلیج کہ حکیم سید محمد جعفر ولد مولانا تہ علی ساکن شہ
مقدس حضرت امام رضا علیہ الصلوٰۃ والسلام وقتیکہ محمودا قاناظر بزیارت روضہ
رضویہ علی ساکنہا الف الف السلام والصلوٰۃ والنجۃ والثناء رفتہ بودند مغری الیہ
راحمی ربیع عارض گردیدہ بود حکیم معنی الیہ بانحب الہلیج بستور کہ مرقوم میگردد
علاج فرمودہ بودند و دستور ان را عالیجاہ معظم الیہ گرفتہ بودند و دستور مرقوم باین
طریق است کہ حب الہلیج موافق نسخہ باید کہ صاحب حملی ربیع در غیر یوم راحت وفت طلوع
صبح دو منقال فرو بردہ از عقب ان تہ در چینی پیالہ بنوشند غذا نخواب گوشت
خروس نہ مشروط بانکہ در روز اول راحت کلفہ افتائی ہفت منقال سکنجبین منقال
باعق کا و زبان تناول کردہ باشند و غذا یوم اول راحت شود با از گوشت برہ تناول
نمایند و در جمیع اوقات صاحب این تب از جموضات و لبنیات و بقول حبنا بایہ
صنعت این حب الہلیج پوست ہلیجہ زرد پوست ہلیجہ کابی ہلیجہ سیاہ سناکی از ہر یک
بہ منقال ایا رب فیقر استہ منقال عصارہ انستین یک منقال و نیم سقمونیای منسوی شام
از ہر یک یک منقال کاسی یکہ دانگ کوفتہ بختہ بروغن بادام شیرین چرب نمودہ
حباختہ با گلاب بہ ستورند بوز فرو برد در روز نوحیت و ہب یکدہ اول روز و یکدہ
روز فرو برد صنعت ان طلای مکلس فادر ہر حب فی جرد و از خطائی من قب از ہر یک
یک منقال جز بوا مصطلک رومی زعفران از ہر یک جہار دانگ در چینی قر قفل از
ہر یک نیم منقال صمغ عربی و دودانگ کثیر یکہ دانگ اجزاء موافق دستور سخی نمودہ گلاب
شستہ خوب زرد ہر جہی بقد نخودی حب الہلیج کہ سہل خفیف منقال از خبثات

جلد اول نسخ حب الیلچ و فصل در ذکر ادیان گلکلاخ

A - F

چنین صنعت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله کابی بلبله سیاه پوست بلبله آرد منقعی از هر یک
 سه درم غار لقون سفید پنجمین سی مشوی سه قیر اطعمک هندی دو قیر اط کوفته
 باب کاسنی تازه شسته حب سازند حب الیلیل سه ل صفراوی خالص صنعت ان پوست
 بلبله زرد دو درم حب الیل یک درم سقمونیای ششوی نیم درم کوفته بجنه باب بلبله
 حب سازند شربتی دو درم تاسد درم حب الیلیل شش رییس نافع است از برای صرع
 سوداوی صنعت ان پوست بلبله کابی بلبله سیاه از هر یک نیم مثقال لاجورد حجار منی
 افقیون سطوخ و دس از هر یک و انگ کوفته بجنه بروغن بادام شیرین جرب نموده
 بات شسته حب سازند حله یک شربت حب الیلیل نافع از برای سهال بواسیر
 و غیره صنعت ان پوست بلبله سیاه مشوی در روغن کافور پنجمین زیره کرامتی مد پنجمین
 طباشیر سفید یک درم شک سفید است و دو درم کوفته بجنه از برای بواسیر بابت نادر از برای
 لبت بعد از زحیر باب برگ بارتنگ شسته حب سازند شربتی نیک درم حب الیلیل سه ل
 صنعت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله کابی بلبله سیاه سماکی از هر یک مثقال و درق
 کلستر نیم مثقال سوده بروغن بادام شیرین جرب نموده باد و مثقال مویز منقعی شسته حب
 ساخته بوق نقره یا طلای مجیده وقت خواب باب گرم فرو برند و در نسخه دیگر ربع مثقال
 صمغ عربی نیز داخل است و وزن ادویه حب احتیاج و قوت و ضعف مزاج زیاد و کم
 مسطور است و در نسخه دیگر یک درم نمک لاموری برای تقویت عمل نیز داخل است و نوشته
 که با عرق بادیان نیم گرم تناول نمایند و در حین عمل هرگاه تشنه شوند عرق را از یانه بیگویم
 نبوشند و واء الیلیل از طب الاله گفت محمد سنان که حدیث کرد ما را حضرت رضا علیه السلام
 گفت شنیدم موسی بن جعفر که تحقیق شکایت کرد از خجسته که با طیار رجوع نموده و هر یک از
 جمعی بیان کرده پس آنحضرت فرمودند چرا فراموش کردید و از ذهن شما رفت بشاید آن
 که بلبله و راز یانه و شک است اجزاء مساوی در استقبال صیف سه ماه و در هر ماهی سه مرتبه
 و در استقبال شتا سه ماه و در هر ماهی سه روز و در نوبت بجای راز یانه مصطک نماید
 بدرستی که متصل آن مریض نگردد مگر مرض موت فصل در ذکر دانهان کلکالاج

دهن کلکلاج و در بعض نسخ دهن کلکلاج بنظر سید و محب بلبلانه هند است یعنی در
 میوه پاک عبارت از بلبله و بلبله و آمله باشد از اطبای هند است و نافع است از اشامیه
 آن بامار الاصول از برای اصحاب که بعد از افاقه و شکو است از برای فالج و استرخا
 چون بامار الاصول بنوشند و نیز از برای تشنج و عرق النساء و ادحاج مفاصل بارده و قو
 و وجع ظهر و قولنج و مدریض است و نفاس و سخن رحم و مفت حصاه کلیه و مثانه و مذیب
 انها است و سکن وجع و مفت سید با و سخن بدست این فوج قمری گفته کلاش امیدن آن
 بامار الاصول بعد از دو هفته از ابتدای فالج نافع است انظار اینهاست نفع ابو سید
 گفته که چون منقضی شود در اول فالج سه هفته تا بست و پنج روز و پس نافع است از اشامیه
 بامار الاصول بادهن کلکلاج صنعت ان به نسخ شیخ رئیس پوست بلبله کالی بلبله سیاه
 پوست بلبله آمله منقعی از هر یک ده درم پنج کرنس پنج راز یا نه از هر یک مفت درم دار فلفل
 فلفل زنجبیل از هر یک شش درم جاوشیر بزرگ سیکنج از هر یک نیم درم تربید مدبر چهار ستار
 کلکلاج قضا اجزای یا بلبله بنکوفنه صمغ راباب گرم حل کرده بقول رازیره نموده
 مجموع را در دیگ تازه قلعی نموده مقدار است و چهار رطل آب بر روی دی کرده به
 بزنند تا آب نصف رسد پس صافی نموده باز در دیگ کرده داخل نمایند در آن هشت رطل
 روغن حب الخروع تازه و باقیش ملایم به بزنند تا آب برود و روغن با نذ لیس بدارند و
 قوی افزوده اند درین دهن اید ساد و استار اینون و حرمل و عاقر قرغان از هر یک
 دو درم شیطان هندی چهار درم صنعت دهن کلکلاج به نسخ شیخ داود الطائ
 انواع بلبلجات اربعه و بلبله و آمله منقعی از هر یک نیم درم تربید مدبر چهار درم حاک تر
 کلکلاج از هر یک پنج درم ادویه راباب بنهند و ببالند و بقشارند و ببالانند و در دیگ کرده
 روغن حب الخروع ساده داخل کرده به بزنند تا آب برود و روغن با نذ صنعت ان
 دهن پنسخ حکیم مومن انواع بلبلجات اربعه و فلفل فلفل زنجبیل کرنس برگ سدا
 از هر یک ده درم جاوشیر سیکنج اشق از هر یک پنج درم تربید مدبر چهار درم اجزا
 را در یک تار و دو ص و منتقال آب بنهند تا نصف رسد بنکوبالند و بقشارند و ببالانند

جلد اول رب الملیح

۸۰۵

در باز در یک کرده یک صد مثقال روغن بنفشه تازه بر روی آن کرده با نش ملائم پسند
تا آب رفته روغن بماند و اگر در قدر ضاعف به بنزد بهتر است آبوسیل سخی گفته که در علاج
تشنج متلای باید که بخورند لصاحب این کلکلاج بامار الاصول این نوع قمری گفته که عیال
تشنج امتلای علاج فالج است و آن باین صورت که بیاضا مانند او را خوب هله پس بیاضا
او را دهن کلکلاج بامار الاصول و گفته شده که اشامیدن دهن کلکلاج بامار الاصول بعد از
استفراغ محبوب هله هرگاه بدن از اخلاط پاک شود نافع است از برای خدر و تنبیه گفته شده
که این دهن کلکلاج نافع است از برای خدر چون بنامیده شود بعد از استفراغ بحسب طبع
و حسیق و قتیله حدوث خدر از لغم باشد و نافع است اشامیدن این دهن از برای رعشه
حادث از خلط لغم رب الملیح بعضی اطباء از احباب الملیح نامیده همیا میسازند این دوا
از برای مسافرن که سهل صفا است برقی و نافع است صفا و سیاه امراض صفرا
سرو قتیله بانها ششم و قایم مقام مطبوخ هله است در نفع از برای هر مرضی که نافع است
ان مرض را مطبوخ هله صنعت ان که بر لب زرد فر به بزرگی سوراخ یکصد عدد و دوا
اخضر یعنی لعاب دار کرده اب بر روی دی کنند حب انکه چهار انگشت اب از روی
هله بر گرد و پس سران بر پوشانند که گرد و عبا در آن داخل نشود و در اقیاب
گذارد و هفته پس صافی نموده آب آن را نگا دارند و باز اب تازه بر روی دی کنند
و شش را پوشانند در اقیاب هفته دیگر بگذارند پس اب ان را صافی نموده نگا دارند
ملاحظه هله بانها نماید اگر در آنها زردی و لغمی باقی باشد بکوبند و دیگر اب بر روی دی کرده بعد
از هفته آب انرا گرفته هله باراد و بکنند و الا بعد از دو مرتبه هله باراد و بکنند و اب در هله باراد
خورده بر بالای بام بر روی تخته بندهند در اقیاب و سر پیاله را به پارچه بپوشند
و صبر کنند تا خشک شود پس ازین حب با ساخته نگا دارند و در وقت حاجت چهار دم
تا هفت دم ان باب خالص یا جلاب سکری فرو برند پس هرگاه که تب نباشد و
اراده اسهال زیاده باشد باید که اضافه کنند برین دوا صبر سقوطی و گلسر و کثیر
حب ساخته بکار برند و گاهی می افزایند عصا را آسنین پس باید که صبر بخورند

جلد اول فصل در بیان سفوفاتیکه اصل و عموم در آنها الیچ است

۸۰۶

و از عصا ره افشیتیم نیم جزو و از گل سنج راج جزوی و از تقوع الیه مذکور مثل مجموع
شدتی از چهار درم تا هفت درم باشد فصل در بیان سفوفاتیکه اصل و عموم
در آنها الیچ است **سفوفاتیکه** مستعمل در یرقان اصفردی بسبب هیمایین
مراره و امحاکه از تدابیر دیگر را الیچ در این سفوف را با شیر شتر بدین خصوص
شتریکه از علف شیخ و قیصوم داده باشند صنعت ان پوست بلبله زرد شده درم فیتون
اینون از هر یک نیم درم ایچ فیرا چهار دانگ جله کشیرت است با پنجاه نصت درم
شیر شتر سفوف الیچ شیخ داود الطاککی حب الفعل و عظیم النفع و ایچ است در قطع
امراض سر و معده و طب صنعت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه
تخم ریجان تمام بود نه نهی و تر به سفید مدبر از هر یک چهار درم کهر با تخم خرفه مقشره ج
قرقرمی از هر یک سه درم و هرگاه حرارت در مزاج نباشد دو سه قراط مشاک اضافه کنند
و اگر اراده بهال باشد اضافه کنند بر اجزای اصل سه نفثه بسفاج نفثه اصل السوس
از هر یک چهار درم سقونیای مشوی دو درم و اگر مرض عضانی مذکوره متعدی بسوس
کبد باشد اضافه کنند بر اجزای اصل نسخ انواع نلنه صندل الیچ احمد و اصف و ابیض
و اگر در معده باشد مصطلک کلسه بر اجزای اصل بفرایند و اگر خفقان قوی باشد
گل گاوزبان طباشیر سفید بر اجزای اصل بفرایند و اگر ریاخ بسیار باشد رازیانه دخل
کنند از هر یک سه درم و از برای حدیث نفس و سواس و سودا و حیون فیتون و قوطر
شش درم اینون چهار درم ایریشم مرقض مروارید ناسفته کشیر خشک مقشر کل قوطر
مفعول از هر یک دو درم بفرایند بر اصل فینو و هرگاه که خفقان قوی زیاده کن
در ان خود فماری خام و در پنج عقرنی و زرشاد از هر یک سه درم اضافه کنند و اگر حر
بشته او داشته باشد بیا شامند از اباب زرشک و کلاب بعد از آنکه بر دهن گل سنج
چرب نموده باشند و الایبر و عن بادام شیرین جرب نمایند و اضافه کنند بر ان بون
ان شکر شربتی بنجد درم سفوف الیچ قاقبض شکم به بند و در معده را نافع بود
و زحیر را بعد از تنقیه سودا بود صنعت ان بلبله سیاه در زیت الفاق بریان

منوودہ صمغ عربی بریان زیرہ کرمانی ہر اینسون بریان از ہر یک یک جزو ہر قطو نام بریان حالہ
 از ہر یک دو جزو چار دوائی اول کوفتہ بجنہ و ہر قطو نام و حب الرشاد را بر دغن کل با بادام
 چرب منوودہ و درست داخل کردہ استعمال نمایند شربت چار درم سفوف الہلیج کہ تلغم براند
 و معده را پاک سازد صفت ان پوست ہلیکہ کابلی دو درم نمک ہندی و اطفال از ہر یک
 دو دانگ کوفتہ بجنہ ہمہ یک شربت باشد با پیالہ آب گرم بنوشند سفوف الہلیج در
 امراض طحال و یرقان سود چون بعد از قصد با سلیق و اسیمالیسٹر خوردن سہلات
 موافقہ با مارا بجنہ با سکنجبین قوی خوردہ شود نافع است کصفت ان پوست ہلیکہ زرد
 ستہ درم پوست ہلیکہ سیاہ از ہر یک دو درم افینون یک درم ایارخ فیرانہ درم یک
 یک دانگ کوفتہ بجنہ یک شربت است بحسب قوت و ضعف و زیادہ و کم نمودن برای
 طبیعت سفوف الہلیج دیگر کہ در یرقان سود لبیب ہ ماہین کبد و طحال بکار آید ہر گاہ
 استعمال کردہ شود با مارا بجنہ فرا گرفتہ با سکنجبین قوی صفت ان پوست ہلیکہ زرد
 ستہ درم پوست ہلیکہ پوست ہلیکہ کابلی از ہر یک دو درم افینون یک درم ایارخ فیرانہ درم
 نمک ہندی یک دانگ یک شربت است این ہمان نسخہ قبل است الا انکہ ہلیکہ سیاہ داخل
 ندارد و سفوف الہلیج ابو ماہر کہ نافع است از برای اہمال دماغی رطوبتی کہ ہر روز یکبار
 میدادہ باشد صفت ان پوست ہلیکہ زرد پوست ہلیکہ کابلی ہلیکہ سیاہ نمک طعام
 سا فح ہندی افستین رومی ایارخ فیرا اقراض کل اجزاء متساوی کوفتہ بجنہ بوزن مجموع
 نبات سفید سودہ داخل نمایند سفوف الہلیج دیگر نافع از برای اہمال مادی لبیب
 ضعف ہاضمہ حادث از زیادتی تلغم و صفرا است صفت ان پوست ہلیکہ زرد یک جزو
 حب الرشاد نیم جزو حب الاس سماق کہ مانع سبک اصلی از ہر یک س جزوی
 کوفتہ بجنہ شربت دو درم سفوف الہلیج گشتہ شدہ کہ نافع است از برای صدمہ صفرا
 لبیب اہمال صفا صفت ان پوست ہلیکہ زرد پوست ہلیکہ کابلی از ہر یک ستہ درم بونہ
 تلث درمی کوفتہ بجنہ سفوف سازند یک شربت است بات انار ترش و آب انار نیز
 معصور با شحم بنوشند و باید دانست کہ قومی از اطباء کردہ داشتہ اند استعمال جرم ہلیجات

را در امراض سحریت انکه اجرام الہلیجات میباشد اسماں انہا البصر و بعد سہلات البتہ
در اکثر تعقل بطین یعنی بستن شکم عارض میگردد و عقل تنگ در امراض سہ از اضرشیا
است بانہا پس اولی الت کہ الہلیجات را در امراض سہ بطریق نفوع یا مطبوخ دادہ شود بعد
از راجع عشر پس بنا برین اگر اجزائی این حب را یعنی ہر دو ہلیلہ در یونہ راقوع سازند
باین طریق کہ بگردد ہلیلہ زرد ہلیلہ کالی از ہر یک پنج درم ریونہ چینی نیم درم تاکہ درم و ہمہ
در آب رمانین محصورین با شحم بخیسانند و در ہاون شکلی بدستہ بماند تا آب انار قوت
دو اہار بگیرد و صافی انرا بیا شامند خوش و گفتہ اند کہ صغیتی کہ در ہلیلہ زرد بخاصیتی کہ
در انت میباشد سہل صفا و معین است بر خاصیت آن عصر ان پس ہر گاہ بخیسانند
انرا در آب جدا میگردد و از ان قوت صغیت در آب و میگردد و اسہال ان اب اقوی و در
ریونہ چینی قوت بار دہ فالضہ میباشد و قوت حارہ لطیفہ پس ہر گاہ در آب بخیسانند
ان را بیرون می آید جسم ناری سہل ان بغیر جوہر فالضہ اسہال نفوع آن زیادہ
است از اسہال جرم ان سفوف الہلیج نافع از برای رعوت و جمع صغیت ان پوست
ہلیلہ کالی دو مثقال کنہر غفل مصطکہ روئی از ہر یک یک مثقال نبات سفید پنج مثقال
کوفہ بخینہ ہر روز صبح ہشتا کی مثقال انرا بخورند سفوف الہلیج روشن نافع از برای
قطر چون آتسا میہ شود با مارا بجن بعد از قضہ و اخراج خون بمقدار کہ قریب نصف
رسد صغیت ان ہلیلہ سیاہ آملہ متقی پوست ہلیلہ کالی بسفایج متقی پوست تراشیدہ
افتمین لا جور و کوفہ بیا شامند از ان دو درم با مارا بجن سفوف الہلیج مستعمل
ربع بعد از ظہور لضع در فارورہ و سایر علامات لضع مادہ صغیت ان پوست ہلیلہ کالی
ہلیلہ سیاہ از ہر یک ہفت درم بسفایج متقی افتمین از ہر یک یک درم ہر یک کوفہ
بخینہ شربتی ملہ درم با ملہ درم شکر سفید کف کنند و بعد از ان اب گرم بنوشند
سفوف الہلیج مستعمل در خفقان سوداوی صغیت ان پوست ہلیلہ کالی ہلیلہ سیاہ
آملہ متقی تخم فلنج خشک تخم بالنگہ اسطوخودوس لسان الثور افتمین کل از منی عود
ہر یک سہد کوفی و نقل کشنیہ خشک از ہر یک یک درم کبریا لیسہ مرواریدنا سفوف

اگر شش مفرض حار را می مغسول از هر یک یک گرم و نیم تخم جز و سفوف منقح تخم که وی شیرین
از هر یک چهار گرم کوفته بخت شربتی یک مثقال با آب یا در نجو به یا شربتی سیب شیرین
بنوشند سفوف ابلج قاطع بخارات دماغ و عین و اذن و نیز این سفوف
نافع است از برای تقویت قلب و معده است و هاضم طعام و دور کننده و سواس خفقا
و غشی و یخفت رطوبت و مخرج اخلاط را درین صفت آن پوست بلبله کالی فندق
پریان کرده از هر یک اوقیه کشتیر خشک در سرکه ضیاسانیده خشک نموده بریان
کرده کا در بان ابله متقی پوست ابلج تخم کاسنی اصل السوس از هر یک پنج گرم زرد
در و پنج غفر لی بزرقطونای غیب کوبیده رازیانه حرف محرق از هر یک درم یک
مغسول طباشیر سفید عود دهنی مصطکی رومی مروارید ناسفته صندل سفید از هر یک
دو درم نبات سفید بوزن مجموع او دویه کوفته شربتی پنج درم و اگر حرارت غالب باشد
بندرم کا فور قیصری زیاده نماید سفوف ابلج مستعمل در سور مزاج حار مادی
کبد بعد از قصد در دوسوی و تصفیه بات که وی تازه دای خیار تازه با آرد جو و در حد س
صندل سرخ و فلفل صفت آن پوست بلبله زرد درم یک مغسول شده درم طباشیر
سفید دو درم رازیانه یک درم و در شش دیگر بجای رازیانه تخم کشت است کوفته بخت
شربتی شده درم و دستور خوردن این سفوف آنکه هر روز سه درم این سفوف را با ابل
درم مارا بجنین بپزند و تا هفت روز هر روز است درم مارا بجنین را زیاده کنند سفوف
ابلج مستعمل در شش سرد در سور مزاج حار مادی کبد صفت آن پوست بلبله زرد
ده درم یک مغسول کلسه طباشیر سفید از هر یک یک گرم ریوند چینی شده درم رازیانه سیو
از هر یک یک گرم کوفته با شربتی بنوشند و اگر خواهند تلکین زیاده کند چهار درم
کلفنقه داخل نمایند و سفوف ساخته با مارا بجنین شربتی یا شربتی شده درم انرا بپزند
سفوف ابلج مستعمل در درم صلب هرگاه حرارت نباشد با یک رطل شرب
شربتی صفت آن پوست بلبله کالی ابله سیاه از هر یک جز و تخم کرفس اینسون رازیانه
از هر یک ربع جز و شربتی شده درم تا هفت درم با یک رطل شربتی سفوف

جلد اول نسخ سفوف و سنون الیچ و فصل در ذکر اشربه الیچ

۸۱۰

الیچ مستعمل در برقان اصفر هرگاه بسبب بیماری صفرا باشد در جگر و مثانه نباشد صنعت آن
پوست بلبله زردده در دم صبر سقوطی نیدرم طباشیر سفید یکدم سقونیایک دانگ و نیم حبله
سه شربت است سفوف الیچ لور لوی نانخ از برای مایه خوریا و ضعف قلب و خفقان
سوداوی صنعت آن پوست بلبله کابلی بلبله سیاه امله منقی پوست بلبله تخم قرنجشک تخم
بادرنجوبیه لسان الثور اسطوخودوس ایتیمون افریطی گل رمنی عود بنی سعد کوفی
قرنفل کشنیر خشک از هر یک یکدرم که با می ستمعی ایشیم مقرض حجاز منی مغسول مروارید
ناسفته از هر یک یکدرم و نیم تخم خرفه مقشر تخم که دی شیرین از هر یک چهاردرم کوفته
بنجیه شربتی یک مثقال با عرق بادرنجوبیه یا شرباب پیشبیرین بنوشند سنون الیچ
مسلمی بدو اینکه عبد الله بن مسعود سیاهی از طبرانی روایت کرده که از خالک که گفت که
از برای من حضرت امام علی بن موسی الرضا عم این دوا را از برای من صنعت آن
فرمودند بکبر بلبله زرد یک مثقال خردل و مثقال عاقر قرحا یک مثقال و بکوب و بپزند
و بال بیای دند آنها صبح ناشتا پس بدستیکه این دوا تقویه بلغم میکند و خوشبو میگردد
بوی دبان را دستک میگرداند دند آنها را باذن الله تعالی فصل در ذکر اشربه
الیچ شرباب الیچ آب های گرم و ادویه گرم را سود دارد و صفرا براند و طبع
را نرم صنعت آن پوست بلبله زردده عدد نیم کوفته در ظرفی کرده اصناف بپزند
آن کنند و سه روز در آفتاب بگذارند و بعد از آن صاف کرده در شیشه نگاه دارند و ده
عدد بلبله دیگر بپخته با قدری آب تازه داخل همان آب کرده سه روز در آفتاب بگذارند
و صاف نموده باز ده عدد بلبله دیگر با قدری آب تازه اضافه کنند و در آفتاب بگذارند
و بعد از نه روز از آفتاب بردارند و صاف کنند و با صند و بنجیه مثقال بنجین بقوام
آورند و از آتش فرو گیرند یک مثقال سقونیای مشوی سوده در آن حل نمایند
شراب الیچ و آگهی بدانکه تقویه معده اصحاب صداع خمار شراب الیچ مفید است
مرا ایشان را صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی امله منقی از هر یک بازده
درم آگوی سیاه بزرگ خرفه فارسی آگوی بخارای از هر یک نیم رطل تدریس

نسخ شراب ابلج و عرق ابلج

جلد اول

۸۱۱

مثنی از حب یک رطل عناب خراسانی بزرگ بجاوه دانه همراه درشتش رطل اب سبزند تا چهار
 رطل برود و در رطل باند پس بانی نموده داخل کنند در آن اب انج و اب انار ترش
 و اب انار شیرین معصومین به تخم و اب ب و گلاب از هر یک نیم رطل شکری سفید ترنجبین
 پاک کرده از هر یک دو مثقال یک رطل کوبانند ملائم بسند تا بقوام گلاب آید سرد کرده در
 شیشه گلابدارند شراب ابلج و یک مین و شش پی طعام و مقوی معده است صفت
 آن پوست ابلج زرد و ابلج سیاه پوست ابلج مثنی از هر یک چهل و شش مثقال جو کوب
 نموده در مرتبان چینی یا سفالی کرده مقدار چهار پنج انار سبزی اب بران ریخته در افتاد
 بگذارد و کیفیت تاده روز در زمستان در تابستان چهار پنج روز تا یک هفته پس صاف نموده
 اب زلال آنرا گرفته مقدار چهل و شش مثقال نمک طعام داخل نموده گلابدارند و وقت
 از بانزده تا بشت مثقال میل نمایند عرق ابلج سبزی و شش و کیف و شش است
 صفت آن قند سیاه گین پوست ابلج زرد پوست ابلج کالی ابلج سیاه پوست ابلج مثنی
 از هر یک دو سیر پوست درخت امضیان چهار سیر همراه بدست و مقرر در خم کرده بقدر ضرورت
 اب بر روی وی کرده خم را در سیر گین اب دفن کرده بگذارد تا جوشش خورد و از جوشش
 فروشنند پس از خم بر آورده بدست و مقرر عرق کشند پس بگیرند گلشن با اضماع دو سیر
 و از چینی بهمن سفید همین سرخ خولجان شقاقل از هر یک پنج توله برگ فرخ مشک کل گلاب
 از هر یک نیم سیر خصله المصبر می پنج توله ابریشم خام باو سیر داخل عرق مذکور کرده
 مرتبه ثانی عرق کشند و در وقت عرق کشیدن یک توله عنبر شهب در نه مشرب به عرق
 درمان میچکد بگذارد تا عرق بران بچکد عرق ابلج دیگر که بخت نواب ذوالفقار خان
 بهادر تالیف نموده شخصی از اطباء حضرت آن پوست ابلج کالی ده سیر در اب بچشانند
 تا ممل شود پس آنها را در کوزه بکینت سرخ داخل کرده در خم مستعمل نموده
 خم را در سیر گین اب دفن کنند و یک روز بگذارد و شیر گلاب تازه دو شیده جو شاییده
 که چوبه آنرا گرفته باشند داخل کرده شش را بگیرند و در دیگر پنج سیر ناخواه
 پاک کرده در آن داخل نمایند و روز دیگر دو سیر و نیم سولش آهن داخل نمایند و بعد از

و ه سیر است داخل نمایند و روز دیگر دو صد برگ تا بمول داخل نمایند و بگذارند تا بنیزد شود
پس عرق کنند از آن مقدار پانزده سیر و بیال پیش از غذا و دو بیال بعد از غذا بیا نشانند
که شتهها آورده و باه را قوت دهد و امساک آورد و غرائط و اگر خواسته باشند که دو الله نما
اول مرتبه است سیر عرق کنند و یک سیر در حصی یک شبانه روز در آن چغندر کنند پس روز دیگر
از آن عرق کنند مقدار دوازده سیر فنجوش نسخ آن در حرف الحار و خرب الحارید
انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد فیروز نوش بداند که اطباء می فرس این لفظ را گاه بمعنی
مرب از افیون و صلوات آن و گاه بمعنی مرکب از بلبلجات و خرب الحارید استعمال میکنند
چنانچه در باب افیون ذکر یافت و آنچه فیروز نوش معنی فنجوش است و خرب الحارید
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی فیروز نوش مسک یعنی فیروز نوش با مسک
فیروز نوش نافع است از برای ریح بواسیر و ملغم خام و مقوی معده است و مقوی باه
و معین آن در رنگ را صافی کند و کرده را گرم گرداند و نافع است از برای ریح رحم و طاهر
لحون بواسیر و دافع سرعت انزال است صنعت لمن پوست لیلیه کابلی لیلیه سیاه پوست
لیلیه زرد شیطرح هندی تخم کرفس سیاه بواسیر و قنطاریل سیاه خولجان نارنگ
از هر یک شش درم پوست لیلیه اصفی ناخواه تو در می زرد تو در می گلگون دار فلفل سیاه
از هر یک چهار درم قنطاریل سیاه بواسیر فلفل سیاه از هر یک شش درم سعد کوفی ده درم
و در نسخه دیگر چهار درم است مشک خالص ترکی دو مثقال عنبه شکر یک مثقال خرب الحار
مدر لوزن مجموع ادویه روغن گادوده استار که چهل مثقال باشد مجموع ادویه را باد و وزن
و نیم غل سفید جید منسوع الرخوه چون سازند شربتی دودم باد و غل گادو مسکه گرفته
و با آب بنزد و حبیب و دو هفته باین دوام دامت باید نمود و بعضی گفته اند که این چون را باید
که با شیر گاو تازه دوشیده بنوشند و طریح همچون گرم است و خشک است و در او اخرو ص
سیوم قرص لیلیه نافع از برای ضعف و بعضی بعد از تنقیه بخیار باقی با سکه و آب
هر که گرم باشد در هفته یک مرتبه و غذا باید در ایام خوردن نفیص زیر ریح باشد و این قرص
از اطمینانی است صنعت ان پوست لیلیه کابلی ده درم زنجبیل شش درم دار فلفل شیطرح

فصل در بیان نسخ کلکلا نجات

جلد اول

۸۱۳

از هر یک چهار درم نمک هفت درم کبریت زرد مدبر و دوع محرق از هر یک مثقال
 را در آب لیمو یک بشبانند و زسحق نمایند پس قراض سازند شریقی از یک درم تا دو درم فصل
 در بیان نسخ کلکلا نجات کلکلا نجات معرب از لغت هند است که ببلبلانه باشد یعنی با
 هر دو فارسی چه بل بر بان هندی معنی میوه است یعنی مرکب از میوه پاکه بلبله و بلبله و آله
 باشند پیچ رئیس در قانون آورده که انجمن چون از ترکیب اطبای هند است کثیر النفع است
 از برای اشترخای معده و برودت ان مضغ معده از برودت و رطوبت از برای سینه
 بلغمی و تب های کهنه و غشی و حبس بول و هبن و برص و بهر ضیق النفس و سل هرگاه بنوده با
 باجمی و از برای حبس کسر عظام و از برای برودت بدن از برای بواسیر و ادرام طحال
 و فیکه بنوده باشد با تب و از برای دیله و قولنج و مار و اصغر و اقسام هستفا و از برای زنا و
 که در ایام حمل مریض گردد و از برای اعتناق رحم و صرع و ریاح حادث در مفاصل و فیکه
 مراق و در زانو و در عضل صنعت ان بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی و از فلفل فلفل
 زنجبیل شیطیح هندی فلفل مویه نمک هندی سیاه نمک سرخ فلفل نمک زرد نمک طعنا م
 نمک درانی لسان العصاره هندی دانه نیل بوا جو زبوا قره الطیب نمک کابی مقشر
 صقر فارسی شونیز حب النيل زیره کرمانی سافج هندی تخم کرفس از هر یک چهار درم
 و گفته که یافتیم در نسخه دیگر انجمن این ادویه را و ان اشتیق است و ان اشتیق را منند
 و اطموط که ان کشت بر کشت از هر یک چهار درم خیار شنبه هشت درم تربیفیکر طحال
 چهار ستر مویزدانه بیرون آورده کینه منتقال آله منقی صد منتقال فانیه شش رطل
 و نیم روغن کنجد سه رطل و در نسخه دیگر روغن کنجد یک رطل است ادویه را گفته بختیه مویز
 را در آب بختیه ببالا نیند پس خیار شنبه را در ان بچینسانند پس بچینسانند و ببالا نیند و آله
 علیحه در است و در رطل آب خالص یک بشبانند و زسحق نمایند پس بچینسانند تا هشت
 رطل آب باقی ماند پس ببالا نیند و مرتبه دیگر پالوده را در دیک کرده و خیار شنبه خیس
 در آب مویز را که پالوده اند فانیه را در ان حل کرده با شش معتدل بنهند تا بقوام غسل
 پس روغن کنجد را در ان اندازند و حرکت دهند تا مخلوط گردد و روغن بان و بچینسانند

فصل در بیان نسخ کلکانات و نسخ کلکانات جلد اول

۸۱۴

و جامه پس از آتش فرو داده ادویه را گفته بان بشنود استعمال نمایند شربت از
کشتال تا چهار مثقال بحسب هر کسی بقدر قوت و بحسب سن و بلد صاحب میزان الطباع
این نسخه را با اندک تفاوتی ذکر کرده یعنی بجای ابله نندی سیاه ابله کابی و بجای
آله منتقی شیر آله منتقی و بجای قرقه قرقل و وزن ابله و بلبله و شیر آله از هر یک هفت
درم آورده و وزن باقی ادویه با کشتی خشک از هر یک پنجم و خشقیل و اطمو
را نیاورده و وزن تربد را یک صاع و پنجاه درم و وزن خلوس خیار شنبه راده درم
و وزن زربب را نیم من آورده و بجای آله آخر شیر آله بوزن یک من آورده و گفته
که شیر آله و مویر منتقی را آورده من آب بنیزند ثالث آب باقی ماند پس ببالایند و بخار بنهند
را در آن حل کرده و سه من و ده سنا را فانیه جدید در آن بگذارند و با آتش ملایم بجوشانند
و نیم من روغن گند را بان بپایانند و یکد و جوشش دیگر داده تا بقوام آید پس ادویه
بان بشنود شربت چهار درم و گفته که این ترکیب جزو است بغیر فانیه و روغن گند و در آخر
گرم است در آخر درجه اولی و خشک است در سه راج درجه اولی و نسخه شفای در قرابادین خود آورده
مسادی است با نسخه صاحب میزان الطباع و ابله سیاه و قرقه را بحال داشته بوزن پنج
و بجای سعد قرقل و بجای صخر فارسی صمغ البطم آورده و گفته که مویر و شیر آله را در شش من
بپزند آب بنیزند تا بدو من رسد وزن کرده و وزن فانیه را سه من ذکر کرده و گفته شربت
پنجم است با شیر شتر یا آب غلبه سید همیل در ذخیره این کلکانات با اسم کلکانات
مروزی ذکر کرده باعتبار آنکه این ترکیب از طبایع مرده است یا باعتبار آنکه طبایع مرده
این نسخه را از هندی ترجمه کرده و در کتب خود ذکر کرده اند و نسخه آن با نسخه صاحب
میزان الطباع مساوی است الا آنکه وزن خیار شنبه است درم است و وزن ابله و مویر و شیر
آله را بجوشانند و از ده من و وزن روغن گند سه من و قرقه و قرقل داخل ندارد و کلکانات
اکبر انیم چون مهدیت عمده اجزای آن ملج است تلف است از برای در معده و تنهای نه
و غشی و غسیر البعل و برص و یق و سر و طب و قرق و شش و عطش از هر یک در دود
بدن و بواسیر و در کسیر زود ما میل و قولنج و ارا صفر و استسقا و امراض زنان

البش و از برای استنهای طعام آوردن و قوتش تا پنج سال باقی میماند صنعت ان بلبله
سیاه بلبله شیر ابلج منقح برنج کابی خلل مویه تخم کرفس شیطان هندی طفل لسان العصافیر زیره کوانی
شونیزه شقیقل و بعضی گفته اند شقاق بلج درانی بلج هندی بهمن سرخ بهمن سفید نک طعام
نک سیاه نک سرخ تا سخاوه از هر یک متقال تری بد سفید یک طلادویه را کوفته بخیمه شیر ابلج
سه رطل در بست و چهار رطل آب شیرین با نش متقال بنیزند تا نقش باقی ماند از اتش فرو آورند
بمانند و ببالانید و نقش را باندازند و شکر صافی چهار رطل داخل کرده بدش ملائم بگذارند
بهواری بنیزند تا شکر که احنه شود و غلیظ گردد مانند عسل در روغن شیطان تازه سه رطل در آن
داخل کرده حرکت دهند تا بان مزوج شود از اتش برگرفته ادویه را کوفته بخیمه بران بپاشند
و به هم زنند تا مزوج شود و در ظرفی صافی کرده بوقت حاجت استعمال نمایند شربش از شته متقال
تا چهار متقال کلکلاخ اگر دیگر نسخه سمرقندی نافع از برای صحت استفا و اصحاب
کبد و درم ان و اصحاب صلابت آن و میباشند این کلکلاخ طین بلج اینان سره
و قولنج بختاید و صلابت سپرز و یرقان سدی و دبله و امراض حادث از بلغم و رطوبت را
نافع است صنعت ان بلبله سیاه بلبله استه بیرون کرده از هر یک سی و پنج گرم و در نسخه
و دیگر پوست بلبله زرد بست درم و بلبله سیاه پوست بلبله از هر یک بانزده درم است آمله
یکم و نیم تر هندی پنجاه درم و در نسخه دیگر بجای تر هندی استه بیرون کرده
پنجاه درم است مویه منقح از حبیب رطل همه را در بانزده رطل آب بپوشانند تا بلج رطل بماند
پس مالند نیکو و از بالایش بگذارند و حل کنند در آن یک رطل خلوص خیال شنبه و مرتبه دیگر صاف
نمایند لیکن سبک از ریون بست درم و در سه اوقیه روغن بادام شیرین و یک رطل آب
بنیزند تا تمام آب برود و روغن بماند لیکن سبک اندک معسول سفید طیب کلکلاخ و در
فطر اسالیون فوة الصیغ ریون حبیبی نک هندی ایبر ساغاریقون شش سفید از هر یک شش
کما فریوس سبکالیوس زرد و نطویل سا برون عود و لبسان مصطک حیطا نابزنگ کابی
مقتشر پوست سیلخه از هر یک چهار درم عصاره فاعصا استین سعد کونی از هر یک از هر یک
پنجاه گرم تخم کثوش زرد سبک و در نسخه دیگر بجای بر سه من تخم حرل است ربع من تخم

از هر یک ده درم تخم کرفس بادیان و قطنج و ج ترکی امینون از هر یک درم ترب سفید مد بر کبیده
و پنجاه درم زیره که مانی چهار درم کوفته بر روغن بادام مذوب و جرب نموده لیکن به مذوق
فانیذ و سی درم روغن کبجد و فانیذ را در مطبوخ مسطور حل کرده مرتبه دیگر به پنه تا غلیظ شود و
بقوام آید پس روغن کبجد داد و پیسوقه را داخل کرده جوش خفیف داده برسم زنند تا سست
گردد و در او زنند شش بی چهار درم تا پنجم با عقیق شتراب عنب الثعلب یا ماء الجبن
ککلاخ کبیر ضعیفه معده را که از سردی و ترسی باشد و تهیای کهنه را سود دارد و باز گرفتار
بول کشاید و بقی و برص و سرفه لبنی و قروح شش و تنگی نفس را ببرد و خداوندان جگر بار
و سپرز صلب و خداوندان با سوز و قولنج را و خداوندان استسقا و اختناق رحم و بیمار بجماع
آنها و خداوندان سرج و مزاج سودا را سود دارد و صنعت ان لبیکه کالی بلبله که باک کرده از
حب و ریشه از هر یک هفت درم فضل دار فضل زنجبیل فضل موی نهک هندی نهک باده هندی
سرخ نهک اندامی نهک تبریز و خمیر لسان العصاره شیطون و خمیر برفه فضل رنگ کالی
مقشر صقر فارسی شونیه حب الفیل زیره که مانی سافج هندی تخم کرفس کشتنه خشک از هر یک
پنجم درم ترب سفید صد و پنجاه درم فلوخس یا رشنیه تازه درم مویز منق نیم من شیه آله باک کرده
لیکن مویز و آله را اندر دوازده من آب پیزند تا دو پیره برود و یک حصه بماند و بپالانند و بپاشند
را درین حل کنند و سه من دوده استار فانیذ نیکو درین آب انداختن نرم و نیم من روغن کبجد
تازه با وی بیامیزند و یکجوش دیگر به هندی تا قوام گیرد و بعد از آن دارو را با بلبله شترابی
از سه درم تا چهار درم و این ترکیب جزو است بفر فانیذ و روغن کبجد و وزن آن شش
و شصت و هفت درم و نیم تقریباً مزاج آن گرم است در آخر درجه اول و خشک در سه درجه
و در نسخ دیگر که با سم ککلاخ بزوری است زیره و سافج و تخم کرفس کشتنه خشک داخل است
ککلاخ صغیر نافع از برای اقسام استسقا و اوجام کبد و طحال و سده و دامیل و مریض
در منافذ مذکور و صنعت آن پنخ شش بریس پوست بلبله زرد است درم بلبله باده پوست بلبله
از هر یک پانزده درم آله منق سه رطل تمهید و لی پنجاه درم مویز دانه بیرون آورده باک
رطل دو و پنج رطل سی رطل اب بر روی آنها کرده بپوشانند تا آنکه هشت رطل آب باقیماند

پس ادویه را نیکو بماند و بپاشارند و ببالانند و بکیزند غسل فلوس خیار شیرین منقح از حب و قشر
یکرطل و در آن آب مصفی داخل کرده یک جوشی داده پس فرود آورده بماند مالیدنی نیکو
و در پالایش انداخته ببالانند یا از غریب مال موی بکیزانند و فضل از او در کرده پس بکیزند فانیند
جید چهار رطل و در آن حل کرده بچوشانند تا بقوام غسل آید پس داخل کنند روغن کنجد تازه یک
رطل و در نسخه که صاحب میزان الطبیای ذکر کرده وزن روغن کنجد سه تار است و علی التبع
صافی نموده برهم زنند تا مخلوط یکدیگر شوند و چند جوشی دیگر داده از آتش فرود آورند و بکیزند
لک مغسل سنبل الطیب و دو گوگسج منسوج الاقناع فطراسالیون فروریزند چینی نمک هندی
برنج سوسن آسمان خونی غاریقون شش سفید از هر یک شش گرم کماذریوس سیسیالیوس راوند رطل
اسارون مصططک عود و بلسان جنطیانما برنگ کابی متقشر سلیخه از هر یک چهار درم برکشند
بر سر متق اصل السوس رب السوس تقو نیای مشوی از هر یک ده درم عصاره غافق
عصاره انستین سعد هندی قحاح افخر از هر یک پنج درم تخم کرفس قسط طح و ج ترکی رازیانه
انیسون از هر یک سه درم تربنفید مد برکصد و پنجاه درم زیره کرمانی چهار درم مجموع را
کوفته بخیه لیکن نه بزرگ از ریون گشت درم و داخل کنند در آن یک رطل آب و در دقیقه
روغن کنجد دیار روغن بادام شیرین و بچوشانند تا آب برود و روغن بماند پس ببالانند
و ادویه را بان چرب کرده در فانی مطبوع مذکور مخلوط سازند خلط نیکو و در ظرف چینه
نکاهارند شربتی چهار درم باشیر شتر یا مارا بجن باب غب الثعلب یا باب کاکج و بعضی
گفته اند که شربتی از چهار درم تانچ درم و این نسخه چهل و سه جزو است بغیر فانی و روغن
و وزن ادویه یک هزار نفود و هفت درم است و فرا جش گرم است در واسطه در جاد
و خشک است در بکره و نیم و در نسخه سید اسمعیل در زحیره بجای کماذریوس کما فی طه
است و این نسخه اصل از نسخه ذخیره است کلکلاج اصغر در منافع مثل منافع کلکلاج الکبر
است صنعت ان لیلیه سیاه هندی بلبل منقح شیرای بلبل منقح فضل دار فضل شیطح هندی
صبر زنجبیل حبیل برنج کابی متقشر شیر خشک ناخواد فلفلیه تخم کرفس لسان اعصاب
زیره کرمانی اطموط از هر یک پنج درم خیار شیرین منقح از قشر و حب نمک هندی و قشر

سافج مسکه میل بود که شمشیر است و اگر یافت نشود عوض آن قاقلیک بارجیه السودا که شمشیر
 است از هر یک یک درم است تر به سفید روغن شیخ از هر یک یک است تار شکر سفید یک صده و است
 مویزد از سیردن کرد و است و پنجاه استار آب آبلج ده رطل صنعت ما را الاطج استعمال
 کلکلاج شیر آله منقی سه من مویزد منقی از عجم شش من در چهل رطل آب عذب بنهند تا راجش بماند
 پس بالند و ببالند و در یک پاکیزه کرده شکر را در آن اندازند و با شش ملائم بنهند تا شکر
 گداخته و مثل غلیظ گردد و بلبل و میوه سحوقه را بر آن ریخته بر بالای آتش حرکت دهند بعد از آن
 روغن شیخ را بر آن ریخته بر هم زنند تا خوب مزوج شود و مثل خمیر گردد و از آتش گریخته
 و سرد کرده در ظرف صینی یا زجاجی نگاهدارند و بوقت حاجت تعال نمایند شش منی از شغال
 تا چهار مثقال قطعی فرموده اند که با عصاره این فیه درین سرد و شکر روغن شیخ تازه است که
 بسیار روغن شیخ قطعی شده خواه سهوا از سولفتش باشد یا از کاتب بعد از تالیف کلکلاج دیگر
 سه کبه و طحال و عسر بول کنایه و ضیق النفس و قولنج را نافع بود و بیمارهای حم و پنهایی که
 که از بلغم و رطوبت باشد سودمند بود و مستقیم را فایده عظیم باشد و سیوف شش از بلغم و رطوبت
 پاک سازد و سرفه که از رطوبت دماغ و شش باشد بر طرف کند صنعت آن پوست ابله
 پوست بلیله یا مقشر فلفل شیطرح هندی صبر زرد و زنجبیل حب النیل بنه یک کبابی مقشر کشمش
 ناخواه فلفل موی تخم کرفس لسان العصاره زیره کرمانی بنه یک منی از هر یک یک درم نیمه
 فلو س خیار شنبک هندی قرفه سافج است ای قاقلیک بنشیند نیز از هر یک یک درم نیمه
 مد بر کصده درم مویزد منقی از پوست و تخم پاک کرده یک صده درم غیر آله ده رطل از کوفته بختیه مویزد
 و شیر آله را در است رطل آب صاف طبع نمایند و صافی کرده مقدار یک کفاف باشد فایده
 داخل کرده بقوام آورند نگاه دواها را کوفته بختیه دو رطل روغن کنجد تازه داخل کرده همه را در
 اینجه خوب بکشند و در ظرف صینی یا شیشه نگاهدارند و هنگام حاجت مقدار شش منی چهار مثقال
 تناول نمایند کلکلاج بار و نافع از برای استسقای حار و اوجاع کبه سوده و دامیل
 صنعت آن بنسخه ثابت بن فره در ذخیره و ظاهر است که بوده باشد از تالیف اول است
 بلبل زرد شیر آله منقی مازر یون مد بر غار یون شش سفید تر به سفید مد بر از هر یک یک درم نیمه کلکلاج

منزوع الاقلام تخم کاسنی تخم خیارین مقشر از هر یک دو درم رب السوس یک درم عصاره انیسون
که درم ترنجبین یکصد درم ادویه را کوفته بچینه ترنجبین ادراب حل کرده بچوشانند و بیالانند و
باز بچوشانند تا بقوام آید ادویه را بان بشنند مکلاننج بار دو دیگر بشنند سیاه سمبل که
در ذخیره خوارزم شاهی در باب استقار ذوق ذکر کرده صفت آن بگیرند برگ مازنیون که هست
روز در سه که خیسانیده خشک کرده باشند پوست بلیله زرد غار بقون شش سفید از هر یک
پنج درم عصاره انیسون سه درم ایرسا گلشنه منزوع الاقلام تخم کاسنی تخم خیارین مقشر
رب السوس از هر یک دو درم کوفته بچینه ترنجبین منقعه فلوین خیار شنبه و فانیه از هر یک
پانزده درم هر سه را با آب گرم که اخته صافی نموده بقوام آورند ادویه را بان بشنند
شربتی از دو درم تاجمار درم و در نسخه سمفدی که از برای استسقا با حرارت آوزده
بجای ایرسا اصل السوس و در نسخه دیگر مغز بادام مقشر پنج درم نیز داخل است و بجای
مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه است و در نسخه دیگر وزن ترنجبین فلوین خیار شنبه از هر یک
شصت درم است و نوکشته که شربتی از دو درم تاجمار درم با شربت ملاشرب مناسبت
دیگر بیاشامند و تا شش درم میتوان خورد و باقی ادویه ساوی نسخه سیاه سمبل اند
مکلاننج حار نافع از برای امراضیکه نافع است از برای آنها مکلاننج باردوست است
دران امراض وقتیکه بوده باشند بسبب برودت صفت آن ورق مازنیون غار بقون
شش سفید پوست بلیله زرد سکنج از هر یک یک درم ایرسا سه درم رب السوس عصاره انیسون
انیسون سنبل الطیب از هر یک دو درم کوفته بچینه با سه وزن ادویه غسل مصفوعون
سازند شربتی از سه درم تاجمار درم با شربت یا غیر آن از اشرب مناسبت باشد درم
میتوان خورد مکلاننج معده منقول از قرا بادین قلانس به نسخه ثابت بن قرقه
صفت آن ورق مازنیون که یک هفته در سرکه انگوری خیسانیده خشک کرده باشند
پوست بلیله زرد غار بقون شش سفید از هر یک پنج درم عصاره انیسون سه درم ایرسا گلشنه منزوع
الاقلام مغز تخم خیارین تخم کاسنی رب السوس از هر یک دو درم ترنجبین منقعه فلوین خیار شنبه
فانیه از هر یک پانزده درم این هر سه را با آب گرم حل کرده بیالانند و بچیز تا غلیظ شود

وادویه خشک را کوفته بجزئیته با آن همچون سازند شکر از دو درم تا سه درم و این نسخه با
 فانیذ دوازده جزوه است و وزن آن مجموع هفتاد و سه درم است و در اجزش خاک که ثابت بن
 قره اشاره نمود معتدل است در حرارت و برودت و خشک در درجه دوم کلکلاج نسخه
 دیگر صفت آن ترب سفید مدبر مازر یون مدبر پوست لیلیه کابلی عصاره افستین ریوند چغندر
 غار یقون شش سفید از هر یک یک درم مغز تخم خیارین تخم کاسنی درق گل سرخ ایر سار السوس
 از هر یک دو درم تربنجین شکر سفید فلو س خیار غنیه از هر یک پنجاه درم روغن بادام
 شیرین دوازده درم ترب و لیلیه را کوفته بجزئیته بر روغن بادام شیرین چرب نموده باقی
 ادویه را کوفته بجزئیته تربنجین و شکر و فلو س خیار شیرین را در آب حل کرده صافی نموده
 باقی تلایم بقوام آورده بدستور مغز همچون سازند شکر بنی که منقال تا پنج مثقال جایز بود با شیر شتر یا غیر
 آن از آن شراب مناسب کلکلاج دیگر به نسخه محمد بن ذکریا زازنی صفت آن مازر یون مدبر ترب
 سفید مدبر غار یقون شش سفید پوست لیلیه زرد از هر یک یک درم عصاره افستین سه درم و درق
 گل سرخ تخم کاسنی از هر یک دو درم رب السوس دو درم و نیم با تربنجین منقعه و فلو س خیار شیرین
 با فانیذ بدستور همچون سازند شکر بنی از دو درم تا چهار درم با طلیخ لیلیه زرد و در نسخه
 اسمعیل فانیذ داخل نیست ما را اجماع جهت قوت با ضم و رفع سستی عصاره و جهت تقویت
 دماغ وحدت ذهن نافع است صفت آن پوست لیلیه کابلی لیلیه مکه منقعه خبث السید از هر یک
 پاد و انار هندی دار فضل زنجبیل ناخواه از هر یک نیم پاد و نیم را جو کوب کرده خبث السید را
 نرم ساییده و در سبزه چینی یا کاغذ بار کرده بانزده انار شیرین خالص را بچوشانند تا
 ده انار بماند گر ما گرم بر آن ریزند لیسشش قوله نمک طعام داخل نموده و اگر نمک سنگی
 سفید باشد بهتر است پس را ترا بسته در آفتاب بگذارند تا دوازده روز که شب و روز در
 تحت آسمان باشد لیسشش و غرض نمایند بخوردن آن شش از سه قوله تا پنج قوله تا شش
 از طعام توان خورد و در ایام خوردن از ترشی و بادی پرهیز نمایند و هرگاه قدر
 آب خج سوز ری یا خالص را جو کوب داده که لث آن برود گر ما گرم داخل نمایند و همین
 قسم چون آب کم شود آب خالص را بچوشانند اضافه نمایند تا در آن طعم دهنند

باقی است و چون طعم آن کم گردد و یکبار داخل نمایند تا الفواکه الیبلجی سهال صفا
 بان بعد از نفع و نافع است مرصع صفرا و بر صنعت ان پوست بلبله کابلی پوست بلبله زرد
 از هر یک هفت درم عناب ده دانه سپستان سی دانه ترهندی منق از قشر و حب و لیف
 ده درم آوای سیاه آوای بخارای از هر یک دوازده دانه همه را در یکرطل آب گرم
 یک شب بخیساند و صبح صافی نموده یک اوقیه تا دو اوقیه سکنجبین سبکی ساده داخل
 نموده بنوشند مضموع الیبلجی انیم مضموع از استنباط القدر کس است نافع است از برای
 رعوت و حمق صنعت ان بکیرنه الیبلج کابلی کلان غرق زین عددی واسه از برای
 کرده با کندر و مرصطک علك البظم از هر یک یک مثقال غنیمت شیب مویر سبخ سعد کوفی
 صغیر فارسی قرقل زنجبیل اسطوخودوس از هر یک نیم مثقال کوفته بجزیه لعرق بادرنجبویه
 شسته بنادق سازند هر یک بوزن یک مثقال ایم کی را در دبان نکا دارند و آهسته
 آهسته بخایند و آب آنرا فرو برند فضل در بیان مطبوع خاتیکه اصل و محمود در
 آنها الیبلج است رازی گفته که شامیدن ان نافع است از برای دوار و سد صفرا و در
 ابن الیاس گفته که علاج دوار صفراوی تقیه بدن و سد است از صفرا به مطبوع الیبلج
 مدائنی گفته که سهال لطن مطبوع الیبلج نافع است از برای دوار و سد صفراوی سحر قمر
 گفته که هرگاه سبب دوار و سد حادث بشد رکت معده اخلاط مراریه حاصله در معده
 باشد علاجش لقی است و با سهال مطبوع الیبلج مطبوع الیبلج سهال صفا منق
 معده و سر از اخلاط مراریه صنعت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی از هر یک
 هفت درم سر نفیسه گل نیلوفر تخم کاسنی سنکلی از هر یک بجز درم اصل السوس ترشیده
 سه درم مویر منق ده درم عناب سپستان آوای سیاه از هر یک دانه مجموع را در سه
 رطل آب بچشانند تا یکرطل بماند صافی نموده خلوس خیارشیر ترنجبین از هر یک با نر
 مثقال در ان داخل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین دو درم بران بچکانیده
 سحر بنوشند مطبوع الیبلجی دیگر که منق معده از اخلاط مراریه و نافع است از برای
 دوار رکت معده از اخلاط صفرا و سد معده صنعت ان پوست بلبله زرد ترهندی

از هر یک ده مثقال الوی سیاه الوی بخارای سپستان از هر یک ده دانه تخم
کاسنی پنج مثقال در آب جوشانده صافی نموده ترنجبین خراسانی پانزده مثقال در آن
حل کرده صافی نموده سقونیای یک انگ سوده داخل کرده سحر نوشند مطبوع الیچ اطلاع
طبیعت آن از برای تنفیه معده از بقیه فضل شراب که در معده مانده باشد و متسکین بوده
باشد مزاج حار و صداد خاری شدید می باشد مفید صنعت آن پوست بلبله زرد
شسته نرم الوی سیاه فارسی الوی بخارای از هر یک لبه دانه شاهتره سنابلی
از هر یک نیم درم ورق گلشن چهار درم عناب دانه رازیانه تخم کشوت تخم کاسنی از هر یک
دو درم عناب الشعلل اصل السوس سه بنفشه گل نیلوفر از هر یک سی درم بهرله درسته رطل آب
جوشانده تا نصف رسد صافی نموده بگیرند از صافی آن کبیده درم و شیر شست خوراک
و غر بندی منقی از حب و لب از هر یک ده مثقال در آن خل کرده بیالایند و بیاشامند
مطبوع الیچ اصغر نافع از برای ایهال صفراوی در صداد حادث بشارکت معده
از غلبه صفرا در معده صنعت آن پوست بلبله زرد و چند درم شاهتره سه درم عناب خراسانی
ده دانه غر بندی مویز منقی از هر یک ده درم جوشانده صافی نموده خلوس خیار شنبه
منقی از حب پانزده درم در آن حل کرده صافی نموده سقونیای نیم انگ سوده دو انگ
سوده داخل کرده بنوشند و غذا مرده چو زهر مرغ مطبوع بات الوی آب جوشانده یاب
بات ساق باشد مطبوع الیچ نافع از برای دوار صفراوی صنعت آن پوست بلبله
زرد شاهتره از هر یک ده درم در یک رطل و نیم آب جوشانده تا ثلث بماند بر روی
خلوس خیار شنبه و شیر شست خوراک از هر یک ده مثقال صافی نموده بیالند و لفتان
و بیالایند و یک مثقال دغن بادام شیرین داخل کرده بیاشامند مطبوع الیچ اطلاع
نافع از برای دوار حادث بشارکت معده از اخلاط مرید معده صنعت آن پوست
بلبله زرد شش درم الوی سیاه الوی بخارای از هر یک ده دانه سپستان لبه دانه
ترنجبین منقی از حب ده درم تخم کاسنی چهار درم جوشانده صافی نموده ترنجبین
خراسانی سی درم در آن حل کرده صافی نموده بنوشند و اگر یک انگ سقونیای شش

سردار و نموده بپوشند بهترین سج مطبوخ الیلیلج نافع از برای سرد صفا و
صفت آن پوست لبلله زرد سرخ شده از هر یک ده درم در یک رطل آب بجوشانند تا نعلت
باقی ماند صافی نموده بپوشند درم شیر خشک خراسانی در آن حل کرده صافی نموده بپوشند
مطبوخ الیلیلج مستعمل در سردار و سردار از برای ایهال خلط محدث آن هرگاه بوده
باشد علت قوی صفت آن پوست لبلله زرد پانزده درم الوی سیاه بزرگ دانه است
دانه سپستان سی دانه موز مثقی است درم ترسبی پانزده درم شانه پودنه از هر یک
ده درم درق گسرخ شش درم فستقین و می چند درم بادا و زرد سده درم راز یا نه فستقین
از هر یک یک درم سقمونیای مشوی یکدانه گسودده در آن حل کرده سحرگاه بنیگرم بنیاند
مطبوخ الیلیلج و دیگر سبیل سودا و اخلاط محترقه نافع از برای امراض سودا و سبیل و
خصوص از برای دوا صفت آن پوست لبلله زرد پوست لبلله کالی لبلله سیاه از هر یک
دو درم و نیم فستقین فستقین و می ترسبی محجوف معصع مدبر بنیدرم الوی سیاه
پانزده دانه ترسبی مثقی از حب و لعیف ده درم هر یک بدستور مقرر جوشانیده صاف
نموده خلوس بنیاز شده مثقال ترنجبین است درم در آن آب لند و ببالانید و روغن بادام شیرین
یک درم در آن داخل کرده سحر بنیگرم بنیاند مطبوخ الیلیلج طبعی الیلیلج را در کناش
موسوم بمباحات بقراطی ذکر کرده و گفته که هرگاه بوده باشد دوا را با اخلاط حاره محتسبه
لجون دماغ و طبیب را لازم است که در تقسیم دوا نظر کردن بقوت طلیل و سایر قوانین پس اگر
مانعی منع نکند اول قصد قیال نماید پس ایهال طبیعت فرماید بعد از چند روز با نیم مطبوخ و اقلشتر
باید که پیچر و زاز ضد بگذرد و مقتضی طبیعت و قوت الیلیلج است که لطیف و منضج اخلاط است
و سهل و مستفرغ جمیع بدست و اگر یک شربت کفایت کرد بهتر و الا باید که بنیاند دوت
و سه شربت صفت آن پوست لبلله زرد پوست لبلله کالی لبلله سیاه از هر یک پانزده درم
فستقین و می قنطور یون دقیق حشیش غافث از هر یک چهار درم ترسبی مثقی از لعیف
و حب ده درم عناب الوی سیاه از هر یک سی دانه پرسیا و نشان چند درم اصل السو
تراشیده مرغوض چهار درم مجموع را بدستور مقرر در مطبوخ بجوشانند و صافی نموده بگیرند

از ان یک شربت و بالند در ان غار لقون سفید و دلت در می ترید سفید مدبر یک درم
 ستونبای انطاکی مشوی سه طسوج بعد از آنکه همه را سخی نموده بجای کبری شسته باشند
 پس از آنکه گرم کرده اول طلوع صبح بنوشند مطبوع اهل بلخ دیگر منقول از کتابش
 بقراطی است در دوار از اخلاط را یا حیثیه در بطون دماغ و بر طبعیت واجب است که
 اگر قوت اطاعت کند فصد فیقال نماید طبعی را بلخ از پنجره زهره هاله طبعیت نماید با مطبوع
 صنعت آن پوست بلبله زرد سی درم قرمندی منقی از حب و لیس سی درم فستق و سی
 هفت درم رازیانه زرقای خشک صمغ فارسی از هر یک پنجم درم عنب الوبی سیاه از
 هر یک سی دانه سوزنی شربت درم مجموع را بدستور مقرر بنهند و صافی نموده بگیرند
 از ان یک شربت و حل کنند در ان ترید سفید یک درم ستونبای انطاکی مشوی یک انگ
 نیم گرم کرده بیا شامند مطبوع اهل بلخ انیم مطبوع جامع سهیل هر سه خط است و پاک میکن
 دماغ را و نافع است از برای امراض دماغی خصوص از برای دوار و سرد حادث از اخلاط
 مختلفه سوای خون صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کاملی بلبله سیاه از هر یک ده
 درم الوبی سیاه سی دانه قرمندی منقی یا نژده درم شاهتره هفت درم فستق و سی
 سه درم هر را در سه رطل آب بجوشانند تا نصف رسد صافی نموده بگیرند از ان یک رطل
 و بالند در ان ترید مدبر یک درم صبر سقوی ربع درم غار لقون دو دانگ و بنوشند
 میفرمایند که اگر ادویه سردار و احب بسته فرود برند و بعد از دو ساعت مطبوع را بنوشند
 بهتر است و اگر در مطبوع ده مثقال خلوس خیار شنبه حل کرده بیا لایند و یک مثقال روغن بادام
 شیرین داخل کرده بنوشند اقوی است مطبوع اهل بلخ با شامتره شنج رئیس گفته که هرگاه
 بوده باشد سبب دوار پس حادث بشارکت معده و اخلاط را بد سازد و در معده پس باید که
 استفراغ با سهال با مطبوع لغه از فی نموده شود صنعت آن پوست بلبله زرد شنبه درم
 الوبی سیاه الوبی بخارا می از هر یک سی دانه سپستان سی دانه شاهتره سنکلی از هر یک
 پنجم درم ورق گل سرخ چهار درم عنب ده دانه رازیانه تخم کشوت تخم کاسنی از هر یک
 دو درم عنب النفل اصل السوس کل منفشه کل نیوفرا از هر یک درم مجموع را در سه رطل

رطل اب جو شانده تا بنصف رسد صافی نموده شیر خشک خراسانی غریزی ملقی از حب
لیفت از هر یک ده مثقال ترنجبین فلوس خیار شیر از هر یک پانزده مثقال در آن بپزند
مالینی قوی و بهالایند و یک مثقال و عن بادام شیرین بر آن بپکانند و بپاشانند مطبوخ
اللیلج با غار لقون از این گفته که میباشند دوار یا از معده یا از سب و آنچه بوده باشد مختصر
سبب بیک که بپاشانند صاحب انرا انی مطبوخ که سهیل اخلاط کثله است از سرفه نیز انی مطبوخ
نافع است از برای جنون چون استعمال کرده شود بعد از تدابیر منومه چون خواب آید
سهیل خلط نماید باخی مطبوخ بعد از نصف ماده و بعد از تنقیه چند روز از او رخصت استراحت نمایند
و ام کنند او را ابتدا بهر مطبه از اغذیه و غیره با پس عاده کنند دوا می سهیل را و برای رطوبت
که عاده همین سهیل نماید یا قوی از این چون جب سطل خود و سن صنعت آن بلبله زرده درم
پوست بلبله کابی بلبله سیاه از هر یک هفت درم پوست بلبله آله منقی از هر یک چهار درم
مویز سرخ منقی ده درم آوی سیاه ده دانه گاو زبان بادرنجیو چشیش غاف اسطوخودوس
از هر یک سه درم بسفایج فستق پوست تراشیده مرغوض دو درم افیمون در کتان بسته
ده درم افیج مشک سافج بندی انیون از هر یک یک درم مجموع را بدستور مقرر بپزند
و صافی نموده غار لقون بش سفد صبر سقوی از هر یک یک درم نمک فلفل لاجورد مغسول
از هر یک دو دانگ شحم حنظل یک دانگ شکر سرخ ده درم غار لقون را به پشت آرد پیز مویز
بماند و بنیزند و با باقی ادویه سرد از و که کوفته بچینه باشند در شکر سرشته در مطبوخ بمانند
و بنوشند مطبوخ اللیلج استعمال در اقسام جنون و فتنه سودای محترقه از صفرا باشد چون
استعمال کرده شود بعد از فصد و سایر تدابیر که در صفراوی صنعت آن پوست بلبله زرد بپزند
درم پوست بلبله کابی ده درم افیمون افستین و می از هر یک چهار درم بسفایج فستق
پوست تراشیده نیم کوفته بچند درم سنکلی سه درم جو شانده صافی نموده فلوس خیار شیر
بست درم ترنجبین پاک کرده بچاه درم در آن حل کرده صافی نموده بنوشند و بعضی اوقات
بنم درم سقمونیای مشوی داخل نمایند و بعضی اوقات به بنفشه گل نیلوفر عناب جو شانده
اضافه نمایند و این نسخه بطریق دستور العمل است در غرر هر شخص زیاده و کم گفته و بعضی

اوقات از جهت تقویت قوت مصطلک رومی و انیسون داخل نمایند مطبوع ابلج دیگر
 سهیل صفر استعمل در صداع صفراوی صنعت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله کاهلی
 اصل السوس از هر یک دو مثقال الوی سیاه ده عدد موزین منقی لبست عدد عناب خراسانی
 پانزده عدد و ترهندی چمنقال چوشانیده صافی نموده شیخشت خراسانی ترنجبین از هر یک
 پانزده درم دران اصل کرده صافی نموده فلوس خیارشتر پانزده مثقال دران حل کرده
 باز صافی نموده روغن بادام شیرین یک مثقال دران داخل کرده بنوشند مطبوع
 ابلج سهیل صفر استعمل در صداع صفراوی صنعت ان پوست بلبله زرد و ترهندی
 منقی از حب و قشر و لیت از هر یک سی درم موزین طایفی منقی از حب عناب پستان از هر یک
 سی دانه سرخسب خشک دو اوزه مثقال الوی سیاه سی عدد و هم رادشش رطلات
 بهر نذاد و رطل باند بسن گیرند از ان هر روز بنفشاد مثقال حل کنند دران دوازده مثقال
 فلوس خیارشتر منقی از حب و بالند و سیالیند و بچکانند بران روغن بادام شیرین یک
 مثقال و بنوشند مطبوع ابلج دیگر مستعمل در صداع صفراوی که در سهیل صفر اتقوی
 از سنخ قبل است و سهیل صفر او می غلیظ یعنی مره می میکند صنعت ان پوست بلبله زرد
 پانزده درم الوی سیاه فارسی بزرگ دانه لبست دانه عناب خراسانی لبست دانه ترهندی
 منقی از حب پانزده درم شایتره ده درم اسفندین رومی پنج درم مجموع راد و رطلات بهر نذاد
 تا بثلث رسد صافی نموده گیرند از ان شکش اوقیه و حل کنند دران شیخشت خراسانی
 و ترنجبین از هر یک یک اوقیه و تقویت نمایند آنرا به نیند انگ سقونیای مشعوب بیاض
 و اگر ماده اغلط باشد سزاوار است که بعضی شیخشت و ترنجبین نیم مثقال صبر سقوطی
 دران داخل کرده بنوشند مطبوع اهلکلیا دیگر مستعمل در صداع صفراوی هرگاه با صفر
 شایبه از طعم باشد صنعت ان پوست بلبله زرد لبست درم ترهندی منقی از حب سی درم
 برسیا و شان اصل السوس از هر یک سه درم شایتره پانزده درم اسفندین رومی غلیظ
 درم عناب سی دانه الوی لبست دانه موزین منقی از حب ده درم کشفیه خشک یک کفگیر
 مجموع راد و رطلات بهر نذاد و رطلات بهر نذاد و رطلات بهر نذاد و رطلات بهر نذاد و رطلات بهر نذاد

شربت ازاله پانزده درم ترنجبین پاک کرده حل کرده صافی نمایند و مقدار طسوج سقمونیای
 و ثلث درمی تربید سفید بر در آن ببالند تا نیکو مخلوط شود و بیا شامند مطبوع الایلیج و دیگر
 صفرا و سودای محترق از صفرا و صداع صفراوی و سوداوی را مفید است صنعت آن پوست
 بلبله زرد هفت درم پوست بلبله کابلی آله منقی از هر یک چهار درم تخم کاسنی نیم کوفته گل سرخ
 منزع الاقناع از هر یک سه درم عناب لبست عدد الکوی سیاه پانزده عدد کل نیلوفر و
 درم ریوند چینی نیم درم ریوند را نیم کوفته در صره کنانی لبست مجموع را در آب بجوشانند بدستور
 مقر پس صافی نموده لبست و پنجدرم شیر خشک در آن حل کرده صافی نموده تربید سفید مدبر
 چهار دانگ پوست بلبله زرد نیم درم سقمونیای شوی یک دانگ گل سرخ منزع الاقناع یک دانگ
 کوفته بخینه در آن حل کرده بیا شامند و اگر سردار و راحب ساخته فرو برند و بعد از آن مطبوع
 را بیا شامند بهتر است مطبوع الایلیج فواکبی ملین طبع است با زلاق و اسهال صفرا و نافع
 است از برای صداع صفراوی صنعت آن پوست بلبله زرد چهار درم عناب لبست دانه
 سیستان سی دانه الکوی سیاه بزرگ الکوی خراسانی شیرش اصبهانی از هر یک ده دانگ
 ترهندی منقی از حب و لیف ده مثقال فستقین و می تخم جنازی تخم کشوت تخم کاسنی گل
 نیلوفر پوست پنج کاسنی پوست پنج را زبانه از هر یک سه درم مجموع را در آب و رطل نیم آب بنفشه
 ثلث باقی ماند پس صافی نموده حل کنند در آن فوس خیارشور منقی از حب و شیر خشک خرم
 از هر یک ده مثقال ترنجبین پانزده مثقال و ببالند و ببالند و بجکانند بر آن روغن
 بادام شیرین یک مثقال و بیا شامند و اگر با صفرا شانه از بلغم باشد باکی نیست که تقویت
 کرده شود و نیم مطبوع بر ریوند چینی و دودانگ تربید سفید محکوک طسوج بروغن بادام شیرین
 در خلوص یک درم هر دو را کوفته بخینه بر آن باشدیده نیم گرم بنوشند مطبوع الایلیج و پنجدرم
 ابو موسی مستعمل و یک دایم موی سخن گفته که اسهال مطبوع الایلیج و منفسج نافع است از برای
 کابوس حادث از سودای محترق از خون چون استعمال کرده شود بعد از صفرا و صنعت آن
 پوست بلبله زرد سه نفثه خشک از هر یک پنجدرم ترهندی منقی از حب ده درم در آب
 بپزند و صافی نموده لبست و درم شیر خشک خراسانی در آن حل کرده باز صافی نموده بنوشند

مطبوخ البلیج الصفر سبیل صفر برقی است و اسهال صفر با آن بعد از تصحیح نافع است
از برای صداع صفر اوی صنعت آن پوست بلبله زرد لبست درم در دوز طل اب بچوشند
تا لثت بماند پس صافی نموده حل کنند در آن وزن چهل درم ترنجبین بپا کرده و سی درم شیر
خراسانی و صافی نموده بنوشند به شش دیگر پوست بلبله زرد درم تا لبست درم بکوفته
در آب بچوشانند برقی تا کباب طل اند صافی نموده شکر طبرزد لبست درم ترنجبین
هر کدام که باشند پانزده درم در آن حل کرده صافی نموده بیاشامند
پوست بلبله زرد لبست درم در یک من آب بنیزند تا لثت بماند صافی نموده
بخشت خراسانی در صفت او درم اب مطبوخ حل کرده صافی نموده بنوشند
تا نباشد بدل آن ترنجبین چهل درم کنند مسفر مایند که اگر بدل این هر دو شش
ست درم کنند بهتر است مطبوخ البلیج دیگر سبیل صفر استعمال در صداع
تحت آن پوست بلبله زرد درم سی شقی از حب و قشر و کف از هر یک
هر دو را در دوز طل اب بهتر تا ثلث رسد صافی نموده بگیرند از آن سه
ار او قیه و داخل کنند در آن خلوس خبار شنبه منقی از حب و ببالند
غل کنند در آن کباب منقال روغن بادام شیرین و بیاشامند
بلبله دیگر استعمال در ربع دموئی صنعت آن پوست بلبله زرد لبست
هر یک هفت درم گل سرخ تخم کاسنی از هر یک پنجم درم سوزنی منقی
پستان از هر یک سی عدد و پوست بچ کرش پوست بچ رازیانه
ایک درم برگ کرش تر برگ کاسنی تر از هر یک یک
بود نه خشک ده شانه بنفشه بچ درم فرامندی لبست درم در
بنیزند تا نیم من بماند پس در مقدار ده تا از آن سی درم ترنجبین حل کرده
مطبوخ البلیج دیگر استعمال در ربع صفر اوی صنعت آن پوست
ت بلبله زرد از هر یک هفت درم گل بنفشه بچ درم افقینون
بیاز درم تخم شبت تخم خرزهره نیم کوفته بچ خرزهره از هر یک

پنجدرم جو شاییده صافی نموده مقدار صد درم باز یاده یا کمتر با بجا درم سکنجبین
 نیم گرم نموشند مطبوخ ابلج استعمال در ریح سوداوی که اسهال قوی کند صنعت آن
 پوست بلبله کابلی بلبله سیاه از هر یک ده درم پوست بلبله آمله منقی از هر یک پنجدرم فستق
 چهار درم افیمون هفت درم لسان الثور بادرنجبویه بسطاج فستق نیم کوفته از هر یک یک درم
 سماکمی پنجدرم آوی سیاه موزیز خراسانی از هر یک لبست دانه حله را در دامن آب بنهند
 تا نیم من بماند پس صافی نموده در یکصد درم از آن که مثقال غار لقون سفید و نیم درم صبر قوطر
 و نیم درم ملح فطی و یک دانگ خربق سیاه کوفته بجایه لعسل شسته حل کنند و بنوشند و اگر این
 اجزا را حسب بته فرو برند و بعد از آن مطبوخ را بنوشند بهتر است حب املی که بدل اجزای
 سردار و در مطبوخ استعمال کرده میشود صنعت آن افیمون یکدرم ترب سفید مدبر یکدرم و نیم
 ناخواه دو دانگ بسطاج فستق چهار دانگ اینسون تخم کرفس رازیانه از هر یک دانگ
 ایا ریخ فیفا غار لقون سفید از هر یک یکدرم سماکمی مقل از رقی از هر یک نیمدرم کوفته
 بجایه آب بودند تازه شسته خوب سازند وقت خواب یکدرم و نیم از خنجوب فرو برند و
 سحر مطبوخ ساده را نیم گرم نموشند مطبوخ ابلج که سهیل صفرا و سوداوی محترق از
 صفراست و صداع صفراوی و سوداوی را نافع است صنعت آن پوست بلبله زرد هفت
 درم پوست بلبله کابلی آمله منقی از هر یک چهار درم تخم کاسنی نیم کوفته گل سرخ منسوج الاقام
 از هر یک سه درم عنایت دانه آوی سیاه پانزده دانه ریوند چینی نیم درم ریوند را
 نیم کوفته در صره کتانی کرده گل نیلوفر و درم مجموع را بدستور مقرر طبخ نموده شیر خشک
 خراسانی لبست و پنجدرم در آن حل کرده صافی نموده سردار و ترب سفید چهار دانگ پوست
 بلبله زرد نیمدرم سقمونیای مشوی گل سرخ از هر یک یک دانگ بسایند و در آن داخل کرده
 بیا شامند و اگر سردار و احب لبسته فرو برند و بعد از آن مطبوخ را بیا شامند بهتر است
 مطبوخ ابلج استعمال در سوء مزاج حار مادی که در دمووی بعد از قضا و در صفرا و در
 بیش از قضا هرگاه مضد واجب نباشد صنعت آن پوست بلبله زرد و فستق منقعه
 از حب و لیف از هر یک ده درم آوی سیاه لبست دانه جو شاییده صافی نموده شیر خشک

خراشانی ده درم دران حل کرده بوشند مطبوع ایلچ مستعمل در سور مزاج
 باردادی کب که بحیث تنقیه ماده سید دهند صفت آن پوست بلبله کابی بانزده درم
 استنقین رومی غافث از هر یک پنجم درم گلشن و درم تر بد سفید مد بر مروض سه درم
 سنبل الطیب یک درم پوست پنج کرفش پوست پنج راز یانه راز یانه امینون از هر یک
 درم افیتون پنجم درم بسفلیج خسته پوست تراشیده مروض هفت درم موزر منق
 شنی دانه انجیر زرد بانزده دانه جوشانیده صافی نموده لبست درم فانی خراشی در
 مکسید درم از مطبوع داخل کرده صبح بوشند و اگر شب وقت خواب فرگرفته شود
 از ایاچ فیکر ایک درم غارلقون سفید یک درم مکسید یک درم یک درم ریونده چینی دو درم
 امینون منقل از رقی از هر یک یک درم بابت کرفش تازه حب ساخته فرو برند و صبح مطبوع
 مسطور را بوشند بهتر است مطبوع ایلچ مستعمل در ورم بارد که بحیث تفرغ ماده
 صفت آن پوست بلبله کابی بلبله سیاه از هر یک ده درم ایچ راز یانه سه درم غافث
 چهار درم تخم کشوث سه درم امینون بسفلیج خسته پوست تراشیده مروض افیتون
 از هر یک پنجم درم ریونده چینی نیم کوفته نیم منقل موزر منق لبست درم بدستور میرند و
 صافی نموده لبست درم فانی دسه درم تر سنجین دران حل کرده صافی نموده شب وقت
 خواب جی که فرگرفته باشند از ایاچ فیکر و غارلقون سفید از هر یک درم فرو برند و صبح
 مطبوع مسطور را بیکرم بوشند مطبوع ایلچ مستعمل در ورم حار طحال اجد از نصف
 با سلیق و جبل الذراع و سیم حاجب صفت آن پوست بلبله زرد بلبله سیاه از هر یک
 هفت درم و نیم شاتنج کزناکج پوست پنج کبر از هر یک سه درم تخم کشوث تخم کاسنور
 از هر یک یک درم و نیم آوی سیاه بانزده دانه جوشانیده صافی نموده سحرگاه
 ایاچ فیکر ایک منقل غارلقون سفید هفت یک درم حب ساخته فرو برند و باند او
 مطبوع را بیکرم بوشند مطبوع اهلک مستعمل در صلابت طحال اجد از قصد و مذهب
 لطیفه صفت آن پوست بلبله کابی بلبله سیاه از هر یک هفت درم شاتنج ده درم
 پنج از خراش غافث از هر یک پنجم درم کزناکج سه درم کشنه امینون یک درم کرفش از یانه

از هر یک سه درهم جو شانیده صافی نموده شربتی دوا دهنی بایک درهم ایارج فیروزه یک درهم
 غار لیون بنفید که حب ساخته سحر فروزند و صبح مطبوخ را بنوشند مطبوخ ابلهیلج مستعمل در
 یرقان صفی سبب شده مابین کبد و مراه صفت آن پوست بلبله زرد بانزده درهم بلبله سیاه
 هفده درهم شاه تره عاقل استین رومی از هر یک پنج درهم موز منقش لبست درهم مصطکی
 رومی اینسون از هر یک سه درهم ایر سانج خطمی پنج راز یا نه پوست پنج کبر از هر یک یک
 درهم تربید سفید پنج درهم افیتون ده درهم آلوی سیاه لبست عدد تره هندی منقش از حب و لیف
 و قشر یا زده درهم در سه من آب بجوشانند تا بیک من رسد صافی نموده هفتاد درهم آنرا
 با نیم من غار لیون بش سفید و دو دانگ نمک هندی و یک دانگ محموده مشوی بنوشند
 یک مرتبه بدهند مطبوخ ابلهیلج دیگر مستعمل در یرقان است که سبب آن سده میان
 کبد و طحال باشد بعد از قصد با سلیق یا قصد ایلیم از دست حب صفت آن پوست
 بلبله زرد بانزده درهم پوست بلبله کابلی پنج کرفس پنج راز یا نه از هر یک هفت درهم کل که
 پوست پنج کبر استوفی و قند ریون از هر یک شش درهم خرق سیاه چهار درهم موز منقش
 لبست در سه من آلوی سیاه لبست عدد تره هندی منقش از حب و لیف و قشر ده درهم افیتون
 پنج درهم در سه من آب بجوشانند تا بثلث رسد صافی نموده شربتی هفتاد درهم بایک درهم
 ایارج فیروزه و نیم درهم غار لیون شش سفید و یک درهم تربید هندی و نیم مطبوخ را سدره چند
 مرتبه باید داد مطبوخ ابلهیلج نافع از برای یرقان است که سبب آن مابین طحال و کبد
 صفت آن پوست بلبله زرد ده درهم بلبله سیاه هفت درهم فستین رومی پنج درهم موز
 بانزده درهم پوست پنج کبر پوست پنج کرفس پنج راز یا نه پنج کاسنی از هر یک یک درهم آلوی
 سیاه لبست عدد تره هندی منقش از حب و لیف و قشر بانزده درهم افیتون سه درهم در سه من آب
 بجوشانند تا یک من بماند صافی نموده ده درهم فلوس خیار شنبه در یکصد درهم از آن حل
 نموده روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده بنوشند مطبوخ ابلهیلج دیگر نافع
 از برای صلابت طحال صفت آن پوست بلبله زرد و پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پنج
 کاسنی گاو زبان بادرنجبویه شاه تره حب الثعلب سیاه و شان از هر یک مثقال

سناکی یکتوله عتاب ده دانه جو شانه صافی نموده خلوس خیار شنبه شش توکه گلشن را بنام
 چهار توله در آن حل کرده صافی نموده روغن بادام چهار ماشه اضافه نموده بنوشند غذا میا
 روز نخواب و شب تلیه و خشکه مطبوخ ابلیلج نافع از برای ورم و موی کلیه بعد از قصد
 با سلیق و در صفاوی تغییر قصد صنعت آن پوست هلیله زرد و درم مگر هندی منقی از دانه
 و لیف بست ورم آلوی سیاه سی عد و عتاب سپستان از هر یک پنجاه عدد و گل منقبه
 خشک تخم کشوت از هر یک دو مشت برگ کاسنی یک دست غنث لک و دانه جو شانه
 صافی نموده ترنجبین منقی ده درم خلوس خیار شنبه پانزده درم در آن حل کرده صافی نموده
 سه طبوخ سقمونیا اضافه نموده نیم گرم بنوشند و اگر حاجت باقی باشد در مدت سه روز
 سه مرتبه انیم مطبوخ را بدهند مطبوخ ابلیلج و دیگر نافع از برای سبب امراض صفاوی
 مانند صداع و حمیات صفاوی و غیره با صنعت آن پوست هلیله زرد و بخته یعنی رسیده
 بست و بنجد ورم مگر هندی پنج سناک شانه یازده درم عتاب خراسانی بست عدد
 سپستان پنجاه عدد آلوی سیاه ده دانه گلشن شش درم برگ غنث لک بست ورم
 تخم کشوت بنجد ورم برگ کاسنی تازه یک دست تخم کاسنی نیم کوفته بنجد ورم مجموع را در پنج
 آب بنزند تا دو ثلث و یک رطل بماند و بیا شامند با انیسوف سقمونیا یکد انگ انگ انگ
 و دانه انگ صبر خسو لک درم و نیم کثیرا نیم دانه ترید سفید مدبر یک منقال کوفته
 بخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بجلاک سرشته حب ساخته فرو برند یا در مطبوخ
 مالیده بنوشند مطبوخ ابلیلج نافع از برای غارش صنعت آن هلیله زرد و منقی از نو
 پانزده درم پرسیاوشان شانه از هر یک نیم گرم مامیران حبیبی دو درم تخم کاسنی
 سه درم لبنا بیض فستق گلشن خشتین از هر یک درم جمیع اجزا را در سه رطل آب
 بجوشانند تا دو ثلث یا یک رطل بماند پس صافی نموده در آن بنجد ورم اخفیتون داخل کرده
 یک دست بگذارد پس صافی نموده پانزده درم ترنجبین پاک کرده در آن انداخته پانزده
 مرتبه دیگر صافی نموده بنوشند مطبوخ ابلیلج سه رطل صفا مستعمل در صداع کان شانه
 معده سبب غلبه مره صفا در مرده و انقباض است که استعمال کرده شود انیم مطبوخ ابلیلج

استعمال معی صفت آن پوست بلبله زرد بچند رم شاهنره سرد رم عناب ده عدد قمر بنده
منقی از حب و مویز از حب از هر یک ده درم جو شانه صافی نموده خلوس خیار شنبه با نروده در
در آن حل کرده صافی نموده ستونی نیم دانگ نشاسته دو دانگ داخل کرده بنوشند و
غذا مره جوزه مرغ مطبوخ با آب آلو و آب غوره و آب سماق تناول نمایند مطبوخ
اهلیلیج اسود نافه از برای المیخولیا بجهت انکه اخراج سودا از دماغ میکند تقوی کرد النساء
و نیز مطبوخ نافه است از برای ابتدای حزام و از برای جرب و قوبا و بقی سیاه و کلف
صفت آن بلبله سیاه ده درم سناسکی هفت درم ترب سفید مد جربا درم بسفایج فستق
بچند رم سطوخ و س ده درم مویز طالیفی دانه پیرون کرده افیتون از هر یک ده درم او
را سوای افیتون در سه رطل آب جو شانه تا یک رطل رسد پس صافی نموده افیتون
در باره کتابی بسته در آب مطبوخ که خوب گرم باشد اندازند و یک شب بگذارند و صبح
باز آن آب را گرم کرده کیسه افیتون را ببالند و فشارند و در کنند پس بگیرند غار لیون
سفید ثلث درمی صبر سقوطی زرد یک درم نماسکی نیم درم خربق سیاه ربع درمی همه را
نرم سوده بجلااب سگری کشیده در مطبوخ نیکو مالیده نیم گرم بنوشند و این مطبوخ
بسیار قوی است و اگر خواسته باشند اجزای سردار و را با دو دانگ کنیز احب ساخته فرو
بزنند و بعد از دو ساعت مطبوخ را بنوشند مطبوخ اهلیلیج اسود دیگر سهیل سودا است
نافه است از برای المیخولیا هرگاه خلط موجب سودای خفیف باشد و بوده باشد بایل ببرد
صفت آن بلبله سیاه هندی پوست بلبله کابلی از هر یک دو درم پوست بلبله کله منقی از
هر یک بچند رم فستق بر روی گاو زبان بادرنجبویه بسفایج فستق پوست تراشیده مضموض
از هر یک چهار درم سناسکی چرب رم الوی سیاه مویز منقی از هر یک بست دانه مجموع را
در چهار رطل آب جو شانه تا یک رطل رسد بر روی هفت درم افیتون در کتان بسته صافی
نموده یک شب بگذارند و در دیگر گرم کرده کیسه ببالند و فشارند و در کنند و تقویت
عمل آن نمایند غار لیون پس سفید یک مثقال نمک فطی صبر سقوطی از هر یک نیم
خربق سود یک دانگ و بیان نامه و اگر اجزای سردار و احب ساخته فرو بزنند و

بعد از دو ساعت مطبوخ را نیکرم بنوشند بهتر است نسخه دیگر این مطبوخ ابلج سیاه
 ده درم بسفایج فستق پوست تراشیده مضوض بنجدرم اسطوخودوس سناکی از هر یک
 هفت درم ورق گل سرخ گاوزبان بادرنجبویه از هر یک چهار درم رازیانه انیسون از
 هر یک یک درم خربق سیاه دودانگ غارلقون سفید نیم درم تربد سفید یک درم زنجبیل
 نیم درم همه را در چهار رطل آب بنزند تا بیک رطل رسد پس بگیرند اقیتمون ده درم و در پاچه
 کمانی بسته در آن اندازند و یک جوش دیگر داده فروداورند و صره اقیتمون را
 دایم ببالند تا تمام قوت آن بیرون آید پس آن کسبیه نیکو فشرده دور کنند و مطبوخ
 را صافی نموده پیش از نوشیدن مطبوخ حبی که فرا گرفته باشند از لاجورد و نکافه و ایارج
 فیهرا و شحم حنظل از هر یک دودانگ کوفته بخته بروغن بادام شیرین چرب نموده حب
 ساخته بورتی نقره پیچیده فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ را نیم گرم بنوشند به تسکین
 بلبله سیاه هندی ده درم بسفایج فستق پوست تراشیده مضوض بنجدرم سناکی معده
 اسطوخودوس چهار درم مجموع را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد پس بگیرند
 اقیتمون ده درم در صره بسته در آن اندازند و جوشی دیگر داده فروداورند و ایماخرقه
 را ببالند تا قوت اقیتمون بیرون آید و مطبوخ سرد شود پس صره اقیتمون را بفشارند و
 دور کنند و مطبوخ را صافی نموده تقویض شل آن بسدراروی متخذه از غارلقون سفید
 چهار دانگ خربق سیاه یک دانگ ایارج فیهرا یک درم اجزای را کوفته نرم کوبیده به جلاب
 سگری سرشته در مطبوخ ببالند و گرم کرده مطبوخ را نیم گرم بنوشند و اگر اجزای سرد دارد
 را کوفته بروغن بادام شیرین چرب نموده حب ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ
 را نیکرم بیاغزند مناسب است مطبوخ ابلج اسود و دیگر نافع از برای مالینجولیا
 و درم لحال صنعت آن بلبله سیاه هندی پوست بلبله کابلی آله منقی از نومی از هر یک
 چهار درم ورق گل سرخ تخم کاسنی نیم کوفته عذبه از هر یک سه درم بسفایج فستق اقیتمون
 از هر یک ده درم گاوزبان دو مثقال عناب پانزده دانه آلوی بسته ده دانه بقالون
 مغز بچوشانند و صافی نموده برومی تر بنجین و کنز الگین یعنی فایند سنجرای از هر یک

پانزده درم و بالاند و صافی نموده بپاشانند و گاهی التوییت کرده میشود و با مطبوع برین
 مد بر یک درم سرفشینه خشک یک درم ریزه چینی کثیر استومنیاسی مشوی از هر یک یک انگه باین
 نحو که اجزا را کوفته بجهت بجلاب سگری کشیده در مطبوع بالاند و مطبوع را نیم گرم بنوشند
 یا آنکه اجزا را کوفته بروغن بادام چرب نموده حب ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوع
 را بنوشند مطبوع ابلج اصغر نافع از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از
 صفرا صنعت آن پوست بلبله زرد بالیده کبابیغت درم تخم کاسنی نیم کوفته گل نیلوفر سفید
 سماکی از هر یک بچند درم اصل السوس پوست تراشیده چپانیده یعنی مرغوض سه درم
 موز طلایی منقی از دانه ده درم عناب سپستان آوی سیاه همه بزرگ دانه بالیده از هر یک
 بست عدد مجموع را شب در سه رطل آب گرم بقانون مقرر بنجسازند و صبح با قش ملاسیم
 بچوشانند تا بیک رطل رسد پس بروی فلوس خیار شنبه و ترنجبین منقعه از حب از هر یک
 پانزده درم صافی نموده بالاند و بالایند و یک درم روغن بادام شیرین بر آن بچکانند و بنوشند
 بنوشند مطبوع به نسخه دیگر که تنقیه معده نماید از سودای محترق از صفرا و نافع است
 از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از صفرا صنعت آن بلبله زرد و منقوع اکثر
 بلبله کابی منقوع التوی از هر یک یک درم سماکی بچند درم تخم کاسنی نیم کوفته گل نیلوفر
 سرفشینه از هر یک بچند درم اصل السوس درم موز طلایی منقوع البجم درم عناب
 سپستان آوی سیاه از هر یک بست دانه مجموع را در سه رطل آب بچوشانند تا بیک رطل
 بماند پس بروی ترنجبین و فلوس خیار شنبه از هر یک پانزده درم منقال صافی نموده نیکو
 بالاند و بالایند و مقدار دو درم روغن بادام شیرین بر آن بچکانند و نیم گرم بپاشانند
 نسخه دیگر پوست بلبله زرد و شنبه درم آوی سیاه بزرگ دانه آوی بخارا ای از هر یک
 بست دانه سپستان سی دانه سماکی شانه از هر یک بچند درم ورق گلکسج چهار درم
 عناب ده دانه راز با نه تخم کشوت تخم کاسنی نیم کوفته گاو زبان از هر یک دو درم
 عنب الثقل اصل السوس سرفشینه گل نیلوفر از هر یک سه درم مجموع را در سه رطل آب
 بچوشانند تا بقیصت رسد پس صافی نموده بگیرند از آن یک رطل داخل نمایند در

شیرین است حرا سانی و ترهندی منقی از حب و لیف از هر یک ده مثقال ترنجبین پاک
کرده فلوس خیار شیرین منقی از حب از هر یک پانزده مثقال و بالند و بیالایند و بچکانند بر
یک مثقال روغن بادام شیرین و بنوشند مطبوخ الیلیج اصغر دیگر که مسهل اخلاط
سوخته است و فقیه و مانع کند و نافع است از برای مالیخولیای صفت آن پوست بلبله زرد پوست
بلبله کابلی فستقین رومی افیتون از هر یک دو درم ترب سفید مدبر نیم درم آوی سیاه
پانزده عدد ترهندی منقی از حب و لیف ده درم بقانون مقرر طبع نمایند و صافی نمایند
بر روی فلوس خیار شیرین ده مثقال ترنجبین است درم و بالند و بیالایند و بچکانند بر آن
روغن بادام شیرین تازه و نیم گرم بیاشامند مطبوخ الیلیج اصغر با فستقین نافع
از برای مالیخولیای حادث از سودای محرق از صفرا صفت آن پوست بلبله زرد ترهندی
منقی از حب شاهتره از هر یک ده درم آوی سیاه بزرگ است عدد ورق گلشن تخم کاسنی
نیم کوفته از هر یک پنج درم سپستان بچاه دانه مجموع را در سه رطل آنجو شانند تا یک رطل بماند
پس بکوبند و فستقین ده درم و در خرقه کتان بسته در آن اندازند و یک جوش دیگر داده
فرود آورند و دایم بالند تا سرد شود پس صره افیتون را فشارند و در کنند و مطبوخ
را گرم کرده صافی نمایند بر روی ترنجبین است درم و بالند مرتبه دیگر و صافی نموده سه درم
منشوی یک دانگ صبر سقوی زرد مغسول یک درم ترب سفید مدبر یک درم همه را
کوفته بجلاب سگری کشیده در مطبوخ حل نموده نیم گرم بنوشند مطبوخ الیلیجات
اسهال سودای محرق کند و نافع است از برای مالیخولیای حادث از آن صفت آن
پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه هندی از هر یک یک درم پوست بلبله مدنی
سناکلی گاو زبان شاهتره افیتون بادرنجبویه بطور خود و س قنطاریون دقیق از هر یک
چهار درم بسفایج فستق پوست تراشیده مرصوص شده درم ترب سفید مدبر مرصوص ده درم
در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث رطل آب بماند صافی نموده بنوشند و گاهی
نقوت کرده میشود این مطبوخ لغاقرقون سفید نیم درم خرق سیاه سه طسوج شحم حنظل
دو دانگ مطبوخ الیلیجات دیگر که اسهال اخلاط سوخته کند و منقی و مانع و نافع

است از برای مالنجولیا صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه
 هندی پوست بلبله سبز صینی از هر یک ده درم آلوی سیاه سی عدد و ترمندی منقح از حب
 با زرده درم افسنتین رومی سه درم شانه هفت درم مجموع را در سه رطل آب بجز شانند
 تا یک رطل باقیماند بر روی فلوس خیار شنبه دره منقال صافی نمایند و بالند و صافی نموده
 بچکانند بر آن روغن بادام شیرین یک منقال و بنوشند و گاهی تقویت کرده میشود
 انیمطیوخ با نیج که بگزیند تر بدست بکدرم ایارج فیرا نیم درم غار یون سفید و دانه کوفته
 بر روغن بادام شیرین جرب نموده حب ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوع
 را نیگرم بنوشند مطبوع ابلیلج که مستعمل است در قطرب که سبب آن سودای محرق
 از صفرا و یا خون باشد چون استعمال کرده شود بعد از انقضای ماده و بعد از انقضای وقتیکه مضد
 لازم باشد و بنوده باشد مالمی از مضد صنعت آن پوست بلبله زرد با زرده درم پوست
 بلبله کابلی بلبله سیاه هندی از هر یک ده درم افسنتین غنیمون از هر یک چهار درم
 بسطایح فستق پوست تراشیده چپانیده پنجدرم سنکلی سه درم در سه رطل آب بتور
 مغز بجز شانند و در آخر کسبه غنیمون را داخل کرده یک جوش و بگذارد و فرود
 آورده کسبه بالند تا تمام قوت آن مطبوع بر آید پس کسبه افشوده و در کنند و مطبوع
 را با زرد گرم کرده بر روی فلوس خیار شنبه است درم ترنجبین پاک کرده چهل درم صافی نموده
 بالند نیکو و بالانند و یک منقال روغن بادام شیرین داخل نموده بنوشند و این
 دستور العمل است از برای شربت اکمل انیمطیوخ چون مریض ضعیف القوة باشد با مریض
 ضعیف باشد کم باید نمود از اجزای انیمطیوخ بحسب مقدار و گاهی در مطبوع سرفشه
 گاو زبان گل نیلوفر شانه هفت عتاب می افزایند و گاهی از برای تقویت قوت و قتیکه
 قوت ضعیف باشد مصطکه و دار صینی و امیسون و گل گاو زبان داخل کرده میشود و
 گاهی از برای تقویت اسهال انیمطیوخ بندرم سقونیای مشوی سردار و میکند و شربت
 انیمطیوخ ابلیلج را از برای مانی و سایر اقسام جنون و قتیکه سودا سبب مرض محرق
 از صفرا باشد و وزن سرفشه و گل نیلوفر که افزوده است بر نسخه اصل شربت ریس

جلد اول نسخ مطبوخ البلیج فصل در بیان معانی که اصل و عموم و اینها البلیج است

۸۳۸

اصل نسخه آورده از هر یک چهار درم است و عذاب ده دانه و گفته که کاهی اضافه کرده میشود در مطبوخ سفوف نیامی مشوی نیم درم و اگر بوده باشد طبعیت عسل الانفعال ماصی از فعل دوا می سهیل و اگر بوده باشد قوت ضعیف داخل میکند مصططک و این نسخه مطبوخ البلیج طبری نافع از برای صرع حادث از صعود راج از اسافل و ساقینز و قدین نباید داشت که در تقسیم صرع ابتدا باید کرد پس بن ساق موضع که مافوق موضع است که ابتدا میکنند از آن موضع لصاعده غلط لبسوی و باغ لبس تیغ زنند اسفل موضع را که لبسته اند و بر آن مجمه بچسب بپاشند و بیانشانند در غیر وقت نوبت صرع با و مطبوخ را صفت آن بلبله سیاه هندی پوست بلبله کابلی از هر یک پانزده درم پوست بلبله آله منقی از هر یک سه درم سناکی اسطوخودوس قطوریون دقیق حشیش غاف از هر یک چهار درم افیتون هفت درم افیتون را در بارچه کتانی لبسته با ترید سفید مدبر کوبیده سه درم رلیون بزمینی کوفته دو درم و این صره را نگارند و فو و مواز هر یک سه درم کما فیطوس کما در یوس از هر یک سه درم جعد و جعد درم ایر سا هفت درم موثر سرخ منسوج البعم لبست درم اجزا را بدستور مقرر بچسبانشانند و در آخر صره افیتون و ترید و رلیون را در آن انداخته و ایم ببالند تا شیره و قوت ادویه تمام برآید لبس صره را نیکو مالیده بقتارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده بگیرند از آن مقدار یک صید درم و حل کنند در آن مقدار یک درم و نیم غار لقیون سفید و دو لث درمی ابابرج و یکد انگ خربق سیاه مسحون که به البعل سرشته باشد و نیم گرم بنوشند فصل در بیان معانی که اصل و عموم در اسحق البلیج است و معجون البلیج نافع از برای صرع که ماده آن از عضو دیگر بدماغ آید صفت آن پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر یک ده درم افیتون اسطوخودوس حجر اترج بسفایج خستقه غار لقیون سفید کما فیطوس ترید سفید محض مدبر و روغن بادام شیرین چوب نموده ابابرج فیفا از هر یک پانزده درم نمک هندی سافج هندی از هر یک چهار درم نیم تخم خطل هفت درم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند

معجون الہلیج اسود نافع از برای صرع سوداوی صفت آن الہلیج سیاه است
درم اقلیمتون بازده درم سپند سوختنی تخم ریحان تخم مرو سفید غبار یقون ہش سفید
خزلق اسود گاوز بان عود الصلیب از ہر یک پنج درم ہطوخودوس ۵ درم قرقل و درم
بادرنجبویہ پوست زرد ایتج و زنجبشک از ہر یک دو درم جوز بومشک ترکی از ہر یک
یک درم کوفتہ بنجینہ کشتش سبز و عسل مصفی معجون سازند شربتی و مثقال معجون الہلیج
کاہلی قلمی فرمودہ اند کہ از تالیف احوج العباد والی فضل بہ الرحمن علو بخان است نافع
از برای جمیع امراض بارودہ و ماخنیہ خصوص از برای صرع و مجرب است صفت آن
الہلیج کاہلی منسوج النوسی سنی مثقال در یک رطل گلاب و عرق بھار نیم رطل و
عرق صغیر و عرق سنبلین و عرق افرنجشک از ہر یک ربع رطلی یک شب تجلیسانند
و روز دیگر بخوشانند تا مہر اشود و از پالیش بہالائیں بگیرند موہر سرخ و انہ سیر
کردہ و کشتش سبز از ہر یک نیم رطل در آب بہزند تا مہر اشود پس آنرا نیز از بالائیں
بہالائیں و این ہر دو مطبوخ را یک جا کردہ عسل سفید مصفی خوشبو ستر رطل داخل کردہ
لقوام آورند پس بگیرند عنبر شہب موسبای دارا بچودی از ہر یک مثقال و در
روغن بلسان و روغن مخزنہ از ہر یک دو مثقال گذاختہ فاوہ ہر مدتی خطائی
فاوہ ہر حیوانی اصطہیانائی زمرہ کبہ طلای مکلس بہید ستر از ہر یک یک درم فولاد
مکلس مدیر کہربائی شمع از ہر یک یک مثقال و نیم اسارون شامی اقلیمتون و در
سباسبہ جظیانما حاشا حاما خولجان مغر درخت دیو دار ریوند چینی زوفای خشک
زراوند طویل زراوند مدحج زرنباہ سلیمہ شیطح ہندی پودنہ جبلی قاقلہ کبار خیر بوا
قرقل کت در زوکر مرزنجوش مرماخوز از ہر یک دو درم ہطوخودوس عاقر قرقص
آشنہ عود الصلیب اینسون ایرسا بادرنجبویہ و ارجینی شیشخان از فضل بزرگ
فرنجشک قنطوریون دقیق لغناع خشک گل شقایق النعمان از ہر یک سہ درم
اقراص عضل اطفا الطیب الفحوان پنج بابونہ عود بلسان جاوشیر جعدہ حلینہ از
ہر یک یک مثقال خاکستر حافر حار و خشک یک فلجیہ ارادویہ را کوفتہ بنجینہ با عسل

مذکور بدستور معجون سازند و بعد از بهیله و زراستمال نمایند شربتی یک منقال
معجون ابلیلج کشیده نافع از برای جرب و حک و سعه صفت آن بلبله زرد منق
از نوی کشش منقال پر سیاوشان شاهتره از هر یک دو منقال افسنتین برومی یک
منقال و نیم کوفته بکشمش بگذر یک ادویه را بان توان شش سر شده معجون سازند
شربتی هر روز بگذرد کافیه معجون ابلیلج که بواسیر را لاغر گرداند و دماغ
را پاک کند و اسهال باز دارد صفت آن پوست بلبله زرد و او قیه پوست بلبله
دار فلفل تر بد سفید مدبر شونیز از هر یک او قیه دار چینی اسارون از هر یک نیم او قیه
کوفته بخیته بروغن گاو کشش او قیه باد و رطل عسل مصفای کجا کرده در هم بچشانند تا
بقوام آید ادویه را بان لبسند معجون راحت مسهل اخلاط بلغمیه و صفراوی
و سوداویه و منق بدست از آنها وجبت امراض دماغی و حصبائی مانند فاج
و لقوه و رعشه و صرع و کالوس و اوجاع مفاصل و ظهر و عرق النساء و لقرس
امثال اینها نافع است صفت آن پوست بلبله کاهلی پوست بلبله زرد و بلبله سیاه
پوست بلبله آلمه منق کلکس قرقل جوز بو از بخیل دانه بیل از هر یک دو درم برگ
کاسنی خالص چهار درم اجزا کوفته بخیته گل قند افشابی سی و شش درم در عرق
راز بانه خوب مالیده صاف کرده با چیل منقال عسل خالص بقوام آورده ادویه را
بان لبسند و شب و وقت خواب سه درم تا چهار درم حبیب مزاج و اصلح تناول
نمایند و بالای آن آب گرم نبوشند و بخوابند و اگر بلبلجات و بلبله و آلمه هر یک
چهار درم بگیرند و بروغن بادام شیرین بگذارند که جرب گردد و جرب نمایند و برون
گل قند و عسل نیز هر یک پانزده درم بپزایند افوی میگردد معجون از بیست گفته
اند که از صنعت شیخ رئیس است و فرموده اند که طین این فیه گفت که اقدام است از شیخ
صفت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کاهلی بلبله سیاه پوست بلبله آلمه منق
امطوخودوس فاوانیا عاقر قرحا اجزا مساوی کوفته بخیته بمویر طالعینی است
بیرون آورده لبسند شربتی از آن چهار منقال از برای صرع شیخ داود گفته

گفته در قرابادینی که ذکر شده بود این اطریقی داخل بود در آن طفل بوزن استه موزیکه بیرون بود
 اند معجون بنیت از اطریقیات مائل باعتبار است و از برای صرع نافع است و مداومت آن در دفع مکرر
 عصب و دماغ مجرب است صنعت آن پوست بلبله کابلی پنجاه درم آمله منقی پوست بلبله زر و بلبله سیاه پوست
 بلبله اسطوخودوس از هر یک ده درم عود الصلیب پدرم عاقر قرحا سه درم کوفته پنجه بامویر سرخ و آنه
 بیرون آورده بوزن او پس بکشند شترتی از یک درم تا دو درم و نارسه درم نیز در کشته دیگر وزن موزیکه
 منزوع العجم بکرطل است و در نسخه اصل وزن پوست بلبله کابلی نیز ده درم است معجون بنیت حکیم سدید
 کار زونی نسبا از ایل کند و حفظ را بیفزاید و صرع را مفید است و مانع از تباک بلغم در دماغ است صنعت آن
 پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آمله منقی و اچینی و ج تنگی از هر یک پدرم سعد کوفی چهار درم زنجبیل
 فلفل دار فلفل کند از هر یک سه درم منقش پسته مقش هفت درم موزیکه سرخ طایفی هشت بیرون کرده پنجاه درم
 ادویه را کوفته پنجه بمویر کوبیده سرشته در ظرف چینی بخاراند و هر روز یک مثقال از آن بخورند معجون مسهل
 که غفران بنابه حکیم عالم الدین محمود بن سید قطب الدین مسعود حسینی شیرازی با هم خود ذکر کرده که نافع است از
 برای مالینولیا و سهل مودای محرق است و باید دانست که این معجون نجاح جمهور است که سفایج اسطوخودوس
 را داخل نموده و لا بورد و جوار منی داخل کرده است صنعت آن بلبله سیاه بلبله زر و منزوع النوی بلبله
 کابلی منزوع النوی بلبله منزوع النوی آمله منقی از هر یک ده درم اقیقون ترد سفید بر جوار جوار منی
 که موزون است بشط از هر یک سه درم ادویه را کوفته پنجه بروغن بادام شیرین جرب نموده بسط
 مصفی بکشند شترتی سه درم بعد از تصفیه با ده باین جلاب داده شود صنعت آن جلاب منضج که پیش ازین
 معجون چند روز باید داد تا اثر تصفیه در قاروره ظاهر شود و در پنجویه کاو زبان اسطوخودوس از هر یک
 پنج درم جو شانیده صافی نموده جلاب سکری نیم رطل داخل کرده بقوام آورند و هر روز دو اوقیه از
 جلاب حل کرده بنوشند تا اثر تصفیه در قاروره ظاهر گردد پس معجون مزبور را تا دل نماند معجون سهل
 معجون ذکر یا نهایت نیکو و مانع النفع است از برای مالینولیا و دور کردن توخس و سودا صنعت آن
 بلبله سیاه پوست بلبله زر و پوست بلبله کابلی اقیقون اقریطی اسطوخودوس سفایج منقش ترد سفید
 مدبر از هر یک یک مثقال غار اقیقون سفید یک مثقال جوار منی از هر یک نیم مثقال فرنجشک ساو ج
 هندی قر فلفل از هر یک ربع مثقال کوفته پنجه بشرب آماله و عمل مصفی مساوی سه وزن ادویه

معجون سازند شربت و دو مثقال تا چهار درم و در نسخه دیگر چنین است که اجزا را کوفته بخیته بگیرند آمله
منقی نیم رطل و پیزند و چهار رطل آب تا صبر شود و دو حبه آب رفته یک حبه باد پس از غزال سوی
بپایانند و یک رطل عسل مصفی در آن داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند از آن سه وزن او و پودا و
ایوان سه شند معجون سهل دیگر نافع اند برای سودا و خوش مزیل و بالجو لیا و اند شهابی باطل بیوه
و خوف و خفقان و وجع فواد و فرج است صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست
بلبله آمله منقی از هر یک نیم درم کشیز خشک متش چهار درم کل نیلوفر سفایح منقی پوست سر کشیده
نیم کوفته اسطوخودوس گل سرخ منقوع الا قناع بادرنجبویه اقیقون نارنگی کبر با می شنبلیله از هر یک
سه درم بخار منی تخم کاسنی گل بنفشه از هر یک دو درم ریونجینی یک درم سقمونیای مشوی یک درم
و نیم کوفته بخیته عسل سفید مصفی سه وزن او و پیزند و در ظرف چینی نگاه دارند شربت می درم
تا پنج درم و این قریب است بمعجون نخلج هر سه معجون سهل دیگر که سهال سودا نام صنعت
آن بلبله زرد دو کابلی و سیاه از هر یک ده درم آمله و بلبله از هر یک نیم درم سقمونیای یک درم
اسطوخودوس از هر یک سه درم اجزا را کوفته بخیته بروغن بنفشه با دام چرب نموده با قند و عسل
برشته شربت و دو درم معجون الیلیلج دیگر که جرب را نافع باشد و صفا براند صنعت آن پوست بلبله
سناکی بنفشه از هر یک ده درم قاقله زنجبیل مصطکی از هر یک دو درم ورق گل سرخ سه درم
او و پیزند بخیته بروغن با دام چرب کنند و با سبب آن او و پیزند بخیته شربت چهار درم
معجون بند منی قول از قانون در خواص قریب است به الوشاد و صاف کننده لون و مقوی البصر و منقی
و ملین طبیعت و بواسیر نافع است صنعت آن فلفل دار فلفل بلبله سیاه بلبله آمله منقی فلفل یون قوی
از هر یک چهار رطل عسل و روغن کا و تازه قدری که او و پیزند ایوان لوان مرثی علی الریسم برشته شربت
یک مثقال و زیاده بقدر قوت و بر داشت طبیعت معجون الیلیلج سهل از استباط آن قدس سه
نافع از برای کاهوس بار و خا و ث از بلغم و سودا و موجب است صنعت آن پوست بلبله کابلی بلبله سیاه
آمله منقی کا و زبانی بادرنجبویه اقیقون استین رومی از هر یک هفت مثقال انیسون دو قور و ناما حلیله
از هر یک سه مثقال فاوانیا و وندی برک سداب بزر سیاه یوس از هر یک دو مثقال سکنج
یک مثقال آفریون نیم مثقال گل قند صنعت مثقال عسل مصفی کبدر سی مثقال گل قند و کل و عرق

از هر یک نیم من تبریز خل کرده خوب مالند و بجا لایند و غسل اصافی نموده در آن داخل کرده
بقوام آورند و اوویه را کوفته بخته بروغن بادام شیرین بمیت متقال چرب نموده بآن بسجند و در
لحم چینی نگا دارند شربتی دو درم و اگر غلبه شهب و مشک برکی از هر یک دو مثقال متقالی داخل نمایند
میگرد و افوی همچون مفرح قلمی فرموده اند که از تالیف بنده آتم محمد ششم مخاطب بکیم محمد اللوگ
سید علویخان است دافع سودای محرق از خون و صفرا و دافع خفقان و ضعف قلب و مایه لیس
خصوص مراقبی و نافع از برای امراض حادث از سودا است صفت آن مروارید ناسفته که با درونج
عقربی و ورق نقره محلول ابریشم مقرض تخم بادرنجبویه تخم بادرنج و تخم فرنجشک از هر یک دو مثقال
بادرنجبویه فرنجشک پوست زرداترچ کل سرخ طباشیر سفید و ارچینی کل کاو زبان برک کاو زبان شیر
خشک مقشر دانه بیل بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک دو مثقال و نیم زعفران غبر شهب و ورق طلا محلول
از هر یک یک مثقال بلبله سیاه پوست بلبله کالی از هر یک بیت و پنج مثقال آمله منقی هفتاد و پنج
مثقال زرشک منقی و مثقال این هر چهار را یک شب در کلاب و عوق کاو زبان و عوق بدینشک
از هر یک یک من تبریز نجیب اند و صبح در دیک سنگی یا نقره باتش طلیم بسجند تا ممل شود
پس از آتش فرو آورده نیکو مالند و بپا لایش نقره یا از پشت غریال موئی گذارند و
یک من دیک چهار یک من قند سفید و بیت متقال عمل مصفی داخل کرده به پزند تا بقوام آید عصاره
را بکلاب سوده داخل نمایند و از آتش فرو آورده و ورق نقره و ورق طلا محلول و غبر شهب و مشک
شکی بانبات کوفته را داخل نمایند و بمسواط چوب بیدیا چوب صندل برهم زنند و باقی اوویه را داخل
کرده باز برهم زنند تا نیکو مخلوط شود و در ظرف چینی نگا دارند شربتی سه درم و اگر رطوبت در
معهده باشد مصطکی کند را از هر یک دو مثقال صندل سفید عود قاری خام نارمشک از هر یک
یک مثقال اضافه نمایند و وزن غبر را دو مثقال کنند همچون مفرح رازی که در منصوری ذکر کرده
و گفته که این همچون مایه لیس و نوشن افکار فاسده و دوسواس را از ایال کرداند و مفرح قلب نیکو
گرداننده رنگ است و مقوی معده و هضم صنعت آن بادرنجبویه پوست زرداترچ قر نفل مصطکی
زعفران قره جوز بوا قاقله نارمشک یک اصل بهمن سرخ بهمن سفید زرد نباد و درونج عقربی بزر و بجز
بزر فرنجشک از هر یک جزوی غبر شهب مشک قتی از هر یک عشر جزوی بلبله کالی بیت عدد آمله

جلد اول نسخ معجون و معالجات ابله‌چی

۸۴۴

سی مد و بلبله و آمله لادن متنی نموده در سه رطل آب بنزد تا بیک رطل رسد پس فرو آورده
 بالند تقویت تمام و بپالایند پس یک رطل عسل صافی داخل کرده بنزد تا بقوام آید پس بکیر نذر آن مقدار
 سه وزن او و به و اول مرتبه بنزد مشک را در آن حل نمایند پس او و به را بر آن پاشیده بر هم زنند
 تا نیکو مخلوط شود شربت سی درم معجون صید سمعیل که در ذخیره از برای مالخو لسی
 مراقی ذکر کرده صنعت آن با در نجبویه پوست زرد اترج قره مصطکی قرنفل جوز بو افاقه نارنگین
 سبب بهین سفید زرباد و درونج عقربی زعفران تخم بالنگو تخم فرنجشک از هر یک دو درم و نیم مشک
 مشک یک انگ و نیم کوفته پنجه پس بکیر نذر پوست بلبله کالی پنجاه درم آمله متنی بقا و خبب زرم و در رو
 آب بنزد تا بصفت رسد فرو آورده بالند و بپالایند و نیم من عسل صافی داخل نموده بقوام آورند و آرد
 را بر آن معجون سازند شربت و دو درم و نیم تاسه درم معالجات ابله‌چی ابدان را باعتدال دارد و سودا مزاج
 آنها را از ایلی سازد و تقویت بخش صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله سیاه آمله متنی طباشیر غن
 بادام شیرین از هر یک دو لوله فضل سفید فضل سیاه زنجبیل فضل مویه دار فضل منور غبار شربت مصطکی
 از هر یک سه لوله نبات مصری یا عسل دو نیم آنرا بطریق متعارف معجون سازند صحر نافع از برای
 مالخو لسی مراقی صنعت آن بلبله سیاه آمله متنی از هر یک دو جزو کل کاو زبان باد بنجویه ورق کل
 سبب بهین سبب بهین سفید شکر شکسته ابریشم مقرض از هر یک یک جزو کوفته پنجه با شراب
 سبب بهین سه وزن او و به معجون سازند شربت سی درم با گلاب و عرق بید مشک و عرق
 کاو زبان **فصل در بیان مفرجات ابله‌چی** مسی بدانش بخش قلمی فرموده اند که
 از ترکیب بنده موفق بتوفیق الملک المنان محمد بنشم الخا طرب خطاب حکیم معتمد الملوک سید محمد علو کجا
 است نهایت متوی دماغ است و موجب ذکای فکر و ذهن و ذائل کننده بلاوت و رعوت و حق
 عارضی است صنعت آن پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله آمله متنی از هر یک بیست درم و نیم
 باد بنجویه کا شم از هر یک ده درم از ضرکی فرنجشک و ارچینی عذبه عود هندی صمغ فارسی کباب چینی
 کند مصطکی سبب الطیب ابریشم مقرض ایسانام و درونج عقربی منور نارچیل از هر یک هفت درم
 زرباد زنجبیل نشاءه علاج از هر یک پنج درم صمغ عربی ملک البطم از هر یک سه درم عین اسب
 دو درم جد و از خطائی ورق طلا و اگر بجای ورق طلا طلای مکلس کنند میکرد و دافوی مشک متی حویا

و این بجزوی از هر یک یک گرم کوفته پیخته مصطکی و ملک بطعم و مومیا می و عنبر را در روغن بادام شیرین
 و روغن مغز بستره سرد و چهل گرم که اخته او وید را کوفته پیخته بآن روغن جرب نموده بصبل مصفی سده
 وزن بمجموع او وید بستره شربت کشته قال تا دو درم مفرح بارد را بلیلی قلمی فرموده اند که این
 نیز از اقتراح احقر العباد است مجرب است از برای بالخلو لیبای مرقی و سایر اقسام بالخلو لیبای
 و هیچ امراض سوداوی و لو حش و خفقان حادث از سودای محترق از صفرا و خون و یا از سودا
 طبیعی و فکیکه حرارت غالب باشد و فرموده اند که یکی از بنی اعظام احقر راعلت بالخلو لیبای مرقی حاضر
 گردید و مشارالیه را کلانتری شولستان بود و بسبب انتقال خدمت فرصت آمدن بشیر از
 نبود و مدت سالی کشیده زمان مرض مشارالیه و علاج بسیار نموده فائده بر آن علاجات نداشت
 افشده بود پس آنکس بشیر از ویما بین احقر و مشارالیه خلعت و دوستی بسیار بهم رسیده و در
 او ان عمر احقر بنفده یا سجد سال بود و شوق بسیار در محالجه مرضی داشتیم خصوص در محالجه
 خلان و دوستان پس متوجه گردیدم بعلاج ایشان پس عطا نمودم در اول امر ایشان را
 مسغیات سودا منصفاتی معتدل و بعد از ظهور علامات نصیج در قاروره و سایر امراض غطا
 نمودم ایشان را حب الاجور و با مجون نخاج به نسخه جمهور با ما و الجبن بنخا از سنگین اقیهونی
 که هفت حب و مجون را شب میدادم و صبح در ماء الجبن مزبور فلو س خیار شنبه و شیر خشک
 حل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین در آن چکانده می نوشید که در عرض چهل و یک
 روز پنج مرتبه سهیل نوشید و اکثر سهیل را قی میگرد و با وجود آن عمل خوب می کرد پس ازین
 مسلمات چند روزی ایشان را استراحت فرموده شروع نمودم بدادن بلبله مر با بوز
 یک عدد باد و دانه لاجورد و بیت روز و اکثر این ایام قی سوداوی عقیف می نمود و بر
 آمدن پی پی می مثل آبر کوبیده و زرنج نیم کوفته و قطعات چون نصف نخود و ماش و گوشت
 با فضولی بسیار حاوی پس بعد از بیت روز عطا نمودم با ایشان این مفرح را که از اقتراح احقر
 که ترکیب شده بتوفیق و یاری ملک اکبر با اشربه مقویه مانند شراب سیب و شراب رمان
 منفع و شراب سفجل و شراب فواکه و شراب صندل حامض با گلاب و عرق گاوزبان و عرق
 بید مشک و تخم بالنکو و تخم قرنجشک و تخم بادروج پس زائل گردید آن مرض بکلی صفت آن

مروارید کبار سلطان ناسفته کرباسی شمعی زعفران از هر یک چهار دانگ کافور قصوری دودانگ
 لاجورد مغسول حجار منی مغسول با دوز هر معنی خطائی صندل سفید طباشیر سفید بهمن سرخ بهمن سفید
 خیر لوبانورق گل سرخ اسطوخودوس گل کاو زبان باورنجبویه از هر یک یک مثقال پوست بلبله کابلی لیلیه
 سیاه از هر یک سه مثقال آمله منقعی پنج مثقال مغز تخم کدو پنج مثقال تخم خرفه مقشقه پانزده مثقال
 زرشک منقعی ده مثقال لغناخ خشک ابریشم مقرض کل نیلوفر سفید از هر یک دو مثقال شراب سیب
 شراب نوکه از هر یک بیست و پنج مثقال عسل مقشقه ده مثقال قند سفید بقدر حاجت همه با کلاب
 و عرق سید مشک و عرق کاو زبان حل کرده بقوام آوزند و جوهر را با آب ترنج صلایه نموده ورق
 طلا ورق نقره محلول از هر یک چهار دانگ غیر شهاب نیم مثقال مشک ترکی دودانگ با سائر ادویه
 که کوفته نیمخته باشند بدستور مقرر بمحلول سازند شربتی دودرم تا سه درم مفروح مختل نیز از این استنباط
 آن مرحوم نافع از برای توحش و وسواس سوداوی و مایه یولیا و خفقان سوداوی صنعت آن
 مروارید ناسفته یا قوت ربانی کرباسی شمعی با دوز هر معنی خطائی ابریشم مقرض ورق نقره محلول از
 هر یک دو مثقال لعل بخشی ورق طلا از هر یک یک مثقال لاجورد مغسول حجار منی زعفران غیر شهاب
 مشک تبتی از هر یک یک مثقال و نیم گل زبان برگ کاو زبان پوست پنج کاو زبان از هر یک چهار مثقال
 فرنج مشک باورنجبویه بهمن سرخ بهمن سفید درونج عقری طباشیر سفید عود وندی صندل سفید
 خیر لوبانورق کبار گل نیلوفر اقیهون ورق گل سرخ تخم خرفه مقشقه از هر یک سه مثقال آمله
 منقعی پوست بلبله کابلی لیلیه سیاه زرشک منقعی از هر یک ده مثقال تخم خشخاش کشنیز
 خشک مقشقه تخم کدو از هر یک پنج مثقال قر قفل مصطکی نار مشک تخم فرنج مشک تخم با درونج
 تخم بالنگوا از هر یک دو مثقال و نیم شراب سیب شراب رمان شراب سفرجل آب لیمو
 کلاب عرق سید مشک عرق کاو زبان عرق بهار نارنج از هر یک سی مثقال نبات سفید فانیه سنجر
 از هر یک یک صندل و پنج مثقال عسل سفید خوشبو مصفی بیست و پنج مثقال بقانون مقرر و مفرجات یا قوتیه
 ترکیب نمایند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی یک مثقال
 فصل در ذکر معاجین نخاج بدانکه معاجین نخاج از فروغ اطرافیات است اطبا گفته اند بهتر
 آن است که ساخته شود این معجون در ایلول ماه رومی سامری شارح قانون گفته که معجون نخاج

ترکیبی نیکو است و منافع بسیار دارد و از انجمله نفع است از برای دماغ و مایخولیا و ایچوسل سحی
گفته که معجون نجات نافع است از برای مایخولیا خصوص مرقی آن و این الیاس گفته که هرگاه بوده
باشد مایخولیا از سودای محترق از صفرا نافع است صاحب آن را تنقیه دماغ بمعجون نجات و نیز اگر
مایخولیا از سودای محترق از سودای طبعی باشد نافع است صاحب آن را آشفامیدن بمعجون نجات
مره بعد از خرمی و سید اسمعیل گفته که معجون نجات نسخه جبهه رمقوی بخاریقون و حجرار منی نافع
است مرصاحب مایخولیا را آشفامیدن آن هر روز و نیز گفته که معجون نجات نافع است از برای مایخولیا
بنهایت نفع خصوصاً معدی را و این معجون النفع مسهلات است و از برای نیسان سودای و
از برای کابوس و نیز گفته که این معجون نافع است از برای صرع سودای و چون خورده
شود در رستان با سنگین عصبلی یا با شراب زوفا و در تالستان باب گرم و در زنده گفته
که این معجون نافع است از برای صرع هرگاه نبوده باشد علامات غلبه خون و بوس گفته که سزاوار
آن است که بیاشامند اصحاب صرع معجون نجات را بجهت آنکه آن را خاصیتی عظیم است از برای امراض
سوداویه خصوص مایخولیا و صرع و نافع است از برای اختناق رحم بالخاصیت معجون نجات مسهل
سودا و بطن غلیظ است و جهت قولنج و امراض دماغیه که از سودا باشد نافع است صفت آن پوست
بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر یک ده مثقال تریبد سفید
مثقال غاریقون شش سفید سفیج منقی از هر یک پنج مثقال سطوخودوس ده مثقال محو
مشوی سه مثقال گل سرخ رب السوسن مصطکی رومی از هر یک پنج مثقال غسل مصفی سه
وزن ادویه بدست و مقرر معجون سازند شربتی و دو مثقال تار سه مثقال این معجون در درجه
اول گرم است و قوتش تا یک سال باقی است معجون نجات به نسخه دیگر که از هر س اصغر است
و چنین گفته که از جالینوس است جهت زحیر و در معده و مایخولیا و جنون نافع است صفت آن
بلبله سیاه پوست بلبله از هر یک ده مثقال اقیقون تریبد سفید بر سطوخودوس سفیج منقی
از هر یک پنج مثقال غاریقون سفید حجرار منی مغسول مرجان قرمزی که با مرارید ناسفته از هر یک
یک مثقال گل سرخ زرب بادروج حفض مکی دم الاخون از هر یک یک مثقال و نیم و در نسخه شیخ
رئیس طباشیر سفید سه مثقال داخل است و گفته که طباشی هند را باین معجون غث بسیار است

و شربت ازان دو مثقال است و کند رود که در مرزنجوش و پوست بلبله کابلی و مصطکی از هر یک
سه مثقال اضافه باید نمود و او به یک گرفته بخیته بسته وزن مجموع او به غسل مصفی معجون سازند
و این نسخه را شیخ داود از هر سلسله نقل کرده و گفته که دیدم در کتاب تعریف که تالیف جنین
است مرقوم است که از صناعت جالینوس است پس دیدم در تصحیح ابدان و تصایح که از اسناد اقبای
است و عبارت القراط که ترجمه عربی آن این است که بودم من هرگاه میگذاشتم بکس تمارینس
و الشفا معاجین منجوردم ازین معجون نجاح و دو مثقال از برای ثبات عقل و این قول میباشد رد آنچه
قبل ازین ذکر یافت میفرمایند که ممکن است که هر یک را معجون نجاح نافع از برای سودا و نسخه تالیف هر
یک غیر نسخه تالیف دیگری باشد و اقوال مزبوره همه صحیح باشد معجون نجاح دیگر که سید اسماعیل علی
مالخو لیا آورده و گفته که این معجون خون را از سودا پاک کند و نافع است از برای جسیع امراض سودا
خصوص دماغی و خصوص بالبخو لیا و بنون و دوار و سردر سودا و صنعت آن پوست بلبله کابلی
بلبله سیاه پوست بلبله آمله منقی از هر یک ده درم اسطوخودوس تربد سفید مدبر اقیقون سفید
فستقی از هر یک پنجم درم غار یقون هشت سفید پنجم درم حجار منی مغسول و دو درم و نیم غسل سته
وزن او به بستور معجون سازند شربت چهار درم و در صنعت این معجون به نسخه دیگر که سید
اسمعیل در ذخیره آورده وزن اقیقون ده درم است و وزن غار یقون سته درم و دو درم و نیم
لاجورد مغسول و سه درم ستمو نیای مشوی و رجوف سفرجل با تفاحه بر نسخه قبل افزوده است
معجون نجاح مهمل سودا باشد و اخلاط غلیظه از دماغ فردا آورده صنعت آن بلبله سیاه
پوست بلبله کابلی پوست بلبله آمله منقی اقیقون از هر یک ده درم تربد سفید رجوف تراشیده سفید
فستقی اسطوخودوس از هر یک پنجم درم غار یقون سته درم لاجورد شسته حجار منی مغسول
ستمو نیای مشوی از هر یک دو درم و نیم از گرفته بخیته با غسل صاف بشنند نسخه دیگر بلبله سیاه
پوست بلبله کابلی پوست بلبله از هر یک ده درم تربد سفید اسطوخودوس سفید فستقی اقیقون
شامی از هر یک پنجم درم گرفته بخیته با و چندان غسل بشنند مقدار شربت از سه درم تا پنج درم
باشد این نسخه اصل است و در بعض نسخها نصف زیاد و کم او به کرده اند این نسخه از ان جمله
بلبله کابلی بلبله آمله تربد سفید از هر یک ده درم اسطوخودوس سفید فستقی اقیقون از هر یک

جلد اول نسخ معجون نخاج و فصل در بیان نقوعاتی که اصل و عموم و در آنها ابلج است

۸۷۹

پنج درم غار لقون سه درم محرم از منی لاجور و مغسول از هر یک دو درم سفید نیای خربق سیاه
از هر یک یک درم و در نسخه دیگر درونج نار مشک سنبلی الطیب جوز بواسطی کا و زبان پوست
ترنج از هر یک دو درم زعفران ریون چینی از هر یک یک درم افزوده اند معجون نخاج عظیم النفع
است از برای اکثر امراض و اعراض مذکوره خصوص سودا و بیه و ماغیة چون بالخیلیا و جنون و وار
و سدر سوادی و قرح اطفال و احتراق رحم را سفید است صفت آن بنسخه جمهور پوست بلبله زرد
پوست بلبله کابل بلبله سیاه پوست بلبله آبله متقی از هر یک ده درم سفید نجستی پوست
ترنجیده مروضه فنیون اسطوخودوس تبرید سفید میراز هر یک یک درم کوفته بجزیه بروغن زیتون
شیرین چرب نموده بقانون مقرر بعمل مصفی بشیر شد و بعد از سه روز استعمال نمایند شرب
پنج درم آب گرم و اگر جهت تقویت اسهال احتیاج باشد در وقت استعمال غار لقون سفید
حجر از منی بقدر احتیاج داخل نمایند و بعضی اطبا گردانیده اند غار لقون سفید را پنج درم محرم
را دو درم از اجزای اصل این معجون صاحب کامل الصناعة گفته کاهی تقویت کرده میشود و تقویت
اسهال معجون نخاج جمهور غار لقون سفید و خربق سیاه و سفید نیای مشوی بقدر حاجت
و صاحب اختیارات بدلی گفته که در کتاب کامل الصناعة دیدم نسخه این معجون را که هر یک از
غار لقون سفید و لاجور و مغسول کیمشقال از اجزای آن بود و نسخه که صاحب میزان الطبلج
ذکر کرده پوست بلبله زرد و داخل نیست و بر نسخه جمهور غار لقون سفید سه درم و دو قود و ثلث
درمی حجر از منی لاجور و مغسول از هر یک و درم و نیم سفید نیای مشوی دو درم افزوده است و بعضی
اطبا زیاده کرده اند بر نسخه جمهور این پنج جزو که صاحب میزان الطبلج افزوده است این اجزای
نیز درونج عقری نار مشک خیر بوالسان الثور سنبلی الطیب صطکی پوست زرد ترنج از هر یک دو
درم ریون چینی زعفران از هر یک یک درم و گردانیده وزن تر برادر است و فصل در بیان
نقوعاتی که اصل و عموم و در آنها ابلج است تقوی ابلج نافع از برای اسهال صفر در
صداع صفر اوی صفت آن بگیرند پوست بلبله زرد و درم تا بیست درم و یک شب در نیم طل
آب نجسانند و صحن صافی نموده ترنجبین پاک کرده یا شیر خشک خراسانی هر کدام که باشد و و قیر
در آن حل کرده مرتبه ثانی صافی نموده بنوشند و اگر بعضی شیر خشک یا ترنجبین شرب

ورود مکرر کنند بهتر است و گاهی بجای آن هر سه جلاب سکر می میکنند نفقوع ایلیج دیگر سهیل صفر نافع
 از برای صداع حار صفاوی هرگاه نبوده باشد بآن صداع حمی و نیز نبوده باشد بآن صداع سرفه و
 خشونت صوت و بجهت صوت صفت آن پوست بلبله زرده درم و درنجاه در آب آلو بخشا نند
 پس دریاون سنگی بدسته بالند تا آب آلو قوت بلبله را بگیرد و صافی نموده ترنجبین پاک کرده
 پانزده مثقال در آن حل کرده صافی نموده بنوشند و اگر عوض آب آلو آب تمر بنندی کنند شکو است
 و اگر عوض ترنجبین شیر خشک کنند بهتر است و اگر عوض هر دو جلاب سکر می کنند موافق است و این
 نوع نافع است از برای صداع حادث بمش رکت قلب سبب صفر از برای تنقیه آن منسج و دیگر پوست
 بلبله زرد پانزده درم آب آلو سیاه یکصد و سی درم و در نسخ دیگر یکصد و درم است اندک اندک
 آب آلو را بر بلبله دریاون سنگی بپاشند و بسایند آن مقدار که آب آلو قوت بلبله را بستاند پس
 صافی نموده سی درم شیر خشک یا چهل درم ترنجبین در آن حل کرده صافی نمایند و قوی گفته اند
 که ترنجبین با شیر خشک را در گلاب یک اوقیه حل کرده صافی نموده در آب آلو مسح و بلبله داخل
 کرده بپاشند و اگر عوض آب آلو تمر بنندی کنند شاید صفت این نفقوع منسج و دیگر بگزید آب نفقوع
 آلو سیاه و آب نفقوع تمر بنندی از هر یک یک گیل و نجب نند و در آن پوست بلبله زرد نیم کوفته است
 و هفت درم پس دریاون سنگی نموده بدسته سنگی بالند تا بگیرد آب نفقوع قوت بلبله را پس روز
 از آن نیم رطل گرفته شیر خشک خراسانی ترنجبین از هر یک بیست درم و در آن حل کرده مرتبه دیگر
 صافی نموده بنوشند و اگر در طبع قبض زیاده باشد پانزدهم درم فلو س خیارشور در آن حل
 کرده مرتبه دیگر صافی نموده روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده بنوشند نفقوع ایلیج دیگر
 مستعمل در صداع صفاوی صفت آن پوست بلبله زرد و تمر بنندی منقعی از حب و لیف و شراب از هر یک
 سی درم و روغن منقعی عناب پستان از هر یک سی عدد و سرفشته خلوس خیارشور از هر یک دوازده
 مثقال آلو سیاه شصت عدد و بهر را در سه من آب کرم یک شبانه روز نجب نند و هر صبح با درم
 آنرا صافی نموده با قدری شیر خشک یا شکر سفید یا فلو س خیارشور بنوشند نفقوع ایلیج دیگر
 سهیل صفر است و صداع حار را نافع است صفت آن پوست بلبله زرده درم آلو سیاه
 عناب از هر یک بیست عدد و پستان سی عدد و تمر بنندی منقعی از حب و لیف بیست درم گل نفشه

تخم کاسنی تخم کامبواز هر یک سه درم مجموع را در سه رطل آب یک شب بخیسانند پس صبح صافی نموده
بر روی فلوس خیارشنبه و ترنجبین از هر یک ده مثقال بالیده مرسی آن را بگیرند و بارضافت
نموده روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده بپاشانند صنعت این نفوق بخیله دیگر پوست هلیله
زرد و درم آگویی سیاه عناب پستان از هر یک سی عدد و ترندی منقی از حب لیف بیست درم گل
تخم کاسنی تخم کامبواز هر یک سه درم ورق گل سرخ پنجه درم شب در پنجاه درم آب گرم بخیسانند
و صبح بر روی فلوس خیارشنبه ده مثقال و ترنجبین پانزده مثقال صافی نموده بیکو بالند و ببالانند
و روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده بپاشانند صنعت این نفوق بخیله دیگر پوست هلیله زرد
ترندی منقی از حب لیف از هر یک سی عدد و ترندی منقی از حب لیف بیست درم گل
دوازده مثقال آگویی سیاه فارسی سی عدد و مراد سی من آب گرم یک شب بخیسانند و صبح
صافی نموده و درم آنرا دوازده مثقال فلوس خیارشنبه که در آن حل کرده صافی نموده بپاشند و
یک مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند و اگر بجای فلوس خیارشنبه شیرینشت خراسانی
یا شکر هر کدام که باشد دوازده مثقال داخل کنند شاید نفوق املیح دیگر نافع از برای صداع صفراوی
که تشقیه صفرا کند چون استعمال کرده شود بعد از دفع ماده صنعت آن آب انار ترش آب انار شیرین
معه صوری با ششم نچا مثقال بخیسانند در آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی از هر یک پنج
درم ریوند چینی نیم درم غنچه گل سرخ منزع الا قع چهار درم که اجزای تمام نیم کو فته باشند پس
صافی نموده و ترنجبین خراسانی پانزده درم در آن حل کرده صافی نموده بپاشانند نفوق املیح صفرا
قوی در سه رطل صفرا نافع از برای صداع صفراوی صنعت آن پوست هلیله زرد و درم سنگی
هفت درم آگویی سیاه عناب جرجانی از هر یک بیست عدد پستان سی عدد و ترندی منقی از حب لیف
سفرش تخم کاسنی از هر یک سه درم همه را یک شب درش رطل آب گرم بخیسانند و صبح صافی نموده
بگیرند بکبرطل آنرا و داخل نمایند در آن فلوس خیارشنبه و ترنجبین از هر یک بیست درم و بالند و ببالانند
و داخل نمایند در آن مقدار یک مثقال روغن بادام شیرین و بپاشانند نفوق املیح نافع از برای
صداع مبتدا که بسبب سوء مزاج حار و موسی یا صفراوی که چون نوشیده شود این نفوق بعد از
فصل جمل الذراع بشرط بودن قوت صنعت آن بگیرند آب رمانین معصومین با ششم از هر یک نیم رطل

جلد اول نسخ نفوح المیلج باب الالف مع الیاء تعریف ایرنا

۸۵۴

وخیسانند در آن پوست بلبله زرد نیم کوفته چهارده درم و در آن بدسته بالند تا آب را منقح
 بلبله را بگیرد پس صافی نموده و حصد نمایند و هر روز یک حصه آن خلوس خیار شنبه پانزده درم و غل
 کرده صافی نموده کشتقال روغن بادام شیرین داخل کرده بیاشامند بعد از انضج ماده بامار الاصول
 بار و نفوح المیلج بر نشو رازی گفته که اسهال لطن باین نفوح در دو اسهال صغری و ای او لا و در
 موی بعد از مضد با سنگی و حجامت ساق میباشد نافع صنعت آن پوست بلبله زرد و آلوی سیاه ترند
 در آب خیسانند شب و صبح صافی نموده بجلاب سکری شیرین کرده بنوشند میفرمایند باید که درین
 نفوح وزن پوست بلبله زرد و ترندی از هر یک ده درم و آلوییت درم و جلاب سکری دو اوقیه باشد
 نفوح المیلج نافع از برای صغری و ای صنعت آن المیلج اصغر منزع النوی در آب انار ترش و آب
 انار شیرین معصومین باشد خیسانیده و در آن بدسته بالند تا قوتش در آب را منقح آید پس
 صافی نموده بیاشامند باب الالف مع الیاء المتشابهة التختانیه ایرنا بکمره و
 سکون بای نشانه تختانیه و رای مملکه و منج سین ممله و الف اخت یونانی است و معنی آن قوم
 قنح است و مراد از آن پنج سوسن است که کونی است و برومی ایریمون نامند و سیدانی عقار اسوسالی
 و آن پنج سوسن کبود بری و جلی است که آنرا سوسن بری نیز گویند و بعضی گفته که مراد از سوسن بر
 سوسن زرد و لبوس است و ایر سارا سوسن جلی گویند و رنگ گل ایر سارا کب و منقشی و سفیدی
 و زردی است و پنج آن پس و دراز و بقدر انگشتی برگزیده و در دو م گرم و خشکیش که هست و ملطف
 و سخن و سهیل با صغری و مره سودا و بلغم غلیظ است و جهت سینه و کشش و مقصود و در و جگر
 و سپرز و لرزه که از برودت بود و ضیق النفس و ریو و اعیا و احتباس طمث و استسقا و قان
 و بواسیر و عرق النساء و امراض رحم و باسه که جهت کنیزدن بمرام و درم و سده سپرز و باشراب
 جهت تنگ عضل مفید و جاویدن آن جهت رفع بوی خمر نافع است و مینا و مطبوخ آن جهت درد رحم
 و صلابت آن و انضمام رحم و اورام صلبه و مزمنه و خا زید و منزیل صدرع و نوم است و طلای
 آن باسه که جهت درد سینه و هتق سفید و کلف و فر زجه کش با عسل جهت خراج جنین و زور و شر
 جهت رو یا نیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غلیظه و بد بوسی ناصور و با عسل خنک و
 آن بجهت زخمهای غایره و جگر و س و بر پیش جهت صلابت متعده و رحم و امراض بارده و غلظت و

آن با سکه جهت نزلات بارده و دوی کوش و مضغه آن جهت درد دندان و بدل ایرسا
در سهال باد صفرتک و زرش باز یون است بامیت مثقال نیم شتر و قدر شتر بش تا و مثقال
ست و گویند مضر است پیشتر مصلحت غسل است امراض الراس صداع چون پنج سوس
اسمانکونی را بسایند و مخلوط بسره که در روغن گل نمایند و ضا د کنند بر سر نافع است از برای صداع
طلاطلی در مجربات خود آورده که چون ورق ایرسا را بکوبند و آب آنرا افشاده سوط بآن نهند
سه روز متوالی قطع شقیقه میکند باذن الله تعالی اختلاطی از بن البقراط گفته که خوردن ایرسانکو
میکرد اندکین را سه پانزده و ماخس گفته که هرگاه آشامیده شود از آن مقدار صفت درم با باد
الحصل سهال بلغم غلیظ و مره سودا میکند و خواب می آورد و فرج الاطفال فی النوم
اشامیدن طبع ایرسا اطفال را دفع فرج ایشان است در خواب بسیار سیان سماق گفته که بسیار
آن نافع است از برای سیان البقراط و جالینوس گفته اند که آن می افزاید و حفظ و نافع
از برای سیان سکه ایرسا خوردن آن نافع است از برای سکه تمیمی گفته که کل ایرسا نافع است
از برای سکه چون نهاد کرده شود بر سر صرع آشامیدن آن نافع است از برای صرع فالج و ستر
البقراط گفته که نافع است از برای فالج شتر با این ماسویه گفته که اصل آن و کل آن هرگاه آشامیده
شوند با آب میباشد نافع از برای ستر خا جالینوس گفته که ایرسا نافع است از برای فالج خصوص
آن تشنج از خواص آن دفع است از برای تشنج جالینوس گفته که اصل سوس اسمانکونی نافع
است از برای تشنج خصوص روغن که آنرا در آن بچینه باشند و نیز گفته نافع است از برای تشنج
خوردن هر آن و همچنین آشامیدن آب طبع آن و این صحاح ثبت گفته که چون آشامیده شود اصل
ایرسا با شراب ریحانی نافع است از برای تشنج امتلائی و مالتی گفته هرگاه طبع کرده شود با شراب
و آشامیده شود نافع است از برای تشنج و پنج آن و کل آن بر دو نافع اند از برای تشنج و سوس
گفته که چون اصل ایرسا را کوبیده و در زیت داخل کرده که م نموده و ترنج بآن نهند نافع است از برای
تشنج و آشامیدن ایرسا نافع است از برای تشنج امتلائی و اختلاج جالینوس گفته که آشامیدن
طبع اصل ایرسا نافع است از برای اختلاج خدر این زهر گفته که شراب ایرسا را اعل میکند خدر را رازی
گفته که آشامیدن هر یک از اصل ایرسا و برگ آن و کل آن نافع است از برای خدر و عرقه آشامیدن

اصل ایرسا نافع است از برای روده و رسته جوارش ایرسا تالیف نیکو لاوس منقول از قزاقان
افندی صالح چلیچیکیم باشی ایرسا نیم سلطان قیصر و دم نافع از برای سر و ذوق و ضیق النفس از اخلاط غلیظ
در سینه و آلات نفس صنعت آن نیز ایرسا هشت درم و پنج خشک زوقای خشک اصل السوسن از برای
شش و دم کثیر امقز بادام شیرین مغز بادام تلخ مویز منقح فستق رومی و ابرجینی تخمیل فلفل خام
منقح از نوای از هر یک سه درم و هصطک بخور مریم ابریک دو درم شکر سلیمانی سفید مصفی بقدر کفایت
بقوام آورده ادویه را بدستور مقرر آن بسازند شربت مکشقال حب ایرسا تقویه بلغم از جمیع
اعضای نادر خصوص از اعضای صدر و ریه و نافع است از برای ضیق النفس بلغمی و سعال بلغمی صنعت آن
شخم خطل ثلث درمی غاریون شش سفید نیم درم رب السوسن فراسیون زوقای خشک از هر یک
ثلث درمی تخم انجیر ایرسا از هر یک نیم درم کوفته بخیته آب حب سازند یک شربت کامل است
و سید ایرسا نافع است از برای خفا و معده و اجتماع مایه صفر در بطن که عبارت از استسقای زرقی
باشد و نافع است تلبین بطن صنعت آن ایرسا بیت و چهار درم فلفل سیاه بیت و نیم تخمیل
انجیر از هر یک دو اوزه و درم انیسون مصطکی رازیانه از هر یک چهار درم ناخواه تخم فلفل
از هر یک هشت درم کوفته بخیته بعسل مصفی سه وزن ادویه بسازند شربت از آن مقدار یک قطعه
وین ایرسا نافع است از برای صدام و سبب رطوبت بورتی در دماغ
باشد بعد از استفرغ سبب ایاریج و تهرنج بان نافع است شنج طب امتدای را و نیز تهرنج بقوطی
فرا گرفته از دین ایرسا بامیه سالک زائل میکند خدر را و نیز نافع است از برای غلج و خدر تا میدان آن
و نیز بان و ششاق بان خواب می آورد خوابی نیکو و نیز سهو طبان نافع است بهر عارضه ششاق را و البضا شرب آن
جهت کشودن افواه عروق و بواسیر و رفع سمیت فطر و نیم و غیره و یک اوقیه آن مسهل قوی و نوعه آن
باما العسل خشنوت قصبه ریه مفید صنعت آن تمام صنعت دین پنجاه است که ذکر یافت قرص ایرسا فالج و شنج
عرق السرا سودار و صلابت پسر را بگذارد و همچنین ذکر یافته که چون این قرص مطبوخ با سکنجبین و سر و زوقای
یا به صنعت آن ایرسا چهار درم فلفل سیاه الطیب اشق از هر یک یک درم اشق را در سرکه انگور
تندخل کنند و باقی ادویه را کوفته بخیته بان سه شسته اقراص سازند شربت یک درم تا یک مثقال
با انجیر مناسب باشد قرص ایرسا به نفع از برای طحال و او را هم کبد صنعت آن

ایر سا چهار درم فلفل سفید شش عصاره زرشک ریون چینی از هر یک یک مثقال تخم کاسنی
 تخم خرفه مقشر مغز تخم کدو از هر یک یک مثقال و نیم طباشیر سفید دو مثقال و نیم اجزاء را کوفته بخیته بکباب
 سه شش اقرص سازند و در سایه خشک نمایند شربت یک مثقال قرص ایر سا به کنجه شغالی سپرد را
 نرم ساز و صنعت آن ایر سا چهار درم فلفل سفید سبیل الطیب شش از هر یک دو درم شش ریون و سرب که
 انگوری تند حل کنند و باقی ادویه را کوفته بخیته بان سبب شند و اقرص سازند شربت دو درم با بخیته
 ایرن گوید طبیبی که این قرص را ساخت میگوید که من خوبی را ندیده روز این قرص را دم پس او را بکشم پس
 او را نیافتم و این نسخه بانسج محمد بن زکریا برابر است الا آنکه آنچه آنجا یک درم است در اینجا دو درم است
 حقوق ایر سا بود و سعال مزمن را که با طوبت باشد نافع است صنعت آن ایر سا نیم کوفته زوفا خشک
 از هر یک بیت درم در سرب طل آب بچوشانند تا چون یک درم طل آب بماند صافی نموده با یک درم طل قند سفید
 بقوام آورند هر صبح ده درم و شام ده درم حقوق نمایند کتاب الباء الموحدة باب الالف و المع
 با و زهر حیوانی بقیه بای موحدة و الف و سکون دال مبله و فتح زامیه و نادر ای مبله در آخر و گاه حذف
 میکنند دال را و میگویند با و زهر و گفته اند اصل آن با و زهر است کاف را بدل کردند با و زهر شد و گاه
 با را بقا بدل میکنند و فا و زهر میگویند که معرب با و زهر باشد و گفته اند که اصل آن با و زهر است که زانی را
 را بدل بدل کرده اند و گاه دال را نیز حذف نمایند و بفارسی با و زهر بای میگویند و با و زهر در لغت
 عجم معنی دافع و مقاوم سم است چنانچه تریاق میونانی همین معنی است و بنا برین بحسب لغت اطلاق با و زهر
 و تریاق بر دو بر دو ای مفروضی و مرکبی که مقاومت با سموم نماید میتوان کرد بالا شست که لیکن بحسب
 اصطلاح اکثر از اطباء با و زهر اسم دوائی است مفرد مجری که از جوف حیوانات و یا از معادن خند نمایند
 مانند با و زهر حیوانی و معدنی که بالخاصیت و بالطبع بصورت نوعیه خود حرارت غریزیه و روح و دل را
 از مضرت و اذیت سموم طاره و بارده محافظت نمایند و تریاق اسم مرکبی است مصنوعی که بین اثر
 بخشد مانند تریاق فاروق و مشرود و لیلوس و آنچه فریب باین هر دو باشد در خواص و فوائد مذکور
 و بر او ویه مفروضه نباتیه نافع در امور مذکوره را تریاقیه نامند و بعضی از اطباء فقط تریاق را از مرکبات
 بر غیر تریاق فاروق و فقط فا و زهر را از مضرات بر غیر فا و زهر حیوانی و معدنی اطلاق نمی نمایند و این
 دو اسم را مخصوص باین دو و میدهند و بس و آن سنگی است که در شیر و آن اکثر از حیوانات

مثل برکوبی و کا و کوبی و میمون یافت میشود و بعضی گفته اند در زیر دآن تنگون میباشد و اصل تنگست
که متصل زیره آن تنگون میباشد و بهترین آن چنانست که چون مطلق ذکر کرده شود مراد همین است
که در شیردان یا روده بزرگوبی که در کوبهای شبانکاره فارس باشد تنگون یا بدو آن با شکل مختلفه میباشد
طولانی و یکلی و گرد و پهن زاید که بر هر چه منعقد و بسته شود بهمان شکل میگردد و آنچه سبب مخلصه منعقد شده
باشد طولانی یا یکلی میباشد و این هر دو بسیار خوب و آن خوب و یا تخم مخلصه را منقرض از زیره میباشد
چه مشهور است که غذای آن بزمار است و بعد از خوردن مار و احساس سمیت آن مشغول بخوردن طعم
مخلصه که تر باق آن است و در آن کوهستان بسیار است میگردد و باین سبب این دو اورجوف
آن تنگون میشود و این هر دو شکل فاذر سر را فاذر سر گیاهی نامند و همین آن اکثر اوقات تنگست
که پیشی است یعنی بر ششم منعقد گشته و در جوف آن ششم میباشد پس اگر ششم جوف آن کم است
چون در آب اندازند ششمین میگردد و اگر زیاده است بر روی آب می افتد و مقدار این فاذر سر
از ربع مثقالی تا سه مثقال دیده شده بطول نیم بند انگشت و به چنگل آن بطول یک انگشت
خنصر و به حجم آن بقدر بطمی متوسط نیز و میگویند که از غلات آن حیوان آن است همیشه یک و جدا از
میان بزمار در آن کوه سیکرد و دلاغر و لیکن قوی و زوروار میباشد و نیز نوعی از با و ز هر حیوانی
میباشد که آنرا بحر الایل میگویند در جوف کا و کوبی تنگون میگردد و آن جمع گفته و فعل آن کا و میباشد
و آن کا و بقوت و جذب نفس مار و افعی را از سوراخ بیرون میکشد و غذای خود بسیار و و بعد از
احساس سبب آن هر چه نیک و دفع سمیت آن میکند و موجب نجات او است بالهام الهی و خورد
و بدین سبب این دو اورجوف آن تنگون میگردد و این بهترین انواع با و ز هر حیوانی و موافق جمیع
انزیه است اگر شخصی هر روز بقدر نیم دانگ از آن را آب بر سنگ بماند بخورد و مقاومت با جمیع
سموم میکند و از مضرت آنها امین میگردد و اگر چه در بدن آن شخص دغدغه خلط غالب نیز باشد و چنانچه
در تر یاق فاروق مشرود و بطوس شرط است که بدن باید نقی و پاک باشد درین نیست لیکن در کمال
مثلاً شاید خوب نباشد و احتیاط ضرور است و وزن این با و ز هر تا بیست مثقال دیده شده و جمیع
اجزای با و ز هر حیوانی در طبقات و پر دما میباشد تو بر تو مانند پیاز و گاه است که طبقه باله یعنی از آن
فنجیم تو ز دیگری میباشد و در ابتدای تنگون تدریج طبقات آن کی بعد دیگری منعقد میگردد و تا تمام

جلد اول فصل در بیان کیفیت پیدا شدن خاور بر در ولایت فارس

۸۵۷

و کامل میگردد و بعد از امام میگویند که اگر از آزار جوف آن حیوان بر نیاورند گرمی در شکم آن حیوان بهم میرسد که برورایم آن باور بر رانچورد و یا خود بخود بسبب گرمی و حدث منحل میگردد و بعضی اوقات یافتند باور بر رانچورد که بعضی از آن را گرم خورده و یا منحل شده بود و گفته اند که در حین بر آوردن آن را از شکم آن حیوان بجا میماند و بعد از رسیدن به امای خارج بان و سرد شدن صلابت و حرکت بهم میرسانند اینجور بر آوردن در حین گرمی و نرمی فی الفور در دهن می اندازند و به قلب بان بهر شکلی که میخواهند میسازند و لحظه در دمان نگاه میدارند پس بیرون می آورند و بدین سبب سطح ظاهر آن بر ابق و الملس میباشد فصل در بیان کیفیت پیدا شدن خاور بر در ولایت فارس

پد آنکه صاحب تاریخ الحکما مسمی بخلاصة الحیوة ملا احمد تومی نوشته که از جمله اتفاقات عجیبه پیدا شدن باور بر رانچورد در ولایت فارس و کیفیت ظهور آن را و در کتب معتبره حکما چنین آورده اند که در ایام حکومت ملک خورم زاد که یکی از اجداد بهمین سفند یار بود اخنوش نام مردی که بصلاح و صدق در آن شهرت داشت و اوقات او از صید کت یعنی ادویه از صحرای آوردن و شناختن آن میگذاشت و او هر روز بصحرای ولایت فارس و کوچه های آن دیار میرفت و ادویه و عقیق جمع میکرد و بشهر می آورد یک روز نظرش بر کوزن کوچی افتاد که بر قله کوه ایستاده فریاد میکرد و گاهی دست و گاهی دهن خود را بر زمین میزد و حرکات عجیبه و اضلاع غریبه از رفتار او مشاهده می نمود و گاهی در آن جست و خیز بجانب آسمان نگاه میکرد و از روی نشاط و خوشحالی آواز میگردید و صدای اخنوش این حالت از آن کوزن دید حربه خود را برداشته از کین گاه متوجه او شد تا آنکه خود را به نزدیک او رسانید انچنان حربه بر زمین گذاشت که کوه پائین افتاد اخنوش در ساعت خود را با دستانیده و بخشتر نمود و در شنای فرج دید که سرخی بزرگی در دهن اوست که نیم چا ویده در دهن او مانده اخنوش چون آنرا مشاهده کرد تعجب او زیاده شد در حال شکم آنرا بفکافت که بر حقیقت حال اطلاع یابد چون رود نای آنرا ملاحظه نمود از رود که بزبان فارسی آنرا هزار خانه گویند سنگی الملس بهواریافت آن سنگ را بر چوب زر شک نهاده بخد مت ملک خورم زاد آمد و آنچه از احوال کوزن مشاهده نموده بود بعرض رسانید ملک خورم زاد حکیم ارشادیدوس را که از اجداد امام القراط و از تلامذه حکیم ابرقلیس صاحب تریاق صغیر و برادر زاده او بود و در مملکت فارس منصب وزارت ملک خورم زاد چنانچه

رسم آن زمان بود که غیر حکیم را وزارت نمی دادند با و تعلق داشت طلب نموده آنچه از خنوش صید
 شنیده بود با و تقریر کرد حکیم بعد از ساعتی تامل کرد و روی با خنوش آورد و گفت ای خنوش
 آیا دهن آن کوزن هیچ کف نیست یا نه خنوش گفت نهش کف بسیار است حکیم پرسید که در ذب
 او هیچ رمی یا جراحتی بود یا نه گفت در طرف ذنب او که سبز رنگی بود ظاهراً چنان بنمود که پوست
 از آن موضع کنده اند حکیم چون این علامات از خنوش شنید متوجه ملک شده بعد از او ای دعا و ثنا که
 در آن زمان و زرا در وقت عرض مهلت بسلاطین میکردند گفت ایها الملك خوراک این کوزن افش
 و در دم او چنانکه خنوش میکوید که سبز رنگ است پیشه دهن او کف میکنند و در روی او دو
 سنگ این چنین متولد میشود یکی از آن تریاق جمیع زهر است و دیگر خاصیت زهر لابل دارد که ذره
 قاتل است پس ملک بسم کرده گفت ایها الحکیم اکنون این را استخراج باید کرد حکیم گفت کسی را که قتل برود
 واجب شده باشد حاضر کنند تا این را استخراج کنم ملک فرمود تا از بند سینه هشت نفر حاضر ساختند
 آن جماعه چون بخدمت ملک حاضر شدند ملک از ایشان پرسید که آیا در ملت آبا و اجداد قاتل شما
 واجب است یا از ایشان گفتند مقتضای شرع قتل واجب شده ملک گفت اکنون مرا سنگی است شبیه
 میان زهر و تریاق آنرا برای امتحان بنماییدم اگر زهر بوده باشد شما بسیار است خود رسیده از عقوبت
 اخروی خلاص شوید و اگر تریاق است شما را منافع بدنی بسیار حاصل خواهد شد و بعد از آن آزاد
 خواهید شد ایشان باینکه مصلحت کرده قبول آن کردند حکیم آن سنگ را وزن نمود چهار درم بود
 با سنویه میان هشت نفر قسمت نمود و ایشان را در حضور ملک خوانید و جماعتی برایشان موهل ساخت
 که پنج روز ایشان را نگه دارند که حقیقت حال شخص شود اتفاقاً فادیکه ایشان را مجلس ملک بزور
 میرفتند یکی از ایشان نارنجی از دست شخصی گرفته آب آنرا تمام بکشد و هفت نفر دیگر بالای آن بچرخ
 نوزند و بعد از نوز ملک ایشان را طلب است حکیم فرمود که از احوال تحقیق نماید که هر یکی را بعد
 از خوردن آن سنگ چه حالتی می آید یکی از ایشان گفت که مدت یک سال بود که مرا خفقانی
 حادث شده بود و آنچنان شدت داشت که من بهلاکت خود را رضی بودم اکنون بجز خوردن این
 سنگ آن مرض بالکل از من بایل شد دیگری گفت مرا در سمری قدیم بود و هیچ لحظه و هیچ لحظه
 که آن وجع آن الم نداشتم الحال بعد از تناول آن سنگ یک ساعت آن درد من از من بایل شد

و پنج اثری از و درین مجر و زود نمودنیا هم سیوی گفت که چشم من بسیار ضعیف و پشت اکنون بخورون
 آن در باره من قوه عظیم پیدا شده که در جوانی نیز آنحال را در باره خود نمی یافتیم بهایمی گفت
 که مرا در معده درد و وجع و در ب و سحج بود و مجر و زود آن در معده من انقباض من بصحت مبدل
 گشت چندی گفت مدت مدیدی بود که از درد زانو میالیدم اکنون بالکلیه آن درد از من مفارقت نمود
 ششمی گفت مرا بواسیر بود که بود الحال آن الم بالکلیه زایل گشت و در بدن من نشاط و قوت پیدا
 بهیئتی گفت که مدت مدیدی بود که بر ساقین من قروح غلیظه پیدا شده بود که همیشه صدمه و چرک متغیر از آن
 جاری بود اکنون مجر و زود بخشکی آورده بصحت مبدل و من عمل شد و رنگ پوست اصلی در آنجا ظاهر شود
 هشتمی گفت که مرا مدت دو ماه در سهری بود که همیشه من از شدت آن میالیدم از خوردن آن سنگ
 اکنون شدت آن بیشتر شد حکیم گفت که تو چیزی بعد از خوردن آن سنگ نخورده بودی گفت
 اری آب یک نارنج را با تمام مکیده بودم حکیم فرمود که این شدت در بسبب فعل آب نارنج است فعل
 آن سنگ چرا که ترشی نارنج با رو با پس است و برودت مستلزم جمع و قبض است چنانچه پیوسته است
 امساک و حفظ و این هر دو وصف مانع اند از تشنه حرارت این حجر و ظهور آثار آن و لهذا بعد
 حکما بالکلیه منع از خوردن ترشی فرموده اند و همچنین در هر دوائی ذوالخاصیه مثل باد زهر و میرباق
 فاروق و غیر اینها تجویز هیچ قسم ترشی نفرموده اند اما وجه تسمیه این سنگ با دزهر گفته اند آنست
 که چون آن شخص ششمی که نارنج مکیده بود بخانه خود رفت در سهر او بر تبه اشتداد یافت
 که خلعت بر چشمهای او مستولی گشت بنا برین آن شخص از روی کمال اضطراب و سراسیمگی
 بر در سهرای ملک آمده فریاد برآورد که مرا باز زهر بدهند چون آواز بگوش ملک رسید فرمود
 که نام این سنگ را باز زهر قرار باید داد و بکثرت استعمال باز زهر باد زهر گردد و فصل در بیان
 جودت و روات باد زهر بد آنکه بهترین انواع باد زهر که اکثر استعمال در مغالیه است
 اسطهباناتی شبانهاره آن است که رنگ آن زیتونی است یا ماشی یا کلبه یا سیاهی باشد بعضی زیتونی
 و بعضی ماشی را ترجیح میدهند مخصوص که براق و بایر و دمای بسیار چشم دار باشد یعنی در کوه
 آن مانند چشم موضعی درخشنده بود چنان دلالت بر صفای جوهر آن میکند و این وصف هر چند بطوری
 و بزرگتر باشد بهتر است و امتحان خوبی آن نیست که با شیر بر روی سنگ بسایند اگر رنگ آن بر خ

جلد اول فصل در بیان مزاج و کیفیت باوزر و خواص مقدار شربت و بدل آن ۸۴۰

براید و یا شیر آمیخته سازد و خوب است و اگر زرد و یا سرخ بسیار تیره بر آید بد است دیگر آنکه با نخل گستر
و یا آنکه خشک بر کف دست خوب مالند اگر رنگ خاکستر یا آنکه را سبز یا پستی نماید خوب است و الا فلا
و امتحان اصلی از مصنوعی آن است که سر سوزن آهنی را با نش سرخ نمایند و آن فرو برند اگر
بدستواری و اندک فرو رود و در دوزدانان بر آید و سر سوزن زرد کرد و اصلی و اگر آبی
فرو رود و در سیاه از آن بر آید و سر سوزن سیاه گردد و جعلی و مصنوعی است زیرا که شنیده شده
که از جبهه و دوائی دیگر فاد زهریه میسازند بسیار براق شبیه اصلی که بحسب دیت بر اکثر خدای
اطمانتیه یک در فصل در بیان مزاج و کیفیت باوزر و خواص شربا نخله آن
و مقدار شربت و بدل آن بدانکه با وجود آنکه آن کرم در سوم خشک در دوم است در
جسم مزه و با نوع سموم حاره و بارده نباتیه و حیوانیه و معدنی مفید است چه اثر آن چنانچه ذکر یافت
نه طبیعت و مزاج است بلکه بجا صفت و صورت نوعیه و بالطبع دفع مضرت سموم از اعضای
و سایر بدن بنماید و تقویت آنها میکند و جهت تقویت حرارت غریزی و یا نه نافع و لیکن محور المزاج
را بنایت مضرو و محرق خون و مورث التهاب و اسهال دموی است و محلل او رام بارده سائیده
آن تنبانی و یا آب گشنیز تازه جهت او رام حاره و بالکلاب جهت طاعون و تنبانی نیز و با شربت
جهت کزیدن هوام و آب ریحان جهت کزیدن زنبور همچنین با شربت و تنبانی نیز بر موصفی که مار
و یا افی و یا جانوران سمی کزیده باشند باعث تسکین در دو وجع اکسنت در ساعت و نجات
او از هلاکت بالیدن و خوراندن آن هر دو صاحب کنش بقراطی در کنش خود آورده که زنبور
کزیده را دیدم که موضع نیش آن ورم کرده بود و سرخ شده و از دردی قرار و آرام بود قدری
قادر بر آب سوده بر موضع آن مالیدند و سر جای این دوا همیر سیدی فی الحال بر یک اصلی مایل
و ورم آن تخفیف می یافت و هم او نقل کرده که شخصی را مار کزیده و در باریق حاضر بود و حجر التیس
با شربت سوده بدو دادند و قدری شیر بر بالای آن خوراندند بدن او آبله کرد و از هلاکت
نجات یافت و نیز گفته اند که از خواص او آن است که چون بر محل کزیدن مار بگذارد بر آن موضع
محکم می چسبد و تا زهر تمام نکشد جدا نمیکرد و اگر شخصی را زهر خورانیده باشند و بماند
قادر زهر از نموده را در زمان او نکاهد از نفع تمام می بخشد و اگر چند عدد فاد زهر موصوف را در کلمه

جلد اول معرفت فاذر و فصل در بیان و سورات خوردن بحریس

۸۴۱

چینی گذارند و بر بالای آنها شیر بدوشند و زمانی توقف کنند که شیر قوت و کیفیت فاذر هر یک دو آن شیر را بخوردن مسموم دهند بعد خوردن آن شیر را قوی کرده از ضرر آن سم ایمن میگرد و گفته اند چون بسایند آنرا و بر موضع جراحت بپاشند و غیر آن بیاشند زهر را جذب نموده به ترشح دفع نمایند و باعث التیام آن میگردد و نیز از فوائد آن انتعاش و زیاده نمودن حرارت غریزی و تقویت قلب و دماغ و حواس و قوت قوای بدنی و تقویت و نشاط و ازار غم است و قدر شیر است آن از یک قیراط تا دو قیراط و در بعضی از مضره با بعضی مصلحات تا سه قیراط نیز تجویز فرموده اند و زیاده از آن کشنده و بدل آن بوزن آن حجر لایل و اگر نباشد فاذر هر معنی نوع اعلی و یا زرد صاف شفاف کهنه و یا زرد است فصل در بیان و سورات خوردن خوردن حجر التیس و سورات خوردن آن در اول فصل بسیار مذکور است حال هوا و استوای لیل و نهار اگر کسی از اصحاب برای حفظ صحت مزاج و تقویت و قوی دار و روح و حرارت غریزی و چهار قیراط آن را بر روی سنگ ساق بسیار نرم سوده بخورد و تمام سال فرج و نشاط و قوت و شگفتی در خود مشاهده نماید بدین شرط یکی آنکه مزاج دس و مقتضی باشد یعنی در سن شباب و در مزاج نباشد ببلوغ و سده زیاده حرارت آن هر دو را مضرت چنانچه ذکر یافت دیگر آنکه در زمان گرمی گرم و سرفای سرد نباشد دیگر آنکه قبل از شروع آن منضج و سهیل خفیف میل نمایند تا تنقیه بدن فی الحقیقه حاصل گردد و دیگر آنکه پیریز و حما از حموضات و لبنیات و آب سرد و بقول الطیبه غلیظه و مفسدات معده و حرکات عذیفه و اعراض نفسانیه و جماع و غم و تنگدلی لازم دانند و اقلا ایام پیریز قبل از شروع ده روز و بعد از فراغ بهیست روز است و دیگر آنکه در روز خوردن فاذر بدن را با لباسهای نرم و نازک و پاکیزه و معطر خزین و طبع سازند و طبیعت خوشحال و شگفته دارند و غم و اندوه را بخود راه نهند و اگر چه پیش از در بستن و عمارت دل کشا باندای شیرین کلام و مطربان خوش الحان مجلس نمایند و اطعمه الطیفه میل نمایند و دیگر اگر سالی اول خوردن این دو باشد یکد آنرا بگیرند و بر سنگ ساق بسیار نرم سوده با شیر نبات سرشته سحر نموده در سه روز ناستا هر روز یک حبه یا سه حبه بخورند و بزرگ بعضی که بدن آنها زرد و از عقب آن فحاشی پرازد کلاب بنوشند و بعد از آن احتیاطا جهت دفع غایله و مضرت آن بدن آنها چنانچه بعضی گمان برده اند که مضرت بدن آنها و چندان اصلی ندارد و بشیر کاویا با کشنیر تازه مضمضه نمایند و اگر درین ایام سه روز قبل و سه روز بعد از آن غذا نخورند

جلداول دستورات خوردن بادرسر

۸۴۲

نحوه آب گوشت جوان مرغ و بز غاله رفربه و برة شیرست بایلل و دایمینی و قرضل و از کبابها کباب
کبک و تیپوچ و دراج و مانند اینها تناول نمایند هر وقت از روز که گرسنه شوند و شب شربت نبات با کلاب
و عرق بنیدمشک بنوشند و یا شربت معمول از شربت صندل و یا شربت گاوزبان ساده و یا عنبیری یا
شربت ابریشم بدستور ساده یا عنبیری یا معمول از هر سه به یک بحسب مزاج و اقتضای وقت با کلاب
و بنیدمشک و یا یکی از عرقهای مناسبه و یا شربت های مناسبه دیگر که تخم بالنگو یا فرفر خشک بر آن پاشیده
و از علویات حلوائی یا قوی و سیب و شیرین و برنج بارغن بادام و یا شیر نبات و اندک کلاب و از تعلقات شکر
پیر و نقل بادام و پهل و قرص عنب و پسته و بادام و مانند اینها بکار و از دو اگر سال دوم باشد و دو اندک اگر سال سوم
باشد و مزاج موافقت کرده و حرارت بر مزاج غالب نباشد نیم مثقال و الا بقدر برداشت طبیعت مزاج و حسن رعایت
و دیگر آنکه در آن ایام بجام نروند زیرا که حرارت و رطوبت تمام فاذر بر العرق دفع می نمایند و دیگر آنکه اگر درین ایام
تقلیل غذا نمایند آنقدر که تخم و فساد مضاعف نگردد بهتر است و بعضی مردم شش قیراط آن را بر روی سنگ
سماق نرم سوخته سه حصه نموده هر سه حصه را یک روز با کلاب آمیخته قلمی را در دهان گرفته بدم فرو می کشند
بقتی که بدنها نرسند و از عقب آن شربتی از نبات و کلاب می آشامند و بر بالای فرش نرم از پهل و پهل و دیگر
و اندک راهی میروند که حرارت فی الجمله انتعاشی یابد و بعد از دو ساعت یا هر وقت که خوب گرسنه شوند طعام لطیف
خفیف مثل خجوب مذکور و امثال آن به تقلیل میل نمایند و اگر تبه نهالی سخاوتهند باادویه که حکیم محمد بن محمد بن
در ساله جده را و فاذر بر یخود نوشته اند ترکیب نموده تناول نمایند خوب است و آن این است که بکیرند
طباشیر سفید مرورید ناسفته از هر یک یک مثقال عنب اشره یک و اندک مثقال مشک خالص خجوب یک مثقال یا قوت
لعل فاذر بر عود قاری مصطکی رومی از هر یک نیم مثقال ورق طلا محلول ده عدد و ورق نقره محلول پانزده عدد
جوهر فاذر بر را بر سنگ سماق نیکو صلایه نموده باقی اجزای آن نرم کوفته بخیته مجموع را با شیر نبات سرشته
جوب بسته سه حصه نموده هر حصه را یک روز با نبات فرو برد اگر کسی در سن کهنوت و ضعف مزاج شش قیراط آنرا
بدستور مسطور مفرد یا مرکب در اول فصل بهار یا اول فصل خریف بخورد و نیز بسیار مفید و سودمند است
و دستوریکه آن غفران آب قلمی فرموده اند که ازین بنده حقیر محمد ششم العلوی مخاطب بمحمد الملک است
و در امر جبر بار و روز اول تحویل حمل تاسه قیراط بمشایخ میخوارند این است فاذر بر جوانی اصطهباناتی مجرب
نیم درم مرورید ناسفته زمر و اعلی ابریشم مقرر صندل سفید کل و غستانی ورق نقره از هر یک یک درم ورق

جلد اول دستور خوردن با ذر و شنبه فادزهر

۸۶۳

طلایک و دایک صمغ عربی دودانک سوده بگلای سرشته حب سازند و سه حصه نموده هر روز یک حصه را بخورند
 و دستور یک قلمی نموده اند که حضرت استاد اطباء قدوة الحکما سپیدند والد ماجد حقیر قدس سره قرار داده
 اند این است که گنیزه عنبر اشهب مومیایی دارا بجز دی از هر یک یک نخود مصطلکی رومی یکدایک همه را
 در فغان چینی کرده روغن مغز پسته داخل کرده در ظرف مس کوچکی گلاب کرده بر سرش گذارند و سه
 پایه در آن گذاشته فغان را بر روی سه پایه بنهند و گلاب را بجوشانند تا اجزای اصل شود پس با ذر
 حیوانی محرب تفریط مشک خالص یک قیراط قرقفل دار فاضل و اریحنی عود بندی جوز بواعود الصلیب و روغن
 عقری زنجبیل جد و اخطای شخصیته الشلب مصوی از هر یک یکدایک شقال صیدنی کوفته بنجته آن سرشته حب
 سازند و سه حصه نموده هر روز یک حصه آنرا فرو برند و از عقب آن نبات سفید بچندم تخم بالنگو یکدایک گلاب
 عرق گاوزبان از هر یک ده درم شربت نموده بنوشند و دستور دیگر از برای خوردن با ذر و حیوان
 منقول از خط استاد الفضلا و الاطباء میرزا ابوطالب قلمی فرموده اند که گمان این است که از تالیف مرغ
 الیه است و دستور خوبی است و از اکثر نسخهها بهتر است صنعت آن با ذر و حیوانی یکدایک عنبر اشهب
 یکدایک و نیم مروارید ناسفته یکدایک که با می شمعی بسد محرق مغسول از هر یک نیم شقال و روق طلا
 سه عدد و روق نقره پنج عدد و صندل سفید یک شقال مومیایی دارا بجز دی یکدایک زعفران و دودانک
 صمغ عربی دودانک اجزای اصلایه کرده مومیایی را بر روغن پسته گذاشته مجموع را بشیره نبات تقویم
 آورده سرشته سه حصه نمایند هر روز یک حصه را در سه روز متوالی فرو برند و از شیرینی و ترشی و نبات
 و پیر و سبزیها اجتناب نمایند و اگر یکدایک جد و اخطای محرب و نیم دایک بچند میکستر سوده اضافه نمایند
 بهتر است حب فادزهر حیوانی مرکب حیات و بانیه و امراض مزمنه و حاده و کمریدن جانوران سعی را
 نریاق اکبر است و مخرج اخلاط فاسده بدنی و مقوی بدن است و مقدار شربت آن دو درم است منقول
 از مرکبات صالح چلیب ابراهیم سلطان قیصر روم و دستور خوردن با ذر و حیوانی از حکیم علاء الدین
 محمود شیرازی صنعت آن با ذر و حیوانی مروارید ناسفته یا قوت ربانی از هر یک یک شقال طباشیر سفید نیم
 شقال عنبر اشهب مشک بتی از هر یک نیم دایک صندل سفید چهار دایک و نیم عود قاری خام چهار دایک
 مصطلکی رومی دودانک و روق نقره پنجاه عدد و روق طلا بیست عدد فادزهر یا قوت و مروارید را بر سنگ
 ساق صلایه کرده و روق طلا و روق نقره را حل نموده باقی او و پیرا کوفته بنجته با بشیره نبات سرشته و حیوان

و سه حصه کرده هر روز یک حصه را بنامش و اول بخوریل محل فرو برند و قبل از خوردن فادز سه روز بر سر کنند
از لبنیات و ترشیها و غذای بادی و از مجامعت و غذا نخورد آب و فلفله و کباب و از اشربه شربت فواکه شیرین
و شربت گاوزبان و تخم بالنگو و کلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان و نبات مناسب است مگر باید که این مقدار
که حکیم عابد الدین محمود مقرر کرده اند از برای خوردن هر روز میباشد سم قاتل زیرا که مقدار شربت از بادز هر حیوانی
بقول جمیع متقدمین و متأخرین مقدار یک قیراط است و مقدار یک حکیم مقرر کرده اند هر روز دو داکم بخوردن
می آید و این بند و عقیده شخصی را که شنش از شصت سال متجاوز نموده بود و مر جیش بر و بلغمی و باین دستور
این حب را خورد پس تمام بدنش سیاه شد و بلاک گردید و از کواب امیرالامرا بها در و الفکار خان سپهسالار
هندوستان مسجوع شده گفت که من نیز شخصی را دیدم که باین دستور بادز را خورد و در دوم تب محرقه
آن را مارض گردید و در چهارم بلاک شد پس فیه اظهار این معنی را واجب دانست تا دیگری عمل آن نکند
و دستور دیگر از حکیم عابد الدین محمود که بسیار خوب است صفت آن بادز هر حیوانی نیم مثقال یا قوت
رمانی اصل بدخشی محمودندی از هر یک نیم داکم زبرجد اعلی یک داکم شک خالص غیر شنبه مصطلک از یک
جو ورق طلا و عدد و ورق نفیره چهار عدد و علی الرسم بکلاب سرشته جنوب سازند و سه حصه نموده بخورند
یک حصه را فرو برند و از عقب آن یک پالاک کلاب بنوشند و بعد از ظهر بخورند آب گوشت مرغ و قدری برنج
و در پسینی بخورند و آخر روز شربت نبات و کلاب و عرق بید مشک بنوشند و مرای سیب شیرین و جوارش
عود و جوارش مصطلک میل کنند و نقل سیاه و بادام نقل نمایند و یک هفته پیش و بعد از لبنیات و جمادات
و سبزیها و دمن و میا شربت اجتناب نمایند و دستور دیگر از برای خوردن بادز هر در ابتدای بخور
حل یا اول میزان آن است که گیرند بادز هر حیوانی اصطهباناتی مروارید ناسفته که باسی شمع بیدان هر یک
نیم مثقال غیر شنبه یا قوت رمانی زعفران صغ عربی از هر یک دو داکم شک بقی مومیایی و ار اجرد
از هر یک یک داکم طباشیر سفید کیمشال و نیم ورق طلا سی عدد و ورق نفیره پنجاه عدد و صندل سفید کیمشال اجزا
اصلا که کرده باشیره نبات سفید شده حب ساخته سه حصه نمایند و هر روز یک حصه آنرا فرو برند و از
ترشیها و ماست و پنیر خند کنند و اگر بشخصی که مزاج بارود آشفته باشد دهند و در خطائی مجرب دو داکم
جند بیه ستر یک داکم داخل نمایند و دستور دیگر از برای خوردن بادز هر حیوانی صفت آن بادز هر
حیوانی نیم مثقال یا قوت رمانی زمر و اعلی از هر یک یک داکم ورق طلا سی عدد و ورق نفیره شش داکم

حاصل عنبر شنب مصطکی رومی نمویی و دارا بجدی از هر یک یک نخود و عود قاری خام نیم دانگ بدستور
حب سازند سه حصه نموده هر روز یک حصه را فرو برند و از عصب آن گلاب پیاله بنوشند و غذا نخورند
گوشت جوان مرغ یا قدری برنج و داریچینی که در آن داخل کرده باشند تناول نمایند و آخر روز شربت
نبات سفید بخورند تخم بالنگو یک درم گلاب ده درم بنوشند و قلمی نموده اند که این نسخه خوب است
بیشتر آنکه وزن باوزن نیم درم باشد و دستور دیگر که بهترین دستورات متاخرین است همان دستور
دیگر در اکثر افرجه ضرر عظیم دارد و این بسبب آنکه وزن باوزن موافق است با آنچه متقدمین قرار داده
اند و در آن دستورات دیگر را ندارد و صنعت آن باوزن حیوانی اصطهباناتی یک دانگ مثقال صغیر
طباشیر سفید عنبر شنب از هر یک دو دانگ مروارید ناسفته مشک بتی مصطکی رومی از هر یک نیم
دانگ صندل سفید عود هندی خام از هر یک یک دانگ و ورق لقره دو مثقال و دویه اصلایه نموده
باشیر نبات یا شراب فواکه شیرین یا شراب گاوزبان یا شراب بریشم دو وزن و دویه سرشته
پنج حصه نموده هر روز یک حصه را بخورند و دستور دیگر باوزن حیوانی طباشیر سفید از هر یک نیم مثقال
عنبر شنب مشک بتی صندل سفید عود قاری خام از هر یک نیم دانگ مصطکی رومی یک دانگ مروارید
ناسفته یا قوت رمانی از هر یک یک مثقال و سق طلا بیست عدد و ورق لقره پنجاه عدد و دویه را بدستور
صلایه کرده باشیر نبات سرشته حب سازند سه حصه نموده سه روز فرو برند و سه روز قبل از خوردن
باوزن هر یک هفته بعد از آن از لبنیات و ترشیها پرهیز نمایند صنعت آن باوزن حیوانی نیم مثقال یا قوت
رمانی اصل بدخشی عود هندی خام از هر یک یک دانگ زمره یک دانگ و ورق طلا دو عدد و ورق لقره چهار
عدد و مشک بتی مصطکی از هر یک یک نخود و کوفته نیخته گلاب سرشته حب ساخته سه حصه نمایند و هر روز
یک حصه را با گلاب پانزده مثقال فرو برند و غذا و قریطی بر نخورند و آب مرغ جوان که داریچینی اصل و قوت
داشته باشند بخورند و آخر روز گلاب و عرق بید مشک از هر یک ده درم نبات سفید بخورند تخم فلفل
یک درم بنوشند و جوارش عود ساد و جوارش مصطکی و مغز لیمو و مغز بادام تناول نمایند و دیگر در پیش
از خوردن باوزن هر یک هفته بعد از آن از ترشیها و بقول و لبنیات اجتناب لازم است و دستور
و دیگر باوزن حیوانی مروارید ناسفته که با می شمع یا قوت رمانی از هر یک نیم مثقال طباشیر سفید
صندل سبز از هر یک یک مثقال مشک بتی نمویی و دارا بجدی از هر یک یک دانگ عنبر شنب و دارا

جلد اول دستورات خوردن با دوز حیوانی

۸۶۶

ورق طلا و ورق نقره از هر یک سه عدد زعفران دو دانگ صمغ عربی که متقال اجزاء کوفته بخیه بستیره نبات
سرشته خوب سازند و سه حصه نموده هر روز یک کبچه را تناول نمایند و از سرشته با و لبنیات پیریز نمایند و اگر
شخصی بسیار باد المزاج باشد جد و اخطائی مجرب دو دانگ جند بیدستر که یک دانگ داخل نمایند
دستور خوردن با دوز حیوانی بنوع دیگر صنعت آن مشک یک دانگ عنبر شهب یک دانگ و نیم
مروارید ناسفته نیم مثقال که با نیم مثقال بسند نیم مثقال یا قوت چهار دانگ طباشیر سفید که مثقال صندل
سفید نیم مثقال با دوز پنجوی از هر یک یک دانگ و نیم تا دو دانگ زعفران یک دانگ صمغ عربی
دو دانگ اجزاء را صلایه نموده با شیر نبات سرشته بورق نقره پنج عدد و ورق طلا سه عدد آلوده
کرده حب ساخته سه قسم نموده هر روز قسمی را خورد و اگر مزاج بسیار سرد باشد مویابی دارا بجدی و جودار
و جند بیدستر داخل میتوان کرد و اما دستور انیکه میرزا محمد قاضی در رساله فادز هر یه خود که منتخب از رساله
حکیم سالک الدین یزدی نموده از انجمله یکی آن است که گفته اند بهتر آن که با دوز هرابی الفصام چیزی استعمال
کنند و اگر چیزی داخل نمایند میاید که فی الجمله مناسبی با دوز هر دشته باشد جهت آنکه با دوز هر را تاثیر در
اینان انسان بخالصیت است و تاثیر بعضی ادویه دیگر از حیث کیفیت و مزاج است اگر با هم ضم کنند
باید که موافقت بزاج هر کس را ملاحظه نمایند و از جمله مخترعات ایشان این ترکیب است که بحیث صاحب
مفاصل ترتیب داده اند صنعت آن سورخان مصری دو مثقال بوزیدان مصطکی جوز بوا مروارید
ناسفته از هر یک یک مثقال با دوز حیوانی چهار دانگ ورق طلا و ورق نقره محلولین از هر یک بیست عدد
عنبر شهب مشک خالص صندل سفید که با ی شیمی از هر یک نیم مثقال عدد ادویه دوازده است و وزن
آن بیست مثقال و چهار دانگ اجزاء کوفته بخیه با دوز هر و مروارید و البسک سماق صلایه کرده شیر نبات
بسازند و چهار حصه کنند و در وقت تحویل شمس کحل در چهار روز ناشسته بخورند و بعد از دو ساعت
شربتی از نبات و گلاب و عرق بید مشک و تخم بالنگو بنوشند و غذا نخورند آب جوان مرغ یا گوشت
بره بازیره و زعفران و دارچینی میل نمایند و بعد از یک جهت تقویت باه و ضعف قلب مرطوب جان
ترتیب داده اند صنعت آن با دوز حیوانی عنبر شهب مشک خالص از هر یک نیم مثقال قرص ارضی
مروارید ناسفته خصیه الثعلب مصطکی صندل سفید مقاصری عود قماری از هر یک یک مثقال ورق طلا
ده عدد و ورق نقره بیست عدد اجزاء را مجتمع ساخته علی الرسم در شربت گاویان سرشته چهار حصه

جلد اول دستورات خوردن با دوز هر فصل در ذکر حبوب با دوز هر

۸۶

نموده و چهار صباح بطریق مذکور بنوشند و در آن ایام شکر ملا و و صیا ملا و و کلب جوان و مرغ
و کبوتر بجه میل کنند و از اشتر به شربت صندل و گاو زبان و خبثی و شربت سیب و امثال آن و از
تقلات شکر صندلی و شکر نیز و نقل سبزه و مشکوفی که مناسب دانند عدد ادویه با شربت دوازده است
نوعی که در تحریک با قوت شهواتی بی نظیر است صفت آن با دوز حیوانی مرواریدنا سفته از هر یک
نیم مثقال جدوار مجرب خصیة الثعلب مصری از هر یک یک مثقال یا قوت سرخ مرجان قرمزی از هر یک و دو
زعفران لاجورد و مغسول از هر یک یک دانگ ورق طلا و دو عدد ورق نقره پنج عدد و غیره شهاب چنانچه خود
مشک خالص و دو نخود و دو پیله علی الرسم در نوش داروی لؤلؤی سبزه و سه حصه نمایند و در سه
صبح به ستور بنوشند نوع دیگر با دوز حیوانی زنبهانی با گلاب بر سنگ سماق سائیده و در مجوی
مناسب مثل دواء المسک و نوشند و دو منقح یا قوتی بسرشد و سه صباح بطریق معهود بنوشند
فصل در ذکر حبوب با دوز حیوانی حب با دوز هر جهت تقویت قلب و دماغ و کبد
و معده نافع و قوی الدم و اسهال اضمحیه صفت آن مرواریدنا سفته نیم مثقال که با نیم مثقال
خالص یک دانگ بسند یا قوت صندل سفید یا شیر سفید از هر یک نیم مثقال با دوز حیوانی یک دانگ و نیم
زعفران یک دانگ صمغ عربی یک مثقال کوفته بنجته تب سازند حب با دوز هر که جهت ابقای قوت
حیوانی خوردن صفت آن با دوز حیوانی نیم مثقال عود هندی غرق خام یا قوت رمانی یک کوبی لعل
بخشی از هر یک یک دانگ زبرجد و دو دانگ ورق طلا و دو عدد ورق نقره چهار عدد و غیره شهاب یک نخود
مصطکی دو دانگ اجزاء را انچه صلاح کردنی است بر سنگ سماق صلایه کرده و باقی را در تاون نرم
کوبیده بنجته بگلاب سرشته بوزق طلا و نقره محلول مخلوط ساخته حب سازند و سه قسمت نموده هر روز
قسمی را فرو برند و از عقیق آن کلاب بنوشند حب با دوز حیوانی قلمی فرموده اند که از قدوه بگلاب
اشراق و سید اطباء می آفاق و الداجد حقیر قدس سره الغریز است صفت آن با دوز حیوانی مجرب
یک دانگ مشک خطابی و غیره شهاب مومیایی دارا بجدی از هر یک یک دانگ مرواریدنا سفته که با نیم مثقال
محرق از هر یک نیم مثقال یا قوت رمانی دو دانگ طباشیر سفید یک مثقال ورق طلا و ورق نقره از هر
یک سی عدد و صندل سفید یک مثقال زعفران صمغ عربی از هر یک دو دانگ مومیایی و غیره را بر خون بلبان
گداخته جوهر را با گلاب صلایه نموده باقی ادویه را کوفته بنجته و صمغ عربی را با گلاب حل کرده ورق طلا

فنج حب باوز هر و نسخ مفرح شباهی

ورق نقره را با آن حل کرده باقی ادویه را با آن سرشته چها سازند هر جی بقدر نخودی هفت حصه نموده
 هر روز یک حصه آنرا با گلاب و عرق گاوزبان از هر یک ده مثقال فرو برند حب باوز هر حیوانی
 صنعت آن بله از هر حیوانی مجرب باوز هر معدنی خطائی عود هندی قر قفل سنبل الطیب دار چینی
 جوز بله از هر یک دو دانگ عنبر شهب تنی زعفران ورق طلا و ورق نقره از هر یک نیم دانگ
 صمغ عربی یک دانگ صمغ راجکلاب حل کرده ادویه را کوفته بخیته با آن سرشته حب ساند هر جی بقدر
 نخودی هر روز دو حب آنرا با گلاب و عرق گاوزبان پنج پنج مثقال فرو برند حب باوز هر حیوانی
 دیگر نیز از آن قدس اند سه است صنعت آن باوز هر حیوانی یک دانگ و نیم یا قوت رمانی اصل بخش
 مردارید ناسفته مصطلکی رومی درونج عنقری حب بلسان از هر یک نیم مثقال زعفران چند سیدتر
 موسیائی دارا بجدی از هر یک یک دانگ ورق طلا و ورق نقره مشک تنی عنبر شهب از هر یک نیم
 دانگ صمغ عربی یک دانگ اول مرتبه عنبر و موسیائی را بر و عن پیسته که داخته پس جواب هر را که با گلاب صلاویه
 کرده باشند با آن بسرشد و صمغ عربی را بکلاب حل کرده ورق طلا و ورق نقره را با آن حل نمایند
 و آنچه باقی مانده از ادویه کوفته بخیته مجموع ادویه را با صمغ محلول سرشته حب سازند هر جی بقدر نخودی
 و هشت حصه نموده یک حصه را واکندارند و باقی هفت حصه را در هفت روز با گلاب هر روز یک حصه فرو برند
 حب باوز هر حیوانی منقول از خط حکیم محمد طاهر ولد حکیم صالح خان مرحوم باوز هر حیوانی اصطهباناتا
 یک مثقال و دو دانگ مشک تنی مصطلکی رومی دار چینی قر قفل قاقله صغاریا قر قره حافظ سلیم
 بزر النج سفید عود قاری خام زرنبا و همس مسخ نهین سفید حب الغار ابریشم مقرض از هر یک یک
 مثقال زعفران خضیه الثعلب مصری صمغ عربی از هر یک و مثقال فیون کازرونی سه مثقال و نیم
 جوز بله انبساط از هر یک و مثقال و نیم صندل سفید میون از هر یک یک مثقال و نیم ورق طلا
 ورق نقره عنبر شهب از هر یک نیم مثقال عسل مصفی سه مثقال گلاب پانزده مثقال عسل راجکلاب
 حل کرده باقی ادویه را کوفته بخیته با آن خمیر کرده حب سازند هر جی بقدر نخودی مفرح شباهی از
 حضرت صاحب خلافت التجارب صنعت آن باوز هر حیوانی اصطهباناتا ده درم جد و از خطائی مجرب
 پانزده درم زعفران پنج درم ابریشم محرق باوز پنجویه از هر یک هفت درم زهره کرمانی اصل
 بدشتانی از هر یک شش درم گاوزبان سه درم و نیم ورق گل سرخ هشت درم عنبر شهب دو درم

جلد اول فصل در ذکر جنوب باوزهر و تعریف باوزهر قنذمی

۸۴۹

مشک خاص که در صندل سفید در و پنج عقری از هر یک چهار درم آله مقشر زرباد از هر یک سه درم و نیم ورق گل سرخ هشت درم او و یک کوفته بخیه باوزهر را بر سنگ سماق صلایه نموده جمله را باوق بهد مشک سرشته نیم خشک نموده با شربت سیب شیرین معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربت کیشقال و اگر حب خواهند قدری نبات و قلیلی صمغ عربی در بهد مشک خسیانیده آن سرشته جنوب سازند هر حبی بقدر نخودی و فلفل و ماشی شربی اقویا را مقدار نخودی و متوسطین را بقدر فلفل و ضعفار بقدر ماش و گفته اند که در ملک هند از شکم بعضی حیوانات جنگلی نیز نوعی از باوزهر بر آید قریب بجز التیس و در فح ضعیف تر از آن و بعضی مبالغه نموده و قریب بآن گفته اند و اصل ندارد و نیز در شهر مانی ولایت کوکنده و تلخانه که از حد و ملک و کهن است از روده گا و گاو میش جنگلی نیز بر می آید و بسیار و وافر است مدور سبز زرد رنگ بی رونق و جلایا باشد و تابست مشقال دیده شده بسیار کم قوت و ضعیف الفحل است و نیز گفته اند که در جزایر بحر هند و چین نوعی از فاو زهر میمونی بهم میرسد که از روده میمون بر می آورد و رنگ آن بزرودی و شکل بیکی و درازی و باریکی مائل بادشاهان قیمت تمام میخورد و در خزان خود نگاه میدارند و با احتیاط آن قوم خواص جگر کور دارد و در باب ادب مبالغه بسیار نمایند باوزهر قنذمی و آن سنگ است مدور باندک طولانی شکل و برنگ دانه بوز بو اندک تیره رنگ ترک کوچک بقدر نیم مشقال و تا دو مشقال نیز دیده شده میگویند که در زهرهای بعضی از خار پشتهای جنگلی و بعضی از جزایر یک فزنگ بهم میرسد گویند که آن جزیره بنا و یک که جاوه نیز نامند و علامت بهم رسیدن آن در زهر آن آنست که آن حیوانی روز بروز ضعیف و لاغر میشود و از میان قنذمهای دیگر برآمده جدا او تنها میگردد و اگر مطلع نشوند و بر نیارند آن را او را ملاک میگردد و از خواص آن آنچه یافته و شنیده شده آن است که نافه است از برای سوء هضم و اکثر انواع هیضه با دوا علاج کرده و امراض بارده طبع و بعضی هموم و طریق استعمال آن آنست که در ظرفی مقدار پانزده تا بیست مشقال آب شیرین خالص کنند و آن سنگ را با شکلی در میان آن که از رند تا آب تلخ اگر دو پس آنرا بر آورده آب را بمریض بخوراند و آن سنگ را خشک نموده نگاه دارند اگر بیکه فحشکین تمام نیابد مرتبه دیگر نیز بدستور بخوراند و این سر چند بزرگتر و آب را زود تر تلخ کند بهتر و خواست نیز آنکه چون مکرر

از ارباب اندازند و یا کهنه گرد و قوت آن ضعیف میگردد و آب را دیرتر تلخ مینماید و از این جهت آن
 نیز چیزی تخلیل می یابد و کوچکتر میگردد و شاید رفته رفته قوت آن باطل شود و تمام که اخته گردد و فصل
 در بیان بادزهر معدنی آن را بر عربی حجر السج و فارسی بادزهر کانی و زهر مهره نامند و در
 نیز زهر مهره مشهور است و در بعضی لغات معروف به قطاس است و آن حجر معدنی است و معادن آن
 در ملک خطا و خیال چین و هند از جمیع و کهن و ثبت و قدما رود و در ملک باختر و خراسان و کرمان
 و توران و خلیص است که در نواح مدینه طیبه است و بهترین آن خطائی پس قندماری پس خراسانی پس
 خلیصی است و بدترین آن و کهنی است و آن با قسام و الوان کثیر نظر رسیده گویند که الوان منفرد آن
 پنج است زرد و سفید و سبز و آبی و سیاه و این پنج قسم را اخته دیده و الوان دیگر مانند سیاه و باین
 و سفیدی و بنیک و سبز و زرد و مائل سبزی و سیخ و شلغمی و مخطط بخط سبز و زرد و سیاه
 و ابروی بدین الوان و سخودی یک رنگ نیز بنظر رسیده و بالجملة این حجر الوان و اقسام بسیار است
 اما امتحان خوبی و بهترین آن انواع است یکی آنست که سخت نرم امس خوش قماش خوشبو باشد
 و زرد و سائیده شود و از سائیده آن بوی خوش قریب بوی مشک و عنبر بنام رسد بلکه سائیده
 آن نیز خوشبو باشد و بعد از سائیدن هر رنگ که باشد سفید و کف دار بر آید و خوش طعم بود و هر چند سفید
 و کف و بوی آن زیاده باشد بهتر است دیگر آنکه چون بافیون یا آب برک نیم سائیده تلخی آن هر دور از تلخ
 کند و یا آنکه چون برک نیم را بخانند و مقارن آن زهر مهره سائیده بخورند تلخی آن محسوس نگردد و بخور
 افیون را دیگر آنکه گفته اند که چون در آفتاب بگذارند عرق کند و که اخته شود و آن عرق را اگر بخورند
 صاحب تب و هندتپ او زایل گردد و شاید این توهمی باشد و اصلی نداشته باشد و دیگر آنکه گفته اند که چون
 بر طعم یک لیمو له شده باشد که از عرق کند فاد زهر بسیار خوب است و الا نه و دیگر آنکه گفته اند که چون بقدر
 و در جوانان را بسایند و بخور دهنی دهند اگر افعی را بکشند باد زهر خوب است و علامت خوبی آن نیز آن
 که چون سمی بچوانی بخوراند و یا آنرا بگزینند و بعد از آن قدری معده از آن سائیده بان حیوان بخوراند
 و در صورت گزایندن نیز بر موضع کزیده بماند اگر وضع سمیت نماید بسیار خوب است و الا فلا امتحان دیگر
 آنکه در یکی از رسوم مشرق و به یا ملد و غدا امتحان نمایند اگر نفع و اثر تمام از ظاهر شود خوب است و الا نه و شاید
 بعضی از این اقوال خالی از مبالغه نباشد و فرق میان خطائی و صینی و غیر آن مانند خراسانی و کرمانی و قندماری

جلد اول در بیان مزاج و طبع این سنگ و بیان منافع و خواص

۸۶۱

و شاه مقصودی و هلیسی است که خطائی و چینی نرم میباشد و باقی صلب و لیکن صلابت بعضی زیاد و بعضی کمتر و در باقی اوصاف از خوشبوئی و خوش طعمی و خوش رنگی و قماش و صفائی جوهر سنگ و ملاست و سفید بر آمدن محاکم همه برابرند با نریت خطائی و بعضی از قدیمی اطباء خبرسانی را در نفع و اثر مساوی با چینی ملبه زیاده از آن میدانند و بغدادی نیز برین است و بهترین الوان آنرا زرد و صاف نیم رنگ و بعد از آن اغبر و بعد از آن مائل بسبزی و خودی گفته حاصل آنکه هر سنگی که متصف باوصاف مذکوره و بسیار خوشبو باشد و بهر رنگ و از هر جا که باشد بسیار خوب و با تر یا قیت است هر چند بیشتر بیشتر و هر سنگی که اوصاف مذکوره در آن کمتر آن صیفت تر و در بیان مزاج و طبع این سنگ اطباء در آن اختلاف است بعضی گرم میدانند و بعضی سرد و بعضی معتدل و بعضی معتدل مائل بحارث و قول با اعتدالی اقرب بصواب است و یا پس در درجه دوم بالاتفاق بیان منافع و خواص آن گفته اند موافق است بجمع مزاجها بحسب آنکه نفع آن بحاکمیت است نه بطبیعت فقط و دفع جمیع سموم نماید و تا و از ده قیراط آن که قریب یک درم باشد مقاوم جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی است و چون آنرا اصلاح نموده و حسب نسخه هر روز یک قیراط آنرا خورد و بر نذ تا چهل روز حافظ صحت مانع ضررهای و باقی و اختلاف میاه و آبویه و مانع تعفن اخلاط و زایل کننده سمیت آن و مهبی و مقوی اعصاب و قوی و مفصل و رافع اورام بارده و حاره است و جهت خفقان و ضعف قلب و معده و اسهال و در او اثر میضه که قوی و اسهال نباشد و جهت ربو و ضیق النفس و از آله غم و هم و خوش و مایه و طاعون و بواسیر و آبکلاب یا حوق بید مشک یا غیر آن از عوایدی مناسبه یا آب خالص سائیده آشنا میدن و اگر با دویه مناسبه و دیگر ترکیب نمایند نیز بسیار موثر و شتر نبی از آن یک قیراط تا و از ده قیراط است افلاطن در کتاب جامع الخواص در فصل دوازدهم کافی میگوید که سم را جذب مینماید و شریانات و بدن را از آن پاک میسازد و تنقیه میکند و خون را از سمیت خالص میسازد از هر سم قاتلی که باشد هرگاه مبادرت در خوردن آن نموده شود پیش از آنکه او را بکشد شدن سم در بدن و همچنین نفع می بخشد نفع ظاهرین در گردیدن جانوران و حیوانات سمی اگر بسایند و بر موضع السع بموام ارضیه بپاشند سم را برترشح دفع مینماید و حکیم محمد باشم طهرانی در رساله فادیه بریه خود نوشته که از غائب آثار آن این است که شخصی از روی جهل در حالت خمره فصد کرده و دروشد پیری در جانب بکر وزیر اضلاع او عارض گشته بود سه دانگی ازین فادیه بر لبه فصد در یک روز با و داده شد

جلد اول بیان منافع و خواص و فصل در ذکر حبوب باوزهر

۸۴۲

هر مرتبه از او تخفیف یافت تا آخر روز مرض و وجه او بالکلیه دفع کردید و صحت یافت و اگر کسی را
 بیشتر مسمومی فصد کرده باشد قدری از آن سنگ را بسایند و بر آن بپاشند مضرت نرساند و اسطوخودوس
 گفته که اگر از باوزهر معدنی نوع انگشتری سازند و در دست کنند و همیشه با خود نگاهدارند مسموم بدارند
 آن چندان اثر نمیکند که در غیر آن و دستی که در آن این انگشتری باشد اگر داخل طعامی کنند که سمیت داشته
 باشد صحت و قوت آنرا ضعیف و کم میگردد و ازین قبیل است زکیر آن و نقل کرده اند که اگر برین سنگ
 و فنی که در درج عقرب باشد صورت عتربی نقش کنند و بر نگین و آن انگشتری طلا نصب نمایند عقرب باز نهد
 آن مضرت نمیرساند و نزدیک او میخورد و با خود داشته آن انگشتری نیز این اثر دارد و اگر این انگشتری
 را با انگشتری که اسطوخودوس کرده در دهن صاحب مسموم گذارند و بکند نافع است و او را بچیند اگر بر موضع نفع
 عقرب و بواس و طلیات ذوات المسموم مثل در اسج باشد نافع و موثر باشد و بدل آن زمر و سبز صاف
 خوش رنگ ابدایی لقب که مشهور بر مردم است بوزن آنست و طبع مزاج و قدر شربت زمر و نیز بنیاد
 معدنی برابر است چون آب سرد یا نباتات یا با عسل بنوشند در جمیع احوال قائم مقام است و زبرد صفت
 نوزانی نیز در دفع و اثر قریب بر مردم اعلی است لیکن گفته اند بسبب یاقتی پیوستگی که دارد و بدانجهت شفا
 تر و جوهر و صافتر از زمر است و لهذا از درجه اعتدال سخاوت یافته و مثل آن بدل کیشیل نمیرد و توان
 بود و گفته اند که اگر باوزهر سفید کافی را با آب بسایند و بر عضو که بواسطه سقوطه و ضربت متاثر شده باشد طلا نمایند
 از آله الم منع تورم آن مینماید و چون زهر خورده را بخوراند زهر را بطریق دفع مینماید فصل در ذکر
 حبوب باوزهر معدنی حسب باوزهر معدنی چون چهل روز ستوالی بدان مداومت کرده شود
 جمیع منافع مسطوره در باوزهر از آن بطهور میرسد صنعت آن باوزهر معدنی مروارید ناسفته که با
 شمع طباشیر سفید گل و غسانی کل از منی مشغول صندل سفید از هر یک دو درم و نیم ورق نقره یک درم
 ورق طلا نیم درم غیر اشهب دو دانگ کوفته بچینه بشناسد حسب ساخته هر روز و دو حب آن را با طلا
 فرو برند حسب باوزهر معدنی دیگر تالیف آن مرحوم بحسب جمیع خواص مذکوره و در تقویت باه موجب است
 صنعت آن باوزهر معدنی پنج مثقال مروارید ناسفته که با یاقوت زمانی زمر و کهنه سبز صافی مرجان قرمز
 شتاقل مصری همین سبز همین سفید طباشیر گل کاو زبان صندل سفید و اچینی از هر یک یک مثقال و
 یک دانگ و نیم زعفران چهار دانگ غیر اشهب مشک قوی خالص از هر یک نیم مثقال جوهر را با طلا

نموده ورق طلا محلول نیم مثقال ورق لقره محلول چهار دانگ ادویه کوفته غنبر شهب را با نبات
 سوده مجموع حب سازند هر حبی بقدر نخودی هر روز چهار حب اگر افزون بر نه حب با دوز هر معدنی
 در تقویت قلب دفع سموم و از آله ضرر بخواهی سعی و اصلاح و اخلاط فاسده بدن بی نظیر است
 صفت آن با دوز هر معدنی خطائی یا قوت رانی مروارید ناسفته کهر بامی گل ارمنی محلول در روغن
 تخمرب حب بلسان سقاقل مضری بهمن سرخ بهمن سفید حب الفار طباشیر سفید گل گاوزبان صندل
 سفید دارچینی از هر یک یک مثقال زعفران نیم مثقال غنبر شهب شک خالص ورق لقره ورق طلا
 از هر یک یک دانگ و نیم جوهر را بر روی سنگ ساق با گلاب صلایه کرده ورق طلا و ورق لقره را
 با آب صمغ عربی محلول حل نموده شک زعفران را با گلاب حل کرده غنبر را در روغن بلسان نیم مثقال
 گذاشته باقی ادویه را کوفته بیخته همه را در هم کرده و نیکو سرشته حبها سازند هر حبی بمقدار قیراطی هر روز
 پنجمه و ازین حبوب را با گلاب ده مثقال فرو برند حب با دوز هر معدنی مشهور حب شامی نافع از هر یک
 تقویت قلب و دماغ صفت آن با دوز هر معدنی خطائی مروارید ناسفته سائیده صندل سفید از هر یک
 کوفته بیخته با گلاب با عرق بید مشک سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شرتی از هر حب تا پنج حب
 با گلاب با عرق بید مشک فرو برند سفوف با دوز هر معدنی تا لبت میرزا ابراهیم قتی فرموده اند
 که این سفوف را منافع لا تحصى است و در تقویت باطن و دماغ بی مثال است و با وجود این افعال
 نیست بسیار صفت آن با دوز هر معدنی خطائی مروارید ناسفته از هر یک پنج مثقال عود قاری عود
 الصلیب شیر منخک دانم حل اسطوخودوس گل گاوزبان با در پنجویه زر شک منقی از هر یک سه مثقال
 راز بانه گل سرخ از هر یک یک مثقال غنبر شهب یک مثقال نبات سفید کھید و پنجاه مثقال کوفته بیخته
 سفوف سازند شرتی یک مثقال و نیم با گلاب سفوف سازند با در پنجویه معرب با در گبویه فاری
 و بهربنی مضج العلب و بعد از تجیه و سر بخان نیز نامند و بنده ی بلبی نوشن و آن نباتی است در شنبه
 بهاد رنگ و خود رو و بستانی میباشد فوس را که برکش لطیف و طولانی و اطراف برکش مثل آره
 و شاخش بر شعبه و شبیه بر بجان گلش بنفس امل سرخی و بجای سبزی با طعام میخورند و سبزی
 و صیفی میباشد هر سال تخم آن میزند و تخمش شبیه به تخم کتان و اخگر و نوع دیگر در بلوی باو شبیه
 و از آن تند بو تر و برکش مائل به تدویر و صحرانی و بستانی میباشد بی ساق و شاخها و بسیار از یک

تعریف بادرنجبویه و نسخ شراب بادرنجبویه

جلد اول

۸۶۴

شاخ و پنجه میروید و برگش با شستنی و عریض و از یک نفع بزرگتر و گلش سفید و کم تخم و در دارالفر
آنرا بادرنجبویه میدانند و ریشه او مثل نفع هر سال سبز میشود و اگر به این نوع را دوست میدارد و
جمعی بر دوراکی میدانند و آنچنان نیست و حکیم میر محمد مومن نوشته که آنچه مولف اختیارات بدلی گفته
که آن بالنگوست غلط است چه تخم بادرنجبویه با یک ترا از تخم ریحان و عجب است و حقیر تخم بالنگوست
گفته گیاه آنرا از جلد ریحان مشابه نموده و آن ریحان سبز بزرگ است و در بویش شاه سفره بادرنجبویه
در دو م گرم و خشک است و مقوی دل و دماغ و هواس و معده و جگر و مفرج و مفتوح و ملطف طعام
علیظ و ناضم و مروت و کا و حفظ و جهت عسر النفس و خفقان و غشی و فواق و تحلیل سودا و امراض بلغمی
و کالوس و امراض و رگین و کرده و رفع سموم مطلقا و وحشت سوداوی و سده دماغ و ناضم
و برک نحوق آن از پنجه نرم ناده درم با شراب جهت کزیدن سک دیوانه و رتلا شراب و ضماد
سفید نمایند آن جهت از آله بوی شراب و بد بوئی دندان بسیار مؤثر و مضمضه طبعش جهت فساد
دندان و جلوه ران جهت احتباس حیض و ضاوش جهت درد مفاصل و طلاهی آب آن جهت جرب
سوداوی و غلظت و نار فاسی و آکله و رفع لرزه و تشویه و باهک جهت خنار و رسته درم آن
بایم درم نظرون جهت قریه امعاء و با یک متقال نظرون جهت رفع ضرر فطر و ساروغ و لموق
آن با عمل جهت عسر النفس و نفس انتصابی نافع و مضر و ک و مصلح صمغ عربی و کزدر و بدش و دوزن
آن ابریشم و دو مثقال آن پوست ترنج و قدر شربت از خشک آن ناده درم و از تازه اش
نایبیت درم و تخم و در افعال ضعیف تر از برکش است و کمیتهال او جهت رفع لرزه و تشویه
و مضع نافع و قدر شربتش تا دو مثقال است شراب بادرنجبویه امراض بارده و سوداوی و غر
و سدای دماغی و خفقان بارده و سوداوی و طبع نافع است صنعت آن آب بادرنجبویه
تازه بکین و با یک من قند سفید بقیام آورند و اگر تازه آن نباشد پنجاه مثقال بادرنجبویه خشک را
بپوشانند و با لایند و با یک من قند سفید بقیام آورند شراب بادرنجبویه مرکب برک بادرنجبویه
سفت متقال نیم تخم بادرنجبویه تخم فز خشک تخم کاسنی از هر یک ده مثقال گاو زبان اصل الکوس
اندر هر یک پنج مثقال راز یا نه بخیج فستق از هر یک مثقال ابر ساسه مثقال کلاب یک دینا آب سیب
شیرین دو بیت مثقال قند سفید یکصد و پنجاه مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند شرب یک قبه

جلد اول مسح عرق بادرنجبویه و فصل در بیان باد مہرج بہ نسخہ باسلیقوت

۸۷۵

صنعت آن شراب بادرنجبویه کہ نسخہ رئیس در ادویہ قلبیہ ذکر کردہ و در اکثر اقسام صنعت قلب و دماغ و تقویت آنها مجرب است تخم کاسنی تخم فربج شکم بادرنجبویه از ہر یک دہ مثقال گاو زبان کیلائی گل گاوزبان از اینچ ہفتہ اصل السوس مقشر از ہر یک مثقال بر سیا و ثنائ بسفایج مستقی مقشر اقیون از ہر یک پنج مثقال بادرنجبویه نہ مثقال در کلاب و عرق بید مشک و آب سیب خیسانیدہ جو شانیہ صاف نمودہ با یکصد و چهل مثقال قند سفید بگوام آورند عرق بادرنجبویه مقوی اعضای ریسہ و معده و مفرج و مفتح و ملطف و ماضی طعام و مذکی ذہن و حفظ و بار و المزاج را نافع است صنعت آن بکبر بادرنجبویه تازہ سبز و در یک کند و در یکس آن شش من آب خالص شیرین داخل کنند و اگر تند خوانند کمتر و اگر ملایم خوانند زیادہ و بدستور متعارف عرق کنند و اگر بربک بادرنجبویه تازہ سبز نیا شد از خشک آن بکبرند و در یکس آن ہشت من آب با کمتر یا زیادہ بنا بر اغراض داخل کردہ عرق کنند فصل در بیان باد مہرج بہ نسخہ سید اسمعیل جرجانی رباع غلیظہ در معده و اختار بہ تحلیل بر دوسدہ مای کبد و طحال بکشاید و ضیق النفس و یرقان سدی و استرخای اعضا و برودت رحم و تب رنج را مفید و حیض بکشاید و معنی آن تریاق الریح است مانند بادرنجبویه کہ تریاق السم است و در ایفون نیز ذکر یافت صنعت آن ہزار اسپند حلبہ از ہر یک سدہ درم زرنبا در رنج عقری با قور فلفل سیاحہ سیاحہ اسارون قسط تلخ زنجبیل زعفران از ہر یک دو درم کوفتہ بنجہ تبسل مصفی شدہ وزن ادویہ بدستور مفریحون سازند شربتیکہ مثقال باد مہرج بہ نسخہ سہم قندی در قرابا و زرنبا و ترکیب خمسہ مغزی الیہ نافع از برای برودت معده و ورم و احتباس طمث و رباع غلیظہ آن صنعت آن زرنبا در رنج عقری بزرالنج سفید جندبیدہ ستر فلفل سفید فلفل سیاحہ دار فلفل قسط سنبل الطیب اکلیل الملک بزرالاسف نانچواہ قو قفل شونیز زنجبیل جاد شیراشتی قندہ سبکیج حب از ہر یک شش درم حرل و ج ترکیب الفارمیہ سائلہ خربق سفید زعفران سد کوفی از ہر یک دہ درم مر و ایدنا سفستہ سدہ درم مکی صافی صبر سقوطری از ہر یک دوازدہ درم حلبہ پانزدہ درم صمغ زالب شراب حل کردہ باقی ادویہ رکوفتہ بنجہ تبسل سہم شربتیکہ از یکدرم تا دو درم و در نسخہ دیگر شربتیکہ از یک مثقال تا دو مثقال است بزرالاسف تخم کبر است فصل در ذکر نسخہ باسلیقوت باد آنکہ باسلیقوت بمعنی کحل روشنائی است و بمعنی جالب السعادت نیز گفته اند و گویند بلغت یونانی بنجہ

نسخ باسلیقونات جلد اول ۸۶۴

ملک اعظم است و باسلیقون دوائی ملکی است و نام پادشاهی است که این دو واجب است و ساخته شده
و با سم آن تهرت یافته و بقدر اول مولف آنست باسلیقون کبیر تاریکی چشم و ابتدای نزول آب و موه
و جرب و سبل و طفره و شترناق را نافع است صفت آن کف دریا اقلیمیای نقره از هر یک ده درم
نک اندرانی سافج هندی سفید آب از زیر فلفل دار فلفل سنبل الطیب سرمه اصفهانی از هر یک
دو درم نک هندی قر فلفل دواله از هر یک دو درم صبر سقوطری عصاره مایینا مس سوخته از هر یک
پنج درم مامیران چینی نوشادر زرد چوبه از هر یک سه درم بلبله زرد و چهار درم مثل غبار ساییده
چشم کشند باسلیقون کبیر جالی و حافظ صحت چشم نافع از برای جرب و کله و غشاه و غلظت
اجفان و سبل و موه و بیاض کهنه و در هر مرض که از حرارت نباشد این دو بهتر است از از روشنائی
شیخ در بس گفته که این دوائی است جلا دهنده از برای چشم میکشند در حال صحت و در روز
یک مرتبه یا هر دو روز یک مرتبه پس جلا میدهند بصرا و حفظ صحت چشم میسند شغالی گفته که تاریکی
چشم را ابتدای آب و موه و جرب و سبل و طفره و شترناق را نافع است صفت آن به نسخ
نیک که در جمله ثانیه از قرابادین قانون نوشته اقلیمیای فضا زبد البحر از هر یک ده درم مس
پنج درم سفید اب قلعی نک اندرانی از هر یک سه درم نوشادر دار فلفل از هر یک دو درم قر فلفل
اشنه از هر یک یک درم فلفل چهار درم کافور ریاحی نیم درم کوفته صلایه کتد بسنگ ساق و پودر
کشند باسلیقون کبیر به نسخ شیخ داود صفت آن اقلیمیای فضا زبد البحر از هر یک ده درم
مس سوخته سفید اب قلعی نک اندرانی فلفل سیاه جعه نوشادر دار فلفل از هر یک دو درم نیم
مترقه اشنه از هر یک یک درم کافور نیم درم و در بعضی نسخها سرمه اصفهانی چهار درم داخل است
و باکی نیست از داخل بودن آن باسلیقون کبیر به نسخ حاوی صغیر صفت آن زبد البحر اقلیمیای
زهری اقلیمیای فضا از هر یک ده درم مس سوخته پنج درم نک اندرانی سافج هندی سفید اب
فلفل دار فلفل چند یک ستر سنبل الطیب سرمه اصفهانی از هر یک دو درم قر فلفل یک درم صبر سقوطری
پانزده درم اشنه یک درم مرصافی مامیران چینی نوشادر زرد چوبه از هر یک سه درم پوست بلبله زرد
چهار درم نک طعام یک درم و در نسخه دیگر صبر چند درم و قر فلفل دو درم است و این نسخه آخر است
ادویه کوفته و جرب ریخته وقت حاجت در چشم کشند باسلیقون دیگر که همین خاصیت دارد و صفت

آن زبد البحر اقلیمیای فیضی قشیشای فیضی قوتیای هندی و اچینی سنگ بصری
 سرمه اصغیانفی بلید سیاه شجرف از هر یک پنجم سلیقه قرفل از هر یک چهارم و نیم پوست بلید
 زرد پوست بلید کابلی صبر سقوطی شادنج مدسی مغسول از هر یک سه درم زنجبیل بامیران
 فلفل دار فلفل نمک هندی نمک اندرانی نمک سرخ از هر یک دو درم زعفران مروارید مسفتی شاد
 از هر یک یک درم بستر صلایه کرده بکار دارند باسلیقون کبیر مقول از قرابادین کو تو اقلیت
 بصری بر دو ابتدای نزول آب رافع است و منع کند از فرو آمدن آب و جرب چشم و دسه را که بسبب
 رطوبت باشد سود و بد صنعت آن زبد البحر اقلیمیای فیضی قشیشای فیضی قوتیای هندی و اچینی
 مایثا صبر سقوطی زرد و چوب از هر یک دو درم و نیم پوست بلید زرد و دو درم مرصافی بامیران
 چینی نوشادر قوتیای هندی قوتیای کرمانی طباشیر سفید از هر یک یک درم و نیم مس سوخته اسفیداج
 رصاص نمک طبرزد و سافج هندی فلفل دار فلفل حیدر سنبه الطیب سرمه اصغیانفی نمک قطعی
 از هر یک یک درم آشنه قرفل از هر یک نیم درم نمک حمیر دو استار کوفته به حریر بنجته سختی نموده
 بکار برند و در بنجته دیگر مشک برگ کی دایک داخل است باسلیقون صغیر در دفع قریب است
 باسلیقون کبیر صنعت آن اقلیمیای فیضی کف دریا از هر یک پنجم مس سوخته اقلیمیای فیضی
 از هر یک دو درم و نیم فلفل دو درم اسفیداج رصاص مغسول نمک طبرزد که آنرا نمک اندرانی
 خوانند از هر یک یک درم و نیم نوشادر دار فلفل از هر یک یک درم دواله قرفل از هر یک نیم درم فلفل
 مشک از هر یک یک دایک و نیم اجزاء کوفته بنجته سختی نموده بکار دارند باسلیقون صغیر نافع از برای
 جمیع آنچه نافع است از برای آن باسلیقون کبیر صنعت آن به نسخه شنج ریس اقلیمیای فیضی است
 ورم شادنج مغسول نوشادر دار فلفل از هر یک دو درم مس سوخته فلفل سفید آب نمک اندرانی
 از هر یک پنجم کف دریا چهار درم نمک هندی قرفل سل بوا آشنه سنبه الطیب از هر یک یک درم
 کوفته بر روی سنگ سماق صلایه کرده چشم کشند صنعت این به نسخه شغالی اقلیمیای فقره پنجم
 روی سوخته دو درم سفید آب قلمی نمک اندرانی نوشادر جیده فلفل دار فلفل از هر یک نیم درم
 کوفته حریر بنجته صلایه کرده استعمال نمایند و در نسخه موگیر بجای روی سوخته مس سوخته است
 به نسخه دیگر صنعت آن اقلیمیای فیضی و درم مس سوخته پنجم رصاص نمک اندرانی

نسخ باسلیقون فصل در نسخ پاشویه

جلد اول

۸۷۸

از هر یک دو درم نوشاد و جده فلفل دار فلفل تویتا از هر یک دو درم زبد البحر دو درم و در نسخ دیگر
 یک درم است قر فلفل اشنة از هر یک یک درم مجموع و کوفته بجزیر نخیده و صلایه کرده الکحال نمایند و در نسخ
 دیگر این باسلیقون بجای جده نیم درم کافور قیصری داخل است باسلیقون که جهت غشاه و
 وسطبری یک و بیاض مزمن را نافع است و سبل و جرب و دمه را نیز مفید صفت آن اقلیمیای
 زبد البحر از هر یک پنج مثقال مس ریخته هفت مثقال سفید بار زرد جده یک مثقال فلفل سیاه نوشاد و دار
 از هر یک یک مثقال قر فلفل اشنة از هر یک یک درم کافور ربع مثقال سافج هندی چند بیکستر سبل الطیب
 از هر یک یک درم کوفته بجزیر سیاه زرد و در نسخ دیگر بجای قر فلفل قر فلفل است و در بعضی نسخا
 سرمه صفهانی چهار درم نیز داخل است باسلیقون و دیگر جرب و سبل و طغفره و دمه و خیرکی چشم را
 نافع است صفت آن فلفل دار فلفل چینی زنجبیل پوست بلبله زرد بلبله سیاه از هر یک پنج درم صبر قوطر
 یک درم و نیم کف دریا شش درم شرف بجزیر سیاه فلفل از هر یک چهار درم کوفته بجزیر نخیده و
 نیکو نموده و بشیشه نگاه دارند و بوقت حاجت بچشم کشند باسلیقون دیگر طغفره و نصف باصره و تشار و
 نزول آب و خارش چشم را نافع است و از برای ورم جن سودمند صفت آن زنجبیل امیران صنی فلفل
 دار فلفل از هر یک دو درم زعفران مروارید ناسفته از هر یک یک درم پوست بلبله زرد پوست بلبله کابی یک
 هندی طاعند را نیلک سرخ از هر یک دو درم شد و پنج عدد سی مشول صبر زرد و سقوطری از هر یک سه درم
 کف دریا تویتا می هندی بجزیر سرمه صفهانی مریشیای ذیسی اقلیمیای ذیسی اقلیمیای صنی از هر یک
 پنج درم بدستور مقرر کل سازند و ادویه بیست است فصل در نسخ پاشویه با بد انگه پاشویه
 صدام و سر سام و صبح الام و مانعی را بنابر جذب مواد با سسل نفع تمام دارد و اینصاحیات را در آخر نوشتها
 بسبب انقباض مسام و تشبیل عرق و بسبب جذب حرارت از باطن بظاهر زودتر منقطع میسازد و استعمال آن
 در عین اشتداد و حمی مفراط الحرارة جابر نیست بسبب گرمی آب گرم و اگر ناچار باشد پاشویه نماید آب مقطر
 مانع سردی و در حال باید که در وقت پاشویه نمودن روایی باین طرف آب و روی بپایه جان سازند
 تا بخار آب بدین مریض نرسد و اصل در پاشویه آب گرم است فقط و از برای اصلاح حرارت با فلفل آب گرم
 ادویه بارده در آن میجو شانند مانند نخاله بجز و برک بید و خطمی و سیلو فرو و امثال اینها و اعانت بر میل داده
 با ساخل ادویه مرخیه چون گل خطمی و برک خطمی و خبازی و امثال اینها و از برای تحلیل انجره منجذیه با ساخل

چون اکلیل الملک و بابونه و عنبر النخل و سبوس کنندم و از برای جذب مواد با سافل مثل خردل و حلیله و نمک و دوسمه و امثال اینها و طریقی استعمال آن آن است که ادویه را در آب بسیار بجوشانند و در وقت طلوع بر آن را بپوشند که بخار آن بیرون نرود پس فردا آورده بگذارند تا بخار و گرمی آن کم گردد و صاف نموده و در آفتاب برده پایهارا تا از آفتاب بر نه کرده در لگن و یا طشت بگذارند و آب را از بالا آهسته آهسته بریزند و یکسره حامی از اعلی با سافل بالند و پرده میان طرف و روی مریض حاصل ساز چنانکه گذشت و باید که آب بسیار گرم نباشد که پاسبوز و در امراض حاده هر چند مایل بسردی و عمدتاً با بهترین پس پایهای را بچاوری خشک نموده در چادر خشک دیگر زمانی پیچیده دارند پس باز نمایند و این عمل بحسب حاجت در شبانروزی دوسمه مرتبه میتوان نمود و بعضی گفته اند که گذشتن پایار در پاشویه در ظرف عمیقی که عمق آن تا زانو باشد و آب خالص گرم یا مسطر بخ ادویه آن مقدار در آن باشد که پایا در آن غرق شود و مالیدن ساقها از اعلی با سافل مدام که مریض را خوش آید و طبع او بر دشت کند بهتر است و در هر حال باید که هنوز در آب گرمی باقی باشد که ریختن از اعلی با سافل از قضا به یانگه اشستن پایا در ظرف عمیق را به قوت نمایند گذشتن و ستهادین آب نیز جذب بخار از دماغ و دل میکند و بر کاه حرارت آشفته داشته باشد و جذب آنچه ضرور باشد اقتصار بر غسل اطراف بهتر است از غرق آنها در آب گرم چه گذشتن اطراف در آب گرم نزد حدت حرارت محدث زیاده ای گرمی است و باید دانست که هر وقت که شد رطوبت در علین کرده شود جهت جذب مواد با سافل باید که ابتدا از اعلی نموده با سافل آید بدین قسم که پارچه که باس طولانی گرفته اند پنج را بنمایند با سافل آید تا کعبین و در وقت باز کردن از سافل با علی روند و بعد از باز کردن بلافاصله پایار با آب گرم بشویند تا آنچه به باجه بر نمایند و این امور مذکوره واجب الحفظ و ضروری و مراعات آن لازم است پاشویه نافع جهت امراض حاده حاره مانند صداع حاره و حمیات حاره حاده و امراض قلب و کبد حارین و سایر امراض حاره صنعت آن کل نبشته کل نیلوفر گل خطمی از هر یک یک جزو شکوذه یک یک بید یک خطمی برگ خمازی از هر یک یک سبوس جود دشت و آب بسیار بجوشانیده صاف کرده و در آفتاب نموده بطریقی مسطور پاشویه نمایند و اگر جمیع ادویه بدست نیاید آنچه بدست آید کافی است پاشویه معتدل در امراض هر کس صنعت آن کل نیلوفر گل خطمی با بونه اکلیل الملک از هر یک یک جزو سبوس کنندم سبوس بوز هر یک سه شت برگ بید یک قیضه

جلد اول نسخ پاشویه و باب الباء و تعریف بتیسه باب الباء و نسخ پنجه جوش

۸۸۰

همه را با هم در آب بسیار بجوشانند و صاف کرده در آفتاب نموده بطریق مسطور پاشویه نمایند یا شوی و مگر
جهت امراض بارده و ماغیه صنعت آن گل نیلوفر گل بنفشه بابونه عناب التلب گل ختمی زوفای خشتک کلین
الک از هر یک یک جزو بسوس کندم سه شست حله و جزو و سربیک و نیم جزو در آب جوشانیده بطریق پیش
پاشویه نمایند یا شویه حاره جهت اماله ماده بارده و ماغیه صنعت آن بابونه الکلیل الکلب عناب التلب گل
زوفای خشتک خردل حاشا کافیتوس از هر یک بقدر حاجت بسوس کندم سه شست و در آب بسیار بجوشانند
و بطریق مقرر پاشویه نمایند باب الباء مع التاء المثناة الفوقانیة بتیسه مضاعفه بد آنکه
بتیسه لفظ هند است و معنی آن سی و دود و است یعنی این نسخه سی و دود و است و مضاعفت آن
و چهار و او اکثر آن ادویه هند است نافع جهت امراض بارده و سرد مزاجان و پیران را موافق صنعت
آن تخم تا کلها تا تخم آنکس بجبهه سردی تخم کواخج به پیل جزو با سبزه دانند و قله سبیل الطیب
اشنه سافج زرنبا و موصلی سفید مین کلان ماین خور و گل سپاری گل لسته گل دماوه مندی بکنند
گل کیکر گل خرنز بره پوست کیکر پوست و زیت موسری سپاری بره صمغ بجنه موصله سبیل قرغی
تیزرات سپاری چپالنه اند جو شیرین فلفل دار فلفل زنجبیل دار چینی سمندر رسوبه صمغ پلاس ناز و پیل
جوز اسد و سمندر پیل سنگهاره تلب مصری صمغ سینیل زعفران متواریل حرناسارک متوکره کاز
متوکره دام شیرین صمغ بول بر و پنجه مغزیه مشک خالص مغز چغوزه کبیل کبیل استاور کوکبه و سنگد
ناگوری کوفته خنجه با سه وزن تمام ادویه شکر سفید علی مزج کرده بقسم حلوا سوآن پنجه نکند دارند
و در موسم سرما بقدر سردی مزاج تناول نمایند باب الباء مع التاء المجریه فصل در
بیان پنجه جوشاب پنجه جوش به جهت معده و ضعف آن و برودت جگر و وجع ظهر و مغاسل
و قویخ و لغوه و تسیان و وجع کرده نافع بود و رنگ را صافی گرداند و بوی دمان خوش کند و باه را
قوت دهد و حفظ را زیاده گرداند و بول براند و باد را بشکند صنعت آن شراب انگوری یکصد من گوشت
سرخ از کوسفند فربه بیست من عود قاری غرقی تمام ده درم جوز بوز از عزان مصطلکی رومی خولجان
از به یک پنجه درم سیاه زنجبیل سفید دار چینی سبیل الطیب عاقر قرحا از هر یک یکدرم پیل بوا
کبابه چینی زرنبا و خرنفل سبزه سه کوفی از هر یک سه درم عسل مصفی ده رطل گوشت را در آب انگور
بجوشانند تا ماهر شود و ادویه را نیم کوفته در کسبه کرده سرکوب را نرم بندند و در آن اندازند

و هر لحظه بالند و یک رطل گلاب اضافه نموده بپالایند و در آخر مشک بتنی و دو انک و غیره شهب یکدرم
داخل نموده و خم چینی ریزند و بعد از شعله استمال نمایند و اگر خواسته باشند مرغ و دراج و کبک و کبوتر بچه
و سنگ خوار و امثال این لحوم داخل نمایند پخته جوش به نسخ دیگر صنعت آن بگیرند آب انگور مثقالی
با انگور رازی رسیده شیرین مقدار یک صدمین گوشت بره فر به گوشت مرغان مثل مرغ خانگی و کبوتر
و شپوچ و دراج و کبک و قمری و فاخته و کجشک مقدار بیست من آب سیب آب انار شیرین آب به شیرین
آب امرود از هر یک ده رطل و در یک کتند و بجوشانند و کف آنرا بگیرند پس بگیرند و عودند و ده
زعفران بخورم قرص سیاه خیر لوکابا به چینی زرباد و سعد کوفی از هر یک سه درم جوز بواصطی
رومی و خولجان از هر یک بخورم سینه سیاه زنجبیل دارچینی عاقر قرقاس سنبل الطیب از هر یک یکدرم
مجموع را نیم کوفته در خریطه کتند و باید که خریطه از دو پاکنه باشد و سر آن را بر بندند و در یک اندازند
تا آب و گوشتها بجوشد و خریطه را لحظه بلحظه بالند و چنان بجوشانند که گوشتها مبر شود و بعد از آن
بگیرند گلاب یک رطل غسل مصفی ده رطل مشک بتنی یکد انگک و نیم و در نسخ دیگر یکدرم است غیر شهب
کیشقال در یک بریزند و زمانی دیگر بجوشانند تا غلیظ شود و چنانچه انگشت پنج شود پس از آتش فرود
آورند و خریطه او بر بالند و بختارند و بیدارند پس باری گوشت که مانده نیز بکفگیر بگیرند و بختارند
و بیدارند پس پخته جوش را بپالایند و در ظرف چینی یا کاشی نکادارند و اگر اوقتی خوانند مصطلکی
زعفران از هر یک یکیشقال کافی است و اگر خواسته باشند که او نیم دیگر بستر یکد ذکر شد داخل
کنند و لیکن غسل داخل نمایند و جوش بسیارند بید که غلیظ شود بلکه همچنان تنگ از آتش بدارند
و بپالایند و در شیشه کنند و نگاه دارند و در وقت حاجت استمال نمایند و باید که بدانی نه و وقتی شراب
مسکر حرام است فصل در بیان بخورات بخور مریم از حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر
عم منقول است که وصف نمودند بخور مریم عم را از برای ام ولد که آنحضرت را بود و فرمودند که
این بخور نافع است از برای هر چنان قبل از و اح باشد از فساد و تخمیل و جنون و صرع و مایه نولیا و امثال
آن صنعت آن فرمودند بگیر لبان سندر و س منقل از رق پوست منقل جبر بری کبریت سفید
منقل یک سدیانی از هر یک قدری کوفته تبطران شامی بقدر سه قطره چرب کرده و همرا یکی کرده
بخور گیران بدرستیکه نیکو و نافع است منقول از طب الامم و بدانکه بخور بفتح بای موحده و خم خا

مسجده وانی را مانند که بر آتش نهند و دود آنرا استعمال نمایند و باد را بپزند و بخار آن بکوبند و در وقت
 میان تخم و تخم آنست که در تخم اجزای مانی و هوایی و ناری از جسم منفصل شوند و تخم آنکه
 از جسم جدا و منفصل نگردند بلکه جان اجزای ناری و هوایی جدا گردند زیرا که اکثر استعمال آن یا بر
 سبب که بر آتش انداخته و طمان و دود آنرا سیکنید بخلاف بخار که در آب حوض داده بخار آن را میگیرند
 و اطباء عموماً گاه بر یکدیگر اطلاق مینمایند بخور معروف بدخته الیه و منقول از کتاب بخورات کوکب
 صنعت آن کند رسد و رس میوه ساند اظهار الطیب قصب الذریره عود قافله مشک طیب عود و نذر
 مقل از برق عبیر شهب قسط صراطک مجموع را کوفته یک جا کرده نزد حاجت بخور کنند بخور
 کمان این است که از نظم نهدی است و بعضی گفته اند که از هر س که بر است صنعت آن عود قاری
 خام بخور را بیان صطک کوکب الارض خمس سک السک گلنار فارسی بزر الیچ پنج افلاک هر یک
 حوض مقل الیه و صندل سرخ سدر و س ایقان طریقه اجزا کوفته یکجا کرده بگلایه بسته
 قلیهای باریک سازند و خشک نموده نگاهدارند و وقت حاجت بخور کنند آن همچنان فنیله
 از غیر گویدن بخور السوسن بگیرند سوسن منسرفع الاقاع یک رطل صطک نه اوقیه قسط و لعل
 حامی صطکی اظهار الطیب غسل از هر یک یک نیم اوقیه و عن بلسان پنج اوقیه ادویه کوفته بیخته با شکر
 لعل و احتیاج سرشته اقراص سازند و وقت حاجت بخور نمایند بخور الورد بگیرند حامی صافی قسط سیلخ
 از هر یک یک اوقیه صطک مقل الیه و اظهار الطیب شنه لادن از هر یک یک اوقیه و در منق از نیم
 بیست و نه اوقیه ادویه کوفته بیخته اقراص سازند و عند الحاجة بخور نمایند بخور یکم مقوی ذهن و دماغ
 و مرکب حواس و مزمل خفیان و غشی است صنعت آن عود نهدی قسط شیرین صندل سفید از هر یک جزو
 مشک کافور از هر یک نیم جزو کوفته بیخته بگلایه بسته چهارم سازند و بخور نمایند بخور یکم لیس غش را
 سود و بود باید که روز سوم بخیر کنند صنعت آن حاشه فودج برود و برابر رسد که بپزند و نزد یک
 بینی دارند قطع اخلاط کند و ایضا جهت اعانت بر قطع اخلاط غلیظه موی سر آدمی سوخته بپایند
 و سبب که آمیزند و بر جبهه طلا نمایند بخور یکم صلیح حار مع ماده را سود صنعت آن نبشته نخلوفر
 قضبان خطمی شمع مشقه مروضه جراده القرح رطب جله یا هر چه از اینها بهم رسد در آب بپزند و در
 ریزند و قدری روغن نبشته یا روغن گل در آن آمیزند و نزد علیل گذارند و بغیر مایند که روی

بر سر چیده انگاب بران کند و آب را حرکت میداده باشد تا بخار او بدماغ بر آید و روزی دوسه بار این عمل
 نمایند و اطراف را با آب گرم بشویند بخور یکصد بار و مع داده رافع میسر و صنعت آن مرز بخورش فوید بخ
 با بوج اکلیل الملک فیصوم شبت شیخ نام غار ادویه پنجه و سر پوشیده انگاب بران نمایند و تطیل
 این آب بر سر نیز نافع است بخور یکصد زکام گرم را سود و در صنعت آن باقی در سر که خیسانده
 و بر انگار نهاده تخیر نمایند و تخین بوق اس قمر و یا بس نیز زکام حار را نافع است بخور یکصد
 ریخی را سود و در صنعت آن راز یا نه آب پنجه تخیر نمایند بسبیل انگاب بخور یکصد زکام و نیز لا بار
 را سود و در صنعت آن با بوج اکلیل الملک مرز بخورش در آب پیزند و بر بخار او انگاب نمایند و اگر سنگ
 گرم کرده را در شراب اندازند و بر بخار او انگاب نمایند همین عمل کند و تخین بقسط و شونیز تاثیر
 است و همچنین تخین بسندروس و مسطر فاعود و فزادی و مجموع بخور و دیگر که زکام بارد را نافع است
 صنعت آن کندر میوه سائله سحر کوفی سندروس اجزائش مساوی کوفته بخیه کلوها ساخته بخور نمایند
 بخور و دیگر زکام و نزله سرد را سود و در صنعت آن کندر میوه یا بس مرقط سندروس
 مساوی کوفته بخیه جهها ساخته تخیر کنند در یک ساعت قطع سیلان کند بخور و دیگر که سده داغ
 بکشد و زکام گرفته را سود و در صنعت آن با قلا و سبوس کندم از هر یک قدری در سر که تر کنند
 و خشک نموده بخور نمایند و داغ را به بخور آن بدارند بخور جهت زکام صنعت آن سیلان را
 بر سر که این گفته ریخته دو دانه استشق نمایند و جهت حبس کردن داده زکام قطع سیلان طوط
 بخور سندروس مجرب است و بخور نبات جهت سیلان داده زکام مفید و اگر گفته را در شراب
 انداخته سر را به بخار آن داشتن جهت در سر مزمن شقیقه و مواد بارده و ماعینه از مجربات است
 و اگر ماده بسیار غلیظ نباشد بجای شراب آب با سر که مزاج بخورست بخور یکصد زکام و نزله حار را
 نافع باشد صنعت آن سبوس کندم آرد و جو با قلا صندل سفید گل سرخ بنفشه گل گز از هر یک نیم درم
 کا فور و انکی کوفته بخیه در سر که خیسانده خشک نموده و دیگر باره بخلا سرشته جهها سازند و در وقت
 حاجت بر آنش نهند و سر به بخار آن بدارند و بخور کشنده خشک پوست نشینی اش نیز مفید است یعنی
 دهنه آن بخور و دیگر جهت ثقل سامعه و دوی و طنین و رایج لغایت نافع است صنعت آن مرز بخور
 سداب فستقین شیخ ارمنی صمغ ابل با بوج اکلیل الملک بنفشه نیلوفر بالسر به جوشانیده و بطریق

کرده بود از طرف او بود و کوشش گذارند تا بخاران داخل گوش شود بخور و دیگر جهت سکن درد
کوشش صنعت آن برک نیم برک آزاد درخت که بهندی بجایین نامند برک فنجکشت که بهندی سببها بودند
از هر یک قدری در آب بجوشانند و باید که در وقت جوش بر طرف بسته باشد یعنی یا انبوه بخاران که
برسانند بخور و دیگر گرم دندان را بیرون آورد صنعت آن بزرگ است تخم کند تا تخم پیاز سیر تر موم با یکدیگر
کوفته کلوا با ساخته و در آتش اندازند و در آن را از قلع یا انبوه بیرون دندان گرم دار برسانند گرم بر آید
بخور نافع برای سوزن مزمن و نفث منق و در وقت آن را از زرد مرصیه سائله قند بالسویه زردیخ
مثل جمیع ادویه کوفته بخیته بروغن گاو سرشته بمقدار فنی خوب بسته باشند تا تخم نایند بخور یک
ر بود ضیق النفس را نافع باشد صنعت آن مرصاف سیلخه قسط زعفران از هر یک جزو بکوبند و به گلاب بشنند
و قرص نموده خشک کنند و آبش و کز کرده دهن را بدود آن بدارند بخور یک صنف دل و دماغ را نافع
و مقوی روح حیوانی و نفسانی بود و بپا آن ضعیف و مجرور المزاجان را فایده دهد صنعت آن سیب
اصغافانی گرفته میان آنرا خالی کرده از گلاب و صندل و کافور و مشک پر کرده و در حضور مرصاف
بجوشانند بگذارند که بخاران بمشام آن برسد بخور و دیگر جهت تقویت دل و دماغ صنعت آن
عود دندی حسن لبان پوست زرد و انج با گلاب سائیده در جوف به وسیله گذاشته بر آتش
بسرانند بخور یک تقویت دل و دماغ کند صنعت آن صندل سفید عود دندی میوه خشک نبات سفید
از هر یک جزوی کوفته بخیته بگلاب نیم کرده خوب سرشته و قرصها ساخته خشک نمایند هر وقت که خوا
بخور کنند بخور یک مقوی دماغ باشد و ضعف دل را از اهل کند صنعت آن صندل سفید عود دندی
بخیته از هر یک دو درم گل نارنج سبیل الطیب از هر یک پنجم گلاب عرق گل نارنج از هر یک
بسیست درم آب یک پیاله مجموع را در دیگچه سرنگ کرده در حضور بر مجره آتش بگذارند که با تهنگی
بجوشد و بخاران بر دماغ برسد بخور یک بر آستنی معین باشد صنعت آن میوه سائله باران و جلاب
اجزاء مساوی کوفته بعسل سرشته و بعد از ظهر سه روز متوالی هر روز یک درم بزرگ دامن بخور کنند
و بعد از آن مباشرت نمایند بخور و دیگر همین خاصیت دارد صنعت آن سداب خشک کوفته بخیته
باموم گذاشته و به پشم حر گوش سرشته بخور کنند بخور یک بدان استلال کنند بر آن که زن
آبستن خوابد یا به صنعت آن کند رجب بکسان از هر یک دو درم مرکبی یک درم و نیم قرص

میوه سالک و ارچینی از هر یک درمی سنبل الطیب چهار درم سافنج نیم درم کوفته بخیچه لعسل بسپارند و
 و قرصها سازند و در زیر خود بخور کنند اگر بوی دوا و بخار آن از دکان و بینی بیرون آید البتین بخور
 شود و الا نه بخور دیگر که از برای استنی سفید بود و صفت آن سداب دار شمشیران از هر یک
 جزوی کوفته بروغن کاه و بسپارند و بر آتش نهند و استاده زیر خود بخور کنند بخور دیگر که در
 حیض کند صفت آن جادو شیر کندش اطفار الطیب عود الصلیب سیعه یا لبسته بخور کنند رحم را بخور دیگر
 که جهت رفع احتباس حیض نافع است صفت آن شتر حنظل شونیز کندش میوه ملک البطم از هر یک
 جزوی عنبر اشهب نیم جزو مشک زعفران از هر یک ربع جزوی بروغن زیتون یا زنبق سرشته
 بقدر فندی و بریز خود بسوزانند بخور یکم در اسقلا محل تسهیل ولادت عجیب است صفت آن مقل
 از رقی مرابهل بالسوی کوفته بخیچه بنادق سازند و بخیچه نمایند بخور یکم شمشیر بیرون آورد و بخور
 مرده بنید از صفت آن مرکبی بارزد و کوکر دشتم حنظل اجزا مساوی کوفته بخیچه بزیره کاه و بسپارند
 و کلوها سازند و در زیر تغار سوراخ کرده دو کنند و فرج را بدان سوراخ دهند بخور یکم بوسیرا
 نافع بود صفت آن بچ کز شیش کرفس بچ غر زهره خار ترنجبین پنج سوسن آسمان بخورانی اجزا
 مساوی کوفته بخیچه لعسل بلا در بسپارند و قرصها سازند هر قرصی مقدار یک مثقال خشک
 نموده نگاهدارند بنگام حاجت یک قرص از آن را با کش شش شتر در زیر تغاری که نه آن را سوراخ
 کرده باشند دو کنند و خداوند علت خود را بر بالای تغار بدار و چنانچه دود و بخار از آن
 سوراخ آید بخیچه آن برسد بخور دیگر که بمن نفع دهد و بوسیرا بر مرده خشک گرداند
 صفت آن سپندان سفید بچ حنظل هزار سپندان آن مرکبی سداب انزروت همه را برابر کوفته
 اقراص سازند و بهمان دستور با کش شش شتر بخور کنند و خود را بر بالای دود آن بدارند
 بخور دیگر که بوسیرا بخورانی را نافع باشد و خون آمدن را باز دارد و صفت آن مقل سندرکس
 شاخ کوزن شاخ اگر گدن کز مانج از هر یک جزوی کوفته بخیچه آب کشنیز بسپارند و اقراص
 نموده خشک کنند و وقت ضرورت بر آتش خوب کزد و دود کنند و بخور فضل خشک کبوتر نیز بدستور
 همین اثر دارد و مسقط دانه آن است بخور دیگر که بوسیرا نافع باشد صفت آن مقل از رقی
 شتر کند ناگل با دنجان از هر یک یک جزو کوفته بخیچه قرصها ساخته دو کنند بخور یکم بمان نفع

صنعت آن بخارزه کبر متعل تخم نکند تا شاخ کوزن از هر یک جزوی بهمان دستور بخور کنند
 بخور نافع چیست بود اسیر صنعت آن حرف بابل ایض عروق الصباغین پوست بچ کبر تخم حنظل
 اشنان انزروت اجزا کوفته بنجیه بطریق مقرر بخور نمایند بخور دیگر جهت بود اسیر صنعت آن
 بچ کبر تخم حنظل مرکب انزروت اجزا متساوی کوفته بنجیه بروغن زنبق سرشته در زیر تغار
 سوراخ کرده دو دکنند و بر روی آن نشیند بخور دیگر جهت بود اسیر دمای صنعت آن
 زرد چوبه بزر الیچ سرخ بلا در اجزا متساوی کوفته بنجیه خوب ساخته در زیر تغار مشقوب بخور کنند
 بخور دیگر که همین نفع دارد صنعت آن پوست مازو و شاخ کرک بخور کنند بخور دیگر جهت
 ساقط کردن و انهای بود اسیر محراب است صنعت آن کوگرد بلا در اصل مسوس بچ کبر
 برک مورد و بالسویه بروغن زیتون سرشته چها ساخته دخنه نمایند و در آب برک مورد
 بنشینند و عمل بکنند بخور جهت کسکه و ام لبسب تر حشر شاق تبریز بود و بچ بزر
 و این حالت باطالت کشیده باشد صنعت آن بگزید کبریت و با ششم کلنه ماعز بسرشد و بسوزانند
 و بتوسط قمعی دغان آنرا بمقدور رسانند بخور دیگر در د با سوبه نشاند صنعت آن خاکشنی
 که خبه است تخم کند ناکشنی خشک بالسویه بسوزانند و در ظرفی دود و آن بمقدور رسانند
 بخور نافع است جهت ورم آئین و زوال آب در آن که سخت صلب شده باشد صنعت آن برگ
 بنک خشک که ده شست توله اسپندخالص یک توله باهم بیا میند و بر کرسیک وسط آن سوراخ
 باشد بنشینند بخور کیمه بیغه کشوف و از آن آویزان باشد و برگ بنک اسپند را در زیر آن بگذرد
 اندک اندک بسوزانند تا مدت یک ساعت که دود و گرمی آن به بیغه برسد و یا بمقدار یک برداشت تواند
 نمودن بسیار زیاده و نه کم و در بین سوزانیدن اطراف کرسی را و خود را تا کما از پارچه بپچند که دود
 مطلقا بیرون نرود و هوای خارج به بدن نرسد و بعد از آن قهقهه بته شب بخوانند و خود را از
 هوا محفوظ دارند و صبح باز نمایند و باز از هوا محفوظ دارند و همچنین تا هفت شب و بعضی را درین
 و اکثری را بعد از آن دورا میباشود و بعضی را تا مدت ششماه دورا میباید که معالجه ادرار نه
 نمایند و بس کشند چون امدت قالی زائل میگردد و بینات اصلی بر میگردد و بدانکه مصروع را تا خیزد
 شاخ بز و بارزد و تخم کتان مضروب و محرک است و همچنین از بونیدن بچ تغار مخصوص که مخلوط با

جلد اول باب الباء در ذکر برودات

۸۸۷

باشد و همچنین بوییدن جغتاد و ذرا بچ مسحوقین و گفته اند که هرگاه نژد صاحب صرع در آن چین
 حاشا بسوزانند و با فاقیت آید علامت صحت و بر آن است باب الباء مع الراء المبهمة
 در ذکر برودات بدانکه برود و بضم بای موحده و رای مبهمة ادویه را گویند که با بهای گیاه مخصوص
 سخته خشک نموده باز سائیده مانند ذر و استعمال نمایند و چون ابتداء از کافور و مبردات ترتیب
 یافته باین سهم مسکشی شده و بعد از آن این رعایت متروک شده و برادویه حاره نیز اطلاق یافته
 چنانچه از عبارات کتب ظاهر میشود که این لفظ را مطلق و بلا قید اطلاق کرده اند و اول کسیکه
 آنرا تالیف نمود بلیانوس است و فرق میان برود و کل و ذر و ر است که اجزای مائه برود را
 با اجزاء یا لبه می سرخشند و اکثر خشک نموده باز سائیده استعمال نمایند چنانچه ذکر یافت بخلاف
 کل و ذر و ر که ادویه آن برود را در اکثر کوفته و بجزیر بنجته استعمال میکنند بدون سرشتن آن
 بجزیری دیگر و ایضا ذر و مخصوص چشم نیست بلکه در جراحت نیز استعمال میشود و بطریق استعمال
 آن آنست که کوفته بجزیر بنجته در چشم بپاشند و کل آنچه بمیل در چشم کشند تا قدر قلیل اند و استعمال
 کرده شود و نیز کل آنست که سیاهی داشته باشد زیرا که مشتق از کلا و ش می باشد و است و
 شایف ادویه را گویند که کوبیده و بنجته و با مالعات سرشته جبهای طولانی دراز بندند و در وقت
 حاجت با بهای مناسب سائیده در چشم بکشند با گلشت و نیز شایف مخصوص چشم نیست در
 غیر چشم نیز مستعمل است و بدانکه باید که در ادویه مخصوصه چشم مانند برود و ذر و ر و شایفات
 و الحال نهایت سعی و مبالغه مری دارند در ساختن و ترکیب ادویه آنها که اصلا مطلقا چشم
 آسیمی و اذیتی از آنها نرسد زیرا که چشم عضوی است شریف و یکی از اشراف اعضا است هر
 باید که ادویه حجه به کنز مانند شادنج و توتیا و اقلیمیا و غیره آنچه به قبول یعنی بغسل محتاج بطریق
 که در جاهای خود ذکر یافت اتمام تمام بجا آورند و آنچه محتاج بسوختن باشد مانند سرمه و بدوش
 و غیره باید ستودن بر نور در جای خود نیز لعل آورند و هر دو اینکه محتاج ترتیب باشد مانند انزروت
 بشیر خرو توتیا باب غروره و سرمه باب رازیانه نیز بطریق مزبور در اماکن خود پس هر یک
 از ادویه سوخته و خشبه و پرورده را جدا جدا باز سائیده از پارچه ابریشمی صغیق بنجته وزن
 نمایند و ادویه دیگر باید که نوز تازه و بی غش و صاف نهند نموده و بدستور هر یک را جدا جدا

بسیار نرم بخته وزن نموده مجموع را در سرم کرده بر سنگ سماق باز سحقی بلین نمایند و دوحین سحقی از
 کرد و غبار می افکند نمایند تا مانند غبار گردد و در شیشه یا چینی نگا دارند و عند الحاجة بلامیت
 در چشم بپاشند و یا میل طلا و یا نقره و یا چوب پنج درخت زرشک در چشم کشند برود قاطع که از
 برود و راستانی نیز نامند از محمد بن زکریا است در تقویت اخفان و رویانیدن مژه و رفع برص چنان
 و تقویت لب و منع نوازل میرب است صنعت آن سرمه اصفهانی سنبل الطیب از هر یک یک جزو دهانه
 خرما وانه هلیله که هر دو را بجای گرفته سوخته باشند از هر یک نیم جزو بعد از سانیدن باک شیشه تازه یا آب یک
 مورد برود و خشک کنند و صلا یکرده در چشم کشند برود و احمر چشم را خشک کند و از سوزش بزداید
 صنعت آن شادنج مغسول ده درم روی سوخته پچدرم مروارید ناسفته کیمشقال و دو دانگ نبات
 یکدرم نیکو صلا یکرده استعمال نمایند و در نسخه دیگر روی سوخته داخل نیست برود و احمر به نسخه دیگر آب
 چشم را بند کند و چشم را خشک کند و سوزش شبیه های کرم که در چشم کشند باز دارد صنعت آن شادنج
 مدنی مغسول سه درم روی سوخته کیمشقال نبات سفید یکدرم کوفته بخته به کار دارند برود و احمر
 که برود و احمر نیز نامند از تالیف قدماست جهت التیام قروح و تخفیف رطوبات و رفع جرب و جرب
 صنعت آن به نسخه شنبخ داود شادنج مغسول و اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول چهار جزو و سرمه
 دو جزو و توبال النحاس یک و نیم جزو و صدف سوخته سفید آب قلعی مروارید ناسفته از هر یک نصف
 جزو و گاه زیاده کرده می شود از برای حدت و جلا ی بسیار اقلیمهای فضا صمغ عربی ششانه از هر یک
 یکجزو و آب از زیاده تر برورده استعمال نمایند برود و حصرم نافع از برای حرارت و گرمی چشم و دونه
 و سلاق صنعت آن لوتیای کرمانی کوفته بجز بخته و آب غوره هفت روز برورده خشک نموده و
 دیگر بار سحقی کرده استعمال نمایند برود و حصرم به نسخه دیگر صنعت آن لوتیای کرمانی زرد چوب از هر یک
 ده درم پوست هلیله زرد و پنج درم باب غوره بدستور مذکور برورده خشک کنند و صلا یکرده
 در ظرف چینی نگا دارند برود و حصرم دیگر سلاق و سبل و جرب و نظیره را سود دارد صنعت آن
 لوتیای کرمانی هفت و نیم درم پوست هلیله زرد و پنج درم از هر یک پچدرم زرد چوب به یک اوقیه فلفل
 ما میران از هر یک دو درم یک بندی چهار دانگ مجموع را کوفته بخته باب غوره برورده و پنج
 باز تا هفت بار آب غوره را تازه کنند پس خشک نموده صلا ی نمایند و بکار برند برود و حصرم

جلد اول نسخ برو و حصرم و قرح و غیره

نافع از برای بقیه رمد حار و آب آمدن از چشم صنعت آن قوتیای کرمانی شاد پنج عدسی منسوب صلاح کرده
 آب غوره بر روی وی کرده در آفتاب بنزد تا خشک شود باز آب غوره بر روی وی کنند تا به
 مرتبه پس سوخته در چشم کشند برو و حصرم و دیگر جرب و بیاض و دوسعه و سلاق و کسبل و فطره را
 نافع باشد صنعت آن قوتیای کرمانی منسوب ده درم کوبید بلبله زرد زرد چوبه از هر یک پنج درم
 دارچینی مامیران چینی از هر یک سه درم نمک هندسی یک درم کوفته بجز ریخته بیست روز در آب غوره
 بپزد و در سایه خشک سازند و در نسخه دیگر بپزد و در نسخه دیگر بپزد و در نسخه دیگر بپزد
 کافوری نافع از برای رمد حار و سوزش و خارش و آب آمدن از چشم صنعت آن قوتیای کرمانی
 که بیست مرتبه در آب غوره بپزد و در نسخه دیگر بپزد و در نسخه دیگر بپزد و در نسخه دیگر بپزد
 کشند برو و قرح یعنی قوتیای کرمانی که بجهت برید حار لغایت نافع است صنعت آن قوتیای
 کرمانی کوفته بجز ریخته در آب کدوی تر بهشت روز بپزد و در نسخه دیگر بپزد و در نسخه دیگر بپزد
 استعمال نمایند برو و خیار باد زنگ صنعت آن بگیند قوتیای کرمانی رو سخی کرده پس
 بگیند خیار باد زنگ محو سازند و قوتیای کرمانی بپزند و سر آنرا بگیرند و در نسخه دیگر بپزد و در نسخه دیگر بپزد
 تنور نهند تا خمیر بخت شود پس قوتیای کرمانی بر آورده سخی بلنج نموده استعمال نمایند برو و اسود کاف
 از برای اوجاع عین صنعت آن افیون ده درم مشک یک درم کافور دو درم زعفران دو دانگ
 مرصافی پنج درم مس سوخته دو درم اقلیمیا پنج درم صمغ عربی چهل درم قوتیای کرمانی قاقا از هر یک
 یک درم سرکه اصفهانی بیست درم مار تشیشا دو درم نبات سفید یک دانگ حنظل یک دانگ انکلی
 سازنج بندی از هر یک یک دانگ نیم اقلیمیا و نخاس ملحه بسیارند و صلاح پسند و باقی ادویه را بپزد
 صمغ کوفته بخت صمغ را با آب باران بپزد و یک از روی ادویه تواند بر کرد و بعد چهار انگشت تخم
 پس ادویه مسخو قه را در آن بخیسانند و در آفتاب بنزد تا خشک شود پس سخی بپزد و در نسخه دیگر بپزد
 بهان آب باران که صمغ در آن خیسانیده باشند و خشک کنند تا بهفت مرتبه پس خشک کرده کوفته
 بخت و در ظرف چینی بگذارند و در وقت حاجت بچشم کشند برو و اسود و نسخه دیگر صنعت آن
 افیون ده درم مشک یک درم زعفران دو دانگ مرصافی پنج درم مس سوخته دو درم کافور
 دو دانگ حنظل یک دانگ انکلی بپزد و در نسخه دیگر بپزد و در نسخه دیگر بپزد

برود اسود دیگر دونه باز دارد و بیاض بر و صنعت آن سرمه توتیای کرمانی بمشول از هر
 یک دوازده درم مروارید ناسفته دو درم سافج هندی یک مثقال نعفران نیم مثقال شکر حبش
 مشست ورم مشک و کافور از هر یک دانگی نیک صلا یه کرده استعمال نمایند برود و بنفشه حرب
 چشم را نافع بود صنعت آن گل بنفشه کشیز خشک بوداده صمغ عربی کشیز از هر یک یک درم نشاسته
 سه درم کوفته بجنه نخ نوبت در سرکه انگوری پرورده هر نوبت خشک کنند پس ساینده بخر بجنه
 استعمال نمایند برود و یکم چشم را جلا دهد و تبریکند و حرارت را فرو نشاند صنعت آن اقلیمیای
 ذبی چهار درم توتیای هندی سرمه صفائی از هر یک پنج درم توتیا را بسوزانند و اجزا را کوفته بگل
 و سرکه خمر انگوری سرشته در پارچه و بقیه که پارچه مصر است و بعضی گفته که آن کتان مصری است
 کنند و هفت مرتبه بشویند و هر مرتبه که میشویند خشک کنند و باز با گلاب و سرکه خمیر کرده در پارچه
 مذکور کرده بشویند تا هفت مرتبه پس خشک کرده با دو دانگ کافور قیصری نیکو صلا یه کرده کار بر
 برود و ملین بوی حنا که کشیده میشود در چشم از برای بقایای رمد صنعت آن سافج هندی
 مس سوخته افیون نشاسته از هر یک هفت درم صمغ عربی سی درم اقلیمیا چهل درم سفید آب
 رصاص صنعت درم مجموع را سوای صمغ عربی کوفته بجنه صمغ عربی را هفت حصه کرده هر مرتبه یک حصه
 آنرا با آب باران مقدار که چون ادویه را در آن نجیساند چهار انگشت از روی ادویه برگردو
 نجیسانند و ادویه را با آن تر کرده خشک کنند تا هفت مرتبه پس صلا یه کرده در چشم کشند و در نسخه
 دیگر این برود اقلیمیا و سفید آب داخل نیست برود و ملین چنین که میبای چشم را فرو نشاند
 و آب آمدن از چشم باز دارد و از پس شایانها نیز باید کشید تا سوزش چشم را فرو نشاند صنعت آن شادنج پخته
 مثقال سوخته پنج مثقال مروارید ناسفته چهار درم بسد سه مثقال نبات سفید یک درم شادنج بر روی
 سنگ سماق با اندکی آب نیک بسایند تا خشک شود و در سرچینین کنند و باقی ادویه را نرم کوفته بخر بجنه
 و شادنج مخلوط کرده بار دیگر سخی کنند و گاه دارند و بکام حاجت در چشم کشند برود و ردی قرصه و موم
 را نافع است صنعت آن سفید آب قلنی پانزده درم اقلیمیای فقره درم صمغ عربی هفت درم و نیم شادنج
 مشول روی سوخته نشاسته افیون از هر یک درم صلا یه کرده بلعاب نر قطونا سرشته خشک نموده باز
 مثل غبار ساینده برود نمایند برود و دیگر که بیاض چشم برود و جای قرصه را پر کند صنعت آن سافج هندی

جلد اول

سخن برود و باب الباء و تعريف بسياسه

۸۹۱

شش درم مس سوخته سرمه صفتی از هر یک سه درم شادنج مغسول مروارید ناسفته صدق سوخته
از هر یک یک درم توتیای کرمانی مامبران چینی از هر یک دو درم کوفته بحر ریخته بخار بریزد برو و در مانی
منقول از ذخیره چشم را قوت دهد و بهر را نیز گرداند صفت آن بگیرند نارین بادانه و ششم و یکونند و بنفشه
و آب آنرا گرفته بپالایند و نیکو صاف کنند و در مقدار یکین از آب نارین صد درم انگبین اضافی کرده
در ویک سنگی با آتش ملایم بجوشانند و کف آنرا بگیرند و بقوام آوزند و گاه دارند و بهنگام ضرورت استعمال
برود و معه سیلان اشک و تر بودن چشم را سود دارد صفت آن استخوان بلید گابی سوخته
درم ماز و ونگ اندرانی از هر یک یک درم کوفته بحر ریخته استعمال نمایند برو و فارسی قوت
باصره بفرزاید و محافظت چشم کند صفت آن توتیا قریشیا اقلیسیای فقره از هر یک یک درم سنبلی
الطیب سازج زعفران از هر یک یک درم مروارید ناسفته دو درم کافور قیصری دو دانگ مشک و انگلی
کوفته بحر ریخته استعمال نمایند برو و نقاشین در زمان بنام برودار ماین مذکور خواهد شد نشاء الله
برود و یک درم چشم را سود دارد صفت آن سازج هندی افیون نشاء الله از هر یک هفت درم صمغ عربی
سی درم اقلیمیا مغسول چهل درم سفیداج از زیت صفت درم جزا کوفته بخیه نیکو بسایند و استعمال
نمایند برو و می دیگر چشم را جلادید و تقویت بصیرت کند صفت آن شادنج مغسول و سوخته از هر یک
پنج درم صبر سقوطری بوره ارمنی از هر یک یک درم زنجار فلفل سفید و فلفل شحم شحم خطل زعفران و بنفشه
از هر یک یک درم کوفته و نرم بخیه استعمال کنند برو و یک درم جلادید چشم را و مقوی است صفت آن نشاء
چهار درم صمغ عربی دو درم سرمه سرخ سفید آب از زیت از هر یک درم نیکو بسایند استعمال نمایند
باب الباء مع السیدین المرحله بسیاسه لغاری بز باز و هندی جایتری گویند و آن پوست
اندر و ن جوز بواست برهوز پیچیده بهترین آن تازه تند بو اشتغال بسر پیچیده است در دود
گرم و خشک گویند در اول گرم و در دوم خشک است محلل راج و صلابات با و منفتح شده و محف
رطوبات و مفرج و مقوی معده و باه و باضم و خوشبو کننده دمان و جهت سلس البول و تسخ و نفث
و قرحه اسهال و رطوبت سینه و شش و سعال کهن و در و سپهر و منع یخچن فضلا شام حده و تقویت
رحم و رطوبت آن و خمد بركن با برگ مورد و جهت رفع بد بوئی زیر بغل آنز موده و با سر کین بر و غسل
جهت اوارم صلبه و فرزند آن با غسل بعد از طهر معین بر محل و باز عطران منق و مصلح رحم و مسوط آن

جلد اول فصل در ذکر نسخ جوارشات بسیار و دوا و دین بسیار

۸۹

صرح و تحقیق بار و طلای آن با غسل در حمام جبت در پشت زن زائیده و رفع ریاخ نفاس مستحب است
و مصلح و مصلحت کلاب و گونید مضحک است و مصلح آن صمغ عربی است و قدر شتریش تا سه درم بمیش
جوز بواسطه فصل در ذکر نسخ جوارشات بسیار جوارش بسیار مصلح ریاخ و صلابات
باطنی و مصلح طوبات و مفتوح سده و مفتوح و مفتوحی باه و ماضع طعام و خوشبو کننده و مان است و اگر در
زعفران داخل نمایند بسیار مصلح رحم و در جوارش اکلاب داخل باید کرد تا مصلح نیاید و مضمع عربی
و دفع ضرر آن از کبد نماید صنعت آن بسیار سی درم زعفران سه درم صمغ عربی هفت درم و نیم نبات سفید
کین طبعی که کینه و سی متقال صبر فی باشد کلاب نبات متقال نبات سفید را بکلاب حل کرده بقوام آورده
ادویه را کوفته بخیته داخل کرده جوارش سازند شتریش و متقال جوارش بسیار نافع است از جبت
برودت معده و سوء استمرا و از برای بواسیر و ریاخ غلیظه صنعت آن بسیار قرفه قافله صنار زنجبیل
دار فلفل و ارچینی اسارون از هر یک سه درم قافله کبار پنجم درم فلفل سیاه دو درم قرفه کیدرم
و نیم نبات سفید بیست درم ادویه کوفته بخیته لعسل مصفی سه وزن گل ادویه جوارش سازند شتریش
کینه متقال جوارش بسیار و دیگر معده را نافع است و باد و نای بواسیر را سودمند باشد و صفقان بار و
وضف قلب بار و سفید صنعت آن بسیار قرفه قافله صنار زنجبیل و ارچینی اسارون دار فلفل از
هر یک کیدرم قافله کبار پنجم درم قرفه کیدرم و نیم مشک بتی نیدرم قند سفید بیست درم اجزا کوفته
بخیته با غسل مصفی سه وزن ادویه جوارش سازند جوارش بسیار دیگر باد بواسیر و سردی معده
و بدی مضمع را نافع باشد و باد و نای غلیظه را دفع کند صنعت آن بسیار قرفه قافله کبار از هر یک پنجم درم
فلفل دو درم قرفه کیدرم و نیم زنجبیل و ارچینی اسارون قافله صنار از هر یک پنجم درم قند
سفید بیست درم اجزا کوفته با سه چندان غسل صاف بشنند دوا بسیار که منی بفراید و قهرج ادویه
و مفتوحی باه است و صنعت بسیار دارد صنعت آن بسیار قرفه کیدرم از هر یک پنجم متقال خونچان و متقال
دارچینی کیند متشر سفید و سیاه از هر یک پانزده متقال کوفته بخیته لعسل سه شسته تناول نمایند و من
بسیار نافع است قوی و موازل را و مفتوحی و داغ و معده و قلب و جمیع امراض رحم و سلس البول از برون
و تدین آن آلات تناسل را مفتوحی است صنعت آن کینه بسیار هر قدر که خواهند و بخیته کینا زوز
و قهرج و امینق نظیر نمایند و دین را از وجد نمایند و بکار برند حسب بسیار است و خوشحالی تمام

جلد اول فصل در نسخ معاجین بسا سه و تعریف بسا سه

۸۹۳

وامساک منی و لغو ط آورد و مقوی باه است صفت آن قرنفل و ارچینی جوز بوا که با تخم فرنگشک
 گاوزبان با درنجویه موسیائی و ارابجودی غیر شهباز هر یک یکدرم مرورید ناسفته یا قوت رمانی
 بهمن سفید بهمن سرخ آشته سافجندی زرنبا و خولجان فلفل سفید فریون کبابه چینی بسا سه صندل
 سفید از هر یک دو درم بزرالنج سفید بجز درم جز و ارخطانی مجرب زعفران از هر یک سه درم مشک خالص
 درم ادویه کوفته بخته با عرق مخلوطه عرق و ارچینی جنوب بندند هر جوی بقدر نخودی شربتی رنگی حب
 ناسه حب فصل در بیان نسخ معاجین بسا سه معجون بسا سه مقوی اعضای ریه
 و معده است و ریاح و جنبا از ازل میازد و طعام نیکو میکوار و صفت آن گل سرخ طباشیر بهمن سفید
 بهمن سرخ گل گاوزبان کشنیر خشک بریان کرده صندل سفید مرورید ناسفته که با یار مشک و فرنگشک
 گاوزبان با درنجویه پوست ترنج تخم کاهوز از هر یک سه مثقال مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز لسته
 مغز فندق مغز بادام مغز حبه الحظا مغز حلزونه مغز نارجیل از هر یک دوازده مثقال مغز تخم خرما
 مقش حبل و پنج مثقال زعفران بزرالنج از هر یک مثقال کافور مشک عنبر از هر یک نیم مثقال جوز
 بسا سه از هر یک بسیت و چهار مثقال زرشک بیدانه هزده مثقال ورق طلا پنجاه عدد و ورق نقره
 صد عدد ادویه کوفته بخته سه وزن ادویه نبات و عمل بالمناصفه بقوام آورند شربتی که مثقال
 تا یک مثقال و نیم معجون بسا سه دیگر مقوی معده و اعضای ریه باه است و منی میفزاید و تقریح
 آورد و طعام بکوارد و اشتها زیاده کند صفت آن بسا سه جوز بوا پنج لقاخ تخم کاهوی سفید زعفران
 قاقله صغار قاقله کبار غنچه گل سرخ منزع الاقاع بهمن سرخ بهمن سفید برک شیرازی از هر یک
 سه مثقال شقاقل مصری خصیه الثعلب مصری طباشیر سفید از هر یک شش مثقال مغز حلزونه مغز بادام
 مقش مغز تخم خیارین مقش مغز نارجیل مقش از هر یک پانزده مثقال مشک خالص عنبر شهباز
 هر یک یکونیم مثقال عمل مصفی خالص نبات سفید از هر یک دو وزن جمیع ادویه ورق طلا و ورق نقره
 حلولین از هر یک یک مثقال علی الرسم معجون سازند بسا سه بکسری موحده و تخفیف سین و بضم با و فتح
 سین مشده نیز آمده اسم سنگی است سرخ پر سوراخ مثل خانه زنبور لیکن سوراخهای این از
 باریکتر و آن سنگی است خرنی صلب که در سواحل دریای مالکدیب و فارس و عمان و یمن و غیر بلاد
 آب تکوین می یابد و آنچه مشهور است که پنج مرجان است و ریشه آن سفید و درخشان تر میشود و سرخ تر

تقریف بسد و فصل در ذکر نسخ اقراص بسد

جلد اول

۱۹۴

و شایه های آن مرجان است اصلی ندارد و آن سرخ و سفید سیاه نیز می باشد اختلاف اماکن و مواد و شاید
 ماده آن طین لایح مختلط با رملیت یا اجزای غیر لزج و بهوائیت باشد که بطول مدت و صدمات امواج
 رملیت و یا اجزای غیر لزج آن جدا شده و بهوائیت آن متجز گشته بدان بیات منفقه و متجز میگردد و سیاه
 آن قویتر و سفید آن ضعیف تر است و بهترین همه سرخ آن است که صاف و کم سوراخ و صلب بی تل
 باشد و در اول سرد و در دوم خشک مغز و قایلض و جحف و قاطع نرف الدم و نفث الدم و محلل
 خونیکه در دل منجمد شده باشد خصوصا محرق آن وجهت و سواس و جنون و خفقان و صرع و صنف
 معده و فساد اشتها و نفث الدم و سہال و موی سنگ مثانه و گرده و سپرز و بواسیر و یم انتقال
 آن که بالنصف آن صمغ عربی و یا سفید استخم مرغ سرشته باشند و با آب سرد و نوشیدن جهت قطع
 نرف الدم باطنی مجرب است خصوصا سوخته آن محرق و مغسول نوع سیاه آن بغایت مقوی دل
 و ذور و بسد جهت بردن گوشت زایا و زخمها و رفع انار آن و محرق آن جهت نرف الدم ظاهر
 و تقویت دندان و زائل کردن زردی دندان و بشورات چشم و تقویت باصره و دمی و جرب بیاض
 و سلاق و قطران بار و عن بلسان جهت نقل سامة و کرمی بالغ و امین الدوله گوید که چون سه روز
 هر روز چهار دانگ آنرا با سکنجبین بپوشند البته رفع ورم و سده سپرز نمیکند و مضر کرده موش
 تهوع و مصلحتش کثیر او بلش جهت حبس خلل بوزنش دم الاخوین و قدر غمر تبش تا یکم انتقال و اولی
 استعمال محرق آنست و جمیع مذکورات و محلول آنرا در رفع جذام مجرب دانسته اند و از خواص
 آن است که چون طلا و نقره را از هر یک بقدر بسد و رسم که اخذ انگشته می بایستد وانی ترتیب
 و بسد در آن نصب کنند و فر و شمش در حد اتحاد خود مقارنه بازهره داشته باشند و با خود نگاه دارند
 در حال صرع قطع شود و دارنده آنرا هرگز نمی رسد و از چشم بدایمن باشد و ستور احرار
 آن آنست که بسد را ریزه ریزه کرده و در کوزه گلی تازه آب ندیده کرده بگل حکمت گرفته در نوب
 گذاشته یک شب بگذارند و صبح روز دیگر برآورده احتیاط نمایند که بسیار نسوزد و بسد حد شد
 رسد بعد از احرار بسیارند و بشویند آنرا بدست و غسل اند و اجار دیگر استعمال نمایند و در آخر ذکر
 یافت فصل در ذکر نسخ اقراص بسد قمر ص بسد از برای سہال و موی قن
 خون صفت آن بسد محرق مغسول ده درم اقا قبا جلزار فارسی از هر یک چهار درم صمغ عربی

بکیرم و اچینی بکیرم کوفته بخیته با سفیده تخم مرغ بقدر حاجت شسته اقراص سازند شربت کیمشقال
 قرص لبس قوی الدم را نافع باشد صنعت آن بشمول ده ورم کند راقا قیا کلنار صمغ عربی از هر یک
 چهار ورم کثیرا گل مخموم از هر یک سه ورم و اچینی بکیرم کوفته بخیته اقراص سازند و در سایه خشک
 نمایند شربت کیمشقال با شراب انجیر قرص لبس لغث الدم و سحج امعا و کثرت طمث و آمدن خون
 بواسیر را نافع است و نیز در منافخ مثل قرص انجیر است که ذکر شد صنعت آن لبس محرق لبان و کمر
 اقا قیا کلنار فارسی از هر یک چهار ورم و اچینی صمغ عربی از هر یک یک ورم و در شسته دیگر از هر یک یک ورم
 است کوفته بخیته با سفیده تخم مرغ سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند قوش و دو سال
 باقی میماند شربت بکیرم است همچون لبس اقراط خون حیض و اسهال موی و لغث الدم را مسود
 بود صنعت آن لبس مغسول شادنج مغسول که و یا کلنار گل ارمنی گل مخموم دم الاخون شب یا فو
 از هر یک جزوی در وزن مساوی کوفته بخیته بارب به و رب سماق و رب حب الاس سبب شد
 مقدار دو ورم شربت بدیند لبس فایح شتی بنجی است نائل لبایی و باربیک و گردار و از هر یک
 رشیها برآمده و اندر و نش سبز لبی رنگ و نبات آن فی ساق و یک ساق و برگ دار شبیه یال
 طیور و مانند گیاه خس و بقدر یک شبر و از میان شاخه های و خندان و اینج اشجار میرود و
 در تنگ بن دار حجاز مانند گرم است در درجه دوم و خشک است در اولی و گویند در اول گرم است
 و در یوست معتدل مهبل مرده سودا و بلغم غلیظ و بی خلطی که ملاقات کند و محلل نفخ و نیز میخورد در
 و قولنج و میخورد کفنه سفیر غیر میخورد و مفرج بالعرض و جهت دفع سودا و جذام و علل سوداوی و مفاصل
 و نماد آن و جهت التوامی عصب شقاق میان انگشتان نافع و خوردن آن با شکر و با الطیمه خفص
 پختن و یا با ماء العسل موجب اسهال مواد و بی ضرر است و مطبوخ آن باصل السوسن و انیسون
 جهت سرفه و ضیق النفس و بلو و مداومت مطبوخ آن با عناب جهت ستوطه و اسیر نهایت موثر و چون
 سه متقال از اجوشانیده با فلوکس خیار شنبه و ترنجبین که در آن حل کرده صافی نموده روغن
 بادام شیرین داخل کرده بنوشند جهت درد معده مزمنه و ریاح بواسیر و صرع موجب و منشی
 و مضر سینه و گرده است و مصلحتش بر سیاوشان و جوشانیدن آن با ماء الشعیر و فواکه یا در آب فرو
 سالدار و قدر شربت از جرم آن تا سه ورم و در مطبوخ تا شش ورم و بدین جهت مواد سوداوی نصف

نسخ حرب سفوف و شراب بسفایج و باب الباء و تحریف بصل

جلد اول

۱۹۴

و زرش افیمون و ریح آن نمک هند است و سر و ازان است که استمال کرده شود مجرب و یعنی پوست
تراشیده نرم کوبیده تا اینکه نفخ نکند و سود و خنجر حبس بسفایج بلغم و سودا را از معده پاک کند و تنقیه و دماغ
نمای صنعت آن ایلیج فیکره و درم بسفایج فستقی و درم شحم خنجر شش درم سطوخ و دوس افیمون از
هر یک دو درم و نیم تر به سفید شست درم سفونای مشوی یک درم و نیم کوفته بخته با حبس سازند شراب
دو درم و نیم سفوف بسفایج مسهل سودا و خلط محرق سوداوی و از برای امراض حاد و از سودا و
اخلاط غلیظه نافع صنعت آن بسفایج فستقی افیمون اقریطی از هر یک یکجز و شکر طبرزد و دوجز و کوفته
بخته چهار درم آن را با جلاب شکری بنوشند شراب بسفایج مسهل سودا بود منقول الشکاش
اطیبوس صنعت آن بگز بسفایج فستقی یک و قیه در صره کنائی کرده در پنج قسط شراب انگوری
انداخته بیست و یک روز بگذارد پس صره را نیکو بالند و لغتارند و دو رکند و شراب را نگاهدارند
و یکمرتبه پیش از غذا از آن بقدر حاجت بیاشامند مطبوخ بسفایج حبت در معده و ریح کوباید
و صرع و امراض سوداوی بی عدیل است صنعت آن هر روز از سه مثقال تا پنج مثقال آنرا خیسایند
بجویشانند و صاف او را با خلوص خیار شیر و روغن بادام شیرین بنوشند و بدستور با ترنجبین نیز
مؤثر است **باب الباء مع الصبا و المهملة لصل** افارسی پیاز نامند و بری آن
بی بوته و در چشمه سارای کوهها کثیر الوجود و طعم و بوی برکش مانند پیاز و برتری کوهمان نامند
و قویتر از لبنانی است و مجموع آن در آخر سوم کرم و در اول سوم خشک و گویند در چهارم
کرم است و بار طوبت فضلیه و مفتح سده و مقوی شهوتین خصوص بخته آن با گوشت چرب
و رافع مضرت هوایی و بائی و طاعون و اختلاف آبها و مدربول و حیض و مفت حصاد و مطبوخ
مهرای آن کثیر غذا و ملین طبع و بخته آن با چربی جهت تنقیه شش و سینه از اخلاط لزجه
و بخته آن در سرکه یابرد و ده بس که جهت یرقان و سپرز و برالینختن اشتها و تقویت
فاصله منع غشایان صفراوی و بلغمی و تنهائی مانع غشایان او ویه کرمیه و دافع سیموم و آب آن
بهت رفع ضرر سکن یوانه کزیده نافع و خصوصاً چون یک چهار یک بوزن شاه ازان در
عرض سته روز خورده شود و نهایت مجرب است و قطور آن جهت دمه و حکه و جرب چشم
و ابتداء ای نزول آب و با غسل جهت بیاض و سوط آن منقی دماغ و بوسیدن آن جهت رفع ضرر

جلد اول تعریف بصل و نسخ حسود و دواء قیر و طی و لعوق بصل

۱۹۷

بهرائی و بائی و سده دمانی و بجانیدن آب آن و گذاشتن بخت آن در گوش جهت نفی سامعه طنین
و پاک کردن چرک و تحلیل ریان و تضادش با بونظا هر جلد و نیکوئی رنگ مجرب است و باموی
آدمی جهت زخم شک و یوانه کزیده و با آنجبر جهت کزیدن عقرب و زنبور و حما و بخت آن جهت
نفی اورام بارده و باز رده تخم مرغ یا روغن تازه جهت درد و درم مقعد و حمله و بارغن
کوبان شتر جهت شقاق مقعد و کوباسیر و زجیر مجرب و بجمول آن جهت کشودن ریه های بکواسیر
و سیلان فرمودن خون به شتر جهت کجی ناخن و تشنج ناف و پوست محرق آن باموی سوخته و کافور
جهت اکل مجرب و قیر و طی آب آن با پیغمبر جهت ریش شدن باز کفش و موزه مغیه و منقح و موی
و اکثر آن موثر قی و نسیان و لیسر غس و ریل غلیظ و مولد کرم معده و خلط غلیظ و در جرم معده
و موجب تشنگی و مسدود کردن و مصلحتش شستن آن با آب و نمک و با سرکه خوردن و بعد از آن
انار و کاسنی تناول نمودن و رفع بولبی آن با قلی و نان سوخته و کزدگان مشوی است و تخم آن
در آخر و درم کرم و خشک با رطوبت فضلی و منقی و تضادش جهت دوار الثعلب و بخت نافع و قدر
شترش بکشتن است حسود بصل سرفه بار و رافع باشد و باه را بر انگیزد صنعت آن بشیره
پیا زده درم در یک رطل شیر گا و تازه بپزند و درم عسل مصفی داخل نموده بیکرم حسود نمایند
دواء البصل مولد منی باشد و لغو آورو و نهایت بهی است صنعت آن آب پیاز کین شیر گا
نیم من فانید کین با نش نرم جوش دهند تا بقوام آید و اگر خواهند که قوتیر شود این اجزا را کوفته
و بخت در هم سرشته داخل کنند تخم اسبست ده درم زنجبیل و از فلفل از هر یک دو درم تخم مارچوبه
پنج درم شترتی یک ملقه و اگر قوی تر خواهند کبابه چینی بوزید آن بهین شقاق قی و نفی و در جرم
جوز بوا بسا سه از هر یک یک درم نیز اضافه نمایند قیر و طی بصل جهت ریش پاکه از کفش یا
موز و بهم رسیده باشد مغیه صنعت آن بکیرند آب پیاز را و با پیغمبر علی الرستم قیر و طی سازند
و بکارند لعوق بصل مهبی است و منی را زیاده کند و سینه را نرم کند و باه را بپزایم صنعت آن بکیرند
پیاز سفید و کوفته آب آن را بکیرند و در قدر نیم رطل آب آن بیکرطل عسل مصفی داخل کرده
بپزند تا بقوام عسل باز آید و در ظرف چینی نگاه دارند شترتی یک و قیر و بصل به نسخه
دیگر النفع و اصل از اول صنعت آن پیاز سفید یک جز و شیر گا و تازه دو جز و فانید بپزایند

یک جزو مجموع را یکی کرده بپزند تا غلیظ شود و در شیشه یا ظرف چینی نگاه دارند بشرتی یک و قیصر و یک و نیم
 شام مراهم بصل نواصیر و قروح مزمنه را نافع است صنعت آن بگونه پیاز رسیده بالیده آید
 پنجاه درم و نرم بکوبند بعد از جدا کردن قشر آن و با هم وزن آن روغن گاو خالص بپوشانند
 تا مائل بسایه شود بعد از آن صاف نموده روغن را تمام گرفته با نیم وزن آن برک نیم تازه سانیده
 قریبها مثل کباب شامی ساخته و در آن روغن بریان نمایند تا انهم مثل پیاز مائل بسایه گردد
 پس قریبها را برآورده روغن را صاف نمایند و شست درم سوم خالص در آن بگذرانند و همین
 مقدار قنده نیز در آن بگذرانند و صاف نموده و در ظرفی نگاه دارند و عند الحاجة بکار برند و باید که
 این مرهم را قبل از بهفت پاس از روی زخم بردارند مرهم بصل دیگر نواصیر و قروح مزمنه
 را نافع است صنعت آن موم سفید مسکه کاوا و زهر یک ده درم پیاز ده درم مرکب صافی صبر قوطری
 کند زنجار از هر یک یک درم پیاز را در مسکه بسوزانند و مسکه را صافی نموده و موم را در آن
 بگذرانند و اجزا را بطریق عصاره سانیده داخل کرده در باون بالند که یک سان شود و مخمل بصل
 یعنی برورده آن در سرکه که از القارسی ترشی پیاز و بهندی اجار پیاز نامند بجهت برقان
 و سپرز و برانگیندن است و تقویت ماضیه و مانع غشیان او و یک کریمه و دافع سهوم است صنعت
 آن بگونه پیاز بزرگ جید را و خلدال چوبی سوراخهای بسیار نمایند یا چپا رستی کنند اگر درست
 منظور باشد و به تعبیل مطلوب نباشد و الا ورق نمایند و در سرکه انگوری بنیدارند آن مقدار
 که سرکه از روی آنها بسلر دد و بگذرانند تا برسد پس استعمال نمایند و اگر از برای خوشبوئی چند
 خوش طعمی چند دانه قرفل و چند پارچه جوز بوا و چند دانه فلفل سیاه یا فلفل سرخ دراز که در بند
 میشود داخل نمایند بد نیست و اگر خواهند که زود ساخته تناول نمایند پیاز را راخا بسیار بزنند
 و در یکی تا نصف آب کنند و بر سر آن صافی بزنند و پیازهای خار زده را بر آن صافی بچینند
 و بالایی آن سر پوش گذارند و زرد یک آتش برافروزند تا آب بپوش آید و بخار آن بر آنها
 برسد و آب آنها از صافی در آب بجکد و پنجه کردند پس برداشته در سرکه سبکی جوش دهند
 پس در سرکه تنه اندازند و نمک بقدر حاجت و آنچه خواهند از او به خوشبوئی قرفل و جوز بوا
 و سیاه دانه و فلفل سرخ بندی و غیره داخل کنند و این نوع در یک روز قابل خوردن میشود

جلد اول باب البار و تعریف بط و نسخ دین بط

۸۹۹

و بدین دستور مخلل هر چه بر م آن سخت باشد و زود خواهند تناول کنند مرتب نمایند باب البار
 مع الطار المهمله بط نفع بای موحده و طای مهمله نوعی از طیور آبی است البقی مختلف الالوان و
 کوچک تر از او و که بفارسی قاز نامند و به هندی راجه پس و آنرا بفارسی اردک مرغابی اچم بنبر
 آن است و با پهای آن کوتاه و بالی و وحشی و جنگلی است باشد و در دو م گرم و در اول خشک
 مرطب بر طوبت فضلیه و گرم ترین طیور ابله است البلی آن و بعضی گفته اند در مبرود و المنج گرمی میکند
 و در محرو و المنج سورت حمی است کثیر القه و دیر هم کثیر الرایم نفاخ مسمن بدن و کروه و موی
 او از مولد خون غلیظ سریع التقفن و مصدع و چون بهضم شود بهترین گوشتهاست و در نقویات
 و زیاده که فتنه و سائر قوی و متصل آن سرکه بنجیل و ادویه حاره و سکنجبین و خور و ن حکم
 آن خصوص بلواری آن مولد خون صالح و خفقاں را سفید و ضاد گوشت آن با ناک جهت تا لیل
 پیر آن بهترین بدست گرم و لطیف و ملین و محلل و با قوت نافذ و جهت خفقاں و ورم پستان
 و تشکین اوجاع با آرد با قلا ضاد او شراب جهت امراض مذکوره و تشکین لزع امعا و اوجاع آن و
 اعماق بدن و سرفه و خشکی سینه و خشونت صوت مفید و همچنین بدین بآن و تخم آن دیر هم و
 ضعیف تر از تخم مرغ و برای رفع هزال و سرفه و درد سینه و بالهر با جهت قطع سیلان خون و
 زجر و برشته آن با سداب و روغن زیتون جهت سرعت حکم اطفال نافع و سائیده پوست آن
 با مروارید و شکر و نوشاد جهت رفع بیاض و تور و قوی میکند آن و دیر هم و از تقفن دور
 و چون بهضم شود مقوی معده و هاست و خاکستر بر و بال آن برای تحلیل خنازیر و زبل آن
 جهت کف نموش و خنازیر نافع و سن البط به انکه فرنگان فرامیگیرد از آن روغن بجهت و جبر
 محاصل و طریق ساختن آن آنست که بگزید بط فریه را و از آشته پاک کنند پس بگزید البیغاق
 سر زنجوش اسطوخودوس از هر یک کنی اشقی مثل ازرق از هر یک شش مثقال و خشکی جز بول
 بسا به قمر نفل سورنگان از هر یک شش مثقال روغن خراطین که در رسم الدال است الله تعالی
 در اوان مذکور خواهد شد سی شش مثقال ادویه را کوفته بخته بروغن خراطین مذکور چرب بنمود
 در شکم آن کرده بدوز پس آنرا بسج کنند و با کش انگشت کباب نمایند و در ظرفی سرکه مذکور
 کرده در زیر آن بگذارند تا روغن از آن در سرکه بچکد تا انکه دیگر روغن در آن نماند پس آن

جلد اول تعریف بطیخ و نسخ شراب بطیخ و مر برای پوست هندوانه

۹۰۰

سرکه و روغن را چندان با کسب ملایم بچوشانند که سرکه به تحلیل رود و روغن بماند و چون روغن مزبور ساخته شود فحرات پشت و مواضع در درایان چرب کنند و پوست بره که تازه کشیده باشند و گرم باشد بر روغن سفند که ذکر کرده خواهد شد چرب نمود و بالای اعضا و مواضعی که چرب نموده اند بنزند و اگر این روغن را که مذکور شد بار و روغن جو بزباد و روغن الیقا قوس از هر یک دو مثقال ممزوج نمایند اففع است و روغن قاز و روغن حوامصل به نسخ افغان نیز بدستور روغن لطیف است و همین منفعت دارد بطیخ هندی که بغار سی هندوانه و لجهری و لاج و دابو قه و بهندی تر بنامند و در اول دوم سرد و در آخر آن روغن صندل و روغن و تشنگی و مدربول و طین طبع و آب او با عسل و زنجبیل قطع یافتم و با شیر جبهت امراض سوداوی و یا تر هندی جبهت مواد صفراوی و جرب و حکه و با سنجید جبهت نفیج سده وادرار بول و یرقان و مواد تحرقه و اعانت بر هضم و با شیر خشت و امثال آن جبهت پهبای حازه و دفع غلط روی الکلیفیه که کم مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق و با شیرین و طب بدن و مفرس پرز و بار و المزاج و مضر معده سرد و مصلحتش کل قند و عسل و قند و امثال آن و در مزاجیکه صفرا بسیار غالب باشد هندوانه از جهت لطافت سیخیل بصفر میشود مثل آب که و در مبرودین بدون مصلح مورت ضعیف باه و در مفاصل و امثال آن است چون هندوانه را سوراخی کرده قدری عسل در آن ریخته سوراخ را مستحکم کنند و یک هفته در زیر کمر بگذارند پس فن کنند آب آن مثل شراب سکر سکر و داماغشی و مفید معده است و تخم او در دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم که است و قدرش تیش تا نیم گرم است و در اخراج حصاة و انحار خونی از معده گویند و جرب است شراب بطیخ صنعت آن بگیرند هندوانه بزرگ رسیده و قدری از سر آنزاده بریده و اندکی خالی کرده پس مویر گویند با نبات سفید یا قند سیاه در آن بر کرده سرش بجای خود بگذارند و در یک روز که بجوش آید پس صافی نموده بنوشند و گاه دو مثقال زرد شک و نیم مثقال جو زغال داخل میکنند و این شراب نیکو و سرد است مر برای پوست هندوانه و عسل و شکر جبهت برسام و و سواس و بهر یسبی و در دسینه و ضعف معده که از غلط کراتی باشد و تقویت با ضمه نافه است صنعت آن بگیرند پوست هندوانه و پوست سبز آنرا دور کرده در آب انگ صافی نموده که قدری تندی داشته باشد یک شبانه روز بخپسانند پس

جلد اول باب الباس مع العین و تعرف بخوا و باب الباس مع القاف تعرف بقوله المحقق

۹۰۱

آب گرم بنشیند تا اثر آب آبک دور شود پس در آب تازه طنج درند تا بپخته شود و نبات سفید را بقوام
آورده پوست بند و آن را در آن اندازند و یک جوش دیگر داده که جذب شیرینی نماید پس فرو
آورده سرد کرده نگه دارند و اگر مشک یا گلاب سوده مطهر نمایند بهتر است باب الباس مع
العین المعجمه بخوا و غذای خراسانی است که از آرد خمیر کرده بقدر و بهی ترتیب میدهند و باقلیه
که از سرکه و دو شتاب و ادویه چاره و گوشت ساخته باشند استعمال نمایند گرم مایل با اعتدال و منشی
و مسکن قوی صفراوی و التهاب تشنگی و مقوی بدن و دفع سده و مصلح حال کرده و صاحبان
و مولد خون صالح و بطبی البضم و مولد ریح و مصلح و ارضی است و مولف تذکره موافق آنچه مذکور
شد ذکر نموده است و همین خاصیت دارد آتش ناپیمه و آتش آکره که در اصفهان آتش برک نامند
در اطریه ذکر یافت باب الباس مع القاف بقوله المحقق بخوا و بخواهی خرقه نامند و تورک
و بجزای از عظیم و بفرنگی برغال سالی نباشد کمتر از ذری و اکثر مفروش بر زمین و ساقش بقدر
انگشتی و بسیار نازک و شکننده و برکش ریزه مایل بند و بر و گلش سفید و بخش سیاه و ریزه و کولا
در سوم سرد و تر و گویند در دوم تر است آب او مسکن جدت صفرا و خون و قاطع نزف الدم و چو
که از سینه آید و مانع نزلات و جبهت حصاة و او را فرمودن بول و حرقت آن و لواصیه و حرارت
جگر و تپهای حاره و دفع حب القرع و در و مثانه و قرصه امعا و تبرید و باغ و در و حرارت نافع ضحاده و
باروغن کل جبهت صلیح حار و سوختگی آتش و او را م حاره و با شراب جبهت بنور سرد و بار و جبهت
مقدمه شفا قلوب و ورم چشم و ورم و باغی و جرب و حله و ورم آتین و شری و حمه و آتاسمیدان
او بار یونجه چینی جبهت قطع تب مجرب و حقه او جبهت ورم آتین حاره و سیلان فضول با معاو و
وضا و تخش جبهت نایل قوی تر از نبات او و نبات آن در مزوره صاحب و امراض حاره بغایت
نافع و مضربه مبرودین و ضعیف الحرارة و بالخاصیه مسقط اشتها و اکثارا و مورث تا یکی چشم
و مصلح و مصلحی و کرفس و نفع و قدر شربت از آب او تا بپست متقال است و فرش کردن نبات
آن مانع احملا م است و تخش و جبهت افعال مثل آب او و از آن ضعیف تر و در و شش جبهت قلاع
اطفال و غیر آن نافع و در دفع تشنگی قوی تر از نبات او است و گویند مضربه و مده بار و است
و مصلح و قدر شربت تا پنجم و بدش در اکثر امور بزرگ و ناه و بوداده او قافض و غیر بوداده

نسخ حریره و حلوائی بزر بقلة الحمقا و باب الباء و تعریف بلاد

۹۰۲

ملین طبع است حریره بزر بقلة الحمقا و نافع اند برای اصحاب دق و سل و از برای سعال
 حار و خشونت سینه از احتراق مواد و صفت آن بگیرند تخم خرفه و مقشر کنند یعنی بگویند و بشویند تا سیاه
 و پوست آن تمام دور شود پس آن را بآب شیر کشیده بگذارند که نشاسته آن ته نشین شود آب آنرا دور
 نشاسته آنرا سبزه و آب یک جزو و در پنج در شیر کاه و داخل نمایند پس بگیرند مغز بادام شیرین
 و پنج جزو و مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم هندوانه از هر یک دو جزو و نیم در گلاب و عرق بید مشک تیره
 کشیده در آن داخل نمایند و با آتش ملایم بپزند چون قریب بقوام حریره رسد شیر و نبات بقدر حاجت
 داخل کرده و دو سه جوش دیگر داده در ظرفی بکشند و بخورند حلوائی بزر بقلة الحمقا و موافق بکینه
 و خلق و سرفه و تب و قرحه امعاء و تریب اعضا و سل است و سرد و تر است صفت آن بگیرند تخم
 خرفه مقشر و شیر آنرا گرفته بگذارند تا ته نشین شود پس آن ته نشین را با مثل آن نشاسته در آب
 بپزند و روغن بادام و روغن مغز تخم کدو و روغن خشخاش و نبات سفید داخل کنند چنانکه شروع
 بپس دادن روغن کند پس در ظرفی چینی بین کرده بطریق نوز بریده بخورند باب الباء
 مع اللام بلاد و عربی حب الفهم و شرة الفهم و حب القلب و برومی انقرو یا و بپندی ببلایه
 گویند و آن مثل اکلیل است بر بالای شمشیریه بل و ازین جهت آنرا حب القلب نامیده اند و آن
 درخت نه نیست و شبیه شباه بلوط و سیاه رنگ و مغز آن بنفش درون آن مغزی مثل مغز بادام
 شیرین و باین مغز پوست آن مملو از رطوبت سیاه غلیظ که عسل بلاد نامند و درخت آن بقدر
 درخت گردکان در بیش عریض و اغیر و تند بود آنچه به تحقیق پیوسته مغز آن شبیه بامر و دیب باشد
 و رنگ آن زرد و بر سر آن مثل اکلیل و تاج دانه برآمده و آن بلاد در است و بر بالای آن دانه
 کل آن و در اندرون مغز آن تخم ناست و گوشت آن اندکی شیرین چاشنی دار عفت و بعضی مردم
 آنرا اینچونند و مغز بلاد شیر شیرین است مانند مغز بادام و آنرا بر آورده نیز اینچونند و بلاد در دو قسم
 است صغیر و کبیر کبیر بادام فرنگی می نامند و بهیات کرده بزمی باشد و عسل آن کبیر و مغز آن شیرین
 تر و ماکول است و عسل آن کبیر است و صغیر را بلاد نامند و عسل آن بسیار و شعل است
 و مغز آن کوبک و طریقه بر آوردن مغز هر دو نوع آنست که باید آنرا در آتش اخگر اندازند
 تا پوست و عسل آن سوخته گردد و مغز آن نسوزد و پس آنرا در آب بر آورده مقشر نموده تناول نمایند

جلد اول تعریف بلاد و دستور خد عسل بلاد

۹۰۳

و خوابیدن در سایه درخت آن باعث سکرو سبات و عسل بلاد در چهارم گرم و خشک و پوست
 آن در سوم و مغز آن در سوم گرم و در اول خشک و بی مضرت و بیسی و بیسیج باه و عسل آنرا غلط
 بروغن کا و یکنجه تازه یا منکر دکان کرده باید استعمال نمود و محلل و سخن و ملطف قروح و مقروح
 جلد و جهت امراض بارده دماغی و عصبانی و رطوبتی و تقویت حفظ و ذهن و رفع رطوبات و ریح
 و تقویت اعصاب و رفع سلس البول و سیان و فالج و لقوه و رعشه و خدر و احتیاج و قطع تالیل و دم
 و سایر آثار حلیه نافع و مضر محروین و محرق خون و مورت سیوست دماغ و جو شش و مان و بدن و جنین
 و سرسام و مایه نوبا و مصلحش روغن گردگان و منکر دکان تازه و نازیل و ماء الشعیر و دوح و هندوانه
 و دوشمال آن کشده و قدر شیرین از ربع در نیم تا نیم دریم و بدش پنج وزن آن فندق
 و ربع آن روغن بلسان و سدس آن لفظ است و التخال آن در چشم چار یا این مورت بیاض
 و رافع آن ضربق و ضاد آن باادویه مناسبه غیر مقرر جهت جمیع امراض بارده نافع و سحر آن
 زائل کننده بواسیر و مسقط و انه اوست و پوست بلاد در بیسی جهت حفظ سیاهی موی
 بغایت موثر است خصوصاً هرگاه باروغن بطعم تدبیر او کرده باشند گویند چون بگریزد پوست
 بلاد را که مغز آنرا دور نموده باشند و بسیار ریزه مقروض کرده مقدار یک اوقیه آنرا در
 ظرفی کرده وین بطعم آنقدر که از روی آن بر کرد و بران ریزند پس مبت درم لبان ذکر
 را سوده بران پاشند و زیر آن آتش بسیار ملایم برافروزند تا منعقد گردد و پس بریزند و نموده
 زرد با زای هر اوقیه نیم انگ و بعد انعقاد از آتش برگیرند و در ظرف شیشه گاه دارند و بکام
 حاجت قطعه از آن بوزن بکیرم در دمان اندازند و بخایند تقویت و الحاط قوسی نماید صنعت بر
 آوردن عسل بلاد بکیرن بلاد و نوازده هر قدر که خواهند و سر آنرا ببرند و به انبر گرم نموده بگیرند
 و بفشارند و قطره روغن غلیظ که از سر آن بر آید گرفته هیچ نایند تا هر قدر که خواهند و نگاه دارند
 و این روغن مسمی عسل بلاد است صنعت کفین روغن گردگان باشد کفین روغن بنز بادام
 دستور اخذ عسل بلاد در بنوع دیگر آنست که تکه یک سفالی را موافق کردن شیشه که از آن
 توان گذرانید سوراخ سازند و یک را بر سه پایه استوار کنند و شیشه کردن بلند را بجل حکت
 بگیرند و بلاد را پوست کنده و یا سر آنرا جدا کرده و نیم شسته و شیشه و قدر سی لیف یا سوی برآید

جلد اول دستور اخذ عسل بلا در و طریقه خوردن بلا در

۹۰۴

اسب پیچیده بدن شیشه بگذارند و گردن شیشه را و از کون از سوراخ ته دیگ برآورند و درگاه
آب کرده در زیر سپایه زیر بدن شیشه بگذارند و بالای شیشه درون دیگ آتش ملایم از
سرکین کا و جنگلی که بپند می آید بگویند برافروزند یا آنکه دیگ را از سرکین کا و پیرکنند و آتش
کند تا عسل بلا در بچکد و در کاسه جمع شود و هرگاه از چکیدن باز ایستد بر داند و بعد بگوید که است
که سر بلا در را بریده بر تابه آهنی یا سنگی گذارند و دسته ناون یا امثال آن را گرم نموده بر آن
گذاشته بنزد و بر بشارند و آنچه روغن از آن بر آید جمع نمایند و اگر با کج نرم بگویند و اندک نمک
آب بر آن بزنند و در لته قوی اندازند و در شکم بکشند آنچه روغن در آن است بخوبی بر می آید
جمع نمایند و باید که در جمیع احوال دست و دهن و بینی را محافظت نمایند که باعث تورم آنها نگردد
طریقه خوردن بلا در چیست حفظ بدن و تقویت اعصاب و باه و استحکام لثه و دندان
است که بگزیند بلا در را و سر آن را بریده عسل آن را بدستور مسطور گرفته جرم آن را بریزد و بریزد
باز عسل که در آن باشد و در نموده با مغز ناچیل ریزد که ده با کج مقشر یا غیر مقشر یا که در کان
هر کدام که باشد و خوانند مخلوط نموده بخورند و باید که جرم بلا در یک جز و مغز ناچیل و غیر آن
هر کدام که باشد از پنج جز و کمتر نباشد و ابتدا از ربع یا ثلث یا نصف دانه بقدر احتمال طبیعت
شروع نمایند و بتدریج اندک اندک بیفزایند تا یک دانه و دانه و تلخ و هفت هم بخورند که در
و صورت موافقت و عدم مضرت و بعضی جرم بلا در عسل گرفته را با یکی از مصلحات که مغز ناچیل
و مغز گردان و کج مقشر یا غیر مقشر است بهمان وزن سابق گویند بهمان دستور میخورند و شاید
این در ابتدا و قبل از عادت بهتر باشد و بعضی بلا در عسل ناگرفته را بهمان دستور گویند میخورند
لیکن این در ابتدا خالی از غایله نیست و بلید و رین ایام از ترشیهها و چیزهای نفخ و اشیاء
مضره بآن و یا میچیز تقویت آن و یا شکسته قوت آن بالکلیه و از حرکات متعبه و هوایی
اجتناب نمایند و خوردن بلا در پیران و کهول و جوانان مرطوب المزاج را نافع و محرور و
یا بس المزاج و جوانان را مضرت و علامت مضرت آن آنست که کسی را که مضرت بخورد
استثمام را یا آن اعضا آن متورم میشود و ورم رخت مختلف از قبیل پیچ پس اور استمار
آن حتی المقدور جانی نیست بخور بلا در زائل کننده دانه بوا سیر و مسط آن است

جلد اول فصل در بیان مرکباتیکه در آن بلاد است از انجمله فقر و یا

۹۰۵

صنعت آن کو دی بکند و اندک آتشی در آن گذارند و یکدانه بلاد را بر آن بگذارند و بر آن
 قوری آتش و بر آن بنشینند تا دو دان بر آن دانه برسد و در سه چهار دفعه نهایت هفت هشت
 دفعه زائل خواهد شد و یا در زیر یک کلبی یا غیر آن که آنرا سوراخ کرده باشند و معکول گذارند
 و در زیر آن دو دکنند و بر آن نشسته دو دانه را بکنند فصل در بیان مرکباتی که
 اصل و عمود در آنها عمل بلاد است و از انجمله فقر و یا است بدانکه
 فقر و یا لغت رومی است و نامیده اند این دو را با سیم فقر و یا بسبب آنکه عمود و اصل و اصل
 بلاد است و اول کسیکه استنباط این معجون نموده فقر و یا است پس زیاده کرده بر آن و یا
 جالینوس شیخ رئیس گفته که این معجون نافع است از برای فالج و مانند آن از لقوه و سترخا
 و جلای دماغ و بد و تندی ذهن کند شیخ داود انطاکی گفته که اعظم نفع آن که من تجرب
 کرده ام از این معجون تقویت خفط است و دفع نسیان و بلاد و فالج و لقوه و عرش
 و نیز از نفع عظیم است از برای اوجاع مفاصل و عرق النساء و اوجاع کلیه و مثانه و هر مرض
 بار و صرع و سترخا و سوط کرده میشود آن آب مرزنجوش از برای شقیقه و دوار و حث
 میدد با صره را از روی تجربه این جز که گفته که سوای منافعی که شیخ رئیس از برای آن
 ذکر کرده آنرا منفعت کلی است از برای دوار بلغمی و نسیان و صرع و صداع بار و دوار
 معده و سینه و جمیع در و ما که از برودت باشد صنعت آن به نسخه شیخ رئیس سبل الطیب
 موزع آن سیلخه سیاه سانج نندی اقیمنون نقاح از خر قنفل حب لسان ریلو پنچینی از
 هر یک دو درم حب البان مقشره زنجبیل صبر سقوطری از هر یک اوقیه مصطکی عمل بلاد و قنفل
 از هر یک سه درم غاریقون پش سفید دو درم و در نسخه تشا پور هشت درم است ایر سادویه
 پوستیخ راز یا نه سه رطل سرکه انگوری که نه رطل او و به کوفته پنجه پوستیخ راز یا نه رسته
 روز متوالی در سر که بنشیند پس در یک تنگی یا در یک گلی کرده با نش ملایم بچوشانند تا سه چهار
 بچوش بخورد پس با لایند و قنفل آنرا دو دکنند و سرکه را با ده رطل و نیم محصل مصفی در
 همان دیک کرده با نش ملایم بچوشانند تا بقوام آید پس او نه کو بده را با آن بپوشانند و بعد
 از ششماه استعمال نمایند شری یک درم باب نیم گرم و غذای گوشت بخورند صنعت فقر و یا

و سید اسمعیل در ذخیره گفته که قوت این معجون تا ده سال باقی میماند و قول نهراوی و سحر
 صحیح است که گفته اند قوتش تا چهار سال باقی است و شترش از یکدرم تا یکتقال است و بهتر است
 که استعمال کنند این معجون را که شایخ و مرطوبین و مبرودین در فصول بارده انقردیا یکسر
 که شیخ رئیس در قانون ذکر کرده و گفته که نافع است از برای جمیع اوجاع معده و از برای صداع
 عینق و دوا و معده و جنون و هذیان و وجع کبد و طحال و کلیه و از برای برودت مزاج و اوجاع
 ارحام و فقرس و جذام و امراض سوداوی و نسجه این جزله و نسجه شیخ داود الطاککی قریب
 باین نسجه اند و اندک اختلافی دارند صنعت آن سنبلیطی و موزعفران سیله سیاه سانج
 بندی افیتمون اقراطی از خرگی حب بلسان ریونیدینی قرفل حب البان متشتر بنجیل سفید صبر
 سقوطری مغل ازرق مرکبی روغن بلسان از هر یک یک اوقیه مصطکی عسل بلاد و غار یقوت
 بیش سفید از هر یک شش درم ایرسا و اوقیه پوست بنج راز یا نه سه رطل سرکه انگوری سه رطل
 پوست بنج راز یا نه راسه شبانه روز در سرکه انگوری بجایانند پس در دیک کرده جوش
 دهند جوشی اندک و با لایند و فشارند و قفل آنرا میزند و سرکه را با یک رطل و نیم عسل مصفی در
 دیک سنگی کرده با کش انگشت بقوام آورند و اوویه را کوفته بنجته بان مخلوط نمایند و بعد از ششماه
 استعمال نمایند شترش یکدرم با آنچه مناسب باشد انقردیا و یکدرم قوتی از قردیا این چهار
 بخت نافع است از برای جمیع امراض بارده مزمنه چون فالج و استرخا و لقوه و اوجاع بارده
 مفاصل و فقرس و این معجون پیران و سرد مزاجان را نافع است و سیاهی موی را نکاه دارد
 صنعت آن بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر یک سی و شش درم شونیز بیست و چهار درم
 سیل بوا هفت درم طباشیر سفید سه کوفتی عسل بلاد از هر یک شش درم فلفل و فلفل بنجیل
 فلفل مویه انیسون از هر یک دوازده درم اوویه را کوفته بنجته فانیذ سجری شصت درم فانیذ
 و راب بقدر کفایت حل کرده اوویه را بان بپزند و در سبزه لعابدار خضر کرده در جوف
 گفته و چون سه ماه بگذرد بخار برند و بعضی گفته اند که بعد از ششماه که در جوفکته بنجته باشد استعمال
 نمایند و مزاج آن کرم است در یکدرم نیم و خشک است در آخر درجه دوم انقردیا و یکدرم سیاه
 است در منافع انقردیا سی چهار بخت و مضرع را بنهایت مفید است صنعت آن پوست بلبله

کاجلی پوست بلیه آله منفی کشنه خشک متشره اسطوخودوس از هر یک پنج گرم زنجبیل
عود الصلیب صفت فارسی غسل بلا دراز هر یک سه درم جذبه بیدستر یک درم غسل سفید مصفی سه
وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتیکرم با آب گرم انفرادی و یک درم برص و بقی
وفالنج و سیان و استرخار بنهایت نافع است صفت آن بلیه سیاه پوست بلیه آله منفی
از هر یک سه درم کندرزوفای خشک زنجبیل فلفل غسل بلا دراز هر یک پنج درم غسل مصفی بقدر
ساجت بدستور معجون سازند و این معجون گرم است در سه ریلج درجه اول و خشک است
در آن فرد به دو م شربتیکرم از آن یک درم با آنچه موافق باشد از اشربه انفرادی یا معروف
بسدل المزاج و آنرا انفرادی یا کبیر نیز نامند لقوه و رعشه و فالنج و برص و خدر و سیان و
صداع بار و وضع و جمیع امراض بلغمی را نافع است و حفظ را زیاده کند و با ضمه را قوت دهد و با
را میفراید چنانکه بلغمی مزاج را هیچ دوائی در امر باه بهتر از این معجون نیست و یرقان و جمیع
امراض حادثه از سردی را نافع است صاحب اختیارات بدینی گفته که کسانی را که بلغمی مزاج
بودند امر کردم ایشان را با استعمال این معجون بجهت قوت باه بسیار پسندیده داشتند
و در قوت حفظ و ذین و دفع سیان و فالنج و لقوه و همه رنجهای حادث از سردی بنهایت
سودمند است صفت آن زنجبیل عاقر قرحا شونیزوج ترکی قسط تلخ غسل بلا دراز هر یک سه درم
سبب خشک حلیت حب الفارز راوند مدحرج خطبایا صاحب البان شیطرح هندی خردل سفید
جذبه بیدستر از هر یک پنج درم اجزای خشک را کوفته بخینه فلفل بلا در سه شسته برغون
منفر کردن گان چرب نموده با غسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتیکرم
تا یک شقال و در نسخه اختیارات بدینی فلفل و دار فلفل از هر یک ده درم اضافه این جز باشد
و وزن غسل بلا در چهار شقال و نیم است و در نسخه دیگر بجای زنجبیل حب البان فلفل دار
فلفل از هر یک ده درم داخل است انفرادی یا کبیر به نسخه نجیب الدین سمرقندی که با سه درم بلا در
کبیر و در قرابادین خود ذکر کرده و گفته که این معجون برای فالنج و لقوه و سکنه است و سفید
از برای برص و بقی و کزیدن عقرب و جمیع امراض بارده و از برای تشنج رطب و سیان و این
در ساعت بدن را مشغول میازد و عرق می آید و دو سه اوار آن است که چون خورده شود

چیزی نباشد تا عرف او در صنعت آن عاقل و حازم نباشد قسط تلخ فلفل و از فلفل و ج ترس
از هر یک ده درم مرکبی صافی بر یک سداب حلتیت خطیایا ناز راوند مدحرج حب انار شیطنج هندی
جند بیدستر خردل از هر یک پنج درم عمل بلا در خچدرم اوویه را کوفته بچخته بروغن مغز گردکان و
عسل بلا در چرب نموده بعمل مصفی معجون سازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتیکدرم القردیا
صغیر منافع آن قریب است با فقر دیامی صهار بخت صنعت آن بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر یک
ده درم سعد کونی سنبل الطیب کندوچ ترکی فلفل زنجبیل عمل بلا در از هر یک پنج درم اوویه را کوفته بچخته
بروغن مغز گردکان و عسل بلا در چرب نموده بعمل مصفی سه وزن اوویه معجون سازند شربتیکدرم
بعد از ششماه از ساختن آن استعمال نمایند و در نسخه دیگر القردیا بجای بلبله سیاه پوست بلبله کابل و اصل
القردیا می صغیر دیگر نافع است از برای صلابت سپرز و سده و درد معده و کرده و مثانه و
تپهای که صنعت آن خطیایا و می فلفل سیاه از هر یک شش درم قسط تلخ مرکبی صافی سافنج هندی
ریوند چینی سنبل الطیب از هر یک هفت و نیم مثقال اوویه را کوفته بچخته بروغن مغز گردکان و عسل بلا در
پنج درم چرب نموده بعمل مصفی سه وزن معجون اوویه سرشته معجون سازند و در ظرف چینی نگه دارند
و بعد از ششماه استعمال نمایند شربتیکدرم القردیا می ملین صرع و فالج و لقوه و عرشه و سحر
اعصاب نافع باشد و دماغ را از اخلاط پاک سازد و وزن را تیر کند و حفظ را زیاده کند و پیران و
سرد مزاجان را موافق باشد و طبع را نرم دارد و صنعت آن سنبل الطیب سیاه سافنج هندی
فونوزعفران درمنه شترکی افقیون قحاج ریوند چینی حب لمسان قرنفل از یک دو درم حب الکن
متش زنجبیل از هر یک یک درم مصطکی و از فلفل از هر یک سه درم غاریقون ایرسا از هر یک دو درم
صبر ز روده درم پوست خراج را زبانه سه رطل سرکه که کهنه سه رطل پوست خراج را زبانه سه رطل
در سرکه بخیسانند و در یک سنگی بچشانند بعد از چهار جوشش از آتش فرو گیرند پوست خراج را زبانه
را ببالند و بفشارند و جرم آن را بنیدازند و صافی کنند با سه رطل و نیم عسل صافی بقوام آورند و سه
درم عسل بلا در اضافت کنند و با اوویه کوفته بچخته بپوشند و بعد از ششماه مقدار یک درم باب
تیم گرم بخورند القردیا می دیگر منقول از شرح اسباب و علامات نسیان و فالج جمیع امراض
و مانعی که از غلبه بلغم و رطوبت باشد مودمند بود این معجون از موده قدماست مخصوص از برای نسیان

جلد اول نسخ انقرو یا و فصل در بیان جوارش تا تیکه اصل و محمود و آنرا بلا در است ۹۱۰

حافظ صنعت آن عمل بلا در یک اوقیه صبر سقوط می شست متقال نار یقون بیت و چهار متقال
سلیمه زراوند و ترک زعفران و اریجینی مصطکی رومی از هر یک شش متقال قسط تلخ و تخم سیاه
فلفل سفید از هر یک هشت متقال انیمون یک اوقیه اجزا کوفته نیمه با سه خندان عمل کف گرفته
بهر شند مقدار شربت بعد از ششاه یک متقال باشد پاب گرم فصل در بیان جوارش تا تیکه
اصل و محمود و آنرا بلا در است جوارش بلا در معروف بجوارش البلوک که
آزاد و آراسته نامند بسبب آنکه ظاهر نمیکرد و تمام منافع آن مگر آنکه استعمال کرده شود یک
سال تمام که در آنوقت تمام منافع ظاهر میگردد و این جوارش را جوارش سلیمان نیز نامند منافع
و خواص این جوارش را بسیار شمرده اند از جمله آنکه منع سفید شدن موی میکند مگر آنکه سفید شده
باشد و اسهال اخلاط بارده میکند و نافع است از برای صفت معده و سوء هضم و از برای اوجاع
معده و اوجاع سرد صدام و فالج و صرع و تقوه و نسیان و دوار و تشنج معروف بکبر از و محل علاج
شنج رئیس گفته که این دوا بی ملوک است حکایت کرده اند که ملوک باین دوا مدوا و امیکر و ده اند
و این دوا نافع است از برای ناصور اسود و ابیض و احمر و تلال و صفرت و ابرده و ضربان مفاصل
و جلای باصره و زیاده میکند قوت جمیع را زیاد و آتی ظاهری و نیست از برای این جوارش ضرری
و از استعمال این جوارش گرم میگردد مزاج متقل آن تفسیر کلام شیخ مراد از ناصور اسود و بیق است
و برص اسود که عبارت از قوایی اسود است و مراد از ناصور ابیض برص ابیض و بیق ابیض است
و مراد از ناصور احمر جذام است و مراد از تلال و انهای بومیر است و سایر تالیل و غذا که در بدن
نهم میرسد و مراد از صفرت یرقان صفردی است و صفرت رنگ بسبب ناس و مزاج کبد و گفته اند هرگاه
فر گرفته شود از این جوارش کیسال تمام هر روز بلا فاصله پس صالم میگردد و اندک عمر فر گیرند که از این
عز و جل و یکیکه کیسال تمام این جوارش را دوست کنند باقی نمی ماند در بدن او مرضی از امراض
مادی مگر آنکه آن مرض زایل میگردد و بامر الله تعالی صنعت آن به نسخه شیخ رئیس بلبله سیاه
بلبله متقی آله فی الجریک سی و شش متقال شونیز میت و چهار متقال فلفل سیاه و نیمه و فلفل
فلفل موی از هر یک بیت و دو متقال نار شنگ قطعه صغار سعد کوفی از هر یک دو متقال کباب
چینی عمل بلا در از هر یک شش متقال اجزا را جدا جدا کوفته نیمه پس وزن نموده که اوزان هیچ جزا

تمام باشند پس اجزا را مخلوط کرده شش صد مثقال فانیذ بخوری در پاتیل پاکیزه کرده با آتش ملایم بگذارند و آب بر فانیذ باشند تا که آخته شود پس اجزا را داخل کرده حرکت دهند تا نیکو مخلوط شوند پس برداشته بگذارند تا گرمی آن شکسته شود پس آنرا بنادق سازند هر بندقه دو مثقال و ربع مثقالی و دست را چرب نمایند بزیت یا بروغن منقذ کردکان یا بروغن کاو و روغن ساختن بنادق پس بخورند از آن هر روز یک بندقه و این جوارش سید و اناست و سیکه جوارش میخورند باید که از ترشی با اولیات پیر بکنند و مزاج این جوارش گرم است در دوم خشک است در وسط درجه سوم جوارش بلادور به نسخه این بزرگه گفته که این جوارش سرور و اناست و هر کس که یک سال باین جوارش مداومت نماید باقی عمرش بصحت میگذرد و هیچ علت در بدنش نباشد مگر آنکه بکلی راضی گردد و خوردنش هیچ زیان ندارد و صفت آن بلبله منقی آله منقی بلبله سیاه از هر یک شش و شش مثقال شونیز بیت و چهار مثقال فلفل اصطخرک دار فلفل زنجبیل فلفل سیاه از هر یک و مثقال کبابه چینی عسل بلادور از هر یک شش مثقال اجزا را جدا جدا کوفته بخته و زن نموده بهم آمیخته شش صد مثقال فانیذ را در یک روغن پاک کنند و با آتش ملایم بجوشانند بعد از آن که بقدر حاجت آب در آن کرده باشند و بقوام آورند و او را در آن داخل کرده بر هم زنند و دست را بروغن کاو یا بروغن کردکان یا بزیت چرب نموده بنادق سازند هر یک بقدر دو مثقال بگذارند و نیم و هر صبح یک بندقه را با آب سرد حل کرده بخورند صفت این جوارش به نسخه شیخ داود الطائفی پوست بلبله زرد بلبله کابی بلبله سیاه بلبله آله منقی از هر یک شش و شش مثقال شونیز بیت و چهار مثقال کبابه چینی و دوازده مثقال عسل بلادور مصطکی از هر یک شش مثقال فلفل سیاه فلفل دار فلفل و ارچینی اشق زنجبیل از هر یک دو مثقال سافور هندی یک مثقال شکر سفید صافی شش صد مثقال شکر را بقوام آورند تا قریب بانقاده رسد پس او را در کوفته بخته بعسل بلادور بپزند و در ظرف چینی پهن کرده شکر را بقوام آورده بر آن ریزند و نیکو بر هم زنند و بگذارند تا سرد شود و بطریقی لوزیات بریزند و نگارند و غالب آنست که استعمال کرده شود بعد از طعام و سیکه یا غلیظه در بدن او بسیار باشد تا بخورد و سیکه بخار بسیار در بدنش باشد وقت خواب بخورد و شربت دو مثقال و همچنین شربت اکثر جوارشات دو مثقال است صفت این جوارش

به نسخه حکیم میر محمد مومن گفته که این جوارش بجهت اسکندر ترتیب داده شده و چون یکسال تمام استعمال کرده میشود و آنرا دوا را سنده نامیده اند و در دوا را سنده مذکور خواهد شد صنعت این جوارش به نسخه دیگر گفته هر که یکسال تمام بدوام بخورد و باقی عمرش بصحت گذرد و هیچ علتی در اندرون وی نماند و همه را بکلی بیرون آورد و ماضی و مرده و فاضل را ببرد و روشنائی چشم را افزاید و شهوت باه را زیاده کند و اشتهاهای طعام آورد و فوائد این جوارش بسیار نوشته و بالجملة جمیع امراض را نافع بود و در ذکر خواص آن با طریقی اختصار را میسوزد و ششم بلبله سیاه اشق دار فلفل زنجبیل فلفل مریدانه هر یک میت و دو مثقال کبابه پنبی عسل بلادرانه هر یک شش مثقال همه را جدا جدا کوفته بخته و وزن نموده در هم آمیزند و عسل بلادرانه و آمیزند پس دیگر تاناز قلمو نموده را بر آتش ملایم نهند و اندکی آب کنند و سه صد و پنجاه مثقال فانیذ جید را کوبیده اندک اندک در آن کنند تا که آخته شود بعد از آن ادویه در آن ریزند و بر سوزند و بردارند و دست را بر وزن مغز گردکان چرب نمایند و اقراص سازند هر قرصی دو مثقال و یکدانه نیم و هر باد و یک قرص را با آب سرد بخورند و در آن سال که این دوا را استعمال میکنند از بقول و کتر شکیها و قنایات و همچنین هر که این جوارش بخورد و در دوائی که بلادر و عسل بلادر و در از خوردن مطلق محوم خواه انعام و خواه طیور و خواه از سماک پرنیز واجبست زیرا که از خاصیت بلادر و عسل بلادر افساد و محوم است جوارش بلادر سسی بجوارش حبه الخضر نافع است از برای استمرار و استقامت بطن و بروت معده و اشتهاهای طعام و بواسیر را مفید باشد و بدن را رفیع کند و حفظ بقرایه صنعت آن به نسخه شیخ زبیر که در قرابادین قانون ذکر کرده عسل بلادر حبه الخضر اکثرا منقش از هر یک یک استار شکر طبرزد میت و چهار استار پوست بلبله کابلی پوست بلبله آمله منقش زنجبیل دار فلفل بربک کابلی منقش سافوج نندی شیطرج نندی از هر یک چهار درم فلفل مریدانه سبزه از هر یک دو درم کوفته بخته اول مرتبه ادویه را عسل بلادر سه شسته بروغن مغز گردکان چرب نموده پس عسل مصفی بقدر کفایت بسوزند و نگاه دارند و شربت این جوارش دو درم با مخض کا و طعام در مدتی که این جوارش خورده میشود باید که شیر برنج باشد و گوشت نخورد و گفته اند که این جوارش گرم است در وسط درجه سوم خشک است

در آخر درجه سوم صنعت این جوارش به نسخه ناین جزله جبهه بخش که آنرا بفارسی کسودان گویند
 و بن نیز نامند و ون نیز گویند و غسل بلاور و کجی مقشره از هر یک بیست و چهار مثقال پوست
 بلبله کابلی پوست بلبله شیر آمله منقی زنجبیل و ار فلفل بنمک کابلی مقشره سافج بندی شیطرج بنفشه
 از هر یک چهار درم قرض فلفل مرزنجوش ببا سله از هر یک یک درم نبات سفید نیم من ادویه کوفته
 بنیخته بانگ روغن کاو و غسل بلاور چرب نموده با غسل شغل خالص بقدر مناسب بقوام
 آورده بدستور مقرر جوارش سازند و بعد از ششاه استعمال نمایند شربنی دو درم با دوغ کاو
 بنوشند جوارش بلاور صغیر نافع است از برای سردی مزاج و جمیع امراض بارده و بلغمیه و در معده
 و ریاح و تک را نیکو گرداند و نسیان و سکنه را نافع بود و صنعت آن پوست بلبله کابلی بلبله سیاه آمله
 منقی از هر یک سی درم کندر زوفای خشک از هر یک شش درم زنجبیل فلفل غسل بلاور
 از هر یک پنج درم روغن منور که دکان هفت درم ادویه کوفته بنیخته لعسل بلاور شربنی
 که دکان چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه غسل مصفی مرتب نمایند و بعضی وج تسکی و سعد
 کوفی از هر یک پنج درم به اجزای این جوارش می افزایند و در پختنالت میگرد و داقوی و عمل
 و بعد از ششاه استعمال نمایند شربنی از یک درم تا دو درم جوارش بلاور کبیر قوی از جوارش
 بلاور صغیر است و جمیع افعال و مبدل مزاج بار دست و نافع است از برای جمیع امراض بارده
 و بلغمیه مانند فالج و لقوه و سکنه و تشنج و رعشه و لدغ عقرب و سموم بارده صنعت آن عاقر قرحا
 زنجبیل شونیز قسط شیرین فلفل و ج ترکی از هر یک ده درم برک سداب حلتیت جنطیانا زراوند
 مدح حب الفار چند بیدستر خردل شیطرج بندی غسل بلاور از هر یک پنج درم روغن منور که دکان
 مجموع ادویه کوفته بنیخته لعسل بلاور شربنی روغن منور که دکان چرب نموده با سه وزن مجموع
 ادویه غسل سفید مصفی مرتب نمایند و بعد از چهار روز استعمال نمایند شربنی مثل بنده و هرگاه خورده
 شود دو ساعت خود را بپوشند که عرق آید و در شنج و دیگر وزن روغن منور که دکان سداب
 جوارش بلاور به نسخه حکیم معصوم از نندیان است نسیان بر طرف کند و حفظ را زیاده و وزن را
 نیز گرداند و لون را صاف سازد و بلغمی مزاج و پیران را موافق بود و صنعت آن فلفل بلبله کابلی
 بلبله زرا و آمله مقشره از هر یک چهار درم چند بیدستر دو درم قشر اترج غسل بلاور قند سفید قسط

حب الفار سعد کوفی از هر یک شش مثقال اجزا کوفته بنیجه بروغن کاو و غسل بلاور ملوث کرده
و با سه چندان غسل کف گرفته بپوشند و بعد از ششماه استعمال نمایند شربتی دو درم جوارش بلاور
صالح از برای وجع معده که مزمن شده باشد و از برای سردی مزاج و شیان و رنگ روزانیکو که در
و کز و ذین را لطیف سازد و وجید گرداند و خواص بسیار دارد و این جوارش از حکماست و گویند که از
سیلان بن داود علیه السلام صفت آن به نسخه شیخ رئیس که در قرابادین قانون آورده بلیله سیاه
بندی پوست بلیله شیر آمله منقی فلفل دار فلفل چند بیدستر از هر یک چهار درم قسط تلخ منقذ بلاور
کابلی مقشربات سفید حب الفار از هر یک دو از دوه درم سعد کوفی شش درم اول مرتبه بلاور
را مقشر نموده نرم بگویند و باقی او ویه را کوفته بنیجه غسل مصفی مسکه کاو و مساوی در هم بچوبند
و بقوام آورند و او ویه را بلاور کوبیده مخلوط کرده در غسل و روغن بقوام آورده مخلوط نمایند
تا منفق شود و بعد از ششماه استعمال نمایند شربتی دو درم بابک کرفس و رازیانه و منقل این جوارش
باید که نگاه دارد و خود را از تعب و غم و خون و آشامیدن شراب بسیار و جماع و باید که غذایی گوشت بخورد
و مزاج این جوارش گرم است و در اول درجه سوم صفت این جوارش به نسخه ابن جریر پوست بلیله کابلی
پوست بلیله آمله منقی فلفل سیاه دار فلفل از هر یک چهار درم برنگ کابلی مقشربات تلخ حب الفار
سعد کوفی از هر یک شش درم او ویه را غسل بلاور و قدیری روغن کاو و چرب نموده با غسل مصفی سه و دو
او ویه ترکیب نمایند و بعد از ششماه استعمال نمایند شربتی دو درم بابک کرفس جوارش بلاور این جوارش
از غایت فعل فریه نمودن جوارش مسمن نامند نافع است از برای بوی اسیر و سوء هضم طعام و باده زاریاده
کند صفت آن به نسخه محمود بن الیاس شیخ از برای در قرابادین حاوی صغیر فلفل نخجیل از هر یک ده درم
دار فلفل سی درم فانیه دمن منکر دکان مقشربات مقشربات از هر یک پنجاه درم بلاور مقشربات
و در نسخه اصل حاوی بلاور دیده نشده اجزا را کوفته بنیجه لعسل مصفی بپوشند شربتی یک مثقال صفت
این جوارش به نسخه حکیم محمد بنی که در نسخه آورده زنجبیل ده استار دار فلفل سیه ستار شیطری
دو استار شقار تلخ پنج استار فانیه چهار صد و پنجاه مثقال منکر دکان مقشربات کبچ مقشربات
هر یک بیست درم و در نسخه دیگر ده مثقال است بلاور مقشربات پنج عدو بلاور را کوبیده در یک او ویه
روغن کبچ بالند و صافی نمایند و او ویه را کوفته بنیجه با آن بپوشند با سه چندان او ویه فانیه سنجری

جلد اول نسخ جوارش بلاد در حلوای بلاد در دل پیره بلاد

۹۱۵

که اختم بقوام آورده بر شند جوارش بلاد در این ماسور منقول از قزاق و این افتدی صالح طایفی کیم
 باشی ای پیر سلطان قیصر و دم جهت زیاده ای تحفظ و عقل و نافع از برای اصحاب مطالعه و مقوی حده
 و امعا و تصفیه بخون و مقدار شش کیدرم تا دو درم پانزده است صفت آن فلفل در فلفل
 پوست بلبله کابلی امله منقی پوست بلبله چند سیر است از هر یک دو درم قطع فلفل بلاد در شونیر حب
 از هر یک شش درم سعد کوفی چهار درم نبات سفید شازده درم بعد از سخی بلبله بر روغن کا و چرب
 نموده بعد از یک روز با سه وزن عمل سفید مصفی بر شند جوارش بلاد در سخی بجوارش سمن
 فربهی آورده و طعام به هم کند و شتهای طعام آورد و بوسیر و سپرز را سود دارد و صفت آن
 زنجبیل ده درم دار فلفل سه درم فلفل دو درم شیطرح بندی دو درم شقاقل چند درم فانیست
 و پنج درم متحرک در کان کچد مقل از هر یک سیر درم بلاد در پوست جدا کرده پنج عدد بلاد در کوبیده
 در پارچه نازکی کرده و در یک اوقیه روغن کچد بالند تا شیر آن بر آید و صافی نموده او ویرا کوفته
 بنیمه با آن روغن چرب نموده فانیست را در آب بکند و از آن بقوام آورده او ویرا با آن بر شند
 تا منفقه گردد و همان گرمی بر کنج را آن خدا نمایند اسهال صفر کنند و بر بالای ناف اسهال سودا
 و بر و کین و پیکاه اسهال بلغم و هرگاه با آب سرد بشویند قطع اسهال شود جوارش بلاد در جهت
 راج بوسیر و تقویت باه و به هم طعام نافع است و موافق مزاج پیران است صفت آن زنجبیل و کچد
 طبعی دار فلفل سه سیر شیطرح بندی دو سیر شقاقل پنج سیر فانیست چهار عدد و پنجاه مثقال متحرک در کان
 مقل کچد مقل از هر یک ده مثقال ده عدد بلاد در کوبیده در سه اوقیه روغن کچد خیسانیده
 بدست بالند و صافی نموده او ویرا با آن چرب نموده و یک وزن و نیم فانیست را بقوام آورده
 جوارش سازند شرنی کیدرم حلوای بلاد در منقول از خلاصه التجارب گفته که از مخترعات اهل
 هند است و در منافع قریب بجوارش بلاد در است صفت آن عمل بلاد در یک جزو روغن کچد تازه و چوب
 درم نموده آرد و میدیه را با آن بریان گفته اند که دستور حلو است پس بقدر کفایت عمل
 بر آن رسیده بر هم زنند و به هم فرو و آوردن فلفل زنجبیل و اسپینی بسا سه با و این جوهر بود
 از هر یک جزوی سائیده بنیمه بران ریزند و نیکو بر هم زنند و فرو و آورده و در ظرف چینی نگاه دارند
 هر روز مقدار ده مثقال تناول نمایند و بلاد در از صنعت اطباء هند است و منافع

جلد اول فسخ دوا رسنه و دین البلاء در

۹۱۶

بسیاری از برای آن ذکر کرده اند و گفته اند نافع است از برای اکثری از امراض مزمنه و باید که خدا
نوشته آن گوشت بریان بر وزن کاه و باشد می فرماید که هرگاه بلاء در مرکبات خورده شود
واجب است بر سیر از خوردن گوشت چه بلاء و مفسد گوشت است چه در خارج و چه در بدن و لهذا ابو جبر
آنکه از انزای قوت قوی است در تریاق فاروق گوشت افنی در و داخل است نکرده اند صفت آن
بلاء در یکسیر پوست بلبل زرد نیم سیر مویته یعنی سعد نیم سیر و ار فلفل فلفل سیاه فلفل سیاه از هر یک سیر یک
قرنفل نه دانه کل و ناه و پنج سیر قند سیاه دو وزن همه ادویه را نیکو قند را باب گرم حل کرده همه را
در ظرف کلی متصل کرده در سر کین آب دفن کنند تا بنشیند و چون بنشیند بپالند و بکار برند و این
را اگر عرق کنند بهتر است و دوا رسنه این دوا جوارش بلاء در است و جوارش اسکندر نامند صفت
آنکه از برای اسکندر ترتیب داده اند چون در تمام سال استعمال میشود آنرا دوا رسنه نامیده اند
و آنرا جوارش اللوک نیز نامند خواص آن چون یکماه خورده شود موی سفید را سیاه کند و چون
تمام سال مداومت کرده شود معده را قوت دهد و باصره را قوی گرداند و لکنت را از زبان و برود
احصا ب و عروق را برود و در تنقیه کرده و مثانه و بابه و قوه با صبره و قوت حفظ و رفع امراض بلخی و
سوداوی و جزام و بیهق و برص و بواسیر و حفظ حرارت غریزی بی نظیر است صفت آن پوست
بلبله کابلی بلبله سیاه آنکه منقح از هر یک سی و هشت مثقال پوست بلبله شونی از هر یک بیست و چهار
مثقال فلفل سیاه و ار فلفل از یک بیست و دو مثقال زنجبیل فلفل سیاه و نار مشک قند صغیر از هر یک
دوازده مثقال کبابه چینی بلاء در منقح از هر یک شش مثقال زنجبیل بیست و چهار مثقال اشق دوازده
مثقال موی منقح نیم تخم خیار از هر یک هفت مثقال نبات سفید شش مثقال ادویه کوفته نیمه نبات
بسرشند و سه عدد و شصت و پنج قسمت کرده اقراص سازند و هر روز یک قرص را تناول نماید و در نسخه
ذخیره پوست بلبله زرد و زنجبیل و موی و تخم خیار نیست و در نسخه دیگر اشق و شونی و داخل ندارد و در نسخه
دیگر سعد کوفی و فستقین از هر یک دوازده مثقال داخل است و در نسخه دیگر وزن فلفل بیست مثقال
و تخم خیار بیست و چهار مثقال است و دین البلاء در از تالیف قدماست بیست و یک سیر و صغیر امراض
بارده و تحلیل و باج غلیظ عظیم النفع است صفت آن اشق افیون زرد بسفایج نستی حبلسان مغز
با دانه مفتخر خرق سفید فلتیج سیر هندی از هر یک شش مثقال قرنفل جوز بواز زنجبیل خولجان

دار چینی بلاد و جند سید ستر از هر یک پنج مثقال سعد کوفی برک مورد مرز نجوش حلبه اسپند جبهه
حب الخروع از هر یک ده مثقال آشته ورق الغار فلفل سپستان از هر یک چهار مثقال اصل
مصغی روغن کا و لفظ سفید روغن یاسین قطران روغن حب الخروع دهن الغار از هر یک
سیزده مثقال زیت سفید سه صد و پنجاه مثقال آب صافی هزار مثقال باقیش ملایم بچوبش اند
تا آب برود و روغن بماند در شیشه نگا دارند و دهن بلاد و دیگر حببت استرغامی عصب فالح
و لقه و امراض بارده نافع است نهایت محلل ریح است صفت آن سنبه الطیب دانه بیل و
فلفل و ج ترکی شیطیح بندی راسن دار فلفل جوز الفی بلاد راسن از یانه قطع تلخ بوزیدن
زرباد و روغن عقری از هر یک پانزده مثقال نیکو فته با شیر و آب از هر یک پانصد مثقال روغن
کنجد و نسبت و پنجاه مثقال بچوبش اند تا آب و شیر برود و روغن بماند در شیشه با حبایط نگا دارند
عرق بلاد و جمیع امراض بارده بلغمیه و اوجاع مفاصل و تشنج استملانی بار و دیگران را موافق
است صفت آن بلاد پوست بلبله کابلی زرد و چوب از هر یک دو و نیم انار بند سی سیکله که کینه
یک پوتیه نامند نیم انار و نیم باوقند سیاه بیست و دو انار قلع بلاد را و در کرده زرد و چوب
را نیم کوفته تمام اجزا را در خم کرده آب گرم بقدر لائق بران ریخته و سر آنرا بسته و در سکنین
اسب دفن کنند تا بچوبش آید و فرو نشیند که تلک سیکلی آن است پس از عرق کشند که
شش انار بر آید و باز آنرا عرق کنند که دو انار بر آید شش بی از آن دو درم و هر روز اندک
اندک مقدار ثلث درم میفرمایند تا به شش درم که مقدار موقوفه است برسد و بعد از آن شروع
کیمی نمایند جهان ترتیب که افزوده اند تا به دو درم برسد و باید که ناشتا بخورند بلکه هر روز یک نان
روغنی بی نمک آورده بروغن کا و چرب نموده اول یک لقمه از آن بخورند و بالای آن عرق را نیم
نان را بالای آنمیل فرمایند و هر وقت سوزشی در اندرون معلوم کرد و چیزی نتواند نمایند
زائل میکرد و این عرق آشتهای طهام می آورد و تقویت باه می افزاید و باید که از ترشی
و بلوی و خوردن گوشت بسیار اجتناب نمایند مزید العمز از مخمرات صاحب خلاصه التجارب
صفت آن بلاد یک جز و کنجد سفید معشره و جز و فلفل قرص در چینی از هر یک سه جز و شش
نصف جز و پوست بلبله کابلی که منق از هر یک چهار جز و تخم جوز مثل نصف مجموع او و اول بلاد

جلد اول نسخ لبانته الطولونیه و معجون بلادر تعریف بلسان

۹۱۸

و کجدر با هم نیکو سخی گفتند انگاه باقی ادویه کوفته بخیتم بان خلط نموده باز سخی نموده با سوزن
مجموع ادویه بصل مصفی بقوام آورده پس شند شربتی مقدار فندقی محرور المزاج را با لای طعام و مبرور
المزاج را ناشتا بخورند لبانته الطولونیه چیست رفع سرعت اثرال و تقویت باه مفید صنعت آن بلادر
مقتضی یک ادویه کندر پیرم جو شیر و درم سندر و درم کدیرم سقمونیانیم درم ادویه کوفته بخیتم درم
حب الخروع تا یک هفته بخسینند پس بچوشانند و خوب سازند و عند الحاجة و وقت مجامعت نیم درم
آنرا بخانید معجون بلادر چیست تقویت اعصاب استحکام دندان و دهنه و دفع جمیع امراض بارده
رطبه مانند فالج و نقوه و استرخا و عرشه و سکه و غیره و لبان و تشنج امتلائی و اوجاع مفاصل
و وجع و رک و عرق النساء و نفرس و سایر امراض عصبانی و شرب سموم بارده و کرمین جانور
سمی بار دمانند عقارب نافع و تقویت معده و دماغ و اعضای تناسل و آلات بول نماید و بالجملة نافع
بسیار دارد و مبرور المزاج و پیران را و محرور المزاجان و شبان را مضر صنعت آن مغرور و حب الفار
برنگ کابلی مقتضی کجدر مقتضی از هر یک درم خندید ستر دار فلفل بلبله سیاه پوست بلبله آنکه منفی
سحر کوفی قسط تلخ از هر یک هفت درم پوست نرد و اترج عاقر قوراز بخیتم درم و درم طویل و درم صندل
عود بلسان حب بلسان خطیانا عود الصلیح و هندی ایرسا و ج ترکی شقائق مصری شیطرج هند
مصطکی شونیز نو زیدان برگ کاوزان کل کاوزان بار و رنجوبه قرنجشک اسطوخودوس بلبله
از هر یک چهار درم مغرور و حب الفار و برنگ کابلی معشر و کجدر مقتضی را در باون سنگی نرم بکوبند
و سائر ادویه را بر یک جدا جدا پس وزن نموده در هم کرده مجموع را بر دهن منکر گردکان خوب
نمایند و با یک وزن ادویه فانی و دو وزن عسل مصفی مقوم علی الرسم سرشته در ظرف نقره بکشی
یا چینی که یک ثلث آن خالی باشد در میان جو بکند از نرد و جدا از ششاه استعمال نمایند شربتی از یک درم
تا سه درم و تا پنج درم در بعضی از مجامعت و باید که استعمال این ادویه بعد تنقیه و خالی بودن بدن از
اخلاط فاسده باشد و در ایام خوردن از ترشیا و بادوی اجتناب نمایند بلسان بیا و لام ویز
مهمه سفجات و الف و نون و رجبی است مخصوص به بلادر در موضعی که معروف است بعین اشهر
به مقدار درخت سقز برگ آن در شکل و بوشبیه بیک سداب و از آن مفید تر و در تر و آن از جمله
اشجار نفیسه کثیره المنافع است شبنم و او و الطاک کوفته و دخت آن در ابتدا تعاست و دخت بچکان

و به ترتیب با مقتدر می رسد و آن با شد انسان از سردی و گرمی و تشنگی و سیرابی بسیار متناوبی مفاسد
 میگرد و پس سزاوار آن است که آنرا بحسب اختلاف از منہ و فصول ترتیب نمایند و از کلام او ظاهر میگردد
 که آن درخت حال معقود است و بجای آن عطاران حب و عود و دهن بشام را می فروشد و این در
 افعال بسیار ضعیف و بجای آن نمی تواند شد و اما خواص و منافع اجزای بلسان پس بدانکه خداوند
 آن جهت گردیدن معقب و رفع صداع بار و رطوبی و انشامیدن طبع آن جهت تحلیل نفخ و ریاح و تصدیه
 آن جهت اخراج زلو و خار و استخوان در حلق و قطران جهت در دگوش و همچنین قطور طبع آن و همچنین
 جهت تشکیل صداع رطوبی و خداوند در ریشهای سوخته آن با بر که جهت رفع نایل و مرطابی پوست تازه آن
 با غسل جهت تقویت معده و رفع رطوبات آن مفید اما حب آن پس بهترین آن تازه خوشبوی شبیه بوی
 دهن بلسان است انحر اللون اخیل الوزن اندک تلح و تند که زبانه اندک بکزد و تخم سیرکی نماید و شکل
 آن مستدیر یا لبطولانی بزرگ تر از فعل با متور سفید باشد بخلاف حبشام که بی مزه و مد و روی میزند
 و آن گرم و خشک است در آخر درجه دوم با قوت تر یا قویه و محقق رطوبات معده و امعاء و دفع
 مغص و امراض بار و ده بنمیه و سوداویه و صرع و ضیق النفس و نفس الانقباض و شوصه و ورم ریه و
 سرفه و سده جگر و استسقا و عرق النساء و گردیدن هوام و معقب و تحلیل ریاح و نفخ و عسر البول
 و حبس آن و حیض شراب و بخور و دهن آن جهت اوجاع احام و جلوس در طبع آن مفتوح گرم
 و جاذب رطوبات آن و آن به تنهایی جهت گردیدن معقب و با بر ساجهت فروغ سرد نافع
 و مضر میانه و مصلح آن کثیره و در شربت آن تا دو درسم و بدل آن یک و نیم عود آن و اگر نباشد
 بوزن آن سیلحه و عشر آن بسازد و در ریقات بوزن آن دراز و نطویل یا بر الفار است و اما عود
 آن پس بهترین آن باریک سر خرنک خوشبوی تازه است که بوی دهن بلسان از آن آید و در حرارت
 و بر پوست از حب آن کمتر و در سائید افعال مسطوره از آن ضعیف تر و بدل آن و دمنه حب آن
 و همچنین باقی ادویه مذکوره و اما دهن آن پس بهترین آن خوشبوی تازه قوی از آنکه خالی از جرم
 سرخ رنگ صافی با اندک غلظت حبسندگی که زود در آب منحل گردد و دو قوام آب را مانند شیر درآید
 و شیر را منجمد سازد و در آب ته نشین نشود و چون پیشمی آلوده با آب بشویند اثری از آن در ششم
 نماند و همچنین زبان را بکزد و باندک قهضم بر روی در آن این آثار باشد معشوش است و خوب با قوت

جلد اول در تعریف بلسان و معجون بلسان

۹۲۰

با چهل سال باقی میماند و رسوم کرم و خشک با قوت تریا قیر و مانند تریاقات است در مرکبات و مقادیر
 سموم بارده مانند عقرب و سائر هوام و خافق النمر و سائر سموم را و امراض بارده عصبانیه و ماغیه
 مانند فالج و لقوه و صرع و دوار و رعشه و استرخا و کزاز و اوجاع مفاصل و عرق النساء و نفوس صداع
 و کرمی و ظلمت بصر و بیاض و سبل و غشاه و حدت بصر و نزول آب و خروج سر و اوجاع حلق و کسان
 و ضیق النفس و ربو و سعال و انقباض نفس و قروح ریه و ضعف معده و کبد و طحال و کرمه و مثانه و جوفه
 البول و عسر و سلس آن و ریانه و حصاة و استرخای قضیب و امراض مقده و رحم و اوجاع آن
 و اخراج جنین و شیر و اورار حیض و تشق رطوبات و اعانت بر حمل و پاک کردن جراحات از چرک
 و تلبین صلابات و تحلیل مواد بارده شراب و طلا و تدبیر و اکحال و قطره و فو زجه سفید و مرکبات نافع
 متکامل آن با موم و روغن کل و صندل و جین است و با دهن زینق بر دشتن و قلیله الودیه و آن
 و ربی که آتش جبهه رفع میکند و اصحاب جمود و قطره یک انگ و نصف آن با طبع زعفران و فلفل یک انگ
 ناشناخته سعال و اوجاع سینه و شامیدن نیم مثقال آن با شیر تازه ووشیده جهت رفع سمیت و این
 خافق النمر و نفوس هوام سی و بار یا سه جهت اخراج شوک استخوان و مقدار شربت آن نیم مثقال
 و هل آن یک وزن و نیم و تا دو وزن آن روغن زیتون که بنشیند روغن را زنی یا روغن ترب که
 در آن حب و عود بلسان جو شانیده باشد صفت اخذ خالص اصلی آن آنست که در عین بودن آن قباب
 در بر طایف از طلوع شوری یا نیتنه درخت آنرا بخیخازده انچه از آن تراوش کند جمع نمایند این بطلای
 و بعد از وی نوشته اند که در سالی مقدار پنجاه رطل بعلی آید به نیم وزن آن نفقه یا طلا میفرستند
 و نوشته که باید با اوصاف مذکوره رنگ آن بسیار که را نل سبزه باشد و اما انچه بالفعل معمول است
 آن است که میگیرند چوب بشام و لباسه و میوه و روغن تخم ترب ابرامسا و می و می جو شانیده جمود
 را بارده وزن آن زیت و صاف نموده میفرستند نو دیگر شاخ و برگ و حب عود بلسان را و آب
 جو شانیده و بار روغن زیت مرتب نموده می فرستند و منقوشش با کثرت دمان مانند دهن جبهه
 و حنا و درخت مصطکی و سوسن و بان و بعضی بصل و موم و روغن مورد و خا و رقیق می نمایند
 و نوع دوم بهترین ابدال دهن بلسان است معجون بلسان از محمد بن زکریا رازی نافع از بار
 حصاة مثانه گوید عجیب است درین فصل هرگاه مذومت کرده شود بان و نیز گفته که من معالج کرده ام

باین باینون را که سنگ بسیاری در مثانه داشت و جمعی برین شده بودند که بشکافند و سنگها را
 بر آورند و من چهل روز این همچون را با و دادم تمام سنگها را بریزد و بریزه کرده بیرون آورد
 صنعت آن حب بلسان تخم ترب دو قوطر اسالیون پوست بچ کبر پوست بچ جاد شیر بادام
 تلخ حب الغار او خمر سحر کوفی سنبلی الطیب سیلخ استوار قدریون حرمل جسطیا ناز راوند مدحج اسارون
 قرد و ما قرفل اشق سبکی بچ قفل غفل و ج ترکی اجزائش و صمغ راحل کنند و باقی او ویرا کوفته
 بخت بر وغن بلسان چرب سازند و بصمغ سرشته جها سازند و هر روز دو درم آنرا با بلخ بنزد
 بنوشند و بسیار باشد که محتاج باشد علیل بآنکه یا شاید باین یک انگ از را و عقارب و صفت را ما
 العقارب و عقرب انشاء الله تعالی ذکر خواهد یافت و بدانکه فی الحقیقت این حب است نه همچون
 بلوط بلغت طبرستانی دارمازی نامند و بفارسی بلوط گویند قسمی از آن ستر میری باشد و قسمی را
 بهشت نامند و آن از قسم مستطیل لذیذ تر و درخت آن شدید درخت قدق و آن شاه بلوط است
 و ماکول اهل بلاد و این تمیز شاه بلوط و بلوط را دو قسم شمرده و موافق ما لایح سه قسم ذکر کرده
 و این اصوب است و در بنصورت شاه بلوط نیز از اقسام آن است و مستطیل و قسم می باشد یکی
 ماکول و دیگری با ملرت و غیر ماکول چنانچه در دیکم و طبرستان مشاهده شده است و اهل الدوله از
 محمد بن احمد و از جالینوس فرکر کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یک سال بلوط بار میدهد و یک سال
 عفت شیرین ماکول آن در اول سرد و در دوم خشک تلخ آن در اول سیم خشک و بایب مناسب
 عفت است و قابض و منخلط و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و تنف الدم و جهت سحر و سحر السحر
 و تقطیر البول و قرطه امعا و خفقان و غشیان که از خم سحره باشد نافع و ضماد آن بایه خوک نمک
 سود جهت ورم حالب و اورام بطنی و سوخته آن جهت قلاع و قروح ساعیه و حمل آن جهت قطع
 سیلان رحم نافع و نان آن تشیل و مصدع و مولد سودا و سدد و مصلکش سکنجبین قند و قند رشتش
 از یک مثقال تا پانزده مثقال و بدیش خروب بنطی است و درخت بلوط را جمیع اجزای بار و بایس است
 و ریشهای بار یک آن یا بس تر و در قطع سیلان رحم و امثال آن نافع و برگ آن جهت التیام
 جراحات تازه و خاکستر حب آن جالی دندان و جهت آلوده است و چون بلوط را با نیم وزن
 آن کندر بار وغن زیتون سرشته را و مت شرب آن نمایند قاطع سلس البول و بول و زفر اش

تعریف بلوط و فصل در بیان سفوفات بلوط

وادرار غدی و منی و مجفف نار فارسی است و موجب دانسته اند و اینکه در عین سوجین چوب بلوط
ظاهر میگردد و جهت تضاد با بر و بهتر از خطاط است و جفت الیبلوط که پوست رفیق آن است و بر منقار
ملائق است مجفف قوی و راجع به رجات و جالبس سیلان خون و رطوبات شراب و ضما و وجهت رفیق
ضما و نافع و بدیش کلنار است و گویند پوست انار و مورد و بالسویه بدل آن است و قدر شترش
یکمشتال و در مطبوخات تاسه متقال و شاه بلوط باندک حرارت و قبض و پس آن کمتر از بلوط است
و غذای آن غالب با قوت جالبیه و مسمن بدن و مولد پیه کرده و مشوی آن با شربه پیسی و میچ به و
مقوی بدن و جهت دفع سموم بجايت موثر و در سایر خواص ضعیف تر از بلوط و تقاضا اقسام بلوط مضر
خلق و مثانه است مصلح آن بر خند قوی و شکر و کجین و چون پوست و رخت از امهر انچه کیش بر
سوی گاد نمایند که قبل از آن با طین قهوه لیا نشسته باشد بجايت سیاه کند و جفت شاه بلوط در سمیت مثل پوست
سلوک است حسب جفت بلوط نافع از برای افراط طمط و سیلان ارحام و رطوبت فروج را بجايت
مفید است صنعت آن پنجه حکیم محمد طاهر ولد حکیم صالح خان مرحوم زاج سیاه و قرطاس خطای مضر
جفت بلوط صدف محرق قرن ایل محرق محقق محرق مطلق بالخل از هر یک سه متقال کوفته بخت
در آب برک مورد یکمشتال و نیم صمغ عربی یکمشتال محلول در آب و سرکه انگوری چهار متقال
خمیر کرده و جها سازند هر جی بقدر فندقی در وقت حاجت بر گیرند فصل در بیان سفوفات
بلوطلی سفوف بلوط منقول از منصوری محمد بن زکریا بسبب تقطیر بول و سلس البول
صنعت آن بلوط مقشر بوداده کندر شیر خشک بوداده کل از منی صمغ عربی اجزاء مساوی
سفوف سازند و قدر دو در نیم صبح و دو در نیم شام و اگر با سلس شکلی مفرط باشد که مضر
به چند آب بیا شام نشکی او دفع نشود باید که مریض این سفوف را با ماء الشعیر و زیر قطن بیا شام
و غذا از آب غوره و آب سماق و امثال آن مزوره ترتیب داده بخورند و در نسخه دیگر از
سفوف وزن بلوط پنج جزو و کندر سه جزو و باقی ده جزو است سفوف بلوط و دیگر موجب
از برای سلس البول صنعت آن بلوط ده متقال و در نسخه دیگر هشت متقال است کثیر
راهن از هر یک سه متقال اصل السوس گاو زبان انیسون تخم خرفه مقشر زرد و سبیل
الطیب سعد کوفی کندر از هر یک چهار متقال طباشیر سفید پنج متقال مصطکی یکمشتال قند سفید

جلد اول فصل در ذکر معاجین عطائی که اصل در آنها بلوط است باب النون تریفین

۹۲۳

بوزن مجموع او و یک کوفته بنجته وقت خواب سه مثقال آنرا اسفون نمایند فصل در ذکر
معاجین عطائی که اصل در آنها بلوط است معجون عطائی
جهت دفع سرعت انزال بی نظیر است صنعت آن جفت بلوط لبان ذکر بندر القنب از هر یک
نیم مثقال مصطکی یک درم اجزا کوفته بنجته با چهار وزن او و یک غسل مصفی مقوم سرشته معجون
سازند شربت کیشقال معجون عطائی دیگر که جهت دفع سرعت انزال نافع است
آن جفت بلوط کندر مصطکی اجزا مساوی کوفته بنجته با چهار وزن او و یک غسل مصفی مقوم سرشته
بهر شند شربت کیشقال معجون عطائی دیگر که همین خاصیت دارد صنعت آن بلوط کلار
فارسی کشنیز خشک شونیز لبان ذکر از هر یک دو نیم مثقال کمون کرمانی نانشواه که و یا از
هر یک یک مثقال و ربع مثقال پوست بلبله زرد پوست بلبله سیاه آمله منقی از هر یک
یک درم او و یک کوفته بنجته با سه وزن او و یک غسل مصفی مقوم سرشته معجون سازند شربت
تا دو مثقال غذا کباب و جلا و قلعه زکسی مناسب است معجون عطائی دیگر تقطیر البول
و سرعت انزال را نافع است صنعت آن کندر ملک رومی جفت بلوط شادانه مونه اجزا
مساوی کوفته بنجته با سه چندان غسل صاف بهر شند شربت و دو مثقال معجون عطائی
دیگر سلس البول را نافع باشد صنعت آن کلار فارسی کندر ملک رومی بلوط که در سر که برده
باشد از هر یک بیت درم سد کوفنی کر و یا از هر یک پنجم درم دار فلفل خصیه الثقاب از هر یک
سه درم اجزا کوفته بنجته با سه چندان غسل صاف معجون سازند معجون عطائی سرعت
انزال و اختلام و تقطیر البول را نافع باشد صنعت آن ملک رومی کندر بلوط کلار شونیز کشنیز
خشک از هر یک دو درم زیره کرمانی نانشواه از هر یک پنجم درم پوست بلبله کابل بلبله زرد
بلبله سیاه آمله منقی از هر یک سه درم اجزا کوفته بنجته با سه چندان غسل بهر شند معجون
بلوط مقوی باه و مسک است صنعت آن بلوط مقشر کر و کلار لبان ذکر از هر یک ده درم
زیره کرمانی مدبر نانشواه کر و یا از هر یک پنجم درم کشنیز خشک دو درم کوفته بنجته با سه
او و یک غسل مصفی معجون سازند شربت دو درم تا دو مثقال غذا کباب و دو پیازه و نان
سیده تناول فرمایند باب الباء مع النون بن بضم باو سکون نون مشده

و در اصل اسم خر غلیظ که مشهور و معروف بقره است بوده و بالفعل اطلاق نمایند بر مری
 خاص و برای حرمت آن ترک کرده این را بجای آن می آشناسند و آن شره رخی است که در میان
 که در جبال من و انواع آن و در بناوی که جزیره نیست از جزایر زیر باوات بهم میرسد و تخم
 آنرا در آذر میکارند و در آب که هر دو اسم ماه رومی است میرسد و یک ساق دارد و بسط بر
 انگشت ابهام و بلندی آن بدو ذرع تا بسد ذرع است میرسد شبیه بدختر زعفران و کل آن سفید
 رنگ و غیر آن در غلاف سیاه رنگ شبیه سبب الفار و در اندرون آن دو منور در وسط
 هر مری شکافی مانند دانه گندم میباشد ولیکن از آن پهن تر و بزرگتر سبز رنگ که در جوف
 آن پرده نازک پیچیده باندک تلخی میباشد و بهترین آن تازه سنگین سبز رنگ آن است
 که در تیره آب رود و سیاه آن بسیار بد و تلخ و بد طعم و بناوی آن سفید و بزرگتر و سبکتر
 از مینی پوست تازه آن باندک رطوبت و چسبندگی و جلادوت و عفوضی است و چون خشک گردد
 جلادوت بدان کم میشود و رفته رفته زایل میگردد و وضاحت آن از پوست پسته و سبب الفار کمتر
 و نازکتر است گویند سبب اطلاع بر آن آنست که شیخ ابو الحسن شافعی که در کوهستان من چوب
 داشت و مردیان او به سبب کثرت شب بیداری و ریاضات کسل نمیدادند و مانند میشند از الفاها
 و حتی بعضی شتر آنرا یافته خور و در دفع کسل مانند کی آنها شد و این را بدگران گفته اند آنها نیز خورند
 نفع یافتند به پیر خود گفته اند حکم نمود که جوش داده آب آنرا بنوشانند پس این میوه را در آب
 جوش داده آب آنرا می آشامیدند باعث رفع کلال و ملال ایشان میشد پس رفته رفته شربت
 تمام یافت و تجارت در کل بلاد بر بوند و منتشر ساختند و اکثری میخورند ولیکن اهل هر بلدی و جملگی
 بو صنی خاص اهل من و انواع آن پوست بیرون آن که قشر نامند خصوص تازه آنرا در آب
 بسیاری جوش داده صاف کرده که ما گرم و نیم گرم پیالهای بزرگ پیش از طعام و اکثری
 بعد از آن می آشامند و دلوچ بسیاری بر آن دارند و طعم آن آب نیز نازل بشیرینی و عفو
 میباشد خصوص تازه آن و اهل رکه معظمه مدینه طیبه و بلاد دیگر از عرب و عجم و ایران و توران
 و هندوستان و فرنگ و غیره آنرا بعضی خام و بعضی نیم بریان و بعضی بریان که قریب
 با حرق رسد بعضی بکوفه و بعضی نرم کوفته در آب تلخ داده بعضی اندک غلیظ و بعضی بسیار

رفیق و بعضی صاف کرده و بعضی صاف ناکرده می آتش مانند خپا سنج بر فضل انشا و الله تعالی مذکور
 خواهد شد و در طبع و مزاج آن اختلاف است حکیم میر عیاد الدین محمود در آخر رساله افیونیه در
 بیان قهوه نوشته اند که سرد و خشک است در درجه دوم جهت آنکه در آن کیفیت غالب بر طعم
 و رایحه و لون آن نیست که قیاس دلالیت بر حرارت آن نماید و به تجربه یافته اند که سردی
 آن بسبب حد اضرار نمیرسد و در قنای وی و غلبه هر یک از برودت و یبوست بر دیگری موافق
 به تامل است و میرزا قاضی در رساله خود نوشته اند که تجربه فقیر یافته که سردی آن در درجه
 اول و خشکی آن در درجه دوم است و حکیم سالک الدین نیز وی نوشته اند که بعضی از واقعات
 خواص در وی بر آن رفته اند که برودت آن در اول درجه ثانی و یبوست آن در ثانی است
 بواسطه آنکه در افراط آن یبوست و دماغ و بیخوابی و خشکی مزاج بیم میرسد شارب آن از او شنج
 و او را نطاک می گفته که گرم در اول و خشک در دوم و مشهور سرد و خشک است و نیز چنین
 نوشته جهت آنکه پوست آن تلخ است و تلخی دلیل حرارت است لیکن که پوست آن گرم باشد
 و متوازن معتدل و یا سرد در اول و یا سنج دلالیت بر برودت آن میکنند عفو صحت آن است
 و حکیم میر محمد مؤمن در سطحه نوشته اند که بقیاس ظاهر میگردد که در گرمی معتدل و خشکی بر آن
 غالب و قشر آن گرم و خشک تر از آن باشد جامع و اوراق بر آن کده احوال میگوید که شاید مرکب
 القوی باشد مخصوص تازه آن جهت آنکه در آن دو جزو است یکی لطیف هوای حار طبع و دیگری
 کثیف ارضی بار دیاس که بجز و اول افعال و آثار حرارت از تفریح و تلطیف و تفتیح و دفع و
 ادرار و تلبین و غیره از آن صادر میگردد و بجز و ثانی افعال و آثار برودت و یبوست از تلبین
 حرارت و تشنگی و نوران و غلیان دم و حدت صفرا و لذع آن و منع نوم و یبوست و دماغ و غیره
 ظاهر میشود و هر چند تازه تر باشد آن جز و اول در آن زیاده می باشد و چون کهنه گردد و تبدیل
 کم و زایل می شود مخصوص قشر آن چون بریان نمایند آن نیز کمتر و زایل میگردد و مقدار
 بریان نمودن پس حاصل آنکه تازه و نوان مخصوص قشر خام آن مائل بحرارت و یبوست است
 و کهنه آن مخصوص بریان آن بار دیاس و هر چند کهنه تر گردد و زیاده بریان نمایند برودت و یس آن
 می افزاید و اما افعال و خواص آن انچه اطباء مذکوره بیان نموده اند آن است که شرب آب

مطبوع آن مفتوح سدوست و بعد از هریتی که دارد مسکن اوجاع و توران و غلیان خون
و جدت و لذت صفرا و سودا و احتراق آن و مرقوق و مصفی اخلاط و غلظت آنهاست و لهذا در
همایات دموی و صفراوی و سوداوی و خصوصاً در اوایل و بعد بروز حصبه جدرمی و ریح مفید است
و شری دموی و یرقان را سودمند است و طبع و مدربول و منجف بطبات و گفته اند که بواسطه
را بسیار نافع است و اکثر انواع صلیع و رید و مایه لویا خصوصاً احتراقی آن و آنچه به سبب غلظت اخلاط
و انجماد آن باشد بحیث تصفیه و ترقیق آن مراخلط را و حکیم میر عابدین فرموده که پندارم مخدوم
را نیز نافع باشد بحیث همین علت و نیز سرفه بلغمی و نزلات و رخاوت معده را به تخفیف رطوبات
آن و مسود و بخارات بدماغ و اسهال خصوصاً نیم بریان آن و کثرت نوم تشنگی و صبر بر آن بود
و اکثاف نمودن لطعام و شراب اندک بی آنکه سودی به ضعف و انحراف مزاج گردد و مفید و نیز رفع
احیا و ماندگی و کلال و ملال سفار و حرکات مشتبه نماید و از مضار آن آنست که گفته اند صلیع می آورد
و باعث بیداری و لاغری بدن و صفرت لون و قطع شهوت باه و تقلیل منی و خفقان و نفخ و قولنج
و مایه لویا و کایوس مشتک نمودن آلات تنفس و درشتی آن و مولد بواسیر است و بالجمله باید که در
و مرطوبین و اصحاب غلبه اخلاط فاسده را مضر و بعضی طرفه در مذمت آن گفته اند بحیث آن سیه
رو که نام آن قهوه است به مانع النوم و قاطع الشهوه است و اغلب آنکه این مضار اکثر در کینه
بسیار بر بیان کرده شده آن باشد نه تازه خام آن خصوصاً قشر که در بعضی از مجرب شاید محرک
و مانع طعام باشد و لیکن که وجه دلوع اهل بین باشد آمدن آن بالای طعام همین دو وجه باشد و در
جواب این گفته اند که وجه دلوع ایشان بدان کثرت حرارت مزاج و خور دن خرا و میوه های گرم است
و حق آن است که مبالغه بسیار از طرفین در منافع و مضار آن بجای است اکثر لطافات و قوت مزاج
بر میگرد و در هیچ یک کلی نیستند و بیان وجه هر یک از منافع و مضار آن طولی دارد و مقام کجای
تفصیل آنها ندارد و میرزا قاضی نوشته اند اجماعی که مزاج ایشان گرم باشد این دو واسبب آنکه
حرارت را گرم میگرداند و به سبب کمی حرارت رطوبت کم به تحلیل میرود و لهذا گاه است که ایشان را
خواب می آورد و از آنجمله شخصی را دیدم که مزاج او کمال حرارت داشت و بدان سبب شبها خواب
نمیکرد مانند کسیکه برسام داشته باشد و اضطراب میکند چون دوش شب بقبوه ملاوت نمود

اور خواب آمد و آن حالت زالی گشت و چون بیهوشه مضطرب است اگر با مردار پدید آید
 اولی است مخصوص در حصه و جدری بعد از بروز جهت اگر مردار پدید آید در حصه و جدری قطع
 تمام است و نیز استعمال آن جهت تقویت قلب باز عفران که چند طاقه در عین طبع در آن اندازند
 نیکو است و چون مسافر در وقت فرو آمدن و همچنین بعد از مشقت بسیار و بعد از باز آید نیات
 رافع تعب و کلال و ملال و باعث شکستگی طبع است آشنایان چند فحان آن و گفته اند ناشتا و در وقت
 امتداد از غذا و مکرر نباید آشنایان بلکه صبح اندک غذای بطریق ناشتا که بالفعل در عرف عوام
 مشهور به تحت القهوه است خورده بالایی آن چند پیاله بیاشامند و اگر خواهند متادین بافیون
 و افیونیات و شب نشینان آخر روز یا بعد از نماز عشا مخصوص قریب به نصف شب چند پیاله بیاشامند
 و گفته اند مصلح آن زنجبیل و دواء السمک و نبات و کلاب و امثال اینهاست و سنج داو و الظاک
 نوشته که شخصی که راوه شرب آن برای نشاط و رفع کسالت و آنچه ذکر کردیم نماید یک شیره میخورد
 و در غلظت با آن بخورد و قوی با شیر میخورد و این خطاست و خوف احداث برص است و آخرت نیکو
 که بهترین مصلحات و طعم و رائحه آنرا طبیب و لذیذ میگرداند و گریه و بد ذائقه نیست از غیر شرب است
 پس زعفران صفت طبع آن از چهل حکیم میرزا محمد و نوشته اند آن است که مقدار پنج مثقال
 نموده مثقال آنرا در شربت مثقال آب بچشانند تا سی مثقال بماند و صاف سازند و گرم بیاشامند
 که سرد آن عظیم بد باشد و فائز آن نیز خوب نیست و ببل ضرر کلی میرساند و احداث تحقان نماید
 و اصلاح آن با دونه مذکوره و زعفران نمایند و بعد طبع قبل از سرد شدن بزودی صافی نمایند
 و نگذارند که جرم آن باز صافی و قوت آنرا بخورد و جذب نماید و میرزا قاضی نوشته که در بعضی بلاد
 آنرا بریان میکنند یا با پوست آنرا میجو شاند و آب آنرا میخورند و در بعضی بلاد مجموع منزه را در
 پوست آنرا میجو شاند و آب آنرا میخورند و در بعضی بلاد پوستش را بریان میکنند یا سیم سیم
 شود و آن تنقل میدهند و اوکی آنست که منزه آنرا با نذک پوستی بریان کرده بچشانند و آب آنرا
 بخورند جهت آنکه حق سبحانه تعالی در بیشتر از دوا و امیوه که قشری دارند خاصیت غیری و وضع
 عجیبی قرار داده که از هر یک از قشر و مغز و دفع مضرت و بگیری میکنند و بدانند که کوبید که خیار را با پوست
 خورند بهترین است جهت آنکه در پوست آن جلای است که دفع لزج است منزه آنرا میکنند و برای این

نیز موی را باد از خوردن بهتر است و همچنین بسیاری از میوه ها و اما اصحاب بنم بواسطه ادراک لذت
مغز از قشر جدا نمایند و بریان کرده که بسبب سوختن رسد و گوید و چو شایده می آشناسند و سبب
بریان نمودن آن بآن کثافت جرم است که بسبب سوختن لطیف میشود و آنچه متعارف است است
که اول آنرا بریان میکنند و بعد از آن میگویند بجهت آنکه زود صلا یابد و اما اولی آن است که اول
بگویند و بعد از آن بریان کنند و این اگر چه اندک دشوار است اما نفش بیشتر است چه هرگاه درست
بریان کنند برای آن بیک طریق بریان نخواهد شد و اندک اختلافی در آن خواهد بود پس جزو یک بیشتر
بریان شده باشد لطیف تر از بزروی خواهد بود که کمتر بریان شده است و اما آنچه بالفعل معمول اکثر
عوالم اهل بلاد مانند حرمین الشریفین را و با هم اصد تعالی شرفا و کرامته و عراق عرب و بحر و ایران و هند
است آن است که مغز قهوه را در ظرف سفالی بدون آنکه دینی بآن برسانند نیکو شسته بپایان نمایند
که جودی رنگ گردد و بعضی اندک زیاده پس نرم گویند و با ده دوازده مقدار آن آب بر آتش
انکه بدین دستور میسوزند که آب را گرم جویشان نموده و در قهوه و آن سنگی یا شیشه یا نقره یا مسنن طلعی
نموده و قهوه را در آن اندک اندک می ریزند و بر هم می زنند تا نیکو مخلوط گردد و در آب آتش گذاشته
می جویند تا کف بر سر آرد و کف آن فرو نشیند و در بین جویش دوسه مرتبه اندک اندک آب
سرد بر آن می ریزند تا کف آن بریده گردد و در روغن بر سر آرد و پس در پیاله بارنجته که ماکرم
صبح و شام هر وقت صدارد و وادی آید می آشناسند چند پیاله پی هم جرعه جرعه اندک اندک و اما بعضی
خواص و اینها سیاه فاسده اند و در کرده پاک شسته بهمان سخن بریان نمایند که جوی رنگ گردد
و بسبب سوختن نرم شود و اینها می که بسیار بریان و سیاه گشته چیده و در مینا میسوزند اندک خرد نموده
پرده نازک اندرون آینه که طلعی دارد افشانده و در کرده باز نرم میگویند و هر مقدار که خواهند با ده
دوازده وزن آن آب صافی شیرین بدستور طبع نموده و در بین طبع اگر پنج یا شش باشد بجای
آب سرد چند بارچه در آن می اندازند و بدستور که ماکرم اندک اندک می آشناسند و بعضی از صاحبان
سلیقه منقسم مترقه برای خوشی طعم و رائحه آن دوسه جبهه بر ریزه کرده در بین طبع در آن می اندازند
تا که اخفته گردد و پس می آشناسند و نیز بهترین مصیحات آن است چنانچه ذکر یافت و اگر از برای منجم
مزاجان و صاحبان سرفه صفا و بر آن سه چهار دانه طفل در دست را در بین طبع در آن اندازند و

جلد اول باب الباء در بیان بناوق البرزور

۹۴۹

انه طبع برآورده و در نمایند و یا مانند نیز از بهترین ملصحات آن است باب الباء مع
 النون فصل در بیان بناوق البرزورات بناوق البرزور که در قرحه مجاری
 بول مجرب است صنعت آن منو تخم خربزه شانه ده درم منو تخم خیارین پنجم درم منو تخم کدو پنجم
 درم پنجم سفید تخم خرفه مقشر از هر یک دو درم تخم خطمی سفید کثیر انشاسته که باب السوس
 خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس از هر یک دو درم کوفته بجمه بناوق سازند شربت کیدرم بناوق
 البرزور به نسخه دیگر صنعت آن منو تخم خربزه ده درم خیارین پنجم درم منو تخم کدو پنجم درم
 مقشر از هر یک سه درم خطمی سفید منو بادام شیرین مقشر انشاسته رب السوس تخم خشخاش
 سفید گل ارمنی تخم کرفس از هر یک دو درم کوفته بجمه باب برشته بناوق سازند شربت و متقال
 بناوق البرزور دیگر نافع از برای قروح مزمنه مجاری بول صنعت آن تخم کرفس غوطه و قو
 فطر اسالیون ابله اسارون ناخواه راز یا نه سنبل الطیب منو بادام تلخ از هر یک است
 درم تخم خرفه مقشر ده درم اشق سه درم اشق رد آب حل کنند و باقی ادویه را کوفته بجمه
 بان برشته بناوق سازند بناوق البرزور منقول از خط میرزا محمد باقر ولد حکیم سیر
 عماد الدین محمود صنعت آن منو تخم خیار منو تخم خیار بادربک منو تخم کدوی شیرین منو تخم
 تخم خربزه از هر یک پنجم درم خشخاش سفید و سیاه از هر یک پنجم درم کرفس چهار درم عنب الثعلب
 شگلش درم تخم خرفه مقشر ده درم کثیر اصنع عربی از هر یک پنجم درم طین ارمنی مغسول دو درم
 نبات سفید و صندرم ادویه را کوفته بجمه باب نیم گرم بناوق سازند بمتقال بناوق البرزور
 حرقة البول و قروح کلیه و مثانه و عسر البول را نافع باشد و خداوند جرب و قرحه مثانه را به نهایت
 سودمند باشد صنعت آن منو تخم خربزه ده درم منو تخم خیارین پنجم درم منو تخم کدو پنجم درم پنجم
 خرفه مقشر تخم خطمی سفید کثیر منو بادام شیرین انشاسته رب السوس خشخاش سفید گل ارمنی
 تخم کرفس از هر یک دو درم بکوبند و بناوق شربت بی سه درم بشرب خشخاش بناوق
 البرزور البقر نافع از برای قروح قضیب مثانه و بستی بول را بکشد و بر وقت بول و
 سوزشی که در مجاری بول باشد بکشد صنعت آن منو تخم خیارین از هر یک پنجم درم منو تخم
 کدو پنجم خربزه مقشر تخم خشخاش سفید از هر یک نیم درم تخم خطمی سفید ثلث جزو کوفته بجمه

فنج بناوق البرزور و تعریف بنفشه

جلد اول

۹۳۰

لباب بنز قطونا سرشته بناوق سازند شربت می کشال بوقت ناشتا با شراب خستخاش بخورند
 بناوق البرزور دیگر که قرصه و بر ب مثانه را سودمند بود و سوزش بول را بنشاند صنعت
 آن منزه تخم خیار منزه تخم خیار منزه تخم کدوی شیرین از هر یک پنجم گرم کل را منی صمغ عربی لبان
 ذکر دم الاغون تخم کرفس از هر یک سه درم افیون دو درم کوفته بنجته بناوق سازند و با شراب
 خستخاش بنوشند بناوق البرزور دیگر برای قروح کلی و مثانه و حرقت بول نافع صنعت
 آن منزه تخم خیار منزه تخم کدوی منزه تخم خربزه نشاسته تخم خرفه مقشقه تخم خستخاش سفید
 از هر یک جزوی تخم خطمی سفید کثیر مغز بادام شیرین مقشر از هر یک یک جزو و خا خشک که با از
 هر یک یک جزوی کوفته لباب بنز قطونا سرشته صبهها سازند شربت بنجاشه با ده توله سرف
 خا شربت بنوشند بناوق لقیون این همچون نافع است از برای سردی معده و کلیه و بیاض
 احشا صنعت آن زعفران کاشم تخم کرفس سنجید حاشا منزه حب الصنوبر الکبار از هر یک شش درم
 کوفته بنجته با سه خنداد و پخسل سفید همچون سازند بنج معرب از بنفشه فارسی است و بجز
 فرغ نماند و بیونانی ابر و در اول سرد و در دوم تر است و گویند در اول سرد و تر است و بعضی
 در اول گرم و تر دانسته اند سهیل صفرا و مسکن عطش و جدت خون و حمیات حار و خفقان و
 غشی و منوم و محلل اورام و لطیف و جهت صداع حار و سرد و خشونت سینه و حلق و حرقت
 مثانه و بول و در گرده و احتباس بول و ذات الحین و خناق و ذات الرئه و صرع اطفال
 و نزلات و زکام را نافع است و خنجر روز و دواست نمودن دو درم تا چهار درم آن با آب
 سرد جهت رفع سبها صفر و وی لذاع مجرب است و سه متقال سائیده خشک آن با شیر خشک
 و شکر و امثال آن از هر یک پنج متقال سهیل سیرج العسل سرشته آن با شیر و گل قند جهت تهیای
 مرکب بی عدیل است و استعمال کل آنست پس برک آن و تخم آن و چوب آنرا استعمال نشاید کرد
 و گویند کل تازه آن فاذر هر سوم است و طول طبع آن جهت رفع یبوست و مانع و اعضا و ضاد
 آن جهت صداع حار و اورام حار و متفاق و در معده مفید و اکثر آن مورت صنعت کل
 و قبض آن و باعث کرب و اقل معده و غشیان و التهاب خصوص در تهیای حار و مصلح اندک
 از این سون و بدیش نیلوفر و برک خنباری و در حال کل کا و زبان است و قدر تر است از هر گرم

جلد اول تعریف بنفشه و فصل در ذکر نسخ حب بنفشه

۹۳۱

این نایب معال و در مطبوخ تاده متعال و خوردن آب برک آن باثلث آن شکر حببت خروج
 معقده اطفال لغایت موثر و ضار آن جهت اورام حاره و التهاب معده و خشم و متورم معده و حرب
 صفراوی و حکم فی عدیل است و روغن بنفشه فواید بسیار دارد و خواهد آمد ثانیاً الحمد للّٰه جوارح
 بنفشه به نسخه حکیم معصوم سهیل سودا و بلغم باشد از باب تخم و مردمی را که از خوردن مسهلات
 متفرک باشند موافق گوید و بدایه خوش آید و سهیل بزمحت باشد صفت آن رنجبیل مصطلکی و نظر
 قافله گل سرخ از هر یک سه درم بسفلیج فستقی سنکلی سقمونیای مشوی از هر یک پنجم درم تربد سفید
 تراشیده بروغن بادام چرب کرده گل بنفشه از هر یک دو درم شربت بنفشه شربت نینور شربت
 کاوزبان از هر یک بیت درم رنجبیل شربت از هر یک سی درم آب لوی بخارای آب نمک
 از هر یک پنجاه درم مشک ترکی یک درم اجزاء را کوفته بخیته سقمونیای و غنّه و خوب در هم سحی کنند
 و رنجبیل و شیر خشک را در کلاب صاف نموده آنها و شربت را با صد درم تربد سفید بقوام آورده
 او را کوفته بخیته بدستور متعارف بان بسند شربت از سه درم پنجم درم بکام حاجت و فصل
 در ذکر نسخ حب بنفشه بنفشه نافع از برای زرد و صداع حار صفت آن سه
 بنفشه تربد سفید از هر یک دو درم رب السوس پنجم درم سقمونیای مشوی ربع درم
 کثیر از یک لک حب سازند جمله شربت است بنفشه و دیگر بنفشه جمیع فضول و خلاصه صفرا
 و سوداوی و بلغمی نماید و جمیع آثار را بر وضیق النفس و بهر و عسر نفس را نافع باشد صفت آن
 بنفشه ورق گل سرخ رب السوس از هر یک یک درم غار یقون شش سفید سقمونیای
 مشوی از هر یک پنجم درم سوده حب سازند جمله یک شربت است و اگر طبیعت قبض باشد یک درم
 بسفلیج فستقی اضافه نمایند حب بنفشه دیگر بنفشه ورق گل سرخ تربد سفید از هر یک
 درم کثیر رب السوس سقمونیای مشوی یا ارج فیه از هر یک نیم درم کوفته کلاب سه شربت جها
 سازند جمله یک شربت است با کلاب یک درم فرو برند و تکرار نمایند تا بنفشه کامل کند حب بنفشه
 منقول از اختیارات بدیعی نافع از برای در خشم و درد سرد و در شقیقه و در گوش و در مع
 را پاک کند از فضول صفراوی و بلغمی صفت آن سه بنفشه ششک دو درم تربد سفید از هر یک
 رب السوس پوست بلبله زردانیسون از هر یک نیم درم سقمونیای مشوی نیم دانه او را

کوفته بختیه باب خالص سرشته حب سازند شترتی کیمتقال تا سته درم شب وقت خواب باب
 نیم گرم فرو برند و در نسخه دیگر ورق گل سرخ یکدانه است و وزن سقمونیایه یکدانه
 و بعضی گفته که جمله این اجزا یک شربت کامل است حب بنفشج تنقیه و مانع و سینه کند و نافع است
 از برای صداع و درد گوش و چشم و درد سینه و سرفه صفت آن گل بنفشه و درم ترب سفید
 و بریک درم رب السوس نیم گرم سقمونیایه ورق گل سرخ از هر یک یکدانه کوفته بختیه باب سرشته
 حب سازند و باب گرم فرو برند جمله یک شربت است حب بنفشج بنفشج دیگر صفت آن گل بنفشه
 و درم ترب سفید یکدرم رب السوس نیم گرم محمود مشوی ربع درمی کثیر ایکدانه بدستور حب سازند
 حب بنفشج بنفشج دیگر منقول از کناش طبری معروف بمعالجات بقراطی گفته که این حب
 قیطی است صفت آن نانخواه زبیره کرمانی کردیا انیسون بلبله یک لفظی از هر یک یکدرم صطلی
 سته درم سر بنفشه سته درم صبر سقوطری مثل مجروح ادویه ادویه را کوفته بختیه باب برک اترج سرشته
 جبهها سازند از خود بزرگتر و هر روز یک حب آنرا تناول نمایند یک مجلس عمل کند و رطوبات فاسده
 را از معده پاک سازد و نکند از دگر رطوبات فاسده موجب ضعف معده و سرگرد و چون آنکه در
 حب بنفشج منقول از قرابادین کولوا الی اسهال صفرا و بلغم کند و اخلاط از بدن پاک سازد و صفت
 آن سر بنفشه ترب سفید پوست بلبله زرد از هر یک سته درم رب السوس یکدرم و نیم سقمونیایه مشوی
 نیم گرم کثیر ایکدرم کوفته بختیه حب سازند شترتی سته درم باب نیم گرم فرو برند حب بنفشج
 دیگر مستعمل در تب و خشونت سینه صفت آن سر بنفشه کیمتقال شیر خشک خراسانی کیمتقال
 بر درو العسل خیارشیر سرشته حب سازند جمله یک شربت است حب بنفشج نافع است از برای
 اوجاع سر کینه و سقیفه و ظلمت بصر و اوجاع اذن صفت آن گل بنفشه و و شتقال ترب سفید و بر
 کیمتقال رب السوس پوست بلبله زرد و انیسون از هر یک نیم شتقال گل سرخ کثیر سقمونیایه
 مشوی از هر یک یکدانه کوفته بختیه باب سرشته حبوب سازند شترتی از کیمتقال تا یک شتقال
 و نیم حب بنفشج از بنا پور بن سهیل اسهال صفرا و بلغم خراسانی کند صفت آن گل بنفشه و خشک
 ترب سفید از هر یک یکدرم و نیم زعفران چهار دانه کوفته بختیه باب حب سازند شترتی
 سته درم خمیره بنفشج اسهال صفرا کند و امراض صدر و ذات الحجاب ذات الرنه و حال

و تپیدی گرم را باغ باشد صنعت آن بگیرند گل نبشته و ساق و قلع سبز آنرا دور کرده بر کهای بیشتر
آنرا مقدار یک رطل و سه رطل قند سفید را گویند هر دو را در هم کرده کف مال نمایند و در وقت
مالیدن قدری از گلاب بر آن بپاشند تا نیکو مخلوط شود پس در آفتاب گذارند تا سه روز و هر روز
آن را نیکو کف مال نمایند پس نگاه دارند و در وقت حاجت ده ورم آنرا تناول نمایند و این را
نقبض مریا و کل انگبین نقبضی نیز نامند و هر چند تکرار مالیدن زیاده نمایند و تا پهل روز در آفتاب
گذارند بهتر است و دیگر که قوت اسهالش زیاده است بگیرند سه نقبضه خالص پاک کرده یک
چهار یک من تبریز و نیکو کف مال نمایند و شیر که بعد از ریختن قند در کوزه و نبات در شیشه
میماند که بسته نیش و قنادیان آنرا شیر اصل مینامند و دوزن گل نبشته داخل کرده در پاتیل
قنادی کرده تیر زنند تا چون خمیر شود سه روز در آفتاب گذارند و هر روز مکرر بر هم
زنند پس آنرا در ظرف چینی کرده نگاه دارند شربتی ده ورم دهن نقبض سرد و تر است
و منوم جهت جرب و حرارت جسد و خشکی دماغ و سرفه و نرم کردن اعصاب و مفاسد حفظ
ناخن و مکرر آسمیدن آن بعد از تریق و حمام جهت ضیق النفس و ضاآن بر سینه اطفال جهت
سعال نبات مؤثر است و قطور آن در اطفال جهت حرقة البول و حرارت مثانه و سقوط آن
جهت درد سر عارض و بخوابی مخید است و بدلش روغن نیلوفر است و تدین ناف بان جهت
رفع اسهال مجرب است و چون اسفنج را با پنبه را بر روغن نبشته آلوده کرده بر مقعده ضام نمایند
در تنوع علیل ندارد و طریق گرفتن روغن آن در نوع است یکی آنکه کجند مقبضه با گل تازه آن
و یا با دوام مقبضه را در کیسه کپاسی کرده مکرر بالند و خشک کنند و کل را تبدیل نمایند تا مغز با دام
یا کجند رنگین شود و بر یک نبشته پس آنرا گویند روغن بگیرند و دیگر آنکه گل نبشته تازه به قدری مقدار
در یک رطل روغن کجند یا روغن با دام داخل نمایند و بعد از چند یوم صافی نموده باز نبشته تازه
داخل نمایند و همین قسم تا رنگ و بوی نبشته بگیرد و دواء النقبضه منقول از حنین صفا و بلغم
را از اندامها فرو داور و صنعت آن کجند سفید و مغز با دام مقبضه و متوجع القرم تر بد سفید
از هر یک سه ورم و نیم گل نبشته خشک چهار ورم سفونیا یک مثقال نخود خام دو ورم هم
کوفته نیمه در دوا و قیاس صفتی همچون سازند و بوقت حاجت دو ورم از وی بخار بندند

شرب بنفشه و فصل در بیان شرب بنفشه

جلد اول

۹۳۷

این دو تا به دو سال باقی میماند شرب بنفشه جهت اصلاح میوه است افیون و غیره صنعت آن
 بگیرند آب معصور تازه آنرا در سایه خشک کنند و بدستور هرگاه تازه آن باشد بنفشه خشک را
 بنفشه پخته چنانچه مذکور شد آنرا خشک کنند و مقدار کم آن فعل مقدار بسیاری از جرم آن با فصل
 در بیان شرب بنفشه شرب بنفشه منقول از کامل الصناعته سبب تپهای گرم
 و سعال و تشنگی غلیان خون و تلبین طبع نافع است صنعت آن بنفشه تازه سه رطل و چهار رطل
 آب بجوشانند تا بربع رسد و با سه رطل شکر لقوام آورند و اگر بنفشه را که رکت تلبین آن قوی تر
 خواهد بود و همچنین بر خفته تکرار زیاده نمایند قوی تر میگردد و مانند شراب و در دو اگر بنفشه خشک
 باشد یک رطل آنرا بجوشانند و با دو رطل شکر لقوام آورند شراب بنفشه دیگر مرکب از اقرا
 البقره مطبوخ است در شش و در دسینه و پهلوی و در کرده را سود دارد و در رطل کند
 و شکم را نرم کند و سینه و سر را نیک باشد و سرفه و تپهای گرم را منفعیت دارد صنعت آن گل
 بنفشه تازه یک رطل اصل السوس ترانیده یک اوقیه تخم خطمی کوکثر سفید از هر یک پنجم گرم بگیرند
 از هر یک سه درم مجموع را در چهار چند وزن ادویه آب بجوشانند تا به نصف رسد پس ببالند و باقی
 و سرد کنند و با یکین نبات سفید لقوام آورند و هر روز پانزده درم آنرا با ماء الشیرین صبح بنوشانند
 و ده درم آنرا شبها نگاه بالحاب بزرقطو تا بنوشانند شراب بنفشه مرکب بنفشه دیگر
 نافع از برای شوهه و سرفه صنعت آن گل بنفشه تازه یک رطل بیدانه صمغ عربی تخم خشخاش تخم
 خطمی سفید از هر یک ده درم مجموع ادویه را یک تا بیست و پنج رطل آب بنفشه پخته پس بجوشانند
 آنقدر که ثلث آب بماند و ببالانند و در رطل نبات سجری داخل نموده پزند تا بقوام شربت
 آید پس به داشته سرد کرده نگاهدارند شربتی از آن هفت درم و در نسخه این شراب
 که قلائی ذکر کرده مکان تخم خشخاش تخم خیار است و ده درم کثیر سفید نیز داخل دارد و باقی
 موافق نسخه سابق است شراب بنفشه بنفشه سید اسمعیل که در ذخیره ذکر کرده
 صنعت آن بگیرند سه بنفشه تازه نیم من بیدانه ده درم کثیر ابست درم تخم خطمی سفید پانزده
 درم و در دمن آب بجوشانند و ببالانند و با یکین نبات سفید لقوام آورند شراب بنفشه
 و گلیط را نرم دارد و ذات الحذب و ضیق النفس و سرفه گرم را نافع باشد صنعت آن بنفشه تازه

نیمین بیدانه و درم تخم خبازی اصل السوس از هر یک سه درم مجموع را در سس آب صاف
 بنجسانند و یک شب و یک روز بگذارند پس بچوشانند و صاف کنند و با نیمین من قند بقوام
 آورند شراب بنفش دیگر شصده و ذوات الجنب و ذوات الصدر و سه درم و یک ریال
 کرم را نافع باشد صفت آن بنفشه تازه یکصد درم بیدانه تخم خطمی صمغ عربی کثیر استغریب تخم خبازی
 از هر یک سه درم مجموع را در پنج پل آب جوشانند تا ثلث بماند صاف کنند و با نیمین قند یا قند بنفشه
 آورند شربتی هفت درم فصل در ذکر لشخ اقراص بنفش قرص بنفش حصول اطباء
 جهت امراض حاره که با بیوست طبع باشد صفت آن گل بنفشه محموده مشوی سوزن کش که وی
 شیرین تخم خرفه مقشر از هر یک ده مثقال و ورق گل سنخ تخم کاسنی از هر یک پنج مثقال
 رب السوس کثیر از هر یک سه مثقال مصطکی و دو مثقال کوفته بنجیه آب ترنجبین محلول
 سخته قرص سازند قرص بنفش سبیل الانعامه صفت آن سرفقه خشک ده درم
 ستمو نیای غیر مشوی یک مثقال رب السوس کثیر الساسه از هر یک یک درم کوفته بنجیه قدیری با
 سفید را بلعاب بزر قطونا حل کرده او و پیرابان سخته اقراص سازند شربتی و دو مثقال قرص
 بنفش منقول از کامل الصناعته نافع از برای درد چشم و درد سر و درد شقیه و دوار طولت
 البصر و در مدینه زائل کند صفت آن گل بنفشه دو درم ترید سفید مجوف یک درم رب السوس نیم درم
 ستمو نیای مشوی نیک اندک اقراص سازند شربتی از یک درم تا یک مثقال و خاصیتش سببال صفا
 و بلغم باشد و بداند که شیخ الریس این قرص را در قرابان قانون با ستمو قرص ملین طبع
 کرده و تفاوتی که با این نسخه دارد آنست که ستمو داخل ندارد و گفته که این قرص مزبل که با
 است و نافع است از برای ضیق النفس و مانع قوی است و شربتی از آن از دو درم است تا سه درم
 و تا چهار درم با جلاب سکری که بعون الله تعالی نافع است حکیم محمد باقر بن حکیم عابد الدین محمود
 شیرازی بعینه نسخه قرص بنفشه صاحب کامل الصناعته را در بیاض مجربات خود بخط خود از برای
 غلب غیر خالص ذکر کرده و گفته که در نسخه نجیب الدین سمرقندی که در قرابادین خود ذکر کرده
 وزن ستمو نیای یک انگ و نیم است حکیم محمد باقر نوشته که اجزاء را کوفته بنجیه بایی که ترنجبین جز ساسه
 در آن حل کرده صافی نموده باشد سخته اقراص سازند و مجموع یک شربت است با و ده درم

نسخ قرص بنفش

جلد اول

شکر سفید که آب گرم حل کرده باشند بنوشند و سید اسماعیل در ذخیره قرص بنفشه صاحب کامل
 الصنعه را در غب خالص آورده و گفته که این غب غیر خالص از تلپین طبیعت بعد از نضج بخارید و
 که میان نسخه صاحب کامل الصنعه و نسخه سید اسماعیل است آنست که وزن سقمونیایکد انگ است
 گفته که مجله یک شربت است با پنجم درم تهجین و آب گرم حل کرده صافی نموده صفت این قرص بنفشه
 دیگر کل بنفشه خشک کرده چهل درم ترب سفید مدبر بیت ورم صمغ عربی رب السوس از هر
 یک ده درم سقمونیای مشوی چهار درم همه را کوفته بخیته باب اقراص سازند مقدار شربش
 از چهار درم با جلاب سکر بیت ورم و کلاب ده درم و آب نیم گرم چهل درم و اگر در طبع بضر
 بسیار باشد بجای جلاب سگری با شیر خشک خراسانی تهجین از هر یک ده درم بدند قرص
 بنفشه دیگر که منافع قرص بنفشه کامل الصنعه و در صنعت آن کل بنفشه ده درم اصل السوس
 ترب سفید از هر یک یک درم کوفته بخیته باب خالص سرشته اقراص سازند و در سایه خشک
 نمایند شربتی سه درم قرص بنفشه دیگر همین صنعت و در صنعت آن کل بنفشه دو درم
 ترب سفید یک درم رب السوس یک درم سقمونیایکد انگ پودنه انیسون از هر یک یکد انگ
 باب کاسنی تازه و یا باب کرفس حل کرده ادویه را کوفته بخیته با آن سرشته اقراص سازند
 شربتی سه درم قرص بنفشه دیگر که تنبای گرم و مرده و ذات الجنب را نافع باشد صنعت آن
 سر بنفشه مغز بادام شیرین مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیار بن تخم خطمی سفید از هر یک پنجم درم رب
 السوس کثیر اکل ارمنی شسته گل سرخ از هر یک سه درم کوفته بخیته قرص سازند شربتی دو درم
 با کشکاب قرص بنفشه دیگر نافع از برای غب خالص و سرفه و شکلی طبع و ذات الجنب صنعت
 آن سر بنفشه ده درم تخم خشخاش تخم کاسنی مغز تخم خیار بن از هر یک پنجم درم رب السوس کثیرا
 از هر یک چهار درم کوفته بخیته اقراص سازند شربتی یک شقال با جلاب سگری بدند و کاهی که شکلی طبع
 زیاده باشد چهارم سقمونیای و بفت ورم ترب سفید مغز زیاد کند بحیث تلپین طبیعت شربتی
 دو درم با جلاب سگری بدند قرص بنفشه دیگر که همین منافع و در صنعت آن سر بنفشه
 ده درم سقمونیای مشوی چهار درم رب السوس دو درم کثیرا شسته از هر یک یک درم
 کوفته و بخیته با آب بزر قطونا سرشته اقراص سازند شربتی با جلاب سگری بدند بخیته

صفر قرص بنفش سهیل قویج بکشد و خداوند ضیق النفس و تپهای مرکب از بلغم و سرفه و صفرا را
 مفید بود و صفت آن گل بنفشه خشک ده درم تر بد سفید بد بر خچدرم رب السوس سه درم و نیم
 سقونیای مشوی سه درم مصطکی رومی یکدرم و نیم کثیرا سفید نیم درم تا یکدرم کوفته بنجته اقراص
 سازند شربتی و درم و نیم با جلاب سکری بحیث قویج و رطین زریب و انجیر با قلاوس خیار شنبه
 که در طبع حل کرده صافی نموده بروغن بادام شیرین چرب کرده باشند بیانشانند قرص بنفش
 سهیل به نسخه محمود بن النیاس که در حاوی ذکر کرده در دفع از برای در ششم و در دهم
 و در شصت و دو و در ظلمت چشم بسیار قوی است و در مدرازا نکل که داند صفت آن گل بنفشه
 خشک و درم تر بد سفید یکدرم رب السوس یکدرم پوست بلبله زرد و نیم درم سقونیای مشوی
 یکدرم و دو وجه کوفته بنجته حب سازند مجموع یک شربت است صفت این قرص بنفشه دیگر
 بنفشه تر بد سفید از هر یک ده درم رب السوس یکدرم بنجته گل سرخ نیم درم سقونیای مشوی
 یکدرم مصطکی رومی یکدرم و نیم کثیرا سفید نیم درم با سقونیا اقراص سازند قرص بنفش حاشی
 از ایضاح تپهای مرکب که بلغم غالب باشد و سرفه بلغمی و در پهلوی بلغمی راناع است صفت آن
 گل بنفشه تر بد سفید از هر یک ده درم رب السوس سقونیای مشوی از هر یک سه درم و ثلث و در
 کثیرا مصطکی از هر یک دو درم و ثلث درمی کوفته بنجته اقراص سازند و مجموع کرده قرص سازند
 و در سایه در پشت غریبال خشک کرده نگاه دارند شربتی یک قرص قرص بنفش سهیل
 سهیل صفر اکند و جمیع امراض صفراوی را نافع است خصوص سرفه صفراوی صفت آن
 بنفشه سی درم گل سرخ بیت درم اصل السوس مشرب پوست بلبله زرد و تر بد سفید بد بر از هر یک
 ده درم صمغ عربی کثیرا محمود مشوی مصطکی رومی از هر یک نیم درم کوفته بنجته جلاب سرشته
 اقراص سازند شربتی چهار درم با نیم ظل کلاب که نشان زده درم تر بحجین یا شیر خشک
 خراسانی در آن حل کرده باشند بیانشانند قرص بنفش سهیل دیگر که همین منفعت دارد و در
 الرئه را سود دارد صفت آن بنفشه بیت در گل سرخ ده درم رب السوس جمیع معولی
 از هر یک نیم درم نشانه کثیرا از هر یک یکدرم پوست بلبله زرد و سقونیای مشوی غار لقیون بنفش
 از هر یک چهار درم سوده جلاب سرشته اقراص سازند شربتی چهار درم تا شش درم با جلاب یکدرم

لشخ قرص بنفش و لعوق بنفش

جلد اول

۹۳۸

قرص بنفش سبیل که منافع نسخه قبل دار و صفت آن سر بنفشه پنج مثقال ورق گل سرخ
گل نیلوفر سبز نیم تخم بخیارین سبز تخم کدو تخم کاسنی سقونیای مشوی از هر یک قدیری لائق کوفته
نخه اوام سازند شترتی کیشقال باشد بنفشه فصل در میان لعوقات بنفشه لعوق
بنفشه حبت سرفه و قونچ و رمی و صفراوی نافع است صفت آن گل بنفشه ده مثقال مویز
منقی بیت دانه عناب ده عدد سپستان سی دانه جو شانیده آب آنرا نیم رطل با شکر سفید بچاه
مثقال عسل خیار شیر سی مثقال روغن بادام شیرین سه مثقال لقوام آورده سر بنفشه خشک سی
مثقال سائیده اضافه نموده شترتی از پنج مثقال تا بفت مثقال لعوق بنفشه بنفشه معصوم
سینه را نرم کند و سرفه گرم را سود دهد و قونچ و رمی را نافع باشد صفت آن بنفشه خشک دو درم
فلوس خیار شیر خجدرم مویز سرخ که از پوست و دانه پاک کرده باشند ده درم عناب ده دانه
سپستان سی دانه ابراب صاف طبع نمایند و صاف کنند و کیر طبل قد سفید نیم رطل روغن
بادام لقوام آورند چنانچه منقذ شود و لعوق بنفشه دیگر که امراض حار و سرد و رطوبت را نافع
باشد صفت آن سر بنفشه خشک دو درم فلوس خیار شیر خجدرم مویز دانه بیرون کرده
بیت درم عناب ده دانه سپستان سی دانه جو شانیده بپا لایند پس شکر سرخ نیم من اضافه
کنند و بفت استار روغن بادام شیرین داخل کرده بچوشانند تا لقوام آید پس بیت استار
خشک را سوده داخل کنند و شترتی از خجدرم تا یک لوقه لوق نمایند لعوق بنفشه نسخه
اختیاری بر لوی صفت آن گل بنفشه خشک پنج مثقال عناب خراسانی بیت دانه سپستان
بچاه دانه مویز طافنی منقی از حب سی دانه اصل السوس خراشیده ده درم خشخاش نیلکوفته
بیت مثقال روغای خشک رازیانه کثیر از هر یک سه مثقال ریسانیم کوفته سه مثقال صمغ
اکود و درم پرسیا و شان پنج مثقال انجیر نر و بیت دانه مجبوم را در آب بچوشانند و بیت
بالند و بپا لایند و فلوس خیار شیر بیت مثقال در آن حل کنند و بپا لایند و قد سفید نیم من
اضافه کنند و باز بچوشانند تا لقوام لعوق آید پس سبز تخم بخیارین سه درم سبز بادام شیرین بنفشه
خجدرم مویز بپاندان تخم خبازی جلیله از هر یک سه درم باقلای منقشه ده مثقال گل خطمی سفید خجدرم
کوفته بخیته بان لبشند و روغن بادام شیرین بیت مثقال اضافه نمایند و بریم زنند تا اخلاط

شود و نگارند شترتی یک اوقیه فصل در ذکر نسخ معاجین بنفشه همچون بنفشه
 امراض صفراوی را نافع بود و سرفه را دفع کند صنعت آن بنفشه با دام شیرین از هر یک ده درم مخمر
 کاسنی سه درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو سیلین از هر یک پیچر کم کثیر ایک درم اصل السوس یک درم کوفته
 بنجته بقند و گلاب همچون سازند شترتی یک درم بکلاب کرم کرده همچون بنفشه دیگر که همان نفع
 و به صنعت آن بنفشه خشک چهل درم ورق گل سرخ رب السوس مقشور یا از هر یک ده درم کثیر از یانه
 از هر یک پیچر دم زعفران دو نیم درم قند و عسل مصفی از هر یک صد درم او و به را کوفته بنجته بر عین
 با دام چرب نموده بدستور همچون سازند مقدار شترتی پیچر دم همچون بنفشه به نسخه دیگر صفرا
 و بلغم براند و ضیق النفس سرد را سودمند بود صنعت آن بنفشه چهل درم مقشور یا بیست درم اصل السوس
 تراشیده بیست درم گل سرخ ده درم کثیر از یانه از هر یک پیچر دم زعفران دو نیم درم عسل
 و شکر طبرزد برابر او و یچانچه رسم است همچون سازند شترتی چهار درم باب کرم بدند همچون
 بنفشه دیگر که همان نفع دارد صنعت آن بنفشه خشک چهل درم فلووس خیار شنبه تر بنجین از هر یک
 پنجاه درم ترب سفید بیست درم رب السوس پیچر دم مغز با دام مقشور ده درم مقشور ترب کوفته
 بنجته تر بنجین و فلووس خیار شنبه را بکلاب صاف کنند و بدستور همچون سازند مقدار شترتی پیچر دم
 همچون بنفشه دیگر که همان نفع دارد صنعت آن بنفشه خشک چهل درم فلووس خیار شنبه تر بنجین از هر
 یک پنجاه درم ترب بنجین را بکلاب صاف کنند و بدستور همچون سازند شترتی پیچر دم همچون بنفشه
 به نسخه دیگر صدام و تپهای صفراوی و سرفه و ذات الجنب و شوصه را نافع و قوی که از ورم اسهال
 باشد سود دارد صنعت آن مغز تخم خیارین مغز تخم کدو اصل السوس تراشیده ترب سفید از هر یک سه
 درم بنفشه خشک سی درم کثیر او و درم مقشور یا می شوی پیچر دم تر بنجین بیست درم مویز مقشور ده درم
 فلووس خیار شنبه بازده درم روغن با دام ده درم تر بنجین و فلووس خیار شنبه را بکلاب صاف کنند
 و مویز را از پوست و دانه برآورده نرم بکنند و او و به دیگر را کوفته بنجته با تر بنجین بسپزند شترتی
 سه درم همچون بنفشه قوی که بکشیاید و سهل صفرا و بلغم باشد صنعت آن ترب سفید تراشیده
 چهل درم مقشور یا می شوی هفت درم بنفشه سی درم ورق گل سرخ دو درم از یانه کثیر از
 هر یک پیچر دم زعفران دو درم و نیم قند و عسل مصفی از هر یک صد درم او و به کوفته بنجته بر عین با دام

ذکر نیرالینج و فصل در نسخ بوزنه

جلد اول

۹۸۰

سیرین چرب سازند و چنانچه رسم است معجون سازند مقدار نیری پنجدرم پنج عصاره آن با
 آرد و بوجیت او رام حاره و پنهانی بچیت در دوش و در دهن و با نتراب چیت نفوس و درم
 حصیه و پستان تافع است و چون خاکستر برونه آن را با دار چینی و سنجیل و عسل مخلوط کرده ملازمانند
 بهترین ادویه در دهن است و بزرگ و شایع آنرا چون در عصاره طبع و بدلیجات مسمت است
 بشر الینج بگیرند نیرالینج سفید را و با آب گرم خیس کرده و راقاب که از نیک که از شک شود و شسته
 روغن آنرا بگیرند تدریج آن چیت قروح صفراوی سرد و چرب و مکه و سوط آن چیت ریح بخوابی
 و در سرد حار و قطرش چیت در دوش و صولش چیت در سرد و در چشمت تافع است و در
 بشر الینج دیگر که تریاق سموم است و مالینو لیا و سواس و بدی نفس شراب و تندی و سوط تافع
 صفت آن نیرالینج سفید سه مثقال تخم کاهو کیشقال و نیم تخم ششلیش سفید کیشقال کوبیده
 بقتلارند و روغن بگیرند **باب الباریع الی او فصل در ذکر انواع نسخ بوزنه**
 بد آنکه بوزنه اسم فارسی نید است و ذکر آن بده در حرف تون اشارت نمائیم تا عالی خواند
 بافعال و خواص آنها و در اینجا ذکر میکنیم بعضی بوزنه ایست که اهل هند را بوزنه برنج بگویند
 بعضی اطباء بده صفت آن بگیرند برنج هر قدر که خواسته باشند و بپزند به نحو یک نیم بخت شود و چون
 شل گردد و در هر یک سن طبی از ورق القنب اعلی یکسیر طبی کشش سبز پنج سیر سبز برنج سیر
 بوز بوا و سیر طبی داخل نمایند و باز چند جوش دیگر داده فرو و آورده سرد کرده و در می نمایند
 و در زیر سرکین اسپخم را و فن کنند و چون بجوش آید و از جوش فرو نشیند و لایق شود
 شود صافی نموده بنوشند تا بهفت روز ضائع نمی شود و بیماری توان برده و بعد از آن فاسد
 می گردد و اگر خواهند که خوشبو سازند در وقت نوشیدن اندکی قر قفل و بسیار و بوز بوا
 داخل نمایند بوزنه حنظل باد و تریج حله را دفع کنند و قوت دهد و منی افزاید صفت آن بگیرند
 یک من کندم و آنرا نیم کوفته در چهار من آب بپزند تا چون خالوده شود و سیر قند سیاه
 داخل کرده در خم اندازند و خم را در زیر سرکین اسپ دفع کنند بعد از یک هفته که برسد
 قر قفل چهار درم بوز بوا و ورق القنب خونیان آنرا هر یک پنج درم فوغل سنبل الطیب از هر یک
 ده درم بر یک تانبول بیت و پنج عدد کوفته در آن اندازند و سه شبانه روز دیگر بگذارند پس صاف

جلد اول نسخ بوز و جاور ص باب الباء و تعریف پیش

۹۳۱

نموده بکار برند و این بوز را زیاد از یک هفته نمی ماند پس خاصه میگردد و بعضی گفته اند اگر
خواستند باشند که زیاده بماند بعد از سه روز که او به در آن انداخته باشند بجز شانه و القوام غسل
صافی نموده نگاه دارند بوز و جاور ص صفت آن بکند از زن ده سیر و نیم گفته بابت بوز
تا مثل یا فوده شود پس هر که در درخی اندازند و در سر کین اسپ دفن کنند تا بچوش آید
و از جوش فرو نشیند بر یک کل سرخ بر یک کل سفید که آنرا در دهنی کونند از هر یک دو سیر باشد
نیم سیر در آن داخل کرده بعد از سه روز بپالانند و مشک خالص و زعفران از هر یک یک مثقال
سوده داخل کرده بکار برند باب الباء مع الیاء المثناة التحانیة پیش کسب بای
موده و سکون بای ثناته تحانیة و شین معجمی است سسی در اکثر جبال هند و نواح آن میرود
و انواع می باشد یکی را سنگها نامند جهت مشابهت و بیات آن شاخ آهوه و سینک در آن
اغل هند شاخ حیوانات را نامند و اکثر در کوه دار برت که میان هند و خطا واقع است می باشد و
کوستان موزیک و رنگبور و نیالی نیز بهم میرسد و بهترین آن آن بود که بوزن سنگین و جل
بشکندند و در آن سیاه براق صلب باشد و بعد از آن آنچه اندرون آن سرخ تیره و یاز رو یا سفید تیره بود که بر
ظاهر آن نقاط سیاه و بر و آن چیزی نامند طلق و یا کافور سوده نشسته باشد و قویترین از همه سیاه سرخ پس و پس
آن بود و قوت اقوامی آنرا بر تبه گفته اند که اگر کسی از آن کس یا بدل حق گوید آن سید و یا بر زبان براند و برست
بلاک شود و سبب برست تاثیر آن در رواج و فاسد ساختن آنها را و بحدیث قرآن چون روح بگویند که بگویند
و خاموش شدن در آن و میگویند حکامی هند امتحان قوت آنرا بدان میکنند که ساسیده بر شاخ
کا و میش شیر دار میانند خون از زبان و بعضی گفته اند که خون از دماغ و شکم او جاری شده
میرد و بعضی مبالغه باین حد نموده اند که اگر دانه درست آنرا بر شاخ کا و میش دار حلق نمایند
اگر سببی شیر خون از زبان آن بر آید نهایت قوی بود و الا ضعیف و بوی آن گنده است
و اگر کسی بر آن کا و میش و یا کا و سوار شود در آن نیز تاثیر میکند و نیز میگویند که اگر بر یکاب
بالند از بیرون موزه و کفش بر یکب بر است میکند و این نوع را ملوک و سلاطین هند و خیر نیز
خود نگاه میدارند و محافظت بسیار مینمایند و این قسم نادر و کم یاب است نوع دیگر چنهاک است و آن
بخی است که در بیات و با همواری ظاهر شبیه سجد و ارست و بیرون آن سیاه و اندرون آن

شکری رنگ و کلاه پیش بعد در سعی و یک ساق از آن برمی آید و برک آن شبیه برک کا هو و کل
 بعضی آن سرخ و بعضی زرد و بعضی بنفش و کونند اقوامی پیش در کوه کیدار و سرحدت کوچک و در
 مواضع دیگر از کوهستان رخامانی و غیره که مذکور شد نیز یافت میشود که بوزن سنگین و صلب
 و اندرون آن براق مصعغ میباشد و نیز اقوامی آن در سمیت بمترت است که اگر مقدار خردی
 از آنرا بخورند و در یک لحظه هلاک میکند افساد و تعفن روح و چون بچپناک در سمیت کمتر از آن
 و رائحه آن مهلک نیست و رسیدن دست و عرق بدین نیز مؤثر نیست لهذا حکامای هند این را
 از تدابیر تعامل مینمایند و ایضا گفته اند قسام دیگر نیز میباشد ولیکن همه ضعیف و بیایات و لون شبیه
 بان مانند رودنتا و یا چلنگ و کم جابن این هر سه را از اصناف بچپناک ضعیف اند و از دود
 آتیم درسم آنها کشده است به تعفین ارواح و در طعم هیچ یک از انواع پیش تلخی و تیزی و حدت
 نیست ولیکن همه آنها مجذرا ندر فی الفور و نیز قسمی از اقسام بچپناک صنوبری اشکلی کوچک
 بیرون بزرگ می باشد به سبب می باشد و آنرا نیز که نامند در غایت تنیدی و تلخی و این نوع
 شبیه جد و است و قسمی دیگر شبیه با کلل الملک است و این را قرون سبیل مینامند و حیوانات
 در سبیل نیز یافت میشود و قسمی دیگر را به راه صورت کونند و آن سفید شکری رنگ مائل بزرگ
 غیر مخروطی اشکلی شبیه به بیخ نی است و در عالی کوهستان حوالی کشمیر و غیر آن از مواضع دیگر
 بهم میرسد و بعضی از آنها مسوده نیز نامند و در طعم این نیز تلخی و تنیدی میباشد و یکدنگ این کشنده
 است بکیفیت غایبه خود بسوزش اندرون و طلبه حرارت و افراط قوی و اسهال و تشنج و تحلیل
 ارواح و قسمی دیگر را به میگویند یعنی شبیه بزرگ و چوبه جهت آنکه زرد چوبه را بهندی بلد می نامند
 و گاهی در میان زرد چوبه بهم میرسد و لهذا کسانی که آنرا می شناسند از همان زرد چوبه اولاجدا
 نموده بعد از آن زرد چوبه را جویش داد و خشک کرده حمل و نقلی به بلدان نموده بهج شش
 مینماید و طریقه شناخت آن میگویند آن است که زرد چوبه را اولاجد شده بعد از آن خشک میکنند
 و بایر آن مینمایند و آنچه بلدیه است و سبی و روقت بریان نمودن بسته بیرون می افتد آنرا طالع
 نگاه میدارند و اهل صفت برای آن چنین از خواص و منافع در حمل خود بیان میکنند و کش سبزه
 اخبر بانگ زردی و منقطع بسیاری است و آنرا کالات نیز مینامند و این نیز قوی است و در سمیت

جلد اول باب در تعریف میت

۹۴۳

و قسمی را استوائی نامند یعنی مانند ریخیل بود و این در میان ریخیل یافت میشود و در قوت ضعیف
تر از چهار قسم اول است و فی الحقیقه شاید این پنج قسمی از اقسام پیش نباشد بلکه پنج قسمی دیگر باشند
مگر آنکه پیش را اسفنجسم پنج قسمی می گیرند که همه را شامل گردونه اسم نوع در طبیعت مطلق آن
حکامی دهند و یونان خلایق است بنده این جمله را سرد میدارند و مرتبه چهارم جهت دریافت
بعضی آثار و افساد آنها را تا باج خواص آنها میدارند و جوهر از این منافی جوهر روح حیوانی و حکامی را
کرم و خشک بر مرتبه چهارم گفته اند جهت دریافت بعضی از آثار آن و جوهر آنرا ضد جوهر روح
میدارند و گویند طریق اخذ آن و سایر سموم نباتیه چنان است که آنرا می شناسند و عادت
باستعمال سیات کرده اند و در وقتیکه آن چهار رسیدند شهاب رفته و رطوبتهای انضمامیه میرسد که
کمیخ قسمی قوی بود از انضمامیه شغای طاهر میگردد و قدری خاکستر از برای نشان و علامت بر
انضمامیه میریزند و روز رفته انضمامیه را شکافته و پنج را با احتیاط بر می آورند و صاحب دستور اطباء
حکیم محمد قاسم شیرازی ملقب به پند و شاه مشهور لغز شده در کتاب مسطور نوشته که سچیناک اطباء
بنده بعضی سرد و بعضی گرم میدارند سودا و ملغم و عطیهای خلق را نافع بود و صغیر از یاده کند و طلای
سائیده آنرا با آب یا کلاب بر موضع هتق و برص و جذام سفید و مجرب میدارند و گفته که چون
سچیناک را اطباء بنده از جمله رسان میدارند واجب و لازم نمود که برخی از آنرا ثبت نماید
بدانکه آنرا اچده قسم گفته اند و ده قسم آن را هر قاعلی است که اصلا در معالجات مستعمل نیست
از انضمامیه می آن است که چون سائیده بر شاخ کاه و میش باند خون از دماغ و شکم او جاری شده
هلاک گردد و قسم دیگر آنکه اندرون و بیرون آن هر دو سفید باشد و اقسام دیگر را برای تطویل فکر
نموده و هشت قسم مستعمل آن که بعد از تدبیر داخل دوام می نمایند بهترین آن تیلیا سچیناک است
که بیرون و اندرون آن سفید میباشد و دیگر بر همین سچیناک است که آن نیز اندرون و بیرون
آن سفید میباشد و یاده از تیلیا سچیناک و این بهترین آن هشت قسم است و مضرت این کمتر
در هیچ این سطر و سایر این بار یک میباشد مثل شاخ کوزن و میگویند در زیگیه سچیناک و سچیناک
و کالاکوت اعلی میر و یوسکیایی دیگر نمیر و دیگر جدوار و آن نیز پنجاه درج و در تر و بر اطراف
آن و آن جدوار تر این آن پیش است و شاید بواسطه این موده و سکون و او قحط و الف

جلد اول بیان احوال که بعد خوردن چپناک طاری میگرد و دستور بر نمودن

۹۴۸

نام آن جدا باشد غیر آن و خاک آن موضع مائل بسیاری میباشد چنان نمایند که گویا برست
 و در وسم کل آن هیچ حیوانی که در آن نیکرود که اگر بوی آن بدستان برسد بلکه نیکرودند الا حیوانی
 که از امورش بیگانه است و مقرآن در میان آنها و خوراک آن نیز از میان نجاست و آن حیوان
 نیز سمیت دارد و بالجمله قسمی است که در آن و در اهلک برص و جذام و همچون بزرگی و پیشی و غیر
 داخل است و در بیان احوالی که بعد از خوردن هر یک از انواع قومی آن
 طاری میگرد و از آنجه خدایت و بحسی اعضا و درم اعضا باطنی و غشی و دوار و خیری
 چشم و بکدن آن از حدقه و رفاف و صرح است گویند از استقامت رانجه کل آن نیز صرح حاضر
 میگرد و اگر کسی از این آفات بخورد و در و تر یاقات و غیر نجات یابد اکثر آن است که خمر
 و اتقال بدق و سل میگرد و در تر یاق آن جدا و مجرب و تر یاق فاروق و در و الیست و صا
 مرآن و امثال آن از ترکیب تریاقیه و فادیه هر حیوانی و معدنی است و لیکن نفع تر یاق فاروق
 را درین بسیار ضعیف دانسته اند و خوراندن برک بید انجیر مکرر و قوی فرمودن مفید
 و اما بلبل که آنرا اهل بل نیز مینامند در آن اختلاف بسیار است بعضی میگویند که صمغ حبث
 قوی السبی است و بعضی میگویند که چپناک قوی است و بعضی میگویند که نام کوه صنوبر
 است که در آن چپناک میروید و در آن موضع از بعضی چپناک اصمغی تراوش نمایند و کاک
 قوت سمیت و آن صمغ را سبی با سیم آن موضع نمایند مجاز و بعضی میگویند که رطوبت و کفی است
 که از دهن حیوانی که مسمی بهوش بیگانه است بر می آید و آن در کمال حدت و قوت سمیت است
 و آن موش را بلبل و آن رطوبت را سم بلبل مینامند و بعضی میگویند که آن حیوان کفچه دم
 است و هرگاه میخواهد بر حیوانی تسلط یابد در کفچه دم خود بول کرده بر وی پاشد و بگردیدن
 بول آن حیوان بپاشد و او را میزد و او را میزد و او را میزد و او را میزد و او را میزد و او را میزد
 چپناک یعنی بیش آن است که یکی را پر آب کنند و چپناک را در پارچه بسته در آن بپاویزند
 بنوعیکه در آب معلق باشد و مقدار یک ساعت آنرا چوبش داده بیرون آورند و این قسم چوبش
 دادن را با اصطلاح اهل هند بول خنجر مینامند و اگر بجای آب در شیر طنج وند و یا اگر به جار
 شیر بدین قسم که در پارچه نازکی در یکی که نصفه شیر کا و باشد معلق بپاویزند که بشیر نرسد

جلد اول بیان احوال که بعد خوردن پچیناک طاری میگردد

۹۴۵

و سردی را که فتنه آتش در زیر آن کفند و تا کیامت و زیاده جویش نهد پس برآورده بکار برند
 بهتر است لیکن اکثر در آب سست نود یکبار آفت که سر تخم مرغی را سوراخ کرده سفیده آنرا
 برآورند و قدری عمل در آن بپزند و برسم زنند و پیش را ورق کرده و در آن برینند و سر
 آنرا بسته بنجیر بپزند و در زیر آتش گرم دفن کنند به سخویکه تخم فنوز دلس برآورده شسته
 استعمال نمایند و بدین عمل اندک مدت قوت آن کم میگردد و دستور خوردن پچیناک یعنی
 بیش جهت دفع جمیع امراض بارده و طبع و تقویت اعصاب و باه آنست که از مقدار یک کجدا از
 پچیناک مدبر شروع بخوردن نمایند و هر روز یک دور و زیاده روزی سه بار و شست مزاج
 و قوت اضافه نمایند تا اگر روز ششم یا ششام یا بیست و چهارم بهشت پنج برسد و برین
 مقدار مداومت نمایند جمیع امراض مذکوره زایل گردد و تقویت یابد و گفته اند که اگر باهوش
 آن تنگ بخورد نفع عظیم میبخشد و باعث طول حیات است و زکران آنرا با تنگاری است
 که از طلا و قوت که از طلا میزند بسیار زود که اخته می شود و باید که در ایام خوردن پیش از جموع
 و نباتات و بقول و جوب نفاض و حرکات متعجب و جماع و از خوردن ادویه مضاده و هیچ
 قوت آن و مضاعف آن چنان لازم دانند و چون خواهند که خوب بماند و قوت آن محفوظ
 ماند و کجی متشنجگاه دارند بر تاب لنگ این از سایین ابل خندست و سایین با صطلار
 ایشان ادویه مقتوله و اصلاح کرده شده را نامند جهت تشنج ریجی و بلغمی امتلاقی که ابل خند
 آنرا و تنگ با و نامند و افلج و استرخار و امراضیکه زانرا بعد از وضع حمل هم میسر میقد است
 صفت آن سیاب صغری طلق کشته گوگرد و مغسول از هر یک یکتا تک فلفل سیاه سه تا تک و دوع
 محرق که بپندی سنگه بسیم نامند چنانکه این کشته پنج تا تک خاکستر کین کا و صحرانی است تا تک
 پچیناک تیلیه که نوعی از بیش است شانزده حصه مجموع ادویه و سیاب و گوگرد را با هم حقی بلغم
 نمایند بعد یک اجزای سیاب نامعلوم کرد و سیل دویه را کوفته بنجینه اضافه نموده آب بنجیل تازه
 که او درک نامند و آب بسکیر و آب ارد که از هر یک سه مرتبه سرشته و هر دو خشک نموده
 پس خوب سازند و هر چه بقدر و کجی شری یک حب تا دوحب یا بنجیل سه که مصالح آن است
 فرو برند و شریاق بیش که مسمی تر باریق کامل است از مختصرات صاحب خلاصه التمارب صفت

آن در حرف التاء و در تر یاقات اقتضای الله تعالی خواهد آمد حب بیش که با نسی عشری موسوم است
منقول از خط نواب غفران باب حکیم احمد موسوی صنعت آن بیش بدینج کل سه بر که ماقه و چرا
زنجبیل صمغ عربی از هر یک سه شقال فلفل سیاه دار فلفل از هر یک دو شقال و فلفل کشتقال دو
نیم شقال زیره کرمانی بدینجا خواهد از هر یک ثلث درمی کوفته نخیته جنوب سازند هر چه بقدر
فلفل شترتی یک حب با کلاب فرو برند حب جو راکس جو رضمیم و سکون و او و رای مهله
در لغت هندی تپ را گویند و راکس کچک فیل را نامند یعنی حی که تپ را مقهور و مغلوب و مطیع
سازد مانند فیل بان که میکرد از فیل را بضر کچک بر سوزان مقهور و مغلوب مطیع خود مخصوص
حیات بلغمیه و مرکبه را و با صلاح می آورد و این حب از اطباء می هند است صنعت آن سیاب مصفی
کبریت مغسول بیش بدینج جو زانک لوست بلبله زرد پوست بلبله آمله منقی زنجبیل خشک
دار فلفل زردینج و رقی اجزا مساوی سیاب کبریت را که به هندی کنند بکند بر دورا با هم حق
بلنج نمایند بخوبی که اجزای سیاب ناپدید گردد و پس ساز اجزا را کوفته نخیته اضافه نمایند و آب بنیکرا
که گیاهی است هندی و بقدر یک ذرع دستی میشود و سفید و سیاه رنگ میباشد سفید آن بهتر است
و بر کبابی آن سبز تیره و کوبک طولانی مثل برک انار میباشد و شاخهای آن باریک و در نیمه سبزه
صلابه نمایند و به مقدار دانه فلفل حب بندند و در سایه خشک نمایند و عند الحاجة یک حب را بویاد
بقدر قوت مزاج و برداشت طبیعت جهت تپ با شکر سفید سانیده و جهت چشش و سهال بعمل
با مصلحات آئیند هند معجون بیشی از ترکیب اطباء می هند است جهت جذام و داء الحی و بر صر
و هین مستعمل است و آنرا در نفع از برای جذام عظیم شمرده اند و مفاع دیگر نیز از برای آن ذکر کرده
اند صنعت آن بلبله سیاه شیطرخ هندی از هر یک ده درم دار فلفل پیرم بیش و درم و نیم دو
را کوفته نخیته بروغن کاه چرب نموده با سه وزن او و به عمل مصفی معجون سازند شترتی کامل یک
شقال است معجون بند بلی این معجون نیز از ترکیب اطباء می هند است و گفته اند که این
معجون را از برای جذام نفع عظیم است و منفعت دیگر هم از برای آن بیان کرده اند صنعت
آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آمله منقی شیطرخ هندی از هر
یک چهل شقال جزیره افتا کنند و موفو فلفل دار فلفل را شک کنند و عصاره آن را

جلد اول نسخ مفرح و تعریف بیض

۹۳۴

هندی از هر یک بیست مثقال بیش سفید که هندی و کوه نامند چهار مثقال مجبور را کوفته بخیته
 با فانیذ سنجر می بخورند و بعد از چهل روز استعمال باینه شربتی کامل ازین معجون تا یک
 مثقال طبعی بخورند روشن که بزبان هندی پروژ کونید صنعت آن بیش استقال نیم فلفل و مثقال زنجبیل مثقال نیم
 عاقر قرحا مویرج از هر یک یک مثقال عمل مقوم سه وزن تمام ادویه و میاید که مرکب از ادویه و عاقر قرحا
 کوفته بخیته بعد از آن وزن کنند و با عمل مقوم بسرشد شربتی کامل از نیم مثقال تا یک مثقال مفرح و کاشا
 بیشی که ملازم حرم بجای خبث مرتضی نظام شاه و احمد نکر تربیده بر آفریند خارش آب در بر مفید و امراض سوداوی و بلغمی
 زایل کند و دل را تقویت دهد و تشنگی را فراید و فرج آورد و صنعت آن بچپناک تیلیا بد که نوعی از
 بیش است چنانچه در پیش ذکر یافت و باد از هر حیوانی پوست بلبید پوست بلبید آمله منقحی بچپناک
 پهل سولسری از هر یک یک تا یک زنجبیل فلفل سیاه شیطرح بهادر موته سنبل الطیب که با
 شمشیری که نوعی از دستبویه است جبریل دیو دار چوبه بری فلفل مویه ساوج هندی تا یک
 مثقال کشیر خشک سنگ از هر یک دوازده تا یک قرفل و از فلفل کبابه چینی دار چینی مصطکی
 راز یا نه کنتوته تخم کرفس یا نه سفید گل سرخ گل سیوتی که در دینی است قاقه صغایر بنگره
 کل جای کل جنگلی که در سایه خشک کرده باشند گل دما و چوده عود هندی قسطخ خوشنجان
 کوکبه و مغسول مشک فاصل از هر یک چهار تا یک ریوند چینی عاقر قرحا تخم عظمی گل نیکو فروخت
 بیج کاسنی تخم کاسنی عنبر اشهب از هر یک دو تا یک مروارید یا سفته بسید از هر یک بیج تو که پوست
 زردا تیج حضی لبان خاک که بی موصلی سیاه موصلی سفید راج بسط طباشر سفید صندل سرخ
 صندل سفید گاوزبان سنابک از هر یک سه تا یک کافور سیما ب صغنی از هر یک نیم تا یک تانک
 شش تانک حاجی فخر هفت تانک نبات سفید چهل تانک ادویه کوفته بخیته با سبیدان غسل
 سفید و قند سفید کف گرفته بقوام آورده علی الرسم بسرشد شربتی یک نخود دما و نخود و بصل
 مرا و از مطلق آن تخم مرغ خانگی است و بهندی و منجا اندازانند و حرارت هوا فسد آن و
 حافظ آن از فساد و درنگ کله آشتن آنست و بهترین آن بزرگ هندو است که در همان
 از مرغ تو که کرده باشد و نیم برشت آن معتدل ترین غذا و مائل بکرمی و مرکب القوی است
 و پوست آن در اول دوم سرد و خشک سفیدی آن دو درم و زرده آن در اول گرم

و تر و کثیر انغذای طویل الفضول و مولد خلط صالح و مبهی و مقوی دل و بدن و جهت خشونت
معهده و روده و مثانه و قرحه کرده و مثانه و نفث الدم و منع نزلات حارده سینه و صلاحت
و مقوی شخصی که خون زیاده از و دفع شده و ضعفی از قصد بهم رسیده باشد و موافق مزاج
سوداوی و بجهت آن در سر که قابل طبع و مانع ریختن مواد مسدود و باسماق و مار و و دانه
سوز و انگور و امثال اینها جهت سهال مزاجی و با مصططکی و مانند آن جهت در شکم
و با تخم تیره تیرک و نمک سفتقر و نشاره قضیب کاو کوهی و پیرمانه شتر جهت تقویت باطن
نافع و خوردن زرده خام آن جهت کزیدن مار و حرقت مثانه و تصفیه صوت معده و صغر
معهده و انکار مداومت آن مولد حصاة کرده و بهی و کلف و بسیار بجهت آن در یضم و خوردن
قوی و مصلحتش ادویه حاره و آبکامه و نیم بجهت آن در مزاج اطفال نایب مناب شیر و با کدر
جهت سرفه و با تخم گمان جهت ضیق النفس و با اندک کندر و نمک و از زردت جهت تسهیل
بی عدل و با دودم الا خون جهت زیر و با کبریا و طباشیر جهت قطع سیلان خون و تسهیل
عروق و سحر و با نیم شقال جرم کک که زکران زمره نامند و آلات را با و استحکام میدهد
جهت قطع سیلان حیض و در جرم مجرب و ضاوش بار و عن کل و با بونه جهت ورم چشم
و انشین و مقعده و با موم روغن جهت تلین او رام و عصاب و طلاسی بجهت آن با زعفران
و روغن کل جهت ورم پوست سیری مقعده و ضربان آن و ضربان چشم و با عسل جهت رفع کلف
و انار سیاهی و بار و روغن بنفشه جهت او رام حاره و با مرو زعفران جهت ورمیکه از خون غلیظ
بهم رسد و پنهانی جهت شقاق سفلی نافع است و چون زرده آنرا بر پارچه آب ندیده مالیده
بر او رام و دامیل گذارد آنرا بجهت و منفر میانه و در مدت یکروز و زیاده و روز و سفیدی تخم مرغ
مغزی و خوردن آن مولد خلط خام و لزج و دیر یضم و خوردن زرده با سفیده موافق
محو و المزاج و آتش سیدن آن با آرد جو قاطع نزف الدم و نفث الدم از فوق و تحت و ضماوان
جهت در چشم و حرارت مقعده و قروح خفیه و خشکی اش و آب بسیار گرم و منع آنکه کردن
آن و بر بشه جهت رفع آثار حرارت آفتاب و با ادویه قابضه بی لفع جهت قطع خون رها
که از پردای دماغ آید و با کدر به جبهه طلا کردن جهت منع ریختن نمل که چشم و پنهانی را دوع

وسد و مسام و جہت اور ام حارہ مانع و حقتہ آن باکلیل اللک انشال آن جہت اسما و سحر
 و اسہال مراری و حمل آن بار و غن گل جہت ضیان مقعدہ و رحم و اکحال آن تنہائی
 و یا باقلیلی کا فوجیت تری چشم و منع نخین مواد بدان سفید و با کافور و زبر اللنج جہت صلیح
 حار مجرب است و قطور آن بار و غن گل جہت وجع و خارش و قروح و فون و پوست تخم مرغ
 جالی و مجفف قروح و قاطع رعان و جہت جرب و حکم و با صدف جہت بیاض چشم و قلع و قمع
 آن بقدر یک سیاه شود و خاکستر نگر و جہت رعان مہلک مجرب و سوخته اسکل آن کہ مانند
 ایک سفید گرد و با غسل جہت قطع بیاض چشم بنایت سرب الاثر و نور و دن پوست تازہ آن
 مسوق بقدر دو درم مہیج باہ و طلائی آن با غسل و سرکہ جہت تحلیل اورام و ذر و آن قاطع
 خون و جہت التیام جراحات کہنہ و التصاق جراحات تازہ و پودہ ملاصق پوست آن
 حولا سفید کجارت است یا خون سپر کہ ترواز اسرار است و مکلن پوست تخم مرغ و جہت انار مثل
 ایک است و جاکینوس مدی جہت نیم سخت کردن آن قرار داده کہ ہر گاہ در آب جوش داده
 بگذارند و تا صد شمارہ کنند و ہر گاہ در آب سرد بر آتش بگذارند و تا صد شمارہ نمایند نیم سخت شود
 و قدر شربتیش این پنج عدد تا پانزدہ عدد است و تخم سارطیور در ابواب خود مذکور است
 و در فضائل تخم تدر و و تہو و دواج و کبک شبیہ مذہب تخم مرغ خانگی طریقی کلکیشتر
 بیض آنست کہ در آب نمک مکر رہنویز و پودہ ای اندرون آن جدا نمایند و نرم کوئیدہ
 در کوڑہ مطین کردہ در تنور کہ م بگذارند تا سوخته مثل ایک سفید کردہ و پس شستہ استعمال
 نمایند و پوست تخم کہ چوزہ بر آورده باشد از برای اودہ چشم بہرست حلوائی زردہ
 بیضہ مرغ کثیر غذا مقوی و مہیج و منعظ و مسمن بدن است صفت آن بگیرند تخم مرغ بقدر
 کہ خوانند و در آب چغندر پس سفیدہ انہار دور کردہ زردہ انہار بر و غن گا و بریان نمایند
 و در چینی جوڑوا بازار بہرست پنج عدد از زردہ و یک مثقال از بیک اخل کردہ قد سفید کلابال نمودہ اخل کردہ
 تا آب برود و فرو آورده بکار برند و بعضی یک دانگ مشک و اخل نمایند حلوائی زردہ
 بیضہ مرغ دیگر زردہ تخم مرغ و پنج عدد زعفران ربع مثقال مشک یک جہت نبات شش مثقال
 شش مثقال روغن گا و تازہ بریان نمودہ تا امل نمایند و اگر ربع مثقال و در چینی بریان

طریق ساختن حلوائی بیضه و دهن البیض رشته بیضه

جلد اول

۹۵۰

نیز خوب است حلوائی زرد زده تخم مرغ دیگر نبات را در آب یا کلاب حل کرده بر آتش گذاشت تا بجوشد
آید و زرده تخم مرغ هر قدر که خوانند و این جوش در آن اندازند و بر هم زنند تا بپخته گردد و در آن
خامی آن دور شود پس عفرا ن و مشک با کلاب سوده داخل نمایند و بچین داد و دیگر از دانه
و دانه بیل و قرضل و بسباسه و جوز بوا بقدر حاجت و ضرورت و اگر خوانند بعد از امتزاج شیر و نبات
قدری مسکه کاؤ تازده داخل نموده قدری بریان نمایند پس عفرا ن و غیره را در آن بپایند
و فرد آورده تناول نمایند حلوائی بیضه مرغ دیگر صفت آن را در پیش که برنج بریان یا
برنج از پخته خشک نموده را در کرده باشند بخواه درم با و وزن آن شیر نبات با شطج نمایند تا
بپخته و غلیظ گردد و پس بخواه در زرده تخم مرغ یا زرده تخم کبوتر یا زرده و یا هر کدام که خواهند در آن
داخل کرده بر هم زنند و طبع نمایند تا رشته خامی بیضه زایل گردد پس همان دستور مسکه کاؤ تازده
داخل کرده بریان نمایند و در آخر قدری زعفران و اندکی مشک با کلاب سوده با آن منسوج کرده
فرد آورده تناول نمایند و اگر خواسته باشند و ار صحنی و غیره نیز اضافه نمایند و اگر خواسته باشند
بجای ارد برنج آرد کدوم و یا آرد نخود نمایند و دهن البیض گرم و محلول و مطف بجهت در فند
ورویانیدن موی و وجه مقعد و بواسیر نهایت مفید است صفت آن بکینه زرده تخم مرغ
هر قدر که خواهند در آب بپزند و تا به آبی برابر آتش گذارند سر اشیب تا سرخ گردد و زرده پخته
را بطرف بالای تابه بگذارند تا نیم سوخته گردد و در سر و سته آبی امثال آن اندازند و بر بشارند
تا آنچه دهنیت است بخاشد و بطرف اشیب یا بزدوی بردارند و در ظرفی جمع نمایند و بچین تا
دیگر در آن دهنیت مانند نوع دیگر است که زرده بیضه را هر قدر که خواهند سخت پخته در آب
صفیق کرده نیکو بالند و بشارند آنچه دهنیت است از آن بر آید و این نوع نیز از اول است
و بسیار بری آید رشته بیضه که از غذا و سبزی و منخل و لذت پذیر است صفت آن که زرده زده
بیضه هر مقدار که خواهند و قلیبی زعفران با کلاب سوده با آن بپایند و نیکو بر هم زنند و اگر قلیبی
مشک یا غیره نیز داخل نمایند بهتر است و در ظرفی سر کشاده شربت نبات با کلاب کرده بر آتش گذاشته
تا بجوش آید و در این جوش آرد صیف رشته بریزی که در آن منافذ و سوراخهای کشاده باشد
کرده در آن بریزند و چونیکه در هم نشود و منعقد گردد و در وقت ریختن است را بگردانند و آنچه

سند به باشد بر آورد و بازه بریزند و همچنین تا کام گردد و درین چوش اگر کف بر سر آورد
 آب سرد بر آن بپاشند تا فرو نشیند و معیار شیرینی آن را در آن شربت مرغی دارند و علیل بهتر است
 ششتر شکر قریب است به عجب صنعت آن پیاز را حلقه نموده در روغن کوفته و پیران کرده
 رب انار ترش یا آب نارنج یا آب لیمو یا آب ترندی و یا ترشی دیگر و قند سفید داخل کرده چند
 جوشی داده تخم مرغ را بر آن بریزند تا نیم بسته شود و در آورد با نان و یا با چلو و بخورند و اگر زرد
 رشته بریده بسته با پیاز سرخ نموده به سبزه ششتر که ششتر که نیز گویند مرتب نمایند بسیار
 خوب است فصل در ذکر نسخ عجب بدانکه عجب بفتح عین مهمل و جیم شده و با معنی و نام
 نوعی از خاکینه است که کوکوا نمند مقوی باه و مسمن بدن است صنعت آن زرده تخم مرغ زرده
 تخم کبوتر از هر یک بیست عدد آرد میوه کفی مجموع را مخلوط نموده قدری نک و کیشمال و این
 سوده داخل کرده در روغن کاه نیم برشت نموده نیم گرم بخورند چون الله تعالی تافع است
 عجب مینه قدس سره بگردد آرد و بخورد و میوه از هر یک کفی و در آن بیست عدد تخم مرغ شکسته
 و در چینی و بسیار از هر یک یک گرم بقدر حاجت داخل کرده روغن کاه و در تابه داغ کرده
 اند و آن ریزد و چون قدری بسته شود بکار و به برزند و بگردانند تا روی دیگر آن برشته شود
 فرو آورده نیم گرم بخورند عجب متوکل که به نهایت مقوی باه و مسمن بدن است صنعت
 آن بکیرند پیاز زده کم ورق کرده باروغن کاه و آب زردک بنزد تا سرخ شود تخم مرغ تخم
 کبوتر از هر یک بیست عدد داخل کرده نیم برشت نمایند و بر آن نیم گرم خولجان و یکدانه
 یک مستقور پاشیده بخورند عجب دیگر که مقوی باه و مسمن بدن است و زیاد کشته منی است
 صنعت آن بخیه ماسی تازه زرده تخم مرغ کند ناریزه کرده همه را در یکجا کرده با انگار و میوه
 و بقدر حاجت روغن گاو خاکینه نموده بخورند که منفیت عجب دیگر منقول از مجربین اطباء است
 صنعت آن زرده تخم مرغ بیست عدد از آن عجب نیم برشت ترتیب داده لسان العصار شیرین
 تخم شلغم تخم گز را قرقرا کنند از هر یک هفت گرم کوفته بخت بر آن پاشیده بخورند عجب دیگر
 صنعت آن بخیه ماکیان هفت عدد پیاز روغن کاه و سرخ نموده و سدس کیسیر بخورند و بر آن کرده
 لبه که از این بندی دل کرده گویند همه را در هم کرده باروغن کاه و شهد از هر یک سدس یک سیر

مخلوط کرده عجم نموده بخورند و اگر روغن کاوش به بیشتر باشد بهتر است عجم و دیگر از طبایع
 بنده صفت آن زرد و ستم مرغ پیاز مخلوط کرده عمل مصفی روغن کاوش چهار برابر و ستم نیم
 بخورند و میت و کیر و زباین مداومت نمایند و از ریشهای پیریز کنند عجم متوجه کلی که از برای
 متوکل عباسی ترسب داده اند باه را قوت دهد و سمن بدن است صفت آن آرد سیده را بخورند
 کاوش بر بیان کرده تخم کجنگ تخم کبوتر تخم تدر و تخم مرغ جله را بشکنند و نیم درم خولجان و اندک
 ملح ستفوق بر آن افکنند و نیم گرم بخورند عجم و دیگر که منافع دار صفت آن زرد و ستم مرغ
 ده عدد بروغن کاوش میت و درم نبات سفیدی درم دارچینی نیم درم نیم برشت کرده بخورند
 و اگر بار و المزاج باشد بدل نبات عمل مصفی کنند عجم و دیگر بگزید پیاز را و ورق و رقی کرده
 بروغن کاوش بسته نمایند تا سرخ شود پس چند عدد تخم مرغ بر آن شکسته بگذارند که نیم برشت
 شود قدری نمک و دارچینی را بر آن پاشیده بخورند که مفید است عجم و دیگر صفت آن بگزید
 حشیش بلبلون را و در آب پنجه پس آنرا بار روغن کاوش سرخ نموده چند عدد تخم مرغ بر آن شکسته
 بگذارند که نیم برشت شود و با آفاویه و دارچینی خوشبو کرده قدری نمک یا قند بر آن پاشیده
 بخورند که مفید است عجم شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا صفت آن بگزید شتر مرغ کجنگ تخم
 سر کبوتر از هر یک پنجاه عدد زرد و ستم مرغ زرد و ستم کجنگ از هر یک بیست عدد آب گو
 برده پنج اوقیه نمک و قوایل حاره بقدر حاجت بروغن کاوش پنجاه درم از مجموع عجم مرتب دهند
 و بخورند و بپاشانند بر آن شراب ریحانی قوی مائل شیرینی و در نسخه دیگر بجای آب گو
 بره آب گوشت خروس خسی جوان فربه است و بجای روغن کاوش روغن کوسفند است و هر دو
 نسخه خوب است کوکو قریب است به عجم صفت آن کند نا و پیاز را ریزه نموده تا تخم مرغ
 با نمک و فلفل کوبیده در هم کرده در روغن کاوش در ماهی تا به رشته نموده چون بکروی وی بسته
 کرد و آنرا بکار و قطعات نموده برگردانند تا روی دیگر آن برشته شود و فرو آورده بر رو
 چلا و کد رشته و با چلا و و کباب نیم و بخورند و اگر خواسته باشند شبت را نیز ریزه نموده در
 اجزای کوکو داخل نمایند و با بونه نیز خوب است صفت نیم و بگزید روغن کوسفند را و در تریاق
 نموده تخم مرغ را بر روی وی بشکنند و نمک فلفل کوبیده بر آن پاشند و با نان یا چلا و بخورند

جلد اول کتاب التا و التثناة در تعریف تانبول

۹۵۳

و از برای تقویت باه متشوی زرده تخم مرغ با پیاز باین نحو که تخم مرغ را پنجه زرده آنرا ورق
کرده با پیاز حلقه نموده و نمک و صفت و دار چینی در روغن کاه و سرخ نموده و پنجه زرده و نیم بست
زرده تخم مرغ با پنجه که زرده تخم مرغ را در همان پوست یا طرف دیگر کرده و مقدار به دشت مزاج
و بر روی آنش گذارند تا نیم بند شود و یا در آب نیم پنجه چنانچه ذکر یافت پس بر دشته قدری
نبات و دار چینی و زنجبیل و جوز بو کو بیده تمام یا بعضی اینها بر آن پاشیده بخورند یا بر قوطی
باه و مسین بدین است کتاب التا و التثناة الفوقانیة باب التامع الالف
تانبول آنرا بندهای پان و برک تانبول نیز نامند بدانکه تانبول انواع است یک نوع آنست که
بر کهای آن نازک که کوچک و سفید است و در کاهی که از مضافات صوبه عظیم آباد بند است میشود
نامند لطیف و کم حدت معتدل در حرارت و یوست و خوشبوست نوع دیگر کنگری است که در شاه
جهان آباد و اکبر آباد و نواح آن میشود و برک آن بزرگتر از برک کاهی و در جمیع فعال و مزاج مخصوص
قریب بآن است نوع دیگر که بر کهای آن سبز و بزرگ نازک و در سنارگانو که قریه از قزاق
مضافات جهانگیر نگر است میشود کافوری نامند با حار طعم و تند و رائحه شبیه بر کهای
و طعم قریض در مزاج گرم و در آخر دوم و خشک و راوا سلطان است از جمیع انواع الطیف مقوی
ماضیه و خوشبو کننده و دمان است قسم دیگر که بر کهای آن بزرگ و نازک و سفید در اکثر بلاد دهنده می شود
سایخی نامند نیز لطیف و خوشبوست و لیکن لطافت و رائحه آن سه نوع نمیدهد و در حرارت قریب
با وائل و رجه ثانیه است نوع دیگر که بر کهای آن سبز و بزرگ و ضخیم و با حار است بنگله نامند این
نیز در اکثر بلاد دهنده می رسد و حار و راوا آخر درجه دوم و یا بس و راوا سلطان است و بر کهای آن سبز
و بنگله اصناف میباشد در هر بلدی و جافی بقسمی و بعضی جافا و قهای آنها بزرگ و بعضی جافا
کوچک و از اصناف بنگله آنچ بر کهای آن باریک و نازک و کوچک و اندک عریض میباشد ملک پوری
مینامند و با بنگله اصناف و اقسام بسیار میباشد در هر بلدی و جافی بقسمی و بنامی مشهور است و تمام اینها
تا در وخت است سبز میباشد و بعد چیدن بعضی را بفعل سفید مینمایند بدین قسم که بر کهای بسیار
از آن را در فیل و یا سبدی پاکیزه که بندهای توگزی نامند کرده و بر آن را به پیشانیال برنج پاکیزه
که بندهای پوالی کونید پوشیده و در زمین گودی بمقدار آن کنند و در آن کود و آتش می افروزند

تا قدری گرم کرد پس آنش را از آن کو و برآورده ز نیل تانبول را که گرم در میان آن میکند ازند
و بالای آن سسکی یا چیر تقیلی میکند ازند و یکشنب از روز نگاه میدارند پس در تابستان شبها در ششم و در
زمستان جای گرم نگاه میدارند بر کهای آن سفید و رنگ میگرد و و جمیع اقسام آن منفع و مستحق
و مقوی معده و دماغ و مقوی حافظه و فهم و نشاط آورنده است و مضغ آن بجهت رفع رطوبات
دماغ و لذت و استحکام لثه و دندان و خوشبوئی دماغ و تقویت معده و باضمه مخصوصا با فوغل نافع
و قاطع نرف الدم و طعم بر اجناس است و بستن برک پاں بنگه گرم کرده بر نزول آب که در بیضه
باشد بسیار سفید است در دوسه روز به تحلیل میرود و اگر بسیار گرمی کند و آب نیاورند متوالی بنهند
بلکه متفرق گیر و زیاد و در میان آن به تحلیل رود و درخت آن بطریق نجم و بیاره میباشد مثل
درخت تاک لبانی و خیار و کدو و برک آن عریض و طرف بالای آن باریک تر و تیز و تند طعم و هیچ آنرا
خونجان نامند و طریق استعمال آن آنست که بیکرند سه چهار عدد برک آنرا و کهای آنرا و در کنند
و با قدری فوغل ریزه کرده و کتندی سسته بچایند و اول مرتبه بیکه در دماغ جمع شود بنید ازند
تا اثر آبگ دور شود پس بیکو بچایند و آب آنرا امکنیده فرو برند و فصل آنرا بنید ازند و فرو برند
که تقیل و مسدوست و کاهی در آن دوسه دانه بادام نقشه از برای دفع خشکی آن داخل میکنند و بعضی
یکد و دانه قر فلفل پاییل بوا از برای زیادتی بود و تخفیف آن مرطوبات را نیز داخل میکنند و اگر
بند هرگاه تانبول کو نید مرکب سگری که از برک تانبول ترتیب میدهند میخواهند و هرگاه برک تانبول
را با مصالح آن که فوغل و کات هندی و قدری آبک است چایند و آب آنرا بر زخم تازه عموما
و بر زخم کبلی سرحد سه تراشی و خون آلود بودن بالند و همچنین بجهت اطفال مخصوصا بر آن چکانند
و یا بپاشند موجب بند شدن خون و سرعت اندمال آنها میگردد و بعضی ورین فوغل داخل میکنند
صفت تانبول چنانست که برک تانبول را ساییده قدری شربت فرا گرفته از گلاب و نبات داخل
میکند و بسیار و جوز بوا و زعفران و تخم خشخاش سوده داخل کرده میخورند و بعضی از برای نشاط
و سکر قدری ورق القنب سوده نیز داخل میکنند تانبول که خمر ابل نده است و تفریح و نشاط می
آورد و مقوی باه است و امساک منی میکند صفت آن بدینش شیخ محب البونوری این وزن
اجزای دوشیسه است بزر الیچ سفید اگر بر زور خواند یک مثقال و نیم و اگر کم زور خواند چهار دانگ

جلد اول فصل در بیان عرق های تانبول و باب הרא در وصف تریه

۹۵۵

و نیم مثقال صیرفی جوز بوا بسا از هر یک سه مثقال و ربع مثقالی قرنفل و انیسون بوا از هر یک یک
مثقال و چهار دانگ زعفران صندل سفید عود قاری خام از هر یک یک مثقال و دو دانگ مشک بستی
عبر شهاب از هر یک دو دانگ اول مرتبه سه مثقال تخم اسپند سوختنی را در دو شیشه آب یک شیشه بپزند
پس صافی نموده پوست کونار یک مثقال و دو دانگ در قدری از آن آب مذکور بسایند سائیدنی
بنکات پس بگیرند سه بیره پان که سر بیره پانزده ورق باشد با مصالح موافق معمول هر سه را
بسایند بطریق سائیدن بنک و اندک اندک از آب مذکور بر آن بچکانند تا غلیظ سائیده شود پس در
مذکوره را سائیده همه را یکجا کرده با نبات سفید با قدری مطلوب بکار برند و از دو توکله تاریخ
یکشنبه شبها فی بنوشند که نشاط تام و در فصل در بیان عرق های تانبول عرق
تانبول مرکب در شکم و معده و قوی ریحی و امرض که از بلغم و ریح باشد مفید است صنعت
آن عود قاری خام و دوازده مثقال گل سرخ مشروح الاقاع جیل و شست مثقال نانخو صغیر
و این صینی قرنفل زنجبیل از هر یک بیست و چهار مثقال کاوزبان کیلانی پودنه خوانجان از هر یک
چهل و شست مثقال برک تانبول از هر نوع که باشد و صد عدد و کافوری و بنکله بهتر است
کلاب نیم شیشه بد مشک و دو شیشه آب باران و دو شیشه همه اجزا را شب در عودها و آب مذکور
صیغیه بستر معمول عرق کنند شربت تابست مثقال عرق تانبول ساده شوی
معده و باضم طعام و خوشبو کنند و مان است صنعت آن برک تانبول کافوری یا ساچی
یا بنکله هر کدام که باشد و در یک کنند و شست چندان اگر تند نخوانند و الا کمر آب شیرین بر
روی آن کنند و بدستور مقرر عرق کنند و اگر قدری عجز بر سر نیهند خوب است و اگر برای
زیادتی را که و طم قدری قرنفل و عود نیز در پارچه بسته در ته مشرب به نهند بهتر است باب
الثانی مع الرا الکبلة تریه بضم تاء مثناة فوقانیة و بای موحده در میان را و دال مطلقین
ساکنین پنجمی است ظاهر سیاه و باطن سفید و مجوف و بیست آن حوالی خراسان و هند و نبات
آن ساقدار و برکش شبیه برک لوبیا و اطراف آن محدود گلش آسمانجونی و ترش مثل سبزه
العضافیه و هر چه اندر روش سیاه باشد مثل خربق سم است و زرد آن نیز بدست و بهترین آن
سفید سبک مجوف انبوی صمغ و راست در اول سوم کرم و در آخر آن خشک و سبیل بلغم و کرم

جلد اول تعریف تربد و طریق مدبر کردن تربد و جوارش تربد فصل در مکرر جنبه

۹۵۴

رفیق و قلیلی از صفرا و غلاظ سوخته و گفته اند که خوردن جرم خام آن مخرج بلغم است زیاده از صفرا
و مطبوخ آن صفرا را زیاده از بلغم و باز بخیل قانع بلغم غلیظ و لزج از عمق بدن و منقبی معده و رحم
و منقبی سده آن و منقبی دماغ از بلغم و حیت عرق النساء و امثال آن و فالج و مسرفه که مبتدا که رطوبات
معده باشد و با بلبله کابلی و امثال آن حیت مایه لویه و جنون و صرع و با تخم کتان و روغن بادام
جبت سعال مزمن و در سینه نافع و مضر امعا و مجففا و معنی و مکرر و مصلح خراشیدن پوست
آن و بروغن بادام و پسته چرب کردن و با کثیر استعمال نمودن و قدر شربش از جرم ناسه در هم و در
مطبوع یا پنجه روم و بدش پوست ریشیه قوت است بوزن آن و در بعضی امراض غار لقون و در غیره
باید که مباحثه در کوبیدن و چختن آن نکنند یعنی باید که حریش باشد تا بخیل معده و امعا و رطوبات و
بلاغم نخسید و باعث اذابه و دفع آنها گردد و نیز بسیار هم چرب نباید نمود و بعد که مایه الصاق آن
گرد و بخیل معده و رطوبات و بلاغم و زرد و از معده بگذرد و تر بد را اگر بطریق سفوف باشد بخورد
باید که آب گرم بخورد و اگر با نمک خورد با آب سرد بخورد تا عمل آن نیکو گردد و طریق مدبر نمودن
تربد آنست که بکیر تر بد سفید محجوف مصنع خراشیده مرضوض را و بروغن بادام چرب نماید اگر از تر بد
و وار تربد و جوارش و حب و سفوف است اندک بگویند که حریش باشد و با ادویه مناسبه دیگر مزجم
نموده بکار برند و اگر از برای معاجین است نرم بگویند و نیز فرآورده گرفته میشود و از آن جوارش است سببه
جوارش تربدی سبیل تقیه معده و دفع فضلات کند صنعت آن تربد سفید تراشیده بروغن
بادام چرب کرده ده درم زنجبیل پنج درم قند سفید بخواه درم قدر البقوام آورده تربد و زنجبیل
را با آن بسپزند شربت سه درم آب گرم و کاهی اضافه کرده میشود با آن بعضی ادویه مسهل دیگر
مثل ستمونیا و عصاره نستین و ریونید چینی و امثال آن بحسب تسلیج و بقدر ضرورت و نیز فرآورده
گرفته میشود از آن حبوب سبیل فصل در مکرر جنبه حبوب تربدی حب تربد
اسهال بلغم کند صنعت آن تربد سفید مدبر سه مثقال زنجبیل مصطکی رومی از هر یک مثقال
ریونید چینی غار لقون از هر یک سه درم شحم خنظل یک درم ادویه کوفته بخیته آب از نایه شسته
حبوب سبیل از شربت یا پنجه روم حب تربد و دیگر منقول از حاجی حسین اسهال بلغم و صفرا
کند صنعت آن تربد سفید مدبر و مثقال گل بنفشه خالص نیم مثقال از هر یک سه مثقال رب السوس

سقمونیای مشوی از هر یک نیم مثقال کوفته بخیته بروغن بادام شیرین چرب نموده باب شسته
 حب سازند شربت و دو درم باب بیکرم حب تر بد و یکرم سهیل بلغم و سودای محرقه است
 صنعت آن تر بد سفید بر یکدرم اقسنتین اقسیمون اقریطی از هر یک نیم دانگ پوست بلبله
 زرد نیم درم نمک سیاه دو دانگ کوفته بخیته با سونیز سیاه دانه بیرون کرده سرشته
 حبوب سازند جمله کثیرت است باب بیکرم و باید که پیش از خوردن حبوب سهیل و بعد از آن بپزند
 نمایند و در نسخه دیگر اقسنتین و اخل فست حب تر بد سهیل سودای متولد از بلغم از بدن
 و نواح قلب و معده و دماغ کند و نافع است از برای حقان سودای صنعت آن تر بد سفید
 مدبر اقسیمون اقریطی از هر یک یکدرم حاشا شحیم خطل غاریقون سفید جوارمی از هر یک ربع
 درمی سقمونیای مشوی دو دانگ نمک فطری یک دانگ اسطوخودوس ثلث درمی خربق سیاه
 نیم درم کوفته بخیته بروغن بادام شیرین یکدرم سرشته حب سازند و باب بیکرم فروزند
 جمله یک شربت است و در نسخه دیگر سقمونیا یک دانگ است و در صورتیکه تنقیه جمیع بدن منظور باشد
 حب تر بد که مستحق را سفید است صنعت آن تر بد سفید مدبر روزی چینی از هر یک نیم
 تخم انجیر مقل ازرق از هر یک دو دانگ فریون که بر روغن کاهو چرب کرده باشند دانگ
 علی اگر کم باب راز یا نه حب سازند جمله یک شربت است تا شربت بحسب مزاج فرا گرفته میشود
 از آن سهیل و آنرا دوا التریب میانند فضل و رزق کرشخ دوا التریب دوا التریب
 به نسخه اسحق بلغمهای غلیظه و رطوبت فاسده را که در اعضا از خوردن میوای رطب متولد
 شده باشد فرو آورد و بلغمی مزاج را نافع باشد صنعت آن تر بد سفید مدبر سه درم و نیم بخیل
 دو درم شکر سفید پانزده درم کوفته بخیته شربت کیشقال تا دو درم استعمال نمایند و وقت این
 دوا تا سه سال باقی میماند و و ا التریب به نسخه سید مظفر الدین شقایق صنعت آن تر بد
 سفید مدبر است درم نیم بخیل مصطلکی از هر یک ده درم نبات سفید چهل درم کوفته بخیته
 شربت شرب کیشقال و حکیم محمد معصوم در قرابادین خود شربت چهار درم باب بیکرم ذکر
 نموده و و ا التریب به نسخه دیگر صنعت آن تر بد سفید مدبر ده درم سنکلی و پنج درم بخیل
 مصطلکی از هر یک دو درم شکر سفید سی درم شربت چهار درم و اگر جای شکر بهر درم گل قند

شخ دوا، التریب و وصل و مس بیان نسخ سفوفات تریبی

جلد اول

۹۵۸

آفتابی و شیرخشت و تریبچین از هر یک پانزده درم نمایند بیکر دو قوت سهیل آن بیشتر و دوا
 التریب به نسخ آن مرحوم قانع بلغم غلیظ و لزج از عین بدن و منقح مسحه و رحم و دماغ از بلغم و سودا
 است و نافع است از برای بالینولیا و جنون و صرع و نافع است از برای سعال بلغمی غریزی و در سینه
 صفت آن تریب سفید خراشیده بر وزن بادام شیرین چرب نموده مرصوص سه درم زنجبیل
 یک درم مصطکی رومی نیم درم کشمش نیم درم پوست بلبله کبابی یک درم و نیم غار یقون سفید یک درم
 نبات سفید هفت درم کوفته بخیته کف کنند و بعد از آن آب نیم گرم بنوشند و بدانکه در دوا
 التریب مساله در نرم کوفتن و یخچن نباید کرد بلکه باید که اندکی درشت بخیته شود رب تریب
 قدر قلیل از آن فعل قوی مقدار کثیر کند صفت آن بکیرند تریب سفید مجوف خراشیده هر مقدار
 که خواهند و بگویند و در آب گرم بنمایند و روزی چند بار حرکت دهند و بعد سه روز افشاده
 صافی آن صافی نموده و در ظرفی کرده باز آب در آن کنند و بهمان قسم عمل نمایند تا ما و ام که
 در جرم آن طبعی نمایند پس آن آب را در سایه خشک نموده بخارند و عند الحاجة بخار بند
 فصل در بیان شخ سفوفات تریبی سفوف تریب سهیل بلغم کند و امراض
 بلغمی را نافع است صفت آن تریب سفید بدیده درم زنجبیل گل سرخ ریون چینی از هر یک یک درم
 کوفته بخیته سفوف سازند شربتی دو مثقال بار و عن بادام شیرین و آب گرم بنوشند
 سفوف تریب دیگر سهیل اخلاط بلغمیه غلیظه لزجه نماید صفت آن تریب سفید بدیده غار یقون
 شش سفید از هر یک دو مثقال کثیر احب النیل ایسین مصطکی از هر یک یک مثقال طم درانی
 نیم مثقال ادویه کوفته بخیته سفوف سازند شربتی دو درم تا دو مثقال سفوف تریب دیگر
 صفت آن تریب سفید بدیده یک درم یک درم و نیم بر دو کوفته بخیته کف کنند و بعد از آن
 آب سرد بیاشامند و هرگاه تشنه شوند آب سرد بنوشند بهر آب گرم قاطع عمل آن است
 سفوف تریب دیگر قلمی فرموده اند که از بنده درگاه چهار ششم است سهیل غلط اسود نماید
 و نافع است از برای امراض حادّه از اخلاط غلیظه صفت آن تریب سفید مجوف خراشیده بر وزن
 بادام شیرین چرب نموده پوست بلبله زرد سنکلی از هر یک یک درم زنجبیل یک درم غار یقون
 شش سفید ریون چینی سفید فستق اسطوخودوس فستقون اقریطی عجمه گل سرخ کثیر از هر یک

جلد اول فصل در شرابهای تریبدی فصل در بیان نسخ معالجین تریبدی

۹۵۹

دو دانگ فنی نبات سفید دو درم کوفته بخیته بر دهن بادام شیرین چرب نموده شرتی از دو درم تا دو
 مثقال کف نموده بعد از آن آب نیم گرم بنوشند **فصل در ذکر شرابهای تریبدی**
 شراب تریبدی از نبات بن قره بلغم و صفرائی عفن براند صنعت آن تریبد سفید بد نیم کوفته نیم
 رطل در چهار رطل گلاب بجوشانند تا بکشد آید صاف کنند و با یکین قند بقوام آورند و در آخر
 یک درم سقمونیا و نیم درم زعفران و دو دانگ زنجبیل کوفته بخیته با آن بپایانند شرتی بسیت
 درم و اگر بجای گلاب عصاره برگ گل سرخ کنند دیگر دوا قوی شراب تریبد دیگر مسهل
 بلغم بود صنعت آن تریبد سفید بد نیم کوفته صد درم و شیشته کنند و آب صاف بر آن کنند
 آنقدر که پنج انگشت بالای آن باشد و سه روز در آفتاب بگذارند پس بپایانند و دیگر بار آناه
 کنند و سه روز دیگر در آفتاب بگذارند و همچنین نه روز در آفتاب بگذارند تا آنکه پنج مژه در تریبد
 نماند پس مجموع آنها را با یکین قند بقوام آورند و اگر قند حاجت سقمونیا داخل کنند صواب باشد
 و اگر بجای آب خالص آب باران کنند اولی سبت و اگر سبت درم زنجبیل با تریبد بپار کنند
 بهتر است شرتی و دوا قوی **فصل در بیان نسخ معالجین تریبدی معجون**
 تریبدی قولنج بکشد و بلغم دفع کند و در روشت راسا کن گرداند صنعت آن سقمونیا ده
 درم قاقله کبار قاقله صغار زنجبیل دار فلفل دار چینی قره نارس شک قرض فلفل از هر یک پنج درم
 شکر سرخ تریبد سفید از هر یک صد مثقال عسل بقدر احتیاج معجون تریبد شرتی دو درم
 معجون تریبدی دیگر که مسهل بلغم بود صنعت آن تریبد سفید بد بر سقمونیا می شوی از هر یک
 نیدرم قاقله صغار انیسون از هر یک دو درم دار چینی نمک نهدی از هر یک چهار دانگ دار فلفل
 کیونیم دانگ جزا کوفته بخیته با شکر طبرزد معجون کنند مقدار شربت چهار دانگ با نیم گرم بپار
 معجون تریبدی که مسهل بلغم باشد صنعت آن تریبد سفید تراشیده غار یقون از هر یک چهار درم
 حب النیل یک درم شکر خنظل نیم درم زنجبیل دار فلفل قاقله کبار صطکی از هر یک یک درم جزا کوفته
 بخیته با قند و عسل بسازند شرتی چهار درم باب گرم معجون تریبد دیگر طبع از نیم درم دارد
 و بلغم و صفرا برقی براند و معده را قوت دهد و صد اعلیه از سحارات باشد بر طرف کند و قوت
 بکشد صنعت آن تریبد سفید پوست بلیله کابی سناکی نبشت از هر یک ده درم قاقله زنجبیل

مصطکی از هر یک دو درم ورق گل سرخ روغن بادام از هر یک پنجم درم زعفران یک درم رازانه
سه درم اجز کوفته بخیته بروغن بادام چرب کنند و باره چندان ادویه قند و عسل بپوشند مقدار
شتری چهار درم باشد همچون ترید که اهل تنعم را لذایقه خوش آید و موافق باشد و سهل بی
زحمت است صفت آن ترید سفید بوده درم ورق گل سرخ پنجم درم زعفران سقونیای
مشوی از هر یک یک درم مصطکی رومی یک درم مغز بادام مقشده درم قند و عسل سه درم و زان ادویه
کوفته بخیته با عسل و قند بپوشند و اگر خواهند قدری گلاب در قوام قند و عسل اضافه نمایند شاید
ترنجبین با الفحش شبنمی است که بر خارش می سحاج منفعت میگرد و دوشیرین و در اول گرم و تری
جالی تر از شکر و ملین طبع و سهل صفرا و محرک باه و الطاف از شیر خشک جهت سرفه و دروسینه و غلظت
و شباهت عارضه شکی و با با الجبین جهت اخراج اخلاط محترقه و باروغن کرده کا جهت عسر البول و با شیره
تازه ووشیده جهت تحریک باه نافع و مضر سیرز و مصلحتش ترندی و عذاب و قدرش بیش از صفت
مقال تاسی شقال و بدیش شیر خشک است و بدستور آب جو یا انگور سرخ و از آن و اگر گفته شود
دوای از برای تقویت باه و شین و شین لون صفت آن ترنجبین پاک کرده و چهل درم شکر و
یا شیره کا و بیش از هر کدام که باشد یک پل مخلوط کرده با لایند پس بپوشانند تا بقوام حسا آید بپاشانند
بقدر برداشت طبیعت و این دوار امر جباره و معتدل مفید است و چند روز بآن دست
باید کرد و دوار الترجمین به نسخه آن مرحوم صفت آن ترنجبین خراسانی پاک کرده نبات
سفید از هر یک ده شقال در شیره تازه ووشیده و اگر شیر اسب باشد بهتر است حل کرده
با لایند پس بپوشانند تا بقوام حسا آید ترنجبیل خولجان و ارچینی خصیه الثعلب مصری بوزیران
از هر یک یک درم کوفته بخیته داخل نمایند و این دوا مرجه بارده و معتدله انفع است و دوار الترجمین
و دیگر ایضا به نسخه آن مرحوم صفت آن شیر تازه ووشیده و اگر شیر بز باشد بهتر است مقدار یک پل
نبات سفید و ترنجبین خراسانی از هر یک ده درم در آن حل کرده با لایند پس بپوشانند
که بقوام حسا آید ترنجبیل خولجان و ارچینی خصیه الثعلب بوزیران از هر یک یک درم کوفته بخیته
داخل کرده از آن مقدار برداشت طبع بخورند و دوار الترجمین و دیگر منقول از معصوم
و ضعف باه که از حرارت باشد سودمند بود و منی زیاده کند و جوار از موافق باشد صفت آن

جلد اول نسخ شراب ترنجبین و معجون ترنجبین و فصل در نسخ تریاق که آنها فیون نیست

۹۴۱

ترنجبین تازه پاک کرده از خاک و خاشاک سی درم و در و در طل شیر صاف کنند و به آتش ملایم
بقوام آورند و هر شب یک ملحقه میل نمایند شراب ترنجبین این شراب را دو بار الله نمایند
و شراب مبارک نیز اصحاب سل و سرفه و نفث الدم و نفث الوده را فائده دهد و مدقوق و صاب
قبض طبیعت را نافع باشد صفت آن ترنجبین پاک کرده بود درم غناب خراسانی بمبت دانه
سپستان پنجاه دانه اصل السوس محکوک مرفوض تخم ششخاش سفید خمیره بنفشه روغن بادام
شیرین از هر یک دو درم کثیرا حب الاس از هر یک پنج درم جو مقشر پانزده درم تخم خطمی سفید
هفت درم پرسیاوشان سه درم انجیر زرد سی دانه ادویه را سوای ترنجبین و خمیره بنفشه
و روغن بادام نیم کوفته و یک من آب بنجیساند و روز دیگر بجوشانند تا به ثلث رسد بالند
و با لایند ترنجبین و خمیره بنفشه را در آن حل کنند و باز با لایند و آتش ملایم بقوام آورند و
در آخر روغن بادام را داخل کرده یک دو جوشی داده فرو برد و سرد کرده و شیشه نگاه دارند
و هر روز صبح چهار درم و شام چهار درم با آب الشیر بنوشند شراب ترنجبین که قلاسی و قراایند
خود ذکر کرده گفته که این شراب بمبر دست و ملین طبیعت و قاطع عطش و فرو آورند و صغیرا
با سهال و در تابستان چون در صبح بیا شامند اطفای حرارت میکند صنعت آن بکیرند
ترنجبین و از خاشاک و غبار پاک نمایند پس آب را بجوش آورده از آتش فرو آورند و بگذارند
که جوهر آن فرو نشیند و ترنجبین را در آن حل کرده با لایند پس آتش بسیار ملایم بپزند تا بقوام
آید و در هر اوقیه از آن وزن یک قیراط سقمونیایک لک داخل نمایند و این شراب با سهال الطین بسبب
میکند و اخراج مره صفر میکند و صالح است از برای صاحبان تب هرگاه محتاج شود بمسهل
و قوی که از حرارت باشد میکشاید و اخراج خلط بی اذیت میکند و مجرب است معجون ترنجبین
مسمی همچون مختصر مقوی باه محروم الزاجان و ملین طبع ایشان است صنعت آن ترنجبین سفید
مقدار یک رطل و آب حسک تازه صاف کنند و نیم رطل فائند و در و در طل شیر در آن اضافه کرده
آتش نرم جوش دهند تا که بقوام آید هر شب وقت خواب مقدار یک ملحقه بنوشند فصل
در میان تریاقات که در آنها فیون نیست تریاق کبیر شیخ داود گفته که مر
نالیف گرم این تریاق را در سینه نهصد و نود و چهار و تجر به نمود پس بجهاد خرد و بنفشه

جلد اول فصل در نسخ تریاقات که در آنها ایفون نیست

۹۴۳

آنرا عظیم النفع و جزیل الفعل در فصول اربعه سنده و در امراضه تسعه منقحی و دماغ است از جمیع امراض
و دماغ ضرر جمیع سموم و مقوی باه است و بجبهت صبح و مالین لیا با آب مرزنجوش استیصال
کرده میشود و بجبهت فالج و لقوه و امراض بارده دماغی چون خدر و تشنج و کزاز و از برای لقل
لسان و عسر البول و سنگ مثانه با آب کرفس یا آب زنجبیل و بجبهت ضیق النفس و سرفه و نفث
الدم و ذات الرئه و ذات الحجب و خفقان و ضعف معده که از حرارت باشد با آب کاسنی تازه
و اگر از برودت باشد با کلاب و عرق و اچینی که اندکی مشک در آن حل کرده باشند و بجبهت
استسقا و درد سپرز و یرقان و قولنج آب طبوخ انیسون و بجبهت بواسیر و امراض مقعده
با آب عناب و بجبهت دوار و اوجاع مفاصل و لقرس با آب طبوخ پنج کبر و رازیانه و سوسن
و بجبهت سموم و جذام با شیر تازه دوشیده و بجبهت برص و بقی با آب العسل نبوشند و طلاعی
آن در امراض مذکوره بجبهت او را مایع است و قوت این تریاق تا بابت سال باقی میماند
و شربت آن از کشمشال است تا به شتال و مزاجش معتدل است در کیفیات با میل بجانحات
و پیوست صنعت آن پوست زرد اترج و حب اترج معشتر و رقیق اترج از هر یک دو مثقال
حب الفار حنطیان سبیل بند می سکر یا فلفل از هر یک هفت مثقال در رب در و نج عقیق طرطال
بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک سه مثقال در و صلا بکرده کبر یا می شمع از هر یک دو مثقال
عود بند می هفت مثقال عود در و صیت و شش مثقال کلاب نجیساته بعد از آنکه سیزده قیراط
فادز هر صید و آن کلاب سائیده باشند و اگر از در منقوع را بفت روز پس مر و ایدنا
چهار مثقال در شیشه بر آب اترج کنند و بر آنرا محکم بگیرند و در حمام نهند تا آنکه مر و اید حل
گردد پس آن محلول را در کلاب و فادز در داخل کنند و سه وزن او ویه غسل مصنی را بقوم
آورده محلول را کم کم در آن ریزند و برسم زنند و آتش ملایم بجای که بجوشش نیاید از آنجا تمام
کلاب بآن تسقیه کرده تلکود و کلاب را غسل بکنند و بعد از آن او ویه مسحوقه را بآن بچون
سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از ششماه استعمال نمایند حکم میر می چون گفته که در نسخه
اصل این تریاق سیزده دانک فادز هر معدنی داخل است و اگر یافت نشود سیزده قیراط
فادز هر حیوانی خید کنند و آن مرحوم میفرماید اینک گفته این تریاق معتدل است نیست بلکه

حار و یابس است در او اخر ثانیه تریاق کبیر قلمی فرموده اند که بنده اتم میر محمد باشم بالهاتم و تانی
 حکیم علی جمیع اجزای آن نموده بلوک و صطوک و اعالی و ادانی و ستریف و وضع و شیخ و شتاب
 و صبیان و اهل تجربه که در هر فصل از فصول سه باشد خاص کثیره از اعظم الفوائد یافت در جمیع
 سیموم مشروب و منهنوشه و در امراض بارده قلبیه و دماغیه خصوص بالبخ لیا و صرع و بالجلد از برای
 جمیع منافع که بجهت تریاق فاروق ذکر کرده شده صنعت آن مرکبی صافی لایعج باز و جلا و شیر
 از هر یک چهار درم همین صمغ را در آب مخلصه صمغ بهار نارنج و عرق دارچینی و کلاب
 از هر یک بقدر ضرورت بنحیسی انداخته و حل نمایند پس بکیند و میانی و آب بجدی و عینر اشهب و صطوک
 و کندر و صمغ ضر و از هر یک دو درم و این مجموع را در روغن بلبان ده درم در قلع حنیف
 در قند مضاعف بکند از پس بکیند و در آید با سفید یا قوت سرخ ربانی زمره که نه عقیق یا فی که یوز
 شمع جگر با در هر معدنی خطانی از هر یک چهار درم هر یک علیحد علیحد به سنگ سماق و کلاب
 بسایند تا منحل شوند پس بکیند و لاجور و مغسول حجرا ربی مغسول و حجرا ربی که در زبان معروف
 است بشمط و ذوب و فصد که هر دو را مکلس نموده باشد از هر یک دو درم ابیشم محرق درم
 اقراص استیل به شش که در تریاق فاروق است و ذکر شد حب التاخر حیطان را زو نطویل قسط
 ملح زراوند صمغ عروق صمغ زبر از یانه فلفل سفید و فلفل جدد و اخطانی مجرب بود قمار
 قحاح از خر یونجه چینی سنبل الطیب قنطاریون و فینق پوست بلبله کابلی اسطوخودوس و غیره
 در و پنج عقری فاوانیا عاقر قرحا بزر سیالیوس پوست بچ که افیتیمون سازج بندی و زنباد
 نارجیل در یابی کاشم و آن تخم انجدان رومی است نام صنعت خندید ستر کبریت زرد زرب
 بچ کر مه البیضا که معروف است بار دار و غار یقوت سفید برنجاسف افخوان با بونه از هر یک چهار
 درم گل سرخ شش درم مشک بتی خالص برک مخلصه فاو زهر حیوانی بری صطوبیا باطلین و اعشاب
 تراب مرقد حضرت امام حسین علیه السلام از هر یک دو درم غسل صافی سه وزن مجموع ادویه و غیره
 ساختن این تریاق آن است که غسل را با شش بسیار بکیند که آتش صمغ را در آن حل کرده
 بمسواط برسم زنده تا آنکه بکبر و صمغ با غسل متحد پس از آتش برگرفته بر او زرب و فصد مکلس
 در آن حل نموده بمسواط برسم زنده تا نیکو مخلوط شوند پس اجزا را بر روغن بلبان حریب نموده

و ست نیکو بالندار و عن در جرم او و یه نفوذ کند پس اجزا را اندک اندک بر عسل بپاشند و بر نیم
 بمسواط بر نیم زدن قوی متوالی تا اجزای نیکو مخلوط عسل شوند و در ظرف طلا یا فضا کرده چنانکه
 چهار انگشت شش طرف خالی باشد و هفت روز آنرا در آفتاب دهند و شبها در زیر پنهان گذارند
 و بعد از هفت روز آنرا در ظرفی که در آن ماس سبزه باشد دفن کنند و هر هفته یک روز آنرا از ماست
 بر آورده سه روز بکشایند تا بخارش بیرون رود و روز دیگر باز در ماس دفن کنند چنانچه هفت
 پس آنرا بیرون آورده بعد از یک هفته استعمال نمایند شربت یک درم با نخه مناسب باشد تریاق
 اربعه این تریاق را تریاق صغیر خوانند از ترکیب قدیمه است پیش از اندر و ماحضن چنانکه
 چنانچه مذکور شد و تریاق فاروق اول ترکیب فاو در بریه طبابت و تالیف اندر و ماحضر اول
 است و این تریاق حار و یابس است و در آخر درجه دوم یاد را اول درجه سوم محلول با غلیظ و مصلح
 کبد و طحال است اصلاحی عظیم و منقح سرد و نافع است از برای سم مار و عقرب و عنکبوت و حیات نور
 کننده زهره دار و صرع و خفقان و جمیع امراض بارده و ادرا و فضلات مجبته سبب برو دت
 و اخراج جنین میت و تشبیل و لاوت میکند و قوی میکشاید و جمیع امراض بارده را نافع و لیکن
 سورت صناع و دمه است و مصلح آن شیر و تخم خرگوشه منقش است صنعت آن حب الناحطینا
 رومی مرکبی صافی زرا و نطویل اجزا متساوی کوفته بخته لعسل مصفی سه وزن او و سه وزن
 سازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربت از چهار دانگ تا یک شقال باب که موقت این
 تریاق تا دو سال باقی میماند و بدش نصف وزن آن مژ و دلطوس است و گفته شده
 که بعضی اطباء بعضی مرصاف قسط تلخ داخل کرده اند و حکایت کرده مهارخت که باقیمه و نسخه که
 یک جزو زعفران بر اجزای اربعه این تریاق زیاده کرده شده و شیخ رئیس گفته که بعضی
 اطباء بعضی زرا و نطویل مدح میکنند و این اقوی است تریاق آفریدس از ترکیب
 اسکندر رومی است و این تریاق لمقب است به منقذ یعنی مخلص و این تریاق را مخلص اکبر گویند
 چنانچه موطا را مخلص اکبر گویند و این تریاق عجیب است در تخلص از سموم بقی و اسهال
 و قوی معده و کبد و طحال است و نافع است از برای امراض صدر و دوار و سقیه که بنه و اوجاع
 ظهر و این دوا ی جدید است و لیکن زود فاسد میشود و زیاده بر یک سال نمی ماند صنعت آن اصل

غضلی مشوی بد سفید مجوف مصنع تراشیده بروغن بادام شیرین چرب نموده سنبلیطی با بر
 یک ده شقال جنطیانا هفت شقال اسارون مقل از برق حب الفاراذ خرمکی از هر یک پنج
 شقال با و درون بر خند قوتی مروارید ناسفته از هر یک سه شقال که با بی شمع صندل سرخ صندل
 سفید از هر یک دو شقال کوفته نیمه بوزن مجموع از هر یک از عسل مصفی و بروغن کاه و شکر به وزن
 سازند و در ظرف چینی کجا دارند شربت کیشقال با نیم گرم تریاق القع دافع مضرت
 جمیع زهرهاست و قوتی و نوسه بکشد و فایز و لقوه و استرخا و اختلاف اخلاط رودیه و اولم جاکیه
 و او جامع معده را نافع باشد و چشم را روشن کند و مقوی باده باشد و مفت حصاة و درد سودا و
 را نیکو باشد صنعت آن فلفل ایضاً فرخ شکفا شر از هر یک دو درم چند بیدستر یک درم کوفته بروغن
 بلسان چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی همچون سازند و در جوی کجا دارند و بعد
 از ششماه استعمال نمایند شربت کیک لنگ تریاق القع و دیگر از سحاحین کبار است و از آن
 سفوحات شمرده اند و از تریاقات است صنعت آن یا قوت رمانی مروارید ناسفته و فلفل
 قاقه کبار شیطرجندی و ارچینی لسان العصا فیروانجندی غنچه گل سرخ منبر فروع الاتحاف و فلفل
 زنجبیل فلفل سفید بیدیل بیدار و روج عقرلی با درنجبویه لسان الثور مصطکی خولجان و کجا
 صندل سفید زراوند مدحرج سیلج سیاه از هر یک دو درم بسا سه شش درم پوست اثرنج
 سه درم زعفران پوست بلیدیه و از خطائی از هر یک یک درم بهین سرخ نیم درم عنبر اشهب
 مشک تبتی از هر یک نیم لنگ اجزاء کوفته نیمه با عسل مصفی دو وزن ادویه همچون سازند
 شربت کیشقال و این ترکیب سی و دو جزو است و وزن اجزاء صنعت درم و چهاروا
 و نیز اجزش گرم و خشک است در دو درجه و بعضی گفته اند شربت ازین تریاق از یک درم تا
 دو شقال است تریاق بلینغ النفع که جماعتی از اطباء وی را در دفع آفات می مساوی تریاق
 کبیر یافته اند صنعت آن انیسون ده درم فلفل سه درم زراوند مدحرج چند بیدستر از هر یک
 یک درم و نیم کوفته نیمه بهین نیمه بیدستر شربت کیک لنگ تریاق کاه نیمه از تریاق
 تالیف شده نافع است از برای کزیدن حشرات و دافع همه زهرهاست و با دبا بکشد و قوتی
 بکشد و قتیق سد ماکند و از برای صلابت طحال و سدای آن نافع است و فایز و عرق و صر

را سود دارد و منافعتش از تریاق اربعه بیشتر است صنعت آن به نسخ سید اسمعیل در نسخه
 این نسخه اصل قلدیس حکیم است و بعد از اندر و ماخذ اول که مؤلف تریاق اربعه است چهار جزو
 بر آن افزوده که هشت جزو شده و لهذا اکثر تریاق ثمانیه نامند و این تریاق نیز با سم تریاق صغیر
 مسوی است بکبر در مکی صافی حباب خار خطیانا و سطلخ از هر یک شش شقال فلفل سفید سیلخه سیاه
 از هر یک چهار شقال نعفران دارچینی از هر یک دو شقال اجزاء را کوفته بخیته لعسل مصفی بشیند
 شربتی از کیشقال ناسه شقال صنعت تریاق ثمانیه به نسخ صاحب اختیارات بکبر در حباب خار خطیانا
 در صافی زراوند طویل ریونیز چینی پوست بچ کبر زرد جو به قسط تلخ اجزاء مساوی کوفته بخیته لعسل
 بشیند شربتی از یک گرم تاک شقال بعد از گذشتن چهار ماه از ساختن آن استعمال نمایند
 و بعضی گفته اند که این تریاق را بعد از گذشتن چهل روز از ساختن آن استعمال نتوان نمود
 تریاق ثابت بن قره عقرب گزیده را نافع بود صنعت آن زراوند طویل و مدحج پوست
 بچ کبر طر خشقوی اجزاء را کوفته بخیته لعسل بشیند شربتی دو درم تریاق سرطان که مسخ
 بدوار سرطان گزیدن کلب را نافع است صنعت آن سرطان محرق ده درم کند خطیانا
 از هر یک پنج درم کوفته بخیته لعسل بشیند شربتی کیشقال و در نسخه دیگر خطیانا یک درم داخل
 و فرموده که دو درم صباح و دو درم شام باب سردنار و زبای بسیار بدند تریاق صغیر
 شیخ رئیس که در نفع از برای سموم و امراض بارده اقوی از تریاق ثمانیه است صنعت آن حب
 بلسان قسط تلخ خطیانا مرصافی دارچینی فلفل سفید عود هندی فطر اسالیون از هر یک یک جزو
 مشک بتی ثلث جزوی چند بیدستر ربع جزوی اجزاء را کوفته بخیته لعسل مصفی سدوزل آدونه
 بدستور سجون سازند تریاق صغیر دیگر از شیخ رئیس که در نفع از برای گزیدن جانه نوران
 سمی سموم و دفع امراض بارده اقوی از تریاق اربعه است صنعت آن زراوند طویل حباب
 خطیانا پوست بچ کبر استین رومی زرد جو به قسط تلخ فطر اجزاء مساوی کوفته بخیته
 لعسل مصفی سجون سازند شربتی یک شقال تریاق طین مخموم جهت سموم قتاله
 نافع است و از خاصه این است که چون مسوم بخورد تا که سم پاک نشود وقتی نه آید و اگر بدند
 وقتی نیاید دلیل آن باشد که آن شخص سم نخورده صنعت آن گل مخموم حب الفار سیاه با سجون

کوفته بنجیه بروغن کاوچرب نموده لعسل بسند شربی متقابل یک غذای و در نسخه دیگر اینست
قبل از غذا بعد از آن لوان خورد و نوعدیکر که جهت سموم قتل و منصرف از هوام و دواب و ز
مردم نافع است صفت آن گل محنوم حب الغار از هر یک دو درم الفقه نظی میشت در خمیطیان
رومی زراوند مدحرج تخم سداب برک غار از هر یک درم کوفته بنجیه لعسل صاف بسند شربی
قدر باطلای تریاق طین جدید از مخترعات صاحب خلاصه التجارب و الفهرات آن گفته
آن یکدرم کل ارمنی دو درم فادر هر حیوانی یکدرم سیاب کشته و دو درم بچیناک یکدرم جله را
سایده باهم و بچون بزمار خوار بسند و قرضها کرده بسایه خشک نمایند و نگاهدارند شرب
و دانهک طریق کشتن سیاب چنان است که در پوست گرمی کنند و اندکی کوکرو بران بپاشند
و در ظرف چینی بریزند و بزور سحی بلیغ نمایند و در او اخر همان قسم ظرف چینی را بریزند
خاکستر گرم گذاشته سحی نمایند چند آنکه خشک شود و بچربیده از آن نماند و اگر اول بار در او
خشک بوده در ظرف چینی کرده سحی نمایند چند آنکه خاک شود هم نوعی از کشتن بود و اگر از آن
یا با مائی دیگر سحی بلیغ نمایند نیز نوعی از کشتن بود و این است قول صاحب خلاصه التجارب
تریاق مجرب زکریا که لغع و دوا کثر سموم را صفت آن پوست بچ کبر استین زراوند
مدحرج جنطیان اجراماوی کوفته بنجیه باعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته بچون
شربتی دو درم تریاق مصنف کناس بطراپی رافع سموم و ادویه سمیه بود و صفت
آن زراوند طویل و مدحرج از هر یک دانهکی جذبه بد شربا و شیر بار زراوند از هر یک یکدانهک
و نیم ادویه کوفته بنجیه با شیر و بار زراوند در شراب تر نموده مجموع را در قدری آب بپزند
بسند شربی یکدرم تا یک شقال تریاق دیگر که دافع جمیع زهر است صفت آن حب
زوقای خشک تخم شلغم بری فلفل سفید و سیاه دارچینی و ج ترکی انیسون فطر اسالیون
اسارون زیره کرمانی کنیزک سفید از هر یک بچه درم زعفران ششدرم ادویه کوفته
بنجیه با سه چندان عسل بسند شربی یکدرم با شراب تریاق عام الفقه که جهت اکثر سموم
شرب و به و ملد و نافع است صفت آن تخم حوصل شونیز زیره کرمانی از هر یک دو درم
جنطیان یکدرم فلفل سفید از هر یک یکدرم زراوند مدحرج یکونیم درم کوفته بنجیه علی الراس

با کیمیر عسل بر شند شربتی مثل با قلعی با شرباب تریاق کامل از مختصرات صاحب خلوصه
 التجارب صنعت آن سیاه کشته به چنانکه که پیش سیاه است از سیخ از هر یک یکچون روز راوند
 مد صحر فادز هر مدنی مرکبی زنجبیل خلخل قر قفل مشک تخم سرو کوشه افغی خون کشف
 از هر یک دو جز و دفراسیون پنج انگدان تخم ترنج قشر کوشه را سو خالصه قضیب ایل الفقه
 خرگوش الفقه جدی از هر یک سه جز و فادز هر حیوانی جد و اریو پست پنج کبر دار چینی خطیانا از
 یک چهار جز و جوز ایل نصف مجموع ادویه خون میش ثلث مجموع اول گشته را نرم بکوبند
 و قضیب ایل را به چنان خشک بچوشانند و با کوشه ها بکوبند و اگر به چنان خشک سوان نبوده
 با کوشه ها بکوبند شاید بهتر باشد پس تخمها را با آن بکوبند پس زنجبیل دار چینی و پوست پنج کبر
 و پوست پنج انگدان را نرم بکوبند و با آنها ضم نموده باز بکوبند و بپزند تا کاه جله را بخون کشف
 صلا یه کنند تا کاه باقی ادویه و اسجار را کوفته بخته بان ضم کنند و بسیار با هم نرم بسایند و
 بپزند تا کاه جله را بخون میش بر شند و چندان سحقی و صلا یه کنند که با هم خشک شود تا کاه جله
 را با عسل معجون سازند و در حقیقه قلعی کرده و در شیب جو نگا دارند و بعد از ششماه استمال نمایند
 شربتی از نیم درم تا یکدرم و تا یکدرم و نیم تریاق عسکری جهت لزج عقرب جباره و غیر جباره
 اثر تمام دارد صنعت آن پوست پنج کبر پنج خطل فستین زراوند مد صحر طر خشقوق بایس و بنار
 رویه که تازی خرا کونید جله برابر کوفته بخته تا دو درم بخورند و در نشی و دیگر پنج خطل و بنار
 رویه نیست و عطر آنها خطیانا مرقوم شده و بنده اند که در دوزخم کثرم ازین دو ادویه یک
 ساعت فرو شیند و شربت وی یکدرم جهت بالغ و ثلث درم جهت طفل کانی است تریاق
 دیگر که مقوی ارواح و دافع سموم و بکبودین را نافع است صنعت آن سارون فطر اسالیون
 اذخر ققاج اذخر تخم انجوه لغان الکرم اقیهون از هر یک ششدرم بوره ارمینی طر اندرانی
 زرقای خشک فود پنج حبلی سافور مدی مصطلکی از هر یک دو درم شش خطل تخم فستق
 پنج بارتنگ تخم بارتنگ تخم ملیون پنج غار غاف حب البان زعفران از هر یک یکدرم و نیم
 راسن مر جحف فلفل زیره کرانی سفیل الطیب ایریبا از هر یک یکدرم مغز بادام شیرین
 و تلخ پنج کوف جعد شطیبه غار قیون بابونه از هر یک یکدرم و نیم درم کبد و ب مجحف حب الاس

برک طر خشقوق حب کا کچ از ہر یک وہ درم تخم کر فس انیسون فستین برک حی العالم از ہر یک
 سہ درم پوست بشیرین خشک ناروین فوموز ہر یک یک درم و دو ثلث درم عصارہ انہر
 بارس ایلیدہ زرد از ہر یک بیت درم قطوریون و قتی مصافی میوہ سالکہ میوہ یاسہ حب کہ با
 از ہر یک سہ درم ریونہ چینی تخم خیار قشاز خربزہ کک خام از ہر یک یک درم تخم حلبہ تخم
 مرو رب السوسل از ہر یک دو درم سرخس برک شبت از ہر یک دو درم و نیم ادویہ
 کوفتہ بختہ از بسب طائفی منزوالعم کو بیدہ سرشتہ همچون سازند باید کہ نوشیدہ شود
 حبیب امراض کبد بارہ رطبہ با ماء الاصول و سکنجین برور و در امراض جارہ یاسہ با آب
 برک کاسنی و آب طر خشقوق کہ کاسنی بری است و آب برک عن التخل و ابو ہر گفہ کہ اطباء
 ماہرین تریاق را با ماء الشیر با مصاب امراض جارہ کبہ ہمیشہ میخورند و در کبدی پدید
 بزوری و طبیب باید بحسب ہر علت و ترکیب آن با ادویہ مفردہ و مرکبہ بخوراند ترقو
 و دیگر حبت لدع عقرب صفت آن منور کردکان جاوشیر از ہر یک دو درم سداب حلتیت
 مرکبی از ہر یک یک درم کوفتہ بختہ با انجیر قوق یا با عسل مصفی مرقوم بسرشد شربتی سہ درم
 با شراب تریاق و دیگر کہ لدع عقرب را سودمند بود صفت آن تخم سداب زرد و نطویل
 حب الفار خطیانا پوسیدہ کبر فستین زرد و جوہر پنج خطی فاشرا با السویہ کوفتہ بختہ با عسل
 بسرشد تریاق و دیگر کہ حبت لدع عقرب سودمند است صفت آن پنج کبر فستین
 نبطی زراوند چینی طویل خطیانا کوفتہ بختہ با عسل سرشتہ شربتی سہ درم تریاق و دیگر
 کہ عقرب کزیدہ و خداوندان قوی و در دوا و دفع زرد مارانہایت نافع است و تسہیل
 ولادت کند صفت آن مرصاف حب الفار قسطی الخ قودنہر سداب بری چند میستہ عاقر قرحا
 زنجبیل فلفل شونیز حلتیت اجزاء مساوی کوفتہ بختہ با سہ وزن مجموعہ ادویہ عسل مصفی لقوم
 آورده همچون سازند شربتی دو درم آب نیم گرم و در نسخہ دیگر خطیانا و زراوند صرغ
 داخل است تریاق لوجنا کہ دفع سمیت عقرب بسر لئ النفع است صفت آن چند بیدستہ
 پوست کبر لوز چینی عاقر قرحا زراوند طویل اجزاء مساوی کوفتہ بختہ با لکین صاف بشند
 شربتی بکثرت با شراب ریحانی بدہند تریاق جهت کردن رتیلہ صفت آن شونیز

ده درم دو قوزیر و کرمانی از هر یک پنجم اهل جوز السروان هر یک سه درم سنبال الطیب
حب الفار زراوند مرص حب بلسان و ارچینی خطبیا تا تخم چند قوی تخم کرفس از هر یک دو درم
کوفته بنجته بصل مصفی بشد شربتی مقدار جوی با شراب کهنه یا ماء العسل بنوشند تریاق
دیگر که دفع مضرت افیون و بیرون و شوکران و کزبره و زنبیج و سم الفار و ادویه سمیه سمیات
باز دار و صنعت آن خلقت چندید است اهل فلفل سیاه مساوی کوفته بنجته بصل بشد
شربتی مقابل یک فندق با شراب کهنه بعد قوی کردن با ماء العسل و شبت و ملح تریاق و دیگر
که افیون خورده و محرق کزیده را نافع بود و مضرت سموم بارده از بدن باز دارد و اگر شیر
از آفت بخوردن این تریاق عادت کند این باشد صنعت آن دانه میقت شر برگ درخت
انجیر برگ درخت لاغی از هر یک ده درم گل ارمنی پنجم ابرم اجزا کوفته بنجته با عسل بشد
شربتی بکدرم تریاق فکیکه ضرر سیاب و سم الفار و زنجار و مردار سنگ باز دار و صنعت
آن مرآتین تخم کرفس مساوی کوفته بنجته و متقال با یک و قویه شراب بخورد بعد از آنکه
قوی کرده باشد بطبیخ انجیر و شبت و قدری نمک بنجته و باید که سقمونیا در جلاب و بنهر که شکم
براند تریاق فکیکه جهت کسکه ذنب ایل خورده باشد صنعت آن زنبق فستق فیل زنجیر
اجزا مساوی نرم کوفته بنجته بقدر بیضه از آن در یک روز به چهار مرتبه بخورد بعد از آنکه
مبادرت بقوی کرده باشد بکرات کثیره و سمن و عسل قلیلی با و داده تریاق فکیکه جهت کسکه
عرق دانه خورده باشد صنعت آن زراوند یک اندرانی با السویه کوفته بنجته با آب پنجم یک
درم بدین بعد از آنکه قوی بدفعات فرموده باشد با ماء العسل و پس از آنکه بنجته بهار و عن کل
بنوشند و طین مختوم نیردین حال لغو دارد تریاق فکیکه سمن عمل دارد و محرق کزیده را
نافع صنعت آن زراوند مرص حب بلسان کبر السویه کوفته بنجته بکدرم با شراب بیامیزد و بنوشند
فاندره بدانکه از ادویه مفروده و مرکبه فادیه نیز تریاق قیه لبن اللاغیه تریاق لفع لغفی است
و شرابیکه لغفی در آن مرده تریاق است مسموم جمیع حیوانات را و تخم اترج مقدار و متقال
خندیت به جمیع سموم دارد خاصه کلب کلب را و پنج انجیران فادیه جمیع سموم است و جوزح
فندق و انجیر فادیه است و خطبیا ناوجا و شغیر مع زراوند و ثمرة الدلب طب فادیه است

و در این بی و کما در یوس و کاشتم و اذریون و حرف و ثوم و غار لقون و قد و مانا به انیا منید
 اند و طبع سرطان نهی و بار زدن نفع تمام دارد و تریا قیک که عقرب کزیده و انیون خورده
 را عجایت نافع است و مساوی تریا قیک که شمرده از صنعت آن انیسون ده و درم فلفل سه و درم
 زرد و زرد مرغ خندید ستر از هر یک یکد رم و نیم کوفته نیمه با مثلث بستر شد شترتی مقدار ششقال
 تا دو مثقال تریا قیک دیگر که در لیس عقرب جید الا شتر است صنعت آن پنج خطل خشک که ده
 و ششقال باب گرم بخورند و این دو اسهال نیز می آورد و خلط کیشقال باب یکا و حبه
 لیس عقرب را نافع است تریا قیک که حبه ضرب و سقعه که بر سینه و پشت و سایر اعضا رسد اکثر
 مستعمل است و خالی از نفعیست صنعت آن بکیر نذ باد بخا زود است در زیر شتر
 کنند که نیم نیمه کرد پس بر آورده بشارند و مقدار دوسه لوله آب اگر کوفته مقدار یک لوله
 قند سیاه داخل کرده تا دوسه روز هر روز تازه آن را نیم کدم بخورند بدانکه معنی تریا قیک
 و تریا قی الافاعی که تریا قی فاروق و تریا قی اکبر است در افی و تریا قی تانیکه در آنها افیون
 در افیون ذکر یافت مانند تریا قی بر الساعه و تریا قی کیر سیمی بشتر و دیوس و تریا قی
 کیر سیمی بسوطیر معروف بخلص اکبر و تریا قی کیر سیمی بشلتیا و تریا قی کیر سیمی بجزره و تریا قی
 کیر شیخ ابو علی و تریا قی صغیر آن و تریا قی اعظم حکیم میر محمد موسی و تریا قی الاسمان و تریا قی
 النفع و تریا قی العنص صاحب خلاصه التجارب تر خوا که با او معدوله بر وزن مردانه لوز
 از طعام باشد که مردم فقیر و نامراد بجهت زمستان سازند صنعت آن چنان است که کدم را
 بلخو کنند و با دار و دای کرم در آب بجوشانند تا نیک بنزد و دو قوام گیرد و قدری آبغوره در آن
 ریزند و اگر میسر نباشد شیر گوسفند و آنرا اکلوا سازند و خشک کنند و بوقت حاجت قدری آنرا
 را بجوشانند و بخورند و این را ترخینه نیز نامند ترخینه بر وزن قرینه نوعی از قانق باشد که درم
 نامراد و فقیر در شبهای آرد کنند و طریقی ساختنش آنست که نان تنوری نیم نیمه را ریزه ریزه
 کرده با فلفل و زنجبیل و زیره و سیاه دانه نیم کوفته و سبزه های ریزه کرده مانند شلغم و خیار
 و کند نا و پودنه و امثال اینها و مجموع را در قاری کنند و سکر که دو شتاب بر بالای آن ریزند
 و شست بسیاری بر آن بزنند تا خوب خمیر شود و در قاقاب نهند و همچنین تلچهل و زردین و ستر

جلد اول باب اتم در تعریف تشمینج و فصل در بیان مسح در وراثت سمنین ۹۷۲

هر روز سرکه و دو ستاب بر آن ریزند و بر هم زنند و در آفتاب بپزند تا بقوام آید و بعد از چهل روز
 قرصها از آن سازند و خشک کنند و در وقت احتیاج قرصی از آنرا در آب گرم اندازند تا نرم
 شود و فالتی آتش کنند و قسام سمنین را نیز گویند و طعامی باشد که آنرا با گوشت و گندم
 و سرکه بپزند و از آن برنجی بپوشند خوانند باین بی نقطه بروزن همیشه بر همان قاطع باب
 التماس مع الکثیرین المجهجه تشمینج معرب چشمینک فارسی است که بپندی چاکسونا میزند
 و آن دانه ایست بمقدار پهنانه و مثلث شکل و بهترین آن بزرگ سیاه براق است و در
 دوم کرم خشک و جالی باندک حدت و بنهایت قلابض و محلل و مقوی با صره و جهت دمه
 و غشاوه و جراحات قنیه و اعصابی عصبانی نافع مفردا و مرکبا و در ورا و قطورا و کلا و ستورا
 متقشر نموده تشمینج بر چند نوع است یکی آنکه در آب خالص بخیانت تا پوست آن نرم گردد و پس
 متقشر نمایند و بکار برند دوم آنکه تشمینج را در آب گیاه مامی یا بوجوشانند و سه روز در همان آب
 بگذرانند پس برآورده متقشر نموده و خشک کرده بکار برند سوم آنکه تشمینج را در کوبه
 کشانی کرده در آبیکه سرکن حار در آن طبع نموده باشند بوجوشانند و پس برآورده متقشر نموده
 خشک کرده بکار برند چهارم آنکه بکیزند تشمینج را و در میان پیاز گذارند و پیاز را بچرخ کرده در زیره
 آتش بریزند پس برآورده متقشر نموده بکار برند نوع اول از برای خوردن و سه نوع دیگر از برای امراض
 عین باری آید **فصل در بیان در وراثتیکه اصل و معنی در آنها تشمینج است**
 در وراثتیکه در صلب و موی را که است صفت آن تشمینج متقشر کرده بچرم دم الاغون
 یکدم کف سفیده تخم مرغ سه درم باید که سفیده تخم مرغ را در ظرف چینی کرده چندان بر هم زنند که کام
 کف شود و آنرا خشک ساخته بچرم نرم صلا بپنوده بکام صبح و شام در چشم فروزانند و در وراثت
 تشمینج که مشعل طبای مصر است در رمه اطفال و در پنج صفت آن از روت مربی ده درم
 چشمینک متقشر سه درم بسیار نرم نماییده استعمال نمایند و در وراثت تشمینج نافع است از برای
 چشم اطفال صفت آن تشمینج از روت سفید برایش خراش بر یک ده درم مایه آن چینی و دم الاغون
 از هر یک دو درم کوفته بخیته استعمال نمایند و در وراثت تشمینج که سستی بذر را بیض بسیار لطیف
 و محلل رمد و جفط رطوبات عین است و بجهت امراض چشم اطفال نافع است صفت آن چشمینک

جدول نسخ حلوائی تفاح و خمیره گل سیب با صابون و سنجبین

۱۷۷

و نقلی که در میان آنست بکیرطل و در شراب مثلث بنجیسانند کیتا نروزیس بچوشتانند بامهر
 شو و پس نرم بگویند و بیالایند و غسل سفید مصفی بوزن آن در آن داخل کرده و دیگر بار بچوشتانند
 تا بقوام آید و بعد از آن بچوشتانند و در آن داخل کرده و در آن داخل کرده و در آن داخل کرده
 این ادویه داخل است در بنجیل قافیا نامشک از هر یک نصف مثقال عود هندی و اجینی از هر
 یک ربع مثقال زعفران نیم مثقال مشک قبی خالص یکدلیک جمله راجد اجدا کوفته بنجیه و وزن کرده
 در هم بیاورند و بسجمل مخلوط بسبب مقوم بسبب شند و نگاه دارند شری از یک مثقال تا دو مثقال است
 حلوائی تفاح مقوی معده و جگر و دل و مولد خلط صالح و معتدل است و صنعت آن بکیر طل و
 اصفهانی و پوست تخم آنرا در کرده به پزند تا مبراشود و در وقت طبع قدری گلاب داخل نمایند پس
 نبات سفید با غسل بقدری که مطلوب باشد داخل کرده به پزند تا منصفه گردد و دو مغز پسته بوداده بقدر
 احتیاج داخل کرده و در طبق چینی پهن کرده بخار بر بند خمیره گل سیب مقوی قلب و کبد و دماغ
 و باغ صود بخار بدماغ است صنعت آن بکیر طل سیب و با نصف آن قند سفید کوبیده و سرشته
 چهل روز در آفتاب که از آن پس بخار بر بند رپ تفاح حلوائی با شراب و مارالاج جهت رفع
 غشی مجرب است صنعتش آنست که آب آنرا گرفته با کشن ملائم بچوشتانند تا بقوام آید و نگاه دارند
 و در وقت حاجت بخار بر بند و رپ تفاح حامض که بطریق رپ تفاح حلوائی بنجیه باشند
 در اول سرد و در رطوبت و میوه است معتدل است بجهت غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال
 صفراوی و قوی صفراوی و رفع غم و الیم سوداوی نافع است و رپ سیب شیرین در افعال
 اقوی از سیب ترش است سکنجبین تفاحی که قدس سره النفع است از سکنجبین ساده بمر
 از برای حرارت قلب و خفقان جگر و حمیات محرقة که از تعفن صفرا در حوالی قلب باشد صنعت
 آن بکیر طل و آب سیب شیرین اصفهانی و در طل پس آنرا در دیک سنگی کرده چهار جوش داده
 کف آنرا بکیر طل پس رو آورده بگذرانند تا سرد شود و سر آنرا بچوشتانند و سه چهار ساعت بگذرانند
 تا در آن ته نشین شود پس آب صافی بالای آنرا با سنگی بکیر طل که در دوان مخلوط نگردد و با دود طل
 شکر سفید فانی و یک اوقیه گلاب بچوشتانند و قدری سفیده تخم مرغ مخروج باب بر بالای آن
 بپاشند و کف آنرا بکیر طل پس چون دیگر کف بر نیار و صافی نموده باز در دیک سنگی کرده بمر

جلد اول فصل در بیان نسخ شراب تفاح

۹۷۸

انگوری چید نیم رطل داخل کرده بچوشانند با آتش ملایم تا بقوام آید پس یک اوقیه دیگر سرکه داخل
 نموده دوسه جوش دیگر داده از آتش فرو داده بگذارند که سرد شود و در ظرف چینی یا زجاجی
 نگارند شش تبی یک اوقیه بشیره تخم خرفه بمقتضی فصل در ذکر شرابهای تفاح
شراب تفاح مطیب به نسیجه این ماسویه گفته که این شراب سرد و خشک است و غم
 معده را قوت دهد و رنگ رو را نیکو گرداند و بوی دماغ را خوش کند و تنگی نفس و سواس و
 خفقان را سود دارد و حبس قی و اسهال کند صفت آن بکیزند تفاح مر را یعنی سیب ترش شیرین
 و پوست و تخم آنرا دور کنند و پنج رطل آنرا در تاون سنگی بدست سنگی بکوبند پس پنج رطل نبات
 سفید و عمل سفید خوشبوی مصفی را با وی بیامیزند و هر دو را بنزد پس دوازده رطل آب باران یا
 بیامیزند و دیگر باره حله را نیک بنزد پس بکیزند مشک تبی خالص و سه درم عود قاری و دو درم
 از سرک از سبک و مصطلک روی کوفته بخته در آن کتند و بکوبند برهم زنند تا نیکو مخلوط شود و در
 شیشه کتند و سرش را بپوشند و یک ماه در آفتاب گذارند تا سبک شود و آنگاه در سبوی
 رنگین کتند و نگارند و بوقت حاجت بکار برند **شراب تفاح** مقویه به نسیجه سید ایل
 که در ذخیره ذکر کرده ضعف قلب و امراض سوداوی را نبهات نامفست صفت آن بکیزند
 سیب شیرین شامی یا صفهانی و پوست و تخم آنرا دور کرده بکوبند و آب آنرا بکیزند و در هر دو
 من آب آن کین آب صفهانی و یکین شراب ریحانی داخل کنند و هم را در دیگ کتند پس
 بکیزند و نقل کشمال عود قاری خام و دو درم کل کاو زبان باور بخوبی فرمختند هر یک تنه
 درم و درق گل سرخ و دو درم همه را نیم کوفته در صره کتان کشاوی کنند و در آن اندازند و با شکر
 ملایم بچوشانند و صره را بدست بالند تا آبها به نصف رسد پس صره را نیکو مالند و بشیره اش را آورند
 و بشیره را از آبها دور کنند و یکین قند سفید داخل کرده بقوام آورند و فرو داده سرد کرده
 شکر بارند شش تبی دو اوقیه شراب تفاح مقویه دیگر نیست مثل این شراب دوائی و تقو
 اعصابی را بیه دفع خفقان و در تحریک شهوت طعام و اصلاح حال انقباض و حفظ جنین و دفع
 سواس و خرف از برای کسیکه آنرا سبک دیوانه کندیده باشند و از برای حله سموم صفت آن
 بکیزند سیب شیرین شامی یا صفهانی و پوست آنها را بکار و چوبی جدا کنند و تخم آنها را

سنخ شراب تفاح

جلد اول

۹۶۹

نیز تمام دو کنند و بگویند و هر طلی از آنرا باده رطل آب باران آن مقدار بچوشتانند که سه رطل برود
و رطل باند پس بپالایند و داخل کنند در آن سدس وزن آن آب اترج یا آب لیمو که کم باشد
پس بگیرند با زای هر یک رطل از آن اینسون چندرم مصطکی چهار درم و آنرا میل بواجوز بود
سبب سه قرفل از هر یک دو درم و کوفته در کس کتان کشادی کرده در آن اندازند و دانه
کی را باند تا بقوام آید از آنش برگرفته سرد کرده کسبه را خوب مالند و شیر آرد بر آورند
نقشارند و دور کنند و شربت را در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند **شراب تفاح**
مقوه دیگری یعنی خمیر آن کفته اند که نیکوترین شد اینها شراب سیبی است که از سیبهای
یاسیب اصفهانی فرا گرفته باشند که مرغ خشک است در درجه اول فم معده را قوت و در درجه
وقتی و اسهال را سود دارد و مقوی روح است صنعت آن سیب شامی رسیده را پوست
باز کنند و از دانه پاک سازند و پنج رطل آنرا بگویند و آب آنرا بکیزند و پنج رطل خند را کوفته در آن
نمایند و دوازده رطل آب باران در آن اندازند و نیک برهم زنند و در ظرف بکینند کرده یا در
ظرف چینی کرده و پاره مشک و سه درم عود هندی و سه گره اصلی و مصطکی از هر یک دو درم
کوفته بچینه در آن اندازند و در ظرف را محکم نموده در آفتاب بکند از آن بکاه بر آورده صافی نموده
بجار برند **شراب تفاح** به نیکه دیگر صنعت آن آب سیب شیرین آب سیب ترش شراب
ریحانی از هر یک یکین بچوشتانند و در وقت جوشانیدن این را دو پاره نیم کوفته و پاره کتان
بسته در آن اندازند و عود قاری دو درم قرفل بکثقال کا و زبان بادرنجنویه گل سرخ
از هر یک سه درم و لمح بلخ صره را برست مالند و بعد از فراغ از طنج با دو رطل نبات سفید بخوا
آورند شربتی یکا و قیه شراب سیب حلوسا و جبهت سموم و با و تفريح دل
سیبانه نافع است و مقوی معده و قلب است و نافع است از برای سوء مزاج حار و اشتها بی حرام
آور و اسهال صفراوی وقتی صفراوی باز دارد و تهوع و غثیان اساکن گرداند و از صفت
حائینوس است صنعت آن بگیرند سیب شیرین اصفهانی رسیده و پوست و تخم آنرا بکینند و آنرا
در آون سنگی بسته بگویند و آب آنرا بکینند پس آنرا در یک سنگی یا سسی تازه فلکی کرده
چند جوش خفین بدهند و کف آنرا بگیرند پس فرو آورده زمانی بکند از آنکه در آن ته نشین شود پس بکینند

سنخ عرق تفاح مریمی تفاح

جلد اول

۹۸۰

صافی آنرا به نخ کیه در داخل نشود و ده من آب آنرا بجوشانند تا بدو من بماند پس کمین قند سفید داخل کرده باقی بلام بقوام آورند صنعت شراب تفاح ساده به نسخه دیگر بکند آب سیب پیز سه من و آنرا چند جوش داده بکند از یک شتاب در آن به نشین شود پس با نشت و وزن آن آب قند یا عسل یا دو شتاب انگوری یا سیلان طب بقوام آورند و بعضی آب سیب را با شیرینی یا نبات بقوام می آورند عرق تفاح منقول از خط میرزا رحیم حکیم بانی که قلمی فرموده که نسخه این عرق را میرزا علاء الدین کاشی از هند آورده از برای تقویت قلب و تفریح بی نظیر است صنعت آن سبب شیرین از پوست و تخم پاک کرده پنجمین تبریز پنجمین و نیم صندل سفید و صندل دارچینی سیلان یکصد مثقال است و پنجم مثقال و آنرا میل می و است مثقال و دودا و فلفل ده مثقال چوب صندل چوب زبوا الباسا سه زهر یک پنجاه مثقال جد و اخطانی موجب کم مثقال و چهار دانگ مصطکی است مثقال و دودا یک سوزنجان پانزده مثقال و دودا یک مشک خطانی چهار دانگ مثقال است و پنجم مثقال زرنبا و مشت مثقال و دودا یک پنجم تفاح شانزده مثقال و چهار دانگ زعفران سیزده مثقال و دودا یک درونج عرقی شش مثقال چوب دانگ عمود هندی شش مثقال و چهار دانگ غیر شش مثقال با در پنجوی شانزده مثقال چهار دانگ کلاب شش میا عرق بید مشک ده مینا اجزا از غیر از عنبر و مشک و مصطکی و سبب و سنجست شبانروز در کلاب و عرق بید مشک بنجیانند و در وقت عرق کشیدن سبب سنج و مصطکی و زعفران داخل نمایند و مشک و عنبر را در پارچه کتانی بسته بدان نیم بسته عرق کش عرق تفاح به نسخه دیگر صنعت آن بکند سیب سید و خوشه را پوست آنرا جدا کرده باب در و بکنند پس نبل الطیب گل کاو زبان با در پنجوی عود قاری خام زیره کرمانی صندل سفید شش سیب اجزا مساوی نیم کوفته و سیب نانکی بسته در آن اندازند و عرق کشند و اگر بجای آب کلاب کشند بهتر است و اگر خواهند قدری عنبر بدان نیم بندند و بعضی پنجم تفاح و بزر الیچ نیز اضافه نموده اند مریمی تفاح در جمیع افعال اقوی از سیب غیر مریم است نافع است از برای تقویت معده و قلب و نیکو کردن بوی دمان صنعت آن بکند سیب سید و نیکو شامی و پوست آنرا بخارد چوبی جدا کرده تخم فلفل آنرا به فلفل کش بر آورند و در آب و قدری کلاب به پزند چون نیکو بچینه شود

جلداول نسخ حلوائی تفاح و خمیره گل سبب تفاح و سکنجبین تفاحی

444

و تقوی که در میان آنست یکرطل و در شراب مثلث بخیسانند یکشنبه روز پس بچوشانند تا صبح
 شود پس نرم بگویند و بیالایند و غسل سفید مصفی بوزن آن در آن داخل کرده و دیگر بار بچوشانند
 تا بقوام آید و خوردنی از تخمیل قرفعل جوزوار عطران از هر یک یکدرم و در نسخه دیگر بجای آن آرد
 این آرد و به داخل است از تخمیل آفاقا نامشک از هر یک نصف مثقال عود هندی و اریجی از هر
 یک ربع مثقالی زعفران نیم مثقال مشک قبی خالص یکدایک جمله را جدا جدا کوفته نخیه و زن کرده
 در هم بیاورند و بجعل مخلوط بسبب مقوم بسپردند و نگاه دارند شری از یک مثقال تا دو مثقال است
حلوائی تفاح مقوی معده و جگر و دل و موله خلط صالح و معتدل است صنعت آن بکثیره سبب
 اصفهانی و پوست تخم آنرا در کرده بپزند تا ماهر شود و در وقت طبع قدری کلاب داخل نمایند پس
 نبات سفید یا غسل بقدر یکدایک مطلوب باشد داخل کرده بپزند تا منعقد گردد و منقرض شود و آرد بقدر
 احتیاج داخل کرده در طبق چینی پهن کرده بخار بپزند خمیره گل سبب مقوی قلب و کبد و دماغ
 و مانع صعود بخار دماغ است صنعت آن بکثیره گل سبب و با نصف آن قند سفید کوبیده و سرشته
 چهل روز در آفتاب که از ندر پس بخار بپزند رب تفاح حلوائی با شراب و مارالاج جهت رفع
 غشی موجب است صنعتش آنست که آب آنرا گرفته با آتش ملایم بچوشانند تا بقوام آید و نگاه دارند
 و در وقت حاجت بخار بپزند و رب تفاح خامض که بطریق رب تفاح حلوائی ساخته باشند
 در اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل است بجهت غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال
 صفراوی و قوی صفراوی و رفع غم و الم سوداوی نافع است و رب سبب شیرین در افعال
 اقوی از سبب ترش است سکنجبین تفاحی که قدس سره انفع است از سکنجبین ساده و سکر
 از برای حرارت قلب خفقان بخار و حمیات محرقة که از تعفن صفرا در حوالی قلب باشد صنعت
 آن بکثیره ذاب سبب شیرین اصفهانی و در طل پس آنرا در یک سنگی کرده چهار چوش داده
 کف آنرا بکثیره پس سرد آورده بگذرانند تا سرد شود و سر آنرا بچوشانند و سه چهار ساعت بگذرانند
 تا در آن نشین شود پس آب صافنی بالای آنرا با مشک بکینند که در دماغ مخلوط نگردد و با دوطول
 شکر سفید فانی و یک اوقیه کلاب بچوشانند و قدری سفیده تخم مرغ منروج آب بر بالای آن
 بپاشند و کف آنرا بکثیره پس چمن دیگر کف بر نیار و صافی نموده باز در یک سنگی کرده که

جلد اول فصل در بیان نسخ شراب تفاح

۹۴۸

انگور می چیدیم رطل داخل کرده بچوشانند با شش ملائم بقوام آید پس یک اوقیه دیگر بر که داخل
 نموده دوسه جوش دیگر داده از آتش فرو آورده بگذارند که سرد شود در ظرف چینی یا زجاجی
 نگه دارند شربتی یک اوقیه با شیر و تخم خرفه متقشر فصل در ذکر شرابهای تفاح
شراب تفاح مطیب به نسخه ابن مسویه گفته که این شراب سرد و خشک است فم
 معده را قوت و بدو رنگ رو را نیکو گرداند و بوی دماغ را خوش کند و سنگی نقش و سواس و
 خفقان را سود دارد و حبس فی داسهال کند صنعت آن بکیزد تفاح مر را یعنی سیب ترش ترین
 و پوست و تخم آنرا دور کنند و پنج رطل آنرا در مایه سنگی بدسته سنگی بکوبند پس پنج رطل نبات
 سفید و عمل سفید خشبوی مصفی را با وی بیامیزند و هر دو را بنزد پس دوازده رطل آب باران یا بوی
 بیامیزند و دیگر باره حله را نیک بنزد پس یکدرم شک قتی خالص و سه درم عود قاری و دو درم
 از سر یک از سبک و مصطکی سودی کوفته بخته در آن کنند و بکوبند بر هم زنند تا نیکو مخلوط شود و در
 شیشه کنند و سرش را بپوشند و یک ماه در آفتاب گذارند تا سطر شود و آنگاه در سهوی
 رنگین کنند و نگه دارند و بوقت حاجت بکار برند **شراب تفاح** مقوه به نسخه سید ایل
 که در ذخیره ذکر کرده ضعف قلب و امراض سوداوی را نبهات نافع است صنعت آن بکیزد
 سیب شیرین شامی یا صفهانی و پوست و تخم آنرا دور کرده بکوبند و آب آنرا بکیزند و در هر دو
 من آب آن بکین آب سفر حال صفهانی و یکین شراب ریحانی داخل کنند و هر دو را در یک گند سیر
 بکیزند و نقل بکشیغال عود قاری خام و دو درم کل کاو زبان باور بخوبی فرم خشک اند هر یک سه
 درم ورق گل سرخ و دو درم همه را نیم کوفته در صره گمان کشاوی کنند و در آن اندازند و با شش
 ملائم بچوشانند و صره را بدست بالند تا آبها به نصف رسد پس صره را نیکو بالند و شیره شش را آورند
 و نقبشار از آبها دور کنند و یکین قد سفید داخل کرده بقوام آورند و فرو آورده و در هر دو
 نگه دارند شربتی دو اوقیه **شراب تفاح** مقوه دیگر نیست مثل این شراب دوائی و قوت
 اعضای ریه دفع خفقان و در تحریک شهوت طعام و اصلاح حال انقباض و حفظ جنین و دفع
 سواس و نفوق از برای کسیکه آنرا سبک دیوانه کند بده باشد و از برای حله سموم صنعت آن
 بکیزد سیب شیرین شامی یا صفهانی و پوست آنها را بکار و چوبی جدا کنند و تخم آنها را

سنخ شراب تفاح

جلد اول

۹۷۹

نیز تمام دو کینه و بکوبند و هر رطلی از آنرا با ده رطل آب باران آن مقدار بچوب کنند که سه رطل برود
 و رطل باند پس با لایند و داخل کنند در آن سوس وزن آن آب استرج یا آب لیمو سر که کم باشد
 پس بگیرند با زای هر یک رطل از آن انیسون پنجم مصطلکی چهار درم و آنرا میل بجا بزنند و بجا
 بسبب قرفل از هر یک دو درم و کوفته در کسب کتان کشادی کرده در آن اندازند و دائم
 کیت را مالند تا بقوام آید از آنش برگرفته سر و کرده کیسه خوب ببالند و شیریه آنرا بر آورند و
 نقشارند و دو رکنند و شربت را در ظرف چینی یا زجاجی بجا بزنند **شراب تفاح**
 مقوه دیگر یعنی خمیر آن گفته اند که نیکوترین شرابهاست سیبی است که از سیبهای
 یا سیب اصفهانی فرا گرفته باشند که در خشک است و در رطوبت اول فم معده را قوت دهد و نفقار
 وقتی در اسهال را سود دارد و مقوی روح است صنعت آن سیب شامی رسیده را پوست
 باز کنند و از آن پاک سازند و پنج رطل آنرا بکوبند و آب آنرا بگیرند و پنج رطل قند را کوفته در آن
 نمایند و دو از ده رطل آب باران در آن اندازند و نیک برهم زنند و در ظرف بکینه کرده یا در
 ظرف چینی کرده و با ره مشک و سه درم عود دندی و سکه اصلی و مصطلکی از هر یک دو درم
 کوفته بخته در آن اندازند و در ظرف را محکم نموده در آفتاب بگذارند و بجا از یکماه بر آورده صافی نموده
 بکار برند **شراب تفاح** به نیک دیگر صنعت آن آب سیب شیرین آب سیب ترش شراب
 ریحانی از هر یک یکین بچوب کنند و در وقت جوشانیدن این را دوید را نیم کوفته و با ره چکنافنی
 بسته در آن اندازند و عود قاری دو درم قرفل کشمش کاکوزیان باور بنجونه گل سرخ
 از هر یک سه درم و لمح بلغم صره را به است ببالند و بعد از فراغ از طبع باور رطل نبات سفید بجا
 آورند شربت یک اوقیه **شراب سیب** حلوساده جهت سموم و دبا و بفرج دل
 بسیار نافع است و مقوی معده و قابض است و نافع است از برای سوء مزاج حار و اشتها بی حرام
 آورده و اسهال صفراوی وقتی صفراوی باز دارد و تهوع و غثیان را ساکن گرداند و از صنعت
 جالینوس است صنعت آن بگیرند سیب شیرین اصفهانی رسیده و پوست و تخم آنرا بکوبند و آنرا
 در باون سنگی بسته بکوبند و آب آنرا بگیرند و آب آنرا در یک سنگی یا مسی تازه قلمی کرده
 چند جوش خفیفی بدهند و کف آنرا بگیرند پس فرو آورده زمانی بگذارند که در آن ته نشین شود و پس

سنخ عرق تفاح و مریمی تفاح

جلد اول

۹۸۰

صافی آنرا به نحو یک در و داخل نشود و ده من آب آنرا بجوشانند تا بدو من بماند پس بکین قند سفید
داخل کرده باقی بلام بقوام آوردند صنعت شد آب تفاح ساده به سنخ دیگر بکین از آب سیب
سه من و آنرا چند جوش داده بکند از یک شیب در آن تیشین شود پس با ثلث وزن آن آب
قند یا عسل یا دو شتاب انگوری یا سیلان طب بقوام آورد و بعضی آب سیب را با شیرینی یا بمانند
بقوام می آورند عرق تفاح منقول از خط میرزا رحیم حکیم بانی که ظنی فرموده که سنخ این
عرق را میرزا علاء الدین کاشی از هند آورده اند برای تقویت قلب و تفریح فی نظیرت صنعت
آن سیب شیرین از پوست و تخم پاک کرده و پنجمن تبریز بنج بکین و نیم صندل سفید و صندل
دارچینی سیلانی یکصد مثقال آشنه بیست و پنج مثقال و انزویل سی و سه مثقال و دود
و نقل ده مثقال چوب جینی جوز بوا بسا سه زهر یک پنجاه مثقال حد و اخطانی موجب کم مثقال
و چهار دانگ مصطکی بیست مثقال و دودانگ سورنجان پانزده مثقال و دودانگ مشک
خطانی چهار دانگ شقایق بیست و پنج مثقال زرنبا ده مثقال و دودانگ پنجاه مثقال
مثقال و چهار دانگ زعفران سیصد و ده مثقال و دودانگ درونج عقری شش مثقال و چهار
دانگ عود هندی شش مثقال و چهار دانگ عنبر شش مثقال با درنجوبه شانزده مثقال و چهار دانگ
کلاب شش مینا عرق بید مشک ده مینا اجزاء البغیر از عنبر و مشک و مصطکی و سیب و سحره
شبانروز و رگلاب و عرق بید مشک نجسیانند و در وقت عرق کشیدن سیب و سحره و رگلاب
و زعفران داخل نمایند و مشک و عنبر را در پارچه کتانی بسته بدان نیچسته عرق کشند عرق
تفاح به سنخ دیگر صنعت آن بکین سیب سوده خوشبو را و پوست آنرا جدا کرده با آب در واکند
پس بنیل الطیب گل کاو زبان با درنجوبه عود قاری خام زیره کرمانی صندل سفید شش دانگ
اجزاء مساوی نیم کوفته و کرب نانکی بسته در آن اندازند و عرق کشند و اگر بجای آب کلاب کنند
بهتر است و اگر خواهند قدری عنبر بدان نیچه بندند و بعضی پنجاه مثقال و زرنبا نیز اضافه نموده اند
مریمی تفاح در جمیع افعال اقوی از سیب غیر مریم است نافع است از برای تقویت معده
و قلب و تیکو کردن بوی دمان صنعت آن بکین سیب رسیده نیکو شامی و پوست آنرا جدا
و چوبی جدا کرده تخم و نقل آنرا به نقل کشش بر آورند و در آب و قدری کلاب به پزند چون نیکو بخورند

جلد اول باب التامع الميم و تعريف تمر

۹۸۱

از آب بیرون آورده بکریاس پاکیزه آنرا خشک کنند تا آنی را که جذب کرده است پس بدین نبات سفید
را در آب آن بقوام آورده سیبهارا در آن اندازند و یک جوش دیگر داده فرو آورند و سرد کرده
نگاه دارند و بعد از دو سه روز ملاحظه نمایند اگر سیب آب پس داده و شیر نبات رقیق شده باشد
سیبهارا بر آورده شیر را باز بقوام آورده سیبهارا داخل نمایند و اگر خواهند بجای نبات سفید
مصغی کنند و در آخر قدری شکر با کلاب بوده اضافه نمایند و وقت خوردن با ورق نقره تناول
نمایند باب التامع الميم هر بغاری خرمای مانند آنرا از ابتدای تگون تا انتها هفت مرتبه
میباشد یکی طالع و دلیج نیز گویند و یک بلخ سوم خلال چهارم سبب ششم طب هفتم
تمر و هر یک در موضع خود مذکور است و تمر دوم کرم و در اول خشک و بعضی در اول تر است
اندر مهبی مبرودین و موافق سینه و شش و کثیر الغذا و مولد خون متین و مقوی کرده و لاغری شده
و ملین مفاصل و جهت فالج و اعیاء و درد درک و امراض بارده و بلغمی و در کمر و طبع آن با حله
جهت تب بلغمی و حصاة مجرب و مولد سودا و سده بگر و سپرز و محرق خون و معضن اجلاط
و مصدع و مورت قلاع و در درد دندان و مصلح روغان و خشخاش و بادام و کدو و آب انار
و محو و را اجتناب اولی و در بلد که خرمای حاصل نشود اهل آن بلد را باید بسیار تعلیل نمایند و در
خرمای کرب القوی و قابض و مسحق آن جهت اسهال و در و سوخته آن جهت رو باندن زهره
و قروح خبیثه و الصاق جراحت تازه و قرصه چشم و سبل و جرب و وحدت بصر و اخلاص و چون تمر را
در شیر تازه دوخته خیسانده تناول نمایند و از عصبان شیر نبوشند در تقویت باهلی عیال
دانسته اند تمر سیرونی تر است باریک کوچک سرخ رنگ با استه باریک کوچک و از ترخیص
میسازند و آن بفتح خرمای کس با رموده و سکویا و مثانه تخم انبه و صا و مهله بغاری چنگال
و مالیده گویند و آن غذای غلیظ و دیر هضم کثیر الغذا و سبب صنعت آن نان میدهند و روغنی
را ریزه ریزه کرده با خرمای استه بیرون آورده در سیم بالند و روغن داغ کرده و بر روی
آن رختیه در سیم گشته تناول نماید و از خرمای غرضی دیگر که آنرا گنبد گویند بسیار زبان مطریق
که استه خرمای بیرون کرده در طبق بین نموده آرد میدهند و در روغن بریان کرده اندک کلاب
و دانه بیل بر آن پاشیده و بر روی آن کرده میخورند و از طب و هم پره خرمای بهتر است و پس

جلد اول نسخ دوار التمر و رب بسمر برای تمر و تعریف تمر بندهی

۹۸۴

وسیلان بفارسی و دو شتاب خرمای نامند و این انواع است آنچه شیر خوار گرفته طبع داده باشند
 و پس بنمایند و آنچه شیر آنها را و طبقات کرده در آفتاب گذارند تا غلیظ و منجمد گردد و از آن بر
 آفتابی گویند و آنچه طبقاتی خرمای را و حجره بر هم چیده و یکطرف نشیب حجره مضی ساخته که آنچه شیر
 از جلیتهای تر او شس و سیلان نماید در آن جمع کرد و پس بر داشته بدون طبع استعمال نمایند این را
 سیلان نامند و در دم کرم و در اول خشک ملین طبع و کثیر الغذاء و موافق بار و المزاج و بلغمی و جهت
 سرفه و فالج و در دفع مفاصل نافع و طبعی آن به تنهایی و با قسط و نمک جهت کلف و با شیون
 جهت جمود اعضا در سرما نافع و مولد سودا و مرق خون و مصلح سرکه و بادام و خشخاش و ترش
 است و دوار التمر مقوی باه است صفت آن بگیرند خرمای چیده را و بسته آنرا برین کرده در
 شیر گاو و بخیسانند پس بار خوبیده شیر را از بالای آن بنوشند و اگر در آن اندکی زنجبیل
 داخل کنند بهتر است رب بسمر قوی و سهال باز دارد و معده ضعیف را نافع باشد صفت آن
 بگیرند خرمای نیم رسیده سبز بسته آنرا بر آورند و بکوبند و بفشارند و صاف نمایند و آبش نرم
 جوش دهند تا ثلث آن بماند نگاه دارند و عند الحاجة بکار برند هر برای تمران برای شستن
 و تقویت باه مفید است صفت آن بگیرند خرمای رسیده خوب و بسته آنرا برین آورده بجای
 بسته متغیر بادام مقشر و یا پسته مقشر گذارند و در مرتبان و یا در کدو کرده سیلان طب باشد
 نبات که اندک زنجبیل در آن داخل کرده باشند بر روی وی کنند و چند روز بگذارند که شیر
 در جرم خرمای جذب شود پس بکار برند و اگر قدری کنجد سفید مقشر نیز داخل کنند خوب است
 تمر بندهی بار و رختی است در غلافی و نهایت بقدر ششبری و باد آنها بشکل باقلای کوچکی پهن
 و درخت آن عظیم و با طرف شاخهای بار یک بسیار برآمده و بهر دو طرف شاخهای بار یک
 مقابل هر یک یکا کوچک طولانی از پنج صفت داده و آورده بسته و طعم آن اندک ترش و با عفت
 بسیار و طعمی فی الخلاف که لحم آنست ترش و سرخ تیره و بهندی انگلی نامند و نوع دیگر سرخ
 سیاه شد بهترین آن نخته بجال رسیده خالی از عفت صادق الحموضه منقی از حب لیف است
 که نه بسیار کینه و نه بسیار تازه باشد در سوم سرد و در دوم خشک مسکن خشان صفراوی و طیف
 طبع و سهیل صفرا و خلط محترقه و در موضعات مسهل سوای آن نیست و طبعی بجان خون است

جلد اول نسخ جوارش تهری و علوای نر ترندی و سنجین نندی

۹۵۳

خفقان حار و کله و حرب و قلاع و عطش و تپهای حاده و تپهای غشیه و کرب و تفریح محرومین و بیدار
 و اکثر آن سورت سحر و سعال و بفرسوز و موله سده و مصلحت کثیر خوشخاش و بنفشه و اما بیدار
 و غناب و قدر شربش از بفت شقال تاسی شقال بدش اتوی سیاه و در عیسای مهال
 ز رشک و دانه آن در سیم سر و خشک و قابض و مغز آن جهت امساک منی موجب است
 و ضماد آن جهت خلع عضو و وئی و تقویت سستی عضل و بایه و امثال آن جهت نفی کردن
 و حل از موده و تصفیه مطبوخ آن مسکن و آرام و در دمای حاره است و بانشه بخته آن جهت تحلیل
 و آرام و نفی آن با و دامیل مفید خصوصا که با تخم ریحان کوبیده بخته باشد جوارش تهری
 نافع از برای حسن بول و قولنج و در معده صنعت آن بوره ارستی زیره که مانی مدبر و قطر
 اسالیون زنجبیل فلفل سفید از هر یک یک گرم و سقونیای مشوی و دوز و خرمای بیرونی از
 دانه و پوست پاک کرده مغز بادام شیرین مقشر بر یک سداب خشک از هر یک چهار جز و او و یک
 کوفته بخته خرمای را یک شانه و زرد سر که انگوری بخیسانند و نرم بکوبند و او و یک کوفته بخته
 بآن بستند و مجموع را بمصل مصفی استند و بوقت حاجت شربتی از آن تا چهار شقال
 بکار برند جوارش تهری دیگر منقول از قزاقا بدین افندی صالح علی حکیم سلطان فیضیوم
 نافع از برای صلیق النفس و صلیق الصدر و تقویت معده و ادجاع کرده و استسقا و تفریح قلب
 و قدر شربش سه درم صنعت آن قر قفل زنجبیل از هر یک پنج درم دارچینی سنبل الطیب
 کثیر بالا در سه خرمای بلسان کبابه چینی انیسون اهل فلفل دار فلفل از یک گرم مر و اید
 ناصفته طباشیر سفید از هر یک ثلث درمی ورق طلا و لقره شاخ کوزن از هر یک ثلث درمی
 دندان فیل مشک بتی عجمه اشهب از هر یک ثلث درمی عسل سفید خوشبوی مصفی بقدر
 کفایت بستور همچون سازند علوای نر ترندی قوت باه بیفزاید و امساک منی اورو و صنعت
 آن بگیرند تخم ترندی و پوست آنرا و کنند و خوب بسایند که مثل آرد شود و در روغن بیدان
 کنند و با قند حلواند و اگر در آخر قدری جو زبوا و بسا سه دارچینی و زعفران و قر قفل سائید
 اضافه نمایند و اتموی و اندک سنجین نندی که قدس سه نافع از برای شدت
 حرارت و حمیات حاده و قلیکه با قبض طبیعت باشد و از برای قوی صفراوی و تقویت معده و

جلد اول منج شراب ترندی و مرابی ترندی و مجنون تر

۹۸۴

حار نافع صفت آن بگیرند ترندی نیم رطل و در و رطل آب خالص و دو اوقیه کلاب نجیسا و کشت
 و صبح آب صافی آنرا از غیر بالیدن جرم آن بدست بگیرند و در و رطل شکر سفید جید داخل کرده و بپزند
 و قدری سفیده تخم مرغ مخلوط با آن بزنند و کف آنرا بگیرند و چون دیگر کف بر سر نیاید و در و
 نموده باز در و یک سنگی نموده مقدار نیم رطل سرکه انگوری جید داخل کرده بپوشانند تا بقوام
 آید و بکار دارند شراب ترندی سکن غشای صفراوی ملین طبع و سهل صفرا و خلط
 محرق هفت و مطنی و مسکن میحان خون و جهت خفقان حار و تپهای گرم نافع است صفت آن
 بگیرند ترندی منقی از حب لیف نیم من و در آب نجیسا نند پس بپوشانند تا بنصف سه صافی شود
 و نیم من قند سفید داخل کرده بقوام آورند و شربت دو اوقیه شراب ترندی به نخی دیگر
 نافع است از برای تپهای صفراوی و تپهای گرم و یرقان و سهل صفرا است صفت آن ترندی منقی
 از حب و لیف را در آب نجیسا نند پس بپوشانند تا ممل شود صافی نموده قند سفید بعد از یک خوش طعم گردد
 داخل کرده بقوام آورند و اگر قدری محبوه داخل نمایند قوی الفعل میشود و حکیم معصوم گفته برای
 زیادتی قوت اسهال کدیرم سقمونیای مشوی و ده درم تربد و نیم درم زنجبیل سوده اضافه نمایند و بپزند
 مقدار پانزده درم در آب نمز و چ کرده بپاشانند مرابی ترندی در افعال قریب است شراب
 آن و از آن کیف تر صفت آن بگیرند ترندی سرخ تازه و لوپست آنرا دور کرده استه آنرا بیرون برند
 و بپزند تا نرم شود پس قند سفید یا نبات سفید داخل کرده چند خوش دیگر دهند که بقوام آید و بکار
 برند همچون کمر حبت عسری و قوی و نافع و بی اشت است اسهال میکند و در زمستان و تابستان
 میتوان داد و صفت آن خرمای بیرونی یا تر صفان و آنه بیرون کرده بپناه درم کشبان روز در
 سرکه انگوری نجیسانیده بپزند و از بالا لیش بیرون کنند پس سقمونیاسد اب خشک از هر یک
 هفت مثقال فلفل سیاه یکصد و آنه زنجبیل سه مثقال بویه ارمنی یک مثقال مغز بادام مقشسی
 کوفته به نیمه تمر مطبوخ در سه وزن او و به بسمل مصفی سرشته همچون سازند شربت چها مثقال
 باب گرم فرو برند و این قریب است بچوارش که ذکر آن کرده شده همچون قمری به نخی
 قوی و بکشد صفت آن زنجبیل فلفل سفید از هر یک بیست درم سقمونیای ده درم و آنه خرمای نیم من
 کرده مغز بادام برگ سد اب از هر یک شصت درم خرمای را یک شبانه روز در سرکه نجیسانیده بکوبند و با در و

جلد اول مجون تهری و باب التاء مع النون در تعریف تنباکو

۹۸۵

دیگر برشند و با نیم من عسل صاف مجون سازند تهری سه درم تا چهار درم مجون
 تهری دیگر قویج بکشاید صنعت آن زنجیل قفل سفید از سر یک پیست درم سقویایی شود
 ریزه کرمانی قسط قطر اسالیون خربایدانه مغز بادام قش از هر یک شصت درم سداب چیدم
 هزار دیگر وز و کشید در سر که بجایانند و دست مالیده گرم کنند و دو انار کوفته بخت با نیم من عسل
 صاف مجون سازند و عند الحاجة بکار برند **باب التاء مع النون تنباکو حکیم**
 میر محمد مومن در صفحه المومنین نوشته اند که تنباکو ظاهر اقسامی از مایه ترنج جلی که قلموس نامند
 بوده باشد جهت آنکه در مایه بستم سوم آن شبیه و در سمیت نسبت با مایه چنان است که قلموس
 تعریف کرده اند و برکش مانند برگ آن که پیش کرب و از آن دراز تر و با اندک طوبت چسبیده
 و ساقش زیاده بدرعی و با اندک زخم و تخش در غلافی و بسیار ریزه مائل بسیاری و از خبه
 ریزه تر و بلخ است و سوند دیگر آنکه در زمان بقراط بخت رفع و با گیاهی را متفر کرده و در
 در خندق اطراف شهر دو کشتند و دو دان باعث گردید که احدی را و با اثر نکرد و آن گیاه
 قلمی از قلموس بوده و این اثر با تمام می باشد و گویند باعث وفور و شهرت آن در ایران
 و هندوستان بر تگیش که صنفی از مضار است شد که چون ارض جدید را بدست و در آن تنبا
 سته نهاد و کسری از بجزی قدسی عم باشد و از آنجا تخم و برگ آنرا به سمت ایران و هندوستان
 آورد و ابتدا شهرت و وفور آن در ایران زمان سلطنت شاه عباس ثانی و در هندوستان
 اواخر اکبر و اوایل جهانگیر شد که سندی که از کسری از بجزی قدسی نبوی صلعم باشد و با فعل
 عالم گیر شده خواص و عوام صنوبر و کبر همه مبتلا بدان کشته اند چه در علیان بکشیدن چه خوردن
 و چه بسوط نمودن و در جمیع ممالک بلدان و قری زراعت و کشت کاران میشو و در مینا سلق
 بیع و شرا آن مینمایند و آن در آخر سوم کرم و خشک موطش و محفف و سقم قسام می رود
 آن مصلح فساد هوا و متقی رطوبات و مایه و محرک آن است و جهت ورود در اندان رطوبی و رطوب
 بلغمی و خاکستر آن جهت زخم و دواب و بار و عن گل سرخ جهت جرب و تقرم و حراز و منع نزف
 الدم جراحات تازه و تخفیف قروح و زخمه آزموده است و از جمیع نقات شعله شده که چون آب
 علیان را که از کشیدن تنباکو زرو شده باشد صاحبان استقنا نشا بخورند بسیار

نسخ حب تنباکو در روغن تنباکو

جلد اول

۹۸۴

بول و عرق مضطرب مفید است و بزودی از آن نجات میابند و کوبیده مارگزیده را این آب نیز مفید است
و مضروب و دماغ یالین و مخاط خون و مورت سده و خفقان و مکرر حواس محروم و سوداوی است
و مصلح آن شیر تازه ووشیده است و او معیار رفع تبهاست چه معتادین آن باشد که ناخوشی می پی
که باشد ادراک لذتی از آن نمیکند و خوش نمی آید در حین تب و کوبیده چرکی که در آب بنی غلیان
نزد یک بس غلیان جمع میگردد و اگر آنرا برآورند و فندک ساخته و یا فندک بآن آلوده در ناصور که مین
شده باشد بگذارند در سه چهار مرتبه با صلاح می آورند و به تجربه رسیده و چون آن جرک را خشک
نمایند و صلا یکرده مانند سرمه در چشم کشند در رفع شبکوری مجرب است و کشیدن تنباکو را
بر غلیان با هموزن آن برک نمک است که بهندی سبها از او مانند رای ضیق النفس و سرفه مز
و طمعت بصرفه از بروز و در طوبت نافع و مجرب گفته اند و معوط سائیده برک آن که مانند غبار
نرم سوده باشند دفع نزلات دماغی مزمن قططیس فرمودن بآن مفید و فرو بردن و دوا
اتقیر طبیعت است حب تنباکو جهت اشتها و سرفه مزمن و ضیق النفس و دوشتهای طعم
و رفع بیش طبیعت و امساک منی نافع صنعت آن بکیر برک تنباکو هر قدر که خواهند و یک شب
در آب بنجیسانند پس از آب برآورده خشک نمایند و بر بالای سنگ سماق نرم بسانند و خوب
بنند و هر چه بقدر بخوردی بر آ استسقا و سرفه مزمن و ضیق النفس ناشتا از یک تا پنج حب
و برای رفع قبض اشتهای طعام بعد از طعام حب تنباکو و دیگر که همان نفردار و صنعت آن بکیر
نخود خشک با پوست یا با قلابی خشک قشر هر مقدار که خواهند و بابرک تنباکو در مریان لابلای
بچینه بعنوان فرش و لحاف و آب بر سر آن ریزند آنقدر که از روی آن برگردد و دوا
شبان روز بگذارند پس نخود را برآورده خشک نمایند و نرم کوبیده آب تنباکو سه شش حبه
بنند شربت یک حب صبح یک حب شام و اگر با نهم بسیار و مبر و المزاج باشد یک حب وقت ظهر نیز فرو برند
و از خوردن ترشی و بادی اجتناب نمایند و روغن تنباکو که برای فالج و لقوه نافع است
صنعت آن ورق سبز کوبک تنباکو و سبک برک قوم خاوار تازه با شاخهای یک سیر هر دو را
خشک کرده کوفته در چهار خندان آب بجوشانند که یک سیر باقی ماند پس صاف نموده روغن
زیئون یا روغن بیدارنج آن قدر که بخواهند که آب تجلیل شود و روغن بماند بعد تقیه در جای

جلد اول عرق تنباکو و تعریف کوثر اکو و طریق استعمال آن

۹۸۷

گرمی بر بدن بالند مجرب است عرق تنباکو بدانکه فرا گرفته اند متاخرین از آن عرق که آن
عرق نافع است از برای فالج و لقوه و استرخای اعصاب و استفا و مفاصل یار و تحلیل ریاح
معه و تفتیح سدای کرده و اسهال و تحلیل مواد فاسده و رحم و تفتیح سدای آن و از برای
هضم طعام و آوردن شهوت طعام و رفع صداع بلغمی و رعشه و جمیع امراض بلغمی و امراض حار و
از ریاح بارده خصوص قولنج بلغمی و ریجی صنعت آن تنباکوی زر خشک یک چهارم یکین تریز و
خشک نباشد تر آن سه چهارم یک یا نخله صغیر از هر یک پنج مثقال و از چینی قرقره اطفال الطیب
حاشا از هر یک و مثقال همه را در چهار من تریز آب یک شست با نر و زنجبیل و سبب عرق
و هر صبح و شام پنج مثقال آنرا بنوشند و سوخته تنباکو جهت دفع جراحات و دواب نافع و بار و ز
کل سمن جهت جرب متفرج و خراش و منع نزف الدم جراحات تازه و تجعیف قروح مزمنه
اگر موده است و خورون آن بابرک تا ببول ربور نافع است کوثر اکو بصم کاف عجمی و سکون
و او و فتح را رندی چهار نقطه و الف و ضم کاف عجمی و او و لغت بندی است و از ترکیب
ایشان که بجای تنباکو در سر غلیان میکشند صنعت آن تنباکوی بندی اگر نم و رطوبت
دارد و بهتر و الا آب بر آن پاشیده که نم بردارد و وساق میان برک آنرا جدا کرده با کار و دیا
ساطور آن را ریزه ریزه نمایند و با هم وزن آن اگر تنباکو باریک نباشد و کم شیره است
و الا بایک وزن و یک ربع تا یک و نیم وزن آن شکر سرخ که بنیدی گرده نامند در آن
چوبین و یا سنگی خوب بکوبند که مزوج گردد پس در ظرفی که ده سر آنرا بسته در بلدان حاره
یا بسته تا یک هفته در زمین دفن نمایند و در بلدان حاره و طبع احتیاج بدقن نیست در جای
مناک بکند از نر تا خمیر یا پس استعمال نمایند و هر چند تنباکو تند تر بهتر و شکمخ صاف و غلیظ
تر باشد بهتر تخمیر پیدا بد و بهترین تنباکو برای آن بهیاسه گویی است خصوصاً انواع اعلا
آن بعد از آن انواع تنباکوی بندی و بخالی دیگر که ممتاز و برکهای آن خفیم و تند طعم و
راحم و خوشبو باشد و بعضی برای خونی طعم و راحه قدری مرای به در وقت کوپیدن داخل
نمایند و بعضی در تنباکو نایکه بسیار خوشبو است قلیلی سنبل الطیب کوبیده مزوج میکنند
و طریق استعمال آن بدو نوع است صاحبان سلیقه تا به از لقوه و یا از این و یا سفالی ساخته

میکردی آنقدری کوژا که چسبانی در سر غلیان میگذازند که از طرف چسبانیده کوژا کوژا و برین
سر غلیان باشد و طرف خالی آن بالا و برین آنقدری آتش گذاشته و بعد از زمانی که حرارت در آن
تاثیر نمود و شروع به تراق آن کرد و آتش مان میگذشت تا تمام محترق کرد و چون تمام سوخته شد تجدید
میدانند و سئون سوخته آن جهت در دندان و تقویت آن و تقویت لثه و خوردن آن به
طحال گرم معده و رفع خوابش کل خوردن و مثال اینها و منافعی که در تنباکو ذکر یافت میشود
و بهترین تا بهاسفالی است زیرا که نقره و این زرد کرم میشوند و بزودی محترق میگردد و اندک و طعم
نیز فایده بسیارند و نوع دوم آنست که مردم کم مایه قدری از آن را در سر غلیان گذاشته
بر آن آتش میگذارند و میگذشت و این را با اصطلاح خود سلفه نامند طبیعت آن گرم و خشک و رسوم
افعال و خواص آن جهت امراض رطوبی سینه و معده مانند سرفه و ضیق النفس و تحلیل ریه
و بهضم طعام و امثال اینها نافع الکضار مضرم و رین خصوصاً صاحبان قلب عار و دق و سل
و نفقان و توحش و امثال اینها را و آشنایان مقدار قلیل از آن که بطریق خوب سرفه جهت
در وقت بجهان سرفه بار و رطوبی و ضیق النفس بجمع نمایند نافع چنانچه شخصی نفعه نقل
نموده که در سفری او و یحافرن بود و مردم بسیار سرفه رسیدند قدری کوژا کوژا دست آمدند
چوب صغار ساخته با آنها میخورانید و هر یک بخوردن هفت هشت حب بتبارق صحت یافتند و اگر
جهت سرفه بجای کوژا با سوز متقی بسر شدند و چوب صغار ساخته استعمال نمایند نفع است مرهم
تنباکو از برای زخم ناصور و زخم صلاح زهر دار صنعت آن تنباکو سه جز و انزروت یک جز و
زاج سفید نیم جز و زنجار یک جز و موم کافوری سه جز و پیسریا که سفید و جز و تنباکو از خشک
باینز کوخته نیمه با شمع و پیس مزوج نموده استعمال نمایند و فیکه همه گوشت مرده را خورده بگوشت
صحیح سدر و زبر و زاز جز و تنباکو کم نمایند که زود گوشت بر وید مرهم تنباکو از برای امراض
مذکور که در نسخ قبل ذکر یافت نافع صنعت آن تنباکو پیاز هر دو در وزن برابر و روغن کنجد
جوش دهند تا سوخته گردد و برآورده صاف کرده قدری موم شسته داخل کرده مرهم سازند
و بخار برند محجون تنباکو جهت سعال حقیق و ضیق النفس بعد از تنقیه و مشغال آنرا بخورند
و بالای آن یکپاله شربت خوری عرق کاسنی میل نمایند و اگر موری مزاج باشد کمیقل

کافی است صنعت آن و طریق ساختن آن این است که ورق تنباکوی سبز کوچک خشک نموده یک خوب
 کوفته باد و سیلاب چندان بچوشانند که یکسیر باقی بماند بعد از آن صاف نموده باد و سیر قند اقوام
 آورده تناول نمایند **فصل در ذکر نسخ تنزوما و خطاطی** که آنرا شاه صینی
 گویند و آن اقراضی مصنوع است مائل بسجی و بعضی مائل بسبزی که از خطاطی آورند و قوام
 سیاه رنگ نیز از کاشغری آورند که با ستم تنزوما نیز معروف است میفرمایند که خطاطی
 است که تنزوما خطاطی عصاره برک غماهی خطاطی است که با کلی که از یکی از معاونان باد و زهر
 معدنی برمی آورند سرشته اقراض ساخته بمهر ملک آن ملک بجهت اعتبار رسانیده با طر
 می آورند و چون باد و زهر معدنی مختلف الالوان است لهذا تنزوما نیز مختلف الالوان میباشد
 و آن مرکب القوی است قابض و رادع و محلل و ادرام بارده و حاره و سکن و جامع آن و سکن
 در سرد و کزیدن هوام و محلل خنازیر و ادرام صلیبه و فرجه آن جهت افراط سیلان بطوب
 رحم و جمیع علل آن که از رطوبت باشد و قاطع نزف الدم و جراحات و آشامیدن یکد انگبان
 تا نیم مثقال جهت اسهال موی و بواسیر و نفث الدم و قتی الدم و ذروران جهت قرص
 و مقعده و قضیب نافع و مضر شش و مصلحتش کثیر است **تنزوما خطاطی** منقول از مرکبات
 افندی صالح چلیب طیب سلطان ابراهیم قیصر و م گفته که این تنزوما از تنزومای حار که بیشتر
 کمتر است صنعت آن پوست بیرون بسته ده درم خود قاری خالص است درم قر قفل قند خالص
 سفید کلین قبرسی همین سرخ همین سفید زرباد و رنج عقری طباشیر سفید دندان فیل سنبل
 الطیب تخم خرنوبه از هر یک پنج درم کل مختوم مصطلکی مروارید ناسفته یا قوت ربانی مرجان قرمز
 لا جور و مغسول زرد و مشک غنبر شهب قرص تنزوما که بعد از این می آید از هر یک سه درم
 جدا و خطاطی مجرب ده درم افیون خالص دو درم فاد زهر خطاطی معدنی پنج درم ادویه را آنچه
 کوفتنی است کوفته بچته و صلا بیکردنی را با کلاب صلا بیکرد و پس بکیند ابریشم خام و در کلاب
 و عرق ریاحین جوشانیده صافی نموده لعاب کثیر داخل کرده اجزاء آن سرشته اقراض سازند
 تنزوما حار تا لایف حکیم محمد حسین صنعت آن مرکبی کند و ذکر ریون چینی مقل از رقی ریت کینه
 از هر یک بیت مثقال قسط بخری قسط تلخ ایر ساز عفران مصطلکی برومی قرومانا باز و پلو

پنج کبریک کبریک منقل الیه و صمغ عربی حب الغار صبر سقوطری زر و بزرگتان حلبه شیان
 مامیتا سلاحه از هر یک ده مثقال چند بیدستر جد و اخطائی مجرب زر بناد و شونیز سحر که نه
 گل از منی مغسول از پنج فرغیون قرقر نعل کبریت زر و سیلخه سیاه مشکطرا امشیج جاشا زهر جل
 قصب الذریره از هر یک پنج مثقال استق جاد و شیر منقل از رقی از هر یک پانزده مثقال بیک سدا
 ورق گل سرخ بیک جنابیک سر و بیک مور و زهره کا و از هر یک پنجاه مثقال قحون مسیت
 مثقال اول مرتبه بیک سداب و گل سرخ و بیک حنا و بیک مور و در آب بسیار می بوی تانند تا ملت
 باند پس صافی نموده و ریشته نگا دارند پس صمغ از پنج جل کردن آنها ممکن باشد جل نموده و لا و
 باقی او ویه یا سیر که بوند و به بند و با صمغ و زهره کا و منزع نموده در ماون کرده از آب مطبوخ
 اول اندک اندک داخل کرده تا صمغ آب مطبوخ بکار رود پس ص ساخته مبر کرده نگا دارند و تهروی
 و یک تالیف نواب حکیم احمد غفران باب حکیم باشی که در قرقرین ساخته بود و صنعت آن مرکبی
 صافی زر و از طلا و قسط سحری کند ریسار یونید چینی چند بیدستر صندل کشیده و اخطائی
 مجرب زر بناد و خطیا ناکل سرخ منقل از رقی زر غفران مصطکی رومی مشک با دیان خطائی
 زینق کشته کوفته بخیه بگللاب سرشته و زر داده قرص نموده مبر نمایند تهرومی حار و دیگر
 تالیف رحمت و غفران پناه میرزا زین العابدین موسوی برادر نواب غفران پناه میرزا محمد
 حکیم باشی صنعت آن قسط سحری صندل سفید با دیان خطائی زر بناد و خطیا ناکل کند منقل الیه و
 مرکبی صافی صندل سرخ گل از منی مغسول چند بیدستر از هر یک پنج مثقال زریق مقبول مفت
 مثقال اریسم مصطکی رومی از هر یک هشت مثقال قسط لاج جد و اخطائی مجرب از هر یک ده مثقال
 رنوید چینی سورنجان مصری زر و از طلا و قسط سحری از هر یک ده مثقال طین شاموش شش مثقال غفران
 چهار مثقال مشک بیتی کیتقال کوفته بخیه بگللاب سرشته اقرص سازند تهرومی حار و دیگر
 مافع جبهت و مع مفاصل بار و و اما در مفاصل حار با دویه بارده استقال میتوان کرد و صنعت
 آن لبان سورنجان مصری مزنجوش کل خطی الکلیل الملک از هر یک ده مثقال حو لنجان
 شیان مامیتا مغات بغدادی آر و جواز هر یک پنج مثقال پوست پنج لاف زعفران و از
 از هر یک ده مثقال کوفته بخیه باب بیک حنا سرشته اقرص سازند تهرومی بار و از تان

جلد اول نسخ تنزیوی و قرص می و باب التامع الواو و تعریف قوت

۹۹۱

حاج حسین جرح مستعمل در اورام حاره و سسی به قرص مبارک نمود و در اینون ذکر یافت در اقراص
افیونی تنزیوی و دیگر از حکیم احمد منقول از خط برادرزاده مغزی الیه حکیم محمد باقر صنعت آن
قسط بحری صندل سرخ بادیان خطائی زرنبا و کثیرا گل ارمنی طین منقره کندر مرکی از هر یک پنج
مثقال خطبیا ازعفران از هر یک چهار مثقال ایسا مصطلکی سیاب کشته از هر یک هفت مثقال
قسط تلخ جد و از خطائی از هر یک سه مثقال ریونید چینی زراوند صرح مقل از ررق سورنجان
صندل سفید از هر یک ده مثقال طین شمس شش مثقال بگللاب سرشته اقراص از هر یک
تنزیوی منقول از مرکبات حکیم صالح اچلی طبیب سلطان ابراهیم فیض روم گفته که این قرص
نافع است از برای جمیع بانیه و جمیع سموم و از برای تقویت اعضای ریه و امراض سوداویه
و جبر سعال و نفث الدم از هر موضع که باشد صنعت انگل مختوم بکصد و نود و دو درم غنیم
اشتباب نود و شش درم مشک بتی نالیه انجونی مرورید ناسفته از هر یک بیت و چهار درم عود
قماری خام هشتاد درم صندل سرخ سده و هشتاد و چهار درم صندل سفید بیت و چهار درم
وج ترکی خولجان و از چینی صبر سقوطری ریونید چینی بلبله زرد شقی از نوزی گل ارمنی بلبله کالی
افشین رومی مرجان قرمزی از هر یک شانزده درم ورق طلا هشت درم باد زهر یکصد و
شصت درم بریشم سحر شصت و چهار درم دندان فیل سوخته سده و سی و شش درم
یا قوت سرخ زمره یا قوت زرد یا قوت کبود از هر یک سی و دو درم ادویه را انچه کوفتی است
کوفته بخیته و انچه صلایه کردنی است صلایه کرده بآبی که کثیرا در آن خیسانیده صافی نموده بپزند
سرشته اقراص از باب التامع الواو و قوت شامی شیرین آنرا انبطی و ترش
آنرا شامی نامند و شیرین آن در اول کرم و در دوم ترم و در بول ملین طبع و مولد خون
صالح و مبهی موافق سینه و شش و مرطب باغ و در انضاج شبیه بانجیر و منفتح سده و مصالح حال
جگر و فساد سبز و مسکن جمعی پیه کرده و جهت آبله و صلبه نافع و مفسد معده و وسیع الاستحاله
بخلاط حاضران و مصلکش سنجبین و ترش آن در دوم سرد و در اول خشک و قابض
و مطفی جدت خون و قاصص صفرا و رادع و مانع ریختن مواد باعضا و مواد حاره بخلق و زبان
و مسکن عطش و منبه اشتها و غرغره آب آن جهت روح و تحلیل مواد و تقویت خلق و شش آن

جلد اول نسخ رب شراب توت ذکر تو ابل تعریف تو در می

۹۹۲

جهت قرحه اسهال حار و رب آن نایب مناب آب آن خشک آن مضر سینه و عصب
و مصلح عسل و جوارشات و طبخ آن با عسل و انجیر جهت سموم برسام و جنون و در کمر و پشت
بغایت نافع و طبخ برگ آن نیز همین اثر دارد و رطوبت بیخ آن را که تراشیده در تخم کنند و انچه در
شبان روزی جمع شد باشد ضبط نمایند سهیل قوی جهت در دندان و تحلیل و مله های بزرگ
نافع است و از صمغ توت هم همین اثر می آید و مضغه طبخ پوست درخت و برگ آن جهت درد
دندان نافع و خائیدن صمغ آن نیز همین اثر دارد و عصاره برگ آن بعد از یک اوقیه و نیم جهت
گزیدن رتیل و هیوم و ضما و آن با سرکه در حمام جهت شری مزمن طلای برگ آن با روغن زیتون
جهت قروح و سوزشگی اش و ضما و توت نارنگ با سرکه جهت دفع شقاق و شری از سوده است
رب و شراب رب و شراب آن میباشد نافع از برای در دگلولی صفراوی و دمووی
آشامیدن و غوغه بدن و سکن صفرا و حدت خون صنعت رب توت شامی بگزیده آب قند
و در دیک سنگی کرده با قش ملائم بپوشانند تا بقوام آید نوع دیگر رب شاه توت منقول است
خداوند شقاق را سوزاند و صنعت آن بگزیده عصاره توت شامی و با پلاینه و با قش نرم است
جوشانند تا به نیمه آید پس بخار طل ازین آب با سه طل مثلث جوشانند تا سبک بماند بعد از آن شرب می کنند
و مرور عرق از برای در می کوفته نیخته مخروج نمایند صنعت شراب توت شامی بگزیده آب توت
و بپوشانند تا بپزند پس و آورده کشید بگذارند تا در آن ته نشین شود صبح آب صافی از آن بگیرند
چنانچه در دهن خل نشود و با یک فن سفید بقوام آورند شربت و دو اوقیه و این رب و شراب قابض و
مطفی حرارت خون و قاطع صفرا و راجع و مانع ریختن مواد اند سحلی و زبان غوغه بان با وج محلل
سود و مقوی حلق است و چون هست درم ریشه توت را با سه اوقیه انجیر زرد در نود و مثقال آب
بپوشانند تا به نصف رسد صافی نموده شامند سهیلی قوی است از برای خلط سودا و غریک شربت
و عصاره برگ توت بجهت گزیدن هیوم نافع تو ابل اصطلاح است از برای او و به یالسه که در
اطعمه کنند مانند زیره و دارچینی و کشمش خشک و غیره با توت و در می اسم فارسی است و بیونی
ار و سیم و لعربی نیز چنانند نبات اورا برگ دراز و بی ساق و شاخهای او سبز و صلب
و باندک خاری ریزه و شکرش در غلا با رب یک و لطیف و شمش از حدس کوچکتر و اندک بهین سبز

جلد اول نسخ دوار التودیرین و تعریف توتیا

وزر و سفید میباشند ولی تندی و در اصفهان قدوم و گونید و سرخ او را قدومه گلگون و او غیره است
 پنج خوراکی است که میگویند که نوشته که حقیر نبات هر دو را مستاده نموده است و هر دو در
 آثار قریب بیکدیگر اند و در دوم گرم و در اول تر و محرک باهش و جستن برودت و اشتا و سرخ
 کردن خسار و صاف نمودن بشیره و دفع مواد سوداوی و تصفیه صوت و سعال و موی و
 میسوی و مطبوخ آن در شیر جستن و شستن و در نافع قدرش را پنج گرم و بدین
 سرخ است و نبات آن قابض و غایت روح است و دوار التودیرین از تالیف آن مرکب می
 و سمن صافی کتیده بشیره و صوت است صفت آن تودری گلگون تودری زر و از هر یک یک شکل
 در شیر کافور و سمن تبریز و پودر سمن بهین سرخ و نوجان و جلیل و اجینی از هر یک یک شکل و اصل
 نبات سفید یک و قیبه طبی اضافه نموده بنوشند نافع باد و توتیا سی و صعب از دو دایمی فایست
 و بیوفانی شقوق است و آن معدنی و مصنوعی می باشد و آن صاحب تحفه المومنین حکیم میر محمد بن
 و دیگر آن نیز در باب توتیا نوشته اند اکثرش بی اصل است و نایبش آنکه معدنی را سیه قسم گرفته اند یکی
 شبیه به پوست تخم شتر مرغ که بر چوبی مثل یک ظاهراً باشد و گفته که بهترین قسم است و یکی زرد
 و یکی کبود و شفاف و آن غلیظ تر از همه است و شهبو توتیا می باشد و توتیا می یک و در غایت حد
 است اما دو قسم اول که سفید زرد باشد ظاهر است که معدوم از دو و قطع اسیر و شیخ که لغاری
 روح توتیا و بند می جستن نامند باشد و سوم از سمن بهین است آورد و چند قسم دیگر نیز گفته اند
 اند چنانچه در تحفه و غیر آن تفصیل مذکور است و تحقیق آنست که توتیا می کرمانی که انابادی و حالک
 نیز و بند می که بر سر سنگ بهری می نامند و دومی است که در کرمان که معدن است و در وقت
 که ختن سنگ آن بعمل می آورند بدین طریق که در گور آن که در طبقه می باشد و بند و بر آن جا
 آتش کردن میکند از نمد مثل اجاعه و از خاک سپنده که در عرف انداخته است می نامند و بعضی
 بدان سبز میگویند خاک مسطریه و خیسانیده و خوب برشته و ورزیده از آن شمشه و قلمه های است
 بشکل خیار شنبه و در که دوسران اندک رنگ طول آنست که شنبه باشد می نامند و خشک نموده
 در آب نمک غوطه میدهند و باز خشک می نمایند و آنها را در طبقات کوره مذکور است و چلیپا خوانند
 می چینه و سنگ سرب را که تازه از معدن برآورده اند میگردانند تا دو و آن بر آنها پیچیده کرده

تعریف توتیا و دستور غسل آن

جلد اول

۹۹۴

و ضایع نشود و چون بعد مدتی یافتند که قدری متحد و دوبر آنها انعقاد یافته آن شمشه را بر می ریزند
و شمشه دیگر بدستور بجای آنها می چنید و همچنین پس آن شمشه مسعودین و دور با شمشه
میشکنند و دو دایمی معقود را که بشکل قلم و انبویه و سفالک است جدا کرده نگاه میدارند و با طرف می بندند
ششیده شد که بدستور مسطور از سنگ روح توتیا نیز در چین گذارند و حاصل آورند و خاصیت بسیار دارد
نوع دیگر آنست که کوره آنرا بشکل تنوری سترنگ بلند میسازند و در زیر آن جای آتش می گذارند
میکند از دروازه پایین تا بالای دیوار آن نور میخیزد و سفالین بدستور کور نصب میکنند و سنگ سبز
در زیر آن تنور آتش قوی میگذارند تا با نهار غلیظی که از آن صعود میکند بر میخیزد و منقذ گردد و
چنانچه دریافت و آنچه بر این منیها هیچ غلیظ و انبویی میباشد و آنچه بطریق کور در حوالی کوره و دیوار
آن چسبیده شده است و تراشیده جمع میکنند آنرا توتیا که دینا شد و با چوب و انبویی که شمشه است
بفکر آرد و رنگ آن خاکستری و صدای آن مثل چینی شکسته میباشد علی و خالص و ناصاف آن
منقوش است اقسام آنرا بدون تفصیل احتمال جایز نیست بدانکه توتیای هندی ستمی در اکثر احوال
آنچه آن قدس سره و اکثر مواضع ضبط فرموده اند همین است نه توتیای خضر حار و احوال
هیچون از کرمان یکباره برده و از آنجا بپند و ایران میریزد مشهور بصری گشته و الا در بعضی
و امین الدوله ذکر نموده که توتیای بحری نیز میباشد و آن سنگ سفید است و بیش از بیست ریزه
بباشد و جالینوس توتیا را در اول سرد و در دوم خشک داشته و مغسول را بار و محفوفی لرفع
و شش آن لطیف تر و معقوی چشم و حافظه صحت آن و مانع از اخراج مواد و جهت تقویت روح
با صره و قرح چشم و قضیه عانه و مقعد و سر طایف متحرکه و جراحت بینی و سایر اعضا و اندام
قروح و بار و غن و جهت التیام جراحت عصب و تشفط و طوبات و قطع نفث الدم و نزف الدم
و تقویت معده مستخرجه است قروح طاهری و باطنی شرابا و ضادا و اکثر امراض عین و اکله و شش
آن جهت حرقة البول و حمل آن جهت سیلان رحم نافه و مولد سرد و مصلح آن غسل و قدیر
شرش تا نیم شغال و قندیزی آن قاتل بدیش بوزن آن ساد و نصف آن توبال الخافس مغسول
و گویند مرششنا و افلیس با بل افست و امراض عین بستمی غیر توتیای هندی اخضر است و مراد از
توتیای هندی توتیا سفالک است که بهندی که بریزد و دستور غسل آن بطریقیکه مسعودین

جلد اول دستور غسل و توتیا و طریق تشویه آن

۹۵

سجری در حقایق اسرار طب ذکر کرده آنست که بکیرند توتیا را و با آب صلا بیک کرده و سحی بلنج نموده پس
 آنرا در پیاله کرده آب بر آن ریزند و بر سم زنند و در پیاله دیگر کنند و در و آنرا دور کرده آب را
 بگذارند تا ته نشین شود و آب آنرا بسج علقه دور کرده ته نشین آنرا باز آب سحی کرده در پیاله کرده
 آب بر آن ریزند و بر سم زنند و در پیاله دیگر بکنند و در و یک در پیاله اول باز دور کرده پیاله دوم
 را بگذارند تا ته نشین شود و بهین دستور سه مرتبه عمل نمایند پس ته نشین آنرا خشک کرده استعمال نمایند
 و بعضی گفته اند طریق آنست که توتیا را سحی بلنج نموده در کینه کتان مستهلل نسج کرده و کینه را
 در پیاله چینی گذاشته آب باران بر روی آن کوه حرکت دهند تا رقیق و لطیف آن بیرون آید و باقی
 ماند در صره رمل غلیظ و وسیع آن پس آن آب را در پیاله دیگر کرده بریزند بر آن کینه آب باران
 مرتبه دیگر آنچه اول مرتبه بعمل آورده این مرتبه نیز بعمل آورند و آنچه در آب برآمده بر روی آب
 اول ریزند و بر حرکت دهند و در پیاله دیگر ریزند پس دیگر در ته پیاله ماند دور کرده و آنچه در پیاله
 دوم ریخته اند بگذارند تا ته نشین شود و آب آنرا بسج علقه گرفته و ته نشین آنرا خشک کرده بکار
 برند و بعضی دیگر طریق غسل آنرا چنین مقرر کرده اند که توتیا را کوفته بخیه مخلوط با آب باران نموده
 حرکت داده آب را در پیاله دیگر ریزند و آنچه در پیاله اول ماند باز صلا بیک نمایند پس در پیاله
 نموده آب بر آن ریزند و حرکت دهند و در پیاله دیگر ریزند و در و آن باز بسایند تا دیگر در ته
 کاسه چینی نمایند پس بگذارند توتیا را تا ته نشین شود و آب بالا ایستد آنرا دور کرده توتیا را
 خشک نموده بکار سه طریق تشویه توتیا آنست که آنرا با آب بسایند و قرص نموده در آتش
 نرم بر روی سفال گذارند و بگردانند تا خشک شود و مشوی آن لطیف تر است و معوق چشم
 و حافظ صحت آن و مفصول آن مجفف بی لذع است و دستور بر خوردن توتیا آب غوره بکیرند
 توتیای کرمانی کوفته بخیه نرم بسایند و در ظرف چینی یا شیشه در آب غوره که خوب صاف کرده اند
 بخیسایند و تا نه روز بر روز آب غوره را تازه کنند پس از نه روز که کر آب غوره صاف تازه
 پرورده باشند بر روی سنگ سماق اندازند و آب غوره که خوب صاف و بی جرم باشد و با
 برف و یخ سر کرده باشند با بستگی بسایند و چون خشک شود باز آب غوره سرد نموده اندک اندک
 بر آن ریخته بسایند تا آنکه بجایت نرم سوده شود پس بسایند خشک نمایند و در ظرف شیشه نگاه دارند و بخورند

فصل در ذکر نسخ جنوب و توتیا نندی

بکار بر صنعت توتیا نندی که توتیا نندی حضرت است که مسال فلهای باریک تنگ کرده ریزه
ریزه مقدار نصف با طلا نموده و باربع و ثلث وزن آن زاج سفید و بعضی بجای زاج کبریت مفرج
نموده و در یک مغالی کرده و در یک را بند نموده اطراف آن را بگل حکمت گرفته زیر آن آتش
بسیار ملایم میکنند تا زاج و یا کبریت بند ریج سوخته شود و چون دانستند که تمام سوخته شد فرو
می آورند و در یک را کشاده و آنچه پس سوخته باشد جدا کرده نگاه میدارند و تخته را باز باراج
و یا کبریت بهمان وزن مفرج نموده و در یک میکنند و بهمان نحو میسازند و همین عمل را مکرر نمایند
تا تمام سوخته شود و پس سبهای سوخته را در آب بسیار حل کرده و در حوضی می ریزند و سه چهار روز
میگذارند تا متعفن گردد و پس هم زنند و زما فی میگذارند که در وی آبی ته نشین شود و آب سبز
بالای آنرا گرفته و در ظرفی نگاه میدارند باز روز دیگر بریزند و آب سبز بالای آنرا میگذارند
و در آب روز اول می ریزند همین عمل میکنند تا دیگر آب رنگین نشود پس آنرا در یک مسی میگذارد
میچشانند تا غلیظ گردد و پس در یک کلی جوین میدهند تا خشک شود و پس در یک را فرو آورده
از میان آن برمی آورند و اگر بر نیاید در یک را شکسته بر می آورند فصل در ذکر نسخ جنوب
توتیا نندی حب توتیا که جهت آتشک نافع است صنعت آن توتیا نندی حضرت است
کات نندی مرد اسنک از هر یک غیرم طبله رنگی سیاه یکدم و آب لیموی کاغذی یکشمار
سختی بلین نموده جنوب بند ندرجی بقدر ماشی و در سایه خشک نمایند شربتی یکجذب شور بای
لکونیت و یا آب لیمو سائیده بر موضع زخم طلا نمایند ایضا صاحب توتیا جهت آتشک صنعت آن توتیا
نندی بهار رنگی از هر یک در شقال یکپور چهار رتی قر فعل نسبت و یکدانه فوغل و کنبی یکدانه
جسیم اجزار در یک یکصد و یک لیمو کاغذی سائیده جنوب بند ندرجی بقدر نخودی پورک شربتی
یکجذب هفت روز و اگر راحت باشد یا آب لیمو یا آب خالص سائیده نیز طلا نمایند و غیره نان و شیرینی هر چه
خواهند بخورند حب توتیا به نسخ دیگر جهت مرض آتشک صنعت آن نیله تهو تهامیک توله پوست طبله
کاملی سه توله بردور و دوازده پاس متوالی آب لیموی کاغذی صلایه نموده بعد از آن جنوب
بند ندرجی بقدر نخودی شربتی یکجذب آب لیموی کاغذی فرو برند و اگر زخم بزرگ باشد قدری
از آن حب را با آب لیمو سائیده بر آن باندند حب و یک توتیا نندی یک توله طبله سیاه

و توالت حب السلاطین و دانه هر سه را با پنجاه عدد آب لیموی کافوری ساییده خوب بنهند و بجز
بقدر نخودی شربت یک پیمانه آب لیمو بخورند و سوده کچک با آب لیمو بر زخم طمانند و و التوتیا
جست آتشک و جذام و قروح خفیه نافع و مجرب صنعت آن بگردد یک عدد لیموی کافوری و از میان
برند و یک سرخ توتیا می بندد و بسوزانند آنقدر که خاکستر گردد و در یک حصه آن بنشیند و بر
کند تا تمام آب آن مکیده شود پس حصه دوم را نیز بکنند و بالای آن یک پیاله شور با از هر گوشه
که باشد و اگر گوشت موجود نباشد و یا بخورد مانند بعضی شود و ماش یعنی منک را با برنج خوش
و نهند تا خوب بپزد و مبر است و صاف نموده با اندک نمک و پیاز بکهار داده نیم گرم بیاشامند و در
بکهار در ماش ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی پس قه آور و بعضی را بشت و بطوبات غلیظه از همه
زرد رنگ دفع نماید و اسهال نیز کند همان نوع اخلاط و ماده در زخمین بعمل آورند انشاء الله تعالی
شیفا حاصل میگردد در نوع علت که باشد فصل در بیان ذر و راتیکه اصل و عموم
و رانها توتیا است و در و رانچه قروح چشم و باد سبل و جرب را سود دارد و صنعت
توتیا می گردانی مفصول شیخ محرق مفصول نبات سفید از هر یک بخورم انزروت سفید پرورده
شیاف مایه از هر یک می نیکو سخی نموده استعمال نمایند و در نسخه دیگر این ذر و رانچه
شیاف مایه از هر یک نیست و در و ریکه و معه و جرب را سود دارد و در و رانچه چشم بفرایند
و پیر از موافق باشد صنعت آن توتیا می گردانی است و درم بلبله زرد و صبر زرد و دار فلفل زرد و چوب
از هر یک یک پیمانه فلفل سیاه و درم کوفته نیمه چون سدره بخار بزند و در و ریکه نام
است از جهت در چشم کهنه و سدری و آب رفتن از چشم صنعت آن توتیا می مضول ثلث است
سفید آب فلفلی مساوی کوفته نیمه و در و رانچه و شیافا تیکه اصل و عموم در آنها توتیا است و در
اشین ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی فصل در بیان مریض توتیا می مریض توتیا
که جهت جراحات قضیب سودمند باشد صنعت آن توتیا می درم صلا که کرده با موم زرد و غیر
مستعمل بوزن آن و در و ران کل سرخ یک عدد درم درم که اخته مخلوط کرده در باون سبز
بالند تا یکسان شود و استعمال نمایند و در نسخه دیگر و ران کل و موم زرد از هر یک یک پیمانه درم
مرهم دیگر که جراحات قضیب نهایت مفید است و بنمودی با صلاح می آور و صنعت آن توتیا می

اگر بانی پوست تخم مرغ مگلن کاغذ سوخته از هر یک یکجز و مراد سنگ یکجز و نیم انزروت سفید دم الاغ
 از هر یک دو جز و کوفته بخیته با موم بروغن گل که اخته بدستور مرهم سازند و در نسخه دیگر زاج سوخته
 یکجز و داخل است مرهم دیگر که براحت قصب را در دور روز با صلاح آورد و صفت آن قته توتیای بند
 مازوی سبز از هر یک جز و قته را در داون چوبی باب کرم نرم سازند و از پارچه نازکی صاف کنند
 و قدری سیاه را باب دمان کشته توتیا را در سفال آب ندیده بریان کرده با ساراد و نیم مکره
 و از حریر پنجه موم سفید غیر مستعمل در روغن گل سرخ یا روغن کنجد که اخته او ویرا بان داخل کرده
 در داون بسته بالند یا کیسان شود پس اول مرتبه محل زخم را باب نیم کرم که در آن برگ خا و صده
 جوشانیده باشند بشویند اما این مرهم را وقتی بگذارد که مراد تخفیف قروح باشد مرهم توتیا به نسخه
 حکیم لطف الله صفت آن توتیا مکی صافی را پنج غلک البطم انزروت از هر یک هفت درم و زیت
 رومی چهار درم موم شانزده درم روغن زیتون یکصد و پنجاه درم موم و زیت را در روغن بگذارد
 و صمغ را حل کرده داخل نماید که کیسان و مرهم شود و در طرف چینی نگه دارند و بکار برند مرهم توتیا
 که جمیع قروح اعضای عصائی مخصوص قروح رطبه قصب و افشین و عجان مسدود معده را بنیاید
 مفید است صفت آن توتیای کرمانی مغسول صبر قوطری انزروت سفید کنده شادنج مغسول
 پوست درخت غوب سوخته شب یا فی زاج محرق مازوی سبز گلنار فارسی افاقیا اجزا مساوی کوفته
 زنجار نیم جز و اقلع رمان جامض و جز و مجموع را در روغن گل سرخ مرهم سازند مرهم توتیا و
 همین منفعت دارد و صفت آن توتیای کرمانی مغسول مازوی سبز از هر یک دو درم زاج محرق
 انزروت سفید از هر یک یک درم موم را در روغن گل سرخ که اخته او ویرا بان مزوج کرده
 مرهم سازند مرهم دیگر منقول از مجربات حکیم مهدی جهت کپه از منی که نهایت با وجع شدید باشد
 صفت آن توتیای هندی را با پیر کده بز سرشته بز زخم گذارند و بعد از آنکه دیگر مرهم برنج
 قدری روغن کشنیر بر زخم بچکانند تا خوب بشود مرهم دیگر سیاه الاثر و موجب جهت انگشت
 و قروح خبیثه صفت آن توتیای خضر هندی یکا شته کات هندلی سفید مغز تخم بنیدانجیر که کهنه فاسد
 نشد باشد از هر یک یکتوله توتیا و کات راسائیده و با مغز بنیدانجیر نیم ساعت خوب حل نمایند و صند
 الحاح است بز زخم بالند و شاد الله تعالی در دوسته دفعه صحت حاصل میگردد و دستور بالیدن آن

است که زخم را از پیک دریم و رطوبت خوب پاک خشک نمایند که مطلق در آن رطوبت نماند و مریم را بنمودی
 در آن نماند بخوبی که تمام جوف و اطراف آنرا فیر گیرد که هیچ جای میان آن و عضو صحیح خالی نماند و دست
 بنشیند و حرکت نکند پس حرکت نمایند و راه روند مانع نیست و تا زخم در زیر مریم باقی است مریم در آن
 چسبیده میباشد و بعد چاق شدن خود بخود جدا میگردد و احتیاج به تبه دیگر نمیشد الا نادوق بال
 معرب از تقال فارسی است و آن چیزی است که از مس آن تفتند در صحن کوفتن آن ریزد و از مطلق از
 مراد قتل مس است و بهترین آن یا بل بسیار سی سفی و براق و قوی است که قبر سی نماند و در سیم گرم خشک
 و ملطف و جالی و جیت جرب و حله و سبیل و قلع بیاض و منع زیاده شدن قروح خبیثه و التیام قروح چشم
 و خشونت اجنان و بردن گوشت زیاده صلیح احاط و آشامیدن مغسول آن با عسلک بطلم یا در کندم
 با صمغ عربی سبیل قوی بلغم و جیت استسقا و اخراج ما و اصفر نافع و زیاده آن باعث سسج و قروح
 امعاست و نماند آنرا استعمال نباید نمود و دراضده و مریم و آب مغسول آن در نهایت لطافت و جود
 می باشد و تو بال الجدید در چهارم خشک حالبس سهال خون مانع خفقان و زورب و ضعف با و در
 خواص قریب بتو بال نحاس است و چون در لبه لبته در جای نمناک خصوصاً تحت خیمه های بقیه بگذارند
 زعفران میشود و آن بجهت بردن جرب عین و جلا و صحت آن و باربع آن نوشا در جیت دفع بیاض
 و سبل آن نموده است و باینکه در غسل محلل او درم است باب التیام مع الیاء الممتنانه
 تیزاب فاروقی که اگر کار دی در آن اندازند فولادش گداخته شود و دو دسته درست بماند
 صنعت آن بگونه نشوره قلمی دوباره و بوزن آن زاج سفید و ربع وزن شوره نوشا در یکجانی
 و این جمله را در هم صلا کرده در قرح و انبیس تصعید کنند تا تیزاب بچکد و باید که از طلوع صبح تا وقت
 زوال آتش معتدل دهند که در کیاس قرح سرخ شود و بعد از آن انبیس دودی پیدا کند و سرخ شود
 و بگذارند که اندو و سفید شود چون سرد شود فرو آورند حکیم میر محمد مؤمن گفته که تیزاب فاروقی مستعمل
 ضاربان است و جدا کننده طلا از نقره است که با هم مخلوط باشند چون گداخته در آن ریزند و باید که سه
 چندان مغشوش باشد و در زجاج طین آتش ملایم بجوشاند و قطعه مس در آن اندازند و نقره از طلا جدا
 شده بر بالا آمده بر مس ملحق میگردد و طلا خالص نشین میشود و در امور محالجات جیت بردن گوشت
 زیاده و بهین و برص و حله و جرب غیر متقدم و رفع آثار جلد مستعمل است و در بعضی حال کمیاب میشود

صفت آن پنج سپاه دوجز و او را باد و جز و شور بسیار صاف نموده قلی سائیده بقرع مطین ازین
 تفطیر کرده و یا در یک یک خاکستر با قرع غیر مطین بپاشند و گویند چون در قرع زیت ریخته ازین
 بعد ثلث قرع اضافه نمایند و تفطیر کنند زیت را بکمال سیاه و مطین را بقرسی بخیار نمایند بری و بپاشند
 سیاه باشد و هر یک آن زو ماده و بری آن غیر چمنیز و برک و بارس کوچک تر و در تنگابن دیو بخیار
 نامند با سمیت بسیار گرم و تند و محلل قوی و ضا د آن در رفع خال و تالیل نافه و شیرین افحال
 قویتر از شیر استانی است و تازه بستانی در اول گرم و در دوم سرد و بری و کثیر غذا از سایر میوه ها
 سریم الا سحر و مسکن جرات و تشنگی و معرق و طین و طبع و سهل برقی و کاسر قوت غضبی مبرودل و مسمن
 بدن خصوصاً چون چهل صباح با قدری انیسون تناول نمایند و تسعین عدیل ندارد و مفتوح سد و متوق
 جگر و دافع سده و درم طحال و بواکیر و عسر لول و بزال کرده و خفقان و ریلو و سعال و در سینه
 خوشنوت قصیده و با گردان خوردن جهت امان از ضرر سموم قتاله و با سداب آب مناب
 شقاق و با بادام پوسته مصلح بدن و زیاده کننده عقل و جوهر دماغ و تازه و خشک آن با
 قرطم و بگدا و نیم بوره ارمی و سهل قوی اخلاط غلیظه خشک آن در دوم گرم و در اول سرد
 و بر صمغ مراتب مذکوره ضعیف تر از تازه و معطش و تقیل و طین و دافع سواد و خنده بطرف ساقا
 حله و لهذا اکثر آن مولد قلی است و با منکر در گان جهت معتادین و کینه و صابان بیست طبع
 و قتیح مجاری غذا و تسعین بدن و گردیدن عقرب و دفع سورت ریاچ موثر است و ضا د آن با آرد گندم
 و جو منفع و محلل و درم با کوش و دله با و با پوست انار جهت دس و با زاج جهت قروح ساق و با خردل
 جهت خارش گوش و دوی و با بوره ارمی جهت سق و امثال آن و آب مطبوخ آن با حلیه جهت سینه
 و ریه و با سداب و انیسون جهت ریاچ و سد دافع و سوخته آن در سفید کردن دندان و بیدار و متوق
 لته و قاطع نرف الدم و با بوم روغن جهت شقاق که از سر به هم رسیده باشد و حقه آن با سداب است
 مفصل پیست و انجیر بارس طین و جاذب و با تر یا قیه و ضا د ریخته آن جهت خازیر و تقه و صفت
 و نمک جهت قروح و با عسل جهت گردیدن سنگ لیوانه و با گرسنه جهت گردیدن این عسل و طلاهی
 آن با یک ششخاش جهت اخراج استخوان شکسته ریزه شده موثر و شیر انجیر سهل قوی و خطر
 ناک و منجمد کننده کل دائب و آب کفنه کل منجمد است و اکثال جهت نزول آب و حمل آن با زرد

جلد اول فصل در بیان نسخه شراب تین

۱۰۰۱

تخم مرغ و موم در حیض و منقعی رحم و منجیحین و ضاوان باطله جهت فقرین بار و دوا بر وجهی جالب
 متفرج و قوی با و کلف و بهی و طلائی آن جهت گزیدن هوا و مسک و یوانه و سنون آن جهت دندان
 متاکل و درد آن و با پیچیت قلع تا کیل مفید و برگ تازه آن جهت گزیدن مسک و یوانه و جهت
 الدیام جراحات و خشک آن با مسکه جهت نقشر حله و طلائی آن با آب جهت ریختن بر روی طبع آن
 استخوان کوفت یافته نافع و سایر اجزای آن را فی الجمله نقعی در صرع و جنون و دوسواس و ترس
 قوی ترست چون انجیر را در سرکه نه روز بخسینند و هر روز پنج عدد آن را با مسکه آن بنوشند
 و بعضی را گویند ضاوان مانند جهت تحلیل سپرز موجب دانسته اند و چون با مسک و ای آن مغز گردگان
 گویند روزی بیست مثقال آنرا بخورند با خاصیه اطلاق میدانند و موجب است و مسکه را ضعیف و خشک گردگان
 و صغیر و انیسون و صغیر انجیر تازه و سیبجین و شربت ترنج و ریاس و بدیش در او و سیبش و سیبچین
 و قدر شش از خشک آن تا سی مثقال و از تازه آن تا یک طل فصل در بیان شراب
 شراب تین شراب تین مبین و کثیر الغذاء و سمنین و ملین طبع است و موجب مان از ضرر سموم
 و اللف از زمین است صنعت آن بکند انجیر زرد و زرد خشک و یکین آنرا نیکو شسته در پنج من آب جانی
 یک شب بخسینند روز دیگر بخسینند تا آب بقیع رسد فرو آورده ببالانند و یک طل و نیم غسل
 سفید داخل کرده بقوام آورند شربت تین مسکه و قوی شراب تین مسکه که سید اسمعیل در ذخیره از لری
 تقویت ماه ذکر کرده صنعت آن انجیر زرد و خشک و ترنج و سیبچین و درم اول مرتبه انجیر را بشویند و در
 مقدار آب که چهار انگشت از روی دی بر کرد و بخسینند و اگر زمستان باشد سه چهار روز و اگر تابستان
 باشد یک شبانه روز و اگر بهی و خریف باشد دو روز و یک شب و بجای کرم بگذارند تا آب قوت انجیر را
 بستاند پس آنرا بجوشی با حله داده ببالانند و آب طبع خود صافی نموده را در دیگ سنگی بکشد و هموزن
 آن غسل سفید خوشبو می صغی داخل نمایند پس بکیند تخم بلهون و قودوری گلگون و قودوری و از هر یک
 دو درم و نیم بخیل سه درم و از صغیر سیبچین با جوز بوا دانه اصل بوا از هر یک یک درم همه را کوفته در
 کیسه گتان کشادی کرده چنانکه لث کیده خالی باشد و سر آنرا تحکم بسته در دیگ بکشد و بپوشانند و بهی
 صره را ببالند و بختارند تا صره از دار و فارغ شود و شراب بقوام آید پس سر و آورده سر و کرده
 نگاه دارند شراب تین مسکه مسطور در جای صغیر این الیاس نافع از برای نه و سعال مین

جلد اول نسخ شراب تین و لعوق تین

۱۰۰۲

و وجه ظهر و کلیه بار و ده صنعت آن بگیرند انجیر سفید خشک کرده کین و در پنج من آب صافی بپوشانند تا به نصف
رسد پس از آتش فرو آورده ببالانند پس هر طلی از آن طبع یک طل غسل سفید خوشبوی
مصفی داخل نمایند و بگیرند و در چینی سیلابی قریب غلجیان از هر یک یک درم زعفران یک درم سوسنی عطران
باقی او و پیرانیم کوفته در کیسه تن کشاوی کرده سر آنرا محکم بسته در آن اندازند و به پزند و لمحه
کینه ببالند و بپاشند تا بقوام آید پس از آتش فرو آورده زعفران را بگلایا سوده در آن داخل نمایند
و چون قدری سرد شود صره را نیکو مالیده بپاشند و دو کنند و شراب را در ظرف چینی یا زجاجی
نگاهدارند و در نسخ شقایق انجیر و من و سنبلیطی نیز داخل است شراب تین دیگر که ربو
و سعال خفیف و ده رافع باشد و باه را قوت دهد و سینه و طبع را نرم کند صنعت آن انجیر سفید رسیده
مویظاتی بیدانه از هر یک دو طل بنجین صند درم در دو من آب جوش دهند و ببالانند و با دو
عسل صاف باقیانند سحری بقوام آورند شربتی ده درم شراب تین دیگر که طبع را نرم کند و اند
و قوت از رافع بود و رایج را دو کنند و پیرانیم را موافق باشد صنعت آن بگیرند انجیر زرد و زرد خشک کرده
یک من و بسوزند و در چهار من آب به پزند تا به نصف رسد پس فرو آورده ببالند و ببالانند و فایده
نیم من در آن داخل کنند و بجوشانند و در چینی جوش صره که در آن بنجید و غلجیان کوفته از هر یک
یک درم باشد در آن اندازند و لمحه یک کینه را ببالند و چون بقوام آید فرو آورده سرد کرده در ظرف
چینی نگاهدارند شربتی دو اوقیه شراب تین نیمه اطباء میهند منقول از ترجمه با هر جهت در دگر
و در دگر ده و مثانه و رحم و جگر و مخص و ورم سینه و عرق انس و لغت الدم و ربو و فوان
و خفقان و قریه امعاء و تباهی و گزیدن هوام و مفاصل سفید صنعت آن انجیر زرد و زرد خشک کرده
رازیانه از هر یک یکصد و پنجاه مثقال در آب بنیابند پس بپوشانند تا به ثلث رسد پس صافی نموده
شیره بر گل سرخ تازه سه صد مثقال قند سفید شش صد مثقال داخل کرده بپوشانند تا بقوام
آید و یکصد و پنجاه مثقال سوسنی سوده که اول بگلایا تر کرده باشند و به پانزده مثقال روغن گاو
چرب نموده داخل کنند و از ده مثقال تابست مثقال استعمال نمایند لعوق تین منقول از
بیاض قریا دین بسط میرزا محمد قریح که بانشی که در انجیر صبرات خود را کرده اند سه سال صفا
کند و سرفه خشک نافع باشد صنعت آن انجیر زرد و زرد گاو زبان سه درم عسل بستان از هر یک

جلد اول نسخ مائتین و مخلصین و مطبوخ تین و تحریف تیواج

۱۰۰

و ده دانه گل مغشبه پنجم جو شاییده با لایند فلوکس خیار شنبه پشت درم ترنجبین ترسانی با زده درم و آن
حل کرده صافی نموده و روغن بادام شیرین بکدرم داخل نموده بنوشند میفرمایند که صواب است
که این دو او مطبوخات مذکور شود و با هم مطبوخ تین سهیل سمن شد مائتین تنگی نفس و ریه و غیره
بلغمی را سود دارد چون چهار اوقیه آن را با یکدرم روغن بادام شیرین بخورند صفت آن انجیر زده
دانه منویطلفی منقعی از لوی یازده دانه عناب سستان از هر یک سی دانه پرسیاوشان سه درم اصل
السوس خراشیده نیم کوفته هفت درم تخم خطمی تخم خبازی از هر یک دو درم حله را در دو رطل آب بکوبند
تا بیک رطل رسد بالند و صافی نمایند و بکار برند مخلص تین یعنی پرورده انجیر در سرکه نامح از برای
تخلیل صلابت سهر صفت آن بکشد انجیر زده خشک را و پاک بشویند به تخمیل که رطوبت و حریم
آن اثر نکند پس با رطوبت آنرا آشف نموده خشک کرده در سرکه انگور سی تند بنزدان
مقدار که چهار انگشت سرکه بر بالای آن باشد و بگذارند تا برسد هر صبح ناشتا یکدانه تا پنج دانه آنرا
با قدری از آن سرکه مطول بخورد و انجیر نیم رس و خام مخلص تین این فعل دارد و مطبوخ تین است
بر روز جمعی و نصف مواد بلغمی صفت آن انجیر زده از سه عدد و یا پنج عدد و شش عدد هفت متقال
لک منقی خام کثیر از هر یک سه متقال را زباید و دو متقال در یک رطل و نیم آب با کش ملاطیف نمایند
تا به نصف رسد مالیده صاف نموده قلیلی زعفران و آن حل کرده نیم گرم یا سه درم بکشد و بدو دفعه
بخورند و جهت الفال مقدار آنها را کمتر اخذ نمایند مطبوخ تین دیگر لی از آن قوی صفت آن
انجیر زده خشک پنج عدد و دو خام عدد شش شش عدد و یک خام یا پوست تازه و اگر نباشد خشک آن
ماشینند از هر یک هفت متقال گل نیلوفر خام از هر یک شش متقال کشیر برک گل شقائق از هر یک یک
متقال در یک و نیم رطل آب بکوشند تا به نیم رسد مالیده صاف کرده سه درم نموده بیک نخ یا پنج
بخورند و در نسخه دیگر گل نیلوفر کثیر و گل شقایق داخل دارد و اگر این را بطریق نفوس بخورند نیز خوب است
تیواج پوست درختی است شنبه پوست درخت چهار و گویند پوست درخت کسان العصاره و یا خطا
است و ظاهر اطالیه سفر باشد در آخر دوم گرم و خشک قابض بسیار تلخ و سفوف آن با دود است
چکیده و ربوب قابضه جهت اسهال نرسد با روکوب اسیر و قطع خون بواسیر و یا نیلوفر نیز به است
اسهال بواسیر و ضا و شرب که به است در سر از او را هم زخمو سئون آن جهت در روزان

جلد اول تحریف تیوج نسخ جوارش تیوج حب آن

۱۰۰۴

و تقوالت و نزله رطوبی و بخور آن جهت رفع و باطاعون عجیب اثر و بدست و جهت بواسیر شقاق
مقیده و در آن و در رحم و فرج آن جهت قطع سیلان رحم و حیض مفید است و نیم شقال آن
با یک شقال نیلوفر حبس سهال موجب است و قدر ترش تا یک شقال و مضر و رین و معطن و موش
التهاب حشا و مصلح کثیر و اوروپ فو که است و آنچه به تحقیق پیوسته غیر طالیسفر است و تیوج هندی
را بدست هندی کالا کورا نامند و گویند آن پوست درخت لسان العصاره است که در هندوستان
درخت آنرا که به بضم کاف و کشری و فتح یابی مثله استخوانیه نام و پوست آنرا که به کچهال یا که کچهال
بلسان ایشان پوست درخت را گویند و در خواص قریب است به تیوج خطائی که قشری است شبیه پوست
جنار و طبیعت آنرا سرد و خشک گفته اند در دوم یا سوم جهت بواسیر خونی نافع و مجرب و بسته اند به تیوج
چهار شقال و طریقه استعمال آن چنان است که هفت شقال آنرا نرم صلایه کرده بار و غن با دوام
شیرین برشته حب سازند و بخور آن چهار امیل نمایند روز اول یک شقال روز دوم یک شقال و یکدوم
روز سوم یک شقال و دو دانگ و همچنین بر روز یکدوم یک بغیر اند که بخور تمام خورده شود و غدار و
یک مرتبه وقت ظهر حلا و باز ده تخم مرغ روز پنجم مسکه تازه گاو با چلا و بخورند قطع بواسیر نماید مجرب
است جهت رعان اندکی از آن سوده در بینی نفوخ نمایند و اندکی با کلاب و صندل و کافور برشته
بر پاشانی طلا نمایند و جهت نفث الدم یک شقال از آن با مثل آن لویه التیس میل نمایند جهت منم
سیلان خون جراحت نرم سوده بپاشند و جهت حبس سهال و موی با شیر و تخم خرفه بریان نیم شقال
آنرا بپاشانند و مضر و مصلح بنز و طونا و روغن بادام است جوارش تیوج حب آن جهت
اسهال و موی بواسیری و نرف الدم از عضو که باشد مفید صنعت آن تیوج خطائی شقال
پوست بچ انجبار که با سوده طباشیر مر و اید یا سفته صلایه کرده از هر یک یک شقال گل مختوم دم الاخوان
کثیر از هر یک نیم شقال و ویکه کوفته بنجته با سوزن مجموع او ویه شربت سید به شیرین پاشند
حب الاس یا انجبار بر شند و چون که قوام آوند و اگر در مزاج حرارت بسیار باشد با شربت سید به
ترش شربت نیم شقال با شیر و تخم خرفه خوشنیش حب تیوج حب آن جهت امراض مذکوره نافع است
صنعت آن تیوج خطائی پوست بچ انجبار از هر یک یک شقال مر و اید یا سفته بسد محرق مرجان
قرمزی که برای سمی دم الاخوان کثیر اطمین مختوم طین غستانی فادر هر معدنی از هر یک نیم شقال

جلد اول نسخ سفوفیواج و مرهم تیواج کتاب الشفا المشتمل علی التامع الحین الملهه در تعریف

۱۰۰

اجرار بر تنک سماق نرم سوده سازد و به کوفته بچینه باب برک بازنک سرشته محبوب سازد و اگر خواست
 بطریق سفوف نگاهدارند شربت کیشقال آب خالص یا آنچه مناسب باشد فرو بردن سفوف تیواج
 جهت اسهال بواسیر نافع صنعت آن خطائی یکدم کثیر اندر دم گل نیلوفر و دودرم کوفته بچینه سفوف
 سازد جمله شربت است مرهم تیواج جراحتهای قضیب خضیه و فرج را نافع است صنعت آن تیواج
 خطائی پوست بلیله زرد شیخ محوق توئیا سی کرمانی شیر خشک خراسانی از هر یک کیشقال مردونک
 ده شقال بازوی سبزه پنجه و سفید آب قلعی بچیشقال صبر سقوطری طلق مجلوب مرجان سفید از هر یک
 سه شقال فیون نیم شقال صابون عراقی قدری موم زرد و غیر مغسول روغن گل سرخ روغن چم
 صنغان از هر یک بقدر کفایت موم و صابون را در روغن بکازند و سازد و به کوفته بچینه خوب
 بان بسپارند و مرهم ساخته استعمال نمایند کتاب الشفاء المشتمل علی التامع الحین
 الملهه تعریف سی و باه مانند آن حیوانی معروف است و پوست آن در گرمی قریب بسهمو جهت
 مبرودین و مرطوبین و طول طبع زنده و مذلول آن جهت درد مفاصل و طبع زنده آن قوی
 تر است خصوصاً که در زیتون جوشانیده باشد و جهت تعقد و صلابت مفاصل نافع و باعث
 راه رفتن اطفال و رفع عیاء و شامیدن کیشقال از ششش آن که خشک کرده باشند باب و شکر
 ربو و سرفه و طلائی آن با پوست سوخته تخم مرغ جهت دار التعلب محرب و پیه آن جهت درد
 گوش و باروغن زیتون و امثال آن جهت نفوس و دروهای بارده و سقوط زهره آن با موم و زدن
 آن آب کرفس در هر ده روز یکبار جهت ابتدای جذام و زیاده نشدن آن بغایت موثر و گوشت
 آن جهت مبرودین و قروح حاره و تحریک باه و صاحبان استقامت و خاکستر پوست آن جهت سوزن
 آتش و نواصیر قروح حاره و تدبیر دست و پا به پیه آن نافع مضرت سر و پا و کاهشستن دندان آنرا
 منع فریاد کردن سگ محرب دانسته اند و مالیدن پیه آن بر چوبی و نصب کردن آن در موضعی از خانه
 اجتماع کمک بر آن است آب زدن طبعی تعلب مستن در آن نافع است از برای وجع مفاصل و تعقد و صلابت
 آنها و باعث سرعت راه رفتن اطفال است و رفع عیاء میکند صنعت آن بکیزند و تعلب زنده یا مذلول و زنده
 آن اقوی است و در آب خالص مذبت بجوشانند و طبع آن دوزیت اقوی است که زنده از کوفته
 و دست و پای آنرا محکم بسته در آب یا دوزیت انداخته نیز نافع است و در شتی کرده صالح است

جلد اول نسخ بنجر ثعلب باب الثانی مع الواو در تعریف ثوم

۱۰۰۴

گرم باشد علیل در آن نشیند تا سرد شود بنجر ثعلب است فایده او استرخا و تعدی و مسیج است و فی نافع صنعت آن
بگیرند ثعلب و همان قسم زنده دست و پایسته در آب نیت یار و عن کعبه طبع دهند و در صین طبع هر طرف را بشوند
تا بخار و قوت آن بیرون نرود و چون خوب طبع یافت و مهر شد مریض را بر چهار پایه که پایهای آن از زیر
بلند باشد و سطح آنرا از زیر آن بافته باشد بطرف علت بنجر آب انداخته و لحافی بر آن بپوشانند که سر آن برای
نفس کشیدن بیرون باشد پس در یک لسان بنجر پویشیده زیر چهار پایه برده اطراف چهار پای را می رسد و د
کنند که بنجر اصلا بیرون نرود و هوای سرد پس سرد یک را اندک اندک باز کنند تا بنجر آن بقدر مطلوب
بماند مریض برسد و عرق کند تا تمام بنجر گرفته شود و مریض همان قسم خوابیده باشد اگر بر مینه باشد بهتر و صبر
کند تا عرق بدن او خشک شود پس بس را گرم کرده بپوشد و بآید و اگر لحاف از عرق تر شده باشد
لحاف دیگر را گرم نموده از بالای آن بپوشد و لحاف تر شده را از زیر پاششگی که هوا زسد بر او نهد
و بدن را نیز پاره گرم نمود خشک میتوان نمود و اگر از کیده کفایت نشود مگر نماند با آب الشاء
مع الواو ثوم بفارسی سیر و بندی پس گویند و بر سی آن استقر دیون است و بستنی آن دو
قسم میباشد یکی بسیار دانه و یکی منحصراً بیکدانه و بقدر نیاز کو چکی و آن کمتر است و جمعی از البفارسی
سوسیر نامند و بر بخش بر نصف از برگ زرگرس و گلشن و بخشش بکچد و دوی و دانه و بزرگ مقدار و در
بوی مانند بستنی و بهتر از همه بستنی مشهور پودنه است در آخر سوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه محال
و در بول حیض و عرق و منف و جالی و جاذب و مجفف سلوبات معده و مفاصل و حرارت آن شبیه بارت
غریزی و ملطف و رقیق کننده خون و با قوت شریاقیه و خوردن آن با مرعات زمان و مزاج و احتیاط
حافظ صحت و رفع مضرت آبهای مختلف و هوای و بانی و بعضی آنست جهت گزیدن هوای و سنگ دیوانه
و تصفیه خلق و صوت و قطع اخلاط غلیظه و قوی ریجی و شیان و رنج و سپهر و ریاح و بیگاه و در بر و
محکم باه و مولد منی و در صحر و رین مجفف آن معطرش و جهت تپهای کینه و قروح شش و در معده
و مفاصل و رفع گرمی و سردی و در خلق مانده و رفع تشنگی که از بلغم و از سده ماسار یا با شند و
و نیکوئی از یک خساره لطیف غذا های غلیظه و جهت خنثی النفس و فایده و حش و تحلیس او ارم و حصاة
کرده و با تتراب جهت سم افی و دوام آن باعث سقوط موی سفید و رو یانیدن موی سیاه و با بنجر
و سداب و با مغز گز و گان قویتر از فادر و بر و مطبوخ آن بازیره و برگ صندل جهت تقویت دندان

تقریف ثوم و ذکر تریاق الثوم جلد اول

۱۰۰۶

و با شیر گوسفند و بعد از آن بار و عن تازه و بعد از آنکه با عسل سرشته باشند در تحریک باه فی عدیل اکثر
آن و عدم مراعات مزاج و کسب فصل محرق خون مضر بود پس در زنان حامله و شیرده و صاحبان زخم
و خنازیر و مولد مضری بسیار تند و مضاعف با صرع و میج امراض نایبه و منجر و مضرشش و مصلح آنست
پختن آن در آب با قلیلی نمک و اضافه نمودن روغن بادام و روغن کره و استمال کشیده و سکنجبین و آب انار
ترش و شیرین و امثال آن و شستن در طبیع برک و ساق آن جهت احتباس حین و اخراج شیشه و طلاء
آن با عسل جهت بخور بلیز و قوا و قروح و طبع سرد و خال آن و بهق و جرب متقبح و بابرک انحر سیاه
و زیره جهت گزیدن این عرق و با جند و روغن زیتون جهت جذب سم عقرب و با سرکه جهت تحلیل رطوبت
خلیطه و ورم اعضا و ضماد پنجه آن با شیر جهت کشیدن و مل و تصفیه محرق آن با عسل است از الزمک
خون منجر در سخت یک چشم و بار و عن بآن جهت دارالتعلیه و روغن که در آن سیر مکرر خوشانیده باشند
جهت جود خون در اطراف بدن و شفا فیکه از برودت باشد و جهت مفاسل و قوا و بلغمی و حج شرب با ضماد
نافع و غوغه با سرکه ترشی سیر جهت اخراج زلولی که در حلق مانده باشد و جهت دمج مفید و مضمضه
طبیع آن با کندر جهت در دندان بار و مفید و بدش پیاز غصیل و سیر محرقی و طلاء آن با نوشادر
جهت برص و بهق و بازفت جهت دخیل شستن ناخن و کجی آن و طبیع آن کشنده قمل است تریاق
الثوم در احادیث وارد است که این تریاق معروف است بدوامی شافیه این تریاقی است که حضرت
جبرئیل از برای حضرت موسی عم آورده در حالیکه فرعون ضیافت آن حضرت عم و قوم او شان کرده
بود و در جمیع طعامها سم داخل کرده موسی عم قوم خود پیش از خوردن طعام به یک بقدر برهنه
انین تریاق خورانیده از آن طعامهای مسموم متضرر نشد و این تریاق نافع است از برای سرفه کهنه
و تازه و لقوه کهنه و تازه و فالج کهنه و تازه و از برای دیبله و کنز و ورم شکم و در چشم و ریج سبل
و از برای شوره منقلب از برای در و پای نرس از بلغم خام و از برای ضعف معده و از برای امه الصبیان
و از برای فزع زمان استن در خواب و سلی که شروع به تقيج کرده باشد و زرد آب لطن که علت اشتقاق
از آن حادث میشود و از برای گزیدن جانوران سمی و گزیدن مار و عقرب و از برای جمیع سموم و اظلم
اکبر تر یقات است صفت آن بگزیدن سبب تانی متشبه بگز و اگر اشتکسته نرم کو بیده هر مقدار که خواسته
باشند و در پاتیلی کرده برافروزند و در زیر آن آتش ملایم و بریزند بر آن روغن کاه و آنقدر که از سم

بر کرد و بآتش ملائیم بپزند تا روغن را جذب کند و چون دیگر روغن را جذب نکند شیر کا و و یا شیر بز تازه دود شده
 به ستور روغن بر روی وی کنند و بآتش ملائیم بپزند تا شیر را جذب کند پس بکینیز شد سفید خوشبوی مصفی
 و بچوشانند و کف آنرا بگیرند تا دیگر چیزی از موم و روغن و دیگر در آن نماند پس آن سیر را در آن بریزند و بفرورزند
 در زیر آن آتش بسیار نرم تا با استکی لقوام آید پس بکینیز دوده درم شوشیز پاک کرده و بکوبند از غیر بختین و بچرخ
 قلع مثل آن برنجوش هر دو را نرم بکوبند و همه داخل کنند در آن سیطیوخ با عسل و غیره و بکوبند و آنرا مانند
 خنصیف یعنی چکان حال کویک بوده باشد بر آتش شمع دآورده آنرا سرد کرده در ظرفی کنند و محافظت نمایند
 از بخار و باد و ظرفی را که این به چون در آن میکنند باید که از سمن قبری چنانچیند و بچونرا در آن کنند و آنرا
 در جو یا در خاکستر دفن کنند و چهل روز بگذرانند که مزاج گیرد و این هر چند گفته تر شود بهتر میگردد و شنبی
 ازین تریاق بکنج دوست و دساعتی که ببرد باین کس از فیتی شدید و در حدیث شریف وارد است که چون
 یکماه از ساختن این دوا بگذرد پس آن نافع است از برای ضربان و دانهها و جمیع امراض که بمرکت آورده
 باشد از بلغم بعد از آن که فرا گرفته شود از آن بر نشاسته مقدار نصف جوزی و چون در آید ماه دوم از
 ساختن آن پس آن نیکوست از برای جمیع نافع با یکد که فرا گرفته شود از آن وقت خواب مقدار نصف
 جوزی و آن نافع است در نهایت از برای هضم طعام و هر مرضیکه بوده باشد در چشم و چون در آید ماه سوم
 پس آن نیکوست از برای مره صفرا و بلغم محرق و بجان هر علت که بوده باشد از صفرا و قلیقه فرا گرفته
 شود صبح ناشتا و چون در آید آنرا ماه چهارم پس آن نیکوست از برای نظم چشم و نفسیکه میگردد و در
 و حرکت میکند و میگردد در شب و وقت خواب و چون در آید آنرا ماه پنجم فرا گرفته شود روغن بنفشه
 یا روغن کنجد و فرا گرفته شود ازین دوا مقدار نصف عدسی حل کرده شود بر روغن مذکور و سوط
 کرده شود بان از برای صداع مطلق یعنی صداع دایمی که نبوده باشد از انوائب و چون بیاید آنرا ماه ششم
 فرا گرفته میشود از آن قدر عدسی سوط کرده میشود بان از برای صاحب قیة بار و غن بنفشه و جانبی که
 در آن جانب مرض است و باید که سوط کرده شود بان بر نشاسته اول روز و چون در آید ماه هفتم نافع
 است از برای یاج اذن هرگاه بچکانند و کوشش حال کویک حل کرده باشند مقدار عدسی از آن در
 روغن گل سرخ اول روز و وقت خواب چون در آید باین ماه هشتم نافع است از برای مره صفرا
 و مرضیکه در آن خوف اکله است چون آشامیده شود و آب مالیده شود با بر روغنیکه خواسته باشند

مرض برناشتا اول طلوع آفتاب و چون در آید بر آن ماه نهم نافع است باذن الله تعالی از برای سرد
و بسیاری خواب و بیداری در خواب ترس و فرح و فتنه فر گرفته شود باروغن تخم ترب برناشتا و وقت
خواب مقدار عدسی از این دوا در نسخه دیگر بجای سرد سرد است و چون در آید بر آن ماه دهم نیکو
از برای امره صفر که حادث میشود صاحب آنرا املیاد و تب باطنی و اختلاط عقل چون بگیرد از آن عدسی
با سرکه و سفیده تخم مرغ و بیاض مانند برناشتا با سرکه و فتنه خواسته باشد وقت خواب چون بگیرد بر آن
ماه یازدهم نافع است از برای امره سوداوی که حادث میشود صاحب آنرا فرغ و دوسواس چون فر گرفته
شود از آن مقدار نخودی باروغن گل سرخ و آشامیده شود برناشتا مقدار نخودی و آشامیده شود
وقت خواب پس بایده مقدار نخودیکه وقت خواب می آید مانند بغیر روغن باشد و چون برسد آنرا ماه دوازدهم
میدانند نافع از برای فالج که تازه حادث شده باشد و فالج کهنه چون فر گرفته شود از آن مقدار نخود
و باید که وقت خواب دلیک نایند هر دو پای او را بر نیت که نیک طعام در آن داخل کرده باشند و شب
دیگر هم مثل شب اول بر پیمیز کنند از سرکه و شیر و آنچه از شیر فر گرفته باشند و از بقول و ماهی و غیره
هر چه خواسته باشد بخورند و چون برسد ماه سیزدهم نافع است از برای دیدله خنده و بی خوابی
سرداریش خود باز بگردن چون بگیرد از آن مقدار نخودی و در آب سرد تازه حل کرده اول شب بیا نشاند
و چون برسد این دوا با ماه چهاردهم بیا نشاند نافع از برای تمام سموم و اگر بپزیده باشد که آشامیده باشد
سمی باید که بگیرد تخم بادونجان و کوفته بآب و بر روی آتش بخواند پس آنرا صافی نموده بیا نشاند
از این دوا مقدار نخودی بگیرد با دو مرتبه تا سه مرتبه یا چهار مرتبه با نیم گرم و از چهار مرتبه تجاوز
نکند و باید که بیا نشاند آنرا نزد سحر و چون برسد این دوا با ماه پانزدهم پیش رستیکه نافع است
از برای تخمه و بلغم و از برای ابده و ارواح هرگاه فر گرفته شود از آن مقدار نصف بند و باغوا
بخوشانند و بیا نشاند آنرا و فتنه که برخت خواب روند و بیا نشاند در آن شب آشامیدنی و نه فواید
آن طعام بسیاری خورند و چون برسد این دوا را ماه شانزدهم فر گرفته میشود از آن نصف عدسی
پس حل کرده میشود با آب باران تازه که از آن روز یا از آن شب گرفته باشند و یا با آب بکر پس
کشیده شود در چشم صاحب عینی عقیق یا حدیث صبح شام و وقت خواب چهار روز متوالی پس رستیکه
میشود از جمعی و چشم آن روشن میگردد و اگر در بین چهار روز روشن نکرد پس آنرا شست و در بستر بگذارد

بآن اکتفا نمایند و دیده نشده که پس بهشت مگر آنکه شفا یافته باذن اله تعالی غر و جل و چون بسد این دوار
 ماه بعد هم نافع است باذن اله غر و جل از برای جذام چون بگیرند از آن مقدار یک بند و باروغن با چوب کا و
 روغن با چوب کو سفید و قوت خواب و صبح ناشنا و بگیرند از آن جبه و باروغن با چوب کا و بآن تبیین جسد نمایند و
 نمایند بآن بن را و لکی شد و دیگرند از آن مقداری قلیل و بآن سحوط نمایند بدمن زیت زیتون و یا باغین
 گل سرخ و بوده باشد سحوط بالی آخر روز در حمام و چون برسد این دوا باها هر دهم نافع است باذن اله
 غر و جل از برای سبب آنچنان مرقی که بوده باشد شبیه سیرص الا آنکه چون تیم رنند موضع آنرا خون بیرون
 آید و باید که فر گرفته شود برای این مرض ازین دوا مقدار خود می و آشامیده شود باروغن بنیق
 یا روغن بادام تلخ حب الصنوبر بعد از طلوع صبح و سحوط کرده شود ازین دوا مقدار جبه با کمی از
 او مان مذکوره و لک کرده شود باین دوا با ناک طعام جد او را و آوی گوید که نژاد نیست که تیر
 داده شود این دوا ویرانند تا نیکه قرار داده شده و گذشته شده که ذکر یافته پیش ازین سبب آنکه
 اگر مخالفت کرده شود برآینه میگرد و مخالفت عمل آنبا و نفع نمیدهند بجزیری از آن دوا هرگاه برسد این
 ماه نوزدهم فر گرفته میشود حب الرمان شیرین پیش رده میشود و بیرون آورده میشود از آن
 پس آشامیده میشود ازین آب با شخم خنظل مقدار یک جبه پس آشامیده شود ازین دوا با آب گرم که
 موجب شفاست از سبب و سیاق و بطنم سوخته و تپهای کهنه و تپهای تازه بهم رسیده چون ناشتا آنرا بنمایند
 و چون ماه بیستم شود از ساختن این میا شد نافع باذن اله غر و جل از برای کرمی گوش چون نجیب
 کند را در آب پس بگیرند آب آنرا و حل کنند در آن مقدار دانه عدس متوسطی ازین دوا و آب چکانند
 در گوش او پس اگر شنید بهتر و الا سحوط کنند صبح روز دیگر بآن آب مقدار عدسی و بریزند بر با فوم آن
 باقی مانده از سحوط را و برسم هرگاه سنگین شود بر آن مرض و دراز گرد کردن و دراز گرد زبان و
 باید فر اگر حب الحوب حامض خور و آنرا پس میا شد ازین دوا پس رستیکه میگرد و منتفع بآن و حب
 تخفیف مرض او میشود و هر چند این دوا کهنه تر میشود میا شد بهتر و باید که فر گرفته شود از کهنه تر از آن
 مقداری کمتر توضیح وجه تسمیه این دوا بشافیه بلفظ تانیث که دال است بر جمعیت بسبب احتمال این دوا
 بمنافع بسیار فایده بکسر لام باصطلاح اطباء استرخاصی تمام نصف بدن است از سترافهم و این اصطلاح
 موافق است بالغت عرب زیرا که عرب میگوید فلجت اشئ فلجین یعنی آنرا منشق نمودم بدو نصف و نصف

اطبا گفته اند که فالج استرخای سیکه از دو شق بدن است سواهی سر و صاحب کامل الصنایه برین قول است
وقد می اطباء فرق میان فالج و استرخا نگه داشته شیخ رئیس به گفته که هرگاه فالج را بمعنی استرخا بگیریم بطلق لیس
میباشد از آن قسمی بوده باشد عام هر دو شق بدن سواهی اعضا می باشد اگر عام باعضای آن نیز باشد سکت
میباشد همچنانکه می باشد قسمی از آن مخصوص است بیک انگشت و گفته که لقوه بلفه لام و کسر لام نیز عاتی است
که منجذب شود بسبب آن کشیق از وجه لبسوی جهت غیر طبیعی پس برآید نفخ و نزاق از دمان از یکجا
و نیک نباشد ملاقات هر دو ملت منطبق نگردد و هر دو پلک یک چشم سیکه بیکدیگر و بیله بعضی گفته اند که و بیله
بلفظ تصغیر برونی است که عارض گردد از داخل آن موضعی که رخیه شود در آن ماده پس آنرا و سیکه گویند
و آن مخصوص است باسم ورم و از دیلات انچه بوده باشد ماده آن خارج خصوص است باسم خارج از آن گفته
که و بیله ورم کمیر است در شکل که جمع گردد و در جوف آن بعضی اطبا گفته اند که و بیله ورم کمیر
است که آنرا دمانهای بسیار باشد آنرا بفارسی گویند و بعضی دیگر از اطبا گفته اند که و بیله سیرب
و و بیله در فارسی بمعنی کیست یعنی دمل و ویکه و آن قسمی از دمل است که آنرا یک بیله باشد که در میان
مره جسم می باشد و در میان آن بیله بیله دیگر می باشد که در آن ماده غلیظی می باشد و خارج و دمل و ریه
را گویند که جمع شود ماده آن در یک بیله و این قول اقرب بصواب است و که از بعضی کاف گفته میشود
بر تشبیه ابتدای آن از عضلات تر قوه باشد پس معجب تدان عضلات گردد لبسوی کدام یا بسوی خلاف
یا هر دو جانب و گاهی گفته میشود که از بهر تد دیگر هر عضو یک باشد و گاهی اختصاص داده میشود و لفظ از
از تد و انچه بوده باشد بسبب بر وجه از داخل یا از خارج خواه بوده باشد از یکجا یا از دو جانب شود
صاحب قاموس گفته که شوکه مرضی معروف است و آن ورم صفراوی است که حادث شود به بالایی بند
و صاحب بحر الحوائج گفته که الشوکه حره تعلقو الجسد والوجه و بعضی گفته که مراد از شوکه اینجا رنجی است که حادث
شود از گزیدن محقر و امثال آن و بعضی مترجمین این حدیث گفته که ترفیف مذکور درین حدیث از برای
سبب خلاف آن معنی است که مشهور است میان اطباء بر آنکه درین حدیث تفسیر شده رنج سبب آنکه
رنجی است که برودید شعرا وید در پلک چشم و شیخ رئیس گفته که سبب عشاوه است که عارض میگردد
چشم را از اتفاح عروق ظاهره در سطح ملتحمه و قرنیه و از اتساع چیزی باین آن عروق که مانند دانه
است علامه شیرازی در شرح قانون گفته که اطبا تحقیق کلام در سبب نموده اند حتی آنکه شیخ

الرئيس باجلالت قدر نیز حقیقت سبیل آنچه بوده باشد حق بیان کرده و حق آنست که سبیل عبارت است
 از اجسام غریبه بنیدیه و روق و غشای رقیق غریب که متولد شوند و در چشم القدس سره میفرمایند که نیست
 مخالفت میان تشبیه که از برای سبیل در حدیث وارد شده و آنچه اطباء در تعریف سبیل آورده اند
 چه از لوازم سبیلی که اطباء تعریف نموده اند آنست که با آن موی زاید در پلک و دید پس آنچه
 در حدیث وارد شده تعریف بعرض عام و آنچه اطباء ذکر کرده اند تعریف مابست آنست پس است
 مخالفت میان این دو قول و خام بلغمی است که هنوز نضج نیافته باشد صاحب الجواب هر گفته که
 خام بلغم غیر طبیعی مختلف القوام است در رقت و غلظت و اطلاق کرده میشود نیز بر چیز دیگر مرتب باشد در
 قاصوره که بوده باشد رقیق الاجزاء غیر متین و درین حدیث است و المسئل الذی یاتخذ بالقیح و هو الا
 الاصفر فی البطن لبعض از مفسرین یاتخذ بالقیح خوانده اند و گفته که مراد از آن قویج مراری است و این
 قول در نهایت بعد است بلکه مراد حضرت عم سلی است که شروع کرده باشد بقیح پیش از آنکه شروع
 بآمدن مده کرده باشد هر گاه در سبیل مده بر آید علاج پذیر نیست و آن حضرت عم تعریف قیح نموده که آن
 آب زردی است که از باطن بر آید که در فارسی آنرا خونابه گویند و بدانکه سبیل در تحت معنی بزرال است
 و در طب معنی قرحه رنه است و لازم آن است حمی و قیه و تسبیه قرحه رنه با سبیل بحیث آنست
 که لازم آن است بزرال و بعضی از اطباء گفته اند که اطلاق کرده میشود سبیل بر حمی و قیه و تسبیه و بر قرحه
 رنه و صاحب قاموس گفته سبیل بکبرین و بضم سین و سلال بر وزن غراب قرحه است که حادث شود
 در رنه یا بعقب ذات الحنجره عقبات الرنه یا بعقب کام و نزلات و سعال طویل و لازم آنست حمی
 تا و یه یعنی تب ملایم و نهشته عبارت از سبیل هوام است و در بعضی نسخ این حدیث عند المضیق یعنی نزد
 محل ضیافت و در اکثر نسخ عند المضیق است یعنی نزد محل ضیق یعنی در تنگ ثانی تا برگرداند زبان صیان
 را و این اولی است ششخ در قاموس آورده الششخ کالمشخ الکسه کل سبیل و قیل یا بس و بصیر
 حلوای است ششخ از خرا و سمن و مره حمرا عبارت است از دم فاسد متحرک یا ریاحی که موجب ار
 بدن کردند و در بعضی نسخ بدو ال مهله است و در اکثر نسخ برای مهله بعد از دال مهله است
 سدر بفتح و به تحرک و لغت یعنی تحریک صبر است و در طب مرضی است که باقی ماند انسان با حد و
 آن مبهوت و بیاد در سر خود ثقلی عظیم و در چشم ظلمت و سیاه باشد که بیاید در گوش طنین و در بینی و

که با او مختل زایل گردد و چون لازم این مرض است تخیر بر مسمی باین اسم ساخته اند و سده و جمع سده
 و سده عبارت از اخلاط الریحه غلیظه است که مثبت گردند و در مجاری و رگهای تنگ پس باقی بمانند
 در آن مجاری و عروق و مانع نفوذ غذا و آبها و خروج فضلات از آنها گردند و اطلاق کرده میشود
 نیز بر آنچه مانع بعضی از آنها باشد و در بعضی علامه شیرازی گفته بدانکه انسدادند و اطباء غیر سده
 زیرا که انسداد را اطلاق میکنند بر تمام جلد و افواه عروق هرگاه منضم شوند و گاهی اطلاق کرده
 میشود بر صلا باتیکه بر ویند بر سر جراحت بمنزله قشر و در بعضی نسخ این حدیث بلبله است که چون
 بلابل الصدر است یعنی شدت هم و دوسواس و در بعضی نسخ ملبله است بهم و یای مثانه تحتانی بعد
 از لام و آن حرارتی است که عارض بدن گردد و در سده مجاری و در بعضی نسخ این حدیث من القابله
 است بهای موحده یعنی شب آینه و در بعضی نسخ من القابله بیای مثانه تحتانی یا بهمه است
 یعنی گرد این فصل را از فیلوله نیز و قول آنحضرت که شرب هزارالد و اربعین پیش از آب با و بخان
 و بعد از آن یا بآن که حل کرده باشند در آن ابده بگسترده و برای مصلحتی است که از غلبه سردی
 و رطوبت مرد از جماع سست گردد و در نسخ فارسی است مولانا محمد باقر مجلسی در بحار الانوار گفته که قول
 آنحضرت عم که لا شرب فی اللیله ستر و آنست که نیا شام در این دوا و در شب بل انکاف بر
 یکتره و بعضی گفته که مراد آنست که لا شرب الا فی اللیله و مخفی نماند بعد این تفسیر مولانا میفرماید
 که مخفی نماند بعد قول اول بحیث آنکه آنحضرت فرمودند که لا شرب بعد منجبه و لا شرب فی اللیله
 و لا من الغد حتى یطعم طاماً کثیرا پس چون آنحضرت فرمودند که نیا شام در آن شب ازین دوا و او
 بخوابگاه رود معنی ندارد آنکه نیا شام در آن شب ازین دوا بلکه معنی آنست که نیا شام در آن
 شب آب و معین است برین معنی آنکه آنحضرت فرمودند که نیا شام تا آنکه غذای بسیار نخورد یعنی
 چون بعد غذا آب نوشیدن از برای بدرقه غذا ضروری است بعد از غذا ای بسیار آب از برای بدرقه
 غذا بنوشند و عجب است از فضل مولانا و بسیاری مهارت آن در حدیث که قول اول را ترجیح بدین
 قول ثانی با وجودی معنی بیرون تفسیر ثانی و بر دبه محرک یعنی صقع است که آنرا بازاری
 مکرک نامند یعنی این را در آب تلک حل کرده بیا شام و قول آنحضرت که فرموده بهین ازین
 زیت الریتون بحیث این مقید فرموده که اطلاق کرده میشود زیت بر هر روغنی که بطریق عصر

باشند و اگر چه از غیر زیتون باشد جالینوس گفته هر چیزی از اودمان که لبص بگیرد و اگر چه از غیر زیتون باشد
پس بدستیکه آنرا زیت گویند بطریق استناره قول آنحضرت که فرموده اند که الا ان لیستراط موضع
آنست که بهی و برص شبیه یکدیگر اند تیغ زده شود به تیغ حجام یا به مثل تیغ حجام پس اگر خون آید
باید دانست که بهی است و نیست برص حقیقی و هرگاه بود باشد برص حقیقی بیرون می آید از آن
آبی سفید و قول آنحضرت من الخطلة باين عبارت است و نسخهای او که یا فتم و ممکن است که مراد
از خطله دوا می شایف باشد که از راه تلخی آنرا خطله گفته یا به معنی ادخال دوا می خطله است یا هم در
آب رمان یا آنکه مراد آتشامیدن آب انار یا خطله است اولاً و بعد از آن نوشیدن دوا می شایف
و قول آنحضرت که تیغ با زیتون یعنی کند را با بی سنجید مانند و در گوش بچکانند اگر دفع کرد بهتر
و الا سبب کشند از دین و سبب ثوم سبی دوا می نافه و حدیث دارد است که هر چه از این است بر آن مصطفی
آورد و سببی معروف دوا می نیست بلکه و این گرفته میشود و از برای بر آن مضمناً انداخته دفع میداند از آنجا که یک
را نچه دارد شده باشد که نم نم و صنعت آن یکدیگر در آن بر شیر چهار رطل بریزند و بریزند بر آن چهار رطل شیر که تازه و دو
و بر فروزند زیر آن آتش بسیار برفیق تا شیر بر شیر بسیار یعنی بخود کشند پس بریزند بر آن چهار رطل روغن کاه و بپوشانند
تا سیر روغن را جذب کند و نصف باید پس بریزند بر آن غسل سفید خوشبو می مصفی چهار رطل بر روغن
در نه بر آن آتش بسیار ملایم پس بنیدازند در آن وزن دو درم قراض گوید و به مسواط بر نم
بضری شدید تا زمانیکه منعقد گردد و پس چون گردد منعقد و نصف یافت و تحتاط گردید بآن قراض باید کرد
آنرا در سببه سبز و حال آنکه بوده باشد آن دوا گرم و سبز تر گرفت و دفن کرد در جو یا در خاک پاک
طیابم ایام صیف و چون برسد رستان فرا گیر آنرا که نذازان کنجو و بزرگ بر نداشت پس بدستیکه این دوا
جامع است از برای هر چیزی خواهد حقیر باشد و خواه جلیل و خواه کوچک خواه بزرگ و این دوا مجرب
و معروف است میان مؤمنین و قراض بونیر است تریاق ثوم دیگر که جمیع سموم را نافع است
و از برای باده بی نظیر است و منی پیتر اید صنعت آن نیز و اطباء که زید سیرقت آن مقدار که خواسته
باشند و با شیر کاه و بپزند و چون دیگر شیر را جذب نکند در روغن کاه و بپوشانند چون دیگر روغن نخود
جذب نکند در غسل سفید صافی بپزند و بر سم نهند تا چون غلیض گردد و در ظرف چینی نهند از آنجا که
یکدم درین ثوم صمیم قدیم و جدید را نافع است و نقل سامیه و دوی و طنین بار و حوادث از علاج

جلد اول نسخ دهن الشوم و لحوق ثوم و مخلل ثوم و همچون ثوم

۱۰۱۵

بارده را نافع است صنعت آن بگزیدن روغن کبجد و در ظرف مسی بغیر قلعی بچوشش آوردند و یک عدد سیرا
 با نبر آسنی گرفته در آن بگردانند که سیر سرخ شود پس سیر را دور کرده روغن را در شیشه نگاه دارند
 و در وقت حاجت سه قطره از آن در کوشش بچکانند و دهن الشوم الکرب که از دهن الراسب نامند
 گویند که این ترکیب یکی از اسبابان صالح است و باین مصدر افعال عجیبه شده و مداومیکرد باین روغن
 پیران زمین گیر را و این روغن مجرب است در بر مرض بار و عاده باه مایوسین میکند و مزمل
 نقشه عصب است و وجع ظهر قدیم و جدید و بواسیر و قطیر البول و جمیع امراض بار در انفعیت است و سد امیگشت
 و زنگ را سرخ میگرداند و کسیکه آنرا در زمستان استعمال نماید نیکو در محتاج با کتش و پوشیدن کپتین
 صنعت آن ثوم قشربیک جز و فرنیون عاقر و حار از هر یک ثلث جزوی فلفل سداب از هر یک یک
 جزوی مجموع را نیکو فته و بانه وزن سبکی زیت پرنده ثلث باند پس باند و ببالایند و در شیشه
 نگاهدارند لحوق ثوم پیران و سرد مزاجان را موافق بود و در خلط لزج از سینه پاک کند صنعت آن
 بگزیدن ثوم بالیده فربه پاک کرده مقدار یکین و بانیتم من آب و نیم من روغن طنج و هند تا ماهر شود و سیر
 ببالایند و با یکین غسل لغوام آوزند شترتی بخورم لعق نمایند مخلل ثوم طریقه آن مثل طریقه
 مخلل نیاز است صنعت آن بر قدر که خواهند بود سیر بیکانه را گرفته و قشر نموده بخال
 چوبی سوراخ سوراخ نموده در سر که تنه بند ازند و بگذارند تا برسد و از نگاه استعمال نمایند و اگر خنجر
 دانه فلفل و چند دانه فلفل سیاه و یا سرخ در آن اندازند میگرداند و از دانه قوی و نافع است از سیر
 ریاح و تقویت باضمه و رفع رطوبت معده و فراق آن همچون ثوم تالیف است حق کثیر الشافع است
 و نهایت مهبی مبرودین و مرطوبین است و سبب دفع رطوبات و جمیع امراض بار و طبعی چون
 فالج و نسیان و سکه و عشته و ضیق النفس و لکت زبان و سرفه رطوبی و فساد آواز و تحلیل
 ریاح و سرد و تقویت معده و جگر و امراض معده و رحم مکر اختناق رحم و جهت احتباس حیض و بل
 و نیکو کردن زنگ رو و برانگختن باه مجرب است و طلا کردن روغن آن بر بدن جهت دفع
 اذیت سرما و احتاق بر و منخ آثار و بر قضیب جهت تهیج باه مفید و قوتش تا چهار سال باقی میماند
 و شتر شش و اشتغال مزاجش گرم در سوم و خشک در اول است صنعت آن بگزیدن سیر تازه پاک
 کرده بیکرطل و با یکرطل و نیم شتر تازه ووشیده بچوشانند تا شیر را جذب کنند پس بیکرطل و نیم غسل

جلد اول نسخ معجون کتب الحیم باب الحیم مع الالف و تعریف چای خطائی

۱۰۱۴

مصنعی بقوام آورده زنجبیل سفید فلفل قرص و دار فلفل و ارچینی کباب چینی جوز بوماقه قرص حانوخان
از هر یک دو مثقال نعنعان یک مثقال روغن گل سرخ ده مثقال و اگر اخذ روغن آن خواهد قبل از آنکه
با عمل بچوشانند روغن آنرا بگیرند و بعد از آن بسل بچوشانند معجون کتب الحیم مع الالف و تعریف چای خطائی
و صرع و رعشه و بواسیر و بقی و برص و نافع است و معده را قوت دهد و اشتباهای طعام آورد و بطنم دفع
کند و زنگ رور انیکو گرداند و قوت بپذیرد و حرارت غریزی برافروزد و پیران را نهایت مضبوط
آن سیر پاک دهد و بیم من در یکس شیر کا و بپزند تا مظهر شود و سه چهار یکس غسل و سی درم روغن کا و
بر سر آن بپزند و با یکدیگر مزوج کنند و از آنش فرو گیرند و این دار واکوفه بخته بان باشند
قرص فلفل جوز بوماسبان فلفل مصطکی قاقله بلبله کابلی و ارچینی زنجبیل از هر یک ده درم عود خام نعنعان
از هر یک پنج درم شنبلیله متعادل یک کردگان کتاب الحیم باب الحیم مع الالف چای
خطائی بداند که چای بفتح جیم فارسی و الف و یا در آنرا زرد کوبیده کهنیزه غیر متعارف است
و در کتب قدیمه قوم مذکور نیست و آنچه ابو ریحان در صید نه خود و جنین بن اسحق در اختیارات
خود ذکر کرده اند بعضی از آنها حقیقی چندان ندارد و حکیم میرزا محمد قاضی در رساله خود نوشته است که
بن اسحق گفته که سبب معرفت و شناخت چای چنان بوده که پادشاهی از پادشاهان چین بیک از خواجگان
خود چشم گرفته آنرا از ملک خود خارج نموده آن شخص در جنگها و کوهها میگشت و زرد و علیل و
ضعیف گشته روز از نایب گرسنگی بر اطراف کوهی میگشت گپای دید آنرا اندامی خود ساخت در
اندک تنی اناصحت و حسن صوت و رخ و مشابهه نمود و کمال قوت در خود یافت و در شهر آمد و با یکی
از مقربان پادشاه احوال خود را نقل کرد آن شخص بحضور پادشاه عرض نمود پادشاه با حضار او فرمود
و از دیدن صورت او متعجب شد بعد سوال از احوال آن اطباء را فرمود تا آن کیه را حاضر سازند و تجربه نمود
خواص آنرا ثبت نمایند و نیز جنین در اختیارات خود نوشته که نبات چای شبیه نبات شست و بار یکتر خود
با اندک تلخی است و چون آنرا بچوشانند تلخی آن زیایل میگردد و آشامیدن آب آن حرارت باطن را
تسکین میدهد و خون را صاف مینماید و آن خود در و در و روح میباشد و گفته که طافه که در بلاد چین
آنرا میسازند پخته اند و چینی میگویند که در میان شهر چین و ادنی است و این یک بر اطراف آن
روید و نهار آن بخورون آن اعتیاد دارند و هیچ ششتری آن بی خصیت پادشاه آنجا نتواند نمود

و خراج آن بخراند بادشاه عائد سازند و مترجم صید نه ابوریحان میگوید که چای نوعی است از انواع نبات
 مثبت آن بن چین است و آنرا بریزند و در سایه خشک کنند و در وقت حاجت با آب گرم شربت کنند و بخورند
 شربت آن قاعه مقام ادویه مرکب بود و مضرت ادویه مرکب نکند و ازین جهت اهل تشبث دفع مضرت شربت
 با و میکنند زیرا که ایشان افراط و زور خوردن شراب میکنند و در دفع مضرت او هیچ داروی بان نرسد
 و طائفه که بن چین تشبث میسرند و قیمت او جز تشنگی نگیرند و فرق بسیار است در میان قیمت اعلای آن
 تا ادنی را قلم گوید که آنچه مشاهده شده برگ آن شبیه برگ انار و حنا و ریحان است با شعبها و بعضی نوع
 آنرا برگ بزرگتر و پس تر و عرضتر و ضخیم تر و بعضی کوچکتر و دیده شده و مثبت آن ملک چین و خطا
 و نیبال است و آن انواع و الوان میباشد سفید و سبز و بنفش و تیره و سیاه اما سفید ریزه برگ خوشبو
 که برگهای آن در هم چیده باشند از همه قوی است و بعد از آن سبز و پس این زیاده است و بعد از آن سیاه
 و این از همه ضعیف تر و نوع خوب اعلای آن قلیل الوجود و گران بهاست و آنرا بجای نامی دیگر نمیبرند
 و آن مخصوص سلاطین آن بلاد است مگر احیاناً قدر قلیل از آنرا بعنوان تحفه و هدیه یا ز برای بعضی
 سلاطین دیگر بفرستند و از برای آن خواص بسیاری نقل میکنند از کمال قوت و سرعت انضمام و
 اخذ از آن براغذیه غلیظه را و تقویت قوی و ارواح و دفع امراض بلغمیه بارده خصوصاً صاحبان
 خمر را و آنچه متداول است و بسیار که در قوتها و صند و قهاری او زنده اند از این مرتب است بعضی خوب
 و گران بها و بعضی متوسط و بعضی بد و ضعیف القوت و از زان و این نوع اخیر سیاه و یک و اندک بزرگتر
 و از بعضی شنیده شده که چون آورنده آن از سمت چین نصاری اند و طریقه ایشان نیست که مطبوخ و خوشتر
 داده آنرا مضرب نمایند لکن استعمال آن در ایشان چنان است که قدر قلیلی از آن را در قهوه دانی و مانند آن
 آب بسیار گرم خوششان مقدار معتدلی بر آن ریخته سر آنرا بسته یا یک ساعت کامل میکند از دنا قوت آن قدری
 آب باز داده شود آب نیز تک گردد و پس پیاپی ریخته نباتات شیر و یا نباتات تنهائی که می شناسند خنک
 به تفصیل انشاء الله خواهد آمد و از برای این نوع طبع انواع ظروف از نقره و صنی سفالی بسیارند و بهر
 وار و در سرپوش آنها یکد و سوراخ باریک میکند از دنا باعث احتقان اخیره و تقصیر آن گردد و بعضی
 آنرا زخم میزنند و غیر با لبی صاف نمودن آب آن برگها را خشک نموده جمع کرده در میان قوتها و صند و قهاری
 باز پر نموده سر آن را همان قسم بسته میفرستند و این نوع خالی از عفت و زهرمندی نیست و برگهای آن

آنکه از بیم باز شده و زنگ آن بسیار بی پایلی گفته و اکثر شکسته میباشد و انواع دیگر از سفید و سبز و اندک سیاه
متوسط اند در قوت هر یک نسبت بدیگری و از نوع بسیار خوب اعلائی آن افکار غریبه عجیبه شده از آنکه
آنست که اگر سه چهار برگ آن را بر یک دان گوشت گاو خام کوبیده باشند و سر آنرا پوشیده چهار پنج ساعت
نکاه باز تمام آنرا منخل مسکیر و اند و این نقل را چندین میکنند که یکی از سلاطین خطا قدر طبعی از چای خطائی
دیگر برای یکی از سلاطین هند فرستاده بود و نظر آن پادشاه حقیر نمود و ایچیی پادشاه خطا گفت اینقدر بسیار
است و عزیز و مقدار استحال آن بسیار کم از یکد و برک داده نیست پس آن گوشت گاو خامی لطیفه آن عمل
را بدان نمود و میرزا قاضی در رساله خود نوشته اند که قوت این دوا در استحال طعام و غذا چنانچه از بعض
ثقه که بقول آن اعتماد تمام بود و بسیار خطر رفته و از کیفیت آن اطلاع داشته مسموم شده که اگر خدایک از
در دیک که در آن سه من برنج و گوشت و مصالح طعام بوده باشد بگذارد و سردیک را ساعتی بپزند
پس سردیک را بر دوازده معلوم نتوان نمود که در آن دیک چه چیز بوده یعنی کداخته و مضمحل در نیم شده
بنوعیکه امتیاز نتوان نمود اما مزاج آن بد آنکه آن گرم است و در او از درجه دوم و بعضی ازین کمتر و بعضی
بنا بر تسکین آن حرارت و التهاب باطن را سرد میدانند و شاید این نوعی باشد و تسکین آن حرارت و التهاب
باطن را به سبب برودت آن باشد بلکه به سبب حرارت و تقطیع و تلطیف آن مر بلاغم و اخلاط لزج را و یا به سبب اوایل
دوم و میرزا قاضی نوشته که مترجم کتاب البورحان متوجه تحقیق این دو نشده و از فحواهی کلام مشار الیه چنان
معلوم میشود که مزاج این دوا بار و باشد زیرا که دفع ضرر شراب را با آن نشان میدهند چنانکه می گوید
حرارت باطن را تسکین می دهد ازین اقوال استدلال بر سردی مزاج آن تواند نمود و کلامیکه چنین
نقل میکنند که در طعم او تلخی فیه الجمله است شکر است بر آنکه در وی حرارتی است و آنچه
بناظر تفتیس میرسد این است که طبیعت این دوا معتدل مائل بجمرات باشد و الله اعلم
بحقائق الاشیاء اما افعال و خواص و دفع رطوبات و باطنم طعام و مقوی آن و ارواح و
قوی مبرودین و مرطوبین و مفتوح و معرق و منضج و طبع آن مسکن عطش کاو و التهاب
معهده و جشای و خائنه و صاف کننده خون و زنگ رخسار و منشط و منعظ
و محرک باه سرد و دین و جهت از ازاله سحر و بد بوئی دهن و راسخه
شراب و سیر و سیاز و طیب نکبت بغایت مفید و مبدق و دویست

بقدر معده و معق بدن و معرق و منقی و مایع و معده و شاید بر یقان و سردی القیه و استسقا و امراض
 را با او و به مناسبت هر یک مفید باشد و جهت تحقیق و امراض قلب و انقباض نفس و انقباض
 غیم نافع و بعضی از اطباء آنرا داخل اجزای مفرجات کرده اند جهت آنکه مفرج و در زیادتی تفریح معده
 و صفا و بخت آن جهت او را مصلوب و سکین بر دلوایر نافع و نفول آن معرق و منوم است و در طعم
 اندک تلخی و عفو متعی میباشد و آن در طبع آب و داخل کردن نبات زائل میشود و مهمل بدن مجروح
 المزاج است و مصلح آن شیر تازه ووشیده و جوش داده و نبات است و مضر معده بار و مصلح آن
 بادیان خطائی است مطبوخ چایی که از بوی مهضم غذا به نهایت نافع است و بعضی گمان است
 که مریض هر م معده است و لهذا در مطبوخ آن مقویات معده چون بادیان خطائی و قنصل و امثال
 آن داخل نمایند صنعت آن بکینه چهارمین آب باران و در دیک سنگی و یا سفالی و یا انقری کرده
 بچوشانند تا یکمین یا دیکر ماکرم در مرتبان چینی کرده چایی خطائی بادیان خطائی و اچینی سیلانی و قنصل
 و انخواه و فلفل از هر یک یک مثقال سوای چایی باقی او و به لایم کوفته در آن ریخته اطراف و سر
 آن مرتبان را با لباسها بپوشانند و بخوبی بست و چهار ساعت اثر گرمی در آن بماند پس صاف کرده
 و در شیشها گلاب دارند و در دواخت گرم کرده نبات سفید و شکر و قنصل داخل نموده نیم گرم کرده باشند
 و یا آنکه قدری نبات بقدر ضرورت داخل کرده بجوم آورده بر سنگ بریزند تا مانند اراض بسته گردد
 و چون بسته شود بریده گلاب دارند و در وقت حاجت بیک قرص یا دو قرص در آب یا گلاب ریخته چون
 قهوه بنوشند طریق طبع چایی که بهترین اقسام و اکثر معمول اهل فرنگ است آن است که قدری
 از چایی را در قهوه دان چینی یا گلابی یا انقری کرده آب را بسیار جوش نموده که ماکرم بلان می زنند
 و مقدار کمی است میکند از دیکر آب نیم رنگ شود و بعد از آن در پیاله ریخته قدری نبات که آنرا شیرین
 کند داخل کرده شیر گرم بنوشند یک پیاله یا دو پیاله یا لای ناست یا وقت انحراف و بعضی شیر
 تازه ووشیده و جوش داده نیز قدری در آخر داخل میکنند و بعضی قدری بادیان خطائی در قهوه دان
 با چایی می افکنند در پیاله و ناستا خوردن و بسیار عظیم انگین آن مضر معده و لاغر کننده
 بدن است مخصوص مجربین را و شیر شیرینی مصلح آنست و رافع پیوست آن نیز طریق چختن
 چایی نوع دیگر مقدار شش آنرا آب در دیک سفالی بچوشانند تا به نصف رسد پس اچینی قنصل

طریق پختن چایی و قرص چایی

با دیان خطائی ناخواه دانه پیل فوغل از هر یک کشتقال در آن بچوستانند تا دوسیراب باند و بپزند
 بیشتر و متقال چایی در واندازند و فرو آورده سرور بپوشانند و بالای آن چند لای پارچه بندند
 تا گرم باند و بخار آن بیرون نرود و تا دوسه ساعت بگذارد از پس مقدار سه چهار متقال از آب و متقال
 نبات شیر گرم بنوشند و بعد بگردار چینی خود غرق آنسیون خصیه الشلاب مصری مصطلکی رومی صندل سفید گوز بابا
 از هر یک ربع متقالی در آب بچوستانند و در آخر نیم متقال چایی در آن اندازند و فرو آورده به همان دستور
 بکار برند و مقدار شش شش متقال آنرا با چهار پنج متقال نبات بنوشند و اگر بسیار مبرود المزاج باشد
 و گرمی بسیار مطلوب شد یک جبهه مشک و دو جبهه غیر سوده بر آن پاشیده بنوشند اما آنچه میرزا قاضی در
 رساله خود نوشته بطریقین طبع آن نیست که از شخصی تاجر کاشغری شنیدم که طبع آن باین طریق مشابه شده
 که مقدار دویست متقال آب را با دویست متقال چایی در ویک کرده با شش لایم آنرا بچوستانند تا بصفحه
 و هرگاه بخلیان و توران آید قدری آب سرد بر آن نهند تا بخلیان و توران آن باز نشیند و چنین باین
 نمایند تا آنکه رنگ آن مثل شراب سجایی شود پس سرد آورده نیم گرم چند بیال بنوشند و افعال مملکت
 بنهایت مفید بود و الاغضا نوشته که از شخص دیگر بدین نوع مشابهه شده و آن شخص از این بلا خطا
 بود و میگفت که آب بخلیان بیاید آورد و چند برک از آن رد در حالت غلیان در آن بیاید انداخت و
 فرو آورده زمانی گذاشته تا رنگ اثر آن در آب اثر نماید پس ف صاف نموده استعمال نمایند و جامعتر
 از اعیان بعضی از ادویه جاره مثل ارچینی و پیل بود و غیر آن قدری اضافه نمایند و می چوستانند
 و می گویند که آثار خوبه از آن لطیفه می آید قرص چایی خطائی مقوی بدن و هضم طعام و دفع جشوا
 ریاح و مهب باهست صنعت آن چایی خطائی با دیان خطائی و ارچینی رنجیل فوغل پیل از هر یک پنج متقال
 جو زرد یک عدد و قرص و دویست متقال از کوفته بنجینه به شکر مقوم بیکرم بقدریکه سرشته شود سرشته بر روی
 سنگ پهن کرده بطریق لوز بر بزند و بوقت حاجت به قدر ضرورت میل نمایند قرص دیگر مقوی معده و هضم
 طعام و مقوی دل و دماغ و باهست صنعت آن چایی خطائی با دیان خطائی از هر یک هشت متقال
 قرص لوز ارچینی بهمن سفید بهمن سبز خصیه الشلاب مصری از هر یک دویست متقال قافله صناعه جو بهمن گوز بابا
 خود و عرق خام از هر یک سه متقال صندل سفید چهار متقال مصطلک کباب چینی از هر یک یک متقال
 اشهب پاره به مشک خالص و جبهه دو و یک کوفته بنجینه بایک سیر قند سفید بقوام آورده علی الرکب

فرضا سازند و یا بر سنگ بنجه نوز با به برند و وقت حاجت از یک مثال تا شتال از در آب گرم حل نموده
 شیر گرم بنوشند باب الحیم مع الدال الملهه جدوار بفتح حیم و سکون دال و فتح واو
 و الف و راء میله لغاریسی زرد و ار برای عجمی و مغربی ماه فروین و بیو یانی ساطر بوس و بجر
 اطله و بهندی زبسی نامند و آن بنجی است شبیه به بعد نندی اما بوزن ثقیل تر و صلیب ازان
 و اکثر مخروطی شکل گردار و بقدر انگشتی و ازان بزرگتر و کوچکتر میباشد و بهترین آن اینست که
 چون بسیارند رنگ آن سفید و طعم آن تلخ باشد و نبات آن مقدار یک شبر و شاخ آن یک شبر
 و برگ آن شبیه برگ پیما و نشان است اما وجه تشبیه آن بلبغ ابل بند به زبسی است که در
 نون و سکون برای میله لبسان ایشان بجه دفع و خالص و کسب بای میوه و سکون پسین
 بجه زهر و شیش است یعنی دفع و خلاص کننده از زهر است مخصوص زهر شیش که بدترین زهر است
 بعد که نوشته اند مطلقا امان نمیدهد و هیچ تریاقی با و متفاوت نمی نماید حتی تریاق فاروق نیز مگر
 جدوار نقل است که شخصی مقدار نیم مثقال شیش بخورد در حال الهیای او درم کرد و چشمهاش
 بلند شده از حد قد برآمده و بخورد مقدار نیم مثقال جدوار اصلایه کرد و بایک کاسه شیر تازه دو شیده
 باو خوراند بعد از کمی است شروع نموده کردن بود قوی متعفن و با انواع رنگها چنانچه حاضر از او
 بومی آن صانع عارض شد و اکثری بهوش شدند و بازان شخصی بخورد افتاد و بار دیگر نیز نیم مثقال
 جدوار رسانیده با شراب انگوری باو خوراند باز قوی بسیار نمود و بعد از قوی خواب بروی علیه نمود
 و درین خواب عرق بسیاری از وی جاری شد و چون بیدار شد غذا طلب نمود و باذن الله تعالی
 ازان سم قاتل نجات و صحت یافت و گفته اند که جدوار پنج قسم میباشد یکی آنکه ظاهرش تیره و باطنش
 بنفش مایل بسبز و عقرنی شکل تلخ باشد و در طعم آن اولاً شیرینی کمی و بعد ازان تلخی بسیاری
 محسوس گردد و این قسم را خطائی گویند و بهترین جمیع قسم است و دوم آنکه ظاهر و باطنش
 هر دو تیره و رنگ مائل بنور می عقرنی شکل و تلخ باشد و این در خطائی است سوم آنکه ظاهر
 و باطنش سیاه و سائیده آن برنگ میل و تلخ باشد و این هر دو قسم را هندی گویند و از جبال
 و نیبال و رنکورد و موزیک و غیره نیز چهارم آنکه بقدر زیتونی مائل بسیار تلخ باشد و این قسم از بلاد
 و کهن نیز در چین آمده است و از اطله گویند بقدر شبری و سیاه و نرم و بسیار تلخ میباشد و اکثر

جلد اول بیان حدوث و دروات جدوار و فرق میان خالص و مغشوش

۱۰۴

که نسبت این بایش گنجایند و میگویند که بسبب حدوث این سمیت آن بیش کم میشود و جدیکه اکثر
 اهل انوضع مقدار نیم دانگ آن بیش را میخورند و زیان می یابند بخلاف آنکه علیحد و تنهادر و دیده
 باشد که مقدار بسیار کم آن هلاک میسازد و حکیم ما ششم در رساله فاذر میر بخود نوشته که جدوار در
 اکثر محال و مواضع میر وید بایش و بدون بیش حتی محال خرسان مخصوص جد و دیکه نسبت شرق
 نزدیک تر باشد چنانچه شنیده که در کوههای هستان که واقع است میان شهبه مقدس و
 تبت گیاه جدوار بسیار میر وید اما جدوار کوچک و کم رنگ بسفیدی مائل و اثر تریاقیت آن بسیار
 کم است و اما آنچه در تبت میر وید بسیار بزرگتر و بهتر و رنگین است از آنچه در هند میر وید و اثر و نفع نام
 بر و مترتب میشود و بندی بهتر است از آنچه در جابای دیگر میر وید و جدوار بعضی از محال هند که جدوار تبت
 تندر و دیگر است و مشک نیز در آنجا یافت میشود و بهتر از جدوار سایر محال هند است و در نفع و اثر تندر
 جدوار خطائی است چنانچه مشک این موضع نزدیک بمشک خطائی که جهت قرب جدوار و آنچه در
 خراسان و سایر محال میر وید برون تر و اثرش لجایت ضعیف تر و خوبی و بدی بر میوه گیاه
 بحسب اقتضای آب و هوا و زمین آن موضع است لهذا یک چیز در یکی بسیار خوب میشود و اثر و نفع
 بسیاری بر آن مترتب میگردد و همان چیز در موضع دیگر خیان نمی شود مثل ریوندر که مشخص و
 محقق است که هیچ ریواس است و فخر خود دیگر رکنده و دیده از اقتضای آب و هوا و زمین چین
 است که ریوندر آنجا در نهایت خوبی و اثر و نفع بسیار میباشد بخلاف ریوندر جابای دیگر چنانچه
 انشاء الله تعالی در رسم الاربع الالف ذکر خواهد یافت و در بیان حدوث و دروات
 جدوار و فرق میان خالص و مغشوش آن بدانکه جدوار چنانچه ذکر یافت و بیشتر
 مائل بسرخ و نقش مائل بسایه و سفید و زرد میباشد لیکن همه تلخ باید که باشند و بر نوع
 که تلخی آن زیاده باشد بهتر است و همچنین بر چند عطر فی شکل تر و صلب سنگین و بزرگتر و خوشی
 باشد که چون بسایند رنگ آن نقش صاف مائل بسرخ باشد بهتر است و این نوع را خطائی
 مینامند و احیاناً بدین اوصاف چند دانه در میان جدوار مانیکه در اماکن دیگر میر وید یافت
 و همچنین نوع سیاه آنرا که بندی نامند بر چند بزرگتر و سیاه تر و سنگین تر باشد بهتر و اگر اندکی بسرخ
 که به در سبب خطائی است و همچنین الوان دیگر و بدانکه چو جدوار غریز الوجود و کم یاب است بعضی

جلد اول در بیان جودت و رداوت جد و ارفق میان خالص مغشوش

۱۰۳

از نامقیدان بعضی مجبای شبیه جد و ارفق را رنگ کرده بجای جد و ارفق میزنند و نیز مجبای بعضی انواع
بیش ضعیف را در شیر خوشداده نامسمیت آن کم کرده و رنگ نموده بعضی جد و ارفق میزنند و بعضی
بر طلیب لبیب متعین فرق میان جد و ارفق خالص و مبدل مغشوش ظاهر است اما باز بنا بر احتیاط که
که مبادا اشتباهی واقع شود جد و ارفق را مقید بحرب میسازند یعنی باید بعد از تجربه و امتحان که خاطر از خود
و تریاقیت و اثر و نفوذ آن جمع نموده باشند استعمال نمایند و اما فرق میان جد و ارفق اصلی و رنگ کرده و بیج
نامی دیگر بخند روشنی است یکی آنکه رنگ کرده آن ظاهرش بزرگی میگیرد و چون اندک طوسی ظاهر
آن رسیده بدون آنکه بسایز بدست و یا بپارچه که باسی که بدو سرایت میکند و چون در فغان آب گرم
اندازند آب را رنگین میسازد و رنگ آنچه بدو رنگ کرده گاه نقش و بعضی اوقات مثل بسبزی و گاهی برب
گل گاوزبان در قهوه دوم آنکه ظاهر جد و ارفق رنگ کرده بسبب شناسیدن و ضیاع شدن و خشونت و نامروری
و شنگی بهم میرساند و اصلی رنگ کرده در غایت نرمی و صفا و همواری میباشد و بر صاحب بصیرت اینجی
پوشیده نیست سوم آنکه چون آنرا بشکند و رنگ باطنش را ملاحظه نمایند اگر رنگ جمیع جزیی باشد
مساوی است و اختلافی ندارد و اصلی است و اگر آنچه قریب نظر بر آن است رنگین تر و اندرون آن
که رنگ تر و رنگ کرده است و اما فرق میان جد و ارفق مجبای مشابه آن بر صاحبان روش
و شهود که مکرر ملاحظه جد و ارفق نموده باشند نیز پوشیده نیست چه مجبای دیگر همه در جمیع اوصاف
مکرر از شکل و حجم و بخت و صلابت و وزن مشابه جد و ارفق هستند و بعضی اوصاف اندک شباهت
داشتند و اما فرق میان جد و ارفق نیز بحد وجه است یکی آنکه بیش که حکمت و بار بکثر از جد و ارفق
میباشد و رنگش سرخ تر و دوم آنکه چون بیش را بشکند و بر زبان رسانند زبان را بگز و واجدات
صفت و خدات نماید و بسا باشد که باعث تورم و آبله شود و این در صورتی است که سمیت آنرا
چنانچه ذکر یافت نگرفته باشند و یا اندکی گرفته باشند و اما اگر با تمام گرفته باشند امتحان آن نیز
به تلخی یا بحسب حجم و شکل است و الا با امتحان جد و ارفق اصلی نمایند از افاده خاصیت و تریاقیت و غیر آن
اما تجربه اصلی جد و ارفق که تریاقیت و عدم تریاقیت آن که در چه مرتبه است بدین نحو است که زهری
از زهر کدوم که باشد و اگر بیش باشد بهتر است بخورد و میمونی یا خروسی دهند و گفته اند که اگر این
در خروس منته صحرایی که عبارت از قرقاول است و بپارسی تدر و لجرلی تدرج گویند واقع

جلد اول فصل در بیان مزاج و کیفیت منافع جد و ادر

۱۰۳۴

شود و بهتر است هر که مزاج او خشک تر و محکم تر است و بهتر این است که چنین نمایند که مقدار قابل شکر
که از نیم انگ تا یک انگ است بخورد آن داوه بی فاصله جد و ادر بقدر یک انگ تا دو انگ بخورد و او بد
اگر دفع سمیت بیش از این بود جد و ادر خوب است و معتد و الا نه و باید که پیش از طلوع و نیز از موده باشد که قور
باشد که اشتباه واقع نشود دیگر آنکه مقدار قابل فیون در مزاجیکه متوسط باشد نه بسیار ضعیف نه
بسیار قوی و معتد با فیون نباشد و در سیم طی که یکتقال صیرت باشد یا قدری کمتر از آن بدان
بخورد و در فی الفور بهمان مقدار جد و ادر ساینده بدان بند اگر دفع سمیت آن نبود جد و ادر خوب
و مجرب است و الا فلا امتحان دیگر آنکه چون پیش از بزبان و لب مانند و از آن سوزش و سوزش
لب زبان عارض گردد و از مالیدن و خوردن اندکی جد و ادر اگر بزودی دفع اذیت و غایب آید
خوب و اعتمادی است و الا نه فصل در بیان مزاج و کیفیت و منافع جد و ادر
بدانکه جد و ادر گرم و خشک است در اول درجه سوم و حرارت آن لذایع و گزنده و موهومی نیست
بسیار است آن با حرارت غریبی و ادر و اوج و تقویت و از دیوان مران سرد و رو شاید آنچه
ریش در سینه ادر و به قلبیه خود و دیگران نیز فرموده اند که حرارت آن مفرط نیست بنا بر همین
باشد و اثر و نفع آن همین کیفیت فقط نیست بلکه بصورت نوعیه خاصیت است و لهذا انواع سوم
خاره و بارده شروبه و طرد و نه زانافه است و الا میدانیست که مخصوص سوم بارده و امراض بارده
باشد نه خاره و یا آنکه اثر آن در بارده بیشتر از خاره باشد و حال آنکه سوسی است بلکه باید که کیفیت
نقط نباشد گا و در فی المقدمه و مقدار شربت آن از یک انگ تا نیم مثال گفته اند و قایم مقام یاق
کبیر است مفرح و مقوی دل و اعضا می شرب و شاد و ادر هر چه سوم است و مفتوح و لطیف و محلل
و منضج و سکن اوجاع و مقوی باصره و شستی و مهبی و در و نافع است از برای عفونت اخلاط و تب
رابع و استسقاء و عسر البول و تسهیل بدن و حصاة و یقان و قولنج و صرع و فالج و امراض بارده و انسانی
آن و طلائی آن جالی جلد و نافع است در دندان و در چشم را و با سحر که دفع طاعون و دفع برص و مانع
و با است و با جلد منافع و خواص این پنج بسیار است یکی آنکه با در سهر و تریاق و دفع اکثر سوم خاره و بارده
شروبه و طرد و نه است حتی بیش که بدترین آنهاست و افیون نیز چنانچه ذکر کرده شده خصوصاً
با چند دانه فلفل سیاه دیگر آنکه گفته اند شخصی ماری از ماری مثال بگوید مقدار نیم مثال آنرا

جلد اول در بیان مزاج و کیفیت و منافع جودار

۱۰۲۵

باشند آب ساینده و بخورد و او را در بفرمان باری تم صحبت یافت و در دفع زهر عقرب حتی عقرب جلد
که سمیت آن زیاده و قوی تر است و در تیل و جگر حیوانات زهر دار شرب مقدار دو دانگ آن با شرب نافع
و دیگر آنکه مجموع در دوا و اوجاع را به نشاند اگر در عرضانی ظاهر باشد با گلاب یا آب به نهانی یا دوسه دانگ
فلفل سیاه ساینده طلا نمایند و اگر در باطنه باشد مقدار و انکی یا دو دانگ آن را بسایند با قدری شرب
آب گرم یا گلاب بحسب مزاج و بخورند و در وجه قولنج و در گرده و مسحه و سنگ کلیه و مناسبت و سحر
باشند تخم خیارین ساینده بپایند و نیز مجموع او را م بغمیه و صفراویه و دموویه و سوداویه را سودا
در ابتدا و انتهای آن را ابتدا داده را باز گرداند و در انتها تحلیل دهد و اگر محتاج نضج باشد نضج دهد خصوصا
او را م معاین چون نیز غلبه کوشش بن زن چون با سرکه بسایند و طلا نمایند خصوصا آب گشتر تازه
جهت حاره آنها و خیارک را نیز تحلیل دهد و بی آنکه به پزد و بکشد و هیچ نعمت باورسد و بعضی تحقیق
و بعضی بصورت و خاصیت چنانچه ذکر یافت و دیگر آنکه چون در ایام و با و طاعون هر که طاعون برورد
با سرکه بسایند و بر آن موضع طلا نمایند چون هندو تعالی از آن نجات یابد دیگر آنکه دل و جگر را بنیابت
قوت دهد از جهت از دیار حرارت غریزی تقویت قوی از و از چنانچه ذکر یافت و دیگر آنکه طلا کردن آن
با سرکه در ابتدا بر خنکای بنیابت مفید بود و تحلیل دهد آنرا و دیگر آنکه چون بر شیشه های خنثیت و زخمهای کهنه
قدری از آن را بکوبند و بپاشند گوشت مرده فاسد را زایل کند و تازه بر ویاند و حرمت را باصلاح
رورد و دیگر آنکه چون با بعضی و غنهای مناسب چون مغن قسطا و گل سرخ و سونجان و بابونه با گلاب
یا عرق دارچینی ساینده بر وجه مفاصل مالند و قدری با گلاب ساینده بخورند بسیار مفید است و دیگر
آنکه کسی را که ضعف دل یا نقصان طبعش و افسردگی دل باشد خصوص از برودت باشد چون چند روز هر روز مقدار
درم از آنرا با گلاب یا شرب آب یا یکی از اشربه مناسبه مثل شربت گاوزبان و آب شیم و بادرنجبویه و مانینیا
و عرقهای مناسب مثل عرق گاوزبان و گلاب و بادرنجبویه و امثال اینها بخورد دل او را بنیابت قوت
دهد و تقریر بسیار آورد و دیگر آنکه جهت تقویت باه و العاطه و بعضی نیز بنیابت مفید است خواه به نهانی
یا باد و به مناسبه دیگر با گلاب ساینده بخورند یا بحسب مزاج یا محلول ساخته و کاهی با شیر کاه تازه ووشیده
یا شرب آب یا بعضی شربت های تقوی نیز مفید است و العاطه تمام آورد و دیگر آنکه در ایام و با چنانچه ذکر کرد و شد
در تریاق که تناول کردن آن منع غفونت و ضرر و با می کند و تقویت دل میدهد شرب این دو امفرد

جلد اول در بیان مزاج کیفیت و منافع جدوار

۱۰۲۴

نیز همان خاصیت آن مرکب دارد باز با دلی جهت آنکه با قوت تر یا قوت چندان گرم نیست و مولانا ناصر
الدین ارغوانگر دان مولانا نجم الدین محمود بن الیاس شیرازی که یکی از شرح کلیات قانون است فرموده
که بر خاضعتی که در تریاق فاروق است درین پنجم نیز هست و هم او فرموده که مراد و معده بود هر حال
که گرم مفید نفع داد و آخر الامور چند عدد جدوار را اندک اندک بر روزگار صلا میسر دم و با جلاب گرم شود
بعون الله تعالی آن در وزنل شد اگر مقدار خوراک بقدر یک انگ باشد بهتر است دیگر آنکه شخصی سده بگر
بود و نزدیک بود که باستقا انجا مد چند روز جدوار را سائیده با سکنجبین میل نمود سده جگرش کشاوه
شد و رنگ و لیث انبات زرد شده بود باز بزرگ اصلی خود نمود و دیگر آنکه شخصی با قوه مشاهده شده بود
و چهار روز بول و نهد بود قدری جدوار را سائید بر پشت زمار او طلا نمود و چند قطره در اخیلا و چنانچه
ایمان دم بول او کشوده شد و هر ک بسیار برآمد و از ان علت شفا یافت دیگر آنکه استقایی دارد که از
برودت کبد و ضعف آن باشد و از سده ماسار لقا یک انگ اگر با سکنجبین ساده یا بزوری یا شربت
و بنار و شیر و عسل التخلل شیر و تخم کاسنی بنوشند و چند روز بدان مداومت نمایند فائده تمام بخشد و دیگر
آنکه جهت سنگ کرده و مشاهده در شیر و عسل التخلل یا خار خشک سائیده بنوشند دیگر آنکه جهت حبس البول
با شیر و تخم خیارین و تخم خربزه یا شیر و خار خشک مفید است دیگر آنکه قوی ریجی که سببش سردی و نفخ باشد
با بعضی مطبوخات مناسبه مثل مطبوخ سداب و پودنه و راز بانه و عسل التخلل شامیدن آن مفید است و دیگر
آنکه حمی ریح و سایر صمیات بلغمیه زنده را بعد از تنقیه بدن با جلاب گرم کرده یا شیر تها می مناسبه دیگر مداومت
کردن دود انگ آن موافق است و اقل ایام مداومت هفت روز است و دیگر آنکه چون بر موضع درد دانه
بواسیر طایفانید در دو موضع آنرا ساکن و ورم آنرا تحلیل دهد و دیگر آنکه چون برای دشواری وضع حمل مقدار
دود انگ آنرا سائیده با آب عسل التخلل یا آب حلیمه یا شیر و خار خشک یا جلاب بخورد زن آسودن دهند و اندک
سائیده پاره پشمینی آن گوده کرده بفرمانید که بخورد بر آورد وضع حمل آن باسانی گردد و دیگر آنکه چون زنی
را بدشواری وضع حمل شود و شقت بسیاری باورسد و ضعف او را عارض گردد و یا آنکه بچه مرده از شکم
روی بر آید و سمیت بدن او سرایت نماید و همچنین اگر از امراض وارده بعد ولادت را چون چند روز جدوار
مقدار سه چهار جبه از ان با جلاب سائیده و مداومت بران نماید چون الله تعالی شفا می یابد و اقل مدت
خودن آن هفت یوم است که تا سه روز هر روز صبح و شام و ایام دیگر صبح یا شام و دیگر آنکه خناق

جلد اول در بیان مزاج و کیفیت و منافع جد و اردو و تنویر خورن جد و اخطائی

۱۵۲۷

بلغمی را طلا کردن آن مفیدست و محلل او را هم بلغمی است دیگر آنکه در دوشیم بلغمی را بجانیدن آن در شیم بلغمی
 در دوالم آنست و صفراوی را طلا کردن آن بر شست چشم محلل او را هم بلغمی است و فرق میان در دو
 بلغمی و صفراوی آن است که بلغمی را در دوساکن نزد حمرت کمتر و در مزاج زیاده و صفراوی را در دوساکن
 و چکیدن آب بیشتر باشد و دیگر آنکه بلغمی سفید و برص را طلا کردن آن نافع بود و دیگر آنکه در دوزن را ساکن
 گردانند چون مقدار سه آن را بریزند و بگردانند و با سائیده بردن آن طلا نمایند دیگر آنکه جمیع امراض
 بارده رطبه و ماغیه و عصبانیه ساقه و ماده را مثل صرم و سکه و فالج و لقوه و خدر و استرخا و عصبه و
 اینها را سفید بود و شربا و طلا و خصوصا با کلاب یا بایلی از ادیان مناسبه و دماغ را قوت بخشد و تفریح آورد
 و اعانت طبیعت نماید بر دفع امراض از خود دیگر آنکه صبر صبیان که ام الصبیان نامند نافع بود چون مقدار
 نیم دانگ آنرا تا دانگی با شیر مضغه آن سائیده بخوراند و گفته اند که طفلی را چهارده روز از ام الصبیان
 بود که یک زمان خالی بود جد و اردو را بشیر بود و سوده بود و دویم همان روز شفا یافت با باران و غم
 و حکایندی هند گویند که ماومت بان مردم را فرجه کند را قم گویند شاید مبر و المراجان بلغمی مراد باشند
 و بعد از تنقیه در اکثر امراض از همه نفع آن بیشتر است و گفته اند درین دو اصل و سبب منفعت است
 و آنچه به تجربه معلوم شده و استماع از استادان یافته و در کتب دیده اکتفا نموده شد و آن مضر
 و مضر و درین و یا بلغم اجهان و مضر و ایشان در شربا و مضر و معاست و مصلح آن غلبه
 ساده و شیر تازه و دوسیده این نافته و با بعضی از مبررات و مطفیات دیگر است بحسب
 مزاج و شخص و سن و نوع مرض و مقدار شربت آن از نیم دانگ تا چهار دانگ
 بحسب مزاج و شخص مرض مختلف است جهت اطفال از نیم دانگ تا
 یک دانگ و در شربت بلغم و سایر امراض دیگر دو دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال و در شفا تا چهار
 دانگ گفته اند و بدل آن در تنقیح و تریاقیت مدنه زن آن را زرباد است و شاید در تریاقیت تریاق
 فاروق و باد زهر حیوانی بدل آن باشند و این اقرب بقیاس است از زرباد علی الاطلاق و چنانچه ذکر است
 تاثیر آن بحقیقت صحت نیست بلکه بصورت نوعیه و بالخاصه است و قانون ترک فیون مجده و اردو و
 ذکر یافت و تنویر خورن جد و اخطائی قلمی فرموده اند که از بنده فقیر آثم محمد ششم العلوی حاج
 الی غفران ربه النبی است از برای تقویت باه و جمیع امراض بارده بلغمی و امراض عصبیه و دوشیم بلغمی و امراض

حاد و از مواد سمیه چون جدام و انگک و از برای خوردن من ضعف معده فرس من مفصل با و دو تقویت
 اعضائی میسر نموده آن است که اول مرتبه تنقیه باید نمود در اول فصل سبب این طریق که در روز
 این منصف را بنوشند صفت آن کاز زبان شایسته بسفایج فستقی غلب پسیا و نشان باد بخوبی
 افیتین از هر یک دو مثقال انجیر زرد و دانه موزی منقی بیت دانه ادویه را سوامی افیتین خوانند
 در آخر افیتین را در چای کتان بسته در آن انداخته یک جوش دیگر داده فرو آورند و یکم کیسه را
 تاسه شود پس کیسه را مالیده فشرده دو کتد و ادویه را صاف نموده ترنجبین گلقد آقبالی در آن حل کرده
 باز صافی نموده بنوشند و روز سوم بر اجزای مطبوخ مزبور سنابلی اصل السوس تخم کشوث از هر یک
 دو مثقال سفید نیم چهارم است بلید زرد پوت بلید کابلی بلید سیاه سنابلی از هر یک نیم مثقال غل یقون کثیر
 از هر یک یک انگ کوفته بخیه بروغن بادام شیرین کیشقال چرب نموده حب ساخته بورق لقره سته
 عدد پیچیده وقت خواب فرو برند و از عقب آن آب نیم گرم یک پیاله بنوشند و طلوع صبح گاه و نشان
 بسفایج فستقی باد بخوبی پسیا و نشان انجیر کل سرخ اصل السوسل سطوخ و سل فیتین از هر یک
 دو مثقال سنابلی چهار مثقال عناب انجیر زرد از هر یک ده دانه موزی منقی بیت دانه مجرب
 را سوامی افیتین جو شایسته صافی نموده افیتین را در آخر کتان بسته در آن انداخته یک جوش دیگر
 داده فرو آورند و یکم کیسه را مالیده تا مطبوخ سرد شود پس کیسه را مالیده فشرده دو کتد
 و ادویه را صافی نموده شیر خشک خراسانی گلقد آقبالی از هر یک ده مثقال ترنجبین غل یقون
 از هر یک پانزده مثقال داخل کرده بالند و پیالند و روغن بادام شیرین کیشقال داخل کرده
 بنوشند اگر بهین تنقیه بدن پاک شد بهتر و الا یک مرتبه دیگر تکرار نمایند پس سه روز هر روز بلید مزبور
 بگلایه شسته تناول نمایند و بعد از آن تخم فرخ خشک کیشقال گلاب ده مثقال نبات سفید پنج مثقال
 لپفت روز این حب را فرو برند صفت آن جد و اخطائی کیدرم و یکم انگک بهین سرخ بهین سفید زرد
 در پنج عقرب خولجان از هر یک نیم مثقال نیک انگک نیک شتر اعوابی و ورق لقره و ورق طلا و
 ناسفته فادز هر معنی خطائی از هر یک یک انگ کوفته بخیه بشیره نبات سفید بقوام آورده سته
 حبوب سازند و هفت حصه نموده هر روز یک حصه با گلاب ده مثقال فرو برند و غذا چهار ساعت از
 روز گذشته نخورد آب بنخورد و آخر روز تخم بالنگو کیشقال گلاب دو مثقال نبات سفید پنج مثقال

جلد اول طریق خوردن جلد و ارجحاً و فصل در بیان جوی که اصل و عمود در آنها جلد است

۱۰۲۹

بنوشند و شب پلا و گوشت مرغ جوان یا گوشت بره بخورند و یک هفته بعد از خوردن این جوی است
و نیز و ترشها و غذای غلیظ و اعراض نفسانیه بریز نمایند طریق دیگر بکیر جلد و ارجحاً می خورد
یک گرم و نیم حصه نمایند و هر روز یک حصه را با گلاب سوده صباخته صبح ناشتا فرو برند و از عصب
آن شربتی از نبات و عرق گاوزبان معرق بید مشک بنوشند و بعد از سه ساعت نخود آب
گوشت جوان مرغ با دو دیواره مانند و از چینی زعفران تناول نمایند یا قیسه شور یا بخورند قلیله
نیز خوب است و از حموضات و لبنیات اجتناب کنند و اگر پیش از خوردن آن چند روزی
خوردن نان و اغذیه غلیظ بریزند اولی و فائده این را بسیار نوشته اند **فصل در بیان**
جوی که اصل و عمود در آنها جلد و ارجحاً است و نیز در آنها قدری افیون از برای حفظ
ترکیب داخل است و اصل و عمود در آنها جلد و ارجحاً است بخلاف جوی که در باب افیون
ذکر نموده شد که اصل و عمود در آنها افیون است و جلد و ارجحاً برای اصلاح فیون داخل است
حسب و ارجحاً می یابیم که اوجاع بدن را دفع کند و تقویت بدن قوتها نماید و نشاط آورد
و مقوی عضلانی نماید و معده را نهایت نافع است صنعت آن جلد و ارجحاً می بخش از نموده در پنج
عقرب و از چینی عود بلسان قرفل طباشیر سفید موسمی و از بجزدی از بریک و درم بسیار
مصططه عود بنده ای افیون گانز و فی بندر البیج سفید از بریک و درم مشک کی نیم درم جز را
کوفته بخیه بگلای سرشته جوی سازند هر جوی بقدر نخودی شربتی از یک حب تا دو حب و اگر غلبه
اشهوب و مرورید یا سفته و کپری شمع از بریک نیم گرم داخل نمایند می گردد و قوی **حسب** و ارجحاً
دیگر سرفه و اوجاع صدر را نافع باشد و دل و مانع و جمیع عضله را قوی گرداند و نشاط و فرح
و نخود قوی آورد و طعام بضم کند و سرعت انزال و سلس البول و لیست طبع و رکام و نزله بار آورد
گرداند صنعت آن جلد و ارجحاً می از نموده هفت مثقال زعفران تخم کرفس در پنج عقرب از بریک و مثقال
و نیم فلعل زرنبا و مصططه عود قناری سبل لطف باقله کبار و از فلعل قرفل خیر بو اصح عربی خنجا
و از چینی عاقر قرحا افیون از بریک کیشتال و نیم فریون نیم مثقال کوفته بخیه بگلای جوی سازند هر
بقدر نخودی هر صبح دو عدد و شام دو عدد با گلای فرو برند و اگر نزله باشد با عرق گاوزبان از
حموضات بریز نمایند **جد و ارجحاً** و دیگر فاو زهر موسمی که از آن قوی است صنعت آن جلد و ارجحاً

خطائی مجرب و مشتقال فادز هر جوانی یکد لنگ غبر اشهب مومیانی دارا بجدی مشک ترکی خالص است
یکشتال عود قاری خام دار چینی قر نعل خیر بواگل سرخ منزع الا قاع شقال مصری معکونی است
از بر یکد و مشتال صندل سرخ مروارید ناسفته دار فلفل همین سرخ از بر یکد و مشتال زربا و همین سفید
سنبل الطیب خصیه الثعلب مصری از بر یکد و مشتال صمغ عربی یکد لنگ نیم قرص افنی تخم خرفه متشخم شش
از بر یکد و مشتال زعفران هفت مشتال فیون سه مشتال پوست تخم مرغ مکلس یکشتال کوفته بخته بجلاب
مقوم سرشته خوب سازند هر صی بقدر نخودی بورق نقره پیچیده نگاه دارند شربتی و حب
حب جد وار نواب تقرب خان که بجهت نواب اشرفخان ترکیب نموده و نسخه آنرا نواب مغزی
الیه داده بودند صنعت آن جد وار خطائی مجرب دار چینی بسیار فلفل سفید افیمون خصیه الثعلب الزیره
زعفران از بر یکد و مشتال صندل سفید مصطلک اسارون شامی عود قاری خام کثیر افیون مشک
خالص غبر شهب از بر یکد یکشتال اجزرا کوفته بخته بجلاب سرشته خوب سازند هر صی بقدر نخودی
بورق طلا پیچیده نگاه دارند شربتی یکپ و حب حب جد وار حکم جلا لارا و لاد حکم ابوالکات
ایصدانی حکیم صرم شاه سیلان صنوی صنعت آن عود قاری خام مصطلک رومی همین سرخ همین سفید
پوست زرد الیچ قاقله صغار قاقله کبار صندل سفید بجلاب سوده گل گاوزبان مروارید ناسفته
مس فادز هر معدنی که بای شیمی با قوت رمانی غبر شهب طباشیر سفید صمغ عربی بندر الیچ سفید از بر یکد
یکشتال فیون گازرونی دو مشتال جد وار خطائی مجرب سه مشتال زعفران نیم مشتال ورق طلا و
نقره از بر یکد و عدد بدستور مقرر خوب سازند هر صی بقدر نخودی شربتی و حب حب جد وار
دیگر که در قوتیت باه و مساک منی بی تطبیق است و منافع بسیار دارد صنعت آن جد وار خطائی مجرب
افیون زعفران از بر یکد نیم مشتال قر نعل با در نجو به کباب چینی فلفل دار فلفل از بر یکد سه درم عود
بند می چهار درم خرفه الطیب دو درم مشک کی مصطلک رومی از بر یکد یکشتال با بونه مروارید
ناسفته از بر یکد یکدرم کوفته بخته بجلاب سکری یا بشیره نبات مقوم سرشته خوب سازند حب
جد وار له غفر الله له و لوالده ولی بحق محمد صلی الله و آله و اصحابه صنعت آن جو بواگل پنج عدد میان آنها را
خالی کرده افیون گازرونی یکشتال فندک کرده در آن جو بواگل اندوز باز را بجمه گرفته در
روغن گاو بریان نماند یکد که خمیر قریب بسوختن گردد و خمیر را از آنها جدا کرده جد وار خطائی مجرب

بهمن سید بهمن سرخ شقاق مصری خصیة الثلب مصری از هر یک چهار مثقال عود قماری غرق خام زنباد
 درونج عقری کباب چینی گل گاوزبان زعفران لسان العصاره اسارون سیاه سنبل الطیب صطک
 و نقل غنچه گل سرخ منسوج الافاع ایسا فلفل سیاه وانه خربوا قافله کبار زرب بادیه بنحو لجان شحم بون
 مغرب سینه داچینی مغرب الزلم مغرب جلیقه مغرب جلیقه مغرب القطن از هر یک دو مثقال و شقال
 اعرابی کثیر اصمغ عربی از هر یک یک مثقال شحم خشی شحم مغرب القطن شحم خرفه مغرب از هر یک یک مثقال شحم
 مشک ترکی ورق طلا و ورق نقره مخلوین از هر یک نیم مثقال نبات سفید بخت مثقال سید تور مقرب حبوب سینه
 حبیبی نقد رنخودی شربتی از دوحب تا چهار حب و اگر در مزاج برودت غالب شد حببا شحم خرفه قرطبی
 بوزن آن داخل کنند حب و از از تراکیب متاخرین است مقوی عضای سینه و باده و مولد منی
 و مغلف آن و باعث حصول ولد است باذن الله تعالی صنعت آن جدوار خطانی محجب و دودرم مردار
 تا سفته که بای شمع بسوزند نبات اصمغ عربی طباشیر عود غرق خام قرطبی سنبل الطیب جوز بوا سیاه قافله
 کبار زرب بنچینی بهمن سرخ بهمن سید بادیه بنحو زعفران شحم انجبه شحم شحم حرم شحم شحم سفید شحم
 سیاه غیر شحم مشک خالص از هر یک نیم مثقال و در نسخه دیگر وزن مشک ربع مثقال است یا قوت
 رمانی لعل بدخشی از هر یک ربع مثقال و ورق نقره و ورق طلا مخلوین از هر یک ربع مثقال جلیقه مغرب
 سکه شحم زنباده الثلب مصری کش خربانج شیبی لسان العصاره افیون مصری خالص از هر یک
 مثقال و در نسخه دیگر بوزن آن شقاق مصری نیم لقا از هر یک نیم مثقال داخل است و در نسخه دیگر افیون
 داخل نیست اجزا گرفته بخت با گلابی که در آن صمغ عربی ربع مثقال و نبات دو مثقال خسیانیده باشند
 شحم حبوب سازند هر حبیبی نقد فلفل و تخودی بورق طلا و نقره چیده و رسایه خشک یا نمد شربتی از
 یک حب تا سه حب از بزرگ و کوچک تا پنج حب حب جدوار منقول از حکیم مسیح به قوی و اعضا
 ریه از دل و دماغ و کبد و سایر اعضا و عصاب باده ر قوت بخشد و ریاح غلیظه را دفع کند و سعال
 و قی الدم و اوجاع فقر من و مفاصل و بواسیر و فالج و لقوه و سکه و صرع و زلزله و شقیقه و استرخانی زبان
 و در چشم و عت انزال و قوبا و قروح الحار اسودند بود و قروح و سرور آورد و بشتها طعم
 و بهضم یاری کند و سیاهی اموی را می قطت نماید و رقع زهر جانوران کزنده نماید و زنگ را سرخ کرد و باند
 و قوی بکشد و بول براند و سنگ کرده و مثانه بریزد و ریشنی چشم بغیراید و دلو انگلی و سودا را دفع

و در وقت آن از حبیب مرض مذکور و علل طبعی و سوداوی اینی بنحیث پیش از طعام بعد از طعام
 خورد و صنعت آن جدوار خطائی مجرب زعفران رسن نقل از رقی کباب چینی بهمن سرخ بهمن سفید چوب
 انیسون تخم سداب تخم گزنه ورق گل سرخ زنجبیل از هر یک یک مثقال صیقلی که چهار باشد و از غلظ
 دو مثقال و یک لیج زرنبا دهفت باشد امد مقشر شقال مصری از هر یک شش باشد اسارون و از غلظ
 باد بجنویه افیون اعلی خالص از هر یک پنج باشد بزرالنج سفید عاقر قرحا تخم کرفس و قاری غرق خام
 صمغ عربی قر نقل خونیان حصیه اقلاب مصری بسیار غلظت کا و زبان چالاس سعد کوفی مغر تخم خیارین مغر
 بادام مقشر مایه مقشور اگر نباشد بدل آن بیک یا بی یا هر دو اسپند سفید و ارید اسفته تخم بلبلون و روج
 عقری از هر یک یک گرم صیقلی که سه باشد سنبل الطیب فاکله که با ر فریون ریوند چینی مصطلکی و
 سیلخه شیطنج بندی زرد و زرد صرغ گل نلیو فرمایه شتر سوای نخود و الوندی غیر شیب از هر یک نیم
 شقال صیقلی بسید و ال نبات مشک خالص لعل بخشی با قوت رانی از هر یک یک باشد خندبیه زرنیم
 ورق طلا و ورق انقره محلولین بقدر کفاف ادویه کوفته بنحیه با گلاب سخته خوب سازند هر چه بقدر
 نخودی در ورق طلا و انقره پیچیده در سایه خشک نمایند شربت یک حب را به حب جدوار
 دیگر صنعت آن جدوار خطائی مجرب نیم مثقال غیر شیب باد و روج عقری صندل سفید و ارید
 زعفران ورق طلا از هر یک یک مثقال ورق انقره گل و زبان از هر یک دو مثقال با قوت رانی نقل
 بنشانی مشک بتی خالص عود سدر غرق خام صمغ عربی افیون خالص از هر یک نیم مثقال ادویه کوفته
 بنحیه با گلاب سخته خوب سازند حب جدوار دیگر صنعت آن جدوار مجرب زرنبا و اچینی تخم
 کرفس و قاری غرق خام از هر یک ثلث در همی بزرالنج دو ثلث در هم ادویه کوفته بنحیه صمغ عربی را
 در گلاب حل کرده بان بپزند و حب سازند هر چه بقدر نخودی بوسق طلا و انقره پیچیده در سایه
 خشک نمایند شربت از یک حب تا سه حب این حب فالج و امراض بارده را نافع است و مسک آورده
 حب جدوار دیگر صنعت آن جدوار خطائی مجرب بزرالنج زعفران از هر یک نیم مثقال سنبل
 الطیب پوست بقیه مکمل اسارون از هر یک نیم مثقال افیون عاقر قرحا غیر شیب مصطلکی سیلخه کوفته
 بیرون لسته از هر یک یک مثقال زرنب در روج عقری عود بندی و اچینی از هر یک یک مثقال و روج مثقالی
 مشک خالص فلفل سیاه از هر یک ثلث مثقال ادویه کوفته بنحیه لعل بپزند و حب سازند حب جدوار

مختصر صنعت آن جد و اخطائی مجرب غیر شهاب از هر یک کیشقال مصطلکی زعفران افیون از هر یک کیشقال
و اگر افیون را کیشقال کنند و باری غیر معتادین با افیون نیم مثقال کنند بهتر است مشک نیم مثقال افیون را در
گلاب حل کرده صاف نمایند و در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد و ادویه کوفته بخیته بان سرشته جنوب سازند
حب وار دیگر صنعت آن جد و اخطائی مجرب افیون خالص علی عود و غرقه خضیه الثعلب مصری از هر یک یکدرم
عبر شهاب یکدرم و دولت درم و روغن مشک خالص قرنفل و رقی کل سس زرب از هر یک ثلث درم
فلعل سنبل الطیب چوب بوطا شیر قرقه قاقله صغار بسیار از هر یک و دولت و رمی ورق نقره و ورق طلا
بقدر کفاف ادویه کوفته بخیته با گلاب سرشته جنوب سازند شربتی از یک حب تاسه حب حب جد و اخطائی
دیگر نافع از برای امراض سوداویه صنعت آن جد و اخطائی مجرب غیر شهاب مروارید ناسته تخم خرفه
گل گاوزبان تخم فرنجشک صندل سفید شیر خشک قش طبا شیر سفید از هر یک کیشقال افیون یکدرم
زعفران نیم مثقال اجود منقول چهار دانگ کوفته بخیته با گلاب سرشته جنوب سازند بر جی بقدر بخودی
شربتی و حب فصل در ذکر حب جد و اخطائی که اصل و محمود در آنها جد و اخطائی و فواید
واصل نیست حب جد و اخطائی متاخرین و تقویت باه و باضمه وضعف دل و معده نهایت نافع
صنعت آن جد و اخطائی مجرب مروارید ناسته دار فلعل تخم بادرنجبویه از هر یک کیشقال تخم فرنجشک
عود قاری قرنفل کبابه چینی قرقه الطیب فلعل از هر یک دو مثقال خضیه الثعلب مصری سه مثقال زعفران
نیم مثقال ادویه کوفته بخیته قد سفید است و دو مثقال بقوام آورده ادویه بدان سرشته جنوب سازند
بر جی بقدر بخودی بورق طلا و نقره از هر یک سی عدد و پیچیده نگاهدارند شربتی نیم مثقال حب
جد و اخطائی دیگر از متاخرین بهی و باضمه و ستوی بدن است و نافع از برای سهوم صنعت آن جد و اخطائی
محب عود قاری خام صندل سفید زرباد زعفران قرنفل صمغ عربی فلعل در روغن عقری و اچینی از هر یک
و دو مثقال مصطلکی عاقر قرحا مشک بتی از هر یک نیم مثقال کوفته بخیته بشیره نبات سرشته جنوب سازند
حب بسیار منقول از بیاض حکیم محمد حسین بن خط مغزی الی بدن را قوت دهد و حافظه صحت مقوی
اعضای رُمیه و معده و دافع الام و امراض بارده است صنعت آن جد و اخطائی مجرب صندل سفید گلاب
سوده زرباد و اچینی در روغن عقری صمغ عربی از هر یک کیشقال عود قاری خام کیشقال و نیم مصطلکی
زعفران عاقر قرحا از هر یک نیم مثقال قرنفل فلعل سیاه شک ترکی از هر یک دو مثقال کوفته بخیته بشیره نبات

سفید سرشته جنوب سازند هر چه بقدر نخودی شترتی یکد انگ حب جدوار اطباء می نه گفته اند که حافظ
قوی دار و احست چون هر سال چند روز بآن مداومت نمایند بطبعی میرساند صنعت آن جدوار خطائی
موجب تنگ کردن و ارجینی قفل دار قفل کند مطلق مطلق فولا و مگلس از هر یک سه شقال دانیه میل بود و قفل نیم
زعفران حکم بقوطری زرد از هر یک دو شقال سعد کوفی سنبل الطیب عود قاری خام غار یقون هشت سفید
از هر یک چهار شقال با در هر حیوانی اسطه بانانی یک شقال مصطلک پنج شقال از هر یک مگلس و انگ مطلق مگلس و
فولا و مگلس و از هر یک مگلس در روشن کا و بچو شاند و باقی ادویه را کوفته نیمه بونج و لعسل مصغی بقوام آورد
شترتی جنوب سازند هر چه بقدر نخودی بورق طلا و نقره پیچیده نگاه دارند شترتی در حب حب
جدوار فادزهری مومیا می حکیم محمد باقر مومسوی منقول از خط نواده مغزی الیه میرزا عبدالباقی موده
اند و بیان حب صفر و مقوی قلب و حافظ صحت که ترکیب باطل آن یکستار می نیمه بواسطه باطنی
این حقیر تقدیر می نماید آن مهر اس طبع این فقر صورت بسته امید که در نظر یک جبهان این دو دمان
ولایت نشان مورد تحسین و در مذاق طبع صوفیان استخوان خنجر و شاه نشان شیرین آید صنعت آن جدوار خطائی
موجب مفت شقال فادزهر محلی سه شقال مروارید ناسفته دو شقال باقوت رمانی عجز شهاب از هر یک یک شقال
زعفران مومیا می و از ابجدی از هر یک نیم شقال مومیا می را در روغن بنفشه با دام بار و عن مغز نیمه مدبر در
بنفشه که اخته باقی ادویه را سوای جواهر و فادزهر کوفته نیمه جواهر و فادزهر را بحباب بر قوطی که در آن
صمغ عربی و کثیر اصل کرده باشند صلایه نموده بعد از آن ادویه را بان سخته در باون سنگی بسته بالند
بعد از آن جبهاس سازند هر چه بقدر نخودی بورق طلا پیچیده با ورق نقره در سایه خشک کرده نگاه دارند
شترتی چهار قیر اط حب جدوار از حکیم عابد الدین محمود منقول از خط میرزا محمد باقر ولد حکیم میرزا
الیه صنعت آن جدوار خطائی موجب پنج شقال عنبر شهاب یک شقال مشک نیم شقال زرباد و روغن عطر
صندل سفید مروارید ناسفته زعفران و ورق طلا از هر یک شقال باقوت رمانی اصل بخشی صمغ عربی
عود قاری خام از هر یک نیم شقال ورق نقره گل گاوزبان از هر یک دو شقال و یکد انگ حب جدوار
حب سازند شترتی چهار قیر اط حب جدوار دیگر صنعت آن جدوار خطائی موجب پنج شقال
فادزهر حیوانی قرفل زعفران عاقر قرحا جذبید ستر جوز لب الباسه و ارجینی دانیه میل بود و ورق طلا
محلول و ورق نقره محلول از هر یک یکد انگ کوفته نیمه بگلاد سرشته جنوب سازند هر چه بقدر نخودی

شرتی از سبب تابفت حب حب جرد وار صغیر وار خطائی بحرب مروارید ناسفته از هر یک دو جزو نبات
سه جزو و بالعاب بهدانه سرشته حبوب سازند شرتی بنیدرم حب جرد وار که در تقویت قلب دماغ
و جمیع اعضای نسیم و دفع رطوبات دماغی و در معده و برودت دماغ و معده نفخ تمام دارد و صنعت
آن جرد وار خطائی بحرب عود غنی خام مصطکی رومی از هر یک پنج درم و از حبی کل گاو زبان و زبان
زعفران پوست زرد و از شراب از هر یک شش درم درونج اسطوخودوس قاقله کبار قاقله صغیر
دار فلفل یونجه چینی عاقر قرص سنبلیطی دو الی زرباد و ج ترکی مشک خالص عنبر شهاب از هر یک
و نیم درم اجزا کوفته بخته بگللاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی و بوق طلا و نقره پیچیده شود
خشک نمایند شرتی یک حب تاس حب پانچ حب حببت و مزاج حب جرد وار دیگر که بی و باظم تمام
و متوی بدن است صنعت آن جرد وار خطائی مقشر بحرب عود قماری خام صندل سفید زرباد و قرفل صغیر
عربی درونج عقری فلفل سیاه از هر یک هر دو مثقال مصطکی زعفران از هر یک یک مثقال کوفته بخته
بگللاب سرشته حبوب سازند شرتی از یکد انگ تا دو دانگ حب جرد وار دیگر نهایت متوی باه است
و در اساک منی بی نظیر است صنعت آن جرد وار خطائی بهمن سفید بهمن سرخ زعفران صندل سفید مروارید
ناسفته از هر یک پنج مثقال باد زهر حیوانی بحرب یکد انگ عنبر شهاب مشک بتی از هر یک نیم مثقال صغیر
عربی یکد انگ و نیم عود قماری قرفل فلفل دار فلفل غنچه کل سرخ سدر کوفی از هر یک دو مثقال قرفل صغیر
تخم ششخا خشخاش صغیر مصری از هر یک ده مثقال زرباد و از حبی ایر ساقاقیل مصری سنبلیطی
از هر یک سه مثقال تخم خرفه مقشر پوست تخم مرغ مکمل از هر یک یک مثقال اجزا کوفته بخته بخته
نبات سفید بقوام آورده سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی و رسایه خشک نمایند شرتی پنج جزو
حب جرد وار دیگر اساک منی کند و سعت انزال منی را دور گرداند و تقویت باه کند و پشت را قوی
گرداند و ضیق النفس نافع بود و بواسیر باد می خون را سود دارد و تپهای کهنه و سرفه و سبل را مفید است
صنعت آن ملک البطم مصطکی رومی از هر یک یک درم قرفل سه درم مشک بتی یکد انگ و نیم جرد وار خطائی
بحرب دو دانگ زعفران یک درم اجزا از نرم ساییده با اندک شیر نبات بگللاب بقوام آورده سرشته
حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بوق طلا و نقره پیچیده در سایه خشک کرده نگاه دارند شرتی نیم
حب جرد وار تالیف حکیم محمد بن حکیم باشی شاه جنت مکان شاه عباس صفوی موسوی صفوی

هیچ اعصار نیست و مقوی باد است و نشاط آورد و موجب است صنعت آن جد و اخطائی موجب نمودندی
 قافله سنبل الطیب و اچینی اسان العصاره قوتی برین سرخ باده شتر اسبابی از هر یک سه شقال زرنبا و دو قمر
 عقرب و فصل سفید مروارید ناسفته لعل بدخشی و خود بلسان طفل سفید زنجبیل بر یونجه و بادی و بنجوبیان
 هندی بپایه جو نجان کباب چینی و خود الصلیب نیران تو دوی گل سرخ منقوع الاقاع تخم قرص
 دو قمر قرقار از هر یک دو و شقال گل گوزبان خصیه الثعلب مصری مصطکی رومی طباشیر سفید
 پوست زرد دانه سکه حصید از هر یک پنج شقال صمغ عربی هفت شقال عنبر شرب مشک بتی از هر یک
 یک شقال بهمن سفید هفت شقال نبات سفید بیت شقال اجزارا کوفته بخته بگلایه شسته حبوب ساز
 و بوق طلا و فقره از هر یک یک شقال به حیدره در سایه خشک نمایند و باید که حبوب هر یک بقدر خود
 باشد شربت بنی از پنج حب تا هفت حب با عرق بجز بمقدار یک اوقیه فرو برند حب جد و اد دیگر
 آن جد و اخطائی از موده فلفل سفید فلفل سیاه و ورق گل سرخ سنبل الطیب از هر یک پنج درم
 کبرای شمع مروارید ناسفته یا قوت ربانی تخم کرخسافه هندی حب لبان سیاه و بلسان فوج
 زنجبیل و اچینی کباب چینی زراوند و جرج اسار و کن شامی زرنبا و خود هندی خام عرق پوست بیزن
 پسته صمغ عربی و فلفل عقیق بانی البشیر سبز از هر یک سه درم زعفران ناخواه جوز بوابسا
 حب الزلم شقال مصری خصیه الثعلب مصری از هر یک شش درم عاقر قرحا و روج عقرب و مرکب صافی
 از هر یک چهار درم بنج سفید زرنبا و از هر یک دو درم عنبر شرب یک درم ورق طلا پنجاه عدد و ورق
 فقره یکصد عدد و دو پیله از انچه کوفتی است کوفته بخته و انچه صلا یگردنی است با گلایه بنگ ساق صلا
 کرده و انچه حل کردنی است حل کرده و مجموع را به وغن مغز کپه چرب نموده حبوب سازند و هر حبوبی
 شغری از چهار حب تا شش حب حب جد و اد دیگر بجهت تقویت باد و قوت ماضیه و
 دل و سعه صنعت آن جد و اخطائی از موده مروارید ناسفته و فلفل از هر یک شقال فلفل قرمه الطیب
 عاقر قرحا خام قمر نعل کباب چینی از هر یک دو و شقال خصیه الثعلب مصری شقال مصری تخم بالنگ از هر
 یک سه شقال زعفران نیم شقال کوفته بخته بگلایه سگری کشته حبوب سازند و هر حبوبی بقدر خود
 نیم شقال حب جد و اد دیگر که مقوی سعه و باد و قلب است و ماضیه قوت و بد و خفقان بار و در
 زائل کند و در تقویت باد بی نظیر است صنعت آن جد و اخطائی موجب مروارید ناسفته و فلفل

شمعی از هر یک یک مثقال فلفل زنجبیل خولجان قرفة الطیب سبک سبک بهمن سفید عود قاری خام قرص
کبابه چینی از هر یک ده و مثقال حصیه الثعلب مصری شقاق مصری تخم بالنگوان از هر یک سه مثقال زعفران
نیم مثقال اجزاء الکوفته بنجته بجلاب سکر می مقوم سرشته حبوب سازند و بورق طلا بچیده نگا بارند و
نیم مثقال و این حب جد وار بانجته قبل یک است باز که تفاوتی در حب جد وار دیگر صفت آن با و زهره
محراب یکدک عینر اشهد شک ترکی از هر یک نیم مثقال صمغ عربی یکدک و تخم عود قاری قرص فلفل خنج
گل سبک سحر کوفی از هر یک ده و مثقال صندل سفید مروارید ناسفته جد وار خطائی بهمن سبک بهمن
زعفران از هر یک پنج مثقال قرص تخم خشخاش حصیه الثعلب مصری از هر یک ده مثقال زردباد
وار چینی ایس شقاق مصری نبل الطیب از هر یک سه مثقال تخم خرفه مقشر پوست تخم مرغ مکمل از هر
یک یک مثقال اجزاء الکوفته بنجته شیره نبات سفید مقوم سرشته حبوب سازند و بر جوی بقدر خود می
شربت بنج حب جد وار که مقوی قلب و باغ و کبد است و باه بر انگیزد و معده را موافق باشد
و پشت و کمر را قوت دهد و نشاط آورد و صفت آن شسته صندل الطیب صندل سبک صندل سفید حب الکاسر
الاجور مغسول شط مغسول سافور هندی تخم ریحان تخم خشخاش کشنر خشک مقشر پوست بلبله
کابل بلبله سبک پوست بلبله زرد پوست بلبله آله متقی اسطوخودوس از هر یک سه مثقال جد وار خطا
بنفش محراب سه مثقال و نیم مروارید ناسفته بسکه بای شیمی شب سبز عینر اشهد ابی تخم مقوض ریزه
زنجبیل سفید طبا سفید لادن فلفل از هر یک و مثقال پوست زرد در تخم گل سبک تخم خرفه مقشر
مقربادام شیرین مقشر مغز جلفوزه مغرب الزم مغز ناریل مقشر مصطلک از هر یک پنج مثقال گل خنوم
کافور قیصومی ورق نقره شک کی از هر یک یک مثقال تو دوری زرد تو دوری گلگون از هر یک و مثقال
و نیم ورق طلا نیم مثقال ادویه را انچه صلایه کردنی است با گلاب بر سنگ سماق صلایه کرده و انچه کوفته
است کوفته بنجته و انچه حل کردنی است حل کرده بر وغن طبعان چرب نموده با آب پوست کونار سرشته
حبوب سازند و شربت می گیرم و اگر خواسته باشند اجزاء البصل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند
شرابی از آن یک مثقال است حب جد وار حکیم ارشد قتی مقبول از خط اول ارشد مغزی الیه میرزا ابی صفت
آن و سبب مکلین جد وار خطائی فاد زهر معدنی خطائی اعلی از هر یک یک مثقال جوز بوا مصطلک رومی
زعفران از هر یک چهار دانگ و این حب جد وار چینی چهار مثقال فلفل نیم مثقال صمغ عربی دو دانگ کشنر یک دانگ علی الزم

جلد اول نسخ دین جدوار و مرهم جدوار

۱۰۳۸

چهارم از هر چه بقدر بخودی چون یک پانچ درجی پنج پانچ از وقت نوبت به نیم ساعت با آب
فرو بردنافع است حب جدوار حکیم سلیمان باه را قوت و به صفت آن جدار خطائی مجرب مایه شسته
اعرابی قرص افغنی خضیه الثعلب مصری زعفران از هر یک سه درم غنیمت شهاب مصطکی رومی مشک خالص
خروس کبوتر سه کوفی از هر یک یک درم کافور جووانه نیم درم اجزا کوفته بخیته بکلاب سرشته جنوب سازند
هر چه بقدر بخودی بوق طلا و نقره پیچیده خشک نمایند شترتی از یک حب تا حب و هن جدوار
جهت رفع اوجاع مفصل و اوجاع و رک عرق النسا و نفوس التیام جروح و ترخا و قطور امضیه
صفت آن بگیرند جدوار خطائی مجرب را و جو کوب نمود یک شهاب نوز در آب باران یا خمر عینی نجیبانند
پس با تش ملایم طبع دهند تا تمام قوت اندر شراب آید پس کیو مالیده صاف کرده با هم وزن آن آب
صافی روغن کنجد تازه یا روغن بنیتون یا روغن وردا حمر با تش ملایم طبع دهند تا روغن باند و نشوز و
بکار برند مرهم جدوار از صفت حکیم علی کیلانی شایع قانون گفته که این مرهم نیز عدیل باشد وین
است در کثرت فوائد بلکه از آن زیاده و نمی رسد باین در منافع برای التیام جراحات و اندام آلوده وانی
نه مرهمی صفت آن جدوار خطائی خوب مجرب که بیش نباشد که شقال زرد چوبه دیوار اصل السوسر
سین در آخر برگ مناشک دو و مجتمع برستوف و کاکین محصان و نخود بریزان نه و کاکین زرد کتان
و کس گران و قلعی گران و غیره از هر یک یک و قیه پوست درخت میلمان برگ درخت نیم تازه سبز
هو جویه از هر یک دو و قیه قنه نصف او قیه چوبها و چوبها را نیم کوفته و بر روی سنگ صلایه نرم بسایند
تا مضمحل گردد و با سارادویه سوای قنه در دو نیم من آب با تش ملایم بچوشانند تا به ثلث رسد پس آب
صافی آنرا بکفجه که بسیار سوراخ آن ریزه و تنگ باشد بگیرند و از پشت همان کفجه در یک کفجه بشارند و
انقال آنرا تا آنچه در آن مانیت است بآید پس آن مانیت را گرفته انقال را دور نمایند و بریزند بر
روغن کنجد تازه خالص مسیت او قیه و با تش ملایم بچوشانند تا آنکه قریب تنگ شدن آب گردد پس
صاف نمایند و انقال را فشرده دور نمایند و قنه را با اندکی از آن روغن حل نموده صاف نمایند و بادو
او قیه موم زرد و باقی روغن بریزند و با تش ملایم طبع نمایند تا بقوام مرهم آید و احتیاط نمایند که نشوز و
و عند الحاجة استعمال نمایند و نوشته که اگر در بعضی بلاد برگ درخت نیم یا پوپست درخت میلمان یا جدوار
خالی ممتنع یافت نشود و باکی نیست بخیف آن لیکن تمام اجزا بهتر و اولی است مرهم جدوار و دیگر قروح

خفته و نامصور و زخم انگشت و زخمهای کهنه را نافع و موجب است صنعت آن جد و اخطائی موجب یک
 مثقال موجودی قند پوست درخت مغیلا در برگ جنادر سیاه خشک ده از هر یک یک نوز و مثقال برگ نیم
 در سیاه خشک که ده سوم نوز و غیر مستعمل از هر یک سنی هفت مثقال و نیم روغن کنجد سفید بنفشه و روغن
 اجزاء مساوی جد و آردسته هزار مثقال آب بچوشانند تا به ثلث رسد که هزار مثقال باشد مالیده صفت
 نموده بعد از آن موم و قند و روغن را داخل کرده با آتش ملایم بچوشانند که آب رفته روغن بماند چنانچه
 را نرم سوده داخل کرده در آون بسته بالند تا یکسان مانند مرهم شود و در ظرف چینی نگاه دارند و غده
 الحاحیت بکار برند **فصل در ذکر نسخ معاجین جدواری این معجون را موسی بن میمون**
 از خط شیخ رئیس نقل کرده و قلمی نموده که خواص این معجون را شیخ چنین نوشته که به نهایت مقوی
 باه است و دافع جمیع سموم و باضمه را قوی گرداند و اعضا باطنه را تمام علی العموم قوت دهد و خصوص
 دل را دفع بلغم کند و مانع صعود اجزای بد مانع است و تقویت جمیع اعضا و خواص هر باطن کند و در
 زائل گرداند و تقریب آورد و نفس را قوی گرداند و حافظ صحت است و مانع بسیاری از امراض است
 و فوائد این معجون را بسیار نوشته و ما مختصر کردیم صنعت آن جد و اخطائی موجب قسط تلخ غنچه گل
 نسخ منزع الاقحاح پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله از هر یک یک اوقیه آمله منقی دو
 اوقیه پوست زرد آتج اسطوخودوس کا و زبان از هر یک یک اوقیه لسان العصفیه شقائق مصری تخم
 بلبلون تخم خربزه تخم خربزه بهمن نسخ بهمن سفید انیسون مصطکی عود دلبان باقش از هر یک نیم اوقیه
 چینی قرنفل دار چینی از هر یک ربع اوقیه کوفته بخت بر روغن بادام شیرین و روغن مغرپسته مکرر جرب
 نموده با عسل مصفای دو وزن ادویه و جلاب سه رطل که تقویم آورده باشند بشینند و هر روز یک مثقال
 آنرا تناول نمایند تا مزاج به اعتدال آید معجون جدوار دیگر مقوی باه و موجب است صنعت آن عود قمار
 خام قرنفل شقائق مصری خضیه الثعلب مصری از هر یک سه مثقال عطران نیم مثقال کبابه چینی فلفل تخم بلبله
 دار فلفل از هر یک دو مثقال تخم بلبله نموده و آید ناسفیه جد و اخطائی موجب از هر یک یک مثقال قند سفید
 سه وزن ادویه قند را بقوام آورده ادویه را کوفته بخت بان معجون سازند معجون جدوار
 نواب حکیم الممالک حرم صنعت آن پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آمله متفشه دار چینی و تخم
 از هر یک دو توکه سعد کوفی یکونیم توکه زنجبیل فلفل سیاه دار فلفل کند از هر یک یک توکه مغرپسته سه توکه نمونه

جلد اول فصل در بیان نسخ مفرحات جدوار

۱۰۴۰

منقح نیست توله اسطوخودوس پوست زرد و تریج کا و زبان کیلانی جدوار خطای تخم خربزه از هر یک یک توله
 قسط تلخ نمک و گل سرخ لسان العضا فیثقال مصری تخم ملیون و عفران بهر یک سرخ بهر یک سفید انیسون
 مصطک عود الصلیب و بلسان از هر یک یک توله روغن بادام شیرین روغن پسته از هر یک یک توله
 مصفی بکونیم سیر قند سفید باوسیر ترنجبین نیست توله بقوام آورده علی الرسم همچون سازند شربتی از یک مثقال
 تا دو مثقال **فصل در بیان نسخ مفرحات جدواری** مفرح جدوار که حسب الا حضرت
 قدس علی ظل الله شاه سلیمان صفوی موسوی حکیم محمد باقر موسوی حکیم بابشی از حکیم فرنگی نسخه آنرا
 گرفته صنعت آن جدوار خطای محراب عفران تخم ریحان عود هندی قمر نقل پوست تریج خولجان بهر یک
 جوز بوا میعه سائله از هر یک دو درم و نیم انیسون عاج سوخته مرزده اقیمنون از هر یک یک درم کاغذ
 قیصر مشک کی غنبر شهاب و اریدنا سفید استخوان دل کوزن یعنی بادوز هر جوانی کوزنی از هر یک یک
 ورق طلا و ورق نقره از هر یک نیست و چهار درم آب سبب شیرین عرق گا و زبان از هر یک قدری
 قند سفید و وزن مجرب ادویه قدر او را آب سبب و عرق گا و زبان حل کرده بقوام آورند و اجزای
 بان همچون سازند شربتی و دو درم ناسه درم مفرح جدوار خطای صنعت آن جدوار خطای
 محراب مروارید یا سفید یا قوت ربانی بادوز هر سه یعنی خطای کبریا یا شمشیر بهر یک پوست بلبله عود قمار
 خام سارون شامی بای و بیان سببانه زنباد خصیه الثعلب مصری بهر یک سفید بهر یک گل گا و زبان
 و سق گل سرخ بوزیان شقال مصری تخم خشخاش از هر یک شقال برینیم مفرح الا بود مغسول
 چینی انیسون اقویطی سنبل الطیب مصطک رومی زعفران سازند هندی غنبر شهاب یا شمشیر ابلی
 صندل سرخ و ارچنی برنجیل قمر نقل جوز بوا درونج عقری سعد کوفی بادوز بنجوبه تخم ملیون تو دربی سرخ
 تو دربی زرد و قانده کبار تخم فرنجشک کبار چینی خولجان طباشیر سفید و ورق نقره از هر یک دو مثقال
 مشک کی ورق طلا از هر یک یک مثقال آمله منقح و مثقال آب به شیرین آب سبب شیرین از هر یک چهار
 کیس تبریز قند سفید و پنجاه مثقال اصل مصفی و نیست مثقال بدستور مفرح همچون سازند شربتی
 از یک درم تا یک مثقال طبعی و در نسخه دیگر پنج مثقال فیون درین مفرح داخل است و نسخه اول خوب است
 مفرح جدوار شریفی صنعت آن جدوار خطای محراب و سق گل سرخ کی نارمشک سنبل الطیب با چینی تخم زرد
 تخم شلغم رازیانه خصیه الثعلب مصری مخلصه زرشک منقح کل مخموم مروارید یا سفید کبریا یا شمشیر از هر یک

جلد اول باب الحیم مع الراء المجهه در تعریف جزر

۱۰۴۱

شغال پوست زرد و تپج کل کاوزبان صندل سفید شیرازه منق طباشیر سفید برینم مقراض زهر یک
 پنج شغال بهار نارنج خشک کرده بنفشه تخم خیارین عود هندی غرق خام تخم خرفه منقش از هر یک هفت
 شغال قرضل جوز بواخونجان سعد کوفی تخم اقنوج خشک زرب بسا سه فادر هر حیوانی اصطه باقی از
 هر یک یک شغال و نیم قرفه الطیب دار فلفل قافله کما زنجبیل فلفل سیاه کافور قیصری لعل بدخشی
 زرد و اعلی از هر یک یک شغال پوست بیرون سپه جنطیانا تخم کرفس لسان العضا فیروز نیا و منقحه انظر
 منقحه نوزده مصطکی قافله صغار درونج عقرب کبابه چینی بهین سفید بهین سرخ از هر یک دو شغال قوت
 ربانی بادرنجبویه فادر هر معدنی خطائی عنبر شهبان هر یک چهار شغال شک ترکی نیم شغال ورق
 طلا پنجاه عدد ورق نقره یکصد عدد نبات سفید چهار عدد شغال بدستور مقرر مرتب نمایند زیر این محضر
 حکیم باشی قلمی نموده که من این مفرح را حسب امر اعلی ساختم لیکن کافور و فادر هر حیوانی را داخل کردم
 و مشار الیه قدر خوراک آنرا از برای هر مرض مختلف نوشته و در امراض متنوعه نافع دانسته لیکن هنوز تجربه
 نشده **باب الحیم مع الراء المجهه** جزر بفتح جیم و زای مجهه و رای مهله لغاری کزر
 و زردک و بهندی کا جگر گوید بری و بستانی میباشد بستانی آن دو قسم میباشد یکی طویل و یکی ستند
 در دو م کرم و تر و گوید در اول تر است مهبی و ماطف و مدربول و حبض و خصوصاً بری آن
 و منقحه سده جگر و استقا و قاطع بلغم و مقوی حده و ملین و در برضه و چون بکوبند و بر قروح متا کفند
 نافع است آنرا و جهت سرفه که نه و در سینه و ذات الجنه و در معده و جگر و تکیین مغص و اخراج
 حصاة مفید و تطول طبع ریشهای آن محلل خون جاید و مرای آن بنایت مهبی منقظه و مقوی
 و رحم و ماضیه و سلیع البضم و پرورده آن بسر که و نمک جهت اذابه سپرنی و عریل و مقوی حده
 و جگر بار و دوشاب آن قریب بر مای آن است و بنید آن که آب شده آنرا بار ربع وزن آن
 غسل خوشانیده در خم ریخته بگذارد تا مسک شود بنایت مست گفته و بطبی الاخذار و مصدرع
 و عرق آن که با دو ویه مناسب گفته شود بدستور یک انشاء الله تعالی عنقریب مذکور خواهد شد و در جمیع
 آنرا زایب مناسب خمر است مگر در زیادتى اسکار و ضا دیر که آن جهت آله نافع و جرم آن بطبی البضم و نفا
 و مضر محرورین و مصلحش دو یه حاره و ابجامه و سخته آن با گوشت بزغاله موله خلط صالح است و قدر شربت
 از جرم آن تا صد و شصت شغال و از مرای آن تا هفت شغال و از بنید آن تا پنجاه شغال و خوشتر محرک باه

جلد اول نسخ خلوائی جزو فصل در ذکر نسخ اثر به جزو

۱۰۴۳

و در آثار مثل اصل آن در ادرار بول و حیض قوی تر خصوصاً بر سی آن و چون یک جزو از آب کین و
 تخم شلغم و جوف ترب کرده در زیر آتش طبع و بند حبیب اخراج سنگ کرده و مثانه و مجرای بول و مجرای مثانه
 اند و قدر شش تا دو دریم و بدیش نیسول و دو قوسه و بر سی آن را در بلاد قزوین گزرا نامند و این
 بقدر انگشت و گلشن نرود و غلاف آن تخم خارناک در اول سوم کرم و در آخر اول خشک و با آنکلی
 و در افعال سوای تحریک باه قوی تر از بستانی و حمل آن مخمخ چین و خوردن خام آن جهت سموم
 و ضما و پخته اصل برگ آن جهت اسهال و خون که از برو دت باشد ناخ و او بخشن آن در منازل باعث
 که بختن بپا است و مفر صحره و خلق و عصب و مصلوحش انیسول و حمل آن بقی رحم و معین و حمل سبب خلوائی
 جزو بهی در بول و مفتوح سده جگر و بجهت سبزه بار و اخراج حصاة کله و مثانه نافع است صنعت آن
 بکیر ندرک سبیده و پوست آن را دور کرده از کله و تراش تراشند و استخوان سخت میان آن را دور
 کنند پس آن ندرک تراشیده را در آب گلاب بپزند تا مبراشود و با سظام بهرم زنند و شیر نبات
 سفید با عسل مصفا بقدر حاجت در آن داخل کرده بپزند و بر هم زنند تا قریب با نقاد و سبب قشر می
 و عطر شنب را با نبات سفید کوبیده و زعفران را با گلاب ساییده و در آن داخل نمایند و بر هم زنند
 پس شسته بوداده و منفر با دام بوداده نیم کوفته داخل نمایند و بر هم زنند و در سی کشیده بهرم کنند
 و بطریق کوز سبیده گلاب دارند و طریق بودادن منفر بسته و منفر با دام در خلوائی آن است که با دام و بسته
 را منفر کرده اگر کندم را در مایه بپزند و با دام را در آن اندازند و در زیر آتش بپزند
 و بر هم زنند تا بوداده شود فصل در ذکر نسخ اثر به جزو سبب آب جزو خندان قوت دارد
 که به تجربه در نیاید صنعت آن بکیر ندرک سبیده و پوست آن را تراشیده بطول آن را شق نموده استخوان میان
 آن را بیرون آورده جزو را ریزه کرده مانند دراهم بکین آن را در یک کرده و سه دریم حله و درون نیم
 آب بروی دی کرده سر دیک را بطبق سفالی پوشانیده اطراف طبق را بچرخ محکم نموده با شش ملایم
 بپزند تا جزو مبراشود پس آن شش فرو آورده بکیر ندرک سبیده و با لاند و به پالاند و بمقدار صافی
 آن عسل مصفا از رغو داخل نموده بکیر ندرک سبیده و در آن دو دریم سرخ قودری زرد و از هر یک بچرم
 زنجبیل چهار دریم قنقل خولجان از هر یک سه دریم جوز بولسا از هر یک هفت دریم و نیم کوفته و جزو
 کتان کش اوی کرده در آن اندازند و با شش ملایم بپزند و لجه بکیر سبیده و با لاند تا قوت او بهر آن

جلد اول ح شرب جزیره و سرکه جزیره

۱۰۴۳

آید و تقویم آورد و کسبه مالیده بغشازند و دور کنند و شراب را سرد کرده و ظرف چینی نگاه دارند و هر روز
بیت درم آنرا با قدری آب یا عرق جزیره یا شامند صنعت این شراب بنسجه سید اسمعیل که در ضعف باه
نور کرده بگیرند جزیره و سرکه و استخوان آنرا دور کرده و خرد نموده و در من آنرا در یک سگلی کرده و سه
درم جله و ده من آب بر روی وی کرده سرد یک را بطبق سفالی پوشانیده اطراف آنرا بنجمه گرفته و برین
تا جزیره مهر شود پس فرو آورده سرد یک را بر گرفته بالند و بپالایند و بوزن آن عمل سفید خوشبوی
مصنعی از رنجه داخل نمایند پس بگیرند تخم میون تووری سرخ تووری زرد و از هر یک دو درم نیم
سه درم و از چینی جوز بوالباسه قاقه صغارا از هر یک یک درم کوفته و صره گمانی کرده و در یک اندازند و
بجوشانند و لمحه بلغمه را بدست بالند و بغشازند تا تقویم آید و بعضی بوزن آب شراب انگوری داخل کنند
شراب جزیره دیگر بگیرند جزیره رسیده و پاک کرده استخوان آنها را دور کنند و در و من از آن
ده برابر آب داخل کرده برین تا مهر شود پس بالند و بپالایند و بوزن بالوده عمل مصنی داخل کرده
و این ادویه را کوفته و صره گمانی کشادی کرده و در آن اندازند و باش ملیم بجوشانند و لمحه بلغمه
بدست بالند و بغشازند تا شراب تقویم آید و ادویه این است قاقه صغارا قاقه کبار نار و مشک جوز بوا
لباسه قرنفل قره الطیب از هر یک یک درم خولجان سنبل الطیب از هر یک یک درم را زیانه کرو یا دو قو
از هر یک دو درم انیسون پنجره سارون سیله از هر یک چهار درم زعفران دو درم مشک بتی یک درم
شراب جزیره بنسجه فلاشی در امر باه بی نظیر و مقوی بدن و کرده است صنعت آن بگیرند جزیره
رسیده اعلی و پاک کرده استخوان اندرون آنرا دور کرده ریزه ریزه چون در اتم نوره و در یک
پاکیزه کرده ده وزن جزیره آب خالص بر روی وی کرده برین تا مهر شود پس از آتش فرو آورده
بگذارند تا گرمی آن ساکن شود پس بالند و بپارچه پاکیزه کرده بپالایند و داخل کنند و در هر جزیره از آن
شراب عتیق صافی صرف و یک جزیره عمل سفید خوشبوی مصنی پس بگیرند این ادویه را کوفته و در باجه
گمانی بسته چنانکه نکت خالی باشد و در یک اندازند و برین تا تقویم آید پس خرقه را دور کرده شراب را
بکار برند و ادویه این است قاقه نار و مشک جوز بوالباسه قرنفل قره الطیب از هر یک سه درم خولجان
سنبل الطیب از هر یک پنجره را زیانه کرو یا دو و توان هر یک دو درم انیسون ده درم سیله اسارون
از هر یک چهار درم زعفران مشک بتی از هر یک نیم درم کوفته و کسبه گمانی کرده و در آن اندازند و در هر

جلد اول فتح عرق جزر و فصل در ذکر الوان اطعمه جزر

۱۰۴

جزر بسیار لذیذ و متوی باهست صنعت آن بگیرند زردگی و پاک کرده از کدوترش برین نموده
و بارش به بیده در آب بلخ نموده بار و عن و پیاز سبک کرده و چاشنی گرفته از رب انار یا غیر آن هر
ترشی که خواهند و در آن بیهی مرغ هر قدر که خواهند شکسته فلفل کوبیده بر آن با شیده بگزارند تا نیم بند یا بسته
گردد پس آن یا جلا و تناول نمایند عرق جزر کبیر تالیف نواب غفران آبا حکیم احمد موسوی
صنعت آن گلاب عرق بید مشک از هر یک پنجاه مثقال آب خالص یک من شاه تخم جزر باد و بنج و یوگل
کاغذ زبان از هر یک ده مثقال تخم شلغم هفت مثقال و ج ترکی بسفایج فقی از هر یک سه مثقال حدود
خطائی مجرب و در مثقال او ضرر کمی شیطر بنجی بهمن بهفید بهمن سرچ سافج هندی زرنب زرنبا و از هر یک
بج مثقال در پنج عرقی سه مثقال انیسون و در مثقال دو ویه را نیم کوفته در گلاب و عرق بید مشک بخانند
لیک من سرک پاک کرده زریزه کرده در آن خیسانیده او ویه داخل کرده بطریق مقبر عرق
کشند میفرمایند که اگر در وقت عرق کشیدن یک مثقال غیر شنب بر دمان نیجه بندند بهتر است فصل
در ذکر الوان اطعمه جزر سی بد آنکه از جزر الوان طعامها ساخته میشود لونی آنکه جزر را
در آب به پزند و ورق کرده بخورند و یاد زرد کش ملایم به پزند و بخورند و مقدار خوراک از جرم
آن تا یکصد و شصت مثقال است لون و یکم قلیه جزر است صنعت آن بگیرند گوشت بزغال یا بیده
ششماه و قطعات نموده باد و عدد پیاز و آب بچوشانند و کف آنرا بگیرند پس آن گوشت را بار و عن
و مصالح حاره و پیاز سرچ کنند و باز در آب بچوشانند و پیاز و زردک پاک کرده قطعات نموده داخل
کرده به پزند تا ماهر شود و اگر خواسته باشند چیزهای ترش چون آبکامه و یا آب غوره و یا آب لیمو
یا پنجه سیب و یا به و یا انبه و یا غیر آن هر چه خواهند داخل کنند و اگر چاشنی دارند خواهند قری تخم سفید
یا دوشاب داخل کنند و چند جوش داده کشیده بخورند لونی دیگر قورمه زردک است که در قورمه
گوشت بریان بدستور مقدر زردک را قطعه قطعه کرده داخل نمایند و اگر خواسته باشند این قورمه را
در زیر پلاو و یاد زردک پلاو گذاشته قورمه پلاو و یا قورمه جلا و زردک سازند لون و یکم قورمه
زردک است که در پیازه را بدستور مقدر ساخته زردک را در آن داخل کنند لون و یکم قورمه جزر
که در قورمه آن بدستور مقدر زردک داخل نمایند و درین الوان اگر ترش خواهند از ششای حامضه
مذکوره داخل نمایند و اگر چاشنی دارند خواهند شکر یا نبات بقدر حاجت نیز داخل نمایند لون و یکم قورمه

جلد اول بنید جزر و باب الحیم مع اللام جلاب طبعی نسخ مجنون و معرف جلاب و سفوف جلاب

۱۰۴۵

است که در زیر پلا و زردی و اسهال بر روغن سرخ کرده بگذارند و بعد کشیدن آن زردی است و اسهال بر سر
 آن گذارند و تخم مرغ نیم برشت در آن گذارند بخورند لون دیگر برای جزر و اسهال است که این سرد
 با گوشت بزغاله یا بره یا بوی گوشت در آب پنجه بر روغن کاه سرخ کرده در لکری کشیده است چکیده
 بروی آن کرده خورده میشود و این الوان همه میباشد پس پنجه زردی با گوشت بزغاله مولد خلط صالح
 است و مضر معده و خلق است و مصلحتش دو یا چهاره و آب گاه است بنید جزر قائم مقام خمر است
 و نهایت است کشته و بطبی الهضم است صفت آن بگیرند جزر و بکوبند و با رب آن عمل مصفی میکنند
 و در خم ریخته خم را در ذیل آب دفن کنند تا جوش خود از جوش فرو نشسته بعد باب الحیم
 مع اللام جلاب طبعی صفت آن بگیرند شکر سفید کمین کلاب سدرین باقیش لایم سحوش کنند و
 آنرا بگیرند هر گاه به نصف رسد مقدار یکدم زعفران سوده در آن داخل کرده در وقت حاجت آب
 سرد حل کرده بنوشند جلاب و دیگر از محمود بن الیاس مقوی قلب و نافه از برای خفقان و انقباض
 چون هر صبح بنشیند تا بیاشاند صفت آن کلاب عرق گاو زبان عرق بید مشک نبات سفید از
 هر یک ده درم نبات را در عرقها بگذارند و حل کنند در آن کمی شال میخون مخرج و بیاشاند نسخه
 میخون مخرج ورق گل سرخ سعد کوفی قرنفل پوست زرد انیسون از هر یک سه درم مشک
 بنی یک انگ که فته پنجه شرب سید شیرین سوزن ادویه سبزه جلابا ریفارسی گلنا گویند
 و او غیر گل انار شمر است اگر چه در جمیع افعال مشابه بیکدیگر اند و لیکن گل بن بزرگتر و اهنره است
 و شمر نمیداد الا نادرا در دوم سرد و خشک و قابض و رادع و مجفف و مقوی اعضا و جهت سعال
 و موی و صفراوی و رطوبی و زلق امعاء و سح و قرحه امعاء و نزف الدم هر عضو نفث الدم و جرب
 و حکم و منع ریختن مواد بعد نافه و صفاد آن جهت بد بوئی زیر بغل و التیام جراحت و منع ترکید
 او رام و سقوط موی و سنون و مضمضه آن با سکه جهت بد بوئی دندان و استحکام لثه و اسنان
 و قلاع موثر و مصلحش کثیر او قدرش ترش تا دو درم و بدیش بوزن آن پوست انار است
 و از خواص آن آنست که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یکصد و پنجاه تا شصت و نه بار
 رمد و عقادین بآن از درخت بدین جدا کرده فرو برند تا یک سال رمد کشند و از عجایب شمرده
 اند سفوف جلابا رسبال مراری و دومی از نافه است و طبع را به بند و صفت آن گلنا

فصل در ذکر نسخ اقراص حلبار

جلد اول

۱۰۴۹

در سر که خیسانیده سماق حلبا لاس قوط طرثیث از هر یک دو درم بازوی سبز در سر که پرورده
بریان کرده پوست انار که زانچ را یک از هر یک یک درم تخم حماض صمغ عربی عصاره لجه لبتین و اندوه
بریان کرده خروب شامی از هر یک یک درم و نیم اجز کوفته بخته سفوف سازند شرتی یک درم فصل دوم
و ذکر نسخ اقراص حلبار سی قرص حلبار نافع از برای حمایت حاره و اسهال و زدن
خون از هر موضع که باشد شیخ داود و افلاک در تذکره آورده که این قرص را من تجربه کرده ام
در چیزیکه ذکر کرده احدی آنرا در خواص این و آن این است که از برای تخفیف قروح قسمی از نار
فارسیده که آنرا آشک فرنک گویند پس صحت پوست تجربه من فعل کرد و در تخفیف آن قروح فعلی
ولیکن لازم است که هرگاه از برای این فعل استفاده شود زیاده کرده شود بر اجزائیکه ذکر کرده اند
عنصر سبز و پوست انار و استمال کرده شود آب گرم تا سه شقال اما در غیر این فعل شش شری آن
تا نیم شقال است و گفته که قوت این قرص چهار سال باقی میماند میفرمایند این اگر چه بحسب ظاهر
در آن نظر است بجهت آنکه عنود درین قرص گلنا است و آن نرود فاسد میشود ولیکن میتوان بود
که چون یکی از اجزای آن افیون است و افیون حافظ ترکیب مرکبات است قول شیخ داود صحیح
باشد والله اعلم صنعت آن گلنا فارسی اقا قیام از هر یک هشت درم افیون طین مختوم سیلخه صمغ عربی
از هر یک چهار درم کثیر افیون از هر یک یک درم کوفته بخته باب گلنا تازه یا آب گرم سخته اقراص سازند
صنعت آن قرص نسخه دیگر سیلخه سیاه گل ارمنی از هر یک چهار درم گل سرخ منزه الاقاع گلنا فارسی
اقا قیام از هر یک سه درم کثیر اسفید دو درم کوفته بخته باب گلنا سرشته اقراص سازند صنعت این قرص
نسخه دیگر سیلخه سیاه طین مختوم مرکب صافی صمغ عربی گلنا فارسی از هر یک هشت درم کثیر افیون کوفته بخته
باب گلنا سرشته اقراص سازند و اگر گلنا تازه نباشد گلنا خشک را و آب سجو شاتند و صافی نموده
آب بسرشد صنعت این قرص نسخه یکی بن عیسی بن جبر که در منهایج باسم قرص ماریوس آورده و گفته
نافع است از برای خفلات و نفث الدم و نزف الدم و افراط طمث و جریان خون بواسطه صنعت آن
سیلخه سیاه طین مختوم مرکب صافی صمغ عربی از هر یک چهار درم گل سرخ منزه الاقاع گلنا فارسی
اقا قیام از هر یک هشت درم کثیر افیون از هر یک کوبیده بخته باب گلنا فارسی ترویا باب طبوخ
گلنا سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نموده گاه دارند شرتی دو درم قوتش تا شش ماه باقی میماند فصل

جلنار که در آمدن خون از هر موضع که باشد بکار آید خصوص از برای نفث الدم وقتی الدم که بسبب
ترقیدن و یا کشاده شدن سکی از رگها باشد بعد از فصد درین قوت و امتلائی دوسوی و بدون
فصد زمانی که ضعف باشد مستعمل است صنعت آن صمغ عربی پانزده درم کبریا کشته خشک گل
سرخ منزه و الاقاع طباشیر سفید سماق گلنار عصاره لحیه التیس شسته از هر یک ده درم شاخ
گوزن سوخته شسته اقا قیا از هر یک هفت درم شب یامنی سه درم افیون یک درم تاد و درم
کوفته بخته اقراص سازند شربت سه درم آب بادیان یا بایسان الحبل یا شامند قرص
جلنار دیگر که همین صنعت دارد صنعت آن گلنار فارسی شسته درم کبریا شمشیری یک درم
الاخوین شسته صمغ عربی از هر یک یک درم کوفته بخته بالعباب یا زنگ شسته اقراص سازند
و اگر حرارت بسیار باشد نیم درم کافور قیصر کزیا ده کنند و اگر حاجت بقبض باشد افیون یک درم
اضافه نمایند شربت دو درم قرص جلنار دیگر نافع از برای اسهال مخدج خون آمدن از هر موضع
که باشد صنعت آن گلنار فارسی زرد تخم حاض از هر یک سه درم سماق منقی از حب زرد
سبز عصاره لحیه التیس اقا قیا کند از هر یک یک درم و نیم کوفته بخته آب برگ مور در شسته
اقراص سازند شربت یک درم با شربت حب الاس قرص جلنار دیگر نافع از برای اسهال
مزمن و از برای خون آمدن از هر موضع که باشد و از برای ضعف کرده حار بعد از فصد اگر قوت
باشد و علامت امتلائی خود موجود باشد و چون بحیث این علت استمال کرده شود باید که با یکی
ازین ادویه استمال کرده شود یعنی رب شیرین و رب سیب شیرین و شربت حب الاس شربت
رباب و شربت لیمو و غذائیه عدس یا شکر سماق و یا خوره و یا پاپونیزغال یا سبزغال باشد
یا گوشت کبک یا دراج یا طیب هوج صنعت آن گلنار فارسی تخم حاض از هر یک نیم درم گل سرخ
منزه و الاقاع سماق منقی طباشیر سفید صمغ عربی گل مختوم گل ارمنی گل قبرسی صندل
سفید از هر یک یک درم و نیم شسته بریان سه درم افاقیه دو درم کوفته بخته آب سیب
به ترش شسته اقراص سازند شربت یک درم با یکی از ربوب و اشرب مذکوره قرص جلنار
دیگر بحیث و یا بطمس خون آمدن از هر موضع که باشد صنعت آن گلنار فارسی چهار درم گل سرخ
منزه و الاقاع سه درم افاقیه دو درم صمغ عربی یک درم کثیرا سفید نیم درم کوفته بخته اقراص سازند

جلد اول نسخ قرص جلنا باب الحیم مع المیم در تعریف جمده

۱۰۴۸

سیرتی دو درم بالعاب بر قطونا و درو یا بطین با بکد و سر و کرده قرص جلنا و بکرا از برای
اسهال رقیق اسم از آنکه موسی باشد یا صفراوی صنعت آن حصن خرد لب ببطی کرنا بر کند
کلنا فارسی از هر یک یک جزو افیون صمغ عربی از هر یک نیم جزو و قرص سازند سیرتی یک درم قرص
جلنا بر بنج شیش پس ناف جهت قروح سرد و ریه و ملجم جراحات آنهاست صنعت آن کلنا
فارسی گل سرخ از هر یک چهار درم منوکنده لبان از هر یک دو درم صمغ عربی کثیره اصططکی از
هر یک سه درم وفاقا زعفران از هر یک یک درم کبریا مکی از هر یک یک درم نارگیل و پنجم درم اجرا گوشت
بنجه تبارب به شیرین یارب حب الاس سرشته اقراص سازند سیرتی کثیفال و در سایه خشک نموده سیرتی
یک قرص تناول نمایند باب الحیم مع المیم حبه فارسی سیخ نامند در سوم سرد و در دوم
سکن در دندان حار و خارج کننده زکوة در حلق مانده و جهت کرم معده و تقویت هضم معده
حار و جرب و حکم و آسمان آن باعث اجتماع حرارت در معده لهذا خدر و معطن و مورت سعال
و مفر احشای ضعیف و مبرودین و صاحبان اورام باطنی است و ضما دین بر پیشانی حابس
رعاف و جرب و آب پرورده آن بهتر است و مصلحتی در قفل و غسل و بدل آن تلخ است که در خواص
و افعال مانند این است لیکن این از ان الطیف است دستور صنعت جمده با آنکه در بلدیکه بسبب قلیت
برودت هوا و اندک طوبت آن در موسم زمستان نیم منجمد گردد و خوانند که لعل او زنده نظر نقیض
آن است که در صحرانیکه بی اشجار و دور از اباوی باشد و فرب بدریای شور نباشد و اگر دامن
کوه باشد بهتر است زمین را مقدار یک وجب بکند در آن کاه بشکند و اگر نباشد کاه برنج بفضا
چهار انگشت و زیاده فرش نموده بر آن ظرفهای سه گشاده سفالی گذارند و آب جاه اگر اندک شود
داشته باشد بهتر است کرم نموده اول شب در آنها بریزند که در هر یک بمقدار پنج انگشت نهایت
دو انگشت باشد و تمام شب بگذارند وقت طلوع صبح پیش از بر آمدن آفتاب برداشته و بجای خود
جمع نمایند و همچنین بر قدر که خواهند و در پنج جال محفوظ دارند بدین قسم که بالای آن کاه برنج ریخته
انهار از پا و غیر آن خوب نباشند که همه یک قرص گردد و از هوای گرم محافظت نمایند و در ایام کرم
بر آورده بهر نحو که خواهند استعمال نمایند و این عمل را باید در عین زمستان کمال سروی هوای آن
بلد نمایند و چون کثیف و منشوش بجایه میباشد اگر طروف آب را در آن بگذارند که سرد و یا منجمد گردد

جلد اول تعریف پنج پرورده و شراب جمهومی و جم

۱۰۴۹

و همچنین ميوجات را بهتر است پنج پرورده که پنج بجز سبز نماند که نيز و بهتر از برف و پنج و لطيف تر
از هر دو است صفت آن آنست که بکبر پنج يا برف هر کدام که باشد و خرد کرده و در آن نمک بمقدار
عشر آن و شوره بقدر خمر و قلیح شخرف منبرج نموده در طاسی و یا دلیکی کرده و در ظرفهای کوچک
و دیگر سترنگ سفالی نازک و یا فقره و یا من نازک تازه قلمی کرده شربت بید شنگ یا کلاب یا عرق
بهار ساخته و یا آب انار و سیب و بر میوه که خواهند و یا شیر خوش داده با قند یا نبات شیرین کرده
و یا افشربهای حامض چاشنید از هر کدام که خواهند و لیکن باید که شربت یا بسیار شیرین باشد زیرا که
بعد از نما و شیرینی آنها کم محسوس میگردد و در آن ظرفها کرده که اندک خالی باشد و سر آنها را با بوم
پوشیده و اطراف آنها را بنجیر سخت بسته نموده که آب و رطوبت خارج در آن مطلقاً نفوذ نماید
پس آن ظرفها را در میان آن پنج یا برف بخوی به چیتند که پنج یا برف تمام اطراف آنها را فرا گیرد
و بالای آنها قدری معتد باشد و سر آن طاس و دیگر را بقدر گاه به پنج و بار به بندی و یا پاشی
پوشند که تمام آن طاس را فرا گیرد که مطلقاً هوا با آن نرسد پس سه چهار ساعت بگذرانند تا
بخم گردد و پس بر آورده سر آنها را باز کرده با کار دی بار یک نازک بریده و در ظرفی بر آورند
و با قاشق تناول نمایند و این پرورده از شربت و افشربها بسیار صلب مانند پنج نمیکرد و بلکه
مانند برف بخم میباشد و اما آب خالص مانند پنج میشود صلب بعضی قدری نوتشادر بر بالای آن
برف و پنج بعد گذاشتن کوزه در آن کوبیده میباشد و لیکن بدون شخرف و نوتشادر هم بخم
میکرد و اندک بدیری جمهومی شربانی است که مثلث را با آب بخوشانند تا آب بسوزد و بعد
بگذرانند پس احتمال نمایند و بعضی شراب انگور سه ساله را جمهومی نامند و دیگری گفته که آب انگور
که خوشانیده تا به نصف رسیده باشد پس در خم کرده آنرا شربان نمایند و آن گرم و خشک و مفتح
و محلل و شسته و مبهی و معین بر جماع و سیرج الاخذار و مولد خون غلیظ و سخن جاست
جمهومی است که از چین می آورند و گمان نیست که شقاق چینی باشد و آن پنجی است شربت
دباریک دراز و اندرون اوسفید و بیر و نش باین سفیدی و زردی و خوشبو و با اندک
طخی و تندی و شیرینی و از بلاد چین خیزد و در کردستان کز روشان نامند ساق و بر شتر
شبه بندک است در سوم گرم و خشک و محرک باه خصوصاً مری آن جهت بلو و سرفه و

جلد اول نسخ مر بائی حجم و باب الحیم مع النون و در تعریف خطیان

۱۰۵۰

و نرف الدم و ذات الریه و ذات الجنب نافع و مضر سپهر و مصلح صانع عربی و قدر تر نشین تا در دم
و این الدوله گوید که از یک انتقال تا یک انتقال و نیم آن با جلاب افخ خفکان است در حال و از مجربات
است مر بائی حجم صنعت آن بگیرد تازه آنرا و پوست آنرا خراشیده در آب آب صافی نموده که
قدری تندی داشته باشد یک شبانه روز بخیسند پس بشویند و آب آب بجوشانند یک و جوشی
تا آب آب که جذب کرده اثرش مانند بعد از آن در آب تازه طبع دهند تا نرم و نخیته شود و غسل را بتمام
آورده حجم نخیته را در آن اندازند و چند جوش دیگر دهند و غسل باین مقدار باشد که حجم را بشویند
و بدستور بجای غسل بشکرو نبات میتوان ساخت و اگر تر آن نباشد خشک آنرا چند روز در آب بخیسند
که نرم شود پس پوست آنرا دور کرده در آب به پزند و باندک آب و غسل بشویند تا نرم شود پس
غسل گرفته باقیه بتمام آورده بر روی آن کنند آن مقدار که از روی آن برگردد و دوسه جوش
دیگر داده فرو آورده سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند باب الحیم مع النون خطیان
بک جسم و سکون نون و سطلای مهله و فتح یای مثناه و تخنیه و الف و لون لغت یونانی است
و بهندی شکبان بید گویند بخجی است دراز و غلیظ و مائل بسری و تیرگی و تلخی و رومی آنرا که بهتر
النوع است ساق و عروق بسطبری گشته و بچون و در طول قریب بد و ذرع و زرد رنگ
و چون بشکند اندرون آن زرد تر قریب بر یون و تلخ طعم و در قلل جبال و جاهای منگاک سیاه
میر وید و بعضی گفته اند وجه تسمیه آن بخطیان جهت آن است که اول کسیکه یافت و شناخت آنرا
خطین الملک بود از ملک روم لهذا مشتق بدان است و برگش شبیه برگ گردگان و لسان البهل
و سرخ و ریزه با شتر لغات و گلش سرخ مایل کمبودی و شرش در غلافی شبیه کینچ میباش
و غیر رومی را بر مخانی نامند برگش شبیه سحاض و این غیر متعل است در اول سوم گرم و خشک
در دوم است و بنایت لطیف و منقی و جالی و محلل و با قوت قبضیت و طرد و تر یاق سموم و فنج
جنین و جهت کزیدن سگ و یوانه و عقرب و هوام و سموم مشرب و ورم جگر و سپهر و سر
بول و احتباس حیض و ضداد آن با شرب جهت کزیدن جانوران سمی و جراحات و قروح خشیه و ورم
بارد خشا و جهت ضرب و سقط و کسر اعضا و و فی و ازاله هت و با شرب جهت وجع معده و طلای
آن با خابر کف دست قاطع خون حیض و استعمال آن با سداب یا شرب یا هر دو در تر یا قیاقوتی است

جلد اول دستور اخذ عصاره جنطیانا و دواء الجنطیانا و نسخه سفوف جنطیانا

۱۰۵۱

و شرب دو دریم آن با شرب آب جبت التوی عصب و حج کبد و طحال و برودت داور لیم آنها و حمل آن
 مخرج جنین و مسقط آن و طبع آن جبت رمد بارد و نافع و مضر سینه و مصلح شساق و کبد و یون است
 و در شربش تا یک شقال و بدلتش در قیحه و تحلیل یک وزن و نیم آن اسارون و نیم وزن پنج کبر و در
 سائر مواضع قط و زراوند بوزن آن و بقای قوت آن تا سه سال است و عصاره آن در جمیع
 افعال قویتر از پنج آنست و برای ق سیموم و نافع از برای گزیدن سنگ دیوانه و همام و سیموم
 مشرب و در مکر و استعمال آن با سداب و برای قیت اقوی و قوتش تا هفت سال باقی میماند
 دستور اخذ عصاره آن آنست که آنرا بکوبند و بچرور در آب نجیسانند و بچوشانند تا آب غلیظ
 شود پس صافی ننوده و پنج دیندر تا منفک گردد و دواء الجنطیانا نافع از برای صلابات و سدا و جوا
 کبد و معده و طحال و از برای تبهای کهنه صفت آن به نسخه شش ریس جنطیانا و رومی طفلی از برای
 یک ده درم شب یا فی سفید سافج هندی سنبل الطیب پوند چینی از برای یک یک اوقیه کوفته بجبه
 بعسل مصفی آن مقدار که ادویه بان سسته شود و بر شربش شربتی بکدریم با مینج یا باب سداب
 و در نسخه دیگر بجای ریوند قسط تلخ است بوزن آن و یک اوقیه زراوند مدحرج داخل است
 و من جنطیانا تا محلل رایج بارده و تلخ است و بجبه قیده و قتی نهایت مفید و درم بلغمی را نهایت
 نافع است و بادیک در خصیه و زمار و پشت و کرده باشد و در غیر این اعضا نیز دور کند صفت آن
 جنطیانا رومی ده درم زراوند مدحرج سعد کونی سیلخه سیاه پوست پنج کبر از برای یک پنج درم کوفته
 در یکریطل روغن مغز بادام تلخ داخل کرده خوب بر هم زنند و در شیشه کرده ده روز در آفتاب
 گذارند پس از آفتاب برداشته یا لایند و در شیشه کرده نگاه دارند سفوف جنطیانا ادرار
 بول نماید و چون با ماء الاصول حار یا بار و بحسب مزاج بخورند استقای لجمی را نافع است صفت
 آن جنطیانا زراوند مدحرج حاشا فطر اسالیون تخم کرخس انیسون از برای یک دو شقال سنبل الطیب
 قحاح از خرفه الصبغ جعه دار چینی مغز تخم خیارین از برای یک دو درم و در نسخه دیگر از برای یک
 ده درم است ریوند چینی ربع جمیع ادویه نبات سفید مثل جمیع ادویه کوفته نیمه سفوف سازند
 قدر استعمال دو درم با شرب آب زوری یا سکنجبین زوری یا ماء الاصول حار یا بار و بحسب مزاج
 بیا شامند شراب جنطیانا مقوی معده ضعیف بود و در طوبات معده را پاک سازد و صفت

جلد اول نسخ ضما و خطیان و معجون خطیان و تحریف چند سیدتر

۱۰۵۲

ان خطیان و ده درم صبر زرد چهار درم مویر بیدانه ده درم گل سرخ فستقین از هر یک سه
درم تربنجد بر م مجموع را در سه طل آب بنیسانیده جوشانند تا ثلث بماند صاف کنند و با یکوطل بپنجند
بقوام آورند شترتی سه ملحه ضما و خطیان تا این طهر در خواص آورده هر زنی را که خون حیض زیاد
از عادت آید و بند نشود و بماند خطیان یا رومی را و نرم بگویند و با خا بسروشند و برکت دست ضما و نایاب
آمدن خون را باز دارد معجون خطیان اصلا بک سیر و جگر و درد معده و کرده و مثانه و غیره
و ازیت زهر بای که نذر را نافع باشد و سه به کثایت صفت آن خطیان نامی روی فلفل سیاه از هر یک
ده درم قسطم ساج هندی سنبلیله یونجه ای از هر یک هفت مثقال کوفته و خجسته با سه وزن آدویه غسل
مصفی بسروشند شترتی دو درم باب مطبوخ سداب معجون خطیان تا شش بر معجون فقر طبعیت
امراض بلغمی و سوداوی و از برای صداع و ضعف کرده و جنون و ضعف بدن و نسیان و سوساک
و سل و سرزد قدیم و دق و صرع و برص و هپتی و درد معده و جگر و دیرقان و سپروز و دامیل و زهر و قو
باه مفید است صنعت آن خطیان تا قرمانا نار مشکبخت شکست حب الفار زرد و زطوبل انیسون چند سیدتر
حب بلسان اسارون سیله از هر یک یک مثقال مرصاف یک مثقال رود و دانک اگر ترکی یک مثقال و چهار
دانک در سوخ زرد بناد تخم کرفس از هر یک یک مثقال و چهار دانک زعفران دارچینی لک مغسول صبر
سقوطی تربد سفید عود جوز بواقر فلفل ریوند قاقده آشنه لباسه سنبلیله الطیب کل سرخ سه حبه جگر
بلبله سیاه پوست بلبله آمله هفت از هر یک چهار مثقال و یک دانک تخم بر جو تخم پیاز تخم کند نا از هر یک
یک یک مثقال و دو دانک زرنب شیطرح و پیاز محضل مشوی آفتاب از هر یک دو مثقال نیم صلا کیه
و بروغن بادام چرب کرده با سه وزن غسل بسروشند و در جوشش باه گذشت بعد اوان استعمال
نمایند شترتی از ان از دو مثقال تا چهار مثقال است چند سیدتر بفارسی انس سحجان و به ترکه
انطان آشی نامند و آن شبیه خضیه است و دود متصل بهم و حیوان آن مانی و در آنها غلیظه شیرین است
میشود و غیر سبک آبی است و از سبک بسیار کوچک تر و موی او سرخ مایل به سیاهی و در خارج آب بپوش
نمی کند و در دلم آنرا اشک نامند و حکیم میر محمد موسی در نسخه نوشته که قیاس تقاضای آن نمی کند که خضیه
آن بظلم چند باشد و حقیر تازه او را ملاحظه نموده که صیاق قطع نموده بود و اصلا بود رنگ نداشت و بعد
از جو شاندن آن در آب و خاکستر و برورده کردن آن بود و گاه بعد از مدتی صاحب بود رنگ شد

جلد اول تعریف چند سیدستر و دوا چند سیدستر

۱۰۹

و اینکه در نوعی از استحاله است شکلی نیست موصوفه گوید که آنچنین که نوشته بیان واقع است در بهترین
 چند سیدستر و بعد از آن زرد است و سیاه آن از سومات قتاله است و واجب است که بعد از قطع این
 از آنکه رطوبت و چینه که در آن است مانند عسل بر آید پس خشک نمایند در آخر سوم گرم و در دوم
 و لطف و اتوایی جمیع ادویه حاره یا سرد است و چیز صفتی شمع که در داخل است از آن شدت قوی
 استمال آن جائز نیست منفع و محلل و تریاق ادویه بارده قتاله واکه بوم و منخوق از خلق
 احتباس جفص و اخرج میثم و جین و نفع و فوایق و مغص و یالوگیامی مرقی و قوی بلغمی و یخی
 بار و نیان و صرع و ام اصبیان و فالج و عشه و شنج طب استملای و سر سام بلغمی که بیدار است
 سفید و سایر امراض بارده دماغی و عصبانی را با سکه و روغن گل ثانی و چون بعد از قصد صاف
 مقدار و در سیم آنرا با آب فودنج با عسل بخورند و در طمست نیاید بدون ضرر و اخرج
 و برودت رحم را زایل میکند و اگر با او پ نیز باشد با عسل و فلفل مقدار یک ملحقه حق نمایند و هیچ
 مضرت ندارد و هیچ حرارت غریزی است و طلای آن جهت قروح قتاله مفید است و سوط و طلای
 آن جهت در دسربار و ریجی مزمن و سبات و خدر و کزاز طب و صرع مفید و میخین خوردن
 آن و تقصید آن به نهایی یا بار و غنهای مناسب جهت تحلیل او را مزمز حاره و بارده و اوجاع
 بارده و مفاصل و غیر آن مفید و بدستور تدبیر بر دهن آن و کد نشستن آن در گوش جهت ریا و فلفل
 سامعه که از برودت باشد و وجع بار و آن و میخین قطور آن بار و دهن ناردین در گوش جهت
 امراض مذکوره و بخور آن جهت صفات صداع بار و ریجی مفید و استشام آن جهت او را مزمز
 و عطشهای آن نافع و احتمال آن جهت طلبت و دمه و سهل و حمل آن مصلح حال رحم و مستطابین
 و مدر حیض و بول و شامیدن آن بقدریکه افیون خورده باشند و نفع سمیت آن است و چون با ساد
 آن افیون بسیار سمیت آنرا زایل میکند مضر و برین مصلح شربت بنفشه و قدر شربت بنفشه
 و بدش مثل آن و ج یا نصف آن فلفل در بعضی مواد بوزن آن مشک در امراض حکره فریون
 و جهت تحلیل رطوبات از جبهه زن آن فلفل و ثلث آن در فلفل و ثلث آن زرد است و چند سیاه بقدر
 یک گرم کشنده است و بسیار است که در مدت یک روز مشک و الا منجر بهر سام میشود و تریاق آن
 ترشی ترنج و سرکه خمر و شیر الاغ است و و از چند با و ستر چون زن ازین بیاشنا باشد ستر

جلد اول نسخ جنب بید سترودن و جوارش و مرهم جنب بید ستر

۱۰۵۴

نباشد و حیض آن بسته شده باشد حیض آنرا بکشد یا صنعت آن جنب بید ستر و جوارش و مرهم جنب بید ستر
 کفش از هر یک یک درم نرم کوفته بخیته با شراب منروج بیاشامند جنب بید ستر و جوارش و مرهم جنب بید ستر
 ام الصبیان و صرع و فالج و سکت و سایر امراض بلغمی رطوبی و اعراضیکه بعد از وضع حمل عارض
 زنان و اطفال میگردد که از بروزت باشد مفید است صنعت آن جنب بید ستر مشک خالص عود
 الصلیب اجزا مساوی با عرق دارچینی یا عرق جوز بوا یا عرق رازیانه نرم سائیده خوب سازند
 بهر چه بقدر فلفل شربتی اطفال را نیم حب تا یک حب با شیر مرصعه آن و دیگر آن را از یک حب تلسه
 حب با انچه مناسب دانند و با عرق جوز بوا و یا دارچینی و یا رازیانه سائیده گرم نموده طلا نمایند
 و اگر درین زمان زائیده برهم افتاده باشد بر شقیقه و فکین ایشان مالند و اگر قدری عود دهنی خرقی
 نیز اضافه نمایند به نیست و اگر در وقت حیض غالب باشد جوز بوا نیز و مرهم جنب بید ستر و مرهم جنب
 بان با روغنهای دیگر بهیئت تخمیل او را نرم فرمونه و درونای سر مثل مفاصل و قطران و در
 جهت ریام و نقل سائیده و او جاع بازده بلغم و عشته نافع و حمل آن مصلح حال رحم و مدبر بول و
 حیض و نوشیدن آن جهت حرقت آنها و ریاح آفرین و او جاع مفاصل بازده و فالج و بستر خوار
 و لقوه و صرع بلغمی و سبب نافع است صنعت آن کیزند جنب بید ستر فلفل سفید عاقر قرحا تخم نظر
 فرغیون حلیت اجزا مساوی به هم را نرم بگویند پس ده درم آنرا در یک طبل بغدادی روغن سیب
 داخل کرده خوب بهم زنند و یک هفته در آفتاب بگذارند و هر روز دو مرتبه به هم زنند پس بعد از آن
 آنرا با لایند و نقل آنرا با لایند و لایند و لایند و مرتبه دیگر ده درم از همان ادویه را داخل کنند
 و یکو بهم زنند و یک هفته دیگر در آفتاب بگذارند و هر روز دو مرتبه به هم زنند پس از بقیه آنرا با لایند
 و نقل آنرا با لایند و لایند و لایند و مرتبه دیگر ده درم از همان ادویه را داخل کنند و یکو بهم زنند و یک هفته دیگر در آفتاب
 بگذارند و هر روز دو مرتبه به هم زنند پس از بقیه آنرا با لایند و لایند و لایند و مرتبه دیگر ده درم از همان ادویه را داخل کنند و یکو بهم زنند و یک هفته دیگر در آفتاب
 جوارش جنب بید ستر ریاح زنان شستن را دفع کند و چنین اسحاقطت نماید صنعت آن جنب بید ستر حلیت زرد نیل و زرد
 از هر یک یک درم زنجبیل ده درم قند سفید دوازده درم مشک شقیال کوفته بخیته با عسل مصغه مقوم و زن ادویه
 و شکر شربتی و در مرهم جنب بید ستر بهیئت تخمیل او را نرم فرمونه و درونای سر مثل مفاصل و قطران و در
 شکر خالص و قند سفید و روغن سیب و روغن زیتون و روغن بادام شیرین و روغن بومدین و روغن کتان و روغن کنجد و روغن
 شکر خالص و قند سفید و روغن سیب و روغن زیتون و روغن بادام شیرین و روغن بومدین و روغن کتان و روغن کنجد و روغن

جلد اول فصل در ذکر نسخ معالجین چند بدست و وصل در سوارح جبریا

۱۰۰۰

مرم سازند و بر ساقهای مبرقین باندند و کسب بضم کاف نازی و سکون سین مهله و بای موعده یعنی ثقل و مرم
جیوات است که افشده و روغن آنها را گرفته باشند و مراد اینجا ثقل کشنده است و فی الحقیقه این نوع طلا و مرم
است نه مرم فصل در ذکر نسخ معالجین چند می معجون چند نافع جهت ریاضی که ماضی
میشود و در موعده زمان حاصله صنعت آن چند بدست یکدردم و نیم مرورید یا سفته لبید که با آب ششتم قفل
زعفران از هر یک یکدردم زرباد و در پنج عقربی از هر یک دو و درم هشت سنبل الطیب از هر یک یکدردم
ادویه کوفته بنجیه با سه وزن گل عسل لقوام آورده علی الرسم باشند معجون چند بدست که مال
خاصیت جوارش آنرا در صنعت آن چند بدست یکشقال در پنج عقربی زرباد از هر یک دو و درم و در
یا سفته با گلاب سائیده که با دو اسنبل الطیب از هر یک یکدردم کوفته بنجیه بمعل مقوم سه وزن
ادویه سرشته معجون سازند شربتیکشقال معجون چند بدست که در سهولت وضع عمل بکاید
مفید است صنعت آن چند بدست مرکبی صافی میوه سائیده از هر یک یکشقال در پنج عقربی نیم شقال اجزا
کوفته بنجیه با انگبین بر شند شربتیک و دو شقال با شراب که نه یا با نار العسل بنوشند معجون
چند بدست مشهور معجون ابن عباد نافع بود موعده را که طعام قبول نمیکند و فواق امتلائی و سو
الہضم و ادجار موعده را بغایت نافع ولی نظیر است صنعت آن چند بدست قطشیر سنبل الطیب ثقل
سیاه و در غفل و اچینی از هر یک یک اوقیه سیخ دو و درم مرکبی سه درم افیون یک درم افیون
و مرکبی را در شراب که نه ریجانی خسانیده نرم کنند اجزا را کوفته بنجیه بمجموع را بنجیه معجون سازند
و بعد از ششماه استعمال نمایند شربتیک شقال فصل در ذکر نسخ سنجی نیا بر چند
مناسب آن بود که در ذکر حرف سین مذکور شود لیکن چون اصل و عمود در آنها چند بدست
است لهذا مناسب نمود که اینجا ذکر یابد بدینکه این لغت یونانی است بمعنی کثیر النجا و چند قسم
بنظر رسیده در نسخه سحر نیا بفتح سین مهله و سکون نون و فتح جیم و سکون رای مهله و سکون
و فتح یا ر مثبته تخانیه و الف و در نسخه دیگر سحر نیا بزایدی یا ر مثبته تخانیه قبل از نون
ثانیه و در نسخه ثالث سحر نیا بکسر رای و سکون یای مثبته تخانیه و فتح نون و الف و مثبته
اول اصح باشد صاحب کامل الصناعة و شیخ داؤد الطاکلی گفته اند که در کتاب تقریب ترجمه کرده
شده بمعجون عارض یعنی معجون کلیه و مثانه و در کتاب منتخب موسوم است بمعجون ملا مس لیغی

معجون مدر سحر نیا کبیر بلا خلاف از ترکیب جالینوس است که ترکیب نموده بود این معجون را
 از برای بادشاه جتوه و قتیله حسن بول بهم رسانیده بود و این معجون را بعضی از تریاقات شمره
 اند و شکی نیست در آن که از معاجین کبار است و خاصیتش بی شمار مجرب است در دفع از برای امراض
 بارده و تریاق امراض بلغمی است و امراض حادثه از ریاح غلیظه و از برای عسر البول و اوجاع
 کرده و حصاة کرده و مثانه و از برای مخاطی بودن بول و سلس البول و قروح مجاری بول و این
 برای نفاس و رطوبات و شخه و ضعف بضم و درد معده که از برودت و ضعف معده باشد و دیگر
 خفام از معده و قویخ و از برای ضعف کبد و تحلیل صلابه کبد و از برای وجع استخوان و ماکل آنها
 و از برای خفقان و سرد مزاجان را بنایت مغفید و موافق حفظ نماید بدن ایشان را و بسیاری
 از امراض و حافظ صحت مشایخ است و گرم میکند بدن را از برودت که از خارج عارض آن شده باشد
 و مزاجش گرم و خشک در درجه ثانیه و مضر محرومین و مصلحش آب کاسنی تازه است و قوتش چهار بار
 سال باقی میماند و باید که استعمال کرده شود بعد از ششماه صفت آن به نسخہ شیخ رسیده در کتاب
 قانون ذکر کرده چند بید سترافیون و ارچینی اسارون فومو و قو از هر یک یک گرم فلفل داخل
 قفه قسط حلوا از هر یک شش گرم زعفران نیم گرم آنچه که اختنی باشد در ماء العسل خسانیده حل کنند و
 باقی ادویه را کوفته و بنیجه مجموع را با شش وزن دو عسل مصفیه شده و معجون را از شربتی از یک لنگ تا یک مثقال و بعضی گفته اند
 از یک لنگ است تا یک گرم و بعضی از یک لنگ تا دو مثقال گفته اند و بر عسل بعضی شش نیم مثقال
 و این نسخه سوای عسل دوازده جزو است و وزن اجزای و یک گرم فومو نیم است صاحب میزان
 الطبا لیه گفته که مزاج این معجون گرم است در آخر درجه ثانیه خشک است در دو درجه و ربع و در نسخه
 دیگر زعفران داخل ندارد و نسخه که حکیم میر محمد مؤمن در تحفه ذکر کرده در اصل نسخه زعفران یک گرم
 است و گفته که در بعضی نسخ نیم گرم و شش قراط است و اسارون داخل ندارد و بجای آن صابون
 شش گرم داخل است و بعضی اطباء عسل یک سکر به شلث داخل کرده اند نسخہ شیخ نیا که بنسخه
 اسحق صفت آن چند بید سترافیون فومو نیم گرم کز دشتی اسارون از هر یک یک مثقال کوفته
 بنیجه با سه وزن ادویه عسل مصفیه بشیر شدند و نیز شش قراط زعفران و سه اوقیه بنیجه در وی
 کنند و در وقت حاجت از مثقالی از وی تا دو مثقال بکار دارند و قوت این معجون تا دو سال میماند

و بعضی گفته اند که شربتی ازین معجون از یک دانگ تاد و مثقال است و بهش امرو سبت که همین عمل
میکنند و مجرب است سنجر نیا که بزرگتره سجی بن عیسی بن جرله که موافق است با نسخه اسحق و در آخر گفته
که داخل کرده میشود درین معجون ربع رطلی شلث و شش قیراط زعفران سنجر نیا که
از شیخ رئیس که در قرا بادین قانون آورده صنعت آن چند بیدستره فلفل سیاه زعفران
مود و قوفا سارون افیون فلفل سفید قند و اچینی از هر یک دو درم قسط یک درم کوفته و بخیته
وزن نموده بعسل مصفیه وزن ادویه معجون سازند و نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال
سید همیل در قرا بادین ذخیره این نسخه را آورده و گفته که از جهت بادامی حم و از جهت باز
گرفتن جفیف و نابودن فرزند مقدار یک باطله ازین معجون را بروغن سوسن حل کرده وزن بخورد
بر دارد و اگر در روغن بادام تلخ حل کنند شاید و بخورد و بگویند آن هم سود دارد
و بادامی رحم را به برد و آنچنان باشد که معجون را با شش نهند و فرج را با آن بدارد و بایانیه
قصر سنجر را آنرا بخوبی شستن کیر و دوا جهت در دسینه و سرفه و امراض کلیه اندر شراب صرف
نخورد سنجر نیا صغیر به نسخه شیخ رئیس که در قرا بادین قانون ذکر کرده که در منافع
قریب است بکبیر صنعت آن چند بیدستره افیون از هر یک دو درم و در نسخه دیگر ده درم است
و اچینی مود و قوفا سارون از هر یک ده درم فلفل و ارفلفل قند مرصافی قسط از هر یک
زعفران ربع اوقیه اجزا را کوفته و بخیته بعسل مصفیه وزن مجموع ادویه معجون سازند و در نسخه
دیگر ربع رطلی سیاق و قیوه میوه ساله سه اوقیه داخل است و در نسخه اصل قند داخل نیست شربت
نیم مثقال با آب گرم سنجر نیا به نسخه دیگر صنعت آن چند بیدستره فلفل سیاه فلفل سفید
زعفران مود و قوفا سارون و اچینی قسط از هر یک درم عسل مصفیه وزن ادویه ادویه
کوفته بخیته با عسل معجون سازند شربتی نیم مثقال با آب نیم گرم ناشسته بخورد و بعضی گفته که چون
حل کنند بقیه طرا ازین معجون را در روغن سوسن یا لند بر موضع مار گزیده و دیگر جانوران
سمی که گزیده باشند دفع زهر آنها میکند و نیز خوردن آن نافع است از برای ضرر سموم
و سمیت گزیدن جانوران سمی چون نیم مثقال آنرا با شراب بیاض کنند و نیز نافع است از برای
رباع رحم و قلت گرفتن حمل و کمی آوردن خون جفیف چون مقدار قفای از آن را در روغن سوسن

جلد اول نسخ سخنیا و باب الحیم مع الواو فصل در بیان جوارشات غیر مسهلہ

۱۰۵۸

حل کرده با ششم پاره فرزند سازند و قدری از آن را بار و عن رتق حل کرده و بوی از آن زن
و نیز بان تخم کند در رحم خود مفید است و نیز از برای وجع سینه و سرفه و از برای امراض کلتین
و از برای عسر البول و از برای سزیه و بواسیر بارده خورده میشود و از آن مثل نخودی با شراب صبر
و از برای تخم چون یا شامند از آن وزن یک مثقال با شراب صبر سخنیا به پنجه سید
اسمعیل در قرابادین ذخیره منقول از قرابادین جنین صنعت آن فردمانا زیره گویانی ششم کزاز
هر یک سه درم چند بید سترافین بود و قواسارون از هر یک یک گرم کوفته بخته با سه وزن
ادویه غسل مضمون سازند و بعضی شراب انگوری درین معجون داخل کرده اند و مسیحی در
نخه خود مثلث سجای شراب انگوری آورده شربت از یک آنک تا یک مثقال است سخنیا
به پنجه سحی بن عیسی بن جرله در معده و سوزن و قوا و حبس البول و جمیع امراض ملنی و باد و
غلظت سودا و رطوبت و تندرستی از بسیاری علل است صنعت آن چند بید سترافین سیاه
فود و قواسارون از هر یک یک مثقال اجزا را جدا جدا کوفته بخته وزن کرده در هم آمیزند
و با سه وزن مجموع ادویه غسل و یک آنک و پنجم مثلث سجون سازند و یک مثقال زعفران در آن
شرتی از یک آنک تا دو مثقال باشد نافع باد باب الحیم مع الواو فصل در بیان جوارشات
غیر مسهلہ بدانکه اکثر جوارشات در ذیل بعضی ادویه مفرد که آن دوا اصل و عموم است در
آنها به ترتیب حروف تہجی ذکر یافت می یابد مانند جوارش حب الاس و اہل و اترج و خدیو و سار
و اشند و املہ و انبر باریس و انجیان و انیسون و ایرسا و بسا و بلا و در و تیواج و چند و جوز و
و فنجوش و داجینی و رمان و زعفران و زنجبیل و زوفاد و سفرجل و سماق و سسم و سنبل الطیب
و صندل و طباشیر و حصرم و عنبر و عودندی و فلافل و فودنج و قمر اقل و حب القرم و کافور و کاکب
و کمون و کندر و لؤلؤ و مشک و مصطکی و مانخواه و وج و جوارشات افیونی مانند جوارش طباشیر
افیونی و عاج افیونی و بعضی که ذکر نیافته بود و آنکه هر یک براسه اسمی خاص دارند مذکور شد
و بدانکه جوارش بصیم و فتح و او و الف و کسر را مہملہ شین معجمه و نون و جوارش
بانون در آخر هر دو آمده و صاحب بحر الجواہر گفته کہ بانون تصحیف است و آن معرب کواشک
و کواش است و معنی آن در لغت فارسی کوارندہ طعام است و نامضم غذا کہ عبری اضموم گویند

جلد اول در تعریف جوارشات غیر مسهله

۱۰۵۹

در حقیقت تجربه جوارش بحرانی با فیهی است شیخ داود الطائفی در تذکره گفته که جوارش فارسیت و لغت
عربی سخن و ملطف است و نیز شیخ داود گفته که نجیب الدین سمرقندی در قرابا دین از کتب جسمه خود
گفته که جوارش لغت قدیم است و معنی آن مقطع خلط است و گفته که پسیدم از کسانی که خیر از لغت
فارس بودند انکار کردند آن قدس سره میفرماید که فرقی نیست میان تفسیر جوارش سخن
و ملطف یا مقطع خلط چه اینها همه از صفات جوارش است زیرا که جوارش معنی باضموم است و اینها
از لوازم و خواص آن است چه بهضم غذا تمام نمی شود و بجز بیکه سخن و ملطف ماده غذا باشد و آنچه
ملطف و سخن ماده غذا است مقطع خلط غیر بهضم از چه ملحقه بخل معده و خایله مانع از اشتغال معده
بر غذا و تصرف حرارت در آن و بهضم و دفع نام یافتن و مستعد شدن آنها از برای کردیدن جزو اعضا است
و شیخ داود نیز گفته که جوارش نزد اطباء عبارت است از ادویه که نرم گوید و نشده و حرارت
آتش آنها ز سریده باشد بلکه باشند و یا غسل بقوام آورده سر درده سرشته قطعات باز کنند
بر سریده باشند و الا فیما میفرماید که لفظ جوارش نزد اطباء موضوع برای معجون است که ساخته باشند
از برای اصلاح حال معده و اعانت بر بهضم و استمرار و کواریدن طعام و تقطیع خلط و تحلیل ریح
و رطوبات و لهذا اجزای جوارش را جرش باید گویند تا زود از معده بگذرد و بوده باشد سبب
طول مکث در معده اقوی پس اگر جوارشات را با افعال مذکوره افعال و خواص دیگر باشد
ضرر بهمان میرسد که آنرا از جوارش بودن بیرون برد و جوارشات مثل معاجین میباشدند
الا آنکه معاجین شیرین میباشدند و تلخ نیز و کریمه و غیر کریمه و جوارش نمیباشد مگر طیب و الطیب
جوارشات و الذات آنها عود است و در حرف العین مع الواد و نسخ آن در ذیل عودهای هم بطریق
اجمال و کلیه دستور العمل و هم به تفصیل چنین است ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و آنکه بعضی اطباء
منسوب نموده جوارش را با طبایای یونان و بعضی با طبایای قبط و فرقه دیگر گفته اند که نه از اطباء
یونان است و نه از اطباء قبط بلکه جوارش مخصوص فارسیان است و مخترع آن نجاشه اند که از برای
غلفای عباسی ساخته اند پس شهرت یافته تالیف جوارشات میان اطباء و جمعی انکار این قول نموده
اند و گفته اند که بسیاری از جوارشات چون جوارش بقراط و جوارش جالینوس و جوارش کوفی
مقدم بر نجاشه اند میفرمایند که اصل جوارشات که اصل فعل صغیر است مقدم است بر اطباء یونان

و بر اطباء و قبط نیز و یکن که گوئیم پیش از نجاشته این جوارشات مسمی بجوارش نبوده اطباء هم جوارش
 خسر و را از برای نوشید و آن تالیف کرده باین اسم مسمی ساختند و او ویه که از برای اصلاح
 معده و تقویت هضم است نیز باین اسم مسمی نموده پس تنید اطباء هم مخرج جوارش بکلیه مخرج
 این اصطلاح اند که معاجین مصلح معده و هضم را جوارش نامیدند جوارش از برای تالیف
 یقولوا و س منقول از قزاقا بدین تالیف افندی صالح چلی حکیم باشی ابراهیم سلطان و قیصر و موم
 بدن را زائل کند و نافع است از برای تفریح و یالنج و جنون و تقویت هضم و مناسب هر مزاج
 و شترش بکیرم است صنعت آن کل اکلیل الالک گل سرخ منسوج الاطاع اصل السوش مش
 از هر یک شش درم قره نعل سنبیل الطیب جوز بوا و ارجینی خولجان خیر بوا از بخیل زر بنا و لباس عودند
 قاقه انیسون تخم طوارق اوقی و طوارق اوقی خشیش خوشبو است که ترکان در راست میکنند
 و بشیرازی از الو بونا مندا از هر یک بکیرم و نیم شکر سفید صافی بقوام آورده بقدر حاجت
 بدستور مقرر مرتب نمایند جوارش بزور سی متقوی باضمه و منفتح سد و قوی و مجمل ریا است
 صنعت آن کبونی کرمانی انیسون را زیانه کرد و یاد و قوت ناخواه تخم کرفس از هر یک شش درم
 مجموع را میت و چهار ساعت در سرکه انگوری خیسانید پس خشک کرده اندکی بوداده باضا
 و ارجینی زنجبیل دار فلفل بزرسیا لیس خولجان از هر یک شش درم کوفته بنجته نعبل سفید
 بقدر کفایت سرشته جوارش سازند شترتی یک مثقال جوارش بقصر اط معده را قوت و طعام
 هضم کند و آستهای طعام آورد و دفع دور کند و باه را قوت دهد و برودت معده و گرده و مثانه را زایل
 گرداند و آب ایدن از دمان باز دارد و جشا و فواق را سودمند باشد صنعت آن تخم کرفس تخم گزر
 تخم شبت را زیانه کشنده خشک ناخواه از هر یک یک سیر مصطکی عاقر قزاق از هر یک یک مثقال عود قماری
 قره نعل از هر یک نیم مثقال کوفته بنجته با سه وزن او ویه فانیذ سجری و عسل سفید صنفی با لسا و
 جوارش سازند شترتی دو مثقال جوارش بقصر اط به نسخه نواب غفران یا حکیم احمد موسی
 که در بیاض مجربات خود قلمی فرموده اند منقول از خط مغری الیه صنعت آن قره نعل سنبیل الطیب
 فلفل سیاه زنجبیل عاقر قزاق زر بنا و جوز بوا از هر یک سه مثقال تر بد سفید کبابه چینی عود بیدی
 از هر یک یک مثقال استارون نیم مثقال شترتاق قاقه صغارا از هر یک دو مثقال و نیم شکر قندی خولجان

از هر یک یک انگ و نیم صغیر فارسی نانخواه تخم خیلانک برک سداب از هر یک پنج مثقال کوفته نیمه بر وزن
بادام شیرین چرب نموده با عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر جوارش سازند و در
طرف چینی نگاه دارند شربتی و دو مثقال جوارش جالینوس این جوارش را فواید و خواص بسیار
است همه مضار قوت دهد و بوی دمان خوش کند و باد را بشکند و بسیاری بول را که از سردی باشد
خصوص سه دی مثانه باز دارد و باه را قوت دهد و دیوانگی را نائل کند و رنگ را در صافی کند
و اسپهال بلغمی را نفی دهد و صداع بلغمی و سبات و سرفه بلغمی و بواسیر و نفرس و قوبا و هسین و کبک
مثانه را نافع بود و سیاهی مو را حفظ کند و نگذارد که سفید شود و گفته هر که بیست روز این چهار
داومت نماید از جمیع امراض امن شود و صفت آن منبل الطیب قاطله سلیمه سیاه دار چینی خولجان
قصبه اندریره قرنفل سعد کوفی ریخیل فلفل سفید دار فلفل قسطا بحری عود بلسان اسارون
شامی حب الاس عنفران از هر یک ده درم مصطکی رومی پنجم درم قند سفید بوزن جمیع ادویه
عسل سه وزن مجموع ادویه را کوفته نیمه با قند و عسل سفید مصفی بسپارند و در نسخه دیگر مصطکی
ده درم است شربتی از کینشال تاسه مثقال پیش از طعام و بعد از طعام توان خورد و در نسخه
سید اسمعیل در ذخیره حب بلسان ده درم داخل است و در بعضی نسخ این جوارش حنظل یا نیر
داخل است و این جوارش را بعد از ده روز که از ساختن آن بگذرد استعمال توان کرد و بعضی
گفته که هنگام رسیدن این جوارش بعد از هفت روز است و هر چند که نه تر شود خاصیت آن بهتر
میشود و مزاج این جوارش گرم و خشک است در آخر درجه دوم و گفته که مداومت بیست روز
باین جوارش سیری را دیر می آورد جوارش جلای سنی زیاده کند و قوت مجامعت بخیزد
و ضعف کرده را سودمند بود و معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و صفت آن منبل الطیب
قرنفل الطیب از هر یک کینشال زیره کرمانی مدبر غنای خشک عود هندوی غرقنی خام از هر یک چهار
مثقال فلفل اسارون شقایق از هر یک و مثقال خضیه الثعلب مصری بوزن این از هر یک دو نیم
مثقال اجزاء را کوفته نیمه با سه وزن آن قند و عسل کبرطل گلاب بقوام آورده بدستور متعارف
بسپارند شربتی و دو درم جوارش حماض قاصص صندل مسکن عطش و صمغ صندل و صمغ
صفت آن بگیرند برگ حماض تازه که هندوی جو یکا ساک نامند و با همون آن پخته یا کشته

جلد اول فستخ جوارشات

۱۰۶۲

مسطور جوارش رمان ساده مرتب نمایند و عند الحاجة بقدر ضرورت اول نماید جوارش حشمت
سعد را قوت دهد و بلغم را به برود و مانرا خوشبو سازد و آب رفتن از دمان باز دارد و سردی را
زایل گرداند و گرم شکم بکشد و باد نباشاند و گرده را قوی گرداند و ریک مثانه را پاک سازد و طعام
را به کوار و بلغم را به برود و ششها آورد و نیز گفته اند که عجب باشد از کسی که سالی یک هفته هر روز
سه درم از این جوارش بخورد و او را بطیب هتلیج باقی باشد و اگر دهن کزک داشته باشد از عده
یکی بیرون آید صنعت آن تخم کرفس تخم خیز تخم شبت از هر یک یک ستار قنفل مصطکی رومی عود
هندی از هر یک یک گرم کوفته بچینه با سه وزن مجموع ادویه غسل سفید مصفی بقوام آورده مرتب نمایند
و هر روز سه درم آنرا بخورند جوارش خاصه خواص بسیار دارد و عصاره قوت دهد و بوی دمان
خوش کند و کسر راج کند و بسیاری بول را که از سردی مثانه باشد باز دارد و سردی را نافع
بود و باه را قوت دهد و منی بیفزاید و جگر و قصبه را قوی گرداند و آب از دمان آمدن باز دارد
و ریک مثانه را پاک کند و تخم را نافع بود و دماغ را قوت دهد و نفوس دهن و قوبا و بلغم را سرد دارد
و سیاهی موی را نگاه دارد و صنعت آن که با می شیمی سنبل الطیب سلیخه دارچینی قاقه خولجان
قنفل سعد کوفنی زعفران زنجبیل فلفل دار فلفل قسط تلخ عود و بلسان اسار و نجب الاتس قصب
الذریه از هر یک چهار مثقال مصطکی کبابه جوز بوا از هر یک سه مثقال شقال خیم مثقال مغز
چلغوزه مغز فندق از هر یک چهار مثقال خضیه الثعلب شقال لسان العصفیر بوزیدان از هر
یک دو مثقال مشک بتنی عنبر شش از هر یک یکد انگ و ورق طلا و ورق نقره از هر یک بیست عدد
یا قوت احمر مر و اریذ ناسفته از هر یک دو مثقال عسل سه وزن ادویه بدستور مرتب نمایند جوارش
خرنوب بنقول از شرح اسباب و علامات شکم قبض کند و در ب و اسهال موی را نافع است
صنعت آن خرنوب شامی بهدانه زبیره کرمانی مدرب حب الاتس سیویق کنار بلوط کشنیر خشک از
هر یک جزوی همه مساوی کوفته بچینه بارب مورد و بستر شدند شربتی سه درم جوارش خنوزی
جهت اسهال مزمن و قوتیت جگر و معده و دفع رطوبات معده و امحاناف و موافق از جهت طفال
وزلق الامعاء البغایت سفید و از تراکیب محمد زکریا رازی است صنعت آن دانه انگور که از سبک است و
کرده باشند و بوداده مثل سمر صلا به کرده سی و پنج مثقال تخم مورد و شصت مثقال خرنوب مطبی

گلنار جوزبو اکز مانج از هر يك ده مثقال كند زانخواه مصطكى سنبلى الطيب از هر يك مثقال
 باشكرد يا محسل اقوام آورده دو وزن او و پسر شند شربى تاسه مثقال جوارش سكر بعض اطباء
 جوارش را مسكى بجوارش عود نموده اند معده را گرم كند و باضمه قوت دهد و نيكو كند و نافع است
 از براى رطوبت معده و بطن صنعت آن بنسخه محمود بن الياض در حاوى صغيره قاقله صغار قاقله
 كبر قرغل در چيني زنجبيل دار فضل زعفران از هر يك يك درم شكر طبرزد و نيم رطل عود و ندى
 فضل سياه از هر يك يك درم كوفته بنسخه بعض مصنف بقدر كفايت پسر شند شربى كيمثقال جوارش
 سليمانى روايت است كه حضرت سليمان عم هفنا در حرم داشت و همه السبب اين جوارش
 خورسند داشتى و خداى تعالى نذر صنعت آن لسان الصافير تخم بيار تخم شنگم تخم فوج
 كبا به چيني تخم تيره كز مانج عاقره تخم كز از هر يك سه درم و در كنخه ديگر كجاي تخم كز
 ماسى رويان بوزن تخم كز و در كنخه ديگر كجاي آن سهره سفقور است بوزن آن و اگر سهره
 باشد بهتر است كوفته بنسخه وزن كوده كجا نموده در شيشه نگاهدارند و در وقت حاجت بلكشت
 بگريند هر چه آيد بروى بگيرد زرده تخم مرغ نيم شست پاشيده نيم گرم بخورند سه روز يا زياده
 جوارش سلبويه در تقويت معده و سوز بطن بيار مجرب است در طوبت و برودت معده را بر
 طرف سازد و برودت آنرا مبدل بگرمى سازد و اشتهاى طعام آورد صنعت آن سنبلى الطيب
 قرغل در چيني جوزبو اقاقله صغار سكر اصلى از هر يك پنج درم كند زرده درم فضل زنجبيل از هر يك
 شش درم خند بيدستر نيم درم شكر طبرزد و بيار همه او و پسر كوفته بنسخه على الرستم جوارش سازند
 شربى سه درم جوارش سلبويه ديگر معده را قوت دهد و طعام بضم كند و اشتهاى طعام
 بياورد و فتح و جبار آورد و صنعت آن كند زانخواه مصطكى از هر يك شش درم فضل
 او خرمكى حب الفار عود هندى خام غرقى از هر يك سه درم مجموع را جدا جدا كوفته بنسخه سلبويه
 صد درم با پوست و دانه كوفته همچون مرهم سازند و او و پسر را با موز پسر شند و در طرف چيني با شيشه
 نگاهدارند شربى از كيمثقال تاسه مثقال جوارش شياى تاليف آن مرحوم در نفع يالنجو لياى
 مرقى رابى نظير است و مقوى قلب و معده است و قنقريه آورده صنعت آن امله مرابله مرابا از هر يك
 هفتاد و پنج مثقال از استه برون كرده زرشك منقى كلاب عرق بيد مشك از هر يك هفتاد و پنج مثقال

منج جوارشات

جلد اول

۱۰۴

همه را بریزند تا مهربان شود و مالیده به پا لایند پس شراب انار ترش شراب انار شیرین نبات سفید شربت
 نارنج شربت لیمو شربت اکواز هر یک چهل و پنج مثقال سکنجبین و پنج مثقال و حل نموده بمقام
 آورند پس برین مقرض درق طلا و درق نقره مروارید ناسفیه از هر یک سه مثقال عنبر اشهد و مثقال
 کل کاو زبان عجم گل سرخ از هر یک پنج مثقال کوفته بنجته بان بسرشد شربتی و دو درم جوارش
 صفت آنرا بفارسی گویش او شن گویند ریاح معده و امعاء دفع کند و معده را قوت دهد و ضعف
 بهضم را از اکل کند و امراض بارده دماغی را نافع باشد صفت آن صفت فارسی زو فرنا نخواند
 خشک مرزنجوش سبز زیره کرمانی از هر یک پنج درم زنجبیل و ج ترکی بسیار عود دندی خام غوثی
 از هر یک سه درم تخم کرفس از یانه انیسون از هر یک چهار درم حاشاد و دو درم شکر تخم عود درم همه را
 کوفته بنجته با سه وزن آن عمل مصفای ترکیب نموده استعمال نمایند شربتی بمثل جوارش
 طالیس صفت آنرا از برای سردی معده و کبد و ریاح غلیظه و مقوی کبد است صفت آن طالیس
 پنج درم زنجبیل بیست و دو درم فلفل و وازده درم سیل و باقره از هر یک شش درم شکر طبرزد و پنج درم
 کرشصد و چهل و دو درم و نیم با عود کوفته بنجته در ظرفی نگاهدارند و بوقت حاجت بمثل جوارش
 نمایند و مزاج این جوارش گرم است در آخر درجه دوم و خشک است در درجه اولی و در نخته دیگر بجای
 فلفل و در فلفل است جوارش الحاج معین بر جل است صفت آن نشاره عایح میوه سالک به صطلک
 سنبلیطیب و ارچینی از هر یک پنج مثقال بوست زرد اترج سعد کوفی عود قاری خام نارنگ
 قر فلفل از هر یک چهار مثقال عود اصلیب گل سرخ سازج بندای افیون
 مصری خالص از هر یک سه مثقال و اگر افیون را یک مثقال نمایند بهر شربت غیر اشهد شک خالص از هر یک
 نیم مثقال عنبر و مشک را از هر یک یک مثقال نمایند نیز خوب است نبات برابر تمام ادویه غسل و برابر
 ادویه علی الرسم جوارش سازند شربتی از یک مثقال یا دو مثقال جوارش عطاردی منی زیاده
 کند و کرده را قوت دهد و دماغ قوی گرداند صفت آن شقاق مصری قاقله صغار دار فلفل خوب لایان
 و ارچینی زنجبیل قرفة الطیب از هر یک پنج مثقال صبر سبز بهس سفید تودری گلگون تودری زرد
 تودری سفید تخم یونجه تخم شبت منزه تخم خربزه تخم جرجیر تخم پیاز سفید تخم لمبون کثیر تخم شلغم تخم
 کرفس از هر یک سه مثقال مجموع را کوفته بنجته زنجبیل سفید پاک کرده است وزن مجموع ادویه زنجبیل

یک شب در شیرگا و بنجیساند و صبح در دست بالیده بگذارند که اگر خاکی در آن مانده باشد نشین
 شود پس صافی نموده بچوشانند تا غلیظ شود پس آنش فرو آورند و بگذارند که حدت و حرارتش
 شکسته شود و نیم گرم باشد و در آن بسرشد و در ظرف چینی بگذارند شربتی سه مثقال با دو اوقیه
 شیرگا و میش تازه دوشیده جوارش قندار یقون این جوارش از رویان است نافع
 است از برای ضعف معده که تولید ریاخ در آن بسیار باشد و از برای ضعف کبد بار و دو استقار
 طبله و از برای درد پشت و در معده صفت آن به نسخہ شیخ رئیس بنجیل سنبل الطیب از هر یک
 شش درم مصطک رومی ناخواه از هر یک چهار درم تخم کرفس لغناغ خشک از هر یک بخدرم
 سیلخه سیاه زیره کرمانی مدبر عاقر قرحا حب بلسان از هر یک دو درم سافج بندی یک درم کوفته
 بجمه لعسل سفید مصغه بسرشد و در سبوحه بسرنگاه دارند شربتی نیم مثقال مزاجش گرم است و اول
 درجه سوم و خشک است و از آخر درجه سوم حکیم معصوم در قرا و این خود گفته که شربتی از این جوارش
 چهار مثقال است و در نسخہ او انیسون چهار درم داخل است و در نسخہ ابن جریر بر نسخہ اصل فلفل
 شش درم انیسون چهار درم افزوده است و در نسخہ سید اسماعیل در ذخیره در سوی مزاج بار و
 سافج معده بجای لغناغ خشک پودنه دشتی آورده و باقی موافق نسخہ شیخ رئیس است
 جوارش قندار یقون دیگر معده را گرم کند و ریاخ بشکند و نافع است از برای اوجاع معده و امعا
 و تقطیع سدای کبد و استسقای لحمی و مفید است صفت آن تخم سداب زعفران تخم کرفس انجدان بنجیل
 حاشا مغز بادام شیرین مقشر از هر یک شش درم کندر مغز بادام تلخ مقشر از هر یک دو درم فلفل
 سفید درم کوفته بجمه باد و وزن و یا سه وزن او و عسل منروع الرغوه بسرشد شربتی از یک مثقال
 تا دو درم و در نسخہ دیگر بجای مغز بادام شیرین مغز جلفوزه بوزن آن داخل است جوارش
 قندار یقون دیگر نفخ معده و روده و در معده و امعاء نافع است صفت آن بنجیل
 فلفل سنبل الطیب از هر یک چهار درم مصطک ناخواه تخم کرفس پودنه دشتی از هر یک بخدرم
 حب بلسان سیلخه عاقر قرحا زیره کرمانی مدبر از هر یک دو درم سافج بندی یک درم کوفته بجمه
 با سه خندان عسل مصغه بسرشد و همچون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال و این همان نسخہ نیم
 الکریم است با آنکه تفاوتی جوارش قندار یقون دیگر منقول از سنهاج نفخ و برود

معده را سودمند بود و در معده که از برودت و بلغم و نفخ و سودا و سقم باشد بطرف کندی صنعت آن
 انجمن تخم کرفس پنجپیل حاشا منفرجه پخته تخم سداب از هر یک دو درم کند و مغز بادام تلخ از هر یک
 چهار درم فلفل شانزده درم کوفته بخیته با سبب خندان غسل مصفی علی الرسم بسبب شترتی کیمیا چو است
 فواکه تالیف استاد زین الدین صاحب اختیارات بدیمی معده را قوت و بدوقی باز دارد و جگر
 و دل و روده را قوت دهد و دفع صفرا کند و تنقل بآن کردن و دفع خار است صنعت آن آب انار ترش
 آب انار شیرین آب سیب ترش آب سیب شیرین آب به ترش آب به شیرین آب غوره آب زرشک آب سماق
 آب کیل آب امرود اجزاء مساوی همه را با آتش ملایم بپزند تا برنج رسد و کف آنرا بگیرند پس مساوی آنچه
 باقی مانده قد سفید داخل کرده با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس آب لیمو آب اترج از هر یک
 مساوی بکجروانک اندک داخل کرده با آتش ملایم بپزند تا بقوام جوارش رسد و فیکه تمام بهار اترج
 کرده باشد بر روی سنگ ریخته بپزند و بردارند و اگر خواسته باشد آب فواکه را با قد مساوی آب
 لیمو آب اترج بقوام بندد و زنجبیل فردا آورده اندک اندک آب لیمو آب اترج داخل نمایند و قرص
 سازند چه اگر پیش ازین داخل نمایند تلخ میشود و اگر بعد از فرو گرفتن از آتش مشک بقی دود آنک
 روی بگذرد زعفران نیکو شده داخل کنند بهتر است جوارش فواکه مفعوفه نافع از راضی صنف
 قلب معده و حقیقان صنعت آن آب انار ترش آب انار شیرین آب امرود آب سیب شیرین آب به آب غوره
 آب زرشک آب سماق آب لیمو از هر یک بیست درم قد سفید یک پیل بقوام آورده از آتش فرد
 آورده پس مصطکه دارچینی بادرنجبویه از هر یک سه درم مشک بقی دود و دانه کوفته بخیته آن
 بسزند و در ظرف چینی نگاهدارند شترتی سه درم جوارش فواکه قلمی فرموده اند که از تالیف
 حکیم معتمد اللوک سید علوی خان است صنعت آن آب انار ترش آب انار شیرین آب سیب ترش
 آب سیب شیرین آب به ترش آب به شیرین آب امرود آب آمله نازه از هر یک چهل مثقال شراب
 ریاس شراب زرشک ساده شراب کیل شراب غوره شراب ایناش شراب فالسه از هر یک
 دوصد مثقال بر دو خردخت بندی اند نبات سفید کصید و مینا و مثقال آب لیمو آب اترج از هر یک
 بیست مثقال اول مرتبه آب میوه های مساوی آب لیمو آب اترج بجوشانند و کف آنرا بگیرند و دود
 آورده بکشد بگذارد پس آب صافی بالای آنها را بجر علقه گرفته در دوی را و در کنند و آبهای

صافی را وزن نموده در دیگ سنگی با آتش ملایم بجوشانند تا به ربع رسد پس شربت با نبات را داخل
کرده بقوام جوارش آورند و چون قریب بانقوا رسد اندک اندک آب لیمو و آب انار را داخل کرده
با آتش انکشت جمید بنزد تمام آبهارا شرب نماید و بقوام جوارش آید و باید که پیش از داخل نمودن
آب لیمو و آب انار کلاب عرق کل مشک عرق بید مشک عرق صندل از هر یک بیست مثقال عرق بهار
نارنج ده مثقال داخل کرده بقوام آورده باشند پس بخوبی ذکر یافت آب لیمو و آب انار را داخل کرده
بقوام آورند پس از آتش فرود آورده طباشیر سفید شیر خشک مقشر ورق گل سرخ صندل سفید
از هر یک دو مثقال دانه پیل ابریشم مقطر نعناع خشک کبریا می شمع مر و اریذنا سفید بسدر محرق محلول
از هر یک یک مثقال مشک بتنی خالص عنبر شهب ورق طلا ورق نقره از هر یک دو دانگ بدستور
بان بسرشد شربتی کیمثال جوارش قوا که دیگر معده و دل و جگر را قوت دهد و اسهال معده
و ذرب را بازدارد صنعت آن آب سبب آب به آب انارین از هر یک یکصد گرم فانید سنجی
نیم من بهر آب هم بجوشانند و بقوام آورند و این اجزا کوفته بخیته بان بسرشد اجزا این است اسوق
کنار اسوق امرو از هر یک پنجم صد گرم کوفنی مصطک سنبلی الطیب جوز بوا از هر یک دو درم عطران
یک درم علی الرسم بان بسرشد شربتی از دو مثقال تاپنج مثقال جوارش فوغل معده و دل
قوت دهد و دندانرا محکم سازد و بوی دمان خوش کند و شکم به بند و طبع را بازوار و و طعام کوبد
صنعت آن فوغل رسیده فربه بیست عدد نیم کوفته در شیر بجایانند و بعد از دو روز از شیر بپزند
و خشک نمایند و بکیرند دانه پیل بوا قمر نعل تخم شبت از هر یک سه درم صندل سفید جودندی
زعفران کبابه چینی شیر خشک مقشر از هر یک دو درم اجزا را با فوغل کشت در کلاب بخسانند پس
خشک سازند و بکوبند و با اندکی شیر خجته با یک من قند بقوام آورده بسرشد و بالایی سنگ بهر نیم
و پس ساخته بکار د بهر بند پیش از طعام و بعد از طعام بقدر حاجت تناول نمایند و اگر در آخر شیر
داخل نمایند برای بعضی و در هوا می بارد و طبع خوب است جوارش قانصه صحت ضعیف
و ذرب نافع صنعت آن پوست اندرون قانصه خروس لجنه سنگ دان آن که خشک کرده
باشند طباشیر سفید از هر یک دو مثقال و نیم گل سرخ سه مثقال نعناع خشک قانصه کبابه صفا
پوست بیرون بیست پوست ترنج پوست بلبله از هر یک دو مثقال و نیم از هر یک یک مثقال سبب

صعتر کش پیر خشک بریان قرقفل قرقه حب الاس از هر یک دو درم اجزا کوفته بنجته با شربت
قوا که سرشته همچون سازند شربتی و دو مثقال جوارش قانصه دیگر در منافع مذکوره
از آن اقوی است صفت آن پوست اندرون قانصه هر پوست اندرون قانصه خروس
مروارید ناسفته طباشیر سفید از هر یک یک مثقال غنچه گل سرخ قنطاریه خشک پوست بیرون پسته
قانصه صغار و کبار از هر یک یکونیم مثقال صندلین صعتر کش پیر خشک بریان حب الاس پوست
آمله منقح از هر یک یک درم مسد محرق کبریا با دوز هر معدنی خطائی جو زبوا بسایه قرقفل و اسپینه
سلیخه از هر یک یک درم ادویه کوفته بنجته با شربت سیب و شربت به سرشته جوارش سازند
شربتی و دو مثقال جوارش قانصه دیگر حببت صعتر معده و دوزب نافع است صفت آن
پوست اندرون قانصه خروس خشک که ده خود غرق خام مصطکی رومی از هر یک دو درم
زیره کرمانی نیم سرح بهمن سفید بنفشه شهبوب ق طلا و ورق لقره از هر یک یک مثقال کشمش
خشک یک درم طباشیر سفید زرشک منقح گل گاوزبان دانه پیل بادرنجبویه از هر یک دو مثقال کشمش
سقرض سه مثقال سماق منقح گل سرخ پوست بیرون پسته زرد و تریج حب الاس از هر یک
نصف خشک از هر یک سه درم مشک خالص یک درم مریمی آمله غسل مریمی بلبله قند سفید گلاب خالص
از هر یک نیم آنا ریندی آمله را با یک آنا آب و گلاب مهربانند و صاف نموده قند و غسل و بلبله را
داخل کرده بقوام آورند و سایر ادویه کوفته بنجته بدستور بان بسرشته شربتی از یک درم تا سه درم
جوارش قطر مروان منقول از قزلباشین افندی صالح چلی حکیم ابراهیم سلطان فیض روم
که به ترکی نوشته جهت امراض صدر و معده نافع قدر شربتش یک مثقال است صفت آن پنج اندز
یازده درم زیره کرمانی سه درم میوه تخم زایانه از هر یک چهار درم غسل مصفای قند رگفت
بدستور مقرر جوارش سازند و در ظرف چینی نگاه دارند جوارش کشمش آملایف نیکو لکوس
منقول از قزلباشین افندی صالح چلی حکیم ابوالحسن سلطان فیض روم که افندی مرزباز طب
کیسای بر لکسوس رومی انتخاب نموده جهت امراض سینه و ضیق النفس ذات الرئه نافع و تقوی
معده و ناصحه است صفت آن کشمش از وفای خشک از هر یک چهل و هشت درم مغز پسته تقشیر شده
مغز از هر یک شش درم بزرگمان بزرگ جله در چینی از هر یک چهار درم اصل لکسوس بالکسوس

بنجیل از هر یک دو درم شکر سفید مصفی بقوام آورده بقدر کفایت شربت میگذرد و درم جوارش که در
 نافع است از برای ضعف معده و وجع معده و سده که در آن باشد و از برای سدای کبدی و بیجبت قوت
 انضمام طعام صنعت آن که او یا با شخواه تخم کرفس بنجیل موزینقی بنر سیالیوس سیم جز از هر یک
 هشت درم مغز بادام تلخ منقش ده درم کوفته بنجته بجزل سفید مصفی سه وزن ادویه لیست شده
 مقدار غصه جوارش که او یا به نسخه دیگر صنعت آن که او یا قحاح از هر گل سرخ فلفل سفید زیره
 کرمانی مدبر اجزا مساوی کوفته بنجته با سه وزن ادویه غسل مصفی جوارش سازند جوارش متوکل
 معده را قوت دید و ضعف باضمه را نافع بود و سردی مزاج و برودت معده و کبد و ابتدای اشتها
 را نافع باشد صنعت آن به نسخه ابن جریر قنصل سنبل الطیب دارچینی جوز بواسک اصلی قاقا از هر یک
 یک مثقال فلفل سفید بنجیل خنبدی ستر از هر یک دو مثقال کنیز چهار مثقال نبات سفید بوزن نیم
 ادویه ادویه را کوفته بنجته با سه وزن مجموع ادویه غسل مصفی جوارش سازند شربت سی شقایق جوار
 و دیگر که حکیم معصوم نوشته مستعمل منبت مقوی معده و جگر بود و شکم به بندد و و هیضه و قی و غلبه
 و اسهال و موی را نافع بود صنعت آن طباشیر سفید حب الاس انار دانه کل سرخ به همین سنبل الطیب
 اسارون از هر یک دو و نیم درم زرشک منقی پنجم درم پوست بیرون بسته مصطلک قرقه الطیب
 از هر یک یکونیم درم مشک دو دانگ رب به رب سیب به رب مور در رب فواکه از هر یک ده درم
 کلاب بلیت درم علی الریم به شند جوارش فوخل مطیب دل را قوت دهد و بدان را خوش سازد
 و قی و هیضه و ضعف معده را نافع بود و طعام بکوارد و اشتها بیاورد و دندان را بشکند و سوزن را
 می آورد صنعت آن فوخل کبابی دانه بیل دارچینی سنبل الطیب عود هندسی از هر یک پنجم درم
 مصطلک از هر یک دو درم مشک عنبر شهابی هر یک یک درم کافور یک دانگ شربت فواکه شیرین
 سی درم پیچ پنجه درم فانیه سنجری صد درم فانیه زرد کلاب بگزارند و با شربت فواکه پیچ
 بقوام آورند و اجزا کوفته بنجته در آن لیست شده و بر بالای سبک پهن سازند و بگذارند تا سه در شود
 و از کار و به پزند و نگاه دارند و بدان مداومت نمایند جوارش فوخل مطیب دیگر مقوی معده
 و مشبهی طعام بود صنعت آن قاقا کبابی قنصل بنجیل دارچینی دار فلفل زعفران عود هندسی فوخل
 از هر یک یک درم مشک دو دانگ عنبر شهابی سه دانگ اجزا کوفته بنجته با شکر طبرزد بقوام آورده

بسرشد شربتی سه درم با گلاب جوارش معتدل جهت تقویت معده و انضمام طعام و قطع بلاغم
 و دفع ریح و تبدیل برودت معده بحرارت و تقویت اعضاء ریه و باه نافع است صفت آن جوارش
 خولجان بیل بوازنجیل فلفل دار فلفل دار چینی زعفران عودقاری سافج هندی تخم کرفس سنبل الطیب
 بهمن سفید بهمن سرخ شقاقل مصری بوزیدان مصطک گاوزبان ابریشم مقرض از هر یک یک درم
 غیر اشهب مشک خالص از هر یک نیم درم مروارید ناسفته بایه مشک بر سنگ سماق سوده یک درم
 تخم خرفه مقشر سه درم کشیز خشک مقشر طباشیر سفید پوست بیرون پسته زرشک منقح سماق قزو
 از هر یک یک درم و ثلث درمی شربت سیب شیرین و ترش شربت امرود و شربت انارین شربت به
 شیرین و ترش از هر یک بیست مثقال او ذی کوفته بنیخته با سه وزن تمام او و یه نبات سفید و حل
 مصطفی علی الرسم بسرشد و در آخر بنجاء عدد و ورق طلا و یک عدد و ورق نقره بان بسرشد شربتی
 از یک درم تا سه درم جوارش مفرح امزجه بارده را نافع است و معده را قوت و به صفت آن
 سنبل الطیب قاقله کبار دار چینی سیاه خولجان قر فلفل سعد کوفی زنجبیل فلفل سیاه دار فلفل قسط
 بحری حب الفار حب بلسان جنطیا نازراوند مدحج قرقره الطیب اسارون حب الاس از هر یک
 بیست مثقال جوز بواقص الذریره مصطک عود هندی از هر یک پنج مثقال زعفران تخم کرفس
 انیسون بسیار سه درم و مثقال حبس خالص یا ورق القنب یا پنج لجاج هر کدام که باشد بمقدار
 مناسب مزاج و عادت آن شخص قند سفید بوزن مجموع او و یه غسل دو وزن او و یه بدستور
 مرتب نمایند اصل این نسخه از جالینوس است که اطباء زمان بعض تصرفات در آن نموده مشهور
 ساخته اند جوارش مفرح دیگر این جوارش معروف است بجوارش کنندی اندوه بهر دو
 و سرور آوردن و نفس و معده را قوی گرداند و رنگ رو را صافی و بوی دمان و عرق را خوش
 صفت آن گل سرخ شش درم سعد کوفی پنج درم قر فلفل مصطک سنبل الطیب اسارون شامری
 از هر یک سه درم قرقره الطیب زرنب از هر یک دو درم بسیار قاقله وانه بیل بوا جوز بوا از هر یک
 یک درم جدا جدا کوفته بنیخته وزن کرده در هم بیاورند و در سری و شش مثقال ازین او و یه نیمین
 آنکه منقح و پنج من آب بپزند تا بیک من و نیم برسد بدست بالند و ببالا آیند و بار دیگر در یک کلی
 کنند و نیم من فانیذ در آن کنند و بپزند تا مانند آرد ناله شود از سر آتش بردارند و او و پیرا بر آن

بپاشند و تیز زنند تا چون خمیر گردد و در ظرف چینی یا کاشی نگا دارند شربت و دو مثقال جوارش
 مثقالی نازچ و پیش شکم و بواسیر را سودمند است صنعت آن سپندان خوش یکدرم زیره گرمانی
 در سه که انگور می خیسانیده از آن برآورده در سایه خشک کرده اندک بوداده می درم پوست
 بلبله کابلی در روغن کا و بریان کرده نیم درم کوفته بنیجه بگلاب برشند جوارش ملکی معده
 و جگر را قوت دهد و در امر مجامعت قوت عظیم پیدا کند صنعت آن قرفل جوز بواسیر لسان
 العصا فیر شیرین بیخ اذخر بنجیل دارچینی مصطکی عود قاری نعنعان از هر یک سه درم قاقله
 کند از هر یک یک مثقال اشنة سه مثقال مشک بتنی یکدک و نیم قند سفید و گللاب از هر یک ده
 مثقال قند را در گللاب حل کرده عسل مصفی بقدر کفایت در آن داخل کرده با آتش ملایم بجوشانند
 تا قریب بالنقا و رسد پس سرد آذوده بگذارند تا حار ترش ساکن شود و ادویه را کوفته بنیجه و از
 داخل کرده برهم زنند تا خوب مخلوط شود و در ظرف چینی نگا دارند شربت یک مثقال جوارش
 ملوکی تالیف ابن ماسویه منقول از قرا با دین افندی صالح چلی نافع از برای مالخولیا و ضعف معده
 و خفقان و امراض مزمنه و تقویت حافظه و ضیق النفس صنعت آن قرفل دارچینی عود هندی خولجان
 سنبل الطیب جوز بواسیر سفید بنجیل اذخر ملکی گل سرخ منسوع الاقحاع کل بنفشه از هر یک
 یکدرم بسا سه مصطکی اصطرک مرزنجوش نخاع خشک قاقله دار قفل تخم فلک حب الاسن پوست
 خرنوبه از هر یک دو مثقال در می مروارید ناسفته بهمن سفید بهمن سرخ مرجان قرمزی البشیم محرق
 از هر یک مثقال در می مشک ترکی خالص یک قیراط کافور مصفوی یکجه اجزا را انچه کوفتی است کوفته
 و انچه صلایه کردنی است صلایه کرده شکر سفید را در آب حل کرده بجوشانند و کف شیر بر آن
 چرک آنرا بگیرند و صافی نموده بقوام آورند و ادویه را بدستور مقرر بر آن شسته جوارش سازند
 شربت یک مثقال جوارش و در منقول از قرا با دین افندی صالح چلی مقوی عصا می بند و مقوی
 قوت ماضیه و دفع رطوبات فاسده و مناسب هر مزاج است صنعت آن گل سرخ منسوع الاقحاع
 ده درم عود هندی صندل نر از هر یک دو درم دارچینی چهار درم مصطکی رومی یکدرم و نیم
 غیر اشهب در می کوفته بنیجه بشراب و در بقدر کفایت بدستور مقرر جوارش سازند جوارش
 از اکلیل محمد بن زکریا گفته که این جوارش طعام بکوار دوسه تا بکشايد و فواق را زایل گرداند

و شش مطبوعه نماید و اسهال بطوری را نافع باشد صنعت آن پوست بیرون بسته شود و درم که بعضی مصطلک
 طین از بنی سنبل الطیب از هر یک دو درم کل سرخ منسوج الاقاع طباشیر سفید از هر یک چهار درم عود
 قاری خام سه درم نبات سفید نیم درم سماق شش درم اجزاء را کوفته لیکن در شب بگذارند و با سه وزن
 ادویه غسل مصفوفه بپوشند شترتی یک درم با چهار درم باب سیب یا رب سفرجل تناول نمایند جوایز
 که مقوی قلب و کبد و معده است و هیچ اطراف را نافع باشد و خفقان و وجع فؤاد را با صلاح آورد و در
 بخند صنعت آن بر وارید با سفته لیث سبز مصطلک طباشیر سفید آله منقی ابرشیم مقرر صندل
 سفید زنجبیل تخم خرفه و مقشر از هر یک مثقال پوست بلبله عنبر شرب سنبل الطیب سعد کوفی از هر یک
 ریون چینی رب السوس ساق تخم کشوت از هر یک و مثقال عود قاری خام پوست بلبله زرد از هر یک
 سه مثقال ورق گل سرخ ریشک منقی از هر یک چهار مثقال زعفران و ورق نقره از هر یک مثقال
 تخم خشیاش پنج مثقال بودری سرخ بودری زرد از هر یک دو مثقال منیم ورق طلا نیم
 مثقال اجزاء را کوفته بنجته صلایه کردنی را صلایه کرده و حل کردنی را حل کرده شرباب سیب شیرین
 و شربت ترنج و شربت فواکه شیرین و شربت فواکه ترش از هر یک بیست و پنج مثقال قند سفید
 بوزن مجموع ادویه گلاب پنجاه مثقال بقوام آورده بدستور مقرر جوارش سازند جوارش
 با شش مطبوعه مزاج سردی را سودمند و قولنج و لقوه را مفید بود و بهق و برص و پنهانی
 که نه را نافع باشد صنعت حب الحلب شسته و آله میل بواقر نقل زنجبیل زرد سفید بر عاقر قرحا با بنجر
 تخم کرفس نمک درانی زرنب اجزاء مساوی کوفته بنجته غسل مصفوفه بپوشند شترتی از هر یک جوایز
 یک مثقال و از هر یک اسهال چهار مثقال جوارش است که شیخ الرئیس در قانون آورده نافع
 است از برای قولنج و برودت معده و وجع مفاصل و نفوس وضعف معده را نیکو بود صنعت آن
 شیطرج هندی ساق هندی از هر یک چهار درم جوز بوانا سخواه نارمشک میل بوا از هر یک دو
 فلفل دار فلفل زنجبیل از هر یک پنج استار بلبله سیاه سی استار نقل نیم درم بسیار چهار درم
 فانیده استار کوفته بنجته در وقت حاجت دو درم آنرا با بنید کهنه تناول نمایند و این جوارش گرم
 و خشک در اول درجه سوم است جوارش هندی دیگر مقوی باه است و مردوزن را فربسازد
 و رنگ و رو را صافی و روشن گرداند و قوت بدنی را بفرزاید صنعت آن اسکندره از هر یک یک استار

جلد اول فصل در بیان جوارشات مسهل

۱۰

و نیم شاهی بهین سفید همین سرخ تو در می سفید بوزیدان خولجان از هر یک هشت درم قرفل وانه ایل از
 هر یک چهار درم اجزا را کوفته بخته پس بکند مقل خراسانی و خرمای ترو قند کهنه و نبات سفید و روغن گاو
 از یک یک استار شاهی و هر یک در مایون اندازند و نرم بکوبند و اجزای کوفته بخته را اندک اندک در آن اندازند
 و بدست باله تا نیکو مخلوط شود پس بنا دق سازند هر بنده نیم استار شاهی و هر روز یک بنده آنرا با شیر
 کاه و میش تناول نمایند فصل در بیان جوارشات مسهل جوارش ششبه یازان سردی جگر و معده
 و قوی و معسر البول را نافع است صنعت آن به نسخه این جزله زنجبیل قرفه قرفل و ارچینی سیاه
 سنبل الطیب بولبول و صمغ رومی قاقله کبار حب بلسان زعفران از هر یک چهار درم و نیم سقمونیای
 مشوی سه درم تر بد سفید حب النیل از هر یک هشت درم قند سفید بوزان مجموع او ویه کوفته بخته
 با عسل مصفیه جوارش سازند شترتی تا چهار شقال یا آب نیم گرم جوارش ششبه یازان و دیگر نسخه
 شیخ الرئیس نافع از برای برودت معده و کبد و استقا و مره سودا و این جوارش مسهل است
 صنعت آن زنجبیل شیطرج بندی فلفل دار فلفل قرفه قاقله صغار قرفل ناعیت سافج بندی
 مرصافی مصطک رومی قاقله کبار و ارچینی سنبل الطیب تخم کرفس سیاه یا بنخواه باز یا نه
 انیسون از هر یک شش درم اقسیمون اقریطلی تر بد سفید محجوف تراشیده بروغن بادام شیرین
 چرب نموده از هر یک دوازده درم سقمونیای مشوی ده درم شکر طبرزد بیت درم مجموع کوفته
 بخته بعسل مصفیه سرشته جوارش سازند و مزاج این جوارش گرم و خشک است در دوزخ و نیم
 جوارش ششبه یازان تقویه معده از اخلاط مرکبه نماید و نافع است از برای امراض حاد و مزمنه
 از اخلاط مرکبه و امراضی که حاوت شود در سایر اعضا بشارکت معده مخصوص از برای صرع حاد
 بشارکت معده از صعود اسهول اخلاط مرکبه یا صعود نفس آن اخلاط از معده بدماغ صنعت آن فلفل
 سیاه زیره کرمانی ند بر سداب بوره ارمنی خولجان قرفه از هر یک یک درم سقمونیای مشوی ده درم
 عسل مصفیه چهل درم بدستور مقرر مرتب نمایند مقدار استعمال از آن از دو شقال تا پنج شقال
 جوارش ششبه یازان نسخه بدرالدین قلاسی نافع است از برای معده و جگر سرد و قوی بکشد
 و سودا و بلغم براند صنعت آن سنبل الطیب قرفه دار فلفل فلفل انیسون قاقله جوز بوا از هر یک دو درم
 زنجبیل مصطک رومی و ارچینی نار شکر شیطرج بندی از هر یک سه درم سقمونیای مشوی ده درم مغز

جلد اول شرح جواهر مہرہ و فصل در بیان چوب چینی و مہرہ ان

۱۰۷۵

ابن الکوفہ با دو وزن ادویہ عمل مصفیہ شدہ بطریق معمول جوارش سازند شری از جہار شقال استعمال
 شقال بدانکہ جوارش سہل الیہی تہدی و تہری ہر یک در جایی خود ذکر یافتند و جوارش سہل
 و جوارش سقمونیا و جوارش طباشیر سہل و جوارش عود و سہل الیہی و جوارش عود و ملین و جوارش قوظم
 و جوارش کمونی سہل و جوارش بازربون انشاء اللہ تعالیٰ در اماکن خود نامذکور خوانند شدہ نسخہ
 جواہر مہرہ اعلیٰ کہ از قرنک ساختہ می آوند جہت تقویت قلب و رفع خفقان و توحش و دیگر امراض
 و خواص بسیاری برای آن بیان میکنند مختصر نمودہ شدہ صنعت آن لعل یا قوت سرخ یا قوت زرد
 یا قوت کبود و ورق طلا از ہر یک چہار سرخ عقیق مینی شیشہ بد فیروزہ جد و از ہر یک یکمانندہ و پنج سرخ
 کبر باد و ماشہ مروارید یکمانندہ و چہار سرخ نارجیل جبری لاہور و از ہر یک سہ ماشہ فادزہ مشک
 غنہ ورق فقرہ از ہر یک شش سرخ کافور چہار جو مومیا فی دوسرہ افیون یکسرہ قرص افی
 شش ماشہ زمر و چہار ماشہ ہمہ جزا را بر سنگ ساق با گلاب سحی بلنج نمودہ آب صمغ عربی مہر بندند
 و بورق طلا بچہ خشک نمایند شری دوسرہ تا چہار سرخ فصل در بیان چوب چینی و
 خطائی و مہرہ و بنگالی و مہرہ و کیفیت بدو و اطلاع بر آن و جہد و مختار و مزاج و خواص و مہرہ
 و طرق استعمال آن اما بیان مہرہ آن بدانکہ اکثر چوب چینی را چوب چینی نیز نامند و آن
 پنجمی است سرخ رنگ و گلابی و بعضی سفید و بعضی مائل بسبایی براق کہ آنرا اصنع می نامند کہ گویا در
 اندرون آن صمغ جاکردہ و قطعات آن بزرگ و طولانی بقدر یک شہر و زیادہ و کمتر و قوی و ضعیف
 و کم کردہ و پر کردہ و راست و کج و متعقب و ملس و خش و سنگین و سبک و صلب و رخومی باشد و گیاه آن
 از قبیل نخ و بیارہ و مفروش بر زمین و برگ آن باریک بلند مثل برگ سافج ہندی و از آن ایک
 کوتاہ تر و نازک تر و ساق آن بانکہ صلابت و غیر محفوظ و تازہ آن پنخ بارطوبت و شیرین چون
 خشک شود شیرینی آن کم میگردد و کہنہ آن تفتہ میباشد و در کوستان بلاد چین و کوستان
 از بلاد بنگالہ یافت میشود و در جایی دیگر تا حال شنیدہ شدہ اما سبب و اطلاع بر چینی آن
 بدانکہ حکیم میر عابد الدین محمود شیرازی رحمۃ اللہ علیہ در سالہ چوب چینی خود کہ در زمان سلطنت
 شاہ طہماسپ ماضی بن شاہ اسمعیل صفوی موسوی کہ تقریباً سنہ ۹۷۵ و پنجاہ ہجری حضرت ختمی
 چنابی صلوات اللہ و سلامہ و علیہ و آلہ تالیف نمودہ بنا بر آنکہ در آن آوان چوب چینی از چین

بمستوسط فرنگان که دایم در حبس و قفس اسیرند و برای همین دایم در سیر و یا جزایر و سواحل
آن شته قاف و غراب و جنوبا و شمالا و فوق الارض و تحت الارض اند و هر جا مرغی و چیز تازه میابند در
صد و تحقیق و تبیین و تجربه و تحریر آن در می آیند و باطراف و اکناف میگردند و باعث شهرت و انتشار
آن میگردد و چنین نوشته اند و پوشیده و پنهان نیست که این بیچ که درین تاریخ که مردم بران
اطلاع و اناس شمالی آن انتفاع یافته اند چنین مسجع شده که وقتی از اوقات دران بلاد که این
بیچ از انجای آوردند خطی دران شهر پیدا شده بود و مردم بصحر امتوجه شده و بخت با حصول و اوراق
نباتات پنهان شده اند و چون این بیچ غذای و دار و دهنم و رایحه که موجب تفرط طبع باشد ندارد مردم این
بیشتر رغبت نمودند و اتفاقا در میان ایشان صاحبان امراض مزمنه بوده اند خاصه سودا و یه و قروح
عفنه خبیثه و بواسیر و زار فارسی و مانند اینها و از خوردن این بیچ شفای کامل می یافتند و چون این
حال مشاهده ایشان شد از ان زمین استخراج می نمودند و بدیگر مواضع می بردند و بیشتر شفای شد
اما چون دران صحر بواسطه اضطراب خطی ملک بهم نرسید و اکل آن بیچ بی ملک بوده است بهر جا که
می بردند بی ملک میدادند و ببلای حق افکار و تجارب بسیار قرار بران داده اند و بطریقیکه حالا معمول است
خورده اند و بعد از آنکه باینجا آوردند تمیز نمیکردند و بعضی مفید می بود و در بعضی فایده نمیداد
بلکه مضرت میرسانید و از جمله بیکم را که همه شاه جنت مکان مغفور میبرد و شاه اسماعیل بود فالج طاری
گشت و نصف اعضای او از حرکت ماند بعد از محالجات بسیار او را حرکت پیدا شد و دست ایشان
بچنان از حرکت ماند و چون اول اشتها را این بیچ بود که بلاد ایران تازه آورده بودند و دران
آن اندیشه کردند که مبادا موادی بپلاک شود و صلاح دران دیدند که اول مرتبه در دیگری تجربه
کنند بچون آن که قریب با و در بسن بودند و داند مفید نیفتاد و بنا بران با و داند و اما در ریشه ها و
زخم قروح خبیثه و عفنه و وجع مفاصل و باد با می تشک مدتهای مدبر مرض من شده بود و هیچ تنقیه و نظایه
دران مفید نمی افتاد و بکم مرضی ازین امراض دادند که شفایافته باشند و حکیم میرزا قاضی نیری
و حکیم باشم طهرانی در رساله چوب چینی خود چنین نوشته اند که در رساله دیگر از ان جماعت مسطوب است
که مردم آن بلاد هر ساله چار و اما و حیوانات خود را ببلای مقرر کرده داشته بودند می فرستادند
در سالی بجلت خشکی و کمی باران دران ببلایات علف خوب سبز نشده بود و بعضی دیگر که در آنجا

جلد اول

تقریفات چوب چینی و خواص و ماییت آن

۱۰۷

علف و گیاه تازه بود و فرساده بعد از مراجعت بعضی از آن حیوانات که بغایت لاغر و ضعیف و رنگ زرد
 ماصور داشتند تمامی چاق شدند و فریب گردیده و زخمها و لنگهای آنها با صلاح آمده بود و حکمای اندکیار
 متفطن بآن شدند که درین بیدار ابدی علفی باید یافت شود که در بیدار دیگر نباشد و آنرا این خاصیت
 باشد بعد از تفحص تجسس ظاهر گردید که این چوب در بیدار می باشد و در بیدار دیگر یافت نمیشود و سبب
 وجهت و دفع این علتها و فریب و چاقی حیوانات همین بنج است بنج در امراض و علل انسانی
 تجربه نمودند و آن آثار و منافع را مشاهده کردند و برورایم باین دستور که حال معمول است قرار
 یافت و این کلام دلالت تمام دارد بر آنکه در امراض حیوانات نیز بغایت نافع است و اما آنچه
 فخرالدین نام حکیمی که شاید از حکمای هند یا توران باشد در رساله چوب چینی خود نوشته چنین است
 که وقتی چاقی بر کشتی نشسته بسفر دریا بجانب تحت الریح می روند شخصی در میان آن جماعت آبله
 و رنگ داشت و بغایت ضعیف و ناتوان و بدن وی مرتبه مجروح و ریم و چرک بسیاری از آن
 جاری بود که اهل کشتی تمام از وی متناهی و متنفر بودند اتفاقا بعد از چند روز بخیریه رسیدند که
 محل بر داشتن آب بود سرداران کشتی مصلحت چنین دید که آن مریض را در آن جزیره فرود آورند
 و اندک خوراک و بوی دهند و آنجا را بکنند پس او را فرود آورند و خود بجانب مقصود شتافتند
 بعد یک سال که باز بدان جزیره معاودت نمودند جهت برداشتن آب جمعی بخیریه فرود آمدند
 و دیدند شخصی بغایت تندرست بر کنار چشمه آب نشسته اما برضه و عریان است از سوال کردند که چه
 کسی احوال خود را بیان نمود مردم کشته او را شناخته با خود بکشته بردند و ناخدا و سردار کشتی از وی
 احوال استفسار نمودند آن شخص گفت وقتی که مرا درین جزیره را کرده رفیقید مایوس شده با طرف
 و جوانب این جزیره می گشتم بعد از چندی خور و دنی که داده بود دید با خبر رسید شروع بخوردن
 گریا نمودم بکیا می رسیدم که بنج آن شیرین بود سه روز بدان مداومت نمودم آن مرض من
 زایل گردید و صحت یافته و تا این مدت از همان بنج می خورم حکیمی در آن کشته بود گفت این بنج را
 در آن مرض نفع تمام است اهل کشتی را بجمع کردن آن بنج امر نمود و از آن بازاری یومینا بذا
 شهرت یافته و قول حکیم میر عماد الدین محمود اقرب بصواب است و بعد از آن قول میرزا قاضی میرزا
 ناشم و این قول بعدی مینماید مگر آنکه برای آن تا وی بکند و آن جزیره از جزایر چین که نزد بصحبت پیوسته

که از ملک چین می آورند از تحت الریج که زیر باد است و اما اطلاع بر سلبت بیگالی آن
 بد آنکه الی الان که سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری است با وجود قرب سلبت که چهار
 پانزده متر از شیر مفاصله و دور از مرشد آباد نیست و در جانب شمال مانع بشرق و در سرحد
 مملکت بنگاله واقع است سبب قصور منها کسی از اهل مرشد آباد و اما کن دیگر اطلاع بر آن نیافته اند
 اهل کوهستان سلبت و نوع آن شنیده شده که اکثر آنرا از برای جمیع امراض مذکوره در
 چوب چینی تنهایی و یا باد و یه دیگر بطریق مطبوخ و قهوه مستعمل دارند و فوائد بسیاری از آن
 نقل می نمایند و قبل ازین کاهی کاهی عطاران بنگالی در مرشد آباد آورده تنهایی و کاهی بعضی
 چوب چینی و کاهی مخلوط بچوب چینی چینی کرده می فروختند و اهل بنگاله این را سبکی و چوب چینی
 بهاری یعنی کوی و چوب چینی چینی را جهازی می نامند و کم کسی واقف برین بود و بعضی که سینه
 الجمله اطلاعی داشته اعتنای و توجهی بآن نمی نمودند تا آنکه درین اوقات شخصی از اهل آنجا
 بر شد آباد آمد و قدری بچوب چینی آنجا تازه را با خود داشت و میگفت ترو تازه آن قوی مفید
 و سودمند است و خشک آن ضعیف و بی فائده و فی الحقیقه چنین است زیرا که خشک آن سخیف
 بی فخر خشبی ریشه دار سبک می باشد و لهذا استعمال آن بی فائده محض است خصوص کهنه آن
 و شاید اگر کسی دانا بد آنجا رود و آن ریشه را ترتیب نماید و بهنگام کمال بچگی و رسیدگی بر آورد
 و حفظ و ضبط آن بشهراط مقرر نماید بچهل که خشک آن نیز سودمند باشد و چند کس را که در مفاصل
 حادث از ریس سبب خوردن زیاده و غلبه ریح و نفخ و شکم و بی رغبتی بر طعام داشته باشند
 بعضی از ادویه دیگر هر یک را بطور خاص که بیانش نیز انشاء الله تعالی خواهد آمد خورانید و همه
 صحت یافند و شاید در کوهستانهای دیگر که قرب و اتصال بدان دارند مثل تیره و موزنگ
 و ریکپور و نیپال و غیر اینها نیز یافت شود اگر تجسس و تفحص نمایند و بدانکه نوع دیگر دیده شده که
 آنرا چوب چینی خطائی می نامند و آن چیز نیست شبیه اجده و کوه بزرگی شبیه یکد و کتهیل است
 اندک خشنی جویری رنگ تیره و منتر آن کلابی و بادامی رنگ بی ریش شبیه چمنان خشک شده
 که از کوهستان خطا و نیپال می آورند و بر حقیقت آن خندان اطلاعی نیست شاید از تنه درخت
 بر می آید مانند کتهیل و بعضی میگویند دیگر و از برای آن خواص بسیاری نقل میکنند از قبیل خواص چوب چینی

و بعضی بهتر و قویتر از آن می دانند و دستور استعمال این نیز مانند آن است اما جود و محتاج چوب
چینی آن است که رنگ آن سرخ یا کلابی رنگ تیره باشد و سنگین امس که به آب رود و کم کرده بی
ریشه متوسط در بزرگی و کوچکی و صلبی و رخوی و مایل بشیرینی و مستوی الاجزا باشد بعضی سخت تر
و بعضی خام سفید و بعضی صلب و بعضی رخو نباشد زیرا که اینها همه دلالت بر کمال قوت و لطافت
ماده و جوهر و اعتدال مزاج و نیکوئی زمین و آب و هوای آن میکنند و باید که قطعه های آن در
باشد و بریده و ریزه کرده و کوبیده نباشد زیرا که قوت آن بسبب تصرف هوا در آن ضعیف میگردد
و پس بر و غلبه میکند و سفید و سبک و خوش اندرون سیاه که گویا صمغ در اندرون جا کرده
که آنرا صمغ نامند و تر کشیده و بسیار کچ و پر شعبه و پر کره ریشه دار و بسیار صلب و راسخ و طعمی
بران نباشد جهت آنکه بعضی از اینها دلالت بر خامی و بعضی بر کمال پس و عدم اعتدال آن بدو
زمین و آب و هوای آن میکنند و باید که کهنه بوسیده کرم خورده نباشد که مضر فائده نیست و محض
حرارت و بیس بسیار است و فائده هر یک از امور وجودیه و مضار هر یک از امور عدمیه آنرا حکیم
میر عابدین محمود در رساله چوب چینی خود مدللایان نموده اند بجهت باید دانست که بعضی
نامتقدان چوب چینی خام سفید را در آب آب یک خیسانیده در آب کل لاله و عباسی سرخ و مانند
آن خیسانیده رنگ کرده می فروشند باید که واقف بوده امتحان کرده استعمال نمایند چنانچه
بر صاحبان بصیرت که مکرر چوب چینی را دیده اند شکی نیست که در آن رنگ ظاهر و پوست آن معلوم
میگردد و آنکه رنگ ظاهر رنگ کرده مخالف رنگ باطن است و نیز باید که نمی و رطوبت دریا و
کرمی آتش و آفتاب آن نرسیده باشد و از مجاورت چیزهای که مفسد و مغیر مزاج آن است
مثل کافور و فریون و چند بیدستر و مشک آبک و امثال آنها مصون باشد و اما طبیعت و مزاج
آن بقول میر عابدین محمود چنین است که چون از قدامت و باره آن نسی نیست لهذا تا مال در تحقیق
طبیعت آن لازم است بحال چون نفع و فائده آن در امراض سوداویه بسیار است و سودا بار و
یا بس است و بنا بر قاعده کلیه که شفا مرض بعد است و حفظ صحت بمثل باید که حار طبع باشد و چون
بماثیر حرارت آن ظهوری چند آن ندارد یعنی بتکرار و تکرار استعمال مقدار آن احداث حرارت زیاد
نمی نماید باید که حار در مرتبه اولی باشد بلکه در اول آن و دلیل دیگر آنکه چون فعل آن ترقیق و تدریس

تعریف چوب چینی بابت آن

و تنزیب و تحلیل مواد است و اینها همه فعل حرارت است نه تعلیظ و انجماد و تخریر و تصلیح که فعل
 برودت است باید که در طبیعت آن حرارت باشد و دلیل بر آنکه معتدل نیست آن است که دوا
 معتدل از افعال مذکوره قاصر است پس گاه معتدل نباشد ظاهر است که بار دیگر نتواند بود و دلیل
 ظهور تاثیر افعال مذکوره و اما دلیل بر طوبت آن همان دلیل بجزارت آن است که از ظهور تاثیرات
 و افعال مذکوره زیر که افعال مذکوره متعارف نیست نمی نتواند بود و لیکن جائز است که در
 بیوست قلیل باشد و بواسطه مصاحبت آب بسیار منکسر گردد و بر طوبت مائل شود و میتواند بود که
 بواسطه همین طوبت مکتبه دفع بیوست کند و خود منکسر گردد و بهر حد اعتدال آید که اذا تعارض
 لسا و طای این احتمال قوی است لهذا حکم بر طوبت آن مائل تمام است بخلاف حرارت که با وجود
 بهر دت آب بالکلیه منطفی نمیشود و اما اینکه در آن رطوبت فضلیه است تردوی نیست و مراد
 از رطوبت فضلیه طوبتی است که در مزاج او باشد و مانع تمام اجزای نباشد و دلیل برین نیست
 که سوراخ سوراخ میشود و متفت میکرد و چون این رطوبت فضلیه فی الجمله کسب حرارت آن
 می نماید قوی که اندک گنده باشد تاثیر آن در بعضی از اجزای او قوی میشود و بهتر میداند آن را
 و نیز از قاضی نزدی و حکیم ما شتم طهرانی سرد در اول خشک در دوم میداند و میگویند که سرد
 خشکی آن بسبب مجازحت و مخالطت آب بیشتر و کمتر میگردد اما تحلیل و ترقیق و ملطیف و
 که اخن و سایر افعال و آثار قویه که از آن ظاهر میگردد از جهت خاصیت و صورت نوعیه آن است
 و بعضی از آثار دیگر تابع کیفیت آن است و ایشان بر دو نیز قائل بر طوبت فضلیه آن اند و دلیل
 تقویت آن مرابه را و تگون گرم در آن نزدی و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه المومنین حکم بر کرب
 القوی بودن آن با میل بجزارت و بیوست کرده و گفته که بیوست آن زیاده است بر حرارت
 آن و حکیم میر محمد اکبر معروف بحکیم زانی نیز در قرابادین خود که موسوم بقربادین قادری است
 قائل بر کرب القوی بودن آن است بدلیل آنکه مقرر است نزد اطباء که تا اسکان استناد فعل و اثر
 چیزی کیفیت آن باشد استناد بخاصیت آن یعنی نوع خاصیت و نسبت آن جائز نیست و
 همچنین تا نسبت علل بالذات بچیزی ممکن باشد نسبت او به بالعرض و اینست و مع ذلک بعضی
 افعال عجیبه از قوت و کیفیت آن خارج باشد اگر آنرا بخاصیت مفوض دارند این اجتماع خاصیت

بر کرب القوی بودن آن قدری بعد از درویش آن مرکب القوی است و آن قدر سرد میسر نماید که نزد
 این بنده آثم محمد ششم العلوی الخاطب بمحمد الملوک آن است که مرکب القوی است و مزاج ترکیبی آن
 مائل بحرار است و بهیئت است بارطوبت فضلیه غریبه بسیار و اما اجزاء اصلیة بسیطه آن که این دو اثر گویا
 از آنها یافته هر یک را مزاجی خاص است اما جزو هوائی آن حار معرق و ملطف و محلیست و بنزد و اثر
 آن بار و مقوی و جزو دوائی آن غالب جزو غذائی آن قلیل و جزو بدن شود و باقی میماند در بدن
 جزو دوائی آن تا مدت مدید آن جزو دوائی اثر تشجین و ملطیف و تعریق در بدن میکنند و چون
 در آب بطریق تصعید بچته شود در آب جزو حار لطیف آن میباشند غالب غذائیت آن بحیث آنکه
 در جرمش مانده کمتر و لهذا استخوان بعد از دادن مطبوخ مصعد آن جلوائی از جرم چوب چینی
 ساخته در آن لبوب و قدری از او به عطره مقویه ارواح حاره داخل کرده میدهند که غذائی تنبلی
 از جازان تو که کند که بحسب بعضی اعضا و بحسب اندامی سابق و لاحق را با اعضا و تا مدت مدید اثر
 دوائی آن در بدن بماند مانند بعضی از ویه غذائیه که چون وارد بدن کردند بعد از اثر و ایت
 آن در بدن و متخیل بخلط کرد و بدن و جزو بدن شدن آن تا شیره و ایت آن مدتی در بدن باقی
 میماند و ظاهر آن است که حرارت آن در او آخر درجه اولی باشد و پس جرمش نیز در آخر درجه اولی
 و اما آب مطبوخ بطریق تصعید آنرا باین معنی که سرد یک را بر پوست پوشیده و اطراف آن با چوب
 و خمیر آرد و ماش محکم گرفته که اصلا و مطلقا بخار آن بیرون نرود و باین مقدار از میوه است
 نباشد و شاید مائل بر طوبت باشد و لهذا اکثر اطباء در امراض مزمنه این دوا را مطبوخ بطریق
 میدهند جهت آنکه مطبوخی که سرش باز باشد اجزای حاره ملطفه معرقه محله آن بسبب لطافت
 منقلب میگردیده فانی میگردد و اثرش کم میشود و اما بطریق تصعید یعنی عرق گرفتن مثل
 الورد که کلاب باشد و سایر عرقها اجزای لطیفه آن متصاعدا گردیده چیزی از اجزای متینه و
 اجزای غذائیه آن در آن داخل نمیشود پس بنزد و می از حرارت بدن متاثر گردیده فعلش را کم
 میگردد و اما بطریق تصعید در یک سر پوشانیده بخود گور که جرم در زیرش باشد متصل
 از اجزای لطیفه آن متصاعدا گردیده منقلب بایست شده باز در همان یک که جرم چوب چینی در آن
 است نزول نموده بآنها مخلوط گردیده باز صعود میکند تا زانیکه در نقل آن قوتی باقی نماند

و درین قسم طبع هم اجزای لطیفه متصاعده میباشد و هم چیزی از جرم آن پس حاصل میگردد و از آن
 مطلوب و حکیم میرزا محمد الدین محمود را که اول کسی انداز طلب اسلام که در آن سال نوشته و بیان کرده پس
 مقام و اکثر مواضع دیگر سخنان محققانه مدققانه مدلل است و میرزا قاضی و حکیم ششم طهرانی را
 با ایشان منقشه بسیار است که ظاهری در تحت آنها نیست و این مختصر کنایه اش ذکر آنها ندارد و قول
 هر یک خالی از شبهات نیست لهذا ذکر کرده نشده کسی را که اراده اطلاع بر آنها باشد باید که رساله
 میرزا قاضی و میرزا محمد ششم را مطالعه نماید تحقیق نماید که آنچه از روی تجربه به تکرار استمال آن این
 بنده ضعیف عاصی هیچچنان جامع این اوراق پریشان و سخنان بیشتر معلوم شده آن است که با وجود
 مرکب القوی بودن صاحب طوبت فضلیه چار و یاب است و لیکن ظهور این برود و کیفیت در آن
 بر ترتیب از تری و تازگی و قرب عهده از اخذ خشکی و کهنکی و بعد عهده از اخذ آن مانند حرارت
 و بیوست در ابدان محروم المزاجان صفراوی از مراتب طفولیت و شباب کهنوت و شیخوخت که
 در ابتدای و حین تری و تازگی حرارت و بیوست آن بسبب کثرت رطوبت لغوی منفر میباشند مثل
 حرارت بدن طفل که منفر در تحت رطوبات و افرو آن است و اثری و ظهوری ندارد و بعد از آن
 که اندک مدتی بران بگذرد و رطوبت آن فی الجمله بتخلیل و دو اعتدالی یابد که تخمیناً ششماهگی
 باشد حرارت و بیوست آن نیز بر تری اعتدال ظهوری یابد مانند ظهور حرارت و بیوست در
 ابدان شبان چون از حد اعتدال بگذرد که تخمیناً یک و نیم سال تا دو و نیم سال از زمان اخذ و بر
 آوردن آن از زمین باشد رطوبت آن میل لغوی نماید و خشکی بر و استیلا می یابد بحکم آنکه احدی
 الفاعلین را که حرارت و برودت است با احدی المفعولین که رطوبت باشد فعل و اثر ضعیفی
 باشد و با مفعول دیگر که بیوست است قوی و بعد از آن هر چند میل به کهنکی و خشکی آورد و اثر حرارت
 و بیوست از آن زیاده ظاهر میگردد و مثلاً سه ساله و چهار ساله آن در کمال حرارت و بیوست
 و هم برین قیاس تا فساد و باطل گردد و پس تر و تازه آن از برای محروم المزاجان و صفراوی
 و امراض حادثه از احتراق و فساد آن هر دو خلط به تنهایی یا با بعضی از ادویه مناسبه و از برای
 سوداوی مزاجان و امراض حادثه از آن با بعضی از ادویه مناسبه آن مفید و متوسط آن مثلاً
 یکساله تا دو ساله آن از برای سوداوی مزاجان و امراض سوداوی مفید و نیم کهنه آن مثلاً دو و نیم

ساله تا سه و نیم ساله آن از برای مبرود المزاجان مرطوب بلغمی و امراض بارده رطبه بلغمیه
نافع است و اما بسیار گفته آن از برای اکثر امراض خصوصا محر و المزاجان ضعیف بنیه بسیار مضر و
محدث حرارت عظیمه و منجر بدق است و اجتناب از آن حتی المقدور النسب و اولی و لازم و واجب
خصوصا بطریق مطبوخ و تعریق درین استعمال و اگر ضرورت بسیار داعی شود و علاج منحصرا بر آن
باشد و تازه و نو آن و یا نیم گفته آن مطلقا یافت نشود آن هنگام مقدار کمی از آن بقدر ضرورت
با دویه بارده رطبه مناسبه با کمال احتیاط بعنوان نفوخ یا قهوه و یا مطبوخ بدون تعریق بلغمی در
بین بمرق نشیند استعمال میتوان نمود و باقی العلم عند الله و عند اهل الذین هم الراشخون فی العلم
سوال اگر کسی گوید تمثیل شما تمام نیست و مناسب است و ثابت نام و من جمیع اوجوه با مثل که مرا
استنان است ندارد و در جواب میگوئیم فی الواقع چنین است لیکن مثال را با مثل اندک شما بهتر
کافی است که در جمیع وجوه نباشد و هر مثالی را که ملاحظه نمایند چنین است و اما خواص و فوائد بسیار
آن بدانکه این دوا امداد حرارت غریزیه و طبیعت میکند و مقوی اعضای لیه است و در
اواخر جمیع امراض مادی و امراض مزمنه سوداویه و بلغمیه مانند اوجاع مفاصل و فالج و عرشه و هتو
ابيض و تشنج استلائی و اوجاع کله و وجع و رک و عرق الکسا و نفرس و دار الفیل و دوالی
و خنازیر و سل و دفع مواد نزليه بارده مزمنه و تنویم بسیار و اختلاط دهن و سبل و نفث الدم
و نزف الدم از هر عضو که باشد و تقویت باه و اعضاء تناسل با یوسین از باه و دار الثقب
و دار الحیه و سوراخیه و استسقاء و حمیات عتیقه و سایر امراض بلغمیه مزمنه و جهت از الة تحلیل
امراض سوداویه و مواد غلیظه تنجه عتیقه مزمنه و مواد سوداویه محترقه مانند التشنج و جدام و انواع
جرب و کک و قوبا و جمیع قروح خبیثه و جوشها و عقده های صلبه و اورام صلبه قسام جنون و مانیا
و مانیا و قطرب و برص و بهق اسود و اکل و قروح کلیه و دانه و امراض مقعده و بواسیر و غیره
و اسهال بواسیری و جمعی ریح و سرطان و امراض رحم و عقر و مرض شقیقه و صداع مزمن سوداوی
و سایر امراض سوداویه که تفصیل آنها بموجب قیاس قوی الاثر و القع است و در هر یک بنوعی خاص
و مجفف رطوبات غریبه و مطلق و مقه و محلل و مرتق و مصفی خون و سایر اخلاط و ارواح اکثر کثافات
و کدورات و مشرق و منور آنها است و سایر النفوذ و در غایت بدن و تدوین رطوبات و اخلاط غلیظه

تقریف چوب چینی و خواص آن

جلد اول

۱۰۸

میخورد و مرقی و دافع آنهاست بهنجیر و ادرا به بول و عرق و جهت بر روز فرمودن حصه وضع سمیت
 خلط فاسد سمی و رفع عادت افیون سریع الاثر و چون اصحاب بعد از سن و قوت هر سال در
 موسم سرما خوردن از بار خود لازم گیرند از مالواتی محفوظ میمانند و جهت رفع نقایص خصوصاً
 پیر از او از برای تسکین اکثر ابدان و نضارت و حرمت و صفاء و رونق رنگ بشه نیز نافع لیکن
 مشقت و صعوبت پیریز آن برای بافع آن نمیکند چنانکه نشاء الله تعالی بیان پیریز و مضار
 عدم آن خواهد آمد و مستعمل در اکثر امراض آب بطنج بطریق تصعید است چنانکه ذکر یافت و جرم آن
 مسدود قوی تخفیف است و تسهید و تخفیف جرم تازه خشک نشده آن کمتر و مصلح چوب چینی خصوصاً
 تازه و تر آن در اکثر امراض بارده رطبه و اچینی و غشبه مغربی و بادیان خطائی و ضا صفراس و
 کیا کواست و در سر فهای کهنه و ضیق النفس اصل السوس و در استسقا با د آورد و شکم
 و فقاخ از خرواد و خرمکی و یا عرق اینها و در خفقان و توحش لسان النور و گل آن و باد رنجوب و بسفایج
 و در امراض دماغیه بارده اسطوخودوس و بسفایج و بهرین قیاس در بر مرضی و ماده و
 مزاجی خاص با دویه مناسبه و مختصه بان مرض و آن عضو و تا خواهند سفرد اگر به تنهایی بکار
 برند مگر عند الحاجة و ضرورت با دویه دیگر و در آنوقت نیز هر چند که تبا شد بهتر است و اما
 در سل و دوق و نفث الدم و نزف الدم بعنوان نقوع در عرقهای مناسب مفرد اولی است
 در آذخرو عند الضرورت با بعضی حبسات دم و مغزیات اندک و مقدار شربت آن بهنوط بر
 طبیب حاذق است محقق نماید که این دو حقیقه جمیع اقسام امراض بارده بلغضیه سودمند
 چه در قوی آنها مانند فالج و رعش و استرخا و استسقای رقی و طبلی و امثال اینها بی فایده
 بلکه مضرت است و اما در اقسام ضعیفه آنها مانند استسقای لحمی حاو ث از قبیل ورم صلب و دود
 کبد و طحال و امثال اینها را مکن که سودمند بود و مضار فیه اطفال و شبان و محر و المزاجان
 است و ایشانرا استعمال آن جائز نیست زیرا که احداث حرارتی و رطوبتی زاید بر حرارت
 غریزیه و رطوبت اصلیه مینماید و بدان سبب خون و ارواح را گرم میزند و باعث تحلیل اعضاء
 رطوبات و احتراق آنها میگردد و قسبی بالعرض نیز مینماید و اینها خود کمال مضرت است
 کمالاً لا یخفی و اما منافع آن اکثر بواسطه افعال مذکوره است از تلطیف و تدویب و ترقیق

جلد اول فصل در بیان شرایط و استعمال چوب چینی قبل از شروع درین معنی تمام

۱۰۸۵

و تصفیه در معنصول و غیره که ذکر یافتند و ظاهر است احتیاج به بنین نداشت و فصل در بیان شرایط
ضروری استعمال چوب چینی قبل از شروع و درین معنی بعد تمام آن بداند که
شکل استعمال آن بسیار است از آن جمله یکی آنست که باید سس مثل آن اگر محروم از مزاج باشد
از چهل سال اگر مبرود المزاج بود از سی سال استخوان و زبانه بجهات مذکوره شرط و ممانعت
که تا ضرورت بسیار داعی نشود و علاج منحصر بدان نباشد متوجه استعمال آن گردد و بعثت
خود را در شفقت و رنج و تعب و مهملکینند از نذر بر آن چنانچه نفع آن بسیار است حضرت آن نیز یاد
از آن است و اندک بی احتیاطی و نا پریشانی منجر با مرض ضعیف میگردد و بیان بعضی از آن اشارت نمود
بالحال خواهد آمد و نیز درین آن عوارض و حالات مختلفه طاری میگردد که کسی متحمل آنها نمیتواند باشد
شرط سوم آن است که باید هواد و کمال اعتدال مایل بسوی باشد و بهترین فصل برای
آن اواسط و اواخر زمستان است در اکثر بلاد هند و بنگاله و در ایران و اکثر بلاد و دیگر اواصل
و اوایل ربیع و ناچار اوایل خریف نیز شرط چهارم آن است که باید که بدن قوی و پاک باشد
از فضول و اخلاط فاسده خصوص در مرض انگش و جذام و قروح و جروح خبیثه و سایر امراض
سوداویه و بنیه و اوجاع مفصل و صحت مزاج و غیره و تنقیه یا بقصد است یا با سهولت اما فصول
پس هرگاه خون فاسد و زاید در بدن بسیار باشد و علامتش از حیرت رنگ کشته و پراکنده
عروق و تشنگی و بدن و بیماری خواب و غیره ظاهر باشد بقدر فساد و زیاده و بشرط مساعدت
قوت و حال مریض و فصل و مس و عادت و عدم موانع فصد نمایند و بقدر احتیاج بیکه فصد یا بدو دفعه
یا زیاده خون کم نمایند و اگر خون بسیار غلیظ و کثیف باشد بعد از فصد اول شروع بخوردن
این دو انموده بعد از چند روز که رقی در خون پیدا شده و قوامش اعتدال آمده باشد بهیئت آنکه
مرق و مصلی خون است فصد دیگر نمایند بهتر است چه با وجود زیاده و فساد خون این دو دفعه
بهیئت نباشد و شاید ضرر رساند و گاه باشد که بعد از فصد در اشتای چوب چینی بقصد دیگر نیز محتاج
شوند باید که با وجود احتیاج تام توقف و تامل ننموده بقصد مبارزت نمایند و همچنین است در تنقیه
بسهل و مدر ولیکن تنقیه سایر اخلاط را پیش از شروع بخوردن چوب چینی باید نمود یعنی استعمال
منضیات و سهل آن خلط را نمود و پس شروع بخوردن چوب چینی نمایند که در اشتای چوب

احتیاج به تنقیه آن خلط نشود چه بسبب فصد و تنقیه قدری از خلط فاسد دفع میگردد و باقی آن خلط را طبیعت
باعانت افعال این دو از لطیف و نازیب تحلیل و تسبیل و تخریق و تفریق و ادراک و غیره مایع میکند
و غلط کرده اند که ساینکه حکم کرده اند که پیش از دو اسطلق فصد و تنقیه اخلاط نباید کرد که موجب ضعف
میشود و غرض از استعمال این دو و تنقیه خون و دفع اخلاط دیگر و تقویت حرارت غریزی و قوتها
و هرگاه خلط فاسد در بدن بسیار باشد و چوب چینی مادی فاسد ساکن را بجهت در آوردن و تملین
و ترقیق و تلطیف و تخریق و تسبیل و غیره مایع نماید آنها قادر نباشد ممکن است که با اعضای ریه یا شری
یا ضعیفه ریخته موجب قتل و یا ضرر عظیم گردد مگر آنکه ماده قلیل باشد و ضعف که در نصیورت غالب است
که چوب چینی تواند از آن مقدار ماده را دفع نماید که درین حالت پیش از شروع احتیاج فصد و تنقیه نیست
بلکه درین حالت شاید از فصد و تنقیه ضرر رساند و در امراض سوداویه مانند آتشک و قروح خبیثه
و جذام و بعد از احتیاج فصد باید فصد را کشاده بزنند و لجه لجه درین رگ را با انگشت گیرند تا طبیعت
خون فاسد غلیظ را بدین رگ رساند پس انگشت را بردارند تا قدری خون دفع گردد و همچنین تا تمام
فصد و این معنی موجب عدم عروض غشی و ضعف نیز هست و استعمال جمیع امور از فصد و تنقیه
و غیره مانوط برای طبیب حاذق است و لیکن باز برای شفقت بحال مریض و طبیب دستور العلی
کلی از برای تنقیه در مرض آتشک و جذام و سایر امراض سوداویه و صفراویه و بلغمیه ذکر
میکنیم و کمی و زیاده آنرا نیز واسیکنه داریم برای طبیب حاذق منصف روز اول گاو زبان شایسته
بسفایج استقته باور پنجویع غلبه الشلب پس یا و شان اصل السوس منقش کل نفث کل نیلوفر
از هر یک دو مثقال عذاب انجیر زرد از هر یک ده دانه جو شانیده صافی نموده تربجین سکنجبین
افقیمنی از هر یک پانزده مثقال و آن حل کرده صافی نموده نیم گرم بنوشند و روز دوم و سوم
بردوای روز اول تخم خبازی تخم خربزه پوست پنجه کاسه پوست پنجه بادیان پوست نیم تخم
افقیمنی در گمان بسته از هر یک دو مثقال اضافه اجزاء جو شانیده نموده بعد از جو شانیدن آن دو
سواهی افقیمنی در سه پیاله آب خوری آب که بیک پیاله رسد افقیمنی را در آن انداخته یک جوش
دیگر داده فرو آورده متصل کس افقیمنی را بالند و فشارند و آن تا آنکه حرارت مطبوخ گرم شود
پس مطبوخ را بر روی تربجین و سکنجبین افقیمنی از هر یک پانزده مثقال صافی نموده بالند و پیاله

و نیم گرم بنوشند شب چهارم حب لاجورد کثقال سوده بروغن بادام شیرین کثقال حرب
 نموده همچون نخاج دو مثقال سرشته حب بلخه بورق نقره پیچیده وقت خواب فرو برند و از عجب
 آن آب نیم گرم پیاله بنوشند صبح کاوزبان شایسته بسفایج فستقی پوست تراشیده پوست بلبله
 زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه عنب الشعث سیاه و شان گل نبشته گل نیلوفر با درنجوب و تخم
 خبازی تخم خربزه اصل السوسن شرب پوست پنج کاسنی پوست پنج بادبان پنج گل سرخ از هر یک
 دو مثقال سنابلی چهار مثقال افیمون در گمان لبه دو مثقال عناب انجیر زرد و سرشله صفرا
 از هر یک دوازده دانه موزین متعینیت عدد ادویه را در سه چهار یکمین آب جوشانند تا یک چهار
 یک برسد افیمون را در آن انداخته یک جوش دیگر داده فرو داده مصل کرب در آن آب بالند
 و چون حرارت مطبوخ کم شود کیک را فشرده دور کنند و مطبوخ را بر روی فلوس خیار شنبه
 ترنجبین و سکنجبین قیوسه از هر یک پانزده مثقال شیر خشتر خراسانی ده مثقال صافی نموده
 بالند و پیالند و روغن بادام شیرین کثقال داخل کرده نیم گرم بنوشند روز پنجم بلبله مر با
 یک عدد کلاب شسته لاجورد مغسول یکد آنک بران پاشیده ورق طلا دو عدد بران پیچیده
 تناول نمایند بعد از آن تخم بالنگو یک مثقال شربت کاوزبان پنج مثقال کلاب و مثقال
 بنوشند روز ششم به نخل روز اول روز هفتم به نخل روز دوم عمل نمایند و شب هشتم دوا
 شب چهارم و روز ششم دوا می روز چهارم و روز پنجم دوا می روز پنجم را بنوشند و درین ایام وقت
 ظهر قیوه شوز با یا نخود آب گوشت جوان مرغ بخورند و شبها ترپلا و قلیه و چلا و و بعد ازین چهار روز
 مداومت بخورند بلبله مر با کلاب شسته و شربتی فرا گرفته از نبات سفید و کلاب و عرق کاوز
 و عرق بید مشک از هر یک پنج مثقال تخم شربتی کثقال نمایند و غذا درین ایام ترپلا و از گوشت
 بره یا گوشت جوان مرغ باشد پس شروع بنوشیدن جو بچینی بدستوریکه مذکور
 میشود نمایند و اگر ماده صفراویت داشته باشد متعین روز اول متعین از سر نبشته کاوزبان
 شایسته گل نیلوفر عنب الشعث اصل السوسن از هر یک دو مثقال آلوی بخاری غلبه سیاه
 از هر یک ده دانه ترندی پنج مثقال جوشانیده صافی نموده ترنجبین پانزده مثقال شیر
 خراسانی ده مثقال در آن حل کرده صافی نموده بنوشند و روز دوم اضافه ادویه اول

تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرنوبه از هر یک دو مثقال نمایند روز سوم اضافه ادویه جو شایند
 پنج کاسنی پوستیخ را زیاده بسطایج فستقی غنچه گل سببخ تخم خیارین از هر یک دو مثقال برادر
 که در آن حل کرده بشود و غرق فلووس خیار شنبه پانزده مثقال روغن بادام شیرین یک مثقال
 اضافه نمایند و شب چهارم حی که ذکر گرفته باشند از پوست بلبله دو پودت بلبله کالی بلبله سیاه کالی از هر
 یک مثقال محموده مشوی کثیر اجزای منی منقول از هر یک یک انگشت کوفته بنجیه بر روغن بادام شیرین
 یک مثقال چوب نموده حب ساخته بوق نقره پیچیده وقت خواب فرو برند و در عقب آن آب نیگرم
 سیاه بنوشند طلوع صبح گاه زبان شایسته گل نبش گل نیلوفر عناب الثعلب سیاه و شان اصل السور
 تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرنوبه پوست پنج کاسنی پوستیخ را زیاده بسطایج فستقی از هر یک دو
 مثقال سناکلی چهار مثقال عناب اکوی بخاری از هر یک ده دانه ترند می بفت مثقال پوست
 بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه از هر یک دو مثقال در سه چهارم کین تبریزی آب بجوشانند
 تا یک چهارم رسد بر روی شعله خشت و ترنجبین و فلووس خیار شنبه و کنبین افتمینی صاف
 نموده مالند و با لایند و روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده بیاشایند روز دیگر بلبله
 مر با کلاب شسته ورق نقره دو عدد بر آن پیچیده تناول نمایند و بعد از آن شربت انار شیرین
 یک مثقال تخم شترتی اسپرزه از هر یک یک مثقال کلاب عرق بید مشک عرق نیلوفر از هر یک پنج
 مثقال شربت نموده بنوشند روز ششم به نهم روز اول روز نهم به نهم روز سوم و
 هشتم و روز نهم به نهم شب چهارم و روز چهارم و روز نهم به نهم روز پنجم عمل نمایند و غذا با بد
 وین ایام نیز بدستور یک و داده سوداوی ذکر شد بوده باشد و چهار روز دیگر بلبله مر با
 کلاب شسته تناول نمایند و بعد از آن شترتی از نبات سفید پنج مثقال تخم شترتی اسپرزه از هر یک
 یک مثقال کلاب عرق بید مشک عرق نیلوفر از هر یک پنج مثقال بنوشند و غذا تر بلا و بخورند پس شروع
 بخوردن چوب چینی نمایند و اگر داده بلغمی باشد منصف روز اول گاه زبان با درنجبویه بسطایج فستقی
 قنطاریون دقیق زوفای خشک عناب الثعلب سیاه و شان اطو خود و سس استنقین روغن
 از هر یک دو مثقال انجیر زرده دانه مویز منقی بیست عدد جو شایند صافی نموده ترنجبین
 کلکند آفتابی از هر یک پانزده مثقال در آن حل کرده صافی نموده بنوشند روز دوم به نهم

جلد اول در بیان شرایط استعمال چوبچینی

۱۰۸۹

روز اول پوست بخیج کاسخنیج بادیان ایرسایج کرفس بخیج کبر اصل السوسل زهریک
 دو مثقال بقیق ایند روز سوم بر اجزای روز دوم فلوس خیارشنبه پانزده مثقال روغن
 بادام شیرین یک مثقال بر اجزای یک در مطبوخ حل کرده میشود بقیق ایند شب چهارم ایارج فقیق
 یک درم پوست بلبله کابلی تربد سفید از هر یک دو دانگ زنجبیل غاریقون شش حنظل
 مقل از رقیق کثیر از هر یک یک دانگ سوخته بروغن بادام شیرین یک مثقال حریب نموده حب
 ساخته بورق طلا سه عدد پیچیده وقت خواب فرو برند و از عقب آن آب نیم گرم پیاله بنوشند
 یا این حب را صفت آن ایارج فقیق غاریقون شش سفید ریون چینی تربد سفید مدبر از هر یک
 نیم درم شش حنظل نیم دانگ محموره مشوی یک دانگ و نیم شط مغسول نیم درم مصطکی مقل از رقیق کثیر
 یک بندی از هر یک دو نخ و داده مثقال شراب بنفشه سرشته وقت سحر بخورند چون بعضی از
 اطباء مثل صاحب محالجات بقراطیه و جمیع میان صبر و غاریقون امتناع مینمایند اگر بنا برین احتیاط
 ایارج داخل کنند و یا غاریقون داخل نمایند بواسطه آنکه در ایارج فقیق اصبر داخل است و محموره
 آن حجرار منی داخل نمایند بهتر است طلوع صبح کاوزبان بادرنخویه بسفایج فستق قطره یون
 و فقیق پوست بلبله کابلی پوست بخیج بادیان پوست بخیج کبر پوست بخیج کرفس اصل السوسل
 غنچه گل سرخ از هر یک دو مثقال سماکی چهار مثقال مویز منقی بیست عدد تربد سفید
 مدبر دو مثقال زنجبیل یک مثقال جوشانیده صافی نموده فلوس خیارشنبه ترنجبین از
 هر یک پانزده مثقال گل قنداقابی ده مثقال در آن حل کرده صافی نموده روغن بادام
 شیرین یک مثقال داخل کرده بنوشند روز دیگر بلبله مدبر با عددی ششیه مصطکی
 نیم مثقال سوخته بران پاشیده تناول نمایند بعد از آن نبات سفید بخیج مثقال شش حنظل شک
 یک مثقال گلاب عرق بادرنخویه از هر یک ده مثقال شربت نموده بنوشند روز ششم شش روز اول روز ششم
 شش روز سوم و شب ششم ایارج لونغا و یا چهار مثقال حب ساخته وقت خواب فرو برند بعد از آن آب نیم گرم
 پیاله بنوشند و روز ششم شش روز چهارم را بنوشند و غذا درین ایام میان روز شش و خواب
 گوشت جوان مرغ یا دراج یا تدر و باشد و شب پیاله با یکی ازین گوشت باروز نیم دو نیم روز پنجم زنجبیل
 و پنجم شش روز دیگر بلبله مدبر یا گلاب ششیه مصطکی نیم مثقال سوخته بران پاشیده تناول نمایند بعد از آن

پنج مثقال گلاب عرق بادرنجبویه از هر یک ده مثقال تخم فرخمشک که مثقال بنوشند شروع
 بخوردن چوب چینی نمایند و اگر صاحب آزار ریه‌ای در کبد باشد جهت اصلاح حال آن نیم مثقال
 تا دو مثقال ریون چینی رسوده اضافه منصف و سهیل آن نمایند و اگر اوجاع مفاصل باشد
 در منضجات و سهلات آن سورنجان داخل نمایند و اگر زن باشد و راجس طست باشد و سه
 سوداوی تخم کشوث و شکله و مشکط استیج و در لبنی حلیه و خسی وانه و مشکط استیج
 و کافیتوس و کافور پس در منضجات و سهلات آن و اگر صفراوی باشد تخم خیارین تخم خربزه
 تخم کاسنی تخم کشوث آلبالو و مانند اینها و همچنین در هر طبعی ادویه مناسبه آن در منضجات
 و سهلات آن اضافه باید نمود بحسب راسی طبیب حاذق شرط پنجم آن است که باید یک هفته
 قبل از شروع و در بین و یک اربعین بعد از اتمام آن که مجموع هشتاد و هفت یوم باشد
 از اکل حموضات و لبنیات و از شیر و ماست و پنیر و غیره با و بقول و جوب و میوه‌ای تر و شمای
 نفاذه و قابضه سده و منجره و لقیله و بطیئه الهضم رده و الکیموس و حرکات خلیفه متعینه بدین
 و فسانیه از قبیل بسیار راه رفتن و دیدن و چیزهای ثقیل برداشتن و بیداری بسیاری
 و جماع و امثال اینها و از هموم و غموم و خوف و غضب غیره اجتناب نمایند که مضرت عظیم بخند
 حکایت شخصی در بین چوب چینی اعراضی و خسی واقع شده غضب نموده چوبی برداشت
 که شخصی بنزد و بعد از آنکه یکد و چوب بر آن زد و دست خود را خواست که جمع نماید نتوانست
 باری به تعریقات و تدابیر بسیار اندکی بجال آید و لیکن بحالت اصلی خود رجوع نمود و همچنین از
 هوای سرد و آب سرد نیز اجتناب نماید چنانچه شخصی در انشای اشامیدن چوب چینی همدین
 خواب بامی او بر نه شد و هوای آن رسید بامی آن لنگ کردید و دیگری در اوایل قدری انار
 شیرین و آب سرد بخورد و در سینه و سرفه آنرا عارض گردید باری تدابیر بعد از ده دوازده
 روز زائل شد زیرا که در آن هنگام جمیع منافذ و مسامات مفتوح میباشد و اعضا بسیار
 گویا از هم جدا و جلدها تن رقیق با اندک برودتی و رطوبتی و حرکتی بجا میگردند و باعث قبض
 و جمع و تشنگی و دوزخ در افعال و ترکیب بدن رومی و بدو در باطن باعث حدوث
 اوجاع باطنیه و سده و غیره میگرد و نیز از هوای بسیار گرم و دیدن شمای نمره شفافه و غیره

جلد اول در بیان شرایط استعمال چوب چینی

۱۰۹۱

و خطوط بسیار خفیه و کتابت بسیار نمودن اجتناب نمایند زیرا که اینها باعث ضعف بصر و وجع
 انگشتان و دست میگردد و افزاینده از مباحث و حمام نیز اجتناب نمایند حکایت شخصی
 درین اثنا میدان چوب چینی مقاربت نمود او را رعشه در پائینا و تمام اندام بهم رسید و از آن
 مکرر دید مدت عمر پس تا مدت ششماه بعد از اتمام از محو ضرات و مباحث اجتناب اولی است خصوص
 در امراض معویه مزمنه و صاحبان ابدان ضعیفه و پیران که ضرور و واجب است چه هر یک از امور
 مذکوره و مضرت آنها ظاهر است زیرا که هر یک بجهاتی چند منافی افعال چوب چینی اند شرط
 ششم آن است که در زخم تشک و جذام سابقه و مروج خبیثه که نه مزمنه و اکثر امراض مزمنه
 نمک را با کحل در اثنا و یک هفته قبل از شروع و یک هفته بعد از اتمام ترک نمایند و نخورند و بعد از آن
 اندک اندک میل نمایند تا قریب یکماه بعد اصلی رسد زیرا که فعل نمک احراق و تخلیط خون و تصلیب
 اعضا و تحجیف مواد و رطوبات و تشدید مسام است و اینها همه منافی چوب چینی اند و برای این امور
 و عدم تضرر از هوای خارج و حرکات و مسامس لباس خشن گفته اند که باید که بر بدن مملو و حین
 ولادت آب نمک بگرم بپاشند و در سایر امراض نمک را تعلیل نمایند شرط هفتم آن است که در
 که در بین چوب چینی تغییر جامه و لباس نکند زیرا که بسبب سیدن بخارات و عرق بدن شیرین
 در آن بهم میرسد و قوتی به بدن می بخشد که از تبدیل آن آن فائده قوت میگردد و اگر بسیار
 چرکین شود و محتاج به تبدیل گردد و دست لباس پاکیزه را در آب چوب چینی تر کرده
 خشک نموده مهیا دارند که عند الحاجة تبدیل نمایند و نیز بدن را نشویند و حمام نزنند بهمان
 جهت و نفوذ آب و هوادر بدن شرط هشتم آنست که باید که مطعوم و مشروب شارب چوب
 چینی بگرم باشد زیرا که سردی آن باعث حدوث اوجاع باطنیه و سرد و قوی میگرد و نیز باید که
 آب استعمال در دست و روشتن بطهارت گرفتن و وضو ساختن به نیم گرم باشد و سرد نباشد
 و اگر آب چوب چینی باشد بهتر است بدین قسم که قدری از ریشه دار نامی پر کرده که ولج آن را
 اگر چوب چینی خوب کم باشد هر روز در ظرفی علیحده در آب بسیاری طبع دهند و آن آب را
 اندک اندک استعمال نمایند شرط نهم آن است که اطفال هر روزه را بعد از طبع با احتیاط تمام
 خشک نمایند که فاسد نگردد و تا آنکه در آخر بکار آید مخصوص در جاییکه چوب چینی کم باشد و یافت نشود

جلد اول بیان طرق استعمال چوبچینی

۱۰۹۲

و محتاج بان باشند که مرتبه ثانی از آنرا طبع نموده آب انداخته باشند بدین قسم که انگال هر روز را جدا جدا در سایه خشک نمایند و اگر در سایه خشک نشود اندکی با قلاب یا با انگشت نموده خوب خشک کرده در پاکچه کاغذی بسته بر آن بنویسند که ثقل روز اول و همچنین یا بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و دوم ثقل روز اول را بدستور طبع نموده بپاشانند و همچنین تا چهل و یک روز که با تمام سه شرط دهم آن است که درین مدت هشتاد و هفت یوم احتیاط نمایند که تخمه و سوراخ بضم و ضعیفه عارض نگردد که بسیار مضر و باعث ضعیفه شود و از بسیار خوردن طعام هم و اختلاط لطیف با کثیف و غیره بسیار هم کم نخورد که ضعیفه عارض گردد و شرط یازدهم آن است که از خواب بسیار و بیداری بسیار و همچنین از یکجا نشستن بسیار و راه رفتن بسیار اجتناب نمایند که همه مضر اند و هر یک بجهتی شرط دوازدهم آن است که اگر نتوانند مقدار دین باقیون و افیون و سفیرات و قهوه و تنباکو بطریق قلیان و دمی و غیره را ترک نمایند و یا کمتر میل نمایند بهتر و اولی است خصوص ضعیف المزاجان و اصحاب قلب و دماغ حار که تنباکو و دود آن مضر بان برود است و افیون و قهوه مضر با اصحاب مزاجه ضعیفه بارده است و مضر است سایر مغیرات خود ظاهراست زیرا که متنافی و مخالف چوبچینی است و بدانکه اکثر این شروط و اولی برای کسانی است که صاحبان امراض مزمنه صعبه و یا لطیف المزاج با حس و ادراک باشند و اگر شخصی بسیار قوی المزاج و یا غلیظ الطبع باشد و ان امور امری ندارد و بخلاف آن عمل نماید هیچ نوع ضرری نیابد اما در سندیست و باعث رد قول جمهور میگردد زیرا که آوارش ماسخن فیه خارج است و افعال او مناطی ندارد و دیگران را نباید پیروی او نمایند و متمسک خود سازند بلکه باید در جمیع مراتب حد وسط را مرعی دارند نه از حد لایق در گذرند و نه بسیار بر خود تنگ بگیرند که ضعیف و ناتوان گردند و الله اعلم و اما بیان طرق استعمال چوبچینی بسیار آنکه بهترین طرق استعمال آن مطبوخ بطرز تفریق است و بعد از آن قهوه و بعد از آن نفوح و بعد از آن همچون و بعد از آن حلوا و حریره و بعد از آن سفوف و بعد از آن عرق و فالوده و مربا و بعد از آن سایر ترکیب و اما مرای آن در جمیع افعال از همه اقسام ضعیف تر است الا در تقویت معده و وجه تخریج مطبوخ بطرز تفریق یعنی سرپوشیده و اطراف سرپوشش بسیار هم و خمیر کمانه

اصلاً و مطلقاً بخاران بیرون نرود همان است که در صدر در بیان طبیعت و مزاج چوب چینی ذکر شد پس باز در روزیامیت و بکروزی یا چهل روز بحال صفا و ضعف و قوت مرض و مرصن باید داده شود بدین طریق که چوب چینی جدید یا صاف مذکور گرفته اگر تر و تازه باشد و رقبای نازک نمایند و اگر خشک باشد و نتوان ورق نمود بدقت شنجاری و یا کار چون نخود و باقلا ریزه ریزه کرده و ریشه و کرپی که در میان آن باشد و آنچه مثل آرد شده باشد و ریزه و اکثر آنها را در ظرفی عطسه در آب بسیار برای استعمال دست و رو شستن و وضو ساختن و طهارت گرفتن جوشانند و عند الحاجة نیم گرم بجار بزند که ضایع نکند و بهتر است و وجه دور نمودن کره و ریشه آن است که میس و کثافت بر آنها غالب است و وجه دور نمودن اجزای آرد شده آن آن است که آب را غلیظ میگرداند و نیز مانع نفوذ و ورود حقیقه و باعث سده میشود و حکیم میرزا الدین محمود و وجه دیگر نیز نوشته اند و انشاء الله تعالی در رساله ایشان خواهد آمد و اما در آب جدا نمودن پوست آن اختلاف است حکیم میرزا الدین محمود و حکیم محمد ششم طهرانی و میرزا قاضی یزدی و حکیم میرزا محمد مؤمن غیر ایشان هیچ یک متوجه ذکر آن نشده و مطلقاً بیان ننموده اند و آنچه از بعضی فرکان شنیده شده بی پوست و با پوست هر دو استعمال نمایند و از چین هم با پوست و هم بی پوست منقشر و رقبای نازک کرده می آورند و پارچه های درست منقشر و غیر منقشر نیز اکثر دیده شده و اصل سبب نیز منقشر با پوست استمل دارند و حکیم ارزانی در قرابادین قادری خود نوشته که پوست آنرا جدا نمایند و باید تحقیق درین امر آن باشد که تازه و تر آن محتاج جدا نمودن پوست نباشد بسبب کثرت رطوبت آن و خشک گشته آن محتاج جدا نمودن پوست باشد بجهت پوست آن پس ازین چوب چینی خورده کرده هر روز مقدار هفت و نیم مثقال صیرفی بگیرد چه کمتر ازین را به تجربه معلوم کرده اند که سودمند نیست لهذا بعضی روزی هشت مثقال صیرفی شش دانگ گفته اند و زیاده ازین را مضر میدانند و این اقرب بصواب است و در مزجه و امراض قویه مزمنه جبت آنکه هرگاه کسی که رقی و قبی میکشد چرب است و بیوده باشد در پیاله چینی در گلاب و عرق بید مشک از هر یک یک اوقیه تبریزی یکیش بنجیساند و اگر مرصن صاحب نرله باشد گلاب اگر از المزه باشد بید مشک داخل نمایند و در آب و یا عرقهای مناسب دیگر بنجیساند و روز دیگر با دوس و نیم آب خالص و دیگر سنگی یا

یا سقا یا نقره یا مس نه قلمی کرده پاکیزه که چوب چینی نباشد ریخته سر آنرا بطبق سفید یا نقره یا مس نه قلمی کرده پوشانیده
 و طرف سر یک اینچ آنرا داشته و کل حکمت نموده چنانچه در وقت طبع طلق بخاران بیرون نرود و بسیار نموده مقدار دوشنبه
 به قلم باریک خشک شکر و سی در باریکی خشک و دو شاخ متصل در زیر آن مسوزند تا به تمام
 شود و آب نصف رسد زیرا که به تجربه معلوم شده که باین مقدار بهیمه باین دستور آب به نصف
 میرسد پس یک رافرو آورده زمانی بگذارد که حدت گرمی آن کم شود پس دای بسره گرفته
 سه و یک را به ریج اندک اندک باز کرده سر و گردن علیل را به بخاران بدارند و یک پیاله
 شربت خوری آب آنرا پنج مثقال نبات سفید داخل کرده گرم گرم بنوشند و در آب سر و گردن
 پیچیده و اگر احتیاج لحاف باشد لحافی پوشیده بخوانند تا عرق خشک گردد پس نیمه آبهار در شیشه
 کرده در عرض یک شبان روز قدری نیم گرم بعرض آب و قدری گرم بجای قهوه و قدری
 بدل آب در طبع غذا و خمیر نان بقدر خوراک آن شخص بخار بند تا تمام شود و هر روز بهین دستور
 عمل نمایند تا بیست و یک روز و یا چهل روز و روز هفتم و یازدهم و چهاردهم و هفدهم و بیستم
 نشینند بدین نحو که مقدار شربت مثقال نموده مثقال چوب چینی را در یک من و نیم آب بوزن
 شاه که یک هزار و شصت مثقال صیرفی میشود بدستور در و یکی علل حده طبع نمایند جهت آنکه
 اگر جان یک آب شرب باشد اگر قطره عرق یا کثافتی در آن افتد باعث کراهت و تنفر طبع
 می گردد پس علل حده بودن بهتر است و آن یک را همان قسم گرم کرده و سر به سبزه زردی
 بندد که در وسط آن سوراخی باشد یا وسط آنرا بشیخزان که بهندی نیست گویند بافته باشند
 و علیل بر آن کرسی نشیند و لحافی بزرگ بر خود گیرد بنوعیکه تمام بدن آنرا و کرسی را فریاد
 و ریخته از برای داخل شدن هوای خارجی بیرون شدن بخار داخل نماید و دین و دینی آن
 از برای نفس کشیدن بیرون باشد که خفقان و غشی آنرا طاری نگردد و پس شخصی است
 در زیر کرسی کرده سه و یک را اندک اندک بکشاید که بهیواری تمامی بخار آن بجمیع اعضای علیل
 برسد مخصوصا به عضو مصلول که آنرا بیشتر بخار و به تا تحلیل مواد از آن عضو بسته واقع شود
 و یک پیاله شربت خوری آب چوب چینی مقرر را با نبات و یا پی نبات و با نبات اثرش
 بیشتر است بنوشند تا اثر آن بیاطن و اعاق بدن آن برسد زیرا که چنانکه اثر بخاران

بطور ابر و عالی بدن بیشتر است بچنان تاثیر شرب آب مطبوخ آن در باطن و اعناق بدن از این باب است
و چون عروق زیاد و هنوز بسر حد ضعف نرسیده باشد لحاف را بر خود و پیچیده بپوشی که بپوشد از گرمی دور
آمده بخوابد آرام تمام تا تمام عروق در بدن او خشک شود و درین هنگام نیز راه نفس کشیدن باز باشد
تا موجب ضعف و اضطراب و غشی نگردد و اگر عارضه و علتی در سر و صورت و بخاری الف باشد و نیز
تقریق گاه کاهی سر و صورت را محاذی اندک بخاری بدارد و چون اضطراب عارض گردد و صورت
را از عرق خشک نموده اندک از لحاف بر آورد و همچنین باید که در وقت بخار گرفتن خوابیدن حرکات
بیجا و مختلف نماید که عارضه رود بدین آید و اگر تازه بسیار غلیظ و مرض بسیار مزمن باشد تا بهر
روز بخورد و بدستور مقرر و در مواد بارده قدری دار چینی سیلانی از مقدار یک درم تا دو درم
سجده بریزد کرده با چوب چینی بخیسانند و طبع نمایند و بعد از شستم مرتبه دیگر هر هفته یک مرتبه بخورد
نشیند بدستور مقرر و فائده بدانکه در تقریق مراعات بنیه و حالات مزاج از قوت و ضعف و شدت مرض
شرط است بعضی را هر روز جائز است و بعضی را یک روز در میان و بعضی را دو روز در میان و بعضی
را سه روز در میان تا یک هفته و زیاده هم بحسب برداشت و طاقت و نیز مقدار زمان کثرت آنرا
طولیل و قصیه نمایند و هرگاه علت در عضوی خاص باشد و شامل تمام بدن نباشد اگر هر روز یا یکروز
در میان بان عضو را به بخار چوب چینی بدارد کافی است و بعد از فراغ از خوردن مطبوخ چوب چینی
و یک روز این حلوا را بخورد و فائده آن مذکور شد صفت آن آرد گندم چهل مثقال آرد نخود
سی مثقال بر روغن گاو بریان کرده غسل مصفایست شغال نبات بقدر ضرورت بگللاب و عرق سب
مشک حل کرده داخل نموده به پزند تا چون تر حلا شود و سخته سخته مغز بادام شیرین مغز خلیج
مغز خب السمه مغز قندون مغز نارجیل مقشہ مغز حبه اخضر مغز حب الزلم از هر یک دو مثقال هم کوفته
داخل کرده به پزند تا شروع به پس دادن روغن نماید چوب چینی باوصاف مذکور چهار در مثقال
خصیه التلبه صری چهار مثقال دار چینی بسیار خونچان مصطکی سورنجان دانه سیل باوقاف
عود هندسی عود الصلیب جوز بواز رنبا و شقال همین سفید همین سرخ از هر یک یک مثقال از چوب
زعفران از هر یک نیم مثقال کوفته نیمه بعد از فرو داوردن حلوا از آتش داخل کرده و طبع

پسین کرده قدری نبات سفید کوفته بر این پاشیده بطریق لوزیات بریده هر روز چهار مثقال آنرا
تناول نماید و بعد از اتمام حلاوا بحمام رود و انقال چوبچینی را سائیده بر بدن در حمام مال و بار بعد
از دو روز بحمام رفته این ادویه را بر بدن طلائع نماید خود دهنده عود الصلیب قسط تلخ و ج ترکی زرباد
سورنجان بوزیدان عاقر قرحا از هر یک یک مثقال چوبچینی نه مثقال کوفته بگللاب و آب ریحان تازه
شسته روغن قسط دو درم داخل کرده پیش از داخل شدن در آب بر بدن مال و بعد از دو
ساعت بشوید نسخه حلوائی چوبچینی دیگر قلمی فرموده اند که از قنده الاطباء والد ماجد شب
قدس سره است نافع از برای امراض مزمنه بارده چون مرض معروف با تشک و جذام و در مفاصل
و بهن وضعف باه صنعت آن آرد میدهند چهل مثقال آرد و خود سی مثقال بروغن گاو بریان کرده
عسل مصفیه سی مثقال نبات سفید بقدر ضرورت بگللاب و عرق بید مشک و عرق گاو زبان از هر
یک یک اوقیه تریبی حل کرده داخل نموده با تشک ملائم بپزند تا چون تر حلاوا شود و پس باوام
شیرین مقش مغز پسته مقش مغز فندق مقش مغز نار حیل مقش مغز جرجب الخضر مغز انجلیک مغز حلزون
مغز السمنه مغز شاه بلوط مغز بن مالور و از هر یک دو مثقال و نیم کوفته داخل کرده بپزند تا شروع
بپس دادن روغن نماید پس از آتش برگرفته چوبچینی بصفت مزبور چهارده مثقال خصیه
التعلب مصری چهار مثقال و چینی بهین سرخ بهین سفید قنقل زرباد و انجیل مصطلی عود
الصلیب قاقس سبزه سورنجان مناث بغدادی نووری گلگون از هر یک یک مثقال جوز بواجر خجیل
زعفران از هر یک نیم مثقال کوفته نیمه داخل کرده بیکو برهم زنند و در ظرف چینی پسین کرده بران
قد سفید سوده پاشیده بطریق لوزیات بر بزند هر قطعه چهار مثقال هر روز یک قطعه صبح و یک قطعه شام بخورد
و بعد از آن نبات سفید تخم فرسخ شک کلاب عرق بید مشک بنوشند و اگر در آخر دو دانه شکستی
خالص و حلاوا داخل نمایند بهتر است و اگر ضعف بر بدن طاری شود که قوت رفتار در پائیناندا اکثر اوقات
روغن جوز بواجر بر بدن مال و خصوص پائینا که وفقرات ظهر را و از حرکات بسیار و شدید اجتناب نماید
چنانکه بدین دستور هر روز هشت و نیم مثقال اگر یازده روز خورده شود چوبچینی هشتاد و دو
مثقال و نیم میشود و اگر بیست و یک روز خورده شود یکصد و پنجاه و هفت مثقال و نیم میشود و اگر
روز خورده شود صد مثقال میشود و اگر چهل و یک روز خورده شود صد و هفت مثقال و نیم میشود

و اگر هر روز هشت مثقال خورده شود در بیست و یک روز یکصد و شصت و شش مثقال و در
چهل روز سه صد و بیست مثقال و در چهل و یک روز سه صد و بیست و شش مثقال میشود
و اگر اطفال هر روزه را خشک نموده بعد از اتمام و فراغ از چوب چینی اندک اندک بچونانند و بجای
آب بخورند در بعضی امراض مستحکم بهتر است و بدانکه اگر در بعضی روزها آب مطبوخ و فاباکو
و مشروب نماید طفل آن روز را باد و مقدار از آب که مطلوب باشد بستور مقرر طبع دهند
و در مطعوم بکار برند و در مشروب نیز بد نیست و بعد از اتمام در ایام خوردن حلو اگر هر روز
قدری از اطفال خشک کرده آنرا در آب یا بعضی عرقهای مناسبه مثل عرق کاوزان یا زنیان
و شاتره و عنب الثعلب مانند اینها بچوش داده نیم گرم بجای آب بیاشانند و آب خالص
نوشند و بعد از حلو نیز یازده روز از همان عرقها به نهانی نیم گرم بیاشانند و بید مشک و
کلاب نیز خوب است اما اگر مریض صاحب که باشد کلاب نباشد که محرک نزله است و بدانکه
ملاحظه احتما و پرمیز در استعمال چوبچینی از امور مذکوره بقدر برداشت طبیعت و قوت
و ضعف مزاج مریض و مرض است نه آنکه بسیار شدید و تنگ باید گرفت که مریض ضعیف شود و
بسیار عارض گردد و نه چندان بی ملاحظه بود که مرضهای بسیار از آن عاید شود زیرا که هر
مرضی که در بین چوبچینی عارض گردد و چنانچه و کرایفت باز موقوف با استعمال چوبچینی
از آن قویتر است و بعضی عوارض نیز از آن قبیل است که زایل نمیکرد و مدت العمر می ماند پس
بسی حال بقدر ضرورت احتیاط و اجتناب اولی و واجب است و باید در ایام پرمیز غذا منحصرا غذای
جیده الکیموس رقیقه الهضم باشد مانند سیخ کباب بانان یا چلا و پلا و ساده و یا شکر لاد
و یا شکر مزعفر و قلیه و شوربا و خود آب همه که روغن و زرده تخم مرغ نیم برشت و امثال اینها از کو
نزد و بزغال و کوسفند شیرست و مرغ بچه و خرگوش بچه فربه و کباب و دراج و طیله و ج و سنگخوار
و چیز و امثال اینها از هر یک که موافق مزاج باشد با بعضی ادویه حاره مثل دارچینی و قریفل
سیل و قمرنه و زعفران و زیره و فلفل و زنجبیل بقدر ضرورت و اما باید که همه از برای صاحبان
الکثک و جذام و صاحبان قروح و جروح خبیثه مزمنه بی تک و از برای دیگران کم تک باشد و از
حلویات حلوای دارچینی و برنج و حلو مغزی و شکر پاره و شانه و نقل و رازانه و سیل و پسته

جلد اول رساله حکیم میر عا، الدین در تعریف چوب چینی

۱۰۹۸

و چلنوز و قرص دایره و میل بوا و صندل و غیره و عود و موز و منق و انجیر و زرشک و دونه
 وانه خارک جهرمی و مانند اینها موافق مزاج و وقت و حال میتوان خورد و همچنین بالوده وین بهبه
 و شربت قند یا بید مشک گلاب یا تخم ریحان و شربتی بهنگه گرم نیز و بادام باعتبار ثقل آن مناسبست
 و از سبزهها پیاز بقدر یک گوشت را با صلاح آورد و فلفل و پودنه و مرزه و بادام سبزه و تخم زیتون و نهاده اند
 و بعد از فراغ تا چند روز نیز این امور را مری دارند و ثقیل و تلطیف در اندیشه اولی است و اجتناب از
 امتلا و شحمه و سوهم و بهیضه واجب دانند و محرور المزاجان را از ادویه حاره و شیرینها اجتناب
 اولی است بلکه برای ایشان خصوصاً صغری و انار شیرین و انار پنجه شش و رب انار شیرین و شربت
 زرشک و شربت ریاس و آلو با لوبیخی تجویز کرده اند اندک که نه بسیار اما روز تفریق و یک روز
 قبل و یک روز بعد از آن مناسب نیست و اگر مبرود المزاج بلغمی را با شربت چوب چینی که در شرابها
 انتشار انداخته اند ذکر سن خواهد آمد بدیند خصوص صاحبان ضعف باه و مایوسین را بدین قسم که
 اولاً صدار نیم درم نادر و متقال آنرا بحسب حال و مزاج بخورند و بالای آن آب مطبوخ چوب چینی
 را و یاداران حل نمایند و بنوشند و باقی تدابیر منوط بر امی طیب حاذق است و بدانکه چون رساله
 حکیم میر عا، الدین محمود شیرازی قدس سره جلیل القدر عظیم القوائد و مدلل است هر چند بعضی فوائد آن
 بالا بجا نمانده بیان نموده شده است لیکن چون خواست که این کتاب از فوائد تمام آن خالی نباشد لهذا
 تمام آنرا ایراد نموده حکیم قدس سره مفرماند رساله حکیم میر عا، الدین محمود قدس سره

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على نعمائه والصلوة والسلام على نبينا محمد وآله واصحابه افضل الصلوة واكمل التسليم. اما بعد
 بدانکه این رساله ایست مختصر و مقاله ایست معتبر در امور متعلقه به پنج چینی که حسب الامر لوای جهان بینی
 و کشورستانی سلیمان الزمانی آنکه از فهم ثاقب و راسی صائب کوشی سبق از بگنان و اقربان بلکه
 از عالمیان ربوده و ابواب خیر و اصطلاح بر عالمی گشوده عالمی است در عالمی و جهانی و جوانی و دویا
 در و انانی سایه دلشش که غره صباح سعادت است همچون ظل شاخص در وقت استوار و اول
 نهارد خط استوار از مشرق مغرب کشیده آنکه در خوردی از همه بزرگان برتر بلند تر و در سن

جلد اول رساله حکیم میر عماد الدین محمود در ترفیع چوب چینی

۱۰۴۹

حداثت بحکم درانت از همه دولت مندان ارجمند است نور حدقه شاهی و نور حدقه شاهی	مجموع الطاف الهی الذی فی شانہ ورود ہذہ الابیات علی خاطرہی مرتجا و بہ ابائیست
ای پرورش ذات تو از لطف الهی	انعام تو و لطف خدا نامتناہی
ہر چند خرد خواست کند حصر کمالت	عاجز شد از اوصاف کمال تو کماہی
کس نبود بیج شکایت ز زمانہ	گرہ چرخ کند پیروی آنچه تو چوہی

این حقیر بی استطاعت در بہر صنعت محمود بن مسعود الطیب شیرازی رسالہ در خواص و طبایع و منافع بیج چینی کہ تا قریب باین زمان معلوم کسی نبود در حیز تحریر آورده اگر موافق صواب باشد بہرکت آستان علین و آشیان امام الثقلین با وی الخافقین علی ابن موسی الرضا عم الکلمہا و من التحیات اجملہا و بتوجہ شاہزادہ عالمیان و نور دیدہ آویا خواہد بود و اگر موافق نباشد از وفور قصور این فقیر است لیکن اسید واری بتوفیق حضرت بار خراسمہ چنان است کہ از آنچه در بیان دوامانی کہ معروف و مشہور است و در ہمہ کتابہا مذکور و مسطوراتم و اکمل و احسن و اجل باشد انہ علی مایشاء قدیر و بہ تحقیق رجاء المؤمنین جدیر مقدمہ پوشیدہ و پنهان نیست کہ این بیج درین تاریخ کہ مردم بران اطلاع و از استقبال آن انتفاع یافتہ اند چنین مسموع شدہ کہ بعضی از اوقات در آن بلاد کہ این بیج از انجاشی اند قحطی در شہر پیدا شدہ بود مردم بصحرا متوجہ شدہ اعتدای اصول و اوراق نباتات مینمودہ اند و چون این عذوبتی دارد و طعم و رائحہ کہ موجب تفرط طبع باشد ندارد مردم باین بیشتر رغبت مینمودہ اند اتفاقا در میان ایشان صاحبان امراض بودہ اند خاصہ سوداویہ و قروح عفشیہ و نواسیر و نار فارس و مانند اینہا از خوردن این بیج شفائی کامل می یافتند و چون این حال شاہ ایشان شد از آن زمین استخراج مینمودند و بدیگر مواضع می بردند و بیشتر شفائی یافتند و چون در آن صحرا بواسطہ اضطراب قحطی نمک بہ ہم نمیرسید اکل آن بیج بی نمک بودہ است باز بہر جا کہ بودند باز بی نمک میدادند و بتلاحق افکار و تجارب بسیار قرار بران دادہ اند کہ بطریقیکہ حالات معمول است بخورده اند و بعد از آنکہ باینجا آوردند تمیز نمیکردند و در بعضی مفید می بود و در بعضی فائدہ نمیداد بلکہ مضرت میرسانید از آنجملہ سگیم را کہ حرم شاہ جنت مکان مخفی رہبر و شاہ معمول بود

جلد اول فصل در تحقیق طبیعت جو پختنی و فصل در بیان منافع او

۱۱۰۰

فالخی طاری گشت و نصف اعضای او از حرکت باز ماند بعد از معالجات بسیار و از حرکت پدید شد
و دست همچنان از حرکت ماند چون اول اشتها را این پنج بود و در آن اندیشه کردند که مباد
مودی ببلاک شود صلاح در آن دیدند که اول در دیگری تجربه کنند بعورائی که قریب با و در سن
بود و او ند مفید نیفتاد و بنا بران با و ندادند و اما در ریشها و در زخمها و قروح خبیثه و عفنه
و وجع مفاصل و باد های آشک که مدتهای مدید مرمن شده بود و هیچ تنقیه و تطلیه در آن مفید نمی افتاد
بکم مرضی ازین امراض دادند که شفا نیافته باشند **فصل در تحقیق طبیعت او چون از قول**
قدما در باره او نضی نیست تا مل تمام در تحقیق طبیعت او هست بجملا چون نفع او در امراض سوداویه
است و در طبیعت سودا برودت و بیوست است بنا بر قاعده کلیه که شفا می مرض بقدر است چنان
ظاهر میشود که جار و طب باشد و چون تاثیر او در حرارت ظهور می ندارد و نماید که در مرتبه اول
بلکه در اول مرتبه اول باشد در حرارت دیگر چون فعل او ترقیق و تسیل و تذویب مواد است نه
تخلیط و ایجاد و تخذیر و تصلیب باید که در طبیعت او حرارت باشد زیرا که طبیعت دوائی مقتدل از
افعال مذکوره قاصره است و هرگاه معتدل نباشد ظاهر است که بار و نتواند بود و دلیل آنکه قلیل
الحرارت است آنست که در اکثر مقدار و تکرار استعمال او حادث حرارتی زیاده نمی نماید و اما اینکه
این طبیعت نه یابس همین دلیل حرارت جاری است جهت آنکه افعال مذکوره که ترقیق و تسیل و تذویب
مقارن بیوست نمیتواند بود و لیکن جائز است که در وی بیوست قلیل باشد و بواسطه مصاحبت
آب بسیار بیوست او نمک شود و بر رطوبت مائل گردد و میتواند بود که بواسطه همین رطوبت تشبه
دفع بیوست کند و این احتمال قوی است لهذا در حکم بر طوبت او تا مل تمام است بخلاف حرارت
که با وجود آنکسار او به برودت آب بالکلیه منطفئ نمیشود و اما اینکه در رطوبت فضلیه هست
تر و دخی نیست و مراد از رطوبت فضلیه رطوبتی است که در مزاج او باشد و مانع اجزای تمام
او نباشد و دلیل بر این آنست که سوراخ سوراخ میشود و با اندک زمانی متفتت میشود و چون
این رطوبت فضلیه حرارت او فی الجمله میکند قسمی که اندک کهنه شده باشد آنرا بهتر میدانند
بواسطه آنکه تاثیر او قوی میشود **فصل در بیان منافع او** که پس نفع او در قروح آشک
که به تنقیه و تطلیه و سایر تدابیر متعارفه منفع نشود مشاهده کرده اند بعد از آنکه درین مرض کامیاب

وزبون شده باشند بعد از خوردن این پنج نسخه وقت اول رجوع میکنند بلکه بسیار بهتر از اول
 سرخ و فربه و با مفاو تر و تروت میشوند و در تصدات و کرماسی صلب سوداوی فائده عظیم دارد
 و بطریق آفتاب برف و پنج را میکند از این پنج اینها را میکند از دو در دار الشلب و دار الحیض و دیگر
 نافع است و اما نفع و بصورت پریشان را بری نمیکند و محتمل است که در اینها و جنون و دیگر
 که نه نیز نافع باشد اگر چه در نسخ طریق خوردن این پنج نوشته اند اما بهشت هده نرسیده و در
 برص سیاه و بهیق سیاه بسیار مفید است و در سرطان بواسطه آنکه مرض در کمال صعبیت است
 نادانان نافع میباشند حکایت عورتی را سرطان رحم بود در سن بیست سالگی تقریباً و بدین سبب
 عقیم بود و فرزند او نمی آمد و اگر حامله میشد زود سقطا می کرد و او را بعد از تنقیه بلغم پنج صدفی فائده
 مرض او بالکلیه مرتفع شد و فرزندان متعدد آورد و بزرگ و کامل شدند چند کس را دیدم که
 سرطان رحم داشتند و حامل شدند و در وقت وضع بواسطه افت عضو وقت دفع جنین
 و جحشید مطلق داشتند و مردند و بسیاری حامل نمیشدند و بحال نشان اصلح می بود اگر این
 پنج را میدادند با نشان یقین که فائده عظیم می یابند اما چون خواص تمامی این پنج مردم را
 معلوم نبود بعمل نمی آوردند و در جرب بواسطه آنکه سواد تحت جلد را بعرق دفع میکنند نفع تمام
 دارد و اما نفع او به شقت پریشان بری نمیکند و خالی از نفعی ظاهر نیست و در اورم صلبه مفید
 و سیاه و ورم بیضتین نفع تمام دارد و در مفاصل سوداوی را نافع است این است
 منافعی که از این پنج اکثر مشاهده این حقیر شده تنبیه در نفع او در ازاله عادت افیون
 از افیونی که بواسطه تعلیل دم و روح مضرت عظیم بشماربان میرسد و آنکه ترک نمیتواند کرد
 چنانچه در رساله افیونیه گفته ایم به سبب آنست که روح و حرارت بدنی بواسطه قلت وافی قنای
 با قلال بدن نیست و از خوردن آن اجتماعی حاصل میشود که بقوت تمام عود میکند و لازمال
 درین حال مبتلا باین وبال است و این پنج چنانچه مذکور شد رقیق خون میکند و از خون
 رقیق روح بسیار متولد میشود پس ضعفی که از افیون حاصل میشود و برودت و یبوستی که
 او را هست بحرارت لطیفه و رطوبت ذاتیه و یا عرضیه و زایل میشود خاصه در زمان طولیل و
 غالب آن است که تدریج دیگر در ازاله نماید عادت افیون حاجت نمیشود و خواجگی پس خواهد

شمس الدین محمد مدانی بعد از آنکه بیست سال ایفون و برشش و مانند اینها با فراط مجور و پنج
چینی خورد و از خوردن آن عادت او بر طرف شد و بقوت و حال اول عود نمود و بسیار
نظر او چنین گردید و گسائیکه بواسطه انسکین اوجاع قدیمی ایفونی شده بود و چون آن اوجاع
را بر طرف ساخت این عادت را نیز بر طرف ساخت و چندان مشاهده شده که مشکل است
آن و بدانکه منافعی که در نسخه ناموشته اند مطلقا درست نیست و مطلقا نیز باطل نیست و ما از برای
هر یک از صواب و خطا وجهی و حکمی بیان میکنیم آورده اند که این پنج در مرض استقامت فید است
و این کاری میتواند بود که سبب استقامت او را مصلحه سوداویه کبدیه یا طحالیه باشد چون آنرا در آن
اینها اثری تمام است در استقامت نیز فی الجمله اثری دارد و در غیبت که فائده کند و با آنکه در آن
رطوبات استقامت به تعریق و ادراک نفی تمام دارد و این در سوء القیه که از او را مصلحه کوره
باشد نیز خالی از نفی نیست اما اگر زنی عظیم بل طبعی بالجمعی باشد عجیب است که تا نیری کند بلکه احتمال
ضرر نیز دارد اما در طبعی فائده او معدوم و ضرر او معلوم و در دو قسم باقی بواسطه آنکه مرض از
رطوبات حاصل شده و ترطیب این پنج بسیار است نفی کمته ندارد و ضرری قومی دارد
جهت آنکه آن قدر تعریق و ادراک که او میکند باضعاف آن ترطیب میکند و دیگر آورده اند که در
مالینخولیا نافع است و این حق است جهت آنکه خون را صافی و مشرق و نورانی میکند و کثافتها
و کدورتها که موجب اطلاق روح میشود و در میاز و اینها مستلزم رفع این علت است و ما
مالینخول از اقسام جنون و مانیا و قطرب نیز همین حال دارد و آنچه آورده اند که جذام را منقذ است
جهت آنست که تصفیه و ترقیق خون میکند و از آن اعتقادات که لازم است این مرض است مینماید و مواد
تیره کثره که مکر لون است به تعریق اخراج میکند و از آن سیوستی که لازم است مرض است مینماید
مجملا بهر وجه نفع تمام دارد درین مرض و اما نفع او در لقوه اگر موافق تجربه واقع شود و سبب
آن است که مواد متشنجه و مزخیه را به تعریق اخراج میکند و اما فائده او در برص سیاه ظاهر
و در برص سفید جهت آنکه خون را صافی و رقیق درین اوقات بسیار حاصل ظاهر میشود و از آن
رنگ و طبع غذایی عضو مبرص میکند و ماده برص را نیز شفافیت با تعریق در ایام و از آن
بواسطه آنکه ترقیق کرده است اخراج مینماید و اما فائده او در قولنج بواسطه ترقیق و تحلیل ماده

جلد اول در بیان منافع چوب چینی

۱۱۰۳

محدث قونج است نباید دانست که مراد مردم از لفظ قونج تشنج امتلائی اعضا است و عصبان
در باطیات است و در دیگر از انصباب مواد درین اعضا حادث میشود و نفع این پنج در اینها
جای بیان ندارد و اما قونج که متعارف اطباء است و آن وجه اسعاست که بواسطه عسر خروج
مایخرج بالطبع است نفع این دو در ازالۀ رگن و از زمان او است و اگر نه با آنکه معلوم است
که حل قونج صعب است به سبب او فی ارزد و اما فائده او در وجه الورک که از انبر کے
کنکد گویند آنست که رطوبت غلیظه که متشکب شده در جرم عضو بواسطه لطافت بخار لطیف
میشود و در مدت مدید بمرق و بخار دفع میشود و به تخصیص که ماده و سبب آن منقطع میشود
بواسطه القطاع تخمه و همین دلیل نفع او در عرق النسا ظاهر است و اما در مرض کلی بواسطه
تحلیل ماده به تجزیه و تفتین و توسیع مسام جلد و تصفیه دم از که در آن و شوائب مغالطه و مخمره
و همچنین در امراض معده و بواسیر حیرت آنکه حدوث اینها از مواد غلیظه سوداویہ میشود و این
دو در دفع سودا اثر عظیم دارد و اما نفع او در تب ربیع بواسطه لطیف ماده و اصلاح دم
و ازالۀ کیفیت سوداویہ از اخلاط و اعضا است و اما نفع او در مفاصل از آنجمله در وجه الورک
گفته شده ظاهر میشود و با آنکه ماده این در صحت و غلظت کمتر است از آن و اما نفع آن
در داء الفیل و دوائی هم بواسطه تصفیه دم و نزول سودا ویت و غلظت مواد است این است
سبب نفع او درین مرضهای مذکوره فصل معلوم است که در امراض کثیره صعبه مندرجه
نفع و قوت تاثیر بچینی که دارد که بعد از آنکه در امراض مذکوره از سایر محالجات مایوس
باشند و احتمال این پنج نجات تمام و فلاح و خلاصی مالا کلام حاصل میشود و ازین
است که گفته اند که پرورش او از آب حیات است به تخصیص که روایت کرده که از حوالی ظلمات
می آورند خواه این ظن صواب باشد و خواه خطا و سبب نفع کلی این دو در بدن از چند وجه
است و محتمل است که از تمام وجوه باشد و محتمل است که وجوه غیر معلومه زیاده از معلومه باشد
و لایحیطون بنشین من علمه الا باشد و وجه اول آن است که بخار این دو بعد از طبع
و نفع کامل و لطیف حرارت طبع آب را و تخمیر این دو بهم در ظاهر بدن و هم در باطن و تاثیر
میکند اما در ظاهر ظاهر است و اما در باطن جهت نفوذ او در باطن از رگن است و تشنج و نفوس

جلد اول در بیان منافع چوب صی

۱۱۱

از ان اثر کلی بدماغ والف و مجرای میان الف و فم و خلق و قصبه و دل میرسد و خود بخار
که از مسام باندرون رفته بواسطه سرعت غرض به بسیاری از مواضع بدن میرسد پس
چنین ظاهر شد که هر موضع نیست از بدن که این بخار در آن تاثیر بسیار ندارد و جثانی از تاثیر
این دوا خوردن آب گرم او است که با الخاصیت و بالطبع منجذب میشود و در عروق زیاد از آنکه
آب فقط منجذب شود و این معنی بر شارب این دوا ظاهر است زیرا که از خوردن آب او اصلا
تغلی نمی یابد و سبب این سرعت انجذاب آن است که این آب بجمرات طبع در غایت لطافت
شده بجهت آنکه سر آن را بسته اند و بخار آن چون راه بیرون ندارد و بسببیک میرسد و تحمیل
آب میشود و باز در و یک می یزد و علی هذا آب او در لطافت بمرتبه اعلی رسیده و این
چنین آب چون در معده رسد زود در عروق نفوذ کند و بجزگ و سائر اجزای بدن رسد
خاصه که حرارت طبع هنوز با او است و این موجب سرعت نفوذ او است و چون خود در کمال
رقت و لطافت است چون اخلاطی که مانع و مصاحب او نباشند لطیف میشوند و رفت ایشان
زیاده از قدر طبعی میشود و معلوم است که بچنانکه با اعضا مد و غده امیرسد که اگر منقطع شود
آن عضو ضعیف و فانی میشود و بچنین مواد امراض با وجود آنکه صلابت زیاده از قدر استعاض
داشته باشند اختلاطها را مناسبت میکنند و هرگاه که مواد بدنی اینحال پیدا کرد مرضی که از ان
نشود و نماندشته باشند در کمال لین و رخاوت و ضعف خواهد بود و هرگاه که اینحال بویافو ما
رسودارد شود بسیاری نمیکند و که از ان مرض اصلا اثری نمی ماند و وجه ثالث آن است
که بدن متکلف کیفیت بخار متخلل میشود و این کیفیت میماند در بدن بواسطه تاثیر ورود
آن و عدم افعال باب و غیر آن و عدم تبدیل نیاب و مسام بدن اکثر اوقات منفتح
و این موجب وصول کیفیت و است با عماق بدن و در تحت جلد خود البته میرسد و
از اینجا شایسته با قاصی بدن بواسطه آنکه حرارت در او تاثیر بسیار کرده و اخلاط
حاده خارصه صاحب او است تحلیل تمام نمیشود و در وسخ نیز و بسیاری از انجیره
نیز در منافذ جامه است و این مستلزم آن است که تحلیل قوی حاصل شود و خاصه در جلد
و مادون او و آنچه در دست از مسام بواسطه آنکه اثر فانی المسام با و میرسد آن نیز تحلیل

جلد اول در بیان منافع چوب چینی

۱۱۰۵

میابد وجه رابع آن است که ترک ملح مصلوب مجفف میکند و در اعضا بواسطه آن لین و رطوبت حادث میشود و از نملک اعضا صلب میشود و نفوذ و در او به تعبیر میشود و قوام بطوبت را نیز غلیظ میکند و بنحدر میسازد و برای این معنی در مولود آب نمک بر اعضای میباشند تا صلب شود و از مما ساس ثناب صلبه و هوای بارده متضرر نشود و وجه خامس قریب با آنچه سابق مذکور شد است که چون آنرا در آب میجو شاند و طنج او را میخورند در عروق دقیقه نفوذ میکند و بواسطه آنکه محل صلابت و غلظت است میرسد خواه بواسطه طول استعمال که او در همه جا میرسد و خواه بواسطه آنکه طبیعت باذن خالقها توجیه اموز نافعه بواسطه لایقه میکند و شایان تذکره است که مواد صلبه نینماید بجرارت لطیفه ذاتیه و مکتبه از حرارت طنج و آنچه تلطیف میکند اگر به تخییر میکند اخراج آن از مسامات بنجا میکند و اگر بطریق تسهیل میکند با آنکه طنج بطریق عروق و ترشح از مجاری بول من دفع میشود و میتواند بود که پیرس طریقی دفع کند وجه سادس ترک اطعمه غلیظه و دریه است و استعمال صناعه الیکموس پس ازین ماده مدو این امراض منقطع پاکم میشود و طبیعت بر آن مستولی میگردد و دفع میکند وجه سابع آنست که تقلیل غذاخواه اختیاری و خواه اضطراری جهت آنکه طعام بی نمک و موجب عدم توجه تمام طبع است بان و تقلیل غذا موجب تقلیل مواد میشود و تقلیل مواد موجب استیلا می طبع بر دفع مرض و وجه ثامن طول زمان است جهت آنکه توت هر چند ضعیف باشد در مدت طویل اثر قوت او اقوی میشود و قریب باین معنی در انشامی و جوه مذکور گذشت وجه تاسع آنست که بواسطه عدم نفوس از هوای بار و سخوتی در اروح قلبیه و از انسجا در تمام اعضا و اروح حاصل میشود و موجب تحلیل قوی میشود وجه عاشرن آنست که طبیعت درین اوقات که غذا کمتر مییابد و می آرد با صلاح ماده مرض و صرف میکند آن را در مصالح خود و وجه حادی عشر آنکه بعضی از مقدمات که از مطاولی که بق معلوم شده آن است که اگر شخصی چند روز متعاقب غده از غدها هر چند که صلب و قوی باشد در آب که فقط بگذارد و بسیار زمان بگذارد که آن غده بگذرد پس اگر در مدت چهل روز این آب چهار مذیب را استعمال کند البته از باطن بموضع ورم میرسد جهت آنکه آب مشروب با قاصی اعضا میرسد و یا خود به مجاری میرود و بدلیل آنکه بول کسی که دریا چنان بسته باشد سرخ

میباشد و هرگاه هر روز بان موضع میرسد تحلیل بسیار و اثری قوی خواهد کرد و یوما فیوما داده و هرگز
کم نخواهد شد و هرگاه که کم میشود تحلیل و اسهال میشود جهت آنکه محلل یوما فیوما قوی میشود و بزرگ
اثر و کیفیت او تمام زائل نشده و اثر دوازده و یکبار و میرسد همچنین محلل نیز یوما فیوما کم میشود
و هرگاه که فاعل قوی میشود و منفعل ضعیف فعل با کمال و جوه وقوع یابد و اما در قروح و لولا صیر
که بواسطه در دانت غذا آن قرحه ناصور میشود و هرگاه آن ر دانت بر طرف شود و خلط صالح
که کاسر کیفیت ر دانت آن باشد یا به تحلیل رسد بواسطه قوت محله و یا منتشر شود و طولی طاقا
او بدن را بر طرف شود بلکه مجموع این امور و امثال آنها واقع شود و بر طرف شدن آنها بسیار
صعب نباشد و اما در سایر امراض مذکوره سبب و علت آنها مذکور میشود فصل در
شرایط خوردن این پنج اما شرط منقسم است بدو قسم یکی آنکه متعلق است به نفس
این دو آدمی آنکه متعلق است باستعمال او اما اول و در آن چند شرط است اول آنکه سرخ
باشد و سفید و با آنکه غالب سنگین تر می باشد دلالت بر غلبه فحاجت و قلت اضج و حرارت می
کند و این چنین پنج طبع او نیز سرخ است دوم آنکه سنگین باشد جهت آنکه سبک او کمینه
و بوسیده و کم قوت است بنا بر آنکه سبک و بواسطه غلبه اجزای هوا و خفت پیدا میکند
اجزای هوا و تخیل المزاج است و تخیل موجب تاثیر هوای خارج در باطن و تحلیل قوای اوست
آنکه کم کرده باشد و سطح ظاهر او مستوی باشد چه آنچه برخلاف این باشد یا آنست که در زمین کم شود
نمایافته است و پس بر غالب شده و معلوم است که انچه در جذب غذای خود نتوانست
کردن و ناقص و کم قوت مانده و یا آنست که هنوز سنگالی نیافته که بیرون آورده اند و بطور
غیر مازجه او مفارقت نموده اند و شکیده مانده و ضعف و نقصان این در دفع علت ظاهر است
چهارم آنکه متوسط باشد در کوهی و بزرگی و اگر چنین نباشد افراط در بزرگی چندان مذموم است
ما و امیکه جمیع صفات حمیده با او باشد اما خور و با وجود آنکه در اکثر حالات اقل میباشد بواسطه
نقصان نفوق و کمال نیافته پنجم آنکه در طعمی غالب نباشد زیرا که طعم غالب دلیل است
که جسم دیگر در طعم در نفوذ کرده و احداث طعم نموده و چون در اصل خالی از طعم بود و بت
مایل است بر چه چنین باشد غیر می بر و ستولی شده خواهد بود و انچه آنکه غیر طعم است مایل

مزاج است ششم آنکه را حید با او نباشد بهین دلیل مذکور میهنم آنکه رنگ ظاهر او مخالف باطن نباشد بلکه آنکه سرخ تر و مسوا می این دلیل آنست که رنگ از خارج استفاوه نموده باشد ششم آنکه چهار دانگ آن قسم سنگین و دو دانگ سبک تر باشد دلیل این در مقاله مذکور است نهم آنکه مستوی الاجزا باشد در صفات مذکوره و آن لون و صلابت و لینیت و سیم آنکه در آوردن او را از مغیرات و مفسدات نگارند مثل آب دریا و نم و باران و گرمی آفتاب و آتش و مجاورت چیزهای که مغیر و مفسد مزاج است مثل کافور و فرفیون و خندبیدستر و مشک و امثال اینها و این شرط عام است در اکثر درایا زدهیم آنکه درست باشد و ناگفته جهت آنکه قوت او زود به تحلیل میرود و خوب و بد او متمیز نمیشود و همچنین شرط ما که در جمیع درجات عقاقر آورده شده در اینجا نیز ملحوظ دارند قسم دوم از شروط آن است که متعلق باستمال باشد و در آن نیز چند شرط است اول آنکه این پنج چنانکه مذکور شد بعضی سبک باشد و بعضی سنگین و آن را بخاروی پاره پاره کنند به مثل کاغذی و اندکی از آن کنند تر حاصل چنان بناید که در شیب اول در جوشانیدن طبع استهلا تمام قوت او نموده باشد و آن قدر قوت در آن نمانده باشد که در مرتبه ثانیه که مطبوخ شود میان او و سیکانه فرقی نباشد بلکه فرق باشد که در جوب بیدارنده فی الجمله قوتی هست و در مثل این فی و کاه است که میگویند او را و بعد رجوع و نخود و باقله خورد می کنند و این بد نیست ما دام که مانند در در پوزه نشود و اگر بشود آنرا بدلی کنند بوزن آن پنجی که بطریق مذکور باشد بسبب آنکه آنچه مانند آرو شده در چند مضرت است یکی آنکه در و قوتی نماند بر طبع ثانیه و دیگر آنکه بعضی از اجزای او با آب شرب داخل میشود و در آن نیز چند مضرت است یکی آنکه کم میشود برای طبع ثانیه دوم آنکه قوت او در طبع اولی زیاده از قدر مطلوب میشود و همچنین که تقریط خوب نیست افراط نیز مضرت است سوم آنکه آب را غلیظ میکند و در منافذ و مساکل دقیقه نفوذ بر وجه مطلوب نمیکند چهارم آنکه او نیز در بعضی مجاری میماند و احتمال تسدید دارد و دیگر آنکه چون در مقدار کمتر از باقی اجزاست تاثیر و انفعال او از حرارت طبع و غیر آن است شایه نخواهد بود پس در تاثیر با دیگر اجزا مساوی نخواهد بود و شرط دیگر از قسم دوم و وزن نیز است بدستور مذکور که به سحر بصیرت رسیده که مادلون آن غیر موثر و منافق آن مضرت است

سوم آنکه طبع باب که اگر سفوف سازند و یا همچون و یا غیر آن و یا آنکه بدستور یک بعد ازین می آید ترتیب یافته باشد خاصیت مطلوبه از و بفعل نمی آید و تعیین آب در میان مایعات بواسطه آن است که قابل بر قوتهاست و منافات با هیچ قوتی ندارد و مایه طالع است چهارم تعیین وزن آب جهت آنکه زیاده بر آن موجب ضعف یا بطلان قوت او میشود و کمتر از آن موجب غلظت قوام و تاثیر آن زیاد انچه مطلوب و بخردین امور شاید عدل حکم و صدق است پنجم پوشیدن او در وقت جوشیدن تا آنجکه که حاصل قوت او است بیرون نرود و نقصان قوت او لازم نیاید ششم آنکه جوشیدن تا حد معین و آن کمتر از نکت است که استیفای استخراج قوت او چنانچه مطلوب است بشود هفتم آنکه بخار او در وقت سردی برداشتن و دیک را از بر لحاف بردن میباشد که در روی و کلوی او بر آید ششم آنکه آن بخار که باعث بیرون آید ضایع نشود و هم برای مصلحتی صرف شود و آن این است که بخار یکبار از قوت دوا با او است بعضی در بیرون بدن نفیج مسام کند و در طوایف که بواسطه حرارت بخار ذوبان و سیلان پیدا کرده از مسام بیرون آید و همچنین بدماغ از ممر نفس و استنشاق و بر شدن سر و روی اثر کلی میکند و رطوبات غلیظه که در دماغ است میکند از دو در سینه و شش و آلات تنفس اثر عظیم میکند حاصل آنکه آن بخار در ظاهر و باطن بدن تاثیر قوی میکند و رطوبات را تحلیل می برد اما تاثیر او در اعالی بدن زیاده است از آنکه در اسافل جهت آنکه بالطبع صعود بخار بجانب بالا است و در تنفس نیز بالایی بدن متاثر میشود و نیم آنکه از آن آب مقدار انیکه بخار و بیرون آنکه باشد و حرارت او هنوز فائز نشده باشد یک پیاله و نیم بیاشامد بعد از تصفیه تا این آب بحرارت بالفعل و بالقوه انچه بخار در حوف اعلی اندک کرده باشند این در حوف اسفل اعضا فاضله آن بکند و در عروق ناسار و قانی نیز نفوذ کرده نفیج آنها کند و در جگر همچنین و از آنجا از مجرای حوف باعضا رساند و انچه مذکور شد از منافع و فواید فعل آید و هم آنکه بقیه آن آب را دو نصف کنند نصف صباح تا پیشین و نصف پیشین تا شب جرعه جرعه بجای آب بیاشامند یا از دهم آنکه ازین آب قدری در دیک طعام و در شیر بهابله و در بریق آب طهارت گفته تا از همه جوی در بدن اثری ازین آب حادث نشود و دوازدهم آنکه استعمال اطعمه یا کولات اولی نمک باشد جهت آنکه در تک تصلیب اعضا و بحفیف رطوبات است و این معنی منافی افعال این پنج است چنانچه مذکور شد سیزدهم

آنکه است که از خوردن ترشیها و لبنیات و همه طعمها بغیر از خیری چند که مجوز است احتراز
 کند و بسبب آن حاجت به تفصیل ندارد چهارم آنکه احتراز کنند از میانشت مطلقا و سبب
 آن نیز معلوم است بآنکه در هم از اعراض نفسانی مثل غم و هم و غضب مجتزأ باشند و امریکه مفصل
 یکی از اینها باشد مثل غضب و بعضی احوال و وجه آن بر بغیر بصیرت مخفی و سبب نیست نشانزدیم از
 حرکات عقیقه مجمل و از جمیع چیزهایی که حافظ صحت را می باید مرعی دارد و شراب این دو انیز می باید که
 آنها را مرعی دارد و مفید خشک کردن پنج خوشنایده است و آن چنان است که در سایه خشک کنند
 و رطوبات او را با لکله لکست کنند تا از تعفین محفوظ باشد و اگر زمستان یا بهوی نمناک باشد
 با قباب یا حرارت آتش یا خشک کنند و در کسب یا در کاغذی کنند و بران نبوبند که هیچ
 روز فلان تا بیست روز و روز بیست و یکم از سر که داول پنج خوشنایده روز اول و روز
 چهارم پنج خوشنایده روز بیستم هر دو هم این پنجهای دوبار خوشنایده را بدستور که در کتاب است
 و حاجت آن نیست که مفرد باشد بلکه همه را یکجا با هم میتوانند کرد اما در خشک کردن مبالغه باید
 که نوزدهم آنست که ازین پنج جداصلوای به بزند یا داخل زفت نموده بر سر آفرینند یا
 خشک کرده بر جراحت افشانند بیستم آنکه وقت خورد و عرق کردن بغیر جامه ننگند و بجام
 نروند جهت آنکه در بخار که در پیرون بدن تاثیر کرده قوی از و در بدن و جامه میاندازد و
 ملاقات تاثیر عظیم حاصل میشود و اگر این شستشو و اثر آن باطل میگردد و رطوبات بدنی را بطول
 طول تاثیر قوت و حرارت غریزی تاثیر میست که کمتر از تاثیر قوت و دانست و ازین است
 که تا بجای مبالغه نموده اند که دست و روی را با آب خالص نشویند بیست و یکم آنکه بدن را
 از هوای سرد نگذارند خاصه در زمای که مسام بدن بواسطه تعرق منفتح شده باشد که دین
 بجام برودت هوا در قاصی بدن نفوذ کند و آن تحلیل و تلیکین مطلوب است بفعول ایضی
 آید و دیگر مضرتهای کلیدیه و ترکیب ینها را واضح باشد که تغییر بدن در حرارت و برودت موجب
 و بن ترکیب بدن میشود و متخلخل و متکاثف متعاقب بتدریج خلل عظیم میرساند قیاس از گرم کردن
 به شب و در آب سرد انداختن باید کرد که بعد از آن که این را کرد کنند با ننگ سبی منفسخ میشود
 با وجود صلابت قوی که او را هست پس واجب است که بعد از تعریق توقف تمام کنند تا بدن

فصل در بیان تفاوت امزجه در خوردن چوب چیمی

جلد اول

۱۱۱۰

بجای اصل عود نماید بعد از آن اگر سرد و اندک نماید رواست بیست دوم آنکه بکند از نکه آب بخ
که در شرب و شربت بر آن است سخت سرد شود که موجب حدوث قولنج یا وحشی قوی در اندرون
شود بیست سوم از اموریکه محدث مرض باشد خاصه مرضیکه منافی باشد خاصه تپهائیکه بحضرت
معالجه او را مقدم باید داشت استعمال چیزی چند باید کرد که موافق صحت و غرض مطلوب باشد
و رفع این چنین غایب کند **فصل در بیان تفاوت امزجه در خوردن این دوا منحنی**
نماند که مزاجیکه برودت و یبوست بر دو غالب است خاصه که در آخر سن شباب اول کبوت
باشد اتعاج او ازین دوا اتم و بالغ است و اطفال بواسطه غلبه رطوبت اصلیه و شایخ
بواسطه رطوبات فضلیه ازین دوا کمتر منتفع میشوند مگر مزاج اصلی ایشان بواسطه مرض تغییر
یافته باشد که این هنگام متحمل است که بسیار ایشان برسد خاصه کسانی که در آخر سن صبا و اول
شباب باشند و بواسطه امراض سوداویه قریب بدق شیخوخه حاصل کرده که ایشان
میتوانند بود که بسیار منتفع شوند و اما مشایخ با آنکه رطوبت فضلیه ایشان بواسطه عارضی برطرف
شود و دق شیخوخه ایشان برطرف گردد و بصلاح آمدن ایشان بواسطه انحطاط قوی و در آن
و چند کس را دیدم از پیران که بواسطه خوردن این دوا اول ثبوت حبس بول شد بواسطه
آن که رطوباتیکه منجذب در عروق ایشان با اعضای ایشان میشود بواسطه ضعف قوت تمام
بعروق مندرج میشوند و بجانب گرده و شانه می آید و چون در طی مسافت طویل مختلط با احتلاط
غلطه میشود و بواسطه کثرت و غلظت قوت ایشان از دفع آن عاجز میگردد حبس بول میشود
و بعد از تحمل بسیار خطرهای شدید مشاهده میشود و اما تقطیر البول بواسطه ضعف ماسکه
پیدا میشود و هیچ وجه مندرج نمیشود و بعد ازین بسیاری نمیکند شست که از هم میگردد شست و ایشانرا
از چیزهای که بی اختیار اتفاق افتاده و زیدین باد شمال بود با وجود آنکه در میان تابستان
بود که او دخل کلی در حبس ایشان بود و می نیدارم که اگر بجانب شانه عود نمیکرد در اعضا می ماند
و موجب استقامت میشد و اما امزجه بارده رطبه که بطن و مائیت در غالب باشد این دوا را در و
ضرر بسیار است جهت آنکه حرارت ضعیفه او در آن مزاج تأثیری ندارد و رطوبت او ضرر بسیار
میرساند و اما در مزاج صفراوی نفسی جمله دارد وجه اصلاح آن مزاج میکند و حرارت او را مستقر

نیسان و بلکه سورت وحدت او را میسکند و در او اعتدالی و قوتی احداث میکند و اما در موسی مزاج
 نیز خالی از ضرری نیست اگر گویند خطا صحت نبیل است و چنانچه گذشت غالب در طبع او سورت و در طبع
 است پس باید که موسی مزاجان صحیح را این دو بسیار مفید باشد گویم که این دو با هوا وسطه و با
 مشابیط طبیعت دم بلکه طبیعت سائر اعضا نمی شود بلکه احداث کیفیتی می کنند و رای آنچه بدان
 راست پس دم را از حرارت در طوبی که موجب اعتدال است بیرون می آورند و بدین وجه
 بالاتر از آن می رسند که مرتبه افراط است و برین قیاس با اخلاط و سائر اجزای بدن مشابیط
 کیفیت بدن نخواهد شد بلکه غالب بر کیفیتی بدنی و خلطی خواهد بود و در طی این کلام حکم بر آنکه
 موافق موسی مزاج نیست ظاهر شد اما اختیار اوقات فصول در شرب این دو باید که
 بهترین اوقات شرب این دو اواسط بهار است و اوایل خریف بطرفین صیف که نیمه
 در اول ربیع و اول خریف شود و بدترین اوقات آن است که بروت هوا تکلیف مسام
 نماید و ظاهر قیاس عقل مقتضی آنست که آسمان و ارض و فصول و بلدان متساوی الاقدام
 باشند در استعمال و الیکن بنظر تحقیق چنان ظاهر می شود که آسمان متساوی باشد
 چنانچه گذشت و فصول و بلدان برابر باشند فصل در مقدمات خوردن از
 جمهور بر آنست که قبل از استعمال آن سهیل اخلاط فاسده بلکه سهیل خلطی که سبب
 مرض است بکنند تا آنچه ماند اندک باشد و این پنج در اصلاح و دفع آن قوی باشد و طبیب
 لبیب تعیین منفع و سهیل و تلبدین در خوردن هر مرض و مزاج و آسمان است و اما طریقه آن
 علی سبیل التمثیل بیادیم که اگر آن پنج را معمول دارند شفا و صحت مقارن افتد از آن جمله
 هرگاه که جهت قروح و نوأصیه که از آنکه فرونگ پیدا شده باشد دهند منفضات آن مرکب
 از پوست بلبله زرد و بلبله سیاه گا و زبان بادرنجویه یا بنجر آومی بخارانی موسی منفعی بنفشه
 غناب اصل السوس تخم کاسنیخ کاسنی تخم خیارین کلقد آفتابی ترنجبین و سهیل
 که در مطبوخ داخل میشود و تر بدوا غشیمون و لبفلج و مانند اینها زودتر داخل کنند تا هر چه
 بود مایه منفع یا بد اینها اخراج کنند و کمتر نمایند تا هم منفع قلیل باقی باشد و هم دفع آن
 آسان تر و ادخال البلیجین در اول مرتبه جهت آن است تا فائده آن بیشتر بطلد و بر آن

عمده اند در تصفیه دم و تقویت اعضای غذا که بواسطه ارغاسی او و بی منفیست شده باشند
 و بواسطه انصباب هوا و فاسده در احتیاض ضعف یافته تلافی کنند و دیگر مقاصد که تبیین آنها مستلزم
 تطویل کلام باشد و این او ویه را تا روز چهارم معمول دارند و در پنجم به ضاعف بانهاسنای
 پنج مثقال تا هفت مثقال داخل کنند و چون رافع اکثر مضار سنای کلی گسست
 و فی الجمله سهالی سبیل عصر میکنند مثقال داخل کنند و کسی نندیده ام که استعمال
 سنای بی کل کرده باشد و اگر طبیعت لیس خندان بر آن کند گاه باشد که روز ششم و هفتم
 نیز داخل کنند جهت اصلاح حکم کاهی از نیم مثقال تا دو مثقال بوزن عینی در جلاب اگر بدین
 نفع کلی و در روز ششم یا هفتم علی سبیل الاحتیاج جلاب ضعیف شش بر بعضی از او و بی منفی
 بدیند و اگر حاجت باشد که تراحت فرمایند و روز آخر از ایارج فقیر و غار یقون در یونید
 و ترب سفید از هر یک نیم درم شحم الخنظل یک درم یکد آنک و نیم سبط مغسول نیم درم مصطک
 و متعل و کثیر فاک بندی از هر یک دو سحر و بدیند و ده مثقال شراب بغمشه وقت سحر بدیند
 و بعضی از اطباء مثل صاحب معالجات بقراطیه در جمع میان صبر و غار یقون امتناع مینمایند
 بنا برین اگر احتیاج کنند غار یقون داخل نکنند بواسطه آنکه در ایارج فقیر صبرست و بعضی
 آن حجرار منی بوزن آن داخل کنند شاید فصل در ترتیب خوردن پنج پیی میباشد
 که بتوانند از و صد و پنجاه مثقال از هر کس و آن شش دانگ است و صد و شش مثقال عطار می ترب
 ابریشمی که هر مثقال از آن پنج دانگ باشد آنرا به بیت و یک حصه کنند و هر روز حصه امثال آن
 و کوچک تر خور و کنند و در یک من و نیم آب بوزن ترب بچوشتانند تا به نصف آید و در بعضی نسخ
 آمده در دو من آب بچوشتانند تا به سه چهار یک آید و بعد از آنکه بچسته شود بر بالای دیک استاده
 سرد یک راب و ارد تا بخار بر روی و کلوی او بر آید یا آنکه سچا نکند و در دیک است پیش خود دهند
 و لحاف بر سر کشند و سرد یک را محاذی روی و سر خود بکشاید تا عرق تمام بکند و گاه که در
 واکند و نفس کشد هم از دهن و هم از بینی که بخار خوب باندرون برسد و بعد از آن صاف
 کرده و در پیاله از آن بخورد و بعضی گفته اند که یک پیاله و نیم بیاشد و ستمه آنرا در آن
 شبانه روز بخورد و آب دیگر بخورد و دست و روی خود را هم بدان آب بشوید و در وقت

کردن میباید که دودانک سنگین و دودانک سبک باشد هر روزی مقدار سفت و نیم شقال که
 دودانک میشود تخمنا و تخمنا هست آن گفتیم که فی الحقیقه از دودانک کمتر میشود و بعد از آن
 یک سفالین پاک شسته کنند و آب بوزن مذکور در وریزند و یک دیگر بر سر او نهند سر
 نگون و اطراف از آن خمیر بگیرند بعد از آن بر آتش نهند و بجوشانند و میباید که از هیچ طرف محفل
 نداشته باشد که بخار بیرون رود و همچنان سر بسته سر شیب لحاف برند و سرش بکشایند
 و نوعی کنند که بخار بر سر در و برسد و همین بخجی که یک بار جوشانیده باشد بار دیگر جوشانند
 بهین طریق تا چهل و دو روز تمام شود و پیریز نمایند از بنیات و حموضات و بقول و سینهها
 و میوهها و آب و غیر از اینها بنک و برنج و مرغ بنک بخورند و از موا احتیاج نمایند و
 شربت قندیابنات بخورند و در طعام در چینی بخورند و گوشت بره کباب هم میتوان خورد
 و درین مدت اصلا مباشرت نمیاید کرد و تبدیل لباس و غصه و غم ننمایند و بجام نباید رفت
 و آخر روز چهل و دوم بجام رود و در نسخه اصل مذکور است هر مرض که خوردند الله سبحانه تعالی
 شفایبخشد و تفصیل مذکور سابق واقع است و در بعضی نسخ آمده که تا بیست و یک روز هر
 روز هشت شقال بجوشانند چنانچه صد و هشت شقال باشد و این چون مشتمل بر مقدار
 اکثر بواسطه احتیاط است و کسانیکه صد شقال استمال نمایند اگر چه مشتمل بر احتیاط
 است اما مستلزم افراط است فصل در استعمال این ریخ بغیر طریق مذکور معلوم
 باشد که بعضی چوب چینی دوباره جوشانیده را خشک میکنند و میکوبند و داخل حلوائی آرد
 و روغن میکنند و میخورند اما عجیب است که بعد از دوباره طبع و تحفیف در او قوتی مانده باشد
 و اگر نخورند و آرد و روغن فقط نخورند و این چنین چیزی در آن نکنند و بعضی آن را چینی
 کنند اولی خواهد بود و حلوائی بکند سازند و اگر حلوائی آرد و برنج سازند بهتر است چه که خلطت و
 تسدید آن کمتر است و اگر باقند و یا عسل ترکیب کنند و مانند معجون شربت بکار دارند بستی دارد
 و بسیار مردم باشند که فوائد این دوا ایشان را حاصل شود اما تاب مشقت و پیریز دور و دراز
 ندارند این وزن مذکور را کوفته بجخته سفوف میکنند و شنیدیم و ندیدیم که یکی را شفاء
 حاصل شده باشد اما اگر بگویند و بحسب مصلحت هر مرض با بعضی ادویه ترکیب نمایند یقیناً

مقوم و محصل همچون سازند و هر روز قدری بخورند و غذا و پیرهن مقرر معمول دارند اگر
تمام منافع آنرا نیابند بعضی از آنها لا محاله حاصل شود انشاء الله تعالی تمت الرسالة و اما آنچه
حکم باشد در این در رساله خود بطریق استنباط آنرا نوشته این است که ملاحظه نمایند
قبل از آشوب اگر بدن محتاج به قصد و تنقیه باشد قصد و تنقیه آن ضرورت بداند هرگاه خون
فاسد باز آید و بدن بسیار از علامات آن ظاهر باشد بقدر فساد و زیاده و تنقیه و قوت حال
مریض و الا آن خون را دفع باید نمود و اگر خون بسیار غلیظ و کثیف باشد و از قصد رقیق آن
دفع گردد و بقیه غلیظ تر شود بعد از چند روز از خوردن این دوا و در اشای منفع که قوام خون
با اعتدال مایل گردد و قصد نمایند زیرا که قطع نظر از قیاس و دلیل مکرر تجربه شده که با وجود فساد و زیاده
خون این دوا قطع نموده بلکه ضرر کلی از و ناشی شده و گاه باشد که با وجود قصد در اشای جو بچین
بقصد دیگر محتاج شود با وجود احتیاج مایل نه نموده بقصد مبارک نمایند و همچنین است حال
تنقیه و بقول جمیع که میگویند در اشای این دوا قصد و تنقیه مناسب است اعتماد نمایند و چون
ماده مرض الشک از سودا ویت و کثافت خالی نیست بهتر آن است که در او اخراج مرض یا در
اشای منفع یا جو بچینی که قوام خون را اعتدال حاصل میشود قصد نمایند و در امراض سودا و
و مزمنه رک را کشاد بزنند و لحظه بلخه بدن رک را با انگشت بگیرند تا طبیعت خون غلیظ فاسد
بهوضف قصد نزدیک سازد و چه اتمام طبیعت در دفع مواد فاسده و حفظ صالح بسیار است و این
منفع موجب عدم عرض ضعف و غشی نیز است لهذا اکثر اوقات اطباء بنا برین منافع برین
نیج و دستور امر بقصد نمایند خصوص در حالتی که گمان ضعف و غشی باشد و تمامی مراتب مذکوره
از ضرورت قصد و قصد قبل از منفع و جو بچینی در الشک و سایر امراض مقدار کم نمودن خون
منوط بر اینی و حدس طبیعت است که از نبض و بشره و قاروره و سایر علامات استنباط حکم نمایند
و از ملاحظه قاروره بهتر ظاهر میشود و همچنین هرگاه اخلاط فاسده در بدن بسیار باشد اخراج
که سبب آن مرض باشد لازم و ضرورت تا بسبب تنقیه قدری از خلط فاسد دفع و کم شده و اصلاح
و دفع باقی بطریق تلخین و تحلیل و سیلان از راه بخار و عرق و بول و ادرار را در این دوا قوی
و ظاهر گردد و اینکه بعضی را اعتقاد این است که قصد و تنقیه اصلا نیاید و موجب ضعف میشود و غرض

ازین دو که تقویت حرارت غریزی و قوتهاست حاصل میشود از صواب و درست چه هرگاه
خلط فاسد در بدن بسیار باشد و چوب چینی مادی فاسده ساکن را به تلیین و تریق سیلان
حرکت دهد و دفع تمامی قادر نبود بعضی را بعرق و بخار و در دفع کند و بعضی دیگر با بعضی
رئیه یا شریقه یا ضعیف رسته شود و موجب ضرر و خطر بلکه هلاک میشود مگر آنکه قدر خلط فاسد
قلیل باشد که چوب چینی دفع گردد یا آنکه مریض ضعیف باشد و تاب تنقیه نداشته باشد یا آنکه مریض
از چوب چینی دفع مرض مادی نباشد بلکه تطبیق تبرید یا تقویت قوی و حرارت غریزی باشد
که درین حالات تنقیه ضرور نیست بلکه مضر است پس خلاصه کلام در باب قصد و تنقیه آن است
که اگر خون یا خلط فاسد بسیاری در بدن باشد بدون دفع آنها چوب چینی دفع نمی نماید و ضرر
میرساند و قصد و تنقیه لازم است مگر در حالات و شقوقیکه بیان شد که از قصد و تنقیه ضرر میرسد
و گاه باشد که سبب تلف و هلاک شود و اگر چه تعدیل منفع و مسهل در خور هر مزاجی و مرضی و
بدنی و شخصی بر طبیب بسی سهل و آسان است اما بنا بر آنکه این رساله در هر باب تمام باشد و تقریر
بر سبیل اجمال بحیث ابدان و امراض متوسطه و مواد مختلفه بیان نماید که هرگاه بدان پنج و
قانون و دستور عمل نمایند حق سبحانه تعالی مقارن آن شفای کرامت فرماید چنانچه اگر ماده
صفراویت داشته باشد و روز هر روز منجسی و کل نیلوفر و تخم خطمی و خنایه
و اصل السوم تخم کاسنی و فنج کاسنی از هر یک دو مثقال بمرندی هفت مثقال ترنجبین
و شیر خشک از هر یک ده مثقال بهستور معمول خنسانیده و جوشانیده صاف نموده میل
نمایند و روز سوم باضافه سنابلکی چهار مثقال گل سرخ و دو مثقال مغز خیار چینه و مثقال
روغن بادام و دو مثقال بنوشند و روز چهارم دوامی روز سوم را باضافه پوست بلبل
زرد و پنج مثقال تربد سفید بروغن بادام چرب کرده خراشیده و دو مثقال میل فرمایند اگر چه
مشهور این است که تربد سفید بلغم است اما نزد مجربین محقق است که طبع او سهل صفا
و جوشن سبیل بلغم است و روز پنجم راحت نموده سحر روز ششم جی از زردی و چینی یک
مثقال پوست بلبل زرد و دو مثقال تقویای می شود یکد آنک مثقال حب ساخته فرو برند و
فنجانی آب نیم گرم از عقب آن بنوشند بعد از دو ساعت منفع روز اول را بهستور میل نمایند

و غذا یک روز قبل از تنقیه و دو روز بعد قیمة شو با یک گوشت خروس بچه یا بره نمایند و در ایام منفض
و سهیل بخود آب و اگر مانعی از ترش نباشد قبل از منفض و ایام منفض و یک روز بعد از فراغ بنوشند
ترش و لبن شیرین سازند و اگر ضعف باشد شربت از عرق بید و بید مشک که بسیار شیرین است
نیز بنوشند و دو روز دوم از فراغ بحمام میتوانند رفت و پارچه نالی یا بر بای زرشک یا آلو کبلی از
شربت های ترش مثل شربت فوکه ترش یا سکنجبین سفید جلی خورند و اگر ماده بلغمیه داشته باشد سه روز
هر روز منفض از پرسیاوشان اصل السوس پنج کرفس استین رومی زو فایخ رازیانه انیسون تخم کاسنی
عقب الشبک از هر یک دو مثقال انجیر نیم درمی پنج عدد دمنویز دانه بیرون کرده سه مثقال شربت زو فایخت
مثقال کلغنه آقایی ده مثقال بنوشند و روز چهارم باضافه بلبله سیاه پوست بلبله کابلی از هر یک چهار
مثقال ایرساد و مثقال میل نمایند و اگر ضعفی باشد راحت نمایند و الا روز پنجم باز منفض روز
اول را بدستور و سحر روز ششم حی از ایارج فیقر پوست بلبله کابلی از هر یک یک مثقال
ترید سفید نیم مثقال غاریقون دو دانگ مثقال شحم خنظل یک دانگ مثقال حب ساخته فرو
و از عقب آن فنجانی آب نیم گرم بنوشند و اگر تنقیه کامل ازین دوا حاصل نشده باشد
یک روز استراحت نموده روز دیگر باز منفض روز اول و روز دیگر بعد از آن حب مذکور را
بدستور بنوشند و اگر در اعضا درد و وجع باشد سورنجان و بوزیدان و ماهی زهره از هر یک
دو مثقال باضافه منفض و سهیل نمایند و غذا دو روز قبل و دو روز بعد و ایام راحت قیمة شو با یک
تغلی و شیشک و سیل و دارچینی و قرنفل و زعفران نمایند و ایام منفض و سهیل بخود آب
و روزهای آخر شربت قند با کلاب و عرق بید مشک و تخم ریحان موافق و مناسب است و اگر ماده
مرض سودا ویت داشته باشد سه روز هر روز منفض از کاذبان بادرنجبویه شاهتره پرسیاوشان
اسطوخودوس اصل السوس پنج کاسنی افیتمون رومی از هر یک دو مثقال انجیر
نیم درمی پنج عدد شربت اسطوخودوس ده مثقال بنوشند و روز چهارم باضافه با
بسنایخ متقی بلبله سیاه پوست بلبله کابلی از هر یک سه مثقال باضافه نموده میل نمایند و روز
پنجم بدستور منفض روز اول و روز ششم سهیل روز چهارم بنوشند و روز هفتم استراحت
نموده سحر روز هشتم حی از ایارج فیقر پوست بلبله کابلی از هر یک یک مثقال حجازی منفض

جلد اول طریق استعمال چوب چینی فصل در دستور مقدار خوردن آن

۱۱۷

الاجود مغلول غار یونان از هر یک دو دانهک مثقال تقیون رومی نیم مثقال حب سمانه فرو برند و فحانی
اب نیم گرم از عقیق آن بپوشند و اگر تنقیه کامله از این ادویه کشیده باشد یک روز راحت نموده باز
منفج و زاول را میل نموده روز دیگر حب بدستور بپوشند و غذا و شربت بدستور سابق است
و هرگاه ضعیفی باشد بقدر چهار مثقال شربت کاوز بان یعوق کاوز بان و بدین شک میل نمایند
و بعد از فراغ از تنقیه هر ماده تا چند روز تعلیل و تلطیف در غذا حاضر و روز لازم است تا بدانی که از
خط فاسد پاک شده از امتلائی غذیه تولید خط فاسدی در و بروز وی نشود چه درین وقت تولید
خط فاسد بیشتر میشود این بود منصفیات و سهولات مناسبه مواد صغریه و بلغمیه و سودا و بلغمیان
و امراض متوسطه که معمول و محسوس است هرگاه ماده مرض بیشتر یا کمتر باشد یا مرض کم
که سبب آن مثلا و خط باشد یا شرح و بنیه قوی تر یا ضعیف تر باشد بعد از صائب رایی
تاقب قدر ادویه منفی و سهوله در فراخوان زیاد و کم و مدت منفی و سهول را بیشتر یا کمتر
نموده و دوائی هر خطی را با دوائی خط دیگر که مانع او باشد ترکیب نهند تا غرض مقصود
حاصل شده عرض و مرض با لکویه دفع شود و اما آنچه در بیان دستور خوردن پنج چینی
بطریق عرق بقانون معمول مشهور از مقدار خوراک و قدر آب و مقدار جو شاییدن و مدت
خوردن و بقیه شستن بر پیر و غیره تا قریب آنچه در صدر ذکر یافت بیان نموده اند لهذا مستحضر
و ذکر آن نکردید و اما آنچه معمول ایشان است بیان نمایم فصل بدانکه دستور یک در باب خوردن
این دوا از قدر شربت هر روز و مقدار خوراک و مدت استامیدن و جو شاییدن با آب بوزن
معین رسیدن بقدر مقرر بیان نموده و در رساله مذکور و مسطور است شاید با بدان و امراض
و امراض باشد که بعد اعتدال و وسطه و ضعف و قوت و شدت و خفت و حرارت و برودت باشند
و الا در تمامی امراض و امراض و ابدان و اشخاص مختلفه این دستور از جاده صواب دور و منحرف
نمایند زیرا که موافق قانون کلی قدر شربت و مدت شربت و مقدار آب و سایر شروط و مقتضات
آنچه مذکور شد فرآور مزاج و بنیه و مرض و سجنه و سایر حالات است گاه باشد که مزاجی بسیار
ضعیف باشد و قدر شربت مثقال ضرر رساند و کمتر نافع باشد چنانچه به تجربه ظاهر شده و فاسد
بیزدالت دارد زیرا که تاثیر دوا در بدن بعد از تاثیر بدن است در دوا و اخراج قوت او پس گاه

طریق استعمال چوب چینی

جلد اول

۱۱۸

زیاده از مقدار می باشد که بدن در و تواند تاثیر نمود اثری نخواهد داشت چنانچه اگر سقمه نیافتار
 و انگی و هند اسهال بسیار می کنند و اگر زیاده باشد اصلا اسهال نمی نماید پس صواب آن است
 که اولاً قدری کمی داده و بتدریج اضافه سازد و و گاهی نیز بر عکس است که در مزاج و بنیه قوی قدری
 کم را اثری نیست و از قدر زیاده کمال فایده درینوقت شاید هر روز تازه و دوازده مثقال توان
 داد و بسا باشد که مرض صعب نباشد و نیم خوراک کافی باشد و این نیم خوراک نیز بعضی اوقات
 اتفاق می افتد باید که در عرض شانزده روز میل نماید و گاهی نیز در عرض هفت و هشت روز و گاه
 صعب شدید باشد محتاج بخورون و و خوراک میشود و یک خوراک را نیز بعضی اوقات باید که در عرض
 چهل روز و گاهی در عرض پانزده روز و شانزده روز میل نماید و همچنین قدر آب و جو شانه
 نیز مختلف میگردد و در مزاجهای حار خصوصاً کثرت شکم غالب باشد قدر آب زیاده از دوسن سه روز
 باید و کمتر از دستور مذکور باید جو شانه که مثلاً نصف آب بماند تا و فابصرف و ضرورت نماید و در
 مزاجهای بار و قدر آب را کمتر و بیشتر جو شانه که به ثلث یا ربع رسد و در اصل آب نیز مختلف
 میگردد و گاه باشد که در مزاجهای حار صفراوی و مزاجهای گرم باید که عرقهای سرد و شفا مثل
 عرق بید و بید مشک و نیلوفر و کاسنی داخل نموده و با آب و عرق با یکدیگر مخموج و در مرض
 و مرضه سودا و به عرق کاوز بان یا بادرنجبویه یا شانه هر یک به تنهایی و یا از هر یک قدری
 با یکدیگر مخموج باید نمود و در مزاجها و مرضهایی که سودا ویت غالب نباشد و رطوبت زیاد باشد
 باشد کلاب یا عرق زرا یا نه یا عرق اوخر هر یک به تنهایی یا مخموج با هم یا مخموج با آب باید
 مجمل در هر یک ازین ابواب بنا بر اختلاف احوال و مرضه و امراض دستور کلی قرار نمی توان داد
 و تعیین هر یک ازین مراتب در امراض و مرضه منوط برائی و حدس طبیب است اما بنا بر
 آنکه میخواهد که این رساله تمام باشد بر سبیل اجمال و دستور خوردن این دوا را به طریق
 که تجربه نموده مذکور میسازد و امید دارد که هرگاه موافق آن عمل میل نمایند حضرت حق سبحانه
 تعالی تبارک آن صحیحی را و شفا فی عاجل کرامت فرماید طریقه اولی که در آبدان و امراض
 متوسطه تجربه و داده شده آن است که یکصد و پنجاه و هفت مثقال و نیم از چوب چینی را
 مذکور را در عرض هشت و یک روز دستور مذکور سابق و بدین قانون میل نمایند هفت روز

اول بر روز هفت مثقال و هفت دیگر بر روز هفت مثقال و نیم و هفتۀ آخر بر روز هشت مثقال و این
 طریقه بحسب قیاس و تجربه بهتر از دستور مذکور است زیرا که از آلفت و عادت و طبیعت بدوائی
 اثر او کمتر میشود پس اگر هر چند روز قدری اضافه نمایند که اثر او کم نشده قوی تر گردد و بهتر باشد
 لهذا اطباء چنین معالجه مرض هر چند روز از دوائی بدوائی رجوع و تغییر نسخه میکنند هر چند که در روز
 آثار و منافع و مزاج بهم نزدیک باشند و یا آنکه قدری همان دوا را زاید مینمایند و دستور
 ششستن بعرق که بیان کرده قریب بقانون طریقه اول است که بیان شد و گفته بنا بر این دستور
 که قدر خوراک یکصد و پنجاه و هفت مثقال و نیم است در هفتۀ اول که هفت مثقال میل میشود
 قدر آب یکین و سه چهارم یک تیریز که یک هزار و پنجاه مثقال باشد میباید که چندان بخشد که سه صد و
 نود و سه مثقال و چهار دانگ و نیم بماند که باز از هر مثقالی یکصد و پنجاه مثقال آب و آنچه
 باقی می ماند پنجاه و شش مثقال و یک دانگ و نیم باشد و در هفتۀ دوم که هفت مثقال و نیم خورده شود
 قدر آب یکین و سه چهارم یک و یک تیریز که یک هزار و دویست و پنج مثقال و نیم خواهد بود
 که از جو شنانیدن چهار صد و بیست و یک مثقال و پنجاه دانگ و نخودی باقی نیز همان پنجاه و شش مثقال
 و یک دانگ و نیم باشد و در هفتۀ سوم که هشت مثقال خورده میشود و همان دستور اول سابق
 است که قدر آب دو من تیریز است و آنچه باقی میماند سه چهارم یک اما طریقه ثانی که مناسب و موافق
 ابدان قویه و امراض صعبه است آن است که یک روز اول هر روز شش مثقال و سه روز دیگر
 هفت مثقال و سه روز دیگر هشت مثقال و سه روز دیگر نه مثقال و سه روز دیگر ده مثقال بدستور
 مذکور جو شنانیده میل نمایند و هر روز یک روز در میان بعرق نشیند و بهتر آن است
 که در سه چهارم روز اول به عرق نشینند تا سمات مفتوح و رطوبات رقیق و مواد استعجالی
 دفع بهم رسانند و این قرار در عوض باینکه در روز یک صد و بیست مثقال چوبچینی میل نمایند
 و اگر احتیاج بخوردن باقی باشد از قدر ده مثقال اضافه ساخته سه روز دیگر نه مثقال و
 سه روز دیگر هشت مثقال و سه روز دیگر هفت مثقال و سه روز دیگر شش مثقال میل نمایند
 که مدت خوردن بیست و هفت یوم و قدر خوراک و بیست و ده مثقال شود و باز اگر احتیاج
 باقی باشد سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز چهار مثقال و سه روز سه مثقال و سه روز

و در شقال بدستور میل دلید که مدت خوردن بسی و نه سوز و قدر خوراک بدوست و پنجاه و
 و در شقال سد و قدر آب و مقدار جو شاندین و آب تنها یا عرق تنها یا مزوج با آب و سایر مرتب
 بدستوریت که سابقا بیان شد و در هر یک موافق حرارت و برودت و بیوست و رطوبت و
 مفراویت و سوداویت مزاج بدان قانون عمل نمایند و در اوقاتی که قدر جو بچینی را کمتر
 نمایند که هر روز چهار پنج شقال میل میشود یا کمتر و آب آن و فایده ضرورت نمی نماید از نقل ایام
 سابق که خوب خشک ساخته باشد و فساد می یابد آن را نیافته باشد بقدر هر روز چهار پنج شقال
 را جو شاندین صاف نموده صرف نمایند و همچنین بعد از فراغ و چند روز یک آب باید میل نشود اما دستور
 سوم که مخصوص مزاج و ابدان ضعیفه است آنست که سه روز هر روز چهار شقال و سه روز دیگر
 پنج شقال و سه روز دیگر شش شقال و سه روز دیگر هفت شقال میل نمایند که در عرض و آرد
 یوم شصت و شش شقال جو بچینی صرف شود و اگر احتیاج باقی باشد از هفت شقال تجاوز
 ننموده و سه روز دیگر هر روز شش شقال و سه روز دیگر هر روز پنج شقال و سه روز دیگر هر روز
 چهار شقال و سه روز دیگر سه شقال بدستور نوشند که مدت خوردن بیست و چهار روز و قدر
 جو بچینی صد و بیست شقال گردد و در قدر آب و جو شاندین و تبدیل آب بعرقهای گرم و سرد
 یا مزوج ساختن آب و عرق با یکدیگر نوعی است که مکرر بیان نمود و اگر حرارت باشد قدر آب
 یا عرق را کمتر و بیشتر بچوشانند غایت کمی آب آن است که باز هر شقالی صد شقال باشد و نهایت
 جو شاندین آنکه سبب او باشد چه کمتر ازین آب و زیاده برین جو شاندین موجب غلط قوام
 آب جو بچینی میگردد و اگر حرارت مزاج غالب باشد قدر آب یا عرقهای سرد را بیشتر کنند
 و کمتر بچوشانند و غایت زیادتی آب آن است که باز هر شقالی دویست شقال باشد و نهایت
 کمتر جو شاندین آن است که بنصف رسد چه زیاده برین قدر آب داخل ساختن و کمتر ازین جو شاندین
 سبب ضعف قوت آب این پنج میشود و حد وسط مقدار آب و جو شاندین آن است که مذکور
 شد و اگر سوداویت بر مزاج غالب باشد عرق گاو زبان و بادرنجبویه و اگر رطوبت غالب باشد
 کلاب و عرق رازیانه الحاصل همان دستور که بیان شد سلوک نمایند و در این دستور نیز بهتر آن
 است که با چهار پنج روز به عرق نشینند و بقدر قوت و طاقت هر سه چهار روز یکبار عرق نشینند

طریق استعمال چوبیچینی

جلد اول

۱۱۴۱

اگر مفروض آنست که مزاج و بدن ضعیف است هرگاه چنین باشد تاب عرق هر روز و نه بخوابد
تا اینجا بیان طریقه حکیم ما شتم بود و حکیم میر محمد موسی در تحقیقه المومنین آورده
که چوب چینی را بچندین پنج استعمال میکنند به تفریق و قهوه و نفوح و حلوا و سفوف و بجن
و عرق مستطرازان و آنچه به تجربه رسیده دوا می سفزده در منافع چون چوبیچینی مشابه
نکشته و دیده نشده و قسمی از اقسام استعمال آن چوب دیده نشده که موافقت بحال
از احوال بدن انسان نداشته باشد بلا لحظه شرالط و آداب آن طریقه استعمال آن بطور
عرق بطریقه ایشان و طریقه حکیم ارزانی نیز قریب بطریقه اولی است که از حکیم میر عیاد الیز
محمود است که از رساله اصل فرنگان اخذ نموده و خود به تجربه رسانیده اند الا آنکه میر محمد
موسی از سبب شغال تا ده شغال نوشته اند و طریقه حکیم میرزا قاضی قریب بطریقه
حکیم میر محمد شتم است بلکه حکیم ما شتم از ایشان اخذ نموده اند با تصرف دیگر و سبب خوب و سبب
است و هر یک بمرحی و مرضی از قوت و ضعف و توسط و غیر آن موافق و حکیم میرزا قاضی
در رساله چوب چینی خود نوشته اند که در رساله حکما و فرنگ موافق مشهور میان
خواص و عوام مسطور است که صد و پنجاه شغال صیرف شش دانگی ازین پنج را باید
گرفت و به بیست و یک حصه باید کرد و هر روز یک حصه استعمال باید نمود اما بسخا طین فقیه
رسید که در بعضی امراض چون قوی ضعیف باشد معلوم نیست که طبیعت تاب این مقدار
ازین پنج داشته باشد و چون تاثیر دوا در بدن بعد از تاثیر بدن است در او پس اگر این پنج
را زیاده از مقدار یک بدن دوا اثر تواند کرد استعمال نمایند این پنج هم در بدن اثر نخواهد
کرد پس در این چنین مرض اندک پنج استعمال باید نمود و هر چند در قوی نامی بدنی قوی
به هم رسد این پنج را زیاده باید کرد پس کلیه خوب نباشد که چه مقدار ازین دوا در امراض استعمال
باید کرد و آخر به تجربه در ماده جمعی کشیر بر فقیه ظاهر شد که در بسیاری از امراض اگر
بستور مشهور استعمال این پنج نمایند اثر نمیکند و اگر بدستوریکه که گفته شد نفع عظیم میکنند
پس ظاهر شد که در همه امراض یک مقدار ازین پنج که بهفت شغال و نیم باشد استعمال نمی باید کرد
پس بحدس طبیب در بعضی مرضها هر روز زیاد و کم باید کرد و در امراض که احتیاج نیست که هر روز

طریق استعمال چوبچینی

جلد اول

۱۱۲۲

این پنج راز یاد و کم کنند اگر در هفته اول هر روز هفت مثقال و در هفته دوم هر روز هشت مثقال و نیم و در هفته آخر هر روز هشت مثقال استعمال نمایند اولی خواهد بود جهت آنکه هر چند طبیعت الفت بد و اگر داشت و در و کمتر میشود پس باید که هر چند روز اندک از این پنج راز زیاد کنند تا اثر این پنج کم نشود و اکثر اوقات این پنج راز باین دستور داده ایم و محض است و خوراک چوب چینی باین دستور صد و پنجاه و هفت و نیم مثقال میشود و در بعضی رساله های اطباء می فرنگ یکصد و شصت مثقال مذکور است و در بعضی سه صد مثقال و این در بیشتر مرصها افراط است و حکیم کمال الدین شیرازی نیز برین است که بیست و پنج گره برای بیست و روز هر حصه شصت مثقال است آنرا در دو من آب بوزن تبریز بچوشانند چنانکه چهار یک باند بستر و بقیه بماند بمان پنج نوشته که نقل پنج چینی خشک نموده بیست و یک در بخار بزند بمان پنج و انقال این را نیک دارند که دو سه اتر است و باقی شتر الی و تدابیر پنج مقرر مذکور است و حکیم میرزا قاضی نوشته که مستعمل اهل تجربه آنست که هفت مثقال و نیم که مقدار اوسط است و در یک من و نیم آب بوزن تبریز بچوشانند تا بنصف آید و در بعضی نسخها مذکور است که در دو من آب بیک تبریز بچوشانند تا بیک رسد و در بعضی بلاد متعارف است که در سه من آب بیک تبریز بچوشانند تا به نصف رسد اگر در بدن مائیت باشد و عطش نباشد آب را کمتر داخل کنند و اگر مواد یا بسبب غلیظ باشد یا عطش با فراط داشته باشد آب راز زیاد نماید کرد و اگر مقدار این پنج راز هفت مثقال و نیم زیاد یا از و کمتر استعمال نمایند آب را بآن نسبت زیاد و کم باید کرد و اگر آب و فاعطش و طعام نکند بالضرورت آب راز زیاد کنند و بعد از اتمام یک روز بخام روند و اگر وحشی باقی باشد روغن نار دین بر بدن بطلان نمایند بعد از آن داخل آب شوند و بدستور اول نمک را پیش از روز جهل و دوم در طعام داخل نباید کرد و بدستور دوم بعد از یک هفته از اتمام این پنج نمک را اندکی داخل کنند و هر روز قدر زیاد کنند تا آنکه بعد از بیست روز بدستور صحانک را داخل نمایند بعضی بعد از اربعین که از ابتدای خوردن چوبچینی بگذرد تمام نمک بخورند و بعد از دو اربعین میوه ها را توشه خورد و جمیع

ندارد و بعد از سه یا بعین تر ششها و سبزیها و لبنیات مضرت ندارد و اما هر چند از سنهارا کمتر
استعمال نمایند اثر این پنج بیشتر خواهد بود اما مطبوخ آن بطریق مملوئی
افندی احمد بن لطف العبد رومی در رساله ادویه جدید میگوید که ترجمه از ترکی
بهری نموده و اصل آن از فرنگ است و انتشار الله تعالی در غایت تمام آن رساله مذکور خواهد
شد و اینجا ترجمه آن بالا بحال بنماید آنست که نوشته این دوار با بخار مختلفه متکثر از مطبوخ
و معجون و سفوف و غیره استعمال نمایند و اشهر آنها مطبوخ آنست چیست انکه لطف و تسلی
الغذاء تر از سایر ترکیب آنست و هر دم آن ثقیل و در استعمال آب آن نیز چند طریق است
اشهر آنها آنست که از برای هر روز طبع جدید نمایند جهت انکه آب آن بسبب لطافت و
متغیر میگردد و در اختیار و زن آن سه مرتبه است بجهت قوت مرض و مریض مرتبه اولی
که عیاست آنست که بکند هر روز مقدار بیست و چهار درم از جید و مختار آن و ریزه ریزه
نموده و با مقدار یک مشت سوزنی سیاه استه بیرون کرده و اگر از صنف کشمش یا
بهتر است و قلیلی اصل السوسن شتر و اندکی صندل سیخ و صندل سفید و در شش رطل آب
گرم بکشانه روز پنجشنبه پس در دیک کلی که اندرون آن لعابدار باشد سه ابره بپزد
و خمیر مستحکم نموده با شش بسیار ملایم طبع نمایند تا به ثلث یعنی دو رطل رسد و امتحان آنرا
بطور متعارف نوشته اند از مقیاس سجوی و غیر آن پس فرو داده و در دای بر سه گرفته
مقدار پنجاه درم تا صد درم آنرا قدری نبات داخل کرده نیم گرم بیاشامند تا عرق شود
و وقت شام نیز بدستور و مراعات در تفریق هر دو وقت صبح و شام بقدر احتیاج ضرورت
و حالت مرض و مریض است در شدت و ضعف مثلاً اگر مزاج مریض و مرض قوی باشد هر دو
وقت الایک وقت و در مدت زمان یکت نیز بدستور سجده می کند و در کثرت باعث صفت و در
کم می فایده نباشد مرعی دارند و تمهید آب را صاف کرده اوقات دیگر نیم گرم بیای آب بیاشامند
و انقال آنرا در شش رطل آب بدستور طبع دهند تا به نصف رسد پس صاف نموده بمصرف
مشروب و طعوم و غیره رسانند و وجه داخل نمودن نبات و شیرینی آنست که دفع مخدر
زیادتی پیش آن نماید و نیز کبد بخوبی آنرا قبول کند و بزودی جذب نماید زیرا که کبد شائق

تشریحی است بمناسبت مزاج خود و نیز بسبب قوت جلای خود معین بر افعال خوب چینی کرده
و مرتبه ثانیه که وسطی است آنست که هر روز مقدار پانزده درم را در شش رطل آب دستور
طبخ دهند تا بدو رطل رسد و بهمان مصرف رسانند و استعمال آن نیز و مرتبه ثالثه که اونی است
و متخارج در جمیع مراتب و امزجه و اکثر امراض است نزد حذاق متأخرین از اطباء و آن آنست که
هر روز مقدار ده درم آنرا در سه رطل آب طبخ نمایند تا بیک رطل رسد پس بدستور صرف
نمایند و طبعی که بهمان دستور بجای آب بیاشامند و در طبع طعام و قهوه اگر متعاد و بقبوه باشد
داخل نمایند و در باب تنقیه و پریریز و اجتناب از آب سرد و هوا فک و غیره بدستور مزبور متعارف
مشهور که ذکر یافت بیان نموده و لیکن مدت ایام را ذکر نکرده شاید بهتعارف مشهور که است
و بکروز تا چهل روز است حواله نموده باشند و گفته که مزاج این دوا بنا بر قول صحیح معتدل قلیل
الحرارة یا بس در درجه اولی است و در آن رطوبتی است موافق رطوبت غریزی حیوانی ازین جهت
باعث تسهیل مزاجین است و در آن قوت فاو در هریر زائده شدید و برادویه دیگر است بنا بر آن
دفع سمیت اخلاط فاسده بنماید و مصفی و مسکن دم است بالخاصیت و مقوی معده و کبد و
منفع سده آن و سایر سدهای اعضا و مجاری است و سایر امراض را به تفصیلی که ذکر یافت
گفته که نافع است خصوصاً امراض جلده را به تصرفات مناسبه انکی و زیاده در مقدار شربات
و ترکیب نمودن بادویه لافقه بر مرض و وجه اندامی ظهور شهرت آن چنین نوشته که بادویه
از بادشاهان نصاری ملقب بجایر یا یعنی ملک اللوک مبتلا شد برض و جع مفصل و شکن و فمرو
شد آن مرض بیکه عاجز شد و طبای از معالجه آن و بعد از زمانی طویل یکی از کما نمان اطباء از ملا و چین
این خشمه را آورد و معالجه آن بادشاه را بآن نموده و در زمان طفیلی مرض و بالکلیه زایل گردید
و شفا یافت پس اعتبار بسیار برسانید آن دوا با نخامی مختلفه و وجوه کثیره در امراض صعبه استعمال
نمودند و یا قند آنرا نافع در کل و از آنجا در سنه نهصد و پنجاه هجری نبوی صلعم باطراف منتشر
گردید و شهرت یافت و بافضل فرنگان از بلاد چین به بلاد روم و غیره از راه دریای بزرگ
می آوردند و از آنجا مسافران به بلاد عجم و غیره می برند و از راه خشکی نیز از بلاد خطا و اطراف
چین می آورند و گفته آن پنج درختی است که از قبیل نه و بیشتر برکنارهای چشمه ها و نهراهای

و محارمی آب می روید و سائر اوصاف و خواص و معجزات و مختار از اینها آنچه ذکر یافت نوشته این
 بود خلاصه کلام ایشان در باب جوچینی اما طریقه استعمال اہل سلت و کوستان
 اینجا که شخصی از سلت آمده و بعضی بخورانید که مذکور شده بود این است که تا مدت هفت روز
 هر روز دو سه آثار تر تازه آنرا گرفته پارچه پارچه نموده در آب بسیاری که پشت و نه آثار
 ہندی باشد تخمنا در یک مغالی طبع نمید و تا قریب نصف میرسد و تمام شبانروز بر
 اجاع بود و اندک اندک آتش در زیر آن میسخت و تا دو شبانروز بجای طعام و شراب
 ہماز اوصاف کرده نیم گرم میخورانید و غذای دیگر باوند و قوام آن آب مطبوخ اندک
 نخلی بود و روز سوم قلیلی برنج در همان آب طبع نموده بدون نمک میخورانید و بجای آب از
 همان آب مطبوخ نیم گرم و روز چهارم یک قطعه مرغ بچہ را در همان آب بی نمک پختہ مرقہ آنرا
 میداد و بعضی را کبوتر بچہ و تا هفت یوم ہمین بچہ و گاهی قدری برنج نیز داخل آن نمید و
 از ہوا می سزد و نمک و آب و غیرہ اجتناب می فرمود و روز ہفتم یا نهم غسل فرمودہ میگفت
 کہ برانید و تا بیست روز یا چهل روز روزی مقدار یک و سیر و یا کمتر از آن بتدریج بہمان دستور
 طبع نموده بخورند و طعام کم نمک بخورند و میگفت در آتشک و جبروع و قروح خبیثہ مدت چهل
 روز نمک مطلق نباید خورده شود و تا دہ و پانزدہ و زیادہ ہم تا بیست روز بدستور آن میفست
 روز باید کہ جوچینی خورده شود و برای اوجاع مفاسل و تقویت باہ سہیج دیگر کہ یکی را کند
 مالتی و کند و کی و موثر اینرا مانند و آن پنچی است زرد تیرہ و تند بود دیگر سفیدی بود و طعم کہ آنرا
 سہائی بر چاند و بہ بنگالی تہی گویند و دیگری سیاہ بہن خش قوی و مغز آن سفید شکر
 رنگ باندک حلاوت ولی بو کہ آنرا اکورل و چیللا و بنگہراج نیز نامند از ہر یک قدری نیز داخل
 میکرد و برای تقویت بعضی اشخاص کبوتر می را خفہ کردہ آلاش آنرا بر آورده در آن دیکمی
 انداخت کہ با جوچینی طبع یابد و از اہل سلت و کوستان آن شنیدہ شدہ کہ برای اکثر امراض
 در آب جوشندادہ صاف کردہ میخورند و بعضی در زیر آتش کردہ قدری پختہ بر آورده نیز میخورند
 و شفا مییابند ولیکن نمک را کم میخورند یا نمیخورند و بدانکہ حکمای فرنگ بہ تنہائی مفردا و مرکبا
 با عشبہ مغربیہ و صاف فراس و اصل السوس مساوی یا متفاوت بحسب اسباب طریقی مطبوخ بہر

مسطور و غیره استعمال نمایند در امراض صعبه بنک و در غیر آن باندک نمک و اماطه مله
 که اکثر معمول و مستعمل عم عالی مقدار محرر فواب حکیم الممالک علی نقیخان مخاطب جلویخان
 ثانی و والک ماجد جامع این اوراق قدس سرهما بود و این جامع اوراق نیز اکثر معمول دارد
 هر چند طرق استعمال آنرا احد و حضرتیت زیرا که بحسب هر شخص شخص و مرض مرض باعتبار
 خبریات از ملاحظه اسن کیفیت مزاج شخص و مرض و سجنه و بلد و فصل و غیره یا مختلف میباشد اما
 در کلیات اکثر باید که قریب بهم باشند و هر مرتبه که استعمال کرده میشود البته باید که یکی از طرق
 کلیه مقرر باشد بی تصرف در آن و یا باندک تصرف بحسب مزاج آن شخص و مرض و غیره و
 آن بسطه طور است یکی بجهت حفظ صحت و نسبت بحال ضعفا و دوم بجهت متوسطین و اکثر امراض
 حدیثه غیر مزمنه سوم بجهت صاحبان امراض قدیمه مزمنه و امراض صعبه از اشک و جذام و سایر
 قروح و جروح خبیثه زردیه و اما شرائط اطعمه و سایر امور نیز بطریق مزبوره است از قلت و کثرت
 و شدت و ضعف و توسط موافق حال مریض و مریض و فصل و غیره اما طر اول که بحسب
 حفظ صحت و ضعفا و صاحبان امراض خرنیه است است که بکیرند چوب چینی باوصاف مذکوره
 جهت صفراوی مزاجان و امراض صفراوی و حاره یا لبسته و تازه آن و جهت سوداوی
 مزاجان و امراض سوداوی و بارده یا لبسته خشک یکساله آن تا یک و نیم سال و همچنین جهت
 دمووی مزاجان و امراض دمووی و امراض حاره رطبه و از برای بلغمی مزاجان و امراض بلغمی
 و بارده رطبه دو ساله نهایت تا سه ساله آن زیرا که گفته زیاده از سه سال استعمال آن خا
 از غائله و خطری نیست چنانچه ذکر یافت و بدستور ورق نموده و یا مانند نخود و با قلاب ریزه کرده
 ریشه دار و زرد شده آنرا دور کرده روز اول مقدار یک و نیم مثقال صیقل که ششماشته
 بوزن بنگاله میشود و روز دوم سه مثقال و روز سوم چهار مثقال و نیم که یک توکه و نیم و از زده
 ماشی میشود و روز چهارم شش مثقال و روز پنجم هفت مثقال و روز ششم هشت مثقال
 و همچنین تا زده روز روزی نیم مثقال بفرمایند و روز دوازدهم به ترتیبی که افزوده اند بنگاله
 که روز بیست دوم باز بهمان یک و نیم مثقال روز اول برسد و روز بیست و سوم و چهارم نیز
 یک مثقال بدستور مسطور و باید که هر روز آن وزن چوب چینی را در گلاب و عرق بیدمشک یا

جلد اول طریق استعمال چوبچینی

۱۱۳۶

از عرفای مناسبت دیگر و یا باب اول صبح بخسانند و قریب به نصف شب در دیک پاکیزه از
سنگ یا نقره یا مس تازه قلعی کرده باد و مقدار آب که تمام شبانه روز تخمنا صرفه دهد و شربت
گرد در آن ریخته سر آنرا بسرویش از همان جنس گرفته اطراف آن را بنحیه آرد و باش مستحکم نموده
بالای سر پوشش سنگی بگذارند که از زور بخار بلند نگردد پس در زیر آن آتش ملایم بسجده
مسطور در قاعده صدر برافروخته به نصف رسانند و یا آنکه اول آن مقدار آب که در شبانه روز
صرف تپوه و شربت بگرد و مثلاً دو انار و یا زیاده در آن دیک ریخته و سر آنرا پوشیده همچو
آب و دیک و سر پوشش و چوب چینی و خمیر را وزن نمایند و سنگ وزن آنرا در خطیله بخارند
و باز همان مقدار آب دو انار و یا زیاده بر آن ریخته سر آنرا بدستور به آرد و باش مستحکم نموده
با آتش بسیار ملایم طبع دهند تا آنکه بحدس در یابند که بوزن مقرر رسیده آن هنگام آتش را کم
زیر دیک کشند و دیک را وزن نمایند با وزنی که در خطیله نگاشته اند اگر برابرست فیهما و یک
آتش در زیر آن نکنند و الا باز قدری آتش در زیر آن نمایند و ساعت بساعت وزن نمایند
تا بحد مقرر رسد پس صبح دیک را فرو آورده نزد خود طلبیده ردای بر خورده گرفته بدستور
یک پیاله بمقدار پنجاه شصت مثقال تا صد مثقال از آن آب را نیم گرم با پنج مثقال نبات بیاشامند
و همین مقدار آخر روز یا اول شب گرم کرده با پنج مثقال نبات بیاشامند و تا اندک عرق نشود
و عرق بر بدن خشک گردد و دهم آب را صاف نموده در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند و بجای
آب تمام شب در وزیم گرم بیاشامند و آب خالص بیاشامند و اطفال آنرا در دو مقدار از آب
که صرف مطبوخ طعام و خمیر نان و سایر مطعومات گردد و طبع نمایند تا به نصف رسد و بمصرف
آنها در آورند و اگر قدری از ریشه دار یا و قلم زبون آنرا در آب بسیار طبع دهند و بمصرف
و روشستن و وضو ساختن و طهارت گرفتن نمایند اولی است ولیکن باید که همه نیم گرم باشد و آب
سرد و خالص استعمال نمایند و آنچه دیگران در باب معلوم نمودن مقدار آب را بمقیاس نوشته
اند بدین قسم که اول آن مقدار آب را که خواهند باند در دیک ریخته دیک را درست باز نمایند که کج
نباشد و بچوبی باریک اندازده گرفته ملاحظه نمایند که آب چه مقدار خوب را ترک کرده آن موضع را نشان
نمایند و در وسط سر پوشش سوراخ باریکی با اندازه آن چوب نموده دهم آب را داخل نموده و سر

بر سر یک گذارند و اطراف آنرا وان سوراخ را نیز گرفته و در زیر یک آتش ملایم نمایند تا زمانی که گمان برند
 که سجد مقرر رسیده سوراخ را گشوده چوب را بر سرعت تمام در آن داخل نمایند و بزودی بیرون آورند
 که بخار بسیار بیرون نرود و نشان نیز تر نگردد که محل اعتقاد نباشد اگر موضع نشان رسیده فهو المطلوب
 والا بزودی سوراخ را گرفته باز بچوب نشانند تا موضع نشان رسد شخصی نماند که امتحان بدین قسم
 خالی از تکلفی و صحتی نیست و شاید درست هم نیاید زیرا که بسبب تجربه بسیار تمام آن چوب البته
 تر میگردد و خشک چگونه خواهد ماند تا معلوم گردد و نیز بخار بسیاری بیرون خواهد رفت و رو نیست
 و نیم بجام روند بهمان دستور و امر پس از نمک و بقول و جموحات و لبنیات و هوا و غیره باینها
 نحو مذکور سابقا مری دارند و اگر درین طور بی نمک مطلقا نتوانند تناول نمود و قلیلی نمک بدست
 و در مدت این بیست و یک روز سه مرتبه بقرق نشینند بوقت دو دوازدهم و هفدهم و در این طور درست
 بیست و چهار روز یکصد و پنجاه و یک مثقال چوبچینی مصرف میگرد و اما طوریانی که سبب سبب
 و امراض حدیثه و غیره نیست غیر مزمنه است از قروح و جروح و جرب و اوجاع مفاصل و سوزن
 و تقرص و حمیات و غیره از امراض متوسطه است که بکینه چوبچینی باوصاف مذکوره را و ورق
 و یاریزه نموده تلخیص و یک روز بدین ترتیب زیاده نمایند روز اول و دوم هر روز و مثقال
 و روز سوم و چهارم هر روز چهار مثقال و روز پنجم و ششم هر روز پنج مثقال و روز هفتم و هشتم هر روز
 شش مثقال و روز نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم هر روز هفت مثقال و روز سیزدهم و
 چهاردهم و پانزدهم روزی هشت مثقال روز شانزدهم و هفدهم و بیستم روزی نه مثقال
 و روز نوزدهم و بیستم و یکم روزی ده مثقال و بار از روز بیست و دوم بهمان ترتیب
 که افزوده اند کم نمایند یعنی روز بیست و دوم نه مثقال و همچنین که روز چهارم یک مثقال برسد
 و چهار روز دیگر هر روز یک مثقال بدستور طور اول طبخ نموده برای تهیه و شرب و نقل هر
 را برای طبخ طعام و نان و ریش دار و گره دار و آرد شده را برای آب استعمال و روز چهارم و پنجم
 بجام روند بهمان دستور و هفتم و دهم مرتبه بقرق نشینند از هفتم گرفته تا بیستم و بدین طور
 در مدت چهل و پنجم روز و صد و هشتاد و یک مثقال چوبچینی مصرف میگرد و اما طوریانی که
 که سبب ابدان قوی و امراض صعبه مزمنه مانند آتشک و جذام و قروح خبیثه و امثال

جلد اول طریق استعمال چوبچینی

۱۱۲۹

اینهاست است که ثابت چهل و یک روز بدین روش زیاده و کم نمایند که هر روز هر روز سه مثقال و
 روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز هفت مثقال و بدین ترتیب تا مدت بیست و یک روز
 هر روز و مثقال بنفزایند که بیست و دوم یک چهارم مثقال برسد و باز از بیست و سوم
 بدستور بجا بیاورند که باز بیست مثقال برسد و از چهل و دوم هر روز یک مثقال کم نمایند و در چهل
 و پنجم بجام رونده و جمیع امور را همان طریق سر می دارند و درین طور هر روز در میان بعضی
 نشینند از پنجم و ششم گرفته بحسب قوت و طاقت بدن و شدت و ضعف مرض و اگر در وقت بیخوشی
 بر کسی که سطح آن نخیزان یافته باشند نشینند و پیران کشادی بپوشند و اگر جراحت بر ظاهر
 بدن باشد لنگی بنهند و از زار را بر آورند اولی است تا بخار تباهی اعضا برسد بی مانع و حاجب و
 شد اطباء و اب تفریق به نهی است که در صدر ذکر یافت و در مدت چهل و پنچ روز مقدار خوردن
 چوبچینی بدین طور سه صد و نود مثقال میشود و بدین سه طور بعد تمام مدت بیست و نود روز اول
 و چهل و یک یوم در هر یک از دو طور دیگر حلوائی چوبچینی همان دستور صدر تناول نمایند و چنانچه
 از صاحبین چوبچینی مناسب و یا جریره اثر برینا و اگر احتیاج به باز باقی باشد از آن مقدار
 زیاده نمایند در هر یک از اطاویر بلکه چند یوم دیگر همان مقدار را بیاورند بقدر احتیاج
 پس کم نمایند و اگر در بین احوال که می نمایند چند روزی بنفزایند تا رفع آن گردد و پس بقدر احتیاج
 بنفزایند و اگر بدان گفتا نشود کم نمایند بقدر ضرورت یا بعضی مبردات مناسب بیاورند و بعد از آن
 گرم را ترک نمایند و اگر گرمی باطل نماید و دانند که مضرت خواهد نمود بنزد می کم نمایند و ترک
 کنند و تدارک آنرا بمبردات بجد لایق نمایند و بجا بیاورند که البته باید چوبچینی را بمقدار و
 مدت مقرر رسانند خواه مریض صحت یابد و خواه بپاک گردد بلکه باید که نظر طبیب بر صحت و البقا
 قوت که راس آفاق باشد که در آن نقصانی تازه عاید نگردد و اگر مریض مبرود و المراج باشد و
 در بین چوبچینی برودت و رطوبت در مزاج او ظاهر گردد و قدری دارچینی را بریزد کرده و اگر
 ریاح غالب باشد قدری بادیان خطانی نیز داخل مبطوخ چوبچینی نمایند و اگر سسفه عارض
 گردد قدری اصل السوسقه شسته کرده و اگر سرفه از گرمی باشد قدری بیدانه را در آب مبطوخ چوبچینی
 جوش داده لعاب آنرا بیاورند و همچنین برای هر علت علت او و به مناسب آنرا بنفزایند که

و قدری لایق نه بسیار زیرا که خلط ادویه بسیار با چوب چینی خوب نیست و اگر در ششهای خورده
 پنج چینی اسهال و یا چشیش عارض گردد و یا خون آید و یا سوزش مقعد و درد شکم پیدا شود
 در اسهال چندان اندیشه ننمایند زیرا که گاه هست که هفت هشت مجلس طلاق مینمایند مگر آنکه سبب
 افراط رسد برای حبس آن و رفع چشیش و خون تخم بالنگو و بارنگ از هر یک نیم درم
 ضمغ عربی دو دانگ کلار منی دم الا خون از هر یک نیم درم تا یک درم شیره تخم خرفه بمشده
 مثقال شیره بهدانه نیم درم مجموع بریان کرده یا خام یا لبض بریان و بعض خام با قدری
 پوست پنج انجبار و هفت هشت تاده مثقال بید مشک بیاشامند و اگر از برای تقویت
 و اعضای ریه بیاشامند بجای نبات با یکی از اشربه مناسبه که عنقریب خواهد آمد
 انشاء الله تعالی بیاشامند انسب است بدانکه در بین شراب چوبچینی و بعد اتمام آن تغذات
 و تبدلات بسیار در احوال رومید بد از ضعف بدن و بی رغبتی بر طعام و شراب و غیره
 باید که مشوش و متردد الحاط نکرند و ترک نمایند مگر آنکه گرمی بسیار احداث نماید و دانند
 که ضرر خواهد رسانید چنانچه ذکر یافت زیرا که در اواخر و بعد انقراض بتدریج طبیعت عودت
 و تقویت مینماید و آن امور علامات تصرف آن و دواست در تمام بدن و تحریک آن اخلاط
 و مواد را چنانچه ذکر یافت و نیز باید که بعد تنقیه بقصد و اسهال شروع نمایند و درین
 باز اگر محتاج بقصد و تنقیه گردند و یا تب عارض گردد بهمان پنج قصد و تنقیه نماید بقدر لایق
 بی مبالغه و مضایقه در آن الحاصل این دوائی است بسیار قوی و چنانچه توقع آن عظیم
 خطر آن نیز خطیر است باید که بعیت بسر خود بدون تجویز طبیب حاذق مشفق و حضور آن طبیب
 استعمال آن نکرند این بود بیان مجلی از طرق استعمال چوب چینی بعنوان مطبوخ و باقی
 کلیات و جزئیات منوط برائی طبیب حاذق است و الله اعلم بحقائق الامور و الاحوال
 و اما بیان استعمال چوب چینی بطریق قهوه بدانکه بر سبزه و مشقت دین
 کسرت و محتاج لعرق نشستن نیست و تقویت بدن و قوی و ارواح و حرارت میکند
 و این در منافع ازان قسم مطبوخ در اکثر مواد ضعیف تر است و اگر صحیح المزاج باین عنوان
 میل نماید بغایت منتفع میگردد و در امراضیکه مواد آنها صلب و غلیظ و در مفاصل و عروق

جلد اول طرق استعمال چوب چینی بطریق مہرہ

۱۱۳۱

بدن نباشند کہ محتاج تجلیل بہ تعریق بدان باشند و یا آنکہ مرض مزمن و کهنہ نکشتہ باشد نافع
 است و همچنین در امراضیکہ بسیار صعب مادہ آن قوی نباشد یا آنکہ سبب مرض بود مزاج
 سازج باشد نہ مادی مفید است و بعضی متاخرین گفته کہ بہترین طرق استعمال آن
 کہ تابیت و یکروز تا چہل روز ہر روز چہار درم تانہ درم بحسب حاجت و قوت از چوب چینی
 اعلیٰ گرفتہ و بدست شہ نجاری ریزہ کردہ بقدر دہانہای نخود و در شش من آب کہ سر
 و یک را بنجیر مستحکم نمودہ باشد کہ بخار اصلا بیرون نرود بچوشانند و چون آب بیک
 رسد صافی نمودہ بطریق قہوہ صبح و شام گرم بپاشانند و اگر تمام آب خوردہ نشود و تہ
 را بجای آب نیم گرم بنوشند و اگر از آن نیز چیزی بماند بجای آب در پنج طعام و بنجیران بقدر
 خوراک بخار برند و از استعمال آب سرد و بھوی سرد و حرکت مضطرب و اعراض نفیانی
 و جماع و حموضات و لبنیات و بقول و فواکہ رطب و باقی امور بدستور مذکور قبل بلکہ اندک
 پرنیز نمایند و بر قلیا و کباب و پلا و زنان کہ حملہ چرب و بی نمک باشند و بر شیرینی اگر قوت
 کند و اقتصار نمایند تابیت و یک روز یا چہل روز و بعد از ترک چوب چینی یک ہفتہ دیگر
 پرنیز نمایند پس استہاستہ پرنیز را بگذارند و بعضی تناول اندک حموضات و قلیانی نمک را
 روا داشته اند و مرضی را بعد از فراغ از چوب چینی ششماہ پرنیز اولی باشد اگر بد پرنیزی
 نماید و یا در تہ سیر خطائی شود و ضرر رساند علاجش باز سچوب چینی کنند و گویند اگر بخار آنرا
 نیز در وقت اشتامیدن بکینند النفع باشد و گفته شدہ کہ اگر سہ چند مقدار مذکور چوب چینی
 را باب بدستور طبع نمایند و صبح و شام مقدار مذکور را بخورند و آنچه باقی ماند در جمیع کار ناسوی
 شربت بخار برند بہتر است و اگر بحفظ جلو سقل در نباشد چوب چینی تراشیدہ را مقدار حاجت
 ہر روز ہمراہ آب تازه یا ہمراہ نبات بعنوان سفوف بخورند و پرنیز طعام و شراب و جماع بدستور
 متعذر نمایند و این طریق را چوب چینی کشادہ گویند و اگر از گرمی ترسند همچون چوب چینی حکیم
 میرزا الدین محمود را استعمال نمایند حکیم محمد ششم طہرانی گفته کہ چوب چینی را اگر چہ اکثر اطباء در
 حیات نافع نمیدانند بلکہ مضر میدانند اما فقیر اکثری را در تہپاہی دقیقہ کہ بعد ذبول رسیدہ
 بودند مکرر بطریق قہوہ تجربہ نمود و ہر روز مقدار کمی با بسیاری از عرق نیلو فرجوشانیدہ

طریق استعمال چوبی بطریق قهوه

جلد اول

۱۱۳۲

میداد دفع بسیاری از آن دریافت مقدار که زیاده از شیرالغ و قرص کافور و گفته که کجاست
قیاس نیز باید که نافع باشد سبب برودت ذاتی آن زیرا که نزد او چوب چینی بارد و یا بس است
و بارطوبت عرضی و به تقویت قوی و از روح و از الهی نماید جامع و ارق پریشان میگوید چیل
که تر و تازه آنرا این خاصیت باشد نه خشک که نه آنرا و تاثیر آن به جهت برودت آن است
که گمان فرموده بکار از جهت تقویت و غذائیت و دفع کردن حرارت از قاع سبب کمال لطافت
و نفوذ و رسانیدن او به بارده را قلب با عروق بدن و مبدروق آنها شدن از قبیل داخل
منودن شراب ریجانی بعضی اوقات و را دویه صاحب دق و در مرقه صاحب بول و اندک علم
و گفته طریقی که مکرر داده این است که تا چند روز یکشغال آنرا ریزه کرده بانیمن تبریزی عرق
نیلوفر جو شانیده تا به نصف رسیده سرد کرده بدون شربنی در عرض یکشنبه روز داده و بعد از
چند روز نیم شغال اضافه نموده تا بقدر چهار شغال رسیده نگاهداری اگر احتیاج باقی بود هر روز
نیم شغال کم کرده تا بقدر اول یعنی یکشغال رسیده و گاهی از آنرا ص کافور سارادویه مناسب
بسبب اقتضای حال و وقت اضافه نموده و سائر تدبیرات از اغذیه و شرب و نطول و خواب
و طلا منظور داشته و پیریز از آنچ در چوب چینی میفرمایند میفرمود و از میوه نامی مناسب و دغ
کا و غیره آنچ موافقت و مناسب است چینی دق داشت میداد و نیز در او ایل سل و قرص ریه و تبیه
به با دویه مناسب داده سفید افتاد و نیز گفته که معروف و مشهور میان اطباء در استعمال آن بطریق
قهوه دو طریق است طریق اول تا بیست و یک روز هر روز شش شغال آنرا با یکین و نیم آب
بدستور مسطور جو شانیده تا به نصف رسیده صاف نموده و و طرف روز نیم گرم و سائر اوقات
سرد میل نمایند و گاهی نیز نبات شیرین ساخته بنوشند و اگر اصلا آب ننوشند بهتر خواهد بود
اما لازم نیست که اندین آب داخل طبع غذا و نان و شربت نمایند و اندک نمکی نیز میتوان
داخل ساخت و مدت پیریز بعد از فراغ نیز کمتر است اکثر اوقات تا بیست روز و در بعضی حالا
تا شش چیل روز است و سائر اغذیه و شرب و بلا حظه پیریز بعنوان عرق است که بیان
شده دو طریق دوم آنکه تا بیست و یک روز هر روز پنج شغال با یکین و نیم تبریز آب جو شانیده
تا به ثلث که نیم من تبریز باشد رسد صاف نموده نصف را طرف صبح و نصف را طرف شام چمن

جلد اول طریق خوردن چوب چینی بطریق قهوه

۱۱۳۳

طایعه نهم گرم گاهی با نبات و بعضی اوقات بدون نبات میل نمایند و او سطر و زرشب
 آب بیاشامند و قدری نمک نیز داخل غذا میتوانند کرد و از میوه های ترانار و انگور شیرین و از
 ترشها صاحبان مزاج حار صغری و ترشها ملایم مثل آب انار میخوش و شراب آتارین
 و شربت زرشک و صاحبان مزاج سرد آب گامه و عرق نعناع که بقند چاشنی نموده باشند
 میتوانند میل نموده و سایر تدابیر بدستور طریقه اول است پس در طریق اول قدر خوراک
 در بیست و یک روز یکصد و بیست و شش مثقال میشود که هر روز شش مثقال را با کمین و نیم
 تبریز آب بچوشانند که نصف رسد که باز هر مثقالی صد و پنجاه مثقال آب باشد که بقا و پنج
 مثقال آب از آن باقی ماند و در طریق ثانی قدری خوراک صد و پنجاه مثقال میشود که در هر روز
 پنج مثقال را با کمین و نیم تبریز آب بچوشانند تا به ثلث رسد که باز از هر مثقالی صد و هشتاد مثقال
 باید که شصت مثقال از او بماند و نیز قلمی نموده که اعتقاد این فقیر در طریق نوشیدن چوب
 بعنوان قهوه نیز بدستور خوردن عرق ان و قانون کلی ندارد و قدر شربت و مقدار
 خوراک و مدت خوردن و قدر آب و چوشانیدن با آب تنها یا مزوج بمرقبا و یا عرقها تنها و
 ملاحظه پریز و اغذیه و سایر تدابیر آنچه درین باب بیان نموده اند تا می منوط مزاج
 و بنیه و قوت و ضعف و صعبت و سختی مرض و فصل و حال مریض است که غرض اصلی از خوردن
 این دوا آن است زیرا که امرجه ضعیف است که از آنچه ذکر نموده اند نافع و این قدر مضرت
 و امرجه قوی را زیاده بر این مقدار میتوان داد بلکه تاثیرش بیشتر است و اگر مریض نباشد
 و غرض تقویت مزاج باشد پریز بسیار در کار نیست و همچنین سایر مراتب از قدر آنچه بگوید
 باب خالص و یا با عرق و غیر اینها نیز بحسب اعراض و اعراض چنانچه سابقا بیان شد
 مختلف میشود و جمیع این مراتب منوط و مربوط برائی طبیب است و نیز گفته که این فقیر بدستور
 خوردن این دوا را بعنوان قهوه بچند روشن و قاعده که تجربه نموده ایم بیان میکنم
 که عاملان آنرا جناب اقدس الهی مقارن آن شفا کر است نماید بمنه و فضله طریقه اولی
 که در بدان و امرجه متوسطه در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و قوت و ضعف و شل
 و مجرب فقیر است آنست که سه روز هر روز سه مثقال و سه روز هر روز چهار مثقال سه روز

جلد اول طریق خوردن چوب چینی لطریق قهوه

۱۱۳۴

بر روز پنج شنبه شش مثقال و سه روز هر روز شش مثقال میل نمایند که مدت خوردن دوازده روز و قدر
نمای خوراک پنجاه و چهار مثقال باشد و اگر احتیاج بخوردن باقی باشد از شش مثقال تجاوز
نموده سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال سه روز دیگر چهار
مثقال و نیم و سه روز دیگر چهار مثقال بنوشند که مدت خوردن بیست و چهار روز و قدر خوراک
صد و یازده مثقال کرد و اگر باز احتیاج باشد سه روز دیگر هر روز شش مثقال و نیم و سه روز
دیگر هر روز شش مثقال و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز دو مثقال که
مدت خوردن سی و شش روز و قدر خوراک صد و چهل و چهار مثقال شود و طریقه ثانیه
که در ابدان و امرجه قویه مستعمل است نسبت که سه روز هر روز پنج مثقال و سه روز هر روز
شش مثقال و سه روز هر روز هفت مثقال و سه روز هر روز هشت مثقال استعمال نمایند
که در عرض مدت دوازده روز مقدار هشت مثقال تناول شود و اگر احتیاج باقی باشد سه روز
دیگر هر روز هفت مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز هفت مثقال و سه روز دیگر هر روز شش
مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز شش مثقال استعمال شود که مدت خوردن بیست و چهار
یوم و قدر خوراک یکصد و پنجاه و نه مثقال کرد و اگر باز محتاج باشد سه روز دیگر هر روز پنج
مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز چهار مثقال و نیم و سه روز
دیگر هر روز چهار مثقال بنوشند که در عرض سی و شش روز و صد و شانزده مثقال خورد
شود و طریقه ثالثه که در ابدان و امرجه ضعیفه مستعمل است آن است که سه روز هر روز دو
مثقال و سه روز هر روز دو مثقال و نیم و سه روز هر روز سه مثقال و سه روز هر روز سه
و نیم بنوشند که در عرض دوازده روز سی و سه مثقال میرسد و اگر احتیاج باقی ماند و تحصیل
قوتی شده باشد تصرف و زیاده برین مقدار توان کرد که تا دوازده روز دیگر بدین دستور
که سه روز هر روز چهار مثقال و سه روز هر روز چهار مثقال و نیم و سه روز هر روز پنج مثقال
و سه روز هر روز پنج مثقال و نیم که در مدت بیست و چهار روز نفوذ مثقال صرف کرد و هر
گاه تحصیل قوتی نشده باشد و احتیاج باقی باشد بخلاف این عمل نمایند یعنی هر سه روز نیم مثقال
کم نمایند که سه روز اول هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و نیم و سه روز دیگر

جلد اول طریق خوردن چوب چینی بطریق قهوه

۱۱۳۵

هر روز دو مثقال و سه روز دیگر هر روز یک مثقال و نیم که در همان مدت بیست و چهار روز نصبت
مثقال میل شده باشد اما اگر ضعف مزاج و بدن در غایت باشد بهتر آن است که روز اول هر روز
یک مثقال و سه روز دیگر هر روز یک مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و سه روز دیگر هر روز
دو مثقال و نیم تناول نمایند که در عرض مدت دوازده روز بیست و یک مثقال صرف شود و اگر
احتیاج باین و تحصیل قوی نموده باشد دوازده روز دیگر هر سه روز نیم مثقال افزود نمایند
که در عرض بیست و چهار روز نصبت شش مثقال صرف شود و الا سه روز نیم مثقال کم سازند که در عرض بیست و چهار
روز شش مثقال صرف شود و در هر یک از این چند طریق قدر آب و جوشانیدن آن صرف آب عرق با آب
عرق منورج یکستور است که بیان کرده شد همچنین ملاحظه و پیروی غذا در باب و فوق آن سلوک نمایند و دستور قلمی
اند که بنده انتم محمد شمس حلیه محمد الکرسی سید علوی سخاوند محمد شایب قهوه انرا با معجون که از
چوب چینی و عیشه مغربی تالیف کرده و مکرر تجربه نموده نافع یافته مخصوص از برای هر دیکه نصبت
و پنج سال عمر داشت و مدت بیست سال بود که اوجاع مفاسل او را منکس نموده بود و از جمله
مایوسین از باه بود قهوه را با معجون با و خوراندند نهایت منتفع شد و از پاس برآمد نصبت آن
معجون چوب چینی اعلی باوصاف مسطور عیشه مغربی از هر یک چهارده مثقال با دیاخ طالی
سه مثقال چاشنی خطائی و از چینی از هر یک چهار مثقال کاو زبان انیسون بسفایج مستقی با و خوراندند
از هر یک دو مثقال مویز طایفی منقی از حب نزدیک از هر یک پنجاه مثقال یک شب بخوراندند
در پنج من تبریز آب و صبح در یک سکه یا نقره یا مس تازه قلمی نموده کرده سر آنرا بطریق مضاف
پوشانیده و اطراف آنرا پنجمه باشد و کل حکمت محکم نموده مقدار پنج من بهمیه قلم یک در زیر آن
بسوزانند تا اینچه تمام شود پس سرد آورده صافی نموده محصل صفت نبات سفید یا المناصفه
از هر یک یکین تبریز داخل کرده با آتش ملایم بقوام آورز اولی است پس گینه چوب چینی با و خوراندند
مزبور هفت مثقال و از چینی بهمین سه نهیم سفید شش مثقال سورخان وانه میل مصطفی روی
راتیاج از هر یک دو مثقال غبر سهیم غفران از هر یک یک مثقال پوست بلبله کالبی سه
مثقال ورق طلا یک مثقال و نیم بستور چون سازند هر روز صبح دو مثقال و شام دو مثقال
این معجون را با قهوه چوب چینی یا این دستور که بگیند هر روز یک مثقال و نیم چوب چینی با و خوراندند

مزبور در زیره کرده چون نخود و شب در گلاب و عرق بیدمشک از هر یک ده درم بنجسایند و
صبح با نیم من تبریز آب در یک کرده بمقدار نیم من و یک اوقیه تبریز نیمه قلم باریک دو شلخ دوام
در زیر آن بسوزانند تا تمام رسد فرو آورده و دایمی بکشد و سر و گردن را به بخار او بدارند
پس دو مثقال همچون مذکور با نصف آن آب نیم گرم بنوشند در آب بر سر خود بچسبند بخوابند تا عرق
خشک شود نصف دیگر آب بطریقی را آخر روز نیم گرم با شیرینی و یا بی شیرینی هر قسم که خواهند با شش مثقال
دیگر از آن همچون تناول نمایند که بعون الله تعالی تا غایت باید که مقدار نبات که در شیرینی قهوه کرده
میشود زیاده بیش مثقال نباشد و وجه داخل نمودن نبات در آب چوبچینی در صین شرب آن است
که کسر سوخت آن گردد و طبیعت آن میل نماید و کبد نیز زود می آید از جذب نموده با طراف و چوب
و قاصی و اعناق بدن لغز ستد و بسبب رخا و جلا نیکو دارد و معین بر تقطیع و تلطیف و دفع غلظت
کرد و جهت آنکه اکثر طبیعت که مشتاق بشیرینی است و اگر بجزای می همچون مزبور در رنج عقول
با در بنجوبه کل کا و زبان عکاس انبطلم صانع چنانچه مزبور از هر یک یک مثقال لاجور و مغسول
چهار مرتبه مغسول و وارید ناسفته که با از هر یک نیم مثقال کل شقائق نعمان چهار دانگه بپزایند
میگرد و اقوی و النفع بعون الله تعالی چنانچه به تجربه رسیده اما دستور یک حکیم میر محمد مؤمن از
برای شامیدن قهوه چوبچینی آورده این است که جو شامیدن چوبچینی را بکوبی که مذکور
شده و مقدار تا هفت مثقال کافی است و آب آن تا نصف مثقال که نصف رسد و بهینه بکین
و یک چهار یک تبریز آب را به نصف میرساند و شرط بدستور است که مذکور کرد و دیدار بخورن
آب و زعفران بجام و نکردن جماع و امثال آن و درین دستور اصلا ضرری در هیچ مزاج مطلقاً
نیست و قلت مقدار و کثرت آن و کمی و زیادتی آن بحسب هر مزاج و هر علت متفاوت است و کلیه
آن است که باید در ایام شرب آن آب اصلاً نخورد پس اگر آب زیاده منیل شود آب آنرا زیاده
باید کرد و اگر کمتر خواست کنند میره را زیاده بسوزانند تا آب کمتر از نصف بماند و قوتش قوی تر گردد
و اگر مطلب که قوت و کثرت شرب باشد کمتر بچوشانند تا آب بیشتر بماند و قوتش کمتر بر آید و
فائده عظمی است بجهت توفیق امر به اماطریق حکمای مغرب در قهوه چوبچینی بدانکه ایشان اصلاً
پرمیز و ملاحظه را بهر مسطوره را در آن شرط نمیدانند و در حالت صحت مزاج از برای تقویت بدن

جلد اول فصل در بیان استعمال چوب چینی بطریق سفوف

۱۱

و بعضی ساقه ها میزند است که میشتال و نیم چوب چینی سفوف را ریزه کرده با یک مشتال جای
خطائی و از هر یک از دار چینی و بادیان خطائی و قرقفل نیم مشتال کشید در کلاب و عرق مید
مشک از هر یک ده مشتال بخسایند و صبح با یک آب سرد و یک گره سر از پسته توروشانده
با قش ملایم بنیزند تا راج آب بماند صافی نموده بخارند و بعد از آنکه غذا از معده متخلل شده
باشد چند بیال از آن گرم کرده بنوشند و اگر خواهند آنرا با مقدار پنج مشتال نبات سفید شیرین
کرده بنوشند اما دستوریکه بعضی حکامی فرنگ و اطباء میهند جهت مرض آنست که اشتها و
امراض کرده و مثانه و قروح و جروح آلات تناسل خصوص که مرکب باشند مستعمل دارند و میگویند
که چون بیت روز تا چهل یوم بحسب سیاق و سورت بیان نمایند مرض زایل میگردد و صفت آن
چوب چینی اعلی از یک مشتال تا نه مشتال که باز یک مشتال آورند و دار چینی و کباب چینی
و ریوند چینی از هر یک نیم مشتال که بتدریج تا چهار مشتال بیاورند و باز نیم مشتال آورند
بحسب قوت و ضعف مزاج زیاده و کم نمایند و در یک و نیم آثار تا دو آثار آب باغی و های مسک
شب بخسایند و صبح جوشانیده صافی نموده و نصف آنرا وقت صبح و نصف دیگر آنرا روز
بیاورند و این را چهار چوب چینی مینامند **فصل در بیان استعمال چوب چینی**
بطریق سفوف بد آنکه حکیم محمد شمس طهرانی گفته در بعضی از مزاج این دوا را بطریق سفوف
باید استعمال نمود یعنی در مزاجی که بلغم و سودا و کله رطوبت در آن غالب باشد با دویه مناسبه طراکه
و روم در احتیاج نباشد و سده و خوف سده نباشد چه در نبوت کمال حضرت میرساند و اینگونه جمع
گفته اند که سفوف آن در هیچ مزاجی اثری و نفی ندارد کمال تعجب دارد و دلیل ندارد بلکه در اکثر
امریجه رطبه تجربه نموده کمال نفع کرده گاهی به تنهایی و بعضی اوقات با نبات و گاهی نیز با دویه
مناسبه هر مرض و مزاج ترکیب نموده با کلاب یا عرق بید مشک یا عرق کافور بان داده بجایست
میشود بوده از آنجمله مرحوم مبرور میرزا صادق مستوفی الممالک سابق که رطوبت نامی بر مزاج
او غالب و درد که نه قدیمی داشت و اکثر اوقات از نفع و ریجی که در معده او از رطوبات
مستول میدید و در آنرا بود و مگر چوب چینی را بطریق قهوه و عرق خورده و اصلا اشتیاق نیافته بود
فقیر سفوفی بحسب او ترکیب نموده و در عرض پانزده روز بین قافون با دوا که سه روز اول

هر روز سه شقال و سه روز دیگر هر روز سه شقال و نیم و سه روز دیگر هر روز چهار شقال و
 روز دیگر هر روز چهار شقال و نیم و سه روز آخر هر روز پنج شقال بنایت منتفع گردیده اکثر از آن
 مذکوره وی رفع شد و کمال صحت و قوت یافت و شخص دیگر از رفقای سفر که مضطرب و ضعیف معده
 داشت و فرصت خوردن دو انداشت و از بعضی معاجین که همراه بود نفی نیافت قدری از
 چوب چینی که پر خوب نبود تکمیل نموده به تنهایی سفوف ساخته سه روز هر روز یک شقال و
 روز دیگر هر روز یک شقال و نیم و سه روز دیگر هر روز دو شقال و سه روز دیگر هر روز دو شقال
 و نیم و سه روز آخر هر روز سه شقال با کلاب داده از او با کلیه دفع شد با وجود که ملاحظه خوب
 نیز نگردیده بود و همچنین در جمعی دیگر که رتبه بر شده اثر کلی مشاهده نموده اما نوعی که مکرر درین
 رساله بیان شده در غرض مزاج و بنیاد مرض باید داده شود گاهی به تنهایی یا با دویه مناسبه بارده
 مثل صندل و طباشیر اگر با وجود رطوبت حرارتی بر مزاج غالب باشد و با دویه حاره مثل دارچین
 و مصطک و از اینها هرگاه برودت و رطوبت غالب باشد و اگر مزاج و بدن ضعیف باشد
 قدر خوراک چوب چینی در سفوف در چند روز اول زیاده از دو دانگ و نیم شقال نباشد
 و بتدریج اضافه نموده از یک شقال تجاوز نمایند و اگر در حد وسط مایل به اعتدال باشد قدر
 خوراک چوب چینی در اوائل چهار دانگ و بتدریج تا یک شقال و نیم رسانند و اگر مزاج و بنیه قوی
 باشد قدر خوراک چوب چینی سفوف در اوائل یک شقال و بتدریج به دو شقال رسانیده از دو
 شقال تجاوز نمایند و مدت خوردن سفوف دوازده یا پانزده روز است و نیز کمتر از این مدت
 کافی است و اگر بعد از این مدت مذکوره احتیاج باقی باشد بهتر آنست که در هر دستور همان دستور
 که اضافه نموده اند باز کم ساخته تا چند روز دیگر که بمقدار اول یا کمتر از آن برسد میل نمایند
 بپایه داشت اگر چه موافق قیاس بحسب ارض و اغراض این دوا را با دویه مناسبه هر مزاج
 و عرض موافق دستور و قانون ترکیب میتوان نمود و در هر باب نسخه های مختلفه مذکور است
 اما چون با وجود این مراتب تا تجربه باین نحو تراکیب ضم نکرد اعتماد را نشاید بکردار ما به آنچه
 تجربه نموده و اثر نفع بسیاری از آن دیده ایم بقایا بنمائیم به سفوف فیکه بحر جوم میرزا صادق
 مستوفی التماک داده و معزی الیه از آن منتفع گردیده صنعت آن چوب چینی بسویان

اخر است صفوف دیگر که با وجود غلبه رطوبت معده و برودت و لغت طبع و لغت قوت
باشد اما پیش و خون با او نباشد صنعت آن عود قماری خام قاقا که کبار قاقا صغار پوست
اشخ پوست بیرون بسته آمده متقی گل سرخ منزع الاقاع انیسون بوداده زیره گرمانی
بوداده کند از هر یک دو مثقال چوب چینی موصوف بیست مثقال بدستور صفوف سازند
و مقدار چوب چینی درین صفوف در هر یک مثقال نیم مثقال است بقانون مسطور قدر شربت
و مدت خوردن هر یک از اینها قوی و ضعیف و متوسطه تعیین نموده با عرق بارتنگ گلاب
یا مغز و تناول نمایند صفوف دیگر که با وجود غلبه رطوبت بر معده حرارت نیز غالب باشد صنعت
آن چوب چینی ده مثقال صندل سفید طباشیر حب الاس آله متقی شیر خشک بوداده از
هر یک دو مثقال صفوف نموده با عرق بارتنگ بدستور یک تعیین قدر شربت و مدت شده
بآن دستور هر روز تناول نمایند و قدر چوب چینی این صفوف نیز مثل صفوف سابق است
که در هر مثقالی نیم مثقال است و اگر با وجود رطوبت حرارت بسیار نباشد چوب چینی تنها اسفوف
نموده بدستور تناول نمایند اما شهابی چو چینی مسکر و غیر مسکر شراب
چوب چینی مسکر یعنی خمر آن که در جمیع امراض بارده سوداویه بلغمیه نافع است صنعت
آن بکیزند انگور نجش شیرین رسیده و آنرا با پوست و استه افشوده در خم کرده و در سکن
و قن نموده بگذارند تا نجش زده از جوش فرو نشیند پس آنرا صافی نموده ششس من تبریز
آنرا در خمی که قیر زده باشند کرده نیم من چوب چینی بصفت مذکوره رنده نموده
در چهار پنج کیسه گمان کرده مسکریه بار بسته در آن اندازند و بر روی شراب پیاده
ریخته بگذارند تا ششماه پس بکار و از آن موافق قوت و ضعف و توسط قوت مریض و بالعکس
باید از مقدار و پنج مثقال زیاده خورده نشود و ابتدا از نیم مثقال نمایند و هر روز پنج مثقال بآید
کنند تا به مقدار و پنج مثقال برسد پس یا ده از چهل روز این مقدار خورده نشود و توسط بیست
و یک روز است و اقل یا زده روز تا یا نوزده روز و چون خواهند ترک کنند باز هر روز نیم
مثقال کم کنند تا به پنج مثقال برسد و گاهی به سبب حرارت مزاج یا ضعف قلب یا غلبه
سودا و کلاب گل سرخ یا کلاب و در چینی یا عرق بید مشک یا عرق کاوز یا بان یا عرق بید

حاجت مزوج نموده بنوشند و ملاحظه بدستوری است که در چوب چینی بطریق تعریق ذکر
شد شراب چوب چینی مسکر دیگر و قترع الطیای فنک نافع از برای جذام و آفتک و جميع
امراض بارده فرزند سوداوی و بلغمی صنعت آن بگیرند چوب چینی اعلی شش صد مثقال و نیم
گرفته در خم عصیر بن اندازند و سر آنرا تحکم نموده بعد از ششماه مروق نموده در ششماه کار کنند
و باید در یکشنبه آن روز زیاده برنهند و دو مثقال از آن نوشیده فکر و نسخ شراب
مسکر دیگر بگیرند شش صد مثقال چوب چینی اعلی و ریزه ریزه کرده چو دانهای جو و ماش
و در قرابه شراب انگوری که نه من تبریز شراب داشته باشند اندازند و سر آنرا گرفته چهل
روز در آفتاب بگذارند پس مروق نموده بنوشند و باید که زیاده از نهند و مثقال بنوشند
نباید در شب آن روزی و تا چهل روز بنوشند و این اقوی از نسخه اول است شراب چوب چینی
غیر مسکر یعنی شربت آن قلمی فرموده اند که این از اقتراح بنده انعم محمد باشم الخاکی است
علو بخان محمد اللوک است نهایت مقوی بدن است و باه را بنفشاید و سودا را دفع کند و امر
سوداوی را نافع باشد صنعت آن بگیرند چوب چینی اعلی سی مثقال ریزه ریزه کرده شش
در کلاب و عرق بادرنجبویه و عرق بید مشک و عرق گاوزبان از هر یک چهار من تبریز بنهند
و روز دیگر بانه من تبریز آب در دیک تازه قلمی کرده نموده سر آنرا بطبق سفالی بنهند
در آن بنجیره گل زر در حکم نموده مقدار ده من سیمه قلم باریک در زیر آن بسوزانند تا باقی
رسد پس فرو داده صافی نموده مقدار یکصد و بیست مثقال نبات سفید داخل کرده
در قدر ضاعف بقوام آورند و در وقت قوام آوردن صره گدافی که در آن این ادویه باشد
اندازند و لمحجه یک سیر را بالند و چون بقوام آید مالیه فشرده و گزنند و ادویه این است
بهمن سرخ بهمن سفید زنب شقال مصری خولجان ابریشم مقرض قاقه کبابیل بوایعظان
عصیر شمشک خالص از هر یک یک درم و چون بقوام آید سرد کرده در ظرف چینی کرده هر روز
ده مثقال آنرا با عرق چوب چینی به نسخ ذیل بنوشند شراب چوب چینی غیر مسکر با عشبه
اقوی از نسخه قبل صنعت آن چوب چینی اعلی ورق کرده یا ریزه کرده شصت درم شمشیر
پانزده درم گل گاوزبان بسفایح مستقی بادرنجبویه و در چینی ابریشم خام از هر یک ده درم و نیم

منقح گیرطل و نیم مجموع را در شش من آب باران و عرق کاه زبان و کلاب و بید مشک و عرق سبزه
از هر یک بقدر ضرورت یک شبانه روز بخیسانند پس ستود طبع چوب چینی در یک نقره یا سنگی یا سمر
تازه قلعی کرده بسازند و بشیر و شمشیر استی نمایند که بخار آن مطلقا بیرون نرود و با شش
ملازم طبع نمایند پس سرد آورده بگذارند تا سرد شود و چون سرد گردد سر نیز باز نموده خوب
مالیده بپالایند و با یک من نبات سفید و یکرطل و نیم عسل مصفی تازه خالص با شش ملازم بپوشانند
و کف آنرا گرفته صافی نمایند پس شش ملازم بقوام آورند و درین هنگام این ادویه را کویده در
صره نازکی ملازم بسته در وقت قوام در آن اندازند و لجه لجه از پشت کفچه ببالند تا قوت آن خوب
برآید و بعد از قوام آمدن صره را رافشده دور نمایند پس مصطکی کثقال عنبر شمشیر
خالص از هر یک نیم مثقال زعفران با کلاب سوده و دو دم و ورق طلا نیم درم و ورق نقره یک درم
سرد و راحل کرده اضافه نموده نیکو خلط نمایند و در ظرف چینی گاهدارند ششتری از یک مثقال تا
دو مثقال صبر و شام تناول نمایند و از عقب آن مطبوخ چوب چینی یا عرق آن یا یکی از عرقهای مناسبه
دیگر بنوشند و ادویه این است بهمین سرخ نمین سفید شقایق بوزیان تخم بلبلون قرص خونیجان
وانه میل بواقا قله کبار ریونید چینی انیسون تخم کرکس پوست هلیله کالبی سنابلکی اسطوخودوس
از هر یک پنج درم فلفل و ار فلفل از هر یک سه درم زعفران دو درم و اگر از برای امراض سودا
افتیمون در پارسه بسته در آخر در جوشش اندازند و جولا جود و جوار منی مغسول و برای تقویت
قلب سروارید ناسفته یک مثقال یا قوت ربانی یا قوت زرد عقیق یا نی زمره اعلی لعل بخشانی
از هر یک نیم درم یا بقدری ضرورت بفرمایند نیکو است و اگر منظور تقویه و لغت طبع و تقویت کبد
و تنقیه مجاری بول باشد در ثلث یا ربع این شربت اسطوخودوس سنابلکی پوست هلیله کالبی از
هر یک چهار مثقال یک شبانه روز در آب خیسانیده پس با شش ملازم جوشش کمی داده قدری
مالیده صاف نموده با آن قدر شربت باز با شش ملازم بقوام آورند و در آخر سه مثقال ریونید
چینی و یک مثقال فلفل سفید نیم کوفته نیمه منزع نموده در ظرف چینی گاهدارند و عند الحاجة
ششتری از دو مثقال تلخ شقال میل نمایند و سه دست بلایمت و آسانی اجابت میفرماید
بی کلفت و مشقت و در بصورت احجار داخل نمایند و اگر حرارت بر مزاج غالب شد بعضی از ادویه

حاره را مثل قرض و انیسون و تخم کرفس و تخم لبلب و دار فلفل و امثال اینها مقدار وزن آنرا
کم سازند یا بالکل حذف نمایند و اما عرقهای چوب چینی و طریقه آشامیدن آنها
پس بدانکه پیوسته در آشامیدن عرق چوب چینی از همه اقسام این دو اکثر است و در بعضی امراض
که ماده آن بسیار نباشد و بعد از تنقیه قدری قلیا ماده مانده باشد بقیه ماده را از بدن دفع میکند
و به تحلیل میبرد و تا حدین را قوت میدهد و تقویت بدن و قوتها میدهد و در بعضی مزاجها کمال اثر
دارد و بادویه مناسبه سودا را از التوحش و سوداویت بنماید و ترقیق و تلطیف خون میکند و در ام
راضی و نورانی میسازد و بادویه بامیه تقویت باه میکند و منفعت تمامی دارد و بالجلد تحسین
و اعراض و اغراض مختلف است بحسب هر مرضی و مرضی بادویه مناسبه با آب تنه یا
با یکی از عرقها و یا مزوج از آب و عرق باید کشید و بقدر مزاج و بنیه و قوت مقدار چهار یا پنج
فنجان که در فنجانی یا نروده شقال باشد یا کمتر یا بیشتر در خلای معده یا بعد از آن طعام یا سر
دو وقت بدون شیرینی یا با شیرینی بنوشند و تسکین بسیاری از عرق چوب چینی بنظر رسیده
لکن بسبب آنکه اعتماد بآنها بود گفتا نمود عرق چوب چینی که مقوی بدن و قوت باضمه و حرارت
غریزیست و قوت باه می افزاید و در امراض که بسیار حار نباشند نافع است صفت آن چوب
سویان کرده یا برنده نجاری یا یک نموده نیم من تبریز دار چینی لیکن تبریز بدستور معمول
باب بطریق کلاب عرق کشند و در امراض حاره قدر چوب چینی و در چینی را مساوی یا دار چینی
را کمتر از چوب چینی کنند و اگر مزاج بار داشته در خلای معده و اگر مزاج بار داشته بعد از آن غذا را
و در فنجان و نیم بنوشند و بعضی اوقات شیرین نموده بنوشند عرق چوب چینی دیگر که در امراض
سوداویه و خفقان و ضعف قلب بعد از تنقیه نهایت نافع است و مقوی عضلات و ریه و معده و جوار
غریزیست و تلطیف و ترقیق خون میکند و مقوی قوت باضمه است و در بعضی امراض تقویت
تمامی قوتها و قوت باه میکند و حرارت آن از عرق اول کمتر است صفت آن چوب چینی اعلی
یکصد شقال گل کاو زبان ده شقال کاو زبان دار چینی صندل سفید کلاب سوده باد و چوب
از هر یک بیست شقال بهمین سرخ بهمین سفید سبل الطیب از هر یک پنج شقال در عرق کشند
و عرق کاو زبان و آب و دو شنباز و زخیانیده بدستور عرق بگیرند و عرقها باید که در وقت مقدار

آب باشد و بدستور هر روز صبح و پنجشنبه و در فغان کبابی شیرین و بعضی اوقات بدو شیرین
 بنوشند عرق چوب چینی دیگر که مقوی اعضای ریشیه شریقه و حرارت غریزه و قوت باطنه
 است و قوت باه را می افزاید صنعت آن چوب چینی یکصد پنجاه مثقال گل گاوزبان صندل سفید از هر
 یک پنجاه مثقال دارچینی سه مثقال بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک پانزده مثقال پوست
 زرد آتش صندل سرخ از هر یک بیست مثقال عود قماری سنبل الطیب از هر یک ده مثقال
 ریحان تازه دسته سیب شیرین از پوست و دانه پاک کرده یکم شش به شیرین از پوست
 و دانه پاک کرده یکم شش بهمن شهاب و مثقال چوب چینی صندلین عود هندسی رسو مان کرده باقی
 اجزا نیم کوفته و ششبار روز عرق بید مشک و آب و گلاب که گلاب سدرس عرق بید مشک
 آب باشد خیسانیده در دیک کرده عنبر را نیم کوفته در پارچه نازکی کرده بدان نیم بندند و در
 کشند که چون الله تعالی نافع است عرق چوب چینی دیگر که منافش بعرق قبل از بیک است
 و لکن از آن کمتر است و در تقویت باه اثر عظیم دارد صنعت آن چوب چینی اعلی صد مثقال
 گل گاوزبان گاوزبان بادرنجبویه صندل سفید کبوده از هر یک پنجاه مثقال گل سرخ صندل
 سرخ پوست زرد آتش مثقال مصری از هر یک بیست مثقال دارچینی سنبل الطیب از هر یک
 سی مثقال سعد کونی سورنجان مصری ساوج هندی خضیه الثعلب هر سه خولجان عود قماری
 از هر یک ده مثقال بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک بیست و پنج مثقال ریحان تازه نفع
 تازه از هر یک دسته گل سرخ تازه نه صد مثقال سوزن طلایی با دانه کوفته بقصد مثقال
 عنبر شهاب مثقال چوب چینی صندلین و عود را بدستور اول رنده کرده باقی اجزا نیم کوفته
 و ششبار روز عرق بید مشک و عرق گاوزبان و آب خالص بهمان عنوان خیسانیده
 در روز آخر مویز را اضافه نموده در دیک کرده عنبر را در پارچه کتان بسته بدان نیم بسته
 عرق کشند و بدستور در دو طرف روز یا بعد از آن غذا و فغان یا کمتر یا بیشتر یا
 شیر گاو یا شیرینی یا غیر شیرینی بنوشند و باید که شیرینی آن مقدار پنج مثقال باشد عرق
 چوب چینی دیگر که در منافع مثل و نشخ و قبل از آنها اندک کمتر است صنعت آن چوب چینی
 چهل مثقال سورنجان مصری یک مثقال دارچینی برنجاسف انیسون از هر یک هفت مثقال

باد رنجویه گاوزبان در رنج عقربی دانه چهل قرنفل سنبل الطیب بیل عطران لسانه بخی خصیه اب
 بهمن سرخ بهمن سفید کباب چینی زرباد خولجان جوز بو اذخر کلی نان خواه پوست بچ کرکس کرکس
 عود هندی قنفل سیاه قنفل سفید و ترکی سید کوشه عجمی گل سرخ از هر یک دو مثقال گل بابونه
 زیره کرمانی صغیر فارسی حاشا از هر یک ده مثقال از زبانه چهار مثقال تخم کرکس پنج مثقال صغیر
 و گلاب یک شبنم روز خیسانده روز دیگر در دیکتانه قلعی کرده نموده عطر از ریزه کرده در باغچه
 کتان بستر بر سر نیچ بندند و بدستور مقرر عرق کنند بعد از آنکه یکس تیر زینات سفید داخل کرده
 باشند و فحان صبح و دو فحان شام بوشند عرق چوب چینی تفاحی در فصریح و تقویت
 قلب بظهورت صنعت آن سبب شیرین صغیر سیده پاک کرده یا زده من تیر زینات
 صندل سفید سوده از هر یک یکم دار چینی نیم من دانه سیل بواکیده مثقال قرنفل سه مثقال چوب
 کیمیا رکن مثقال مصر یکصد مثقال لسانه جوز بو از هر یک یک چهار یکم تیر زینات جد و از خطای پنج
 مثقال زرباد مصطلک از هر یک بیت و پنج مثقال سورخان خولجان از هر یک سه و پنج مثقال
 مشک تبتی دو مثقال پنج تفاح پنج مثقال عطران چهل مثقال در رنج عقربی عود هندی از هر یک
 بیت مثقال عطر شهباب مثقال باد رنجویه گل گاوزبان از هر یک یک چهار مثقال گلاب
 بیت مینا عرق بید مشک بیت مینا اجزاء در گلاب و عرق بید مشک سه شبنم و زینات
 سواهی عود و مشک و زعفران و سبب و سجد و مصطلک پس همه را یکجا کرده عرق کنند عرق
 چوب چینی بکشد تبتی باضم طعام و مفرح قلب منشا و محسن لون و بهیست و غوطه نام آورد
 و قوت بسیار بخند صنعت آن چوب چینی اعلی غرق دو صد مثقال بدمشه بخاری چون بخور
 ریزه کرده گل سرخ دار چینی خصیه العلب مصری مثقال قرنفل جوز بو ابابره شیم مقرر
 تخم کرکس از هر یک ده مثقال گل گاوزبان دوازده مثقال عطران صندل سفید سوده عود
 هندی سوده عاقر قره حاج پنج تفاح پنج شیدایی شتر اعرالی لسانه صغیر پنج بنفشه سنبل
 آشته زرباد بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک پنج مثقال مصطلک رومی و مثقال جد و از خطای
 میوه یا لیس از هر یک سه مثقال مشک تبتی نیم مثقال عطر شهباب مثقال ادویه یا انجیر و قنفل
 نیم کوفته مجموع را در روز در آب خیسانند و بدستور مقرر عرق کنند و عطر از ریزه کرده در باغچه

ریزه ریزه نموده بکندارند و هر روز دو فنجان که هر فنجانی با نوره متقال باشد صبح بنوشند
 و بدستور دو فنجان شام عرق چوبچینی تالیف قدوه اعلیامیرزا محمد حکیم صنعت آن چوبچینی اعلی
 بیست متقال سورنجان مصری دانه سیل بواقر نقل زیره کرمانی زنجبیل بسیار خضیه الثعلب صغیر
 صغیر فارسی بهمن سفید بهمن سرخ انیسون زرنبا و پنج کرفس ناسخو اه کندر کرد و یا تخم کرفس
 اذخر یکی از هر یک ده متقال و از چینی یک چهارم یک تریز سنبل الطیب مصطلک رومی نبات سفید از
 هر یک یک اوقیه تریز و زرنبا و دیگر وزن مصطلک سه متقال است و نیم من تریز را زیاده داخل دارد
 و در دو من گلاب و یک من قبادیان یک شبانه روز بچسباند بعد از آن با سه من آب عرق کنند
 صبح دو فنجان شام دو فنجان بنوشند عرق چوبچینی دیگر صنعت آن چوبچینی اعلی چهل متقال
 گل بابونه ده متقال و از چینی برنجاسف انیسون از هر یک هفت متقال سورنجان مصری یک متقال
 بادرنجبویه گاوزبان در و نیم عقری دانه سیل قرفل سنبل الطیب زنجبیل زعفران بسیار خضیه الثعلب
 بهمن سرخ بهمن سفید زرنبا و کباب چینی خولجان جوز بواقر نقل زیره کرمانی زنجبیل ناسخو اه کندر کرد و یا تخم
 عود هندی قلفل سفید قلفل سیاه سعد کوفی گل سرخ از هر یک دو متقال زیره کرمانی حاشا از
 هر یک ده متقال را زیاده چهار متقال تخم کرفس پنج متقال مجموع را در گلاب یکشنبه روز بچسباند
 پس در یک نازده قاعی نموده غنبر اشهب در گلاب بسته یک متقال نبات سفید نیم من در آن داخل
 نموده بطریق مقرر عرق کنند عرق چوبچینی دیگر صنعت آن چوبچینی اعلی و از چینی قرفل
 سادج هندی زعفران عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه آب جز را از هر یک پنجاه متقال سنبل
 الطیب بهمن سرخ بهمن سفید نبات سفید از هر یک چهل متقال آشنه جوز بواقر نقل مصری با سه
 از هر یک بیست متقال روج ترکی ده متقال آب به شیرین آب سیب شیرین از هر یک یک متقال
 گلاب چهار صد متقال عرق بید مشک هشت صد متقال غنبر اشهب ده متقال مشک یک متقال
 متقال بدستور مقرر عرق کنند عرق چوبچینی دیگر صنعت آن چوبچینی اعلی ده متقال
 سورنجان مصری دانه سیل قرفل زیره کرمانی زنجبیل بسیار خضیه الثعلب صغیر بهمن سفید بهمن سرخ
 انیسون زرنبا و پنج کرفس ناسخو اه کندر کرد و یا تخم کرفس اذخر یکی از هر یک پنج متقال و از چینی
 یک اوقیه سنبل الطیب دو متقال و نیم مصطلک یک متقال و نیم را زیاده یک چهارم یک نبات سفید نیم

اوقیه در یکین نبات و نیم من عرق رازیانه خیسانیده بعد از آن با یکیم و نیم آب عرق کشند و در سپر
 آن نیم من گلاب یک چهاریک عرق بادیان و سه چهاریک آب داخل کرده عرق پس آب بگیرند
 عرق چوب چینی با لحوم که مسمی با الیهم جو بکنی است نافع از برای نقصان باه و ضعف بدن و قوتها
 و تقویت معده صفت آن چوب چینی اعلی مقدار و کشش قوتش در چینی قاطع کبار و جوز بوا بسیار و دیان
 فارس بادیان خطای گل سرخ بهمن سفید شمشیر صندل سرخ صندل سفید مصطکی رومی و غیره
 کباب چینی است بهمن سرخ زرباد سیاه قرمچشک شقاقل عود وندی تخم بلبلون از هر یک ده
 مثقال بوزیدان عنبر اشب از هر یک پنج مثقال مشک خالص و مثقال گوشت بره گوشت مرغ
 و بره گوشت کبوتر تازه به پرواز آمده همه را از استخوان و چربی جدا کرده از هر یک یکین تریز کجشک
 زنجیره قطعه عرق بادیان عرق باد رنجبویه عرق بید مشک گلاب عرق کاذبان عرق بهار نارنج
 از هر یک دو من آب بقدر کفایت شکر نیم من ادویه را در عرق با و آب کشیب بخیسانند و مشک و عنبر
 و مصطکی و زعفران را در بار چو کتانی بسته در جاییکه عرق میجکد بگذارند و بدستور عرق کشند
 چون عرق کشیده شود سرد کرده در شیشه بکنند و در جای سرد بگذارند و هر روز سه بار به تری
 خوری از آن بیاشناسند و در شیشه دیگر چینی آورده که اول مرتبه لحوم را در عرقها عرق کشند
 ادویه را در آن عرق خیسانیده مرتبه ثانی عرق کشند و درین مرتبه مشک عنبر بر دیان و زنجیره
 بنهند یا در جاییکه عرق در آن میجکد بگذارند بد آنکه چون این عرقها به سبب شیرینی خصوص درگاه
 مدتی بماند خالی از سگری بستند و ششبار باک اندیش اگر شیرینی داخل نکند بهتر است عرق
 چهار چینی از اطباء هند و فرنگ جهت التیام و قروح جنبه و استسقا و امراض که ده و شان
 و قروح و جروح آلات تناسل خصوص که مزمن باشد چون بیست روز تا چهل روز به احتیاج است
 مقرر و شش اطباء بیاشناسند نفع عظیم بخشد صفت آن چوب چینی اعلی چهل مثقال و چینی کباب چینی
 ریونید چینی از هر یک بیست مثقال سر چهار را جو کوب نموده در عرق کاذبان و باد رنجبویه و
 شاتره و بسفایج رخا خشک و از هر یکی از هر یک نیم پا و آثار یک ششبار و زنجیره اندیش از
 همین عرقها از هر یک یک آثار بر آن ریخته بدستور متعارف بقرع و انبوق عرق کشند که آثار
 بر آید و از نیم پا و که بیست و چهار مثقال صیرف میشود شروع نمایند که صبح و شام نیم گرم بیاشناسند

و روزی ده مثقال بغیر ایند تا بپست و یک لیم و همین دستور کم نمایند اگر منظور حمل لیم باشد و اگر
 بپست لیم تازه روز بغیر ایند و ده روز بجا نهد و اگر سی لیم تا پانزده لیم بغیر ایند و شش مثقال نقصان
 نمایند و چون عرق نزدیک با تمام رسد از سر نو بکشند و درین اشامید الالبیات و محمولات
 و نمک و غیره بدستور مذکور بچناب نمایند و اگر برای استسقا و سوا القهیه شکامی و باد آورد و فحاح
 از خرونج کاسه و پنج کرفس دراز یانه و کبر و نستین بغیر ایند از هر یک بوزن لائق و همچنین از
 برای سهولت او و به مناسبه مختصه بان و از برای التک و قروح و جروح و خراج و صفا صفر اس نیم وزن
 چوبچینی و فیمین ربع آن اولی است و اگر در امراض مزمنه و صعبه قدری چوبچینی و کیا کو که چوبچینی
 سه ربع و کیا کو یک ربع باشد و بیان کیا کو در خاتمه اشاء الله تعالی خواهد آمد در آب خیسایند
 بطرز نقوع بجای آب نیم گرم یا سرد بپاشند که آب خالص نه نوشته شده شود بهتر است بدین قسم
 که پنج لیم هر روز سه مثقال و پنج لیم دیگر هر روز پنج مثقال و پنج لیم دیگر هر روز هفت مثقال و
 پنج لیم دیگر هر روز نه مثقال باز پنج پنج لیم که نمایند بدستور مذکور و نیز اگر در عرق مرتبه دوم
 برای اجرای چهار چینی قدری بغیر ایند تا بپست لیم و باز بجا نهد مثلا بر چوبچینی شش مثقال و سه
 چینی دیگر سه مثقال بهتر است **فصل در بیان دستور استعمال این دو بطریق**
معجون مضره بدانکه بعضی از معاجین چوبچینی در اوجاع مفاصل بلغمیه و باد نامی التک
 و امراضیکه بعد از التک عارض شده باشد چون آن معاجین را بعد از تنقیه استعمال نمایند نافع
 و بعضی دیگر در سایر امراض بلغمیه از درد کمر و ضعف معده و باه مفید است و بعضی را منافع دیگر است
 که به تفصیل در منافع معاجین بیان نمایند **معجون چوبچینی** که در اوجاع مفاصل سرد و در و با
 و امراضیکه بعد از التک حادث شده باشد به نهایت نافع است اما چون مسهل است ملاحظه از زمان
 و غذای غلیظه لازم است و اگر در ایام خوردن این معجون تمهید شور یا با بخود آب تناول نمایند بهتر است
 صنعت آن چوبچینی اعلی بپست مثقال سورخاں مصری زعفران مصطلک رومی و اچینی از هر یک
 سه مثقال صغیر فارسی که آنرا اوشن نامند یا سی زهره بوزن دین پوست سیخ کبر شیطرج بنده سی یانه
 فلفل سیاه قرقر فلفل گل سرخ قاقله کبار از هر یک دو مثقال پوست بلبله زرد و تر بد سفید بد بزر هر
 یک هفت مثقال نمک هندی نیمه بیان از هر یک یک مثقال کوفته بخره وزن نموده بروغن بادام شیرین

و ده مثقال چرب نموده با یکصد و شصت مثقال عسل سفید خوشبو کف گرفته بقوام آورده همچون
سازند قدر شربت در امرجه قوی به مثقال و بتدریج تا چهار پنج مثقال میتوانند خورد و در این
ضعیفه یک مثقال و بتدریج تا دو مثقال و در امرجه معتدله دو مثقال تا چهار مثقال اگر بعد از شربت
روز قدر خوراک روز اول را مضاعف سازند که مواد بیشتر دفع شود نافع تر خواهد بود اما
در این روز غذا باید بخود آب باشند یا گوشت جوان مرغ و بیل و ارچینی معجون چوب چینی
و دیگر که از مختصرات حکیم میر عابدین محمود حسینی شیرازی است و در مزاج غیر حار تقویت قوی
میکند و خش حرارت غریزی است و به نهایت مقوی باه است و در اعضا و رطوبت و ضعف
معهده نافع است و پیریز بسیاری ندارد و صفت آن چوب چینی علی سی مثقال جد و اخطائی محرب
خولجان زرنبا و سانج هندی در و پنج عقری زنجبیل ماقوق حاشک خالص صافی از هر یک دو
مثقال همین سرخ بهمین سفید تودری سفید تخم ترب و ارچینی مصطکی قرنفل و اندیمیل جوز بوالسبا
عود قاری خصیة الثعلب مصری زعفران از هر یک سه مثقال مغز بادام شیرین مقشر متغیر تخم
خربزه مغز فندق لسان العصا فیر از هر یک شش مثقال مغز سیب مغز نارنج مقشر از هر یک
ده مثقال کوفته نیمه بستور معجون نمایند مقدار شربت در امرجه متوسطه و دو مثقال است و در امرجه قوی
و در امرجه ضعیفه یک مثقال معجون چوب چینی که در اکثر امراض و امرجه بارده و اوجاع و درد
اعضا خصوص که بسبب آتشک باشد نافع است صفت آن چوب چینی باوصاف مذکوره سی
مثقال قرنفل جوز بوالسبا گل سرخ زعفران خولجان زرنبا و سعد کوفی از هر یک سه مثقال
ارچینی قاقله غافل سیاه سنابلی مصطکی رومی سورنجان بوزیدان لسان العصا فیر از هر یک
پنج مثقال زنجبیل و ارغفل ماقوق حاد و اخطائی از هر یک دو مثقال کوفته نیمه بعسل مصفیه
وزن ادویه معجون سازند قدر خوراک این معجون مثل معجون سابق است اما ملاحظه و پیریز
این کمتر است معجون چوب چینی دیگر که در فوائد و منافع قریب است معجون سابق صفت آن
چوب چینی سی مثقال و ارچینی و ارغفل مصطکی زرنبا از هر یک سه مثقال سنابلی صمغ عربی مغز
بادام شیرین مقشر از هر یک چهار مثقال تخم کرفس عفران سورنجان قرنفل از هر یک ده مثقال
زنجبیل یک مثقال عسل سه وزن ادویه بستور معجون سازند شربت در امرجه قوی چهار مثقال

تا شش مثقال و در انفرج ضعیف و مثقال تا سه مثقال و در انفرج متوسطه سه مثقال تا پنج مثقال
 است و اگر در ایام خوردن این معجون و سایر معاجین چوب چینی مسهل از تک تقلیل نمایند
 بهتر است همچنین از نباتات و محوضات و بقول و جماع و هوای بسیار سرد و رطوبت و میوی
 بسیار رطب معجون چوب چینی دیگر از خضریات حکیم عباد الدین محمود حسینی شیرازی
 و معمول و معمول میرزا محمد حسین چون درین معجون قریب شش یک اجزاء ورق الخیال بود
 بهترین بود که آنرا ذکر کنند اما چون مسهل بسیار می در میان فواید این معجون نموده بود
 خصوص در تقویت باه و سایر قوتها بیان نماید صنعت آن چوب چینی پنجاه مثقال مروری
 تا سفته ضلایه کرده شش مثقال سفید زعفران مشک بتی غیر شهابیه شتر انوایی صندل سرخ
 و اچینی قرنفل زنجبیل بوزیدان سورنجان کبابه چینی قسط شیرین سعد کوفی از هر یک دو مثقال
 ریوند چینی سبیل الطیب دانه بیل مصطک رومی اقمیقون رومی عود قاری اسارون شامو
 کل مخموم صندل سفید ماهی رو بیان سکه صیداد و روخ عقرلی زرد باد تخم کمر ز تخم شلغم تخم ترب
 تخم یونجه بهمن سرخ بهمن سفید حبک میرا تو در می زرد تو در می گلگون از هر یک سه مثقال
 آله کشیر پوره جوز بوا بسیار شش مثقال مصری کل کا و زبان بادرنجبویه کل سرخ شنه تخم
 ششخاش مغز تخم خربزه مغز تخم خیار تخم کاسه تخم خرفه تخم شتر گردگان مقشر مغز فند
 مغز حلزونه از هر یک ده مثقال خصیه الثعلب پنج مثقال ورق الخیال چهل مثقال آب شیرین
 آب انار شیرین کلاب از هر یک صد مثقال قند سفید عسل سفید خوشبو مصفی بالمناصفه بزمین
 و یک چهار یک تبریز بطریق معمول معجون سازند و در خوراک این معجون سبب ضعف
 و قوت مزاج از دو مثقال تا چهار مثقال است معجون چوب چینی مخترع و مجرب
 حکیم یاشم طهرانی تافع از برای اوجاع مفاصل و در واد و تقویت قوت باه و سایر قوی و نباتات
 تافع است و مبرودین را کمال انتفاع دید صنعت آن دار چینی سورنجان شقال مصری خصیه الثعلب
 مصری لسان العصار عود قاری مصطک زعفران از هر یک سه مثقال دانه بیل قاقله کبار
 قرنفل خولنجان بوزیدان زنجبیل زرد باد اسارون شامی سبیل الطیب سا فرج بندی و افلفل
 کبابه چینی مشک بتی غیر شهابیه جد و اخطائی از هر یک دو مثقال مغز حب السمنه مغز حب القلقل

مقر الجک مغز حبه الخضر از هر یک پنج مثقال مغز چلو زده ناریل مقشر از هر یک ده مثقال چوبچینی
اعلی بکار در ترشیده یکصد و پنجاه مثقال یکشب در آب خیسانیده روز دیگر با چهار سن شاه
آب در دیک بزرگ کرده سرش را محکم ساخته بتدریج با کش ملاطمت بچشانند تا ربع که کین شاه
باشد بماند صافی نموده با عسل سفید خوشبو محض یکصد و پنجاه مثقال ترکیبین نشا پوری اعلی
که از خار و خاشاک پاک کرده باشد یکصد و پنجاه مثقال بقوام آورده پس هر یک از اجزای
خشک را سوای مشک و عنبر و زعفران و مغز با جدا جدا کوفته بخیته و وزن نموده داخل در
و مغز نار نیز جدا جدا خوب نرم بسانند پس عنبر استهپ در عسل بقوام آورده حل کرده پس عطر
کوفته و بخیته و با گلاب حل کرده داخل نمایند بعد از آن مغز نار داخل نمایند و در آخر سایر اجزای
و بعد از تمامی مشک را با قدری نبات ساینده اضافه نموده خوب بر هم زنند تا تمامی با یکدیگر
مخلوط و منروج شوند پس در مرتبان چینی کرده اما باید که مرتبان پر نباشد و جای نفس کشیدن
معجون بماند و مقدار شربت این معجون مثل مقدار شربت معجون چوب چینی حکیم عماد الدین
محمود است و باید دانست که در هر یک از معاصیل و حلوا و حریره هر گاه مقدار چوب چینی را سه
مثل یا دو مثل آنچیز گفته اند نموده و بدستور مذکور جوشتانیده تا ربع بماند با عسل و شیر و معجون
و حلوا و حریره بقوام آورند بهتر و انفع است معجون چوبچینی تالیف حکیم علی کیلانی منقول
از رساله بسط مغزی الیه گفته که این معجون از تالیف ماست و به نهایت نافع است ضعف تو
و کسل را و زک خساره را نیکو گرداند و بایه یقزاید صفت آن چوب چینی اعلی است مثقال
زعفران دو مثقال عود قاری خام مصطکی از هر یک ده مثقال دارچینی سنبل الطیب پنج
سازج هندی شنه و فلفل و ج ترکی قاقه فلفل سیاه و فلفل بوزیدان چند بید شتر
هندی زنجبیل سفید ورق گل سرخ زیره کرمانی جوز بوا انیسون خولجان بهمین سرخ بهمین
سفید از هر یک سه مثقال مشک بتنی یک مثقال قند سفید بوزن مجموع ادویه عسل سفید خوشبو
مصطفی دو وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربت از یک مثقال تاد و مثقال
معجون چوب چینی منقول از معجزات حکیم احمد موسوی از خط مغزی الیه معوی معده قلب
و دماغ و کبد و کرده و مثانه و اعضای تناسل تمام بدن است و مجرب است صفت آن چوب چینی

منح مجنون چوبچینی

اعلیٰ نجابه شقال مروارید ناسفته صلایه کرده شط مغسول مصطلک عود قاری خام مایه شکر ابله غریز
 مشک بتی عنبر شهب دارچینی قلقل سیاه قرقل سنجیل سفید زربا و از هر یک دو مثقال روغن بنفشه
 اقیقین قرطی وانه پیل بوا سکه صید اسنبل الطیب باهی رو بیان و روغن عرقی تخم کنه تخم شلغم
 تخم ترب تخم اسپست بهمن سرخ بهمن سفید جک مر با از هر یک سه مثقال آب ریشم مقرر چها
 مثقال خصیه القلوب مصری پنج مثقال جوز بوا الباسه باغی از هر یک ده مثقال شقال مصری
 شش مثقال عسل سفید خوشبو صنفی و قند سفید ساوی از هر دوسه وزن او و به دستور
 مقرر مجنون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال مجنون چوب چینی دیگر استرخی عصاره
 و اوجاع مفاصل را نافع بود و بدن را قوت و به صنعت ان چوب چینی اعلیٰ چهار مثقال شغال
 مصطلک دارچینی قلقل سفید مرکب اقیقین قرطی شوشن راز یا نه تخم اسپست سنجیل تخم کرفس
 پوست بلبله کابلی از هر یک پنج مثقال قلقل سیاه چهار مثقال مقل ازرق خولجان شطرح
 بندی سنبله کرب سفید سافندی از هر یک سه مثقال سورنجان مصری مغربا و ام شیرین
 مقل از هر یک شش سنبل چهار مثقال موز طالیفی منقی بهفت مثقال نبات سفید نجابه مثقال
 عسل مصنفه وزن او و به دستور مقرر مجنون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال
 مجنون چوبچینی میفرمایند که از اقترار بنده درگاه محمد ششم مخاطب بکام محمد الملوک
 سید علو سیخان است مفاصل مزمن و باد آتشک را مجرب و مفید است صنعت ان پوست
 بلبله کابلی سیاه بلبله آمله منقی اسطوخودس بهمن سرخ بهمن سفید زربا و با ورنجویه از هر
 یک یک مثقال و چهار دانگ اقیقین قرطی بسفاینج بتی از هر یک سه مثقال لا جورد
 مغسول یک مثقال و روغن عرقی شقال مصری خصیه القلوب مصری سورنجان مصری
 بوزیدان از هر یک یک مثقال و یک دانگ دارچینی گل سرخ گل کا و زبان از هر یک چهار
 دانگ چوبچینی اعلیٰ بیست و بهفت مثقال عسل مصنفی یکصد و شصت مثقال ادویه رگوفته
 بنجته بعسل سفید خوشبو صنفی سرشته و تابست و یکروز هر روز پنج مثقال تناول نمایند
 و از عرق ان یک مثقال چوب چینی را بگللاب و عرق بید مشک عرق کا و زبان و عرق بادریخته
 از هر یک ببت مثقال بچوشانند تا به نصف رسد صاف نموده نبات سفید پنج مثقال داخل

کرده بنوشند و تا پهل روز از ماست و بنیر و ترش‌ها و سبزیها و حرکات عذیفه بدنی و نفسانی
 و جماع و از خوردن نمک اجتناب از لوازم است معجون چوبچینی تالیف حکیم عابد الدین
 کاشغری صنعت آن چوبچینی سی‌مقال و ارجینی یکمقال جویند با سبزه کبابه چینی ریخته
 صحنه سناکی کندر مصطکی از هر یک سه مقال زعفران یکمقال عسل سه وزن مجموع دویست
 میچون سازند شربت صبح و شام دود و مقال با یک پیاله قهوه چوبچینی معجون چوبچینی
 دیگر که دافع جمیع امراض است و بدن را فریب بدهد و صحت افزاید و سرد را و رطوبت آن
 چوبچینی سه سیر بزرگ و ام شیرین مقشر و ارفل و از یانه قرفل تخم کرفس مصطکی سناکی
 از هر یک نیم سیر عسل مصفای وزن مجموع ادویه ادویه را کوفته بخیته با عسل معجون سازند
 و هر صبح سه مقال از او شام سه مقال بخورند تا بامیت و یکروز و اگر زیاده از بامیت
 و یکروز بخورند فائده بیشتر و بدو غذای نمک باشد و از سفیدی و ترش‌ها پیریز نمایند
 و تا سه ماه از جماع اجتناب کنند که فائده تمام می‌بخشد و صاحب این نسخه قلمی نموده که شصت
 مقال یک سیر است و در کتاب دیگر شصت مقالی بنظر نرسیده معجون چوبچینی
 دیگر دافع جمیع امراض است و بدن را فریب بدهد و صحت افزاید و سرد را و رطوبت آن چوبچینی
 که پوست بالایی آنرا تراشیده باشند یک سیر و نیم که دود و شام دو یک مقال باشد
 سناکی و دوازده مقال زعفران پنجیل مصطکی قرفل و ارجینی و ارفل فلفل سیاه و ارفل
 شیطنجندی مقال ازرق مرکبی سنبل الطیب خوشنجان و جتر که ناخواه از یانه تخم
 شبت بلبله سیاه شونیز افیمون اقرطی از هر یک سه مقال موزینقی سی و سه مقال
 ادویه را کوفته و بخیته بدوغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن عسل مصفای معجون سازند
 شربت یکمقال و نیم تا دو مقال و در نسخه دیگر و دغنی کاوسی و سه مقال نیز داخل است
 معجون چوبچینی دیگر تالیف حکیم عابد الدین محمود شیرازی سینیه جهت تقویت باه
 و معده و دل و دماغ و جگر و مثانه و کرده و سحرخی رنگ روی و فریبی بدن مفید و ادوی
 دمان خوش‌کننده صنعت آن چوبچینی یکمقال مرورید ناسفته صلایه کرده و شربت
 از هر یک دو مقال مصطکی عود قمار سی مایه شتر اعرابی زعفران مشک بتی غنیمت یکمقال

دارچینی قرفل بنجیل فاضل سیاه جوز نوا بسیار از هر یک دو مثقال بوزیدان سورنجان کبابه چینی خونی
 قسط شیرین صد کوزه از هر یک دو درم ریون چینی فیتون اقزلی از هر یک سه مثقال سنبل الطیب دانه
 میل غبر شهب از هر یک سه درم سکه صید ابایی رویان درونج عقرب زرنبا و تخم گوز تخم شکر تخم ترب
 بهمن سرخ بهمن سفید توری سرخ توری زرد از هر یک سه مثقال مثقال مصری ده مثقال ورق
 القنب سدس مجموع ادویه مجموع را کوفته بیخته نگا بدارند کا و زبان بادرنجویه گل سرخ شسته اند
 ده مثقال جو شانه صاف نموده آب آنرا نیز گاهدارند تخم ترزه تخم خیار تخم کاسه تخم خرفه
 متش از هر یک ده مثقال نرم گویده شیر به گند و شیر آنها را اضافه شیر باقی نموده آب
 شیرین آب سیب شیرین آب انار گلاب از هر یک ده مثقال باقند و عسل صابا المناصفه وزن
 اجزا بقوام آورند مغز فندق مغز بادام شیرین مغز گردگان مغز چغندر از هر یک ده مثقال نرم
 گویده در عسل و قند بقوام رسیده اند از دوزعفران را در گلاب حل کرده اضافه کنند و غیر را در حصه
 نموده یک حصه را اول مرتبه داخل کرده و بچندین شک را در حصه نموده یک حصه را قبل از باقی ادویه
 و یک حصه را با غیر بعد از سایر ادویه داخل نمایند و از برای بعضی این اجزا را نیز افزوده اسرار
 شامی گل مختوم صندل سرخ صندل سفید هر دو سوده تخم خشخاش از هر یک سه مثقال مله انقشر
 دوازده مثقال کوفته بیخته با اجزا داخل نمایند و در نسخه دیگر این مجنون خصیه الثعلب مصری پنج
 مثقال تخم اسپست سه مثقال حسک مر بار نشه بنز نور افزوده و وزن چوب چینی پنجاه مثقال
 و وزن ریون چینی دو مثقال و وزن هر یک از مصطک و عود و مایه شتر اعوانی و مشک و غیر یک یک درم
 و وزن دارچینی یک مثقال و وزن آب سیب و آب به و آب انار و گلاب از هر یک یک حصه مثقال است
 مجنون چوب چینی دیگر که در تقویت باه و اعضا است دفع امراض سوداوی بی لطیف است
 آن پوست بلبله کبابا بلبله سیاه آمله متقی از هر یک سه درم فیتون اقزلی بسفنج فستقی اند
 پنجم درم لاجورد منسول دو درم ترب سفید اسطوخودوس بهمن سرخ بهمن سفید زرنبا
 بادرنجویه از هر یک سه درم درونج عقرب سه مثقال خصیه الثعلب مصری سنبل الطیب سورنجان
 سکه از هر یک دو درم بوزیدان دارچینی قرفل جوز نوا ورق گل سرخ عود هندی آب شکر مقطر
 از هر یک یک درم و نیم چوبچینی اعلی بوزن مجموع ادویه غسل مصفیه وزن مجموع ادویه را کوفته

بیخته با عسل معجون سازند و هر روز چهار مثقال از آن بخورند و در نسخه دیگر چهار منی و دو درم داخل
 است معجون چوب چینی دیگر که از امتناخ بسیار و در تقویت باه بی نظیر است صفت آن چوبچین
 اعلی شصت و دو مثقال و نیم مردارید ناسفته لا جور و مغسول که با سی ستمی بون چینی انتمیون
 اقرطی سینل الطیب از بیل بوا بوزیدان سورنجان صحر سکو فی جوز بوا بسایه رباعی از
 سیریک و دو مثقال و نیم یک ماهی ماهی و بیان و روج عقرب زرنبا و تخم کز تر تخم شلغم تخم بونچه
 بهمن سرخ بهمن سفید جگ مرنا تو درمی زرد تو درمی گلگون دارچینی قر قفل بنجیل اسارون امله
 منق از سیریک سه مثقال و سه ربع مثقال خضیه الثعلب مصری شش مثقال و یک آنک و نیم عود قنار
 خام مصطکارومی مایه شتر اوبی زعفران غیر شبنم سیریک مثقال و نیم مشک خالص چهار آنک و نیم
 فلفل منقر لیس منقر بادام شیرین منقر نار جیل منقر منقر پیله زره منقر آنجک منقر حب السمنه منقر حبه
 الخضر از سیریک دوازده مثقال و نیم ادویه رسوای منقر تا کو فته نجه منقر نار بعد فشر کردن
 نرم صلایه کرده پس گل کا و زبان و روغن کل سرخ از سیریک دوازده مثقال و نیم در گلاب و عرق
 بید مشک از سیریک یکصد و نود مثقال یک شب بخوابند پس با پنج جوشن داده صافی نموده
 ده مثقال تخم خرفه منقر را در گلاب شیرین کرده آب زردک نو و پنج مثقال آب انار شیرین پنجاه
 مثقال آب سیب شیرین پنجاه مثقال عسل مصنف و نبات سفید از سیریک چهار صد مثقال بوقلم آورده
 ادویه را با آن بپزند معجون چوب چینی صدر الشریعه کیلانی آتشک کهنه و در دو مفصل و نفع
 و ضعف باه و امراض کرده و مثانه و نافع است صفت آن چوب چینی اعلی شصت و دو مثقال سنج کباب
 چینی بهمن سرخ بهمن سفید دارچینی اسارون عود هند سی سینل الطیب مصطکارومی قر قفل ساوچ بند
 از سیریک سه مثقال فلفل دار قفل بنجیل زعفران از سیریک و دو مثقال مشک خالص غیر شبنم
 از سیریک یک درم عسل مصنف سه وزن ادویه بدستور منقر معجون سازند شربتی بر صبح مقدار سه
 معجون چوبچینی دیگر بدانکه مولف این معجون چیزی بر معجون سورنجان اضافه نموده و چیزی کم کرده
 خواصی که از برای معجون سورنجان مذکور است از برای این معجون ذکر کرده و این معجون را معجون
 چوب چینی نامیده صفت آن چوب چینی اعلی شصت و دو مثقال سورنجان مصری شش درم ماهی زهره
 بوزیدان پوست بچ کبر شیطیچ هندی از سیریک و دو درم پوست بلبل زرد و صفت درم تخم کز تر و زرنبا

فلفل صغیر از هر یک یک درم و نیم نمک هندی یک درم و چینی انیسون و روق گل سرخ زنجبیل قاقله قرقر
 از هر یک سه درم ترب سفید مصطکی رومی عطران از هر یک دو درم اجزا را کوفته بجنه بروغن بادام
 شیرین جریب نموده بانه وزن ادویه غسل سفید مصفای معجون سازند و در ظرف چینی نگاهدارند و هر
 صبح سه مثقال آنرا تناول نمایند فقرس و عروق النساء و اوجاع مفاصل و درد و رگ را نامحسوس
 و مرض تشنگی مزمن را به نهایت سودمند است معجون چوبچینی دیگر صنعت آن چوبچینی پوست
 تراشیده یکصد و پنجاه و هفت مثقال و در فلفل را زیاده قرقر تخم کرفس مصطکی رومی سنابل
 مغز بادام شیرین مقتدر از هر یک سبب و شش مثقال غسل مصفای سه وزن مجموع ادویه بدستور
 مقرر معجون سازند و تا بیست و یک روز و اگر از بیست و یک روز زیاده بخورند زیاده فائده و
 صحت بیفت مثقال و نیم و شام نیز هفت مثقال و نیم بخورند آن قدس سره می فرماید که مقدار
 شربتی که قلمی شده بسیار است نهایت شربتی ازین آن است که صبح و دو مثقال و شام و دو مثقال
 و نیم تناول کرده شود معجون چوبچینی حکیم صالح اخان خال آن مرحوم صنعت آن چوبچینی
 اعلیٰ شتا و مثقال سنبل الطیب سازند و روق گل سرخ قاقله صغیر قاقله کبار فلفل سیاه دار
 فلفل خندبیدستر خولجان زرنبا و زنجبیل گل سرخ جوز بولبالباسه نیره کربالی اسار و نیشامی
 از هر یک ده مثقال کوفته بجنه در چهار وزن ادویه یعنی نهصد و شصت مثقال غسل مصفای
 معجون سازند معجون چوبچینی حکیم سید محمد صنعت آن چوبچینی پوست دور کرده چهل مثقال
 سنبل الطیب قاقله صغیر عود قاقله خام و چینی قرقر زنجبیل و در فلفل فلفل سیاه خولجان جوز بولب
 بسا سه سورنجان مصر خصیه الثعلب مصری مغز تاجیل مقشر مغز چلوغوزه مغز گردگان از هر یک ده
 مثقال در پنج عطر بزرگ با قرق با بوزیدان زعفران از هر یک دو مثقال غسل مصفای سه وزن
 ادویه یعنی شش صد و سی مثقال بدستور مقرر معجون سازند معجون چوبچینی حکیم امین
 صنعت آن چوبچینی پوست جدا کرده شتا و مثقال و چینی سیلانی سورنجان مصری از
 هر یک سه مثقال گاوزبان بادرنجبویه فلفل شقاقل مصری زرنبا و زنجبیل قرقر زعفران
 در پنج عطر مصطکی رومی بوزیدان از هر یک دو مثقال کوفته بجنه غسل مصفای سه وزن
 ادویه یعنی نهصد و بیست و چهار مثقال بدستور مقرر معجون سازند شربتی صبح و دو مثقال

و شام دو مثقال بایک فحان آب مطبوخ چوبچینی معجون چوبچینی منقول از خط حکیم محمد باقر
 حسینی مقوی دماغ و دل و معده و جگر و کرده و مثانه و انشین و تمام اعضا و مقوی باکست
 و رنگ رو را سرخ گرداند و بدن را فربه سازد و فرج آورده صفت آن چوبچینی اعلیٰ پنجاه
 مثقال ورق طلا عنبر اشهب خصیه الشعل مصری همین سرخ از هر یک پنج مثقال مروارید ناسفته
 شمشاد مغسول یعنی چهار منی ریوند چینی افیمون اقرطبی سنبل الطیب دانه پیل بواصطی عود
 تماری خام زعفران نایه شتر اعلا بی اسارون شامی صندل سرخ دار چینی قرقر نخل زنجبیل بوزید
 سورنجان مصری کباب چینی خولجان قسط شیرین تووری سرخ تووری اندر دسجد کوفی از
 هر یک یک اوقیه گل ختمو مشک قتی خالص صندل سفید سکه صیداماسی روبان درونج
 عطر بنه زرباد تخم خرنوبه تخم شلغم تخم ترب تخم یونجه حبک مرابا از هر یک سه مثقال آمله
 بشیر برورده جوز بواصطی شقال از هر یک ده مثقال اجزار اکوفته پنجه گل کافور بان درونج
 از هر یک یک اوقیه گل سرخ پاک کرده و دال از هر یک ده مثقال در آب سچو شانند و بیالایند
 تخم خشخاش سفید مغز تخم خرنوبه مغز تخم خیارین تخم کاسنی تخم خرفه مقش از هر یک ده مثقال
 نرم کوبیده شیر برآورده اضافه مطبوخ نمایند و با آب به شیرین و آب انار شیرین و گلاب چند
 سفید و غسل مصفی بقوام آورده در آخر مغز فستق مغز بادام مقشتر مغز گردگان مغز جلغوز
 مانند مرغ صلایه نموده در آن غسل حل کرده بعد از آن او دیر بپزد و بپزید و اگر خواهند
 کیفیتش را یاده شود و در غده صرمت می خرد و اعظم سدس جمیع اجزا و اخل نماید و در طرف
 چینی نگا دارند صفت این معجون به نسخه دیگر باندک تفاواتی قلم نموده که این معجون دل
 دماغ را قوت دهد و در مفاصل درد و پشت و درد و رگین را برطرف کند و مایه لیس و امراض
 سوداوی را سودمند بود و معده را قوت دهد و باده را زیاده کند و رنگ رو را سرخ گرداند
 و بدن را فربه کند و او عیة منی بکشد و کرده و مثانه را از رمل و سنگ و اخلاط از هر یک یک گرداند
 و بوی دمان خوش کند و نشاط آورد و منافع بسیاری از برای آن ذکر کرده صفت آن چوبچینی
 اعلیٰ نغز پنجاه مثقال مروارید بزرگ غلطان آبدار ناسفته صلایه کرده دو مثقال لاجورد خردی
 مغسول ریوند چینی افیمون اقرطبی از هر یک دو مثقال سنبل الطیب دانه پیل بواصطی صیداماسی و بیال

در پنج عطر بلبل زرباد تخم کز تخم شلغم تخم ترب تخم بونج بهمن سرخ بهمن سفید حبک مر باقود
 سرخ تووری زرد از هر یک سه مثقال خضیه الثعلب مصری پنج مثقال بوزیدان سورنجان سعد کوفی
 از هر یک دو مثقال دارچینی قرنفل زنجبیل سفید اسارون آمله منقعی از هر یک سه مثقال جوز بوا
 بسا از هر یک ده مثقال قسططیله عود هندی مایه شتر اعرابی زعفران عنبر اشهب هر یک درم
 مشک بتی خیدرم مغز فندق مغز بادام شیرین مقشر مغز گردگان مقشر مغز حلزون از هر یک ده
 درم اجزاء مساوی لوب کوفته بنجیه مغز نار از دم صلایه کرده گل گاوزبان بادرنجبویه آشنه و فانی
 گل سرخ از هر یک ده مثقال خیسانیده جوشانیده بالند و بالاند آب مطبوخ آنرا نکاهد از اندلس
 بگیرند مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم خرفه مقشر تخم کاسنی مقشر از هر یک ده مثقال
 و نرم کوبیده و شیر و آنها را بکند و آب بشیرین و آب انار شیرین و آب سیب شیرین از
 هر یک ده مثقال مجموع آب مطبوخ و شیر و با آب فواکه را یکجا کرده با سه برابر اجزاء سفید
 و غسل مساوی بقوام آورده سر کرده ادویه را بان اسپرشند و در ظرف چینی نکاهد از اندلس
 چهل روز بکار برند شربت و دو مثقال معجون بونجینی دیگر تالیف حکیم میر عطاء الدین محمود
 شیرازی یا لخوا لیا و بواسیر و جذام و تشنگ و قروح سوداوی و دوسواس و جمیع امراض سوء
 را نافع است صنعت آن زرباد جد و اخطائی مجرب زراوند مدح خولجان بانی از هر ده ریوند
 چینی افیتون بلبله سیاه لاجورد و مغسول تربد سفید بر و اچینی مصططیله رومی سنبل طبیب
 جوز بوا بسا زعفران قرنفل دانه میل از هر یک دو مثقال چوب چینی اعلی نصف مجموع ادویه
 کوفته بنجیه با سه وزن مجموع ادویه غسل مصططیله بونج سازند و هر صبح پنج مثقال آنرا بخورند معجون
 چوب چینی دیگر در مفاصل اعضا را نافع به جهت ضعف معده و بهضم طعام و آوردن اشتها
 طعام و تقویت باه و در در و کمر و پشت سفید است صنعت آن پوست بلبله کابل بلبله سیاه پوست
 بلبله زرد آمله منقعی دارچینی بسا به سنبل طبیب اسارون زعفران قره الطیب سورنجان خولجان
 سعد کوفی دار فاضل کندر زنجبیل رازیانه رومی ناشنوا تخم کز تخم شلغم بوزیدان شقایق جوز بوا
 عود هندی اجزاء مساوی چوب چینی اعلی بوزن مجموع ادویه کوفته بنجیه با سه وزن مجموع ادویه غسل
 مصططیله بونج سازند شربت سه مثقال معجون چوب چینی دیگر که مؤلفش گفته به جهت درد

مفاصل و در اعضا و تفتیح سدا و بواسیر و جمیع امراض سوداوی و بلغمی نافع است صنعت آن
 پوست بلبله زرد پوست بلبله کبابی بلبله سیاه املہ منفی بسفایج مستقی اقیقون اقریطی ترب سفید
 مدبر زنجبیل قر قفل دار چینی قافله کبار جوز بوا از ہر یک سد ورم باہی زہرہ غار بقون سفید از میانہ
 پوست بیخ کبر سورخان مصری بوزیدان از ہر یک و ورم فلفل سیاه زربادنا خواہ نکند
 نمک اقلی از ہر یک یک درم دار فلفل زراوند صر ج اصل السوس از ہر یک سد ورم سناکی
 پنجدرم چوب چینی اعلی پنجاہ مثقال مجموع را کوفتہ بختہ با سہ وزن ادویہ عسل مصفی معجون سازند
 شربت سہ درم و بختہ است از صواف این معجون کہ با وجود آنکہ جمیع اطباء منع نمک در چوب چینی نموده
 اند نمکہا داخل نموده معجون چوب چینی را عشبہ مغربی قلمی فرمودہ اند کہ تالیف ہندہ اشمہ پنجدرم
 الحیاط بکیم سعد الملوک سید علو خان عفر القندونہ بہت بجهت ورم مفاصل حادث بکیم
 آشک کہ کی از اطباء عصر ابودہ از مدت میت سال و بعون اللہ تعالی ازین تدبیر دفع ضرر
 مغزی الیہ بکلی گردیدہ فست آن عشبہ مغربی پانزدہ درم چوب چینی موصوفہ بصفات جیدہ
 مزبورہ ہنقاد ورم کل کاو زبان بسفایج مستقی با در پنجویہ از ہر یک دہ درم مویر منقی کبرطل
 و نیم مجموع را در پنج من و نیم گلاب و عرق بیدمشک یک شب بخیسانند و روز دیگر در دیک سکر
 یا مس تازہ قلمی کردہ نمودہ سر آنرا بطبق سفالی پوشانیدہ و اطراف آنرا بجمہر و گل حکمت حکم نمودہ
 مقدار پنج من و نیم ہمہ قلم باریک دو شاخ دو شاخ در زیر آن بسوزانند تا با تمام رسد پس
 دیک را فرو آورده بالند و بیالایند نبات سفید کمین تربیہ عسل مصفی کبرطل و نیم عرقی و غل
 نمودہ و رقد مضاعف بخوشانند و کف آنرا گرفتہ صفائی نمودہ بقوام آوزند پس بکینند و در چینی
 سیلابی بہمن سہ ہمسفید سناکی خولیان سورخان مصری دانہ بیل مصطلکی روی از ہر
 یک دہ درم چوب چینی اعلی سی پنجدرم غبر اشب نیم مثقال عفران چہار دانگ پوست بلبلہ کابل
 پانزدہ درم کوفتہ بختہ معجون سازند و ہر روز دو مثقال و نیم صبح و دو مثقال و نیم شام تناول
 نمایند و در نسخہ دیگر در و نیم عرقی با در پنجویہ را پنج کل کاو زبان از ہر یک ورم لاجورد و سناکی
 دو درم و نیم اضافہ شدہ و وزن چوب چینی چہل و پنجدرم نمودہ بسیار مفید آمد معجون چوب چینی
 دیگر صنعت آن چوب چینی کہ پوست بالای آنرا تراشیدہ با سہ یکصد و سی و پنج مثقال سناکی

شش مثقال زعفران زنجبیل مصطلک قرنفل دارچینی دار فلفل فلفل سیاه عاقر قرحا شیطان هندو
 مثل ازرق مرکبی سنبل الطیب خولجان و جترک ناسخا و رازیانه تخم شبت بلبله سیاه شونیز افقون
 اقریطی از هر یک یک مثقال و نیم مویر منقعی روغن کاوانه هر یک شانزده مثقال ادویه را کوفته بچخته بریز
 گاو حرب نموده مویر منقعی را در کلاب بچخته از بالا پیش بیرون کرده در غسل سه وزن مجموع ادویه
 داخل کرده غسل مصغیر بقوام آورده ادویه را بان سبکته بدستور مقرر معجون سازند و درون
 چینی نکاهد از شربت یک مثقال و ربع مثقالی مضرخ چوبچینی تالیف حکیم میر عیاد الدین محمود
 جهت تقویت باه و معده و دل و دماغ و جگر و کرده و مثانه و سخی رنگ و فربهی بدن نافع
 است و بوی دمان نیکو کند صنعت آن چوب چینی پنجاه مثقال مرورید ناسفته شمرطاریون و چینی
 زعفران قرنفل فلفل زنجبیل جوز ابو اسباسه سورنجان بوزیدان شقاقل خولجان کباب چینی سیاه
 کوفته از هر یک و مثقال افقون سنبل الطیب که صید از رنبا در روغن عقیقنی تخم کزبرج سیاه
 تخم ترب تخم اسپست بهمن سرخ ماسی و بیان بهمن سفید تووری در دو تووری گلگون از هر یک
 مثقال قاقله صغارسه درم مصطلک عود خام مایه شتر اوبابی مشک عنبر شهاب هر یک یک درم
 قسط شیرین و دو درم دارچینی یک مثقال خضیه الثعلب بصری پنج مثقال حبسک دانه سه درم ورق
 القنب سدس اجزای کوفته بچخته گل کاوانه زبان بادنجوبیه کل سرخ دوا از هر یک ده مثقال کلاب
 جوشانیده صافی نموده شیر تخم خیارین شیر تخم کاسنی شیر تخم خیزه از هر یک ده مثقال
 آب به شیرین آب انار شیرین آب سیب شیرین کلاب از هر یک یک مثقال قند سفید غسل مصغری
 بالنسافه سه وزن مجموع ادویه بقوام آورده مغز بادام شیرین شکر مغز گردگان مقشر مغز حلزون
 مقشر از هر یک ده مثقال نرم کوبیده اضافه کرده بعد سرد شدن باقی اجزای کوفته بچخته بان
 برشند و در نسخ دیگر اسارون کل مخوم صندل سرخ صندل سفید تخم شمشاد از هر یک سه
 مثقال شیر ذائقه منقعی ده مثقال بر اجزای این مفرح افزوده شده است و اما استعمال
 این دوا بعنوان نقوع پس بدانکه نقوع چوب چینی و زنا قهین و امر حبه ضعیفه اکثر
 اوقات مفید است و طریق مشهور نقوع این دوا آن است که از هر یک از چوب چینی اعلی کوفته
 بچخته و نبات سفید نرم سائیده بقدر بسیت و چهار مثقال وزن نموده در عرض سه روز بان

جلد اول دستور اشامیدن چوبچینی بطریق نقوع

۱۱۴۱

دستور بنوشند یک روز قبل از خوردن آن بگیند هشت مثقال انس سائیده اگر از در کاسه
چینی کرده عرق بید مشک یا گلاب یا عرق کاو زبان یا عرق رازیانه هر یک که مناسب باشد و آنقدر
مزاج باشد بقدر صد مثقال و در بعضی از مرجه یکصد و پنجاه مثقال بر بالای آن ریخته خیسایند
در عرض روز چند مرتبه دست مالیده بر سر زنند و صبح آب صافی آنرا نیم گرم نموده نبات سفید
هشت مثقال داخل کرده بسره دفعه بنوشند و باز بدستور از هر یک هشت مثقال داخل همان
نفل چوبچینی روز اول نموده بدستور کلاب و عرق داخل ساخته در عرض روز چند مرتبه بر سر زده صبح
روز دیگر آب صاف آنرا بدستور گرم کرده با نبات هشت مثقال سه دفعه میل نمایند و روز سوم
باز بقیه سائیده چوبچینی مذکور را اضافه نفل روز دوم نموده بدستور کلاب یا عرق داخل کرده
چند مرتبه بر سر زنند صبح روز دیگر گرم نموده صافی کرده هشت مثقال نبات داخل کرده بسره دفع
بنوشند پس بر روز دیگر بگیند یک کفج آرد میدره و در نسجه دیگر بجای آرد میدره آرد شکر تخیال
است و یک کفج آرد بر سر نیم کفج تخم ریحان کوفته و بر روغن کاو یا کوسفندی تک بریان نموده
القال چوبچینی را با کلاب و عرق بید مشک عرق کاو زبان در ویکی دیگر نیکو بچشانند و صافی
نموده پنج مثقال قند سفید در آن حل کرده اضافه آرد و روغن مزبور نموده به پزند تا چون
شود و در چینی دانه نیل از هر یک دو مثقال نرم کوفته داخل کرده بر سر زنند تا خوب منفرج
شود و در سه ظرف چینی کرده در سه روز تناول نمایند حکم میباشتم طهرانی گفته که دستور معمول
فقیر و نقوع چوبچینی آن است که از یک مثقال تا هشت مثقال بحسب ضعف و قوت بدن و مرض
بایعوتهای مناسب و دوائی موافق خیسایند داده اثر بسیاری مشاهده نموده خصوص
در فصل تابستان و مزاجهای گرم و در امراض حاره و خفقان و امراض قلبیه حاره با صندل
و گل کاو زبان و تخم شنبه خشک با السویه و بقدر نصف مجموع چوبچینی سوبان کرده عرق
بید مشک و نیلوفر با ازای هر یک مثقال چوبچینی سی مثقال عرق اضافه نموده در رشته کرده
در عرض دور و روز چند مرتبه بر سر زده صبح روز دیگر آب آنرا صافی نموده گاه سه روز گاه گرم
داده که میل نموده اند و در امراض باره و مبرودین با عود قاری و باد نسجه و گل کاو زبان کلاب
و چوبچینی سوبان تراشیده که نسبت عود با چوبچینی نسبت سدس و یا هر یک از این دو دو است

دستور آشامیدن چوبچینی بطریق

جلد اول

۱۱۴۳

ثالث باشد مثلا هرگاه چوبچینی شش متقال باشد عود باید که یک متقال و هر یک از گل و زبان
و بادرنجبویه و دو متقال باشد دستور با کلاب و عرق بید مشک یا عرق رازیانه و عرق اذخر
و اگر سودا ویت بر مزاج غالب باشد با عرق گاوزبان و بادرنجبویه در شیشه کرده در عرض روز
مکرر بریم زده صبح زود صاف آنرا نیم گرم با اندک نبات یا بدون شیرینی میل نمایند و همچنین
اگر بجهت علت عضوی خاصی باشد مثل حکریامعه بادوامی مناسب آن عضو و علت غسیانیه
بنوشند و اقل مدت خوردن نفوق شش روز و اکثر و از ده روز است و اگر هوا بسیار گرم
نبوده و دغدغه فساد چوبچینی و دوا با بعد از سه روز نباشد باز چوبچینی و دوا را داخل همان قفل
نموده عرق ریخته بدستور غسیانیه دو روز دیگر میل نمایند و اگر دغدغه فساد باشد داخل قفل
فساخته بدستور علیحه غسیانیه میل نمایند و قفل را با عرق مناسب غسیانیه یا چوشانیده
صافی نموده بجای آب در عرض شبانه روز بنوشند و بعد از اتمام مجرم و قفل سه روز آخر
بدستور با عرقها چوشانیده یا غسیانیه صاف نموده بجای آب میل نمایند خلاصه کلام در باب
چوبچینی آن است که بطریق عرق و قهوه و گرسد و نیز دستور کلی در باب وزن و مقدار
چوبچینی و عرق و آب و مدت خوردن دوا نامی که داخل میشود ندارد و بحسب نیاز و مرض و غیر
تمامی مختلف است به نحوی که در باب عرق و قهوه مکرر مذکور شد بان قانون سلوک نمایند و همچنین
در باب اغذیه و اشربه ملاحظه حمیه موافق آنچه بیان شده عمل نمایند و اما بر نیز ملاحظه این
نیز کمتر از طریق قهوه و نزدیک بعنوان سفوف است که بر نیز بسیار می خورد و نسبت به
دستور دیگر در نفوق چوبچینی از حکیم میر محمد موسی که جهت ناقصین و محرومان خفقان
و تقویت اعضا و قوی و مزجه اطفال نافع و در فصل گرمی هوا موافق است صنعت آن
چوبچینی را از یک متقال تا هشت متقال باید سومان نمود و با عرقهای مناسبه و او و
موافقه یک شبانه روز در شیشه و امثال آن نجیسانند و مکرر بریم زدن آب صافی نموده
بنوشند و هرگاه از برای خفقان حار و مزجه و امراض حاره باشد با صندل سفید و شیر
خشک و کل سرخ با السویه بقدر چوبچینی در کلاب و عرق نیلوفر یا عرق بید مشک و عرق
گاوزبان از چهل و پنج متقال تا نود متقال نجیسانند و هرگاه جهت مبرود المزاج باشد

با عود و بادرنجبویه و زرنبا و امثال آن در عرق رازیانه و عرق پاپونیز و عرق خرومانند آن نجیسانند
 و با شیر به مناسبت در هر سری بنوشند و همچنین بر گاه بجهت عضوی و بند با دوا می مناسب
 آن نجیسانند و هر چه بعد از سه روز صاف کرده باشند جرم آنرا در آب یا عرق مناسب
 ضرورتیسانند به جای آب در ایام شرب نفوع بنوشند و قدر چوبکینی بجهت اطفال از
 یک مثقال تا چهار مثقال است و از برای غیر اطفال از چهار مثقال تا هشت مثقال
 نفوع چوبکینی به نسخ دیگر صنعت آن مقدار بیست مثقال چوبکینی را نرم گویند و در
 کرده عرق کاه و زبان عرق بادرنجبویه عرق شاتره عرق بید مشک گلاب از مجموع یک
 بزرگ آنجوری از هر یک بقدر حاجت داخل کرده یک شبانه روز در شیشه صرکت دهند پس
 صافی نموده مقدار بیست مثقال نبات سفید سوده داخل کرده بپاشانند و در سه روز و روز
 چهارم فصل آنرا حلوا کرده تناول نمایند نفوع چوبکینی بنوع دیگر این است که از یک مثقال چوبکینی
 اثنا عشر مثقال روز اول یک مثقال آنرا ریزه نموده و روز دوم دو مثقال و همچنین تا روز پنجم
 نه مثقال آنرا در مزج جاریه با گلاب و عرق بید مشک عرق نیلوفر یا زای هر یک مثقال
 چوبکینی سی مثقال از عرق بادرنجبویه و در مزجهای سرد در گلاب عرق از خرو عرق بادرنجبویه و عرق
 بادیان بدستور نو نجیسانند و در عرض یک شبانه روز گاهی سرد بجای آب و گاهی گرم
 چون قهوه یا شیرینی نبات یا بغیر شرب بنوشند و در مقدار چوبکینی درین ایام چهل و شش
 مثقال میشود و مقدار عرقها در روز اول سی مثقال است و در نیم دو صد و هفتاد مثقال و
 ازین دور و روزن عرقها در ایام دیگر معلوم میشود دستور نفوع چوبکینی که فرنگان
 در امراض بارده فرمیده که بتدایر دیگر دفع نمیکرد باین دفع میگردد و بنوع ایشان و الحاح بلاد ایشان
 چنین هوای دارد که بغیر از چنین دوا می قوی امراض مزمنه قویه دفع نمیکرد و صنعت آن گیرند
 شراب ریحانی قوی خالص بیست و چهار من طبعی که بر منی و در طلست و سرطلی کاه و بیست
 و هشت درم و دو نعلت درمی و در چهار قراب کنند که در هر قراب شش من طبعی شراب باشد پس بگریزند
 چوبکینی که برنده بخاری تراشیده باشند و در هر قراب شش تا نوزده سیر من طبعی از چوبکینی تراشیده
 داخل کرده سر آنرا گرفته چهل روز در آفتاب گذارند پس بعد از چهل روز از آفتاب برداشته اول

فضل بهار شروع بخوردن آن نموده روز اول پنج مثقال آنرا بنوشند و هر روز پنج مثقال
آنرا بنوشند تا بهفتاد و پنج مثقال رسد پس چهل و یک روز هر روز هفتاد و پنج مثقال آنرا بنوشند
بعد از چهل و یک روز هر روز پنج مثقال آنرا کم کنند تا به پنج مثقال رسد پس ترک کنند
است که مزاج بسیار قوی باشد اما اگر مزاج متوسط باشد و قریب آن که در قریب چهارین طبع
شراب باشد ساخته بدستور مذکور تا بهفتاد و پنج مثقال رسانیده بیست و یک روز هر روز هفتاد و
پنج مثقال بنوشند پس هر روز پنج مثقال آنرا کم کنند تا به پنج مثقال رسد پس ترک کنند
و اگر مرض بسیار ضعیف باشد و بعد از رسیدن بهفتاد و پنج مثقال یازده روز یا پانزده روز
هر روز هفتاد و پنج مثقال بنوشند پس هر روز پنج مثقال آنرا کم کنند تا به پنج مثقال رسد
آن زمان ترک نمایند و پیر به دستور بیست که در خوردن چوبچینی بدستور تقریق ذکر شد
و اگر ربع وزن چوبچینی نیز کما کورنده کرده با چوبچینی مذکور در قریب ریزند و بقدر وزن آن
نیز بر شراب پیغز ایند میگردانند و قوی و لیکن درین هنگام باید غذا و شراب را منجمد بشیر کاه
مازه و دوشیده نمایند که شیر برنج بی شیرینی و نمک و با چلاد و یا شیر بخورند و بجای آب شیر شیر
گرم بنوشند نفوس دیگر از حکمای فرنگ و هند جهت آتشک و قروح و جروح مجرای بول و
غیر با صنعت آن چوبچینی اعلی از یک مثقال گرفته تا دو مثقال و کبابه چینی و ریون چینی و از
چینی از هر یک از نیم مثقال گرفته تا پنج مثقال تا چهل و یک روز بهین بهر که سه روز اول هر روز چوبچینی
یک مثقال و از آن هر سه نیم نیم مثقال سه روز دیگر دو مثقال چوبچینی و از آن هر سه یک یک مثقال
که روز آخر روز دهم و بیستم و بیست و یکم است هفت مثقال چوبچینی و از آن هر سه نیم مثقال باشد
و باز بهین دستور کم نمایند و این در صورتی است که مرض صعب نشدیده باشد و الا هر دو روز
یک مثقال پیغز ایند تا بیست و یک یوم و همچنین باز بماند که مقدار هر روز را در نیم آثار باشد
آب تاسه با و شب بخپس کنند و صبح صاف نموده نصف آنرا الوقت و نصف آنرا آخر روز نیم گرم
نموده بیاشامند و اگر در نصورت قدری چوبچینی اعلی را از سه مثقال گرفته تا هفت مثقال
آب بخپس نمایند و در عرض شبانه روزی بجای آب بیاشامند که آب خالص بنوشند اولی است
و تر شیبها و نک غیر از ترک نمایند و اما حریره مای چوبچینی پس بدانکه اینها نیز در دفع

قریب بمجاہین آن بلکه از آن انفع در بعضی امراض و مواد اند حریره چوبچینی
 قلمی فرموده اند که تالیف قدوہ المحققین سید سید والد ماجد فقیر میر محمد دای قدس سرہ بہت
 نافع از برای نزلات بارہ و سرفہ و ضیق النفس و امثال اینها صفت آن کرد میدہ آرد خود
 از ہر یک یک کفچ کشیر خشک تخم خشک تخم خرفہ مقشر تخم مرو کوفتہ بروغن گاو بریان کردہ
 شربت بنفشہ شربت اسطوخودوس کشیرہ ملیکہ مر با حمل سفید کنو شبو مصفی از ہر یک دہ مثقال
 بعرق بید مشک و عرق کاوزبان و عرق بادرنجبویہ از ہر یک دہ مثقال حل کردہ باتش ملایم
 پس نہ تا چون ترخلو شود چوبچینی چہار مثقال دای چینی دایہ میل از ہر یک دہ مثقال عود الصلیب
 یک مثقال زعفران بسا سہ از ہر یک دو دالک کوفتہ بخیجہ بران پاشیدہ ساعتی سرد یک از محکم شود
 کہ بخار آن بدر نہ رود پس از آتش فردا آورده ردای بر سر کشیدہ ساعتی سرد یک را بر کوفتہ
 سر بہ بخار آن بار نہ تا عرق آید پس دایہ را بر خود پیچیدہ بنجواند و لحافی بر سر خود گرفتہ
 صبر نمایند کہ عرق خشک شود پس حریرہ را در کاسہ چینی کردہ ہر روز یک کاسہ را بنجور نہد
 اگر مزاج قوی باشد و مرض مزمن و قوی وزن چوبچینی را زیادہ میتوان نمود تا چہار دہ مثقال
 و اگر خون فساد آن باشد از برای ہر روز تا زہ ترتیب دہند حریرہ چوبچینی دیگر نافع
 از برای امراض سینہ و شش مثل تنگی نفس و سرفہ کہ نہ صفت آن چوبچینی اعلی ہر روز نیم
 مثقال بایک مثقال تاد و مثقال انما حسب مزاج و ضعف و قوت نرم کوفتہ بخیجہ با سہ وزن
 آن نبات سفید شب و در پیالہ بعرق بید مشک و عرق کاوزبان بنجسانند و صبح باتش ملایم
 پس نہ تا چون فالودہ شود آنگاہ نیم گرم تناول نمایند و ماسہ روزی تا شش روز باین دستور عمل
 نمایند و اگر شکر تیخال و پنج ہلم و لثائتہ و کثیر او صمغ عربی از ہر یک بقدر سدس چوبچینی
 داخل نمایند بہتر است حسو چوبچینی کہ معروف است بکشیر آب نزلات بارہ و امراض مزمن
 و در کوش و ہر و تاریکی چشم کہ حادث شدہ باشد بعد از مرض معروف باتشک و از برای دوار
 و سدر و مایحہ لیا نافع است صفت آن آرد کندم آرد نخود از ہر یک ہفت مثقال تخم خرفہ
 کشیر خشک ہر دو مقشر تخم خشک تخم خشک و تخم خشک و مغز بادام را در عرق کاوزبان
 بروغن گاو بریان نمودہ پس خرفہ و کشیر خشک و تخم خشک و مغز بادام را در عرق کاوزبان

دعرق بید مشک شیر گرفته شربت بنفشه شربت کاوزبان شربت اسطوخودوس نبات سفید
 شیرینجهیل مریاز هر یک دو مثقال داخل آرد و دروغن مذکور نموده تخم مریاز یک مثقال
 کوفته بخیه اضافت نموده باقیش ملائم بنزد تا بقوام حسود آید چوب چینی مویان کرده و در مثقال
 و نیم دار چینی عود الصلیب انبیل بعد از هر یک دو دانگ عطران یکمیره کوفته بخیه داخل
 نمایند و برهم زنند و لخته سرد یک را بگیرند که بخاران بیرون نبرد پس مرخص دانی بر سر گرفته
 و یک را در زیر ردا برده قدری صبر کنند که حرارت آن شکسته شود و پس سرد یک را اندک اندک
 بر گرفته سر بخاران بار و تا عرق آید و بجزو کور نیم گرم تخم غایلس ردا را بر خود پیچیده صبر
 تا عرق خشک شود و تا یک هفته باین حسود است نماید که بعون الله عزوجل نافع و مجرب است خمیره
 چوب چینی جهت تقویت قلب و دماغ و کبد و سائر قوئی و ارواح و بدن نافع و باده را بپذیرد
 و عرقان و وسواس و امراض سوداوی را دفع کند صفت آن بگیرد چوب چینی اعلی ورق کرده
 یاریزه نموده بجاه مثقال کل کاوزبان کاوزبان بادرنجبویه لبناج فستقی ابریشم خام
 اسطوخودوس از هر یک پانزده مثقال مویه منقی یکمیره مجموع را در دو من آب و عرق
 کاوزبان و عرق شاهتره و گلاب از هر یک یک من بید مشک عرق و در چینی که بفارسی کل
 مشکین مشکین چه و بپند سیونی نامند از هر یک نیم آنرا یک شبانه روز بخیه سازند پس
 مسطور را شرب چوب چینی طبع نموده مالیده صاف نمایند و بقوام آورند و در چینی بقوام آوردن
 بیست درم افشمن را در صره کتانی تازی است در آن اندازند و بعد قوام آمدن فشرده و در نمایند
 پس به تیر همچون سازی خوب و بقوت بالند تا سفید گردد پس دار چینی و قنفل و انبیل و باشتقال
 مسکه و حسن مسکه و سفید تلخان بوزیان خضیه الثعلب صری تخم ملیون ریون چینی پوست
 بلبله کابی سناکلی اسطوخودوس از هر یک چهار درم ابریشم مقروض سه درم قنفل دار قنفل عطر
 زنجبیل از هر یک دو درم عنبر اشهب مشک خاص مصطکی از هر یک یک درم ورق طلا پنجاه عدد
 ورق آغزه یکصد عدد و روایه ناسفته دو درم ادویه نرم کوفته بخیه و عنبر و مشک مصطکی را باقی
 نبات سوده در عطران را با گلاب سائیده و روایه را با گلاب و بید مشک بر سنگ سماق نرم
 سوده و هر دو ورق داخل نموده علی الرسم باین سرشته شربتی از یک مثقال تا سه مثقال

و اما حلوائی چوبچینی پس بدانکه اینها نیز قریب النفع اند بامحاجین و از آنها ضعیف
 باعتباری و باعتباری مسادای حلوائی چوبچینی تألیف قدوة الحکما و سید الاطباء الد
 ماجدان مرحوم قدس سره در دستور نسجین چوبچینی بطریق قهوه تخم ریاضت حلوائی
 چوبچینی که در امراض سینه و شش و کبد نافع است صنعت آن چوبچینی کوفته از نافه پیرو
 کرده را با نشاسته و شکر برنج و شکر تفال و نبات سفید و تخم ریحان و روغن تازه بی تک
 بدستور مقرر حلوائی سازند و اگر تشنگین مطلوب باشد و اریضی زردی و زنجبیل و تخم کدو و
 قدری اضافت نمایند در هر شربت و خواست که چوبچینی در ضعیفان یا ده از یک مثقال و در
 دو مثقال و در اقویاء سه مثقال نباید که باشد و اگر درین حلوائی سایر حلوائی چوبچینی
 ساخته و تراشیده بقدر هر یک مثقال از چوب یعنی صد مثقال آب در یک نموده بطریق
 و قهوه چوشانیده تاربع باند و با عسل و شکر و قند بقوام آورده حلوائی یا حریه بسیار زیاده
 ترست چنانچه در باب معجون بیان شد حلوائی چوبچینی حکیم ششم طهرانی نافع از برای
 امراض سینه و یا بعضی ادویه مناسبه بقوی یا همت و تشنگی و جوع اعضا و اجزاء مثقال
 صنعت آن بدستور نسخ مسطور است ایضا حلوائی که در مفاصل و در دما که از تشنگی
 شده باشد صنعت آن چوبچینی شش مثقال و اریضی چهل مثقال سورنجان و شکر
 تفال سه مثقال نبات سفید پنجاه مثقال بار و کدو و روغن کادو بی تک و روغن بادام شیرین
 از هر یک بقدر ضرورت حلوائی سازند و از پانزده مثقال تاسی مثقال بدستور حلوائی سابق
 بسجیف و قوت مزاج میل نمایند حلوائی چوبچینی و دیگر که جمیع اوجاع را نافع است و تقویت
 باده میکند و مبرودین را نافع است نفع بالغ صنعت آن چوبچینی را نیم کو بیده و بجز برنجیه بگیرند
 از آن مثقال زنجبیل سفید یک مثقال قریفل وانه پیل سورنجان و انجیر زرد و از هر یک دو مثقال
 و اریضی چهار مثقال مغز حلزونه مغز نارچیل مقشر از هر یک ده مثقال ارومیده روغن کادو
 بی تک از هر یک بقدر ضرورت روغن بادام شیرین قدری با عسل و قند و پنجاه مثقال بدستور
 مقرر حلوائی سازند شربتی هر روز از پانزده مثقال تاسی مثقال بسجیف و قوت تناول
 نمایند حلوائی چوبچینی اقوی از نسخ قبل صنعت آن چوبچینی علی کوفته بجز برنجیه بگیرند

سی مثقال قزفل دارچینی زرنبا درنجیل انیسون را زیاده ناسخواه سورنجان مغز چغوزه مغز نارجیل
مقشر سعد کوفی از هر یک یک مثقال آر و مید یک چهار یک من تبریزی روغن کا و بی نمک غسل صفی
از هر یک بقدر ضرورت در روغن بریان نموده غسل بگلابل حل نموده داخل کرده بنزند
تا چون تر حلوا شود پس در دیر را کوفته بخته بآن بسزند و در ظرف چینی بگذارند و هر روز از
پانزده مثقال تاسی مثقال سبب مزاج و متوسط و قوت مزاج بخورند و بهتر آن است که مقدار
نیز کور را بدو وقت صبح و شام بخورند حلوائی چوبچینی به نسخه دیگر صنعت آن آر و مید یک
ربع من تبریزی روغن کا و یک ربع و نیم من تبریزی بریان کرده غسل صفی بقدر ضرورت بگلابل حل
کرده در آن داخل کرده بدانش علامه بنزند تا چون تر حلوا شود پس مغز لیس مقشر چغوزه
مغز بادام شیرین مغز نارجیل مقشر از هر یک هفت مثقال نیم کوفته داخل کرده بانه بنزند
تا شروع نماید پس دادن روغن چوبچینی سومان کرده سی مثقال قزفل دارچینی زرنبا و انیسون
ناسخواه سورنجان سعد کوفی از هر یک پنج مثقال داخل کرده برسم زنند و از آنش فرو آورده
در طبق چینی برین سازند و بطریق لوزیات بریده قدری قند سفید کوفته بر آن پاشیده بگذارند
و هر روز صبح و شام مقدار کرد کافی تناول نمایند و بعضی درین حلوا روغن زیتون مقدار یک اوقیه
داخل کرده اند و وزن غسل نیم من تبریزی نموده که سیصد مثقال باشد حلوائی چوبچینی
به نسخه دیگر صنعت آن آر و مید سه ربع یک من تبریزی روغن کا و یک من تبریزی بریان کرده غسل صفی
یک من نیم تبریز بگلابل و عرق زردک و عرق کا و زبان حل کرده داخل نموده بنزند تا چون
تر حلوا شود پس مغز چغوزه مغز نارجیل که پوست سیاه آنرا دور کرده باشند مغز بادام شیرین
از هر یک هشت مثقال نیم کوفته داخل نموده بنزند تا وقتیکه روغن پس در پس چوبچینی اعلی
یکصد مثقال قزفل دارچینی دانه پیل زرنبا و تخم زرنبا زنجبیل انیسون ناسخواه لسان الجص صاف
سورنجان دار قزفل خولجان سعد کوفی از هر یک پانزده مثقال کوفته بخته داخل کرده در ظرف
چینی بگذارند و هر روز بقدر کرد کافی بخورند حلوائی چوبچینی دیگر اصحاب افرجه بارده و
امراض بارده را نافع است و جمیع در و باد و اوجاع مفاصل را مفید است خصوصاً در و کرده و وجع
مهر و مقوی باه است صنعت آن آر و گندم سمید روغن کا و بریان کرده قند سفید و غسل صفی

سفید بکباب حل کرده داخل نموده بپزند تا چون تر حلو شود و مغز بادام شیرین مغز چلغوز و مغز
 نارنجیل منقشر از هر یک ده مثقال نیم کوفته داخل کرده بپزند تا روغن باز و بدو چوبچینی ساییده
 از هر یک بیرون کرده ده مثقال از نجیل کشیقال قرنفل و انیسل جوز بوا سوراخان بسیار
 زرباد کوفته و بخیته داخل کرده در طبق چینی پهن کرده هر روز از پانزده مثقال تا سی مثقال
 آنرا دو وقت یعنی صبح و شام هر وقت نصف مقدار مذکور تناول نمایند حلو اسی چوبچینی
 دیگر تا لیف آن مرجم فله غری موده اند که منافع بسیار دارد و در تقویت بدن و تقویت باه
 بی نظیر است صنعت آن زردک تراشیده سید شیرین تراشیده به شیرین تراشیده که پوست
 و استخوان و تخم آنها را دور کرده باشند آب انار شیرین از هر یک بیست مثقال همه را در عرق
 زردک عرق چوبچینی بپزند تا مهر شود پس بالند و بالا بپزند پس آرد سیده پانزده مثقال آرد
 شنبو و بیست مثقال نشاسته کنند و پنج مثقال اول مرتبه آرد و کندم آرد و نخود را بروغن کاه
 چهل مثقال بریان کرده نشاسته را در آب حل کرده بپزند تا چون پالوده شود پس نبات
 سفید و عسل صفت و ترنجبین پاک کرده خالص از هر یک بیست و پنج مثقال همه را در عرق
 کاوزبان و عرق چوبچینی و آب حل کرده بپوشانند و کف سفید و تخم مرغ بران زنند و کف
 آنرا بکینند تا دیگر کف نیاید پس با فواکه مطبوخه پالوده و نشاسته در آرد و روغن مذکور
 داخل کرده بپزند تا چون تر حلو شود و مغز چلغوز و مغز چلغوز منقشر مغزین مالور و مغز
 فندق مغز بادام شیرین منقشر مغز گردکان مغز نارنجیل مغز حبه الخضر امغز انجک مغز انجم
 مغز حب السمنه مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز تخم هندوانه همه لوب باید که از قشر رقیق بالاس
 آب قشش باشد از هر یک دو مثقال همه نیم کوفته در حلو اسی مذکور داخل کرده با قشش ملایم بپزند تا
 شروع نماید باز و اودن روغن پس بکینند چوبچینی اغلی چهار مثقال خضیه الثعلب مصری دو
 مثقال از نجیل سفید نیم مثقال و از چینی بوزیدال بسیار و انیسل بهمن سرخ بهمن سفید شقاق
 منقشر اسان العصاره شیرین تووری زرد تووری سرخ از هر یک یک مثقال جوز بوا چهار دانگ
 عنبر شهب مشک بتی از عنبر ان بزرالنج سفید پنج نفاع از هر یک دو دانگ کوفته و بخیته داخل کرده
 برهم زنند و از قشش فرو و آورده و طبق چینی پهن کنند و بکینند و بکینند و بکینند و بکینند و بکینند

و پنجه بران بپاشند و بطریق حلوایوز بپزند و هر روز صبح چهار مثقال و شام چهار مثقال از آن بخورند
حلوای جو چینی دیگر صنعت آن جو چینی اعلیٰ بیست و دو مثقال قرنفل و آن سه روز یا نه
زرباد انیسون یا نخله سورنجان مغز حلونه مغز نارجیل سعد کوفی از هر یک هفت مثقال
دارچینی پنج مثقال کوفته پنجه آر و کندم بقدر حاجت بروغن کا و یک چهار یک بریان کرده
عسل مصفی یک چهار یک قند سفید نیم من داخل کرده بپزند تا چون حلوای شود حلوای جو چینی
و یک تالیف آن مرحوم که در تقویت باه و امساک کثرت سیلان مذی و ودی و سیلان رحم
نافع است صنعت آن اگر رسیده بیست و پنج مثقال بروغن کا و بریان نموده نبات سفیدی
و چهار مثقال عرق کا و زین حل کرده داخل نموده با آتش ملایم بپزند تا چون تر حلوای شود
مغز نیمه مغز بادام شیرین مقش مغز حبه النظرا مغز حب النمنه مغز حلونه مغز نارجیل
مغز نارجیل تازه مقش از هر یک دو مثقال و نیم کوفته داخل کرده با آتش ملایم بپزند تا
شروع پس دادن بروغن نماید پس بگریزند بهمن سرخ بهمن سفید شقایق مصری خولجان قودر
سرخ قودری سفید دارچینی کل فلفل پوست بیرون پسته از هر یک یک مثقال خصیه الثعلب
یک مثقال و دو دانگ و دو چینی هفت مثقال و نیم زعفران و دو دانگ سخا بغدادی چهار
درخت کنیز از هر یک یک مثقال و دو دانگ کوفته پنجه داخل کنند و بر سم زند و در طبق چینی پخت کنند
و بطریق لوزیات بپزند و قدری نبات سفید کوفته بران بپاشند و کباب دارند و صبح پنج مثقال
و شام پنج مثقال بخورند با اثر بهمناسبه فالوده جو چینی قریب القع است بحلوای آن
صنعت آن بگریزند مقدار دو توله جو چینی اعلیٰ را و مانده صندل سوده با نیم توله خصیه الثعلب نیم
صلایه کرده با شیوه نبات و کلاب بقدر حاجت پنجه و در آخر یک دانگ زعفران و یک دانگ عنبر
اشتب بوده اضافه نمایند و چون فالوده یعنی تر حلوای پنجه شود در ظرف کشیده روغن بپاشند
یا با واهم قدری بر آن پنجه تناول نمایند و اگر مریض سرفه داشته باشد کلاب و عنبر داخل نمایند
و بعضی از لعلهای مناسبت اند لعلاب بهدانه و یا لعلاب نر قطن و ناشسته داخل نمایند
و بدین مداومت نمایند و اگر بسیار مجروح و المزاج باشد خصیه الثعلب نیز حذف نمایند فالوده
در مکر اللطف و سبک تر چون هفت روز تناول نمایند فواید بسیار پنجه صنعت آن بگریزند جو چینی

اعلی و بکار در ورق نموده و در توله آن را در پالاب خالص بخیانت و صباغ چندان بپوشانند
 که نصف رسد پس قهری نشامته با قند سفید یا نبات داخل کرده بطریق مقرر طبع نمایند تا توله
 فالوده آید و بطریق قهوه بپاشانند و بهین دستورات و در هفتم قمر صوب چینی ایضاً در
 نفع قریب بجلوای آن است صنعت آن کبیر شیر نبات مقدار دو انار و بانیم اما کلاب
 تقویم آورند و مقدار نیم صوب چینی اعلی نرم سوده و مقدار نیم توله تانماشته و تاک توله عنبر
 اشب و شمش ماشه زعفران نیز نرم سوده داخل کرده بهیر معجون سازی نیکو مخرج نموده
 بر تخته پاکیزه یا سینی که بروغن بسته یا بادام چرب نموده باشند ریخته قراض ببرند و کار اند
 و روزی مقدار نیم توله تاده توله تناول نمایند که روزی نیمه صوب چینی قریب النفع است بجلو
 صوب چینی صنعت آن صوب چینی اعلی توله متقال ریزه کرده در دو من و نیم سنگ ماه که پنج من
 تیریز باشد آب خالص بپاشانند تا به نیم من شاه که یک من تیریز باشد برسد پس صافی نموده قند
 سفید عسل صفتی بالمناصفه چهار صد و پنجاه متقال داخل کرده باش ملایم بپاشانند تا توله
 آید پس یکصد و پنجاه متقال مغز بادام شیرین متقسم نیم کوفته بان مخرج نموده در طبق چینی یا
 بر سنگ جوشان ریز می پس کرده لوزیات به برند و صیت و یک حصه کرده هر روز یک حصه
 اصبع ناشتا بخورند و موافق امر به بعض مغز بادام مغز نیمه با مغز نارجیل یا مغز حبه الخضر
 یا مغز انجلیک یا مغز گردکان یا مجموع می توان داخل کرد صوب چینی صفت آن کبیر
 صوب چینی تازه فی اشبه جید اعلی و پوست آنرا دور کرده قطعات بمقدار بند انگشت نموده بخلال
 در آن سوراخها کرده در آب به برند و پس آتش بر گرفته بر روی کبر یا سی آنرا بهین کنند که رطوبت آن
 دور شود پس در همان آب بقدر ضرورت قند سفید یا عسل مصفی داخل کرده بکینند و در چینی خوبان
 بسپاسد و آنه پیل جوز بوزعفران قرفل بمقدار هر یک رطل از صوب چینی یکدوم از هر یک از
 او و یک کوفته در کیسه کنای کرده در آن اندازند و بپاشانند و ایم کیسه باند تا بقوام آید پس کبیر
 نیکو باند و شیر آنرا بر آورند و بپاشانند و در کفند و صوب چینی را در آن داخل کرده و در حوض
 دیگر داده فرو آورند و بکند تا سرد شود و در مرتبان چینی کرده چهل روز بکند تا مزاج گیرد
 پس استعمال نمایند شترتی یک اوقیه و اگر بعد از فرو آوردن در هر یک رطل از صوب چینی که بر باند

اند مقدار یک درم از هر یک مشکبختی و غیره شربت با نبات سفید ساخته و داخل نمایند بهتر است و اگر
ساده خوانند با قند یا عسل صفت یابرد و بقوام آورند و او را در یک مطلق داخل نمایند مضغ
چوبچینی گفته اند که چون آنرا ریزه کرده مانند دانه های نخود بجای فلفل یا بک یا بول که پان نیز
نامند مضغ نموده آب آنرا فرو برند و فلفل آنرا نیز از اند قلع و جوشنهای دهن را بدست بان
نافع است مخصوص آنکه از ماده آتشک باشد فصل در بیان طریقت استعمال چوبچینی در هر
ور و غده ها و عروق و اطراف و غسل آن اما هر چه چوبچینی که جرات ای آتشک و زخمهای
ناصور و زخمهای مفاصل و او جاع مفاصل سازد و او جاع را مخصوص که از آتشک باشد کمال
انفع دار هر چه که این منافع دارد و صفت آن آنکه در کسب کتان کرده یکشت باند و ز آب
خیسانیده پس براد آب به جوی مالند و بگذارند تا ته نشین شود پس آب آنرا دور کرده آب
تازه بجوی آن کرده بر زخم و در طرف دیگر بگذارند تا ته نشین شود آب آنرا دور کرده چوبچینی
تا بهفت مرتبه از غسل داده آب آنرا دور کنند پس آنچه ته نشین شود یک جزو از آن و دو جزو از
چوبچینی کوفته بجزیره بخیته و نصف جزو از سر و اسنگ و حنا و ربع جزو سوم سفید و اقلیمیای گفته
مثل چوبچینی از روغن زیتون بدستور مرهم سازند میفرمایند که اگر یک جزو ششخرف درین مرهم
داخل نمایند انفع است هر چه چوبچینی دیگر انفع از اول صفت آن تو تیا می گران فی مغسول ششخرف
مغسول مرد اسنگ سفید آب کافور شسته از هر یک سه مثقال چوبچینی موم از هر یک پنج مثقال
موم را در روغن بادام شیرین میست و پنج مثقال که از خسته او ویرا کوفته بجزیره بخیته بان سخته
مرهم سازند و در زخم و دیگر میست و پنج مثقال روغن کافور یک نیز داخل است هر چه چوبچینی
و دیگر جهت زخمهای آتشک که از دوشنخه اول انفع است صفت آن مرد اسنگ ششخرف از هر یک
دو مثقال کافور که در فارسی شروف است بکات بندی چوبچینی از هر یک چهار مثقال موم
کافوری پنج مثقال روغن کافور یک مثقال و پنج مثقال و اگر بجای روغن کافور مسکه تازه یا سرشیر
باشد بهتر است بدستور مرهم سازند و اگر نصف کات را سخته داخل نمایند انفع است هر چه
و دیگر که زخمهای آتشک و کبلی را انفع است صفت آن مرد اسنگ تو تیا می گران فی مغسول صان
ورقی تراشیده از هر یک پنج مثقال از روغن سفید برک حنا و گاراشق مازوی سبز کنند از هر یک

دو مثقال نفت رومی بیت مثقال چوب چینی ده مثقال صمغها را در سرکه انگوری خیسانیده
 حل کرده و لوتیا را با سرکه سائیده و سایر اجزاء را کوفته به جریحه با سوم نرود و زیت کهنه و روغن
 بادام تلخ و روغن گل سرخ از سر یک بیت مثقال مرهم سازند و در نسخه دیگر از زیت سفید
 مثقال سه و سرکه و زیت کهنه به حمام رفته سرافشونید و این مرهم را بالند و اگر چوب چینی را تنهائی
 سائیده به جریحه و زیت رومی داخل کرده بر سر کجی اندازند نافع است و در جراحت های
 دیگر اگر قدری از چوبچینی را کوفته به جریحه در مرهم کافور یا باسلیقون داخل کرده استعمال
 نمایند نهایت نافع است و اما روغنهای چوبچینی که اوجاع مفصل و دردانی که از تشنگی
 حادث شود و از برای جذام و در اعضا و ادرام سوداوی و بلغمی چون فالج و استرخا و غشیه
 و کزاز را نهایت نافع است روغنیکه در اوجاع مفصل و دردانی که از تشنگی حادث شود
 بقایت نافع است صنعت آن چوب چینی اعلیٰ بیت مثقال سورنجان مصری مخلصه سداب از
 سر یک پنج مثقال قصب الذریره شسته سنبل الطیب سانج هندی مرزنجوش نراوند طویل از
 هر یک سه مثقال عاقر قرحا و مثقال قسط تلخ و دو مثقال و در نسخه دیگر شش مثقال است
 مجموع از مرهم کوفته و چوب چینی را زنده نموده و شبانه روز در دمن تبریز آب بنجیانند
 انگاه بار و روغن زیتون و روغن گل سرخ از سر یک چهل مثقال روغن بابونه روغن بنفشه
 روغن شبت از سر یک پانزده مثقال در دیک آبش ملایم به جوشانند تا مهر شود و آب برون
 و روغن بانه پس صافی نموده روغن را بر دارند و نقل با کین تبریز آب و چهل مثقال قند
 دفعه دیگر به جوشانند تا آب برود و روغن بانه صافی نموده در روغن اول داخل کرده بخارند
 و به وقت حاجت بالند و بعضی اوقات اگر در سرده مثقال روغن کیشقال موسیانی دارا بجدی
 داخل نمایند نافع است در اوجاع بارده و امراض بارده چون عیش و قوه و فالج خصوصاً که در
 ده مثقال از سر یک انجند سید ستر و فنیون نیم مثقال نرم سائیده اضافه نمایند روغن چوبچینی
 دیگر اوجاع مفصل حاره را نافع است صنعت آن چوبچینی ده مثقال در سه من تبریز آب بنجیانند
 تا بریم بر سر خسته مثقال عاقر قرحا و آب کیش بنجیانند و به جوشانند صافی نموده روغن گل
 سرخ بنجیه مثقال ضافه نموده و قدری مضاعف به جوشانند تا آب برود و روغن بانه بر

کرده در شیشه نگه دارند و در وقت استعمال در سرخ شغال ازین هر یک از سورنجان و صندل یک کیمشقال
 نرم ساییده داخل نموده استعمال نمایند نهایت نافع است و اگر آب سداب تازه و آب کرفس و آب
 اقحوان تازه و آب ریحان تازه از هر یک سی مثقال اضافه آب چوبچینی نمایند و روغن را داخل کرده چندان
 بجوشانند که آبها سوخته روغن بماند پس استعمال نمایند در اوجاع مفاصل و او جاعیکه از مواد بارده
 حادث شده باشند اثر تمام دارد و روغن چوبچینی دیگر که در آتشک و جذام و مانع ریختن مواد است
 و در واره التهاب و ازاله و سفعه موی بر میاند و موی را دراز و سیاه و قوی گرداند صنعت آن
 چوبچینی تراشیده ده مثقال برگ مورد برگ جناب برگ نیل پسیاوشان صندل سفید سنبل الطیب
 آشنه ساج هندی پوست بلبله زرد بلبله سیاه پوست بلبله کابلی آمله منقح سجد کوفی حبس
 قرقر عود هندی عود الصلیب جوز بوالسباسب از هر یک دو مثقال یکشت در کلاب و آب برگ خنجر
 و آب هفتانج و آب برگ مورد و آب فرخنجشک و آب کاوزبان از هر یک چهل مثقال بخسانند و صبح
 با کش ملائم بجوشانند تا بلیصق رسد و بماند و صافی نموده روغن انفاق و روغن گل سرخ و روغن
 منتر حبه الخضر از هر یک چهار مثقال روغن بنفشه ده مثقال داخل کرده در قدر مضاعف بجوشانند
 تا آب برود و روغن بماند عطر حصی لبان را در آن از هر یک سه مثقال غیر آشنه شبت رومی عطر
 صندل مصطک رومی مومهای دارا بجز رومی از هر یک یک مثقال در آن داخل کرده بخار برند و روغن
 چوبچینی بنفشه دیگر استعمال در اوجاع مفاصل و در دگر و اوجاع حادث در آتشک صنعت آن چوبچینی
 ده مثقال انرا تراشیده بدستور بطبوخ چوبچینی با سه من تبریاک بجوشانند تا برنج رسد پس
 روغن گل سرخ یا روغن بابونه یا زیت یا برسته سی مثقال داخل نموده بجوشانند که آب برود
 و روغن بماند و روغن چوبچینی دیگر که در اوجاع مفاصل و او جاعیکه از مواد بارده حادث شده
 باشد اثر تمام دارد صنعت آن چوبچینی ده مثقال انرا بدستور مذکور طبع نموده پس آب بطبوخ
 چوبچینی را با آب کرفس تازه و آب برگ جناب از هر یک سی مثقال نیت صنعت مثقال روغن اقحوان
 تازه ده مثقال داخل کرده چندان بجوشانند که آبها سوخته روغن بماند و در برده مثقال او
 یک مثقال سورنجان مصری سوخته داخل کرده بریم زنند و نگه دارند و روغن چوبچینی بنفشه حکیم
 محمد صالح ابن محمد ابن صنعت آن چوبچینی روغن یکصد پیر کرده بنز از هر یک ده رطل چوبچینی را

ریزه کرده در پنج گیل سحوشانند بعد از آنکه کشب در آب خیسانیده باشند انقدر سحوشانند که نصف آب برود
پس روغن و پیرادران اندازند و باز سحوشانند تا آب رفته روغن بماند صافی نموده گلاب را در وقت
حاجت یکبار بر بنطلای جوچینی که بعد از اتمام خوردن جوچینی در حمام بر بدن باید مالیده مخصوص
در مرض تشنگ و جذام صفت آن جوچینی سوان کرده چهار مثقال سورنجان مصری بوزیدان
قسططلم صفت آن جوچینی زربناد و سورنجان عود الصلیب هر یک در چینی کوفته بخیچه بگلآب
و آب انجوان سخته روغن راحت داخل کرده در حمام بر بدن مالند و صبر کنند تا عرق آید پس غسل کرده
برایند که بوی آنده تعالی نافع است روغن راحت سستل درین طلا این روغن تالیف جالینوس است
و فوائد این روغن زیاد از آن است که درین مختصر کنج و از این روغن فایده بظهور رسیده که ازین روغن
سسته شده مخصوص در تشنگ و جذام و انواع قروح و ناصور و قوبا و جرب و شقاق و داء الحیة و دوسوسه
و صلیح که نهایت مفید است صفت آن جد و از خطابی از موده زرد و نطویل زربناد و زرد و ندرج
حب الغار خطبای نامی رومی مرصافی صبر سقوطری جاوشیر سبکین خلقت کند و صطکی شحم حاکم حنا خد سیر
عاق و قحما مثل ازرق از هر یک و مثقال سورنجان مصری چهار مثقال فرنیون یک مثقال صبادان
عراقی ده مثقال موم زرد و ده مثقال پیرک پیر و باه پیر و غزال پیر هر کوش از هر یک پنج مثقال
زیت کهنه روغن کل سنج روغن بابونه روغن بنفشه روغن خرمی روغن یاسمین روغن زیتونی روغن
رازی روغن جنار روغن برجان روغن سورنجان روغن قسططلم روغن زربناد از هر یک استار زیتون چهار مثقال
زیتون را در آب لیمو کشند و باید که قدری سکر که با آب لیمو در ظرف سفالی نو کرده سیاه را در آن اندازند
و آنکی بر سیم زنند که ریزه ریزه شود پس قدری حنا کوفته بخریزچه داخل نموده با انگشت مالند تا سه
روز خوب که گشته شود و نهایت اتمام در شستن سیاه بایند پس صمغ را در سکر که بخیسانند و در آن مالند
و ببالیند و باقی آدویه را جدا جدا کوفته بخیچه و زل نموده و جدا وار بر روی سنگ بگلآب بسایند و
صافون را با کارد تراشده و پیر با موم را که آخته ببالیند و مجموع روغن را یکجا کرده در باطلج حنا
و صمغ را داخل کرده از آتش بر گیرند و بر سیم زنند تا سرد شود پس زیتون مقتول و جدا وار داخل کرده
نیکو بر سیم زنند پس سارا و دیه کوفته به حریر بخیچه داخل نمایند و چندان سیر سچون سازی بر سیم زنند که با
درهم بخیچه شود و در ظرف چینی یا زجاجی کرده سترش را محکم بکنند و بوقت حاجت یکبار بر غرغره جوچینی

غسول چوچینی و ذکر جوزا و تفریق جوزا

جلد اول

۱۱۷۹

مستعمل در امراض جذام و آکنه و آکنه هرگاه جوشتش و زخم در کله و کام و ملازه و لوزتین باشد صفت آن
چوچینی چهار جز و مویزج عاقر قرحا برک حنا بابونه برسیا و نشان برک مورد و سافج هندی زرد و
سحکوئی کات هندی فلفل فلفل مویزج پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله
آنکه منقح اسطوخودوس و فانی خشک پوست خشکاش غلبه اشک از هر یک یک جز و جو شانه و
صافی نموده مضغه و غره نمایند و اگر مرض مزمن شده باشد نیم دانگ توتیای هندی بریان نموده
و چهار دانگ طین منخوره سوده نیز داخل نمایند نافع است غسول چوچینی که در امراض جذام و آکنه
منع رخیست موی کینه صفت آن چوچینی سومان کرده چهار جز و برک و سمد برک حنا برک مورد و سوسن
الطیب پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه آنکه منقح پوست بلبله زرد و آنکه بر یک جز و
نیم کوفه در پیاله چینی با کلاب نجیبانند و روی آنرا دست مال کنی تا بی پودر شود و تا چهل روز مضطر
هر روز دست را از روی دست مال کلاب مذکور تر کرده بر سر و ابرو و منزه و ریش مالند
و هر پنج روز یک مرتبه او ویه را تازه نمایند جوزا به طعامی است قلیل القدر انفع و مضطربان باح
در طوبت محدده صفت آن اردکنم خمیر سخت نموده و ضخیم ترین نموده بریده مانند آتش او
ماچ رشته با آب سبزه باطبخ نموده تناول نمایند و نیز جوزا به طعامی است مصنوعه و متخذه از گوشت
و نان و شیر و شکریه و قلاب و ابازیر و گاه فرا گرفته میشود بدون گوشت و نان و بعضی
گفته اند که آن گندم و برنج است که زیر بریانی گذارند بدون ابازیر و جمع آن جوازب و جوازب است آنچه
جوزا بواغاری جوزا بوا و میوه چای پهل گویند شر دخی است که در جزیره از جزایر جاوه که سببان قری
ایا و بند آن را بتاوی نام کرده اند یافت میشود و آنجا با فضل در تصرف و لذتیر که فرقه از انصار کما
به هم میرسید و درخت آن بقدر درخت گردکان و ورق آن باریک طولانی ستریز مثل برک انبه
و حامون و سافج هندی و کوهیکه از آنها و شر آن بقدر شر گردکان و از آن بند کمر و آن سه پوست
دامد یکی سبز ملاصق گوشت آن تا خام است نرم میباشد و خورده میشود و چون پخته و بریده شده سخت
و سبب میگردد و در زیر آن گوشت برک بای زرد تیره مایه بخی میباشد که آنرا آب سابه و هندی
جا و تری نیز مینامند و در زیر آن پوست خشبه و در جوف آن جوزا بوا است و آن از عفض و فذق
کلان تر و سرخ تیره رنگ انبه مائل سیاهی با خطوط و شکن از غیر المصاف مستعمل از آن بسیار

و جوز بواسطه و بهتر آن تازه خوشبوی تند طعم و رائحه سنگین بکن با خطوط سیاه بادبنت است
 و درم گرم و خشک و کوبیده شکلی آن در سوم است قابض و مفرج و مسک و ملطف و مقوی معده و قوی آن
 و مری و جگر و حافظ طهارت و غریزی و ماضی و جهت صلابت جگر و سپرز و اورام بارده آن و پیرقان
 و خوشبو کردن عرق و بول و بوی دمای و تحلیل ریاخ و دفع کلف و خش و عسر البول و غشیان و
 و رطوبت معده و زلق الامعاء و اسهال معده بارده و رطوبت از آله رطوبات متحفظه معده و اسهال
 لیمی و غشاد آن جهت ورم بار و جگر و اوجاع بارده رطوبه و درد سر و فالج و لقوه و عرشه و با استیو
 و عسل جهت کلف و خش و آثار ضربه و بار و غشها جهت اوجاع بارده و کرمی کوش و التحال آن جهت
 تقویت باصره و سبل و جرب نافه و مضرشش و مصلحشش و مصلح مخرج و مری و مصلحشش و مصلحشش
 و بسیار خوردن آن مورت سوسنی حلق و حقیق و مضرشش و جگر و مصلحشش و نقشه و قدرشش و بیش
 تا و متقال و بدش بوزن آن بسیار جهت سد و صلابات یکوزن و نیم آن سنبل الطیب و
 قوتش تا سیال باقی است و بدانکه و لندیز از انجا روغن و عطر آن و بسیار روغن بسیار
 و مراب و مخلل آنرا که با پوست خشخاش خارج در حین خامی تمامی ساخته می آورند و می فروشد و
 دیگر برادخل میکند و نمیکند از آنکه نیم شش از انجا بر آورند و جوارشش جوز بواسطه تقویت
 معده و یاه و مضمطام و قطع بوی دمان کند و باددای مخالف را نیکو بود و بسیار مجرب است
 صنعت آن جوز بواسطه متقال پل بوخو انجان زنجبیل فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل دار
 چینی سانج بندی سنبل الطیب بهمین سرخ بهمین سفید از یانه تخم کرفس از سیریک یک متقال
 زعفران نیم درم خود قماری خام سه متقال مشک خالص یکد انگ و نیم پوست ترنج بین متقال
 کاوزبان مصطکی از سیریک دو متقال قند سفید دوازده متقال عسل و وزن او و به بدستور محمول
 همچون سازند شربت تا یک متقال و نیم جوارشش جوز بواسطه شهور جوارشش جا وید معده را قوت
 و بد و طعام مضمطام کند و حفظ بفراید و بواسطه سیرافانده و بد و رنگ روی را صافی کند و اند و بوی دمان
 خوش کند صنعت آن جوز بواسطه سیاه قند فلفل و چینی سنبل الطیب معده کوفی آله منقعی و اند و پیل اجزاء
 مساوی کوفته نیمه با قند سفید و عسل مصطکی بقوام آورده بسته شد شربت و درم حب جوز بواسطه
 اسهال مزمن و اسهال بواسطه سیری از نافع است صنعت آن بکیر نزدیک عد و انار خام نار کس کوچک سیر

انرا بریده جوف آنرا قدری خالی کرده و دود جوز بو او در آن گذاشته ستر آنرا گرفته بهمان قطعه بنشیند
و بالای خمیر کل و در زیر آتش پزند که سخته نگردد پس بر آورده کل و خمیر را دور کرده انار و جوز بو او را
نرم سوده با لعاب بیدانه سرشته خوب سازند هر چه بقدر خودی شربت از سه حب تا هفت حب صبح
ناشتا و شام از دو حب تا پنج حب بر وزن و لطفال را یک حب تا دو حب کافی است و اگر قدری حوض
بندی خالص صافی که رسوب نماند بریان بندی در لعاب بیدانه با آب لسان الحمل حل کرده بآن شربت
حبوب سازند بهتر است از برای بواسیر حب جوز بو او می دیگر از آن قوی صنعت آن بهمان دستور
جوف انار را خالی کرده یک عدد جوز بو او در آن گذاشته و اطراف آن قدری زیره سبز پر کرده و ستر آنرا
بسته بدستور مرتب نمایند و بهمان قسم استعمال نمایند حب جوز بو او می ایوندار در ایون ذکر یافت
وین جوز بو او جهت تقویت اعصاب و ضعف آنها که بسبب برودت و رطوبت باشد و وجع مفاصل
بار در آن نافع است همین بآن صنعت آن بکند جوز بو او بر قدر که خواهند و بسیار نرم بگویند و در آب بسیار
نیکو بچسبند و بگذارند تا خوب سرد شود پس و غنی که بر بالای آن بسته شده باشد بردارند و
باز چسبند و بهمان قسم سرد نموده روغن را بر دارند تا دیگر مطلق روغن در آن نماند و این بهترین
طریق اخذ روغن آن است خالص بسیار بر می آید بی مشقت وین جوز بو او می دیگر منقول از طب
کیمیای بر اکتسوس نیک است از برای معده شرب با و طلا و مسکن وجع قولنج و مثانه و مقوی مثانه
است صنعت آن بکند جوز بو او بر قدر که خواهند و بسیار نرم بپایند و در آب گرم بپاشند و روزی یک بار
و در جای گرم بگذارند و بقرع و اشیق تقطیر نمایند وین را از آب بیدان نمایند و بکار برند و اگر دهنیت
در جوز باقی باشد مرتبانه و ثالث در آب گرم بپاشند و تقطیر نمایند تا دیگر دهنیت در آن باقی نماند
سفوف جوز بو او اسهال بلغمی را نافع باشد صنعت آن جوز بو او بریان کرده سه درم ناخواه
یک درم کند نیم درم گرفته بنخمسفوف سازند شربت یک درم آب گرم بنوشند جوز بو او مثل نغاری
تا قول را توره و بپزند و باقی ستر سوه گویند و آن مویس از کوز مثل فارسی است و آن
نور و در دوزخ و سفید و غش می باشد و نفش مال بسیاری آن قویتر و آنچه درخت آن از ساق بر
و شربت نفش مال بسیاری باشد قوی است نبات هر یک از دوزخ آن بقدر نبات با و بخان و کبر
از آن گوشت و کل هر یک از دوزخ آن شربت برقی و سترانی و کل لعاب و از آن دراز تر و کل آن و تخم

آن بر دو مسکه و چون کسی از آنها بخورد در آن صحن بسیار همه در چشم او کبود مینماید و ترشش بقدر کردگان
 و خازنک مثل نابیدانچیز و جوف آن و انهای شبیه بانه سماق و خوش طعم و مستعمل تخم آنست و بسن بر
 گرم کرده آن بر چشم صاحب مد موجب تسکین الم و بسیار نافع و مجرب است در اول چهارم سرد و در دوم
 خشک گویند و خشکی آن فریب اعتدال و اول صبح است مسکن حرارت ملتهبه مفرط و در غایت تنویم
 و مسکه در دوع اورم حاره و مسکن صداع صفراوی و دومی و ضماد آن در روغن دانه آن جهت بواسیر
 و اوجاع حاره مقهده نافع و اکثر آن کز قد مایکرم که اسم دانسته اند و طلای طبع آن با مسکه و عمل
 محلل اورم و استسقا و ضربان و قاطع عرق و مانع قشریره و ضماد مجموع نباتات آن جهت تقویت اعضا
 مسترخیه و مانع ریختن موی محفط طبوبات غریبه و خوردن آن جهت دفع صداع مزمن مجرب است و قدر
 شش تا یک انگب و بدل آن لجاج دو وزن آن و مورت جنون و فساد فکر و مضطرب خاطر و
 راز یانه و عمل است گفته اند که آنچه برک و کل آن سیاه و تو بر تو و طبقه بر طبقه سه و پنج وزانده هم گفته
 اند و اکثر تابسه دیده شده و آنرا بپندی کنند بتوره نامند در افعال قوی از هر دو نوع دیگر است
 تا بحدیکه بپوئیدن کل آن بپوش سکرت و تخمیر صاحبان از مزه لطیفه و ذکای حس که در حقاقت است
 از مخمرات صاحب خلاصه التجارب جهت امراض بطوبی بلغمی از قبیل سرفه و ضیق النفس و استسقا
 و حمیات بلغمیه مزمنه و صداعیکه از ذکای حس مانع بود و صداعیکه از گرم معده و دماغ خیزد و بغضه خورده
 و یا لیسویا و سدر و دوار و صرع که از بخار و ضعف معده بود و در مکه از مشارکت دماغ باشد
 و دومی و ضعف قوه باصره و خارشش یک چشم که از جریان اشک باشد و زلزله و زکام و استسقای
 و خون آمدن از دندان و آب رفتن از دمان بجایز تقیه مداومت بآن و در معده که از ذکای حس
 آن باشد و کثرت جشا و غثیان و تبوع و قی که از نصف معده باشد و از برای شهوت های دی چون کل
 خوردن و کج و غیر آن و از برای نقصان شهتا بر طعام و ضعف معده و ترش شدن طعام در آن که
 از سستی جرم آن باشد و از برای شهوت کلی و استسقای لحمی و سلس البول و کثرت اجلا و سستی
 انزال و تقویت باه و عقر که بسبب کثرت رطوبات مزله رحم باشد و سیلان رحم و ریج مثانه و و بیخ فاصل
 و نفخات و بثورات و طاعون و حمی و طبقه و غلبه غیر خالصه و مانند اینها و درم و خوب از تقیه در بپوش
 بآن و در دندان نزد صحت و آماس لپات و درم ووزن و بجهت الصوت که از سردی و تری بود و زیاده

از تفتیه شربت العسل حل کرده و جهت عسر النفس وضیق النفس در جلای که در آن بعضی العبه مثل حلبه و
 بهدانه باشد و سرفه و نفث الدم با عصاره لسان الحل یا با عصاره خیار و ذوات الحلب بر شربت خورده
 و جمی مواظبه و ربع بعد از وقت نوبت مداومت بان و جمی و باقی بعد فصد با آب محصور انار شربت یا شربت
 یا آب غوره و از برای شری و نبات اللیل بعد از طعام نافع است بیاید دانست که استعمال مخدرات
 مثل افیون و حب الشفا و غیره در اوایل امراض جائز نیست سمیت آنکه باعث تخلیط مواد آنها و زود
 نفج نیافتن و صعوبت امر و احداث فسادات دیگر میشود و بعد نفج باعث جمع و قبول دفع آن میگردد
 و باعث نیامدن اخلاط دیگر در آن عضو در حمایت قبل استقرار نوبت میشود و چنانچه در افیون و حب الشفا
 ذکر یافت و نیز مخدرات را کای که ثب لازم باشد باید داد و دیگر وقتیکه که گفته شده باشد انکار و حافظ
 الصحت و حب الشفا و امثال آن که در آن جو زائیل بود نافع است و دیگر مخدرات مضر صفت آن
 و از فلفل و ریجینی را زیاده جو زاید از هر یک یک جزو و ششک خالص ثلث جزوی مصطلک و دوز
 کند یک جزو و نیم جو زائیل برابر جمیع ادویه اجزا را کوفته بخیته با سه وزن ادویه عسل مصفی
 سرشته همچون سازند شربتی مقدار نخودی بزرگ کامل و گفته که قوت این دو برابر یکدیگر
 است حب الشفا از مخمر عات و الد صاحب خلاصه التجارب نافع جهت امراض مذکوره در
 حافظ الصحت و قیه های نامیه و مزمنه از سر ما و غیره سر ما پس از نوبت و در دسر که نه و نوخواه از ماده
 باشد یا گرم و وجع قولنج را نافع و مداومت آن حفظ صحت نماید و شکنج بدن دور میکند و اگر مقادیر
 افیون دهند ترک افیون کنند و کار افیون کنند و قایم مقام آن است صنعت آن ریجیل یک جزو
 ریونیدینی و دوز و تخم جو زائیل سه جزو که بل بر مجموع ادویه باشد کوفته بخیته با دو برابر عسل مصفی
 بقوام آورده سرشته همچون سازند و در ظرف چینی گاه دارند و عند الحاجة شربتی بقدر نخودی چار
 بند و نیز گفته که قوت این همچون تابع طبیبی باقی بود و این فی الحقیقه همچون است اما چون حب ساخته
 میدهند مسمی سبب الشفا شده حب الشفا به نسخه دیگر صنعت آن ریونیدینی ریجیل جو زائیل
 اجزا مساوی کوفته بخیته با قدری عسل سرشته سازند و بعضی با آب صمغ عربی محلول در آب
 سرشته خوب سازند هر چه بقدر نخودی شربتی یک حب بعد از نوبت است و در نافع قریب
 بمنافع حب الشفا می اول است حب الشفا به نسخه حکیم ازانی که در قرابین قادری آورده

و گفته که این حب حافظ قوتها بی نفسانی و طبیعی است صنعت آن زنجبیل جوز بو از هر یک
 دو درم ریوند چینی سه درم جوز مائل نه درم کوفته پیخته باد و وزن او و بهر حمل مصفیه سرشته بقوام
 آورده چهار سازند هر حبی بقدر نخودی شری یک حب و نسخ حب الشفا که افیون داخل دارد در
 افیون ذکر یافت حب جوز مائل بدل افیون سرفه و درد سر مزمن و غیر مزمن بار و حار
 و جمیع امراض بارده و حار و حمیات مزمنه را نافع است و در تب قبل از وقت نوبت باید
 داد و در تسکین وجع قویج مجرب است و این حب را اطباء هند است و گفته اند مداومت بان
 بمصرطی می رساند و حافظ صحت است صنعت آن تخم جوز مائل و از ده درم ریوند چینی هفت
 درم زنجبیل صمغ عربی از هر یک چهار درم صمغ را در آب حل کرده باقی او ویه کوفته پیخته بان
 سرشته حب سازند هر حبی بقدر نخودی و فلفلی شری کامل مقدار افیون را حب کلان و غیر
 مقدار کوچک حب بدل افیون دیگر که اسلم از اول است و در مزمن و ضعف معده و کبر
 را نافع است و قاطع عادت افیون است صنعت آن تخم ناتوره سیاه کیشقال زنجبیل و دو
 شقال ریوند چینی سه شقال کوفته پیخته خوب سازند هر حبی بقدر نخودی و فلفلی شری
 از یک حب تا سه حب حسب قوت مزاج و اگر بیست و چهار شقال نبات سفید کوبیده داخل
 نیز خوب است و در نسخه دیگر دارچینی مصطی از هر یک کیشقال نیز داخل است حب پنج جوز
 مائل حسب امراضیکه بعضی زنان را بعد از وضع حمل عارض میگردد و از لعنت طبع و حمی خفیف و ضعف
 مزاج که بپندنی پرسوت نامند صنعت آن بگزیند پنج جوز مائل سیاه را و با چند دانه فلفل سیاه
 نرم سائیده خوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شری از یک حب تا سه حب و حب جوز مائل افیونی
 در افیون ذکر یافت فحلومی جوز مائل از مختصرات اهل هند است جهت امراض بارده و طبیه
 نافع منقول از خلاصه التجارب صنعت آن بگزیند تخم جوز مائل نیم من و نیم کوفته در پنج سینه
 کاه و که در آن قدری آب داخل کرده باشند اندازند و با شش ملائم بپوشانند تا آب برود و پس در
 آورده بپالانند و مایه زنند تا ماست گردد و مسکه آنرا با نصف وزن مسکه زده تخم مرغ خام
 و دو مقدار آن غسل سرشته با آرد مسیده خالص حلوانیند و چون خواهند که از آتش درازند
 عشر وزن آن دارچینی جوز بو از مایه کوفته پیخته یک شقال زعفران سوده بان مزوج شود

نگاه دارند و هر روز کیشقال انداخته و روزیاده و کم منوط برای طبیب است دهن جوز مائل
 اوجاع التکین و بدو فال و سرعت انزال را نافع باشد صنعت آن شجره جوز مائل را بکیرند با برک
 و بیخ و گل و مژ و در پارچه کهنه پیچیده مثل فقیله مشعل سازند و بروغن کنجد خوب چرب نمایند و بسج
 امینی آنرا بیاورند و اسفل آن آتش برافروزند و در زیر آن ظرفی از آهن گذارند و از بالا اندک
 اندک روغن کنجد بریزند و آنچه روغن از سر فقیله بچکید بکیرند تا تمام فقیله سوخته گردد و نگاهدارند و عند
 الحاجة استعمال نمایند دهن جوز مائل به نسخه معصومی که چون بر سر مالند و قدری در
 بینی چکانند خواب خواش آورد و صنعت آن جوز مائل خرق سیاه از هر یک جزوی پوست خشک
 بزرالنج تخم کاهوز هر یک و جزو کوفته در آب بجوشانند چون خوب قوت آید و به در آب باز
 داده شد صاف نمایند و آن آب را بار روغن کد و آتش ملایم بجوشانند تا آب رفته روغن
 بماند دهن جوز مائل دیگر جهت سرعت انزال باید در صین مقاربت کف پارا با آن چرب نمایند
 منقول از شفای صنعت آن جوز مائل را از پوست بکنند و نیم کوفته در میان شیشه کردن
 دراز کرده سر را با آن بموی اسب محکم نمایند و شیشه را بکل حکمت گرفته بکیرند ظرف کلی دهن
 کشادی که در آن آتش سرکین کا و قدری معده می که روغن براید توان نمود و وسط آن ظرف
 را سوراخ کرده بر سه پایه ایستاده چوب بچکل سه پایه که بلند می آن یک شبر یا قدری یاده
 باشد بر زمین فرو برند و آن ظرف را بر آن گذارند و سر شیشه را بمعکوس از آن سوراخ بطرف
 زیر بیرون آورند که شکم شیشه در اندرون ظرف باشد و در زیر آن ظرفی آب کرده بگذارند
 که سر شیشه در آن ظرف اندک در میان آب باشد و بر بالای شیشه در میان ظرف کلی سرکین کا و
 جنکلی پارچه پارچه کرده پرنمایند و آتش بر آن نهند تا مشعل گردد و روغن در آب مقطر شود و چو
 با تمام رسید روغن را از روی آب گرفته در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند و عند الحاجة استعمال
 نمایند دهن جوز مائل از مختصرات حکمای هند مسمی دهن الاوجاع صنعت آن بکیرند و درخت
 تا توره را با برک و بیخ و نیم کوفته مقدار یکمین و در آب بجوشانند تا نیک بپخته شود و بپالایند و
 و عشر آن تخم تا توره کوفته بپخته در آن اندازند و ساعتی بجوشانند و بپالایند و قدری روغن مین
 دانه در آن افکنند و با آتش ملایم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند

و عند الحاجة بر موضع علت نیکرم بالند وین جوز مال نوعدیکر حبت اوجاع مفاصل و تحلیل
مواد باروده و استرخانای صفت آن بکند و خست تازه آنرا از پیچ و شاخ و برگ و غیر اکثر
رسیده و نوع سیاه آن باشد که قوی است و نیم کوفته در آب طبع دهند و مالیده صاف کنند
و بانصف وزن آن روغن کنجد تازه بدستور مقرر بچوبش اندازند تا روغن بماند و نسوزد و عند
الحاجة استعمال نمایند

تم

سپاس بقیاس شارب بارگاه حضرت احدیت جل جلاله و عم نواله و بزرگان بزرگوار تحایف صلوة
والسلام سئو و اجناب سید الانام اعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و علی آله و صحابه
وسلم که جلد اول کتاب مجمع الجوامع و ذخایر التراکیب شهر بقدر باب دین کبیر
از تصانیف اکمل الکلام و افضل الفضل و رموز ان علم حکمت حکیم سید محمد حسین خان
علیه الرحمة الی یوم الساعة حسب الایامی ملک التجار حاجی حرمین الشریفین باعث افتخار و این
حاجی شیخ قطب الدین صاحب نیز بصحیح و ارشاد فیض بنیاد و منبع اخلاق و معدن
اشفاق برآمد حکماء نامد اخلاصه اطباء عالی وقار جناب حکیم سید محمد عطاء الله خان صاحب
سلمه با التدرع الی یوم القیام بتاریخ پنجم ماه جمادی الثانی ۱۲۳۰ هجری نبوی صلعم
مطابق بتاریخ یکم ماه فروری ۱۲۳۰ هجری و در نیکو شنبه از کتابت حافظ محمد فخر الدین
غفر له صورت اهتمام و نقش اتمام پذیرفت الحمد لله الحمد لله علی ذلک و لا ثانیا
و آخر آ و الصلوة والسلام علی سیدنا مولانا محمد و آله و اصحابه و ولی العظمی الکملات
العلیاء

بذه الجداول من ذیل الاغلاط التي وقع من الطبع في الجداول
الاول من کتاب جامع الجوامع و ذخائر الکلیات بقدر ما یستطیع

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴	۲	در آن کشند	بر آن در کشند	۴	۲۱	مالد و والد	ماجد و والد
۶	۶	ودا است	ودا است	۶	۹	یاسمی	یاسمی
۶	۱۴	یا تساوی	یا تساوی	۷	۱۵	دیر قطار	وبر قطار
۸	۱۶	مانند آبگوش	مانند آبگوش	۹	۲۰	دو فادر	وفا د زهر
۱۰	۱۷	و کال فوت	در کال فوت	۱۰	۲۲	اصلاح	باصلاح
۱۰	۲۰	خود حرارت	خود احاطه حرارت	۱۱	۲۲	ماور و احمو	باور و احمو
۱۱	۱۱	بذل الاقویاج	عند الاقویاج	۱۳	۱۴	انار و ثوانث	انار و ثوانث
۱۳	۱۶	مضادف	مضادف	۱۴	۲۰	ایضاً	پس طریق
۱۴	۱۲	ایضاً	پس طریق	۱۵	۱۹	ایضاً	در حرارت
۱۵	۱۸	ایضاً	پس طریق	۱۶	۱۷	ایضاً	پس طریق
۱۶	۱۹	ایضاً	پس طریق	۱۷	۱۸	ایضاً	پس طریق
۱۷	۱۹	ایضاً	پس طریق	۱۸	۱۹	ایضاً	پس طریق
۱۸	۱۹	ایضاً	پس طریق	۱۹	۱۹	ایضاً	پس طریق
۱۹	۱۹	ایضاً	پس طریق	۲۰	۱۹	ایضاً	پس طریق
۲۰	۱۹	ایضاً	پس طریق	۲۱	۱۹	ایضاً	پس طریق
۲۱	۱۹	ایضاً	پس طریق	۲۲	۱۹	ایضاً	پس طریق
۲۲	۱۹	ایضاً	پس طریق	۲۳	۱۹	ایضاً	پس طریق
۲۳	۱۹	ایضاً	پس طریق	۲۴	۱۹	ایضاً	پس طریق
۲۴	۱۹	ایضاً	پس طریق	۲۵	۱۹	ایضاً	پس طریق
۲۵	۱۹	ایضاً	پس طریق	۲۶	۱۹	ایضاً	پس طریق
۲۶	۱۹	ایضاً	پس طریق	۲۷	۱۹	ایضاً	پس طریق
۲۷	۱۹	ایضاً	پس طریق	۲۸	۱۹	ایضاً	پس طریق
۲۸	۱۹	ایضاً	پس طریق	۲۹	۱۹	ایضاً	پس طریق
۲۹	۱۹	ایضاً	پس طریق	۳۰	۱۹	ایضاً	پس طریق

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۵	۷	ثلثا	ثلثینا	۳۰	۳	بردنی	بردوشنی
ایضاً	۱۳	ترباق و غزه	ترباق و غزه	ایضاً	۱۷	دو جزو	دو جزو
ایضاً	۱۹	ورامیه	ورامیه	۳۱	۱۲	ویا یابین	ویا یابین
ایضاً	۲۰	ثلثینا	ثلثینا	ایضاً	۲۳	مرور و نفوذ	مرور و نفوذ
۳۶	۴	حب الرمان	حب الرمان	۳۲	۳	گاد و مانده	گاد و مانده
۳۷	۱۶	دوبوی	دوبوی	ایضاً	۲۱	واقراض	واقراض
۳۸	۱	یانیموس	یانیموس	۳۳	۲	ازون کافور	ازون کافور
ایضاً	۲	پوست کینه	پوست کینه	ایضاً	۷	و شوی و شوی	و شوی و شوی
ایضاً	۵	وضیف و نقصان	وضیف و نقصان	۳۵	۲	منفی ارواح	منفی ارواح
ایضاً	۹	و بستو	و بستو	ایضاً	۱۱	کسر حدت	کسر حدت
ایضاً	۱۰	بزرگ تر فرم	بزرگ تر فرم	۳۶	۱	قبض	قبض
۳۹	۳	کسب شدت	کسب شدت	۳۷	۱۸	فنبیل	فنبیل
ایضاً	۱۹	انها با هم مناسب	انها با هم مناسب	۳۹	۱۶	عروق المعرا	عروق المعرا
۵۰	۱۸	در هر دو شبانه	در هر دو شبانه	ایضاً	۱۷	عروق الصفرا	عروق الصفرا
ایضاً	۲۰	هر یک روز و	هر یک روز و	۴۰	۹	دوا است	دوا است
۵۱	۲	چرب	چرب	۴۳	۲۰	غیر مستطرقه	غیر مستطرقه
ایضاً	۶	زیب	زیب	۴۴	۲۳	گفتار	گفتار

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۲	۱۷	کرده	گروه	۴۲	۲۰	مثبت	منبت
۵۳	۱۱	دور رسوم	در رسوم	۴۳	۱	واژه و جابجاء	واژه و جانب
۵۴	۱۴	بگذارند	بگذارند	ایضاً	۳	برنده بینی	بریده بینی
ایضاً	ایضاً	و مکرر بگذارند	و مکرر بگذارند	ایضاً	۱۱	حاصل کنند	حل کنند
ایضاً	۱۸	بگذارند	بگذارند	ایضاً	ایضاً	جوش بپزند	جوش نهند
ایضاً	۲۰	بگذارند	بگذارند	ایضاً	۲۲	یک	بنک
۵۷	۱	سری	سویق	۴۴	۹	دخت کبانه	دختر و کبانه
ایضاً	۱۲	ایستد	ایستد	۴۵	۲۰	شرد ورق	شرد ورق
۵۸	۴	دران فوت	دران فوت	۴۶	۶	یافته	یافته
ایضاً	۶	و ثانیاً	و ثانیاً	ایضاً	۷	طافی	طافی
ایضاً	۱۶	نکندارد	نکندارد	ایضاً	۹	نوحی	نوحی
ایضاً	۱۹	مصط	منضبط	۴۷	۱۰	خورد کرده	خورد کرده باشند
ایضاً	۲۰	رطوبات	رطوبت	ایضاً	ایضاً	مرد	مرد
۵۹	۷	اجزای آن	اجزای آن	ایضاً	۱۲	مزاوت	مزاوت
ایضاً	۱۸	می رساند	نرساند	۴۸	۱۵	افسانه	افسانه آن
۶۰	۱۳	زیادتی	زیادتی	۴۹	۱	فتح	فتح
۶۱	۲۱	روح حیوانی	روح حیوانی	۵۰	۲۲	در انبرائی	در انبرائی

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۳	۳	باقی می کند	باقی می ماند	۷۲	۸	می شو	می شود
ایضاً	۱۲	بر راست عمر کردن	بر راست کردن	۷۳	۱۲	بلکه	بلکه
۸۴	۲۳	موق البر	موق اکبر	۷۴	۴	و غیر مخلوط	و غیر مخلوط
۸۵	۹	ودانهای	ودانهای	۷۵	۱۵	اختلاط	اختلاط
ایضاً	۱۷	قرون	قرون	ایضاً	۱۶	غرض	عرض
۸۶	۴	انتها	انتها	ایضاً	۲۱	تفوق	تفرق
ایضاً	۱۷	خشتی بهم	خشتی اندک بهم	ایضاً	۲۲	فضا را کرد	فضا را برگرد
۸۷	۲	والطخال	والطخال	۷۸	۷	بنا ایل	بنا لیل
۸۸	۵	ناقص	ناقص	ایضاً	۱۵	بثور اللبنة	بثور اللبنة
ایضاً	۲۱	بتدیج	بتدیج	ایضاً	۱۸	مجاریه	مجاریه
۸۹	۲	بتخفج	بتخفج	۷۹	۹	احجالی	سجابی
ایضاً	۱۰	مشده	مشده	ایضاً	۱۹	یکی در پده	یکی از دو پده
ایضاً	۱۳	است	اند	ایضاً	۱۷	سفیدی	سفیدی
۹۰	۳	بانتقاص	بانتقاص آن	۸۰	۱۳	حوالی معده	حوالی مقده
۹۱	۱۴	از بهر جدا شده	از بهر جدا شده	ایضاً	۱۷	یا بوسیر یکی	یا بوسیر یکی
ایضاً	۱۷	طول می کشد	طول می کشد	۸۱	۱۱	غوص	باغوص
ایضاً	۱۸	پتی است از	پتی است	ایضاً	۱۹	ناخوش	ناخوش

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۱	۳	در جونی تقف	در جونی تقف	۱۰۷	۲	وتفسیر	وتفسیر
ایضاً	۲۱	رطب بلغم رطب	رطب بلغم رطب	۱۰۸	۲۳	واشعار	واشعار
۹۲	۱۲	تا چهارم	تا چهارم	۱۰۹	۴	که از خون غلیظ	از خون غلیظ
۹۳	۱۳	بہیات	بہیات	ایضاً	۲۰	ماہیا	ماہیا
ایضاً	۱۷	می سازد نور	می سازد نور	ایضاً	ایضاً	اعضائی	اعضائی
ایضاً	۲۲	رید	رید	۱۱۰	۱۲	ضمم	ضمم
۹۴	۱۵	چنانچه نوشت	چنانچه نوشت	۱۱۱	۱۸	در رساله	در رساله
ایضاً	۲۰	ان را در اول	ان را در اول	۱۱۲	۲۲	میشود	میشود
۹۷	۹	ریزہ های	ریزہ های	ایضاً	۲۳	اوازین	اوازین
۹۸	۱۳	که با آتش او	که با آتش او	۱۱۳	۱۹	عذر البضمین	عذر البضمین
ایضاً	۲۲	باسم نامند	باسم نامند	ایضاً	۲۰	عذرہ اسم	عذرہ اسم
۹۹	۲۰	وسکون	وسکون	۱۱۴	۲	عرج	عرج
۱۰۰	۲۱	اقتضاض	اقتضاض	ایضاً	۳	بر قوت پا	بر قوت پا
۱۰۲	۱۷	جلدیه	جلدیه	۱۱۴	۴	ورگ کرده	ورگ کرده
۱۰۴	۱۱	و آنرا در ایست	و آنرا در ایست	ایضاً	۱۵	و بار طوبات	و بار طوبات
۱۰۴	۵	پشم واحدہ	پشم واحدہ	ایضاً	۱۶	و بار طوبات	و بار طوبات
ایضاً	۷	بضم میم	بضم سین	۱۱۴	۹	طبیعی	طبیعی

و آنرا در ایست

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲۰	۱۰	نیش دریم است	نیش دریم و نیم	۱۱۴	۲۲	عقد از نری	عقد از بر نری
۱۲۲	۱۸	بقیاد بقیاد	بقیاد بقیاد	۱۱۹	۱	و حجاب سوم	و حجاب سوم
۱۲۳	۳	محسوس	محسوب	۱۲۰	۱۲	و حمی حمی	و حمی حمی
۱۲۴	۲	نخل نورا	نخل نورا	۱۲۱	۲۳	از خلوت	از خلوت
۱۲۶	۱۰	و حارث که	و حارث که	۱۲۲	۲۲	قوباء و خشتاء	قوباء و خشتاء
ایضا	۱۸	بگذازد	بگذازد	۱۲۳	۳	سودای غیر	سودای غیر
۱۵۱	۱۵	ورصاصی	ورصاصی	۱۲۴	۲	او حارث از	او حارث از
۱۵۳	۹	مانند خیار	مانند خیار	ایضا	۱۷	خزن	خزن
ایضا	۱۴	بقیاد و الو	بقیاد و الو	۱۲۵	۱۲	نقل	نقل
ایضا	۲۲	عوسج	عوسج	ایضا	۱۷	نمی باشد	نیز می باشد
۱۵۴	۱۱	خنم	خنم	۱۲۶	۱۷	و گاه در حرم	و گاه در حرم
۱۵۸	۵	ابراز	ابراز	۱۲۷	۱۴	و با صطلاح	و با صطلاح
۱۶۰	۳	ازید برید	ازید برید	۱۲۸	۴	از مکان	از مکان
۱۶۱	۸	طرفیان	طرفیان	۱۳۰	۱	و قسم	و قسم
۱۶۵	۴	اسوة الکما	اسوة الکما	ایضا	۱۷	تنج	تنج
۱۶۶	۱	تا به این	تا به این	۱۳۱	۱	پر نمایند	پر نماید
۱۶۶	۲	بر پاشند	بر پاشند	۱۳۵	۵	دو نول	دو نول

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صحیح
۱۴۴	۱۱	تنگ سازند	تنگ سازند	بشیره نبات
ایضاً	۱۵	بگذارند	بگذارند	مقدار کندر و مقدار ذوق
۱۴۸	۳	گوفته	گوفته	نم نم مرغ
۱۴۹	۱۹	کیشند	کیشند	در صورت
ایضاً	۲۳	دو گذارند	دو گذارند	عصاره انرا
۱۷۵	۴	گفتار	گفتار	عند الحاح
ایضاً	۱۱	نر نورا	نر نورا	یک قرص
۱۷۷	۱۲	بزرگ	بزرگ	که اخته باشند
۱۸۰	۱۷	ابندیده باشد	ابندیده باشد	صباغت
۱۸۱	۱	که انوارد	که انوارد	برنگ کابی
ایضاً	۴	دستر فرار	دستر فرار	وامراض رده
ایضاً	۴	سرط	سرط	و کرم مزاجانرا
۱۸۳	۲۱	برای قطع	برای قطع	هشتماد
ایضاً	۲۱	و ضرور	و ضرور	و مخلف تازه
۱۸۵	۱۷	از برای	از برای	اناز باغی
ایضاً	۲۲	قوة الطیب	قوة الطیب	نماید
۱۸۶	۴	یا ورنه وزن	یا ورنه وزن	جمع آمده باشد

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳۴	۵	وسه جوش	دوسه جوش	۲۰۴	۱۷	ابرهیمیه	ابرهیمیه
الضأ	۲۱	وجلام	وجزام	۲۰۵	۲۳	قره و دمه	قره و دمه
۲۳۷	۳	کر قته	کوفته	۲۰۶	۱۷	تنگی	تنگی
۲۳۸	۱۸	مینزند	مینزند	۲۰۸	۲	نماینده	نماید
۲۴۵	۱۲	نا انش	تا انش	۲۰۹	۹	از یک یک شغال	از یک یک شغال
۲۴۸	۸	بنجور	بنجر	ایضا	۱۱	از یله	از یله
۲۵۱	۲	از لفظ سیاه	از لفظ سیاه	۲۱۰	۱۱	کیسه را	کیسه را
ایضا	۴	از لفظ سیاه	از لفظ سیاه	۲۱۱	۱۲	از یک چهار شغال	از یک چهار شغال
ایضا	۱۸	بجر حلقه	بجر حلقه	۲۱۷	۹	اب بخینه	در اب بخینه
۲۵۲	۵	قدوة الکما	قدوة الحما	۲۱۸	۲	کشیر خشک	کشیر خشک
۲۵۳	۱۱	ولد ولیدیر	ولد پیر	ایضا	۳	بجو شانند	بنوشند
۲۵۵	۱۱	دگر کرده داخل نمایند	دگر کرده نموده داخل نمایند	۲۲۳	۱۴	بنافش نمیند	پاکش نمیند
۲۵۶	۸	بروغن تازه	بروغن گاو تازه	۲۲۷	۱	برجویه	برجویه
۲۶۲	۱۳	غبارئی	غباری	ایضا	۲۳	دین برجویه	دین برجویه
۲۶۴	۲۲	نوزین	لوزین	۲۶۷	۲۳	شیره برجویه	شیره برجویه
۲۶۷	۲۱	اجاس	اجاص	۲۶۸	۱۰	مریم برجویه	مریم برجویه
ایضا	ایضا	دران دران قیراضط	دران قیراضط	ایضا	۲۰	سازند	سازند

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۶۹	۱۸	درسان	درسان	۲۹۷	۲۰	مایل بزرودی	مایل بزرودی
۲۷۱	۱۸	مزان	مزاج	۳۰۰	۷	داخل کرده	داخل کردم
۲۷۲	۱	خورند	کشیده	۳۰۲	۵	بجور	بجو
۲۷۵	۱۲	از خنبری	از خنبری	۳۰۴	۱۷	خنطل	خنطل
۲۷۹	۸	جیزه	جبره	ایضاً	ایضاً	یابد نمود	باید نمود
۲۸۰	۱	مسکه تازه	مسکه تازه	۳۰۵	۱	منقی	منقی
ایضاً	۳	قبض آن	قبض آن	۳۰۶	۸	پوست بلیک	پوست بلیک
۲۸۳	۵	پلا و ازاب	پلا و ازاب	۳۰۷	۷	نقح	نقح
ایضاً	ایضاً	توت شامی	توت شامی	۳۱۶	۱۷	پارچه بره	پارچه بره
۲۸۴	۸	ویا با قلا	ویا با قلا	۳۱۷	۵	شعیره	شعیره
۲۸۵	۴	لطیف	لطیف	۲۲۰	۳	ناخو	با نخود
۲۸۹	۲۰	کشیر	اکسیر	۳۲۲	۱۳	اسفیداج	اسفیداج
۲۹۲	۱۷	نیج استار	نیج استار	ایضاً	ایضاً	قالم	قالغ
ایضاً	۱۸	الابچی خود	الابچی خود	۳۲۷	۱	کسیری	کندری
ایضاً	۲۱	سره انرا	سره انرا	ایضاً	ایضاً	صلح عربی	صلح عربی
۲۹۴	۱	اپو میره	اپو میره	ایضاً	ایضاً	شلیف	شیاف
ایضاً	۱۸	درکس	درکس	ایضاً	ایضاً	باشیر دختر	باشیر دختر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۴۹	۱۵	پاشید	پاشیده
۳۵۰	۱	برد	سرد
۳۵۴	۲۲	بانهاداده	بانهاداده شد
۳۵۷	۸	از برای	از برای و اشتراکی
۳۵۸	۲	یکدوونیم	یکدوونیم
۳۸۲	۲	شش	شش
۳۸۳	۲۳	شکر سفید	شکر سفید مصفوف
۳۸۴	۵	خرق سیاه	خرق سیاه
۳۸۵	۱۹	تخم بادرنخ	تخم بادرنخ
۳۸۷	۲	پنجدرم	پنجدرم
۳۸۷	۷	نجیساند	نجیساند
ایضاً	۱۲	کیسه	کیسه
۳۸۹	۳	دایم بدست	دایم بدست
ایضاً	۲۰	شته	شته
۳۹۰	۷	بستقل	بستقل
ایضاً	۵	سوداوی	سوداوی
۳۹۱	۱۷	محلل مخف	محلل مخف

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۹۴	۵	مرکبات	مرطبات
۳۹۵	۱۳	قره	فسره
ایضاً	۵	فتکین	افقیمن
ایضاً	۱۴	دودرم	دودرم
۳۹۶	۱۷	مراين	مراين اجزا
۳۹۷	۷	سوداوی	سوداوی محترق
۴۰۰	۴	امراض سودا	امراض سوداوی را
۴۰۳	۲	سوداوی	سوداوی
۴۰۴	۲	زبدن	ازبدن
ایضاً	۲۰	افریقون	افریقون
ایضاً	ایضاً	افریقون	افریقون
۴۰۵	۵	بیک دفعه	بیک دفعه
ایضاً	۱۹	ورگ	ورگ
۴۰۶	۲۳	سوداوی	سوداوی
۴۰۷	۱۸	ابوخل	ابوخل
۴۰۸	۲۲	سازند	سازند
۴۱۰	۱۹	اببروی	اببروی

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۱۱	۱۵	بکزند	بکزارند	۴۳۱	۱۶	ایلاوس	ایلاوس
۴۱۲	۱۳	قنبخ	قنبخ	۴۳۲	۱۹	ایضاً	تفتیح
۴۱۳	۱۵	فنج	فنج	۴۳۳	۱۸	بلبله سیاه نه دانه	بلبله سیاه نه درم
۴۱۵	۲۳	باسهال	بازراط	۴۳۴	۱۹	اعلامات	علامات
۴۱۶	۹	کثوث	کثوث	۴۳۵	۱	الانی	بالاسنه
۴۱۷	۱۲	باتلخی	باتلخی	۴۳۸	۱۰	مقام موم	مقاوم موم
۴۱۸	۱۸	دیمه	دیمه	۴۳۹	۱۶	اندروس	براندروس
۴۱۹	۱۸	سباب بخی	سباب بخی	۴۴۰	۹	ایچ ازار	ایچ ازار
۴۱۹	۳	ظالم و لغوا	ظالم و لغوا	۴۴۱	۱۴	ایضاً	و مقاوم
۴۲۰	۱۵	مناسبت	مناسبت	۴۴۱	۱۳	الفت	الفت
۴۲۱	۸	کرم	کرم	۴۴۲	۱۰	افویه	افویه
۴۲۱	۱۵	در بیان خواص و منافع در بیان خواص و منافع	در بیان خواص و منافع	۴۴۳	۱	پیوست	پیوست
۴۲۲	۲۲	ولفته	ولفته	۴۴۴	۴	ایضاً	در تریاق مذکور
۴۲۳	۴	وبقنه	وبقنه	۴۴۵	۱	ایضاً	ادخال گوشت
۴۲۴	۲۱	مجموعه راسیم	مجموعه راسیم	۴۴۶	۹	ایضاً	اصطلاح
۴۲۸	۲	ازقشر	ازقشر	۴۴۷	۱۶	ایضاً	مستوجه
۴۳۱	۲	سمن باب	سمن باب	۴۴۸	۵	ایضاً	میرسید

صفحہ	سطر غلط	صحیح	صفحہ	سطر غلط	صحیح
۲۴۶	۱۳	تکاتبت	تکاتبت	۸	از ابی منصور
۲۴۷	۱۳	بنار یقون	بنار یقون	۳	تزیاق
ایضاً	۲۳	اقواسیر	اقواسیر	۴	شراب وید
۲۴۹	۲۱	اجزا اور زلال	اجزا اور زلال	۸	صوت
ایضاً	۲۲	قابض	قابض	۱	شیخ
۲۵۰	۲۷	نمی توان	نمی توان	۳	که بودی یا نه
ایضاً	۸	ببرند	ببرند	۴	فصول
۲۵۱	۱	در نظره که	در نظره که	۱۳	بگذارو
ایضاً	۷	دوا یا	دوا یا	۳	بهرت وانی
ایضاً	۱۱	ثانی	ثانی	۱۲	کوزاند
۲۵۲	۲۱	اوام	اوام	۲۷	وضیق
۲۵۷	۱۲	تخلیل	تخلیل	۲۲	تخم خشی
۲۵۸	۱۹	داز کنار	داز کنار	۲۰	شبت ناک
۲۵۹	۱۵	چوب ناک	چوب ناک	۲۲	خنگ بی
ایضاً	۱۸	انگشت	انگشت	۲	صفت این
۲۶۲	۲۳	وراج خیشه	وراج خیشه	۲۷	استه از
۲۶۷	۳	از از نیم دم	از از نیم دم	۱۵	تایز ویک

از ابی منصور وید و شراب وید و صوت و شیخ و که بودی یا نه و فصول و بگذارو و بهرت وانی و کوزاند و وضیق و تخم خشی و شبت ناک و خنگ بی و صفت این و استه از و تایز ویک

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۸۴	۱۹	بکزارد	بکدازد
ایضاً	۲۱	میکدازد	میکدازد
ایضاً	۲۲	نمیکدازد	نمیکدازد
۴۸۵	۱۶	تا یبوست آن	تا یبوست آن
۴۸۸	۴	بالاجمال	بالاجمال
۴۹۰	۹	خوردن افیون	خوردن افیون
۴۹۱	۱۷	مزاج حار است	مزاج حار است
ایضاً	۱۸	باشد سحر	باشد سحر
۴۹۲	۵	وقتی که باید	وقتی که باید
۴۹۳	۹	که مقدار افعال	که مقدار افعال
۴۹۵	۱۸	من شخصی	من شخصی
۴۹۹	۱۰	شوربای	شوربای
۵۰۰	۳	بالذات	بالذات
ایضاً	۷	رجو عشق	رجو عشق
ایضاً	۳	برونی	برودتی
ایضاً	۱۵	زیاده نمی گردد	زیاده می گردد
ایضاً	۱۶	رومیدد	رومیدد
۵۰۱	۱	طبا سیر سفید در میان	طبا سیر سفید در میان
ایضاً	۴	میماند	میماند
ایضاً	۵	تخفیف	تخفیف
۵۰۲	۱۸	ناقص	ناقص
۵۰۴	۱۵	بمعنی نبوده	بمعنی نبوده
۵۱۰	۳	یا یوست	یا یوست
ایضاً	۱۰	خطا برمان	خطا برمان
۵۱۱	۶	دو ارب	دو ارب
ایضاً	۱۷	جبین	جبین
۵۱۲	۱۱	کروتهای	کروتهای
ایضاً	۱۸	درم درجه	درم درجه
۵۱۳	۲۰	یکصد و سی	یکصد و سی
۵۱۵	۱۷	اقاقیه	اقاقیه
۵۱۹	۴	افیون کاد	افیون کاد
۵۲۵	۱۵	غسل	غسل
۵۳۰	۱۳	بفت صد و شتاد	بفت صد و شتاد
۵۳۱	۷	وینچ منتقال	وینچ منتقال

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۳۳	۱۳	غزقبا	عزقبا
۵۳۵	۱۶	شمنی	شمنی
۵۳۲	۴	ترباق الریح	ترباق الریح
۵۳۲	۱	در و گوش	در و گوش
۵۵۲	۱۱	بهار الدین	بهار الدین
ایضاً	۲۱	ملوک	ملوک
۵۵۴	۱۰	بخورند	بخوراند
۵۵۶	۲	می نماند	می نماند
ایضاً	۱۷	کرد دران	کرد دران
۵۵۷	۲	باقی می ماند	باقی نمی ماند
ایضاً	۱۰	موسکین	موسکین
ایضاً	۱۹	در نسخه	در نسخه
۵۵۸	۵	فودمر	فودمو
۵۵۹	۲۳	و این تریاق	درین تریاق
۵۶۲	۱	بهلیه	بهلیه
۵۶۲	۱۸	مامیران	مامیران
۵۶۳	۱	عقد	عقد
۵۶۴	۹	اصابع الصفر	اصابع الصفر
۵۶۵	۱۷	جلوزندی	جلوزندی
۵۶۶	۱	زراست	زراست
۵۶۶	۷	زر سنج	زر سنج
ایضاً	۹	زر رنج	زر رنج
۵۶۷	۸	لقوی است	لقوی است
ایضاً	۱۳	بخودی	بخودی
۵۷۵	۵	بخودی	بخودی
۵۷۸	۳	حب	حب
۵۸۴	۴	سکه	سکه
۵۸۵	۱۷	نزلات	نزلات
۵۸۶	۲۰	بارده	بارده
۵۹۳	۱	باستمال	باستمال
۵۹۵	۳	و این برای	و این برای
ایضاً	۹	نانی	نانی
ایضاً	۱۰	صری	صری
۵۹۶	۵	چهار دم	چهار دم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۹۶	۶	و شش درم	شش استار	۴۲۵	۱۴	و در افزون	و در مزاج
ایضاً	۱۵	سویز بلبل	شویز سعد کوفی	۴۲۷	۱۷	بزر البیج سفید	بزر البیج سفید
ایضاً	۱۷	است داخل است	داخل است	۴۳۰	۴	بادیانی	بادیانی غلیظ
ایضاً	۱۸	فوس بن یحیی	فوس بن یحیی بن یحیی	ایضاً	۱۱	بزر خند قوقا	بزر خند قوقا
۵۹۸	۱۲	بنان سفید	بنان سفید	۴۳۲	۱۱	بلغم خام که زیاد	بلغم خام که زیاد
ایضاً	۱۸	بکدارند	بکدارند	۴۳۳	۹	دانه اترج	دانه اترج
۵۹۹	۲۳	و قح	و قح	۴۳۵	۱۹	مضمض نمایند	مضمض نمایند
۶۰۲	۷	زعفران	زعفران	۴۳۷	۱۲	داخل کرد	داخل کرد
ایضاً	۱۲	بزر خند قوقا	بزر خند قوقا	۴۳۹	۲۱	اصل السوس	اصل السوس
۶۰۳	۲۲	نده	نده	۴۴۳	۱۵	خشخاش	خشخاش
۶۱۱	۲۶	فقیل	فقیل	ایضاً	۱۴	جوشانید	جوشانید
۶۱۳	۳	نوش دارو	نوش دارو	ایضاً	۲۰	یکصد در	یکصد درم
۶۱۴	۱۴	اصلاح دیگر	اصلاح دیگر	۴۴۵	۲	مشروب	مشروب
ایضاً	۲۱	در وقت حاجت	در وقت حاجت	۴۴۸	۲۲	کرکاش نامند	کرکاش نامند
۶۱۶	۷	وسکن	وسکن	۴۵۰	۱۶	و مبرود	و مبرود
۶۲۲	۲	اکت است	اکت است	ایضاً	۲۱	صفت ان	صفت ان
۶۲۳	۷	زرینج	زرینج	۹۵۱	۱۱	روانیدن	روانیدن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۵۲	۷	یاقوق بابید	یاقوق بیدشک
۴۵۳	۲۱	افندی یاقوق	افندی صالح چلی
۴۵۴	۱۴	مشک غنی	مشک بتی
۴۵۵	۵	شاد بنج	شاد بنج
ایضاً	۱۵	افلیسیا افلیسیا	افلیسیای فضی
ایضاً	۱۶	شاد بنج	شاد بنج
۴۶۹	۱	سرود دماغ	از سرود دماغ
۴۷۰	۷	استمال کرده	استمال کرده شود
۴۷۱	۸	بنوشند	بشویند
۴۷۳	۱۵	سنبل الطیب	سنبل الطیب بسیار
ایضاً	۲۰	قرنفل دانه	قرنفل دانه
۴۷۴	۷	داجینی فوه	داجینی سنبل الطیب
ایضاً	۹	پس گلشن آقا	پس گلشن آقا
ایضاً	۱۴	از یک یک جزو	از یک یک جزو
ایضاً	۱۶	بالند وصال	بالند وصال
۴۷۷	۹	صلایه کردنی	صلایه کردنی
ایضاً	۲۱	صلیل سفید	صلیل سفید
۴۷۸	۲۱	شیر لک	شیر لک

صفحه	سطر	خط	صحیح	صفحه	سطر	خط	صحیح
۴۳۱	۱	دکوم میگردد	دکوم میگردد	۴۹۸	۱۵	آرینج	نارنج
۴۳۲	۸	سیالیوس	سیالیوس	۴۹۹	۱۷	تفتیت	تفتیت
۴۳۳	۵	وساقس	وساقس	۵۰۱	۹	خشم دوم	خشم دوم
۴۳۴	۷	پین کنند	پین کنند	۵۰۲	۱۹	از برای کبد	از برای کبد
۴۳۵	۱	غزوت	غزوت	۵۰۳	۳	برگاه و ان	برگاه و ان
۴۳۶	۲۷	لوکستان	لوکستان	۵۰۴	۱۵	باریک پیاله	باریک پیاله
۴۳۷	۱۴	بامار الشبت	بامار الشبت	۵۰۵	۱۷	سکه نمکینه	سکه نمکینه
۴۳۸	۳۳	بقیه سرخ	بقیه سرخ	۵۰۶	۱۵	بخط	بخط
۴۳۹	۴	جراحت	جراحت	۵۰۷	۱	کبرای	کبرای
۴۴۰	۱۰	ذرور و لکایا	ذرور و لکایا	۵۰۸	۱۸	قوة الصبغ	قوة الصبغ
۴۴۱	۳۳	اکلیل الملک	اکلیل الملک	۵۰۹	۸	شیرینی کینه	شیرینی کینه
۴۴۲	۲۰	وبندی بندو	وبندی بندو	۵۱۰	۱۳	خون دره	خون دره
۴۴۳	۴	وصلای مطبوخ	وصلای مطبوخ	۵۱۱	۱۳	تخم کرشم	تخم کرشم
۴۴۴	۱۸	بتهنهای	بتهنهای	۵۱۲	۴	این نسخه را از	این نسخه را از
۴۴۵	۱۳	استقانی	استقانی	۵۱۳	۲۳	بلعب نزد قوطا	بلعب نزد قوطا
۴۴۶	۱۳	عاقده کبار	عاقده کبار	۵۱۴	۲	از هر یک یک گرم	از هر یک یک گرم
۴۴۷	۳۳	به پید اوز	به پید اوز	۵۱۵	۳۳	ایصد درم	ایصد درم
۴۴۸	۱۷	و منج حوز	و منج حوز	۵۱۶	۲۲	شادنج	شادنج

صفی	سطر	غلط	صحیح	صفی	سطر	غلط	صحیح
۵۸	۱۸	که در بلیله زرد	که در بلیله زرد	۵۸	۲۰	آشنا از طعام	آشنا از طعام
۴۷	۱۹	و نیز بلیله	و نیز بلیله	۴۷	۲۷	خیم شود در	خیم شود در
ایضا	ایضا	نصیان	نصیان	۵۳	۹	صبح مطبوع	صبح مطبوع
۴۳	۵	رمل	رمل	۴۳	۲۰	در چینی شیشما	در چینی شیشما
۴۸	۱۸	تسادی	تسادی	۴۸	۲	وسعه	وسعه
۴۹	۹	ادمان	ادمان	۴۹	۱۳	برگ کاسنی	برگ کاسنی
۳۳	۱۲	بسیار دای	بسیار دای	۳۳	۴	جاجت	جاجت
۴۵	۸	گند	گند	۴۵	۷	نضاج	نضاج
ایضا	۲۳	تا چهار شقال	تا چهار شقال	ایضا	۱۴	آورده	آورده
۴۴	۱۵	که قدس سره	که قدس سره	۴۴	۱	حجر لونی	حجر لونی
۴۹	۷	مجموعه اوید را	مجموعه اوید را	۴۹	۳	پنجاه در آب	پنجاه در آب
۸۰	۲	ناکه و سفته	ناکه و سفته	۸۰	۱۴	پانزده درم	پانزده درم
۸۱	۱	افزوده کرده	افزوده کرده	۸۱	۲	زیراکه	زیراکه
۴۰	۸	و بر ندرت	و بر ندرت	۴۰	۵	در صین	در صین
۴۲	۳	اسطوخودوس	اسطوخودوس	۴۲	۹	آورده اند	آورده اند
۴۸	۵	بدستور یک	بدستور یک	۴۸	۱۴	خضور	خضور
۸۰	۷	اشامیده شود	اشامیده شود	۸۰	۱۴	برایشان	برایشان
۸۱۴	۹	و مزاج بود	و مزاج بود	۸۱۴	۳	و دانه بود	و دانه بود

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۴۰	۵	زیر که شنیده	زیر که شنیده	۸۴۰	۵	زیر که شنیده	زیر که شنیده
۸۴۲	۱	بایل	بایل	۸۴۲	۱	بایل	بایل
ایضا	۱۷	با ادویه	با این ادویه	ایضا	۱۷	با ادویه	با این ادویه
۸۴۹	۱۷	که ان حیوان	که ان حیوان	۸۴۹	۱۷	که ان حیوان	که ان حیوان
۸۴۰	۷	اوان	وان	۸۴۰	۷	اوان	وان
۸۴۱	۲	و خوش طعمی	و خوش طعمی	۸۴۱	۲	و خوش طعمی	و خوش طعمی
۸۴۷	۸	و منفص و امراض	و منفص و امراض	۸۴۷	۸	و منفص و امراض	و منفص و امراض
ایضا	۹	و بزرگ سحون	و بزرگ سحون	ایضا	۹	و بزرگ سحون	و بزرگ سحون
ایضا	۱۷	و مضروک	و مضروک	ایضا	۱۷	و مضروک	و مضروک
ایضا	۲۲	از بزرگ متقال	از بزرگ متقال	ایضا	۲۲	از بزرگ متقال	از بزرگ متقال
۸۴۵	۱	صفت آن	صفت آن	۸۴۵	۱	صفت آن	صفت آن
ایضا	۱۴	از بزرگیت	از بزرگیت	ایضا	۱۴	از بزرگیت	از بزرگیت
۸۴۶	۹	در چشم	در چشم	۸۴۶	۹	در چشم	در چشم
۸۴۷	۱۷	نک طبر زرد	نک طبر زرد	۸۴۷	۱۷	نک طبر زرد	نک طبر زرد
۸۴۹	۱۸	امور مذکوره	امور مذکوره	۸۴۹	۱۸	امور مذکوره	امور مذکوره
۸۹۰	۹	بیمه مذکوره	بیمه مذکوره	۸۹۰	۹	بیمه مذکوره	بیمه مذکوره
ایضا	۱۳	ضمیمه	ضمیمه	ایضا	۱۳	ضمیمه	ضمیمه
۸۸۱	۱۴	نگ از انش	نگ از انش	۸۸۱	۱۴	نگ از انش	نگ از انش

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۹۰۷	۳	فصول باروم	فصول باروم	۹۰۷	۳	فصول باروم	فصول باروم
ایضاً	۵	دو او معد	دو وار معدی	ایضاً	۵	دو او معد	دو وار معدی
۹۰۹	۳	اور پیرا	اور پیرا	۹۰۹	۳	اور پیرا	اور پیرا
ایضاً	۱۴	از یک دویم	از یک دویم	ایضاً	۱۴	از یک دویم	از یک دویم
۹۱۰	۱۴	خدا	خدا	۹۱۰	۱۴	خدا	خدا
۹۱۲	۸	تازہ	تازہ	۹۱۲	۸	تازہ	تازہ
۹۱۴	۱۱	خزون	خزون	۹۱۴	۱۱	خزون	خزون
۹۱۸	۱۵	معر	مقر	۹۱۸	۱۵	معر	مقر
۹۱۹	۷	بحسب	بحسب	۹۱۹	۷	بحسب	بحسب
ایضاً	۱۷	بسبب	بسبب	ایضاً	۱۷	بسبب	بسبب
۹۲۰	۴	مروج	مروج	۹۲۰	۴	مروج	مروج
۹۲۲	۱	سوخن	سوخن	۹۲۲	۱	سوخن	سوخن
۹۲۴	۱	بالفعل	بالفعل	۹۲۴	۱	بالفعل	بالفعل
ایضاً	۷	بزرگتر	بزرگتر	ایضاً	۷	بزرگتر	بزرگتر
۹۲۷	۹	دو المسک	دو المسک	۹۲۷	۹	دو المسک	دو المسک
۹۲۸	۷	بزوی	بزوی	۹۲۸	۷	بزوی	بزوی
ایضاً	۲۲	درست	درست	ایضاً	۲۲	درست	درست
۹۲۹	۱	از طبع	از طبع	۹۲۹	۱	از طبع	از طبع
ایضاً	۱۴	ایضاً	ایضاً	ایضاً	۱۴	ایضاً	ایضاً
۹۳۰	۵	کلی و مثانہ	کلی و مثانہ	۹۳۰	۵	کلی و مثانہ	کلی و مثانہ
ایضاً	۱۲	ولونہ	ولونہ	ایضاً	۱۲	ولونہ	ولونہ
۹۳۴	۳	اسمعیل	اسمعیل	۹۳۴	۳	اسمعیل	اسمعیل
۹۳۷	۲۱	بیت در	بیت در	۹۳۷	۲۱	بیت در	بیت در
۹۴۰	۱۳	خواشته	خواسته	۹۴۰	۱۳	خواشته	خواسته
۹۴۱	۹	سنگیا	سنگیا	۹۴۱	۹	سنگیا	سنگیا
۹۴۵	۱۸	چهار تا تک	چهار تا تک	۹۴۵	۱۸	چهار تا تک	چهار تا تک
ایضاً	۲۱	دم	دفعہ	ایضاً	۲۱	دم	دفعہ
۹۴۶	۱۷	مفاح	مفاح	۹۴۶	۱۷	مفاح	مفاح
۹۵۴	۱۸	حشیش	حشیش	۹۵۴	۱۸	حشیش	حشیش
۹۴۰	۹	باشیر مارہ	باشیر تازہ	۹۴۰	۹	باشیر مارہ	باشیر تازہ
ایضاً	۱۴	در امزجہ	در امزجہ	ایضاً	۱۴	در امزجہ	در امزجہ
ایضاً	۲۲	مدامت	مدامت	ایضاً	۲۲	مدامت	مدامت
۹۴۱	۱۳	میلندہ	میکندہ	۹۴۱	۱۳	میلندہ	میکندہ

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۹۱	۱۱	وسکونا	وسکون یا	۹۹۲	۱	انزاعظیم	انزاعظیم الفخ
ایضاً	۲۱	غذی	غذای	۹۹۳	۲۳	مستلست	مستلست
۹۹۲	۱۹	هر برگها	هم برگها	۹۹۴	۲	قبل از غذا	قبل از غذا
۹۹۳	۳	بگیرند	بگیرند	۹۹۵	۱۲	در حقه قلمی کرده	در حقه قلمی کرده
ایضاً	۱۴	وناغ	ناغ	۹۹۶	۱۴	وبه دانشند	وبه دانشند
۹۹۵	۷	قلموس	قلموس	ایضاً	۱۸	سارون	اسارون
ایضاً	۱۲	قلموس	قلموس	۹۹۷	۴	وبیروج	وبیروج
ایضاً	ایضاً	تنباکو	تنباکو	۹۹۸	۲	انیون	افیون
ایضاً	۱۳	بدست آورد	بدست آورد	ایضاً	۳	صحایت	بنفایت
۹۹۶	۱۹	شامند	بیاشامند	ایضاً	۵	لذع مقرب	لذع مقرب
۹۹۷	۱۷	دشنگ بصری	دشنگ بصری	۹۹۸	۱۷	ومرمن	ومران
۹۹۸	۱۰	بفکر دارد	بفکر دارد	۹۹۹	۱۵	کل کاووزان کل کاووزان	کل کاووزان کل کاووزان
۹۹۹	۷	یا یکسان	یا یکسان	۱۰۰۰	۷	خیمه	خیمه
۱۰۰۰	۲۱	دماگر سنده	دماگر سنده	۹۹۰	۱۱	بیخ قفلم	بیخ قفلم
ایضاً	۲۳	والکمال حبت	والکمال حبت	۹۹۱	۷	وینج	وینج
۱۰۰۱	۱۹	کثیر و کل غشای	کثیر و کل غشای	ایضاً	۱۷	مسحوق	مسحوق
۱۰۰۲	۳	صفت آن	صفت آن				

صفی	سطر	غلط	صحیح	صفی	سطر	غلط	صحیح
۱۰۰۹	۴	بلید	ملید	۱۰۱۴	۱۲	کوبید	کوبیده
ایضاً	۱۶	باو مرتبه	یا مرتبه	ایضاً	۲۰	ست	ست
ایضاً	۲۳	مذکور	مذکور	۱۰۱۶	۱۵	روز	روزی
۱۰۱۰	۵	بال اخروز	بال اخروز	ایضاً	۲۳	خاران	خاران
ایضاً	۷	ر برای	از برای	۱۰۱۷	۱۸	یا یک است	یا یک است
۱۰۱۰	۸	حب الصنوبر	حب الصنوبر	ایضاً	۲۳	عقوت	عقوت
ایضاً	۱۳	شامیده	شامیده	۱۰۱۸	۱۸	ار علم	ار علم
ایضاً	۲۳	ست	ست	۱۰۲۲	۱۰	نزدیک	نیز نزدیک
۱۰۱۱	۱۰	بهر قدر یک	بهر قدر یک	ایضاً	۲۳	چو جوار	چون
ایضاً	۲۱	عشاده	عشاده	۱۰۲۵	۱۵	ورد	ورد
۱۰۱۳	۱	اند	اند	۱۰۲۸	۵	اورد	اورد
ایضاً	۲	متبث	متبث	۱۰۳۰	۱۶	دو سینه	دو سینه
ایضاً	۷	بعضی	بعضی	۱۰۳۲	۶	جو کوب نموده	جو کوب نموده
		انحضرت	انحضرت	۱۰۳۸		قن	قن
ایضاً	۸	ینفع	ینفع	۱۰۳۹		دو سینه	دو سینه
ایضاً	۱۱	دوشده	دوشده	۱۰۴۱		حلب	حلب
ایضاً	۱۳	یاید	یاید				

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۴۴	۷	بهر کین	بهر کین	۱۰۴۴	۲۲	جالی نوشت	جالی نوشت
۱۰۴۵	۱۵	گل ین	گل این	۱۰۴۵	۴	مالیخا و جنون	مالیخا و جنون
۱۰۴۹	۱۰	بار چه	بار چه	۱۰۴۹	۵	خصوص	خصوص
۱۰۵۰	۶۰	جسطیا نا	جسطیا نا	۱۰۴۳	۹	کباب جیتی	کباب جیتی
ایضاً	۲۳	تر یا قیه	تر یا قیه	ایضاً	۱۸	قلقلی	قلقلی
۱۰۵۲	۴	زهر نامی کزید	زهر نامی کزید	۱۰۴۲	۱۰	طالیس	طالیس
ایضاً	۱۴	حسب محلب	حسب محلب	۱۰۴۹	۲۰	افندی صا اچدی	افندی صا اچدی
۱۰۵۲	۱۵	جر جیو	جر جیو	۱۰۵۲	۲۳	صنعتان	صنعتان
ایضاً	۱۷	گذاشت	گذاشت	۱۰۴۷	۱۲	اسمعیل	اسمعیل
۱۰۵۳	۲۲	میکش	میکش	ایضاً	۱۹	مدیر	مدیر
ایضاً	۲۳	بیاشاید اگر بستر	بیاشاید اگر بستر	۱۰۷۷	۱۵	دیند	دیند
۱۰۵۴	۴	تاسه حب	تاسه حب	ایضاً	۱۸	جزیر گشتم	جزیر گشتم
ایضاً	۲۰	طبا میر	طبا میر	۱۰۷۸	۲	چهارده	چهارده
۱۰۵۵	۱۳	قسط شیر	قسط شیر	۱۰۷۹	۱۴	رطوبت	رطوبت
۱۰۵۶	۷	استان	استان	۱۰۸۲	۹	وقرب عهده	وقرب عهده
ایضاً	۲۱	از هر یک	از هر یک	۱۰۸۴	۵	برابری	برابری
۱۰۵۹	۲۱	خلفای	خلفای	۱۰۸۸	۴	از هر یک	از هر یک

صوفی	خط	صحیح	صوفی	سطر	غلط	صحیح
۱۰۹۰	۵	خسوق و خشک دانه	۱۱۰۹	۲۱	بی تدبیر	بی تدبیر
۱۰۹۱	۱۲	دور که درین که درین	۱۱۱۰	۳	خاصه	خاصه
۱۰۹۲	۱۴	آواز	۱۱۱۱	۳	دو بسیار	دو بسیار
۱۰۹۴			۱۱۱۲	۸	ضعیف	ضعیف
			۱۱۱۳	۱۴	بعضی	بعضی
			۱۱۱۴	۱۸	نخورند	نخورند
			۱۱۱۵	۲۰	است	است
			۱۱۱۶	۱۳	قصه	قصه
			۱۱۱۷	۱	است	است
			۱۱۱۸	۷	خطر بلکه	خطر بلکه
			۱۱۱۹	۱۴	خندانده	خندانده
			۱۱۲۰			
			۱۱۲۱	۱۹	نچ	نچ
			۱۱۲۲	۸	شانه زده	شانه زده
			۱۱۲۳	۲	قاس	قاس
			۱۱۲۴	۱	سیل و لیه	سیل و لیه
			۱۱۲۵	۱۲	است	است
			۱۱۲۶			
			۱۱۲۷			
			۱۱۲۸			
			۱۱۲۹			
			۱۱۳۰			
			۱۱۳۱			
			۱۱۳۲			
			۱۱۳۳			
			۱۱۳۴			
			۱۱۳۵			
			۱۱۳۶			
			۱۱۳۷			
			۱۱۳۸			
			۱۱۳۹			
			۱۱۴۰			
			۱۱۴۱			
			۱۱۴۲			
			۱۱۴۳			
			۱۱۴۴			
			۱۱۴۵			
			۱۱۴۶			
			۱۱۴۷			
			۱۱۴۸			
			۱۱۴۹			
			۱۱۵۰			
			۱۱۵۱			
			۱۱۵۲			
			۱۱۵۳			
			۱۱۵۴			
			۱۱۵۵			
			۱۱۵۶			
			۱۱۵۷			
			۱۱۵۸			
			۱۱۵۹			
			۱۱۶۰			
			۱۱۶۱			
			۱۱۶۲			
			۱۱۶۳			
			۱۱۶۴			
			۱۱۶۵			
			۱۱۶۶			
			۱۱۶۷			
			۱۱۶۸			
			۱۱۶۹			
			۱۱۷۰			
			۱۱۷۱			
			۱۱۷۲			
			۱۱۷۳			
			۱۱۷۴			
			۱۱۷۵			
			۱۱۷۶			
			۱۱۷۷			
			۱۱۷۸			
			۱۱۷۹			
			۱۱۸۰			
			۱۱۸۱			
			۱۱۸۲			
			۱۱۸۳			
			۱۱۸۴			
			۱۱۸۵			
			۱۱۸۶			
			۱۱۸۷			
			۱۱۸۸			
			۱۱۸۹			
			۱۱۹۰			
			۱۱۹۱			
			۱۱۹۲			
			۱۱۹۳			
			۱۱۹۴			
			۱۱۹۵			
			۱۱۹۶			
			۱۱۹۷			
			۱۱۹۸			
			۱۱۹۹			
			۱۲۰۰			
			۱۲۰۱			
			۱۲۰۲			
			۱۲۰۳			
			۱۲۰۴			
			۱۲۰۵			
			۱۲۰۶			
			۱۲۰۷			
			۱۲۰۸			
			۱۲۰۹			
			۱۲۱۰			
			۱۲۱۱			
			۱۲۱۲			
			۱۲۱۳			
			۱۲۱۴			
			۱۲۱۵			
			۱۲۱۶			
			۱۲۱۷			
			۱۲۱۸			
			۱۲۱۹			
			۱۲۲۰			
			۱۲۲۱			
			۱۲۲۲			
			۱۲۲۳			
			۱۲۲۴			
			۱۲۲۵			
			۱۲۲۶			
			۱۲۲۷			
			۱۲۲۸			
			۱۲۲۹			
			۱۲۳۰			
			۱۲۳۱			
			۱۲۳۲			
			۱۲۳۳			
			۱۲۳۴			
			۱۲۳۵			
			۱۲۳۶			
			۱۲۳۷			
			۱۲۳۸			
			۱۲۳۹			
			۱۲۴۰			
			۱۲۴۱			
			۱۲۴۲			
			۱۲۴۳			
			۱۲۴۴			
			۱۲۴۵			
			۱۲۴۶			
			۱۲۴۷			
			۱۲۴۸			
			۱۲۴۹			
			۱۲۵۰			
			۱۲۵۱			
			۱۲۵۲			
			۱۲۵۳			
			۱۲۵۴			
			۱۲۵۵			
			۱۲۵۶			
			۱۲۵۷			
			۱۲۵۸			
			۱۲۵۹			
			۱۲۶۰			
			۱۲۶۱			
			۱۲۶۲			
			۱۲۶۳			
			۱۲۶۴			
			۱۲۶۵			
			۱۲۶۶			
			۱۲۶۷			
			۱۲۶۸			
			۱۲۶۹			
			۱۲۷۰			
			۱۲۷۱			
			۱۲۷۲			
			۱۲۷۳			
			۱۲۷۴			
			۱۲۷۵			
			۱۲۷۶			
			۱۲۷۷			
			۱۲۷۸			
			۱۲۷۹			
			۱۲۸۰			
			۱۲۸۱			
			۱۲۸۲			
			۱۲۸۳			
			۱۲۸۴			
			۱۲۸۵			
			۱۲۸۶			
			۱۲۸۷			
			۱۲۸۸			
			۱۲۸۹			
			۱۲۹۰			
			۱۲۹۱			
			۱۲۹۲			
			۱۲۹۳			
			۱۲۹۴			
			۱۲۹۵			
			۱۲۹۶			
			۱۲۹۷			
			۱۲۹۸			
			۱۲۹۹			
			۱۳۰۰			
			۱۳۰۱			
			۱۳۰۲			
			۱۳۰۳			
			۱۳۰۴			
			۱۳۰۵			
			۱۳۰۶			
			۱۳۰۷			
			۱۳۰۸			
			۱۳۰۹			
			۱۳۱۰			
			۱۳۱۱			
			۱۳۱۲			
			۱۳۱۳			
			۱۳۱۴			
			۱۳۱۵			
			۱۳۱۶			
			۱۳۱۷			
			۱۳۱۸			
			۱۳۱۹			
			۱۳۲۰			
			۱۳۲۱			
			۱۳۲۲			
			۱۳۲۳			
			۱۳۲۴			
			۱۳۲۵			
			۱۳۲۶			
			۱۳۲۷			
			۱۳۲۸			
			۱۳۲۹			
			۱۳۳۰			
			۱۳۳۱			
			۱۳۳۲			
			۱۳۳۳			
			۱۳۳۴			
			۱۳۳۵			
			۱۳۳۶			
			۱۳۳۷			
			۱۳۳۸			
			۱۳۳۹			
			۱۳۴۰			
			۱۳۴۱			
			۱۳۴۲			
			۱۳۴۳			
			۱۳۴۴			
			۱۳۴۵			
			۱۳۴۶			
			۱۳۴۷			
			۱۳۴۸			
			۱۳۴۹			
			۱۳۵۰			
			۱۳۵۱			
			۱۳۵۲			
			۱۳۵۳			
			۱۳۵۴			
			۱۳۵۵			
			۱۳۵۶			
			۱۳۵۷			
			۱۳۵۸			
			۱۳۵۹			
			۱۳۶۰			
			۱۳۶۱			
			۱۳۶۲			
			۱۳۶۳			
			۱۳۶۴			
			۱۳۶۵			
			۱۳۶۶			
			۱۳۶۷			
			۱۳۶۸			
			۱۳۶۹			
			۱۳۷۰			
			۱۳۷۱			
			۱۳۷۲			
			۱۳۷۳			
			۱۳۷۴			
			۱۳۷۵			
			۱۳۷۶			
			۱۳۷۷			
			۱۳۷۸			
			۱۳۷۹			
			۱۳۸۰			
			۱۳۸۱			
			۱۳۸۲			
			۱۳۸۳			
			۱۳۸۴			
			۱۳۸۵			
			۱۳۸۶			
			۱۳۸۷			
			۱			

صفی	سطر	غلط	صحیح	صفی	سطر	غلط	صحیح
۱۱۲۵	۱۳	و ج ر و ع	و ج ر و ع	۱۱۵۴	۱۴	قلقل سیا	قلقل سیا
۱۱۲۶	۲۰	روشنی بافتن	روشنی بافتن	۱۱۵۷	۳	اورده	اورده
۱۱۲۸	۸	والگردین	والگردین	۱۱۶۱	۸	بقیه سائیده	بقیه سائیده
۱۱۲۹	۳	یک چهارده	یک چهارده	۱۱۶۲	۱۲	در باب	در باب
۱۱۳۰	۵	صنعت عربی	صنعت عربی	۱۱۶۳	۱۹	داوایی	داوایی
۱۱۳۳	۲	غذایتوانند	غذایتوانند	۱۱۶۷	۲۲	خیسائیده	خیسائیده
۱۱۳۴	۲۰	روشن روش	روشن روش	۱۱۶۵	۱۳	مرید چوبچینی	مرید چوبچینی
۱۱۳۷	۱۹	شده باشد	شده باشد	۱۱۶۷	۱۲	شده باشد	شده باشد
۱۱۳۵	۱۹	اورز اویدند	اورز اویدند	۱۱۶۹	۲۲	سج نفاع	سج نفاع
۱۱۳۹	۲	پیش و	پیش و	۱۱۷۲	۳	بابرت	بابرت
۱۱۴۰	۱۸	وقوت وقوف	وقوت وقوف	۱۱۷۴	۹	مراهم چوبچینی	مراهم چوبچینی
۱۱۴۱	۸	بکزارز	بکزارز	۱۱۷۷	۱۹	باشد	باشد
۱۱۴۸	۱۵	در زانرا	در زانرا	۱۱۷۵	۱	بنج رطل	بنج رطل
۱۱۴۸	۳	اشامید	اشامید	۱۱۷۹	۱۸	که از نصف	که از نصف
۱۱۵۰	۲۳	و وقتا	و وقتا	۱۱۸۱	۱۳	نبات سفید	نبات سفید
۱۱۵۲	۱۲	از برکت	از برکت	۱۱۸۲	۱۳	داخل	داخل

بر ناظرین این کتاب مخفی و مہجوب نماند کہ درین کتاب بزرگداشت و توجہ بہ تمام حساب
 چہا بہ خانہ بر سنگ چہا بہ اکثر جا با الفاظ خط و مشکوک شدہ بود ند خاکسار سعی بالمبلغ
 و جہد فراوان نمودہ صحت نام کتاب ہذا مرتب ساخت مر جو و مامول از ناظرین
 انیکہ جائیکہ غلطی دریابند صحت نامہ را ملاحظہ فرمایند و اگر مقتضای شریعت کہ انسان
 مرکب من الخطاء و النسیان خطاء و سهواً لفظی از نظر بکارہ مانده باشد بذیل عفو
 بپوشند و قلم اصلاح بران در کنند فقط الحمد للہ کہ صحت نامہ جلد اول کتاب مستطاب
 مسکونی بجمع الجوامع و ذخایر الترکیب المشتہر بقرا با وین گیر تباریخ یکم ماہ

رجب المرجب ۱۲۷۳ ہجری نبوی

صلی اللہ علیہ وسلم و در مطبعہ امیلیہ

صورت اتکا مریافت

تمت بالخیر والعاہت

۶۰

3195
12



710

**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALICARH**

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

		31/95	

